نسخه ۲

دانستنیهای علوی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

دانستنيهاي علوي2

مشخصات كتاب

سرشناسه: مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان،1389
عنوان و نام پديدآور: ندانستنيهاي علوي2/ مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان
مشخصات نشر ديجيتالي: اصفهان: مركز غديرستان كوثر نبي (ص) ۱۳91.
مشخصات ظاهري: نرم افزار تلفن همراه و رايانه
موضوع: حضرت علي (ع)

امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي

مشخصات کتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي (ع و اخلاق اسلامي / مولف محمد دشتي
۱۳۳۰ - ۱۳۸۰.
مشخصات نشر: قم موسسه فرهنگيتحقيقاتي اميرالمومنين (ع ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۳۶۸ ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام [ج] ۱.
شابك: ۱۲۰۰۰ريال7-21-6422-964: ؛ ۱۲۰۰۰ريال (چاپ دوم)؛
۳۰۰۰۰ريال چاپ سوم6-21-6422-964-978:
يادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۰.
يادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۸.
يادداشت: کتابنامه ص [۳۳۳] - ۳۶۸؛ همچنين بهصورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضايل
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- اخلاق
موضوع: اخلاق اسلامي
رده بندي کنگره: BP۳۷/۴د۵الف۷ ۱۳۷۹
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسي ملي: م۷۹-۵۴۳۹

سرآغاز

اشاره

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:
1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد، كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
(2) خطبه 175/ 6، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

(3) ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كاربُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
(2) خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

نقش اخلاق در نظم اجتماعي

تكامل يا سقوط ملّت‌ها به ارزشهاي اخلاقي ارتباط تنگاتنگ دارد، زيرا پيمودن راه كمال بدون ارزشهاي اخلاقي ممكن نيست، و آينده سازي، و پيدايش تحولاّت شگرف اجتماعي، سياسي، بي آنكه آينده سازان متحوّل گردند، و در يك بازسازي دروني دچار تحولاّت اخلاقي شوند، امكان نخواهد داشت.
راه صلاح و فلاح، را بدون چراغ همواره روشن اخلاق نمي‌شود سپري كرد و به مراحل نهائي تكامل دست يافت.
اگر انساني يا ملّت هايي پيروز گرديدند، و به اوج قلّه كمال رسيدند، جان و جهان را دگرگون كردند، و استقلال و آزادي خود را رنگ جاودانه زدند.
همه آن پيشرفت ها، پروازها، موفقيّت ها، در سايه ارزشهاي اخلاق بود.
با راستگوئي و ايثار گري، با وفاداري و احترام متقابل، با جهاد و پيكار، با صداقت و سلامت، توانستند هم نظم اجتماعي را تحقّق بخشند و هم نظم سياسي در جامعه انسان استقرار يابد.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ.
ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ؛ وَالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ. أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَداً فِي آخِرَتِهِمْ. لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ.
(آگاه باشيد، اي بندگان خدا، پرهيزكاران از دنياي زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند، با مردم دنيا در دنيا شان شريك گشتند، امّا مردم دنيا در آخرت آنها شركت نكردند، پرهيزكاران در بهترين خانه هاي دنيا سكونت كردند، و بهترين خوراكهاي دنيا را خوردند، و همان لذّتهايي را چشيدند كه دنيا داران چشيده بودند، و از دنيا بهره گرفتند آنگونه كه سر كشان و متكبّران دنيا بهرمند بودند.
سپس از اين جهان با زاد و توشه فراوان، و تجارتي پُر سود، به سوي آخرت شتافتند، لذّت پارسايي در ترك حرام دنيا را چشيدند، و يقين داشتند در روز قيامت از همسايگان خدايند، جايگاهي كه هرچه درخواست كنند، داده مي‌شود، و هرگونه لذّتي در اختيارشان قرار دارد.)(1).
*****
(1) نامه 16/27 نهج البلاغه، اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:

1- كتاب الغارات ص 235 و 249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 هجري)
2- تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)
3- كتاب المجالس ص 137: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
4- كتاب أمالي ص 24: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري)
5- بشارة المصطفي ص 52: طبري (متوفاي 553 هجري)
6- مجموعه ورام ص 62 و 489: شيخ ورام (متوفاي 605 هجري)
7- جمهرة رسائل العرب ج 1 ص 487: احمد زكي صفوت
8- تاريخ طبري ج 6 ص 3246: طبري (متوفاي 310 هجري)
9- كتاب أمالي ص 152 و 153: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
10- بحار الانوار ج 2 ص 110: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
11- منية المريد (بنقل بحار): شهيد ثاني (متوفاي 965 هجري)
12- بحار الانوار ج 8 ص 286 و 324/ كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
13- ارشاد القلوب ص 108: مرحوم ديلمي (متوفاي 771 هجري)
14- بحار الانوار ج 80 ص 23: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
15- غرر الحكم ج 3 ص 47 و 60: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
16- غرر الحكم ج 2 ص 91 و 282 و 283/ و388 و 589: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري).

و هر گاه كه ملّتي يا ملّت هايي، آلوده شدند، به انحراف كشيده شدند، انواع زشتي‌ها و بيماريهاي اخلاقي در آنها راه يافت، ضد ارزشها در جامعهاشان رونق گرفت، سُست گرديده سقوط كردند.
كه امام علي عليه السلام فرمود:
فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ!
تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالَ تَشَتُّتِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ، لَيَالِيَ كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ، يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْآفَاقِ، وَبَحْرِ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا، إِلَي مَنَابِتِ الشِّيحِ، وَمَهَافِي الرِّيحِ، وَنَكَدِ الْمَعَاشِ،فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَوَبَرٍ، أَذَلَّ الْأُمَمِ دَاراً، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَاراً، لَا يَأْوُونَ إِلَي جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَي ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَي عِزِّهَا. فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ؛ فِي بَلَاءِ أَزْلٍ، وَأَطْبَاقِ جَهْلٍ!
از حالات زندگي فرزندان اسماعيل پيامبر، و فرزندان اسحاق پيامبر، فرزندان اسرايل «يعقوب» (كه درود بر آنان باد) عبرت گيريد، راستي چقدر حالات ملّتها با هم يكسان، و در صفات و رفتارشان با يكديگر همانند است.
در احوالات آنها روزگاري كه از هم جدا و پراكنده بودند انديشه كنيد، زماني كه پادشاهان كسري و قيصر بر آنان حكومت مي‌كردند، و آنها را از سرزمينهاي آباد، از كناره هاي دجله و فرات، و از محيطهاي سرسبز و خرّم دور كردند، و به صحرا هاي كم گياه، و بي آب و علف، محل وزش بادها، و سرزمين هايي كه زندگي در آنجاها مشكل بود تبعيد كردند، آنان را در مكان هاي نامناسب، مسكين و فقير، هم نشين شتران ساختند، خانه هاشان پست ترين خانه ملّت ها، و سرزمين زندگيشان خشك ترين بيابانها بود، نه دعوت حقّي وجود داشت كه به آن روي آورند و پناهنده شوند، و نه سايه ألفتي وجود داشت كه در عزّت آن زندگي كنند، حالات آنها دگرگون، و قدرت آنها پراكنده، و جمعيّت انبوهشان متفرّق بود، در بلايي سخت، و در جهالتي فراگير فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور، و بت‌ها را پرستش مي‌كردند، و قطع رابطه با خويشاوندان، و غارتگري هاي پياپي در ميانشان رواج يافته بود.(1).
بنابراين، ملّتي كه در حال پيمودن راه استقلال و كمال است بايد، به ارزش‌ها توجّه لازم داشته، و از رشد و رونق ضد ارزشها نگران باشد، و با تمام تلاش در ريشه كن نمودن آن همّت گمارد.
زيرا كه بي تفاوت بودن نسبت به ارزش‌ها و ضد ارزشها، قدم هاي آغازين

سقوط است که اميرالمؤمنين عليه السلام هشدار گونه نسبت به رهبران صالح و فاسد فرمود:
فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَي وَإِمَامُ الرَّدَي، وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ. وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله: «إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَي أُمَّتِي مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِكاً؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ. وَلكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ».
امام هدايتگر، و زمامدار گمراهي هيچگاه مساوي نخواهند بود، چنانكه دوستان پيامبر صلي الله عليه وآله و دشمنانش برابر نيستند، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله به من فرمود:
«بر امّت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرك هراسي ندارم، زيرا مؤمن را ايمانش بازداشته، و مشرك را خداوند به جهت شرك او نابود مي‌سازد، من بر شما از مرد منافقي مي‌ترسم كه دروني دو چهره، و زباني عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است» (2).
*****
(1) خطبه 93/192 نهج البلاغه، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاي 664 هجري)
2- فروع كافي ج 4 ص 198 و 168 / ج 1 ص 219: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
3- من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
4- ربيع الابرار ص 113 ج 1: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
5- اعلام النبوة ص 97: ماوردي (متوفاي 450 هجري)
6- بحار الانوار ج 13 ص 141 و ج 60 ص 214: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
7- منهاج البراعة ج 2 ص 206: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
8- نسخه خطي نهج البلاغه ص 180: نوشته سال 421
9- نسخه خطي نهج البلاغه ص 216: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجري
10- دلائل النبوة: بيهقي (متوفاي 569 هجري)
11- كتاب السيرة والمغازي: ابن يسار
12- كتاب خصال ج 1 ص 163 حديث 171 / ص 655 و 500: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
13- غرر الحكم ج 1 ص 294 و ج 2 ص 110: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
14- بحار الانوار ج 63 ص 214 و ج 13ص 141: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)

15- غرر الحكم ج 4 ص 435 و 438 و 477: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
16- غرر الحكم ج 3 ص 20 و 39 و 300 و311 و 373: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
17- غرر الحكم ج 6 ص 276 و 279 و 431: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
18- غرر الحكم ج 2 ص 262 و 343: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
19- غرر الحكم ج 5 ص 119 و 156: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
20- ارشاد ج 1 ص 315: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
21- بحار الانوار ج 14 ص 477: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
22- احتجاج ج 1 ص 141: مرحوم طبرسي (متوفاي 588 هجري).
(2) نامه 16/27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

سپس براي تحقّق نظم اجتماعي و نظم سياسي در تمام ابعاد ارزشي آن به عدالت رفتاري اشاره مي‌كند و ارزشهاي اخلاقي را نسبت به مديريّت عالي جامعه اسلامي خطاب به محمّد بن ابي بكر اينگونه بيان مي‌دارد:
فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّي لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَي يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.
با مردم فروتن باش، نرم خو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاههايت، و در نيم نگاه و خيره شدن به مردم به تساوي رفتار كن، تا بزرگان در ستمكاري تو طمع نكنند، و ناتوانها در عدالت تو مأيوس نگردند، زيرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان پرسش مي‌كند، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگواري اوست.(1).
تذكّرات و رهنمودهاي امام علي عليه السلام بدان جهت مطرح مي‌شود كه هر كسي در جايگاه ارزشي خود قرار گيرد، تبيين شود، و ضد ارزشها در جامعه اسلامي رواج پيدا نكند، و ارزشهاي اخلاقي همواره راهبر انسانها و جهت دهنده دل‌ها و مغزها باشد.
*****
(1) نامه 16/27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

نظم، واژه ارزشمند و گرانسنگي است كه حاصل تلاش مصلحان بشريّت و پيامبران پاك آسماني، و رهبران جهادگر و ايثار گري بشري است.
چون نظام احسن الهي در پرتو نظم و حساب و برنامه سازمان يافته است همه پديده‌ها در پرتو نظم و حساب پديد آمدند، تكثير شدند، و قانونمند باقي مانده اند.
كهكشانها، و منظومه ها، و ميلياردها ستاره و سيّاره، و زمين، همه و همه با نظم لباس وجود پوشيدند و هم اكنون در پرتو نظم، حيات و تداوم زندگي آنان سامان گرفته است كه قرآن كريم مي‌فرمايد:
وَالسّماء رَفَعها ووضَع الميزان.
(آسمان‌ها برافراشته شدند و آنگاه نظم در آنها استقرار يافت).(1).
اگر هم اكنون حيات تداوم دارد، و كرات و سيّارات قانونمند در سير و حركتند و زندگي معنا دارد، و حال و آينده اي مطرح است، و حساب و حسابگري در طلوع و غروب ستاران تحقّق مي‌يابد، همه و همه به بركت نظم عمومي، نظم جهاني، نظم كيهاني، نظم هدفدار، و نظم جاودانه و هميشگي است كه قلب‌ها با وجود نظم در هوا و نظم در فشار هوا، مي‌تپد، و پديده‌ها در حركت منظّم زمين پديد مي‌آيند.
اگر نظم در كهكشان خدشه بردارد، ديگر نظمي در منظّومه و زمين وجود نخواهد داشت، و ديگر در بي نظمي حركت زمين، و بي نظمي در فشار هوا قلبي نيز نخواهد تپيد، و حياتي نيز وجود نخواهد داشت. حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اين نظم كيهاني اشاره مي‌فرمايد كه:
وَنَظَمَ بِلَا تَعْلِيقِ رَهَوَاتِ فُرَجِهَا، وَلَاحَمَ صُدُوعَ انْفِرَاجِهَا وَوَشَّجَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَزْوَاجِهَا، وَذَلَّلَ لِلْهَابِطِينَ بِأَمْرِهِ، وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ، حُزُونَةَ مِعْرَاجِهَا، وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ، فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا، وَفَتَقَ بَعْدَ الِارْتِتَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَأَقَامَ رَصَداً مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَاقِبِ عَلَي نِقَابِهَا، وَأَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ.
وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيْلِهَا، وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا، وَقَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا، وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا، ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوِّهَا فَلَكَهَا، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا، مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيِّهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَرَمي مُسْتَرِقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا، وَأَجْرَاهَا عَلَي أَذْلَالِ تَسْخِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا، وَمَسِيرِ سَائِرِهَا، وَهُبُوطِهَا وَصُعُودِهَا، وَنُحُوسِهَا وَسُعُودِهَا.
فضاي باز و پستي و بلندي و فاصله هاي وسيع آسمانها را بدون اينكه به چيزي تكيه كند، نظام بخشيد، و شكافهاي آن را به هم آورد، و هر يك را با

آن چه كه تناسب داشت و جفت بود پيوند داد، و دشواري فرود آمدن و برخاستن را آسان كرد، بر فرشتگاني كه فرمان او را به خلق رسانند يا اعمال بندگان را بالا برند.
در حالي كه آسمان به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه هاي آن را برقرار ساخت، سپس آنها را از هم جدا نمود و بين آنها فاصله انداخت، و بر هر راهي و شكافي از آسمان، نگهباني از شهاب هاي روشن گماشت، و با دست قدرت آنها را از حركت نا موزون در فضا نگهداشت، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسليم باشند
و آفتاب را نشانه روشني بخش روز، و ماه را، با نوري كمرنگ براي تاريكي شب‌ها قرار داد، و آن دو را در مسير حركت خويش به حركت درآورد، و حركت آن دو را دقيق اندازه گيري نمود تا در درجات تعيين شده حركت كنند كه بين شب و روز تفاوت باشد، و قابل تشخيص شود، و با رفت و آمد آن‌ها شماره سالها، و اندازه گيري زمان ممكن باشد، پس در فضاي هر آسمان فلك آن را آفريد، و زينتي از گوهرهاي تابنده و ستارگان درخشنده بياراست، و آنان را كه خواستند اسرار آسمانها را دزدانه در يابند، با شهاب هاي سوزان تير باران كرد، و تمامي ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بي قرار، فرود آينده و بالا رونده، و نگران كننده و شادي آفرين را، تسليم اوامر خود فرمود.(2).
پس حيات و تكامل بدون نظم امكان خارجي نخواهد داشت.
تكامل معنوي و اخلاقي انسان در زندگي فردي و اجتماعي نيز چنين سرنوشتي را دارد، اگر زندگي انسان در پرتو نظم و حساب و قانون سامان يابد، پيمودن راه تكامل ممكن است كه استقرار نظم اجتماعي و سياسي در زندگي انسانها يك ضرورت غيرقابل انكار خواهد بود.
قرآن كريم اين حقيقت را در رابطه با نظم عمومي جهان مطرح مي‌فرمايد كه:
وَالسّماء رَفعها ووضع الميزان. اَلاّ تطغوا في الميزان
(آسمانها را برافراشتيم و نظم را در تمامي آنها پديد آورديم، تا شما انسانها نيز منظّم باشيد و در ميزان و عدل، تجاوز نكنيد).
يعني تكامل انسان‌ها نيز جز در سايه نظم و عدل، امكان نخواهد داشت واژه نظم با واژه عدل هماهنگ است.
نظم و عدل يعني قرار گرفتن هر چيزي در جايگاه ارزشي خود كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در وصف عاقل فرمود:
و سئل عليه السلام: أيهما أفضل: العدل، أو الجود؟ فقَالَ عليه السلام: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.
(از امام علي عليه السلام پرسيدند عدل يا بخشش، كدام يك برتر است،

فرمود:)
عدالت هرچيزي را در جاي خود مي‌نهد، در حالي كه بخشش آن را از جاي خود خارج مي‌سازد، عدالت تدبير عمومي مردم است، در حالي كه بخشش گروه خاصّي را شامل است، پس عدالت شريف تر و برتر است(3).
اگر نظم و عدل، قانونمند شدن افراد جامعه است.
كه هر كسي در جايگاه خود قرار گيرد و همه چيز با حساب و ميزان اداره شود.
اينجاست كه نظم اجتماعي، سياسي جامعه محتاج به تكيه گاه هاي مستحكم و استوار است.
بايد ديد كه چه عواملي در پيدايش نظم دخالت دارند؟
و نظم و عدل عمومي را مي‌توانند پديد آورده تداوم بخشند؟
در اينجا جايگاه واقعي ارزش هاي اخلاقي روشن مي‌گردد.
كه بدون ارزشهاي اخلاقي، نظم و عدل تحقّق نخواهد يافت، بدون اخلاق در زندگي فردي و اجتماعي، نمي‌توان انتظار استقرار نظم و عدل را داشت كه عدالت اجتماعي ثمره شيرين اخلاق اجتماعي است اگر همه افراد جامعه راستگو باشند.
به قانون احترام بگذارند، احساس تعهّد و مسئوليّت كنند، وفادار و مهربان باشند، به حقوق جامعه و مردم احترام بگذارند، ديگران را برخود مقدّم بدارند، نظم اجتماعي استقرار مي‌يابد و آنگاه نظم سياسي نيز در زندگي صحيح اجتماعي به بار مي‌نشيند.
با توجّه به واقعيّت هاي ياد شده ارتباط اخلاق و ارزشهاي اخلاقي با نظم اجتماعي، سياسي به اثبات مي‌رسد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اين حقيقت را در خطبه‌ها و نامه هاي گوناگوني به ارزيابي مي‌گذارد:
فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَي الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّي الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَي أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.
پس رعيّت اصلاح نمي‌شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمي‌شوند جز با درستكاري رعيّت.
و آنگاه كه مردم حق رهبري را اداء كنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت يابد، و راههاي دين پديدار، و نشانه هاي عدالت برقرار، و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حكومت اميدوار، و دشمن در آرزوهايش مأيوس مي‌شود.(4).
پس اگر ارزش هاي اخلاقي حاكم باشد و مردم اصلاح شوند جامعه نيز

اصلاح خواهد شد، كه با استقرار ارزشهاي اخلاقي، نظم اجتماعي و سياسي هم تحقّق خواهد يافت.
و آنگاه به اين حقيقت مي‌پردازند كه اگر اخلاق در جامعه اي بميرد، و ضدّ ارزشها رواج يابد، نظم اجتماعي درهم پاشيده خواهد شد، و نظم سياسي هم جايگاه ارزشي نخواهد داشت.
كه امام علي عليه السلام فرمود:
وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَي، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ.
امّا اگر مردم بر حكومت چيره شوند، يا زمامدار بر رعيّت ستم كند، وحدت كلمه از بين مي‌رود، نشانه هاي ستم آشكار، و نيرنگ بازي در دين فراوان مي‌گردد، و راه گسترده سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله متروك، هواپرستي فراوان، احكام دين تعطيل، و بيماريهاي دل فراوان گردد، مردم از اينكه حقّ بزرگي فراموش مي‌شود، يا باطل خطرناكي در جامعه رواج مي‌يابد، احساس نگراني نمي‌كنند، پس در آن زمان نيكان خوار، و بدان قدرتمند مي‌شوند، و كيفر الهي بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود، پس بر شماست كه يكديگر را نصيحت كنيد، و نيكو همكاري نماييد.(5).
*****
(1) سوره الرّحمن آيه 7.
نهج البلاغه خطبه 32/91 معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- عقد الفريد ج 2 ص 406: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
2- كتاب توحيد ص 34: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
3- ربيع الابرار ج 1 باب الملائكة: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
4- النهاية ج 2 ص 116 (اكثر لغات اين خطبه شرح شده است): ابن أثير (متوفاي 606 هجري)
5- فرج المهموم ص 56: سيدبن طاووس (متوفاي 664 هجري)
6- تيسير المطالب ص 202: يحيي بن الحسين (متوفاي 424 هجري)
7- غرر الحكم ج 6 ص 193 و 212: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
8- غرر الحكم ج 5 ص 21: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
9- تفسير عياشي: عياشي (متوفاي 300 هجري)
10- بحارالانوار ج3 ص 257 و ج 3 ص 148: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)

11- بحارالانوار ج 4 ص 274 و ج 57 ص 115: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
12- بحارالانوار ج 54 ص 106: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
13- غرر الحكم ج 4 ص 633: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
14- غرر الحكم ج 5 ص 102: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
15- احتجاج ج 1 ص 200: مرحوم طبرسي (متوفاي 588 هجري)
16- اصول كافي ج 1 ص 90 و 135: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
17- ارشاد ج 1 ص 217: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري).
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- ربيع الابرار ج 1 ص 227: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 341: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
3- نسخه خطي نهج البلاغه ص 338: نوشته سال 421 هجري
4- غرر الحكم ج 5 ص 84: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري).
اسناد و مدارك اين جملات نوراني به شرح زير است:
1 - روضه كافي ج 8 ص 352: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
3- نسخه خطي نهج البلاغه ص 184: نوشته سال 421 هجري
4- دعائم الاسلام ج 2 ص 539: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)
5- بحار الانوار ج 8 ص 707 و ج 27 ص 251: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
6- بحار الانوار ج 17 ص 93: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
7- بحار الانوارج 41 ص 360: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).
خطبه 10/216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

عوامل نظم اجتماعي، سياسي جامعه

اشاره

پس از اثبات پيوند اخلاق با استقرار نظم سياسي، اجتماعي، و روشن شدن اين واقعيّت كه بدون اخلاق نمي‌توان در جامعه انسانها، نظم اجتماعي را تحقّق بخشيد و نمي‌توان نظم سياسي داشت، حال بايد عوامل پيدايش و تداوم نظم سياسي، اجتماعي را به ارزيابي و شناخت گذاشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه به عوامل گوناگوني اشاره مي‌فرمايد كه توجّه به آن ضروري و سرنوشت ساز است مانند:

يكي از عوامل برقراري نظم اجتماعي، سياسي در جامعه، رعايت حقوق اجتماعي است اگر مردم به حقوق يكديگر احترام بگذارند، و حقوق فرد و جامعه رعايت شود نظم سياسي، و اجتماعي تحقّق مي‌يابد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلاَيَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ،
لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَي عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَي لَهُ.
وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَي عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَي الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.
ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَي بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.
وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَي الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَي الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلٍّ عَلَي كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ.
پس از ستايش پروردگار! خداوند سبحان، براي من، بر شما به جهت سرپرستي حكومت، حقّي قرار داده، و براي شما همانند حق من، حقّي تعيين فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است كه توصيفش كنند، ولي به هنگام عمل تنگنايي بي مانند دارد.
حق اگر به سود كسي اجر نشود، ناگزير به زيان او نيز روزي به كار رود، و چون به زيان كسي اجراء شود روزي به سود او نيز جريان خواهد داشت.
اگر بنا باشد حق به سود كسي اجراء شود و زياني نداشته باشد، اين مخصوص خداي سبحان است نه ديگر آفريده ها، به خاطر قدرت الهي بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتي كه فرمانش بر آنها جاري است، لكن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان كرده است، از روي بخشندگي، و گشايشي كه خواسته به بندگان عطا فرمايد.
پس خداي سبحان! برخي از حقوق خود را براي بعضي از مردم واجب كرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، كه برخي از حقوق برخي ديگر را واجب گرداند، و حقّي بر كسي واجب نمي‌شود مگر همانند آن را انجام

دهد
و در ميان حقوق الهي بزرگ ترين حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبي كه خداي سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پايداري پيوند ملّت و رهبر، و عزّت دين قرار داد.(1).
*****
(1) خطبه 216 /1 تا 7 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اگر فرد و جامعه به رهنمودهاي قرآن توجّه لازم داشته باشند و رهنمودهاي آن را از نظر كاربردي بكار گيرند، عدالت اجتماعي و نظم اجتماعي سياسي در همه ابعاد در جامعه استقرار خواهد يافت كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
أَرْسَلَهُ عَلَي حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ؛ فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالنُّورِ الْمُقْتَدَي بِهِ. ذلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ، وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ: أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ، وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ.
خداوند پيامبر صلي الله عليه وآله را هنگامي فرستاد كه پيامبران حضور نداشتند، و امّتها در خواب غفلت بودند، و رشته هاي دوستي و انسانيّت از هم گسسته بود، پس پيامبر صلي الله عليه وآله به ميان خلق آمد در حالي كه كتابهاي پيامبران پيشين را تصديق كرد، و با نوري هدايتگر انسانها شد كه همه بايد از آن اطاعت نمايند و آن، نور قرآن كريم است. از قرآن بخواهيد تا سخن گويد، كه هرگز سخن نمي‌گويد، امّا من شما را از معارف آن خبر مي‌دهم، بدانيد كه در قرآن علم آينده، و حديث روزگاران گذشته است، شفا دهنده دردهاي شما، و سامان دهنده امور فردي و اجتماعي شما است.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب النهاية (در ماده عذر و نخم) ج 1 ص 46: ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
2- كتاب النهاية ج 3 ص 198: ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
3- بحارالانوار ج 8 ص 399 و ج 16 ص 284: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
4- ينابيع المودة ص 358: قندوزي (متوفاي 1270 هجري)
5- أمالي (مجلس 24): شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
6- الامامة والسياسة ج 1 ص 151: ابن قتيبة (متوفاي 276 هجري)
7- تذكرة الخواص ص 100: ابن جوزي (متوفاي 576 هجري)
8- الغارات ج 2 ص 488: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 هجري)
9- كتاب ارشاد ص 157 /173: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
10- كتاب مسترشد ص 73: طبري امامي (متوفاي 310 هجري)
11- تفسير قرآن ج 1 ص 384: علي بن ابراهيم قمي (متوفاي 307 هجري)

12- محاسن ج 1 ص 308: علامه برقي (متوفاي 280 هجري)
13- اصول كافي ج 1 ص 60/54 و 61 و ج 1 ص 54: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
14- روضه كافي ص 58 ج 3: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
15- تاريخ ج 2 ص 136: ابن واضح (متوفاي 292 هجري)
16- بحارالانوار ج 1 ص 159 و ج2 ص 290: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
17- بحارالانوار ج 8 ص 705 و ج 41 ص 332: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
18- دستور معالم الحكم ص 132: قاضي قضاعي (متوفاي 454 هجري)
19- احتجاج ج 1 ص 290: مرحوم طبرسي (متوفاي 588 هجري)
20- البصائر والذخائر ص 32: توحيدي (متوفاي 380 هجري)
21- مشكاة الانوار ص 223: طبرسي (متوفاي 548 هجري)
22- تاريخ ج 2 ص 198: يعقوبي (متوفاي 284 هجري)
23- تيسير المطالب ص 191: يحيي بن الحسين (متوفاي 424 هجري)
24- وافي ج 2 ص 280: علامه فيض كاشاني (متوفاي 1091 هجري)
25- مرآت العقول ص 38: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
26- فروع كافي ج 5 ص 369: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري).

يكي ديگر از عوامل برقراري نظم اجتماعي، سياسي، پيوند مردم با رهبر، و اطاعت از رهبري، و حضور امام عادل در همه ابعاد زندگي امّت است، امامت عامل اساسي برقراري نظم، و ريشه كن كردن هرگونه هرج و مرج طلبي است. امّت هائي كه از رهبري اطاعت كردند به پيروزي رسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَالأِمامَةَ نِظاماً لِلأُمَّة وَالطّاعَةَ تَعْظِيماً لِلأِمامَة
و امامت را براي سازمان يافتن امور امّت و فرمانبرداري از امام را براي بزرگ داشت مقام رهبري واجب كرد.(1).
*****
(1) حكمت 5/252 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

يكي ديگر از عوامل برقراري نظم اجتماعي، رعايت ارزش هاي اخلاقي است كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
فَإِنْ كَانَ لاَبُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجَدَاءُ وَالنُّجَدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِيبِ الْقَبَائِلِ؛ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ، وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ، وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ، وَالْآثَارِ الْمَحْمُودَةِ. فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوَارِ، وَالْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ، وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَالْمَعْصِيَةِ لِلْكِبْرِ، وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَالْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ، وَالْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَالْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَالْكَظْمِ لِلْغَيْظِ، وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.
پس اگر در تعصّب ورزيدن ناچار يد، براي اخلاق پسنديده، افعال نيكو، و كارهاي خوب تعصّب داشته باشيد، همان افعال و كرداري كه انسانهاي با شخصيّت، و شجاعان خاندان عرب، و سران قبائل در آنها از يكديگر پيشي مي‌گرفتند، يعني اخلاق پسنديده، بردباري به هنگام خشم فراوان، و كردار و رفتار زيبا و درست، و خصلت هاي نيكو، پس تعصّب ورزيد در حمايت كردن از پناهندگان، و همسايگان، وفاداري به عهد و پيمان، اطاعت كردن از نيكي ها، سرپيچي از تكبّر و خود پسنديها، تلاش در جود و بخشش، خودداري از ستمكار ي، بزرگ شمردن خونريزي، انصاف داشتن با مردم، فرو خوردن خشم، پرهيز از فساد در زمين، تا رستگار شويد.
و شورشيان بصره را وقتي نكوهش مي‌كند، به مشكل اخلاقي آنان اشاره كرده مي‌فرمايد، علل برهم خوردن نظم اجتماعي، سياسي شهر شما بصره آن است كه اخلاق شما مردم مرده است.
و ضد ارزشها در شما حاكم گرديد.
كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ؛ رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ، وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا.
شما سپاه يك زن بوديد، و پيروان حيوان «شتر عايشه»، تا شتر صدا مي‌كرد مي‌جنگيديد، و تا دست و پاي آن قطع گرديد فرار كرديد، اخلاق شما پَست، و پيمان شما از هم گُسسته، دين شما دورويي، و آب آشاميدني شما شور و ناگوار است، كسي كه ميان شما زندگي كند به كيفر گناهش گرفتار مي‌شود، و آن كس كه از شما دوري گزيند مشمول آمرزش پروردگار مي‌گردد، گويا مسجد شما را مي‌بينم كه چون سينه كشتي غرق شده است، كه عذاب خدا از بالا و پايين او را احاطه مي‌كند، و سرنشينان

آن همه غرق مي‌شوند.(1).
حال توجّه به اين نكته ضروري است كه هم اكنون آرزوي رهبران شرق و غرب آن است كه در تمام جوامع انساني نظم اجتماعي و سياسي برقرار كنند.
امّا آيا اين آرزو تحقّق پذير است.
در غرب و اروپا چون ارزش هاي اخلاقي را ناديده گرفتند نتوانستند نظم اجتماعي صحيحي در و رابط انسانها برقرار سازند.
چون به انسان و انتخاب او اصالت دادند و انواع ارزش هاي اخلاقي را ناديده گرفتند.
وقتي گرايش فكري انسانها اومانيزم (اصالت انسان) و اصالت انتخاب انسان باشد هرچه دلش مي‌خواهد اصالت داشته باشد، انواع هواپرستي دامنگير انسان شده و انسان را به سوي پوچي و هرج و مرج طلبي پيش مي‌برد.
پشتوانه نظم اجتماعي و سياسي در جامعه انسان ها، اخلاق و ارزش هاي اخلاقي است.
مگر مي‌شود بدون درك مسئوليّت‌ها و تعهّدات اخلاقي به نظم اجتماعي انديشيد.
از ديدگاه قرآن و نهج البلاغه تا فرد و جامعه به ارزشهاي اخلاقي نيانديشند و آن را از نظر كاربردي در زندگي روزانه خود بكار نگيرند از نظم اجتماعي و سياسي نيز خبري نخواهد بود.
*****
(1) خطبه 1/13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسنادو مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- الاخبار الطوال ص 153: دينوري (متوفاي 282 هجري)
2- مروج الذهب ج 2 ص 377: مسعودي (متوفاي 346 هجري)
3- عيون الاخبار ج 1 ص 217: ابن قتيبة (متوفاي 276 هجري)
4- عقدالفريد ج 4 ص 328: ابن عبد ربه (متوفاي 328 هجري)
5- بحارالانوار ج 8 ص 445 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
6- تذكرة الخواص: سبط ابن الجوزي (متوفاي 654 هجري)
7- ارشاد ص 123: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
8- الجمل ص 203: واقدي (متوفاي 207 هجري)
9- الجمل ص 201: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
10- احتجاج ص 250/ج 1 ص 171: مرحوم طبرسي (متوفاي 620 هجري)
11- تفسير القمي ص 655: علاّمه قمي (متوفاي 307 هجري)

12- كتاب أمالي ص 78: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري)
13- الكني والاسماء ج 1 ص 143: علامه دولابي (متوفاي 310 هجري).

اخلاق فردي امام علي

ساده زيستي امام

فرهنگ ساده زيستي اگر در جوامع بشري بگونه شايسته اي تحقّق يابد مي‌توان با بسياري از مشكلات اقتصادي مقابله كرد و در روزگاران سخت آينده كه انفجار جمعيّت همراه با كمبود مواد غذائي ومحدود بودن امكانات زيستي دامنگير انسان هاست چاره اي جز رواج فرهنگ ساده زيستي وجود ندارد.
امام علي عليه السلام الگوي كامل فرهنگ ساده زيستي بود.
در كمك به همسر، گندم را با آسياب سنگي آرد مي‌كرد و در كار خانه حضور جدّي داشت.
از لباس هاي معمولي كه عموم مردم مي‌پوشيدند استفاده مي‌كرد،
روزي به بازار رفت و به لباس فروشان ندا داد كه چه كسي پيراهن 3 درهمي دارد؟
مردي گفت: در مغازه من موجود است، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آن را خريد و پوشيد.
خانه اي چون خانه ديگران داشت،
و اسبي يا الاغي كه همگان در اختيار داشتند بكار مي‌گرفت و روزي شمشير خود را فروخت تا مشكل اقتصادي خانواده را حل كند.
هارون بن عنتره مي‌گويد: در شهر خورنق(1) هوا سرد بود، علي عليه السلام را ديدم كه قطيفه اي برخود پيچيده و از سرما رنج مي‌برد، گفتم از بيت المال سهمي بردار.
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
چيزي از مال شما برنمي دارم و اين قطيفه را كه مي‌بيني برخود پوشانده ام آن را از مدينه همراه آورده ام.(2).
نان خشكيده مي‌خورد كه دخترش امّ كلثوم وقتي نان جوين خشك را بر سفره پدر ديد اشكش جاري شد.
در اوائل زندگي، شب‌ها با همسرش برروي پوستيني مي‌خوابيد كه در روز بر روي آن شتر را علوفه مي‌داد.(3).
*****
(1) پايتخت پادشاهان حيره.
(2) علي و حقوق بشر ج 1ص 82 - و - كامل ابن اثير ج 2 ص 44 - و - تذكرة الخواص ص 108 - و - كشف الغمّه ج 1 ص 203.
(3) سنن اين ماجه ج 2 ص 3 - و - تذكرة الخواص ابن جوزي ص 316 و 16 - و - كشف الغمّه ج 2 ص 78 - و - ينابيع الموّدة ص 197 - و - نهج

الحياة فرهنگ سخنان حضرت فاطمه عليها السلام ص 297 حرف م (مشكلات زندگي).

ازدواج ساده

مراسم ساده

وقتي علي عليه السلام از حضرت زهراء عليها السلام خواستگاري كرد، و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم موافقت نمود،فرمود:
علي جان! از درهم و دينار چه داري؟
پاسخ داد: يك شتر و زره جنگي.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: حيوان سواري لازم است، زره را بفروش.
زره را به بازار برد و به 40 درهم فروخت و همه را تقديم رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كرد.
خطبه عقد در حضور جمعي از ياران پيامبر خوانده شد، رسول خدا مقداري از قيمت زره را به سلمان داد تا لباس و برخي مايحتاج زندگي امام علي عليه السلام را تهيّه كند و مقداري هم به مقداد داد و فرمود:
آن را به خواهر علي عليه السلام امّ هاني بده تا به عنوان صدقه بر سر عروس بريزد كه با دادن يك غذاي ساده به جمعي از اصحاب، مراسم عروسي پايان گرفت.(1).
*****
(1) كامل بهائي ج 1ص 161 - و - خصايص نسائي.

همه قبول دارند که دختر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بزرگ زنان بهشتي و دختر بزرگترين پيامبر آسماني است.
همه قبول دارند که حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام يکي از بزرگترين شخصيّت هاي جهان اسلام است.
امّا ازدواج ساده آن بزرگواران جاي بسي شگفتي است.
که چگونه ساده و دور از تشريفات انجام گرفت.
علي عليه السلام با فاطمه عليها السلام دختر رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم در ماه صَفَر از سال دوّم هجري ازدواج کرد و از فاطمه عليها السلام در ذي الحجّه همان سال داراي فرزند شد.
نقل شده که:
امام علي عليه السلام زِرِه خويش را مَهرِ فاطمه عليها السلام قرارداد، زيرا که در آن موقع چيزي از سيم و زر نداشت.
و در نقل ديگري آمده است که:
علي عليه السلام با فاطمه عليها السلام بر مَهري به مقدار چهارصد و هشتاد دِرهم ازدواج نمود، و پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم به او امر کرد که ثُلث آن مبلغ را به خريد عطريّات اختصاص دهد.
و نقل شد که:
علي عليه السلام زِرِه خود را به خاطر شير بَها تقديم نمود زيرا که رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم او را به اين امر فرمان داده بود.
سِنِّ حضرت زهراء عليها السلام در روزِ ازدواجش پانزده سال و پنج ماه و نيم بود و علي عليه السلام در آن روز بيست و يك سال و پنج ماه داشت. (1).
*****
(1) کشف الغمّة جلد 1 ص 374 - و - جلاء العيون مجلس.

غذاي ساده

داستان احنف بن قيس

احنف بن قيس وقتي به دربار شام رفت و غذاهاي رنگارنگ او را ديد به گريه افتاد.
معاويه گفت: چرا گريه مي‌كني؟
پاسخ داد: يك شب هنگام افطار خدمت علي عليه السلام رفتم به من فرمود:
برخيز با حسن و حسين عليهما السلام همسفره باش، و خود به نماز ايستاد، وقتي نماز امام علي عليه السلام به پايان رسيد ظرف دربسته اي را جلوي امام علي عليه السلام گذاشتند، بگونه اي در پوش غذا بسته بود كه ديگري نتواند آنرا باز كند،
امام دَر پوش غذا را برداشت و آرد جو را در آورد و تناول كرد.
به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عرض كردم: شما اهل سخاوت مي‌باشيد، پس چرا غذاي خود را پنهان مي‌كنيد؟
فرمود: اين كار از روي بخل ورزي نيست، مي‌خواهم فرزندانم از روي دلسوزي چيزي به آن «مانند روغني يا دوغي» نيافزايند.
عرض كردم: مگر حرام است؟
فرمود:
نه اما رهبر امّت اسلامي بايد در خوراك و لباس مانند فقيرترين افراد جامعه زندگي كند تا الگوي بينوايان باشد، و فقرا بتوانند مشكلات و تهيدستي را تحمّل كنند.(1).
و در نقل ديگري آمده است:
احنف بن قيس مي‌گويد:
روزي به دربار معاويه رفتم، وقت نهار آن قدر طعام گرم، سرد، ترش و شيرين پيش من آوردند كه تعجّب كردم.
آنگاه طعام ديگري آوردند كه آنرا نشناختم.
پرسيدم: اين چه طعامي است؟
معاويه جواب داد:
اين طعام از روده هاي مرغابي تهيّه شده، آنرا با مغز گوسفند آميخته و با روغن پسته سرخ كرده و شكر نِيشكر در آن ريخته اند.
احنف بن قيس مي‌گويد:
در اينجا بي اختيار گريه ام گرفت و گريستم.
معاويه با شگفتي پرسيد:
علّت گريه ات چيست؟

گفتم: به ياد علي بن ابيطالب عليه السلام افتادم، روزي در خانه او بودم، وقت طعام رسيد.
فرمود: ميهمان من باش.
آنگاه سفره اي مُهر و مُوم شده آوردند.
گفتم: در اين سفره چيست؟
فرمود: آرد جو «سويق شعير»
گفتم: آيا مي‌ترسيد از آن برداريد يا نمي‌خواهيد كسي از آن بخورد؟
فرمود: نه، هيچ كدام از اينها نيست، بلكه مي‌ترسم حسن و حسين عليهما السلام بر آن روغن حيواني يا روغن زيتون بريزند.
گفتم: يا اميرالمؤمنين مگر اين كار حرام است؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
لا وَ لكِنْ يَجِبُ عَلي اَئِمَّةِ الْحَقِّ اَنْ يُقَدِّرُوا اَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ لِئَلاَّ يَطْغِي الفَقيرَ فَقْرُهُ
(نه، بلكه بر امامان حق لازم است در طعام مانند مردمان عاجز و ضعيف باشند تا فقر باعث طغيان فقرا نگردد).
هر وقت فقر به آنها فشار آورد بگويند: بر ما چه باك، سفره اميرالمؤمنين نيز مانند ماست.
معاويه گفت: اي احنف مردي را ياد كردي كه فضيلت او قابل انكار نيست. (2).
ابو رافع مي‌گويد:
روز عيدي خدمت امام علي عليه السلام رسيدم، ديدم كه سفره اي گره خورده در پيش روي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است، وقتي آنرا باز كرد ديدم نان جوين است.
گفتم: چرا گره مي‌زني؟
فرمود: براي اينكه بچه‌ها دوغي يا روغني بر آن نيافزايند.
امام علي عليه السلام بيشتر از سبزيجات استفاده مي‌فرمود.
و اگر غذاي بهتري مي‌خواست شير شتر ميل مي‌كرد
گوشت بسيار كم مي‌خورد و مي‌فرمود:
شكم‌ها را مدفن حيوانات نكنيد با اين همه، از همه قدرتمندتر و قوي تر بود.(3).
*****
(1) ينابيع المودة ص 172 - و - تذكرة الخواص.
(2) اصل الشّيعه و اصُولُها ص 65 - و - نثر الدّرر، سعيد بن منصور بن الحسين الآبي.
(3) شرح ابن ابي الحديد ج 1 ص 7.

پاسخ عاصم بن زياد

وقتي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به عاصم بن زياد كه ترك لذّت هاي حلال كرده بود اعتراض كرد و رهنمود داد كه نبايد از حلال الهي و از زندگي لازم و مناسب پرهيز داشت،
عاصم بن زياد به صورت اعتراض گفت:
يا اميرالمؤمنين! شما هم كه از لباس هاي بسيار ساده و غذاهاي ساده استفاده مي‌كنيد و بسياري از لذّت هاي حلال را ترك كرده ايد!!
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در پاسخ او فرمود:
قالَ وَيْحَكَ لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ اَنْ يُقَدِّرُوا اَنْفُسَهُم بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلايَتَبَيَّغَ بِالْفَقيرِ فَقْرُهُ(1).
(واي بر تو، من همانند تو نيستم چون رهبر جامعه اسلامي مي‌باشم همانا خداوند بر امامان عادل واجب كرده است كه چونان ضعيف ترين انسانها زندگي كنند تا تهيدستي بر محرومان و فقرا فشار نياورد).
يعني سادگي در غذا و پوشاك نسبت به مسئوليّت هاي اجتماعي افراد متفاوت است.
*****
(1) خطبه 209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اعتراف عمر بن عبدالعزيز

عمر بن عبدالعزيز گفته است:
علي بن ابيطالب عليه السلام گذشتگان را بي آبرو و بي موقعيّت كرد و باعث زحمت آيندگان گرديد.
يعني امام علي عليه السلام چنان در عبوديّت و عدالت و زهد و تقوي بالاتر از همه قرار داشت كه خلفاي گذشته را در نزد مردم بي موقعيّت نمود كه مردم مي‌گفتند:
عدالت و تقوي يعني اين.
و خلفاي آينده نيز هرچه خواستند نتوانستند راه او را بروند و به زحمت افتاده و در نزد مردم ارزشي پيدا نكردند.

داستان فا لوده

عدي بن ثابت مي‌گويد:
در هواي گرم تابستان، به وسيله آب خنك و شكر، فا لوده اي درست مي‌كنند كه براي رفع تشنگي خوب است.
روزي مقداري فا لوده نيز براي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آوردند،
امام علي عليه السلام از خوردن آن امتناع ورزيد و فرمود:
چون رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فا لوده نخورد من هم دوست ندارم از آن بخورم.(1).
*****
(1) الغارات ج 1 ص 88 - و - بحارالانوار ج 8.

پيروي از رسول خدا در غذا

*****

رعايت سادگي در غذا

امام علي عليه السلام در ساده زيستي ضرب المثل بود،
از غذاهاي ساده استفاده مي‌كرد، غذائي مي‌خورد كه عموم مردم مي‌خوردند.
سخت تلاش داشت تا با محرومان و فقراء هم نوا باشد، روزي براي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فا لوده آوردند،
امام عليه السلام فا لوده را ميل نفرمود و اظهار داشت:
«چون رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فا لوده نخورد، من هم از او اطاعت مي‌كنم و نمي‌خورم.» (1).
زيرا در هواي گرم مدينه يا در كوفه تهيّه فا لوده از برف و شكر و ديگر ادويه هاي مورد لزوم، كار هر كسي نبود، و محرومان قدرت آن را نداشتند و چون فا لوده غذاي گروه خاصّي از جامعه بود، رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم هم از آن استفاده نمي‌كرد و اميرالمؤمنين عليه السلام هم براي رعايت سادگي در غذا و هم به جهت پيروي از سنّت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فا لوده نخورد.
*****
(1) كشف الغُمّه ص 37.

امام علي عليه السلام تلاش مي‌كرد تا چونان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم زندگي كند، بخورد و بياشامد و غذائي را كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم تناول نكرد، استفاده نمي‌كرد.
روزي فا لوده اي براي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آوردند، فرمود:
چون رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از فا لوده استفاده نكرد، من هم فا لوده نمي‌خورم،
و توضيح داد كه:
كُلُّ شَيْي ءٍ لَمْ يَأكُلْ مِنْهُ رَسُولُ اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم لا أُحِبُّ اَنْ آكُلَ مِنْهُ
(هر غذائي كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آن را نخورد، دوست ندارم من از آن استفاده كنم).(1).
اين الگوي رفتاري درس ساده زيستي به مديران جامعه مي‌دهد كه تلاش كنند در غذا و لباس و مسكن همانند محرومان جامعه زندگي كنند، گرچه مصداق هاي خارجي مهمّ نيست.
زيرا در آن روزگاران ممكن بود فا لوده غذاي سرمايه داران جامعه به حساب مي‌آمد و امروز به يك غذاي عمومي تبديل شده باشد،
همواره بايد پيام الگوها را شناخت و بكار گرفت، گرچه نمونه هاي خارجي ملاك نباشد.
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 357.

پرهيز از غذاهاي چرب و شيرين

1- اگر چه امام علي عليه السلام از غذاهاي حلال استفاده مي‌فرمود، امّا اغلب غذاهاي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام سركه و روغن، و خرما بود.(1).
2- همه سيره نويسان نقل كرده اند كه:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در سادگي غذا چونان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم عمل مي‌كرد و سفره او از سفره رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم رنگين تر نشد.
وَ كانَ اميرالمؤمنين عليه السلام أشبهُ النّاس طُعمةً بِرَسُولِ اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم كانَ يأكُلَ الخُبْزَ وَ الخِلَّ و الزّيتَ
(حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام شبيه ترين مردم در غذا به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بود كه أغلب، نان و سركه و روغن تناول مي‌فرمود).(2).
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 329.
(2) حلية الابرار ج 1 ص 348.

استفاده از غذاي ساده با وجود غذاهاي رنگين

امام علي عليه السلام تهيدست نبود، از دسترنج خود توليد فراواني داشت وقتي فقراء و يتيمان را دعوت مي‌كرد، بر سر سفره انواع غذاهاي رنگارنگ مي‌گذاشت، و همگان را دعوت به تناول غذاها مي‌كرد، امّا خود بر سر همان سفره، نان خشك مي‌خورد.(1).

*****

(1) بحارالانوار ج40 ص327.

پرهيز از برخي غذاها

روزي براي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام معجوني از آب و عسل آوردند، كه به صورت شربت مي‌نوشيدند.
امام علي عليه السلام آن را گرفت و فرمود:
(پاك و پاكيزه است و حرام نيست، امّا من از آن نمي‌خورم، و نفس خود را به چيزي كه نبايد عادت بدهم آشنا نمي‌سازم).(1).
*****
(1) بحارالانوار ج40 ص327.

پرهيز از سكونت در خانه هاي مجلّل

خانه ساده در کوفه

پس از جنگ جمل با مشورت هاي فراوان تصويب شد كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در شهر كوفه مستقر شود،
بزرگان كوفه قصر سفيدي در نظر گرفتند كه امام علي عليه السلام را در آنجا سكونت دهند تا به امور حكومتي بپردازد،
وقتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام متوجّه اين حركت كوفيان شد، فرمود:
«من حاضر نيستم تا ديوار خانه ام از ديوار منازل بيچارگان بالاتر و خانه ام از خانه مستمندان بهتر باشد» (1).
بنابراين درخانه هاي معمولي كوفه سكونت گزيد وبه كشور پهناور اسلامي آن روز كه امروزه حدود پنجاه كشور اسلامي است فرمانروائي مي‌كرد.
*****
(1) امام علي عليه السلام جرج جرداق ج 1ص 81.

اعتراض به خانه گران قيمت يك فرماندار

امام علي عليه السلام تا شنيد كه شريح قاضي (يكي از كارگزاران امام) خانه گران قيمتي خريد با او برخورد كرد و نامه تندي به او نوشت و او را از زندگي اشرافي پرهيز داد.
بَلَغَنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَاراً بِثَمانِينَ دِينَاراً، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَاباً، وَأَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُوداً.
فقال له شريح: قد كان ذلك يا أمير المؤمنين، قال: فنظر إليه نظر المغضب ثم قال له:
يَا شُرَيْحُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيِّنَتِكَ، حَتَّي يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصاً، وَيُسْلِمَكَ إِلَي قَبْرِكَ خَالِصاً.
فَانْظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُونُ ابْتَعْتَ هذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ، أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ! أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَتَبْتُ لَكَ كِتَاباً عَلَي هذِهِ النُّسْخَةِ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِي شِرَاءِ هذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ.
و النسخة هذه: «هذَا مَا اشْتَرَي عَبْدٌ ذَلِيلٌ، مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيلِ، اشْتَرَي مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ الْغُرُورِ، مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ، وَخِطَّةِ الْهَالِكِينَ. وَتَجْمَعُ هذِهِ الدَّارَ حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ:
الْحَدُّ الْأَوَّلُ - يَنْتَهِي إِلَي دَوَاعِي الْآفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي - يَنْتَهِي إِلَي دَوَاعِي الْمُصِيبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّالِثُ - يَنْتَهِي إِلَي الْهَوَي الْمُرْدِي، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ - يَنْتَهِي إِلَي الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي، وَفِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هذِهِ الدَّارِ.
اشْتَرَي هذَا الْمُغْتَرُّ بِالْأَمَلِ، مِنْ هذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ، هذِهِ الدَّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ، وَالدُّخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ.
فَمَا أَدْرَكَ هذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَي مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ، فَعَلَي مُبَلْبِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ، وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ، وَمُزِيلِ مُلْكِ الْفَرَاعِنَةِ، مِثْلِ كِسْرَي وَقَيْصَرَ، وَتُبَّعٍ وَحِمْيَرَ.
وَمَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَي الْمَالِ فَأَكْثَرَ، وَمَنْ بَنَي وَشَيَّدَ، وَزَخْرَفَ وَنَجَّدَ، وَادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ، وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ، إِشْخَاصُهُمْ جَمِيعاً إِلَي مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَالْحِسَابِ، وَمَوْضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَصْلِ الْقَضَاءِ «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ».
شَهِدَ عَلَي ذلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَي، وَسَلِمَ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْيَا.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك نامه 3 به شرح زير است:
51203- كتاب أمالي ص256 مجلس51 حديث10: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)

51204- تذكرة الخواص ص138: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
51205- دستور معالم الحكم ص 135: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
51206- كتاب اربعين ص98 ح14: شيخ بهائي (متوفاي 1030 ه)
51207- بحار الانوار ج 17 ص 77: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
51208- منهاج البراعة ج 3 ص 8: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
51209- بحار الانوار ج74 ص277 ح1 ب12: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
51210- بحارالانوار ج 41 ص 155 ح48 ب107: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
51211- شرح نهج البلاغه ج3 ص19: مجلسي (متوفاي 1110ه)
51212- بحارالانوار ج33 ص485 ح690: مجلسي (متوفاي 1110ه)
51213- حلية الاولياء ج8 ص101 و102: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402ه).

به من خبر دادند كه خانه اي به هشتاد دينار خريده اي، و سندي براي آن نوشته اي، و گواهاني آن را امضا كرده اند.
(شريح گفت: آري اي اميرمؤمنان،(1) امام عليه السلام نگاه خشم آلودي به او كرد و فرمود)
اي شريح! به زودي كسي به سراغت مي‌آيد كه به نوشته ات نگاه نمي‌كند، و از گواهانت نمي‌پرسد، تا تو را از آن خانه بيرون كرده و تنها به قبر بسپارد.
اي شريح! انديشه كن كه آن خانه را با مال ديگران يا با پول حرام نخريده باشي، كه آنگاه خانه دنيا و آخرت را از دست داده اي.
اما اگر هنگام خريد خانه، نزد من آمده بودي، براي تو سندي مي‌نوشتم كه ديگر براي خريد آن به درهمي يا بيشتر، رغبت نمي‌كردي و آن سند را چنين مي‌نوشتم:
*****
(1) شريح بن حارث را عمر منصب قضاوت داد و حدود 60 سال در مقام خود باقي ماند امّا سه سال در دوران عبداللّه بن زبير از قضاوت كناره گرفت و در زمان حجّاج استعفا داد، در دوران حكومت امام عليه السلام خلافي مرتكب شد كه او را به روستايي در اطراف مدينه تبعيد كرد و دوباره به كوفه بازگرداند.

هشدار از بي اعتباري دنياي حرام

اين خانه اي است كه بنده اي خوار شده، و مرده اي آماده كوچ كردن، آن را خريده، خانه اي از سراي غرور، كه در محلّه نابود شوندگان، و كوچه هلاك شدگان قرار دارد، اين خانه به چهار جهت منتهي مي‌گردد.
يك سوي آن به آفت‌ها و بلاها، سوي دوّم آن به مصيبت ها، و سوي سوم به هوا و هوس هاي سست كننده، و سوي چهارم آن به شيطان گمراه كننده ختم مي‌شود، و درِ خانه به روي شيطان گشوده است.
اين خانه را فريب خورده آزمند، از كسي كه خود به زودي از جهان رخت برمي بندد، به مبلغي كه او را از عزّت و قناعت خارج و به خواري و دنياپرستي كشانده، خريداري نموده است.
هرگونه نقصي در اين معامله باشد، بر عهده پروردگاري است كه اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جبّاران را گرفته، و سلطنت فرعون‌ها چون «كسري» و «قيصر» و «تُبّع» و «حمير» را نابود كرده است.

و آنان که مال فراوان گرد آوردند، و بر آن افزودند، و آنان که قصرها ساختند، و محکم کاري کردند، طلا کاري نمودند، و زينت دادند، فراوان اندوختند، و نگهداري کردند، و به گمان خود براي فرزندان خود گذاشتند، امّا همگي آنان به پاي حساب رسي الهي، و جايگاه پاداش و کيفر رانده مي‌شوند، آنگاه که فرمان داوري و قضاوت نهايي صادر شود، «پس تبهکاران زيان خواهند ديد» (1).
به اين واقعيّت‌ها عقل گواهي مي‌دهد هرگاه که از اسارت هواي نفس نجات يافته، و از دنياپرستي به سلامت بگذرد.(2).
*****
(1) سوره مؤمنون آيه 78.
(2) نامه 3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اعتراض به خانه مجلّل يكي از دوستان

امام علي عليه السلام يكي از ياران خود «علاء بن زياد» را كه خانه مجلّلي در بصره داشت، نصيحت كرد و فرمود:
تو در قيامت به چنين خانه اي نيازمند تري.
مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسِعَةِ هذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ؟ وَبَلَي إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك خطبه 209 به شرح زير است:
1- قوت القلوب ج 1 ص 531: ابو طالب مكي (متوفاي 382 ه)
2- عقد الفريد ج2 ص188 و189 وج1 ص329: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
3- اصول كافي ج 1 ص 410 و 411 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
4- ربيع الابرار ج 4 (باب اللهو و اللذات»: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- كتاب اختصاص ص 152: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
6- تلبيس ابليس ص248: ابن جوزي حنفي (متوفاي 597ه)
7- تذكرة الخواص ص106: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
8- بحار الانوار ج 63 ص 320 ب3: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
9- بحار الانوارج 40 ص 336 ح17: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
10- بحارالانوار ج73 ص155 ح36 ب26: مجلسي (متوفاي 1110ه)
11- بحارالانوار ج67 ص118 ح8 ب51: مجلسي (متوفاي 1110ه)
12- تفسير نورالثقلين ج2 ص24 و25: حويزي (متوفاي 1112ه)
13- تفسير نور الثقلين ج5 ص189: عبد علي حويزي (متوفاي 1112ه)
14- بحارالانوار ج41 ص123 ح32: مجلسي (متوفاي 1110ه)
15- مستدرك الوسائل ج3 ص237: محدّث نوري (متوفاي 1320ه).

روش استفاده از دنيا

با اين خانه وسيع در دنيا چه مي‌كني؟ در حالي كه در آخرت به آن نيازمند تري.
آري اگر بخواهي مي‌تواني با همين خانه به آخرت برسي! در اين خانه وسيع مهمانان را پذيرايي كني، به خويشاوندان با نيكوكاري بپيوندي، و حقوقي كه بر گردن تو است به صاحبان حق برساني، پس آنگاه تو با همين خانه وسيع به آخرت نيز مي‌تواني پرداخت.(1).
*****
(1) خطبه 209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

امام علي و اجاره نشيني

امام علي عليه السلام وقتي كه مي‌خواست ازدواج كند، خانه مسكوني نداشت امّا نداشتن خانه مسكوني مانع از تشكيل زندگي نبود.
قبل از ازدواج با فاطمه زهرا عليها السلام اطاقي از منزل حارثة بن نعمان اجاره كرد و عروسي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در آن صورت گرفت، تا آنكه بعدها در كنار خانه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خانه اي براي خود ساخت.(1).
*****
(1) طبقات ابن سعد ج8 ص14 - و - الاصابة ج8 ص158 - و - اخبار الموفقيّات ص 376.

استفاده از فرش هاي ساده

سويد بن غفله، مي‌گويد:
روزي خدمت امام علي عليه السلام رسيدم، در آن ايّام كه همه مردم با حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بيعت كرده بودند، و امام علي عليه السلام خليفه مسلمين بود.
ديدم بر روي حصير كوچكي نشسته و چيز ديگري در آن خانه وجود ندارد.
عرض كردم:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام بيت المال مسلمين در اختيار شماست، فرشي براي اطاق‌ها تهيّه فرمائيد، مي‌بينم كه در خانه شما فرشي جز حصير وجود ندارد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
«اي سويد بن غفله! كسي كه در راه است، در مسافرخانه اي كه زود از آنجا منتقل مي‌شود، ابزار و وسائل فراواني براي آنجا تهيّه نمي‌كند، ما به زودي از اين دنيا مي‌رويم و به خانه آخرت رهسپار مي‌گرديم، چرا فرش هاي قيمتي فراهم كنيم».(1).
*****
(1) انوار نعمانيّه ص 18 - و - بحارالانوار ج 9.

امام علي عليه السلام در ساده زيستي يك الگوي كامل بود، كار مي‌كرد و زندگي را با كار روزانه اداره مي‌فرمود، مشك آب درماندگان راه را بر دوش مي‌كشيد.
درخت مي‌كاشت، با دلوِ آب، باغ ديگران را آبياري مي‌كرد و مُزد مي‌گرفت.
هيزم جمع مي‌كرد و در بازگشت به منزل پُشته هيزم را بر دوش مي‌كشيد، تا با آن تنور را براي پختن نان آماده كنند.
در كار خانه كمك مي‌كرد.
خانه را جاروب مي‌زد، هر كس به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نزديك مي‌گشت، مي‌فهميد كه دور از هرگونه خود بزرگ بيني، چون ديگر اقشار جامعه، بلكه همچون محرومين زندگي مي‌كند.(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين (ع) - و - كامل مبرّد ص 153.

سادگي در لوازم خانه

عوام بن حوشب، از امام صادق عليه السلام نقل مي‌كند:
وقتي حضرت علي عليه السلام با ليلي دختر مسعود نهشليّه ازدواج كرد، و عروس با لوازم مخصوص خودش به خانه امام علي عليه السلام آمد، پرده اي بر در اطاق خود آويخت.
وقتي امام عليه السلام وارد خانه شد آن پرده را برداشت و فرمود:
آنچه تا كنون خانواده علي داشت و با آن زندگي مي‌كرد، كافي است.(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد نقل از تجلّي فضيلت ص62.

اصبغ بن نباته مي‌گويد:
امام علي عليه السلام خطاب به مردم كوفه فرمود:
من در شهر شما با مختصر توشه و وسائل زندگي وارد شدم، اگر به هنگام خارج شدن از شهر شما بيش از آنچه كه با خود آورده ام ببرم خيانتكار خواهم بود.(1).
در صورتي كه قدرت داشت تا انواع امكانات را براي خود فراهم آورد.
*****
(1) بحارالانوار ج40 ص327 و 325.

زهد و سادگي

سويد بن غفله گفت:
در كوفه به حضور علي عليه السلام رسيدم، در حالي كه قرص نان جويني با كاسه اي از شير جلوي ايشان بود.
آن قرص نان خشك را ريز كرد و در شير ريخت.
به كنيز آن حضرت كه نامش فضّه بود.
گفتم:
آيا در حقّ اين پيرمرد رحم نمي‌كنيد، چرا سبوس جو را نمي‌گيريد؟
آن كنيز گفت:
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با ما عهد كرده كه سبوس غذاي او را هرگز جدا نكنيم.
امام علي عليه السلام رو به من كرد و فرمود:
اي پسر غفله! با او چه مي‌گوئي؟.
مطلب را با آن حضرت در ميان گذاشتم و اضافه كردم:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام، با خودتان مدارا كنيد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با من چنين فرمود:
واي بر تو اي سويد، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و خاندان او از نان گندم سه روز پياپي سير نشدند تا به لقاءاللّه پيوستند و هرگز خورشت براي آنها فراهم نشد.(1).
*****
(1) تذكرة الخواص ص120.

ماجراي پيراهن وصله دار

سفيان ثوري از عمروبن قيس روايت كرده كه گفت:
جامه وصله داري در تن علي عليه السلام ديدند و زبان به ملامت گشودند.
آن حضرت فرمود:
«با اين جامه دل خاشع مي‌گردد و براي مؤمن الگو مي‌شود.» (1).
يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا، وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَاشٍ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ!(2).
*****
(1) بحار الانوار ج 40 ص 323 - و - تذكرة الخواص ص120.
اسناد و مدارك حكمت 103 به شرح زير است:
1- تحف العقول ص 212: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- كتاب طبقات ج 3 ص 28: ابن سعد(متوفاي 230 ه)
3- حلية الاولياء ج 1 ص 83: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
4- مطالب السؤول ج 1 ص 15: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
5- سراج الملوك ص 244: طرطوشي (متوفاي 520 ه)
6- روض الاخيار ص 72 و 180: محمد بن قاسم
7- تذكرة الخواص ص108: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
8- ذخائر العقبي ص102: طبري شافعي (متوفاي 460 ه)
9- كتاب أمالي ج1 ص153: سيد مرتضي متوفاي 436 ه)
10- بحار الانوار ج 41 ص161 باب107: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
11- غرر الحكم ج 2 ص 656: آمدي (متوفاي 588 ه)
12- خصائص الائمة ص96 و97: سيّد رضي (متوفاي 406ه)
13- ارشاد القلوب ج1 ص199 باب26: ديلمي (متوفاي قرن8ه)
14- بحارالانوار ج70 ص129: مجلسي (متوفاي 1110ه)
15- مستدرك الوسائل ج3 ص273: محدث نوري (متوفاي 1320ه)
16- ربيع الابرار ج4 ص630 ح3: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه)
17- نثرالدّر ج1 ص286: وزير ابي سعد آبي (متوفاي 421ه).

و درود خدا بر او فرمود: (پيراهن وصله داري بر اندام امام بود.
شخصي پرسيد: چرا پيراهن وصله دار مي‌پوشي؟)
دل با آن فروتن، و نفس رام مي‌شود، و مؤمنان از آن سرمشق مي‌گيرند، دنياي حرام و آخرت، دو دشمن متفاوت، و دو راه جداي از يكديگرند، پس كسي كه دنيا پرست باشد و به آن عشق ورزد، به آخرت كينه ورزد و با آن دشمني خواهد كرد، و آن دو همانند شرق و غرب از هم دورند، و رونده به سوي آن دو، هرگاه به يكي نزديك شود از ديگري دور مي‌گردد، و آن دو همواره به يكديگر زيان رسانند.(1).
*****
(1) حكمت 103 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اعتراف غزالي

غزالي مي‌گويد:
«علي بن ابيطالب عليه السلام از مصرف بيت المال خودداري مي‌فرمود تا بدانجا كه شمشير خود را مي‌فروخت و جز يك جامه هنگام شستن در اختيار نداشت.» (1).
«اين علي است با شدّت زهد و بي رغبتي نسبت به دنيا و جلوه هاي مادّي آن و تأسّي به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه با خاك نشينان همدم است.
آيا تاريخ، پيشوائي چون علي عليه السلام سراغ دارد كه اموال از شرق و غرب به سوي او سرازير شود و پايتخت او كوفه بهترين و حاصل خيز ترين و غني ترين نقطه زمين باشد، با اين حال او در ساده ترين سطح زندگي چون بي بضاعت ترين مردم زيست كند، نان جوين پُر سبوس بخورد و جامه ساده بر تن كند و بيت المال را برخود حرام داند و بر جامه خويش وصله زند تا بدانجا كه از وصله دوز آن خجالت كشد.» (2).
او بدينسان رساترين شعار زاهدان را تبلور مي‌بخشد كه فرمود:
فَوَاللَّهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْراً، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْراً، وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَي وَأَهْوَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقِرَةٍ.
به خدا سوگند از دنياي شما طلائي نيندوختم و از غنائم آن چيزي ذخيره نكردم و براي كهنه جامه خود جايگزيني تهيّه نديدم و از زمين آن يك وجب به تصرّف در نياوردم و توشه ناچيزي از آن برنگرفتم.و همانا دنيا در نظر من از آن گياه تلخ، پست تر و بي اعتبار تر است.» (3).
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب ج1 ص366 از احياء العلوم.
(2) براي اطّلاع بيشتر از زهد امام علي عليه السلام به بحارالانوار ج40 - و - تذكرة الخواص ابن جوزي - و - مناقب آل ابي طالب - و - ابن شهر آشوب ج1، مراجعه كنيد.
(3) نامه 45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

پرهيز از زر اندوزي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در زهد و پارسائي، پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ضرب المثل بود كه عمر بن عبدالعزيز نيز اعتراف كرد و گفت:
ما عَلِمْنا اَنَّ اَحَداً كَانَ أزْهَدُ في الْأُمَّةِ بَعْدَ النَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم مِنْ عَلِيّ بنِ ابيطالِبْ
(ما شخصي را در امّت اسلامي بعد از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نمي‌شناسيم كه از علي عليه السلام پارسا تر باشد.)(1).
امام علي عليه السلام در حالي كه كار مي‌كرد، و سرمايه خوبي بدست مي‌آورد، و زن و بچّه خود را بخوبي تأمين مي‌فرمود، امّا از بيت المال مسلمين استفاده نمي‌كرد، و از اموال عمومي براي خود اندوخته اي نداشت.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام روزي بر بالاي منبر خطاب به مردم فرمود:
مَنْ يَشْتَري سَيْفي هذا؟
(چه كسي اين شمشير مرا مي‌خَرَد؟)
مردم در حالي كه دچار شگفتي بودند به امام علي عليه السلام نگاه مي‌كردند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام توضيح داد كه:
وَ لَوْ اَنَّ لي قُوتُ لَيْلَةٍ ما بِعْتُهُ!!
(اگر غذاي يك شب را مي‌داشتم اين شمشير را نمي‌فروختم).(2).
از اين رو صاحب نظران و ياران امام علي عليه السلام نوشتند:
وَ عَلِيٌّ عليه السلام قُتلَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ ما تَرَكَ اِلاَّ سَبْعَمِأةَ دِرهَمٍ، فَضْلاً عَنْ عَطائِهِ اَعَدَّها لِخادِمِ.
(علي عليه السلام در حالي به شهادت رسيد كه جز هفتصد درهم كه آن را براي بخشيدن به يكي از خادمها كنار گذاشته بود، باقي نگذاشت.)(3).
*****
(1) حلية الابرار بَحراني ج 1 ص 356.
(2) حلية الابرار بَحراني ج 1 ص 355.
(3) حلية الابرار ج 1 ص 333.

ساده پوشي امام

جايگاه لباس هاي ساده

امام علي عليه السلام گرچه در اوائل زندگي دچار مشكلات فراواني بود، امّا در تداوم زندگي با كار و توليد و حفر چاه و كشاورزي، و احداث باغات فراوان در منطقه «يَنبُع» سرمايه هاي فراوان در اختيار داشت، امّا دست از ساده پوشي برنمي داشت.
لباس هاي پشمي زِبر و خشن مي‌پوشيد و در لباس همانند توده هاي كم در آمد بود.
امامان عادل هرقدر در ساده پوشي دقّت كنند ارزشمند است، امّا ديگران آزادند و مي‌توانند براي زن و فرزند خود لباس هاي قيمتي و نرم بخرند، كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام نيز چون رهبري امّت را در دست نداشتند گرچه از انواع لباس‌ها استفاده مي‌كردند، امّا در ساده زيستي همواره الگو بودند.
جايگاه ساده پوشي
اعتراض به لباس عاصم بن زياد

جايگاه ساده پوشي

شخصي به امام صادق عليه السلام اعتراض كرد كه؛
شما كه از ساده پوشي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرموديد، خودتان چرا لباس نرم و زيبا داريد؟
امام صادق عليه السلام فرمود:
لباس هاي علي عليه السلام در فرهنگ آن روز بد منظره نبود و انگشت نما نمي‌شد، اگر الان بود و همان لباس‌ها را مي‌پوشيد، انگشت نما مي‌شد،
گرچه قائم ما وقتي ظهور مي‌كند همان لباس علي عليه السلام را پوشيده به روش علي عليه السلام رفتار مي‌كند.(1).
علاء بن زياد حارثي از ياران امام عليه السلام بود كه در جنگ بصره زخمي شد، امام براي عيادت او به خانه اش رفت، و از ديدن وسعت خانه اش در شگفت شد.
فرمود:
اين خانه به اين وسعت را در دنيا براي چه مي‌خواهي؟ تو كه در آخرت به آن بيشتر نياز داري؟!
بعد فرمود:
آري، مي‌تواني اين خانه را پُلي قرار بدهي براي رسيدن به آخرت، بدينسان كه:
در آن از ميهمانان پذيرائي كني.
در آن صله ارحام به جاي آوري.
حقوق واجب و مستحب را به وسيله اين خانه وسيع به صاحبانشان برساني.
در آن صورت با اين خانه به آخرت رسيده اي.
*****
(1) اصول كافي ج 1ص 411 - و - شرح خوئي ج 13 - و - وسائل الشيعه ج 1ص 279.

اعتراض به لباس عاصم بن زياد

علاء بن زياد گفت:
يا اميرالمؤمنين از برادرم عاصم بن زياد به شما شكايت مي‌كنم.
فرمود: چه شكايتي؟
عرض كرد: عبائي پوشيده و كار عبادت و رهبانيّت پيشه كرده و دست از كار دنيا كشيده است.
امام علي عليه السلام فرمود:
او را پيش من بياوريد.
چون عاصم آمد، حضرت به او فرمود:
يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ! لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ؟! أَتَرَي اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟! أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَي اللَّهِ مِنْ ذلِكَ!
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ.
(اي دشمنك جان خويش، شيطان سرگردانت كرده، آيا تو به زن و فرزندانت رحم نمي‌كني؟ تو مي‌پنداري كه خداوند نعمتهاي پاكيزه اش را حلال كرده امّا دوست ندارد تو از آنها استفاده كني؟ تو در برابر خدا كوچك تر از آني كه اينگونه با تو رفتار كند.
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟ حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:)
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.)(1).
عاصم گفت:
يا اميرالمؤمنين خودت نيز مانند من هستي، با اين لباس خشن كه مي‌پوشي و با اين طعام خشك و بي خورش كه مي‌خوري.
امام علي عليه السلام فرمود:
قالَ: وَيْحَكَ لَسْتُ كَاَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ اَنْ يُقَدِّرُوا اَنْفُسَهُم بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقيرِ فَقْرُهُ.(2).
«واي بر تو من مانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان عادل واجب كرده كه خود را با مردم در زندگي برابر كنند تا فقرا را فقر شان به طغيان وادار نكند.»
*****

(1) نهج البلاغه خطبه 209 معجم المفهرس مؤلّف.
(2) نهج البلاغه خطبه 209 (معجم المفهرس).

شخصي در كوفه خدمت امام علي عليه السلام رسيد، ديد كه لباس هاي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام كم قيمت و ساده و وصله داراست، با شگفتي به امام علي عليه السلام نگريست و گفت:
چرا لباس شما وصله دارد؟
امام علي عليه السلام در جواب فرمود:
يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْب، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْس وَيَقْتَدي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ
(لباس وصله دار دل را خاشع، و نفس اماره را خوار مي‌كند، و الگوي مؤمنان مي‌شود).(1).
*****
(1) شرح خوئي ج 21 ص 152 - و - نهج البلاغه حكمت 103 معجم المفهرس مؤلّف.

اصلاح لباس با دست خويش

لباس هائي كه امام علي عليه السلام براي خود مي‌خريد و مي‌پوشيد، اگر آستين، يا دامن آن بلند بود، به خيّاطي نمي‌داد، بلكه خود آن را كوتاه و اصلاح مي‌كرد و سپس مي‌پوشيد.(1).
يعني بيشتر به ساده پوشي وخود كفائي در امور زندگي مي‌انديشيد.
*****
(1) غاية المرام - و - كفاية الخصام ص 648.

ابي اسحاق سبيعي مي‌گويد:
من در كودكي با پدرم به نماز جمعه رفتم، علي عليه السلام را ديدم كه خطبه جمعه مي‌خواند، امّا هر چند گاه پيراهن خود را با دست تكان مي‌داد، از پدرم پرسيدم آيا براي گرما چنين مي‌كند كه بخود باد بزند؟
پدرم گفت:
نه بلكه يك پيراهن دارد و آن را شسته و چون هنوز خشك نشده است آن را به حركت در مي‌آورد كه زودتر خشك شود.(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 8 - و - الغارات ج 1.

اعتراض به ساده پوشي امام علي

زيد بن وهب مي‌گويد:
پس از جنگ جمل گروهي از مردم بصره كه در ميان آنها مردي از سركردگان خوارج به نام «جعدة بن نعجه» بود خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام رسيدند.
وقتي لباس ساده امام علي عليه السلام را ديدند، جعده از روي تمسخر گفت:
چه چيز باعث شد كه از پوشيدن لباس خوب خودداري مي‌كني؟
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پاسخ داد:
اين لباس ساده مرا از غرور زدگي دور مي‌كند، و ساده پوشي بهترين روش است.
جعده به امام علي عليه السلام گفت:
از خدا بترس تو روزي خواهي مُرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
به خدا سوگند با ضربتي كه بر سرم فرود مي‌آيد به شهادت خواهم رسيد، و اين عهدي الهي است كه واقع خواهد شد، امّا سياه روي كسي است كه به مردم تهمت و افترا مي‌زند.(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 8 ص 622.

امام علي عليه السلام به كار و توليد وخود كفائي اهميّت فراواني مي‌داد، و نيازهاي خود را با دست تواناي خود برطرف مي‌كرد، و فرزندان و همسران خود را نيز به كار و توليد و سازندگي تشويق مي‌فرمود كه لباس هاي مورد احتياج را با دست مي‌بافتند، و نخ آن را از پَشم ريسي فراهم مي‌كردند.
ابو مخنف، «لوط بن يحيي» نقل مي‌كند كه:
پس از جنگ جمل حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام سخنراني هائي براي هدايت مردم داشت و در يكي از آنها فرمود:
ما تَنْقَمُون عَلَيَّ يا أَهْلَ الْبَصْرَة وَاللّهِ إِنَّهُما لِمَنْ غَزْلِ اَهلي
«مردم بصره! چرا بر من ايراد مي‌گيريد؟
سوگند به خدا اين دو لباس مرا كه مي‌بينيد از بافته هاي اهل خانه ام مي‌باشد».
سپس به كيسه اي كه همراه داشت و در آن مختصر نان خشك بود اشاره كرد و فرمود:
وَاللّهِ مَا هِيَ اِلاَّ مِنْ غَلَّتي بِالْمَدينَةِ
(سوگند به خدا اين نيست جز همان خوراك مختصري كه از مدينه همراه خود آورده ام)
آنگاه خطاب به مردم فرمود:
فَاِنْ أَنَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُم بِأَكْثَرِ مِمَّا تَروْن، فَأنَا عِنْدَ اللّه مِنَ الْخائِنِين
(پس اگر من از نزد شما مردم بصره خارج شوم، و زياده از آنچه كه ديديد برداشته باشم پس در نزد خدا از خيانتكاران مي‌باشم.)(1).
در روايات نقل شد كه همين سخنراني را امام علي عليه السلام براي مردم كوفه نيز ايراد كرده و مطالب فوق را تذكر داد.(2).
*****
(1) منهاج البراعة ج 17 ص 85 - و - بحارالانوار ج 40 ص 325.
(2) وسائل الشيعه ج 11 ص 83.

پوشش با حوله اي ساده

هارون بن عنتره مي‌گويد:
در قصر خورنق،(1) خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام رسيدم، فصل زمستان بود، ديدم امام علي عليه السلام حوله اي برخود پيچيده و در آن سرما مي‌لرزد و در زحمت است.
گفتم:
يا اميرالمؤمنين! از اموال فراوان بيت المال لباسي براي خود تهيّه فرما، چرا با خود اينگونه رفتار مي‌كني؟
پاسخ داد:
وَ اللّٰهِ ما اَرْزَؤُكُمْ شَيْئاً وَ ما هِيَ اِلاَّ قَطيفَتي اَلَّتي اَخْرَجْتُها مِنَ الْمَدينَةِ
(به خدا قسم بر شما خشم نگرفته ام و ناراحت نيستم، اين حوله همان است كه از مدينه همراه خود آورده ام.)(2).
*****
(1) قصري كه نعمان بن منذر پادشاه حيره به دستور فرمانرواي ايران براي بهرام گور از شاهزادگان ايران بنا نمود.
(2) حكومت در اسلام ص350.

الف- عبدالرّزاق از ثوري و او از ابوحيّان نقل مي‌كند:
علي بن ابيطالب عليه السلام را بر منبر ديدم كه مي‌گفت:
چه كسي از من اين شمشير را مي‌خرد؟ اگر بهاي لباسي را داشتم آن را نمي‌فروختم.
مردي به سوي او برخاست و گفت:
من بهاي لباسي را به تو قرض مي‌دهم.(1).
ب- كيع از علي بن صالح و او از عطا روايت كرد كه او گفت: (2).
(بر تن علي عليه السلام پيراهني از كرباس نشسته بود.)
*****
(1) تذكرة الخواص ص 109 - و - كشف الغمّه ج 1 ص 222.
(2) تذكرة الخواص ص 109 - و - كشف الغمّه ج 1 ص 222.

خودکفایي

بسياري سعي دارند تابه اين و آن امر و نهي كنند؛
فرمان بدهند؛
كارهاي خود را به ديگران بسپارند، ديگران را در استخدام خود درآورند، يا از روي جهالت و ناداني يا بر اساس غرور و خود بزرگ بيني يا از روي خودخواهي به تحقير ديگران، به امر و نهي اين و آن مي‌پردازند؛
و همواره يك موجود تنبل و مصرف كننده و بي تحرّك باقي مي‌مانند كه امام علي عليه السلام بااين روحيّه نادرست مقابله مي‌فرمود و تلاش داشت تا كارهاي خود را شخصاً انجام دهد.
در كارخانه به همسرش كمك مي‌كرد؛
گندم آرد مي‌كرد؛
عدس پاك مي‌كرد؛
نعلين را با دست خود وصله مي‌زد؛(1).
براي خريد پيراهن، خود به بازار مي‌رفت؛
براي اداره زندگي كار مي‌كرد؛
آبياري نخلستان ديگران رابه عهده مي‌گرفت تا پولي به دست آورد؛
و مشكلات زندگي را با دست خود برطرف مي‌كرد.
*****
(1) نهج البلاغه خطبه 2/23 معجم المفهرس مؤلّف.

فروش وسايل زندگي

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام هرگاه احتياج پيدا مي‌كرد سعي داشت تا از بيت المال استفاده نكند و با فروش وسائل زندگي، مشكلات اقتصادي خانواده را برطرف مي‌فرمود.
روزي شمشير خود رابه بازار آورد تا بفروشد واز آن لباس تهيّه كند، و فرمود:
چه كسي اين شمشير را از من مي‌خرد؟ به خدا سوگند با اين شمشير چقدر غبار اندوه از چهره رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم زدودم، و اگر احتياج به لباس نداشتم آن را نمي‌فروختم.
شخصي نزد امام علي عليه السلام آمد و گفت:
من اين لباس را نسيه به شما مي‌فروشم.(1).
در حالي كه جهان اسلام و همه سرمايه هاي كشور اسلامي در اختيار آن حضرت بود.
*****
(1) علي و حقوق بشر ج 1 ص 82 جرج جرداق - و - استيعاب درحاشيه اصابه ج 2 ص 50 - و - كشف الغمه ج 1 ص 222 - و - تذكرة الخواص ص 109.

استفاده از دسترنج خويش

امام صادق عليه السلام فرمود:
جَدِّ ما اميرالمؤمنين عليه السلام هميشه با دسترنج خود زندگي مي‌كرد، در باغات اطراف مدينه كار مي‌كرد، وقتي گندم يا جو آرد مي‌شد، آرد آن را آلَك نكرده در كيسه اي مي‌گذاشت و به هنگام غذا تناول مي‌فرمود، و آن را چند گِرِه مي‌زد كه چيزي به آن اضافه نكنند.
راستي چه كسي زاهد تر و پارسا تر از علي عليه السلام يافت مي‌شود؟ كه انواع سرمايه هاي بيت المال كشور پهناور اسلامي در اختيار او بود (كه اكنون به 50 كشور تبديل شده است) با اينكه از باغات خودش انواع خرماها را در اختيار داشت، و به مستمندان مي‌بخشيد امّا خود با مقداري آرد و آب افطار مي‌كرد.(1).
*****
(1) الغارات ج 1 ص 82.

در كتاب ابانه عكبري و فضائل احمد (از كتاب هاي معروف اهل سنّت) آمده است كه:
علي عليه السلام مقداري خرما براي خانواده خود خريد و آن را در دامن خود ريخته مي‌برد، مردم بشتاب آمدند كه آن را از حضرت گرفته و ببرند، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
«رَبُّ الْعَيالِ اَحَقُّ بِحَمْلِهِ»
«سرپرست خانواده شايسته تر است كه آن را بردوش كشد.»
و در روايت ديگري است كه:
به دنبال آن اين شعر را مي‌خواند:
لا يَنْقُصُ الْكامِلُ مِنْ كَمالِهِ
ماجَرَّ مِنْ نَفْعٍ اِلي عَيالِه(1).
«انسان كامل از ارزش‌ها سقوط نمي‌كند، اگر براي اداره زندگي خانواده اش كار و تلاش كند.»
و از زيد بن علي نقل شده كه گفته است:
آن حضرت در پنج مورد با پاي پياده راه مي‌رفت و نعلينش را به دست چپ خود مي‌گرفت.
در عيد فطر و عيد اضحي «قربان» و روز جمعه و هنگام عيادت بيمار و تشييع جنازه و مي‌فرمود:
اينها جايگاه خدا است، و من دوست دارم پاهايم برهنه باشد.
*****
(1) مناقب ابن شهرآشوب ج 2 ص 104.

عبادت و حالات معنوي امام

مدهوش شدن در عبادت

ابودرداء «به نقل از عروة بن زبير» در مسجد مدينه خطاب به مردم گفت:
آيا مي‌دانيد پارساترين مردم كيست؟
گفتند: شما بگوئيد.
پاسخ داد:
اميرالمؤمنين علي عليه السلام.
و آنگاه خاطره اي نقل كرد كه:
ما و تعدادي از كارگران با علي عليه السلام در يكي از باغات مدينه كار مي‌كرديم، به هنگام عبادت، علي عليه السلام را ديدم كه از ما فاصله گرفت و در لابلاي درختان ناپديد شد، با خود گفتم شايد به منزل رفته است، چيزي نگذشت كه صداي حزن آور علي عليه السلام را در عبادت شنيدم كه با خدا راز و نياز مي‌كند.
آرام آرام خود را به علي عليه السلام رساندم، ديدم در گوشه اي بي حركت افتاده است.
با خود گفتم: شايد از خستگي كار و شب زنده داري به خواب رفته است، كمي صبر كردم خواستم او را بيدار كنم، هرچه تكانش دادم بيدار نشد، خواستم او را بنشانم نتوانستم، با گريه گفتم:
اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَيهِ راجِعُونَ
فوراً به منزل فاطمه عليها السلام رفتم و گريان و شتابزده خبر را گفتم كه حضرت زهراء عليها السلام فرمود:
«ابودرداء به خدا علي عليه السلام مانند هميشه در عبادت از خوف خدا مدهوش شده است.»
آب بردم، به سر و صورت امام علي عليه السلام پاشيدم، به هوش آمد، وقتي مرا گريان ديد، فرمود:
«پس در قيامت كه مرا براي حساب فرا مي‌خوانند چگونه خواهي ديد.»
ابودرداء مي‌گويد:
به خدا سوگند كه اين حالت را در هيچ كدام از ياران رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نديدم.(1).
*****
(1) امالي شيخ صدوق، و علي عليه السلام از ولايت تا شهادت ص 279 - و - مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 124 - و - بحارالانوار ج 84 ص 196.

همه مردم مي‌ديدند كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم، خديجه عليها السلام و كودكي بنام علي عليه السلام وارد مسجدالحرام مي‌شوند و نماز مي‌گزارند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
وَ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم قبْلَ النَّاسِ بِسَبْعَ سِنينْ وَ أنَا أوَّلُ مَنْ صَلّي مَعَهُ
(و همانا من با پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم پيش از همه انسانها نماز خواندم، در حالي كه من هفت ساله بودم، من اوّل كسي هستم كه با پيامبر نماز گزاردم.)(1).
و رسول گرامي اسلام هم فرمود:
يَا عَلي أنْتَ أوَّلُ هذِهِ الْأُمَّةِ اِيْماناً بِاللَّهِ و رَسُولِهِ
(اي علي! تو اوّل فرد از اين امّت اسلامي هستي، كه به خدا و پيامبرش ايمان آوردي.)(2).
*****
(1) الغدير ج3 ص222.
(2) بحارالانوار ج19 ص67.

شجاعت و مردانگي

شجاعت و چالاكي در كودكي

علي عليه السلام را در كودكي با فقر مالي كه بر خانواده ابيطالب حاكم شد.
پيامبر او را به خانه خود برد و در دامن خود بزرگ كرد.
نوشته اند:
در كودكي با هريك از همسالان خود كه كشتي مي‌گرفت آنها را بر زمين مي‌كوبيد،
پياده چنان سريع مي‌دويد كه درحال دويدن به اسبان تندرو مي‌رسيد و بر آنها سوار مي‌شد.(1).
و خود در نهج البلاغه فرمود:
أَنَا وَضَعْتُ فِي الصِّغَرِ بِكَلاكِلِ الْعَرَبِ وَ كَسَرْتُ نَواجِمَ قُرُونِ رَبيعَةٍ وَ مُضَرَ
«من در كودكي، بزرگان و شجاعان عرب را بخاك افكندم و شاخه هاي بلند درخت قبيله ربيعه و مضر را دَر هم شكستم.» (2).
*****
(1) سفينة البحار مادّة قوا.
(2) نهج البلاغه خطبه 115/192 معجم المفهرس مؤلّف.

شجاعت و قدرت بازو و قوام وقدرت روحي امام علي عليه السلام را با هيچ كس، و با هيچ قدرتي نمي‌توان مقايسه كرد.
- كسي كه در كودكي و نوجواني سر سركشان و دلاوران را به خاك ماليد.
- كسي كه سنگ بزرگي را كه همه سپاهيان از كندن آن عاجز بودند، از جاي كَند تا آب روان را همه بنوشند.
- كسي كه تمام زخم هاي دشمن را روبرو تحمّل كرده، و هرگز پُشت به دشمن نكرده است.
- كسي كه پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم به او فرمود:
«اگر مردم شرق و غرب در برابر علي عليه السلام بايستند، بر همه آنها غلبه مي‌كند.» (1).
و خود فرمود:
وَاللّهِ لَو تَظاهَرتِ الْعَرَب عَلي قِتالي لَمّا وَلَّيْتُ عَنْها
(سوگند به خدا اگر تمام اعراب رو در روي من قرار گيرند، از مقابلشان فرار نمي‌كنم.)(2).
و درب بزرگ ورودي خيبر كه ده‌ها نفر آن را باز و بسته مي‌كردند با دست يداللّهي خود از جاي كند و برروي خندقي قرار داد كه سر بازان اسلام از آن عبوركنند وخود فرمود:
ما قَلَعْتُ بابَ خَيْبَرَ وَ دَكْدَكْتُ حِصْنَ يَهُودٍ بِقُوّةٍ جِسْمانِيَّةٍ بَلْ بِقُوّةٍ اءلهِيَّة
(من در بزرگ خيبر و حصار يهود را با دست مادّي از جاي نكندم و درهم نكوبيدم، بلكه با قدرت الهي موفّق گرديدم.)(3).
و باز نسبت به شجاعت و قوّت قلب خود فرمود:
اِنّي وَاللّهِ لَو لَقيتُهُمْ واحِداً وهم طِلاعُ الْاَرْضِ كُلِّها ما بالَيْتُ وَ لا اِسْتَوْحَشْتُ
(سوگند به خدا همانا من اگر دشمنان را در حالي ملاقات كنم كه تمام روي زمين را پُر كرده باشند باكي نداشته، وحشتي نخواهم كرد.)(4).
آيا ويژگي هاي ياد شده را در انسان دلاور ديگري مي‌توان سراغ گرفت؟
آيا اگر همه جهان و همه قدرت‌ها هماهنگ شوند، مي‌توانند چنان مبارز بي همانندي را پديد آورند؟
در كدام عصر و زماني، دلاوري يافت مي‌شود كه شكست ناپذير باشد؟
و در هيچ شرائطي فرار نكند، و هرگز نترسد؟
*****
(1) بحارالانوار ج 33 ص 233 - و - صحيح مسلم ج 15 ص 178 - و - صحيح بخاري ج 5 ص 245 - و - كنز العمّال ج 13 ص 121 ش 36388.
نهج البلاغه نامه 19/45 معجم المفهرس مؤلف.

شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج20 ص316 و 626.
نهج البلاغه نامه 7/62 معجم المفهرس مؤلّف.

كسي كه خط شكن جبهه هاست، و خود را در تمام جنگها در قلب سپاه دشمن فرو مي‌بُرد، و از فراواني دشمن باكي نداشت، و سَرِ سركشان و شجاعان عرب را بر خاك ماليد، طبيعي است كه بايد زخم هاي فراواني برتن داشته باشد.
دو نكته نسبت به جراحات بدن حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام وجود داشت:
الف- همه زخم‌ها در قسمت جلوي بدن او وجود داشت.
ب- زخم‌ها فراوان و عميق بود. «كه تا هزار زخم را توانستند بشمرند»
چون امام علي عليه السلام به دشمن پُشت نمي‌كرد، وهمواره در حالت پيشروي و خط شكني و دفاع بود.
نوشتند:
زِرِه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام تنها قسمت جلوي بدن را مي‌پوشاند، زيرا نيازي نداشت تا پُشت سر را حفظ كند.
و عميق بودن و فراواني زخمها در طول 94 جنگ و يورش و تهاجم بيگانگان در زمان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و سه جنگ مهم در دوران 5 ساله حكومت، حقيقت ديگري از ايثار گري هاي امام علي عليه السلام را به اثبات مي‌رساند.
وقتي در روز بيست و يكم ماه رمضان سال چهلم هجري بدن حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را غسل مي‌دادند و زخمهاي فراوان بدن آنحضرت را شمردند، ديدند كه آثار حدود هزار زخم بر پيكر آن حضرت باقيمانده است كه تنها هشتاد موردش مربوط به جنگ اُحُد بود آن هنگام كه همه فرار كرده و تنها امام علي عليه السلام و ابودجّانه باقي مانده واز پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دفاع مي‌كردند.(1).
و زخم هاي پيكر حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از جنگ اُحُد چنان عميق بود كه جرّاحان و پرستاران از دوختن زخم‌ها در مانده شدند، زخم اوّل را مي‌دوختند و به هنگام دوختن زخم دوّم، زخم دوخته پاره مي‌شد، كه حضرت زهرا عليه السلام با مشاهده آن فراوان گريست.
*****
(1) سفينة البحار ج 1 ص 149.

شجاعت و خط شكني

امام علي عليه السلام پس از اتمام حجّت با شورشيان بصره، و بردباري در آغاز نبرد، وقتي آنها جنگ را آغاز كردند، زره پوشيد و پيشاپيش سپاه، خود رابه قلب سپاه دشمن زد، و حملات شديدي كرد كه دشمن چون روباه در مقابلش مي‌گريخت.
در حمله اوّل جناح راست لشگر دشمن را در هم ريخت،
و در حمله دوّم جناح چپ لشگر بصره را دچار پراكندگي كرد.
و چند بار شمشير حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خم شد كه به خيمه برگشت تا آن را اصلاح كند، اصحاب و فرزندان و مالك اشتر به امام علي عليه السلام مي‌گفتند:
حملات را به ما واگذار.
ولي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پاسخ نمي‌داد و دوباره حمله مي‌كرد، و صف‌ها را درهم مي‌شكست.
وقتي اصحاب اصرار كردند كه:
«إِنْ تُصَبْ يَذْهَبُ الدِّين»
(اگر به شما آسيبي برسد دين در خطر است)
در پاسخ فرمود:
«وَاللّه ما اُرِيدُ بِما تَرَوْنَ اِلاَّ وَجْهَ اللَّهِ وَالدَّارَ الاخِرَة»
(به خدا سوگند آنچه مي‌بينيد بخاطر خدا وآخرت است)(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 1 خطبه 13.

راويان حديث اتّفاق نظر دارند كه:
علي عليه السلام به سوي هر دو قبله نماز گزارد و مهاجرت نمود و در جنگ بدر و حديبيّه و ديگر جنگ‌ها شركت داشت.
او در جنگ بدر و احد و خندق و خيبر از امتحان الهي به خوبي بيرون آمد و همه آنها را در بي نيازي از غير خدا بدست آورد و در منزلت كريم و والايي قرار گرفت.
پرچم سپاه اسلام در موارد بسياري همچون روز بدر در دست علي عليه السلام قرار داشت.
و چون مصعَب بن عمير(1) در روز اُحُد كه پرچم پيامبر را به دست خويش داشت كشته شد، رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم آن را به دست علي عليه السلام داد.
علي عليه السلام شاهد جنگ بدر بود و در آن نقش تعيين كننده داشت، در حالي كه بيست و پنج ساله بود.
ابن سَرّاج در تاريخ خويش از قول ابن عبّاس گفته است: رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم پرچم را در روز «بدر» به دست علي عليه السلام سپرد، در حالي كه علي عليه السلام بيست ساله بود.(2).
*****
(1) مصعب بن عمير بن هاشم بن عبد مناف مكنّي به ابوعبداللّه از فضلاء و از بهترين صحابه و از سبقت گيرندگان به اسلام است. اسلام آورد هنگامي كه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم در دار الارقَم بود. اسلام خويش را از ترس پدر و مادرش پوشيده داشت و چون پدر و مادر از اين امر آگاه شدند او را زنداني نمودند تا اينكه او به حبشه مهاجرت كرد. پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم او را با دوازده تن، اهل عقبه دوّم فرستاد تا اهالي مدينه را فقاهت بياموزد و بر آنها قرآن تلاوت كند.
او نخستين كسي است كه به گردآوري جماعت در دين پرداخت. به دست او سعد بن معاذ اسلام آورد. جنگ بدر را ديده است و در اُحُد به شهادت رسيد در حالي كه 40 ساله بود، همسر او وحمنه دختر جحش بود. (تهذيب الاسماء - 97 - 1).
ارشاد مفيد ص 47 - و - تاريخ ابن سَرّاج.

جلوه هاي شجاعت امام علي

در تمام جنگ‌ها پرچم نشانه استقلال و پيشروي و صلابت لشگر بود و اگر سقوط مي‌كرد نشان شكست و نابودي به حساب مي‌آمد.
از اين رو پرچم را هميشه به دست افرادي دلير و توانا مي‌سپردند، استقامت و پايداري پرچمدار و اهتزاز پرچم در رزمگاه، موجب دلگرمي جنگجويان بود، و بر عكس، كشته شدن پرچمدار و سرنگوني پرچم مايه تزلزل روحي آنان مي‌گرديد، به همين جهت پيش از آغاز جنگ به منظور جلوگيري از شكست روحي سربازان، چند نفر از شجاعترين رزمندگان به عنوان پرچمدار تعيين مي‌گرديد.
در جنگ اُحُد نيز قريش به همين ترتيب عمل كردند، و پرچمداراني از قبيله «بني عبدالدّار» كه به شجاعت معروف بودند، انتخاب كردند ولي پس از آغاز جنگ پرچمداران آنان يكي پس از ديگري به دست تواناي علي عليه السلام كشته شدند و سرنگوني پي در پي پرچم باعث ضعف و تزلزل روحي سپاه قريش گرديد و افرادشان پا به فرار گذاشتند.
از امام صادق عليه السلام نقل شده است كه فرمود:
پرچمداران سپاه شرك در جنگ اُحُد نُه نفر بودند كه همه آنها به دست علي عليه السلام به هلاكت رسيدند.(1).
ابن اثير نيز مي‌نويسد:
كسي كه پرچمداران قريش را شكست داد، علي عليه السلام بود.(2).
به نقل مرحوم شيخ صدوق، علي عليه السلام در استدلال هاي خود در شوراي شش نفره كه پس از مرگ خليفه دوّم، جهت تعيين خليفه تشكيل گرديد، روي اين موضوع تكيه نموده و فرمود:
«شما را به خدا سوگند مي‌دهم آيا در ميان شما كسي جز من هست كه نُه نفر از پرچمداران بني عبدالدّار را (در جنگ احد) كشته باشد؟»
پاسخ دادند: نه.
سپس حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
«پس از كشته شدن اين نُه نفر بود كه غلام آنان بنام صوأب كه هيكلي بس درشت داشت، به ميدان آمد و در حالي كه دهانش كف كرده بود و چشمانش سرخ گشته بود،
مي گفت: به انتقام اربابانم جز محمّد را نمي‌كشم.
شما با ديدن او جا خورده، خود را كنار كشيديد ولي من به جنگ او رفتم و ضربت متقابل بين من و او ردّ و بدل شد و من آنچنان ضربتي به او وارد كردم كه از كمر دو نيم شد.
اعضاء شوراء همگي سخنان علي عليه السلام را تصديق كردند.(3).

*****

(1) اختصاص شيخ مفيد ص 47.
ابن اثير، الكامل في التّاريخ ج 2 ص 154.
كتاب خصال شيخ صدوق ص 560.

چون در مرحله اوّل نبرد، سپاه قريش فرار كردند، و افراد تحت فرماندهي عبداللّه بن جبير به منظور جمع آوري غنايم، جنگي منطقه استقرار خود را رها كردند، گرچه عبداللّه فرمان صريح پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را به يادشان آورد ولي آنان ترتيب اثر نداده و بيش از 40 نفرشان از تپّه سرازير شده به دنبال جمع آوري غنايم رفتند.
خالد بن وليد با گروهي سواره نظام كه در كمين آنان بود، به آنان حمله كرد و پس از كشتن آنان از پشت جبهه به مسلمانان يورش برد و اين همزمان شد با بلند شدن پرچم آنان توسّط يكي از زنان قريش به نام عمرة بن علقمه، كه جهت تشويق سربازان قريش به ميدان جنگ آمده بودند.
از اين لحظه، وضع جنگ به كلّي عوض شد؛
آرايش جنگي مسلمانان به هم خورد؛
صفوف آنان از هم پاشيد؛
ارتباط فرماندهي با افراد قطع گرديد و مسلمانان شكست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدين اسلام، از جمله حمزة بن عبدالمطلّب و مصعب بن عمير، «يكي از پرچمداران ارتش اسلام»، به شهادت رسيدند.
از طرف ديگر، چون شايعه كشته شدن پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم در ميدان جنگ توسّط دشمن پخش گرديد، روحيه بسياري از مسلمانان متزلزل شد و در اثر فشار نظامي جديد سپاه شرك، اكثريّت قريب به اتّفاق مسلمانان عقب نشيني كرده و پراكنده شدند، و در ميدان جنگ افرادي انگشت شمار در كنار پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم ماندند و لحظات بحراني و سرنوشت ساز در تاريخ اسلام فرا رسيد.
اينجا بود كه نقش بزرگ علي عليه السلام به عنوان تنها مدافع خستگي ناپذير نمايان گرديد، زيرا علي عليه السلام با شجاعت و رشادتي بي نظير در كنار پيامبر شمشير مي‌زد و از وجود مقدّس پيشواي عظيم الشّأن اسلام در برابر يورشهاي مكرّر فوج هاي متعدّد مشركان حراست مي‌كرد.
ابن اثير در تاريخ خود مي‌نويسد:
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم گروهي از مشركين را مشاهده كرد كه آماده حمله بودند، به علي عليه السلام دستور داد به آنان حمله كند، علي عليه السلام به فرمان پيامبر به آنان حمله كرد و با كشتن چندين تن موجبات فرار آنان را فراهم ساخت.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم سپس گروه ديگري را مشاهده كرد و به علي عليه السلام دستور حمله داد و علي عليه السلام آنان را كشت و

متفرّق ساخت.
در اين هنگام فرشته وحي به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اين نهايت فداكاري است كه علي عليه السلام از خود نشان مي‌دهد.
رسول خدا فرمود:
او از من، و من از او هستم،
در اين هنگام صدايي از آسمان شنيدند كه مي‌گفت:
لا فَتي اِلاَّ عَلِيّ، لا سَيْفَ اِلاَّ ذُو الْفَقار
«جوانمرد شجاعي چون علي عليه السلام و شمشيري چون ذوالفقار وجود ندارد».
ابن ابي الحديد نيز مي‌نويسد:
هنگامي كه غالب ياران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پا به فرار نهادند، فشار دسته هاي مختلف دشمن به سوي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بالا گرفت.
دسته اي از قبيله بني كنانه، و گروهي از قبيله بني عبد مناة، كه در ميان آنان چهار جنگجوي نامور به چشم مي‌خورد، به سوي پيامبر يورش بردند.
پيامبر به علي عليه السلام فرمود:
حمله اينها را دفع كن.
علي عليه السلام كه پياده مي‌جنگيد، به آن گروه كه پنجاه نفر بودند، حمله كرده و آنان را متفرّق ساخت.
آنان چند بار مجدّداً گرد هم جمع شده و حمله كردند، باز هم علي عليه السلام حمله آنان را دفع كرد.
در اين حملات، چهار نفر قهرمان مزبور و ده نفر ديگر كه نامشان در تاريخ مشخّص نشده است به دست علي عليه السلام كشته شدند.
جبرئيل به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم گفت:
راستي كه علي عليه السلام فداكاري مي‌كند، فرشتگان از فداكاري او به شگفت آمده اند.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
چرا چنين نباشد، او از من و من از او هستم.
جبرئيل گفت: من هم از شما هستم.
آنگاه صدايي از آسمان شنيده شد كه مكرّر مي‌گفت:
لا سَيْفَ اِلاَّ ذُوالفَقار وَلافَتي اِلاَّ عَلِيّ
ولي گوينده ديده نمي‌شد.
از پيامبر سؤال كردند كه: گوينده كيست؟
فرمود: جبرئيل است.(1).
*****
(1) ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه ج 14 ص 251، و خوارزمي نيز در

كتاب المناقب ص 223 روايت مي‌كند كه (علي عليه السلام در جريان شوراء به اين فداكاري كه نداي آسماني را در پي داشت، بر اعضاي شوراء احتجاج كرد).

در جنگ احزاب تمام قبائل و گروه هاي مختلف دشمنان اسلام براي كوبيدن اسلام جوان متّحد شده بودند.
بعضي از مورّخان نفرات سپاه كفر را در اين جنگ بيش از ده هزار نفر نوشته اند، در حالي كه تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمي‌كرد.
سران قريش كه فرماندهي اين سپاه را به عهده داشتند، با توجّه به نفرات و تجهيزات جنگي فراوان خود، نقشه جنگ را چنان طرّاحي كرده بودند كه به خيال خود با اين يورش، مسلمانان را به كلّي نابود سازند و براي هميشه از دست محمّد صلي الله عليه وآله وسلم و پيروان او آسوده شوند!
زماني كه گزارش تحرّك قريش به اطّلاع پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم رسيد، حضرت، شوراي نظامي تشكيل داد.
در اين شوراء سلمان فارسي پيشنهاد كرد كه در قسمت هاي نفوذ پذير اطراف مدينه خندقي كنده شود كه مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد.
اين پيشنهاد را همه قبول كردند و تصويب شد و ظرف چند روز با همّت و تلاش مسلمانان خندق آماده گرديد.
خندقي كه پهناي آن به قدري بود كه سواران دشمن نمي‌توانستند از آن با پرش بگذرند و عمق آن نيز به اندازه اي بود كه اگر كسي وارد آن مي‌شد به آساني نمي‌توانست بيرون بيايد.
سپاه قدرتمند شرك با همكاري يهود از راه رسيد.
آنان تصوّر مي‌كردند كه مانند گذشته در بيابان هاي اطراف مدينه با مسلمانان روبرو خواهند شد، ولي اين بار اثري از آنان در بيرون شهر نديده و به پيشروي خود ادامه دادند و به دروازه شهر رسيدند و مشاهده خندقي ژرف و عريض در نقاط نفوذ پذير مدينه، آنان را حيرت زده ساخت.
زيرا استفاده از خندق در جنگ هاي عرب بي سابقه بود، ناگزير از آن سوي خندق شهر را محاصره كردند.
محاصره مدينه مطابق بعضي از روايات حدود يك ماه به طول انجاميد.
سربازان قريش هر وقت به فكر عبور از خندق مي‌افتادند، با مقاومت مسلمانان و پاسداران خندق كه با فاصله هاي كوتاهي در سنگرهاي دفاعي موضع گرفته بودند، روبرو مي‌شدند و سپاه اسلام هر نوع انديشه تجاوز را با تيراندازي و پرتاب سنگ پاسخ مي‌گفت.
تيراندازي از هر دو طرف روز و شب ادامه داشت و هيچ يك از طرفين بر ديگري پيروز نمي‌شد.
از طرف ديگر، محاصره مدينه توسّط چنين لشگري انبوه، روحيّه بسياري از

مسلمانان را به شدّت تضعيف كرد، بويژه آنكه خبر پيمان شكني قبيله يهود بني قريظه نيز فاش شد و معلوم گرديد كه اين قبيله به بت پرستان قول داده اند كه به محض عبور آنان از خندق مسلمانان را از اين سوي خندق از پشت جبهه، مورد هجوم قرار دهند.
قرآن مجيد وضع دشوار و بحراني مسلمانان را در جريان اين محاصره در سوره احزاب به خوبي ترسيم كرده است:
(8) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً (9) إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ (10) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً (11) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً (12) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَاراً (13) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيراً (14)
8- به اين منظور كه خدا راستگويان را از صدقشان (در ايمان و عمل صالح) سؤال كند؛ و براي كافران عذابي دردناك آماده ساخته است.
9- اي كساني كه ايمان آورده ايد! نعمت خدا را بر خود به ياد آوريد در آن هنگام كه لشكرهايي (عظيم) به سراغ شما آمدند؛ ولي ما باد و طوفان سختي بر آنان فرستاديم و لشكرياني كه آنها را نمي‌ديديد (و به اين وسيله آنها را درهم شكستيم)؛ و خداوند هميشه به آنچه انجام مي‌دهيد بينا بوده است.
10- (به خاطر بياوريد) زماني را كه آنها از طرف بالا و پايين (شهر) بر شما وارد شدند (و مدينه را محاصره كردند) و زماني را كه چشم‌ها از شدت وحشت خيره شده و جانها به لب رسيده بود، و گمانهاي گوناگون بدي به خدا مي‌برديد.
11- آنجا بود كه مؤمنان آزمايش شدند و تكان سختي خوردند!
12- و (نيز) به خاطر آوريد زماني را كه منافقان و بيمار دلان مي‌گفتند: «خدا و پيامبرش جز وعده هاي دروغين به ما نداده اند!»
13- و (نيز) به خاطر آوريد زماني را كه گروهي از آنها گفتند: «اي اهل يثرب (اي مردم مدينه)! اينجا جاي توقف شما نيست؛ به خانه هاي خود بازگرديد!» و گروهي از آنان از پيامبر اجازه بازگشت مي‌خواستند و مي‌گفتند: «خانه هاي ما بي حفاظ است!»، در حالي كه بي حفاظ نبود؛ آنها فقط مي‌خواستند (از جنگ) فرار كنند.
14- آنها چنان بودند كه اگر دشمنان از اطراف مدينه بر آنان وارد مي‌شدند و پيشنهاد بازگشت به سوي شرك به آنان مي‌كردند مي‌پذيرفتند،

و جز مدّت كمي (براي انتخاب اين راه) درنگ نمي‌كردند!(1).
با توجّه به همه مشكلات دفاعي، خندق همچنان مانع عبور سپاه احزاب شده و ادامه اين وضع براي آنان سخت و گران بود.
زيرا هوا رو به سردي مي‌رفت و آذوقه و علوفه اي كه تدارك ديده بودند تنها براي جنگ كوتاه مدّتي مانند جنگ «بَدر» و «اُحُد» بود،
با طول كشيدن محاصره، كمبود علوفه و آذوقه به آنان فشار مي‌آورد و مي‌رفت كه حماسه و شور جنگ از سرشان بيرون رود و سستي و خستگي در روحيّه آنان تزلزل ايجاد كند.
از اين جهت سران سپاه چاره اي جز اين نديدند كه رزمندگان دلاور و تواناي خود را از خندق عبور دهند و بگونه اي بن بست موجود جنگ را بشكنند.
بنابر اين، پنج نفر از قهرمانان لشگر احزاب، اسب هاي خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز در آورده و از نقطه تنگ و باريكي به جانب ديگر خندق پريدند و براي جنگ تن به تن هماورد خواستند.(2).
يكي از اين جنگاوران، قهرمان نامدار عرب به نام (عمرو بن عبدَوُدّ) بود كه نيرومند ترين و دلاورترين مرد رزمنده عرب به شمار مي‌رفت.
او را با هزار مرد جنگي برابر مي‌دانستند،
و چون در سرزميني بنام يَلَيل به تنهائي بر يك گروه دشمن پيروز شده بود، فارس يَلَيل شهرت داشت.
عمرو در جنگ بدر شركت كرد و زخمي شد. به همين دليل از شركت در جنگ اُحُد باز مانده و اينك در جنگ خندق براي آنكه حضور خود را نشان دهد، خود را نشاندار ساخته بود.
عمرو پس از پرش از خندق، فرياد زد:
(هَلْ مِنْ مُبارز)
و چون كسي از مسلمانان آماده مقابله با او نشد، جسور تر گشت و عقائد مسلمانان را به باد استهزاء گرفت و گفت:
شما كه مي‌گوئيد كشتگان شما در بهشت و مقتولين ما در دوزخ قرار دارند، آيا يكي از شما نيست كه من او را به بهشت بفرستم و يا او مرا به دوزخ روانه كند؟!
سپس اشعاري حماسي خواند و ضمن آن گفت:
وَلَقَدْ بَحَحْتُ عَنِ النِّداءِ
بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبارِزٍ
«بس كه فرياد كشيدم و در ميان جمعيّت شما مبارز طلبيدم، صدايم گرفت!، آيا هما وردي نيست تا با من نبرد كند؟»
نعره هاي پي در پي عمرو، چنان رعب و وحشت در دل هاي مسلمانان افكنده بود كه در جاي خود ميخكوب شده، قدرت حركت و عكس العمل از

آنان سلب شده بود.(3).
هر بار كه فرياد عمرو براي مبارزه بلند مي‌شد، فقط علي عليه السلام برمي خاست و از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم اجازه مي‌خواست كه به ميدان برود ولي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم موافقت نمي‌كرد.
اين كار سه بار تكرار شد.
آخرين بار علي عليه السلام باز اجازه مبارزه خواست،
پيامبر به علي عليه السلام فرمود: اين عمرو بن عبدَوَدّ است!
علي عليه السلام فرمود: من هم علي هستم!(4).
علي عليه السلام كه به ميدان جنگ رهسپار شد، در آن حال پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
بَرَزَ الْاِيمَانَ كُلُّهُ اِلي شِرْكِ كُلِّهِ
«تمام ايمان در برابر تمام شرك قرار گرفته است.» (5).
اين بيان به خوبي نشان مي‌دهد كه پيروزي يكي از دو نفر بر ديگري، پيروزي ايمان بر كفر يا پيروزي كفر بر ايمان بود، و به تعبير ديگر كارزاري بود سرنوشت ساز كه آينده ايمان و شرك را مشخّص مي‌كرد.
پيامبر شمشير خود را به علي عليه السلام داد، عمامه مخصوصي بر سر او بست و در حقّ او چنين دعا كرد:
خداوندا علي را از هر بدي حفظ بنما، پروردگارا در روز بدر، عبيدة بن الحارث و در جنگ احد شير خدا حمزه از من گرفته شد، پروردگارا علي را از گزند دشمن حفظ بنما.
سپس اين آيه را خواند:
رَبِّ لا تَذَرْني فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوارِثينَ(6).
«بار الها مرا تنها مگذار و تو بهترين وارثي.» (7).
علي عليه السلام براي جبران تأخير با سرعت هرچه زيادتر به راه افتاد و رجزي بر وزن و قافيه رَجَز حريف سرود و فرمود:
لاتَعْجَلَنَّ فَقَدْ أتاكَ
مُجيبٌ صَوْتِكَ غَيْرُ عاجِزٍ
«عجله نكن! پاسخگوي نيرومندي به ميدان تو آمد.»
سراسر بدن علي عليه السلام زير سلاح هاي آهن قرار گرفت و چشمان او از ميان كلاه خود مي‌درخشيد.
عمرو خواست حريف خود را بشناسد. به علي عليه السلام گفت:
تو كيستي؟
علي عليه السلام كه به صراحت لهجه معروف بود، فرمود:
علي فرزند ابوطالب.
عمرو گفت:
من خون تو را نمي‌ريزم، زيرا پدر تو از دوستان ديرينه من بود، من در فكر

پسر عموي تو هستم كه تو را به چه اطمينان به ميدان من فرستاده است، من مي‌توانم تو را با نوك نيزه ام بردارم و ميان زمين و آسمان نگاهدارم، در حالي كه نه مرده باشي و نه زنده.
ابن ابي الحديد مي‌گويد:
استاد تاريخ من (ابوالخير) هر موقع اين بخش از تاريخ را شرح مي‌داد، چنين مي‌گفت:
عمرو در حقيقت از نبرد با علي عليه السلام مي‌ترسيد، زيرا او در جنگ بَدر و اُحُد حاضر بود و دلاوري هاي علي عليه السلام را ديده بود.
از اين نظر، مي‌خواست علي عليه السلام را از نبرد با خود منصرف سازد.
علي عليه السلام فرمود:
تو غُصّه مرگ مرا مخور، من در هر دو حالت (كشته شوم و يا بكشم) سعادتمند بوده و جايگاه من بهشت است؛ ولي در همه احوال دوزخ انتظار تو را مي‌كشد.
عمرو لبخندي زد و گفت:
علي! اين تقسيم عادلانه نيست، بهشت و دوزخ هر دو مال تو باشد.
در اين هنگام علي عليه السلام او را به ياد پيماني انداخت كه روزي دست در پرده كعبه كرده و با خدا پيمان بسته بود كه:
هر قهرماني در ميدان نبرد سه پيشنهاد كند، يكي از آنها را بپذيرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام از اين رو پيشنهاد كرد كه نخست اسلام را بپذيرد.
عمرو گفت: علي! از اين بگذر كه ممكن نيست.
امام علي عليه السلام فرمود:
دست از نبرد بردار و محمّد را به حال خود واگذار، و از معركه جنگ بيرون رو.
عمرو گفت:
پذيرفتن اين مطلب براي من وسيله سر افكندي است، فردا شعراي عرب، زبان به هجو و بد گوئي من مي‌گشايند، و تصوّر مي‌كنند كه من از ترس به چنين كاري دست زدم.
امام علي عليه السلام فرمود:
اكنون حريف تو پياده است، تو نيز از اسب پياده شو تا با هم نبرد كنيم.
وِي گفت:
علي! اين يك پيشنهاد ناچيزي است كه هرگز تصوّر نمي‌كردم عربي از من چنين درخواستي بنمايد.(8).
سپس نبرد ميان دو قهرمان به شدّت آغاز گرديد و گَرد و غُبار اطراف دو قهرمان را فرا گرفت و تماشا گران از وضع آنان بي خبر بودند.
تنها صداي ضربات شمشير بود كه با برخورد آلات دفاعي از سپر و زره به

گوش مي‌رسيد.
پس از زد و خوردهائي عمرو شمشير خود را متوجّه سَرِ علي عليه السلام كرد،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام ضربت او را با سپر مخصوص دفع كرد، با اين حال شكافي در سَرِ وِي پديد آورد؛
امّا امام علي عليه السلام از فرصت استفاده كرد و ضربتي بُرّنده بر پاي حريف وارد ساخت كه هر دو يا يك پاي او را قطع كرد و عمرو قهرمان بزرگ قريش نقش بر زمين گشت.
صداي تكبير از ميان گرد و غبار كه نشانه پيروزي علي عليه السلام بود بلند شد.
منظره به خاك غلطيدن عمرو آن چنان ترس و رعبي در دل قهرماناني كه در پشت سر عمرو ايستاده بودند افكند، كه بي اختيار عنان اسب‌ها را متوجّه خندق كرده و همگي به لشگرگاه خود بازگشتند.
جز نوفل كه اسب وي در وسط خندق سقوط كرد و سخت به زمين خورد و مأموران خندق او را سنگباران نمودند،
امّا وي با صداي بلند گفت:
اين طرز كشتن، دور از جوانمردي است، يك نفر فرود آيد با هم نبرد كنيم.
ناگاه علي عليه السلام با آنكه از زخم سَر درد مي‌كشيد، وارد خندق گرديد و او را كُشت.
وحشت و بُهت سراسر لشگر شرك را فرا گرفته و بيش از همه ابوسفيان مبهوت شده بود.
او تصوّر مي‌كرد كه مسلمانان بدن نوفل را براي گرفتن انتقام حمزه، «مُثْلِه» (9) خواهند كرد.
كسي را فرستاد كه جسد او را به ده هزار دينار بخرد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
نعش را بدهيد كه پول مرده در اسلام حرام است.
ظاهراً علي عليه السلام قهرماني را كشته بود، ولي در حقيقت افرادي را كه از شنيدن نعره هاي دلخراش عمرو رعشه بر اندام آنها افتاده بود، زنده كرد و يك ارتش ده هزار نفري را كه براي پايان دادن حكومت جوان اسلام كمر بسته بودند؛ مرعوب و وحشت زده ساخت.
اگر پيروزي از آنِ عمرو بود، معلوم مي‌شد كه ارزش اين فداكاري چقدر بوده است؟
وقتي علي عليه السلام خدمت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم رسيد، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ارزش ضربت علي عليه السلام را چنين برآورد كرد:
ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَق اَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ الثّقلين

«ارزش اين فداكاري بَالاتر از عبادت تمام جنّ و انس است».(10).
زيرا در سايه شكست بزرگترين قهرمان كفر، عموم مسلمانان عزيز مي‌شدند و ملّت شرك خوار و ذليل گرديد.
*****
(1) احزاب آيه 14 - 8.
تاريخ طبري ج 2 ص 239 - و - طبقات كبري ج 2 ص 68.
واقدي رعب شديد مسلمانان را با اين جمله مجسّم مي‌كند: كَأنَّ فَوْقَ رُؤُسِهُمُ الطَّيْر: گويي بر سرشان پرنده نشسته بود. كتاب المغازي ج 2 ص 470 ط - أعلمي.
ابن ابي الحديد شرح نهج البلاغه ج 13 ص 248.
بحارالانوار ج 20 ص 215.
سوره انبياء آيه 89.
كنز الفوائد ص 137.
بحارالانوار ج 20 ص 227.
مُثله كردن، يعني: قطعه قطعه كردن بدن شخص.
بحارالانوار ج 20 ص 216 - و - مستدرك حاكم ج 3 ص 32.

پس از پيروزي در جنگ احزاب و اثبات خيانت و پيمان شكني يهوديان، مسلمانان به رهبري رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم براي جنگ با يهوديان خيبر آماده شدند و در همان حمله هاي آغازين، برخي از قلعه هاي يهوديان را فتح كردند،
در آن روز حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دچار چشم درد شديد بود.
پس از فتح قلعه هاي كوچك يهوديان خيبر، سپاهيان اسلام به طرف دژهاي «وطيح» و «سلالم» يورش آوردند، ولي با مقاومت سرسختانه يهود، در بيرون قلعه روبرو شدند.
از اين رو، سربازان دلير اسلام با جانبازي و فداكاري و دادن تلفات سنگين (كه سيره نويس اسلام ابن هشام آنها را در ستون مخصوص گِرد آورده است) نتوانستند پيروز شوند و بيش از ده روز با جنگاوران يهود، دست و پنجه نرم كرده، و هر روز بدون نتيجه به لشگرگاه باز مي‌گشتند.
در يكي از روزها، ابي بكر مأمور فتح قلعه‌ها گرديد و با پرچم سفيد تا كنار دژ آمد.
مسلمانان نيز به فرماندهي او حركت كردند، ولي پس از مدّتي بدون نتيجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر كدام گناه را به گردن يكديگر انداخته و همديگر را به فرار متّهم نمودند.
روز ديگر فرماندهي لشكر به عهده عمر واگذار شد.
او نيز داستان دوست خود را تكرار نمود و بنا به نقل طبري(1) پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصيف دلاوري و شجاعت فوق العاده رئيسِ دژِ «مَرْحَبْ»، ياران پيامبر را مرعوب مي‌ساخت.
اين وضع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و سرداران اسلام را سخت ناراحت كرده بود.
در اين لحظات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد، و جمله ارزنده زير را فرمود:
لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدَاً رَجُلاً يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَي يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرّارٍ.(2).
«اين پرچم را فردا به دست كسي مي‌دهم كه خدا و پيامبر را دوست دارد و خدا و پيامبر او را دوست مي‌دارند و خداوند اين دژ را به دست او مي‌گشايد. او مردي است كه هرگز پشت به دشمن نكرده و از صحنه نبرد فرار نمي‌كند.»
و به نقل طبري و حلبي چنين فرمود:

كَرّارٍ غَيْرَ فَرّار
«به سوي دشمن حمله كرده، و هرگز فرار نمي‌كند.» (3).
اين جمله كه حاكي از فضيلت و برتري معنوي و شهامت آن سرداري است كه مقدّر بود فتح و پيروزي به دست او صورت بگيرد؛ شادي زيادي توأم با اضطراب و دلهره در ميان ارتش و سرداران سپاه برانگيخت.
هر فردي آرزو مي‌كرد(4) كه اين مدال بزرگ نظامي نصيب وي گردد.
سياهي شب همه جا را فرا گرفت. سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند.
همه مي‌خواستند هرچه زودتر بفهمند كه اين پرچم پرافتخار به دست چه كسي داده خواهد شد.(5).
ناگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: علي كجا است؟!
در پاسخ او گفته شد: كه او دچار چشم درد است و در گوشه اي استراحت نموده است.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: او را بياوريد.
طبري مي‌گويد:
علي عليه السلام را بر شتر سوار نموده و در برابر خيمه پيامبر فرود آوردند.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دستي بر ديدگان او كشيد، و در حقّ او دعا كرد.
اين عمل و آن دعا، مانند دَمِ مسيحائي آنچنان اثر نيك در ديدگان او گذارد كه سردار نامِيِ اسلام تا پايانَ عمر به چشم درد مبتلا نگرديد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به علي عليه السلام دستور پيشروي داد.
و ياد آور شد كه قبل از جنگ نمايندگاني را به سوي سران دِژ اعزام دارد و آنها را به آئين اسلام دعوت نمايد.
اگر آن را نپذيرفتند، آنها را به وظايف خويش تحت لواي حكومت اسلام آشنا سازد كه بايد خلع سلاح شوند و با پرداخت جزيه در سايه حكومت اسلام آزادانه زندگي كنند.(6).
و اگر به هيچ كدام گردن ننهادند، با آنان بجنگيد.
و حديث معروف را فرمود:
لَئِنْ يَهْتَدي اللّهُ بِكَ رَجُلاً واحِداً خَيْرٌ مِنْ اَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ
«هرگاه خداوند يك فرد را به وسيله تو هدايت كند، بهتر از اين است كه شتران سرخ موي مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف كني.» (7).
هنگامي كه اميرمؤمنان عليه السلام، از ناحيه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم مأمور شد كه دژهاي «وطيح» و «سلالم» را بگشايد،(8) زِرِه محكمي بر تن كرد و شمشير مخصوص خود (ذوالفقار) را حمايل نمود و هَرْوَله كنان و با شهامت خاصّي كه شايسته قهرمانان ويژه ميدان هاي جنگي است به سوي دژ حركت كرد و پرچم اسلام را كه پيامبر صلي الله

عليه وآله وسلم به دست او داده بود، در نزديكي خيبر بر زمين نصب نمود.
در اين لحظه دَرِ خيبر باز گرديد و دلاوران يهود از آن بيرون ريختند.
نخست برادر مَرْحَب به نام «حارث» جلو آمد، هيبتِ نعره او آنچنان مهيب بود كه سربازاني كه پشت سر علي عليه السلام بودند، بي اختيار عقب رفتند، ولي علي عليه السلام مانند كوه پابرجا ماند، نبرد آغاز شد،
لحظه اي نگذشت كه جسم مجروح حارث به روي خاك افتاد و جان سپرد.
مرگ برادر، مرحب را سخت غمگين و متأثّر ساخت.
او براي گرفتن انتقام برادر در حالي كه غرق سلاح بود، و زره يماني بر تن داشت و كلاهي كه از سنگ مخصوص تراشيده بود بر سر داشت، در حالي كه كلاه خود را روي آن قرار داده بود، جلو آمد و به رسم قهرمانان عرب رجز زير را خواند:
قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ إنّي مَرْحَبٌ
شاكي السَّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبٌ
«در و ديوار خيبر گواهي مي‌دهد كه من مرحبم، قهرماني كارآزموده و مجهّز به سلاح جنگي هستم».
اِنْ غَلَبَ الدَّهْرُ فَاِنّي اَغْلَبُ
وَ الْقَرْنَ عِنْدي بِالدِّماءِ مُخَضَّبُ
«اگر روزگار پيروز است، من نيز پيروزم، قهرماناني كه در صحنه هاي جنگ با من روبرو مي‌شوند، با خون رنگين مي‌گردند.»
علي عليه السلام نيز رجزي در برابر او سرود، و شخصيّت نظامي و نيروي بازوان خود را به رخ دشمن كشيد و چنين فرمود:
اَنَا الَّذي سَمَّتْني اُمّي حَيْدَرَة
ضَرْغامَ آجامٌ وَ لَيْثٍ قَسْوَرَةْ
«من همان كسي هستم كه مادرم مرا حيدر (شير) خوانده؛ مرد دلاور و شير بيشه‌ها هستم.»
عَبْلَ الذَّراعَيْنِ غَليظُ الْقَصْرَه
كَلَيْثِ غاباتِ كَرِيْهُ الْمَنْظَرَةِ
«بازوان قوي و گردن نيرومند دارم و در ميدان نبرد مانندِ شير بيشه‌ها صاحب منظري مهيب هستم.»
رَجَزهاي دو قهرمان پايان يافت.
صداي ضربات شمشير و نيزه هاي دو قهرمان اسلام و يهود، وحشت عجيبي در دل ناظران پديد آورد.
ناگهان شمشير برّنده و كوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و كلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نيم ساخت.
اين ضربت آنچنان سهمگين بود كه برخي از دلاوران يهود كه پشت سر مرحب ايستاده بودند، پا به فرار گذارده به پناهگاه خود پناهنده شدند.

و عدّه اي كه فرار نكردند، با علي تن به تن جنگيده و كشته شدند.
علي يهوديان فراري را تا درِ حصار تعقيب نمود.
در اين كشمكش، يك نفر از جنگجويان يهود با شمشير بر سپر علي عليه السلام زد و سپر از دست وي افتاد.
علي عليه السلام فوراً متوجّه دَرِ دژ گرديد و آن را از جاي خود كَند، و تا پايان كارزار به جاي سِپَر بكار برد.
پس از آنكه آن را به روي زمين افكند، هشت نفر از نيرومند ترين سربازان اسلام از آن جمله ابو رافع سعي كردند كه آن را از اين رو به آن رو كنند، نتوانستند.(9).
در نتيجه قلعه اي كه مسلمانان ده روز پشت آن معطّل شده بودند، در مدّت كوتاهي گشوده شد.
يعقوبي، در تاريخ خود مي‌نويسد:
دَرِ حصار از سنگ و طول آن چهار ذرع و پهناي آن دو ذرع بود.(10).
شيخ مفيد در ارشاد به سند خاصّي از اميرمؤمنان، سرگذشت كندن درِ خيبر را چنين نقل مي‌كند:
من دَرِ خيبر را كنده به جاي سپر به كار بردم و پس از پايان نبرد آن را مانند پل به روي خندقي كه يهوديان كنده بودند قرار دادم. سپس آن را ميان خندق پرتاب كردم.
مردي پرسيد:
آيا سنگيني آن را احساس نمودي؟
پاسخ داد:
به همان اندازه سنگيني كه از سپر خود احساس مي‌كردم.(11).
نويسندگان تاريخ اسلام مطالب شگفت انگيزي درباره كندن درِ خيبر و خصوصيّات آن و رشادت هاي علي عليه السلام كه در فتح اين دِژ انجام داده، نوشته اند.
اين حوادث، هرگز با قدرت هاي معمولي بشري وفق ندارد.
اميرمؤمنان خود در اين باره توضيح داده و شكّ و ترديد را از بين برده است.
آن حضرت در پاسخ شخصي چنين فرمود:
ما قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ بَشَرِيَّةٍ وَ لكِنْ قَلَعْتُها بِقُوَّةٍ اِلهِيَّةٍ وَ نَفْسٍ بِلِقاءِ رَبِّها مُطْمَئِنَّةٌ رَضِيَّةٌ.(12).
«من هرگز آن در را با نيروي بشري از جاي نكندم، بلكه در پرتو نيروي خدا داد و با ايماني راسخ به روز قيامت اين كار را انجام دادم.»
*****
(1) تاريخ طبري ج 2 ص 300.
مجمع البيان ج 9 ص 120 - و - سيره حلبي ج 2 ص 43 - و - سيره ابن

هشام ج 3 ص 349 - و - بحارالانوار ج 21 ص 40.
ابن ابي الحديد از سرگذشت فرار اين دو سردار سخت متأثّر گشته و در قصيده معروف خود چنين مي‌گويد:
و ما انس لا انس اللّذينَ تقدما
وفرهما و الفر، قد علما
(خوب اگر همه چيز را فراموش كنم كه هرگز سرگذشت اين دو سردار را فراموش نخواهم كرد، زيرا آنان شمشير به دست گرفته و به سوي دشمن رفتند و با اينكه مي‌دانستند فرار از جهاد حرام است، پشت به دشمن كرده، فرار نمودند.)
و للراية العظمي و قد ذهبابها
ملابس ذل فوقها و جلابيب
(آنها پرچم بزرگ را به سوي دشمن بردند ولي در عالم معني پرده هائي از ذلّت و خواري آن را پوشانيده بود.)
يشلّهما من آل موسي شمردل
طويل نجاد السّيف، اجيد يعبوب
(يك جوان تندرو از فرزندان موسي آنان را طرد مي‌كرد، جوان بلند بالا كه بر اسب تندرو سوار بود).
هنگامي كه علي عليه السلام در خيمه سخن فوق را از پيامبر شنيد، با دلي پر از شوق چنين گفت: اللّهُمَّ لا مُعْطي لِمَا مَنَعْتَ وَلاَمَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ «سيره حلبي ج 3 ص 41.
عبارت تاريخ طبري در اين بحث چنين است؛ فتطاول ابوبكر و عمر.
بحار ج 21 ص 28.
صحيح مسلم ج 5 ص 195 - و - صحيح بخاري ج 5 ص 23 -22.
دژ هائي كه دو فرمانده قبلي موفّق به گشودن آنها نشده بودند و با فرار خود ضربه جبران ناپذيري بر حيثيّت ارتش اسلام زده بودند.
تاريخ طبري ج 2 ص 300 - و - سيره ابن هشام ج 3 ص 349.
تاريخ يعقوبي ج 2 ص 46.
ارشاد ص 59.
بحار الانوار ج 21 ص 40.

در جنگ بدر پس از آنكه سپاه اسلام در برابر سپاه شرك و كفر قرار گرفت، و هر دو سپاه براي نبرد آماده شدند و جنگ تن به تن آغاز شد.
(چون در آن روزگاران قبل از حمله عمومي ابتداء دلاوران معروف با يكديگر مبارزه مي‌كردند.)
در جنگ بدر نيز ابتداء سه نفر از دلاوران نامي قريش، از صفوف قريش بيرون آمدند و مبارز طلبيدند.
اين سه نفر عبارت بودند از:
عُتبه
و برادر او شَيْبَة
و فرزند عتبه، وليد(1).
هر سه نفر در حالي كه غرق سلاح بودند، در وسط ميدان غُرِّش كنان اسب دوانيده هماورد طلبيدند.
سه جوان رشيد از جوانان انصار، به نام هاي:
عوف،
معوذ،
عبداللّه رواحه،
براي نبرد آنان از اردوگاه مسلمانان به سوي ميدان آمدند.
وقتي عُتبه شناخت كه آنان از جوانان مدينه هستند، گفت:
ما با شما كاري نداريم.
سپس يك نفر از آنان داد زد:
محمّد از اقوام ما كه هم شأن ما هستند، به سوي ما بفرست.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم رو كرد به، عبيده، حمزه و علي عليه السلام و فرمود: برخيزيد.
سه افسر دلاور سر و صورت خود را پوشانيده، روانه رزمگاه شدند.
هر سه نفر خود را معرّفي كردند.
عتبه هر سه نفر را براي مبارزه پذيرفت و گفت:
هم شأن ما شما هستيد.
مورّخان اسلامي مي‌نويسند:
علي عليه السلام رزمنده مقابل خود را در همان لحظه نخست به خاك افكندند، سپس به كمك حمزه رفت.
هردو به كمك عبيده شتافتند و طرف نبرد او كه عُتبه جدّ مادري معاويه بود را كشتند.(2).
كه اميرمؤمنان عليه السلام در نامه اي به معاويه مي‌نويسد:

وَعِنْدي السَّيْفُ الّذي اَعْضَضتُهُ بِجَدِّكَ وَ خالِكَ وَ اَخيكَ في مَقامٍ واحدٍ
«شمشيري كه من آن را در يك روز بر جدّ تو (عتبه، پدرِ هِنده، مادر معاويه) و دائي تو (وليد فرزند عتبه) و برادرت (حنظله) فرود آوردم در نزد من است و هم اكنون نيز به آن نيرو و قدرت مجهّز هستم.» (3).
از اين نامه به خوبي استفاده مي‌شود كه حضرت، در جنگ بدر در كشتن جدِّ كافرِ معاويه (عتبه) همكاري كرده است.
*****
(1) عتبة بن ربيعه پدَرِ مادَرِ معاويه، و وليد بن عتبه دائي او، و شيبه برادر عتبه بود.
تاريخ طبري ج 2 ص 148 - و - سيره ابن هشام ج 1 ص 625.
نهج البلاغه نامه 64.

اخلاق اجتماعي امام علي

عدالت اجتماعي

>

عدالت در رفتار اجتماعي

در روزگار خلافت خليفه دوّم، شخصي ادعائي نسبت به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام داشت و بناشد در حضور خليفه رسيدگي شود.
مدّعي حاضر شد
و خليفه خطاب به امام علي عليه السلام گفت:
اي اباالحسن در كنار مدّعي قرارگير تا حل دعوا كنم.
كه آثار ناراحتي را در سيماي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نگريست گفت:
اي علي! از اينكه تو را در كنار دشمن قرار دادم ناراحتي؟
امام علي عليه السلام فرمود:
نه بلكه از آن جهت كه در رفتارت نسبت به ما دو نفر عدالت را رعايت نكردي نگران شدم، زيرا او را با نام صدا كردي و مرا با كنيه و لقب «ابوالحسن» خواندي،(1) ممكن است طرف دعوا نگران شود.
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 17 ص 65 - و - فرائد السمطين ج 1 ص 349.

احترام به شخصیّت انسان ها

عذر خواستن از پيادگان

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام سواره به راهي مي‌رفت و جمعي از مردم كوفه براي پاس داشتن حرمت امام علي عليه السلام پياده بدنبالش روان بودند.
امام رو به آنان كرد و پرسيد:
آيا كاري داريد؟
پاسخ دادند: نه، دوست داريم بدنبال شما بيائيم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
برگرديد، زيرا همراهي پياده با سواره مايه ذلّت و خواري پيادگان و غرور و تباهي سواره خواهد شد.(1).
امام علي عليه السلام به بزرگ قبيله شباميان فرمود:
ارْجَعْ، فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي، وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.
(باز گرد، كه پياده رفتن رييس قبيله اي چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبوني مؤمن است.)(2).
*****
(1) علي و حقوق بشر ج 1 ص 77 جرج جرداق - و - نهج البلاغه حكمت 322 معجم المفهرس مؤلّف.
حكمت 322 نهج البلاغه مجم المفهرس مؤلّف.

بسياري از پادشاهان و قدرتمندان در طول تاريخ مردم را وادار مي‌كردند كه در برابرشان به خاك بيافتند، كُرنش كنند، خم شوند، و انواع ذلّت پذيري‌ها را برخود هموار كنند.
وقتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام براي رفتن به صفّين به شهر انبار رسيد ديد كه مردم شهر تا امام علي عليه السلام را ديدند از اسب‌ها پياده شده، و در پيش روي آن حضرت شروع به دويدن كردند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام علّت را پرسيد.
گفتند:
يك رسم محلّي است كه پادشاهان خود را اينگونه احترام مي‌كرديم.
امام علي عليه السلام ناراحت شد و فرمود:
فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهذَا أُمَرَاؤُكُمْ!
وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَي أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ.
وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ!
(به خدا سوگند! كه اميران شما از اين كار سودي نبردند، و شما در دنيا با آن خود را به زحمت مي‌افكنيد، و در آخرت دچار رنج و زحمت مي‌گرديد، و چه زيانبار است رنجي كه عذاب در پي آن باشد، و چه سودمند است آسايشي كه با آن امان از آتش جهنّم باشد.)(1).
*****
(1) حكمت 37 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

بر أساس آيه 13 حجرات:
يا أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثي
(اي مردم ما شما را از يك مرد و زن آفريديم، پس همه انسان ها، نژادها، قبيله‌ها با هم برابرند.)
رسول گرامي اسلام عليه السلام با همه بگونه اي مساوي برخورد مي‌كرد.
امّا خليفه اوّل و خليفه دوّم و خليفه سوم به سنّت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم عمل نكردند، و انواع تبعيضات در تقسيم مديريّت ها، و توزيع بيت المال صورت گرفت كه قابل چشم پوشي نبود.
خليفه اوّل، حتّي بزرگان انصار را در لشگر هاي خود فرماندهي نمي‌داد و تنها ثابت بن قيس را با اصرار و اجبار به كار گماشت كه انصار اعتراض كردند.(1).
و دوّمي و سوّمي، آنقدر در زنده شدن روح نژاد پرستي، افراط كردند كه همه زبان به اعتراض گشودند.
عرب خود را بر غير عرب برتري مي‌داد.
بني اميّه همه مراكز كليدي كشور را در زمان خليفه دوّم و به خصوص در زمان خليفه سوم در دست گرفتند و يك نظام طبقاتي جاهلي به وجود آوردند، كه شباهتي با جامعه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نداشت.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام يكي از اهدافش، شكستن بافت طبقاتي ظالمانه موجود جامعه بود.
موجودي بيت المال را مساوي تقسيم كرد، كه اعتراض امتياز خواهان بلند شد.
به همه 3 درهم داد و براي خودش هم 3 درهم برداشت، و به آزاد كرده خودش قنبر هم 3 درهم داد.
برخلاف شيوه هاي سه خليفه قبلي، بزرگان انصار را ولايت داد، از قريش و بني هاشم هم استفاده كرد،
و حتّي در نشستن و برخاستن نيز چونان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم عدالت رفتاري را رعايت كرد.
روزي اشعث بن قيس بر امام علي عليه السلام وارد شد، ديد كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در ميان عرب و غير عرب از نژادهاي گوناگون نشسته است و جاي خالي براي او نيست، با ناراحتي به امام علي عليه السلام اعتراض كرد كه:
اي اميرمؤمنان، سرخ پوست‌ها بين ما و تو فاصله انداختند.(2).
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خشمناك شده، به او فرمود:

چه كسي مرا بر اين آدم هاي چاق و فربه ياري مي‌دهد؟
و نپذيرفت كه ايرانيان و غير عرب پراكنده شوند، تا اشعث و ديگر بزرگان عرب در كنار امام علي عليه السلام بنشينند.(3).
و در تقسيم مساوي بيت المال به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام اعتراض كردند و گفتند:
آيا اين عدالت است كه بين ما و آنان كه با شمشير ما مسلمان شدند يا بنده آزاد شده ما هستند، يكسان عمل كنيد و به همه 3 درهم بدهيد؟
*****
(1) تاريخ يعقوبي ج 2 ص 29 - و - الغارات ثقفي ص 32.
به اعراب باديه نشين كه در آفتاب چهره شان سرخ مي‌شد و ايرانيان كه رنگشان سرخ و سفيد بود، سرخ پوست مي‌گفتند.
كتاب الغارات ثقفي ص 341 - و - نقش ائمّه در احياء دين ج 14 علاّمه عسگري.

عدالت نسبت به كودك سِقط شده دشمن

«در حالِ جنگ»
چون لشگر بصره پس از شكست در جنگ جَمَل فرار كردند و به شهر هجوم مي‌بردند، زني حامله از فريادها و هياهوي فراريان، به شدّت ترسيد و بچّه او سِقط شد.
پس از مدّتي كوتاه آن زن نيز فوت كرد.
وقتي خبر به امام علي عليه السلام رسيد، ناراحت شده، چنين قضاوت كرد؛
ديه آن كودك و ديه آن مادر را از بيت المال به خانواده اش بپردازيد.(1).
با اينكه مردم بصره از شورش گراني بودند كه با امام علي عليه السلام جنگيدند، چنين قضاوت عادلانه اي عقل‌ها را به شگفتي وامي دارد.
*****
(1) خبر ياد شده در كتاب كافي و وافي و تهذيب و مَن لايحضره الفقيه آمده است.

رسيدگي به يتيمان

خنداندن يتيمان

قنبر مي‌گويد:
روزي امام علي عليه السلام از حال زار يتيماني آگاه شد، به خانه برگشت و برنج و خرما و روغن فراهم كرده در حالي كه آن را خود به دوش كشيد، مرا اجازه حمل نداد، وقتي بخانه يتيمان رفتيم غذاهاي خوش طعمي درست كرد و به آنان خورانيد تا سير شدند.
سپس بر روي زانوها و دو دست راه مي‌رفت و بچّه‌ها را با تقليد از صداي بَع بَع گوسفند مي‌خنداند،
بچّه‌ها نيز چنان مي‌كردند و فراوان خنديدند.
سپس از منزل خارج شديم
گفتم: مولاي من، امروز دو چيز براي من مشكل بود.
اوّل: آنكه غذاي آنها را خود بر دوش مبارك حمل كرديد.
دوم: آنكه با صداي تقليد از گوسفند بچّه‌ها را مي‌خنداديد.
امام علي عليه السلام فرمود:
اوّلي براي رسيدن به پاداش،
و دوّمي براي آن بود كه وقتي وارد خانه يتيمان شدم آنها گريه مي‌كردند، خواستم وقتي خارج مي‌شوم، آنها هم سير باشند و هم بخندند.(1).
*****
(1) شجره طوبي ص 407 - و - دُرَرُ المطالب.

رسيدگي به محرومان

امام علي عليه السلام رسيدگي به محرومان را تنها با دستورالعمل و فرمان انجام نمي‌داد، بلكه شخصاً به رفع مشكلات مردم مي‌پرداخت.
نان و خرما را درون زنبيل مي‌گذاشت و با دوش مبارك حمل مي‌كرد و به فقراء مي‌رساند
اصحاب و ياران مي‌گفتند:
يا اَميرالْمُؤمِنينْ، نَحْنُ نَحْمِلَهُ
«يا اميرالمؤمنين عليه السلام ما اين بار را بر مي‌داريم.»
حضرت پاسخ مي‌داد كه:
رَبُّ الْعَيالِ اَحَقُّ بِحَمْلِهِ
«رهبر امّت سزاوارتر است كه بردارد» (1).
*****
(1) كوكب درّي ج 2 ص 132.

پرهيز از اخلاق پادشاهان

امام علي عليه السلام به تنهائي در بازار قدم مي‌زد، و مردم را ارشاد مي‌فرمود.
هرگاه عدّه اي در اطراف آن حضرت يا پشت سر او راه مي‌رفتند يا جمع مي‌شدند، مي‌ايستاد و مي‌فرمود:
كاري داريد؟
مي گفتند:
دوست داريم با شما باشيم و با شما راه برويم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام مي‌فرمود:
اِنْصَرِفُوا وَ ارْجِعُوا
«برويد و به راه خود بازگرديد»
زيرا اينگونه رفتارها
مَفْسَدَةً لِلْقُلُوبْ
«قلب‌ها را فاسد مي‌كند» (1).
*****
(1) كوكب درّي ج 2 ص 131.

سرکشي از خانواده هاي شهداء و رفع مشکلات آنها

نقل ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب از عبد الواحد بن زيد نقل مي‌كند كه:
روزي در كنار كعبه به عبادت مشغول بودم، دختر كوچكي را ديدم كه خدا را به حقّ اميرالمؤمنين علي عليه السلام سوگند مي‌دهد،
و نام و شخصيّت امام علي عليه السلام را در قالب الفاظ و عباراتي زيبا بيان مي‌دارد.
شگفت زده شدم، پيش رفتم و پرسيدم:
اي دختر كوچك، آيا تو خودت علي عليه السلام را مي‌شناسي؟
پاسخ داد: آري
چگونه علي را نمي‌شناسم در حاليكه از آن روز كه پدرم در صفّين به شهادت رسيد و ما يتيم شديم، علي عليه السلام همواره از ما حال مي‌پرسيد و مشكلات ما را برطرف مي‌كرد.
روزي من به بيماري «آبله» دچار شدم، و بينائي خود را از دست دادم.
مادر و خانواده مان سخت ناراحت بودند، كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به خانه ما آمد، مادرم مرا نزد امام علي عليه السلام برد و ماجرا را تعريف كرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آهي كشيد و شعري خواند و دست مبارك را بر صورت من كشيد. فوراً چشمان من بينا شد و هم اكنون به خوبي اجسام را از فاصله هاي دور مي‌بينم،
آيا مي‌شود علي عليه السلام را نشناخت؟!» (1).
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب.

عبد الواحد بن زيد نقل مي‌كند كه:
به زيارت حج رفتم، در وقت طواف دختر پنج ساله اي ديدم كه پرده كعبه را گرفته، به دختري مثل خود مي‌گفت:
قسم به آنكه به وصايت رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم انتخاب شد؛
ميان مردم احكام خدا را يكسان اجرا مي‌كرد؛
حجّتش بر ولايت آشكار و همسر فاطمه مرضيّه عليها السلام بود؛
مطلب چنين و چنان نبود.
از اينكه دختري با آن كمي سنّ، علي بن ابيطالب عليه السلام را با آن اوصاف تعريف مي‌كرد در شگفت شدم كه اين سخنان بر اين دهان بزرگ است!!
گفتم: دخترم آن كيست كه اين اوصاف را داراست؟
قالَتْ ذلِكَ وَاللّه عَلَمُ الأَعْلامِ وَ بابُ الأَحْكامِ وَ قَسيمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ وَ رَبَّانِيُّ هذِهِ الأُمَّةْ وَ رَأسُ الأَئِمَّةْ، أَخُو النَّبِيَّ وَ وَصِيُّهُ وَ خَليفَتهُ ُفي أُمَّتِه ذلِكَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِين عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِب
گفت: او واللّه بزرگ بزرگان، و باب احكام، و قسمت كننده بهشت و دوزخ، تربيت كننده اين امّت، اوّل امامان، برادر و وصيّ و جانشين رسول اللّه عليه السلام در ميان امّت، او مولاي من اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب است.
با آنكه غرق تعجّب شده بودم، با خود مي‌گفتم:
اين دختر با اين كمي سن اين معرفت از كجا پيدا كرده است؟
اين مغز كوچك اين همه اوصاف عالي را چگونه ضبط كرده و اين دهان كوچك اين مطالب بزرگ را چطور اداء مي‌كند؟!
گفتم:
دخترم علي عليه السلام از كجا داراي اين صفات شد كه مي‌گوئي؟
پاسخ داد:
پدرم (عمّار بن ياسر) مولا و دوست او بود كه در صفّين شهيد شد، روزي علي عليه السلام به خانه ما به ديدار مادرم آمد، من و برادرم از آبله نابينا شده بوديم، چون ما دو يتيم را ديد، آه آتشيني كشيد و گفت:
ما اِنْ تأَوَّهْتُ مِنْ شَيْءٍ رُزِيتُ بِهِ
كَما تَأَوَّهْتُ لِلأَطفالِ فِي الصِّغَرِ
قَدِمْتَ ولِدَهُم مَن كانَ يَكْفُلُهُمْ
فِي النَّائِباتِ وَ في الأَسْفارِ وَ الْحَضَرِ
«در هيچ مصيبتي كه پيش آمده آه و ناله نكرده ام، مانند آنكه براي اطفال

خردسال كرده ام.
اطفالي كه پدرشان مرده، چه كسي كفيل و عهده دار آنها مي‌شود؟
در پيشامدهاي روزگار و در سَفَر و حَضَر»
آنگاه ما را پيش خود آورد، دست مبارك خويش را بر چشم من و برادرم ماليد.
سپس دعاهائي كرد، دستش را پايين آورد كه چشمان نابيناي ما بينا شد.
اكنون من شتر را از يك فرسخي مي‌بينم كه همه اش از بركت او است، (صلوات خدا بر او باد).
كمربند خويش را باز كرده كه دو دينار بقيّه مخارج خود را به او بدهم از اين كار تبسّمي كرد و گفت:
اين پول را قبول نمي‌كنم، گرچه اميرالمؤمنين عليه السلام از دنيا رفته ولي بهترين جانشين را در جاي خود گذاشته است،
ما امروز در كفالت حضرت حسن مجتبي عليه السلام هستيم، او ما را تأمين مي‌كند، نيازي نداريم: كه از ديگران كمك قبول كنيم.
سپس آن دختر به من گفت:
علي عليه السلام را دوست مي‌داري؟
گفتم: آري
گفت: بشارت بر تو باد، تو بر دستگيره محكمي چنگ زده اي كه قطع شدن ندارد.
آنگاه از من جدا شد و اين اشعار را زمزمه مي‌كرد:
ما بُثَّ عَلِي فِي ضَمِير فَتيً
اِلاَّ لَهُ شَهِدَتْ مِنْ رَبِّهِ النِّعَمُ
وَ لا لَهُ قَدَمٌ زَلَّ الزَّمانُ بِها
اِلاَّ لَهُ ثَبَتَتْ مِنْ بَعْدِها قَدَمُ
ما سَرَّني اِنَّنِي مِنْ غَيْرِ شِيعَتِهِ
وَ إِنْ لِي ما حَواهُ الْعَرَبُ وَ العَجَمُ(1).
«دوستي علي در قلب هيچ جوانمردي گسترش پيدا نكرده، مگر آنكه نعمت هاي خداوندي نصيب او شده است.
دوست علي عليه السلام، اگر روزگار قدمي از او بلرزاند، قدمي ديگر براي او ثابت مي‌ماند.
دوست ندارم كه من از پيروان علي نباشم در عوض مال همه عرب و عجم از آن من باشد.»
*****
(1) بحار الانوار ج 41 ص 221 - 220، از بشارة المصطفي ص 86 - و - ابن شهر آشوب آنرا در مناقب تج 2 ص 334 باب اموره مع المرضي و الموتي بطور اختصار نقل كرده است.

روزي اميرالمؤمنين ديد زني مشك آبي به دوش گرفته مي‌برد،
امام علي عليه السلام مشك آب را از او گرفت و به محلّي كه زن مي‌خواست آورد،
آنگاه از حال زن پرسيد.
زن گفت:
علي بن ابيطالب عليه السلام شوهر مرا به بعضي از مرزهاي نظامي فرستاد و در آنجا كشته شد، چند طفل يتيم براي من گذاشت و احتياج مرا وادار كرده است تا براي مردم خدمت كنم كه خود و اطفالم را تأمين نمايم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام از آنجا بازگشت.
سپس زنبيلي كه در آن طعام بود برداشت و قصد خانه زن كرد.
بعضي از يارانش گفتند:
بگذاريد ما ببريم.
فرمود: كيست كه بار مرا در قيامت بردارد؟
چون به در خانه زن رسيد، زن پرسيد:
كيست كه دَر مي‌زَنَد؟
فرمود: همان بنده خدا هستم كه ديروز مشك آب را براي تو آوردم، در را باز كن براي بچّه هايت طعام آورده ام.
زن گفت:
خدا از تو راضي باشد و ميان من و علي بن ابيطالب حكم كند، سپس در را باز كرد.
امام علي عليه السلام داخل شد، فرمود:
من كسب ثواب را دوست دارم، مي‌خواهي تو خمير كن و نان بپز و من بچّه‌ها را آرام كنم و يا من خمير كنم و تو آنها را آرام كني؟
زن گفت:
من به نان پختن آگاه ترم و شروع به خمير گرفتن كرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام گوشت را آماده كرد و لقمه لقمه به دهان اطفال گوشت و خرما مي‌گذاشت و به هر يك مي‌فرمود:
«علي را حلال كن، در حقّ تو كوتاهي شده است»
چون خمير آماده شد، زن گفت:
بنده خدا تنور را آتش كن.
امام علي عليه السلام تنور را آتش كرد.
حرارت شعله به چهره آن حضرت مي‌رسيد و مي‌فرمود:

«بچش حرارت آتش را، اين سزاي كسي است كه از زنان بيوه و اطفال يتيم بي خبر باشد.»
در اين ميان زني از همسايه داخل خانه شد، كه اميرالمؤمنين عليه السلام را مي‌شناخت به زن صاحب خانه گفت:
واي بر تو اين كيست كه براي تو تنور را آتش مي‌كند؟
زن جواب داد:
مردي است كه به اطفال من رحم كرده است.
زن همسايه گفت:
واي بر تو اين اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام است.
آن زن چون حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را شناخت پيش دويد و گفت:
واحَيائِي مِنْكَ يا أَمِيرَالْمُؤْمنين
«اي اميرمؤمنان از شرمندگي آتش گرفتم، مرا ببخشيد»
امام علي عليه السلام فرمود:
بَل واحَيائِي مِنْكَ يا اَمَةَ اللّه فيما قَصُرْتَ فِي حِقِّكَ
«بلكه من از تو شرمنده ام، اي كنيز خدا، در حقّ تو كوتاهي شده است.» (1).
*****
(1) بحار الانوار ج 41 ص 52 - و - مناقب آل ابيطالب ج 2 ص 116.

رسيدگي به جوانان

تهيه پيراهن بهتر براي جوان

روزي امام علي عليه السلام با يكي از كارگران منزل به نام قنبر به بازار رفته و دو عدد پيراهن، يكي به دو درهم، و ديگري به سه درهم خريد.
پيراهن نو و بهتر را به قنبر داد كه بپوشد، و خود پيراهن ساده را پوشيد.
قنبر گفت:
مولاي من، بهتر است كه پيراهن بهتر را شما بپوشيد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
تو جواني و بايد لباس خوب بپوشي، و سنّ من بالاست بايد لباس ارزانتر داشته باشم.
من از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه فرمود:
از طعامي كه مي‌خوريد به غلامانتان بدهيد، و از لباس هائي كه مي‌پوشيد به آنها بپوشانيد.
من از خداي خود خجالت مي‌كشم كه پيراهن نو را خودم، و كهنه را به تو بپوشانم.(1).
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 366 - و - بحارالانوار ج 8 - و - الغارات ج 1.

جلد 15- تفریحات سالم

تجمل و زيبايي

جلد 15- تفريحات سالم

شرايط مهماني

سه شرط پذيرش ميهماني

شخصي امام علي عليه السلام را به مهماني دعوت كرد،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
سه شرط دارد اگر قبول مي‌كني مي‌پذيرم، آن شخص گفت شرائط كدامند؟
امام علي عليه السلام فرمود:
1- از بيرون چيزي تهيّه ننمائي، هر چه هست بياوري.
2- آنچه در منزل داري از ما دريغ نكني.
3- به زن و بچّه هايت سخت نگيري.
آن شخص گفت:
هر سه شرط را قبول دارم.
و امام نيز مهماني او را پذيرفت.(1).
*****
(1) خصال ج 1 ص 188.

قبول ميهماني

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دعوت خويشاوندان، فرزندان، و دختران خود را مي‌پذيرفت.
در شهر بصره دعوت ميهماني علاء بن زياد را پذيرفت.
و در شهر مدينه حتّي دعوت ميهماني دوستان غير عرب، از نژادهاي گوناگون، و ايرانيان را رد نمي‌كرد،
روزي پس از قبول مهماني يك مسلمان ايراني و صَرف حلواي نوع ايراني، علّت آن را پرسيد.
به امام علي عليه السلام گفته شد كه؛
به مناسبت عيد نوروز اين حلواي ايراني تهيّه شد.
امام علي عليه السلام به مزاح فرمود:
آيا نمي‌شود، هر روز، نوروز باشد؟(1).
و در شب شهادت نيز ميهمان دخترش امّ كلثوم بود.
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 11 ص 274.

سنت گرايي «احياي سنّت هاي رسول خدا»

مبارزه با بدعت ها

در دوران 25 ساله حكومت سران سقيفه، بدعت‌ها و دگرگوني هاي زيادي در احكام الهي پديد آورده بودند كه تربيت اجتماعي مردم، و بازگرداندن امت به ارزش هاي اصيل اسلامي، يكي از مشكلات اجرائي حكومت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بود.
خليفه دوّم دستور داده بود، نماز مستحبي را مي‌شود به جماعت خواند.
وقتي امام علي عليه السلام دستور داد كه نخوانند، اعتراض‌ها شروع شد، و فريادها بلند شد كه:
علي عليه السلام مي‌خواهد بر خلاف دستورات خليفه دوّم رفتار كند!!.
روزي كه علي عليه السلام خواست منبر پيامبر را در جاي خود قرار دهد، (همان جائي كه در زمان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم قرار داشت)،
مردم اعتراض كردند، و مانع شدند و فرياد كشيدند،
امّا روزي كه خليفه اوّل و خليفه دوّم مي‌خواستند منبر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را از جاي خود بردارند كسي اعتراض نكرد.
اينها نشان دهنده مشكلات علي عليه السلام در سنّت گرائي و بازگشت به سنّت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم است، چون 25 سال مردم منحرف شدند، مسخ گرديدند، و احكام دين را تغيير دادند.(1).
*****
(1) ثمرات الانوار ج 2 ص 260.

پس از 25 سال حكومت آنان كه به حاكميّت ارزش‌ها و احكام اسلامي توجّهي نداشتند، و بدعت ها، و جعل احكام فراواني را مطرح كردند، كه مردم را از اسلام و احكام ناب منحرف و به دستور العمل هائي عادت داده بودند كه از احكام اسلام بيگانه بود، حال كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به حكومت رسيد، با هزاران مشكل سياسي، اجتماعي، فرهنگي روبرو بود، و نمي‌توانست افكار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغيير دهد.
تا فرمود:
«نماز مستحبّي را به جماعت نخوانيد.»
فرياد عموم بلند شد كه:
وا عُمَرا، وا عُمَرا
اينجاست كه، مشكل فرهنگي و بينشي را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه نمي‌شود به زودي حَل كرد.
امام علي عليه السلام در يك سخنراني عمومي برداري خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اينگونه بيان فرمود:
اگر حكم الهي را اظهار كنم، و تحريف‌ها را كنار زنم، از گِرد من پراكنده مي‌شوند.
سوگند به خدا! به مردم گفتم كه در ماه رمضان جز براي نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، كه خواندن نماز مستحبّي به جماعت بدعت است.
امّا بعضي از لشگريان كه در پيرامون من مي‌جنگيدند، فرياد زدند:
(اي اهل اسلام، سنّت خليفه دوّم را تغيير دادند، و علي ما را از نماز خواندن مستحبّي به جماعت باز مي‌دارد.)
ترسيدم در گوشه اي از لشگريانم شورشي برپا شود.(1).
و در يك سخنراني افشاگرانه فرمود:
أَرَايْتُمْ لَوْ اُمِرْتُ بِمَقامِ اِبْراهيمْ فَرَدَدْتُهُ اِلي الْمَوْضِعِ الَّذي وَضَعَهُ فيهِ رَسُولُ اللّهْ صلي الله عليه وآله وسلم
وَ رَدَدْتُ فَدَكَ اِلي وَرَثَةِ فاطِمَة
وَ رَدَدْتُ صاعَ رَسُولُ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم كَما كانَ ... وَرَدَدْتُ دارُ جَعْفَرٍ اِلي وَرَثَتِهِ وَ هُدِمَتْها مِنَ الْمَسْجَدِ، وَرَدَدْتُ قَضايا مِنَ الْجَوْرِ قَضي بِها وَ نَزَعَتْ نِساءَ تَحْتَ رِجالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ رَدَدْتُهُنَّ اِلي اَزْواجِهِنَّ ...
وَ مَحَوْتُ دَوَّاوينَ الْعَطايا وَ اَعْطَيْتُ كَما كانَ رَسُولُ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم يُعْطي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ اَجْعَلُها دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ ...
وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولُ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم اِلي ما كانَ عَلَيْهِ وَ

سَدَدْتُ ما فَتَحَ فيهِ مِنَ الاَبْوابِ وَ فَتَحْتُ ما سَدَّ مِنْهُ
وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَي الْخِفَّيْنِ
وَ حَدَدْتُ عَلَي النَّبيذِ
وَ اَمَرْتُ بِالْأَحَلالِ الْمُتْعِتينِ
وَ اَمَرْتُ بِالتَّكْبيرِ عَلَي الْجَنائِزِ خَمْسَ تَكْبيراتٍ
وَ الْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَحْمنِ الرَحيم ...
وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَي حُكْمِ الْقُرْآنَ وَ عَلَي الطَّلاقِ عَلَي السُّنَّةِ
وَ اَخَذْتُ الصَّدَقاتَ عَلَي اِصْنافِها وَ حُدُودِها ...
اِذاً لِتَفَرَّقُوا عَنّي وَ اللَّهِ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لا يَجْتَمِعُوا في شَهْرُ رَمَضانِ اِلاَّ في فَريضَةٍ وَ اَعْلَمَتْهُمْ اِنَّ اجْتِماعِهِمْ في النَّوافِلِ بِدْعَةَ فَتَنادي بَعْضُ اَهْلِ عَسْكَري مِمَّنْ يُقاتِلُ مَعي:
يا اَهْلَ الْاِسْلامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرٍ يَنْهانا عَنِ الصَّلوةِ في شَهْرُ رَمَضانِ تَطَوُّعاً.
وَلَقَدْ خِفْتُ اَنْ يَثُورُوا في ناحِيَةِ جانِبِ عَسْكَريٍّ ...
(اگر مقام ابراهيم را كه خليفه دوّم تغيير داد به همان مكاني مي‌گذاشتم كه پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم قرار داده بود؛
و فدك را به صاحب اصليش مي‌دادم؛
و پيمانه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را به مقدار تعيين شده پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم باز مي‌گرداندم؛
و خانه جعفر را كه در توسعه مسجد به زور خراب كردند، باز پس مي‌گرفتم؛
و احكام و قضاوت هاي ظالمانه را طرد مي‌كردم؛
و زنان مسلمان را كه بدون حقّي گرفتند و با آنان ازدواج كردند، به خانواده هايشان برمي گرداندم؛
و دفتر حقوق را به روش حقوق پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم تغيير مي‌دادم؛
و دفتر بخشش‌ها و امتياز دادنها را نابود مي‌كردم؛
و مسجد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آنگونه كه لازم بود درست مي‌كردم؛
و در هائي كه بيجا باز كردند مي‌بستم؛
و مسح برروي كفش را منع مي‌كردم؛
و برخوردن آبجو حدّ شراب مي‌زدم؛
و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام مي‌كردم؛
و دستور مي‌دادم كه بر جنازه‌ها پنج تكبير بگويند؛
و بسم اللّه را در نماز بلند بگويند؛
و مردم را به حكم قرآن باز مي‌گرداندم؛
و طلاق را مطابق اسلام جاري مي‌كردم؛

و صدقات را از اقشار مردم مي‌گرفتم؛
هر آينه از اطراف من پراكنده مي‌شدند، من تا دستور دادم كه نماز مستحبّي را به جماعت نخوانند كه بدعت است، جمعي از لشگريان من فرياد زدند:
كه اي اهل اسلام، سنّت خليفه دوّم را تغيير دادند، ترسيدم كه لشگريانم را دچار پراكندگي نمايند.)
*****
(1) روضه كافي ص58 و 63 - و - تاريخ الخلفاء سيوطي 136.

خويشتنداري در مشكلات اجتماعي

تحمل خشونت‌ها براي حق

كنيز گفت: ارباب من پولي داد تا گوشتي بخرم.
تحمل خشونت‌ها براي حق
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در كوچه هاي كوفه قدم مي‌زد كنيزي را ديد كه گريه مي‌كند.
فرمود: چرا گريه مي‌كني؟
كنيز گفت: ارباب من پولي داد تا گوشتي بخرم.
حال أرباب مي‌گويد:
گوشت مرغوبي نيست آن را به قصّاب بازگردان.
و قصّاب نيز قبول نمي‌كند.
نه قصّاب مي‌پذيرد، و نه ارباب من مرا به منزل راه مي‌دهد.
امام علي عليه السلام همراه آن زن به قصّابي آمد، و از قصّاب خواست كه گوشت را عوض كند، يا پول آن را بدهد.
قصّاب عصباني شد، و چون حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را نمي‌شناخت، مُشتي بر سينه امام علي عليه السلام كوبيد و گفت:
از مغازه خارج شو، اين معامله به شما ربطي ندارد.
امام علي عليه السلام مُشت آن قصّاب را تحمّل كرد و بيرون آمد و كنيز را به خانه اربابش برد.
آنها حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را شناختند، احترام گذاشتند، و آن كنيز را با محبّت پذيرفتند.
امّا همسايگان قصّاب، اطراف او جمع شده و گفتند:
مي داني مشت بر سينه چه كسي نواختي؟ آن شخص امير المؤمنين بود.
مرد قصّاب امام علي عليه السلام را بسيار دوست مي‌داشت، امّا نمي‌شناخت، از جسارت و گناه خود در نزد حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام عذر خواهي كرد.
و برخي نوشتند كه:
با ساطور قصّابي دست خود را قطع كرد. كه امام علي عليه السلام ضمن دلداري دادن، دست او را شفا داد.(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 41 ص 48 حديث 1.

تحمل ناسازگاري هاي خوارج

در گذشته و حال مي‌نگريم كه حاكمان پيروز، و سلاطين و پادشاهان، و سران احزاب سياسي، چگونه با مخالفان خود برخورد كردند،
و با تصفيه هاي خونين، و قتل و غارت، شكنجه و زندان، اجازه ابراز عقيده را به آنها نداده، و هرگونه حركتي را از آنان صلب مي‌كردند.
امّا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در روش برخورد با دشمن و تحمّل مخالفان، الگو و بي نظير است.
روزي جمعي از خوارج وارد مسجد كوفه شدند تا با شعارهاي مداوم، سخنراني امام علي عليه السلام را بر هم زنند، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام سرگرم سخنراني بود كه:
يكي بلند شد، فرياد زد:
«لا حُكْمَ إِلاَّ لِلَّه»
و ديگري از سوئي ديگر داد زد:
«لا حُكْمَ إِلاَّ لِلَّه»
و سوّمي از گوشه ديگر مسجد همين شعار را داد.
سپس گروهي برخاستند، و اين شعار را دادند.
امام علي عليه السلام با بزرگواري خاصّي مخالفت هاي آنان را تحمّل كرد.
آنگاه خطاب به مردم فرمود:
كَلِمَةُ حَقٍّ يُرادُ بِها الْباطِلْ
«شعار حقّي است كه از آن باطل اراده مي‌كنند»
سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:
تا وقتي كه دست به شمشير نبرديد، و با ما هستيد از سه اصل اساسي برخورداريد:
1- لا نَمْنَعَكُمْ مَساجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فيها إِسْمُهُ
«از ورود شما به مسجد براي نماز جلوگيري نمي‌كنيم»
2- لا نَمْنَعَكُمْ مِنَ الْفِيْ ءْ ما دامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينا
«تا وقتي كه با ما هستيد از حقوق بيت المال شما را محروم نمي‌كنيم»
3- لا نُقَاتِلُكُمْ حَتَّي تَبْدَؤُنا
«با شما نمي‌جنگيم تا شما جنگ را آغاز كنيد» (1).
*****
(1) تاريخ طبري ج 4 ص 53.

راه مبارزه با مفاسد اجتماعي

روزي جواني را كه انحراف جنسي داشت، و خود را جُنُب مي‌كرد،(1) دستگير كرده خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آوردند،
امام علي عليه السلام دستور داد تا ابتداء بر دست هاي او شلاّق بزنند،
و سپس امر فرمود تا از بيت المال براي او ازدواج كنند،
يعني تنها مجازات و شلاّق و كيفر دادن كافي نيست،
براي مبارزه با مفاسد اجتماعي، بايد ريشه‌ها را خشكاند، تا وقتي جواني ازدواج نكند همواره در معرض وسوسه هاي شيطاني است، بايد در كنار مجازات از اقدامات أساسي براي نسل جوان غافل نمانيم.
كه يكي از راه هاي مبارزه با مفاسد اجتماعي، ازدواج است،
بايد در ازدواج جوانان شتاب كرد، زيرا غريزه جنسي چون ديگر غرائز بشري است، چونان احساس گرسنگي و تشنگي است، اگر به آن پاسخ درست داده نشود، به راه هاي انحرافي كشانده خواهد شد.
*****
(1) بيماري آنانيسم، يعني شخصي با خود كاري بكند كه جُنُب شود.

يكي ديگر از راه هاي مبارزه با مفاسد اجتماعي و روابط نامشروع، مُتعه «ازدواج موقّت» است،
زيرا بسياري از زنان نمي‌توانند ازدواج دائم داشته باشند، فرزندانشان بزرگ و داراي داماد يا عروس هستند، و مشكلات فراوان خانوادگي مانع ازدواج دائم آنها است.
و بسياري از مردان از نظر اجتماعي، شخصيّتي، اقتصادي، سياسي نمي‌توانند زنان متعدّد دائم داشته باشند
يا مسافرند، و اقامت آنها در برخي از شهرها كوتاه است،
امّا نياز به همسر دارند تا دچار انواع محرّمات نشوند.
آيا اسلام فكري براي اخلاق جنسي زنان و مردان و جوانان جامعه نكرده است؟
يا عدّه اي به نام اسلام، بدعت هائي گذاشتند كه سلامت جامعه اسلامي را مورد تهديد قرار داده است؟
در اسلام، ازدواج موقّت، براي صاحبان عذرهاي گوناگون مطرح شده است، و در زمان رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم با پياده شدن احكام دين، با انواع مفاسد اجتماعي مبارزه مي‌گرديد كه:
حلال الهي درست رواج پيدا كرد.
و ريشه هاي بسياري از مفاسد خشكيد.
امّا پس از سقيفه و بدعت هاي خليفه اوّل و خليفه دوّم، و سياست تغيير احكام الهي، ازدواج موقّت نيز برداشته شد، و خليفه دوّم آن را حرام اعلام كرد و آشكارا گفت كه:
هركس مُتعه انجام دهد، گردنش را خواهم زد.
با تعطيل شدن حكم خدا، و بر زمين ماندن بسياري از مشكلات جنسي جوانان و زنان بي شوهر، دوباره روابط نامشروع رواج يافت كه متعه تا زمان حكومت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به صورت ضدّ ارزش در آمد، و آن را يك امر خلاف اسلام مي‌پنداشتند، كه امام علي عليه السلام با تأسّف فرمود:
لَو لا ما فَعَلَ عُمَرُ بنُ الخَطَّاب فِي الْمُتْعَةِ ما زَنَي إِلاَّ شَقِيٌّ
«اگر خليفه دوّم حكم خدا را نسبت به متعه تحريف نمي‌كرد، هيچكس جز افراد جنايتكار مرتكب روابط نامشروع نمي‌شدند.» (1).
*****
(1) روضة المتقين ج 8 ص 266 - و - شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 20 ص 25 و ج 12 ص 253.

برخي فكر مي‌كنند:
اگر زني شوهر نكرد، وفادار و صادق است،
يا مردي پس از مرگ همسرش اگر زن نگرفت مردي وفادار و ارزشمند است،
بر همين أساس بسياري تن به ازدواج كه حكم الهي است نمي‌دهند،
امّا به انواع آلودگي‌ها آلوده مي‌شوند.
حضرت علي عليه السلام از خود شروع كرد، و سنّت هاي جاهلي را زير پا گذاشت،
هم پس از شهادت حضرت زهرا عليها السلام فوراً ازدواج كرد و هم به زن جوانش «أمامه»، در كنار بستر شهادت سفارش كرد كه پس از او ازدواج كند،
و شوهر او را معيّن فرمود كه با «مغيرة بن نوفل» از نوادگان عبدالمطّلب ازدواج كند.
(امامه پس از عدِّه وفات به وصيّت امام علي عليه السلام عمل نمود، و ازدواج كرد، و داراي فرزندي بنام يحيي شد).(1).
*****
(1) سفينة البحار ج 1 ص 34 و 35 - و - كافي ج 5 ص 555 - و - روضة المتّقين ج 8 ص 123.

رواج فرهنگ تعدّد زوجات

اشاره

يكي از راه هاي مبارزه با مفاسد اجتماعي «تعدّد زوجات» است كه اگر با شرائط لازم در جامعه تحقّق پذيرد و زناني بي شوهر يا مرداني بي زن در جامعه اسلامي وجود نداشته باشند، ريشه بسياري از مفاسد اجتماعي مي‌خشكد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با رعايت عدالت بين بانوان، در عمل فرهنگ تعدّد زوجات را تأييد و به آن عمل كرد.

فصل سوّم - ش 4- تبليغ فرهنگ ازدواج

عفو و بخشندگي

عفو برده خطاكار

امام علي عليه السلام روزي يكي از بردگان را صدا زد، و او جواب نداد، چند بار نام او را بلند خواند و او شنيد و پاسخ نداد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خود به نزد او آمد و فرمود:
مگر صداي مرا نشنيدي؟
گفت:
چرا شنيدم، چون از عقوبت شما ايمن بودم، خواستم شما را به خشم آورم.
امام علي عليه السلام فرمود:
من هم به خشم مي‌آورم آن شيطاني را كه تو را اين چنين اغفال كرد.
سپس او را در راه خدا آزاد كرد.(1).
*****
(1) مجالس الواعظين ج 1 ص 279 - و - عين الحياة و مجموعه ورّام.

روش برخورد با نيازمند

حارث همداني حاجتي داشت، به منزل حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام رفت، امام علي عليه السلام پس از سلام و احوال پرسي، فرمود:
آيا خواسته اي داري؟
حارث گفت: آري.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بلند شد و چراغ را خاموش كرد و فرمود:
اي حارث! چراغ را خاموش كردم كه در برابر خواسته ات دچار ذلّت و خواري نشوي.
حال هر چه مي‌خواهي بگو!
زيرا از پيامبر اكرم عليه السلام شنيدم:
اَلْحَوائِجُ أَمانَةٌ مِنَ اللَّهِ فِي صُدُورِ الْعِبادْ، فَمَنْ كَتَمَها لَهُ عِبادَةٌ وَ مَن أَفْشاها كانَ حَقّاً عَلَي مَنْ سَمِعَها أَنْ يُعْيُنَهُ
«خواسته هاي مردم در دل هاي بندگان أمانت است، هركس آن را پنهان دارد براي او عبادت نوشته مي‌شود، و كسي كه آن را آشكار كند، بايد شنوندگان او را ياري كنند».(1).
*****
(1) بهج الصّباغه ج 12 ص 212.

احترام به مردم

كمك به يهودي در راه مانده

مرد يهودي كه از شام با چند الاغ گندم به كوفه مي‌آمد، در نزديكي هاي شهر كوفه، الاغ هاي او با بار گم شده بودند و بي نوا با دوست قديمي خود، حارث اعور همداني، تماس گرفت و به امام علي عليه السلام متوسّل شد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام شخصاً الاغ هاي او را پيدا كرد و آن شب تا سحر از اموال او حفاظت نمود،
و تنها براي نماز صبح از يهودي جدا شد،
پس از نماز او را به بازار برد، اموال او را به فروش رساند، و نيازهاي او را برآورد،
وقتي مرد يهودي آن همه ايثار و بزرگواري را از امام علي عليه السلام ديد، مسلمان شد و گفت:
أَشْهَدُ أَنَّكَ عالِمُ هذِهِ الأُمَّةْ، وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم عَلَي الْجِنِّ وَ الإِنْس
«گواهي مي‌دهم كه تو دانشمند امّت اسلامي، و جانشين پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بر جنّ و آدميان مي‌باشي» (1).
*****
(1) ابواب الجنان و مجالس الواعظين ج 1 ص 281.

از نظر امام علي عليه السلام مردم بندگان خدا و محترمند، و كارگزاران حكومتي بايد در خدمت مردم باشند، از اين رو در تمام نامه‌ها كارگزاران دولتي را به تواضع و فروتني دعوت مي‌فرمود.
و به فرمانداران خود نوشت:
لا تَسْخَروا الْمُسْلِمِينَ وَ مَنْ سَأَلَكُمْ غَيْرَ الْفَرِيضَةِ فَقَدِ اعْتَري فَلا تَعْطُوه
«مسلمانان را مسخره نكنيد و كسي كه بيش از حق خود از شما درخواست كرد، تجاوز كرده، به او چيزي ندهيد.» (1).
*****
(1) نهج السّعادة ج 4 ص 26 - و - معادن الحكمة ج 1 ص 304.

عيادت از مريض

امام علي عليه السلام تا شنيد كه صعصعة بن صوحان مريض است فوراً به عيادت او رفت و از او دلجوئي كرد، و از ساده زيستي صعصعة تعريف كرد و فرمود:
وَاللَّهِ ما عَلِمْتُكَ إِلا خَفيفَ الْمَؤُنَةِ حُسْنَ الْمَعُونَةَ
«سوگند به خدا از تو جز زندگي ساده و نيكو ياري دادن به مردم، سراغ ندارم»
صعصعه نيز از رحمت و محبّت امام علي عليه السلام قدرداني كرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به هنگام خداحافظي توجّه او را به يك تذكّر اخلاقي جلب نموده فرمود:
«مبادا عيادت كردن من تو را مغرور سازد و بر قبيله خود فخر بفروشي!! كه خداوند انسان هاي مغرور و فخر فروش را دوست ندارد.» (1).
*****
(1) تاريخ يعقوبي ج 2 ص 193 - و - مناقب اميرالمؤمنين عليه السلام ج 2 ص 84.

برخي در روابط اجتماعي، ادب و احترام را رعايت نمي‌كنند، كه هم اكنون در بسياري از كشورهاي غربي و شرقي مردم در روابط اجتماعي خود بدون «سلام كردن» از كنار هم ردّ مي‌شوند.
در مقابل، بعضي ديگر در سلام كردن دچار افراط شده و به مرز چاپلوسي نزديك مي‌گردند.
امام علي عليه السلام به اين نكته توجّه دارد كه اعتدال حتّي در سلام كردن نيز بايد حفظ گردد كه فرمود:
سلام داراي چهار صيغه است:
سَلامٌ عَلَيْكَ
سَلامٌ عَلَيْكُم
السَلامٌ عَلَيْكَ
السَلامٌ عَلَيْكُم
اگر سلام كننده عبارت «وَ رَحْمَةُ اللَّه» را بر سلامش افزود، تو نيز متقابلاً بيفزاي، و اگر كلمه «وَ بَرَكاتُهُ» را نيز اضافه كني، در زمره كساني خواهي شد كه تحيّت ديگران را به نحو احسن پاسخ مي‌دهند.
خداوند متعال مي‌فرمايد:
«وَ إِذا حُيِّيتُمْ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْها اَو رُدُّها اِنَّ اللَّهَ عَلَي كُلِّ شَي ءٍ حَسِيباً» (1).
«چون مورد تحيّت و اكرام قرار گرفتيد، شما نيز متقابلاً آن را به وجه نيكو تر و يا دست كم به همان گونه پاسخ گوئيد، كه خداوند بدون ترديد همه چيز را به حساب مي‌آورد».
اگر سلام كننده، عبارت؛
«وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»
را بر سلام خويش افزود بهتر آن است كه به همان نحو پاسخ گفته و چيزي بر آن اضافه نكنند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر جماعتي مي‌گذشت و بر آنها سلام كرد، آنان در پاسخ خويش عبارت؛
«وَ مَغْفِرَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ» را افزودند.
حضرت فرمود:
از حدّ سلام ملائكه به پدر ما ابراهيم عليه السلام تجاوز نكنيد.
و نيز فرمود:
صيغه سلام را 10 حَسَنه و ثواب است و افزودن كلمه «وَ رَحْمَةُ اللَّهِ» را 20 حَسَنه و كلمه «وَ بَرَكاتُهُ» را 30 حَسَنه است.(2).

*****
(1) سوره نساء آیه 86.
حلیة المتّقین باب یازدهم فصل دوّم.

ارزش مصافحه کردن

در روابط اجتماعي و برخورد انسان‌ها با يكديگر، در هر قوم و قبيله اي، آداب و رسوم خاصّي مطرح است.
برخي براي هم دست بلند مي‌كنند
و بعضي كلاه از سر برداشته و ابراز محبّت مي‌كنند.
و قومي در برابر هم خم و راست مي‌شوند.
امّا در اسلام مصافحه و سلام كردن سنّت است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
به هنگام ملاقات با يكديگر با هم مصافحه كنيد، و با روي خوش برخورد كنيد، كه گناهان شما را مي‌ريزد. و در برخورد با دشمن خود نيز، با او مصافحه كنيد، هر چند او نخواهد، زيرا اين دستور الهي است و دشمني‌ها را از بين مي‌برد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب يازدهم فصل دوّم.

احكام عطسه زدن

سيستم بدن انسان وقتي سالم است، و سيستم تنفّسي وقتي عيب و نقصي ندارد، در برابر نور، حرارت، گرد و خاك و اجسام خارجي واكنش نشان داده و هواي موجود در شُش‌ها را با سرعت 75 كيلومتر در ساعت به بيرون مي‌راند كه مجموعه اينگونه واكنش‌ها از نظر فيزيولوژي، عطسه زدن نام دارد.
امّا در اقوام و ملل جهان خرافات و برخوردهاي گوناگوني نسبت به عطسه زدن مطرح است.
در صورتي كه در روابط اجتماعي اسلام، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رهنمود داد كه اگر شخصي نزد شما عطسه زد به او بگوئيد:
يَرْحَمَكُمُ اللّه (خدا شما را رحمت كند)
او در جواب شما بگويد:
يَغْفِرَ اللّهُ لَكُمْ وَ يَرْحَمَكُم(1).
«خدا شما را ببخشايد و بر شما رحمت آورد»
*****
(1) حلية المتّقين باب يازدهم فصل دوّم.

گرچه هر روز، روز خداست، امّا برخي از روزها بعلل فراواني به برخي از كارها اختصاص دارد كه جاي دقّت و ارزيابي است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
در روز جمعه به خواستگاري برويد و عقد را در روز جمعه بخوانيد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب يازدهم فصل دوّم.

احترام به آزادي مردم

مردم، ياران و طرفداران يا مخالفان، همه در حكومت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آزاد بودند و حقوق همه رعايت مي‌شد، نه كسي را مجبور مي‌كردند كه در جائي زندگي كند، و نه انساني را با زور به كاري مي‌گماشتند، بلكه با تبليغات و هدايتگري، مردم را آگاهي مي‌دادند تا خود انتخاب كنند.

در اينجا توجّه به برخي از نمونه‌ها ضروري است:

امام علي و فراريان

روش برخورد با پديده فرار

آزادي در كار

آزادي در بيعت

سهل بن حنيف انصاري فرماندار مدينه براي آن حضرت نوشت كه:
جماعتي از مردم مدينه مخفيانه به سوي شام فرار مي‌كنند و به معاويه مي‌پيوندند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در پاسخ نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِمَّنْ قِبَلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَيْ مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَي مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَي لَهُمْ غَيّاً، وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِياً، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَي وَالْحَقِّ، وَإِيضَاعُهُمْ إِلَي الْعَمَي وَالْجَهْلِ.
وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا، وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ، وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَي الْأَثَرَةِ، فَبُعْداً لَهُمْ وَسُحْقاً!!
إِنَّهُمْ - وَاللَّهِ - لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلِّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ، وَيُسَهِّلَ لَنَا حَزْنَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ.
روش برخورد با پديده فرار

«پس از ياد خدا و درود! به من خبر رسيده كه گروهي از مردم مدينه به سوي معاويه گريختند، مبادا براي از دست دادن آنان، و قطع شدن كمك و ياريشان افسوس بخوري! كه اين فرار براي گمراهيشان، و نجات تو از رنج آنان كافي است، آنان از حق و هدايت گريختند، و به سوي كور دلي و جهالت شتافتند.
آنان دنيا پرستاني هستند كه به آن روي آوردند، و شتابان در پي آن گرفتند، عدالت را شناختند و ديدند و شنيدند و به خاطر سپردند، و دانستند كه همه مردم در نزد ما، در حق يكسانند، پس به سوي انحصار طلبي گريختند دور باشند از رحمت حق، و لعنت برآنان باد.
سوگند به خدا! آنان از ستم نگريختند، و به عدالت نپيوستند، همانا آرزومنديم تا در اين جريان، خدا سختي‌ها را بر ما آسان، و مشكلات را هموار فرمايد. ان شاءاللّه، با درود.» (1).
*****
(1) نامه 70 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف - و - ترجمه صوت العدالت الانسانيّه ص102.

مردم شهري خدمت امام علي عليه السلام آمدند و مدّعي شدند:
در آن شهرستان، نهري است كه با مرور زمان پر شده و آثارش از ميان رفته و حفر مجدّد آن براي مسلمانان ضروري است.
آنگاه از آن حضرت خواستند كه به حاكم شهر بنويسد تا براي حفر نهر، مردم را به بيگاري (كار اجباري) بگيرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام حفر نهر را پذيرفت ولي بيگاري را قبول نكرد و به عامل خود «قرظة بن كعب» (1) چنين نوشت:
«امّا بعد، عدّه اي از اشخاص كه از منطقه حكم فرمائي تو هستند نزد من آمده و گفتند:
در آنجا نهري است كه پُر شده و كندنش براي مسلمانان بسيار سودمند است.
اگر آنرا حفر كنند و از آنجا استفاده نمايند سود كلاني خواهند برد و در اين صورت به پرداخت ماليات توانا مي‌شوند.
پس آنها را بخوان و تحقيق نما، اگر موضوع چنان است كه گفته اند به هركس كه مايل است نهر را حفر كند، به او اجازه تعمير و حفر آن را بده و اين را در نظر دار كه نهر از آنِ كسي است كه به ميل خود در آن كار كند، نه كسي كه مجبور شده باشد، و من مايل هستم كه آباد كننده قوي و آزاد باشد نه ضعيف و مجبور. والسّلام.(2).
در اين دستورالعمل بهره كشي از مردم، و بكارگيري اجباري و وادار كردن ممنوع اعلام شد.
امام علي عليه السلام رهنمود داد كه نهر آن سامان را كساني كه قدرتمندند و توانِ كاري لازم را دارند، تعمير و لاي روبي كنند و از ره آورد كار خود نيز بهره مند باشند.
از اين دستورالعمل حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام انواع پيمانكاري را مي‌شود قانوني و مجاز شمرد.
*****
(1) قرظه از ياران پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم است. اسدالغابة ج 4 ص 202 است.
علي عليه السلام و فرزندانش ص 170.

آزادي در بيعت

الف- سعد بن ابي وقّاس يكي از اصحاب شورا بود و از بيعت كردن با اميرالمؤمنين عليه السلام سرباز زد.
امام علي عليه السلام او را به حال خود واگذاشت و فرمود:
رها كنيد بِرَوَد!!
ب- عبداللّه بن عمر از بيعت با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام امتناع ورزيد،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام از او ضامن خواست كه بر ضد حكومت فعّاليّت نداشته باشد، از آن هم امتناع كرد، باز امام علي عليه السلام او را آزاد گذاشت.(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ ج 1 ص 221.

اخلاق در سفر

شرايط همسفر

سفر كردن خوب است،
امّا سفارش كردند كه به تنهائي سفر نكنيم،
و در انتخاب همسفر نيز احتياط لازم را داشته باشيم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
با كسي كه ارزش و مقدار و فضيلت تو را نمي‌داند سفر مكن. زيرا كسي كه قدر تو را نشناسد با تو رفتار صحيحي نخواهد داشت و چه بسا به آبروي تو ضربه خواهد زد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب 14، فصل نهم و دهم.

حقوق همسفران

وقتي چند نفر پذيرفتند كه در يك سفر طولاني با هم باشند، از نظر اسلام حقوق متقابلي بر عهده همه خواهد بود، كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
حقوق همسفران چند چيز است:
1- توشه خود را با ديگران مصرف كردن و با دوستان شريك شدن.
2- مخالفت نكردن با رفيقان (پرهيز از اختلاف و درگيري)
3- خدا را در همه جا، بلندي و پستي، هنگام حركت و فرود آمدن فراوان ياد كردن.(1).
رعايت حقّ همسفر ذِمّي
*****
(1) حلية المتّقين باب 14، فصل نهم و دهم.

رعايت حقّ همسفر ذِمّي[1]

.اميرالمؤمنين عليه السلام در راه كوفه با يك نفر ذمّي همسفر گرديد.
مرد ذمّي به آن حضرت گفت:
بنده خدا كجا مي‌روي؟
امام پاسخ داد:
مي خواهم به كوفه بروم.
بعد از مدّتي، مرد ذمّي به راه ديگري برگشت و خواست از حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام جدا شود،
حضرت نيز مقداري به دنبال او راه رفت.
مرد ذمّي گفت:
بنده خدا مگر نگفتي كه به كوفه مي‌روي؟
امام علي عليه السلام فرمود: آري به كوفه مي‌روم.
ذمّي گفت: راهي كه مي‌روم راه كوفه نيست.
حضرت علي عليه السلام فرمود: مي‌دانم راه كوفه نيست.
گفت: پس چرا با من مي‌آيي؟
فرمود:
قال لَهُ اَميرُالْمُومِنِين عليه السلام هذا مِنْ تَمامِ الصُّحْبَةِ اَنْ يُشَيِّعِ الرَّجُلُ صاحِبَهُ هَنيئَةً اِذا فارَقَهُ وَ كَذلِكَ اَمَرَنا نَبِيُّنا صلي اللَه عليه وآله وسلم
«كمال رفاقت آن است كه شخص در وقت جدا شدن به احترام رفيق، مقداري او را مشايعت كند، پيامبر ما صلي الله عليه وآله وسلم به ما چنين ياد داده است»
مرد ذمّي گفت:
راستي آيا پيامبر شما چنين دستوري داده است؟
فرمود: آري
ذمّي گفت:
پس آنان كه به او ايمان آورده اند در اثر اين اخلاق پسنديده است، گواهي مي‌دهم كه من نيز بر دين تو هستم.
آنگاه با آن حضرت به كوفه آمد و چون امام را شناخت، اسلام آورد.(2).
*****
(1) ذمّي به يهوديان و مسيحياني مي‌گويند كه در پناه اسلام زندگي مي‌كنند.
كافي ج 2 ص 670 كتابُالعِشرة بابُ حُسنِ الصَّحابِة.

مشكل گم شدن

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
هرگاه در سفر گُم شديد، و راه به جائي نبرديد، با صداي بلند بگوئيد:
يا صالِحُ أَغِثْني
«اي نيكوكار، به دادم برس.»
كه افرادي از مسلمانان جن در همه جا هستند، به كمك شما آمده، شما را راهنمائي خواهند كرد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب 14 فصل نهم و دهم.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اسبِ سواري من هرگز سرنگون نشد، زيرا به هنگام سواري بر روي زراعت كسي نراندم و كشتزار كسي را پايمال نكردم.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب 13 فصل پنجم.

روابط اجتماعي

امام علي عليه السلام داراي عواطف والاي انساني بود و در روابط اجتماعي، همه را بهره مند مي‌فرمود:
دعوت شام و نهار خويشاوندان را مي‌پذيرفت و روابط گرم و محبّت آميزي با آنان داشت.
خويشاوندان را به ميهماني دعوت مي‌كرد و از آنها گرم پذيرائي مي‌كرد.
به عيادت مريضان، خويشاوندان و ديگران مي‌رفت.
در تولّد فرزند براي تبريك گفتن به منازل دوستان و ياران مي‌رفت.
در ميهماني‌ها دست مهمان را مي‌شست.
در مرگ ياران و خويشاوندان به تسليت بازماندگان مي‌رفت و به مصيبت ديدگان تسليت مي‌گفت.(1).
*****
(1) حكمت 354 و 291 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

روش تبريك گفتن براي تولّد فرزند

روزي براي تبريك گفتن به يكي از ياران كه تازه صاحب فرزند شده بود، رفت و ديگران هم حضور داشتند.
يكي به پدر نوزاد گفت:
قدم اين نوزاد قهرمان و يكّه سوار مبارك باشد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
اينگونه براي تولّد فرزند تبريك نگو، بلكه بگو:
شَكَرْتَ الْواهِبَ، وَ بُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رُزِقْتَ بِرَّهُ
«خداي بخشنده را شكر كن، و اين فرزند بر تو مبارك باشد، اميدوارم بزرگ شود و از نيكوكاريهايش بهره گيري» (1).
*****
(1) حكمت 354 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اجازه ورود گرفتن

رعايت حقوق خويشاوندان در روابط اجتماعي لازم است.
امام علي عليه السلام با اينكه در سطح عالي، روابط عاطفي خويش را با دوستان و فاميلان برقرار مي‌فرمود، تلاش مي‌كرد تا حقوق خويشاوندان ناديده گرفته نشود،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام هرگاه كه مي‌خواست وارد منزل امام حسن مجتبي عليه السلام شود، درب را مي‌كوبيد و اجازه ورود مي‌گرفت و آنگاه داخل مي‌شد(1).
كه براي همه انسان‌ها بهترين درس زندگي است.
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 383.

امام علي عليه السلام نسبت با اسيراني كه با امام علي عليه السلام جنگيدند
و در اسارت به سر مي‌بردند
و نسبت به ابن ملجم، كه حضرت را به شهادت رساند و پس از حمله به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام اسير شد و در زندان به سر مي‌برد، فرمود:
اَلْبِسُوهُم مَمّا تَلْبَسُونَ وَ اَطْعِمُوا هُم مِمّا تَأكُلُونَ
«از لباس هايي كه خود مي‌پوشيد به آنها بپوشانيد و از غذاهايي كه خود مي‌خوريد به آنها بخورانيد.» (1).
*****
(1) روضة الواعظين ص 131 مجلس 10 - و - مناقب آل ابي طالب 2 ص 97.

حمايت از پيران از كار افتاده

روزي اميرالمؤمنين عليه السلام ديد پيرمرد نا بينائي گدائي مي‌كند.
فرمود: اين پيرمرد كيست؟
گفتند: يا اميرالمؤمنين اين مرد نصراني است، از كار افتاده گدائي مي‌كند.
فرمود:
اِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّي اِذا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ، اَنْفِقُوا عَلَيهِ مِنْ بَيْتِ الْمالِ
«تا قدرت كاركردن داشت از او كار كشيديد و چون پير شد و از كار ماند او را از خود رانديد، از بيت المال حقوق او را بپردازيد.» (1).
*****
(1) وسائل الشيعة ج 11 ص 49 ابواب الجهاد العدوّ باب 19.

ابن اسحاق نقل مي‌كند كه:
در روز فتح مكّه سعد بن عباده چنين رَجَز مي‌خواند:
اَلْيَوْم يَومُ الْمَلْحَمَةَ، اَلْيَومْ تَسْتَحِلُّ الْحُرْمَةَ
«امروز روز كشتار و جنگ و انتقام است، امروز روز شكسته شدن حرمت هاست».
كسي نزد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم رفت و شعارهاي تند سعد را به اطّلاع رساند و گفت:
«مي ترسيم امروز سعد، يورشي بر قريش داشته باشد.»
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، علي بن ابيطالب عليه السلام را مأمور كرد تا پرچم را از او بگيرد و به امام علي عليه السلام فرمود: تو پرچم را وارد شهر كن و بگو:
اَلْيَومُ يَومُ الْمَرْحَمَة
«امروز روز رحمت و مهرباني است»
بدين ترتيب آن پيشواي رحمت و لطف، جلوي هرگونه خشونت و تندي را گرفت، مگر در مورد كساني كه جاي لطف و رحمت بر خود باقي نگذاشته بودند كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم با بزرگواري تمام فرمود:
الاسْلامُ يَجِبُّ ما كانَ قَبْلَهُ
«اسلام گناهان گذشته را مي‌پوشاند»
پس از آنكه مكّه فتح شد، همه چشم‌ها به او دوخته شده بود تا با آنها چه مي‌كند و جواب آن همه نامردمي را چه مي‌دهد؟
آن مظهر رحمانيّت و رحمت حقّ فرمود:
يا مَعشَرَ قُرَيش، ما تَرَونَ أنّي فاعِلٌ فِيكُم؟
«اي جمعيّت قريش! تصوّر مي‌كنيد من با شما چه رفتاري انجام مي‌دهم؟»
پاسخ دادند:
خَيْراً، أخٍ كَريمٍ وَ ابن أخٍ كَريم
(نيكي «كه ما جز نيكي تصوّر ديگري درباره ات نداريم» تو برادر كريم «بزرگوار» و برادرزاده بزرگوار ما هستي»
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
أذْهَبُوا فَأنْتُم الطُّلَقاء
«برويد كه همه تان آزاديد»
رسالت او چنين اقتضا مي‌كرد كه فرمود:
إِنَّ اللّهَ أرْسَلَني مُبَلِّغاً وَ لَمْ يُرْسِلْني مُتِعَنّتاً

«به درستي كه خداوند مرا براي تبليغ فرستاده است و نه براي عيب جويي و سرزنش «مردمان».

سیاست سکوت و انتظار در جامعه اسلامي

سياست عدم درگيري و اقدام مسلّحانه

اشاره

وقتي امكانات مبارزه و قيام وجود نداشته باشد، و حركت مسلّحانه به نفع اسلام نباشد، بايد با سكوت و انتظار بر تداوم سلامت دين نظارت كرد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به آن سفارش فرموده است، مانند:

بيعت نكردن با خليفه اوّل

چون خليفه اوّل و هوادارانش از بيعت اكثر مردم به واسطه صحنه سازي هائي كه به وجود آورده بودند، فارغ شدند، به اين فكر افتادند كه از علي عليه السلام نيز بيعت بگيرند.
زيرا تأثير سياسي بيعت آن حضرت از بيعت همه مردم بيشتر بود،
از اين رو خليفه دوّم به خليفه اوّل گفت:
چرا از علي بيعت نمي‌گيري؟ بايد او بيعت كند و تا او بيعت نكند حكومت ما استوار نمي‌گردد.
خليفه اوّل غلام خود قُنْفُذ را فرستاد.
وقتي به حضور امام علي عليه السلام رسيد، گفت:
تو را خليفه پيامبر دعوت مي‌كند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
چه زود بر پيامبر دروغ مي‌بنديد، در حالي كه ابابكر و يارانش بهتر مي‌دانند كه خداوند متعال و پيامبر او غير از من كسي را خليفه مسلمين قرار نداده اند.
غلام پاسخ امام علي عليه السلام را به خليفه اوّل رساند.
ابن قتيبه مي‌گويد: خليفه اوّل ناراحت شد.
بار ديگر خليفه دوّم گفت: نبايد بيش از اين به علي مهلت داد تا از بيعت تو تخلّف كند.
خليفه اوّل دوباره به قُنفُذ مأموريّت داد و گفت:
به سوي علي باز گرد و بگو: خليفه خدا تو را به بيعت دعوت مي‌كند.
غلام به آنچه مأمور بود عمل كرد.
اميرالمؤمنين عليه السلام اين بار تعجّب كرد و با صداي بلند فرمود:
سبحان اللّه، آنچه را كه ابابكر ادّعا مي‌كند براي او سزاوار نيست.
غلام بازگشت و فرمايش حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را رسانيد، كه نگراني خليفه اوّل بيشتر شد.(1).
سليم بن قيس مي‌نويسد:
امام علي عليه السلام اضافه كرد و فرمود:
از پيمانتان (در روز غدير) زمان زيادي نگذشته است كه آنرا فراموش كرديد، ابابكر خوب مي‌داند كه لقب «اميرالمؤمنين» جز براي من، بر ديگري سزاوار نيست.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در جمعي كه هفت نفر بودند و ابابكر هم جزو آنها بود، امر فرمود كه:

بيايند و با لقب اميرالمؤمنين، بر من سلام كنند.
در آن هنگام خليفه اوّل و رفيقش از پيامبر سئوال كردند:
آيا اين دستور از جانب خدا و پيامبر است؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در پاسخ فرمود:
بلي، اين دستور از جانب خدا و پيامبر او مي‌باشد كه علي، اميرالمؤمنين و رئيس مسلمين و صاحب پرچم سفيدِ نشان دار است.(2).
*****
(1) الامامة و السّياسة ج 1 ص 19 - 20.
اسرار آل محمّد ص 32.

ابن قتيبه دينوري «از مورّخين نامي اهل سنّت» و همچنين ديگران نوشتند:
خليفه اوّل، خليفه دوّم را به سراغ علي عليه السلام و هوادارانش فرستاد، خليفه دوّم به دَرِ خانه علي عليه السلام آمد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام و ياران او را براي بيعت طلبيد و ايشان از بيعت با خليفه اوّل امتناع ورزيدند و بيرون نيامدند.
در اين حال، خليفه دوّم هيزم خواست و سوگند ياد كرد و گفت:
يا بايد بيرون بياييد، يا خانه را بر سَرِ ساكنانش به آتش مي‌كشم.
مردم گفتند:
اي خليفه دوّم، فاطمه عليها السلام نيز در اين خانه است.
در اين ميان كه فاطمه زهرا عليها السلام صداي مهاجمين را شنيد، با صداي بلند خطاب به پيامبر گفت:
يا أَبَتا يا رَسُولَ اللّٰهِ، ماذا لَقَيْنا بَعْدَكَ مِنْ اِبنِ الْخَطّابِ وَ ابْنِ اَبي قُحافَةِ
(اي پدر! اي پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم، ببين بعد از تو از سوي عُمَر و ابابكر بر ما چه مي‌رسد.)
برخي از شنيدن صداي فاطمه عليها السلام صحنه را ترك كردند، ولي خليفه دوّم با برخي افراد ديگر، ماندند تا بلكه علي عليه السلام را با اجبار از خانه بيرون آورند.(1).
سليم بن قيس(2) چنين نقل مي‌كند:
خليفه دوّم با عدّه اي كه در اطرافش باقي مانده بودند، دستور داد تا هيزم آورده در اطراف خانه علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام و فرزندانش قرار دادند.
آنگاه با صداي بلند (بطوري كه علي عليه السلام و فاطمه زهرا عليها السلام بشنوند)، فرياد زد:
قَسَم به خدا! يا علي بايد از منزل خارج شود و با خليفه بيعت كند و يا شما را با آتش مي‌سوزانيم.
حضرت فاطمه عليها السلام فرمود:
اي خليفه دوّم ما را با تو كاري نيست.
خليفه دوّم گفت:
دَر را باز كن و اِلاّ خانه را با خودتان آتش مي‌زنم.
حضرت فاطمه عليها السلام دوباره فرمود:
آيا از خدا نمي‌ترسي كه به خانه من داخل مي‌شوي؟
كلام مستدل و سوزناك دختر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در خليفه

دوّم تأثيري نكرد و از كار خود منصرف نشد.
آتش خواست و درب خانه را به آتش كشيد و با فشار به خانه وارد شد.
فاطمه عليها السلام پيش آمد و ندا داد:
يا أبَتا يا رَسُولَ اللّهِ
(اي پدر! اي رسول خدا بنگر كه چه بدرفتاري از ابابكر به ما مي‌رسد.)
خليفه دوّم شمشير كشيد و بر پهلوي فاطمه عليها السلام زد.
باز حضرت فاطمه عليها السلام ناله (وا أبَتا) كشيد.
در روايت ديگر:
قُنفُذ فاطمه عليها السلام را در پشت لنگ دَر قرار داده و دَرب را فشار داد تا استخوان پهلوي آن بانو شكست و طفلي كه در رَحِم داشت سِقط شد. (3).
چون مسئله به اين مرحله كشيد، ناگهان امام علي عليه السلام مانند شيرِ غضبناك از خانه بيرون پَريد، گريبان فرزند خطّاب را گرفت و محكم كشيد و او را نقش بر زمين ساخت «بر روي سينه او نشست» و با پنجه خود بيني و گلوي خليفه دوّم را كوبيد و محكم فشار داد.
ناگاه وصيّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را بخاطر آورد و خطاب به خليفه دوّم فرمود:
(قَسَم به خدائي كه محمّد صلي الله عليه وآله وسلم را به رسالت برانگيخته، اي پسر ضهّاك، اگر نبود كتابي كه از جانب خداست و نيز نبود عهدي كه با پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم بسته ام، آنگاه مي‌ديدي كه تو نمي‌تواني به خانه من داخل شوي.)
سپس او را رها ساخت.
خليفه دوّم فهميد كه خطر گذشته است و علي عليه السلام دست به شمشير نخواهد بُرد ولي با اين حال از صلابت فرزند ابوطالب دلهره داشت، لذا بيرون خانه دويد و از مردم كمك خواست تا دوباره به خانه وَحي هجوم آورند.
بنابر آنچه بيان شد، كسي در صحّت اين موضوع ترديدي نخواهد داشت كه در ميان مهاجمين نامِ:
خالد بن وليد،
عبدالرّحمن بن عوف،
خليفه دوّم،
زيد بن سالم،
قُنْفُذْ غُلام خليفه اوّل،
اسيد بن خضير و سلمة بن اسلم، به چشم مي‌خورد.(4).
*****
(1) الامامة و السّياسة ج 1 ص 19.

سليم بن قيس كوفي كه از تابعين بشمار مي‌رود، عصر اميرالمؤمنين عليه السلام و حسنين عليهما السلام و امام سجاد عليه السلام را درك كرده و در دوران حكومت حجّاج بن يوسف در حدودِ سالِ نَوَدِ هجري قمري درگذشت. كتاب او بنام اصل سليم يكي از اصول معتبر شيعه بشمار مي‌رود. امام صادق عليه السلام فرمود: هركس از دوستان و پيروان ما كتاب سليم بن قيس هلالي را نداشته باشد، چيزي از مسائل امامت نزد او نيست و از وسيله هاي ما هيچ آگاهي ندارد. آن كتاب الفباي شيعه و سرّي از اسرار آل محمّد صلي الله عليه وآله وسلم است، كه اخيراً با نام اسرار آل محمّد صلي الله عليه وآله وسلم منتشر شده است.
اسرار آل محمّد ص 34 - 35.
اسرار آل محمّد ص 34 - 35.

پرهيز از اقدام مسلّحانه

بهلول بهجت افندي مي‌نويسد:
چون علي عليه السلام از بيعت با خليفه اوّل امتناع ورزيد، عُمر با جمعيّتي آن حضرت را دعوت به بيعت كرد.
زبير كه طرفدار علي عليه السلام بود به خليفه دوّم و اتباع او حمله كرد.
خليفه دوّم دستور داد او را توقيف كنند، سلمة بن اسلم به زبير هجوم آورده، تيغ او را از دست او گرفت.
«به نقلي ديگر، آنگاه شمشير را به سنگ زد.» (1).
آنگاه به زور به خانه وَحي يورش بردند، پس از كشمكش زياد بالاخره اطراف اميرالمؤمنين عليه السلام را گرفته، او را كشان كشان پيش خليفه اوّل بردند.
و حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دست به اسلحه نبرد و از هر گونه اقدام مسلّحانه پرهيز داشت.
عدي بن حاتم گفت:
به خدا سوگند در عمرم هرگز دلم به حال كسي نسوخته است، آنطور كه به حال علي بن ابيطالب عليه السلام در روزي كه او را پيش خليفه اوّل مي‌بردند سوخت.(2).
*****
(1) تاريخ آل محمّد ص 140 مي‌نويسد: اميرالمؤمنين عليه السلام به مقابله و درگيري راضي نبود وگرنه به آساني نمي‌توانستند از پنجه زبير، قهرمانِ بني هاشم شمشير بگيرند و كارهاي ناجوانمردانه ديگري انجام دهند.
اسرار آل محمّد ص 34.

امام علي عليه السلام در سخنان افشاگرانه اش به علل سكوت اشاره مي‌فرمايد:
علي عليه السلام سكوت را بر قيام، و چشم پوشي و از حقّ گذشتگي را بر جنگ داخلي ترجيح داد.
چنانكه در نهج البلاغه با سينه اي سرشار از همّ و با قلبي آكنده از غم، درد دل خود را در اين رابطه چنين اظهار مي‌دارد.
فَنَظَرْتُ فَاِذاً لَيْسَ لي مُعينٌ اِلاَّ اَهْلُ بَيْتي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَ أَغْضَيْتُ عَلَي الْقَذي وَ شَرِبْتُ عِلِي الشَّجي وَ صَبَرْتُ عَلَي اَخْذِ الْكَظْمِ وَ عَلَي اَمَّرَ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ.(1).
(در اين راه فكر كردم، ديدم در اين مقطع زماني، غير اهل بيت خود ياوري ندارم، ايشان هم نمي‌توانستند با آن همه مخالفين جنگ كنند، من به كشته شدن آنها راضي نشدم و در اين ماجرا صبر كردم و چشمي را كه خار و خاشاك در آن رفته بود، بر هَم نهادم و با اينكه استخوان گلويم را گرفته بود، آشاميدم و بر چيزهاي تلخ تر از عقلم شكيبائي نمودم.)
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 2 ص 20، و شرح نهج البلاغه عبده ج 1 ص 62 - و - نهج البلاغه معجم المفهرس خطبه 3 / 26.

ابن ابي الحديد مي‌نويسد:
در دوران خانه نشيني علي عليه السلام، روزي فاطمه عليها السلام او را به قيام و نهضت براي اخذ حقّ خويش تشويق كرد و در همين حال صداي مؤذّن را شنيدند كه مي‌گفت:
اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام رو به فاطمه عليها السلام كرد و فرمود:
آيا دوست داري اين ندا در سطح زمين خاموش شود؟
حضرت فاطمه عليها السلام فرمود: نَه هرگز.
امام علي عليه السلام فرمود:
من همان را به تو مي‌گويم. (يعني: اگر مي‌خواهي آئين اسلام و نام مبارك پدرت محمّد صلي الله عليه وآله وسلم تا قيامت زنده و پابرجا بماند، مرا بحال خود و شمشيرم را در غلاف بگذار.)(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 2 ص 20.

سكوت براي حفظ نظام جامعه اسلامي

امام علي عليه السلام در نامه اي كه به مردم مصر نوشته است، به اين مطلب اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً صلي الله عليه وآله نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيْمِناً عَلَي الْمُرْسَلِينَ.
فَلَمَّا مَضَي عليه السلام تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَي فِي رُوعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صلي الله عليه وآله عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَي فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ.
فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّي رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَي مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَي فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ؛
فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّي زَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهْنَهَ.
«پس از ياد خدا و درود! خداوند سبحان محمّد صلي الله عليه وآله را فرستاد تا بيم دهنده جهانيان، و گواه پيامبران پيش از خود باشد، آنگاه كه پيامبر صلي الله عليه وآله به سوي خدا رفت، مسلمانان پس از وي در كار حكومت با يكديگر درگير شدند،
در فكرم مي‌گذشت، و در نه خاطرم مي‌آمد كه عرب خلافت را پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله از اهل بيت او بگرداند، يا مرا پس از وي از عهده دار شدن حكومت باز دارند، تنها چيزي كه نگرانم كرد شتافتن مردم به سوي فلان شخص بود كه با او بيعت كردند.
آنجا كه ديدم گروهي از اسلام بازگشته، مي‌خواهند دين محمد صلي الله عليه وآله را نابود سازند، پس ترسيدم كه اگر اسلام و طرفدارانش را ياري نكنم، رخنه اي در آن بينم يا شاهد نابودي آن باشم، كه مصيبت آن بر من سخت تر از رها كردن حكومت بر شماست، كه كالاي چند روزه دنياست، به زودي ايّام آن مي‌گذرد چنانكه سراب ناپديد شود، يا چونان پاره هاي ابر كه زود پراكنده مي‌گردد.
پس در ميان آن آشوب و غوغا بپا خواستم تا آن كه باطل از ميان رفت، و دين استقرار يافته، آرام شد.» (1).
*****
(1) نامه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

سكوت براي حفظ وحدت

امام علي عليه السلام در يكي از سخنراني‌ها به برخي از علل و عوامل سكوت خود اشاره مي‌فرمايد:
فَإِنْ أَقُلْ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكُتْ يَقُولُوا: جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ! هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيَّا وَالَّتِي! وَاللَّهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ، بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ!
در شرائطي قرار دارم كه اگر سخن بگويم، مي‌گويند بر حكومت حريص است، و اگر خاموش باشم، مي‌گويند: از مرگ ترسيد!!
هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار؟!
سوگند به خدا، اُنس و علاقه فرزند ابيطالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بيشتر است، اينكه سكوت برگزيدم، از علوم و حوادث پنهاني، آگاهي دارم كه اگر باز گويم مضطرب مي‌گرديد، چون لرزيدن ريسمان در چاه هاي عميق!!.(1).
*****
(1) خطبه 5 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

امام علي عليه السلام از هرگونه اقدام مسلّحانه در اختلافات داخلي پرهيز داشت، امّا از حقّ خويش بگونه هاي مختلفي دفاع مي‌كرد.
امام علي عليه السلام و مسائل اعتقادي - فصل دوّم - ش 6

مطالبه حق

اشاره

حال كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام مأمور به سكوت است و اقدام مسلّحانه را جايز نمي‌داند، بايد حقّ خود را مطالبه كند و از آن دفاع نمايد تا منحرفان انكار نكنند، مانند:

مطالبه فدك از خليفه اوّل

حضرت فاطمه عليها السلام و عبّاس بعد از وفات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نزد خليفه اوّل آمدند و ميراث خود را كه از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم باقي مانده بود، درخواست كردند.
خليفه اوّل گفت:
من از رسول اللّه شنيدم كه فرمود: «ما چيزي را به ارث نمي‌گذاريم و آنچه از ما بماند، صدقه است.»
هنگامي كه حضرت زهرا عليها السلام اين سخن را شنيد با حالتي خشمگين آن جلسه را ترك كرد و تا آخر عُمْر با خليفه اوّل يك كلمه هم سخن نگفت. (1).
امام علي عليه السلام اين تصرّف عدواني و داستان غَم انگيز را صريحاً در ضِمن نامه اي به خليفه سوم بن حنيف نوشت، و بيان كرد:
بَلي كانَتْ في أيْدينا فَدَكُ مِنْ كُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ قَوْمٌ آخَرينَ وَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللّهُ.(2).
(آري از آنچه كه آسمان بر آن سايه انداخته فقط فَدَك در دست ما بود، پس نَفسهاي آن قوم بر آن طَمَع و حِرص ورزيد و نفوس عدّه اي هم از آن صَرْفِ نَظَر كرده، اعراض نمودند، و خداوند بهترين داور است.)
*****
(1) صحيح بخاري ج 8 ص 185.
شرح حديدي ص 6 نامه 45 - و - شرح فيض ج 2 ص 958.

ياري طلبيدن از مهاجر و انصار براي گرفتن فَدَك

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام همراه با حَسَن و حسين عليهما السلام و فاطمه زهرا عليها السلام شبها به سوي خانه هاي مهاجرين و انصار مي‌رفت و آنها را به ياري مي‌طلبيد، تا از حقّ حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام و حقّ فاطمه عليها السلام نسبت به فَدَك دفاع كنند.
بَرخي عذر بَدتَر از گناه مي‌آوردند.
و برخي ديگر مي‌گفتند:
دير شده و ديگر نمي‌توان اقدام مؤثّري داشت.
و بعضي ديگر گفتند:
اگر شما در سقيفه مي‌بوديد، يك نفر هم در امامت و رهبري شما مخالفت نمي‌كرد.(1).
*****
(1) اختصاص ص 178 - و - بحارالانوار ج 8 ص 103.

دخالت در مسائل مهمّ کشور اسلامي

در بسياري از موارد، كه خلفاء از پاسخ دادن به سئوالات علميِ مراجعه كنندگان درمانده مي‌شدند، و يا از تعيين حكم قضائي در أمرِي عاجز مي‌ماندند، به علي عليه السلام متوسّل مي‌شدند كه به وسيله آن حضرت جواب همه مسائل مشكل داده مي‌شد.
بارها خليفه اوّل و خليفه دوّم به اين حقيقت اعتراف كردند، كه سخن معروف خليفه دوّم اين بود:
لَوْلا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرَ(1).
(اگر علي نبود عُمَر هلاك مي‌شد.)
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 1 ص 141.

مشورت با امام علي براي نبرد با روميان

خليفه اوّل در مورد نبرد با روميان با گروهي از صحابه به مشورت نشست، هر كدام نظري دادند كه او را قانع نساخت، سرانجام با علي عليه السلام به مشورت پرداخت.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام او را بر اين كار ترغيب نمود و اضافه كرد:
اِنْ فَعَلْتَ ظَفَرْتَ
(اگر نبرد كُني پيروز مي‌شوي.)
خليفه اوّل از تشويق امام علي عليه السلام خوشحال شد و گفت:
يا علي فال نيك زدي و به خير بشارت دادي.(1).
پس از نبرد همگان ديدند آنگونه كه امام علي عليه السلام وعده پيروزي به مسلمين داده بود، به پيروزي چشمگيري دست يافتند.
*****
(1) تاريخ يعقوبي ج 2 ص 133.

مشورت با امام علي در امور جاري كشور ايران

در زمان خليفه دوّم، علي عليه السلام وارد هَمَدانْ(1) شد، مجوسان(2) به وِي شكايت كردند كه حاكم شَهر، با زردشتيان ايران بَد رفتاري مي‌كند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از تحقيق به مدينه نوشت كه بايد حاكم عزل شود و فَرد ديگري به جاي او اعزام گردد.
خليفه دوّم حاكم را عزل و ديگري را به جاي او فرستاد،
وقتي ايرانيان از اين لطف آگاه شدند و ديدند كه امام علي عليه السلام به زبان آنان با ايشان صحبت مي‌كند به آن حضرت پيشنهاد كردند كه در ايران بماند و حكومت ايران را اداره نمايد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نپذيرفت و در پاسخ ايرانيان فرمود:
«من به مقامات دنيوي توجّه ندارم و كارهائي كه تا امروز انجام داده ام و بعد از اين نيز انجام خواهم داد، براي خدمت به اسلام است و من بدون اينكه زمامدار شما باشم، تا آنجا كه از دستم برمي آيد و مقرّرات دين ما اجازه مي‌دهد به شما محبّت خواهم كرد.» (3).
*****
(1) نام هَمَدان در آن روز همكاتانا بود.
آتش پرستان.
خداوند علم و شمشير ص 123 -124 نقل از علي عليه السلام پيشواي مسلمين.

پاسخ به مشاوره هاي سياسي، نظامي

مشورت براي فتح ايران

در سال چهاردهم هجري در سرزمين قادسيّه نبرد سختي ميان سپاه اسلام و نظاميان ايراني درگرفت كه سرانجام، فتح و پيروزي براي مسلمانان شد و رُستم فَرُّخزاد، فرمانده كلّ قواي ايران با گروهي به قتل رسيد و سراسر عراق زير پوشش نفوذ سياسي و نظامي اسلام درآمد.
و مدائن كه مقرّ حكومت سلاطين ساساني بود در تصرّف مسلمانان قرار گرفت و سران سپاه ايران به داخل كشور عقب نشيني كردند.
مشاورين و سران نظامي ايران بيم آن داشتند كه سپاه اسلام كم كم پيشروي كرده و سراسر كشور را به تصرّف خود درآورند، براي مقابله با چنين حمله خطرناك، يزد گِرد، پادشاه ايران سپاهي متشكّل از يكصد و پنجاه هزار نفر به فرماندهي، فيروزان ترتيب داد تا جلوي هر نوع حمله ناگهاني را بگيرد و در صورت مساعد بودن وضع، خود حمله را آغاز كند.
سعد وقّاص فرمانده قواي اسلام «به نقلي ديگر عمّار ياسر» (1) حكومت كوفه را در اختيار داشت، نامه اي به خليفه دوّم نوشت و او را از اوضاع آگاه ساخت و افزود كه سپاه كوفه آماده اند، پيش از آنكه دشمن جنگ را آغاز كند، براي ترساندن دشمن، خود را براي حمله به دشمن مجهّز كرده و نبرد را شروع نمايند.(2).
خليفه دوّم به مَحضِ اينكه از جريان آگاه شد، به مسجد رفت، سران صحابه را جمع كرد و براي رفتن خود به اين كارزار مشورت نمود و افزود از مدينه خارج شده، در منطقه اي ميان بصره و كوفه فرود آمده و از آن منطقه شخصاً رهبري لشگر اسلام را به عهده گيرم،
در اين رابطه هر كس رأي و انديشه خود را اظهار مي‌داشت.
طلحة بن عبداللّه كه از خطباي قريش بود، برخاست و چرب زباني كرد و كار خليفه را صواب قلمداد نمود و او را از رأي ديگران مستغني دانست و چاپلوسي را از حد گذرانيد.
پس از او خليفه سوم بن عفّان نه تنها خليفه را به ترك مدينه تشويق نمود، بلكه پيشنهاد كرد كه به سپاه اسلام و يَمَن أمر فرمائيد، همگي هردو محل را به سوي تو ترك گويند، تو هم با مسلمانان مكّه، مدينه، مصر، كوفه و بصره به سوي نبرد با كافران حركت كن.
در اين موقع علي عليه السلام برخاست و از هر دو نظريّه انتقاد كرد و فرمود:
«هرگاه شَهر يَمَنْ و منطقه شام را از سپاه و مردان رزمجو خالي سازي و به سركوبي ايران فراخواني، به احتمال زياد ارتش بي باكِ روم، شام را

اشغال كنند و اگر حجاز را تَرك گوئي، اعراب اطراف اين منطقه از اين فرصت استفاده كرده و فتنه اي برپا مي‌كنند كه ضرر و خسارت آن به مراتب بيش از ضرر و فتنه ايست كه به استقبال آن مي‌رويد.»
و افزود:
«فرمانروائي كشور مانند رشته تسبيح است كه آنها را به هم پيوسته، اگر رشته از هم گسيخته شود، مُهره‌ها از هم مي‌پاشند.
اگر نگراني تو بخاطر كمي سپاه اسلام است، يقين بدان مسلمانان به وسيله عقيده پاك و ايماني كه دارند، بسيارند، تو مانند ميله وسط آسيا باش و گردونه نبرد و آسياي رزم را توسّط ارتش به حركت درآور.
شركت تو در جبهه مايه جرأت دشمن مي‌گردد، زيرا آنان با خود مي‌انديشند كه تو پيشواي عرب هستي و مسلمانان بجز تو پيشواي ديگري ندارند، اگر او را از ميان برداريم، مشكلات ما بر طرف مي‌شود، اين انديشه، حرص و علاقه ايشان را بر جنگ و پيروزي دو چندان مي‌سازد.» (3).
خليفه دوّم پس از شنيدن سخنان مستدلّ امام علي عليه السلام نه تنها از رفتن خود منصرف شد، بلكه از دعوت لشكر يمن و شام نيز خودداري ورزيد و گفت:
رأي، رأي علي عليه السلام است و من دوست دارم كه از رأي او پيروي كنم.(4).
سخن حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام اينگونه آغاز شد:
إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلاَنُهُ بِكَثْرَةٍ وَلَا بِقِلَّةٍ.
وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّي بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ؛ وَنَحْنُ عَلَي مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ.
وَمَكَانُ الْقَيِّمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ:
فَإِن انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً.
وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ، وَإِنْ كَانُوا قَلِيلاً، فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْاِجْتِمَاعِ!
فَكُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّي يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.
إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَداً يَقُولُوا:
هذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونَ ذلِكَ أَشَدَّ لِكَلَبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ.
فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَي قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَي تَغْيِيرِ مِا يَكْرَهُ.
وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيَما مَضَي بِالْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بالنَّصْر وَالْمَعُونَةِ!

*****

(1) شرح نهج البلاغه فیض ج 1 ص 43.
پژوهش عمیق ص 411.
نهج البلاغه خطبه 146 و 134 مربوط به مشورت خلیفه دوّم با امام است.
شرح نهج البلاغه فیض، ذیل کلام 146 - و - تاریخ کامل ج 2 ص 450 - و - ارشاد شیخ مفید ج 1 ص 197.

(پيروزي و شكست اسلام، به فراواني و كمي طرفداران آن نبود،(1) اسلام دين خداست كه آن را پيروز ساخت، و سپاه اوست كه آن را آماده و ياري فرمود، و رسيد تا آنجا كه بايد برسد، در هر جا كه لازم بود طلوع كرد، و ما بر وعده پرودگار خود اميداوريم كه او به وعده خود وفا مي‌كند، و سپاه خود را ياري خواهد كرد.
جايگاه رهبر چونان ريسماني محكم است كه مُهره‌ها را متّحد ساخته به هم پيوند مي‌دهد، اگر اين رشته از هم بُگسلد، مهره‌ها پراكنده و هر كدام به سويي خواهند افتاد و سپس هرگز جمع آوري نخواهند شد.
عرب امروز گرچه از نظر تعداد اندك است امّا با نعمت اسلام فراوانند، و با اتّحاد و هماهنگي عزيز و قدرتمندند، چونان محور آسياب، جامعه را به گردش درآور، و با كمك مردم جنگ را اداره كن، زيرا اگر تو از اين سرزمين بيرون شوي، مخالفان عرب از هر سو تو را رها كرده و پيمان مي‌شكنند، چنانكه حفظ مرزهاي داخل كه پشت سر مي‌گذاري مهم تر از آن باشد كه در پيش روي خواهي داشت.
*****
(1) در جنگ قادسيه، تعداد لشگريان يزدگرد، 120 هزار نفر و تعداد مسلمانان سي و چند هزار نفر بود كه با ياري خدا پيروز شدند.

همانا، عجم اگر تو را در نبرد بنگرند، گويند اين ريشه عرب است اگر آن را بريديد آسوده مي‌گرديد، و همين سبب فشار و تهاجمات پياپي آنان مي‌شود و طمع ايشان در تو بيشتر گردد، اينكه گفتي آنان براه افتادند تا با مسلمانان پيكار كنند، ناخشنودي خدا از تو بيشتر و خدا در دگرگون ساختن آن چه كه دوست ندارند تواناتر است.
امّا آن چه از فراواني دشمن گفتي، ما در جنگ هاي گذشته با فراواني سرباز نمي‌جنگيديم، بلكه با ياري و كمك خدا مبارزه مي‌كرديم.)(1).
و در سخنراني ديگري امام علي عليه السلام فرمود:
وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ. وَالَّذِي نَصَرَهُمْ، وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ، وَمَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَيٌّ لَا يَمُوتُ. إِنَّكَ مَتَي تَسِرْ إِلَي هذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبْ، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةٌ دُونَ أَقْصَي بِلَادِهِمْ.
لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ. فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلاً مِحْرَباً، وَاحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالنَّصِيحَةِ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَي، كُنْتَ رِدْأً لِلنَّاسِ وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.
*****
(1) خطبه 146 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

(خداوند به پيروان اين دين وعده داد كه اسلام را سربلند و نقاط ضعف مسلمين را جبران كند، خدايي كه مسلمانان را به هنگام كمي نفرات ياري كرد، و آنگاه كه نمي‌توانستند از خود دفاع كنند، از آنها دفاع كرد، اكنون زنده است و هرگز نمي‌ميرد.
هر گاه خود به جنگ دشمن روي و با آنان روبرو گردي و آسيبي بيني، مسلمانان تا دورترين شهرهاي خود، ديگر پناهگاهي ندارند و پس از تو كسي نيست تا بدان رو آورند.
مرد دليري را به سوي آنان روانه كن، و جنگ آزمودگان و خيرخواهان را همراه او كوچ ده، اگر خدا پيروزي داد چنان است كه تو دوست داري، و اگر كار ديگري مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع مسلمانان خواهي بود.) (1).
*****
(1) خطبه 134 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

مشورت براي فتح بيت المقدّس

مسلمانان يك ماه بود كه شام را فتح كرده بودند و تصميم داشتند به سوي بيت المقدّس پيشروي نمايند.
فرمانده اسلام ابوعبيده جرّاح و معاذ بن جبل بودند.
معاذ به ابوعبيده گفت:
نامه اي به خليفه بنويس و درباره پيشروي به سوي بيت المقدّس مشورت نما.
وِي نامه اي به خليفه نوشت و نامه را به وسيله افسري به حضور خليفه رسانيد.
خليفه نامه را براي مسلمانان خواند و از آنان رأي خواست.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خليفه را تشويق نمود كه به فرمانده سپاه اسلام بنويسد:
به سوي بيت المقدّس پيشروي نمائيد و پس از فتح بيت المقدّس از پيشروي باز نَايستيد و به سرزمين قيصر گام نهيد و مطمئن باشيد كه پيروزي از آنِ ماست، زيرا پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از چنين پيروزي خبر دادَه است.
خليفه فوراً قلم و كاغذ خواست و نامه اي به ابوعبيده نوشت و او را به ادامه نبرد و پيشروي به سوي بيت المقدّس تشويق كرد و افزود:
پسر عموي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به ما بشارت داد كه بيت المقدّس به وسيله تو فتح خواهد شد.(1).
*****
(1) ثمرة الاوراق ج 2 ص 15 به نقل از پژوهش عميق ص 414.

حلّ مشكلات قضائي

حلّ مشكلات قضائي خليفه اوّل نسبت به حدّ شرابخوار

در زمان خلافت خليفه اوّل مردي شراب خورده بود، او را پيش خليفه اوّل آوردند، خليفه دستور داد بر او حدّ جاري سازند.
او گفت:
راست است كه من شراب خورده ام، ليكن از حرمت آن بي خبر بودم وگرنه مرتكب آن نمي‌شدم، زيرا زندگاني من در ميان مردمي بوده كه ايشان خوردنِ آن را مباح مي‌دانستند و من تا به امروز از حرام بودن آن آگاه نبودم.
خليفه اوّل در ترديد افتاد و متحيّر شده در حكم آن فرو ماند.
از حاضران يكي گفت:
در اين حكم از اميرالمؤمنين علي عليه السلام بايد استمداد كرد.
پس موضوع را با علي عليه السلام در ميان گذاشتند.
حضرت فرمود:
او را به وسيله دو مرد موثّق در ميان مهاجر و انصار بگردانند و از آنها با سوگند سئوال كنند كه آيا تا بحال آيه تحريم شراب را بر او تلاوت كرده و از حرمت شراب خبر داده اند؟
اگر گواهي دادند كه آيه تحريم شراب يا حكم پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم را بر او خوانده اند، حدّ خدا را بر او جاري سازيد وگرنه او را بحال خود واگذاريد.
خليفه اوّل به همان نحو عمل كرد و كسي شهادت نداد، بدين جهت از جرم او چشم پوشي شد و گفتند:
توبه كن كه بار ديگر مرتكب چنين كاري نشوي.(1).
*****
(1) ارشاد شيخ مفيد باب 1 فصل 58 ص 190 - و - مناقب ابن شهرآشوب ج 2 ص 356.

حلّ مشكلات قضائي خليفه اوّل نسبت به زني باردار

از خليفه اوّل سئوال كردند:
مردي، صبح با زني ازدواج كرد كه در شبانگاه همان روز وضع حمل كرده بود و شوهرش در همان لحظه فوت نمود، پس از مرگ آن مرد، زن و فرزند (نوزاد) دارائي او را به عنوان ارثيّه تصاحب كردند، چگونه اين موضوع امكان پذير است؟
خليفه اوّل از جواب دادن عاجز ماند و ماجرا را خدمت امام علي عليه السلام بازگو كرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آن مرد كنيزي داشته كه او را باردار كرده بود، چون موقع حملش نزديك شد، او را آزاد كرده و آنگاه با او ازدواج نمود و شبانگاه زن وضع حمل كرد، چون شوهرش مُرد ميراث او را تصاحب كردند.(1).
در تاريخ ثبت شده كه خليفه بارها به عجز خود اعتراف نموده و شايد يكي از علل آن اين باشد كه خود را در مقابل مسائل پيچيده و معضلات علمي عاجز و ناتوان مي‌ديد، كه بي اختيار مي‌گفت:
اَقيلُوني اَقيلُوني وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فيكُمْ(2).
«مرا رها كنيد، مرا رها كنيد، چون من بهترين شما نيستم در حالي كه علي در بين شماست.»
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 356.
شرح نهج البلاغه فيض ج 1 ص 39.

اخلاق همسر داري

کمك در کارخانه

علي و كمك به همسر

روزي رسول اكرم صلي الله عليه وآله وسلم وارد خانه فاطمه عليه السلام شد و ديد كه علي عليه السلام و حضرت زهرا عليها السلام با هم عدس پاك مي‌كنند.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم علي عليه السلام را تشويق كرد وفرمود:
ما مِنْ رَجُلٍ يُعْيِنُ اِمْرَئَتَهُ في بَيْتِها إِلاَّ كانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَي بَدَنِهِ عِبادَةُ سَنَةٍ، صِيامُ نِهارِها، وَقِيامُ لَيْلِها
(هيچ مردي زنش را در كار خانه كمك نمي‌كند مگر آنكه خداوند به تعداد موهاي بدن او عبادت يك سال، كه روزها روزه گرفته، و شب‌ها شب زنده داري كرده باشد ثواب به شوهر مي‌دهد.)(1).
*****
(1) جامع السعادات ج 2 ص 140.

تقسيم كار با همسر

يكي از عوامل سعادت و شادابي خانواده، تقسيم كار، و تعيين حدود و وظائف زن و شوهر است،
حضرت علي عليه السلام با حضرت زهرا عليها السلام در فكر تقسيم كار بود كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم چنين رهنمود داد:
«كارهاي داخل منزل با فاطمه عليه السلام و كارهاي بيرون منزل بر عهده علي باشد».
حضرت فاطمه عليه السلام با خوشحالي فرمود:
فَلا يَعْلَمُ ما داخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ اِلاَّ اللّه
(جز خدا كسي نمي‌داند كه از اين تقسيم كار تا چه اندازه خوشحال شدم.) (1).
*****
(1) مستد رك الوسائل ج 13 ص 48 - و - بحارالانوار ج 43 ص 81 و 31 - و - وسائل الشيعه ج 14 ص 123 - و - قرب الاسناد ص 25 - و - لئالي الاخبار ج 1 ص 83.

فرهنگ پرهیز در روابط اجتماعي

در فرهنگ اجتماعي و اخلاق همسر داري امام علي عليه السلام اصولي مطرح است، مانند:
1- تقسيم كار بين زن و مرد
2- انتخاب مرد نسبت به كارهاي بيرون منزل
3- به كوچه و خيابان نرفتن زن‌ها مگر در ضرورت
4- مسئوليّت پذيري مردها نسبت به خريد و فروش خارج از منزل.
بنابراين جامعه اسلامي با فرهنگ پرهيز، و عدم اختلاط زن و مرد در بازار و خيابان بايد اداره شود، كه عامل سلامت نسل جوان و محيط اجتماعي است.
روزي به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام اطّلاع دادند كه زنان كوفه در مراكز تجاري و بازار رفت و آمد دارند، و شخصاً به خريد و فروش مي‌پردازند، امام علي عليه السلام در يك سخنراني خطاب به مردم كوفه فرمود:
أَما تَسْتَحْيُونَ وَلاتُغارُونَ وَنِسائُكُم يِخْرُجْنَ إِلي الأَسْواقِ وَيُزاحِمْنَ الْعُلُوجَ
«آيا حياء نداريد؟ و غيرت نمي‌ورزيد كه زن هاي شما به بازارها مي‌روند و با جوانان قوي و خوش هيكل روبرو مي‌شوند؟» (1).
*****
(1) محجّةالبيضاء ج 3 ص 104.

دستورالعمل روابط اجتماعي بانوان[1]

.امام علي عليه السلام در يك دستورالعمل اخلاقي، اجتماعي، خطاب به فرزندش امام حسن عليه السلام نوشت:
وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَي عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ.
(در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زيرا كه سخت گيري در پوشش، عامل سلامت و استواري آنان است، بيرون رفتن زنان بدتر از آن نيست كه افراد غيرصالح را در ميانشان آوري، و اگر بتواني بگونه اي زندگي كني كه غير تو را نشناسند چنين كُن.)(2).
*****
(1) نامه 116/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

پرهيز در روابط زن و مرد[1]

.از ديدگاه امام علي عليه السلام يكي از راه هاي سلامت جامعه، رعايت فرهنگ پرهيز و حرمت نهادن به جايگاه ارزشي زن و مرد است، كه در يك سخنراني فرمود:

فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَي حَذَرٍ، وَلَاتُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّي لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ.

(پس، از زنان بد، بپرهيزيد و مراقب نيكانشان باشيد، در خواسته هاي نيكو، همواره فرمانبردارشان نباشيد تا در انجام منكرات طمع ورزند.)(2).

*****

(1) خطبه 80 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

خطبه 80 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

شوهر نمونه

علي همسر نمونه

رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم، پس از عروسي حضرت زهرا عليه السلام به منزل دخترش رفت و پرسيد:
كَيْفَ رَأَيْتَ زَوْجك؟
(دخترم شوهرت را چگونه ديدي؟)
حضرت زهرا عليه السلام پاسخ داد:
«يا اَبَةِ خَيْرُ زَوْجٍ»
(خوب شوهري است)(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 43 ص 133 - و - شرح ابن ابي الحديد ج 3 ص 257 - و - مناقب ابن شهرآشوب ج 3 ص 356 - و - كنز العمال ج 13 ص 108 - و - مختصر تاريخ دمشق ج 17 ص 136.

تبلیغ فرهنگ ازدواج

ازدواج هاي امام علي

امام علي عليه السلام با رعايت عدالت بين همسران، پس از فاطمه زهرا عليها السلام با زناني ازدواج كرد كه اسامي آنها به شرح زير است:
1- خوله: دختر أياس بن جعفر حنفيّه، مادر محمد حنفيه
2- امّ البنين: دختر حزام بن خالد از طائفه كلاب، مادر حضرت اباالفضل عليه السلام و ...
3- اسماء بنت عميس: كه قبلاً زن حضرت جعفر بود و مادر محمد بن ابي بكر است.
4- ليلي: دختر مسعود بن خالد
5- امّ سعيد: دختر عروة بن مسعود ثقفي
6- سبيّه: دختر عبادبن ربيعه كه او را صهبا نيز مي‌ناميدند.
7- امامه: فرزند زينب دختر رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم كه حضرت زهرا عليها السلام سفارش كرده بود.(1).
و در زمان شهادت امام علي عليه السلام چهار زن از همسران حضور داشتند كه سال‌ها پس از حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام زندگي كردند، مانند:
1- امامه: دختر زينب
2- امّ البنين: مادر حضرت اباالفضل عليه السلام
3- اسماء بنت عميس
4- خوله: مادر محمّد بن حنفيّه(2).
هم اكنون اگر فرهنگ تعدّد زوجات با تمام ارزش‌ها و احكامش در جامعه ما تحقّق پذيرد، بسياري از زنان بيوه صاحب همسر شده واز مفاسد اجتماعي جلوگيري مي‌شود.
*****
(1) مغيرة قرشي، هاشمي است در زمان رسول خدا صلي الله عليه وآله در مكّه پيش از هجرت متولّد شد و گفته اند جز شش سال از زندگاني رسول خدا صلي الله عليه وآله را درك ننمود.كنيه اش ابو يحيي بود. علي عليه السلام وصيّت كرد كه مغيره پس از او با امامه ازدواج كند. او نيز امامه را همسر خود نمود. و او كسي است كه بر روي ابن ملجم چادر انداخت در هنگامي كه علي عليه السلام را شمشير زدند.
او بسيار نيرومند بود و با علي عليه السلام در صفّين حضور يافت. در خلافت خليفه سوم قاضي بود و از پيامبر عليه السلام يك حديث روايت كرده است (اسد الغابة - 408 - 4).
ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج 4 فصل آخر.

ازدواج با يكي از اسيران

عمرو بن حصين نقل مي‌كند:
در يكي از جنگ‌ها كه با فرماندهي امام علي عليه السلام در دوران حيات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم انجام گرفت، و لشگر اسلام پيروز شد، اموال فراوان، و تعدادي كنيز نيز به تصرّف ارتش اسلام در آمد.
پس از پايان جنگ حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با يكي از كنيزان به اسارت گرفته شده، ازدواج كرد، كه در فرهنگ آن روزگاران ازدواج با يك زن اسير، بزرگترين احترام و تكريم به حساب مي‌آمد.
امّا چند نفر پس از بازگشت لشكر اسلام به مدينه، خدمت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم رفته و خواستند نسبت به ازدواج امام علي عليه السلام اعتراض كنند، وقتي اعتراض خود را مطرح كردند، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از آنها روي برگرداند و فرمود:
«علي از من و من از علي هستم، و او وليّ هر مؤمن و زن مؤمنه است.»
و به اعتراض كنندگان فهماند كه عمل حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام هيچگونه ايرادي ندارد.(1).
*****
(1) حقّ اليقين، ص 52 - و - صحيح مسلم - و - صحيح ترمذي.

ازدواج در بصره پس از جنگ جمل

پس از جنگ جَمَل، و استقرار آرامش در شهر بصره، امام علي عليه السلام حدود هفتاد و دو روز در شهر بصره اقامت فرمود (طبق نقل ناصر خسرو(1) يا 50 روز طبق نقل شعبي)(2).
و در ماه رجب با انتخاب عبداللّه بن عبّاس براي استانداري بصره، به سوي كوفه حركت كرد.
در اين مدّتي كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در شهر بصره بسر مي‌برد، با دختر مسعود نهلشي، ازدواج كرد و در خانه او سكونت داشت. (3).
*****
(1) سفرنامه ناصر خسرو ص157.
تاريخ اسلام 61 - 80 ص 158.
دائرةالمعارف تشيّع ج3 ص264.

عدالت با همسران

درست است كه تعدّد زوجات يكي از راه هاي جدّي مقابله با مفاسد اجتماعي است، امّا شرائط و مقرّرات خاصّ خودش را دارد كه يكي از آنها عدالت رفتاري، ميان همسران است،
و قرآن كريم در اين مورد هشدار داده است كه اگر نمي‌تواني عدالت را رعايت كني بايد به تعدّد زوجات روي نياوري.(1).
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام چون همسران متعدّد داشت، عدالت را دقيقاً نسبت به همسران خويش رعايت مي‌كرد، هنگامي كه شبي نوبت يكي از همسران بود، حتّي وضوي خود را در خانه او مي‌گرفت.
يعني عدالت رفتاري را حتّي در وضو گرفتن نيز رعايت مي‌فرمود.(2).
*****
(1) وَاِنْ خِفْتُمْ اَنْ لاتَعْدِلُوا فواحدة. آيه 3 سوره نساء.
وسائل الشيعه ج 15 ص 85 حديث 3.

هر چه مردم از فرهنگ و اسلام ناب محمّدي صلي الله عليه وآله وسلم رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فاصله مي‌گيرند، خرافات و تعصّبات جاهلانه فراواني دامنگير جامعه مي‌شود، بخصوص نسبت به ازدواج، كه خرافات زيادي مطرح شده است.
از جمله:
پس از فوت يكي از اقوام تا يك سال يا چند ماه بايد در آن فاميل كسي ازدواج نكند، و جلسه عقد نگيرد، در صورتي كه در سنّت رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم، و سيره عملي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اينگونه سنّت هاي غلط راه ندارد.
هنوز شانزده روز از وفات رقيّه، يكي از دختران رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نگذشته بود كه، امام علي عليه السلام با حضرت فاطمه عليها السلام ازدواج كرد.(1).
نه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ايراد گرفت، نه مردم اعتراض كردند، و نه حضرت زهراء عليها السلام لب به اعتراض گشود.
ازدواج حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از جنگ بدر، در ماه رمضان و شب زفاف در ماه ذيحجّه از سال دوّم هجرت اتّفاق افتاد.(2).
*****
(1) امالي شيخ صدوق ص43 - و - جلاء العيون مجلسي.
كشف الغُمّة ج1 ص374 - و - جلاء العيون مجلسي.

تامين هزينه زندگي

اشاره

يكي از وظائف مهمّ اجتماعي در اخلاق همسر داري، تأمين هزينه زندگي است، مرد بايد با كار و تلاش فراوان، نيازهاي اقتصادي خانواده را برطرف سازد تا سر بار جامعه نگردند و دست نياز به سوي ديگران دراز نكنند، امروزه يكي از عوامل فِساد و بزهكاري، تأمين نبودن زن و فرزندان در خانواده هاست.
امام علي عليه السلام با كار و تلاش، چاه كردن و آبياري كردن، و درختكاري و احداث باغ در منطقه «يَنْبُع» در اطراف مدينه توانست، سرمايه هاي فراوان بدست آورد؛
هم هزار برده را آزاد كند؛
هم براي خاله‌ها و عمّه هاي خود خانه شخصي بَخَرَد؛
و هم زنان و فرزندان خود را آبرومندانه اداره كند كه وصيّت نامه آن حضرت به صورت نامه 24 نهج البلاغه در تاريخ ثبت شده است، در آن دستور العمل اقتصادي براي اداره زنان و فرزندان خود تأكيد مي‌كند كه درختان و زمين‌ها را نفروشند، بلكه با درآمد سالانه آن نيازهاي اقتصادي خانواده آن حضرت را برطرف سازند.
امام علي عليه السلام به فرزندش نوشت كه:
هذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، لِيُولِجَهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ.
منها: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِذلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ.
وَإِنَّ لِابْنَيْ فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِذلِكَ إِلَي ابْنَيْ فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقُرْبَةً إِلَي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله، وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِيفاً لِوُصْلَتِهِ.
وَيَشْتَرِطُ عَلَي الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ الْمَالَ عَلَي أُصُولِهِ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ، وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلَ هذِهِ الْقُرَي وَدِيَّةً حَتَّي تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً.
وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي - اللَّاتِي أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ - لَهَا وَلَدٌ، أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتُمْسَكُ عَلَي وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ.
قوله (ع) في هذه الوصية: «وألا يبيع من نخلها وَدِيةً»، الوَدِيّةُ: الفَسِيلَةُ، وجمعها وَدِيّ.

و قوله (ع): «حتي تشكل أرضها غراساَ» هو من أفصح الكلام، والمراد به أن الأرض يكثر فيها غراس النخل حتي يراها الناظر علي غير تلك الصفة التي عرفها بها فيشكل عليه أمرها ويحسبها غيرها.

وصيّت اقتصادي نسبت به اموال شخصي

اين دستوري است كه بنده خدا علي بن ابيطالب، اميرمؤمنان نسبت به اموال شخصي خود، براي خشنودي خدا، داده است، تا خداوند با آن به بهشتش در آورد، و آسوده اش گرداند.
(قسمتي از اين نامه است)
همانا سرپرستي اين اموال بر عهده فرزندم حسن بن علي است، آنگونه كه رواست از آن مصرف نمايد، و از آن انفاق كند، اگر براي حسن حادثه اي رخ داد و حسين زنده بود، سرپرستي آن را پس از برادرش به عهده گيرد، و كار او را تداوم بخشد.
پسران فاطمه از اين اموال به همان مقدار سهم دارند كه ديگر پسران علي خواهند داشت، من سرپرستي اموالم را به پسران فاطمه واگذاردم، تا خشنودي خدا، و نزديك شدن به رسول اللّه صلي الله عليه وآله و بزرگ داشت حرمت او، و احترام پيوند خويشاوندي پيامبر صلي الله عليه وآله را فراهم آورم.

و با كسي كه اين اموال در دست اوست شرط مي‌كنم كه اصل مال را حفظ نموده تنها از ميوه و درآمدش بخورند و انفاق كنند، و هرگز نهال هاي درخت خرما را نفروشند، تا همه اين سرزمين يك پارچه زير درختان خرما بگونه اي قرار گيرد كه راه يافتن در آن دشوار باشد.
و زنان غير عقدي من كه با آنها بودم و صاحب فرزند يا حامله مي‌باشند، پس از تولّد فرزند، فرزند خود را گيرد كه بهره او باشد، و اگر فرزندش بميرد، مادر آزاد است، كنيز بودن از او برداشته، و آزادي خويش را باز يابد.(1).
(«وَدّية» بمعني نهال خرما، و جمع آن «وَدِيّ» بر وزن «عِليّ» مي‌باشد، و جمله امام نسبت به درختان «حتّي تشكل ارضها غراساً» از فصيح ترين سخن است يعني زمين پر درخت شود كه چيزي جز درختان به چشم نيايند.)
*****
(1) نامه 24 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

در چشمه سا ر نهج البلاغه

سيماي پرهيزكاران (خطبه همام)

193- ومن خطبة له عليه السلام
اخلاقي، اجتماعي
يصف فيها المتقين
روي أن صاحباً لأمير المؤمنين عليه السلام يقال له همام كان رجلاً عابداً، فقال له: يا أمير المؤمنين،
صف لي المتقين كأني أنظر اليهم. فتثاقل عليه السلام عن جوابه ثم قال: يا همام، اتق اللّه و أحسن فَ: «انّ اللّه مع الذين اتقوا و الذين هم مُحسِنون». فلم يقنع همام بهذا القول حتي عزم عليه، فحمد اللّه وأثني عليه، وصلي علي النبي صلي الله عليه وآله وسلم ثم قال عليه السلام:
ترجمه: خطبه 193
(گفته شد يكي از ياران پرهيزكار امام (ع) به نام همّام(1) گفت:
اي اميرمؤمنان پرهيزكاران را براي من آنچنان وصف كن كه گويا آنان را با چشم مي‌نگرم. امام(ع) در پاسخ او درنگي كرد و فرمود «اي همّام! از خدا بترس و نيكوكار باش كه خداوند با پرهيزكاران و نيكوكاران است» امّا همّام دست بردار نبود و اصرار ورزيد، تا آن كه امام(ع) تصميم گرفت صفات پرهيزكاران را بيان فرمايد. پس خدا را سپاس و ثنا گفت، و بر پيامبرش درود فرستاد، و فرمود)
سيماء المتّقين
ليالي المتّقين
نهار المتّقين
علامات المتّقين
*****
(1) همّام بن شريح از شيعيان اميرالمؤمنين عليه السلام بود. (قاموس الرّجال).

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحانَهُ وَتَعَالَي - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيّاً عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِناً مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَاتَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ، وَلَاتَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَي الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَي الثَّوَابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

ترجمه: سيماي پرهيزكاران

پس از ستايش پروردگار! همانا خداوند سبحان پديده‌ها را در حالي آفريد كه از اطاعتشان بي نياز، و از نافرماني آنان در امان بود، زيرا نه معصيت گناهكاران به خدا زياني مي‌رسانَد و نه اطاعت مؤمنان براي او سودي دارد، روزي بندگان را تقسيم، و هر كدام را در جايگاه خويش قرار داد.

امّا پرهيزكاران! در دنيا داراي فضيلت هاي برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان ميانه روي، و راه رفتنشان با تواضع و فروتني است، چشمان خود را بر آنچه خدا حرام كرده مي‌پوشانند، و گوش هاي خود را وقف دانش سودمند كرده اند، و در روزگار سختي و گشايش، حالشان يكسان است. و اگر نبود مرگي كه خدا بر آنان مقدّر فرموده، روح آنان حتي به اندازه برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمي‌گرفت، از شوق ديدار بهشت، و از ترس عذاب جهنّم.

خدا در جانشان بزرگ و ديگران كوچك مقدارند، بهشت براي آنان چنان است كه گويي آن را ديده و در نعمت هاي آن به سر مي‌برند، و جهنّم را چنان باور دارند كه گويي آن را ديده و در عذابش گرفتارند.

دل هاي پرهيزكاران اندوهگين، و مردم از آزارشان در أمان، تن هايشان لاغر، و درخواست هايشان اندك، و نفسشان عفيف و دامنشان پاك است.

در روزگار كوتاه دنيا صبر كرده تا آسايش جاودانه قيامت را به دست آورند: تجارتي پر سود كه پروردگارشان فراهم فرموده، دنيا مي‌خواست

آنها را بفريبد امّا عزم دنيا نكردند، مي‌خواست آنها را اسير خود گرداند كه با فدا كردن جان، خود را آزاد ساختند.

أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرَتِّلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهِيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكُفِّهِمْ وَرُكَبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

ترجمه: شب پرهيزكاران

پرهيزكاران در شب برپا ايستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفكّر و انديشه مي‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروي درد خود را مي‌يابند.

وقتي به آيه اي برسند كه تشويقي در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روي آورند، و با جان پر شوق در آن خيره شوند، و گمان مي‌برند كه نعمت هاي بهشت برابر ديدگانشان قرار دارد، و هرگاه به آيه اي مي‌رسند كه ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن مي‌سپارند، و گويا صداي برهم خوردن شعله هاي آتش، در گوششان طنين افكن است، پس قامت به شكل ركوع خم كرده، پيشاني و دست و پا بر خاك ماليده، و از خدا آزادي خود را از آتش جهنّم مي‌طلبند.

وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرْيَ الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَي، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَيَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا! وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.

ترجمه: روز پرهيزكاران

پرهيزكاران در روز، دانشمنداني بُرد بار، و نيكوكاراني باتقوا هستند كه ترس الهي آنان را چونان تير تراشيده لاغر كرده است، كسي كه به آنها مي‌نگرد مي‌پندارد كه بيمارند امّا آنان را بيماري نيست، و مي‌گويد، مردم در اشتباهند!

در صورتي كه آشفتگي ظاهرشان، نشان از امري بزرگ است. از اعمال اندك خود خشنود نيستند، و اعمال زياد خود را بسيار نمي‌شمارند. نفس خود را متّهم مي‌كنند، و از كردار خود ترسناكند. هرگاه يكي از آنان را بستايند، از آنچه در تعريف او گفته شد در هراس افتاده مي‌گويد: «من خود را از ديگران بهتر مي‌شناسم و خداي من، مرا بهتر از من مي‌شناسد، بار خدايا، مرا بر آنچه مي‌گويند محاكمه نفرما، و بهتر از آن قرارم ده كه مي‌گويند، و گناهاني كه نمي‌دانند بيامرز!»

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَي لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْماً فِي لِينٍ، وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ، وَقَصْداً فِي غِنًي، وَخُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطاً فِي هُدًي، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَي وَجَلٍ.
يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِراً وَيُصْبِحُ فَرِحاً؛ حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.
إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ. قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَايَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَايَبْقَي، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلاً زَلَلُهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَكْلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِيزاً دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غَيْظُهُ.
الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيِّناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ. لَايَحِيفُ عَلَي مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَايُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَ لَايَنْسَي مَا ذُكِّرَ، وَلَايُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَايُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَايَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَايَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَايَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ،وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّي يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَ عَظَمَةٍ،وَلَادُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.
قال: فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها. فقال أميرالمؤمنين عليه السلام: أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟ فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه السلام: وَيْحَكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لَا يَعْدُوهُ، وَسَبَباً لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلاً، لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَي لِسَانِكَ!
ترجمه: نشانه هاي پرهيزكاران
و از نشانه هاي يكي از پرهيزكاران اين است كه او را اينگونه مي‌بيني: در دينداري نيرومند، نرمخو و دوراندیش است، داراي ايماني پر از يقين، حريص در كسب دانش، با داشتن علم بردبار، در توانگري ميانه رو، در عبادت فروتن، در تهيدستي آراسته، در سختي‌ها بردبار، در جستجوي كسب حلال، در راه هدايت شادمان و پرهيز كننده از طمع ورزي، مي‌باشد.

اعمال نيكو انجام مي‌دهد و ترسان است، روز را به شب مي‌رساند با سپاسگزاري، و شب را به روز مي‌آورد با ياد خدا، شب مي‌خوابد اما ترسان، و بر مي‌خيزد شادمان، ترس براي اينكه دچار غفلت نشود، و شادماني براي فضل و رحمتي كه به او رسيده است.
اگر نفس او در آنچه دشوار است فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محرومش مي‌كند. روشني چشم پرهيزكار در چيزي قرار دارد كه جاودانه است، و آن را ترك مي‌كند كه پايدار نيست، بردباري را با علم، و سخن را با عمل، در مي‌آميزد. پرهيزگار را مي‌بيني كه: آرزويش نزديك، لغزش هايش اندك، قلبش فروتن، نَفْسش قانع، خوراكش كم، كارش آسان، دينش حفظ شده، شهوتش در حرام مرده و خشمش فرو خورده است.
مردم به خيرش اميدوار، و از آزارش در أمانند. اگر در جمع بيخبران باشد نامش در گروه يادآوران خدا ثبت مي‌گردد، و اگر در يادآوران باشد نامش در گروه بيخبران نوشته نمي‌شود. ستمكار خود را عفو مي‌كند، به آن كه محرومش ساخته مي‌بخشد، به آن كس كه با او بريده مي‌پيوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدي هاي او پنهان، و كار نيكش آشكار است. نيكي هاي او به همه رسيده، آزار او به كسي نمي‌رسد. در سختي‌ها آرام، و در ناگواري‌ها بردبار و در خوشي‌ها سپاسگزار است. به آن كه دشمن دارد ستم نكند، و نسبت به آن كه دوست دارد به گناه آلوده نشود. پيش از آن كه بر ضد او گواهي دهند به حق اعتراف مي‌كند، و آنچه را به او سپرده اند ضايع نمي‌سازد، و آنچه را به او تذكّر دادند فراموش نمي‌كند. مردم را با لقب هاي زشت نمي‌خواند، همسايگان را آزار نمي‌رساند، در مصيبت هاي ديگران شاد نمي‌شود و در كار ناروا دخالت نمي‌كند، و از محدوده حق خارج نمي‌شود. اگر خاموش است سكوت او اندوهگينش نمي‌كند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمي‌شود، و اگر به او ستمي روا دارند صبر مي‌كند تا خدا انتقام او را بگيرد. نَفس او از دستش در زحمت، ولي مردم در آسايشند. براي قيامت خود را به زحمت مي‌افكند، ولي مردم را به رفاه و آسايش مي‌رساند. دوري او از برخي مردم، از روي زهد و پارسايي، و نزديك شدنش با بعضي ديگر از روي مهرباني و نرمي است. دوري او از تكبّر و خودپسندي، و نزديكي او از روي حيله و نيرنگ نيست. (سخن امام كه به اينجا رسيد، ناگهان همّام ناله اي زد و جان داد. امام عليه السلام فرمود:) سوگند به خدا من از اين پيش آمد بر همّام مي‌ترسيدم. سپس گفت: آيا پندهاي رسا با آنان كه پذيرنده آنند چنين مي‌كند؟. شخصي رسيد و گفت: چرا با تو چنين نكرد؟ امام عليه السلام پاسخ داد:
واي بر تو، هر أجلي وقت معيّني دارد كه از آن پيش نيفتد و سبب مشخّصي دارد كه از آن تجاوز نكند. آرام باش و ديگر چنين سخناني مگو، كه شيطان آن را بر زبانت رانده است.(1).

*****

(1) آن شخص با تفكّرات شيطاني مي‌خواست بگويد: آنچه را به همام گفتي واقعيّت ندارد وگرنه در جان تو نيز تأثير مي‌كرد، كه امام(ع) فرمود اين سخن از شيطان است، زيرا هر كسي توان و قدرت تحمّل خاصّي دارد.

خطبه 140 نهج البلاغه
التحذير من الغيبة و النّميمة
وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَعَيَّرَهُ بِبَلْوَاهُ! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ! وَكَيْفَ يَذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَي اللَّهَ فِيَما سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.
وَايْمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ، وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ، لَجَرَاءَتُهُ عَلَي عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ!
يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَي نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ، فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلاً لَهُ عَلَي مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.
ترجمه: پرهيز دادن از غيبت و بدگويي
به كساني كه گناه ندارند، و از سلامت دين برخوردارند، رواست كه به گناهكاران ترحّم كنند، و شكر اين نعمت گذارند، كه شكر گذاري آنان را از عيب جويي ديگران بازدارد، چرا و چگونه آن عيب جو، عيب برادر خويش گويد؟ و او را به بلايي كه گرفتار است سرزنش مي‌كند؟ آيا به خاطر ندارد كه خدا چگونه او را بخشيد و گناهان او را پرده پوشي فرمود؟ چگونه ديگري را بر گناهي سرزنش مي‌كند كه همانند آن را مرتكب شده! يا گناه ديگري انجام داده كه از آن بزرگتر است؟ به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصيان نكرده و تنها گناه كوچك انجام داد، اما جرأت او بر عيب جويي از مردم، خود گناه بزرگتري است.
اي بنده خدا، در گفتن عيب كسي شتاب مكن، شايد خدايش بخشيده باشد، و بر گناهان كوچك خود ايمن مباش، شايد براي آنها كيفر داده شوي، پس هر كدام از شما كه به عيب كسي آگاه است، به خاطر آن چه كه از عيب خود مي‌داند بايد از عيب جويي ديگران خودداري كند، و شكر گذاري از عيوبي كه پاك است او را مشغول دارد از اينكه ديگران را بيازارد.

روش برخورد با اشتباهات دوستان

التحذير من سماع الغيبة

خطبه 141 نهج البلاغه
أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ.
أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَيُحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِكَ يَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.
ترجمه: پرهيز از شنيدن غيبت
اي مردم! آن كس كه از برادرش اطمينان و استقامت در دين، و درستي راه و رسم را سراغ دارد، بايد به گفته مردم درباره او گوش ندهد.
آگاه باشيد! گاهي تيرانداز، تير افكند و تيرها به خطا مي‌رود، سخن نيز چنين است، درباره كسي چيزي مي‌گويند كه واقعيّت ندارد و گفتار باطل تباه شدني است، و خدا شنوا و گواه است.
بدانيد كه ميان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نيست.

معرفة الحق و الباطل

خطبه 141 نهج البلاغه
فسئل(ع)، عن معني قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه وعينه ثم قال:
الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!
ترجمه: شناخت حق و باطل
(پرسيدند، معناي آن چيست؟ امام عليه السلام انگشتان خود را ميان چشم و گوش گذاشت و فرمود)
باطل آن است كه بگويي شنيدم، و حق آن است كه بگويي ديدم.

امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي

مشخصات كتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي عليهالسلام و مباحث اعتقادي مولف محمد دشتي، ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰
مشخصات نشر: تهران سازمان تحقيقات خودكفائي بسيج ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهري: ص ۱۲۷
فروست: (مجموعه الگوهاي رفتاري امام علي ع)
شابك: 964-6462-25- ۱۶۵۰۰ريال 964-6462-25- ۱۶۵۰۰ريال
وضعيت فهرست نويسي: فهرستنويسي قبلي
يادداشت: اين كتاب قبلا بصورت جلد ۹ سري كتابهاي "الگوي رفتاري امام علي عليهالسلام توسط نشر موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين عليهالسلام منتشر شده است
يادداشت: كتابنامه بهصورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- فضائل
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- نظريه درباره ايمان
شناسه افزوده: سازمان تحقيقات نيروي مقاومت بسيج
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴/د۵الف۷۷
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م ۸۰ -۲۵۸۱۰

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد، كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
(2) خطبه 175/ 6، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

(3) ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كار بُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
(2) خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

همه مي‌دانند كه:
مباحث اعتقادي نقش تعيين كننده اي در راه و رسم زندگي انسان‌ها دارد،
و انسان با عقيده و ايمان مي‌تواند با انواع مشكلات زندگي مقابله كرده راه كمال را به درستي بپيمايد.
انسان بدون باورهاي اعتقادي و يقين، از تكيه گاه مطمئنّي برخوردار نيست،
و همواره در برابر ناملايمات، سختي‌ها و مشكلات فراوان زندگي، دچار تزلزل و سرگرداني شده دست به انواع بزهكاري‌ها مي‌زند،
و يا زندگي خويش را فداي آرزوهاي دراز و ناهنجاري هاي رفتاري كرده با انواع خودكشي‌ها به هستي خود خاتمه مي‌دهد،
زيرا مباني اعتقادي، ايدئولوژي و رفتارهاي فردي و اجتماعي انسان را اصلاح مي‌كند،
و جهت مي‌دهد،
آرمان مي‌بخشد،
و از پوچي و بي هدفي مي‌رهاند.
و همه دانشمندان جهان اسلام مي‌دانند كه:
قرآن كريم جايگاه واقعي مباحث اعتقادي و راه هاي صحيح خداشناسي است،
كه مباني اصول و فروع اعتقادي به گونه اي مستدل و روشن در آيات نوراني قرآن به اثبات رسيده است،
و باورهاي اعتقادي انسان و تكيه گاه هاي عبادي و معنوي بشر به درستي مورد ارزيابي قرار گرفته است.
پس قرآن يك كتاب اعتقادي است،
كه همه مباحث اعتقادي از اصول و فروع در آن نهفته و به روشني اثبات شده است.
اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 1 نهج البلاغه مي‌فرمايد:
كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ: مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ، وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْكَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً مُجْمَلَهُ، وَمُبَيِّناً غَوَامِضَهُ، بَيْنَ مَأْخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَمُوَسَّعٍ عَلَي الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ.
وَبَيْنَ مُثْبَتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ، وَمُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَزَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ.
وَمُبَايَنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ، مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ، أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ،

وَبَيْنَ مَقْبُولٍ في أدْنَاهُ، مُوَسَّعٍ فِي أقْصَاهُ.
«كتاب پروردگار ميان شماست، كه بيان كننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و مَنسوخ، مُباح و مَمنوع، خاصّ و عام، پندها و مَثَلها، مُطْلَق و مُقَيَّد، مُحكَمُ و مُتَشابِه مي‌باشد، عبارات مُجْمَل خود را تفسير، و نكات پيچيده خود را روشن مي‌كند، از واجباتي كه پيمان شناسايي آن را گرفت، و مستحبّاتي كه آگاهي از آنها لازم نيست.
قسمتي از احكام ديني در قرآن واجب شمرده شد كه ناسخ آن در سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله آمده، و بعضي از آن، در سنّتِ پيامبر صلي الله عليه وآله واجب شده كه در كتاب خدا ترك آن مجاز بوده است، بعضي از واجبات، وقتِ محدودي داشته، كه در آينده از بين رفته است، محرّمات الهي از هم جدا مي‌باشند، برخي از آنها، گناهان بزرگ است كه وعده آتش دارد، و بعضي كوچك كه وعده بخشش داده است، و برخي از اعمال كه اندكش مقبول و در انجام بيشتر آن آزادند.» (1).
و اين حقيقت را همه مي‌دانند كه:
الف - تنها با داشتن قرآن نمي‌توان به همه معارف بلند آن دست رسي پيدا كرد.
ب - قرآن احتياج به تفسير و تحليل دارد.
ج - همه كس نمي‌توانند مباحث و علوم و فنون نهفته در قرآن را كشف كنند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 125 نهج البلاغه مي‌فرمايد:
إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ. هذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلاَبُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ. وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ.
«ما افراد را داور قرار نداديم، تنها قرآن را به حكميّت «داوري» انتخاب كرديم.
(كه آنها بر سر نيزه كرده و داوري آن را مي‌خواستند)
اين قرآن، خطّي نوشته شده كه ميان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گويد، و نيازمند به كسي است كه آن را ترجمه كند، و همانا انسان‌ها مي‌توانند از آن سخن گويند.» (2).
و همه اعتراف دارند كه:
تنها رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم و عترت پاك او كه آموزش هاي لازم را از آن حضرت دريافت كرده اند،
و امام علي عليه السلام كه باب علم نبي است.
از ديگران بهتر قرآن را درك مي‌كنند و به رموز و اسرار قرآن آشنا مي‌باشند.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 147 فرمود:
فَالْتَمِسُوا ذلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْم، وَمَوْتُ الْجَهْل. هُمُ الَّذِينَ

يُخْبِرُكُمْ حُكّمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ؛ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ؛ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ.
«پس رستگاري را از اهل آن جستجو كنيد، كه اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله رمز حيات دانش، و راز مرگ جهل و ناداني هستند، آنان كه حكمتشان شما را از دانش آنان و سكوتشان از منطق آنان، و ظاهرشان از باطنشان، اطّلاع مي‌دهد، نه با دين خدا مخالفتي دارند، و نه در آن اختلاف مي‌كنند، دين در ميان آنان گواهي صادق، و ساكتي سخنگوست.» (3).
و رسول گرامي اسلام بارها به اين حقيقت اشاره فرمود كه:
عَلِيٌّ مَعَ الْقُرآنْ وَ الْقُرآنُ مَعَ عَلِيّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّي يَرِدَا عَلَيَّ الْحُوْض(4).
«علي با قرآن است و قرآن با علي است، هرگز از يكديگر جدا نمي‌شوند تا در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند.»
*****
(1) خطبه 1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است:
1- عيون المواعظ والحكم ص350 ح5951: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110ه)
3- ربيع الابرار ج1 ص97 وص312 وج2 ص297: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
5- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- اصول كافي ج 1 ص 138/140: كليني رازي (متوفاي 328 ه)
7- احتجاج ج 1 ص 473 و 475 و 209: طبرسي (متوفاي 588 ه)
8- مطالب السئوول ص27: محمد بن طلحة شافعي (متوفاي 652 ه)
9- دستور معالم الحكم ص 153: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه).
خطبه 1/125 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است:
1 تاريخ طبري ج3 ص124 سنة 37: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- تذكرة الخواص ص96: ابن جوزي حنفي (متوفاي 567 ه)
3- كتاب ارشاد ص144 ج1 ص266: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب احتجاج ج1 ص275 و 186 و 440: طبرسي (متوفاي 588 ه)
5- شرح قطب رواندي ج 2 ص 38: راوندي (متوفاي 573 ه)
6- الكامل ج3 ص205: ابن أثير شافعي (متوفاي 606ه)
7- عقدالفريد ج2 ص206: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
8- كتاب أمالي: سيد ابوطالب (متوفاي 424 ه).
خطبه 147 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك

آن به اين شرح است:
1- فروع كافي ج 5 ص 369: كليني (متوفاي 328 ه)
2- غرر الحكم ج3 ص198 وج5 ص69 و302: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- روضه كافي ج8 ص386 الي 391 ح586: كليني (متوفاي 328 ه)
4- اصول كافي ج 1 ص 138: كليني (متوفاي 328 ه)
5- تحف العقول ص 163: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).
مستدرك حاكم ج 3 ص 134 «باب مناقب علي عليه السلام»، و صواعق محرقة ابن حجر ص 122 «باب فضائل علي عليه السلام»، و مختصر كنز العمّال و مسند احمد (در حاشيه) ج 5 ص 30، و ينابيع المودّة باب 20 ص 90.

گرچه كتاب نهج البلاغه در بردارنده همه كلمات و تفسيرها و تحليل هاي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نمي‌باشد امّا هركس مطالب آن را ارزيابي كند و مباحث و مفاهيم بلند نهج البلاغه را مورد دقت قرار دهد به اين باور روشن خواهد رسيد كه:
نهج البلاغه يك كتاب عقيدتي است.
نهج البلاغه كتاب توحيد است.
نهج البلاغه كتاب ارزيابي مباني اعتقادي در اصول
و فروع است.
نهج البلاغه پاسخگوي شبهات فكري، عقيدتي است.
كه مباحث خداشناسي به روشني در آن تجلّي يافته است.
خدا را با راه هاي روشن، و استدلال هاي قوي به اثبات مي‌رساند و آنگاه صفات پروردگاري را در «جمال» و «جلال» به تماشا مي‌گذارد.
و ديگر باورهاي اعتقادي را به گونه اي مستدل اثبات مي‌كند.
ضرورت بعثت پيامبران (نبوّت عامه) و ضرورت بعثت رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم را با بياني مستدلّ و زيبا به گونه اي تشريح و تبيين مي‌كند كه براي همه اقشار فكري انسان ها، قابل فهم و درك باشد.
و ضرورت «امامت» را در تمام اديان و ملل، به ارزيابي مي‌گذارد كه بدون «امامت» راه پيامبران، تداوم نخواهد داشت،
كه امام علي عليه السلام در خطبه اوّل مي‌فرمايد:
فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً، بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ.
«سپس ديدار خود را براي پيامبر صلي الله عليه وآله برگزيد، و آن چه نزد خود داشت براي او پسنديد، و او را با كوچ دادن از دنيا گرامي داشت، و از گرفتاريها و مشكلات رهايي بخشيد و كريمانه قبض روح كرد.
رسول گرامي اسلام، در ميان شما مردم جانشيناني برگزيد كه تمام پيامبران گذشته براي اُمّت هاي خود برگزيدند، زيرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نكردند، و بدون معرّفيِ راهي روشن، و نشانه هاي استوار، از ميان مردم نرفتند.» (1).
امام در دوران پنج سال حكومت عدالت گستر خويش هرجا كه لازم بود براي تصحيح عقائد و مباني فكري مردم، در هر كجا كه لازم بود بپاخاست و سخنراني هاي مهم و ارزشمندي ارائه فرمود.
آن روز كه در مسجد كوفه شخصي به پا خاست و گفت:
صِفْ لَنا رَبَّنا

«خدا را براي ما تعريف كن»
فوراً به منبر رفت و خطبه «اَشباح» (2) را در؛
«خداشناسي»
و «راه هاي خداشناسي»
و «صفات پروردگار»
و «پيامبر شناسي»
و «امام شناسي»
و «معاد شناسي»
و «راه هاي اثبات عدالت خدا»
ايراد فرمود، به گونه اي كه همه مردم در جذبه هاي معنوي آن بي تاب شدند؛ (قسمتي از آن خطبه به شرح زير است:)
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُهُ الْمَنْعُ وَالْجُمُودُ، وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ؛ إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ، وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ؛ وَهُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ، وَعَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقِسَمِ عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ، ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ، وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ، وَنَهَجَ سَبِيلَ الرَّاغِبِينَ إِلَيْهِ، وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ، وَلَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ.
الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلٌ فَيَكُونَ شَيْ ءٌ قَبْلَهُ، وَالْآخِرُ الّذي لَيْسَ لَهُ بَعْدٌ فَيَكُونَ شي ءٌ بَعْدَهُ وَالرَّادِعُ أَنَاسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ، وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الْانْتِقَالُ.
وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ، مِنْ فِلِزِّ اللُّجَيْنِ وَالْعِقْيَانِ، وَنُثَارَةِ الدُّرِّ وَحَصِيدِ الْمَرْجَانِ، مَا أَثَّرَ ذلِكَ فِي جُودِهِ، وَلَا أَنْفَدَ سَعَةَ مَا عِنْدَهُ، وَلَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْأَنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنَامِ، لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سُؤَالُ السَّائِلِينَ، وَلَا يُبْخِلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ.
«ستايش خدايي را سزاست كه نبخشيدن بر مال او نيفزايد، و بخشش او را فقير نسازد، زيرا هر بخشنده اي جز او، اموالش كاهش يابد، و جز او هر كس از بخشش دست كشد مورد نكوهش قرار گيرد، اوست بخشنده انواع نعمتها و بهره هاي فزاينده و تقسيم كننده روزي پديده ها، مخلوقات همه جيره خوار سفره اويند، كه روزيِ همه را تضمين، و اندازه اش را تعيين فرمود.
به مشتاقان خويش و خواستاران آن چه در نزد اوست راه و روشن را نشان داد، سخاوت او در آنجا كه از او بخواهند، از آنجا كه از او در خواست نكنند، بيشتر نيست.
خدا اوّلي است كه آغاز ندارد، تا پيش از او چيزي بوده باشد، و آخري است كه پايان ندارد تا چيزي پس از او وجود داشته باشد، مردمك چشمها را از مشاهده خود بازداشته است، زمان بر او نمي‌گذرد تا دچار دگرگوني گردد،و در مكاني قرار ندارد تا پندار جابجايي نسبت به او روا باشد.

اگر آن چه از درون معادن كوهها بيرون مي‌آيد، و يا آن چه از لبان پر از خنده صدف هاي دريا خارج مي‌شود، از نقره هاي خالص، و طلاهاي ناب، دُرهاي غلطان، و مرجان هاي دست چپن، همه را ببخشد، در سخاوت او كمتر اثري نخواهد گذاشت، و گستردگي نعمتهايش را پايان نخواهد داد، در پيش او آنقدر از نعمت‌ها وجود دارد كه هر چه انسان‌ها درخواست كنند تمامي نپذيرد، چون او بخشنده اي است كه درخواست نيازمندان چشمه جود او را نمي‌خشكاند، و اصرار و درخواست هاي پياپي او را به بخل ورزيدن نمي‌كشاند.» (3).
و سيره نويسان نوشتند كه:
پس از ايراد اين سخنراني گوش‌ها تيز و رنگ چهره‌ها سرخ و اشك‌ها جاري شد.
در ميدان جنگ، آنگاه كه سربازي در مباني اعتقادي دچار ترديد شد، همانجا به بحث و گفتگو پرداخت و شبهات فكري را از جان و دل سرباز زدود.
هركس اشكال و ايرادي را مطرح كرد فوراً امام جواب او را داد.
و هركس سئوالي از عقائد و آراء اسلامي داشت پاسخ هاي مستدل و روشني از امام دريافت كرد.
در دوران خلافت ديگران كه امام علي عليه السلام در انزواي سياسي به سر مي‌برد.
هرجا كه سران سقيفه در برابر دانشمندان مسيحي و يهودي و ديگر اقوام و ملل درمانده مي‌شدند و نمي‌توانستند پاسخگو باشند،
خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيده و نيازهاي فكري خود را برطرف مي‌ساختند.(4).
اينكه در نوشته‌ها يا در سخنراني‌ها اظهار مي‌داريم:
«امام علي عليه السلام اوّل مسلمان است»
سخني در مقابله با خصم است.
وگرنه در ژرفاي جان ما چيز ديگري است كه:
امام علي عليه السلام شاهد «آزَل» و «آبَد» هست.
حضرت آدم عليه السلام با نام و ياد او، زمزمه مي‌كند و خدا را سوگند مي‌دهد.
و به خدا تقرّب مي‌جويد.
و حضرت نوح، براي آرام كردن طوفان و به سلامت گذشتن «كشتي» از خطرات امواج «يا علي» مي‌گويد،
و با نام و ياد پنج تن آل عبا، سفر را آغاز و دوران آرامش را به جان مي‌خرد.
و هم در بدنه كشتي نوح، حَك مي‌گردد.
و تمام پيامبران الهي در دعاهاي خود خدا را با نام «پنج تن» و «امام علي

عليه السلام» سوگند مي‌دادند،
و درجات معنوي مي‌طلبيدند،
و او در دوران حاملگي مادر، تنها يار و مونس مادر است.
با مادر حرف مي‌زد، خدا را به ياد او مي‌آورد.
و آنگاه كه مادرش «حضرت فاطمه بنت اسد» به طرف بُت‌ها مي‌رفت فرزند در شكم مادر تكان سختي مي‌خورد. (يعني مادر به اين بُت‌ها نزديك مشو)
و به حرمت او ديوار كعبه شكاف برداشت و كعبه جايگاه تولّد او گرديد كه به شرافت او شرافت پيدا كرد.
و آنگاه كه قنداق او بر روي دست پيامبر قرار گرفت، آيات قرآني را خواند كه هنوز بر رسول گرامي اسلام «به ظاهر» نازل نشده بود.
امام علي عليه السلام از لحظه تولّد تا دوران نوجواني با ياد و نام خدا زندگي كرد كه دوست و دشمن و خانواده خود را دچار شگفتي هاي فراوان ساخت كه فرمود:
وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ. وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَي صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيُمِسُّنِي جَسَدَهُ، وَيُشِمُّنِي عَرْفَهُ. وَكَانَ يَمْضَغُ اَلشَّيْ ءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ.
وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلي الله عليه وآله مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ.
وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ.
وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ فَأَرَاهُ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَي نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ، وَأَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ.
وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ اَلْوَحْيُ عَلَيْهِ صلي الله عليه وآله فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ:
«هذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَي مَا أَرَي، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَي خَيْرٍ».
«شما موقعيّت مرا نسبت به رسول خدا صلي الله عليه وآله در خويشاوندي نزديك، در مقام و منزلت ويژه مي‌دانيد، پيامبر مرا در اتاق خويش مي‌نشاند، در حالي كه كودك بودم مرا در آغوش خود مي‌گرفت، و در استراحتگاه مخصوص خود مي‌خوابانيد، بدنش را به بدن من مي‌چسباند، و بوي پاكيزه خود را به من مي‌بويانند، و گاهي غذايي را لقمه لقمه در دهانم مي‌گذارد، هرگز دروغي در گفتار من، و اشتباهي در كر دارم نيافت.
از همان لحظه اي كه پيامبر صلي الله عليه وآله را از شير گرفتند، خداوند

بزرگ ترين فرشته خود را مأمور تربيت پيامبر صلي الله عليه وآله كرد تا شب و روز، او را به راه هاي بزرگواري و راستي و اخلاق نيكو راهنمايي كند،
و من همواره با پيامبر بودم چونان فرزند كه همواره با مادر است،(5) پيامبر صلي الله عليه وآله هر روز نشانه تازه اي از اخلاق نيكو را برايم آشكار مي‌فرمود، و به من فرمان مي‌داد كه به او اقتداء نمايم، پيامبر صلي الله عليه وآله چند ماه از سال را در غار حراء مي‌گذراند، تنها من او را مشاهده مي‌كردم، و كسي جز من او را نمي‌ديد، در آن روزها، در هيچ خانه مسلماني راه نيافت جز خانه رسول خدا صلي الله عليه وآله كه خديجه هم در آن بود و من سوّمين آنان بودم، من نور وحي و رسالت را مي‌ديدم، و بوي نبوّت را مي‌بوييدم
من هنگامي كه وحي بر پيامبر صلي الله عليه وآله فرود مي‌آمد، ناله شيطان را شنيدم، گفتم اي رسول خدا، اين ناله كيست؟
گفت: شيطان است كه از پرستش خويش مأيوس گرديد و فرمود:
«علي! تو آن چه را من مي‌شنوم، مي‌شنوي، و آن چه را كه من مي‌بينم، مي‌بيني، جز اينكه تو پيامبر نيستي، بلكه وزير من بوده و به راه خير مي‌روي.» (6).
و آنگاه كه از امام پرسيدند:
وقد سأله ذعلب اليماني فقال: هل رأيت ربك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه السلام: أفأعبد ما لا أري؟ فقال: وكيف تراه؟ فقال:
معرفة اللّه
اعتقادي
اعتقاد
عقيده
خداشناسي
خدا
ذات
ازلي، ازليّت
الهي
توحيد (منوريسم «علم توحيد»)
شرك
عدل و عدالت
عدل، عدالت
پيامبر شناسي
انبياء
بعثت پيامبر

پيامبر
پيامبران
جاهل، جاهلي، جاهلان
جاهليّت
رسول خدا
نبوّت
محمّد
امام شناسي
امامان
امامت
ائمّه
امام علي
امام حسن و امام حسين
امام زمان
امام مهدي
اميرالمؤمنين علي
ولايت
اهل بيت
رهبر
حاكم، حاكمان
حجّت، حجج الهي
خلافت
عترت
معاد شناسي
آخرت
آخرت گرايي
اجل
بهشت
شرايط راه يافتن به بهشت
نمونه اي از بهشتيان
پاداش
حساب، حسابرسي، حسابگري
رستاخيز
شفاعت
عذاب
آتش

آتش جهنّم
عوامل ورود به آتش
عوامل نجات از آتش
قيامت
قبر، قبرستان
مرگ
مكافات
فروع دين
فروع دين
روزه
نماز، نماز جماعت، نماز جمعه
زكات
صدقه
حج، حُجّاج
كعبه
جهاد
مجاهدين، مجاهدان
امر به معروف
آفات ترك امر به معروف
شرايط امر بمعروف
نواهي
نهي، نهي از منكر
قرآن
اسلام
اسلام
خاتميّت
دين
ديندارى
دين گريزي (گروه هاي لائيك)
شبهه، شبهات
مناظره
ارزش هاي عقيدتي
ارزش و ارزش ها
آثار شناخت مقايسه اي ارزش ها
نسبيّت ارزش ها
جستجو و گزينش ارزش ها

زهد (پارسائي)
ريا
جبر
فتاليزم
قضا و قدر
*****
(1) خطبه 44 / 1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است:
1- عيون المواعظ والحكم ص350 ح5951: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110ه)
3- ربيع الابرار ج1 ص97 وص312: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
5- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- اصول كافي ج 1 ص 138/140: كليني رازي (متوفاي 328 ه)
7- احتجاج ج 1 ص 473 و 475 و 209: طبرسي (متوفاي 588 ه).
خطبه 91 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 91 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است:
1- عقد الفريد ج4 ص207 وج2 ص406: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
2- كتاب توحيد ص48 ح13: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- ربيع الابرار ج 1 باب الملائكة ص310 ح11: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- النهاية ج2 ص116: ابن أثير شافعي(متوفاي 606ه)
5- فرج المهموم ص 56: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه)
6- تيسير المطالب ص202 و203: سيّد ابوطالب (متوفاي 424 ه)
7- غرر الحكم ج 6 ص 193 و 212: آمدي (متوفاي 588 ه).
در جلد 6 امام علي و علم و هنر نمونه هاي آن را مطالعه مي‌نمائيد.
اِتّباعَ الفصيلَ اَثَرَامّه (شتر بچّه همواره با شتر است) وقتي مي‌خواستند بگويند كه آن دو نفر هميشه با هم بودند از اين ضرب المثل استفاده مي‌كردند.
خطبه 192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است:
1- كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
2- فروع كافي ج4 ص198 الي201 ح2: كليني (متوفاي 328 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)

4- ربيع الابرار ص333 ج1 وج5 ص175: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- اعلام النبوة ص 97: ماوردي (متوفاي 450 ه)
6- بحارالانوار ج13 ص141وج60ص214و264: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرَ مُلَابِسٍ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرَ مُبَايِنٍ، مُتَكَلِّمٌ لَا بِرَوِيَّةٍ، مُرِيدٌ لَا بِهِمَّةٍ، صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ. لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ، كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ، بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَّةِ، رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرِّقَّةِ. تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ، وَتَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ.

(ذِعلِب يماني پرسيد:

«اي اميرمؤمنان آيا پروردگار خود را ديده اي؟»

پاسخ فرمود:

«آيا چيزي را كه نبينم مي‌پرستم؟»

گفت:

«چگونه او را مي‌بيني؟».

حضرت فرمود:)

خداشناسي

«ديده‌ها هرگز او را آشكار نمي‌بينند، امّا دل‌ها با ايمان درست او را در مي‌يابند، خدا به همه چيز نزديك است نه آن كه به اشياء چسبيده باشد، و از همه چيز دور است نه آن كه از آنها بيگانه باشد، گوينده است نه با انديشه و فكر، اراده كننده است نه از روي آرزو و خواهش، سازنده است نه با دست و پا، لطافت دارد نه آن كه پوشيده و مخفي باشد، بزرگ است نه با ستمكاري، بيناست نه با حواس ظاهري، مهربان است نه با نازك دلي، سرها و چهره‌ها در برابر عظمت او بخاك افتاده، و دلها از ترس او بي قرارند.» (1).

رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم با توجه به اين وارستگي ها، والائي‌ها و جاودانگي هاي امام علي عليه السلام است كه آن حضرت را ترجمان قرآن و معيار حقّ و باطل معرّفي كرده است.

بنابراين زبان گوياي اميرالمؤمنين عليه السلام ترجمان واقعي قرآن است.

و نهج البلاغه تفسير صحيح و مفاهيم نوراني كتاب خداست.

از كانال «نهج البلاغه» و «حديث» بايد به اقيانوس بيكرانه قرآن راه يافت، و سفارش پيامبر اسلام در حديث «ثقلين» است كه فرمود:

اِنّي تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقْلَين كِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتِي

«من در ميان شما دو چيز گرانبها باقي گذاشته ام، اوّلي آن قرآن و ديگري عترت من است.»

و سپس ادامه داد كه:

ما اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا

«مادام كه به هردو (كتاب و عترت) عمل مي‌كنيد گمراه نخواهيد شد.»
هم اكنون معارف بلند اعتقادي را بايد از نهج البلاغه فرا گرفت، و شبهات فكري را بايد با زلال حقيقت نهج البلاغه از جان و دل زدود.
كه در اين قسمت به برخي از جوانب مباحث عقيدتي اشاره مي‌شود، مانند: (2).
اعتقادي
اعتقاد
عقيده
خداشناسي
خدا
ذات
ازلي، ازليّت
الهي
توحيد (منوريسم «علم توحيد»)
شرك
عدل و عدالت
عدل، عدالت
پيامبر شناسي
انبياء
بعثت پيامبر
پيامبر
پيامبران
جاهل، جاهلي، جاهلان
جاهليّت
رسول خدا
نبوّت
محمّد
امام شناسي
امامان
امامت
ائمّه
امام علي
امام حسن و امام حسين
امام زمان
امام مهدي
اميرالمؤمنين علي

ولايت
اهل بيت
رهبر
حاكم، حاكمان
حجّت، حجج الهي
خلافت
عترت
معاد شناسي
آخرت
آخرت گرايي
اجل
بهشت
شرايط راه يافتن به بهشت
نمونه اي از بهشتيان
پاداش
حساب، حسابرسي، حسابگري
رستاخيز
شفاعت
عذاب
آتش
آتش جهنّم
عوامل ورود به آتش
عوامل نجات از آتش
قيامت
قبر، قبرستان
مرگ
مكافات
فروع دين
فروع دين
روزه
نماز، نماز جماعت، نماز جمعه
زكات
صدقه
حج، حُجّاج
كعبه
جهاد

مجاهدين، مجاهدان
امر به معروف
آفات ترك امر به معروف
شرايط امر بمعروف
نواهي
نهي، نهي از منكر
قرآن
اسلام
اسلام
خاتميّت
دين
دينداري
دين گريزي (گروه هاي لائيك)
شبهه، شبهات
مناظره
ارزش هاي عقيدتي
ارزش و ارزش ها
آثار شناخت مقايسه اي ارزش ها
نسبيّت ارزش ها
جستجو و گزينش ارزش ها
زهد (پارسائي)
ريا
جبر
فتاليزم
قضا و قدر
*****
(1) خطبه 179 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است:
1- عيون المواعظ والحكم ص350 ط جديد: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- ربيع الابرار ج1 ص97: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
5- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- اصول كافي ج 1 ص 138/140: كليني رازي (متوفاي 328 ه)
7- احتجاج ج 1 ص 473 و 475 و 209: طبرسي (متوفاي 588 ه).

شماره‌ها بر اساس شماره هاي نهج البلاغه نسخه معجم المفهرس مؤلّف است.

اعتقادي

اعتقاد

. اختلاف اعتقادي يهوديان حكمت 317
. ارزش اعتقاد و عقيده خطبه 12
. اعتقاد به جهاد با دشمن خطبه 5/26
. اعتقاد به مقدرات الهي خطبه 1/23
. اعتقاد و يقين امام علي عليه السلام خطبه 5/4
. ره آورد مباني اعتقادي حكمت 146
. شك و ترديد در مسائل اعتقادي حكمت 126
. ضرورت اعتقاد به جنگ و جهاد خطبه 9/27 تا 16
. فلسفه مباني اعتقادي حكمت 252
. مباني اعتقادي و وحدت اجتماعي خطبه 2/18
. وصيّت هاي اعتقادي امام عليه السلام خطبه 4 - 2/149
. ويژگي هاي اعتقادي امام عليه السلام حكمت 184، حكمت 185
. ويژگي هاي اعتقادي اصحاب پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 16 - 15/97

عقيده

. اختلاف عقيدتي يهود حكمت 317
. ارزش اعتقاد و عقيده خطبه 12
. انحرافات عقيدتي خطبه 4/49
. برابري نيّت و عقيده با عمل خطبه 12
. وراثت در عقيده و تفكر خطبه 60

خداشناسي

خدا

. آثار شهادت به يگانگي خداي بزرگ خطبه 3/2
. آثار ياد خداوند خطبه 2/222
. آرزوي معقول دوستان خدا حكمت 3/432
. آشكار و نهان بودن خدا (صفات خدا) خطبه 1/96
. اثبات خدا از راه برهان وجود خطبه 1/165
. اثر ترس از خداي متعال حكمت 208
. ارزش ترس از خداوند حكمت 242
. ارزش خشم مقدّس در راه خدا خطبه 1/133
. ارزش راهنمائي خدا خطبه 11/147
. ارزش ستايش و شهادت به يگانگي خدا خطبه 114
. ارزش گريه از خوف خدا خطبه 13/190
. ارزش هاي دوستان خدا حكمت 432
. ارزش ياد خدا خطبه 222، خطبه 5/110
. ازليّت خداوند خطبه 1/185، خطبه 1/90
. ازليّت و ابديت خدا خطبه 2 - 1/101
. اطاعت همه موجودات از خدا خطبه 2 - 1/133
. اعتراف به عجز و تسليم در برابر خدا حكمت 99
. اعتراف به علم فراگير خدا حكمت 100
. اعتراف عقلهاي سالم به وحدانيّت خدا خطبه 2/165
. اميدواري به خدا خطبه 4/115نامه 42/31، خطبه 103/91، حكمت 1/82
. اميدواري به غير خدا ممنوع خطبه 2 - 1/79
. اميدواري به لطف خدا خطبه 10 - 6/143
. انس با خدا خطبه 6/223
. اوصاف خدا خطبه 1/204، خطبه 182، خطبه 183، خطبه 185، خطبه 91
. بازگشت همه بسوي خدا حكمت 99
. بازگشت همه كارها به خدا خطبه 1/182
. بي نيازي خدا خطبه 23/183، خطبه 23/186
. بي نيازي خدا در آفرينش خطبه 5 - 4/65، خطبه 1/193 خطبه 3/155، خطبه 19/186، خطبه 1/193
. بي همانند بودن خداوند خطبه 21/91
. بي همتايي خداوند خطبه 2/2

. پاسدار خدا در زمين حكمت 332
. پرده پوشي خدا حكمت 30
. پرهيز از توجه به غير خدا خطبه 79
. پرهيز از مهلت دادن خدا حكمت 260
. تَجَّلي خدا خطبه 1/65
. تجلي خدا در مخلوقات خطبه 1/108
. ترس از خدا حكمت 383، حكمت 30
. ترس از خدا در برابر نعمتها حكمت 25
. تسليم خواسته هاي خدا خطبه 4/23
. تشبيه و مقايسه در خدا ممنوع خطبه 42/1، خطبه 1/213، خطبه 2/49
. تعريف علم خداوند خطبه 91
. تقوا و خدا گرائي خطبه 1/24
. توبه پذيري خدا حكمت 435
. توجه به خدا و مسئوليتهاي الهي نامه 1/25
. توجه به خدا در نعمتها نامه 88/31، خطبه 4/79
. توكل به خدا نامه 1/26، نامه 27/28
. جاودانگي خدا و فنا پذيري موجودات خطبه 29/186
. جايگاه اميدواري به خدا حكمت 87
. جايگاه ترس از خدا حكمت 25
. جايگاه حمد و ستايش خداوند خطبه 1/132
. حجّتهاي خدا بر خلق خطبه 2/81
. حضور همه جايي خدا خطبه 1/96، خطبه 5/195
. حفظ حرمت نام خدا نامه 2/69
. حق خدا در خدا شناسي خطبه 8/91
. حكمت اوامر و خواسته هاي خدا خطبه 1/160
. حمد و ستايش خدا خطبه 1/191، خطبه 160
. خدا آفريده نشده خطبه 11/186
. خدا از هر چيزي به ما نزديكتر است خطبه 2/49
. خدا اصل همه خوبي‌ها و كمال خطبه 1/65 تا 5
. خدا با همه موجودات و در همه جا حضور دارد خطبه 5/195 و 6
. خدا ترس در خلوتگاهها خطبه 324
. خدا تنها پناهگاه در مصيبت‌ها خطبه 3 - 2/227
. خدا داناي اسرار خطبه 1/86
. خدا ديدني نيست خطبه 1/49
. خدا ذليل كردن بنده نا فرمان حكمت 288
. خدا شناسي خطبه 2/1 خطبه 1/8، خطبه 3 - 1/2، خطبه 1/178، خطبه

1/45، خطبه 9/185، خطبه 1/192، خطبه 1/49، خطبه 1/48، حكمت 129، خطبه 1/65، خطبه 1/72، خطبه 1/78، خطبه 1/83، خطبه 1/85، خطبه 1/86، خطبه 1/90، خطبه 1/91، خطبه 1/96، خطبه 1/101، خطبه 1/108، خطبه 1/109، خطبه 1/152، خطبه 1/155، خطبه 1/160، خطبه 1/163، خطبه 1/165، خطبه 1/171، خطبه 1/178، خطبه 1/179، خطبه 13/182، خطبه 1/183، خطبه 1/185، خطبه 1/186، خطبه 1/191، خطبه 1/93، خطبه 1/195، خطبه 1/198، خطبه 1/213، خطبه 29/31، حكمت 203، خطبه 49، نامه 31
. خدا شناسي در حوادث روزگار حكمت 250
. خداشناسي در قرآن خطبه 8/91، خطبه 147
. خدا شناسي، شناخت خدا و پيامبران و امامان معصوم عليه السلام خطبه 18/190
. خداشناسي علي عليه السلام خطبه 20/91
. خدا گرائي خطبه 79
. خدا گرائي در عمل حكمت 204
. خدا گرائي در مبارزه با ستمگران خطبه 130
. خدا گرائي و اخلاص نامه 88 - 89/31
. خدا گرايي عاشق حق خطبه 13/91
. خدا گرايي مومن خطبه 6/87
. خدا مالك اصلي وجود حكمت 404
. خدا مربي انسان نامه 11/28
. خدا مفتاح مشكلات انسان نامه 69/31
. خدا نگري عارف خطبه 1/132
. خدا و انتقام از ظلم خطبه 1/97
. خدا و پديدها خطبه 4/152
. خدا و چگونگي حسابرسي بندگان حكمت 300
. خدا و حاجت مؤمنان حكمت 3/269
. خدا و حجاب نور خطبه 22/1
. خدا و رزق و روزي انسان خطبه 16/114
. خدا و كامروايي ضعفيان حكمت 2/273
. خداوند نعمت‌ها خطبه 13 - 12/109
. خداي ازلي و ابدي نامه 46/31، خطبه 2/163
. خداي بي نياز خطبه 1/193
. خداي جاودانه (ازلي و ابدي) خطبه 29/186
. خداي جاويدان خطبه 1/94
. خداي داناي راز خطبه 3/193

. خداي روزي دهنده خطبه 2/109، حكمت 139
. خلقت موجودان نشانه روشن وجود خدا خطبه4-1/49
. در بزرگي و بزرگواري خدا بي مانند است خطبه 3/49
. درخواست از خدا خطبه 4/227
. درخواست خوبيها از خدا خطبه 6/215
. درخواست عفو و گذشت از خدا خطبه 5/227
. دلايل يگانگي خدا نامه 45/31
. دوستان خدا و ترك دنيا حكمت 2/432
. دين و شناخت خدا خطبه 1
. ذكر و ياد خدا خطبه 5/110، خطبه 13/190، خطبه 22 - 21/193، خطبه 9/183، خطبه 37 - 36/83
. رابطه خدا با خلق خطبه 7/1، خطبه 2 - 1/188
. رابطه خدا با انسان خطبه 84/91، خطبه 86
. راه اثبات ازليّت خدا خطبه 1/152، خطبه 3/185، خطبه 18 - 10/186
. راه اثبات وجود خدا خطبه 1/152
. راه خدا شناسي حكمت 250، خطبه 1/179، خطبه 182، خطبه 9/185، خطبه 2 - 1/108، خطبه 9/1، خطبه 1/49، خطبه 4/155، خطبه 1/179
. راه ديدن و مشاهده كردن خدا خطبه 2 - 1/179
. راه رسيدن عقول بشري به خدا خطبه 17 - 5/182
. راه شناخت صفات خدا خطبه 10 - 8/91
. راهنمايان خداشناسي خطبه 17/91
. راه هاي اثبات وجود خدا خطبه 1/195، خطبه 1/152
. راه هاي ارتباط با خدا خطبه 1/190، خطبه 1/114، خطبه 1/151، خطبه 161، خطبه 190، حكمت 435، نامه 11/27، نامه 68 - 42/31
. راه هاي بازگشت به خدا حكمت 299
. راه هاي تقرب به خداوند 1/110
. راه هاي خدا شناسي حكمت 250، خطبه 9/185، خطبه 160، خطبه 2 - 1/108، خطبه 9/185، خطبه 1،
. راه هاي نادرست خداشناسي خطبه 5/152
. راه هاي نزديك شدن به خداوند خطبه 5/223
. راه هاي هدايت و خدا حكمت 158
. راهيابي عقول و انديشه بشري به خدا خطبه 8 - 7/186
. روانشناسي پوينده راه خدا خطبه 1/220
. روزگار ظهور حجت خدا حكمت 209
. روش اثبات ازليّت خدا خطبه 2 - 1/163
. روش اثبات توحيد خدا نامه 45/31

. روش برخورد خدا با مجرمان حکمت 30
. روش برخورد مهربانانه خدا با بندگان خطبه 2/188
. روش خدا شناسان راستين خطبه 10/91
. روش درخواست از خداوند خطبه 199، حکمت 361
. روشهاي صحيح خدا شناسي خطبه 7/1
. روش ياري خواستن از خدا خطبه 2/182
. ره آورد ارتباط با خدا حکمت 435
. ره آورد اطاعت خداوند خطبه 6/198
. ره آورد بزرگ داشتن خداوند حکمت 129
. ره آورد توجه به عظمت حکومت خداوند نامه 14/53
. ره آورد شوم غرور زدگي در برابر خداوند نامه 16/53
. سيره ائمه و خدا شناسي خطبه 9/91
. سيماي دوستان و بندگان خدا خطبه 1/87، خطبه 5/114
. شرائط اجراي اوامر خدا حکمت 110
. شرط تأثير ذکر و ياد خدا خطبه 9/222
. شکوه‌ها با خدا خطبه 8/143، خطبه 2 - 1/212
. شگفتي آفرينش و راه هاي اثبات خدا خطبه19 -6 -5/91
. شناخت روشهاي دروغين خداشناسي خطبه5/1، خطبه 91
. شناخت صفات الهي خطبه 1/185 تا 6، خطبه 1/90، خطبه 1/186 تا 8
. شناخت صفات خدا خطبه 1/132، نامه 46/31
. شناخت صفات خدا در قرآن خطبه 8/91
. شناخت صفات و ويژگي هاي خدا خطبه 3 - 1/179، خطبه 2 -1/191، خطبه 8 -7/195، خطبه 3/185، خطبه 192
. شناخت عدالت و حکمت خدا خطبه 3 -2/191
. شناخت عظمت و قدرت خدا خطبه 12/91 تا 18
. شناخت کيفيت رابطه خدا با موجودات خطبه 2/186
. شناخت محبت هاي خدا حکمت 435
. شناساندن صحيح خداوند سبحان خطبه 186
. شهادت در راه خدا خطبه 3/123
. شيريني شناخت خدا (عقل و عشق) خطبه 52/91
. صفات ثبوتيه خداوند خطبه1/179، خطبه186، خطبه 109
. صفات خدا (خداشناسي) خطبه 1/85، خطبه 1/96، خطبه 5 - 2/152، خطبه 9/1، خطبه 8 - 1/1، خطبه 3 - 1/2، خطبه 83، خطبه 1/90، خطبه 108، خطبه 109، خطبه 1/178، حکمت 129، خطبه 1/190، خطبه 1/192، خطبه 86، خطبه 1، خطبه 132، خطبه 214، خطبه 1/45
. ضرورت بکارگيري قدرت در اطاعت خدا حکمت 383

. ضرورت پناه دادن به خداوند خطبه 1/24، خطبه 2 - 1/46، خطبه 1/151
. ضرورت توجه به لطف و پرده پوشي خدا خطبه 5 - 2/140، خطبه 9 - 8/223
. ضرورت توكل به خداوند حكمت 273
. ضرورت حمد و ستايش خدا خطبه 2 -1/183، خطبه 1/182، خطبه 1/35، خطبه 1/45، خطبه 1/48، خطبه 1/49، خطبه 1/114، خطبه 6/132، خطبه 1/157، خطبه 1/163، خطبه 1/173
. ضرورت خدا گرائي خطبه 13 - 12/147
. ضرورت دوستي با دوستان خدا نامه 15/69
. ضرورت كمك و يار خواستن از خداوند خطبه 10/133
. ضرورت ياد خدا در همه حالات نامه 1/56
. طلب رحمت از خدا نامه 64/31
. ظاهر و باطن بودن خدا خطبه 3/152
. عجز از شناخت و توصيف خدا خطبه 3 - 1/1
. عجز از معرفت خدا خطبه 1/195
. عجز از وصف خدا خطبه 14/182
. عجز انسان از درك خدا خطبه 1/185، خطبه 4/160، خطبه 13/182، خطبه 12/91
. عجز انسان از درك عظمت خدا خطبه 1/94، خطبه 2/112، خطبه 4/160
. عجز انسان از شناخت خدا خطبه 12/186
. عجز انسان از شناخت ذات خدا خطبه 1
. عجز اوصاف و واژهها از بيان حقيقت خدا خطبه 1/155
. عجز حواس مادي از درك خدا خطبه 4 - 3/152، خطبه 1/185، خطبه 4/91
. عجز زبان از توصيف خداوند خطبه 1/178، خطبه 2/213، خطبه 26/165
. عجز عقول از درك خدا خطبه 3/49 - 26/165، خطبه 2 - 1/155، خطبه 4 - 1/195، خطبه 2/213، خطبه 25 - 24/91، خطبه 8 - 6/160، خطبه 17/182
. عجز وهم و خيال و انديشه از درك ذات خدا خطبه 3 -2/155، خطبه 4 - 3/163، خطبه 26/165
. عدالت خدا خطبه 1/214
. عزّت و كبريايي خدا خطبه 1/192
. عشق خداي عرش آفرين خطبه 58/91
. عظمت خدا خطبه 6/185، خطبه 1/213، خطبه 1/133

. عظمت ذات خدا خطبه 2/49
. عظمت و بزرگي خداوند خطبه 3/179
. عقلها از درك خدا عاجزند خطبه 3/49
. علل گمراهي و سقوط دشمنان خدا خطبه 2 - 1/38
. علل نيازمندي انسان به خدا خطبه 1/2
. علم بي پايان خداوند خطبه 1/172، خطبه 100 - 88/91
. علم خدا به باطن و پنهاني‌ها خطبه 14 - 13/199
. علم خدا به نهان‌ها خطبه 1/49
. علم خدا به همه موجودات خطبه 9 - 4/90
. علم خداوند خطبه 5/109، خطبه 6 -5/83
. علم خداوند به اعمال انسان خطبه 11/183، خطبه 1/86 تا 4
. علم فراگير الهي خطبه 2/108 - 2/227
. علم فراگير خدا به همه موجودات و پنهانها خطبه 2 -1/178، خطبه 12 - 9/182
. علم فراگير و جهان شمول خدا خطبه 5 - 2/109
. علم فراگير خدا به همه چيز و همه جا خطبه 10 - 5/163
. علم و آگاهي خداوند خطبه 4/163
. غفلت مردم از خدا 1/175
. فرمان و خواسته هاي حتمي خداوند خطبه 7/65
. فضل بي پايان خدا خطبه 100/91
. فطرت خدا جوئي خطبه 2/57، خطبه 1/72، خطبه 36/1، خطبه 2/110
. فطرت خدا خواهي و حق آشنائي نامه 1/15
. فلسفه حمد و ستايش خداوند خطبه 1/100
. فوائد ذكر و ياد خدا خطبه 2/222
. قدرت بي همانند خدا خطبه 4/109
. قدرت خدا خطبه 1/183
. قرب خدا با پديده‌ها خطبه 2/49
. قلب عاشق خدا خطبه 2/227
. قلبها از مشاهده خدا عاجزند خطبه 2 - 1/49
. كيفيت دور و نزديك بودن خدا با مخلوقات خطبه 5 - 4/163
. كيفيت نزديك بودن خدا با موجودات خطبه 9 - 8/195
. محدود بودن شناخت انسان از خداوند خطبه 2/112
. محدود نبودن خدا خطبه 3 - 2/186
. مراحل آفرينش انسان و قدرت خدا خطبه 14-11/163
. مراحل شناخت خدا و انسان خطبه 4 - 3/1
. مشاهده قدرت خدا در همه چيز حكمت 250

. معرفي بهترين بنده خدا خطبه 87
. معناي توكل به خدا خطبه 5/161
. موجودات در اطاعت خدا خطبه 1/143
. مؤمن و ياد خدا خطبه 2/227
. نشانه هاي تسليم بودن انسان در برابر خدا حكمت 99
. نشانه هاي خدا خطبه 2/182، خطبه 7/186، خطبه 183
. نشانه هاي خدا در آفرينش خطبه 11 - 9/185، خطبه 8 - 1/211، خطبه 1، خطبه 1/171، خطبه 6 - 5/182
. نشانه هاي خدا در طبيعت خطبه 5/182 خطبه 1/171، خطبه 1، خطبه 19 - 17/185، خطبه 5/180، خطبه 1/211، خطبه 1/165، خطبه 163
. نشانه هاي خدا در هستي خطبه 1/171، خطبه 18/91
. نشانه هاي محبّت خدا به بندگان خطبه 1/87
. نشانه بندگان راستين خدا خطبه 4/214
. نعمتهاي خداوند خطبه 19/182، خطبه 83
. نعمتهاي خداوند و سوء استفاده‌ها خطبه 109
. نقش ايمان به خدا و پيامبر در پيروزي‌ها خطبه 1/56
. نقش ياد خدا در مبارزه با گناهان حكمت 324
. نكوهش عمل براي غير خدا خطبه 6/23
. نگرش دوستان خدا به دنيا حكمت 432
. نيازمندي انسان به خدا نامه 68/31، خطبه 5/65
. نيازمندي پديده‌ها به خدا خطبه 1/109
. نيازمندي همه به خدا نامه 3/59، خطبه 6/109
. والائي قدرت خدا خطبه 7/109
. وصف اميدواري به خدا خطبه 160
. وصف خداي سبحان خطبه 94
. ويژگي هاي اخلاقي دوستان خدا خطبه 6/114
. ويژگي هاي خدا در آغاز آفرينش خطبه 2 - 1/108
. ويژگي هاي شهادت به خدا و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/132
. ويژگي هاي شهادت خداوند خطبه 1/132
. ويژگي هاي و صفات پروردگار خطبه 3 - 2/223
. هدفداري خدا در آفرينش خطبه 4 - 3/109، خطبه 32/186
. همه به خدا محتاجند خطبه 3 - 2/79
. همه در برابر خدا ناچيزند حكمت 129
. همه موجودات در اطاعت خدا خطبه 1/143
. يادآوري نعمتهاي خدا خطبه 1/72

. یاد خدا خطبه 5/199
. یاد خدا در خلوت‌ها حکمت 324
. یاري خدا خطبه 10/133
. یاري خدا در پیروزي بر نفس خطبه 1/87
. یاري خواستن از خدا در مشکلات اقتصادي خطبه 225
. یگانگي خدا خطبه 30/186، نامه 45/31

ذات

. ذات نا يافتني خطبه 1/155، خطبه 1/186
. عجز از درك ذات خدا خطبه 1/155
. عجز عقل از درك ذات حق خطبه 2/155
. عظمت ذات خدا خطبه 2/49
. علم غيب ذاتي خطبه 128
. منع تفكر در ذات حق خطبه 9/91

ازلي، ازليّت

. ازليّت حق خطبه 1/152
. ازليّت خداوند خطبه 1/185
. خداي ازلي خطبه 2/163
. خداي ازلي و ابدي نامه 46/31
. روش اثبات ازليّت خدا خطبه 2 - 1/163

الهي

. آثار علم و حلم الهي خطبه 1/160
. آثار وجودي حجج الهي حكمت 11/147
. آزمايشات الهي خطبه 53/192
. اثر ذكر الهي نامه 9/31
. احترام گذاشتن به مرزها و حدود الهي حكمت 105
. اختيار انسان و اوامر و نواهي الهي حكمت 2/78
. ارزش دانشمندان الهي خطبه 214
. ارزش رضاي الهي خطبه 105/91
. ارزش هاي اخلاقي الهي توانگران خطبه 3 - 2/142، حكمت 406
. اسباب و وسايل الهي نامه 9/31
. اصول و مباني حكومت الهي نامه 3/50 تا 6، نامه 8/53 تا 10
. اطمينان به وعده هاي الهي حكمت 310
. اعتقاد به مقدرات الهي خطبه 1/23
. اقسام حجّتهاي الهي حكمت 147
. اقسام دستورات الهي حكمت 105
. الطاف الهي نسبت به انسان خطبه 17/83
. الگوهاي پرهيزكاري حكمت 150 - 147 - 210، خطبه 160
. الگوهاي كامل انسانيّت حكمت 123، حكمت 289، حكمت 349، خطبه 160 - 193
. الگوهاي كامل ايمان خطبه 193 - 193
. امام زمان عليه السلام و هدايت الهي خطبه 1/138
. امام عليه السلام و وعده هاي نصرت الهي خطبه 1/174
. امانت سنگين الهي خطبه 12 - 10/199
. امتحان الهي نامه 1/55
. امدادهاي الهي با صبر و تحمّل حكمت 144
. امدادهاي الهي در نيكوكاري و عدالت خطبه 3/214
. امدادهاي الهي و اصلاح فرد و جامعه حكمت 423
. امدادهاي الهي و حفظ انسان حكمت 201
. امدادهاي غيبي و مقدرات الهي حكمت 459
. اميد به رحمت الهي خطبه 8/52 - 1/45، خطبه 1/45 - 11/115
. اميدواري به رحمت الهي نامه 5/53
. اميدواري دروغين به پاداش الهي نامه 2/21
. انتقام الهي خطبه 147، خطبه 83، نامه 64

. انسان و مقدرات الهي نامه 72
. اهلبيت عليهم السلام درهاي علم الهي خطبه 1/120
. اهميت واجبات الهي حكمت 279
. بخشش الهي خطبه 2/91، نامه 18/31
. بي نيازي و عظمت الهي خطبه 1/109 تا 7
. پاداش الهي خطبه 5/83
. پاداش بندگان الهي خطبه 30/109 تا 34
. پاداش و كيفر الهي نامه 3 - 2/27، خطبه 75
. پاكان و نعمتهاي الهي خطبه 140
. پرهيز از عذاب الهي حكمت 377
. پرهيز از مهلت الهي حكمت 260
. پيامبر و اجراي حدود الهي خطبه 4 - 3/127
. پيمان الهي از آگاهان حكمت 478
. تداوم حضور حجت الهي حكمت 11/147
. تدبير الهي خطبه 26/91
. تسليم بودن در برابر خواسته هاي الهي خطبه 62
. تسليم بودن در برابر فرمان الهي خطبه 1/160
. تقوا و اطاعت الهي خطبه 6/161
. تناسب امداد الهي با نيازها حكمت 139
. توجه به خدا و مسئوليتهاي الهي نامه 1/25
. توجه به پاداش بهشت و عذاب الهي خطبه 6/52
. توجه به خدا و امدادهاي الهي در جنگ خطبه 4 - 1/171
. توجّه به خدا و مسئوليّتهاي الهي نامه 1/25
. توجه به قدرت عظيم الهي نامه 14/53
. توجه به لطف الهي و رزق و روزي خطبه 2/91
. توجه دادن به عفو و گذشت الهي نامه 3/23
. توفيق الهي حكمت 2/113، نامه 27/28
. جايگاه پاداش و عذاب الهي خطبه 7 - 6/90، حكمت 42
. جايگاه قضا و قدر الهي حكمت 287
. جلوه امتحان الهي خطبه 8/192
. جنگ طلبي قريش و پيروزيهاي الهي نامه 2/9
. حاكم اسلامي و نعمتهاي الهي نامه 7 - 6/69
. حكم الهي خطبه 1/40
. خبر از استقرار حكومت عدل الهي خطبه 3/138
. خشم و قهر الهي خطبه 6/90
. خواست و اراده الهي خطبه 8/34

. خوبان و امدادهاي الهي حكمت 20
. خوف الهي خطبه 18/193
. درخواست آمرزش الهي خطبه 5/115
. دست انتقام الهي و ستمگران خطبه 4/158 تا 6
. دعا براي رزق و روزي فراوان الهي خطبه 1/225
. دنيا و خشم الهي خطبه 6/161
. دو امان الهي در زمين حكمت 88
. راه رسيدن روزي الهي حكمت 355، حكمت 356
. رحمت و غضب الهي خطبه 7/195
. رزق و روزي فراگير الهي حكمت 300
. رسول خدا و اجراي حدود الهي خطبه 2/127 تا 5
. روزي الهي حكمت 139
. روش برخورد با نعمتهاي الهي حكمت 358
. ره آورد انقلاب الهي خطبه 2/16
. ره آورد شوم اطاعت نكردن از حكومت الهي خطبه 3 - 2/169
. ره آورد يقين به پاداش الهي حكمت 137
. رهبري الهي از ديدگاه امام عليه السلام خطبه 5
. رهنمودهاي روشن الهي خطبه 2 - 1/116
. سوء استفاده از حكومت الهي حكمت 198
. سهم الهي فقرا در اموال توانگران حكمت 328
. سياست استدراج الهي خطبه 1/88
. شرائط اجراي و تحقّق اوامر الهي حكمت 110
. شگفتي عظمت وقدرت الهي خطبه 7 - 6/109
. شناخت آثار علم و حكمت الهي خطبه 17/91 تا 18
. شناخت اداء حقوق الهي حكمت 244
. شناخت امامان و حجت هاي الهي حكمت 11/147 تا 14
. شناخت پيامبران الهي خطبه 38/192، خطبه 16/160
. شناخت حدود الهي حكمت 271، حكمت 105
. شناخت صفات الهي خطبه 1/83، خطبه 1/185 تا 6، خطبه 1/90، خطبه 1/186 تا 8
. شناخت صفات و ويژگي هاي الهي خطبه 1/186 تا 8
. شناخت قضاء و قدر الهي حكمت 78
. شناخت نعمتهاي گوناگون الهي در زمين خطبه 14 - 12/109
. شناخت واجبات و حدود الهي حكمت 105
. شناخت ويژگي‌ها و صفات الهي خطبه 7 -2/91، خطبه 14/182 تا 16
. صفات پسنديده الهي خطبه 100/91

. صفات پيامبران الهي خطبه 34/1
. صفات و ويژگي هاي حجج الهي حكمت 11/147
. ضرورت اطاعت از دستورات الهي خطبه 13/176
. ضرورت اطمينان به وعده هاي الهي حكمت 310
. ضرورت امامت پس از پيامبران الهي خطبه 44/1
. ضرورت انجام واجبات الهي خطبه 2/167
. ضرورت ترسيدن از عذاب الهي حكمت 377
. ضرورت حمد و سپاس الهي خطبه 1/157، خطبه 1/96، خطبه 1/101، خطبه 1/114، خطبه 1/163، خطبه 1/182 - 1/157، خطبه 180
. ضرورت شكر الهي خطبه 1/214
. ضرورت عبرت و پند پذيري رهنمودهاي الهي خطبه 2 -1/176، خطبه 2/117
. ضرورت ياد قيامت و عذاب الهي خطبه 182
. ضمانت اجرائي قوانين الهي خطبه 1/167
. عبادت و رضاي الهي خطبه 8/129
. عدل الهي خطبه 3 - 2/185
. عزّت الهي خطبه 2/65
. عفو رحمت الهي خطبه 2/191
. عفو و بخشش الهي خطبه 6/223 تا 7
. عفو و رحمت الهي خطبه 2/191
. عفو و عدل الهي خطبه 5/227
. عفيف، ملكي از ملائك الهي است حكمت 476، حكمت 474
. علل نياز جوامع اسلامي به قوانين الهي خطبه 50
. علم الهي خطبه 198، خطبه 88/91 خطبه 13/199، خطبه 5 - 4/163
. علم الهي و پيدايش آفرينش خطبه 2/191
. علم فراگير الهي خطبه 2/108 - 2/227، خطبه 14 - 13/199 خطبه 2/108، خطبه 1/172، خطبه 1/198، خطبه 2/214
. علم فراگير الهي بر همه موجودات خطبه 1/198
. علي عليه السلام و عشق الهي نامه 3 - 2 - 1/227 - 8/62
. عوامل امتحان و آزمايش الهي حكمت 260 -116
. عوامل پيروزي، امدادهاي الهي حكمت 174، خطبه 1/56
. غناي الهي خطبه 54/1
. فضل و رحمت الهي خطبه 1/100
. فلسفه آزمايش و امتحان الهي خطبه 1/144
. فلسفه احكام الهي حكمت 252
. فلسفه اطاعت و پيروزي از دستورات الهي خطبه 4/86

. فلسفه اطاعت و تعظيم الهي خطبه 6/183
. فلسفه كيفر و پاداش الهي حكمت 368
. فوائد حمد و ستايش الهي خطبه 157
. قدرت از بين نرفتني الهي خطبه 12/143
. قدرت الهي خطبه 5/160 -4/111
. قدرت الهي در آفرينش پديدها خطبه 30/91
. قدرت بي مانند الهي نامه 8/51
. قدرت لايزال الهي خطبه 12/143
. قدرت مطلق الهي خطبه 2/65
. قضا و قدر الهي خطبه 4/109، خطبه 3/227، حكمت 201، حكمت 16
. قضا و قدر حتمي الهي خطبه 7/65
. قوانين تخلّف ناپذير الهي خطبه 1/97، خطبه 1/88
. گداي درگاه الهي خطبه 16/160
. مأموريت مأموران غيبي الهي خطبه 5/85
. مرگ و قضا و قدر خطبه 29/193
. مسئوليت الهي سرمايه داران حكمت 328
. مسئوليت الهي نعمت‌ها حكمت 358، حكمت 425
. معرفي الگوهاي پرهيزكاري خطبه 83، خطبه 193
. مهاجر و شناخت حجت الهي خطبه 3/189
. مؤمن و امدادهاي الهي حكمت 309
. نشانه رحمت الهي نامه 28
. نشانه هاي آشكار الهي خطبه 1/195
. نشانه هاي رحمت الهي نامه 28
. نعمتهاي الهي خطبه 1/23، خطبه 223، خطبه 241
. نعمتهاي بيكران الهي خطبه 6/223
. نقش امدادهاي الهي در جنگ خطبه 4 - 1/56
. نقش ايمان در مبارزات رهائي بخش خطبه 2 - 1/10
. وصف يكي از رهبران الهي حكمت 467
. وظائف رهبران الهي خطبه 10 - 4/154
. ويژگي هاي رهبر الهي خطبه 1/19

توحيد (منوريسم «علم توحيد»)

. اصول سياست توحيدي خطبه 16/3، خطبه 2 - 1/10
. اعلان اصول سياست اجتماعي توحيدي خطبه 3/37
. اهداف حكومت و سياست توحيدي خطبه42-4-3/131
. اهداف سياست توحيدي خطبه 2 - 1/55
. تعريف توحيد حكمت 470
. تعريف توحيد و عدل حكمت 470
. توحيد راستين حكمت 470
. در سياست توحيدي هدف وسيله را توجيه نمي‌كند خطبه 1/126
. روش اثبات توحيد خدا نامه 45/31
. سفارش به توحيد و پرهيز از شرك نامه 2/23
. سياست توحيدي امام در برابر ناملايمات خطبه 4/26
. شناخت توحيد و عدل حكمت 470
. شناخت سياست هاي توحيدي خطبه 1/41
. مالكيت توحيدي حكمت 404
. نشانه هاي توحيد خطبه 4 - 3/186

شرك

. برخورد قاطع با شرك حكمت 314
. پرهيز از شرك در عبادت خطبه 10/153
. خطر عظيم شرك و بت پرستي خطبه 10153
. سفارش به توحيد و پرهيز از شرك نامه 2/23
. شناخت اقسام شرك و كفر حكمت 11 - 9/31
. مراحل پنهان كفر و شرك خطبه 4 - 1/79
. نكوهش از شرك و ريا خطبه 11/86

عدل و عدالت

عدل، عدالت

. ارزش عدالت حکمت 476
. ارزش و برتري عدل حکمت 437
. تعريف توحيد و عدل حکمت 470
. تعريف عدل و احسان حکمت 231
. تعريف عدل و عدالت حکمت 470، حکمت 437
. تلخي اجراي عدالت حکمت 341
. رعايت عدالت با دشمن خطبه 24/193
. روش برخورد با مخالفين عدالت اقتصادي خطبه 2 - 1/126
. ره آورد شوم بي عدالتي 126
. ره آورد عدالت رهبر خطبه 8/216
. سفارش به مقررات عدالت در قصاص نامه 47
. شناخت اقسام عدل حکمت 9/31 تا 5 - 11 تا 6
. شناخت اقسام عدل و عدالت 5/31 تا 7
. شناخت عدل و بخشش حکمت 437
. ضرورت اجراي عدالت در تمام شئون جامعه خطبه 15
. ضرورت استقرار عدل نامه 58 57/53
. ضرورت تساوي و عدالت اجتماعي خطبه 3/16
. ضرورت عدالت اقتصادي خطبه2/126، خطبه5 -4/224
. ضرورت عدالت اقتصادي در جامعه خطبه 5-3/224
. عدالت اجتماعي در نهج البلاغه خطبه 1/15
. عدالت اقتصادي امام عليه السلام خطبه 126
. عدالت اقتصادي در نگاه امام عليه السلام خطبه 15
. عدالت علي عليه السلام خطبه 18/87
. عدالت و نيکوکاري حکمت 437
. تعريف عدل حکمت 31
. عدل الهي خطبه 3 - 2/185
. عدل و انصاف با مردم نامه 17/53
. عدل و مساوات با مردم نامه 20/53
. عفو و عدل الهي خطبه 5/227
. علل انحراف و فرار از عدالت خطبه 1/44
. قاطعيت در اجراي عدالت خطبه 15
. نقش رهبر در اجراي عدالت خطبه 8 - 7/224

پیامبر شناسي

انبياء

. روش اصلاحي انبياء خطبه 36/1
. ضرورت الگو گرفتن از انبياء الهي خطبه 25/160 تا 35
. علي عليه السلام تداوم بخش خط انبياء خطبه 25/182
. فلسفه بعثت انبياء خطبه 34 - 32/1، خطبه 84 - 83/91، خطبه 1/116

بعثت پيامبر

. آفات بعثت خطبه 16، خطبه 169، نامه 27
. امامت رمز اصلي تداوم بعثت خطبه 87، خطبه 97، خطبه 100، خطبه 166، خطبه 168
. بعثت پيامبر اسلام خطبه 3/33، خطبه 1/104، خطبه 3/94 خطبه 1/158، خطبه 72، خطبه 192
. بعثت پيامبران و ميثاق فطرت خطبه 35/1
. بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و سختيهاي جاهليّت خطبه 198
. جامعه عرب در عصر بعثت خطبه 1/104، خطبه 26
. جهان در عصر بعثت خطبه 6/2، خطبه 89، خطبه 1/158 خطبه 26، خطبه 104
. دوران جاهليّت و نعمت بعثت خطبه 95
. ره آورد بعثت خطبه 21/198 تا 24
. ره آورد بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 98/192، خطبه 3/23 -6/152، خطبه 3/151-4، خطبه 5/86، خطبه 4/191، خطبه 98/192 الي 102، خطبه 8/72، خطبه 21/198 تا 24
. ره آورد بعثت پيغمبر خطبه 6/152 - 3/23، خطبه 2/151، حكمت 468، حكمت 467، خطبه 192، خطبه 72، خطبه 86، خطبه 83، خطبه 3/151، خطبه 106
. سيماي جاهليّت در عصر بعثت خطبه 4/191
. ضرورت پاسداري از بعثت خطبه 192
. فضيلت بعثت نامه 6/17
. فعاليّت هاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در آغاز بعثت خطبه 2/104
. فلسفه بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/104، خطبه 41/1، خطبه 1/116، خطبه 4/133، خطبه 1/144، خطبه 1/158، خطبه 1/26-3، خطبه 3/33، خطبه 2 -1/59، خطبه 34 - 32/1، خطبه 10 - 4/2، خطبه 4/133، نامه 3، خطبه 1/144، خطبه 3 - 1/147، خطبه 178، خطبه 4/185، خطبه 72، نامه 1/62، خطبه 72، خطبه 83، خطبه 116، خطبه 147، نامه 62، خطبه 144، خطبه 1/147
. فلسفه بعثت انبياء و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم 84 - 83/91، خطبه 1/116
. فلسفه بعثت پيامبران 1/183، خطبه 144، خطبه 1
. فلسفه بعثت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 8/72، خطبه

3/83، خطبه 10 - 4/2، خطبه 3 - 1/26، خطبه 3/33، خطبه 23 - 1/89، خطبه 2 - 1/95، خطبه 1/104، خطبه 5 - 4/178
. وصف روزگاران بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 89
. ويژگي هاي بعثت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 1/161، خطبه 1/169، خطبه 1/173، خطبه 5 -4/178، خطبه 8 -7/185، خطبه 2/190، خطبه 3/195، خطبه 4/213، خطبه 1/196، خطبه 2- 1/231

پيامبر

. آينده نگري و علم غيب پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 9/164
. اخبار غيبي پيامبر خطبه 3/101
. ارزش پيامبر و قرآن خطبه 158
. ارزش سنت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه 153/33
. ارزش وجود پيامبر حكمت 88
. افشاي دشمني هاي قريش و استقامت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه 9
. اهلبيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و حيات علم خطبه 15/147
. بررسي تاريخ بعد از رحلت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 70
. بعثت پيامبر اسلام خطبه 3/94، خطبه 1/158، خطبه 72، خطبه 192
. بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و سختيهاي جاهليّت خطبه 198
. پارسائي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 109
. پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 7/106 - 41/1، خطبه 2 - 1/151
. پيامبر اسلام و دنيا خطبه 25/160 تا 35
. پيامبر بهترين اسوه خطبه 4/160
. پيامبر شناسي خطبه 41/1 تا 44، خطبه 4/2 تا 10، خطبه 1/89، خطبه 3 - 2/94، خطبه 2 - 1/95، خطبه 1/105، خطبه 7 - 6/106، خطبه 3/108، خطبه 36 - 3/109، خطبه 1/116، خطبه 195، خطبه 72، خطبه 160، خطبه 214
. پيامبر واجراي حدود الهي خطبه 4 - 3/127
. پيامبر و امامت امام علي عليه السلام خطبه 122/192
. پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و ترك دنياي حرام خطبه 29/160
. تاريخ سياسي پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 44 - 41/1
. جاهليّت پس از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/26، خطبه 4/56
. جهاد و پيكار رهائي بخش پيامبر خطبه 2/104
. حكومت سليمان پيامبر عليه السلام خطبه 19/182
. درد فراق پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/235 - 2/203
. در سوگ پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 197، خطبه 235
. در وصف پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 118/192 - 1/214
. دشمن ترين افراد با پيامبر عليه السلام حكمت 96
. دعا براي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 72، خطبه 106

. دعاهاي ارزشمند براي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 7/92 تا 9
. دنيا از ديدگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 35/109
. دوري از دين و سنت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4 -3/88
. راهنمايي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/169
. راه و رسم زندگي پيامبر اسلام خطبه 160
. ره آورد بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 98/192، خطبه 6/152 و 3/23، خطبه 4 - 3/151
. رهنمودها و تبليغات مداوم پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه3- 2/104
. سيماي شهيدان و ياران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4/116
. سيماي ياران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 135/192، خطبه 14/97
. شرافت خاندان پيامبر خطبه 2/96
. شفاعت خواهي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 8/72، خطبه 98/192 تا 120
. شكوه‌ها با پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 70
. شناخت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/105
. شناخت پيامبر اسلام خطبه 98/192 تا 102
. شناخت دشمنان اهلبيت پيامبر عليه السلام خطبه 4
. شناخت گروههاي مختلف عصر پيامبر خطبه 150
. شناساندن عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و امامان راستين خطبه 87
. شناسايي عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 5/94
. شهادت به پيامبري رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/35 تا 3
. صفات پيامبر خاتم صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 6/94
. ضرورت اطاعت از اهلبيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 12/97
. ضرورت رهبري پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه 43/31
. ضرورت شناخت خدا و پيامبر و ائمه عليهم السلام خطبه 18/190
. ضرورت شهادت دادن به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/195
. ضرورت صلوات بر پيامبر عليه السلام به هنگام دعا حكمت 361
. ضرورت عمل كردن به قرآن و سنت پيامبر خطبه 5/169
. ضرورت گرايش به سنت پيامبر خطبه 5/110
. ضرورت مناظره با روايات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه 1/77
. عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 15 14/87

. عزاي پيامبر و بي تابي‌ها حكمت 292
. عظمت اهلبيت پيامبر و امام زمان عليهم السلام خطبه 38/109
. عظمت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 36/160
. علل پيروزي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 231
. علل شايستگي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم براي درود خداوند خطبه 72
. علي عليه السلام اول مؤمن به پيامبر خطبه 133/192
. علي عليه السلام و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 120/192 تا 121
. عمق حزن و اندوه از دست دادن پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 1/235
. فضائل عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه 17
. فضايل اهلبيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 239، خطبه 7 - 6/100
. فضيلت اهلبيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و امام زمان (عج) خطبه 7 - 6/100
. فلسفه بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/147 تا 3، خطبه 1/104، خطبه 41/1، خطبه 1/116، خطبه 4/133، خطبه 1/144، خطبه 1/158، خطبه 32/1 تا 34 خطبه 1/26 تا 3، خطبه 3/33، خطبه 2 - 1/59، خطبه 4/2 تا 10، نامه 3، خطبه 178، خطبه 4/185، خطبه 72، نامه 1/62، خطبه 1
. كينه توزي هاي قريش با پيامبر نامه 1/9، نامه 3/36 تا 5، نامه 3 -2/61
. گواهي به يگانگي خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3/114
. گواهي درخت بر رسالت پيامبري صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 127/192
. مبارزات پيگير و مداوم پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم 1/116
. مسخ ارزش هاي اخلاقي پس از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2 - 1/32
. مشاهده پيامبر در رؤيا خطبه 70
. مشكلات سياسي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 2/194
. مصيبت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم حكمت 292
. مصيبت هاي پس از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 5 - 4/202
. منزلت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم 2/198 - 99 - 98/192، خطبه 1/173
. موفّقيّت هاي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4 - 3/127، خطبه 4/133، خطبه 5 - 4/108، خطبه 37 - 36 - 35/109، خطبه 1/116

. موفّقيّت هاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3/96
. نزديكترين افراد به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم حكمت 96
. نقش ايمان به خدا و پيامبر در پيروزي‌ها خطبه 1/56
. نقش پيامبر اسلام در رستگاري انسان خطبه 15 - 14/87
. نقش پيامبر اسلام در سازندگي انسان خطبه 6 - 5/86
. وصف اصحاب پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 97
. وصف پيامبر اسلام و اهلبيت عليهم السلام خطبه 94، خطبه 161
. وصف پيامبر عليه السلام و اهلبيت عليهم السلام خطبه 161
. وصف روزگاران بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 89
. وصف ياران جهادگر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 122
. ويژگي اهلبيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 2/154، خطبه 1/105
. ويژگي هاي اخلاقي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 6 - 5 - 4/72، خطبه 2/95، خطبه 3/100
. ويژگي هاي اخلاقي رواني پيامبر خطبه 36 - 35/109
. ويژگي هاي اخلاقي معنوي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 7 -6/94، خطبه 4 - 3/100
. ويژگي هاي اعتقادي معنوي اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 16 - 15/97
. ويژگي هاي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 6/72، خطبه 3/108، خطبه 6/106، خطبه 3/185، خطبه 41/1، خطبه 1/105، خطبه 1/116، خطبه 3/94، خطبه 2/96، خطبه 133، خطبه 2، خطبه 14/160، خطبه 1/173، خطبه 2/190، خطبه 37/192، خطبه 4/213، خطبه 1/214، خطبه 1، خطبه 96، خطبه 158، خطبه 5 -4/94، خطبه 2/100
. ويژگي هاي تبليغي آموزشي پيامبر خطبه 37/109
. ويژگي هاي سياسي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4 - 3 - 2/73
. ويژگي هاي علمي و اخلاقي اهلبيت عليهم السلام پيامبر خطبه 38/109
. هنر پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/72
. ياد آوري حوادث تلخ بعد از وفات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه 1/62
. ياد مبارزات دوران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در صفين خطبه 56

پیامبران

. اوصاف پیامبران خطبه 2/94، خطبه 1/144
. ایمان به رسالت پیامبران خطبه 3/20
. برخورد قاطع پیامبران با فاسدان خطبه 5/127 تا 7
. بعثت پیامبران و میثاق فطرت خطبه 35/1
. پیامبران و مشکلات فراوان خطبه 39/192
. تاریخ سیاسي انسان‌ها و پیامبران خطبه 34/1 تا 40
. خاندان پاك و بي نظیر پیامبران خطبه 3 - 2/94
. شناخت خدا و پیامبران خطبه 18/190
. داستان زندگي آغازین آدم علیه السلام و اعزام پیامبران علیهم السلام خطبه 91
. روشهاي تبلیغي پیامبران خطبه 2 - 1/144
. سیري در زندگي پیامبران خطبه 160
. شناخت پیامبران الهي خطبه 38/192، خطبه 16/160
. شناخت پیامبران حضرت موسي علیه السلام خطبه 5/4
. شناخت نزدیکترین افراد به پیامبران حکمت 96
. صفات پیامبران الهي خطبه 34/1
. ضرورت امامت پس از پیامبران الهي خطبه 1
. فلسفه اعزام پیامبران خطبه 3 - 2/182
. فلسفه بعثت پیامبران و رسول خدا صلي الله علیه وآله وسلم خطبه 84 -83/91، خطبه 1/116
. فلسفه بعثت پیامبران 1/183، خطبه 144، خطبه 1
. فلسفه ساده زیستي پیامبران خطبه 44/192 تا 52
. معیار خویشاوندي و دوستي با پیامبران حکمت 96
. معیار دوستي با پیامبران حکمت 96
. وصف پیامبران آسماني خطبه 94
. ویژگي هاي پیامبران خطبه 192، خطبه 144، خطبه 213

جاهل، جاهلي، جاهلان

. اخلاق متزلزل جاهل حكمت 70
. ارزش عالم و بي ارزشي جاهل خطبه 103
. اوصاف جاهل عالم نما خطبه 1/17
. ترك دوستي جاهل نامه 113/31
. روانشناسي جاهل حكمت 70
. روانشناسي جاهلان حكمت 363، حكمت 70
. روانشناسي مردم جاهل خطبه 3/17
. روش برخورد با جاهلان حكمت 206
. شناخت جاهل خطبه 6/103 تا 8
. شناخت ستمگران جاهلي خطبه 1/166
. شناخت ستمگران عصر جاهلي خطبه 169
. شناخت عاقل و جاهل حكمت 235
. شناخت جاهل خطبه 6/103
. جاهلان متظاهر به دين حكمت 405
. مذمّت جاهلان خطبه 3/17
. مسئوليّت هاي عالم و جاهل حكمت 478
. نشانه هاي جاهل خطبه 6/103
. نكوهش از ارزش هاي زشت جاهلي خطبه 7/108 تا 11
. نكوهش از سخن جاهلانه حكمت 471
. نكوهش جاهل عالم نماي خطبه 10/87
. نكوهش نزاع جاهلانه حكمت 10/31
. آتش عصبيّت هاي جاهلي خطبه 22/192
. تحولات اجتماعي عرب جاهلي خطبه 1/26 تا 3

. ترك دوستي جاهل نامه 113/31

جاهليّت

. بازگشت به جاهليت گذشته خطبه 3 - 2/105
. برّرسي جاهليّت قبل از اسلام خطبه 1/26
. معاويه و پدران منحرفش در جاهليت نامه 1/65
. بدبختي جاهليت عرب خطبه 1/89 تا 3
. بررسي جاهليت قبل از اسلام خطبه 1/26
. بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و سختيهاي جاهليّت خطبه 198
. تاريخ جاهليّت خطبه 196
. تاريخ جاهليت عرب خطبه 21/198
. تاريخ سياسي جاهليت پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/6، خطبه 12/2، خطبه 2/16، خطبه 4/56
. تاريخ سياسي جاهليت عرب خطبه 12/2
. جاهليت پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 12/2، خطبه 2/16، خطبه 4/56
. جاهليّت عرب در زمان بعثت خطبه 26
. جاهليت قبل از اسلام خطبه 42/1، خطبه 3/33
. جاهليت و حق ناشناسي مردم خطبه 35/1
. خطر جاهليت خطبه 32/192
. دانشمندان و عصر جاهليت خطبه 10/2
. دوران جاهليت انسان‌ها خطبه 35/1 تا 37
. دوران جاهليّت و نعمت بعثت خطبه 95
. سير ارتجاعي امت و جاهليت دوباره خطبه 8/150 تا 10
. شناخت جاهليّت عرب خطبه1، خطبه 3-1/14، خطبه 1/104، خطبه 3/151، خطبه 1/95
. شناخت عصر جاهليّت خطبه 42/1، خطبه 94، خطبه 95
. شناخت فرهنگ جاهليت خطبه 26
. عبرت آموزي از روزگار جاهليت خطبه 89
. عصر جاهليت خطبه 7/49 - 6/2، خطبه 42/1، خطبه 7/94
. مبارزه با آثار جاهليت خطبه 4/191
. معاويه عامل زنده شدن جاهليّت نامه 2 - 1/32

رسول خدا

. احترام به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/67
. ارزش هاي اخلاقي اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 14/97
. اقسام اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 210
. الگو بودن رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در زندگي بشر خطبه 14/160 تا 34
. ايثار گريهاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در جنگها نامه 5/9
. پيامدهاي ناگوار رحلت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 235
. تاريخ سياسي جاهليت پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/6
. جاهليّت پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/16، خطبه 4/56
. خبرهاي غيبي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 12 - 11/156
. در دامن رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 117/192
. دعا براي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 8 - 7/106
. دگرگوني ارزش‌ها پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 2/105
. راويان دروغ پرداز در زمان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2 - 1/210
. رسول خدا و اجراي حدود الهي خطبه 2/127 تا 5
. روابط خانوادگي امام با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 116/192
. روش تبليغي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2 - 1/231
. روش تربيت شدن امام در دامن رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 117/192
. روشن بودن راه سنت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و بدعتها خطبه 6/164
. روش هاي تبليغي و سياسي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/190، خطبه 3/195، خطبه 2 - 1/231
. ره آورد بعثت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 5/86، خطبه 4/191، خطبه 102-98/192، خطبه8/72، خطبه24-21/198
. رهنمودها و تبليغات مستمر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 2/104

. رهنمودهاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم 43/31
. زشتي سوء استفاده از همسر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 6 -5/172
. ساده زيستي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 31 - 27/160
. سفارش به اجراي سنت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نامه 1/23
. سوابق ننگين قريش در جنگ با رسول خدا نامه 5- 4 -3/36
. شرافت خاندان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/96، خطبه 3 - 1/161
. شكوه‌ها با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/202
. شكوه‌ها در غم رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 1/235
. شناخت گروه هاي مختلف عصر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 6/150
. شهادت به پيامبري رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 1/35
. شهدا و اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و بني هاشم نامه 9 -8/28
. شهداي اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نامه 8/28
. شيوه هاي تبليغاتي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/95
. شيوه دعا كردن براي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 7/106
. صبر ناممكن در عزاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم حكمت 292
. ضرورت بكارگيري سنت و احاديث رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نامه 77
. فضائل رسول خدا خطبه 197
. فعاليّتهاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در آغاز بعثت خطبه 2/104
. فلسفه بعثت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 8/72، خطبه 3/83، خطبه 10 - 4/2، خطبه 3 - 1/26، خطبه 3/33، خطبه 1/89، 23، خطبه 2 - 1/95، خطبه 1/104، خطبه 5 - 4/178
. كارگري و ساده زيستي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 27/160 تا 31
. مبارزات پي گير و مداوم رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/116
. محمد صلي الله عليه وآله وسلم رسول برگزيده خطبه 5 - 4/178
. معجزات رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 128/192 الي 134
. موفّقيّت هاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3/96، خطبه 2/100، خطبه 3/108، خطبه 36 - 35/109، خطبه 116، خطبه 5 -

2/107، خطبه 4/133، خطبه 4/161، خطبه 4/213
. موفّقيّت هاي رسول گرامي اسلام خطبه 3 - 2/161 خطبه 21/198 تا 24، خطبه 4/213
. ويژگي هاي اخلاقي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4/72 تا 6
. ويژگي هاي اخلاقي رواني رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 36 - 35/109
. ويژگي هاي اخلاقي معنوي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه7- 6/94
. ويژگي هاي بعثت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3 - 1/160، خطبه 1/169، خطبه 3 - 2/195، خطبه 4/213، خطبه 3 - 1/161، خطبه 1/173، خطبه 5 - 4/178، خطبه 8 - 7/185، خطبه 2/190، خطبه 3/195، خطبه 4/213، خطبه 1/196، خطبه 2 - 1/231
. ويژگي هاي تبليغي آموزشي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 37
. ويژگي هاي خاندان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/161 تا 3
. ويژگي هاي خويشاوندي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/105، خطبه 3/108
. دگرگوني ارزش‌ها پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3- 2/105
. ويژگي هاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4/18، خطبه 1/26، خطبه 8/72، خطبه 6/106، خطبه 1/108، خطبه 4/133، خطبه 4/178، خطبه 3 - 1/161، خطبه 7/185، خطبه 2/198 و 21، خطبه 2 - 1/214، خطبه 2/100، خطبه 1/105، خطبه 1/116، خطبه 1/158، خطبه 117 - 118/192، خطبه 35/109، خطبه 1/194، خطبه 2/194، خطبه 2/198، خطبه 1/231، غريب كلام 9، خطبه 5 - 3/94، خطبه 2/95، خطبه 2/96، خطبه 1/116، خطبه 3 - 1/160، خطبه 7/185
. ويژگي هاي سياسي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4 - 2/72
. ويژگي هاي شهادت به خدا و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/132

نبوّت

. جایگاه نبوّت و امامت خطبه 4/2
. فلسفه نبوت خطبه 81، خطبه 91، خطبه 83/91

محمّد

. اثر صلوات بر محمّد صلي الله عليه وآله وسلم حكمت 361
. شناخت مخالفان آل محمّد صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 12/2
. محمّد صلي الله عليه وآله وسلم رسول برگزيده خطبه 5 - 4/178

امام شناسي

امامان

. امامان معصوم عليهم السلام و قرآن خطبه 4/154
. توجّه دادن مردم به امامان معصوم عليهم السلام خطبه 7/105
. در انتظار حكومت امامان عليهم السلام بودن خطبه 6/152
. دوازده امام معصوم عليهم السلام از قريش و بني هاشمند خطبه 4/144
. روش تبليغي و سازندگي امامان معصوم صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/239 تا 3
. ره آورد حكومت امامان معصوم عليهم السلام (بازگشت امامت به جايگاه خويش) خطبه 6/152
. شرائط مهم و اساسي شناخت امامان عليهم السلام خطبه 4/189
. شناخت امامان عليهم السلام و حجت هاي الهي حكمت 14 - 11/147
. شناخت عظمت امامان عليهم السلام خطبه 4/189
. شناخت مشكل عظمت و ارزش امامان عليهم السلام خطبه 4/189
. ضرورت اطاعت از امامان معصوم عليهم السلام خطبه 12/97
. ضرورت پيروي از امامان دوازده گانه عليهم السلام خطبه 4/154، خطبه 13 - 12/97
. ضرورت شناخت خدا و پيامبر و امامان معصوم عليهم السلام خطبه 18/190
. عظمت امامان دوازده گانه عليهم السلام خطبه 7/152
. نقش امامان در اصلاح فرد جامعه خطبه 4/144
. ويژگي امامان معصوم شيعه عليهم السلام خطبه 4 - 3/144، خطبه 8 - 7/152، خطبه 4/154
. ويژگي هاي امامان معصوم عليهم السلام خطبه 12/2، خطبه 12/97 خطبه 12/93، خطبه 7 - 6/100، خطبه 5/116، خطبه 15/147، خطبه 8 - 7/152، خطبه 4 - 3/154، خطبه 4 - 3/144، خطبه 6/100

امامت

. ادعاهاي ديگران در امامت دروغين است خطبه 4 - 3/144
. امامت از انصار نيست خطبه 1/67
. ردِّ استدلال انصار و قريش نسبت به امامت در سقيفه خطبه 1/67
. شرائط امامت و رهبري خطبه 4/154
. شرائط و صفات امامت و رهبري خطبه 2/131 تا 7
. ضرورت امامت پس از پيامبران الهي خطبه 44/1
. ضرورت حفظ امامت خطبه 1/207
. معيار امامت حكمت 190
. وظائف امامت و رهبري خطبه 11 - 10/105، خطبه 4 - 3/131
. ويژگي‌ها و شرائط امامت خطبه 2 - 1/173، حكمت 110
. هجوم اصحاب جمل به مرز امامت الهي خطبه 5/137 و 6
. علل و عوامل غصب امامت خطبه 2/162

ائمّه

. دشمنان ائمه خطبه 1/4
. سيره ائمه و خدا شناسي خطبه 9/91
. شناخت ائمّه حق و پيروي از آنان خطبه 152، خطبه 156

امام علي

. آگاهي سياسي امام عليه السلام خطبه 5 - 4/122، خطبه 3 - 2/4، خطبه 2 - 1/192، خطبه 3 - 2/93، خطبه 4 - 2/137
. آگاهي سياسي امام در ماجراي جمل خطبه 4/148
. آگاهي سياسي امام و دشمن شناسي خطبه 2/137 تا4
. آمادگي امام علي عليه السلام براي مرگ و شهادت نامه 3/23
. آمادگي نظامي امام عليه السلام نامه 2 - 1/36
. آينده نگري امام درباره بني اميّه حكمت 464
. آينده نگري امام عليه السلام در جنگ نامه 10/10
. آينده نگري امام علي عليه السلام خطبه 1/92، خطبه 2 - 1/36
. آينده نگري سياسي امام عليه السلام خطبه 1/229
. آينده نگري و پيشگوئي امام علي عليه السلام خطبه 2/73
. آينده نگري هاي امام علي عليه السلام خطبه 2 - 1/36، خطبه 72، خطبه 92، خطبه 106، خطبه 73، حكمت 209
. خبر از حكومت امام زمان (عج) خطبه 4/138، خطبه 5 -3/150
. اتمام حجّت هاي امام عليه السلام در آغاز بيعت خطبه 1/229
. اتمام حجت هاي امام علي عليه السلام راجع به حكومت خطبه 1/92، خطبه 1/229
. اثبات بي گناهي امام علي عليه السلام در رابطه با قتل عثمان نامه 3 -2/6
. احساس مسئوليت امام عليه السلام خطبه 16/3، خطبه 8/27
. اخبار غيبي امام عليه السلام خطبه 4/101، خطبه 9/108 تا 11
. اخبار غيبي امام نسبت به ره آورد شوم شورا خطبه 2/139
. اخلاق سياسي امام عليه السلام خطبه 74، خطبه 1/84 تا 3، خطبه 9، خطبه 2/70
. اخلاق سياسي امام عليه السلام در برخورد با دشمن خطبه 2 -1/10
. استقامت امام عليه السلام در مبارزه با باطل خطبه 2 - 1/55
. اصول سياست توحيدي امام عليه السلام خطبه 1/200
. اصول گرائي امام عليه السلام در حكميّت خطبه 9/127
. اصول گرائي امام علي عليه السلام خطبه 61، خطبه 4/69
. اصول گرائي امام علي عليه السلام در حكميت خطبه 9/127 تا 11
. اصول گرائي امام عليه السلام و امتياز ندادن به فرصت طلبان خطبه 4/69
. اضطراب و دودلي عثمان نسبت به امام خطبه 1/240

. اطاعت از رهبري امام عليه السلام خطبه 26/182
. اطلاعات حساب شده امام علي عليه السلام از كارگزاران حكومتي نامه 2 - 1/40
. اعتراضات جاهلانه روز شورا و پاسخ ارزنده امام عليه السلام خطبه 3 - 2/172
. اعتراض سران جمل به حكومت عادلانه امام عليه السلام خطبه 6/205
. اعتقاد و يقين امام علي عليه السلام خطبه 5/4
. اعلان اصول سياست اجتماعي توحيدي امام عليه السلام خطبه 3/37
. افراط و تفريط در رابطه با امام ممنوع حكمت 117
. افشاگري امام علي عليه السلام قبل از پذيرش حكميّت خطبه 3/35
. افشاگري امام علي عليه السلام قبل از پيدايش ماجراي خوارج خطبه 1/36 و 2
. افشاگري امام عليه السلام قبل از پذيرش حكميّت خطبه 4 - 3/35
. افشاگري امام عليه السلام قبل از پيدايش ماجراي خوارج خطبه 1/36
. افشاگري هاي امام عليه السلام خطبه 5 - 4 - 2 - 1/122
. امام استدلال كننده روز قيامت خطبه 14/176
. امام تنها مدافع مظلومان خطبه 2/136
. امام عليه السلام تنها مدافع مظلومين خطبه 2/136
. امام شناسي خطبه 10/2 تا 14، خطبه 16/3، خطبه 1/4، خطبه 3/5، خطبه 6/152، خطبه 2/136، خطبه 2 - 1/10، خطبه 4/16، خطبه 6 - 1/22، خطبه 2 - 1/24، خطبه 3/27، خطبه 1 - 3/37، خطبه 1/67، خطبه 4 - 3/71، خطبه 17/87 تا 19، خطبه 4/104، خطبه 9/108 تا 17، خطبه 109، خطبه 116، خطبه 2/136، خطبه 4 - 3/144، خطبه 6/152، حكمت 109، حكمت 111، خطبه 4/5، خطبه 6/22، خطبه 2 - 1/24.
. امام شناسي و ويژگي هاي سياسي اخلاقي امام علي عليه السلام خطبه 4/26
. امام شناسي (ويژگي هاي امام علي عليه السلام) خطبه 2 - 1/10، خطبه 1/37، خطبه 4 - 3/71، خطبه 74، خطبه 17/87 تا 19، خطبه 1/92 تا 3، خطبه 12 - 11/97
. امام علي عليه السلام اول كسي كه به خدا و رسول خدا ايمان آورد خطبه 1 - 4/37
. امام علي عليه السلام چراغ روشن تاريكيها خطبه 8/187
. امام علي عليه السلام درب علم پيامبر خطبه 3/154
. امام علي عليه السلام در همه فضائل پيشرو بود خطبه 2 - 1/37
. امام علي عليه السلام دست پرورده خداست نامه 11/28
. امام علي عليه السلام شاهد اعمال بندگان خطبه 14/176

. امام علي عليه السلام و پيراهن وصله زدن خطبه 37 - 36/160
. امام علي عليه السلام و ترك دنيا حكمت 236، حكمت 77
. امام علي عليه السلام و ترك دنياي حرام حكمت 77
. امام عليه السلام علي و حقوق حيوانات نامه 25، خطبه 5/167
. امام علي عليه السلام و دنيا خطبه 3/128، نامه 21/45 تا 29، حكمت 77، خطبه 21/45 تا 29
. امام علي عليه السلام هدايت كننده و هشدار دهنده خلفاء نامه 19/28
. امام لايق ترين كانديد حكومت خطبه 74
. امام و الگوي ساده زيستي نامه 45
. امام عليه السلام و پرهيز از ستمكاري خطبه 224
. امام عليه السلام و خواسته هاي دروغين معاويه نامه 17
. امام عليه السلام و دنياي حرام حكمت 236
. امام و دنياي دنيا پرستان نامه 45
. امام و فرشتگان در مراسم تدفين پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4/197
. امام و راه هاي اداره صحيح ملت اسلامي خطبه 159، نامه 53
. امام و شناساندن اسلام حكمت 125
. امام عليه السلام و شناساندن ناكثين (اصحاب جمل) خطبه 1/137 - 2/22
. امام عليه السلام و ضرورت گرفتن حق حكمت 22
. امام عليه السلام و فضيلت بعثت و نبوت نامه 6/17
. امام عليه السلام و قرآن خطبه 1/125
. امام عليه السلام و مخالفان شايعه پرداز خطبه 3/5
. امام عليه السلام و مسائل اقتصادي نامه 5/24
. امام عليه السلام و معرفي اسلام حكمت 125
. امام عليه السلام و نفي رشوه خواري خطبه 9/224
. امام عليه السلام و نفي هرگونه رشوه خواري خطبه 9/224
. امام عليه السلام و وحدت اجتماعي خطبه 8/127
. امام عليه السلام و وعده هاي نصرت الهي خطبه 1/174
. اندوه امام عليه السلام در شهادت حضرت فاطمه عليها السلام خطبه 1/202
. انزوا و مظلوميّت امام خطبه 4/105
. اهداف امام علي عليه السلام در حكومت بر مردم خطبه 2-1/33
. اهداف امام علي عليه السلام در وصيت اقتصادي نامه 1/24
. اهداف حكومت امام عليه السلام خطبه 131، خطبه 2/131
. اهداف سياسي عقيدتي امام عليه السلام خطبه 1/136

. اهداف مادّي دروغين مردم نسبت به امام عليه السلام خطبه 1/136
. ايمان امام عليه السلام حكمت 184
. ايمان امام عليه السلام نسبت به قانون خطبه 62
. ايمان و يقين امام عليه السلام خطبه 6/22، خطبه 4 - 3/71، خطبه 12 - 11/97
. برتري امام بر ديگران خطبه 2/118، خطبه 74
. برتري و افضليت امام علي عليه السلام از ديگران خطبه 74
. برخورد اخلاقي امام با دشمنان نامه 5/28
. برخورد قاطع امام با توطئه هاي ناكثين خطبه 4 -2/137
. برخوردهاي قاطع امام با دنيا و جلوه هاي آن خطبه 3/128
. بصره از ديدگاه امام عليه السلام نامه 1/18
. كشاندن امام علي عليه السلام براي بيعت نامه 20/28
. بيعت بي نظير مردم با امام عليه السلام خطبه 5/137، خطبه 7 -3/205
. بيعت حساب شده مردم با امام عليه السلام خطبه 1/136
. بينش سياسي امام عليه السلام خطبه 2/4
. پاسخ دندان شكن امام عليه السلام به معاويه نامه 4 - 1/6
. پاسخ مثبت دادن امام علي عليه السلام به صلح طلبي نامه 6 - 5/58
. پندهاي جاودانه امام عليه السلام خطبه 2/149
. پيامبر و اعلان امامت علي عليه السلام خطبه 124/192
. پيشرو بودن امام عليه السلام در فضائل خطبه 2 - 1/37
. پيشگوئي امام عليه السلام نسبت به حوادث مهمّ بصره خطبه 1/128
. پيشگوئيهاي امام عليه السلام از آينده حكمت 468
. تاريخ سياسي انتخاب با امام عليه السلام خطبه 2 - 1/54
. تأثير شگفت انگيز امام عليه السلام در دشمن خطبه 2 - 1/122
. تبيين ماجراي غم انگيز بردن امام عليه السلام بطرف مسجد نامه 20/28
. تربيت سياسي امام علي عليه السلام خطبه 8 - 7/180، خطبه 115/192
. تسليم بودن در برابر خواسته هاي الهي خطبه 62
. تسليم ناپذيري امام در برابر دشمن نامه 6 - 5/36
. تسليم و رضا در برابر خدا خطبه 4 - 3/37
. قانوني و شرعي بودن بيعت مردم با امام عليه السلام نامه 1/6
. تشريح ماجراي بيعت با امام علي عليه السلام نامه 4/1
. تشريح ويژگي هاي بيعت مردم با امام علي عليه السلام نامه 3/7
. تعهّد اخلاقي امام عليه السلام خطبه 1/16
. تنهائي و مظلوميّت امام عليه السلام خطبه 2/131
. توجه فراوان امام عليه السلام به وحدت اسلامي نامه 3 - 2/78

. حد و مرز صبر و سكوت امام علي عليه السلام خطبه 74
. حقّانيّت امام عليه السلام در خلافت نامه 18 - 17/28
. حق گرائي امام عليه السلام خطبه 2/136
. حقوق مردم بر امام عليه السلام خطبه 5/169
. حوادث بعد از بيعت با امام عليه السلام نامه 5/1
. خبر از جنگ و كشتار امّت اسلامي خطبه 2/138
. خبرهاي امام علي عليه السلام از شهادت و حوادث آينده خطبه 4/100
. خبرهاي غيبي امام عليه السلام از آينده خطبه 1/187، خطبه 93
. خصوصيّات و ويژگي هاي ياران امام عليه السلام 30/182
. خطر احزاب مخالف امام عليه السلام خطبه 5 - 4/169
. خطر اهداف احزاب مخالف امام عليه السلام خطبه 5 - 4/169
. دخالت نداشتن امام علي عليه السلام در قتل عثمان خطبه 1/30
. دعا و نيايش روزانه امام عليه السلام خطبه 1/205 تا 6
. دعاي امام علي عليه السلام قبل از سفر جنگ خطبه 2 - 1/46
. دعوت مداوم امام عليه السلام براي جهاد با دشمن خطبه 3/27
. دفاع امام عليه السلام از عثمان خطبه 1/240
. دفاعيات امام عليه السلام براي تهمت خطبه 1/75
. امام علي عليه السلام و انتخاب كارگزاران لايق نامه 2 -1/34، نامه 2/42
. راه هاي استفاده از امام عليه السلام خطبه 8 - 1/187
. روابط خانوادگي امام عليه السلام با پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 115/192 تا 117
. روابط سياسي امام عليه السلام با خلفاء گذشته نامه 19/28
. روانشناسي مردم زمان امام عليه السلام خطبه 1/233
. روح اميدواري امام عليه السلام 101/91
. روش برخورد و نصيحت امام علي عليه السلام با مخالفان خطبه 2/101
. روش برخورد امام عليه السلام با معاويه نامه 1/75
. روش برخورد امام علي عليه السلام با بني اميّه خطبه 1/75
. روش برخورد با امام عليه السلام خطبه 2/127
. روش تربيت شدن امام در دامن رسول خدا خطبه 117/192
. روش حكومتي امام علي عليه السلام خطبه 3/16، خطبه 159
. روشهاي امام عليه السلام قبل از آغاز جنگ خطبه 1/55
. روشهاي حكومتي امام علي عليه السلام خطبه 1/159، نامه 53
. ره آورد اطاعت از امام معصوم عليه السلام خطبه 1/156، خطبه 2/25، نامه 7/65
. ره آورد شناخت و انكار امام خطبه 7/152

. رهنمود امام به ابن عباس براي مباحثه با خوارج نامه 77
. رهنمودهاي اقتصادي امام عليه السلام نامه 24
. رهنمودهاي عمومي امام عليه السلام نامه 47
. ساده زيستي امام علي عليه السلام خطبه 36/160، نامه 5/45 تا17
13-
. سبقت گرفتن امام عليه السلام در تمام اعمال پسنديده خطبه 6/175
. سخنان غمبار امام علي عليه السلام در فراق پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/235
. سعي امام عليه السلام هدايت اصحاب جمل خطبه 7/137
. سفارش به اطاعت از امام علي عليه السلام حكمت 5 - 4/63
. سفارش هاي اخلاقي امام عليه السلام خطبه 15/190 تا 17
. سوابق اخلاقي امام عليه السلام خطبه 1/139
. سوابق اسلام و ايمان امام علي عليه السلام خطبه 4 - 3/71
. سوابق امام عليه السلام در اسلام و جهاد نامه 8 - 7/17
. سوابق ايمان و معنويات امام علي عليه السلام خطبه 4/131، خطبه 121/192، نامه 5 - 4/17
. سوابق خاندان امام علي عليه السلام در اسلام نامه 15 -13-10-9/28
. سوابق درخشان امام علي عليه السلام خطبه 2 - 1/37
. سوابق شجاعت و مبارزاتي امام علي عليه السلام نامه 9 - 8/10
. سوابق مبارزاتي امام عليه السلام خطبه 115/192، خطبه 2 -1/197، خطبه 16/27، خطبه 1/58، نامه 10، نامه 28/28 تا 32، حكمت 6 - 5/64، خطبه 2 - 1/58، خطبه 1/75
. سوابق مبارزاتي امام علي عليه السلام در جنگهاي صدر اسلام نامه 7 - 6/64
. سوابق مبارزاتي و معنوي امام عليه السلام خطبه 1/75، خطبه 9 - 8/122
. سوابق معنوي امام علي عليه السلام با رسول خدا نامه 19/45
. سوابق ننگين قريش در غصب خلافت امام علي عليه السلام نامه 3/36 تا 5
. سوابق و ويژگي هاي خاندان امام علي عليه السلام نامه 4 - 3/17
. سوابق و ويژگي هاي معنوي امام علي عليه السلام نامه 6/17
. سوگند امام حكمت 277
. سهم دختران امام علي عليه السلام در اموال نامه 4/24
. سهم همسران امام علي عليه السلام در اموال نامه 7 - 6/24
. سياست اقتصادي امام عليه السلام خطبه 1/126
. سياست توحيدي امام عليه السلام خطبه 1/200، خطبه 1/3، خطبه 1/5،

خطبه 1/6، خطبه 126، نامه 29
. سياستهاي امام در برابر قدرتمندان خطبه 3/37
. سياستهاي امام علي عليه السلام قبل از جنگ خطبه 2/48
. سياستهاي توحيدي امام عليه السلام نامه 4/29، خطبه 4/26
. سياستهاي حكومتي امام علي عليه السلام حكمت 202
. شجاعت بي نظير امام عليه السلام در نبرد با دشمن خطبه 1/174
. شجاعت و جسارت خدا گونه امام علي عليه السلام نامه 20 - 19/45
. شجاعت و دشمن شناسي امام عليه السلام نامه 62
. شدت علاقه ياوران امام علي عليه السلام حكمت 45
. شركت همه اقشار مردم در بيعت با امام خطبه 2/229
. شكوه امام عليه السلام از قريش خطبه 1/217
. شكوه و رنج هاي امام علي عليه السلام از امت خطبه 1/70، خطبه 214
. شكوه و رنج هاي امام علي عليه السلام از مردم كوفه خطبه 1/71
. شكوه‌ها و درد دلهاي امام عليه السلام خطبه 13/27 تا 15
. شكوه هاي امام عليه السلام خطبه 1/212، خطبه 10/17
. شكوه هاي امام عليه السلام از سستي ياران حكمت 261
. شكوه هاي امام عليه السلام به پيشگاه خدا خطبه 6/137
. شكوه هاي امام درباره ظلم و جنايات قريش خطبه 4/172
. شناخت امام علي عليه السلام از مردم شام و كوفه نامه 3/17
. شناخت امام عليه السلام و نام مستضعف خطبه 3/189
. شناخت دقيق امام عليه السلام از دشمن خطبه 1/138 تا 3
. شناخت دوستان و دشمنان امام عليه السلام حكمت 45
. شناخت كيفيت شركت مردم در انتخاب هاي امام و رهبر خطبه 3 - 2/173
. شناخت گروه هاي سياسي مخالف امام عليه السلام خطبه 113/192
. شناخت مرگ از ديدگاه امام عليه السلام خطبه 1/149
. شناخت ويژگي هاي امام علي عليه السلام خطبه 9
. شهادت طلبي اصحاب امام عليه السلام نامه 3/28
. شهادت طلبي امام عليه السلام خطبه 13 - 12/16، خطبه 4/171، خطبه 3/123، خطبه 3/5، خطبه 62، نامه 4 - 3/35، خطبه 2 - 1/55
. شيوه مناظره امام عليه السلام با دشمن نامه 4/6
. صبر و استقامت امام عليه السلام خطبه 2/217
. صبر و بردباري بي نظير امام در حفظ اسلام خطبه 2-4/217
. صبر و تحمّل بي نظير امام عليه السلام در تداوم مبارزات خطبه 4/26
. صبر و جدّيت امام عليه السلام و اصحاب پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/56 و 4

. ضرورت اطاعت از امام خطبه 4 - 1/154، خطبه 10/66، خطبه 5/173
. ضرورت اطاعت از امام عليه السلام و حكومت اسلامي خطبه 5/169
. ضرورت توجه به مسئوليّتهاي اجتماعي امام خطبه 2/211
. ضرورت شناخت امام عليه السلام خطبه 3/189 تا5
. ضرورت شنوائي و اطاعت از امام عليه السلام خطبه 6/89
. ضرورت مشورت با امام علي عليه السلام حكمت 321
. عدالت اقتصادي امام عليه السلام خطبه 1/126
. عدالت امام عليه السلام و عدم پذيرش مردم نامه 4 - 2/70
. علّت سكوت امام عليه السلام و كنار گيري از خلافت خطبه 1/37
. علل پذيرش حكومت توسط امام علي عليه السلام خطبه 54
. علل پذيرش و اهداف حكومت امام علي عليه السلام خطبه 1/136
. علل پيروزي امام عليه السلام در ميدانهاي جنگ حكمت 318
. علل سقوط و شكست اصحاب امام عليه السلام خطبه 10 - 9/133
. علل سكوت امام علي عليه السلام خطبه 74
. علل سكوت و عذرخواهي امام علي عليه السلام خطبه 3 - 2/92
. علل شكوه هاي امام عليه السلام از قريش خطبه 4/172
. علل عدم آمادگي براي پذيرش عدالت اجتماعي امام علي عليه السلام خطبه 1/92
. علل غلبه امام علي عليه السلام بر دلاوران و شجاعان حكمت 318
. علل كناره گيري امام عليه السلام از خلافت خطبه 1/92
. علل مظلوميت امام علي عليه السلام خطبه 2/6، خطبه 2/36
. علل مظلوميت و تنهائي امام علي عليه السلام خطبه 16 - 9/27
. علل نكوهش امام عليه السلام از كوفيان حكمت 261
. علل نگراني امام عليه السلام نسبت به آخرت حكمت 77
. علل وحدت احزاب مخالف امام عليه السلام خطبه 5 - 4/169
. علم امام عليه السلام به تحوّلات سياسي آينده خطبه 11/103
. علم امام عليه السلام به مسخ ارزش‌ها حكمت 102
. علم غيب امام عليه السلام به همه حوادث فرد و جامعه خطبه 4-3/175
. علم غيب امام عليه السلام در رابطه با آينده مروان خطبه 1/73
. علم غيب امام علي عليه السلام خطبه 6/116
. علم غيب امام علي عليه السلام به نهان‌ها خطبه 3 - 2/93
. علوم بي پايان امام عليه السلام خطبه 4/175
. علي عليه السلام و رهايي امت خطبه 159
. غربت امام علي عليه السلام حكمت 261
. فضائل امام علي عليه السلام خطبه 54، خطبه 55، خطبه 1/57، خطبه 3/69

. فضائل بي نظير امام علي عليه السلام خطبه 1/75
. فضائل و مناقب نا گفته امام علي عليه السلام نامه 11 - 10/28
. فلسفه سكوت امام علي عليه السلام خطبه 1/5
. قاطعيّت امام عليه السلام در نبرد با منحرفان خطبه 113/192
. قاطعيت امام علي با ستمگران خطبه 2/136
. قاطعيت امام علي عليه السلام در مبارزه حكمت 369، نامه 8
. قاطعيت امام عليه السلام در مبارزه با احزاب منحرف خطبه 2/75
. قاطعيت امام عليه السلام در مبارزه با باطل خطبه 4/33، خطبه 4/104
. قريش و مظلوميت امام علي عليه السلام نامه 1/9
. خبر از كيفيت قيام امام زمان عليه السلام غريب كلام 1
. كينه توزي هاي قريش نسبت به امام علي عليه السلام نامه 5 -4 -3/36
. لياقت و حقانيت امام علي عليه السلام خطبه 6 - 5/197
. لياقت و كارداني امام در مديريت سياسي خطبه 6/162
. لياقت و مديريت امام براي رهبري خطبه 3/69
. ماجراي سياسي امام با عثمان نامه 22/28
. مال پرستي علل دوري مردم از امام علي عليه السلام حكمت 316
. مديريت اقتصادي امام عليه السلام نامه 1/43
. مديريت سياسي امام عليه السلام نامه 1/42، نامه 1/44، نامه 1/45
. مديريت سياسي در رهنمودهاي امام عليه السلام نامه 1/18
. مسئوليّت پذيري امام عليه السلام خطبه 16/3
. مسئوليّتهاي امام عليه السلام 3 - 2/119
. امام علي عليه السلام و كارگزاران حكومتي نامه 4/18
. مشروعيت حكومت امام عليه السلام نامه 6
. مشكلات سياسي امام در قصاص كردن قاتلان عثمان خطبه 1/168
. مظلوميت امام علي عليه السلام خطبه 8/149، خطبه 1/172، خطبه 2/217، نامه 2 - 1/121 - 3/27، خطبه 2 - 1/127، خطبه 6 - 1/137، خطبه 3/205 تا 7، خطبه 77، حكمت 261، خطبه 2/6، خطبه 3/26، خطبه 14/93، خطبه 4/29، خطبه 2/57، خطبه 8/27 تا 16، خطبه 14/116، خطبه 2 -1/121، خطبه 70، نامه 9/10، نامه 21 - 20/28، نامه 5 - 4/36، نامه 7/45، حكمت 111، نامه 7/9، نامه 9/10، خطبه 1/127،، حكمت 112
. مظلوميّت امام عليه السلام در خلافت نامه 62
. مظلوميت امام علي عليه السلام در نافرماني مردم حكمت 1/57
. مظلوميت امام علي عليه السلام و ستمكاري قريش خطبه 5/33
. مظلوميت امام علي عليه السلام و شيعيان او حكمت 111
. مظلوميت سياسي امام عليه السلام خطبه 2/208

. مواضع امام عليه السلام پس از جنگ با مردم بصره نامه 1/29
. موضعگيري امام در برابر قريش خطبه 1/217
. موفقيّت هاي امام در مبارزه با احزاب مخالف خطبه 113/192
. موفقيت هاي امام علي عليه السلام خطبه 1/156، خطبه 26 - 25/182، خطبه 14 - 13/193
. نافرماني مردم كوفه از امام عليه السلام خطبه 3 - 2/121
. نافرماني و سرپيچي از فرامين امام علي عليه السلام خطبه 6 - 4/29
. نصيحت حكيمانه امام عليه السلام به عثمان خطبه 1/164 تا 12
. نقش امام عليه السلام در تربيت و آموزش مردم خطبه 7/180
. نقش امام علي عليه السلام در تحولات مسلمين خطبه 2 - 1/4
. نقش سران جمل در بيعت مردم با امام عليه السلام خطبه 7 - 3/205
. نقش ياران در پيروزي امام عليه السلام خطبه 1/118
. نكوهش از خيانت در امانت خطبه 3 - 1/35
. نكوهش امام از مردم كوفه نامه 2/35
. نكوهش امام از مرگ طبيعي خطبه 3/123
. نيايش امام علي عليه السلام خطبه 2 - 1/78، خطبه 91
. نيايش هاي عارفانه امام علي عليه السلام خطبه 100/91
. واكنش امام علي عليه السلام در برابر تهديد به ترور خطبه 62
. وصيّت هاي اخلاقي امام عليه السلام خطبه 5/149 تا 7
. وصيّت هاي اعتقادي امام عليه السلام خطبه 4 - 2/149
. وصيّت هاي اقتصادي امام عليه السلام نامه 2/24
. وصيّت هاي امام عليه السلام نامه 1/23
. وصيّت هاي امام علي عليه السلام خطبه 1/149
. ويژگي خطابه و سخنوري امام علي عليه السلام خطبه 1/223
. ويژگي و حقّانيت امام عليه السلام خطبه 3 - 2/172
. ويژگي‌ها و حقّانيت امام عليه السلام خطبه 3 - 2/172
. ويژگي‌ها و سوابق مبارزاتي امام عليه السلام خطبه 9 - 8/122
. ويژگي‌ها و سوابق معنوي امام عليه السلام خطبه 1/139، خطبه 2/75
. ويژگي‌ها و فضائل امام علي عليه السلام خطبه 1/37
. ويژگي هاي اخلاقي امام عليه السلام خطبه 4/16
. ويژگي هاي اخلاقي و سياسي امام عليه السلام خطبه 4/104
. ويژگي هاي اعتقادي امام عليه السلام حكمت 184، حكمت 185
. ويژگي هاي امام عليه السلام خطبه 4/189، خطبه 112/192، خطبه 1/197، خطبه 1/200، خطبه 2/202، خطبه 1/232، حكمت 272، حكمت 322، حكمت 369، خطبه 3/224، نامه 7/10 نامه 27/27، نامه 1/33، نامه 4/35، نامه 3/48، نامه 4/62، نامه 2/78، حكمت 111، حكمت 185،

حکمت 22، خطبه 4 - 3/119، خطبه 9 - 6/128، خطبه 1/156، خطبه 3/175، خطبه 5/189، خطبه 125/192، خطبه 1/197 تا 3، خطبه 236، خطبه 1/4، خطبه 1/58، خطبه 3/71، خطبه 1/159، خطبه 1/168، خطبه 1/174، خطبه 1/182، خطبه 1/137، خطبه 1/139، خطبه 2/57، خطبه 12 - 1/58، خطبه 5 - 2/4، خطبه 6/22، خطبه 2 - 1/24، خطبه 1/6، خطبه 4 - 1/16، خطبه 4/33، خطبه 2 - 1/155، خطبه 4 - 3/71، خطبه 1/74، خطبه 17 - 11/87، خطبه 3/93، خطبه 4 - 3/119، خطبه 9 - 6/1289، خطبه 1/156، خطبه 3/175، خطبه 5/89، خطبه 135/192، خطبه 1/197 تا 3، نامه 16/28، خطبه 3/101، خطبه 4/131، خطبه 3/100، خطبه 11/97
. ويژگي هاي امام در اجراي عدالت اقتصادي خطبه 9/224
. ويژگي هاي امام علي عليه السلام در رابطه با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نامه 17 - 16/28
. ويژگي هاي امام علي عليه السلام و اهلبيت عليهم السلام خطبه 2/162
. ويژگي هاي امام و اهلبيت عليهم السلام نامه 1/64
. ويژگي هاي امام و اهلبيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/162
. ويژگي هاي اهلبيت عليهم السلام و امام عليه السلام نامه 7/28
. ويژگي هاي بني هاشم و خاندان امام عليه السلام حكمت 120
. ويژگي هاي بيعت با امام علي عليه السلام خطبه 1/136
. ويژگي هاي بيعت عمومي مردم با امام عليه السلام نامه 4/1
. ويژگي بيعت مردم با امام علي عليه السلام نامه 1/54،خطبه 1/136، خطبه 1/229
. ويژگي هاي حملات نظامي امام عليه السلام خطبه 5 - 4/119
. ويژگي هاي سياسي امام خطبه 2/57
. ويژگي هاي عقيدتي و معنوي امام عليه السلام خطبه 13 - 12/97، خطبه 2 - 1/58
. ويژگي هاي علمي امام عليه السلام خطبه 6/128 تا 9، خطبه 5/189
. ويژگي هاي علمي، معنوي امام عليه السلام خطبه 1/120، خطبه 9 - 6/128، خطبه 5/189
. ويژگي هاي علمي و سياسي امام علي عليه السلام خطبه 12/93
. ويژگي هاي حملات نظامي امام عليه السلام خطبه 6 - 5/119
. ويژگي هاي مديريتي امام علي عليه السلام خطبه 1/74، خطبه 89
. ويژگي هاي معنوي امام علي عليه السلام حكمت 184، خطبه 1/22، خطبه 2/57
. ويژگي هاي معنوي و رزمي امام علي عليه السلام نامه 8 - 7/62
. ويژگي هاي نظامي و اخلاقي امام علي عليه السلام خطبه 4/33

. هجرت بدون شناخت امام عليه السلام خطبه 3/189
. هجوم بي سابقه مردم براي بيعت با امام علي عليه السلام نامه 4/62، خطبه 1/56
. هجوم و يورش مردم براي بيعت با امام خطبه 1/229
. هدفداري امام در پذيرش خلافت خطبه 3/131
. هدفداري امام در حكومت نامه 27/28
. هدفداري امام در وصيّت اقتصادي نامه 1/24
. هدفداري امام علي عليه السلام در صلح و جنگ خطبه 2 - 1/55
. هشدارهاي اخلاقي امام به معاويه نامه 8 - 6/28
. همراهي و هماهنگي امام عليه السلام با پيامبر خطبه 236
. يكي از دعاهاي امام خطبه 1/227
. سوابق درخشان شجاعت و فضائل امام عليه السلام خطبه 115/192
. آمادگي رزمي امام عليه السلام نامه 36
. تلاش امام در تحقّق وحدت نامه 78
. شناخت دشمنان امام علي عليه السلام خطبه 1/135
. غصب خلافت و علل شكيبائي امام عليه السلام خطبه 3/3
. عشق تحمل ناشدني امام علي عليه السلام حكمت 111
. سياست اقتصادي امام عليه السلام خطبه 15

امام حسن و امام حسين

. ويژگي هاي مبارزاتي امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام خطبه 1/207
. اثبات امامت امام حسن و امام حسين عليهما السلام خطبه 1/207
. شجاعت و خط شكني امام حسن وامام حسين عليهما السلام خطبه 1/207
. فضائل و ارزش هاي امام حسن و امام حسين عليه السلام خطبه 1/207

امام زمان

. آينده روشن در حكومت امام زمان عليه السلام خطبه 10 - 6/150
. اصول گرائي امام زمان عليه السلام خطبه 1/138
. اشاره به ظهور امام زمان عليه السلام غريب كلام 1
. امام زمان عليه السلام و آينده روشن خطبه 1/138
. امام زمان عليه السلام و استقرار حكومت عدل اسلامي خطبه 3/138
. امام زمان عليه السلام و اصالت دادن به قرآن خطبه 1/138
. امام زمان عليه السلام و اميدواري به آينده خطبه 3/150
. امام زمان عليه السلام و دست يابي به سرمايه هاي مخفي زمين خطبه 3/138
. امام زمان عليه السلام و زنده كردن اسلام خطبه 24 - 23/182
. امام زمان عليه السلام و زنده كردن قرآن و سنت فراموش شده پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 3/138
. امام زمان عليه السلام و فتح و كشورها و شكست قدرتها خطبه 3/138
. امام زمان عليه السلام و قرآن خطبه 1/138
. امام زمان عليه السلام و مجازات فاسدان خطبه 3/138
. امام زمان عليه السلام و هدايت الهي خطبه 1/138
. تداوم امامت تا ظهور امام زمان عليه السلام خطبه 6/100
. جنگ و مبارزه بي امام زمان عليه السلام با منحرفان خطبه 113/192
. حكومت امام زمان عليه السلام غريب كلام 1
. خبر از غيبت امام زمان عليه السلام خطبه 4/150
. دوران پيروزي امام زمان عليه السلام حكمت 209
. روش حكومتي امام زمان عليه السلام خطبه 1/150
. روش زندگي در دوران غيبت امام زمان (عج) خطبه 5/100
. ره آورد حكومت امام زمان عليه السلام خطبه 2/150
. زشتي مخالفت با امام زمان عليه السلام نامه 3/7
. سيماي امام زمان عليه السلام حكمت 147، خطبه 23/182
. سيماي ياران امام زمان عليه السلام خطبه 150
. شناخت آخرالزمان و غيبت امام زمان عليه السلام خطبه 24 - 23/182
. شناخت ياران امام زمان عليه السلام خطبه 1/187
. وصف امام زمان عليه السلام خطبه 25/182
. ويژگي هاي امام زمان عليه السلام خطبه 3/150
. ويژگي هاي حكومت امام زمان (عج) خطبه 1/138، خطبه 10
. ويژگي هاي قيام و حكومت امام زمان عليه السلام خطبه 5 - 4/150،

خطبه 4/100
. یاد شیرین امام زمان علیه السلام در آینده خطبه 1/187

امام مهدي

. ره آورد حکومت حضرت مهدي (عج) خطبه 150
. وصف حضرت مهدي (عج) خطبه 182
. آينده بشريت و ظهور حضرت مهدي (عج) خطبه 150

. اخلاص امام علي عليه السلام خطبه 3/182
. استدلال بر خلافت امام علي عليه السلام حكمت 190
. تنهايي و مظلوميت امام علي عليه السلام خطبه 2/6، خطبه 14/27
. حقيقت طلبي امام امام علي عليه السلام خطبه 18/210
. درد دلهاي امام علي عليه السلام خطبه 1/34 تا 2
. دنيا در چشم امام علي عليه السلام حكمت 1/77
. دوستي امام علي عليه السلام حكمت 2/45
. راه و رسم امام علي عليه السلام خطبه 12/97
. زهد و پارسايي امام علي عليه السلام خطبه 17/3
. سكوت حكيمانه امام علي عليه السلام حكمت 6/137 تا 7
. سوابق مبارزاتي امام علي عليه السلام خطبه 4/104
. شجاعت امام علي عليه السلام خطبه 16/27 - 115/192، نامه 7 - 8/10
. شكوه امام علي عليه السلام از اهل زمانه خطبه 7 - 6/137
. شگفتي شجاعت امام علي عليه السلام نامه 19/45
. صبر و شكيبايي امام علي عليه السلام خطبه 3/3
. عدالت امام علي عليه السلام خطبه 18/87
. عظمت امام علي عليه السلام خطبه 1/139 - 1/3
. علم امام به تحولات سياسي آينده خطبه 9/103 تا 12
. علم بيكران امام علي عليه السلام خطبه 5/189
. علم امام علي عليه السلام خطبه 9/128
. علم غيب امام علي عليه السلام خطبه9/103تا12، خطبه 3 -2/116
. علوم بي پايان امام علي عليه السلام خطبه 175
. امام علي از زبان امام علي عليه السلام خطبه 74
. امام علي عليه السلام اسوه حقيقت خطبه 8/122
. امام علي عليه السلام اوّلين مؤمن به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 133/192
. امام علي عليه السلام بحر بيكران خطبه 2/93
. امام علي عليه السلام تداوم بخش خط انبيا عليه السلام خطبه 25/182
. امام علي عليه السلام چراغ هدايت خطبه 7/187
. امام علي عليه السلام حقيقت ناشناخته خطبه 8/149
. امام علي عليه السلام رهبر مؤمنان حكمت 316
. امام علي عليه السلام معيار حق خطبه 8/122

. امام علي عليه السلام و اسرار نهان خطبه 3/5
. امام علي عليه السلام و انگيزه هاي پذيرش خلافت خطبه 16/3
. امام علي عليه السلام و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 120/192 تا 121
. امام علي عليه السلام و دنيا خطبه 12/224
. امام علي عليه السلام و رهايي امّت خطبه 159
. امام علي عليه السلام و زمانه نااهل خطبه 5/199
. امام علي عليه السلام و شهادت طلبي خطبه 13/156
. امام علي عليه السلام و صراط مستقيم حق خطبه 6/197
. امام علي عليه السلام و عشق الهي خطبه 3 - 2 - 1/227، نامه 8/62
. غربت امام علي عليه السلام در ميان مردم خطبه 2/121 تا 3
. فداكاري امام علي عليه السلام خطبه 236
. فضايل امام علي عليه السلام نامه 10/28
. فضيلت امام علي عليه السلام خطبه 119/192
. قاطعيت امام عليه السلام در تداوم مبارزه با باطل خطبه 4/104
. مظلوميت امام علي عليه السلام و دعاي مظلومانه خطبه 4/116
. مظلوميت و تنهايي امام علي عليه السلام خطبه 26
. منزلت و مقام امام علي عليه السلام خطبه 122/192
. ويژگي سخنوري امام علي عليه السلام خطبه 1/233
. ويژگي هاي اخلاقي و سياسي امام علي عليه السلام خطبه 4/104
. ويژگي هاي امام علي عليه السلام خطبه 1/3، خطبه 1/37، خطبه 236، نامه 1/45
. هوشياري و زيركي امام علي عليه السلام خطبه 2/200

ولایت

. جایگاه بلند ولایت خطبه 1/4
. حقوق ولایت و رهبري خطبه 1/216
. عشق به ولایت خطبه 38/109
. فلسفه حکومت و ولایت نامه 2/66
. ولایت تکویني خطبه 192

اهل بيت

. اهلبيت عليهم السلام خطبه 12/2 - 10/1
. اهلبيت عليهم السلام پيامبر و حيات علم خطبه 15/147
. اهلبيت عليهم السلام درههاي علم الهي خطبه 1/120
. اهلبيت عليهم السلام و ارزيابي دين خطبه 3/236
. اهلبيت عليهم السلام و علوم خطبه 1/239
. اهلبيت عليهم السلام و راه ميانه حكمت 109
. اولويّت اهلبيت عليهم السلام براي تفسير قرآن خطبه 4/125
. خطرات جدي براي اهلبيت عليهم السلام خطبه 3 - 2/217
. شهادت طلبي اهلبيت عليهم السلام نامه 5/9
. ضرورت پيروي از اهلبيت عليهم السلام خطبه 13 - 12/97
. ويژگي هاي علمي اخلاقي اهلبيت عليهم السلام خطبه 38/109
. ضرورت خونخواهي از اهلبيت عليهم السلام خطبه 5/105
. ويژگي هاي علمي و معنوي اهلبيت عليهم السلام خطبه 1/120
. ويژگي هاي اهلبيت عليهم السلام خطبه 5 - 4/125، خطبه 3/4، خطبه 38/109، خطبه 3/144، خطبه 4/214، خطبه 1/231، خطبه 1/239، حكمت 109، خطبه 2 - 1/239، خطبه 14/87، خطبه 13/97، خطبه 15/147، خطبه 12/154، خطبه 87، خطبه 97، خطبه 233، خطبه 12/93، خطبه 7 - 6100
. نقش اهلبيت عليهم السلام در مبارزه با جهل و گمراهي خطبه 1/239 تا 3
. شناخت كامل اهلبيت عليهم السلام از دين اسلام خطبه 1/239 تا 3
. كينه توزي هاي قريش و غصب خلافت اهلبيت عليهم السلام نامه 3 - 2/62
. وظايف مردم نسبت به اهلبيت عليهم السلام خطبه 12/97
. شرائط درك فرامين اهلبيت عليهم السلام خطبه 189
. پرهيز از افراط و تفريط در رابطه با اهلبيت عليهم السلام خطبه 6/127
. ره آورد شوم انحراف از ولايت اهلبيت عليهم السلام خطبه 1/139
. در خطر جدّي قرار گرفتن جان اهلبيت عليهم السلام خطبه 3/217
. ويژگي هاي اهلبيت عليهم السلام در فصاحت و بلاغت خطبه 1/233
. بخشش و كرم اهلبيت عليهم السلام حكمت 2/120
. ارزش اهلبيت عليهم السلام خطبه 4/144
. سرانجام دوستان و دشمنان اهلبيت عليهم السلام خطبه 38/109
. ضرورت اطاعت از اهلبيت پيامبر عليهم السلام خطبه 12/97

. روش برخورد با اهلبيت عليهم السلام پيامبر عليهم السلام خطبه 13 - 14/87
. ظلم قريش به اهلبيت عليهم السلام حكمت 2/62
. علم راستين اهلبيت عليهم السلام خطبه 1/239
. عظمت اهلبيت پيامبر عليهم السلام خطبه 38/109
. مشكلات دوستي با اهلبيت عليهم السلام حكمت 112
. ويژگي اهلبيت پيامبر عليهم السلام خطبه 3 - 2/154، خطبه 4
. ارزش والاي اهلبيت پيامبر عليهم السلام حكمت 109
. فصاحت و بلاغت اهلبيت عليهم السلام خطبه 233
. هشدار و سفارش به اطاعت از اهلبيت عليهم السلام خطبه 108
. فضائل اهلبيت پيامبر عليهم السلام خطبه 239
. افشاي چهره بني اميه و فضائل اهلبيت عليهم السلام نامه 17
. وصف پيامبر اسلام و اهلبيت عليهم السلام خطبه 94، خطبه 161

رهبر

. احسان و حسن ظن رهبر نامه 36 35/53
. اختيارات رهبري خطبه 3
. اخلاق اختصاصي رهبري نامه 53
. اخلاق رهبري نامه 53
. اخلاق رهبري با خويشاوندان نامه 53
. اخلاق رهبري با مردم نامه 8/53 تا 10
. اخلاق ناپسند رهبري خطبه 18/216 تا 20
. ارزش رهبر عادل خطبه 5/124
. ارزش هاي اخلاقي رهبر اسلامي نامه 7/53 تا 13
. ارزيابي رهبران نامه 15/27
. اخلاق سياسي رهبر با توانگران نامه 3/46
. اخلاق سياسي رهبر با توده مستضعف نامه 3/46
. اصول اخلاقي رهبر خطبه 10 - 9/34، نامه 3 - 2/45
. اصول اخلاق سياسي اجتماعي رهبر اسلامي نامه 3 - 2/46
. اصول روابط اجتماعي رهبر اسلامي با مردم نامه 52/53
. اصول روابط اجتماعي رهبران نامه 53
. اصول گرائي و خدا گرائي رهبر نامه 63/53
. اصول و مباني اخلاق رهبري نامه 8/53 تا 11
. اطاعت از رهبري امام خطبه 26/182
. پرهيز رهبر از گرايش به سرمايه داران نامه 2 - 1/45
. پرهيز از مخالفت پس از انتخاب رهبر نامه 3/7
. پيامدهاي اطاعت از رهبري معصوم عليه السلام خطبه 1/4، خطبه 1/69، خطبه 13/97
. حقوق اجتماعي سياسي رهبر بر مردم خطبه 6 - 1/216، حكمت 322
. حقوق اجتماعي سياسي مردم بر رهبر خطبه 6 - 1/216
. حقوق متقابل رهبري و فرماندهان نامه 50
. حقوق متقابل مردم و رهبري خطبه 34
. حقوق مردم بر رهبر نامه 2/50
. حقوق ولايت و رهبري خطبه 1/216
. در جستجوي رهبري هدايت كننده خطبه 1/76
. راز داري رهبر نامه 24/53
. راه هاي اصلاح دولت و رهبر خطبه 9 - 7/216
. روابط اجتماعي رهبر نامه 1/50

. روابط اجتماعي رهبر اسلامي با مردم نامه 1/50
. روابط سالم و متقابل رهبر و مردم خطبه 216
. روش برخورد رهبر با كارگزاران خاطي نامه 2 - 1/63
. روش برخورد رهبر با مردم نامه 1/18، خطبه 69
. روش برخورد صحيح با مردم (اخلاق رهبري) نامه 13 - 2/19
. ره آورد اطاعت از رهبري معصوم خطبه 2/20، خطبه 1/121
. ره آورد شوم اطاعت نكردن از رهبر خطبه 4، خطبه 69، خطبه 119
. ره آورد شوم اطاعت نكردن از رهبري معصوم خطبه 20 خطبه 121، نامه 65
. ره آورد ظلم رعيت به رهبر يا رهبر به رعيت خطبه 11 - 10/216
. ره آورد عدالت رهبر خطبه 8/216
. رهبر آلوده و گمراه يا رهبر صالح نامه 16/27
. رهبر اسلامي و رسيدگي شخصي به امور مردم نامه 114/53
. رهبر و گرايش به اعمال نيكو نامه 9 - 8/69
. رهبري الهي از ديدگاه امام عليه السلام خطبه 5
. شايعه پراكني و تهمت عليه رهبري خطبه 2/71
. شرائط امامت و رهبري در اسلام خطبه 1/173
. شرائط رهبري خطبه 5/131
. شرائط و صفات امامت و رهبري خطبه 3/131 تا 7، حكمت 73، خطبه 136
. شكوه‌ها از سرپيچي از فرمان رهبري خطبه 2/212
. شناخت آفات رهبري خطبه 5/131 تا 7، خطبه 3
. شناخت رهبران حكمت 316
. ضرورت اطاعت از رهبري خطبه 5/173، خطبه 6 - 5/197، خطبه 169، خطبه 156
. ضرورت تسليم بودن در برابر تصميمات رهبري 321
. ضرورت حسن ظن به رهبر نامه 139 - 129/53
. ضرورت حق گرائي رهبر نامه 139 - 129/53
. ضرورت خدا گرائي رهبر در همه كارها نامه 16 -13 - 11/53
. ضرورت خودسازي رهبران و مديران حكمت 73
. ضرورت رازداري رهبر نامه 26 - 24/53، حكمت 181
. ضرورت رهبري پيامبر نامه 43/31
. ضرورت صلح طلبي رهبر اسلامي نامه 132/53
. ضرورت عيب پوشي رهبر نامه 25 - 24/53
. ضرورت هوشياري و بيداري رهبري خطبه 5 - 3/224
. علل سقوط كوفيان عدم اطاعت از رهبري خطبه 2/208

. علي عليه السلام رهبر مؤمنان حكمت 316
. قاطعيّت رهبري در مشورت حكمت 321
. كيفيت رابطه مردم با رهبر نامه 121/53
. مسئوليت رهبري نامه 14/45، خطبه 2/126، حكمت 332 خطبه 4/209
. مسئوليت مهم رهبري خطبه 4/209
. مسئوليت هاي رهبر اسلامي نامه 15 - 14/45، خطبه 119
. مسئوليّت هاي رهبري و نظاميان نامه 50
. مصيبت بار بودن نافرماني از رهبر خطبه 3 - 2/35
. معيار گزينش رهبر حكمت 190
. موفّقيّت هاي رهبر آگاه حكمت 467
. نقش ايمان رهبري در اجراي عدالت عمومي خطبه 8 - 7/224
. نقش رهبر در اجراي عدالت خطبه 8 - 7/224
. نقش رهبر در جامعه خطبه 7/216
. نقش رهبري در تقويت دين حكمت 467
. نقش ياران در عزّت و ذلّت رهبري خطبه 135
. وصف رهبر نسبت به كارگزاران اقتصادي نامه 41
. وصف يكي از رهبران الهي حكمت 467
. وظائف رهبران الهي خطبه 4/154، خطبه 10/105
. وظائف رهبر نسبت به مديران در مديريت اقتصادي نامه 1/41
. وظايف اجتماعي رهبر با مردم حكمت 322، خطبه 209
. وظايف اختصاصي رهبر اسلامي نامه 114/53، خطبه 16،
خطبه 1/115، خطبه 31، خطبه 39، خطبه 216، نامه 20، نامه 25، نامه
35، نامه 45
. وظايف رهبران نامه 12/25
. وظايف رهبران نسبت به كارگزاران نامه 1/26
. وظايف رهبري خطبه 10/105، خطبه 3 - 4 - 5/131،
نامه 1/35، نامه 1/45، نامه 57، خطبه 159، خطبه 105، خطبه 154
. وظايف رهبري در جامعه نامه 1/57
. وظايف رهبري قبل از جنگ خطبه 43
. وظايف رهبري در حركت نيروهاي مسلح نامه 2/60
. وظايف رهبري و امامت خطبه 7 - 3/131، حكمت 110
نامه 1/19، نامه 1/20
. وظايف فرماندهان نظامي نسبت به رهبري نامه 4/50
. وظايف مردم نسبت به رهبري خطبه 118
. وظيفه مردم در برابر انتخاب رهبري نامه 2 - 1/6
. ويژگي هاي رهبر اسلامي خطبه 173، خطبه 1/19، خطبه

6/152، خطبه 1/6، خطبه 1/24، خطبه 1/136، خطبه 37، خطبه 6، خطبه 24
. يكرنگي رهبر، فرماندهان و مردم نامه 2 - 3/50

حاكم، حاكمان

. پرهيز حاكم اسلامي از رفاه زدگي نامه 1/45
. پرهيز حاكم اسلامي از سستي و پوزش طلبي نامه 4/33
. پرهيز حاكم اسلامي از گرايش به سرمايه داران نامه 2 - 1/45
. پرهيز حاكم اسلامي از هرگونه سستي نامه 4 - 3/33
. پرهيز حاكم اسلامي و ضرورت ساده زيستي نامه 4/45 تا 11
. حاكم اسلامي پاسدار خدا در زمين است حكمت 332
. حاكم اسلامي و احتياط در پخش اخبار نامه 6 - 5/69
. حاكم اسلامي و اعتدال و ميانه روي نامه 1/21
. حاكم اسلامي و اهميّت دادن به نماز جمعه نامه 11/69
. حاكم اسلامي و پرهيز از اسراف نامه 1/21
. حاكم اسلامي و پرهيز از رفاه زدگي نامه 2/21
. حاكم اسلامي و پرهيز از غضب و خشونت نامه 15 -7 -6/69
. حاكم اسلامي و پرهيز از نشستن در بازار نامه 10/69
. حاكم اسلامي و پند پذيري از تاريخ گذشتگان نامه 2/69
. حاكم اسلامي و ترك هواپرستي نامه 2/71 - 13/27
. حاكم اسلامي و توجه به ضرورتهاي زندگي نامه 1/21
. حاكم اسلامي و توجه به مرگ و معاد نامه 8 - 7/27
. حاكم اسلامي و توجه به وقتهاي نماز نامه 15/27
. حاكم اسلامي و حمايت و دفاع از دين نامه 13/27
. حاكم اسلامي و خدا گرائي نامه 14/27
. حاكم اسلامي و راز داري و كم حرفي نامه 6 - 5/69
. حاكم اسلامي و رفتار اجتماعي 4 - 3/69
. حاكم اسلامي و شكر نعمت هاي الهي نامه 7/69
. حاكم اسلامي و شناخت دوستان لايق و نا لايق نامه 14/69
. حاكم اسلامي و ضرورت توجّه به جهنم نامه 12 - 11/27
. حاكم اسلامي و ضرورت دنيا شناسي نامه 9/27 تا 11
. حاكم اسلامي و ضرورت رسيدگي به شهرهاي بزرگ نامه 9/69
. حاكم اسلامي و عدم وابستگي به دنيا نامه 6 - 5/27
. حاكم اسلامي و قرآن گرائي نامه 1/69
. حاكم اسلامي و گرايش به اعمال نيكو نامه 9/69
. حاكم اسلامي و ياد مرگ نامه 3/69 تا 14
. خدا گرائي حاكم نامه 76
. خطر هواپرستي حاكم جامعه نامه 1/59

. روش برخورد حاكم اسلامي با مردم نامه 67
. ره آورد خوش بيني حاكم مردم نسبت حاكم نامه 37/53
. ره آورد محبت حاكم به فرماندهان نظامي نامه 55/53
. ضرورت تواضع و فروتني حاكم اسلامي نامه 1/27
. ضرورت توجه حاكم اسلامي به محاسبه قيامت نامه 1/21
. ضرورت خدا گرائي حاكم نامه 3/59، نامه 76، نامه 14 - 13/27
. ضرورت نظارت حاكم بر اعمال حج نامه 1/67
. نقش بحران در رفتار حاكم اسلامي نامه 1/69
. نكوهش از ظلم حاكمان خطبه 3/97
. وظائف حاكم اسلامي خطبه 68، نامه 53
. وظائف حاكم اسلامي در حكومت اسلامي نامه 2/63
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به ارباب رجوع نامه 153/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به اطرافيان و خويشاوندان نامه 17/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به افكار عمومي نامه 6 - 5/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به اقليّت هاي ديني نامه 9/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به اهل مشورت نامه 17/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به تُجّار و صنعت گران نامه 95/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به سلامت دين نامه 65/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به جان و مال مردم نامه 141/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به جنگ و صلح نامه 132/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به خودسازي نامه 2/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به دانشمندان نامه 40/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به رسوم اجتماعي نامه 18/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به قضات نامه 65/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به كارمندان نامه 71/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به كشاورزي و كشاورزان نامه 79/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به گزينش فرماندهان نظامي نامه 50/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به گزينش مديران نامه 29/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به مالياتها نامه 81/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به محرومان نامه 101/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به مردم نامه 8/53
. وظائف حاكم اسلامي نسبت به منشيان و دبيران نامه 87/53
. وظائف شخص حاكم اسلامي نامه 148/53

حجّت، حجج الهي

. آثار وجودي حجج الهي حكمت 11/147
. اتمام حجّت با مردم خطبه 1/92
. اقسام حجّت هاي الهي حكمت 147
. تداوم حضور حجت الهي حكمت 11/147
. حجّتهاي خدا بر خلق خطبه 2/81
. روزگار ظهور حجت خدا حكمت 209
. صفات و ويژگي هاي حجج الهي حكمت 11/147
. ضرورت حجّت خدا در زمين حكمت 11/147
. مهاجر و شناخت حجت الهي خطبه 3/189

خلافت

. استدلال بر خلافت علي عليه السلام حكمت 190
. بازي ابابكر با خلافت خطبه 3
. حقانيت امام عليه السلام در خلافت نامه 18 - 17/28
. شكوه از خلافت عثمان خطبه 3
. شكوه از غصب خلافت خطبه 1/3
. شوراي عمر و خلافت عثمان خطبه 3
. علل غصب خلافت خطبه 3/162، خطبه 1/3 تا 10، خطبه 189
. علل غصب خلافت و كينه توزي هاي قريش خطبه 3 - 2/162
. علل كناره گيري از خلافت خطبه 92
. علي عليه السلام و انگيزه هاي پذيرش خلافت خطبه 16/3
. عمر و ماجراي خلافت خطبه 3
. غصب خلافت و علل شكيبائي امام عليه السلام خطبه 3
. قريش و غصب خلافتشان نامه 5/36
. مظلوميّت امام در خلافت نامه 62

عترت

. شناساندن عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و امامان راستين خطبه 87
. شناسايي عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 5/94
. عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 15 14/87
. فضائل عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه 17

معاد شناسي

آخرت

. آخرت سراي جاويدان خطبه 5/133، خطبه 7 - 8/188 - 13 -14/176
. آخرت شناسي خطبه 28، نامه 31
. آمادگي براي سفر آخرت خطبه 1/204
. ارزيابي دنيا و آخرت خطبه 14/114
. تقوا توشه آخرت خطبه 4/173
. تلخي‌ها و مشكلات دنيا و آخرت حكمت 251
. توانگران و سعادت دنيا و آخرت خطبه 3/142
. توشه آخرت خطبه 5/64
. توشه سفر آخرت خطبه 3 - 2/86
. دنيا براي آخرت است حكمت 463
. دنيا جويان و آخرت پيشگان حكمت 269
. دنيا و آخرت خطبه 2/103، حكمت 14/114، حكمت 168
. ديدار دوباره در آخرت خطبه 3 - 4/237 - 8/149
. رابطه ميان دنيا و آخرت حكمت 251
. رابطه دنياي حرام و آخرت حكمت 9/103
. راه اصلاح دنيا و آخرت حكمت 89
. راه هاي اصلاح دنيا و آخرت حكمت 89
. ره توشه آخرت خطبه 3/76
. ضرورت آمادگي براي سفر آخرت خطبه 17/223
. ضرورت آمادگي براي عمل و آخرت خطبه 2 - 2/241
. ضرورت توجّه به آخرت خطبه 9 - 10/226
. ضرورت توشه آخرت خطبه 7/157
. ضرورت يادآوري آخرت 16 - 15/223
. علل نگراني امام نسبت به آخرت حكمت 77
. ياد آخرت خطبه 5/195
. ياد سفر آخرت حكمت 2/77

آخرت گرايي

. آخرت گرائي خطبه 19/193 - 27/193، خطبه 4/55 - 2/203، خطبه 63، حكمت 8/150 - 280، حكمت 456، خطبه 6/191
. آخرت گرائي پرهيزكار خطبه 19/193
. آخرت گرائي و تأمين روزي‌ها حكمت 37
. ارزش آخرت گرائي خطبه 6 - 1/64، حكمت 7، حكمت 44
. ايثار اقتصادي و آخرت گرائي حكمت 7
. راه هاي آخرت گرائي خطبه 237
. ره آورد آخرت گرائي نامه 77/31
. سفارش به آخرت گرائي نامه 22
. ضرورت آخرت گرائي حكمت 378، نامه 74/31، خطبه 5/133، خطبه 9 - 8/132 - 2/203 - 5/154، خطبه 9 - 8/173، خطبه 5 - 6/156، خطبه 20 - 19 - 14/114، خطبه 7/157 تا10، حكمت 1687، حكمت 269، حكمت 122، خطبه 6/28، خطبه 3 - 2/42، خطبه 3 - 2/76، خطبه 3 - 2/86، خطبه 14/114، خطبه 8/132، خطبه 2/99، خطبه 14 - 13/176، نامه 2/22، نامه 28
. ضرورت آخرت گرائي در مبارزه خطبه 2/130

اجل

. اجل معين پاسدار انسان است حكمت 306
. اجل و مرگ خطبه 38، خطبه 1/149
. مرگ و اجل يك قانون عمومي نامه 1/72
. ملائكه محافظ و رها سازي انسان حكمت 201
. نقش اجل در حفظ انسان حكمت 306

بهشت

. آثار شوق ديدار بهشت حكمت 3 - 2/31
. آدم عليه السلام و داستان بهشت خطبه 32/1
. اشتياق بهشت خطبه 35/165
. انواع مناظر نوراني و زيباي بهشت خطبه 35 - 34/165
. انواع نعمتها و ميوه جات بهشت خطبه 32/165
. اوصاف بهشت خطبه 31/109، خطبه 30/165، خطبه 85
. توجه به پاداش بهشت و عذاب الهي خطبه 6/52
. راه بهشت و جهنم حكمت 2/31
. ره آورد ياد اوصاف بهشت خطبه 29/165
. سيماي بهشتيان پرهيزكار خطبه 12 - 11/190
. ضرورت توجه به نعمتهاي بهشت خطبه 5 - 4/28
. عامل رسيدن به بهشت خطبه 4 - 3/176
. نعمت بهشتي حكمت 387
. نعمتهاي خداوند در بهشت خطبه 12/109
. نقش ايمان در سرنوشت انسان خطبه 4/28
. وصف بهشت برين خطبه 13 - 12/109
. وصف ويژگي هاي بهشت خطبه 165
. ويژگي هاي بهشت خطبه 6 - 5/85، خطبه 35 - 30/165
. ياد آوري شهادت و بهشت در آستانه جنگ خطبه 5/171

شرایط راه یافتن به بهشت

1 - بهره وري درست از دنيا حكمت 131
2 - هوس ستيزي خطبه 176
3 - استقامت در حق خطبه 119، خطبه 176
4 - شناخت ائمّه حق و پيروي از آنان خطبه 152، خطبه 156
5 - وارستگي از كبر خطبه 192
6 - وارستگي از گناه خطبه 144
7 - انجام فرائض نامه 27، خطبه 190، خطبه 167
8 - تقوا گرائي خطبه 191

نمونه اي از بهشتيان

1 - حضرت داوود خواننده بهشتيان خطبه 160
2 - حسنين عليه السلام دو سرور جوانان بهشت نامه 28
3 - جعفر عليه السلام پرواز گر بهشتي نامه 28
4 - حضرت زهرا عليها السلام بزرگ زن بهشتي نامه 28

پاداش

. پاداش اطاعت خطبه 3/214
. پاداش الهي خطبه 5/83
. پاداش بيشتر با آغاز كننده هديه حكمت 62
. پاداش سخاوتمندي حكمت 5/138، حكمت 232
. پاداش شكر گذاري خطبه 7/90
. پاداش صبر و تحمّل حكمت 291
. پاداش عمل نامه 3/21
. پاداش كردار آدمي خطبه 7/153
. پاداش و طاعت حكمت 368
. پاداش و عذاب دوستان و دشمنان خطبه 38/109
. پاداش و كيفر الهي نامه 3 - 2/27، خطبه 75
. جايگاه پاداش الهي حكمت 42
. جايگاه پاداش و عذاب الهي خطبه 7 - 6/90
. راه هاي رسيدن به پاداش شهادت خطبه 18/190
. ره آورد يقين به پاداش الهي حكمت 137
. شرايط پاداش حكمت 2/42
. فلسفه كيفر و پاداش الهي حكمت 368
. قيامت روز پاداش خطبه 3/42

حساب، حسابرسي، حسابگري

. ارزش سئوالات حساب شده حكمت 364
. ترس از حساب قيامت خطبه 1/82
. حسابرسي روز قيامت 2/40
. حسابگر بودن آري، سختگيري ممنوع حكمت 33
. خدا و چگونگي حسابرسي بندگان حكمت 300
. روز قيامت و حسابرسي خطبه 5/85
. ضرورت حسابرسي نفس خطبه 208، خطبه 6/222، خطبه 8/90
. ضرورت ستايش حساب شده حكمت 347
. نفرين حساب شده حكمت 312

رستاخیز

. آفرینش دوباره و رستاخیز خطبه 29 - 28/109
. انسان و رستاخیز خطبه 223
. معاد رستاخیز موجودات خطبه 36 - 35/186
. وصف رستاخیز خطبه 83
. وصف رستاخیز و زنده شدن دوباره خطبه 109

شفاعت

. ارزش شفاعت حکمت 63
. شفاعت حکمت 63
. شفاعت خواهي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 8/72
. قرآن و شفاعت در قيامت خطبه 11 - 10/176
. نقش شفاعت کننده حکمت 63

عذاب

. پرهيز از عذاب الهي حكمت 377
. پرهيزكاران و انديشه در آيات عذاب خطبه 10 - 9/193
. توجه به روز قيامت و عذاب گناهان خطبه 2/153
. ضرورت توجه به روز قيامت و عذاب گناهان خطبه 1/167، خطبه 17
-16/183، نامه 58/31 تا 75، حكمت 153
. ضرورت يادآوري عذاب جهنم خطبه 5 - 4/223
. ضرورت ياد قيامت و عذاب الهي خطبه 182
. عذاب گناهكاران خطبه 31/109 تا 34
. گناهان اجتماعي و عذاب اجتماعي خطبه 1/201

آتش

. آتش سرانجام تند رويها خطبه 4/157
. آتش فتنه‌ها خطبه 5/101، خطبه 6/187
. آگاهي خدا از اهل آتش خطبه 8/128
. پرهيز از آتش الهي حكمت 387، نامه 76
. پرهيزكاران و ترس از آتش خطبه 6/193
. خشم مالك دوزخ بر آتش خطبه 16/183
. خلقت شيطان از آتش خطبه 30/1

آتش جهنّم

. زشتي آتش جهنّم خطبه 26/192
. شدت آتش جهنّم خطبه 10/190
. شناخت كيفيت آتش جهنم خطبه 3/120
. صفات آتش جهنم خطبه 33/109
. ضرورت پرهيز از آتش جهنم خطبه 3/120
. ضرورت توجه به آتش جهنم نامه 9/27
. ناتواني جسم برابر آتش جهنم خطبه 15/183

عوامل ورود به آتش

1 - اشتباهات و آتش الهي خطبه 4/79
2 - انكار امامت دوازده امام عليه السلام خطبه 7/152
3 - باطل گرائي نامه 2 - 5/17
4 - ترك زكاة خطبه 8/199
5 - ترك نماز خطبه 2/192
6 - تكبّر و تعصّب دروغين خطبه 26/192
7 - جمع آوري مال حرام حكمت 429
8 - جنگ و ستيز با علي عليه السلام نامه 12/41
9 - دروغ عمدي گفتن بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 2/210
10 - دل مردگي حكمت 3/349
11 - دوروئي و نفاق خطبه 7/201، خطبه 10/194
12 - دوري از خدا نامه 76
13 - سرپيچي از فرمان رهبري خطبه 9/125
14 - سوء استفاده از بيت المال خطبه 7/226
15 - شكم بارگي نامه 33/45
16 - شهوات و هواپرستي خطبه 2/176
17 - شيطان و شيطان زدگي خطبه 19/192
18 - عمل نكردن به دستورات قرآن حكمت 2/228
19 - فرار از جنگ خطبه 66
20 - كارهاي حرام حكمت 2/31، خطبه 32/109
21 - كردار زشت و ناپسند خطبه 8 - 6/44
22 - كفر و ارتداد حكمت 3/78
23 - گناهكاران و شعله هاي آتش خطبه 5/16، خطبه 33/109

عوامل نجات از آتش

1- اطاعت خدا خطبه 8/198
2- پرداخت زكات خطبه 8/199
3- پرهيز كاري خطبه 25/183
4- ترك كارهاي حرام حكمت 2/31
5- زير بار ننگ نرفتن خطبه 107/192
6- قرآن و عمل به دستورات قرآن حكمت 2/228
7- قناعت و خود كفائي نامه 33/45
8- نزديك شدن به خدا نامه 76
9- نماز خطبه 2/199

قيامت

. آمادگي براي سفر قيامت خطبه 1/204، خطبه 82، خطبه 5/113
. اوصاف قيامت خطبه 191
. بدترين توشه قيامت حكمت 221
. بدكاران و قيامت خطبه 14 - 13/83
. پروا داشتن از قيامت خطبه 11/157
. پرهيزكاران و شوق قيامت خطبه 4/193
. ترس از حساب قيامت خطبه 1/82
. ترسيم صحنه قيامت خطبه 28/109
. توجه به روز قيامت و عذاب گناهان خطبه 2/153
. توجّه به محاسبه اعمال دنيا در قيامت خطبه 2 - 1/63
. توصيف قيامت خطبه 14/114
. حالات انسان در قيامت خطبه 2 - 1/102، خطبه 12/38، خطبه 109
. حالات مردم در هنگام بر پا شدن قيامت خطبه 83
. حسابرسي قيامت نامه 2/40
. درك چگونگي محاسبه قيامت حكمت 300
. راه هاي آماده شدن براي قيامت خطبه 36/83
. روز قيامت خطبه 1/102
. روز قيامت و حسابرسي خطبه 5/85
. ره توشه قيامت خطبه 9/230
. سرانجام نيكوكاران در قيامت خطبه 30/109
. ضرورت آمادگي براي سفر قيامت خطبه 9 - 8/132
. ضرورت توجه به روز قيامت و عذاب گناهان خطبه 1/167، خطبه 17 - 16/183، نامه 75 - 58/31، حكمت 153
. ضرورت توجّه به سفر معنوي قيامت نامه 75 -63 - 58/31
. ضرورت توجّه به محاسبه دقيق قيامت نامه 3 - 2/27
. ضرورت جمع آوري توشه قيامت نامه 1/21
. ضرورت ياد قبر و مرگ و قيامت خطبه 15 - 13/157
. فلسفه معاد و قيامت خطبه 34 - 30/109
. قيامت روز آشكار شدن پشيماني‌ها خطبه 2/153
. قيامت روز پاداش خطبه 3/42
. قيامت شناسي خطبه 27/109، خطبه 1/102، خطبه 10/157، خطبه 158
. قيامت گراي در عمل خطبه 2/120

. قيامت و تجسم اعمال نامه 14/41
. قيامت و مجازات ظالم حكمت 241
. نزديك بودن قيامت حكمت 168
. نشانه هاي قيامت خطبه 12/185، خطبه 28 - 27/109
. نقش ايمان به قيامت در حكومت عادلانه خطبه 9 - 8/224
. والائي نعمت هاي قيامت خطبه 52
. وصف روز قيامت خطبه 102
. ياد سفر قيامت خطبه 8/32
. ياد قيامت حكمت 168، خطبه 4/190، حكمت 187
. ياد قيامت و آمادگي حكمت 280

قبر، قبرستان

. اوصاف قبرستان حکمت 130
. توصیف قبر خطبه 14 - 13/157
. حالات مردگان در قبر خطبه 19/111، خطبه 83
. زبان حال مردگان در قبر خطبه 18/221
. شناخت قبر خطبه 157
. ضرورت یاد قبر و قیامت خطبه 15 - 13/157، خطبه 3/188
. عبرت از آرام گرفتگان قبر خطبه 8/221
. قبر و پس از مرگ خطبه 51/83
. ویژگي هاي قبر خطبه 31/83
. یاد تنهائي قبر خطبه 157
. یاد قبر خطبه 7/153، خطبه 14 - 13/157، خطبه 210
. یاد قبر و پس از مرگ خطبه 59/83

مرگ

. آثار مرگ حکمت 2/130، خطبه 12/221
. آمادگي براي مرگ خطبه 14/183، حکمت 203
. آمادگي براي سفر مرگ و قيامت خطبه 5/113
. آماده شدن براي مرگ خطبه 4/167، حکمت 280
. اجل و مرگ خطبه 38، خطبه 1/149
. ارزش ياد مرگ حکمت 203، خطبه 188
. استقبال از مرگ خطبه 4/66
. اقسام مرگ خطبه 123
. انسان پس از مرگ خطبه 26 - 25/109
. انسان و مرگ نامه9-7/27، نامه9-7/27، خطبه83، خطبه 21
. بي نتيجه بودن راه حل‌ها در هنگام مرگ خطبه 34 - 25/221
. پرهيز از فراموشي مرگ نامه 14/69
. ترك غرور و ياد مرگ حکمت 398
. تسليت گفتن در مرگ دوستان حکمت 357
. تهيدستي هنگام مرگ خطبه 9/114
. حالات انسان هنگام مرگ خطبه 27 -26/221، خطبه 18/109، خطبه 83
. حوادث بعد از مرگ خطبه 8/221
. خصوصيّات مرگ خطبه 4/85
. در آستانه مرگ خطبه 34/221
. در اشتياق مرگ خطبه 7/180
. راز پوشيده مرگ حکمت 419
. روش برخورد با مرگ حکمت 230، نامه 27
. ره آورد ياد مرگ حکمت 233، حکمت 433، نامه 77/31، حکمت 334
. سختي هاي لحظه مرگ خطبه 221
. سفارش به پرهيزکاري و ياد مرگ خطبه 190
. سيماي مرگ خطبه 3/230
. شناخت مرگ حکمت 203، نامه 27
. شناخت مرگ از ديدگاه امام خطبه 149
. شوق مرگ و شهادت خطبه 3/5
. ضرورت پند پذيري از مرگ حکمت 122
. ضرورت توجّه به مرگ خطبه 4/167
. ضرورت توجّه به حوادث پس از مرگ خطبه 26 - 19/109
. ضرورت توجّه به مرگ و کوچ کردن خطبه 3/132

. ضرورت توجّه به مرگ و نترسيدن از آن خطبه 2/123 خطبه 21، خطبه 18/109، خطبه 6 - 5/124، خطبه 3/132، خطبه 15 - 13/157
. ضرورت توجّه به مرگ و نيستي موجودات خطبه 2- 1/152
. ضرورت ياد آوري مرگ و كوچ كردن از دنيا خطبه 7 - 1/149
. ضرورت ياد آوري مرگ ياران حكمت 130
. ضرورت ياد قبر و مرگ و قيامت خطبه 13/157 تا 15، خطبه 3/188
. ضرورت ياد مرگ حكمت 29، حكمت 380، خطبه 230، نامه 27، نامه 28، حكمت 74
. ضرورت ياد مرگ در كنترل انسان حكمت 398
. ضرورت ياد مرگ و ره آورد آن خطبه 6 - 13/190، خطبه 9 - 4/230
. ضرورت ياد مرگ و فنا پذيري دنيا خطبه 27-19/182
. عامل آمادگي براي مرگ حكمت 280
. عبرت از مرگ خطبه 83
. عبرت از مرگ و خاك شدن گذشتگان خطبه 8/221 تا 25
. عبرت از مرگ ياران حكمت 122
. عبرت گرفتن از مرگ حكمت 122
. عبرت گرفتن از مرگ سرمايه داران توانگر خطبه 6- 5/132
. عبرت گرفتن از مرگ ياران خطبه 5/149 تا 7
. امام علي عليه السلام و صراط مستقيم مرگ خطبه 6/197
. عمومي بودن قانون مرگ خطبه 3 - 2/123، خطبه 16/83، خطبه 1/72، حكمت 357
. فرا رسيدن مرگ خطبه 3/28
. قبر و پس از مرگ خطبه 51/83
. محدود بودن شناخت انسان از مرگ خطبه 112
. مرگ با عزّت خطبه 1/51
. مرگ و اجل يك قانون عمومي نامه 1/72
. مرگ و زندگي حكمت 3-2/191
. مرگ و عبرت آموزي خطبه 8/149
. مرگ و قضا و قدر خطبه 29/193
. نزديك شدن به مرگ حكمت 74
. نقش ايمان به مرگ در ساده زيستي انسان‌ها خطبه 21
. نقش ياد مرگ در عمل گرائي و پاكي انسان حكمت 280
. نكوهش از فراموشي مرگ حكمت 3/126
. نكوهش از مرگ طبيعي خطبه 3/123
. وصف چگونگي مرگ و مردن خطبه 109
. يادآوري مرگ خطبه 18/114

. یاد قبر و پس از مرگ خطبه 59/83
. یاد مرگ خطبه 5/132، خطبه 4 - 3/188، نامه 4/23، نامه 74/31، حکمت 1/122، حکمت 380، حکمت 29، حکمت 74، حکمت 115، خطبه 132
. یاد مرگ و آثار آن خطبه 10/99، حکمت 203، نامه 308
. یاد مرگ و آرزوها حکمت 334
. یاد مرگ و پرهیزکاري حکمت 203
. یاد مرگ و فراموش شدن خطبه 56/83

مکافات

. مکافات عمل خطبه 6 - 4/83، خطبه 15/190

فروع دین

. فلسفه فروع دین حکمت 136

روزه

. ارزش روزه خطبه 2/110
. روزه داري حكمت 136
. فلسفه نماز و روزه و زكات خطبه 192
. شناخت انواع روزه‌ها حكمت 145

نماز، نماز جماعت، نماز جمعه

. ارزش نماز نامه 5/47، حکمت 136
. اهمیت دادن به نماز نامه 120/53
. اهمّیّت دادن به نماز جمعه نامه 12 - 11/61
. اهمیت نماز خطبه 2 - 1/199، نامه 120/53
. اهمیت و ارزش نماز در اسلام خطبه 1/199
. تعیین وقت نماز صبح نامه 3/52
. تعیین وقت نماز ظهر نامه 1/52
. تعیین وقت نماز عشاء نامه 3/52
. تعیین وقت نماز عصر نامه 1/52
. تعیین وقت نماز مغرب نامه 2/52
. تعیین وقت نمازهاي پنجگانه نامه 1/52
. توبه و نماز حکمت 299
. چگونگي برگزاري نماز جماعت نامه 118/53
. رعایت حال ضعیفان در نماز نامه 120/53
. ره آورد نماز خطبه 2/199
. ضرورت توجه به ارزش هاي نماز نامه 7 - 6/47
. ضرورت رعایت ضعیفان در نماز جماعت نامه 3/52
. فلسفه و ره آورد نماز خطبه 1/199 تا 3
. نماز در نگرانیها حکمت 299

زکات

. آزاد گذاشتن مردم براي پرداخت زکات نامه 5 - 4/25
. ارزش دعا، صدقه و زکات دادن حکمت 146
. ارزش زکات خطبه 2/110، خطبه 199
. اهمّيّت زکات خطبه 199
. اهميّت زکات در اسلام خطبه 7/199
. تقسيم زکات را به عهده مردم واگذار نامه 8 - 5/25
. حرکت معنوي مأموران جمع آوري زکات نامه 5 - 1/25
. ره آورد زکات حکمت 146
. ره آورد زکات و دعا حکمت 146
. ره آورد شوم پرداخت زکات بدون شرائط خطبه 8/199
. زکات قدرت حکمت 52
. شرائط پرداخت زکات خطبه 7/199
. عفو، زکات قدرت است حکمت 52
. فلسفه و ره آورد زکات خطبه 9 - 7/199

صدقه

. ارزش دعا، صدقه و زکات دادن حکمت 146
. ارزش صدقه حکمت 7، حکمت 137، خطبه 4 - 3/110
. ارزش صدقه و انفاق حکمت 258
. ره آورد صدقه دادن حکمت 137
. صدقه و توانگري حکمت 258

حج، حُجّاج

. احكام فقهي حج خطبه 53
. احكام قرباني در حج خطبه 53
. اهميّت حج خطبه 53/1
. تأمين مسكن حجّاج نامه 5/67
. حقوق حجّاج بيت اللّه الحرام نامه 67
. ره آورد حج خطبه 53/1
. سفارش به رفع نياز حجّاج نامه 67
. ضرورت تعليم و آموزش حاجيان مكه نامه 1/67
. ضرورت توجه به ارزش هاي حج نامه 6/47
. ضرورت رسيدگي به حوائج حجّاج نامه 2/67
. ضرورت نظارت حاكم بر اعمال حج نامه 1/61
. فلسفه حج نامه 1/67، خطبه 54 - 50/1، خطبه 53/192 تا 65
. فلسفه مشكلات سفر حج خطبه 53/192 تا 65
. مسكن رايگان براي حجّاج نامه 5/67
. معنويت سفر حج خطبه 52/1
. نقش تبليغات در مراسم حج نامه 67
. وظائف اميرالحاج در مراسم حج نامه 1/67
. هشدار از تبليغات دروغين ياران معاويه در مراسم حج نامه 33

کعبه

. ارزش کعبه نامه 6/47
. اموال اختصاصي کعبه حکمت 270
. سيماي کعبه مقدس خطبه 53/192
. علل قرار گرفتن کعبه در شرائط بَد جغرافيائي خطبه 192

جهاد

. ارزش جهاد در راه خدا خطبه 1/27
. ارزش و اقسام جهاد نامه 6/47
. اعلان تداوم جهاد و مبارزه با معاويه نامه 10 - 9/9
. اقسام جهاد حكمت 31
. اهداف جهاد و نهي از منكر حكمت 373
. بهترين نوع مبارزه و جهاد حكمت 373
. جهاد حكمت 7/31
. جهاد پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم غريب كلام 9
. خبر از آينده مصيبت بار ترك جهاد خطبه 4/35
. ره آورد اقسام جهاد حكمت 31، خطبه 66، حكمت 84
. ره آورد جهاد خطبه 2/27، خطبه 5/66، حكمت 84
. ره آورد ترك جهاد خطبه 2/27، خطبه 1/51، خطبه 5/66، حكمت 375
. ره آورد شوم ترك جهاد در جوامع اسلامي خطبه 2/27
. سفارش مردم كوفه به جهاد با دشمن نامه 5/1
. شرائط جهاد اسلامي خطبه 5/197
. شناخت اقسام جهاد حكمت 7/31 تا 9
. ضرورت تحمل مشكلات جهاد و شهادت حكمت 322
. ضرورت تداوم جهاد و پيكار خطبه 33/182، خطبه 1/56
. ضرورت توجه به ارزش هاي جهاد نامه 6/47
. ضرورت جهاد با شاميان خطبه 43
. ضرورت شهادت طلبي در جهاد خطبه 3/123، خطبه 8 - 5/124
. ضرورت صبر و بردباري در جهاد خطبه 4/26
. ضرورت مبارزه و جهاد با مخالفان خطبه 1/24
. ضرورت و ارزش جهاد خطبه 1/27
. ضرورت توجّه به ارزش هاي جهاد اسلامي نامه 6/47
. علل جهاد و پيكار با ناكثين خطبه 1/22، نامه 5/1
. فضائل و مراتب جهاد در اسلام خطبه 1/12
. مراتب جهاد اسلامي خطبه 12
. مراحل جهاد حكمت 375
. نقش نيّت‌ها در جهاد اسلامي خطبه 6/197
. نكوهش از ترك مبارزه و جهاد خطبه 6 - 2/39
. نكوهش از فرار و سستي در جهاد خطبه 2/29

. استقامت و شهادت طلبي مجاهدان اسلام خطبه 4- 3/121
. پرهيز از مجادله (بحث بي حاصل) حكمت 362
. تشكّر از مجاهدان از جنگ برگشته نامه 2
. خبر از آينده خونين بصره و رزم مجاهدان پيروز خطبه 102
. سيماي مجاهدان راه خدا خطبه 1/130، خطبه 102، خطبه 173
. سيماي مجاهدان صدر اسلام خطبه 1/56، خطبه 4/102
. شرائط مجاهدان در راه خدا خطبه 5/171
. شرائط مجاهدان و مبارزه راه حق خطبه 5/173، خطبه 5 - 4/102
. فضائل مجاهدين خطبه 3/66، خطبه 4 - 3/121
. معاويه حق معرفي مجاهدان اسلام را ندارد نامه 5 - 4/28
. معاويه و مجاهدان اسلام نامه 5 - 4/28
. نقش اجتهاد و مجتهدين در جامعه خطبه 6/87
. ويژگي و علل پيروزي مجاهدان اسلام خطبه 4 - 3/121
. ياد ياران مجاهد و مقاوم خطبه 5/171

امر به معروف

. ارزش امر به معروف حکمت 374
. شرائط اجراي اوامر خدا حکمت 110
. شرايط امر به معروف نامه 150/31، خطبه 8/129
. شناخت اقسام مراحل امر به معروف حکمت 9 - 8/31
. ارزش امر به معروف و نهي از منکر حکمت 2/274، خطبه 7/156
. ضرورت امر به معروف (نفي تساهل و تسامح) نامه 7/74، خطبه 12/105
. فلسفه امر به معروف حکمت 252
. مراحل امر به معروف و نهي از منکر حکمت 373، حکمت 374
. ويژگي هاي امر به معروف و نهي از منکر خطبه 7/156

آفات ترك امر به معروف

1 - سلطه بدان نامه 47
2 - سقوط و انحطاط اجتماعي خطبه 129
3 - نفي هويّت و حيات انساني حكمت 374، حكمت 375
. درجات امر به معروف نامه 13، نامه 31، حكمت 374

شرایط امر بمعروف

1- بينش صحيح خطبه 11/147
2- هماهنگي حرف و عمل خطبه 105، خطبه 129، نامه 27، خطبه 175، خطبه 222
3- جو ناپذيري نامه 31

نواهي

. اختيار انسان و اوامر و نواهي الهي حکمت 2/78

نهي، نهي از منكر

. اهداف جهاد و نهي از منكر حكمت 373
. ره آورد شوم ترك امر به معروف و نهي از منكر خطبه 110/192
. ره آورد نهي از منكر حكمت 373
. ارزش امر به معروف و نهي از منكر حكمت 374
. مراحل نهي از منكر حكمت 374 - 373
. نهي از مردم آزاري نامه 2/60
. نهي از درگيري با خوارج در آينده خطبه 61
. نهي از شتابزدگي نامه 148/53

قرآن

. ارزش پيامبر و قرآن خطبه 158
. ارزش قرآن خطبه 7-6/110، خطبه 7/133، خطبه 2/158
. ارزش‌ها و ويژگي هاي قرآن خطبه 198
. اصالت دادن به قرآن خطبه 2 - 1/179
. اصول داوري و قضاوت در قرآن خطبه 2/125
. امامان معصوم و قرآن خطبه 4/154
. امام زمان (عج) و قرآن خطبه 1/138
. اولويت اهلبيت عليهم السلام براي تفسير قرآن خطبه 5 - 4/125
. پرهيزكاران و انديشه در قرآن خطبه 9/193
. تفسير فرازي از قرآن حكمت 99
. جامعيّت قرآن حكمت 313، خطبه 8 - 7/183، خطبه 46/1
. جامعيّت و كمال قرآن خطبه 9 - 8/183
. جاودانگي قرآن خطبه 25/198
. چگونگي رابطه با قرآن حكمت 228
. حاكم اسلامي و قرآن گرائي نامه 1/69
. حكميت امام بر اساس قرآن بود نه اشخاص خطبه 1/125
. خدا شناسي در قرآن خطبه 3 - 2/147
. درمان قرآني خطبه 10/152
. روش استفاده از قرآن خطبه 12/176
. روش بهره برداري صحيح از قرآن خطبه 6/110، خطبه 176
. روش تبليغي قرآن خطبه 5/183
. روش تفسير قرآن خطبه 28
. روش صحيح استفاده از قرآن خطبه 7/176
. روش صحيح تفسير قرآن خطبه 2/18
. روش مناظره با دشمن عالم به قرآن نامه 77
. ره آورد پيروي از قرآن نامه 2/53
. ره آورد قرآن كريم خطبه 29/198 تا 33
. سياست استعماري قرآن بر سرنيزه كردن خطبه 123
. شناخت ارزش هاي قرآن خطبه 25/198 تا 33
. شناخت ره آورد قرآن و سنت خطبه 8/16
. شناخت ويژگي هاي قرآن خطبه 25/198 تا 33
. صفات خدا در قرآن خطبه 91
. ضرورت تفسير قرآن نامه 77

. ضرورت تفسير و تأويل قرآن خطبه 2 - 1/125، نامه 77
. ضرورت توجه به ارزش هاي قرآن نامه 5/47
. ضرورت توجه و عمل كردن به قرآن خطبه 9 - 8/156
. ضرورت عمل كردن به قرآن و سنت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 5/169
. ضرورت گرايش به قرآن خطبه 11/127
. عظمت امامان دوازده گانه و قرآن خطبه 152
. عظمت قرآن خطبه 7/18
. غربت قرآن حكمت 1/369
. فلسفه محرمات و نواهي قرآن حكمت 105
. قرآن بزرگترين سند تاريخي حكمت 313
. قرآن بيانگر خير و شر خطبه 1/167
. قرآن خواندن تقوا پيشه گان خطبه 8/193
. قرآن شناسي خطبه 36/83، خطبه 5/183، خطبه 50 -42/1، خطبه 7 -6/110، خطبه 1/125، خطبه 8/156، خطبه 25/198، خطبه 7/176، حكمت 313، خطبه 8 - 3/133، حكمت 313، خطبه 50 - 46/1، خطبه 8 - 7 - 3/133
. قرآن و حل خصومات و اختلافات خطبه 2 - 1/125
. قرآن و شفاعت در قيامت خطبه 11 - 10/176
. مسئوليت انسان نسبت به قرآن نامه 1/69
. معرّفي قرآن براي حل اختلاف خطبه /2/75
. نقش قرآن در امور قضائي خطبه 5/182
. نقش قرآن در رفتار حاكم اسلامي نامه 1/69
. نقش قرآن در كمال دين خطبه 6 - 5/183
. ويژگي هاي ارزشمند قرآن خطبه 10 - 9/152، خطبه 9 - 8/156، خطبه 2/158، خطبه 46/1
. ويژگي هاي علمي قرآن خطبه 7/176 تا 28
. ويژگي هاي قرآن خطبه 152، خطبه 176، خطبه 183، خطبه 2/158 - 2/157، خطبه 8 - 7/156، خطبه 6/110، خطبه 1/167، خطبه 1/169، خطبه 133
. ويژگي هاي معنوي و درماني قرآن خطبه 28 - 7/176، خطبه 3/18
. همه چيز در قرآن است خطبه 9 - 8/183

اسلام

اسلام

. ارزش دين اسلام خطبه 4/161، خطبه 4/131
. از اسلام صوري تا اسلام راستين خطبه 3/16، خطبه 103/192
. از خودسازي تا شناخت اسلام راستين خطبه 10/87
. اسلام پايان بخش سلطه گري خطبه 12/198
. اسلام دعوتي پر طنين خطبه 1/4، خطبه 2/114
. اسلام دين جهاني خطبه 12/198
. اسلام رمز عظمت خطبه 10/106، خطبه 1/146، خطبه 68/192
. اسلام شرافت برتر حكمت 1/371
. اسلام پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از بين بَرَنده اديان پيشين خطبه 3/161
. اسلام منطقي كوبنده خطبه 1/106
. اسلام و اديان توحيدي خطبه 98/192
. اسلام ولايت عليه ظلمت‌ها خطبه 1/4
. اغماض از اصول اسلام هرگز نامه 62
. امام و معرفي اسلام حكمت 125
. امداد هاي الهي در پيروزي اسلام خطبه 1/134
. اهداف و وظائف حكومت اسلامي خطبه 40
. تاريخ سياسي اسلام بعد از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 1/32
. تاريخ سياسي و اجتماعي صدر اسلام خطبه 115/192
. تعريف اسلام حكمت 125
. جاهليت دوباره عرب بعد از اسلام خطبه 4/151 تا 13
. حيات دوباره اسلام و حكمت الهي خطبه 5/150
. خاتميت دين اسلام خطبه 4/133
. خبر از آينده مصيبت بار اسلام خطبه 10 - 4/147 -11/103
. خبر از آينده ناگوار امت اسلامي خطبه 4/56
. خبر از تحولات سياسي در آينده اسلام خطبه 14/156
. خبر از تحولات سياسي مصيبت بار مسلمين خطبه 4/151
. خطر مدّعيان اسلام شناسي خطبه 3/17
. دوري از اسلام شناسي تكلّف آميز حكمت 105
. روش برخورد با اسلام خطبه 20/198، خطبه 198
. ره آورد اسلام خطبه 17/198 تا 20، خطبه 106
. ره آورد دستورات اسلام خطبه 1/167
. ره آورد سياسي، اجتماعي دين اسلام خطبه 11 - 10/106

. ره آورد شوم ترك اسلام خطبه 1/161، خطبه 105/192
. زندگي اجتماعي عرب پس از اسلام خطبه 3 - 2/105
. زهد اسلامي حكمت 439
. سابقه امام علي در اسلام خطبه 4/104
. سوابق در اسلام و جهاد نامه 8 - 7/17
. سيماي ياران واقعي اسلام خطبه 4/121
. شرائط مبارزه با مدعيان اسلام خطبه 5 - 4/173
. شرايط بهره گيري از اسلام خطبه 2/106
. شناخت اسلام خطبه 12/198
. شناخت دوران قبل از اسلام خطبه 93 - 36/192
. شناخت ويژگي هاي دين اسلام خطبه 12/198 تا 20
. عظمت عرب پس از اسلام خطبه 11 - 10/106
. علل پيروزي اسلام خطبه 1/146
. علل پيروزي اسلام و مسلمين خطبه 3/134
. علل سقوط و وابستگي امت اسلامي خطبه 2/139
. عوامل پيروزي اسلام خطبه 1/134، خطبه 4 - 3/56، خطبه 146
. عوامل پيشرفت اسلام خطبه 1/56، خطبه 1/146، حكمت 465
. فاصله اسلام با فرصت طلبان خطبه 1/37، نامه 9، نامه 16، نامه 17، نامه 28
. فلسفه احكام و دستورات اسلام خطبه 1/110
. مدّعيان اسلام شناسي در مقابل عترت خطبه 10/87
. مراحل تكاملي اسلام حكمت 125
. مسئوليّت رهبري در اسلام 2/134
. نعمت اسلام خطبه 1/215
. نقش انصار در پيروزي اسلام حكمت 465
. نقش مبارزات انصار در تداوم اسلام حكمت 465
. نكوهش از دگرگوني و تحريف اسلام خطبه 17/108
. نكوهش از عدم پذيرش رهنمودهاي اخلاقي خطبه 14 -13/109
. ويژگي هاي ارزشمند اسلام خطبه 9 - 8/152، خطبه 198
. ويژگي هاي اسلام خطبه 5 - 4 - 1/106، خطبه 1/120، خطبه 1/134، خطبه 5/86، خطبه 152
. ويژگي هاي اسلام (قرآن) خطبه 8/152
. ويژگي هاي حكومت اسلامي خطبه 40
. ويژگي هاي فكري، علمي اسلام خطبه 2 - 1/106
. امام و شناساندن اسلام حكمت 125

خاتمیّت

14/133 خاتمیّت دین اسلام خطبه .

دين

. آموزش ديني نامه 29 - 28/31
. آموزش ديني كودك حكمت 399
. ارزش ترسيدن از آينده دين خطبه 1/130
. ارزش دين اسلام خطبه 4/161
. اسلام دين جهاني خطبه 12/198
. اصالت دادن به حفظ دين 10 - 9/173
. اوصاف دين فروشان دنيا طلب خطبه 5/32
. اهلبيت عليهم السلام و ارزيابي دين خطبه 3/239
. توبيخ از دين فروشي براي كسب دنيا 3 - 2/71
. جاهلان متظاهر به دين حكمت 405
. خاتميت دين اسلام خطبه 4/133
. خطرات فقر براي عقل و دين حكمت 319، حكمت 163
. دنيا گرائي در رهاكردن دين خطبه 10/173
. دوري از دين و سنت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 4 - 3/88
. دين فروشان نامه 1/39
. دين و دنيا نامه 3/43
. دين و شناخت خدا خطبه 1
. ره آورد شوم دين فروشي حكمت 106
. زشتي دين فروشي براي كسب دنيا نامه 2/71
. سوء استفاده از دين ممنوع حكمت 106
. ضرورت دفاع از دين نامه 13/27
. عوامل پايداري دين و دنيا حكمت 372
. عوامل سقوط دين و دنيا حكمت 372
. عوامل و پايه هاي استقرار دين حكمت 372
. عوامل هلاكت دين و دنيا نامه 1/48
. فرصت طلبي سياستمداران بي دين 3/41
. فلسفه فروع دين خطبه 2 - 1/110، حكمت 252، حكمت 136
. مراحل تكاملي دين شناسي خطبه 3/1
. نقش دانشمندان در جامعه و دين حكمت 372
. نقش دين در وحدت اجتماعي خطبه 5 - 4/18
. نقش رهبري در تقويت دين حكمت 467
. نقش قرآن در كمال دين خطبه 6 - 5/183

. نور دين خطبه 2/106
. ويژگي دين اسلام خطبه 2/120

دينداري

. دينداري واقعي نامه 38/31
. ره آورد دين داري خطبه 120
. نكوهش از تظاهر به دينداري خطبه 5/32 تا 7

106 حكمت دين گريزي شوم آورد ره .

شبهه، شبهات

. تعريف شبهه خطبه 1/38
. خطر شبهات براي حق گرايان 238
. روش مصون ماندن از شبهات خطبه 2 - 1/38
. شناخت اقسام شك و شبهه حكمت 13 - 12/31
. ضرورت شناخت شبهات خطبه 38

مناظره

. روش مناظره نامه 77
. روش مناظره با دشمن مسلمان نامه 77
. روش مناظره با دشمن آگاه نامه 77
. ترك مناظره لجاجت آميز حكمت 362
. ضرورت مناظره با روايات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه 1/77
. پرهيز از مناظره با قرآن نامه 1/77

ارزش هاي عقيدتي

ارزش و ارزش ها

. آينده و مسخ ارزش‌ها حكمت 102
. ارزش آداب و رسوم صحيح اجتماعي نامه 38/53
. ارزش اخلاص خطبه 7/87
. ارزش اخلاق نيكو حكمت 2/38
. ارزش استغفار (طلب بخشش از خدا) حكمت 87
. ارزش استقلال سياسي حكمت 446
. ارزش اطاعت و بندگي نامه 12/69، حكمت 331
. ارزش اطاعت و عمل خطبه 22 - 19/83
. ارزش اهلبيت عليهم السلام خطبه 4/144
. ارزش ايثار اقتصادي حكمت 67
. ارزش ايثار گري نامه 8/69
. ارزش ايمان خطبه 1/110
. ارزش بخشش و سخاوتمند حكمت 138
. ارزش برتر خطبه 3/176، حكمت 289
. ارزش بي نيازي خطبه 105/91
. ارزش پاكدامني و شكر گذاري حكمت 340
. ارزش پرهيزگاري خطبه 198، حكمت 410
. ارزش پشيماني و زشتي غرور زدگي حكمت 46
. ارزش پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و قرآن خطبه 158
. ارزش تجربه در زندگي خطبه 24/176
. ارزش تداوم عمل حكمت 278
. ارزش تذكّر دادن اشتباهات حكمت 59
. ارزش تربيت حكمت 54
. ارزش ترس از خدا حكمت 242
. ارزش ترك گناه حكمت 170
. ارزش تواضع اغنياء حكمت 406
. ارزش توبه حكمت 371 -2/94، خطبه 9 -8/214 -12/223
. ارزش توكل خطبه 7/90
. ارزش جمع آوري بيت المال نامه 51
. ارزش جهاد در راه خدا خطبه 27
. ارزش حكمت حكمت 80
. ارزش حكمت و بي لياقتي منافق حكمت 79
. ارزش حلم و خويشتنداري حكمت 1/94

. ارزش حياء (حفظ آبرو) حكمت 233
. ارزش خشم در راه خدا حكمت 174
. ارزش خواست و اراده الهي خطبه 8/34
. ارزش خويشتنداري تهيدستان حكمت 406
. ارزش دانشمندان حكمت 147
. ارزش دانشمندان الهي خطبه 214
. ارزش دعا نامه 70/31
. ارزش دعا، صدقه و زكات حكمت 146
. ارزش دنيا دوستي حكمت 303
. ارزش دوراندیشي و پرهيز از كوتاهي حكمت 181
. ارزش رازداري و خوشروئي حكمت 6
. ارزش رضاي الهي خطبه 105/91
. ارزش رنگ كردن و آرايش حكمت 473
. ارزش رهبر عادل خطبه 5/164
. ارزش زكات خطبه 2/110
. ارزش زهد حكمت 4 - 391
. ارزش ستايش و شهادت به يگانگي خدا خطبه 114
. ارزش سجده و عبادت خطبه 15/97
. ارزش سحرخيزي حكمت 104
. ارزش سخاوتمندي حكمت 211
. ارزش سخن حكمت 394
. ارزش سكوت خطبه 382 - 7/87
. ارزش سكوت حكميانه نامه 13/31
. ارزش سنّت پيامبر نامه 153/53
. ارزش شادابي در كار حكمت 444
. ارزش شرح صدر و بزرگواري حكمت 167
. ارزش شرم و حياء حكمت 3/113
. ارزش شفاعت حكمت 63
. ارزش شكرگزاري حكمت 68
. ارزش شهادتين خطبه 151
. ارزش صبر و تحمّل حكمت 460
. ارزش صبر و خطر بي تابي حكمت 189
. ارزش صدقه حكمت 7
. ارزش عالم و بي ارزشي جاهل خطبه 103
. ارزش عفّت و پاكدامني حكمت 474
. ارزش عفت و پاكدامني نامه 5/45

. ارزش عقل حكمت 407
. ارزش عقل حكمت حكمت 1/113
. ارزش عقل و بردباري حكمت 424
. ارزش عقل و تجربه نامه 4/78
. ارزش علم مفيد خطبه 3/193
. ارزش علم و بندگي حكمت 96
. ارزش عمل خالصانه خطبه 6/214
. ارزش عمل صالح خطبه 5/23
. ارزش عمل گرايي خطبه 2/120
. ارزش غيرتمندي حكمت 47
. ارزش فروتني حكمت 3/113
. ارزش قرآن خطبه 7 - 6/110
. ارزش قلب سليم خطبه 8/214
. ارزش قناعت حكمت 395، حكمت 475
. ارزش قناعت حكمت 229، خطبه 48/192
. ارزش قناعت و خودكفائي حكمت 57
. ارزش قناعت و خوش خُلقي حكمت 229
. ارزش قناعت و رضايت حكمت 2/371
. ارزش كسب و كار خطبه 17/193
. ارزش كعبه نامه 6/47
. ارزش گريه از خوف خدا خطبه 13/190
. ارزش گمان مؤمن حكمت 309
. ارزش مشورت كردن حكمت 54
. ارزش مشورت و پرهيز از خود محوري حكمت 161
. ارزش مشورت‌ها حكمت 173
. ارزش معرفت و آگاهي حكمت 3/273
. ارزشمندي عقل حكمت 38
. ارزش نام نيك خطبه 9/23
. ارزش نيك نامي خطبه 4/120
. ارزش نيكوكاري حكمت 422
. ارزش نيكوكاري حكمت 422
. ارزش و اقسام جهاد نامه 6/47
. ارزش والاي اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم حكمت 109
. ارزش وجود ذاكران و عارفان حكمت 222
. ارزش و ره آورد زكات خطبه 199
. ارزش و ره آوردهاي قرآن خطبه 110

. ارزش و ره آورد یاد خدا خطبه 222
. ارزش و ضد ارزش حکمت 21، حکمت 54، حکمت 113
. ارزش وفاداري خطبه 1/41، نامه 135 - 134/53
. ارزش و والائي انجام دهنده کارها حکمت 32
. ارزش‌ها حکمت 97
. ارزش‌ها از دیدگاه وحي خطبه 13 - 1/114، حکمت 387
. ارزش‌ها و آداب معاشرت با مردم حکمت 38
. ارزش‌ها و ضدّ ارزش‌ها حکمت 21، حکمت 228
. ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها حکمت 228، حکمت 21
. ارزش‌ها و ویژگي هاي قرآن خطبه 198
. ارزش هاي اخلاقي حکمت 54، حکمت 211، حکمت 365، حکمت 371، حکمت 333، حکمت 229، حکمت 21، نامه 28، حکمت 54، حکمت 435، خطبه 23/193، خطبه 13 -2/129، حکمت 4، حکمت 458، حکمت 68، حکمت 82، حکمت 113، حکمت 123، حکمت 135، حکمت 208، حکمت 209، حکمت 223، حکمت 243، حکمت 349، حکمت 365، حکمت 396، حکمت 21، خطبه 156، حکمت 224
. ارزش هاي اخلاقي و ضدّ ارزش‌ها حکمت 4
. ارزش هاي پسنديده حکمت 113
. ارزش هاي معنوي حکمت 242
. ارزش هاي ناپسند حکمت 275
. ارزش هاي والاي اخلاقي حکمت 113، حکمت 371، حکمت 435
. ارزش هاي والاي انساني حکمت 82
. ارزش هاي والاي انصار حکمت 465
. ارزش هاي والاي دانش حکمت 147
. ارزش همانند شدن با خوبان حکمت 207
. ارزش همّت هاي بلند حکمت 3/211 - 47
. ارزش یقین خطبه 188
. برخي از ارزش هاي ديني حکمت 371
. برخي از ارزش هاي اجتماعي حکمت 349، حکمت 38، حکمت 54، حکمت 211، خطبه 16 - 12/216
. برخي از ضدّ ارزش‌ها حکمت 126، حکمت 150، حکمت 275، حکمت 276، حکمت 58، حکمت 113، حکمت 343، حکمت 126
. ترسناك ترین ضّد ارزش‌ها خطبه 1/42
. تعریف و شناخت اصولي ارزش خطبه 5/114
. چهار ارزش برتر حکمت 135
. خبر از دگرگوني ارزش‌ها درآینده حکمت 369، حکمت 102

. خبر از مسخ ارزش‌ها خطبه 14/156 تا 16
. دگرگوني ارزش‌ها حكمت 114
. دو بينش ارزشي با دو محور متضاد خطبه 14/160، خطبه 37/192
. راه هاي ارتباط با خدا خطبه 51، خطبه 190، نامه 27، نامه 31، حكمت 435
. ره آورد ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها حكمت 349
. ره آورد ارزش هاي والا حكمت 224
. رهنمودهاي كلّي در تصحيح بينش ارزشي خطبه 13/114، خطبه 5/133، حكمت 1/94
. شناخت ارزش‌ها حكمت 47، حكمت 371، حكمت 387، خطبه 1/41، خطبه 11/147
. شناخت ارزش هاي والاي اخلاقي حكمت 289، حكمت 4
. شناخت ضدّ ارزش‌ها حكمت 371، حكمت 2، حكمت 4، نامه 57/31، حكمت 126، حكمت 276، حكمت 275، حكمت 150
. شناخت مردم و ضدّ ارزش‌ها حكمت 343
. ضدّ ارزش‌ها و خطرات آن حكمت 211
. ضدّ ارزش‌ها و هشدارها حكمت 150
. عدم وابستگي به ارزش هاي مادّي نامه 1/47
. عوامل بينش ارزشي وارونه خطبه 1/157
. لزوم هوشياري در شناخت ارزش هاي بدلي خطبه 8/194
. مسخ ارزش‌ها حكمت 120، خطبه 2 - 1/41
. معيار ارزش انسان حكمت 81
. مقايسه بينش ارزشي ما با پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 23/160
. نسبي بودن برخي از ارزش‌ها بين زنان و مردان حكمت 124
. نقش تاريخ در شناخت ارزش‌ها نامه 24/31
. نقش شيطان در تحريف ارزش‌ها خطبه 42/83
. نقش عوامل مادّي در بينش ارزشي خطبه 1/23، خطبه 1/131 تا 4
. نكوهش از ارزش هاي اخلاقي مسخ شده خطبه 3 - 2/129
. يادآوري ارزش هاي اخلاقي خطبه 2/86
. يادآوري برخي از ارزش هاي قرآن خطبه 10/156
آثار شناخت مقايسه اي ارزش ها
نسبيّت ارزش ها
جستجو و گزينش ارزش ها

آثار شناخت مقايسه اي ارزش ها

1- برتري عبادت اجتماعي بر عبادت فردي نامه 2/47
2- برتري ارزش علم بر ثروت حكمت 147
3- زمينه زهد و فداكاري خطبه 1/66، خطبه 5/113، خطبه 1/130، خطبه 30/165، نامه 1/66، حكمت 77، حكمت 367، خطبه 6/173، خطبه 13/230، نامه 1/22، نامه 49/31، نامه 1/49، نامه 12 - 4/62، حكمت 147
. ارزش‌ها و ضدّ ارزش‌ها حكمت 38، حكمت 31، حكمت 150
. اصول ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها حكمت 113، حكمت 122
. انقلاب ارزش‌ها در فلسفه بعثت و امامت خطبه 3/16
. جايگاه ارزشي مباني اعتقادي خطبه 3/114
. ارزش هاي عالي نامه 4/47، حكمت 82، حكمت 113، حكمت 122
. تكامل ارزش‌ها خطبه 1/105، خطبه 214
. نقش توحيد در انقلاب ارزش‌ها خطبه 5/193، خطبه 16/216

نسبيّت ارزش ها

1- اختلاط ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در دنيا خطبه 2/103، خطبه 1/113، خطبه 1/145، خطبه 226، نامه 3، نامه 68
2- تفاوت ارزش‌ها يا تفاوت فرهنگها حكمت 199
3- تفاوت ارزش هاي اخلاقي با تفاوت جنسيّت حكمت 124
4- تفاوت ارزش هاي اخلاقي در محيطهاي متفاوت حكمت 114
5- راز نسبيّت ارزش هاي اخلاقي حكمت 259، حكمت 406
6- نسبيت معيار ارزش محيط زيست حكمت 442

جستجو و گزينش ارزش ها

1- ارزش هاي مادّي و ارزش هاي برتر خطبه 7/132
2- اسلام رمز ارزش‌ها و امام رمز اسلام خطبه 6/152
3- راه پاسداري از ارزش‌ها خطبه 200، خطبه 1/201
4- تضاد ارزش گرائي با گرايشهاي نفساني خطبه 8/87، خطبه 1/176، خطبه 23/186، نامه 16/31، نامه 7/53
. برتري ارزش كار حكمت 32
. تعادل مرز كلّي ارزش و ضد ارزش خطبه 13/176
. تفاوت ارزش اخلاقي با تفاوت وضع مالي حكمت 68
. چگونگي برخورد با ارزش هاي معنوي نامه 1/24
. خودپسندي آفت تمام ارزش‌ها نامه 145/53، حكمت 46
. ضرورت كسب ارزش‌ها حكمت 422
. نقش قرآن در تعيين مرزهاي ارزشي خطبه 9/153، نامه 2/53

زهد (پارسائي)

. آثار ترك زهد خطبه 81
. آرزوي دراز و زهد خطبه 1/81
. ارزش زهد حكمت 391، حكمت 4
. ارزش زهد و پارسائي خطبه 1/103، حكمت 391
. برترين پارسائي حكمت 28
. بهترين نوع زهد حكمت 28
. پارسائي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خطبه 109
. تعريف زهد و پارسائي خطبه 2 - 1/81، حكمت 439
. تعريف و شناخت زهد و پارسائي حكمت 439
. جايگاه زهد در قرآن حكمت 439
. پارسايان و رسيدن به درجات معنوي خطبه 4/52
. ره آورد زهد و پارسائي خطبه 5/52، حكمت 391
. زهد اسلامي حكمت 439
. زهد راستين حكمت 10/104
. زهد عامل بصيرت و آگاهي حكمت 391
. زهد واقعي حكمت 82
. زهد و پارسايي علي عليه السلام خطبه 17/3
. سيماي پارسايان خطبه 13/230
. شناخت زهد و پارسائي حكمت 3/31
. ضرورت زهد و قناعت خطبه 35/176
. لذّت زهد نامه 6 - 3/27
. مراتب و مراحل زهد خطبه 81

ریا

. اخلاص و پرهيز از ريا خطبه 2/76
. پرهيز از ريا خطبه 2 - 1 - 76/7 - 6/32
. پرهيز از ريا و ظاهر بيني خطبه 6/23
. پرهيز از ريا و ظاهرسازي نامه 1/26
. پرهيز از ريا و ظاهر فريبي خطبه 6/23
. نكوهش از شرك و ريا خطبه 11/86
. نيكوكاري با تظاهر و ريا ممنوع خطبه 1/142

جبر

. اثبات لاجبر و لاتفويض(اختيار انسان و امداد الهي) حكمت 78
. راه هاي ابطال جبر مطلق (نقد دترمينيسم) حكمت 78
. شناخت جايگاه جبر و اختيار حكمت 16، حكمت 78
. شناخت جبر و اختيار حكمت 459
. نفي جبر گرايي حكمت 78

. فتاليزم (جبرعملي) خطبه 102

قضا و قدر

. تسليم قضا و قدر خطبه 3/37
. جايگاه قضا و قدر الهي حكمت 287
. رضا به قضا و قدر خطبه 1/180
. رضا و تسليم در برابر قضا خطبه 3/37
. شناخت قضا و قدر حكمت 78
. شناخت قضا و قدر الهي حكمت 1/75
. قضا و قدر الهي خطبه 4/109، خطبه 3/227، حكمت 201، حكمت 16، خطبه 26/91، خطبه 14/183، نامه 96/31، حكمت 16، حكمت 287، حكمت 459
. قضا و قدر حتمي الهي خطبه 7/65
. مباني قضا و حكومت در اسلام خطبه 2/18
. مرگ و قضا و قدر خطبه 29/193
. مشكل بودن شناخت قضا و قدر حكمت 287
. مشكل درك قضا و قدر حكمت 285

شيوه هاي آموزشي

يكي ديگر از ويژگي هاي مباحث اعتقادي امام علي عليه السلام در نهج البلاغه، به كارگيري «شيوه هاي صحيح آموزشي» است كه:
مباحث سنگين اعتقادي را براي عموم اقشار جامعه قابل درك و شناخت مي‌سازد.
مباحث نظري را چونان محاسبات رياضي، مستدلّ و مبرهن مطرح مي‌كند.
هم با استدلال هاي قوي، عقل‌ها و فكرها را قانع كرده و هم به احساسات انسان پاسخ مي‌دهد.
هم شور و شعور ايجاد كرده و هم به شعارها و عواطف انسان ها، جهت مي‌بخشد.
اين همه زيبائي‌ها و جاذبه‌ها در آموزش و تعليم مباني اعتقادي به «شيوه هاي صحيح آموزشي» بستگي دارد.
شيوه هاي صحيح آموزشي اميرالمؤمنين عليه السلام بر واقعيّت‌ها و روش هاي كاربردي تكيه دارد؛
و از همه روش‌ها ابزارها استفاده مي‌كند؛
استدلال و برهان را با عشق و شور به هم مي‌آميزد؛
مي چشد و مي‌چشاند؛
اميد مي‌دهد؛
جهت مي‌بخشد؛
با هدفداري به مباحث اعتقادي تداوم مي‌بخشد؛
شيريني استدلال را با زيبائي هاي نظام هستي يكجا مطرح مي‌كند.
و براي هر دليل و برهاني ده‌ها «نمونه» و «الگو» از پديده هاي زيباي هستي، شاهد و مثال مي‌آورد.
گاهي شنونده را از يك مبحث اعتقادي، از يك برهان فلسفي، به سوي ارزيابي پديده‌ها مي‌كشاند «مانند خطبه اوّل»
و زماني از راه برّرسي پديده‌ها و نمونه هاي روشن، فكرها و عقل‌ها را به واقعيّت‌ها سوق مي‌دهد. (مانند: خطبه 165 و 182 و 185(
و آنگاه دست زيبا و زيبائي آفرين خدا را به همگان نشان مي‌دهد.
و عقل‌ها و انديشه‌ها را در ارزيابي الگوهاي زيباي طبيعت به شگفتي وا ميدارد.
از طاووس و زيبائي آن سخن مي‌گويد و سپس خداي طاووس آفرين را اثبات مي‌كند.
از خلقت اسرارآميز خفّاشان بحث مي‌كند و عقل‌ها را در كشف راز هستي درمانده نشان مي‌دهد،

و بحث اعتقادي را از موجودات كوچك و بزرگ آغاز و آنگاه حيات و هدفداري را در همه آنها به ارزيابي مي‌گذارد و سپس صفات جمال و جلال الهي را نشان مي‌دهد.
در «خطبه 165 «امام علي عليه السلام بر اساس برهان «اثر و مؤثّر» و «راه هاي خداشناسي»، ابتداء از آفرينش انواع موجودات و انواع پرندگان سخن به ميان مي‌آورد و سپس زيبائي هاي شگفتي آور طاووس را مطرح مي‌كند و آنگاه مي‌فرمايد:
فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَي صِفَةِ هذَا عَمَائِقُ الْفِطَنِ، أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ الْعُقُولِ، أَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصْفَهُ أَقْوَالُ الْوَاصِفِينَ!
وَأَقَلُّ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَالْأَلْسِنَةَ أَنْ تَصِفَهُ!
فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقٍ جَلَّاهُ لِلْعُيُونِ، فَأَدْرَكَتْهُ مَحْدُوداً مُكَوَّناً، وَمُؤَلَّفاً مُلَوَّناً؛ وَأَعْجَزَ الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ صِفَتِهِ، وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ!
وَسُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ وَالْهَمَجَةِ إِلَي مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحِيتَانِ وَالْفَيَلَةِ! وَوَأَي عَلَي نَفْسِهِ أَلَّا يَضْطَرِبَ شَبَحٌ مِمَّا أَوْلَجَ فِيهِ الرُّوحَ، إِلَّا وَجَعَلَ الْحِمَامَ مَوْعِدَهُ، وَالْفَنَاءَ غَايَتَهُ.
«راستي، هوش هاي ژرف انديش و عقل هاي پُر تلاش چگونه اين همه از حقائق موجود در پديده‌ها را مي‌توانند درك كنند؟ و چگونه گفتار توصيف گران، به نظم كشيدن اين همه زيبايي را بيان توانند نمود؟ و در درك كمترين اندام طاووس، گمانها از شناخت درمانده و زبانها از ستودن آن در كام مانده اند
پس ستايش خداوندي را سزاست كه عقلها را از توصيف پديده اي كه برابر ديدگان جلوه گرند ناتوان ساخت، پديده محدودي كه او را با تركيب پيكري پرنقش و نگار، با رنگها و مرزهاي مشخص مي‌شناسد، باز هم از تعريف فشرده اش زبان‌ها عاجز و از توصيف واقعي آن درمانده اند،
(پس چگونه خدا را مي‌توانند درك كنند؟)
پاك و برتر است خدايي كه در اندام مورچه، و مگس ريز، پاها پديد آورد، و جانداران بزرگتر از آنها را نيز آفريد، از ماهيان دريا، و پيلان عظيم الجثّه، و بر خود لازم شمرد، كه هيچ كالبد جانداري را وانگذارد و به درستي اداره اش نمايد، جز آن كه ميعادگاهش مرگ و پايان راهش نيستي باشد.» (1).
و در خطبه 185 با توجّه به اسرار نظام آفرينش و «برهان هدايت» و «برهان هدايت غريزي» در پديده‌ها و امكان شناخت با برّرسي در پديده هاي گوناگون و زيباي نظام هستي مي‌فرمايد:
وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجَسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَي الطَّرِيقِ، وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَلكِنِ الْقُلُوبُ عَلِيلَةٌ، وَالْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ!
أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَي صَغِيرِ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَأَتْقَنَ تَرْكِيبَهُ، وَفَلَقَ لَهُ

السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَسَوَّيَ لَهُ الْعَظْمَ وَالْبَشَرَ!
انْظُرُوا إِلَي النَّمْلَةِ فِي صِغَرِ جُثَّتِهَا، وَلَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لاَ تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ، وَلَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكَرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَي أَرْضِهَا، وَصُبَّتْ عَلَي رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَي جُحْرِهَا، وَتُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا. تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَفِي وِرْدِهَا لِصَدَرِهَا.
مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوِفْقِهَا؛ لَا يُغْفِلُهَا الْمَنَّانُ، وَلَا يَحْرِمُهَا الدَّيَّانُ، وَلَوْ فِي الصَّفَا الْيَابِسِ، وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ! وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا، فِي عُلْوِهَا وَسُفْلِهَا، وَمَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَاسِيفِ بَطْنِهَا، وَمَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَأُذُنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَباً، وَلَقِيتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَباً!
فَتَعَالَي الَّذِي أَقَامَهَا عَلَي قَوَائِمِهَا، وَبَنَاهَا عَلَي دَعَائِمِهَا! لَمْ يَشْرَكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَلَمْ يُعِنْهُ عَلَي خَلْقِهَا قَادِرٌ.
وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلاَلَةُ إِلَّا عَلَي أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ، لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَغَامِضِ اخْتِلاَفِ كُلِّ حَيٍّ.
وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ، وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ، وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ، وَكَذلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ، وَالرِّيَاحُ وَالْمَاءُ.
فَانْظُرْ إِلَي الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَاخْتِلَافِ هذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ هذِهِ الْبِحَارِ، وَكَثْرَةِ هذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هذِهِ الْقِلَالِ.
وَتَفَرُّقِ هذِهِ اللُّغَاتِ، وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ.
فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدِّرَ، وَجَحَدَ الْمُدَبِّرَ!
زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَلَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ؛ وَلَمْ يَلْجَؤُوا إِلَي حُجَّةٍ فِيما ادَّعَوْا، وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أَوْعَوْا.
وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ؟!
عجائب في خلقة الجرادة
وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ، وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ، وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَفَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ، وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ، وَنَابَيْنِ بِهِمَا تَقْرِضُ، وَمِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ. يَرْهَبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا، وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ.
حَتَّي تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزَوَاتِهَا، وَتَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا. وَخَلْقُهَا كُلُّهُ لَا يُكَوِّنُ إِصْبَعاً مُسْتَدِقَّةً.
دلائل وجود اللّه في العالم
فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي «يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً»، وَيُعَفِّرُ لَهُ خَدّاً وَوَجْهاً، وَيُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سِلْماً وَضَعْفاً، وَيُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَخَوْفاً!
فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ؛ أَحْصَي عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَالنَّفَسَ، وَأَرْسَي قَوَائِمَهَا عَلَي النَّدَي وَالْيَبَسِ؛ وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهَا، وَأَحْصَي أَجْنَاسَهَا. فَهذَا غُرَابٌ وَهذَا عُقَابٌ. وَهذَا حَمَامٌ وَهذَا نَعَامٌ.

دَعَا كُلّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَكَفَلَ لَهُ بِرِزْقِهِ. وَأَنْشَأَ «السَّحَابَ الثِّقَالَ» فَأَهْطَلَ دِيَمَهَا، وَعَدَّدَ قِسَمَهَا. فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا، وَأَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا.
«اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگي نعمت هاي او مي‌انديشيدند، به راه راست باز مي‌گشتند، و از آتش سوزان مي‌ترسيدند، امّا دلها بيمار، و چشمها معيوب است.
آيا به مخلوقات كوچك خدا نمي‌نگرند؟ كه چگونه آفرينش آن را استحكام بخشيد؟ و تركيب اندام آن را برقرار، و گوش و چشم براي آن پديد آورد، و استخوان و پوست متناسب خلق كرد؟
به مورچه و كوچكي جثّه آن بنگريد، كه چگونه لطافت خلقت او با چشم و انديشه انسان درك نمي‌شود، نگاه كنيد! چگونه روي زمين راه مي‌رود، و براي به دست آوردن روزي خود تلاش مي‌كند؟ دانه‌ها را به لانه خود منتقل مي‌سازد، و در جايگاه مخصوص نگه مي‌دارد، در فصل گرما براي زمستان تلاش كرده، و به هنگام درون رفتن، بيرون آمدن را فراموش نمي‌كند.
روزي مورچه تضمين گرديده، و غذاهاي متناسب با طبعش آفريده شده است، خداوند منّان از او غفلت نمي‌كند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمي‌سازد، گرچه در دل سنگي سخت و صاف يا در ميان صخره اي خشك باشد، اگر در مجاري خوراك و قسمتهاي بالا و پايين دستگاه گوارش و آن چه در درون شكم او از غضروفهاي آويخته به دنده تا شكم، و آن چه در سر اوست از چشم و گوش، انديشه نمايي، از آفرينش مورچه دچار شگفتي شده و از وصف او به زحمت خواهي افتاد
پس بزرگ است خدايي كه مورچه را بر روي دست و پايش بر پاداشت، و پيكره وجودش را با استحكام نگاه داشت در آفرينش آن هيچ قدرتي او را ياري نداد و هيچ آفريننده اي كمكش نكرد.
اگر انديشه ات را بكار گيري تا به راز آفرينش پي برده باشي، دلائل روشن به تو خواهند گفت كه آفريننده مورچه كوچك همان آفريدگار درخت بزرگ خرماست، به جهت دقّتي كه جدا جدا در آفرينش هرچيزي بكار رفته، و اختلافات و تفاوت هاي پيچيده اي كه در خلقت هر پديده حياتي نهفته است، همه موجودات سنگين و سبك، بزرگ و كوچك، نيرومند و ضعيف، در اصول حيات و هستي يكسانند، و خلقت آسمان و هوا و بادها و آب يكي است.
پس انديشه كن در آفتاب و ماه، و درخت و گياه، و آب و سنگ، و اختلاف شب و روز، و جوشش درياها، و فراواني كوهها، و بلنداي قلّه ها، و گوناگوني لغت ها، و تفاوت زبان ها، كه نشانه هاي روشن پروردگارند،
پس واي بر آن كس كه تقدير كننده را نپذيرد، و تدبير كننده را انكار كند.
گمان كردند كه چون گياهانند و زارعي ندارند، و اختلاف صورت هايشان را سازنده اي نيست، بر آن چه ادّعا مي‌كنند حجّت و دليلي ندارند، و بر آن چه در سر مي‌پرورانند تحقيقي نمي‌كنند.

آيا ممكن است ساختماني بدون سازنده، يا جنايتي بدون جنايتكار باشد؟
شگفتي آفرينش مَلَخ
و اگر خواهي در شگفتي ملخ سخن گو، كه خدا براي او دو چشم سرخ، دو حدقه چونان ماه تابان آفريد، و به او گوش پنهان، و دهاني متناسب اندامش بخشيده است، داراي حواس نيرومند، و دو دندان پيشين كه گياهان را مي‌چيند، و دو پاي داس مانند كه اشياء را بر مي‌دارد، كشاورزان براي زراعت از آنها مي‌ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند گرچه همه متّحد شوند.
ملخها نيرومندانه وارد كشتزار مي‌شوند و آن چه ميل دارند مي‌خورند، در حالي كه تمام اندامشان به اندازه يك انگشت باريك نيست!
نشانه هاي خدا در طبيعت
پس بزرگ است خداوندي كه تمام موجودات آسمان و زمين، خواه و ناخواه او را سجده مي‌كنند، و در برابر او با خضوع چهره بر خاك مي‌سايند، و رشته اطاعت او را در تندرستي و ناتواني به گردن مي‌نهند، و از روي ترس و بيم زمام اختيار خود را به او مي‌سپارند.
پرندگان رام فرمان اويند، از تعداد پرها و نفس هاي پرندگان آگاه است، برخي را پرنده آبي و گروهي را پرنده خشكي آفريد، و روزي آنها را مقدّر فرمود، و اقسام گوناگون آنها را مي‌داند، اين كلاغ است و آن عقاب، اين شتر مرغ است و آن كبوتر، هر پرنده اي را به نام خاصّي فرا خواند، و روزيش را فراهم كرد.
خدايي كه ابرهاي سنگين را ايجاد، و بارانهاي پي در پي را فرستاد، و سهم باران هر جايي را معيّن فرمود، زمين هاي خشك را آبياري كرد، و گياهان را پس از خشكسالي رويانيد.» (2).
اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 155 با توجّه به «برهان وجود» و «برهان هدايت» پس از طرح ويژگي هاي خفّاش اظهار مي‌دارد:
وَمِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ، وَعَجَائِبِ خِلْقَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هذِهِ الْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَيَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ؛ وَكَيْفَ عَشِيَتْ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُوراً تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا، وَتَتَّصِلُ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَي مَعَارِفِهَا.
وَرَدَعَهَا بِتَلَأْلُؤِ ضِيَائِهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبُحَاتِ إِشْرَاقِهَا، وَأَكَنَّهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلَجِ ائْتِلَاقِهَا، فَهِيَ مُسْدَلَةُ الْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَي حِدَاقِهَا، وَجَاعِلَةُ اللَّيْلِ سِرَاجاً تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي الْتِمَاسِ أَرْزَاقِهَا؛ فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ، وَلاَ تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ لِغَسَقِ دُجُنَّتِهِ.
فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا، وَبَدَتْ أَوْضَاحُ نَهَارِهَا، وَدَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَي الصِّبَابِ فِي وِجَارِهَا، أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانَ عَلَي مَآقِيهَا، وَتَبَلَّغَتْ بِمَا اكْتَسَبَتْهُ مِنَ الْمَعَاشِ فِي ظُلَمِ لَيَالِيهَا.

فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَاراً وَمَعَاشاً، وَالنَّهَارَ سَكَناً وَقَرَاراً!
وَجَعَلَ لَهَا أَجْنِحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَي الطَّيَرَانِ، كَأَنَّهَا شَظَايَا الْآذَانِ، غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ وَلَا قَصَبٍ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَي مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَعْلَاماً.
لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقَّا فَيَنْشَقَّا، وَلَمْ يَغْلُظَا فَيَثْقُلَا. تَطِيرُ وَوَلَدُهَا لَاصِقٌ بِهَا لَاجِئٌ إِلَيْهَا، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَيَرْتَفِعُ إِذَا ارْتَفَعَتْ، لَا يُفَارِقُهَا حَتَّي تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ، وَيَحْمِلَهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ، وَيَعْرِفَ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ، وَمَصَالِحَ نَفْسِهِ.
فَسُبْحَانَ الْبَارِئِ لِكُلِّ شَيْءٍ، عَلَي غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ!
«از زيبايي هاي صنعت پروردگاري، و شگفتيهاي آفرينش او، همان اسرار پيچيده حكمت در آفريدن خفّاشان است، روشني روز كه همه چيز را مي‌گشايد چشمانشان را مي‌بندد، و تاريكي شب كه هر چيز را به خواب فرو مي‌برد، چشمان آنها را باز مي‌كند، چگونه چشمان خفّاش كم بين است كه نتواند از نور آفتاب درخشنده روشني گيرد؟ نوري كه با آن راه هاي زندگي خود را بيابد، و در پرتو آشكار خورشيد خود را به جاهايي رساند كه مي‌خواهد، و روشني آفتاب خفّاش را از رفتن در تراكم نورهاي تابنده اش باز مي‌دارد، و در خلوتگاههاي تاريك پنهان مي‌سازد، كه از حركت در نور درخشان ناتوان است، پس خفّاش در روز پلكها را بر سياهي ديده‌ها اندازد، و شب را چونان چراغي برمي گزيند، كه در پرتو تاريكي آن روزي خود را جستجو، و سياهي شب ديده هاي او را نمي‌بندد، و به خاطر تاريكي زياد، از حركت و تلاش باز نمي‌ماند.
پس آنگاه كه خورشيد پرده از رخ بيافكند، و سپيده صبحگاهان بدمد، و لانه تنگ سوسمارها از روشني آن روشن گردد، شب پره، پلك‌ها بر هم نهد، و بر آن چه در تاريكي شب به دست آورده قناعت كند.
پس پاك و منزّه است خدايي كه شب را براي خفّاشان چونان روز روشن و مايه به دست آوردن روزي قرار داد، و روز را چونان شب تار مايه آرامش و استراحت آنها انتخاب فرمود، و بال هايي از گوشت براي پرواز آنها آفريد، تا به هنگام نياز به پرواز از آن استفاده كنند، اين بالها، چونان لاله هاي گوشند بي پر و رگهاي اصلي، اما جاي رگها و نشانه هاي آن را به خوبي مشاهده خواهي كرد.
براي شب پره‌ها دو بال قرار داد، نه آنقدر نازك كه در هم بشكند، و نه چندان محكم كه سنگيني كند، پرواز مي‌كنند در حالي كه فرزندانشان به آنها چسبيده و به مادر پناه برده اند، اگر فرود آيند با مادر فرود مي‌آيند، و اگر بالا روند با مادر اوج مي‌گيرند، از مادرانشان جدا نمي‌شوند تا آن هنگام كه اندام جوجه نيرومند و بال‌ها قدرت پرواز كردن پيدا كند، و بداند كه راه زندگي كردن كدام است؟ و مصالح خويش را بشناسد.
پس پاك و منزّه است پديد آورنده هر چيزي كه بدون هيچ الگويي باقيمانده از ديگري، همه چيز را آفريد.» (3).

به كارگيري شيوه هاي گوناگون و متناسب با روح و فطرت خداجوي انسان شنونده را به شوق و شعار و شعور مي‌كشاند و انواع شيريني‌ها را در كام خواننده مي‌ريزد.
و استادان زبردست را در شيوه هاي تدريس و آموزش با «طرح هاي آموزشي» و «روش هاي تدريس» آشنا مي‌سازد.
*****
(1) خطبه 25/165 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج 1: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- كتاب النهاية ج2 ص140 و ج 4 ص 191: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
3- مجمع الامثال ج 2 ص 12: ميداني (متوفاي 518 ه)
4- بحارالانوار ج67 ص30 ح1 ب4: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- اصول كافي ج 1 ص 135: كليني (متوفاي 328 ه)
6- روضه كافي ج 8 ص 174: كليني (متوفاي 328 ه).
(2) خطبه 9/185 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است:
1- كتاب احتجاج ج1 ص408 و204 قديم: طبرسي (متوفاي 588 ه)
2- ربيع الابرار ج5 ص444 حديث 98: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
3- كتاب أمالي ص 192: سيد ابوطالب ابن الحسيني(متوفاي424 ه)
4- كتاب توحيد ص70: شيخ صدوق(متوفاي 380 ه)
5- عيون اخبار الرضا «ع» ج1 ص243 و244: شيخ صدوق(متوفاي 380 ه)
6- بحار الانوار ج4 ص261 ح9: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
(3) نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به اين شرح است.

پذیرش اسلام

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نخستين كسي مي‌باشد كه به پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم ايمان آورد.
همه مورّخان نوشتند:
او اسلام آورد در حالي كه سيزده ساله بود.
ابوزيد عمر بن شبَّة گفته است:
سُريجِ بن نعمان از فرات بن سائب و او از ابن عمر نقل كرده است:
علي بن ابيطالب عليه السلام اسلام آورد در حالي كه سيزده ساله بود و از دنيا رفت در حالي كه شصت و سه سال داشت.
و اين درست ترين قولي است كه در اين باره گفته شده است
در اينجا به برخي از اعترافات بزرگان اسلام توجّه كنيد:
1 - شُعْبَه از سَلَمَة بن كُهَيْل و او از حَبَّه عَرَني(1) روايت كرده است:
از علي عليه السلام شنيدم كه مي‌گفت:
من نخستين كس هستم كه با رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم نماز گزارد.
2 - زيد بن ارقم(2) گفته است:
اوّلين كسي كه پس از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به پروردگار ايمان آورد، علي بن ابيطالب عليه السلام است.
3 - از قول انس بن مالك آمده است:
پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم روز دوشنبه به نبوّت برگزيده شد و علي عليه السلام روز سه شنبه نماز گزارد.
4 - سفيان بن ثوري از سَلَمَة بن كُهَيل و او از ابي صادق و او از حَنَشِ بن مُعْتَمِر(3) و او از عُلَيْمِ بن كندي و او از سلمان بن فارسي روايت كرده كه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
أَوَّلُكُم وُرُوداً عَلَيَّ الْحَوْضَ أَوَّلُكُمْ اِسْلاماً عَلَيِّ بْنِ ابِيطالِب
«نخستين كسي كه از شما بر من در حوض كوثر وارد خواهدشد، اوَّلينِ شماست كه به اسلام گرويده است و او علي بن ابيطالب عليه السلام مي‌باشد.»
5 - عبدالعزيز بن محمّد دَراوِرْدي گفته است، عمر مولاي غُفْرَه به من گفت:
از محمّد بن كعْبِ بن قُرَظي(4) پرسيدند:
نخستين كسي كه به اسلام گروبد علي عليه السلام بود يا خليفه اوّل؟
گفت:
سُبحانَ اللّه، علي عليه السلام نخستينِ آن دو بود كه اسلام آورد.
‟

و از مُعاذة(5) دختر عبداللّه عَدَويّه روايت شده است كه گفت:
از علي بن ابيطالب عليه السلام بر منبر بصره شنيدم كه مي‌گفت:
من صدّيق اكبرم، ايمان آوردم پيش از آنكه ابوبكر ايمان آورد و در اسلام در آمدم پيش از آنكه به اسلام بگرود.
6 - ابراهيم بن سعد زُهري از ابن اسحاق روايت كرده است كه او گفت:
مرا حديث كرد يحيي بن ابي الاشعَث از اسماعيل بن اياس بن عفيف كندي و او از پدرش و او هم از جدّش كه گفت:
من مردي تاجر پيشه بودم و براي حج روانه شدم، در آغاز بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم كه هنوز پيرواني نداشت، پس به نزد عبّاس بن عبدالمطلّب آمدم تا از او برخي كالاي تجارتي را خريداري كنم، زيرا او نيز مردي بازرگان بود.
پس سوگند به پروردگار من نزد او بودم كه ناگهان مردي از چادري بيرون آمد.
پس به خورشيد نظر افكند و همين كه خورشيد را مايل به غروب ديد برخاست و نماز بجاي آورد.
آنگاه زني از همان چادري كه آن مرد بيرون آمد بيرون آمد و پشت آن مرد ايستاد و نماز گزارد.
سپس پسر بچّه اي كه نزديك به حدّ بلوغ بود از آن چادر بيرون آمد و پشت آن مرد بايستاد و نماز گزارد.
گفتم: اين كيست؟
عبّاس! گفت:
اين محمّد بن عبداللّه بن عبدالمطلّب پسر برادر من است.
گفتم: اين زن كيست؟
گفت: اين زن همسر او خديجه، دختر خُويْلَد است.
گفتم: اين جوان كيست؟
گفت: او علي بن ابيطالب پسر عموي او است.
گفتم: اين چه كاري است كه او مي‌كند؟
گفت:
نماز مي‌خواند و گمان مي‌كند كه او پيغمبر است، و او را در اين كارش جز همسرش و پسر عمويش كه اين پسر بچّه باشد، كسي پيروي نكرده است.
و او گمان مي‌كند كه بزودي بر او دريچه گنجهاي خسرو و قيصر گشوده خواهد شد.
و عفيف مي‌گفت:
پس از آن اسلام آورد و از ره آورد اسلام بهره مند گرديد و مي‌گفت:
اگر پروردگار آن روز مرا از نعمت اسلام بهره ور مي‌نمود، من با علي عليه السلام دوّمين كس بوديم كه به اسلام گرويدند.

7 - مجاهد بن ابوالحجّاج گفته است: (6).
از نعمت هاي خداوند متعال بر علي بن ابيطالب عليه السلام و از نيكي هايي كه پروردگار متعال به او اراده نمود، آن است كه:
قريش گرفتار سال قحطي شديد شدند و ابوطالب عيالمند بود، پس رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به عبّاس عمويش كه از توانگر ترين بني هاشم بود گفت:
«اي عبّاس، برادرت ابوطالب داراي عيال بسيار است و آنچه را كه به مردم از اين سال قحطي رسيده است مي‌بيني. پس ما را به سوي او روانه كن تا باري از عيال او سبك كنيم، فرزندي از فرزندان او را من برمي گيرم و فرزندي را تو برمي داري، و بدين ترتيب هزينه و مخارج زندگي آن دو را از او كفايت مي‌كنيم»
عبّاس گفت: بسيار خوب.
پس آن دو روانه شدند تا به نزد ابوطالب آمدند و به او گفتند:
ما مي‌خواهيم باري از اهل و عيال تو سبك كنيم، تا از مصيبتي كه مردم در آن هستند برطرف شود.
ابوطالب به آنها گفت:
عقيل را براي من بگذاريد، پس هر چه مي‌خواهيد بكنيد.
آنگاه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم علي را برگرفت و همراه خود به منزل برد و عبّاس هم جعفر را برداشت و همراه خود ساخت.
امام علي عليه السلام پيوسته با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بود نا اينكه خداوند او را به پيامبري مبعوث نمود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از او پيروي كرد و به او ايمان آورد و او را تصديق نمود.
جعفر نزد عبّاس بود تا اينكه اسلام آورد و با گرويدن به اسلام بي نياز شد.
8 - و نوشتند كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در آغاز اسلام هنگامي كه وقت نماز فرا مي‌رسيد، به سوي كوههاي مكّه بيرون مي‌رفت و امام علي عليه السلام هم با او پوشيده از چشم ابوطالب و همه عموها و ديگر اقوامش بيرون مي‌آمد.
پس با هم در آن كوهها نماز مي‌گزاردند و به هنگام غروب وارد مي‌شدند، برمي گشتند و در آنجا تا زماني كه خداوند تعالي مي‌خواست درنگ مي‌نمودند و باقي مي‌ماندند.
پس از چندي ابوطالب روزي آن دو را را با يكديگر يافت، در حالي كه هردو نماز مي‌خواندند.
پس به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم گفت:
اي پسر برادرم اين چه ديني است كه بدان اعتقاد داري؟ گفت:
اي عمو اين دين خداوند و ملائكه اوست و آيين فرستادگانش و پدر ما

ابراهيم مي‌باشد.
پروردگار مرا براي اين دين و براي بندگان خود پيامبر قرار داد و تو اي عمو شايسته ترين كسي هستي كه نصيحت را برايش خالص نمودم و او را به هدايت دعوت كردم و تو شايسته ترين كسي هستي كه دعوت مرا اجابت كند و مرا در اين امر ياري نمايد.
ابوطالب به فرزندش علي عليه السلام مي‌گفت:
پسرم اين چه آييني است كه بر آن استواريد؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پاسخ مي‌داد:
اي پدر به پيامبر خدا ايمان آوردم و آنچه را كه آورده تصديق نمودم و با او به خاطر باري تعالي نماز گزاردم و از او پيروي كردم.
ابوطالب مي‌گفت:
امّا او (پيغمبر) ترا جُز به خير دعوت نكرده است، پس همراه او باش.
9- سَلَمَةِ بن كُهَيْل از حَبَّةِ بنِ جُوَيْن روايت كرده است كه: شنيدم از علي عليه السلام مي‌گفت:
«لَقَدْ عَبَدْتُ اللَّهَ قَبْلَ أَنْ يَعْبُدَهُ أَحَدٌ مِنْ هذِهِ الأُمَّةَ خَمْسَ سِنينَ».
«بي گمان پروردگار را پيش از اينكه احدي از اين امّت عبادت كند، پنج سال عبادت كردم.»
10 - امام علي عليه السلام در يك سخنراني طولاني فرمود: (7).
وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ.
وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُنِي إِلَي صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيُمِسُّنِي جَسَدَهُ، وَيُشِمُّنِي عَرْفَهُ.
وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْ ءَ ثُمَّ يُلْقِمْنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ.
سوابق درخشان حضرت اميرالمؤمنين
*****
(1) حبّة بن جُوين بَجَلي عَرَني مُكَنّي به ابوقُدامَة است. از اهل كوفه و از اصحاب علي عليه السلام است و حديث غدير خُم را روايت كرده است و در آن روز مشرك بود. اُسدُ الغابَة - 363 - 1.
زيد بن ارقم بن قيس بن نُعمان انصاري خَزرجي مكنّي به ابوسعيد است. از صحابه پيغمبر بود و با رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم در هفده جنگ شركت داشت و خود را در روز اُحُد صغير ذكر كرده است. يتيم و در دامن تربيت عبداللّه بن رواحه بود و با او در غزوه مؤته شركت نمود. هفتاد حديث روايت كرده است و در كوفه مقيم شد و در آنجا به سال 56 و به قولي 68 در گذشت. (تهذيب الاسماء - 99 - 1).
حَنَش بن مُعْتَمَر در شمار صحابه ذكر شده است و حديثش از صحّت بهره

مند مَي‌باشد، اين را ابن اثير در اَسدُ الغابَة ذكر كرده است (اَسْدُ الغابَة - 55 - 2).
او منسوب به بني قُريظه طايفه يهودي مشهور است. مكنّي به ابوحمزه و تابعي جليل القدر مي‌باشد. پدرش از اسيران قُريظه بود. محمّد در كوفه سكني گزيد و آنگاه به مدينه برگشت. در زمان حيات رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم متولّد شد و از ابن عبّاس و زيدبن ارقم و معاويه حديث شنيد و از بسياري از صحابه حديث روايت كرد و ديگران هم از او روايت كردند: به سال 108 هجري و به قولي پس از آن سال درگذشت.(تهذيب الاسماء - 90 - 1).
كنيه مُعاذة، اُمُّ صَهْباء است، او زني فاضل و از عالمان حديث و اهل بصره مي‌باشد. از علي عليه السلام و عائشه حديث روايت كرد و عاصم و جماعتي هم از او روايت نموده اند. به سال 83 هجري وفات يافت.
مجاهد بن ابوحجّاج از موالي بني مخزوم و تابعي و از اهالي مكّه است، تفسير را از ابن عبّاس فرا گرفت و بسيار سفر نمود و در كوفه مستقر شد. در حال سجده به سال 104 هجري در گذشت. ابو زكريّا نووي در تهذيب الاسماء تنها كسي است كه پدرش را جُبَير با تصغير ذكر كرده است و اين وجه نه در نسخه خطّي كتاب و نه در ساير مراجع ذكر نشده است. (طبقات الفقهاء - 45).
خطبه 115/192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

«شما موقعيّت مرا نسبت به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در خويشاوندي نزديك، در مقام و منزلت ويژه مي‌دانيد، پيامبر مرا در اتاق خويش مي‌نشاند، در حاليكه كودك بودم مرا در آغوش خود مي‌گرفت، و در استراحتگاه مخصوص خود مي‌خوابانيد، بدنش را به بدن من مي‌چسباند، و بوي پاكيزه خود را به من مي‌بويانند، و گاهي غذائي را لقمه لقمه در دهانم مي‌گذارد، هرگز دروغي در گفتار من، و اشتباهي در كردارم نيافت.» (1).

*****

(1) خطبه 115/192 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف.

اوّل شاهد وحي

پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پيش از آنكه به رسالت مبعوث شود، سالي يك ماه در غار حراء به عبادت مي‌پرداخت و در اين مدّت اگر تهيدستي نزد وي مي‌رفت، به او طعام مي‌داد و وقتي كه ماه به پايان مي‌رسيد و مي‌خواست به خانه برگردد، ابتداء به مسجد الحرام مي‌رفت و هفت بار خانه خدا را طواف مي‌كرد و سپس به منزل خود باز مي‌گشت. (1).

وقتي كه فرشته وحي براي نخستين بار در غار حراء بر حضرت محمّد صلي الله عليه وآله وسلم نازل شد و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علي عليه السلام در كنار آن حضرت بود و آن روز از همان ماهي بود كه حضرت محمّد صلي الله عليه وآله وسلم براي عبادت به غار حراء مي‌رفت.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در «خطبه قاصعه» در اين باره مي‌فرمايد:

وَ لَقَدْ كَانَ يُجْاوِرُ في كُلِّ سِنَةٍ بِحِراء، فأراهُ. لايُراهُ غيْري ... وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطن حِينَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللّه ما هذِهِ الرَّنَّة؟ فَقالَ: هذا الشَّيطانُ قَدْ أيَسَ مِنْ عِبادَتِهِ، إنَّكَ تَسْمَعُ ما اَسْمزعْ وَتَري ما أري، اِلاَّ أنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لكنَّكَ لَوَزيرٌ وَ اِنَّكَ لَعَلي خَيْرٍ.

«پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هر سال در غار حراء به عبادت مي‌پرداخت و جز من كسي او را نمي‌ديد ...، هنگامي كه وحي بر آن حضرت نازل شد، صداي ناله شيطان را شنيدم. به رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم عرض كردم: اين ناله چيست؟ فرمود:

اين ناله شيطان است و علّت ناله اش اين است كه او از اينكه در روي زمين اطاعت شود، ناامید گشته است. آنچه را من مي‌شنوم تو نيز مي‌شنوي و آنچه را كه مي‌بينم تو نيز مي‌بيني، جز اينكه تو پيامبر نيستي، بلكه وزير (من) و بر خير و نيكي هستي.» (2).

اين گفتار گرچه مي‌تواند مربوط به عبادت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در حراء در دوران پس از رسالت باشد، ولي قرائن گذشته و اينكه عبادت پيامبر در حراء غالباً قبل از رسالت بوده است، نشان مي‌دهد كه اين گفتار مربوط به دوران قبل از رسالت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم است كه سبب شد در همان دوران كودكي با قلب حسّاس، و ديده نافذ و گوش شنوا، چيزهايي را ببيند و اصواتي را بشنود كه براي مردم عادّي ممكن نبود.

ابن ابي الحديد معتزلي در شرح نهج البلاغه مي‌نويسد:

«در كتب صحاح روايت شده است كه وقتي جبرئيل براي نخستين بار بر

پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نازل گرديد و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علي عليه السلام در كنار پيامبر اسلام بود».(3).
از امام صادق عليه السلام نقل شده است كه فرمود:
علي عليه السلام پيش از رسالت پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم همراه آن حضرت نور نبوّت را مي‌ديد و صداي فرشته را مي‌شنيد.
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم به او فرمود:
اگر من خاتم پيامبران نبودم، تو شايستگي مقام نبوّت را داشتي ولي تو وصيّ و وارث من، سرور اوصياء و پيشواي پرهيزگاران مي‌باشي.
*****
(1) سيره ابن هشام ج 1 ص 252.
خطبه 121/192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
ابن ابي الحديد شرح نهج البلاغه ج 13 ص 208.

اوّل مسلمان

اشاره

پس از آنكه وحي الهي در غار «حراء» بر قلب مبارك پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نازل گرديد او را بمقام نبوّت و رسالت مفتخر ساخت بنا به گفته محدّثين شيعه و سنّي، علي عليه السلام نخستين كسي است كه با جان و دل دعوت او را لبّيك گفت و به وي ايمان آورد.

ابي بكر هذلي(1) و داود بن هند شعبي(2) از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم روايت كرده اند كه درباره امام علي عليه السلام فرمود:
هذا اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بي وَ صَدَّقَني وَ صَلّي مَعِيَ.(3).
«علي نخستين كسي است كه بر من ايمان آورد و رسالتم را تصديق نمود و با من نماز خواند.»
انس بن مالك و ديگران گفته اند:
بُعِثَ النَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم يَوْمَ الْإثنينِ وَ اَسْلَمَ عَلِيٌّ يَوْمَ الثَّلاثِ
«پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم روز دوشنبه به رسالت مبعوث گرديد، و علي عليه السلام فرداي آن، سه شنبه ايمان آورد.»
از زيد بن ارقم و از ديگران روايت شده كه گفته اند:
اوّل كسي كه اسلام آورد علي بن ابيطالب عليه السلام بود.(4).
ابن ابي الحديد معتزلي مي‌گويد:
شيوخ متكلّمين ما، اتّفاق دارند بر اينكه علي بن ابيطالب عليه السلام اوّلين كسي است از مردان كه به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم گرويده و اسلام خود را اظهار داشته است.(5).
*****
(1) هُذَلي، خويلدبن خالد هُذَلي از شعراء مشهور عرب است (توضيح الاسماء).
شَعْبي عامر بن شهر احيل كوفي از علماء عامّه است (لغتنامه دهخدا).
الغدير ج 3 ص 221، و شرح ابن ابي الحديد ج 13 ص 233.
كامل ابن اثير ج 2 ص 58، و ذخائر العقبي ص 58، و مناقب خوارزمي ص 34، و شرح ابن ابي الحديد ج 4 ص 21، و فصول المهمّه ص 32.
شرح ابن ابي الحديد ج 4 ص 122.

اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمايد:
اَنَا عَبْدُ اللّهِ وَ اَخُو رَسُولِ اللّهِ وَ اَنَا الصِّدّيقُ الْاَكْبَرُ لا يَقُولُها بَعْدي اِلاّ كاذِبٌ مُفْتَر وَ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلي الله عليه وآله وسلم قَبْلَ النّاسِ بِسَبْعِ سِنينَ وَ اَنَا اَوَّلُ مَنْ صَلّي مَعَهُ.(1).
«من بنده خدا و برادر رسول اللّه و صدّيق اكبرم، اين سخن را پس از من جز دروغگو و افترا ساز نمي‌گويد، من هفت يال پيش از مردم با پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم نماز گزارده ام.»
و در جاي ديگر مي‌فرمايد:
اَللّهُمَّ اِنّي اَوَّلَ مَنْ اَنابَ وَ سَمِعَ وَ اَجابَ، لَمْ يَسْبِقْني اِلاَّ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وآله وسلم بِالصَّلاةِ.(2).
«خدايا من نخستين كسي هستم كه به سوي تو رو آورده، پيام تو را شنيده و به دعوت پيامبر تو پاسخ گفته ام و پيش از من جز پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم كسي نماز نگزارد.»
*****
(1) كامل ابن اثير ج 2 ص 57، و شرح ابن ابي الحديد ج 3 ص 200، و الغدير ج 13 ص 22، و خصايص احمد بن شعيب نسائي ص 3، و مسند امام حنبل ص 111، و ينابيع المودّه باب 12 ص 13.
شرح نهج البلاغه فيض خطبه 4/131 نهج البلاغه معجم المفهرس.

اعتراف ابن اسحاق

اخطب خوارزمي، ابن هشام و ابن جرير طبري از ابن اسحاق روايت كرده اند:
كه روز بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، علي عليه السلام با اينكه ده ساله بود، پيش از هر كسي به او ايمان آورد و با او نماز گزارد و آنچه را كه از جانب خداوند آورده بود، آنرا تصديق نمود
و از نعمتهائي كه خداوند متعال به علي عليه السلام عطا فرموده بود، يكي اين بود كه پيش از اسلام نيز در دامن پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تربيت مي‌شد.(1).
*****
(1) سيره ابن هشام ج 1 ص 26، و مناقب خوارزمي ص 30، و تاريخ طبري، و احقاق الحقّ ج 4 ص 150 تا 170، و الغدير ج 3 ص 222 تا 240.

اعتراف عفيف كندي

عُفيف كندي مي‌گويد:
در يكي از روزها براي خريد لباس و عطر، وارد مكّه شدم و در مسجد الحرام در كنار عبّاس بن عبدالمطلّب (يكي از بازرگانان مكّه بود) نشستم به تماشاي مكّه مشغول بوديم، اندكي نگذشت، موقعي كه خورشيد به اوج بلندي رسيد، ناگهان ديدم مردي آمد و نگاهي به آسمان نمود رو به كعبه ايستاد.
چيزي نگذشت كه نوجواني به وي ملحق گرديد و در سمت راست او قرار گرفت.
سپس زني وارد مسجد شد و در پشت سر آن دو نفر ايستاد و هر سه نفر به عبادت خداوند مشغول شدند.
آن مرد ركوع مي‌كرد، آنها نيز با او ركوع مي‌كردند، بدين ترتيب به نماز خود ادامه مي‌دادند.
من به عبّاس گفتم امر عظيمي مي‌بينم!
عبّاس گفت:
آري امريست عظيم، هيچ مي‌داني كه اين جوان كيست؟
گفتم: نه!
عبّاس گفت:
اين برادرزاده من و آن جوان (نو رَس) نيز برادر زاده ديگر من علي بن ابيطالب است
و آن زن خديجه، همسر محمّد است
و محمّد مدّعي است كه آئين وحي از طرف خداوند براي او نازل شده است و اكنون زير آسمان كسي از اين دين جز سه نفر پيروي نمي‌كند.
(در آخر روايت احمد بن حنبل آمده است كه) عبّاس فرمود:
برادر زاده ام مي‌گويد:
روزي فرا خواهد رسيد كه خزانه هاي كسري و گنجينه هاي قيصر را فتح و تسخير مي‌نمايد.
عفيف بعدها كه ايمان آورد، مدام تأسّف مي‌خورد و مي‌گفت:
اي كاش همان روز اسلام را قبول مي‌كردم و با علي عليه السلام سوّمين نفر مسلمان، من مي‌شدم.(1).
*****
(1) تاريخ كامل ابن اثير ج 2 ص 57، و ذخائر العقبي ص 59، و مسند احمد ج 1 ص 173، و شرح ابن ابي الحديد ج 4 ص 120، و مناقب شهر آشوب ج 2 ص 18، و روضه الواعظين ج 1 ص 105، و خصايص نسائي ص 3.

دلائل و شواهد پيشگامي علي عليه السلام در متون اسلامي فراوان است:
1 - پيش از همه، خود پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به پيشقدم بودن علي عليه السلام تصريح كرده و در ميان جمعي از ياران خود فرمود:
«نخستين كسي كه در روز رستاخيز با من در كنار حوض كوثر ملاقات مي‌كند، پيشقدم ترين شما در اسلام، علي بن ابي طالب است.» (1).
2 - دانشمندان و محدّثان نقل مي‌كنند:
حضرت محمّد صلي الله عليه وآله وسلم روز دوشنبه به نبوّت مبعوث شد و علي عليه السلام فرداي آن روز «سه شنبه» با او نماز خواند.(2).
3 - حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه «قاصعه» مي‌فرمايد:
«آن روز اسلام جز به خانه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و خديجه عليها السلام راه نيافته بود و من سوّمين نفر آنها بودم. نور وحي و رسالت را مي‌ديدم، و بوي نبوّت را مي‌شنيدم.» (3).
4 - امام علي عليه السلام در جاي ديگر از سبقت خود در اسلام چنين ياد مي‌كند:
«خدايا من نخستين كسي هستم كه به سوي تو بازگشت، و پيام تو را شنيد و به دعوت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پاسخ گفت و پيش از من جز پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم كسي نماز نگزارد.» (4).
5 - حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمود:
«من بنده خدا و برادر پيامبر و صدّيق اكبرم، اين سخن را پس از من جز دروغگوي افتراء ساز نمي‌گويد، من هفت سال پيش از مردم با رسول خدا نماز گزاردم.» (5).
6 - اعتراف مأمون به ايمان علي عليه السلام مأمون دانشمندان عصر خود را كه از آن جمله اسحاق(6) در ميان آنها بود گرد آورد و زبان به سخن گشود و چنين گفت:
روزي كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم مبعوث به رسالت گرديد بهترين عمل چه بود؟
اسحاق گفت:
ايمان به خدا و رسالت پيامبر او
مأمون پرسيد:
آيا سبقت به اسلام در اعداد بهترين عمل نبود؟
اسحاق گفت:
چرا، در قرآن مجيد مي‌خوانيم:
وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ، اوُلئكَ المُقَرَّبُونَ

«مقصود از سبقت در آيه همان پيش قدمي در پذيرش اسلام است.» (7).
مأمون پرسيد:
آيا كسي بر علي در پذيرش اسلام سبقت جسته بود؟ يا اينكه علي عليه السلام نخستين فردي است كه به پيامبر ايمان آورده است؟
اسحاق گفت:
علي نخستين فردي است كه به پيامبر ايمان آورد، امّا روزي كه او ايمان آورد كودكي بيش نبود و نمي‌توان براي چنين اسلامي ارزش قائل بود، امّا ابي بكر اگرچه بعدها ايمان اورد، ولي روزي كه به صف خداپرستان پيوست، يك فرد كاملي بود، كه ايمان و اعتقاد او در آن سنّ و سال ارزش ديگري داشت.
مأمون پرسيد:
بگو ببينم، علي عليه السلام روي چه اصلي ايمان آورد؟ آيا پيامبر او را به اسلام دعوت كرد يا اينكه از طرف خدا به او الهام شد؟ كه آئين توحيد و روش اسلام را بپذيرد؟
هرگز نمي‌توان گفت اسلام علي عليه السلام از طريق الهام از جانب خدا بوده است، زيرا لازمه فرض اين است كه ايمان وي بر ايمان پيامبر، برتري داشته باشد، چون گرايش پيامبر به اسلام به وسيله جبرئيل و راهنمائي وي بوده است، نه اينكه از جانب خدا به وي الهام شده باشد.
در اينصورت كه ايمان علي در پرتو پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بوده، آيا پيامبر از پيش خود اين كار را انجام داده يا به دستور خدا به اسلام دعوت كرد، قطعاً بايد گفت دعوت علي عليه السلام به اسلام از جانب پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، به فرمان خدا بوده است.
آيا خداي حكيم دستور مي‌دهد كه پيامبر كودك غير مستعدّي را كه ايمان و عدم ايمان او يكسان مي‌باشد، به آئين اسلام دعوت كند؟
در اين صورت بايد گفت، شعور و درك امام در دوران كودكي به اندازه اي بود كه خداوند به ايمان او عنايت داشته است، پس ايمان علي عليه السلام در كودكي ارزشمند است.
7 - اظهارات امام علي عليه السلام در نهج البلاغه
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 37 نهج البلاغه به اين حقيقت روشن اشاره مي‌فرمايد كه:
خصائص الإمام علي عليه السلام
فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِيْنَ فَشِلُوا، وَتَطَلَّعْتُ حِيْنَ تَقَبَّعُوا، وَنَطَقْتُ حِيْنَ تَعْتَعُوا، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِيْنَ وَقَفُوا.
وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَأَعْلَاهُمْ فَوْتاً، فَطِرْتُ بِعِنَانِهَا، وَاسْتَبْدَدْتُ بِرِهَانِهَا.
كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ، وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ.
لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ وَلَا لِقَائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ. الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّي آخُذَ

الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ.
علّة السكوت
رَضِيْنَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ، وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ. أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم؟
وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ، فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ. فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي، وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي.
ويژگي‌ها و فضائل امام علي عليه السلام
آن گاه كه همه از ترس سست شده كنار كشيدند، من قيام كردم، و آن هنگام كه همه خود را پنهان كردند من آشكارا به ميدان آمدم، و آن زمان كه همه لب فرو بستند، من سخن گفتم و آن وقت كه همه باز ايستادند من با راهنمائي نور خدا به راه افتادم، در مقام حرف و شعار صدايم از همه آهسته تر بود اما در عمل برتر و پيشتاز بودم، زمام امور را به دست گرفتم، و جلوتر از همه پرواز كردم، و جائزه سبقت در فضيلت‌ها را بردم.
همانند كوهي كه تند بادها آن را به حركت در نمي‌آورد، و طوفان‌ها آن را از جاي بر نمي‌كند.
هيچكس نمي‌توانست عيبي در من بيابد، و هيچ سخن چيني جاي عيبجوئي در من نمي‌يافت.
خوارترين افراد نزد من عزيز است تا حق او را باز گردانم، و نيرومندها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.
علّت سكوت و كناره گيري از خلافت
در برابر خواسته هاي خدا راضي، و تسليم فرمان او هستم، آيا مي‌پنداريد.
من به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دروغي روا دارم؟ به خدا سوگند! من نخستين كسي هستم كه او را تصديق كردم، و هرگز اول كسي نخواهم بود كه او را تكذيب كنم.
در كار خود انديشيدم ديدم پيش از بيعت، پيمان اطاعت و پيروي از سفارش رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را دارم، و از من براي ديگري پيمان گرفتند (كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود اگر در امر حكومت كار به جدال و خونريزي كشانده شود، سكوت كنم و سر فرود آورم.)
و در خطبه 71 نهج البلاغه به شايعه پراكني و دروغپردازي كوفيان اشاره مي‌فرمايد و به سبقت خويش در پذيرش اسلام و اعتراف به رسالت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم مي‌پردازد كه:
وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ:
عَلِيٌّ يَكْذِبُ، قَاتَلَكُمُ اللَّهُ تَعَالَي! فَعَلي مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَي اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ! أَمْ عَلَي نَبِيِّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ! كَلَّا وَاللَّهِ، لكِنَّهَا لَهْجَةٌ غِبْتُمْ عَنْهَا، وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا. وَيْلُ امِّهِ كَيْلاً بِغَيْر ثَمَن!

لَوْ كَانَ لَهُ وِعَاءٌ. «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ». ً
«پس از ستايش پروردگار! اي مردم عراق! همانا شما به زن بارداري مي‌مانيد(8) كه در آخرين روزهاي بارداري جنين خود را سقط كند، و سرپرستش بميرد، و زماني طولاني بي شوهر ماند، و ميراث او را خويشاوندان دور غارت كنند.
آگاه باشيد من با اختيار خود به سوي شما نيامدم بلكه بطرف ديار شما كشانده شدم، به من خبر دادند كه مي‌گوئيد علي دروغ مي‌گويد!! خدا شما را بكشد، به چه كسي دروغ روا داشته ام؟
آيا به خدا دروغ روا داشتم؟ در حاليكه من نخستين كسي هستم كه به خدا ايمان آوردم،(9) يا بر پيامبرش؟ من اول كسي بودم كه او را تصديق كردم! نه به خدا هرگز!! آنچه گفتم واقعيّتي است كه شما از دانستن آن دوريد، و شايستگي درك آن را نداريد، مادرتان در سوگ شما واي، واي سر دهد.
پيمانه علم را بر شما رايگان بخشيدم، اگر ظرفيّت داشته باشيد. و به زودي خبر آن را خواهيد فهميد.» (10).
و در خطبه 131 نهج البلاغه با خداي خويش شكوه مي‌كند و نجوا گونه به سوابق درخشان خويش اشاره مي‌فرمايد كه:
اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا الْتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِكَ.
اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالصَّلَاةِ.
وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَي الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ.
«خدايا تو ميداني كه جنگ و درگيري ما براي به دست آوردن قدرت و حكومت، و دنيا و ثروت نبود، بلكه مي‌خواستيم نشانه هاي حق و دين تو را در جايگاه خويش باز گردانيم، و در سرزمين هاي تو اصلاح را ظاهر كنيم، تا بندگان ستمديده ات در امن و امان زندگي كنند، و قوانين و مقرراّت فراموش شده تو بار ديگر اجراء گردد. خدايا من نخستين كسي هستم كه بتو روي آورده، و دعوت تو را شنيده و اجابت كرد، در نماز كسي از من جز رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پيشي نگرفت،
و همانا شما دانستيد كه سزاوار نيست بخيل بر ناموس و جان و غنيمت‌ها و احكام مسلمين، ولايت و رهبري يابد، و امامت مسلمين را عهده دار

شود، تا در اموال آنها حريص گردد و نادان نيز لياقت رهبري ندارد تا با ناداني خود مسلمانان را به گمراهي كشاند، و ستمكار نيز نمي‌تواند رهبر مردم باشد، كه با ستم حق مردم را غصب و عطاياي آنان را قطع كند، و نه كسي كه در تقسيم بيت المال عدالت ندارد زيرا در اموال و ثروت آنان حيف و ميل داشته و گروهي را بر گروهي مقدّم مي‌دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمي‌تواند امام باشد زيرا كه براي حكم كردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پايمال مي‌كند، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن كس كه سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را ضايع مي‌كند لياقت رهبري ندارد زيرا كه امّت اسلامي را به هلاكت مي‌كشاند.»

*****

(1) اوَّلُكُم ورواداً علي الحوض اوَّلُكُم اِسلاماً عليّ بن ابي طالب: الاستيعاب في معرفة الاصحاب ج 3 ص 28، و ابن ابي الحديد شرح نهج البلاغه ج 13 ص 119، الحاكم النيشابوري، المستدرك علي الصّحيحين ج 3 ص17.

استنبي ء النّبي بوم الاثنين و صليّ عَلِيٌّ يومَ الثُّلاثا: الاستيعاب في معرفة الاصحاب ج 3 ص 32، و ابن اثير الكامل في التّاريخ ج 2 ص 57.

وَ لَم يَجمع بيت واحد يومئذ في الاسلام غير رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم و خديجه عليها السلام و انا ثالثهما، أري نور الوحي و الرّسالة و اشمُّ ريحَ النّبُوَّة (نهج البلاغه خطبه 121 / 192 معجم المفهرس مؤلّف).

اللّهُمَّ اِنّي اوَّلُ مَنْ اَنابَ وَ سَمِعَ وَ اَجابَ لَم يَسْبِقني الاّ رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم بالصلوة (خطبه 131).

انا عبداللّه و اخو رسول اللّه و انا الصدّيق الاكبر لا يقول‌ها بعدي اِلاّ كاذب مفتري، صلّيتُ مَعَ رَسولِ اللّه قبل النّاس بسبع سنين:

طبري محمّد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك ج 2 ص 312، و ابن اثير الكامل في التّاريخ ج 2 ص 57، و المستدرك علي الصّحيحين ج 3 ص 112.

او اسحاق بن ابراهيم موصلي مكنّي به ابي محمّد از دانشمندان معروف عصر مأمون بود.(لغتنامه دهخدا).

سوره واقعه آيه 10-11.

ضرب المثل است: زيرا كوفيان پس از تحمّل فراوان سختي هاي جنگ در آخرين لحظه هاي پيروزي، فريب، قرآنهاي بالاي نيزه را خوردند.

علاّمه اميني در ج 3 الغدير در صفحات 219 تا 247 با يكصد حديث از كتب اهل سنّت اين حقيقت را اثبات مي‌كند.

سوره ص آيه 88.

اوّل تصديق كننده به رسالت پيامبر

در سيره ابن هشام آمده است پيش از سه سال از بعثت نگذشته بود، كه خداوند پيامبر خود را مخاطب ساخت و فرمود:
اَنْذِر عَشيرَتَكَ الأقربينَ(1).
«خويشاوندان نزديك خود را از عذاب الهي بترسان»
با نزول اين آيه دوره دعوت سرّي پيامبر پايان يافت و وقت آن رسيد كه خويشاوندان خود را به اسلام دعوت كند.
عموم مفسّرين و تاريخ نويسان، قريب به اتّفاق چنين مي‌نويسند:
آنگاه كه آيه فوق نازل گرديد، پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم مأمور شد كه خويشاوندان را به آئين آسماني خود بخواند.
بدين جهت رسول اكرم صلي الله عليه وآله وسلم به علي عليه السلام دستور داد از گوشت و شير، غذائي ترتيب دهد و چهل نفر(2) (و يا چهل و پنج نفر) از سران بزرگ بني هاشم را براي ضيافت دعوت كند.
مراسم دعوت بعمل آمد، مهمانان همگي در وقت معيّن به حضور پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آمدند، پس از صَرف غذا «ابو لهب» با سخنان سبك و بي معني خود مجلس را از آمادگي و تعقيب هدف بهم ريخت و مجلس بدون اخذ نتيجه به پايان رسيد.
مدعوّين پس از صرف غذا و نوشيدن شير جلسه را ترك گفتند.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تصميم گرفت كه فرداي آن روز ضيافت ديگري ترتيب دهد و بار ديگر همه آنان را دعوت نمايد.
باز علي عليه السلام بدستور پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دوباره براي صرف نهار و استماع سخنان آن حضرت از آنها دعوت بعمل آورد.
مدعوّين همگي باز در موعد مقرّر حضور بهم رساندند.
بعد از صرف غذا، پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم چنين فرمود:
«براستي هيچگاه راهنماي واقعي يك جمعيّت، به آنان دروغ نمي‌گويد، به خدائيكه جز او خدائي نيست من فرستاده او به سوي شما و عموم جهانيان هستم، هان آگاه باشيد، همانگونه كه مي‌خوابيد، همانطور هم مي‌ميريد، همانطور كه بيدار مي‌شويد (روز رستاخيز) زنده خواهيد شد، نيكوكاران به پاداش اعمال و بدكاران به كيفر كردار خود مي‌رسند و بهشت جاودان براي نيكوكاران و دوزخ پايدار براي بدكاران آماده است.
در ميان عرب از كسي سراغ ندارم كه بهتر از آنچه من آنرا براي شما آورده ام، براي قوم خود بياورد، البتّه آنچه خير دنيا وآخرت در آن بوده آنرا من براي شما فراهم آورده ام، و خدايم به من دستور داده است كه تا شما را به سوي وحدانيّت او و به رسالت خويش دعوت كنم».

در پي آن فرمود:
وَ اِنَّ اللّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً اِلاّ جَعَلَ لَهُ مِنْ اَهْلِهِ اَخاً وَ وَزيراً وَ وارِثاًوَ وَصِيّاً وَ خَليفَةً في اَهْلِهِ فَاَيُّكُمْ يَقُومُ فَيُبايِعْني عَلَي اَنَّهُ اَخي وَ وارِثي وَ وَزيري وَ وصِيِّ وَ يَكُونُ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مَنْ مُوسي اِلاّ اَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي.(3).
«همانا خداوند پيامبري را مبعوث نكرده، مگر اينكه از نزديكان وِي براي او برادر، وراث، جانشين و خليفه قرار داده است، پس كدام يك از شما (اول) آماده است با اين تعهّد با من بيعت كند كه او وارث، وزير و وصيّ من باشد و او نسبت به من همچون هارون به موسي باشد، با اين تفاوت كه بعد از من پيامبري نخواهد آمد.»
اين جمله را سه بار تكرار فرمود.
در روايت ديگر فرمود:
فَاَيُّكُم يُوازِرُني عَلي هذا الأمْرِ وَ اَنْ يَكُونَ اَخي وَ وَصِيّي وَ خَليفَتي فيكُمْ.(4).
«پس كدام شما در اين امر مرا ياري مي‌كند تا او در ميان شما برادر و وصيّ و خليفه من باشد.»
حضرت اين جمله را فرمود و اندكي مكث كرد تا ببيند كداميك از آنان به نداي او پاسخ مثبت مي‌دهد؟
در اين حال سكوت آميخته با بهت و تحيُّر بر مجلس حكومت داشت. همگي سر بجيب تفكّر فرو برده بودند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمايد:
آنروز سنّ من از همه آنها كمتر بود.
ناگهان علي عليه السلام را كه سنّ او از پانزده سال تجاوز نمي‌كرد مشاهده كردند كه برخاست و سكوت را شكست و رو به پيامبر كرد و فرمود:
«اي پيامبر خدا؛ من تو را در اين راه ياري مي‌كنم،
سپس دست خود را به سوي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دراز كرد تا دست او را به عنوان پيمان وفاداري بفشارد.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دستور داد تا بنشيند.
بار ديگر پيامبر خدا گفتار خويش را تكرار نمود، باز علي عليه السلام برخاست و آمادگي خود را اعلام داشت،
اين بار نيز به او امر كرد كه بنشيند.
بار سوّم نيز جز علي عليه السلام كسي بر نخاست، تنها او بود كه در ميان آن جماعت به پا خاست و پشتيباني خود را از هدف مقدّس آن حضرت علناً اعلام نمود وگفت:
يا رسول اللّه من در اين راه يار و ياور تو ميباشم.
پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم دست مبارك خود را بر دست علي عليه السلام زد، (يا به نقل ابن اثير و ديگران علي عليه السلام مي‌فرمايد:

پيامبر گردن مرا گرفت) و فرمود:
اِنَّ هذا اَخي وَ وَصِيّ وَ خَليفَتي عَلَيْكُمْ فَاسْمَعُوا و اَطيعُوهُ.
«همانا اين علي برادر، وصيّ و جانشين من در ميان شما است سخن او را بشنويد و به فرمانش گردن نهيد.»
خويشاوندان پيامبر موضوع را ساده گرفتند و برخي خنديده و مسخره كردند و به ابوطالب گفتند:
پس از اين بايد از پسرت بشنوي و از او اطاعت كني.
*****
(1) سوره شعراء آيه 214.
مجمع البيان ج 7 ص 260، و كامل ابن اثير ج 2 ص 61، و تفسير كشّاف ج 3 ص 341، و تفسير كبير امام فخر رازي ج 24 ص 173، و تاريخ دمشق ج 1ص 87، و دُرُّ المنثور ج 5 ص 97، و كفايه الطالب ص 205.
مجمع البيان ج 7 ص 206، و تفسير الميزان ج 15 ص 335، و تاريخ دمشق ابن عساكر ج 19 ص 68، و المناقب في ذرّيَّةِ اطائِب.
حيوة محمّد دكتر هيكل ص 104، كامل ابن اثير ج 2 ص 63، و كفاية المطالب ص 250، و تاريخ دمشق ج 1 ص 89، و شرح ابن ابي الحديد ج 13 ص 211.

پیشقدم در شهادت طلبي

اشاره

در آن شب كه چهل تن از قهرمانان شمشيرزن طوائف گوناگون عرب هم پيمان شدند كه:
با شمشيرهاي عريان به خانه مبارك رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم حمله ور شوند، تا آن حضرت را قطعه قطعه نكنند به خانه خود باز نگردند، از اين رو جان مبارك پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم در مخاطره عظيم قرار داشت، ايثار گري امام علي عليه السلام در آن لحظه هاي حسّاس روشن، بر همگان ثابت شد.

با اسناد خود، از امام چهارم نقل مي‌كند كه فرمود:
نخستين كسي كه جان خود را در راه رضاي الهي، جهت حراست جان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بنمايش گذاشت علي بن ابيطالب عليه السلام بود.(1).
اين جان نثاري عظيم و فداكاري حيرت انگيز را شيعه و سنّي نقل كرده اند.
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم در سال دهم بعثت در مكّه بزرگترين حامي و مدافع خويش ابوطالب را از دست داد.
بيش از چند روز از مرگ عمويش نگذشته بود، كه همسر مهربان او خديجه عليها السلام نيز كه در تمام مواقع از بذل جان و مال در پيشبرد هدف مقدّس پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دريغ نمي‌داشت، چشم از جهان پوشيد.
با درگذشت دو حامي بزرگ، درجه فشار خفقان بر آن بزرگوار و پيروانش در مكّه، روز به روز بيشتر مي‌گرديد تا آنجا كه در سال سيزدهم بعثت، سران قريش در يك شوراي عمومي تصميم جدّي گرفتند كه نداي توحيد را با زنداني كردن و كشتن و يا تبعيد نمودن پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم خاموش سازند.
خداوند متعال تصميم آنها را به پيامبر خود چنين گزارش مي‌دهد:
اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ، اَوْ يَقْتُلُوكَ، اَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الماكِرينَ(2).
«زماني كه مشركان (مكّه) نقشه مي‌كشيدند كه تو را به زندان بيافكنند و يا به قتل رسانند و يا از مكّه خارج كنند و چاره مي‌انديشند و خداوند هم چاره جوئي و تدبير مي‌كند و او بهترين چاره جويان و مدبّران است».
عاقبت سران قريش نظر دادند كه از هر قبيله، فردي انتخاب گردد و همه اين افراد نيمه شب به خانه محمّد صلي الله عليه وآله وسلم وارد شوند و او را با شمشير قطعه قطعه كنند تا بتوانند از اين راه جامعه بت پرستي را از تبليغات او آسوده نمايند و از طرفي خون او در ميان قبايل عرب پخش گردد و خاندان بني هاشم را ياراي مقابله با همه آنها نباشد.
فرشته وحي، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم را از نقشه شوم مشركان آگاه ساخت و دستور داد الهي را ابلاغ كرد كه هرچه زودتر سرزمين مكّه را به سوي يثرب ترك گويد.
و از طرفي در شب هجرت، بستر پيامبر نبايد خالي بماند
بايد كسي در خوابگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بخوابد و جان خود

را فداي او و اسلام و خدا كرده و مشركان مسلّح را رهگيري كند.
آن فرد ايثار گر جز فرزند ابيطالب، اوّل كسي است كه اسلام آورد ديگري نخواهد بود.
و از آغاز بعثت پروانه بار بر محور شمع فروزان رسالت همواره مي‌چرخيد.
و روزي كه قريش در مكّه معظّمه پيامبر اسلام را در شعب ابيطالب در محاصره قرار داده بودند، ابوطالب بارها علي، فرزند عزيز خود را براي حفظ جان پاك پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، در خوابگاه او مي‌خوابانيد. (3).
سرانجام شب معهود فرا رسيد و افراد مسلّح قريش از تاريكي شب استفاده كرده، خانه وحي را به محاصره خود در آوردند.
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم به علي عليه السلام دستور داد كه: در بستر او بخوابد.(4).
و پارچه سبز رنگ «بُرد حضرمي» را كه مخصوص پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بود، روي خويش بكشد.(5).
اگر زنده بماند اموال مردم كه به صورت امانت در نزد آن حضرت باقي مانده بود بصاحبانش برگردانده، و سپس افراد خانواده را به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم برساند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از اين پيشنهاد خوشحال شد و با كمال شجاعت و شهامت از ان استقبال نمود و در آن شب سرنوشت ساز، بر بستر پيامبر عليه السلام عزيز خوابيد و جانبازي خود را در راه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و دين مبين اسلام، عملاً به جهانيان ثابت كرد و با اين فداكاري بي نظير خود، ملكوتيان را به حيرت واداشت، تا آنكه اين آيه شريفه آسماني نازل گرديد.
وَ مَنَ النّاسِ مَنْ يَشْري نَفْسَهُ ابْتِغاءِ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بَالعِبادِ(6).
«برخي از مردم جان خود را براي خشنودي خدا مي‌فروشند و خدا نسبت به بندگان خود مهربان است.»
*****
(1) ينابيع المودّه ج 1 باب 21 ص 79.
آيه 30 سوره انفال.
تفصيل آن گذشت.
كشّاف ج 2 ص 315.
فصول المهمّه ص 46، و سيره ابن هشام ج 2 ص 126.
آيه 207 بقره.

ثعلبي از ابن عبّاس، و حاكم نيشابوري از ابي سعيد خدري و مالكي از احياء العلوم غزالي و ديگران نقل مي‌كنند كه:
در اين حال خداوند متعال به جبرئيل و ميكائيل وحي فرمود كه من شما را با همديگر برادر كردم و عمر يكي از شما را زيادتر از ديگري قرار دادم الان كدام يك از شما حاضر است، ايثار به نفس كند و زندگي ديگري را بر خود مقدّم دارد؟
در اين حال هيچكدام به اين معامله حاضر نشدند، پس به آنها وحي شد كه حالا علي عليه السلام در بستر پيامبر من، خوابيده و آماده شده است كه جان خود را فداي او بنمايد، اكنون براي حفظ و نگهداري او به زمين فرود آئيد.
سپس جبرئيل بالاي سر، و ميكائيل جانب پائين پاي اما علي عليه السلام قرار گرفتند.
جبرئيل مي‌گفت:
آفرين بر تو اي فرزند ابوطالب، خداوند با تو بر فرشتگان خود مباهات مي‌كند كه در اينجا آيه ياد شده نازل گرديد و به همين دليل آن شب تاريخي «ليلة المبيت» ناميده شد.(1).
*****
(1) شواهد التّنزيل ج 1 ص 96، و فصول المهمه ص 48، و ينابيع المودّة ج 1 باب 21 ص 79، و اثبات الوصيّة ص 97، و مناقب مرتضوي ص 192، و احقاق الحقّ ج 3 ص 34، و مناقب شهر آشوب ج 2 ص 65، الغدير ج 2 ص 48، و مرحوم طبري در مجمع ج 2 ص 299، و امام فخر رازي در تفسير كبير ج 5 ص 204.

اشعاري منسوب به امام علي

در اين رابطه اشعاري منسوب به اميرالمؤمنين عليه السلام است كه نيكو سرود:

وَقَيْتُ بِنَفْسي خَيْرَ مَنْ وَطَئَ الْحَصي
وَ اَكْرَمَ خَلْقٍ طافَ بِالْبَيْتِ وَ الْحِجْرِ
وَ بِتُّ اُراعيهِمْ ما يَسُؤْنَني
وَ قَدْ صَبَرَتْ نَفْسي عَلَي الْقَتْلِ وَ الأسَرِ
وَ بَاتَ رَسُولُ اللَّهِ في الغارِ آمِنا
وَ مازالَ في حِفْظِ الْاِلهِ وَ في السَّتْرِ
مُحَمَّدٌ لمّا خافَ اَنْ يَمْكِرُوا بِهِ
فَنَجاهُ ذُو الَّوْلِ الْعَظيمِ مِنَ الْمَكْرِ

«با جان نگهدار و سپر بلا شدم بر وجودي كه او افضل از همه آنچه كه پا بر آن نهاده مي‌شود.
او گرامي ترين خلق است كه بيت (خدا) و حجر (اسماعيل) را طواف نموده اند.
خوابيدم در فراش پيامبر، كه خطرها از سوي دشمن تهديدم مي‌كرد و من خود را براي شهادت و اسارت آماده كرده بودم.
در حالي كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم در غار با خاطره آسوده شب را به صبح رسانيد كه همواره در حفظ و پناه خداوند متعال باشد.
محمّد صلي الله عليه وآله وسلم از اين ترسيد كه كفّار قريش به او مكر و حيله نمايند، پس خداوند بزرگ او را از تؤطئه آنها نجات بخشيد.(1).
بسياري از سيره نويسان مي‌نويسند:
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در حالي كه آياتي از سوره ياسين تلاوت مي‌كرد يك مشت خاك بر سر مهاجمان قريش پاشيد و صف محاصره كنندگان را شكافت و آنچنان عبور نمود كه كسي متوجّه او نشد.

*****

(1) نور الابصار ص 296، و فصول المهمّه ص 48، و مناقب شهر آشوب ج 2 ص 60.

سرانجام افراد مسلّح قريش با شمشيرهاي آخته بطور دسته جمعي به خانه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هجوم آوردند.
ناگاه فرزند رشيد ابيطالب را با كمال شجاعت ديدند كه از بستر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم برخاست و براي دفاع آماده شد.
چون علي را در جاي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم ديدند خشم و غضب سراپاي وجودشان را فرا گرفت، رو به علي كرده و گفتند:
محمّد كجاست؟
امام علي عليه السلام فرمود:
مگر او را به من سپرده بوديد كه از من مي‌خواهيد؟ و به روايتي فرمود من نمي‌دانم.(1).
ابن اثير جزري گويد:
مهاجمين علي را تا به مسجدالحرام كشيده، پس از كمي بازداشت او را آزاد ساختند.(2).
*****
(1) تاريخ دمشق ابن عساكر ج 1 ص 138.
كامل ابن اثير ج 2 ص 103.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام درخطبه 119 نهج البلاغه نسبت به شهادت طلبي خويش مي‌فرمايد:
وَاللَّهِ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَّانِينَ عَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاغِينَ. إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ. لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَي الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَي الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَي النَّارِ!
«به خدا سوگند اگر اميدواري به شهادت در راه خدا نداشتم، پاي در ركاب كرده از ميان شما مي‌رفتم، و شما را نمي‌طلبيدم چندانكه باد شمال و جنوب مي‌وزد زيرا شما بسيار طعنه زن، عيبجو، رويگردان از حق، و پر مكر و حيله ايد مادام كه افكار شما پراكنده است فراواني تعداد شما سودي ندارد، من شما را به راه روشني بردم كه جز هلاك خواهان، هلاك نگردند، آن كس كه استقامت كرد به سوي بهشت شتافت و آنكس كه لغزيد در آتش سرنگون شد.»
و در نامه 35 مي‌فرمايد:
أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَي أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجاً عَاجِلاً؛ فَوَاللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ، وَتَوْطِينِي نَفْسِي عَلَي الْمَنِيَّةِ، لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أَلْقَي مَعَ هؤُلَاءِ يَوْماً وَاحِداً، وَلَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَداً.
«از خدا مي‌خواهم به زودي مرا از اين مردم نجات دهد، به خدا سوگند اگر در پيكار با دشمن، آرزوي من شهادت نبود، و خود را براي مرگ آماده نكرده بودم، دوست مي‌داشتم حتّي يك روز با اين مردم نباشم، و هرگز ديدارشان نكنم.»

پيشتاز در هجرت

شيخ طوسي مي‌نگارد:
هنگامي كه پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم وارد مدينه شد نامه اي به وسيله ابو واقدليثي، به حضور علي عليه السلام ارسال داشت كه خلاصه نامه چنين بود:
يا علي فوراً به ما ملحق شو و توقف ننما.(1).
وقتي نامه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به دست امام علي عليه السلام رسيد، فوراً به آن گروه از مؤمنان كه آماده مهاجرت بودند پيغام داد تا مخفيانه از مكّه (به سوي مدينه) حركت كنند و در چند كيلومتري شهر به نام «ذي طوي» توقف نمايند تا قافله امام به آنان برسد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بار سفر بست و زنان را به كمك «ايمن» فرزند «اُمّ ايمن» سوار بر كجاوه كرد
و به ابوواقد آورنده نامه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
شتران را آهسته حركت ده زيرا زنان توانائي تندروي ندارند.(2) و منظور از زنان فقط فواطم بود يعني (فاطمه عليها السلام دختر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، فاطمه بنت اسد مادر علي عليه السلام، فاطمه بنت زبير بن عبدالمطلّب)(3).
قافله امام علي عليه السلام مكّه را به جانب مدينه ترك گفت. نزديك بود كه كاروان به سرزمين ضَجْنان(4) كه هشت(5) سوار نقاب دار از دور نمايان شدند و به سرعت اسبهاي خود را به سوي كاروان مي‌راندند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بخاطر جلوگيري از هر نوع پيشامد بد و ناگواري براي زنان، به «ابو واقد» و «ايمن» دستور داد كه فوراً شتران را بخوابانند و پاهاي آنها را ببندند،
سپس زنان را پياده كرد كه سواران با شمشيرهاي برهنه سر رسيدند و در حالي كه خشم گلوي آنان را مي‌فشرد، شروع به بد گوئي كردند،
و گفتند تصوّر مي‌كني با اين زنان مي‌تواني از دست ما فرار كني؟!
حتماً بايد از اين راه باز گردي.
امام علي عليه السلام فرمود:
اگر باز نگردم چه مي‌شود؟
سواران گفتند:
يا با زور تو را بر مي‌گردانيم و يا با سر تو باز مي‌گرديم!!
پس از گفتن اين جمله، بطرف شتران رو آوردند تا آنها را رم دهند.
در اين حال حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با شمشير خود مانع از پيشروي آنان گرديد.

يكي از آنها با شمشير خود به جانب امام علي عليه السلام حمله برد، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شمشير او را از خود باز گرداند و سپس در حالي كه كانوني از خشم و غضب بود با شمشير خود به سوي آنان حمله برد و شمشير خود را متوجّه يكي از آنان بنام «جناح» (غلام حارث بن اميّه) ساخت.
شمشير نزديك بود كه بر شانه او فرود آيد، ناگهان اسب او عقب پريد كه ضربت امام بر پشت سر اسب او فرود آمد.
«به روايتي علي عليه السلام آنچنان ضربتي بر دوش او فرود آورد كه كتف وي به دو قسمت تقسيم شد.» (6).
سپس افزود:
من عازم مدينه هستم و هدفي جز اين ندارم كه به حضور رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم برسم، حال هر كسي مي‌خواهد كه گوشت او را قطعه قطعه كنم و خون او را بريزم بدنبال من بيايد و يا به من نزديك شود،
اين جمله را گفت و سپس به ايمن و ابوواقد فرمود:
برخيزيد و پاي شتران را باز كنيد و راه خود را پيش گيريد.
مهاجمين از جرأت و شجاعت آن حضرت متوحّش شدند و احساس كردند كه علي عليه السلام تا پاي جان حاضر است با آنان بجنگد، لذا از تصميم خود منصرف شده و راه مكّه را در پيش گرفتند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با كمال خونسردي، به راه خود ادامه داد تا به ضجنان رسيد و يك شب و يك روز در آنجا به استراحت پرداخت تا افراد ديگري كه تصميم به مهاجرت داشتند به وي بپيوندند.
ابن صباغ مالكي گويد:
جمعي از ضعفاي مؤمنين كه امّ ايمن نيز از آنها بود، با كاروان همراه شدند.(7).
پس از ادامه حركت، امام علي عليه السلام تمام اين مسافت را با پاي پياده طيّ كرد و در تمام منازل، ياد خدا از زبان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دور نمي‌شد و در طيّ اين مسافرت نماز را با همسفران خود بجا مي‌آورد.
برخي از مفسّرين نوشتند:
آيه زير درباره اين افراد نازل گرديده است:
اَلَّذينَ يَذْكُرُنَ اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلَي جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ في خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْاَرضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً.(8).
«آنها كساني هستنَد كه خدا را در حال ايستادن و نشستن و آنگاه كه بر پهلو خوابيده اند، ياد مي‌كنند و در اسرار آفرينش آسمانها و زمين مي‌انديشند و مي‌گويند بار الها اينها را بيهوده نيافريده اي.»

از طرفي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در قُبا(9) در انتظار علي عليه السلام بود، ابوبكر اصرار مي‌كرد كه داخل شهر مدينه شوند ولي پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
لا اُريمُ مِنْ هذا الْمَكانِ حَتَّي يُوافي اَخي عَلِيّ عليه السلام
«از اين مكان حركت نخواهيم كرد تا برادرم علي به ما برسد.» (10).
امام علي عليه السلام با كاروان كوچك در محلّه «قُبا» هنگامي بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم وارد شد كه قدمهاي مبارك وي ورم كرده بود.
چون رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم علي را با آن وضع مشاهده كرد او را در آغوش كشيد و اشك در چشمان آن حضرت حلقه زد و آب دهان مبارك خود را بر قدمهاي مجروح علي عليه السلام ماليد كه از كرامت آن حضرت، شفا يافت و تا آخر عمر از پاي خود ناراحتي نديد.(11).
به هر حال وقتي كاروان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به قبا رسيد، پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم با همراهي او از قبا به سوي مدينه حركت كرد.(12).
اعتقاد كامل و ايمان والا، امام علي عليه السلام را به هجرت و مهاجرت توفيق داد تا هم خود و خانواده پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم و ديگر مهاجران را به سلامت از محدوده نفوذ مشركين مكّه خارج سازد و به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به پيوندد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 57 نهج البلاغه نسبت به سبقت خويش در هجرت اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد:
أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ، وَلَنْ تَقْتُلُوهُ! أَلَا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَالْبَرَاءَةِ مِنِّي؛ فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ، وَلَكُمْ نَجَاةٌ؛ وَأَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّأُوا مِنِّي؛ فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَي الْفِطْرَةِ، وَسَبَقْتُ إِلَي الْإِيمَانِ وَالْهِجْرَةِ.
آگاه باشيد، پس از من مردي با گلوي گشاده و شكمي بزرگ بر شما مسلّط خواهد شد، كه هر چه بيابد مي‌خورد، و تلاش مي‌كند آنچه ندارد به دست آورد، او را بكشيد! ولي هرگز نمي‌توانيد او را بكشيد آگاه باشيد بزودي معاويه شما را به بيزاري و بد گوئي من وادار مي‌كند،(13) بد گوئي را به هنگام اجبار دشمن اجازه مي‌دهم كه مايه بلندي درجات من و نجات شماست، اما هرگز در دل از من بيزاري نجوئيد كه من بر فطرت توحيد تولّد يافته ام و در ايمان و هجرت از همه پيش قدم تر بوده ام.
*****

(1) مكتب اسلام شماره 9 ص 20 سال 15.
مكتب اسلام شماره 9 ص 20 سال 15.
سفينه ج 2 ص 298، فصول المهمّه ص 47.
ضَجْنان، كوه كوچكي است در حوالي مكّه كه از آنجا تا مكّه 25 ميل راه

است (معجم البلدان ج 3 ص 465.
عبقرية الامام ص 25 تأليف دكتر مهدي محبوبه، و مناقب شهر آشوب ج 2 ص 60، و زندگاني اميرالمؤمنين تأليف محمّد جواد نجفي ص 214.
عبقريّة الامام ص 251، و زندگاني اميرالمؤمنين ص 406.
فصول المهمّه ص 52.
سوره آل عمران آيه 189.
حموي گويد «قُبا» نام چاهي است و در آن محلّ روستائي وجود دارد كه بنام همين چاه معروف شده، مسافت آن تا مدينه دو ميل است. معجم البلدان.
اعلام الوري ص 66.
كامل ابن اثير ج 2 ص 106، و علي من المهدي الي اللّحد ص 83.
فصول المهمّه ص 52.
پس از آنكه معاويه بر عراق تسلّط يافت، به تمام شهرهاي اسلامي آن روز دستورالعملي را فرستاد كه در خطبه‌ها و نماز به امام علي عليه السلام ناسزا بگويند و بتدريج براي بني اميّه عادت شد تا آنكه عمر بن عبدالعزيز در دوران خلافت خود اين عادت ناپسند را ريشه كن نمود.

سلامت در دین

اخلاص در ولايت

شخصي از اهل مدينه خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و گفت:
يا علي! من تو را دوست دارم و خليفه سوم را نيز دوست دارم، آيا از نظر عقيده در سلامت هستم؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
تو مردي أعوري (كسي كه چشم او كج باشد) يا بينائي را انتخاب كن و يا كوري را!
يعني دوست و دشمن را كه نمي‌شود در يك دل جاي داد، بايد عقيده را سالم ساخت، و حق را يافت و در كنار حق، باطل را كنار زد.(1).
*****
(1) حديقة الشيعة ص 202.

بي فايده بودن قرآن بي ولايت

كميل بن زياد شبي با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در كوچه هاي كوفه قدم مي‌زد، كه صداي قرآن دلنشيني كميل را شگفت زده ساخت، صدائي را شنيد كه بگونه محزوني قرآن مي‌خواند:
اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْل(1).
«آيا آنها با ارزش مي‌باشند يا آنكه شب را به عبادت مي‌گذراند؟»
امام علي عليه السلام كه متوجّه شگفت زدگي كميل شد فرمود:
آيا صداي قرآن اين مرد تو را به تعجّب واداشته؟ در حالي كه اين مرد بزودي وارد جهنّم مي‌شود.
كميل بيشتر تعجّب كرد و نمي‌دانست آن شخص كيست؟
او يكي از منحرفان خوارج بود كه عقيده سالمي نداشت، و امام زمان خود را بدرستي نمي‌شناخت و طعمه سياستمداران نهروان شد.
پس از جنگ نهروان در حالي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اشاره به جنازه اي مي‌كرد به كميل فرمود:
اين جنازه همان شخصي است كه آن شب آيه، اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْل را مي‌خواند.(2).
*****
(1) سوره زمر آيه 9.
سفينة البحار ج2 ص497.

كمال فروتني نسبت به پيامبر

شخصي يهودي خدمت امام علي عليه السلام رسيد وقتي اخلاق و نورانيّت امام را ديد، و سئوالاتي را مطرح كرد و پاسخ روشن شنيد:
در حاليكه مجذوب شده بود، پرسيد
اَفَنَبِيٌّ أنْتَ؟
(آيا تو پيامبري؟)
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در پاسخ او فرمود:
وَيْلَكَ اِنَّما أنَا عَبْدٌ مِنْ عَبيد مُحَمَّد صلي الله عليه وآله وسلم
«واي بر تو، همانا من بنده اي از بندگان محمّد صلي الله عليه وآله وسلم مي‌باشم.» (1).
*****
(1) اصول كافي ج1 ص70 (معرّب).

امام علي عليه السلام پس از تولّد كه قنداقه او را رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم در آغوش كشيد، تا نوجوان و جواني، همواره با نظارت و رهنمودهاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم رشد كرد و به كمالات معنوي رسيد، كه در يك سخنراني فرمود: (1).
وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا.
أَرَي نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ، وَأَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ. وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ - صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّةُ؟
فَقَالَ: «هذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ.
إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَي مَا أَرَي، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَي خَيْرٍ».
«در آن روزها، در هيچ خانه اي مسلماني راه نيافت جز خانه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه خديجه هم در آن بود و من سوّمين آنان بودم، من نور وحي و رسالت را مي‌ديدم، و بوي نبوّت را مي‌بوئيدم، من هنگامي كه وحي بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرود مي‌آمد، ناله شيطان را شنيدم، گفتم اي رسول خدا، اين ناله كيست؟ گفت: شيطان است كه از پرستش خويش مأيوس گرديد، فرمود: «علي! تو آنچه را من مي‌شنوم، مي‌شنوي، و آنچه را كه من مي‌بينم، مي‌بيني، جز اينكه تو پيامبر نيستي، بلكه وزير من بوده و به راه خير مي‌روي.»
*****
(1) خطبه 115/192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

از ديدگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مبارزه و پيكاري ارزشمند است كه از يقين و ايمان يك رزمنده مسلمان برخيزد، كه جهت الگودهي در يك سخنراني فرمود:
وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم؛ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا: مَا يَزِيدُنَا ذلِكَ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً، وَمُضِيّاً عَلَى اللَّقَمِ، وَصَبْراً عَلَي مَضَضِ الْأَلَمِ، وَجِدّاً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ. وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ اَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا، وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا. فَلَمَّا رَأَي اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّي اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ، وَمُتَبَوِّئاً أَوْطَانَهُ. وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ، مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا اخْضَرَّ لِلإِيمَانِ عُودٌ.
وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً، وَلَتُتْبِعُنَّهَا نَدَماً!(1).
در ركاب پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم بوديم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهاي خود جنگ مي‌كرديم، كه اين مبارزه برايمان و تسليم ما مي‌افزود، و ما را در جادّه وسيع حق و صبر و برد باري برابر ناگواري‌ها و جهاد و كوشش برابر دشمن، ثابت قدم مي‌ساخت.
گاهي يك نفر از ما و ديگري از دشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد مي‌كردند، و هر كدام مي‌خواست كار ديگري را بسازد و جام مرگ را بديگري بنوشاند، گاهي ما بر دشمن پيروز مي‌شديم و زماني دشمن بر ما غلبه مي‌كرد.
پس آنگاه كه خدا، راستي و اخلاص ما را ديد، خواري و ذلّت را بر دشمنان ما نازل و پيروزي را بما عنايت فرمود، تا آنجا كه اسلام استحكام يافته فراگير شد و در سرزمين هاي پهناوري نفوذ كرد.
به جانم سوگند، اگر ما در مبارزه مثل شما بوديم هرگز پايه اي براي دين استوار نمي‌ماند، و شاخه اي از درخت ايمان سبز نمي‌گرديد.
به خدا سوگند شما هم اكنون از سينه شتر خون مي‌دوشيد و سرانجامي جز پشيماني نداريد.
*****
(1) خطبه 56 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

مناظره اعتقادي با خليفه اوّل پيرامون ولايت

امام صادق عليه السلام روايت فرمود:
آنگاه كه اميرالمؤمنين عليه السلام را از حقّ مسلّم خود محروم ساختند و امر خلافت بر ابابكر استقرار يافت.
ابابكر خواست در برابر آن حضرت بر اين عمل خلاف خود عذر بياورد، لذا در خلوت به حضور آن حضرت رسيد و شروع به عذر تراشي كرد و گفت:
(يا ابالحسن، به خدا سوگند، مرا در كار خلافت ميل و رغبتي نبود و نه آن اعتمادي را كه امّت به آن محتاجند در خود مي‌بينم، و نه نيروي مالي دارم و نه عشيره زيادي، و نه خود را به اين مقام از ديگران سزاوارتر مي‌دانم.)
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
اگر مسئله چنين است، پس چه چيز تو را به اين كار وادار نموده است؟
خليفه اوّل گفت:
حديثي از پيامبر شنيده ام كه فرمود:
خداوند امّت مرا به گمراهي جمع نمي‌كند، چون اجماع مردم را ديدم از گفتار پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پيروي كردم و هرگاه مردم را مخالف اين امر مي‌دانستم، هرگز اين مقام را قبول نمي‌كردم.
امام علي عليه السلام فرمود:
از زبان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نقل كردي كه خداوند امّت مرا به گمراهي جمع نمي‌كند،
آيا من هم فردي از امّت بودم يا نه؟
آيا گروه ديگري كه از خلافت و بيعت امتناع داشتند، مانند: سلمان، عمّار، ابوذر، مقداد، سعد بن عباده و جمعي از انصار كه با او بودند، آيا از امّت بودند يا نه؟
خليفه اوّل گفت:
آري شما و همه ايشان از امّت بوديد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
پس در اين صورت حديث پيامبر عليه السلام را چگونه براي خلافت خود دليل و مدرك مي‌داني؟
در حالي كه ايشان با خلافت تو مخالف بودند،
و در ميان امّت براي آنها عيب و نقص نمي‌باشد و از ياران ممتاز پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هستند.
خليفه اوّل گفت:
من تا خاتمه كار خلافت از مخالفت ايشان بي اطّلاع بودم، وقتي هم كه با خبر شدم، ترسيدم، اگر خودم را كنار بِكِشَم مردم از دين برگردند.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بگو كسي كه شايسته اين مقام است چه خصوصيّاتي را بايد داشته باشد؟
خليفه اوّل گفت:
خيرخواهي، وفا، عدم چاپلوسي، نيك سيرتي، آشكار ساختن عدالت، عالم بودن به كتاب و فصل الخطاب، داشتن زهد در دنيا و بي رغبتي نسبت به آن، اخذ نمودن حقّ مظلوم از ظالم و ستمگر و در اين امر دور و نزديك يكسان است. (بعد خليفه اوّل ساكت شد.)
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
سبقت در اسلام و قرابت با پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم چطور؟
خليفه اوّل گفت:
آري بايد سبقت در اسلام و قرابتش با پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم مسلّم باشد.
امام علي عليه السلام فرمود:
تو را به خدا سوگند مي‌دهم ابابكر! صفاتي را كه گفتي، آيا در وجود خود مي‌يابي، يا در وجود من؟
خليفه اوّل گفت:
در وجود تو يا ابالحسن.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
تو را به خدا، آيا دعوت رسول خدا را، نخست من اجابت كردم يا تو.
خليفه اوّل گفت:
البتّه تو.(1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آيا سوره برائت را من در مراسم حج به مشركين ابلاغ كردم يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
بلي تو قرائت كردي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا در موقع هجرت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم من جان شيرين خويش را سِپَر آن حضرت قرار دادم يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
الحَقّ كه تو بودي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا در روز غدير «بنا به فرموده پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم» من مولاي تو و همه مسلمانان شدم، يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
بله تو.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:

آيا در آيه زكات ولايتي كه با ولايت خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هم رديف آمده مربوط به تو است يا به من؟
خليفه اوّل گفت:
مربوط به تو است.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا حديث منزلت كه از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم وارد شده «اَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسي» (2) درباره من بوده يا درباره تو؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه درباره تو.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم براي مباهله مشركينِ نصارا با اهل و فرزندان من به سوي آنها خارج شد يا با تو و فرزندانت؟
خليفه اوّل گفت:
با تو و فرزندانت خارج شد.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيه تطهير(3) درباره من و اهل بيت من نازل شده يا درباره تو و اهل بيت تو؟
خليفه اوّل گفت:
يقيناً براي تو و اهل بيت تو نازل گرديد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا در زير عبا (كساء) من و همسرم فاطمه و فرزندانم به دعاي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تأييد شديم، يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
تو و فرزندانت بوديد.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا من صاحب آيه «يُوفُونَ بِالنَّذرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطيراً» (4) هستم يا تو هستي؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه توئي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا تو بودي آنكه آفتاب براي او برگشت تا او نماز خود را خواند سپس غروب نمود، يا من بودم؟
خليفه اوّل گفت:
تو بودي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا تو بودي آنكه در روز اُحُدٍ از جانب آسمان او را چنين ندا دادند:

«لا فَتي اِلاّ عَلِيٌّ، لا سَيْفَ اِلاّ ذُوالفَقار» يا من بودم؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه تو بودي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا تو بودي آنكه در روز خيبر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پرچمش را به دست او داد، و خداوند با دست او قلعه خيبر را گشود يا من بودم؟
خليفه اوّل گفت:
تو بودي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا تو بودي كه با كشتن «پهلوان نامي عرب» عَمر بن عَبْدَوُدْ، غُصّه و اندوه را از چهره پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و مسلمين زايل كرد يا من بودم؟
خليفه اوّل گفت:
كار تو بود.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تو را به سوي طايفه جن مأموريّت داد يا من را؟
خليفه اوّل گفت:
يا علي! تو بودي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا آن كَس كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم او را براي تزويج دخترش فاطمه عليها السلام برگزيد و فرمود: خدا او را در آسمان براي تو تزويج كرده است، من هستم يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه تو هستي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا حَسَن و حسين عليهما السلام دو نواده و ريحانه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آنگاه كه فرمود:
«آن دو سيّد جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان بهتر از آنهاست»، آن پدر منم يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه تو هستي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا برادر تو است آنكه به وسيله دو بال زينت يافت و در بهشت با فرشتگان پَر مي‌زنَد، يا برادر من است؟(5).

خليفه اوّل گفت:
برادر تو است.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا تو ضامن پرداخت قَرض پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم بودي «كه در ميان مردم ندا مي‌داد: آنكه از صاحبان وام، مدّت وامشان پايان يافته بيايد از من دريافت كند»، يا من بودم؟(6).
خليفه اوّل گفت:
تو بودي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا من هستم آنكه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم مرا به جنگِ ناكثين، قاسطين و مارقين با تأويل قرآن خبر داد يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
آري تو هستي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا آنگاه كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم مي‌خواست آن مرغ بريان را كه احسان كرده بودند، ميل كند، عرض كرد:
«خدايا محبوبترين خَلق خود را براي خوردن اين طعام پيش من بفرست»، همان لحظه من رسيدم و از آن غذا خوردم، يا تو؟(7).
خليفه اوّل گفت:
تو بودي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا منم كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم به علم قضا و فصل الخطاب دلالت نمود و فرمود: عَلِيٌّ اَقْضاكُمْ، يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
تو بودي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا منم كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم به اصحاب خود دستور داد كه به عنوان اميرالمؤمنين به او سلام دهند يا تو؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه تو هستي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا منم آنكه به آخرين كلام پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم شاهد بودم و متولّي غسل و دفن او شدم يا تو؟(8).
خليفه اوّل گفت:
آري توئي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:

آيا از نظر قرابت به پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم من سبقت دارم يا تو؟
خليفه اوّل گفت: تو.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا براي فرو ريختن بتهاي كعبه و شكستن آنها پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم مرا بر دوش خود گرفت يا تو را؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه تو را.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم درباره من فرمود كه در دنيا و آخرت صاحب لواي من هستي يا درباره تو؟
خليفه اوّل گفت:
در باره تو فرمود.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا تو بودي آن كس كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در حقّ او به فاطمه عليها السلام فرمود: «تو با كسي ازدواج كردي كه از حيث ايمان و اسلام بر همه مقدّم است»، يا من بودم؟
خليفه اوّل گفت:
آن شخص تو بودي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا تو بودي كه روز قليب «بدر» مَلَك هاي هفت آسمان به او سلام دادند، يا من بودم؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه تو بودي.
امام علي عليه السلام فرمود:
آنگاه كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دستور داد همه آنهائي كه درب خانه شان به مسجد باز مي‌شُد، بايد بسته شود، بجز دَرِ خانه علي.
و فرمود: «هر آنچه خداوند بر من حلال كرد، بر علي حلال است»، آيا تو آنكس بودي يا من؟
خليفه اوّل گفت:
البتّه تو بودي.
پياپي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام از مناقب و فضائل خود، كه خداوند و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آنها را به آن حضرت داده بودند، بيان مي‌فرمود و خليفه اوّل نيز همه آنها را تصديق مي‌كرد.
آنگاه فرمود:
پس چه چيز تو را از خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و دين خدا

بازداشته و مقامي را كه اهليّتِ آن را نداري تصاحب كردي؟
خليفه اوّل در حالي كه سخت ناراحت بود، گفت:
يا اباالحسن راست فرمودي، امروز را به من مهلت بده تا در اين باره بينديشم.
امام علي عليه السلام قبول نمود. او از نزد آن حضرت به خانه خود مراجعت كرد و با كسي حرف نزد و شب خوابيد و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را در خواب ديد، چون به آن حضرت سلام كرد، آن بزرگوار روي مباركش را از او برگردانيد.
خليفه اوّل گفت:
يا رسول اللّه، آيا دستوري فرموده اي كه من آن را بجا نياورده ام؟
حضرت فرمود:
با آن كس كه خداوند و پيامبرش او را دوست مي‌دارند دشمني كرده اي، حقّ را به اهلش بازگردان.
خليفه اوّل گفت:
آن شخص كيست؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
او همان كسي است كه بر تو عتاب كرد و او علي بن ابيطالب عليه السلام است.
خليفه اوّل گفت:
يا رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم من حقّ را به او باز مي‌گردانم.
و ديگر آن حضرت را نديد.
سحرگاه خليفه اوّل خدمت علي عليه السلام آمد و گفت:
يا اباالحسن دستت را باز كن تا با تو بيعت كنم.
و آنچه را كه در خواب ديده بود براي آن حضرت نقل كرد.
علي عليه السلام دست خود را گشود و خليفه اوّل با آن حضرت دستِ بيعت داد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
برگرد به سوي مسجد، آنچه را كه در خواب ديده اي و آنچه ميان من و تو اتّفاق افتاد، آن را به آگاهي مردم برسان.
خليفه اوّل در حالي كه تغيير يافته و خود را ملامت مي‌كرد، به سوي مسجد مي‌رفت كه در راه به خليفه دوّم برخورد، و ماجرا را براي او تعريف كرد.
خليفه دوّم گفت:
به خدا اي خليفه، گولِ سِحر بني هاشم را نخور و به آنها وثوق نداشته باش، اين نخستين سِحرِ آنها نيست و از اين كارها زياد مي‌كنند.
از اين حرف هاي اغواَ كننده بسيار گفت، تا خليفه اوّل را از عزم خود منصرف ساخت و مجدّداً او را به امر خلافت برگرداند.(9).

*****
(1) در ذخائر العقبي از زيد بن ارقم روايت شد: اوّلين كسي كه اسلام آورد، علي بن ابيطالب عليه السلام بود. مرحوم علاّمه اميني قدس سره در جلد 3 الغدير ص 219 -236 در اين رابطه از ائمّه حديث و حافظان رواياتي بالغ بر صَد حَديث روايت كرده است: نخستين كسي كه ايمان آورد علي عليه السلام بود.
صواعق المحرقه ص 119 و ساير كتب اهل سنّت و شرح حديدي ج 6 ص 168.
اِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ و يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً، در جلد اوّل مشروحاً بيان شده.
آيه 8 سوره دَهر.
منظورِ امام، برادرش جعفر طيّار است.
كتاب ينابيع المودّه ج 1 ص 91.
رياض نضره ج 2 ص 320، و مستدرك ج 3 ص 131.
قبلاً شرح آن گذشت.
احتجاج طبرسي ج 1 ص 157 -184 - و - ناسخ التّواريخ ج خلفاء ص 77 (برخي از اين مناقب شمرده شده را ابن ابي الحديد در ج 6 ص 168 شرح خود در جلسه شوراي خليفه دوّم از امام علي عليه السلام نقل كرده است).

پاسخ به سئوالات علمي، اعتقادي

گروهي از احبار و دانشمندان يهود، وارد مدينه شدند و نزد خليفه اوّل آمده و گفتند:
در تورات چنين مي‌خوانيم كه:
جانشينان پيامبران، دانشمند ترينِ امّت هستند.
اكنون كه تو جانشين پيامبر هستي بايد به سئوالات ما پاسخ بدهي.
از تو مي‌پرسيم كه:
خدا در كجاست؟ در آسمانها يا در زمين؟
خليفه اوّل گفت:
او در آسمان و در عرش است.
يهودي گفت:
در اين صورت زمين از وجود خدا خالي است بنابه قول تو خدا در جائي هست و در جائي نيست.
خليفه اوّل گفت:
از نزد من دور شويد و از اينگونه پرسش‌ها دست برداريد.
يهوديان از سخن خليفه در شگفت مانده و از نزد وي خارج شده، در حالي كه اسلام را به مسخره گرفته بودند.
در اين لحظه حسّاس حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با منطق استوار خود چنين پاسخ داد:
اِنَّ اللّهَ اَيْنَ الأَيْنَ، فَلا اَيْنَ لَهُ وَ جَلَّ اَنْ يَحْوِيْهِ مَكانٌ وَ هُوَ في كُلِّ مَكانٍ بَغَيْرِ مُماسَّةٍ وَ لا مُجورَةٍ، يُحيطُ عِلْمُهُ بِما فيها وَ لا يَخْلُو شَيْي ءٌ مِنْ تَدبيرِهِ.
«همانا مكان‌ها را خداوند آفريد، او بالاتر از آن است كه مكان‌ها بتوانند او را فرا گيرند، او در همه جا هست، ولي هرگز با موجودي تماس و مجاورت ندارد. او بر همه چيز احاطه علمي دارد و چيزي از قلمرو تدبير او بيرون نمي‌باشد.»
و در تداوم مذاكرات علمي، دانشمندان يهودي در شگفت مانده و بي اختيار به حقّانيّت گفتار حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام و شايستگي او براي مقام خلافت اعتراف كردند.
امام علي عليه السلام افزود:
«اكنون اگر از كتابهاي شما دليلي بياورم كه گفتار مرا تصديق كند، آيا به اسلام ايمان خواهيد آورد؟»
گفتند: آري
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
«شما در يكي از كتابهاي خود نديده ايد كه روزي حضرت موسي نشسته

بود، فرشته اي از جانب مشرق آمد و حضرت موسي پرسيد: از كجا آمدي؟»
فرشته گفت: از پيش خدا.
در آن لحظه فرشته ديگري پيدا شد و گفت: من از آسمان هفتم از پيش خدا مي‌آيم.
و پس از آن فرشته ديگري ظاهر شد و گفت: از زمين هفتم از نزد خدا مي‌آيم.
حضرت موسي عليه السلام با شگفتي گفت:
آري، هيچ مكاني از خدا خالي نمي‌باشد و به همه جا يكسان و به هيچ مكاني نزديك تر از مكان ديگر نيست.
يهوديان كه اين بيانات را شنيدند، گفتند:
«گواهي مي‌دهيم كه سخن حقّ همان بود كه تو فرمودي و شما شايسته تر از كساني هستيد كه به جايگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دست يافته اند.» (1).
*****
(1) ارشاد شيخ مفيد ج 1 ص 189.

«تفاوت ميان سال شمسي و قمري»
بار ديگر جماعتي از دانشمندان بلند پايه يهود وارد مدينه شدند و گفتند:
قرآن شما درباره اصحاب كهف مي‌گويد:
وَلَبِثُوا في كَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِأَةَ وَ ازْدادُوا تِسْعاً(1).
«اصحاب كهف سيصد و نُه سال در غار خوابيدند.»
در صورتي كه در تورات باقي ماندن آنها در غار، سيصد سال قيد شده است و اين دو كتاب در بيان آن با هم تفاوت دارند.
در برابر اين اشكال يهوديان، نه تنها خليفه اوّل، بلكه همه اصحاب از پاسخ گوئي عاجز ماندند.
ناچار اين مشكل را نيز از علي عليه السلام پرسيدند.
امام علي عليه السلام فرمود:
خلاف و تضادّ در ميان اين دو كتاب وجود ندارد، زيرا از نظر تاريخ آنچه نزد يهود معتبر است سال شمسي، و در نزد عرب سال قمري است و تورات به زبان يهود نازل شده و قرآن به زبان عربي است.
و سيصد سال شمسي مساوي است با سيصد و نُه سالِ قمري، زيرا:
سال شمسي سيصد و شصت و پنج روز و سال قمري سيصد و پنجاه و چهار روز است و هر سال يازده روز و شش ساعت با هم اختلاف دارند، در نتيجه 33 سال شمسي تقريباً سي و چهار سال قمري مي‌شود و سيصد سال شمسي، سيصد و نُه سال قمري است.(2).
*****
(1) سوره كهف آيه 25.
علي كيست؟ ص 104.

سلامت در عقیده

مجازات همفكري با بدكاران

لازم نيست انسان مرتكب جرمي يا جنايتي شود و مجازات گردد بلكه اگر از نظر عقيدتي و فكري در جُرمي با ملّتي هماهنگ شود، و به فساد و گناهان آنها رضايت دهد، مسئول است.
بايد از گناهكاران فاصله گرفت، ودر اجتماع آنها شركت نكرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به لشگريان بصره فرمود:
«فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ يُصيبُوا مِنَ الْمُسْلِمينِ اِلاّ رَجُلاً واحِداً مُعْتَمِدينَ لِقَتْلِهِ بِلا جُرْمٍ جَرَّهُ لَحَلَّ لي قَتْلُ ذلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهُ»
«سوگند به خدا اگر لشگريان بصره يكي از مسلمانان را عمدا بكشند، قتل همه آنها بر من حلال است» (1).
*****
(1) خطبه 8/172 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

ارزش نيّت سالم

پس از پيروزي امام علي عليه السلام در جنگ جمل، يكي از ياران امام گفت:
چه خوب بود برادرم مي‌بود و پيروزي شما رامي ديد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آيا قلب و فكر برادرت با ما بوده است؟
گفت: آري.
امام علي عليه السلام فرمود:
فَقَالَ لَهُ عليه السلام: أَهَوَي أَخِيكَ مَعَنَا؟
فَقَالَ: نَعَمْ.
قَالَ: فَقَدْ شَهِدَنَا، وَلَقَدْ شَهِدَنَا! فِي عَسْكَرِنَا هذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ، وَيَقْوَي بِهِمُ الْإِيمَانُ.
(حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيد: آيا فكر و دل برادرت با ما بود؟
گفت: آري.
امام علي عليه السلام فرمود: پس او هم در اين جنگ با ما بود، بلكه با ما در اين نبرد شريكند آنهايي كه حضور ندارند، در صُلب پدران و رَحِم مادران مي‌باشند، ولي با ما هم عقيده و آرمانند، به زودي متوّلد مي‌شوند، و دين و ايمان به وسيله آنان تقويت مي‌گردد.)(1).
*****
(1) خطبه 12 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

معيار حقّ بودن

بسياري در مسائل سياسي، خود محورند و به همين دليل شكست مي‌خورند،
و برخي در مسائل سياسي سرگردان و مضطربند كه طعمه حوادث گوناگون مي‌گردند.
امّا آنها كه در مباحث سياسي داراي معيارهاي كامل و الگوهاي والا مي‌باشند، به رشد و كمال معنوي رسيده و در تحوّلات سياسي راه انحرافي نمي‌پيمايند.
پس وجود معيارها، و الگوهاي كامل يك ضرورت است كه حضرت رسول اللّه عليه السلام براي امّت اسلامي، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را معيار حقّ و الگوي كامل معرّفي فرمود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام درباره معيار بودن خويش نسبت به مؤمن و منافق فرمود:
قالَ عليه السلام لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤمِنِ بِسَيْفِي هذا عَلَي اَنْ يُبْغِضُني ما اَبْغَضَني وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيا بِجَمَّاتِها عَلَي المُنافِقِ عَلَي اَنْ يُحِبَّني ما اَحَبَّني وَ ذلِكَ اَنَّهُ قُضِيَ فَانْقَضي عَلَي لِسانِ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ صلي الله عليه وآله وسلم اَنَّهُ قالَ: يا عَلِيُّ لا يُبْغِضُكَ مُؤمِنٌ وَ لا يُحِبُّكَ مُنافِقٌ.(1).
«اگر با اين شمشيرم از بيخ بيني مؤمن بزنم تا مرا دشمن دارد، دشمن نخواهد داشت و اگر همه دنيا را اعمّ از بزرگ و كوچك آن در مقابل منافق بريزيم و در اختيار او قرار دهم تا مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت، زيرا كه اين حقيقت در زبان و فرموده رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم حتمي شده كه فرمود:
يا علي هيچ مؤمني تو را دشمن نمي‌دارد و هيچ منافقي تو را دوست نخواهد داشت»
*****
(1) حكمت 45 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

از ديدگاه امام علي عليه السلام، اسلام دين كامل و معجزه جاويدان الهي است و تا قيام قيامت پاسخگوي نيازمندي هاي انسان در تمام زمانها و مكان هاست.
بنابر اين فكر اصلاح دين، يا بازسازي دين و يا قبض و بسط شريعت و هرگونه تحريف و بدعت گذاري ممنوع و باطل خواهد بود، كه در يك سخنراني فرمود:
تَرِدُ عَلَي أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَي غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلافِ قَوْلِهِ،
ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ، فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً وَإِلهُهُمْ وَاحِدٌ! وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ، وَاحِدٌ!
أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ!
أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ! أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَي إِتْمَامِهِ!
أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ، فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا، وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَي؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صلي الله عليه وآله وسلم عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ:
«مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»
وَفِيهِ تِبْيَانٌ لِكُلِّ شَي ءٍ، وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ:
«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً».
وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَي عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلاَّ بِهِ.
«دعوايي نزديكي از علماء مي‌برند، پس با رأي خود، در يكي از احكام الهي، حكم مي‌كند، همان دعوي را نزد ديگري مي‌برند، او درُست بر خلاف رأي اوّلي، حكم مي‌كند، پس همه قضات نزد رئيس خود كه آنان را به قضاوت منصوب كرد، جمع مي‌گردند، او رأي همه را بر حق مي‌شمارد!!
در صورتي كه خدايشان يكي، پيغمبر شان يكي، و كتابشان يكي است، آيا خداي سبحان، آنها را به اختلاف امر فرمود؟ كه اطاعت كردند؟ يا آنها را از اختلاف پرهيز داد و معصيت خدا نمودند؟ آيا خداي سبحان، دين ناقصي فرستاد و در تكميل آن از آنها استمداد كرده است؟ آيا آنها شركَاءِ خدايند كه هر چه مي‌خواهند در احكام دين بگويند، و خدا رضايت دهد؟ آيا خداي سبحان، دين كاملي فرستاد پس پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در ابلاغ آن كوتاهي ورزيد؟ در حاليكه خداي سبحان مي‌فرمايد:

«ما در قرآن از چيزي را فرو گذار نكرديم» (انعام 38).
و فرمود: «در قرآن بيان هر چيزي است» (نحل 89).
و يادآور شديم كه: بعض قرآن گواه بعض ديگر است و اختلافي در آن نيست.
پس خداي سبحان فرمود:
اگر قرآن از طرف غير خدا نازل مي‌شد اختلافات زيادي در آن مي‌يافتند. (نساء 82)
همانا قرآن داراي ظاهري زيبا، و باطني ژرف و ناپيداست، مطالب شگفت آور آن تمام نمي‌شود، و اسرار نهفته آن پايان نمي‌پذيرد، و تاريكي‌ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.»

راه هاي خداشناسي

راه هاي خداشناسي (در خطبه 165)

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در سراسر نهج البلاغه، هم براهين و استدلال هاي گويا براي اثبات وجود خدا مي‌آورد و هم به انواع راه هاي خداشناسي اشاره مي‌فرمايد.
تا عموم مردم با مشاهده زيبائي هاي خدا در طبيعت، دست هنرمند خدا را در همه چيز و همه جا به خوبي بنگرند،
امام علي عليه السلام در خطبه 165 با توجّه به شگفتي خلقت پرندگان مباحث دقيق زير را مطرح فرمود، مانند:
شگفتي آفرينش انواع پرندگان
شگفتي آفرينش طاووس
روانشناسي حيواني طاووس
شگفتي رنگ آميزي پرهاي طاووس
عجز انسان از درك حقائق موجود در طاووس
شگفتي آفرينش جانداران كوچك
توصيف ويژگي هاي بهشت
عجائب خلقة الطاووس
وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقاً الطَّاوُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ، وَنَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ، بِجَنَاحٍ أَشْرَجَ قَصَبَهُ، وَذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ.
شگفتي هاي آفرينش طاووس
«و از شگفت انگيز ترين پرندگان در آفرينش طاووس است، كه آن را در استوارترين شكل موزون بيافريد، و رنگهاي پر و بالش را به نيكوترين رنگ‌ها بياراست، با بال هاي زيبا كه پرهاي آن به روي يكديگر انباشته است.»

نشانه هاي خدا در هستي

اشاره

امام علي عليه السلام در يك سخنراني عقيدتي ديگر، راه هاي خداشناسي را در پرتو «نشانه هاي خدا در هستي» به خوبي مي‌شناساند و ويژگي هاي زير را مطرح مي‌كند، مانند:

خداشناسي

ويژگي هاي پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم

راه هاي خداشناسي

شگفتي آفرينش مَلَخ

نشانه هاي خدا در طبيعت

معرفة اللَّه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَاظِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، الدَّالِّ عَلَي قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَي وُجُودِهِ، وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَي أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ.
الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ.
مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَي أَزَلِيَّتِهِ، وَبِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَي قُدْرَتِهِ، وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَي دَوَامِهِ.
وَاحِدٌ لَا بِعَدَدٍ، وَدَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ، وَقَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ. تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ، وَتَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاضَرَةٍ.
لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ، بَلْ تَجَلَّي لَهَا بِهَا، وَبِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا.
لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النِّهَايَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيماً، وَلَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْغَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيداً؛ بَلْ كَبُرَ شَأْناً، وَعَظُمَ سُلْطَاناً.

خداشناسي

ستايش خداوندي را سزاست كه حواس او را درك نكنند، و مكان‌ها او را در بر نگيرند، ديدگان او را ننگرند، و پوششها او را پنهان نسازند، با حدوث آفرينش ازلي بودن خود را ثابت كرد، و با پيدايش انواع پديده‌ها وجود خود را اثبات فرمود، و با همانند داشتن مخلوقات ثابت شد كه خدا همانندي ندارد.
خدا در وعده هاي خود راستگو، و برتر از آن است كه بر بندگان ستم روا دارد، ميان مخلوقات به عدل و داد رفتار كند، و در اجراي احكام عادلانه فرمان دهد، حادث بودن اشياء گواه بر ازليّت اوست، و ناتواني موجود دليل قدرت بيمانند او، و نابودي پديده‌ها گواه دائمي بودن اوست.
خدا يكي است نه با شمارش، هميشگي است نه با محاسبه زمان، برپاست نه با نگهدارنده اي، انديشه‌ها او را مي‌شناسند نه با درك حواس، نشانه هاي خلقت به او گواهي مي‌دهند نه به حضور مادّي، فكرها و انديشه‌ها بر ذات او احاطه ندارند، كه با آثار عظمت خود بر آنها تجلّي كرده است، و نشان داد كه او را نمي‌توانند تصوّر كنند، و داوري اين ناتواني را بر عهده فكرها و انديشه‌ها نهاد بزرگي نيست داراي درازا و پهنا و ژرفا، كه از جسم بزرگي برخوردار باشد، و با عظمتي نيست كه كالبدش بي نهايت بزرگ و ستبر باشد، بلكه بزرگي خدا در مقام رتبت، و عظمت او در قدرت و حكومت اوست.

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الصَّفِيُّ، وَأَمِينُهُ الرَّضِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ، وَظُهُورِ الْفَلَجِ، وَإِيضَاحِ الْمَنْهَجِ؛ فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعاً بِهَا، وَحَمَلَ عَلَي الْمحَجَّةِ دَالاًّ عَلَيْهَا، وَأَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَمَنَارَ الضِّيَاءِ، وَجَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً، وَعُرَا الْإِيمَانِ وَثِيقَةً.

ويژگي هاي پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم

گواهي مي‌دهم كه محمّد صلي الله عليه وآله وسلم بنده و فرستاده خدا، و پيامبر برگزيده، و امانتدار پسنديده اوست «درود خدا بر او و عترت او باد» خدا او را با حجّت هاي الزام كننده، و پيروزي آشكار، و راه روشن فرستاد، پس رسالت خود را آشكارا رساند، و مردم را به راه راست وا داشت، و بهمگان نشان داد، نشانه هاي هدايت را برافراشت، و چراغهاي روشن را بر سر راه آدميان گرفت، رشته هاي اسلام را استوار كرد، و دستگيره هاي ايمان را محكم و پايدار نمود.

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجِسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَي الطَّرِيقِ، وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَلكِنِ الْقُلُوبُ عَلِيلَةٌ، وَالْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ! أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَي صَغِيرِ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَأَتْقَنَ تَرْكِيبَهُ، وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَسَوَّي لَهُ الْعَظْمَ وَالْبَشَرَ! انْظُرُوا إِلَي النَّمْلَةِ فِي صِغَرِ جُثَّتِهَا، وَلَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ، وَلَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكَرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَي أَرْضِهَا، وَصُبَّتْ عَلَي رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَي جُحْرِهَا، وَتُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا. تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَفِي وِرْدِهَا لِصَدَرِهَا؛
مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوِفْقِهَا؛ لَا يُغْفِلُهَا الْمَنَّانُ، وَلَا يَحْرِمُهَا الدَّيَّانُ، وَلَوْ فِي الصَّفَا الْيَابِسِ، وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ! وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا، فِي عُلْوِهَا وَسُفْلِهَا، وَمَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَاسِيفِ بَطْنِهَا، وَمَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَأُذُنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَباً، وَلَقِيتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَباً! فَتَعَالَي الَّذِي أَقَامَهَا عَلَي قَوَائِمِهَا، وَبَنَاهَا عَلَي دَعَائِمِهَا! لَمْ يَشْرَكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَلَمْ يُعِنْهُ عَلَي خَلْقِهَا قَادِرٌ. وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَي أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ، لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَغَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ.
وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ، وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ، وَ الْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ، وَكَذلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ، وَالرِّيَاحُ وَالْمَاءُ.
فَانْظُرْ إِلَي الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَاخْتِلَافِ هذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ هذِهِ الْبِحَارِ، وَكَثْرَةِ هذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هذِهِ الْقِلَالِ وَتَفَرُّقِ هذِهِ اللُّغَاتِ، وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ.
فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدِّرَ، وَجَحَدَ الْمُدَبِّرَ! زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَلَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ؛ وَلَمْ يَلْجَؤُوا إِلَي حُجَّةٍ فِيما ادَّعَوْا، وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أَوْعَوْا، وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ!

راه هاي خداشناسي

اگر مردم در عظمت قدرت خدا، و بزرگي نعمت هاي او مي‌انديشيدند، به راه راست باز مي‌گشتند، و از آتش سوزان مي‌ترسيدند، امّا دلها بيمار، و چشمها معيوب است. آيا به مخلوقات كوچك خدا نمي‌نگرند؟ كه چگونه آفرينش آن را استحكام بخشيد؟ و تركيب اندام آن را برقرار، و گوش و چشم براي آن پديد آورد، و استخوان و پوست متناسب خلق كرد؟ به مورچه و كوچكي جثّه آن بنگريد، كه چگونه لطافت خلقت او با چشم و انديشه انسان درك نمي‌شود، نگاه كنيد! چگونه روي زمين راه مي‌رود، و براي به دست آوردن روزي خود تلاش مي‌كند؟

دانه‌ها را به لانه خود منتقل مي‌سازد، و در جايگاه مخصوص نگه مي‌دارد، در فصل گرما براي زمستان تلاش مي‌كند و به هنگام درون رفتن بيرون آمدن را فراموش نمي‌كند.
روزي مورچه تضمين گرديده، و غذاهاي متناسب با طبعش آفريده شده است، خداوند منّان از او غفلت نمي‌كند، و پروردگار پاداش دهنده محرومش نمي‌سازد، گرچه در دل سنگي سخت و صاف يا در ميان صخره اي خشك باشد، اگر در مجاري خوراك و قسمتهاي بالا و پائين دستگاه گوارش و آنچه در درون شكم او از غضروفهاي آويخته به دنده تا شكم، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش، انديشه نمائي، از آفرينش مورچه دچار شگفتي شده و از وصف او به زحمت خواهي افتاد.
پس بزرگ است خدائي كه مورچه را بر روي دست و پايش بر پاداشت، و پيكره وجودش را با استحكام نگاهداشت در آفرينش آن هيچ قدرتي او را ياري نداد و هيچ آفريننده اي كمكش نكرد. اگر انديشه ات را بكار گيري تا به راز آفرينش پي برده باشي، دلائل روشن بتو خواهند گفت كه آفريننده مورچه كوچك همان آفريدگار درخت بزرگ خرماست، بجهت دقّتي كه جدا جدا در آفرينش هرچيزي بكار رفته، و اختلافات و تفاوتهاي پيچيده اي كه در خلقت هر پديده حياتي نهفته است، همه موجودات سنگين و سبك، بزرگ و كوچك، نيرومند و ضعيف در اصول حيات و هستي يكسانند، و خلقت آسمان و هوا و بادها و آب يكي است.
پس انديشه كن در آفتاب و ماه، و درخت و گياه، و آب و سنگ، و اختلاف شب و روز، و جوشش درياها، و فراواني كوهها، و بلنداي قلّه ها، و گوناگوني لغت ها، و تفاوت زبان ها، كه نشانه هاي روشن پروردگارند.
پس واي بر آنكس كه تقدير كننده را نپذيرد، و تدبير كننده را انكار كند، گمان كردند كه چون گياهانند و زارعي ندارند، و اختلاف صورتهايشان را سازنده اي نيست، بر آنچه ادّعا مي‌كنند حجّت و دليلي ندارند، و بر آنچه در سر مي‌پرورانند تحقيقي نمي‌كنند.
آيا ممكن است ساختماني بدون سازنده، يا جنايتي بدون جنايتكار باشد؟

عجائب خلقة الجرادة

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ، وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ، وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَفَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ، وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ، وَنَابَيْنِ بِهِمَا تَقْرِضُ، وَمِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ.
يَرْهَبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا، وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّي تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزَوَاتِهَا، وَتَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا. وَخَلْقُهَا كُلُّهُ لَا يُكَوِّنُ إِصْبَعاً مُسْتَدِقَّةً.
شگفتي آفرينش مَلَخ
و اگر خواهي در شگفتي ملخ سخن گو، كه خدا براي او دو چشم سرخ، دو حدقه چونان ماه تابان آفريد، و به او گوش پنهان، و دهاني متناسب اندامش بخشيده است، داراي حواس نيرومند، و دو دندان پيشين كه گياهان را مي‌چيند، و دو پاي داس مانند كه اشياء را بر مي‌دارد، كشاورزان براي زراعت از آنها مي‌ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند گرچه همه متّحد شوند.
ملخ‌ها نيرومندانه وارد كشتزار مي‌شوند و آنچه ميل دارند مي‌خورند، در حاليكه تمام اندامشان به اندازه يك انگشت باريك نيست!

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي «يَسْجُدْ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً»، وَيُعَفِّرُ لَهُ خَدّاً وَوَجْهاً، وَيُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سِلْماً وَضَعْفاً، وَيُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَخَوْفاً! فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ؛
أَحْصَي عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَالنَّفَسَ، وَأَرْسَي قَوَائِمَهَا عَلَي النَّدَي وَالْيَبَسِ؛ وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهَا، وَأَحْصَي أَجْنَاسَهَا. فَهذَا غُرَابٌ وَهذَا عُقَابٌ. وَهذَا حَمَامٌ وَهذَانَعَامٌ.
دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَكَفَلَ لَهُ بِرِزْقِهِ. وَأَنْشَأَ «السَّحَابَ الثِّقَالَ» فَأَهْطَلَ دِيَمَهَا، وَعَدَّدَ قِسَمَهَا. قَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا، وَأَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا.
نشانه هاي خدا در طبيعت
پس بزرگ است خداوندي كه تمام موجودات آسمان و زمين، خواه و ناخواه او را سجده مي‌كنند، و در برابر او با خضوع چهره بر خاك مي‌سايند، و رشته اطاعت او را در تندرستي و ناتواني به گردن مي‌نهند، و از روي ترس و بيم زمام اختيار خود را به او مي‌سپارند.
پرندگان رام فرمان اويند، از تعداد پرها و نفس هاي پرندگان آگاه است، برخي را پرنده آبي و گروهي را پرنده خشكي آفريد، و روزي آنها را مقدّر فرمود، و اقسام گوناگون آنها را مي‌داند، اين كلاغ است و آن عقاب، اين شتر مرغ است و آن كبوتر هر پرنده اي را به نام خاصّي فرا خواند، و روزيش را فراهم كرد، خدائي كه ابرهاي سنگين را ايجاد، و بارانهاي پي در پي را فرستاد، و سهم باران هر جائي را معيّن فرمود، زمينهاي خشك را آبياري كرد، و گياهان را پس از خشكسالي رويانند.)

اگر بخواهيم درجات ايمان و اعتقاد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را نسبت به رسول خدا صلي الله عليه وآله آنگونه كه بود از نظر جنبه هاي اعتقادي، اجتماعي، سياسي، معنوي بياوريم، اين فصل خود كتاب مستقل و پر حجمي خواهد شد، به ناچار به برخي از اظهارات عقيدتي امام علي عليه السلام نسبت به پيامبر اسلام بسنده مي‌كنيم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 72 نهج البلاغه فرمود:
الدعاء للرسّول صلي الله عليه وآله
اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحاً فِي ظِلِّكَ؛ وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ.
اللَّهُمَّ وَأَعْلِ عَلَي بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ، وَأَكْرِمْ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ، وَأَتْمِمْ لَهُ نُورَهُ، وَاجْزِهِ مِنِ ابْتِعَاثِكَ لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ، مَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ، ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ، وَخُطْبَةٍ فَصْلٍ. اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعْمَةِ، وَمُنَي الشَّهَوَاتِ، وَأَهْوَاءِ اللَّذَّاتِ، وَرَخَاءِ الدَّعَةِ، وَمُنْتَهَي الطُّمَأنِينَةِ، وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ.
دعا براي پيامبر صلي الله عليه وآله
«پروردگارا! براي پيامبر صلي الله عليه وآله در سايه لطف خود جاي با وسعتي بگشاي، و از فضل و كرمت پاداش او را فراوان گردان.
خداوندا! كاخ آيين او را از هر بنايي برتر، و مقام او را در پيشگاه خود گرامي دار، نورش را كامل گردان، و پاداش رسالت او را پذيرش گواهي و شفاعت و قبول گفتار او قرار ده، زيرا كه داراي منطقي عادلانه، و راه جدا كننده حق از باطل بود.
بار خدايا! بين ما و پيغمبرت در نعمت هاي جاويدان، و زندگاني خوش، و آرزوهاي برآورده، و خواسته هاي به انجام رسيده، در كمال آرامش، و در نهايت اطمينان، همراه با مواهب و هداياي با ارزش، جمع گردان!.»
و در يك سخنراني ديگر (خطبه 41/1) فرمود:
إِلَي أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ، وَإِتْمَامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَي النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ، مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيماً مِيلادُهُ.
وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَي غَيْرِهِ.
فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ. ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمحَمَّدٍ صلي الله عليه وآله لِقَاءَهُ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبَلْوَي، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.
وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً، بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ.

(تا اينَكه خدايَ سبحَان، براي وفاي به وعده خود، و كامل گردانيدن دوران نبوّت، حضرت محمّد(كه درود خدا بر او باد) را مبعوث كرد، پيامبري كه از همه پيامبران پيمان پذيرش نبّوت او را گرفته بود، نشانه هاي او شهرت داشت، و تولّدش بر همه مبارك بود. روزگاري كه مردم روي زمين داراي مذاهب پراكنده، خواسته هاي گوناگون، و روشهاي متفاوت بودند، عدّه اي خدا را به پديده‌ها تشبيه كرده، و گروهي نام هاي ارزشمند خدا را انكار و به بُت‌ها نسبت مي‌دادند، و برخي به غير خدا اشاره مي‌كردند. پس خداي سبحان، مردم را به وسيله محمد صلي الله عليه وآله از گمراهي نجات داد و هدايت كرد، و از جهالت رهايي بخشيد. سپس ديدار خود را براي پيامبر صلي الله عليه وآله برگزيد، و آن چه نزد خود داشت براي او پسنديد، و او را با كوچ دادن از دنيا گرامي داشت، و از گرفتاري‌ها و مشكلات رهايي بخشيد و كريمانه قبض روح كرد رسول گرامي اسلام، در ميان شما مردم جانشيناني برگزيد كه تمام پيامبران گذشته براي امّت هاي خود برگزيدند، زيرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نكردند، و بدون معرّفيِ راهي روشن، و نشانه هاي استوار، از ميان مردم نرفتند.)

امام علي عليه السلام در تداوم رسالت و هدايت امّت اسلامي، امامت «امامان معصوم عليهم السلام» را مطرح مي‌فرمايد.
در خطبه اوّل نهج البلاغه فرمود:
امامت و تداوم رهبري امامان معصوم عليه السلام يك اصل مسلّم اعتقادي است كه در تمام أديان الهي با حكمت پروردگاري مطرح بوده است كه در تداوم رهبري پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله امامان پاك و معصوم عليهم السلام تا قيام قيامت بايد رهبري انسان‌ها را بر عهده گيرند.
و فرمود:
ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمحَمَّدٍ صلي الله عليه وآله لِقَاءَهُ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبَلْوَي، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.
وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً، بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ.
(سپس ديدار خود را براي پيامبر صلي الله عليه وآله برگزيد، و آن چه نزد خود داشت براي او پسنديد، و او را با كوچ دادن از دنيا گرامي داشت، و از گرفتاريها و مشكلات رهايي بخشيد و كريمانه قبض روح كرد رسول گرامي اسلام، در ميان شما مردم جانشيناني برگزيد كه تمام پيامبران گذشته براي امّت هاي خود برگزيدند، زيرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نكردند، و بدون معرّفي راهي روشن، و نشانه هاي استوار، از ميان مردم نرفتند.)
آنگاه در يك سخنراني ديگر (خطبه 4/144(، به معرّفي امامان معصوم عليهم السلام مي‌پردازد و مي‌فرمايد:
إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ؛ لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.
«همانا امامان دوازده گانه همه از قريش بوده كه درخت آن را در خاندان بني هاشم كاشته اند، مقام ولايت و امامت در خور ديگران نيست، و ديگر مدعيّان زمامداري، شايستگي آن را ندارند.»

پاسخ به سئوالات و شبهات اعتقادي

پاسخ قاطع به يهودي

پس از پيدايش فتنه‌ها و حوادث نا گوار سقيفه،يكي از يهوديان اعتراض گونه به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گفت:
هنوز پيامبر شما دفن نشده دچار اختلاف شديد!!
امام علي عليه السلام بلافاصله، اعتراض او را بگو نه اي پاسخ داد، كه نتوانست سر بلند كند، فرمود:
و قال له بعض اليهود:
ما دفنتم نبيكم حتي اختلفتم فيه!
فقَالَ عليه السلام له:
إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّي قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: «اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ».(1).
(شخصي يهودي به امام گفت: هنوز پيامبرتان را دفن نكرده، درباره اش اختلاف كرديد، امام فرمود:
ما درباره آن چه كه از او رسيده اختلاف كرديم، نه در خود او، امّا شما يهوديان، هنوز پاي شما پس از نجات از درياي نيل خشك نشده بود كه به پيامبرتان گفتيد:
«براي ما خدايي بساز، چنانكه بت پرستان خدايي دارند»
و پيامبر شما گفت: «شما مردمي نا دانيد»).(2).
يعني نوع پاسخ از نظر روش مناظره با نوع تهاجم در سئوال هماهنگ است كه يهودي را ساكت كرد تااز اختلافات سوء استفاده نكند.(3).
*****
(1) حكمت 317 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
سوره اعراف آيه 138.
حكمت 317 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

پاسخ به سئوال عقيدتي در ميدان جنگ

فرماندهان نظامي يا فرماندهان كل، در طول جنگ هاي گذشته، در ميدان جنگ و در آستانه نبرد، حال و هواي نظامي داشته و به حمله و گريز و نبرد و پيروزي فكر مي‌كردند،
و نمي‌توانستند جلسات عقيدتي و علمي در ميدان جنگ داشته باشند و به اينگونه از مسائل مسائل فرهنگي در آن لحظات حسّاس مرگ و زندگي نمي‌پرداختند.
در صورتي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در صلح و جنگ،
در ميدان نبرد يا مسجد كوفه،
همه جا به سئوالات عقيدتي مردم و سربازان جواب مي‌داد،
در ميدان جنگ چونان استاد فارغ البالِ سَرِ كلاس كه به سئوالات علمي شاگردان جواب مي‌گويد، برخورد مي‌كرد.
سربازي در ميدان جنگ از طرفداري حقّ پرسيد!
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با تواضع و فروتني جواب داد،
ديگري از نماز پرسيد.
و پاسخ شنيد.
در جنگ جَمَل سربازي به امام علي عليه السلام نزديك شد و گفت:
آيا شما مي‌گوئيد خدا يكي است؟
فرماندهان امام رو به سربازان كردند، و گفتند:
مگر نمي‌بيني كه در ميدان جنگ قرار داريم؟
اين چه حرفي است كه مي‌زني؟
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
او را به حال خود بگذاريد.
دَعَوْهُ فَاِنَّ الَّذي يُريدُهُ الْاَعْرابي هُوَ الَّذي نُريدُهُ مِنَ الْقَوْمِ
«او را رها كنيد، آنچه را او مي‌پرسد همان چيزي است كه ما از مردم مي‌خواهيم.»
يعني بايد توحيد الهي مورد بحث قرار گيرد و مردم موحّد باشند تا فتنه انگيزي نكنند.
آنگاه سرباز را طلبيد و فرمود:
سئوال خو را تكرار كن.
و پاسخ هاي دقيق عقيدتي را مطرح و سرباز را قانع كرد.(1).
چون امام علي عليه السلام در راه خدا و اعتلاي كلمه توحيد مي‌جنگد، اگر سربازي نسبت به خدا دچار اوهام باشد، جنگ او، جهاد در راه خدا نيست.

*****

(1) ترجمه خصال شیخ صدوق ج1 ص62.

روش برخورد با زردشتيان (مجوس)

در دوران حكومت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام يكي از روزها بر منبر سخنراني مي‌كرد و فرمود:
سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفقِدُونِي
اشعث بن قيس پرسيد:
با زردشتيان (مجوس) چگونه برخورد مي‌كنيد؟ در صورتي كه پيامبري ندارند؟
حضرت فرمود:
نه، بلكه خداوند پيامبري به سوي آنان فرستاد.
پس ما از آنها، چون طرفداران ديگر اديان آسماني «جزيه» مي‌گيريم.(1).
*****
(1) بهج الصّباغه ج2 ص64 نقل از توحيد صدوق.

پاسخ به سئوالات عقيدتي جاثليق و جمعي از مسيحيان

پس از رحلت پيامبر اسلام عدّه اي از مسيحي‌ها به سرپرستي «جاثليق» به مدينه آمده، و از ابوبكر به عنوان جانشين و خليفه پيامبر، سؤالاتي را مطرح ساختند، و چون خليفه اوّل نتوانست به آن سؤال‌ها جواب درستي بدهد، خليفه دوم متوسّل به زور و تهديد گرديده و خطاب به جاثليق گفت:
خاموش باش و اِلاّ خون تو را مباح اعلام مي‌كنم!!
جاثليق چون اين تهديد را شنيد گفت:
اَهذا عَدْلٌ عَلي مَنْ جاءَ مُسْتَرْشِدَاً طالِباً؟!
«آيا از عدالت است؟ كسي را كه براي هدايت يابي به پيش شما آمده است اينگونه تهديد و مرعوب سازي؟»
سپس خطاب به مسلمانان گفت:
(مرا به كسي كه جواب سؤالاتم را بتواند بگويد راهنمائي كنيد.)
مردم حاضر وي را به حضور اميرالمؤمنين عليه السلام معرّفي نمودند.
جاثليق همان پرسش‌ها را در حضور علي عليه السلام مطرح و جواب همه آنها را دريافت كرد از جمله آنها اينكه گفت:
به من خبر ده؛ آيا شما در پيش خدا مؤمن هستيد، يا در نزد خودت؟
امام علي عليه السلام فرمود:
من در پيشگاه خداوند مؤمن هستم همانطوري كه در اعتقاد خود نيز مؤمنم.
جاثليق پرسيد:
مقام شما در بهشت برين چگونه خواهد بود؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
من در كنار رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در بهشت برين و فردوس اعلا خواهم بود.
جاثليق پرسيد:
به رسالت پيامبرتان و صداقت او چگونه ايمان آوردي؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
از ديدن معجزات و آيات روشن به او ايمان آورده ام.
جاثليق پرسيد:
از خدايت به من خبر ده كه او در كجاست؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پاسخ داد:
خداوند در جايگاه خاصّي قرار نمي‌گيرد و او از مكان منزّه است،
خداي من جسم نيست تا در مكاني قرار گيرد، و از حالي به حال ديگر تحوّل پيدا نمي‌كند.

جاثليق پرسيد:
آيا خداي تو به وسيله حواس قابل درك است؟
و اگر با حواس ظاهري قابل درك نيست، پس چگونه مي‌توان به او معرفت حاصل كرد؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
خداوند هرگز با مقدار و با كيفيّتي تعريف نمي‌شود، و او با مردم قابل قياس نيست، بلكه از راه عقل، و آثار قدرتش كه در اين جهان مشهود است مي‌توان او را شناخت.
جاثليق پرسيد:
آيا پيامبر شما عيسي عليه السلام را مخلوق معرّفي كرده است؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
عيسي داراي تصوير و تغيير بوده و هست، و از حالي به حال ديگر تغيير پيدا مي‌كرد و او يكي از بندگان خداست و مخلوق بودن او به اثبات رسيده است.
مولاي متّقيان سپس به سئوالات ديگر آنان جواب كافي داد، و آنگاه از تمام قضاياي آنها و اخبار دروني شان به آنان خبر داد!!
و فرمود:
اي نصراني! تو در عالم خواب مقام و عظمت مرا ديده اي و مأمور شده اي از مخالفت با من اجتناب نموده و مطيع من باشي، در حالي كه در دلت به اين امر راضي نبوده اي!!
جاثليق چون اين اخبار غيبي را شنيد به خدا و پيامبرش ايمان آورده و گفت:
شهادت مي‌دهم كه تو اميرالمؤمنين و وصيّ بر حقّ رسول خدائي، و با او تمام همراهان مسيحي اش مسلمان شدند.
خليفه دوم گفت:
سپاس خدا را كه تو را هدايت كرد، ولي اين را بدان كه علوم پيامبر در اهل بيت او مستقرّ است، ولي خلافت با تعيين مردم با آن كسي است كه تو با او در آغاز صحبت كرده اي!!
جاثليق گفت:
مي دانم چه مي‌گوئي، ولي تو بدان كه من بر يقين خود استوار هستم.(1).
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 257، و اثبات الهداة ج 2 ص 432.

شخصي از ياران امام علي عليه السلام پرسيد:
يا اميرالمؤمنين، در آغاز ما را از حكميّت نهي كردي، سپس آن را پذيرفتي، نمي‌دانيم كدامين نظر شما را درست بدانيم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در پاسخ او فرمود:
هذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَي الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً، فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَإِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ، لَكَانَتِ الْوُثْقَي، وَلكِنْ بِمَنْ وَإِلَي مَنْ؟ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشَّوْكَةِ بِالشَّوْكَةِ، وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا!
علل شكست كوفيان و پذيرش «حكميّت»
(اين سزاي كسي است كه بيعت با امام خود را ترك گويد، و پيمان بشكند.
به خدا سوگند: هنگامي كه شما را به جنگ با معاويه فرا خواندم، خوشايند تان نبود، ولي خداوند خير شما را در آن قرار داده بود، اگر مقاومت مي‌كرديد، شما را راهنمائي مي‌كردم و اگر به انحراف مي‌رفتيد شما را به راه راست برمي گرداندم، اگر سرباز مي‌زديد، دوباره شما را براي مبارزه آماده مي‌كردم، در آن صورت وضعيتّي مطمئن داشتيم. امّا دريغ، با كدام نيرو بجنگم؟ و به چه كسي اطمينان كنم؟ شگفتا، مي‌خواهم به وسيله شما بيماريها را درمان كنم ولي شما درد بي درمان من شده ايد، كسي را مي‌مانم كه خار در پايش رفته و با خار ديگري مي‌خواهد آن را بيرون كشد، در حالي كه مي‌داند خار در تن او بيشتر مي‌شكند و بر جاي مي‌ماند.)(1).
*****
(1) كتاب عقد الفريد ج 2 ص 165: ابن عبد ربّه، و ارشاد مفيد ص 139، و اختصاص شيخ مفيد ص 153، و احتجاج طبرسي ج 1 ص 273.

پاسخ به شبهات ناكثين

امام علي عليه السلام در يك سخنراني، نسبت به ادّعاهاي سران جنگ جمل توضيح داد.(1).

تعريف الناكثين

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَي أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلي نِصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفاً.

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ:

فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوُّهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَي أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ.

يا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيْبَ!

وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.

فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَي بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِراً لِلْحَقِّ!

وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ!

وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلَي يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

شناساندن ناكثين «اصحاب جمل»

(آگاه باشيد، كه همانا شيطان حزب و يارانش را بسيج كرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار ديگر ستم را به جاي خود نشاند، و باطل به جايگاه خويش پايدار شود.

سوگند به خدا ناكثين هيچ گناهي از من سراغ ندارند، و انصاف را بين من و خودشان رعايت نكردند، آنها حقّي را مي‌طلبند كه خود ترك كردند، و انتقام خوني را مي‌خواهند كه خود ريختند، اگر شريك آنها بودم، پس آنها نيز در اين خونريزي سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ريختند پس كيفر مخصوص آنهاست، مهمترين دليل آنها به زيان خودشان است، مي‌خواهند از پستان مادري شير بدوشند كه خشكيده، بدعتي را زنده مي‌كنند كه مدّت هاست مرده، وَه چه دعوت كننده اي!؟(2).

و چه اجابت كنندگاني؟! همانا من به كتاب خدا و فرمانش درباره ناكثين خوشنودم.

امّا اگر از آن سرباز زدند با شمشير تيز پاسخ آنها را خواهم داد، كه براي درمان باطل و ياري دادن حق، كافي است.

شگفتا:

از من خواستند به ميدان نبرد آيم و برابر نيزه هاي آنان قرار گيرم و

ضربت هاي شمشير آنها را تحمّل كنم، گريه گنندگان بر آنها بگريند، تاكنون كسي مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشير نهراسنده است، من به پروردگار خويش يقين داشته و در دين خود شك و ترديدي ندارم.)

*****

(1) خطبه 22 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

دعوت كنند، طلحه و زبير و عائشه مي‌باشند.

برخورد شديد با انحرافات عقيدتي

تبعيد عبداللَّه بن سبا

گروهي به رهبري عبداللَّه ابن سبا (كه يهودي و عامل تفرقه در ميان مسلمانان بود) با توجّه به اخبار غيبي اميرالمؤمنين عليه السلام، و معجزات و كرامات وقدرت بازوي آن رهبر نمونه، راه غلو و افراط را در پيش گرفتند، و گفتند:
علي خداست.
و عبّداللَّه سبا، در حضور حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گفت:
تو او هستي، تو او هستي، تو او هستي.
امام علي عليه السلام هرچه با آنان بحث كرد و آنها را بر حَذَر داشت، از انحرافات خود دست نكشيدند بناچار دستور دستگيري آنها را صادر كرد. (1).
در وسائل الشّيعه نقل شد:
امام علي عليه السلام عبداللَّه سبا را زنداني، و سه روز او را به توبه راهنمائي كرد، وقتي أثر نداشت، او را در آتش سوزاند.(2).
در فرائد السمطين نقل شد كه با وساطت ابن عباس به ايران تبعيد شد. (3).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 5 ص 4.
وسائل الشيعه ج 18 ص 554 و553.
فرائد السمطين ج 1 ص 174.

سوزاندن قوم «زطّ» كه علي را خدا مي‌خواندند

گروهي حدود 70 نفر از قوم «زطّ» كه از هند به ايران آمده و سپس با امام آشنا شدند باتوجه به معجزات و كرامات حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به خصوص با شنيدن اخبار غيبي نسبت به خوارج، خطاب به امام گفتند:

«تو خدا هستي.»

امام علي عليه السلام تلاش فراوان كرد تا از عقيده خود دست بردارند، امّا آنها در انحرافات عقيدتي خود اصرار ورزيدند.

هر روز جلوي مسجد كوفه جمع مي‌شدند و مي‌گفتند:

«علي خدا و روزي دهنده ماست.»

قنبر اجتماع آنها را به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گزارش داد، امام آنها رابه حضور طلبيد و فراوان نصيحت كرد، امّا آنها نپذيرفتند. سرانجام آنها را در آتش سوزاند.(1).

*****

(1) وسائل الشيعه ج 18 ص 553 - و - ذخائر العقبي ص 93: محب الدين طبري.

تفسير صحيح قضا و قَدَر و نفي جبر گرايي

قضا و قَدَر حق است، معني لغوي قضا «حُكم» و «قَدَر» به معني «اندازه» است.
اگر بگويند:
هر واقعه اي به قضاي الهي است،
يعني به حُكم خدا واقع شده،
و اگر بگويند:
به قَدَر الهي است،
يعني باندازه اي مشخّص است.
مثلاً در چه زمان و مكان باشد،
و كوچكي و بزرگي جثّه و اعضاء و جوارح هر يك داراي اندازه اي است، كه خدا معيّن فرموده است،
و اينكه برخي شُبهه مي‌كنند كه همه چيز مطابق سرنوشت، و دستوري است كه خداي تعالي از پيش، معيّن فرمود و بايد همان واقع شود و نتيجه مي‌گيرند كه:
بنابر اين مردم مجبورند،
حرف درستي نيست.
قضا و قَدَر، عامل مجبور شدن ما نيست،
زيرا خداوند مختار بودن ما را هم مقدّر فرموده است.
از اصبغ بن نباته روايت شد كه گفت:
اميرالمؤمنين عليه السلام از نزد ديواري كه كج شده و در حال سقوط بود به سوي ديواري ديگر رفت.
شخصي به امام علي عليه السلام گفت:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام از قضاي خدا مي‌گريزي؟
حضرت فرمود:
از «قضاي» خدا به سوي «قَدَر» خداي عَزَّوَجلَّ مي‌گريزم.
يعني از قضائي به قضاء ديگر، و از سرنوشتي به سرنوشت ديگر، فرار مي‌كنم كه هر دو، تقدير خداوند است و من در انتخاب هر دو آزاد و مختار هستم.(1).
*****
(1) توحيد صدوق (ره).

علي از ديدگاه پيامبر

اشاره

شناخت امام علي عليه السلام و شناسائي عظمت‌ها و ويژگي هاي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام راه هاي گوناگوني دارد و با روش‌ها و شيوه هاي فراواني مي‌توان رفتار و گفتار امام علي عليه السلام را استخراج و مورد ارزيابي قرار داد، مانند:

1 - بررّسي اعتراف ديگران

2 - شناخت امام علي عليه السلام از زبان خويش

3 - شناخت امام علي عليه السلام از زبان و نگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم

امّا در ميان تمام روش ها، ارزيابي سخن پيامبر عظيم الشّأن اسلام صلي الله عليه وآله وسلم از همه والاتر است كه در مقاطع حسّاس و سرنوشت ساز به معرّفي ويژگي هاي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پرداخت، در اين قسمت به برخي از آنها اشاره مي‌شود:

افتخار پرچم داري

حديث الراية: در يكي از روزهاي جنگ خيبر فرماندهي عمليّات با خليفه اوّل بود كه متأسّفانه فرار كرد و به وقت برگشتن، او نفرات خود را متّهم به ترس و فرار مي‌كرد، و نفراتش او را.
روز دوّم، فرماندهي با خليفه دوّم بود، او نيز مانند خليفه اوّل فرار كرد(1).
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه از اين پيشامد بسيار ناراحت شده بود، فرمود:
قالَ: لَاُعطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَرّارٌ غَيْرُ فَرّارٍ، لا يَرْجِعُ حَتّي يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَي يَدَيْهِ
«فردا پرچم را به دست مردي خواهم داد كه خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد، هجوم كننده است، فرار كننده نيست از حمله بر نمي‌گردد تا خدا به دست او قلعه را فتح كند.» (2).
فرداي آن روز كه همه انتظار به دست آوردن اين مقام را داشتند، آن حضرت، علي بن ابيطالب عليه السلام را خواست و پرچم را به او داد و خداي بزرگ با دست او پيروزي را به مسلمانان عطا فرمود.
*****
(1) جريان فرار خليفه اوّل و خليفه دوّم بسيار مشهور است كه ابن ابي الحديد آنرا به شعر درآورده است.در گذشته ذكر شد).
ارشاد مفيد ص 57، و اعلام الوري ص 62 و 63 به نقل بحار ج 21 ص 21،. صحيح بخاري ج 5 ص 171 (باب غزوة خيبر)، و صحيح مسلم ج 2 ص 360 (بابٌ من فضائل علي بن ابيطالب عليه السلام.

حديث المنزلة: در سال نهم هجرت، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به تبوك لشكر كشيد، چون اين مانور نظامي طول مي‌كشيد و آن حضرت تا مرزهاي شام از مركز حكومت دور مي‌شد.
لازم بود مردي توانا در مدينه جانشين آن حضرت شود تا مركز حكومت كاملاً در امان باشد، بدين جهت صلاح ديد كه علي بن ابيطالب عليه السلام را در مدينه جانشين خود قرار دهد.
پس از حركت رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم منافقين در شهر شايع كردند كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نسبت به علي بن ابيطالب عليه السلام قهر كرده و بي مِهر شده است،
به دليل آنكه او را با خود نمي‌بَرَد.
اين سخن بر آن حضرت سخت گران آمد، لذا در راه تبوك خودش رابه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم رسانيد و عرض كرد:
يا رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم مردم چنين شايع كرده اند!
حضرت رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اَنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسي، اِلاَّ اَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي(1).
«تو نسبت به من مانند هارون هستي نسبت به موسي، جز آنكه بعد از من پيامبري نيست.»
يعني: ماندن تو در مدينه براي آنست كه:
موسي عليه السلام وقتي به ميقات پروردگار مي‌رفت، برادرش هارون را در جاي خود گذاشت:
وَقالَ مُوسي لِاَخيهِ هارُونَ اخْلُفْني في قَومي وَ اَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِع سَبيلَ المُفْسِدينَ(2).
(و موسي به برادرش هارون گفت: در امّت من جانشين من باش، و به اصلاح و پاكسازي همّت كن و از راه انحرافي فاسدان اطاعت نكن.)
*****
(1) معاني الاخبار ص 74 از جابر بن عبداللّه و سعد بن ابي وقّاص نقل كرد، و مناقب آل ابي طالب ج 3 ص 16، و صحيح بخاري ج 5 ص 24 «باب مناقب علي عليه السلام»، و صحيح مسلم ج 2 ص 360 «باب فضائل علي عليه السلام»، و الغدير ج 3 ص 199.
سوره اعراف، آيه 142.

افتخار باز گذاشتن دَرب خانه علي به مسجد و بستن ديگر دَرب ها

حديث سَدُّ الْأَبْواب
وقتي كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مسجد مدينه را ساخت، خانه هائي در كنار آن بنا نهاد كه زنان خويش را در آن مسكن داد، براي علي بن ابيطالب عليه السلام نيز منزلي در كنار منزل خود ساخت.
ياران آن حضرت نيز هر يك حُجره اي در اطراف مسجد ساخته و ساكن شدند كه درهاي همه آن منازل به مسجد باز مي‌شد و آنها به خانه هاي خويش از درون مسجد رفت و آمد مي‌كردند.
تا آنكه وحي الهي نازل شد كه بجز دَرِ منزل رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و دَرِ منزل علي بن ابيطالب بايد همه درها بسته شود.
به دنبال اين فرمان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
سَدُّوا هذِهِ الْاَبْوابَ اِلاَّ بابَ عَلِيٍّ
«همه اين درها را ببنديد، مگر دَرِ خانه علي بن ابيطالب را».
مردم در اين باره به گفتگو برخاستند.
حضرت رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم در ميان مردم بپاخاست، و بعد از حمد و ثناي خداوند فرمود:
من از طرف خدا به گرفتن و بستن درها بجز دَرِ خانه علي بن ابيطالب مأمور شده ام و شما پشت سَر من گفتگو كرده ايد، من از پيش خود نه دَربي را بسته ام و نه باز كرده ام، ليكن به چنين كاري مأمور شدم و اطاعت كردم.(1).
عَن ابن عبّاس قالَ: لَمّا سَدَّ رَسُولُ اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم الاَبوابَ الشّارِعَةِ اِلَي الْمَسجِدِ اِلاَّ بابَ عَلِيّ عليه السلام ضَجَّ اَصْحابُهُ مِن ذلِكَ فَقالُوا يا رَسُولَ اللَّه لِمَ سَدَدْتَ اَبْوابَنا وَ تَرَكْتَ بابَ هذَا الغُلامِ!
فَقالَ صلي الله عليه وآله وسلم: اِنَّ اللَّه تَبارَكَ وَ تَعالَي اَمَرَني بِسَدِّ اَبوابِكُمْ وَتَرْكِ بابَ عَلِيٍّ ...
از ابن عباس نقل شد كه پس از بيانات رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم همه درها گرفته و بسته شد، بجز دَري كه اميرالمؤمنين عليه السلام به مسجد داشت.
در زمان بني اميّه كه مسجد النّبي را وسعت دادند همه آن حجره‌ها جزو مسجد گرديد.
*****
(1) علل الشّرايع باب 154 ص 201، و بحارالانوار ج 39 ص 35 -19، بطور مشروح آورده است، و مسند احمد ج 2 ص 26، و مستدرك حاكم ج 3 ص 125.

حديث مدينة العلم: شهر علم و دَرِ علم
حديث «مدينة العلم» يكي ديگر از مناقب مخصوص امام علي عليه السلام و از احاديث «متواتر» است كه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم در حقّ آن حضرت فرمود:
اَنَا مَدينَةُ العِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها، فَمَنْ اَرادَ العِلْمَ، فَلْيَأتِ البَاب
«من شهر علم هستم و دروازه آن شهر علي بن ابيطالب است، هركه علم بخواهد به دروازه شهر بيايد».(1).
منظور رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از اين حديث آن است كه:
من علم خود را به علي بن ابيطالب عليه السلام منتقل كرده ام،
و علوم من در وجود وي متمركز است،
و من در او خلاصه مي‌شوم،
اگر براي دانستن علوم به امام علي عليه السلام مراجعه كنيد، مانند آنست كه به من مراجعه كرده ايد.
خواه در زندگي من و يا بعد از مرگم باشد،
مخصوصاً اين روايت بيشتر به دوران رحلت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مربوط مي‌شود كه علي بن ابيطالب عليه السلام را به صورت يك پناهگاه علمي براي امّت اسلامي معرّفي فرمود.
در بسياري از روايات آمده است كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بارها با علي خلوت مي‌كرد.
از حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پرسيدند:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم چه چيز به شما بخشيده است؟
فرمود:
عَلَّمَني اَلْفَ بابٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَتَحَ لي مِنْ كُلِّ بابٍ اَلْفَ باب(2).
«هزار نوع علم به من آموخت كه از هر نوع آن هزار علم ديگر بر من مكشوف گرديد».
*****
(1) ارشاد مفيد ص 15، و بحارالانوار ج 40 ص 200 بطور مشروح آورده، و مستدرك حاكم ج 3 ص126، از ابن عبّاس و جابر بن عبداللّه، و تذكرة سبط ابن جوزي ص 51.
ارشاد مفيد ص 15، و بحار الانوار ج 40 ص 218 - 213.

افتخار عقد برادري با پيامبر

حديث مؤاخاة: از فضيلت هاي منحصر به فرد اميرالمؤمنين عليه السلام حديث «مؤاخاة» عقد برادري ميان او و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم است كه در ميان همه مهاجرين و انصار تنها علي بن ابيطالب عليه السلام شايستگي آنرا داشت كه با رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم عقد برادري ببندد.
علاّمه مجلسي در بحارالانوار مي‌نويسد:
در اين سال «اوّل هجرت» آن حضرت ميان مهاجرين و انصار عقد برادري برقرار كرد كه اين برادري آنها را بر سه چيز وادار مي‌ساخت:
1 - مقاومت براي حق
2 - فداكاري و كمك به يكديگر
3 - ارث بردن از يكديگر
آنها نود نفر، چهل و پنج تن از مهاجرين و چهل و پنج تن از انصار بودند و اين پيش از جنگ بدر بود و چون واقعه «بدر» پيش آمد خداوند آيه:
وَاُولُوا الاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلي بِبَعْضٍ في كِتابِ اللَّهِ(1).
(و خويشاوندان سببي بعضي از آنها بر بعضي ديگر برتري دارند در كتاب خدا)
را نازل فرمود كه جريان ارث بردن نسخ گرديد.(2).
به هر حال رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در اين اقدام، يكايك اصحاب و ياران را با هم برادر كرد، كه دست در دست هم گذاشتند و عقد برادري خواندند،
امّا علي بن ابيطالب عليه السلام را با كسي برادر نكرد.
آن حضرت از اين كار بسيار غمگين شد و گفت:
يا رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم پدر و مادرم فداي تو باد، مرا با كسي برادر نكردي؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
يا علي تو را براي خود نگاه داشتم، تو برادر مَني و من برادر تو هستم.
«اَنْتَ اَخي وَ اَنَا اَخُوكَ يا عَلِيُّ» (3).
امام رضا عليه السلام از امام علي عليه السلام نقل كرده است كه آن حضرت فرمود:
اَنَا عَبْدُاللَّهِ وَ اَخُو رَسُولِهِ لا يَقُولُها بَعْدي اِلاَّ كَذّابٌ(4).
«من بنده خدا و برادر رسول خدا صلي الله عليه وآله هستم و هيچ كس بعد از من اين ادّعا را نمي‌كند، جز دروغگو».
*****

(1) انفال آیه 75، و احزاب آیه 6.
بحارالانوار ج 19 ص 130.
بحارالانوار ج 38 ص 347 - 330، و صحیح ترمذي ج 5 ص 636 «باب مناقب عليّ بن ابيطالب عليه السلام»، و اُسدُ الغابِة ج 4 ص 16، و الغدير ج 3 ص 174.
بحارالانوار ج 38 ص 334.

افتخار تقسيم بهشت و جهنّم

حديث قسيم الجنة و النار: از ويژگي هاي ممتاز اميرالمؤمنين عليه السلام حديث «قسيم الجنّة و النّار» است كه با عبارات مختلف از رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم نقل شده است.
يكي از آنها با اين عبارت آمده است:
قالَ: يا عَلِيُّ اَنْتَ قَسيمُ الجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ اَنْتَ يَعْسُوبُ الدّينِ
«يا علي، تو قسمت كننده بهشت و جهنّم و تو پيشواي دين هستي».
در اكثر روايات معني اين حديث آنست كه:
خداوند چنين مأموريّتي را در روز قيامت به آن حضرت خواهد داد كه در روز قيامت به اذن پروردگار، به اهل بهشت اجازه رفتن به بهشت، و به اهل آتش فرمان رفتن به آتش را بدهد.
و در تفسير اين آيه نيز آمده است كه:
وَ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي الظّالِمينَ(1).
اين مؤذّن و اعلام كننده «علي بن ابيطالب عليه السلام» خواهد بود.
مفضّل بن عمر از امام صادق عليه السلام معني اين حديث را پرسيد؟
امام صادق عليه السلام فرمود:
چون حُبّ علي عليه السلام ايمان، و بغض او كفر است و بهشت براي اهل ايمان و آتش براي اهل كفر مي‌باشد، آن حضرت به اين علّت؛
قَسيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّار
(تقسيم كننده بهشت و جهنّم) است.(2).
ولي در روايت «ابوالصلت هروي» از امام رضا عليه السلام آمده است كه آن حضرت نظير همين جواب را به مأمون عبّاسي داد.
و سپس به «ابوالصلت» فرمود:
مطابق فهم او جواب دادم ولي از پدرم شنيدم كه از پدرانش از علي عليهم السلام نقل مي‌كرد كه آن حضرت فرمود:
قالَ لي رُسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم يا عَلِيّ، اَنْتَ قَسيمُ النّارِ يَوْمَ القِيامَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ: هذا لي وَ هذا لَكِ(3).
«پيامبر به من فرمود يا علي تو تقسيم كننده بهشت و جهنّم هستي. روز قيامت به آتش جهنّم مي‌گوئي: اين شخص از آن تو و آن شخص از آنِ تو».
*****

(1) سوره اعراف آيه 44.
علل الشّرايع باب 130 ص 162، و الغدير ج 3 ص 299.
عيون اخبار الرّضا به نقل بحار ج 39 ص 194، و نيز حديث قسيم الجنّة و

النّار در بحارالانوار ج 39 ص 210 -193، و شرح ابن ابي الحديد ج 9 ص 165 ذيل خطبه 154، و صواعق محرقه ابن حجر ص 124 ذيل حديث 40.

افتخار معيار حقّ بودن

حديث عَلِيٌ مَعَ الحَقِّ: از جمله فضيلت‌ها كه شيعه و سنّي آن را قبول دارند آنست كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم درباره اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقا حَتّي يَرِدا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيامَةِ(1).
«علي با حقّ است و حقّ با علي است، از هم جدا نمي‌شوند تا در حوض كوثر پيش من آيند».
و در نقل ديگر فرمود:
عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلَيٍّ وَ الْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُما دارَ عَلِيٌّ(2).
(علي با حقّ است، و حق با علي است، هرجا كه علي برود حقّ هم با او مي‌رود «يعني علي عليه السلام محور حق است»).
*****
(1) بحارالانوار ج 38 ص 40 - 27 بطور مشروح از شيعه و اهل سنّت نقل كرده است، و ابن ابي الحديد در شرح خود ج 9 ص 88 ذيل خطبه 144 گويد: «ثَبَتَ عِندي أنَّ النَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم قالَ اِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ اِنَّ الحَقَّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُما دارَ»، و الغدير ج 3 ص 176.
بحارالانوار ج 38 ص 40 -27 بطور مشروح از شيعه و اهل سنّت نقل كرده است، و ابن ابي الحديد در شرح خود ج 9 ص 88 ذيل خطبه 144 گويد: «ثَبَتَ عِندي أنَّ النَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم قالَ اِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ اِنَّ الحَقَّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُما دارَ»، و الغدير ج 3 ص 176.

افتخار با قرآن بودن

حديث عليٌّ مَعَ القُرآنِ: حديث «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرآنِ» از مختصّات اميرالمؤمنين عليه السلام است كه درباره هيچ يك از صحابه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم نقل نشده كه گوشه اي از شخصيّت بزرگ آن حضرت را نشان مي‌دهد.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
عَلِيٌّ مَعَ القُرآنِ وَ القُرآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقا حَتّي يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ(1).
«علي با قرآن است و قرآن با علي است و از يكديگر جدا نمي‌شوند تا در بهشت در كنار حوض كوثر بر من وارد شوند».
يعني علي عليه السلام قرآن مجسّم است و گفتار و رفتارش گوياي آيات قرآن است.
*****
(1) مستدرك حاكم ج 3 ص 134 «باب مناقب علي عليه السلام»، و صواعق محرقة ابن حجر ص 122 «باب فضائل علي عليه السلام»، و مختصر كنز العمّال و مسند احمد (در حاشيه) ج 5 ص 30، و ينابيع المودّة باب 20 ص 90.

افتخار معيار مؤمن و منافق بودن

حديث لايُحِبُّهُ اِلاَّ مُؤمِنٌ: خلاصه اين حديث شريف آنست كه علي بن ابيطالب عليه السلام معيار ايمان و كفر است،
فقط مؤمنان مي‌توانند آن حضرت را دوست بدارند.
از طرف ديگر فقط منافقان آن جناب را دشمن مي‌دارند.
اين حديث شريف كه كتابهاي شيعه و اهل سنّت را پُر كرده و از حدِّ تواتر گذشته است از مناقب منحصر به فرد اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌باشد كه با تعبيرهاي مختلف از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نقل شده است كه فرمود:
قالَ رِسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وآله وسلم: يا عَلِيُّ لا يُحِبُّكَ اِلاَّ مُؤمِنٌ وَ لا يُبْغِضُكَ اِلاَّ مُنافِقٌ(1).
«اي علي، تو را دوست ندارد جز مؤمن، و تو را دشمن ندارد جز منافق»
حارث همداني گويد:
روزي علي عليه السلام را ديدم كه بالاي منبر رفت، پس از حمد و ثناي خداوند فرمود:
قَضاءٌ قَضاهُ اللّهُ تَعالي عَلَي لِسانَ النَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم، اِنَّهُ قالَ: لا يُحِبُّني اِلاّ مُؤمِنٌ وَ لا يُبغِضُني اِلاَّ مُنافِقٌ وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَري(2).
«خواسته خدا بود كه بر زبان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم جاري شد كه فرمود: مرا دوست نمي‌دارد مگر مؤمن و مرا دشمن نمي‌دارد مگر منافق، و دروغ گفت آنكس كه ادّعاي باطل كرد».
*****
(1) ارشاد مفيد ص 18، و بحارالانوار ج 39 ص 310 - 346، و صحيح مسلم ج 1 ص48 «باب الدّليل علي حسَب الانصار»، و صواعق محرقه ابن حجر ص 120، حديث «هشتم از فضائل آن حضرت»، و شرح ابن ابي الحديد ج 18 ص 173 ذيل حكمت 42 و گويد: «هذا الخبر مرويٌّ فِي الصّحاحِ».
ارشاد مفيد ص 18، و بحارالانوار ج 39 ص 310 -346، و صحيح مسلم ج 1 ص48 «باب الدّليل علي حبّ الانصار»، و صواعق محرقه ابن حجر ص 120 حديث «هشتم از فضايل آن حضرت»، و شرح ابن ابي الحديد ج 18 ص 173 ذيل حكمت 42 و گويد: «هذا الخبر مرويٌّ في الصّحاح» و نهج البلاغه معجم المفهرس حكمت 45.

حديث عليّ وصيّي و خليفتي: ابن اثير در تاريخ كامل نقل مي‌كند:
چون آيه (وَاَنْذِر عَشيرَتَكَ الْاَقْرَبينَ)(1) نازل شد، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم طعامي آماده كرد و فرزندان عبدالمطّلب را كه حدود چهل نفر بودند به طعام دعوت كرد.
پس از خوردن طعام، پيش از آنكه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم شروع به صحبت كند، ابولهب با سر و صدا مجلس را به هم زد و حاضران متفرّق شدند.
بار ديگر آن حضرت طعامي آماده ساخت و آنها را دعوت كرد و زبان به سخن گشود و فرمود:
فرزندان عبدالمطّلب! واللَّه نمي‌دانم كسي به قوم خويش چيز بهتري بياورد كه من براي شما آورده ام، من براي شما خبر دنيا و آخرت را آورده ام و خدايم امر كرده شما را به سوي آن بخوانم. كداميك از شما در اين دعوت به من كمك مي‌كند؟ تا برادر و وصيّ و خليفه من در ميان شما باشد.؟!
فَاَيُّكُم يُوازِرُني عَلَي هذَا الْاَمْرِ عَلَي اَنْ يَكُونَ اَخي وَ وَصَيّي وَ خَليفَتي فيكُمْ
همه ساكت شدند.
علي بن ابيطالب عليه السلام مي‌فرمايد:
من كه از همه جوانتر بودم گفتم:
يا نبيّ اللّه! من در اين دعوت يار شما هستم،
آن حضرت دست به گردن من نهاد و فرمود:
اِنَّ هذا اَخي وَ وَصِيّي وَ خَليفَتي فيكُم، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اَطيعُوا
«همانا اين علي، برادر و وصيّ و جانشين من در ميان شماست، از او بشنويد و از او اطاعت كنيد».
مدعوّين به حالت خنده و مسخره پراكنده شدند.
و به ابي طالب مي‌گفتند:
تو را امر كرد كه از فرزندت علي فرمان شنوي و اطاعت كني.
اين حديث شريف از روايات مسلّم فريقين و از دلائل امامت اميرالمؤمنين عليه السلام است و نشان مي‌دهد كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از اوّل بعثت، امامت را از نبوّت جدا نمي‌دانست.(2).
*****
(1) شعراء آيه 224.
تاريخ كامل ج 2 ص 42 (فصل انذار عشيرة)، و سيره حلبيّه ج 1 ص 461 باب (استخفائه في دار الارقم)، و مسند احمد ج 1 ص 111 و 159، و

مختصر كنزالعمّال هامش مسند احمد ج 5 ص 41 و 43، و شرح ابن ابي الحديد ج 13 ص244 شرح خطبه 238 قاصعه و المراجعات ص 110، و تفسير برهان ذيل آيه شريفه، و بحارالانوار ج 38 ص 26 - 1.

عليٌّ يَعسُوبُ الدّين: لفظ «يعسوب» به معني رئيس بزرگ و سرپرست بزرگ اسلام است(1).
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم درباره امير المؤمنين عليه السلام فرمود:
يا عَلِيُّ اِنَّكَ سَيِّدُ المُسْلِمين وَ يَعْسُوبُ الْمُؤمَنينَ وَ اِمامُ المُتَّقينَ وَقائِدُ الْغُرِّ الْمحَجَّلينَ(2).
«اي علي؛ تو بزرگ و رهبر مؤمنان و امام پرهيزگاران، و رهبر زنان با ايماني».
ابن ابي الحديد در شرح كلام اميرالمؤمنين كه فرمود:
اَنَا يِعْسُوبُ الْمُؤمنينَ وَ المالُ يَعْسُوبُ الفُجّارِ
مي نويسد:
اين كلمه را رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم درباره حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
يك بار به لفظ:
اَنْتَ يَعْسُوبُ الدّين
و بار ديگر به لفظ:
اَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤمِنينَ
كه هر دو به يك معني برمي گردد، يعني او را رئيس مؤمنين و سيّد آنها قرار داده است.(3).
و در مقدّمه شرح خويش گفته است:
در اخبار اهل حديث، كلامي درباره علي عليه السلام از رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم نقل شده كه معناي آن «اميرالمؤمنين» است، زيرا فرمود:
اَنْتَ يَعْسُوبُ الدّينِ وَ الْمالُ يَعْسُوبُ الظَّلَمَةِ
«اي علي تو رهبر دين، و مال، رهبر گمراهان است»
و در روايت ديگري آمده است:
هذا يَعْسُوبُ الدّينِ
«اين علي رهبر دين است»
اين دو روايت را احمد بن حنبل در مسند خود و ابونعيم در حلية الاولياء نقل كرده است،(4) ناگفته نماند؛ اين منقبت از مناقب منحصر به فرد امام علي عليه السلام و از دلائل خلافت اوست.
*****
(1) در لغت آمده: «اليعسوب؛ الرئيس الكبير، يقال هو يعسوب قومِهِ» در

اصل نر و امیر زنبور عسل را گویند، که اهل لغت گفته اند: «الیعسوب؛ ذَکَرُ النَّحلِ و امیرُها».
بحارالانوار ج 38 ص 166 -126 حدود ده روایت از شیعه و اهل سنّت در این رابطه نقل شده است.
شرح ابن ابي الحديد ج 19 ص 224 ذیل حکمت 322.
شرح ابن ابي الحديد ج 1 ص 12 مقدّمه، کنز الاعمال هامش مسند احمد.

حديث عَلِيٌّ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بعْدي: اين فضيلت منحصر به فرد حضرت مولي الموحّدين عليه السلام و از دلائل امامت و خلافت آن حضرت است.
ابن عبّاس نقل كرد كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطاب به امام علي عليه السلام فرمود:
اَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤمِنٍ بَعْدي وَ مُؤمِنَةٍ
«اي علي؛ تو رهبر هر زن و مرد مؤمن، پس از من مي‌باشي».(1).
*****
(1) ذهبي نيز در تلخيص مستدرك ج 3 ص 134 آنرا نقل نموده است، احمد بن حنبل در مسند خود ج 1 ص 331، و ترمذي در صحيح خود ج 5 ص 632 باب «مناقب علي بن ابيطالب عليه السلام» آنرا نقل مي‌كند، و در كنز العمال هامش مسند احمد منقول است، و مشروح مطلب در الغدير ج 3 ص 217 - 215، و مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 52 - 46 و مستدرك حاكم ج 3 ص 134.

حديث عليٌّ امامُ المُتَّقينَ: از رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم نقل شد كه فرمود:
اُوحِيَ اِلَيَّ في ثَلاثٌ، اِنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمينَ وَ اِمامُ المُتَّقين وَ قاعِدُ الْغُرَّ الْمُحَجَّلينَ
«رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
سه بار نسبت به علي عليه السلام به من وحي شد كه علي عليه السلام بزرگ مسلمانان، و رهبر پرهيزگاران، و امام زنان با ايمان است».(1).
*****
(1) مستدرك صحيحين ج 3 ص 136، و صحيح بخاري، و مختصر كنز العُمّال، حاشيه مسند احمد ص 34، و المراجعات ص 150.

افتخار اميرمؤمنان داشتن

حديث عليٌّ اميرُالْمُؤمنينَ: رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به علي بن ابيطالب عليه السلام لقب مبارك «اميرالمؤمنين» داد كه حاكي از امامت و خلافت آن حضرت و از القاب منحصر به فرد آن جناب مي‌باشد.
الف - انس بن مالك نقل كرد كه:
من خادم رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم بودم، شبي كه بنا بود آن حضرت در منزل امّ حبيبه باشد، آبي براي وضويش آوردم، فرمود:
يا أنَس، يَدخُلُ عَلَيْكَ السَّاعَةَ مِن هذَا البابِ اميرُ الْمُؤمِنينَ وَ خَيْرُ الوَصييّنِ، اَقْدمُ النّاسِ سِلْماً وَ اَكْثِرُهِم عِلْماً وَ اَرْجَحُهُم حِلْماً(1).
«اي انس! الآن از اين در اميرالمؤمنين و خير الوصيّين، اوّل كسي كه اسلام آورد، كسي كه از همه علم او بيشتر است، كسي كه از همه مردم حلم و بردباري او بيشتر است وارد مي‌شود».
اَنَس مي‌گويد:
گفتم: خدايا آيا اين شخص از قوم من مي‌باشد؟
كمي نگذشت كه ديدم علي بن ابيطالب عليه السلام داخل شد، در حاليكه رسول خدا وضو مي‌گرفت، مقداري از آب وضو را به صورت آن حضرت پاشيد.
ب - شيخ مفيد در روايت ديگري به سند خود از ابن عبّاس نقل مي‌كند كه:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به امّ سلمه فرمود:
اِسْمَعي وَ اشْهَدي هذا عَلِيٌّ اميرُالْمُؤمِنينَ وَ سَيِّدُ الوَصِيّينَ
«اي ابن عبّاس بشنو سخن مرا و شهادت ده كه اين شخص علي؛ اميرمؤمنان و بزرگ امامان است».
ج - و در روايت سوّم به سند خود از معاوية بن ثعلبه نقل مي‌كند كه:
به اباذر گفته شد، وصيّت كن.
گفت: وصيّت كرده ام.
گفتند: به كدام كس؟
گفت: به اميرالمؤمنين.
گفتند: به خليفه سوم؟
گفت: نه، به اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب كه او قوام زمين و ربّاني اين امّت است.
د - خبر بريدة بن خضيب اَسلمي كه ميان علماء مشهور است با سندهائي كه شرح آنها طولاني مي‌شود، او مي‌گويد:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به جمعي و به من امر فرمود «ما هفت نفر بوديم از جمله ابوبكر، خليفه دوّم، طلحه و زبير» كه:

سَلَمُوا عَلي عَلِيٍّ بِاَمْرِة الْمُؤمَنينَ
«به علي عليه السلام با كلمه اميرالمؤمنين، سلام كنيد».
ما به آن حضرت به لفظ يا اميرالمؤمنين، سلام كرديم، با آنكه رسول اللَّه زنده و در كنار ما بود.(2).
ه - عيّاشي در تفسير خويش نقل مي‌كند:
مردي به محضر امام صادق عليه السلام داخل شد و گفت:
السَّلامُ عَلَيكَ يا اميرالمؤمنين
امام صادق عليه السلام بپا خاست و فرمود:
اين اسم جز به اميرالمؤمنين علي عليه السلام صلاحيّت ندارد، خدا او را به اين اسم، ناميده است.
گفتم: امام قائم شما با كدام نام خوانده مي‌شود؟
فرمود: به او گويند:
السَّلامُ عَلَيكَ يا بَقِيَّةَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَيكَ يا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ(3).
و امام باقر عليه السلام به فضل بن يسار فرمود:
يا فُضَيْلُ لَمْ يُسَمَّ بِها وَ اللَّهِ بَعْدَ عَلِيٍّ اَميرِالمُؤمَنينَ اِلاَّ مُفتَرٍ كِذّابٌ اِلي يَومَ النّاسِ هذا(4).
«اي فضيل، به خدا قسم جز علي بن ابيطالب به اين اسم «اميرالمؤمنين» خوانده نشده، مگر افترا گر دروغگو».
*****
(1) ارشاد ص 20، شيخ مفيد به نقل از انس بن مالك.
ارشاد شيخ مفيد ص 20، و مجلسي 2 در بحارالانوار ج 37 ص 340 -290، پنجاه صفحه به اين مطلب اختصاص داده است، و علاّمه اميني در الغدير ج 8 ص87، آنرا از حلية الاولياة ابي نعيم ج 1 ص 63 يا سه طريق از انس و ابن عبّاس و نيز در ج6 الغدير ص 80 از حليةُ الاولياء و مناقب خوارزمي، و فرائد السمطين و غير آن نقل كرده است.
تفسير عياشي ج 1 ص 276، ذيل آيه 117 سوره نساء.
بحارالانوار ج 37 ص 318.

در چشمه سار نهج البلاغه

اصول و فروع مباني اعتقادي

خطبه 110 نهج البلاغه

اشاره

ترجمه: خطبه 110
(اين خطبه قبل از سيد رضّي در ميان دانشمندان به خطبه ديباج معروف بود.)

إِنَّ أَفْضَلَ مَاتَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَي، الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ؛ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ؛ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ؛ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ؛ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ؛ وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَضَانِ الذَّنْبَ. وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاةٌ فِي الْمَالِ،وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ؛ وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ؛ وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَاتَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ؛ وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ. أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ، وَارْغَبُوا فِيمَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ، وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ. وَاسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَي السُّنَنِ.

ترجمه: ره آورد برخي از مباني اعتقادي

همانا بهترين چيزي كه انسان‌ها مي‌توانند با آن به خداي سبحان نزديك شوند، ايمان به خدا و ايمان به پيامبر صلي الله عليه وآله و جهاد در راه خداست، كه جهاد قلّه بلند اسلام، و يكتا دانستن خدا، بر اساس فطرت انساني است، بر پا داشتن نماز آيين ملّت اسلام، و پرداختن زكات تكليف واجب الهي، و روزه ماه رمضان سپري برابر عذاب الهي است، و حج و عمره، نابود كننده فقر و شستشو دهنده گناهان است. و صله رحم مايه فزوني مال و طول عمر، و صدقه هاي پنهاني نابود كننده گناهان، و صدقه آشكارا، مرگ هاي ناگهاني و زشت را باز مي‌دارد، و نيكوكاري، از ذلّت و خواري نگه مي‌دارد. به ياد خدا باشيد كه نيكوترين ذكر است، و آن چه پرهيزگاران را وعده دادند آرزو كنيد كه وعده خدا راست ترين وعده هاست، از راه و رسم پيامبرتان پيروي كنيد كه بهترين راهنماي هدايت است، رفتارتان را با روش پيامبر صلي الله عليه وآله تطبيق دهيد كه هدايت كننده ترين روشهاست.

قيمة القرآن

وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ. وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بَغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ.

ترجمه: ارزش قرآن

و قرآن را بياموزيد، كه بهترين گفتار است، و آن را نيك بفهميد كه بهار دلهاست، از نور آن شفا و بهبودي خواهيد كه شفاي سينه هاي بيمار است، و قرآن را نيكو تلاوت كنيد كه سودبخش ترين داستان هاست، زيرا عالمي كه به غير علم خود عمل كند، چونان جاهل سرگرداني است كه از بيماري ناداني شفا نخواهد گرفت، بلكه حّجت بر او قوي تر و حسرت و اندوه بر او ثابت و در پيشگاه خدا سزاوار سرزنش است.

خطبه 199 نهج البلاغه

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا.
فَإِنَّهَا «كَانَتْ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً».
أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَي جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا:
«مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ؟ قالوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ».
وَإِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ، وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَي بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَي أَنْ يَبْقَي عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ».
وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله نَصِباً بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبْشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ:
«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»،
فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَيَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.

ترجمه: ره آورد نماز

مردم! نماز را بر عهده گيريد، و آن را حفظ كنيد، زياد نماز بخوانيد، و با نماز خود را به خدا نزديك كنيد؛ «نماز فريضه واجبي است كه در وقتهاي خاص بر مؤمنان واجب گرديده است» (1).
آيا به پاسخ دوزخيان گوش فرا نمي‌دهيد، آن هنگام كه از آنها پرسيدند: چه چيز شما را بدوزخ كشانده است؟ گفتند: «ما از نماز گذاران نبوديم».(2) همانا نماز! گناهان را چونان برگ هاي پاييزي فرو مي‌ريزد، و غُل و زنجير گناهان را از گردن‌ها مي‌گشايد، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله نماز را به چشمه آب گرمي كه بر در سراي مردي جريان داشته باشد، تشبيه كرد، اگر روزي پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرك و آلودگي در بدن او نماند. همانا كساني از مؤمنان حق نماز را شناختند كه زيور دنيا از نماز بازشان ندارد، و روشنايي چشمشان يعني اموال و فرزندان مانع نمازشان نشود. خداي سبحان مي‌فرمايد: «مرداني هستند كه تجارت و خريد و فروش، آنان را از ياد خدا، و بر پا داشتن نماز، و پرداخت زكات باز نمي‌دارد.» (3) رسول خدا صلي الله عليه وآله پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت مي‌انداخت، زيرا خداوند به او فرمود: «خانواده خويش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شكيبا باش».(4) پس پيامبر صلي الله عليه وآله پي در پي خانواده خود را به نماز فرمان مي‌داد،

و خود نیز در انجام نماز شکیبا بود.
*****
(1) نساء آیه 103.
مدّثر آیه 43.
نور آیه 37.
طه آیه 132.

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً، وَمِنَ النَّارِ حِجَازاً وَوِقَايَةً. فَلَا يُتْبِعَنَّهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَلَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهْفَهُ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَغْبُونُ الْأَجْرِ، ضَالُّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ النَّدَمِ.

ترجمه: ارزش و ره آورد زكات

همانا پرداخت زكات با نماز، عامل نزديك شدن مسلمانان با خداست، پس آن كس كه زكات را با رضايت خاطر بپردازد، كفّاره گناهان او مي‌شود، و بازدارنده و نگهدارنده انسان از آتش جهنّم است، پس نبايد به آن چه پرداخته با نظر حسرت نگاه كند، و براي پرداخت زكات افسوس خورد، زيرا آن كس كه زكات را از روي رغبت نپردازد، و انتظار بهتر از آن چه را پرداخته داشته باشد، به سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله نادان است، و پاداش او اندك، و عمل او تباه و هميشه پشيمان خواهد بود.

ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا،إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَي السَّمَاوَاتِ الْمَبْنِيَّةِ، وَالْأَرَضِينَ الْمَدْحُوَّةِ، وَالْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنْصُوبَةِ، فَلَا أَطْوَلَ وَلَا أَعْرَضَ، وَلَا أَعْلَي وَلَا أَعْظَمَ مِنْهَا.
وَلَو امْتَنَعَ شَيْ ءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لاَمْتَنَعْنَ؛ وَلكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ، وَعَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُنَّ، وَهُوَ الْإِنْسَانُ، «إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً».
ترجمه: مسؤوليّت اداي امانت
يكي ديگر از وظائف الهي، اداي امانت است، آن كس كه امانتها را نپردازد زيانكار است، امانت الهي را بر آسمانهاي برافراشته، و زمينهاي گسترده، و كوه هاي بپا داشته، عرضه كردند، كه از آنها بلندتر، بزرگتر، وسيع تر يافت نمي‌شود، امّا نپذيرفتند اگر بنا بود كه چيزي به خاطر طول و عرض و توانمندي و سربلندي از پذيرفتن امانت سرباز زند آنان بودند، امّا از كيفر الهي ترسيدند، و از عواقب تحمّل امانت آگاهي داشتند، كه ناتوانتر از آنها آگاهي نداشت، و آن انسان است، كه خدا فرمود: «همانا انسان ستمكار نادان است» (1).
*****
(1) سوره احزاب آيه 72.

العلم الالهي

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي لَا يَخْفَي عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ. لَطُفَ بِهِ خُبْراً، وَأَحَاطَ بِهِ عِلْماً. أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ، وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَضَمَائِرُكُمْ غُيُونُهُ، وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.

ترجمه: دانش الهي

همانا بر خداوند سبحان پنهان نيست آن چه را كه بندگان در شب و روز انجام مي‌دهند، كه دقيقاً بر اعمال آنها آگاه است، و با علم خويش بر آنها احاطه دارد، اعضاء شما مردم گواه او، و اندام شما سپاهيان او، روان و جانتان جاسوسان او، و خلوت هاي شما بر او آشكار است.

خداشناسي

معرفة اللّه
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلاَمُ الظُّهُورِ، وَامْتَنَعَ عَلَي عَيْنِ الْبَصِيرِ؛ فَلَا عَيْنُ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ، وَلَا قَلْبُ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ: سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْ ءَ أَعْلَي مِنْهُ، وَقَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْ ءَ أَقْرَبُ مِنْهُ.
فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعَدَهُ عَنْ شَيْ ءٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ.
لَمْ يَطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَي تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ، عَلَي إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ، تَعَالَي اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ وَالْجَاحِدُونَ لَهُ عُلُوّاً كَبِيراً!
ترجمه: خطبه 49
خداشناسي
ستايش خداوندي را سزاست كه از اسرار نهان‌ها آگاه است، و نشانه هاي آشكاري در سراسر هستي بر وجود او شهادت مي‌دهند، هرگز برابر چشم بينندگان ظاهر نمي‌گردد، نه چشم كسي كه او را نديده مي‌تواند انكارش كند، و نه قلبي كه او را شناخت مي‌تواند مشاهده اش نمايد، در والايي و برتري از همه پيشي گرفته، پس از او برتر چيزي نيست، و آنچنان به مخلوقات نزديك است كه از او نزديكتر چيزي نمي‌تواند باشد.
مرتبه بلند او را از پديده هايش دور نساخته، و نزديكي او با پديده ها، او را مساوي چيزي قرار نداده است.
عقل‌ها را بر حقيقت ذات خود آگاه نساخته، امّا از معرفت و شناسايي خود باز نداشته است.
پس اوست كه همه نشانه هاي هستي بر وجود او گواهي مي‌دهند و دل هاي منكران را بر اقرار به وجودش واداشته است، خدايي كه برتر از گفتار تشبيه كنندگان و پندار منكران است.

معرفة اللّه
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً، فَيَكُونَ أَوَّلاً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِراً، وَيَكُونَ ظَاهِراً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِناً.
كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرَهُ قَلِيلٌ، وَكُلُّ عَزِيزٍ غَيْرَهُ ذَلِيلٌ، وَكُلُّ قَوِيٍّ غَيْرَهُ ضَعِيفٌ، وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرَهُ مَمْلُوكٌ، وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرَهُ مُتَعَلِّمٌ، وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرَهُ يَقْدِرُ ويَعْجَزُ، وَكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرَهُ يَصَمُّ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ، وَيُصِمُّهُ كَبِيرُهَا، وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعُدَ مِنْهَا، وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرَهُ يَعْمَي عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَلَطِيفِ الْأَجْسَامِ، وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرَهُ بَاطِنٌ، وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرَهُ غَيْرُ ظَاهِرٍ.
لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَلَا تَخَوُّفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ، وَلَا اسْتَعَانَةٍ عَلَي نِدٍّ مُثَاوِرٍ، وَلَا شَرِيكٍ مُكَاثِرٍ، وَلَا ضِدٍّ مُنَافِرٍ؛ وَلكِنْ خَلَائِقُ مَرْبُوبُونَ، وَعِبَادٌ دَاخِرُونَ.
لَمْ يَحْلُلْ فِي الْأَشْيَاءِ فَيُقَالَ: هُوَ كَائِنٌ، وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ. لَمْ يَؤُدْهُ خَلْقُ مَا ابْتَدَأَ، وَلَا تَدْبِيرُ مَا ذَرَأَ، وَلَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ، وَلَا وَلَجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَي وَقَدَّرَ، بَلْ قَضَاءٌ مُتْقَنٌ، وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ، وَأَمْرٌ مُبْرَمٌ.
الْمَأْمُولُ مَعَ النِّقَمِ، الْمَرْهُوبُ مَعَ النِّعَمِ!
ترجمه: خطبه 65
خداشناسي «شناخت صفات خدا»
ستايش خداوندي را سزاست كه هيچ صفتي بر صفت ديگرش پيشي نگرفته تا بتوان گفت: پيش از آن كه آخر باشد اوّل است و قبل از آن كه باطن باشد ظاهر است. هر واحد و تنهايي جز او، اندك است، هر عزيزي جز او ذليل، و هر نيرومندي جز او ضعيف و ناتوان است، هر مالكي جز او بنده، و هر عالمي جز او دانش آموز است، هر قدرتمندي جز او، گاهي توانا و زماني ناتوان است، هر شنونده اي جز خدا در شنيدن صداهاي ضعيف كر و برابر صداهاي قوي، ناتوان است و آواز هاي دور را نمي‌شنود. هر بيننده اي جز خدا، از مشاهده رنگهاي ناپيدا و اجسام بسيار كوچك ناتوان است، هر ظاهري غير از او پنهان، و هر پنهاني جز او آشكار است. مخلوقات را براي تقويت فرمانروايي، و يا براي ترس از آينده، يا ياري گرفتن در مبارزه با همتاي خود، و يا براي فخر و مباهات شريكان، و يا ستيزه جويي مخالفان نيافريده است. بلكه همه، آفريده هاي او هستند و در سايه پرورش او، بندگاني فروتن و فرمانبردارند. خدا در چيزي قرار نگرفته تا بتوان گفت در آن جاست، و دور از پديده‌ها نيست تا بتوان گفت از آنها جداست. آفرينش موجودات او را در آغاز ناتوان نساخته، و از تدبير پديده هاي آفريده شده باز نمانده است، نه به خاطر آن چه آفريده قدرتش پايان گرفته و نه در آن

چه فرمان داد و مقدّر ساخت دچار ترديد شد. بلكه فرمانش استوار، و علم او مستحكم، و كارش بي تزلزل است، خدايي كه به هنگام بلا و سختي به او اميدوار، و در نعمت‌ها از او بيمناكند.

وقد سأله ذعلب اليماني فقال: هل رأيت ربك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه السلام: أفأعبد ما لا أري؟ فقال: وكيف تراه؟ فقال:

معرفة اللّه

لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرَ مُلَابِسٍ، بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرَ مُبَايِنٍ، مُتَكَلِّمٌ لَا بِرَوِيَّةٍ، مُرِيدٌ لَا بِهِمَّةٍ، صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ.

لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ، كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ، بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَّةِ، رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرِّقَّةِ. تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ، وَتَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ.

ترجمه: خطبه 179

(ذِعلِب يماني پرسيد: «اي اميرمؤمنان آيا پروردگار خود را ديده اي؟». پاسخ فرمود: «آيا چيزي را كه نبينم مي‌پرستم؟». گفت: «چگونه او را مي‌بيني؟». فرمود:)

خداشناسي

ديده‌ها هرگز او را آشكار نمي‌بينند، اما دلها با ايمان درست او را در مي‌يابند، خدا به همه چيز نزديك است نه آن كه به اشياء چسبيده باشد، و از همه چيز دور است نه آن كه از آنها بيگانه باشد، گوينده است نه با انديشه و فكر، اراده كننده است نه از روي آرزو و خواهش، سازنده است نه با دست و پا، لطافت دارد نه آن كه پوشيده و مخفي باشد، بزرگ است نه با ستمكاري، بيناست نه با حواس ظاهري، مهربان است نه با نازك دلي، سرها و چهره‌ها در برابر عظمت او بخاك افتاده، و دلها از ترس او بي قرارند.

(و براي شناخت «راه هاي خداشناسي» در نهج البلاغه به خطبه هاي 182 - 165 - 155 - 91 - 1 و 185 مراجعه شود.)

پیامبر شناسي

خطبه 072 نهج البلاغه

اشاره

«علم فيها الناس الصلاة علي النّبي صلي الله عليه وآله»
ترجمه: خطبه 72

اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوَّاتِ، وَدَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ، وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَي فِطْرَتِهَا: شَقِيِّهَا وَسَعِيدِهَا.
اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ، وَنَوَامِيَ بَرَكَاتِكَ، عَلَي مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَالْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ، وَالْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ، وَالدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ، وَالدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ، كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ، قَائِماً بِأَمْرِكَ، مُسْتَوْفِزاً فِي مَرْضَاتِكَ، غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدُمٍ، وَلَا وَاهٍ فِي عَزْمٍ، وَاعِياً لِوَحْيِكَ، حَافِظاً لِعَهْدِكَ، مَاضِياً عَلَي نَفَاذِ أَمْرِكَ؛ حَتَّي أَوْرَي قَبَسَ الْقَابِسِ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ، وَهُدِيَتْ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ.
وَأَقَامَ بِمُوضِحَاتِ الْأَعْلَامِ، وَنَيِّرَاتِ الْأَحْكَامِ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَخَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبَعِيثُكَ بِالْحَقِّ، وَرَسُولُكَ إِلَي الْخَلْقِ.
ترجمه: ويژگي هاي پيامبر صلي الله عليه وآله
بار خدايا! اي گستراننده هر گسترده، و اي نگهدارنده آسمان ها، و اي آفريننده دلها بر فطرت هاي خويش، دل هاي رستگار و دل هاي شقاوت زده. گرامي ترين درودها و افزون ترين بركات خود را بر محمد صلي الله عليه وآله بنده و فرستاده ات اختصاص ده، كه خاتم پيامبران گذشته است، و گشاينده درهاي بسته و آشكار كننده حق با برهان است.
دفع كننده لشگرهاي باطل، و در هم كوبنده شوكت گمراهان است، آنگونه كه بار سنگين رسالت را بر دوش كشيد، و به فرمانت قيام كرد، و به سرعت در راه خشنودي تو گام برداشت، حتي يك قدم به عقب بر نگشت، و اراده او سُست نشد، و در پذيرش و گرفتن وحي، نيرومند بود، حافظ و نگهبان عهد و پيمان تو بود، و در اجراي فرمانت تلاش كرد تا آنجا كه نور حق را آشكار، و راه را براي جاهلان روشن ساخت، و دلهايي كه در فتنه و گناه فرو رفته بودند هدايت شدند.
پرچمهاي حق را برافراشت و احكام نوراني را برپا كرد، پس او پيامبر امين، و مورد اعتماد، و گنجينه دار علم نهان تو، و شاهد روز رستاخيز، و برانگيخته تو براي بيان حقائق، و فرستاده تو به سوي مردم است.

الدعاء للرسّول

اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحاً فِي ظِلِّكَ؛ وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ.
اللَّهُمَّ وَأَعْلِ عَلَي بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ، وَأَكْرِمْ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ، وَأَتْمِمْ لَهُ نُورَهُ، وَاجْزِهِ مِن ابْتِعَاثِكَ لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ، مَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ، ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ، وَخُطْبَةٍ فَصْلٍ.
اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعْمَةِ، وَمُنَي الشَّهَوَاتِ، وَأَهْوَاءِ اللَّذَّاتِ، وَرَخَاءِ الدَّعَةِ، وَمُنْتَهَي الطُّمَأْنِينَةِ، وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ.
ترجمه: دعا براي پيامبر صلي الله عليه وآله
پروردگارا! براي پيامبر صلي الله عليه وآله در سايه لطف خود جاي با وسعتي بگشاي، و از فضل و كرمت پاداش او را فراوان گردان.
خداوندا! كاخ آيين او را از هر بنايي برتر، و مقام او را در پيشگاه خود گرامي دار، نورش را كامل گردان، و پاداش رسالت او را پذيرش گواهي و شفاعت و قبول گفتار او قرار ده، زيرا كه داراي منطقي عادلانه، و راه جدا كننده حق از باطل بود. بار خدايا! بين ما و پيغمبرت در نعمت هاي جاويدان، و زندگاني خوش، و آرزوهاي برآورده، و خواسته هاي به انجام رسيده، در كمال آرامش، و در نهايت اطمينان، همراه با مواهب و هداياي با ارزش، جمع گردان!

مكاسب لبعثة النّبيّ صلي الله عليه وآله
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً، صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَاباً، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْياً.
فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مَنْ عَصَاهُ، يَسُوقُهُمْ إِلَي مَنْجَاتِهِمْ؛ وَيُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ، يَحْسِرُ الْحَسِيرُ، وَيَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيُقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّي يُلْحِقَهُ غَايَتَهُ، إِلَّا هَالِكاً لَا خَيْرَ فِيهِ، حَتَّي أَرَاهُمْ مَنْجَاتَهُمْ وَبَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ، وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ
وَايْمُ اللَّهِ، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّي تَوَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا، وَاسْتَوْسَقَتْ فِي قِيَادِهَا؛ مَا ضَعُفْتُ، وَلَا جَبُنْتُ، وَلَا خُنْتُ، وَلَا وَهَنْتُ.
وَايْمُ اللَّهِ لَأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّي أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ!
وقد تقدم مختار هذه الخطبة، إلا أنني وجدتها في هذه الرواية علي خلاف ما سبق من زيادة ونقصان، فأوجبت الحال إثباتها ثانية.
ترجمه: خطبه 104
ره آورد بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله
پس از ستايش پروردگار، همانا خداوند سبحان، حضرت محمّد صلي الله عليه وآله را مبعوث فرمود، در روزگاراني كه عرب كتابي نخوانده و ادّعاي وحي و پيامبري نداشت.
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله با يارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت تا آنان را به سر منزل نجات كشاند، و پيش از آن كه مرگشان فرا رسد آنان را به رستگاري رساند، با خستگان مدارا كرد، و شكسته حالان را زير بال گرفت تا همه را به راه راست هدايت كرد، جز آنان كه راه گمراهي پيمودند، و در آنها خيري نبود.
همه را نجات داد، و در جايگاه مناسب رستگاري، استقرار شان بخشيد، تا آن كه آسياب زندگي آنان به چرخش درآمد، و نيزه شان تيز شد.
به خدا سوگند! من در دنباله آن سپاه بودم، تا باطل شكست خورد و عقب نشست، و همه رهبري اسلام را فرمانبردار شدند، در اين راه هرگز ناتوان نشدم، و نترسيدم، و خيانت نكردم، و سستي در من راه نيافت.
به خدا سوگند! درون باطل را مي‌شكافم تا حق را از پهلويش بيرون كشم.

امام شناسي

قسمتي از خطبه 087 نهج البلاغه

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»؟ «وَأَنّي تُؤْفَكُونَ»! وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ! وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيُّكُمْ! وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ. أَيُّهَا النَّاسُ، خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صلي الله عليه وآله: «إِنَّهُ يمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بمَيِّتٍ، وَيَبْلي مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ». فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ.
وَاعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ - وَهُوَ أَنَا-، أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ! وَأَتْرُكْ فِيكُمُ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ! قَدْ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ، وَوَقَفْتُكُمْ عَلَي حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَأَلْبَسْتُكُمُ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي، وَفَرَشْتُكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَأَرَيْتُكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي، فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأيَ فِيَما لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ، وَلَا تَتَغَلْغَلُ إِلَيْهِ الْفِكَرُ.
و منها: حَتَّي يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَي بَنِي أُمَيَّةَ؛ تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا، وَتُورِدُهُمْ صَفْوَهَا، وَلَا يُرْفَعُ عَنْ هذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَيْفُهَا، وَكَذَبَ الظَّانُّ لِذلِكَ.
بَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً!
ترجمه: مردم! كجا مي‌رويد؟ چرا از حق منحرف مي‌شويد؟ پرچم هاي حق برپاست و نشانه هاي آن آشكار است، با اينكه چراغ هاي هدايت روشنگر راهند، چون گمراهان به كجا مي‌رويد؟ چرا سر گردانيد؟ در حالي كه عترت پيامبر شما در ميان شماست،آنها زمامداران حق و يقينند؛ پيشوايان دين، و زبانهاي راستي و راستگويانند، پس بايد در بهترين منازل قرآن جايشان دهيد و همانند تشنگان كه به سوي آب شتابانند، به سويشان هجوم آوريد.
اي مردم اين حقيقت را از خاتم پيامبران بياموزيد كه فرمود:
هر كه از ما مي‌ميرد، در حقيقت نمرده است و چيزي از ما كهنه نمي‌شود.
پس آن چه نمي‌دانيد، نگوييد، زيرا بسياري از حقايق در اموري است كه ناآگاهانه انكار مي‌كنيد.
ويژگي هاي امام علي عليه السلام
مردم! عذرخواهي كنيد از كسي كه دليلي بر ضد او نداريد، و آن كس من مي‌باشم، مگر من در ميان شما بر اساس «ثقل اكبر» كه قرآن است عمل نكردم؟ و «ثقل اصغر» عترت پيامبر صلي الله عليه وآله را در ميان شما باقي نگذاردم؟ مگر من پرچم ايمان را در بين شما استوار نساختم؟ و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهيتان ندادم؟ مگر پيراهن عافيت را با عدل خود به اندام شما نپوشاندم؟ و نيكيها را با اعمال و گفتار خود در ميان شما رواج ندادم؟ و ملكات اخلاق انساني را به شما نشان ندادم؟ پس وهم و

گمان خود را در آنجا كه چشم دل ژرفاي آن را مشاهده نمي‌كند، و فكرتان تواناي تاختن در آن راه را ندارد، بكار نگيريد.
برخي از همين خطبه است:
اخبار غيبي نسبت به آينده بني اميّه
تا آن كه برخي از شما گمان مي‌برند كه دنيا به كام بني اميّه شد، و همه خوبيها را افزون به آنها سپرده و آنها را از سرچشمه خود سيراب كرده، و تازيانه و شمشير شان از سر اين امّت كنار نخواهد رفت.
كساني كه چنين مي‌انديشند در اشتباهند، زيرا سهم بني اميّه تنها جرعه اي از زندگي لذّت بخش است كه مدّتي آن را مي‌مكند سپس همه آن چه را كه نوشيدند بيرون مي‌ريزند.

قسمتي از خطبه 109 نهج البلاغه

نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَيَنَابِيعُ الْحُكْمِ، نَاصِرُنَا وَمُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَعَدُوُّنَا وَمُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

ترجمه: قسمتي از خطبه 109

ما از درخت سرسبز رسالتيم، و از جايگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان برخاستيم، ما معدنهاي دانش و چشمه سار هاي حكمت الهي هستيم، ياران و دوستان ما در انتظار رحمت پروردگارند و دشمنان و كينه توزان ما در انتظار كيفر و لعنت خداوند به سر مي‌برند.

قسمتي از خطبه 097 نهج البلاغه

اشاره

انْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًي، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًي، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا، وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا. وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا.

ترجمه: قسمتي از خطبه 97

مردم به اهل بيت پيامبرتان بنگريد، از آن سو كه گام برمي دارند برويد، قدم جاي قدمشان بگذاريد، آنها شما را هرگز از راه هدايت بيرون نمي‌برند، و به پستي و هلاكت باز نمي‌گردانند. اگر سكوت كردند سكوت كنيد، و اگر قيام كردند قيام كنيد، از آنها پيشي نگيريد كه گمراه مي‌شويد، و از آنان عقب نمانيد كه نابود مي‌گرديد.

لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلي الله عليه وآله، فَمَا أَرَي أَحَداً يُشْبِهُهُمْ مِنْكُمْ! لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثاً غُبْراً، وَقَدْ بَاتُوا سُجَّداً وَقِيَاماً، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ، وَيَقِفُونَ عَلَي مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ! كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكَبَ الْمِعْزَي مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ! إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّي تَبُلَّ جُيُوبَهُمْ، وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ، خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ، وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ!

ترجمه: وصف اصحاب پيامبر صلي الله عليه وآله

من اصحاب محمد صلي الله عليه وآله را ديدم، اما هيچكدام از شما را همانند آنان نمي‌نگرم، آنها صبح مي‌كردند در حاليكه موهاي ژوليده و چهره هاي غبار آلوده داشتند، شب را تا صبح در حال سجده و قيام به عبادت مي‌گذراندند، و پيشاني و گونه هاي صورت را در پيشگاه خدا بر خاك مي‌ساييدند، با ياد معاد چنان ناآرام بودند گويا بر روي آتش ايستاده اند، بر پيشاني آنها از سجده هاي طولاني پينه بسته بود (چون پينه زانوهاي بزها) اگر نام خدا برده مي‌شد چنان مي‌گريستند كه گريبان هاي آنان تَر مي‌شد. و چون درخت در روز تند باد مي‌لرزيدند، از كيفري كه از آن بيم داشتند، يا براي پاداشي كه به آن اميدوار بودند.

فضائل اهل البيت عليهم السلام
هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ. يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، وَصَمْتُهُمْ عَنْ حِكَمِ مَنْطِقِهِمْ. لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ.
وَهُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَوَلَائِجُ الْإِعْتِصَامِ. بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ، وَانْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مُقَامِهِ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنْبِتِهِ. عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلَ وِعَايَةٍ وَرِعَايَةٍ، لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرِوَايَةٍ. فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاتَهُ قَلِيلٌ.
ترجمه: خطبه 239
فضائل اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله
خاندان پيامبر صلي الله عليه وآله مايه حيات و زنده بودن دانش، و نابودي جهل مي‌باشند، بردباريشان شما را از دانش آنها خبر مي‌دهد، و ظاهرشان از صفاي باطن، و سكوتشان از حكمت هاي گفتارشان با خبر مي‌سازد، هرگز با حق مخالفت نمي‌كنند، و در آن اختلاف ندارند. آنها ستون هاي استوار اسلام، و پناهگاه مردم مي‌باشند، حق به وسيله آنها به جايگاه خويش باز گرديد، و باطل از جاي خويش رانده و نابود، و زبان باطل از ريشه كنده شد، اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله دين را چنانكه سزاوار بود، دانستند و آموختند و بدان عمل كردند، نه تنها شنيدند و نقل نمودند، زيرا راويان دانش بسيار، امّا حفظ كنندگان و عمل كنندگان به آن اندكند.

معاد شناسي

قسمتي از خطبه 186 نهج البلاغه

ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَا لِسَأَمٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا، وَلَا لِرَاحَةٍ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ، وَلَا لِثِقَلِ شِيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ. لَا يُمِلُّهُ طُولُ بِقَائِهَا فَيَدْعُوَهُ إِلَي سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا، وَلكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ، وَأَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ، وَأَتْقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ.
ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، وَلَا اسْتِعَانَةٍ بِشيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا، وَلَا لِانْصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَحْشَةٍ إِلَي حَالِ اسْتِئْنَاسٍ، وَلَا مِنْ حَالِ جَهْلٍ وَعَمًي إِلَي حَالِ عِلْمٍ وَالْتِمَاسٍ، وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَي غِنًي وَكَثْرَةٍ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ إِلَي عِزٍّ وَقُدْرَةٍ.
ترجمه: قسمتي از خطبه 186
سپس همه موجودات را نابود مي‌كند، نه براي خستگي از اداره آنها، و نه براي آسايش و استراحت، و نه به خاطر رنج و سنگيني كه براي او داشتند، و نه براي طولاني شدن ملال آور زندگيشان، بلكه خداوند با لطف خود موجودات را اداره مي‌فرمايد، و با فرمان خود همه را برپا مي‌دارد، و با قدرت خود همه را استوار مي‌كند.
سپس بدون آن كه نيازي داشته باشد بار ديگر همه را باز مي‌گرداند، نه براي اينكه از آنها كمكي بگيرد، و نه براي رها شدن از تنهايي با آنها مأنوس شود، و نه آن كه تجربه اي به دست آورد، و نه براي آن كه از فقر و نياز به توانگري رسد، و يا از ذلّت و خواري به عزّت و قدرت راه يابد.

خطبه 188 نهج البلاغه

الوصيّة بالتّقوي

أُوصِيكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ، بِتَقْوَي اللَّهِ وَكَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَي آلاَئِهِ إِلَيْكُمْ، وَنَعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ، وَبَلَائِهِ لَدَيْكُمْ.
فَكَمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ، وَتَدَارَكَكُمْ بِرَحْمَةٍ! أَعْوَرْتُمْ لَهُ فَسَتَرَكُمْ، وَتَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ فَأَمْهَلَكُمْ!

ترجمه: سفارش به پرهيزكاري

اي مردم شما را به پرهيزكاري، و شكر فراوان در برابر نعمت ها، و عطاهاي الهي، و احساني كه به شما رسيده سفارش مي‌كنم، چه نعمتهايي كه به شما اختصاص داده، و رحمتهايي كه براي شما فراهم فرمود، عيبهاي خود را آشكار كرديد و او پوشاند، خود را در معرض كيفر او قرار داديد و او به شما مهلت داد.

فضل ذكر الموت

وَأُوصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ. وَكَيْفَ غَفْلَتُكُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفِلُكُمْ، وَطَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمْهِلُكُمْ! فَكَفَي وَاعِظاً بِمَوْتَي عَايَنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَي قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَأُنْزِلُوا فِيها غَيْرَ نَازِلِينَ، فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّاراً، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَاراً.
أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ، وَأَوْطَنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ، وَاشْتَغَلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا. لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالاً، وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ ازْدِيَاداً. أَنِسُوا بِالدُّنْيَا فَغَرَّتْهُمْ، وَوَثِقُوا بِهَا فَصَرَعَتْهُمْ.
ترجمه: ارزش ياد مرگ
مردم! شما را به يادآوري مرگ، سفارش مي‌كنم، از مرگ كمتر غفلت كنيد، چگونه مرگ را فراموش مي‌كنيد در حالي كه او شما را فراموش نمي‌كند؟ و چگونه طمع مي‌ورزيد كه به شما مهلت نمي‌دهد، مرگ گذشتگان براي عبرت شما كافي است، آنها را به گورشان حمل كردند، بي آن كه بر مركبي سوار باشند، آنان را در قبر فرود آوردند بي آن كه خود فرود آيند، چنان از ياد رفتند گويا از آباد كنندگان دنيا نبودند و آخرت همواره خانهاشان بود، آن چه را وطن خود مي‌دانستند از آن رميدند، و از آنجا كه مي‌رميدند، آرام گرفتند، و چيزهايي كه با آنها مشغول بودند جدا شدند، و آنجا را كه سرانجامشان بود ضايع كردند. اكنون نه قدرت دارند از اعمال زشت خود دوري كنند، و نه مي‌توانند عمل نيكي بر نيكي هاي خود بيفزايند، به دنيايي انس گرفتند كه مغرور شان كرد، چون به آن اطمينان داشتند سرانجام مغلوبشان نمود.

الحث علي المسارعة في الخيرات

فَسَابِقُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - إِلَي مَنَازِلِكُمْ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا، وَالَّتِي رَغِبْتُمْ فِيهَا، وَدُعِيتُمْ إِلَيْهَا.
وَاسْتَتِمُّوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَي طَاعَتِهِ، وَالْمجَانَبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ، فَإِنَّ غَداً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ.
مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَأَسْرَعَ الْأَيَّامَ فِي الشَّهْرِ، وَأَسْرَعَ الشُّهُورَ فِي السَّنَةِ، وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ!
ترجمه: ضرورت شتاب در نيكوكاري ها
خدا شما را رحمت كند، پس بشتابيد به سوي آباد كردن خانه هايي كه شما را به آباداني آن فرمان دادند، و تشويقتان كرده، به سوي آن دعوت نموده اند، و با صبر و استقامت نعمت هاي خدا را بر خود تمام گردانيد، و از عصيان و نافرماني كناره گيريد، كه فردا به امروز نزديك است
وه! چگونه ساعتها در روز، و روزها در ماه، و ماهها در سال، و سالها در عمر آدمي شتابان مي‌گذرد؟

الاستعداد للآخرة
تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ! فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَأَقِلُّوا الْعُرْجَةَ عَلَي الدُّنْيَا، وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ، فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَؤُوداً، وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً، لاَبُدَّ مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا، وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا.
وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةٌ، وَكَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ، وَقَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْظِعَاتُ الْأُمُورِ، وَمُعْضِلَاتُ الْمحْذُورِ. فَقَطِّعُوا عَلَائِقَ الدُّنْيَا وَاسْتَظْهِرُوا بِزَادِ التَّقْوَي.
و قد مضي شي ء من هذا الكلام فيما تقدم، بخلاف هذه الرواية.
ترجمه: خطبه 204
(همواره امام ياران خود را اينگونه پند مي‌داد)
آمادگي براي سفر آخرت
آماده حركت شويد، خدا شما را بيامرزد، كه بانگ كوچ را سر دادند، وابستگي به زندگي دنيا را كم كنيد، و با زاد و توشه نيكو به سوي آخرت باز گرديد، كه پيشاپيش شما گردنه اي سخت و دشوار، و منزلگاه هايي ترسناك وجود دارد، كه بايد در آنجاها فرود آييد، و توقّف كنيد،
آگاه باشيد، كه فاصله نگاه هاي مرگ بر شما كوتاه، و گويا چنگال هايش را در جان شما فرو برده است، كارهاي دشوار دنيا مرگ را از يادتان برده، و بلاهاي طاقت فرسا آن را از شما پنهان داشته است، پس پيوندهاي خود را با دنيا قطع كنيد، و از پرهيزكاري كمك بگيريد.
(قسمتي از اين سخن در خطبه هاي پيش با كمي تفاوت نقل شد)

امام علي عليه السلام دولت و سياست هاي اقتصادي

مشخصات كتاب

نام كتاب: امام علي، دولت و سياست هاي اقتصادي
نويسنده: محمدتقي گيلك حكيم آبادي
زبان اصلي: فارسي

نقش دولت[1]

.در اقتصاد، از دير باز تاكنون، تحوّلات بسياري يافته است.تقابل ميان دولت و بخش خصوصي، هم در دولت هاي حدّ أكثر و هم در دولت هاي حدّ أقل، تنش زا بوده است.نگاه تحكّم آميز دولت‌ها به مردم و همچنين منحصر شدن اهتمام دولت‌ها به رفاه مادّي، زاويه ديد دولت‌ها و مردم را نسبت به يكديگر تنگ ساخته است؛ تا جايي كه هدف حدّاكثر ساختن منافع كارگزاران دولت، امر نا معقولي به نظر نمي‌رسد.مسئله سهم دولت در اقتصاد به مقدار بسيار زيادي بر مبناي ذهنيّت‌ها و شرايطي استوار است كه نتيجه طبيعي كاركرد هاي نظريه پردازان و سياستگذاران در تمام عرصه هاي اجتماعي بوده است.ترسيم چهره اي ولايي و ارزشي از دولت خدمتگزار، مسئول، قانونمدار و مقتدر علوي، مي‌تواند تمايز ماهوي حكومتِ عدل را با حكومت هاي رقيب روشن تر كرده، راه حلّ پايداري براي تقابل دولت و ملّت را نشان دهد.دولت علوي افزون بر رفاه عمومي، اهتمام خود را براي سعادت مردم به كار بست و اوّلين رسالت خود را اجراي احكام و آموزه هاي الهي قرار داد، و در اين مسير، برقراري عدالت اجتماعي را مهم ترين هدف فعّاليّت هاي سياست هاي اقتصادي خود نهاد.سياست هاي اقتصادي امام به گونه اي طراحي و اجرا شد كه كرامت و عزّت انسان‌ها رعايت شده، به واقعيّات و شرايط موجود نيز توجّه كافي گرديد.

نقش دولت در اقتصاد
ماهيّت دولت اسلامي
رابطه دولت و مردم
وظايف دولت علوي
تعليم و تربيت
حفاظت از دين و مبارزه با بدعت ها
ايجاد امنيّت
تامين اجتماعي
مبارزه با تبعيض‌ها و بي عدالتي هاي اقتصادي
عمران و آبادي
افزايش رفاه و درآمدهاي مردم
نظارت بر بازار و تنظيم آن
جمع آوري ماليات و تنظيم بيت المال
منابع مالي دولت علوي
اندازه دولت علوي
دولت حداقل

دولت حداكثر
دولت متوسط
اختيار قانونگذاري در قلمرو آزاد
تشخيص اولويت‌ها و نيازها و عناوين ثانويه
ولايت بر تطبيق اقتصاد اسلامي
سياست هاي اقتصادي دولت علوي
مفاهيم كلّي
تعريف سياست اقتصادي
ساختار منطقي مسائل سياست هاي اقتصادي
انواع سياست هاي اقتصادي، اهداف و ابزار در اقتصاد
وضعيّت اقتصادي به هنگام خلافت علي
هدف هاي سياست هاي اقتصادي دولت علوي
بسط عدالت اجتماعي اقتصادي
عمران و آباداني (توسعه و رشد اقتصادي)
ثبات قيمت ها
روابط مابين هدف ها
سياست هاي اقتصادي (ابزارها و تدابير) در دولت علوي
سياست هاي مالي
زكات
خراج
نتيجه
*****
(1) در اين مقاله، دولت و حكومت، به يك معنا و شامل همه قوا به كار مي‌رود.

نقش دولت در اقتصاد

مسئله نقش دولت به گونه اي نزديك با سازمان اجتماعي كه در آن وجود دولت مسلم فرض مي‌شود مرتبط است، سازمان اجتماعي كه براي جامعه متصور است، احتمالاً طيف پيوسته اي از ديدگاه آزادسازي (حدّأقل كننده دولت) تا ديدگاه جمع گرا (حدّاكثر كننده دولت) را در بر مي‌گيرد.بر اساس هر يك از اين ديدگاه ها، اهداف، وظايف، امكانات و اختيارات دولت قابل ترسيم است.

ماهيّت دولت اسلامي
رابطه دولت و مردم
وظايف دولت علوي
تعليم و تربيت
حفاظت از دين و مبارزه با بدعت ها
ايجاد امنيّت
تامين اجتماعي
مبارزه با تبعيض‌ها و بي عدالتي هاي اقتصادي
عمران و آبادي
افزايش رفاه و درآمدهاي مردم
نظارت بر بازار و تنظيم آن
جمع آوري ماليات و تنظيم بيت المال
منابع مالي دولت علوي
اندازه دولت علوي
دولت حداقل
دولت حداكثر
دولت متوسط
اختيار قانونگذاري در قلمرو آزاد
تشخيص اولويت‌ها و نيازها و عناوين ثانويه
ولايت بر تطبيق اقتصاد اسلامي

ماهيّت دولت اسلامي

دولت، تجلّي برتر وحدت سياسي مردم يك جامعه است.اساس اين وحدت، عاطفه (جغرافيا، نژاد، خون، زبان و تاريخ) يا فكر (الهي يا الحادي و ...) است.(1).
امّا آنچه كه هر جامعه اي را وا مي‌دارد تا دولت تشكيل دهد، انگيزه اجتماعي زيستن انسان‌ها است.تنظيم روابط متقابل انسان ها، اجراي مقررات و ضمانتِ اجرايي، مستلزم وجود دستگاه قدرتمندي است.از اين رو امام علي(ع) در پاسخ به شعار لا حكم الاّللّه از سوي خوارج چنين پاسخ مي‌دهند:
«مردم، به زمامدار نيازمندند، خواه نيكوكار باشد يا بد كار؛ تا مؤمنان در سايه حكومتش به كار خويش مشغول و كافران هم بهره مند شوند و مردم در دوران حكومت او زندگي را طي كنند و به وسيله او اموال بيت المال جمع آوري گردد و به كمك او با دشمنان مبارزه شود.نيكوكاران در رفاه و مردم از دست بدكاران در امان باشند.» (2).
ايجاد امنيّت، نظم آفريني و پاسداري از حقوق مردم و جلوگيري از تعدّي، شأن هر حكومتي است.برخي از سخن علي(ع) چنين فهميده اند كه تنها عامل تعيين كننده قوه اجرايي، توانمندي در تدبير امور كشور، حفظ امنيّت و حراست از مرزها است؛(3).يعني حكومت‌ها وظيفه اي جز رسيدگي به حاجات اوّليه مردم ندارند، خواه حكومت ديني و خواه حكومت غيرديني.(4)
حال آن كه مراد امام در اين خطبه، بيان اهميت نظم و امنيّت است؛ زيرا بنابر فرموده ديگري از امام علي(ع)، «پيشواي دادگر از بارانِ پيوسته بهتر است و جانور درنده و آدمخوار از فرمانرواي ستمكار بهتر مي‌باشد و فرمانرواي بيدادگر از فتنه دائمي نيكو تر است.» شارح اين كلمات در اين مقام مي‌گويد: «بديهي است كه ظلم يك كس هر چند بسيار ولي سهل باشد نسبت به اين كه فرمانروا و حاكمي نباشد كه آن سبب هرج و مرج مي‌شود.و هر كه را قدرتي بر فتنه و شرّ مي‌باشد آن را پيشه گيرد و فتنه دائمي گردد.»
افزون بر اين، تأمّل در بيانات اميرالمؤمنين نشان مي‌دهد كه اجراي قانون اسلام وظيفه اصلي حكومت اسلامي است:
«وجود امام براي امت لازم است تا امورشان را برپا دارد و آنان را امر و نهي نمايد و حدود را در بين شان اجرا نموده و با دشمنان بستيزد و ... »
بنابراين حوزه وظايف دولت اسلامي، پيگيري مصالح مردم و سامان بخشيدن به امور جامعه است، و در يك جامعه اسلامي اين امور، اعم از امور دنيوي و آخرتي است.به عبارت ديگر هدف دولت، سعادت بشر

(اصلاح مردم) است.(5) برقراري حاكميت خداوند و استوار سازي ارزش هاي الهي و رشد كرامت هاي انساني، محور تمام نقش هاي دولت در تمام زمينه هاي اجتماعي است؛ چنان كه امام علي(ع) مي‌فرمايد:
«همانا، زمامدار، امين خدا در زمين و بر پا دارنده عدالت در جامعه و عامل جلوگيري از فساد و گناه در ميان مردم است.»
البته از منظر اسلامي، ارزش امور دنيايي مردم به اعتبار ارزش امور اُخروي است.در واقع دولت اسلامي با فراهم نمودن رفاه و آسايش افراد جامعه، زمينه دينداري را مهيّاتر نموده، ارزش هاي الهي را ترويج مي‌كند.همچنين مسئوليت امور اخروي، بُعد جديدي به نقش دولت مي‌دهد و بنابراين امكان مي‌دهد تا دولت سياست هايي را پيش گيرد كه با تحقق آنها مسلمانان تكاليف ديني خود را به نيكي انجام داده، كمالات الهي و انساني را كسب نمايند.چنين دولتي تنها مي‌تواند در محدوده شريعت عمل كند.متفكران اسلامي ميان دو حوزه عمليات دولت در محدوده شريعت فرق مي‌گذارند.اوّلين حوزه اختيارات دولت، شامل اجراي مقررات و قوانين ثابت مانند وضع زكات و منع ربا است، و دومين حوزه جايي است كه شريعت در اختيار حاكم اسلامي قرار داده است (منطقة الفراغ)(6) تا با توجه به شرايط و ضرورت هاي اجتماعي، قوانين و مقرراتي را وضع و اجرا نمايد و يا در مقام تزاحم قوانين ثابت، تصميم لازم را اتخاذ نمايد؛ چنان كه امام(ع) بر اسب زكات بستند و بدين وسيله مالياتي غير ثابت (حكومتي) را وضع كردند.همچنين براي مبارزه با احتكار و گران فروشي تمهيداتي انديشيدند و حفظ سطح زندگي مردم را بر لوازم و پيامدهاي مالكيتِ شخصي ترجيح دادند.
بنابراين دولت علوي و به طور كلّي دولت اسلامي هم در هدف و هم در محدوده عمل، با دولت هاي ديگر فرق ماهوي دارد.دولت هاي ليبرال و سوسياليستي در جهان امروز، يا به دنبال رفاه مادّي عمومي و يا در پي حدّاكثر كردن رفاه كاركنان دولت (نظريه انتخاب عمومي) و يا هر دو هستند.اما در انديشه جامع نگر امير عدالت، هدف غايي دولتْ سعادتِ مادّي و معنوي همه مردم است.از اين رو تشخيص سعادت و رسيدن به آن از توان انديشه محدود انسان خارج است و نيازمند رهبري امّت كه از غيب مدد گيرد(7) و لاجرم در محدوده شريعت عمل نمايد.بر اساس آموزه هاي علوي، هيچ چيزي جز برقراري عدالت به عنوان هدف مياني وظايف دولت به اصلاح جامعه كمك نمي‌كند.آنچه حكومت علوي را در اين زمينه از ديگر دولت‌ها متمايز و برتر مي‌سازد، آن است كه عدالت در اين حكومت، نه يك آرمان دور بلكه يك برنامه نزديك و عملي است.(8).
*****
(1) الصدر، محمدباقر، الاسس الاسلامية، ص 346.

نهج البلاغه، خ 40.
حائري، مهدي، حکمت و حکومت، ص 196.
سروش، عبدالکریم، مدارا و مدیریت، ص 370 373.
و اصلاح اهلها، نهج البلاغه، نامه 53.
الصدر، محمدباقر، اقتصادنا، ص 380.
الفارابي، ابونصر، کتاب السیاسة المدنیة، ص 78.
ر.ك: ص 29 30.

دولت علوي، به حسب ماهيّت و جوهر خود، دولتي خيرخواه و خدمتگزار است؛ زيرا چنين دولتي هدفش تحقق حاكميت الهي، و استوار سازي ارزش هاي انساني و تكريم انسان‌ها (تعقيب سعادت مردم) مي‌باشد.امام علي(ع) به كارگزاران خود خاطر نشان مي‌كند:
«پس خود داد مردم را بدهيد و در معاشرت با آنان انصاف را فرو مگذاريد و براي برآوردن نياز هايشان، حوصله به خرج دهيد.شما خازنان رعيّت هستيد و وكيلان امّت و سفيران امامان.» (1).
در انديشه امام علي(ع) حكومت طعمه اي نيست كه دولتمردان بدان طمع ورزند؛ بلكه امانتي است در دست آنان.اشعث بن قيس كه در دوران حكومت خليفه سوم، استاندار آذربايجان بود، حكومت را به معناي رايج عصر خود، يعني خود محوري و خودكامگي مي‌پنداشت؛ از اين رو امام بدو نوشت:
«كاري كه به عهده تو است طعمه تو نيست، بلكه بر گردنت امانتي است.آن كه تو را بدان گمارده، نگهباني امانت را به عهده ات گذارده.تو را نرسد كه آنچه خواهي به رعيّت فرمايي، و بي دستوري به كاري دشوار در آيي.در دست تو مالي از مال هاي خدا است عزّوجل، و تو آن را خزانه داري تا آن را به من بسپاري.اميدوارم براي تو بدترين واليان نباشم.والسلام.» (2).
امام واليان را نه فقط به انصاف با مردم بلكه به خوشرفتاري و مهرورزي سفارش بسيار فرموده است؛ چنان كه به مالك اشتر نيز مي‌نويسد:
«مهرباني به رعيّت و دوست داشتن آنها و لطف در حق ايشان را شعار دل خود ساز.چونان حيواني درنده مباش كه خوردنشان را غنيمت شماري؛ زيرا آنان دو گروهند: يا همكيشان توأند هستند يا همانند تو در آفرينش ... » (3).
كار گزاري در دولت علوي با توجه به اهداف بلند و انسان ساز دولت، قبل از تخصص نيازمند تعهد و خودسازي است؛ هرچند تنظيم دقيق وظايف و حقوق كارگزاران و نظارت بر عملكرد آنان از سياست هاي مهم دولت علوي بوده است.
«آن كه خود را پيشواي مردم مي‌سازد، پيش از تعليم ديگري بايد به ادب كردن خويش پردازد، و پيش از آن كه به گفتار تعليم فرمايد، بايد به كردار ادب نمايد، و آن كه خود را تعليم دهد و ادب اندوزد، شايسته تر به تعظيم است از آن كه ديگري را تعليم دهد و ادب آموزد.» (4).
علاوه بر نيت خيرخواهانه و سلوك متواضعانه كارگزاران، اساس روابط

مردم و دولت بر حقوق متقابلي استوار است كه در كلام علي(ع) بزرگ ترين حقوق واجب الهي بشمار آمده، موجب پايداري روابط و اصلاح امور دولت و جامعه و برپائي دين و آشكار شدن عدالت و ... مي‌گردد:
«بزرگ ترين حق‌ها كه خدايش واجب كرده است، حق والي بر رعيّت است، و حق رعيّت بر والي، كه خداي سبحان آن را واجب نموده و حق هر يك را بر عهده ديگري واگذار فرمود، و آن را موجب برقراري پيوند آنان كرد و ارجمندي دين ايشان.پس حال رعيّت نيكو نگردد جز آن گاه كه واليان نيكو رفتار باشند، و واليان نيكو رفتار نگردند جز آن گاه كه رعيّت درستكار باشد.پس چون رعيّت حق والي را بگزارد و والي حق رعيّت را به جاي آورد، حق ميان آنان بزرگ مقدار شود، و راه هاي دين پديدار، و نشانه هاي عدالت بر جا، و سنّت چنان كه بايد اجرا.پس كار زمانه آراسته گردد و طمع در پايداري دولت پيوسته و چشم آز دشمنان بسته و ... » (5).
يكي از حقوق مهم در دولت علوي مشاورت با مردم و مشاركت آنان در تصميم گيري‌ها است كه امام(ع) آن را يكي از سياست هاي اصولي خود در ابتداي خلافت اعلام فرمودند:
«اي مردم اين امر (حكومت) امر شما است؛ هيچ كس جز آن كه شما او را امير خود گردانيد، حق حكومت بر شما را ندارد.ما ديروز هنگامي از هم جدا شديم كه من پذيرش ولايت شما را ناخوشايند داشتم، ولي شما اين را نپذيرفتيد و جز اين كه من تشكيل حكومت دهم، رضايت نداديد.آگاه باشيد كه من كسي جز كليددار شما نيستم و نمي‌توانم حتي يك درهم به ناروا از بيت المال بر گيرم ... » (6).
علي(ع) امور مردم را آشكارا اداره مي‌كرد و در هر امر بزرگ و مهمّي با آنان به مشورت مي‌نشست.اگر آنان در امري مخالفت مي‌كردند، رأي آنها را مي‌پذيرفت و بدان عمل مي‌كرد و همين امر سبب مي‌شد كه آنان گستاخ تر شوند.24(7).در دولت علوي از آن جا كه قانون شريعت، حاكم است و بر اساس آن حقوق متقابل مردم و حكومت تعيين مي‌گردد، نيازي به انداختن پرده جهلِ راولزي براي تعيين معيارهاي عدالت اجتماعي نمي‌باشد.(8) دولت‌ها نيز در الگوي حكومت علوي، اسراري جز آنچه براي حفظ مصالح ملي لازم است، ندارند:
«بدانيد، حقي كه شما بر عهده من داريد، اين است كه چيزي را از شما مخفي ندارم، جز اسرار جنگ را، و كاري را بي مشورت شما نكنم، جز اجراي حكم خدا را و ... » (9).
*****
(1) نهج البلاغه، نامه 51.
نهج البلاغه، نامه 5.
نهج البلاغه، نامه 53.

نهج البلاغه، حكمت 371.
نهج البلاغه، خ 216.
ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 193 194؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج 3، ص 450.
ر.ك: طه حسين، علي و فرزندانش، ص 187.
امامي، كريم و آذرنگ، عبدالحسين (گردآورندگان)، خرد و آزادي، ص 331.
نهج البلاغه، نامه 50.

وظايف دولت علوي

دوران حكومت امام(ع) با آشفتگي هاي سياسي و توطئه هاي فراوان داخلي توأم بود.عدم ثبات و كشمكش هاي داخلي، فرصت هاي بسياري را براي تحول و اصلاحات اقتصادي مورد نظر حضرت از بين برد.بنابراين دستورالعمل هاي اميرالمؤمنين به كارگزاران، منبع مغتنم و مناسبي براي ترسيم چند و چون وظايف دولت در انديشه حكيمانه حضرت مي‌باشد.اهم اين وظايف كه در واقع احياي وظايف دولت نبوي و برخاسته از ماهيّت متمايز دولت اسلامي است، به شرح زير است:

تعليم و تربيت

حفاظت از دين و مبارزه با بدعت ها

ايجاد امنيّت

تامين اجتماعي

مبارزه با تبعيض‌ها و بي عدالتي هاي اقتصادي

عمران و آبادي

افزايش رفاه و درآمدهاي مردم

نظارت بر بازار و تنظيم آن

جمع آوري ماليات و تنظيم بيت المال

آموزش مردم و ايجاد زمينه هاي پرورش كرامت انسان‌ها و اصلاح مردم، از مهم ترين وظايف دولت اسلامي است.امام(ع) تلاش براي اصلاح مردم را از وظايف واجب پيشوايان شمرده، مي‌فرمايد: (1).
«بر امام واجب است كه حدود اسلام و ايمان را به افراد جامعه اش بياموزد.» (2).
در عهدنامه خود به مالك اشتر اصلاح مردم را وظيفه حكومت قلمداد مي‌كند.(3) در جاي ديگر مي‌فرمايد:
«امّا حق شما بر من اين است كه ... به شما آموزش دهم تا جاهل نمانيد و شما را تربيت كنم تا بياموزيد (و بر طبق آن رفتار كنيد) ...» (4).
عملكرد خود را نيز در اين باره چنين توصيف مي‌نمايد:
«آيا حكم قرآن را ميان شما جاري نداشتم و ... ؟ رايت ايمان را ميان شما پابرجا كردم و مرزهاي حلال و حرام را برايتان جدا ... و با گفتار و كردار خويش معروف را ميان شما گستردم و با خوي خود شما را نشان دادم كه اخلاق گزيده چيست ...» (5).
*****
(1) شرح غرر الحكم و دررالكلم، ج 6، ص 30.
همان، ج 4، ص 318.
نهج البلاغه، نامه 53.
نهج البلاغه، خ 34.
نهج البلاغه، خ 87؛ همچنين ر.ك: خ 182.

حفاظت از دين و مبارزه با بدعت ها

حكومت علوي با اجراي حدود الهي و سنّت نبوي سهم بزرگي در برپايي نظام اسلامي داشت و وظيفه خود مي‌دانست تا از دين پاسداري و با كج انديشي‌ها و بدعت‌ها مبارزه منطقي كند.امام(ع) اين مهم را در شمار وظايفِ دولت نبوي برشمرده، مي‌فرمايد:
«بدو حكم هاي نا دانسته را آشكار كرد و بدعت‌ها را كه در آن راه يافته بود، كوفت و بر كنار كرد، و حكم هاي گونه گون را پديدار.» (1).
در خطابي به عثمان، وظيفه پاسداري از دين را براي دولت اسلامي، برترين عبادت قلمداد مي‌كند:
«بدان كه فاضل ترين بندگان خدا نزد او امامي است دادگر، هدايت شده و راهبر، كه سنّتي را كه شناخته است بر پا دارد و بدعتي را كه ناشناخته است، بميراند.» (2).
*****
(1) نهج البلاغه، خ 161.
نهج البلاغه، خ 164.

ايجاد امنيّت

برقراري امنيّت در سرحدّات و داخل كشور، همواره از دغدغه هاي اصلي دولت‌ها است.بنابراين امام علي(ع) فلسفه تشكيل حكومت را برقراري امنيّت برمي شمارند و مي‌فرمايند:
«مردم به زمامدار نيازمندند، خواه نيكوكار باشد يا بد كار؛ تا مؤمنان در سايه حكومتش به كار خويش مشغول و كافران هم بهره مند شوند و مردم در دوران حكومت او زندگي را طي كنند و به وسيله او اموال بيت المال جمع آوري گردد و به كمك او با دشمنان مبارزه شود، جاده‌ها امن و امان، حق ضعيفان از نيرومندان گرفته شود، نيكوكاران در رفاه و مردم از دست بدكاران در امان باشند.» (1).
آن جا كه رابطه انسان با انسان، رابطه ظالم و مظلوم، غارتگر و غارت شده و آزادي ستيز و آزادي خواه است، هدف دولت علوي ايجاد امنيّت براي مظلومان است: فيا من المظلومون من عبادك.(2) معيار تقدس جامعه و دولت اسلامي طبق بيان پيامبر(ص) وجود آن اندازه از امنيّت است كه حق ضعيف را بتوان بدون اضطراب و لكنت زبان از قوي بستاند: لن تقدس امّتي يؤخذ للضعيف حقّه من القوي غير متمتّع.(3).يعني اوّلاً مردم به طور كلي روحيه ضعف و زبوني را از خود دور كنند و در مقابل قوي هر اندازه كه قوي باشد شجاعانه بايستند، به لكنتِ زبان نيفتند و ترس نداشته باشند، و ديگر اين كه اصلاً نظامات اجتماعي بايد طوري باشد كه در مقابل قانون، قوي و ضعيفي وجود نداشته باشد.(4).
*****
(1) نهج البلاغه، خ 40.
نهج البلاغه، خ 131.
نهج البلاغه، نامه 53.
مطهري، مرتضي، قيام و انقلاب مهدي (عج)، ص 60.

امام علي(ع) وصيت رسول گرامي اسلام را درباره نيازمندان در دوران حكومت خود به جدّ پي گرفت.پيامبر(ص) به اميرالمؤمنين فرمودند:
«امور طائفه ديگر از مساكين و نيازمندان را پايمال نكن و بخشي از مال خدا و حق معيّني را كه خداوند از زكات براي آنان قرار داده، بين آنها توزيع نما.» (1).
بنابراين امام(ع) ضمن سفارش به مالك اشتر نسبت به افراد تهيدست، مي‌فرمايد:
«براي رضاي خدا آنچه را كه از حق خود درباره ايشان به تو امر فرموده به جا آور و قسمتي از بيت المال كه در دست داري و قسمتي از غلاّت و بهره هايي كه از زمين هاي غنيمت اسلام به دست آمده در هر شهري براي ايشان مقرّر دار.» (2).
حكومت علوي تأمينِ از كار افتادگان و بازنشستگان را سرلوحه برنامه خود قرار داده است:
«تيمار دار يتيمان باش و غمخوار پيران از كار افتاده كه بيچاره اند و دست سئوال پيش كسي دراز نكنند و اين كار بر واليان دشوار و گران است و هرگونه حقي دشوار و گران آيد ... » 40(3).
به قثم بن عباس، كارگزار خود در مكه مي‌نويسد:
«در مال خدا كه نزد تو گرد مي‌آيد، نظر كن! آن را به عيالمندان و گرسنگاني كه نزديكت هستند بده، و آنان كه مستمندند و سخت نيازمند.و مانده را نزد ما بفرست تا ما نيز آن را به نيازمنداني كه نزد ما هستند، قسمت كنيم.» (4).
اين حكايت نيز از اميرالمؤمنين معروف است كه روزي پيرمردي نصراني را ديد كه تكدّي مي‌كند از حاضران پرسيد، او كيست؟ گفتند: نصراني است.حضرت فرمود: «او را به كار گرفته ايد تا آن جا كه پير و ناتوان گرديده و رهايش نموده ايد.» سپس دستور داد تا از بيت المال بر او انفاق نمايند.(5).
برنامه هاي تأمين اجتماعي حكومت علوي چنان گسترده بود كه هيچ كس در كوفه به سر نمي‌برد حتي از پايين ترين طبقات مردم مگر اين كه از گندم (خوراك)، مسكن و آب فرات بهره مند بود.(6).
*****
(1) حاجي نوري، مستدرك الوسائل، ج 13، ص 158.
نهج البلاغه، نامه 53.
همان.

نهج البلاغه، نامه 67.
الحر العاملي، وسائل الشيعه، ج 11، ص 49.
علاّمه مجلسي، بحارالانوار، ج 40، ص 327.

يكي از برنامه هاي روشن حكومتِ علوي، برقراري عدالت و احقاق حق مظلومان و برخورد شديد با تبعيض ها، انحصارات، رانت خواري ها، و پايمال كنندگان اموال عمومي بوده است.امام در روز دوم خلافت، سياست هاي خود را در اين زمينه به اطلاع مردم رساند: (1).
«سوگند به خدا (اگر بخشيده عثمان را بيابم) به مالك آن باز گردانم، اگر چه از آن زن‌ها شوهر داده و كنيزكان خريده شده باشد؛ زيرا در عدل و درستي، وسعت و گشايش است و آن كه عدالت را بر نتابد، ستم را سخت تر يابد.» (2).
كلبي مي‌گويد: آن گاه فرمان داد همه سلاح هايي را كه در خانه عثمان پيدا شده بود و آنها را عليه مسلمانان به كار گرفته بودند، بگيرند و در بيت المال نهند.همچنين مقرر فرمود شتران گزينه (نجائب) زكات را كه در خانه اش بود، تصرّف كنند و شمشير و زره او را هم بگيرند؛ امّا كاري به سلاح هايي كه در خانه عثمان بود و بر ضد مسلمانان از آن استفاده نشده بود، نداشته باشند و از تصرّف همه اموال شخصي عثمان كه در خانه اش و جاهاي ديگر است، خودداري شود.نيز دستور فرمود اموالي كه عثمان به صورت پاداش و جايزه به ياران خود و هر كس ديگر داده است، برگردانده شود.چون اين خبر به عمرو بن عاص رسيد،(3) براي معاويه نوشت: «هر چه بايد انجام دهي انجام بده كه پسر ابي طالب همه اموالي را كه دارِي از تو جدا خواهد كرد؛ همان گونه كه پوست عصا و چوبدستي را مي‌كَنند.» (4).
امام(ع)، مالك را به شدت از رانت جويي اطرافيانش برحذر مي‌دارد:
«و بدان كه والي را خويشاوندان و نزديكان است و در ايشان خوي برتري جويي و گردنكشي است و در معاملات با مردم رعايت انصاف نكنند.ريشه ايشان را با قطع موجبات آن صفات قطع كن؛ به هيچ يك از اطرافيان و خويشاوندانت زميني را به اقطاع مده؛ مبادا به سبب نزديكي به تو پيماني ببندند كه صاحبان زمين هاي مجاورشان را در سهمي كه از آب دارند يا كاري كه بايد به اشتراك انجام دهند، زيان برسانند و بخواهند بار زحمت خود بر دوش آنان نهند؛ پس لذّت و گوارايي نصيب ايشان شود و ننگ آن در دنيا و آخرت بهره تو گردد.»
امام(ع) در يك كلام انحصارطلبي دولت را نفي مي‌كند؛ آن جا كه به مالك مي‌فرمايد:
«اياك و الاستئثار بما الناس فيه اسوة.» (5).
بپرهيز از اين كه به خود اختصاص دهي، چيزي را كه همگان را در آن حقي

است.»
توجه به حقوق مردم در بيت المال و دقت در رساندن حقشان به طور كامل به آنان، نكته بسيار عميقي است كه بايد كساني كه پيروي از الگوي حكومت علوي در سر مي‌پرورانند از امام شان بياموزند.حقي را كه خداوند براي مردم قرار داده است با بهانه هايي حتّي نظير فسق و نفاق نمي‌توان از آنان دريغ نمود.در بلنداي نظر امير مؤمنان، بهاي ايمان در ظرف هاي كوچك دنيايي نمي‌گنجد.سنّت نبوي و سيره علوي سفره رحمت خداوند را آن چنان گسترده مي‌دانند كه براي تمامي مخلوقات خداوند در آن نصيبي است و از اين رو علي(ع) از پيروانش مي‌خواهد كه اين حق الهي را پاس دارند و خود را به اين صبغه كريمانه الهي بيارايند.امام خطاب به كژ انديشان خوارج، سنّت نبوي را چنين يادآور مي‌شود:
« ... مي‌دانيد كه رسول اللّه (ص) ... دست كسي را كه مرتكب دزدي شده بود قطع كرد و زناكار غير محصن را تازيانه زد؛ ولي سهمي را كه از غنايم نصيبشان مي‌شد به آنان پرداخت و رخصت داد كه با زنانِ مسلمان ازدواج كنند.رسول اللّه (ص) آنان را به سبب گناهي كه مرتَكب شده بودند، مؤاخذه كرد و حدّ خدا را بر ايشان جاري ساخت؛ ولي از سهمي كه اسلام برايشان معيّن كرده بود، منعشان ننمود و نامشان را از ميان مسلمانان نزدود.» (6).
*****
(1) ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ص 90.
نهج البلاغه، خ 15.
در آن زمان عمروبن عاص به درايلة (از سرزمين هاي شام) گريخته بود.
ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ترجمه دكتر محمود مهدوي دامغاني، ج 1، ص 135 136.
همان.
نهج البلاغه، خ 127.

عمران و آبادي

حكمت علوي به پيروي از تعليمات الهي، انسان‌ها را مأمور عمران و آبادي زمين و بهره مندي از آن مي‌داند.درباره وظيفه آدم(ع) پس از هبوط به زمين مي‌فرمايد:
«فاهبطه بعدَ التوبة لِيَعْمُرَ اَرْضَهُ بِنَسْلِه؛ خداوند آدم(ع) را پس از توبه به زمين فرود آورد، تا با نسل او زمين خود را آباد گرداند.» (1).
امام براي به فعليت رساندن وظيفه ياد شده به دست مردم، دولت را موظّف به آباد كردن زمين مي‌نمايد.از اين رو در ابتداي نامه خود به مالك، يكي از وظايف اصلي او را آباد كردن مصر برمي شمارد.(2).حكومت علوي با درك توان بخش خصوصي در آباد كردن زمين، مسئوليت عمده دولت را حمايت از اين بخش و كاستن از موانع بر سر راه توليد مي‌داند.از اين رو به مالك مي‌نويسد كه خراج را طوري تنظيم كند كه مانع توليد نشود و نسبت به امور بازرگانان و صنعتگران توجّه خاصي مبذول داشته، به آنان كمك نمايد.(3).
امام علي(ع) براي حمايت از بازار همانند زمان پيامبر(ص) به ساختن بازار اقدام كرده و سپس آن را در اختيار تجار قرار داده است.(4) از ايشان روايت شده است كه از حجره هاي بازار كرايه نمي‌گرفت.(5) در روايتي ديگر آمده است كه از گرفتن اجاره كراهت داشت.(6) در نامه اي به فرظة بن كعب الانصاري كارگزار بهقباذات(7) به او سفارش مي‌كند، در لايروبي نهرها به كشاورزان كمك نمايد.بلاذري نامه حضرت را چنين گزارش كرده است:
«اما بعد؛ گروهي از مردم منطقه مأموريت تو نزد من آمدند و يادآوري كردند كه نهري از آنها پنهان و از بين رفته است و در صورتي كه آن نهر را حفر نموده و آماده سازند، ديار آنها آباد مي‌گردد و بر پرداخت خراج خود توانايي پيدا مي‌كنند و بر بيت المال مسلمين نيز افزوده مي‌شود.از من خواستند نامه اي به تو بنويسم تا آنها را به كار گرفته، براي حفر نهر و لايروبي آن، آنها را جمع نمايي و در اين راه به آنان كمك مالي كني.امّا من اين را صحيح نمي‌دانم كه كسي را مجبور به كاري بكنم كه كراهت دارد.آنها را دعوت نما، پس اگر نهر آن گونه بود كه آنها مي‌گفتند، هر كسي بخواهد او را براي كار بفرست و نهر از آن كسي است كه روي آن كار كند، نه آنان كه مايل به همكاري نيستند.اگر آن را آباد سازند و قوي گردند، براي من محبوب تر است از آن كه ضعيف شوند.والسلام.» (8).
*****
(1) نهج البلاغه، خ 91.

نهج البلاغه، نامه 53.
نهج البلاغه، نامه 53.
عاملي، جعفر مرتضي، بازار در سايه حكومت اسلامي، ص 27.
الحر العاملي، وسائل الشيعه، ج 12، ص 300؛ الطوسي، تهذيب الاحكام، ج 7، ص 9.
الحر العاملي، وسائل الشيعه، ج 6، ص 383.
اسم سه منطقه در بغداد است كه از طريق شط فرات مشروب مي‌شوند.اهالي آن منسوب به قباد بن فيروز، پدر انوشيروان انند.(ذاكري، علي اكبر، سيماي كارگزاران علي بن ابي طالب اميرالمؤمنين، ج 1، ص 176 177).
بلاذري، انساب الاشراف، ج 2، ص 390؛ ذاكري، علي اكبر، همان، ج اوّل، ص 178 - 179؛ اليعقوبي، تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 203؛ المحمودي، نهج السعادة في مستدرك نهج البلاغه، ج 5، ص 32 33.

افزايش رفاه و درآمدهاي مردم

بهبود زندگي مردم و افزايش درآمدها و بهره مندي آنان از بيت المال نيز از وظايف مهم حكومت علوي بود.دولت اسلامي نه تنها براي تأمين نيازهاي اساسيِ از كار افتادگان و بازنشستگان و فقرا تلاش مي‌كند، بلكه مي‌كوشد تا جامعه اسلامي از رفاه در شأن خود برخوردار باشد.امام علي(ع) افزايش درآمدهاي مردم را حق مردم بر دولت برمي شمارد: فامّا حقكم عليّ ... و توفير فيئكم عليكم(1) همچنين در ترسيم وظايفِ زمامدار مي‌فرمايد: و اصدار السهمان علي اهلها؛(2) يعني تقسيم اموال بيت المال در بين مستحقان.(3).

*****

(1) نهج البلاغه، خ 34.

نهج البلاغه، خ 105.

المغنيه، محمدجواد، في ظلال نهج البلاغه، ج 2، ص 116.

امام علي(ع) شخصا اوضاع بازار را زير نظر داشتند و ضمن دعوت بازاريان به رعايت موازين اخلاقي و شرعي، نرخها را بررسي كرده، بر معاملاتي كه بين مشتري و فروشنده در جريان بود نظارت مي‌كردند و با احتكار و گرانفروشي نيز سخت مبارزه مي‌نمودند.
از امام باقر(ع) چنين روايت شده است كه آن حضرت، بامداد هر روز، از منزل خود در كوفه، به طرف بازار روانه مي‌شد و در حالي كه تازيانه اي دو سويه به نام سبيبه بر دوش آويخته بودند، بازار به بازار مي‌گشتند.در هر بازار نزد سوداگران مي‌ايستادند و ندا مي‌دادند كه اي گروه تجار، از خداوند عزّوجلّ بترسيد.چون تجار صداي حضرت را مي‌شنيدند، دست از كار كشيده، گوش‌ها بدو سپرده و چشم بر او مي‌دوختند.آن گاه حضرت مي‌فرمود: پيش از كار از خدا خير بخواهيد و با تسهيل كار داد و ستد بركت جوييد، و به خريداران نزديك شويد و خود را به حلم بياراييد كنيد و از سوگند باز ايستيد و از دروغ كناره گيريد و از ستم دوري جوييد ... ربا نگيريد و با پيمانه و ترازوي درست كار كنيد، و مال مردم را كم نگذاريد و در زمين فساد نكنيد.سپس بازارهاي كوفه را مي‌گشتند و آن گاه باز مي‌گشت و (در دارالحكومه) براي رتق و فتق امور مردم مي‌نشست.
(1).فضايل الصحابه از ابي الصهبار نقل مي‌كند:
«علي بن ابي طالب را در شط كلاء ديدم كه از قيمت‌ها مي‌پرسيدند.» (2).
در دعائم الاسلام روايت شده است كه علي(ع) در حالي كه تازيانه اي در دست داشت، در بازارها قدم مي‌زد و هر كس را كه كم فروشي مي‌كرد و يا در تجارت غش مي‌نمود، با آن مي‌زد.اصبغ مي‌گويد: روزي به حضرت گفتم يا اميرالمؤمنين، بگذار اين كار را من به جاي شما انجام دهم و شما در خانه بنشينيد.حضرت فرمود: «اي اصبغ اين چه نصيحتي است كه به من مي‌كني؟.» (3).
امام، به اين نيز بسنده نمي‌كردند و افرادي را براي نظارت و رسيدگي به امور بازار در مناطق ديگر مي‌گماشتند؛ چنان كه به رفاعة بن شداد قاضي منصوب خود بر اهواز نامه اي نوشت و در آن امر نمود كه ابن هرمه را از بازار برداردو شخص ديگري را متولي بازار نمايد.(4) امام(ع) هم بازاريان را به رعايت حال خريداران و ارزان فروشي تشويق مي‌كرد و هم پيوسته بر قيمت‌ها نظارت و با احتكار و گرانفروشي مبارزه مي‌كردند.از اين رو به مالك چنين دستور مي‌دهند:
«از احتكار منع كن كه رسول اللّه (ص) از آن منع كرده است و بايد خريد و

فروش به آساني و بر موازين عدل صورت گيرد؛ به گونه اي كه در بها نه فروشنده زيان ببيند و نه بر خريدار اجحاف شود.پس از آن كه احتكار را ممنوع داشتي، اگر كسي باز هم دست به احتكار كرد، كيفرش ده و عقوبتش كن تا سبب عبرت ديگران گردد؛ ولي كار به اسراف نكشد.» (5).
امام همچنين از شكل گيري انحصار در بازار نهي كرده اند.به مالك مي‌نويسند: و اعْلَم مَعَ ذلك أنّ في كثيرٍ مُنهُم ضِيقا فاحِشا، و شُحّا قَبِيحا، و احتِكارا للمَنافِع، و تَحَكّما في البِيَاعَاتٍ و ذلِكَ باب مَضرَّة لِلعامّةِ و عَيْبٌ عَلَي الوُلاةِ؛ «با اين همه بدان كه بسياري از ايشان (= بازاريان) را روشي نا شايسته است و حريص اند و بخيل، احتكار مي‌كنند و به ميل خود براي كالاي خود بها مي‌گذارند.با اين كار به مردم زيان مي‌رسانند و براي واليان نيز مايه ننگ و عيب است.» (6) مرحوم خويي در معناي «تحكّما في البياعات» مي‌نويسد كه آن حرص جهنمي است كه موجب تشكيل شركت‌ها و انحصارات جبّارانه مي‌شود.از اين رو كالاهاي مورد نياز مردم را با انواع حيله و با نيروي سرمايه جمع آوري كرده و بهر قيمتي كه خود مي‌خواهند و با هر شرط و قراردادي آنها را مي‌فروشند و منافع خود را دو چندان مي‌نمايند.(7).
مرحوم خويي برداشت خود را با معناي احتكار منافع تأييد مي‌كند و احتكار را بر دو قسم مي‌داند:
1.احتكار اجناس، كه فقها در باب بيع، حكم به حرمت و يا كراهت آن داده اند.
2.احتكار منافع، كه مقصود از آن حرص در گرفتن سود و فايده از معاملات، بيش از مقدار مشروع است؛ به طوري كه اين حرص و ولع موجب تشكيل شركت هاي انحصاري شود.
از نظر وي گويا منظور حضرت، قسم دوم احتكار است؛ زيرا اوّلاً امام علي(ع) نتيجه ضيق فاحش و بخل قبيح را احتكار خوانده است؛ در حالي كه منظور از احتكار در فقه، احتكار اجناس و حبوبات مي‌باشد.دوم اين كه حضرت «تحكّما في البياعات» را به احتكار منافع عطف نموده اند كه ال در البياعات (جمع معرف به الف و لام) افاده عموم مي‌كند؛ در حالي كه احتكار فقهي چنين معنايي را نمي‌رساند.(8) برخي از فقها چنين تفسيري را از احتكار منافع خيلي روشن نمي‌پندارند؛ ولي در معناي «تحكّما في البياعات» تفسير فوق را ممكن مي‌دانند؛ زيرا «زورگويي در خريد و فروش به اين است كه يك چيزي از قيمت عادله گران تر فروخته شود در اثر اين انحصاراتي كه توليد كردند و سطح قيمت‌ها را يك عده خاصي در اختيار خودشان گرفتند.اين سبب مي‌شود كه در خريد و فروش زورگويي بشود و اين عمل غير از احتكار است.» (9).
*****

(1) الكليني، الكافي، ج 5، ص 153؛ الحرّاني، تحف العقول، ص 216.
الريشهري، موسوعة الامام علي بن ابي طالب(ع)، ج 4، ص 177.
دعائم الاسلام، 2/538/1913.همچنين براي رواياتي در همين زمينه رجوع كنيد به: الريشهري، همان، ص 175 182.
همان، ص 167.
نهج البلاغه، نامه 53.
نهج البلاغه، نامه 53.
الخوئي، منهاج البراعة، ج 20، ص 70 269.
همان، ص 271 272.
منتظري، درس هايي از نهج البلاغه، ص 263.

جمع آوري ماليات و تنظيم بيت المال

دولت اسلامي براي تأمين وظايف خود اقدام به جمع آوري ماليات و تنظيم بيت المال كرد.(1) از اين رو امام علي(ع) كارگزاراني را براي جمع آوري زكات، خراج، جزيه و ... تعيين نمودند.(2).

*****

(1) نهج البلاغه، نامه 53؛ الطبري، تاريخ الرسل و الملوك، ج 4، ص 543.

ر.ك: ذاكري، سيماي كارگزاران علي بن ابي طالب و مقاله «بيت المال» در مجموعه حاضر.

دولت علوي، براي اداره جامعه و اداي وظايفي كه بيان شد، داراي اموال و در آمدهايي است.برخي از اين اموال به طور مستقل متعلق به دولت است (انفال) و برخي ديگر متعلق به عموم مسلمانان، كه در عين حال در اختيار دولت اسلامي قرار دارد.در واقع دولت اسلامي از آن جا كه حافظ منافع و مصالح عامه جامعه است، سرپرستي اين اموال را بر عهده دارد.امام(ع) درباره انواع مختلف مال ها، مي‌فرمايد:
«قرآن بر پيغمبر(ص) نازل گرديد و مال‌ها چهار قسم بود: مال هاي مسلمانان كه آن را به سهم هر يك ميان ميراث بران قسمت نمود؛ غنيمت جنگي كه آن را بر مستحقانش توزيع فرمود؛ خمس كه آن را در جايي كه بايد نهاد، و صدقات كه خدا آن را در مصرف هاي معين قرار داد.» (1).
در كلام امام(ع) اموال غير شخصي، شامل في ء، خمس و صدقات مي‌شود.قرآن كريم مي‌فرمايد:
«وَمَا أَفَاءَ اللّهُ عَلَي رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلاَ رِكَابٍ وَلكِنَّ اللّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَي مَن يَشَاءُ وَاللّهُ عَلَي كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ.مَا أَفَاءَ اللّهُ عَلَي رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَي فَلِلّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَي وَالْيَتَامَي وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لاَ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ» (2).
محققان درباره مفهوم في ء در آيه شريفه و روايات، نظرهاي مختلفي داده اند.(3) شايد با توجّه به ظاهر روايات بتوان گفت في ء شامل غنائم جنگي، انواع انفال، خراج و جزيه مي‌شود.آيه انفال در غنائم جنگ بدر نازل شده است، امّا بعد از آن لفظ انفال در اموالي كه از طريق غير جنگ به دست آمده، استعمال شد.بنابراين بر خراج و جزيه اطلاق نمي‌گردد.غنائم جنگي نيز قسيم انفال و في ء است و بر حسب استعمالات شايع، لفظ في ء مساوي با لفظ انفال و يا اگر خراج و جزيه را شامل انفال ندانيم اعم از آن است.في ء و انفال نيز قسيم صدقات و خمس اند.(4) البته في ء در سخنان متعدّد اميرالمؤمنين(ع) گويا شامل غنائم جنگي نيز مي‌شود.(5)
امام(ع) در نامه اي به يكي از كارگزاران خود كه در اموال عمومي خيانت كرده بود في ء را مُلك مجاهدان بر مي‌شمارد:
« ... تَبْتاعُ الإماءَ و تنكِحُ النساءَ مِن أموالِ اليتامي والمساكينِ والمؤمنين والمجاهدينَ الذين أفآءاللّهُ عليهم هذه الاموال؛(6) تو چگونه از مال يتيمان، مساكين و مؤمنانِ مجاهد كه خداوند اين اموال را بدانان بازگرداند كنيز مي‌خري و زنان به نكاح درمي آوري؟»
به هر روي امام(ع) آيه شريفه انفال را اين گونه شرح مي‌دهد:
«ان للقائم باموالمسلمين الانفال التي كانت لرسول اللّه، قال عزوجّل

يسألونك عن الانفال قل الانفال للّه و الرسول.فما كان للّه و لرسوله فهو للامام.» (7).
در طليعه نامه خود به مالك اشتر نيز وظيفه او را جمع آوري خراج (و جباية خراجها) برمي شمرد.(8).
جزيه نيز از منابع مالي حكومت اسلامي است كه از اهل ذمّه گرفته مي‌شود.(9).
بنابراين منابع مالي در حكومت علوي، شامل: زكات و صدقات؛ خمس؛ غنائم جنگي؛ في ء كه شامل خراج و جزيه مي‌شود؛ و انفال مي‌باشد.
همچنين ماليات حكومتي را نيز مي‌توان بر منابع مالي دولت افزود.زيرا بنابر نقل امام باقر و امام صادق(ع) حضرت امير(ع) بر هر اسب از اسب هايي كه آزاد مي‌چريدند، در هر سال دو دينار و بر اسب هاي تندرو در هر سال يك دينار وضع نمود.(10) بنابر ظاهر اين روايت، حضرت ماليات جديدي قرار داده است.هر چند اغلب فقها اين روايت را بر زكات مستحبي حمل كرده اند، از ظاهر روايت چنين برمي آيد كه امام(ع) چنين زكاتي را مي‌گرفتند.بنابراين مي‌توان حكم در اين روايت را در برابر رواياتي كه زكات را منحصر بر نُه چيز مي‌شمارند، حكم حكومتي وليّ امر دانست.
منابع مالي در دوران علي(ع) از وضعيّت مناسبي برخوردار نبود و اوّلين خلل بعد از مرگ عثمان و روي كار آمدن علي پيدا شد؛ زيرا مصر ديگر مالي را براي مدينه و برخي مناطق حجاز نفرستاد.(11) بيت المال بصره بر اثر تسلّط عايشه و طلحه و زبير، بر آن پخش و پراكنده شد.(12) آشوب هاي خراسان در اين دوره نيز موجب ضعف منابع دولت شد.(13) علاوه بر موارد پيش گفته، جنگ هاي آزادي بخش كه در دوران سابق، موجب عايدات فراواني مي‌شد، به سبب جنگ هاي داخلي متوقّف شد و به طور كلّي اوضاع و احوال اقتصادي دوران علي را آشفته كرد و درآمد جامعه را تنزّل داد؛ در حالي كه در دوران عثمان، درآمدها در اوج خود بود.(14) اميرالمؤمنين(ع) با وجود درگيري هاي سياسي و نظامي فراوان، هرگز از حفظ درآمدهاي عمومي غافل نشد و آن چنان در امر بيت المال سخت گير بودند كه بعضي از كارگزاران متخلّف از ترس مجازات شديد به دشمن حضرت پيوستند.تصرّف در بيت المال، هر چند به ظاهر پسنديده ولي خارج از حكم قانون و شرع از بازرسي امام عادل استثنا نشد و خطاكار همانند خائني كه اموال بيت المال را براي خود و اطرافيانش مصرف كرده است، حسابرسي و مجازات مي‌شد.داستان مصقلة بن هبيره را براي نمونه در اين جا ذكر مي‌كنيم:
معقل بن قيس (يكي از سرداران سپاه علي) در نبردي نصاراي بني ناجيه را اسير كرد و در مسير به مصقلة بن هبيره شيباني، كارگزار علي(ع) در «اردشير خره» برخورد.عدد اسرا پانصد تن بود.زنان و بچه‌ها با ديدن

مصقله، شروع به گريه كردند و فرياد مردان بلند شد: «اي ابوالفضل، و اي پناه دهنده ضعفا، ... بر ما منت نهاده، ما را خريده و آزاد نما.» مصقله تحت تأثير احساسات واقع شده، گفت: «به خدا قسم كه بر آنها صدقه مي‌دهم؛ زيرا خدا صدقه دهندگان را پاداش مي‌دهد ... » آنان را به پانصد هزار درهم خريد.معقل اسرا را به او تحويل داد و گفت در فرستادن مال براي اميرالمؤمنين شتاب نما.مصقله گفت الان مقداري از آن را مي‌فرستم و همين طور تا اين كه چيزي از آن باقي نماند.معقل حضرت را از ما وقع مطلع ساخت ... حضرت متوجه شد كه مصقله اسرا را آزاد كرده و از آنها مالي جهت آزاديشان نگرفته است.از اين رو فرمود: «من مصقله را نمي‌بينم جز اين كه مسئوليتي را به عهده گرفته است كه به زودي در آن گرفتار خواهد شد.» سپس حضرت طي نامه اي به او نوشت. «امّا بعد.از بزرگ ترين خيانت ها، خيانت به جامعه است و بزرگ ترين غش به مردم شهر، غش و خيانت به امام و رهبر.پانصد هزار درهم از حق مسلمين پيش تو است، وقتي كه فرستاده من آمد، به وسيله او آنها را بفرست و گرنه وقتي كه نامه مرا مطالعه كردي، به جانب من حركت كن.همانا به فرستاده خود گفته ام كه حتّي يك ساعت تو را تنها نگذارد.مگر اين مال را بفرستي.» (15).

مهم ترين نكته اي كه از حكومتِ حكيمانه علوي بايد آموخت حركت اصولي و رسالت مدارانه حضرت است: در حالي كه درآمدهاي دولت كاهش يافته و از سوي ديگر هزينه هاي آن بر اثر درگيري هاي نظامي و بسط عدالت و رفع فقر از چهره جامعه رو به فزوني است، امام حكيم، افزايش زودگذر منابع دولت را وجهه همت دولت خود نساخت و در جمع آوري ماليات‌ها مصلحت مردم را بر هر چيز ديگري مقدّم داشت، و سياست‌ها و تدابيري را به كار بست كه الگوي مناسبي براي سياست گذاران و كارگزاران كشورهاي اسلامي شد.

*****

(1) نهج البلاغه، حكمت 270.

يعني: و آنچه را خدا از آنان (بهره) به رسولش بازگردانده (و بخشيده) چيزي است كه شما براي به دست آوردن آن، نه اسبي تاختيد و نه شتري ... آنچه را خداوند از اهل اين آبادي‌ها به رسولش بازگرداند، از آنِ خدا و رسول و خويشاوندان او و يتيمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا در ميان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

بحث تفضيلي اين مطلب را در مقاله «بيت المال» در همين مجموعه ملاحظه نمائيد.همچنين به منبع زير مراجعه كنيد: المنتظري، حسينعلي، در اسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلاميه، ج 3، ص 343364.

همان، ص 349 350.

نهج البلاغه، خطبه هاي، 34، 40، 232، نامه هاي 20 و 43.
نامه 41.
غرر الحكم، ج 6، ص 370.انفالي كه به رسول خدا اختصاص دارد، از آن حاكم اسلامي است.خداوند مي‌فرمايد: «از تو درباره انفال مي‌پرسند؛ بگو: از آن خداوند و فرستاده او است.» پس هر چيز كه به خداوند و فرستاده اش اختصاص دارد، مال امام است.
نهج البلاغه، نامه 53.همچنين ر.ك: خطبه هاي 34 و 40.
همان، نامه 53.
الحرالعاملي، وسائل الشيعة، ج 6، ص 51.
الطبري، تاريخ الرسل و الملوك، ج 4، ص 100.
اليعقوبي، تاريخ اليعقوبي، ج 2، ص 168.
البلاذري، فتوح البلدان، ص 399.
نجمان ياسين، تطور الاوضاع الاقتصاديه في عصرالرساله و الراشدين، ص 340.
ذاكري، سيماي كارگزاران علي بن ابي طالب، ج 1، 8 366.

اندازه دولت علوي

دولت‌ها بسته به تركيب عواملي چون فرهنگ، موهبت هاي طبيعي، فرصت هاي تجاري و توزيع قدرت، در شكل‌ها و اندازه هاي مختلف بوده اند.(1) تقسيم بندي هاي متفاوتي درباره انواع دولت از جهات مختلف (رابطه دولت با شهروندان، اهداف اقتصاد كلان، در رابطه با توسعه و ...) صورت گرفته است.(2) يكي از مهم ترين معيارهاي دسته بندي، تقسيم بر پايه قلمرو دخالت دولت در اقتصاد است.بر اين پايه دولت‌ها را به سه دسته كلي تقسيم مي‌كنند:

1.دولت حدّاقل (كلاسيك)؛

2.دولت متوسط (رفاه)؛

3.دولت حدّاكثر (برنامه ريزي متمركز).(3).

تبيين اموري كه دولت‌ها بر عهده دارند، مي‌تواند در جهت تمايز اين دولت‌ها و سنجش اندازه دولت علوي در بين دولت هاي رقيب مفيد باشد.اين امور در اصطلاح بودجه عبارتند از: (4).

امور عمومي: مجموعه اي از وظايف كلاسيك و عمومي دولت كه موجبات برقراري عدالت، حفظ نظم و امنيّت داخلي، روابط خارجي، وضع قوانين و اعمال حاكميت دولت را در تنظيم روابط دستگاه هاي دولت با يكديگر، تنظيم روابط دستگاه هاي دولت با مردم و روابط دستگاه دولت با نيروي كار و سرانجام روابط افراد با يكديگر در برابر قانون به منظور حفظ نظام كشور تعيين مي‌نمايد.

امور دفاعي: مجموعه اي از وظايف دولت كه در جهت حفظ و حراست از مرزهاي كشور و برقراري ثبات سياسي از طريق دفاع نظامي و غيرنظامي كشور به منظور حفظ و گسترش امكانات توسعه اقتصادي و اجتماعي را فراهم مي‌آورد.

امور اجتماعي: مجموعه اي از وظايف دولت كه امكانات زيست مطلوب انسان را در اوقات مختلف كار، فراغت و استراحت جهت تعادل هاي اجتماعي برقرار مي‌كند.

امور اقتصادي: مجموعه اي از وظايف دولت كه امكانات توليد به توزيع و مصرف را از طريق ايجاد و توسعه ظرفيت هاي اقتصادي در جهت تعادل هاي اقتصادي در جامعه برقرار مي‌سازد.

دولت حداقل

دولت حداكثر

دولت متوسط

اختيار قانونگذاري در قلمرو آزاد

تشخيص اولويت‌ها و نيازها و عناوين ثانويه
ولايت بر تطبيق اقتصاد اسلامي
*****
(1) بانك جهاني، نقش دولت در جهان در حال تحول، ص 44 46.
رناني، محسن، ماهيّت و ساختار دولت در ايران، ص 2 10؛ دادگر، يدالله، ماليه عمومي و اقتصاد دولت، فصل دوم.
همان.
فرزيب، علي رضا، بودجه ريزي دولتي در ايران، 234 250.

دولت حداقل

در اين نوع دولت، هم مالكيت عمومي و هم ميزان مداخله دولت در حدّاقل لازم است.ترجيحات انفرادي محترم بوده و منافع اجتماعي مبتني بر منفعت فردي است.دولت، تنها نقص‌ها و كاستي هاي مكانيزم بازار را جبران مي‌كند.حدّ تصدّي گري در اين نوع دولت، محدود به امور عمومي، امور دفاعي و تا حدود اندكي به امور اجتماعي (آموزش و ...) است.

دولت حداکثر

دولت برنامه ريز متمركز، قطب مخالف دولت حدّاقل است.در اين دولت افزون بر تمامي ابزارهاي توليد كه به تملّك دولت در مي‌آيد، همه تصميمات اقتصادي نيز به طور متمركز از سوي دولت اتّخاذ مي‌شود، و دولت در تمام امور چهارگانه فعّال است.

دولت متوسط

طيفي از انواع دولت‌ها است كه در حدّ فاصل ميان دو حدّ افراطي اين تقسيم بندي قابل شناسايي اند.دولت رفاه، دولتي است كه علاوه بر امور عمومي و دفاعي، در امور اجتماعي و اقتصادي نيز فعّال است.البته مفهوم دولت رفاه، مانند مفاهيم فقر و برابري فرصت، اگر غيرممكن نباشد، بسيار سخت است.طيف گسترده اي از دولت‌ها در اين عنوان جاي دارند.
دولت‌ها با ايفاي نقش بيش تر در زمينه امور اجتماعي و همچنين تصدي بيش تر در امور اقتصادي به دولت حدّاكثر نزديك مي‌شوند.امّا دولت هايي نيز با واگذاري امور اقتصادي به بخش خصوصي، به سمت دولتِ حدّاقل گرايش دارند؛ هر چند بر عهده گرفتن وظايف در امور اجتماعي نيز مي‌تواند اين دولت‌ها را از يكديگر متمايز سازد.نمودار زير انواع دولت‌ها را در رابطه با نقش آنها در اقتصاد، نشان مي‌دهد.(1).
سهم دولت در اقتصاد 100%.دولت برنامه ريزي متمركز.دولت برنامه ريزي بخشي.دولت سوسيال دموكرات.دولت رفاه.دولت كينزي.دولت حدّاقل كلاسيكي
اكنون با توجه به وظايف و منابع مالي و اختيارات دولت علوي، مي‌توان جايگاه آن را كمابيش روشن ساخت.دولت علوي، مانند ديگر دولت ها، در امور دفاعي فعّال بود.در انديشه امام علي(ع)، برقراري سپاه جز به وسيله خراج امكان پذير نيست.(2) بنابراين هزينه تجهيزات و استحكامات دفاعي و پرداخت حقوق پرسنل نظامي، مانند زمان رسول خدا(ص) از بيت المال تأمين مي‌شد.
در تشكيلات ساده دولت علوي، امور داراي ويژگي هاي خاص است.هر چند قانون حكومتي در دايره شرع تعيين مي‌شود، حكومت علوي در سه زمينه زير براي خود اختيارات حقوقي قائل بود:
اختيار قانونگذاري در قلمرو آزاد
تشخيص اولويت‌ها و نيازها و عناوين ثانويه
ولايت بر تطبيق اقتصاد اسلامي
*****
(1) رناني، ماهيّت و ساختار دولت در ايران، ص 201.
نهج البلاغه، نامه 53.

اختيار قانونگذاري در قلمرو آزاد

در مقابل احكام ثابت و دائمي، احكام متغيّري وجود دارد كه بنابر مقتضيات و مصالح زمان به وجود آمده اند.محدوده پيدايش اين احكام متغيّر، مباحات است.وليّ امر بر مبناي ولايتي كه بر جامعه دارد، در دايره اين مباحات تصرّف مي‌كند و بنابر مقتضيات و مصالح مورد نظر حكم الزامي را تشريع و وضع مي‌نمايد.سياست هاي اقتصادي امام از قبيل جلوگيري از احتكار، ضامن دانستن رنگرزان و طلا سازان به منظور رعايت احتياط در مورد اموال مردم (و مراقبت در حفظ آنها)(1) دستور اخذ ماليات از اسب،(2) و غيره ... (3) اساس حق قانونگذاري وي در اين دايره مي‌باشد.

*****

(1) الحرالعاملي، وسائل الشيعه، ج 13، ص 272 274؛ الشيخ الطوسي، تهذيب الاحكام، ج 7، ص 219 220.

ر.ك: ص 16.

عاملي، جعفر مرتضي، بازار در سايه حكومت اسلامي، ص 65 75.

تشخيص اولويت‌ها و نيازها و عناوين ثانويه

اجراي حقوق اقتصادي در بعضي موارد موجب تزاحم دو حق اجتماعي و يا يك حق اجتماعي و يك حق فردي مي‌گردد.تشخيص حق و حكم اهمّ و تقديم آن بر حكم الزامي از وظايف و اختيارات حقوقي وليّ امر است.

يكي ديگر از مسئوليت هاي حقوقي وليّ امر، ولايت و اختيارات وي درباره اجرا و تطبيق قوانين و احكام اسلامي و تعيين شكل و قالب مناسب با روح اين قوانين است.تعيين قُضات، استانداران، كارگزاران، بازرسان و ناظران بر بازارها و دستوراتي كه حضرت براي اجراي دقيق و نحوه آن به كاركنان دولت مي‌دادند، بر پايه همين اختيار حقوقي بوده است.
حفظ امنيّت، مبارزه با ظلم و تعدّي و احقاق حقوق مظلومان در دستگاه حكومت علوي همچنان كه گذشت از اهميت بسيار بالايي برخوردار است.از اين رو امام(ع) درباره دستگاه قضاوت مي‌نويسد:
«آن گاه، با جدّيت هر چه بيش تر قضاوت هاي قاضي را بررسي و زندگي او را كاملاً تأمين كن.آن چنان كه نيازمنديش از بين برود و حاجت و نيازي به مردم پيدا نكند.» (1).
همچنين روايت شده كه حضرت نمي‌پسنديدند حقوق قاضي از طرفين دعوا گرفته شود؛ بلكه بيت المال را منبع تأمين حقوق قاضي مي‌دانستند. (2) معتقد بودند وضع زندگي كارمندان دولت بايستي از چنان كيفيتي برخوردار باشد كه جلوي خيانت آنان را از بيت المال بگيرد.
«سپس حقوق كافي به آنها بده؛ زيرا اين كار آنان را در اصلاح خويش تقويت مي‌كند و از خيانت در اموالي كه زير دست آنها است، بي نياز مي‌سازد.به علاوه اين حجتي در برابر آنها است، اگر از دستورات سرپيچي كنند، يا در امانت خيانت ورزند.» (3).
حكومت علوي به دليل مسئوليت در برابر امور ديني و معنوي جامعه، با كساني كه درصدد تخريب اعتقادات مردم و بدعت گذاري در دين مردم بودند، مبارزه منطقي و سخت مي‌كرد.از اين رو بر هزينه اداره دستگاه حكومت علوي افزوده مي‌شد.
دولت علوي بر اثر آرمان عدالتخواهي، در امور اجتماعي هزينه سنگيني را متحمّل شد.محو سايه شوم فقر از جامعه اسلامي، حمايت از سطح زندگي مطلوب براي كلّيه اعضاي جامعه و تأمين بازنشستگان، قلم عمده اي از منابع مالي دولت علوي، به ويژه زكات و نيمي از خمس را به خود اختصاص مي‌داد.
هزينه آموزش و پرورش نيز يكي از موارد و مصرف بيت المال بود؛ هر چند در آن دوران وظيفه دولت به گستردگي امروز نبوده است.عمران و آبادي شهرها و روستاها نيز از دغدغه هاي اصلي حكومت علوي است.(4) گفتني است كه نقش بخش اختياري (خيريه) در تأمين امور دفاعي و اجتماعي در اسلام بسيار حائز اهميت است.انفاقات شبانه و حمايت مستمر از

مستمندان و اوقاف متعدد و گسترده كه توسط امام علي حتي در دوران خلافت صورت گرفت، گواه صدقي است كه اين بخش مي‌تواند دولت را در اين امور ياري رساند و از گسترش حجم دولت بكاهد.
برخلاف امور عمومي، دفاعي و اجتماعي كه حكومت علوي در آنها بسيار فعال بود، در امور اقتصادي كم تر دخالت كرده است.نظارت بر بازار و حمايت از بخش خصوصي از طريق كمك به ايجاد امور زيربنايي و رفع موانع توليد و كاهش بار مالياتي، موضوعاتي هستند كه دولت در اين زمينه نقش داشت.تصدّي دولت در امور اقتصادي شايد در سطح حفظ و نگهداري چار پايانِ متعلّق زكات و احتمالاً زمين هايي كه براي چراي اين گونه حيوانات و نظَاير آن قرق مي‌شده است، محدود مي‌گرديد.البته زمين هاي خراجيه در مالكيت دولت بود كه براي كشت، در اختيار زارعان قرار مي‌گرفت؛ در عوض از آنها خراج دريافت مي‌شد.ولي زمين‌ها و شغل هايي نيز مالكيت خصوصي داشتند.
بنابراين دولت علوي را مي‌توان دولت متوسط قلمداد نمود كه در امور اجتماعي مسئوليت زيادي را بر عهده داشت.ولي ذكر يك نكته درباره اين گمانه زني لازم است:
تبيين اندازه دولت علوي با توجّه به معيارهاي وظايف، منابع و اختيارات قانوني صورت گرفته است؛ امّا اين كه آيا اندازه دولت در زمان فعلي نيز بدينسان است، احتياج به يك بررسي فقهي و تطبيق احكام با توجّه به شرايط و مقتضيات زمان دارد.در حالي كه منابع فقهي عمدتا قرآن و روايات ساير ائمه(ع) بوده و رواياتي كه از امام علي(ع) موجود است براي استنباط تمام احكام مسئله كافي به نظر نمي‌رسد، جهت گيري كلّي دولت علوي با توجّه به آنچه گذشت و همچنين اهداف و سياست هاي اقتصادي حضرت كه در بخش دوم بدان اشاره مي‌شود به سمت دولت متوسط با وضعيّت پيش گفته مي‌باشد.
*****
(1) نهج البلاغه، نامه 53.
الحكومة الاسلامية في احاديث الشيعة الامامية، ص 6.
نهج البلاغه، نامه 53.
همان.

سياست هاي اقتصادي دولت علوي

سياست هاي اقتصادي هر دولتي، تبلور انديشه و منش دولتمردان در حلّ مشكلات اقتصادي اجتماعيِ جامعه است.در دولت مسئول و خدمتگزار علوي همان گونه كه در بخش پيشين گذشت دغدغه اصلي، حفاظت از كرامت مردم و نه بقاي خود است.اقدامات و تدابير به گونه اي اتخاذ شده اند كه مردم نقش برجسته اي را ايفا كنند.دولت در اين راه بستر ساز و حامي حركت هاي مردمي در تمامي عرصه هاي اجتماعي مي‌باشد؛ زيرا نه تنها به توانايي مردم اعتماد بود، بلكه اين مردم هستند كه بايد مسئوليت اداره زندگي خود را در ابتلائات، رونق و ركود برعهده گرفته، نردبان ترقّي را بپيمايند.مهم ترين ويژگي و برتري دولت علوي بر دولت هاي رقيب، مراقبت از اين اصول و روي نتافتن از آن، در وضعيّت هاي دشوار است.امام علي(ع) با درك صحيح از نا به سامانی‌ها و انحراف از آرمان هاي مقدس و بلند نبوي(ص)، كوشيد تا علي رغم مشكلات تحميلي، تدابيري در پيش گيرد كه اهداف عالي اسلام را تضمين نمايد.بخش دوم مقاله، براي اثبات اين مدّعا به بررسي وضعيّت جامعه اسلامي تا پيش از خلافت امام(ع)، اهداف و سياست هاي اقتصادي دولت علوي مي‌پردازد.

مفاهيم كلّي

تعريف سياست اقتصادي

ساختار منطقي مسائل سياست هاي اقتصادي

انواع سياست هاي اقتصادي، اهداف و ابزار در اقتصاد

وضعيّت اقتصادي به هنگام خلافت علي

هدف هاي سياست هاي اقتصادي دولت علوي

بسط عدالت اجتماعي اقتصادي

عمران و آباداني (توسعه و رشد اقتصادي)

ثبات قيمت ها

روابط مابين هدف ها

سياست هاي اقتصادي (ابزارها و تدابير) در دولت علوي

سياست هاي مالي

زكات

خراج

مفاهيم كلّي

تعريف سياست اقتصادي
ساختار منطقي مسائل سياست هاي اقتصادي
انواع سياست هاي اقتصادي، اهداف و ابزار در اقتصاد

تعريف سياست اقتصادي

سياست اقتصادي بخشي از سياست دولت‌ها است.سياست اقتصادي به معناي خاص، كلّيتي از تدابير اقتصادي است.با ديدگاهي محدودتر مي‌توان آن را كاربرد تدابير خاص براي وصول به اهداف معين تلقي كرد.(1) امروزه از علم اقتصاد دو گونه استفاده مي‌شود: نخست استفاده، تشريح، تبيين و پيش بيني سير توليد، تورم و درآمدها است؛ ليكن بسياري برآنند كه ثمره تلاش هاي فوق را بايد در كاربرد دوم اين علم، يعني بهبود بخشيدن به عملكرد اقتصادي يافت.(2) در اين صورت سياست هاي اقتصادي در حوزه اقتصاد دستوري قرار مي‌گيرد؛ زيرا تدابير اقتصادي معمولاً شامل قضاوت درباره ارزش‌ها است؛ يعني با مسائل «چه بايد باشد» و «چه نبايد باشد» سر و كار دارد.از اين جهت سياست اقتصادي منشأ مجادله هايي درباره ارزش نظريه هاي اقتصادي و سياست اقتصادي واقع مي‌شود.(3).
البته سياست اقتصادي به منزله يك علم اثباتي در علم اقتصاد، درباره ديدگاه هاي گوناگون در اين حوزه بحث مي‌كند.اين علم مي‌كوشد ابتدا واقعيّات محسوس و عيني را كه ضمن عمل به دست آمده است، به طور منظم بيان و درجه بندي كند.مهم ترين وظيفه اين علم در اين زمينه توضيح اين مطلب است كه چرا عاملان اقتصادي در شرايط معين به طور نمونه اي و خاص رفتار مي‌كنند.در مرحله بعدي، تحليل هدف‌ها و مناسبات و پيش بيني تأثيرات ناشي از تدابير اقتصادي را كه با روش هاي گوناگون و در مشاهده با مقامات صلاحيت دار سياسي حاصل مي‌شود بحث مي‌كند.بنابراين مباني توضيحي علم سياست اقتصادي در مقايسه با مباني تئوري هاي اقتصادي كم تر انتزاعي است.(4).

*****

(1) ايسينگ، اوتمار، سياست اقتصادي عمومي، ترجمه هادي صمدي، ص 8.

ساموئلسن، پل و ويليام نورد هاوس، اقتصاد، ترجمه، نوروزي و جهان دوست، ج 1، ص 25.

تفضّلي، فريدون، اقتصاد كلان، نظريه‌ها و سياست هاي اقتصادي، ص 26.

ايسينگ، همان، ص 9.

ساختار منطقي مسائل سياست هاي اقتصادي

مسائل فراواني كه سياست اقتصادي با آنها درگير است، جدا از ويژگي هاي خاص زمان و مكان وقوع آنها، ساختار منطقي مشابه و واحدي دارند.در واقع مسئله سياست اقتصادي از سه عنصر تشكيل مي‌شود: وضعيّت؛ اهداف؛ ابزارها.

وضعيّت به منزله اوّلين عنصر، عبارت است از وضعيّت كنوني اقتصاد.وضعيّت، همچنين شامل عوامل علّي و چگونگي ادامه توسعه و روند احتمالي آن در آينده نيز مي‌شود.اين وضع ممكن است مستقل از هر فعّاليّت سياسي و صرفا از طريق تحقيقات اقتصادي تحليل شود.به هر روي بايد در نظر داشت كه هميشه هدف‌ها و ابزارها به وسيله عاملان سياست‌ها به يك وضعيّت معين مرتبط مي‌شوند.(1).

اهداف، به منزله عناصر تشكيل دهنده سياست اقتصادي، گوياي مسير حركت عمل سياسي اند.اصولاً براي اين كه بتوان دست به عمل زد، مقامات سياسي بايد ذهنيت روشني درباره اين كه در اصل چه مي‌خواهند و چه شرايطي را در بررسي وضعيّت مطلوب مي‌دانند، داشته باشند.از اين رو مي‌توان هدف‌ها را نوعي تصورات مربوط به وضعيّت مطلوب سياسي تعريف كرد.

يك هدف ممكن است در عين حال ابزاري در راه نيل به اهداف بالاتر باشد.در چنين حالتي، اين هدف از هدف هاي اوّليه يا هدف هاي بينابين است.در حالي كه هدف بالاتر را مي‌توان هدف نهايي يا عالي ناميد.ويژگي هدف ناب اگر بخواهيم اين اصطلاح را در جاي خود و با دقت به كار بريم در اين است كه به سهم خود ابزار رسيدن به هدف هاي ديگر قرار نگيرد.

در تشريح مسائل سياست اقتصادي، اين مشكل هست كه در قلمرو خاص اقتصاد به هيچ وجه هدف نهايي مطرح نمي‌شود، حتي رفاه ملّي و اعتلاي سطح زندگي مردم كه همواره و بيش تر به منزله هدف نهايي سياست اقتصادي در نظر گرفته مي‌شود، در نهايت فقط ابزاري براي تحقق هدف هاي اجتماعي سياسي دولت است.(2) روابط بين هدف‌ها از وضعيتي ناشي مي‌شود كه در آن چندين هدف مطرح مي‌باشد.در اين صورت بايد ميان سه دسته از هدف‌ها تفاوت گذاشت؛ يعني: 1.اهداف خنثا؛ 2.اهداف رقيب؛ 3.اهداف مكمل و هماهنگ.

ابزارها براي تغيير وضعيّت طبق هدف‌ها استفاده مي‌شوند.در منابع علمي و تحقيقي از واژه هاي ابزار، متغير ابزار، شاخص‌ها (پارامترها)ي عمل، وسيله، تدابير، اسباب، دخالت و مداخله، غالبا به يك معنا استفاده مي‌شود.در كنار آن رسم و سنتي هست كه به موجب آن «ابزار» را در

معناي عام مي‌فهمد؛ امّا هنگام كاربرد، آن را به صورت تدابير يا اقدامات درمي يابد.مثلاً تعرفه گمركي يك ابزار و تغيير دادن آن يك تدبير يا اقدام مي‌باشد.(3) ابزارها با توجّه به شكل و محتواي آنها و بر حسب ديدگاه هاي گوناگون طبقه بندي مي‌شوند.در فهرست زير نظم و ترتيب آن از لحاظ آموزشي، منطقي و درست جلوه مي‌كند.از اين لحاظ ابزارها به سه دسته تقسيم مي‌شوند:

1.رهنمود اخلاقي معنوي يا كاربرد ابزاري اطلاعات.در اين موارد پايه و اساس قانوني وجود ندارد و طبق محاسبات در عمل تقريبا نيمي از امور سياست اقتصادي را تشكيل مي‌دهد.

2.ابزارهاي كيفي يا شرايط چهار چوبي حقوقي.بر اساس چهارچوب هاي حقوقي براي تنظيم فعّاليّت عاملان اقتصادي در سطح اقتصاد خُرد و براي فعّاليّت هاي اقتصاد خُرد و كلان، دولت به كار گرفته مي‌شود.

3.ابزارهاي كمّي.ابزارهاي كمّي بر اساس زيربناي حقوقي براي سياست اقتصاد خُرد و اقتصاد كلان مورد استفاده قرار مي‌گيرند.(4).

در مرحله اجرا، كاربرد ابزارها مسائل گوناگوني را به همراه دارد.يكي از مهم ترين آنها مقاومت افراد و مقاماتي است كه مشمول اين سياست‌ها مي‌شوند و همين امر به مشكل شدن اجراي تدابير و اقدامات سياست هاي اقتصادي مي‌انجامد.عاملان اقتصادي با انگيزه هاي متعدد اقتصادي و غير اقتصادي در برابر سياست هاي اقتصادي از خود مقاومت نشان مي‌دهند.

*****

(1) همان، ص 10.

همان، ص 18.

همان، ص 23.

همان، ص 25.

انواع سياست هاي اقتصادي، اهداف و ابزار در اقتصاد

در طول تاريخ، ملّت‌ها تلاش چنداني براي تأثير گذاردن بر كاركرد اقتصادي خود نداشته اند؛ امّا با بسط اقتصاد كلان جديد، دانش چگونگي تأثير سياست هاي دولت بر اقتصاد پيشرفت كرده است.بدين سان اكنون شناخت بهتري نسبت به ابزارهاي سياست اقتصادي وجود دارد.در ميان هدف هاي عمده، اشتغال كامل، ثبات قيمت ها، توزيع مجدد درآمدها، رشد و ثبات بين المللي (موازنه پرداخت ها) به درجات گوناگوني به وسيله بيش تر دولت هاي جديد و پيشرفته دنبال شده اند.(1).

هر دولتي براي دستيابي به اهداف اقتصاد كلان خود، انواع ابزارها و سياست‌ها را به كار مي‌گيرد كه مهم ترين آنها عبارتند از:

1.سياست مالي.شامل مخارج دولت و ماليات بندي است.مخارج دولت نسبت ميان مصرف عمومي و مصرف خصوصي را كاهش مي‌دهد؛ ولي ممكن است بر سرمايه گذاري و توليد بالقوه نيز تأثير گذارد.سياست مالي، دست كم در كوتاه مدت بر مخارج كل و از اين رو بر توليد ناخالص ملّي و تورم تأثير مي‌گذارد.(2) همچنين از سياست مالي مي‌توان براي توزيع مناسب درآمد، استفاده كرد.

2.سياست پولي.بانك مركزي به منظور تنظيم حجم پول (عرضه پول)، سياستِ پولي در پيش مي‌گيرد.تغييرات عرضه پول موجب بالا يا پايين رفتن نرخ بهره (سود) شده، بر سرمايه گذاري، توليد ناخالص ملّي (واقعي و بالقوه) مؤثر خواهد بود.بانك مركزي از طريق به كارگيري عمليات بازار باز (خريد و فروش اوراق)، تغيير نرخ تنزيل، تغيير نرخ ذخاير قانوني و همچنين از طريق تعيين اعتبارات (به طور مستقيم) مبادرت به سياست پولي مي‌كند.(3).

3.سياست هاي درآمدي.ابزارهاي مستقيم دولت براي تأثيرگذاري بر روند دستمزدها و قيمت‌ها به منظور تعديل تورم است.البته اين سياست‌ها معمولاً با فشار بر دستمزدهاي واقعي، موجب تغيير توزيع درآمد نيز مي‌شوند.در كشورهاي ثروتمند، پنج سياست عمده درآمدي تجربه شده است.يك نوع از آن بر رهنمودهاي ناصحانه متكي است كه تا حدودي كارفرمايان و كاركنان را تشويق مي‌نمايد تا نسبت به افزايش كم تري در دستمزدها و حقوق به توافق برسند.انواع ديگر شامل تثبيت دستمزد ها، قراردادن يك حدّ قانوني براي افزايش دستمزدها و شاخص بندي دستمزدها است.

4.سياست اقتصادي خارجي.در واقع همان به كارگيري سياست هاي مالي و پولي در رابطه با صادرات و واردات است.طبيعي است كه با توجه به

اطلاعات ناكافي و مسائل اقتصادي خاص صدر اسلام، سياست هاي اقتصادي علوي در يك مفهوم تقريبي و به معناي عام تري بررسي مي‌شود.
*****
(1) ژاكمن، الكس و هانري تولكان، مباني علم اقتصاد، ص 697.
ساموئلسن و نوردهاوس، ص 145.
سياست هاي پولي در نظام بانكداري غير ربوي با تغيير نرخ سود و اعتبارات صورت مي‌گيرد.ر.ك: فراهاني فرد، سعيد، سياست هاي پولي در بانكداري بدون ربا.

وضعيّت اقتصادي به هنگام خلافت علي(ع)

پيش از آن كه امير مؤمنان علي(ع) زمام امور را به دست گيرد، تحوّلات اقتصادي عظيمي به تدريج در جامعه و حكومت روي داد و مناسبات متعادل اقتصادي عصر پيامبر(ص) به شدّت دگرگون شد: و عدالت اقتصادي رخ بر تافت و استكبار اقتصادي جلوه يافت.اين تحول در دوران خليفه سوم به صورت چپاول اقتصادي و مسكنت مالي، جامعه را به بحران كشاند.ثروت‌ها و دارايي هاي عمومي در اختيار يك طبقه خاص قرار گرفت؛ به طوري كه جامعه به شدّت گرفتار انبوهداري و فزونخواهي از يك سو و نيازمندي و نا داري از ديگر سو شده بود.با نگاه مالك مدارانه زمامداران به مردمان و به اموال و دارايي ها، هرگونه خود مي‌خواستند با مردمان و حرمت و اموال و امانت ها، رفتار كنند.
علي(ع) در خطبه شقشقيه عثمان را اين سان مي‌شناساند:
« ... تا سومين به مقصود رسيد و همچون چار پا بتاخت، و خود را در كشتزار مسلمانان انداخت، و پياپي دو پهلو را آكنده كرد و تهي ساخت.خويشاوندانش با او ايستادند، و بيت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر كه مهار بُرد، و گياه بهاران چرد ... » (1).
مسعودي دوره زمامداري عثمان را چنين بيان مي‌كند:
«در ايام عثمان بسياري از صحابه، ملك‌ها و خانه‌ها فراهم كردند؛ از جمله، زبير بن عوام خانه اي در بصره ساخت كه تاكنون يعني به سال سيصد و سي و دو معروف است ... در مصر و كوفه و اسكندريه نيز خانه هايي بساخت ... موجودي زبير پس از مرگ پنجاه هزار دينار بود و هزار اسب و هزار غلام و كنيز داشت(2) ... عبدالرحمن بن عوف زهري خانه وسيعي ساخت.در طويله او يكصد اسب بود.هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و پس از وفاتش يك چهارم از يك هشتم (321 (مالش 84 هزار دينار بود.(3) (كه در مجموع 2688 هزار دينار مي‌شود)»
ابن ابي الحديد معتزلي در شرح بيانات پيش گفته علي(ع) به بخشش عثمان از بيت المال به اقوام خود تصريح مي‌كند: «عثمان چراگاه هاي اطراف مدينه را به بني اميه اختصاص داد و به مروان فدك را بخشيد و دستور داد تا از بيت المال صد هزار درهم به او بدهند.زيد بن ارقم مسئول بيت المال نزد عثمان آمد و در حالي كه مي‌گريست كليدها را جلوي او نهاد.عثمان گفت: آيا از اين كه دخترم را عروس كردم مي‌گريي؟ زيد گفت: نه، بلكه من گمان كردم كه تو اين مال را عوض اموالي كه در زمان رسول خدا(ص) انفاق كردي، دريافت نمودي.به خدا قسم اگر به مروان صد درهم داده شود، بسيار زياد است.سپس عثمان گفت: پسر ارقم كليدها را بگذار

تا غير تو را انتخاب كنيم».(4) در اين دوره بخشش قطائع و صوافي و زمين موات بسيار فزاينده شده بود، و با وجود اين كه عمربن خطاب در كوفه اقدام به اقطاع نمود، به طلحه و جرير بن عبداللّه و الربيل بن عمرو بخشيد.(5).اما عثمان در بخشش قطائع فردي سخاوتمند و اهل مسامحه بود.بنابراين بسياري از بزرگان صحابه، زمين هايي را كه گاه به مساحت يك روستا بود، بخشيد.عثمان بن عفان به عبداللّه بن مسعود (رض) زمين هاي نهرين، به عمار بن ياسر استنيا و به خبابْ صنعاء را بخشيد.عثمان همچنين قريه هرمزان را به سعد بن مالك اعطاء نمود.(6).
ابن آدم نقل مي‌كند كه نه رسول خدا(ص) و نه ابوبكر و نه عمر زميني را نبخشيدند و اول فردي كه زمين را بخشيد و آن را فروخت، عثمان بود.(7) چند نقل ابن آدم با ساير نقل هاي تاريخي درباره اقطاعات پيامبر(ص)، ابوبكر و عمر سازگاري ندارد؛ ولي اين را كه اوّلين فروشنده زمين هاي عمومي، عثمان بود، تأييد مي‌كند.مسعودي درباره ثروت شخص عثمان مي‌نويسد:
«عبداللّه بن عقبه گفت كه دارايي عثمان در نزد خزانه دارش در روزي كه كشته شد، 150 هزار دينار و يك ميليون درهم بود و ارزش زمين او در وادي القري و حنين و غير آن به 100 هزار دينار مي‌رسيد و اسبان و شتران بسياري بر جاي گذاشت.» (8).
بنابراين طبيعي بود كه مردم در زمان عثمان از فزوني خراج بر او شكايت برند.(9) تبعيضات ناروا و سياست هاي غلط عثمان، موجب شد تا تعليمات اسلامي پيامبر(ص) كه تحول مهمّي در مناسبات اجتماعي و اقتصادي ايجاد نمود، كم رنگ شود.امام علي(ع) در خطبه اي نتيجه دوري جامعه از سنّت محمدي(ص) را، چنين بيان مي‌فرمايد:
«شما در زماني زندگي مي‌كنيد كه نيكي از آن رخت بربسته و پيوسته دورتر مي‌رود و بدي بدان روي نهاده است و پيوسته پيش تر مي‌آيد.شيطان طمع در هلاكت مردم بسته و اكنون زماني است كه اسباب كارش نيك مهيّا شده و مكر و فريبش به همه جا راه يافته است.شكارش در چنگال او است.به هر كجا كه خواهي چشم بگردان و مردم را بنگر؛ آيا جز درويشي كه از درويشي اش رنج مي‌برد يا توانگري كه نعمت خدا را كفران مي‌كند يا بخيلي كه در اداي حق خدا بخل مي‌ورزد تا بر ثروتش بيفزايد يا متمردي كه گوشش براي شنيدن اندرزها گران شده است، چيز ديگري خواهي ديد؟ اخيار و صالحان كجايند؟ آزادگان و بخشندگان چه شده اند؟ كجايند آنان كه در داد و ستد پارسايي مي‌كردند و راه و روش پاكيزه داشتند.آيا نه چنين است كه همگي از اين جهان پست به جاي آنها مانده ايد؟ در ميان گروهي فرومايگان كه لب‌ها از به هم خوردن و بردن نامشان و نكوهش اعمالشان ننگ دارد.در اين حال بايد گفت: اناللّه و انا اليه

راجعون.» (10).
*****
(1) نهج البلاغه، خطبه 3.
المسعودي، مروج الذهب، ص 332.
همان، ص 333.
ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ص 9 168.
الطبري، همان، ج 3، ص 589.
ابويوسف، كتاب الخراج، ص 62؛ البلاذري؛ فتوح البلدان، ص 3 272.
ابن آدم، كتاب الخراج، ص 79.
المسعودي، همان، ص 332.
همان، ص 337.
نهج البلاغه، خ 129.

هدف هاي سياست هاي اقتصادي دولت علوي

اهداف اقتصادي دولت علوي را مي‌توان با توجه به تعريف دولت و مباني تشكيل آن و همچنين وظايف دولت، استخراج و به غائي و مياني، تقسيم كرد.سياست هاي اقتصادي نيز تدابير و اقداماتي (ابزار) هستند كه براي رسيدن به اين اهداف اتّخاذ مي‌شوند.هدف غايي دولت اسلامي، اصلاح و تعالي افراد جامعه است، و همان گونه كه بيان شد اصولاً هدف تشكيل حكومت اسلامي برقراري حاكميت الهي (ارزش‌ها و حدود الهي) و نزديك تر نمودن مردم به سوي خداوند است.امام علي(ع) در اين باره مي‌فرمايد: «پروردگارا، تو مي‌داني كه آنچه ما كرديم نه براي اين بود كه ملك و سلطنتي به چنگ آوريم و نه براي اين كه از متاع پست دنيا چيزي بيندوزيم؛ بلكه به خاطر آن بود كه نشانه هاي از بين رفته دينت را باز گردانيم و اصلاح را در شهر هايت آشكار سازيم؛ تا بندگان ستمديده ات، امان يابند و قوانين و مقرراتي كه به دست فراموشي سپرده شده بود، بار ديگر عملي گردد ... » (1).
امام(ع) در طول حكومت خود بيش از هر چيزي مردم را به تقواي الهي مي‌خواند و آنان را از افتادن در دام دنيا و ماديگري نهي مي‌فرمود.وي براي نيل به اين هدف عالي، اهداف مياني را در حوزه هاي فرهنگي، سياسي، اجتماعي و اقتصادي پيگيري كرد، كه مهم ترين اهداف اقتصادي او، بسط عدالت اجتماعي اقتصادي، عمران و آبادي (توسعه و رشد اقتصادي) و ثبات قيمت‌ها بود.هر يك از اين اهدافِ مياني را به شرح باز مي‌گوييم.

بسط عدالت اجتماعي اقتصادي

عمران و آباداني (توسعه و رشد اقتصادي)

ثبات قيمت ها

روابط مابين هدف ها

*****

(1) نهج البلاغه، خ 131.

هنگامي كه امام علي(ع) زمام حكومت را به دست گرفت، جامعه دچار فقر شديدي بود، و اين امر شكاف عميقي ميان دو طبقه ثروتمند و تهيدست به وجود آورد.از اين رو امام(ع) نهايتِ تلاش خود را صرف كرد تا چهره جامعه اسلامي را از اين ظلم مهلك پاك نمايد و مناسبات عادلانه اي را كه پيامبر(ص) آورده بود، از نو حيات تازه اي بخشد.مبارزه همه جانبه و مستمر امام در راه عدالت، موجب شد تا نويسندگان از ايشان به عنوان صداي عدالت و شهيد راه عدالت، نام برند و در وصف دادگستري هاي حضرت، دوست و دشمن سخن برانند.آنچه عدالت را به عنوان هدفِ برنامه‌ها و سياست هاي اقتصادي دولت علوي شاخص كرد، جايگاه عدالت در انديشه ناب و حكيمانه امام(ع) است.عدالت عهد الهي است كه حضرت در خطبه شقشقيه چنين مي‌فرمايد:
«به خدايي كه دانه را شكافت، و جان را آفريد، اگر بيعت كنندگان نبودند و ياران، حجت بر من تمام نمي‌نمودند، و خدا علما را نفرموده بود تا ستمكار شكمباره را بر نتابند و به ياري گرسنگان ستمديده بشتابند، رشته اين كار را از دست مي‌گذاشتم و پايانش را چون آغازش مي‌انگاشتم.» (1).
در انديشه امام(ع) نظام حكومت بر پايه عدل است(2) و قوام مردم بر عدلْ استوار.(3).حكومت پايدار نمي‌ماند، مگر بر محور عدل.(4) ياري خداوند در صورتي شامل دولت مي‌شود كه بر پايه عدل و عقل بنا شود؛ آن چنان كه فرمود:
«هرگاه حكومت بر پايه هاي عدل بنا شود و از حمايت عقل برخوردار باشد، خداوند طرفداران حكومت را ياري نموده، دشمنانش را خوار مي‌سازد.» (5).
احقاق حق ستمديدگان و جلوگيري از هرگونه ظلم و جور، معيار مشروعيت حكومت است و تمام دلخوشي و انگيزه علي در قبول زمامداري، از كلامش به ابن عباس آشكار مي‌شود.
عبداللّه بن عباس مي‌گويد: هنگامي كه علي(ع) عازم جنگ با اهل بصره (جنگ جمل) بود، در ذي قار بر او وارد شدم، در حالي كه پارگي كفش خود را مي‌دوخت.پس به من گفت: قيمت اين كفش چند است؟ عرض كردم ارزشي ندارد، فرمود:
«سوگند به خدا اين كفش نزد من از امارت و حكومت بر شما محبوب تر است؛ مگر آن كه حقي را ثابت گردانم يا باطلي را براندازم ... » (6).
فقر در جامعه، بر اثر عدم پرداخت حقوق واجب از سوي توانمندان است:
«خداوند سبحان روزي فقرا را در اموال توانگران مقرر داشته؛ پس هيچ

فقيري گرسنه نماند، مگر آن كه، توانگري حق او را بازداشته است و خداي تعالي توانگران را بدين سبب بازخواست كند.» (7).
*****
(1) نهج البلاغه، خ 3.
العدل نظام الامره.شرح غرر، ج 1، ص 198.
العدل قوام الرعية.همان، ج 1، ص 198.
من عمل بالعدل حصن اللّه ملكه.همان، ج 5، ص 355.
همان، ج 3، ص 168.
نهج البلاغه، خ 33.
نهج البلاغه، حكمت 320.

عمران و آباداني (توسعه و رشد اقتصادي)

رشد و شكوفايي اقتصاد جامعه، هدف مهم ديگر سياست هاي اقتصادي امام علي(ع) بود.عمران و آبادي زمين و تأمين نيازهاي مادّي انسان از تعليمات قرآن است كه مردم را به آباد كردن زمين فراخوانده و مي‌فرمايد: هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيَها (هود/ 61).
او است كه شما را از زمين آفريدَ و آبادي آن را به شما واگذاشت.امام(ع) درباره اين آيه مي‌فرمايد:
«پس خداوند سبحان مردم را به آباد كردن فرمان داده است، تا اين آباداني به سبب آنچه از زمين بيرون مي‌آيد، مانند حبوب و ميوه‌ها و امثال آن، كه خداوند براي تأمين زندگاني بشر قرار داده است زندگاني آنان را قوام بخشد.» (1).
در انديشه امام(ع) اصلاح مردم به اصلاح خراج و مؤدّيان آن مي‌باشد كه اين خود بستگي بسياري به عمران و آبادي دارد.(2) سياست هاي امام(ع) در جهت حمايت از صنعتگران، تجار و اصلاح بازار به هدف رشد توليد و رونق اشتغال و رفاه عمومي بوده است.
علي(ع) افزون بر برپايي عدالت براي محو فقر و تأمين نيازهاي اساسي فقرا، افزايش رفاه و درآمدهاي عمومي را نيز وجهه همت خود ساخت.تشويق مردم به كار و تحصيل معاش(3).و برنامه هاي حمايت از بخش خصوصي، حتي با وقف قنات‌ها و نخلستان هايي كه شخصا احداث كردند، به هدف افزايش اشتغال و بهره مندي بيش تر مردم از مواهب الهي، صورت مي‌گرفت.
*****
(1) حاجي نوري، مستدرك الوسائل، ج 13، ص 65 66.
در اين زمينه در مباحث بعدي به تفصيل سخن خواهيم گفت.
ر.ك: الري شهري، همان، ص 5 169.

ثبات قيمت ها

يكي از مهم ترين وظايف و سياست هاي حكومتِ عدل علي همان گونه كه گذشت نظارت بر بازار و تنظيم آن بود.سياست هاي تشويقي حضرت براي پايين نگه داشتن قيمت‌ها و مدارا نمودن با مصرف كنندگان، در كنار تدابير حقوقي و عملي حضرت براي حمايت از قيمت هاي عادلانه و مبارزه با گرانفروشي و احتكار و انحصارات به هدف مهار قيمت‌ها و رفاه عمومي و رونق بازار صورت مي‌گرفت.

روابط مابين هدف ها

اهداف سياست هاي اقتصادي به طور كلّي به دو قسم عالي و مياني تقسيم شد؛ بديهي است كه اهداف مياني در طول هدف غايي قرار مي‌گيرند.پيامبر(ص) و پيروان حضرت به ويژه امام علي(ع) براي اعتلاي كلمه توحيد و ارزش هاي الهي، مرارت هاي فراواني را تحمل كردند.محاصره اقتصادي و تحميل جنگ‌ها را به جان خريدند.البته اهداف مياني وقتي مي‌تواند سياست هاي اقتصادي دولت اسلامي را هدايت نمايد كه در راستاي حاكميت الهي و ارزش هاي والاي انساني باشد.اصولاً همان گونه كه گفته شد وجه اصلي تمايز دولت اسلامي با دولت هاي رقيب تقدّمِ امور ديني و معنوي مردم بر مصالح مادّي و دنيوي آنها است.اميرِ سخن در اين باره مي‌فرمايد:

«بدانيد كه زيان نمي‌رساند شما را ضايع شدن چيزي از دنياي شما، اگر اساس دين خود را پاس بداريد.سودي نبخشد شما را، پس از ضايع كردن دينتان، آنچه از دنياي خود در ضبط آريد.» (1).

بر اين اساس هر سياستي كه به آباداني و فربهي معيشت دنيوي بينجامد، ولي به ارزش هاي معنوي صدمه وارد كند، از نگاه حضرت مردود است.البته چنانچه اين جدايي صورت گيرد و مسائل معنوي قربانيماديات شود، باز هم مصالح دنيوي با شكست مواجه خواهد شد و حتّي دنيا طلبان هم به رفاه مطلوب خود نخواهند رسيد؛ زيرا حذف گرايش هاي معنوي، خسارت هاي دنيوي فراواني بر جاي مي‌گذارد و زندگي اجتماعي را با بحران هاي جديد و شديد رو به رو مي‌كند: (2).

«مردم هيچيك از امور ديني را براي بهبود امور دنيوي ترك نكنند، جز آن كه خداوند سبحان براي آنان وضعي پيش آورد كه زيان آن بيش از سودش باشد.» (3).

دو هدف بسط عدالت اجتماعي اقتصادي و رشد و توسعه، مي‌توانند مكمّلِ هم باشند.سياست هايي كه در جهت بهبود وضع فقرا اتّخاذ مي‌شود با افزايش بهره وري، بر عمران و آباداني تأثير مثبت دارد و همچنين تدابيري كه منجر به رونق توليد مي‌شوند، بيكاري را كاهش داده، سطح زندگي بيكاران را به سطح زندگي ساير مردم نزديك مي‌سازد؛ امّا ممكن است پي گيري دو هدف پيش گفته با توجّه به ظرفيت‌ها و شرايط كشور، به تزاحم انجامد.در اين صورت جانب عدالت برتري دارد؛ زيرا در انديشه علوي تحمّل فقر و احساس اختلافات فاحش طبقاتي، مفاسدي به بار مي‌آورد كه مسير جامعه را از هدف اصلي منحرف مي‌سازد و برگرداندن جامعه به مسير اصلي اگر غيرممكن نباشد تاوان بسيار سنگيني خواهد

داشت.مشكلات حكومت علوي و كوتاه بودن دوران آن، پاره اي از هزينه سنگين اصلاح جامعه و برگرداندن آن به مسير اصلي بود كه علي(ع) پرداخت.(4).

*****

(1) نهج البلاغه، خ 173.

محمد سروش، هدف‌ها و آرمان هاي حكومت از ديدگاه امام علي(ع)، در مجموعه حاضر.

نهج البلاغه، حكمت، 103.

علي(ع) با تمام علم و تدبير و قدرت چنين تاواني داد؛ حال تاوان دولت اصلاحگري كه قطره اي از درياي علي است، چقدر سنگين خواهد بود.

امام علي(ع) براي تحقق اهداف اقتصادي پيش گفته، سياست هايي را برنامه ريزي كرد.برخي از اين سياست‌ها در دوران حكومت حضرت به مرحله اجرا گذاشته شد، و پاره اي نيز در برنامه كارِ كارگزاران حكومت قرار گرفت.ابزارها همان گونه كه اشاره شد در يكَ تقسيم بندي كلّي، شامل رهنمودهاي اخلاقي معنوي، ابزارهاي كيفي (يا شرايط چهار چوبي حقوقي) و ابزارهاي كمّي (يا كاربرد ابزارهاي كمّي) مي‌شود.
رهنمودهاي اخلاقي معنوي، مهم ترين ابزار سياست هاي اقتصادي دولت علوي را تشكيل مي‌داد.اين ابزار هر چند پايه و اساس قانوني به خود نگرفتند، ريشه در اعتقادات مردمي داشتند كه بيش از سه دهه از دوره پيامبر(ص) فاصله نگرفته بودند و هنوز تحول عظيم اعتقادي و اخلاقي از ذهن آنان محو نشده بود؛ هر چند انحرافات عميقي در تعليمات نبوي رخ داد.بنابراين فرهنگ سازي، احياي مجدد اخلاقيات و اعتقادات و مبارزه با كج انديشي‌ها محور سياستگذاري امام(ع) است.
انديشه اقتصادي در نزد امام(ع) بر پايه مسئوليت پذيري استوار است؛ چه، انسان در برابر مردم و سرزمين‌ها (بلاد) مسئول است.قلمرو مسئوليت او سرزمين هاي دور و چارپايان را هم دربر مي‌گيرد.او در برابر فقرا و مستمندان مسئول است تا غبار تنگدستي را از چهره آنان بزدايد.او در برابر هر قطعه زمين بايري مسئول است و بايد آن را احيا كند تا گرسنه اي در جهان باقي نماند.اصل تلاش و جديّت بر پايه مسئوليت استوار است.
كار از اركان هر اقتصادي است و امام(ع) با بيان اهميت كار در فرهنگ اسلامي، مردم را به كار و تلاش بيش تر ترغيب مي‌كرد.امام خطاب به مردم مي‌فرمودند: «هيچ حركتي در راه خدا مهم تر از تلاش شما براي رفع نيازهاي فرزندان و همسرتان نمي‌باشد».(1).
امام اوقات مؤمن را به سه بخش تقسيم كرده، تأمين معاش را جزء اصلي برنامه مؤمن قرار داده اند:
«مؤمن را سه ساعت است: ساعتي كه در آن با پروردگار خود راز مي‌گويد و ساعتي كه در پي تحصيل معاش خويش است و ساعتي كه به خوشي‌ها و لذات حلال و نيكو مي‌پردازد.و عاقل در پي سه كار باشد: يا در پي اصلاح معاش يا در كار معاد يا در پي لذت هاي غيرحرام و نا مكروه.» (2).
همچنين امور مفيد و كار هدفمند را به مردم مي‌شناساند.از حكمت هاي امام است كه «هر كس آب و زمين داشته باشد اما فقير بماند، خداوند او را از خود دور سازد».(3).

در جاي ديگر مي‌فرمايد: حرفة المرء كنز؛(4) «گنجينه انسان شغل اوست.»
در اهميت دامداري فرموده اند: فرشتگان خانه اي را كه در آن گوسفندي باشد، مقدس مي‌شمارند.(5).
امام(ع) خود با كار سخت و احداث نخلستان‌ها و قنات‌ها و وقف آنها براي مردم نيازمند، نشان دادند كه كار در انديشه ايشان از اهميت بالايي برخوردار است.حتي در هنگام زمامداري، شيوه اش را تغيير نداد و همچنان كار مي‌كرد: زمين شخم مي‌زد، چاه حفر مي‌كرد و به زراعت مي‌پرداخت و ... نوشته اند: مردي اميرالمؤمنين را با بار شتري از هسته خرما ديد؛ از او پرسيد: چه حمل مي‌كني؟ امام فرمود «صد هزار نهال خرما.» پس حضرت آنها را كاشت و هيچ كدام فاسد نشد.(6).
ابزارهاي كيفي استفاده از قواعد و قوانين حقوقي است كه با وضع قوانيني مناسب سعي در نيل به اهداف جامعه دارد.در اين مورد نيز امام علي(ع) با تجديد سنّت نبوي و احياي قوانين فراموش شده و اجراي آنها از اين ابزار نيز بسي سود جست.مهم ترين ابزار كمّي در دولت علوي، سياست هاي مالي است.سياست هاي پولي تنها منحصر به حفظ ارزش پول بوده است.(7) قبل از هر چيز، دولت به نظارت بر كيفيت و عيار سكه هاي دينار و درهم مي‌پرداخت تا قدرت خريد را حفظ كند.اعراب به علت فقر اقتصادي، قادر به ضرب سكه نبودند؛ از اين رو در داد و ستدها از سكه هاي رايج در كشورهاي همسايه مثل ايران، روم، يمن استفاده مي‌كردند.(8) اين سكه‌ها بر اثر تجارت اعراب با همسايگان وارد جزيرة العرب مي‌شد و چون حجم تقاضاي پول در جزيره نسبت به تقاضاي كل ايران و روم ناچيز بود، تقاضاي منطقه اي جزيره تأثيري بر تقاضا يا عرضه پول در ايران و روم نداشت بدين روي ارزش پول براي اقتصاد جزيرة العرب به طور برون زا تعيين مي‌شد.(9) بر اين اساس تنها اقدام لازم براي حفظ ارزش پول در منطقه، مراقبت بر عيار سكه هاي وارد شده بود كه از سوي دولت صورت مي‌گرفت.
با گسترش فتوحات اسلامي در سرزمين هاي تحت نفوذ روم و ايران، و كسب موفقيت هاي اقتصادي، مسلمانان به تدريج به فكر ضرب سكه هاي طلا و نقره افتادند.(10) در زمان خلافت علي(ع) در سال چهلم هجري، سكه هايي ضرب شد كه تمام آثار غيراسلامي از آن محو شده بود، و بر يك طرف آن به خط كوفي عبارت اللّه الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و در اطراف آن عبارت محمد رسول اللّه ارسله بالهدي و دين الحق ليظهره علي الدين كله و لو كره المشركون، حك شده بود.ولي پس از حكومت آن حضرت، ضرب سكه هاي اسلامي متوقف شد و از رواج افتاد و نتوانست جايگزين سكه هاي قبلي گردد.(11).

در رابطه با سياست هاي درآمدي كه به منظور مهار تورم صورت مي‌گيرد علاوه بر اندرزهاي علي(ع) به صاحبان مشاغل و نظارت ايشان بر قيمت هاي بازار شاهد تاريخي بر اتخاذ چنين سياستي به نظر نمي‌رسد.بنابراين با توجه به موقعيت و شرايط اقتصادي آن دوران و با توجه به ممنوعيت ربا، محور سياست هاي اقتصادي حكومت علوي را سياست هاي مالي تشكيل مي‌داده است كه در قسمت بعد به تشريح آن خواهيم پرداخت.همچنين به ابزارها و سياست هاي اخلاقي و حقوقي در ضمن بحث اشاره مي‌كنيم.

*****

(1) دعائم الاسلام، 2/15/9.

نهج البلاغه، حكمت 390.

علاّمه مجلسي، بحارالانوار، ج 103، ص 65.

الري شهري، همان، ص 173.

قمي، عباس، سفينة البحار، ج 2، ص 719.

الكليني، الكافي، ج 5، ص 77.

فقدان بانكداري و به ويژه بانك مركزي و وجود مبادلات پا يا پاي و حرمت ربا مي‌تواند دلايل محدوديت سياست هاي پولي باشند.

حسيني مازندراني، العقد المنير ...، ج 1، ص 35؛ المقريزي، النقود الاسلامية، ص 3 6.

صدر كاظم، اقتصاد صدر اسلام، ص 159.

ر.ك: بخش فرهنگي جامعه مدرسين، پول و نظام هاي پولي.

المقريزي، همان، ج 1، ص 46.

سياست هاي مالي

سياست هاي مالي، شامل مجموعه تدابيري است كه در رابطه با هزينه هاي دولت و درآمدهاي عمومي به ويژه ماليات‌ها براي نيل به اهداف اقتصادي مختلف اتخاذ مي‌گردد.دولت علوي براي تحقق عدالت اجتماعي، كمك به عمران شهرها، رشد و رفاه عمومي، از ابزار ماليات‌ها و مخارج استفاده مي‌كرد.مخارج دولت علوي، هنگام بحث درباره وظايف حكومت علوي بيان و اندازه آن اشاره گرديد.سياست هاي مالياتي در بيانات امام علي(ع) از جايگاه خاصي برخوردار است كه با تفصيل بيش تر بدان مي‌پردازيم.

منظور از ماليات‌ها وجوهي است كه دولت اسلامي از مردم دريافت مي‌كند تا با آن مخارج عمومي را تأمين كرده، اهداف اقتصادي خود را جامه عمل بپوشاند.از ميان منابع مالي دولت علوي، ماليات‌ها شامل زكات و صدقات، خمس، خراج و جزيه مي‌شد.

خمس در صدر اسلام عمدتا در خمس غنايم جنگي منحصر بود.در زمان خلافت عمر، به علّت فتوحات عظيم مسلمانان در جنگ با ايران و روم و دستيابي آنان به غنايم بسيارِ جنگي، منابع خمس به صورت بي سابقه اي افزايش يافت.دامنه فتوحات اسلامي همچنان در زمان عثمان گسترش يافت و غنايم فراواني نصيب مسلمانان گشت.يعقوبي، غنايم جنگ آفريقا را بالغ بر 2520000 دينار ذكر كرده است.(1) به روايت ابن اثير در زمان عثمان مسلمانان تمام آفريقا را در دو جنگ فتح كردند كه عثمان خمس حمله اوّل را به عبداللّه بن سعد بن ابي السرح و خمس جنگ دوم را به مروان بن حكم داد.(2).

در دوران كوتاه خلافت اميرالمؤمنين(ع) سه جنگ عمده جمل، صفين و نهروان روي داد كه هر سه آنها داخلي بود و غنيمتي گرفته نشد؛ يا قابل توجه نبود.(3) به همين جهت در عصر خلافت آن حضرت از غنايم سرشار دوران عمر و عثمان خبري نبود و در موارد نادري هم كه وجوهي از خمس به دست مي‌آمد، با رضايت اقرباي پيامبر(ص) در مصالح اهم و براي رفع فتنه هايي كه كيان اسلام را تهديد مي‌كرد، صرف مي‌شد.بيهقي مي‌نويسد: «امام حسن(ع) و امام حسين(ع) و ابن عباس و عبداللّه بن جعفر رضي اللّه عنهما سهم خويش را از خمس از حضرت مطالبه نمودند؛ امام فرمودند: «اين حق شما است ولي من درگير جنگ با معاويه هستم، اگر مايل هستيد از اين حق خود درگذر يد.» (4).

بنابراين زكات، خراج و جزيه، عمده ترين ماليات‌ها يا منابع مالي حكومت علوي را تشكيل مي‌دادند و امام نيز در اين باره، سخنان ارزنده اي دارند

كه سياست هاي مالياتي دولت علوي را روشن مي‌سازد.
زكات
خراج
*****
(1) اليعقوبي، تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 165، ر.ك: الطبري، ج 4، ص 256.
ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 2، ص484.
اين امتناني از سوي امام بر اهل بغي بوده است؛ چنان كه امام صادق(ع) مي‌فرمايد: «هرگاه علي(ع) تمام اهالي بصره (= حاضران در جنگ جمل) را مي‌كشتند و اموال آنها را مي‌گرفتند، براي حضرت حلال بود؛ ولي حضرت بر آنان منّت نهاد تا بر شيعيانش بعد از او امتنان كنند.» (الحرالعاملي، همان، ج 11، ص 58 59) البته اگر چه حكم عفو و منت يك حكم ولايي بوده است، حكم موسمي و در مورد خاص نيست؛ بلكه حكم حكومتي مستمر تا عصر ظهور حضرت قائم(ع) است كه به خاطر حفظ شيعه و اتمام حجت بر دشمنان شيعه در مواجهه با شيعه است.(المنتظري، همان، ج 3، ص 295 296 و 315).
البيهقي، السنن الكبري، ج 6، ص 558، ح 12960؛ الهندي، كنزالعمّال، ج 4، ص 519.

زكات

زكات (صدقه) يكي از دو منبع مهم مالي دولت اسلامي در صدر اسلام بود.زكات، واجب عبادي مالي است كه موجب تقرّب به سوي پروردگار مي‌شود.امام علي(ع) در اين باره مي‌فرمايد:
«(و بدانيد كه) زكات همراه نماز مايه تقرب مسلمانان به خداوند است.بنابراين كسي كه زكات را با طيب خاطر بدهد، كفاره (گناهان) او محسوب شده، مانع و حجابي از آتش براي او خواهد بود.پس نبايد كسي چشم به دنبال آنچه پرداخته بدوزد و در اداي آن براي خويش مشقت ببيند، يا به خاطر آن حسرت خورد؛ زيرا آن كس كه بدون طيب نفس براي دريافت مزد بيش تري آن را بپردازد به سنّت پيامبر(ص) جاهل است و از اجر و ثوابْ مغبون و در عملْ گمراه و بسيار پشيمان خواهد شد.» (1).
زكات در انديشه امام(ع) علاوه بر بُعد اخلاقي، داراي فوايد اجتماعي اقتصادي نيز هست:
«پرداخت زكات، موجب صرف ثمرات زمين و غير آن به نيازمندان و مستمندان مي‌گردد.(2) و خداوند زكات را وسيله رزق قرار داده است.(3) زكات دارائي‌ها را بيمه مي‌كند.» (4).
زكات مالياتي است كه موارد مشمول، مقدار و مصارف آن مشخص شده است.بنابراين در تعليمات حكيمانه امام بيش تر بر اجراي آن تأكيد شده است:
«برو با پرهيزگاري و ترس از خداوندي كه يگانه است و او را شريكي نيست.مسلماني را مترسان و اگر خود نخواهد به سراغش مرو و بيش از آنچه حق خداوند است، از او مستان.چون به قبيله اي برسي بر سر آب آنها فرود آي و به خانه هايشان داخل مشو.آن گاه با آرامش و وقار به سوي ايشان رو تا به ميانشان برسي.سلامشان كن و تحيت گوي و در سلام و تحيت امساك منماي؛ سپس بگوي كه اي بندگان خدا، وليّ خدا و خليفه او مرا به نزد شما فرستاده تا سهمي را كه خدا در اموالتان دارد، بستانم.آيا خدا را در اموالتان سهمي هست، كه آن را به وليّ خدا بپردازيد؟ اگر كسي گفت نه، به سراغش مرو، و اگر كسي گفت: آري، بي آن كه او را بترساني يا تهديدش كني (يا) بر او سخت گيري يا به دشواريش افكني، به همراهش برو و آنچه از زر و سيم دهد، بستان و اگر او را گاو و گوسفند و شتر باشد، جز به اجازت صاحبانش به ميان رمه مرو؛ زيرا بيش تر آنها از آن او است و چون به رمه چارپايان رسيدي، مانند كسي مباش كه خود را بر صاحب آنها مسلط مي‌شمارد و يا مي‌خواهد بر او سمت گيرد.چار پايي را رم مده و مترسان و صاحبش را در گرفتن آن مرنجان.پس مال را هر

چه هست به دو بخش كن و باز او را در گرفتن يكي از آن دو بخش مخير نماي و در آنچه براي خود برمي گزيند متعرض آن مشو.سپس باقي را باز به دو بخش كن و باز او را در گرفتن يكي از آن دو بخش مخير نماي و در آنچه براي خود برمي گزيند، سرزنش منماي، و پيوسته چنين كن تا آن قسمت كه حق خداوند در آن است بر جاي ماند.پس سهم خدا را از او بستان و اگر پنداشت كه مغبون شده و خواست آن گونه قسمت كردن را برهم زند، از او بپذير و بار ديگر دو قسمت را يكي كن و باز قسمت از سر گير، تا سهم خدا را از مال او معين كني و بستاني.و ستور پير و سالخورده و پاي و پشت شكسته و بيمار و لاغر و معيوب را مگير.
و چون مال مسلمانان را مي‌فرستي، آن را به كسي بسپار كه به ديندارى او مطمئن باشي تا آن را به وليّ امر مسلمانان برساند و او ميان مسلمانان قسمت نمايد.و به نگهداري آنها مگمار، مگر مردمي نيكخواه و مهربان و امين را كه نيكو نگهباني كند؛ كسي كه با ستوران درشتي نكند و آنها را تند نراند و خسته شان نگرداند.پس، هر چه گرد آورده اي، زود به نزد ما فرست تا ما نيز در جايي كه خداوند مقرر فرموده، صرف نماييم ... » (5).
در اين نامه، نكات مهمي درباره زكات آمده است:
1.زكات و بودجه دولت.اعزام مأمور مالياتي و تبيين وظايف او نشان مي‌دهد كه دولت علوي جمع آوري و هزينه كردن زكات را وظيفه خود مي‌دانسته است.بنابراين زكات جزء بودجه دولت اسلامي به شمار مي‌رود.امام(ع) همانند رسول خدا(ص) مأموراني را براي جمع آوري زكات و هزينه كردن آن به كار گماشتند؛ از جمله خنف بن سُليم را بر صدقات بكر بن وائل گمارد و عهدي براي او نوشت:
«پس هر كس از پيروان ما، از اهالي جزيره و مابين كوفه و شام، ادعا كند زكات خود را به عمّال شام داده است، در حالي كه در حوزه (امنيتي) ما به سر مي‌برد، او را از اين كار منع كن؛ زيرا نيروهاي سواره و پياده ما از او حمايت كرده اند، اين اجازه را به او نده اگر چه حق آن گونه باشد كه او گمان كرده زيرا حق ندارد در سرزمين ما باشد و زكات مالش را به دشمنان ما بدهد.» 160
پس زكات منبع مالي دولت است و بخشي از آن براي حفظ امنيّت شهروندان هزينه مي‌شود.
2.ادب مأمور مالياتي در هنگام شناسايي مؤدّيان.مأمور مالياتي بايد پرهيزگار، نرم خو و متواضع باشد و آشنايي لازم را با قوانين زكات داشته باشد.امام(ع) در نامه 26 نيز مأموران را به تقوا در پنهان و خلوت امر مي‌نمايد؛ زيرا براي مأموراني كه در ارتباط پنهاني با مؤدّيان هستند، امكانِ لغزش و سوء استفاده (رشوه گرفتن) بسيار است.

3.ماليات ستاني مطابق قانون.هيچ مأموري و يا مسئول حكومتي نمي‌تواند بيرون از قانون، مالياتي را وضع نمايد و يا بيش از مقدار مقرر در قانون از مردم ماليات بگيرد.
4.زمينه اعتقادي و فرهنگي زكات.زكات واجب حقّي است كه از سوي خداوند تعيين شده است.شايد بدين روي كه منابع طبيعي از آنِ عموم است و خداوند تبارك و تعالي به بندگانش اجازه داده است تا از آن بهره برداري كنند، ولي براي ديگران كه به نحوي در اين مال الهي شريك اند، حقي را واجب نموده است.از اين رو مؤدّيانِ زكات با اين اعتقاد، تكليف الهي خود را در برابر خداوند و نعمت هايش اَدا مي‌نمايند و همان گونه كه اشاره شد، بدهي خود را با طيب خاطر مي‌پردازند تا بر درجات خود نزد خداوند بيافزايند.
5.اصل اعتقاد و خود تشخيصي.پرداخت زكات به عنوان يك واجب شرعي بر عهده مؤدّي گذاشته شده است.از اين رو، اظهارات، ارزيابي و حتّي ادعاي پرداخت از طرف او مسموع است.وقتي مؤدّي اظهار مي‌دارد كه زكات بر گردن ندارد، مأمور نبايستي متعرّض او گردد؛ در اين صورت طبيعي است كه امام به ارزيابي مؤدّي اعتماد نموده است.161 همچنين از اين رو است كه امام(ع) در نامه 26 به مأمور زكات سفارش مي‌كند كه نبايد به مردم بهتان زد و نسبتِ دروغ به آنان داد.
6.رفتار مأمور مالياتي هنگام جمع آوري زكات.امام(ع) درباره برخورد با مؤدّي كه رأسا به بدهكاري خود اقرار مي‌كند، چنين توصيه مي‌نمايد:
يك.مأمور نبايستي موجب ترس و وحشت مؤدّي شود حال آنكه در طول تاريخ در بسياري از جاها مأمور مالياتي در نزد مردم ترسناك ترين افراد بحساب مي‌آمده است.
دو.مأمور نبايستي مؤدّي را تهديد نمايد.
سه.مأموران حق ندارند بر مؤدّي ستم كنند و بيش از مقدار مقرّر از او بگيرند.
چهار.مأمور نبايستي در جمع آوري زكات بر مؤدّي سخت گيرد.بنابراين بايستي با مؤدّي نهايت مدارا و همراهي را در پيش گيرد.امام(ع) حتّي هنگام جمع آوري جزيه مراعات حال مؤدّي را مي‌كردند و از هر صاحبِ حرفه اي كالاي او را به عنوان جزيه مي‌پذيرفتند.ابوعبيد روايت مي‌كند:
«علي(ع) از هر صنعتگري چنين جزيه مي‌گرفت: از سازنده سوزن، سوزن و از سازنده مسّان، مسّان و از بافنده ريسمان، ريسمان ... » (6).
ابوعبيد معتقد است كه علي(ع) اين كار را براي انفاق و آسان گرفتن بر مؤدّيان انجام مي‌دادند.(7).
پنج.مأمور نبايد سرزده وارد ملك ديگري شود؛ زيرا بيش تر مال از آنِ صاحب آن مي‌باشد.امام(ع) همچنين در نامه 26 مي‌فرمايد:

«ولا يرغب عنهم تفضّلاً بالامارة عليهم فانهم الاخوان في الدين والاعوان علي استخراج الحقوق.زيرا مردم، برادران ديني و ياوران حكومت در احقاق حقوق مي‌باشند.»
7.مراعات نظر مؤدّي در هنگام وصول.امام(ع) به مأمور خود سفارش مي‌كند كه به مؤدّي اختيار دهد تا زكات را از هر قسمت از مال خود، با حفظ شرايط آن، به دلخواه تحويل دهد؛ حتّي درخواست تجديدنظر او را نيز بپذيرد.
8.رعايت مصالح بيت المال.امام(ع) همان گونه كه درباره مؤدّيان سفارش مي‌كند، درباره بيت المال نيز توصيه مي‌نمايد كه: اوّلاً آنچه به عنوان زكات گرفته مي‌شود بايستي سالم باشد (پير، ضعيف، معلول، بيمار و معيوب نباشد) و دوم اين كه آنها را به دست اميني بسپارد كه از سلامت دينش اطمينان دارد.
تحليل توصيه هاي حضرت امير در شرايط كنوني مي‌تواند روشنگر انديشه ژرف آن حضرت در ميدان اقتصاد باشد.البته تأكيد اين نكته به جا است كه دستورالعمل هاي حكيمانه حضرت پيش از آن كه در زاويه تنگ ماديات تفسير شود، حكايت از بينش الهي او نسبت به انسان دارد.آن گاه كه كارگزار زكات را از فرود آمدن بر خانه هاي مؤدّيان نهي مي‌نمايد، مي‌خواهد تا حريم امن خانواده و خلوت مردم از چشم اغيار دور باشد و بر فقر و غنا و احوال شخصي آنان دسترسي نباشد.(8) آن جا كه بر ادب كارگزار تأكيدات فراوان مي‌نهد و او را از بهتان زدن و نسبت دروغ دادن برحذر مي‌دارد، حفظ كرامت انسان را در حكومت اسلامي نشانه گرفته است.حتّي با نهي از تجاوز از حدّ مشخص زكات و همچنين نهي از بي توجهي نسبت به اموال مردم هنگام تحصيل زكات (رم ندادن گوسفندان)، احترام مال مردم را از نظر دور نمي‌دارد.اگر اجراي احكام الهي بر تقرّبِ مردم به سوي خدايشان نيفزايد پس چه فرقي بين اين احكام و ساير قوانين وجود دارد، البته كه اعتماد تمكين مي‌آورد و هزينه هاي جمع آوري زكات را كاهش مي‌دهد و بستر ساز فرهنگ پرداخت زكات در جامعه اسلامي مي‌گردد.
*****
(1) نهج البلاغه، خطبه 199.
نهج البلاغه، خ 192.
نهج البلاغه، حكمت 252.
... و حصنوا اموالكم بالزكاة ... نهج البلاغه، حكمت 146.
نهج البلاغه، نامه 25.
ابوعبيد، همان، ص 49.

همان.
ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 153.

خراج

خراج به مالي گفته مي‌شود كه مانند اجاره بر زمين خاصّي وضع مي‌شود و مقاسمه نيز به معناي خراج است؛ با اين تفاوت كه مقاسمه بخشي از محصول زراعت است، ولي خراج به مقدار نقد مي‌باشد.همچنين مراد از قباله و طسق در كلام فقها همين خراج است.ميزان خراج از نظر شرعي معيّن نشده است و به نظر امام و مصلحت مسلمين بستگي دارد.(1).

خراج، هر چند شباهت زيادي به خالصجاتِ دولت دارد(2)، بي شباهت به ماليات نيست؛ زيرا مالي است كه همچون ماليات از طرف دولت براي حفظ نظام اسلامي بر صاحبان زمين هاي خاص (خراجيّة) وضع مي‌شود. (3) به هرحال خراج جايگاه خاصي در سياست هاي مالي حكومت علوي داشت.چون ميزان خراج با نظر دولت اسلامي تعيين مي‌شود، دولت مي‌تواند با توجه به شرايط مؤدّيان، اهداف سياسي و مصالح جامعه اسلامي، مبادرت به تنظيم آن نمايد.امام علي(ع) مهم ترين سياست هاي خود را در نامه معروف خود به مالك اشتر، هنگام نصب او بر ولايت مصر بيان داشته اند كه ضمن ذكر آن، به دستاوردهاي آن نيز اشاره مي‌كنيم و سپس به تحليل و بررسي آن مي‌پردازيم.

امام علي(ع) در فرازي از نامه خود به مالك اشتر مي‌نويسد:

«در كار خراج نيكو نظر كن؛ به گونه اي كه به صلاح خراج گزاران باشد.زيرا صلاح كار خراج و خراج گزاران، صلاح كار ديگران است و ديگران حالشان نيكو نشود، مگر به نيكو شدن حال خراج گزاران.زيرا همه مردم روزي خوار خراج و خراج گزارانند؛ ولي بايد بيش از تحصيل خراج در انديشه آبادي زمين باشي، كه خراج حاصل نشود، مگر به آباداني زمين و هر كه خراج طلبد و زمين را آباد نسازد، شهرها و مردم را هلاك كرده است و كارش استقامت نيابد، مگر اندكي.هرگاه از سنگيني خراج يا آفت محصول يا خشك شدن چشمه‌ها و يا كمي باران، يا دگرگوني زمين در اثر آب گرفتگي و فساد بذرها و يا تشنگي بسيار زراعت و فاسد شدن آن، شكايت نزد تو آورند، از هزينه و رنجشان بكاه، آن قدر كه اميد مي‌داري كه كارشان را سامان دهد و كاستن از خراج بر تو گران نيايد؛ تا اندوخته اي شود براي آباداني بلاد تو و زيور حكومت تو باشد و تو را به نيكي ستايش كنند و در گسترش عدالت از ناحيه تو با خرسندي سخن گويند.تو نيز خود در اين ميان مسرور و شادمان خواهي بود.افزون بر آن، تو مي‌تواني با تقويت آنها از طريق ذخيره اي كه برايشان نهاده اي اعتماد كني، و نيز مي‌تواني با اين عمل كه آنها را به عدالت و مهرباني عادت داده اي، به آنان مطمئن باشي، چرا كه گاهي براي تو گرفتاري هايي پيش مي‌آيد كه

بايد بر آنها تكيه كني.در اين حال آنها با طيب خاطر، پذيرا خواهند شد و عمران و آبادي تحمّل همه اين‌ها را دارد.امّا ويراني زمين را تنگدستي مردم آن سبب شود و مردم زماني تنگدست گردند كه همت واليان، همه گرد آوردنِ مال شود و به ماندن خود بر سر كار اطمينان نداشته باشند و از آنچه مايه عبرت است، سود بر نگيرند.» (4).
از بيانات امام(ع) اين نكات، برمي آيد:
1.خراج مهم ترين وسيله تأمين مخارج رفاه عمومي است.امام(ع) اصلاح حال مردم و قوام لشكريان را در وجود خراج مي‌دانند.
2.سامان يافتن خراج و خراج گزاران، بسته به وجود امنيّت قضايي و كارگزاران حكومتي به ويژه دست اندركاران مالياتي باانصاف و مردمدار است.
3.خراج ستاني نبايد مانع رشد توليد گردد.بنابراين دولت بايد ميزان خراج را با توجه به توانايي پرداخت و انگيزه هاي سرمايه گذاري در مردم وضع نمايد.
4.تخفيف هاي مالياتي سرمايه اي در دست مردم است كه با به كارگيري آن در امر توليد، عايدات آن به دولت نيز بازمي گردد.
5.تخفيف مالياتي موجب جلب اعتماد مردم و در نتيجه موجب مشاركت عمومي مي‌گردد.
امام(ع) در نامه اي ديگر ضمن تأكيد بر اهميت كار گزاري خراج، به مرد مداري و مراعات بدهكاران مالياتي سفارشِ بسيار مي‌كنند:
« ... شما رعيّت را گنجورانيد و امت را وكيلان و امامان را سفيران.حاجت كسي را روا ناكرده مگذاريد، و او را از آنچه مطلوب او است باز مداريد (و براي گرفتن) خراج، پوشش زمستاني و تابستاني (رعيّت (را مفروشيد و چار پايي كه بدان كار كنند و بنده اي را كه (در اختيار دارند).و براي درهمي كسي را تازيانه مزنيد و دست به مال كسي مبريد.» (5).
مردي از قبيله ثقيف مي‌گويد: علي ابن ابي طالب(ع) مرا به امارت بانقيا و بخشي از سواد كوفه برگزيد و در حالي كه گروهي از مردم حضور داشتند به من فرمود: «خراجت را بنگر! پس تمام كوشش خود را در آن به كار ببر و درهمي ازآن را ترك نكن.پس هرگاه اراده رفتن به محل خدمتت را داشتي نزد من بيا.» وقتي نزد آن حضرت رفتم به من فرمود:
«آنچه از من شنيدي يك نقشه بود، مبادا مسلمان يا يهودي و يا نصراني را به خاطر درهمي از خراج مورد ضرب و شتم قرار دهي و يا چهارپايي را كه وسيله كار مردم است، براي درهمي خراج بفروشي.همانا ما امر شده ايم كه از مردم آنچه زائد بر نيازشان است، بگيريم.» (6).
خراج همان گونه كه اشاره شد يكي از مهم ترين منابع دولت هاي اسلامي است.عمر پس از فتح سواد (عراق) به سال 14 هجري، از تقسيم اراضي

ميان فاتحان مسلمان خودداري كرد و به جاي آن نظام مالياتي خراج را جايگزين ساخت و اين كار مبدأ وضع خراج در اسلام بود.از نظر تاريخي تقريبا مسلّم است كه اين كار با راهنمايي و ارشاد اميرمؤمنان علي انجام گرفته است.مآخذ سني و شيعي و زيدي همه نقل نموده اند كه وي پس از فتح سواد از عمر خواست از تقسيم كردن اراضي ميان سپاهيان خودداري كند و آن را به عنوان يك منبع درآمد براي جامعه اسلامي باقي نگاه دارد.عمر با آن كه برخي ديگر از صحابه پيامبر اصرار بر تقسيم اراضي داشتند، نظر اميرمؤمنان علي را پذيرفت و بدان عمل كرد.(7) از نظر تاريخي ترديدي نيست كه اميرمؤمنان علي(ع) در دوران خلافت خود عملاً روش عمر را كه خود به او توصيه نموده بود، در پيش گرفت(8)؛ چنان كه خراج روستاهاي مدائن را به روش مساحت مقرّر داشت.(9) البته ميزان خراجي كه علي(ع) در اين موارد وضع نمودند، در رواياتي از شيعي و سني و زيدي مشخص شده است كه با مقرّري عمر در بيش تر محصولات اختلاف دارد.(10) از مصعب بن يزيد انصاري روايت شده است:
«اميرالمؤمنين علي(ع) مرا بر چهار روستاي مدائن، بهقياذات، نهر سير (ياشير) و نهر جوير به كار گمارد و به من دستور داد تا بر هر جريب زراعت پر محصول يك و نيم درهم و بر هر جريب زراعت متوسط يك درهم و بر هر جريب زراعت كم محصول دو سوم درهم و بر هر جريب انگور ده درهم و بر هر جريب خرما ده درهم و بر هر جريب باغي كه در آن انگور و خرما كاشته شده است، ده درهم (خراج) وضع كنم و امر نمود كه نخل هاي تكي را براي استفاده رهگذران و ابنِ سبيل، ناديده گرفته، چيزي از آنها نگيرم ... » (11).
از امام حسين(ع) نيز روايت شده است كه امام علي(ع) بر زمين هاي خراج بر هر جريب زراعت گندم پر محصول دو درهم و دو ثلث درهم و يك من گندم و بر هر جريب گندم وسط دو درهم و بر هر جريب گندم كم محصول يك درهم و بر هر جريب نخل و درخت ده درهم و بر هر جريب نيشكر و انگور ده درهم خراج وضع نمود.(12) از دو روايت ياد شده بر مي‌آيد كه اميرالمؤمنين(ع) ميزان خراج را بر اساس توانايي پرداخت مردم، وضع مي‌كردند.عايدات خراج براي مصالح مشترك مسلمانان مصرف مي‌شد كه موارد آن مانند تشكيل و تقويت سپاه اسلام و تشكيلات قضايي و حفاظت مرزهاي سرزمين اسلامي و بناي پل‌ها و راه‌ها و ساير نيازمندي هاي جامعه بود.(13).
بنابراين درآمد خراج، جزيه و زكات، مهم ترين منابع تأمين مالي دولت علوي بود.ميزان وصول اين درآمد به طور كلي به ساختار نظام مالياتي و همچنين اداره آن بستگي داشت.در وضع ماليات، دقت در انتخاب پايه مالياتي و جدول نرخ مناسب، بايستي مورد توجه قرار گيرد.نرخ مالياتي

تصاعدي بالا معمولاً به منظور كسب درآمد مالياتي بيش تر و همچنين توزيع مناسب تر درآمد و ثروت در نظر گرفته شده اند؛ ولي هم در نظر و هم در عمل نتايج خوشايندي در پي نداشته است.رابطه منفي بين نرخ هاي ماليات بر درآمد و رشد اقتصادي و در نتيجه افزايش ظرفيت و درآمد مالياتي از مباحث عمده و مشاجره برانگيز بوده است.وضع ماليات هاي سنگين، پيامد هايي به شرح زير خواهد داشت:
الف.نرخ هاي بالا موجب اختلال در قيمت هاي نسبي تعيين شده توسط بازار و آثار جانشيني منفي مي‌شود.اين اثر احتمالاً رفتار اقتصادي توليدكنندگان و عرضه كنندگان عوامل توليد را مختل مي‌سازد؛ زيرا ماليات هاي سنگين بازدهي نهايي پس انداز، سرمايه گذاري و تلاش كاري را كاهش داده، موجب كاهش اراده و رغبت و نااميدي در مؤدّيان مي‌شود و در نتيجه سطح فعّاليّت هاي اقتصادي كم شده و توليد پايين مي‌آيد.امروزه اقتصاد دانانِ طرف عرضه، از اين ديدگاه حمايت مي‌كنند.
ب.نرخ هايِ بالاي مالياتي يكي از عوامل مهم فرار و اجتناب مالياتي است.مؤدّيان هنگامي كه تصميم مي‌گيرند كه ماليات خود را بپردازند (تمكين مالياتي) و يا به انحاي مختلف قانوني، نظير رهاكردن شغل مشمول ماليات و يا عدم كشت محصول (اجتناب مالياتي) و يا به روش هاي غيرقانوني مانند عدم اعلام درآمد و يا كم تر گزارش كردن آن (فرار مالياتي) از زير بار مالياتي شانه خالي كنند، به انگيزه هاي موجود در نظام مالياتي توجه مي‌نمايند.تجربه نشان داده است هر گاه نرخ هاي مالياتي پايين باشد، افراد تمكين مالياتي خود را افزايش مي‌دهند.
ج.ماليات هاي سنگين به دلايل پيش گفته در بند الف، موجب مهاجرت متخصصان، سرمايه و ثروت هاي بزرگ از كشور مي‌شود.صاحبان عوامل توليد به دنبال تحصيل سود بيش تر، امكانات خود را در جايي به كار خواهند گرفت كه بازدهي بيش تري عايد آنها كند.اساسا مردم ظلم را به هر شكل آن بر نمي‌تابند.اميرالمؤمنين چون زياد بن ابيه را به جاي عبداللّه بن عباس به فارس و شهرهاي تابع آن حكومت داد، بدو گفت:
«استعمل العدل و احذر العسف و الحيف، فان العسف يعود بالجلاء و الحيف يدعو الي السيف؛ كار به عدالت كن و از ستم و بيداد بپرهيز كه ستم رعيّت را به آوارگي وادارد و بيدادگري شمشير را در ميان آرد.» (14).
ج.هر گاه مؤدّيان، سنگيني ماليات را بيش از طاقت خود احساس نمايند، تا حد امكان مي‌كوشند آن را بر دوش ديگران گذارند.
د.نرخ هاي مالياتي بالا هر چند در كوتاه مدت درآمد مالياتي را افزايش مي‌دهد، در بلند مدت با تغيير رفتار مؤدّيان و كاهش توليد و فعّاليّت هاي اقتصادي درآمد مالياتي كاهش مي‌يابد.امكان رابطه معكوس پايين نرخ

هاي مالياتي و درآمد مالياتي توسط ابن خلدون تبيين گرديد.(15).او معتقد است كه حكومت‌ها در اوايل سلطنت خود از طريق وضع مالياتي معين و اندك، درآمد وسيعي را كسب مي‌نمايند؛ در حالي كه در آخر سلطنت با وضع ماليات هاي سنگين، درآمد كمي را جلب مي‌كنند.(16) اقتصاددانان جديد همچون آدام اسميت، ژان باتيست سي و دو پوئي، بر واقعيت فوق صحه گذاشته اند.آرتور لافر منحني معروف خود را در سال 1974 ترسيم نمود.به طور خلاصه، نقطه شروع قضيه منحني لافر اين ايده ساده است كه درآمد مالياتي در نرخ هاي مالياتي صفر يا 100 درصد صفر مي‌باشد و سپس با افزايش تدريجي نرخ ها، درآمد مالياتي نيز افزايش مي‌يابد؛ تا اين كه درآمد مالياتي در يك نرخ معين حدّاكثر شده و از آن به بعد با افزايش نرخ، كاهش مي‌يابد.بنابراين هر گاه نرخ مالياتي به قدري بالا باشد كه در قسمت شيب منفي منحني قرار گيرد، كاهش نرخ هاي مالياتي منجر به افزايش درآمدهاي مالياتي خواهد شد.(17) ابن خلدون در مزيت پايين بودن بار مالياتي مي‌نويسد:

«هنگامي كه ميزان تقسيم بندي و تكاليفي كه بر رعايا تحميل مي‌كنند، اندك باشد، مردم با شيفتگي و پشت كار به كوشش و فعّاليّت مي‌پردازند و در نتيجه آباداني به طور روزافزون توسعه مي‌يابد؛ زيرا در نتيجه كمي باج و ناچيز بودن مقدار خراج، نيكو حال مي‌شوند و زندگاني آنان قرين بهبود و رفاه مي‌گردد و هرگاه آباداني توسعه يابد بر شماره تكاليف و تقسيم بندي خراج ستاني افزوده مي‌شود و در نتيجه خراج كه از مجموعه اين تكاليف به دست مي‌آيد، نيز فزوني مي‌يابد.» (18).

امروزه در سطح وسيعي طرفداران عرضه از كاهش نرخ هاي نهايي بالاي مالياتي حمايت مي‌كنند.كاستن از تعداد و مقدار نرخ هاي مالياتي در دو دهه اخير تقريبا سرلوحه تمام اصلاحات مالياتي در جهان قرار گرفته است.تجربه اصلاحات نشان مي‌دهد كه اين اصلاحات از پيچيدگي نظام مالياتي كاسته، اجراي آن را آسان تر مي‌كند؛ ضمن اين كه تمكين مالياتي را نيز بهبود مي‌بخشد.همچنين اختلال زايي ماليات‌ها را كاهش داده، موجب رونق كار و رشد توليد مي‌گردد.(19) در واقع سياست كاهش نرخ هاي مالياتي و به طور كلي كاستن از بار مالياتي، سياست انبساطي مالي و در جهت افزايش اشتغال و رشد توليد مي‌باشد.اين سياست از طريق معافيت هاي مالياتي مناسب با شرايط و احوال اقتصادي و توانايي مؤدّيان نيز هدف افزايش توليد را محقق مي‌سازد؛ ضمن اين كه مصرف جامعه را در سطح مناسب حفظ مي‌كند تا بهره وري نيروي كار و زندگي كريمانه فرد دستخوش تغييرات ناخوشايند نگردد.تحليل امام(ع) در اين مورد، حكايت ديگري از بينش و خوش بيني حضرت نسبت به توانايي مردم در امر توليد است.امام(ع) تخفيف را به عنوان ذخيره و گنجينه اي مي‌داند كه بالاخره در

عمران و آبادي كشور به كار گرفته مي‌شود و به عبارت ديگر تخفيف مالياتي بسان پس انداز و انباشت سرمايه در دست بخش خصوصي است كه اگر به دست دولت قرار گيرد، ممكن است مستقيما در چرخه توليد وارد نشود.
علاوه بر تبعات ناميمون اقتصادي كه بر شمرديم، در انديشه امام(ع) و در حكومت علوي، آثار نا خوشايندتر اخلاقي و اجتماعي ماليات هاي سنگين، از اهميت بيش تري برخوردار است.مردم براي فرار از ماليات به دروغ و تقلب هاي گوناگوني متوسل مي‌شوند.كساني كه توانايي فرار از ماليات يا نهادن آن بر گردن ديگري را دارند، بار مالياتي كم تري را تحمل خواهند كرد و در نتيجه عدالت مالياتي در دو سطح افقي و عمودي نقض مي‌شود.افراد با درآمد و توانايي پرداخت يكسان به يك اندازه ماليات نمي‌دهند و همچنين افراد با توانايي پرداخت بيش تر نيز به طور نسبي، ماليات كم تري مي‌پردازند.
مشاهده تصوير ناعادلانه از نظام مالياتي، اعتماد بين مردم و دولت را سست نموده، به مشاركت عمومي لطمه زند.در چنين قضاي مسمومي عزم ملّي بر خارج كردن كشور از بن بست هاي اقتصادي و تقاضاي ايثار از مردم، خيالي باطل خواهد بود.اگر اجراي نادرست و رفتار غير مردم دارانه دست اندركاران ماليات را بر وضع نامناسب ماليات اضافه كنيم، عمق آثار گفته شده، بهتر روشن خواهد بود.
*****
(1) المحقق الثاني، قاطعة اللجاج في تحقيق حل الخراج، ص 70.
ر.ك: حسين مدرسي طباطبائي، زمين در فقه اسلامي، ج 2.
امام خميني، المكاسب المحرّمه، ج 2، ص 279.
نهج البلاغه، نامه 53.
نهج البلاغه، نامه 53.
الكليني، الكافي: ج 3، ص 535؛ الشيخ الطوسي، تهذيب الاحكام، ج 4، ص 86.
مدرسي طباطبائي، حسين، همان، ص 68.
الحرالعاملي، ج 11، ص 116؛ الشيخ الطوسي، تهذيب الاحكام، ج 4، ص 120.
همان.
مدرسي طباطبائي، همان، ص 258.
الحر العاملي، همان؛ الشيخ الطوسي، همان، ص 105.
زيد بن علي، مسند الامام زيد، ص 175.
الشيخ الطوسي، المبسوط، ج 2، ص 29 و 34 و 61.همچنين سخنان حضرت(ع) نيز اين موارد را تأييد مي‌نمايد.

نهج البلاغه، حكمت 476.
هر فرد منصفي با تأمل در حكومت امام(ع) در مي‌يابد كه او در كشف چنين رابطه اي پيشقدم بوده است.
ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ص 279.
نهج البلاغه، حكمت 476.
ابن خلدون، همان، ص 344.
ر.ك: محمدتقي گيلك حكيم آبادي، امكان جايگزيني ماليات بر درآمد با خمس و تبيين آثار آن بر برخي متغيرهاي اقتصاد كلان، فصل سوم.

نتيجه

1.دولت علوي با توجه به تعهد و مسئوليتش در برابر اجراي احكام و تعليمات الهي، درپي سعادت افراد جامعه است و حكومت بهترين وسيله براي تحقق چنين هدفي است.
2.عدالت بهترين بستر و مناسب ترين زمينه براي تعالي انسان‌ها و مهم ترين هدفِ دولت علوي است.
3.دولت علوي نماينده مردم و در نتيجه خدمتگزار آنها بود.البته روابط بر اساس حقوق متقابل است، و دولت علوي نيز رابطه ولايي با مردم داشت.
4.دولت علوي در جهت كمك به سعادت مردم وظايفي را در دو حوزه معنوي و مادّي نظير احقاق حقوق مظلومان، مبارزه با انحراف‌ها و بدعت‌ها و رانت ها، آموزش و تربيت، تأمين اجتماعي، و ايجاد رفاه و حمايت از رشد توليد توسط بخش خصوصي، بر عهده گرفت.
5.دولت علوي در جمع آوري بيت المال، در حفظ و جلوگيري از حيف و ميل آن دقيق بود.
6.دولت علوي ضمن اين كه در امور دفاعي و امور عمومي به ايجاد امنيّت، برقراري عدالت قضايي و نظارت بر كارگزاران حكومت توجه خاص داشت، در امور اجتماعي نيز بسيار فعال بود؛ امّا در امور اقتصادي به نظارت و تنظيم بازار و حمايت از بخش خصوصي و رفع موانع توليد بسنده مي‌كرد و در نتيجه دولتي متوسط و ظاهرا فعال به جهت نظارت و تنظيم بازار بود.
7.با توجه به بحران هاي روحي و معنوي و انحراف از تعليمات اسلامي به ويژه در دوران عثمان هدف سياست هاي اقتصادي(ع) احياي سنّت نبوي و برقراري مناسبات اسلامي دوران حكومت پيامبر(ص) بود.بنابراين برقراري عدالت، اوّلين هدف برنامه و سياست هاي دولت علوي را تشكيل مي‌داد، و امام با اين جهت گيري نشان دادند كه جامعه رنجور از ظلم و تعدّي حاكمان جور و روابط ظالمانه، جز با شربت عدالت، تلخ كامي خود را از ياد نمي‌برد و بر محور توحيد استوار نمي‌گردد.
8.امام(ع) عدالت اسلام را با ارائه برنامه‌ها و سياست هاي اصولي به ويژه در حوزه ماليات‌ها با واقع نگري به تاريخ نشان داد.از اين رو امام از اهداف كلان عمران و رشد و حفظ سطح زندگي مردم (ثبات قيمت ها) در سياست هاي اقتصادي خود غافل نشد.
9.سياست امام در ماليات هاي ثابت مانند زكات، اجراي صحيح آن بود.اعتماد به مردم و جلب مشاركت آنان از طريق اتخاذ روش خود ارزيابي و خود تشخيصي در كنار اخلاق و رفتار پسنديده عاملانِ زكات و

رعايت دقيق قوانين توسط آنان، از سياست هاي معنوي و حكيمانه علوي است.
10.امام در وضع ماليات‌ها (اجرت) از املاك دولتي (زمين هاي خراجيه)، توجه خاصي به رشد و توليد و وضع مردم داشت.از اين رو به شدت از سنگيني بار ماليات در حكومت علوي نهي شده است.بخش خصوصي مورد اعتماد بود و در دولت كارآمد علوي رابطه دولت و مردم بر اساس همياري و مشاركت استوار شده كه اين رابطه از اعتقاد همكيشي و برادري نشأت مي‌گرفت كه رهبر و كارگزاران آن، خود را خدمتگزار مردم مي‌انگاشتند.

امام علي عليه السلام و امور اطلاعات، امنيتي

مشخصات کتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي ع و مباحث اطلاعاتي محمد دشتي ۱۳۳۰- ۱۳۸۰. با همكاري ستاد اميرالمومنين علي عليهالسلام.. [و ديگران.
مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع ، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۲۵۶ ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام ج.۵.
شابك: ۱۰۰۰۰ريال8-26-6422-964: ؛ ۱۰۰۰۰ريال(چاپ دوم)؛ ۱۵۰۰۰ ريال (چاپ سوم)
يادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۰.
يادداشت: چاپ سوم: پاييز ۱۳۸۵.
يادداشت: عنوان روي جلد: امام علي ع و امور اطلاعاتي امنيتي
يادداشت: كتابنامه ص [۲۲۱] - ۲۵۶؛ همچنين بهصورت زيرنويس
عنوان روي جلد: امام علي ع و امور اطلاعاتي امنيتي
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- فضايل
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- نظريه درباره سازمان اطلاعاتي
موضوع: سازمان اطلاعاتي -- جنبههاي مذهبي -- اسلام
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع) ستاد اميرالمومنين علي (ع)
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴د۵الف۷ ۵.ج
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م۵۴۲۴-۷۹

سرآغاز

اشاره

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:
1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كاربردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

ضرورت سلامت کشور و نقش اطّلاعات

پيكره جامعه چونان جسم آدمي است.
اگر از جاذبه درستي برخوردار باشد، و بتواند عوامل رشد و كمال را در خود زنده سازد، و حساب شده به رشد و جوانه زدن روي بياورد و حركت تكاملي آن متوقّف نگردد.
و هماهنگ با عوامل رشد، و جذب عوامل كمال، آفت‌ها را از سر راه بردارد و با انواع بيماري‌ها و انحرافات مقابله كند و حقيقت «جاذبه و دافعه» را در خود زنده نگهدارد.
چونان پيكري سالم به رشد و كمال واقعي خواهد رسيد،
جوانه خواهد زد،
به بار خواهد نشست
و فرد و جامعه به كمالات مطلوب خواهند رسيد.
مي پرسند:
كدام جامعه سالم، و كدامين ناسالم خواهد بود؟
كدام جامعه انساني چونان پيكري سالم به رشد
و كمال خواهد رسيد؟
و ويژگي هاي يك جامعه سالم كدام است؟
و آفات و انحرافات جوامع انساني كدامند؟
در پاسخ سئوالات ياد شده، جامعه شناسان مي‌گويند:
اگر رهبران يك جامعه مديران و مسئولين مسئوليّت هاي اجتماعي، و مجموعه دست اندركاران حكومت سالم باشند،
و با تعهّد و تخصّص كار كنند و همه آنان بر أساس ملاك‌ها و معيارهاي صحيح مديريّت انتخاب شوند و تمامي آنان داراي وجدان كاري بوده و بر اساس احساس مسئوليت انجام وظيفه كنند، و داراي انحرافات اخلاقي نبوده و از آفات گوناگون مديريّت مصون باشند.
آن جامعه سالم است.
و همانند پيكره سالم آدمي بسوي رشد و كمال مي‌رود.
و انواع آفات و انحرافات دامنگير آن نخواهد بود.
چنانكه در يك ضرب المثل فارسي گفته اند:
عقل سالم در بدن سالم است»
در اينجا نيز بايد گفت:
«جامعه سالم در دست مديران سالم است»
امام علي عليه السلام راه رشد و كمال جامعه اسلامي را در سلامت امّت اسلامي و كارگزاران نظام اسلامي مي‌داند، كه اگر سالم و پر تلاش باشند،

در آينده كشور اسلامي نقش تعيين كننده خواهند داشت،
امّا اگر دچار انواع كاستي‌ها گردند و تفرقه و جدائي رشته هاي وحدت آنها را ريشه كن سازد، و پيوند امّت با رهبر قطع گردد، جامعه آفت زده نمي‌تواند به سعادت و رستگاري رسيده، همواره راه كمال بپيمايد.
امام علي عليه السلام در خطبه 25 نهج البلاغه مي‌فرمايد:
وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِماعِهِمْ عَلَي بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَي صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسادِكُمْ. فَلَوِ ائْتَمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَي قَعْبٍ لَخَشِيْتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعَلَاقَتِهِ.
«سوگند بخدا مي‌دانستم كه مردم شام بزودي بر شما غلبه خواهند كرد.
زيرا آنها در ياري كردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرّقيد، شما امام خود را در حق نافرماني كرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.
آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خيانتكاريد، آنها در شهرهاي خود به اصلاح و آباداني مشغولند و شما به فساد و خرابي (آنقدر فرومايه ايد) اگر من كاسه چوبي آب را به يكي از شماها امانت دهم مي‌ترسم كه بند آن را بدزديد.» (1).
*****
(1) خطبه 25 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- المصنّف ج10 ص154: عبدالرّزاق بن همّام (متوفاي 211ه)
2- تاريخ دمشق ج3 ص322 و359 وج1 ص305: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571 ه)
3- تاريخ دمشق، ترجمه امام حسين عليه السلام 146: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571ه)
4- تاريخ بغداد ج12 ص305: خطيب بغدادي شافعي (متوفاي 463 ه)
5- تذكرة الخواص ص160: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه)
6- بحارالانوار ج34 ص19 و 159: مجلسي (متوفاي 1110ه)
7- احتجاج ج1 ص174 قديم و ج1 ص412: علامه طبرسي (متوفاي 588 ه)
8- وقعة الصّفين ص314 و 315: منقري (متوفاي 212ه)
9- تاريخ الخلفاء: سيوطي شافعي (متوفاي 911 ه)
10- البداية و النّهايه ح340/7 سنه 40: ابن كثير شافعي (متوفاي 774ه)
11- كنز العمال ج13 ص197 و 194 ح36489: متقي هندي حنفي (متوفاي 975ه)
12- الغارات ج458/2: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)

13- مروج الذّهب ج142/3: مسعودي (متوفاي 346ه)
14- انساب الاشراف ج501/488 383/2: بلاذري (متوفاي 300ه).

به هر مقدار كه كارگزاران و مديران مديريت هاي گوناگون جامعه سالم باشند،
داراي آگاهي لازم باشند
از انواع آفت ها، رشوه خواري ها، امتياز طلبي ها، تبعيض و نابرابري‌ها دور باشند،
به همان ميزان جامعه سالم است، پوياست، و به مراحل نهائي رشد و كمال خواهد رسيد.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به راه هاي سلامت جامعه در خطبه 216 فرمود:
فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَي الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّي الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَي أَذْلاَلِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.
«پس رعيّت اصلاح نمي‌شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمي‌شوند جز با درستكاري رعيّت.
و آنگاه كه مردم حق رهبري را اداء كنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت يابد، و راه هاي دين پديدار، و نشانه هاي عدالت برقرار، و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حكومت اميدوار، و دشمن در آرزوهايش مأيوس مي‌شود.» (1).
بنابراين تحقّق يك جامعه سالم، به اخلاق متكامل مديران، و اخلاق مديريّت ارتباط دارد پس اخلاق زيربناي جامعه سالم خواهد بود.
تا مديران جامعه در پرتو آن تربيت شوند، خود را بسازند، و تخصّص هاي لازم را فراگيرند.
و بتوانند فرد و جامعه را در پرتو ارزش‌ها اداره كنند.
امام علي عليه السلام نسبت به ارزش خودسازي در مديريّت‌ها فرمود:
مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.
ضرورت خودسازي رهبران و مديران
*****
(1) خطبه 216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است.

كسي كه خود را رهبر مردم ساخته، بايد پيش از آن كه به تعليم ديگران پردازد، خود را بسازد، و پيش از آن كه به گفتار تربيت كند، با كردار تعليم دهد، زيرا آن كس كه خود را تعليم دهد و ادب كند سزاوارتر به تعظيم است از آن كه ديگري را تعليم دهد و ادب آموزد.» (1).
امّا اگر كارگزاران، و مديران مشاغل گوناگون جامعه دچار آفت زدگي شوند، به انحراف كشانده شده و از اهداف تكاملي دور بمانند سلامت فرد و جامعه را به خطر انداخته و انواع انحرافات و بيماريهاي اخلاقي دامنگير جامعه خواهد شد.
آنگاه نه جامعه سالمي وجود خواهد داشت و نه مديران سالمي به كار و تلاش روي خواهند آورد.
امام علي عليه السلام نسبت به آفت زدگي جامعه و ره آورد شوم آن با تأسّف در خطبه 216 فرمود:
وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَي، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ.
فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ.
«امّا اگر مردم بر حكومت چيره شوند، يا زمامدار بر رعيّت ستم كند، وحدت كلمه از بين مي‌رود، نشانه هاي ستم آشكار، و نيرنگ بازي در دين فراوان مي‌گردد، و راه گسترده سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله متروك، هواپرستي فراوان، احكام دين تعطيل، و بيماريهاي دل فراوان گردد، مردم از اينكه حقّ بزرگي فراموش مي‌شود، يا باطل خطرناكي در جامعه رواج مي‌يابد، احساس نگراني نمي‌كنند، پس در آن زمان نيكان خوار، و بدان قدرتمند مي‌شوند، و كيفر الهي بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود.
پس بر شماست كه يكديگر را نصيحت كنيد، و نيكو همكاري نماييد.» (2).
بنابراين براي داشتن جامعه سالم بشري بايد مديران و كارگزاران سالمي شناسائي كرد و به كار گرفت.
و اين مهم در اختيار مجموعه اي به نام «گزينش و كارشناسي نيروهاي اطّلاعاتي» است.
تا انسان هاي وارسته و خودساخته اي به ارزيابي مديران و شناخت كارگزاران متعهّد و متخصّص بپردازند، و متناسب با جايگاه والاي انواع مديريّت هاي اجتماعي، انسان هاي كاردان و لايقي را بيابند، شناسائي كنند

و بكار گيرند.
در نتيجه، داشتن «جامعه اي سالم»، به ارزيابي هسته هاي «گزينش و كارشناسي نيروهاي اطّلاعاتي» وابسته است كه مسئوليت سنگين و پر خاطره اين دسته از انسان هاي شريف را به اثبات مي‌رساند.
امام علي عليه السلام نسبت به شناسائي و جذب نيروهاي پاك و صالح براي مديريّت هاي جامعه اسلامي به مالك اشتر دستور مي‌دهد كه:
ثُمَّ الْصَقْ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ، وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ؛ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ، وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاحَةِ؛ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ، وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ.
ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا،
وَلَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْ ءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ، وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفاً تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ؛
فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَي بَذْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ.
وَلَا تَدَعْ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمُ اتِّكَالاً عَلَي جَسِيمِهَا، فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعاً يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْقِعاً لَا يَسْتَغْنُونَ عَنْهُ.
«سپس در نظاميان با خانواده هاي ريشه دار، داراي شخصيّت حساب شده، خانداني پارسا، داراي سوابقي نيكو و درخشان، كه دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزديك بر قرار كن،
آنان همه بزرگواري را در خود جمع كرده، و نيكي‌ها را در خود گرد آورده اند،
پس در كارهاي آنان بگونه اي بينديش كه پدري مهربان درباره فرزندش مي‌انديشد، و مبادا آن چه را كه آنان را نيرومند مي‌كند در ديده ات بزرگ جلوه كند، و نيكوكاري تو نسبت به آنان هر چند اندك باشد را خوار مپندار،
زيرا نيكي آنان را به خيرخواهي تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نيكو گرداند، و رسيدگي به امور كوچك آنان را به اعتماد رسيدگي به كارهاي بزرگشان وا مگذار، زيرا نيكي اندك تو را جايگاهي است كه از آن سود مي‌برند، و نيكي هاي بزرگ تو را جايي است كه از آن بي نياز نيستند.» (3).
يعني آينده روشن، و سرنوشت تكاملي يك جامعه در حال رشد و كمال به تلاش و كوشش مداوم هسته هاي «گزينش و كارشناسي نيروهاي اطّلاعاتي» ارتباط خواهد داشت.
تا انسان هاي لايق براي مسئوليّت هاي گوناگون انتخاب گردند و مديران متعهّد و متخصّص متناسب با جايگاه والاي انواع مديريّت‌ها كشف و شناسائي شوند.
و كار بدست كاردان لايق قرار گيرد.
و مديران سالم با كار و تلاش مداوم، جامعه اي سالم را بازسازي كنند، و

آینده را رنگ حقیقت زنند.
*****
(1) حکمت 73 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك این خطبه به شرح زیر است:
1- کتاب مستطرف ج 1 ص 20: ابشیهي (متوفاي 850 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 281: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- اصول کافي ج 1 ص 335: کليني (متوفاي 328 ه)
4- اعلام الدین ص92: دیلمي (متوفاي قرن8ه)
5- بحارالانوار ج2 ص56 ب11 ح33: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- ربیع الابرار ج4 ص21 ح38: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
خطبه 216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، مدارك گذشته.
نامه 52 / 53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

پس مباحثي پيرامون:
معيارهاي گزينش
ملاك هاي انتخاب مديران
ارزيابي صفات و شرائط مديريّت ها
برّرسي رفتاري مديران موجود
تطبيق صفات مديران با جايگاه مديريّت ها
يك بحث جدّي و سرنوشت ساز است.
كه سلامت يا سقوط جامعه انساني به آن بستگي كامل دارد.
از اين رو در تمام كشورها، با انواع گرايش‌ها و مليّت ها، به مبحث گزينش توجّه ويژه اي دارند، تا مديران نالايق در پُست هاي كليدي جامعه راه نيابند و سلامت جامعه را مورد تهديد قرار ندهند.
اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به اين مسئله مهم و سرنوشت ساز مي‌فرمايد:
وَلَكِنَّنِي آسَي أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا،
فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللّٰهِ دُوَلاً، وَعِبَادَهُ خَوَلاً، وَالصَّالِحِينَ حَرْباً، وَالْفَاسِقِينَ حِزْباً، فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ، وَجُلِدَ حَدّاً فِي الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّي رُضِخَتْ لَهُ عَلَي الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ.
فَلَوْ لَا ذلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيبَكُمْ وَتَأْنِيبَكُمْ، وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيضَكُمْ، وَلَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَنَيْتُمْ.
«لكن از اين اندوهناكم كه بيخردان، و تبهكاران اين امّت حكومت را به دست آورند،
آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگي كشند، با نيكوكاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند،
زيرا از آنان كسي در ميان شماست كه شراب نوشيد و حد بر او جاري شد، و كسي كه اسلام را نپذيرفت، امّا بناحق بخشش هايي به او عطا گرديد.
اگر اينگونه حوادث نبود شما را برنمي انگيختم، و سرزنشتان نمي‌كردم، و شما را به گردآوري تشويق نمي‌نمودم، و آنگاه كه سرباز مي‌زديد رهاتان مي‌كردم.» (1).
*****
(1) نامه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- الامامة والسياسة ج1 ص154 و155: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)

2- الغارات ج 1 ص 302: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
3- المسترشد ص401 و409: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
4- كشف المحجة ص249-241-236: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
5- رسائل: كليني (متوفاي 328 ه) «طبق نقل سيد ابن طاووس»
6- عقد الفريد ج 2 ص 135: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
7- مروج الذهب ج 2 ص 35: مسعودي (متوفاي 346 ه)
8- تاريخ طبري ج4 ص48 سنه38: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
9- كتاب النهاية(باب الباء): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
10- كتاب محاسن ص 41: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
11- كتاب أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
12- غرر الحكم ص 329 / ج 3 ص 84 و393: آمدي (متوفاي 588 ه)
13- معدن الجواهر ص 226: كراجكي (متوفاي 449 ه)
14- منهاج البراعة ج3 ص219: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).

اطّلاعات و آفت شناسي

بحث آفت‌ها و آفت شناسي در نهضت‌ها يكي از مباحث جدّي و تعيين كننده است.
هر پديده حياتي كه داراي انواع علل و عوامل رشد و كمال است بهمان اندازه انواع آفت‌ها و موانع آن را تهديد خواهد كرد.
يكي از شرائط رشد و كمال در كنار تقويت علل و عوامل رشد آفت شناسي و مقابله با انواع موانع و آفت هاست.
مي پرسند:
چرا بسياري از انقلاب‌ها در آغاز حركت دچار تزلزل و شكاف شده و سقوط مي‌كنند؟
چرا برخي از نهضت‌ها در آغازين قدم هاي پيروزي شكست خوردند؟
چرا بسياري از انقلاب‌ها در تداوم پيروزي منحرف گرديدند؟
و انقلاب به سير ارتجاعي كشانده شد؟
پاسخ سئوالات ياد شده از نظر تحليل تاريخ و ارزيابي علل و عوامل پيروزي‌ها يا شكست‌ها روشن است كه تا حدودي به «آفت شناسي» و راه مقابله با موانع و آفت‌ها ارتباط دارد.
هر انقلابي كه توانست با آفت‌ها بگونه اي صحيح مقابله كند و ريشه هاي فاسد آن را بخشكاند
تداوم يافت،
و تا مراحل نهائي تكامل پيش رفت.
و هر انقلابي كه در تارهاي عنكبوتي آفات اسير شد، و نتوانست آفت‌ها را شناسائي كرده از سر راه بردارد، آرام آرام از اهداف انقلابي و از ارزش هاي تكاملي دور شده و كارش به سقوط و شكست انجاميد.
امام علي عليه السلام با توجّه به خطر بسيار ويرانگر آفت زدگي در امّت اسلامي دردآلود مي‌فرمايد:
فَعِنْدَ ذلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ، وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاكِبَهُ، وَعَظُمَتِ الطَّاغِيَةُ، وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ، وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالَ السَّبُعِ الْعَقُورِ، وَهَدَرَ فَنِيقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ،
وَتَوَاخَي النَّاسُ عَلَي الْفُجُورِ، وَتَهَاجَرُوا عَلَي الدِّينِ، وَتَحَابُّوا عَلَي الْكَذِبِ، وَتَبَاغَضُوا عَلَي الصَّدْقِ.
فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظاً وَالْمَطَرُ قَيْظاً وَتفِيضُ اللِّئَامُ فَيْضاً وَتَغِيضُ الْكِرَامُ غَيْضاً، وَكَانَ أَهْلُ ذلِكَ الزَّمَانِ ذِئَاباً، وَسَلَاطِينُهُ سِبَاعاً، وَأَوْسَاطُهُ أَكَّالاً، وَفُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتاً؛ وَغَارَ الصِّدْقُ، وَفَاضَ الْكَذِبُ، وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَتَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَباً، وَالْعَفَافُ عَجَباً، وَلُبِسَ الْإِسْلَامُ

لَبْسَ الْفَرْوِ مَقْلَوباً.
«پس در آن هنگام كه امويان بر شما تسلط يابند، باطل بر جاي خود استوار شود، و جهل و ناداني بر مركب‌ها سوار، و طاغوت زمان عظمت يافته، و دعوت كنندگان به حق اندك و بي مشتري خواهند شد.
روزگار چونان درنده خطرناكي حمله ور شده، و باطل پس از مدّتها سكوت، نعره مي‌كشد، مردم در شكستن قوانين خدا دست در دست هم مي‌گذارند، و در جدا شدن از دين متّحد مي‌گردند، و در دروغ پردازي با هم دوست و در راستگويي دشمن يكديگرند
و چون چنين روزگاري مي‌رسد، فرزند با پدر دشمني ورزد، و باران خنك كننده، گرمي و سوزش آورد، پست فطر تان همه جا را پر مي‌كنند، نيكان و بزرگواران كمياب مي‌شوند، مردم آن روزگار چون گرگان، و پادشاهان چون درندگان، تهيدستان طعمه آنان، و مستمندان چونان مردگان خواهند بود،
راستي از ميانشان رخت بر مي‌بندد، و دروغ فراوان مي‌شود، با زبان تظاهر به دوستي دارند اما در دل دشمن هستند، به گناه افتخار مي‌كنند، و از پاكدامني به شگفت مي‌آيند، و اسلام را چون پوستيني واژگونه مي‌پوشند.» (1).
آفت‌ها اگر بدرستي شناسائي نگردند، فرد و جامعه را به انحراف مي‌كشانند.
رهبران و مديران انقلاب را دگرگون مي‌سازند.
مردم انقلابي را بي تفاوت و سست مي‌كنند.
اهداف آغازين نهضت فراموش مي‌شود.
ارزش‌ها كم رنگ و به تدريج مسخ و فراموش مي‌گردد.
و انقلابيّون را در برخورد با مشكلات زندگي دلسرد كرده به ضد انقلاب مبدّل خواهد ساخت كه سير ارتجاعي آغاز كرده و خود در برابر ارزشهاي انقلاب ايستادگي كرده و عوامل انقلاب را تضعيف مي‌كنند.
*****
(1) خطبه 108 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- غرر الحكم ج4 ص211 و260و476: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- غرر الحكم ج 2 ص 241 و 362: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- بحارالانوار ج34 ص240 و239 ح999: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- اصول كافي ج 1 ص 135 و 138 و 141: كليني (متوفاي 328 ه)
5- فروع كافي ج 5 ص 373: كليني (متوفاي 328 ه)
6- بحارالانوار ج16 ص381 ح94: مجلسي (متوفاي 1110ه)

7- ربيع الابرار ج 1 ص445 ح2 ب15: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه)
8- توحيد ص31 ح1 ب2: شيخ صدوق (متوفاي 381ه).

آفت‌ها در برخي از نهضت‌ها تا آنجا پيش رفته اند كه رهبران قيام‌ها و حركت هاي انقلابي را ار پاي در آوردند با اهداف انقلابي بيگانه ساختند و به وابستگي و سازش كشاندند كه حركتي بر ضدّ حركت تكاملي خود برگزيدند و به نابودي انقلاب خود همّت كردند.
اگر علل سقوط‌ها و علل سير ارتجاعي رهبران ملت‌ها بدرستي ارزيابي شود اين حقيقت ثابت مي‌شود كه «آفت ها» نقش فراواني در دگرگوني‌ها و مسخ ارزشها دارند كه:
برخي از ياران و اصحاب پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم دست از اسلام ناب بردارند و به خط نفاق و دوروئي پناه ببرند.
امام علي عليه السلام اين واقعيّت تلخ را اينگونه توضيح مي‌دهند كه:
فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله، وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَي الْآبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانِ وَالْقَرَابَاتِ، فَمَا نَزْدَادُ عَلَي كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَاناً، وَمُضِيّاً عَلَي الْحَقِّ، وَتَسْلِيماً لِلْأَمْرِ، وَصَبْراً عَلَي مَضَضِ الْجِرَاحِ.
وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَي مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوِجَاجِ، وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا، وَنَتَدَانَي بِهَا إِلَي الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغِبْنَا فِيهَا، وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.
«ما با پيامبر صلي الله عليه وآله بوديم، و همانا جنگ و كشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خويشاوندان ما دور مي‌زد، امّا از وارد شدن هر مصيبت و شدّتي جز بر ايمان خود نمي‌افزوديم، و بيشتر در پيمودن راه حق، و تسليم بودن برابر اوامر الهي، و شكيبايي بر درد جراحت هاي سوزان، مصمّم مي‌شديم.
امّا امروز با پيدايش زنگارها در دين، كژي‌ها و نفوذ شبهه‌ها در افكار، تفسير و تأويل دروغين در دين، با برادران مسلمان خود به جنگ خونين كشانده شديم، پس هرگاه احساس كنيم چيزي باعث وحدت ماست و به وسيله آن با يكديگر نزديك مي‌شويم، و شكافها را پُر و باقيمانده پيوندها را محكم مي‌كنيم، به آن تمايل نشان مي‌دهيم، آن را گرفته و ديگر راه را ترك مي‌گوييم.» (1).
و بعضي از ياران مجاهد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه در جَمَل و صفّين نيز حماسه آفريدند، به صف دشمنان و مخالفان امام بپيوندند و براي كشتن آنحضرت هم قسم و هم داستان گردند.
ابن مُلجم مرادي از نمايندگان مردم يَمَن بود كه به مدينه آمد و با امام علي عليه السلام بيعت كرد، و چون مريض شد يك هفته در منزل آنحضرت پذيرائي شد و با گرفتن هزينه سفر و اسب سواري و تشكّر فراوان با امام

علي عليه السلام خداحافظي كرد،
چه كسي باور مي‌كرد كه او قاتل امام باشد؟
شمر بن دو الجوشن از فرماندهان لشگرهاي امام علي عليه السلام در جنگ صفّين بود، جنگ كرد، و زخمي شد.
امّا سرانجام جذب خوارج و منافقان زمان شد و در صحراي كربلا به انواع جنابت‌ها آلوده گرديد.
و در تداوم سير تاريخ در نهضت هاي اسلامي چهره هاي فراواني بودند كه سرد شدند، ساكت شدند به انزوا گرائيدند و مجاهدت‌ها و افتخارات گذشته خود را ناديده انگاشتند.
امام علي عليه السلام نسبت به سعد وقّاص و ياران همراه او كه دچار آفت زدگي شدند و گوشه گيري اختيار كردند و از ياري حقّ سَر باز زدند، فرمود:
يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ! إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ.
فقالَ الحارث: فإني أعتزل مع سعيد بن مالك و عبد اللَّه بن عمر، فقال عليه السلام:
إِنَّ سَعِيداً وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ، وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ.
مشكل حق ناشناسي
نفرين كردن امام
*****
(1) خطبه 122 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب احتجاج ج1 ص439: طبرسي (متوفاي 620 ه)
2- كتاب معارف ج 2 ص 136: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 27: راوندي (متوفاي 573 ه)
4- شرح نهج البلاغه ج 7 ص 297: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
5- بحارالانوار ج33 ص368 ب23 ح600: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- ارشاد القلوب ص 249: ديلمي (متوفاي 771 ه)
7- ارشاد ج 1 ص 266: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
8- واقعه صفين ص235 و520: نصر بن مزاحم (متوفاي 212ه)
9- تذكرة الخواص ص109: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه)
10- الغارات ج2 ص373: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283ه)
11- تاريخ طبري ج3 ص85سنه37: طبري شافعي (متوفاي 310ه)
12- بشارة المصطفي ص141 ج3 ص158 و187: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571ه)
13- الاجتماع ج1 ص274: طبري شافعي (متوفاي 310ه)

14- تاريخ دمشق ج3 ص185 وج3 ص187: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571ه).

«اي حارث! تو زير پاي خود را ديدي، امّا به پيرامونت نگاه نكردي، پس سرگردان شدي، تو حق را نشناختي تا بداني اهل حق چه كساني مي‌باشند؟ و باطل را نيز نشناختي تا باطل گرايان را بداني.
(حارث گفت من و سعيد بن مالك، و عبدالله بن عمر، از جنگ كنار مي‌رويم، امام فرمود:)
همانا سعيد و عبداللّه بن عمر، نه حق را ياري كردند، و نه باطل را خوار ساختند.» (1).
و يا اهداف آغازين انقلاب را انكار كردند، و حقائق روشن را ناديده انگاشتند، انس بن مالك با اينكه در روز غدير حاضر بود و پس از بيعت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بيعت كرد.
امّا در آستانه جنگ جَمَل آن را ناديده گرفت و به دروغ انكار كرد.
امام علي عليه السلام در يك سخن افشاگرانه فرمود:
وقال عليه السلام لأنس بن مالك،وقد كان بعثه إلي طلحة و الزبير لما جاء إلي البصرة يذكرهما شيئاً مما سمعه من رسول اللّه صلي الله عليه وآله في معناهما، فلوي عن ذلك، فرجع إليه، فقال:
إِنِّي أَنْسِيتُ ذلِكَ الْأَمْرَ، فَقَالَ عليه السلام:
إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةً لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ.
يعني البرص، فأصاب أنساً هذا الداء فيما بعد في وجهه، فكان لا يري إلا مبرقعاً.
*****
(1) حكمت 262 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب أمالي ص134 م5 ح29/216: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
2- ذخائر العقبي ص 110: طبري شافعي (متوفاي 460 ه)
3- البيان و التبيين ج 2 ص 112: جاحظ (متوفاي 255 ه)
4- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج 2 ص 152 و210: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
5- أنساب الاشراف ج2 ص238 و 274: بلاذري (متوفاي 279 ه)
6- تيسير المطالب: سيّد ابوطالب (متوفاي 424 ه)
7- منهاج البراعة ج 3 ص365: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
8- بحار الانوار ج32 ص228 ح179: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
9- غرر الحكم ج 3 ص 456: آمدي (متوفاي 588 ه)
10- نثرالدّر ج1 ص316: وزير ابي سعد آبي (متوفاي 421ه)

11- تلبيس ابليس ص109: ابن جوزي حنفي (متوفاي 597ه)
12- بحار الانوار ج32 ص228 و ص244: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
13- انساب الاشراف ج2 ص238: احمد بلاذري (متوفاي قرن 3ه)
14- بحارالانوار ج34 ص311 ح1080: مجلسي (متوفاي 1110ه)
15- ربيع الابرار ج2 ص10 ح19 ب16: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

و درود خدا بر او فرمود:
«چون به شهر بصره رسيد انس بن مالك را به سوي طلحه و زبير فرستاد تا آن چه از پيامبر صلي الله عليه وآله درباره آنان شنيده يادشان آورد، انس، سر باز زد و گفت من آن سخن پيامبر صلي الله عليه وآله را فراموش كردم، فرمود)
اگر دروغ مي‌گويي خداوند تو را به بيماري برَصَ (سفيدي روشن) دچار كند كه عمّامه آن را نپوشاند.» (1).
(پس از نفرين امام انس به بيماري بَرَص در سر و صورت دچار شد كه همواره نقاب مي‌زد.)
*****
(1) حكمت 311 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين حكمت به شرح زير است:
1- كتاب مسترشد ص674 ح346: طبري امامي (متوفاي 310 ه)
2- كتاب المعارف ص580: ابن قتيبة(متوفاي 276 ه)
3- كتاب خصال ج1 ص219 ح44 باب الاربعه: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- كتاب ارشاد ص165 ص185 قديم: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
5- حلية الاولياء ج5 ص26 ذيل روايت 293: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
6- بحار الانوار ج32 ص96 ح66: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- أمالي ص106 ح1 م26: شيخ صدوق (متوفاي 381ه)
8- ربيع الابرار ج2 ص372 ح144 ب29: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

و در انقلاب الجزاير، رشد آفت ها، رهبران نهضت را دچار تفرقه و اخلاف كرد كه پس از دادن هزاران كشته بازهم وابسته بمانند
و انقلاب فلسطين را آفت‌ها از پاي در آورد كه با صهيونيست هاي جلاّد سازش كنند.
و زحمات فراوان جمال عبدالنّاصر در مصر را آفت‌ها بر باد دادند كه انور سادات پا بر روي كشته هاي فراوان مصر بگذارد و در كمپ ديويد، دست در دست اسحق رابين و موشه دايان بگذارد و سازش كند، و افتخار و صلابت و اصالت اعراب را در هم بشكند،
او در آغاز حركات انقلابي عبدالنّاصر از مشاوران و معاونين او بود.
و در انقلاب ايران ديديم كه:
برخي از ياران و طرفداران انقلاب اسلامي، به روشنفكران خائن روي كرده و در احمد آباد بر روي قبر مصدّق اجتماع كنند كه امام خميني قدس سره به آنها هشدار داد و فرمود:
(باز هم مي‌روند روي قبر آن مرد و توطئه مي‌كنند، نكنيد كاري كه من بگويم آن شخص چه سيلي‌ها به اسلام زد.)
مصدّق از ياران آيةاللّه كاشاني بود كه سرانجام به نهضت خيانت كرد.
آقاي لاهوتي كه از زندان آزاد شد، امام خميني قدس سره در يكي از برنامه هاي تلويزيوني ايشان را معرّفي كرده فرمود:
(اين آقاي لاهوتي پايش را در زندان ارّه كردند)
و مردم به ايشان علاقمند شدند، امّا به زودي دچار آفت شد و بر ضد امام و انقلاب موضع گيري كرد.
امام از سپاه پاسداران تشكّر مي‌كرد.
امّا لاهوتي در يك سخنراني تهران گفت:
سپاه همان گارد جاويدان است.
امام علي عليه السلام فرمود:
انقلاب اسلامي را بايد به ديگر كشورهاي جهان صادر كنيم.
امّا لاهوتي مي‌گفت:
مگر انقلاب يك بغچه لباس است كه آن را صادر كنيم؟
و سرانجام فرزندان او كه داماد يكي از شخصيّت هاي مهم كشور بودند، روزها به شكار بسيجيان مي‌رفتند و در جنگ مسلّحانه درون شهري دستگير و هر دو اعدام شدند و لاهوتي نيز از آن غصّه مضاعف دوام نياورد و مُرد.
چه كسي باور مي‌كرد مرجع تقليدي با عوامل خود به جان مردم افتاده و قتل و غارت را امضاء كند؟

چه كسي باور مي‌كرد، قائم مقام رهبري اسناد و اسرار مهم نظامي كشور را در اختيار آمريكا و عوامل آمريكا بگذارد؟ و از باند و گروهي حمايت كند كه 84 نفر را ترور كردند.
و در ادامه نهضت ديديم كه دو نفر از مراجع صاحب رساله عمليّه براي ارتباط با آمريكا بر ضد مواضع فكري امام خميني قدس سره اطّلاعيّه اي صادر كنند.
و چه كسي فكر مي‌كرد كه يك روحاني با پذيرش ده‌ها مسئوليت مانند: وزارت كشور، نمايندگي مجلس، نمايندگي امام در سپاه، در جهاد سرانجام پس از استيضاح در مجلس، امتياز روزنامه اي گرفته، بر ضدّ ارزش هاي انقلاب و اسلام مقاله بنويسد، نظر بدهد
و در پايان انحرافات فكري خود، از آمريكا و اسرائيل دفاع كند و رهبر و كشور خودش را زير سئوال ببرد؟
اگر كسي تاريخ بيست ساله انقلاب اسلامي را مطالعه كند.
انواع ريزش ها، سقوطها، دگرگوني ها، مسخ شدن‌ها را خواهد يافت كه «آفت زدگي» عامل اصلي آن بود و هم چنان ادامه خواهد داشت.
هركس در تداوم نهضت يا مراحل آغازين به خود «محوري» و «هواپرستي» روي آورد سقوط كرد،
هواپرستي يكي از آفات در هم شكننده است كه به سادگي قابل درمان نخواهد بود.
با توجّه به بحث «آفت شناسي» در انقلاب، بسيار حياتي و ضروري است كه گروهي از فرهيختگان، انقلابيّون دلسوز، مجاهدان خود ساخته، پرهيزكاران مقاوم با نام «هسته هاي گزينش و كارشناسي نيروهاي اطّلاعاتي»، آفت‌ها و آفت زدگان را دقيقاً شناسائي كرده از پُست هاي كليدي كشور كنار زنند و بدون هرگونه شعار زدگي حزب گرائي، وابستگي جناحي، هر كجا آفت زده اي را يافتند معرّفي و پاكسازي كنند تا انقلاب اسلامي با سلامت و اصالت تداوم يافته و مردم انقلابي ما بتوانند راه امام و شهيدان را پاسدار باشند.

اهمیّت حفاظت اطّلاعات از دیدگاه امام

اشاره

يكي از روش هاي حفظ نظام اسلامي و سلامت جامعه، رعايت «راز داري» و پخش نكردن اخبار و اطلاعات مربوط به فرد و جامعه مي‌باشد.
هر كشوري اسراري دارد.
هر انساني مسائلي دارد كه بايد بر ديگران پوشيده باشد.
نبايد ويژگي‌ها يا كاستي هاي سياسي، نظامي، اقتصادي كشور اسلامي را بر زبان راند
يا در نوشته اي نوشت،
زيرا همانگونه كه گوش هاي دوستان و ياران اخبار مهم كشور را مي‌شنود، گوش هاي دشمن نيز تيز است، و اخبار مهم كشور را دريافت كرده بر ضد امنيّت و آرامش كشور و امت اسلامي توطئه هاي خطرناكي را سامان خواهد داد.
از اين رو در سيستم حساب شده تعاليم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حفاظت و اطّلاعات ارزش و جايگاه مهمي دارد.
هم افراد بايد راز دار باشند و هم نيروهاي مسلح و كارگزاران نظام اسلامي بايد اسرار مملكت اسلامي را حفظ كنند،
در هر جا آن را مطرح نكنند،
و در هر جمع و اجتماعي زبان به افشاي آن نگشايند.
در اين قسمت به برخي از تذكّرات مهم و ارزشمند امام عليه السلام نسبت به حفاظت و اطّلاعات اشاره مي‌كنيم.

حفظ اسرار شخصي

اشاره

آبرو و اسرار يك مسلمان چونان خون او نقش تعيين كننده در آينده او دارد، اگر با كشتن انساني به زندگي او خاتمه داده مي‌شود، با افشاء اسرار يك مسلمان، و به خطر انداختن آبروي يك فرد نيز زندگي سياسي، اجتماعي او در خطر جدّي قرار خواهد گرفت.
زيرا آبروي يك انسان به منزله خون اوست، و چون آبروي مسلماني از بين برود خون او نيز ريخته شده است و ديگر جايگاهي در جامعه اسلامي نخواهد داشت.
بنابراين در روايات اسلامي سفارش فراواني شده است كه اسرار برادران مؤمن خود را فاش نكنيد، و خودتان در حفظ اسرار شخصي بكوشيد كه از هركس سزاوارتر به حفظ اسرار شخصي خود مي‌باشيد.
امام عليه السلام در حكمت 6 به اين واقعيّت اشاره مي‌فرمايند.
صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ، وَالْإِحْتِمالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ.
الْمَسْأَلَةُ خِبَاءُ الْعُيُوبِ، وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاخِطُ عَلَيْهِ.

«سينه خردمند صندوق راز اوست، و خوشرويي وسيله دوست يابي، و شكيبايي، گورستان پوشاننده عيب هاست.
پرسش كردن وسيله پوشاندن عيب هاست، و انسان از خود راضي، دشمنان او فراوانند.» (1).
زيرا اگر انسان خود پاسدار اسرار خود نباشد، ديگران هرگز رعايت حال او را نخواهند كرد.
اگر زندگي اجتماعي انسان به حفظ آبرو و اسرار او بستگي دارد پس هر حرفي را نبايد بزند و مسائل زندگي خود را براي هر كسي نبايد بگويد كه امام عليه السلام فرمود:
الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ، فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ، فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً.
*****
(1) حكمت 6 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين حكمت به شرح زير است:
1- كنز الفوائد ص 288: كراجكي (متوفاي 449 ه)
2- بحار الانوار ج74 ص234: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- كتاب أمالي ج 1 ص 113: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- منهاج البراعة ج3 ص263: قطب راوندي (متوفاي 573ه)
5- عيون الحكم والمواعظ ص392 ش6631: واسطي (متوفاي 600ه)
6- بحار الانوار ج1 ص94: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- روضة الواعظين ص4 و377: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508ه)
8- غرر الحكم ج 1 ص 269و ج 4 ص 215: آمدي (متوفاي 588 ه)
9- تحف العقول ص202: محمد الحسن الحراني (متوفاي قرن4ه)
10- ربيع الابرار ج4 ص186 ح47: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

«سخن در بند توست، تا آن را نگفته باشي، و چون گفتي، تو در بند آني، پس زبانت را نگهدار چنانكه درهم و دينار را نگه ميداري، زيرا چه بسا سخني كه نعمتي را طرد يا نعمتي را جلب نمود.» (1).
امام علي عليه السلام با توجّه به حفظ اسرار شخصي و مسئوليّت آن خطاب به فرزندش امام مجتبي عليه السلام فرمود:
وَ الْمَرْءُ اَحْفَظُ لِسِرِّهِ
«هر انساني بايد بيشتر از ديگران در حفظ اسرار خويش بكوشد.» (2).
بنابر اين يك مسلمان متعهّد بايد پاسدار اسرار شخصي خود و خانواده خود باشد تا ديگران يا دشمنان دست آويز هاي مهمّي براي افشاگري بر عليه او نداشته باشند كه در ضرب المثل هاي قديمي زيبا رهنمود داده اند كه:
«زبان سُرخ سر سبز مي‌دهد بر باد»
بر امّت اسلامي و بر رهبران و مديران جامعه اسلامي واجب است كه اسرار و اطلاعات شخصي افراد را حفظ كرده راز دار باشند.
امام علي عليه السلام به مالك اشتر دستور مي‌دهد كه:
وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوباً، الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَي مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ. أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حِقْدٍ، وَاقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وِتْرٍ، وَتَغَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَضِحُ لَكَ، وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَي تَصْدِيقِ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.
«از رعيّت، آنان كه كه عيب جو ترند از خود دور كن، زيرا مردم عيوبي دارند كه والي در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آن چه بر تو پنهان است آشكار گرداني، و آن چه كه هويداست بپوشاني، كه داوري در آن چه از تو پنهان است با خداي جهان مي‌باشد، پس چندان كه مي‌تواني زشتي‌ها را بپوشان، تا آن را كه دوست داري بر رعيّت پوشيده ماند خدا بر تو بپوشاند، گره هر كينه اي را در مردم بگشاي، و رشته هر نوع دشمني را قطع كن، و از آن چه كه در نظر روشن نيست كناره گير، در تصديق سخن چين شتاب مكن، زيرا سخن چين گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر مي‌شود امّا خيانتكار است.» (3).
*****
(1) حكمت 381 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين حكمت به شرح زير است:

1- كتاب اختصاص ص229: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
2- من لايحضره الفقيه ج4 ص388 ح5834: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 414: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 4 ص 58 و 549: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- غرر الحكم ج 2 ص 123 و 180: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- ارشاد القلوب ج1 ص204 ب28: ديلمي (متوفاي 771 ه)
7- أمالي صدوق مجلس62 ص322 ح4: صدوق (متوفاي 381ه)
8- روضة الواعظين ص469: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508ه)
9- بحارالانوار ج68 ص287 و280 و286: مجلسي (متوفاي 1110ه)
10- وسائل الشيعه ج12 ص192 و193: حر عاملي (متوفاي 1104ه)
11- مناقب ص375: خوارزمي حنفي (متوفاي 568ه).
نامه 92 / 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 24 / 53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، برخي از اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)
5- فهرست ص37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
6- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
7- بحارالانوارج17ص68وج72ص96وج85ص92: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
8- من لايحضره الفقيه ج4 ص409: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
9- كتاب خصال ج1 ص102 باب ثلاثه ح57: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
10- علل الشرائع ص 178: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
11- بحار الانوار ج2 ص244 ح48: مجلسي متوفاي 1110 ه)
12- غرر الحكم ج 4 ص 145 و 167: آمدي (متوفاي 588 ه).

ضرورت حفظ اسرار جامعه اسلامي

اشاره

هم چنانكه زندگي و مرگ يك انسان به حفظ آبرو، و حفظ اسرار او بستگي دارد.
تكامل يا سقوط جامعه، امنيّت و سلامت امّت اسلامي نيز به حفظ اسرار و رازداري نيازمند است.
زيرا اگر دشمنان جامعه اسلامي از كاستي‌ها و ضعف ها، از تزلزل‌ها و سستي هاي موجود در جامعه با خبر شوند، و از وضعيّت داخلي امت اسلامي مطّلع باشند، راه هاي تهاجم و نفوذ را شناخته و آنگاه ضربه هاي خطرناكي را به كشور اسلامي وارد خواهند آورد.
در جنگهاي صدر اسلام يكي از علل پيروزيها و خط شكني هاي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رازداري و حفظ اسرار نظامي در عمليّات هاي گوناگون بود كه مي‌توانست دشمن را غافلگير كند، و فرصت هرگونه تحرّكي را از دشمن صلب كند مانند: عمليّات «ذات السّلاسل»
و هرگاه امّت اسلامي به اصل «راز داري» توجّه نكرد و مسائل مهم حفاظت و اطلاعات را افشا كرد، ضربه پذير شد و راه را براي غلبه دشمن فراهم كرد.
با توجّه به اهميّت حفظ اسرار، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در يك كلام ارزشمند رهنمود مي‌دهد كه:
لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَي جَوَارِحِكَ كُلِّهَا فَرَائِضَ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

«آن چه نمي‌داني مگو، بلكه همه آن چه را كه مي‌داني نيز مگو، زيرا خداوند بزرگ بر اعضاء بدنت چيزهايي را واجب كرده كه از آنها در روز قيامت بر تو حجّت آورد.» (1).
همو راه حوادث گوناگوني در كشور پديد مي‌آيد، مسائل گوناگوني در دولت و ملت اسلامي رخ مي‌دهد كه بازگو كردن آن در ميان دوست و دشمن ره آوردهاي شومي خواهد داشت و دشمن را اميدوار خواهد كرد.
پس آنچه مي‌دانيم نبايد بگوئيم.
و تمامي آنچه را كه مي‌دانيم نبايد براي همه بازگو كنيم.
بخصوص در شرائط فعلي روزگار ما كه چشم و گوش فضول دشمن در فضا و زمين و دريا با انواع وسائل و ابزار فوق مدرن همه جا حضور دارد.
امام علي عليه السلام در يك دستور العمل وحي گونه مي‌فرمايد:
مؤمن بايد عاقل باشد و زبان خود را با عقل خويش كنترل كند،
هرچه مي‌گويد حساب شده باشد،
و آنچه را كه مي‌خواهد بگويد به تجزيه و تحليل بگذارد.
و فرمود:
قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ. ومعناهما واحد.
«قلب احمق در دهان او، و زبان عاقل در قلب او قرار دارد.» (2).
*****
(1) حكمت 382 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين حكمت به شرح زير است:
1- كتاب اختصاص ص231: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
2- من لايحضره الفقيه ج2 ص626 ح3215: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 414: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحار الانوار ج 68 ص288 ح47 ب78: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- غرر الحكم ج 6 ص 318: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- غرر الحكم ج 2 ص 553: آمدي (متوفاي 588 ه)
7- تفسير نورالثقلين ج3 ص520 وج2 ص26: حويزي (متوفاي 1112ه)
8- روضة الواعظين ص469: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508ه)
9- تيسيرالمطالب ص81 و82 ب4: سيّد ابوطالب (متوفاي 424ه).
حكمت 41 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، برخي از اسناد و مدارك اين حكمت به شرح زير است:
1- غرر الحكم ص 345: آمدي (متوفاي 588 ه)

2- صد كلمه برگزيده جاحظ ص 44: ابو عثمان جاحظ (متوفاي 255 ه)
3- اصول كافي ج 2 ص 443: كليني (متوفاي 328 ه)
4- كتاب محاسن ص 6: علامه برقي (متوفاي 274 ه)
5- كتاب أمالي ص 153: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- تفسير عياشي ج 2 ص 262: عيّاشي (متوفاي 380 ه)
7- تحف العقول ص 71 و 293: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
8- بحار الانوار ج 1 ص 159: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
9- مناقب ص377: خوارزمي حنفي (متوفاي 568ه)
10- ينابيع المودة ص347: سليمان قندوزي حنفي (متوفاي 1294ه)
11- اعجاز و ايجاز ص30: ثعالبي (متوفي 429 ه).

ضرورت حفظ اسرار نظامي

يكي ديگر از وظائف سنگين و مهم امت اسلامي و نيروهاي مسلّح در امّت اسلامي، حفظ اسرار نظامي كشور اسلامي است.
اگر دشمن از قدرت نظامي ما با خبر باشد.
و شيوه هاي دفاعي يا تهاجمي ما را بداند.
و از چگونگي ابزار جنگي ما با خبر باشد.
به آساني مي‌تواند با ما مقابله كند و راه پيروزي را بر امّت اسلامي ببندد و در مقابل انواع تهاجمات خود را سامان دهد.
از اين رو يكي از وظائف مهم مردم و نيروهاي مسلّح، حفظ اسرار نظامي است كه با بود و نبود نظام اسلامي برابر است.
چون اين مسئله يكي از مسائل مهمّ نيروهاي مسلّح و نظام اسلامي است حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به فرماندهان نظامي در نامه 50 مي‌نويسد:
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي أَصْحَابَ الْمَسَالِحِ:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقّاً عَلَي الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَي رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفاً عَلَي إِخْوَانِهِ.
أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِيَ دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِي حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً.
فَإِذَا فَعَلْتُ ذلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النِّعْمَةُ، وَلِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ؛
وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَي الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَي ذلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً.
فَخُذُوا هذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ، وَالسَّلَامُ.
«از بنده خدا، علي بن ابيطالب، اميرمؤمنان به نيروهاي مسلّح و مرز داران كشور
پس از ياد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است كه اگر اموالي به دست آورد، يا نعمتي مخصوص او شد، دچار دگرگوني نشود، و با آن اموال و نعمتها، بيشتر به بندگان خدا نزديك، و به برادرانش مهرباني روا دارد.
آگاه باشيد! حق شما بر من آن است كه جز اسرار جنگي هيچ رازي را از شما پنهان ندارم، و كاري را جز حكم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما كوتاهي نكرده، و در وقت تعيين شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه اي مساوي رفتار كنم.

پس وقتي من مسؤوليّت هاي ياد شده را انجام دهم، بر خداست كه نعمتهاي خود را بر شما ارزاني دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نبايد از فرمان من سرپيچي كنيد، و در انجام آن چه صلاح است سُستي ورزيد، و در سختيها براي رسيدن به حق تلاش كنيد، حال اگر شما پايداري نكنيد، خوارترين افراد نزد من انسان كج رفتار است، كه او را به سختي كيفر خواهم داد، و هيچ راه فراري نخواهد داشت، پس دستورالعمل هاي ضروري را از فرماندهانتان دريافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه كه خدا امور شما را اصلاح مي‌كند، اطاعت كنيد، با درود.» (1).

*****

(1) نامه 50 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، برخي از اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:

1- كتاب صفين ص 107: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 ه)
2- كتاب أمالي ج1 ص217 م8: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
3- كتاب أمالي: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- منهاج البراعة ج 3 ص 158: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- بحار الانوارج 72 ص 354: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- بحارالانوار ج33 ص469 و75 و589: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- تحف العقول ص180: ابن شعبه حراني (متوفاي 380ه).

راه هاي كشف واقعيّت ها

اشاره

يكي از وظائف نيروهاي اطلاعاتي و حفاظت كشور اسلامي آن است كه از ظن و گمان بپرهيزند و با شيوه‌ها و روش هاي كاربردي تلاش كنند تا واقعيّت‌ها را كشف كرده به زلال حقيقت برسند.
امام علي عليه السلام در برخي از سخنان نوراني خود به شيوه‌ها و روش هاي كشف واقعيّت‌ها اشاره فرمودند كه امروز از نظر كاربردي نقش تعيين كننده اي براي نيروهاي حفاظت و اطّلاعات دارد.
مانند:

از ديدگاه امام علي عليه السلام ارزيابي دقيق رفتار و گفتار انسانها يكي از راه هاي كشف واقعيّت است. زيرا انسانها به آنچه دارند و مي‌انديشند زنده اند، و كُنش‌ها و واكنش هاي آنان به اندوخته هاي مغز و جانشان بي ارتباط نيست كه نيكو سروده اند:
«از كوزه همان بُرون طراود كه در اوست»
زيرا رفتار و گفتار و حالات ظاهري يك مجرم با يك انسان نيكو كار متفاوت است، كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.
«كسي چيزي را در دل پنهان نكند جز آن كه در لغزش هاي زبان، و رنگ رخسار، آشكار خواهد شد.» (1).
*****
(1) حكمت 26 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين حكمت به شرح زير است:
1- صد كلمه برگزيده ص 46: جاحظ (متوفاي 255 ه)
2- دستور معالم الحكم ص 23: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 266: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- مناقب ص376: خوارزمي حنفي (متوفاي 568ه)
5- بحارالانوار ج72 ص204: مجلسي (متوفاي 1110ه).

همه مي‌دانيم كه بسياري از گفته‌ها و شنيدني ها، واقعيّت ندارند.
و بسياري حقائق را با باطل بهم مي‌آميزند.
و بسياري براي اغراض شوم و شيطاني خود انواع شايعات را ساخته و پرداخته و با رواج آن أذهان عمومي را متزلزل مي‌سازند.
پس هر خَبري را نبايد راست پنداشت.
كه نقل كنندگان اخبار فراوانند.
يكي از راه هاي كشف واقعيّت ها، ارزيابي صحيح، اخبار و اطّلاعات است.
اگر با معيارهاي حساب شده، و ملاك هاي صحيح اخبار بدست آمده را درست ارزيابي كنيم و با اصول منطقي، ارزش هايي كه بر فرد و جامعه حاكم است را به نقد و برّرسي اخبار بپردازيم،
هر دروغي را باور نخواهيم كرد،
و هر خبري را راست نخواهيم پنداشت كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاتَهُ قَلِيلٌ.
«چون خبري را شنيديد، آن را درك كرده عمل كنيد، نه بشنويد و نقل كنيد، زيرا راويان علم فراوان، و عمل كنندگان آن اندكند.» (1).
*****
(1) حكمت 98 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين حكمت به شرح زير است:
1- محاضرات الادباء ج 1 ص 14: راغب اصفهاني (متوفاي 513 ه)
2- اصول كافي ج 2 ص 68/84: كليني (متوفاي 328 ه)
3- فروع كافي ج 5 ص 35: كليني (متوفاي 328 ه)
4- غرر الحكم ص111 وج1 ص321 وج2 ص260: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- روض الاخيار ص 10: محمد بن قاسم
6- كتاب وافي ج 14 ص 24: فيض كاشاني(متوفاي1091ه)
7- تحف العقول ص228: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
8- تذكرة الخواص ص 134: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
9- بحارالانوارج161/2وج370/74وج75ص105: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
10- روضة الواعظين ص4: ابن فتّال نيشابوري(متوفاي 508ه)

11- روضه كافي ج 8 ص 391 ح586: كليني (متوفاي 328 ه)
12- مشكاة الانوار ص437 ح15/1468: طبرسي (متوفاي قرن7ه).

يكي ديگر از راه هاي كشف واقعيّت‌ها بررسي سخنان و گفتار افراد و شخصيّت هاست كه چه مي‌گويند؟
و چگونه مي‌گويند؟
با چه انگيزه هايي حرف مي‌زنند؟
چه نيكو سروده اند كه:
تا مرد سخن نگفته باشد
علم و هنرش نهفته باشد
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.
«سخن گوييد تا شناخته شويد، زيرا كه انسان در زير زبان خود پنهان است.» (1).
يعني بايد به افراد فرصت سخن گفتن، حرف زدن، تحليل كردن داد كه حرف بزنند سخن بگويند، تحليل و ارزيابي داشته باشند.
آنگاه مي‌شود از گفتار و رفتارشان واقعيّت هاي نهفته در جانشان را شناخت.
*****
(1) حكمت 392 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- غرر الحكم ج 3 ص 261 و 287: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- خصال ج 2 ص 487 و 488 و420 ح14 ب9: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- ارشاد ج1 ص300 ط جديد: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- اعجاز و ايجاز ص28: ثعالبي (متوفي 429 ه)
5- بحارالانوار ج1 ص166 و165: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- أمالي ص494 م17 ح51/1082: شيخ طوسي (متوفاي 460ه)
7- أمالي ص362 ح9 م68: شيخ صدوق (متوفاي 381ه)
8- عيون اخبارالرضا ج2 ص82 ح204: شيخ صدوق (متوفاي 381ه).

آزمايش ها

يكي ديگر از راه هاي كشف واقعيّت ها، آزمودن است، آزمايش كردن است.
انسان‌ها در آزمايش‌ها و حوادث سخت، ماهيّت خود را آشكار مي‌كنند كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ، عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ.
«در دگرگوني روزگار گوهر شخصيّت مردان شناخته مي‌شود.» (1).
و در رهنمود ديگري فرمود:
براي شناخت افراد، آنها را آزمايش كن، و چنين رهنمود داد كه:
اخْبُرْ تَقْلِهِ.
«مردم را بيازماي، تا دشمن گردي.» (2).
*****
(1) حكمت 217 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- غرر الحكم ج1 ص396 وج4ص13 و487 و532: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- كتاب طراز ج 1 ص 217: سيد يماني
3- كتاب الغارات (بنقل ابي الحديد ج 1 ص 203(: ابن هلال ثقفي (متوفاي 202 ه)
4- اصول كافي ج 1 ص 207: كليني (متوفاي 328 ه)
5- تفسير عياشي (در تفسير آيه 106 نحل): عياشي (متوفاي 300 ه)
6- قرب الاسناد: حميري (متوفاي 290 ه)
7- أنساب الاشراف ج 2 ص 119: بلاذري (متوفاي 279 ه)
8- مستدرك ج 2 ص 385: حاكم نيشابوري شافعي (متوفاي 258 ه)
9- كتاب الفتن: نعيم بن حماد (متوفاي 228 ه)
10- كتاب أمالي ص 214: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
11- كتاب ارشاد ص 151: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
12- الملاحم والفتن ص 75: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه)
13- كتاب الرجال ص 103: علامه كشي (متوفاي 340 ه).
حكمت 434 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- معرفة الحديث ص 162: حاكم نيشابوري شافعي (متوفاتي 405 ه)
2- غرر الخصائص ص 320: وطواط (متوفاي 553 ه)

3- منهاج البراعة ج 3 ص 425: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحارالانوار ج71 ص164 ح28 ب10: مجلسي (متوفاي 1110ه).

ارزيابي اشتباهات گذشته

يكي ديگر از راه هاي كشف واقعيّت ها، ارزيابي اشتباهات گذشته افراد است.
يعني كسي كه نوعي ضعف و كاستي در او وجود دارد كه عامل بزهكاري يا خطا و اشتباهي شده است.
چون ريشه‌ها زنده اند ممكن است دوباره همان خطا و اشتباه را تكرار كند.
جز آنكه توبه واقعي كرده باشد.
يا خود را كاملاً ساخته باشد.
يا ريشه هاي انحراف را در خود خشكانده باشد.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ فَانْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا
«اگر در كسي خصلتي شگفت ديديد، همانند آن را انتظار كشيد.» (1).
*****
(1) حكمت 445 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- مجمع الامثال ج 2 ص 454: ميداني (متوفاي 518 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 428: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحار الانوار ج 66 ص411 ح129 ب38: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- غرر الحكم ج 3 ص 177: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- بحارالانوار ج75 ص13 ح71 ب15: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- نثرالدّر ج1 ص318: وزير ابي سعد آبي (متوفاي 421ه).

يكي ديگر از راه هاي كشف واقعيّت‌ها و پيروزي بر مشكلات آن است كه ابتدا علم و آگاه بدست آوريم و سپس قاطعانه بر أساس آن عمل كنيم كه هرگونه شك و ترديد و تزلزل، آفت كشف واقعيّت هاست.
برخي با اينكه مي‌دانند، و سر نخ هاي خوبي هم بدست آوردند امّا در عمل دچار شك و ترديد بوده شجاعت لازم را از نظر كاربردي ندارند،
اين دسته از افراد در كشف واقعيّت‌ها ناتوانند هرچند آگاهي لازم را دارند.
و در آستانه يقين ايستاده اند.
امّا چون قاطعيّت در عمل را ندارند در كشف واقعيّت‌ها ناتوانند كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلاً، وَيَقِينَكُمْ شَكّاً. إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا، وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا.
«علم خود را ناداني، و يقين خود را شك و ترديد مپنداريد، پس هرگاه دانستيد عمل كنيد، و چون به يقين رسيديد اقدام كنيد.» (1).
*****
(1) حكمت 274 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- غرر الحكم ص 337 / ج 6 ص 304: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- تاريخ دمشق ج 12 ص 192: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 371: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحار الانوار ج 2 ص 36 ح41: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- غرر الحكم ج 2 ص 239: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- اصول كافي ج 1 ص 45 ح6: كليني (متوفاي 328 ه)
7- ارشاد ج 1 ص301: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
8- تاريخ دمشق ج3 ص261 خ128: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571ه)
9- كنز العمال ج16 ص208: متقي هندي حنفي (متوفاي 975ه).

ضرورت اطّلاعات

اطّلاعات براي مراقبت از قضات

قاضي يك روزه

امام علي عليه السلام بر قضات كشور اسلامي مأموران مخفي مي‌گماشت كه كارهاي آنان را زير نظر داشته باشند.
لذا «ابو الأسود دوئلي» كه از دوستان امام علي عليه السلام بود، در همان روز اوّل قضاوت با گزارش مأموران مخفي، عزل شد، زيرا به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام گزارش دادند كه او با مردم تند خوئي مي‌كند.
غروب وارد مسجد شد و گفت:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام قاضي يكروزه هم داشتيم؟
امام علي عليه السلام فرمود:
آري به من گزارش دادند كه تو در برخورد با مردم خشن هستي.(1).
*****
(1) معالم القربة ص 203 - و - احقاق الحق ج 8 ص 548.

برخورد با شريح قاضي

وقتي به امام علي عليه السلام اطّلاع دادند كه شريح قاضي، خانه مجلّلي خريداري كرد،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فوراً او را احضار كرد و در خريداري خانه اي گران قيمت او را مورد نكوهش قرار داد، و فرمود:
اگر از مال خود خريدي، اسراف كردي و اگر از بيت المال مسلمين تهيّه كردي خيانت است.(1).
*****
(1) نامه 3 نهج البلاغه معجم المفهرس.

اطّلاعات براي امنيّت اقتصادي

گماردن نيروهاي اطّلاعاتي بر بازار

امام علي عليه السلام براي كنترل بازار، مأموراني مي‌گماشت، تا امور اقتصادي كشور دچار اختلال نگردد، از اين رو تا «ابن هرمه» در بازار اهواز رشوه گرفت، محاكمه و عقوبت شد.(1).
در سيستم حكومتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام «كنترل» و «نظارت» يكي از أساسي ترين محور مديريّت سياسي به حساب مي‌آمد كه كار قضاوت و فرمانداران و استانداران و ديگر كارگزاران حكومتي را به وسيله نيروهاي مؤمن ارزيابي مي‌فرمود، و سريع و به موقع عكس العمل نشان مي‌داد.
از نظر اقتصادي بازار شهرها را با حضور نيروهاي اطلاّعاتي زير نظر داشت
تا به مردم ستم روا ندارند، و با گران فروشي و احتكار أساس نظام را تضعيف نكنند.
ابن هرمه، از نيروهاي اطّلاعاتي امام علي عليه السلام در بازار اهواز بود كه اسير نفس شد و از بازاريان رشوه گرفت.
وقتي اين خبر به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام رسيد او را عزل كرده و به حاكم اهواز نوشت:
او را زنداني كند، موهاي سرش را بتراشد و روزهاي جمعه 35 تازيانه بر او بزند، و او را در شهر بگرداند.
هركس از او شكايتي دارد رسيدگي كرده و از اموال «ابن هرمه» بپردازد، و چون زندانيان رابه بيرون زندان براي گردش و هواخوري مي‌برند او را نبرند و جز به هنگام نماز زنجير از پاهاي او در نياورند، و دستور فرمود تا حقوق ابن هرمه را از ديوان دولتي قطع كند.(2).
*****
(1) مستدرك الوسائل ج 3 ص 207.
مستدرك الوسائل ج 3 ص 207.

نظارت بر رفتار متولي بازار (ضدّ اطّلاعات)

از گزارش هاي تاريخي و نيز اخبار و روايات، به دست مي‌آيد كه متولّي بازار فقط مسئول برقراري امنيّت و آرامش نبود، بلكه اموال بازرگانان و پيشه وران بازار هم، تحت نظر او بوده است، از همين رو علي عليه السلام رفتار نيروهاي اطّلاعاتي بازار را هم به شدّت كنترل مي‌كرده است.
و اگر خطايي از آنان سر مي‌زد، به هيچ وجه، چشم پوشي نمي‌كرد.
چنان كه «علي بن اصمع» را بر منطقه اي به نام «بارجاه» گماشت و چون خيانت كرد، دستش را بريد.
اين مرد، آن قدر زيست تا زمان حجاج را درك كرد،
روزي به حجّاج گفت:
- خانواده ام به من بدي كرده اند.
حجّاج گفت: چگونه؟
علي ابن اصمع گفت: چون نام «علي» بر من نهاده اند!
حجّاج گفت: چه زيبا گفتي!
آنگاه امارت محلّي را به او واگذار كرد و گفت:
اگر مطّلع شوم كه خيانتي كرده اي، آن اندازه از دستت را كه علي بن ابيطالب باقي گذاشته، قطع مي‌كنم.(1).
همچنين نحوه برخورد آن حضرت عليه السلام با «ابن هرمه» حكايت از بكارگيري نيروهاي اطّلاعاتي دارد كه نظارت دقيق آن بزرگوار بر امر تجارت و بازار را تحقّق مي‌بخشيد، كه توضيح آن چنين است:
ابن هرمه، متولّي و مراقب بازار اهواز بود، او مرتكب خيانتي شد، هنگامي كه خبر خيانت وي به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيد، فوراً نامه اي به اين مضمون براي «رفاعة بن شدّاد» حاكم اهواز نوشت:
«وقتي كه نامه ام به دستت رسيد، فوراً «ابن هرمه» را از مسئوليّت بازار، عزل مي‌كني، به خاطر حقوق مردم، او را زنداني كن وهمه را از اين كار باخبر نما تا اگر شكايتي دارند بگويند.
اين حكم را به همه كارمندان زير دستت، گزارش كن تا نظر مرا بدانند.
در اين كار، نسبت به «ابن هرمه» نبايد غفلت و كوتاهي شود، والاّ نزد خدا هلاك خواهي شد ومن هم به بد ترين وجه تو را از كار بركنار مي‌كنم، و تو را به خدا پناه مي‌دهم از اين كه در اين كار، كوتاهي كني.
اي رفاعه! روزهاي جمعه، او را از زندان خارج كن و سي و پنج تازيانه بر او بزن و او را در بازار بگردان.
پس اگر كسي از او شكايتي با شاهد آورد، او و شاهدش را قَسَم بِده، آن وقت حق او را از مال «ابن هرمه» بپرداز.

سپس دست بسته و با خواري او را به زندان برگردان و بر پايش زنجير بزن، فقط هنگام نماز زنجير را از پايش در آور و اگر براي او خوردني و نوشيدني و يا پوشيدني آوردند، مانع نشو و به كسي هم اجازه نده كه بر او داخل شود تا راه مخاصمه و طريق نجات را به او بياموز.
و اگر به تو گزارش رسيد كه كسي در زندان چيزي به او ياد داده كه مسلماني از آن ضرر مي‌بيند آن كس را بزن و زنداني كن تا توبه كند و از عمل خود پشيمان شود.
اي رفاعه! همه زندانيان را براي تفريح به حياط زندان بياور، غير از او «ابن هرمه»، مگر آن كه براي جانش، بيمناك باشي كه در اين صورت، او را با زندانيان ديگر به صحن زندان مي‌آوري.
اگر قدرت بدني دارد هر سي روز، سي و پنج شلاّق بر بدنش مي‌زني و قضيّه را براي من بنويس و نام جانشين او را هم گزارش كن و حقوق «ابن هرمه» را قطع كن.» (2).
*****
(1) الاشتقاق، ص 272؛ وفيات الاعيان، ج 3 ص 175.
مستدرك الوسائل، ج 3 ص 207 - و - دعائم الاسلام، ج 2 ص 532 و 533، - و - نهج السّعاده، ج 5 ص 35 و 38.

اطّلاعات براي مراقبت از کارگزاران و فرماندهان

اطّلاع از ارتباط معاويه با زياد

امام علي عليه السلام براي نظارت دقيق بر جريان امور كشور اسلامي و روش برخورد كارگزاران با مردم، از نيروهاي اطّلاعاتي، بيشترين استفاده را مي‌كرد.
در بازار نيروهاي اطّلاعاتي داشت.
نيروهاي اطّلاعاتي بر امور قضات نظارت داشتند.
از نامه هاي سرّي دشمن به كارگزاران حكومتي با خبر بود،(1).
نيروهاي اطّلاعاتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام حتّي در خاك دشمن حضور داشته، اخبار لازم را به مركز حكومت مي‌رساندند.(2).
و از رفت و آمد و ميهماني هاي فرمانداران به خانه هاي سرمايه داران با خبر بود كه با عثمان بن حنيف برخورد شديد كرد، كه چرا سر سفره سرمايه داران بصره حاضر مي‌شود.(3).
امام علي عليه السلام پس از آگاهي از نامه معاويه به زياد به او نوشت كه:
وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ وَ يَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ فَاحْذَرْهُ، فَإِنَّما هُوَ الشَّيْطانُ، يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمينِهِ وَ عَنْ شِمالِهِ(4).
«من اطّلاع يافتم كه معاويه نامه اي برايت نوشته، تا عقلت را بدزدد و عزم و تصميمت را در هم بشكند، از او برحذر باش كه شيطان است. از هر طرف به سراغ انسان مي‌آيد.»
*****
(1) نامه 40 و 43 و 44 نهج البلاغه معجم المفهرس.
نامه 33 نهج البلاغه معجم المفهرس.
نامه 45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 40 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اطّلاع از رفتار خشن عمر بن ابي سلمه ارحبي

اشاره

ابن ابي سلمه، يكي از فرمانداران حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بود كه اخلاق مديريّت اسلامي را رعايت نمي‌كرد و با قساوت و خشونت با مردم برخورد مي‌نمود كه بلافاصله توسّط مردم و نيروهاي اطّلاعاتي در خدمت امام علي عليه السلام افشاء شد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در نامه اي خطاب به او نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراًوَجَفْوَةً وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْالِعَهْدِهِمْ فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ والرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

هشدار از بَدرفتاري با مردم

پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مركز فرمانداريت، از خشونت و قساوت و تحقير كردن مردم و سنگدلي تو شكايت كردند، من درباره آنها انديشيدم، نه آنان را شايسته نزديك شدن يافتم، زيرا كه مشركند،و نه سزاوار قساوت و سنگدلي و بدرفتاري هستند زيرا كه با ما هم پيمانند.
پس در رفتار با آنان، نرمي و درشتي را بهم آميز، رفتاري توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و ميانه روي را در نزديك كردن يا دور نمودن، رعايت كن.)(1).
*****
(1) انساب الاشراف ص 161: بلاذري - و - تاريخ ابن واضح ج 2 ص 192 - و - نامه 19 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اطّلاع از خيانت يكي از فرمانداران

اشاره

امام علي عليه السلام پس از اطّلاع از خيانت يكي از فرمانداران در نامه اي به او نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ، إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ رَبَّكَ، وَعَصَيْتَ إِمَامَكَ، وَأَخْزَيْتَ أَمَانَتَكَ.
بَلَغَنِي أَنَّكَ جَرَّدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ، وَأَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ، فَارْفَعْ إِلَيَّ حِسَابَكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ، وَالسَّلَامُ.(1).
*****
(1) نامه 40 نهج البلاغه معجم المفهرس.

پس از ياد خدا و درود! از تو خبري رسيده است كه اگر چنان كرده باشي، پروردگار خود را به خشم آورده، و امام خود را نافرماني كردي،و در امانت خود خيانت كردي.
بمن خبر رسيده كه كشت زمينها را برداشته، و آنچه را كه مي‌توانستي گرفته، و آنچه در اختيار داشتي بخيانت خورده اي، پس هرچه زودتر حساب اموال را براي من بفرست و بدان كه حسابرسي خداوند از حسابرسي مردم سخت تر است. با درود.(1).
*****
(1) عُقد الفريد ج 4 ص 355.

اطّلاع از خيانت و فرار مصقله (يكي از فرمانداران فارس)

خيانت يكي از فرمانداران فارس به نام مصقلة بن هبيره از چشم اطّلاعات حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام مخفي نماند و بلافاصله به اطّلاع امام علي عليه السلام رسيد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در نامه اي خطاب به او نوشت:
بَلَغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إِلهَكَ، وَعَصَيْتَ إِمَامَكَ: أَنَّكَ تَقْسِمُ فَيْ ءَ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَخُيُولُهُمْ، وَأُرِيقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ، فِيمَنِ اعْتَامَكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ.
فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَئِنْ كَانَ ذلِكَ حَقّاً لَتَجِدَنَّ لَكَ عَلَيَّ هَوَاناً، وَلَتَخِفَّنَّ عِنْدِي مِيزَاناً، فَلَا تَسْتَهِنْ بِحَقِّ رَبِّكَ، وَلَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحْقِ دِينِكَ، فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً.
أَلَا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قِبَلَكَ وَقِبَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هذَا الْفَيْ ءِ سَوَاءٌ: يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ، وَيَصْدُرُونَ عَنْهُ.
(گزارشي از تو به من دادند كه اگر چنان كرده باشي، خداي خود را به خشم آوردي، و امام خويش را نافرماني كردي، خبر رسيد كه تو غنيمت مسلمانان را كه نيزه‌ها و اسبهاشان گرد آورده، و با ريخته شدن خونهايشان به دست آمده، به اَعرابي كه خويشاوندان تواند، و تو را برگزيدند، مي‌بخشي.
به خدايي كه دانه را شكافت، و پديده‌ها را آفريد، اگر اين گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده، و منزلت تو سبك گرديده است، پس حق پروردگارت را سبك مشمار، و دنياي خود را با نابودي دين آباد نكن، كه زيانكار ترين انساني، آگاه باش، حق مسلماناني كه نزد من يا پيش تو هستند در تقسيم بيت المال مساوي است، همه بايد به نزد من آيند و سهم خود را از من گيرند.)(1).
*****
(1) نامه 43 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

پس از آن كه عثمان بن حنيف فرماندار امام علي عليه السلام در بصره از ارزشها فاصله گرفت و به سرمايه داران و سفره هاي رنگين آنان روي آورد، و از فقراء و مستمندان دور ماند، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در نامه اي خطاب به او نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، يَابْنَ حُنَيْفٍ: فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَي مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ.
وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَي طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ، وَغَنِيُّهُمْ مَدْعُوٌّ. فَانْظُرْ إِلَي مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ، وَمَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ. أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِي ءُ بِنُورِ عِلْمِهِ.
أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَي مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ. أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَي ذلِكَ، وَلكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ.
فَوَاللَّهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْراً، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْراً، وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ، وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَي وَأَهْوَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقِرَةٍ(1).
پس از ياد خدا و درود! اي پسر حُنيف، به من گزارش دادند كه مردي از سرمايه داران بصره، تو را به مهماني خويش فراخواند و تو به سرعت به سوي آن شتافتي، خوردنيهاي رنگارنگ براي تو آوردند، و كاسه هاي پر از غذا پي در پي جلوي تو مي‌نهادند، گمان نمي‌كردم مهماني مردمي را به پذيري كه نيازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، انديشه كن در كجايي؟
و بر سر كدام سفره مي‌خوري؟
پس آن غذايي كه حلال و حرام بودنش را نمي‌داني دور بيافكن، و آنچه را به پاكيزگي و حلال بودنش يقين داري مصرف كن.
آگاه باش هر پيروي را امامي است كه از او پيروي مي‌كند، و از نور دانشش روشني مي‌گيرد، آگاه باش! امام شما از دنياي خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضايت داده است، بدانيد كه شما توانايي چنين كاري را نداريد امّا با پرهيزكاري و تلاش فراوان و پاكدامني و راستي، مرا ياري دهيد.
پس سوگند به خدا، من از دنياي شما طلا و نقره اي نياندوخته، و از غنيمتهاي آن چيزي ذخيره نكرده ام، بر دو جامه كهنه ام جامه اي نيافزودم، و از زمين دنيا حتي يك وجب در اختيار نگرفتم و دنياي شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچيز تر است.(2).

*****
(1) نامه 45 نهج البلاغه معجم المفهرس.
امالي صدوق مجلس 90 - و - شرح ابن ابي الحديد ج 16 ص 207.

امام علي عليه السلام به وسيله نيروهاي اطّلاعاتي و چشم هاي بازي كه در كوفه داشت، از تمام تحوّلات سياسي و امور جاري كوفه با خبر بود و از مخالفت‌ها و حركت هاي منافقانه «ابوموسي اشعري» آگاهي داشت كه در آستانه جنگ جمل براي خاتمه دادن به حركات موذيانه فرماندار كوفه خطاب به او چنين نوشت:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ. أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ، فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْفَعْ ذَيْلَكَ، وَاشْدُدْ مِئْزَرَكَ، وَاخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ وَانْدُبْ مَنْ مَعَكَ.

فَإِنْ حَقَّقْتَ فَانْفُذْ، وَإِنْ تَفَشَّلْتَ فَابْعُدْ! وَايْمُ اللَّهِ لَتُؤْتَيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ، وَلَا تُتْرَكَ حَتَّي يُخْلَطَ زُبْدُكَ بُخَاثِرِكَ، وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ، وَحَتَّي تُعْجَلَ عَنْ قِعْدَتِكَ، وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذَرِكَ مِنْ خَلْفِكَ، وَمَا هِيَ بِالْهُوَيْنَي الَّتِي تَرْجُو، وَلكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَي، يُرْكَبُ جَمَلُهَا، وَيُذَلَّلُ صَعْبُهَا، وَيُسَهَّلُ جَبَلُهَا. فَاعْقِلْ عَقْلَكَ، وَامْلِكْ أَمْرَكَ، وَخُذْ نَصِيبَكَ وَحَظَّكَ.

فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَي غَيْرِ رَحْبٍ وَلَا فِي نَجَاةٍ، فَبِالْحَرِيِّ لَتُكْفَيَنَّ وَأَنْتَ نَائِمٌ، حَتَّي لَا يُقَالَ: أَيْنَ فُلَانٌ؟

وَاللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ، وَمَا أُبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ، وَالسَّلَامُ.(1).

از بنده خدا علي اميرمؤمنان به عبداللّه بن قيس (ابوموسي اشعري)

پس از ستايش پروردگار و درود! سخني از تو بمن رسيد كه هم به سود،و هم به زيان تو است، چون فرستاده من پيش تو آيد، دامن همّت كمر زن، كمرت را براي جنگ محكم ببند، و از سوراخ خود بيرون آي، ومردم را براي جنگ بسيج كن، اگر حق را در من ديدي بپذير، و اگر دودل ماندي كناره گير. به خدا سوگند هرجا كه باشي تو را بياورند و به حال خويش رها نكنند، تا گوشت و استخوان و تر و خشكت درهم ريزد، ودر كنار زدنت از حكومت شتاب كنند، چنانكه از پيش روي خود همانگونه بترسي كه از پشت سرت هراسناكي حوادث جاري كشور آنچنان آسان نيست كه تو فكر مي‌كني، بلكه حادثه بسيار بزرگي است كه بايد بر مركبش سوار شد، و سختي هاي آن را هموار كرد، و پيمودن راه هاي سخت و كوهستاني آن را آسان نمود.

پس فكرت را بكار گير، و مالك كار خويش باش، و سهم و بهره ات را بردار، اگر همراهي با ما را خوش نداري كناره گير، بي آنكه مورد ستايش قرار گيري يا رستگار شوي، كه سزاوار است تو در خواب باشي و ديگران مسئوليّت هاي تو را برآورند، و از تو نپرسند

كه كجا هستي؟ و بكجا رفته اي؟

به خدا سوگند! اين راه حق است و به دست مرد حق انجام مي‌گيرد، و

باكي ندارم كه خدا نشناسان چه مي‌كنند؟ با درود.
*****
(1) نامه 63 نهج البلاغه معجم المفهرس.

اطّلاع از خیانت منذر به بیت المال

اشاره

منذر بن جارود وقتي به دنيا گرائي روي آورد و از پست فرمانداري دست به غارت بيت المال زد خيانت هاي اقتصادي او از چشم هاي باز نيروهاي اطّلاعاتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام مخفي نماند، كه امام علي عليه السلام بلافاصله پس از آگاهي از خيانت منذر در نامه اي خطاب به او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَّنِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدَعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً، وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عَتَاداً.

تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ.

وَ لَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقّاً، لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَي لَهُ قَدْرٌ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ أَوْ يُؤْمَنَ عَلَي جِبَايَةٍ

فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.(1).

*****

(1) نامه 71 نهج البلاغه معجم المفهرس.

سرزنش از خيانت اقتصادي

پس از ياد خدا و درود! همانا، شايستگي پدرت مرا نسبت به تو خوشبين، و گمان كردم همانند پدرت مي‌باشي،(1) و راه او را مي‌روي، ناگهان بمن خبر دادند، كه در هواپرستي چيزي فروگذار نكرده، و توشه اي براي آخرت خود باقي نگذاشته اي، دنياي خود را با تباه كردن آخرت آبادان مي‌كني، و براي پيوستن با خويشاوندانت از دين خدا بريدي، اگر آنچه بمن گزارش رسيده، درست باشد، شتر خانه ات، و بند كفش تو از تو باارزش تر است، و كسي كه همانند تو باشد، نه لياقت پاسداري از مرزهاي كشور را دارد، و نه مي‌تواند كاري را به انجام رساند، يا ارزش او بالا رود، يا شريك در امانت باشد. يا از خيانتي دور ماند، پس چون اين نامه به دست تو رسد، نزد من بيا.انشاءالله.(2).

*****

(1) جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پيامبر آمد و مسلمان شد، و فردي صالح و شايسته بود كه در سال 21 در جنگ هاي فارس شهيد شد..

تاريخ ابن واضح ج 2 ص 192و - انساب الاشراف ص 13.

اطّلاعات و ضرورت بازرسي كلّ كشور

امام علي عليه السلام كشور پهناور خود را با گماردن انسان هاي صالح، و استفاده از نيروهاي اطّلاعاتي، و اصل بازرسي از امور، به خوبي اداره مي‌كرد، كه توجّه به يكي از آنها جالب است:
در نامه اي به كعب بن مالك نوشت:
«جانشيني براي خود بگذار، و خودت با گروهي از افراد مورد اعتماد، تا منطقه سواد عراق، در ميان فرات و عذيب پيشروي كن، و در آنجا از كارمندان و كارگزاران من از مردم سئوال كن و روش و كاركرد آنها را برّرسي نما، سپس به منطقه «بهقباذها» برو، و از حال و وضع مردم آنجا تحقيق كن، و مشكلات آن سامان را برطرف ساز و بدان كه همه كارهاي تو و فرزندان آدم دقيقاً محاسبه خواهد شد.» (1).
روشن است كه اداره كشوري با داشتن بيش از هزار فرمانده و فرماندار و كارگزاران متفاوت كه گستردگي خاك آن امروز بيش از 40 كشور اسلامي را در بردارد بدون اطّلاعات قويّ و سيستم اطّلاعاتي لازم و سيستم بازرسي كلّ كشور ممكن نيست.
*****
(1) تاريخ يعقوبي ج2 ص205 - و - نهج السعادة ج 5 ص25.

برخورد با يك زن جاسوس

زني به نام «ساره» دو سال پس از جنگ «بدر» به مدينه آمد.
وقتي رسول خدا از وي پرسيد:
آيا اسلام آورده اي؟
گفت: نه.
فرمود: براي چه اينجا آمده اي؟
گفت:
قريش اصل و نسب من مي‌باشند، گروهي از آنان كشته و گروهي به مدينه مهاجرت نموده اند، و پس از جنگ «بدر» كار من رونق خود را از دست داد؛ و من از روي احتياج به اينجا آمده ام.
پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم فوراً دستور داد:
پوشاك و خوراك لازم در اختيار او بگذارند.
با اينكه او مشمول محبّت هاي پيامبر اسلام بود، ولي با گرفتن مبلغ ده دينار از «حاطب بن ابي بلتعه» جاسوسي بر ضدّ اسلام را به عهده گرفت، و حاضر شد نامه وي را كه حاكي از آمادگي مسلمانان براي فتح مكّه بود به قريش برساند.(1).
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم سه تن از سربازان رشيد خود «علي عليه السلام، زبير و مقداد» را خواست و به آنها مأموريّت داد كه راه مكّه را در پيش گرفته و اين زن را هر كجا ديدند، دستگير كرده و نامه را از وي بگيرند.
آنان در نقطه اي به نام «روضة خاخ» (2) زن را دستگير كرده و بارهاي او را دقيقاً وارسي كردند، ولي چيزي از او نيافتند.
از طرفي زن جاسوس، بردن نامه از طرف «حاطب» را شديداً تكذيب مي‌كرد.
علي عليه السلام فرمود:
به خدا قسم، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هرگز خلاف نمي‌گويد.
بايد نامه را بدهي، و الاّ به هر قيمتي باشد نامه را از تو مي‌گيريم.
در اين لحظه «ساره» احساس كرد، امام علي عليه السلام تا فرمان پيامبر را انجام ندهد، دست بر نمي‌دارد.
خطاب به فرستادگان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم گفت كه:
مقداري فاصله بگيريد.
سپس نامه كوچكي را از لابلاي تاب هاي گيسويِ بلند خود بيرون آورد و به حضرت علي عليه السلام داد و توطئه جاسوسي طرفداران قريش ناكام ماند.

پيامبر از اينكه يك مسلمان سابقه داري كه حتي در لحظات سختِ اسلام، به ياري اسلام شتافته، دست به چنين كار نا شايسته اي زده است، سخت ناراحت شد.
فوراً «حاطب» را احضار كرد و درباره دادن چنين گزارشي از او توضيح خواست.
وي به خدا و رسول وي سوگند ياد نمود و گفت:
كوچكترين تزلزلي به ايمان من راه نيافته است.
ولي پيامبر مي‌داند كه من در مدينه با حالت تجرّد بسر مي‌برم و فرزندان و خويشاوندان من در مكّه تحت فشار شكنجه قريش مي‌باشند؛ منظور من از دادن گزارش اين بود كه تا حدّي از فشار و شكنجه نسبت به آنها بكاهند.
از پوزش «حاطب» چنين استفاده مي‌شود كه سران قريش براي كسب اطّلاع از اسرار مسلمانان، بستگان مسلمانان را در مكّه تحت فشار مي‌گذاردند، و رفع مزاحمت را منوط به اين مي‌كردند كه اسرار مورد نظر آنها را به وسيله مسلمانان مدينه دريافت نموده، در اختيار آنها بگذارند.
با اينكه پوزش او موجّه نبود، ولي پيامبر روي مصالحي (از جمله سوابق او در اسلام)، عُذر او را پذيرفت و او را آزاد ساخت.
حتّي خليفه دوّم از پيامبر درخواست نمود كه گَردن او را بزند.
امّا پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
او در نبرد بدر شركت داشت و روزي مورد لطف الهي بود، از اين جهت من او را آزاد مي‌سازم.
خداوند بزرگ براي اينكه اين جريان بار ديگر تكرار نگردد، آياتي چند در اين باره نازل فرمود:
از آن جمله اين آيه است:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنْ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَاداً فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ
اي كساني كه ايمان آورده ايد! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگيريد! شما نسبت به آنان اظهار محبت مي‌كنيد، در حالي كه آنها به آنچه از حق براي شما آمده كافر شده اند و رسول اللّه و شما را به خاطر ايمان به خداوندي كه پروردگار همه شماست از شهر و ديار تان بيرون مي‌رانند؛ اگر شما براي جهاد در راه من و جلب خشنوديم هجرت كرده ايد؛ (پيوند دوستي با آنان برقرار نسازيد!) شما مخفيانه با آنها رابطه دوستي برقرار مي‌كنيد در حالي كه من به آنچه پنهان يا آشكار مي‌سازيد از همه داناترم! و هر كس از شما چنين كاري كند، از راه راست گمراه شده است!(3).

*****
(1) متن نامه چنين بود:
مِنْ حَاطِبِ بْنِ اَبي بلتعة الي اَهْلِ مَكّه: اِنَّ رَسُول اللَّه يُريدُكُم فَخُذُوا حذْرَكُمْ: نامه اي از حاطب فرزند «ابوبلتعه» به سوي مردم مكّه: پيامبر خدا آماده حمله است سلاح خود را برگيريد و آماده دفاع باشيد.
و به نقل «ابن هشام» در نقطه اي به نام «خليقه».
سوره ممتحنه آيه 1.

ضرورت آگاهي دادن به مردم

آگاهي دادن به مردم در مواقع ضروري

آگاهي نسبت به تحرّكات دشمن

يكي از وظايف مهمّ نيروهاي اطّلاعاتي كشور آگاهي از تحرّكات دشمن داخلي و خارجي است، تا اطّلاعات ضروري را در اختيار رهبري گذاشته و رهبر بتواند آگاهي ضروري را براي بيداري مردم در اختيارشان قرار دهد.
همواره بيدار باشند و دشمن را غافل مپندارند، مانند:
أَلا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَ رَجِلَهُ، وَ إِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتي:
مَا لَبَّسْتُ عَلَي نَفْسِي، وَلا لُبِّسَ عَلَيَّ. وَايْمُ اللّهِ لافْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ! لا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.(1).
(آگاه باشيد! شيطان حزب خويش را گرد آورده، و سواره و پيادگان لشكر خود را فرا خوانده است امّا من آگاهي و بينش و بصيرت خود را همچنان همراه دارم، من حقيقت را بر خود مشتبه نساخته ام و بر من مشتبه نيز نشده است.
به خدا سوگند! گردابي براي آنها فراهم سازم كه جز من كسي نتواند آن را چاره كند (و در آن سرانجام غرق شوند) و هرگز از آن بيرون نيايند و (آن عده) كه از آن بيرون نتوانند آمد.)
*****
(1) خطبه 10 نهج البلاغه معجم المفهرس.

آگاهي دادن از اهداف شيطاني دشمن

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از ورود به صحراي صفّين و اطّلاع يافتن از محاصره آب فرات، خطاب به سربازان خط شكن خود فرمود:
قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَي مَذَلَّةٍ، وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ؛ أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ؛
فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ.
أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ، وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّي جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ.(1).
(شاميان با بستن آب شما را به پيكار دعوت كردند.
اكنون بر سر دو راهي قرار داريد، يا به ذّلت و خواري بر جاي خود بنشينيد و يا شمشيرها را از خون آنها سيراب سازيد تا از آب سيراب شويد.
پس بدانيد كه مرگ در زندگي توأم با شكست و زندگي جاويدان در مرگ پيروزمندانه شماست.
آگاه باشيد! معاويه گروهي از گمراهان را همراه آورده و حقيقت را از آنان مي‌پوشاند.
تا كوركورانه گلوهاشان را آماج تير و شمشير كنند.)
*****
(1) خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس.

شناخت نیروهای خودی

امام علي عليه السلام با آگاهي لازم و شناخت خُلق و خوي كوفيان در نكوهش لشگريان خود فرمود:
مُنِيتُ بِمَنْ لا يُطيعُ اِذا اَمَرْتُ وَلا يُجيبُ اِذا دَعَوْتُ
لا أَباً لَكَمْ مَا تَنْظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبَّكُمْ؟
أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ، وَلا حَمِيَّةَ تحمشُكُمْ! أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخاً، وَ أُنَادِيكُمْ مُتَغَوِّثاً، فَلا تسمعُون لِي قَوْلاً، وَلا تُطِيعُون لِي أَمْراً، حَتَّي تَكَشَّفَ الأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ المساءَةِ، فَمَا يُدْرِكُ بِكُمْ ثَارٌ، وَلا يُبْلَغُ بِكُمْ مَرَامٌ
دَعَوْتُكُمْ إِلي نَصْرِ اخوانِكُمْ فَجِرْجَرْتُمْ جَرْجَرَةَ الْجَمَلِ الأَسَرِّ، وَ تَثَاقَلْتُمْ تَثَاقُلَ النّضو الأَدْبَرِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَذَائِبٌ ضَعِيفٌ «كَأَنَّمَا يُساقونَ إِلي الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ».(1).
(هرچه شما را دعوت مي‌كنم اجابت نمي‌كنيد، و هرگاه فرمان مي‌دهم اطاعت نمي‌كنيد.
اي بي اصلها! در ياري پروردگارتان منتظر چه هستيد؟
آيا دين نداريد كه شما را گرد آورد؟ و يا غيرتي كه شما را به خشم وادارد؟
در ميان شما به پا خاسته ام! هرچه فرياد مي‌كشم و از شما ياري مي‌طلبم سخن مرا نمي‌شنويد و از دستورم اطاعت نمي‌نمائيد تا چهره واقعي كارهاي بد آشكارا گردد نه با شما مي‌توان انتقام خوني گرفت؛ و نه با كمك شما به هدف مي‌توان رسيد.
شما را به ياري برادرانتان دعوت كردم، همانند شتري كه از درد بنالد آه و ناله سر داديد، اما آنها نيز افراد مضطرب و ناتواني بودند كه گويا آنها را به سوي مرگ مي‌برند، در حالي كه آن را با چشم خود مي‌نگرند!)
*****
(1) خطبه 39 نهج البلاغه معجم المفهرس.

نكوهش كوفيان

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با اطّلاع دقيقي كه از روانشناسي حاكم بر كوفيان در اختيار داشت، خطاب به آنان فرمود:
أَيُّهَا النَّاسُ، الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤهُمْ، كَلامُكُم يُوهِي الصُّمَّ الصِّلابِ، وَ فِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمُ الأَعْدَاءِ!
تَقُولونَ في المجالِسِ: كَيْتَ وَ كَيْتَ، فَإذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حِيدِي حَيادِ!
مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ، وَلا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَكُمْ، أَعاليلُ بِأَضالِيلَ، وَسَأَلْتمُوني التَّطْوِيلَ، دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ المطولِ.
لا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ! وَلا يُدْرِكُ الْحَقُّ إلاّ بِالْجِدِّ! أَيَّ دار بَعْدَ دَارِ كُمْ تَمْنَعُونَ، وَمَعَ أَيِّ إمَام بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟
الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ من غَرَرْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ - واللّهِ - بِالسَّهْمِ الأَخْيَبِ، و من رَمَي بِكُمْ فَقَدْ رَمَي بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ.
أَصْبَحْتُ وَاللّهِ لا أُصَدِّقُ قولَكُمْ، وَ لا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَ لا أُوعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ.
مَا بَالُكُمْ؟ مَا دواؤكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ. أَقَوْلاً بِغَيْرِ عِلْمٍ! وَ غَفْلَةً من غَيْرِ وَرَعٍ! وَ طَمَعاً في غَيْرِ حَقٍّ!؟(1).
(اي مردمي كه بدن هاي تان جمع و افكار و خواسته هاي شما پراكنده است!
سخنان شما سنگهاي سخت را درهم مي‌شكند، ولي اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع مي‌اندازد
در جلسات خصوصي ادّعاها داريد، اما به هنگام جنگ مي‌گوئيد اي جنگ! از ما دور شو!
آنكس كه شما را بخواند فرياد او به جائي نمي‌رسد، و كسي كه شما را رها كند قلب او از آزار شما در أمان نخواهد بود.
به عذرهاي گمراه كننده اي متشبث مي‌شويد همچون بدهكاري كه (با عذرهاي نابجا) از اداء دين خود سرباز مي‌زند (بدانيد) افراد ضعيف و ناتوان هرگز نمي‌توانند ظلم را از خود دور كنند، و حق جز با تلاش و كوشش به دست نمي‌آيد.
شما كه از خانه خود دفاع نمي‌كنيد چگونه مي‌توانيد از خانه ديگران دفاع كنيد؟ و با كدام پيشوا و امام پس از من، به مبارزه خواهيد رفت؟ به خدا سوگند فريب خورده واقعي آن كس است كه به گفتار شما مغرور شود! و اگر پيروزي به وسيله شما به دست آيد پيروزي بي اثري است همانند كسي كه در قرعه، برگ نا برنده اي نصيب او شود! و كسي كه بخواهد به وسيله شما تيراندازي كند همچون كسي است كه با تيرهاي بي پيكان تير انداخته است! سوگند به خدا! به آنجا رسيده ام كه گفتارتان را تصديق

نمي‌كنم و به ياري شما اميد ندارم و دشمنان را به وسيله شما تهديد نمي‌كنم! چه دردي داريد؟ دواي شما چيست؟ طب شما كدام است؟ آنها هم مرداني همچون شما هستند! (چرا آنها اين همه پايدارند و شما اين قدر سست؟!) آيا سزاوار است بگوئيد و عمل نكنيد؟ و فراموشكاري، بدون ورع داشته باشيد (يعني رها كردن چيزي نه بخاطر زهد) و اميد در غير حق بورزيد؟)

*****

(1) خطبه 29 نهج البلاغه معجم المفهرس.

اطّلاعات و دشمن شناسي

آگاهي از تحرّكات دشمن

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به تحرّكات سياسي نظامي ناكثين، مردم را همواره هشدار مي‌داد كه:
أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَي أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلي نِصَابِهِ.
وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفاً.
وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوّهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ
وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَي أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ. يا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيْبَ! وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.(1).
*****
(1) خطبه 22 نهج البلاغه معجم المفهرس.

«آگاه باشيد، كه همانا شيطان حزب و يارانش را بسيج كرده، و سپاه خودرا از هر سو فراهم آورده است، تا بار ديگر ستم را به جاي خود نشاند،و باطل به جايگاه خويش پايدار شود.
سوگند به خدا ناكثين هيچ گناهي از من سراغ ندارند، و انصاف را بين من و خودشان رعايت نكردند، آنها حقّي را مي‌طلبند كه خود ترك كردند،و انتقام خوني را مي‌خواهند كه خود ريختند.
اگر شريك آنها بودم، پس آنها نيز در اين خونريزي سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ريختند پس كيفر مخصوص آنهاست، مهمترين دليل آنها به زيان خودشان است، مي‌خواهند از پستان مادري شير بدوشند كه خشكيده، بدعتي را زنده مي‌كنند كه مدّت هاست مرده، وَه چه دعوت كننده اي؟!(1).
و چه اجابت كنندگاني؟! همانا من به كتاب خدا و فرمانش درباره ناكثين خوشنودم.»
*****
(1) دعوت كنند، طلحه و زبير و عائشه مي‌باشند.

شناخت دشمنان و باورهاي آنان

اگر در طول جنگ از افكار و اهداف شيطاني دشمن بي خبر باشيم و باورهاي دروغين او را نتوانيم شناسائي كنيم، هرگز امكان يك رويارويئي صحيح با دشمن را نخواهيم داشت، كه نيروهاي اطّلاعاتي نقش تعيين كننده اي در اين مسئله دارند.

آگاهي از سياستهاي شيطاني معاويه

امام علي عليه السلام از سياست هاي شيطاني معاويه آگاهي داشت و بوسيله نيروهاي اطّلاعاتي خود همو راه تحرّكات معاويه را زير نظر داشت كه به لشگريان خود فرمود:
وَ عَلَيْكُمْ بِهذَا السَّوادِ الأعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ المُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ في كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً، وَ أَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً.
فَصَمْداً! حَتَّي يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَ أَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ».(1).
«به آن گروه كثير و سراپرده پر زرق و برق (معاويه) به سختي حمله بريد، و در دل آن به نبرد بپردازيد كه شيطان در كنار آن پنهان شده، دستي براي حمله به پيش دارد، و پائي براي فرار به عقب نهاده.
مقاومت كنيد تا عمود حق بر شما آشكار گردد شما برتريد! خدا با شما است و از زحمات شما نمي‌كاهد»
*****
(1) خطبه 4/66 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

آگاهي از حالات رواني ناكثين

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به حالات رواني سران ناكثين فرمود:
وَقَدْ أَرْعَدُوا وَ أَبْرَقوا، وَ مَعَ هذَيْنِ الاَمْرَيْنِ الْفَشَل؛ وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّي نُوقِع، وَ لا نُسِيلُ حَتَّي نُمْطِرَ.(1).
(طلحه و زبير و پيروان آنها در آغاز رعد و برقي نشان دادند، امّا پايانش چيزي جز سستي و ناتواني نبود، ولي روش ما به عكس آنها بود، ما تا كاري انجام ندهيم رعد و برقي نداريم، و تا نباريم سيلابهاي خروشان به راه نمي‌اندازيم، برنامه ما عمل است نه سخن!)
كه روانشناسي ناكثين را به خوبي بيان فرمود.
و شعار گرائي آنان را توضيح داد.
و نسبت به شخص زبير، كه يكي از سران ناكثين بود و فكر مي‌كرد مي‌شود بيعت با امام علي عليه السلام را شكست، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام افشاگرانه فرمود:
يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ، وَ ادَّعَي الْوَلِيجَةَ. فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ، وَ إلاّ فَلْيَدْخُلْ فِيَما خَرَجَ مِنْهُ.(2).
(زبير خيال مي‌كند كه بيعتش تنها با دست بوده نه با دل!، پس او اقرار به بيعت مي‌كند، ولي مدعي است كه با قلب نبوده است، بنابراين بر او لازم است، بر اين ادعا دليل روشني بياورد وگرنه بايد به بيعت خود باز گردد و به آن وفادار باشد)
*****
(1) خطبه 9 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 8 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

آگاهي از شيوه هاي شيطاني سران قاسطين و مارقين

اشاره

امام علي عليه السلام براي آگاهي مردم نسبت به ادّعاهاي پوچ ناكثين، در سخنراني هاي گوناگوني افشاگرانه علل انحراف آنان را توضيح داد.
و بهانه هاي دروغين طلحه و زبير را پاسخ فرمود.
و سوابق تاريخي آنان و شركتشان را در قتل خليفه سوم، و تلاش آنها را در روز بيعت يك يك برشمرد.
زيرا ناكثين شهر بصره را در اختيار گرفته بودند و شورش كردند.
بايد امّت اسلامي با بصيرت و آگاهي به جنگ آنان برود.
كه آغاز نبرد در جبهه داخلي بود،
امام علي عليه السلام در يك سخنراني افشاگرانه ابتدا مردم را نسبت به اخبار سياسي كشور توجيه كرد و سپس ادّعاهاي باطل ناكثين را جواب داد، و فرمود:
أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَي أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعُ الْبَاطِلُ إِلي نِصَابِهِ.
وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفاً. وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُوني، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ.
-وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَي أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ. يا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيبَ! وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.
(آگاه باشيد! شيطان حزب و طرفداران خويش را بسيج كرده، و سپاه خود را گرد آورده است تا بار ديگر ستم را به جايش برگرداند، و باطل را به جايگاه نخستينش باز فرستد.
به خدا سوگند آنها هيچ منكري از من سراغ ندارند، انصاف را بين من و خود حاكم نساختند.
آنها حقي را مطالبه مي‌كنند كه خود آن را ترك گفته اند.
انتقام خوني را مي‌خواهند كه خود ريخته اند.
اگر در ريختن اين خون شريكشان بوده ام پس آنها نيز سهيمند، و اگر تنها خودشان مرتكب شده اند كيفر مخصوص آنها است.
مهمترين دليل آنان به زيان خودشان تمام مي‌شود، از پستاني شير مي‌خواهند كه مدّتها است خشكيده، بدعتي را زنده مي‌كنند كه زمانها است از بين رفته.
چه دعوت كننده اي!؟ و چه اجابت كنندگاني؟!
من به كتاب خدا و فرمانش درباره آنها راضيم)

و در معرّفي توطئه هاي شيطاني معاويه فرمود:
اَلا و اِنّ مُعاوِيَةَ قَادَ لُمَة مِنَ الْغُواةِ وَ عَمسَّ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّي جَعَلوا نُحُورَهم اَغْراضَ المنيَّة(1).
(آگاه باشيد معاويه گروهي از تبهكاران متجاوز را بسيج كرد، و كانال هاي اطّلاعات و اخبار حق را بر آنان بَست تا آنجا كه حاضرند گردنهاي خويش را زير شمشير قرار دهند)
و در يك سخنراني افشاگرانه، سياست دروغين معاويه را شناساند و با سياست توحيدي مقايسه و ارزيابي فرمود:
وَاللّهِ ما مُعاوِيَة بِأدْهي مِنّي، وَلكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجر، وَ لَولا كِراهِيَّة الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَيَ النّاس(2).
(سوگند به خدا معاويه از من زيرك تر و سياستمدار تر نيست، امّا او نيرنگ مي‌زند و گناه و جنايت مرتكب مي‌شود، اگر نبود زشتي نيرنگ، من سياستمدار ترين انسان‌ها بودم.)
*****
(1) خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس.
خطبه 200 نهج البلاغه معجم المفهرس.

و در افشاي يكي ديگر از سران قاسطين «عمروعاص» در يك سخنراني فرمود:
وَلَمْ يُبايِعْ حَتّي شَرَطَ اَنْ يُؤتِيَهُ علي الْبَيْعَةِ ثمناً(1).
(بيعت نمي‌كند مگر آنكه در يك معامله سياسي، در برابر بيعت سرمايه اي به دست آورد.)
يعني طرفداري عمروعاص از معاويه بر اساس عقيده و ايمان نيست بلكه پول پرستي و قدرت طلبي او را منحرف كرده است و درسخنراني ديگري بيشتر ماهيت او را شناساند.
عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعَمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً.
أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيَخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.
أَمَا وَاللَّهِ لَيمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّي شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَّةً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلي تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.(2).
(شگفتا! پسر آن زن بدنام در ميان مردم شام نشر مي‌دهد كه من اهل مزاح هستم مردي شوخ طبع، كه مردم را سرگرم شوخي مي‌كند.
حرفي به باطل گفته! و سخني به گناه انتشار داده است.
آگاه باشيد بدترين گفتار؛ دروغ است او سخن مي‌گويد و دروغ مي‌گويد، وعده مي‌دهد و تخلف مي‌نمايد، درخواست مي‌كند و اصرار مي‌ورزد، اگر از او چيزي درخواست شود بخل مي‌كند، به پيمان خيانت مي‌نمايد، و پيوند خويشاوندي را قطع مي‌كند، به هنگام نبرد سر و صدا راه مي‌اندازد و تهيج و تحريص مي‌نمايد.
(امّا اين سر و صدا)
تا هنگامي است كه دست به شمشيرها نرفته، در اين هنگام براي رهائي جانش بهترين و بزرگترين نقشه اش آن است كه جامه اش را بالا زند و عورت خود را آشكار سازد «تا از كشتن او چشم پوشي شود»!
آگاه باشيد به خدا سوگند، ياد مرگ مرا از شوخي و سرگرمي بازمي دارد، ولي او را فراموشي آخرت از گفتن سخن حق بازداشته است او حاضر نشد با معاويه بيعت كند جز اينكه از او مزدي به دست آورد، ودر برابر از دست دادن دينش بهائي گرفت).

*****
(1) خطبه 26 نهج البلاغه معجم المفهرس.
خطبه 84 نهج البلاغه معجم المفهرس.

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام ابتدا نسبت به اهداف خوارج به مردم آگاهي داد و علل انحراف آنها را بر شمرد،
سپس خوارج فريب خورده را نصيحت كرده از آينده دردناكشان ترساند.
در يك سخنراني به علل گمراهي آنان اشاره كرد و هشدار شان داد.(1).
و در سخنراني ديگري مردم را آگاهي لازم داد كه:
جنگ من با خوارج را رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مطرح فرمود،
من جايگاه نبرد را، و تعداد كشتگان آنها را مي‌دانم، و اندازه فراريان آنها را اطّلاع مي‌دهم.(2).
و در كلام ارزشمند ديگر از آينده خوارج و تداوم انحراف فكريشان صحبت كرد كه:
تفكّر انحرافي خوارج تداوم خواهد داشت و فرمود:
كَلاّ واللّه اِنَّهُم نُطَف في اَصْلاب الرِّجالِ وَ قَراراتِ النِّساء، كُلّما نَجم مِنْهُم قَرْن قُطِعَ حَتّي يَكوُنُ الآخِرهُمُ لصُوصَاً سَلاّبين.(3).
(نه سوگند به خدا هرگز خوارج نابود نشده اند، آنها نطفه هائي در پشت مردان و رحم زنان باقي مي‌مانند امّا هرگاه سر برآوردند سركوب مي‌شوند تا اينكه سرانجام به دزدي و راهزني روي مي‌آورند.)
*****
(1) خطبه 58 نهج البلاغه معجم المفهرس.
خطبه 59 نهج البلاغه معجم المفهرس.
خطبه 60 نهج البلاغه معجم المفهرس.

نفوذ نيروهاي اطّلاعاتي در داخل خاك دشمن

اشاره

راه پيروزي بر دشمن تنها نبرد مسلّحانه نيست، بلكه بايد دشمن را، و تحرّكات آشكار و پنهان او را شناخت كه اين مسئله، (ضرورت وجود نيروهاي اطّلاعاتي در داخل خاك دشمن) را مي‌طلبد.
امام علي عليه السلام هم در داخل مرزهاي كشور اسلامي از نيروهاي اطّلاعاتي كمك مي‌گرفت تا بر امور جاري كشور، و روش مديران حكومت، نظارت كند،
و هم در خارج از مرزهاي كشور، در درون خاك دشمن داراي نيروهاي اطّلاعاتي با تجربه بود كه همواره تحرّكات دشمن را زير نظر داشت.
در اينجا توجّه به برخي از نمونه‌ها ضروري است، مانند:

كشف توطئه بر ضدّ فرماندار مصر

معاويه تا خواست توطئه اي عليه (قيس بن سعد)، فرماندار مصر سامان دهد، و او را لكّه دار كند و متّهم به همكاري سازد كه سرانجام حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را دچار يك حركت انفعالي كرده تا قيس را عزل كند، وبا ظهور هرج و مرج در مصر، بتواند به مصر يورش برد.
نقشه معاويه افشاء شد، زيرا اين توطئه را نيروهاي اطّلاعاتي امام علي عليه السلام از شام به امام گزارش دادند.(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ ج 2 ص 228.

در مراسم حج، معاويه نقشه اي طرح كرد كه برخي از نيروهاي وفادارش به بهانه مراسم حج به ميقات و عرفات و مني رفته، مردم را بر ضدّ حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بشورانند.
امّا قبل از حركت هيئت تبليغي معاويه، نيروهاي اطّلاعاتي برون مرزي امام علي عليه السلام به او گزارش دادند و امام علي عليه السلام به فرماندار مكّه «قثم بن عباس» نوشت:
أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي - بِالْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَيَّ يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَي الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمْيِ الْقُلُوبِ، الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْكُمْهِ الْأَبْصَارِ، الّذِينَ يَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالدِّينِ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ؛ وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا يُجْزَي جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.
فَأَقِمْ عَلَي ما فِي يَدَيْكَ قِيامَ الصَّلِيبِ، وَالنَّاصِحَ اللَّبِيبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ.
وَ إِيَّاكَ وَمَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً، وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلاً، وَالسَّلَامُ.(1).
«پس از ياد خدا و درود، همانا مأمور اطّلاعاتي من در شام بمن اطّلاع داده كه گروهي از مردم شام براي مراسم حج به مكّه مي‌آيند، مردمي كوردل، گوشهاشان در شنيدن حق ناشنوا، و ديده هايشان نابينا، كه حق را از راه باطل مي‌جويند، و بنده را در نافرماني از خدا، فرمان مي‌برند
دين خود را به دنيا مي‌فروشند، و دنيا را به بهاي سراي جاودانه نيكان و پرهيزكاران مي‌خرند، در حاليكه در نيكي ها، انجام دهنده آن پاداش گيرد، و در بديها جز بد كار كيفر نشود.
پس در اداره امور خود هشيارانه و سرسختانه استوار باش، نصيحت دهنده اي عاقل، پيرو حكومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا كاري انجام دهي كه به عذرخواهي روي آوري، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشكلات سُست باشي. با درود»
*****
(1) نامه 33 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

برخورد با جاسوس

يكي از فرمانداران حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به نام «مصقلة بن هبيره» به سوي شام گريخت، و از نزديكان و مقرّبان معاويه شد.
آنگاه تلاش كرد تا برادرش «نعيم بن هبيرة» را كه در كوفه بود تشويق به فرار كند.
مردي به نام «جلوان انصاري» را كه از نصاراي «قبيله تغلب» بود، انتخاب و به داخل مرزهاي عراق و كوفه نفوذ داد، تا به بهانه نامه رساني، از اوضاع داخلي كوفه اطّلاعات به دست آورد.
اين جاسوس توسّط نيروهاي امام علي عليه السلام دستگير شد و اعتراف كرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دستور داد او را مجازات كنند،(1) كه پس از آن دچار بيماري شد و درگذشت.
برادر مصقله نامه اندوهناكي به او در شام نوشت و ماجرا را باز گو كرد. (2).
بايد توجه داشت كه مجازات جاسوس در شرائط جنگي انجام شد.
*****
(1) در برخي از منابغ آمده است كه امام دستور به قطع دست جاسوس داد.
الفتنة الكبري، ترجمه ص127 ج2.

ضرورت رعايت مسائل اطّلاعاتي (در لشگر هاي پيش رونده)

اشاره

امام علي عليه السلام در تمام نبرد هائي كه فرماندهي سپاه را به عهده داشت يا لشگر هائي كه به عنوان پيش رونده به سوي مرزهاي كشور اسلامي مي‌فرستاد، در همه جا تمام مسائل اطّلاعاتي امنيّتي را دقيقاً رعايت مي‌كرد كه به همين علّت همواره پيروز و شكست ناپذير بود.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در دستورالعملي به فرمانده لشگر پيش رونده اش «زياد بن نضر حارثي» نوشت:
فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْما يَكُونَ لَكُمْ رِدْءاً، وَدُونَكُمْ مَرَدّاً. وَلْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوِ اثْنَيْنِ
وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهِضَابِ، لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ.
وَ اعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَعُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ. وَ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعاً، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعاً وَ إِذَا غَشِيَكُمُ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً
وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَةً.(1).
*****
(1) نامه 11 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

هرگاه به دشمن رسيديد، يا او به شما رسيد، لشكرگاه خويش را بر فراز بلنديها، يا دامنه كوهها، يا بين رودخانه‌ها قرار دهيد، تا پناهگاه شما و مانع هجوم دشمن باشند، جنگ را از يك سو يا دو سو آغاز كنيد، و در بالا قلّه ها، و فراز تپّه ها، ديده بانهائي بگماريد.
مبادا دشمن از جائي كه مي‌ترسيد يا از سوئي كه بيم نداريد، ناگهان بر شما يورش آورد و بدانيد كه پيشاهنگان سپاه ديدبان لشگريانند و ديد بانان طلايه داران سپاهند.
از پراكندگي بپرهيزيد، هرجا فرود مي‌آئيد، با هم فرود بيائيد، و هرگاه كوچ مي‌كنيد همه با هم كوچ كنيد، و چون تاريكي شب شما را پوشاند، نيزه داران را پيرامون لشكر بگماريد
و نخوابيد مگر اندك، چونان آب در دهان چرخاندن و بيرون ريختن.(1).
*****
(1) كتاب صفّين ص 123، نصر بن مزاحم - و - تحف العقول ص 191، ابن شعبه، - و - اخبار الطوال ص 166، دينوري.

رعايت مسائل اطّلاعاتي در جنگ

عدم رعايت مسائل اطّلاعاتي و شكست

در سال هشتم هجري نبرد «ذات السّلاسل» اتّفاق افتاد كه يكي ديگر از ويژگي هاي رهبري امام علي عليه السلام در رعايت مسائل اطّلاعاتي در نبرد است.
ماجرا از اين جا آغاز شد كه:
طبق نقل شيخ مفيد، مرد عربي نزد پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آمد و عرض كرد:
آمده ام تا تو را نصيحتي كنم.
حضرت پرسيد: نصيحت چيست؟
عرض كرد: گروهي از اعراب در وادي «رَمل» اجتماع كرده و مي‌خواهند به شما در مدينه شبيخون بزنند،
سپس خصوصيّات آنها را براي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بيان داشت.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دستور داد كه مردم را به مسجد دعوت كنند، پس از اجتماع مردم، آنگاه به منبر رفت و آنچه را مرد عرب گزارش داده بود به اطّلاع رساند و فرمود:
چه كسي از شما آمادگي دارد تا براي دفع شرّ اين گروه حركت كند؟
جماعتي از اهل صُفّه(1) برخاستند و گفتند:
ما به جنگ ايشان مي‌رويم، فرماندهي براي ما تعيين فرما تا تحت فرماندهي او حركت كنيم.
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم از روي قرعه، هشتاد نفرشان را انتخاب كرد و سپس خليفه اوّل را به فرماندهي آنها برگزيد.
خليفه اوّل حركت كرد و نزديك اعراب مزبور كه در وسط درّه اي جاي داشتند و اطراف آنها را سنگ و درخت زيادي احاطه كرده بود، رسيد.
چون به قصد حمله به آنها از درّه سرازير شدند، اعراب مزبور از اطراف درّه به آنها حمله كردند و چند تن از مسلمانان را به قتل رسانده، خليفه اوّل را فراري دادند.
خليفه اوّل و همراهانش به مدينه بازگشتند،
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم بار ديگر خليفه دوّم را بدان سو فرستاد.
اعراب شورشي اين مرتبه در پشت درخت‌ها و سنگ‌ها كمين كرده بودند و چون خليفه دوّم با لشگريان از درّه سرازير شدند، ناگهان از كمينگاه‌ها بيرون آمده او را نيز فراري دادند، با ورود خليفه دوّم و همراهان به مدينه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم سخت ناراحت شد.

عمر و عاص گفت:
اي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مرا به اين جنگ بفرست، زيرا جنگ خدعه و نيرنگ است، شايد من بتوانم با خدعه و نيرنگ آنها را سركوب كنم.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم او را با جمعي فرستاد،
امّا عمروعاص نيز در برابر حمله آنها نتوانست مقاومت كند و با از دست دادن چند تن از سربازان اسلام فرار كرد.
علّت اساسي شكست آن سه نفر عدم رعايت مسائل اطّلاعاتي در نبرد بود، زيرا بگونه اي حركت مي‌كردند كه همه مي‌فهميدند و دشمن نيز با جاسوس هائي كه داشت از حركت سپاه اسلام با خبر گشته، در كمين گاه ها، استقرار يافته، ضربات كاري بر سپاه اسلام وارد مي‌كردند،
آن سه نفر از «اصل غافلگيري» و «حفظ مسائل اطّلاعاتي» غفلت داشتند.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم كه اوضاع را چنان ديد، چند روزي صبر كرد، سپس علي عليه السلام را طلبيد و پرچم جنگ را براي او بست و در حقّ او دعا كرده او را به سوي دشمن فرستاد و خليفه اوّل و خليفه دوّم و عمروبن عاص را نيز همراه او روانه ساخت تا روش هاي رزمي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را از نزديك بنگرند.
*****
(1) اصحاب صفّه افرادي بودند كه از مكّه به مدينه مهاجرت كرده بودند و چون خانه و مسكني نداشتند، رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم آنها را در مسجد جاي داده بود و از در آمد عمومي بيت المال جيره اي براي آنها مقرّر داشته كه روزانه به آنها داده مي‌شد و بر اساس برخي از روايات، شماره آنها به چهارصد نفر مي‌رسيد.

امام علي عليه السلام لشگر را برداشته و راه عراق را در پيش گرفت و از راه سختي آنها را عبور داد و براي آنكه دشمن را غافلگير كند، شب‌ها راه مي‌پيمود و روزها پنهان مي‌شد تا وقتي كه خود را به دهانه آن درّه كه دشمن در آن منزل گرفته بود، رسانيد.
و چون بدانجا رسيد به همراهان خود دستور داد.
دهان اسبان را ببندند و آنها را در جايي متوقّف كرد و خود در سويي ديگر قرار گرفت.
عمروبن عاص كه چنان ديد، به خيال خود دانست كه با اين تدبير شكست حتمي است - در صدد كار شكني بر آمده - به خليفه اوّل گفت:
من در اين بيابان‌ها از علي آشنا ترم، در اينجا درّندگاني چون گرگ و كفتار وجود دارد كه خطر شان براي سربازان ما بدتر از دشمن است، به نزد علي برو و از او اجازه بگير تا به بالاي درّه برويم.
خليفه اوّل پيش حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آمد و سخن عمرو عاص را به وي گفت.
ولي امام علي عليه السلام هيچ پاسخي نداد.
خليفه اوّل بازگشت و به آنها گفت:
علي به من پاسخي نداد.
عمرو عاص اين بار خليفه دوّم را فرستاد و به او گفت:
تو قدرت بيشتري در سخن داري.
ولي خليفه دوّم نيز وقتي سخن عمرو بن عاص را براي علي عليه السلام اظهار كرد با سكوت آن حضرت مواجه شد،
عمرو بن عاص كه وضعيّت را اينگونه ديد به سربازان اظهار كرد:
ما نمي‌توانيم خود را به هلاكت اندازيم، بياييد تا به بالاي درّه برويم.
ولي با مخالفت شديد سربازان مواجه شده همگي گفتند:
ما دست از اطاعت و فرمانبرداري فرمانده خود بر نمي‌داريم.
بدين ترتيب در همان جايي كه علي عليه السلام دستور داده بود، ماندند و چون نزديكي هاي سپيده صبح شد، علي عليه السلام دستور حمله داد و لشگريان از هر سو به دشمن حمله كردند.
اعراب بني سليم تا خواستند به خود آيند و آماده جنگ شوند، شكست خورده و مسلمانان بر آنها پيروز شدند كه وحي الهي به صورت اين آيات:
«وَالْعادِياتِ ضبْحاً»
تا آخر سوره در شأن علي عليه السلام و لشگريان او نازل گرديد.(1).
وقتي سپاه پيروز امام علي عليه السلام به مدينه بازگشتند، رسول خدا

صلي الله عليه وآله وسلم با ديگر مسلمانان به استقبال علي عليه السلام آمدند، چون چشم علي عليه السلام به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم افتاد به احترام آن حضرت از اسب پياده شد،
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به او فرمود:
سوار شو كه خدا و رسول او از تو خشنودند.
علي عليه السلام از خوشحالي گريان شد، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به او فرمود:
«اي علي، اگر نمي‌ترسيدم كه گروه هايي از امّت من درباره تو همان سخني را بگويند كه نصاري درباره حضرت عيسي بن مريم گفتند، امروز درباره تو سخني مي‌گفتم كه بر هيچ دسته اي از مردم عبور نكني جز آنكه خاك زير پايت را (به منظور تبرّك) بردارند.»
*****
(1) در نقل ديگري است كه چون علي عليه السلام بدانجا رسيد، هنگام سحر بود و صبر كرد تا صبح شد و نماز را با لشكريان خواند و سپس لشكر خود را در چند صف منظّم كرد و آنگاه به شمشير خود تكيه زد و رو به دشمن ايستاد و فرمود:
اي مردم من فرستاده پيامبر خداصلي الله عليه وآله وسلم به سوي شما هستم تا به شما بگويم: شهادت به يگانگي خدا و رسالت محمّدصلي الله عليه وآله وسلم دهيد و گرنه با شمشير به سختي با شما جنگ خواهم كرد.
بني سليم به او گفتند: از راهي كه آمده اي باز گرد، همان گونه كه رفيقانت باز گشتند.
علي عليه السلام فرمود: من باز نمي‌گردم! نه به خدا، تا مسلمان نشويد يا شما را با اين شمشير نزنم باز نخواهم گشت، من علي بن ابيطالب بن عبدالمطلّب هستم.
اعراب مزبور كه آن حضرت را شناختند، خود را باخته و پريشان حال گشتند، امّا با اين حال تصميم به جنگ با او گرفتند و حمله از طرفين شروع شد و پس از آنكه شش يا هفت تن از آنها كشته شد، منهدم گشتند و مسلمانان پيروز شدند و غنايمي از ايشان به دست آورده و به مدينه بازگشتند.

اطّلاعات و مسئله فراریان

نكوهش از فراريان

مسئله فرار دوستان ضعيف النّفس، در همه دوران هاي تاريخ وجود داشت.
اگر علل و عوامل آن تبيين نگردد و عوامل بازدارنده، دقيقاً مورد ارزيابي قرار نگيرد، ممكن است فراگير شده يك نظام را از پاي درآورد،
بايد ديد چرا يك انسان از مسئوليّت خود دست مي‌كشد؟
و به طرف دشمن فرار مي‌كند؟
چرا تمام روزنه هاي اميد به روي او بسته شده است؟
اگر ضعفي در رفتار حكومتي مديران وجود دارد، بايد برطرف شود،
و اگر به ضعف و سستي ايمان افراد ارتباط دارد بايد به تقويت روحيّه و ايمان پرداخت كه موارد ياد شده مورد توجّه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام قرار دارد.
يكي از فرماندهان امام علي عليه السلام شخصي به نام «مصقلة بن هبيره شيباني» بود كه پس از ارتكاب جرم، به شام گريخت.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به عمل زشت او فرمود:
قَبَّحَ اللّهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ، وَفَرَّ فِرارَ الْعَبِيد
(خدا زشت گرداند روي مصقله را كه كار بزرگان را انجام داد اما چون بردگان گريخت)(1).
پس از ماجراي حكميّت در صفّين، يكي از افرادي كه فريب خورد، «خريت بن راشد» از قبيله «بني ناجيه» بود كه به طرف مدائن و اهواز گريخت و شورش كرد و توسّط «معقل بن قيس» در كوه هاي رامهرمز ايران سركوب شد و به طرف دريا و شمال ايران گريخت.
سرانجام به دست «نعمان بن صهبان» كشته شد.
مسئوليّت آزادي اسراي اين جنگ را فرماندار امام علي عليه السلام (مصقله) در نواحي آذربايجان بر عهده گرفت كه با 500 هزار درهم غرامت آزاد گردند.
پس از پرداخت 200 هزار درهم احساس كرد كه نمي‌تواند همه را بپردازد، از اينرو به طرف معاويه به شام گريخت(2).
*****
(1) خطبه 44 نهج البلاغه معجم المفهرس.
شرح ابن ابي الحديد ج 3 ص 127 تا 145.

شناخت عوامل فرار

عامل فكري، تبليغي

اگر دشمن بر اساس شايعات، تبليغات مسموم، دروغ پردازي ها، غيرواقعي نشان دادن روش هاي حكومت حقّ، مردم را، مديران و سربازان را به فرار سوق مي‌دهد، بايد رهبري امّت و مسئولين تبليغاتي، با تبليغات حساب شده، تلاش تبليغاتي دشمن را خنثي كند.
به مصقله گفته بودند كه:
علي عليه السلام سختگير است، از حق نمي‌گذرد، تو را ادب مي‌كند، تا غرامت‌ها را نپردازي، مورد محبّت علي عليه السلام قرار نمي‌گيري،
و با انواع وسوسه‌ها كوشيدند، مصقله را به فرار تشويق نمايند كه فرار كرد.
امام علي عليه السلام براي خنثي كردن روش هاي انحرافي دشمن، در يك سخنراني رسمي، عمل جوانمردانه «مصقله» را ستود، كه ديگران بدانند زحمت و تلاش و اقدامات اساسي مديران جامعه اسلامي هرگز فراموش نمي‌شود.
كه امام فرمود:
«فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ»
سپس به زشتي فرار كردن از حقّ و مسئوليّت هاي الهي پرداخت كه فرمود:
مثل برده‌ها گريخت؟
چرا بايد انسان آزاد چون بردگان بگريزد؟
و فرمود:
«هنوز ستايشگران برابر عمل جوانمردانه اش به مدّاحي او نپرداخته بودند كه آنها را ساكت كرد و هنوز ستايش ستايشگران به پايان نرسيده بود، كه آنها را به زحمت انداخت.»
يعني تازه مي‌خواستيم او را تشويق كنيم، ارتقاء درجه بدهيم كه با فرارش همه چيز را خراب كرد
و آنگاه روزنه هاي اميد را باز و پرنور مي‌گشايد كه:
وَلَوْ أقامَ لاخَذْنا مَيْسورَه
(اگر مردانه در پُست خود مي‌ايستاد از او به مقدار توانش مي‌پذيرفتيم.)
وانْتَظَرْنا بِمالِهِ وُفُورَهُ
(و تا هنگام قدرت و توانائي صبر مي‌كرديم.)(1).
با اين سخنراني، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به ديگر مديران اميدواري داد كه اگر در محورهاي عمليّاتي و مديريّت سياسي و نظامي اقدام درستي انجام دادند، منتظر پاداش باشند.

و اگر نتوانستند يا كوتاهي كرده مشكلي به وجود آمد، جوانمردانه مشكلات را با رهبري در ميان بگذارند، كه با موازين حق و رحمت اسلامي برخورد خواهد شد.
پس ديگر بهانه اي براي فرار باقي نمي‌ماند.
*****
(1) خطبه 44 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

عامل خويشاوندي

اگر دشمن از طريق روابط خانوادگي و پيوندهاي خويشاوندي، مي‌خواهد سربازي را يا مديري را بفريبد، بايد با توضيحات و تبليغات حساب شده، راه اين توطئه را نيز بَست،
كه پيوندهاي فاميلي و خانوادگي خللي در ايمان و عقيده انسان ايجاد نكند.
وقتي معاويه به زياد بن أبيه نامه وسوسه آميزي مي‌نويسد تا با ادّعاي دروغين ابوسفيان، او را بفريبد،(1).
زيرا در آستانه جنگ صفيّن معاويه مي‌خواهد به بهانه، برادري و فاميلي، زياد را به فرار تشويق كند،
و چون زياد هم از نظر رواني سرخورده بود كه چرا پدر قانوني ندارد، وسوسه هاي معاويه سرانجام در او كارگر شد و به شام گريخت كه امام علي عليه السلام در نامه اي جداگانه هشدارهاي لازم را به او داد.
پس عامل خويشاوندي يا ادّعاي دروغين خويشاوندي را بايد با توضيحات لازم، و هشدارهاي به مورد از مقدّمه فرار كنار زد،
يا با تقويت روح ايمان و هدفداري در جهاد با آن مقابله نمود.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با نوشتن نامه اي به زياد، به دروغين بودن ادّعاي ابوسفيان مي‌پردازد كه:
وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ، وَيَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ، فَاحْذَرْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ:
يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ، وَيَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ.
وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَةٌ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ، وَنَزْغَةٌ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّيْطَانِ:
لَايَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ، وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ، وَالْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدَفَّعِ، وَالنَّوْطِ الْمُذَبْذَبِ.
افشاي توطئه معاويه نسبت به زياد
*****
(1) زيرا پس از تولّد زياد، چهره شناسان جاهلي نتوانستند ميان مدّعيان پدري زياد اصلاح كنند كه او را زياد بن ابيه «زياد پسر پدرش» ناميدند و او از اينكه پدر قانوني و رسمي نداشت رنج مي‌برد، تا آنكه در زمان خليفه دوّم، ابوسفيان پدر معاويه ادّعا كرد كه زياد فرزند اوست، زيرا با مادرش روابط زناشوئي داشته است.

اطّلاع يافتم كه معاويه براي تو نامه اي نوشته تا عقل تو را بلغزاند، و اراده تو را سُست كند، از او بترس كه شيطان است، و از پيش رو، و پشت سر، و از راست و چپ به سوي انسان مي‌آيد تا در حال فراموشي، او را تسليم خود سازد، و شعور و دركش را برباید.
آري ابوسفيان در زمان عمر بن خطّاب ادّعايي بدون انديشه و با وسوسه شيطان كرد كه نه نَسَبي را درست مي‌كند، و نه كسي با آن سزاوار ارث است.
ادّعا كننده چونان مشتري بيگانه است كه در جمع شتران يك گله وارد شده تا از آبشخور آب آنان بنوشد كه او را از خود ندانند و از جمع خود دور كنند.
يا چونان ظرفي كه بر پالان مركبي آويزان و پيوسته از اين سو بدان سو لرزان باشد.(1).
و در يك سخنراني حساب شده به تقويت ايمان و هدفداري جهاد اسلامي مي‌پردازد و مجاهدان صدر اسلام را به عنوان الگوهاي شايسته مي‌ستايد زيرا پيوندهاي خويشاوندي براي آنها مانعي ايجاد نمي‌كرد كه فرمود:
وَلَقَدْ كُنّا مَعَ رَسولِ اللّهِ صلي الله عليه وآله وسلم نَقْتُلُ آباءَنَا وَ اَبْناءَنَا وَ اِخْوانَنَا وَ اَعْمَامَنا، مايَزيدُنا ذلِكَ الاّ اِيماناً وَ تَسْليماً وَ مُضِيّاً عَلَي اللّقَمِ، وَصَبْراً عَلي مَضَضِ الاَلَمِ، وَجِدّاً في جِهادِ الْعَدُوّ.(2).
(در ركاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم جنگ مي‌كرديم، با پدران و فرزندان و برادران و عموهاي خويش نبرد مي‌كرديم، و اين پيكار بر ايمان و تسليم ما مي‌افزود، و به پيمودن راه دشوار و صبر در برابر تلخي هاي دردها، و تلاش در تداوم جهاد با دشمن، ما را تقويت مي‌كرد)
پس عامل خويشاوندي در برابر عامل ايمان، و هدفداري در جهاد ناچيز است، ايمان به خدا و آرمان اسلامي مي‌تواند بر همه عامل‌ها غلبه كند.
اردوي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام لحظات حسّاسي را مي‌گذراند، در جنگ صفّين حوادث تلخ و شيريني به چشم مي‌خورد.
گاهي پدر در لشگر امام علي عليه السلام و پسر در اردوي معاويه بود،
برادري در لشگر حق و برادر ديگر در سپاه باطل بود،
خويشاوندان يك قبيله، يك فاميل رو در روي هم قرار گرفته بودند كه تنها راه مقابله با علاقه هاي خويشاوندي تقويت روح ايمان و هدفداري در جهاد است.
*****
(1) نامه 44 نهج البلاعامل سياسي
برخي با فريب خوردن مي‌گريزند (عامل فرهنگي)،

و بعضي، عامل خويشاوندي آنها را مي‌لغزاند،
و گروهي مشكل سياسي دارند،
مي خواهند به قدرت و مال و امكانات دنيا برسند،
رفاه طلب و دين فروشند،
هر جا كه لقمه چربي باشد حاضر مي‌شوند،
در پيكار و مبارزه هدف و آرمان مقدّسي ندارند،
معامله گردند، تجارت كننده اند، با سران قدرت ها، با شاهان و سلاطين، وارد معامله مي‌شوند،
هركس آنها را تأمين كرد، به آن روي مي‌آورند، و ديگر وجدان و عاطفه و وطن دوستي و ايمان و تعهّد در آنان راه ندارد.
اين عدّه را بايد با تبليغات حساب شده افشا كرد، و زشتي فرار را تبليغ نمود، تا انسان آزاده اي به خودفروشي و بردگي روي نياورد.
كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به مصقله فرمود:
قَبَّح اللّه مَصْقَلَه فَرَّ فِرار الْعَبيد(1).
«خدا زشت گرداند روي مصقله را كه چون بردگان گريخت»
امام علي عليه السلام نسبت به فرار عمر و عاص فرمود:
وَلَمْ يُبايِعْ حَتّي شَرَطَ اَنْ يُؤتِيهِ عَلَي الْبَيْعَةِ ثَمناً، فَلا ظَفِتْ يَدُ الْبايِع(2).
(عمروعاص با معاويه بيعت نكرد مگر آنكه شرط نمود تا عوض بيعت بهائي دريافت كند، هرگز دست بيعت كننده به پيروزي نرسد)
و آنگاه كه جمعي از مردم مدينه به شام گريختند، فرار آنها را به زشتي ياد كرد، كه فرار از حق به باطل، و از نور به تاريكي‌ها بود؛
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِمَّنْ قِبَلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَيْ مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَي مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَي لَهُمْ غَيّاً، وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِياً، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَي وَالْحَقِّ، وَإِيضَاعُهُمْ إِلَي الْعَمَي وَالْجَهْلِ
وَ إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا، وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ، وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَي الْأَثَرَةِ فَبُعْداً لَهُمْ وَسُحْقاً!! إِنَّهُمْ - وَاللَّهِ - لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلِّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ، وَيُسَهِّلَ لَنَا حَزْنَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ.(3).
(پس از حمد و ستايش خدا! به من خبر رسيده كه افرادي از قلمرو تو مخفيانه به «معاويه» پيوسته اند بر اين تعداد كه از دست داده اي و از كمك آنان بي بهره مانده اي افسوس مخور براي آنها همين گمراهي بس كه از هدايت حق به سوي كور دلي و جهل شتافته اند و اين براي تو مايه آرامش خاطر است.
آنها دنيا پرستاني هستند كه با سرعت بآن روي آورده اند در حالي كه عدالت را به خوبي شناخته و ديده و گزارش آنرا شنيده اند و بخاطر سپرده

اند که همه مردم در نزد ما و در آئين حکومت ما حقوق برابر دارند آنها از اين برابري به سوي خود خواهي و تبعيض و منفعت طلبي گريخته اند.
دور باشند از رحمت خدا!
به خدا سوگند! آنها از ستم نگريخته اند و بعدل روي نياورده اند.
و ما اميدواريم که در اين راه خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد. و سختي‌ها را هموار! انشاءاللّه. والسلام)
*****
(1) خطبه 44 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 5/26 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 70 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
غه معجم المفهرس مؤلّف،
وقتي زياد نامه را خواند گفت به پروردگار کعبه سوگند که امام علي عليه السلام به آن چه در دل من مي‌گذشت گواهي داد تا آن که معاويه او را به همکاري دعوت کرد. «واغل» حيواني است که براي نوشيدن آب هجوم مي‌آورد امّا از شمار گله نيست و همواره ديگر شتران او را به عقب مي‌رانند، و «نوط مذبذب» ظرفي است که به مرکب مي‌آويزند، که هميشه به اين سو و آن سو مي‌جهد، و در حال حرکت لرزان است.
خطبه 56 معجم المفهرس مؤلّف.

عامل زندگي و ترس از مرگ

در برخي از افراد، «عاملِ زندگي» آنها را به فرار كردن مي‌كشاند، مي‌خواهند زندگي كنند، زنده بمانند، آزاد و مستقل، يا وابسته و محكوم، فرقي نمي‌كند.
نسبت به اين دسته از افراد بايد، مرگ و زندگي را به درستي تبيين كرد.
و مباحث مربوط به دنيا و آخرت را آموزش داد
و آينده نگري و معاد گرائي را تقويت نمود كه امام علي عليه السلام با ديدگاه هاي اصيل اسلامي به شرح زير، فكر فرار و گريز را محكوم مي‌كند.

راه مقابله با عوامل فرار

اگر ملّتي در برابر دشمن گريخت،
ديگر آزادي و استقلال ندارد،
سلامت و اصالت نخواهد داشت و سرنوشت او در دست دشمن است که
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اِنَّ فِي الفَرار مَوْجِدَةَ اللّهِ وَ الذُّلَّ اللازِمَ وَالْعار الْباقِي
(در فرار كردن خشم و غضب خدا، ذلّت هميشگي، و ننگ دائمي است.)
(1).
*****
(1) خطبه 6/124 نهج البلاغه معجم المفهرس.

توجّه به عذاب قيامت

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به كيفر فرار فرمود:
فرار از جنگ و خالي كردن ميدان، گناه نابخشودني است و عذاب الهي در پي دارد؛
وَ ايم اللّه لَئِنْ فَرَرْتُم مِنْ سَيْفِ الْعاجِلَةِ لا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الآخِرَة
(از شمشيرهاي دنيا فرار كنيد نمي‌توانيد از شمشيرهاي آخرت بگريزيد) (1).
*****
(1) خطبه 6/124 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اگر انسان به مرگ و مردن توجّه داشته باشد، كه سرانجام بايد از اين دنيا برويم، پس چرا با ذلّت و خواري زندگي كنيم؟
و چرا با ذلّت بميريم؟
ياد مرگ مي‌تواند از نظر رواني، و فكري عامل بازدارنده خوبي براي فرار كردن باشد كه فرمود:
وَاَنْتُم طُرَدَاءُ اَلْمَوْتِ،، اِنْ اَقَمْتُم لَهُ اَخَذَكُمْ، وَاِنْ فَرَرْتُم مِنْهُ أَدْرَكَكُم
(شما اسيران مرگ مي‌باشيد، اگر بايستيد شما را دستگير مي‌كند و اگر فرار كنيد به شما خواهد رسيد.)(1).
در سخنراني ديگري فرمود:
هَلْ مِنْ مَناصٍ اَوْ خَلاصٍ؟ اَوْ مَعاذٍ اَوْ مَلاذٍ اَو فَرار؟(2).
(آيا راه نجات و گريزي هست؟ آيا پناهگاهي يا راه فراري يا بازگشتي وجود دارد؟)
*****
(1) نامه 8/27 نهج البلاغه معجم الفهرس.
خطبه 58/83 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

هر انساني دو اجل دارد، اجل طبيعي و اجل اختياري، مي‌شود با احسان و صله رحم، محدوده زندگي را بيشتر كرد و به عمر طولاني دست يافت، امّا با فرار كردن نمي‌شود عُمر را زياد و از مرگ گريخت كه فرمود:
وَاِنَّ ٱلفارَّ لَغيرُ مَزيدٍ في عُمرِهِ
(فرار كننده نمي‌تواند به عمرش بيافزايد)(1).
اگر انسان خود مرگ را انتخاب نكند
و تصميم به خودكشي نگيرد
و عوامل ازدياد عمر مطرح نشوند. (مانند: احسان و نيكوكاري، صله رحم و نيكي به پدر و مادر)
و موانع طول عمر پديد نيايد. (مانند: ظلم، خونريزي، زنا، قطع رحم، عاقِ والدين) هر انساني أجل و مرگ طبيعي دارد، كه تا آن لحظه خاصّ در أمان است.
پس نبايد از تهديدهاي دشمن، يا فراواني لشگريان خصم ترسيد، يا از نبرد با دشمنان هراس به دل راه داد كه اگر وقت و زمان مشخّص اجل فرا رسد، خواهيم مُرد و الاّ در برابر انواع حوادث به سلامت خواهيم گذشت.
اين باور ارزشمند مي‌تواند عامل بازدارنده مناسبي از فرار در جنگ باشد، كه امام علي عليه السلام فرمود:
وَكفَي بِٱلأَجَلِ حَارِسَاً
(أجل قطعي براي حفاظت انسان كافي است)(2).
و براي توضيح اين اصل فرمود:
اَما انَّهُ قَدْيَرْمي الرَّامي وَ تُخْطِئُ السِّهامُ
(آگاه باشيد گاهي تيرانداز تيرش به خطا مي‌رود)(3).
وقتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را به ترور تهديد كردند فرمود:
وَاِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللّهِ جُنَّةً حَصِينَةً، فَاِذا جَاءَ يَوُمِي اِنْفَرَجَتْ عَنّي وَأَسْلَمَتْنِيْ فَحِينَئِذٍ لايَطِيشُ السَّهْمُ وَلايَبْرَأُ اْلكَلْمُ
(پروردگارم براي من سپر محكمي قرار داده كه مرا از حوادث حفظ مي‌كند، هنگامي كه روز مرگ من فرا رسد، نه تير خطا مي‌كند و نه زخم بهبودي مي‌يابد)(4).
ما كه از غيب خبر نداريم،
و وقت اجل طبيعي را نمي‌شناسيم،
و نمي‌دانيم كه چه اعمالي جهت ازدياد عمر، انجام داده ايم؟
پس چرا از مرگ بترسيم؟

و در عمليّات هاي گوناگون شركت نكنيم؟
يا تن به ذلّت و خواري بسپاريم؟
روزي آمديم و روزي خواهيم رفت.
چه بسا رزمندگان خطّ مقدّم كه سالم بازگشتند و ديگران كه به جنگ نرفتند در بستر آسايش مردند!!
*****
(1) خطبه 7/124 نهج البلاغه معجم المفهرس.
حكمت 306 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 1/141 نهج البلاغه معجم المفهرس.
خطبه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

توجّه به فنا پذيري انسان

اگر انسان باور كند كه فنا پذير است،
و زندگي دنيا جاودانه نخواهد بود،
و همه در حال كوچ كردن از دنيا مي‌باشيم و روزي بايد دنيا را ترك گوئيم.
ترس از مرگ، و روح دنيا پرستي از ما رخت بر مي‌بندد و تن به ذلّت و خواري نخواهيم داد.
و در هر شرائطي از دين و ميهن و ناموس دفاع خواهيم كرد،
امام علي عليه السلام در سراسر نهج البلاغه، بسيار حساب شده اين مسئله رواني را تذكّر مي‌دهند.

آخرت گرايي

در فرهنگ اسلامي يكي از عوامل مهمّ بازدارنده انسان از انواع زشتي ها، ظلم و ستم ها، فرارها و زدگي ها، آخرت گرائي است، زيرا:
انسان مي‌خواهد هميشه باشد،
جاودانه گردد،
عمر او، لذّت او، زندگي او نابود نشود،
كه غريزه «مطلق خواهي» در ذات انسان است، و اين ايده آل در دنياي فنا پذير تحقّق نمي‌پذيرد، پس بايد به ديار ديگري سفر كرد كه تنها پاسخ مثبت اين غريزه، بهشت جاويدان است.
آخرت گرائي، بهشت گرائي و زندگي جاودانه پس از مرگ مي‌تواند به غريزه مطلق خواهي انسان پاسخ مثبت دهد كه:
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فراوان به اين نكته اشاره داشت و فرمود:
اِنَّما خُلِقْتَ لِلاخِرَةِ لالِلدُّنْيا(1).
(همانا تو براي زندگي جاويدان آخرت آفريده شدي، نه دنياي زودگذر.)
و نسبت به شهداي اسلام فرمود:
وَبَاعُوا قَلِيلاً مِنَ الدُّنْيَا لاَيَبْقَي، بَكَثِيرٍ، مِنَ الْآخِرَةِ لاَ يَفْنَي، مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سُفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ بِصِفِّينَ أَلاَّ يَكُونُوا اَلْيَوْمَ أَحْيَاءً؟ يُسِيغُونَ اَلْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرَّنْقَ!
قَدْ - وَاللَّهِ - لَقُوا اللَّهَ فَوَفَّاهُمْ أُجُورَهُمْ، وَأَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ.
(بندگان نيكوكار و برگزيده خدا آماده رحيل گرديده اند؛ و كمي از دنياي فاني را با آخرت كه در آن فنا نيست معاوضه كردند، راستي برادران ما كه خونشان در صفّين ريخت.
اگر امروز زنده نيستند چه زيان ديده اند، خوشا به حالشان كه نيستند تا از اين لقمه هاي گلوگير بخورند! و از اين آبهايي ناگوار بنوشند!
به خدا سوگند آنها خدا را ملاقات كردند و پاداششان را داد و آنها را بعد از «خوف» در سراي «امن» خويش جايگزين ساخت.)(2).
و بارها رهنمود مي‌داد كه:
فَكوُنُوا مِنْ اَبْناءِ اَلآخِرَةِ وَلاتَكُونُوا مِنْ اَبْناءِ الدُّنْيا
(از فرزندان آخرت باشيد، نه از فرزندان دنيا)(3).
سياست آموزشي امام علي عليه السلام بر همين اصل معنوي تكيه دارد كه روح «آخرت گرائي» را تقويت كند و از انواع دنياپرستي ها، شهوت زدگي‌ها و هواپرستي ها، جامعه را برهاند كه يكي از آثار ارزشمند آن، شجاعت در ميدان جنگ و مقابله با فرار و خواري است.

*****
(1) نامه 74/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 28/182 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 3/42 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

در فرهنگ اسلام و نهج البلاغه نه تنها توجّه به قيامت و ياد مرگ و انديشه مثبت نسبت به اجل طبيعي، و توجّه به فنا پذيري دنيا، و روح آخرت گرائي، آموزش داده مي‌شود،
و با جاذبه هاي معنوي بهم مي‌آميزد،
بلكه والاتر از همه، روح شهادت طلبي، و جاذبه هاي ملكوتي آن وجود دارد.
گروهي از مؤمنان، طالب شهادت و عاشق به خون غلطيدن مي‌باشند.
و مي‌گويند: روزي بايد رفت، و مرگ حق است.
و شهادت طلبان عاشق مي‌گويند:
بايد خود را فداي دين كرد،
و با شور شيدائي خاصّي مي‌گويند،
خدايا چه وقتي به شهادت مي‌رسيم؟
اگر در ملّتي يا ارتشي، فرهنگ «شهادت طلبي» زنده شود، و ترس از مرگ از ميان برود، هرگز سُستي و زبوني و فرار و گريز از مسئوليّت ها، دامنگير آن ملّت نخواهد شد.
شهادت طلبان عاشق حق، ترس را ترسانده و مرگ را ميرانده اند،
با خداي خود بي صبرانه معامله كردند، و شتابان و خندان به سوي قربانگاه خود در حركتند كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
وَلَوْلاَ الْآجَلُ الذي كَتَبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْواحُهُم في اَجَسادِهِمْ طَرْفَةُ عَيْنٍ سَوْقَاً اِليَ الثّوابِ وَخَوْفَاً مِنَ الْعِقَابَ
(اگر نبود اجل طبيعي هر انساني كه خدا مقرّر فرمود، روح آنان يك چشم بهم زدن نيز در بدن هايشان قرار نمي‌گرفت، از شوق پاداش بهشت و از ترس عذاب جهنّم)(1).
ارزش شهادت آنقدر والاست كه دعا مي‌كردند.
خدايا در بستر آسايش با مرگ طبيعي از دنيا نرويم، بلكه آينده ما سعادت و شهادت باشد و
امام علي عليه السلام در يك سخنراني ابتدا شهادت را معرفي مي‌كند كه:
إِنَّ اَكْرَمُ الْمَوْتَ اَلْقَتْلَ
(همانا ارزشمند ترين مرگ‌ها كشته شدن در راه خداست)
سپس نگراني خود را از مرگ طبيعي مطرح مي‌فرمايد كه:
والّذي نَفْسُ اِبْنَ اَبيطالِبٍ بِيَدِهِ، لاَلْفُ ضْرَبِةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَيَ الْفِراشِ في غَيْرِ طاعَةِ اللّهِ
(سوگند به خدائي كه جان پسر ابيطالب در دست اوست، هزار ضربت شمشير به من آسان تر از مرگ در بستر در نافرماني خداست.)(2).

و آنگاه علل خط شكني ها، و حملات بي امان خود را توضيح مي‌دهد كه:
وَاللّهِ وَلَوْلا رَجائِي الَشَّهادَةَ عِنْدَ لِقَائيَ الَعُدُرَّ وَلَوْ قَدْحُمَّ لي لِقاؤُهُ لَقَرَّبْتُ رِكابِي
(سوگند به خدا اگر اميد به شهادت به هنگام برخورد با دشمن نبود كه چنين سعادتي نصيب من شود، به مركب خويش سوار مي‌شدم و از شما فاصله مي‌گرفتم.)(3).
*****
(1) خطبه 4/193 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 3/123 نهج البلاغه معجم المفهرس.
خطبه 5/119 نهج البلاغه معجم المفهرس.

حکومت و اطّلاعات

ضرورت نظارت بر كارگزاران دولت

طبيعي است كه كارگزاران مختلف دولتي را با انواع شغلهاي سياسي، اجتماعي در يك كشوري پهناور نمي‌شود بدون اطّلاعات قويّ و بيدار اداره كرد.
اگر نظارت صحيح بر امور كارگزاران نباشد، انواع كم كاري، رشوه خواري، سوء استفاده هاي مالي دامنگير جامعه خواهد بود.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با توجّه به ضرورت نظارت نيروهاي اطّلاعاتي بر امور كارگزاران در نامه اي به مالك اشتر مي‌نويسد:
ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ.
وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً، وَأَصَحُّ أَعْرَاضاً، وَأَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً.
ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَي اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِنًي لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ
ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَي اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ.
وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَي خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، اكْتَفَيْتَ بِذلِكَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ.(1).
«سپس در امور كارمندانت بيانديش، و پس از آزمايش به كارشان بگمار، و با ميل شخصي، و بدون مشورت با ديگران آنان را به كارهاي مختلف وادار نكن، زيرا نوعي ستمگري و خيانت است.
كارگزاران دولتي را از ميان مردمي با تجربه و حيا، از خاندانهاي پاكيزه و با تقوي، كه در مسلماني سابقه درخشاني دارند انتخاب كن.
زيرا اخلاق آنان گرامي تر، و آبرويشان محفوظ تر، و طمع ورزيشان كمتر، و آينده نگري شان بيشتر است.
سپس روزي فراوان بر آنان ارزاني دار، كه با گرفتن حقوق كافي در اصلاح خود بيشتر مي‌كوشند، و با بي نيازي، دست به اموال بيت المال نمي‌زنند، واتمام حجّتي است بر آنان اگر فرمانت را نپذيرند يا در امانت تو خيانت كنند سپس رفتار كارگزاران را بررسي كن
و نيروهاي اطّلاعاتي راستگو، و وفا پيشه برآنان بگمار، كه مراقبت و

بازرسي پنهاني تو از كار آنان، سبب امانت داري، و مهرباني با رعيّت خواهد بود.
و از همكاران نزديكت سخت مراقبت كن،
و اگر يكي از آنان دست به خيانت زد، و گزارش نيروهاي اطّلاعاتي تو، هم آن خيانت را تأييد كرد، به همين مقدار گواهي قناعت كرده او را با تازيانه كيفر كن، و آنچه از اموال كه در اختيار دارد از او باز پس گير، سپس او را خوار دار، و خيانتكار بشمار، و طوق بدنامي به گردنش بيافكن».
*****
(1) نامه 53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

ضرورت نظارت بر نویسندگان و منشیان

امام علي عليه السلام در نامه 53 به حسّاسيّت نامه هائي كه از دفتر رهبري خارج يا واصل مي‌گردد، توجّه كامل دارد و مي‌فرمايد:
ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ، فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ، وَاخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ، فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَأٍ وَلَا تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ، وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ، فَيَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطِي مِنْكَ، وَلَا يُضْعِفُ عَقْداً اعْتَقَدَهُ لَكَ وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ، وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ.
ثُمَّ لَا يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْ ءٌ.
وَلكِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَراً، وَأَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهاً، فَإِنَّ ذلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ.
وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْساً مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا، وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أَلْزِمْتَهُ.
(سپس در امور نويسندگان و منشيان به درستي بيانديش، و كارهايت را به بهترين آنان واگذار، و نامه هاي محرمانه، كه در بردارنده سياستها و اسرار تو است، از ميان نويسندگان به كسي اختصاص ده كه صالحتر از ديگران باشد، كسي كه گرامي داشتن او را به سركشي و تجاوز نكشاند تا در حضور ديگران با تو مخالفت كند، و در رساندن نامه كارگزارانت به تو، يا رساندن پاسخهاي تو به آنان كوتاهي نكند، و در آنچه براي تو مي‌ستاند يا از طرف تو به آنان تحويل مي‌دهد، فراموشكار نباشد.
و در تنظيم هيچ قراردادي سُستي نورزد، و در بر هم زدن قراردادي كه به زيان توست كوتاهي نكند، و منزلت و قدر خويش را بشناسد.
همانا آنكه از شناخت قدر خويش عاجز باشد، در شناخت قدر ديگران جاهل تر است مبادا در گزينش نويسندگان و منشيان، بر تيزهوشي و اطمينان شخصي و خوش باوري خود تكيه نمائي، زيرا افراد زيرك با ظاهرسازي و خوش خدمتي، نظر زمامداران را به خود جلب مي‌نمايند، كه در پس اين ظاهرسازي ها، نه خيرخواهي وجود دارد، و نه از امانتداري نشاني يافت مي‌شود.
لكن آنها را با خدماتي كه براي زماماداران شايسته و پشيين انجام داده اند

بيازماي، به كاتبان و نويسندگاني اعتماد داشته باش كه در ميان مردم آثاري نيكو گذاشته، و به امانتداري از همه مشهور ترند، كه چنين انتخاب درستي نشاندهنده خيرخواهي تو براي خدا، و مردمي است كه حاكم آناني. براي هريك از كارهايت سرپرستي برگزين كه بزرگي كار بر او چيرگي نيابد، و فراواني كار او را درمانده نسازد، و بدان كه هرگاه در كار نويسندگان و منشيان تو كمبودي وجود داشته باشد كه تو بي خبر باشي خطرات آن دامنگير تو خواهد بود.)

ضرورت نظارت بر خويشاوندان رهبري

يكي از مسائل مهمّ رهبري، كنترل و نظارت بر امور خويشاوندان است، تا خويشاوندان رهبري از هرگونه امتياز خواهي و برتري طلبي دور مانده و براي مردم الگو باقي بمانند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در نامه 53 خطاب به مالك اشتر مي‌نويسد:
ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقِلَّةُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.
فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُولئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ. وَلَا تُقْطِعَنَّ لِاَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَّتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ، تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ، يَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَي غَيْرِهِمْ، فَيَكُونَ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.
وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذلِكَ صَابِراً مُحْتَسِباً وَاقِعاً ذلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذلِكَ مَحْمُودَةٌ.
وَ إِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ، وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقاً بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَاراً تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَي الْحَقِّ.
(همانا زمامداران را خواص و نزديكاني است كه خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ريشه ستمكاريشان را با بريدن اسباب آن بخشكان.
و به هيچكدام از اطرافيان و خويشاوندانت زمين را واگذار مكن، و بگونه اي با آنان رفتار كن كه قرار دادي به سودشان منعقد نگردد كه به مردم زيان رساند، مانند آبياري مزارع، يا زراعت مشترك، كه هزينه هاي آن را بر ديگران تحميل كنند، در آن صورت سودش بر آنان، و عيب و ننگش در دنيا و آخرت براي تو است. حق را مال هر كس كه باشد، نزديك يا دور بپرداز، و در اين كار شكيبا باش، و اين شكيبائي را به حساب خدا بگذار، گر چه اجراي حق مشكلاتي براي نزديكانت فراهم آورد، تحّمل سنگيني آن را به ياد قيامت برخود هموار ساز.
و هرگاه رعيّت بر تو بدگمان گردد، افشاگري نموده عذر خويش را آشكارا در ميان بگذار، و با اينكار از بدگماني نجاتشان ده، كه اين كار رياضتي براي خودسازي تو، و مهرباني كردن نسبت به رعيّت است، و اين پوزش خواهي تو آنان را به حق وامي دارد.)

نظارت بر مأموران مالياتي

يكي ديگر از امور دولتي كه به نظارت دقيق نيروهاي اطّلاعاتي نيازمند است، مسائل مالي و مالياتي و امور كارگزاران اقتصادي است.
امام علي عليه السلام در نامه 53 به اين نظارت حسّاس اشاره مي‌فرمايد كه:
وَتَفَقَّدْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَي الْخَرَاجِ، لِأَنَّ ذلِكَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ
وَ مَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادِ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً.
فَإِنْ شَكَوْا ثِقَلاً أَوْ عِلَّةً، أَوْ انْقِطَاعَ شِرْبٍ أَوْ بَالَّةٍ، أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ، خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلُحَ بِهِ أَمْرُهُمْ.
وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْ ءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَؤُونَةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَزْيِينِ وِلَايَتِكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ، وَتَبَجُّحِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ، مُعْتَمِداً فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ، وَالثِّقَةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ، فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدُ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَّلْتَهُ، وَإِنَّمَا يُؤْتَي خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا،
وَ إِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَي الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.
(ماليات و بيت المال را بگونه اي وارسي كن كه صلاح ماليات دهندگان باشد، زيرا بهبودي ماليات و بهبودي ماليات دهندگان، عامل اصلاح امور ديگر اقشار جامعه مي‌باشد، و تا امور ماليات دهندگان اصلاح نشود كار ديگران نيز سامان نخواهد گرفت.
زيرا همه مردم نان خور ماليات و ماليات دهندگانند، بايد تلاش تو در آباداني زمين بيشتر از جمع آوري خراج باشد كه خراج جز با آباداني فراهم نمي‌گردد.
و آن كس كه بخواهد خراج را بدون آباداني مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حكومتش جز اندك مدّتي دوام نياورد.
پس اگر مردم شكايت كردند، از سنگيني ماليات، يا آفت زدگي، يا خشك شدن آب چشمه ها، يا كمي باران، يا خراب شدن زمين در سيلاب ها، يا خشكسالي، در گرفتن ماليات به ميزاني تخفيف ده تا امورشان سامان گيرد، و هرگز تخفيف دادن در خراج تو را نگران نسازد زيرا آن، اندوخته اي است كه در آباداني شهرهاي تو، و آراستن ولايت هاي تو نقش دارد، و

رعيّت تو را مي‌ستايند، و تو از گسترش عدالت ميان مردم خشنود خواهي شد، و به افزايش قوّت آنان تكيّه خواهي كرد، بدانچه در نزدشان اندوختي و به آنان بخشيدي.
و با گسترش عدالت در بين مردم، و مهرباني با رعيّت، به آنان اطمينان خواهي داشت، آنگاه اگر در آينده كاري پيش آيد و به عهده شان بگذاري، با شادماني خواهند پذيرفت، زيرا عمران و آبادي قدرت تحمّل مردم را زياد مي‌كند.
همانا ويراني زمين به جهت تنگدستي كشاورزان است، و تنگدستي كشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامداراني است كه به آينده حكومتشان اعتماد ندارند، و از تاريخ گذشتگان عبرت نمي‌گيرند.)

اقسام سيستم هاي اطّلاعاتي

اشاره

يكي ديگر از ويژگي هاي سيستم اطّلاعاتي امام عليه السلام در دوران حكومت تحقّق اقسام سيستم هاي اطّلاعاتي و تربيت انواع نيروهاي اطّلاعاتي است تا امنيت كشور اسلامي حفظ گردد،
و نظام اسلامي تداوم يابد
و مردم در آسايش و امنيّت زندگي كنند، و هرگونه تحرّكي از دشمنان داخل و خارج شناسائي و ريشه كن گردد. مانند:

تربيت نيروهاي اطّلاعاتي

اطلاعات و نيروهاي اطّلاعاتي كه چونان چشم هاي هميشه باز نظام اسلامي نقش تعيين كننده اي در شناخت آفت‌ها دارند، مي‌توانند «اصل نظارت» و «كنترل و مراقبت» را در نظام اسلامي سامان بخشند.
امام علي عليه السلام برخي از نيروهاي خود را بگونه اي تربيت فرمود كه سيستم هاي اطلاعاتي كشور را اداره كنند مانند:
الف- كنترل و مراقبت از مراكز اقتصادي
ب- كنترل و مراقبت از بازار
ج- كنترل و مراقبت از كارگزاران حكومتي
د- كنترل و مراقبت از قضات
ه- كنترل و مراقبت از استانداران و فرمانداران
و- كنترل و مراقبت از شهرها و جاده ها
كه در نهج البلاغه با واژه هاي «بَلَغني» و «غَيني» و «عيوني» آمده است.
مانند:
1- (الي شريح) بلغني أنك ابتعت داراً بثمانين ... نامه 1/3
2- بلغني عنك ... و شسع نعلك خير منك ... نامه 2/71
3- بلغني ان رجالا ممن قبلك ... نامه 1/70
4- (الي ابي موسي) بلغني عنك قول هولك و عليك ... نامه 1/63
5- بلغني ان رجلا من فتية أهل البصرة ... نامه 1/45
6- بلغني عنك أمر.. فقد اسخطت ... نامه 1/40، نامه 1/43
7- بلغني انك جردت الارض فأخذت ... نامه 2/40
8- (الي محمد) بلغني موجدتك من تسريح الاشتر ... نامه 1/34
9- (الي زياد) لئن بلغني انك خنت.. لاشدن عليك ... نامه 1/20
10- (الي عبداللّه) و قد بلغني تنمرك لبني تميم ... نامه 2/18
11- بلغني انكم تقولون علي يكذب قاتلكم اللّه ... خطبه 2/71
12- بلغني ان الرجل منهم كان يدخل ... خطبه 6/27
1- نامه به شريح، به من خبر رسيده است خانه اي به هشتار درهم خريده اي.
2- چيزي از تو به من خبر رسيده است كه اگر درست باشد، بند كفش تو از تو بهتر است.
3- نامه به فرماندار مدينه، به من خبر رسيده است كه برخي از مردان مدينه مخفيانه به شام مي‌گريزند.
4- نامه به ابوموسي، از تو سخني به من گزارش شده است، كه بر ضدّ توست.

5- به من خبر رسيده است كه سرمايه داري از اهل بصره تو را به سفره رنگيني دعوت كرده است.
6- از تو كاري به من گزارش شده است كه اگر درست باشد، خداي خود را به خشم آورده اي.
7- به من خبر رسيده است، كه زمينهاي مرغوب را براي خود خريداري مي‌كني.
8- نامه به محمد بن ابي بكر، به من خبر رسيده است كه از انتصاب مالك اشتر به استانداري مصر ناراحت شده اي.
9- نامه به زياد بن ابيه، اگر خيانتي از ت به من گزارش شود، بر تو سخت خواهد گرفت.
10- نامه به ابن عبّاس، به من خبر رسيده است كه با قبيله بني تميم بد رفتاري مي‌كني.
11- كوفيان به خبر رسيده است كه در جلسات شبانه به من تهمت مي‌زنيد.
12- به من خبر رسيده است كه سربازان مهاجم معاويه به شهر مرزي (هيت) وارد شده و زنِ مسلماني را آزار دادند.

امام علي عليه السلام در ارتش بخصوص نيروهاي عمل كننده، و لشگرهاي پيش رونده نيروهاي متعهّد و مؤمني داشت كه كلّيه اخبار و اطّلاعات مربوط به لشگرها و نيروها و فرماندهان و تضادها و اختلافات موجود، همه و همه را به امام گزارش مي‌كردند.

نه تنها در داخل كشور به اطلاعات و نيروهاي مؤمن اطّلاعاتي نياز داريم بلكه در برون مرزي نيز يك ضرورت غير قابل انكار است.
زيرا ما به ميزان شناختي كه از دشمن داريم و از كاستي‌ها و نقاط قوّت دشمن با اطلاع هستيم مي‌توانيم با دشمن مقابله صحيح داشته باشيم.
هم اكنون نيز كسب اطلاعات و اخبار از تحركات دشمن حرف اول را در جنگها و مبارزات مداوم مي‌زند كه در اين راه از هرگونه امكاناتي استفاده مي‌كنند، و از تمام ابزارها و شيوه هاي موجود بهره مي‌گيرند.
امام علي عليه السلام نيروهاي اطلاعاتي كار آمدي در آن سوي مرزها داشت كه در خاك دشمن تحرّكات او را زير نظر داشتند و اطلاعات لازم را به امام گزارش مي‌دادند.
مانند: نامه 33 نهج البلاغه كه نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي - بِالْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَيَّ يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَي الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمْيِ الْقُلُوبِ، الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْكُمْهِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالدِّينِ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ؛ وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا يُجْزَي جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.
فَأَقِمْ عَلَي مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ، وَالنَّاصِحِ اللَّبِيبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ. وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً، وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلاً، وَالسَّلَامُ.
(نامه به فرماندار مكة قثم بن عبّاس، پسر عموي پيامبر صلي الله عليه وآله)(1).
هشدار از تبليغات دروغين ياران معاويه در مراسم حج
*****
(1) قُثم فرزند عبّاس بن عبدالمطلب و پسر عموي پيامبرصلي الله عليه وآله و بسيار شبيه به پيامبر بود، و آخرين كسي بود كه با پيامبر به هنگام دفن او وداع كرد و تا هنگام شهادت امام عليه السلام فرماندار مكّه بود، در حكومت معاويه به سمرقند رفت و در آنجا به شهادت رسيد.

«پس از ياد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتي من در شام به من اطلاع داده كه گروهي از مردم شام براي مراسم حج به مكّه مي‌آيند، مردمي كوردل، گوشهايشان در شنيدن حق ناشنوا، و ديده هايشان نابينا، كه حق را از راه باطل مي‌جويند، و بنده را در نافرماني از خدا، فرمان مي‌برند، دين خود را به دنيا مي‌فروشند، و دنيا را به بهاي سراي جاودانه نيكان و پرهيزكاران مي‌خرند، در حالي كه در نيكي ها، انجام دهنده آن پاداش گيرد، و در بديها جز بد كار كيفر نشود.
پس در اداره امور خود هشيارانه و سرسختانه استوار باش، نصيحت دهنده اي عاقل، پيرو حكومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا كاري انجام دهي كه به عذرخواهي روي آوري، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشكلات سُست باشي. با درود» (1).
*****
(1) نامه 33 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- مجمع الامثال ج 1 ص 44: ميداني (متوفاي 518 ه
2- شرح نهج البلاغه ج16 ص138: ابن ابي الحديد معتزلي(متوفاي 656 ه)
3- شرح ابن ميثم ج 5 ص 72: بحراني(متوفاي 679 ه)
4- بحارالانوار ج33 ص491 وج68 ص369: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- كتاب الغارات ج2 ص509: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
6- عدة الداعي (بنقل بحار): ابن فهد (متوفاي 841ه)
7- غرر الحكم ج 5 ص 62: آمدي (متوفاي 588 ه)
8- ارشاد القلوب ص 12: ديلمي (متوفاي 771 ه).

نيروهاي ويژه «ضد اطّلاعات»

گرچه اصطلاح فوق «ضد اطلاعات» در روزگاران ما مطرح شده است امّا اين حركت مهم و ارزشمند در دوران امام عليه السلام براي اصلاح و بازسازي نيروهاي اطّلاعاتي وجود داشت كه تا نيروي اطّلاعاتي امام در بازار اهواز به نام «ابن هرمه» رشوه گرفت، نيروهاي ديگري كه مراقب او بودند خيانت او را به امام گزارش كردند.
امام عليه السلام به حاكم اهواز نوشت كه او را مجازات و دستگير كند. (1).
بنابراين براي كنترل و مراقبت و اصلاح نيروهاي اطّلاعاتي به نيروهاي ديگري به نام «ضد اطّلاعات» نيازمنديم كه اين ضرورت از ديدگاه امام عليه السلام پوشيده نماند.
*****
(1) مستدرك الوسائل، ج3، ص207.

در چشمه سار نهج البلاغه

نامه 33 نهج البلاغه
التحذير من جواسيس معاوية في مراسم الحج
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي - بِالْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَيَّ يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَي الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمْيِ الْقُلُوبِ، الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْكُمْهِ الْأَبْصَارِ، الّذِينَ يَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالدِّينِ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ؛ وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا يُجْزَي جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.
فَأَقِمْ عَلَي مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ، وَالنَّاصِحِ اللَّبِيبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ.
وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً، وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلاً، وَالسَّلَامُ.
ترجمه: نامه 33
(نامه به فرماندار مكة قثم بن عبّاس، پسر عموي پيامبر صلي الله عليه وآله)(1).
هشدار از تبليغات دروغين ياران معاويه در مراسم حج
پس از ياد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتي من در شام به من اطلاع داده كه گروهي از مردم شام براي مراسم حج به مكّه مي‌آيند، مردمي كوردل، گوشهايشان در شنيدن حق ناشنوا، و ديده هايشان نابينا، كه حق را از راه باطل مي‌جويند، و بنده را در نافرماني از خدا، فرمان مي‌برند، دين خود را به دنيا مي‌فروشند، و دنيا را به بهاي سراي جاودانه نيكان و پرهيزكاران مي‌خرند، در حالي كه در نيكي ها، انجام دهنده آن پاداش گيرد، و در بدي‌ها جز بد كار كيفر نشود.
پس در اداره امور خود هشيارانه و سرسختانه استوار باش، نصيحت دهنده اي عاقل، پيرو حكومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا كاري انجام دهي كه به عذرخواهي روي آوري، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشكلات سُست باشي. با درود
*****
(1) قُثم فرزند عبّاس بن عبدالمطلب و پسر عموي پيامبرصلي الله عليه وآله و بسيار شبيه به پيامبر بود، و آخرين كسي بود كه با پيامبر به هنگام دفن او وداع كرد و تا هنگام شهادت امام عليه السلام فرماندار مكّه بود، در حكومت معاويه به سمرقند رفت و در آنجا به شهادت رسيد.

ضرورت نيروهاي اطّلاعاتي در لشگرها

نامه 11 نهج البلاغه
(وصّي بها جيشاً بعثه إلي العدو)
التعليم العسكري
فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْما يَكُونَ لَكُمْ رِدْءاً، وَدُونَكُمْ مَرَدّاً.
وَلْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ، وَاجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهِضَابِ، لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ.
وَاعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَعُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ.
وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعاً، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعاً، وَإِذَا غَشِيَكُمُ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً، وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَةً.
ترجمه: نامه 11
(دستور العمل امام به لشكري كه آن را به فرماندهي زياد بن نضرحارثي، و شريح بن هاني به سوي شام و معاويه فرستاد)
آموزش نظامي به لشكريان
هرگاه به دشمن رسيديد، يا او به شما رسيد، لشكرگاه خويش را بر فراز بلندي ها، يا دامنه كوه ها، يا بين رودخانه‌ها قرار دهيد، تا پناهگاه شما،
و مانع هجوم دشمن باشد، جنگ را از يك سو يا دو سو آغاز كنيد، و در بالاي قلّه ها، و فراز تپّه ها، ديده بانهايي بگماريد، مبادا دشمن از جايي كه مي‌ترسيد يا از سويي كه بيم نداريد، ناگهان بر شما يورش آورد، و بدانيد كه پيشاهنگان سپاه ديدبان لشگريانند،
و ديدبانان طلايه داران سپاهند، از پراكندگي بپرهيزيد، هرجا فرود مي‌آييد، با هم فرود بياييد، و هرگاه كوچ مي‌كنيد همه با هم كوچ كنيد، و چون تاريكي شب شما را پوشاند، نيزه داران را پيرامون لشكر بگماريد، و نخوابيد مگر اندك، چونان آب در دهان چرخاندن و بيرون ريختن.

ضرورت نيروهاي اطّلاعاتي در كشور

كتبه للأشتر النخعي، لما ولاه علي مصر و أعمالها حين اضطرب أمر أميرها محمد بن أبي بكر، وهو أطول عهد كتبه وأجمعه للمحاسن.
وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَي اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ. وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَي خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، اكْتَفَيْتَ بِذلِكَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَةِ.
ترجمه: نامه 53
(نامه به مالك اشتر، هنگامي كه او را به فرمانداري مصر برگزيد، آن هنگام كه اوضاع محمد بن ابي بكر متزلزل شد، و از طولاني ترين نامه هاست كه زيباييهاي تمام نامه‌ها را دارد).
سپس رفتار كارگزاران را بررسي كن، و نيروهاي اطّلاعاتي راستگو، و وفا پيشه برآنان بگمار، كه مراقبت و بازرسي پنهاني تو از كار آنان، سبب امانت داري، و مهرباني با رعيّت خواهد بود. و از همكاران نزديكت سخت مراقبت كن، و اگر يكي از آنان دست به خيانت زد، و گزارش نيروهاي اطّلاعاتي تو هم آن خيانت را تأييد كرد، به همين مقدار گواهي قناعت كرده او را با تازيانه كيفر كن، و آن چه از اموال كه در اختيار دارد از او باز پس گير، سپس او را خوار دار، و خيانتكار بشمار، و طوق بدنامي به گردنش بيافكن.
صفات الدّافعين للزّكاة
افضل الكُتّاب
التّجار و اصحاب الصّنائع
المحرومون

وَتَفَقَّدْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَي الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ وَلْيَكُنْ نَظَرُكَ في عِمارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظَرِكَ في اسْتْجلابِ الْخَراجِ، لِأَنَّ ذلِكَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً.

فَإِنْ شَكَوْا ثِقَلاً أَوْ عِلَّةً، أَوْ انْقِطَاعَ شِرْبٍ أَوْ بَالَّةٍ، أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ، خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلُحَ بِهِ أَمْرُهُمْ؛ وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْ ءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَؤُونَةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَزْيِينِ وِلَايَتِكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ، وَتَبَجُّحِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ، مُعْتَمِداً فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ، وَالثِّقَةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ، فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدُ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَّلْتَهُ.

وَإِنَّمَا يُؤْتَي خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَي الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.

ترجمه: سيماي ماليات دهندگان

ماليات و بيت المال را بگونه اي وارسي كن كه صلاح ماليات دهندگان باشد، زيرا بهبودي ماليات و ماليات دهندگان، عامل اصلاح امور ديگر اقشار جامعه مي‌باشد، و تا امور ماليات دهندگان اصلاح نشود كار ديگران نيز سامان نخواهد گرفت زيرا همه مردم نان خور ماليات و ماليات دهندگانند، بايد تلاش تو در آباداني زمين بيشتر از جمع آوري خراج باشد كه خراج جز با آباداني فراهم نمي‌گردد، و آن كس كه بخواهد خراج را بدون آباداني مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حكومتش جز اندك مدّتي دوام نياورد.

پس اگر مردم شكايت كردند، از سنگيني ماليات، يا آفت زدگي، يا خشك شدن آب چشمه ها، يا كمي باران، يا خراب شدن زمين در سيلاب ها، يا خشكسالي، در گرفتن ماليات به ميزاني تخفيف ده تا امورشان سامان گيرد، و هرگز تخفيف دادن در خراج تو را نگران نسازد زيرا آن، اندوخته اي است كه در آباداني شهرهاي تو، و آراستن ولايتهاي تو نقش دارد، و رعيّت تو را مي‌ستايند، و تو از گسترش عدالت ميان مردم خشنود خواهي شد، و به افزايش قوّت آنان تكيّه خواهي كرد، بدانچه در نزدشان اندوختي و به آنان بخشيدي، و با گسترش عدالت در بين مردم، و مهرباني با رعيّت، به آنان اطمينان خواهي داشت، آنگاه اگر در آينده كاري پيش آيد و به عهده

شان بگذاري، با شادماني خواهند پذيرفت، زيرا عمران و آبادي قدرت تحمّل مردم را زياد مي‌كند.
همانا ويراني زمين به جهت تنگدستي كشاورزان است، و تنگدستي كشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامداراني است كه به آينده حكومتشان اعتماد ندارند، و از تاريخ گذشتگان عبرت نمي‌گيرند.

ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ، فَوَلِّ عَلَي أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ، وَاخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ، فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَإٍ وَلَا تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ،
وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَي الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيَما يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطِي مِنْكَ، وَلَا يُضْعِفُ عَقْداً اعْتَقَدَهُ لَكَ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ، وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ.
ثُمَّ لَا يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَي فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْ ءٌ.
وَلكِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَراً، وَأَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهاً، فَإِنَّ ذلِكَ دَلِيلٌ عَلَي نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ. وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْساً مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا، وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ.
ترجمه: سيماي نويسندگان و منشيان
سپس در امور نويسندگان و منشيان به درستي بينديش، و كارهايت را به بهترين آنان واگذار، و نامه هاي محرمانه، كه دربردارنده سياست‌ها و اسرار تو است، از ميان نويسندگان به كسي اختصاص ده كه صالح تر از ديگران باشد، كسي كه گرامي داشتن او را به سركشي و تجاوز نكشاند تا در حضور ديگران با تو مخالفت كند،و در رساندن نامه كارگزارانت به تو، يا رساندن پاسخ هاي تو به آنان كوتاهي نكند، و در آن چه براي تو مي‌ستاند يا از طرف تو به آنان تحويل مي‌دهد، فراموشكار نباشد. و در تنظيم هيچ قراردادي سُستي نورزد، و در بر هم زدن قراردادي كه به زيان توست كوتاهي نكند، و منزلت و قدر خويش را بشناسد، همانا آن كه از شناخت قدر خويش عاجز باشد، در شناخت قدر ديگران جاهل تر است. مبادا در گزينش نويسندگان و منشيان، بر تيزهوشي و اطمينان شخصي و خوش باوري خود تكيه نمايي، زيرا افراد زيرك با ظاهرسازي و خوش خدمتي، نظر زمامداران را به خود جلب مي‌نمايند، كه در پس اين ظاهرسازي ها، نه خيرخواهي وجود دارد، و نه از امانت داري نشاني يافت مي‌شود. لكن آنها را با خدماتي كه براي زمامداران شايسته و پيشين انجام داده اند بيازماي، به كاتبان و نويسندگاني اعتماد داشته باش كه در ميان مردم آثاري نيكو گذاشته، و به امانتداري از همه مشهور ترند، كه چنين انتخاب درستي نشان دهنده خيرخواهي تو براي خدا، و مردمي است كه حاكم

آناني. براي هريك از كارهايت سرپرستي برگزين كه بزرگي كار بر او چيرگي نيابد، و فراواني كار او را درمانده نسازد، و بدان كه هرگاه در كار نويسندگان و منشيان تو كمبودي وجود داشته باشد كه تو بي خبر باشي خطرات آن دامنگير تو خواهد بود.

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْراً: الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرِؤُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ. وَاعْلَمْ - مَعَ ذلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِيقاً فَاحِشاً، وَشُحّاً قَبِيحاً، وَاحْتِكَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَكُّماً فِي الْبِيَاعَاتِ، وَذلِكَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ. فَامْنَعْ مِنَ الْاِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم مَنَعَ مِنْهُ. وَلْيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمْحاً: بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَنَكِّلْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

ترجمه: سيماي بازرگانان و صاحبان صنايع

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنايع بپذير، و آنها را به نيكوكاري سفارش كن، بازرگاناني كه در شهر ساكنند، يا آنان كه همواره در سير و كوچ كردن مي‌باشند، و بازرگاناني كه با نيروي جسماني كار مي‌كنند، چرا كه آنان منابع اصلي منفعت،و پديد آورندگان وسايل زندگي و آسايش، و آورندگان وسايل زندگي از نقاط دور دست و دشوار مي‌باشند، از بيابان‌ها و درياها،و دشت‌ها و كوهستان ها،

جاهاي سختي كه مردم درآن اجتماع نمي‌كنند،يا براي رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان مردمي آرامند، و از ستيزه جويي آنان ترسي وجود نخواهد داشت، مردمي آشتي طلبند كه فتنه انگيزي ندارند، در كار آنها بينديش چه در شهري باشند كه تو به سر مي‌بري، يا در شهرهاي ديگر، با توجه به آن چه كه تذكّر دادم. اين را هم بدان كه در ميان بازرگانان، هستند كساني كه تنگ نظر و بد معامله و بخيل و احتكار كننده اند، كه تنها با زورگويي به سود خود مي‌انديشند. و كالا رابه هر قيمتي كه مي‌خواهند مي‌فروشند، كه اين سودجويي و گران فروشي براي همه افراد جامعه زيانبار، و عيب بزرگي بر زمامدار است. پس از احتكار كالا جلوگيري كن، كه رسول خدا صلي الله عليه وآله از آن جلوگيري مي‌كرد، بايد خريد و فروش در جامعه اسلامي، به سادگي و با موازين عدالت انجام گيرد، با نرخ هايي كه بر فروشنده و خريدار زياني نرساند، كسي كه پس از منع تو احتكار كند، او را كيفر ده تا عبرت ديگران شود امّا در كيفر او اسراف نكن.

المحرومون

ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَي مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَي وَالزَّمْنَي، فَإِنَّ فِي هذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَمُعْتَرّاً، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَي مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَي، وَكُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِيتَ حَقَّهُ. فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهَ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرَ الْمُهِمَّ. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَاتُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَايَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ.

ترجمه: سيماي محرومان و مستضعفان

سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پايين و محروم جامعه كه هيچ چاره اي ندارند، از زمين گيران، نيازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در اين طبقه محروم گروهي خويشتن داري نموده،و گروهي به گدايي دست نياز بر مي‌دارند، پس براي خدا پاسدار حقّي باش كه خداوند براي اين طبقه معّين فرموده است، بخشي از بيت المال، و بخشي از غلّه هاي زمينهاي غنيمتي اسلام را در هر شهري به طبقات پايين اختصاص ده،زيرا براي دورترين مسلمانان همانند نزديك ترينشان سهمي مساوي وجود دارد و تو مسئوول رعايت آن مي‌باشي. مبادا سرمستي حكومت تو را از رسيدگي به آنان باز دارد، كه هرگز انجام كارهاي فراوان و مهم عذري براي ترك مسؤوليّت هاي كوچك تر نخواهد بود، همواره در فكر مشكلات آنان باش، و از آنان روي بر مگردان، به ويژه امور كساني را از آنان بيشتر رسيدگي كن كه از كوچكي به چشم نمي‌آيند و ديگران آنان را كوچك مي‌شمارند و كمتر به تو دسترسي دارند.

(إلي بعض عماله)
التحذير من سوء المعاملة مع النّاس
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً. وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ والرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
ترجمه: نامه 19
(نامه به يكي از فرمانداران)
هشدار از بد رفتاري با مردم
پس از نام خدا و درود.
همانا دهقانان مركز فرمانداريت، از خشونت و قساوت و تحقير كردن مردم و سنگدلي تو شكايت كردند،
من درباره آنها انديشيدم، نه آنان را شايسته نزديك شدن يافتم، زيرا كه مشركند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلي و بدرفتاري هستند زيرا كه با ما هم پيمانند،
پس در رفتار با آنان، نرمي و درشتي را به هم آميز، رفتاري توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و ميانه روي را در نزديك كردن يا دور نمودن، رعايت كن.

ضرورت نيروهاي اطّلاعاتي در مديريّت ها

خطبه 040 نهج البلاغه

(في الخوارج لما سمع قولهم: «لا حكم إلا للَّه»)
ضرورة وجود الحكومة
قال عليه السلام: كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ! نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.
وَلكِنَّ هؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ.
وَإِنَّهُ لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْ ءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ؛ حَتَّي يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ.
و في رواية أخري أنه عليه السلام لما سمع تحكيمهم قال:
حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ.
و قال: أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ؛ وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقِيُّ؛ إِلي أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ، وَتُدْرِكَهُ مَنِيَّتُهُ.
ترجمه: خطبه 40
(آنگاه كه شعار خوارج را شنيد مي‌گويند، لاحكم الاللّه. فرمود)
ضرورت حكومت
سخن حقّي است، كه از آن اراده باطل شده!
آري درست است، فرماني جز فرمان خدا نيست، ولي اينها مي‌گويند زمامداري جز براي خدا نيست، در حالي كه مردم به زمامداري نيك يا بد، نيازمندند، تا مؤمنان در سايه حكومت، بكار خود مشغول و كافران هم بهرمند شوند، و مردم در استقرار حكومت، زندگي كنند، به وسيله حكومت بيت المال جمع آوري مي‌گردد و به كمك آن با دشمنان مي‌توان مبارزه كرد، جادّه‌ها أمن و امان، و حق ضعيفان از نيرومندان گرفته مي‌شود، نيكوكاران در رفاه و از دست بدكاران، در امان مي‌باشند.
منتظر حكم خدا درباره شما هستم.
و نيز فرمود: امّا در حكومت پاكان، پرهيزكار به خوبي انجام وظيفه مي‌كند ولي در حكومت بدكاران، ناپاك از آن بهرمند مي‌شود تا مدّتش سرآيد و مرگ فرا رسد.

وقد أشار عليه أصحابه بالاستعداد لحرب أهل الشام بعد إرساله جرير بن عبد اللّه البجلي إلي معاوية
ترجمه: خطبه 43
(وقتي نماينده خود جرير بن عبداللّه را به طرف معاويه فرستاد و معاويه پاسخي روشن نمي‌داد ياران امام گفتند، وسائل جنگ را مهيّا كن، فرمود)
اسلوب مواجهة الاعداء
جهاد اهل الشام

إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَجَرِيرٌ عِنْدَهُمْ، إِغْلَاقٌ لِلشَّامِ وَصَرْفٌ لِأَهْلِهِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ.
وَلكِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِيرٍ وَقْتاً لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِياً. وَالرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاةِ فَأَرْوِدُوا، وَلَا أَكْرَهُ لَكُمُ الْإِعْدَادَ.
ترجمه: واقع نگري در برخورد با دشمن
مهيّا شدن من براي جنگ با شاميان، در حالي كه «جرير» را به رسالت به طرف آنان فرستاده ام، بستن راه صلح و باز داشتن شاميان از راه خير است، اگر آن را انتخاب كنند.
من مدّت اقامت «جرير» را در شام معيّن كردم، كه اگر تأخير كند يا فريبش دادند و يا از اطاعت من سرباز زده است. عقيده من اينكه صبر نموده با آنها مدارا كنيد، گر چه مانع آن نيستم كه خود را براي پيكار آماده سازيد.

وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ، وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ، فَلَمْ أَرَ لِي فِيهِ إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ.
إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَي الْأُمَّةِ وَالٍ أَحْدَثَ أَحْدَاثاً، وَأَوْجَدَ النَّاسَ مَقَالاً، فَقَالُوا، ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا.
ترجمه: ضرورت جهاد با شاميان
من بارها جنگ با معاويه را بررسي كرده ام، و پشت و روي آن را سنجيده، ديدم راهي جز پيكار، يا كافر شدن نسبت به آن چه پيامبر صلي الله عليه وآله آورده باقي نمانده است، زيرا در گذشته كسي بر مردم حكومت مي‌كرد كه اعمال او حوادثي آفريد و باعث گفتگو و سرو صداهاي فراوان شد، مردم آنگاه اعتراض كردند و تغييرش دادند

لما هرب مَصقلة بن هبيرة الشيباني الي نعاوية و كان قد اتباع سَبْيَ بني ناجية من عامل أميرالمؤمنين عليه السلام و أعتقهم، فلمّا طالبه بلمال خاس به و هرب الي الشام

التأسّف علي فرار المصقلة

قَبَّحَ اللَّهُ مَصْقَلَةَ! فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ، وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ!

فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتَّي أَسْكَتَهُ، وَلَا صَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتَّي بَكَّتَهُ، وَلَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ، وَانْتَظَرْنَا بِمَالِهِ وُفُورَهُ.

ترجمه: خطبه 44

(يكي از فرمانداران امام بنام مصقلة بن هبيرة، اسيران بني ناجيه را از فرمانده لشگر آنحضرت خريد و آزاد كرد. امّا وقتي از او غرامت خواستند به طرف معاويه فرار كرد)

تأسف از فرار مصقله

خدا روي مصقله را زشت گرداند، كار بزرگواران را انجام داد، امّا خود چونان بردگان فرار كرد، هنوز ثناخوان به مدّاحي او برنخاسته بود كه او را ساكت كرد، هنوز سخن ستايشگر او به پايان نرسيده بود كه آنها را به زحمت انداخت.

امّا اگر مردانه ايستاده بود همان مقدار كه داشت از او مي‌پذيرفتيم و تا هنگام قدرت و توانايي به او مهلت مي‌داديم.

أُسلوب مواجهة الدّنيا
أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ لَا يُسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنْجَى بِشَيْ ءٍ كَانَ لَهَا.
إِبْتُلِيَ النَّاسُ بِهَا فِتْنَةً، فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أَخْرِجُوا مِنْهُ وَحُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَأَقَامُوا فِيهِ؛ فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيْ ءِ الظِّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغاً حَتَّي قَلَصَ، وَزَائِداً حَتَّي نَقَصَ.
ترجمه: خطبه 63
روش برخورد با دنيا
آگاه باشيد! دنيا خانه اي است كه كسي ايمني ندارد مگر در آن به جمع آوري توشه آخرت پردازد، و از كارهاي دنيايي كسي نجات نمي‌يابد.
مردم به وسيله دنيا آزمايش مي‌شوند، پس هر چيزي از دنيا را براي دنيا به دست آورند از كفشان بيرون مي‌رود، و بر آن محاسبه خواهند شد، و آن چه را در دنيا براي آخرت تهيّه كردند به آن خواهند رسيد، و با آن خواهند ماند، دنيا در نظر خردمندان چونان سايه اي است كه هنوز گسترش نيافته، كوتاه مي‌گردد، و هنوز فزوني نيافته كاهش مي‌يابد.

امام علي عليه السلام و بهداشت و درمان

مشخصات كتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي عليهالسلام و بهداشت و درمان مولف محمد دشتي ۱۳۸۰ - ۱۳۳۰
مشخصات نشر: تهران سازمان تحقيقات نيروي مقاومت بسيج ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهري: ص ۱۵۸
فروست: (مجموعه الگوهاي رفتاري امام علي ع)
شابك: 964-6462-20- ۰۸۰۰۰ريال 964-6462-20- ۰۸۰۰۰ريال
وضعيت فهرست نويسي: فهرستنويسي قبلي
يادداشت: كتابنامه بهصورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- نظريه درباره بهداشت
شناسه افزوده: سازمان تحقيقات نيروي مقاومت بسيج
رده بندي كنگره: BP۳۸/۰ ۹/ب۹د۵
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م ۱۴۸۷۰- ۸۰

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدت شان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطرآگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسرداري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثارگري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كاربُردي قابل الگوگيري يا الگوپذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

حقيقت جاودانه

علي جان در اين راه پر تاپ و پيچ
تو تنها دليل من و جمله هيچ
تو رمز توانمندي عاشقان
بدون تو ما جمله هيچيم و هيچ
تو انديشه و قيل و قال مني
جواب تمام سئوال مني
تو انگيزه و رمز و راز مني
دعا و نماز و تو حالِ مني
تو عشق و تو جانانَ و جان
مني تو الگوي زيبا جهان مني
تو اي مايه عزّت و افتخار
تو رمز بقاء و توان مني
علي جان توئي هستي جمله هَست
بگير از فقيران خود جمله دست
كه هر ناتواني به نام تو جَست
كه هر خسته جاني به ياد تو رَست
تو درماندگان را ظَهيري علي
تو ره ماندگان را دليلي علي
تو اين كاروان جدا مانده را
به هنگام حركت رَحيلي علي
مگر هَست ما بي تو معنا دهد؟
مگر جَست ما بي تو صهبا دهد؟
مگر رهروان بي تو راهي روند؟
مگر رَفت ما بي تو همتا دهد؟
علي جان تو معيار هر كاملي
صفا بخش جان هاي هر قابلي
زبانه، ترازوي هر سنجشي
تو رسوا گر راه هر باطلي
خدا را خدا را، چه با لُطف بود
علي را به پهناي هستي نمود
علوم لَدُ نّي به دلدار داد
دَرِ علم را با علي بر گشود
علَي جان تو علم نبي را دَرِي

تو علم خدا را نكو مظهري
تو معناي علم و تو علمي، علي
تو هر پرده جهل را بر دَري
جهالت كجا راه بر تو گرفت؟
فصاحت كجا بي تو نيرو گرفت؟
بلاغت به ياد تو ابلاغ شد
بديع، در رهت نام نيكو گرفت
تو علم و جواب و سئوال مني
تو تفسير حال و مَقال مني
علي جان توئي رهنماي وجود
تو راه و تو پرها و بال مني
خدا را تو بر ما نشان داده اي
ملك را تو خط أمان داده اي
كلام خدا را تو جان داده اي
كه دين خدا را توان داده اي
شجاعت به نيروي تو پا گرفت
سلحشوري و عشق، معنا گرفت
شجاعان عالم طُفيل رهند
كه نيرو به نيروي تو جا گرفت
محبّت به حبّ تو تدبير شد
رشادت به نام تو تفسير شد
همه مهرباني به مهر تو شد
كه بي عشق تو عشق، زنجير شد
عدالت به عدل تو وابسته است
محبّت به مهر تو پيوسته است
همه پاكي پاكمردان ز تو است
كه پاكي به نام تو وارسته است
علي جان تو ياد و حضور مني
تو شعر و شعار و شعور مني
تو روشنگر ظلمت قلب ها
تو شور و قيام و نُشور مني
بهشتي ز تو شأن و زيور گرفت
بهشت از تو معنا و مِحور گرفت
دَرِ بسته با يا علي، باز شد
ز تو جام از حوض كوثر گرفت
تو عشق و نشاط و سُرور مني

علي جان تو درياي نور مني
تو رمز بقا و وجود مني
تو عرفان و علم و حضور مني
تو درياي بي ساحلي يا علي
تو هر زنده اي را دلي يا علي
توئي رمز آغاز و پايان ما
تو عقل همه عاقلي يا علي
فداي تو و ناله هايت علي
فداي تو و گريه هايت علي
فداي سخن هاي با ارزشت
فداي تو و نغمه هايت علي
علي جان تو نام و پيام مني
تو تفسير ذكر و قيام مني
تو جان و توان و نهان مني
تو رمز جواب و سلام مني
علي جان مرا ياد تو شاد كرد
روان خراب من، آباد كرد
غبار غم از چهره من زُدود
كه ياد تو را روح من ياد كرد
علي جان به وصف تو درمانده ايم
ندانيم كه اي؟ پاك شرمنده ايم
مگر مي‌توان وصف مولي نمود؟
در اين ره علي جان، سرافكنده ايم
مگر دست تو باز گيرد قَلَم
دوباره به حركت در آرد عَلَم
كند وصف آن پاكي پاك را
دوباره زند زندگي را رَقَم

ضرورت ها

هماهنگي طبّ و دين

به نام آنكه براي هر دردي «درماني» آفريد،
و به انسان نعمت «آگاهي» عطا فرمود.
بايد بدانيم كه:
قرآن و نهج البلاغه در جهان معاصر چه رهنمودها و پيامهايي براي درمان جسم و جان آدمي دارد؟
درست است كه علم و دانش بشري بخصوص بيولوژي و فيزيولوژي و هم اكنون پسيكولوژي در تلاش است تا جسم و جان آدمي را بكاود و «درد» و «درمان» او را كشف نمايد،
امّا هزاران مشكل و صدها راز ناشناخته در اين راه باقي مانده است،
زيرا در شناخت انسان درمانده اند كه:
انسان چيست؟
و اعتراف كرده اند كه:
انسان موجودي ناشناخته است،
هر روز راز تازه را كشف مي‌كنند،
هر روز به عظمت و شگفتي هاي تن آدمي پي برده و روش درمان تازه اي را ارائه مي‌دهند،
در گذشته، بدنبال عوامل بيولوژي و فيزيولوژي، در جستجو بودند كه امروز، علم روانشناسي به كمك بيولوژي آمد،
و بهداشت و درمان را به گونه نويني در آورده است.
در گذشته نسبت به عوارض و التهاب پوستي با تزريق انواع آمپول‌ها و معالجات جلدي به درمان مي‌پرداختند.
در صورتي كه امروز با پيشرفت علم روانشناسي، بسياري از اينگونه امراض را با درمان روح و روان، بهبود مي‌بخشند.
و باور دارند كه برخي از عوارض پوستي در بدن كودك، جنبه رواني دارد،
زيرا گاهي پدر در مسافرت است،
يا به جنگ رفته است،
و يا در خانواده دچار كمبود محبت شده است كه عامل بيماري هاي پوستي كودوك شده است.
هم اكنون شاهديم كه اُفق ديدِ علوم امروزي بيشتر و بيشتر دارد با واقعيت‌ها نزديك مي‌شود.
همه اعتراف دارند كه:
اگر انسان را بدرستي مي‌شناختيم،
و علل در دو درمان او را كشف مي‌كرديم،

در راه بهداشت و درمان انسان مشكلي پديد نمي‌آمد.
هر چه انسان در كاوش هاي علمي خود به پيش مي‌رود،
شگفتي‌ها و ويژگي هاي تازه تري را مي‌نگرد، واقعيت هاي پنهان ديگري كشف مي‌شود،
پس شناخت انسان و شناخت عظمت خلقت او، مي‌تواند ما را به خداوند بزرگ هستي رهنمون شود.
گرچه ناباوران مادّي گرا مي‌گويند:
شاهكار خلقت»
بايد از آنها پرسيد كه:
شاهكار خلقت يعني چه؟
چه كسي قانونمندي بدن انسان را تحقّق بخشيده است؟
كه هر عضوي از اعضاء بدن انسان، كار مخصوص خود را مي‌شناسد و از عهده آن بخوبي بر مي‌آيد،
هم طب و هم دين، هر دو به انسان مي‌انديشند،
به درد و درمان او مي‌پردازند،
جسم و جان انسان را مي‌خواهند شفا بخشند،
انسان، هم موضوع دين است و هم موضوع طب،
با اين فرق كه طب به هدفداري انسان كاري ندارد مي‌خواهد چشم يا گوش يا زبان را درمان كند،
امّا براي چه؟
و چگونه بايد از چشم و گوش و زبان استفاده كرد؟
روا و ناروا در محدوده حواس كدامند؟
كاري ندارد،
در صورتي كه دين به هدفداري انسان، و هدفداري اعضاء تن آدمي، و به هدفداري نظام پهناور آفرينش مي‌پردازد،
و چون طبيب با شگفتي هاي بدن انسان در تماس است، زودتر مي‌تواند خداي آفريننده را بشناسد و دست طراح و هوشمند نظام را مشاهده كند
از اين رو، در ميان قشر اطباء كمتر كسي پيدا مي‌شود كه خدا را انكار كند،
زيرا پس از مشاهده راز هاي شگفتي آور تن آدمي با اندك تفكر و ارزيابي مي‌توان خداوند انسان آفرين را شناخت،
كه معصوم عليه السلام فرمود:
اِعْرِفْ نَفْسَكَ تُعْرَف رَبَّكَ
(خود را بشناس خدا را مي‌شناسي.)
و قرآن كريم تن آدمي را يكي از راه هاي شناخت معرفي مي‌كند كه:
وَ في اَنْفُسِكُمْ اَفَلاتَعْقِلُونَ

(و نشانه هاي خدا در جسم و جان شما نهفته است، آيا قدرت تفكر نداريد؟)
زيرا در خداشناسي، هم مي‌شود سير آفاقي داشت و در اجرام كيهاني مطالعه كرد و چون نظامي گفت:
نه يك رشته را مي‌توان تافتن
نه سر رشته را مي‌توان يافتن
و يا در جسم و جان آدمي،
در جسم و جان خويش مطالعه كرد كه سير انفسي است،
اين طبيب كاوشگر است كه با ويژگي‌ها و رازهاي نهفته آفرينش در تن آدمي هر روز و هر لحظه در تماس مستقيم است و مي‌تواند عظمت پروردگاري را بدرستي بنگرد.
تن آدمي
يكي از راه هاي خداشناسي تن آدمي است،
كه هم فيلسوف الهي در آن به دقت مي‌نگرد،
و هم طبيب كاوشگر به كشف و ارزيابي آن مي‌پردازد، مانند:
طرح هاي شگفتي آور
خلقت حكيمانه و هدفدار
خلقت قانومند و هدفدار
اطاق فرمان زايمان
شگفتي عطسه
هدفداري انسان
كاوش هاي علمي و رهنمودهاي ديني
رازهاي كشف شده
رازهاي در حال كشف
رازها و مباحث فراسوي طب

طرح هاي شگفتي آور

در تن آدمي، انواع طرح هاي شگفتي آور نهفته است، كه انسان را به شگفتي وامي دارد،
طرح هاي زيباي اعضاء بدن آدمي كه در شكل ها، و اندازه هاي جالب و شگفت آوري ارائه شده است، عقل‌ها و انديشه‌ها را به تفكّر وامي دارد كه چگونه از هدفداري والائي برخوردارند.
پس از آنكه هورمون بلوغ در خون نوجوان ريخته شود، صداي پسر دور گه و كلفت و صداي دختر نازك مي‌شود،
در صورت مَرد مو در مي‌آيد در صورتي كه صورت زن‌ها بدون مو طراحي شده است كه بسيار حكيمانه است،
شخصي خدمت امام كاظم عليه السلام رسيد و پرسيد:
چرا صورت مردان مو دارد اما صورت زنان ندارد؟
امام كاظم عليه السلام فرمود:
اين يكي از طرح هاي حكيمانه الهي است،
چون سئوال كننده بي سواد بود، سئوال تكرار كرد.
امام علي عليه السلام با زباني كه او راز شگفتي آور خلقت را نسبت به موي صورت زن و مرد درك كند، از آن مرد پرسيد:
آيا تو دوست داري زني ريش دار بگيري؟
مرد كمي فكر كرد و گفت: نه.
امام كاظم عليه السلام فرمود:
خداوند حكيم بگونه اي صورت زنان و مردان را طراحي فرمود كه هم تفاوتي بين زن و مرد باشد و هم مطابق با خواسته هاي هر كدام شكل گيرد.
دندان‌ها داراي طرح هاي حكيمانه اند،
دندان هاي جلو ريز و تيز و دندان هاي عقب پهن و درشت تا غذاها با دندان‌ها ريز و تيز جلو قطعه قطعه شود و به هنگام صحبت كردن زيبا باشد، و دندان هاي پهن عقب غذا را آسياب كنند،
اگر دندان هاي عقب با آن درشتي و ضخامت در جلو قرار مي‌داشت وحشت آور بود و اين چنين است طرح گوش ها، چشم ها، ابروها و ...
كه مرحوم شبستري فرمود:
جهان چون چشم و خط و خال و ابروست
كه هر چيزي بجاي خويش نيكوست

خلقت حكيمانه و هدفدار

در تن آدمي چيزي بيهوده آفريده نشده است،
و آنچه لازمه حيات و زندگي انسان بود به او داده شد كه اين يك قاعده عمومي در نظام هستي است،
وقتي فرعون از موسي پيامبر عليه السلام پرسيد:
خداي تو كيست؟
پاسخ داد:
رَبُّنَا الَّذي اَعْطي كُلَّ شَيْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدي
(خداي ما كسي است كه بهر موجود زنده اي آنچه لازمه زندگي او بود به او بخشيد و او را هدايت كرد.)(1).
همه تفاوت‌ها همينجاست،
طب كشف مي‌كند،
واقعيّت‌ها را مي‌شناسد،
كه معده چنين است و كليه‌ها چنان،
آنها اينگونه كار مي‌كنند و اينها از نظر فيزيولوژي چنين خاصيتي را دارند امّا به هدفداري و چگونگي به كارگيري آنها كاري ندارد، در صورتي كه تفكّر ديني هم شگفتي هاي خلقت و راز هستي را مي‌شناساند و هم هدفداري آنها را كشف مي‌كند،
كه همه ارزش‌ها همينجاست.
قد پس از «أعطي كل شي ء خلقه» واژه «ثم هدي» آورده است، يعني:
هر موجودي هر چه مي‌خواهد دارد،
و هر موجودي هدايت شده است،
مي دانند چه بايد بكنند،
چگونه جذب و دفع داشته باشند،
و چگونه فعل و انفعالات لازم خود را انجام دهند،
آنگاه هدف دهنده را ثابت مي‌كند، خداي حكيم را مي‌شناساند كه:
برهان هدايت فطري،
هدايت غريزي،
برهان وجود،
همه از هدايت شدن پديده‌ها مطرح مي‌شوند،
طب روش كار كليه‌ها را مي‌شناسد كه كليه‌ها «سُديم» را دفع و «پتاسيم» را جذب مي‌كند، امّا به هدفداري و فلسفه هدايت آنها در مباحث فيزيولوژي كاري ندارد.
اگر بپرسيم:

كليه‌ها از كجا آموختند كه سُديم براي سلامت تن آدمي ضرر دارد و پتاسيم مفيد است؟ و راه جذب و دفع آنها كدام است؟
اين واقعيّت‌ها به هدايت غريزي ارتباط دارد،
و خداي هدايت كننده را ثابت مي‌كند.
اينجاست كه معرفت و عشق انسان به پروردگار زياد مي‌شود، و ركوع و سجود و راز و نياز انسان را رنگ عاشقانه مي‌زند كه با معرفت مي‌گويد:
لا اِلهَ اِلاّ اللّه
«نيست خدائي جز اللَّه»
و اين است رمز و راز شناختن و عشق ورزيدن به خدا كه اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله شبي را در ركوع و شبي را در سجده مي‌ماندند،
پس كاوش هاي طب و طبيب مي‌تواند ابزار عشق و معرفت الهي باشد و راه هاي خداشناسي را هموار سازد، و انسان به خوبي شگفتي هاي تن آدمي را بنگرد، و دست قدرت پروردگاري را آشكارا مشاهده كند.
*****
(1) سوره طه آيه 50.

خلقت قانونمند و هدفدار

يكي ديگر از شگفتي هاي «تن آدمي» قانونمند و هدفدار بودن اعضاء بدن آدمي است كه:
تمام اعضاء از كوچك و بزرگ قانونمند و هدفدارند.
تمام سلول ها، ملكول ها، ياخته ها، اعضاء و جوارح، غده ها، همه و همه قانونمند مي‌باشند،
در اندازه هاي مشخص، و با فعل و انفعالات حساب شده، و بازتاب هاي «رفلكس ها» معيّن، به حيات خود ادامه مي‌دهند،
چيزي بدون نظم و حساب نيست.
چيزي بدون قانون و اندازه‌ها يافت نمي‌شود.
و همه اعضاء، منظّم و قانونمند، هدف دارند،
در اين راه طب و كاوش هاي طبيبان مي‌تواند كارساز باشد،
روشنگر راه باشد،
و پرده از واقعيت‌ها بر دارد، و راه شناخت را هموار سازد.
اطاق فرمان زايمان
شگفتي عطسه

اطاق فرمان زايمان

در مطالعات فيزيولوژي، سال‌ها بود كه در مغز زن، زير غُدّه هيپوفيز غُدّه اي كوچك مشاهده مي‌كردند كه در سر مردان نبود،
و علّت و هدف و كاربرد آن را نمي‌دانستند به تحقيق و برّرسي ادامه دادند.
15 سال كاوش و مطالعه را ادامه دادند،
سرانجام فهميدند كه تصادفي و خودبخود بجود نيامده است،
بلكه در نظام سراسر عدل و نظم چيزي بيهوده و بي هدف بوجود نمي‌آيد،
پس از برّرسي هاي فراوان متوجه شدند كه اين غده اطاق فرمان زايمان است:
در كدام ساعت و دقيقه بايد زايمان انجام گيرد؟
بدن زن بايد چه حالات و انفعالات فيزيولوژيكي داشته تا عمل بيرون ز دائي و زايمان تحقّق پذيرد؟
رحم زن بايد چه موارد لزجي را ترشح كند؟
كه همه فعل و انفعالات يك زايمان طبيعي را اين غُدّه بر عهده دارد.
از اين رو براي مردان ضرورتي ندارد، پس با شگفتي بايد گفت:
وَ تَبَارَكَ اللَّهُ اَحْسَنُ الْخَالِقينْ
«چه بزرگ و مبارك است، خدائي كه بهترين آفريننده است.»
و نيكو سرود كه:
أحسن تو بر نظام أحسن خلقت
حمد تو را اين چنين نظام سرشتي(1).
*****
(1) مؤلّف.

شگفتي عطسه

واقعيّت ديگر «فيزيولوژي عطسه» است،
چه خرافات فراواني كه نسبت به عطسه درست كردند؟
كه هم اكنون نيز در جامعه وجود دارد،
در صورتي كه عطسه زدن نشانه سلامت تن آدمي است.
يكي از ياران امام عسگري عليه السلام روز پس از تولد حضرت صاحب الزّمان (عج) در حالي كه آن جانِ جانان در گهواره بود، از آن حضرت پرسيد:
مَا الْعِطَسْ؟
«عطسه زدن چيست؟»
حضرت پاسخ داد كه:
عَلاَمَةُ السَّلاَمَةِ
«نشانه سلامتي بدن است.»
در كاوش هاي هوشمند طب به اين نتيجه رسيدند كه:
عَصَب بيني، حافظ سلامت شش هاست،
اگر جسمي بخواهد از راه سوراخ بيني، شُش‌ها را تهديد كند، عصب بيني به مركز اعصاب «هيپاتالاموس» گزارش مي‌كند،
و او به شُش‌ها دستور مي‌دهد تا هواي موجود خود را با سرعت 75 كيلومتر در ساعت، بيرون بريزد،
كه مانع ورود شي ء مزاحم بشود و اين فعل و انفعالات را عطسه مي‌گويند.
به همين علّت كه عطسه زدن نشانه سلامتي و عامل تندرستي است، رهبران معصوم ما عليهم السلام دستور دادند كه پس از عطسه زدن بگوئيد:
اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمين
تا در اين سلامت خدا را سپاسگذار باشيم.

هدفداري انسان

بحث هدفداري انسان يكي از مباحث كليدي و تعيين كننده است كه از محدوده طب خارج است،
يا فراسوي طب است،
امّا در آغاز به عنوان ابزار كار مي‌توان يا بايد از كاوش هاي طب و طبيب استفاده كرد،
زيرا در علوم مختلف، بخصوص طب، ثابت مي‌شود كه همه اعضاء آدمي تن قانونمند و هدفدار است،
حكيمانه و منظم است،
بيهوده و بي هدف خلق نشده است.
امّا در دين و مباحث نظري اخلاق، اين گونه از مباحث علمي، بيولوژي، فيزيولوژي به ارزيابي و مقايسه گذاشته مي‌شود كه:
آيا مي‌شود همه اعضاء يك مجموعه با هدف و قانونمند باشند، امّا خود آن «مجموعه» بي هدف باشد؟
آيا مي‌شود اجزاء يك مركّب هدفدار و خود آن مركّب بي هدف باشد؟
در اينجا تنها مذهب است كه انسان را از پوچي مي‌رهاند،
و خطّ بطلان بر انواع مكاتب پوچي، نهيليستني، اُوتُوپي، مي‌كشد.
آغاز و انجام انسان را روشن مي‌كند،
و سير حركت تكاملي انسان را به سوي اللَّه و يك زندگي جاويدان مشخص مي‌كند،
الان درد عمومي اروپا و آمريكا و انسان هاي بي مذهب و مادي، درد پوچي و بي هدفي است،
چون آينده را تاريك مي‌نگرند،
چون انسان و جهان را مادي و بي شعور و هدف، فرض مي‌كنند،
دچار اضطراب و پوچي مي‌شوند،
و از اين رو خودكشي در غرب بيداد مي‌كند،
چون انسان ارزشي ندارد،
با اينكه در آنجا طب و درمان و بهداشت واقعاً در حد استاندارد رعايت مي‌شود،
گرچه بدن سالم است، امّا اگر عقل و فكر و جان و روح آدمي سالم نباشد با خودكشي يا انواع بزهكاري، فساد و اعتياد، بدن سالم را هم نابود مي‌كنند،
و براي همين زندگي را دانشمندان غربي اينگونه تعريف كرده اند كه:
زندگي «نابودي» و «خوردن ديگران» است،

پس بخور تا بماني،
بِكُش تا بماني،
پس تنها طب و كاوش هاي طبيبان نمي‌تواند به انسان آرمان و هدف ببخشد بلكه زمينه ساز است كه تن سالم زمينه هاي رشد عقل و فكر را فراهم مي‌آورد كه گفتند:
عقل سالم در بدن سالم است.
امّا سلامت تن همه مسئله نيست،
بايد در هماهنگي طب و دين، سلامت جسم و جان را فراهم كرد.
هم اكنون در اروپاي به اصطلاح متمدن و پاكيزه، با فراواني خودكشي، و وجود انواع جنازه‌ها در پارك‌ها و اتوبان‌ها و خيابان‌ها و كنار مغازه ها، شهرداري‌ها را به فكر انداخت كه «سالن خودكشي» درست كنند،
و سپس اطّلاعيه اي صادر كردند كه:
همشهريان عزيز، ما هر روز جنازه هاي فراواني را در اماكن عمومي شهر و نقاط مختلف مملكت، مي‌يابيم كه براي سلامت عمومي، خطرناك است.
ما در كنار شهرداري «سالن خودكشي» درست كرده ايم كه داراي انواع وسائل خود كشي است، از طناب براي حلق آويز كردن، گرفته تا اسلحه گرم و قرص سيانور، لطفا جهت سلامت عمومي شهروندان، براي خودكشي به اين سالن تشريف بياوريد.
اين اطّلاعيه ممكن است در كشورهاي اسلامي مسخره باشد، امّا در اروپاي جداي از دين و دين باوري، و ارزش هاي اخلاقي يك ضرورت اجتماعي است.
زيرا آمار مي‌دهند كه اكثر مردم در غرب دچار بيماري رواني مي‌باشند،
و 90% مردم غرب به نوعي يك نوع بيماري رواني دارند،
و يكي از اسم هاي عصر ما را «عصر بيماري رواني» ناميدند سر انجام انسان هاي دير باور نيز باور كرده اند كه:
بدون مذهب و آرمان هاي الهي و ارزش هاي اخلاقي، نمي‌شود جامعه سالم و ايده آل داشت،
و بدون سلامت روان و سلامت تن، كاري از پيش نخواهد برد.
هم بدون طب و كاوش هاي طبيبان نمي‌شود زندگي آرامي داشت،
و هم بدون دين و سلامت روان، تلاش طبيبان بجائي نخواهد رسيد.

كاوش هاي علمي و رهنمودهاي ديني

گفتيم كه موضوع كلي دين و طب هر دو «انسان» است حال بايد با دقت بررسي نمود كه كاوش هاي طبي تا كجا؟ و چقدر توانسته است رهنمودهاي دين و راهنمائي هاي منابع ديني را كشف كند؟
واقعيت هاي احكام الهي را بشناسد و بشناساند؟
و فلسفه احكام را درك كند؟
رهنمودهاي ديني را نسبت به كاوش هاي علمي مي‌توان به سه دسته تقسيم كرد، مانند:
رازهاي كشف شده
رازهاي در حال كشف
رازها و مباحث فراسوي طب

كاوش هاي علمي و طبّي توانسته است، راز حرمت بسياري از حرام الهي را بداند،
در اسلام و در دين شراب ممنوع است،
در كاوش هاي علمي و سمينارها و سمپوز يوم الكل، به اين نتيجه رسيدند كه الكل براي بدن بمقدار لازم ضروري است كه پروردگار حكيم هستي در تمام غذاها مقداري الكل قرار داده است تا سوخت و ساز بدن را تأمين كند،
امّا اگر الكل مستقيم وارد معده و خون شود، انسان را مست مي‌سازد و انواع جنايات در حالت مستي صورت مي‌گيرد و انواع ضررهاي طبّي را به همراه دارد، پس حرمت شراب و ميگساري روشن است.

رازهاي در حال كشف

چون هر روز دامنه علوم بشري گسترش مي‌يابد،
و رازهاي تازه اي در نظام هستي كشف مي‌گردد،
برخي از فلسفه احكام الهي، روشن شده و در حال كشف و شناسائي است،
هم اكنون با آزمايش هاي دقيق در خون افراد جاني و آدم كُش به اين نتيجه رسيدند كه فرزند نامشروع از نظر روح و روان و حتي بافت هاي خوني با افراد حلال زاده متفاوت است.
قرن‌ها قبل امام صادق عليه السلام فرمود:
وَلَدُ الزِّنَا يَهِنُ اِلَي الْحَرَام
(فرزند زنا و نامشروع در معرض گناه و حرام قرار دارد.)
يعني زمينه بزهكاري در او زيادتر از فرزندان طبيعي است،
و ده‌ها حرام يا حلالي كه هر روز با گسترش دامنه علم، پرده از اسرار آنها برداشته مي‌شود.

دسته اي ديگر از احكام الهي فراسوي علم و فراسوي طب هستند، و فكر و دانش بشري نمي‌تواند به مرزهاي ژرف آن دسترسي پيدا كند،
گرچه در روانشناسي امروز توانستند به برخي از جوانب آن راه پيدا كنند،
در كاوش هاي طبّي مي‌گويند:
اگر غذا ضدّ عفوني شود و در حرارت لازم انگل‌ها و ميكروب هاي آن نابود گردند قابل استفاده است اما در اسلام لقمه حرام، حرام است،
و اثر بد بر روح و جان انسان مي‌گذارد،
انسان را دگرگون مي‌سازد، مسخ مي‌كند.
در حالي كه پرتقال يا ديگر غذاي دزديده شده، ويروس و انگل ندارد،
پول حرام كه ميكروب و ويروس ندارد،
چگونه روح و جان را فاسد مي‌كند؟
اينكه لقمه حرام تأثير بد بر جان و دل آدمي دارد را چگونه بايد درك كرد، آزمايش نمود؟
اينكه خيال بد، انديشه بد، رابطه بد أثر دارد و گاهي فرزندان يك انسان را هم مي‌آلايند يعني چه؟
اينجا بحث ويروس و انگل و اسكاريس نيست كه مي‌گويند:
در كارخانه هاي مُدرن و مُجهَّز، گوشت سگ و خوك را ضدّ عفوني مي‌كنيم و تمام انگل‌ها و ويروس هاي آن كشته مي‌شود،
امّا باز هم در اسلام حرام است چرا؟
اينجا، روانشناسي گوشت مطرح است،
روانشناسي غذا مطرح است،
بحث، بحثِ انتقال صفات از راه گوشت به انسان است كه فرمودند:
گوشت بُز كم بخوريد زيرا صفت ترس را به شما منتقل مي‌كند. گوشت درندگان نخوريد كه روح درنده خوئي به شما مي‌دهد.
اين دسته از مباحث اسلامي فراسوي طب و علم است و نبايد گفت، چون علّت و فلسفه و اسرار آن را نمي‌شناسيم قبول نمي‌كنيم.
زيرا فوق درك عقل است، و فراسوي علم قرار دارد.
بنابراين اگر در جائي يا موردي بين نظريّه اي از دانشمندان يا مراكز علمي با احكام الهي بظاهر تضادّي يا اختلافي يافتيم نبايد به علم اصالت داد،
و دست از احكام الهي كشيد،
زيرا انسان‌ها انسان را نشناخته اند،
و همه اسرار علوم را نگرفته اند،
و با آگاهي اندك بشري نمي‌توانند در برابر واقعيت هاي ژرف هستي اظهار

نظر كنند،
چون مي‌بينيم كه هر روز تئوري‌ها عوض مي‌شود،
و ديدگاه انسان در حال دگرگوني است،
پس نبايد تضادّ علم و دين را باور كرد،
بايد تلاش نمود تا با هماهنگي طب و دين، جامعه اي متكامل داشت.

فراسوي طب

همه مي‌دانيم كه:
جهان هستي بر عدل و نظم و حساب و هدفداري روشني پديد آمده و تداوم دارد.
جهان سراسر نظم و عدل است.
و واقعيّت‌ها همه جا جلوه گرند.
و چون انسان داراي عقل و شعور و قدرت شناخت مي‌باشد مي‌تواند واقعيّت‌ها و بايدها و نبايد هاي حاكم بر نظام هستي را شناسائي كند.
عناصر موجود و كيفيّت ارتباط آنها با يكديگر را كشف كند.
خاصيّت هاي اشياء و عناصر را بداند.
اندازه‌ها و معيارها و ملاكهاي حاكم بر عناصر و اشياء را بشناسد.
زمان بندي و ميزان تحوّلات و دگرگوني پديده‌ها را بداند.
پس هم واقعيّت‌ها وجود دارند.
و هم انسان قدرت شناخت دارد كه بداند:
سبزي‌ها و گياهان گوناگون با خاصيّت هاي متفاوت، براي چه پديد آمده اند؟
و براي درمان كدام بيماري مؤثّرند؟
خاك هاي گوناگون چه خاصيّت‌ها و بازتاب هايي دارند و براي كدام بيماري پوستي و عوارض جلدي مفيدند؟
ميوه جات گوناگون داراي چه فوايدي هستند و ارزش غذائي آن كدام است؟
و چگونه و براي چه بايد آنها را مصرف كرد؟
و با انواع ميوجات كدامين بيماري را مي‌توان درمان نمود؟
كه هم اكنون بشريّت عصرما از ره آورد قرن‌ها تجربه و رهنمود طبيبان و كاوش گران و پيامبران الهي و رهبران معصوم بهره مندند كه چرخ زندگي را مي‌چرخانند.
و باور كرده اند كه:
آنچه بشر به آن نيازمند است در طبيعت خداوندي وجود دارد.
و آنچه در آينده به آن محتاج است نيز آفريده شده و قابل كشف و شناسائي است.
پس براي هر دردي داروئي، دوائي آفريده شد.
راه هاي كشف و شناخت داروها، درمان ها
رهنمودهاي كشف شده
آفرينش تن آدمي و اخلاط چهارگانه

تاثير عوامل زيست محيط بر روان انسان (اكولوژي)
تاثير آب و خاك و هوا در نژاد آدمي
تاثير متقابل روح و جسم
تاثير سرما در تن آدمي
رهنمودهاي فراسوي طب
روانشناسي تغذيه
روحيّات و صفات گوشت ها
احكام بازدارنده اسلام
سِيْرِ چهل روزه غذا در تَنِ آدمي
درمان با امدادهاي غيبي

راه هاي كشف و شناخت داروها، درمان ها

دانشمندان و طبيبان با تجربه و مردم جهان، بر اساس دانش و پژوهش و تجربه و آزمايش، تا كنون توانسته اند.
بسياري از گياهان را شناسائي كرده و براي مداواي برخي از دردها بكارگيرند.
بسياري از ميوه جات را از نظر درماني تجربه كنند.
بسياري از خاك‌ها را بشناسند و خاصيّت آنها را از نظر كاربردي مورد آزمايش قرار دهند.
كتاب‌ها بنويسند،
و انواع گياهان و شيوه هاي صحيح درمان آن را به مردم بشناسانند،
و بسياري از بيماري‌ها را درمان كنند كه راه هاي شناخت آنان به شرح زير قابل ارزيابي است.
تجربه و آزمايش
عقل و ارزيابي ميزان تأثير داروها
پيش آمدهاي طبيعي
فردي در مسافرتي با غذايي، با گياهي، با ميوه اي آشنا شد كه راه درمان بيماري او قرار گرفت و سپس با رواج و نقل تأثير آن گياه، ديگران نيز آن را مورد استفاده قرار دادند و مورد تأييد دانشمندان درمان گياهي قرار گرفت و رازي از رازهاي نهفته طبيعت كشف شد.
خواب و امدادهاي الهي
پيامبران الهي، و امامان معصوم عليهم السلام و انسانهاي عارف و كامل گاهي در خواب داروئي را به بندگان درمانده خدا معرّفي كردند كه بخوبي درمان شدند و ديگران نيز از همان دارو استفاده كرده و شفا يافتند كه اين حقيقت در تمام بلاد اسلامي، در تمام بارگاه امام زادگان شيعه رواج شايسته اي دارد،
و شواهدي از آن در همين كتاب آورده شده است،
كه چشم درد يكي از مؤمنان با خواب امام علي عليه السلام (كه به او دستور دادند عنّاب را بكوب و بر چشم خود بگذار) شفا گرفت.
و هزاران نمونه ديگر كه در تاريخ موجود است.
وحي الهي
در وحي الهي درمان بسياري از بيماريها شناسانده شده و پيامبران الهي از آن بهرمند شدند و اصحاب و ملت هاي خود را درمان مي‌كردند،
در وحي الهي و در قرآن كريم، هم راه هاي صحيح بهداشت آمده است و هم به روش هاي صحيح درمانِ دردها، اشاره شده است.

كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه مي‌فرمايد:
وَاعْلَمُوا أَنَّ هذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَالْمحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ.
وَمَا جَالَسَ هذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي هُدًى، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمىً.
وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًى؛ فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لأْوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ: وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ، وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ.
وَاعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَقَائِلٌ مُصَدَّقٌ، وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ، وَمَنْ مَحَلَ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:
«أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًى فِي حَرْثِهِ وَعَاقِبَةِ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرَثَةِ الْقُرْآنِ».
فَكُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَأَتْبَاعِهِ، وَاسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ، وَاسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَاتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ، وَاسْتَغِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ.
«آگاه باشيد! همانا اين قرآن پند دهنده اي است كه نمي‌فريبد، و هدايت كننده اي است كه گمراه نمي‌سازد، و سخنگويي كه هرگز دروغ نمي‌گويد، كسي با قرآن همنشين نشد مگر آن كه بر او افزود يا از او كاست، افزودن در هدايت و كاهش از كور دلي و گمراهي.
آگاه باشيد كسي با داشتن قرآن، نيازي ندارد، و بدون قرآن بي نياز نخواهد بود، پس درمان خود را از قرآن بخواهيد، و در سختي‌ها از قرآن ياري بطلبيد، كه در قرآن درمان بزرگ ترين بيماريها يعني كفر و نفاق و سركشي و گمراهي است، پس به وسيله قرآن خواسته هاي خود را از خدا بخواهيد، و با دوستي قرآن بخدا روي آوريد، و به وسيله قرآن از خلق خدا چيزي نخواهيد، زيرا وسيله اي براي تقرّب بندگان بخدا، بهتر از قرآن وجود ندارد.
آگاه باشيد، كه شفاعت قرآن پذيرفته شده، و سخنش تصديق مي‌گردد، آن كس كه در قيامت، قرآن شفاعتش كند بخشوده مي‌شود، و آن كس كه قرآن از او شكايت كند محكوم است، در روز قيامت ندا دهنده اي بانگ مي‌زند كه:
«آگاه باشيد امروز هر كس گرفتار بذري است كه كاشته و عملي است كه انجام داده، جز اعمال منطبق با قرآن»
پس شما در شمار عمل كنندگان به قرآن باشيد، از قرآن پيروي كنيد، با قرآن خدا را بشناسيد، و خويشتن را با قرآن اندرز دهيد، و رأي و نظر خود را برابر قرآن متّهم كنيد، و خواسته هاي خود را با قرآن نادرست بشماريد.» (1).

هدايت غريزي
خداوند بزرگ بسياري از موجودات خود را با هدايت غريزي درمان كرده و راه هاي شفا گرفتن را به آنان آموخته است.
انسان و بسياري از حيوانات راه درمان خود را در انتخاب گياهان خاص مي‌شناسند.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به هدايت غريزي و فطري در انسان فرمود:
أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ، وَالْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ، فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ، وَمُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ.
بُدِئْتَ «مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ»، وَوُضِعْتَ «فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، إِلَي قَدَرٍ مَعْلُومٍ»، وَأَجَلٍ مَقْسُومٍ. تَمُورُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِيناً لَا تُجِيرُ دُعَاءً، وَلَا تَسْمَعُ نِدَاءً؟!
ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَقَرِّكَ إِلَي دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَلَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا.
فَمَنْ هَدَاكَ لِاجْتِرَارِ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ، وَعَرَّفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَإِرَادَتِكَ؟!
هَيْهَاتَ، إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَالْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ، وَمِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ!
«اي انسان! اي آفريده راست قامت، اي پديده نگاهداري شده در تاريكي هاي رحم هاي مادران، و قرار داده شده در پرده هاي تو در تو، آغاز آفرينش تو از گل و لاي بود، و سپس در جايگاه آرامي نهاده شدي تا زماني مشخّص و سر آمدي تعيين شده و آنگاه كه در شكم مادرت حركت مي‌كردي، نه دعوتي را مي‌توانستي پاسخگويي، و نه صدايي را مي‌شنيدي.
سپس از قرارگاهت بيرون كردند و به خانه اي آوردند كه آن را نديده بودي و راههاي سودش را نمي‌دانستي، پس چه كسي تو را در مكيدن شير، از پستان مادر هدايت كرد؟
و به هنگام نياز جايگاههاي طلب كردن و خواستن را به تو شناساند؟
هرگز، آن كس كه در توصيف پديده اي با شكل و اندازه و ابزار مشخّص درمانده باشد، بدون ترديد از وصف پرودگارش ناتوان تر، و از شناخت خدا با حَدّ و مرز پديده‌ها دورتر است.» (2).
در تاريخ درمان و كُتب طبّي از بزرگان طب نقل كرده اند كه:
اسبي را مار گزيد و صاحب اسب به «بيطار» مراجعه كرد، امّا اسب درمان نمي‌شد تا آنكه حكيمي به صاحب اسب دستور داد تا اسب را رها كند،
زيرا حيوان خود راه درمان خويش را به هدايت غريزي مي‌داند.
نوشتند:
وقتي اسبِ مار گزيده را رها كردند، اسب به سوي درختان و سبزه زارها دويد و در كنار بوته هاي علف خاصي ايستاد و پاي مار گزيده خود را به آن

علف مي‌ماليد كه سرانجام درمان شد.
هدايت غريزي يكي از راه هاي شگفت آور كشف داروهاست كه خداوند بزرگ هستي بسياري از موجودات را با آن، از انواع بيماري‌ها نجات داده است.
*****
(1) خطبه 10 / 176 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج2 ص257 و 130وج3 ص316: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- اصول كافي ج2 ص443 ح1 وج1 ص139: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب محاسن ص6 ح18 ب1باب الثلاثه: برقي (متوفاي 280 ه)
4- كتاب أمالي ص209 (مجلس 44) ح2: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تفسير عياشي ج 2 ص 262: عياشي (متوفاي 300 ه)
6- تحف العقول ص 71 و 293: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).
خطبه 11/163 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- حلية الاولياء ج1 ص72 و73: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402ه)
2- عيون الحكم والمواعظ: واسطي (متوفاي 600ه)
3- ربيع الابرار ج1 ص327 وج2 ص244: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- بحارالانوار ج74 ص306 ح11 ب14: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- كتاب توحيد ص306/31 ح1 وص79 ح34: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).

رهنمودهاي كشف شده

راه هاي يادشده كشف و شناخت داروها و درمان‌ها هم چنان باز و نوراني و پر رهرو است كه توانسته اند به برخي از علوم و آگاهي پيامبران الهي و رهبران معصوم عليهم السلام آشنا گردد مانند:

آفرينش تن آدمي و اخلاط چهارگانه

تاثير عوامل زيست محيط بر روان انسان (اكو لوژي)

تاثير آب و خاك و هوا در نژاد آدمي

تاثير متقابل روح و جسم

تاثير سرما در تن آدمي

آفرينش تن آدمي و اخلاط چهارگانه

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه اوّل نهج البلاغه به كيفيّت آفرينش تن آدمي و اخلاط چهارگانه پرداخت كه پس از سال هاي طولاني، دانشمندان علوم به آن دست رسي پيدا كردند كه فرمود:
ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّي خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّي لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّي اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّي صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ؛ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ إنْساناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا.
وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْاَخْلاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ، وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ.
«سپس خداوند بزرگ، خاكي از قسمت هاي گوناگون زمين، از قسمت هاي سخت و نرم، شور و شيرين، گِرد آورد، آب بر آن افزود تا گِلي خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناك گرديد، كه از آن، اندامي شايسته، و عضو هايي جدا و به يكديگر پيوسته آفريد.
آن را خشكانيد تا محكم شد، خشكاندن را ادامه داد تا سخت شد، و تا زماني معيّن، و سرانجامي مشخّص، اندام انسان كامل گرديد، آنگاه از روحي كه آفريد در آن دميد تا به صورت انساني زنده درآمد، داراي نيروي انديشه، كه وي را به تلاش اندازد، و داراي افكاري كه در ديگر موجودات، تصرّف نمايد.
به انسان اعضاء و جوار حي بخشيد، كه در خدمت او باشند، و ابزاري عطا فرمود، كه آنها را در زندگي بكار گيرد، قدرت تشخيص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشايي، و بويايي، و وسيله تشخيص رنگها، و أجناس مختلف در اختيار او قرار داد.
انسان را مخلوطي از رنگهاي گوناگون، و چيزهاي همانند و سازگار، و نيروهاي متضاد، و مزاج هاي گوناگون، گرمي، سردي، تري، و خشكي، قرار داد.» (1).
*****
(1) خطبه 24 / 1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عيون المواعظ والحكم ص350 ح5951: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110ه)

3- ربيع الابرار ج1 ص97 وص312 وج2 ص297: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
5- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي380 ه).

اميرالمؤمنين عليه السلام در چهارده قرن گذشته به تأثير پذيري روح و روان آدمي از مجموعه عوامل جغرافيائي خبر داد كه امروزه تحت عنوان (اكولوژي) پذيرفته شده و مراكز علمي خاصي به آن اختصاص يافت.
حضرت در خطبه 14 خطاب به مردم بصره فرمود:
أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ، بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ. خَفَّتْ عُقُولُكُمْ، وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ، فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ، وَأُكْلَةٌ لِآكِلٍ، وَفَرِيسَةٌ لِصَائِلٍ.
سرزمين شما به آب نزديك و از آسمان دور است، عقل هاي شما سست و افكار شما سفيهانه است، پس شما نشانه اي براي تيرانداز، و لقمه اي براي خور نده، و صيدي براي صيّاد مي‌باشيد.» (1).
*****
(1) خطبه 14 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب الجمل ص217 وص407 ط جديد (قم): شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
2- كتاب الجمل: واقدي (متوفاي 207 ه)
3- اخبار الطوال ص 151: دينوري حنفي (متوفاي 282 ه)
4- عيون الاخبار ج 1 ص 217: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
5- مروج الذهب ج 2 ص 368: مسعودي (متوفاي 346 ه).

تاثير آب و خاك و هوا در نژاد آدمي

پيرامون نژادهاي گوناگون آدمي، و تفاوت در رنگ ها، جسم ها، لاغري و چاقي، سياه و سفيد و ديگر كيفيت هاي بيولوژي فراوان بحث كرده اند.
امام علي عليه السلام در خطبه 234 به ريشه هاي پيدايش اختلافات نژادي، در 14 قرن قبل اشاره فرمود،
كه امروزه يكي از مباحث جدي و پر جاذبه محافل علمي است.
فرمود:
إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ، وَذلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِلْقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَعَذْيِهَا، وَحَزْنِ تُرْبَةٍ وَسَهْلِهَا، فَهُمْ عَلَى حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَقَارَبُونَ، وَعَلَى قَدْرِ اخْتِلَافِهَا يَتَفَاوَتُونَ.
فَتَامُّ الرُّوَاءِ نَاقِصُ الْعَقْلِ، وَمَادُّ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهِمَّةِ، وَزَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ، وَقَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ، وَمَعْرُوفُ الضَّرِيبَةِ مُنْكَرُ الْجَلِيبَةِ، وَتَائِهُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللُّبِّ، وَطَلِيقُ اللِّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ.
«علّت تفاوت هاي ميان مردم، گوناگوني سرشت آنان است، زيرا آدميان در آغاز، تركيبي از خاك شور و شيرين، سخت و نرم، مي‌باشند، پس آنان به ميزان نزديك بودن خاكشان با هم نزديك، و به اندازه دوري آن از هم دور و متفاوتند.
يكي زيباروي و كم خرد، ديگري بلند قامت و كم همّت، يكي زشت روي و نيكوكار، ديگري كوتاه قامت و خوش فكر، يكي پاك سرشت و بداخلاق، ديگري خوش قلب و آشفته عقل، و آن ديگر سخنوري دل آگاه است.» (1).
*****
(1) خطبه 234 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج 1 ص 110: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 408: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحارالانوار ج5 ص254 وج64 ص94: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- اصول كافي ج2 ص6 ح1: كليني (متوفاي 328ه).

تاثير متقابل روح و جسم

يكي ديگر از رهنمودهاي وحي گونه اميرالمؤمنين عليه السلام تأثير متقابل روح و جسم است.
يعني روح آدمي اصالت دارد، مستقل است،
امّا در جسم تأثير مي‌گذارد و جسم نيز در روح تأثير گذار است كه فرمود:
مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.
«كسي چيزي را در دل پنهان نكند جز آن كه در لغزش هاي زبان، و رنگ رخسار، آشكار خواهد شد.» (1).
*****
(1) حكمت 26 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- صد كلمه برگزيده ص 46: جاحظ (متوفاي 255 ه)
2- دستور معالم الحكم ص 23: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 266: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- مناقب ص376: خوارزمي حنفي (متوفاي 568ه).

امام علي عليه السلام در قرون گذشته، به اين حقيقت اشاره فرمود كه سرماي بهار (پايان سرما) با سرماي پائيز (آغاز سرما) تفاوت دارد،
و روش برخورد با آن متفاوت است كه اين حقيقت نيز به وسيله دانشمندان تجربي به اثبات رسيده است كه فرمود:
تَوَقَّوُا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفِعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ.
«در آغاز سرما خود را بپوشانيد، و در پايانش آن را در يابيد، زيرا با بدن‌ها همان مي‌كند كه با برگ درختان خواهد كرد، آغاز ش مي‌سوزاند، و پايانش مي‌روياند.» (1).
*****
(1) حكمت 128 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- نهاية الارب ج 1 ص 176: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
2- روض الاخيار ص 80: محمد بن قاسم
3- منهاج البراعة ج 3 ص 307: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 3 ص 308: آمدي (متوفاي 588 ه).

رهنمودهاي فراسوي طب

برخي از دستورالعمل هاي پيامبران الهي، و امامان معصوم عليهم السلام و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به بخش رهنمودهاي «فراسوي طب» ارتباط دارد كه دست تجربه طبيبان و آزمايش هاي مكرّر دانشمندان نتوانسته است آن را كشف كند.
والائي رهنمودهاي غيبي آن است كه «فراسوي طب»، و «فراسوي علم» است.
بشر نمي‌تواند سَر سِرِّي با انبياء بردارد،
و احكام خدا را با عقل خود محك بزند و اگر اسرار احكام الهي را ندانست بگويد؛
باور نمي‌كنم يا آن را نمي‌پذيرم.
در اين بخش به برخي از موارد آن اشاره مي‌شود مانند:
روانشناسي تغذيه
روحيّات و صفات گوشت ها
احكام بازدارنده اسلام
سِيْرِ چهل روزه غذا در تَنِ آدمي
درمان با امدادهاي غيبي

روانشناسي تغذيه

در 14 قرن گذشته حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به روانشناسي تغذيه اشاره فرمود كه هم اكنون با تخصّصي شدن علم روانشناسي اين حقيقت را به اثبات رسانده اند.
در گذشته باور داشته اند كه:
غذا تنها به ما پروتئين و ويتامين مي‌دهد،
امّا امام علي عليه السلام فرمود:
غذاها روح و روان و صفات دارند و روحيّات آن به روحيّات ما سرايت مي‌كند.
بحث روانشناسي تغذيه «فراسوي طب» است.
بحث روان غذاها كه يك عدد پرتقال دزديده شده لقمه حرام است،
و لقمه حرام در روان انسان تأثير نامطلوب دارد،
و نطفه حرام پديد مي‌آيد،
و كودكي كه با آن پديد آمده در زندگي فرداي خود دچار بزهكاري خواهد شد.
اين حقيقت يا اسرار پيرامون آن در حال تحقيق و بررسي مي‌باشد.
در گذشته مي‌گفتند:
پرتقال، پرتقال است.
پُر از ويتامين «ث» مي‌باشد، حلال و حرام ندارد روا و ناروا نمي‌شناسد.
چگونه ويتامين هاي پرتقال دزديده شده با پرتقال حلال متفاوت است؟
چگونه گوشت‌ها تخم مرغ‌ها روحيات و صفات يك حيوان را به انسان منتقل مي‌كنند.
كه امام علي عليه السلام فرمود:
شير و گوشت بُز به فرزندان خود كمتر بخورانيد كه ترسو مي‌شوند.
شير و گوشت خر نخوريد كه در عقل و هوش شما تأثير مي‌گذارد.
شير و گوشت حيوانات درنده (مانند ببر و پلنگ و گرگ و كفتار) را نخوريد كه درنده خويي را به شما منتقل مي‌كند.
طب مي‌تواند ويتامين‌ها را ميكروب‌ها و ويروس‌ها را شناسائي كرده و راه هاي درمان و مبارزه با آفت‌ها را نشان دهد.
سلّول‌ها و عصب‌ها و ياخته‌ها را شناسائي كند.
امّا روان و خاصيّت غذاها و گوشت‌ها «فراسوي طب» است.
در بسياري از احكام الهي، چيزي حرام يا حلال است كه فلسفه آن را علم نمي‌داند و با ابزار علمي نمي‌توان اسرار آن را شناخت،
چون فوائد يا زيان آن در مرزهاي علم قرار ندارند.

روحيّات و صفات گوشت ها

گوشت خوك در اسلام حرام است.
گوشت سگ و برخي ديگر از حيوانات درنده در اسلام حرام است.
نجس و پليد است.
امّا در ساير ملل و اقوام اين حرمت وجود ندارد كه چونان گوشت گوسفند آن را مصرف مي‌كنند و سال‌ها با بينش علمي و طبّي مي‌پرسيدند كه:
چرا حرام است؟
با پيشرفت علم و روش هاي تجربي «پراگماتيسمي» در گوشت خوك و سگ، انگل هاي فراواني كشف كردند،
كه با آلوده كردن طبيعت، ديگر حيوانات و سپس انسان هم به وسيله خوك آلوده مي‌شود،
كه خوك را در زنجيره آلودگي هاي به انگل ها، به حساب آوردند و گفتند:
باور مي‌كنيم كه احكام اسلامي منطبق با واقعيّت هاست.
و مردم را از خوردن گوشت خوك منع كردند.
و سال‌ها بر اين باور بودند.
تا آنكه سيستم توليد غذاها دگرگون شد،
و صاحبان صنايع و توليد كننده با كُنسرو كردن غذاها و قرار دادن آن در حرارت بالاتر از صد درجه، باور كردند كه:
انواع ويروس ها، انگل‌ها نابود مي‌شود،
و ديگر خطري سلامت انسان‌ها را تهديد نمي‌كند.
و باور كرده اند كه ديگر گوشت خوك يا سگ خطر ساز نيست.
اينكه داراي انگل نيست يا انگل‌ها در حرارت مناسب نابود مي‌شوند درست است،
امّا به روحيّات گوشت خوك و صفات رواني و خاصيّت هاي آن بي توجه مي‌باشند و نمي‌دانند كه گوشت تنها پروتئين و ويتامين ندارد، بلكه صفات و روحيات آن نيز منتقل مي‌شود،
كه اين مبحث مبحث «فراسوي طب» است.
در روايات اسلامي فراوان آمده است كه گوشت خوك صفات رواني خوك (بي غيرتي و بي تفاوتي نسبت به جنس مادّه) را به انسان منتقل مي‌كند،
چه در حرارت صد درجه قرار بگيرد يا نه،
در صنايع توليد غذا برود يا نرود، با روحيّات و صفات موجود در گوشت‌ها نمي‌شود كاري كرد.
پس نبايد آن را مصرف كرد كه نجس (پليد) است.
گرچه در پيشرفت هاي علمي سرنخ هايي بدست آوردند و تا حدودي به

مرزهاي دانش اسلامي نزديك شدند، امّا هنوز در مباحث «فراسوي طب» ناتوانند و نتوانستند درست تصميم بگيرند،
در تجربيّات لابراتوار ي، كرم هاي قرمز را در طول شش ماه آموزش دادند تا با روشن شدن چراغ قرمز، بسوي آن حركت كنند.
پس از انجام اين تمرين، كرم هاي آموزش ديده را كشتند و بدنشان را خشك كرده بصورت پودر و سپس سُرُم در آورده در بدن كرم هاي آموزش نديده تزريق كردند.
و دوران جذب غذا در بدن را نيز رعايت كرده، پس از چهل روز، كرم هاي آموزش نديده را در برابر چراغ قرمز قرار دادند با شگفتي مشاهده كردند كه اين كرم‌ها نيز بسوي چراغ قرمز حركت مي‌كنند، و تا حدودي راز انتقال صفات و روحيّات را كشف كردند كه:
غذاها دو چيز به انسان‌ها منتقل مي‌كنند:
الف - ويتامين ها
ب - صفات و روحيات.
امّا هم چنان اندر خَم يك كوچه اند.
در گذشته و هم اكنون با تجربيّات مداوم، اين حقيقت را كشف كرده بودند كه از سگ 94 بيماري واگير به انسان منتقل مي‌گردد.
امّا اينگونه از كشفيّات از نظر تجربي و آفت شناسي مطرح بود كه براي سلامت تن زيان آور است،
كه مي‌گويند راه هاي درمان آن را مي‌دانيم و داروهاي لازم را ساخته ايم.
هم اكنون در بسياري از كشورهاي به اصطلاح پيشرفته به تعداد افراد خانواده خود «سگ» دارند،
با سگ مي‌خوابند،
هم ديگر را مي‌بو سند،
حمام مي‌كنند.
در صورتي كه (سگ) در احكام اسلام نجس (پليد) است.
در خانه اي كه سگ باشد، فرشته نازل نمي‌شود.
اگر سگ يا خوك ظرفي را زبان زدند (ولوغ كردند) با دو پاك كننده (مُطهّر) بايد شسته شود؛
اوّل بايد خاك مالي شود،
و دوم با آب شستشو گردد.
اين احتياط فزاينده، براي سلامت جامعه از انواع بيماري هاست،
كه امروز برخي از آنها را كشف كردند.
امّا مباحث خاصيّت هاي رواني، صفات و روحيّات حيوانات، و انتقال آن را به انسان «فراسوي طب» است.
هم اكنون زنان و مردان روستايي ايراني شيعه، كه از رهنمودهاي

اميرالمؤمنين عليه السلام استفاده مي‌كنند از زنان و مردان انگليس و فرانسه كه خود را متمدن مي‌دانند و تحصيلات دانشگاهي دارند پاك تر، تميزتر و بهداشتي ترند.
زيرا از سگ و خوك فاصله مي‌گيرند و ظرف هاي آلوده را با دو پاك كننده مي‌شويند.

يكي ديگر از مباحث ارزشمند اسلام نسبت به سلامت فرد و جامعه، «احكام بازدارنده اسلام» است كه اگر جوامع انساني آن را رعايت كنند، از هرگونه بيماري و آفت در أمانند.
گرچه با ابزارهاي علمي نتوانند اسرار آن را كشف كنند.
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم و اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند:
هرگاه زنا و روابط نامشروع در مردم رواج گيرد، به بيماري هاي جديد و ناشناخته مبتلا گشته و عُمرشان كوتاه مي‌شود.
و زنِ شوهردار را اگر آلوده شود، بايد رَجم كرد،
و مردِ زن دار را اگر آلوده شود، بايد رَجم كرد،
و دو پسر اگر آلوده شوند، در هم جنس بازي، بايد آن دو را يا در آتش سوزاند و يا از بالاي بلندي پرتاب كرد و يا گردنشان را زد.
اروپائي‌ها و غربي‌ها كه در آزادي هاي مرز ناشناس قرار داشتند،
و هرگونه فحشا و فساد را قانوني جلوه دادند،
و گفتند:
از نظر دموكراسي و اومانيسم، و اصالت انتخاب، اشكالي ندارد.
و به احكام بازدارنده اسلام اعتراض مي‌كردند،
در صورتي كه احكام و حدود قصاصِ اسلام، احكام بازدارنده است كه،
جامعه دچار روابط نامشروع نشود،
و غرائز در مرز حلال و ازدواج و ازدواج هاي مكرّر يا عقد موقّت (مُتعه) تعديل شود،
تا ريشه فساد و فحشا خشكانده شود.
هم اكنون شاهديم كه پاكترين خون و سالم ترين خون، خونِ يك انسانِ مسلمانِ شيعه علي عليه السلام است.
امّا در كشورهاي غربي و شرقي كه به هرگونه فحشا و فساد دامن زدند، بيماري خطرناكِ «ايدز» رواج يافته است كه ميليون‌ها انسان را دارد از پاي دَر مي‌آورد و از هستي ساقط مي‌كند،
كه به تدريج ضعيف و ناتوان شده و بدنشان مقاومت را از دست داده و به مرگ تدريجي گرفتار آمدند،
و متفكّران آنان در كنگره هاي بين المللي اعلام داشتند كه:
بيماري «ايدز» از بمب أتمي براي انسان خطرناك تر است.
يا توجّه به اينكه دو عدد بمب أتمي پيشرفته، مي‌تواند حيات را در سراسر زمين تا عُمق 20 متري نابود كند،

و خودشان بارها اعلام كردند كه:
راه هاي رواج اين بيماريِ خطرناك تر از بمب أتم، زنا و روابط نامشروع و هم جنس بازي و ديگر جوانب فساد جنسي است.
امّا ديگر كاري از آنها ساخته نيست،
نه آزمايش هاي مكرّر و نه داروهاي گوناگون، و نه همايش هاي بين المللي مي‌تواند اين بيماري را ريشه كن سازد كه از اين جهنّم خود ساخته، رهايي ندارند.
هم اكنون جوان آمريكايي 90 % و انگليسي 84 % و فرانسوي 75 % آلوده به انواع بيماري هاي مقاربتي و اگزماي پوستي هستند،
در صورتي كه جوانان شيعه اميرالمؤمنين عليه السلام كه با تعهّد و تعبّد به دستورات آن حضرت عمل مي‌كنند در كمال سلامت به سَر مي‌برند.
اين دسته از مباحث بازدارنده، «فراسوي طبّ» است.
اينكه فرمودند:
فرزند نامشروع از نظر روح و روان مضطرب است و همواره در پرتگاه سقوط قرار دارد و از نظر مباحث اجتماعي اسلام، نمي‌تواند رهبر جامعه باشد،
نمي تواند نماز جماعت بخواند،
و نمي‌تواند پُست هاي كليدي را اشغال كند.
اسرار و حكمت هايي دارد كه فراسوي طبّ است،
و دانشمندان علوم نمي‌توانند آن را با ابزار علمي بفهمند،
كه با نام آزادي، انواع روابط نامشروع را مجاز دانستند و بين فرزندان حلال و نامشروع تفاوتي قائل نشدند،
امّا در رفتار شناسي و ارزيابي بزهكاري نسل جوان، اين حقيقت را تا حدودي دريافتند كه:
فرزند نامشروع از نظر روح و روان با ديگر فرزندان حلال زاده متفاوت است.
گرچه لنين در سه خطابه خود اعلام كرد كه:
كمونيست‌ها از اين پس فرقي بين فرزندان مشروع و نامشروع قائل نيستند، و نبايد تفاوتي وجود داشته باشد.
و ديگر سياستمدار غربي و اروپائي براي گرم نگه داشتن مجالس شهوت راني خود همان حرفِ لنين را تكرار كردند،
امّا در تداوم زندگي، و برخورد با انواع جنايات و بزهكاري، آنگاه كه به بُن بست رسيدند، دانستند كه تفاوت هاي فراواني وجود دارد،
و فرزندان نامشروع داراي روحيّاتي مضطرب و سَرخورده مي‌باشند، و به راحتي انواع جنايات را انجام مي‌دهند.
اينجاست كه فرمودند:

محبّت امام علي عليه السلام را فرزند حلال زاده مي‌پذيرد،
حلال زاده دست به هرگونه قتل و خيانتي نمي‌زند.
زيرا امام صادق عليه السلام فرمود:
وَلَدُ الزِّنَا يَهِنُّ اِلَي الْحَرَامِ
«فرزندِ نامشروع در معرضِ حرام است.»
امامان معصومِ ما عليهم السَلام به اين حقيقت نيز اشاره كردند كه:
فرزند نامشروع را مي‌شود تربيت كرد، و عامل تربيت، آنها را اصلاح خواهد كرد، و چونان ديگر افراد جامعه بايد به خودسازي و آموزش و كار و توليد روي بياورند و در قيامت هم چونان ديگر انسان ها، در برابر اعمال زشت و خوبِ خود محاكمه خواهند شد.
امّا خطر ريشه كن نمي‌شود،
گرايش روحي و رواني هم چنان در فرزند نامشروع، در ناخودآگاه جانِ او باقي است،
و هر لحظه امكان دارد بر او غلبه كرده، دست به خيانت بيالايد.
از اين رو نبايد كارهاي كليدي كشور اسلامي را در دست گيرد.
اين دسته از مباحث عميق و دقيق «فراسوي طبّ» است كه نبايد با ابزار علمي و يا كشفيّات علمي به آن نگريست.
گرچه كشفيّات علمي نيز ما را كمك خواهند كرد،
كه با روش هاي تجربي و آزمايش هاي مكرّر در خون فرزندان حلال زاده و نامشروع به سَر نَخ هايي دست يافتند كه اعلام كردند:
اين دو فرزند حتّي از نظر خوني هم با يكديگر متفاوتند.

سِيْرِ چهل روزه غذا در تَنِ آدمي

يكي ديگر از مباحث دقيق و عميقي كه در بهداشت تغذيه در اسلام مطرح است، سِيْرِ 40 روزه غذا در جسم است، كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و اميرالمؤمنين عليه السلام رهنمود داده اند:
اگر لُقمه غذا حرام باشد، تا 40 روز نماز و روزه او باطل است.
و امامان معصوم عليهم السلام به عددِ 40 توجّه داشته و دستوالعمل هاي مفيدي صادر كرده اند،
و پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم پس از آنكه خواست صاحب فرزندي شود، 40 روز از خانه و همسرش دوري كرد و در غار حراء به عبادت و تفكّر پرداخت،
و پس از چهل روز با خوردن سيبِ بهشتي و غذاهاي پاكيزه به خانه رفت، تا آنكه خداوند حضرت زهرا عليها السلام را به او عطا فرمود.
و عُرفاي بزرگ و انسان هاي تكامل يافته ما، به عدد 40 توجّه ويژه اي دارند، و 40 روز به عبادت و تفكّر روي مي‌آورند و در اين چهل روز با هر كسي صحبت نمي‌كنند و از خانه خارج نمي‌شوند و به سير أنفسي مي‌پردازند.
تمام اين واقعيّت هاي مطرح شده كه در سرنوشت انسان نقش تعيين كننده اي دارد، جزو مباحث «فراسوي طبّ» است كه ديدگاه هاي علمي، و روش هاي تحقيق با ابزار علمي، نمي‌تواند به ژرفاي آن راه يابد.
گرچه دانشمندان علوم با تجربيّات فراوان هم اكنون اين حقيقت را باور دارند كه مدّت سِيْرِ غذا در بدنِ انسان 40 روز است،
و هر روز به مباحث دقيق تري نيز دست رسي پيدا خواهند كرد.
امّا پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم چهارده قرن قبل اين واقعيّت‌ها را براي بشريّت توضيح دادند و همه را به رعايت آن فراخواندند.

درمان با امدادهاي غيبي

يكي ديگر از مباحث «فراسوي طبّ»، درمان شدنِ انسان‌ها با امدادهاي غيبي است.
شخصي بيمار در خواب، اميرالمؤمنين عليه السلام را زيارت كرده با رهنمود آن حضرت درمان مي‌شود،
بيماري صعب العلاج او شفا مي‌گيرد،
چشمِ كور او بينا مي‌شود،
پايِ فَلجِ او درمان مي‌گردد.
در حَرمِ ملكوتي حضرت علي بن موسي الرّضا عليهما السلام در يك شب 9 نفر كورِ مادرزاد بينا مي‌شوند،
چشم مجروح شده رزمنده جواني درمان مي‌گردد.
بيماري صعب العلاجي كه مراكز درماني كشورهاي بزرگ دنيا از درمان آن عاجز شدند را با عنايتي غيبي شفا مي‌دهند.
بسياري از جهان گَردان، در خاطرات خود نوشته اند كه:
در سفر عراق و نجف، قبل از شب هاي 19 و 20 و 21 رمضان «احياء» هزاران كور و كَر و فلج و بيماران گوناگون را مشاهده مي‌كرديم كه اطراف بارگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اُطراق كرده و منتظر فرا رسيدن شب هاي احياء مي‌باشند.
كه با شگفتي شاهد درمان آنها بودند،
و هم اكنون در هزاران شهر و روستا، در كنار قبورِ پاك امام زادگان، همواره اين حقيقت به اثبات مي‌رسد كه:
امدادهاي غيبي، همواره دستگير انسان است،
و با دعا و اشاره امامان معصوم عليهم السلام و امام زادگانِ پاك، انواع بيماري‌ها درمان مي‌شود كه اين واقعيّت‌ها نيز «فراسوي طبّ» است.
با توجّه به اين مبحث نوراني است كه بسياري از شفا يافتگان امدادهاي غيبي را از نزديك مشاهده مي‌كنيم و در سيره امامان معصوم عليهم السلام و زندگاني با بركت حضرت اميرالمؤمنين عليهم السلام نمونه هاي فراواني وجود دارد،
كه دست قطع شده قصّابي را حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر جايِ خود نهاد و دعا كرد، چنان شفا گرفت كه گويا با عمل پيوند، بهتر از گذشته شد.
دستي بر سر و روي فرزندان كوچك عمّار ياسر كشيد كه بلافاصله بيماري آبله و ناراحتي چشمان كودكان برطرف شد.
ما كه اعتقاد داريم؛

امامان معصومِ ما عليهم السلام ولايت تكويني دارند،
يعني مي‌توانند بر همه نظام هستي فرمان دهند،
كه شفاي دردها، و درمان بيماري هاي صعب العلاج چيزي به حساب نمي‌آيد.
امّا آيا دانشمندان علوم با ابزار علمي، و ديدگاه علمي، مي‌توانند اين واقعيّت‌ها را كشف كنند؟
و بگويند تا اسرارِ حكمي از احكام الهي را كشف نكنيم، آن را نمي‌پذيريم؟
پس بايد در برابرِ واقعيّت‌ها سَرِ تعظيم فرود آوريم،
بايد همه رهنمودهاي رهبران معصوم عليهم السلام بخصوص رهنمودهاي بهداشتي و درمان را جدّي بگيريم و به آن دقيقاً عمل كنيم.
و با آگاهي و تعبّد، احكام و رهنمودهاي رهبران معصوم عليهم السلام را گرامي داشته به آن عمل كنيم كه سعادت دنيا و رستگاري جاويدان ما در آن است.

بهداشت و سلامت روان

درد دل در چاه گفتن

از نظر سلامت روان، و بهداشت رواني، و روانشناسي بالیني، اگر درد دل ها، عقده ها، مظلوميّت‌ها در انسان انباشته گردد،
و در جائي گفته نشود،
يا ياران رازداري نباشند كه عقده ز دائي شود،
تراكم عقده‌ها خطر آفرين است،
بايد عمل بيرون ز دائي، و سبك شدن از عقده‌ها صورت گيرد،
كه با درد دل كردن براي دوستان همراز، يا خانواده، تا حدودي اصلِ «عقده زدائي» تحقّق مي‌يابد.
وگرنه انواع اختلالات رواني، اضطرابات روحي، سكته هاي قلبي، در انتظار انسان است.
در آن روزگاران تنهائي، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بود و دنيا دنيا مظلوميّت ها،
محروميّت ها،
ناديده گرفتن حق،
زور گوئي ها،
تهمت ها،
حسادت ها
و كينه توزي هاي شرم آور،
چه مي‌توانست بكند؟
چه كسي را داشت كه راز دل بگشايد؟ درد دل كند؟ عقده ز دائي نمايد و خود را سبك كند؟
از اين رو در اوقات خاصّي به بيابان مي‌رفت، و در ظلمت شب سر درچاهي فرو برده، اسرار نهان رامي گفت، و دَرِ رازها را مي‌گشود و درد دل‌ها مي‌كرد.
ابن ميثم از پدرش ميثم تمّار نقل مي‌كند كه:
شبي از شب ها، امام علي عليه السلام مرا همراه خود پذيرفت تا به مسجد جعفي رفتيم، چهار ركعت نماز خوانديم،
امام را ديدم كه سر به سجده گذاشت و صد بار العفو، العفو فرمود،
سپس بيرون آمده در تاريكي شب بطرف صحرا رفتيم،
در صحرا در نقطه اي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطّي كشيد و فرمود:
از اين خط جلوتر نيا.
و خود در ظلمت شب ناپديد شد،

مدّتي گذشت و من بر جانِ آن حضرت با وجود آن همه دشمن ترسيدم و نتوانستم صبر كنم،
اندكي بعد به جستجوي امام علي عليه السلام پرداختم، حضرت را ديدم سر در چاهي فرو برده و زمزمه اي دارد وقتي نزديك شدم فرمود: كيستي؟
گفتم: ميثم هستم.
فرمود:
مگر تو را امر نكردم كه جلوتر نيائي؟
گفتم: چرا، امّا بر جان شما و فراواني دشمن ترسيدم.
حضرت فرمود:
آيا از سخنان من در چاه چيزي شنيدي؟.
گفتم: نه.
سپس اين شعر را زير لب زمزم.ه كرد:
وَفِي الصَّدْرِ لَباناتٍ
إِذا ضاقَ لَهاَ صَدْرِي
نَكَتُّ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ
وَأُبْدِيتُ لَهَا سِرّي
فَمَهْمَا تُنْبِتُ الْأَرْضَ
فَذاكَ النَّبْتُ مِنْ بَذْري
(در سينه درد دل‌ها ونيازهائي است كه وقتي تنگي مي‌كند زمين را باكف دست مي‌شكافم و اسرارم را در آن مي‌گذارم،
پس هرگاه زمين چيزي رويانَد از آن بذري است كه من كاشته ام.)(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 4 ص 199.

نقش پاكي و پاكيزگي لباس در سلامت روح

مي دانيم كه جسم در روح، و روح در جسم تأثير مي‌گذارد.
اندوه و غم امري رواني است، امّا زخم معده و روده بجا مي‌گذارد.
و ورزش امري جسماني است، امّا در روح و تمركز فكر و تقويت روان أثر دارد.
يكي ديگر از عوامل سلامت روح، پاكي و پاكيزگي لباس است، كه روح را شاداب مي‌كند و اندوه را از او مي‌زدايد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به اين مسأله فرمود:
اَلنَّظيفُ مِنَ الثِّيابِ يُذْهِبُ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ
(پاكيزگي در لباس، غم و اندوه را مي‌زدايد.)(1).
*****
(1) فروع كافي ج 6 ص 444، و وسائل الشيعه ج 5 ص 14.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
چند چيز است كه باعث پريشاني مي‌شود و چند چيز است كه باعث توانگري مي‌گردد.
امّا آنها كه موجب فقر و پريشاني مي‌شود:
1- تار عنكبوت را در خانه گذاشتن
2- در حمّام بول كردن
3- در حال جنابت چيزي خوردن
4- با چوب گز خلال كردن
5- ايستاده شانه كردن
6- خاكروبه را در خانه گذاشتن
7- قَسَمِ دروغ خوردن
8- زنا كَردن
9- اظهار حرص كردن
10- خوابيدن در ميان نماز مغرب و عشاء
11- خوابيدن بعد از صبح و پيش از طلوع آفتاب
12- دروغ بسيار گفتن
13- غنا و خوانندگي را شنيدن
14- مردي را كه در شب سئوال (در خواست) كند چيزي ندادن
15- خرج را زياده از اندازه كردن
16- با خويشاوندان بدي كردن
و امّا آنها كه موجب توانگري و زيادتي مال مي‌شود:
1- نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با يكديگر بجا آوردن
2- بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر تعقيب خواندن
3- با خويشان نيكي و احسان كردن
4- داخل خانه را جاروب كردن
5- مال خود را با برادران مؤمن قسمت كردن
6- بامداد به طلب روزي رفتن
7- استغفار بسيار كردن
8- خيانت در مال مردم نكردن
9- سخن حقّ و راست گفتن
10- آنچه مؤذّن در اذان گويد از پي او گفتن
11- در بيت الخلاء سخن نگفتن
12- حِرص در طلب دنيا نداشتن

13- سپاسگذاري كردن از كسي كه حقّي (نعمتي) بر او داشته باشد.
14- از قَسَمِ دروغ اجتناب كردن
15- پيش از طعام دست شستن
16- خوردن ريزه هاي غذا كه در سفره مي‌ريزد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب 14، فصل دهم.

بهداشت و پاكيزگي

پرهيز از آب خوردن در ظروف شكسته

علي عليه السلام در آن روزگاري كه هنوز ميكروب وانواع ويروس هاي زيان آور كشف نشده بود، و آلودگي‌ها معمولاً از طريق غذا و ظروف شكسته، به مردم منتقل مي‌گرديد، يك دستور العمل بهداشتي دارد كه:
لاَ تَشْرِبوا الْماءَ مِن ثُلْمَةِ الاِْناءِ، وَ لا مِنْ عُرْوَتِهِ، فَاِنَّ الشَّيْطانَ يَقْعُدُ عَلَي العُروَةِ والثُّلْمَة
(از جاي شكستگي ظروف، واز طرف دسته ظروف، آب نياشاميد، كه شيطان در آنجاها مي‌نشيند.)
در اين رهنمود بهداشتي امام علي عليه السلام موجودات موذي را با نام شيطانِ زيان رساننده، مطرح فرمود.(1).
*****
(1) وسائل الشيعه ج 3 ص 310.

تعريف از حمّام و پاكيزگي

نسبت به حمّام، امام علي عليه السلام فرمود:
نِعْمَ الْبَيْتِ الْحَمَّام، يُذْكِرُ النَّارَ، وَ يُذْهِبُ بِالدَّرَنْ
(چه خوب خانه اي است حمّام، كه گرماي آن انسان را به ياد جهنّم مي‌اندازد، و آلودگي را از بدن پاك مي‌كند.)(1).
*****
(1) وسائل الشيعه ج 1 ص 361.

پاكيزه نگهداشتن خانه

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به پاكيزگي خانه فرمود:
نَظِّفُوا بُيُوتَكُمْ مِنْ خُولِ الْعَنْكَبُوتِ، فَاِنَّ تَرْكَهُ في الْبَيْتِ يُورِثُ الْفَقْرَ
(خانه را از تارهاي عنكبوت پاك كنيد، كه رها كردن تارهاي عنكبوت در خانه، عامل فقر است.)(1).
*****
(1) وسائل الشيعه ج 1 ص 320.

(خبر از ميكروب اكسيژن خوار در آب)
امروزه پس از كشف ميكروب، و راه يابي انسان به دنياي نا ديدني و حسّاس ميكروب ها، تك سلول ها، تازه دانستند كه:
«ميكروب هاي هوا خوار» در آب وجود دارند،
و عامل سلامت آب مي‌باشند،
و اسيد و مواد اسيدي، كشنده آنهاست،
امّا در 14 قرن قبل، امام علي عليه السلام فرمود:
لاَتَبُولُ فِي الْمَاءِ لِاَنّ لِلْماءِ اَهْلٌ لاَتُؤذُوهُ
(در آب ادرار نكنيد، زيرا آب موجودات زنده اي دارد كه نبايد به آنها آسيب رسانيد.)(1).
*****
(1) وسائل الشيعه ج 1 ص 45.

اقسام خوابيدن

امام علي عليه السلام در مسجد جامع كوفه حضور داشتند كه مردي از اهل شام سئوالاتي را مطرح كرد،
و از آن جمله پرسيد:
خواب چند قسم است؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد كه:
خواب بر چهار قسم است:
اوّل - خوابيدن به روش پيامبران كه بر پشت مي‌خوابند و منتظر وحي مي‌باشند.
دوم - خوابيدن مؤمن كه رو به قبله و بر روي پهلوي راست مي‌خوابد.
سوم - خواب پادشاهان و شاهزادگان كه از فراواني غذائي كه خوردند بر پهلوي چپ مي‌خوابند.
چهارم - خواب شيطان و دوستان شيطان، و هر ديوانه درد مندي كه به روي مي‌خوابند و شكم خود را به زمين مي‌چسبانند.(1).
*****
(1) خصال شيخ صدوق ج 1 ص 263.

بهداشت

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سفارش مي‌كرد كه آب نوشيدني را بجوشانيد و بياشاميد.
امّا چون مردم جاهل بودند، مي‌گفتند:
چه تأثيري دارد؟.
امام علي عليه السلام مي‌فرمود:
مگر غذا را در ديگ نمي‌جوشانيد؟ آب را هم بجوشانيد.(1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اعتدال در تغذيه سفارش مي‌فرمود و خود در حالت عادّي در شبانه روز يك وعده غذاي كافي ميل مي‌كرد.
و به آب براي رفع گرسنگي سفارش مي‌فرمود،
و نوشتند گاهي كه در صفّين تا چند روز غذاي كافي نرسيده بود، با نوشيدن آب گرسنگي را تحمّل مي‌كردند.
حمّام سازي نيز در عربستان معمول نبود، كه امام علي عليه السلام اوّلين حمّام را در مدينه ساخت و به ديگران ياد داد تا «بهداشت عمومي» را رعايت كنند.(2).
*****
(1) خداوند علم و شمشير ص107، رودلف ژايگر آلماني.
خداوند علم و شمشير ص107، رودلف ژايگر آلماني.

ابليس (در لغت بر وزن افعيل) يعني مأيوس از رحمت خدا،
و شيطان، هر سركش و عاري از خير است كه شرّش ظاهر است و هر پليد از جنّ و انس و جنبنده را گويند،
و آنچه از آيات و احاديث استفاده مي‌شود، ابليس، «خاصّ» و شيطان «عامّ» است، يعني هر شيطاني ابليس نيست ولي هر ابليسي شيطان است.
ابليس همان شيطان اوّليّه بود كه گردن كشي كرد و بر حضرت آدم عليه السلام سجده نكرد كه حضرت به آن اشاره كرد كه گردن كشي بزرگترين دام و فريب ابليس بزرگ است و در قرآن كريم سوره بقره آيه 34 مي‌فرمايد:
وَ اِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلاَّ اِبْليسَ اَبي وَ اسْتَكْبَرَ وَ كانَ مِنَ الْكافِرينَ.
(و هنگامي كه گفتيم فرشتگان را كه بر آدم سجده كنيد، همه سجده كردند مگر ابليس كه اِبا و تكبّر و گردن كشي نمود و از فرقه كافران شد.)
امّا درباره شيطان، در آيات و روايات به هر انسان و حيوان آزار دهنده، و چيز پليد شيطان گفته شده است،
چنان كه در سوره بقره، آيه 14 منافقين را شيطان ناميده است:
وَ اِذا خَلَوْا اِلي شَياطينِهِمْ
(و زماني كه خلوت كنند با شيطان هاشان)
در كتاب محاسن برقي از علي بن ابي طالب عليه السلام روايت شده كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
دستمال چرب را در خانه نگذاريد (بماند و بشوئيد) زيرا جايگاه شيطان (ميكروب) است.
در كتاب محاسن برقي اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
از كنار دسته و محلّ شكسته ظرفها و كوزه‌ها آب ننوشيد، زيرا محلّ اجتماع شيطان (ميكروب) است.
و نيز امام صادق عليه السلام فرمود:
ظرف هاتان را بدون پوشش نگذاريد (در معرض گرد و غبار قرار ندهيد) زيرا زماني كه ظرف پوشش نداشت، شيطان (ميكروب) آنرا آلوده مي‌كند و از آنچه در آن (از چربي در كناره هاي ظرف) مانده، آنچه بخواهد مي‌گيرد.
(جايگاه خود قرار مي‌دهد.)

راه هاي تأمين بهداشت

دفن كردن در خاك
روش شانه كردن موها
استعمال عطريّات و بوهاي خوش
روغن بر بدن ماليدن
روش استفاده از حمّام
روش درست خوابيدن
روش استفاده از آفتاب
حجامت كردن
احتياط در مصرف دارو

دفن كردن در خاك

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ما را سفارش فرمود تا چهار چيز را در خاك پنهان كنيم:
مو، ناخن، دندان، و خون.(1).
استفاده از خاك براي پاكسازي محيط زندگي يكي از شيوه هاي ارزشمندي است كه هم اكنون مرزهاي دانش بشري به آن رسيده است،
زيرا خاك از نظر فيزيكي و فعل و انفعالات شيميائي حالت، «فِرمانتاسيون» دارد.
يعني قانون «تبديل» كه هر چيز غير خود را به خاك تبديل مي‌كند،
و عامل پاكي و پاكيزگي محيط زيست از ناپاكي‌ها مي‌گردد.
*****
(1) حلية المتّقين باب پنجم، فصل دهم ص 111.

روش شانه كردن موها

يكي از راه هاي آلوده شدن، و سرايت بيماري ها، موي سر است.
بايد موي سر را هر هفته يك بار اصلاح كرد و موها را دفن نمود، تا محيط زندگي سالم باشد.
از اين رو، شانه زدن موهاي سر نيز آدابي دارد،
اگر هرجا و در هر شرايطي موها را شانه بزنيم، احتمال پراكنده شدن موها وجود دارد، كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
به هنگام شانه كردن موها بنشينيد، اگر كسي ايستاده و در حال حركت شانه كند باعث فقر و پريشاني آن فرد مي‌شود.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب پنجم، فصل دوازدهم ص 112.

استعمال عطريّات و بوهاي خوش

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به عطريّات و بوي خوش علاقه داشته و مي‌فرمود:
كرامت را ردّ نمي‌كند مگر احمق.
پرسيدند: كرامت چيست؟
پاسخ داد:
عطري كه به انسان مي‌بخشند، و بالشي كه براي تكيه دادن او مي‌آورند و امثال آن.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب ششم، باب هشتم فصل سوّم ص 118.

روغن بر بدن ماليدن

در نظافت و شستشوي بدن در گذشته، بدن را پس از تميز كردن روغن مالي مي‌كردند، تا فَر بِه شود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
روغن ماليدن، پوست را نرم و عقل را زياد مي‌كند،
و مجاري آب و عرق را باز مي‌كند،
و خشونت پوست را برطرف مي‌سازد و چهره را شاداب مي‌سازد، و باعث فزوني روزي مي‌شود.(1).
و در رهنمود ديگري فرمود:
مردها هر ماه يكبار بدن را روغن مالي كنند و زنان هرچه بيشتر، بهتر است.
و در روايت ديگري فرمود:
روغن زيتون بخوريد و بر بدن بماليد كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اين عمل باعث مي‌شود تا شيطان چهل روز از شما دوري كند.(2).
*****
(1) حلية المتّقين باب ششم، فصل هفتم و نهم ص 118.
حلية المتّقين باب ششم، فصل هفتم و هشتم ص 118.

روش استفاده از حمّام

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
1- نيكو خانه اي است حمّام، جهنّم را به ياد مي‌آورد، و چرك را از بدن مي‌زدايد.
و آنگاه رهنمود داد كه:
2- در حمّام بر پشت نخوابيد كه پيه كليّه‌ها را آب مي‌كند،
و در حمّام آجر و سفال بر پاهاي خود نسائيد كه باعث پديد آمدن بيماري «خوره» است.
3- و فرمود:
در حمّام بول نكنيد كه باعث فقر و پريشاني است.
4- و فرمود:
سر را بشوئيد كه چرك را مي‌برد و بيماري چشم را مي‌زدايد،
شستن جامه اندوه را مي‌برد و پاكيزگي در نماز را تضمين مي‌كند.
5- و فرمود:
با آب خود را مرتّب بشوئيد و بدن را پاكيزه نگهداريد، كه بوي بدي در بدن شما نباشد،
زيرا خدا دشمن مي‌دارد انسان كثيف را كه بوي زشت بدن او مردم را ناراحت كند.
6- و فرمود:
آب را بويِ خوشِ خود گردانيد.(1).
يعني مرتّب بدن را شستشو دهيد، و در آب هاي جاري فراوان شنا كنيد.
*****
(1) حلية المتّقين باب هفتم، فصل چهارم ص 125.

روش درست خوابيدن

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
1- با وضو بخوابيد كه فرشتگان با روح شما تماس بگيرند، امّا اگر وضو نداشته باشيد، با روح شما تماس نخواهند گرفت.
2- و فرمود:
قبل از خواب حتماً به توالت رفته و خود را سبك كنيد و بعد از آن بخوابيد.
زيرا گاهي مَثانه پُر است و شخص در خواب بوده و در زمان مناسب تخليه نمي‌كند كه دچار درد كلّيه و سنگ كلّيه مي‌گردد.
3- و فرمود:
روش هاي خوابيدن چهار قسم است:
1- خوابيدن پيامبران، كه بر پشت مي‌خوابيدند و منتظر وحي پروردگار بودند.
2- خوابيدن مؤمن:
كه بر دست راست و رو به قبله مي‌خوابد.
3- خوابيدن پادشاهان و فرزندانشان:
كه بر دست چپ مي‌خوابند تا از غذاهائي كه مي‌خورند لذّت ببرند.
4 - خوابيدن شيطان و پيروان او:
كه بر رو مي‌خوابند.
و فرمود:
هرگز بر رو نخوابيد و اگر كسي را ديديد كه بر رو خوابيده است او را بيدار كنيد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب هشتم، فصل چهارم.

روش استفاده از آفتاب

استفاده از نور آفتاب تأثير فراواني در سلامت انسان دارد، امّا بايد روش صحيح بهره وري از نور آفتاب را دانست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
براي استفاده از نور آفتاب، در نشستن پشت به آفتاب قرار گيريد، امّا اگر رو به آفتاب بنشينيد يا كار كنيد دردهاي پنهاني بدن را ظاهر مي‌كند.(1).
امروزه نيز برخي از بيماري ها، به خصوص بيماري هاي پوستي را به «آفتاب زدگي» ارتباط مي‌دهند، پس هم بايد از نور آفتاب استفاده كرد و هم بايد احتياطهاي لازم را از ياد نبرد.
*****
(1) حلية المتّقين باب هشتم، فصل يازدهم.

حجامت كردن

عمل حجامت كردن در روزگاران گذشته براي بيرون ريختن خون هاي كثيف و رويش دوباره خون در بدن، صورت مي‌گرفت كه:
منافع فراواني داشت،
و درمان بسياري از دردها بود،
كه امروزه با اعطاء خون، همان هدف بهداشتي، تأمين مي‌گردد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
حجامت كنيد كه حجامت كردن بدن را سالم و عقل را محكم مي‌گرداند. (1).
*****
(1) حلية المتّقين باب نهم، فصل دوازدهم.

احتياط در مصرف دارو

امروزه كه انواع داروها ارزان و سريع در اختيار مردم قرار دارد، قدرت تحمّل انسان‌ها كم شده و فوراً در اوّلين لحظه بيماري، به دارو و درمان، پناه مي‌برند.
و برخي، منزل آنان، يا كيف آنان، يك «داروخانه سيّار» است.
در حالي كه نظريّه درستِ اطبّاء حاذق اين است كه:
درد را مقداري تحمّل كنيد تا بدن خود بر بيماري غلبه كند و سرانجام به درمان و دارو روي بياوريد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اين حقيقت درماني اشاره فرمود:
تا وقتي كه درد يا بيماري بر بدن غلبه نكرد، خود را مداوا نكرده و از دارو استفاده نكنيد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب نهم، فصل دوازدهم.

آثار بهداشتي ختنه كردن فرزندان

يكي از آداب ارزشمند بهداشتي، سنّتِ «ختنه كردن» است، كه انسان را از بيماري هاي گوناگون واگيردار، حفظ مي‌كند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اِخْتَتِنُوا اَوْلادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ وَ لايَمْنَعَكُمْ حَرٌّ وَ لابَرْدٌ، فَاِنَّهُ طُهْرٌ لِلْجَسَدِ
(فرزندان خود را هفت روز پس از تولّد ختنه كنيد و سرما و گرما شما را از اين عمل بازندارد،
زيرا ختنه كردن، عامل پاكيزگي بدن است.)(1).
در رهنمود حضرت چند اصل بهداشتي وجود دارد كه بايد به آن توجّه شود:
1- شتاب در ختنه كردن كودك (از روز هفتم تولّد)
2- بي توجّهي نسبت به سرما و گرما در ختنه كردن
كودك
3- پاكيزگي بدن
هم بايد كودك را ختنه كرد و هم بايد عجله نمود و در روز هفتم اين سنّت را انجام داد.
هم اكنون آنان كه ختنه نمي‌كنند و يا اين سنّت را به تأخير مي‌اندازند، دچار بيماري هاي فراواني مي‌گردند كه برخي از آنها غير قابل علاج است.
*****
(1) تحفُّ العقول ص 119.

آداب غذا خوردن
آداب آب نوشیدن
بهداشت فردي

آداب غذا خوردن

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هم خود نكات بهداشتي غذا خوردن را رعايت مي‌فرمود و هم به فرزندان خود مي‌آموخت كه چگونه زندگي كنند، و چگونه با روش هاي بهداشتي از انواع بيماريها مصون بمانند.
روزي به فرزند خود، امام حسن مجتبي عليه السلام فرمود:
«اَلا اُعَلِّمُكَ أَرْبَعَ خِصالٍ تَسْتَغْني بِها عَنِ الطِّبِّ؟
قالَ: بَلي
قالَ: لا تَجْلِسْ عَلَي الطِّعامِ اِلاَّ و أَنْتَ تَشْتَهيهِ
وَ جَوِّدَ الْمَضْغَ
وَ اِذا نِمْتَ فَاَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَي الخَلاءِ ... » (1).
(فرزندم! آيا به تو چهار چيز ياد ندهم كه با عمل به آنها از دارو و درمان بي نياز شوي؟
امام حسن عليه السلام پاسخ داد: بله!
علي عليه السلام فرمود:
هيچگاه بر سر سفره غذا منشين مگر آنكه گرسنه باشي.
و از سر سفره غذا بلند مشو، مگر آنكه هنوز به غذا ميل داشته باشي،
و غذا را خوب بجو و هرگاه خواستي بخوابي پيش از آن به دستشوئي برو.
*****
(1) مجموعة ورّام ص 73.

آداب آب نوشيدن

حضرت امام رضا عليه السلام از پدر و اجدادش چنين روايت مي‌فرمايد:
اِنَّ الْحُسَيْن بنَ عَلِي عليه السلام قالَ:
كانَ اَميرالمُؤمنين عليه السلام يَأمُرْنا اِذاتَخَلَّلْنا أنْ لا نَشْرِبَ الْماءَ حَتّي نَتَمَضْمَضَ ثَلاثاً.»
(امام حسين عليه السلام فرمود:
پدرم اميرمؤمنان به ما دستور مي‌داد كه:
هرگاه مسواك كرديم آب ننوشيم،
مگر آنكه اوّل سه بار مضمضه كنيم. «آب را در دهان بچرخانيم و دور بريزيم.»)(1).
زيرا ابتداء بايد دهان و دندان پاك گردند و سپس از دهان و دندانِ پاك آب نوشيد.
*****
(1) مكارم الاخلاق ص 153.

1- امام علي عليه السلام ايستاده آب مي‌نوشيد.
2- و با آب پاك و پاكيزه وضوء مي‌گرفت، بگونه اي كه باقيمانده آب وضوء را مي‌نوشيد.
روزي در مقابل فرزندش وضوء گرفت و باقيمانده آب وضوء را سر كشيد و فرمود:
اِنّي رَأيْتُ جَدَّكَ رَسُولُ اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم صَنَعَ كَذا!!
(فرزندم! من جدّ شما رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را ديدم كه باقيمانده آب وضوء خود را مي‌نوشيد.)(1).
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 349.

استفاده از تخصّص طبیبان

توجّه به ارزش تخصّص هاي علمي

در فرهنگ اجتماعي انسان هاي معاصر با تقويت روح ناسيوناليستي، و رواج گرايش هاي حزبي، گروهي، سازماني، هر فردي سعي دارد تا نيازهاي خود را در جمع گروه و حزب و هم كيش خود مطرح سازد،
و از تخصّص هاي متخصّصين هم عقيده خود بهره مند گردد،
كه با انواع تعصّبات قومي و نژادي و گرايش هاي سازماني در هم آميخته است.
در صورتي كه در ديدگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام علم و تخصّص هاي علمي ارزشمند است،
هركس و از هر جائي كه باشد بايد از او بهرمند شد،
كه فرمود:
وَقَالَ عليه السلام: خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّي كَانَتْ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجْلَجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّي تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَي صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.
(و درود خدا بر او فرمود: حكمت را هر كجا كه باشد، فراگير، گاهي حكمت در سينه منافق است و بي تابي كند تا بيرون آمده و با همدمانش در سينه مؤمن آرام گيرد.)(1).
از اين رو رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله به اطبّاء يهودي، مسيحي، و ديگر اقوام و أديان اجازه مي‌داد كه در كشور اسلامي و شهر مدينه، مطب داشته باشند، و مردم را «ويزيت» كنند.
و در حكومت امام علي عليه السلام نيز طبيب يهودي حق داشتن مطب و درمان بيماريها را داشت.
در صورتي كه در ديگر حكومت‌ها و حاكميّت‌ها از اينگونه آزادي خبري نبود و نيست.
*****
(1) حكمت 79 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اجازه ويزيت كردن طبيب يهودي

پس از ضربت خوردن حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پيشنهاد دادند كه طبيب بياورند.
در ميان اطباء معروف آن روز «اثيربن عمرو هاني سلوني»، از همه مشهورتر و صاحب كرسي، و مذهب او يهوديّت بود.
او را آوردند، و امام هم مخالفت نكرد.
يعني از علم و تخصّص بايد استفاده كرد، هر جا و توسط هر كسي كه باشد.
(آنگونه كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به طبيب يهودي در مدينه اجازه باز كردن مطب داد.)
طبيب گفت:
گوسفند مادّه بياوريد.
آوردند، و به دستور طبيب آن گوسفند را ذبح كردند.
طبيب شُش گوسفند را گرفت، و گرم بر روي زخم گذاشت و با فشار در آن دميد تا آنكه شُش در زخم سر امام علي عليه السلام فرو رفت،
كمي صبر كرد و آن را بيرون آورد، ديد كه زهر به مغز سر رسيد، گفت:
كار از تدبير ما بيرون است.(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ ج 4 ص 286.

روش درمان

ساختن با بيماري

برخي از بيماري‌ها را بدن با سيستم دفاعي منظّمي كه دارد شناسائي مي‌كند،
با آن مقابله مي‌نمايد،
و به تدريج آن را ريشه كن مي‌سازد.
يعني سيستم دفاعي بدن، خود يكي از روش هاي درمان است كه بايد به بدن فرصت دفاع و بازسازي داد، و فوراً به انواع داروها روي نياورد،
مانند برخي از انواع سرماخوردگي،
از اين رو افرادي كه در روستاها و در باغ ها، با طبيعت سر و كار دارند،
و بدنشان انواع ميكروب‌ها را ديده و مي‌شناسد، قدرت دفاعي بيشتري از ديگران دارند كه امام علي عليه السلام فرمود:
اِمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَي بِك
(با بيماري خود مدارا كن تا مادامي كه با تو راه مي‌آيد.)(1).
*****
(1) حكمت 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 62 / ج 2 ص 185: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 266: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحارالانوار ج59 ص68 وج78 ص204: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

روش درمان تب

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
حرارت تب را با خوردن دَم كرده بنفشه در زمستان، و آب سرد در تابستان پائين بياوريد، يعني بر بدن مريض كه تب دارد آب سرد بريزيد.
و فرمود:
ياد ما اهل بيت عليهم السلام شفاءِ هر دردي است حتّي وسوسه هاي شيطان.
و فرمود:
عنّاب تب را زايل مي‌كند.

درمان چشم درد

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به سلمان و اباذر فرمود:
تا چشم درد داريد، بر پهلوي چپ نخوابيد، و خرما نخوريد و با اعتقاد، آية الكرسي بخوانيد.

بيماري هاي پوستي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
حضرت عيسي عليه السلام بر روستائي عبور كرد، ديد كه مردم آنجا رنگ هاي صورتشان زرد و چشم هايشان كبود است،
تا او را ديدند از بيماري خود به آن حضرت شكايت كردند.
آن حضرت براي درمان آنها فرمود:
شما گوشت را نَشُسته در ظرف مي‌گذاريد و مي‌پزيد، از اين پس گوشت را با آب بشوئيد و بپزيد و بخوريد كه از اينگونه بيماري‌ها نجات مي‌يابيد.

درد بواسير

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
براي درمان درد بواسير اين دعا نافع است: (1).
يا جَوادُ يا ماجِدُ يا رَحيمُ يا قَريبُ يا مُجيبُ يا بارِئُ يا راحِمُ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْدُدْ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَ اكْفِني اَمْرَ وَجَعي
(اي خداي بخشنده، يابنده، اي رحم كننده، اي نزديك، اي پاسخ دهنده، اي آفريننده، اي رحمت آورنده،
بر محمّد و خاندانش درود بفرست، و نعمت خود را به من بازگردان و مرا از اين دردي كه دارم شفا ده.)
*****
(1) حلية المتّقين باب نهم، فصل يازدهم و دوازدهم.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام معمولاً دردهاي خود را با گياهي بنام «پو دينه كوهي» درمان مي‌فرمود.
و درباره پو دينه كوهي مي‌فرمود:
معده را پاك مي‌كند، چونان قطيفه اي كه بدن را خشك مي‌كند.(1).
شگفتي شيوه هاي درماني امام علي عليه السلام در آن است كه هم به تأثير فيزيكي داروها توجّه داشت،
و هم به تأثير رواني ايمان و دعا، اعتقاد داشت،
براي درمان تب هم، گل بنفشه و عنّاب را سفارش مي‌دهد و هم در كنار آن، ياد اهل بيت عليهم السلام و آيةالكرسي را مطرح مي‌فرمايد.
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 349.

بهداشت غذا

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به ارتباط غذا و تندرستي، رهنمودهاي وحي گونه اي دارد كه به برخي از آنها اشاره مي‌گردد، مانند:
1- به خوردن گوشت ماهي مداومت نكنيد، زيرا گوشت ماهي بدن را آب مي‌كند.
2- خوردن گردو در گرما، حرارت زيادي در بدن توليد مي‌كند و بدن دمل مي‌زند، ولي در زمستان از سرد شدن بدن جلوگيري كرده باعث گرمي كُليه‌ها مي‌شود.
3- هرگاه انسان ضعيف شد، بايد گوشت را با لَبَن (ماست يا دوغ) بخورد.
4- گرماي تب را با خوردن گُل بنفسه بشكنيد.
5- شام نخوردن باعث خرابي بدن است.
6- خوراك هاي رنگارنگ شكم را بزرگ و ران‌ها را ضعيف مي‌كند.
7- شير گاو شفا است.
8- هر كه بامداد بيست و يك دانه مويز بخورد، بيمار نمي‌شود.
9- سيب بخوريد، چون سيب معده را دبّاغي مي‌كند.
10- گلابي قلب ناتوان را نيرو مي‌بخشد و كار معده را مرتّب مي‌سازد. (1).

*****

(1) براي اطّلاع بيشتر به فصل هفتم كتاب مراجعه فرمائيد.

از گذشته هاي دور تا كنون باور نمي‌كردند كه غذا مسائل رواني هم داشته باشد،
فكر مي‌كردند غذا از نظر «ويتامين ها» و «پروتئين» مهمّ است،
تا آنكه با گسترش مرزهاي دانش بشري، هم اكنون از نظر تجربي اثبات كرده اند كه غذا دو چيز به انسان منتقل مي‌كند:
اوّل - انواع ويتامين ها
دوّم - صفات رواني و روحيّات
بنابر اين، گوشت و شير حيوانات همانگونه كه ويتامين‌ها را به انسان منتقل مي‌كنند، صفات و روحيّات آنان نيز منتقل مي‌شود، كه امامان بزرگوارِ ما عليهم السلام فرمودند:
گوشت و شير الاغ نخوريد.
و خوردن گوشت درندگان حرام است.
و رهنمود دادند كه:
فرزند فقط بايد از شير مادر تغذيه شود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
ما مِنْ لَبَنٍ يَرْضَعُ بِهِ الصَّبِيّ أعْظَمُ بَرَكَةً عَلَيْهِ مِنْ لَبَنِ اُمِّهِ
(هيچ شيري براي تغذيه كودك از شير مادرش با بركت و بهتر نيست.)
و هشدار دادند كه:
لا تَسْتَرْضِعُوا الْحُمَقاء فَاِنَّ اللَّبَنَ يَغْلِبُ الطَّباع
(كودكان شما از زنان احمق شير نخورند، زيرا شير صفات و روحيّات را تغيير مي‌دهد.)(1).
و فرمود:
اُنْظُرُوا مَنْ تُرْضِعَ اَوْلادَكُمْ فَاِنَّ الْوَلَدَ يَشُبُّ عَلَيْهِ
(بنگريد كه چه كسي كودكان شما را شير مي‌دهد، زيرا كودك با همان جوان مي‌شود و رشد مي‌كند.)
*****
(1) فروع كافي ج6 ص40 و 43 حديث9 و 1.

توجّه به نقش غذاها و ميوه ها

گوشت ماهي
سركه
مغز گردو
خوردنِ بِهْ
نقش گُلابي در سلامت
فواید انجیر
مصرف سبزیجات
نقش میوه جات
موادّ روغني

گوشت ماهي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
در خوردن ماهي افراط نكنيد و هميشه ماهي نخوريد، زيرا گوشت بدن را آب و بدن را سُست مي‌كند.
ماهي تازه، فراوان خوردن، پيه چشم را مي‌گدازد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب هفتم.

سركه

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
سركه نيكو نان خورشتي است، كه صفرا را فرو مي‌نشاند، و دل را زنده مي‌كند.(1).
امّا از مصرف فراوان و مداوم آن بايد پرهيز كرد.
*****
(1) حلية المتّقين باب هفتم.

مغز گردو

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
در خوردن مغز گردو، در تابستان بايد احتياط شود، زيرا حرارت درون بدن را بر مي‌انگيزاند و دُمَل‌ها را در بدن مي‌روياند.
امّا در هواي سرد زمستان، كليه‌ها را گرم مي‌كند، و سرما را دفع مي‌نمايد. (1).
*****
(1) حلية المتّقين باب هفتم.

خوردن بِهْ

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
خوردن بِه، دلِ ضعيف را قوي مي‌كند، و معده را پاك و دل را زيرك و ترس را از بين مي‌برد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب هشتم.

نقش گُلابي در سلامت

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
گلابي بخوريد، كه دل را جلاء مي‌دهد و دردهاي دروني بدن را آرامش مي‌بخشد به امر الهي.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب هشتم.

فواید انجیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
انجیر روده‌ها را پاك، و مواد مانده در روده را نرم مي‌كند. (هر چه در روده مانده باشد و مانع خروج مدفوع شود.)
و براي بادهاي قولنج مفید است، در روز فراوان بخورید، امّا در شب زیاد نخورید.(1).
*****
(1) حلیة المتّقین باب هشتم.

مصرف سبزيجات

تمام امامان ما عليهم السلام به سبزيجات و نقش آن در سلامت تن، توجّه كامل داشتند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به سبزيجات بر سر سفره غذا عنايت داشت،
هرگز سفره اي براي حضرت آماده نمي‌كردند، مگر آنكه سبزي در آن موجود بود.
كه نسبت به فوائد سبزي فرمود:
دل هاي مؤمنان سبز است و به سبزي تمايل دارد.
فوائد كاسني
فرمود:
هركس شب بخوابد و هفت برگ كاسني در معده او باشد از درد قولنج در امان است.
و فرمود:
فضيلت كاسني بر ديگر سبزيجات مانند فضيلت ما اهل بيت است بر سائر مردم!!
تَره
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
تره را با نمك سائيده مصرف كنيد،
و خود آن حضرت تره را اينگونه ميل مي‌فرمود.

نقش میوه جات

فوائد کدو
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با سفارش پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نسبت به کدو فرمود:
کدو بخوريد که مغز را تقويت، و عقل را زياد مي‌کند.
آثار بهداشتي گلابي
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
گلابي بخوريد که قلب ناتوان را نيرو مي‌بخشد و کار معده را تنظيم مي‌کند.
فوائد سيب
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
سيب بخوريد که معده را د بّاغي مي‌کند.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
روغن زيتون بخوريد و بر بدن بماليد كه از رسول خدا شنيدم، اين عمل چهل روز شيطان را از شما دور مي‌كند.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب ششم، فصل نهم.

آب درماني

آب باران

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
از آب باران بخوريد، كه بدن را پاك مي‌كند و انواع بيماري‌ها و دردها را از بدن مي‌زدايد.
(در روايات ما آب نيسان از ماه دوّم بهار، مشهور است كه براي انواع بيماري‌ها مفيد است.)(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب يازدهم.

آب فُرات

امام علي عليه السلام به آب فرات توجّه داشت و مي‌فرمود:
كام فرزندان كوچك را از آب فرات بگيريد.

آداب غذا خوردن

راه پرهيز از زيان غذاها

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
كسي بخواهد كه طعام و غذا او را زيان نرساند، اين دستورات را رعايت كند:
1- تا گرسنه نشد غذا نخورد، تا معده كاملاً پاك گردد.
2- به هنگام خوردن، بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، بگويد.
3- غذا را درست بَجَوَد.
4- تا هنوز كاملاً سير نشده دست از طعام بكشد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب سوّم.

سادگي در غذا

گرچه بايد انواع غذاهاي لازم را شناخت و تهيّه كرد و به مصرف رساند، امّا انسان نبايد در غذا خوردن و مصرف انواع غذاها اسراف كند.
در دوران حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ايرانيان و ديگر اقوام در لباس و غذا افراط مي‌كردند.
و به غذاهاي رنگارنگ گرايش داشتند، و در پر خوري و اسراف زبانزد بودند كه امام علي عليه السلام هشدار گونه فرمود:
امّت اسلامي مادام كه در غذا و لباس سادگي را رعايت مي‌كنند در خير و سعادت هستند و آنگاه كه چون ايرانيان و ديگر اقوام غير عرب در غذا و لباس افراط كنند، خوار و ذليل خواهند شد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب دوّم.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
دستوراتي است كه اگر در غذا خوردن رعايت شود منافع بهداشتي فراواني دارد،
روزي را زياد مي‌كند،
چشم را جَلا مي‌دهد،
و انواع دردها را از بدن مي‌زدايد؛ مانند:
1- شستن دست‌ها قبل از غذا خوردن
2- شستن دست‌ها پس از غذا
و در روايت ديگري فرمود:
وضو گرفتن قبل از غذا روزي را زياد مي‌كند.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب چهارم.

نام خدا و درمان

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
من سلامت را ضمانت مي‌كنم، براي كسي كه قبل از غذا، بسم اللّه الرّحمن الرّحيم بگويد، غذائي كه مي‌خورد، او را زيان نرساند.
ابن كُوّا گفت:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام ديشب به هنگام غذا «بسم اللّه» گفتم و غذا مرا آزار رساند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پاسخ داد كه:
غذاهاي رنگارنگ خوردي و قبل از مصرف هر غذائي «بسم اللّه» نگفتي، كه تو را آزار رساند.(1).
و در روايت ديگري فرمود:
اگر كسي اين دعا را قبل از غذا بخواند، من ضمانت مي‌كنم كه هيچ طعامي او را آزار ندهد و زيان نرساند، بگويد:
اَللّهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ خَيْرِ الأَسْماءِ مِلأُ الأَرْضَ وَ السَّماءِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ الَّذي لا يَضُرُّ مَعَهُ داءٌ
(خدايا همانا من از نام تو كه بهترين نامها ست و آسمان‌ها و زمين را پُر كرده است، كه رحمن و رحيم است،
و چيزي با آن نام زيان نمي‌رساند، آغاز مي‌كنم.)(2).
*****
(1) حلية المتّقين باب پنجم.
حلية المتّقين باب پنجم.

پرهيز از اسراف و دور ريزي غذا

بسياري در خوردن غذا اسراف مي‌كنند،
و بسياري ديگر در آوردن و بردن و چيدن غذا اسراف مي‌كنند، غذاها را مي‌ريزند و لگدمال مي‌كنند،
و غذاهاي مانده در ظرف‌ها را دور مي‌ريزند،
كه عامل عدم خشنودي خداست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سفارش مي‌فرمايد كه:
سعي كنيد غذا ريخته نشود،
و اگر غذا بر روي سفره ريخت، آن را جمع كنيد و بخوريد، كه آن شفاي هر دردي است به امر الهي، براي كسي كه تَه مانده سفره را جمع كند و با خوردن آن از خدا شفا بطلبد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب ششم.

استفاده از انواع غذاها و داروهاي گياهي

امام علي عليه السلام در بهداشت غذا به نقش تعيين كننده سبزي‌ها و داروهاي گياهي توجّه داشت،
و در مجموعه غذائي خود از آنها استفاده مي‌فرمود، مانند:
از خرما فراوان استفاده مي‌كرد و اغلب نان و خرما تناول مي‌فرمود.
از انگور در فصل آن استفاده مي‌فرمود.
از انواع ميوه جات بهره مي‌گرفت.
سبزيجات فراوان را به هنگام صرف غذا مورد توجّه داشت.
از گياهان داروئي، مانند: كاسني و هند باد، استفاده مي‌كرد و به آن سفارش مي‌فرمود.
از انار در غذاهاي خود استفاده مي‌كرد و به خوردن انار با پيه آن رهنمود مي‌داد.
از غذاهاي طبيعي و مقوّي مثل: قارچ و خرما غفلت نمي‌كرد.(1).
*****
(1) وسائل الشيعه ج25 ص 27 - 178.

بهداشت فردي

کوتاه کردن شارب
مسواك كردن
بهداشت دست‌ها و غذا
نقش سبزیجات در غذا
بهداشت صورت
بهداشت دندان

کوتاه کردن شارب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
اَخْذُ الشَّارِبِ مِنَ النِّظافَةِ، وَ هُوَ مِنَ السُّنَّةِ الطَّيِّبِ
(کوتاه کردن شارب از نظافت و نشانه راه و رسم پیامبر صلي الله عليه وآله وسلم است.)(1).
*****
(1) تحف العقول ص102.

مسواك كردن

امام علي عليه السلام نسبت به نظافت و بهداشت دهان و دندان فرمود:
السَّواكُ مُطَهَّرَةٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضاةٌ لِلرَّبِّ
(مسواك زدن دهان را پاكيزه و موجب خشنودي پروردگار است.)(1).
*****
(1) فروع كافي ج 6 ص 495.

بهداشت دست‌ها و غذا

يكي ديگر از راه هاي تأمين بهداشت فردي در غذا، شستشوي دست‌ها قبل از غذا ست.
چه آن غذاهائي كه انسان با دست، آنها را مي‌خورد و چه غذاهائي كه با قاشق يا ديگر ابزار تغذيه، تناول مي‌نمايد،
زيرا به هر حال اگر دست كثيف باشد غذا يا ابزار غذا را آلوده مي‌كند.
بهترين روش بهداشت غذا، شستشوي دست‌ها قبل از غذا خوردن است، كه انسان با دست هاي تميز برسر سفره غذا بنشيند.
امروزه در كشورهاي پيشرفته دست‌ها را مي‌شويند، امّا اميرالمؤمنين عليه السلام قبل از غذا وضو مي‌گرفتند،
و در وضو بهداشت دست‌ها تا آرنج، و صورت و جلوي سر و تميزي پاها مطرح است.
يعني فراسوي بهداشت عمومي جهان، دستور مي‌فرمود،
قبل از غذا، وضو بگيريد،
تا با وضو گرفتن، دست و صورت و سر و پاها تميز گردد و آنگاه با نظافت كامل به خوردن غذا مشغول گرديد،
و فرمود:
مَنْ سَرَّ أَنْ يُكْثَرَ خَيْرَ بَيْتِهِ فَلْيَتَوَضَّأ عِنْدَ حُضُورِ طَعامِهِ
(كسي كه دوست دارد نعمت‌ها و خوبي‌ها در خانه اش فراوان گردد به هنگام غذا خوردن وضو بگيرد.)(1).
و در رهنمود ديگري فرمود:
غَسْلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعامِ وَ بَعْدَهُ زِيادَةً فِي الرِّزْقِ
(شستن دست قبل و بعد از غذا خوردن، باعث فراواني روزي است.)(2).
*****
(1) خصال شيخ صدوق ج1 ص69 ترجمه كمره اي.
وسائل الشيعه ج25 ص28.

امروزه با برّرسي‌ها و آزمايشات فراوان به تأثير چشمگير سبزيجات در غذاهاي روزانه انسان پِي بردند، و تاكيد مي‌كنند كه براي بسياري از بيماري ها، و سكته قلبي، سبزيجات مفيدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در سر سفره خود همواره سبزيجات مفيد داشت و از آنها تناول مي‌فرمود.
امام صادق عليه السلام در يك ميهماني كه دو سفره انداختند بر سر سفره اي نشست كه سبزيجات بر روي آن چيده شده بود،
از حضرت علّت آن را پرسيدند،
خطاب به صاحب خانه فرمود:
اي حنّان! آيا نمي‌داني كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سفره اي را دوست داشت كه بر آن سبزيجات باشد؟
و بر سفره اي حاضر نمي‌شد كه بر آن سبزيجات نبود.(1).
امام علي عليه السلام به سبزي خوردن توجّه زيادي داشت.
اِنَّ اميرالمُؤمِنين عليه السلام لَمْ يُؤْتِ بِطَبَقٍ اِلاّ و عَلَيْهِ بَقْلٌ
(همانا اميرالمؤمنين عليه السلام به سر سفره غذائي نمي‌نشست، مگر آنكه سبزي خوردن بر آن موجود بود.)(2).
*****
(1) وسائل الشيعه ج24 ص419 حديث 30946.
حلية الابرار ج 1 ص 348.

بسياري فكر مي‌كنند كه بهداشت صورت همان شستشو با آب و صابون است.
و از ديگر روش هاي «بهداشت صورت» غافل مي‌باشند.
امروزه دانشمندان با تجربه هاي گوناگون دريافتند كه:
بين پيازك هاي موي صورت و عَصَب دندان‌ها ارتباط وجود دارد،
و رويش مو، در صورت مرد، عامل سلامت پوست صورت و چهره است،
و فوائد فراواني دارد كه بايد در كتابهاي بهداشتي مفصّل به آن پرداخت.
از اين رو در امّت اسلامي ريش داشتن سنّت است،
و از تراشيدن موهاي صورت نهي شده است،
رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم و ديگر معصومين، در ده‌ها روايت تأكيد كردند كه موهاي صورت را نتراشيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نيز به اين سنّت ارزشمند اسلامي عمل كرد،
و بدان سفارش نمود كه:
ريش نشانه امّت اسلامي است،
و تراشيدن ريش، روش ديگر ملل و اقوام مي‌باشد،
و سفارش فرمود كه:
براي دهان و دندان و جلوگيري از انواع آلودگي ها، شارب (سِبيل) را كوتاه كنيد،
زيرا از يك طرف به سوراخ هاي بيني و از طرف ديگر اگر بلند باشد به فضاي دهان متّصل است و مي‌تواند انواع ميكروب‌ها و ويروس‌ها را به دهان، انتقال دهد،
پس بايد آن را كوتاه كرد،
كه فرمود:
اَقْوامٌ حَلَقُوا اللَّحْيَ وَ فَتَلُوا الشَّوارِبَ فَمَسَخُوا(1).
(در گذشته امّت هائي بودند كه موهاي صورت را مي‌تراشيدند،
و شارب‌ها را بلند مي‌كردند،
كه به همين علّت مسخ شدند و نابود گرديدند.)(2).
*****
(1) فَتَلَ، فَتَلُوا، يعني: پيچاندن، تاواندن.
وسائل الشيعه ج24 ص131 حديث 30157.

يكي از راه هاي سالم نگهداشتن، پاك كردن و مسواك كردن و خلال كردن است كه با خلال كردن موادّ غذائي از اطراف دندان‌ها پاك مي‌شود، و ايجاد بوئي زننده نمي‌كند، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مرتّب دندان‌ها را خلال مي‌كرد، به خلال كردن دندان‌ها و نوع چوب خلال سفارش مي‌فرمود.(1).

*****

(1) وسائل الشيعه ج24 ص425.

رعايت شادابي ديگران
امام علي عليه السلام نسبت به بهداشت در روابط اجتماعي، فرمود:
مَنْ اَكَلَ شَيْئاً مِنَ الْمُؤذِياتِ ريحُها فَلا يُقَرِّبَنَّ الْمَسْجِدَ
(كسي كه غذائي با بوهاي تند و زننده بخورد، نبايد به مسجد و محلّ اجتماعات مردم نزديك شود.)(1).
*****
(1) وسائل الشيعة ج3 ص502.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به بهداشت تن و شستشوي دست و بدن توجّه داشت،
غسل هاي جمعه را فراموش نمي‌كرد، (كه در غسل جمعه همه بدن شسته مي‌شود)،
و به ديگران سفارش مي‌فرمود.
غسل را در آب رودخانه فرات انجام مي‌داد.
و براي اينكه فرهنگ «غسل جمعه» مطرح شود، اگر كسي را مي‌خواست توبيخ كند، مي‌فرمود:
وَ اللّهِ لَأَنْتَ أَعْجَزُ مِنَ التَّارِكِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمْعَةِ(1).
(قسم به خدا تو از ترك كننده غسل جمعه عاجزتَري.)
و نسبت به تراشيدن موي زير بغل فرمود:
نُطَفُ الْاَبْطِ يُنْفِي رَائِحَةَ الْمَكْرُوهَةَ وَ طَهُورٌ وَ سُنَّةٌ مِمَّا اَمَرَ بِهِ الطّيب
(زايل كردن موي زير بغل بوي بد آن را از بين مي‌برد و پاك كننده است و سنّت، كه سفارش به پاكيزگي آن شده است.)(2).
*****
(1) وسائل الشيعه خ ج3 ص318.
وسائل الشيعه ج 1 ص 83.

برخي در بهداشت فردي و عمومي احتياطهاي لازم را رعايت نمي‌كنند و بودجه‌ها را در قسمت درمان بيماري‌ها به مصرف مي‌رسانند.
در صورتي كه اگر براي بهداشت و پيشگيري تلاش كنند و مبالغي را مصرف نمايند، احتياج به درمان پيدا نخواهند كرد،
يكي از روش هاي تحقّق بهداشت و سلامت تن، تغذيه مناسب است.
امام علي عليه السلام نسبت به نقش غذا در سلامت تن و نقش روغن زيتون مي‌فرمايد:
عَلَيْكُمْ بِالزَّيْت، فَاِنَّهُ يَكْشِفُ المِرَّةَ وَ يَذْهَبُ البَلْغَمَ وَ يَشُدُّ الْعَصَبَ وَ يَذهَبُ بِالاعْياءِ و يُحَسِّنَ الْخُلْقَ و يَطيبُ النَّفَسَ وَ يَذْهَبُ بَالْهَمّ
(از روغن زيتون استفاده كنيد كه آن موجب باز شدن صفراء، از بين رفتن بلغم، محكم شدن عصب، رفع خستگي، نيكو شدن اخلاق، پاكيزگي و طهارت نفس و زايل شدن غم و ناراحتي مي‌گردد.)(1).
آنچه از روايت هاي فوق و احاديث مشابه آن (كه بسيار مي‌باشد) به عنوان يك نتيجه قطعي مي‌توان ذكر كرد، اين است كه:
نوع تغذيه در تن و روان انسان تأثيراتي را برجاي مي‌گذارد.
در اين حقيقت نبايدترديدي روا داشت، همچنانكه دستاوردهاي علمي نيز مؤيّد آن مي‌باشد.
*****
(1) مستدرك نهج البلاغه، علاّمه محمودي.

بهداشت محیط زیست

وقتي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در شهر كوفه مسكن گزيد، دستورات مهمّي از نظر بهداشت «محيط زيست» به مردم كوفه داد، و دستور صادر كرد كه:
1- هر پنجره و روزنه اي از خانه‌ها كه به كوچه هاي شهر، باز مي‌شود، مسدود گردد.
2- ناودان هاي آب را كه آب باران را به كوچه مي‌ريزند، بردارند، و به طرف حياط منزلِ خود برگردانند، تا عابران دچار زحمت نشوند.
3- و درهاي ورودي توالت‌ها اگر از طرف كوچه‌ها باز مي‌شود، مسدود گردد.
تا هم مردم شهر در رفت و آمدها آزار نبينند و هم نواميس خودشان حفظ شوند.
پس از صدور دستورالعمل زيست محيطي و بهداشتي مردم اطاعت كردند و فوراً طبق دلخواه امام علي عليه السلام به شهر كوفه سر و سامان دادند.
روزي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با جمعي از ياران به محلّه «بني ثقيف» رسيد.
جواني كه حضرت را نمي‌شناخت، به استهزا سخن نادرستي گفت.
امام علي عليه السلام به طرف او نظر دوخت، ناگاه پير مرد قبيله خدمت حضرت رسيد و عذر خواهي كرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در پاسخ فرمود:
به شرطي شما را مي‌بخشم كه:
1- ناودان هاي بام را از كوچه بطرف حياط خانه خود برگردانيد.
2- پنجره‌ها و روزنه‌ها را كه به طرف كوچه باز مي‌شود، ببنديد.
3- درهاي توالت خانه‌ها كه از كوچه باز مي‌شود مسدود كنيد.
4- در سر ميدان‌ها و خيابان ها، جوانان، اجتماع نكنند.
5- مردم محلّه شما رهگذران را مورد استهزاء قرار ندهند.
بزرگان بني ثقيف گفتند:
اي اميرمؤمنان! با جان و دل اطاعت مي‌كنيم.(1).
*****
(1) منهاج السرور ج1 ص206.

جمع آوري زباله ها

مي دانيم كه وجود «زباله ها» انواع ميكروب‌ها و بيماري‌ها را بدنبال دارد، بايد محيط خانه و زندگي را از زباله‌ها پاك نگهداشت،
و ظرف مخصوصي براي زباله‌ها تعيين كرد.
امام علي عليه السلام مي‌فرمايد:
ظرف زباله را در داخل اطاق نگذاريد، بلكه در حياط يا در كوچه بگذاريد تا ببرند و معدوم سازند.
قالَ عَلِيّ عليه السلام مِنْ رسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم: لاتَؤوُوا مِنْديلَ الْغَمْرِ فِي الْبَيْتِ فَاِنَّهُ مَرْبَضٌ لِلشَّيْطان
(دستمال آلوده را در اطاق و محلّ زندگي خود نگذاريد، زيرا آن جايگاه رشد شيطان و ميكروب هاي موذي است.(1).
*****
(1) فروع كافي ج6 ص299.

بهداشت خانواده

پرهيز از سگ
بهداشت خانه
بهداشت رواني خانواده
راه مقابله با فقر و پريشاني

پرهيز از سگ

نگاهداري برخي از حيوانات در منزل اشكالي ندارد.
و برخي از حيوانات را بايد با احتياط هاي لازم در محدوده زندگي راه داد.
در تجربيّات علمي اين حقيقت ثابت شد كه بيماري هاي زيادي از حيوانات به انسان سرايت مي‌كند.
و بعضي از حيوانات را نبايد در محدوده زندگي خانوادگي وارد كرد، كه هم اكنون با روش هاي تجربي ثابت شده است كه 94 نوع بيماري واگير از سگ به انسان منتقل مي‌گردد.
در صورتي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در 13 قرن قبل فرمود:
«خيري در سگ‌ها نيست، مگر سگ شكاري يا سگ گلّه»
و تازه در نگهداري آنها نيز بايد احتياطهاي لازم را داشت.
و فرمود:
سگ سياه يك رنگ، اگر شكاري را بگيرد، از آن استفاده نكنيد كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم امر به كشتن اينگونه از سگهاي ولگرد فرمود.
و فرمود:
سگي را كه يهودي يا نصراني يا زردشتي تعليم داد، استفاده نكنيد و از شكار آنها استفاده غذائي نداشته باشيد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب 12 فصل يازدهم.

بهداشت خانه

خانه، يكي از مصاديق مهمّ محيط زيست مي‌باشد،
كه اگر پاك و سالم باشد در سلامت جسم و جان اهل خانه تأثير دارد،
و اگر از نظر بهداشتي مناسب نباشد يا كثيف باشد، در بيماري و آلودگي افراد دخالت دارد.
پس محيط خانه را همواره بايد تميز و پاك نگهداشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
خاكروبه خانه را كه جمع كرديد، شب در خانه نگذاريد، بلكه آن را بيرون ببريد، كه شيطان در آن مسكن مي‌گزيند.
و در رهنمود ديگري فرمود:
خانه را از تارهاي عنكبوت پاك كنيد كه باعث فقر و پريشاني است.(1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كثيف بودن خانه و بيرون نبردن خاكروبه و آشغال‌ها را موجب مسكن گزيدن شيطان (ميكروب ها) و كثيف بودن خانه، و وجود تارهاي عنكبوت را عامل فقر و پريشاني معرّفي مي‌فرمايد، يعني بهداشت خانه در جسم و روان آدمي أثر دارد.
*****
(1) حلية المتّقين باب 12 فصل يازدهم.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
هركس وقت بيرون آمدن از منزل، نگين انگشتر خود را به كف دست بگرداند و به آن نگاه كند و سوره (اِنّا انْزَلْناهُ) بخواند و بگويد:
آمَنْتُ بِاللّهِ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ وَ آمَنْتُ بِسِرِّ آلُ مُحَمَّدٍ وَ عَلانِيَّتِهِمْ
در آن روز چيز بد و مكروهي نبيند.

راه مقابله با فقر و پريشاني

امام علي عليه السلام براي مقابله با فقر و پريشاني و ديگر نگراني هاي موجود در روابط اجتماعي فرمود:
چون وارد خانه مي‌شويد بر اهل خانه سلام كنيد و اگر كسي در خانه نيست يا زن و فرزندي نداريد، بگوئيد:
السَّلامُ عَلَيْنا مِنْ رَبِّنا
و آنگاه كه داخل خانه شُديد سوره:
(قُل هُوَ اللَّه)
بخوانيد، كه فقر و پريشاني از شما دور مي‌گردد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب 12 فصل يازدهم.

درمان با داروهاي گياهي

خُرما «اَلتَّمْر»

درمان با خرما
فوائد خرماي سُرخ
خُرما و فرزندان نيكو
نان و خرما، غذاي امام
خرما و نابودي كرم هاي معده
1- امام صادق عليه السلام از پدران خود از حضرت علي عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
مَا تَأْكُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَيْ ءٍ وَلاتَتَداوي بِهِ أَفْضَلُ مِنَ الرُّطَبِ.(1).
«غذائي انسان نمي‌خورد، و چيزي انسان را شفا نمي‌دهد كه بهتر از خرما باشد.»
2- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود:
خالِفُوا أَصْحَابَ الْمُسْكِرِ وَ كُلُوا التَّمْرَ فَإِنَّ فيهِ شِفاءٌ مِنَ الأَدْواءِ(2).
«با شراب خواران مخالفت كنيد و به جاي شراب، خرما بخوريد كه خُرما درمان درد هاست.»
3- در روايتي اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
خَيْرُ تَمَراتِكُمْ الْبَرَنِّي، فَأَطْعِمُوا نِسَاءَكُمْ في نِفاسِهِنَّ تَخْرُجْ أَوْلادُكُمْ حُلَماءَ(3).
«در ميان خرماها خرماي سرخ بهتر است، به زنان خود در ايّامِ پس از زايمان خرماي سُرخ بخورانيد تا فرزندان حليم و بُرد بار تحويل شما بدهند.»
4- معروف بن خربوذ مي‌گويد:
رَأي أميرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام يَأْكُلُ الْخُبْزَ بِالتَّمْرِ.(4).
«بارها ديده بود كه اميرالمؤمنين عليه السلام نان و خرما ميل مي‌فرمود.»
5- امام صادق عليه السلام فرمود:
كانَ أَميرُالْمُؤْمُنينَ عليه السلام يَأْخُذُ التَّمْرَ فَيَضَعُها عَلَي اللُّقْمَةِ، وَ يَقُولَ: هذا أُدْمُ هذِهِ.(5).
«همواره اميرالمؤمنين عليه السلام خرما را در لقمه اي نان مي‌گذاشت و مي‌فرمود:
اين (خرما) خورشتِ اين است. (يعني: نان را با خرما بايد خورد.)»
6- از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
كُلُوا التَّمْرَ فَإِنَّ فيهِ شِفاءٌ مِنَ الأَدْواءِ.(6).
«خُرما بخوريد، زيرا در آن درمان درد هاست.»

7- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
مَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمْرَاتٍ عَجْوَةً عِنْدَ مَضْجَعِهِ، قُتِلَ الدُّودُ في بَطْنِهِ.(7).
«كسي كه هفت دانه خُرما را به هم كوبيده و به هنگام خواب بخورد، كرم هاي داخل معده او كشته خواهند شد.»
*****
(1) بحارالأنوار ج 66 ص128 ح10.
بحارالأنوار ج 66 ص133 ح31.
بحار ج 66 ص134 ح38، البَرِّنيُ: تَمْرٌ مَعْرُوفٌ اَصْفَرٌ مُدَوَّرٌ و هو أجْوَدُ التَّمرِ وَ واحدته برنيه. (تاج العروس).
بحارالأنوار ج 66 ص139 ح51.
بحارالأنوار ج 66 ص139 ح52.
بحارالأنوار ج 66 ص141 ح58.
مستدرك الوسائل ج16 ص390 ح3 عن طب الأئمة.

انگور «العنب»

نان و انگور، غذاي امام
انگور، خورشت غذاها
1- معروف بن خربوذ مي‌گويد:
عَمَّنْ رَأي أَميرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام يَأْكُلُ الْخُبْزَ بِالْعِنَبِ.(1).
«همواره اميرالمؤمنين عليه السلام را مشاهده مي‌كرد كه آن حضرت نان و انگور تناول مي‌فرمود.»
2- از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
اَلْعِنَبُ أُدْمٌ وَ فَاكِهَةٌ وَ طَعَامٌ وَ حَلْوَاءٌ(2).
«انگور خورشت است، و ميوه است و طعام است و شيريني و حلوا»
*****
(1) المحاسن ص548 ح869. مكارم ص377 ح1.
المحاسن ص547 ح848. والكافي ج2 ص351 ح4. و مكارم الأخلاق ص377 ح2.

كشمش «الزبيب»

درمان بيماري‌ها با كشمش
كشمش و سلامت تن
كشمش و شادي روح
كشمش و درمان بلغم
كشمش و درمان اعصاب
كشمش سُرخ و سلامت
1- امام صادق عليه السلام از پدران خود از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود:
إِحْدي وَ عِشْرُونَ زَبيبَةٌ حَمْرَاءُ في كُلِّ يَوْمٍ عَلَي الرِّيقِ، تَدْفَعُ جَميعَ الْأَمْراض ِإلاَّ مَرَضَ الْمَوْتِ.(1).
«خوردن يازده دانه كشمش سُرخ در ناشتا (در حال خالي بودن معده) همه بيمارها را از بدن مي‌زدايد جز بيماري مرگ.»
2- از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
مَنْ اِصْطَبَحَ إِحْدي وَ عِشْرينَ زَبيبَةً حَمْراءَ لَمْ يَمْرَضْ إلاَّ مَرَضَ الْمُوْتِ إنْشاءَ اللّه تَعالي.(2).
«كسي كه در صبحگاه يازده دانه كشمش سُرخ بخورد به بيماري مبتلا نمي‌گردد، جز بيماري مرگ، اگر خدا بخواهد.»
3- مفضّل از امام صادق عليه السلام و آن حضرت از پدران خود، و آنها از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرده اند كه فرمود:
مَنْ أَكَلَ إِحْدي وَ عِشْرينَ زَبيبَةٌ حَمْرَاءُ مِنْ أَوَّلِ النَّهارِ، دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ مَرَضٍ وَ سُقْمٍ.(3).
«كسي كه 21 دانه كشمش سُرخ بخورد، خداوند هر نوع بيماري را از او دفع خواهد كرد.»
4- امام رضا عليه السلام از پدران خود از امام علي عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود:
اَلزَّبيبُ يَشُدُّ الْقَلْبَ، وَ يَذْهَبُ بِالْمَرَضِ، وَ يُطْفِي ءُ الْحَرَارَةَ، وَ يَطيبُ النَّفْسَ.(4).
«كشمش جان را قوي و بيماري را از تن بيرون مي‌كند، و گرماي بدن را فرو نشانده و روح را شاداب مي‌سازد.»
5- امام رضا عليه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت از پيامبر چنين نقل فرمود:
عَلَيْكُمْ بِالزَّبيبِ فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمُرَّةَ، وَ يَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَ يَشُدُّ الْعَصَبَ، وَ يَذْهَبُ بِالْأَعْياءِ، وَ يُحْسِنُ الْخُلْقَ، وَ يَطيبُ النَّفْسَ، وَ يَذْهَبُ بِالْغَمِّ.(5).

«بر شما باد مصرف كشمش، كه كشمش تلخي‌ها را مي‌زدايد،
بلغم را از بدن بيرون مي‌راند،
اعصاب را قوي مي‌كند،
سُستي‌ها را از تن مي‌زدايد،
اخلاق را نيكو و روح را شاداب و غم و اندوه را برطرف مي‌سازد.»
6- امام رضا عليه السلام از پدران خود، از امام علي عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود:
مَنْ أكَلَ إحْدي وَ عِشْرينَ زَبيبَةً حَمْراءُ عَلَي الرِّيقِ، لَمْ يَجِدْ في جَسَدِهِ شَيْئاً يُكْرِهُهُ.(6).
«كسي كه 21 عدد كشمش سُرخ در صبحگاهان تناول كند، در جسم خود دردي كه او را نگران كند، نخواهد يافت.»
*****
(1) بحارالأنوار ج 66 ص152 ح6.
بحارالأنوار ج66 ص152 ح7، الاصطباح أكل الصبوح، وهو الغذاء، وفي الصحاح الصبوح الشرب بالغداة.
در كتاب نهايه ابن اثير اصطباح يعني در صبحگاهان چيزي خوردن و در كتاب صحاح اللّغة صبوح، يعني نوشيدن در صبحگاهان.
مكارم الأخلاق ص380 ح3. والكافي ج6 ص352 ح3. والخصال ص344 ح9.
بحارالأنوار ج63 ص152 ح5.
بحارالأنوار ج 66 ص151 ح1.
بحارالأنوارج 66 ص151 ح3.

انار و سلامت معده
انار و زود به حرف آمدن كودكان
انار ترش و شيرين و دبّاغي معده
انار و درمان بيماري هاي دهان و دندان
انار و شادابي روان
1- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
كُلُوا الرُّمَّانَ بِشَحْمِهِ، فَإِنَّهُ دِباغٌ لِلْمِعْدَةِ(1).
«انار را با پي آن بخوريد كه معده را دبّاغي مي‌كند. (تميز مي‌كند.)»
2- از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شده كه:
أَطْعِمُوا صِبْيَانَكُمْ اَلرُّمَّانَ فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لِأَلْسِنَتِهِمْ(2).
«كودكان خود را انار بخورانيد كه زودتر به زبان مي‌آيند.»
3- امام جعفر صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
كُلُوا الرُّمَّانَ الْمُزَّ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ يَدْبَغُ الْمِعْدَةَ(3).
«انار ترش و شيرين را با پي آن بخوريد كه معده را پاك مي‌كند.»
4- بعضي اين روايت را به صعصعة بن صوحان (از اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام) نسبت دادند كه گفت:
شبي پس از شام بر امام علي عليه السلام وارد شدم،
امام علي عليه السلام خطاب به من فرمود:
يَا صَعْصَعَةَ أَدْنُ فَكُلْ، قُلْتُ: قَدْ تَعَشَّيْتُ، وَ بَيْنَ يَدَيْهِ نِصْفُ رُمَّانَةٍ، فَكَسَرَ لي وَ نَاوِلْنِي بَعْضَهُ، وَ قَالَ: كُلْهُ مَعَ قِشْرِهِ يُرِيدُ مَعَ شَحْمِهِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْحَفَرِ، (4) وَ بِالْبَخَرِ،(5) وَ يَطيبُ النَّفْسَ(6).
«جلو بيا و از انارهاي موجود تناول كن،
گفتم: شام خورده ام،
حضرت اناري را در دست داشت، كه آن را به چند قِسم كرده، و قِسمتي از آن را به من داد، و فرمود:
انار را با پي آن بخور كه بيماري لثه‌ها و دندان را مي‌زدايد، و التهاب هاي دهان را درمان مي‌كند و جان را شاداب مي‌سازد.» (7).
*****
(1) بحار ج63 ص154 ح1.
بحار ج63 ص155 ح5.
بحارالأنوار ج63 ص160 ح30.
الحفر: بالتحريك سلاق في أصول الأسنان أو صفرة تعلوها ويسكن.

البحر: بالتحريك النتن في الفم و غيره.
تطيب النفس: كناية عن إذهاب الحزن والهم.
بحارالأنوار ج 66 ص161 ح32.

سيب «التُّفَّاح»

شستشوي معده
1- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود:
التُّفَّاحُ نَضُوحُ الْمِعْدَةِ(1).
«سيب معده را شستشو مي‌دهد.»
2- در روايت ديگري امام جعفر صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل فرمود:
كُلُوا التُّفَّاحَ، فَإِنَّهُ نَضُوحُ الْمِعْدَةِ(2).
«سيب بخوريد كه همانا سيب معده را شستشو مي‌دهد.»
*****
(1) بحارالأنوار ج 66 ص168ح6.
وسائل الشيعة ج25 ص160 ح3.

گلابي «السَّفَرْجَل، الكمثري»

گُلابي و سلامت جسم
گُلابي و سلامت روان
گُلابي و شجاعت و قدرت
گُلابي و درمان درد شكم
1- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
أَكْلُ السَّفَرْجَلِ قُوَّةٌ لِلْقَلْبِ الضَّعيفِ، وَ يَطيبُ الْمِعْدَةَ، وَ يُذَكِّي الْفُؤادَ، وَ يَشْجَعُ الْجَبانَ، وَ يُحْسِنُ الْوَلَدَ(1).
«خوردن گُلابي قلبِ ناتوان را قوّت مي‌بخشد و معده را پاك مي‌كند، دل را پاك مي‌كند، انسان ترسو را شجاعت و عامل نيكوئي فرزند است.»
2- از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
أَكْلُ السَّفَرْجَلِ يَزيدُ في قُوَّةِ الرَّجُلِ وَ يَذْهَبُ بِضَعْفِهِ(2).
«خوردن گُلابي به انسان نيرو بخشيده، ضعف و ناتواني را از او مي‌زدايد.»
3- در نقل ديگري از اميرالمؤمنين عليه السلام آمده است كه فرمود:
السَّفَرْجَلُ قُوَّةُ الْقَلْبِ، وَ حَياةُ الْفُؤادِ، وَ يَشْجَعُ الْجَبانَ(3).
«گُلابي عامل قدرتمند شدن روان و زنده شدن دل‌ها و شجاعت انسان هاي ترسو است.»
4- امام محمّد باقر عليه السلام از پدران بزرگوار خود، از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
كُلُوا الْكُمَّثْري فَإِنَّهُ يَجْلُو الْقَلْبِ(4).
«گُلابي (يا بِه) بخوريد كه جان را شاداب مي‌كند.»
5- امام علي عليه السلام فرمود:
اَلْكُمَّثْرِيُّ يَجْلُو الْقَلْبَ، وَ يُسْكِنُ أَوْجَاعَ الْجَوْفِ(5).
«گُلابي (يا بِهْ) جان را شاداب و دردهاي شكم را درمان مي‌كند.»
*****
(1) بحارالأنوار ج63 ص168 ح6.
بحارالأنوار ج63 ص175 ح35.
بحارالأنوار ج63 ص176 ضمن ح37.
مستدرك الوسائل ج16 ص404 باب 72 ح1.
بحارالأنوار ج63 ص168 ح6.

انجير «التين»

انجير و درمان قولنج
انجير و درمان عروق
زمان استفاده از انجير
1- امام باقر عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
عَلَيْكُمْ بِأَكْلِ التِّينَ، فَإِنَّهُ نَافِعٌ لِلْقُولَنْجِ.(1).
«بر شما باد انجير خوردن، زيرا بيماري قولنج را درمان مي‌كند.»
2- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
أَكْلُ التّينِ يَلِينُ السَّدَدَ، وَ هُوَ نَافِعٌ لِرِيَاحِ الْقُولَنْجِ، فَأَكْثِرُوا مِنْهُ بِالنَّهَارِ، وَ كُلُوُهُ بِاللَّيْلِ وَ لَاتُكْثِرُوا مِنْه.(2).
«خوردن انجير رگ هاي بسته را باز مي‌كند و براي باد قولنج مفيد است، در روز زياد و در شب انجير كمتري بخوريد.»
*****
(1) طب الأئمة ص137. و مستدرك الوسائل ج16 ص403 ح2.
طب الأئمة ص137 و مستدرك الوسائل ج16 ص403 ح3.

أدويه و درمان تَب
امام رضا عليه السلام از پدران خود از حسين بن علي عليه السلام نقل كرد كه امام حسين عليه السلام فرمود:
دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم عَلي عَلِيِّ بْنِ أبي طالِبٍ عليه السلام وَ هُوَ مَحْمُومٌ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِ الْغَبيراءِ.(1).
«روزي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بر پدرم علي بن ابيطالب عليه السلام وارد شد، در حالي كه پدر تب داشت،
دستور داد تا پدرم ادويه و فلفل تناول كند.»
*****
(1) صحيفة الرضا عليه السلام ص74 ح175. و مستدرك الوسائل ج16 ص408 ح1 باب 76.

بادرنگ، بالنگ، تُرنج «الأترج»

سیره خاندان پیامبر صلي الله عليه وآله وسلم
ضرورت مصرف بادرنگ قبل و بعد از غذا
امام صادق علیه السلام از پدران خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد، که فرمود:
كُلُوا الْأُتْرُجَ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ، فَإِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ علیهم السلام يَفْعَلُونَ ذلِكَ. (1).
«بادرنگ را پیش از غذا و بعد از غذا بخورید که خاندان پیامبر صلي الله عليه وآله وسلم چنين مي‌كردند.»
*****
(1) غرر الحكم ج2 ص574 ح26. و مستدرك الوسائل ج16 ص408 ح6، و رواه الآمدي في الغرر.

خربزه و هندوانه «البطيخ»

1- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اَلْبِطِّيخُ شَحْمَةُ الْأَرْضِ لاداءٌ وَ لاغائِلَةٌ فيهِ.
«خربزه (يا هندوانه) ميوه زمين است، نه در آن بيماري است و نه نگراني در آن وجود دارد.»
2- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
فيهِ عَشْرُ خِصالٍ: طَعَامٌ، وَ شَرَابٌ، وَ فَاكِهَةٌ، وَ رَيْحَانٌ، وَ أُدْمٌ، وَ حَلْوَاءٌ، وَ أشْنَانٌ، وَ خَطْمِيٌّ، وَ نُقْلٌ، وَ دَوَاءٌ.(1).
«در خربزه (يا هندوانه) ده أثر نيكوست،
هم طعام است
و هم آبِ نوشيدني،
هم ميوه است
و هم گُل خوشبو،
هم خورشت است
و هم شيريني و حلوا،
هم نبات است
و هم گُلِ ختمي،
و نُقل و شيريني است
و دواي درد هاست.»
3- امام رضا عليه السلام از پدران خود نقل كرد كه فرمود:
كَانَ عَلِيُّ بْنُ أبي طَالِبٍ عليه السلام يَأكُلُ الْبِطِّيخَ بِالسُّكَّرِ.(2).
«امام علي عليه السلام همواره خربزه (و انواع طالبي) را با شِكَر مي‌خورد.»
4- و در حديث ديگري آمده است كه:
يَأكُلُ الْبِطِّيخَ بِالرُّطَبِ.(3).
«امام علي عليه السلام خربزه را با خرماي تازه مي‌خوردند.»
*****
(1) بحارالأنوار ج63 ص194 ح8.
بحارالأنوار ج63 ص197-196 ح16.
مستدرك الوسائل ج16 ص408 باب77 ح1.

گردو «اَلْجَوز»

إمام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
أَكْلُ الْجَوْزِ في شِدَّةِ الْحَرِّ يُهَيِّجُ الْحَرَّ في الْجَوْفِ، وَ يُهَيِّجُ الْقُرُوحَ عَلَي الْجَسَدِ، وَ أَكْلِهِ في الشِّتَاءِ يُسَخِّنُ الْكُلْيَتَيْنِ، وَ يَدْفَعُ الْبَرْدَ.(1).
«خوردن گردو در شدّت گرماي تابستان، حرارت پوست بدن را بالا مي‌برد و انواع دُمَل هاي چركين بر روي پوست پديد مي‌آورد، امّا خوردن آن در فصل سَرد زمستان، كُليّه‌ها را گرم مي‌كند و سردي را از بدن مي‌زدايد.»
*****
(1) الكافي في ج6 ص340 ح1. والمحاسن ص497 ح603، و وسائل الشيعة ج25 ص122 باب65 ح1.

تره «الكراث»
سيّاري (از بزرگان) از اميرالمؤمنين عليه السلام اينگونه آورده اند كه:
كَانَ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عليه السلام يَأْكُلُ الْكُرَّاثَ بِالْمِلْحِ الْجَريشِ.(1) (2).
«آن حضرت تَره را با نَمَكِ خورد شده مي‌خوردند.»
*****
(1) في القاموس: جرش الشي ء لم ينعم دقه فهو جريش.
بحارالأنوار ج62 ص202 ح11.

كاسني صحرايي «الهندباء»

امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود: كُلُوا الْهِنْدِباءَ فَما مِنْ صِباحٍ إلاَّ وَ تَنْزِلُ عَلَيْهَا قَطْرَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، فَإذا أكَلْتُمُوها فَلاتَنْفُضُوها.(1).

«كاسني صحرائي بخوريد، هيچ صبحي نيست، جز آنكه قطره اي از بهشت بر آن نازل مي‌شود، وقتي كاسني خورديد، باقيمانده آن را دور نريزيد.»

*****

(1) الكافي ج6 ص363 ح8. ووسائل ج25 ص184 ح2.

نقش كدو در تقويت عقل
نقش كدو در رشد مغز
نقش كدو در درمان قولنج
1- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«كُلُوا الدُّبَّاءَ فَإِنَّهُ يَزيدُ في الدِّماغِ».(1).
«كدو بخوريد، زيرا كه عقل را تقويت مي‌كند.»
2- حضرت رسول اكرم صلي الله عليه وآله وسلم در وصيّت هاي خود به اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِالدُّبَّاءِ فَكُلْهُ، فَإِنَّهُ يَزيدُ في الْعَقْلِ وَ الدِّماغِ».(2).
«اي علي، برتو باد خوردن كدو، زيرا عقل را تقويت و مغز را نيرو مي‌بخشد.»
3- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
كُلُوا الدُّبَّاءَ وَ نَحْنَ أَهْلُ الْبَيْتِ نُحِبُّهُ(3).
«كدو بخوريد، كه ما خاندان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دوستش داريم.»
4- امام صادق عليه السلام از علي عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
«كُلُوا الدُّبَّاءَ فَإِنَّهُ يَزيدُ في الدِّماغِ»،
فقال الصادق عليه السلام: «نَعَمْ، وَ أنَا أَقُولُ: إِنَّهُ جَيِّدٌ لِوَجَعِ الْقُولَنْجِ».(4).
«كدو بخوريد، زيرا مغز را نيرو مي‌بخشد، امام صادق عليه السلام مي‌فرمايد: آري چنين است و من هم اضافه مي‌كنم و مي‌گويم: كدو براي درمان قولنج نيز مفيد است.»
*****
(1) بحارالأنوار ج63 ص225 ح1.
الكافي ج6 ص371 ح7. والمحاسن ص521 ح732. وسائل الشيعة ج25 ص203 ح5. و بحارالأنوار ج63 ص227 ح10.
بحارالأنوار ج63 ص228 ح15.
بحارالأنوار ج63 ص228 ح15.

تربچه «اَلْفُجْلَ»

تُرُبچه و درمان بلغم
تُرُبچه و هضم غذا
امام رضا عليه السلام از پدران خود از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
«اَلْفُجَّلُ أَصْلُهُ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ، وَ يَهْضِمُ الطَّعامَ، وَ وَرَقُهُ يَحْدِرُ الْبُولَ.(1).
«تُرُبچه، بلغم را ريشه كَن مي‌كند، و غذا با آن زود هضم مي‌گردد و برگ تُرُبچه ادرار آور است.»
*****
(1) بحارالأنوار ج63 ص231-230 ح2. وأمالي الطوسي ج1 ص373. ومكارم الأخلاق ص394 ح3 باب الفجل.

قارچ «اَلْكُماة»

نقش قارچ در درمان چشم
امام علي عليه السلام و استفاده از قارچ در غذا
1- امام علي عليه السلام فرمود:
«اَلْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ، وَ ماؤُها شِفاءُ الْعَيْنِ».(1).
«قارچ از نعمت هاي الهي است و آب آن شفاي چشم است.»
2- ابي بصير از فاطمه دختر علي، و او از أمامه دختر ابي العاص بن ربيع و مادرش زينب دختر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نقل كرد كه فرمود:
«أتاني أَميرُالْمُؤْمِنينْ عليه السلام في شَهْرِ رَمَضانَ، فَأُتِيَ بِعِشاءٍ وَ تَمْرٍ وَ كَمْأةٍ، فَأَكَلَ، وَ كانَ يُحِبُّ الْكَمْأَةَ».(2).
«در ماه رمضان اميرالمؤمنين عليه السلام به هنگام شام، بر ما وارد شد، در حالي كه مقداري خرما و قارچ به همراه آورده بود، و از آن مي‌خورد و اميرالمؤمنين عليه السلام همواره قارچ را دوست مي‌داشت.»
*****
(1) بحارالانوار ج 41 ص 159 ح 51، و مستدرك الوسائل ج16 ص424 ح3.
دعائم الإسلام ج2 ص147 ح520. و مستدرك الوسائل ج16 ص424 ح3.

كاهو «اَلْخَسَّ»

كاهو و خواب
كاهو و هضم غذا
«كُلُوا الْخَسَّ فَإِنَّهُ يُورِثُ النُّعَاسَ، وَ يَهْضِمُ الطَّعامَ».(1).
«كاهو بخوريد كه خواب آور است و غذا را هضم مي‌كند.»
*****
(1) بحارالأنوار ج63 ص239 ح2. الفردوس بمأثور الخطاب ج3 ص244 ح4717. و مكارم الأخلاق ص396 ح2. باب الخس.

گلپر «اَلْصَعْتَر»

نقش گُلپَر و پاكي معده
امام صادق عليه السلام فرمود:
كَانَ دَواءُ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام الْصِّعْتَرِ، وَ كَانَ يَقُولُ: إِنَّهُ يَصيرُ في الْمِعْدَةِ خَمْلاً كَخَمْلِ الْقَطيفَةِ.(1).
«همواره دواي اميرالمؤمنين عليه السلام گُلْپَر بود، و همواره مي‌فرمود: گُلپَر معده را پاك مي‌كند، چونان كه حوله بدن را.»
*****
(1) الكافي ج6 ص375 ح1. والمحاسن ص594 ح114. و وسائل الشيعة ج25 ص217 ح1 باب 130.

سير «اَلثَّوم»

روش استفاده از سير
سير درمان 70 بيماري
1- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
لايَصِحُّ أكْلُ الثُّوْمِ إلاَّ مَطْبُوخاً(1).
«خوردن سير روا نيست، جز آنكه پُخته باشد.»
2- فردوس از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
كُلُوا الثُّوْمَ وَ تَداوُوا بِهِ، فَإنَّ فيهِ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعينَ داءً.(2).
«سير بخوريد، و با آن دردهاي خود را درمان كنيد، زيرا سير درمان هفتاد بيماري است.»
*****
(1) بحارالأنوار ج63 ص251. ومستدرك الوسائل ج16 ص432 ح3.
مكارم الأخلاق ص394 ح3. والفردوس بمأثور الخطاب ج3 ص245 ح4721.

عدس «العدس»

نقش عدس در قلب
نقش عدس در اشك
امام صادق عليه السلام از پدرش و او از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
أَكْلُ الْعَدَسِ يَرِقُّ الْقَلْبَ، وَ يَسْرَعُ الدَّمْعَةَ.(1).
«خوردن عدس قلب را مهربان مي‌كند و اشك‌ها را فراوان جاري مي‌سازد.»
*****
(1) الكافي ج6 ص343 ح1. و وسائل الشيعة ج25 ص127 باب 68 ح1.

عنّاب «اَلْعَنَّابْ»

1- امام علي عليه السلام فرمود:
اَلْعَنَّابُ يَذْهَبُ بِالْحُمّي.(1).
«عنّاب تَب و حرارت بدن را مي‌زدايد.»
2- ابن ابي الخضيب گفت:
چشم من سفيد شد و جايي را نمي‌ديدم كه در خواب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را زيارت كردم.
گفتم:
اي آقايِ من، چشمم بيمار است، مشاهده مي‌كني؟
حضرت فرمود:
خُذِ الْعَنَّابَ، فَدُقْهُ فَاكْتَحِلْ بِهِ(2).
«عنّاب را كوبيده و بر چشم خود بكش.»
من هم عنّاب را كوبيدم و چونان سُرمه بر چشم كشيدم، تاريكي از چشم من رخت بَر بست و بينائي خود را باز يافتم، و هم اكنون چشمان من سالم است.
*****
(1) طب الأئمة ص50 و مكارم الأخلاق ص380 باب العناب ح1.
مكارم الأخلاق ص381-390، باب العناب، ح2.

كندر «اللبان»

كُندُر و بهداشت دندان ها
كُندُر و بهداشت دهان
كُندُر و درمان بلغم
كُندُر و تقويت حافظه
كُندُر و درمان دردها
1- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
مَضْغُ اللُّبَّانِ يَشُدُّ الْأَضْراسَ، وَ يَنْقِي الْبَلْغَمَ، وَ يَذْهَبُ بِريحِ الْفَمِّ.(1).
«جويدن كُنْدُر دندان‌ها را محكم و بلغم را مي‌زدايد، و بوي بَدِ دهان را مي‌بَرَد.»
2- در نقل ديگري حضرت فرمود:
مَضْغُ اللُّبَّانِ يُذيبُ الْبَلْغَمَ(2).
«جويدن كُنْدُر بلغم را از بدن مي‌زدايد.»
3- در سفارشات رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به علي عليه السلام آمده است كه فرمود:
يا عَلِيُّ: ثَلاثٌ يَزِدْنَ في الْحِفْظِ وَ يَذْهَبْنَ السُّقْمَ:
اللُّبَّانَ وَ السَّوَاكَ وَ قَراءَةِ الْقُرْآنِ.(3).
«اي علي، سه چيز است كه حافظه را تقويت و بيماري را درمان مي‌كند،
يكي كُنْدُر،
و ديگري مسواك زدن،
و سوّمي قرائت قرآن.»
*****
(1) الخصال ص153 ح5. وتحف العقول ص101. و مكارم الأخلاق ص423 ح3.
بحارالأنوار ج63 ص443 ضمن ح2.
بحارالأنوار ج63 ص443 ح3.

بنفشه، گُلِ گاوزبان «البنفسج»

گُلِ بنفشه و درمان تب
ارزش گُلِ بنفشه
1- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
أَكْسِرُوا حَرَّ الْحُمَّي بِالْبَنَفْسَجِ وَ الْماءِ الْبارِدِ فَإِنَّ حَرَّها مِنْ فيحِ جَهَنَّمَ.(1).
«حرارت تَب را با گُلِ بنفشه و آبِ سرد برطرف كنيد، زيرا حرارت تب از گرماي جهنّم است.»
2- در نقل ديگري فرمود:
اِسْتَعْطُوا بِالْبَنَفْسَجِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم قالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا في الْبَنَفْسَجِ لَحَسُوهُ حَسْواً.(2).
«گُلِ بنفشه را براي يكديگر ببريد، زيرا رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اگر مردم مي‌دانستند در گُلِ بنفشه چه فوائد ي وجود دارد، آن را چون خورشت همراه غذا همواره مي‌خوردند.»
*****
(1) بحارالأنوار ج59 ص221 ح2.
بحارالأنوار ج59 ص221 ح3.

اسپند «اَلْحَرْمَلْ»

اسپند و شادي
اسپند و درمان بيماري ها
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
في أَصْلِ الْحَرْمَلِ نَشْرَةٌ، وَ في فَرْعِهَا شِفَاءٌ مِنْ اِثْنَيْنَ وَ سَبْعينِ داءً.(1).
«ریشه اسپند شادي آور و برگ‌ها و ساقه هاي آن درمان هفتاد و دو بيماري است.»
*****
(1) دعائم الإسلام ج2 ص150 ح535 والجعفريات ص244. والمستدرك ج16 ص460 ح8-7.

گلِ خطمي «الخطمي»

گُل خطمي و بهداشت سَر
1- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
غَسْلُ الرَّأسِ بِالْخَطْمِيِّ يَذْهَبُ بِالدَّرَنِ وَ يُنْقِي الْأقْذارَ.(1).
«شستن سَر با گُلِ خطمي، چرك‌ها را مي‌زدايد و ناپاكي‌ها را از بين مي‌برد.»
2- در كتاب طبّ امامان عليهم السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شده است كه آن حضرت به ياران خود سفارش فرمود:
غَسْلُ الرَّأسِ بَالْخَطْمِيِّ يَذْهَبُ بِالدَّرَنِ وَ يُنَقِّي الدَّوابَّ.(2).
«شستن سَر با گُلِ خطمي چرك‌ها را مي‌زدايد و موجودات موذي را در سَر نابود مي‌كند.»
*****
(1) بحارالأنوار ج73 ص87 ح8.
بحارالأنوار ج73 ص88-87 ح8.

حنا «الحناء»

حنا و درمان جذام و بَرَص
حنا و بهداشت
امام رضا عليه السلام از پدران خود از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
اَلْحَنَّاءُ بَعْدَ النُّورَةِ أَمَانٌ مِنَ الْجُذامِ وَ الْبَرَصِ.(1).
«حنا بر بدن ماليدن پس از استعمال نوره، انسان را از بيماري جذام و بَرَص، ايمن مي‌كند.»
*****
(1) بحارالأنوار ج73 ص89 ح6.

داروي نظافت (آهك) «النورة»

1- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
اَلنُّورَةُ نَشْرَةٌ وَ طَهُورٌ لِلْجَسَدِ.(1).
«نوره ماليدن نشاط آور و عامل پاكي بدن است.»
2- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
يَنْبَغي لِلرَّجُلِ أنْ يَتَوقَّي يَوْمَ الْأرْبَعاءِ فَإنَّهُ نَحْسٌ مُسْتَمِرٌّ، وَ تَجُوزُ النُّورَةُ في سَائِرِ الْأيَّام.(2).
«سزاوار است كه انسان در روز چهارشنبه خويشتن داري كند كه همواره روز نا مباركي است،
امّا جايز است كه در ديگر روزها نوره مصرف كرده و خود را پاك سازد.»
3- امام علي عليه السلام فرمود:
أُحِبُّ لِلْمُؤْمِنِ أنْ يَطْلي في كُلِّ خَمْسَةِ عَشْرَ يَوْمَاً مِنَ النُّورَةِ.(3).
«سزاوار است براي مؤمن كه در هر 15 روز، بدن خود را نوره بمالد.»
*****
(1) بحارالأنوار ج73 ص89 ح5.
بحارالأنوار ج73 ص92.
بحارالأنوار ج73 ص89 ضمن ح5.

مسواك زدن «السواك»

مسواك و بهداشت دهان و دندان
مسواك نور چشم
مسواك و تقويت حافظه
مسواك و هضم غذا
نقش مسواك در مبارزه با فقر
1- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
السَّواكُ مِنْ مَرْضاةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ سُنَّةٌ لِلنَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم، وَ مَطْيِبَةٌ لِلْفَمّ.(1).
«مسواك زدن خشنودي خداي بزرگ را فراهم كردن است و عمل كردن به سنّت پيامبر است، كه دهان را خوشبو نگه مي‌دارد.»
2- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
السَّواكُ يَجْلُو الْبَصَرَ.(2).
«مسواك زدن نور چشم را زياد مي‌كند.»
3- از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
ثَلاثٌ يَذْهَبْنَ بِالْبَلْغَمْ وَ يَزِدْنَ في الْحِفْظِ: السَّواكُ، وَ الصَّوْمُ، وَ قَراءَةِ الْقُرْآنِ.(3).
«سه چيز است كه بلغم را دفع و حافظه را زياد مي‌كند:
مسواك زدن،
روزه گرفتن
و قرآن خواندن.»
4- در روايتي اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«أَنَّ السَّواكَ يُوجِبُ شِدَّةَ الْفَهْمِ، وَ يَمْرِي ءُ الطَّعَامَ، وَ يَذْهَبُ أوْجَاعَ الْأضْراسِ، وَ يَدْفَعُ عَنِ الْإنْسَانِ اَلسُّقْمَ، وَ يَسْتَغْني عَنِ الْفَقْرِ ... ».(4).
«همانا مسواك زدن قدرت فهم را زياد مي‌كند،
و غذا را هضم مي‌كند،
و بيماري هاي دندان را درمان مي‌كند،
و بيماري را از تَن انسان مي‌بَرَد،
و عامل نجات از فقر و تهيدستي است.»
5- در روايتي اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
السَّوَاكُ مُطَهَّرَةٌ لِلْفَمِّ مَرْضاةٌ لِلرَّبِّ.(5).
«مسواك زدن دهان را پاك و خدا را خشنود مي‌سازد.»
6- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:

إنَّ أفْواهَكُمْ طَرُقُ الْقُرْآنِ فَطَهِّرُوها بِالسَّوَاكِ.(6).
«همانا دهان هاي شما راه هاي قرآن است، آن را با مسواك زدن پاك كنيد.»
7- آورده اند كه:
كَانَ عَلِيّ عليه السلام يَسْتَاكَ في أَوَّلِ النَّهَارِ وَ في آخِرِهِ، في شَهْرِ رَمَضانَ.(7).
«در صبحگاهان و در آخر روز به هنگام افطار در ماه رمضان مسواك مي‌زد.»
*****
(1) بحارالأنوار ج73 ص129 ح15. والخصال ج2 ص155.
الكافي ج6 ص495 ح4. والمحاسن ص562 ح951. و وسائل الشيعة ج2 ص7 ح10.
بحارالأنوار ج73 ص133 ح41 عن المحاسن.
بحارالأنوار ج73 ص138.
مستدرك الوسائل ج1 ص361 ح6. و جامع الأخبار ص68 فصل 27 و بحارالانوار ج73 ص138 ح49.
الفقيه ج1 ص32 ح112. والمقنع ص8. و وسائل الشيعة ج2 ص23.
قرب الإسناد ص43.

عسل «اَلْعَسَل»

عسل درمان دردها
عسل و درمان بلغم
عسل و درمان درد شكم
عسل و شادي دل
1- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
لَعْقُ الْعَسَلِ لِلشِّفاءِ مِنْ كُلِّ داءٍ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (1) وَ هُوَ مَعَ قَراءَةِ الْقُرْآنِ، وَ مَضْغُ اللُّبَّانِ(2) يُذيبُ الْبَلْغَمَ.(3).
«خوردن عسل درمان هر بيماري است كه خداي عزيز و بزرگ فرمود: (خارج مي‌شود از شكم زنبورها نوشيدني رنگارنگي كه در آن شفاي انسان هاست)
و عَسَل با قرائت قرآن و جويدن كُندُر بلغم را از بين مي‌برد.»
2- از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
اَلْعَسَلُ فيهِ شِفَاءٌ.(4).
«در عسل شفاي درد هاست.»
3- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
لَمْ يَسْتَشْفِ مَريضٌ بِمِثْلِ شَرْبَةِ عَسَلٍ.(5).
«بيماري به غير از عَسَل با چيز ديگر درمان نمي‌شود.»
4- از كتاب عياشي نقل شد كه:
إنَّ رَجُلاً قَالَ لَهُ: إنِّي مُوجِعٌ بَطْني،
فَقَالَ: أَلَكَ زَوْجَةٌ؟
قَالَ: نَعَمْ،
قَالَ: اِسْتَوْهِبْ مِنْهَا شَيْئاً مِنْ مَالِهَا طيبَةً بِهِ نَفْسَهَا، ثُمَّ اشْتَرِ بِهِ عَسَلاً، ثُمَّ اسْكَبْ عَلَيْهِ مِنْ مَاءِ السَّمَاءِ، ثُمَّ اشْرَبْهُ، فَإنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ في كِتَابِهِ: «وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكاً»،(6).
وَ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (7).
وَ قَالَ: «فَإنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْ ءٍ مِنْهُ نَفْساً فِكُلُوهُ هَنيئاً مَريئاً» (8).
وَ إذا اجْتَمَعَتِ الْبَرَكَةُ وَ الشِّفَاءُ وَ الْهَنيءُ الْمَريءُ شَفَيْتَ إنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالي،
قَالَ: فَفَعَلَ فَشَفي.(9).
«شخصي به اميرالمؤمنين عليه السلام گفت: داراي درد شكم مي‌باشم،
حضرت فرمود: زن داري؟
گفت: آري،

فرمود: از مالِ همسر خود با رضايت كامل مقداري بردار و با آن عَسَل خريداري كن و آن را با آب باران مخلوط كن و بنوش، زيرا از خدا در كتابش قرآن شنيدم كه فرمود:
(ما از آسمان آبِ مباركي نازل مي‌كنيم)
و فرمود: (خارج مي‌شود از شكم زنبوران، عَسَلي رنگارنگ كه در آن درمان درد انسان هاست،
و فرمود: (اگر چيزي بر شما عارض شد، پس بخوريد آن را كه بر شما مبارك و گوارا باشد)،
پس هرگاه بركت و درمان و مبارك و گوارا در يكجا گِرد آيد، شفا خواهي گرفت، اگر خداي بزرگ بخواهد.»
آن شخص گفت: طبق دستور امام عمل كردم و درمان شدم.
5- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اَلْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَلاَ دَاءَ فيهِ، يَقِلُّ الْبَلْغَمَ، وَ يَجْلُو الْقَلْبَ.(10).
«عَسَل درمان هر دردي است و بيماري در آن نيست، بلغم را مي‌زدايد و قلب را با نشاط مي‌كند.»
6- قطب راوندي دركتاب لب اللّباب از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
مَنْ أَصَابَتْهُ عِلَّةٌ فَيَسْأَلَ اِمْرَأَتِهِ ثَلاثَةُ دَراهِمَ مِنْ صِداقِهَا، وَ يَشْتَري بِهَا عَسَلاً، ثُمَّ يَكْتُبُ سُورَةُ يس بِمَاءِ الْمَطَرِ وَ يَشْرَبُهُ، شَفَاهُ اللَّهُ، لِأَنَّهُ اجْتَمَعَ لَهُ الْهَنِي ءُ وَ الْمَرِي ءَ وَ الشِّفَاءُ وَ الْمُبَارَكُ.(11).
«كسي كه بيمار شد، سه درهم از مَهر همسرش گرفته با آن عَسَل خريداري كند، پس سوره يس را با آب باران نوشته با آن عَسَل بنوشد، خدا او را شفا خواهد داد، زيرا كه او چيز مبارك و گوارا و شفاء و بركت را جمع كرده است.»
*****
(1) سورة النحل: الآية 69.
اللبان: راجع شرحها صفحة ...
الكافي ج6 ص332 ح2. وسائل ج25 ص99-98 ح5.
المحاسن ص499 ح612. وسائل ج25 ص99 ح7.
المحاسن ص499 ح616. وسائل ج25 ص100 ح10.
سورة ق: الآية 9.
سورة النحل: الآية 69.
سورة النساء: الآية 4.
مجمع البيان ج2 ص7. ووسائل الشيعة ج25 ص101-100 ح14.
مكارم الأخلاق ص166. ومستدرك الوسائل ج16 ص267 ح7.
مستدرك الوسائل ج16 ص368 ح13.

گوشت «اللَّحم»

گوشت و لاغري و ناتواني
گوشت و اخلاق
گوشت گاو و بيماري ها
گوشت مرغ و درمان ها
زيان اسراف در گوشت خواري
گوشت درّاج درمان عصبانيّت
1- امام صادق عليه السلام از پدران خود از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
كُلُوا اللَّحْمَ، فَإنَّ اللَّحْمَ مِنَ اللَّحْمِ، وَ اللَّحْمَ يُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَ مَنْ لَمْ يَأْكُلْ اللَّحْمَ أَرْبَعينَ يَوْماً سَاءَ خُلْقُهُ، وَ إذا ساءَ خُلْقُ أَحَدِكُمْ مِن إنْسَانٍ أَوْ دابَّةٍ فَأْذِنُوا في أُذُنِهِ الْأذانَ كُلَّهُ.(1).
«گوشت بخوريد، كه گوشت از گوشت پديد مي‌آيد،
و گوشت، گوشت مي‌رويانَد،
و كسي كه 40 روز گوشت نخورد بَد اخلاق مي‌شود،
پس هرگاه يكي از شما بَد اخلاق شد يا حيواني از شما بَد اخلاق شد در گوش او اذان بگوئيد.»
2- امام علي عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نقل كرد كه فرمود:
سَيِّدُ طَعَامِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ اَللَّحْمُ.(2).
«بزرگِ غذَاهاي دنيا و آخرت گوشت است.»
3- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
لُحُومُ الْبَقَرِ داءٌ.(3).
«گوشت گاو بيماري زاست.»
4- از علي بن أسباط نقل شد كه از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت كرد كه:
در خدمت اميرالمؤمنين عليه السلام صحبت از گوشت مرغ به ميان آمد، آن حضرت فرمود:
أَطْيَبُ اللَّحْمِ لَحْمُ فَرْخٍ غَذَّتْهُ فَتاةٌ مِنْ رَبيعَةِ بِفَضْلِ قُوَّتِها.(4).
«پاكيزه ترين گوشت، گوشتِ جوجه است كه جواني او را يكماه بهاري غذا داده باشد.»
5- امام صادق عليه السلام نقل كرد كه:
كَانَ عَلِيّ عليه السلام يَكْرَهُ إدْمانَ اللَّحْمِ، وَ يَقُولُ: إنَّ لَهُ ضَراوَةٌ كَضَرَاوَةِ

الْخَمْرِ.(5).
«همواره امام علي عليه السلام از خوردن گوشت فراوان در تمام غذاها كراهت داشت،
و مي‌فرمود:
بطور مداوم گوشت نخوريد كه چونان شراب براي بدن زيان آور است.»
6- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
إذا ضَعُفَ الْمُسْلِمُ فَلْيَأْكُلِ اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ.(6).
«هرگاه مسلماني از نظر جسمي ناتوان شد، پس گوشت را با شير بخورد.»
7- از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
إنَّ نَبِيّاً مِنَ الْأنْبِيَاءِ شَكا إلَي اللّهِ الضَّعْفَ في أُمَّتِهِ، فَأَمَرَهُمْ أنْ يَأْكُلُوا اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ، فَاسْتَبانَتِ الْقُوَّةُ في أنْفُسِهِمْ.(7).
«يكي از پيامبران الهي از ناتواني جسمي امّت خود به خدا شكايت كرد، خداوند آنان را دستور فرمود تا گوشت را با شير بخوريد، چنين كردند كه بدن هاي آنان نيرومند شد.»
8- از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه مي‌فرمود:
مَنْ سَرَّهُ أنْ يَقِلَّ غَيْظُهُ، فَلْيَأْكُلِ الدُّرَّاجَ.(8).
«كسي كه دوست دارد كمتر به خشم آيد، از گوشت دُرّاج بخورد.»
9- از امام علي عليه السلام نقل شد كه فرمود:
ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم اَللَّحْمَ وَ الشَّحْمَ، فَقَالَ:
لَيْسَ مِنْهُمَا بَضْعَةٌ تَقَعُ فِي الْمِعْدَةِ إلاَّ أنْبَتَتْ مَكَانَهَا شِفاءٌ، وَ أخْرَجَتْ مِنْ مَكَانِهَا دَاءٌ.(9).
«در خدمت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از گوشت و پِي صحبت شد كه آن حضرت فرمود:
پاره اي از گوشت يا پِي معده انسان قرار نمي‌گيرد، جز آنكه شفا مي‌دهد و دردي از بدن خارج مي‌گردد.»
10- از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه آن حضرت در بازار كوفه، قسمت قصّابي‌ها مي‌رفت و مي‌فرمود:
يَا مَعْشَرَ اللَّحَّامينَ مَنْ نَفَخَ مِنْكُمْ في اللَّحْمِ فَلَيْسَ مِنَّا.(10).
«اي گوشت فروش ها، كسي از شما اگر در گوشت بدمد از ما نيست.
(بعضي در ران يا قسمت ديگر مي‌دميدند كه برجسته نشان داده شود.)»
*****

(1) وسائل الشيعة ج25 ص42 ح8.
وسائل الشيعة ج25 ص42 ح11.

وسائل الشيعة ج25 ص46 ح5.
وسائل الشيعة ج25 ص47 ح3.
بحارالانوار ج63 ص70 - 69، ح57.
وسائل الشيعة ج25 ص59-58 ح2.
وسائل الشيعة ج25 ص60 ح7.
مستدرك الوسائل ج16 ص348 ح1.
بحارالأنوار ج63 ص59-58 ح8.
سفينة البحار ج7 ص580.

تخم مرغ «البيض»

تخم مرغ و زيادي فرزندان
اصبغ بن نباته از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
إِنَّ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ شَكا إِلَي اللَّهِ تَعَالي قِلَّةُ النَّسْلِ في أُمَّتِهِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ بِأَكْلِ الْبيض، فَفَعَلُوا، فَكَثُرَ النَّسْلُ فيهِمْ.(1).
«پيامبري از پيامبران الهي از اندك بودن فرزند در امّت خود به خدا شكايت كرد،
خداوند دستور فرمود تا امّت او تخم مرغ بخورند،
چنين كردند و فرزندانشان زياد شد.»
*****
(1) وسائل الشيعة ج25 ص80 ح7.

شير «اللّبن»

شير گاو و درمان بيماري ها
ارزش غذائي شير
1- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
أَلْبَانُ الْبَقَرِ دَواءٌ.(1).
«شير گاو درمان بيماري است.»
2- آمدي در غررالحكم از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
اَللَّبَنُ أَحَدُ اللَّحْمَيْنِ.(2).
«شير چونان گوشت است.»
3- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
حَسَّوُ اللِّبَنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إلاَّ الْمَوْتَ.(3).
«شير خوردن مداوم درمان هر بيماري است جز مرگ.»
4- غياث بن ابراهيم از جعفر و او از پدرانش نقل كرد كه:
أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كانَ يَسْتَحِبُّ أنْ يُفْطِرَ عَلَي اللَّبَنِ.(4).
«گويا امام علي عليه السلام مستحب مي‌دانست كه به هنگام افطار شير تناول فرمايد.»
*****
(1) وسائل ج25 ص113 ح3.
غررالحكم ج1 ص62 ح1649.
بحارالأنوار ج63 ص95-94 ح1.
بحارالأنوار ج63 ص101 ح20.

ماهي «السَّمَك»

گوشت ماهي و لاغري
1- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
لاتُدْمِنُوا أَكْلَ السَّمَكِ، فَإِنَّهُ يُذيبُ الْجَسَدَ.(1).
«بطور مداوم گوشت ماهي نخوريد، زيرا بدن را لاغر مي‌كند.»
2- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
السَّمَكُ الطَّرِيُّ يُذيبُ اللَّحْمَ.(2).
«خوردن ماهي تازه گوشت بدن را آب مي‌كند.»
3- ابي بصير از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل مي‌كند كه فرمود:
أَكْلُ الْحيتانِ يُذيبُ الْجَسَدَ.(3).
«خوردن گوشت ماهيان، گوشت بدن را آب مي‌كند.»
*****
(1) وسائل الشيعة ج25 ص77 ح1.
وسائل الشيعة ج25 ص76 ح7.
وسائل الشيعة ج25 ص77 ح2 باب38.

روغن «اَلسَّمَنْ»

روغن و درمان دردها
روغن و درمان دردها در تابستان
1- امام صادق عليه السلام از پدران خود، از امام علي عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
سَمَنُ الْبَقَرِ دَوَاءٌ.(1).
«روغن گاو درمان درد هاست.»
2- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
السَّمَنُ دَوَاءٌ، وَ هُوَ في الصَّيْفِ خَيْرٌ مِنْهُ فِي الشِّتَاءِ، وَ مَا دَخَلَ جَوْفَاً مِثْلُهُ.(2).
«روغن دوا است، روغن در تابستان بهتر أثر مي‌كند تا زمستان، و از آنچه انسان مي‌خورد بهتر است.»
*****
(1) وسائل الشيعة ج25 ص107 ح2.
وسائل الشيعة ج25 ص107 ح3.

نَمَك «المِلْح»

نَمَك و درمان دردها
نَمَك و درمان 70 بيماري
نَمَك و درمان جذام و بَرَص و جنون
نَمَك و درمان حَلق و حنجره
نَمَك و بهداشت دهان و دندان
نَمَك و درمان درد شكم

1- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
اِبْدَؤُا بِالْمِلْحِ في أوَّلِ طَعَامِكُمْ فَلَو يَعْلَمُ النَّاسُ مَا في الْمِلْحِ لَاخْتارُوهُ عَلَي التِّرياقِ الْمُجَرَّبِ.(1).
«غذا را با نَمَك آغاز كنيد،
اگر مردم مي‌دانستند چه فوائد ي در نَمَك است او را بر نوشدارو مقدّم مي‌داشتند.»

2- امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
مَنْ بَدَأَ بِالْمِلْحِ أذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعينَ دَاءً مَا يَعْلَمُ الْعِبادُ مَا هُوَ.(2).
«كسي كه غذا خوردن را با نَمَك آغاز كند، خدا هفتاد نوع بيماري را از تن او خارج مي‌كند كه مردم نمي‌دانند.»

3- امام رضا عليه السلام از پدرانش نقل كرد كه فرمود:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
عَلَيْكَ بِالْمِلْحِ فَإنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعينَ دَاءً أَدْناها الْجُذامُ وَ الْبَرَصُ وَ الْجُنُونُ.(3).
«بر تو باد به استفاده از نَمَك، زيرا نَمَك درمان هفتاد بيماري است كه كوچكترين آنها جذام و بَرَص و جنون است.»

4- و در حديث ديگري رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به اميرالمؤمنين عليه السلام سفارش كرد كه:
وَ وَجَعُ الْحَلْقِ وَ الْأضْراسِ وَ وَجَعُ الْبَطْنِ.(4).
«از نَمَك استفاده كند، زيرا درد حنجره و دندان‌ها و درد شكم را درمان مي‌كند.»

5- امام صادق عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نقل كرد كه به امام علي عليه السلام فرمود:
يَا عَلِيُّ اِفْتَتِحْ طَعَامِكَ بِالْمِلْحِ وَ اخْتِمْهُ بِالْمِلْحِ، فَإنَّ مَنِ افْتَتَحَ طَعَامَهُ بِالْمِلْحِ، وَ

خَتَمَهُ بِالْمِلْحِ دَفَعَ اللّهُ عَنْهُ سَبْعينَ نَوْعَاً مِنْ أنْوَاعِ الْبَلاءِ أيْسَرَها الْجُذامُ.(5).
«اي علي، در هر غذا با نَمَك آغاز كن و با نَمَك دست از غذا بردار،
زيرا كسي كه در آغاز و پايان غذا از نَمَك استفاده كند، خدا هفتاد نوع از انواع بلاها را از او دور مي‌كند كه ساده ترينِ آنها بيماري جذام است.»
*****
(1) بحار ج63 ص396 ح6.
بحار ج63 ص397 ح11.
بحار ج63 ص397 ح14.
بحار ج63 ص398 ح25.
بحار ج63 ص398 ح20.

سركه «الخِلّ»

سركه و درمان صفرا
سركه و شادي دِل
سركه و كشتن كِرم هاي معده
1- ابوبصير از امام صادق عليه السلام و آن حضرت از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
نِعْمَ الإدَامُ اَلْخَلُّ يُكِسِّرُ الْمُرَّةَ، وَ يُحْيِي الْقَلْبَ.(1).
«چه خورشت خوبي است سركه، صفرا را زايل مي‌كند و قلب را زنده مي‌سازد.»
2- داوود بن سلمان از امام رضا عليه السلام و آن حضرت از پدرانش از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
كُلُوا خَلَّ الْخَمْرِ، فَإنَّهُ يَقْتُلُ الدّيدانَ فِي الْبَطْنِ.(2).
«سركه بخوريد (سركه كهنه) كه كِرم هاي معده و روده را مي‌كُشَد.»
*****
(1) وسائل الشيعة ج25 ص90-89 ح6.
بحارالأنوار ج59 ص165 ح1.

حليم با گوشت و گندم «الهريسة»

حليم و توانائي
حليم و شادي دِل
امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
عَلَيْكُمْ بِالْهَريسَةِ، فَإِنَّهَا تَنْشُطُ لِلْعِبَادَةِ أَرْبَعينَ يَوْمَاً وَ هِيَ الْمَائِدَةُ الَّتي أَنْزِلَتْ عَلي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم.(1).
«بر شما باد خوردن حليم با گوشت و گندم كه تا چهل روز براي عبادت به شما نشاط مي‌بخشد، حليم نعمتي است كه از طرف خدا براي پيامبرش آورده شد.»
*****
(1) سفينة البحار ج8 ص678.

نانِ خیس خورده در آبگوشت «الثَّرید»

1- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
الثَّریدُ طَعَامُ الْعَرَبِ.(1).
«نان خیس خورده در آبگوشت طعام عرب است.»
2- امام علي عليه السلام فرمود:
وَ أَوَّلُ مَنْ هَشَمَ الثَّریدُ مِنَ الْعَرَبِ جَمیعَاً جَدُّنَا هَاشِمُ.(2).
«اوّل کسي که نان خیس خورده در آبگوشت را مصرف کرد جدّ ما هاشم بود.»
*****
(1) مستدرك الوسائل ج16 ص353 ح2.
مستدرك الوسائل ج16 ص353 ح2.

روغن زيتون «زيت الزيتون»

روغن زيتون و اعصاب
روغن زيتون و وسوسه هاي شيطاني
1- رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم در وصيّتي به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
يَا عَلِيُّ! كُلِ الزِّيْتَ، وَادْهَنْ بِهِ، فَإِنَّهُ مَنْ أكَلَ الزَّيْتَ، وَ ادَّهَنَ بِهِ لَمْ يُقَرُّ بِهِ الشَّيْطَانُ أرْبَعينَ يَوْمَاً.(1).
«اي علي، روغن زيتون بخور، و با آن بدن را روغن مالي كن، زيرا هركس روغن زيتون بخورد و آن را بر بدن بمالد، شيطان تا چهل روز به او نزديك نخواهد شد.»
*****
(1) وسائل الشيعة ج25 ص96-95 ح4.

خلال كردن دندان «الخلال»

شيوه صحيح خلال كردن
خلال كردن و بهداشت دهان و دندان
خلال كردن و روزي
خلال كردن و درمان جذام
1- از امام علي عليه السلام نقل شد كه فرمود:
التَّخَلُّلُ بِالطَّرْفاءِ يُورِثُ الْفَقْرَ.(1).
«خلال كردن با چوب درخت گز، عامل فقر و تهيدستي است.»
2- ثابت بن ابي صفيّه از ثور بن سعيد، از پدرش از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
يَأْمُرُنا إذا تَخَلَّلْنَا أنْ لانَشْرَبَ الْمَاءَ حَتَّي نَمَضْمَضُ ثَلاثَاً.(2).
«آن حضرت پس از خلال كردن دندان به ما دستور داد تا سه بار دهان و دندان را با آب مزمزه كرده، شستشو دهيم و سپس آب بنوشيم.»
3- از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
تَخَلَّلُوا عَلي أَثَرِ الطَّعامِ، فَإنَّهُ صِحَّةٌ لِلنَّابِ وَ النَّواجِذِ، وَ يَجْلِبُ عَلَي الْعَبْدِ الرِّزْقَ.(3).
«پس از غذا خوردن خلال كنيد كه فضاي دهان (ناي) و دندان هاي جلو و عقب را سالم نگه مي‌دارد و عامل جلب روزي براي بندگان است.»
4- از امام علي عليه السلام نقل شده كه:
أنَّ النَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم، نَهي أنْ يَتَخَلَّلَ بِالْقَصْبِ وَ أنْ يَسْتاكَ بِهِ، وَ نَهي أنْ يَتَخَلَّلَ بِالرُّمَّانِ وَ الرَّيْحَانِ، فَإنَّ ذلِكَ يُحَرِّكُ عِرْقَ الْجُذامِ.(4).
«رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نهي فرمود كه با شاخه درخت انار يا ريحان خلال كنند، زيرا بيماري جذام را تقويت مي‌كند.»
*****
(1) بحارالأنوار ج63 ص436 ح1.
بحارالأنوار ج63 ص438 ح5.
مستدرك الوسائل ج16 ص317 ح1.
مستدرك الوسائل ج16 ص319 ح1.

آب و درمان تَب
آب و پاكي ها
1- از امام رضا عليه السلام از پدرانش از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه:
في قولِ اللَّهِ عزَّوَجلَّ:
«ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعيمِ» (1).
قَالَ: اَلرُّطَبُ وَ الْمَاءُ اَلْبَارِدُ.(2).
«در تفسير سخن خداي عزيز و بزرگ كه فرمود:
روزي كه از نعمت‌ها پرسش مي‌شود، توضيح داد: خرما و آبِ سرد از جمله آن نعمت هاست.»
2- از امام صادق عليه السلام از پدرانش از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
اِكْسِرُوا حَرَّ الْحُمّي بِالْبَنَفْسَجِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ فَإنَّ حَرَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمْ.(3).
«حرارت تَب را با گُل بنفشه و آبِ سرد فرو نشانيد، كه حرارت تب از حرارت جهنّم است.»
3- امام علي عليه السلام فرمود:
اِشْرِبُوا مَاءَ السَّمَاءِ فَإنَّهُ يُطَهِّرُ الْبَدَنَ، وَ يَدْفَعُ الْأسْقَامَ،
قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالي: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلي قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأقْدامَ».(4) (5).
«آبِ آسمان را بنوشيد كه بدن را پاك و بيماريها را مي‌زدايد، خداوند مبارك و بزرگ فرمود:
آبِ آسمان بر شما فرو مي‌بارد تا شما را پاك كند، و ناپاكي هاي شيطان را از شما بزدايد، و دل هاي شما را به هم نزديك و شما را ثابت قدم فرمايد.»
4- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
صُبُّوا عَلَي الْمحْمُومِ الْمَاءَ الْبَارِدِ، فَإنَّهُ يُطْفِي ءُ حَرَّها.(6).
«بر انسان تَب دار آبِ سَرد بپاشيد كه حرارات تَب را تعديل مي‌كند.»
5- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اَلْماءُ سَيِّدُ الشَّرَابِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.(7).
«آب بزرگ ترين نوشيدني در دنيا و آخرت است.»
*****

(1) سورة التكاثر: الآية 8.
بحارالأنوار ج63 ص453-452 ح23.

بحار ج63 ص453 ح26.
سورة الأنفال: الآية 11.
بحار ج63 ص453 ح27.
بحار ج63 ص450 ح16.
بحار ج63 ص454 ح31.

پر خوري «الإسراف في الطعام (التَّخمة)»

پُر خوري و بيماري ها
پُر خوري و خواب هاي وحشتناك
پُر خوري و سُستي تن
پُر خوري آفت زيركي
پُر خوري آفتِ عبادت
1- در كتاب غرر از امام علي عليه السلام نقل شده كه فرمود:
إيَّاكَ وَ الْبِطْنَةِ، فَمَنْ لَزِمَهَا كَثُرَتْ أسْقَامُهُ، وَ فَسَدَتْ أحْلامُهُ.
«از پُر خوري بپرهيزيد كه بيماري‌ها را زياد مي‌كند و عامل خواب هاي وحشتناك است.»
2- در جاي ديگري فرمود:
إيَّاكُمْ وَ الْبِطْنَةِ، فَإنَّهَا مِقْسَاةٌ لِلْقَلْبِ مِكْسَلَةٌ عَنِ الصَّلاةِ مَفْسَدَةٌ لِلْجَسَدِ.
«از پُر خوري بپرهيزيد كه قلب را دگرگون كرده، عامل سُستي در نماز است و تن آدمي را فاسد مي‌كند.»
3- و فرمود:
اَلْبِطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةِ.
«پُر خوري مانع زيركي است.»
4- و نيز فرمود:
الشَّبَعُ يُفْسِدُ الْوَرَعَ.
«پُر خوري روح پرهيزكاري را از بين مي‌برد.»
5- و نيز فرمود:
إذا مُلِي ءَ الْبَطْنُ مِنَ الْمُبَاحِ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الصَّلاحِ.
«وقتي شكم از غذاهاي مباح پُر شد، قلب از تشخيص مصلحت كور خواهد شد.»
6- و نيز فرمود:
بِئْسَ قَرينُ الْوَرَعِ اَلشَّبَعِ.
«شكم پُر دوست بَدي براي پرهيزكاري است.»
7- و نيز فرمود:
إدْمَانُ الشَّبَعِ يُورِثُ أنْوَاعَ الْوَجَعِ.
«تداوم پُر خوري عامل انواع گرسنگي هاست.»
8- و نيز فرمود:
لاتَجْتَمِعِ الشَّبَعُ وَ الْقِيَامُ بِالْمُفْتَرَضِ.
«شكم پُر و انجام واجبات در يك جا جمع نمي‌شوند.»
9- و نيز فرمود:

نِعْمَ عَوْنُ الْمَعَاصي اَلشَّبَعُ.
«پُرخوري بهترين عاملِ گناهان است.»
10- و نيز فرمود:
إيَّاكَ وَ إدْمَانُ الشَّبَعِ، فَإنَّهُ يَهيجُ الْأسْقَامَ، وَ يُثيرُ الْعِلَلَ.(1).
«از پُرخوري بپرهيز كه بيماري‌ها را پديد مي‌آورد و علل و عوامل امراض را تقويت مي‌كند.»
11- اصبغ بن نباته مي‌گويد:
اميرالمؤمنين عليه السلام به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمود:
ألا أُعَلِّمُكَ أرْبَعَ خِصَالٍ، تَسْتَغْني عَنِ الطِّبِّ؟
قَالَ: بَلي،
قَالَ: لاَتَجْلِسْ عَلَي الطَّعَامِ إلاَّ وَ أنْتَ جَائِعٌ، وَلاَتَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إلاَّ وَ أنْتَ تَشْتَهيهِ، وُجُودَ الْمَضْغِ، وَإذا نُمْتَ فَاَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَي الْخَلاءِ، فَإذا اسْتَعْمَلْتَ هَذا اِسْتَغْنَيْتَ عَنِ الطِّبِّ.(2).
«آيا چهار خصلت نيكو به تو بياموزم كه از مراجعه به طبيب بي نياز شوي؟، پاسخ داد: آري، امام فرمود: تا گرسنه نشدي بر سر سفره غذا ننشين و تا هنوز سير نشدي دست از غذا بكش و جويدن غذا را با دندان نيكو انجام دِه، و پس از خواب به دستشوئي رفته خود را پاك نما، پس هرگاه چنين كني از طبّ بي نياز خواهي بود.»
*****
(1) هداية العلم في تنظيم غرر الحكم ص294-293 تحت عنوان «الشبع والبطنة».
الخصال ص67/228. و وسائل الشيعة ج24 ص245 ح8.

سرما «اَلْبَرد»

نقش سرما در تَنِ آدمي
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه فرمود:
تَوَقَّوِا الْبَرْدَ في أَوَّلِهِ وَ تَلَقَّوْهُ في آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ في الْأَبْدانِ كِفِعْلِهِ في الْأَشْجارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَ آخِرُهُ يُورِقْ.(1).
«از سرما در آغاز آن بپرهيزيد و در آخر سرما به استقبال آن برويد، زيرا سرما با بدن‌ها همان كار را مي‌كند كه با درختان مي‌كند، آغازِ سرما مي‌سوزاند و آخَرِ سرما مي‌روياند.»
*****
(1) بحار الأنوار ج59 ص271 ح68 عن النهج.

راه تقويت حافظه «الحفظ»

امام علي عليه السلام فرمود:
مَنْ أَخَذَ مِنَ الزَّعْفَرانِ الْخَالِصِ جُزْءً، وَ مِنَ السَّعْدِ جُزْءً، وَ يُضافُ إِلَيْهِمَا عَسَلاً، وَ يَشْرَبَ مِنْهُ مِثْقَالَيْنِ في كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّهُ يَتَخَوَّفُ عَلَيْهِ مِنْ شَدَّةِ الْحِفْظَ أنْ يَكُونَ سَاحِراً.(1).
«كسي كه از زعفران خالص مقداري برداشته، با مقداري از سعد (نبات يا ريشه جوز) با عَسَل مخلوط كند، و هر روز دو مثقال از آن را بخورد، حافظه او چنان تقويت مي‌شود كه مي‌پندارند او ساحر است.»
*****
(1) بحارالأنوار ج59 ص273-272 ح72.

حجامت «الحجامة»

نقش حجامت کردن در سلامت تن
نقش حجامت کردن در تقویت عقل
1- امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:
إنَّ الْحِجَامَةَ تُصَحِّحُ الْبَدَنَ وَ تَشُدُّ الْعَقْلَ.(1).
«حجامت کردن بدن را سالم و عقل را تقویت مي‌کند.»
2- امام رضا علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:
يَوْمُ الثُّلاَثَاءِ يَوْمِ حَرْبٍ وَ دَمٍ.(2).
«روز سه شنبه روز جنگ و حجامت است.»
3- شعیب نقل مي‌کند که:
أنَّ أميرالمؤمنين عليه السلام كان يغتسل من الحجامة و الحمام، قال شعيب: فذكرته لأبي عبداللّه الصادق عليه السلام فقال:
إنَّ النَّبِيّ صلي الله عليه وآله وسلم كَانَ إذَا اِحْتَجَمَ هاجَ بِهِ الدْمُ وَ تَبيغُ فَاغْتَسِلَ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ لِيَسْكُنَ عَنْهُ حَرارَةُ الدَّمِ.
وَ إنَّ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه السلام كَانَ إذا دَخَلَ الْحَمَّامَ هاجَتْ بِهِ الْحَرَارَةُ صُبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْبارِدِ فَتَسْكُنَ عَنْهُ الْحَرَارَةُ.(3).
«حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پس از حجامت بدن را در حمّام شستشو مي‌داد و امام صادق عليه السلام نقل كرد كه پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم وقتي حجامت مي‌كرد، خون همه بدن آن حضرت را مي‌گرفت، آنگاه با آبِ سَرد غسل مي‌كرد تا حرارت خون تسكين يابد.
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پس از حجامت كه وارد حمّام مي‌شد، آبِ سَرد بر بدن مي‌ريخت تا حرارت بدنِ آن حضرت تسكين يابد.»
*****

(1) بحارالأنوار ج59 ص114 ح18.
بحارالأنوار ج59 ص115 ح22.
بحارالأنوار ج59 ص122 ح48.

پرهيز غذايي «الحمية»

ارزش پرهيز غذائي
پرهيز غذائي عامل درمان ها
پرهيز غذائي و سلامتي
1- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اِثْنَانَ عَليلانِ أَبَداً: صَحيحٌ مُحْتَمٍّ وَ عَليلٌ مُخْتَلِطٌ.(1).
«دو كس همواره بيمارند، سالمي كه بر خود سخت گيرد، و مريضي كه پرهيز نكند.»
2- و فرمود:
اَلْمِعْدَةُ بَيْتُ الْأَدْوَاءِ، وَ الْحَمِيَّةُ رَأْسُ الدَّواءِ، لاصِحَّةَ مَعَ النَّهَمِ.(2).
«معده انسان خانه درمان هاست و پرهيز در رأس درمان است، و سلامتي با شكم پرستي امكان ندارد.»
3- و نيز در غررالحكم از آن حضرت نقل شد كه فرمود:
مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَي مَضَضِ الْحَمِيَّةِ طالَ سُقْمُهُ.(3).
«كسي كه بر سختي پرهيز غذائي صبر نكند، بيماري او طولاني است.»
4- و نيز فرمود:
لاتَنالُ الصِّحَّةَ إلاَّ بِالْحَمِيَّةِ.(4).
«به سلامت نخواهيد رسيد جز با پرهيز غذائي.»
5- و آمدي در غررالحكم از آن حضرت نقل كرد كه فرمود:
صَلاحُ الْبَدَنِ الْحَمِيَّةُ.(5).
«سلامت بدن در پرهيز غذائي است.»
*****
(1) سفينة البحار ج2 ص458.
مستدرك الوسائل ج16 ص452 ح10.
مستدرك الوسائل ج16 ص453 ح13 عن الغرر.
مستدرك الوسائل ج16 ص453 ح13 عن الغرر.
هداية العنم في تنظيم غرر الحكم ص169 تحت عنوان «الحمية».

روش درمان بيمار «آداب المريض»

1- امام علي عليه السلام فرمود:
اِمْشِ بِدائِكَ ما مَشي بِكَ.(1).
«تا بيماري با تو كنار مي‌آيد با او بساز.»
2- امام صادق عليه السلام از پدرانش از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
لايَتَداوي الْمُسْلِمُ حِتّي يَغْلِبَ مَرَضُهُ صِحَّتَهُ.(2).
«براي مسلمان سزاوار نيست تا وقتي كه بيماري بر سلامت غلبه نكرده است، به درمان و مداوا روي بياورد.»
3- و نيز فرمود:
مَنْ كَتَمَ الْأَطِبَّاءَ مَرَضَهُ خَانَ بَدَنَهُ.(3).
«كسي كه بيماري خود را از طبيب پنهان كند به بدن خود خيانت كرده است.»
*****
(1) نهج البلاغة ج2 ص143.
بحارالأنوار ج59 ص70 ح24.
هداية العلم في تنظيم غرر الحكم ص564 باب (المرض).

حمّام رفتن «الحمام»

امام صادق عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
كَانَ أميرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ أَلا لايَسْتَلْقِيَنَّ أَحَدُكُمْ في الْحَمَّامِ، فَإِنَّهُ يُذيبُ شَحْمَ الْكُلْيَتَيْنِ(1).
«آگاه باشيد! كسي از شما در حمّام نخوابد كه پي كليّه‌ها را آب مي‌كند.»
*****
(1) الكافي ج6 ص500 ح19. و وسائل ج2 ص54 باب 20 ح1.

روش درمان تَب «الحمي»

آبِ سَرد و درمان تَب
گُلِ بنفشه و درمان تَب
1- امام صادق عليه السلام از پدرانش از اميرالؤمنين عليه السلام نقل كرد كه فرمود:
لَيْسَ مِنْ دَاءٍ إلاَّ وَ هُوَ مِنْ داخِلِ الْجَوْفِ إلاَّ الْجَراحَةُ وَ الْحُمَّي. فَإنَّهُمَا يَرِدانِ وُرُوداً.
«بيماري يافت نمي‌شود، جز آنكه از درونِ بدن پديد مي‌آيد، جز زخم و تَب كه اين دو از راه هاي مختلف دامنگير انسان مي‌شود.»
2- و نيز فرمود:
أكْسِرُوا حَرَّ الْحُمَّي بِالْبَنَفْسَجِ وَ الْمَاءِ الْبارِدِ فَإنَّ حَرَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ.(1).
«حرارت تَب را با گُل بنفشه و آبِ سَرد فرو نشانيد.»
3- و نيز فرمود:
صُبُّوا عَلَي الْمحْمُومِ الْمَاءَ الْبَارِدِ فَي الصَّيْفِ، فَإنَّهُ يُسْكِنُ حَرَّهَا.(2).
«در تابستان بر انسان تَب دار آبِ سَرد بپاشيد كه حرارت بدن را تسكين مي‌دهد.»
*****
(1) بحارالأنوار ج59 ص97 ح13.
بحارالأنوار ج59 ص97 ح13.

در چشمه سار نهج البلاغه

پرهيز غذائي

حكمت 171 نهج البلاغه
التحذير من أكلة الحرام
وَقَالَ عليه السلام: كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكَلَاتٍ!
ترجمه: حكمت 171
ره آورد شوم حرام خواري
و درود خدا بر او فرمود:
بسا لقمه اي كه از لقمه هاي فراواني محروم مي‌كند.
حكمت 181 نهج البلاغه
ثمرة الحزم
وَقَالَ عليه السلام: ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، وَثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ.
ترجمه: حكمت 181
ارزش دوراندیشي و پرهيز از كوتاهي
و درود خدا بر او فرمود:
حاصل كوتاهي پشيماني، و حاصل دور انديشي سلامت است.

بدن و سرما

حكمت 128 نهج البلاغه
البرد و السلاّمة
وَقَالَ عليه السلام: تَوَقَّوُا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفِعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ.
ترجمه: حكمت 128
تأثير عوامل زيست محيطي در سلامت
و درود خدا بر او فرمود:
در آغاز سرما خود را بپوشانيد، و در پايانش آن را در يابيد، زيرا با بدنها همان مي‌كند كه با برگ درختان خواهد كرد، آغاز ش مي‌سوزاند، و پايانش مي‌رويانند.
استفاده از هواي خنك
ويژگي هاي تنِ آدمي

استفاده از هواي خنك

نامه 12 نهج البلاغه
(وصي بها معقل بن قيس الرياحي حين أنفذه إلي الشام في ثلاثة آلاف مقدمة له:)
لزوم اتّخاذ الاحتياطات العسكرية
اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَي لَكَ دُونَهُ.
وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ، وَسِرِ الْبَرْدَيْنِ، وَغَوِّرْ بِالنَّاسِ، وَرَفِّهْ فِي السَّيْرِ، وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَناً، وَقَدَّرَهُ مُقَاماً لَا ظَعْناً، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرَوِّحْ ظَهْرَكَ.
فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ، أَوْ حينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَي بَرَكَةِ اللَّهِ، فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطاً، وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوَّ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ، وَلَا تَبَاعَدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ، حَتَّي يَأْتِيَكَ أَمْرِي، وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَآنُهُمْ عَلَي قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.
ترجمه: نامه 12
(دستور العمل نظامي، به معقل بن قيس رياحي، كه با سه هزار سرباز به عنوان پيشاهنگان سپاه امام به سوي شام حركت كردند، معقل از بزرگان و شجاعان بنام كوفه بود.)
احتياطهاي نظامي نسبت به سربازان پيش تاز
از خدايي بترس كه ناچار او را ملاقات خواهي كرد، و سرانجامي جز حاضر شدن در پيشگاه او را نداري، جز با كسي كه با تو پيكار كند، پيكار نكن، در خُنكي صبح و عصر سپاه را حركت ده، در هواي گرم لشكر را استراحت ده، و در پيمودن راه شتاب مكن، در آغاز شب حركت نكن زيرا خداوند شب را وسيله آرامش قرار داده، و آن را براي اقامت كردن، نه كوچ نمودن، تعيين فرموده است.
پس آسوده باش، و مركب‌ها را آسوده بگذار، آنگاه كه سحر آمد و سپيده صبحگاهان آشكار شد، در پناه بركت پروردگار حركت كن، پس هرجا دشمن را مشاهده كردي در ميان لشكر ت بايست، نه چنان به دشمن نزديك شو كه چونان جنگ افروزان باشي، و نه آنقدر دور باش كه پندارند از نبرد مي‌هراسي، تا فرمان من به تو رسد، مبادا كينه آنان شما را به جنگ وا دارد، پيش از آن كه آنان را به راه هدايت فرا خوانيد، و درهاي عذر را بر آنان ببنديد.

ويژگي هاي تنِ آدمي

قسمتي از خطبه 1 نهج البلاغه
عجائب خلقة الانسان
ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّي خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّي لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّي اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّي صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ؛ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ إِنْساناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا.
وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْاَخْلاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ، وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ.
ترجمه: قسمتي از خطبه 1
شگفتي آفرينش آدم عليه السلام و ويژگي هاي انسان كامل
سپس خداوند بزرگ، خاكي از قسمت هاي گوناگون زمين، از قسمت هاي سخت و نرم، شور و شيرين، گِرد آورد، آب بر آن افزود تا گِلي خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناك گرديد، كه از آن، اندامي شايسته، و عضو هايي جدا و به يكديگر پيوسته آفريد.
آن را خشكانيد تا محكم شد، خشكاندن را ادامه داد تا سخت شد، و تا زماني معيّن، و سرانجامي مشخّص، اندام انسان كامل گرديد، آنگاه از روحي كه آفريد در آن دميد تا به صورت انساني زنده درآمد، داراي نيروي انديشه، كه وي را به تلاش اندازد، و داراي افكاري كه در ديگر موجودات، تصرّف نمايد
به انسان اعضاء و جوار حي بخشيد، كه در خدمت او باشند، و ابزاري عطا فرمود، كه آنها را در زندگي بكار گيرد، قدرت تشخيص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشايي، و بويايي، و وسيله تشخيص رنگ ها، و أجناس مختلف در اختيار او قرار داد.
انسان را مخلوطي از رنگ هاي گوناگون، و چيزهاي همانند و سازگار، و نيروهاي متضادّ، و مزاج هاي گوناگون، گرمي، سردي، تري، و خشكي، قرار داد.

قرآن و درمان دردها
خطبه 176 نهج البلاغه
خطبه 110 نهج البلاغه
قسمتي از خطبه 152 نهج البلاغه
رابطه تقوا و درمان

خطبه 176 نهج البلاغه
خطبه 110 نهج البلاغه
قسمتي از خطبه 152 نهج البلاغه

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْ ءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهٍ، وَمَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْ ءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ.
فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَقَمَعَ هَوَي نَفْسِهِ، فَإِنَّ هذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْ ءٍ مَنْزِعاً، وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَي مَعْصِيَةٍ فِي هَوًي.
وَاعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ - أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِياً عَلَيْهَا وَمُسْتَزِيداً لَهَا. فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ، وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ.
قَوَّضُوا مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيضَ الرَّاحِلَ، وَطَوَوْهَا طَيَّ الْمَنَازِلَ.
وَاعْلَمُوا أَنَّ هذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَالْمحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ.
وَمَا جَالَسَ هذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي هُدًي، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمًي.
وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَي أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنًي؛ فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ،
وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَي لَأْوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ:
وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ، وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَي اللَّهِ تَعَالَي بِمِثْلِهِ.
وَاعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَقَائِلٌ مُصَدَّقٌ، وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ، وَمَنْ مَحَلَ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:
«أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلًي فِي حَرْثِهِ وَعَاقِبَةِ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرَثَةِ الْقُرْآنِ».
فَكُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَأَتْبَاعِهِ، وَاسْتَدِلُّوهُ عَلَي رَبِّكُمْ، وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَي أَنْفُسِكُمْ، وَاتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ، وَاسْتَغِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ.

ترجمه: خطبه 176

آگاه باشيد! چيزي از طاعت خدا نيست جز آن كه با كراهت انجام مي‌گيرد، و چيزي از معصيت خدا نيست جز اينكه با ميل و رغبت عمل مي‌شود، پس رحمت خداوند بر كسي كه شهوت خود را مغلوب و هواي نفس را سركوب كند، زيرا كار مشكل، بازداشتن نفس از شهوت بوده كه پيوسته خواهان نافرماني و معصيت است.
بندگان خدا! بدانيد كه انسان با ايمان، شب را به روز، و روز را به شب نمي‌رساند جز آن كه نفس خويش را متّهم مي‌داند، همواره نفس را سرزنش مي‌كند، و گناهكار ش مي‌شمارد، پس در دنيا چونان پيشينيان صالح خود باشيد، كه در پيش روي شما درگذشتند و همانند مسافران،

خيمه خويش را از جا در آوردند و به راه خود رفتند.
ويژگي هاي قرآن
آگاه باشيد! همانا اين قرآن پند دهنده اي است كه نمي‌فريبد، و هدايت كننده اي است كه گمراه نمي‌سازد، و سخنگويي كه هرگز دروغ نمي‌گويد
كسي با قرآن همنشين نشد مگر آن كه بر او افزود يا از او كاست، افزودن در هدايت و كاهش از كور دلي و گمراهي.
آگاه باشيد كسي با داشتن قرآن، نيازي ندارد،
و بدون قرآن بي نياز نخواهد بود، پس درمان خود را از قرآن بخواهيد، و در سختي‌ها از قرآن ياري بطلبيد، كه در قرآن درمان بزرگ ترين بيماريها يعني كفر و نفاق و سركشي و گمراهي است، پس به وسيله قرآن خواسته هاي خود را از خدا بخواهيد، و با دوستي قرآن به خدا روي آوريد، و به وسيله قرآن از خلق خدا چيزي نخواهيد، زيرا وسيله اي براي تقرّب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد.
آگاه باشيد، كه شفاعت قرآن پذيرفته شده، و سخنش تصديق مي‌گردد، آن كس كه در قيامت، قرآن شفاعتش كند بخشوده مي‌شود، و آن كس كه قرآن از او شكايت كند محكوم است، در روز قيامت ندا دهنده اي بانگ مي‌زند كه:
«آگاه باشيد امروز هر كس گرفتار بذري است كه كاشته و عملي است كه انجام داده، جز اعمال منطبق با قرآن»
پس شما در شمار عمل كنندگان به قرآن باشيد، از قرآن پيروي كنيد، با قرآن خدا را بشناسيد، و خويشتن را با قرآن اندرز دهيد، و رأي و نظر خود را برابر قرآن متّهم كنيد، و خواسته هاي خود را با قرآن نادرست بشماريد.

خطبه 110 نهج البلاغه

قيمة القرآن
وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ. وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ.
ترجمه: خطبه 110
ارزش قرآن
و قرآن را بياموزيد، كه بهترين گفتار است، و آن را نيك بفهميد كه بهار دلهاست، از نور آن شفا و بهبودي خواهيد كه شفاي سينه هاي بيمار است، و قرآن را نيكو تلاوت كنيد كه سودبخش ترين داستانهاست، زيرا عالمي كه به غير علم خود عمل كند، چونان جاهل سرگرداني است كه از بيماري ناداني شفا نخواهد گرفت، بلكه حّجت بر او قوي تر و حسرت و اندوه بر او ثابت و در پيشگاه خدا سزاوار سرزنش است.

قسمتي از خطبه 152 نهج البلاغه

اصْطَفَي اللَّهُ تَعَالَي مَنْهَجَهُ.
خصائص القرآن
وَبَيَّنَ حُجَجَهُ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَبَاطِنِ حِكَمٍ.
لَا تَفْنَي غَرَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ. فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ، وَمَصَابِيحُ الظُّلَمِ، لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ.
قَدْ أَحْمَي حِمَاهُ، وَأَرْعَي مَرْعَاهُ. فِيهِ شِفَاءُ الْمُسْتَشْفِي، وَ كِفَايَةُ الْمُكْتَفِي.
ترجمه: قسمتي از خطبه 152
راه روشن آن را خدا برگزيد، و حجّت هاي آن را روشن گردانيد.
ويژگي هاي قرآن
قرآن را فرو فرستاد كه ظاهرش علم، و باطنش حكمت است، نوآوريهاي آن پايان نگيرد و شگفتي هايش تمام نمي‌شود، در قرآن بركات و خيرات چونان سرزمين هاي پُر گياه در اوّل بهاران، فراوان است، و چراغ هاي روشني بخش تاريكي‌ها فراوان دارد، كه دَر نيكي‌ها جز با كليدهاي قرآن باز نشود، و تاريكي‌ها را جز با چراغ هاي آن روشنايي نمي‌توان بخشيد، مرز هايش محفوظ، و چراگاه هايش را خود نگهبان است، هر درمان خواهي را درمان، و هر بي نيازي طلبي را كافي است.

رابطه تقوا و درمان

قسمتي از خطبه 198 نهج البلاغه
فَإِنَّ تَقْوَي اللَّهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصَرُ عَمَي أَفْئِدَتِكُمْ، وَشِفَاءُ مَرَض أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَطُهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجِلَاءُ عَشَا أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنُ فَزَعِ جَأْشِكُمْ، وَضِيَاءُ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ.
فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَاراً دُونَ دِثَارِكُمْ، وَدَخِيلاً دُونَ شِعَارِكُمْ، وَلَطِيفاً بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ، وَأَمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ، وَمَنْهَلاً لِحِينِ وُرُودِكُمْ، وَشَفِيعاً لِدَرَكِ طَلِبَتِكُمْ، وَجُنَّةً لِيَوْمِ فَزَعِكُمْ، وَمَصَابِيحَ لِبُطُونِ قُبُورِكُمْ، وَسَكَناً لِطُولِ وَحْشَتِكُمْ، وَنَفَساً لِكَرْبِ مَوَاطِنِكُمْ.
ترجمه: قسمتي از خطبه 198
همانا تقوا و ترس از خدا، داروي بيماري هاي دل ها، روشنايي قلب ها، و درمان دردهاي بدن ها، مرهم زخم جانها، پاك كننده پليدي هاي ارواح، و روشنايي بخش تاريكي چشم ها، و امنيّت در ناآرامي ها، و روشن كننده تاريكي هاي شماست. پس اطاعت خدا را پوشش جان قرار دهيد، نه پوشش ظاهري، و با جان فرمانبردار باشيد نه با تن، تا با اعضا و جوارح بدنتان درهم آميزد، و بر همه امور تان حاكم گردانيد، اطاعت خدا را راه ورود به آب حيات، شفيع گرفتن خواسته ها، پناهگاه روز اضطراب، چراغ روشنگر قبرها، آرامش وحشت هاي طولاني دوران برزخ، و راه نجات لحظات سخت زندگي، قرار دهيد زيرا اطاعت خدا، وسيله نگهدارنده از حوادث هلاك كننده، و جايگاه هاي وحشتناك كه انتظار آن را مي‌كشيد، و حرارت آتش هاي برافروخته مي‌باشد.

شناخت طبیبان

پیامبر طبیب دردها
آنجا که طبیبان درمانده اند

پیامبر طبیب دردها

قسمتي از خطبه 108 نهج البلاغه
اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِشْكَاةِ الضِّيَاءِ، وَذُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ، وَسُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَمَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ، وَيَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ.
و منها: طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبٍ عُمْيٍ، وَ آذَانٍ صُمٍّ، وَأَلْسِنَةٍ بُكْمٍ؛ مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.
ترجمه: قسمتي از خطبه 108
وصف پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله
پيامبر صلي الله عليه وآله را از درخت تنومند پيامبران، از سرچشمه نور هدايت، از جايگاه بلند بي همانند، از سرزمين بطحاء، از چراغ هاي برافروخته در تاريكي ها، و از سرچشمه هاي حكمت برگزيد.
پيامبر صلي الله عليه وآله طبيبي است كه براي درمان بيماران سيّار است، مرهم هاي شفابخش او آماده، و ابزار داغ كردن زخم‌ها را گداخته، براي شفاي قلب هاي كور، و گوشهاي ناشنوا، و زبانهاي لال، آماده است و با داروي خود در پي يافتن بيماران فراموش شده و سرگردان است.

آنجا که طبیبان درمانده اند

قسمتي از خطبه 121 نهج البلاغه
فَإِن اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَإِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ، لَكَانَتِ الْوُثْقَي.
وَلكِنْ بِمَنْ؟ وَإِلَي مَنْ؟ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشَّوْكَةِ بِالشَّوْكَةِ، وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا!
اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَّاءُ هذَا الدَّاءِ الدَّوِيِّ، وَكَلَّتِ النَّزْعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ!
ترجمه: قسمتي از خطبه 121
اگر مقاومت مي‌كرديد، شما را راهنمايي مي‌كردم و اگر به انحراف مي‌رفتيد شما را به راه راست برمي گرداندم، اگر سرباز مي‌زديد، دوباره شما را براي مبارزه آماده مي‌كردم، در آن صورت وضعيّتي مطمئن داشتيم.
امّا دريغ، با كدام نيرو بجنگم؟ و بچه كسي اطمينان كنم؟ شگفتا، مي‌خواهم به وسيله شما بيماريها را درمان كنم ولي شما درد بي درمان من شده ايد، كسي را مي‌مانم كه خار در پايش رفته و با خار ديگري مي‌خواهد آن را بيرون كشد، در حالي كه مي‌داند خار در تن او بيشتر شكند و بر جاي ماند.
خدايا! پزشكان اين درد مرگبار به جان آمده، و آب رسان اين شوره زار ناتوان شده است.

امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي

مشخصات کتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي ع و مباحث تربيتي محمد دشتي - ۱۳۳۰
مشخصات نشر: قم نشر موسسه تحقيقاتي اميرالمومنين عليهالسلام ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ص ۱۷۶
فروست: (الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام [ج] ۱۳)
(موسسه تحقيقاتي اميرالمومنين ع، ۵۴)
الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام [ج]. ۱۳
شابك: 964-6422-33- ۵۵۰۰۰ريال 964-6422-33- ۵۵۰۰۰ريال
وضعيت فهرست نويسي: فهرستنويسي قبلي
يادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۰؛ ۱۲۰۰۰ ريال
يادداشت: کتابنامه بهصورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- فضائل
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- نظريه درباره آموزش و پرورش
شناسه افزوده: موسسه تحقيقاتي اميرالمومنين ع
رده بندي کنگره: BP۳۷/۴د۵الف۳،۷.ج
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسي ملي: م۷۹-۶۰۱۳

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كار بُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

مسئله تربيت
مباحث تربيتي يكي از بنيادي ترين مباحث علوم انساني، و يكي از ارزنده ترين مباحث اجتماعي، سياسي است،
كه با بسياري از مباحث ديگر رشته هاي علوم ضروري، ارتباط تنگاتنگ دارد،
و در اخلاق و سازندگي،
خود سازي و جامعه سازي،
گاهي به عنوان پايه هاي اساسي، و زماني به عنوان نتيجه و ره آوردها، اين قبيل از مباحث ارزشمند انساني، اجتماعي مورد ارزيابي قرار مي‌گيرد.
و بديهي است كه؛
سعادت فرد و جامعه،
تكامل و ترقي انسان‌ها و خانواده ها،
پيشرفت يا عقب ماندگي جوامع بشري،
سلامت جسم و جان بشريت تشنه آزادي،
همه و همه به «مباحث تربيتي» و «مسئله تربيت» مربوط مي‌شود.
اگر انسان ها، مباحث تربيتي را بدرستي بشناسند،
و هدفداري آن را بدانند،
و با روش هاي صحيح تربيت آشنائي پيدا كنند،
و سپس خود را و خانواده خود را و جامعه خود را تربيت كنند،
اصلاح نمايند و به سوي خوبي‌ها و ارزش هاي اخلاقي سوق دهند،
همواره به سوي تكامل و ترقّي و استقلال در حركتند و عقب ماندگي و شكست و ذلّت و خواري و مفاسد اخلاقي و اجتماعي دامنگيرشان نخواهد شد كه از نظر قرآن كريم و نهج البلاغه، هدف اساسي همه انبياء و پيامبران الهي تحقق اين آرمان ارزنده الهي، بشري است.
و مي‌دانيم كه:
مكتب اسلام كاملترين مكتب تربيتي است،
و دستورات و قواعد و روش هاي تربيتي آن از چشمه سار هميشه جاري وحي الهي گرفته شده و با رهنمودهاي مداوم امامان معصوم عليهم السلام در تئوري و عمل لباس حقيقت پوشيده است،
همه شرق شناسان و موّرخان غربي و شرقي اعتراف دارند كه رسول گرامي اسلام و امامان راستين تشيّع، از عرب عقب مانده جاهلي آلوده دامن، دانشمندان و پرهيزگاران و نام آوران بي نظيري ساخته اند.
و انقلاب فكري، علمي، سياسي، اخلاقي، نظامي، بهداشتي شگفتي آوري

را با دست همان مردم عقب مانده تحقق بخشيدند كه همه متفكران گذشته و حال را در تعجب و حيرت نگه داشتند.
كه مي‌پرسند:
راستي دل‌ها و مغزهاي خفته عرب جاهلي چگونه بيدار شد؟
رسول خدا با كدام روش هاي تربيتي دست به انقلاب علمي، تربيتي زد؟
و مي‌دانيم كه نهج البلاغه بهترين و گويا ترين زبان قرآن و تبيين كننده مباحث تربيتي اسلام است.
پس بايد گوش جان به كلمات حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بسپاريم و در اين سير كوتاه، مباحث تربيتي نهج البلاغه را به درستي مورد مطالعه و ارزيابي قرار دهيم،
تا ره توشه ارزشمندي براي خودسازي و باز پروري جامعه مان باشد.
حال از نهج البلاغه مي‌پرسيم:
آيا تربيت ممكن است؟
آيا موانع تربيت را مي‌شود از ميان برداشت؟
و روش هاي تربيتي كدامند؟
و چگونه بايد فرد و جامعه را تربيت نمود؟
امكان تربيت
تربيت پذيري انسان
ارزش تربيت
هدفداري تربيت
شناخت عوامل تربيت
نقش پدر و مادر
نقش خانواده
استاد و آموزگار
جامعه و محيط زندگي
دوستان
علماء و نصيحت كنندگان جامعه
حكومت و رهبري
الگوهاي موفّق تربيت
قرآن و تعاليم انسان ساز آن
همسايه و همسايگان
تبليغات
سنن و آداب صحيح اجتماعي
تاريخ گذشتگان
انقلاب اسلامي، الهي

امكان تربيت

از ديدگاه نهج البلاغه، تربيت ممكن، و روش هاي تربيتي مشخص و روشن است و بهترين روش هاي مقابله با موانع و آفات تربيت نيز بدرستي مورد ارزيابي قرار گرفته است، كه فرمود:
فَنَفْسَكَ نَفْسَكَ! فَقَدْ بَيَّنَ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ، وَحَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ،
زنهار! زنهار! در تربيت و سازندگي خويشتن تلاش كن زيرا كه خداوند، راهي را كه بايد بروي، براي تو روشن ساخته است و آينده رفتن تو را مشخص و تبيين فرموده است).(1).
و سپس اميدواري مي‌دهد كه اگر از راه روشن الهي برويد و در تربيت خود و ديگران بكوشيد حتما پيروز شده و به سرچشمه سعادت خواهيد رسيد.
أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ، وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التِّيهِ!
(اي مردم، آنكس كه از راه آشكار و جاده حق ره سپارد به آب مي‌رسد و كسي كه مخالفت كند در حيرت و سرگرداني قرار خواهد گرفت).(2).
و آنگاه به ضرورت تربيت و خودسازي اشاره مي‌كند كه:
أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا.
(اي مردم، خودتان عهده دار تربيت نفس خويش باشيد و نفس را از كشيده شدن به طرف هوس‌ها و عادت ناروا باز داريد.)(3).
*****
(1) نامه 3/30 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد اين نامه به اين شرح است:
1- كتاب بحار الانوار ج33 ص83: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
2- كتاب طراز ج 2 ص 123: سيد يماني
3- شرح نهج البلاغه ج 16 ص 6: ابن ابي الحديد معتزلي(متوفاي 656 ه)
4- شرح ابن ميثم ج 4 ص 448: بحراني(متوفاي 679 ه).
خطبه 4/201 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب محاسن ص262 ح232: برقي (متوفاي 274 ه)
2- كتاب غيبت ص9 وص27 مقدمة المؤلّف: نعماني (متوفاي 342 ه)
3- بحارالانوار ج2 ص266 وج64 ص158: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- تفسير برهان ج 4 ص 260 ح1: علامه بحراني(متوفاي 1107 ه)
5- كتاب مسترشد ص407/76 ط جديد: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
6- كتاب ارشاد ص147 قديم: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).
حكمت 359 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به

اين شرح است:
1- كتاب النهاية ج 3 ص 35 (ماده صرف): ابن اثير شافعي (متوفاي 606 ه)
2- غرر الحكم ص 154 و 359 / ج 3 ص 295: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 399: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحار الانوار ج67 ص73 ذح27 ب45: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- غرر الحكم ج 6 ص 459: آمدي (متوفاي 588 ه).

تربيت پذيري انسان

تربيت يكي از ارزشمند ترين واقعيت نظام هستي است كه در همه چيز قابل پياده شدن و ثمره دادن مي‌باشد،
نه تنها انسان را مي‌شود تربيت كرد و در خودسازي و جامعه سازي موفّق شد، بلكه حيوانات و نباتات را نيز مي‌شود تربيت كرده و با روش هاي تربيتي به سوي ارزش‌ها سوق داد.
گرچه موجودات حياتي همه تربيت پذيرند،
امّا تربيت پذيري انسان از ويژگي هاي خاصّي برخوردار است، انسان با برخورداري از عقل و تدبير و عواطف انساني، تربيت پذيرتر از ديگر موجودات نظام آفرينش مي‌باشد كه امام علي عليه السلام مي‌فرمايد:
وَ لَاتَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغْتَ فِي إِيلَامِهِ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْآدَابِ، وَ الْبَهَائِمَ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ.
(از كساني مباش كه پند و اندرز به آنها سودي نمي‌بخشد مگر آنكه سخت در توبيخ آنها مبالغه شود، زيرا انسان هاي عاقل با برخورداري از عقل با اندرز و آداب پند بپذيرند، امّا چهار پايان با زدن.)(1).
با توجّه به پند آموزي و تربيت پذيري انسان، امام علي عليه السلام سفارش مي‌كند كه:
در تربيت كودك،
و تربيت نفس،
و تربيت افراد جامعه بايد شتاب نمود و تربيت را از هر كار ديگري مقدّم داشت،
زيرا ممكن است آداب و روش هاي زشت و ناروا دل هاي پاك را آلوده سازد و تربيت و سازندگي را ناممكن نمايد،
امام علي عليه‌السلام به فرزندش امام مجتبي عليه السلام مي‌نويسد:
لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ،
(من در تعليم و تربيت تو پيش از آنكه قلبت سخت شود و عقل و فكرت به امور ديگري مشغول گردد مبادرت ورزيدم تا با تصميم جدي به استقبال كارهائي بشتابي كه انديشمندان واهل تجربه زحمت آزمون آنرا كشيده اند).(2).
*****
(1) نامه 108/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد(متوفاي قرن3 ه)

3- عقد الفريدج3ص90 و91 و143 وج3 جديد114: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تحف العقول ص97/52 و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).
نامه 22/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

پس از آنكه دانستيم تربيت ممكن است،
و انسان تربيت پذير مي‌باشد،
و در امور تربيتي بايد عجله و شتاب كرد،
حال، توجّه به ارزش هاي تربيت و خودسازي ضروري است،
كه امام علي عليه السلام فرمود:
اَلْعِلْمُ وِرَاثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَالْآدَابُ حُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ، وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ.
(علم، ميراث گران بهائي است و تربيت و آداب ارزشمند اخلاقي، لباس فاخر و زينتي است.)(1).
و در كلامي نوراني، جلوه ارزشمند ديگري از تربيت را اينگونه مطرح مي‌فرمايد كه:
لَا غِنَي كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ؛ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ.
(هيچ ثروتي چون عقل نيست و هيچ فقري چون جهل نمي‌باشد و هيچ ميراثي چون ادب و تربيت نخواهد بود.)(2).
*****
(1) حكمت 5 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كنز الفوائد ص 288: كراجكي (متوفاي 449 ه)
2- غرر الحكم ص 246 و ج 1 ص 40 و 144: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- امتاع والمؤانسةج 2 ص 31: ابو حيان توحيدي (متوفاي 380 ه)
4- عدد القوية: ابن مطهر حلي (متوفاي 355 ه)
5- البيان والتبيين ج 2 ص 97: جاحظ (متوفاي 255 ه)
6- كتاب أمالي ج 1 ص 113: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).
حكمت 54 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 201 و 89 و 94: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج1 ص26 ح25: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب أمالي ص 193: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- دستور معالم الحكم ص17 الباب الاوّل: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
5- غرر الحكم ص 289 / ج 4 ص 52: آمدي (متوفاي 588 ه).

امكان تربيت و ضرورت خودسازي و باز پروري جامعه را بسياري از مكتب‌ها پذيرفته اند و مباحث پيرامون آن را قبول داشته و با اسلام و ديگر مكاتب تربيتي، الهي، اعلان هماهنگي مي‌كنند.
آنچه كه اسلام را در برابر ديگر مكاتب تربيتي ممتاز جلوه مي‌دهد «هدفداري انسان» و «هدفداري تربيت» است.
بسياري اصول كلّي تربيت و ضرورت آن را براي زندگي انساني، و تداوم حيات اجتماعي باور دارند،
امّا مي‌پرسند:
چرا خود را تربيت كنيم؟
چرا مشكلات و رنج فراوان خودسازي را هموار سازيم؟
چرا براي تربيت شدن و تربيت كردن از لذت‌ها و خوشي‌ها بگذريم؟
و براي چه و كدام اهداف تكاملي به تربيت و سازندگي روي بياوريم؟
و بديهي است تا مباني اعتقادي قرآن و نهج البلاغه را نپذيرند،
و هدفداري انسان را،
و حركت تكاملي بشر به سوي قيامت و بهشت جاويدان را باور نكنند، تربيت و مقرّرات و احكام تربيتي، بدون پشتوانه اجرائي است،
كه امام علي عليه السلام مي‌فرمايد:
وَاعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً وَلَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلاً، أُوصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَي اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزِّمَامُ وَالْقِوَامُ
(اي بندگان خدا آگاه باشيد، خداوند شما را بي هدف و بيهوده نيافريد و سرگردان و بدون سرپرست نگذاشته است ...
اي بندگان خدا شما را به تقوي و خويشتن داري سفارش مي‌كنم كه زمام عبادت‌ها و قوام زندگي سعادتمندانه به تقوي بستگي دارد).(1).
و آنگاه رفاه زدگان شكم باره و هدف گم كرده را نكوهش كرده، مي‌فرمايد:
فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمُّهَا عَلَفُهَا
(آيا عبث و بيهوده آفريده شده ام همانند حيوان پرواي كه تمام همت او علف و چريدن و خوردن باشد؟.)(2).
سپس هدف تكاملي را مطرح مي‌فرمايد:
لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.
(بدانيد كه جان شما بهائي جز بهشت نداَرد پس خود و زحمات و تلاش هاي خود را به كمتر از آن نفروشيد.)(3).
و براي تحمّل مشكلات تربيت و خودسازي تذكّر مي‌دهد كه:

فَمَنِ اشْتَاقَ إِلَي الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ
(كسي كه به سوي حيات جاويدان در حركت است و اشتياق بهشت دارد از شهوات و تمايلات سركش پرهيز مي‌كند و آن كس كه از آتش جهنّم بيمناك است از محرّمات و بدي‌ها دوري مي‌كند).(4).
و در كلام نوراني ديگري، سعادت و كمال و موفقيت دنيا و آخرت را هدف ارزشمند تربيت معرّفي مي‌كند كه فرمود:
إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ تَعَالَي لِأَقْوَامٍ،
(ثروت و اموال و فرزندان بهره و كشت اين جهانند و عمل صالح، زراعت و بهره آخرت است و گاهي خداوند اين هر دو را به افراد مي‌بخشد).(5).
وقتي هدف ارزشمند خلقت انسان، سعادت دنيا و آخرت شد پس كوتاهي و سستي نسبت به هر كدام از اين دو نارواست،
كه امام علي عليه السلام به فرزندش امام مجتبي عليه السلام مي‌فرمايد:
فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ
(زندگي جاويدان بهشتي و منزلگاه آينده خود را اصلاح كن و آخرت را به دنياي زود گذر مفروش).(6).
*****
(1) خطبه 4/195 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- منهاج البراعة ج 2 ص 281: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
2- بحار الانوار ج 7 ص 115 ح50 ب5: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- غرر الحكم ج 5 ص 103: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- اصول كافي ج 1 ص 138: كليني (متوفاي 328 ه).
نامه 15/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- الخرائج و جرائح ج2 ص542 ح2 فصل2: قطب الدين راوندي (متوفاي 573 ه)
2- كتاب مناقب ج 2 ص 101: ابن شهر آشوب (متوفاي 588 ه)
3- ربيع الابرار ج3 ص241 ح215 ب44: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- روضة الواعظين ص 127: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508 ه)
5- استيعاب ج 2 ص 21: عبدالبر مالكي(متوفاي 338 ه).
حكمت 456 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مجمع الامثال ج 2 ص 453: ميداني (متوفاي 518 ه)

2- غرر الحكم ج2 ص59 و331: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 430: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 5 ص 81: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- بحارالانوار ج70 ص133 ح136 ب122: مجلسي (متوفاي 1110ه).
حكمت 2/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عيون الاخبار ج 2 ص 329: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- البيان والتبيين ج2 ص148: ابو عثمان جاحظ (متوفاي 255 ه)
3- كتاب محاسن و اضداد ص 132: ابو عثمان جاحظ (متوفاي 255 ه)
4- مروج الذهب ج2 ص419: مسعودي (متوفاي 346 ه)
5- محاسن و مساوي ص 358: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
6- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج2 ص208: يعقوبي (متوفاي 292 ه).
خطبه 5/23 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اصول كافي ج2 ص294ح5و154 ح19: كليني (متوفاي 328 ه)
2- عقدالفريد ج2 ص183 فضل العشيره: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
3- كتاب صفين ص10: نصربن مزاحم (متوفاي 202 ه)
4- تاريخ ج2 ص207: ابن واضح (متوفاي 292 ه)
5- ربيع الابرار ج3 ص146 وج5 ص89: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه).
نامه 13/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

شناخت عوامل تربیت

اشاره

پس از آشنائي با مباحث مقدماتي مسئله تربيت، بايد عوامل تربيتي را شناخت و آنها را تقويت و به سوي آنها جذب شد،
كه نقش تعيين كننده در تربيت و سازندگي فرد و جامعه دارد.
در اين قسمت از بحث به برخي از آنها اشاره مي‌شود.

آموزشگاه آغازين هر فردي، خانه و خانواده مي‌باشد، زندگي خانوادگي، نقش مهمّي در خود سازي و بازسازي دل‌ها دارد،
كه پدر و مادر و ديگر افراد خانواده هم مي‌توانند مربّي لايق و موفّق فرزندان باشند،
و هم عامل اساسي انحراف و آلودگي هاي فكري كودكان گردند،
كه در اين رابطه امام علي عليه السلام مي‌فرمايد:
وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَي الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.
(و حقّ فرزند بر پدر آن است كه براي كودك نام نيك انتخاب كند و او را خوب تربيت نمايد و قرآن تعليمش دهد).(1).
و سپس به تأثير روابط اجتماعي پدران و فرزندان اشاره مي‌فرمايد كه:
مَوَدَّةُ الْآبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ
(دوستي ميان پدران سبب خويشاوندي ميان فرزندان است).(2).
گرچه در 2 مورد ياد شده نام پدر و پدران مطرح شد امّا مسئوليّت فوق الذكر شامل مادران نيز مي‌شود.
*****
(1) حكمت 399 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- محاضرات الادباء ج 1 ص 157: راغب اصفهاني (متوفاي 513 ه)
2- تيسير المطالب ص 307: يحيي بن الحسين(متوفاي 424 ه)
3- كتاب أمالي: سيد ابوطالب (متوفاي 424 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج4 ص372 ح5762: صدوق (متوفاي 381ه)
5- مسند احمد بن حنبل ج6 ص429: احمد بن حنبل (متوفاي 241ه).
حكمت 308 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مطالب السؤول ج 1 ص 162: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 382: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- شرح ابن ميثم ج 5 ص 397: بحراني (متوفاي 679 ه)
4- بحار الانوار ج71 ص264 ب16 ح2: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- عيون الاخبار ج3 ص90: ابن قتيبه حنفي (متوفاي 276ه).

خانواده، يكي از عوامل تربيتي است،
كه فرزندان و كودكان از اعضاء خانواده الگو مي‌گيرند،
و رنگ مي‌پذيرند.
از اين رو امام علي عليه السلام سفارش مي‌كند كه با خانواده هاي خوب و صالح، روابط دوستانه برقرار كنيد.
امام علي عليه السلام خطاب به مالك اشتر مي‌فرمايد:
ثُمَّ أَلْصِقْ بِذَوِي الْمُروءاتِ وَ الْاءَحْسابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوابِقِ الْحَسَنَةِ
(روابط خود را با افراد با شخصيّت و اصيل و خاندان هاي صالح و خوش سابقه برقرار ساز.)(1).
آنگاه بهترين خانواده نمونه را معرّفي مي‌كند. «خانواده رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم»
كه فرمود:
وَ عِنْدَنا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوابُ الْحِكَمِ وَضِيأءُ الْاءَمْر
(درهاي دانش و روشنائي امور نزد ما (اهل بيت) خانواده رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم است.)(2).
*****
(1) نامه 52/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه).
خطبه 1/120 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب سليم بن قيس ص 142: سليم بن قيس (از اصحاب امام سجاد عليه السلام)
2- غرر الحكم ص 81 و 82: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 16: راوندي (متوفاي 573 ه)
4- شرح نهج البلاغه ج 7 ص 291: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
5- غرر الحكم ج2 ص269 و338 و340: آمدي (متوفاي 588 ه).

امام علي عليه السلام با توجّه به نقش ارزنده آموزگار و دانشمندان علوم ضروري و تأثير چشمگير جلسات علمي، به مالك اشتر فرمود:
وَأَكْثِرْ مُدارَسَةَ الْعُلَماءِ وَ مُناقَشَةَ الْحُكَماءِ في تَثْبِيتِ ما صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرَ بِلادِكَ
(در جلسات درس دانشمندان و اساتيد زياد به گفتگو بنشين و با حكماء و انديشمندان نيز بسيار به بحث و برّرسي بپرداز كه وضع كشورت را اصلاح مي‌كند.)(1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به نقش استاد در تربيت انسان به آموزگار الهي خود، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي‌پردازد،
و اهميّت و ارزش آموزش هاي پيامبر گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم را چنين بيان مي‌دارد:
وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّباعَ الْفَصِيلَ أَثَرَ أُمِّهِ يَرْفَعُ لي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلاقِهِ عَلَماً وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِداءِ بِهِ.
(من هم چون سايه اي بدنبال آموزگارم رسول خدا حركت مي‌كردم و آن بزرگ پيامبر هر روز نگته تازه اي از اخلاق نيك را براي من آشكار مي‌ساخت و مرا فرمان مي‌داد كه به او اقتدا نمايم.)(2).
*****
(1) نامه 40/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
خطبه 120/192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
2- فروع كافي ج4 ص198 الي201 ح2: كليني (متوفاي 328 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- ربيع الابرارص333 ج1 وج5 ص175: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- اعلام النبوة ص 97: ماوردي (متوفاي 450 ه).

يكي از عوامل تربيتِ «جامعه» و «محيط زندگي»، انسان است كه در انتخاب مكان زندگي و «محيط اجتماعي» بايد دقّت لازم را به عمل آورد.
امام علي عليه السلام براي انتخاب جامعه خوب مي‌فرمايد:
وَاسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَاحْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ.
(در شهرهاي بزرگي كه مركز اجتماع مسلمانان است مسكن گزين و از محيط و جامعه هايي كه اهل غفلت و ستم كاري در آنجا هستند و ياران مطيع خدا در آنجاها كمتر يافت مي‌شوند بپرهيز.)(1).
آنگاه با توجّه به نقش عوامل جغرافيايي جامعه و محيط زندگي در روحيّات انسان به مردم بصره مي‌فرمايد:
بِلَادُكُمْ أَنْتَنُ بِلَادِ اللَّهِ تُرْبَةً:
أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ، وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ،
(سرزمين شما متعفّن ترين خاكهاست از همه جا به آب نزديك تر است و از آسمان دورتريد.)(2).
*****
(1) نامه 969 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 76 / ج 4 ص 218: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- شرح ابن ميثم ج 5 ص 221: بحراني(متوفاي 679 ه)
3- بحار الانوار ج33 ص508 ح707: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- منهاج البراعة ج 3 ص 238: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).
خطبه 5/13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اخبار الطوال ص 151: دينوري حنفي (متوفاي 282 ه)
2- مروج الذهب ج 2 ص 368: مسعودي (متوفاي 346 ه)
3- عيون الاخبار ج 1 ص 217 و 216: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
4- عقدالفريد ج 4 ص 146: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
5- بحارالانوار ج32 ص236 ح189 وص245: مجلسي (متوفاي 1110ه).

امام علي عليه السلام در رابطه با نقش تربيتي بسيار حسّاس «دوستان» در يكديگر مي‌فرمايد:
وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً،
(هميشه نصيحت خالصانه ات را براي دوست خود آماده ساز، شيرين و نيكو باشد يا تلخ و ناراحت كننده.)(1).
و آنگاه هشدار مي‌دهد كه با اين افراد دوست نباش و از آنها دوري كن، مانند:
اِيّاكَ وَالْمُصادَقَةَ الْاَحْمَقِ فَاِنَّهُ يُريدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ
(برحذر باش از دوستي با احمق، كه مي‌خواهد به تو منفعت كند، امّا زيان مي‌رساند.)(2).
و براي دوري از انسان هاي بخيل و مال پرست مي‌فرمايد:
اِيّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخيلِ فَاِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكوُنُ إِلَيْهِ
(از دوستي با بخيل بپرهيز زيرا به هنگام شديدترين حاجت و نيازمندي تو را ترك مي‌گويد.)(3).
و نسبت به ضرورت «دافعه» در طرد انسان هاي فاسد رهنمود مي‌دهد كه:
وَ اِيّاكَ وَ مُصادَقَةَ الْفاجِرِ فَاِنَّهُ يَبيعُكَ بِالتَّافَةِ
(برحذر باش از دوستي با انسان فاسد و جنايتگار كه تو را به چيز كمي مي‌فروشد.)(4).
و براي دفع دروغ گويان مي‌فرمايد:
اِيّاكَ وَ مُصادَقَةَ الْكَذّابِ فَاِنَّهُ كَالسَّرابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيب
(برحذر باش از دوستي با دروغگو، چراكه او مانند سراب است، دور را در نظر تو نزديك و نزديك را دور جلوه مي‌دهد.)(5).
و آنگاه پس از معرّفي الگوهاي دروغين دوستي، معيار انتخاب دوستان صالح را بيان مي‌فرمايد:
قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ
(به نيكوكاران نزديك باش كه از آنان خواهي شد و از اهل شر و بدي دوري كن تا ار آنها بركنار باشي.)(6).
*****
(1) نامه 100/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- صد كلمه برگزيده جاحظ ص 40: جاحظ (متوفاي 255 ه)
2- دستور معالم الحكم ص20 باب اوّل: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
3- كتاب اللباب ص 11: اسامة بن منقذ (متوفاي 584 ه)
4- تاريخ دمشق ج3 ص281 و287 و368 و290: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571 ه).
حكمت 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
نامه 92/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

علماء و دانشمندان متعهّد، انسان هاي پاك و دلسوزي هستند كه در برابر كجي‌ها و زشتي نمي‌توانند بي تفاوت بمانند،
و چون پدر مهربان و دوستي خيرخواه، لب به پند و اندرز مي‌گشايند،
از اين رو از عوامل مهمّ تربيت به شمار مي‌آيند كه بايد به آنان احترام گذاشت و گوش دل به سخنانشان سپرد.
در غير اينصورت تلخي‌ها و پشيماني‌ها در انتظار ما خواهد بود.
فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرِّبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ، وَتُعْقِبُ النَّدَامَةَ
(نافرماني از دستور نصيحت كننده مهربان، استاد دانا و با تجربه، باعث پشيماني و اندوه ناگوار خواهد شد.)(1).
*****
(1) خطبه 2/35 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- أنساب الاشراف ص 365 ج2 ح436: بلاذري (متوفاي 279 ه)
2- تاريخ طبري ج3 ص116 (حوادث سال 37(: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
3- الامامة و السياسة ج1 ص148: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
4- كتاب صفين بنقل ابي الحديد ج2 ص259: نصربن مزاحم (متوفاي 202 ه)
5- تذكرة الخواص ص103/99: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه).

حاكم اسلامي و رهبر جامعه، هم مسئوليت تربيت فرد و جامعه را دارد، و هم به عنوان يكي از الگوهاي تربيت مطرح است، همه به او نظر دوخته اند و از دستورات و فرامين رهبر اطاعت مي‌كنند.
كه امام علي عليه السلام فرمود:
فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيْحَةُ لَكُمْ ... وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْما تَعْلَمُوا.
(شما مردم را بر من حاكم اسلامي حقّي است اما حق شما بر من آن است كه از خيرخواهي شما دريغ نورزم و شما را تعليم دهم تا از جهل و ناداني نجات يابيد و شما را تربيت كنم تا فرا گيريد و تربيت شويد.)(1).
و هشدار مي‌دهد كه نگذارند رهبري جامعه به دست نالايقان و نااهلان قرار گيرد،
كه فرد و جامعه را به تباهي و نابودي مي‌كشانند و خود به اين بيداري و مسئوليّت، سخت پايبند است.
كه فرمود:
وَلَكِنَّنِي آسَي أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلاً، وَعِبَادَهُ خَوَلاً
(ولي من از اين اندوهناكم كه سرپرستي حكومت امّت به دست بي خردان و نابكاران افتد كه بيت المال را غارت كنند و آزادي بندگان خدا را سلب نمايند و آنها را برده خود سازند.)(2).
*****
(1) خطبه 9/34 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تاريخ طبري ج6 ص51 وج3 ص124: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- الامامة السياسة ج 1 ص 150: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- أنساب الاشراف ج 1 ص 199: بلاذري (متوفاي 279 ه)
4- كتاب مجالس ص146 م18 ح6: شيخ مفيد استاد سيد رضي (متوفاي 413 ه)
5- كتاب تذكرة ص101: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه).
نامه 9/62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- الامامة والسياسة ج1 ص154 و155: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- الغارات ج 1 ص 302: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
3- المسترشد ص401 و409: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)

4- كشف المحجة ص249-241-236: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
5- رسائل: كليني (متوفاي 328 ه) «طبق نقل سيد ابن طاووس»
6- عقد الفريد ج 2 ص 135: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه).

در پيرامون الگوهاي موفق بحث بسيار ارزنده اي در نهج البلاغه موجود است كه در اين قسمت از بحث؛
پيامبران خدا،
و رسول گرامي اسلام،
و اصحاب و ياران آن بزرگ پيامبر،
و سيماي پرهيزگاران،
و امامان معصوم عليهم السلام را معرّفي مي‌كند.
نسبت به اطاعت و پيروي از پيامبران الهي و نقش تربيتي آن مي‌فرمايد:
وَلكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ، وَالتَّصْدِيقُ بِكُتُبِهِ
(خداوند اراده كرده است كه پيروي مردم از پيامبرانش باشد و كتابهاي آنان را تصديق كنند و به دستورات آنها گوش فرا دهند.)(1).
و نقش تربيتي رسول خدا را اينگونه شرح مي‌دهد:
وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَي ذَمِّ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا، وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَمَسَاوِيهَا
(كافي است كه روش زندگي رسول خدا را سرمشق خويش قرار دهي و او بهترين راهنما و سرمشق تو در بي ارزش نشان دادن دنيا و رسوائي‌ها و بدي هاي آن مي‌باشد.)(2).
و آنگاه به امامان معصوم و اهل بيت رسول خدا عليهم السلام مي‌پردازد و مي‌فرمايد:
انْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًي، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًي
(به اهل بيت پيامبر بنگريد، از آن سمت كه آنها گام برمي دارند منحرف نشويد و قدم به جاي قدمشان بگذاريد آنها هرگز شما را از جاده هدايت بيرون نمي‌برند و به پستي و هلاكت باز نمي‌گردانند.)(3).
*****
(1) خطبه 51/192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
خطبه 14/160 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج5 ص342 ح87: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 109: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- شرح نهج البلاغه ج 9 ص 223: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 656 ه)
4- مجمع الامثال ج 2 ص 3: ميداني (متوفاي 518 ه)

5- بحارالانوار ج13 ص50 وج14 ص15وص238: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
خطبه 12/97 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- البيان و التبيين ج 2 ص 53 خطبه علي عليه السلام: جاحظ (متوفاي 255 ه)
2- عيون الاخبار ج 2 ص 236: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- اخبار الطوال ص 211: دينوري حنفي (متوفاي 290 ه)
4- الغارات ج 2 ص474 و 475 و 476: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه).

يكي از عوامل ارزنده تربيتي براي جوامع اسلامي و براي دنياي تشنه حقيقت و سعادت، قرآن كريم است كه نقش تربيتي آن در نهج البلاغه فراوان مطرح شده است.
كه امام علي عليه السلام فرمود:
أَنَّ هذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ
(اين قرآن پند دهنده اي است كه انسان را نمي‌فريبد، و هدايت كننده اي است كه گمراه نمي‌كند.)(1).
و ادامه مي‌دهد كه:
فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ وَاسْتَضِي ءْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ
(آنچه را كه قرآن از صفات خدا بيان مي‌كند بپذير و از نور هدايت قرآن بهره گير تا رستگار شوي.)(2).
*****
(1) خطبه 7/176 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج2 ص257 و 130وج3 ص316: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- اصول كافي ج2 ص443 ح1 وج1 ص139: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب محاسن ص6 ح18 ب1باب الثلاثه: برقي (متوفاي 280 ه)
4- كتاب أمالي ص209 (مجلس 44) ح2: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تفسير عياشي ج 2 ص 262: عياشي (متوفاي 300 ه).
خطبه 8/91 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عقد الفريد ج4 ص207 وج2 ص406: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
2- كتاب توحيد ص48 ح13: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- ربيع الابرار ج 1 باب الملائكة ص310 ح11: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- النهاية ج2 ص116: ابن أثير شافعي(متوفاي 606ه)
5- فرج المهموم ص 56: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه).

همسايه و همسايگان

بدون روابط با همسايگان نمي‌شود به زندگي اجتماعي تداوم بخشيد، همسايگان نه تنها حقوق الهي، انساني فراواني بر يكديگر دارند بلكه از نظر تربيتي، به عنوان يكي از عوامل اجتماعي تربيت بحساب مي‌آيند كه بايد در خريدن منزل و انتخاب همسايگان دقت لازم را بعمل آورد.
كه اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ.
(قبل از حركت براي سفر درباره هم سفرت و پيش از خريدن منزل درباره همسايه ات، سئوال و تحقيق كن.)(1).
*****
(1) نامه 115/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

يكي ديگر از عوامل تربيت و معرّفي ارزش‌ها و نيروي بازدارنده از زشتي ها، تبليغات اسلامي است،
كه گاهي به شكل وعظ و خطابه يا نصيحت و اندرز، و زماني با عنوان «امر به معروف» و «نهي از منكر» در جامعه اسلامي مطرح مي‌شود،
اگر همه افراد جامعه به اين عامل حسّاس اجتماعي توجّه كنند، تربيت فرد و جامعه تحقّق مي‌پذيرد.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّي عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ.
(امر به معروف و نهي از منكر را ترك نكنيد كه اشرار و فاسدان بر شما مسلط مي‌گردند، سپس هرچه دعا كنيد مستجاب نمي‌گردد.)(1).
*****
(1) نامه 7/47 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مقاتل الطالبين ص52 ذح3: ابوالفرج اصفهاني زيدي (متوفاي 356 ه)
2- معمّرون و وصايا ص149 و150: ابوحاتم سجستاني (متوفاي 248 ه)
3- تاريخ ج4 ص110 و113: طبري شافعي (متوفاي 310ه)
4- كتاب أمالي ص 112: زجاجي (متوفاي 329 ه)
5- فروع كافي ج 7 ص 52-51: كليني (متوفاي 328 ه).

سنن و آداب صحيح اجتماعي

يكي از عوامل تربيتي و تربيت اجتماعي، آداب و سنن ارزشمند تكاملي است.
كه امام علي عليه السلام به مالك اشتر مي‌فرمايد:
وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ.
(هرگز آداب و سنّت پسنديده اجتماعي را طرد نكن آدابي كه پيشوايان اين امت به آن عمل كرده اند و ملّت اسلام با آنها انس و الفت گرفته و امور رعيّت به وسيله آن اصلاح مي‌گردد.)(1).
*****
(1) نامه 28/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

نقش تربيتي تاريخ را همه قبول دارند،
و شاهدند كه چگونه بررسي و ارزيابي تاريخ تلخ و شيرين گذشتگان، جان و دل فرد و جامعه را دگرگون مي‌سازد.
كه امام علي عليه السلام فرمود:
وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ، وَذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ
(تاريخ و اخبار گذشتگان را بر قلبت عرضه نما و آنچه را كه بر گذشتگان رسيده است ياد آورش باش تا بدرستي بيانديشد.)(1).
*****
(1) نامه 11/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

انقلاب و قيام، و حركت موفّق يك امّت، بهترين و ارزنده ترين مربّي و آموزگار دل هاي آماده تربيت است، نهضت و قيام رهائي بخش، نقش اساسي در تربيت اجتماعي دارد،
ترس و زبوني‌ها را از دل ميليون‌ها انسان مي‌شويد،
و شجاعت و دلاوري و شهادت طلبي را به همه مي‌آموزد،
در انقلاب، همه آزمايش مي‌گردند،
و زشتي‌ها و پليدي هاي خود را نشان مي‌دهند.
آيا ميليون‌ها دل و جان آماده اي كه در انقلاب اسلامي ما عوض شد،
و رنگ خدائي گرفت را مي‌شود انكار كرد؟
كدام عامل تربيتي اينهمه قدرت جذب و سازندگي دارد؟
و در كدام كلاس به وسعت همه كشور آزادمان مي‌توان به تبليغ و ارشاد مغزها پرداخت؟
نعمت انقلاب، از بزرگترين نعمت هاي الهي و حركت انقلاب، از بزرگترين عوامل تربيتي بشمار مي‌آيد كه درود و سلام همه ما به فرزند راستين اميرالمؤمنين عليه السلام، حضرت امام خميني قدس سره كه انقلاب اسلامي را با تلاش و تدبير و ايثار گري خود سامان داد و ميليون‌ها جان و دل را رنگ خدائي زد.
در اين رابطه امام علي عليه السلام مي‌فرمايد:
وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً، وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً ... حَتَّي يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ
(سوگند به خدائي كه پيامبر را بحق مبعوث كرد به سختي آزمايش مي‌شويد و غربال مي‌گرديد ... آنچنانكه بالا، پائين و پائين، بالا قرار مي‌گيرد.)(1).
همه اعتراف دارند كه اين آزمايش عمومي و مردمي تنها در يك انقلاب مقدّس امكان پذير مي‌باشد.
*****
(1) خطبه 3/16 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- البيان و التبيين ج2 ص52: جاحظ (متوفاي 255 ه)
2- غررالحكم ج 2 ص 333 و 334 و 596: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- النهاية ج 1 ص 132: ابن أثير شافعي(متوفاي 606 ه)
4- الارشاد ص 123 و 126 ج1 ص225: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
5- عيون الاخبار ج 2 ص 236: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه).

ضرورت جاذبه و دافعه

اشاره

قانون عمومي جاذبه و دافعه
قانون «جذب و دفع» يك واقعيت روشن و فراگير است كه در سراسر نظام شگفت انگيز آفرينش به چشم مي‌خورد و نقش تعيين كننده در پيدايش موجودات و تداوم طرح هاي زيباي حيات و هستي دارد.
اصل «جاذبه و دافعه» از نظر علمي در هر موجودي و در هر سيستم منظّمي، و در هر ذرّه، ذرّه هستي وجود دارد كه ريشه و اساس همكاري ها، تشكّل‌ها و تجمّع عناصر گوناگون و وحدت و هماهنگي هاي ضروري در پديده هاست.
اگر ما زنده ايم،
اگر در اطراف ما هزاران پديده حياتي وجود دارد،
اگر حركت زمين، و منظومه شمسي با حركت كيهان و كهكشان هاي دور، هماهنگ است.
و اگر حيات و هستي، وحدت و هماهنگي سيستم ها، تداوم دارد تا حدودي به قانون «جذب و دفع» و واقعيّت «جاذبه و دافعه» مربوط مي‌شود.
مولوي مي‌گويد:
ذرّه ذرّه كاندر اين ارض و سماست
جنس خود را همچو كاه و كهرباست
و طبيعي است اگر قانون «جذب و دفع» وجود نداشت و در اطراف كره زمين اصلِ «جاذبه و دافعه» با جلوه هاي شگفت انگيزش، موانع فراوان را از زمين دور نمي‌كرد، حيات و پديده هاي حياتي نيز وجود نداشت.
جاذبه و دافعه، يك اصل عمومي و جهان شمول است و جلوه هاي گوناگون آن را مي‌شود شناخت و شناساند.
در نهج البلاغه نيز نمونه هاي گويا و روشني در اين زمينه مي‌توان ارائه كرد.
امّا هدف ما در اين مبحث، طرح مباحث اخلاقي و تربيتي و سياسي پيرامون قانون «جاذبه و دافعه» است،
و پاسخ به اين پرسش است كه:
ما نسبت به واقعيت و ضرورت «جذب و دفع» چه بايد بكنيم؟
و چگونه بايد باشيم؟
چون قانون «جاذبه و دافعه» عمومي و جهان شمول است،
و شامل زندگي انسان‌ها نيز مي‌شود،
پس بدون آن اخلاق فردي و اجتماعي درستي نخواهيم داشت، بايد اصلِ «جذب و دفع» را در همه جا و همه چيز شناخت و مراعات كرد.

بديهي است براي بازسازي و بازپروري جامعه، بايد از خود آغاز كرد و زندگي فردي را با نظم و شناخت جاذبه هاي معنوي بارور نمود،
اگر من و تو، ما و شما، و همه افراد جامعه، در زندگي فردي، موفّق باشيم،
و موانع تكامل را از سر راه برداريم،
و داراي جاذبه و دافعه صحيح و مطلوبي باشيم،
مي توانيم جامعه متكامل اسلامي را تحقّق بخشيم.
امام علي عليه السلام در زمينه جذب عوامل رشد فرمود:
رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ، وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ
(رحمت خدا بر كسي كه فكر و انديشه كند و عبرت گيرد و سپس بينا شود و «راه تكامل را بازشناسد»)(1).
و در كلام نوراني ديگري به ضرورت «دافعه» اشاره مي‌فرمايد كه:
فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَقَمَعَ هَوَي نَفْسِهِ
(رحمت خدا بر كسي كه از شهوت‌ها خودداري مي‌كند و هوس هاي سركش نفس را ريشه كن سازد.)(2).
انسان خوب كسي است كه:
در تفكّر و انديشه هاي خود،
در تصميم گيري‌ها و اراده هاي شخصي،
در نيّات و انگيزه ها،
و در اعمال و كردار خود داراي جاذبه و دافعه باشد،
بدي‌ها را در فكر و قلبش راه ندهد،
و زشتي‌ها را از گفتار و رفتارش دفع كند.
و آنگاه خوبي‌ها و ارزش هاي الهي، انساني را در خود بارور سازد،
زيرا همانگونه كه سلامت و بهزيستي به قانون «جاذبه و دافعه» در ماشين عظيم تن آدمي بستگي دارد، سلامت فكر و روان نيز به اصل «دفع و جذب» نيازمند است.
*****
(1) خطبه 4/103 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ج 4 ص 42 و 528 و 530 و 575: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- بحارالانوار ج 2 ص 58: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- ارشاد القلوب ج1 ص84 ب6 و199 ب26: ديلمي (متوفاي 771 ه)

4- روضه كافي ج 8 ص 17: كليني (متوفاي 328 ه).
خطبه 3/176 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

ضرورت جاذبه و دافعه در روابط اجتماعي

اشاره

روابط اجتماعي انسان ها، اقسام و جلوه هاي گوناگوني دارد كه قانون جاذبه و دافعه بايد در تمام جوانب آن رعايت گردد، مانند:

در «دوست يابي» و انتخاب دوستان و همكاران، اگر واقعيّت «جاذبه و دافعه» رعايت نشود.
بديهي است كه هلاكت و سقوط در انتظار ما خواهد بود و شرافت خانوادگي انسان در معرض خطرات تلخ قرار مي‌گيرد.
بايد ارزيابي كرد كه چه كساني قابل «دوست» شدن مي‌باشند؟
و از چه كساني بايد پرهيز كرد؟
امام علي عليه السلام در بهره گيري از جاذبه در روابط اجتماعي و انتخاب دوستان صالح مي‌فرمايد:
دوست يابي يك ضرورت اجتماعي، عاطفي، انساني و انزوا و دوري از مردم و ترك دوستان نشانه ضعف و ذلّت و خواري است.
كه حضرت فرمود:
وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ
(غريب و تنها كسي است كه دوست نداشته باشد.)(1).
و كساني را كه در تداوم دوستي ها، ضعف نشان داده و جاذبه دوستي و روابط دوستانه را فراموش مي‌كنند، مورد نكوهش قرار داده است كه:
أَعْجَزُالنّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكتِسابِ الْأَخَوانِ وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ
(عاجز ترين مردم كسي است كه از به دست آوردن دوست عاجز باشد و از او عاجزتر، كسي كه دوستان به دست آورده را ترك گويد.)(2).
پس از طرح و ارزيابي جاذبه انساني در «دوست يابي» به ضرورت «دافعه» و ترك آفات دوستي هاي آن مي‌پردازد و مي‌فرمايد:
اِيّاكَ وَ مُصادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُريدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ
(برحذر باش از دوستي با احمق، كه مي‌خواهد بتو منفعت كند زيان مي‌رساند.)(3).
و براي دوري و دفع انسان هاي بخيل و مال پرست مي‌فرمايد:
اِيَّاكَ وَ مُصادَقَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ ماتَكوُنُ إِلَيْهِ
(از دوستي با بخيل بپرهيز، زيرا در شرايط دشوار حاجت و نيازمندي تو را ترك مي‌گويد.)(4).
و در رابطه با ضرورت «دافعه» در طرد انسان هاي فاسد رهنمود مي‌دهد كه:
وَ اِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفاجِرِ فَإِنَّهُ يَبيعُكَ بِالتَّافِهِ
(برحذر باش از دوستي با انسان فاسد و جنايتكار كه تو را به چيز كمي مي‌فروشد.)(5).

و براي دفع و كنار زدن دروغ گويان مي‌فرمايد:
إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ
(برحذر باش از دوستي با دروغگو چرا كه او مانند سراب است دور را در نظر تو نزديك و نزديك را دور جلوه مي‌دهد.)(6).
*****
(1) نامه 111/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 12 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ذيل الامالي ص 110: ابو علي قالي (متوفاي 356 ه)
2- الحكم المنثورة: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 656 ه)
3- كتاب الموشي ج 1 ص 19: وشاء (متوفاي 325 ه
4- عيون الاخبار ج 3 ص 1: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه).
حكمت 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

يكي از اركان مهمّ جامعه بشري «خانواده» و «زندگي خانوادگي» است، كه نقش تعيين كننده اي در صلاح و فساد جامعه دارد،
اگر خانواده‌ها اصلاح شوند و مديران خانواده ها، زن و فرزندان خود را در يك بازپروري اساسي، تربيت كنند، در وضع سياسي و اخلاقي جامعه نيز مؤثّر خواهد بود.
از ديدگاه نهج البلاغه مدير و مربّي خانواده بايد اصل «جاذبه و دافعه» را مراعات كند و عواطف پدرانه يا مادرانه نبايد مانع تربيت و اصلاح فرزندان گردد.
امام علي عليه السلام خطاب به كميل مي‌فرمايد:
در جذب و جلب افراد خانواده به ارزش هاي تكاملي توجّه كند.
كه فرمود:
يَا كُمَيْلُ، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرُوحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ
(اين كميل، خانواده ات را فرمان ده كه روزها در كسب فضائل و مكارم اخلاق بكوشند و شبها در رفع نياز حاجتمندان گرسنه اي كه به خواب رفته اند تلاش كنند.)(1).
و در جاي ديگر به ضرورت «دافعه» در خانواده اشاره مي‌كند، كه فرمود:
لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغُلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ ... وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هَمُّكَ وَشُغُلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟!
(اكثر وقت خود را به خانواده و فرزندانست اختصاص مده ... اگر آنها از دشمنان خدا مي‌باشند چرا تمام وقت و تلاش خود را صرف دشمنان خدا مي‌كني؟)(2).
يعني؛ در «مديريت خانواده» بايد احساس مسئوليت باشد و اصل «جذب» براي تشويق پاكان و خوبان و اصل «دفع» براي تنبيه و بازپروري بدكاران بكارگرفته شود تا مدير خانواده را به دنبال هوس هاي دروغين نكشاند.
*****
(1) حكمت 257 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 314 / ج 3 ص 311: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- كتاب مستطرف ج 1 ص 114: ابشيهي (متوفاي 580 ه)
3- ربيع الابرار ج3 ص194 ح140 ب43: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)

4- منهاج البراعة ج 3 ص 347: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- غرر الحكم ج 6 ص 108: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- بحارالانوار ج1 ص223: مجلسي (متوفاي 1110ه).
حكمت 352 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج4 ص282 ح116: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- غرر الحكم ص 340 / ج 6 ص 327: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 398: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحارالانوار ج101 ص73 ح20 ب101: مجلسي (متوفاي 1110ه)
5- مشكاة الانوار ص152 ح52/401 فصل4: طبرسي (متوفاي قرن7ه).

براي رشد و تكامل خوبي‌ها و خوبان، و تنبيه و بازپروري بدكاران، بايد اصل «جذب و دفع» را در روابط اجتماعي و زندگي با مردم بكار گيريم.
امام علي عليه السلام در آداب معاشرت هشدار مي‌دهد كه:
لا تَصْحَبِ المائِقَ فَإِنَّهُ يَزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَ يَوَدُّ اَنْ تَكوُنَ مِثلَهُ
(با احمق و نادان معاشرت و روابط دوستانه نداشته باش كه كارهاي احمقانه اش را برايت جلوه مي‌دهد و دوست دارد تو مثل او باشي.)(1).
و ادامه مي‌دهد كه:
وَمُجَالَسَةَ أَهْلِ الْهَوَي مَنْسَاةٌ لِلْإِيمَانِ، وَمَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ
(همنشيني با انسان هاي فاسد و هواپرست، ايمان را به دست فراموشي مي‌سپارد و شيطان را حاضر مي‌كند.)(2).
امام علي عليه السلام در تنظيم روابط اجتماعي با مردم مي‌فرمايد:
قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِنْ عَنْهُمْ ... وَظُلْمُ الضّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ
(به نيكوكاران نزديك شو كه از آنان خواهي شد، و از اهل شر و بدي دور كن تا از آنها به كنار باشي و بدان كه ستم كردن بر ناتوان ستم است.)(3).
آنگاه به علل ضرورت «دافعه» اشاره مي‌فرمايد كه:
فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَي فَيَتَّبِعَهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَي فَيَصُدَّ عَنْهُ. وَذلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ!
(چهره انسان فاسد بظاهر چهره انسان است و قلب او مانند قلب حيوان، راه هدايت را نمي‌شناسد كه از آن راه برود و راه هاي باطل را نمي‌فهمد تا آن را مسدود سازد.)(4).
به گفته مولوي:
اي بسا ابليس آدم روي هست
پس به هر دستي نبايد داد دست
سپس كيفيت معاشرت و رعايت اصل جاذبه براي جذب دل هاي مردم را اينگونه مطرح فرمود كه:
خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مُتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ.
(با مردم بگونه اي معاشرت كنيد كه اگر بميريد بر مرگ شما اشك بريزند و اگر زنده مانيد به شما عشق ورزند و ابراز علاقه كنند.)(5).
*****
(1) حكمت 293 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- عيون الاخبار ج 3 ص 79: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- تحف العقول ص 205: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
3- اصول كافي ج2 ص376 و640 ح2: كليني (متوفاي 328 ه)
4- مصادقة الاخوان ص 52: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- منهاج البراعة ج 3 ص 380: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).
خطبه 11/86 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ج 5 ص 12 و 103 و 422 و 423: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- اصول كافي ج1 ص45 ح6: كليني (متوفاي 328 ه)
3- بحارالانوار ج72 ص252 ح28 ب66: مجلسي (متوفاي 1110ه)
4- مستدرك الوسائل ج8 ص456 ب91 ح9: محدّث نوري (متوفاي 1320ه).
نامه 92/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
خطبه 12/87 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار(باب العز والشرف) ج4 ص86 ح396: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- شرح نهج البلاغه ج 2 ص 132: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 656 ه)
3- منهاج البراعة ج 1 ص 359: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 6 ص 185 و 197 و 278 و 308: آمدي (متوفاي 588 ه).
حكمت 10 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- من لايحضره الفقيه ج 4 ص 277: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
2- تذكرة الخواص ص132: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه
3- كتاب أمالي ص595 م26 ح6/1232: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
4- مجموعه ورام ص 379 ج 1: شيخ ورام (متوفاي 605 ه)
5- غرر الحكم ج 3 ص 452: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- بحارالانوار ج71 ص167 ح35: مجلسي (متوفاي 1110ه).

ضرورت جاذبه و دافعه در زندگي سياسي

بديهي است كه در يك زندگي اجتماعي، تحولات و دگرگوني هاي سياسي فراواني پديد مي‌آيد،
و تلخي‌ها و شيريني هاي گوناگوني مطرح مي‌گردد.
مهمّ آن است كه يك انسان متعهّد و مؤمن با روش هاي حساب شده و منطقي، تحولات سياسي را ارزيابي نموده و با آن برخوردهاي اساسي كند، كه سرانجام حوادث و تحوّلات سياسي، تقويت ارزش هاي تكاملي و پيشرفت جامعه انساني اسلامي باشد،
در اين رابطه بايد از قدرت «جاذبه و دافعه» بدرستي استفاده شود،
كه امام علي عليه السلام فرمود:
رَحِمَ اللَّهُ رَجُلاً رَأَي حَقّاً فَأَعَانَ عَلَيْهِ، أَوْ رَأَي جَوْراً فَرَدَّهُ، وَكَانَ عَوْناً بِالْحَقِّ عَلَي صَاحِبِهِ.
(خدا رحمت كند آن كس را كه اگر حقّي را ديد ياري كند «جاذبه» و اگر ستمي را مشاهده كرد با آن مبارزه كرده و از ميان بردارد؛ به ياري صاحب حق برخيزد و بر ضد ستمگر قيام نمايد «دافعه»)(1).
امام علي عليه السلام آنگاه به دفع بدي‌ها مي‌پردازد كه:
رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.
(سنگ را از همانجا كه آمده بازگردانيد چرا كه شر و بدي را جز با بدي نمي‌توان از بين برد.)(2).
در اين رهنمود سياسي نهج البلاغه، هرگونه انزوا طلبي و دخالت نكردن، بي تفاوتي و بزدلي، سازش و تسليم در برابر هرگونه ظلم و ستم محكوم است.
*****
(1) خطبه 9/205 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- نقض العثمانية: ابو جعفر اسكافي معتزلي (متوفاي 240 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 320: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحار الانوار كتاب ج32 ص50: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- شرح نهج البلاغه ج 2 ص 173: ابن ابي الحديد معتزلي(متوفاي 656 ه)
5- غرر الحكم ج 4 ص 44: آمدي (متوفاي 588 ه).
حكمت 314 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج2 ص7 وج3 ص80: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)

2- غرر الحكم ص 186 / ج 4 ص 86: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 65: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- مجمع الامثال ج 1 ص 306: ميداني (متوفاي 518 ه)
5- منهاج البراعة ج 3 ص 383: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).

دشمن گرچه دشمن است امّا مي‌شود با برخوردهاي انساني قلب او را تسخير كرد،
و از او يك دوست وفادار ساخت،
و از احتياط و دوراندیشي نبايد غفلت كرد كه تلخي هاي فراواني ببار خواهد آورد.
امام علي عليه السلام در خصوص برخورد انساني و بكارگيري اصلِ «جاذبه» در برابر دشمن مي‌فرمايد:
إِذَا قَدَرْتَ عَلَي عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.
(هنگامي كه بر دشمنت پيروز شدي عفو را شكرانه اين پيروزي قرار ده.)(1).
و به سربازانش در جنگ سفارش مي‌كند كه:
فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً، وَلَا تُصِيبُوا مُعْوِراً، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَي جَرِيحٍ. وَلَا تَهِيجُوا النِّسَاءَ بِأَذًي، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ
(آنگاه كه به اذن خدا آنان را شكست داديد فراريان را نكشيد و ناتوان‌ها را ضربت نزنيد و مجروحان را نكشيد و با اذيت و آزار عواطف زنان را جريحه دار نكنيد اگرچه زنان به شما دشنام دهند و فرماندهان شما را برون ساز گویند.)(2).
با توجّه به لطف و بزرگواري و والائي روح امام است كه شاعر گفت:
«تو خدائي مگر اي دشمن دوست؟!!»
امام علي عليه السلام آنگاه هشدار مي‌دهد كه:
وَلَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ
(امّا زنهار، زنهار، سخت از دشمنت پس از بستن پيمان صلح برحذر باش، چرا كه دشمن گاهي نزديك مي‌شود كه تو را غافلگير سازد، پس دوراندیشي را فراموش نكن.)(3).
وقتي ياران امام علي عليه السلام به دشمنان خود دشنام مي‌دادند، زبان به نصيحت آنان گشود و فرمود:
إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ ... وَقُلْتُمْ ... اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنِهِمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّي يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ
(من خوش ندارم كه شما دشنام دهنده باشيد ... بهتر است بگوييد ...
خدايا خون ما و آنها را حفظ كن، بين ما و آنها اصلاح نما و آنان را از گمراهي به راه راست هدايت فرما تا آن جاهلان حق را بشناسند.)(4).

امّا اگر دشمن دست از تجاوز برنداشت،
و به مرزها هجوم آورد،
بايد قدرتِ «دافعه» را در چهره خشم مقدس و جهاد بي امان و حملات پي در پي آنگونه بكار گرفت تا ريشه هاي فتنه و فساد سوزانده شود و مهاجمِ قدرت طلب، بر سر جاي خود بنشيند،
كه حضرت فرمود:
فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ.
وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوي، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ.
(جهاد دري است از درهاي بهشت، خداوند آن را به روي دوستان خاص خود گشوده است، جهاد لباس تقوا و زره محكم نگهدارنده و سپر مطمئن خداوند است.)(5).
*****
(1) حكمت 11 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب محاضرات ج 1 ص 111: راغب اصفهاني (متوفاي 513 ه)
2- لباب الاداب ص 335: أسامة بن منقذ (متوفاي 584 ه)
3- زهر الاداب ج 1 ص 44: حصري (متوفاي 453 ه
4- روض الاخبار ص 36: محمد بن قاسم
5- كتاب الاداب ص 33: ابن شمس الخلافة(متوفاي 622 ه).
نامه 2/14 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تاريخ ج3 ص82 ج6: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- كتاب صفين ص203: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
3- فروع كافي ج5 ص38و12 و33 و38 و41: كليني (متوفاي 328 ه)
4- مروج الذهب ج2 ص361 و362 و410: مسعودي (متوفاي 346 ه)
5- كتاب الفتوح ج 3 ص 44: ابن أعثم كوفي (متوفاي 314 ه)
6- كتاب الجمل ص403 و342: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).
نامه 133/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
خطبه 1/206 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اخبار الطوال ص 155: دينوري حنفي (متوفاي 282 ه)
2- كتاب صفين ص102: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
3- تذكرة الخواص ص142: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
4- بحار الانوار ج 32 ص 561: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
خطبه 1/27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- المصنّف ج10 ص154: عبدالرّزاق بن هشام (متوفاي 211ه)
2- حيلة الأبرار ج2 ص390: بحراني (متوفاي 1107ه)
3- تاريخ دمشق ج3 ص322 و359 وج1 ص305: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571 ه)
4- تاريخ بغداد ج12 ص305: خطيب بغدادي شافعي (متوفاي 463 ه)
5- تذكرة الخواص ص160: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه).

درست است كه انسان هاي فاسد و آلوده را بايد مجازات كرد،
و از جامعه طردشان نمود،
و رابطه‌ها را با آنان قطع كرد،
امّا بايد دوراندیش و واقعيت گرا بود و براي هدايت و جذب دلهاي آنها كوشيد،
شايد روزي توبه كردند و زندگي جديدي را در پرتو روشنائي حق، آغاز نمودند.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ
(سزاوار است كساني كه از عيوبي پاكند و از آلودگي به گناهان سالمند، به گنهكاران و اهل معصيت ترحّم كنند و در هدايت و بازپروري آنان بكوشند.)(1).
آنگاه به ضرورت هدايت و ارشاد گناهكاران و فاسدان اشاره مي‌فرمايد،
تا راه حق را و روش پاكي و سلامت را باز شناسند و به سوي خوبي‌ها بازگردند.
كه حضرت فرمود:
يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، مَا جَرَّأَكَ عَلَي ذَنْبِكَ، وَمَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ...
أَمَا مِنْ دَائِكَ بُلُولٌ، أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقَظَةٌ، أَمَا تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكِ؟
(اي انسان، چه چيز تو را به گناه جرأت داده؟ و چه چيز تو را بر پروردگارت مغرور ساخته است ...
چرا همانگونه كه به ديگري رحم مي‌كني به خودت رحم نمي‌كني.)(2).
و ضرورت بكارگيري قدرت «دافعه» را در معاشرت و دوستي با فاسدان سفارش مي‌فرمايد كه:
وَ اِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْفُسّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ وَ وَقِّرِاللَّهَ وَ أَحْبِبْ أَحِبَّاءَهُ
(از همنشيني با انسان هاي فاسد بپرهيز كه بدي، بدي مي‌آورد، امّا خداي را محترم شمار و دوستان خدا را دوست بدار.)(3).
امّا اگر فاسدان و بدكاران به راه نيامدند،
پند پذير نبودند،
و ترك معاشرت‌ها نيز در آنها اثر نكرد،
و قصد تداوم فساد و آلودگي در جامعه را دارند،

مبارزه و جنگ با آنان واجب است تا جامعه اسلامي از شرّ آنان در أمان باشد.
كه حضرت فرمود:
أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِيَ اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكْثِ وَالْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ، فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ
(آگاه باشيد خداوند مرا به نبرد با سر كشان و پيمان شكنان و فساد كنندگان روي زمين، فرمان داده است، اما ناكثين پيمان شكن، با آنها نبرد كردم و قاسطين متجاوز با آنها جهاد نمودم و مارقين خارج شده از دين را بر خاك ذلّت و خواري نشاندم تا نتوانند فرد و جامعه را به فساد كشانند.) (4).
با توجّه به رهنمودهاي فوق در مي‌يابيم كه هرگونه بي تفاوتي محكوم است،
نبايد گفت:
(به من چه، چرا دشمن تراشي كنم؟
دشمن كمش هم زياد است!)
زيرا آنجا كه مصلحت جامعه اسلامي و سرنوشت انسان‌ها و سلامت نسل بشري مطرح است.
بايد با دشمن مبارزه كرد و با فاسدان و آلوده دامنان به جهاد برخاست و هرگونه رفاه زدگي و راحت طلبي را محكوم كرد.
*****
(1) خطبه 1/140 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 135 و 359 / ج 3 ص 89: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 58: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- شرح نهج البلاغه ج 9 ص 59: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 656 ه)
4- شرح ابن ميثم ج 3 ص 175: بحراني (متوفاي 679 ه)
5- غرر الحكم ج6 ص459 و ج5 ص42 و48: مرحوم آمدي (متوفاي 588 ه).
خطبه 2/233 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- روضه كافي ص 396: كليني (متوفاي 328 ه)
2- غرر الحكم ص 82/ ج 3 ص 69: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- ربيع الابرارج1 ص80 ح227: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- محاضرات ج 1 ص 89: راغب اصفهاني (متوفاي 513 ه)
5- غرر و عرر ص 108: وطواط (متوفاي 553 ه).
نامه 14/69 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به

اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 76 / ج 4 ص 218: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- شرح ابن ميثم ج 5 ص 221: بحراني(متوفاي 679 ه)
3- بحار الانوار ج33 ص508 ح707: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- مناقب: ابن شهر آشوب (متوفاي 588 ه)
5- منهاج البراعة ج 3 ص 238: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).
خطبه 112/192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

ضرورت جاذبه و دافعه در مديريّت اسلامي

رهبر و حاكم اسلامي بايد نقش مهمّ «جاذبه و دافعه» را بشناسد،
و جايگاه اصلي و اساسي آن را بداند،
و با جذب و دفع حساب شده، فرد و جامعه را در برابر خطرات و حوادث ناگوار حفظ كند،
و روزنه نفوذ براي منافقان و دشمنان باقي نگذارد.
اگر رهبر اسلامي داراي جاذبه قوي و حساب شده نباشد و عناصر فاسد و آلوده را بجا دفع نكند نمي‌تواند مديريت صحيحي را تحقّق بخشد.
امام علي عليه السلام نسبت به ضرورت «جاذبه» در مديريّت و رهبري جامعه، به مالك اشتر مي‌فرمايد:
وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمحَبَّةَ لَهُم وَاللُّطْفَ بِهِمْ ... فَإِنَّهُم صِنْفانِ اِمّا أَخٌ لَكَ فِي الدّينِ أَو نَظيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ
(قلب خود را از رحمت و محبت و لطف، نسبت به ملت مالامال نما و با رعيت مهربان و دلسوز باش، زيرا آنها دو گروه بيش نيستند يا برادران ديني تو هستند و يا انسان هائي همچون شما.)(1).
و به محمّد بن ابي بكر فرماندار مصر مي‌نويسد:
فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ
(بال هاي محبتت را براي ملت بگستران و با آنها نرم و مهربان باش و با خوشروئي چهره خود را براي آنان گشاده دار و تساوي را حتي در نگاه كردن به آنها مراعات كن.)(2).
و به ابن عباس فرماندار بصره مي‌نويسد كه:
فَحَادِثْ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَاحْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ.
(با مردم بصره به نيكي رفتار كن و گره و وحشت و ترس را از دل هايشان بگشاي.)(3).
و يكي ديگر از فرمانداران خود را مورد سرزنش و توبيخ قرار مي‌دهد كه چرا به جاي جذب دل هاي رعيّت، از قدرت «دافعه» به گونه اي ناروا استفاده كرده است.
فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً. وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ
(دهقانان، منطقه فرمانداريت از خشونت و قساوت تو شكايت كردند ...
پس لباسي از نرمش و خوشرفتاري همراه با اندكي قاطعيت بر آنان

بپوشان تا جذب شوند.)(4).
در اين رهنمود وحي گونه، هم به ضرورت جاذبه اشاره شده و هم اصل اعتدال و ميانه روي در به كارگيري «جاذبه» را گوشزد كرده است، كه مبادا از مهرباني و نرمخوئي فرماندهان و رهبران جامعه، گروهي سوء استفاده كنند.
*****
(1) نامه 8/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
نامه 1/27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب الغارات ج1 و230 و223 و235 و 249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
2- تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
3- كتاب مجالس ص260 م31 ح3: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب أمالي ص25-24 م اول ح31/31: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
5- بشارة المصطفي ص44: طبري شافعي (متوفاي 553 ه).
نامه 1/18 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صناعتين ص 277: ابو هلال عسكري(متوفاي 395 ه)
2- اعجاز القرآن ج 1 ص 103: باقلاني (متوفاي 403 ه)
3- كتاب طراز ج 1 ص 219 و 412: سيد يماني
4- أنساب الاشراف ج2 ص158 ح171: بلاذري (متوفاي 279 ه)
5- كتاب صفين ص105: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 ه).
نامه 1/19 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- أنساب الاشراف ج 2 ص 161: بلاذري (متوفاي 279 ه)
2- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج2 ص203: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
3- بحارالانوار ج33 ص489: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

ضرورت برخورداري حكومت از دافعه صحيح

اشاره

اگر اصل «دافعه» يك قانون عمومي است،
و همراه با «جاذبه» در وحدت و تشكل و در پيدايش و تداوم حيات نقش اساسي دارد؛
حكومت و رهبري نيز از اين اصل نبايد جدا باشد؛
بايد عناصر چاپلوس و ثنا گو، منحرف و فاسد، بدسابقه و آلوده دامن، كنار زده شوند،
تا حكومت و رهبري با اصالت و سلامت، در ايجاد يك مديريت سالم و موفق پيروز گردند.
چه كساني بايد از حكومت دفع و طرد گردند.

عيب جوها

امام علي عليه السلام به مالك اشتر حاكم مصر مي‌نويسد:
وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوباً، الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا
(آنها كه نسبت به رعيت عيب جو ترند از تو دور باشند زيرا مردم عيوبي دارند كه والي و رهبر در پوشيدن و پنهان كردن آنها از همه سزاوارتر است.)(1).
*****
(1) نامه 24/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

سخن چينان بي تقوا

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمايد:
وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَي تَصْدِيقِ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.
(در تصديق و باور سخن سخن چينان شتاب نكن زيرا آنان خيانتكارند گرچه در لباس نصيحت كنندگان دلسوز جلوه مي‌كنند.)(1).
*****
(1) نامه 27/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

بخيل و ترسو و حريص

امام علي عليه السلام به مالك اشتر حاكم مصر نوشت:
وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً يَعْدِلُ عَنِ الْفَضْلِ، وَيَعِدُكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَاناً يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصاً يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ،
(بخيل را در مشورت خود دخالت مده، زيرا كه تو را از احسان منصرف و از تهيدستي و فقر مي‌ترساند و نيز با ترسو مشورت نكن، زيرا در كارها روحيّه تو را تضعيف مي‌نمايد و با حريص مشورت نداشته باش كه حرص را با ستمگري در نظرت زينت مي‌بخشد.)(1).
*****
(1) نامه 27/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

از ديدگاه امام علي عليه السلام كساني كه در حكومت طاغوت پُست و شغلي داشتند بايد از صف كارگزاران حكومت اسلامي و مديريت جامعه الهي طرد و دفع گردند.
كه فرمود:
إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيراً، وَمَنْ شَرِكَهُمْ فِي الْآثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِطَانَةً
(بدترين وزرا كساني هستند كه وزير و كارگزار حكومت بد و اشرار بوده اند.
كسي كه با آن گناهكاران در كارها شركت داشته است نبايد جزو سرداران و زمامداران حكومت باشد.)(1).
*****
(1) نامه 29/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

شخصي در مجلس امام علي عليه السلام بپاخاست و به ثناگوئي پرداخت.
امام علي عليه السلام در پاسخ او فرمود:
فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ،
(مرا با سخنان جالب خود نستائيد ...
و آنگونه كه با زمامداران و پادشاهان ستمگر سخن مي‌گفتيد با من سخن نگوئيد.)(1).
*****
(1) خطبه 21/216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- روضه كافي ج 8 ص 352 ح550: كليني (متوفاي 328 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- دعائم الاسلام ج2 ص541 ح1926: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
4- بحار الانوارج41 ص152: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- ربيع الابرار ج5 ص191 ح186: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

امام علي عليه السلام در طرد و دفع خائنان، به استاندار مصر مالك نوشت:
فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَي خِيَانَةٍ ... فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ
(اگر يكي از كارگزاران دست به خيانت زد ... او را زير تازيانه كيفر ادب نما و به مقدار خيانتي كه انجام داده او را مجازات كن.)(1).
*****
(1) نامه 76/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

مديريّت صحيح در حكومت اسلامي، به تفكّر و تعقّل و انسان هاي دوراندیش و حكيم نيازمند است،
تا با ژرف انديشي، و با ارائه طرح هاي صحيح و اساسي فرد و جامعه را به سوي پيشرفت و تكامل ببرند، و از آفات و خطرات بازدارند.
بديهي است كه كم عقلان و انسان هاي پَست و جهل زده، اگر در حكومت راه يابند، مقدّمات سقوط حكومت و جامعه را فراهم مي‌سازند.
امام علي عليه السلام به‌ يكي از استانداران خود مي‌نويسد:
وَاحْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ، وَيُنْكَرُ عَمَلُهُ، فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ
(از ياراني كه در فكر و نظر ضعيفند و عَمل آنها ناپسند و زشت است برحذر باش زيرا مقياس سنجش شخصيّت هركس را يارانش معرفي مي‌كنند.)(1).
*****
(1) نامه 9/69 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

اميرالمؤمنين عليه السلام در طرد عناصر دورو و منافق فرمود:
وَاحْذَرُكُمْ أَهْلَ الْنِّفَاقِ فَإِنَّهُمُ الضّالُّونَ الْمُضِلُّونَ والزَّالُّونَ الْمُزِلّونَ يَتَلَوَّنونَ أَلْواناً
(از انسان هاي دو رو و منافق شما را برحذر مي‌دارم،
زيرا آنها گمراه و گمراه كننده اند، خطا كار و خطا اندازند، به رنگ هاي گوناگون بيرون مي‌آيند و سبب گمراهي مردم مي‌شوند.)(1).
*****
(1) خطبه 4/194 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب طراز ج 2 ص 308: سيد يماني
2- غرر الحكم ص 54 و 269/ ج4 ص483: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- منهاج البراعةج 2 ص 280: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 6 ص 488 و ج 2 ص 285: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- بحار الانوار ج18 ص224 ح62 ب1: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

اميرالمؤمنين عليه السلام در طرد انسان هاي بي پروا و هوس باز فرمود:
فَإِنَّ الْوَالِيَ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذلِكَ كَثِيراً مِنَ الْعَدْلِ
(اگر والي و زمامدار دنبال هوا و هوس هاي پي در پي خود باشد غالباً او را از عدالت باز مي‌دارد.)(1).
*****
(1) نامه 1/59 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب طراز ج 1 ص 170: سيد يماني
2- كتاب صفين ص 57: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 208: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 1 ص 265: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- بحار الانوار ج33 ص511 ح708: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

جاهلان قدرنشناس

كساني كه قدر و ارزش خود را نمي‌شناسند،
و قدر و ارزش فرد و جامعه را نمي‌دانند،
نبايد در حكومت و مديريت اسلامي نفوذ كنند،
زيرا ارزش‌ها دگرگون و انحرافات فراواني دامنگير جامعه مي‌شود.
كه امام علي عليه السلام هشدار داد:
وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ.
(زمامداران و كارگزاران حكومت نبايد از ارزش و منزلت خويش ناآگاه باشند زيرا كسي كه ارزش خويش را نمي‌شناسد نسبت به ارزش ديگران ناآگاه تر است.)(1).
*****
(1) نامه 90/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

روش تربیت

چگونگي تربيت كودك

بسياري از مردم فرزندان خود را بگونه اي تربيت مي‌كنند كه همانند آنها فكر كنند،
زندگي كنند،
و با آداب و رسوم خانواده و قبيله و فاميل هر چند بي ارزش آنها عادت كنند، و آنها را رعايت نمايند.
كه اگر جواني چنين نبود مي‌گويند:
تو فرزند ما نيستي!!
در صورتي كه امام علي عليه السلام در چگونگي تربيت فرزند بسيار واقع نگر بود و فرمود:
لا تُقْسِروا أَوْلادَكُمْ عَلي آدابِكُم، فَاِنَّهُم مَخْلوُقوُنَ لِزَمانٍ غَيْرِ زَمانِكُم
(فرزندان خود را بر آداب و رسوم خود مجبور نسازيد، زيرا آنان به روزگاري غير از روزگار شما تعلّق دارند)(1).
چون انسان‌ها همواره در حال رشد و تكامل بوده، و نوع و سيستم زندگي، راههاي توليد و كشف و اختراع و روابط اجتماعي در حال دگرگوني است.
ما بايد فرزندان خود را با واقعيّت‌ها آشنا كنيم،
تا در هر شرائطي، و در هر جامعه اي، حقيقت را درك كنند،
درست بيانديشند،
و واقع گرا باشند،
پس نبايد در قالب هاي ذهني از پيش تعيين شده قرار گيرند.
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد، ج 20 ص 267.

کودکان و تمرين نماز

تربيت ديني كودكان يكي از مسائل مهمّ زندگي است، زيرا فطرت خداجوي كودكان همراه با حسّ كنجكاوي بتدريج رشد مي‌كند، و بايد قانونمند شده و تربيت گردد.
امام علي عليه السلام نسبت به تربيت ديني كودكان فرمود:
مَرُّوا صِبْيانِكُمْ بِالصَّلاةِ اِذا بَلَغُوا سَبْعَ سَنين، وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَي تَرْكِها اِذا بَلَغُوا تِسْعَ سِنينَ، وَ تَفَرَّقُوا في مَضاجِعِهُمْ اِذا بَلَغُوا عَشْرَ سِنينَ(1).
«كودكان را در سنّ 7 سالگي به نماز تمرين دهيد تا عادت كنند.و اگر در سنّ 9 سالگي نماز را ترك كردند آنها را بزنيد.
و در سنّ 10 سالگي بستر خواب بچّه‌ها را جدا كنيد.»
در اين رهنمود نوراني، مسائل مهمّي مورد توجّه امام علي عليه السلام است، مانند:
1- تربيت ديني كودك از سنّ 7 سالگي
2- برخورد با كودك در سنّ 9 سالگي
3- احتياط در تربيت جنسي كودكان در سنّ 10 سالگي، كه در يك رختخواب نخوابند.
*****
(1) منهاج السُّرور ج1 ص102.

رشد فكر ديني كودك

يكي از ابعاد تربيت، رشد «فكر ديني» كودك است كه همراه با رشد حِسّ كنجكاوي بايد خداشناسي و ديگر مباني اعتقادي را به كودكان آموخت.
امام علي عليه السلام كودكان خود را در سنين آغازين زندگي به خداشناسي و توحيد آشنا مي‌ساخت.
در اينجا توجّه به يك حادثه ظريف و اعتقادي لازم است.
«لَمَّا كانَ الْعَبَّاسُ وَ زَيْنَبُ - وَلَدَيْ عَلِيّ عليه السلام - صَغيرَيْن قالَ عَلَيّ عليه السلام لِلْعَبّاسِ،
قُلْ واحِدَ،
فَقالَ واحِد،
فَقالَ - قُلْ اِثْنانِ،
قالَ: - أسْتَحي أنْ اَقُولَ بِاللِّسانِ الَّذي قُلْتُ واحِدَ اِثْنانَ،
فَقَبَّلَ عَلِيٌّ عَيْنَيْهِ ثُمَّ اِلْتَفَتَ اِلي زَيْنَبَ وَ كانَتْ عَلَي يَسارِهِ وَ الْعَبّاسُ عَلَي يَمينِهِ،
فَقالَتْ: يا أبَتَاهُ أتُحِبُّنا؟
قالَ: نَعَمْ يا بُنَيَّ اَوْلادُنا اَكْبادُنا،
فَقالَتْ: يا أبَتاهُ حُبَّانِ لايَجْتَمِعانِ في قَلْبِ الْمُؤمِنْ، حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الْاءوْلادِ، وِ اِنْ كانَ لابُدَّ لَنا فَالشَّفَقَةُ لَناوَ الْحُبُّ لِلَّهِ خالِصَاً،
فَازْدادَ عَلِيٌّ بَهِما حُبّاً.» (1).
(زماني كه عبّاس و زينب، دو فرزند علي عليه السلام در سنين كودكي بودند،
روزي علي عليه السلام به فرزند خود عبّاس فرمود:
فرزندم بگو: يك
عبّاس گفت: يك،
حضرت فرمود: بگو دو،
عبّاس گفت: خجالت مي‌كشم با زباني كه يك گفتم دو بگويم.
امام علي عليه السلام از عقل و هوش و درايت فرزند خود بسيار مسرور شده، چشمان فرزند خود را بوسيد.
آنگاه به زينب كبري عليها السلام كه در طرف چپ قرار گرفته بود نگاه كرد.
زينب پرسيد:
پدرجان آيا ما را دوست داري؟
امام علي عليه السلام فرمود:
آري دخترم، فرزندان ما جگر گوشه هايمان هستند.

زينب عليها السلام گفت:
پدرجان دو محبّت كه در قلب مؤمن جمع نمي‌گردد.
«حُبِّ خُدا»
و «حُبِّ اولاد»
و اگر از محبّت ما گريزي نيست، پس عطوفت و شفقّت از آنِ ما و محبّت خالصانه از آنِ خداست.
اين سبب شد كه مِهر و عاطفه علي عليه السلام به آن دو فزوني گيرد.
*****
(1) مستدرك الوسائل ج 15 ص 215.

تشويق كودك به سخنراني

الف - امام علي عليه السلام فنّ خطابه و سخنوري را به فرزندان خود مي‌آموخت.
روزي امام حسن عليه السلام را واداشت تا به منبر رفته، براي مردم خطبه بخواند.
وقتي امام مجتبي عليه السلام سخنراني ايراد كرد، امام علي عليه السلام او را ستود.
ب - در يكي از شب هاي عيد، امام علي عليه السلام خطاب به فرزندش امام مجتبي عليه السلام فرمود:
برخيز و براي مادران و برادران و خواهران خود سخنراني كن،
امّا امام مجتبي عليه السلام در حضور پدر خجالت مي‌كشيد.
امام علي عليه السلام براي اينكه فرزندش آسوده خاطر برخيزد و خطابه ايراد كند از اطاق خارج شد و روبروي درب ورودي منزل ايستاده، سخنان فرزند را زير نظر داشت،
امام مجتبي عليه السلام برخاست و با حمد و ستايش خدا، سخن آغاز كرد، و به جدّش رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم درود فرستاد و آنگاه با سخنراني جالبي نظر همگان را بخود جلب كرد،
در پايان سخنراني او، امام وارد اطاق شد، امام حسن عليه السلام را در آغوش كشيد و از خطابه زيباي او تشكّر كرد.

شرايط تنبيه كودكان

تنبيه بدني كودكان را كسي مجاز نمي‌شمارد،
گرچه كودكان بزهكار را بايد تنبيه كرد و كودكاني كه با برخورد هايشان وضع مدرسه و كلاس را بهم مي‌ريزند و مانع رشد ديگران مي‌شوند را بايد تنبيه كرد.
كه امام علي عليه السلام نسبت به كودكان بد رفتار و بزهكار بيش از سه ضربت را اجازه نمي‌فرمود.
روزي جمعي از كودكان كه در مسابقه خط نويسي شركت كرده بودند و دفترچه هاي خود را خدمت امام علي عليه السلام آوردند تا قضاوت و تشويق گردند،
امام علي عليه السلام خطاب به كودكان فرمود:
اَبْلِغُوا مُعَلِّمُكُمْ اِنْ ضَرَبَكُمْ فَوْقَ ثَلاثِ ضَرَباتٍ في الْاَدَبِ اُقْتُصَّ مِنْهُ(1).
(به معلّم خود اين پيام را برسانيد كه اگر بيش از سه ضربه بر شما بزند، قصاص خواهد شد.)
*****
(1) وسائل الشيعه ج 18 ص 582.

روش بازداري كودك

براي امام علي عليه السلام چند مشك عسل به عنوان بيت المال آوردند، و چند روزي گذشت،
وقتي حضرت خواست آن را تقسيم كند، متوجّه شد كه عسل يكي از مشك‌ها دست خورده است.
قنبر را فراخواند، و قاطعانه پرسيد:
چه كسي از اين مشك، عسل برداشت؟
قنبر گفت:
يكي از بچّه هاي شما.
امام علي عليه السلام در اينجا دو كار مهمّ انجام داد كه از نظر روانشناسي تربيتي، بسيار ارزشمند است:
اوّل اينكه آن كودك را نكوهش كرد.
دوّم آنكه تنها به سرزنش و نكوهش اكتفاء نكرد.
بلكه مقداري پول به قنبر داد و فرمود:
برو در بازار يك رطل از بهترين عسل خريداري كن و بياور تا بچّه‌ها بخورند.
چون سير باشند دست به مشك عسل بيت المال، نمي‌زنند.
يعني براي باز داري كودك، تنها تنبيه و سركوفت كافي نيست،
بايد زمينه هاي مناسب براي باز داري را فراهم كرد،
وقتي در منزل عسل باشد، و كودك از آن بخورد، ديگر به مشك عسل بيت المال دست نمي‌زند.
هم اكنون بسياري از پدران فقط بچه‌ها را سركوفت مي‌زنند، واز عملي باز مي‌دارند،
امّا راه حلِّ مناسبي ارائه نمي‌دهند،
يك روش جايگزين معرّفي نمي‌كنند، كه در سرگرداني كودكان بي تأثير نيست.(1).
*****
(1) كشف الغمّه ج 1 ص 234 - و - مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 107.

يكي ديگر از روش هاي تربيت، شتاب در بازسازي و آموزش و تربيت كودك است.
پدران و مادران و ديگر مربّيان تربيتي بايد در تربيت كودك شتاب كنند زيرا زمينه هاي يادگيري و بازپروري و تربيت در سنين كودكي بيشتر از ديگر مراحل عمر فراهم است كه فرمود:
أَيْ بُنَيَّ، إِنِّي لَمَّا رَأَيْتَنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنّاً، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهْناً، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأَوْرَدْتُ خِصَالاً مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ. وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْ ءٍ قَبِلَتْهُ.
فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ، لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفِيتَ مَؤُنَةَ الطَّلَبِ، وَعُوفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ ذلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.
(پسرم! هنگامي كه ديدم ساليانی از من گذشت، و توانايي رو به كاستي رفت،
به نوشتن وصيّت براي تو شتاب كردم،
و ارزش هاي اخلاقي را براي تو بر شمردم، پيش از آن كه أجل فرا رسد،
و رازهاي درونم را به تو منتقل نكرده باشم، و در نظرم كاهشي پديد آيد چنان كه در جسمم پديد آمد،
و پيش از آن كه خواهش‌ها و دگرگوني هاي دنيا به تو هجوم آورند، و پذيرش و اطاعت مشكل گردد،
زيرا قلب نوجوان چونان زمين كاشته نشده، آماده پذيرش هر بذري است كه در آن پاشيده شود.
پس در تربيت تو شتاب كردم، پيش از آن كه دل تو سخت شود،
و عقل تو به چيز ديگري مشغول گردد،
تا به استقبال كارهايي بروي كه صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را كشيده اند، و تو را از تلاش و يافتن بي نياز ساخته اند،
و آن چه از تجربيّات آنها نصيب ما شد، به تو هم رسيده، و برخي از تجربيّاتي كه بر ما پنهان مانده بود براي شما روشن گردد.)(1).
*****
(1) نامه 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد(متوفاي قرن3 ه)
3- عقد الفريدج3ص90 و91 و143 وج3 جديد114: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تحف العقول ص97/52 و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).

معرفي الگوها (معرّفي امام علي به عنوان الگويي كامل و برتر)

ضرورت الگوها

اشاره

در ميان انسان هاي گوناگون، برخي تنها به زندگي مادّي رضايت دادند، و چون ديگر پديده‌ها و حيوانات سرگرم خوردن و خوابيدن و رفاه نسبي بوده و كاري به روش‌ها و الگوي صحيح زندگي ندارند.

امّا برخي ديگر مي‌خواهند صحيح زندگي كنند، و درست انتخاب نمايند،
و بدنبال روش هاي درست زندگي و در جستجوي الگوهاي كامل مي‌باشند،
حقيقت را مي‌طلبند و در يافتن واقعيّت‌ها تلاش مي‌كنند،
و از همه مي‌پرسند «بايدها» و «نبايدها» كدامند؟
چگونه بودن و چگونه زيستن را مي‌خواهند فراگيرند
تا سرمايه زندگي را ارزان از دست ندهند، و در آينده، با حسرت و اندوه دمساز نباشند
با اين دسته از انسان‌ها كه در جستجوي شيوه هاي «صحيح زندگي» مي‌باشند، مي‌شود از الگوهاي راستين صحبت كرد،
و حقّ و باطل را به ارزيابي گذاشت،
و زندگي و روش هاي صحيح و غلط زيستن را به بحث و بررسي نشست،
چون در پي واقعيّت‌ها تلاش مي‌كنند،
بخصوص در جهان معاصر، كه در بسياري از كشورها، انسان‌ها از مذهب و معنويّت فاصله گرفتند و خواستند خودشان بي دخالت مكتب و ملّتي انتخاب كنند،
و انواع شيوه هاي «بودن» را در پوشش و تغذيه و روابط اجتماعي، آزمودند،
و به انواع انحراف و آلودگي‌ها دچار شدند،
و به انواع زدگي‌ها و پوچگرائي‌ها و پوچي‌ها مبتلا گشتند،
و خطرات آن را با همه وجود لمس كردند،
و دانستند كه:
انواع شعارهاي مكاتب سياسي و مادّي سرابي بيش نبود،
و انسان هائي كه:
خود را نشناختند،
انسانيّت را نشناختند،
انسان‌ها را نمي‌شناسند،
نمي توانند راه و رسم زندگي انسان را كشف و بشناسانند،
آنكس كه خود را نشناخت چگونه ديگران را مي‌شناسد؟
و آنكس كه انسان‌ها را، و انسانيّت را نمي‌شناسد چگونه صلاح و فساد زندگي را درك مي‌كند، و مي‌تواند براي انسان‌ها راه و رسم زندگي تعيين كند؟
و بايدها و نبايد هاي زندگي فردي و اجتماعي انسان را مي‌داند؟
از اين رو نسل معاصر پس از به بن بست رسيدن همه شعارهاي مكاتب

مادّي، چون هنوز هم خود را نشناخت و هويّت خود را نيافت،
و راه و رسم زندگي صحيح را به تجربه نگذاشت، چونان گذشته در جستجوي پيدا كردن راه «صحيح زندگي» است،
در جستجوي يافتن الگوهاست و تا الگوهاي كامل زندگي را نيابد، آرام نخواهد گرفت.
به او گفتند:
تو و انتخاب تو اصالت دارد. «اگزيستانسياليسم»
امّا هر چه تلاش كرد كه با اين اصالت چه مي‌شود كرد؟
به كدام سوي بايد گريخت؟
از كدام الگو و شيوه بايد پيروي كرد؟
پاسخي دريافت نكرد و تنهاي تنها ماند و با اينكه باور كرده بود انتخاب او اصالت دارد نتوانست راه و رسم صحيح زندگي را بيابد
به انسان‌ها گفتند:
بر اساس مكتب اومانيسم «اصالت انسان» خودت راه را بياب،
شيوه هاي زندگي را خلق كن،
از جائي و از فردي پيامي را دريافت نكن كه:
تو اصالت داري،
و بايد خودت براي زندگي خود تصميم بگيري.
امّا هر چه فكر كرد،
مطالعه كرد،
مُدل هاي گوناگون را به تجربه گذاشت.
از تاريكي نفس خويش نجات پيدا نكرد،
و ندانست چه بايد بكند؟
به كجا بايد برود؟
و چگونه بايد زندگي كند؟
به انسان‌ها گفتند:
شما آزاديد،
و بر اساس اصول دموكراسي، شما انسان‌ها آزادي كامل داريد،
هر چه مي‌خواهيد بخوريد و بياشاميد،
و هرگونه كه دوست داريد زندگي كنيد،
امّا اضطراب و نگراني انسان‌ها را درمان نكردند كه مي‌گويند:
حال كه آزاديم و در پرتو «دموكراسي» بايد زندگي كنيم.
چگونه بايد زندگي كرد؟
و راه و رسم زندگي صحيح كدام است؟
از كدام راه بايد رفت؟
و به كدامين جهت بايد گريخت؟

اهداف آفرينش ما كدامند؟
و چگونه بايد آن را بدست آورد؟
باز هم چنان سرگردان مانده اند،
و پاسخي نمي‌يابند،
هر كس هر چه خواست كرد و مي‌كند،
و سران و بزرگان كشورها، كارخانه داران بزرگ، كارتل هاي نفتي، سرمايه داران بزرگ شركت هاي بين المللي، آنگونه كه خواستند عمل كردند.
ابتداء بشريّت را با أديان الهي و ارزش ها، بيگانه كردند.
و سپس بشر رها شده از خدا و معنويّت را با نام «آزادي» تنها و به حال خود گذاشتند.
و سپس فرد فرد اين بيچاره انسان هاي تنها را شكار كردند،
طرّاحان زبر دستي را استخدام كردند،
تا هر لحظه مدل هاي جديدي به بازار بياورند،
تا پس از جذب انسان‌ها در شيوه پوشيدن و آرايش اندام، پارچه ها، لباس ها، مُدل هاي دلخواه خود را بفروشند و بازار خود را گرم نگهدارند،
انسان‌ها را بي هويّت، كردند،
تا مراكز فحشا و فساد و قمارخانه‌ها و ديگر مراكز عيّاشي خود را گرم نگه داشته و سرمايه هاي انسان‌ها را به يغما برند،
تا آنجا كه:
چگونه بودن،
و چگونه زيستن انسان‌ها را خود بر عهده گرفتند،
تا سياست هاي اقتصادي و اجتماعي خود را بر بشريّت بي هويّت تحميل كنند،
بازارهاي بزرگ جهاني را خود بدست گيرند،
صلح و جنگ را در كره زمين در اختيار خود داشته باشند،
و ظهور و سقوط تئوري‌ها و فرضيّه هاي علمي را نيز در اختيار محافل خود قرار دهند،
و در همه مقدّرات و سرنوشت انسان‌ها دخالت كنند،
آنچه را خود دوست دارند آزاد بگذارند،
و ديگر نظريّه‌ها و فرضيّه‌ها را با انواع برچسب‌ها و تهمت‌ها از ميدان برانند،
و جهان و انسانيّت معاصر در چنگ قدرت آنها باشد،
اينگونه از ترفندهاي شيطاني چون با روح آزاديخواه انسان‌ها سازگار نبود،
زود افشا گرديد،
و بشريّت به بن بست رسيده فهميد كه فريب خورده است،
از اين رو تلاش براي

«چگونه بودن؟!»
و «چگونه زیستن؟!»
هم چنان ادامه دارد.

ضرورت وجود الگوها

همه مي‌دانند كه:
انسان بدون راه و رسم صحيح زندگي، به كمال نمي‌رسد،
و رنگ سعادت را نخواهد ديد،
انسان‌ها بدون يافتن شيوه هاي درست زندگي، به شادكامي و رستگاري نخواهند رسيد،
و بشريّت، بدون كشف واقعيّت ها، آرام نخواهد گرفت،
و از نظر روانشناسي، انسان بگونه اي فطري و طبيعي در جستجوي يافتن «الگوها» و سمبل هاي صحيح زندگي است،
سمبُل خواهي، سرمشق طلبي، و در جستجوي الگوها بودن، جزو ذات و سرشت انسان هاست،
حال كه بشريّت براي «خودسازي» و «تربيت» به انواع الگوها نيازمند است،
پس بايد الگوهاي كاملي وجود داشته باشند،
آنها كدامند؟
و چگونه بايد آنها را شناخت؟
تمام مكاتب مادّي در پاسخ اين سئوال درمانده اند،
اگر انسان از نظر روح و روان «الگو خواه» است،
الگوها كدامند؟
مگر مي‌شود خيّاطي بدون مُدل هاي گوناگون لباسي بدوزد؟
مگر مي‌شود مهندسي بدون طرح هاي مهندسي، ساختماني را بسازد؟
روح الگو خواهي انسان، اين حقيقت را به اثبات مي‌رساند كه:
براي انسان‌ها نيز بايد الگوهاي كامل تربيت وجود داشته باشد زيرا كه:
تربيت بدون الگو و مقرّرات حساب شده ممكن نيست،
خودسازي بدون وجود ارزش ها، و سمبل هاي كامل، تحقّق نخواهد يافت،
اگر مي‌گويند، خود را و جامعه خود را بسازيد،
اگر هشدار مي‌دهند، تربيت نفس، و تربيت انسان‌ها يك ضرورت است،
اگر مي‌گويند بيائيد چگونه بودن! و چگونه زيستن! را ياد بگيريم.
در تمام موارد ياد شده، نياز به طرح هاي كامل، شيوه هاي صحيح زندگي، الگوهاي كامل داريم،
چه كسي پاسخ لازم را مي‌دهد؟
چه كسي الگوهاي كامل را معرّفي مي‌كند؟
مكاتب مادّي در عمل نشان داده اند كه پاسخگوي نيازهاي مادّي و معنوي انسان‌ها نيستند،

چون انسان را نمي‌شناسند،
مكتبي مي‌تواند به صحنه زندگي انسان‌ها بيايد كه:
اهداف آفرينش انسان را درست معرّفي كند.
انسان آفرين را بشناساند.
اهداف تكاملي انسان را در زندگي فردي و اجتماعي بداند.

از ديدگاه قرآن و نهج البلاغه و ديگر روايات اسلامي، اصل «هماهنگي غرائز دروني انسان با واقعيّت هاي خارجي» يك حقيقت به اثبات رسيده است كه از حكمت خداوندي ريشه مي‌گيرد.
اگر غريزه تشنگي داريم پاسخ آن، در طبيعت خداوندي موجود است به نام «آب».
اگر غريزه گرسنگي داريم، پاسخ آن، وجود انواع غذاهاست.
اگر بدن انسان به انواع ويتامين‌ها نياز دارد، همه ويتامين‌ها را در طبيعت الهي مي‌يابد.
و اين حكمت الهي است كه انسان‌ها آنچه را مي‌خواهند مي‌يابند،
و به آنچه احتياج دارند پروردگارشان براي آنان فراهم كرده است.
از نظر روح و روان نيز چنين است.
انسان غريزه همسر خواهي دارد و پاسخ آن ازدواج است.
انسان غريزه دانش طلبي دارد و پاسخ آن علوم و كشف حقائق است.
انسان غريزه خدا جوئي دارد و پاسخ آن وجود پروردگار هستي است.
پس همه غرائز مادي و معنوي انسان پاسخ دارد
و آفرينش انسان، هدفدار و متناسب با واقعيّت هاي خارجي نظام هستي است.
حال مي‌پرسيم:
اگر انسان «اُلگو طلب» است،
سمبُل خواه است،
پس الگوها كدامند؟
در مكتب اسلام پاسخ پرسش يادشده روشن است،
زيرا، پيامبران الهي معصومند،
رهبران الهي، امامان راستين معصومند.
حضرت زهرا عليها السلام معصوم است،
معصوم، يعني انسان هاي پاكي كه هرگز به گناه آلوده نمي‌شوند،
نه در حالت توجّه و بيداري اشتباهي مرتكب مي‌شوند،
و نه در حالت خواب و غفلت، كه خدا آنها را حفظ مي‌كند.
نه گناه و خطايي مرتكب مي‌شوند و نه خيال گناه در سر مي‌پرورانند.
پاكِ پاكند،
سالم و بي عيب مي‌باشند.
همه رفتار و كردار شان حق و با واقعيّت‌ها هماهنگ است،
هر چه مي‌گويند،

هر گونه كه قضاوت مي‌كنند.
به هر شكل كه عمل مي‌كنند،
همه بر اساس حق و واقعيّت است؛
فِعل امام معصوم عليه السلام «رفتار»
قول «سخن و گفتار»
سكوت و تقرير شان «كاري در حضورشان انجام مي‌شود كه آن را رد نمي‌كنند»
همه حجّت است،
دليل و برهان است.
حقِّ حق است،
و راهنماي انسان‌ها بسوي حقيقت است،
چنين انسان هائي نقش الگوئي دارند،
سرمشق انسان‌ها مي‌باشند،
سمبُل حقيقي زندگي هستند.
كه ديگر انسان‌ها مي‌توانند در راه و رسم زندگي از آنها پيروي كنند،
و جالب اين است كه زمين هرگز از وجود چنين الگوهاي كاملي خالي نيست،
پس پاسخ غريزه «سمبل خواهي» و «الگو طلبي» انسان داده شد.
اگر انسان‌ها در جستجوي الگوهاي كاملي هستند، الگوي كامل وجود دارد.
براي زنان، الگوي كامل فاطمه عليها السلام است، زينب عليها السلام است،
كه براي همه انسان ها، سرمشق زندگي مي‌باشند،
پس هماهنگي غرائز دروني «الگو خواهي» با حقيقت خارجي «وجود معصومين عليهم السلام» هدفداري نظام آفرينش، و هدفداري آفرينش انسان را به اثبات مي‌رساند،
حال مي‌شود به بشريتِ در جستجوي الگوها گفت كه:
علي عليه السلام را بشناسند،
فاطمه عليها السلام را بشناسيد،
زينب عليها السلام را شناسائي كنيد،
امامان معصوم عليهم السلام را بشناسيد،
كه راه و رسم زندگي آنان، پاسخ «غريزه الگو خواهي» شماست،
شما را به حقائق جاويدان راهنمائي مي‌كنند.
چگونه زيستن!
و چگونه بودن را به شما مي‌آموزند،
كه آنها، الهي اند و همه حركات و رفتارشان، خدا را به ياد مي‌آورد،
و نشانه هاي هميشه آشكار پروردگارند.

گفتار و اظهار نظر هايشان حق است،
زلال حقيقت است.
و رفتار و كردار شان نيز از واقعيّت‌ها و حقائق جاويدان ريشه مي‌گيرد،
و اين حقيقت، ضرورت «وجود الگوها» را سامان مي‌دهد،
پس تربيت ممكن است،
خودسازي و جامعه سازي ممكن است،
و انسان مي‌تواند مثبت فكر كند.
خود و جامعه خود و آينده خود را بسازد،
زيرا هم در روح و روان الگو خواه است،
و هم الگوهاي كامل زندگي وجود دارند،
و اين از حكمت هاي شگفتي آور الهي است كه:
زندگي در زمين با وجود و هبوط الگوي كامل (حضرت آدم عليه السلام) آغاز شد،
و همواره با بعثت پيامبران آسماني، زمين و بشريّت بدون الگوهاي كامل نبودند،
و پس از درگذشت هر پيامبري تا ظهور پيامبر ديگر انسان‌ها را رهبران معصوم اداره مي‌كردند،
و وجود الگوهاي كامل «وجود امام معصوم عليهم السلام» تا رجعت و قيامت نيز تداوم خواهد داشت
اينجاست كه «فلسفه تربيت انسان» با «فلسفه عصمت» هماهنگ مي‌شود،
يعني اگر تربيت ضرورت دارد،
و انسان بايد درست و با روش هاي صحيح زندگي كند،
پس الگوهاي تربيتي ضرورت دارند،
پس بايد همواره در زمين انسان هاي معصومي باشند كه بشريّت از آنها هدايت پذيرد،
و به وسيله آنها هدايت گردد، و راه و رسم زندگي را از آنها بگيرد.

درست است كه همراه با هبوط انسان در زمين، راهنمايي هاي لازم توسط وحي الهي، بصورت، الواح، كُتُبِ آسماني مطرح بود و سرانجام با نزول قرآن كريم، هدايت انسان به كمال رسيد،
امّا كافي نيست،
زيرا كه تنها با وجود كتاب «طب» مردم درمان نمي‌شوند.
تنها با وجود و نشر كُتُب علمي، بي حضور دانشمندان با تجربه، علوم به كمال واقعي نخواهد رسيد.
اگر بشريّت بود و وجود كتاب هاي آسماني، بشريّت به رستگاري و سعادت نمي‌رسيد،
زيرا تنها طرح مباحث نظري كافي نيست،
بايد همراه با معرّفي ارزش هاي اخلاقي و راه و رسم زندگي، وجود مقدّس پيامبران و امامان معصوم عليهم السلام و حضرت زهرا عليها السلام در جامعه حضور جدّي داشته باشد تا مردم به چشم خود الگوها را بنگرند.
آيات حجاب قرآن را در سيماي دختر پيامبر مشاهده كنند كه حجاب و پوشش چيست؟
و شكل خارجي آن كدام است؟
بايد در كنار آيات عدل و عدالت، امام علي عليه السلام در جامعه حضور داشته باشد و از نظر كاربردي، شيوه اجراي عدالت اجتماعي توسط امام را به روشني مشاهده كنند،
شيوه هاي صحيح زندگي را از زندگي امام صادق و امام باقر عليه السلام به بينند،
و آنگاه از نظرگاه بينشي «قرآن» و عملي «سيره امامان معصوم عليهم السلام» با واقعيّت هاي زندگي، و راه و رسم صحيح آن آشنا گردند،
و آنگاه؛
در صلح و جنگ،
در خشم و محبّت،
در فرياد و سكوت،
در گريه و خنده،
در كار و توليد،
در زندگي فردي و اجتماعي،
و در همه حالات،
خود را بتوانند با رهبران معصوم عليهم السلام هماهنگ كنند،

پس اگر رهبران معصوم در جامعه حضور نداشتند، تربيت انسان‌ها ممكن نبود،
و مرزي ميان انسان و حيوان وجود نمي‌داشت.
همه سعادت ها، رستگاري ها، رشد و تكامل، خلاقيّت ها، به وجود با بركت رهبران معصوم بستگي دارد،
بايد براي شناخت «چگونه بودن!»
و «چگونه زيستن!»
با زندگي رهبران معصوم عليهم السلام آشنا شويم،
حضرت فاطمه عليها السلام را بشناسيم،
حضرت زينب عليه السلام را شناخته و از شيوه‌ها و روش هاي زندگي او درس بگيريم،
و همه حالات زندگي خود را با زندگي آن بزرگ انسان هاي پاك تطبيق دهيم،
و پس از سيراب شدن در زلال حقيقت، و يافتن راه و رسم زندگي صحيح، از مجموعه رهنمودهاي وحي الهي، و رفتار و كردار رهبران معصوم عليهم السلام «ثقلين»،
به بشريّت تشنه حقيقت،
و به انسان هاي عاشق واقعيّت،
بگوئيم كه:
بيائيد چونان رهبران معصوم زندگي كنيد،
بيائيد چونان فاطمه و زينب عليها السلام راه و رسم زندگي خود را دگرگون سازيد.

معرفي الگوها

يكي از شيوه هاي صحيح تربيت، معرّفي الگوهاي كامل تربيتي است، در تربيت نيروهاي انساني با توجّه به الگوهاي كامل، يادگيري آسان مي‌گردد و تربيت شونده داراي سرمشق بوده از هرگونه ذهني گرائي و سرگرداني نجات پيدا مي‌كند،
از اين رو رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم براي تربيت سياسي جامعه، و تربيت نفوس آماده، در روايات گوناگون امام علي عليه السلام را به عنوان «سرمشق» و «الگوي كامل انسانيّت» معرّفي كرد، كه به برخي از آنها اشاره مي‌شود:

فضيلت هاي برتر
حديث منزلت علي و جانشيني پيامبر
علي معيار شناخت مؤمن و منافق
حضرت علي محبوبترين بندگان
ضرورت دوست داشتن چهار نفر
علي برادر پيامبر است
علي رهبر مؤمنان است
علي از اهل بيت پيامبر است
منادي توحيد
معرفي الگوهاي كامل انسانيّت
وصف امام علي از زبان ضرار بن ضمره
معرفي الگوها از زبان زني شجاع
الگو بودن علي از زبان ديگران
طبري
ابن وهب
محمّد بن اسحاق سرّاج
ابن السرّاج از عبداللّه بن عمر
شعبي
الگو بودن امام علي از زبان پيامبر
الگو بودن امام علي از زبان دوست و دشمن
الگو بودن علي از زبان دانشمندان دنيا
زمخشري
جبران خليل جبران
شبلي شميل
ميخائيل نعيمه

جرج جرداق مسيحي
فيلسوف انگليسي، كارليل
لامنس
بولس سلامه
نظر بارون كارديفو
سخنان مادام ديالافوا
پطروفشكسي

فضيلت هاي برتر

مسلم از محمّد بن مثنّي و ابن بشّارِ روايت كرده كه آن دو از محمّد بن ابي جعفر، و او از شعبه، و او از حَكَم، و او از مُصْعَب بن سعد، و او از سعد بن ابي وقّاص، كه او گفت:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم علي بن ابيطالب عليه السلام را در آستانه جنگ تبوك جانشين خود نمود.
پس امام علي عليه السلام فرمود:
اي رسول خدا، آيا مرا ميان زنان و كودكان خويش جانشين قرار مي‌دهي؟
پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
أَما تَرضي أَنْ تَكُونَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ موسي اِلاَّ اَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي
(آيا راضي نيستي كه از من به منزله هارون از براي موسي باشي؟ جز اينكه پس از من پيامبري نيست).(1).
*****
(1) معاني الاخبار ص74 - و - مناقب آل ابيطالب ج3 ص16 - و - صحيح بخاري ج5 ص24 - و - صحيح مسلم ج 2 ص 360 - و - الغدير ج 3 ص 199 - و - بحارالانوار ج21 ص218.

الف - ترمذي روايت كرده است از واصل بن عبد اعلي، و او از محمّد بن فُضَيل، و او از عبداللّه بن عبد الرّحمن ابي نصر، و او از مساور حميري، و او از مادرش كه بر اُمّ سَلَمه وارد شدم، شنيدم كه او مي‌گفت:
رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
لا يُحِبُّ عَلِيّاً مُنافِقٌ ولا يُبْغِضُهُ مُؤمِنٌ(1).
(منافقي علي را دوست نمي‌دارد و مؤمني با علي دشمني نمي‌ورزد.)
ب - و مسلم روايت كرده است از ابوبكر بن ابي شيبه، و او از وكيع و ابو معاويه از اعمش، و او از يحيي بن يحيي (و لفظ حديث از او است) كه او به ما گفت:
ابو معاويه از اعمش، و او از عديّ بن ثابت، و او از زرّ بن حُبَيش، كه علي عليه السلام گفته است:
و الّذي فَلَقَ الحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَسَمَةَ اِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْاُمّيِّ اِليَّ أَلاّ يُحِبّني اِلاَّ مُؤمِنٌ وَ لا يُبْغِضُني اِلاَّ مُنافِقٌ
(سوگند به كسي كه دانه را شكافت و جان را آفريد، اين پيمان پيغمبر اُمّي (درس نخوانده) با من است كه مرا جز مؤمن دوست ندارد،
و با من جز منافق دشمني نكند.)(2).
ج - و پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم درباره علي عليه السلام فرموده است:
يُهْلَكُ فيكَ رَجُلانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَ باهِتٌ مُفْتَرٍ
(در تو دو مرد هلاك مي‌شوند دوست دار بسيار ستايش كننده و دروغ گوي تهمت زننده.)(3).
و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم براي او فرمود:
تَفْتَرِقُ فيكَ اُمَّتي كَما افْتَرَقَتْ بَنُو اسرائيل في عيسي
(امّت من در تو فرقه فرقه مي‌شوند، همچنانكه بني اسرائيل در عيسي فرقه فرقه شدند).
*****
(1) ارشاد مفيد ص 18 -و بحار الانوار ج 39 ص 346 -و صحيح مسلم ج 1 ص 48 -و صواعق المحرقه ابن حجر ص 120 -و شرح ابن ابي الحديد ج 18 ص 173 و حكمت 45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
صحيح مسلم ج 1 ص 48.
حكمت 469 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف -و و كشف الغمّة ج 1 ص 42.

الف - ترمذي روايت كرد از سفيان بن وكيع، و او از عبيداللَّه بن مالك كه او گفت:
روزي نزد پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم مُرغي بِريان شده بود،
پس پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اللّهُمَّ اِئْتِني بِأحَبِّ خَلْقِكَ اِلَيكَ يَأكُلُ مَعي هذا الطّيرَ
(پروردگارا! محبوبترين خلق را به خود نزد من بياور تا با من از اين مرغ بخورد.)
ناگاه علي عليه السلام آمد و با رسول خدا در آن سفره هم نشين گرديد.
ب - ابوالعبّاس، سهل بن سعد و بُرَيدة اسلمي و ابوسعيد خدري و عبداللَّه بن عمر و عمران بن حصين و همه آنها به يك معني از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم روايت كرده اند كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در روز خيبر فرمود:
لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللَّه و رسولَهُ و يُحِبُّهُ اللَّهُ و رسُولُهُ، لَيْسَ بِفَرّارٍ و يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَي يَدَيْهِ
(فردا پرچم را به دست مردي خواهم داد كه خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسول هم او را دوست مي‌دارند، فرار كننده نيست و خداوند به دست او فتح و گشايش مي‌كند).
آنگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم علي عليه السلام را خواند، در حالي كه علي عليه السلام چشم درد، داشت.
پس پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به دو چشم علي عليه السلام آب دهان زد و پرچم را به دست او سپرد، كه خداوند به دست علي عليه السلام فتح و ظفر را ميسّر كرد.
اين حديث را همچنين ابوهريره و سعد بن ابي وقّاص و سَلَمة بن اكوَع روايت كرده اند.
مسلم روايت كرد از قتيبة بن سعيد، و او از يعقوب، يعني «ابن عبدالرّحمن قاري» و او از سُهيل، و او از پدرش و او از ابوهريره، كه گفت:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در روز خيبر فرمود:
لأُعْطِيَنَّ هذِه الرّايَةَ رَجُلاً، يُحِبُّ اللّهُ و رسولَهُ، يَفْتَحُ اللّهُ عَلَي يَدَيْهِ(1).
(پرچم را به دست مردي خواهم داد كه خداوند و رسولش او را دوست مي‌دارد و به دست او فتح و ظفر مي‌دهد.)
خليفه دوم گفته است:
من اميري و فرمانروائي را دوست نداشتم، مگر در آن روز به اميد آنكه براي فرماندهي نهائي در جنگ خيبر خوانده شوم.

پس رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم علي بن ابيطالب عليه السلام را فرا خواند و پرچم را به او سپرد و فرمود:
اِمْشِ و لا تَلْتَفِتْ حَتّي يَفْتَحِ اللّهُ عَلَيكَ
(روان شو و به اين سو و آن سو نگاه مكن تا اينكه پروردگار بر تو فتح و ظفر دهد.)
پس علي عليه السلام اندكي روان شد و آنگاه ايستاد و به اين سو و آن سو نگاه نكرد، سپس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پرسيد:
با آن مردم با چه چيزي جنگ كنم؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«قاتِلهُم حَتّي يَشْهَدُوا أنْ لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ و أنَّ مُحَمَّداً رسولُ اللَّهِ، فَاِذا فَعَلُواذلِكَ فَقَد مَنَعُوا مِنْكَ دِماءَهُم و أمْوالَهُم اِلاَّ بِحَقِّها و حِسابُهُم عَلَي اللَّهِ»
(با آنها جنگ كن تاشهادت دهند كه الهي جز خداوند نيست،
و محمّد رسول خداست،
و چون اين كار را انجام دادند، ريختن خون و مال هاي خود را از تو حفظ كرده اند، مگر آنكه بحقّ باشد و حساب آنها بر عهده خداست.)
ج - ترمذي روايت كرد از قتيبة، و او از حاتم بن اسماعيل، و او از بكير بن مسمار، و او از عامر بن سعد بن ابي وقّاص، و او از پدرش، كه او گفت:
معاوية بن ابي سفيان به سعد امر كرد و گفت:
چه چيزي تُرا باز داشت كه ابوتراب را دشنام دهي؟
سعد گفت:
امّا تا زماني كه بياد مياورم سه چيزي را كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم درباره او گفته است، هرگز او را دشنام نخواهم داد،
و براي من داشتن يكي از آنها از مالكيّت اشتران و شتران محبوب تر است.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در يكي از جنگ‌ها علي عليه السلام را جانشين خود قرار داده بود.
پس علي عليه السلام به او فرمود:
اي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مرا بر زنان و كودكان جانشين مي‌كني؟
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به او فرمود:
اَمّا تَرضي اَنْ تَكُونَ مِنّي بِمَنزِلَةِ هارونَ مِن مُوسي، اِلاَّ أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي
(آيا راضي نيستي كه براي من بمنزله هارون از براي موسي باشي؟
جز اينكه پس از من پيامبري نخواهد بود.)
و شنيدم از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم كه در روز خيبر مي‌فرمود:
لأُعْطِيَنَّ الرّايَةَ رَجُلاً يُحِبُّ اللّهَ و رسُولَهُ و يُحِبُّهُ اللَّهُ و رَسُولُهُ
(پرچم را به دست مردي خواهم داد كه خدا و رسول را دوست مي‌دارد و

پروردگار و رسول هم او را دوست مي‌دارند.)
سعد گفت:
پس ما به پرچم يورش برديم ولي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: علي را بخوان.
امام علي عليه السلام نزد او آمد، در حالي كه چشم درد داشت، پس پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به دو چشم او آب دهان زد و پرچم را به دست او سپرد كه خداوند به او فتح و پيروزي عطا فرمود.
و سوّم وقتي كه اين آيه نازل شد:
تَعَالَوا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ اَبْناءَكُم ...
(پس بگوئيد بياييد بخوانيم پسرانمان را و پسرانتان را ...)
پس رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم، علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام و حسن عليه السلام و حسين عليه السلام را فراخواند و فرمود:
اللّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلَ بَيْتي
(پروردگارا اينان خانواده من هستند)
*****
(1) ارشاد مفيد ص 57 -و اعلام الوري ص 62 -و بحارالانوار ج 21 ص 214 -و صحيح بخاري ج 5 ص 171 -و صحيح مسلم ج 2 ص 360.

ضرورت دوست داشتن چهار نفر

ابوعيسي گفته است:
اين حديثي است غريب و ما آن را از حديث سُدّي جز از اين طريق نمي‌شناسيم و آن نيز از أنَس روايت شده است كه:
ترمذي حديث كرد از اسماعيل بن موسي فرازي، پسر دختر سدّي، و او از شريك و او از ابي ربيعه و او از ابن بَريده و او از پدرش كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اِنَّ اللّهَ أمَرَني بِحُبِّ اَرْبَعَةٍ
(پروردگار مرا به دوست داشتن چهار تن امر كرده است.)
گفته شد: اي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آنها را نام ببر.
حضرت فرمود:
عَلِيٌّ مِنهُم
(علي يكي از آنها است)
و سه تن ديگر را چنين نام مي‌برد؛
و ابُوذَرٍ و الْمِقْدادُ و سَلْمانُ، اَمَرَني بِحُبِّهِم و أخْبَرَني أنَّهُ يُحِبُّهُم
(و ابوذر و مقداد و سلمان را هم، پروردگار مرا به دوست داشتن آنها امر كرده است و خبر داده كه خود نيز آنها را دوست مي‌دارد.)

الف - ترمذي روايت كرد از اسماعيل بن موسي و او از شريك و او از ابي اسحاق و او از حُبشيّ بن جُناده كه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
عَلِيٌّ مِنّي و اَنا مِنْ عَلِيٍّ و لا يُؤَدّي عَنّي اِلاّ اَنا أوْ عَلِيٌّ(1).
علي از من است و من از علي هستم و حقّ مرا جز من يا علي اداء نمي‌كند).
ب - نسايي روايت كرده از محمّد بن يحيي بن عبداللّه نيشابوري و احمد بن عثمان بن حكيم، و آن دو از عمرو بن طلحه و او از أسباط و او از سِماك و او از عِكرمَة، و او از ابن عبّاس كه علي عليه السلام مي‌فرمود:
و اللّهِ اِنّي لَاَخُو رسول اللّه صلّي اللّه عليه و آلِهِ و سَلَّمَ وَ وَلِيُّهُ
(سوگند به پروردگار، من برادر و وصيّ رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي‌باشم).
و هنگامي كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ميان مهاجرين در مكّه و بعداً ميان مهاجرين و انصار در مدينه پيمان برادري برقرار كرد در هر دو بار به علي عليه السلام فرمود:
اَنْتَ أخي فِي الدُّنْيا و الْآخِرَة(2).
(تو در دنيا و آخرت برادر من هستي).
ج - و ترمذي از يوسف بن موسي قطّان بغدادي، و او از علي بن قادم، و او از علي بن صالح بن حيّ، و او از حكيم، و او از بُشَير، و او از جُمَيْعِ بن عُمَير تميمي، و او از ابن عمر روايت مي‌كند كه:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در ميان اصحاب عقد اخوّت بست، پس علي عليه السلام با چشم گريان آمد و فرمود:
اي رسول خدا، ميان اصحابت عقد اخوّت بستي، چرا ميان من و احدي پيمان برادري برقرار نكردي؟.
پس رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اَنْتَ أخي فِي الدُّنيا وَ الْآخِرَةِ
(تو در دنيا و آخرت برادر من هستي).
د - ابوبكر بن ابي شَيبه از عبداللّه بن نُمَيْر، و او از حجّاج، و او از حَكَم، و او از مقِسَم، و او از ابن عبّاس، حديث كرد، كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به علي عليه السلام فرمود:
اَنْتَ اَخِيّ و صاحِبي
(تو برادر و دوست من هستي)
ه- و ابوبكر گفته است:

براي ما روايت كرد عبداللّه بن نُمير، و او از ابوسليمان جُهَني، (يعني زيد بن وهب) كه او گفت از علي عليه السلام شنيدم كه بر روي منبر مي‌فرمود:
اَنَا عَبْدُاللّٰهِ و أخو رسُولِهِ، لَمْ يَقُلْها أحَدٌ قَبْلي وَ لا يَقُولُها بَعْدي اِلاَّ كَذّابٌ مُفتَرٍ
(من بنده خدا و برادر رسول او هستم. اين حرف را پيش از من كسي نگفته و آن راپس از من جز كذّاب و مفتري نمي‌گويد.)
*****
(1) مسند احمد ج 4 ص 164.
بحارالانوار ج 38 ص 330 -و صحيح ترمذي ج 5 ص 436 -و الغدير ج 3 ص 174.

الف - ابو داوود طيالسي روايت كرد از أبو عوانه، و او از ابي بِلج، و او از عمرو بن ميمون، و او از ابن عبّاس كه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم به علي عليه السلام فرمود:
اَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ
(تو پس از من ولي هر مؤمن هستي).
ب - و خُزيمة بن خارم گفته است كه ابوجعفر منصور مرا حديث كرد از ابو محمّد بن عبداللّه بن عبّاس كه او گفت:
مرا حديث كرد پدرم علي بن عبداللّه كه او گفت:
مرا حديث كرد پدرم عبداللّه بن عبّاس كه او گفت:
من و پدرم عبّاس بن عبدالمطلّب نزد رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم نشسته بوديم كه ناگهان علي بن ابيطالب وارد شد و سلام كرد.
رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم جواب سلام او را داد و چهره اش به او بشّاش شد، و براي او برخاست و او را در آغوش گرفت و ميان دو چشمش را بوسيد و او را در طرف راست خود نشاند.
پس عبّاس گفت:
اي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آيا او را دوست مي‌داريد؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به او فرمود:
يا عَمَّ رسولِ اللّهِ، وَ اللّه لَلّهُ أشَدُّ حُبّاً لَهُ مِنّي، اِنَّ اللّه جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ في صُلبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتي في صُلْبِ هذا
(اي عموي رسول خدا، سوگند به پروردگار، خداوند او را بيش از من دوست دارد و پروردگار ذرّيّه هر پيامبري را در صلب او قرار داده است، و ذرّيّه مرا در صُلب اين مرد قرار داده است).
ج - ابونعيم اصفهاني در (رياضة المتعلّمين) از ابن عمر روايت كرده است كه او گفت:
از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه مي‌فرمود:
يا عَلِيّ إنَّ اللّهَ اَمَرَني أنْ أُدْنِيَكَ و لا أُقصِيَكَ و أُعَلِّمَكَ وَ لا أجفُوَكَ
(پروردگار مرا فرمان داده است كه به تو نزديك شوم و از تو دور نشوم و تو را تعليم دهم و با تو جفا و خشونت نكنم.)
د - بخاري در قصه حُديبيّه ذكر كرده است كه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم به علي عليه السلام فرموده است:
اَنْتَ مِنّي وَ اَنَا مِنْكَ
(تو از من هستي و من از تو ام).
ه- بُريدة بن حُصَيب(1) و ابو هُريره و براء بن عازب و زيد بن ارقم و جابر

بن عبداللّه انصاري از حضرت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم روايت كرده است كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در روز غدير(2) فرمود:
مَن كُنْتَ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ، اللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ
(هر كه من مولاي او باشم پس علي مولاي اوست،
پروردگارا! دوستي كن با هركسي كه با او دوستي كند و دشمني كن با كسي كه با او عداوت نمايد.)
و روايت جابر را با سند از اين حديث ذكر مي‌كنم:
ابوسعيد عبداللّه بن سعيد أشْجَع حديث كرد از مطلّب بن زياد و او از عبداللّه بن محمّد بن عقيل كه او گفت:
در خانه جابربن عبداللّه بوديم و علي بن حسين و محمّد بن حنفيّه و ابوجعفر هم در آنجا بودند.
پس مردي از اهل عراق داخل شد و گفت:
تو را به خدا قَسَمَت مي‌دهم، مگر اينكه مرا حديث كني از آنچه از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ديده اي و شنيده اي.
پس جابر گفت:
در جُحْفَه در غدير خم بوديم و در آنجا مردم بسيار و انبوهي از جُهينه و مزينه و غِفار بودند.
پس رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم از سراپرده اي بر ما بيرون آمد. با دستش سه بار اشاره كرد و آنگاه دست علي عليه السلام را گرفت و فرمود:
مَنْ كُنْتُ مَولاهُ فَعَلِيٌّ مولاهُ
(هر كه من مولاي او هستم، پس علي مولاي او است).
*****
(1) ابن حصيب ابو عبداللَّه كه به او ابو الحُصيب گفته مي‌شود، از صحابه است. او در مدينه و بصره و مرو اقامت كرده است و در مرو به سال شصت و دو هجري فوت نمود. او آخرين كس از صحابه است كه در خراسان وفات يافت. صد و شصت و چهار حديث از رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم روايت كرده است. پيش از بدر اسلام آورد و در بدر حاضر نبود و گفته اند پس از بدر به اسلام گرويد (تهذيب الاسماء -133-1).
غدير خُم درّه اي است ميان مكّه و مدينه نزديك جُحفه كه در آب بركه اي است و در آنجا رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم به ايراد خطابه پرداخت.

الف - ترمذي حديث كرد از قُتَيبه، و او از محمّد بن سليمان اصفهاني، و او از يحيي بن عُبَيد، و او از عَطاء بن رَباح، و او از عمر بن ابي سَلَمه (تربيت يافته پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم) كه او گفت: آيه:
اِنَّما يُريدُ اللّه لِيُذهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً(1).
(فقط پروردگار مي‌خواهد ببرد از شما اهل بيت آلودگي را و پاك گرداند شما با پاك كردني).
در خانه اُمُّ سَلَمَة بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نازل شده است.
پس پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام و حسن و حسين عليهما السلام را فراخواند و آنها را در عبايي پوشاند.
آنگاه فرمود:
اللّهُمَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَيتي، فَأذْهَبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرَهُم تَطْهيراً
(پروردگارا اينان اهل بيت من هستند، پس آلودگي را از آنها ببر و آنها را پاك گردان).
اُمُّ سَلَمه گفت:
اي پيامبر خدا، من هم با آنها هستم؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اَنْتِ عَلَي مَكانِكِ وَ اَنْتِ اِلي خَيْرٍ
(تو در جاي خودت قرار داري و تو هم به سوي خير و نيكي مي‌باشي.)
*****
(1) سوره الاحزاب آيه 33.

منادي توحيد

پس از گسترش اسلام و فتح مكّه، ديگر جايز نبود كه مشركان در سرزمين مكّه چون ديگر ايّام زندگي كنند، بايد شهر مكّه از هرگونه ناپاكي دور ماند كه آيات سوره برائت نازل شد.
با نزول اين سوره مي‌بايست شخص پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم يا امام علي عليه السلام منادي توحيد در مراسم حج باشند و آخرين اولتيماتوم نظامي، سياسي و اجتماعي را براي مشركان بخوانند كه يكي از بزرگترين فضيلت هاي امام علي عليه السلام به حساب مي‌آيد.
آيات سوره برائت، موقعي نازل شد كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تصميم بر شركت در مراسم حجّ نداشت، زيرا در سال پيش كه فتح مكّه بود، خانه خدا را زيارت كرده بود و تصميم داشت، كسي را براي ابلاغ پيام هاي الهي انتخاب كند.
بدين منظور نخست ابوبكر را به حضور طلبيد و قسمتي از آيات آغازين سوره برائت را به او آموخت و او را با چهل تن روانه مكّه ساخت، تا در روز عيد قربان، سوره برائت را بر همه حاضران در شهر «مكّه» و «مِني» بخواند.
خليفه اوّل راه مكّه را در پيش گرفت كه وحي الهي نازل گرديد و به پيامبر دستور داد:
پيام‌ها را بايد خود پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم يا كسي كه از او است به مردم برساند و غير از اين دو نفر كسي براي اين كار صلاحيّت ندارد. (1).
چيزي نگذشت كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم علي عليه السلام را احضار فرموده، به او فرمان داد كه:
راه مكّه را در پيش گيرد،
و آيات سوره برائت را از ابابكر بگيرد و به او بگويد كه:
وحي الهي، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را مأمور ساخته است كه اين آيات را يا خود پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و يا فردي كه از اوست براي مردم بخواند،
از اين جهت، انجام اين كار به من محوّل شده است.
امام علي عليه السلام با جابر و گروهي از ياران رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم، در حالي كه بر شتر مخصوص پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم سوار شده بود، راه مكّه را در پيش گرفت و سخن پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را به خليفه اوّل رسانيد،
او نيز آيات سوره برائت را به امام علي عليه السلام تسليم كرد.

اميرمؤمنان وارد مكّه شد و روز دهم ذي الحجّه بالاي جمره عقبه، با نداي رسا آيات نخست سوره برائت را قرائت كرد،
و اخطاريّه چهار مادّه اي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را با صداي بلند به گوش تمام شركت كنندگان رساند.(2).
با اين پيام، همه مشركان فهميدند كه تنها چهار ماه مهلت دارند تكليف خود را با حكومت اسلامي روشن سازند.
آيات قرآن و اخطاريّه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تأثير عجيبي در افكار مشركين بخشيد و هنوز چهار ماه سپري نشده بود كه آنان دسته دسته رو به آيين توحيد آوردند،
و سال دهم هجرت به آخر نرسيده بود كه شرك و بت پرستي در حجاز ريشه كن گرديد.
هنگامي كه خليفه اوّل از عزل خود آگاه شد با ناراحتي به مدينه بازگشت و به حضور پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم رسيد و زبان به گِلِه گشود و گفت:
مرا براي اين كار «ابلاغ آيات الهي و خواندن اخطاريّه» لايق و شايسته ديدي، ولي چيزي نگذشت، كه مرا از اين مقام عزل و بركنار نمودي،
آيا در اين مورد فرماني از خدا رسيد؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در پاسخ فرمود:
پيك الهي رسيد و گفت:
جز من و يا كسي كه از خود من است، شخص ديگري براي اين كار صلاحيّت ندارد.(3).
*****
(1) لا يُؤَدّيها عَنْكَ اِلاّ اَنْتَ اَوْ رَجَلٌ مِنْكَ.
اخطاريّه چهار مادّه اي بدين قرار بود
الف- الغاي پيمان مشركان
ب- عدم حقّ شركت آنها در مراسم حجّ
ج- ممنوع بودن طواف افراد عريان و برهنه كه تا آن زمان در ميان مشركان رائج بود.
د- ممنوع بودن ورود مشركان به مسجد الحرام.
اكثر تفاسير شيعه و اهل سنّت به اين رويداد تاريخي اشاره كرده اند.

معرفي الگوهاي كامل انسانيّت

وصف امام علي از زبان ضرار بن ضمره

ضِرار بن ضمره صُدّاني كه از امراي ارتش علي عليه السلام در صفّين بود پس از مرگ علي عليه السلام بر معاويه وارد شد.
معاويه به او گفت:
علي عليه السلام را براي من وصف كن.
پس ضرار گفت:
مرا از اين امر معاف بدار.
معاويه گفت:
بايد او را وصف كني.
ضِرار گفت:
امّا هنگامي كه از وصف او چاره اي نداشته باشم پس سوگند به پروردگار كه امام علي عليه السلام بلند همّت و نيرومند بود.
سخنش فضيلت بود و حُكمش عدالت بود.
چشمه علم از سينه او مي‌جوشيد و كارهايش گوياي حكمت بود.
از دنيا و شكوهش بيگانه بود و با شب و وحشتش انس داشت.
اشك بسيار مي‌ريخت و بسيار تفكّر مي‌نمود.
سر به جِيْب تفكّر فرو مي‌برد و با خود سخن مي‌گفت او را خوش و راضي مي‌كرد از لباس، آنچه كه مختصر بود و از غذا آنچه كه خشن بود، استفاده مي‌كرد.
ميان ما مانند يكي از ما بود، و به ما پاسخ مي‌داد، هرگاه از او مي‌پرسيديم، به ما خبر مي‌داد.
با آنكه به ما نزديك بود، سوگند به پروردگار براي هيبتي كه داشت ياراي سخن گفتن با او را نداشتيم و به خاطر عظمتش نمي‌توانستيم با او آغاز به سخن كنيم.
او اهل ديانت را بزرگ مي‌شمرد،
و مساكين را به خود نزديك مي‌ساخت.
هيچكس به باطل در او طمع نمي‌ورزيد،
و ناتوان از عدالت او نااميد نمي‌گرديد.
شهادت مي‌دهم او را در يكي از حالاتش در حالي كه شب پرده هاي خود را فروهشته بود و ستارگان ميل به غروب داشتند ديدم كه:
دست بر ريش خود گذاشته است و مانند مار گزيده به خود مي‌پيچد و چون غم زده، اشك مي‌ريخت.
و مي‌گفت:
اي دنيا، غير من را بفريب،

آيا رو سوي من كَردي، يا به من شوق وز يده اي؟
هيهات هيهات، كه دل به تو بندم.
من تو را سه طلاقه كرده ام، كه در آن رجعتي نباشد.
زيرا عُمر تو كوتاه و شكوه تو اندك و حقير است. حسرت از اندكي توشه آخرت و دوري سَفَر و وحشتِ راه.
پس معاويه گريست و گفت:
خدا ابوالحَسَن عليه السلام را رحمت كند.
به پروردگار سوگند، او همچنان بود كه گفتي.
اي ضرار، اندوه تو بر او چگونه است؟
ضرار گفت:
داراي چشماني هستم كه اشك هايش خشك نمي‌شود و حسرتش به پايان نمي‌رسد.

پس از گذشت چند روز، جنگ دو سپاه شام و كوفه در ميدان صفّين به جنگ قبائل تبديل شد،
روزي 20 نفر از قبيله هَمْدان از سپاه شام به ميدان آمدند كه مي‌بايست 20 نفر از همان قبيله، از سپاه امام علي عليه السلام، از فرزندان سوده هَمْداني به ميدان مي‌رفتند،
در تداوم نبرد، سوده، آن زن شجاع احساس كرد كه شاميان تلاش مي‌كنند تا سپاه اميرالمؤمنين عليه السلام را به عقب نشيني وادار نمايند و فرزندان او در حال تزلزل و شكست مي‌باشند،
در اين لحظات حسّاس سوار بر شتر به ميدان رفت و براي تشجيع سربازان امام علي عليه السلام اشعار مهيّج و تكان دهنده اي را خواند و به برادر و فرزندان خود خطاب كرد و سرود:
شَمِّرْ كَفِعْلِ ابيكَ يابْنَ عَمّارَةٍ
يَوْمَ الطِّعانِ وَ مُلْتَقَي الْاَقْرانِ
وَ انْصُر عَلِيّاً وَ الْحُسَيْنَ وَ رَهْطَهُ
وَ اقْصُدْ لِهِنْدَ وَ ابْنِها بَهوانِ
اِنَّ الامامَ اَخَا النَّبِيِّ محمَّدٍ صلي الله عليه وآله وسلم
عَلَمُ الهُدي وَ مَنارَةُ الْاِيمانِ
وَ قَدِّ الجُيُوشَ وَ سِر اَمامَ لَوائِه
وَارْمِ بِاَبْيَضَ صارِمٍ وَ سَنانِ
«پسر عمّاره، در روز نبرد كه مردان جنگي روبروي هم قرار گيرند، آستين همّت بالا زن.
علي و حسين و خاندان او را ياري ده و هند و پسر او را خوار و ذليل گردان.
رهبر و پيشواي ما (علي) برادر گرامي پيامبر ما محمّد است كه او پرچم هدايت و مشعل فروزان ايمان است.
به سپاه اسلام حرارت بخش و در پيشاپيش پرچم او گام بردار و با شمشير و نيزه برّاق بر دشمن حمله ور شو.»
به هر حال سوده با سرودن چنين اشعاري توانست غيرت و احساسات رزم آوران اسلام را تحريك نمايد و آنها را با دل گرم و روحيّه قوي به سوي دشمن حمله ور سازد.
بدين ترتيب لشگريان امام علي عليه السلام به سپاه دشمن حمله سختي نموده و تلفات سنگيني به قشون معاويه وارد آوردند و پيروزمندانه بازگشتند.

ناظران سياسي لشگر معاويه، اوضاع را به دقّت زير نظر گرفتند تا علّت اصلي اين حمله را به دست آورند.
و پس از آنكه علّت شكست را دريافتند به معاويه چنين گزارش دادند كه:
زني بنام سوده همداني(1) در ميان سپاه علي با سرودن چند شعر محرّك، سربازان علي را به چنين حمله اي وادار ساخت.
معاويه اين خاطره تلخ را به خاطر سپرد تا روزي كه جنگ صفّين به قرار حكميّت خاتمه يافت.
پس از آن چندي نگذشت كه علي عليه السلام شهيد شد،
و نفاق و عهد شكني مردم موجب شد كه امام حسن عليه السلام از حقّ خلافتش محروم گردد و كشور اسلامي يكسره در اختيار معاويه و عمّال خيانتكار وي قرار گيرد.
عمّال ستم پيشه و فرماندهان خود كامه معاويه در شهرستان‌ها بناي بي عدالتي و چپاول گري را گذاشتند و مردم را در يك جَوِّ اختناق آميز و وحشتناكي قرار دادند و بويژه پيروان مكتب اميرالمؤمنين عليه السلام بيش از همه مورد ستم قرار گرفتند.
سوده، از جمله كساني بود كه به حقوق وي و قبيله اش از سوي حاكم معاويه «بُسر بن ارطاة» ظلم مي‌شد.
وي هرچه تلاش كرد كارش بجائي نرسيد، ناچار تصميم گرفت كه مستقيماً در شام به خود معاويه مراجعه نمايد.
بدين ترتيب راه طولاني بين هَمْدان و شام را با همّت عالي خود پيمود و چون وارد شام شد و خود را به دربار معاويه رسانيد و گفت كه:
شكايتي از حاكم هَمْدان به معاويه آورده است،
آنگاه اجازه يافت به حضور معاويه وارد شود.
چون از مشخّصات شاكي پرسش هائي بعمل آمد، معاويه با شنيدن نام و مشخّصات او بلافاصله بخاطر آورد، همان زني است كه در صفّين با سرودن اشعار حماسي باعث تلفات لشگر شام گرديد!!
معاويه از شدّت شادي در پوست نمي‌گنجيد، و به فكر انتقام بود كه گفت:
تو همان نيستي كه در جنگ صفّين همراه مردان قبيله ات در لشگر علي بودي؟
سوده گفت:
آري به خدا سوگند! من كسي نيستم كه از حقّ روي گردانم و حقيقتي را انكار نمايم يا بيجا معذرت بخواهم.
معاويه پرسيد:
آن روز چه انگيزه اي داشتي؟
سوده گفت:
دوستي علي عليه السلام و پيروي از حقّ.

معاويه پرسيد:
به خدا سوگند نمي‌بينم از پيروي علي نتيجه اي گرفته باشي.
سوده گفت:
خواهش مي‌كنم گذشته را به ياد نياور و خاطرات فراموش شده را باز نگردان.
معاويه گفت:
هيهات! چنين چيزي ابداً ممكن نيست، من برادرت را هيچگاه فراموش نخواهم كرد، صدمه هائي كه من از او و ديگر خويشانت ديده ام از هيچكس نديده ام.
سوده گفت:
درست است، برادرم فرد ناشناسي نبود و موقعيّت نا پسندي نداشت، شور و احساسات پاك او چراغ و راهنماي رهروان بود، امّا گذشته‌ها گذشته و بايد آنها را فراموش كرد.
معاويه گفت:
تو را عفو كردم، حاجتت را بگو.
سوده گفت:
«معاويه، تو امروز رياست و حكومت را به چنگ آورده اي و تأمين نيازمندي هاي ملّت وظيفه تو است، و به همين اندازه هم مسئوليّت داري و فردا خداوند از تو بازخواست مي‌كند كه با ملّت چگونه رفتار كرده اي و وظايفي را كه در برابر آنان به عهده داشته اي چگونه انجام دادي؟ هم اكنون عاملان و نمايندگان، فرمانداران و استانداران تو جز فرد پرستي و مصلحت شخصي، بسط نفوذ و قدرت نمائي، كاري انجام نمي‌دهند، مرتّب دَم از تو مي‌زنند و رجز مي‌خوانند و چاپلوسي مي‌كنند،
امّا نسبت به مردم با خشونت هرچه تمامتر رفتار مي‌كنند، ما را مانند خوشه هاي خشكيده درو مي‌كنند، گويا گاوهاي خرمن كوبي هستند كه ما را در زير پا لِه مي‌سازند و از يك طرف بر ما تحقير و توهين روا مي‌دارند و از سوي ديگر ماليات هاي گزاف و كمر شكن از ما مطالبه مي‌كنند.
اين «بسر بن ارطاة» بنام و پشتيباني تو وارد قبيله ما شد،
مردان خاندان را كشت و اموال ما را به يغما برد،
و از اينها گذشته مي‌خواهد ما رابه گفتن ياوه هائي مجبور سازد كه خدا نكند زبان ما به آنها آلوده گردد،
ما نمي‌خواهيم آشوبي به پا شود و گرنه هنوز تمام مردان با شهامت ما نمرده اند،
اينك شما يكي از اين دو كار را خواهي كرد، يا او را عزل مي‌كني تا از تو تشكّر كنيم، يا به سخنان من بي اعتنائي نشان مي‌دهي تا كاملاً تو را شناخته باشيم.»

معاويه كه انتظار نداشت زني، اين چنين مقابل او سخن بگويد، سخت برآشفت و فرياد زد:
مرا تهديد مي‌كني؟
هم اكنون فرمان مي‌دهم تو را بر شتري سركش سوار كنند و نزد بسر بن ارطاة بفرستند تا هرطور دلش خواست با تو رفتار كند.
سكوت مرگباري بر مجلس حكم فرما شد،
اطرافيان معاويه از ترس سر به زير افكنده و جرأت سخن گفتن و حتّي نگاه كردن نداشتند،
تنها كسي كه از خشم خليفه هراسي نداشت، همان بانوي ستم ديده و بي پناه بود كه اين اشعار را زمزمه كرد و سكوت را شكست:
صَلَّي الْاِلهُ عَلَي جِسْمٍ تَضَمَّنَهُ(2).
قَبْرٌ فَاَصْبَحَ فيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونا
قَدْ حَالَفَ الْحَقَّ لا يَبْغِيَ بِهِ بَدَلاً
فَصارَ بِالْحَقِّ وَ الْاِيمانِ مَقْرُونا
«درود بفرست خداوندا به روان پاك و پيكر مقدّسي كه در آغوش قبر جاي گرفته و عدل و دادگري نيز با او به خاك سپرده شده است.
او كه هم سوگند حقّ بود و به هيچ قيمتي از آن دست برنمي داشت و همواره با حقّ و ايمان همراه بود.»
معاويه پرسيد:
منظورت كيست؟
سوده گفت:
علي بن ابي طالب عليه السلام
معاويه پرسيد:
مگر علي چه گفته بود؟
سوده گفت:
روزي با يكي از عاملان او اختلافي داشتيم، براي شكايت نزد او رفتم،
آن حضرت مشغول نماز بود، پس از نماز با مهرباني متوجّه من شد و فرمود:
حاجتي داشتي؟
جريان را شرح دادم،
چنان متأثّر شد كه اشك از ديدگان او جاري گشت،
سپس دست هاي خود را به سوي آسمان دراز كرد و فرمود:
بار خدايا! تو مي‌داني كه من هيچگاه به نمايندگانم دستور نداده ام به كسي ستم كنند و يا در اجراي حقّ كوتاهي ورزند.
اين را گفت و قطعه پوستي را برداشت و بي درنگ چنين فرمود:
بِسْم اللّه الرَّحمن الرَّحيم، قَدْ جائَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُم، فَاَوْفُوا الكَيْلَ وَالْميزانَ

وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشيائَهُمْ وَ لا تَعْثَوا فِي الارْضِ مُفْسِدينَ، بَقِيَّةُاللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤمِنينَ وَ ما اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفيظٍ، اِذا قَرَأْتَ كِتابي هذافَاحْفَظْ بِما في يَدِكَ حَتّي يُقَدِّمْ عَلَيْكَ مَنْ يَقْبِضُهُ، وَ السَّلام.(3).
«دليل روشني از جانب پروردگارتان براي شما آمده، بنابر اين حقّ پيمانه و وزن را با عدالت اداء كنيد و از اموال مردم چيزي نكاهيد، و در روي زمين فساد نكنيد و سرمايه حلالي كه خداوند براي شما گذاشته برايتان بهتر است اگر ايمان داشته باشيد و من پاسدار شما نيستم، چون از قرائت نامه فراغت يافتي، آنچه در اختيار تو است محفوظ دار تا كسي از جانب ما بيايد و آن پُست را از تو تحويل گيرد. والسّلام.»
آنگاه اميرالمؤمنين عليه السلام نامه را پيچيده و به من داد.
بدين ترتيب نماينده خويش را عزل كرد، زيرا كه او ستم بر مردم روا داشته بود.
معاويه متوجّه شد كه اطرافيان از سيستم زمامداري امام علي عليه السلام و از شهامت و بي پروائي پرورش يافتگان مكتب او در طوفاني از بُهت و حيرت دست و پا مي‌زنند.
سوده گفت:
آن رفتار امام علي عليه السلام و اين هم رفتار تو، درباره يك زن ستم ديده و بي پناه كه هر دو قابل برّرسي است.
معاويه كه در ظاهر مي‌خواست به عدالت خواهي شهرت يابد، به يكي از منشيان دستور داد كه نامه اي بنويسد تا نسبت به اين زن با عدالت و انصاف رفتار نمايند.
سوده گفت:
فقط با من؟!!
معاويه گفت:
تو چه كار به ديگران داري؟
سوده گفت:
ابداً، اينكار بسيار ناستوده و فرومايگي است، اگر بنا باشد كه قانون عدالت اجرا شود بايد براي تمام افراد قبيله باشد وگرنه خون من از خون ديگران رنگين تر نيست.
معاويه كمي جابجا شد، بار ديگر به زن خيره گشت و گفت:
آري علي بن ابيطالب عليه السلام شما را چنين بار آورده كه در مقابل شخصيّت‌ها و زمامداران بي پروا و جسورانه حرف مي‌زنيد.
سپس دستور داد:
هر طور اين زن مي‌خواهد برايش بنويسند.(4).
*****
(1) سوده بنت عمّارة بن اسد معروف به همداني است.

در كشف الغُمّه ج 1 ص 174 به جاي «عَلَي جِسْمٍ تضمَنَهُ»، «عَلَي رُوحٍ تَضَمَّنَهُ» ثبت شده ولي نظر به فاعل تضمَّنَهُ كه قبر است كلمه جسمٌ مناسبتر است.
آيات 85 سوره اعراف و 86 سوره هود.
بحار الانوار ج 41 ص 119 - و - احقاق الحق ج 8 ص 562 - 563 - و - ناسخ ج اميرالمؤمنين ص 3 - 4 و 315 - و - رياحين الشّريعه ج 4 ص 355 - 356 - و - مكتب اسلام شماره 8، سالِ 14 ص 52.

الگو بودن علي از زبان ديگران

اشاره

بني اميّه تلاش مي‌كردند تا از ارزش امام علي عليه السلام بكاهند، و مقام و شخصيّت امام را در ميان مردم لكّه دار كنند،
امّا خدا مقام او را بلند داشت و او را جاودانه ساخت، در اينجا به برخي از اعترافات اشاره مي‌شود.

گفته است كه:
محمّد بن عبيد محاربي، از عبدالعزيز بن أبي حازم، و او از پدرش كه او:
به سهل بن سعد(1) گفته است:
اميرِ مدينه مي‌خواهد كسي را به سوي تو گسيل كند تا تو علي عليه السلام را برِ منبر دشنام دهي.
سهل گفت: چه بگويم؟
گفت: مي‌گويي ابوتراب.
سهل گفت:
سوگند به پروردگار، او را جز رسول خدا صلي الله عليه وآله بدين نام ننامیده است.
گفتم: اي ابوالعبّاس اين امر چگونه است؟
گفت:
علي عليه السلام بر فاطمه عليها السلام وارد شد، سپس از نزد او بيرون آمد و در صحنِ مسجد به خواب رفت.
چون رسول اللّٰه عليها السلام بر فاطمه عليها السلام وارد شد، فرمود:
پسر عموي تو كجاست؟
فاطمه عليها السلام فرمود: او اكنون در مسجد خوابيده است.
سهل گفته است:
پس پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پيش رفت، علي عليه السلام را ديد كه رداء از پشتش به زمين افتاده و خاك به پشتش چسبيده است، پس شروع به پاك كردن خاك از پشت علي عليه السلام كرد در حالي كه مي‌فرمود:
اِجْلِسْ اَبا تُرابٍ
فَوَاللّٰهِ ما سَمّاهُ بِهِ اِلاَّ رَسولُ اللّٰهِ صلي الله عليه وآله وسلم
(بنشين اي ابوتراب)
سوگند به پروردگار او را بدين نام جز رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ننامیده است.
و براي امام علي عليه السلام نامي محبوبتر از اين اسم نبود.
*****
(1) سهل بن سعد ساعدي ابوالعبّاس و به قولي ابو يحيي از صحابه بود. نامش حَزن بود، پيامبر او را سهل مي‌ناميد. در حكم رسول خدا درباره متلاعنين حاضر بود. در روز وفات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پانزده ساله بود. در مدينه به سال هشتاد و هشت هجري وفات يافت و گفته اند

در نود و يك هجري در گذشت. ابن سعد گفته است:
او آخرين كس از صحابه است كه در گذشت. در اين امر اختلافي نيست.
او 188 حديث روايت كرده است (تهذيب الاسماء - 238 -1).

ابن وهب

روايت كرد:
از حفص بن ميسره و او از عامر بن عبداللَّه بن زبير كه او گفت:
از پسر بچّه اي شنيدم كه علي عليه السلام را مذمّت مي‌كرد، به او گفتم:
بر حذر باش كه دوباره چنين كاري نكني زيرا بني مروان، علي عليه السلام را شصت سال دشنام گفتند و خداوند بدين امر جز به علوّ درجه او نيفزود.
و دين چيزي را بنا نكرد، مگر آنكه دنيا آن را ويران نمود و دنيا چيزي را بنا نكرد، مگر اينكه بر آن ستم روا داشت و منهدم ساخت.

محمّد بن اسحاق سرّاج

گفته است:
از محمّد بن احمد بن ابي خَلَف، و او از حُصين بن عمر و او از مُخارق، و او از طارق نقل كرد كه:
مردمي به نزد ابن عبّاس آمدند و گفتند:
نزد تو آمديم تا از تو سئوالي كنيم.
گفت: از هرچه مي‌خواهيد بپرسيد.
گفتند:
علي عليه السلام چگونه مردي بود؟
ابن عبّاس گفت:
علاوه بر خويشاوندي كه با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم داشت وجودش از حكمت و علم و مقاومت و شجاعت آكنده بود،
دستش رابه چيزي دراز نمي‌كرد، مگر آنكه آن را به دست مي‌آورد و چنين هم بود.

ابن السرّاج از عبداللَّه بن عمر

نقل كرد كه خليفه دوم به اهل شورا گفت:
خداوند آنها را خير و بركت دهد.
اگر علي عليه السلام را به خلافت مي‌گماشتم، مي‌توانست آنها را به حق آورد گرچه شمشير بر گردن او مي‌نهند.

شعبي

گفته است:
كه علقمه به من گفت:
آيا مي‌داني مَثَل علي عليه السلام در اين اُمَّت چگونه است؟
گفتم:
مثل او چگونه است؟
گفت:
مانند عيسي بن مريم كه جماعتي او را دوست داشتند و به خاطر حُبّ او هلاك گرديدند و جماعتي هم با او دشمني كردند و به خاطر دشمني او هلاك شدند.

الگو بودن امام علي از زبان پيامبر

الف - از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم نقل شده است كه فرمود:
مَنْ اَرادَ أَنَ يَنْظُرُ اِلي آدَمَ في عِلْمِهِ وَ اِلي نُوحٍ في فَهْمِهِ وَ اِلي اِبراهيمَ في حِلْمِهِ وَ اِلي يَحْيي بنِ زَكَرِيّا في زُهْدِهِ وِ اِلي مُوسي في بَطْشَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ اِلي عَلِيِّ بن ابيطالِبٍ.(1).
«هركس مي‌خواهد آدم عليه السلام را با علم او ببيند،
و نوح عليه السلام را با فهم و حكمت او،
و ابراهيم عليه السلام را با حلم او،
و يحيي عليه السلام را با زهد او،
و موسي عليه السلام را با هيبت و شدّت او،
پس بايد به صورت علي بن ابيطالب عليه السلام نظر كند.»
و در جاي ديگر از جابر نقل شده است كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
مَنْ اَحَبَّ اَنْ يَنْظُرَ اِلي اِسْرافيلَ عليه السلام في هَيْبَتِهِ
وَ اِلي ميكائيلَ عليه السلام في رُتْبَتِهِ
وَ اِلي جِبْرائيلَ عليه السلام في جَلالَتِهِ
وَ اِلي آدَمَ عليه السلام في سِلْمِهِ
وَ اِلي نُوحٍ عليه السلام في خَشْيَتِهِ
وَ اِلي اِبْراهيمَ عليه السلام في خُلْقِهِ
وَ اِلي يَعْقُوبَ عليه السلام في حُزْنِهِ،
وَ اِلي يُوسُفَ عليه السلام في جَمالِهِ،
وَ اِلي مُوسي عليه السلام في مُناجاتِهِ،
وَ اِلي اَيُّوبَ عليه السلام في صَبْرِهِ،
وَ اِلي يَحْيي عليه السلام في زُهْدِهِ،
وَ اِلي يُونِسَ عليه السلام في سُنَّتِهِ،
وَ اِلي عيسي عليه السلام في وَرَعِهِ،
وَ اِلي مُحَمَّدٍ صلي الله عليه وآله وسلم في حَسَبِهِ وَ خُلْقِهِ،
فَلْيَنْظُرْ اِلي عَلِيٍّ، فَاِنَّ فيهِ تِسْعينَ خِصْلَةٍ مِنْ خَصايِصِ الْاَنْبياءِ عليهم السلام جَمَعَ اللّهُ فيهِ وَ لَمْ يَجْمَعْ لِاَحَدٍ غَيْرِهِ.(2).
(كسي كه دوست دارد به هيبت اسرافيل
و مقام ميكائيل
و شكوه جبرئيل
و آرامش آدم
و خداترسي نوح

و اخلاق ابراهيم
و اندوه يعقوب
و زيبائي يوسف
و نيايش موسي
و صبر ايّوب
و پارسائي يحيي
و احكام يونس
و زهد عيسي
و خويشاوندي و اخلاق محمّد را بنگرد،
پس به علي عليه السلام نگاه كند، زيرا در علي عليه السلام 90 خصلت از ويژگي هاي پيامبران آسماني وجود دارد كه آنها را خدا در علي عليه السلام جمع كرد و به فردي غير از او نداد.)
ب - پاي بوسي امام علي عليه السلام
امام علي عليه السلام كه در يكي از جنگ‌ها پيروزمندانه به مدينه باز مي‌گشت،
جبرئيل رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را از ورود آن حضرت و لشگريان اسلام خبر داد،
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم مردم را خبر كرد كه به استقبال امام علي عليه السلام بروند،
مردم مدينه گرد آمدند و در دو طرف خيابان به صف ايستاده بودند و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پيشاپيش مردم قرار داشت،
وقتي امام علي عليه السلام به مردم نزديك شد، و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را نگريست، از اسب پياده شد، و خود را به قدم هاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم افكند، و پاهاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را بوسيد.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دستي بر سر علي عليه السلام كشيد و فرمود:
اِرْكَبْ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعالَي وَ رَسُولُهُ عَنْكَ راضِيان
(علي جان! سوار بر مركب شو، كه خدا و پيامبرش از تو راضي هستند.)
آنگاه به سربازان تحت امر امام علي عليه السلام فرمود:
فرمانده خود را چگونه ديديد؟
و آيا سئوالي نسبت به او نداريد؟
گفتند:
فرمانده بسيار خوبي است، امّا در تمام نمازها سوره توحيد (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدْ) را مي‌خواند.
وقتي علّت آن را از علي عليه السلام پرسيدند، فرمود:

اين سوره كه توحيد پروردگار را متذكّر مي‌شود، دوست دارم.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
خدا و رسول او نيز تو را دوست دارند.
و ادامه داد كه:
اي علي، اگر از تندروي مردم نمي‌ترسيدم كه چون نصاري درباره حضرت عيسي افراط كردند، ارزشها و فضيلت هاي تو را به مردم مي‌گفتم، تا در هر جا كه قدم مي‌گذاشتي، مردم خاك زير پاي تو را برمي داشتند.(3).
*****
(1) فرائد السمطين ص 170، و مناقب مرتضوي ص 81.
نجهيز الجيش مخطوط ص 336للشّيخ حسن الدّهلوي نقل از احقاق الحقّ ج 4 ص 397، و مناقب مرتضوي ص 81.
ارشاد شيخ مفيد ص104.

امام علي عليه السلام و راه و رسم و زندگي فردي و اجتماعي او، براي دوست و دشمن الگوي تربيتي بود،
همه به آن اعتراف داشتند كه به برخي از نمونه‌ها اشاره مي‌شود:
الف - پس از ضربت خوردن امام علي عليه السلام باد تندي وزيدن گرفت و جبرئيل امين در ميان آسمان و زمين با جملات زير، همه موجودات را از اين جنايت هولناك آگاه ساخت:
تَهَدَّمَتْ وَاللَّهِ اَرْكانُ الْهُدي، وَ انْطَمَسْتَ وَ اللَّهِ نُجُومُ السَّماءِ وَ اَعلامُ التُّقي وَ انْفَصَمَتْ وَ اللَّهِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقي، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ محمَّدُ الْمُصْطَفي، قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمجْتَبي، قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرتَضي، قُتِلَ وَ اللَّهِ سَيِّدُ الْأوصِياءِ، قَتَلَهُ اَشْقي الْأشقِياء.
«به خدا سوگند اركان هدايت ويران شد،
به خدا سوگند ستارگان آسمان تاريك و نشانه هاي تقوا متزلزل گشت،
به خدا سوگند ريسمان محكم الهي بريده، و پسر عمِّ رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كشته شد،
كشته شد وصِيّ پيامبر برگزيده،
كشته شد علي مرتضي،
سوگند به خدا كشته شد بزرگ امامان به دست شقي ترين انسان ها.»
ب - امام علي عليه السلام وصيّت فرمود:
دنباله تابوت را برداريد، زيرا جلوي تابوت را جبرئيل بر مي‌دارد، و هرجا فرود آمد آنجا قبر من است.
پس از غسل و كفن آن حضرت، امام حسن و امام حسين عليهما السلام عقب تابوت را برداشتند و ديدند كه سَرِ تابوت بلند شده به حركت درآمد كه تا نيزار «نجف» رفتند، وقتي سَرِ تابوت فرود آمد تابوت را برداشته و به كندن
آن مكان مشغول شدند،
ناگهان قبري آماده و لَحَدي مهيّا شده، ظاهر گشت و تخته نوشته شده اي كه در آن دو سطر به خطّ «سرياني» نقش بسته بود،
ديده شد كه ترجمه آن چنين بود:
بِسمِ اللّه الرَّحمن الرَّحيم، هذا ما حَفَرَهُ نُوحُ النَّبيّ لِعَلِيٍّ وَصِيِّ محمَّدٍ صلي الله عليه وآله وسلم قَبْلَ الطّوفانِ بِسَبْعَمَأةِ عامٍ.
«اين قبري است كه نوح پيامبر هفتصد سال پيش از طوفان، براي علي وصيّ محمّد صلي الله عليه وآله وسلم حفر كرده است.»
به روايتي ديگر، نوشته تخته چنين بود:

ما اِدَّخَرَهُ لَهُ جَدَّهُ نُوحِ النَّبِيِّ لِلّعَبْدَ الصّالِحِ الطّاهِرِ المُطَهَّرِ
«اين قبري است كه نوح پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آنرا براي بنده صالح و پاك (علي بن ابيطالب عليه السلام) آماده ساخته است.»
به هر حال چون خواستند آن حضرت را داخل قبر نمايند، شنيدند كه هاتفي مي‌گفت:
او را بر تربت پاكيزه اي نازل نمائيد كه حبيب به سوي حبيب خود مشتاق گرديده، حاضران در اثر آن صدا متحيّر شدند.(1).
و نيز اين صداي غيبي شنيده شد كه براي تسليت داغ ديدگان بود:
اَحْسَنُ اللَّهُ لَكُمُ الْعَزأ في سَيِّدِكُم وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ.(2).
«خدا در اين عزا پاداش نيكو به شما دهد كه بزرگ شما و حجّت خدا بر خلق را از دست داديد.»
تشريفات دفن اميرالمؤمنين عليه السلام در آن محلّ پيش از طلوع صبح پايان يافت.
در اين وقت ابري بر فراز قبر ظاهر گشت و مرغان سفيدي نمودار شدند، چون قبر را با خاك انباشته كردند و با زمين هموار ساختند پرندگان و آبرها از ديده‌ها ناپديد شدند.(3).
ج - چون از كار دفن فارغ شدند، صعصعة بن صوحان عبدي در كنار قبر ايستاد و در حالي كه يك دست خود را بر قلبش گذاشته بود، با دست ديگر خاك بر سر پاشيد و گفت:
بِاَبي اَنْتَ وَ اُمّي يااميرَالْمُؤمِنينَ
ثُمَّ قالَ هَنياً لَكَ يا اَبَا الحَسَن، فَلَقَدْ طابَ مَوْلَدُكَ وَ قَوَيَ صَبْرُكَ وَ عَظُمَ جِهادِكَ وَ ظَفَرَتْ بِرَأْيِكَ وَ رَبِحَتْ تِجارَتُكَ وَ قَدَّمتَ عَلَي حالِقِكَ فَتَلَّقاكَ اللَّهَ بِبِشارَتِهِ وَ حَفَّتْكَ مَلائِكَتُهُ وَ اسْتَقْرَرتَ في جَوارِ الْمُصْطَفي وَ شَرَبْتَ بِكَأسِهِ الْأَوْفي، فَاَسْأَلُ اللَّهَ اَنْ يَمنَّ عَلَيْنا بِاِقْتِفائِنا اَثَرُكَ وَ الْعَمَلِ بِسيرَتِكَ وَ الْمُوالاةِ لِاَوْلِيائِكَ وَ المُعاداةِ لِأعْدائِكَ وَ اَنْ يَحْشُرَنا في زُمْرَةِ اَوْلِيائِكَ ... (4).
«پدر و مادرم به فدايت يا علي،
مرگ گوارايت باد، كه محيط رشد تو پاك بود و شكيبائي تو زياد و جهادت بزرگ، بر انديشه ات دست يافتي و تجارتت سودمند گشت.
بر آفريننده ات نازل گشتي و او تو را با خوشي پذيرفت و فرشتگان او به گردت در آمدند.
در همسايگي پيامبر جايگزين گشتي و خداوند تو را در قرب خود جاي داد و به درجه برادري مصطفي رسيدي و از كاسه لبريزش آشاميدي.
از خدا مي‌خواهيم كه از تو پيروي كنيم و به روش هايت عمل كنيم،
دوستانت را دوست بداريم و دشمنانت را دشمن،
و در جرگه دوستانت محشور گرديم.
دريافتي آنچه را ديگران در نيافتند،

و رسيدي به آنچه كه ديگران نرسيدند،
در پيشگاه برادرت پيامبر جهاد كردي و به دين خدا آنچنان كه شايسته بود قيام كردي تا سنّت‌ها را برپا داشتي و آشوب‌ها را اصلاح نمودي و اسلام و ايمان منظّم گشت.
بر تو باد بهترين درودها.
به وسيله تو پشت مؤمنان محكم شد و راه‌ها روشن گشت و سنّت‌ها بپا ايستاد.
احدي فضائل و سجاياي تو را در خود جمع نكرد.
نداي پيامبر را جواب گفتي، به اجابتش بر ديگران پيشي گرفتي، به يارانش شتافتي و با جان خويش حفظش كردي،
با شمشير ذوالفقار ترس و وحشت را زدودي و پشت ستمگران را شكستي، بنيان هاي شرك و پستي را در هم فرو ريختي و گمراهان را در خاك و خون كشيدي، پس گوارايت باد اي اميرمؤمنان.
نزديك ترين مؤمنان بودي به پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم، اوّل كسي بودي كه به اسلام گرويدي، از يقين لبريز و در دل محكم و از همه فداكار تر و نصيبت از خير بيشتر بود.
خداوند ما را از اجر مصيبت محروم نكند و پس از تو ما را خوار نگرداند.
به خدا سوگند كه زندگي تو كليد خير بود و قفل شرّ، و مرگت كليد هر شرّي، و قفل هر خيري است، اگر مردم از تو پذيرفته بودند از آسمان و زمين نعمت‌ها بر ايشان مي‌باريد، امّا آنان دنيا را بر آخرت برگزيدند.» (5).
پس به شدّت گريه كرد و حاضرين را گرياند و به امام حسن و امام حسين عليهما السلام و ديگر فرزندان حضرت تسليت و تعزيت داد.
آنگاه شبانه به كوفه برگشتند.
چون روز شد،
تابوتي از خانه اميرالمؤمنين عليه السلام خارج كردند و آنرا در بيرون كوفه به مصلّي گذاشتند،
امام حسن عليه السلام بر آن نماز خواند و سپس بر شتري بسته و با بعضي از غلامان به سوي مدينه روان داشتند، تا منافقان ندانند كه قبر امام علي عليه السلام در كجاست؟
د - ابن عساكر مي‌نويسد:
معاويه در روزي بسيار گرم، با زن خود مشغول صحبت بود،
وقتي خبر شهادت اميرالمؤمنين عليه السلام را به وي دادند آيه استرجاع را خواند و گفت:
ما ذا فَقَدُوا مِنَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ وَ الْفَضْلِ وَ الْفِقْهِ
«مردم چگونه معدن علم و حلم و فضيلتها و فقه را از دست دادند؟.»
زنش گفت:

من تعجّب مي‌كنم، تو تا ديروز به او ناسزا مي‌گفتي، امروز بر مرگ او متأثّري؟
معاويه گفت:
واي بر تو، تو نمي‌داني كه علي از جهت علم و فضل شبيه چه شخصيّتي بود؟
به روايت ديگر چون خبر شهادت آن حضرت را شنيد گريه كرد.(6).
طبق نقل ناسخ وقتي خبر شهادت اميرالمؤمنين عليه السلام را به معاويه دادند گفت:
اِنَّ الْأسَدَ الَّذي يَفْتَرِشُ ذِراعَيْهِ فِي الْحَرْبِ قَدْ قَضي نَحْبَهُ
«آن شيري كه پنجه هاي خود را در جنگ بر زمين مي‌گستراند، جهان را وداع گفت،
و اين شعر را نيز خواند:
قُلْ لِلأرانِبِ تَرْعي أنَما سَرِحَتْ
وَ لِلظِّباءِ بِلا خَوْفٍ وَ لا وَجَلٍ(7).
(اين شعر كنايه از اين است كه دشمنان و ستيزه جويان آن حضرت از اين پس آسوده شوند، چنان كه با مرگ شير، خرگوش‌ها و آهوها آسوده مي‌شوند.)»
ه- چون عبداللَّه بن عمر خبر شهادت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را شنيد بسيار تأسّف خورد،
و اين آيه شريفه را خواند:
اَوَلَمْ يَرَوْا اَنّا نَأتِيَ الْأرضَ نَنْقُصُها مِنْ اَطْرافِها(8).
آنگاه گفت:
اي اميرالمؤمنين همانا تو در علم، ظرف اكبر بودي، امروز با رفتن تو عَلَمِ اسلام ناقص گرديد و ركن ركين ايمان شكست خورد و از بين رفت.(9).
و - به هر حال، امام حسن عليه السلام در حالي كه، عمّامه سياهي بر سر گذاشته بود، با كثرت اندوه و حزن در كوفه به منبر رفت و بعد از اداء حمد و ثناي الهي فرمود:
لَقَدْ قُبِضَ في هذِهِ اللّيلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقُهُ الأوَّلُونَ بِعَمَلٍ وَ لا يُدْرِكُهُ الاخَرون،
اِنَّهُ كانَ لِصاحِبِ رايَةِ رَسُول اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم جِبْرَئيلُ عَنْ يَمينِهِ وَ ميكائيلُ عَنْ يَسارِهِ، قَدْ يُرْجِعُ حَتّي يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَي يَدَيْهِ،
وَ لَقَدْ قُبُضَ في هذِهِ اللَّيْلَةِ الَّتي نُزِّلَ فيهِ الْقُرْآنَ
وَ عَرَجَ فيها عِيسَي بنُ مَرْيَمَ،
وَ لَقَدْ تَوَفّي فيها يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَصِيّ مُوسي،
وَ ما خَلَّفَ بَيْضاءَ وَ لا حَمْراءَ اِلاّ سَبْعَمِأةَ دِرْهَمٍ مِنْ فَضْلِ عَطائِهِ اَرادَ اَنْ يُباعَ بِها خادِماً لِأهْلِهِ،
ثُمَّ خَنَفَتْهُ الْعَبَرَةُ،

فَبَكي وَ بَكَي النَّاسُ.
«اي مردم در اين شب شخصيّتي كشته شد (و از ميان شما رفت) كه در عمل خير، كسي از اوّلين و آخرين بر او سبقت نگرفت نه گذشتگان نظير او را ديده اند او را خواهند ديد.
او صاحب پرچم (دين) و پيامبر بود، كه جبرئيل از جانب راست و ميكائيل از جانب چپ او را حمايت مي‌كردند.
كه پيوسته از ميادين پيكار پيروز و فاتحانه برمي گشت،
او در شبي، به عالم بقاء پيوست كه قرآن در آن شب نازل شد،
و حضرت عيسي بن مريم عليه السلام در آن شب به آسمان عروج كرد،
و يوشع بن نون وصي حضرت موسي عليه السلام در آن شب از دنيا رفته است.»
و چيزي از درهم و دينار از خود باقي نگذاشته، مگر هفتصد درهم كه از عطاء و بخشش هايش زياده آمده بود،
و مي‌خواست با آن خادمي براي اهل خود بخرد.
در اين حال شدّت گريه گلوي مبارك آن حضرت را گرفت، و ناله از مردم برخاست.(10).
ز - ابي حمزه ثمالي از امام باقر عليه السلام نقل كرد كه آن حضرت فرمود:
منظور از صراط در آيه شريفه:
«صِراطَ اللَّهِ الَّذي لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأرض» (11) علي عليه السلام است.
«خداوند علي عليه السلام را بر آنچه در آسمان‌ها و زمين است خزانه دار قرار داده و او را بر محتويات زمين و آسمان‌ها امين شناخته است.» (12).
*****
(1) بحار ج 42 ص 295.
ناسخ ص 634.
ناسخ ج علي عليه السلام، ص 638.
بحار ج 42 ص 296 - 295.
جاذبه و دافعه علي عليه السلام ص 102 الي 104.
تارخ دمشق 3 ص 340 - 339.
ناسخ جلد علي عليه السلام ص 642.
آيه 42 سوره رعد.
مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 308.
مقاتل الطّالبين ص 33، و اثبات الوصيّه ص 127، و اعلام الوري ص 308، تاريخ دمشق ج 3 ص 331 - 330، روضة الواعظين ص 167.
شوري آيه 53.

تفسير برهان ج 4 ص 133، و بصائر الدّرجات ص 126، و غاية المرام ص 515.

الگو بودن علي از زبان دانشمندان دنيا

زمخشري

چه بگويم درباره مردي چونان علي عليه السلام كه دشمنانش فضيلت او را از روي حسد و طمع، كتمان مي‌كرده و پنهان نگاه مي‌داشتند،
و دوستانش از روي ترس و خوف مناقبش را اظهار نمي‌كردند،
و با اينحال دنياي علم و فضيلت در برابر آثار و مَأثر اين مرد آسماني سر تعظيم و فروتني خم كرده و صفحات بسياري از تاريخ اسلام را به خود اختصاص داده است.
به حق بايد گفت:
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم دو معجزه داشت،
يكي معجزه آسماني، كه قرآن است و با طراوت باران به دل‌ها فرو مي‌نشيند و به لطافت خود، دل هاي مرده را حيات مي‌بخشد و پژمرد گي را مي‌زدايد و آنها را شكوفا و بارور مي‌سازد.
و ديگري، معجزه انساني است،
اين معجزه علي عليه السلام است،
كه نمونه عالي بشريّت و بلكه انسان فوق بشر و يك مَثَلِ اعلاء است،
و به قول آن دانشمند بزرگ، اگر مكتب تربيتي پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم جز علي عليه السلام معجزه اي نداشت براي حقّانيّت اين آئين راستين و انسان ساز كافي بود.(1).
*****
(1) مكتب اسلام ص 1 سال 14.

جبران خليل جبران

يكي از علماي بزرگ مسيحيّت و مرد هنر و صاحب ذوق بديعي است، لب به ستايش علي عليه السلام گشوده و مي‌گويد:
«به عقيده من علي بن ابيطالب عليه السلام نخستين مرد از قوم عرب است كه وجودش جامع همه فضائل كامله بوده، و روح فضيلت را در قوم خويش دميد و آهنگ آن را به گوش مردم رسانيد كه پيش از آن مانند آن را نشنيده بودند،
به گونه اي كه آنها در بين تاريكي هاي جاهليّت از روش روشن او متحيّر ماندند،
آن كس كه طريقه امام علي عليه السلام را پسنديد به فطرت سليم بازگشت و از نهاد پاك خود رأي گرفت،
و آنكه از درِ خصومت وارد شد، جاهليّت را ترجيح داد، چه او فرزند جاهليّت بود.»
جبران خليل معتقد بود كه:
دو طايفه شيفته روش علي بودند،
يكي خردمندان پاك دل،
و ديگري نيكو سرشتان با ذوق.
علي بن ابيطالب عليه السلام شهيد عظمت خويش گشت،
او از دنيا رفت در حالي كه نماز بر زبانش جاري و دلش از شوق خدا لبريز بود،
مردم عرب حقيقت مقام او را درك نكردند، تا گروهي از مردم كشور همسايه آنها «ايران» برخاسته اين گوهر گران بها را از سنگ تشخيص داده و او را شناختند.
جبران خليل اضافه مي‌كند كه:
علي عليه السلام مانند پيامبران درگذشت،
مقام و شأن او در بصيرت و بينائي مانند پيامبران بود، و اختصاص به شهر و بلد و قوم و زمان و مكان خاصّي نبوده است، بلكه شخصيّت او بين المللي بود.
جبران هميشه نامِ علي عليه السلام را در مجالس خاصّ و عامّ به زبان مي‌آورد و تعظيم مي‌كرد و مي‌گفت علي از جهان رفت، امّا هنوز رسالت خويش را، به كمال تبليغ نكرده بود.(1).
*****
(1) صوت العدالة الانسانيه ج 1 ص 416، ترجمه شعراني.

شبلي شميل[1]

درباره علي عليه السلام مي‌گويد:.
امام علي عليه السلام شخصيّتي است كه پس از چهارده قرن يك فرد مادّي كه پيوند او با تمام مذاهب گسسته است و جز مادّه و انرژي چيزي را نمي‌پذيرد، درباره امام علي عليه السلام چنين مي‌گويد:
اَلْاِمامُ عَلِيُّ بْنَ ابيطالِبِ عَظيمُ الْعُظَماءِ نُسْخَةٌ مُفْرَدَةٌ لَمْ يَرَلَها الشَّرقُ وَ لاالغَرْبُ صُورةً طِبَقَ الْأَصْلَ لا قَديماً وَ لا حِديثاً.
«امام و پيشواي انسان‌ها علي بن ابيطالب عليه السلام بزرگ و يگانه نسخه ايست با اصل خود (پيامبر عاليقدر اسلام) مطابق است، هرگز اهل شرق و غرب، نسخه اي مطابق او، در گذشته و حال نديده است.» (2).
*****
(1) شبلي دانشمندي است مادّي كه در سال 1335 هجري درگذشت، وي شاگرد برجسته مكتب داروين بوده و نخستين كسي است كه نظريّه تحوّل را در شرق منتشر ساخت سپس برخلاف مكتب استاد خود، كه يك فرد الهي بود، به انكار مقدّسات و جهان ماوراء طبيعت برخاست و تا لحظه مرگ از مكتب مادّي گري پيروي نمود.
وي با اصراري كه در انكار توحيد داشت، دلايل روشن و واضح وجود صانع را نديده مي‌گرفت، ولي در برابر شخصيّت فرزند ابيطالب عليه السلام سر تعظيم فرود آورده و عظمت پيشواي موحّدان را پس از چهارده قرن از لابلاي تاريخ و آثار فكري و علمي او لمس مي‌نمود.
كتاب پژوهش عميق ص 7 - 6، و الامام علي ج 1 ص 4.

ميخائيل نعيمه

يكي از دانشمندان ملّت مسيح است، در مقدّمه و تقريظي كه بر كتاب «صوت العدالة الانسانيّه» نوشته، درباره حضرت علي عليه السلام چنين مي‌گويد:
پهلواني امام عليه السلام نه تنها در ميدان نبرد بود، بلكه در روشن بيني و پاكدلي و بلاغت و سحر بيان و اخلاق فاضله و شور ايمان و بلندي همّت و ياري ستمديدگان و نا اميدان و متابعت حق و راستي و بالجمله در همه صفات حسنه، پهلوان بود.
هرچند مدّت‌ها بر آن گذشته است، امّا هنوز سودهاي بسياري از آن مي‌توان برد،
هرگاه بخواهيم بنياد زندگي نيكو و سعادتمندي را بگذاريم، بايد به روش او رجوع كرده و دستور و نقشه را از او بگيريم.(1).
*****
(1) صوت العدالة الانسانيّه ج 1 ص 3 - 2 مقدّمه شعراني.

جرج جرداق مسيحي

نويسنده معروف لبناني در كتاب «صوت العدالة الاسلاميّة» درباره علي عليه السلام چنين مي‌نويسد:
ماذا عَلَيْكِ يا دُنْيا لَوْ حَشَدْتِ قُواكِ فَاَعْطَيْتِ في كُلِّ زَمَنٍ عَلِيّاً بِعَقْلِهِ وَقَلْبِهِ وَ لِسانِهِ وَ ذي فِقارِهِ
«اي دنيا چه مي‌شد اگر همه نيروهايت را درهم مي‌فشردي و در دوران ما شخصيّتي مانند علي عليه السلام را با آن عقل و دل و زبان و شمشير، نمودار مي‌كردي؟» (1).
*****
(1) صوت العدالة.

فيلسوف انگليسي، كارليل

در بخش هاي اسلامي هرگاه به نام علي عليه السلام مي‌رسيد، بزرگي علي چنان او را به وجد مي‌آورد و نيروي عظمت آن حضرت چنان تحريكش مي‌كرد كه از بحث علمي بيرون مي‌شد و بي اختيار شروع به مديحه سرائي او مي‌كرد و چنين مي‌گفت:
«ما نمي‌توانيم علي را دوست نداشته باشيم و به وي عشق نورزيم زيرا هرچه خوبي هست كه ما آن را دوست داريم، همه در علي جمع بوده است،
او جوانمرد شريف و بزرگواري بود كه دلش سرشار از مهر و عطوفت و دليري بود،
از شير شجاع تر، امّا شجاعتش آميخته با مهر و عطوفت و لطف و احسان بود.
پيش از رحلت خود درباره قاتلش از او نظر خواهي كردند، فرمود:
اگر زنده ماندم خود مي‌دانم چه كنم و اگر در گذشتم اختيار با شماست،
اگر او را خواستيد قصاص كنيد به جاي يك ضربت، يك ضربت بيش نزنيد، و اگر عفو نمائيد به تقوي نزديكتر است.» (1).
*****
(1) ترجمه صوت العدالة الانسانيّه ج 1 ص 424.

لامنس

مستشرق معروف مي‌گويد:
براي عظمت علي بن ابيطالب اين بس كه تمام اخبار و تواريخ علمي اسلامي، از او سرچشمه مي‌گيرد،
او حافظه و قوّه شگفت انگيزي داشته كه همه علماء و دانشمندان، اخبار و احاديث خود را براي وثوق و اعتبار به او مي‌رسانند.
علماي اسلام از مخالف و موافق، از دوست و دشمن مفتخرند كه گفتار خود را به علي عليه السلام مستند دارند.
چه گفتار او حجيّت قطعي داشت و او باب مدينه علم بود و با «روح كلّي» پيوند تامّ داشته است.(1).
*****
(1) زندگاني اميرالمؤمنين ج 1 ص 8، لامنس يكي از كشيشان بلژيك است كه در زبان عربي و تاريخ عرب مهارت تامّ داشت، امّا به سبب تعصّب ديني، مقدّسات اسلامي را زشت جلوه داده، وي در سال 1937 ميلادي وفات يافت.

بولس سلامه

كه يكي از شخصيّت هاي ادبي و از مفاخر شعراي مسيحي عرب به شمار مي‌رود،
او ديوان اشعارش را به هدف مقدّس تعريف و توصيف علي عليه السلام مشحون ساخته است.(1).
*****
(1) زندگاني اميرالمؤمنين ج 1 ص 9.

نظر بارون كارديفو

عالِمِ فرانسوي «بارون كارديفو» در اسباب و علل حوادث اسلام تفحّص كاملَ نموده و حقايق بسياري در اين موضوع كشف كرده و آنرا با اُسلوب شيرين مربوط به يكديگر قرار داده و از پهلواني و شجاعت علي عليه السلام در جنگ هاي مسلمانان با قريش بسيار سخن گفته و دليري او را مي‌ستايد و مي‌گويد:
علي عليه السلام پهلواني بود كه در عين دليري دلسوز و رقيق القلب بود، شهسواري بود كه در هنگام رزم آز مائي زاهد بود او از دنيا صرف نظر نموده و به مقام و منصب بي اعتنائي بود،
او در راه حقيقت جان خويش را فدا كرد،
روح او بسيار عميق، و انتهاي آن ناپديد و در هر جائي خوف الهي او را فرو گرفته بود.(1).
*****
(1) صوت العدالة الانسانيّه ج 1 ص 426.

سخنان مادام ديالافوا

(سيّاح فرانسوي) مادام ديالافوا در مقام تعريف حضرت علي عليه السلام چنين مي‌نويسد:
احترام علي عليه السلام در نزد شيعه به منتهي درجه است و حقّاً هم بايد اينطور باشد،
زيرا اين مرد بزرگ علاوه بر جنگ‌ها و فداكاري هائي كه براي پيشرفت اسلام كرد در دانش و فضائل و عدالت و صفات نيك بي نظير بود و نسلي پاك و مقدّس هم از خود باقي گذارد.
فرزندانش نيز از او پيروي كردند و براي پيشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن به شهادت دادند.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام كسي است كه بت هائي را كه اعراب شريك خداي يگانه مي‌پنداشتند، همه را شكست و وحدت پرستي را تبليغ كرد.
علي كسي است كه در قضاوت به منتهاي درجه عدالت رفتار مي‌كرد و در اجراي قوانين الهي اصرار و پافشاري داشت.
علي كسي است كه تمام اعمال و رفتارش نسبت به مسلمانان منصفانه بود.
علي كسي است كه تهديد و نويد ش قطعي بود.
«مادام ديالافوا» در ادامه اين بحث خطاب به خود چنين مي‌گويد:
اي چشمان من گريه كنيد و اشك هاي خود را با آه و ناله من مخلوط نمائيد و براي اولاد پيامبر كه مظلومانه شهيد شدند، عزاداري كنيد.(1).
*****
(1) سفرنامه ديالافوا ص 683، تأليف ديالافوا و ترجمه فرموشي چاپ دوّم، مادام ديالافوا يك زن مسيحي اهل فرانسه بوده و در سال 1881 ميلادي به همراه شوهر خود به ايران مسافرت كرده است.

پطروفشكسي

استاد دانشگاه لنينگراد، گويد:
علي عليه السلام تا سرحدّ شور و عشق پاي بند دين و صادق و راستگو بود ...
و تمام صفات اولياء اللَّه يكجا در وجودش جمع بود.(1).
*****
(1) مقدّمه تفسير نهج البلاغه، استاد محمّد تقي جعفري ج 1 ص 210.

مجازات و تربیت

روش صحیح مجازات و تربیت

در جامعه اسلامي اگر راه حل هاي كاربردي وجود نداشته باشد، نمي‌توان فساد و فحشاء را ريشه كن كرد، برخي فقط به كيفر و مجازات تكيه مي‌كنند،
و برخي به بهانه حقوق بشر، فاسدان را در گناه كردن تقويت مي‌نمايند.
در فقه اسلامي ودر دستورات بازدارنده اسلام، اگر حد مي‌زنيم،
اگر شلاّق مي‌زنيم،
راه حلِّ كاربردي هم داريم،
در حكومت امام علي عليه السلام با شيوه هاي گوناگون، جامعه را، و افراد فاسد را، اصلاح مي‌كرد.
روزي جواني را دستگير و خدمت امام علي عليه السلام آوردند و گزارش دادند كه او با خود كاري كرد كه جُنُب شد،
و چون اين عمل جزو انحرافات جنسي بحساب مي‌آيد و حرام است،
امام علي عليه السلام با شلاق چند ضربه بر دست او زد كه قرمز شد، و چون آن شخص زن نداشت، دستور فرمود كه از بيت المال مخارج ازدواج او را بپردازند، تا با ازدواج كردن، به راه هاي انحرافي كشانده نشود.(1).
اگر امام علي عليه السلام تنها به مجازات روي مي‌آورد، مفاسد اجتماعي ريشه كن نمي‌شد، بلكه در كنار مجازات و كيفر اسلامي و شلاّق زدن براي آن جوان زن گرفت تا ديگر انگيزه اي براي فساد نداشته باشد.
*****
(1) اصول كافي ج 7 ص 265، و وسائل الشيعه ج 8 ص 574.

شخصي كه خود اعتراف به دزدي كرده بود.
امام علي عليه السلام او را به خاطر حفظ سوره بقره عفو كرد و فرمود: دست تو را در قبال سوره بقره به تو بخشيدم، كه در تربيت آن شخص، و تشويق براي حفظ قرآن، و توبه و بازنگري تأثير بسزائي داشت.(1).
*****
(1) استبصار ج 4 ص 252 شيخ طوسي - و - وسائل الشيعه ج 18 ص 488،- و - اصول كافي ج 7 ص 260.

عيادت از بيمار و تذكر اخلاقي
صعصعة بن صوحان كه يكي از ياران امام علي عليه السلام بود مريض شد،
امام علي عليه السلام روزي به ديدار او رفت، و از او عيادت فرمود، و به هنگام خداحافظي براي آنكه او دچار غرور نشود هشدار داد كه:
«اي صعصعة! مبادا نسبت به برادران ديني خود فخر بفروشي كه علي عليه السلام به عيادت تو آمد،
به حال خود بنگر كه سخت بيماري، مبادا غفلت كني و آرزوها تو را بفريبد.» (1).
*****
(1) مكارم الاخلاق ص 360.

برخورد با خلافكاري ها

براي تربيت افراد، هميشه نصيحت و اندرز كار ساز نيست، گاهي بايد شخص بي تربيت يا زورگو را در شرائطي قرار داد كه واقعيّت‌ها را درك كرده، تلخي زشتي‌ها را لمس كند.
مرد قد بلند شوخي در مدينه بود.
روزي وارد مسجد شد، و امام علي عليه السلام را ديد كه مشغول نماز است،
چون اندام امام متوسّط و معتدل بود، نعلين امام علي عليه السلام را گرفت و بر بالاي طاق ستون مسجد گذاشت، كه امام علي عليه السلام نتواند بردارد، تا مجبور شود از او خواهشي نمايد، و از اين عمل خود خشنود بود و مي‌خنديد.
پس از نماز، امام علي عليه السلام پاسخ مناسب به او داد، صبر كرد، وقتي كه آن شخص براي تشهّد بر زمين نشست، دامن پيراهن او را جمع كرد و ستون مسجد را با قدرت شگفت انگيز خود مقداري بلند كرده و بر روي پيراهن مرد شوخ طبع گذاشت، كه نه او قدرت بلند كردن ستون را داشت و نه ديگران.
وقتي نماز آن مرد تمام شد، ديد كه كاري از او ساخته نيست ناچار به التماس افتاد،
و اضطراب پيدا كرده بود كه لباس هاي قيمتي او نابود مي‌شود،
حال امام و ديگران به او نگاه مي‌كردند و مي‌خنديدند.
وقتي فراوان التماس كرد،
امام علي عليه السلام فرمود:
به شرطي پيراهن تو را آزاد مي‌كنم كه قول بدهي ديگر نسبت به مردم از اينگونه شوخي‌ها نكني!!
آن مرد سوگند ياد كرد كه ديگر اينگونه رفتارهاي زشت را تكرار نكند.
و امام علي عليه السلام دامن پيراهن او را آزاد كرد.(1).
*****
(1) لطائف الطوائف ص 27، و كشف الغمّه.

هشدار سخت به خلافكار

امام علي عليه السلام با اطّلاعاتي كه از «زياد بن ابيه» داشت، پس از نصب او به يكي از مشاغل دولتي، سخت به او هشدار داد،
و در نامه 20 نهج البلاغه خطاب به او نوشت:
وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَماً صَادِقاً، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً صَغِيراً أَوْ كَبِيراً، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَئِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.
«همانا من، براستي به خدا سوگند مي‌خورم، اگر به من گزارش كنند كه در بيت المال خيانت كردي، كم يا زياد، چنان بر تو سخت گيرم كه كم بهره شده، و در هزينه عيال درماني، و خوار و سرگردان شوي. با درود.» (1).
*****
(1) تاريخ ابن واضح ج 2 ص 193، و انساب الاشراف ص 162: بلاذري، و المحاسن و المساوي ج 2 ص 201: بيهقي.

در ريشه كن كردن مفاسد اجتماعي،
و از بين بردن خلافكاري ها،
و سوء استفاده هاي مالي،
در نظر امام علي عليه السلام، دوست و دشمن، خويشاوند و غريب، يكسان بود.
در نامه 41 نهج البلاغه خطاب به يكي از خويشاوندان خلافكار مي‌نويسد:
فَسُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ؟ أَوَ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ! أَيُّهَا الْمَعْدُودُ - كَانَ - عِنْدَنَا مِنْ أُولِي الْأَلْبَابِ، كَيْفَ تُسِيغُ شَرَاباً وَطَعَاماً، وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَاماً، وَتَشْرَبُ حَرَاماً، وَتَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَي وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمجَاهِدِينَ، الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هذِهِ الْأَمْوَالَ، وَأَحْرَزَ بِهِمْ هذِهِ الْبِلَادَ!
فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْدُدْ إِلَي هؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَي اللَّهِ فِيكَ، وَلَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَداً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ!
وَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ، مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَلَا ظَفِرَا مِنِّي بِإِرَادَةٍ، حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا، وَأُزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا،
وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسُرُّنِي أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي، أَتْرُكُهُ مِيرَاثاً لِمَنْ بَعْدِي؛ فَضَحَّ رُوَيْداً، فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَي، وَدُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَي، وَعُرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ، وَيَتَمَنَّي الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ، «وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ!».
«سبحان اللّه!! آيا به معاد ايمان نداري؟ و از حسابرسي دقيق قيامت نمي‌ترسي؟
اي كسي كه در نزد ما از خردمندان بشمار مي‌آمدي، چگونه نوشيدن و خوردن را بر خود گوارا نمودي در حالي كه مي‌داني حرام مي‌خوري! و حرام مي‌نوشي!
چگونه با اموال يتيمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، كنيزان مي‌خري و با زنان ازدواج مي‌كني؟ كه خدا اين اموال را به آنان وا گذاشته، و اين شهرها را به دست ايشان امن فرموده است!
پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان،
و اگر چنين نكني و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست يابم، تو را كيفر خواهم نمود، كه نزد خدا عذر خواه من باشد،
و با شمشيري تو را مي‌زنم كه بهر كس زدم وارد دوزخ گرديد.

سوگند به خدا! اگر حسن و حسين چنان مي‌كردند كه تو انجام دادي، از من روي خوش نمي‌ديدند و به آرزو نمي‌رسيدند تا آنكه حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلي را كه به ستم پديد آمده نابود سازم،
به خداي پروردگار جهانيان سوگند! آنچه كه تو از اموال مسلمانان به ناحق بردي، بر من حلال بود، خشنود نبودم كه آن را ميراث بازماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و انديشه نما، فكر كن كه به پايان زندگي رسيده اي، و در زير خاك‌ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا كه ستمكار با حسرت فرياد مي‌زند، و تباه كننده عمر و فرصت ها، آرزوي بازگشت دارد امّا راه فرار و چاره مسدود است.»

روش برخورد با یتیمان

ضرورت تأمين نيازهاي رواني يتيمان

امام علي عليه السلام تنها به نيازهاي جسمي يتيمان، توجه نداشت، بلكه به نيازهاي رواني و روحي آنها نيز رسيدگي مي‌كرد،
خرما و برنج و روغن به خانه يتيمان مي‌برد،
و غذاهاي خوب، درست مي‌كرد و آنها را از گرسنگي نجات مي‌داد.
امّا در بعُد تربيتي، سعي مي‌كرد تا با دست خود لقمه در دهانشان بگذارد،
و آنها را بخنداند،
و مي‌فرمود:
اگر به شما گفتند پدر شما كيست؟
بگوئيد ما يتيم نشده ايم پدرمان علي عليه السلام است.
روزي در يكي از منازل يتيمان، امام علي عليه السلام پس از غذا دادن به چند بچّه يتيم، با روش هاي گوناگون سعي داشت آنها را بخنداند، و روي دست و زانو راه مي‌رفت و با صداي تقليدي از گوسفند، بچه‌ها را مي‌خنداند.
قنبر به امام علي عليه السلام اعتراض كرد،
امام علي عليه السلام در پاسخ فرمود:
وقتي داخل خانه شدم، يتيمان گريه مي‌كردند، و حال دوست دارم وقتي كه از منزل خارج مي‌شوم آنها خندان باشند.(1).
و اين شيوه رفتاري اثر بسيار مهمّي در روحيّات بچّه هاي پدر از دست داده داشت كه احساس كمبود نكنند.
*****
(1) درر المطالب، - و - شجره طوبي.

بسياري، نيازها و نيازمندي هاي يتيمان را از ديدگاه امور مادّي مي‌نگرند، كه بايد داراي مسكن و همسر و لباس و تغذيه مناسب شوند،
امّا امام علي عليه السلام به همان اندازه اي كه به احتياجات مادّي و جسمي يتيمان فكر مي‌كرد، به رفع نيازها و كمبودهاي رواني آنها نيز مي‌انديشيد،
كه دچار عقده هاي رواني، يا كمبودهاي عاطفي نگردند.
در رابطه با يتيمان، تنها غذا براي آنها نمي‌برد، بلكه با دست خود غذا در دهانشان مي‌گذارد تا شيريني گرفتنِ غذا از دست پدر را بچشند.
يتيمان را دور خود جمع مي‌كرد،
و با انواع بازي ها، و صداي تقليدي گوسفند آنها را مي‌خنداند.
وقتي يتيمان را به منزل مي‌آورد، و مي‌خواست به آنها عسل بخوراند، انگشتان خود را مي‌شست، و با انگشتان خود عسل در دهان يتيمان مي‌گذارد كه دو نوع شيريني را بچشند:
شيريني عسل
و شيريني از دست پدر گرفتن
گرچه افراد ناآگاه به امام علي عليه السلام اعتراض مي‌كردند، كه اين كارها در شأن شما نيست.
امّا امام علي عليه السلام به نكات ظريفي توجه داشت كه امروز در علم روانشناسي، و روانشناسي كودك، و روانشناسي تربيتي، بسيار مورد توجّه است.
روانشناسان مي‌گويند:
علل بزهكاري فرزنداني كه پدر يا مادر را از دست دادند كمبود «عاطفه» است.
امام علي عليه السلام آنقدر به يتيمان توجّه داشت، و با آنها مهرباني مي‌كرد كه ديگران مي‌گفتند:
لودِدْتُ اِنّي كُنْتُ يتيماً
(اي كاش منهم يك يتيم بودم)(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 41 ص 49.

رسيدگي به امور يتيمان

كمك به يتيمان

روزي اميرالمؤمنين عليه السلام ديد زني مشك آبي به دوش گرفته و به سختي آن را به سوي خانه مي‌برد.
آن حضرت مشك آب را از او گرفت و به محلّي كه زن مي‌خواست، بُرد، آنگاه از حال زن پرسيد.
زن گفت:
علي بن ابيطالب عليه السلام شوهر مرا به بعضي از مرزهاي نظامي فرستاد كه در آنجا كشته شد و چند طفل يتيم براي من گذاشت و احتياج مرا وادار كرده است تا براي مردم خدمت كنم كه خود و اطفالم را تأمين نمايم.
امام علي عليه السلام از آنجا بازگشت.
شب را با ناراحتي به روز آورد، سپس زنبيلي كه در آن طعام بود برداشت و قصد خانه زن كرد.
بعضي از يارانش گفتند:
بگذاريد ما ببريم.
فرمود:
كيست كه بار مرا در قيامت بردارد؟
چون به دَرِ خانه زن رسيد،
زن پرسيد:
كيستي؟
فرمود:
همان بنده خدا هستم كه ديروز مَشك آب را براي تو آوردم، در را باز كن، براي بچّه هايت طعام آورده ام.
زن گفت:
خدا از تو راضي باشد و ميان من و علي بن ابيطالب حكم كند،
سپس در را باز كرد.
امام علي عليه السلام داخل شد،
فرمود:
من كسب ثواب را دوست دارم، مي‌خواهي تو خمير كن و نان بپز و من بچّه‌ها را آرام كنم و يا من خمير كنم و تو آنها را آرام كني؟
زن گفت:
من به نان پختن آگاهترم،
و شروع به خمير گرفتن كرد.
امام علي عليه السلام گوشت را آماده كرد و لقمه لقمه به دهان اطفال

مي‌گذاشت و به هر يك مي‌فرمود:
«علي را حلال كن، در حقّ شما كوتاهي شده است.»
چون خمير آماده شد، زن گفت:
بنده خدا تنور را آتش كن.
امام علي عليه السلام تنور را آتش كرد،
وقتي حرارت شعله به چهره آن حضرت رسيد، فرمود:
بچش حرارت آتش را، اين سزاي كسي است كه از زنان بيوه و اطفال يتيم بي خبر باشد.
در اين ميان زني از زنان همسايه داخل خانه شد،
او اميرالمؤمنين عليه السلام را مي‌شناخت، فوراً به زن صاحب خانه گفت:
واي بر تو اين كيست كه براي تو تنور را آتش مي‌كند؟
زن جواب داد:
مردي است كه به اطفال من رحم كرده است.
زن همسايه گفت:
واي بر تو اين بزرگ، اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام است.
آن زن چون امام علي عليه السلام را شناخت، پيش دويد و گفت:
واحَيائي مِنْكَ يا اَميرَالْمُؤمنين
«اي اميرمؤمنان از شرمندگي آتش گرفتم، مرا ببخشيد».
امام علي عليه السلام فرمود:
بَل واحَيائي مِنْكِ يا اَمَةَ اللّهِ فيما قَصُرْتُ في حَقِّكِ
«بلكه من از تو شرمنده ام، اي كنيز خدا، در حقّ تو كوتاهي شده است.» (1).
*****
(1) بحارالانوار ج 41 ص 52، و مناقب آل ابيطالب ج 2 ص 116.

در خانه يتيمان

عبدالواحد بن زيد نقل مي‌كند كه:
به زيارت حج رفتم،
در وقت طواف دختر پنج ساله اي ديدم كه پرده كعبه را گرفته و به دختري مثل خود مي‌گفت:
سوگند به آنكه به وصايت رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم انتخاب شد،
و ميان مردم احكام خدا را يكسان اجرا مي‌كرد،
حجّتش بر ولايت آشكار،
و همسر فاطمه مرضيّه عليها السلام بود،
مطلب چنين و چنان نبود.
از اينكه دختري با آن كمي سنّ، علي بن ابيطالب عليه السلام را با آن اوصاف تعريف مي‌كرد در شگفت شدم كه اين سخنان بر اين دهان بزرگ است!!
گفتم: دخترم آن كيست كه اين اوصاف را داراست؟
قالَتْ: ذلِكَ وَاللَّهِ عَلَمُ الاَعْلامِ وَ بابُ الْاَحْكامِ وَ قَسيمُ الجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ رَبَّانِيُّ هذِهِ الْاُمّة وَ رَأسُ الاءئِمَّةِ، اَخُو النَّبِيِّ وَ وَصِيُّهُ وَ خَليفَتُهُ في اُمَّتِهِ ذلِكَ اَميرُالْمُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ ابي طالِبٍ.
گفت:
او به خدا بزرگِ بزرگان، و باب احكام دين و قسمت كننده بهشت و دوزخ، مرد الهي اين امّت،
اوّل امامان،
برادر و وصيّ و جانشين رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم در ميان امّت،
او مولاي من اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام است.
باز با آنكه غرق تعجّب شده بودم، و به خود مي‌گفتم:
اين دختر با اين كمي سن اين معرفت را از كجا پيدا كرده است؟
اين مغز كوچك اين همه اوصاف عالي را چگونه ضبط كرده و اين دهان كوچك اين مطالب بزرگ را چطور اداء مي‌كند؟!
به او گفتم:
دخترم، علي عليه السلام از كجا داراي اين صفات شد كه مي‌گوئي؟
گفت:
پدرم (عمّار بن ياسر) مولا و دوست او بود كه در صفّين شهيد شد،
روزي علي عليه السلام به خانه ما به ديدار مادرم آمد،

من و برادرم از آبله نابينا شده بوديم، چون ما دو يتيم را ديد، آه آتشيني كشيد و اين اشعار را خواند:
ما اِنْ تَأَوَّهْتُ مِنْ شَيْءٍ رُزيتُ بِهِ
كَما تَأَوَّهْتُ لِلْاَطْفالِ فِي الصِّغَرِ
قَدْ ماتَ والِدَهُمْ مَنْ كانَ يَكْفُلُهُمْ
في النَّائِباتِ وَ في الْاَسْفارِ وَ الْحَضَرِ
«در هيچ مصيبتي كه پيش آمده آه و ناله نكرده ام، مانند آنكه براي اطفال خردسال كرده ام.
اطفالي كه پدرشان مرده، چه كسي كفيل و عهده دار آنها مي‌شود؟ در پيشامدهاي روزگار و در سفر و حضر».
آنگاه اميرالمؤمنين ما را پيش خود آورد، دست مبارك خويش را بر چشم من و برادرم ماليد سپس دعاهائي كرد،
وقتي دستش را پايين آورد كه چشمان نابيناي ما بينا شد.
اكنون من شتر را از يك فرسخي مي‌بينم كه همه اش از بركت او است، صلوات خدا بر او باد.
من فوراً پارچه كمر خويش را باز كرده، دو دينار بقيّه مخارج خود را خواستم به آن دختر بچّه بدهم كه، از اين كار تبسّم كرد و گفت:
اين پول را قبول نمي‌كنم، گرچه اميرالمؤمنين عليه السلام از دنيا رفته ولي بهترين جانشين را در جاي خود گذاشته است،
ما امروز در كفالت حضرت حسن مجتبي عليه السلام هستيم، او ما را تأمين مي‌كند، نيازي نداريم،كه از ديگران كمك قبول كنيم.
سپس آن دختر به من گفت:
علي عليه السلام را دوست مي‌داري؟
گفتم: آري.
گفت:
بشارت بر تو باد،
تو به دستگيره محكمي دست زده اي كه قطع شدن ندارد.
آنگاه از من جدا شد و اين اشعار را زمزمه مي‌كرد:
ما بُثَّ عَلِيٌّ في ضَميرِ فَتيً
اِلاَّ لَهُ شَهِدَتْ مِنْ رَبِّهِ النِّعَمُ
وَ لا لَهُ قَدَمٌ زَلَّ الزَّمانُ بِها
اِلاَّ لَهُ ثَبَتَتْ مِنْ بَعْدِها قَدَمُ
ما سَرَّني أنَّني مِنْ غَيْرِ شيعَتِهِ
وَ إنَّ لي ما حَواهُ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ(1).
«دوستي علي در قلب هيچ جوانمردي گسترش پيدا نكرده، مگر آنكه نعمت هاي خداوندي براي او نصيب شده است،

دوست علي عليه السلام، اگر روزگار قدمي از او بلرزاند، قدمي ديگر براي او ثابت مي‌ماند.
دوست ندارم كه من از پيروان علي نباشم در عوض مال همه عرب و عجم از آن من باشد.»
*****
(1) بحار الانوار ج 41 ص 221 - 220 از بشارة المصطفي ص 86، و ابن شهر آشوب، مناقب ج 2 ص 334.

روش برخورد با مردم

حفظ شخصیّت نیازمند

امام علي عليه السلام فرمود:
اگر احساس كنم كسي چيزي را از من مي‌خواهد قبل از آنكه نياز خود را مطرح كند به او مي‌بخشم، زيرا حقيقت بخشش و كَرَم، ناخواسته بخشيدن است،
و به نيازمندان دستور داد كه:
نيازهاي خود را برروي كاغذي بنويسند، تا ذلّت و خواري سئوال كردن در چهره شان نمايان نشود.
وقتي حارث همداني در يكي از شب‌ها خدمت امام علي عليه السلام رسيد، ودست نياز به طرف امام علي عليه السلام دراز نمود، ودر خواست كمك كرد،
امام علي عليه السلام چراغ را خاموش كرد تا چهره او را ننگرد،
و فرمود:
براي اين چراغ را خاموش كردم كه چهره ات دچار شرم و شكستگي نشود. (1).
*****
(1) كتاب الغارات، و بحارالانوار، و سفينة البحار.

پس از جمع آوري محصولات باغات، امام علي عليه السلام نهصد كيلو خرما (پنج وَسَق) براي يكي از افراد آبرومند مدينه كه از بيان كردن نيازش خجالت مي‌كشيد، فرستاد تا تأمين گردد.
شخصي كه در حضور حضرت بود گفت:
يا اميرالمؤمنين! آن شخص از شما درخواستي نداشته است و تازه اگر براي او 180 كيلو خرما (يك وَسَق) مي‌فرستادي كافي بود.
امام علي عليه السلام در پاسخ فرمود:
خدا مثل تو را در مسلمين زياد نكند، من مي‌بخشم و تو بُخل مي‌ورزي؟!!
اگر او از من درخواست مي‌كرد و چيزي به او مي‌دادم اجر چنداني نداشت، بايد نيازمند را قبل از آنكه آبروي خود را در معرض درخواست گذارد كمك كرد.(1).
*****
(1) فروع كافي ص 167، و اسلام و مستمندان ص 251.

احترام به پيامبر

در روز فتح مكّه در سال هشتم هجرت، وقتي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي‌خواست كعبه را بازسازي كند، به اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وارد خانه خدا شده بُتها را سرنگون كرده و آنها را در هم بشكن.
امام علي عليه السلام خواست بالا رود، چون درب ورودي بالا قرار داشت، بدون وسيله و نردبان ممكن نبود، ناگهان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
قدم بر دوش من بگذار.
امام علي عليه السلام قدم بر دوش رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم گذاشت و بتها را شكست و سرنگون كرد،
آنگاه به هنگام فرود آمدن، با زحمت از بالا به پائين پريد.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
من آماده ايستاده بودم، چرا به هنگام فرود آمدن، قدم بر دوش من نگذاشتي؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
هنگام بالا رفتن چون امر كردي اطاعت كردم، ولي نفرمودي كه به هنگام فرود آمدن نيز قدم بر دوش مبارك بگذارم.(1).
*****
(1) سيماي جوان ص134، دواني.

احترام به بزرگان در نامگذاري فرزند

احترام به بزرگان، پدران و مادران در امور اجتماعي و خانوادگي يكي از ارزش هاي جاودانه است،
كه انسان از مشورت هاي حكيمانه آنان بهره مند گردد، و آنها را برخود مقدّم بدارد، به خصوص در «نامگذاري فرزند»، تا نام نيكوئي انتخاب گردد.
امروزه بسياري از زنان و مردان جوان بدون مشورت با بزرگان خانواده با شتابزدگي و ايده آل گرائي، نام هائي را انتخاب مي‌كنند كه هم باعث شرمندگي كودك و هم باعث بي اعتناعي خانواده است،
و گاهي با انتخاب أسامي تقليدي از غرب و شرق و برخلاف شئون ملّي و اسلامي زير سئوال مي‌روند.
وقتي امام حسن مجتبي عليه السلام متولّد شد، و قنداقه نوراني او را به دست امام علي عليه السلام دادند،
حضرت زهرا عليها السلام خطاب به اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اي اميرالمؤمنين عليه السلام، نامي نيكو براي فرزندم انتخاب كن.
حضرت پاسخ داد:
من از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پيشي نمي‌گيرم، تا رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم چه تصميمي بگيرد؟
پس كودك را در جامه زردي پيچاند و خدمت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم رفت.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پارچه زرد را دور افكند و كودك را در پارچه سفيدي قرار داد و پرسيد:
نامي براي كودك انتخاب كرديد؟
امام علي عليه السلام فرمود:
يا رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم! هرگز از شما سبقت نخواهم گرفت.
رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم با مشورت حضرت جبرئيل اوّلين فرزند امام علي عليه السلام را «حَسَنْ» ناميد،
كه در تورات و كتب آسماني به زبان عبري «شُبَّر» است.(1).
حال چه مي‌شود كه زنان و مردان جوان ما براي نامگذاري فرزند دچار شتابزدگي نشده، و از رأي و فكر و مشورت بزرگان خانواده استفاده كنند، و اين ادب را از امام علي عليه السلام خود ياد گيرند؟
*****
(1) امالي شيخ طوسي ص367، و جلاء العيون مجلسي.

پشتوانه هاي تربيت و خودسازي

یاد خدا در همه کارها

عبداللَّه بن يحيي بر امام علي عليه السلام وارد شد و با اشاره حضرت بر روي زمين نشست،
كه ناگاه چيزي سقوط كرد و سرش را شكافت و خون جاري شد.
امام علي عليه السلام با دست هاي خود زخم را به هم آورد، گويا زخم و شكستگي وجود نداشت.
سپس به عبداللَّه فرمود:
«سپاس خداوندي را كه گرفتاري‌ها را كفّاره گناهان پيروان ما در دنيا قرار داد.»
عبداللَّه پرسيد:
مجازات گناهان ما فقط در دنياست؟
امام علي عليه السلام فرمود:
آري مگر نشنيده اي كه:
«الدّنيا سِجْنُ المؤمن و جنّة الكافر»
(دنيا زندان مؤمن و بهشت كافر است)
خداوند پيروان ما را در دنيا از گناهان پاك مي‌كند كه فرمود:
ما اَصابَكُم من مُصيبَةٍ فبِما كَسَبَتْ اَيْديكُم.
(آنچه از مصيبت‌ها به شما مي‌رسد از كردار خود شماست.)(1).
ولي دشمنان ما را در دنيا پاداش مي‌دهد كه وقتي وارد محشر مي‌شوند سنگيني گناه بر دوش آنان است و وارد آتش خواهند شد.
عبداللَّه مي‌گويد:
پرسيدم:
يا اميرالمؤمنين امروز گناه من چه بود، كه مبتلا شدم؟
فرمود:
به هنگام نِشستن بسم اللَّه نگفتي،
كه اين مصيبت، كفّاره گناه تو شد،
مگر نمي‌داني كه رسول خدا فرمود:
«هر كاري كه در آن بسم اللَّه گفته نشود آن كار نا تمام خواهد ماند.»
عبداللَّه گفت:
پدر و مادرم فداي شما ديگر گفتن بسم اللَّه را ترك نمي‌كنم.(2).
*****
(1) سوره شوري آيه 30.
تفسير برهان ج 1 ص 45، و نمونه معارف اسلام ج 2.

پس از جنگ جمل، و پيروزي امام علي عليه السلام و فرار باقيمانده شورشيان بصره، امام علي عليه السلام در ميان كشتگان حركت مي‌كرد، كه جنازه (كعب بن سور) قاضي بصره را ديد.
او مرد عالمي بود امّا فريب شورشيان را خورد و در جنگ بر ضدّ امام علي عليه السلام شركت كرد.
امام علي عليه السلام فرمود:
جنازه او را بنشانيد،
دو نفر جنازه او را نشاندند.
حضرت خطاب به جنازه قاضي بصره فرمود:
«علم داشتي اما نفعي به تو نبخشيد» (1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 1 شرح خطبه 13.

در چشمه سار نهج البلاغه

نقش الگويي پيامبر اسلام

اشاره

خطبه 127 نهج البلاغه
(قاله للخوارج ايضاً)
ترجمه: خطبه 127
(خوارج عقيده داشتند: كسي كه گناه كبيره انجام دهد كافر و از اسلام خارج شده است، مگر توبه كند و دوباره مسلمان گردد.)

فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ، فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِضَلَالِي، وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطَئِي، وَتُكَفِّرُونَهُمْ بِذُنُوبِي!
سُيُوفُكُمْ عَلَي عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرْءِ وَالسُّقْمِ، وَتَخْلِطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ. وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله رَجَمَ الزَّانِيَ الْمُحْصَنَ، ثُمَّ صَلَّي عَلَيْهِ، ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ؛ وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ.
وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ، ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَي ءِ، وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ.
فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله بِذُنُوبِهِمْ، وَأَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ، وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ.
ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ، وَمَنْ رَمَي بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ، وَضَرَبَ بِهِ تِيهَهُ!
ترجمه: افشاء گمراهي خوارج
پس اگر چنين مي‌پنداريد كه من خطا كرده و گمراه شدم، پس چرا همه امّت محمّد صلي الله عليه وآله را به گمراهي من گمراه مي‌دانيد؟ و خطاي مرا بحساب آنان مي‌گذاريد؟ و آنان را براي خطاي من كافر مي‌شماريد؟ شمشيرها را بر گردن نهاده، كوركورانه فرود مي‌آوريد و گناهكار و بيگناه را به هم مخلوط كرده همه را يكي مي‌پنداريد؟ در حالي كه شما مي‌دانيد، همانا رسول خدا صلي الله عليه وآله زنا كاري را كه همسر داشت سنگسار كرد، سپس بر او نماز گزارد، و ميراثش را به خانواده اش سپرد و قاتل را كشت و ميراث او را به خانواده اش بازگرداند، دست دزد را بريد و زنا كاري را كه همسر نداشت تازيانه زد، و سهم آنان را از غنائم مي‌داد تا با زنان مسلمان ازدواج كنند.
پس پيامبر صلي الله عليه وآله آنها را براي گناهانشان كيفر مي‌داد، و حدود الهي را بر آنان جاري مي‌ساخت، امّا سهم اسلامي آنها را از بين نمي‌برد، و نام آنها را از دفتر مسلمين خارج نمي‌ساخت. (پس با انجام گناهان كبيره كافر نشدند.)
شما خوارج، بدترين مردم و آلت دست شيطان، و عامل گمراهي اين و آن مي‌باشيد.

وَسَيَهْلِكُ فِيَّ صِنْفَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَي غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَي غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالاً النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَالْزَمُوهُ، وَ الْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ. أَلَا مَنْ دَعَا إِلَي هذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ، وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هذِهِ.

ترجمه: پرهيز از افراط و تفريط نسبت به امام علي عليه السلام

به زودي دو گروه نسبت به من هلاك مي‌گردند، دوستي كه افراط كند و به غير حق كشانده شود، و دشمني كه در كينه توزي با من زياده روي كرده به راه باطل درآيد، بهترين مردم نسبت به من گروه ميانه رو هستند، از آنها جدا نشويد، همواره با بزرگ ترين جمعيّت‌ها باشيد كه دست خدا با جماعت است، از پراكندگي بپرهيزيد، كه انسان تنها بهره شيطان است آنگونه كه گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود، آگاه باشيد هر كس كه مردم را به تفرقه و جدايي دعوت كند او را بكُشيد هر چند كه زير عمامه من باشد.

فَإِنَّمَا حُكِّمَ ٱلْحَكَمانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ، وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ، وَإِحْيَاؤُهُ الْإِجْتِمَاعُ عَلَيْهِ، وَإِمَاتَتُهُ الْإِفْتِرَاقُ عَنْهُ. فَإِنْ جَرَّنَا الْقُرْآنُ إِلَيْهِمُ اتَّبَعْنَاهُمْ، وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا. فَلَمْ آتِ.
لَا أَبَا لَكُمْ بُجْراً، وَلَا خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ، وَلَا لَبَّسْتُهُ عَلَيْكُمْ، إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَي اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ، أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَلَّا يَتَعَدَّيَا الْقُرْآنَ، فَتَاهَا عَنْهُ، وَتَرَكَا الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ، وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَيَا عَلَيْهِ. وَقَدْ سَبَقَ اِسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا - فِي الْحُكُومَةِ بِالْعَدْلِ، وَالصَّمْدِ لِلْحَقِّ - سُوءَ رَأْيِهِمَا، وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا.
ترجمه: علل پذيرش «حكميّت»
اگر به آن دو نفر (ابوموسي و عمروعاص) رأي به داوري داده شد، تنها براي اين بود كه آن چه را قرآن زنده كرد زنده سازند، و آن چه را قرآن مرده خواند، بميرانند، زنده كردن قرآن اين است كه دست وحدت به هم دهند و به آن عمل نمايند، و ميراندن، از بين بردن پراكندگي و جدايي است، پس اگر قرآن ما را به سوي آنان بكشاند آنان را پيروي مي‌كنيم، و اگر آنان را به سوي ما سوق داد بايد اطاعت كنند. پدر مباد شما را! من شرّي براه نيانداخته، و شما را نسبت به سرنوشت شما نفريفته، و چيزي را بر شما مشتبه نساخته ام، همانا رأي مردم شما براين قرار گرفت كه دو نفر را براي داوري انتخاب كنند، ما هم از آنها پيمان گرفتيم كه از قرآن تجاوز نكنند، امّا افسوس كه آنها عقل خويش را از دست دادند، حق را ترك كردند در حالي كه آن را به خوبي مي‌ديدند، چون ستمگري با هواپرستي آنها سازگار بود با ستم همراه شدند، ما پيش از داوري ظالمانه شان با آنها شرط كرديم كه به عدالت داوري كنند و بر أساس حق حكم نمايند، امّا به آن پاي بند نماندند.

نقش الگويي پيامبران الهي

اشاره

قسمتي از خطبه 160 نهج البلاغه

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ، وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَي ذَمِّ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا، وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَ مَسَاوِيهَا، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا، وَوُطِئَتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا، وَ فُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا، وَزُوِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا.
وَ إِنْ شِئْتَ ثَنَّيْتُ بِمُوسَي كَلِيمِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله حَيْثُ يَقُولُ:
«رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ».
وَاللَّهِ، مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْزاً يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ، وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَي مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ، لِهُزَالِهِ وَتَشَذُّبِ لَحْمِهِ.
وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُودَ صلي الله عليه وآله صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ، وَقَارِئِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ لِجُلَسَائِهِ:
أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا! وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا.
وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَي بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْخَشِنَ، وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، وَفَاكِهَتُهُ وَرَيْحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ؛ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ، وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَلَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ، وَخَادِمُهُ يَدَاهُ!
ترجمه: سيري در زندگاني پيامبران عليه السلام
(براي انتخاب الگوهاي ساده زيستي)
براي تو كافي است كه راه و رسم زندگي پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله را اطاعت نمايي، تا راهنماي خوبي براي تو در شناخت بدي‌ها و عيب هاي دنيا و رسوايي‌ها و زشتي آن باشد، چه اينكه دنيا از هر سو بر پيامبر صلي الله عليه وآله بازداشته و براي غير او گسترانده شد، از پستان دنيا شير نخورد، و از زيور هاي آن فاصله گرفت. اگر مي‌خواهي دومي را، موسي عليه السلام و زندگي او را تعريف كنم، آنجا كه مي‌گويد: (پروردگار، هر چه به من از نيكي عطا كني نيازمندم).(1) به خدا سوگند، موسي عليه السلام جز قرص ناني كه گرسنگي را برطرف سازد چيز ديگري نخواست، زيرا موسي عليه السلام از سبزيجات زمين مي‌خورد، تا آنجا كه بر اثر لاغري و آب شدن گوشت بدن، سبزي گياه از پشت پرده ي شكم او آشكار بود. و اگر مي‌خواهي سوّمي را، حضرت داوود عليه السلام صاحب ني هاي نوازنده، و خواننده بهشتيان را الگوي خويش سازي، كه با هنر دستان خود از ليف خرما زنبيل مي‌بافت، و از همنشينان خود مي‌پرسيد چه كسي از شما اين زنبيل را مي‌فروشد؟ و با بهاي آن به خوردن نان جوي قناعت مي‌كرد. و اگر خواهي از عيسي بن مريم عليه السلام بگويم، كه سنگ را بالش خود قرار مي‌داد، لباس پشمي خشن به تن مي‌كرد، و نان خشك

مي‌خورد، نان خورش او گرسنگي، و چراغش در شب ماه، و پناهگاه زمستان او شرق و غرب زمين بود، ميوه و گُل او سبزيجاتي بود كه زمين براي چهارپايان مي‌رويانند، زني نداشت كه او را فريفته خود سازد، فرزندي نداشت تا او را غمگين سازد، مالي نداشت تا او را سرگرم كند، و آز و طمعي نداشت تا او را خوار و ذليل نمايد، مركب سواري او دو پايش، و خدمتگزار وي، دست هايش بود.

*****

(1) سوره قصص آيه 24.

فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صلي الله عليه وآله فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّي، وَعَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّي. وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَي اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ، وَالْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ.
قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً، وَلَمْ يُعِرْهَا طَرْفاً أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحاً، وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَي أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئاً فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَي بِهِ شِقَاقاً لِلَّهِ، وَمُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ.
وَلَقَدْ كَانَ صلي الله عليه وآله يَأْكُلُ عَلَي الْأَرْضِ، وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَ، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ، وَيَكُونُ السِّتْرُ عَلَي بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ:
«يَا فُلَانَةُ - لِإِحْدَي أَزْوَاجِهِ - غَيِّبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا».
فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً، وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَاراً، وَلَا يَرْجُوَ فِيهَا مُقَاماً، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ، وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ، وَغَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ.
وَكَذلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ، وَأَنْ يُذْكَرَ عِنْدَهُ. وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله مَا يُدُلُّكَ عَلَي مَسَاوِئِ الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا:
إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ، وَزُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ.
فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ:
أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّداً بِذلِكَ أَمْ أَهَانَهُ! فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ - وَاللَّهِ الْعَظِيمِ - بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَزَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ. فَتَأَسَّي مُتَأَسٍّ بِنَبِيِّهِ، وَاقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَوَلَجَ مَوْلِجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنِ الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّداً صلي الله عليه وآله عَلَماً لِلسَّاعَةِ، وَمُبَشِّراً بِالْجَنَّةِ، وَمُنْذِراً بِالْعُقُوبَةِ.
خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصاً، وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيماً.
لَمْ يَضَعْ حَجَراً عَلَي حَجَرٍ، حَتَّي مَضَي لِسَبِيلِهِ، وَأَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ.
فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفاً نَتَّبِعُهُ، وَقَائِداً نَطَأُ عَقِبَهُ! وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِي هذِهِ حَتَّي اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا.
وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟. فَقُلْتُ: اغْرُبْ بِعَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَي!
ترجمه: راه و رسم زندگي پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله
پس به پيامبر پاكيزه و پاكت اقتدا كن، كه راه و رسم او الگويي است براي الگو طلبان، و مايه فخر و بزرگي است براي كسي كه خواهان بزرگواري

باشد، و محبوب ترين بنده نزد خدا كسي است كه از پيامبرش پيروي كند، و گام بر جايگاه قدم او نهد، پيامبر صلي الله عليه وآله از دنيا چندان نخورد كه دهان را پر كند، و به دنيا با گوشه چشم نگريست، دو پهلويش از تمام مردم فرو رفته تر، و شكمش از همه خاليتر بود، دنيا را به او نشان دادند اما نپذيرفت، و چون دانست خدا چيزي را دشمن مي‌دارد آن را دشمن داشت، و چيزي را كه خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت، و چيزي را كه خدا كوچك شمرده كوچك و ناچيز مي‌دانست. اگر در ما نباشد جز آن كه آن چه خدا و پيامبرش دشمن مي‌دارند، دوست بداريم، يا آن چه را خدا و پيامبرش كوچك شمارند، بزرگ بداريم، براي نشان دادن دشمني ما با خدا، و سرپيچي از فرمانهاي او كافي بود. و همانا پيامبر «كه درود خدا بر او باد» برروي زمين مي‌نشست و غدا مي‌خورد، و چون برده ساده مي‌نشست، و با دست خود كفش خود را وصله مي‌زد، و جامه خود را با دست خود مي‌دوخت، و بر الاغ برهنه مي‌نشست، و ديگري را پشت سر خويش سوار مي‌كرد، پرده اي بر در خانه او آويخته بود كه نقش و تصويرها در آن بود، به يكي از همسرانش فرمود:
اين پرده را از برابر چشمان من دور كن كه هر گاه نگاهم به آن مي‌افتد به ياد دنيا و زينت هاي آن مي‌افتم، پيامبر صلي الله عليه وآله با دل از دنيا روي گرداند، و يادش را از جان خود ريشه كن نمود، و همواره دوست داشت تا جاذبه هاي دنيا از ديدگانش پنهان ماند، و از آن لباس زيبايي تهيّه نكند و آن را قرارگاه دائمي خود نداند، و اميد ماندن در دنيا نداشته باشد، پس ياد دنيا را از جان خويش بيرون كرد، و دل از دنيا بركند، و چشم از دنيا پوشاند، و چنين است كسي كه چيزي را دشمن دارد، خوش ندارد به آن بنگرد، يا نام آن نزد او بر زبان آورده شود. در زندگاني رسول خدا صلي الله عليه وآله براي تو نشانه هايي است كه تو را به زشتي‌ها و عيب هاي دنيا راهنمايي كند، زيرا پيامبر صلي الله عليه وآله با نزديكان خود گرسنه به سر مي‌برد، و با آن كه مقام و منزلت بزرگي داشت، زينت هاي دنيا از ديده او دور ماند، پس تفكّر كننده اي بايد با عقل خويش به درستي انديشه كند كه: آيا خدا محمد صلي الله عليه وآله را به داشتن اين صفتها اكرام فرمود يا او را خوار نمود؟ اگر بگويد: خوار نمود، دروغ گفته و بهتاني بزرگ زده است، و اگر بگويد: او را اكرام نمود. پس بداند. خدا كسي را خوار شمرد كه دنيا را براي او گستراند و از نزديكترين مردم به خودش دور نگهداشت. پس پيروي كننده بايد از پيامبر صلي الله عليه وآله پيروي كند، و به دنبال او راه رود، و قدم بر جاي قدم او بگذارد، وگرنه از هلاكت ايمن نمي‌باشد، كه همانا خداوند، محمد صلي الله عليه وآله را نشانه قيامت، و مژده دهنده بهشت، و ترساننده از كيفر جهنم قرار داد، او با شكمي گرسنه از دنيا رفت و با سلامت جسم و جان وارد آخرت شد،

سنگي بر سنگي نگذاشت تا جهان را ترك گفت،(1) و دعوت پروردگارش را پذيرفت. وه، چه بزرگ است منّتي كه خدا با بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله بر ما نهاده، و چنين نعمت بزرگي به ما عطا فرمود، رهبر پيشتازي كه بايد او را پيروي كنيم و پيشوايي كه بايد راه او را تداوم بخشيم.
به خدا سوگند! آنقدر اين پيراهن پشمين را وصله زدم كه از پينه كننده آن شرمسارم، يكي به من گفت: «آيا آن را دور نمي‌افكني؟».
گفتم: از من دور شو، صبحگاهان رهروان شب ستايش مي‌شوند.(2).
*****
(1) سنگي بر سنگي نگذاشت، يعني خانه هاي باشكوهي نساخت و خانه اي ساده داشت، زيرا رسول خدا عليه السلام در ساختمان مسجد شخصاً سنگ‌ها را مي‌آورد، و براي همسران خود خانه‌ها و حجره هايي ساخت.
ضرب المثل است، يعني آينده از آن استقامت كنندگان است.

نقش الگويي امام علي

(في وقت الشوري)
خصائص الإمام علي عليه السلام
لَنْ يُسْرِعَ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَي دَعْوَةِ حَقٍّ، وَصِلَةِ رَحِمٍ، وَ عَائِدَةِ كَرَمٍ.
فَاسْمَعُوا قَوْلِي، وَعُوا مَنْطِقِي؛ عَسَي أَنْ تَرَوْا هذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِ هذَا الْيَوْمِ تُنْتَضَي فِيهِ السُّيُوفُ، وَتُخَانُ فِيهِ الْعُهُودُ، حَتَّي يَكُونَ بَعْضُكُمْ أَئِمَّةً لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ، وَشِيعَةً لِأَهْلِ الْجَهَالَةِ.
ترجمه: خطبه 139
(وقتي در شوراي شش نفره تنها با تأييد داماد خليفه دوّم «عبدالرحمن» به خليفه دوّم رأي دادند و حقائق مسلّم را ناديده گرفتند، فرمود:)
ويژگي هاي امام علي عليه السلام
(و هشدار از حوادث خونين آينده)
مردم! هيچ كس پيش از من در پذيرش دعوت حق شتاب نداشت، و چون من كسي در صله رحم، و بخشش فراوان تلاش نكرد، پس به سخن من گوش فرا دهيد، و منطق مرا در يابيد، كه در آينده اي نه چندان دور براي تصاحب خلافت شمشيرها كشيده شده، و عهد و پيمانها شكسته خواهد شد، تا آن كه بعضي از شما پيشواي گمراهان و پيرو جاهلان خواهيد شد.

أَنَا وَضَعْتُ فِي الصِّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ. وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ.
وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَي صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيُمِسُّنِي جَسَدَهُ، وَيُشِمُّنِي عَرْفَهُ. وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْ ءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ. وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلي الله عليه وآله مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ. وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ فَأَرَاهُ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَي نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ، وَأَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ. وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صلي الله عليه وآله فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: «هذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَي مَا أَرَي، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَي خَيْرٍ».
سوابق درخشان شجاعت و فضائل امام عليه السلام
من در خردسالي، بزرگان عرب را بخاك افكندم، و شجاعان دو قبيله معروف «ربيعه» و «مُضر» را درهم شكستم، شما موقعيّت مرا نسبت به رسول خدا صلي الله عليه وآله در خويشاوندي نزديك، در مقام و منزلت ويژه مي‌دانيد، پيامبر مرا در اتاق خويش مي‌نشاند، در حالي كه كودك بودم مرا در آغوش خود مي‌گرفت، و در استراحتگاه مخصوص خود مي‌خوابانيد، بدنش را به بدن من مي‌چسباند، و بوي پاكيزه خود را به من مي‌بويانند، و گاهي غذايي را لقمه لقمه در دهانم مي‌گذارد، هرگز دروغي در گفتار من، و اشتباهي در كردارم نيافت. از همان لحظه اي كه پيامبر صلي الله عليه وآله را از شير گرفتند، خداوند بزرگ ترين فرشته خود را مأمور تربيت پيامبر صلي الله عليه وآله كرد تا شب و روز، او را به راههاي بزرگواري و راستي و اخلاق نيكو راهنمايي كند، و من همواره با پيامبر بودم چونان فرزند كه همواره با مادر است،(1) پيامبر صلي الله عليه وآله هر روز نشانه تازه اي از اخلاق نيكو را برايم آشكار مي‌فرمود، و به من فرمان مي‌داد كه به او اقتداء نمايم، پيامبر صلي الله عليه وآله چند ماه از سال را در غار حراء مي‌گذراند، تنها من او را مشاهده مي‌كردم، و كسي جز من او را نمي‌ديد، در آن روزها، در هيچ خانه مسلماني راه نيافت جز خانه رسول خدا صلي الله عليه وآله كه خديجه هم در آن بود و من سوّمين آنان بودم،

من نور وحي و رسالت را مي‌ديدم، و بوي نبوّت را مي‌بوييدم. من هنگامي كه وحي بر پيامبر صلي الله عليه وآله فرود مي‌آمد، ناله شيطان را شنيدم، گفتم اي رسول خدا، اين ناله كيست؟ گفت: شيطان است كه از پرستش خويش مأيوس گرديد و فرمود: «علي! تو آن چه را من مي‌شنوم، مي‌شنوي، و آن چه را كه من مي‌بينم، مي‌بيني، جز اينكه تو پيامبر نيستي، بلكه وزير من بوده و به راه خير مي‌روي»

*****

(1) اِتّباعَ الفصيلَ اَثَرَامّه (شتر بچّه همواره با شتر است) وقتي مي‌خواستند بگويند كه آن دو نفر هميشه با هم بودند از اين ضرب المثل استفاده مي‌كردند.

نامه 45 نهج البلاغه

اشاره

إلي عثمان بن حنيف الأنصاري - وكان عامله علي البصرة وقد بلغه أنه دعي إلي وليمة قوم من أهلها، فمضي إليها - قوله:
ترجمه: نامه 45
(نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنيف انصاري كه دعوت مهماني سرمايه داري از مردم بصره را پذيرفت).

أَمَّا بَعْدُ، يَابْنَ حُنَيْفٍ! فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَي مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ. وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَي طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ، وَغَنِيُّهُمْ مَدْعُوٌّ. فَانْظُرْ إِلَي مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ، وَمَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ.

ترجمه: ضرورت ساده زيستي كارگزاران

پس از ياد خدا و درود! اي پسر حُنيف، به من گزارش دادند كه مردي از سرمايه داران بصره، تو را به مهماني خويش فراخواند و تو به سرعت به سوي آن شتافتي، خوردنيهاي رنگارنگ براي تو آوردند، و كاسه هاي پر از غذا پي در پي جلوي تو مي‌نهادند، گمان نمي‌كردم مهماني مردمي را بپذيري كه نيازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، انديشه كن در كجايي؟ و بر سر كدام سفره مي‌خوري؟ پس آن غذايي كه حلال و حرام بودنش را نمي‌داني دور بيافكن، و آن چه را به پاكيزگي و حلال بودنش يقين داري مصرف كن.

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِي ءُ بِنُورِ عِلْمِهِ؛ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ.
أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذلِكَ، وَلكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ.
فَوَاللَّهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْراً، وَلَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْراً، وَلَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً، وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَي وَأَهْوَنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقِرَةٍ.
بَلَى كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ.
وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ، وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا، وَحُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا، وَأَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا، لَأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَالْمَدَرُ، وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاكِمُ؛ وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَي لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَى جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ.
وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ، إِلَي مُصَفَّي هذَا الْعَسَلِ، وَلُبَابِ هذَا الْقَمْحِ، وَنَسَائِجِ هذَا الْقَزِّ.
وَلكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَي تَخَيُّرِ الْأَطْعِمَةِ - وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ - أَوْ أَبِيْتَ مِبْطَاناً وَحَوْلِي بُطُونٌ غَرْثَي وَأَكْبَادٌ حَرَّي، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:
وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ
وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَي الْقِدِّ!
أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟!
وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ!
فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرَكَ سُدًي، أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ!
وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ:
«إِذَا كَانَ هذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ، وَمُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ».
أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّابِتَاتِ الْعِذْيَةَ أَقْوَي وَقُوداً، وَأَبْطَأُ خُمُوداً.
وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالصَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ، وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ.
وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا، وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا. وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هذَا الشَّخْصِ

الْمَعْكُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ، حَتَّي تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ.
و من هذا الكتاب، و هو آخره:
ترجمه: امام الگوي ساده زيستي
آگاه باش! هر پيروي را امامي است كه از او پيروي مي‌كند، و از نور دانشش روشني مي‌گيرد، آگاه باش! امام شما از دنياي خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضايت داده است، بدانيد كه شما توانايي چنين كاري را نداريد امّا با پرهيزكاري و تلاش فراوان و پاكدامني و راستي، مرا ياري دهيد. پس سوگند به خدا! من از دنياي شما طلا و نقره اي نياندوخته، و از غنيمت هاي آن چيزي ذخيره نكرده ام، بر دو جامه كهنه ام جامه اي نيفزودم، و از زمين دنيا حتي يك وجب در اختيار نگرفتم و دنياي شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط نا چيز تر است.
آري از آن چه آسمان بر آن سايه افكنده، فَدَك(1) در دست ما بود كه مردمي بر آن بُخل ورزيده، و مردمي ديگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشيدند، و بهترين داور خداست، مرا با فَدَك و غير فَدَك چه كار است؟ در صورتي كه جايگاه فرداي آدمي گور است. كه در تاريكي آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان مي‌گردد، گودالي كه هرچه بر وسعت آن بيفزايند، و دست هاي گوركن فراخش نمايد، سنگ و كلوخ آن را پر كرده، و خاك انباشته رخنه هايش را مسدود كند. من نفس خود را با پرهيزكاري مي‌پرورانم، تا در روز قيامت كه هراسناكترين روزهاست در أمان، و در لغزشگاه هاي آن ثابت قدم باشد. من اگر مي‌خواستم، مي‌توانستم از عسل پاك، و از مغز گندم، و بافته هاي ابريشم، براي خود غذا و لباس فراهم آورم، امّا هيهات كه هواي نفس بر من چيره گردد، و حرص و طمع مرا وادارد كه طعامهاي لذيذ برگزينم، در حالي كه در «حجاز» يا «يمامه» كسي باشد كه به قرص ناني نرسد، و يا هرگز شكمي سير نخورد، يا من سير بخوابم و پيرامونم شكمهايي كه از گرسنگي به پُشت چسبيده، و جگرهاي سوخته وجود داشته باشد، يا چنان باشم كه شاعر گفت:
«اين درد تو را بس كه شب را با شكم سير بخوابي».
«و در اطراف تو شكم هايي گرسنه و به پشت چسبيده باشد». آيا به همين رضايت دهم كه مرا اميرالمؤمنين عليه السلام خوانند؟ و در تلخي هاي روزگار با مردم شريك نباشم؟ و در سختي هاي زندگي الگوي آنان نگردم؟
آفريده نشده ام كه غذاهاي لذيذ و پاكيزه مرا سرگرم سازد، چونان حيوان پرواري كه تمام همّت او علف، و يا چون حيوان رها شده كه شغلش چريدن و پركردن شكم بوده، و از آينده خود بي خبر است. آيا مرا بيهوده آفريدند؟ آيا مرا به بازي گرفته اند؟ آيا ريسمان گمراهي در دست گيرم؟ و يا در راه سرگرداني قدم بگذارم؟ گويا مي‌شنوم كه شخصي از شما مي‌گويد: «اگر غذاي فرزند ابيطالب همين است، پس سُستي او را فرا

گرفته و از نبرد با هماوردان و شجاعان باز مانده است». آگاه باشيد! درختان بياباني، چوبشان سخت تر، امّا درختان كناره جويبار را پوست نازك تر است، درختان بياباني كه با باران سيراب مي‌شوند آتش چوبشان شعله ور تر و پر دوام تر است. من و رسول خدا صلي الله عليه وآله چونان روشنايي يك چراغيم، يا چون آرنج به يك بازو پيوسته، به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت يكديگر بدهند، از آن روي بر نتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پيكار همه مي‌شتابم، و تلاش مي‌كنم كه زمين را از اين شخص «معاويه» مسخ شده، و اين جسم كج انديش، پاك سازم تا سنگ و شن از ميان دانه‌ها جدا گردد.
(قسمتي از آخر نامه)
اي دنيا از من دور شو، مهارت را بر پُشت تو نهاده، و از چنگالهاي تو رهايي يافتم، و از دامهاي تو نجات يافته، و از لغزشگاه هايت دوري گزيده ام. كجايند بزرگاني كه به بازيچه هاي خود فريبشان داده اي؟ كجايند امّت هايي كه با زر و زيورت آنها را فريفتي؟ كه اكنون در گورها گرفتارند! و درون لَحَدها پنهان شده اند.
*****
(1) پس از فتح خيبر ديگر يهوديان آن سامان با رسول خدا صلي الله عليه وآله صلح كردند و باغات «فَدَك» را به آن حضرت بخشيدند، و رسول خدا صلي الله عليه وآله آن را به فاطمه زهرا عليها السلام اهداء فرمود، و سندي براي آن تنظيم كرد و 5 سال در حيات پيامبر صلي الله عليه وآله در دست فاطمه صلي الله عليه وآله قرار داشت اما در حكومت خليفه اوّل آن را غصب كردند. (به كتاب فرهنگ سخنان فاطمه عليها السلام حرف ف، فدك مراجعه كنيد).

الامام و الدنيا

إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا، فَحَبْلُكِ عَلَي غَارِبِكِ، قَدِ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِكِ،وَأَفْلَتّ مِنْ جَبَائِلِكِ،وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكِ.
أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِكِ! أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِكِ! فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ، وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ.
وَاللَّهِ لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً، وَقَالَباً حِسِّيّاً، لَأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتِهِمْ بِالْأَمَانِي، وَأُمَمٍ أَلْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي، وَمُلُوكٍ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَي التَّلَفِ، وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، إِذْ لَا وِرْدَ وَلَا صَدَرَ! هَيْهَاتَ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكِ زَلِقَ، وَمَنْ رَكِبَ لُجَجَكِ غَرِقَ، وَمَنِ ازْوَرَّ عَنْ حَبَائِلِكِ وُفِّقَ، وَالسَّالِمُ مِنْكَ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ، وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ.
أَعْزُبِي عَنِّي! فَوَ اللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكِ فَتَسْتَذِلِّينِي، وَلَا أَسْلَسُ لَكِ فَتَقُودِينِي.
وَايْمُ اللَّهِ - يَمِيناً أَسْتَثْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ - لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَي الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً، وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُوماً؛ وَلَأَدَعَنَّ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ، نَضَبَ مَعِينُهَا، مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا.
أَتَمْتَلِئُ السَّائِمَةُ مِنْ رِعْيِهَا فَتَبْرُكَ؟ وَتَشْبَعُ الرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ؟ وَيَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعَ! قَرَّتْ إِذاً عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَي بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ، وَالسَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ!
طُوبَي لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَي رَبِّهَا فَرْضَهَا، وَعَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا، وَهَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمْضَهَا، حَتَّي إِذَا غَلَبَ الْكَرَي عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا، وَتَوَسَّدَتْ كَفَّهَا، فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ، وَهَمْهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ، وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ.
«أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».
فَاتَّقِ اللَّهَ يَابْنَ حُنَيْفٍ، وَلْتَكْفُفْ أَقْرَاصُكَ، لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.
ترجمه: امام و دنياي دنيا پرستان
اي دنيا به خدا سوگند! اگر شخصي ديدني بودي، و قالب حسّ كردني داشتي، حدود خدا را بر تو جاري مي‌كردم، به جهت بندگاني كه آنها را با آرزوهايت فريب دادي،
و ملّت هايي كه آنها را به هلاكت افكندي، و قدرتمنداني كه آنها را تسليم نابودي كردي، و هدف انواع بلاها قراردادي كه ديگر راه پس و پيش ندارند، امّا هيهات! كسي كه در لغزشگاه تو قدم گذارد سقوط كرد، و آن كس كه بر امواج تو سوار شد غرق گرديد، كسي كه از دام هاي تو رست پيروز شد، آن كس كه از تو به سلامت گذشت نگران نيست كه جايگاهش تنگ است، زيرا دنيا در پيش او چونان روزي است كه گذشت.

از برابر ديدگانم دور شو، سوگند به خدا، رام تو نگردم كه خوارم سازي، و مهارم را به دست تو ندهم كه هر كجا خواهي مرا بكشاني، به خدا سوگند، سوگندي كه تنها اراده خدا در آن است، چنان نفس خود را به رياضت وادارم كه به يك قرص نان، هرگاه بيابم، و به نمك به جاي نان خورش قناعت كند، و آنقدر از چشم‌ها اشك ريزم كه چونان چشمه اي خشك درآيد، و اشك چشم پايان پذيرد.
آيا سزاوار است كه چرندگان فراوان بخورند و راحت بخوابند، و گله گوسفندان پس از چرا كردن به آغُل رو كنند، و علي نيز از زاد و توشه خود بخورد و استراحت كند؟ چشمش روشن باد! كه پس از ساليان دراز، چهار پايان رها شده، و گلّه هاي گوسفندان را الگو قرار دهد!!.
خوشا به حال آن كس كه مسؤوليّت هاي واجب را در پيشگاه خدا به انجام رسانده، و در راه خدا هرگونه سختي و تلخي را بجان خريده، و به شب زنده داري پرداخته است، و اگر خواب بر او چيره شود بر روي زمين خوابيده، و كف دست را بالين خود قرار مي‌دهد، در گروهي كه ترس از معاد خواب را از چشمانشان ربوده، و پهلو از بسترها گرفته، و لب هايشان به ياد پروردگار در حركت و با استغفار طولاني گناهان را زدوده اند:
«آنان حزب خداوندند، و همانا حزب خدا رستگار است».(1).
*****
(1) سوره مجادله آيه 22.

نقش الگويي امامان معصوم (عترت)

قسمتي از خطبه 097 نهج البلاغه

انْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا، وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا. وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا.
ترجمه: ضرورت اطاعت (از اهل بيت پيامبر عليهم السلام)
مردم به اهل بيت پيامبرتان بنگريد، از آن سو كه گام برمي دارند برويد، قدم جاي قدمشان بگذاريد، آنها شما را هرگز از راه هدايت بيرون نمي‌برند، و به پستي و هلاكت باز نمي‌گردانند. اگر سكوت كردند سكوت كنيد، و اگر قيام كردند قيام كنيد، از آنها پيشي نگيريد كه گمراه مي‌شويد، و از آنان عقب نمانيد كه نابود مي‌گرديد.

لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلي الله عليه وآله، فَمَا أَرَي أَحَداً يُشْبِهُهُمْ مِنْكُمْ! لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثاً غُبْراً، وَقَدْ بَاتُوا سُجَّداً وَقِيَاماً، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ، وَيَقِفُونَ عَلَي مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ! كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكَبَ الْمِعْزَي مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ! إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّي تَبُلَّ جُيُوبَهُمْ، وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ، خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ، وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ!

ترجمه: وصف اصحاب پيامبر صلي الله عليه وآله

من اصحاب محمد صلي الله عليه وآله را ديدم، امّا هيچكدام از شما را همانند آنان نمي‌نگرم، آنها صبح مي‌كردند در حالكيه موهاي ژوليده و چهره هاي غبار آلوده داشتند، شب را تا صبح در حال سجده و قيام به عبادت مي‌گذراندند، و پيشاني و گونه هاي صورت را در پيشگاه خدا بر خاك مي‌ساييدند، با ياد معاد چنان ناآرام بودند گويا بر روي آتش ايستاده اند، بر پيشاني آنها از سجده هاي طولاني پينه بسته بود (چون پينه زانوهاي بزها) اگر نام خدا برده مي‌شد چنان مي‌گريستند كه گريبان هاي آنان تَر مي‌شد. و چون درخت در روز تُند باد مي‌لرزيدند، از كيفري كه از آن بيم داشتند، يا براي پاداشي كه به آن اميدوار بودند.

خصائص اهل البيت عليهم السلام
تَاللَّهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ، وَإِتْمَامَ الْعِدَاتِ، وَتَمَامَ الْكَلِمَاتِ.
وَعِنْدَنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَضِيَاءُ الْأَمْرِ.
أَلَا وَإِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ، وَسُبُلَهُ قَاصِدَةٌ.
مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَغَنِمَ، وَمَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَنَدِمَ.
اعْمَلُوا لِيَوْمٍ تُذْخَرُ لَهُ الذَّخَائِرُ، «وَتُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ».
وَمَنْ لَا يَنْفَعُهُ حَاضِرُ لُبِّهِ فَغَازِبُهُ عَنْهُ أَعْجَزُ، وَغَائِبُهُ أَعْوَزُ.
وَاتَّقُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِيدٌ، وَقَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَحِلْيَتُهَا حَدِيدٌ، وَشَرَابُهَا صَدِيدٌ.
أَلَا وَإِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ يَجْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَي لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ، خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لَا يَحْمَدُهُ.

ترجمه: خطبه 120
يادآوري ويژگي هاي اهل بيت عليه السلام و اندرز ياران
به خدا سوگند! تبليغ رسالت ها، وفاي به پيمانها، و تفسير اوامر و هشدارهاي الهي به من آموزش داده شد، درهاي دانش و روشنايي امور انسان‌ها نزد ما اهل بيت پيامبر عليهم السلام است، آگاه باشيد كه قوانين دين يكي و راه هاي آن آسان و راست است، كسي كه از آن برود به قافله و سر منزل رسد، و غنيمت برد، و هر كس كه از آن راه نرود گمراه شده پشيمان گردد. مردم!براي آن روز كه زاد و توشه ذخيره مي‌كنند، و اسرار آدميان فاش مي‌گردد، عمل كنيد، كسي كه از خرد خويش بهرمند نگردد براي پند گرفتن از عقل و فكر ديگران عاجزتر است، كه آن غائب براي كمك كردن از عقل حاضر او ناتوان تراست. از آتشي بپرهيزيد كه حرارتش شديد، و عمق آن ناپيدا، و زيور آن غل و زنجير، آشاميدني آن زرد آب و چرك جوشان است. آگاه باشيد! نام نيكي كه خدا براي كسي ميان مردم قرار دهد، بهتر از مالي است كه براي ديگران باقي مي‌گذارد كه او را ستايش نمي‌كنند.

قسمتي از خطبه 144 نهج البلاغه

خصائص الأئمة الأثني عشر
أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِباً وَ بَغْياً عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَ أَدْخَلَنَا وَأَخْرَجَهُمْ.
بِنَا يُسْتَعْطَي الْهُدَي، وَيُسْتَجْلَي الْعَمَي.
إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ؛ لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.
ترجمه: ويژگي هاي امامان دوازده گانه
كجا هستند آنان كه پنداشتند دانايان علم قرآنند نه ما؟ كه اين ادعّا را بر أساس دروغ و ستمكاري بر ضدّ ما روا داشتند، خدا ما اهل بيت پيامبر عليهم السلام را بالا آورده و آنان را پست و خوار نمود، به ما عطا فرمود و آنها را محروم ساخت، ما را در حريم نعمت هاي خويش داخل و آنان را خارج كرد، كه راه هدايت را با راهنمايي ما مي‌پويند، و روشني دلهاي كور را از ما مي‌جويند.
همانا امامان دوازده گانه همه از قريش بوده كه درخت آن را در خاندان بني هاشم كاشته اند، مقام ولايت و امامت در خور ديگران نيست، و ديگر مدعيّان زمامداري، شايستگي آن را ندارند.

معرفي الگوهاي كامل

قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّي دَقَّ جَلِيلُهُ، وَلَطُفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَي بَابِ السَّلَامَةِ، وَدَارِ الْإِقَامَةِ، وَثَبَتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ، وَأَرْضَي رَبَّهُ.

ترجمه: خطبه 220

پوينده راه خدا

عقلش را زنده، و نفس خويش را كشته است، تا آن كه جسمش لاغر، و خشونت اخلاقش به نرمي گرايید، برقي پرنور براي او درخشيد، و راه را براي او روشن كرد، و در راه راست او را كشاند، و از دري به در ديگر برد تا به درِ سلامت، و سراي جاودانه رساند، كه دو پاي او در قرارگاه امن با آرامش تن، استوار شد، پاداش آن بود كه دل را درست بكار گرفت، و پروردگار خويش را راضي كرد.

وَقَالَ عليه السلام: كَانَ لِي فِيَما مَضَي أَخٌ فِي اللَّهِ، وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ.
وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ، فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ، وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ.
وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً، فَإِنْ قَالَ بَذَّ الْقَائِلِينَ، وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ. وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً! فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثُ غَابٍ، وَصِلُّ وَادٍ، لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّي يَأْتِيَ قَاضِياً.
وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحَداً عَلَي مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ، حَتَّي يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ؛ وكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ؛ وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ؛ وَكَانَ إِذَا غُلِبَ عَلَي الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَي السُّكُوتِ، وَكَانَ عَلَي مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَي أَنْ يَتَكَلَّمَ؛ وَكَانَ إِذَا بَدَهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَي الْهَوَي فَيُخَالِفُهُ، فَعَلَيْكُمْ بِهذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزِمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.
ترجمه: الگوي كامل انسانيّت
و درود خدا بر او فرمود: در راه خدا برادري داشتم كه در چشم من بزرگ مقدار بود چون دنياي حرام در چشم او بي ارزش مي‌نمود، و از شكم بارگي دور بود، پس آن چه را نمي‌يافت آرزو نمي‌كرد، و آن چه را مي‌يافت زياده روي نداشت، در بيشتر عمرش ساكت بود، امّا گاهي كه لب به سخن مي‌گشود بر ديگر سخنوران برتري داشت، و تشنگي پرسش كنندگان را فرو مي‌نشاند، بظاهر ناتوان و مستضعف مي‌نمود امّا در برخورد جدّي چونان شير بيشه مي‌خروشيد، يا چون مار بياباني به حركت در مي‌آمد، تا پيش قاضي نمي‌رفت دليلي مطرح نمي‌كرد، و كسي را كه عذري داشت سرزنش نمي‌نمود، تا آن كه عذر او را مي‌شنيد، از درد شكوه نمي‌كرد، مگر پس از تندرستي و بهبودي، آن چه عمل مي‌كرد مي‌گفت، و بدانچه عمل نمي‌كرد چيزي نمي‌گفت، اگر در سخن گفتن بر او پيشي مي‌گرفتند امّا در سكوت مغلوب نمي‌گرديد و بر شنيدن بيشتر از سخن گفتن حريص بود، اگر سر دو راهي دو كار قرار مي‌گرفت، مي‌انديشيد كه كدام يك با خواسته نفس نزديكتر است با آن مخالفت مي‌كرد، پس بر شما باد روي آوردن به اينگونه از ارزشهاي اخلاقي، و از يكديگر در كسب آنها رقابت كنيد، و اگر نتوانستيد، بدانيد كه به دست آوردن برخي از آن ارزش هاي اخلاقي بهتر از رها كردن بسيار است.

وَقَالَ عليه السلام لرجل سأله أن يعظه:
لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ، وَيُرجِّي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ، يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ، وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاغِبِينَ، إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ، وَإِنْ مُنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ؛ يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ، وَيَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ؛ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَيُبْغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ؛ يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ، وَيُقِيمُ عَلَي مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجْلِهِ،
إِنْ سَقِمَ ظَلَّ نَادِماً،
وَإِنْ صَحَّ أَمِنَ لَاهِياً؛ يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوفِيَ، وَيَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ، إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرّاً، وَإِنْ نَالَهُ رَخَاءٌ أَعْرَضَ مُغْتَرّاً؛ تَغْلِبُه نَفْسُهُ عَلَي مَا يَظُنُّ، وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَي مَا يَسْتَيْقِنُ؛ يَخَافُ عَلَي غَيْرِهِ بِأَدْنَي مِنْ ذَنْبِهِ، وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرَ مِنْ عَمَلِهِ؛ إِنِ اسْتَغْنَي بَطِرَ وَفُتِنَ، وَإِنِ افْتَقَرَ قَنِطَ وَهَنَ.
يُقَصِّرُ إِذَا عَمِلَ، وَيُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ؛ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ، وَسَوَّفَ التَّوْبَةَ، وَإِنْ عَرَتْهُ مِحْنَةٌ انْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ.
يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَلَا يَعْتَبِرُ، وَيُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَّعِظُ؛ فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدِلٌّ، وَمِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ، يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَي، وَيُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَي. يَرَي الْغُنْمَ مَغْرَماً، وَالْغُرْمَ مَغْنَماً؛ يَخْشَي الْمَوْتَ، وَلَا يُبَادِرُ الْفَوْتَ؛
يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ، فَهُوَ عَلَي النَّاسِ طَاعِنٌ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ؛ اللَّهْوُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ، يَحْكُمُ عَلَي غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ، وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ؛ يُرْشِدُ غَيْرَهُ وَيُغْوِي نَفْسَهُ، فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصِي، وَيَسْتَوْفِي وَلَا يُوفِي، وَيَخْشَي الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَلَا يَخْشَي رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ.
و لو لم يكن في هذا الكتاب إلا هذا الكلام لكفي به موعظة ناجعة، و حكمة بالغة، و بصيرة لمبصر، و عبرة لناظر مفكر.
ترجمه: ضدّ ارزش‌ها و هشدارها
و درود خدا بر او فرمود: (مردي از امام در خواست اندرز كرد)
از كساني مباش كه بدون عمل صالح به آخرت اميدوار است، و توبه را با آرزوهاي دراز به تأخير مي‌اندازد، در دنيا چونان زاهدان سخن مي‌گويد، اما در رفتار همانند دنياپرستان است، اگر نعمت‌ها به او برسد سير نمي‌شود، و در محروميّت قناعت ندارد، از آن چه به او رسيد شكر گذار نيست، و از آن چه مانده زياده طلب است. پرهيز مي‌دهد اما خود پروا ندارد، به فرمانبرداري امر مي‌كند اما خود فرمان نمي‌برد، نيكوكاران را دوست دارد، اما رفتارشان را ندارد، گناهكاران را دشمن دارد اما خود يكي از

گناهكاران است، و با گناهان فراوان مرگ را دوست نمي‌دارد، اما در آن چه كه مرگ را ناخوشايند ساخت پافشاري دارد، اگر بيمار شود پشيمان مي‌شود، و اگر تندرست باشد سرگرم خوشگذرانيهاست، در سلامت مغرور و در گرفتاري نااميد است اگر مصيبتي به او رسد به زاري خدا را مي‌خواند. اگر به گشايش دست يافت مغرورانه از خدا روي بر مي‌گرداند، نفس به نيروي گُمان ناروا بر او چيرگي دارد، و او با قدرت يقين بر نفس چيره نمي‌گردد، براي ديگران كه گناهي كمتر از او دارند نگران است و بيش از آن چه كه عمل كرده اميدوار است، اگر بي نياز گردد مست و مغرور شود، و اگر تهيدست گردد، مأيوس و سست شود. چون كار كند در آن كوتاهي ورزد، و چون چيزي خواهد زياده روي نمايد، چون در برابر شهوت قرار گيرد گناه را بر گزيده، توبه را به تأخير اندازد، و چون رنجي به او رسد از راه ملت اسلام دوري گزيند،

عبرت آموزي را طرح مي‌كند، امّا خود عبرت نمي‌گيرد، در پند دادن مبالغه مي‌كند اما خود پند پذير نمي‌باشد، سخن بسيار مي‌گويد، اما كردار خوب او اندك است.

براي دنياي زود گذر تلاش و رقابت دارد امّا براي آخرت جاويدان آسان مي‌گذرد، سود را زيان، و زيان را سود مي‌پندارد، از مرگ هراسناك است اما فرصت را از دست مي‌دهد، گناه ديگري را بزرگ مي‌شمارد،اما گناهان بزرگ خود را كوچك مي‌پندارد، طاعت ديگران را كوچك و طاعت خود را بزرگ مي‌داند، مردم را سرزنش مي‌كند، اما خود را نكوهش نكرده با خود رياكارانه بر خورد مي‌كند، خوشگذراني با سرمايه داران را بيشتر از ياد خدا با مستمندان دوست دارد، به نفع خود بر زيان ديگران حكم مي‌كند اما هرگز به نفع ديگران بر زيان خود حكم نخواهد كرد، ديگران را هدايت اما خود را گمراه مي‌كند، ديگران از او اطاعت مي‌كنند، و او مخالفت مي‌ورزد، حق خود را به تمام مي‌گيرد اما حق ديگران را به كمال نمي‌دهد، از غير خدا مي‌ترسد اما از پروردگار خود نمي‌ترسد.

(اگر در نهج البلاغه نبود جز اين حكمت، براي اندرز دادن كافي بود اين سخن، حكمتي رسا، و عامل بينايي انسان آگاه، و عبرت آموز صاحب انديشه است)

وَقَالَ عليه السلام: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَي بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَي ظَاهِرِهَا، وَاشْتَغَلُوا بِآجِلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتْرُكُهُمْ، وَرَأَوُا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالاً، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتاً، أَعْدَاءُ مَا سَالَمَ النَّاسُ، وَسَلْمُ مَا عَادَي النَّاسُ!
بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرَوْنَ مَرْجُوّاً فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا مَخُوفاً فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.
ترجمه: ويژگي هاي دوستان خدا
و درود خدا بر او فرمود: دوستان خدا آنانند كه به درون دنيا نگريستند آنگاه كه مردم به ظاهر آن چشم دوختند، و سرگرم آينده دنيا شدند آنگاه كه مردم به امور زودگذر دنيا پرداختند، پس هواهاي نفساني كه آنان را از پاي در مي‌آورد، كشتند، و آن چه كه آنان را به زودي ترك مي‌كرد، ترك گفتند، و بهرمندي دنياپرستان را از دنيا، خوار شمردند، و دست يابي آنان را به دنيا زودگذر دانستند.
با آن چه مردم آشتي كردند، دشمني ورزيدند، و با آن چه دنياپرستان دشمن شدند آشتي كردند، قرآن به وسيله آنان شناخته مي‌شود، و آنان به كتاب خدا آگاهند، قرآن به وسيله آنان پابرجاست و آنان به كتاب خدا استوارند، به بالاتر از آن چه اميدوارند چشم نمي‌دوزند، و بيش از آن چه را كه مي‌ترسند هراس ندارند.
*****
(1)

امام علي عليه السلام و تفريحات سالم

مشخصات كتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي ع، و تفريحات سالم مولف محمد دشتي ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰، با همكاري ستاد اميرالمومنين علي عليهالسلام.. [و ديگران.
مشخصات نشر: قم موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۱۹۲ ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام [ج.] ۱۵.
شابك: 964-6422-35-7: ۱۱۰۰۰ريال؛ ۱۷۰۰۰ ريال (چاپ سوم)
يادداشت: چاپ سوم ۱۳۸۱.
يادداشت: كتابنامه ص [۱۵۹] - ۱۹۲؛ همچنين به صورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نظريه درباره سرگرميها
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضايل
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع) ستاد اميرالمومنين علي (ع)
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴/د۵الف۷،۱۵.ج
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م۹۵ ۸۰-۷۹

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كاربُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

حقيقت جاودانه

علي جان در اين راه پر تاپ و پيچ
تو تنها دليل من و جمله هيچ
تو رمز توانمندي عاشقان
بدون تو ما جمله هيچيم و هيچ
تو انديشه و قيل و قال مني
جواب تمام سئوال مني
تو انگيزه و رمز و راز مني
دعا و نماز و تو حالِ مني
تو عشق و تو جانان و جان
مني تو الگوي زيبا جهان مني
تو اي مايه عزّت و افتخار
تو رمز بقاء و توان مني
علي جان توئي هستي جمله هَست
بگير از فقيران خود جمله دست
كه هر ناتواني به نام تو جَست
كه هر خسته جاني به ياد تو رَست
تو درماندگان را ظَهيري علي
تو ره ماندگان را دليلي علي
تو اين كاروان جدا مانده را
به هنگام حركت رَحيلي علي
مگر هَست ما بي تو معنا دهد؟
مگر جَست ما بي تو صهبا دهد؟
مگر رهروان بي تو راهي روند؟
مگر رَفت ما بي تو همتا دهد؟
علي جان تو معيار هر كاملي
صفا بخش جان هاي هر قابلي
زبانه، ترازوي هر سنجشي
تو رسوا گر راه هر باطلي
خدا را خدا را، چه با لُطف بود
علي را به پهناي هستي نمود
علوم لَدُنّي به دلدار داد
دَرِ علم را با علي بر گشود
علَي جان تو علم نبي را دَرِي

تو علم خدا را نكو مظهري
تو معناي علم و تو علمي، علي
تو هر پرده جهل را بر دَري
جهالت كجا راه بر تو گرفت؟
فصاحت كجا بي تو نيرو گرفت؟
بلاغت به ياد تو ابلاغ شد
بديع، در رهت نام نيكو گرفت
تو علم و جواب و سئوال مني
تو تفسير حال و مَقال مني
علي جان توئي رهنماي وجود
تو راه و تو پرها و بال مني
خدا را تو بر ما نشان داده اي
ملك را تو خط أمان داده اي
كلام خدا را تو جان داده اي
كه دين خدا را توان داده اي
شجاعت به نيروي تو پا گرفت
سلحشوري و عشق، معنا گرفت
شجاعان عالم طُفيل رهند
كه نيرو به نيروي تو جا گرفت
محبّت به حبّ تو تدبير شد
رشادت به نام تو تفسير شد
همه مهرباني به مهر تو شد
كه بي عشق تو عشق، زنجير شد
عدالت به عدل تو وابسته است
محبّت به مهر تو پيوسته است
همه پاكي پاكمردان ز تو است
كه پاكي به نام تو وارسته است
علي جان تو ياد و حضور مني
تو شعر و شعار و شعور مني
تو روشنگر ظلمت قلب ها
تو شور و قيام و نُشور مني
بهشتي ز تو شأن و زيور گرفت
بهشت از تو معنا و مِحور گرفت
دَرِ بسته با يا علي، باز شد
ز تو جام از حوض كوثر گرفت
تو عشق و نشاط و سُرور مني

علي جان تو درياي نور مني
تو رمز بقا و وجود مني
تو عرفان و علم و حضور مني
تو درياي بي ساحلي يا علي
تو هر زنده اي را دلي يا علي
توئي رمز آغاز و پايان ما
تو عقل همه عاقلي يا علي
فداي تو و ناله هايت علي
فداي تو و گريه هايت علي
فداي سخن هاي با ارزشت
فداي تو و نغمه هايت علي
علي جان تو نام و پيام مني
تو تفسير ذكر و قيام مني
تو جان و توان و نهان مني
تو رمز جواب و سلام مني
علي جان مرا ياد تو شاد كرد
روان خراب من، آباد كرد
غبار غم از چهره من زُدود
كه ياد تو را روح من ياد كرد
علي جان به وصف تو درمانده ايم
ندانيم كه اي؟ پاك شرمنده ايم
مگر مي‌توان وصف مولي نمود؟
در اين ره علي جان، سرافكنده ايم
مگر دست تو باز گيرد قَلَم
دوباره به حركت در آرد عَلَم
كند وصف آن پاكي پاك را
دوباره زند زندگي را رَقَم

ضرورت ها

مي پرسند:
آيا نهج البلاغه براي انسان عصر ما پيام دارد؟
آيا با دگرگوني انسان و جامعه، مي‌توان از منابع روائي چند صد سال قبل استفاده كرد؟
آيا راه حل هاي نهج البلاغه مي‌تواند جاودانه باشد؟
چگونه مباحث مطرح شده در چهارده قرن گذشته، امروز پاسخگوي انسان عصر فضاست؟
و ضرورت بررّسي و شناسائي آن كدام است؟
پاسخ سئوالات ياد شده به ارزيابي دو طرز تفكّر، دو نوع جهان بيني، دو مكتب فلسفي ارتباط داد.
الف - تفكّر ديالیك تيكي «ماتريالیسم ديالیك تيك»
ب - تفكّر رئاليستي «در فلسفه اسلامي»
هر يك از دو مكتب ياد شده در طول زندگي انسان ها، و حيات علمي بشر، بارها و بارها به آموزش و نقد و تحقيق و بررّسي گذاشته شده و طرفداران فراواني داشته و دارند،
كه باور آن و اصالت دادن به هر كدام از دو نوع تفكّر فوق الذّكر ره آوردهاي بينشي فراواني را به همراه خواهد داشت.
نظريّه تغيير دائمي و عمومي
نظريّه رئاليسم و ثبوت واقعيّت ها

نظريّه تغيير دائمي و عمومي

گروهي باور دارند كه:
مه چيز تغيير مي‌كند،
چيزي ثابت و جاويدان نيست،
و ديباليك تيك يعني «نفي در نفي» كه هيچ ثابتي وجود ندارد، و به هيچ باور ثابتي نمي‌شود باور داشت.
در اين طرز تفكّر، از تحوّلات علمي، صنعتي و دگرگوني هاي اجتماعي، شاهد و مثال فراواني به رُخ مي‌كشند.
حال اين نظريّه چقدر اعتبار علمي و فلسفي دارد؟
و تا كجا مي‌تواند دوام بياورد؟
جاي ارزيابي دقيق است.
آنچه كه مهمّ است ره آورد نظريّه تغيير عمومي و دائمي است،
وقتي انساني، حزبي و متفكّر اني به اين باور رسيدند كه:
همه چيز تغيير مي‌كند و چيزي نمي‌تواند جاويدان باشد.
آنگاه، دين و دين باوري، ارزش هاي اخلاقي، و باورهاي فلسفي و اعتقادي ثابت را انكار كردند،
و مبارزه با دين و باورهاي ثابت را جزو الفباي حركت الحادي خود قرار دادند،
و اگر به قدرت رسيدند، حكومت لائيك (بي ديني) را تقويت كردند.
پس از انقلاب اكتبر 1917، بلشكويك‌ها و لنينيسم ها، با تمام قدرت، با مذهب و باور مذهبي و هر چيزي كه به گذشته تعلّق داشت، مبارزه كردند.
قتل عام‌ها صورت گرفت.
كشتارهاي قومي تحقّق يافت.
و با پذيرش ديباليك تيك گفتند:
دين را بايد برانداخت.
حزب نظاميات بي خدا،
فرهنگيان بي خدا،
درست كردند.
با تمام ظواهر دين مقابله نمودند،
تعاليم مذهبي را در مراكز آموزشي ممنوع كردند،
يك شب 750 نفر از علماي مسلمان را كشتند و جنازه هاي آنان را در كنار شهر «كئريم» در درياچه سياه ريختند.(1).
و اعلام كردند كه:
«دين را بايد نابود كرد»

و «عصر دينداري سپري شده است».
در غرب نيز تحقّق و گسترش اين طرز تفكّر، تحوّلات و حوادثي را پديد آورد،
نه مي‌توانستند اصل تغيير عمومي و دائمي و تحوّلات نوين و ظهور و غروب تئوريها راناديده بگيرند،
و نه مي‌خواستند دين را بكلّي ريشه كن سازند،
از اين رو به اصلاح و بازسازي مسيحيّت تن در دادند،
و گروهي «پروتستانيسم» را پديد آوردند تا ميان دين و علم روز، دين و باورهاي متغيّر زمان، آشتي ايجاد كنند.
در كشورهاي اسلامي و ايران نيز، گروهي با نام دانشجويان از فرنگ برگشته يا فراماسونرها، يا منوّر الفكرها و روشنفكرها از سال 1320 تا كنون، در يك تلاش هماهنگ و مداوم بر آن شدند كه:
دين اسلام بصورت موجود قابل عرضه به جهان امروز نيست.
بايد دين را بازسازي نمائيم تا وجدان عصر ما آن را بپذيرد.
بايد پروتستانيسم اسلامي پديد آورد.(2).
گروهي فرياد مي‌زدند، بيائيد تا با تلاش فراوان دين را بازسازي و اصلاح كنيم و دچار تغيير نمائيم.
و برخي از روشنفكران معتقدند كه تلاش و كوشش بيهوده است،
دين معرفت بشري است،
و خود بخود با تغيير افكار و آراء بشري تغيير خواهد كرد،(3).
و در طول ساليان گذشته، ده‌ها اسلامِ نوين، علمي، غرب پسندانه را مونتاژ كرده و معرّفي نمودند.
چون اصل دياليك تيك را پذيرفتند و بر خلاف اصل تغيير عمومي، آن را ثابت و جاويدان پنداشتند،
خواستند همه چيز را متحوّل و دگرگون كنند.
همه باورها را تغيير دهند،
دين و احكام را نيز دچار تغيير كنند،
كه همواره در برابر دفاع همه جانبه حوزه هاي علمي شيعه و فقهاء هميشه بيدار، رنگ مي‌باختند،
و سرافكنده و شرمنده دست از مبارزه بي امان مي‌كشيدند، و موفّق نمي‌شدند پروتستانيسم اسلامي درست كنند.
حال اگر تغيير عمومي، درست باشد، نيازي به بزّرسي نهج البلاغه و ديگر متون روائي نيست،
قرآن و وحي نيز پيامي نمي‌تواند داشته باشد،
و دين نيز بدرد انسان نخواهد خورد،
گرچه فراوان تلاش كردند تا دياليك تيك را توحيدي بسازند،

و اصل توحيد را دياليك تيكي بشناسانند،
زيرا دياليك تيك يعني خودكفائي و اصالت مادّه،
پس هرگز با اصل توحيد و نيازمندي مادّه به اللّه، سازش نخواهد داشت.
*****
(1) به كتاب مسلمانان و روسيّه مراجعه شود.
معمولاً در نوشته هاي دكتر شريعتي مانند اسلام شناسي، با مخاطب هاي آشنا، اين ديدگاهها مطرح شود.
قبض و بست تئوريك شريعت: سروش.

تفكّر باور داشتن حق و واقعيّت، و ثبوت واقعيّت ها، نظريّه أديان الهي و دين اسلام است،
كه در فلسفه اسلامي جايگاه ارزشمندي دارد.
در تفكّر رئاليستي:
همه چيز تغيير نمي‌كند.
حقّ و واقعيّت هاي ثابتي وجود دارد.
خداي واحد جاودانه، با ارزشهاي جاويدان اثبات مي‌شود.
ارزش هاي اخلاقي جاويدان وجود دارند و بايد وجود داشته باشد.
دين كامل و جاويدان و همچنين احكام كامل و جاويدان الهي وجود دارد.
زيرا:
مقرّرات و احكام حاكم بر منظومه و كهكشان ثابت است.
مقرّرات و احكام حاكم بر زمين ثابت است.
خاصيّت‌ها و اندازه هاي عناصر طبيعت، ثابت است.
مقرّرات حاكم بر طبيعت و گل‌ها و ميوه جات و موجودات گوناگون ثابت است.
مقرّرات و احكام بيولوژي انسان، ثابت است.
مقرّرات و احكام فيزيولوژي انسان، ثابت است.
مقرّرات و احكام پسيكولوژي انسان ثابت است و تغيير نمي‌كند.
غرائز انسان ذاتي و فطري است و تغيير پذير نيست.
عواطف و احساسات انسان تغيير نمي‌كند.
اصول نيازها و نيازمندي انسان ثابت است.
وقتي با عقل و علم و فلسفه و تجربه ثابت كرديم كه:
همه چيز تغيير نمي‌كند،
پس دين كامل الهي و مقرّرات جامع و كامل الهي را مي‌توانيم باور داشته باشيم،
تا رهنمون بشر در گذشته و حال و آينده باشيم،
كه پروردگار جهان فرمود:
اِنَّما الدِّينُ عِنْدَاللَّهِ الْاِسلام
(همانا دين جاويد در نزد خدا اسلام است.)(1).
پس از سير تكاملي أديان الهي، از آدم عليه السلام تا خاتم صلي الله عليه وآله، و تحقّق اسلام، دين كامل الهي، توسّط خاتم پيامبران، دين خدا به مراحل نهائي تكامل رسيده و تا قيامت جاودانه خواهد بود.
نه دچار تغيير و دگرگوني مي‌شود،

و نه مي‌توان آن را قبض يا بسط نمود،
و پس از اعلام ولايت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كمال دين و اتمام نعمت هاي الهي به همگان ابلاغ گرديد كه فرمود:
اَلْيومَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكمْ(2).
(امروز دين را براي شما كامل كردم).
پس قرآن همواره مورد نياز و بزرگترين راهنماي انسان است،
و نهج البلاغه و منابع روائي نيز كامل ترين و بهترين دستورالعمل هاي زندگي انسان‌ها خواهد بود،
كه از چشمه هميشه زلال وحي مي‌جوشند و از زلال حقيقت جاري اند.
در تفكّر اصالت وجود و ثبوت حق و واقعيّتها، انسان در حق گرائي اميدوار است،
هدفدار است،
تلاش و كاوش او جهت دار و به نتيجه خواهد رسيد،
چون واقعيّت‌ها وجود دارند و ثابتند و قابل شناخت مي‌باشند.
چون اصول نيازهاي انسان، و غرائز انسان ثابت است، احكام و مقرّرات كامل الهي براي پاسخگوئي به آن دسته از نيازهاي ثابت مطرح گرديد، جاويدان است،
و همواره قابل بهره برداري و از نظر كاربردي قابل عمل خواهد بود.
رنگ كهنگي نخواهد پذيرفت،
چون از حق نازل و بر حقّ تكيه دارد جاويدان است.
رهنمودهاي نهج البلاغه چون بر حق و واقعيّت تكيه دارد،
و با رفع نيازها و مشكلات انسان ارتباط دارد، همواره قابل ارزيابي و شناخت و عمل خواهد بود، كه درد و درمان و روش هاي معالجه انسان، اگر منطبق با حق باشد، رنگ تغيير و كهنگي نخواهد گرفت.
از اين رو شاهد يم كه پس از چهارده قرن، افق روشن علوم بشري با هزاران سال تجربه و آزمايش، آرام آرام به افق انديشه نهج البلاغه و قرآن نزديك مي‌گردند.
چيزي را مي‌گويند كه هزاران سال قبل در منابع روائي ما مطرح شده است.
راه حلّي را به بشريّت معرّفي مي‌كنند كه در گذشته هاي دور از طرف امامان عليهم السلام ما شناسانده شده است.
درماني را تجويز مي‌كنند كه قبلاً در قرآن و حديث ياد شده بود.
و متأسّفانه برخورد روشنفكران، ناآگاهانه بود كه بر أساس شعرِ؛
«آنچه خود داشت زبيگانه تمنّا مي‌كرد»،
چشم به بيگانگان دوخته اند.
بنابر اين در عصر فضا نيز بايد به نهج البلاغه روي بياوريم،

و از رهنمودهاي آن بهره مند گرديم،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با توجّه به تداوم اصالت دين و تغيير ناپذير بودن احكام الهي، خطاب به مدّعيان بازسازي دين مي‌فرمايد:
أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ! أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ، فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا، وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَي؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صلي الله عليه وآله عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ، وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ:
«مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»
وَفِيهِ تِبْيَانٌ لِكُلِّ شَي ءٍ، وَ ذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً».
وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَي عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلاَّ بِهِ.
«آيا خداوند دين ناقصي فرو فرستاده كه در تكميل آن از آنان استمداد جسته است؟
و يا آنها شريك خدايند كه حق دارند بگويند، و بر خدا لازم است رضايت دهد؟
و يا اين كه خداوند! دين را كامل نازل كرده، امّا پيامبر صلي الله عليه وآله در تبليغ و اداي آن كوتاهي ورزيده است؟
با اينكه خداوند مي‌فرمايد:
ما فرَّطنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ
«ما در قرآن از چيزي را فرو گذار نكرديم».(3).
و نيز مي‌فرمايد:
تِبياناً لِكُلِّ شَيْءٍ «در قرآن بيان هر چيزي است».(4).
و يادآور شده است كه: آيات قرآن يكديگر را تصديق مي‌كنند، و اختلافي در آن وجود ندارد.
چنانچه مي‌فرمايد: اگر قرآن از ناحيه غير خدا نازل مي‌شد، اختلافات زيادي در آن مي‌يافتند.(5).
قرآن داراي ظاهري زيبا و شگفت انگيز، و باطني پرمايه و عميق است، مطالب شگفت آور آن فاني نگردد، و اسرار نهفته آن پايان نپذيرد، و هرگز تاريكي هاي جهل و ناداني، جز به قرآن رفع نخواهد شد.» (6).
و در فراز ديگري، درد آلود از اختلاف در افكار و آراي مدّعيان مذهب، شكوه مي‌كند و مي‌فرمايد:
فَيَا عَجَباً! وَمَا لِيَ لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَإِ هذِهِ الْفِرَقِ عَلَي اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا! لَا يَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِيٍّ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ، وَلَا يَعِفُّونَ عَنْ عَيْبٍ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ. الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَي أَنْفُسِهِمْ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهِمَّاتِ عَلَي آرَائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ امْرِي ءٍ مِنْهُمْ إِمَامُ

نَفْسِهِ، قَدْ أخَذَ مِنْهَا فِيَما يَرَيَ بِعُرَي ثِقَاتٍ، وَأسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ.
در شگفتم، چرا در شگفت نباشم؟! از خطاي گروه هاي پراكنده با دلايل مختلف كه هر يك در مذهب خود دارند! نه گام به جاي گام پيامبر صلي الله عليه وآله مي‌نهند، و نه از رفتار جانشين پيغمبري پيروي مي‌كنند، نه به غيب ايمان مي‌آورند و نه خود را از عيب بر كنار مي‌دارند، به شبهات عمل مي‌كنند و در گرداب شهوات غوطه ورند، نيكي در نظرشان همان است كه مي‌پندارند، و زشتي‌ها همان است كه آنها منكرند.
در حلّ مشكلات به خود پناه مي‌برند، و در مبهمات تنها به رأي خويش تكيه مي‌كنند، گويا هر كدام امام و راهبر خويش مي‌باشند كه به دستگيره هاي مطمئن و اسباب محكمي كه خود باور دارند و چنگ مي‌زنند».(7).
آنها كه ادّعاي اصلاح و بازسازي و تكميل دين را دارند، بايد جواب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را بدهند،
كه مي‌فرمايد:
اسلام كامل است و قرآن به همه نيازمندي هاي بشر پاسخ مي‌گويد.
چون همه چيز تغيير نمي‌كند و اصول نيازها و نيازمندي هاي جسمي و روحي انسان ثابت است.
*****
(1) آل عمران آيه 19.
مائده آيه 3.
انعام آيه 38.
نحل آيه 89.
نساء آيه 82.
خطبه 18 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مطالب السؤول ج 1 ص 141: ابن طلحة شافعي (متوفاي 652 ه)
2- احتجاج 139/ج1 ص620 و 621: طبرسي (متوفاي 558 ه)
3- دعائم الاسلام ج 1 ص 93: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
4- بصائر الدرجات: صفار (متوفاي 290 ه)
5- البصائر والذخائر ج 1 ص 7: ابوحيان توحيدي (متوفاي 380 ه)
6- منهاج البراعة ج 1 ص 175: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).
خطبه 88 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- روضه كافي ج8 ص63 و 64 ح22: كليني (متوفاي 328 ه)
2- ارشاد ص155: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
3- النهاية ج1 (در مادّه أزل): ابن اثير شافعي (متوفاي 606 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 365: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)

5- بحارالانوار ج 32 ص43 ح28 ب1: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- غرر الحكم ج 4 ص 445: آمدي (متوفاي 588 ه).

نيازمندي هاي رواني انسان

اثبات اصالت روح

پيش از پيشرفت علوم و بخصوص علم روانشناسي و اكتشافات و تجربيات شگفت پيرامون روح و روان آدمي، بسياري باور نداشتند كه روح آدمي، به گونه اي مستقل وجود دارد،
و قابل كشف و شناسائي است،
و تنها به جشم و تن انسان‌ها نظر دوخته و نيارها و نيازمندي هاي انسان را با ديدگاه مادّي ارزيابي مي‌كردند.
و باور نمي‌كردند كه روح آدمي چونان جسم او، بيمار مي‌شود،
زنگار مي‌گيرد،
افسرده مي‌شود،
و مي‌تواند نقش تعيين كننده اي در سرنوشت انسان داشته باشد.
بسياري باور نمي‌كردند كه:
روح انسان اصالت دارد،
استقلال دارد،
و حالات گوناگون آن در تن آدمي تأثير فراوان دارد.
نه روح و روان را باور داشتند،
و نه بيماري هاي رواني را مي‌شناختند،
و نه راه هاي درمان روح را مي‌پذيرفتند.
برخي ديگر گرچه در وجود روح ترديد نمي‌كردند اما آن را بازتاب جسم، آثار طبيعي خون، و يكي از حالات تن آدمي به حساب مي‌آوردند.
در صورتي كه در تعاليم پيامبران الهي و رسول گرامي اسلام، و از منظر و نگاه امام علي عليه السلام تن آدمي مستقل و جداي از روح و روح انسان نيز داراي اصالت بوده و جداي از تن وجود مستقل دارد.
گرچه در يكديگر تأثير مي‌گذارند،
و از هم تأثير پذيرند،
امّا هر كدام داراي اصالت و استقلال مي‌باشند،
اين حقيقت چهارده قرن قبل در نهج البلاغه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بخوبي مطرح شده است،
كه امام علي عليه السلام فرمود:
مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.
«كسي چيزي را در دل پنهان نكند جز آن كه در لغزشهاي زبان، و رنگ رخسار، آشكار خواهد شد.» (1).
پس روح آدمي به گونه اي مستقل وجود دارد.
دچار انواع بيماري‌ها مي‌شود.

و شناخت بيماري هاي رواني و درمان آن يكي از ضرورت هاي زندگي انسان است.
و نمي‌شود روح و حالات آن را در زندگي انسان ناديده گرفت.
قرن‌ها گذشت؛
و علم روانشناسي و روا نكاري (پسي كانالیز) رونق گرفت.
و روانشناسي در تمام اقسام و جوانب زندگي انسان حضور پيدا كرد.
و كشفيّات و تجربيّات انسان‌ها در مراكز پژوهشي به بار نشست،
دانشمندان جهان آرام، آرام، به اُفُق نوراني علوم و معارف اسلامي و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه نزديك شدند و باور كرده اند كه:
روح بگونه اي مستقل وجود دارد.
و داراي نيازها و نيازمندي هاست.
و داراي امراض و آفت هاست.
و چونان تن آدمي بايد درمان شود،
و از آفات و موانع رشد كناره گيرد،
و باور كردند كه:
اي برادر تو همه انديشه اي
مابقي تو استخوان و ريشه اي
امام علي عليه السلام در خطبه 24/1 نهج البلاغه ابتدا از آفرينش تن آدمي سخن گفت كه:
ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّي خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّي لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّي اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّي صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ.
«سپس خداوند بزرگ، خاكي از قسمت هاي گوناگون زمين، از قسمت هاي سخت و نرم، شور و شيرين، گِرد آورد، آب بر آن افزود تا گِلِي خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناك گرديد، كه از آن، اندامي شايسته، و عضو هايي جدا و به يكديگر پيوسته آفريد.
آن را خشكانيد تا محكم شد، خشكاندن را ادامه داد تا سخت شد، و تا زماني معيّن، و سرانجامي مشخّص، اندام انسان كامل گرديد.» (2).
و سپس آفرينش روح، و چگونگي ورود آن به تن آدمي را با بياني شيوا و نوراني توضيح مي‌دهد كه:
ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ إِنْساناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا.
وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْاَخْلاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ،

وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ.
«آنگاه از روحي كه آفريد در آن دميد تا به صورت انساني زنده درآمد، داراي نيروي انديشه، كه وي را به تلاش اندازد، و داراي افكاري كه در ديگر موجودات، تصرّف نمايد.
به انسان اعضاء و جوار حي بخشيد، كه در خدمت او باشند، و ابزاري عطا فرمود، كه آنها را در زندگي بكار گيرد، قدرت تشخيص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشايي، و بويايي، و وسيله تشخيص رنگها، و أجناس مختلف در اختيار او قرار داد.
انسان را مخلوطي از رنگ هاي گوناگون، و چيزهاي همانند و سازگار، و نيروهاي متضاد، و مزاج هاي گوناگون، گرمي، سردي، تري، و خشكي، قرار داد.» (3).
*****
(1) حكمت 26 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است.
خطبه 24/1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عيون المواعظ والحكم ص350 ح5951: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110ه)
3- ربيع الابرار ج1 ص97 وص312 وج2 ص297: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
5- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).
خطبه 24/1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

پس از اثبات اصالت روح، ديدگاه علمي، معنوي انسان گسترش لازمي پيدا كرده به جهان اسرارآميز روح و روان آشنا شده و توانسته است نسبت به مسائل رواني خود كنكاش بيشتري داشته باشد،
و در ارزيابي هاي حساب شده خود مباحثي را به نقد و بررسي گذاشته است كه:
روح آدمي چونان جسم او داراي نيازها و نيازمندي هاست.
اگر جسم انسان دچار تشنگي و گرسنگي مي‌باشد،
و نياز به انواع و اقسام غذاها دارد،
و انواع پروتئين‌ها را بايد به تن آدمي رساند تا سوخت و ساز (متابوليسم) بدن تحقّق يابد، و عوامل رشد و حيات تقويت شده تداوم يابد.
و نياز به انواع داروها دارد،
تا خود را از آفات و ميكروب‌ها و ويروس هاي خطرناك نجات دهد.
روح آدمي نيز داراي نيازمندي هاي فراواني است.
اگر غرائز حيواني مانند:
خشم، شهوت، لذّت، درست تأمين نگردند، و تعديل نشوند.
اگر به تمايلات نفساني توجّه نگردد.
و با لذّت هاي روا و بايسته، روح انسان تأمين نشود.
و در تفريحات سالم، و شادي هاي روح افزا، نيازهاي رواني برطرف نشود،
روح دچار افسردگي مي‌شود.
آفت زده مي‌گردد،
و با طراوت و شادابي به حيات خود ادامه نمي‌دهد.
بنابراين از نگاه اميرالمؤمنين عليه السلام هم بايد نيازها و نيازمندي هاي روح و روان را تأمين كرد.
و هم بيماري هاي رواني را بايد درمان نمود.
هم ابزار و وسائل رشد و تقويت روح را بايد با تفريحات سالم فراهم كرد،
و هم موانع و آفات رشد روح و روان را بايد ريشه كن نمود كه آن حضرت فرمود:
إِنَّ هذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ.
«اين دل‌ها همانند تن‌ها خسته مي‌شوند، براي نشاط آن به سخنان تازه حكيمانه روي بياوريد.» (1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در بزّرسي زندگي انسان هاي پاك و پرهيزكاران نيز لذّت هاي حلال، و تفريحات سالم را مطرح مي‌فرمايد.
كه در نامه 4/27 به محمّد بن ابي بكر مي‌نويسد:

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللّهِ أنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدَّنْيَا وَآجِلِ الآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأكَلُوهَا بِأفْضَلِ مَا أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، وَأخَذُوا مِنْهَا مَا أخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ.
ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ؛ وَالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ. أصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أنَّهُمْ جِيرَانُ اللّهِ غَداً فِي آخِرَتِهِمْ.
لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ.
«آگاه باشيد، اي بندگان خدا، پرهيزكاران از دنياي زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند، با مردم دنيا در دنيا شان شريك گشتند، امّا مردم دنيا در آخرت آنها شركت نكردند، پرهيزكاران در بهترين خانه هاي دنيا سكونت كردند، و بهترين خوراك هاي دنيا را خوردند، و همان لذّتهايي را چشيدند كه دنيا داران چشيده بودند، و از دنيا بهره گرفتند آنگونه كه سر كشان و متكبّر ان دنيا بهره مند بودند.
سپس از اين جهان با زاد و توشه فراوان، و تجارتي پُر سود، به سوي آخرت شتافتند، لذّت پارسايي در ترك حرام دنيا را چشيدند، و يقين داشتند در روز قيامت از همسايگان خدايند، جايگاهي كه هرچه درخواست كنند، داده مي‌شود، و هرگونه لذّتي در اختيارشان قرار دارد.» (2).
و در دعا كردن به پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم از خداوند بزرگ مي‌خواهد تا انواع لذّت هاي بهشتي را براي او فراهم آورد كه در خطبه 7/72 نهج البلاغه فرمود:
اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحاً فِي ظِلِّكَ؛ وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ.
اللَّهُمَّ وَأعْلِ عَلَي بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ، وَأكْرِمْ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ، وَأتْمِمْ لَهُ نُورَهُ، وَاجْزِهِ مِن ابْتِعَاثِكَ لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ، مَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ، ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ، وَخُطْبَةٍ فَصْلٍ.
اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعْمَةِ، وَمُنَي الشَّهَوَاتِ، وَأَهْوَاءِ اللَّذَّاتِ، وَرَخَاءِ الدَّعَةِ، وَمُنْتَهَي الطُّمَأنِينَةِ، وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ.
«پروردگارا! براي پيامبر صلي الله عليه وآله در سايه لطف خود جاي با وسعتي بگشاي، و از فضل و كرمت پاداش او را فراوان گردان.
خداوندا! كاخ آيين او را از هر بنايي برتر، و مقام او را در پيشگاه خود گرامي دار، نورش را كامل گردان، و پاداش رسالت او را پذيرش گواهي و شفاعت و قبول گفتار او قرار ده، زيرا كه داراي منطقي عادلانه، و راه جدا كننده حق از باطل بود.
بار خدايا! بين ما و پيغمبرت در نعمت هاي جاويدان، و زندگاني خوش، و آرزوهاي برآورده، و خواسته هاي به انجام رسيده، در كمال آرامش، و در نهايت اطمينان، همراه با مواهب و هداياي با ارزش، جمع گردان!.» (3).
و در راستاي همين هدف ارزشمند و پاسخ دادن به نيازمندي هاي روح

آدمي، رهنمود داد كه:
اگر مؤمني را شاد كنيد.
اگر يتيمي را بخنداني‌د.
اگر لبخند بر لب انسان غم زده اي بكاريد.
اگر حُزن و اندوه از دلِ گرفتاري برطرف كنيد.
به پاداش والاي الهي خواهيد رسيد.
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در برخورد با يتيمان تلاش مي‌كرد تا آنها را بخنداند كه «خنده» يكي از نيازهاي روحي انسان است.
امام علي عليه السلام سعي مي‌كرد، فقرا و محرومين را شاد كند كه «شادي» يكي ديگر از نيازهاي رواني است.
و تلاش مي‌كرد تا با پرداخت قرض وا مداري،
خريدن خانه براي بي خانه دربدري،
فراهم كردن غذا براي گرسنه اي،
گُلِ شادي و لبخند را بر لبان آنها بكارد كه خشنودي خداي خويش را آرزو داشت.
و اينها همه در راستاي تحقّق برطرف كردن نيازمندي هاي روح انسان هاي نيازمند است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با سخناني حساب شده ياران را مي‌خنداند،
يتيمان را با شيوه هاي گوناگون به خنده و شادي و اميد داشت،
و خود خنده رو، لبخند بر لب، متواضع و فروتن بود.
بنابراين پس از اثبات روح،
و نيازمندي هاي رواني انسان،
رفع نيازها، و درمان بيماري هاي رواني، يكي از ضرورت هاي زندگي است.
*****
(1) حكمت 197 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عقد الفريد ج 6 ص 279: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
2- اصول كافي ج1 ص48 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- دستور معالم الحكم ص 23: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
4- ربيع الابرار ج1 ص23 ب1: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- نهاية الارب ج 8 ص 181: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
6- روضة الواعظين ص 414: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508ه).
نامه 4/27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- كتاب الغارات ج1 و230 و223 و235 و 249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
2- تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
3- كتاب مجالس ص260 م31 ح3: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب أمالي ص25-24 م اول ح31/31: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
5- بشارة المصطفي ص44: طبري شافعي (متوفاي 553 ه).
خطبه 7/72 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غريب الحديث ج1 ص373 ح37: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- الغارات ج1 ص159: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
3- بحارالانوار ج74 ص299 ح5 ب14: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- ذيل الامالي ص173 النوادر: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه).

ضرورت تفريحات و شادي ها

با اثبات اصالت روح و روان،
و حالات گوناگون آن،
و شناخت انواع بيماري هاي رواني،
و كشف شيوه هاي درمان،
همه متفّكران به اين نتيجه رسيده اند كه تفريحات سالم، و شادي‌ها براي تقويت روح آدمي يك ضرورت است.
خنديدن و خنداندن
شادي كردن و شادي آفريدن
دلشاد و مسرور بودن
بشّاش و خنده رو بودن
لبخند بر لب داشتن
همه اينها به عنوان يك «ضرورت» در زندگي انسان نقش تعيين كننده دارد.
در اينجا دو طرز تفكر مطرح است.
گروهي اعتقاد دارند كه شادي و شادماني مطلق است، با هر وسيله اي، با هر ابزار و شيوه اي، مي‌توان به شادي و شادماني دست يافت.
و هر كاري مجاز است.
هر نوع ترانه و رقصي رواست.
هرگونه گفتن و خنديدن درست است.
از اين رو به انواع مسكرات، انواع مواد اعتياد آور، انواع رقص و آوازها، انواع قصّه‌ها و قصّه پردازي‌ها روي مي‌آورند،
و به انواع آفات رواني دچار مي‌گردند، و به جاي رفع نيازهاي رواني، دچار انواع بيماري هاي رواني مي‌شوند،
و آنگاه در تداوم لذّت جوئي هاي بي حد و مرز به قتل و آدمي كشي، به فساد و فحشا، به ابتذال و مسخ ارزش‌ها و خودكشي و خود آزاري و ديگر آزاري مبتلا مي‌شوند،
كه بسياري از بزهكاري‌ها و جرائم به شادي هاي بي حدّ و مرز باز مي‌گردد،
مردم را مسخره مي‌كنند تا بخندند.
آبروي ديگران را مي‌برند تا شادي كنند.
ديگران را زجر و شكنجه مي‌دهند تا خود شاد باشند.
و گروهي ديگر شادي و تفريحات را قانونمند مي‌دانند، و در مرز حلال و «بايد ها» تفسير مي‌كنند،
هرنوع شادي و تفريحي را مجاز نمي‌شمارند،

و در يك كلمه، «تفريحات سالم» را باور دارند.
تا مرز حرمت و آبروي ديگران محفوظ بماند.
تا شادي و خنده و تفريحات ما به ديگران صدمه اي، ضربه اي، وارد نسازد.
خنده و شادي و لذّت‌ها خوب است امّا نه با آزار و اذيّت ديگران.
شادماني خوب است نه با زير پا گذاشتن قوانين و مقرّرات اجتماعي و الهي،
چنانكه اگر آزادي قانونمند نباشد، هدفدار نباشد مي‌تواند جامعه را به هرج و مرج بكشاند،
شادي‌ها و تفريحات نيز اينگونه اند.
بايد ارزيابي كرد كه كدام نوع شادي ضرورت دارد؟
كدام تفريح سالم و كدام ناسالم است؟
كدام خنده روا و كدام نارواست؟
كدام لذّت صحيح و كدامين دروغين است؟
امام علي عليه السلام تلاش داشت تا يتيمان را بخنداند،
بسياري، نيازها و نيازمندي هاي يتيمان را از ديدگاه امور مادّي مي‌نگرند،
كه بايد داراي مسكن و همسر و لباس و تغذيه مناسب شوند،
امّا امام علي عليه السلام به همان اندازه اي كه به احتياجات مادّي و جسمي يتيمان فكر مي‌كرد، به رفع نيازها و كمبودهاي رواني آنها نيز مي‌انديشيد،
كه دچار عقده هاي رواني، يا كمبودهاي عاطفي نگردند.
در رابطه با يتيمان، تنها غذا براي آنها نمي‌برد، بلكه با دست خود غذا در دهانشان مي‌گذارد تا شيريني گرفتنِ غذا از دست پدر را بچشند.
يتيمان را دور خود جمع مي‌كرد،
و با انواع بازي ها، و صداي تقليدي گوسفند آنها را مي‌خنداند.
وقتي يتيمان را به منزل مي‌آورد، و مي‌خواست به آنها عسل بخوراند، انگشتان خود را مي‌شست، و با انگشتان خود عسل در دهان يتيمان مي‌گذارد كه دو نوع شيريني را بچشند:
شيريني عسل
و شيريني از دست پدر گرفتن
گرچه افراد ناآگاه به امام علي عليه السلام اعتراض مي‌كردند، كه اين كارها در شأن شما نيست.
امّا امام علي عليه السلام به نكات ظريفي توجه داشت كه امروز در علم روانشناسي، و روانشناسي كودك، و روانشناسي تربيتي، بسيار مورد توجّه است.
روانشناسان مي‌گويند:
علل بزهكاري فرزنداني كه پدر يا مادر را از دست دادند كمبود «عاطفه»

است.
امام علي عليه السلام آنقدر به يتيمان توجّه داشت، و با آنها مهرباني مي‌كرد كه ديگران مي‌گفتند:
لودِدْتُ اِنّي كُنْتُ يتيماً
(اي كاش منهم يك يتيم بودم)(1).
پس بايد شادي‌ها و تفريحات را چونان آزادي قانونمند كرد، و در مرزهاي احكام الهي قرار داد.
امام علي عليه السلام در حكمت 257 سفارش مي‌كند كه:
سعي كنيد تا دل‌ها را شادمان سازيد، شادي‌ها را به خانه‌ها ببريد كه فرمود:
يَا كُمَيْلُ، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرُوحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْباً سُرُوراً إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذلِكَ السُّرُورِ لُطْفاً.
فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَي إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّي يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيبَةُ الْإِبِلِ.
«اَي كميل! خانواده ات را فرمان ده كه روزها در به دست آوردن بزرگواري، و شب‌ها در رفع نياز خفتگان بكوشند، سوگند به خدايي كه تمام صداها را مي‌شنود، هر كس دلي را شاد كند، خداوند از آن شادي لطفي براي او قرار دهد كه به هنگام مصيبت چون آب زلالي بر او باريدن گرفته و تلخي مصيبت را بزدايد چنانكه شتر غريبه را از چراگاه دور سازند.» (2).
آنگاه به اعتدال و ميانه روي در شادي‌ها اشاره كرده نسبت به خنده هاي انسان پرهيزكار در خطبه 26/193 مي‌فرمايد:
وَاِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ
«اگر مي‌خندد، صداي او به خنده بلند نمي‌شود»
يعني خنده هايي با صداهاي بلند ناپسند است كه قهقهه، به عربده تبديل شود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خنده و شادي را در حيوانات نيز مطرح مي‌فرمايد كه، از نظر روانشناسي حيواني، مهمّ و يك ضرورت مي‌باشد.
در شرحِ حالِ طاووس در خطبه 15/165 شادي و سرور و خنده طاووس را مطرح مي‌فرمايد كه:
يَمْشِي مَشْيَ الْمَرِحِ الْمُخْتَالِ، وَيَتَصَفَّحُ ذَنَبَهُ وَجَنَاحَيْهِ، فَيُقَهْقِهُ ضَاحِكاً لِجَمَالِ سِرْبَالِهِ، وَأَصَابِيغِ وِشَاحِهِ؛ فَإِذَا رَمَي بِبَصَرِهِ إِلَي قَوَائِمِهِ زَقَا مُعْوِلاً بِصَوْتٍ يَكَادُ يُبِينُ عَنِ اسْتِغَاثَتِهِ، وَيَشْهَدُ بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ، لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمْشٌ كَقَوَائِمِ الدِّيَكَةِ الْخِلَاسِيَّةِ. وَقَدْ نَجَمَتْ مِنْ ظُنْبُوبِ سَاقِهِ صِيصِيَةٌ خَفِيَّةٌ.
«طاووس، چون به خود بالنده مغرور راه مي‌رود، دم و بال هاي زيبايش را برانداز مي‌كند، پس با توجّه به زيبايي جامه و رنگ هاي گوناگون پر و بالش

قهقهه سر مي‌دهد، امّا چون نگاهش به پاهاي او مي‌افتد، بانگي برآورد كه گويا گريان است، فرياد مي‌زند گويا كه دادخواه است، و گواه صادق دردي است كه در درون دارد، زيرا پاهاي طاووس چونان ساق خروس دو رگه (هندي و پارسي) باريك و زشت و در يك سو ساق پايش ناخني مخفي روييده است.» (3).
بنابراين اصلِ «تفريحات سالم» و «شادماني» براي روح آدمي يك ضرورت است.
مهمّ آن است كه در فرهنگ كاربردي امّت اسلامي درست تفسير شود، و جايگاه ارزشي خود را بازيابد.
*****
(1) بحارالانوار ج 41 ص 49.
حكمت 257 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 314 / ج 3 ص 311: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- كتاب مستطرف ج 1 ص 114: ابشيهي (متوفاي 580 ه)
3- ربيع الابرار ج3 ص194 ح140 ب43: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 3 ص 347: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).
خطبه 15/165 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج 1: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- كتاب النهاية ج 1 ص 27 و ج 3 ص 304: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
3- كتاب النهاية ج2 ص140 و ج 4 ص 191: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
4- منهاج البراعة ج 2 ص 133: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- شرح نهج البلاغه ج 9 ص 266: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 656 ه)
6- مجمع الامثال ج 2 ص 12: ميداني (متوفاي 518 ه).

امام علي عليه السلام و تفريحات سالم

گردش و تفريح

همانگونه كه بدن به انواع غذاها محتاج است،
روح آدمي نيز به شادابي و تفريحات سالم نيازمند است، و غذاي روحي و رواني همواره در كنار غذاي جسم مطرح بوده است.
با برّرسي سيره عملي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اين حقيقت را به روشني مشاهده مي‌كنيم، مانند:
تماشاي آب گودال‌ها پس از باران
استفاده از زيبائي هاي طبيعت

تماشاي آب گودال‌ها پس از باران

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل فرمود كه:
شبي در مدينه باران فراواني باريد و بيابان‌ها و گودال‌ها پُر از آب شد.
صبح آن روز رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به من فرمود:
بيا تا به صحراي «عقيق» برويم و طراوت و صفاي آب هاي جمع شده در گودال‌ها و درّه‌ها را تماشا كنيم.
همراه پيامبر به تماشاي بيابان رفتيم و منظره هاي زيباي طبيعت را تماشا مي‌كرديم،
گفتم:
اي رسول خدا! اگر ديشب اطّلاع مي‌داديد غذائي آماده مي‌كردم.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
آنكس كه ما را تا اينجا آورد، نمي‌گذارد گرسنه بمانيم، ناگاه ابري آمد و خود را پائين كشيد و سفره غذائي در پيش روي پيامبر انداخت.
در آن سفره، انار هاي زيبائي بود كه به آن طراوت و زيبائي هيچ چشمي نديده بود.
از آن انارها خورديم و مقداري براي فاطمه و فرزندان خود برداشتيم.(1).
*****
(1) مناقب الفاخرة - و - ثاقب المناقب.

استفاده از زيبائي هاي طبيعت

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وقتي به سوي صفّين حركت مي‌فرمود به سرزمين «بليخ» رسيد كه، جاي خوش آب و هوائي بود،
و رودخانه بزرگ و پُر آبي داشت،
مناظر زيباي آن سرزمين، امام علي عليه السلام را به خود مشغول كرد.
آن حضرت دستور داد تا سپاهيان در آنجا مدّتي بمانند و از آب و هواي دلنشين آن سامان بهره مند گردند،
و استراحت كنند.
با اين كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در حال پيشروي به سوي سرزمين صفّين بود، و جنگ بسيار سرنوشت سازي در پيش روي داشت، و لشگرِ چند ده هزار نفري را رهبري مي‌كرد،
امّا از تفريحات سالم سربازان و بهره برداري از طبيعت غفلت نفرمود.(1).

*****

(1) فتوح ابن اعثم كوفي ص512.

سرگرمي هاي سالم

شنا گري و تيراندازي

جوان و نوجوان براي رشد و كمال روحي و جسمي هم به فعّاليّت هاي بدني نياز دارد،
و هم به طراوت و شادابي روح،
بايد تفريحات سالم را بگونه اي براي جوانان فراهم كرد كه هم وقت آنها را پُر كند، و بيكار و سرگردان نمانند، و هم در رشد جسمي و رواني آنان تأثير داشته باشد، كه امام علي عليه السلام به دو نوع از سرگرمي هاي خوب اشاره مي‌فرمايد كه رهنمود داد:
عَلِّمُوا أوْلادَكُمْ السَّباحَة وَ الرِّمايَة
(بر كودكان و نوجوانان خود شنا گري و تيراندازي بياموزيد.)(1).
*****
(1) فروع كافي ج6 ص47 حديث 4.

خنديدن و خنداندن درست و دور از رفتارها و الفاظ زشت مانعي ندارد.
فرق است بين دروغ گفتن، مسخره كردن، بازي كردن با آبروي مردم، و فروتن و متواضع بودن.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مردي بذله گو نبود، امّا لبخند بر لبان مباركش بود، و در برخورد با كوچك و بزرگ شاد و داراي چهره اي شاداب و خندان بود.
الف - رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم نيز در فرصت هاي مناسب اصحاب و ياران خود را مي‌خنداند و آنها را شاداب و سرحال نگه مي‌داشت.
به پيرزني فرمود:
چرا تلاش مي‌كني، پير زنها به بهشت نمي‌روند.
آن زن ناراحت شد و گفت:
يا رسول اللّه من به بهشت نمي‌روم؟
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در حالي كه مي‌خنديد، فرمود:
همه جوان شده و وارد بهشت مي‌گردند.
ب - روزي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم با امام علي عليه السلام در مجلسي خرما تناول مي‌فرمود، و هسته هاي خرما را مقابل علي عليه السلام مي‌گذاشت، بگونه اي كه اگر كسي وارد مي‌شد فكر مي‌كرد همه خرماها را علي عليه السلام خورده و آن حضرت چيزي تناول نفرموده است.
آنگاه خطاب به علي عليه السلام فرمود:
شما زياد خرما خورده ايد؟.
حضرت جواب داد:
آنكس زيادتر خورده كه خرما را با هسته آن تناول كرد؟
كه لبخند بر لبان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نقش بست.(1).
ج - امام علي عليه السلام همواره از شوخي هاي زشت و بي معنا پرهيز مي‌كرد و عمروعاص را در پخش اينگونه شايعات مورد نكوهش قرار داد كه در خطبه 84 مرز ميان شوخي هاي ناروا و روا را روشن كرد كه فرمود:
عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً.
أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ

وَآمِرٍ هُوَا! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.
أَمَا وَاللَّهِ اِنِّي لَيمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّي شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَّةً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلي تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.
«شگفتا از عمروعاص پسر نابغه!(2) ميان مردم شام گفت كه من اهل شوخي و خوشگذراني بوده، و عمر بيهوده مي‌گذرانم!! حرفي از روي باطل گفت و گناه در ميان شاميان انتشار داد.
مردم آگاه باشيد! بدترين گفتار دروغ است، عمروعاص سخن مي‌گويد، پس دروغ مي‌بندد، وعده مي‌دهد و خلاف آن مرتكب مي‌شود، درخواست مي‌كند و اصرار مي‌ورزد،
امّا اگر چيزي از او بخواهند، بخل مي‌ورزد، به پيمان خيانت مي‌كند، و پيوند خويشاوندي را قطع مي‌نمايد، پيش از آغاز نبرد در هياهو و امر و نهي بي مانند است تا آنجا كه دست‌ها به سوي قبضه شمشيرها نرود.
امّا در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشيرها، بزرگ ترين نيرنگ او اين است كه عورت خويش آشكار كرده، فرار نمايد.(3).
آگاه باشيد! بخدا سوگند كه ياد مرگ مرا از شوخي و كارهاي بيهوده باز مي‌دارد، ولي عمروعاص را فراموشي آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاويه بيعت نكرد مگر بدان شرط كه به او پاداش دهد، و در برابر ترك دين خويش، رشوه اي تسليم او كند.» (4).
سپس در حكمت 450 ره آورد شوخي هاي ناروا را تذكّر مي‌دهد كه:
مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.
«هيچ كس شوخي بيجا نكند، جز آن كه مقداري از عقل خويش را از دست بدهد.» (5).
د - روزي خليفه اوّل و دوّم در دو طرفِ امام علي عليه السلام راه مي‌رفتند، چون قدّ آن دو، كمي بلندتر از آن حضرت بود، خليفه دوّم جملاتي را به شوخي و طنز مطرح كرد و خطاب به حضرت فرمود:
اَنْتَ في بَيْنِنَا كَنُونِ «لَنَا»
«علي، تو در ميان ما، مثلِ حرفِ «نون» در «لَنَا» هستي.»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بلافاصله و بدون مهلت پاسخ داد كه:
اِنْ لَمْ اَكُنْ اَنَا اَنْتُمْ «لا»
«اگر من در ميان شما نباشم، شما مي‌شويد «لا».»
يعني اگر من نباشم، شما چيزي نيستيد، چون «لا» يعني «هيچ».
*****
(1) شرح نهج البلاغه خوئي ج6 ص94.
زن معروفه.

عمَرو عاص در اين فكر بود كه در ميدان صفّين روزي خودي نشان دهد، تا آن كه سوارِ نقاب داري از سپاه امام علي عليه السلام به ميدان آمد، عمرو فكر كرد كه حريف او مي‌شود، با شجاعت در مقابل نقاب دار ايستاد و گرد و خاك كرد، وقتي حمله آغاز شد دانست كه آن نقاب دار، علي عليه السلام است، درمانده شد چه كند؟ مقاومت كند كشته مي‌شود، فرار كند آبرويش مي‌رود، هنوز انتخاب نكرده بود كه حمله امام به او مهلت نداد از روي اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود ديد، ناگاه زشت ترين حيله را بكار گرفت، كه عورت خود را آشكار كرد، و امام او را در پستي و رسوائيش واگذارد، عمرو عاص با كمال ذلّت فرار كرد، و در ميان دو لشگر آن روز، و در پيشگاه تاريخ تا روز قيامت خود را آبرو برد.
خطبه 84 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
حكمت 450 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

شنا در رودخانه

يكي از لذّت هاي حلال، و تفريحات نشاط آور، شنا كردن است.
و در روايات اسلامي فراوان به يادگيري شنا و آموختن فنّ شنا گري به فرزندان، سفارش شده است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به شنا كردن علاقه داشت، با اينكه مي‌توانست روزهاي جمعه در منزل غسل جمعه كند، امّا به كنار رودخانه مي‌رفت و در رودخانه غسل جمعه و شنا مي‌كرد.
أشعث بن عبد مي‌گويد:
يك روز جمعه علي عليه السلام را ديدم كه در رودخانه فرات، شنا مي‌كرد و غسل جمعه انجام مي‌داد و در آن روز با پيراهني نو، نماز جمعه خواند. (1).
*****
(1) منهاج البرائه خوئي ج2 ص208.

وسيله سواري

وسيله سواري امام علي

وسيله سواري براي هر كسي ضروري است،
و هرچه داراي كيفيّت بهتري باشد خوب است،
كه در روايات آمده است، از سعادت مؤمن، اسب خوب است.(1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام داراي:
يك شتر سواري،
يك اسب
و يك قاطر سفيد بود.
كه آن را (دُلْدُلْ) مي‌گفتند، و در روز جنگ حنين سوار بر قاطر شد.
به امام علي عليه السلام گفتند:
بر اسب سوار شو كه چابك و گريزنده تر است.
حضرت فرمود:
اَلْخَيْلُ لِطَّلَبِ وَ الْهَرَبْ، وَ لَسْتُ مُدْبِراً وَ لا اَنْصَرِفُ عَنْ مُقْبِلٍ
(اسب براي گرفتن فراري، و گريز از ميدان است، در صورتي كه من نه فراري را تعقيب مي‌كنم و نه خود از ميدان مي‌گريزم)(2).
يعني حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در انتخاب وسيله سواري نيز اهداف بلند دفاعي و نظامي را در نظر دارد و وسيله سواري را منطبق با اهداف ارزشي خود انتخاب مي‌فرمود.
*****
(1) بحارالانوار ج64 ص171 ح19.
ناسخ التّواريخ ص 710، و عيون اخبار الرّضا ج 2، و بحارالانوار ج 9.

مسابقات اسب سواري

بر أساس ضرورت هاي دفاعي، اسب سواري، يكي از ورزش هاي ارزشمند بوده و خواهد بود.
با اينكه بُرد و باخت در بسياري از كارها حرام است،
و حكم قمار بازي را دارد،
امّا در تيراندازي،
شنا
و اسب سواري
اشكالي ندارد،
تا چابك سواران رزمنده، همواره آماده دفاع باشند.
آنگاه كه امام علي عليه السلام در جنگ ذات السّلاسل، ناگهان سواره بر لشگر دشمن تاختن آغاز كرد كه سُم اسب هايشان بر سنگ هاي بيابان مي‌خورد و جرقّه هاي اميد مي‌جهيد،
قرآن به آن اسب ها، و برخورد سُم هايشان و جهيدن جرقّه هاي آتش زا در سوره «والعاديات» سوگند ياد مي‌كرد، كه فرمود:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحاً 1ا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً 2افَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً 3ا فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً 4افَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً 5ا إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ6ا وَإِنَّهُ عَلَي ذَلِكَ لَشَهِيدٌ7ا وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ 8ا أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ 9ا وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ 01ا إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ 11ا
به نام خداوند بخشنده مهربان
سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالي كه نفس زنان به پيش مي‌رفتند،1ا و سوگند به افروزندگان جرقه آتش (در برخورد سمهايشان با سنگ هاي بيابان)،2ا و سوگند به هجوم آوران سپيده دم3ا كه گرد و غبار به هر سو پراكندند، 4ا و (ناگهان) در ميان دشمن ظاهر شدند،5ا كه انسان در برابر نعمت هاي پروردگارش بسيار ناسپاس و بخيل است؛6ا و او خود (نيز) بر اين معني گواه است!7ا و او علاقه شديد به مال دارد!8ا آيا نمي‌داند در آن روز كه تمام كساني كه در قبرها هستند برانگيخته مي‌شوند،9ا و آنچه در درون سينه هاست آشكار مي‌گردد، 01ادر آن روز پروردگارشان از آنها كاملاً باخبر است!.11ا
مسابقات اسب سواري، هم مقدّمه دفاع است،
و هم از تفريحات سالم به حساب مي‌آيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در كودكي آنچنان چالاك و تند و سريع حركت مي‌كرد كه اسبان را هوار را در حال دويدن مي‌گرفت و بر پشت

آنان سوار مي‌شد.(1).
*****
(1) سفينة البحار، مادّه قوا.

قبول هداياي دوستان

قبول هديه حلوا و شوخي كردن

روزي يكي از دوستان امام حلوائي تهيّه كرد و از آن حضرت خواست تا تناول فرمايد.
امام علي عليه السلام فرمود:
مناسبت آن كدام است؟
جواب داد:
امروز نوروز است. (روز عيد است)
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از آن حلوا ميل فرمود و خنديد و چنين شوخي كرد كه:
اگر مي‌تواني همه روز را نوروز قرار ده!!(1).
اينكه در نهج البلاغه در خطبه 224 نقل فرمود كه شخصي براي امام علي عليه السلام حلوا آورد و حضرت نپذيرفت، و فرمود:
وَأَعْجَبُ مِنْ ذلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا،
فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!
فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلكِنَّهَا هَدِيَّةٌ.
فَقُلْتُ: هَبِلَتْكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينِ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟ أَمُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟
وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا.
مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.
«و از اين حادثه شگفت آورتر اينكه شب هنگام كسي به ديدار ما آمد(2) و ظرفي سر پوشيده پر از حلوا داشت، معجوني در آن ظرف بود كه از آن تنفّر داشتم، گويا آن را با آب دهان مار سمّي، يا قي كرده آن مخلوط كردند، به او گفتم: هديه است؟ يا زكات يا صدقه؟ كه اين دو بر ما اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله حرام است.
گفت نه، نه زكات است نه صدقه، بلكه هديه است.
گفتم: زنان بچّه مرده بر تو بگريند، آيا از راه دين وارد شدي كه مرا بفريبي؟ يا عقلت آشفته شده يا جن زده شدي؟ يا هذيان مي‌گويي؟
بخدا سوگند! اگر هفت اقليم را با آن چه در زير آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرماني كنم كه پوست جو اي را از مورچه اي ناروا بگيرم، چنين نخواهم كرد، و همانا اين دنياي آلوده شما نزد من از برگ جويده شده دهان

ملخ پَست تر است.
علي را با نعمت هاي فنا پذير، و لذّت هاي ناپايدار چه كار؟!!
بخدا پناه مي‌بريم از خفتن عقل، و زشتي لغزش ها، و از او ياري مي‌جوييم.» (3).
در آنجا «اشعث بن قيس» چون فردا در دادگاه براي مسئله اي مي‌بايست محاكمه شود، شب هنگام حلوا را به بهانه هديه بُرد تا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را به خيال واهي خود جذب كند كه آن حضرت نپذيرفت و هديه او را ردّ كرد.
نه اينكه حضرت غذائي نمي‌خورد يا هديه و دعوت دوستان را ردّ مي‌كرد.
گرچه امام علي عليه السلام نسبت به قبول هدايا احتياط مي‌كرد و هداياي مردم مدائن را در سر راه صفّين نپذيرفت و فرمود:
هرچه به سپاهيان يا اسبان ما مي‌دهند، بايد قيمت عادلانه را بگيرند.
از حضرت پرسيدند:
برخي از مردم مدائن با بعضي از سربازان خويشاوند مي‌باشند كه براي آنها هدايايي آورده اند.
امام علي عليه السلام فرمود:
مانعي ندارد.
اميرالمؤمنين عليه السلام به كارگزاران نظام هشدار مي‌دهد كه از راه پذيرش هدايا به رشوه خواري مبتلا نگردند و يكي از دغدغه هاي آن حضرت يكي دانستن هديه و رشوه بود، كه در خطبه 156 فرمود:
«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟»
فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذلِكَ لَكَذلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟»
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَي وَالشُّكْرِ. وَقَالَ:
«يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَي رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»
قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذلِكَ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟
فَقَالَ:
«بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».
«اي علي! پس از من امّت اسلامي به فتنه و آزمون دچار مي‌گردند.
گفتم:

اي رسول خدا مگر جز اين است كه در روز «اَحُد» كه گروهي از مسلمانان به شهادت رسيدند، و شهادت نصيب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودي، اي علي! مژده باد تو را كه شهادت در پي تو خواهد آمد.
پيامبر صلي الله عليه وآله به من فرمود:
(همانا اين بشارت تحقّق مي‌پذيرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟)
گفتم:
اي رسول خدا صلي الله عليه وآله چنين موردي جاي صبر و شكيبايي نيست بلكه جاي مژده شنيدن و شكر گذاري است.
و پيامبر خدا صلي الله عليه وآله فرمود:
(اي علي! همانا اين مردم به زودي با اموالشان دچار فتنه و آزمايش مي‌شوند، و در دينداري بر خدا منّت مي‌گذارند، با اين حال انتظار رحمت او را دارند، و از قدرت و خشم خدا، خود را ايمن مي‌پندارند، حرام خدا را با شبهات دروغين، و هوسهاي غفلت زا، حلال مي‌كنند، «شراب» را به بهانه اينكه «آب انگور» است و رشوه را كه «هديه» است و ربا را كه «نوعي معامله» است حلال مي‌شمارند).
گفتم:
اي رسول خدا، در آن زمان مردم را در چه پايه اي بدانم؟
آيا در پايه ارتداد؟
يا فتنه و آزمايش؟
پاسخ فرمود:
(در پايه اي از فتنه و آزمايش)(4).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج11 ص274.
نوشتند كه اشعث بن قيس بود.
خطبه 224 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب أمالي ص496 و497 مجلس90 ح70: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
2- تذكرة الخواص ص143: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
3- ربيع الابرار ص230 وج3 ص319 ح61 ب48: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- كتاب مناقب ج 2 ص 109: ابن شهر آشوب (متوفاي 588 ه)
5- كتاب اربعين ص377 تا380: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- منهاج البراعة ج 2 ص 390: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).
خطبه 14/156 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

پذيرش ميهماني ها

امام علي عليه السلام با اينكه داراي مسئوليّت هاي گوناگون و مهم بود، و بر بسياري از امور كشور نظارت مستقيم داشت كه تمام اوقات شب و روز حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را پر مي‌كرد،
امّا به روحيّات اجتماعي و عاطفي دوستان و فرزندان و خويشاوندان نيز توجّه داشت.
مهماني دخترانش را مي‌پذيرفت،
به ميهماني مي‌رفت،
دعوت دوستان را قبول مي‌كرد،(1).
در برخي از ميهماني‌ها شركت مي‌كرد،
و ديگران را بر سر سفره خود ميهمان مي‌كرد.
كه در شب 19 ماه مبارك رمضان «شب ضربت خوردن» ميهمان دخترش حضرت رقيّه بود.
*****
(1) برخي از ميهماني‌ها و شرط امام براي پذيرش مهماني را در همين مجموعه جلد 1، اخلاق فردي آورديم، براي اطّلاع بيشتر مراجعه فرمائيد.

شرائط پذيرش مهماني

شخصي امام علي عليه السلام را به مهماني دعوت كرد،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
سه شرط دارد اگر قبول مي‌كني مي‌پذيرم، آن شخص گفت شرائط كدامند؟
امام علي عليه السلام فرمود:
1- از بيرون چيزي تهيّه ننمائي، هر چه هست بياوري.
2- آنچه در منزل داري از ما دريغ نكني.
3- به زن و بچّه هايت سخت نگيري.
آن شخص گفت:
هر سه شرط را قبول دارم.
و امام نيز مهماني او را پذيرفت.(1).

قبول ميهماني

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دعوت خويشاوندان، فرزندان، و دختران خود را مي‌پذيرفت.
در شهر بصره دعوت ميهماني علاء بن زياد را پذيرفت.
و در شهر مدينه حتّي دعوت ميهاني دوستان غير عرب، از نژادهاي گوناگون، و ايرانيان را رد نمي‌كرد،
روزي پس از قبول مهماني يك مسلمان ايراني و صَرف حلواي نوع ايراني، علّت آن را پرسيد.
به امام علي عليه السلام گفته شد كه؛
به مناسبت عيد نوروز اين حلواي ايراني تهيّه شد.
امام علي عليه السلام به مزاح فرمود:
آيا نمي‌شود، هر روز، نوروز باشد؟(2).
*****
(1) خصال ج 1 ص 188.
شرح ابن ابي الحديد ج 11 ص 274.

با کودکان یتیم

برطرف كردن نياز مادّي و روحي يتيمان

امام علي عليه السلام تنها به نيازهاي جسمي يتيمان بي پدر توجه نداشت بلكه به نيازهاي رواني و روحي آنها نيز رسيدگي مي‌كرد،
خرما و برنج و روغن به خانه يتيمان مي‌برد،
و براي آنان غذاهاي خوب درست مي‌كرد و آنها را از گرسنگي نجات مي‌داد.
و از نظر تربيتي سعي مي‌كرد با دست خود لقمه در دهانشان بگذارد،
و آنها را بخنداند،
و خطاب به آنان مي‌فرمود:
اگر به شما گفتند پدر شما كيست؟
بگوئيد:
ما يتيم نشده ايم، پدرمان علي عليه السلام است.
روزي در منزل يكي از يتيمان، كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پس از غذا دادن به چند بچّه يتيم، با روش هاي گوناگون سعي داشت آنها را بخنداند، و روي دست و زانو راه مي‌رفت و با صداي تقليدي از گوسفند بچّه‌ها را مي‌خنداند،
قنبر به امام علي عليه السلام اعتراض كرد.
پاسخ فرمود:
وقتي داخل خانه شدم، يتيمان گريه مي‌كردند، وحال دوست دارم وقتي كه از منزل خارج مي‌شوم آنها خندان باشند.(1).
اين شيوه رفتاري، اثر بسيار مهمّي در روحيّات بچه هاي پدر از دست داده دارد كه احساس كمبود نكنند.
*****
(1) درر المطالب - و - شجره طوبي.

برخي براي خود بزرگ جلوه دادن، تُندخو و عبوس بوده و خشن با مردم برخورد مي‌كنند،
و گروهي بداخلاق و عصباني هستند.
بد زبان و تندخو و بد رفتارند،
متكبّر و داراي خشونت مي‌باشند،
اينها نمي‌توانند در دل هاي مردم نفوذ كنند، و دوستان و خويشاوندان را در روابط اجتماعي خشنود نگهدارند.
در اسلام خوشروئي و فروتني و تبسّم بر لب داشتن و شوخي هاي با نمك كردن، از ارزش هاي ارزنده اخلاقي است.
رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم متواضع، خوشرو و فروتن بود، به گونه اي كه همه را جذب مي‌كرد و در عمق جان دوستان نفوذ داشت،
درباره آن بزرگ پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نوشتند:
اِنَّهُ كانَ كَثيرُ التَّبَسُّم وَ كانَ اَفْكَهُ النَّاسُ
(همانا رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم زياد تبسّم بر لب داشت و از همه بيشتر مزاح و شوخي نمكين مي‌كرد.)(1).
رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم خود فرمود:
اِنّي لَاَمْزَحُ وَ لا اَقُولُ اِلاَّ حَقّاً
(همانا من از همه بيشتر شوخي مي‌كنم، امّا جز حق چيزي نمي‌گويم.)
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نيز شوخي نمكين داشت،
و همواره تبسّم بر لب داشته، خوشرو و متواضع بود،
در سلام سبقت مي‌گرفت.
تا آنجا كه متكبّران غرور زده به امام علي عليه السلام ايراد مي‌گرفتند،
كه چرا شوخي مي‌كند،
و با مردم فروتن است،
و تبسّم بر لب دارد،
و به همين جهت برخي از خود بزرگ بين ها، كه مردم را تحقير مي‌كردند و مي‌گفتند:
علي براي خلافت، مناسب نيست.
روزي سلمان فارسي به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گفت:
هذا ما اَخَّرَكَ اِلَي الرّابِعَة
(اخلاق نيكو و شوخي هاي تو باعث شد كه بي خردان شما را در رتبه چهارم خلافت قرار دهند.)

و مي‌گفتند:
لَوْلا دُعابَتُهُ لَكانَ اَوْلَي النَّاسُ بِالْخِلافَة
(اگر شوخي هاي علي نبود، از همه سزاوارتر به خلافت بود.)
چون جاهلان غرورزده فكر مي‌كردند، يك مدير سياسي بايد متكبّر و خودخواه و خشن باشد تا مردم از او ترسيده، اطاعت كنند.
همين جَوْسازي‌ها را عمروعاص در شام برضدِّ امام علي عليه السلام داشت كه در خطبه 84 نهج البلاغه حضرت پاسخ او را مي‌دهد:
عَجَبا لَِبْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِاَهْلِ الشَّامِ اَنَّ فِيَّ دُعابَةً، وَ اَنّي اِمْرَؤٌ تِلْعابَةٌ اُعافِسُ وَ أُمارِسُ لَقَدْ قالَ باطِلاً وَ نَطَقَ اثِماً ... أَمَّا وَ اللّهِ لَيمْنَعُني مِنَ اللَّعْبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ
(شگفتا، پسر آن زن نابغه، در ميان مردم شام رواج مي‌دهد كه من اهل شوخي بوده با سخنان خنده آور مردم را سرگرم كرده ام، حرفي به باطل گفته و سخني به گناه انتشار داده است.
سوگند به خدا همانا مرا ياد مرگ از شوخي كردن و سرگرمي هاي بيهوده باز مي‌دارد)(2).
*****
(1) جامع السّعادات.
خطبه 1/84 و 4 نهج البلاغه معجم الفمهرس مؤلّف.

لذّت هاي حلال

روح آدمي داراي نيازها و نيازمنديهاي گوناگوني است.
آنگونه كه جسم آدمي نياز به انواع ويتامين ها، غذاها و ميوه جات و سبزيجات دارد،
روح نيز نياز به شادابي دارد،
روح آدمي نيز مريض مي‌شود و بايد درمان گردد،
روح آدمي نيز محتاج به انواع غذاهاي روحاني است كه در روانشناسي امروز به صورت جدّي، تحت برّرسي و شناسائي است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اين رابطه فرمود:
إِنَّ هذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ.
(اين دل‌ها همانند تن‌ها خسته مي‌شوند، براي نشاط آن به سخنان تازه حكيمانه روي بياوريد.)(1).
از اين رو انواع پند و اندرز، موعظه، سخنان اخلاقي، اشعار عرفاني، جلسات درس اخلاق، و تفسير، و كلمات حكيمانه مي‌توانند لذّت هاي روح را فراهم آورده و آن را درمان كنند.
*****
(1) حكمت 197 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عقد الفريد ج 6 ص 279: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
2- اصول كافي ج1 ص48 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- دستور معالم الحكم ص 23: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
4- ربيع الابرار ج1 ص23 ب1: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- نهاية الارب ج 8 ص 181: نويري شافعي (متوفاي 732 ه).

پس اگر روح آدمي چون جسم، غذا مي‌طلبد،
مريض گشته احتياج به دارو و درمان پيدا مي‌كند.
لذّت هاي حلال براي درمان روح يك ضرورت است،
تا به نيازمندي هاي روان آدمي پاسخ مثبت داده شود،
كه امام علي عليه السلام فرمود:
لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَات:
فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيما يَحِلُّ وَيَجْمُلُ.
وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصاً إِلَّا فِي ثَلَاثٍ:
مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.
(مؤمن بايد شبانه روز خود را به سه قسم تقسيم كند،
زماني براي نيايش و عبادت پروردگار،
و زماني براي تأمين هزينه زندگي،
و زماني براي واداشتن نفس به لذّت هايي كه حلال و زيباست.
خردمند را نشايد جز آن كه در پي سه چيز حركت كند، كسب حلال براي تأمين زندگي، يا گام نهادن در راه آخرت، يا به دست آوردن لذّت هاي حلال.)(1).
*****
(1) حكمت 390 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب أمالي ج1 ص146 م5 ح53/240: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
2- كتاب محاسن ص345 ح4 ب1: احمد بن محمد برقي (متوفاي 274 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 414: ابن راوندي (متوفاي 573 ه4- كنز العمال ج 8 ص 236: متقي هندي حنفي
5- تحف العقول ص 203: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).

امام علي و تجمّل و زيبائي

انگشتر هاي امام

اشاره

يكي از جلوه هاي زيبائي و تجمّل در مردان انگشتر، و در زنان انواع انگشتر و حلقه و دستبند هاي طلائي است.
داشتن انگشتر نه تنها جنبه زيبائي دارد، بلكه فوائد رواني و بهداشتي گوناگوني نيز به همراه خواهد داشت،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از آن بهره مند بود و به آن سفارش فرمود.
به نمونه‌ها توجّه كنيد:
چهار انگشتر
نقش انگشتر امام علي
انگشتر و زينت مردم
كيفيّت انگشتر

چهار انگشتر

امام علي عليه السلام چهار انگشتر در دست شريف مي‌كرد:
1- انگشتري از ياقوت سرخ براي شرافت و بزرگواري
2- انگشتري از عقيق سرخ براي حرز و محفوظ ماندن
3- انگشتري از فيروزه، براي پيروزي و شادابي
4- انگشتري از آهن چيني براي قوّت بخشيدن به انگشت كه ديگران را از استفاده آن نهي مي‌فرمود.(1).
مي بينيم با اينكه حضرت در لباس، ساده پوش است، امّا به انگشتر و انواع آن توجّه دارد.
*****
(1) مكارم الاخلاق ص 86، و ناسخ التّواريخ ص712، و بحارالانوار ج9، و تذكرة الخواصّ ابن جوزي.

نقش انگشتر امام علي

امام صادق عليه السلام مي‌فرمايد:
نقش نگين حضرت علي عليه السلام «اللّه الملك» بود.
علي بن مهزيار مي‌گويد:
بر امام هفتم عليه السلام وارد شدم،
انگشتري از فيروزه در دست آن حضرت بود، كه جمله؛
«اللّه الملك»
بر آن نوشته شده بود،
و من زياد به آن نگاه مي‌كردم،
امام عليه السلام فرمود:
چرا نگاه مي‌كني؟
اين سنگي از بهشت بود كه جبرئيل براي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هديه آورد،
و رسول خدا آن را به حضرت علي عليه السلام بخشيد كه به ما رسيد،
آيا مي‌داني نام آن چيست؟
گفتم: به فارسي فيروزه است.
فرمود: نام عربي آن ظفر است.(1).
*****
(1) مكارم الاخلاق ص 91 - 89.

الف - حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام انگشتر عقيق بر انگشتان مبارك داشت و مي‌فرمود:
هركس انگشتر عقيق بر دست كند، ثواب نماز او چهل درجه از آنانكه عقيق بر دست ندارند برتر است.(1).
ب - امام علي عليه السلام در رهنمودي فرمود:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به من فرمود:
يا علي، انگشتر طلا در دست مكن و جامه حرير مپوش كه ره آورد آن، آتش جهنّم است.
ج - از سلمان فارسي نقل شد:
حضرت رسول صلي الله عليه وآله وسلم به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
يا علي، انگشتر در دست راست بكن تا از مقرّبان باشي.
عرض كرد كه:
يا رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم كدامند مقرّبان.
حضرت فرمود:
جبرئيل و ميكائيل
دوباره پرسيد:
چه (نوع) انگشتر به دست كنم؟
فرمود:
عقيق سرخ، بدرستي كه آن اقرار كرده است براي خدا به يگانگي،
و براي من به پيغمبري،
و براي تو يا علي، به آن كه وصيّ مني،
و براي فرزندان تو به امامت،
و براي دوستان تو به بهشت،
و براي شيعيان فرزندان تو به جنّت الفردوس.
د - حضرت امام صادق عليه السلام فرمود:
حضرت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نهي فرمود از انگشتر دست كردن در انگشت وسط و انگشت شهادت.
*****
(1) حلية المتّقين باب سوّم.

كيفيّت انگشتر

الف - حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
انگشترِ غير نقره در دست نكنيد،
به درستي كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
پاك (تميز) نيست دستي كه در آن انگشتر آهن باشد.
ب - امام رضا عليه السلام فرمود:
در وقت انگشتر بدست نمودن، بگو:
«اَللّٰهُمَّ سَمِّني بِسيماءِ الْاِيمانِ وَ اخْتِمْ لي بِخَيْرٍ وَ اجْعَلْ عاقِبَتي اِلي خَيْرٍ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزيزُ الْاَكْرَمُ»
(پروردگارا مرا نيكو و زيبا گردان، به علامت و نشانه ايمان،
و خير برايم برگزين،
و عاقبتم را به سوي خير قرار ده،
به درستي كه تو قدرتمندي و گرامي تري).
ج - امام رضا عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرد كه:
روزي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم براي نماز بيرون آمد، در حالي كه انگشتر عقيق يَمَني در دست داشت، انگشتري از «جزع يماني» به من داد و فرمود:
اي علي!! اين انگشتر را در دست راست خود بگذار و با آن نماز بخوان كه نماز با انگشتر «جزع يماني» هفتاد برابر ثواب دارد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب پنجم.

رنگ کردن مو

اعتراض اصحاب

يكي از مظاهر تجمّل و زيبائي، رنگ كردن مو است، با خضاب كردن بوسيله حناء يا گياهان، رنگ سفيدِ مو را تغيير مي‌دادند، كه از نظر تجمّل و زيبائي و حتّي سياسي، مهمّ بود.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دستور داد كه:
غَيِّرُوا الشَّيب
«پيري را تغيير دهيد»
كه هم از نظر سياسي و موضع گيري در برابر دشمن مهم مي‌نمود، و هم از نظر تجمّل و زيبائي مؤثر بود.
رنگ كردن مو در جلب رضايت همسران، نقش دارد.
همانگونه كه مرد از زن، انتظار تميزي و پاكيزگي دارد، زن هم از مرد انتظار زيبائي و تجمّل خواهد داشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام موها را رنگ مي‌كرد.
امّا چند هفته اي كه موهاي مبارك را رنگ نكرد، مورد اعتراض اصحاب قرار گرفت:
لَوْ غُيِّرَتْ شَيْبُكَ يَا اَميرُالْمُؤْمِنينْ عليه السلام
(بهتر بود كه موها را رنگ مي‌كردي)
حضرت پاسخ داد:
الْخِضابُ زينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ في مُصيبَةٍ
(خضاب و رنگ كردن مو زينت است، امّا ما در مصيبت پيامبريم.)(1).
*****
(1) حكمت 473 نهج البلاغه معجم المفهرس، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مكارم الاخق ص 83: طبرسي (متوفاي 548 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 434: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحارالانوار ج41 ص165: مجلسي (متوفاي 1110ه)
4- فروع كافي ج6 ص482 ح12: كليني (متوفاي 328ه).

خانه و مسکن مناسب

خانه وسيع خريدن

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به مسكن كه يكي از نيازهاي طبيعي و ضروري انسان است، فكر وسيع و واقع بيني داشت.
روزي به منزل يكي از دوستان خود رفت، ديد كه منزل او بسيار كوچك و تنگ است،
امام علي عليه السلام به او فرمود:
خانه تو خيلي كوچك است.
سپس پولي در اختيارش گذاشت كه منزلِ مناسبِ شأنش خريداري كند و به آنجا أثاث كشي نمايد.
دوست حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گفت:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام اين خانه پدري من است كه آن را براي من ساخته و نمي‌توانم آن را بفروشم، يا از آن خارج گردم.
حضرت پاسخ داد:
اِنْ كانَ أبوكَ أحْمَقٌ يَنْبَغي أنْ تَكُونَ مِثْلُهُ؟
(اگر پدرت نادان بود، تو هم بايد نادان باشي؟.)(1).
*****
(1) بهج الصّباغه ج12 ص98.

يكي از دوستان امام علي عليه السلام در شهر بصره، «علاء بن زياد» بود، كه خانه بسيار با شكوه و بزرگي داشت،
وقتي حضرت وارد خانه او شد، ابتدا اعتراض كرد كه:
ما كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هذِهِ الدَّار؟
(با اين خانه بسيار بزرگ چه مي‌كني؟)
سپس روش استفاده را يادش داد، و فرمود:
حال كه چنين خانه اي ساختي؛
مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسِعَةِ هذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ؟ وَبَلَي إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ.
فقال له العلاء: يا أمير المؤمنين، أشكو اليك أخي عاصم بن زياد.
قال: وما له؟ قال: لبس العباءة وتخلي عن الدنيا.
قال: عليّ به. فلما جاء قال:
يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ! لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ؟! أَتَرَي اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟! أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَي اللَّهِ مِنْ ذلِكَ!
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!
(با اين خانه وسيع در دنيا چه مي‌كني؟ در حالي كه در آخرت به آن نيازمند تري.
آري اگر بخواهي مي‌تواني با همين خانه، به آخرت برسي!
در اين خانه وسيع مهمانان را پذيرايي كني،
به خويشاوندان با نيكوكاري بپيوندي،
و حقوقي كه بر گردن تو است به صاحبان حق برساني،
پس آنگاه تو با همين خانه وسيع به آخرت نيز مي‌تواني بپردازي.
(علاء گفت: از برادرم عاصم بن زياد به شما شكايت مي‌كنم، فرمود چه شد او را؟ گفت عبا يي پوشيده و از دنيا كناره گرفته است: امام علي عليه السلام فرمود او را بياوريد، وقتي آمد به او فرمود:)
اي دشمنك جان خويش! شيطان سرگردانت كرده است،
آيا تو به زن و فرزندانت رحم نمي‌كني؟
تو مي‌پنداري كه خداوند نعمت هاي پاكيزه اش را حلال كرده، امّا دوست ندارد تو از آنها استفاده كني؟
تو در برابر خدا كوچك تر از آني كه اينگونه با تو رفتار كند.

(عاصم گفت: اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟ امام علي عليه السلام فرمود:)
واي بر تو من همانند تو نيستم،
خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.)(1).
*****
(1) خطبه 209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- قوت القلوب ج 1 ص 531: ابو طالب مكي (متوفاي 382 ه)
2- عقد الفريد ج2 ص188 و189 وج1 ص329: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
3- اصول كافي ج 1 ص 410 و 411 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
4- ربيع الابرار ج 4 (باب اللهو و اللذات»: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- كتاب اختصاص ص 152: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).

طرح و مُدل لباس

طرح و مدل لباس خوب

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در سر راه خود براي دفاع از تهاجم شورشيان، به بصره مي‌رفتند،
عدّه اي را مشاهده فرمود كه لباس هاي بسيار بلندي دارند، بگونه اي كه بر روي زمين كشيده مي‌شود.
امام علي عليه السلام به آنها اعتراض كرد كه چرا لباس هاي بلند را كوتاه نمي‌كنيد؟(1).
هم زود آلوده مي‌شود، و هم كِبر و غرور مي‌آورد.
*****
(1) بهج الصّباغه ج12 ص109.

استفاده از لباس هاي نو

گرچه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در ساده پوشي ضرب المثل بود، امّا هرگز لباس هاي امام علي عليه السلام كثيف و چركي و پاره نبود.
لباس هاي گران قيمت نمي‌خريد، امّا با لباس تميز و پاكيزه و نو، نماز مي‌خواند.
أشعث بن عبد مي‌گويد:
در يكي از روزهاي جمعه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را ديدم كه در آب فرات غسل جمعه كرد و سپس پيراهن نو و ارزان قيمتي خريد و با آن نماز جمعه خواند.
(پيراهن را به 3 درهم خريد.)(1).
*****
(1) شرح نهج البلاغه خوئي ج2 ص408.

لباس حرير حرام است

اميرالمؤمنين عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نقل كرد كه به من فرمود:
يا علي لباس حرير مپوش كه آتش جهنّم را بدنبال دارد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب دوّم.

رنگ لباس ها

بهترين رنگ‌ها براي پيراهن، رنگ سفيد است،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اكثر دوران زندگي خود لباس سفيد مي‌پوشيد.(1).
*****
(1) حلية المتّقين باب چهارم.

الف - امام علي عليه السلام از لباس هاي بلند، و داراي آستين هاي بلند، پرهيز مي‌كردند،
اگر پيراهني را مي‌پوشيد كه آستين آن بلند بود، فوراً زيادي آن را قطع مي‌كرد.(1).
ب - لباس بايد ساده باشد،
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ساده مي‌پوشيد،
و فرمود:
امّت اسلامي همواره با خير و نعمت باشد، آنگاه كه ساده پوش باشند و چون ايرانيان و ديگر اقوام غير عرب به لباس هاي گران قيمت و زَر بفت، روي نياورند.(2).
روزي لباس ساده و وصله داري بر اندام امام علي عليه السلام بود كه شخصي به آن حضرت اعتراض كرد.
حضرت در پاسخ او فرمود:
يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا، وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَاشٍ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ!
«دل با آن فروتن، و نفس رام مي‌شود، و مؤمنان از آن سرمشق مي‌گيرند، دنياي حرام و آخرت، دو دشمن متفاوت، و دو راه جداي از يكديگرند، پس كسي كه دنيا پرست باشد و به آن عشق ورزد، به آخرت كينه ورزد و با آن دشمني خواهد كرد، و آن دو همانند شرق و غرب از هم دورند، و رونده به سوي آن دو، هرگاه به يكي نزديك شود از ديگري دور مي‌گردد، و آن دو همواره به يكديگر زيان رسانند.» (3).
*****
(1) حلية المتّقين باب پنجم.
حلية المتّقين باب هشتم.
حكمت 103 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 212: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- كتاب طبقات ج 3 ص 28: ابن سعد(متوفاي 230 ه)
3- حلية الاولياء ج 1 ص 83: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
4- مطالب السؤول ج 1 ص 15: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
5- سراج الملوك ص 244: طرطوشي (متوفاي 520 ه).

الف - حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رهنمود داد كه زير جامه را در حال ايستاده نپوشيد كه در حال ايستاده پوشيدن، غم و اندوه مي‌آورد.(1).
ب - حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
كه رسول خدا به من سفارش نمود،
هرگاه خواستي پيراهن نو بپوشي اين دعا را بخوان:
اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي كَساني مِنَ اللِّباسِ ما اَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ،
اَللّهُمَّ اجْعَلْنا ثِيابَ بَرَكَةٍ أسْعي فيها لِمَرْضاتِكَ وَاَعْمُرُ فيها مَساجِدَكَ
(سپاس خداوندي را كه مرا پوشاند از لباسهائي كه با زيبائي آن، در جامعه مردم زندگي مي‌كنم،
خدايا اين لباس را لباس مبارك گردان كه در آن، رضايت تو را فراهم كنم، و مساجد تو را آباد سازم.)
و آنگاه فرمود:
هر كس اين دعا را به هنگام پوشيدن لباس نو بخواند، آمرزيده خواهد شد.(2).
ج - امام علي عليه السلام فرمود:
چون لباس را از تن در مي‌آوري بگو:
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم،
تا ديگر موجودات نا ديدني، مانند جن، از آن لباس استفاده نكنند.(3).
*****
(1) حديث 20 از باب سوّم، حلية المتّقين.
حلية المتّقين باب نهم.
حلية المتّقين باب نهم.

در چشمه سار نهج البلاغه

ضرورت شادي و لذّت

حكمت 390 نهج البلاغه
نظم المعيشة
وَقَالَ عليه السلام: لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَات:
فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيَما يَحِلُّ وَيَجْمُلُ.
وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصاً إِلَّا فِي ثَلَاثٍ:
مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.
ترجمه: حكمت 390 نهج البلاغه
برنامه ريزي صحيح در زندگي
و درود خدا بر او فرمود:
مؤمن بايد شبانه روز خود را به سه قسم تقسيم كند، زماني براي نيايش و عبادت پروردگار، و زماني براي تأمين هزينه زندگي، و زماني براي واداشتن نفس به لذّت هايي كه حلال و زيباست.
خردمند را نشايد جز آن كه در پي سه چيز حركت كند، كسب حلال براي تأمين زندگي، يا گام نهادن در راه آخرت، يا به دست آوردن لذّت هاي حلال.

اندوه رزق و روزي را نخوردن

حكمت 379 نهج البلاغه
الوان الرّزق
وَقَالَ عليه السلام: يَا بْنَ آدَمَ، الرِّزْقُ رِزْقَانِ:
رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ.
فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَي هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَي مَا فِيهِ؛ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمُرِكَ فَإِنَّ اللّهَ تَعَالَي سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمُرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ فِيَما لَيْسَ لَكَ؛ وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَي رِزْقِكَ طَالِبٌ، وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَلَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ.
وقد مضي هذا الكلام فيما تقدم من هذا الباب، إلا أنه هاهنا أوضح وأشرح، فلذلك كررناه علي القاعدة المقررة في أول الكتاب.
ترجمه: حكمت 379
اقسام روزي و پرهيز از حرص زدن
و درود خدا بر او فرمود: اي فرزند آدم! روزي دو گونه است:
روزيي كه تو آن را جويي، و روزيي كه تو را مي‌جويد، كه اگر به سراغش نروي به سوي تو آيد، پس اندوه سال خود را بر اندوه امروزت منه، كه بر طرف كردن اندوه هر روز از عمر تو را كافي است، پس اگر سال آينده در شمار عمر تو باشد همانا خداي بزرگ در هر روز سهم تو را خواهد داد، و اگر از شمار عمرت نباشد تو را با اندوه آن چه كار است؟ كه هرگز جوينده اي در گرفتن سهم روزي تو بر تو پيشي نگيرد، و چيره شونده اي بر تو چيره نگردد، و آن چه براي تو مقدّر گشته بي كم و كاست به تو خواهد رسيد.

لذّت هاي دنيا و آخرت

الاعتدال بين الدنيا و الآخرة
وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ.
ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ؛ وَالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ. أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَداً فِي آخِرَتِهِمْ.
لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ.
ترجمه: اعتدال گرايي زاهدان
آگاه باشيد، اي بندگان خدا، پرهيزكاران از دنياي زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند، با مردم دنيا در دنيا شان شريك گشتند،
امّا مردم دنيا در آخرت آنها شركت نكردند، پرهيزكاران در بهترين خانه هاي دنيا سكونت كردند، و بهترين خوراك هاي دنيا را خوردند، و همان لذّتها يي را چشيدند كه دنيا داران چشيده بودند، و از دنيا بهره گرفتند آنگونه كه سر كشان و متكبّران دنيا بهره مند بودند.
سپس از اين جهان با زاد و توشه فراوان، و تجارتي پُر سود، به سوي آخرت شتافتند، لذّت پارسايي در ترك حرام دنيا را چشيدند، و يقين داشتند در روز قيامت از همسايگان خدايند، جايگاهي كه هرچه درخواست كنند، داده مي‌شود، و هرگونه لذّتي در اختيارشان قرار دارد.

دعا براي شادي و سرور پيامبر

خطبه 72 نهج البلاغه
الدعاء للرسّول صلي الله عليه وآله
اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحاً فِي ظِلِّكَ؛ وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ.
اللَّهُمَّ وَأَعْلِ عَلَي بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ، وَأَكْرِمْ لَدَيْكَ مَنْزِلَتَهُ، وَأَتْمِمْ لَهُ نُورَهُ، وَاجْزِهِ مِنِ ابْتِعَاثِكَ لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ، مَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ، ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ، وَخُطْبَةٍ فَصْلٍ.
اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَقَرَارِ النِّعْمَةِ، وَمُنَي الشَّهَوَاتِ، وَأَهْوَاءِ اللَّذَّاتِ، وَرَخَاءِ الدَّعَةِ، وَمُنْتَهَي الطُّمَأْنِينَةِ، وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ.
ترجمه: دعا براي پيامبر صلي الله عليه وآله
پروردگارا! براي پيامبر صلي الله عليه وآله در سايه لطف خود جاي با وسعتي بگشاي، و از فضل و كرمت پاداش او را فراوان گردان.
خداوندا! كاخ آيين او را از هر بنايي برتر، و مقام او را در پيشگاه خود گرامي دار، نورش را كامل گردان، و پاداش رسالت او را پذيرش گواهي و شفاعت و قبول گفتار او قرار ده، زيرا كه داراي منطقي عادلانه، و راه جدا كننده حق از باطل بود.
بار خدايا! بين ما و پيغمبرت در نعمت هاي جاويدان، و زندگاني خوش، و آرزوهاي برآورده، و خواسته هاي به انجام رسيده، در كمال آرامش، و در نهايت اطمينان، همراه با مواهب و هداياي با ارزش، جمع گردان!

شادي و لذّت پرهيزكاران

قسمتي از خطبه 192 نهج البلاغه
يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِراً وَيُصْبِحُ فَرِحاً؛ حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.
إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيَما تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيَما تُحِبُّ. قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيَما لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيَما لَا يَبْقَي، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.
ترجمه: قسمتي از خطبه 192
«روز را به شب مي‌رساند با سپاسگذاري، و شب را به روز مي‌آورد با ياد خدا، شب مي‌خوابد اما ترسان، و بر مي‌خيزد شادمان، ترس براي اينكه دچار غفلت نشود، و شادماني براي فضل و رحمتي كه به او رسيده است.
اگر نفس او در آن چه دشوار است فرمان نبرد، از آن چه دوست دارد محرومش مي‌كند، روشني چشم پرهيزكار در چيزي قرار دارد كه جاودانه است، و آن چه را ترك مي‌كند كه پايدار نيست، بردباري را با علم، و سخن را با عمل، در مي‌آميزد.»

امام علي عليه السلام و علم و هنر

مشخصات کتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي ع و علم و هنر/ مولف محمد دشتي ۱۳۳۰-۱۳۸۰.
مشخصات نشر: قم موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع) ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۵۹۱ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام (ع)؛ [ج.]۶.
شابك: ۲۰۰۰۰ريال: 25-5422-964-X؛ ۲۰۰۰۰ريال (چاپ دوم)؛ چاپ سوم: 978-964-6422-25-4
يادداشت: چاپ دوم بهار ۱۳۸۲.
يادداشت: چاپ سوم: پاييز ۱۳۸۸.
يادداشت: كتابنامه ص [۵۵۳] - ۵۹۱؛ همچنين به صورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضايل
موضوع: عليبن ابيطالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- علم
موضوع: عليبن ابيطالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نظريه درباره هنر
موضوع: اسلام و علوم
موضوع: اسلام و هنر
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع)
شناسه افزوده: الگوهاي رفتاري امام (ع)؛ [ج.]۶.
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴/د۵الف۷ ۶.ج ۱۳۷۹
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م۷۹-۵۴۲۳

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
(2) خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
(3) ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كاربُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
(2) خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

جایگاه مباحث علمي

براي علم و آگاهي، تعريف هاي گوناگوني كرده اند كه ارزيابي درست هر كدام، نقش تعيين كننده اي در مبحث علمي دارد.
برخي علم را با تئوري‌ها و انواع نظريّه‌ها و برداشت‌ها و نتيجه گيري ها، يكسان مي‌دانند و معيار و ملاك ثابت و روشني براي مَحك زدن فرضيّه‌ها و تئوري‌ها ندارند.
و چون فرضيّه‌ها و تئوريها كهنه مي‌شوند و جاي خود را به فرضيّه هاي جديد مي‌سپارند، و هر روز «كهنه» به «نو» تبديل مي‌گردد، باور كرده اند كه:
علم انسان به جهل تبديل مي‌شود.
و دانش بشري ثبات و قوامي ندارد.
در نتيجه انسانها همواره در حال تجربه و آزمايش قرار دارند و نمي‌توانند به تكيه گاههاي ثابتي تكيه زنند.
زيرا با روش هاي تجربي (پراگماتيسمي) و اصالت عمل (پوزيتويسم) نمي‌توانند همه واقعيّت هاي نظام هستي را كشف كنند، و به آنچه كه شناختند و كشف كرده اند نيز نمي‌توانند پاي بند باشند و به آنها اصالت بخشند.
امّا ديدگاه توحيدي پيامبران الهي و اسلام، و ديدگاه نهج البلاغه، نسبت به علم و آگاهي داراي معيارها و ملاك‌ها و باورها و اصول فكري جاودانه اي مي‌باشد.
در اين تفكّر:
الف- واقعيّت هاي ثابت گوناگوني در سراسر نظام هستي موجود است.
(مانند فرمول پيدايش آب، كه از هيدروژن و اكسيژن پديد مي‌آيد)
ب- واقعيّت‌ها را مي‌توان شناخت.
ج- روش‌ها و شيوه هاي دقيقي براي شناخت واقعيّت‌ها وجود دارد.
د- چون واقعيّت‌ها اصيل و جاودانه اند شناختي كه بر اساس واقعيّت‌ها باشد ثابت و جاودانه است.
(فرمول پيدايش آب تغييرپذير نيست)
بنابراين علم و آگاهي جاودانه، باورهاي جاودانه، فرمول هاي جاودانه، محاسبات جاودانه، تحليل‌ها و راه حل هاي جاودانه، وجود دارد، و كهنگي نخواهد پذيرفت.
و همواره در طول عصرها براي همه نسل‌ها قابل استفاده خواهد بود.
چون واقعيّت‌ها وجود دارند و قابل شناخت مي‌باشند، بشر توانسته است به انواع علوم و فنون آگاهي پيدا كند، انواع محاسبات را بشناسد و جهان را با انواع اختراعات خود دچار تحوّل چشمگيري سازد، و هر روز مراحل

تازه اي از راه تكامل را به خوبي بپيمايد.
اگر واقعيّت‌ها وجود نداشت و قابل شناخت نبود و يا جاودانه نبود، و هر روز «كهنه» به «نو» تبديل مي‌شد، از اختراعات و اكتشافات بشري خبري نبود،
و شيوه هاي صحيح درمان و بهداشت وجود نداشت.
و راه هاي تكامل و ترقّي شناخته نمي‌شد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به اين حقيقت فرمود:
اَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّريقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ وَ مَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التِّيهِ
«اي مردم، آن كس كه از راهي آشكار رود، به آب خواهد رسيد، و آن كس كه از بي راهه رود منحرف شده، به حيرت و سرگرداني دچار خواهد شد. (1).
*****
(1) خطبه 201 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب محاسن ص262 ح232: برقي (متوفاي 274 ه)
2- كتاب غيبت ص9 وص27 مقدمة المؤلّف: نعماني (متوفاي 342 ه)
3- بحارالانوار ج2 ص266 وج64 ص158: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- تفسير برهان ج 4 ص 260 ح1: علامه بحراني(متوفاي 1107 ه)
5- كتاب مستر شد ص407/76 ط جديد: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
6- كتاب ارشاد ص147 قديم: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
7- منهاج البراعة ج 2 ص 307: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
8- الغارات ج 2 ص 584: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
9- بحار الانوار ج68 ص159 وج68 ص262: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
10- مشكوة الانوار ص75 ح10 فصل7: طبرسي (متوفاي 548 ه).

راه هاي اثبات علم جاودانه

براي اثبات نظريّه دوّم (جاودانگي علم) راه هاي فراواني وجود دارد.
هم مي‌توان با مطالعه در ويژگي هاي نظام هستي اين حقيقت را اثبات كرد،
و هم مي‌توان با مطالعه در ويژگي هاي تن آدمي با اين حقيقت آشنا شد.
در نظام هستي، نظم دائمي و عمومي و هدفدار و سيستميك وجود دارد.
قانون عمومي و دائمي و هدفدار وجود دارد.
محاسبات دقيقِ رياضي عمومي و دائمي و هدفدار وجود دارد.
كه تداوم حركت هاي منظّم و پايدار و قانونمند، بر واقعيّت هاي ياد شده تكيه دارد و خواهد داشت.
در تن آدمي نيز نظم و قانون و فعل و انفعالات شيميائي دقيق، جذب و دفع قانونمند، و عوامل رشد و تداوم حيات از نظر بيولوژي و فيزيولوژي فراوان وجود دارد كه قابل بحث و بژرسي است
و همه آن واقعيّت‌ها اين حقيقت را ثابت مي‌كند كه:
اگر انساني يا پژوهشگري يا مؤسّسه تحقيقاتي مجهّزي، آن همه از واقعيّت ها، قانونمندي ها، هدفداري‌ها را، بتواند بدرستي كشف كند،
شناسائي كند،
علم و آگاهي بدست آمده جاودانه است.
رنگ كهنگي نخواهد پذيرفت.
گرچه تئوري‌ها و فرضيّه‌ها از بين مي‌روند، و نتيجه گيري هاي غلط دوام نمي‌آورد.
امّا چه ارتباطي با علم دارد؟
در تفكّر دوّم، هر تئوري و فرضيّه اي علم نمي‌باشد زيرا با واقعيّت هاي نظام هستي انطباق ندارد،
و اگر فرضيّه اي يا نظريّه اي با انواع تجربه‌ها و آزمايش‌ها به نتيجه برسد و با واقعيّت‌ها انطباق پيدا كند ئ در مراحل نهائي تحقيق به حقيقت بپيوندد،
علم جاودانه است،
و جاويدان خواهد ماند. مانند:
بسياري از محاسبات رياضي
بسياري از فرمول هاي كشف شده در علم شيمي و فيزيك
بسياري از محاسبات دقيق نجومي در علم ميترولوژي
بسياري از محاسبات دقيق در زمين شناسي
بسياري از محاسبات دقيق در فيزيولوژي انساني، در طب و درمان و بهداشت

چون واقعيّت هاي ثابت داريم انسان‌ها توانستند علم طب را كشف و بازسازي و به تكامل برسانند.
چون واقعيّت هاي ثابت وجود داشتند و قابل شناخت بودند انسان توانست هزاران اختراع و اكتشاف را به ثبت رسانده، خدمات اساسي به بشريّت ارائه دهد و به انواع علوم و فنون مجهّز گردد.

با اثبات اين حقيقت كه:
الف- جهان سراسر واقعيّت هاي جاودانه است.
ب- و واقعيّت‌ها قابل شناخت مي‌باشند.
آنگاه «راه هاي شناخت» به عنوان جدّي ترين مسئله فرهنگ بشري مطرح خواهد شد كه در اينجا به برخي از شيوه‌ها و روش هاي شناخت اشاره خواهد شد.
مانند:
اوّل - روش هاي تجربي
دوم - روش هاي عقلي و فلسفي
سوم - علم غيب و ارتباط با وحي الهي
بسياري از دانشمندان با روش هاي تجربي و آزمايش هاي فراوان و مداوم، با واقعيّت هاي جهان آفرينش آشنا مي‌شوند،
با 60 سال مطالعه و تجربه، يك واقعيّت علمي كشف مي‌كنند،
يك ويروس را شناسائي مي‌كنند،
مالاريا را و درمان او را مي‌شناسند.
ميكروب را كشف و ديدگاه انسان‌ها را به جهان نا ديدني‌ها سوق مي‌دهند.
و بسياري ديگر از دانشمندان با روش هاي عقلي در منطق و فلسفه، موفّق مي‌گردند كه بسياري از رازهاي نهفته در نظام هستي را كشف كنند و بگويند چون در درون هسته اتم «پروتون» با بار مثبت وجود دارد، پس «الكترون» با بار منفي نيز بايد وجود داشته باشد.
و اين «بايد» قضاوت منطق و فلسفه و عقل جوّال يك انسان پژوهشگر است كه با همين روش‌ها و شيوه‌ها و ملاك‌ها توانسته است در سفرهاي فضائي موفّق گردد،
يك پاي انسان در كره ماه و زهره باشد و پاي ديگرش در قعر اقيانوس ها، در جهت دادن ناوهاي اتمي و زير دريائي هاي فوق مُدرن نقشه داشته، كه در همه جا حضور فعّال دارد و همواره به اهداف علمي خود دست رسي پيدا كرده است و اين روش‌ها و شيوه‌ها همواره قابل ارزيابي و بكارگيري است.
راه سوّمي نيز براي شناخت انسان وجود دارد كه مي‌تواند به انواع شناخت و علم و آگاهي مطلوب دست رسي پيدا كند و آن وحي الهي، و دست رسي به علم غيب است،
كه پيامبران الهي و رسول گرامي اسلام و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از اين چشمه زلال و هميشه جاري سيراب مي‌شدند، انواع علوم و

آگاهي را مي‌گرفتند و به بشريّت تشنه حقيقت مي‌رساندند.
وحي الهي تنها كانال صحيح و مطمئن فراگيري انواع علوم و آگاهي هاي ضروري است كه توانسته است بشريّت را همواره از جهل و ناداني نجات بخشد، و دستورالعمل صحيح زندگي را به انسانها بياموزد، و همگان را از شناخت و آگاهي هاي لازم سرشار كند.
از اين رو قرآن كريم تنها منبع علم و آگاهي است كه نظير ندارد و حكم هر تر و خشكي در قرآن است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 18 فرمود:
وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَّطْنَا في الْكِتَابِ مِنْ شَيْ ءٍ»
وَفِيهِ تِبْيَانٌ لِكُلِّ شَي ءٍ.
وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً».
وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَي عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلاَّ بِهِ.
«در حالي كه خداي سبحان مي‌فرمايد: «ما در قرآن چيزي را فرو گذار نكرديم» (1).
و فرمود: «در قرآن بيان هر چيزي است» (2).
و يادآور شديم كه: بعضِ قرآن گواهِ بعضِ ديگر است و اختلافي در آن نيست.
پس خداي سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غير خدا نازل مي‌شد اختلافات زيادي در آن مي‌يافتند» (3).
همانا قرآن داراي ظاهري زيبا، و باطني ژرف و ناپيداست، مطالب شگفت آورِ آن تمام نمي‌شود، و اسرار نهفته آن پايان نمي‌پذيرد، و تاريكي‌ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.» (4).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از زبان رسول خدا و كانال وحي الهي به همه علوم و فنون و آگاهي هاي ضروري دست مي‌يابد كه در كتابي به نام «كتاب علي عليه السلام» و «الجامعه» و «جَفر كبير» انواع علوم و فنون و آگاهي هاي لازم را جمع آوري كرده در اختيار ديگر امامان معصوم عليهم السلام مي‌گذارد.
و باب علم نبي مي‌گردد.
و بر منبر و سخنراني هاي عمومي نداي:
«سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني» (5).
سر مي‌دهد.
چون جهان سراسر واقعيّت است.
و واقعيّت‌ها قابل شناخت مي‌باشد.
امام علي عليه السلام از كانال وحي، انسان را، جهان پيرامون انسان را،

واقعيّت هاي موجود نظام را مي‌شناسد و معرّفي مي‌كند و دانشمندان جهان نيز با عصاي تجربه توان شناخت بسياري از واقعيّت‌ها را پيدا مي‌كنند.
چون ميكروب‌ها وجود دارند و قابل شناخت و درمان مي‌باشند، امام علي عليه السلام از كانال وحي الهي، به بسياري از بيماري‌ها و راه هاي درمان آن اشاره مي‌فرمايد و طبيبان جهان با سالها تحقيق در هزاران آزمايش به آن واقعيّت‌ها دست رسي پيدا مي‌كنند.
امام علي عليه السلام در چهارده قرن قبل، ارتباط بيماري «وبا» با آب را در يك سخنراني حكيمانه مطرح فرمود كه پاستور پس از قرن ها، با تجربه و تلاش به آن حقيقت رسيد.
امام علي عليه السلام در خطبه 5/162 و خطبه 175 به اين حقيقت اشاره كرده اند، كه محلّ رشد و تكثير انگل وَبا در آب است؛
وَجَدَحُوا بَيني وَ بَيْنَهُمْ شِرْباً وَبيئاً
(خدايا قريش سرچشمه آبِ بين من و خود را «وَبا» آلوده كردند.)(6).
در تغذيه و بهداشت غذائي، امام با برخورداري از وحي الهي، مسائل را هشدار مي‌دهد يا غذاهايي را سفارش مي‌فرمايد كه پس از 14 قرن، هم اكنون دانشمندان عصر ما، با تلاش هاي مداوم به اسرار پنهان آن رسيده و آن را به تجربه گذشته اند.
*****
(1) انعام آيه 38.
(2) سوره نحل آيه 89.
(3) نساء 82.
(4) خطبه 18 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- مطالب السؤول ج 1 ص 141: ابن طلحة شافعي (متوفاي 652 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 93: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- بصائر الدرجات: صفار (متوفاي 290 ه)
4- البصائر والذخائر ج 1 ص 7: ابوحيان توحيدي (متوفاي 380 ه)
5- منهاج البراعة ج 1 ص 175: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
6- بحارالانوار ج 89 ص 20 ح18 ب1: مجلسي (متوفاي 1110ه).
(5) خطبه 5 / 189 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، از من بپرسيد پيش از آنكه مرا از دست بدهيد.
(6) خطبه 162 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب أمالي ص495 (مجلس 90) ح5: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
2- علل الشرايع ج1 ص146 و145 ح2 ب121: شيخ صدوق (متوفاي 381

ه)
3- كتاب مسترشد ص 64: طبري امامي (متوفاي 310 ه)
4- كتاب ارشاد ص156 طقديم ج1ص292: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
5- بحارالانوار ج29 ص558 وج38 ص159: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- فصول المختارة ج 1 ص 45: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).

انواع علوم

اشاره

پس شيوه هاي تجربي و فلسفي هر كدام مي‌توانند راه كشف واقعيّت را تداوم داده سرانجام با ديدگاه «وحي» نزديك گردند.
بنابر اين اظهارات وحي گونه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در بخش علم و هنر و در ارائه ديدگاه هاي علمي، و طرح علوم و فنون از نظر كاربردي، به سه دسته تقسيم مي‌گردد.

رازهاي كشف شده

برخي از ديدگاه هاي علمي امام علي عليه السلام در طب و درمان در انسان شناسي در فيزيك و شيمي، در نجوم، در رياضي، در فلسفه و حكمت هم اكنون با تلاش ساليان طولاني دانشمندان جهان كشف شده و قابل شناخت است.
كه برخي از آنها در همين كتاب بگونه روشني آمده است مانند:
رهنمودهاي علمي امام عليه السلام
علوم و آگاهي هاي امام عليه السلام
اقسام و جوانب علوم عَلَوي
امام و اقسام علوم
امام و علوم كاربردي
استفاده از علم غيب در حل نزاع ها(1).
*****
(1) بسياري از علوم و فنون را در پاورقي ترجمه نهج البلاغه خود (حدود 240 رشته علمي) آورده ايم مراجعه شود.

رازهاي علمي در حال كشف

برخي ديگر از اظهارات علمي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پس از قرن‌ها هم اكنون در حال كشف و شناسائي است.
گرچه اطّلاعات كافي و لازمي را هنوز بدست نياورده اند، امّا در حال كشف و شناسائي است و هر روز پرده از اسرار علميِ دستورالعمل هاي آن حضرت برداشته مي‌شود.
چون روانشناسي در حال گسترش و تخصّصي شدن است و بسيار ريز شده و به صورت كاربردي در آمد، هم اكنون دانشمندان جهان، مبحث «روانشناسي تغذيه» را باور كرده اند كه غذاها تنها پروتئين و انواع ويتامين‌ها به انسان نمي‌دهد، بلكه غذاها داراي روان خاصّي بوده در روح و جان آدمي نيز تأثير مي‌گذارند كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اين رابطه ده‌ها رهنمود و هشدار و دستورالعمل دارد كه فرمود:
شير خر نخوريد.
گوشت بُز به فرزندان خود كمتر بدهيد.
و لقمه حرام در رحم شما و در نطفه شما تأثير دارد.(1).
*****
(1) به كتاب امام علي و بهداشت و درمان مراجعه شود.

رازهاي فوق درك بشري (فراسوي علم)

دسته اي از علوم و اظهارات علمي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فوق درك عقل بشر مي‌باشد كه انسانها نمي‌توانند با محدود بودن عقل، و محدود بودن ابزار علمي، به رازهاي نهفته آن دست يابند،
گرچه مي‌دانند اين دسته از اظهارات، حكيمانه است،
داراي علل و عوامل است.
منطبق با واقعيّت هاي نظام هستي است.
امّا براي كشف و درك آن محدوديّت دارد، و عاجز است.
امام در خطبه 192 اظهار مي‌دارد كه به هنگام نزول وحي؛
ناله شيطان را مي‌شنيد؛
و نزول فرشته وحي را مي‌ديد،
و نور وحي را مشاهده مي‌فرمود،
كه اظهار داشت:
وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ فَأَرَاهُ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي.
وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَي نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ، وَأَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ.
وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صلي الله عليه وآله وسلم فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ:
«هذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَي مَا أَرَي، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَي خَيْرٍ».
«و من همواره با پيامبر بودم چونان فرزند كه همواره با مادر است،(1) پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هر روز نشانه تازه اي از اخلاق نيكو را برايم آشكار مي‌فرمود، و به من فرمان مي‌داد كه به او اقتداء نمايم، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم چند ماه از سال را در غار حراء مي‌گذراند، تنها من او را مشاهده مي‌كردم، و كسي جز من او را نمي‌ديد، در آن روزها، در هيچ خانه مسلماني راه نيافت جز خانه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه خديجه هم در آن بود و من سوّمين آنان بودم، من نور وحي و رسالت را مي‌ديدم، و بوي نبوّت را مي‌بوييدم.
من هنگامي كه وحي بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرود مي‌آمد، ناله شيطان را شنيدم، گفتم اي رسول خدا، اين ناله كيست؟
گفت: شيطان است كه از پرستش خويش مأيوس گرديد و فرمود:

«علي! تو آن چه را من مي‌شنوم، مي‌شنوي، و آن چه را كه من مي‌بينم، مي‌بيني، جز اينكه تو پيامبر نيستي، بلكه وزير من بوده و به راه خير مي‌روي.» (2).
آيا اين دسته از اظهارات معنوي امام كه «فراسوي علم است» را مي‌توان كشف كرد؟
و راز نهفته آن را شناخت؟
مجموعه مباحثي كه در اين كتاب با نام «امام علي عليه السلام و علم و هنر» تقديم عاشقان ولايت مي‌شود در سه دسته از معارف ياد شده قرار خواهد داشت كه راز علمي و فلسفي برخي از آنها كشف شده، و برخي ديگر در حال كشف و بعضي غير قابل كشف مي‌باشد.
*****
(1) اِتّباعَ الفصيلَ اَثَرَ امّه (شتر بچّه همواره با شتر است) وقتي مي‌خواستند بگويند كه آن دو نفر هميشه با هم بودند از اين ضرب المثل استفاده مي‌كردند.
(2) خطبه 119 / 192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
2- فروع كافي ج4 ص198 الي201 ح2: كليني (متوفاي 328 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- بحارالانوار ج13 ص141وج60ص214و264: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- منهاج البراعة ج 2 ص 206: ابن راوندي (متوفاي 570 ه)
6- كتاب خصال ج1 ص145 حديث171: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
7- غرر الحكم ج 1 ص 294 و ج 2 ص110: آمدي (متوفاي 588 ه).

هنر از دیدگاه نهج البلاغه

اشاره

«به نام اوّل هنرمند آغازگر هستي»
هنر براي خلق زيبائي‌ها است.
هنر رهنمود آفريدگار زيبا و پديدآورنده جمال و زيبائي است.
هرچه خوب و زيباست در اوست، و از اوست، و براي اوست.
خداي آفريننده، زيباست و زيبائي‌ها را دوست دارد، و مي‌خواهد ما نيز زيبا باشيم و زيبا بگوئيم.
زيبا بنويسيم،
و زيبا سخن گفته و زيبا بسرائيم.
با خُلق و خُوي زيبا «حَسَن» با ديگران برخورد كنيم و از هرگونه پليدي و بدي دور باشيم.
اوّل هنرمند و خالق هنرهاي زيبا، خداست.
هرچه آفريد و سامان داد خوب و زيبا و هدفدار و ارزشمند است.
هيچ كس نمي‌تواند ادّعا بكند كه چيزي نازيباست.
و نه يك بيولوژيست مي‌تواند در زيبائي پديده‌هاترديد داشته باشد.
همه با علم و عقل و عرفان اعتراف دارند كه:
هرچه آفريده شده است، زيبا و حكيمانه و هدفدار است.
و آنچه مي‌خواهيم و مي‌خواستيم وجود دارد.
و تمام خواسته‌ها و پرداخته هاي الهي حساب شده، ظريف و زيبا و هنرمندانه است.
وقتي از نگرش زيبائي هاي طبيعت و نشانه‌ها در هستي بسراغ انسان مي‌آئيم و نيازمنديهاي انسان را بررسي مي‌كنيم مي‌بينيم كه:
پيامبران الهي را نيز كامل و بدون عيب، و زيبا آفريده و انتخاب كرده است كه يكي از صفات پيامبران بي عيب و نقص بودن، زيبا بودن است.
زيباترين انسان ها، مدل كامل انسانهاي زيبا در جسم و روح، در صورت و معنا، پيامبران الهي مي‌باشند.
در امامت و امامان معصوم نيز اين اصل جاودانه است.
امام هم بايد بي عيب و نقص باشد.
يكي از صفات حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نيز اين است كه زيبا و كامل باشد.
جسم و اندام امام علي عليه السلام، روح و روان امام، همه مظهر زيبائي و جمال الهي است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قرآن كه مي‌خواند، هيچ صدائي و هيچ قاري قرآني ياراي مقابله با او را نداشت، وقتي صداي قرآن امام سجّاد

عليه السلام به خيابان مي‌رسيد، مردم چنان مجذوب مي‌شدند كه صف طولاني در كوچه ايجاد مي‌شد.
زيبا مي‌خواندند.
زيبا بودند،
زيبا حرف مي‌زدند،
و شعرهاي زيبا مي‌سرودند،
و با خوش روئي و تواضع با مردم برخورد مي‌كردند.
وقتي از امام صادق عليه السلام پرسيدند:
چرا اسماعيل فرزند شما جانشين شما نيست؟
حضرت فرمود:
امام بايد از هر نظر بي عيب و نقص باشد در حالي كه كف دست اسماعيل پُر شده است،
يعني كمال و زيبائي جسم و جان ولي اللّه، و رهبر انسانها مورد توجّه است كه:
اللَّهُ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ كُلَّ جَمال
(خدا زيباست و هر نوع زيبائي را دوست دارد.)

حال با توجّه به زيبائي‌ها و هدف داري سراسر هستي مي‌شود به هنر و زيبائي‌ها توجه كامل نداشت؟
راه زيبا سرودن، زيبا گفتن، زيبا نوشتن، و درست انديشيدن را ياد نگرفت؟
و نسبت به رسالت هنر، و نقش آفريني آن بي تفاوت ماند؟
در منابع روائي شيعه و در نهج البلاغه انواع هنر مورد توجّه است، زيرا:
پل ارتباطي انسان‌ها با واقعيّت‌ها هنر است.
هنر واقعيّت‌ها را براي تمام اقشار جامعه قابل درك مي‌كند.
به همه مي‌شناساند كه ممكن است يك بحث سنگين كلامي يا فلسفي را همه اقشار جامعه نتوانند درك كنند، بشناسد، امّا اگر از جاذبه هنري شعر، يا قصّه يا نمايشنامه، يا طرح هاي آموزشي يا بيان تجسّمي «دراماتيك» استفاده شود همه مردم با آن واقعيّت آشنا مي‌شوند.
رسالت هنر، همگاني كردن واقعيّت هاست،
كه امام معصوم عليهم السلام فرمود:
وَ اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لِحِكْمَة
(همانا برخي از اشعارها حكيمانه اند)
رسالت هنر سيراب كردن همه مردم در تمام سطوح فكري است.
براي اينكه ديدگاه هاي اسلامي، اخلاق اسلامي، جهان بيني اسلامي، فلسفه اسلامي، فقه اسلامي، احكام اسلامي جهاني شود، قابل فهم و درك ملل و اقوام گوناگون گردد همه بدانند، و همه واقعيّت‌ها را بشناسند:
بايد از جاذبه هنري شعر استفاده كرد.
بايد از جاذبه فيلم‌ها كمك گرفت و به تمام دنيا صادر كرد.
بايد به شيوه هاي غير گفتاري روي آورد.
بايد از قصّه نويسي و قصّه پردازي آغاز كرد.
بايد از طرح هاي آموزشي نوين بهره جست.
بودند ملّت هائي كه با شنيدن اشعار حافظ و سعدي با اسلام آشنا شدند و ايمان آوردند.
بودند انسان هائي كه با ديدن يك فيلم، حقّانيّت اسلام را به خوبي درك كردند،
و از آن پس به مطالعه و تحقيق پيرامون اسلام روي آوردند.
مگر رمز و راز نفوذ قرآن، در جامعه جاهلي اعراب چه بود؟
سران شرك چرا سعي داشتند كسي قرآن نخواند؟
و فراوان تلاش مي‌كردند كه آيات قرآن بگوششان و به گوش زن و فرزندان آنها آشنا نگردد؟

مي گفتند جاذبه سحر دارد.
چرا به تجّار تازه وارد دستور مي‌دادند پنبه در گوش كنند تا آيات قرآن را نشنوند؟
كه اگر بشنوند مجذوب مي‌گردند.
راز جاذبه جاودانه قرآن هم به هنر نمائي خدا در آيات اعجاز آورش نهفته است.
قرآن يك كتاب هنري است.
قرآن يك كتاب قصّه است،
قصّه هاي زيبا و هدفدار، متناسب با روح و فطرت آدمي است،
از دل مي‌گويد،
از جان و فطرت مي‌جوشد،
و از انواع جاذبه هاي هنري بهره مي‌گيرد.
چرا نهج البلاغه و ديگر منابع روائي ما جاودانه مانده اند؟
چرا يك مسلمان و يك شيعه و انواع فرق اسلامي، جرج جرداق مسيحي، دانشمندان و يهودي و دشمنان قسم خورده امام علي عليه السلام، همه و همه مجذوب فصاحت و بلاغت كلام حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شدند؟
و معاويه حفّاظ خود را ناشناخته به كوفه مي‌فرستاد تا خطبه هاي زيباي امام علي عليه السلام را حفظ كرده به او برسانند در سخنراني هاي خود مورد استفاده قرار دهد و مي‌گفت:
علي با فصاحت و بلاغت به قريش آبرو داده است.
و جرج جرداق مسيحي مي‌گويد:
«من 200 بار نهج البلاغه را خوانده ام و هنوز سيراب نشدم»
نهج البلاغه با جاذبه هاي هنري در دنيا، در دلها، در دانشگاه هاي كشورهاي غير اسلامي راه يافته است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام يك هنرمند است، زيباست و زيبا سخن مي‌گويد.
دل‌ها را تكان مي‌دهد،
جان‌ها را نورانيّت مي‌بخشد،
از عمق و ژرفاي حقيقت مي‌گويد،
و در انتقال واقعيّت‌ها به مردم از انواع جاذبه‌ها بهره مي‌گيرد.
از اين رو جاودانه است، همواره راهگشاي انسانهاست.

بررسي جوانب گوناگون هنر

هنر سخنوري

اشاره

يكي از هنرهاي ارزشمند كه هم مي‌تواند احساس مردم را و هم عقل و جان انسانها را سيراب كند، آرمان ببخشد،
درمان كند، جهت و هدف تكاملي بدهد، فنّ «خطابه و سخنوري» است.
گاهي يك سخنراني سرنوشت دولتي را رقم زده است، و جان و جهان را تغيير داده است. درخشندگي نهج البلاغه با جاذبه سخنوري در محدوده فصاحت و بلاغت عَلَوي بسيار شگفتي آور است.
در يك سخنراني «خطبه قاصعه» (1) جان‌ها را عوض مي‌كرد، اشك‌ها را جاري مي‌ساخت و دلها را بهم گره مي‌زد،
و در يك سخنراني آن هم در لشگر دشمن، صف خوارج نهروان را شكافت كه اكثر آن فريب خورد گان پشيمان شدند و به اردوي امام علي عليه السلام پيوستند.(2).
و در پرتو يك سخن اخلاقي امام علي عليه السلام، يار دلدارش، «همّام» ناله اي زد و قالب تهي كرد.
قال: فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها.
فقال أمير المؤمنين عليه السلام:
أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟
فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه السلام:
وَيْحَكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لَا يَعْدُوهُ، وَسَبَباً لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلاً، لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!
(سخن امام كه به اينجا رسيد، ناگهان همّام ناله اي زد و جان داد. امام علي عليه السلام فرمود:)
«سوگند بخدا من از اين پيش آمد بر همّام مي‌ترسيدم.
سپس گفت: آيا پندهاي رسا با آنان كه پذيرنده آنند چنين مي‌كند؟»
(شخصي رسيد و گفت: چرا با تو چنين نكرد؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:)
«واي بر تو، هر أجلي وقت معيّني دارد كه از آن پيش نيافتد و سبب مشخّصي دارد كه از آن تجاوز نكند، آرام باش و ديگر چنين سخناني مگو، كه شيطان آن را بر زبانت رانده است.» (3).
شما در كجاي تاريخ سراغ داريد كلماتي چنان پُر جاذبه باشد؟
چنان در ژرفاي جان آدمي نفوذ كند كه شنونده قالب تهي كند؟
روزي «اصبغ بن نباته» در حضور امام بپاخاست كه سخن بگويد، امّا نتوانست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به ويژگي هنري خود در سخنوري اشاره فرمود كه:

أَلَا وَإِنَّ اللَسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ، فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ، وَلَا يُمْهِلَهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ. وَإِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ.
وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنَّكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ.
أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَي الْعِصْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَي الْإِدْهَانِ، فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَشَائِبُهُمْ آثِمٌ، وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَقَارِئُهُمْ مُمَاذِقٌ.
لَا يُعَظِّمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرَهُمْ، وَلَا يَعُولُ غَنِيُّهُمْ فَقِيرَهُمْ.
(هنگامي كه «جُعدة بن هبيرة» نتوانست در حضور امام عليه السلام سخن بگويد فرمود:)
*****
(1) خطبه 192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
(2) خطبه 122 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
(3) خطبه 193 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب أمالي ص457 مجلس84 ح2: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
2- كتاب النهاية ج 1 ص 132: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
3- كتاب ارشاد ص 139/ج1 ص301: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- عيون الاخبار ج 2 ص 60: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
5- عقد الفريد ج 2 ص 162: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
6- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج 2 ص 187: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
7- روضه كافي ج 8 ص 67: كليني (متوفاي 328 ه).

«آگاه باشيد، همانا زبان پاره اي از وجود انسان است، اگر آمادگي نباشد سخن نمي‌گويد، و به هنگام آمادگي، گفتار او را مهلت نمي‌دهد، همانا ما اميران سخن مي‌باشيم، درخت سخن در ما ريشه دو انده، و شاخه هاي آن بر ما سايه افكنده است.

خدا شما را رحمت كند، بدانيد كه همانا شما در روزگاري هستيد كه گوينده حق اندك، و زبان از راستگويي عاجز، و حق طلبان بي ارزشند، مردم گرفتار گناه، و به ساز شكاري هم داستانند، جوانشان بداخلاق، و پيرانشان گنهكار، و عالمشان دورو، و نزديكانشان سود جويند، نه خردسالانشان بزرگان را حرمت مي‌نهند و نه توانگرانشان دست مستمندان را مي‌گيرند.» (1).
پس اگر يكي از كانال هاي ارتباطي ما با مردم فنّ خطابه است، پس بايد اين هنر را درست بياموزيم.
*****
(1) خطبه 233 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- روضه كافي ص 396: كليني (متوفاي 328 ه)
2- غرر الحكم ص 82/ ج 3 ص 69: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- ربيع الابرارج1 ص80 ح227: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)4- محاضرات ج 1 ص 89: راغب اصفهاني (متوفاي 513 ه)
5- غرر و عرر ص 108: وطواط (متوفاي 553 ه)
6- منهاج البراعة ج 2 ص 407: راوندي (متوفاي 573 ه)
7- تنبيه الخواطر ص78: شيخ ورام (متوفاي 605 ه)
8- بحار الانوار ج 70 ص123: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

هنر نويسندگي

اشاره

امام علي عليه السلام در نهج البلاغه در 79 نامه، با استفاده از هنر نويسندگي، به گونه اي شگفتي آور، دل و جان دوست و دشمن را تغيير داده است.
دوست را آگاهي داد.
و دشمن را با نوشته هاي اخلاقي سياسي، هشدار گونه به تفكّر واداشت و در عمق جان او نفوذ كرد.
امام به منشي خود «ابي رافع» به هنر خطّاطي اشاره مي‌كند كه امروزه تمام ماشين هاي تايپ، ناچار شدند كه آن واقعيّت‌ها را بكار گيرند، رهنمود داد كه:
أَلِقْ دَوَاتَكَ، وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَقَرْمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ: فَإِنَّ ذلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ.

(امام علي عليه السلام به نويسنده خود عبيداللَّه بن ابي رافع دستور داد:) «در دوات، ليقه بينداز، نوك قلم را بلند گير، ميان سطرها فاصله بگذار، و حروف را نزديك به يكديگر بنويس، كه اين براي زيبايي خط سزاوارتر است.» (1).

*****

(1) حكمت 315 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:

1- محاضرات الادباء ج 1 ص 48: راغب اصفهاني (متوفاي 513 ه)
2- كتاب الجمل ص 138: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 383: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحار الانوار ج34 ص320 ح1094: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- تجارب الأمم ج1 ص383: ابو علي مسكويه (متوفاي 421ه)
6- ربيع الابرار ج4 ص81 ح369: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

هنر و جاذبه شعر

اشاره

گرچه در نهج البلاغه اشعار اندكي گرد آمده است، امّا نشان مي‌دهد كه امام علي عليه السلام در سرودن اشعار قَوي پنجه است.
هم در نيايش به صورت شعر با خداي خود حرف مي‌زند و هم در بحث و گفتگوي سياسي با سرودن شعر دشمن را محكوم مي‌سازد.
روزي در برخورد با خليفه اوّل به او فرمود:
وَاعَجَبَاهُ! أَتَكُونُ الْخِلَافَةُ بِالصَّحَابَةِ وَ لاتَكُونُ بِالصَّحابَةِ وَالْقَرَابَةِ؟
و روي له شعر في هذا المعني:
فَإِنْ كُنْتُ بِالشُّورَي أُمُورَهُمْ
فَكَيْفَ بِهذا وَ الْمُشِيرُونَ غُيَّبُ؟
وَإِنْ كُنْتُ بِالْقُربَي حَجَجْتَ خَصِيمَمُمْ
فَغَيْرُكَ أَوْلَي بِالنَّبِيِّ وَ أَقْرَبُ

«شگفتا! آيا معيار خلافت صحابي پيامبر بودن است؟ امّا صحابي بودن و خويشاوندي ملاك نيست؟
(از امام شعري در همين مسئله نقل شد كه به خليفه اوّل فرمود:)
اگر ادعا مي‌كني با شوراي مسلمين به خلافت رسيدي، چه شورايي بود كه رأي دهندگان حضور نداشتند؟ و اگر خويشاوندي را حجّت مي‌آوري، ديگران از تو به پيامبر نزديك تر و سزاوارترند.» (1) (2).
و در سخنراني هاي خود هرجا كه لازم بود از سروده هاي ديگران نيز بهره مي‌گرفت.
مانند: خطبه 3 نهج البلاغه، كه حضرت در سخنراني خود از شعر أعشي استفاده كرده است:
شَتَّانِ مَا يَومي عَلَي كُورِهَا
وَ يَوْمَ حَيَّانَ اَخي جَابِرِ
«مرا با برادر جابر، حيّان چه شباهتي است،
من هر روز در گرماي سوزان كار مي‌كردم و او راحت و آسوده در خانه مي‌زيست.»
امامان معصوم عليهم السلام شعر و شاعر را مي‌پروراندند،
به شعر و هنر آرمان و هدف مي‌بخشيدند.
امام حسين عليه السلام در ميدان عاشورا در رجزهاي حماسي از جاذبه هنري شعر استفاده كرد.
حضرت زهرا عليها السلام در شب عروسي با اشعار بسيار زيبا علي عليه السلام را ستود و اوج شادي و احترام را به همسرش شناساند كه فرمود:
أَصْحَي الْفِخارُ لَنا وَ عِزٌّ شامِخٌ
وَلَقَدْ سَمَوْنا في بَني عَدْنانِ
نِلْتَ الْعُلا وَ عَلَوْتَ في كُلِّ الْوَري
وَ تَقاصَرَتْ عَنْ مَجْدِكَ الثَّقْلانِ
أَعْني عَلِيّاً خَيْرَ مَنْ وَطَأَ الثَّري
ذَالْمَجْدِ وَالْاءِفْضالِ وَالْاءِحْسانِ
فَلَهُ الْمَكارِمُ وَالْمَعالي وَالْحِبا
ماناحَتِ الْأَطْيارُ في الْأَغْصانِ
1- افتخار و عزّت والا، از آنِ ما شد و ما در ميان فرزندان «عد نان» سربلند شديم.
2- تو به بزرگي و برتري رسيدي و از همه آفريده‌ها والاتر شدي و جنّ و أنس از عظمت تو عقب ماندند.
3- منظورم «علي» است، بهترين كسي كه گام بر خاك نهاده است،

بزرگوار و داراي احسان و نيكي.
4- والايي هاي اخلاقي و بزرگي‌ها از آن اوست، تا آنگاه كه مرغان بر شاخه‌ها به ترنّم مشغولند.)(3).
امام رضا عليه السلام به شاعر سر بردار اهلبيت عليهم السلام توجّه دارد در مجلس او مي‌نشيند.
به اشعار او گوش فرا مي‌دهد،
و شعر و قصيده «كميّت» را تكميل مي‌كند
و حزن و اندوه مسلمين را با جاذبه هنري شعر به همگان مي‌فهماند كه:
وَ قَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصيبَةٍ
«و قبري در طوس (خراسان) قرار خواهد داشت، كه واي از مصيبت هاي آن.»
و تا آنجابه جاذبه هنري شعر توجّه دارد كه فرمودند:
«هر كس شعري درباره خاندان رسالت عليهم السلام بسرايد، خانه اي در بهشت براي او بنا خواهد گرديد.»
*****
(1) خليفه اوّل قبل از به دست گرفتن حكومت، خويشاوندي خود با رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم را مطرح مي‌كرد، و پس از حاكم شدن به بيعت مردم اشاره مي‌كرد كه امام به هر دو ادّعاي او پاسخ داد.
(2) حكمت 190 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- خصائص الائمة ص 85: سيّد رضي مؤلف نهج البلاغه
2- غرر الحكم ص 326 / ج 2 ص 92: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- كتاب التعجب ص13 وص317: كراجكي (متوفاي 449 ه)
4- كتاب سقيفه: جوهري (متوفاي 395 ه)
5- تاريخ طبري ج6 ص263: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
6- بحارالانوار ج 8 ص 177 كمپاني: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
(3) معجم بحارالانوار باب الفاء (فخار).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هم در سخنراني‌ها و هم در نامه‌ها داستانهاي گذشتگان و ماجراهاي تلخ و شيرين زمان را بسيار جالب و روشن با استفاده از هنر تجسّمي بيان فرموده است كه شگفتي آور است.
امام در بسياري از خطبه هاي نهج البلاغه و نامه ها، زير واژه «ماضين» تاريخ و قصّه هاي شنيدني از زندگي گذشتگان را مطرح فرموده است.
در نامه 25/31 نهج البلاغه اظهار فرمود:
أَيْ بُنَيَّ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ؛ حَتَّي عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ؛ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَي إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَي آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذلِكَ مِنْ كَدَرِهِ، وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ، وَتَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ، وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبَلُ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ،
«پسرم! درست است كه من به اندازه پيشينيان عُمر نكرده ام، امّا در كردار آنها نظر افكندم، و در اخبار شان انديشيدم، و در آثارشان سير كردم تا آنجا كه گويا يكي از آنان شده ام، بلكه با مطالعه تاريخ آنان، گويا از اوّل تا پايان عمرشان با آنان بوده ام، پس قسمت هاي روشن و شيرين زندگي آنان را از دوران تيرگي شناختم، و زندگاني سودمند آنان را با دوران زيانبار ش شناسايي كردم، پس از هر چيزي مهم و ارزشمند آن را، و از هر حادثه اي، زيبا و شيرين آن را براي تو برگزيدم، و ناشناخته هاي آنان را دور كردم، پس آنگونه كه پدري مهربان نيكي‌ها را براي فرزندش مي‌پسندد، من نيز بر آن شدم تو را با خوبيها تربيت كنم، زيرا در آغاز زندگي قرار داري، تازه به روزگار روي آوردي، نيّتي سالم و روحي با صفا داري.» (1).
*****
(1) نامه 25 / 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- من لايحضره الفقيه ج3 ص556: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- تحف العقول ص97/52 و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
4- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
5- كتاب كشف المحجة (فصل 154) ص220: سيد بن طاووس (متوفاي

664 ه)
6- فروع كافي ج 5 ص338 و510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه).

طرح هاي نوين آموزشي

به كتاب مجموعه نهج البلاغه شناسي، طرح هاي آموزشي نهج البلاغه مراجعه كنيد.

نمايشنامه، فيلمنامه

در منابع روائي شيعه و در نهج البلاغه، توجّه فراواني به فيلم و نمايشنامه و بيان تجسّمي شده است.
در حضور امام صادق عليه السلام وقتي از خدا مي‌پرسند،
امام صادق عليه السلام تخم مرغي را كه بچّه اي با او بازي مي‌كرد، مورد توجّه قرار مي‌دهد،و عظمت علمي و حياتي آن را يك يك مطرح كرده، سپس خدا را به اثبات مي‌رساند و عقل و انديشه را به قضاوت فرا مي‌خواند.
روزي ديگر از خدا مي‌پرسند،
امام آناري را بر مي‌دارد مي‌شكافد و شگفتي چينش دانه ها، پرده ها، و پوست انار با بياني ساده تشريح مي‌كند و آنگاه به اثبات خدا مي‌پردازد.
وقتي از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام يك مطلب كلامي و فلسفي مي‌پرسند، امام به جاي بحث «گفتاري» به نمايشنامه، به نمايش روي مي‌آورد.
علماي مسيحي پرسيدند:
چرا به هر طرف روي بياوريم روبروي خدائيم؟
مگر هر چيزي پشت و رو ندارد؟
امام علي عليه السلام به جاي بحث و مناظره گفتاري، در حياط منزل آتش روشن مي‌كند و آنها را در اطراف آتش قرار داده و از آنها پرسيد:
كدام يك از شما رو در روي آتش قرار دارد؟
همه گفتند:
روبروي آتش ايستاده ايم.
آنگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نتيجه مي‌گيرد كه:
هر چيزي كه پشت و رو ندارد، شعله، نور، هر طرف آن بايستي رو در روي آن قرار داري،
خداوند بزرگ وجود مادّي ندارد:
اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ
«خدا نور آسمان‌ها و زمين است.»
در هرجا كه باشيد رو در روي خدا ايستاده ايد، پس نبايد خداوند جهان را با موجودات مادّي تشبيه كنيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اوّل كسي است كه با ترتيب نمايش، و صحنه هاي نمايشي مشكلات قضائي و دادرسي را حل كرد.
و كاربرد نمايش در قضا را به اثبات رساند.

امام علي عليه السلام براي اينكه يك بحث اخلاقي را درست مطرح كند در آغاز از زيبائي هاي طاووس سخن مي‌گويد.(1).
و براي اثبات خداي يگانه پديده هاي گوناگون هستي، از مورچه كوچك و فيل بزرگ سخن مي‌گويد.(2).
و آنگاه برهان أثر و مؤثّر را مطرح مي‌كند.(3).
بنابراين حال كه دشمنان اسلام از كانال انواع هنر مي‌خواهند تهاجم كنند بايد جاذبه هاي هنري را بشناسيم و با فعّال بودن در صحنه هنر از انقلاب و آرمان خود دفاع كنيم.
*****
(1) خطبه 165 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
(2) خطبه 182 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
(3) به كتاب طرح هاي آموزشي نهج البلاغه مراجعه كنيد؟.

رهنمودهاي علمي امام علي

علوم و آگاهي هاي امام

روزي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر بالاي منبر فرمود:
سلُوني قَبلَ ان تفقِدوُني(1).
«از من بپرسيد قبل از آنكه مرا نيابيد»
پير مردي بلند شد و گفت:
يا علي من چه كسي هستم؟
امام نگاهي به آسمان و زمين كرد، و نگاهي به جوانب و اطراف نمود و سپس فرمود:
تو جبرئيلي.
و جبرئيل غائب شد.
(فنظر الي السماء ثم نظر الي الارض ثم نظر الي المشرق و المغرب و قال انت جبرئيل)
اين خبر به گونه ديگري نيز نقل شده است؛
علاّمة بن حسنويه الحنفي الموصلي مي‌گويد:
روزي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر منبر كوفه فرمود:
اَيُّها النّاسُ اَسْأَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني، اَسالُوني عَنْ طُرُقِ السَّماواتَ فَأَنَا اَعْرَفُ بِها مِنْ طُرُقِ الْأَرْض.
فَقامَ اِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ وَسَطِ اَلقَوْمِ،
فَقَالَ لَهُ: اَيْنَ جِبْرَئيلُ هذِهِ السَّاعَةُ؟
فَنَظَرَ اِلي الْمَشْرَقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ، فَقالَ عليه السلام اَنْتَ جِبْرَئيلٌ، فَغابَ الشّيخُ.
«اي مردم پيش از آنكه مرا نيا بيد از من سئوال كنيد از راه هاي آسمان ها، زيرا كه من به راه هاي زمين آشنا ترم.
در اين حال از ميان جمعيّت مردي برخاست و گفت اي علي، در اين ساعت جبرئيل كجاست؟
امام به سوي آسمان و زمين و به جانب مشرق و مغرب نظر انداخت و چون او را نديد به جانب او متوجّه شد و فرمود: اي شيخ جبرئيل توئي!!
راوي گويد:
در اين حال آن مرد از ميان مردم به صورت طائري به پرواز در آمد.
مردم فرياد كشيدند و گفتند: ما به يقين شهادت مي‌دهيم بر اينكه تو خليفه پيامبر خدا هستي.(2).
*****
(1) خطبه 5/189 و خطبه 2/93 نهج البلاغه معجم المفهرس - و - بحرالمناقب مخطوط ص 10 - و - احقاق الحق ج7 ص 621 - و - كتاب

فضائل، شاذان بن جبرئيل ص 98.
(2) بحر المناقب مخطوط ص 10 به نقل احقاق الحقّ ج 7 ص 621، و انوار العلويّه ص 56، و شاذان بن جبرئيل در فضائل خود ص 98 از ابن عبّاس حديث، (و تصريح نموده بر اينكه اين خطابه بر منبر بصره واقع شده است).

امام علي عليه السلام در سرراه خود به سوي ميدان صفّين به سرزمين كربلا رسيد، در آنجا فرود آمد و مقداري از خاك آن را برداشت و بوئيد و فرمود:
واهاً لَكِ أيَّتُها التُّرْبَةُ، لَيُحْشَرَنَّ مِنْكِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسابٍ
«آه اي زمين كربلا، هرآينه مرداني از تو در روز قيامت محور مي‌گردند كه بدون حسابرسي وارد بهشت مي‌شوند.» (1).
*****
(1) شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج1 ص278، و بحارالانوار ج44 ص256،و امالي شيخ صدوق ص83 و مجلسي 28 حديث 6.

سيري در برخي از جوانب آگاهي هاي امام علي

اعتراف عائشه به علم امام علي

عائشه گفت:
امّا علي عليه السلام عالم ترين مردم به سنّت است.

اعتراف ابن عبّاس

سعيدبن جُبَير از ابن عبّاس روايت كرده است كه او گفت:
هرگاه مطلبي از علي به ما مي‌رسيد، آن را با چيزي برابر نمي‌كرديم.

گواهي ابن عبّاس به بي همانند بودن علم امام علي

جُبَير از ضحّاك بن مزاحم و او از عبداللَّه بن عبّاس روايت كرده است كه او گفت:
وَ اللَّهِ لَقَد أُعْطِيَ عَلِيّ بن ابيطالِبٍ، تِسْعَةَ أعْشارِ العِلْمِ وَ أيْمُ اللَّهِ لَقَد شارَكَهُم فِي العُشرِ العاشِرِ
«سوگند به پروردگار نُهْ دَهُم علم به علي عليه السلام داده شده و علي عليه السلام در آن يك دَهُم نيز با ديگران شريك است».

عائشه و ارجاع دادن مردم به امام علي

شُريح بن هاني از عائشه درباره مسح بر روي كفش پرسيد، عائشه گفت: به نزد علي برو و از او بپرس.

اعتراف خليفه دوم به علم امام علي

عبدالرّحمن بن اذنيه، از پدرش اذنية بن مسلَمَه عبدي، روايت كرده است كه گفت:
به نزد خليفه دوّم آمدم و از او پرسيدم:
از كجا عُمره كنم؟
گفت:
اِيتِ عَلِيّاً، فَسَلْهُ
«نزد علي بيا و از او بپرس».

خليفه دوّم و استفاده از علم امام علي

مالك، از ثور بن ازيد ديلمي، روايت كرده است كه:
خليفه دوّم درباره مردي كه شراب خورد به مشورت پرداخت، پس علي بن ابيطالب عليه السلام به او فرمود:
«عقيده دارم كه او را هشتاد تازيانه بزني، زيرا انسان وقتي شراب خورد، مست مي‌شود و چون مست شود، هذيان مي‌گويد و چون ياوه مي‌گويد افترا مي‌بندد.»
(حدّ افتراء 80 ضربه شلاّق است.)
آنگاه خليفه دوم دستور داد تا بر شرابخوار هشتاد تازيانه زدند.

بخاري روايت كرده است كه ما را حديث كرد عبداللَّه بن عبد الوهّاب و او از خالد بن حارث و او از سفيان بن سعد نَخَعي، شنيدم كه مي‌گفت:
از علي بن ابيطالب عليه السلام شنيدم كه مي‌گفت:
نمي خواهم حدّي بر احدي اقامه كنم كه بميرد و من از آن در پيش خود اندوهگين شوم، مگر شرابخوار را، زيرا كه رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم آن را سنّت گذارده است.

گواهي پيامبر به برتري امام علي

مَعْمَر از ابن طاووس و او از پدرش و او هم از عبداللَّه بن حَنْطَب روايت كرده است كه:
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم براي جماعتي از قبيله ثقيف، كه به نزد او آمده بودند، فرمود:
لَاَبْعَثَنَّ رَجُلاً مِنّي
«يا اسلام مي‌آوريد و يا اينكه مردي از خود را به سوي شما مي‌فرستم».
و ادامه داد:
مِثْلَ نَفْسي فَلْيَضْرِبَنَّ أعْناقَكُم أوْ لَيَسْبيَنَّ ذِرارِيَّكُم
«مردي را گسيل مي‌كنم مانند خود كه يا شما را گردن زند و يا فرزندان شما را اسير كند».
خليفه دوّم پس از شنيدن سخن رسول خدا عليه السلام به دوستانش مي‌گفت:
سوگند به پروردگار امارت را آرزو نكردم مگر در آن روز. و شروع كردم سينه جلو ببرم به اميد آنكه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بگويد: كه آن مرد اين است.
امّا پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم رو به علي عليه السلام كرد و فرمود:
آن مرد اين است، خودش هست «هُوَ هذا، هُوَ هذا»

گواهي پيامبر به هدايتگر ي امام علي

عمّار دُهني از ابي زبير و او از جابر روايت كرد كه او گفت:
ما منافقين را جز از راه دشمني آنها با علي عليه السلام نمي‌شناختيم.
و يزيد ابي زياد روايت كرد از اسحاق بن كعب بن عُجْرَه و او از پدرش كه او گفت:
رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم فرموده است:
عَلِيٌّ مُخشَو شِنٌ في ذاتِ اللّه
«علي در ذات حق سخت گير و خشن است».
و از حُذيفه روايت شده است كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اِنْ وَلّو عَلِيّاً فَهادِياً مَهْدِيّاً
«اگر علي عليه السلام را ولايت دهند، پس او هادي و مهدي است».

اعتراف حسن بصري به علم امام علي

مردي از حسن بصري درباره علي عليه السلام پرسيد.
پس او گفت:
«سوگند به او، علي عليه السلام تيري اصابت كننده از تيرهاي خداوند عليه دشمنان خدا بود، او ربّاني اين امّت بود.
اين فضيلت اوست و اين سابقه اوست و اين خويشاوندي او با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم است.
او از امر خدا غافل نبود و جاي ملامت در دين خدا نداشت و سارق مال اللّه نبود.
پروردگار قرآن را عزيمت اعمالش قرار داده بود و او هم از آن به گلستان هايي دل انگيز دست يافت.
اين است علي بن ابيطالب عليه السلام اي فرزند»
معاويه آنچه را كه از او سئوال مي‌شد، مي‌نوشت تا آن را از علي بن ابيطالب بپرسد.
چون خبر شهادت علي عليه السلام به او رسيد، گفت:
فقه و علم با مرگ پسر ابي طالب از ميان رفت.
«عتبه» برادر معاويه به او گفت:
مبادا اهل شام اين سخن را از تو بشنوند.
معاويه پاسخ داد:
اين را از خود ناديده گير.
چه نيكو گفته اند كه:
أَلْفَضْلُ ما شَهِدَتْ بِهِ الأَعْداءُ
(فضيلت آن است كه دشمن به آن گواهي دهد)

گواهي ابي طفيل به علم امام علي

مَعْمَر بن وهب بن عبداللَّه روايت كرد از ابي طُفيل كه او گفت:
علي عليه السلام را ديدم كه ايراد خطبه مي‌كرد و مي‌فرمود:
بپرسيد از من، سوگند به پروردگار مرا از چيزي نپرسيد، مگر آنكه شما را از آن خبر دهم.
از من درباره كتاب خدا بپرسيد.
سوگند به خدا هيچ آيه اي نباشد، مگر اينكه من مي‌دانم كه آن در شب نازل شده است يا در روز، در دشت نازل شده است يا در كوه.

گواهي كميل بن زياد به گستردگي علوم امام علي

ابوحمزه ثمالي از عبدالرّحمن بن جلدب روايت كرد كه كميل بن زياد نَخَعي گفت:
علي بن ابيطالب عليه السلام دست مرا گرفت و به ناحيه جبّان برد.
چون به صحرا در آمد، نَفَسِ بلندي كشيد و فرمود:
يا كُمِيلُ، اِنَّ هذِهِ القُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُها أوعاها يا كُميلُ اِحْفِظ عَنّي ما أَقُولُ: النّاسُ ثِلاثَةٌ، عالِمٌ رَبّاني، و مُتَعَلِّمٌ عَلَي سَبيلِ نَجاةٍ، وَ هَمَجٌ رَعاعٌ، لِكُلِّ ناعِقٍ أَتْباعٌ يَميلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضيئُوا بِنُورِ العِلْمِ، وَ لَمَ يَلْجَوؤا اِلي رُكْنٍ وَثيقٍ.(1).
«اي كميل: اين دلها مانند ظرفهاست و بهترين آنها نگهدارنده ترين آنهاست. اي كميل، حفظ كن آنچه را كه مي‌گويم: مردم سه دسته اند: عالم ربّاني، آموزنده اي كه بر سبيل نجات و رهايي است، و مگسان كوچك و ناتوان كه از هر آواز كننده اي پيروي مي‌نمايند و با هر بادي مي‌روند. از نور دانش روشنائي نگرفته اند و به پايه اي استوار پناه نبرده اند.»
يا كُمِيْلُ: اَلْعِلْمُ خَيْرُ الْمالِ.
اَلْعِلْمُ يَحْرِسُكَ، وَ اَنْتَ تَحْرُسُ الْمالَ وَ الْمالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَ الْعِلْمِ يَزْكُوا عَلَي الْاِنْفاقِ.
يا كُمِيْلُ: مَعْرِفَةُ العِلْمِ دَيْنٌ يَدانُ بِهِ يَكْسِبُهُ الطّاعَةَ في حَياتِهِ وَ جَميلَ الْاُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفاتِهِ وَ مَنْفَعَةُ الْمالِ تَزُولُ بِزَوالِهِ.وَ الْعِلْمُ حاكِمٌ وَالْمالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.
يا كُمِيْل: ماتَ خُزّانُ الْمالِ، وَ الْعُلَماءُ باقُونَ ما بَقِيَ الدَّهْرُ. أَعْيانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ اَمْثالُهُم في الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.
«اي كميل، دانش بهتر از مال است. علم تو را حراست مي‌كند و تو مال را نگهباني. مال از انفاق نقصان مي‌پذيرد و دانش با انفاق افزون مي‌گردد. آشنايي با دانش ديني است كه بدان در روز قيامت پاداش داده مي‌شود و اين امر براي انسان اطاعت در زندگي و ياد نيكو را پس از مرگش به دست مي‌آورد.
منفعت مال با زوالش از ميان مي‌رود. علم فرمانروا ست و مغلوب.
اي كميل، اندو زندگان دارايي از ميان مي‌روند و حال آنكه دانشمندان باقي هستند تا زماني كه روزگار پا برجاست. وجودهاي دانشمندان گم شده و صورتهاي آنها در دلها موجود است.»
ثُمَّ قالَ:ها اِنَّ هيهُنا عِلْماً وَ أَشارَ اِلي صَدْرِهِ لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً بَلَي أَصَبْتُ لَقِنا غَيْرَ مَأْمُونٍ يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدِّينِ في طَلَبِ الدُّنْيا وَيَسْتَظْهِرُ بِحُجَجِ اللَّهِ

عَلي اَوْلِيائِهِ وَ بِنِعَمِ اللّهِ عَلَي مَعاصِيهِ، أوْ مُنْقاداَلِحَمَلَةِ الْعِلْمِ، لا بَصيرَةَ لَهُ في أنْحائِهِ.
يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فيقَلْبِهِ بَأَوَّلِ ناعِقٍ مِنْ شُبْهَةٍ. اِلاَّ لا ذا وَ لا ذاكَ. فَمَنْ هُوَ مَنْهُومٌ بِاللَّذّاتِ، سَلِسُ الْقِيادِ اِلَي الشَّهَواتِ وَ مُغْرَمٌ بِالْجَمْعِ وَ الْإدِّخارِ وَ لَيْسَ مِنْ دُعاةِ الدّينِ أَقْرَبُ شَبَهاً بِهِ الْاءنْعامُ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمُوتِ حامِلِيهِ.
آنگاه فرمود:
«هان: اينجا علم فراواني است «با دست خويش به سينه اش اشاره فرمود» اگر براي آن حاملان و آموزندگاني مي‌يافتم.
بلي مي‌يابم تيزهوش و زيركي را كه ابزار دين را براي كسب دنيا بكار مي‌بندد و با حجّت‌ها و براهين خداوند بر دوستانش برتري مي‌جويد و با نعمتهاي پروردگار بر گناهان خود مي‌افزايد، و يا مي‌يابم فرمانبرداري را كه از اصحاب و حاملان دانش فرمان مي‌برد ولي در پهلوانش بصيرتي به علم ندارد، با نخستين كسي كه به ندا در مي‌دهد شك و ترديد در دل او زبانه مي‌كشد.
پس نه اهل امانت است و نه آن. يا كسي است كه آزمند لذّت‌ها و فرمانبردار شهوات است و يا كسي است كه به مال اندوزي شيفته مي‌باشد و از دعوت كنندگان به دين نيست و شبيه ترين چيز به چهار پايان است، آري دانش اين چنين با مرگ صاحبانش از ميان مي‌رود.»
ثُمَ قالَ: اللَّهُمَّ لا تَخْلُو الْاَرْضَ مِنْ قائِمٍ بِحُجَّةٍ إمّا ظاهِراً مَشْهُوراً وَ اِمَّا خائِفًا مَغْمُوراً، لِئَلاَّ تَبْطُلَ حُجَجُ اللّهُ وَ ميثاقُهُ، كَمْ وَ أيْنَ؟ أولئِكَ الْاَقَلُّونَ عَدَداً، وَ الْاءَعْظَمُونَ قَدَراً، بِهِمْ يَحْفَظُ اللّهُ حُجَجَهُ حَتَّي يُودِعُها في اَشْباهِهِم، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَي حَقائِقِ الْاُمُورِ.
فَباشِرُوا رُوحَ الْيَقينِ، وَ اسْتَلانُوا ما آسْتَوْعَرَ الْمُتْرَفُونَ و أنِسُوا بِما اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجاهِلُونَ، صَحِبُوا الدُّنْيا بِأبْدانٍ أرْواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالْمحَلِّ الْاَعْلَي، يا كُمَيْل، أولئِكَ خُلَفاءُ اللّهِ في أرْضِهِ، وَ الدُّعاةِ اِلي بدينِهِ، آه، آه، شَوْقاًاِلَيْهِمْ وَ اِلي رُؤْيَتِهِمْ، وَاسْتَغْفِرُوا اللّهَ لَناوِلَهُمْ.
آنگاه فرمود:
«پروردگارا، زمين تهي نمي‌ماند از كسي كه حجّت و دين خدا را برپا دارد و آن كس يا آشكار ومشهور است و يا ترسان «بر اثر تَبَه كاري» و پنهان است.
تا اينكه حجّت‌ها و پيمان خداوند باطل نگردد. اينان چقدرند و كجايند.
آنان از لحاظ شماره اندكند و از جهت قدر و منزلت با عظمتند. پروردگار با آنها حجّتهاي خويش را حفظ مي‌كند تا اينكه آنها اين حجّتها را در مانند هاي خود بسپارد.
دانش و بصيرت با هم براي حقايق امور به آنها روي آورده. پس آنها روح اليقين را لمس كرده اند و آنچه را كه ناز پروردگار به نعمت دشوار

مي‌دانند آسان شمرده اند و به آنچه كه از آن نادانها وحشت كرده اند، خوي گرفته اند و با بدنهايي كه روح هاي آنها به جاي بسيار بلند آويخته است در دنيا زندگي مي‌كنند.
اي كميل، اينان جانشينان پروردگار در روي زمين هستند و دعوت كنندگان به دين او مي‌باشند. آه، آه، بسيار اشتياق به آنها و به ديدار آنها دارم.»
*****
(1) حكمت 147 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح است:
1- عقد الفريد ج2 ص69: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
2- تاريخ ابن واضح ج2 ص205: ابن واضح (متوفاي 292 ه)
3- تحف العقول ص 169: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
4- كتاب خصال ج1 ص186 ح157: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- اكمال الدين ص289 الي294: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- عيون الاخبار ج2 ص 355: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
7- محاسن و مساوي ص 40: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه).

ارزش علم و عالم از ديدگاه امام علي

شريك عبداللَّه بن ابي نَمِز روايت كرده است از سعيد بن مسيّب كه علي بن ابيطالب عليه السلام فرموده است:
إنَّ مِنْ حَقِّ الْعالِمِ أنْ لا تُكْثِرَ عَلَيْهِ الْسُؤالَ، وَ لا تُعَنِّتَهُ في الْجَوابِ. وَ لا تُلِحَّ عَلَيْهِ اِذا كَسَلَ، وَ لا تَأخُذَ بِثَوبِهِ اِذا نَهَضَ وَ لاتُشيرُ اِلَيْهِ بِيَدِكَ، وَ لا تُفْشِيَ لَهُ سِرّاً.
وَ لا تَغْتاوِبَنَّ عِنْدَهُ أحَداً وَلا تُطْلُبَنَّ عَثْرَتَهُ، فَاِنْ زَلَّ انْتَظَرْتَ أوْبَتَهُ، وَ قَبِلْتَ مَعْذِرَتَهُ، وَ أنْ تُوَقِّرَهُ، وَتُعَظِّمَهُ لِلَّهِ، وَ لا تَمْشِيَ أمامَهُ وَ اِنْ كانَتْ لَهُ حاجَةٌ سَبَقْتَ الْقَوْمَ إلي خِدْمَتِهِ، وَ لا تَتَبَرَّمَنَّ مِنْ طُولِ صُحْبَتِهِ، فَاِنَّما هُوَ بِمَنْزِلَةِ النَّخْلَةِ، تَنْتَظِرُ ما سَقَطَ عَلَيْكَ مِنْها مَنْفَعَةً وَ اِذا جِئْتَ فَسَلِّمْ عَلَي الْقَوْمِ وَ خُصَّهُ بِالْتَّحِيَّةِ وَ احْفَظْهُ شاهِداً وَ غائِباً وَلْيَكُنْ ذلِكَ كُلُّهُ لِلَّهِ، فَاِنَّ الْعالِمَ أعْظَمُ أجْراً مِنَ الصَّائِمَ الْقائِمَ الْمجاهِدِ في سَبيلِ اللَّهِ تَعالي وَ اِذا ماتَ الْعالِمُ انْثَلَمَتْ فِي الْإِسْلامِ ثُلْمَةٌ اِلي يَوْمِ الْقِيامَةِ لا يَسُدُّها اِلاّ خَلَفٌ مِثلُهُ وَ طالِبُ الْعِلْمِ تُشَيِّعُهُ الْمَلائِكَةُ مِنَ السَّماءِ.
«از جمله رعايت حقوق عالم آن است كه بر او سؤال بسيار نكني و در جواب با او عناد نورزي و بر او پافشاري ننمائي هنگامي كه كسل و خسته باشد و جامه او را نگيري هنگامي كه برخيزد و به او با دستت اشاره نكني و نزد او رازي را افشا ننمايي. در نزد او از كسي غيبت مكن و خطا و لغزش او را جستجو مكن. زيرا اگر لغزش و خطا نمود انتظار بازگشت و جبران آن را داشته باش و عذرش را بپذير.
و از حق عالم آن است كه او را براي خدا توقير و تعظيم كني و جلوتر از او قدم بر نداري و اگر او را حاجتي بود، پيش از همه قوم و جماعت به خدمت آن بپردازي.
از بسياري مصاحبت با او دلتنگ مشو، زيرا او به منزله درخت خرمايي است كه انتظار منفعت داري از آنچه كه از آن بر تو فرو مي‌ريزد.
و هرگاه بيايي بر جماعت سلام كن و او را به سلام مخصوص گردان. او را در حضور و پنهان حفظ كن و همه اين كارها بايد براي خدا باشد.
زيرا كه اجر عالم از روزه داري كه شب زنده داري مي‌كند و در راه خداوند متعال مجاهدت مي‌نمايد بيشتر است. و چون عالم از دنيا رود در اسلام ثلمه اي «شكافي» ايجاد گردد كه آن را جانشيني جز مانند او جبران نكند. طالب علم را فرشتگان تشييع مي‌كنند.»

خبر از انتقام گرفتن مختار

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
هم چنانكه بعضي از بني اسرائيل اطاعت كردند و مورد اكرام قرار گرفتند و بعضي از آنها كه عصيان ورزيدند، معذّب شدند، حال شما مسلمانان هم چنان ميباشد.
عرض كردند:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام عاصيان چه كسانند؟
فرمود:
اَلَّذينَ اَمَرُوا بِتَعْظِيمِنا اَهْلَ الْبَيْتِ وَ تَعْظيم حُقُوقِنا، فَخالَفُوا ذلِكَ وَ جَحَدُوا حُقُوقِنا وِ اسْتَخَفُّوا بِها وَ قَتَلُوا اَوْلادَنا، اَوْلاد رَسُولَ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم الَّذي اَمَرُوا بِاِكْرامِهِمْ وَ مَحَبَّتِهِم.
«يعني معصيت كاران جماعتي هستند كه مأمور شدند به تعظيم ما اهل بيت رسالت و تعظيم حقوق ما، پس خيانت نمودند و مخالفت نمودند اوامر الهي را، و حقّ و حقوق ما را انكار كردند و سبك شمردند آنرا،و فرزندان ما كه فرزندان رسول خدا مي‌باشند كه مأمور شدند به اكرام و دوستي آنها، به قتل رسانيدند.»
عرض كردند:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام اين كار شدني است؟.
قالَ بَلَي خَبَراً وَ امْرَاً كائِناً سَيَقْتُلُونَ وَ لَدَي هذَيْنَ الْحَسَنْ وَ الْحُسِيْن عليهما السلام
«فرمود آري حتماً خواهد شد اين خبري است حقّ وراست و امري است شدني زود است كه اين دو پسر من حسن و حسين عليهما السلام را خواهند كشت.»
سپس فرمود:
وَ سَيُصيبُ الَّذينَ ظَلَمُوا رِجْزاً فِي الدُّنْيا بِسُيُوفٍ بَعْضَ مَنْ يُسَلِّطُهُ اللَّهُ تَعالي عَلَيْهِمْ لِلْاِنْتِقامِ بِما كانُوا يَفْسُقُون، كَما اَصابَ بَني اِسرائيلَ الرِّجْزَ، قيلَ وَ مَنْ هُوَ قالَ: غُلامٌ مِنْ ثَقيفِ يُقالُ لَهُ الْمُخْتارِ بن ابيعُبَيْدَة.
«يعني زود است در يابد ستمكار را عذابي و نكالي در دنيا به شمشيرهاي بعض از كساني كه خداوند متعال بر ايشان مسلّط مي‌گرداند براي انتقام كارهاي ايشان به سبب معصيتي كه مي‌نمودند، هم چنانكه بني اسرائيل را نيز آن عذاب و بليّت رسيد: عرض كردند آن مرد انتقام گيرنده كدام كس باشد، فرمود جواني است از قبيله ثقيف كه او را مختار بن ابي عبيده خوانند.(1).

*****

(1) بحارالانوار مرحوم مجلسي.

خبر از خيانت عمر سعد

روزي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در جمع اصحاب فرمود:
سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدوُني، فَوَاللّهِ لا تَسْأَلوُني عَنْ شَيْيٍ مضي وَ لا عَنْ شَيْيٍ يَكوُنُ اِلاَّ نَبَّأتُكُم بِهِ
«بپرسيد از من قبل از آنكه مرا نيابيد، سوگند به خدا چيزي از گذشته يا آينده نمي‌پرسيد مگر آنكه به شما خبر خواهم داد.»
هزاران افسوس كه دانش پژوهان ژرف نگر، اندك بودند و قدرِ آن مجسَّمه علم و تقوا را نمي‌شناختند.
سعد وقّاص بلند شد و گفت:
اي علي! بگو در سر و صورت من چند تار مو وجود دارد؟
(حال اگر امام تعداد واقعي موهاي او را مي‌فرمود، آيا او مي‌توانست درك كند كه عدد كامل است يا ناقص؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
فرزندي در خانه تو در حال رشد كردن است كه فرزند من حسين را در كربلا به شهادت مي‌رساند.
و اين را بدان كه خال موئي در سر و صورت تو وجود ندارد، جز آنكه شيطاني در ريشه آن لانه كرده است.(1).
سعد وقّاص مي‌خواست فضيلت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را زير سئوال ببرد، امّا امام با طرح يك خبري غيبي او و خاندان او را رسوا كرد و در آينده، همه ديدند كه عمر سعد به عنوان فرمانده كلّ نيروهاي عبيداللّه بن زياد، به كربلا رفت و امام حسين عليه السلام و يارانش را به شهادت رساند.
*****
(1) بحارالانوار ج42 ص146 و 147 - و - معالم المَدرستين ج3 ص135.

الف- عمر بن شبّه از ضحّاك بن مخلّد نقل كرد كه او گفت:
از پدرم شنيدم كه مي‌گفت:
عبدالرّحمن بن ملجم در يكي از شورش‌ها جلو آمد تا به امام علي عليه السلام حمله كند، آن حضرت او را باز داشت و فرمود:
أُريدُ حَياتهُ و يُريدُ قِتلي
عَذيركَ مَنْ خَليلِكَ مِنْ مُرادٍ(1).
«من زندگي او را مي‌خواهم و او كشتن مرا اراده مي‌كند، پس بياور كسي را از دوستت كه تو را از جهت مقصود و غرض معذور بدارد».
به امام علي عليه السلام گفته شد:
چه چيزي تو را از كشتن او باز مي‌دارد؟
حضرت فرمود:
او هنوز مرا نكشته است.
نزد امام علي عليه السلام آمدند و گفتند:
ابن ملجم شمشيرش را مسموم مي‌كند و مي‌گويد:
او به زودي تو را ناگهان خواهد كشت.
آن چنان كه عرب آن را به يكديگر نقل كنند.
امام علي عليه السلام نزد ابن ملجم كسي را فرستاد و فرمود:
چرا شمشيرت را به سمّ آلوده مي‌كني؟
گفت:
از براي دشمن خودم و دشمن تو.
پس حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام او را رها كرد و فرمود:
او هنوز مرا نكشته است.
ب- عبداللّه بن حبيب ابو عبدالرّحمن سُلَّمي گفته است:
نزد حسن بن علي عليه السلام در خانه پدرش آمدم و او قرآن مي‌خواند و آن در همان روزي بود كه علي عليه السلام شهيد شده بود.
پس امام حسن عليه السلام به من گفت كه او از پدرش همان صبح زود شنيده است كه مي‌فرمود:
مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ، فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَاذَا لَقِيتَ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوَدِ وَاللَّدَدِ؟
فَقَالَ: «ادْعُ عَلَيْهِمْ»
فَقُلْتُ: أَبْدَلَنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْراً مِنْهُمْ، وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرّاً لَهُمْ مِنِّي.
(همان گونه كه نشسته بودم، خواب چشمانم را ربود، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را ديدم،پس گفتم اي رسول خدا! از امّت تو چه تلخي‌ها

ديدم و از لجبازي و دشمني آنها چه كشيدم؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: نفرينشان كن. گفتم:
خدا بهتر از آنان را به من بدهد، و به جاي من شخص بدي را بر آنها مسلّط گرداند.(2).
«كلمه «أود» يعني كجي و انحراف و «لدد» يعني دشمني و خصومت، و اين از فصيح ترين كلمات است».)
آنگاه امام علي عليه السلام از خواب بيدار شد و مؤذّن به نزد او آمد و او را از وقت نماز آگاه ساخت.
امام براي نماز صبح به مسجد رفت كه توطئه منافقان شكل رفت، و خورشيد ولايت در خون خود غلطيد.
ج- ابن هادي از عثمان بن صُهيب و او از پدرش روايت كرد كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به علي عليه السلام فرمود:
مَنْ أشْقَي الاوَّلينَ
«شقي ترين اوّلين كيست؟
علي عليه السلام فرمود:
آنكه شتر صالح را پي كرد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
صَدَقْتَ فَمَنْ أشْقَي الاخِرين؟
«راست گفتي، شقي ترين آخرين كيست؟»
فرمود: نمي‌دانم.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
الَّذي يَضْرِبُكَ عَلَي هذِهِ
«كسي است كه فرقِ سرِ تو را براي حق با شمشير مي‌زند»
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بسيار مي‌فرمود:
ما يَمْنَعُ أشْقاها أو: ما يَنْتَظِرُ أشْقاها أنْ يَخْضِبَ هذِهِ مِنْ دَمِ هذا
«چه چيزي شقي ترين آن قبيله را باز مي‌دارد يا چرا شقي ترين آن قبيله منتظر است از اينكه موهاي ريش مرا با خون سرم رنگين كند؟»
د- اِعْمَش از حبيب بن ابي ثابت و او از ثعلبه حِمّاني روايت كرده كه او گفت:
از علي بن ابيطالب عليه السلام شنيدم كه مي‌فرمود:
وَ الَّذي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَتَخْضَبَنَّ هذِهِ مِنْ دَمِ هذا
«سوگند به آنكه دانه را شكافت وجان را آفريد، اين ريش از خون سرم رنگين خواهد شد.»
مرادش سرش بود.
و بكر بن حماد تاهرتي در اين رابطه سروده است: (3).
وَ هَزَّ عَلِيٌّ بِالْعَراقَيْنِ لِحْيَةً

مُصيبَتُها جَلّتْ عَلَي كُلِّ مُسْلِمٍ
فَقالَ: سَيائيها حادِثٌ
وَ يَخْضِبُها أشْقَي الْبَرِيَّةِ بِالدَّمِ
فَباكَرَهُ بِالسَّيْفِ يَمينُهُ
لِشُؤْمِ قَطامٍ عِنْدَ ذاكَ ابْنُ مُلْجَمِ
فَيا ضَرْبةً مِنْ خاسِرٍ ضَلَّ سَعْيُهُ
تَبِوَّأَ مِنْها مَقْعَداً في جَهَنَّمِ
فَفازَ أميرُالْمُؤمِنينَ بِحَظِّهِ
وَ إنْ طَرَقَتْ فيهِ الْخُطُوبُ بِمُعْظَمِ
أَلا إنَّما الدُّنْيا بَلاءٌ وَ فِتْنَةٌ
حَلاوَتُها شيبَب بِصابٍ(4) وَ عَلْقَمِ

1- علي عليه السلام در عراق عرب و عجم محاسني را تكان داد كه مصيبتش براي هر مسلماني عظيم و دشوار شد.
2- پس علي عليه السلام فرمود: به زودي از سوي خدا بر آن «ريش» حادثه اي خواهد آمد و شقيّ ترين مردم آن را با خون رنگين خواهد كرد.
3- پس ابن ملجم براي شومي قطام در سپيده سحر با شمشير علي عليه السلام را استقبال نمود. پس دست او شَل باد.
4- شگفت از ضربت زيانكاري كه سعيش سبب ضلالت شد و او از آن ضربت در نشيمنگاهي در جهنّم جاي گرفت.
5- اميرالمؤمنين عليه السلام با بهره خويش رستگار گرديد، اگرچه به كشته شدن او دريايي از مصايب روي آورد.
6- آگاه باشيد دنيا براي آزمايش و امتحان است و شيريني آن به تلخي آميخته است.

*****

(1) روايت شده است كه علي عليه السلام هرگاه ابن ملجم را مي‌ديد به اين شعر تمثّل مي‌جست، اين بيت از عمرو بن معدي كرب درباره قيس بن مكشوح مرادي است. كتاب الهادي للشاّدي.
(2) خطبه 70 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
(3) ابو عبدالرّحمن بكر بن حماد بن سمك زناتي تاهَرتي، شاعري است كه عالم به حديث و رجال آن است.او از فضلاي مغرب است در تاهَرت الجزاير متولّد شد و بدانجا منسوب گرديد. در سال 217 هجري به بصره و بعد به قيروان بار سفر بست. آنگاه به تاهرت برگشت و در آنجا سال 296 هجري از دنيا رفت (البيان المغرب - 1 ص 153).
(4) صاحب درختي است تلخ كه چون آن را فشار دهند از آن شيره اي چون شير بيرون آيد.

خبر از شهادت امام رضا در خراسان

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با استفاده از علم غيب به اذن خدا حوادث آينده را مي‌دانستند و بسياري از تحوّلات سياسي، نظامي، اجتماعي آينده را بيان داشتند.
كه يكي از آنها شهادت امام رضا عليه السلام در خراسان است.
ده‌ها سال قبل از تولّد امام رضا عليه السلام فرمود:
سَيُقْتَلُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدي بِاَرْضِ خُراسان، اِسْمُهُ اِسْمي، وَ اءسْمُ اَبيهِ اِسمُ ابنُ عِمْرانٍ «موسي» أَلا فَمَنْ زَارَهُ في غُرْبَتِهِ غَفَرَاللّه لَهُ ذُنُوبَهُ.
(در آينده شخصي از فرزندان من در خراسان شهيد مي‌گردد كه اسم او اسم من است «علي عليه السلام علي بن موسي الرّضاعليه السلام» و اسم پدرش اسم موسي بن عمران است، آگاه باشيد هركس او را در غربت و تنهائي زيارت كند، خدا گناهان او را مي‌آمرزد).(1).
*****
(1) اثبات الهداة ج 4 ص 447: حُرّ عاملي.

آگاهي به تعداد كوفيان هوادار

ابن عبّاس مي‌گويد، وقتي امام علي عليه السلام با سربازانش وارد منطقه «ذي قار» (1) شد.
در آنجا توقّف فرمود تا هواداران امام از شهر كوفه به آن حضرت ملحق گردند، در آن لحظات حسّاس آن حضرت فرمود:
«از شهر كوفه 6560 نفر بدون كم و زياد به ياري من خواهند آمد.»
چون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تعداد كوفيان را دقيقاً اعلام فرمود، براي برخي از افراد جاي سئوال بود، و من خود تصميم گرفتم به هنگام ورود كوفيان آنها را شمارش كنم.
15 روز در آن منطقه مانديم تا انكه صداي شيهه اسبان بلند شد و لشگر كوفه به ما نزديك شدند.
من بلند شده به شمارش آنها پرداختم ديدم تعداد كوفيان 6560 نفر همان عددي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به ما فرمود مي‌باشد بي اختيار اللّه اكبر گفتم.(2).
*****
(1) ذي قار، محلّي است در نزديكي شهر بصره، همان سرزميني كه در آنجا بين سپاه ايران و مسلمانان جنگ در گرفت و مسلمانان پيروز شدند.
(2) شرح ابن ابي الحديد، ج2، ص187.

خبر از آینده بصره

اشاره

پس از فتح بصره و فرونشاندن شورش اصحاب جَمَل امام علي عليه السلام به مدّت يك ماه در آنجا اقامت فرموده و سخنراني هاي لازمي با مردم داشتند.

خطبه 128 نهج البلاغه

اشاره

در يكي از سخنراني‌ها (خطبه 128 نهج البلاغه) نسبت به آينده بصره افشاگري فرمودند:

يَا أَحْنَفُ، كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِي لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ وَلَا لَجَبٌ، وَلَا قَعْقَعَةُ لُجُمٍ، وَلَا حَمْحَمَةُ خَيْلٍ. يُثِيرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ.
قال الشريف: يومئ بذلك إلي صاحب الزّنْج.
ثم قال عليه السلام: وَيْلٌ لِسِكَكِكُمُ الْعَامِرَةِ، وَالدُّورِ الْمُزَخْرَفَةِ الَّتِي لَهَا أَجْنِحَةٌ كَأَجْنِحَةِ النُّسُورِ، وَخَرَاطِيمُ كَخَرَاطِيمِ الْفِيلَةِ، مِنْ أُولئِكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ، وَلَا يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ. أَنَا كَأَبِّ الدُّنْيَا لِوَجْهِهَا، وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا، وَنَاظِرُهَا بِعَيْنِهَا.
ترجمه: پيشگويي امام علي عليه السلام نسبت به حوادث بصره
اي أحنف! گويا من او را مي‌بينم كه با لشگري بدون غبار و سر و صدا، و بدون حركات لگام ها، و شيهه اسبان، به راه افتاده، زمين را زير قدمهاي خود چون گام شتر مرغان در مي‌نوردند،(1) پس واي بر كوچه هاي آباد و خانه هاي زينت شده بصره كه بالهايي چونان بال كركسان و ناودانهايي چون خرطوم هاي پيلان دارد.
واي بر اهل بصره كه بر كشتگان آنان نمي‌گريند، و از گمشدگانشان كسي جستجو نمي‌كند، من دنيا را برو، بر زمين كوبيده و چهره اش را بخاك ماليدم، و بيش از آن چه ارزش دارد، بهايش نداده ام، و با ديده اي كه سزا وارست به آن نگريسته ام.
*****
(1) آيا واقعيّت هاي يادشده به عمليّات غوّاصان رزمنده ايران در حمله به شهر بصره ارتباط ندارد؟ كه از زير آب بدون سر و صدا و گرد و غباري با پاهاي چونان پاي شتر مرغ پيش مي‌رفتند؟.

كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْماً «كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمجَانُّ الْمُطَرَّقَةُ»، يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَالدِّيبَاجَ، وَيَعْتَقِبُونَ الْخَيْلَ الْعِتَاقَ. وَيَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَارُ قَتْلٍ حَتَّي يَمْشِيَ الْمجْرُوحُ عَلَي الْمَقْتُولِ، وَيَكُونَ الْمُفْلِتُ أَقَلَّ مِنَ الْمَأْسُورِ!
فقال له بعض أصحابه: لقد أعطيت يا أمير المؤمنين علم الغيب! فضحك عليه السلام، وقال للرجل، وكان كلبياً:
ترجمه: وصف ترك هاي مغول
گويا آنان را مي‌بينم با رخساري چونان سپرهاي چكّش خورده، لباس هايي از ديباج و حرير پوشيده، كه اسب هاي اصيل را يدك مي‌كشند و آنچنان كشتار و خونريزي دارند كه مجروحان از روي بدن كشتگان حركت مي‌كنند و فراريان از اسير شدگان كمترند.
(يكي از اصحاب گفت: اي اميرمؤمنان تو را علم غيب دادند؟
امام علي عليه السلام خنديد و به آن مرد كه از طايفه بني كلب بود فرمود:)

يَا أَخَا كَلْبٍ، لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ. وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَمَا عَدَّدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ:
«إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَداً، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ...»
فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى، وَقَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ، وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، وَمَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطَباً، أَوْ فِي الْجِنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقاً. فَهذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ.
وَمَا سِوَي ذلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ فَعَلَّمَنِيهِ، وَدَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي، وَتَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِي.
ترجمه: جايگاه علم غيب
اي برادر كَلبي! اين اخباري كه اطّلاع مي‌دهم علم غيب نيست، علمي است كه از دارنده علم غيب (پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم) آموخته ام، همانا علم غيب علم قيامت است، و آن چه خدا در گفته خود آورده كه:
(علم قيامت در نزد خداست، خدا باران را نازل كرده و آن چه در شكم مادران است مي‌داند، و كسي نمي‌داند كه فردا چه خواهد كرد؟ و در كدام سرزمين خواهد مُرد؟)(1).
پس خداوند سبحان، از آن چه در رَحِم مادران است، از پسر يا دختر، از زشت يا زيبا، سخاوتمند يا بخيل، سعادتمند يا شقي آگاه است، و آن كسي كه آتشگيره آتش جهنّم است يا در بهشت همسايه و دوست پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم است، از همه اينها آگاهي دارد، اين است آن علم غيبي (ذاتي) كه غير از خدا كسي نمي‌داند.
جز اينها، علومي است كه خداوند به پيامبرش تعليم داده (علم غيب اكتسابي) و او به من آموخته است، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم براي من دعا كرد كه خدا اين دسته از علوم و اخبار را در سينه ام جاي دهد و اعضاء و جوارح بدن من از آن پُر گردد.(2).
*****
(1) لقمان 34.
(2) خطبه 128 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب المحاسن والمساوي ص 41: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
2- كتاب أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- غرر الحكم ج 329 / ج 3 ص 36: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- معدن الجواهر ص 226: كراجكي (متوفاي 449 ه)
5- صحيح مسلم ج 8 ص 184: مسلم بن حجاج (متوفاي 261 ه)

6- كتاب الفتن: نعيم بن حماد (متوفاي 228 ه)
7- كتاب الفتن: ابن بزاز (متوفاي 249 ه)
8- صحيح بخاري ج 4 ص 34: بخاري (متوفاي 26 ه)
9- بحارالانوار ج32 ص250 ح197 ب4: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

خطبه 013 نهج البلاغه

اشاره

در خطبه 13 به سيل ويرانگري كه بصره را فرا مي‌گيرد خبر داد و فرمود:
كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ؛ رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ، وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا.
و رواية: وَايْمُ اللَّهِ لَتَغْرَقَنَّ بَلْدَتُكُمْ حَتَّي كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلي مَسْجِدِهَا كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ، أَوْ نَعَامَةٍ جَاثِمَةٍ.
و رواية: كَجُؤْجُؤِ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ.
و رواية أخري: بِلَادُكُمْ أَنْتَنُ بِلَادِ اللَّهِ تُرْبَةً: أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ، وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ، وَبِهَا تِسْعَةُ أَعْشَارِ الشَّرِّ، الْمُحْتَبَسُ فِيهَا بِذَنْبِهِ، وَالْخَارِجُ بِعَفْوِ اللَّهِ. كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَي قَرْيَتِكُمْ هذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ، حَتَّي مَايُرَي مِنْهَا إِلَّا شُرَفُ الْمَسْجِدِ، كَأَنَّهُ جُؤْجُؤُ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ!

(روانشناسي اجتماعي مردم بصره)
شما سپاه يك زن بوديد، و پيروان حيوان «شتر عايشه»، تا شتر صدا مي‌كرد مي‌جنگيديد، و تا دست و پاي آن قطع گرديد فرار كرديد، اخلاق شما پَست، و پيمان شما از هم گُسسته، دين شما دورويي، و آب آشاميدني شما شور و ناگوار است، كسي كه ميان شما زندگي كند به كيفر گناهش گرفتار مي‌شود، و آن كس كه از شما دوري گزيند مشمول آمرزش پروردگار مي‌گردد، گويا مسجد شما را مي‌بينم كه چون سينه كشتي غرق شده است، كه عذاب خدا از بالا و پايين او را احاطه مي‌كند، و سرنشينان آن همه غرق مي‌شوند.
و در روايتي است:
سوگند به خدا، سرزمين شما را آب غرق مي‌كند، گويا مسجد شما را مي‌نگرم كه چون سينه كشتي يا چونان شتر مرغي كه بر سينه خوابيده باشد بر روي آب مانده است.
و در روايت ديگر:
مانند سينه مرغ روي آب دريا.
و در روايت ديگري آمده:
خاك شهر شما بد بو ترين خاكها است، از همه جا به آب نزديكتر(1) و از آسمان دورتر، و نُه دَهم شرّ و فساد در شهر شما نهفته است، كسي كه در شهر شما باشد گرفتار گناه، و آن كه بيرون رود در پناه عفو خداست.
گويي شهر شما را مي‌نگرم كه غرق شده، و آب آن را فرا گرفته، چيزي از آن ديده نمي‌شود، مگر جاهاي بلند مسجد، مانند سينه مرغ بر روي امواج آب دريا!(2).
*****
(1) اشاره به علم اُكولوژي EGOLOGIEتأثير عوامل زيست محيطي در افكار و اخلاق انسان است كه عوامل جغرافيايي در مناطق گوناگون زمين أثرات متفاوتي در رفتار و افكار انسانها دارد.
(2) خطبه 13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- بحارالانوار ج32 ص236 ح189 وص245: مجلسي (متوفاي 1110ه)
2- تذكرة الخواص ص79 الباب الرابع: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
3- ارشاد ص123: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- احتجاج ج1 ص250 و402: طبرسي (متوفاي 620 ه)
5- تفسير القمي ج2 ص316: علي بن ابراهيم (متوفاي 307 ه)
6- كتاب أمالي ص703 م40: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)

7- تفسير برهان ج4 ص256: بحراني (متوفاي 1107 ه)
8- بحارالانوار ج57 ص224: علامه مجلسي (متوفاي 1110 ه).

خبر از آینده خونین کوفه

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در تداوم پند دادن‌ها و هشدار مردم كوفه به آينده خونين آن اشاره فرمودند كه چگونه شهر كوفه را با كشتارهاي خونين هدف قرار مي‌دهند.

در خطبه 116 فرمود:
أَمَا وَاللَّهِ، لَيُسَلَّطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامُ ثَقِيفٍ الدَّيَّالُ الْمَيَّالُ؛ يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ، وَيُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ، إِيهٍ أَبَا وَذَحَةَ!
الْوَذَحَةُ: الْخُنْفُسَاءُ. وهذا القول يومئُ به إلي الحجاج، وله مع الوذحة حديث ليس هذا موضع ذكره.
ترجمه: خبر از خونريزي حجّاج بن يوسف ثقفي
آگاه باشيد! به خدا سوگند پسركي از طايفه ثقيف (حجّاج بن يوسف) بر شما مسلّط مي‌گردد كه هوسباز و گردنكش و ستمگر است، سبزه زار هاي شما را «اموال و دارائي ها» مي‌چر د و چربي شما را آب مي‌كند.
ابو وَذَحه: بس كن.(1).
(وَذَحه، نوعي سوسك است، چون ماجرايي با حَجّاج دارد، او را «ابووذحه» خطاب فرمود، كه اينجا جاي آوردن آن نيست «مي گويند وَذَحَه، سوسك مخصوصي است حَجّاج را گزيد كه بدنش وَرَم كرد و مُرد»)
*****
(1) خطبه 116 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- مروج الذهب ج 2 ص 112: مسعودي (متوفاي 346 ه)
2- تهذيب اللغة ج7 ص101 (ماده خضر): أزهري (متوفاي 370 ه)
3- كتاب البلدان ص 181: ابن فقيه (متوفاي 300 ه)
4- النهاية ج 5 ص 170: ابن اثير شافعي (متوفاي 606 ه)
5- ارشاد القلوب ص33 ج1 ص81 و82 ب6: ديلمي (متوفاي 771 ه)
6- فروع كافي ج 5 ص 369: كليني (متوفاي 328 ه)
7- كنز العمال ج 6 ص 87: متقي هندي حنفي (متوفاي 975ه)
8- تاريخ دمشق ج 10 ص 116: ابن عساكر شافعي(متوفاي 571 ه)
9- البداية والنهاية ج 6 ص266: ابن كثير شافعي (متوفاي 774 ه)
10- كتاب صفين ص 92 ج 2: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
11- غرر الحكم ج 6 ص 181: آمدي (متوفاي 588 ه)
12- بحارالانوار ج63 ص327 ح2 ب4: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

خطبه 101 نهج البلاغه

امام علي عليه السلام در سخنراني ديگر در خطبه 101 از قتل و كشتار عبدالملك در كوفه خبر مي‌دهد كه:
فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّ الَّذِي أُنَبِّئُكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صلي الله عليه وآله وسلم، مَا كَذَبَ الْمُبَلِّغُ، وَلَا جَهِلَ السَّامِعُ.
لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلي ضِلِّيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ.
فَإِذَا فَغَرَتْ فَاغِرَتُهُ، وَاشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ، وَتَقَلَّصَتْ فِي الْأَرْضِ وَطْأَتُهُ، عَضَّتِ الْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْيَابِهَا، وَمَاجَتِ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَبَدَا مِنَ الْأَيَّامِ كُلُوحُهَا، وَمِنَ اللَّيَالِي كُدُوحُهَا.
فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ، وَقَامَ عَلَي يَنْعِهِ، وَهَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ، وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ، عُقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضِلَةِ، وَأَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَالْبَحْرِ الْمُلْتَطِمِ.
هذَا، وَكَمْ يَخْرِقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ وَيَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ! وَعَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ، وَيُحْصَدُ الْقَائِمُ، وَيُحْطَمُ الْمحْصُودُ!
ترجمه: خبر از حوادث خونين آينده
سوگند به آن كس كه دانه را شكافت، و جانداران را آفريد، آن چه به شما خبر مي‌دهم از پيامبر امّي صلي الله عليه وآله وسلم است(1) نه گوينده دروغ گفت و نه شنونده ناآگاه بود
گويا مي‌بينم شخص سخت گمراهي(2) را كه از شام فرياد زند و بتازد و پرچم هاي خود را در اطراف كوفه بپراكند، و چون دهان گشايد، و سركشي كند، و جاي پايش بر زمين محكم گردد، فتنه فرزند خويش را بدندان گيرد، و آتش جنگ شعله ور شود، روزها با چهره عبوس و گرفته ظاهر شوند و شب و روز با رنج و اندوه بگذرند
و آنگاه كه كشتزار او به بار نشست، و ميوه او آبدار شد، و چون شتر مست خروشيد، و چون برق درخشيد، پرچمهاي سپاه فتنه از هر سو به اهتزاز درآيد، و چونان شب تار و درياي متلاطم به مردم روي آورند.
از آن بيشتر، چه طوفان هاي سختي كه شهر كوفه را بشكافد، و چه تند باد هايي كه بر آن وزيدن گيرد، و به زودي دستجات مختلف بجان يكديگر يورش آورند، آنها كه بر سر پا ايستاده اند درو شوند، و آنها كه بر زمين افتادند لگد مال گردند.(3).
*****
(1) اُمّي: يعني كسي كه به مدرسه اي نرفت و از كسي علمي نياموخت (كه علوم او از طرف خداست).
(2) برخي از شارحان نهج البلاغه، و مورّخين گفته اند كه آن شخص

عبدالملك مروان است.
(3) خطبه 101 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- تاريخ طبري ج 6 ص 48: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- النهاية (باب الباء): ابن أثير شافعي(متوفاي 606 ه)
3- كتاب أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- غرر الحكم ص 32 / ج 6 ص 232: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- معدن الجواهر ص 226: كراجكي (متوفاي 449 ه)
6- كتاب محاسن ص 41: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
7- بحارالانوار ج47 ص62 ح118: مجلسي (متوفاي 1110ه).

خطبه 138 نهج البلاغه

در خطبه 138 فرمود:
و منها: حَتَّي تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَي سَاقٍ، بَادِياً نَوَاجِذُهَا، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا، حُلْواً رَضَاعُهَا، عَلْقَماً عَاقِبَتُهَا.
أَلَا وَفِي غَدٍ - وَسَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَّالَهَا عَلَي مَسَاوِئِ أَعْمَالِهَا، وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيذَ كَبِدِهَا، وَتُلْقِي إِلَيْهِ سِلْماً مَقَالِيدَهَا، فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السِّيرَةِ، وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ.
منها: كَأَنِّي بِهِ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ، فَعَطَفَ عَلَيْهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ، وَفَرَشَ الْأَرْضَ بِالرُّؤُوسِ. قَدْ فَغَرَتْ فَاغِرَتُهُ، وَثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَطْأَتُهُ، بَعِيدَ الْجَوْلَةِ، عَظِيمَ الصَّوْلَةِ.
وَاللَّهِ لَيُشَرِّدَنَّكُمْ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ حَتَّي لَا يَبْقَي مِنْكُمْ إِلَّا قَلِيلٌ، كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ، فَلَا تَزَالُونَ كَذلِكَ، حَتَّي تَؤُوبَ إِلَي الْعَرَبِ عَوَازِبُ أَحْلَامِهَا! فَالْزَمُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ، وَالْآثَارَ الْبَيِّنَةَ، وَالْعَهْدَ الْقَرِيبَ الَّذِي عَلَيْهِ بَاقِي النُّبُوَّةِ.
وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ لِتَتَّبِعُوا عَقِبَهُ.
ترجمه: «در آينده آتش جنگ ميان شما افروخته مي‌گردد، و چنگ و دندان نشان مي‌دهد، با پستانهايي پرشير، كه مكيدن آن شيرين، امّا پاياني تلخ و زهرآگين دارد به سوي شما مي‌آيد
آگاه باشيد! فردايي كه شما را از آن هيچ شناختي نيست، زمامداري حاكميّت پيدا مي‌كند كه غير از خاندان حكومت هاي امروزي است (حضرت مهدي «عجل اللّه تعالي فرجه الشريف») عمّال و كارگزاران حكومتها را بر اعمال بد شان كيفر خواهد داد، زمين ميوه هاي دل خود (معادن طلا و نقره) را براي او بيرون مي‌ريزد، و كليدهايش را به او مي‌سپارد، او روش عادلانه در حكومت حق را به شما مي‌نمايانند، و كتاب خدا و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را كه تا آن روز متروك ماندند، زنده مي‌كند.
خبر از تهاجم خونين عبدالملك مروان به كوفه
گويي او را مي‌بينم كه از شام فرياد برمي آورد، و با پرچم هايش پيرامون كوفه را پر مي‌كند، و چونان شتر خشمگين به كوفه يورش مي‌آورد، زمين را با سرهاي بريده فرش مي‌كند، دهانش گشاده، گام هايش را سخت و سنگين بر زمين مي‌كوبد، تاخت و تاز او بي امان و پايدار و هجومش سخت و دشوار است.
به خدا سوگند! شما را در اطراف زمين مي‌پراكند، آنگونه كه اندكي از شما باقي خواهد ماند چونان باقيمانده سرمه در اطراف چشم، و اين وضع خونبار تداوم يابد تا آن كه عقل از دست رفته عرب باز آيد،(1) پس بايد بر

سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم باقي مانيد كه برپاست، و بر آثار رسالت تكيه نماييد، كه آشكار است، به عهد نزديكي كه بسته ايد وفادار مانيد كه يادگار پيامبر بر آن تكيه دارد، و بدانيد اين شيطان است كه راه هايش را هموار مي‌نمايد تا قدم بر جاي قدم هايش نهيد و راهش را پي گيريد.(2).

*****

(1) اتحّاد و هماهنگي مردم در نابودي بني اميّه و ظهور بني العبّاس كه پيروان بني اميّه را نابود كردند.

(2) خطبه 138 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:

1- بحارالانوار ج 51 ص 130: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
2- ينابيع المودّة ص75 و524: قندوزي حنفي (متوفاي 1294ه)
3- تاريخ طبري ج 6 ص 48: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
4- النهاية (باب الباء): ابن أثير شافعي(متوفاي 606 ه)
5- كتاب أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- كتاب محاسن ص 41: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
7- اصول كافي ج 1 ص 141: كليني (متوفاي 328 ه).

خبر از قتلگاه خوارج

در آستانه جنگ با خوارج و حركت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به منطقه نهروان، يكي از ياران خدمت آن حضرت رسيد و بشارت داد كه خوارج با شنيدن آمدن شما به منطقه فرار كردند، از رودخانه عبور كرده اند.
امام علي عليه السلام او را سوگند داد كه آيا خوارج از نهر عبور كرده اند.
گفت: آري
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
لَمّا عَزَمَ عَلي حَرْبِ الْخَوارِجْ، وَ قيلَ لَهُ: إنَّ الْقَومَ عَبَروا جِسْرَ النَّهْرَوان!
مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ، وَاللَّهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ.
يعني بالنطفة ماء النهر، وهي أفصح كناية عن الماء و إن كان كثيراً جماً. و قد أشرنا إلي ذلك فيما تقدّم عند مضيّ ما أشبهه.
(به هنگام حركت براي جنگ با خوارج شخصي گفت، خوارج از پل نهروان عبور كردند، امام علي عليه السلام فرمود:)
خبر از قتلگاه خوارج
قتلگاه خوارج اين سوي نهر است، به خدا سوگند از آنها جز ده نفر باقي نمي‌ماند، و از شما نيز ده نفر كشته نخواهد شد.(1).
(منظور امام از «نطفه» آب نهر است كه از فصيح ترين كنايه در رابطه با آب هر چند زياد و فراوان باشد.)
و فرمود:
«سوگند به خدائي كه دانه را شكافت و انسان را آفريد پيش از آنكه آنها به منطقه (اِثلاث) و (فضر بوازن) برسند، خدا آنها را خواهد كشت»
در اين خبر غيبي، هم قتلگاه خوارج و هم تعداد كشته هاي آنها و تعداد فراريانشان را دقيقاً بيان فرمود.
جواني كه همراه امام علي عليه السلام بود با خود گفت:
آيا علي عليه السلام علم غيب دارد؟
وقتي به منطقه نظامي رسيدم بايد اظهارات امام را شخصاً بررسي كنم.
وقتي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به خوارج نزديك شد، همه با ناباوري ديدند كه آنها از نهر عبور نكرده و اين سوي پُل نهروان آماده جنگ مي‌باشند.
آن جوان با شگفتي تمام از اسب پياده شد و خود را بر پاي امام علي عليه السلام افكند و گفت:
من نسبت به شما دچار شك و ترديد بودم امّا هم اكنون به يقين رسيده ام مرا ببخش.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اِنَّ اللّهَ هُوَالَّذِي يَغْفِرَ الذُّنُوب
«همانا تنها خدا گناهان را مي‌بخشد»
در پايان جنگ كه كشته‌ها را شمارش كردند ديد كه: رقم كشته هاي خوارج و فراريان آنها و آمار شهداي لشگر امام علي عليه السلام همان است كه آن حضرت اطلاع داده بود، آنگاه فرياد اللّه اكبرها بلند شد.(2).
*****
(1) خطبه 59 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- المحاسن ج 1 ص 385: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)2- مروج الذهب ج2 ص405 و 406: مسعودي (متوفاي 346 ه)
3- الكامل ج2 ص182: مبرد (متوفاي 285 ه)
4- كتاب الخوارج: مدائني (متوفاي 225 ه)
5- كتاب ارشاد ص 150 / ج 1 ص 318: شيخ مفيد استاد سيد رضي (متوفاي 413 ه)
6- منهاج البراعة ج 1 ص 279: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
7- تاريخ بغداد ج14 ص365 ح7692: خطيب بغدادي شافعي (متوفاي 463 ه)
8- أنساب الاشراف ج 2 ص 238 ح295: بلاذري (متوفاي 279 ه)
9- خوارج (به نقل ابي الحديد: ميداني (متوفاي 518 ه)
10- كتاب الفتوح ج 4 ص 120: ابن اعثم كوفي (متوفاي 314 ه).
(2) شرح ابن ابي الحديد، ج2، از ص271 تا280.

ثابت ثمالي از سو يد بن غفله نقل مي‌كند كه:
روزي اميرالمؤمنين عليه السلام در مسجد كوفه مشغول سخنراني بود كه شخصي برخاست و گفت:
اي اميرمؤمنان من از (وادي القري) مي‌گذشتم ديدم كه (خالد بن عرفطة) از دنيا رفت براي او استغفار كنيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سخنراني را قطع كرد و فرمود:
او نمرده و نمي‌ميرد تا هنگامي كه سر لشگر گروه گمراهي شود كه پرچمدار آن (حبيب ابن حمار) است.
شخصي برخاست و گفت:
يا اميرالمؤمنين: حبيب ابن حمار من هستم و من از شيعيان و دوستداران شما مي‌باشم.
امام علي عليه السلام به او نگاه كرد و فرمود:
تو حبيبي؟
پاسخ داد: آري.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اَما وَاللّهِ اِنَّكَ لَحامِلُها وَ لَتَحْمَلَنَّها وَ لَتَدخُلَنَّ بِها مِن هذا الْباب
(اشار الي باب الفيل بمسجد الكوفه)
«سوگند به خدا تو حمل كننده آن پرچمي و آنان را از اين در مسجد (باب الفيل) وارد خواهي كرد.»
ثابت ثمالي در ادامه مي‌گويد:
من زنده بودم كه خالد سرپرست و حبيب پرچمدار لشگري بود كه براي كشتن امام حسين عليه السلام به كربلا رفتند و از (باب الفيل) وارد مسجد كوفه گرديدند.(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد، ج2، ص286.

خبر از آینده شرم آور مروان

اشاره

در حكومت خليفه سوم بسياري از حد خورده ها، يهودي زاده هاي شكست خورده، به دستگاه او جذب شدند كه توانستند ضربه هاي مهلكي به امّت اسلامي بزنند، يكي از آنها (مروان) يهودي فرزند (حَكَم) يهودي بود كه رسول خدا او را به بيرون شهر مدينه تبعيد كرد، امّا مروان توانست داماد خليفه سوم شده در كادر رهبري نفوذ كند كه در قتل خليفه سوم نيز دست داشته و در جنگ جَمَل شركت كرده بود، وقتي دستگير شد و او را خدمت امام علي عليه السلام آوردند گفت:
يا اميرالمؤمنين با تو بيعت مي‌كنم.
اينجا بود كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از آينده او و فرزندانش خبر داد.
أَوَ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمانَ؟ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ! إِنَّهَا كَفٌّ يَهُودِيَّةٌ، لَوْ بَايَعَنِي بِكَفِّهِ لَغَدَرَ بِسُبَّتِهِ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعْقَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ.
وَهُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةِ، وَسَتَلْقَي الْأُمَّةُ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ يَوْماً أَحْمَرَ!

خبر غيبي از حكومت چهار فرمانرواي فاسد، از پسران مروان

«مگر پس از كشته شدن عثمان با من بيعت نكرد؟ مرا به بيعت او نيازي نيست! دست او دست يهودي است، اگر با دست خود بيعت كند، در نهان بيعت را مي‌شكند.
آگاه باشيد، او حكومت كوتاه مدتي خواهد داشت، مانند فرصت كوتاه سگي كه با زبان بيني خود را پاك كند.
او پدر چهار فرمانروا ست «قوچ هاي چهارگانه» (1) و امّت اسلام از دست او و پسرانش روز خونيني خواهند داشت.» (2).
*****
(1) چهار فرزند مروان كه به خلافت رسيدند:
1- عبدالملك مروان: حاكم مطلق العنان امّت اسلامي بود.
2- عبدالعزيز: كه حاكم مصر شد.
3- بشر بن مروان: حاكم عراق شد.
4- محمد بن مروان كه حاكم الجزيره گرديد.
(2) خطبه 73 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- طبقات ابن سعد ج1 (در شرح حال مروان): ابن سعد (متوفاي 230 ه)
2- أنساب الاشراف ج2 ص363 ح336: بلاذري (متوفاي 279 ه)
3- ربيع الابرار: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 298: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- أنساب الاشراف ج 1 ص 361: بلاذري (متوفاي 279 ه)
6- بحارالانوار ج 32 ص 235 و234 ح187: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

خبر از سرانجام بني اميّه

اشاره

بني اميّه پس از وفات رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در تلاش بودند تا حكومت و قدرت را در دست گيرند.
وقتي خليفه سوم قدرت را به دست گرفت، بني اميّه به آرزوي ديرينه خود رسيدند و آنگاه كه امام علي عليه السلام به خلافت رسيد آنها به تقويت معاويه پرداختند و جنگ صفين را طرّاح كردند.
اميرالمؤمنين عليه السلام سلطه گري بني اميّه و سپس نابودي آنها را خبر داد كه از شگفتي هاي علمي آن حضرت است، در خطبه 158 فرمود:
فَعِنْدَ ذلِكَ لَا يَبْقَي بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَأَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرْحَةً، وَأَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً. فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَي لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ، وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ. أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ.
وَسَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِمَّنْ ظَلَمَ، مَأكَلاً بِمَأكَلٍ، وَمَشْرَباً بِمَشْرَبٍ، مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلْقَمِ، وَمَشَارِبِ الصَّبِرِ وَالْمَقِرِ، وَلِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ، وَدِثَارِ السَّيْفِ، وَإِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ وَزَوَامِلُ الْآثَامِ.
فَأُقْسِمُ، ثُمَّ أُقْسِمُ، لَتَنْخَمَنَّهَا أُمَيَّةُ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفَظُ النُّخَامَةُ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَلَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَداً مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ!
«پس از تسلّط فرزندان اميّه، خانه اي در شهر يا خيمه اي در بيابان باقي نمي‌ماند جز آن كه ستمگران بني اميّه، اندوه و غم را بدانجا كشانند، و بلا و كينه توزي را در همه جا مطرح نمايند، پس در آن روز براي مردم نه عذرخواهي در آسمان و نه ياوري در زمين باقي خواهد ماند، زيرا نااهلان را به زمامداري بر گزيديد، و زمامداري را به جايگاه دروغيني قرار داديد.
امّا به زودي خداوند از ستمگران بني اميّه انتقام مي‌گيرد، خوردني را به خوردني، و نوشيدني را به نوشيدني، خوردني تلخ تر از گياه «عَلْقَمْ»، و نوشيدني تلخ و جانگدازتر از شيره درخت «صبر»، از درون ترس و وحشت، و از بيرون، شمشير را بر آنها مسلّط خواهد كرد كه آنان مركبهاي عصيان و نافرماني و شتران باركش گناهانند.
من پياپي سوگند مي‌خورم كه پس از من بني اميّه خلافت را چونان خلط سينه بيرون مي‌اندازند، و پس از آن ديگر، تا شب و روز از پي هم در گردش است مزه حكومت را بار ديگر نخواهند چشيد.» (1).
*****
(1) خطبه 158 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب النهاية ج 3 ص 198: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)

2- الغارات ج 2 ص 488: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
3- كتاب ارشاد ص 157 /173: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب مسترشد ص 73: طبري امامي (متوفاي 310 ه)
5- تفسير قرآن ج1 ص386 ذيل سوره نحل: علي بن ابراهيم قمي (متوفاي 307 ه)
6- محاسن ج1 ص208 ح74 ب6: علامه برقي (متوفاي 280 ه)
7- اصول كافي ج1 ص60/54 ح1 وح7: كليني (متوفاي 328 ه)
8- روضه كافي ص58 ج8 ح21: كليني (متوفاي 328 ه)
9- بحارالانوار ج 1 ص 159 و ج2 ص 290: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

و در تداوم اين افشاگري در خطبه 166 فرمود:
افْتَرَقُوا بَعْدَ أُلْفَتِهِمْ، وَتَشَتَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ. فَمِنْهُمْ آخِذٌ بِغُصْنٍ أَيْنَما مَالَ مَالَ مَعَهُ. عَلَي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَي سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِي أُمَيَّةَ، كَمَا تَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ! يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ يَجْمَعُهُمْ رُكَاماً كَرُكَامِ السَّحَابِ؛ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَاباً.
يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَثَارِهِمْ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ، حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ، وَلَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكَمَةٌ، وَلَم يَرُدَّ سَنَنَهُ رَصٌّ طَوْدٍ، وَلَا حِدَابُ أَرْضٍ.
يُذَعْذِعُهُمُ اللَّهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَتِهِ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ، يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُقُوقَ قَوْمٍ، وَيُمَكِّنُ لِقَوْمٍ فِي دِيَارِ قَوْمٍ.
وَايْمُ اللَّهِ، لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالتَّمْكِينِ، كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَي النَّارِ.
ترجمه: «مسلمانان، پس از وحدت و برادري به جدايي و تفرقه رسيدند، و از ريشه و اصل خويش پراكنده شدند، تنها گروهي شاخه درخت توحيد را گرفتند، و به هر طرف كه روي آورد. همسو شدند، امّا خداوند مسلمانان را به زودي براي بدترين روزي كه بني اميّه در پيش دارند جمع خواهد كرد، آن چنانكه قطعات پراكنده ابرها را در فصل پاييز جمع مي‌كند، خدا ميان مسلمانان ألفت ايجاد مي‌كند، و به صورت ابرهاي فشرده در مي‌آورد، آنگاه درهاي پيروزي برويشان مي‌گشايد، كه مانند سيلي خروشان از جايگاه خود بيرون مي‌ريزند،
(چونان «سيل عِرَم» كه دو باغستان «شهر سَبا» را درهم كوبيد، و در برابر آن سيل هيچ بلندي و تپّه اي برجاي نماند، نه كوه هاي بلند و محكم، و نه برآمدگي هاي بزرگ، توانستند برابر آن مقاومت كنند)
خداوند بني اميّه را مانند آب در درون درّه‌ها و رودخانه‌ها پراكنده و پنهان مي‌كند، سپس چون چشمه سارها بر روي زمين جاري مي‌سازد، تا حق برخي از مردم را از بعضي ديگر بستاند، و گروهي را توانايي بخشيده در خانه هاي ديگران سكونت دهد.
به خدا سوگند! بني اميّه پس از پيروزي و سلطه گري، همه آن چه را كه به دست آوردند از كفشان مي‌رود، چنانكه چربي بر روي آتش آب شود.» (1).
*****
(1) خطبه 166 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد و مدارك آن به شرح زير است:

1- كتاب ارشاد ص373/154: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
2- كتاب النهاية ج 1 ص 46: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 142: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 5 ص 117: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- بحارالانوار ج 8 ص 692 كمپاني: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- كتاب النهاية ج 5 ص 239 (ماده هبل): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
7- منهاج البراعة ج 2 ص 48: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
8- شرح نهج البلاغه ج 8 ص 268: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
9- عيون الحكم والمواعظ: ابن شاكر واسطي(متوفاي 600ه)
10- بحارالانوار ج 77 ص 430: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

جلوه هاي علوم علوي

ريشه هاي پيدايش

اشاره

پيش از آنكه پيرامون علم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به ارزيابي بپردازيم بايد ريشه هاي پيدايش علوم علوي را بشناسيم كه امام علي عليه السلام از كدام سرچشمه جاري علوم مي‌نوشيد؟
و علوم و اسرار نهان را از كجا دريافت مي‌فرمود؟

1- امام صادق عليه السلام فرمود:
جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْاِمامِ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ اللَّهُ بِهِ اِلَي الْاِمامِ وَ يَنْظُرُ الامامُ بِهِ اِلَيْهِ، فَاِذا اَرادَ عِلْمَ شَيْ ءٍ نَظَرَ في ذالِكَ النُّورِ فَعَرَفَهُ.
«خداوند متعال مابين خود و امام ستوني از نور قرار داده كه از اين طريق به امام مي‌نگرد و امام از اين راه به پروردگارش، هرگاه بخواهد چيزي را بداند به آن ستون نور نظر مي‌افكند و آگاهي لازم را به دست مي‌آورد.» (1).
2- از اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شد كه فرمود:
اَنَا الَّذي عِنْدي مَفاتيحُ الغَيْبِ لا يَعْلَمُها بَعْدَ مُحَمَّدٍ غَيْري.
«من آن كس هستم كه پيش من است كليدهاي غيب، و جز من پس از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم كسي از آنها آگاه نيست.(2).
3- در تفسير «الرَّحْمَنَ عَلَّمَ الْقُرْآنْ» مي‌فرمايد:
پيغمبر بيان علم قرآن را به اميرالمؤمنين علي آموختند و آنچه بشر محتاج به آنست علي ميدانست.
4- سلمان فارسي روايت مي‌كند كه:
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
من داراي علم منايا و بلايا و وصايا و انساب و فصل خطاب و مولد اسلام و مولد كفر هستم من هستم كه فرق بين حق و بال مي‌دهم پس از من بپرسيد هر چه مي‌خواهيد تا روز قيامت براي شما شرح خواهم داد.
5- پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«وَ كُلَّ شَيْ ءٍ اَحْصَيْنَاهُ في اِمَامٍ مُبينْ»
«همه علوم اولين و آخرين را به امام آموخت.»
هيچ علمي از تر و خشك عالم نيست كه علي نداند و اگر نمي‌دانست چنين اعلامي نمي‌كرد كه:
بپرسيد از علي هرچه مي‌خواهيد پيش از آنكه علي را نبينيد.
6- و اين مفاخره نبود بلكه حقيقتي بود كه غير از علي هيچكس جرئت چنين دعوي نداشت.
درباره علم علي بن عباس مي‌گويد:
فجمع اللَّه القرآن في قلب علي و جمعه علي بعد موت رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم بسته اشهر
خداوند قرآن را در قلب علي جمع نمود همانطور كه به قلب پيغمبر نازل كرد و پس از رحلت رسول خدا علي در ظرف شش ماه قرآن را روي

صحايفي نوشت كه محفوظ بماند.(3).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 5 ص 200.
(2) مناقب مرتضوي ص 132.
(3) بحارالانوار، ج9، ص532.

علوم و آموزش هاي پيامبر

از عبداللَّه بن بريده نقل شده كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
براي هر پيامبر، وصيّ و وارثي است، به تحقيق وصيّ و وارث من علي بن ابيطالب است.(1).
*****
(1) ترجمه مناقب ابن مغازلي ص 180، و مناقب خوارزمي ص 51.

از امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود:
لَمْ يُعَلِّمَ اللَّه مُحَمَّداً صلي الله عليه وآله وسلم عِلماً اِلاَّ وَ اَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيّاًعليه السلام
«پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از خداوند متعال چيزي از علم ياد نگرفته است، مگر اينكه آن را به علي عليه السلام ياد داد.» (1).
*****
(1) اصول كافي كتاب حجّة ج 1 ص 363 باب 49.

شيخ جمال الدّين محمّد بن احمد الحنفي با اسناد خود از ابن مسعود نقل مي‌كند كه او گفت، پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
چون خداوند آدم را خلق كرد، آدم عليه السلام از پيشگاه پروردگار درخواست نمود، پيامبران و جانشينان آنها را كه از نسل او پديدار مي‌شوند به او بنمايانند، پس خداوند صحيفه اي فرو فرستاد، آدم عليه السلام نام آنها را در آن خواند تا رسيد به نام محمّد صلي الله عليه وآله وسلم، ديد در كنار نام آن حضرت نام علي بن ابيطالب عليه السلام نوشته شده است.
آدم عليه السلام سئوال كرد:
خدايا اين محمّد پيامبر است و بعد از او پيامبري نخواهد آمد، پس اين نام كيست كه بعد از نام او نوشته شده است؟
صدائي كه شخص صدا كننده ديده نمي‌شد، به آدم چنين گفت:
صاحب اين نام علي است، وصيّ و وارث علم پيامبر و شوهر دختر و پدر ذرّيّه اوست.(1).
*****
(1) بحر المناقب خطّي به نقل احقاق الحقّ ج 4 ص 91.

مير محمّد صالح حنفي

مير محمّد صالح حنفي مشكين قلم، از خليفه دوّم روايت مي‌كند:
آنگاه كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در ميان اصحاب عقد برادري بست و در حقّ علي عليه السلام فرمود:
اين علي در دنيا و آخرت برادر من است و خليفه من بر خاندان من مي‌باشد و وصيّ من در ميان امّت من و وارث علم من و ادا كننده دين من است.
مال او از مال من و مال من از مال اوست.
نفع و ضرر او، نفع و ضرر من است، هر آنكه دوست دارد او را، مرا دوست داشته و هر آنكه او را دشمن بدارد، البتّه مرا دشمن داشته است. (1).
*****
(1) مناقب مرتضوي ص 129، و بحر المناقب بنا به نقل احقاق الحقّ ج 4 ص 91.

انس بن مالك نقل مي‌كند كه:
ما در خدمت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بوديم كه فرمود:
هم اكنون وارد مي‌شود بر شما مردي كه او سيّد اوصياء (بزرگ و سرور امامان) و رهبر زنان و مردان مؤمن، و قبله گاه عارفين و ياري دهنده دين و وارث علوم تمام پيامبران آسماني است.
راوي مي‌گويد:
با خود گفتم، خدايا او را از انصار قرار بده، در اين حال ديدم علي بن ابيطالب عليه السلام وارد شد.(1).
به نقل خوارزمي، پيامبر خدا فرمود:
اي انس! اين شخص كيست كه وارد شد؟
گفتم: علي است.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم برخاست و او را در آغوش كشيد، سپس عرق چهره او را پاك كرد.
*****
(1) بحر المناقب خطّي به نقل احقاق الحق ج 4 ص 122 - و - مناقب خوارزمي ص51.

پيامبرِ خدا خطاب به علي عليه السلام فرمود:
اَنْتَ اَخي وَ وارِثي
«تو اي علي برادر و وارث من هستي».
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عرض كرد:
يا رسول اللّه، آنچه از تو ارث مي‌برم چيست؟
پيامبر عليه السلام فرمود:
آنچه انبياء گذشته ارث دارند.
امام علي عليه السلام پرسيد: آن ارث چه بود؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
كتاب خدا و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم.(1).
*****
(1) احقاق الحقّ ج 5 ص 83

پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
علي برادر و وزير و وصيّ و وارث و خليفه من و رهبر هر مؤمن است.(1).
*****
(1) احقاق الحق ص 35.

ابي حمزه ثمالي مي‌گويد:
شنيدم از امام باقر عليه السلام كه فرمود:
در اواخر ايّام عمر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، خداوند به او چنين وحي فرمود:
فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذي عِنْدَكَ وَ الْاءيمانِ وَ الْاِسْمِ الْاَكْبرِ وَ ميراثَ العِلْمِ وَ آثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ في اَهْلِ بَيْتِكَ عِنْدَ عَلِيِّ بن ابيطالِبٍ.(1).
«پس آنچه در نزد تو است از علم، ايمان، اسم كبير، ميراث علم و آثار نبوَّت، آنها را در اهل بيت خود نزد علي بن ابيطالب قرار بده.»
*****
(1) اصول كافي كتاب الحجّة ج 1 ص 72.

از امام صادق عليه السلام روايت شد كه فرمود:
خداوند متعال همه علوم انبياء را به طريق وحي به پيامبر عزيزش تعليم داد.
و نيز تعليم داد از علوم، آنچه را كه به پيامبران پيشين تعليم نداده بود.
آنگاه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آن همه از علوم و اسرار را تماماً به علي عليه السلام بياموخت.
راوي پرسيد:
آيا علي عليه السلام از بعضي پيامبران اعلم است؟
امام صادق عليه السلام در پاسخ فرمود:
خداوند هر آنكه را مي‌خواهد گوش هايش را باز مي‌كند، من مي‌گويم پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم علاوه بر اينكه علوم و دانش تمام انبياء را جمع كرد و به آنها دانا بود، خداوند متعال علوم ويژه اي به او بخشيد كه گويا پيامبران پيشين از آن بهره اي نداشتند، بدون شك رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم همه آن علوم را در نزد علي به ارث گذاشت باز مي‌پرسي آيا علي عليه السلام از بعضي پيامبران داناتر است؟!
سپس اين آيه را خواند:
الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ
«كسي كه در نزد او علم كتاب است.»
بعد انگشتان مباركش را باز كرد و بر سينه خود گذاشت و فرمود:
وَ عَنْدَنا وَ اللَّهِ عِلْمُ الْكِتابِ كُلُّهُ(1).
«به خدا سوگند همه علم در پيش ما است.»
*****
(1) بحار ج 40 ص 211 ط جديد.

اميرالمؤمنين عليه السلام خود فرمود:
سَلُوني عَنْ اَسْرارِ الغُيُوبِ فَاِنّي وارِثُ عُلُومِ الاَنْبِيا وَ الْمُرْسَلينَ.(1).
«از من سئوال كنيد از اسرار غيب، همانا من وارث علوم تمام پيامبران و رسولان هستم.»
*****
(1) احقاق الحقّ ج 4 ص 131.

ابن عبّاس گفته است كه:
علم پيامبر خدا از علم خداوند متعال است.
و علم امام علي عليه السلام از علم پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم سرچشمه گرفته و علم من از علم علي عليه السلام است.
سپس ادامه داد و گفت:
علم من و تمام اصحاب رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم در مقابل علم علي نيست، مگر مانند قطره اي از هفت دريا.(1).
*****
(1) ينابيع المودّة باب14 ص60، امالي شيخ طوسي ج1 ص11، و مناقب خوارزمي ص49 بحار ج40 و شرح ابن ابي الحديد ص19.

از ابن مسعود نقل شد كه گفت:
من در حضور پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم بودم از علي عليه السلام سئوال شد، فرمود:
حكمت به ده جزء تقسيم شده كه نُه جزء آن به علي عليه السلام عطاء گرديده و تنها يك جزء آن به ديگران رسيد كه علي عليه السلام در آن يك جزء هم از ديگران داناتر است.
و در جاي ديگر فرمود:
علم ده قسم است، نُهْ قسم آن در نزد علي عليه السلام است و يك قسم آن براي ديگران است كه علي عليه السلام در آن نيز از همه داناتر است. (1).
*****
(1) مناقب خوارزمي ص 49، مناقب مرتضوي ص 78، و ينابيع المودّه ص 61، و اسعاف الرّاغبين ص 170.

از جمله احاديث مشهور كه در ميان خاصّه و عامّه به حدّ تواتر رسيده است اين حديث پيامبر است كه فرمود:
اَنَا مَدينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها وَ مَنْ اَرادَ الْعِلْمِ فَلْيَأتِ الْبابَ (فَلْيَأتِ عَلِيّاً)(1).
«من شهر علَم و دانش هستم، علي دروازه آن است و هر كسي كه بخواهد به شهر علم بيايد بايد به سراغ علي برود».
مولوي گويد:
چون تو بابي آن مدينه علم را
چون شعاعي آفتاب حلم را
باز باش اي باب بر جوياي باب
تا رسد از تو قشور اندر لباب(2).
در روايت ديگر از امام حسن عليه السلام وارد شد كه جدّم پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اَنَا مَدينِةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها وَ هَلْ تَدْخُلِ الْمَدينَةَ اِلاَّ مِنْ بابِها(3).
«من شهر علَم و علي عليه السلام درِ آن است و آيا براي ورود به شهر راهي جز درِ آن وجود دارد؟»
*****
(1) فرائد السمطين ج 1 ص 98، و ينابيع المودّة ج 1 باب 14 ص 60، و مناقب خوارزمي ص 48، و مناقب مرتضوي ص 77، و ترجمه مناقب مغازلي ص 105، و تذكرة الخواصّ ص 48، و صواعق ابن حجر ص 122.
(2) مثنوي معنوي.
(3) ينابيع المودّه ج 1 ص 62، و ارشاد مفيد ص 32.

از ابن عبّاس نقل شده كه رسول اكرم صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: سِرتُ بَيْنَ يَدَي رَبّي كَلَّمَني وَ ناجاني فَما عَلِمْتُ شَيْئاً اِلاّ عَلَّمْتُهُ عَلِيّاً فَهُوَ بابُ عِلْمي(1).
«چون در شب معراج سير كردم و به قرب حقّ رسيدم، خداوند با من تكلّم كرد و نجوا نمود، من ياد نگرفتم چيزي را مگر اينكه آنرا به علي عليه السلام نيز ياد دادم، پس علي عليه السلام باب علم من است».
اين حديث به عبارات گوناگوني نقل شده.(2).
*****
(1) احقاق الحق ج4 ص 258 و ج 6 ص 461، و ينابيع المودّه ج 1 باب 14 ص 61.
(2) اَنَا دارُالْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بابُها - اَنَا مَدينَةُ الجنَّةِ وَ عَلِيٌّ بابها - اَنَا مَدينَةُ العِلْمِ وَ عَلِيٌّ مِفْتاحُها.

پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
َعْلَمُ امَّتي مِنْ بَعْدي عَلِيُّ بن ابيطالِب
«داناترين امّتم بعد از من علي بن ابيطالب است.» (1).
*****
(1) الغدير ج 3 ص 96، و ينابيع المودّة باب چهاردهم ص 61.

كتاب‌ها و نوشته هاي امام علي

اشاره

از عجائب صفات علي عليه السلام اين است كه بين علم و عمل و بين شمشير و قلم جمع كرده، فصاحت و بلاغت را در اسرار جنگ بيان فرموده و تأليفات علي عليه السلام موجب شهرت جهاني او گشته است.
كمتر انسان با سوادي در جهان بشريت هست كه اهل مطالعه باشد و علي را نشناسد.
كلمات گهر بارش چون شمشير خونريز ش صف بسته، فصاحت و بلاغتش چون هيبت و صلابتش لرزاننده بود، اميرالمؤمنين اوّلين كسي است كه به تأليف پرداخت و پس از او سلمان فارسي و ابوذر غفاري و اسبغ بن نباته و عبداللّه بن ابي رافع به تأليف كتب اسلامي پرداختند.
تأليفات حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بنابر آنچه در كتب تاريخ آمده است، مانند:

كه كامل ترين و صحيح ترين نسخه آن به خط كوفي حضور امام زمان است كه به وراثت به دست امام علي عليه السلام سپرده شده و غالب مورّخين از آن نام برده اند.
سليم بن قيس مي‌گويد:
امام علي عليه السلام فرمود:
هيچ آيه اي بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نازل نشده، مگر اينكه آن را براي من مي‌خواند و من با خطّ خود آن را مي‌نوشتم.
او از خدا مي‌خواست تا آن را به من بفهماند و در حافظه من قرار دهد.
و آنگاه كه آيات قرآن را حفظ كردم هيچيك از آنها را فراموش نكرده ام و نيز تأويل آيات را به من ياد مي‌داد، من هم آنرا حفظ مي‌كردم.
او براي من مي‌خواند و من مي‌نوشتم آنچه را كه خداوند به وي تعليم نموده بود از حلال و حرام، اوامر و نواهي، اطاعت و معصيت، آنچه كه بوده و خواهد بود تا روز قيامت، به من آموخت و من آنرا حفظ كردم و حتّي يك حرف از آنرا فراموش نكرده ام، سپس پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم دست بر سينه ام گذاشت و به درگاه خداوند دعا كرد كه قلبم را از علم و فقه و فهم و حكمت و نور سرشار گرداند.(1).
*****
(1) اسرار آل محمّد چاپ جديد ص 63.

كه 60 نوع از علوم قرآن را با ذكر مثال هاي روشن آورده است: (1).
*****
(1) مرحوم مجلسي در بحار - حافظ ابن عقده - نعماني در تفسير قرآن - رافعي در اعجاز قرآن - صدر در الشيعة والفنون الاسلاميه - تروية الشيعة به نقل، البيان الشيعه ج1، كه مفصل در تشريح آن وصف مي‌كند.

كتابي است كه بر پوست نوشته شده و طول آن هفتاد ذراع است.
مطالب آن را پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم فرموده و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آن را نگاشته و اين اولين كتابي است كه در عهد پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم جامع علوم تأليف گرديد.
اين جامعه به منزله نقشه ايست كه براي خلقت و هدايت و ارشاد و تعليم و تربيت و علم به وقايع جهان بشريّت تنظيم شده است.(1).
*****
(1) كساني كه كتاب جامعه را ديده اند، مانند: سويد بن ايوب و ابي بصير كه در خدمت امام محمد باقر عليه السلام و امام جعفر صادق عليه السلام آن را مشاهده كرده است.

که از تأليفات حضرت علي عليه السلام و شامل همه علوم است و محقق در کتاب مواقف مي‌فرمايد:
جَفر و جامعه دو کتاب از آثار خطّي امام علي مي‌باشد که تمام حوادث جهان تا انقراض عالم در آن موجود است.(1).
*****
(1) محمد بن حسن صافر در بصائر الدرجات مي‌نويسد: جفر و سلاح و شمشير و زره رسولخدا ميراث امامت بوده که فعلاً دست امام زمان است.

صحيفه علويّه

يا «صحيفة الفرايض» يا «صحيفه كتاب الفرايض» يا «فرايض علي عليه السلام» نام كتابي است كه آن حضرت در اصول اخبار و واجبات احكام الهي نگاشته و اكثر اصحاب روايت و ثقات محدّثين آن را خدمت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ديده اند.(1).

*****

(1) كليني و شيخ طوسي از اين صحيفه روايات مفصل نقل كرده اند - الشيعة والفنون الاسلامية.

اين كتاب در زكات گوسفندان و شتران است كه نجاشي از آن نام برده.

که علي بن ابي رافع از اين كتاب نقل مي‌كند كه امام علي عليه السلام ابواب فقه اسلامي را در آن بيان فرموده است.

محمّد بن قيس از اين كتاب نقل مي‌كند و آن را «فقه محمدي» ناميده كه امام علي عليه السلام در آن احكام فقهي را تشريح فرموده است.

عهدنامه مالك اشتر

عهدنامه ايست كه براي مالك اشتر، حاكم مصر نوشته است،
اين رساله كوچك امّا بسيار بزرگ و با اهميّت، معروف به «سياست نامه علوي» است كه انواع سياست كشورداري را بيان فرموده و در نهج البلاغه از اصبغ بن نباته روايت شده است.

وصيّت نامه

براي محمّد بن حنفيه وصيّت نامه اي تنظيم فرمود كه براي دين و دنياي هر مسلمان مفيد است و راوي آن اصبغ بن نباته است.

اين كتاب شامل قضايا و پيش آمدهاي عجيب است كه در زمان آن حضرت پيش آمده و يا نزد خلفاي گذشته آورده اند، مشكلاتي كه آنها از قضاوت آن درمانده و به حضرت امير مراجعه كرده اند و عبداللّٰه بن ابي رافع آنها را جمع آوري كرده است.

كتابي است شامل ودايع امامت، شامل (دستوالعمل ها، وصيّت نامه ها، هشدارهاي لازم) است كه به ائمه دين يكي بعد از ديگري انتقال يافته و به ارث رسيده است كه اسرار امامت و وصايت در آن ثبت شده است.
در بحارالانوار از ارشاد مفيد و احتجاج طبري روايت كرده كه حضرت امام صادق عليه السلام مي‌فرمود:
دانستيم غابر و نكت در قلوب و نقر در اسماع و گوشها را، و به درستي كه نزد ماست جفر احمر و جفر ابيض و مصحف فاطمه عليها السلام و نزد ماست جامعه كه در آنست جميع آنچه مردم به آن احتياج دارند.
پس، از تفسير اين كلمات پرسيدند.
حضرت فرمود:
امّا غابر، پس علم به آنچه در گذشته واقع شده است، و امّا نكت در قلوب، پس آن الهام است
و امّا نقر در گوش ها، سخن ملائكه عليهم السلام است كه كلام ايشان را مي‌شنويم و شخص ايشان را نمي‌بينيم،
و امّا جَفر احمر ظرفي است كه در آن سلاح رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي‌باشد و هرگز خارج نمي‌شود تا قائم ما اهل بيت قيام كند،
و امّا جفر ابيض ظرفي است كه در آن توراتِ موسي و انجيلِ عيسي و زبورِ داود و كتابهاي اوّليّه خداست
و امَّا مصحف فاطمه عليها السلام در آنست آنچه حادث مي‌شود و پديد مي‌آيد و اسامي كساني كه سلطنت مي‌كنند، تا اينكه قيامت برپا شود
و امّا جامعه، پس آن نامه ايست كه طول آن هفتاد ذراع است كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم املاء و بيان كرده به دو لب مبارك و علي بن ابيطالب عليه السلام به دست مبارك خود آنرا نوشته است
در آنست (به خدا سوگند) جميع آنچه مردم به آن احتياج دارند تا روز قيامت، حتّي اينكه در آن ديه جراحت و زخم و ديه نوع پوست و نصف آن «يعني پوست صورت باشد، چقدر است و پوست بدن باشد چقدر است».

كتاب هايي كه در اختيار امام بود

برخي مي‌پرسند كه:
منابع علوم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كدامند؟
علامه مجلسي در ضمن غرايب معجزات امام علي عليه السلام پاسخ مي‌دهد كه اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
وَ عِنْدي مِائَةَ كِتَابٍ وَ اَرْبَعَةَ وَ عِشْرُونَ كِتَاباً اَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالي عَلَي شَيْثِ بْنِ آدَمَ خَمْسينَ صَحيفَةً. وَ عَلي اِدْريس النَّبِيّ عليه السلام ثَلثينَ صَحيفَةً.
وَ عَلي نُوح عِشْرينَ صَحيفَةً.
وَ عَلي اِبْراهِيم عليه السلام عِشْرينَ صَحيفَةً.
وَ التَّوْرةِ وَ الْإنْجيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْقُرْآن.
من 124 كتاب از كتب آسماني را ديده ام كه نزد من موجود است بدين ترتيب:
از آدم 50 كتاب
از ادريس 30 كتاب
از نوح 20 كتاب
از ابراهيم 20 كتاب
به اضافه توراة - انجيل - زبور - فرقان و قرآن.
كه مجموعاً 124 كتاب مي‌شود كه كليه فرامين آسماني و عهدهاي الهي براي بشر در اين كتب است كه روح كلّيه كتب قديم در قران است.
و قرآن در سينه علي است.
و علي قرآن ناطق است.
و بر همه كتُب آسماني آگاهي لازم داشته است.(1).
او مفسّر و مبيّن و مدرّس علوم قرآني است.(2).
*****
(1) مراجعه شود به اقسام و جوانب علوم عَلَوي شماره 2 - آگاهي امام به كُتُب آسماني.
(2) بحارالانوار، ج9، ص695.

گستردگي علم امام علي

اشاره

1- هزار باب از علم نبوي
2- فراواني علم امام علي عليه السلام
فراواني و گستردگي علم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را در موارد زير بايد به شناسائي گذاشت:

شيخ سليمان حنفي

شيخ سليمان حنفي با اسناد خود از اصبغ بن نباته نقل كرد كه گفت:
شنيدم از اميرالمؤمنين عليه السلام كه فرمود:
اِنَّ رَسُولَّ اللّٰهِ، عَلَّمَني اَلْفَ بابٍ، وَ كُلِّ باب مِنْها يُفْتَحُ اَلْفَ بَّابٍ،
فَذاكَ أَلْفْ أَلْفْ بَابٍ، حَتّي عَلِمْتُ ما كانَ وَ ما يَكُونُ اِلي يَوْمِ القِيامَةِ و عَلِمْتُ عِلْمَ المَنايا وَ الْبَلايا وَ فَصْلَ الْخِطابِ.(1).
«همانا پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تعليم داد به من از علم هزار باب كه از هر باب آن هزار باب براي من باز شد، در نتيجه يك ميليون باب علم بر من كشف گرديد، تا اينكه دانستم آنچه را كه واقع شده و آنچه را كه تا قيامت واقع مي‌شود، و دانستم علل گرفتاري‌ها و آرزوها، و جدا كردن حقّ از باطل.»
*****
(1) ينابيع المودّه ج 1 ص 67.

علاّمه محدّث هروي

علاّمه محدّث هروي در كتاب اربعين خود روايت كرد كه، امام علي عليه السلام فرمود: عَلَّمَني رَسُول اللّهِ صلي الله عليه وآله وسلم اَلْفَ بابٍ مِنَ الْعِلْمِ في كُلِّ بابٍ اَلْفَ بابٍ.
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم هزار باب از علم بر من آموخت كه از هر باب بر من هزار باب ديگر گشوده شد.(1).
*****
(1) اربعين ص 47 به نقل احقاق الحقّ ج 7 ص 599.

از آن حضرت روايت شده كه فرمود:
عَلَّمَني رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم الْفَ بابٍ مِنَ الْعِلْمِ فَفَتَحَ لي مِنْ كُلِّ بابٍ اَلْفَ بابٍ.(1).
(رسول خدا هزار باب علم به من آموخت كه از هر باب، هزار باب ديگر برويم گشوده شد).
*****
(1) ارجح المطالب ج 1 ص 413 ط هند بنقل احقاق الحقّ ج 7 ص 559، و غاية المرام ص 516، و كامل بهائي ص 68.

عبداللَّه بن مسعود

از عبداللَّه بن مسعود روايت شده است كه گفت:
روزي پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را به خلوت طلبيد و با او رازهاي بسيار گفت، چون برگشت سئوال كردم:
ميان شما و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم چه عهدي بسته شد؟
امام علي عليه السلام فرمود:
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم هزار باب از علم بر روي من گشود كه از هر باب آن هزاران باب ديگر مفتوح گرديد.(1).
*****
(1) ارشاد شيخ مفيد ص 33.

علي عليه السلام فرمود:
اَيُّها النّاسُ اِنَّ رَسُولَ اللّهِ صلي الله عليه وآله وسلم اَسَرَّ اِلَيَّ أَلْفَ حَديثٍ، في كُلِّ حَديثٍ اَلْفَ مِفْتاحٍ.
«اي مردم همانا پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم اسراري از هزار حديث بر من آموخت و از هر حديثي هزار باب از علم بر من گشوده شد كه از هر باب هزار كليد از اخبار عالم بود.» (1).
*****
(1) بحار ج 40 ص 127.

از امام صادق عليه السلام نقل شد كه فرمود:
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم در همان بيماري كه به واسطه آن از دنيا رفت، به عايشه و حفصه فرمود:
دوست مرا به نزد من دعوت كنيد.
ايشان هر يك به سراغ پدر خود فرستادند، چون آمدند، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به آنها توجّهي نكرد و از آنها اعراض نمود.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بار ديگر فرمود:
دوست مرا بياوريد.
اين بار به سراغ علي بن ابي طالب عليه السلام فرستادند، آن حضرت حاضر شد.
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم وقتي علي عليه السلام ديد او را در آغوش كشيد.
سپس با او به گفتگو پرداخت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چون از حضور پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آمد از او سئوال كردند:
دوست تو با تو چه كرد؟
فرمود:
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هزار باب از علم به من آموخت كه از هر بابي هزار باب ديگر بر من گشوده شد.(1).
*****
(1) بصائر الدّرجات ص 324، و غاية المرام ص 517.

اصبغ بن نباته

اصبغ بن نباته مي‌گويد:
ما در كوفه در حضور اميرالمؤمنين عليه السلام بوديم، آن حضرت بيت المال را تقسيم مي‌كرد، در اين حال زني از باقيمانده گان خوارج وارد شد و گفت:
يا اميرالمؤمنين عطاي هر طايفه را دادي، بجز طايفه ما كه چيزي به ما نرسيده است!!
امام علي عليه السلام به او فرمود:
ساكت باش اي زن بدزبان و اي زني كه حيض مي‌بيني، امّا نه مانند حيض ديدن ديگر زنان.
و زن از مسجد بيرون رفت.
عمرو بن حريث (يكي از مخالفين امام و از حاضرين بود) در پي او بيرون شد و به او گفت:
اي زن، علي به تو حرف هائي را زد كه خيلي براي تو بَد بود.
زن پاسخ داد:
به خدا قسم علي درباره من هرگز دروغ نگفته و آنچه را كه به من نسبت داده در من هست، به جز خالق من و مادرم كه مرا زائيده كسي از اسرار من آگاه نبوده است.
سپس عمرو به حضور حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام برگشت و عرض كرد:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام من او را تعقيب كردم آنچه را كه به او فرمودي به همه آنها اعتراف نمود، آنها را از كجا دانستي؟
امام علي عليه السلام فرمود:
همانا پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم براي من تعليم داد هزار باب از حلال و حرام و آنچه را كه در گذشته واقع شده و آنچه را كه در آينده تا به روز قيامت واقع مي‌شود كه از هر باب هزار باب ديگر از علم بر من گشوده شد، حتّي دانستم علم منايا و بلايا، قضايا و فصل الخطاب، تا اينكه دانستم از زنان آنها را كه مردند و از مردان آنها را كه زن هستند.» (1).
*****
(1) بحار ج 40 ص 141 ط جديد.

امواج اقيانوس بيكران علم و دانش در سينه مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام گره خورده و در جوش و خروش بود، امّا محيط نامساعد اجازه نمي‌داد تا آن همه از علوم فراوان و امواج متلاطم دانش را بيرون بريزد، كه فرمود:
اِنَّ في صَدْري هذا لَعِلْماً جَمّاً عَلَّمَنيهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَوْ اَجِدُ لَهُ حَفَظَةً يَرْعَوْنَهُ حَقَّ رِعايَتِهِ عَنّي كَما يَسْمَعُونَهُ مِنّي اِذاً لَأَوْدَعْتُهُمْ بَعْضَهُ فَعُلِمَ بِهِ كَثيراً مِنَ الْعِلْمِ.(1).
«همانا در سينه من دانش فراواني است كه پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم آنرا به من آموخته، اگر روزي براي آن حافظي پيدا كنم كه حقّ آن را رعايت نمايد و آنگونه كه از من شنيده به همان نحو آن را نقل كند، آنگاه بعضي از آن علوم را به آنها به عنوان امانت مي‌سپردم كه بواسطه آن چيزهاي فراواني از علم دانسته مي‌شد.»
*****
(1) بحار ج 40 ص 129، -و زمخشري در الفائق ج 3 ص 188، -و سيّد عبدالوهّاب مصري در لطائف المنن ج 1 ص 89، و محمّد بن مكرم المصري در لسان العرب، و احقاق الحقّ ج 7 ص 602.

باز در جاي ديگر مي‌فرمايد:
يَا كُمَيْلُ، هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءٌ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.
هَا إِنَّ‌ها هُنَا لَعِلْماً جَمّاً (وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَي صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً! بَلَي أَصَبْتُ لَقِناً غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلاً آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِراً بِنِعَمِ اللَّهِ عَلَي عِبَادِهِ، وَبِحُجَجِهِ عَلَي أَوْلِيَائِهِ؛ أَوْ مُنْقَاداً لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَائِهِ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ! أَوْ مَنْهُوماً بِاللَّذَّةِ، سَلِسَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُغْرَماً بِالْجَمْعِ وَالِادِّخَارِ، لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْ ءٍ، أَقْرَبُ شَيْ ءٍ شَبَهاً بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ! كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.
اللَّهُمَّ بَلَي! لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً، وَإِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ.
وَكَمْ ذَا وَأَيْنَ أُولئِكَ؟ أُولئِكَ - وَاللَّهِ - الْأَقَلُّونَ عَدَداً، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْراً. يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّي يُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَي حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتْرَفُونَ، وَأَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ.
وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَي. أُولئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاةُ إِلَي دِينِهِ.
آهِ آهِ شَوْقاً إِلَي رُؤْيَتِهِمْ! انْصَرِفْ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ.
(اي كميل! ثروت اندوزان بي تقوا مرده گرچه به ظاهر زنده اند، امّا دانشمندان! تا دنيا برقرار است زنده اند، بدنهايشان گرچه در زمين پنهان امّا ياد آنان در دلها هميشه زنده است. بدان، كه در اينجا (اشاره به سينه مبارك كرد) دانش فراواني انباشته است، اي كاش كساني را مي‌يافتم كه مي‌توانستند آن را بياموزند، آري تيزهوشاني مي‌يابم امّا مورد اعتماد نمي‌باشند، دين را وسيله دنيا قرار داده، و با نعمت هاي خدا بر بندگان، و با برهان هاي الهي بر دوستان خدا فخر مي‌فروشند.
يا گروهي كه تسليم حاملان حق مي‌باشند امّا ژرف انديشي لازم را در شناخت حقيقت ندارند، كه با اوّل شبهه اي، شك و ترديد در دلشان ريشه مي‌زند، پس نه آنها، و نه اينها، سزاوار آموختن دانشهاي فراوان من نيستند. يا ديگري كه سخت در پي لذّت بوده، و اختيار خود را به شهوت داده است، يا آن كه در ثروت اندوزي حرص مي‌ورزد، هيچكدام از آنان نمي‌توانند از دين پاسداري كنند، و بيشتر به چهارپايان چرند ه شباهت

دارند، و چنين است كه دانش با مرگ دارندگان دانش مي‌ميرد.
آري! خداوندا! زمين هيچگاه از حجّت الهي تهي نيست، كه براي خدا با برهان روشن قيام كند، يا آشكار و شناخته شده، يا بيمناك و پنهان، تا حجّت خدا باطل نشود، و نشانه هايش از ميان نرود، تعدادشان چقدر؟ و در كجا هستند؟
به خدا سوگند! كه تعدادشان اندك ولي نزد خدا بزرگ مقدارند، كه خدا به وسيله آنان حجّت‌ها و نشانه هاي خود را نگاه مي‌دارد، تا به كساني كه همانندشان هستند بسپارند، و در دلهاي آنان بكارند، آنان كه دانش، نور حقيقت بيني را بر قلبشان تابيده، و روح يقين را دريافته اند، كه آن چه را خوشگذران‌ها دشوار مي‌شمردند، آسان گرفتند، و با آن چه كه ناآگاهان از آن هراس داشتند أنس گرفتند.
در دنيا با بدن هايي زندگي مي‌كنند، كه ارواحشان به جهان بالا پيوند خورده است، آنان جانشينان خدا در زمين، و دعوت كنندگان مردم به دين خدايند.
آه، آه، چه سخت اشتياق ديدار شان را دارم؟ كميل! هرگاه خواستي باز گرد.)(1).
*****
(1) حكمت 147 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اقسام و جوانب علوم علوي

آگاهي از علوم گوناگون

علم تفسير

يكي از علوم اسلامي، علم تفسير است، كه اميرالمؤمنين عليه السلام در اين علم از همه استادتر بود و مسلمانان، اين علم را پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از آن حضرت گرفته اند.
هركس به كتب تفاسير مراجعه كند در مي‌يابد كه بيشترين نكات تفسيري قرآن، از آن حضرت و عبداللّه بن عبّاس نقل شده است
و ابن عبّاس نيز شاگرد امام علي عليه السلام بوده است.
در اينجا توجّه به برخي از نمونه‌ها ضروري است، مانند:
1- روزي به عبداللّه بن عبّاس گفتند:
دانش تو نسبت به علم پسر عمّت علي عليه السلام چگونه است؟
در پاسخ گفت:
چونان قطره باراني در برابر اقيانوس بي كران.(1).
2- حسن بصري گفته است:
آگاهي علي عليه السلام بر اسرار قرآن چنان بود كه گوئي كليد گشايش رموز قرآن در كف او نهاده شده و آنچه در قرآن و آنچه متّكي براساس قرآن است به وِي عطا گرديده است.(2).
3- ابن عبّاس مي‌گويد:
فَجَمَعَ اللَّهُ الْقُرْآنَ في قَلْبِ عَلِيٍّ وَ جَمَعَهُ عَلِيٌّ بَعْدَ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم بِسِتَّةِ‌أَشْهُرٍ.
«خداوند متعال قرآن را در قلب مبارك علي عليه السلام جمع كرده و علي عليه السلام پس از رحلت رسول اكرم صلي الله عليه وآله وسلم، آنرا در ظرف شش ماه به صورت قرآن جمع آوري كرده است.» (3).
4- از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت شده كه فرمود:
وَاللَّهِ ما نَزَلَتْ آيَةٌ اِلاَّ وَ قَدْ عَلِمْتُ فيمَ نَزَلَتْ وَ اَيْنَ نَزَلَتْ وَ عَلي مَنْ نَزَلَتْ، اِنَّ رَبّي وَهَبَ لي قَلْباً عَقُولاً وَ لِساناً ناطِقَةً.
«به خدا سوگند آيه اي نازل نگشته است، مگر اينكه من مي‌دانم براي چه، در كجا و در حقّ چه كسي نازل شده است، همانا پروردگارم براي من دل عاقل و زبان ناطق عطا فرموده است.» (4).
5- و نيز امام علي عليه السلام فرمود:
وَاللَّهِ ما مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ في بَرٍّ وَ بَحْرٍ اَوْ سَهْلٍ اَوْ جَبَلٍ اَوْ سَماءٍ اَوْ اَرْضٍ اَوْ لَيْلٍ اَوْنَهارٍ اِلاّ وَ اَنَا اَعْلَمِ فيمَنْ نَزَلَتْ وَ فَي اَيِّ شَيْئٍ نَزَلَتْ.
«به خدا سوگند آيه اي نازل نشده در صحرا و يا دريا، در زمين هموار و يا در كوه، در زمين و يا در آسمان، در شب يا در روز، مگر اينكه من مي‌دانم

در خصوص كدام شخص و براي چه چيز نازل شده است.» (5).
6- و باز فرمود:
سَلُوني عَنْ كِتابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، ما مَنْ آيَةٍ وَ اَنَا اَعْلَمُ بِلَيْلٍ نَزَلَتْ اَمْ بِنَهارٍ، أفي سَهْلٍ نَزَلَتْ اَمْ في جَبَلٍ.
«مردم از من از قرآن خداي بزرگ بپرسيد، زيرا هيچ آيه اي از قرآن نيست مگر اينكه من از ديگران آگاه ترم كه در شب نازل شده يا روز در زمين هموار يا در كوه ها.»
راوي گويد: ابن الكوّاء در پشت سر من بود و گفت:
بگو مقصود از آيه:
و الذَّارِياتِ ذَرْواً فَلْحامِلاتِ وِقْراً فَالْجارياتِ يُسْراً فَالْمُقَسَّماتِ اَمْراً(6) چيست؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
واي بر تو، سئوال كن براي ياد گرفتن، نه براي خوار كردن و اذيّت رساندن. و امّا منظور از آيه «و الذّارياتِ ذَوْراً» بادها است، و منظور از «والحاملاتِ وَقْراً» ابرها است و معناي «والجاريات يسراً» كشتيهاست، و مقصود از «والمقسّمات امراً» فرشتگان است.
بدين ترتيب سئوالات بيشتري از امام علي عليه السلام پرسيد.
و پرسيد:
آيا بيت المعمور را ديده ايد؟ آن چيست؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آن صُراح(7) است كه در بالاي هفت آسمان و در زير عرش قرار گرفته و هر روز تعداد هفتاد هزار ملك در آن داخل مي‌شوند و تا قيامت بر نمي‌گردند.
پرسيد:
كيستند آنها كه خداوند در حقّ آنها مي‌فرمايد:
أَلَمْ تَرَ اِلَي الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفراً وَ اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ البَوارِ(8).
امام علي عليه السلام فرمود:
ايشان فاجران قريش بودند كه من آنها را در روز بدر به هلاكت رسانيدم.
پرسيد: منظور از آيه:
الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ هُم يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً(9) چيست؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
از آنهاست اهل حرورا «خوارج نهروان»
7- اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بدان، همه اسرار الهي در كتابهاي آسماني است، و تمامي آنچه در كتب آسماني است در قرآن كريم موجود مي‌باشد.

و هر آنچه در قرآن است در سوره فاتحة الكتاب موجود مي‌باشد،
و هرآنچه در فاتحة الكتاب موجود است، در بسم اللَّه الرَّحمن الرَّحيم نهفته است.
و آنچه در باء بسم اللَّه است در نقطه زير باء جاي گرفته است،
و من همان نقطه زير باء هستم.(10).
8- ابن عبّاس گويد:
شبي علي عليه السلام دست مرا گرفت و با خود به قبرستان برده و فرمود:
اي فرزند عبّاس بخوان، پس من به خواندن بسم اللَّه شروع كردم.
آنگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تا طلوع صبح از اسرار بسم اللَّه صحبت نمود.(11).
بعد اضافه كرد و فرمود:
اگر شب افزوده مي‌شد ما هم سخن را در تفسير باء بسم اللَّه مي‌افزوديم.(12).
باز فرمود:
لَوْ شِئْتُ لَاُقَرْتُ لَكُم ثَمانِينَ بَعيراً مِنْ مَعْني الْباءِ.
«اگر مي‌خواستم هرآينه باز مي‌كردم براي شما از معناي باء بسم اللَّه كه آن نوشته‌ها بار هشتاد شتر باشد.» (13).
*****
مناقب مرتضوي ص 245، و احقاق الحق ج 7 ص 729، و كنز العمّال ج 13 ص 602.
علي و قرآن ص 84.
بحار ج 40 ص 155 چاپ جديد، و سيره حلبيّه ج 3 ص 460 ط قاهره.
فرائد السمطين ج 1 ص 301، و انساب الاشراف ص 99، و مناقب خوارزمي ص54، و طبقات الكبري ج 2 ص 338 ط مصر به نقل از احقاق الحقّ ج7 ص581.
ذخائر العقبي ص 83، و احقاق الحقّ ج 7 ص 587.
سوره ذاريات آيه 2.
صُراح بضمّ ضاد مانند غراب، نام بيت المعمور است، منتهي الارب.
آيه 28 سوره ابراهيم.
آيه 104 سوره كهف.
ينابيع المودّه ج 2 ص 157.
ينابيع المودّة ج 2 ص 156.
شرح اعتقادات مجلسي ص 24 خطّي بقلم مؤلّف.
لطائف المنن ج 1 ص 17 ط مصر بنقل احقاق الحقّ ج 7 ص 595.

هر كس در روايات باقي مانده از امام علي عليه السلام بحث كند يا نهج البلاغه به خصوص خطبه هاي 1 و 2 و 91 و 182 و 165 را مطالعه كند به اين حقيقت اعتراف مي‌كند كه چونان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كسي نتوانسته «خداشناسي» را در ابعاد گوناگون و با روش هاي مختلف به جهانيان عرضه كند(1).
و در فِرَقِ اسلامي، سرآمد فرقه معتزله، كه ادّعا دارند، علم كلام را مردم از آنها آموخته اند «واصل بن عطا» است.
و او شاگرد عبداللّه پسر محمّد حنفيّه و محمّد حنفيّه نيز شاگرد پدرش اميرالمؤمنين علي عليه السلام است.
همچنين فرقه اشعري و طرفداران تفكّر جبر منسوب به «ابوالحسن اشعري» است،
و ابوالحسن شاگرد «ابو علي جبائي» است،
و او نيز از شاگردان بزرگ معتزله «واصل بن عطا» است،
پس فرقه اشعري نيز هرچه دارند از علي بن ابيطالب عليه السلام مي‌باشند.
*****
(1) مراجعه شود به فصل اعتقادي.

علم فقه

يكي ديگر از علوم اسلامي، علم فقه و احكام دين است، كه پايه و اساس آن از حضرت علي عليه السلام مي‌باشد،
هر فقيهي كه در اسلام پيدا شده ريزه خوار سفره امام علي عليه السلام بوده و همواره از فقه و دانش آن حضرت استفاده كرده است.
بسياري از بزرگان فرقه هاي اسلامي به نحوي شاگرد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بوده اند.
احمد بن حنبل (رئيس مذهب حنبلي) شاگرد شافعي (پيشواي مذهب شافعي) بوده و او نيز با دو واسطه شاگرد ابوحنيفه است و خود ابوحنيفه نيز شاگرد جعفر بن محمّد باقر عليه السلام ششمين پيشواي شيعيان بوده و جعفر بن محمّد نيز شاگرد پدرش امام محمّد باقر و او با دو واسطه شاگرد جدّش علي عليه السلام بوده است، كه اكثر روايات فقهي را از آن حضرت نقل كردند.
با اين توضيح، شاگردان ابوحنيفه مانند: «ابو يوسف» و «محمّد بن الحسن شيباني» و ديگران، فقه و احكام دين را از ابوحنيفه گرفته اند.
مالك بن انس (سر سلسله فرقه مالكي) نيز شاگرد «ربيعة الرّاي» و او هم شاگرد «عكرمه» و او نيز شاگرد «عبداللّه بن عبّاس» است و عبداللّه بن عبّاس هم از شاگردان ممتاز امام علي عليه السلام بوده است.
اين چهار تن (ابوحنيفه، شافعي، احمد بن حنبل، مالك بن انس) كه از آنها نام برديم و گفتيم كه فقه و دانش خود را از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ياد گرفته و شاگرد او بوده اند، فقهاي چهارگانه چهار مذهب اهل سنّت مي‌باشند.
و امّا فقه شيعه و بازگشت و ارتباط آن با شخص اميرالمؤمنين بسيار روشن است كه هزاران حديث فقهي از آن حضرت به يادگار مانده و راه گشاي فقهاي شيعه مي‌باشد.
و عبداللّه بن عبّاس، فقه و احكام دين را از امام علي عليه السلام گرفته است.
براساس اعتراف همه دانشمندان، خليفه دوم نيز در بسياري از مسائل كه در حلّ آن عاجز مي‌ماند، به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مراجعه مي‌كرد.
و مكرّراً با صراحت مي‌گفت:
لَوْ لا عَلِيٌّ لَهَلَكَ الْعُمَرُ
«اگر علي نبود كه مسائل مشكله اسلام را حلّ كند عمر به هلاكت

مي‌افتاد.»
و همچنين گفته است كه:
لا بَقيتُ لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَها اَبُوحَسَنِ
«خدا نكند من در مسئله مشكلي فرومانم و علي نباشد كه آنرا حلّ كند.»
و نيز روزي صحابه را مخاطب ساخت و گفت:
لا يَفْتِيَنَّ اَحَدُكُمْ فِي الْمَسْجِدِ وَ عَلِيٌّ حاضِرٌ.
«تا علي عليه السلام حضور دارد كسي از شما فتوي ندهد.»
و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به اصحاب خود فرمود:
اَقْضاكُمْ عَلِيٌّ
«علي عليه السلام در قضاوت از همه شما آگاه تر است.» (1).
و پايه قضاوت هاي يادشده همان فقه اسلامي است، از اين رو امام علي عليه السلام كه سرآمد فقهاي صحابه پيامبر است.
*****
(1) الغدير ج 3 ص 96، و كامل بهائي ج 1 ص 68، و مناقب خوارزمي ص 49، و احقاق الحقّ ج 4 ص 320، و ارشاد مفيد ص 32.

عرفان

همه عرفاي جهان اسلامي، و فِرَق اسلامي اعتراف دارند كه از امام علي عليه السلام عرفان آموخته اند،
عرفاي بزرگي چون:
شبلي،(1).
جنيد بن بغدادي،(2).
سري سقطي،(3).
و ابو يزيد بن بسطامي
و معروف كرخي،(4).
و غير آنها، به اين مطلب تصريح كرده اند.
*****
(1) شبلي بكسر شين زاهد و پرهيزگار معروف نامش دلف بن جعفر منسوب به قريه «شبله». دهخدا.
جنيد مانند زبير ابوالقاسم سعيد بن عبيد. هديّة الاحباب.
سري بفتح سين و كسر راء، فرزند مغلس بضمّ ميم و فتح غين و كسر لازم مشدّد سقطي بفتح سين و قاف - توضيح الاسماء.
كرخي بفتح كاف و راء، نام محلّي است در نزديكي سامرّاء نام وي معروف فرزند فيروز و كنيه او ابو محفوظ از عرفاي مشهور است كه به كرخ منسوب است.

علم نحو و ادبيّات عرب

يكي ديگر از علوم اسلامي، علم نحو و ادبيّات عرب است،
همه مي‌دانند كه مبتكر اين فنّ حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است.
و در حقيقت آن حضرت بود كه اصول و قواعد علم نحو را براي «ابوالاسود دوئلي» انشاء و املاء كرد و از جمله فرمود:
كلام بر سه قسم است؛ اسم و فعل و حرف.
و كلمه را به «معرفه» و «نكره» و انواع اعراب و حركات را به ضمّ و نصب و جرّ و جزم تقسيم كرد.
و اين كاري است شگفت آور، زيرا تقسيم بندي كلام و كلمه و حركات به صورت ياد شده و منحصر دانستن آنها در اين چند قسم، به طوري كه تا كنون كسي نتواند بر آن بيا فزايد يا از آن بكاهد، امري مهمّ و از شگفتي هاي علم امام است.(1).
ابن خلّكان و ديگران مي‌نويسند:
اوّل كسي كه علم نحو را به ابوالاسود دوئلي القا كرد و فوائد آن را به او تعليم داد، علي بن ابيطالب عليه السلام بود.
سپس ابوالاسود «نَحي نَحْوَهُ» روش خود را به همان برگردانيد و براساس همان رهنمودها به تفريع فروعات آن پرداخت، بدين جهت اين علم، علم نحو ناميده شد.(2).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 1 ص 20 و 19 بنقل از مكتب اسلام شماره 10 سال 5.
(2) البداية و النّهاية ج 8 ص 312 بنقل احقاق الحقّ ج 8 ص 49.

الف- امام علي عليه السلام فرمود:
اَنَا الَّذي عِنْدي اَلْفُ كِتابٍ مِنْ كُتُبِ الْأنبِياء، اَنَا الْمُتَكَلِّمُ بِكُلِّ لُغَةٍ فِي الدُّنْيا.
«من آن كسي هستم كه هزار كتاب از كتاب هاي پيامبران در پيش من است، و با هر لغتي كه در دنيا است با آن سخن مي‌گويم».(1).
ب- اصبغ بن نباته مي‌گويد: (2).
امام علي عليه السلام روزي در ايّام خلافت خود به سوي مسجد رفت، در حالي كه رداي پيغمبر را پوشيده و عمّامه آن جناب را بر سر گذارده بود، بر روي منبر قرار گرفت و حمد و ثناي الهي را بجا آورد و مردم را پند داد، سپس با كمال وقار و آرامش به منبر تكيه داده و انگشتان را از هم باز نموده بر بالاي شكم خود قرار داد و فرمود:
سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني، سَلُوني فَاِنَّ عِنْدي عِلْمُ الْأَوَّلينَ وَ الْاخِرينَ اَما وَ اللَّهِ لَوْ ثُنِيَّ لِيَ الْوَسادَةُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ اَهْلِ التَّوْرايَةِ بِتَوْراتِهِمْ وَ بَيْنَ اَهْلِ الْاِنجيلِ بِاِنْجيلِهِمْ
وَ بَيْنَ اَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ
وَ بَيْنَ اَهْلِ الْفُرقانِ (الْقُرآنُ) بِفُرْقانِهِمْ
حَتّي يَنْهي كُلُّ كِتابٍ مِنْ هذِهِ الْكُتُبُ
وَ يَقُولُ(3) يا رَبِّ اِنَّ عَلِيّاً قَضي بِقَضائِكَ وَ اللَّهِ اِنّي لَأعْلَمُ بِالْقُرْآنِ وَ تَأويلِهِ مَنْ كُلِّ مُدَّعٍ عِلْمِهِ
وَ لَوْلا آيَةٌ في كِتابِ اللَّهِ تَعالي لَاَخْبَرْتُكُمْ بِما يَكُونُ اِلي يَوْمِ الْقِيامَةِ.
ثُمَّ قالَ: سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني فَوَالَّذي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَاَلْتُمُوني عَنْ آيَةٍ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِوَقْتِ نُزُولِها وَ فيمَ نَزَلَتْ
وَ اَنْبَأْتُكُمْ بِناسِخِها مِنْ مَنْسُوخِها وَ خاصِّها مِنْ عامِّها وَ مُحْكَمِها مِنْ مُتَشابِها وَ مَكّيِها مِنْ مَدَنيها وَ اللَّهِ ما مِنْ فِئَةٍ تَضِلُّ اَوْ تَهْدي اِلاَّ اَعْرَفُ قائِدِها وَ سائِقِها وَ ناعِقِها اِلي يَوْمِ الْقِيامَةِ.(4).
«اي مردم هرچه مي‌خواهيد از من بپرسيد پيش از آنكه مرا نيا بيد كه دانش گذشتگان و آيندگان در نزد من است.
سوگند به خدا اگر امكان داوري برايم حاصل شود، هر آينه حكم مي‌كنم ميان اهل تورات با تورات آنها،
و ميان اهل انجيل با انجيلشان
و ميان اهل زبور با زبور شان،
و ميان اهل قرآن با قرآن آنها،
و حقايق هر يك از اين كتب را براستي آشكار مي‌سازم،
به گونه اي كه اگر خداوند آن كتابها را گويا كند و به نطق آورد، اظهار

مي‌دارند كه:
خدايا علي به حكم واقعي داوري نمود.
به خدا سوگند، از تمام مردمي كه ادّعاي علم و دانش در مورد قرآن مي‌كنند من به حقايق و تأويلات آن از همه آنها واقف تر و داناترم،
اگر آيه اي نبود باز هم من، از تمام پيش آمدهائي كه تا روز قيامت مي‌شوند شما را با خبر مي‌ساختم.
پس از اين فرمود:
بپرسيد از من پيش از آنكه مرا نيابيد.
سوگند به آن خدائي كه دانه را مي‌شكافد و مردم را به هستي مي‌آورد، اگر يكايك آيات را از من بپرسيد به شما خواهم گفت كه:
چه وقت و براي چه كسي نازل شده و نيز از ناسخ و منسوخ، خاصّ و عامّ و محكم و متشابه، مَكّي و مَدَني آنها خبر مي‌دادم.
به خدا سوگند كه فرقه هايي نيست كه تا روز قيامت گمراه شوند، يا هدايت يابند، مگر آنكه من مي‌دانم كه رهبر و پيش آهنگان و سوق دهنده و ندا كننده آنها كه خواهد بود.»
ج- يكي از دانشمندان مسيحي بر آن حضرت وارد شد
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«مَرحبا بر بحيراء اصغر»
و پرسيد:
آيا كتاب شمعون صفا نزد شما موجود است؟
عرض كرد: بلي
و رو به امام علي عليه السلام كرد و گفت:
يا اميرالمؤمنين چگونه دانستي؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
يقيناً علم همه چيز و علم تفسير معاني در نزد ماست.
سپس بخشي از آن كتاب را خواند.
آن دانشمند چون اين را مشاهده كرد به شرف اسلام مشرّف شد و در صفّين در ركاب اميرالمؤمنين عليه السلام به شهادت رسيد.(5).
د- از امام محمّد باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود:
آنگاه كه آيه
«وَكُلُّ شيئْ ءٍ اَحْصَيْناهُ في اِمامٍ مُبين» (6).
«ما علم هر چيزي را در اماميً آشكار قرار داده ايم.»
نازل گرديد، دو نفر از اهل مجلس برخاستند، گفتند:
يا رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم آيا منظور از امام مبين تورات است؟
فرمود: نه،

گفتند: يا رسول اللّه انجيل است؟
فرمود: نه،
در آن حال اميرالمؤمنين عليه السلام وارد شد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
مقصود از امام مبين، اين علي عليه السلام است كه:
اَحْصي اللّه تَبارَكَ وَ تَعالي فيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْي ءٍ.
«خداوند متعال دانش هر چيز را در او جمع نمود، و نگاه داشت.» (7).
ه- امام علي عليه السلام خود فرمود:
اَنَا الَّذي اَعْلَمُ تَأويلَ الْقُرآنِ وَ الْكُتُبِ السّالِفَةِ اَنَا الْمَرْسُوخُ في الْعِلْمِ.
«من به تأويل قرآن و به كتابهاي ديگر پيشينيان از همه داناترم و از راسخان علم مي‌باشم.» (8).
*****
(1) مناقب مرتضوي باب 3 ص 137.
(2) اين روايت از طريق عامّه از ابي البختري نيز خلاصه وار نقل شده است.
(3) اي فيقول كلّ واحدٍ منهم.
(4) ارشاد شيخ مفيد ج 1 ص 33 چاپ جديد، و ينابيع المودّه باب 14 ص 64، و امالي صدوق مجلس 55 ص 200، و روضة الواعظين ج 1 ص 143، و مجمع البحرين ص 16، و فرائد السمطين ج 1 ص 341، و انوار نعمانيّه ص 12، و كشف الغُمّه ج 1 ص 116، و احقاق الحقّ ج 7 ص 4615، و بصائر الدّرجات ص 152، و مناقب خوارزمي ص 55.
(5) مناقب شهر آشوب ج 2 ص 255.
(6) سوره يس آيه 12.
(7) خصال صدوق ص 102.
(8) مناقب مرتضوي ص 143.

يكي ديگر از روش هاي شناسائي درك جوانب علوم عَلَوي، توجّه به كلمات وحي گونه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است، كه امام به هر سئوالي پاسخ داد و جز او كسي چنين ادّعائي نكرد، و هر كس چنين گفت رسوا شد.
الف- خود آن حضرت فرموده است كه:
سَلوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني وَلايَقُولُها بَعْدي اِلاَّ مُدَّعِ كَذّابٌ اَوْ مَجْنُونٌ(1).
«بپرسيد از من قبل از اينكه مرا از دست بدهيد، كسي پس از من سَلوني نمي‌گويد جز ادّعا كننده دروغ پرداز يا ديوانه»
ب- ابن ابي الحديد مي‌گويد:
امّت اسلامي اجماع نموده اند بر اينكه اَحَدي از ياران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و علماء و دانشمندان عالم، به جز علي عليه السلام «سلوني» نگفته است.
و اين از ويژگي هاي آن حضرت است كه از آينده خبر مي‌داد.(2).
ج- و نيز اخطب خوارزمي از سعيد بن مسيّب روايت
كرده است كه گفت:
از ياران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به جز علي عليه السلام كسي نتوانست بگويد: «سَلُوني»
و كساني كه اين ادّعا را كرده اند، بلافاصله ذليل و خوار گرديده و خود را رسوا ساخته اند.
از جمله آنها «قتاده ابن دعامه» مي‌باشد.(3).
د ميري، حكايت كرده است كه چون «قُتاده» وارد كوفه شد مردم به اطرافش گرد آمدند، او مغرور شد و گفت:
«هرچه مي‌خواهيد از من بپرسيد.»
در آن اجتماع «ابوحنيفه» نيز حاضر بود گفت از او بپرسيد:
مورچه اي كه در مكالمه سليمان عليه السلام در قرآن مجيد آمده است نَر بود يا مادّه؟
از او پرسيدند، او در پاسخ ماند! (و خجل گشت).
ابوحنيفه گفت:
مادّه بوده، بدليل كلام الهي «قالت نملة» چون؛ فعل مؤنّث آمده است.(4) (5).
د- امام علي عليه السلام فرمود:
اَيُّها النّاسُ، سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني: فَلَاَنَّ بِطُرُقِ السَّماءِ اَعْلَمُ مِنّي بِطُرُقِ الْاَرْضِ

«از من بپرسيد پيش از انكه مرا نيابيد، كه من به راههاي آسمان داناتر از راههاي زمين هستم.» (6).
ه- در روايت ديگري فرمود:
فَاسْئَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني، فَوَاللَّهِ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لا تَسْئَلُونَني مِنْ شي ءٍ فيما بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السّاعَةِ وَ لا عَنْ فِئَةٍ تَهْدي مَائَةً وَ تَضِلُّ مائَةً اِلاّ اَنْبَأْتُكُمْ بِناعِقِها وَ قاعِدِها وَ سائِقِها الخ.(7).
مام علي عليه السلام بر منبر مشغول سخنراني بود، فرمود:
«هرچه مي‌خواهيد پيش از آنكه من نباشم بپرسيد، به خدا سوگند از اين زمان تا قيامت چيزي را از من سئوال نمي‌كنيد، مگر شما را از آن خبر مي‌دهم و نيز از آينده گروهي كه صد نفر را هدايت، و صد نفر ديگر را گمراه مي‌كنند، فرياد كننده و جلودار و راننده آنها، و اينكه از كجا كوچ مي‌كنند؛ و در كجا رحل اقامت مي‌افكنند، همه را به شما خبر مي‌دهم.»
و- و در رواياتي ديگر فرمود:
سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني عَنْ عِلْمٍ لا يَعْرِفُهُ جبرئيلُ وَ لا ميكائيلُ،
(فَقالَ رَجُلٌ: يا اَميرُالْمُؤمِنينَ، ما هذَا الْعِلْمُ الَّذي لا يَعْلَمُهُ جِبْرَئيلُ وَ لا ميكائيلُ،)
قالَ اِنَّ اللَّهَ تَعالي عَلَّمَ نَبِيُّهُ مُحَمَّداً صلي الله عليه وآله وسلم لَيْلَةَ الْمِعْراجِ عُلُوماً شَتّيً فَمِنْها عِلْمٌ اَمَرَهُ اللَّهُ بِكِتْمانِهِ وَ عِلْمٌ اَمَرَهُ اللَّهُ بِتَبْليغِهِ وَ عِلْمٌ خَيَّرَهُ اللَّهُ تَعالي فيهِ.
«پيش از آنكه مرا نيا بيد سئوال كنيد از من از علمي كه جبرئيل و ميكائيل هم آنرا نمي‌دانستند.
(مردي برخاست و گفت: يا اميرالمؤمنين عليه السلام آن علم كدام است كه فرشتگان درگاه ربوبي از آن بي خبرند؟)
امام علي عليه السلام فرمود: چون ايزد منّان در شب معراج بسياري از علوم و اسرار گوناگون را به پيامبر خود تعليم داد،
آنگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را به كتمان بخشي از آنها و به تبليغ بخش ديگري از آن، فرمان داد و آن حضرت را در اظهار بخش سوّم آن، مخيّر ساخت.(8).
ز- و نيز فرمود:
سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني، فَاِنّي مَيِّتٌ قَريبٌ اَوْ مَقْتُولٌ بَلْ قَتْلاً ما يَنْتَظِرُ اَشْقاها اَنْ يَخْضِبَ هذِهِ بِدَمِ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ اِلي لِحْيَتِهِ.
«بپرسيد از من پيش از آنكه من نباشم، زيرا نزديك است كه من بميرم و يا كشته شوم، چنان كشته شدني كه شقي ترين امّت در انتظار آن است و اين از خونم خضاب خواهد شد و به محاسن خود با دست اشاره كرد».
ح- باز فرمود:
سَلُوني قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُوني، فَاِنّي بِطُرُق السَّماواتِ اَخْبَرُ مِنْكُم بِطُرُق الْأَرْض.

(9).
«بپرسيد از من پيش از آن كه مرا نيابيد، زيرا من راه هاي زمين را بهتر مي‌شناسم.»
مردي به نام «تميم ابن اسامه» برخاست و گفت:
براي من از تعداد موي سرم خبر بده كه چه مقدار است؟
امام علي عليه السلام فرمود:
به خدا سوگند من تعداد آنها را مي‌دانم و اگر بخواهم از تعداد آنها خبر دهم، خبر مي‌دهم ولي اثبات آن بر تو مشكل است. امّا از حركات و كردارت خبر مي‌دهم، به من گفته شده كه روي هر موي سر تو فرشته اي است كه تو را لعنت مي‌كند و به تعداد موهاي سرت شيطاني هست كه تو را فريب مي‌دهد؛ تحريكت مي‌كند،
نشانه اش اينكه تو در خانه خود بچّه اي فرومايه(10) را تربيت مي‌كني، كه عاقبت در قتل فرزند پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم حسين عليه السلام شركت جويد و مردم را براي كشتن آن حضرت تحريص خواهد نمود.
«پس امام علي عليه السلام آنچه را كه فرموده بود بوقوع پيوست، چون در آن روز (حصين) در خانه او كودكي شيرخوار بود، وقتي بزرگ شد، در واقعه كربلا رئيس شُرطه هاي عبيداللّه بن زياد بود.» (11).
*****
(1) دُرر السّمطين ص 96 به نقل احقاق الحقّ ج 7 ص 611، و سفينة ج 1 ص 586 (لا يَقُولُها بَعْدي اِلاّ جاهِلٌ مُدَعٍ اَوْ كَذّابٌ مُفْتَرٍ).
شرح ابن ابي الحديد ج 13 ص 106 و ج 7 ص 46، و طبري در ذخائر العقبي از سعيد بن مسيّب نقل كرده كه گفت (لم يكن احدا من اصحاب الرّسول صلي الله عليه وآله وسلم يقول سلوني الاّ عليّاً) ص 82.
قَتادة بن دِعامه از علماء عامّه است. علاّمه مجلسي گويد: قتادة از مشاهير محدّثان و مفسّران عامّه مي‌باشد كه از انس بن مالك و ابي الطفيل و سعيد بن مسيّب و حسن بصري روايت نقل كرده است.
(2) حيوة الحيوان ج 2 ص 368.
(3) جواب ابوحنيفه از نظر قواعد ادبي كافي به نظر نمي‌رسد، زيرا نمل بمعني مورچه و اسم جنس است مانند انسان، كه هم بر نر دلالت دارد و هم بر مادّه و وقتي «ة» كه هم علامت تأنيث و هم علامت وحده، به آن اضافه شود، دو معني مي‌دهد.
اوّل به اعتبار اينكه «ة» علامت مؤنّث باشد، مورچه مادّه معنا خواهد داد.
دوّم به اعتبار اينكه «ة» معناي وحده خواهد داد. به هر حال وجود «ة» در نملة، آنرا به صورت (مؤنّث لفظي) در مي‌آورد و آن هرگز بر تأنيث حقيقي نمله دلالت ندارد.

(4) ابن حاجب در بعضي از تصنيفات خود گفته:
مؤنّث بودن حيوانات مانند شاة «گوسفند» و نملة «مورچه» و حمامة «كبوتر» تأنيث شان لفظي است، ابوحنيفه از اين جهت كه نمله را به خيال خود در آيه مزبور مادّه گمان كرده، اشتباه نموده، زيرا ممكن است نملة در آيه مزبور نر بوده باشد.
(5) و تاء تأنيث در فعل قالت بخاطر مؤنّث لفظي بودن نملة باشد. از اين روست كه گفته شده سكوت قتاده بهتر از جواب آنچناني ابوحنيفه بوده است. (سفينه ج 2 ص 612).
(6) شرح نهج البلاغه فيض ج2 ص752 خطبه23، و شرح ابن ابي الحديد ج13 خطبه 235 ص101، و خطبه5/189 و خطبه 2/92 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
(7) شرح حديدي ج 7 ص 44 خطبه 92 ص 264.
(8) نزهة المجالس تأليف علاّمه الصفوري البغدادي ج 2 ص 144 ط قاهره نقل از احقاق الحقّ ج 6 ص 616.
(9) بحار ج 40 ص 153.
(10) عبارت عربي آن سخلا است، برّه نر و بزغاله را گويند و منتهي الارب.
(11) احقاق الحقّ ج 7 ص 619.

خبرها و مباحث شگفتي آور علمي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
لَهذَا النُّجُومُ الَّتي فِي السَّماءِ مَدائِنُ مِثْلُ الْمَدائِنُ الَّتي فِي الْاَرْضِ مَرْبُوطَةً كُلُّ مَدينَةٍ اِلي عَمُودٍ مِنْ نُورٍ.(1).
«اين ستاره هاي آسماني شهرهايي مانند شهرهاي روي زمين مي‌باشند، كه هر شهري با شهر ديگر به وسيله ستوني از نور ارتباط دارند.»
سلطان الواعظين خاطره اي در توضيح اين روايت دارد كه:
من روزي در بصره سوار كشتي شدم و در اطاقي كه داراي سه تخت خواب بود قرار گرفتم.
اتّفاقاً مرد شريف و دانشمندي به نام مسيو ژوئن (از مستشرقين فرانسوي) با ما هم كوپّه بود،
او با اينكه فرانسوي بود زبان عربي و فارسي را خوب مي‌دانست، بدين سبب با هم مأنوس شديم و در طول مسافرت با صحبت هاي متنوّع علمي، ديني، سرگرم بوديم.
البتّه من سعي جدّي داشتم كه آن مرد را به حقايق دين مبين اسلام و مذهب حَقّه جعفري متوجّه سازم كه بعد از مباحثه اي طولاني، به فرانسوي گفتم:
شماها امروز به اين مباهات مي‌كنيد كه به وسيله تلسكوپ هاي مجهّز و دوربين هاي قوي از كُرات جوّيّه و موجودات هوائيّه و چگونگي وضع كواكب و ستارگان، اطّلاعاتي به دست آوريد، ولي هزار و سيصد سال قبل پيشواي دوّم مسلمانان حضرت علي بن ابيطالب عليه السلام بدون اسباب نجومي و وجود تلسكوپ و دوربين هاي بزرگ، از كرات آسماني طبق هيئت جديد، خبر داد، آنگاه همين روايت امام علي عليه السلام را براي او خواندم.
مسيوژوئن، بعد از سكوت و تفكّر، اين خبر را يادداشت نمود و ضمناً خواهش كرد، نام كتاب هائي را كه اين حديث را ثبت كرده اند به او بگويم و من مدارك حديث را به او گفتم.
او آنها را ثبت كرد و اضافه نمود كه:
«در لندن و پاريس بزرگترين كتابخانه هاي دنيا وجود دارد كه حتّي نسخه هاي خطّي هر كتاب در آنجا موجود است، بعد از تحقيق اگر معلوم شد كه تاريخ تأليف اين كتاب‌ها كه شما آنها را ذكر نموديد، پيش از پيدايش تلسكوپ‌ها و دوربين هاي آسماني است به شما قول مي‌دهم و خداي عيسي و محمّد صلي الله عليه وآله وسلم ميان من و شما گواه باشد كه من مسلمان مي‌شوم،

زيرا كه گوينده اين سخن بدون اسباب و ادوات نجومي در هزار سال پيش در حقيقت چشم دنيايي نداشته و داراي چشم ملكوتي و صاحب قوّه الهيّه بوده است.
پس در اين صورت دين اسلام با چنين پيشوائي قطعاً دين حقّ و آسماني مي‌باشد.» (2).
مجلّه مكتب اسلام در شماره 2 سال 6 ص 15 از اطّلاعات نقل مي‌كند كه:
دانشمندان جهان طبق محاسبات بسيار دقيقي كه به عمل آورده اند به اين نتيجه رسيده اند كه در عالم هستي 600 مليون ستاره مسكوني وجود دارد.
كه نظر مبارك امام را تأييد مي‌كند.
*****
(1) تفسير برهان ج 4 ص 15، و مجمع البحرين تحت عنوان لغت كوكب، و سفينة البحار ج 2 ص 574، و تفسير الميزان ج 17 ص 131.
(2) شبهاي پيشاور ص 958.

علم فضا شناسي (ميتورولوژي)

اشاره

امام علي عليه السلام در بررسي ويژگيهاي نظام آفرينش و در اثبات وجود خدا و روش هاي مربوط به آن، در بيان آثار آفريدگار جهان، مباحث بسيار دقيق و گرانسنگ و وحي گونه اي را در رابطه با علوم مربوط به «فضا شناسي» مطرح فرموده كه براي شناسائي آنها به علم فضا شناسي در دروس زير محتاجيم.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با توجّه به شگفتي هاي فضا و آسمان فرمود:
فَرَفَعَهُ فِي هَواءٍ مُنْفَتِقٍ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ، فَسَوَّي مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً، وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً، وَسَمْكاً مَرْفُوعاً، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا، وَلَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا. ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَضِيَاءِ الثَّوَاقِبِ، وَأَجْرَي فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيراً، وَقَمَراً مُنِيراً: فِي فَلَكٍ دَائِرٍ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ، وَرَقِيمٍ مَائِرٍ.(1).
«امواج تُند كَف هاي برآمده از آب‌ها را در هواي باز، و فضاي گسترده بالا برد، كه از آن هفت آسمان را پديد آورد.
آسمان پايين را چون موج مهار شده، و آسمان هاي بالا را مانند سَقفي استوار و بلند قرار داد، بي آن كه نيازمند به ستوني باشد، يا ميخ هايي كه آنها را استوار كند، آنگاه فضاي آسمان پايين را به وسيله نور ستارگان درخشنده، زينت بخشيد، و در آن چراغي روشنايي بخش، و ماهي درخشان، به حركت در آورد، كه همواره در مدار فلكي گردنده و بر قرار، و سقفي متحرّك، و صفحه اي بي قرار، بگردش خود ادامه دهند.» (2).
*****
(1) اسناد و مدارك خطبه 1 به شرح زير است:
1- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110ه)
2- ربيع الابرار ج1 ص97 ح66 و ص312 ح11 و ص326 ح47 و ج2 ص297 و ح285 و ط جديد: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
3- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)
4- اصول كافي ج 1 ص 138/140: مرحوم كليني رازي (متوفاي 328 هجري)
5- الاحتجاج ج 1 ص 473 و 475 و 209: مرحوم طبرسي (متوفي 588 هجري).
(2) خطبه 15/1 نهج البلاغه معجم المفهرس.

امام علي عليه السلام نسبت به ستارگان و نقش آنها در زيبائي آسمان‌ها فرمود:
وَنَظَمَ بِلَا تَعْلِيقِ رَهَوَاتِ فُرَجِهَا، وَلَاحَمَ صُدُوعَ انْفِرَاجِهَا وَوَشَّجَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَزْوَاجِهَا، وَذَلَّلَ لِلْهَابِطِينَ بِأَمْرِهِ، وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ، حُزُونَةَ مِعْرَاجِهَا، وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ، فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا، وَفَتَقَ بَعْدَ الِارْتِتَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَأَقَامَ رَصَداً مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَاقِبِ عَلَي نِقَابِهَا، وَأَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ.
وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيْلِهَا، وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا، وَقَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا، وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا، ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوِّهَا فَلَكَهَا، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا، مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيِّهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَرَمي مُسْتَرِقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا، وَأَجْرَاهَا عَلَي أَذْلَالِ تَسْخِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا، وَمَسِيرِ سَائِرِهَا، وَهُبُوطِهَا وَصُعُودِهَا، وَنُحُوسِهَا وَسُعُودِهَا.
«فضاي باز و پستي و بلندي و فاصله هاي وسيع آسمانها را بدون اينكه به چيزي تكيه كند، نظام بخشيد، و شكافهاي آن را به هم آورد، و هر يك را با آن چه كه تناسب داشت و جفت بود پيوند داد، و دشواري فرود آمدن و برخاستن را آسان كرد، بر فرشتگاني كه فرمان او را به خلق رسانند يا اعمال بندگان را بالا برند. در حالي كه آسمان به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه هاي آن را برقرار ساخت، سپس آنها را از هم جدا نمود و بين آنها فاصله انداخت، و بر هر راهي و شكافي از آسمان، نگهباني از شهاب هاي روشن گماشت، و با دست قدرت آنها را از حركت نا موزون در فضا نگهداشت، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسليم باشند. و آفتاب را نشانه روشني بخش روز، و ماه را، با نوري كمرنگ براي تاريكي شب‌ها قرار داد، و آن دو را در مسير حركت خويش به حركت درآورد، و حركت آن دو را دقيق اندازه گيري نمود تا در درجات تعيين شده حركت كنند كه بين شب و روز تفاوت باشد، و قابل تشخيص شود، و با رفت و آمد آن‌ها شماره سالها، و اندازه گيري زمان ممكن باشد، پس در فضاي هر آسمان فلك آن را آفريد، و زينتي از گوهرهاي تابنده و ستارگان درخشنده بياراست، و آنان را كه خواستند اسرار آسمانها را دزدانه در يابند، با شهاب هاي سوزان تير باران كرد، و تمامي ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بي قرار، فرود آينده و بالا رونده، و نگران كننده و شادي آفرين را، تسليم اوامر خود فرمود.» (1).
شناخت منظومه شمسي
شناخت و فراگيري علم نجوم در بهترين شكل ممكن

*****
(1) خطبه 91 نهج البلاغه معجم المفهرس.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به پيدايش آب، هوا، فضا و آسمان‌ها فرمود:
وَكَانَ مِن اقْتِدَارِ جَبَرُوتِهِ، وَبَدِيعِ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ، أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّاخِرِ الْمُتَرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ، يَبَساً جَامِداً، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقاً، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ ارْتِتَاقِهَا، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهِ، وَقَامَتْ عَلَى حَدِّهِ. وَأَرْسَى أَرْضاً يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُثْعَنْجِرُ، وَالْقَمْقَامُ الْمُسَخَّرُ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ، وَأَذْعَنَ لِهَيْبَتِهِ، وَوَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ.
وَجَبَلَ جَلَامِيدَهَا، وَنُشُوزَ مُتُونِهَا وَأَطْوَادِهَا، فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا، وَأَلْزَمَهَا قَرَارَاتِهَا، فَمَضَتْ رُؤُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ، وَرَسَتْ أُصُولُهَا فِي الْمَاءِ، فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا، وَأَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَمَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا، فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا، وَأَطَالَ أَنْشَازَهَا، وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَاداً، وَأَرَّزَهَا فِيهَا أَوْتَاداً، فَسَكَنَتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا، أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا.
فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوَجَانِ مِيَاهِهَا، وَأَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةِ أَكْنَافِهَا، فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَاداً، وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشاً! فَوْقَ بَحْرٍ لُجِّيٍّ رَاكِدٍ لَا يَجْرِي، وَقَائِمٍ لَا يَسْرِي، تُكَرْكِرُهُ الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ، وَتَمْخُضُهُ الْغَمَامُ الذَّوَارِفُ؛(1).
«إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَي».
«از نشانه هاي توانايي و عظمت خدا، و شگفتي ظرافت هاي صنعت او آن است كه از آب درياي موج زننده، و امواج فراوان شكننده، خشكي آفريد، و به طبقاتي تقسيم كرد، سپس طبقه‌ها را از هم گشود و هفت آسمان را آفريد، كه به فرمان او برقرار ماندند، و در اندازه هاي معيّن استوار شدند و زمين را آفريد كه درياي سبز رنگ و روان آن را بر دوش مي‌كشد، زمين در برابر فرمان خدا فروتن، و در برابر شكوه پروردگاري تسليم است، و آب روان از ترس او ايستاد، و سپس صخره ها، تپه ها، و كوههاي بزرگ را آفريد، آنها را در جايگاه خود ثابت نگاه داشت، و در قرارگاهشان استقرار بخشيد، پس كوهها در هوا و ريشه هاي آن در آب رسوخ كرد، كوهها از جاهاي پست و هموار سر بيرون كشيده و كم كم ارتفاع يافتند، و ريشه آن در دل زمين ريشه دوانيد، قلّه‌ها سر به سوي آسمان برافراشت، و نوك آنها را طولاني ساخت، تا تكيه گاه زمين، و ميخ هاي نگهدارنده آن باشد، سپس زمين با حركات شديدي كه داشت آرام گرفت، تا ساكنان خود را نلرزاند، و آن چه بر پشت زمين است سقوط نكند، يا از جاي خويش منتقل نگردد پس پاك و منزّه است خدايي كه زمين را در ميان آن همه از امواج ناآرام، نگهداشت، و پس از رطوبت آن را خشك ساخت، و آن را جايگاه زندگي مخلوقات خود گردانيد، و چون بستري برايشان بگستراند، بر روي درياي عظيم و ايستاده اي كه روان نيست و تنها بادهاي تند آن را بر هم

مي‌زند، و ابرهاي پر باران آن را مي‌جنباند.» (2).
«و توجّه به اين شگفتي‌ها درس عبرتي است براي كسي كه بترسد» (3).
*****
(1) اسناد و مدارك خطبه 211 به شرح زير است:
1- ربيع الابرار ج1 ص98 ح67 ب2: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
2- كتاب النهاية ج1 ص37: ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 332: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
4- نسخه خطي نهج البلاغه ص 182: نوشته سال 421
5- بحار الانوار ج 54 ص 38: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).
(2) خطبه 211 نهج البلاغه معجم المفهرس.
(3) نازعات آيه 26.

و طبيعي است كه كسب اطّلاعات لازم در علوم فضائي ياد شده، به برخي از علوم پايه و مقدّماتي نيز تكيه دارند، مانند: رياضي، فيزيك، جبر و مثلثات و ...
بدون شناخت و آگاهي از علوم ياد شده چگونه مي‌شود مباحث عميق امام علي عليه السلام را در خطبه اوّل و غوامض و حكمت هاي درخشنده سخنان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را در خطبه 91 و 192 و 83 درك كرد؟
در اينگونه از خطبه‌ها و مباحث علمي دقيق فضا شناسي، بدون علوم ياد شده نمي‌توانيم بحث و بررسي و نتيجه گيريهاي لازم را داشته باشيم.
اينجاست كه نهج البلاغه عموم دانشمندان جهان علم و دانشگاه هاي فضائي و كهكشان شناسي جهان را به تدبّر و تحقيق عميقي فرا مي‌خواند كه:
جهان را آنگونه كه هست بشناسيد،
و جهان علم هنوز هم با طرح دقيق ترين و عالي ترين نظريّه هاي علمي در برابر اوج خطبه هاي علمي نهج البلاغه اعتراف به عجز مي‌كنند و قدرت پرواز بر قله هاي بلند آن را ندارند و مي‌بينند كه:
در 1400 سال پيش امام علي عليه السلام مسائلي را مطرح فرمود كه عقل هاي ژرف نگر محافل علمي امروز تصوّر آن را نيز نمي‌توانند داشته باشند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تنها به طرح واقعيّت هاي فضائي و يا كشف قوانين نجومي اكتفا نمي‌فرمايد، بلكه پس از شناساندن قوانين نجومي و فلكي دست تمام خوانندگان نهج البلاغه را گرفته و به دامن فلك آفرين هميشه بيدار متصل مي‌فرمايد.
هم فضا و فلك را بيان مي‌كند
و هم فلك آفرين را مي‌شناساند.
و آنگاه بشريّت جهل زده را به نظم گرائي و عمل به قانون سوق مي‌دهد.

علم زمین شناسي

اشاره

مباحث متفاوت و ارزشمندي از نظر علم «ژئوفيزيك» «زمين شناسي» در نهج البلاغه وجود دارد كه بدون فراگيري آن نمي‌شود عظمت و ارزش نهج البلاغه را شناخت.
امام علي عليه السلام براي اثبات وجود خدا، و تبيين ويژگي هاي آفرينش الهي، و تذكّر دادن نعمت هاي بزرگ پروردگار، و بيان كيفيت آغاز آفرينش، اطّلاعات بسيار مفيدي را در خطبه هاي نهج البلاغه به بشريّت طالب علم و دانش هديه كرد، مانند:

زمین شناسي (ژئوفیزیك)

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 91 اعجاز گونه نسبت به آفرينش زمين مي‌فرمايد:
كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَي مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحِلَةٍ، وَلُجَجٍ بِحَارٍ زَاخِرَةٍ، تَلْتَطِمُ أَوَاذِيُّ أَمْوَاجِهَا، وَتَصْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتُ أَثْبَاجِهَا، وَتَرْغُو زَبَداً كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا.
فَخَضَعَ جِمَاحُ الْمَاءِ الْمُتَلَاطِمِ لِثِقَلِ حَمْلِهَا، وَسَكَنَ هَيْجُ ارْتِمَائِهِ إِذْ وَطِئَتْهُ بِكَلْكَلِهَا، وَذَلَّ مُسْتَخْذِياً، إِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا، فَأَصْبَحَ بَعْدَ اصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ، سَاجِياً مَقْهُوراً، وَفِي حَكَمَةِ الذُّلِّ مُنْقَاداً أَسِيراً.
وَسَكَنَتِ الْأَرْضُ مَدْحُوَّةً فِي لُجَّةِ تَيَّارِهِ، وَرَدَّتْ مِن نَخْوَةِ بَأْوِهِ وَاعْتِلَائِهِ، وَشُمُوخِ أَنْفِهِ وَسُمُوِّ غُلَوَائِهِ، وَكَعَمَتْهُ عَلَي كِظَّةِ جَرْيَتِهِ، فَهَمَدَ بَعْدَ نَزَقَاتِهِ، وَلَبَدَ بَعْدَ زَيَفَانِ وَثَبَاتِهِ.
فَلَمَّا سَكَنَ هَيْجُ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِ أَكْنَافِهَا، وَحَمْلِ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ الشُّمَّخِ الْبُذَّخِ عَلَي أَكْتَافِهَا، فَجَّرَ يَنَابِيعَ الْعُيُونِ مِن عَرَانِينِ أُنُوفِهَا، وَفَرَّقَهَا فِي سُهُوبِ بِيدِهَا وَأَخَادِيدِهَا، وَعَدَّلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا، وَذَوَاتِ الشَّنَاخِيبِ الشُّمِّ مِنْ صَيَاخِيدِهَا، فَسَكَنَتْ مِنَ الْمَيَدَانِ لِرُسُوبِ الْجِبَالِ فِي قِطَعِ أَدِيمِهَا، وَتَغَلْغُلِهَا مُتَسَرِّبَةً فِي جَوْبَاتِ خَيَاشِيمِهَا، وَرُكُوبِهَا أَعْنَاقَ سُهُولِ الْأَرَضِينَ وَجَرَاثِيمِهَا.
وَفَسَحَ بَيْنَ الْجَوِّ وَبَيْنَهَا، وَأَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَنَسَّماً لِسَاكِنِهَا، وَأَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَي تَمَامِ مَرَافِقِهَا. ثُمَّ لَمْ يَدَعْ جُرُزَ الْأَرْضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِيَاهُ الْعُيُونِ عَنْ رَوَابِيهَا، وَلَا تَجِدُ جَدَاوِلُ الْأَنْهَارِ ذَرِيعَةً إِلَي بُلُوغِهَا، حَتَّي أَنْشَأَ لَهَا نَاشِئَةَ سَحَابٍ تُحْيِي مَوَاتَهَا، وَتَسْتَخْرِجُ نَبَاتَهَا. أَلَّفَ غَمَامَهَا بَعْدَ افْتِرَاقِ لُمَعِهِ، وَتَبَايُنِ قَزَعِهِ، حَتَّي إِذَا تَمَخَّضَتْ لُجَّةُ الْمُزْنِ فِيهِ، وَالْتَمَعَ بَرْقُهُ فِي كُفَفِهِ، وَلَمْ يَنَمْ وَمِيضُهُ فِي كَنَهْوَرِ رَبَابِهِ، وَمُتَرَاكِمِ سَحَابِهِ، أَرْسَلَهُ سَحّاً مُتَدَارِكاً، قَدْ أَسَفَّ هَيْدَبُهُ، تَمْرِيهِ الْجَنُوبُ دِرَرَ أَهَاضِيبِهِ وَ دُفَعَ شَآبِيبِهِ.
فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابُ بَرْكَ بِوَانِيْهَا، وَبَعَاعَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبْ ءِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا، أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوَامِدِ الْأَرْضِ النَّبَاتَ، وَمِنْ زُعْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابَ.
فَهِيَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ رِيَاضِهَا، وَتَزْدَهِي بِمَا أُلْبِسَتْهُ مِنْ رَيْطِ أَزَاهِيرِهَا، وَحِلْيَةِ مَا سُمِطَتْ بِهِ مِنْ نَاضِرِ أَنْوَارِهَا، وَجَعَلَ ذلِكَ بَلَاغاً لِلْأَنَامِ، وَرِزْقاً لِلْأَنْعَامِ، وَخَرَقَ الْفِجَاجَ فِي آفَاقِهَا، وَأَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَي جَوَادِّ طُرُقِهَا.

چگونگي آفرينش زمين

«زمين را بر موج هاي پرخروش، و درياهاي موّاج فرو نشاند، موج هايي كه بالاي آن به هم مي‌خورد و در تلاطمي سخت هر يك، ديگري را واپس مي‌زد، چونان شتران نر مست، فريادكنان و كف بر لب، به هر سوي روان بود. سپس قسمت هاي سركش آب از سنگيني زمين فرو نشست و هيجان آنها بر اثر تماس با سينه زمين آرام گرفت.
زيرا زمين با پشت بر آن مي‌غلطيد و آن همه سر و صداي امواج ساكن و آرام شده، چون اسب افسار شده رام گرديد.
خشكي هاي زمين در دل امواج، گسترده، و آب را از كبر و غرور و سركشي و خروش بازداشت، و از شدّت حركتش كاسته شد، و بعد از آن همه حركت هاي تند ساكت شد، و پس از آن همه خروش و سركشي متكبّرانه به جاي خويش ايستاد.
پس هنگامي كه هيجان آب در اطراف زمين فرو نشست، و كوه هاي سخت و مرتفع را بر دوش خود حمل نمود، چشمه هاي آب از فراز كوهها بيرون آورد و آبها را در شكاف بيابان‌ها و زمين هاي هموار روان كرد، و حركت زمين را با صخره هاي عظيم و قلّه كوههاي بلند نظم داد، و زمين به جهت نفوذ كوهها در سطح آن، و فرو رفتن ريشه كوه‌ها در شكاف هاي آن و سوار شدن بر پشت دشت‌ها و صحراها، از لرزش و اضطراب باز ايستاد.

و بين زمين و جو فاصله افكند، و وَزِش بادها را براي ساكنان آن آماده ساخت، تمام نيازمنديها و وسائل زندگي را براي اهل زمين استخراج و مهيّا فرمود، سپس هيچ جا از بلندي هاي زمين را كه آب چشمه‌ها و جدول نهرها به آن راه ندارد وا نگذاشت، بلكه ابرهايي را آفريد تا قسمت هاي مرده آن احيا شود، و گياهان رنگارنگ برويند. قطعات بزرگ و پراكنده ابرها را به هم پيوست تا سخت به حركت درآمدند، و با به هم خوردن ابرها، برق‌ها درخشيدن گرفت،
امّا از درخشندگي ابرهاي سفيد كوه پيكر، و متراكم چيزي كاسته نشد. ابرها را پي در پي فرستاد تا زمين را احاطه كردند، و بادها شير باران را از ابرها دوشيدند، و بشدّت به زمين فرو ريختند، ابرها پايين آمده سينه بر زمين ساييدند، و آن چه بر پشت داشتند فرو ريختند كه در بخش هاي بي گياه زمين انواع گياهان روييدن گرفت، و در دامن كوهها، سبزه‌ها پديد آمد.

پس زمين به وسيله باغهاي زيبا، همگان را به سرور و شادي دعوت كرده و با لباس نازك گلبرگ‌ها كه بر خود پوشيد، هر بيننده اي را به شگفتي وا مي‌دارد. با زينت و زيور ي كه از گلوبند گلهاي گوناگون، خود را آراسته، هر بيننده اي را به وجد مي‌آورد، كه فرآورده هاي نباتي را، توشه و غذاي انسان، و روزي حيوانات قرار داده است. در گوشه و كنار آن درّه هاي عميق آفريد، و راهها و نشانه‌ها براي آنان كه بخواهند از جادّه هاي وسيع آن عبور كنند، تعيين كرد.»

كوه شناسي و علل پيدايش كوه ها

اشاره

امام علي عليه السلام در خطبه 171 به ويژگي آسمان‌ها و ستارگان و زمين و نقش كوه‌ها در اعتدال حركت زمين فرمود:
اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْجوِّ الْمَكْفُوفِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضاً لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمَجْرًى لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَمُخْتَلَفاً لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ؛ وَجَعَلْتَ سُكَّانَهُ سِبْطاً مِنْ مَلَائِكَتِكَ، لَا يَسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ.
وَرَبَّ هذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَامِ، وَمَدْرَجاً لِلْهَوَامِّ وَالْأَنْعَامِ، وَمَا لَا يُحْصَي مِمَّا يُرَي وَمَا لَا يُرَي؛ وَرَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً، وَلِلْخَلْقِ اعْتِمَاداً. إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَي عَدُوِّنَا، فَجَنِّبْنَا الْبَغْيَ وَسَدِّدْنَا لِلْحَقِّ؛ وَإِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ، وَاعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ.(1).
*****
اسناد و مدارك خطبه 171 به شرح زير است:
1- كتاب صفين ص 222/232 (من دعاء علي7(: نصربن مزاحم (متوفاي 202 هجري)
2- كتاب دعا و ذكر: حسين بن سعيد اهواز ي (از اصحاب امام سجاد7(
3- مهج الدعوات ص102: سيد بن طاووس (متوفاي 664 هجري)
4- تاريخ طبري ج3 ص84 (در حوادث سال 37 هجري): طبري (متوفاي 36 هجري)
5- اصول كافي ج 1 ص 86 و 142: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
6- بحارالانوار ج91 ص241 ح9 ب40: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

نيايش در آستانه جنگ

«اي خداي آسمان برافراشته، و فضاي نگاه داشته، كه آن را زمينه پيدايش شب و روز، و جريان گردش ماه و خورشيد، و مسير آمد و شد ستارگان سيّار قرار داده اي، و جايگاه گروهي از فرشتگانت ساخته اي كه از عبادت تو خسته نمي‌گردند.
اي پروردگار اين زمين، كه آن را جايگاه سكونت انسان ها، و مكان رفت و آمد حشرات و چارپايان، و پديده هاي ديدني و نا ديدني غيرقابل شمارش قرار داده اي، و اي پروردگار كوههاي بلند و پابرجا، كه آن را براي زمين چونان ميخ هاي محكم، و براي مخلوقات تكيه گاهي مطمئن ساخته اي. اگر بر دشمن پيروز مان ساختي، ما را از تجاوز بر كنار دار، و بر راه حقّ استوار فرما، و چنانچه آنها را بر ما پيروز گرداندي شهادت نصيب ما فرموده و از شرك و فساد و فتنه ها، ما را نگهدار!»

(و شناخت انواع معادن و جواهر اتي كه از آن به دست مي‌آيد.)
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 13/1 فرمود:
ثُمَّ أَنْشَأَ - سُبْحَانَهُ - فَتْقَ الْأَجْوَاءِ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ، وَسَكَائِكَ الْهَوَاءِ، فَأَجْرَي فِيهَا مَاءً مُتَلاطِماً تَيَّارُهُ، مُتَرَاكِماً زَخَّارُهُ.
حَمَلَهُ عَلَي مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ، وَالزَّعْزَعِ الْقَاصِفَةِ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ، وَسَلَّطَهَا عَلَي شَدِّهِ، وَقَرَنَهَا إِلَي حَدِّهِ. الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِها فَتِيقٌ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقٌ.
ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا، وَأَدَامَ مُرَبَّهَا، وَأَعْصَفَ مَجْرَاهاَ، وَأَبْعَدَ مَنْشَاهَا، فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ، وَإِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ، فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقَاءِ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ.
تَرُدُّ أَوَّلَهُ إِلَي آخِرِهِ، وَسَاجِيَهُ إِلَي مَائِرِهِ، حَتَّي عَبَّ عُبَابُهُ، وَرَمَي بالزَّبَدِ رُكَامُهُ، فَرَفَعَهُ فِي هَواءٍ مُنْفَتِقٍ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ، فَسَوَّي مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ.
«و باد را به بازگرداندن آن فرمان داد، و به نگهداري آب مسلّط ساخت، و حد و مرز آن را به خوبي تعيين فرمود. فضا در زير تند باد و آب بر بالاي آن در حركت بود، سپس خداي سبحان طوفاني(1) برانگيخت كه آب را متلاطم ساخت، و امواج آب را پي در پي درهم كوبيد، طوفان بشدّت وزيد، و از نقطه اي دور دوباره آغاز شد، سپس به طوفان امر كرد، تا امواج درياها را به هر سو روان كند و بر هم كوبد، و با همان شدّت كه در فضا وزيدن داشت، بر امواج آب‌ها حمله ور گردد، از اوّل آن برمي داشت و به آخرش مي‌ريخت،(2) و آب هاي ساكن را به امواج سركش برگرداند.
تا آنجا كه آبها روي هم قرار گرفتند، و چون قلّه هاي بلند كوه‌ها بالا آمدند، امواج تُند كَف هاي برآمده از آب‌ها را در هواي باز، و فضاي گسترده بالا برد، كه از آن هفت آسمان را پديد آورد.»
و آن حضرت در خطبه 65/91 فرمود:
كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَي مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحِلَةٍ، وَلُجَجِ بِحَارٍ زَاخِرَةٍ، تَلْتَطِمُ أَوَاذِيُّ أَمْوَاجِهَا، وَتَصْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتٌ أَثْبَاجِهَا، وَتَرْغُو زَبَداً كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا.
فَخَضَعَ جِمَاحُ الْمَاءِ الْمُتَلَاطِمِ لِثِقَلِ حَمْلِهَا، وَسَكَنَ هَيْجُ ارْتِمَائِهِ إِذْ وَطِئَتْهُ بِكَلْكَلِهَا، وَذَلَّ مُسْتَخْذِياً، إِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا، فَأَصْبَحَ بَعْدَ اصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ، سَاجِياً مَقْهُوراً، وَفِي حَكَمَةِ الذُّلِّ مُنْقَاداً أَسِيراً.(3).
«زمين را بر موج هاي پرخروش، و درياهاي موّاج فرو نشاند، موج هايي كه بالاي آن به هم مي‌خورد ودر تلاطمي سخت هر يك، ديگري را واپس مي‌زد، چونان شتران نر مست، فريادكنان و كف بر لب، به هر سوي روان بود.

سپس قسمت هاي سركش آب از سنگيني زمين فرو نشست و هيجان آنها بر اثر تماس با سينه زمين آرام گرفت.
زيرا زمين با پشت بر آن مي‌غلطيد و آن همه سر و صداي امواج ساكن و آرام شده، چون اسب افسار شده رام گرديد.»
*****
(1) عْتَقَمَ: باد تندي كه خشك و باران است.
(2) مَخْضَ السّقاء: زيرو رو كردن محتواي مَشك.
(3) اسناد و مدارك خطبه 91 به اين شرح است:
1- عقد الفريد ج4 ص207 وج2 ص406: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
2- كتاب توحيد ص48 ح13: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
3- ربيع الابرار ج 1 باب الملائكة ص310 ح11: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
4- النهاية ج 2 ص 116: ابن أثير (متوفاي 606 هجري)
5- فرج المهموم ص 56: سيدبن طاووس (متوفاي 664 هجري)
6- تيسير المطالب ص202 و203: يحيي بن الحسين (متوفاي 424 هجري).

امام علي عليه السلام به وجود معادن گوناگون در زمين و معدن فراوان در درياها كه همه آنها نعمت هاي فراگير پروردگارند اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد:
الأَوَّلُ اَلَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلٌ فَيَكُونَ شَيْ ءٌ قَبْلَهُ، وَالْاٰخِرُ الّذي لَيْسَ لَهُ بَعْدٌ فَيَكُونَ شي ءٌ بَعْدَهُ وَالرَّادِعُ أَنَاسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ، وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ.
وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ، مِنْ فِلِزِّ اللُّجَيْنِ وَالْعِقْيَانِ، وَنُثَارَةِ الدُّرِّ وَحَصِيدِ الْمَرْجَانِ، مَا أَثَّرَ ذلِكَ فِي جُودِهِ، وَلَا أَنْفَدَ سَعَةَ مَا عِنْدَهُ، وَلَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْأَنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنَامِ، لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سُؤَالُ السَّائِلِينَ، وَلَا يُبْخِلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ.
«خدا اوّلي است كه آغاز ندارد، تا پيش از او چيزي بوده باشد، و آخري است كه پايان ندارد تا چيزي پس از او وجود داشته باشد، مردمك چشمها را از مشاهده خود بازداشته است، زمان بر او نمي‌گذرد تا دچار دگرگوني گردد،و در مكاني قرار ندارد تا پندار جابجايي نسبت به او روا باشد.
اگر آن چه از درون معادن كوهها بيرون مي‌آيد، و يا آن چه از لبان پر از خنده صدف هاي دريا خارج مي‌شود، از نقره هاي خالص، و طلا هاي ناب، دُر هاي غلطان، و مرجان هاي دست چپن، همه را ببخشد، در سخاوت او كمتر اثري نخواهد گذاشت، و گستردگي نعمت هايش را پايان نخواهد داد، در پيش او آنقدر از نعمت‌ها وجود دارد كه هر چه انسان‌ها درخواست كنند تمامي نپذيرد، چون او بخشنده اي است كه درخواست نيازمندان چشمه جود او را نمي‌خشكاند، و اصرار و درخواست هاي پياپي او را به بخل ورزيدن نمي‌كشاند.» (1).
*****
(1) خطبه 91 نهج البلاغه معجم المفهرس.

خاك شناسي و انواع فعل و انفعالاتي كه در آن صورت مي‌گيرد

الف- فيزيك و قوانين فيزيكي
ب- شيمي و قوانين شيميائي
ج- مباحث عميق فيزيك و شيمي

علم انسان شناسي

اشاره

پس از مطالعه و ارزيابي نهج البلاغه درمي يابيم كه علم «انسان شناسي» در دو قسمت معروف آن در نهج البلاغه بگونه گسترده اي مورد بحث قرار گرفته است؛

الف- علم الابدان «فيزيولوژي» «شناخت جسم از نظر علم طب»

ب- علم النفس و علم الارواح

«شناخت روح و روحيات انسان از نظر روانشناسي»

كمتر خطبه يا نامه و حكمتي از نهج البلاغه يافت مي‌شود كه پيرامون جسم و جان انسان سخن نگفته باشد، و ويژگي هاي جسمي و روحي انسان را مطرح نكرده باشد.

همه جا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به مباحث «انسان شناسي» توجّه داشت و به شكل هاي گوناگوني آن را مطرح فرمود، مانند:

علم الابدان

علم طبّ و شناخت بدن انسان در رشته هاي مربوط به آن

امام علي عليه السلام در خطبه 1 به ويژگي هاي تن آدمي اشاره مي‌فرمايد كه:
ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّي خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّي لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّي اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّي صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ؛ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ إِنْساناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا.
وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْاَخْلاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ، وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ.(1).
«سپس خداوند بزرگ، خاكي از قسمت هاي گوناگون زمين، از قسمت هاي سخت و نرم، شور و شيرين، گِرد آورد، آب بر آن افزود تا گِلِي خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناك گرديد، كه از آن، اندامي شايسته، و عضو هايي جدا و به يكديگر پيوسته آفريد آن را خشكانيد تا محكم شد، خشكاندن را ادامه داد تا سخت شد، و تا زماني معيّن، و سرانجامي مشخّص، اندام انسان كامل گرديد، آنگاه از روحي كه آفريد در آن دميد تا به صورت انساني زنده درآمد، داراي نيروي انديشه، كه وي را به تلاش اندازد، و داراي افكاري كه در ديگر موجودات، تصرّف نمايد.
به انسان اعضاء و جوار حي بخشيد، كه در خدمت او باشند، و ابزاري عطا فرمود، كه آنها را در زندگي بكار گيرد، قدرت تشخيص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشايي، و بويايي، و وسيله تشخيص رنگ ها، و اجناس مختلف در اختيار او قرار داد.
انسان را مخلوطي از رنگ هاي گوناگون، و چيزهاي همانند و سازگار، و نيروهاي متضاد، و مزاج هاي گوناگون، گرمي، سردي، تري، و خشكي، قرار داد.»
*****
(1) اسناد و مدارك خطبه 1 به شرح زير است:
1- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110ه)
2- ربيع الابرار ج1 ص97 ح66 و ص312 ح11 و ص326 ح47 و ج2 ص297 و ح285 و ط جديد: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
3- شرح نهج البلاغه ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 هجري)
4- تحف العقول ص 67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)

5- اصول كافي ج 1 ص 138 / 140: مرحوم كليني رازي (متوفاي 328 هجري).

علم فيزيولوژي و سميولوژي

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به شگفتي هاي اعضاء و اندام آدمي در حكمت 8 فرمود:
اعْجَبُوا لِهذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ، وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ!(1).
*****
(1) حكمت 8 نهج البلاغه معجم المفهرس (اسناد و مدارك حكمت 8 به شرح زير است:)
1- غرر الحكم ص 70 / ج 2 ص 266: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
2- شرح قطب راوندي ج 3 ص 264: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
3- نسخه خطي نهج البلاغه ص 306: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجري
4- نسخه خطي نهج البلاغه ص 313: نوشته سال 421 هجري
5- بحار الانوار ج58 ص307 ح15: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

(از ويژگي هاي انسان، در شگفتي مانيد، كه با پاره اي «پي» مي‌نگرد، و با «گوشت» سخن مي‌گويد، و با «استخوان» مي‌شنود، و از «شكافي» نَفس مي‌كشد!!)
و در حكمت 27 نسبت به شيوه درمان و مدارا كردن با بيماري فرمود:
امْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَي بِكَ.
«با درد خود بساز، چندان كه با تو سازگار است.» (1).
*****
(1) حكمت 27 نهج البلاغه معجم المفهرس،اسناد و مدارك آن به اين شرح است:)
1- غرر الحكم ص 62 / ج 2 ص 185: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
2- نسخه خطي نهج البلاغه ص 314: نوشته سال 421 هجري
3- نسخه خطي نهج البلاغه ص 307: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجري
4- منهاج البراعة ج 3 ص 266: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
5- بحار الانوار ج 81 ص 204: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

امام علي عليه السلام نسبت به غذاها و پرهيز از اسراف در انواع خوراكي ها، در نامه 45 فرمود:
وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أُرُوضُهَا بِالتَّقْوَي لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَي جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ. وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ، إِلَي مُصَفَّي هذَا الْعَسَلِ، وَلُبَابِ هذَا الْقَمْحِ، وَنَسَائِجِ هذَا الْقَزِّ.
وَلكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَي تَخَيُّرِ الْأَطْعِمَةِ - وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ - أَوْ أَبِيْتَ مِبْطَاناً وَحَوْلِي بُطُونٌ غَرْثَي وَأَكْبَادٌ حَرَّي، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:
وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَي الْقِدِّ!
أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟!
وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ! فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرَكَ سُدًي، أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ! وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ هذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ، وَمُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ». أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوداً، وَالرَّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّابِتَاتِ الْعِذْيَةَ أَقْوَي وَقُوداً، وَأَبْطَأُ خُمُوداً. وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَالصَّوْءِ مِنَ الضَّوْءِ، وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ. وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَي قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا، وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا.
وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ، حَتَّي تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ.(1).
«من نفس خود را با پرهيزكاري مي‌پرورانم، تا در روز قيامت كه هراسناك ترين روز هاست در أمان، و در لغزشگاههاي آن ثابت قدم باشد. من اگر مي‌خواستم، مي‌توانستم از عسل پاك، و از مغز گندم، و بافته هاي ابريشم، براي خود غذا و لباس فراهم آورم، امّا هيهات كه هواي نفس بر من چيره گردد، و حرص و طمع مرا وادارد كه طعام هاي لذيذ برگزينم، در حالي كه در «حجاز» يا «يمامه» كسي باشد كه به قرص ناني نرسد، و يا هرگز شكمي سير نخورد، يا من سير بخوابم و پيرامونم شكمهايي كه از گرسنگي به پُشت چسبيده، و جگر هاي سوخته وجود داشته باشد، يا چنان باشم كه شاعر گفت:
«اين درد تو را بس كه شب را با شكم سير بخوابي».
«و در اطراف تو شكمهايي گرسنه و به پشت چسبيده باشد».
آيا به همين رضايت دهم كه مرا اميرالمؤمنين عليه السلام خوانند؟ و در تلخي هاي روزگار با مردم شريك نباشم؟ و در سختي هاي زندگي الگوي

آنان نگردم؟ آفريده نشده ام كه غذاهاي لذيذ و پاكيزه مرا سرگرم سازد، چونان حيوان پرواري كه تمام همّت او علف، و يا چون حيوان رها شده كه شغلش چريدن و پركردن شكم بوده، و از آينده خود بي خبر است.
آيا مرا بيهوده آفريدند؟ آيا مرا به بازي گرفته اند؟ آيا ريسمان گمراهي در دست گيرم؟ و يا در راه سرگرداني قدم بگذارم؟ گويا مي‌شنوم كه شخصي از شما مي‌گويد:
«اگر غذاي فرزند ابيطالب همين است، پس سُستي او را فرا گرفته و از نبرد با هماوردان و شجاعان باز مانده است».
آگاه باشيد! درختان بياباني، چوبشان سخت تر، امّا درختان كناره جويبار را پوست نازك تر است، درختان بياباني كه با باران سيراب مي‌شوند آتش چوبشان شعله ور تر و پر دوام تر است من و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم چونان روشنايي يك چراغيم، يا چون آرنج به يك بازو پيوسته، به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت يكديگر بدهند، از آن روي بر نتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پيكار همه مي‌شتابم، و تلاش مي‌كنم كه زمين را از اين شخص «معاويه» مسخ شده، و اين جسم كج انديش، پاك سازم تا سنگ و شن از ميان دانه‌ها جدا گردد.»
*****
(1) اسناد و مدارك نامه 45 به شرح زير است:
1- الخرائج و جرائح ج2 ص542 ح2 فصل2: قطب الدين راوندي (متوفاي 573 هجري)
2- كتاب مناقب ج 2 ص 101: ابن شهر آشوب (متوفاي 588 هجري)
3- ربيع الابرار ج3 ص241 ح215 ب44: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
4- روضة الواعظين ص 127: ابن فتال نيشابوري (متوفاي 508 هجري)
5- استيعاب ج 2 ص 21: عبدالبر (متوفاي 338 هجري)
6- أمالي (مجلس 91) ص500 ح4: شيخ صدوق (متوفاي 381 هجري)
7- بحار الانوار ج 9 ص 499 / ج 40 ص 318: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

علم بهداشت عمومي

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت 128 فرمود:
تَوَقَّوُا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفِعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَآخِرُهُ يُورِقُ.

(در آغاز سرما خود را بپوشانيد، و در پايانش آن را در يابيد، زيرا با بدنها همان مي‌كند كه با برگ درختان خواهد كرد، آغاز ش مي‌سوزاند، و پايانش مي‌رويانند.)

غذاي جسم و روح

امام علي عليه السلام در حكمت 390 نهج البلاغه فرمود:
لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَات: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمُلُ.
وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصاً إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك حكمت 390 به شرح زير است:
1- كتاب أمالي ج1 ص146 م5 ح53/240: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري)
2- كتاب المحاسن ص345 ح4 ب1: علامه برقي (متوفاي 274 هجري)
3- كنز العمال ج 8 ص 236: متقي هندي
4- تحف العقول ص 203: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)
5- بحار الانوار ج69 ص124 وص53: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
6- مهج الدعوات ص113: علي بن موسي (متوفاي 664ه)
7- غرر الحكم ج5 ص46 و 90: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري).

«مؤمن بايد شبانه روز خود را به سه قسم تقسيم كند، زماني براي نيايش و عبادت پروردگار، و زماني براي تأمين هزينه زندگي، و زماني براي واداشتن نفس به لذّت هايي كه حلال و زيباست. خردمند را نشايد جز آن كه در پي سه چيز حركت كند، كسب حلال براي تأمين زندگي، يا گام نهادن در راه آخرت، يا به دست آوردن لذّت هاي حلال.»

شناخت بيماري‌ها و سموم

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 109 نسبت به نقش بيماري رواني در جسم آدمي فرمود:
وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَي بَصَرَهُ، وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَوَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا، وَلِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْ ءٌ مِنْهَا، حَيْثُما زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَحَيْثُما أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا؛ لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَلَايَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَهُوَ يَرَي الْمَأْخُوذِينَ عَلَي الْغِرَّةِ، حَيْثُ لَا إِقَالَةَ وَلَا رَجْعَةَ.
«هر كس به چيزي عشق ناروا ورزد، نابينايش مي‌كند، و قلبش را بيمار كرده، با چشمي بيمار مي‌نگرد، و با گوشي بيمار مي‌شنود، خواهشهاي نفس پرده عقلش را دريده، دوستي دنيا دلش را ميرانده است، شيفته بي اختيار دنيا و برده آن است و برده كساني است كه چيزي از دنيا در دست دارند، دنيا به هر طرف برگردد او نيز برمي گردد، و هر چه هشدار ش دهند از خدا نمي‌ترسد، از هيچ پند دهنده اي شنوايي ندارد، با اينكه گرفتار آمد گان دنيا را مي‌نگرد كه راه پس و پيش ندارند و در چنگال مرگ اسيرند.»
و در خطرات امراض رواني و جسمي در حكمت 388 فرمود:
أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ. أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَي الْقَلْبِ.

(آگاه باشيد كه فقر نوعي بلا است، و سخت تر از تنگدستي بيماري تن و سخت تر از بيماري تن، بيماري قلب است، آگاه باشيد كه همانا عامل تندرستي تن، تقوا دل است.)

علم الارواح و علم النفس

روانشناسي عمومي

امام علي عليه السلام در حكمت 197 نسبت به بيماري هاي رواني و راه هاي درمان آن فرمود:
إِنَّ هذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك حكمت 197 به شرح زير است:
1- عقد الفريد ج 6 ص 279: ابن عبد ربه (متوفاي 328 هجري)
2- اصول كافي ج1 ص48 ح1: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
3- دستور معالم الحكم ص 23: قاضي قضاعي (متوفاي 454 هجري)
4- ربيع الابرار ج1 ص23 ب1: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
5- نهاية الارب ج 8 ص 181: نويري (متوفاي 732 هجري)
6- بحار الانوار ج67 ص61 ح41 ب44: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

(اين دل‌ها همانند تن‌ها خسته مي‌شوند، براي نشاط آن به سخنان تازه و حكيمانه روي بياوريد.)

روانكاوي، روانشناسي درماني

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در حكمت 193 به شناخت روان و راه درمان و بكارگيري آن فرمود:
إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالاً وَإِدْبَاراً، فَأْتُوهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك حكمت 193 به شرح زير است:
1- صد كلمه برگزيده: ابو عثمان جاحظ (متوفاي 255 هجري)
2- كتاب الكامل ج 2 ص5: مبرد (متوفاي 258 هجري)
3- غرر الحكم ص 113 ج 2 ص 602: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
4- بحار الانوار ج 67 ص 61: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
5- مناقب خوارزمي ص 376: موفّق بن احمد (متوفاي 568ه)
6- انساب الاشراف ج2 ص115 ح60: احمد بلاذري (متوفاي قرن3ه)
7- وسائل الشيعه ج4 ص69 ب16: مرحوم حر عاملي (متوفاي 1104ه).

(دل‌ها را روي آوردن و پشت كردني است، پس دل‌ها را آنگاه بكار وا داريد كه خواهشي دارند و روي آوردني، زيرا اگر دل را به اجبار بكاري و اداري كور مي‌گردد.)

امام علي عليه السلام در خطبه 4/198 فرمود:
فَإِنَّ تَقْوَي اللَّهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصَرُ عَمَي أَفْئِدَتِكُمْ، وَشِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَطُهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجِلَاءُ عَشَا أَبْصَارِكُمْ، وَأَمْنُ فَزَعِ جَأْشِكُمْ، وَضِيَاءُ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ.
(همانا تقوا و ترس از خدا، داروي بيماريهاي دل ها، روشنايي قلب ها، و درمان دردهاي بدنها، مرهم زخم جانها، پاك كننده پليديهاي ارواح، و روشنايي بخش تاريكي چشمها، و امنيّت در ناآراميها، و روشن كننده تاريكيهاي شماست.)
و در خطبه 9/176 نسبت به نقش قرآن در شفاي جان‌ها فرمود:
فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ: وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ، وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَي اللَّهِ تَعَالَي بِمِثْلِهِ.
(كه در قرآن درمان بزرگ ترين بيماريها يعني كفر و نفاق و سركشي و گمراهي است، پس به وسيله قرآن خواسته هاي خود را از خدا بخواهيد، و با دوستي قرآن به خدا روي آوريد، و به وسيله قرآن از خلق خدا چيزي نخواهيد، زيرا وسيله اي براي تقرّب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد.)
و در خطبه 6/110 فرمود:
وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ. وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بَغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ.
(و قرآن را بياموزيد، كه بهترين گفتار است، و آن را نيك بفهميد كه بهار دلهاست، از نور آن شفا و بهبودي خواهيد كه شفاي سينه هاي بيمار است، و قرآن را نيكو تلاوت كنيد كه سودبخش ترين داستانهاست، زيرا عالمي كه به غير علم خود عمل كند، چونان جاهل سرگرداني است كه از بيماري ناداني شفا نخواهد گرفت، بلكه حّجت بر او قوي تر و حسرت و اندوه بر او ثابت و در پيشگاه خدا سزاوار سرزنش است.)

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه 28/53 فرمود:
وَلَا حَرِيصاً يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّي يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ.
(حريص را در مشورت كردن دخالت نده، كه حرص را با ستمكاري در نظرت زينت مي‌دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگوني هستند كه ريشه آنها بدگماني به خداي بزرگ است.)

علم اخلاق، اخلاق فردي، اخلاق اجتماعي، اخلاق سياسي

امام علي عليه السلام در خطبه 193 فرمود:
فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَي لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْماً فِي لِينٍ، وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ، وَقَصْداً فِي غِنًي، وَخُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطاً فِي هُدًي، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ.
يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَي وَجَلٍ. يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِراً وَيُصْبِحُ فَرِحاً؛ حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.
إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيَما تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيَما تُحِبُّ.
قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيَما لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيَما لَا يَبْقَي، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.
تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلاً زَلَلُهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَكْلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِيزاً دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غَيْظُهُ.
الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ.
يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيِّناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ.
لَا يَحِيفُ عَلَي مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَلَا يَنْسَي مَا ذُكِّرَ، وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ.
إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّي يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ.
نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ.
لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.
قال: فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها. فقال أميرالمؤمنين عليه السلام:
أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟
فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟
فقال عليه السلام:
وَيْحَكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لَا يَعْدُوهُ، وَسَبَباً لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلاً، لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَي لِسَانِكَ!
«و از نشانه هاي يكي از پرهيزكاران اين است كه او را اينگونه مي‌بيني،

در دينداري نيرومند، نرمخو و دوراندیش، داراي ايماني پر از يقين، حريص در كسب دانش، و با داشتن علم بردبار، و در توانگري ميانه رو، در عبادت فروتن، و آراسته در تهيدستي، در سختي‌ها بردبار، در جستجوي كسب حلال، در راه هدايت شادمان، پرهيز كننده از طمع ورزي، مي‌باشد.
اعمال نيكو انجام مي‌دهد و ترسان است، روز را به شب مي‌رساند با سپاسگذاري، و شب را به روز مي‌آورد با ياد خدا، شب مي‌خوابد امّا ترسان، و بر مي‌خيزد شادمان، ترس براي اينكه دچار غفلت نشود، و شادماني براي فضل و رحمتي كه به او رسيده است.
اگر نفس او در آن چه دشوار است فرمان نبرد، از آن چه دوست دارد محرومش مي‌كند، روشني چشم پرهيزكار در چيزي قرار دارد كه جاودانه است، و آن چه را ترك مي‌كند كه پايدار نيست، بردباري را با علم، و سخن را با عمل، در مي‌آميزد.
پرهيزگار را مي‌بيني كه: آرزويش نزديك، لغزش هايش اندك، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراكش كم، كارش آسان، دينش حفظ شده، شهوتش مرده، خشمش فرو خورده است.
مردم به خيرش اميدوار، و از آزارش در أمانند، اگر در بيخبران باشد نامش در گروه يادآوران خدا ثبت مي‌گردد، و اگر در يادآوران باشد نامش در گروه بيخبران نوشته نمي‌شود، ستمكار خود را عفو مي‌كند، به آن كه محرومش ساخته مي‌بخشد، آن كس كه با او بريده مي‌پيوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدي هاي او پنهان، و كار نيكش آشكار است.
نيكي هاي او به همه رسيده، و آزار او بكسي نمي‌رسد. در سختي‌ها آرام، و در ناگواريها بردبار و در خوشي‌ها سپاسگذار است، به آن كه دشمن دارد ستم نكند، و نسبت به آن كه دوست دارد به گناه آلوده نشود، پيش از آن كه بر ضد او گواهي دهند به حق اعتراف مي‌كند، و آن چه را به او سپرده اند ضايع نمي‌سازد، و آن چه را به او تذكّر دادند فراموش نمي‌كند.
مردم را با لقب هاي زشت نمي‌خواند، همسايگان را آزار نمي‌رساند، در مصيبت هاي ديگران شاد نمي‌شود، و در كار ناروا دخالت نمي‌كند، و از محدوده حق خارج نمي‌شود، اگر خاموش است سكوت او اندوهگينش نمي‌كند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمي‌شود، و اگر به او ستمي روا دارند صبر مي‌كند تا خدا انتقام او را بگيرد. نفس او از دستش در زحمت، ولي مردم در آسايشند، براي قيامت خود را به زحمت مي‌افكند، ولي مردم را به رفاه و آسايش مي‌رساند، دوري او از برخي مردم، از روي زهد و پارسايي، و نزديك شدنش با بعضي ديگر از روي مهرباني و نرمي است، دوري او از تكبّر و خودپسندي، و نزديكي او از روي حيله و نيرنگ نيست.
(سخن امام كه به اينجا رسيد، ناگهان همّام ناله اي زد و جان داد. امام علي عليه السلام فرمود:)

سوگند به خدا من از اين پيش آمد بر همّام مي‌ترسيدم.
سپس گفت: آيا پندهاي رسا با آنان كه پذيرنده آنند چنين مي‌كند؟
شخصي رسيد و گفت: چرا با تو چنين نكرد؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
واي بر تو، هر أجلي وقت معيّني دارد كه از آن پيش نيافتد و سبب مشخّصي دارد كه از آن تجاوز نكند، آرام باش و ديگر چنين سخناني مگو، كه شيطان آن را بر زبانت رانده است.»
و نسبت به تفاوت هاي موجود بين برخي از اخلاقيّات زن و مرد فرمود:
خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ يَعْرِضُ لَهَا.(1).
*****
(1) حكمت 234 نهج البلاغه معجم المفهرس.

(برخي از نيكوترين خلق و خوي زنان، زشت ترين اخلاق مردان است، مانند، تكبّر و به خود باليدن، ترس، بخل، هرگاه زني متكبّر باشد، بيگانه را بحريم خود راه ندهد، و اگر بخيل باشد اموال خود و شوهرش را نگهبان است، و چون ترسان باشد از هر چيزي كه به آبروي او زيان رساند فاصله مي‌گيرد.)
(طبيعي است كه استخراج تمام موارد ياد شده در نهج البلاغه و بررسي تطبيقي آنها با علوم مربوطه، خود به چندين كتاب مفصّل علمي تبديل خواهد شد).(1).
*****
(1) براي اطّلاعات بيشتر به بخش (امام و اقسام علوم) مراجعه شود.

ترويج فرهنگ قرآني

شعر يا قرآن

سعد خفاف مي‌گويد:
دوستم «زاذان» را ديدم كه بسيار قرآن مي‌خواند، و آيات الهي را خوب و زيبا تلاوت مي‌كرد،
از او پرسيدم:
قرآن را چگونه و در نزد چه كسي ياد گرفته اي؟
پاسخ داد:
من شعر زياد مي‌خواندم، روزي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از كنار من گذشت و ديد كه اشعار زياد مي‌خوانم به من فرمود:
اي زاذان، چرا به جاي شعر، قرآن نمي‌خواني؟
گفتم:
قرآن را به قدر نماز مي‌دانم.
حضرت مرا نزد خود طلبيد، چيزي در گوش من زمزمه كرد كه نفهميدم، از آن پس حافظ قرآن شدم، و همواره قرآن مي‌خوانم.
سعد خفاف مي‌گويد:
ماجراي او را براي امام صادق عليه السلام نقل كردم، فرمود راست مي‌گويد.(1).
از اين رهنمود امام علي عليه السلام درس مي‌گيريم، افرادي كه داراي حافظه خوب و قوي هستند، براي حفظ قرآن تلاش كنند، كه داراي همه گونه معارف بلند و ارزشمند است.
*****
(1) عيون المعجزات، و كتاب الخرايج، و خلاصة الاخبار ص 274.

جمع آوري قرآن

رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود كه:
«پس از من از خانه بيرون نرو تا قرآن را يكجا جمع آوري كني.»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمود:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم هر آيه اي از قرآن كه نازل مي‌شد براي من مي‌خواند و آن را مي‌نوشتم و تأويل و تفسير عامّ و خاص و محكم و متشابه را به من مي‌آموخت.(1).
پس از دفن رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم طبق سفارش آن بزرگ پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم امام علي عليه السلام قرآن را به همان ترتيبي كه نازل شد و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بر او املاء فرمود همراه با تفسير و شأن نزول آيات همه را يكجا نوشت كه همواره در اختيار امامان معصوم عليه السلام قرار داشت.(2).
*****
(1) بصائر الدّرجات ص198، و معالم المدرّستين ج2 ص304.
(2) القرآن الكريم و الروايات معالم المدرّستين، علاّمه عسگري.

رونق علم نحو براي حفظ قرآن

اشاره

علم نحو براي حفظ لغت از آشفتگي و تحريف، و نيز در معناي كلام عربي، اهميّتي بسيار دارد، تا آنجا كه گاهي با تبديل كسره به فتحه، معناي يك كلمه تغيير مي‌كند كه در بعضي موارد مستلزم كفر است.(1).
قوائد زبان عرب تا عصر خلافت حضرت امير كشف و تنظيم نشده بود،
و نوشتن كلام عربي بدون اِعراب گذاري انجام مي‌گرفت.
قرآن و سائر نوشته‌ها و نامه‌ها بدون اِعراب بود.
و مردم قانون «اِعراب گذاري» را نمي‌دانستند،
امّا كار آموختن قواعد زبان عرب، براي ساكنين جزيرة العرب كه با غير عرب آميزش نداشتند، به طور طبيعي انجام مي‌گرفت، يعني يك طفل عرب با يادگيري سخن گفتن، آن قواعد ساده را به آساني مي‌آموخت، به خصوص آنكه فرهنگ عرب قبل از اسلام در جاهليّت بسيار اندك و در حول يك زندگاني ساده دور مي‌زد كه عبارت بود از آب، نان، گوشت، شتر، صحرا، شمشير، نَسَب، جنگ قبيله اي، و مانند آن.
پس از نزول قرآن كريم، فرهنگ عرب به فرهنگ اسلام تبديل و داراي ابعاد گوناگوني شد كه:
صفات پروردگار جهان
و شناخت انبياء
و احوال قيامت
و اخلاق و احكام اسلامي و ارزش هاي اخلاقي به ان اضافه گرديد،
ليكن پس از فتوحات مسلمانان و آميزش آنان با افراد غير عرب چونان ايرانيانِ ساكن شهر كوفه، كه ايشان را حمراء مي‌ناميدند.
و اهل سند و هند ساكن در بصره كه ايشان را «سبابجه» و «زطّ» مي‌ناميدند.(2).
و اقباط در اسكندريّه
و هجرت مسلمان هاي عرب به كشورهاي آفريقا و هند و سند و بلخ و بخارا، همه و همه عامل اين شد كه لغت عرب آشفتگي پيدا كرده بگونه اي كه كودكان عرب بواسطه معاشرت با همسالان غير عرب به جاي آنكه زبان فصيح عرب را از قوم و قبيله خود بياموزند، از كودكان غير عرب مي‌آموختند، علاوه بر آنكه گاهي مادران اين اطفال زناني بودند كه در فتوحات از اقوام قبط و فرس و روم اسير شده بودند و اين كودكان سخن را از مادر غير عرب، يا كلفت و نوكر غير عرب، در خانه مي‌آموختند.
در نتيجه چنان آشفتگي در زبان نسل جديد عرب پديد آمد كه نزديك بود به

تدريج لغت عرب مانند زبان بعضي از ملل قديمه از بين برود،
تا آنجا كه جز معدودي از متخصّصين در هر عصر، نتوانند آن زبان را بدرستي پاس دارند و اين مشكل پديد آمد كه خواندن و فهميدن قرآن و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم جز براي معدودي امكان نداشته باشد.
آغاز اين آشفتگي‌ها در زبان عربي در نيمه اوّل قرن اوّل هجري بود.
ابوالاسود دوئلي كه يكي از اصحاب و شاگردان حضرت امير بود، داستان تأسيس علم نحو يا قانون اعراب گذاري در زبان عربي را چنين حكايت مي‌كند:
روزي بر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وارد شدم، ديدم آن حضرت در حال فكر و انديشه است، به من فرمود:
در شهر شما «كوفه» قرآن را غلط مي‌خوانند.(3).
مي خواهم كاري كنم تا لغت عرب از اين آشفتگي بيرون آيد.
گفتم:
يا اميرالمؤمنين اگر اين كار را بكنيد لغت عرب را زنده كرده ايد.
بعد از چند روز خدمت آن حضرت رسيدم، نوشته اي به من داد كه در آن زيربناي علم نحو را نوشته بود و از تقسيم كلمه به اسم و فعل و حرف و تعريف آنها شروع مي‌شد.
سپس به من فرمود:
اَنِحْ نَحْوَه
به اين نحو پيش برو.» (4).
ابوالاسود مي‌گويد:
آنرا گرفته و به منزل رفتم و يك دوره قواعد نحو را برطبق راهنمائي و طرح حضرت نگاشتم و بعد آنرا به حضرت نشان دادم و تا آنكه اشكالاتش را رفع كرد.
مثلاً در اسماء مشبّهة بالفعل فرمود:
چرا كانَ را ننوشتي.
گفتم: نمي‌دانستم از آنهاست،
فرمود: از جمله آنهاست.
اين قواعد نزد «ابوالاسود» بود و به سبب بخلي كه داشت، آنرا به كسي نشان نمي‌داد و از آنجا كه عالِم به ادبيّات عرب بود واليان پس از حضرت امير عليه السلام او را احترام مي‌كردند.
از جمله اين واليان زياد بن ابيه بود كه از جانب معاويه ولايت عراق را در دست داشت.
زياد فرزندش ابن زياد را به شام نزد معاويه فرستاد.
ابن زياد در سخن گفتن به زبان عربي ناتوان بود و غلط تلفّظ مي‌كرد، چرا

كه مادرش سميّه از غير عرب بود و حتّي پدر زياد هم غلط گفتن او را درك نكرده بود.
معاويه كه در مكّه بزرگ شده بود و از قبيله قريش كه فصيح ترين قبائل عرب بود، اشتباه را تشخيص داد، و به زياد نوشت كه به پسرت سخن گفتن به زبان عربي را تعليم بده، او غلط حرف مي‌زند.(5).
زياد كسي را فرستاد و ابوالاسود را احضار كرد و از او خواست قواعد زبان عرب را كه حضرت امير عليه السلام به او آموخته بود، براي تعليم فرزندش در اختيار او بگذارد.
ابوالاسود نپذيرفت.
زياد حيله اي بكار برد، كسي را واداشت تا در مسير ابوالاسود قرآن را غلط بخواند،
او هم آيه سوّم سوره برائت را اينطور خواند
«إِنَّ اللَّهَ بَرِي ءٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ وَ رَسُولِهِ»
(و رسولهُ را به كسر لام خواند)
صحيح آن رسوله به ضمّ لام است.
يعني خداوند و رسولش از مشركين بيزارند.(6) ابوالاسود پس از شنيدن اين غلط خواني و تحريف قرآن، حالش دگرگون شد و تصميم گرفت تا نحو را براي حفظ قرآن از تغيير و تبديل به مردم تعليم كند.
براي رسيدن به اين هدف دو اقدام كرد:
*****
(1) نظير اين اثر در تغيير حركات يك كلمه در زبان فارسي نيز هست، مانند آنكه با تبديل ضمّه به فتحه در دو كلمه كُرد و تُرك معني عوض مي‌شود(كرد، ترك) البتّه اين تأثير در زبان عرب گسترده تر است.
(2) رجوع شود به تاج العروس ترجمه كلمه(سبج) و (زط).
(3) سبب آن همچنانكه گفتيم دور بودن شهر كوفه از مركز قبائل عرب، و اختلاط اهالي آن با ايرانيانِ تازه مسلمان بود كه به شهر كوفه مهاجرت كرده بودند و هر چند خليفه دوّم، ابن مسعود، صحابي پيامبر را براي تعليم قرآن به كوفه فرستاد ولي چون آنها عرب اصيل نبودند، قرآن را غلط مي‌خواندند، علاوه بر اينكه نسل دوّم، تازه مسلمان هاي غير عرب، قرآن را از غير صحابي مي‌آموختند در نتيجه اشتباهات بيشتري داشتند.
(4) و بدين سبب علم اعراب گذاري را علم نحو مي‌نامند.
(5) وقتي امير زاده اي كه پدرش در تعليم او كوشا بوده، زبان عربي را غلط تلفّظ كند، حال همسالان او در شهرهاي كوفه و بصره و نيز سخن گفتن نسل فاتحان عرب كه ساكن شهرهاي آفريقا و ايران بودند چگونه بوده است؟.

(6) در زبان عربي اين چنين با تغيير ضمّه و كسره و فتحه معنا تغيير مي‌كند.

تا عموم مردم قرآن را صحيح بخوانند.

تعليم علم نحو

براي انجام اين كار اوّل نزد زياد برگشت و گفت:
ده نفر نويسنده زبردست از قبيله عبدالقيس براي من انتخاب كن تا اين كار را انجام دهم.
زياد خواسته او را برآورد،
ابوالاسود به آنان گفت:
قرآن را از اوّل تا آخر مي‌نويسيد،
بعد من يكبار قرآن را با دقّت مي‌خوانم. شما در آخر كلمات به دهان من نگاه كنيد،
هر جا كه دهانم را باز مي‌كنم، يك نقطه روي حرف بگذاريد (فتحه)
و هرجا لبم را پائين مي‌آورم يك نقطه زير آن حرف بگذاريد (كسره)
و هرجا دهانم را جمع مي‌كنم يك نقطه برابر آخر حرف بگذاريد (ضمّه).
ابوالاسود پس از آنكه آن ده تن نوشتن قرآن را به پايان رساندند، خود از اوّل قرآن شروع بخواندن كرد و آنان مطابق دستور او قرآن را اعراب گذاري كردند.
ابوالاسود علم نحو را كه از استاد خود، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آموخته بود به اين ترتيب روي قرآن پياده كرد و باعث شد كه همه مردم قرآن را مطابق قواعد زبان عرب و بدون تحريف بخوانند.
از طبقه سوّم شاگردان او در علم نحو، «خليل بن أحمد فراهيدي» بود كه او نقطه بالا و پائين حروف را كشيده و نقطه برابر كلمه را به صورت «واو» كوچك نوشت و فتحه و كسره و ضمّه را به صورت فعلي ـَ ـِ ـُ درآورد.
پس از خليل تا امروز همه قرآنها اين چنين اعراب گذاري شد.
كار دوّم «ابوالاسود»، آن بود كه علم نحو را به جمعي تعليم نمود، كه از جمله آنها دانشمندان زير مي‌باشند:
1- سه فرزندش عطاء و ابوالحارث و ابوحرب
2- و عنبسة بن معدان مشهور به الفيل و ميمون بن الاقرن و عبدالرحمن بن هرمز و يحيي بن عاصم و نصر بن عاصم كه از طبقه اوّل علماء «نحو» مي‌باشند.
3- و از طبقه دوّم عبداللّه بن اسحاق الحضرمي و عيسي بن عمر الثقفي و ابو عمرو بن العلاءالحارثي بوده اند كه علم نحو را از يحيي بن يعمر فرا گرفتند
4- و از طبقه سوّم خليل بن احمد فراهيدي بوده است.
قواعد علم نحو كه وصيّ پيامبر، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تنظيم و

تعليم فرمود اينچنين منتشر شد.
در نتيجه هر كس علم نحو را مي‌آموخت قرآن و ديگر متون را مي‌توانست بدون اعراب گذاري هم صحيح بخواند.
اگر تلاش فرهنگي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نبود چگونه مي‌شد از قرآن و حديث پيامبر، معارف اسلام را استفاده كرد؟
خداوند وصيّ پيامبر (علي عليه السلام) را ياري كرد تا در وقت مناسب (دهه چهارم از هجرت) علم نحو را تنظيم و تعليم نمايد و به شاگرد خود (ابوالاسود) بياموزد.
و از آنجا كه نشر اين علم در كشور پهناور اسلام جز با نيروي حكومت، امكان پذير نبود،
پروردگار عالم چنين پيش آورد كه «زياد» از «ابوالاسود» بخواهد تا علم نحو را كه او از استادش، حضرت علي عليه السلام فراگرفته بود به ديگران تعليم دهد.
و اين علم به واسطه دستگاه حكومت دشمنِ حضرت علي عليه السلام در كشور پهناور اسلام نشر شود و به اين وسيله، فهم لغت عرب عصر پيامبر، براي همه آسان گردد و امروزه ميليون‌ها مسلمان قرآن را آنچنانكه بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نازل شده است، بخوانند، و نه تنها ساكنين جزيرةُ العرب، زبان عربي را فراموش نكرده اند، بلكه اين زبان، زبان ديگر ملل چون آفريقا و اروپا شد.

پرداخت حقوق به قاريان قرآن

در حكومت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با محاسبه دقيق به آنانكه قرآن خواندن را ياد مي‌گرفتند و قاري قرآن بودند، حقوق پرداخت مي‌كردند كه سالي دويست دينار مي‌شد.(1).

*****

(1) خصال شيخ صدوق ج 2 ص 602.

آنگاه كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ديده از جهان فرو بست.
گروهي براي به دست آوردن حكومت و قدرت تلاش كردند برخي به تقويت قوم و قبيله خود روي آوردند.
و افرادي براي رسيدن به مال و مقام در دولت آينده، دست و پا مي‌زدند.
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تمام امكانات و قدرتش را بكار گرفت تا قرآن را جمع آوري كرده و در يك جلد بنويسد، كه دستورالعمل زندگي انسانها حفظ شود، و پراكنده نماند.
برخي مي‌پرسيدند:
چرا علي عليه السلام از خانه بيرون نمي‌آيد؟
امام علي عليه السلام جواب مي‌داد:
سوگند خورده ام تا تمامي قرآن كريم را ننويسم از خانه بيرون نيايم، مگر براي نماز يا كارهاي خيلي ضروري.
از اين رو اوّل كسي كه تمام قرآن را نيكو نوشت و در يك جلد آن را جمع آوري كرد، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است،
چنانچه اوّل حافظ كلّ قرآن، علي عليه السلام است.
بعضي از رجال سياسي به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌گفتند:
چرا از خانه بيرون نمي‌آيي؟
مي فرمود:
سوگند ياد كرده ام تا قرآن را جمع آوري نكنم عبا بر دوش نگذارم (يعني از خانه بيرون نروم) زيرا مي‌ترسم دچار كمبود و نقصان شود يا چيزي بر آن بيافزايند و يا آيه اي پس و پيش گردد.
گرچه قرآن نوشته شده امام علي عليه السلام را سران سقيفه نپذيرفتند، امّا با جمع آوري و كتابت قرآن به دست حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام همگان با خاطر آسوده دانستند كه وحي الهي با حفظ و كتابت مصون و محفوظ مانده است.(1).
*****
(1) شواهد التّنزيل. حاكم حسكائي حنفي، و كتاب بصائر ص 28.

بسياري از اصحاب و ياران رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در موارد گوناگوني اعتراف كردند كه:
نديدم كسي را كه در قرائت قرآن همانند علي عليه السلام باشد.(1).
*****
(1) شواهد التّنزيل. حاكم حسكاني حنفي، و كتاب بصائر ص 25.

مردي نزد حضرت علي عليه السلام آمد و از نوعي بيماري شكايت كرد.
آن حضرت به او فرمود:
يك درهم از مَهريّه زنت بگير و با آن مقداري عسل خريداري نموده و آن را با آب باران بخور.
بيمار به دستور آن حضرت عمل كرده شفا يافت.
كساني راز مطلب را از امام علي عليه السلام پرسيدند و گفتند:
آيا در اين خصوص روايتي از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيده ايد؟
حضرت فرمود:
نه، وليكن آن را از آيات قرآن استنباط كردم كه مي‌فرمايد:
«فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْ ءٍ فَكُلُوهُ هَنيئاً مَريئاً»
«و اگر آنان مقداري از مهر خود را به طيب خاطر به شما دادند بخوريد خوش و گوارايتان باد»
و نيز مي‌فرمايد:
«يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ فيهِ شَفَاءٌ لِلنَّاس»
«از شكم هاي آنان نوشابه اي بيرون آيد كه رنگ هاي آن گوناگون است و درمان است براي مردم.»
و همچنين مي‌فرمايد:
«و نزلنا من السماء ماءاً مباركا»
«از آسمان ابي با بركت فرود آورديم.»
پس به حكم آيه هاي مذكور گوارايي و شفا و بركت در آن دستور جمع شده، اميدوار گرديدم كه با آن بهبودي حاصل شود.(1).
*****
(1) تفسير عياشي، ج1، ص219.

استغفار

حضرت امير عليه السلام براي طلب باران به منبر رفت و جز استغفار چيزي از آن حضرت شنيده نشد،
بعضي سبب آن را پرسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
مگر اين كلام از خدا نشنيده ايد كه فرمود:
«فَقُلْتُ اَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ اِنَّهُ كانَ غَفَّاراً، يُرسِلُ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْرارا، وَ يُمْدِدْكُمْ بِاَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٌ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ اَنْهارا» (1).
«پس به ايشان گفتم طلب آمرزش كنيد از پروردگارتان كه او بسيار آمرزنده است، مي‌فرستد بر شما (باران) پي در پي و ياري مي‌دهد شما را به مالها و پسران و قرار مي‌دهد براي شما بوستانها و جوي هاي آب».
آنگاه فرمود:
كدام دعاست كه از استغفار برتر و بركتش بيشتر باشد.
*****
(1) سوره نوح، آيه 19 - 12.

امان از عذاب خدا

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
روي زمين دو امان از عذاب خدا وجود داشت، يكي از آن دو از ميان شما رفت، پس كوشش كنيد در نگهداري و مواظبت از ديگري.
اماني كه از دستتان رفت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بود، اماني كه باقي است استغفار و طلب آمرزش است؛ زيرا خداوند مي‌فرمايد:
«وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِيهِمْ وَ ما كانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (1).
«خداوند عذاب نمي‌كند ايشان را با آن كه تو (اي محمد) در ميان آنان باشي و خداوند عذاب نمي‌كند ايشان را با آن كه ايشان (از گناهان) آمرزش جويند» (2).
*****
(1) سوره انفال، آيه 33.
(2) نهج البلاغه، حكمت 88 معجم المفهرس مؤلّف.

پاداش بيماري

اميرالمؤمنين عليه السلام به يكي از يارانش كه به مرضي مبتلا شده بود فرمود:
خداوند بيماريت را سبب ريختن گناهانت قرار دهد؛ زيرا مرض، اجر و پاداشي ندارد ولي گناهان را مانند برگ درختان مي‌ريزد، و تنها اجر و مزد در برابر گفتار زباني و كردار بدني است.
و خداوند هر كه را بخواهد، از بندگان پاك سرشت نيكو كردارش، به بهشت مي‌برد.(1).
*****
(1) نهج البلاغه، حكمت 42 معجم المفهرس مؤلّف.

تعريف زهد

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
تمام زهد در دو جمله اي از قرآن مجيد قرار گرفته است:
«لكيلا تأسوا علي مافاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم» (1).
(تا بر آنچه از شما فوت شده غمگين نشويد و بر آنچه به شما داده شده دلشاد نگرديد.)
و كسي كه بر گذشته تأسف نخورد و بر آينده شادمان نگردد هر دو طرف زهد را دارا گشته است.(2).
*****
(1) سوره حديد، آيه 22.
(2) نهج البلاغه، حكمت 377 معجم المفهرس مؤلّف.

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بر بهترين افراد اين امت از عذاب خدا ايمن مباش؛ زيرا خداوند مي‌فرمايد:
«فلا يأمن مكر اللَّه الاّ القوم الخاسرون» (1).
(از مكر و كيفر خدا ايمن نمي‌باشند مگر مردم زيانكار)
و بر بدترين افراد اين امت از رحمت و لطف خدا نوميد مشو؛ زيرا خداوند مي‌فرمايد:
«انّه لا ييأس من روح اللَّه الاّ القوم الكافرون» (2).
(از رحمت خدا نوميد نمي‌باشند مگر كافران)(3).
*****
(1) سوره اعراف، آيه 99.
(2) سوره يوسف، آيه 87.
(3) نهج البلاغه، حكمت 377 معجم المفهرس مؤلّف.

امام و اقسام علوم

در روزگاران گذشته يكي از اقسام علم نجوم و ستاره شناسي بود كه در غيب گوئي كار بُرد داشت.
كه زندگي و مرگ و تولّدِ اشخاص و حوادث و تحوّلات اجتماعي و به قدرت رسيدن و شكست قدرت‌ها و حكومت‌ها را تا حدودي بازگو مي‌كردند.
البته بسياري هم دكّان باز كرده از اين راه روزي مي‌خوردند كه غالباً پيشگوئي هاي آنان دروغ بود.
عبداللّه بن عوف نقل كرد:
امام علي عليه السلام عازم جنگ نهروان بود كه منجّمي آمد و فرمود:
اگر در اين ساعت حركت كنيد شكست مي‌خوريد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
تو از حوادث غيب چه مي‌داني؟ تو چه مي‌داني در شكم اين حيوان چيست؟ نر يا ماده؟
هر كس تو را تصديق كند قرآن را انكار كرده است.
سپس امام علي عليه السلام به اصحابش فرمود:
با نام خدا حركت كنيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و لشگريانش به نبرد خوارج رفتند و با پيروزي بازگشتند.
آنگاه امام علي عليه السلام مردم را نصيحت فرمود:
أَتَزْعَمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَي السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَغْنَي عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ.
وَتَبْتَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُولِيَكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ - بِزَعْمِكَ - أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَي السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!
أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ، إِلَّا مَا يُهْتَدَي بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَي الْكَهَانَةِ، وَالْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكافِرِ! وَالْكافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَي اسْمِ اللّهِ.
(به هنگام حركت براي نبرد با خوارج، شخصي با پيشگويي از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در اين ساعت حركت كنيد، پيروز نمي‌شويد و من از راه علم ستاره شناسي اين محاسبه را كردم.
امام علي عليه السلام فرمود:)
«گمان مي‌كني تو از آن ساعتي آگاهي كه اگر كسي حركت كند زيان نخواهد ديد؟ و مي‌ترساني از ساعتي كه اگر كسي حركت كند ضرري دامنگير او خواهد شد؟ كسي كه گفتار تو را تصديق كند، قرآن را تكذيب

كرده است، و از ياري طلبيدن خدا در رسيدن به هدفهاي دوست داشتني، و محفوظ ماندن از ناگواريها، بي نياز شده است.
گويا مي‌خواهي به جاي خداوند، تو را ستايش كنند! چون به گمان خود مردم را به ساعتي آشنا كردي كه منافعشان را به دست مي‌آورند و از ضرر و زيان در امان مي‌مانند.
اي مردم، از فرا گرفتن علم ستاره شناسي براي پيشگويي هاي دروغين، بپرهيزيد، جز آن مقدار از علم نجوم كه در دريانوردي و صحرا نورد ي به آن نياز داريد، چه اينكه ستاره شناسي شما را به غيب گويي و غيب گويي به جادوگري مي‌كشاند، و ستاره شناس چون غيب گو، و غيب گو چون جادوگر و جادوگر چون كافر و كافر(1) در آتش جهنم است. با نام خدا حركت كنيد.» (2).
إيّاكُمْ وَ تَعْلُّمِ النُّجُومِ إلاّ ما يَهْتَديفي بَرٍّ أوْ بَحْر(3).
«از علم نجوم بپرهيزيد مگر آن مقدار كه در صحرا نورد ي و دريانوردي لازم است»
*****
(1) منجّم، از طريق ستاره شناسي پيشگويي مي‌كند و كاهِن (غيب گو) با كمك گرفتن از شيطان و جن خبر مي‌دهد، مي‌گويند شخص مورد نظر عفيف بن قيس برادر اشعث بن قيس بود.
(2) خطبه 79 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
(3) امالي صدوق ص 338، و خطبه 79 نهج البلاغه معجم المفهرس.

اشاره هايي به علم روانشناسي

رفتار شناسي

در قرن اخير كه روانشناسي به صورت كلاسيك در دانشگاه هاي دنيا به بحث وبررسي گذاشته شد، ومباحث مربوط به آن بيشتر و بهتر شناسائي گرديد.
جوانب ديگري از اين علم ارزشمند كشف و مورد ارزيابي قرار گرفت كه يكي از آنها «رفتار شناسي» است،
از علم رفتار شناسي كه واكنش طبيعي بدن نسبت به افكار و احساسات دروني است
از آن در رشته قضائي و كيفري
و جرم شناسي
استفاده هاي فراواني مي‌كنند، چون به اين حقيقت رسيده اند كه آنچه در جان و دل و فكر و قلب آدمي است بگونه اي خود را در دست وزبان و رفتار ظاهري نشان خواهد داد و نيكو گفت:
«از كوزه همان برون تراود كه در اوست»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در چهارده قرن قبل، اين حقيقت روشن «رفتار شناسي» را توضيح داده اند:
ما اَضْمَرَ اَحَدٌ شَيْئاً إلاَّ ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسانِهِ وَ صَفَحاتِ وَجْهِهِ
«كسي چيزي را در درونش پنهان نمي‌كند مگر آنكه آن چيز خود را زبان و حالات چهره اش آشكار مي‌سازد» (1).
*****
(1) حكمت 26 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

امام علي عليه السلام در چهارده قرن پيش، هم به بيماري رواني اشاره فرمود و هم راه درمان را معرّفي كرد كه:
اِنَّ هذِهِ الْقُلوب تَمَلُّ كَما تَمَلُّ الاَبْدانُ فابْتَغوُا لها طَرائِفُ الحِكَم
«همانا اين قلب‌ها افسرده مي‌شوند چنان كه بدن‌ها خسته و افسرده مي‌شوند، پس براي درمان افسردگي روح از سخنان حكمت آميز و زيبا استفاده كنيد» (1).
كه امروزه با گوش دادن سخنان اخلاقي، عرفاني، پند و اندرزهاي حكيمانه، تلقين با عبارات حساب شده،درمان افسردگي روح، تحقّق مي‌يابد كه فرمود:
انَّ كلامُ الحُكماء اذا كان صواباً كان دواءً(2).
«همانا سخنان دانشمندان اگر درست باشد داروي شفا بخش است.»
توجه به مسائل رواني كودكان يتيم
*****
(1) حكمت 91 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، - و - حكمت 197 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
(2) حكمت 265 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

بسياري، نيازها و نيازمنديهاي يتيمان را از ديدگاه امور مادّي مي‌نگرند، كه بايد داراي مسكن و همسر و لباس و تغذيه مناسب شوند.
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به همان اندازه اي كه به احتياجات مادّي و جسمي يتيمان فكر مي‌كرد،
به رفع نيازها و كمبودهاي رواني آنها نيز مي‌انديشد.
تا دچار عقده هاي رواني، يا كمبودهاي عاطفي نگردند.
امام علي عليه السلام يتيمان را دور خود جمع مي‌كرد، و با انواع بازي ها، و صداي تقليدي از گوسفند آنها را مي‌خنداند،
روزي يتيمان رابه منزل آورد، و خواست به آنها عسل بخور اند، انگشتان خود را مي‌شست، و با انگشتان خود عسل در دهان يتيمان مي‌گذارد كه دو نوع شيريني را بچشند؛
شيريني عسل
و شيريني از دست پدر گرفتن(1).
گرچه افراد ناآگاه به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اعتراض مي‌كردند، كه اين كارها در شأن شما نيست.
امّا امام علي عليه السلام به نكات ظريفي توجه مي‌كرد كه امروز در
علم روانشناسي
روانشناسي كودك
و روانشناسي تربيتي
بسيار مورد توجّه است.
زيرا روانشناسان مي‌گويند:
علل بزهكاري فرزنداني كه پدر يا مادر را از دست دادند كمبودهاي عاطفي است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آنقدر به يتيمان توجه داشت، و با آنها مهرباني مي‌كرد كه برخي از ياران امام مي‌گفتند:
لَوَدْتُ اِنّي كنْتُ يَتيماً
«اي كاش منهم يك يتيم بودم» (2).
*****
(1) بحارالانوار ج 41 ص 29.
(2) بحارالانوار ج 41 ص 29.

از نظر روانشناسي، روح آدمي حالات گوناگوني دارد.
گاهي حالت پذيرش و شادابي
و گاهي حالت افسردگي.
اگر انسان، ويژگي هاي رواني خود و ديگران را بشناسد و متناسب با حالت پذيرش و شادابي روان آدمي، دست به كاري بزند حتماً موفق خواهد شد
كه امام علي عليه السلام اين نكته رواني را در چهارده قرن قبل تذكّر داد:
انَّ لِلقُلوُبِ شَهْوَةً وَاقبالاً و اِدْباراً فأتُوها مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِها وَ اِقْبالُها فَاِنَّ الْقَلْب اَذا اَكْرَهَ عَمْي
«همانا روح آدمي حالت شادابي و پذيرش، و افسردگي وامتناعي دارد، پس در حالت شادابي و پذيرش اقدام به كارهاي مورد علاقه كنيد، زيرا اگر قلب به كاري مجبور گردد، دچار كوري و نا آگاهي مي‌گردد» (1).
از كلام وحي گونه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌توان، «روانشناسي عبادت» را نيز مطرح كرد، كه عبادت و دعا بايد متناسب با روان و شادابي روح انسان صورت پذيرد، تا همواره با نشاط و حالت پذيرش عبادت كنيم كه لذّت ببريم.
*****
(1) حكمت 193 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

تفاوت روانشناسي زن و مرد

امروزه با گسترش علم روانشناسي، و كشف جوانب گوناگون آن، رشته هاي روانشناسي بسيار گسترش پيدا كرده است،
روانشناسي انساني، نوجواني، كودك و حتي روانشناسي حيواني، يكي از واقعيت هائي مي‌باشد كه در علم روانشناسي مورد بررسي است،
كه يكي ديگر از جوانب گسترده آن تفاوت روانشناسي زنان و مردان است.
گرچه هر دو انسان بوده و داراي ارزش هاي اخلاقي مشترك مي‌باشند، امّا چون در نظام آفرينش هر كدام وظائف متفاوتي به عهده دارند و در بيولوژي، فيزيولوژي، و ديگر خصوصيّات جسمي داراي تفاوتهاي گوناگوني هستند.
و در مسائل رواني نيز تفاوت هاي فراواني خواهند داشت كه امام علي عليه السلام به برخي از تفاوت هاي رواني هردو اشاره مي‌كند:
خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ يَعْرِضُ لَهَا.
(برخي از نيكوترين خلق و خوي زنان، زشت ترين اخلاق مردان است، مانند، تكبّر و به خود باليدن، ترس، بخل، هرگاه زني متكبّر باشد، بيگانه را به حريم خود راه ندهد، و اگر بخيل باشد اموال خود و شوهرش را نگهبان است، و چون ترسان باشد از هر چيزي كه به آبروي او زيان رساند فاصله مي‌گيرد.)(1).
روانشناسان عصر ما امروزه با حقائق ياد شده آشنا شدند كه روانشناسي زنان را جداي از مردان به ارزيابي مي‌گذارند،
در حالي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در چهارده قرن قبل به آن اشاره فرمود.
*****
(1) حكمت 234 نهج البلاغه معجم المفهرس مولّف.

ارتباط روح و جسم

امروزه با تكامل و گسترش روان شناسي بالیني «درماني» يكي از حقائقي كه كشف شد، «ارتباط روح و جسم» و تأثير بيماري هاي روح در جسم، و بيماري هاي جسم در روح است.
انسان غصّه مي‌خورد كه يك امر رواني است،
امّا زخم معده و اثني عشر پديد مي‌آيد كه يك امر جسماني است.
ورزش يك امر جسمي و مادّي است، امّا روح را تقويت مي‌كند.
امام علي عليه السلام اين حقيقت را چهارده قرن قبل بيان فرمود كه:
صِحّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قِلّةِ الْحَسَدِ(1).
«سلامت جسم از اندك بودن حسد است.»
و در غريب كلام شماره 3 فرمود:
اِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْماً
«خصومت و دشمني مهلكه هائي دارد»
*****
(1) حكمت 256 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

(به عنوان ج- آمادگي رواني در همين فصل مراجعه شود.)
ز- استفاده از روانشناسي در قضاوت
قضائي دوم - علم روانشناسي و قضاوت

مردم شناسي

صفات مردان ستمگر

مرداني كه ظلم و ستم مي‌كنند از نظر روانشناسي صفاتي دارند كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آنها را به روشني مي‌شناساند.
كه فرمود:
سه خصلت عمومي دارند:
1- يَظلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ
(با نافرماني نسبت به مافوقش ستم مي‌كنند.)
2- وَ مِنْ دوُنَهُ بِالْغَلَبَةِ
(به زير دستان با زور و فشار برخورد مي‌كند.)
3- وَ يُظاهِرُ القَوْمَ الظَّلَمَةِ
(و پشتيبان ستمگران مي‌باشد.)(1).
*****
(1) حكمت 350 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

شناخت قدرت تحمّل زنان

در شناخت روحيّات زن فراوان گفته و نوشته اند، امّا امام علي عليه السلام كه عالم به غيب است، و واقعيّت‌ها را آنگونه كه هستند مي‌نمايانند، نكات ارزشمندي نسبت به روانشناسي بانوان دارند كه قابل توجّه است مي‌فرمايد:

اَلْمَرْاَةُ تَكْتُمُ الْحُبَّ اَرْبَعينَ سَنَةً، وَلاتَكْتُمُ الْبُغْضَ سَاعَةً واحِدَةً

«زن چون كانون حياء است عشق ومحبّت را ممكن است چهل سال در دل پنهان نگهدارد، امّا ناراحتي و كينه را يكساعت هم تحمّل نمي‌كند «چون كانون عاطفه است» (1).

*****

(1) شرح ابن ابي الحديد ج 20 ص 291.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به زن، اظهار نظر زيبائي دارد كه هيچكس در گذشته و آينده نتوانست و نمي‌تواند به زيبائي آن سخن براند، امام علي عليه السلام با توجّه به ظرافت ها، و عواطف حسّاس روحي زن، و از اينكه از نظر اندام و جسم هم خداوند او را مظهر جمال و زيبائي فوق العاده اي قرار داد،
زن را به گُل تشبيه مي‌كند و مي‌فرمايد:
اِنَّ الْمَرأَةَ رَيْحانَة وَ لَيْسَتْ بِقَهْرَمانَة
«همانا زن گل است، و چونان قهرمانان خشن و سخت نيست» (1).
*****
(1) نهج البلاغه اواخر نامه 31، و وسائل الشيعه ج 14 ص 120، و روضة المتّقين ج 13 ص 75.

روزي مقداري عسل و انجير از هَمْدان و حُلْوان براي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آوردند.
امام دستور داد يتيمان كوفه را گرد آوردند، ضمن نوازش و محبّت، با دست خود عسل و انجير را بدهان آنان مي‌گذاشت.
اصحاب گفتند:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام، خودشان مي‌خورند، چرا شما با دستان مبارك به آنان غذا مي‌دهيد؟
امام علي عليه السلام فرمود:
«امام پدر يتيمان است، اين عمل را انجام مي‌دهم تا يتيمان احساس بي پدري نكنند.» (1).
*****
(1) بحارالانوار ج41 ص123.

در جنگ بصره يك روز حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرچم حمله را به دست فرزندش محمّد حنفيّه داد، و فرمود:
پيشروي كن تا قلب سپاه دشمن را درهم بريزي.
محمد حنفيّه حمله كرد، امّا نتوانست پيشروي كند و برگشت.
امام علي عليه السلام به صورت نكوهش به او فرمود:
اَدْرَكَكَ عِرْقُ اُمِّكَ
«يكي از خصلت هاي مادرت را به ارث بردي»
چون پدر علي عليه السلام است چرا نبايد محمد بن حنفيّه خط شكن باشد؟
و ادامه داد كه:
چه كنم؟ كه مادرت فاطمه زهرا عليها السلام نيست.
سپس حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرچم را به دست امام مجتبي عليه السلام داد كه رفت و پيروزمندانه بازگشت.(1).
*****
(1) تتمة المنتهي ص 17، و شرح ابن ابي الحديد ج 1 ص 243.

روشهاي تحقيق

ارزش و جايگاه تجربه

امروزه مِتُد تحقيق و شيوه هاي استنباط واجتهاد و كشف حقائق در محافل دانشگاهي، روش پراگماتيسمي است «اصالت تجربه و آزمايش».
طرفداران اين روش مي‌گويند:
تنها راه كشف حقيقت ها، تجربه و آزمايش است، واگر چيزي با تجربه مادّي كشف نشود، وجود ندارد.
در حالي كه بسياري از واقعيّت‌ها را نمي‌شود با تجربه مادّي كشف نمود، پس اصالت تجربه، و پراگماتيسم بگونه مطلق درست نيست، بلكه تنها به عنوان يكي از روش هاي تحقيق پذيرفته شده است كه امام علي عليه السلام فرمود:
لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ؛ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ.
(انديشيدن همانند ديدن نيست، زيرا گاهي چشم‌ها دروغ مي‌نمايانند، امّا آن كس كه از عقل نصيحت خواهد به او خيانت نمي‌كند.)(1).
پس بايد از روش هاي مختلف استفاده كرد:
اوّل - مشاهده و تجربه
دوّم - تفكّر و انديشه
*****
(1) حكمت 281 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

يك تجربه عملي

در آن روزگاران كه روش تجربي در بسياري از محافل مطرح نبود، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گاهي كه ضرورت داشت با روش تجربي مشكلات را پاسخ مي‌داد.
چون هنوز روح جاهليّت در مردم زنده بود، و دختر داشتن را خوش نداشتند، دو زن كه در همسايگي يكديگر بوده، و شگفت آن كه در يك شب زائيدند، با پول دادن به قابله پسر و دختر را جابجا كردند.
امّا زني كه پسر زائيده بود، توجّه داشت و راضي نشد.
هر كدام ادّعا مي‌كردند پسر از آن اوست، و دختر بيچاره بي طرفدار ماند.
براي حلّ اختلاف شكايت به امام بردند،
امام علي عليه السلام ادّعاي هردو را شنيد و قضاوت كرد كه حل آن در قرآن است:
لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْن
«پسر دو برابر دختر ارث مي‌برد»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دستور داد:
شير هردو زن را در ظرفي به يك اندازه بدوشند، زني كه شير او سنگين تر است، پسر از آن اوست.(1).
*****
(1) شرح من لايحضره الفقيه ج 6 ص 6، و وسائل الشيعه ج 18 ص 210.

كودتا گران سقيفه براي آنكه اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را در انزواي كامل قرار دهند، دستور دادند:
«كسي نقل حديث نكند.»
تا فضائل امام علي عليه السلام و عترت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به تدريج فراموش شود.
پس از جنگ جمل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به شهر كوفه آمد و 1500 نفر از صحابه را در كوفه منزل داد و آنان را به نقل و آموزش حديث تشويق كرد.
روزي در مسجد كوفه اصحاب رسول خدا را سوگند داد كه:
هركس در حجّةُ الوداع روز غدير خُم حضور داشت، و سخنان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را شنيد برخيزد و شهادت دهد.
تعداد زيادي از مردم برخاستند و شهادت دادند، و خطبه غدير را به ياد آوردند.
پس از آن روز، هزاران نفر از صحابي رسول خدا كه زنده بودند و روايات زيادي را از زبان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم شنيده بودند، روايات و احاديث رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را در همه جا نقل مي‌كردند، كه روايات اسلامي رونق گرفت.(1).
*****
(1) تاريخ ابن كثير ج5 ص211، و مسند احمد ج1 ص118 و 119 و ج4 ص370.

تلاش در كسب دانش

امام علي عليه السلام همواره از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم علوم فراوان فرا مي‌گرفت و تلاش در كسب دانش و رازهاي علمي داشت،
بارها مي‌ديدند كه مدّت هاي طولاني با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به مذاكره علمي مي‌نشست، كه رسول خدا فرمود:
أَنَا مَدينَةُ الْعِلْم وَ عَلِيٌّ بابَها
«من شهر علم و علي درب آن است» (1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روزي در اواخر عمر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مدّتي طولاني با آن حضرت نشست.
از امام علي عليه السلام پرسيدند:
شما با رسول خدا برسر چه مباحثي گفتگو مي‌كرديد؟
پاسخ داد:
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هزار دَر از دانش را بر من گشود، كه از هر كدام هزار دَرِ ديگر باز مي‌شود.(2).
*****
(1) بحارالانوار ج40 ص203 و 121.
(2) بحارالانوار ج40 ص203 و 121.

نوشتن و جمع آوري حديث

يكي از تلاش هاي علمي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نوشتن و جمع آوري احاديث و روايات ارزشمند بود.
امام علي عليه السلام آنچه از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي‌شنيد، مي‌نوشت و حفظ مي‌فرمود.
و به اصحاب و ياران خود نيز فراوان سفارش مي‌فرمود تا:
احاديث ارزشمند را بنويسند و نگهدارند.
در صورتي كه سران كودتاي سقيفه دستور داده بودند كسي جمع آوري حديث نكند و احاديث موجود را سوزانده بودند.
امام علي عليه السلام نه تنها از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم احاديث را مي‌نوشت و بايگاني مي‌فرمود، بلكه نقل شده:
حضرت زهرا عليها السلام خبرهاي غيبي را كه نقل مي‌كرد، علي عليه السلام آنها را نيز مي‌نوشت و حفظ مي‌كرد، تا امامان بعد از او از دانش و علوم الهي حدّاكثر استفاده را ببرند.(1).
*****
(1) اثبات الهداة ج4 ص 441.

حفظ كتب علمي

در زمان خليفه دوّم كه ايران و قسمتي از روم به دست مسلمانان فتح شد، كتابخانه هاي با ارزشي به دست مسلمانان افتاد.
فرماندهان از خليفه دوّم كسب تكليف كردند.
با آن همه از كتاب هاي فراوان چه كنند؟
خليفه دوّم با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گفتگو كرد و گفت:
«لارَطْبٍ وَلا يابِسٍ إِلاَّ فِي كِتابٍ مُبينٍ»
(همه چيز در قرآن وجود دارد)
پس ما نيازي به اين همه از كتاب‌ها نداريم و تازه كتاب‌ها به زبان هاي پارسي و رومي است كه قابل استفاده نمي‌باشند.
امّا امام علي عليه السلام از نابود كردن كتاب‌ها ممانعت كرد و دستور داد آنها را حفظ كنند، درست است كه همه چيز در قرآن وجود دارد، امّا حفظ كُتُب علمي نيز بسيار مهمّ است.(1).
*****
(1) اعترافات رودلف ژايگر آلماني، كتاب خداوند علم و شمشير.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تلاش مداوم خود در كسب دانش از رسول خدا را اينگونه شرح مي‌دهد:
من در هر روز، يكبار و در هر شب، يك بار پيش رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي‌رفتم و آن حضرت با من خلوت مي‌فرمود و شدّت علاقه و دلبستگي من با آن حضرت بگونه اي بود كه اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي‌دانستند با اَحَدي از مردم جز من به آن طريق رفتار نمي‌فرمود.
و چه بسا در بيشتر از موارد، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به منزل من مي‌آمد و هر زمان كه من در يكي از اُطاق هاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم وارد مي‌شدم، همسران خود را از منزل خارج مي‌كرد و مي‌فرمود:
منزل را خلوت كنيد.
به طوري كه جز من كسي نزد آن حضرت باقي نمي‌ماند.
و هر وقت براي خلوت نمودن با من به منزل من تشريف مي‌آورد، احدي از اهل بيت مرا (فاطمه و نه احدي از اولادم را) خارج نمي‌فرمود
و من آنچه سئوال مي‌كردم، پاسخ مي‌فرمود،
و هر زمان ساكت مي‌شدم و سئوالاتم تمام مي‌شد، آن حضرت خود آغاز سخن مي‌فرمود.
در نتيجه آيه اي بر آن حضرت نازل نشد، مگر آنكه آن را براي من خواند و املاء فرمود و من به خطّ خود آن را نوشتم.
و تأويل آيات و تفسير و ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و خاصّ و عامّ آن آيات را به من تعليم فرمود.
و از خداوند مسئلت كرد كه نيروي حفظ و فهم آنرا به من عطا فرمايد.
از اين رو من هيچ آيه اي را فراموش نكردم و هيچ قسمتي از علم را كه براي من املاء فرمود از نظرم محو نشد و آنرا نوشتم.
و آنچه را كه خداوند به آن حضرت فرمود از حلال و حرام، امر و نهي با آنچه واقع شده و آنچه واقع مي‌شود.
و هر كتابي كه پيش از آن حضرت نازل شده.
و هر قسمتي از طاعت و معصيت را درك و حفظ آنها را فروگذار نكردم.
حتّي يك حرف از آنها را فراموش نكردم.
سپس دست مبارك را بر سينه من گذارد و از خداوند مسئلت كرد كه قلب مرا از علم و حكمت و نور پُر كند.
من به آن حضرت عرض كردم:

پدر و مادرم به فدايت، من از زماني كه دعا فرموديد چيزي را فراموش نكرده و آنچه را كه نوشته ام از من فوت نشده، آيا ترس يا انديشه فراموشي در باره ام داريد؟
آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
خير، ترس و فراموشي و جهل درباره تو ندارم.(1).
*****
(1) الغدير، ترجمه ج1 ص5، و اربعين شيخ بهائي حديث 21.

تدوين و تأليف كُتُب علمي

درست است كه در روزهاي نخستين اسلام با تكيه به حافظه هاي قوي، قرآن و احاديث را حفظ مي‌كردند و سينه به سينه منتقل مي‌نمودند،
امّا براي حفظ سرمايه هاي علمي، فرهنگي امّت اسلامي بايد نهضت تدوين و تأليف را تحقّق مي‌بخشيد.
امام علي عليه السلام يكي از آغازگران نهضت تأليف و تدوين در امّت اسلامي بود و همگان را به نوشتن و تدوين كُتُب مفيد، سفارش مي‌فرمود.
اوّل كسي كه قرآن را جمع آوري و به سبك شايسته اي نوشت علي عليه السلام بود.(1).
اوّل كسي كه كتابي در احكام دين نوشت تا پاسخگوي نيازهاي عقيدتي و فقهي جامعه باشد، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بود.
اوّل كسي كه علم نحو را مطرح و تكميل و آموزش داد امام علي عليه السلام بود.
كتاب فقهي اميرالمؤمنين عليه السلام طبق نقل امام صادق عليه السلام كتابي مفصّل و داراي صفحاتي بي شمار بود كه فرمود:
كاغذهاي آن 70 ذرع طول داشت «به ذراع رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم»
كه با خطّ امام نگاشته شد و تمام حلال و حرام در آن مشروحاً بيان گرديد.
و هر چيزي كه انسان‌ها و امّت اسلامي نياز داشتند و دارند جواب آن در اين كتاب آمده است.(2).
*****
(1) شرح نهج البلاغه ج2 ص208، و احتجاج طبرسي.
(2) شرح نهج البلاغه خوئي ج2 ص316، و احتجاج طبرسي - و - بحارالانوار ج 47 ص 280، ج 26 ص 22 و 23.

صاحب نظران و اصحاب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و غزّالي و سليمان بلخي آورده اند كه: امام علي عليه السلام كتابي را با نام «جفر جامع» نوشته كه تمام اطّلاعات ضروري نسبت به آينده و گذشتگان را در آن گِرد آورده بود كه چونان دائرةالمعارف بسيار غني در تمام علوم و فنون و نيازمنديهاي علمي، اطّلاعاتي كاربرد داشته و دارد،
و بسياري از اخبار غيبي مربوط به آينده و تحوّلات آينده در آن توضيح داده شد.
و كتاب ديگري را به نام «الجامعة» تأليف فرمود، كه همانند «جفر جامع» بي نياز كننده انسان از هرگونه اطّلاعاتي است،
كه درباره آن نوشتند:
اِنَّ الْجَفْرَ وَ الْجامِعَةَ كِتابانِ لِعَلِيٍّ عليه السلام قَدْ ذُكِرَ فيها عَلَي طَريقَةِ عِلْمِ الْحُرُوفِ، الْحَوادِثَ اِلي اِنْقِراضِ الْعالَمْ، وَ اَوْلادُهُ يَحْكُمُونَ بِهِما
«همانا كتاب جفر و جامعه از علي عليه السلام است كه براساس حروف، آگاهي هاي لازم نسبت به حوادث روزگار تا قيامت در آن گرد آمده، و فرزندانش مي‌توانند از آن استفاده كنند.» (1).
در آن روزگار اني كه محقّق و نويسنده اندك بود، و افراد با سوادي كه بتوانند بخوانند و بنويسند انگشت شمار بودند، عشق و علاقه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به نوشتن و تأليف كُتُب ارزشمند و جمع آوري قرآن كريم شگفتي آور است.
*****
(1) مَن لا يَحْضره الفقيه ج 4 ص419 حديث 5914 - و - بحارالانوار ج49 ص153 - و - اصول كافي ج1 ص57 - و - بحارالانوار ج26 ص39 و 36.

الف- امامان معصوم عليهم السلام و به خصوص امام حسن و امام حسين عليهما السلام وقتي پاسخ بسياري از سئوالات شرعي مردم را مي‌دادند و مردم مي‌پرسيدند كه:
اين پاسخ‌ها در كجاست؟
جواب مي‌دادند:
«وَ ذَلِكَ كانَ فِي كِتابِ عَلِيّ عليه السلام» (1).
«اين پاسخ در كتاب علي عليه السلام موجود است»
ب- از كتاب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و كتاب (الجامعه) پرسيدند.
امام صادق عليه السلام فرمود:
كتابي است كه مفاهيم و مطالب آن را رسول گرامي اسلام به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ارائه فرمود و آن حضرت با خط خود نوشت در اين كتاب پاسخ تمام مسائل شرعي از حلال و حرام و نيازمندي هاي انسان وجود دارد حتّي حدّ شرعي خراشي كه به صورت كسي واقع شود در آن آمده است.(2).
ج- امامان معصوم عليهم السلام بارها در اظهارات خود به اين حقيقت اشاره فرمودند كه يكي از منابع غني علوم و آگاهي ما كتاب امام علي عليه السلام و صحيفه آن حضرت كتاب (الجامعه) و (جفر اكبر) مي‌باشد.
هر مسئله اي كه مردم مي‌پرسيدند، امام صادق عليه السلام يا امام باقر عليه السلام مي‌فرمودند:
حُكم اين مسئله در كتاب امام علي عليه السلام چنين آمده است.
يا در آغاز پاسخ دادن مي‌فرمودند:
«اِنَّ فِي كِتابِ عَلِيٍّ»
«در كتاب امام عليّ عليه السلام چنين آمده»
يا مي‌فرمودند:
«وَجَدنا فِي كِتابِ عَلِيٍّ»
«در كتاب امام علي عليه السلام چنين يافتيم.» (3).
گاهي مردم مطلبي را ادّعا مي‌كردند كه امام صادق عليه السلام مي‌فرمود (لَيْسَ هُوَ فِي كِتابِ عَلِيّ) اين مطلب در كتاب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وجود ندارد.(4).
*****
(1) تهذيب، ج1، ص329 حديث 963 و وسائل الشّيعه، ج2، ص697، حديث 1 و2.
(2) بحارالانوار، ج26، ص25، باب1 وص35 حديث 61وص33 حديث 51

وج47، ص272.
(3) بحارالانوار، ج64، ص222 وج76، ص4 وج85، ص27 وج62، ص290 وج88، ص328 وج2، ص21 و184 و227.
(4) بحارالانوار، ج47، ص278 ذيل حديث 18.

علوم کاربردي

بايد اعتراف كرد كه رهبران معصوم شيعه عليهم السلام، زنده كننده علم و نابود كننده جهلند و آنچه بشر از علوم در اختيار دارد، از سرچشمه علوم ايشان جاري شده است.
و در علوم جديد نيز به اعتراف تمام دانشمندان اروپا، مسلمانان پيش قدم بودند.
زيرا علوم و آگاهي خود را از قرآن و عترت فرا گرفتند،
امام صادق عليه السلام 500 رساله در هزار ورق، درباره خواصّ شيميائي و طبيعي براي (جابر بن حيّان) املاء كرد.
و شيميدانهاي جهان پيش از جابر نظير خالد «متوفي سال 85 هجري قمري» موازين اين علم را از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرده اند.(1).
جابربن حيّان يكي از بزرگترين دانشمندان علم شيمي است،
در علوم ديگر نظير طبّ و فلسفه نيز نابغه بود، و 200 كتاب تأليف كرد كه 80 كتاب آن در شيمي بود.
وي درباره علم شيمي نظرات عجيبي دارد كه صحّت آنها از طرف دانشمندان اروپا امضاء شده است.
امام صادق عليه السلام راه بكاربردن مركّب درخشنده را براي نگارش يادداشتهاي گرانبها به او ياد داد تا خواندن آنها در تاريكي ممكن باشد.
همچنين طريقه ساختن كاغذ نسوز را به او نشان داد.
و همچنين كيفيّت تركيب اسيد سولفوريك و اسيد نيتريك را به او آموخت.
*****
(1) كتاب راه تكامل ج 3.

الف- امام علي عليه السلام بسياري از مسائل فيزيكي و رياضي را حلّ كرد كه به يكي از آنها اشاره مي‌شود:
شخصي از علي عليه السلام پرسيد:
چه عددي بر 9 و 7 و 8 و 6 و 5 و4 و3 و2 و 10، قابل تقسيم مي‌باشد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در حالي كه سوار بر اسب خود بود، بي درنگ فرمود:
«روزهاي سال را در روزهاي هفته ضرب كن»
آنگاه اسب خود را تاخت و رفت.
اگر 360 (كه در آنوقت معروف بود كه روزهاي سال 360 روز است) را در 7 ضرب كنيم حاصل ضرب آن 2520 خواهد بود «كه به تمام اين اعداد قابل قسمت است و خورده نمي‌آورد».
ب- سه نفري كه داراي 17 شتر بودند، خدمت حضرت علي عليه السلام آمدند و خواستند كه شترها را ميان آنها به نسبت (يك دوّم) و (يك سوّم) و (يك نهم) تقسيم كند.
حضرت دستور داد:
يك شتر بر شترها افزودند و مجموع شترها 18 شتر گرديد،
سپس نصف 18 شتر يعني 9 شتر به كسي كه (يك دوّم) مي‌خواست داد
و 6 شتر به كسي كه (يك سوّم) مي‌خواست داد
و 2 شتر به كسي كه (يك نهم) مي‌خواست داد كه همه از سهم خود اضافه گرفتند و راضي شدند و شتري هم نكشتند و مجموع 9 و 6 و 2 و مي‌شود 17 شتر كه حضرت شتر خود را هم برداشت.

همچنين (1) دو نفر كه يكي داراي 5 قرص نان و ديگري داراي 3 قرص نان بود.
موقع خوردن غذا، شخص سوّمي نزد آنها آمد و با آنها هم سفره شد و آنگاه 8 درهم به آنها داد، دو نفر بر سر تقسيم پول اختلاف كردند.
آنكه داراي 5 قرص نان بود به ديگري گفت:
5 درهم براي من و 3 درهم براي تو، ولي او زير بار نرفت و مدّعي شد كه بايد پول نصف شود.
سرانجام به خدمت علي عليه السلام آمدند تا ميان آنها حكم كند،
حضرت به آن مردي كه داراي 3 نان بود، فرمود:
3 درهم را بگير.
عرض كرد: به خدا قسم، جز به حق راضي نخواهم شد.
حضرت علي عليه السلام فرمود:
حقّ تو يك درهم و حقّ رفيقت 7 درهم است، هر كدام (هشت سوّم) نان‌ها را خورده اند، شخصي كه داراي 5 نان بود (هشت سوّم) آنرا خورده (يعني دو سوّم) و 2 عدد و يك سوّم از نان‌ها باقي مانده كه نصيب مرد سوّمي شده (كه هفت سوّم مي‌شود).
و شخصي كه داراي 3 نان بود نيز هشت سوّم آن را و يك سوّم از سهمش باقي مانده كه نصيب مرد سوّمي شده است
بنابر اين 8 درهم به نسبت هفت سوّم و يك سوّم تقسيم مي‌شود و چون مخرجها يكي هستند مجموع سهم‌ها 1 + 7 = 8 مي‌شود،كه يك درهم مال 3 قرص نان و 7 درهم براي 5 قرص نان است.
*****
(1) فروع كافي، تاب القضاء، جديث 10 - و كتاب تهذيب كتاب القضاء، باب الزيادات في القضا، حديث 12.

نمونه هايي از علوم كاربردي

«ابوالأسود دُئلي» گويد:
روزي به محضر حضرت امير عليه السلام شرفياب شده آن حضرت را در حال تفكّر يافتم،
پس گفتم:
يا اميرالمؤمنين! درباره چه فكر مي‌كنيد؟
حضرت فرمود:
در لغت شما خطاها و اشتباهاتي ديده ام مي‌خواهم در اين باره اصول و قواعدي وضع كنم تا خطاها اصلاح شود.
گفتم: اگر چنين كنيد ما را زنده نموده و اين لغت در ميان ما خواهد ماند.
پس از چند روز نزد آن حضرت رفتم، كاغذي پيش روي من گذاشت كه در آن نوشته بود:
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، تمام كلمات يا اسمند، يا فعل، يا حرف. اسم آن است كه مسمايش را روشن كند، و فعل آن است كه حركت و پديده مسمّي را، و حرف داراي معنايي است كه نه اسم است و نه فعل.
آنگاه به من فرمود:
در اين باره تتبّع كن و آنچه كه به نظرت آمد بر آنها بيفزا و بدان كه كلمات از نظر ديگر بر سه نوع هستند: ظاهر، ضمير، و چيزي كه نه ظاهر است و نه ضمير.
ابوالأسود مي‌گويد:
مطالبي جمع آوري نموده خدمت آن حضرت عرضه داشتم كه از جمله آنها حروف نصب بود. (مراد حروف مشبّهة بالفعل است.)
«انّ، أنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ، كَاَنَّ» ولي «لكنَّ» را ذكر نكرده بودم، پس به من فرمود:
چرا «لكنّ» را جزء آنها نياورده اي؟
گفتم: به نظرم آمد كه جزء آنها نيست.
فرمود: چرا از آنهاست، آن را هم بنويس.
«زجاج» از علماء نحو، اصول ياد شده را چنين مثال آورده:
اسم ظاهر، مانند: رجل، زيد، عمرو، و مانند اينها،
و ضمير مانند: اَنَا، اَنْتَ، و تاء در فَعَلْتَ، و ياء متكلّم مثل غلامي.
و كاف خطاب، مانند: ثَوْبُكَ، و مانند اينها،
و امّا آنچه كه نه ظاهر است و نه ضمير، مبهمات است مانند: هذا، هذه، هاتا، تا، (از اسماء اشاره)، و مَن و ما و الذي و اي (از اسماء موصول)، و

كم و متي و اين (از اسماء استفهام)، و مانند اينها.(1).
*****
(1) معجم الادباء، ج14، ص48.

لغت

مردي از ابوبكر معناي آيه قرآن «وفاكِهَةً وَ اَبّا» را پرسش نمود.
خليفه اوّل معناي «ابّ» را ندانست و گفت:
كدام آسمان بر من سايه مي‌افكند و كدام زمين مرا بر مي‌دارد يا چه كنم اگر درباره كتاب خدا چيزي بگويم كه خود به آن باور نداشته باشم، معناي «فاكهه» را مي‌دانم، ولي «ابّ» را خدا بهتر مي‌داند.
اين حرف او به گوش مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام رسيد، آن حضرت فرمود:
«سبحان اللّه» آيا نمي‌داند لفظ «ابّ» به معناي «چراگاه» و زمين پر گياه مي‌باشد، و خداوند در اين آيه شريفه در مقام شمردن نعمت هايي است كه بر مردم و چهارپايانشان ارزاني داشته تا بدان وسيله تغذيه نموده مايه حيات و قوام بدنشان باشد.(1).
*****
(1) ارشاد، مفيد، ص107.

از ابابكر معناي واژه كلاله را پرسيدند نتوانست جواب دهد كه امام علي عليه السلام فرمود:
آيا نمي‌داند «كلاله» به معناي برادران و خواهران پدري و مادري است.
كه خداي تعالي فرموده:
يَسْتَفتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفتِيكُمْ فِي الكَلالَةِ اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ اُخْتٌ فَلَها نِصفُ ما تَرَكَ.(1).
«از تو اي رسول! درباره (برادران و خواهران) فتوا خواهند، بگو خداوند شما را درباره «كلاله» فتوا مي‌دهد اگر مردي از شما بميرد و از براي او فرزندي نباشد و خواهري داشته باشد از براي آن خواهر است نصف تركه ميت»
و مراد از خواهر در اين آيه خواهر پدري و مادري و يا پدري تنهاست؛ زيرا فقهاء اتفاق دارند كه در صورتي خواهر نصف تركه را ارث مي‌برد كه پدري و مادري و يا پدري تنها باشد.
و در جاي ديگر مي‌فرمايد:
وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً اَو امْرَأةٌ وَ لَهُ اَخٌ اَوْ اُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنهُما السُّدسُ(2).
«و اگر مردي يا زني وارثي به جز برادر و يا خواهري نداشته باشد هر يك از آنان يك ششم سهم مي‌برند».
فقهاي اماميّه اتّفاق دارند در اين كه تفصيل بين يك ششم در صورت تنهايي و يك سوم در صورت تعدّد اختصاص دارد به خواهر و برادر مادري.(3).
بنابراين، لفظ «كلاله» در قرآن مجيد به طور صريح در برادر و خواهر پدر و مادري و پدري تنها و مادري تنها استعمال شده است.
*****
(1) سوره نساء، آيه 175.
(2) سوره نسائ، آيه11.
(3) ارشاد، مفيد، ص107.

در فصل هنر سخنوري آورده ايم كه آن حضرت خطبه اي طولاني بدون «الف» و خطبه اي ديگر بدون «نقطه» مشتمل بر مواعظ ارزنده و معاني عالي انشاء فرمود:
با آن كه حرف «الف» كه در تركيب كلمات بيش از ساير حروف به كار رفته و همچنين «نقطه» كه در تركيب الفاظ و سخن گفتن بسيار ضروري و لازم است.
و از مطالبي كه بيان گرديد معلوم شد كه آن حضرت عليه السلام مبتكر تمام علوم عربي بوده و علوم ادبي از او سرچشمه گرفته است.
و مي‌گويند:
كسي كه به گفتن مطلبي بر ديگران پيشي گرفته صاحب امتياز است، چه رسد به كسي كه علومي را از خود ابداع نموده باشد.
(به فصل هنر، هنر سخنوري مراجعه شود كه اعترافات همه دانشمندان نسبت به فصاحت و بلاغت امام علي عليه السلام در آنجا آمده است.)

سيّد رضي قدس سره در نهج البلاغه آورده:
حضرت علي عليه السلام در مذمّت اهل بصره به آنان فرمود:
اَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الماء بَعيدَةٌ مِنَ السَّماء
«زمين شما به آب نزديك است و از آسمان دور» (1).
ابن ابي الحديد در بيان تفسير جمله اوّل گفته است كه:
زمين بصره به آب دريا بسيار نزديك مي‌باشد و به همين جهت در اثر طغيان آب فارس دوبار غرق شده، يك بار در زمان «القادر باللّه» و دفعه ديگر در زمان «القائم بامر اللّه».
چنانچه آن حضرت در ضمن اخبار غيبيه به آن خبر داده است كه مي‌فرمايد:
كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ؛ رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ، وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا.
و رواية: وَايْمُ اللَّهِ لَتَغْرَقَنَّ بَلْدَتُكُمْ حَتَّي كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلي مَسْجِدِهَا كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ، أَوْ نَعَامَةٍ جَاثِمَةٍ.
و رواية: كَجُؤْجُؤِ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ.
و رواية أخري: بِلَادُكُمْ أَنْتَنُ بِلَادِ اللَّهِ تُرْبَةً: أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ، وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ، وَبِهَا تِسْعَةُ أَعْشَارِ الشَّرِّ، الْمُحْتَبَسُ فِيهَا بِذَنْبِهِ، وَالْخَارِجُ بِعَفْوِ اللَّهِ. كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَي قَرْيَتِكُمْ هذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ، حَتَّي مَايُرَي مِنْهَا إِلَّا شُرَفُ الْمَسْجِدِ، كَأَنَّهُ جُؤْجُؤُ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ!
«شما سپاه يك زن بوديد، و پيروان حيوان (شتر عايشه)، تا شتر صدا مي‌كرد مي‌جنگيديد، و تا دست و پاي آن قطع گرديد فرار كرديد، اخلاق شما پَست، و پيمان شما از هم گسسته، دين شما دورويي، و آب آشاميدني شما شور و ناگوار است، كسي كه ميان شما زندگي كند به كيفر گناهش گرفتار مي‌شود، و آن كس كه از شما دوري گزيند مشمول آمرزش پروردگار مي‌گردد، گويا مسجد شما را مي‌بينم كه چون سينه كشتي غرق شده است، كه عذاب خدا از بالا و پايين او را احاطه مي‌كند، و سرنشينان آن همه غرق مي‌شوند.»
و در روايتي است:
«سوگند بخدا، سرزمين شما را آب غرق مي‌كند، گويا مسجد شما را مي‌نگرم كه چون سينه كشتي يا چونان شتر مرغي كه بر سينه خوابيده

باشد بر روي آب مانده است.»
و در روايت ديگر: «مانند سينه مرغ روي آب دريا.»
و در روايت ديگري آمده: «خاك شهر شما بد بو ترين خاكها است، از همه جا به آب نزديكتر(2) و از آسمان دورتر، و نُه دَهم شرّ و فساد در شهر شما نهفته است، كسي كه در شهر شما باشد گرفتار گناه، و آن كه بيرون رود در پناه عفو خداست. گويي شهر شما را مي‌نگرم كه غرق شده، و آب آن را فرا گرفته، چيزي از آن ديده نمي‌شود، مگر جاهاي بلند مسجد، مانند سينه مرغ بر روي امواج آب دريا!»
پس همان گونه شد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرموده بود.
و نيز آورده است كه:
معناي «دوري بصره از آسمان» اين است كه به وسيله ر صدها و آلات نجومي ديده شده كه دورترين نقاط معموره روي زمين از دائره «نصف النهار» «اُبُلّه» مي‌باشد، كه در نواحي بصره واقع است.
و سپس مي‌گويد:
بيان اين نكات دقيق از خصائص اميرالمؤمنين عليه السلام است، زيرا از موضوعاتي خبر داده كه عرب به آن آشنايي نداشته و جز دانشمندان محقق كسي به آن آگاهي ندارد، و اين از اسرار و غرايب بديعه آن حضرت عليه السلام مي‌باشد.(3).
*****
(1) نهج البلاغه، خطبه 13 معجم المفهرس مؤلّف.
(2) اشاره به علم اُكولوژي EGOLOGIE تأثير عوامل زيست محيطي در افكار و اخلاق انسان است كه عوامل جغرافيايي در مناطق گوناگون أثر ات متفاوت در رفتار و افكار انسانها دارد.
(3) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج1، ص89.

پاسخ به پرسش هاي رياضي

تقسيم عادلانه بهاي نان ها

(مراجعه شود به ش3- نقش علم رياضي در قضاوت)

سه نفر در تقسيم هفده شتر با هم نزاع كردند،
اولي مدعي يك دوم و دومي يك سوم و سومي يك نهم آنها بود
خواستند شترها را بگونه اي قسمت كنند كه كسري نداشته باشد نتوانستند.
دعوا به نزد حضرت امير عليه السلام بردند.
علي عليه السلام به آنان فرمود مايل نيستيد من يك شتر از مال خودم بر آنها افزوده و آنها را بين شما تقسيم نمايم؟
گفتند: آري
پس امام يك شتر بر آنها افزود كه مجموعاً هيجده شتر شد و آنگاه يك دوم آنها را كه نُه شتر باشد به اولي، و يك سوم را كه شش شتر باشد به دومي، و يك نهم را كه دو شتر باشد به سومي داد،
و يك شتر باقيمانده خود را نيز برداشت.(1).
*****
(1) نكته رياضي اين تقسيم اين است كه آن سه نفر سهامي را كه براي خود تعين كرده بودند مقدار يك هيجدهم از واحد صحيح كمتر بود، و در حقيقت آن يك هيجدهم يه نسبت سهامشان بر سهم هر كدام زيادتر بود؛ مثلاً اولي 9 شتر از17شتر را مالك بود نه 8/5 از 17 و همچنين دومي و سومي و چون زيادي‌ها دقيق بود و سائلين به نكات رياضي آشنايي نداشتند از اين جهت حضرت بودن تفصيل و توضيح از راه بسيار ساده اي مشكلشان را حلّ كرد. (مؤلف).

مردي يهودي نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمده گفت:
عددي به من بگو كه بدون كسري داراي 12 و 13 و 14 و 15 و16 و 17 و 18 و 19 و 110 باشد.
امام علي عليه السلام به وي فرمود:
اگر بگويم مسلمان مي‌شوي؟
گفت: آري.
پس به وي فرمود:
«اِضْرِبْ اَيّامَ اُسْبُوعِكَ في سَنَتِكَ» (1).
«روزهاي هفته ات را در سالت ضرب كن»
كه حاصل آن مطلوب توست.
و چون يهودي آن را صحيح يافت مسلمان شد.(2).
شيخ بهائي در «خلاصة الحساب» (3) آورده، اگر عدد ماه‌ها در روزهاي ماه و حاصل آن در روزهاي هفته ضرب شود عددي به دست مي‌آيد كه بدون كسري بر همه اعداد ياد شده قابل قسمت است.
و نيز اگر مخرج اعداد ي را كه حرف عين در آنها هست كه عبارتند از:
«ربع، سبع، تسع و عشر»
(يعني چهار و هفت و نه و ده درهم ضرب شوند حاصل عددي است كه بر تمام اعداد مذكور تقسيم مي‌شود.(4).
*****
(1) اين عدد كوچكترين عددي است كه بر اعداد مذكور تقسيم مي‌شود.
(2) كشكول، شيخ بهائي، ج2، ص42.
(3) خلاصة الحساب، ص136 (الباب الثاني في حساب الكسور).
(4) كشكول، ج2، ص499.

آن روز كه اميرالمؤمنين عليه السلام در جنگ جمل بر دشمن خويش پيروز گرديد با گروهي از ياران مهاجر و انصار خود وارد بيت المال بصره شد و در كنار در همها و دينارها ايستاد و زماني به آنها خيز ه شد و آنگاه سكّه هاي طلا و نقره را چنين مخاطب ساخت:
«اي درهم هاي سفيد! و اي دينارهاي زرد! غير مرا مغرور كنيد».
و پس از چند لحظه ديگر كه نگاهش را ادامه داد، به همراهان خود فرمود:
اينها را بين اصحاب من و كساني كه با من هستند پانصد تا پانصد تا، قسمت كنيد، چون دستور را اجراء كردند كاملاً درست بود و يك درهم كم نيامد،
در آن روز تعداد مردان دوازده هزار نفر بود.(1).
در كتاب «مناقب» (2) آمده، كه حضرت علي عليه السلام در ابتداي خلافتش در مدينه به منبر رفت و به ياران و شيعيان خود فرمود:
ميان صف‌ها گردش كنيد و به مردم بگوييد آيا كسي از خلافت من ناراضي است؟
در اين هنگام فرياد مردم بلند شد همگي به يك صدا گفتند:
«خدايا! ما از پيامبرت و پسر عمّش راضي و خشنود هستيم و فرمانشان را به جان و دل مي‌پذيريم.»
آنگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به عمّار فرمود:
اي عمار برخيز! و در بيت المال برو و به هر نفر سه دينار بده و براي خود نيز سه دينار بياور.
عمّار با ابوالهيثم و گروهي ديگر از مسلمانان به طرف بيت المال رفته و حضرت نيز از منبر پايين آمد و رهسپار مسجد قبا گرديد و در آنجا به نماز و نيايش و دعا مشغول شد.
عمّار با همراهانش وارد بيت المال شده سيصد هزار دينار در آن يافتند و تعداد مردم را نيز صدهزار نفر. (هر نفري سه دينار).
در اين هنگام عمّار به حاضران رو كرده و گفت:
به خدا سوگند كسي نه از تعداد مردم مدينه و نه از مقدار دينارها به امام اطّلاع داده است، و اين خود نشانه و آيتي است كه حقانيت او را اثبات نموده بر شما واجب است كه مطيع و فرمانبردار او باشيد.
از آن ميان طلحه و زبير و عقيل از گرفتن دينارها امتناع ورزيدند.(3).
*****
(1) مروج الذهب، ج2، ص371.
(2) مناقب، سر وي، ج1، ص419 في اخبار ه عليه السلام بالغيب.
(3) ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه از ابوهريره نقل كرده كه مي‌گويد:

هشتصد هزار درهم از ابوموسي اشعري نزد خليفه دوم آوردم، خليفه دوم گفت چقدر پول آورده اي؟ گفتم: هشتصد هزار درهم. خليفه دوم چند بار با تعجب گفت: هشتصد هزار درهم! آنگه به من گفت: واي بر تو! هشتصد هزار درهم چقد راست؟ گفتم صدهزار درهم و صدهزار درهم ... و هشت دفعه آن را تکرار کردم. پس مبلغ در نظر خليفه دوم مهم و زياد آمد.

حضرت امير عليه السلام بر منبر خطبه مي‌خواند، مردي از آن حضرت پرسيد:
شخصي وفات كرده و زني و پدر و مادري و دو دختر از خود بر جاي نهاده، سهم زن چقدر مي‌شود؟
حضرت فرمود:
يك هشتم او به يك نهم مبدّل گرديد.
كه اين مسئله به «مسئله منبريّه» شهرت يافت.
(سروي) در بيان تبديل يك هشتم به يك نهم مي‌گويد،
سهم پدر و مادر يك سوم است و سهم دو دختر دو سوم و سهم زن يك هشتم.
و روشن است كه در اين صورت فرض مسئله از واحد صحيح زيادتر بوده است،
بنابر اين مخرج از روي 27 تقسيم مي‌گردد و به ترتيب 3 از 27 براي زن، و 16 از 27 براي دو دختر و 8 از 27 براي پدر و مادر به طور مساوي.

مسأله ديناريه

زني نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمده و در حالي كه آن حضرت يك پاي مبارك را در ميان ركاب اسب گذارده بود مسئله خود را چنين شرح داد:
برادرم وفات كرده و ششصد دينار از خود برجاي گذاشته است و ورثه او بر من ستم نموده و تنها يك دينار به من داده اند.
امام علي عليه السلام در پاسخش فرمود:
مگر برادرت دو دختر نداشته؟
زن گفت: آري.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«سهم آنان دو سوم تركه است كه چهارصد درهم مي‌شود
يك برادر مادري هم داشته كه سهم او يك ششم تركه است كه صد دينار مي‌شود،
زني هم داشته كه سهمش يك هشتم تركه است كه 75 دينار مي‌شود،
دوازده برادر نيز داشته كه به هر كدام دو دينار مي‌رسد و باقيمانده تركه كه يك دينار است سهم تو مي‌باشد.»
و آنگاه پاي ديگر را در ركاب گذارده به طرف مقصد حركت كرد، كه اين مسئله به مسئله «ديناريّه» شهرت يافت.(1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج2، ص269.

مدت خواب اصحاب کهف

مردي يهودي از اميرالمؤمنين عليه السلام از مقدار خواب اصحاب کهف پرسيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر طبق آيه شريفه قرآن:
«وَلَبِثُوا في كَهفِهِمْ ثَلاثمأةٍ سِنينَ وَ ازْدادُوا تِسعاً» (1).
«و آنها در غار کهف سيصد سال، نه سال هم زيادتر درنگ کردند»
به او پاسخ داد.
يهودي گفت:
ما در کتاب آسماني مان سيصد سال يافته ايم.
امام علي عليه السلام فرمود:
سالِ شما شمسي، و از ما قمري است.(2).
*****
(1) سوره کهف، آيه 24.
(2) تفسير مجمع البيان.

نكات علمي نسبت به هيئت و نجوم (ميتورولوژي)

هنگامي كه حضرت امير عليه السلام خواست به جنگ صفين رود، اين دعا را كه مشتمل بر چگونگي آفرينش آسمان و زمين و حكمت آفرينش كوه هاست انشاء فرمود:
«اللهم رب السقف المرفوع، و الجو المكفوف، الّذي جعلته مغيضاً للّيل و النهار ... ».
«بارخدايا! اي پروردگار آسمان بلند! و جو محفوظ از انتشار، كه قرار داده اي آن (جو) را محل فرو رفتن شب و روز ... » (1).
شهرستاني در كتاب «الهيئة و الاسلام» (2) آورده است:
منظور از «جو مكفوف» اين است كه جوّ با آن كه به خودي خود اقتضاي پراكندگي و انتشار دارد از آثار قدرت خداي تواناست كه آن را در جاي معيّني نگهداري نموده است.
و نيز در شرح «الذي جعلته مغيضاً لليل والنهار» مي‌گويد:
كلمه «مغيض» به معناي جائي است كه آب را مي‌مكد و آن را به خود جذب مي‌نمايد، و گويا آن حضرت (به طور استعاره) شب و روز را به معناي نور و تاريكي قرار داده و چنين فرموده:
«خدايا! تو نور و ظلمت را در جو فرو برده اي و در اثر فرو رفتن نور در جو، شب به وجود آمده، و در اثر فرو رفتن تاريكي در جو روز پديد آمده است»
كه آن حضرت چنين فرض نموده كه هوا نور و ظلمت را مكيده و بلع مي‌نمايد و هم اكنون پس از گذشتن قرن هاي زياد دانشمندان علم هيئت به وسيله آلات مجهز «طيف نما» و يا «اسپكترسكوپ» ديده اند كه جو بر اثر اقتضاء و احتياجش مقداري از نور را مي‌مكد و بقيّه اش را براي ما بر مي‌گرداند.
*****
(1) نهج البلاغه، خطبه 166 معجم المفهرس مؤلّف.
(2) الهيئة و الاسلام، ص51.

و نيز حضرت علي عليه السلام در ضمن خطبه 202 نهج البلاغه در بيان حكمت آفرينش كوه‌ها مي‌فرمايد:
«..فَسَكَنَتْ عَلي حَرَكَتِها مِنْ اَن تَمِيدَ بِاَهْلِها، اَو تَسِيخَ بَحَمْلِها اَو تَزُولُ عَنْ مَواضِعِها ... »
«ساكن شد زمين با حركاتي كه دارد از اين كه اهل خود را مضطرب كند، و يا آنان را فرو برد به واسطه نرمي زمين و سنگيني آن اشياء يا از جايگاه خود برطرف شود».
در كتاب «الهيئة و الاسلام» آمده:
«اين دو جمله از خطبه، دو دليل روشن هستند بر حركت انتقالي زمين در صورتي كه لفظ «عَلي» در فقره اول به معناي «مع» باشد(1) و معناي «اوتسيخ بحملها» اين است كه وجود كوههاي سنگين روي زمين سبب شده تا زمين اهل خود را فرو نبرد.
و در تفسير «او تزول عن مواضعها» آورده:
ظاهر اين كلام اين است كه
زمين داراي حركاتي است در مدار خود، زيرا زمين بنابر آنچه كه متأخرين قائلند داراي مواضع بي شماري است كه همه در مدار معين در مقابل برج هاي دوازده گانه است پس بنابراين تفسير «علي حركتها» تمام مي‌شود با حركت انتقالي ساليانه و اين كه كوهها و ريشه هاي كوهها حافظ هئيت اجزاء زمين هستند و مانع مي‌شوند از تفرق و اضطراب زمين و برطرف شدنش از مواضع خاصه اي كه در فلك مخصوصش دارد.
دقت كنيد، كه آن حضرت براي زمين مواضعي معرفي نموده و پر واضح است كه بنابر هيئت قديم قائل به مركزّيت و سكون زمين بوده اند اين فرمايش حكمت آميز هرگز معناي صادقي نداشت؛ زيرا چيزي كه ساكن باشد تنها يك موضع دارد.
*****
(1) استعمال لفظ «علي» به معناي «مع» شايع است، مانند قول خداي تعالي: «الحمدللّه الذي وهب لي علي الكبر اسماعيل» كه به معناي «مع الكبر» مي‌باشد. و نيز اين آيه شريفه: «ويطعمون الطعام علي حبه ... » كه به معناي «مع حبه» مي‌باشد. (الهيئة والاسلام، ص80).

و نيز در ضمن خطبه 90 نهج البلاغه مي‌فرمايد:
«..و عدَّلَ حرَكاتِها بِالرّاسِياتِ مِنْ جَلاميدِها»
«خداوند حركات زمين را به وسيله كوهها و اجسام سنگين تعديل نمود».
شهرستاني در شرح اين جمله آورده است كه:
«ظاهر اين كلام اين است كه كوه هاي سنگين و سنگ هاي سخت سبب شده كه زمين به واسطه حركات گوناگون مضطرب نشود، و نيز در اثر تعارض جاذبه‌ها و دافعه‌ها تعادل خود را از دست ندهد».
و سپس مي‌گويد:
دانشمندان قرن ما حركتهاي زيادي براي زمين قائل شده اند كه مشهورترين آنها پنج حركت است؛ و «فيلكس ورنه» فرانسوي، از دانشمندان زمين شناس يازده حركت براي زمين نقل كرده است، كه من هشت حركت را از آنها انتخاب كرده و مي‌نگارم:
1- حركت محوري شبانه روزي.
2- حركت ساليانه و انتقالي زمين به دور خورشيد.
3- حركت اقبالي.
4- حركت نقطه اوج و حضيض كره زمين.
5- حركت تقديم اعتدال پاييزي و بهاري.
6- حركت ارتعاشي قمري.
7- حركت ارتعاشي شمسي.
8- حركت تبعي.(1).
*****
(1) الهيئة و الاسلام، ص83.

درباره ماه و خورشيد و فَلَك

اميرالمؤمنين عليه السلام در ضمن خطبه 91 نهج البلاغه معروف به «اشباح» در بيان حكمت آفرينش خورشيد و ماه مي‌فرمايد:
« ... وَجَعَلَ شَمْسَها آيَةً مَبْصِرَةً لِنَهارِها، وَقَمَرها آيَةً مَمْحُوةً مِنْ لَيلِها».
(... و خورشيد آسمان را نشانه روشني بخش روز و ماه را نوري كمرنگ براي (زدودن شدت تيرگي) شب‌ها قرار داد.)
امام صادق عليه السلام به مفضّل مي‌فرمايد: (1).
اي مفضّل! بينديش در طلوع و غروب آفتاب براي برپايي دولت روز و شب، كه اگر طلوع آفتاب نبود تمام كارهاي عالم باطل مي‌شد مردم نمي‌توانستند كار و كسب و فعّاليتي داشته ما يحتاج زندگاني خود را تأمين نمايند و جهان سراسر ظلماني مي‌شد.
و مردم به سبب عدم استفاده از زيبايي و صفاي نور، لذّتي از زندگاني نمي‌بردند و اين بر همه كس روشن است.
حال در منافع غروب خورشيد تأمل كن كه اگر آن نبود مردم آرامش و راحتي نداشتند، با شدّت احتياج بدنهاي آنان به استراحت، به منظور رفع خستگي بدن و تجديد قوا و برانگيخته شدن جهاز هاضمه براي هضم غذا و نفوذ غذا به سوي اعضاي بدن. گذشته از اين كه زمين بر اثر دوام تابش خورشيد داغ شده و موجودات روي آن نيز از حيوان و نبات از بين مي‌رفتند.
*****
(1) بحارالانوار، ج3، ص113 -112.

سيّد رضي قدس سره در نهج البلاغه(1) آورده است كه:
هنگامي كه حضرت امير عليه السلام عازم بر جنگ با خوارج بود، مردي از ياران آن حضرت خدمتش عرضه داشت: اوضاع نجوم و ستارگان دلالت بر نحوست و بدي دارد و بر تو مي‌ترسم اگر امروز حركت كني به مقصودت نرسي و بر دشمنت پيروز نگردي.
اميرالمومنين عليه السلام به او فرمود:
آيا گمان داري كه تو ساعتهاي نيك و بد را دانا هستي، و در نتيجه مردم را به خوبي‌ها و بدي‌ها رهنمون مي‌شوي؟
كسي كه تو را در اين پندار تصديق كند قرآن را تكذيب نموده و از استعانت به خداي متعال در راه رسيدن به محبوب و دفع مكروه بي نياز مي‌شود
و شايسته است كه عمل كنندگان به قول تو، تو را حمد و ستايش كنند نه پروردگارشان را؛ زيرا اين تو هستي كه آنان را به خوشيها و خوبي‌ها رسانده اي و از صدمه‌ها و زيان‌ها ايمن گردانده اي.
و آنگاه به مردم رو كرده و فرمود:
برحذر باشيد از آموختن علم نجوم! مگر به منظور استفاده در راه هاي زمين يا دريا؛ زيرا يادگرفتن آن در غير اين صورت به كهانت دعوت مي‌كند، و منجم مانند كاهن است، و كاهن مانند ساحر و ساحر مانند كافر، و كافر در آتش است.
*****
(1) خطبه 76 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

خليفه دوم درباره نوشتن تاريخ با مردم مشورت كرد اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
مبدأ تاريخ را روز هجرت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم قرار دهيد و مانند زمان آن حضرت تاريخ بزنيد؛ زيرا پيامبر در ماه ربيع الاول وارد مدينه گرديد.
خليفه دستور نوشتن تاريخ را داد و مردم تاريخ را از روز ورود پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم مشخص مي‌كردند و به همين نحو ادامه پيدا كرد.(1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص338.

گرچه در جلد چهاردهم (امام علي عليه السلام و بهداشت و درمان) اين بحث بگونه گسترده اي مورد ارزيابي و شناخت قرار گرفته است، امّا در اينجا به برخي از رهنمودها اشاره مي‌گردد.
1- حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
به خوردن ماهي مداومت مكنيد؛ زيرا بدن را آب و لاغر مي‌كند.(1).
2- خوردن گردو در گرماي شديد حرارت داخلي را تهييج، و در بدن ايجاد دمل مي‌نمايد، و خوردن آن در زمستان كليه‌ها را گرم و برودت را دفع مي‌كند.(2).
3- هرگاه مسلمان ضعيف شود گوشت و شير بخورد.(3).
4- با خوردن بنفشه حرارت تب را بشكنيد.(4).
5- نخوردن شام موجب ضعف و خرابي بدن مي‌شود.(5).
6- شير گاو دو است، و نيز فرمود: پيه هاي گاو دردآور و روغن و شيرش شفابخش است.(6).
7- كسي كه در اول صبح 21 دانه كشمش بخورد مريض نمي‌شود.(7).
8- سيب بخوريد كه معده را دبّاغي مي‌كند.(8).
9- خوردن گلابي قلب ناتوان را قوي و معده را پاكيزه مي‌كند.(9).
10- سعتر (آويشن = كه گاه براي جلوگيري از اشتباه شدن با شعير، با حرف صاد نوشته مي‌شود، نام گياهي است) براي معده كرك مي‌شود مانند كركهاي حوله.(10).
11- در گرما به بر پشت نخوابيد كه آن پيه كليه‌ها را آب مي‌كند، و پاهاي خود را به سفال نسابيد كه رگ جذام را تحريك مي‌نمايد.(11).
12- قبل از خوردن غذا نمك بخوريد، اگر مردم خواص نمك را مي‌دانستند آن را بر ترياق مجرب مقدّم مي‌داشتند.(12).
13- طول دادن به هنگام تخليه، بواسير مي‌آورد.(13).
14- غدّه‌ها را از گوشت بيرون بياوريد كه خوردن آنها رگ جذام را تحريك مي‌كند.(14).
15- در برابر خورشيد قرار نگيريد كه رنگ بدن را متغيّر، لباس را پوسيده و بيماري پنهان را ا شكار مي‌سازد.(15).
16- خوردن غذاهاي رنگارنگ و متنوّع شكم را بزرگ و اليه‌ها را سست مي‌كند.(16).
*****
(1) فروع كافي، كتاب الطعمه، باب السمك، حديث5.

(2) فروع كافي، ج6، ص340، حديث1.
(3) فروع كافي، ج6، ص316، حديث2.
(4) فروع كافي، ج6، ص522، حديث 11.
(5) فروع كافي، ج6، ص317، حديث 8.
(6) فروع كافي، ج6، ص337، حديث 1.
(7) فروع كافي، ج6، ص351، حديث 1.
(8) فروع كافي، ج6، ص357، حديث 11.
(9) فروع كافي، ج6، ص357، حديث 1.
(10) فروع كافي، ج6، ص375، حديث 1.
(11) فروع كافي، كتاب الزي، باب الحمام، حديث 19.
(12) فروع كافي، ج6، ص326 حديث4.
(13) خصال باب الواحد، حديث 65.
(14) فروع كافي، ج6، ص254، حديث 5.
(15) خصال، باب الثلاثة، حديث 44.
(16) فروع كافي، ج6، ص317، حديث 8.

از حضرت امير عليه السلام از وجود كيميا پرسيدند؛ آن حضرت فرمود:
كيميا بوده و هست و خواهد بود.
پرسيدند: صنعت آن چگونه است؟
حضرت فرمود:
از جيوه روان، و سرب و زاج و آهن زنگ زده و زنگار مس سبز ...
بعضي گفتند: فهم ما به اين نمي‌رسد.
فرمود: بعض اجزايش را زمين و آب قرار دهيد ...
عرضه داشتند: براي ما بيشتر توضيح دهيد.
فرمود:
همين مقدار بس است؛ زيرا حكماي پيشين بيش از اين نگفته اند تا مردم آن را بازيچه نگيرند.(1).
از ابن خلكان نقل شده كه:
«جابر بن حيان كتاب بزرگي در حدود هزار صفحه در صنعت كيميا نگاشته كه مشتمل بر پانصد رساله از امام صادق عليه السلام در اين زمينه مي‌باشد».
و نيز جرجي زيدان مي‌گويد:
«جابربن حيان از شاگردان امام صادق عليه السلام نخستين كسي بوده كه اساس شيمي جديد را بنا نهاده است.»
*****
(1) مناقب سروي، ج1، ص274.

خطّ و خطاطي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به منشي خود عبيداللَّه بن ابي رافع فرمود:
در دواتت ليقه بگذار زبانه قلمت را طولاني گردان، بين سطر هايت فاصله بينداز، و حروفت را نزديك هم بنويس، زيرا رعايت اين نكات بر زيبايي خط مي‌افزايد.(1).
*****
(1) نهج البلاغه، حكمت 315 معجم المفهرس مؤلّف.

و نيز آن حضرت عليه السلام نسبت به روش تمركز فكر براي خط نويسي به كاتب خود فرمود:
روي زمين بنشين، و قلم را با انگشتانت بگير و چشمانت را در صورتم قرار ده تا هرچه مي‌گويم آن را در قلبت جاي دهي.(1).
*****
طبقات النحاة السيوطي.

پاسخ به پرسشها

پاسخ به شبهات

شناخت اجزاي حرام گوسفند

روزي اميرالمؤمنين عليه السلام به بازار قصاب‌ها تشريف برده و آنان را از فروختن هفت چيز از گوسفند نهي كرد:
1- خون
2- گوشه هاي دل
3- سپرز
4- رگ نخاع
5- غده ها
6- خُصيه ها
7- آلت نري
يكي از قصاب‌ها گفت:
يا اميرالمؤمنين، سپرز و كبد يكي هستند و فرقي بين آنها نيست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
چنين نيست، اكنون دو ظرف آب برايم بياور.
دو ظرف آب، و كبد و سپر زي براي آن حضرت آوردند، آنگاه فرمود:
كبد و سپرز را از وسط بكشافيد.
سپس دستور داد:
آنها را در آب بخيسانند.
چون چنين كردند ديدند كه كبد، سفيد شده چيزي از آن كم نگرديد، ولي سپرز سفيد نشده و تمامش مبدّل به خون گرديده و به صورت پوست و مقداري رگ در آمد.
در اين هنگام آن حضرت عليه السلام به معترض رو كرده و فرمود:
اين را كه ديديد فرق آنها بود، كبد گوشت است و سپرز خون.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج6، ص253، حديث 2.

سروي در مناقب آورده:
چهل زن نزد خليفه دوّم رفته از او از شهوت آدمي پرسش نمودند.
خليفه دوم گفت:
مرد داراي يك جزء و زن نُه جزء است.
پرسيدند:
پس چگونه است كه مردان از انواع زنان دائم و متعه و كنيز استفاده مي‌كنند ولي براي زنان جز يك مرد جايز نيست؟!
خليفه دوم پاسخ اين سئوال را ندانست، از اميرالمؤمنين عليه السلام سؤال كرد.
اميرالمؤمنين به آنان دستور داد:
هر كدام ظرفي پر از آب بياورند.
و آنگاه فرمود: همه آبها را در ظرف بزرگي بريزند.
و سپس به هر يك فرمود:
حالا هر كدامتان آبي را كه ريخته ايد برداريد.
گفتند: قابل جداسازي نيست.
امام علي عليه السلام نتيجه گرفت كه اگر آن قانون نبود، فرق بين اولاد و نسب ممكن نبود و ميراث و نسب باطل مي‌گشت.(1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص492.

هنگامي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر اهل بصره پيروز گرديد و اسيرانشان را آزاد كرد بعضي از ياران آن حضرت به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عرضه داشتند:
چگونه خون هاي آنان بر ما حلال بود ولي اسيرانشان بر ما حرام؟
حضرت علي عليه السلام فرمود:
چگونه حلال باشد بر شما زنان و فرزنداني كه در مملكت اسلام و مسلمانان زندگي مي‌كنند، آنچه را كه دشمن در لشكرگاه خود بر جاي گذاشته براي شما غنيمت است، ولي آنچه كه در خانه‌ها پنهان كرده بر شما حلال نيست.
و چون بر گفتار خويش اصرار ورزيدند آن حضرت عليه السلام براي آگاهي آنان فرمود:
پس بر عايشه (همسر رسول خدا) قرعه بزنيد، قرعه به نام هر كس در آمد عايشه را به او خواهم داد.
آنان به خود آمده توبه و استغفار نموده و از نزد آن حضرت خارج شدند. (1).
*****
(1) وسائل، ج11، ص55، حديث 3.

شرط دوستي اهل بيت

مردي نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمده گفت:
من هم شما را دوست دارم و هم فلان شخص را كه دشمن شماست.
امام علي عليه السلام به او فرمود:
تو الآن مثل شخصِ اعور (يك چشمي) هستي، يا تمام كور شو و يا تمام روشن.(1).
*****
(1) مسطرفات سرائر، ص149.

پاسخ به سئوالات عمومي

پاسخ به مشكلات علمي پادشاه روم

پادشاه روم طيّ نامه اي سئوالات علمي فراواني براي معاويه فرستاد و متذكّر شد كه:
اگر پاسخ دادي، من ماليات براي تو مي‌فرستم، و اگر پاسخ ندادي تو بايد براي من ماليات بفرستي.
معاويه و مشاورانش هر چه فكر كردند به نتيجه اي نرسيدند، جز آنكه آن سئوالات را براي امام علي عليه السلام بفرستند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در كمال صداقت و امانت به تمام سئوالات مطرح شده پاسخ دادند، و معاويه آنها را براي پادشاه روم فرستاد.
و چند بار اين حركت علمي تكرار شد تا آنكه پادشاه روم متوجّه گرديد كه پاسخ از امام علي عليه السلام مي‌باشد.(1).
حتّي يكي از سئوالات در طيّ جنگ صفّين به دست معاويه رسيده بود كه آن را براي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرستاد و امام پاسخ صحيح آن را داد.
پرسيده بودند:
لاشَيْي ءْ (هيچ چيز) يعني چه؟
امام علي عليه السلام دست قنبر را گرفت و از دور، سراب را به او نشان داد و فرمود سراب لا شيي ء است. كه قرآن مي‌فرمايد:
حَتّي اذا جائَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً
«از دور آب مي‌بيند ولي وقتي كه به آن نزديك مي‌شود، چيزي نمي‌يابد.»
*****
(1) كوكب دُرّي ج2 ص68.

تعيين تاريخ هجري

در زمان حكومت خليفه دوّم روزي عهدنامه اي نوشتند و تاريخ آن را با ماه شعبان ثبت كردند.
خليفه دوّم گفت:
«كدام ماه شعبان؟ شعبان امسال يا سال آينده؟»
اصحاب و ياران و صاحبنظران اجتماع كردند تا مشكل تاريخ را حلّ كنند.
يكي گفت: بر أساس تاريخ پارسي ها
ديگري گفت: همانند تاريخ روم و روميان
و بعضي گفتند: تاريخ اسكندر
جمعي ديگر گفتند: ميلاد حضرت مسيح7
و خليفه دوّم، هرمزان ايراني را آورد تا تاريخي همانند تاريخ پارسيان مشخّص كند.(1).
امّا اكثر مسلمانان نظريّات يادشده را نپذيرفتند.
تا آنكه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
مبدأ تاريخ امّت اسلامي بايد هجرت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم باشد، زيرا هجرت، آغاز پيروزي و ظهور اسلام بود،
از ولادت و بعثت هم مهمتر است.
همه پذيرفتند و صداي «اَحْسَنْت اَحْسَنْت» مردم بالا گرفت.(2).
و اين حقيقت در سال 16 هجري تحقّق يافت.
نظرِ بر حقِّ امام علي عليه السلام بيانگر ارزش گرائي و مكتبي بودن امام در همه مسائل حتّي تاريخ است، كه همه جا بايد با اهداف بلند اسلامي حركت كرد و نظر داد.
*****
(1) حبيب السّير ص167.
(2) كامل ابن أثير ج2 چاپ دوّم ص368.

مسافت خاور و باختر

مسافت خاور و باختر را از اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيدند:
حضرت علي عليه السلام فرمود:
مسير يك روز خورشيد است.(1).
*****
(1) نهج البلاغه، حكمت 294 معجم المفهرس مؤلّف.

محاسبه اعمال بندگان

از اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيدند:
چگونه خداوند با تمام خلق با آن همه زيادي كه دارند محاسبه مي‌كند؟
حضرت فرمود:
همان گونه كه آنان را با آن همه كثرت روزي مي‌دهد.
و نيز پرسيدند:
چگونه خداوند با آنان حساب مي‌كند كه او را نمي‌بينند؟
حضرت علي عليه السلام فرمود:
آنگونه كه آنان را روزي مي‌دهد و او را نمي‌بينند.(1).
*****
(1) نهج البلاغه، حكمت 396 معجم المفهرس مؤلّف.

راه رسيدن روزي

از حضرت علي عليه السلام پرسيدند:
اگر مردي در اتاقي نگهداري شود روزيش از كجا به او مي‌رسد؟
حضرت علي عليه السلام فرمود:
از جايي كه مرگ به سراغش مي‌آيد.(1).
*****
(1) نهج البلاغه، حكمت 356 معجم المفهرس مؤلّف.

فرق حق و باطل

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
فاصله بين حق و باطل چهار انگشت است.
معناي آن را پرسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چهار انگشت دست خود را جمع نموده و ميان گوش و چشم خود قرار داد، و آنگاه فرمود:
باطل اين است كه بگويي شنيدم،
و حق اين است كه بگويي ديدم.(1).
*****
(1) نهج البلاغه، در ضمن خطبه 137 معجم المفهرس مؤلّف.

فاصله آسمان و زمين

فاصله آسمان و زمين را از آن حضرت عليه السلام پرسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
به قدر ديدگان انسان، و دعاي ستمديده.(1).
*****
(1) غارات، ثقفي، ص111.

مزه آب

مزه آب را از آن حضرت عليه السلام پرسيدند.
حضرت علي عليه السلام فرمود:
آب طعم زندگي مي‌دهد.(1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص510.

گرمابه

حضرت علي عليه السلام و خليفه دوم داخل در گرمابه شدند.
خليفه دوم گفت:
بد جائي است گرمابه! رنج و زحمتش زياد، و حيا و عفتش كم مي‌باشد.
آنگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بلكه آن خوب جايي است، چرك و آلودگي بدن را مي‌زدايد و آتش را به ياد مي‌آورد.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج6، ص312، حديث 2.

لذیذ ترین گوشت ها

در حضور خلیفه دوم سخن از گوشت به میان آمد.
خلیفه دوم گفت:
پاکیزه ترین گوشت‌ها گوشت مرغ است.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
مرغ مثل خوك است در پرندگان، پاکیزه ترین گوشت‌ها گوشت جوجه اي است که به پرواز در آمده یا قریب به آن باشد.(1).
*****
(1) تهذیب، ج1، ص377، حدیث 24.

بخيل از ظالم معذور تر است

مردي گفت:
بخيل از ظالم معذور تر ست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سخنش را شنيد.
پس به او فرمود:
چنين نيست؛ زيرا شخص ظالم توبه و استغفار مي‌كند و اموال مردم را به صاحبانشان رد مي‌نمايد و ذمه اش بري مي‌شود،
ولي بخيل آنگاه كه بخل ورزد نه زكات مي‌دهد، و نه به فقيري كمك مي‌كند و نه صله رحم بجا مي‌آورد و نه از مهماني پذيرايي مي‌نمايد پس حرام است بر بهشت كه بخيل در آن داخل گردد.(1).
*****
(1) قرب الاسناد، ص35.

عمل اهل باطل

اصبغ بن نباته مي‌گويد:
هرگاه اميرالمؤمنين عليه السلام سر از سجده دوم بر مي‌داشت اندكي مي‌نشست و آنگاه برمي خاست.
عدّه اي عرضه داشتند:
يا اميرالمؤمنين! پيش از شما خليفه اول و دوم چنين نمي‌كردند، بلكه بعد از سجده يكراست بر مي‌خاستند.
آن حضرت عليه السلام فرمود:
اين عمل اهل باطل است، زيرا اين رفتار بر عظمت و وِقار نماز مي‌افزايد.(1).
*****
(1) تهذيب، ج2، ص314، حديث 133.

قبر هود و يهودا

اصبغ بن نباته مي‌گويد:
در «نُخيله» (1) قبر بزرگي بود كه يهوديان مُردگان خود را در اطراف آن به خاك مي‌سپردند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيد:
مردم درباره اين قبر چه مي‌گويند؟
امام حسن عليه السلام فرمود:
مي گويند قبر هود پيامبر است، آنگاه كه قومش از اطاعت او سر برتافتند و بدين سرزمين آمده و در اينجا وفات كرده اند.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
دروغ مي‌گويند، حقّا كه من نسبت به اين قبر از آنان آگاه تَرم.
اين قبر يهودا پسر بزرگ يعقوب است.
و آنگاه فرمود:
آيا در اين نواحي شخص مطّلعي پيدا مي‌شود؟
گفتند: بله.
پيرمرد كُهنسالي را به نزد آن حضرت آوردند.
امام علي عليه السلام به او فرمود:
منزل تو كجاست؟
پيرمرد گفت: در ساحل دريا.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
فاصله اش با كوه سرخ چقدر است؟
پيرمرد گفت: به آن كوه نزديك است.
حضرت فرمود:
قوم تو درباره آن چه مي‌گويند؟
پيرمرد گفت:
مي گويند قبر ساحري است.
حضرت فرمود:
خلاف مي‌گويند، آن قبر هود است و اين قبر يهودا.
آنگاه فرمود:
در روز قيامت هفتاد هزار نفر از پشت شهر كوفه با چهره هايي تابان همچون مهر و ماه محشور شده، بدون حساب داخل در بهشت مي‌شوند. (2).
*****

(1) نخيله، پادگان بزرگ نظامي است كه در نزديكي كوفه قرار داشت.
(2) صفين، نصر، ص126.

افشاي يك شكايت

زني نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و گفت:
شوهرم با كنيز م زنا مي‌كند.
امام علي عليه السلام به وي فرمود:
اگر راست مي‌گويي شوهرت را سنگسار مي‌كنيم، و اگر دروغ مي‌گويي تو را تازيانه مي‌زنيم، زيرا به شوهرت تهمت زده اي.
زن گفت:
مرا به نزد اهلم بازگردانيد كه از خشم و غيرت آتش گرفته ام.(1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص508.

پاسخ به سئوالات شرعي

حكم ماهي بدون پولك

اميرالمؤمنين عليه السلام در كوقه بر استر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم سوار شد و به بازار ماهي فروشان تشريف برد و به آنان فرمود: از ماهي‌ها آن قسمي را كه پولك ندارد، نخوريد و نفروشيد.(1).

*****

(1) فروع كافي، ج6، ص220، حديث 6.

پرنده حرام گوشت

امام علي عليه السلام فرمود:
بپرهيزيد از خوردن گوشت پرنده اي كه سنگدان و چينه دان و خارِ پشتِ پا ندارد.(1).
*****
(1) خصال، باب الأربع مائة، ص615.

حيوان حرام گوشت

امام علي عليه السلام فرمود:
بپرهيزيد از خوردن گوشت حيوان درّنده اي كه دندان نيش دارد و پرنده اي كه داراي چنگال است.(1).
*****
(1) خصال، باب الأربع مائة، ص615.

صيد

امام نسبت به صيد پرنده فرمود:
پرنده هرگاه قادر بر پرواز گردد صيد است و براي هركس كه او را بگيرد حلال مي‌باشد.(1).
*****
(1) فروع كافي، كتاب الصي، باب صيد الييور الاهليه، حديث 5.

آلت ذبح

امام علي عليه السلام نسبت به ذبح فرمود:
ذبح روا نمي‌باشد، مگر به وسيله آهن(1) (وسيله ذبح بايد از جنس آهن باشد).
*****
(1) فروع كافي، ج6، ص227.

استصحاب

امام عليه السلام نسبت به استصحاب فرمود:
هركس نسبت به چيزي يقين داشته باشد، پس در آن شك كند بايد طبق تفتيش عمل نمايد، زيرا شك يقين را دفع نمي‌كند و آن را نمي‌شكند.(1).
*****
(1) خصال، باب الاربع مائة، ص619.

نيّت خير

دو شتر از مردي فرار كرده، ديگري آنان را گرفته هر دو را به يك ريسمان بست.
يكي از آن دو شتر خفه شد و مُرد.
دعوا نزد اميرالمؤمنين عليه السلام مطرح گرديد،
آن حضرت فرمود:
گيرنده ضامن نيست، زيرا او جز اصلاح قصدي نداشته است.(1).
*****
(1) تهذيب، ج10، ص315، حديث 16.

موجودات زنده در آب و هوا

حضرت علي عليه السلام فرمود:
از پشت بام در هوا، و نيز در آب جاري بول نكنيد و هر كس چنين كند و به بلايي گرفتار شود سرزنش نكند، مگر خودش را؛
زيرا آب و هوا داراي موجودات زنده هستند!(1).
*****
(1) خصال، باب الاربع مائة، ص613.

حكم زيور آلات كعبه

خليفه دوم خواست زيور آلات خانه كعبه را تصرّف كند.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
قرآن بر پيامبر نازل شده و اموالي را كه جنبه عمومي دارند چهار قسم قرار داده است:
1- ارث
2- اموال عمومي
3- خمس
4- صدقات و زكات
و مصرف هر كدام را نيز معيّن نموده است، و زيور هاي خانه كعبه هم در آن روز وجود داشت و خداوند براي آنها حكمي نفرمود، نه اين كه آنها را نديده و يا فراموش كرده باشد و اينك تو هم آنها را به حال خود بگذار.(1).
خليفه دوم به فرموده اميرالمؤمنين عمل كرد و به آن حضرت گفت:
اگر تو نبودي مفتضح، و رسوا مي‌شديم.(2).
*****
(1) حكمت 270، نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلف.
(2) مناقب، سروي ج1، ص468.

نفع و زيان حجرالأسود

هنگامي كه خليفه دوم حجرالأسود را بوسيد به آن خطاب كرد و گفت:
مي دانم كه تو سنگي هستي و به كسي نه زياني مي‌رساني و نه نفعي، و اگر نه اين بود كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را ديده ام تو را مي‌بوسيد هرگز تو را نمي‌بوسيدم.
اميرالمؤمنين عليه السلام به خليفه دوم فرمود:
بلكه اين سنگ هم زيان مي‌رساند و هم نفع.
خليفه دوم گفت: چگونه؟
آن حضرت فرمود:
آنگاه كه خداوند از بني آدم پيمان گرفت عهدنامه اي برايشان نوشت و همين سنگ آن را در خود فرو برد.
پس در روز رستاخيز به وفاي مؤمن و انكار كافر گواهي خواهد داد.
و اين معناي دعائي است كه مردم در موقع استلام حجر مي‌خوانند:
«اللهم ايمانا بك، و تصديقاً بكتابك، و وفائاً بعهدك».
«خدايا به تو ايمان مي‌آورم، و كتاب تو را تصديق مي‌كنم، و به عهد تو وفا مي‌نمايم» (1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص494.

ديه عَلَقه

مردي ضربه اي بر شكم زني حامله وارد ساخت، زن بر اثر آن ضربه عَلَقه اي (مقداري خون بسته) سقط كرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آن مرد بايد ديه عَلَقه را به مقدار چهل دينار به زن بدهد، و اين آيه شريفه را تلاوت نمود:
«ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ... » (1).
«به تحقيق انسان را از خلاصه گل بيافريديم و سپس آن را در قرار گاهي استوار (رحم) قرار داديم، سپس آن نطفه را پاره اي خون بسته گردانيديم، پس آن خونِ بسته را مانند گوشت جويده گردانيديم، پس آن گوشت را استخوانهايي گردانيديم پس آن استخوآنها را گوشت پوشانيديم، پس آفريديم او را آفرينش ديگر (او را به صورت انساني در آورده و در او روح دميديم).
پس بزرگ است خدايي كه بهترين آفرينندگان است».
و آنگاه فرمود:
ديه نطفه بيست دينار، و عَلَقه چهل دينار، و مُضْغه شصت دينار، و استخوان پيش از تمام شدن خلقتش هشتاد دينار و جَنين كامل قبل از دميدن روح صد دينار، و پس از دميدن روح هزار دينار مي‌باشد.(2).
*****
(1) سوره مؤمنون، آيه 11.
(2) ارشاد مفيد، ص119.

بازگشت نتائج اعمال

سيّد رضي قدس سره در كتاب «خصائص» آورده:
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
سه عمل است كه بازگشت آنها به خود انجام دهنده آنها خواهد بود كه در قرآن كريم ذكر شده اند:
«ستم كردن،
پيمان شكستن،
مكر و تزوير».
كه خداي بزرگ فرمود:
«يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلي اَنْفُسِكُمْ» (1).
«اي مردم، سركشي و ستم كردن شما بر خود شماست.»
«وَ مَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلي نَفْسِهِ» (2).
«هر كه پيمان شكند فقط به زيان جان خود مي‌شكند»
«وَلاَيَحيقُ الْمَكْرُ السَّيِّي ءُ اِلاَّ بِاَهْلِهِ» (3).
«احاطه نمي‌كند نيرنگ بد، مگر به اهل خودش» (4).
*****
(1) سوره يونس، آيه 22.
(2) سوره فتح، آيه 9.
(3) سوره فاطر، ايه 42.
(4) خصائص، سيد رضي، ص101.

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
نعلين زرد اندوه را كم مي‌كند، زيرا خداوند مي‌فرمايد:
«اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينْ» (1).
«گاوي است زرد كه نظر كنندگان را شاد و مسرور مي‌گرداند» (2).
*****
(1) سوره بقره، آيه 68.
(2) عرائس، ثعلبي.

بيماري و آزمايش الهي

اميرالمؤمنين عليه السلام بيمار شده بود، گروهي از آن حضرت عيادت كردند و عرضه داشتند:
چگونه صبح نمودي؟
حضرت فرمود: به بدي و شر.
آنها گفتند:
سبحان اللّه! آيا كسي همانند شما اينگونه سخن مي‌گويد؟!
آن حضرت عليه السلام فرمود:
خداي تعالي مي‌فرمايد:
«و نبلوكم بالشرّ والخير فتنة والينا ترجعون» (1).
«و ما شما را به بد و نيك مبتلا كرده بيازمائيم (و به هنگام مرگ) به سوي ما باز گرديد.»
همانا خير تندرستي و بي نيازي، و شرّ بيماري و فقر است، براي امتحان و آزمايش انسانها.
*****
(1) سوره انبياء، آيه 34.

در سفر حج چند نفر از اهل حل(1) كبكي را صيد كرده و آن را پخته به خليفه سوم كه در حال اِحرام بود، تقديم نمودند، خليفه سوم گفت:
اين صيدي است كه ما خود آن را شكار نكرده ايم بلكه افرادي غير مُحرم آن را صيد نموده براي ما آورده اند بنابر اين خوردن آن براي ما بدون مانع مي‌باشد.
از آن ميان مردي گفت:
امام علي عليه السلام خوردن چنين صيدي را جايز نمي‌شمرد.
خليفه سوم كسي را به نزد آن حضرت فرستاد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با قيافه اي خشمگين وارد گرديد.
خليفه سوم به آن حضرت گفت:
تو زياد با ما مخالفت مي‌كني؟
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
ياد مي‌كنم خدا را درباره كساني از شما كه به خاطر دارند،
مردي پنج تخم شتر مرغ در سفر حج نزد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آورد و پيغمبر به وي فرمود:
ما مُحرِم هستيم، اينها را به اهل حِلّ از كساني كه مُحِلّ هستند بدهيد.
پس دوازده نفر از صحابه رسول خدا بر آن گواهي دادند.
در اين موقع خليفه سوم برخاست و داخل خيمه گاه خود گرديد و طعام را براي اهل حِلّ گذاشت.(2).
*****
(1) ساكنين خارج از محدوده و مقصود از حرم مكه معظمه تا مقدار مشخصي از اطراف آن مي‌باشد.
(2) مناقب سروي، ج1، ص502.

آمادگي براي سفر حج

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
هرگاه كسي از شما بخواهد حج برود خودش در تهيّه مقدّمات سفرش اقدام كند، زيرا خداوند مي‌فرمايد:
«وَلَوْ اَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً» (1).
«اگر آنان اراده خروج داشتند براي آن ساز و برگي آماده مي‌كردند.» (2).
*****
(1) سوره توبه، آيه 45.
(2) تفسير نورالثقلين، ج2، ص225.

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بپرهيزيد از ارتكاب گناهان، زيرا هرگونه بلاء و فقري از گناه برخاسته مي‌شود، حتّي زخم و رنج و مصيبت.
و خداوند مي‌فرمايد:
«وما اصابكم من مصيبة فيما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير» (1).
«آنچه برسد شما را از آفات، پس به سبب گناهاني است كه دست هاي شما فراهم آورده و خداوند از بسياري (از گناهان) در مي‌گذرد.» (2).
*****
(1) سوره شورا، آيه 29.
(2) تفسير نورالثقلين، ج4، ص581.

جايگاه قضاوت

عبدالرّحمن بن حجّاج مي‌گويد:
حكم بن عتيبه و سلمة بن كهيل بر ابي جعفر عليه السلام (امام محمد باقر) وارد شده از آن حضرت از حكم شاهد با سوگند پرسش نمودند.
امام علي عليه السلام فرمود:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نزد شما در كوفه بدان حكم نموده است.
تا اينكه فرمود:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در مسجد كوفه نشسته بود، ناگهان عبداللّه بن قفل تميمي در حالي كه زِرِهي به همراه داشت از كنار آن حضرت گذشت.
امام علي عليه السلام به عبداللّه گفت:
اين زِره طَلحه است كه در روز بصره (جنگ صفّين) از او ربوده شده است.
عبداللّه گفت:
به نزد شريح قاضي مي‌رويم.
رفتند و شريح به قضاوت نشست.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اين زره طلحه است كه در روز بصره از او ربوده شده است.
شريح گفت: در اين باره شاهد بياور!
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام امام حسن عليه السلام را آورده بر آن گواهي داد.
شريح گفت: با گواهي يك نفر حكم نمي‌كنم، مگر اين كه ديگري با او باشد.
حضرت علي عليه السلام قنبر را آورد و او بر آن گواهي داد.
شريح گفت:
قنبر بَرده است و شهادتش نافذ نيست.
امام علي عليه السلام خشمگين شده به قنبر فرمود:
بگير زره را كه اين مرد (شريح) سه بار قضاوت به ناحق نمود.
در اين موقع شُريح تكاني خورده و به آن حضرت عرضه داشت:
من پس از اين هيچ وقت بين دو نفر قضاوت نخواهم كرد، مگر اين كه علت سه بار قضاوت ناحق مرا به من بگوييد.
اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
واي بر تو! هنگامي كه طرح دعوا كردم گفتي:
گواه بياور با اين كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:

مال ربوده شده هرجا كه يافت شود بدون اقامه گواه گرفته مي‌شود.
پس من گفتم:
شايد او اين حديث رسول خدا را نشنيده است.
آنگاه حسن را آوردم و بر آن گواهي داد.
پس گفتي: او يك شاهد است و من با شهادت يك شاهد حكم نمي‌كنم.
با اين كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم با يك شاهد و سوگند حكم نموده است.
سپس قنبر را آوردم و گواهي داد.
پس گفتي: او برده است و من با گواهي برده حكم نمي‌كنم.
با اين كه گواهي بَرده، اگر عادل باشد پذيرفته است.
آنگاه به او فرمود:
واي بر تو! امام مسلمين بر امور بزرگتر مسلمين مأمون و مورد اعتماد است.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص385، حديث 5.

ازدواج برده

مردي غلام خود را نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بُرد و گفت:
اين برده من بدون اجازه ام ازدواج كرده است.
حضرت به او فرمود:
آنان را از هم جدا كن.
مولا به غلام رو كرده و گفت:
اي دشمن خدا زنت را طلاق بده!
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
چه گفتي؟
مولا گفت: گفتم زنت را طلاق ده.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به غلام رو كرده و به او فرمود:
تو الآن اختيار داري، مي‌خواهي زنت را طلاق ده و مي‌خواهي او را بگذارد.
مولا گفت:
يا اميرالمؤمنين! چگونه حقي را كه متعلق به من بود به ديگري واگذار نمودي؟
امام علي عليه السلام فرمود:
درست است ولي آن به مقتضاي اقرار خودت بود؛ زيرا وقتي كه به غلام گفتي زنت را طلاق ده، به ازدواج او اقرار كرده اي.(1).
*****
(1) تهذيب، ج7، ص352، حديث 64.

راه عمل كردن به وصيت

مردي ده هزار درهم به شخصي داد و به او وصيّت كرد موقعي كه پسرم بزرگ شد، آنچه را كه از آنها دوست داري به او بده.
و چون پسر او بزرگ شد، آن مرد كه به او وصيّت شده بود، نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رفت و وصيّت آن فردِ مُرده را بيان داشت وگفت:
حالا چقدر بايد به فرزندش بدهم؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
مايل هستي چقدر به او بدهي؟
آن شخص گفت: هزار درهم.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
حالا نُه هزار درهم كه دوست داشته اي براي خودت بگذاري به او بده و هزار درهم براي خودت بگذار.(1).
*****
(1) مناقب سروي، ج1، ص508.

مرد و زني را نزد خليفه دوم آورده، مرد به زن گفته بود:
اي زناكار!
و زن به او گفته بود:
تو از من زناكار تري.
و خليفه دوم خواست به هر دو حدّ بزند، پس اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
بر مرد، حدّي نيست و زن مستحق دو حدّ است، حدّ افتراء و حدّ زنا، به علّت اقرار او به زنا؛ زيرا وقتي به مرد گفته تو از من زناكار تري، يعني: من هم زناكار م، ولي كمتر از تو.

اين حكم خداست

رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از مردي اعرابي مادّه شتري به چهارصد درهم خريداري كرد و هنگامي كه اعرابي پول را تحويل گرفت، فرياد بر آورد:
درهم‌ها و شتر مال من است.
اتفاقاً خليفه اوّل از آنجا عبور مي‌كرد. پيامبر به او فرمود:
بين من و اعرابي قضاوت كن!.
خليفه اوّل گفت:
اعرابي از شما گواه مي‌خواهد.
خليفه دوم نيز از آنجا عبور كرد و سخنان خليفه اوّل را در آن باره تكرار كرد.
در اين موقع امام علي عليه السلام از دور نمايان گرديد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به اعرابي فرمود:
قبول داري اين جوان كه مي‌آيد بين ما قضاوت كند؟
اعرابي گفت: بلي.
حضرت علي عليه السلام آمد، اعرابي ادّعاي خود را مطرح كرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اعرابي فرمود:
شتر را به پيامبر تسليم كن!
اعرابي اعتنا نكرد تا اين كه آن حضرت سه بار گفتار خود را تكرار نمود، ولي نتيجه اي نبخشيد، در اين هنگام حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اعرابي را با يك ضربه شمشير دور كرد.
پس اهل حجاز گفتند:
كه با آن ضربه سر او را پراند.
و اهل عراق گفتند:
عضوي از او را قطع كرد.
و آنگاه امام علي عليه السلام به پيامبر عرضه داشت:
يا رسول اللّه! ما شما را در وحي تصديق مي‌كنيم چگونه در چهارصد درهم تصديق ننمائيم؟!(1).
پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم به خليفه اوّل و دوم رو كرده، به آنان فرمود:
اين حكم خداست نه آنچه كه شما به آن حكم كرديد.
*****
(1) مناقب سروي، ج1، ص490.

حد شرابخوار

قدامة بن مظعون، شراب نوشيد.
خليفه دوم تصميم گرفت بر او حدّ جاري كند.
قدامه به خليفه دوم گفت:
حدّ بر من روا نيست، زيرا خداوند در قرآن مجيد مي‌فرمايد:
«ليس علي الذين آمنوا و عملوا الصالحات جناح فيما طعموا»
«بر آنان كه ايمان آورده اند و كردار شايسته انجام داده اند، گناهي نيست در آنچه خورده اند، هرگاه بپرهيزند و ايمان بياورند و كارهاي شايسته بكنند».
پس خليفه دوم از او صرف نظر كرد.
اميرالمؤمنين عليه السلام اين را شنيد و نزد خليفه دوم رفت و به وي فرمود:
چرا به قدامه حد نزدي؟
خليفه دوم گفت:
قدامه اين آيه را برايم خواند و خود را از مصاديق آن دانست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
قدامه از مصاديق اين آيه نيست، زيرا كساني كه ايمان آورده و كردار نيك انجام مي‌دهند، هرگز حرامي را حلال نمي‌شمرند، اينك قدامه را برگردان و او را از آن گفتارش توبه بده و بر او حد جاري كن.
و اگر توبه نكرد او را به قتل برسان؛ زيرا از اسلام خارج شده است.
خليفه دوم به خود آمد و قدامه را طلبيد، و چون قدامه از جريان با خبر شد، نزد خليفه دوم اظهار ندامت و توبه كرد و خليفه از حكم قتلش درگذشت.
و آنگاه كه خواست به او تازيانه بزند، مقدارش را نمي‌دانست، باز از آن حضرت راهنمايي خواست.
امام علي عليه السلام به او فرمود:
حدّش هشتاد تازيانه است، زيرا كسي كه شراب نوشد، مست مي‌شود، و در آن هنگام هذيان مي‌گويد و به مردم تهمت مي‌زند و حدّ تهمت هشتاد تازيانه است.
پس خليفه دوم طبق دستور آن حضرت عمل كرد.(1).
*****
(1) ارشاد، مفيد، ص216.

اصبغ بن نباته مي‌گويد:
اميرالمؤمنين عليه السلام درباره ياران خود كه در دست كفّار اسير شده بودند حكمي دقيق فرمود كه:
هر كدام از آنان را كه زخم در پشت سر داشت از او فديه نمي‌داد.
و مي‌فرمود:
او از جنگ فرار كرده است.
و هر كدام را كه از پيشِ رو زخم داشت براي او فِديه مي‌داد و آزادش مي‌كرد.(1).
*****
(1) عجايب القضايا، قمي، ص46، حديث 44.

نشانه جهاد كنندگان

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در جنگ جمل و صفين و نهروان در ميان ياران كشته خود به دقت نظر مي‌كرد و بر كسي كه از پُشت سر زخم داشت نماز نمي‌خواند و مي‌فرمود:
او از جهاد در راه خدا فرار كرده و بر كسي كه از پيش رو زخم داشت نماز به جاي مي‌آورد و او را به خاك مي‌سپرد.(1).
*****
(1) عجايب القضايا، قمي، ص46، حديث 45.

غلامي را نزد خليفه دوم آوردند، و ادّعا مي‌كردند مولاي خود را كشته است،
خليفه دوم دستور داد او را بكشند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مانع شد و غلام را به حضور طلبيد و به او فرمود:
آيا مولايت را كشته اي؟
غلام گفت: آري.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: چرا؟
غلام گفت: با من عمل خلاف نمود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از اولياي مقتول پرسيد:
آيا كشته خود را به خاك سپرده ايد؟
آنها گفتند: آري.
حضرت علي عليه السلام فرمود: چه وقت؟
آنها گفتند: همين الآن.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به خليفه دوم رو كرده و فرمود:
غلام را بازداشت كن و او را نده و به اولياي مقتول بگو پس از سه روز ديگر بيايند.
چون پس از سه روز آمدند، علي عليه السلام دست خليفه دوم را گرفت و به اتّفاق اولياي مقتول به جانب گورستان رهسپار شدند، و چون به قبر آن مرد رسيدند، آن حضرت به اولياي مقتول فرمود:
اين قبر كشته شماست؟
آنها گفتند: آري.
حضرت فرمود: آن را حفر كنيد!
آن را حفر كردند تا به لَحَد رسيدند.
آنگاه به آنان فرمود:
ميّت خود را بيرون بياوريد.
آنها هرچه نگاه كردند جز كفن ميّت چيزي نديدند.
جريان را به آن حضرت عرضه داشتند.
اميرالمؤمنين عليه السلام دوبار تكبير گفت و فرمود:
به خدا سوگند نه من دروغگو هستم و نه كسي كه به من خبر داده است،
شنيدم از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه فرمود:
هركس از امّتم كه كردار قوم لوط را مرتكب شود، پس از مردن سه روز

بيشتر در قبر نمي‌ماند و زمين او را به قوم لوط كه به عذاب الهي هلاك شدند مي‌رساند و در روز قيامت با آنان محشور مي‌گردد.(1).

*****

(1) مناقب، ج1، ص495.

راه گرفتن ارث يك كودك

جواني نزد خليفه دوم رفت و ميراث پدر خود را از او خواست و اظهار داشت كه به هنگام فوت پدرش در مدينه كودكي خردسال بوده است.
خليفه دوم بر او فرياد زد و او را از خود دور كرد.
جوان از نزد خليفه دوم بيرون رفت و از دست او اظهار ناراحتي مي‌كرد.
اتفاقاً حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به جوان رسيد و چون از قضيه آگاه شد به همراهان خود فرمود:
جوان را به مسجد جامع بياوريد تا خودم در ماجرايش تحقيق كنم.
جوان را به مسجد بردند.
امام علي عليه السلام از او سؤالاتي كرد و آنگاه فرمود:
چنان درباره شما حكم كنم كه خداوند بزرگ به آن حكم نموده و تنها، برگزيدگان او بدان حكم مي‌كنند.
سپس بعضي از اصحاب خود را طلبيده به آنان فرمود:
بياييد و بيلي نيز همراه بياوريد، مي‌خواهيم به طرف قبر پدر اين كودك برويم.
چون رفتند، آن حضرت به قبري اشاره كرد و فرمود:
اين قبر را حفر كنيد و ضِلعي از اضلاع بدن ميّت را برايم بياوريد.
و چون آوردند حضرت آن را به دست كودك داد و به وي فرمود:
اين استخوان را بو كن.
كودك از استخوان بو كشيد، ناگهان خون از دو سوراخ بيني او جاري شد.
علي عليه السلام به كودك فرمود:
تو پسر اين ميّت هستي.
خليفه دوم گفت:
يا علي! با جاري شدن خون مال را به او تسليم مي‌كني؟
حضرت علي عليه السلام فرمود:
اين كودك سزاوار تر ست به اين مال از تو و از ساير مردم.
و آنگاه به حاضران دستور داد استخوان را بو كنند، و چون بو كشيدند، هيچگونه تأثيري در آنها نگذاشت.
و دوباره كودك از آن بو كشيد و خون زيادي از بيني او جاري شد، پس مال را به كودك تسليم نموده و فرمود:
به خدا سوگند نه من دروغگو هستم و نه آن كسي كه اين اسرار را به من آموخته است.(1).

*****

(1) مناقب سروي، ج1، ص491.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمود:
اگر اهل كوفه اوّلين غذاي نوزادان خود را آب فرات قرار مي‌دادند، فرزندانشان از شيعيان ما مي‌شدند.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج6، ص389، حديث 5.

روش هدايت كردن دشمن

هنگامي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به جنگ جَمَل مي‌رفت، چون به نزديكي بصره رسيد، بصري‌ها «كليب جرمي» را نزد آن حضرت فرستادند تا معلوم كند كه آيا آن حضرت بر حقّ است يا نه؟
تا شكّ و ترديد از انان برطرف گردد.
اميرالمؤمنين عليه السلام كليب را از برنامه‌ها و هدف خود آگاه ساخت و كليب دانست كه آن حضرت بر حق است.
در اين موقع حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
با من بيعت كن!.
كليب گفت:
نمي توانم؛ زيرا من فرستاده قومي هستم و بدون اجازه آنان نمي‌شود با شما بيعت كنم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
حالا به من بگو اگر اين گروه تو را در پي آب و گياه مي‌فرستادند و تو سرزمين مناسبي پيدا مي‌كردي و به آنان خبر مي‌دادي و ايشان با تو مخالفت نموده به محل خشكي مي‌رفتند باز هم از آنان پيروي مي‌كردي؟
كليب گفت: هرگز.
امام علي عليه السلام گفت:
اكنون دستت را براي بيعت به سوي من دراز كن.
كليب مي‌گويد:
به خدا سوگند، پس از آن كه حجّت را بر من تمام كرد، ديگر نتوانستم امتناع ورزم، پس با آن حضرت بيعت كرد.(1).
*****
(1) مناقب سروي، ج1، ص269.

كينه توزي و خود آزاري

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مردي را ديد كه به منظور زيان رساندن به دشمن خود به گونه اي تلاش مي‌كند كه زيانش به او مي‌رسيد.
پس حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
تو مانند كسي هستي كه نيزه به پهلوي خود فرو مي‌كند تا رديف خود را بكشد.(1).
مي شود داستان عبداللَّه زبير را به عنوان مصداق اين ماجرا نقل كرد.
آنگاه كه عبداللّه بن زبير با مالك اشتر در ميدان جنگ جمل، در يك مبارزه سخت هر دو بر زمين افتاده و مالك بر روي سينه عبداللَّه نشست،
عبداللّه فرياد برآورد:
من و مالك را بكشيد!
مالك اشتر مي‌گويد:
تنها سبب نجات من اين شد كه عبداللَّه مرا با نام (مالك) معرّفي مي‌كرد و من نزد مردم به اشتر معروف بودم و اگر مرا به اشتر معرّفي مي‌نمود، حتماً مرا مي‌كشتند.
عبداللّه راضي بود براي نابود شدن مالك او را همراه مالك بكشند از اين رو مالك با شگفتي مي‌گفت:
به خدا سوگند من از سادگي او بسي در شگفت بودم كه كشتن من با كشتن خودش چه سودي برايش داشت.(2).
*****
(1) نهج البلاغه، حكمت 296 معجم المفهرس مؤلّف.
(2) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج1، ص88.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شهادت دو مرد عادل را براي اثبات كفر كافر مي‌پذيرفت،
امّا شهادت هزار نفر را بر برائت او ردّ مي‌كرد و مي‌فرمود:
دين كافر پنهان است و با گواهي دو نفر ثابت مي‌شود.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص404.

آثار شراب نوشي

از اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيدند:
شما معتقديد كه شراب نوشيدن از زنا و دزدي بدتر ست؟
آن حضرت فرمود:
آري؛ زيرا كسي كه زنا مي‌كند بسا مرتكب گناه ديگري نشود، ولي كسي كه شراب نوشيد هم زنا مي‌كند هم دزدي مي‌كند، هم مرتكب قتل حرام مي‌شود و هم نماز نمي‌خواند.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج6، ص403.

چند نفرِ شامي در حال احرام پنج تخم شتر مرغ، بريان كرده و خوردند و پس از آن گفتند:
ما مُحرِم بوديم و اين عمل ما حرام بود.
چون به مدينه آمدند، مسئله را از خليفه دوم پرسيدند.
او پاسخش را ندانست و به آنان گفت:
چند نفر از اصحاب رسول خدا را پيدا كرده و حكم مسئله را از آنها بپرسيد.
پس مسئله را از بعض اصحاب پيامبر پرسش نمودند، ولي پاسخ آنان مختلف بود، شاميان نزد خليفه دوم بازگشته و جريان را گفتند.
خليفه دوم گفت:
در اين شهر مردي هست كه ما مأموريم در مواقع اختلاف از او حكم بخواهيم.
پس برخاست و با آن گروه به طرف خانه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روانه گرديد و آن حضرت را در محلي به نام «يَنبُع» يافت.
شاميها مسئله خود را از آن حضرت پرسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بايد پنج مادّه شتر از فَحل بكشند و نتاج آنها را جهت قرباني به خانه خدا بفرستند.
خليفه دوم گفت:
ماده شتر گاهي بچه مي‌اندازد.
امام علي عليه السلام فرمود:
تخم هم گاهي فاسد مي‌شود.
در اين موقع خليفه دوم گفت:
براي چنين مشكلاتي مأمور شده ايم از شما سؤال كنيم.(1).
*****
(1) مناقب سروي، ج1، ص496.

جنگ روميان

خليفه دوم درباره جنگ با روميان از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نظر خواست آن حضرت به او فرمود:
خداوند ضامن شده حوزه و حدود مسلمانان را نگهداري كند، و عيوب آنان را بپوشاند، و آن خدايي كه مسلمانان را زماني كه اندك بوده اند ياري نموده، زنده است، و هرگز نمي‌ميرد.
تو اگر خودت به جانب دشمن حركت كني و در جنگ مغلوب گردي، براي شهرهاي دور دست مسلمانان پناهي نمي‌ماند.
(براي جلوگيري از فتنه و فساد) صلاح اين است كه مردي دلير و آزموده به طرف دشمن بفرستي و سپاهيانش را نيز از رزمندگان صبور و با استقامت و شكيبا و موعظه پذير انتخاب كني، پس اگر به ياري خداوند بر دشمن پيروز شدند، آرزوي تو بر آورده شده و اگر شكست خوردند باز هم اهميتي ندارد؛ زيرا خودت به عنوان پناهگاه و پشتيبان مسلمانان زنده خواهي بود.(1).
*****
(1) نهج البلاغه، در ضمن خطبه 130.

اسيران عراقي

خليفه دوم تصميم گرفته بود، اسيران عراقي را بفروشد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به وي فرمود:
اينها براي شما مال و ثروتي هستند كه نظير آن را نخواهيد يافت، اگر آنان را بفروشيد افرادي كه پس از اين مسلمان مي‌شوند از آنها بهره اي نخواهند داشت.
خليفه دوم گفت: پس چه كنم؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آنها را بگذار تا براي مسلمانان شوكتي باشند. عمر از تصميم خود برگشت.
آنگاه آن حضرت به او فرمود:
هر اسيري از اين اسيران كه مسلمان شود، سهم من از او آزاد است.(1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص498.

معناي جزء

مردي به جزئي از مال خود وصيّت كرد.
پس از مرگش ورثه در معناي جزء اختلاف كردند.
در اين باره از اميرالمؤمنين عليه السلام نظر خواستند.
آن حضرت عليه السلام فرمود:
يك هفتم اموالش را در مورد وصيت صرف كنند و به آيه شريفه استشهاد نمود:
«لها سَبْعَةُ اَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُم جُزْءٌ مَقْسُوم»
«جهنّم داراي هفت دَر است، براي هر دَري گروه معيّني از گمراهان» (1).
*****
(1) ارشاد مفيد، ص118.

معناي سهم

مردي به سهمي از مال خود وصيت كرد، پس از مرگ او ورثه در معناي سهم اختلاف كردند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
يك هشتم مالش را بيرون بياورند و اين آيه را تلاوت فرمود:
«اِنَّما الصَّدقاتُ لِلفُقَراء وَ المَساكِينَ ... »
و آنان هشت صنف هستنند و براي هر كدامشان يك سهم.(1).
*****
(1) ارشاد مفيد، ص118.

معناي قديم

مردي به آزاد نمودن غلامان قديم خود وصيت كرد، وصي آن شخص معناي قديم را نمي‌دانست، آن را از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرسش نمود.
امام علي عليه السلام فرمود:
هر غلامي كه شش ماه در ملك او بوده بايد آزاد شود، و اين آيه را تلاوت فرمود:
«وَالقَمَرَ قدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّي عادَ كَالعُرجُونِ القَديم»
«براي ماه منزل‌ها مقرر داشتيم (تا در آخر ماه) چون چوب خوشه خرماي خشكيده برگردد.»
و آب كش خرما پس از شش ماه از چيدن ميوه اش باريك و خميده مي‌شود.(1).
*****
(1) ارشاد مفيد، ص118.

معناي حين

مردي نَذر كرده بود «حيني» روزه بگيرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بايد شش ماه روزه بگيرد، به دليل آيه شريفه:
«تُؤْتي اُكُلَها كُلَّ حينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا»
«ميوه اش را در هر وقتي به فرمان پروردگارش مي‌دهد»
و آن شش ماه است.(1).
*****
(1) ارشاد مفيد، ص118.

معناي شي ء

مردي به «شي ء» (چيزي) از مالش وصيّت كرد.
معناي «شي ء» را از امام سجّاد عليه السلام پرسيدند.
آن حضرت فرمود:
«شي ء» در كتاب علي عليه السلام يك ششم است.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص40، حديث 2.

معناي سفله

مردي نزد خليفه دوم آمده گفت:
همسرم به من گفته «سفله» (فرومايه)
من به او گفته ام اگر سفله باشم تو طلاق هستي.
خليفه دوم به وي گفت:
اگر دنباله رُو افراد قصّه گو و معركه گير هستي، و به دربار پادشاهان مي‌روي سفله اي و زنت از تو جداست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به وي فرمود:
اگر از آنچه كه مي‌گويي و يا در باره ات مي‌گويند با كت نيست سفله مي‌باشي.(1).
*****
(1) تهذيب، ج6، ص295، حديث 28.

معناي زمان

مردي نذر كرد «زماني» روزه بگيرد، اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: زمان پنج ماه است و «حين» شش ماه.(1).

*****

(1) فروع كافي، ج4، ص142، حديث 5.

معناي لا شي ء

از جمله سؤالات كتبي پادشاه روم از معاويه يكي معناي «لاشي ء» بود معاويه پاسخش را ندانست.
عمرو بن عاص از قضيّه با خبر گرديد، به معاويه گفت:
اسب خوبي براي فروش به لشگرگاه علي بفرست و به فرستاده بگو اگر قيمت اسب را از تو پرسيدند بگو «لاشي ء» اميد است بدين وسيله مشكل حلّ شود.
از اين رو مردي اسبي برداشت و به لشگرگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رهسپار گرديد،
اتّفاقاً حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با قنبر از كنار مرد عبور مي‌كردند.
امام علي عليه السلام به قنبر فرمود:
برو اسب را از اين مرد بخر.
قنبر نزد مرد رفت و به وي گفت:
اسبت را به چند مي‌فروشي؟
آن مرد گفت: به «لاشي ء»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به قنبر فرمود:
اسب را از او بگير.
مرد گفت: پس «لاشي ء» را به من بده.
اميرالمؤمنين او را در بيابان برد و سراب را به وي نشان داد و به او فرمود:
اين «لاشي ء» است.
مرد گفت: از كجا مي‌گوئي؟
امام علي عليه السلام فرمود:
به دليل آيه قرآن:
«يَحْسَبُهُ الظَّمَآن ماءاً حَتَّي اِذَا جَاءَ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً»
«تشنه سراب را آب مي‌پندارد و چون بدان نزديك شود نمي‌يابد او را چيزي» (1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص510.

معناي اكراه و اجبار

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
سوگند خوردن بر قطع خويشاوندي و براي ستم نمودن و در صورت اكراه و اجبار اثري ندارد.
فرق اكراه و اجبار را از آن حضرت پرسيدند،
فرمود:
اكراه از طرف پادشاه است و اجبار از زن و فرزند.(1).
*****
(1) عجايب القضايا، قمي، ص90، حديث 147.
وليكن صدوق در «معاني الاخبار» تفصيل اين خبر را چنين آورده كه اجبار از سلطان است و اكراه از زن و پدر و مادر.

معناي قامت

امام صادق عليه السلام فرمود:
در كتاب علي عليه السلام قامت يك ذراع و دو قامت دو ذراع است.(1).
*****
(1) يعني قامتي كه در روايات به عنوان آخر وقت نافله ظهر معين شده ذراع است، و دو قامتي كه به عنوان آخر وقت نافله عصر آمده دو ذراع، و مقصود قامت انسان يا دو قامت انسان نيست.
علّت اين اطلاق اين است كه قامت «رحل» پيغمبرصلي الله عليه وآله وسلم يك ذراع بوده است چنانچه شيخ در «تهذيب» (- تهذيب ج2، ص23، حديث 64.) در باب اوقات نماز آن را نقل كرده است و در اين باره نيز اخباري از عترت طاهرين آن حضرت عليه السلام وارد شده است، از جمله در معناي «كثير».
چنانچه خطيب در تاريخ بغداد آورده كه متوكّل (خليفه عبّاسي) بيمار شده بود، نذر كرد كه با بهبودي از مرض مال كثيري در راه خدا انفاق كند و چون شفا يافت و خواست به نذر خود وفا كند معناي مال كثير را نمي‌دانست، آن را از فقهاي عامه پرسش نمود، آنان در معنايش اختلاف كردند.
برخي مي‌گفتند: ده هزار درهم.
و بعضي مي‌گفتند: صد هزار درهم.
متوكّل مسئله را از امام هادي عليه السلام سؤال كرد. آن حضرت فرمود:
مال كثير هشتاد و سه است، به دليل آيه:
«ولَقد نصركم اللّه في مواطن كثيره»
«خداوند شما را در جاهاي بسياري ياري كرده است»
و آنها هشتاد و سه مورد بوده اند.(- فروع كافي، ج7، ص463، حديث 21.(
و از جمله در معناي «قليل» چنانچه صدوق رحمه الله در «معاني الاخبار» از امام باقر عليه السلام درباره قول خداي تعالي:
«و ما آمن معه الاّ قليل
«ايمان نياورد با او (حضرت نوح) مگر عدّه قليلي»
نقل كرده كه فرمود:
آنان هشت نفر بوده اند.(- معاني الاخبار، ص151).

پاسخ به مسائل حیوانات

پيامبر در حقّ علي دعا كرد

در زمان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم گاو نري الاغي را كشته بود، پس هنگامي كه آن بزرگوار در ميان جمعي از اصحاب خود كه خليفه اوّل و دوم نيز در ميان آنان بودند، نشسته بود طرفين دعوي نزد آن حضرت آمده و نزاع خود را مطرح كردند.
در اين موقع پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم به خليفه اوّل رو كرده و فرمود: بين آنان داوري كن!
خليفه اوّل گفت:
ضماني نيست؛ زيرا حيواني حيوان ديگري را كشته است.
پيامبر به خليفه دوم فرمود:
تو بين آنان قضاوت كن! عمر گفتار ابوبكر را تكرار كرد.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رو كرد و فرمود:
بين آنان حكم كن!
امام علي عليه السلام فرمود:
اگر گاو در استراحتگاه الاغ داخل شده، صاحبان گاو ضامن الاغ هستند، و در صورت عكس ضامن نيستند.
در اين هنگام رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دست به سوي آسمان بلند كرد و فرمود:
«اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذي جَعَلَ مِنِّي مِنْ يَقْضي بِقَضَاءِ النَّبِيّين»
«سپاس خداي را كه قرار داد از خاندانم شخصي را كه به قضاوت هاي پيامبران داوري مي‌كند» (1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص352، تهذيب، ج10، ص229.

حكم ضرر و زيان

دو نفر نزد خليفه دوم آمدند. يكي از آنان گفت:
گاو اين مرد شكم شترم را پاره كرده.
خليفه دوم گفت:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم جنايات بهائم را موجب ضمان ندانسته است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به خليفه دوم فرمود:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
(لاَ ضَرَرَ وَ لاَ ضِرَار)
«يعني در اسلام ضرر رسانيدن و تحمّل ضرر روا نيست.»
در اين مورد اگر صاحب گاو گاوش را در راه شتر بسته ضامن شتر است، وگرنه ضامن نيست، و چون رسيدگي كردند ديدند صاحب گاو گاوش را از روستا آورده و در راه شتر بسته است، پس عمر طبق فرموده آن حضرت حكم كرد و بهاي شتر را از صاحب گاو گرفت و به صاحب شتر داد.(1).
*****
(1) مقنع، ص44، آخر باب الديات.

حكم اسبي كه مردي را كشت

هنگامي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از طرف رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در يمن بود، روزي چند نفر بر آن حضرت وارد شده نزاع خود را چنين مطرح كردند:
اسب يكي از آنان گريخته و به مردي لگد زده و او را كشته است.
صاحب اسب گواه آورد كه:
اسب، خود از خانه فرار كرده است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حكم به عدم ضمان نمود.
اولياي مقتول از يمن به نزد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آمده و گفتند:
امام علي عليه السلام در حقّ ما ظلم نموده و خونبهاي كشته ما را پايمال كرده است.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به آنان فرمود:
علي ستمگر نيست، و براي ستم نمودن آفريده نشده است، و ولايت و خلافت پس از من از آن اوست، حكم سخنش حق و منكر ولايتش كافر است.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص352، حديث 8؛ تهذيب، ج10، ص228، حديث 33.

حكم ضرر زدن بر كشتزار

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام جنايات و آسيب هاي حيوانات را كه در روز بر كشتزار ديگران وارد مي‌آوردند موجب ضمان نمي‌دانست، و مي‌فرمود:
صاحب زراعت در روز خودش بايد از زراعتش پاسداري كند، ولي ضررهاي شبانه آنها را موجب ضمان صاحبان آنها مي‌دانست.(1).
*****
(1) تهذيب، ج10، ص310، حديث 11.

جنایت سگ

امام علي عليه السلام جنايت روزانه سگ را موجب ضمان صاحب او مي‌دانست ولي گاز گرفتن او را در شب موجب ضمان نمي‌دانست.(1).
*****
(1) تهذيب، ج10، ص228، حديث 31.

ضمانت اهل خانه

اگر با اجازه اهل خانه وارد خانه شدي و سگ خانه تو را گاز گرفت، آنان ضامن هستند ولي اگر بدون اجازه وارد شدي ضامن نيستند.(1).

*****

(1) فروع كافي، ج7، ص353، حديث 14؛ تهذيب، ج10، ص228، حديث 30.

حكم حيوان سركش

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اوّلين حمله حيوان سركش را موجب ضمان نمي‌دانست، ولي در نوبت هاي بعد صاحبش را ضامن مي‌دانست. (1).

*****

(1) فروع كافي، ج7، ص353، حديث 13؛ تهذيب، ج10، ص227، حديث 25.

حكم حيوانات متجاوز

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام زيان هايي را كه چارپايان در اثر پايمال كردن با دست و پا وارد مي‌آوردند موجب ضمان صاحبانشان مي‌دانست و جناياتي را كه به واسطه لگد انداختن وارد مي‌آوردند موجب ضمان نمي‌دانست مگر اين كه كسي حيوان را زده باشد. (كه زننده ضامن است.) (1).

*****

(1) فروع كافي، ج7، ص353، حديث 11؛ تهذيب، ج10، ص227، حديث 27.

حكم اسب سواران

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام راكب حيوان را ضامن زيان هاي دست و پاي حيوان مي‌كرد.
ولي قائد را تنها ضامن زيان هاي پاي حيوان مي‌دانست نه دست او.(1).
*****
(1) وسائل الشيعه، ج19، ص186، حديث 12.

شرط خوردن گوشت

مردي گوسفندي را ذبح كرده با دوستان خود شرط بست كه اگر تمام گوسفند را بخورند مالي بدهكار نباشند ولي اگر چيزي از آن باقي گذاشتند بدهكار تمام بهاي آن باشند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به آنان فرمود شرط بندي در مورد خوردن باطل است چه كم و چه زياد، و از پرداخت غرامت جلوگيري نمود. (1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص428، حديث 11. تهذيب، ج6 ص290، حديث 10.

پاسخ به مسائل تربيتي

دانش آموز اني نمونه هاي خط خود را خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عرضه داشتند تا آن حضرت خوش خطّ ترين آنها را انتخاب كند.
امام علي عليه السلام فرمود:
اين هم يك نوع داوري است، و بي عدالتي در آن همانند بي عدالتي در حكم است.
و آنگاه به آنان فرمود:
به معلم خود برسانيد، اگر در مقام تأديب، شما را بيش از سه ضربه بزند از او قصاص گرفته مي‌شود.(1).
*****
(1) فروع كافي، كتاب الحدود باب النوادر، حديث 38.

كودك يتيم

امام نسبت به تنبيه كردن كودك يتيم فرمود:
كودك يتيم را مانند فرزند خودت ادب كن، و از هر خطايي كه به سبب آن فرزند خود را مي‌زني او را بزن.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج6، ص47، حديث 8.

تاديب قمار بازان

اميرالمؤمنين عليه السلام از راهي مي‌گذشت چند نفر را ديد به بازي شطرنج مشغول بودند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به آنان فرمود:
«مَا هذِهِ الّتمَاثيلِ الّتي اَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونْ»
«چيستند اين تمثال هائي كه شما بر آنها ايستاده ايد؟»
پس آنان را تأديب نموده، در آفتاب نگاه داشت.(1).
*****
(1) عجائب القضايا، قمي، ص88.

وظايف رهبري
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمود:
بر امام واجب است كه دانشمندان فاسق و پزشكان نادان، و كرايه دهندگان مفلس را حبس نمايد.(1).
*****
(1) من لا يحضر، كتاب القضايا و الاحكام، باب 15، حديث 6.

جوان سفيه بايد نگهداري شود تا عاقل گردد.
و نيز فرمود:
شخص بدهكاري كه قرض خود را ادا نمي‌كند بايد حبس شود، و چنانچه افلاس او ثابت گردد او را آزاد مي‌كنند تا مالي به دست آورده و ديون خود را ادا نمايد.
و كسي كه بدهي هاي خود را نمي‌دهد و طلبكارانش را سر مي‌دواند بايد زنداني شود، و آنگاه او را وادار مي‌كنند كه داراييش را به نسبت دُيُونَش بين طلبكارانش تقسيم كند، و اگر امتناع ورزد امام اين كار را مي‌كند.(1).
*****
(1) من لا يحضر، كتاب القضايا، باب 13، حديث 1.

راه آزاد کردن فرزند

پسري بدون اجازه پدر وليده (كنيزي كه از مولايش فرزند دارد) پدر را به مردي فروخت، كنيز از مشتري پسر زاييد در اين هنگام مولاي اول با مشتري يه مخاصمت برخاست و گفت،
اين كنيز وليده من است و پسرم بدون اجازه ام آن را به تو فروخته است،
در آن حال مشتري انكار مي‌كرد كه دعوا نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بردند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به مولاي اوّل فرمود:
كنيز و پسرت را از مشتري بگير.
مشتري، حضرت را سوگند داد تا برايش چاره اي كند.
امام علي عليه السلام به او فرمود:
جوان فروشنده (پسر مولاي اوّل) را نزد خودت نگهدار تا پدرش معامله را امضا نمايد؛ مشتري جوان را نگهداشت.
مولاي اوّل به مشتري گفت: فرزندم را رها كن.
مشتري گفت:
به خدا سوگند او را به تو نمي‌دهم مگر اين كه پسرم را به من ردّ نمايي.
مولاي اوّل ناچار شد پسر مشتري را آزاد كند.(1).
*****
(1) من لا يحضر، كتاب القضايا و الاحكام، باب 69، حديث 56.

بیرون کردن افسانه گو از مسجد

اميرالمؤمنين عليه السلام در مسجد مردي را ديد افسانه گويي مي‌كند. آن حضرت با تازيانه بر بدنش نواخت و او را از مسجد بيرون كرد.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص263، حديث 20.

حكم تازه مسلمان

مردي نصراني را كه تازه مسلمان شده و با او خوك بريان شده ديده بودند نزد حضرت علي عليه السلام آوردند.
آن حضرت به او فرمود:
چرا مرتكب چنين خطائي شدي؟
نصراني گفت:
بيمار شدم و به خوردن گوشت نيازمند گرديدم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
چرا از گوشت بزغاله استفاده نكردي با اين كه داشتي؟.
و آنگاه به او فرمود:
اگر گوشت خوك را خورده بودي به تو حدّ مي‌زدم. ولي اكنون تو را تأديب مي‌كنم. پس به قدري او را زد كه بولش جاري گرديد.(1).
*****
(1) فروع كافي، كتاب الحدود، باب النوادر، حديث 20.

فرياد رس آمد

در «كامل» جزري آمده است كه:
امام علي عليه السلام از قبيله همدان بيرون شد، در بين راه دو مرد را ديد كه زد و خورد مي‌كردند،
آنان را از هم جدا كرد و به راه خود ادامه داد، ناگهان صداي كسي را شنيد كه كمك مي‌خواست.
اميرالمؤمنين عليه السلام به جانب او شتافت و مي‌فرمود:
«فرياد رس آمد».
پس دو مرد را ديد كه يكي از آنان از ديگري شكايت داشته و گفت:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام پيراهني به اين مرد فروخته ام به هفت درهم و با او شرط كرده ام كه درهم هاي سالم و بدون عيب به من تحويل دهد و او اين درهم هاي معيوب را به من داده است، و من از گرفتن آنها امتناع ورزيده از او مطالبه درهم هاي سالم نمودم،
در صورتي كه سيلي به صورتم زد.
اميرالمؤمنين عليه السلام به زننده فرمود: چه مي‌گويي؟
آن مرد گفت عليهم السلام راست مي‌گويد.
به او فرمود:
به شرط خود وفا كن.
و آنگاه به مضروب فرمود:
قصاص بگير!
مرد گفت: قصاص كنم يا عفو؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: اختيار آن با خود توست.
و سپس به همراهان خود فرمود:
بگيريد او را.
پس مردي او را بر دوش گرفت و آن حضرت پانزده تازيانه به او زد و فرمود:
اين سزاي هتك حرمت توست نسبت به آن مرد.(1).
*****
(1) كامل، جزري.

استفاده از علم غیب در حلّ نزاع ها

چون امام علي عليه السلام كوفه را مركز حكومت خويش انتخاب كرد، افراد زيادي از شهرهاي ديگر به آن شهر كوچ نموده، و در كنار آن حضرت زندگي مي‌كردند.
در اين ميان جواني نيز از اطراف كوفه به اين شهر وارد شد و در آن استقرار پيدا كرده با دختري ازدواج كرد.
چون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نماز صبح را خواند، به يكي از يارانش دستور داد كه:
به فلان مكان رفته كنار مسجدي مي‌رسي، در آنجا خانه اي است كه زن و شوهري با يكديگر نزاعي دارند، آنان را پيش من بياور.
پيك با همان نشانه اي كه حضرت در اختيار گذاشته بود، به خانه آنها رفته و صداي مشاجره آنها را شنيد و سپس هر دو را به حضور آن حضرت احضار كرد.
امام علي عليه السلام در آغاز امر از شوهر سئوال كرد:
چرا با يكديگر نزاع مي‌كنيد؟
او جواب داد:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام! من با اين زن ازدواج كردم و چون خواستم با وِي خلوت كنم، در دل خويش نسبت به وِي شديداً احساس نفرت كردم، تا جائي كه نتوانستم با او نزديكي كنم و اگر مي‌توانستم شب او را از خانه بيرون مي‌كردم! ولي ما گرفتار مشاجره شديم، تا اينكه پيك شما در رسيد و ما را به حضور شما آورد.
حضرت آنگاه خطاب به حاضران فرمود:
سزاوار است شما اين جلسه را ترك كرده و مرا در كنار اين زن و شوهر تنها گذاريد، تا مطالب خصوصي آنان را باز نمايم.
و سپس خطاب به زن فرمود:
آيا اين جوان را مي‌شناسي؟
زن گفت: نه هيچگونه شناختي ندارم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اگر من اين جوان را به تو معرّفي كنم، آيا حقيقت امر را اعتراف مي‌كني؟
زن گفت: بلي يا اميرالمؤمنين.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا شما فلان زن و دختر فلان مرد نمي‌باشي؟
زن گفت:
چرا همينطور است، و من دختر همان شخص مي‌باشم كه شما

مي‌فرمائيد!
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آيا بياد داري كه تو پسر عموئي داشتي كه به همديگر علاقمند بوديد و او از تو خواستگاري كرد، ولي پدرت با اين امر موافق نبود، و به همين جهت او را از همسايگي اش اخراج كرد!؟
زن گفت: آري، چنين است.
دقيقاً حقيقت امر همينطور است!!
امام علي عليه السلام فرمود:
اي زن يادت هست كه شبي براي رفع حاجت از خانه خارج گشتي و در خارج خانه، پسر عمويت به تو حمله نموده و با زور و كراهت و اجبار با تو نزديكي كرد؟!!
و آيا يادت هست كه تو اين واقعه را از پدرت پوشاندي، ولي آن را در اختيار مادرت قرار دادي؟
در حالي كه زن همچنان مبهوت و متحيّر مانده بود، و از آگاهي آن حضرت تعجّب مي‌كرد گفت: آري حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام همچنان ادامه داد:
آيا تو بياد داري كه موقع زايمان به طور مخفي مادرت تو را از خانه خارج كرده و در كنار ديوار بچّه ات را به دنيا آورده، و سپس بچّه را به پارچه اي پيچيده و در همانجا گذاشتيد؟
آيا به ياد داري هنگامي كه از آنجا برمي گشتيد ديدي كه كه سگي به بچّه ات نزديك شد، و شما سنگي را برداشتيد و به سوي سگ انداختيد ولي آن سنگ به سر بچّه ات اصابت كرد؟!
و سپس دوباره با مادرت برگشتيد، و مادرت سر بچّه را كه مجروح شده بود با پارچه اي بست؟
زن آنچنان متعجّب بود كه نمي‌دانست چه بگويد!
تا اينكه امام علي عليه السلام فرمود:
چرا خاموشي؟ چرا حرف نمي‌زني؟
زن گفت:
يا علي! تمام حرف هاي شما صحيح است، ولي جز مادرم از اين واقعه كسي اطّلاع نداشت و من نمي‌دانم كه شما از كجا اين اخبار را به دست آورديد؟!
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
خداوند همه اين علوم و اخبار را در اختيار من قرار داده است.
و ادامه داد:
شما هنگامي كه از كنار بچّه تان برگشتيد، فلان قبيله آمده و بچّه را برداشته و او را بزرگ كردند، و به همراه خود او را به كوفه آوردند، و اين

شوهرت همان بچّه تو مي‌باشد!!
آنگاه امام علي عليه السلام خطاب به آن جوان فرمود:
سَرَت را باز كن.
چون جوان سَرَش را باز كرد، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام جاي زخم دوران نوزادي را به زن نشان داد! و اضافه كرد:
اين جوان فرزند تو مي‌باشد، و خداوند نخواسته است گرفتار حرام شويد.
فَخُذي وَلَدَكِ وَ انْصَرِ في فَلا نِكاحَ بَيْنَكُما
«اين جوان را ببر، فرزند تو است كه هرگز با همديگر حقّ ازدواج(1) نداريد.»
*****
(1) محجّةالبيضاء ج4 ص195، و مناقب ج2 ص266، و كشف الغمَّة ج1 ص277.

چند برادر از مردم شام در اثر ضعف ايمان، و عدم تعهّد به مسائل اسلامي، به تنها خواهر خود اينگونه پيشنهاد كردند:
ما از ازدواج شما ناراحت مي‌شويم، و از تو مي‌خواهيم كه از چنين مسأله اي اجتناب كرده و هرگز شوهري انتخاب نكني و ما نيز در عوض متعهّد مي‌شويم كه كليّه درآمدهاي خود را در اختيار تو قرار داده و هرچه از ما ساخته است در رفاه و احترام تو كوشا باشيم.
خواهر نيز قبول كرده و قول مساعد داد، و برادران هم با خواهر خود در تمام ابعاد زندگي با كمال محبّت و علاقه زندگي مي‌كردند و آن دختر نيز در داخل خانه به خدمت و پذيرائي برادرانش مي‌پرداخت.
روزها از اين قرارداد شيرين جاهلي گذشت، ناگاه برادران مشاهده كردند كه شكم خواهرشان چونان شكم زنان باردار بالا آمده است، در دل خود نسبت به او سوء ظنّ پيدا كرده و تصميم به قتل او گرفتند!
در حالي كه آن دختر در كمال قاطعيّت هرگونه ارتباط نامشروع را تكذيب نموده، و مي‌گفت:
هرگز با كسي رابطه اي نداشته ام.
بعضي از برادران پيشنهاد كردند خواهر را خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام برده و از او چاره جوئي كنند.
برادران ديگر سرانجام پذيرفته و خواهر را در حالي كه به شدّت از او پاسداري مي‌كردند، در شهر كوفه حضور امام علي عليه السلام آوردند.
حضرت پس از سؤالات مختلف، دستور داد در ميان خيمه اي تشتي را پُر از لَجَنِ مخصوص نموده و آن دختر را بر روي همان طشت قرار دادند و مدّتي را به همان صورت نگهداشتند.
ساعتي نگذشت كه ناگهان ديدند «زالوي بزرگي» از او خارج شده و بر روي طشت افتاد!!.
از ديدن چنين منظره اي همگي تعجّب كرده و از آن بزرگوار توضيح خواستند.
حضرت علي عليه السلام فرمود:
روزي كه اين دختر براي غسل حيض از خانه خارج شده و در چشمه اي آبتني مي‌كرد، در آن هنگام زالوي كوچكي وارد رَحِم او گرديده و روز به روز بزرگتر شده و شما چنين تصوّر كرده ايد كه او خيانت كرده است.
و چون زالو به اين نوع لجن‌ها علاقه زيادي دارد از استشمام بوي آن از رحم خارج شد و چنانچه ملاحظه مي‌كنيد شما را از تشويش و بدگماني نجات داد.(1).

برادران چون اين معجزه و كرامت شگفت را از آن بزرگوار ديدند، گفتند: تو خداي ما هستي و كسي جز خدا از غيب اطّلاعي ندارد!
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شديداً با آنان برخورد كرد و فرمود: پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم به من خبر داده است كه ماجراي شما در چنين روزي و در همين ماه و همين ساعت اتّفاق خواهد افتاد.
و بدينوسيله آنان را از انحراف فكري در مورد توحيد، و هم از سوء ظن در مورد خواهرشان نجات داد.
*****
(1) بحار الانوار ج 40 ص 242، و اثبات الهداة ج 2 ص 418، و خرائج راوندي ج 1 ص 210.

روزي جواني در خلافت خليفه دوم به پيش او آمده و عرضه داشت:
فلان زن مادر من است و او مرا از فرزندي خود مي‌راند!!
و از خليفه دوم خواست كه به اين قضيّه رسيدگي كرده و حكم خدا را صادر كند.
خليفه دوم، مادر آن جوان را احضار كرده و از او پرسيد:
چرا فرزند خود را منكر شده و از خود مي‌راني؟!
زن گفت:
من اساساً اين جوان را نمي‌شناسم، و تا بحال ازدواج نكرده ام تا فرزندي داشته باشم!!
براي اين كار و ادّعاي خودش چهار نفر از برادرانش را كه به همراه داشت، براي شهادت آورد.
آنان همراه با قَسَم هاي شديد خود شهادت دادند كه خواهر آنان هنوز ازدواج نكرده است و اين جوانِ مدّعي را نمي‌شناسند!
زن اضافه كرد كه:
او مي‌خواهد آبرو و شخصيّت خانواده ما را لكّه دار سازد!!
خليفه دوم از داوري فرو ماند و نمي‌دانست چه كار كند!
امام علي عليه السلام فرمود:
اجازه مي‌دهي من در ميان آنان قضاوت كنم؟
خليفه دوم جواب داد:
چگونه اجازه ندهم در حالي كه از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه فرمود:
اَعْلَمُكُمْ عَلِيّ بن ابيطالِب
«داناترين شما علي بن ابيطالب است.»
و به اين ترتيب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در مقام قضاوت قرار گرفته و فرمود:
امروز قضاوتي را به اجرا در مي‌آورم كه مورد رضايت خداوند متعال است كه دوست من رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آن را به من تعليم فرموده است.
آنگاه آن زن و جوان را احضار فرمود،
آنان آنگونه كه در برابر خليفه جواب داده بودند، به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نيز جواب داده و برادران زن نيز با همان كيفيّت شهادت دادند!.
چون امام علي عليه السلام سخنان آنان و شهود را شنيد، خطاب به زن

فرمود:
آيا شما سرپرستي داريد؟
زن جواب داد:
برادرانم وكيل من هستند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به برادران فرمود:
آيا شما مرا در مورد امر خواهر تان وكيل قرار مي‌دهيد؟
عرض كردند: بلي.
حضرت پس از گرفتن وكالت از آنان به اين صورت قضاوت كرد:
اي حاضرين شما شاهد باشيد كه من اين زن را در برابر چهارصد درهم به عقد اين جوان در آوردم، و مهريّه آنان را از مال شخصي خودم مي‌پردازم.
و دستور داد قنبر پول‌ها را حاضر كرده، تحويل آن جوان دهد.
و به آن جوان نيز امر فرمود:
اين پول‌ها را در اختيار اين زن قرار داده، و دست او را بگير و تا زفاف و غسل جنابت را انجام نداده اي، پيش من نيا.
جوان پول‌ها را در اختيار آن زن قرار داد، و دست او را گرفت تا وي را به اتاق عروسي ببرد!
ناگاه وجدان آن زنِ مغرور بيدار شده و داد زد:
النّار النّار، يَابْنَ عَمِّ مُحَمَّدٍ تُريدُ اَنْ تُزَوِّجَني مِنْ وَلَدي؟!
هذا وَاللّهِ وَلَدي زَوَّجَني اِخْوَتي هَجيناً فَوُلِّدْتُ مِنْهُ هذا فَلَمّا تَرَعْرَعَ وَ شَبَّ اَمَرُوني اَنْ اَنْتَفي مِنْهُ وَ اَطْرُدَهُ وَ هذا وَ اللّهِ وَلَدي.
«آتش، آتش! اي پسر عموي پيامبر خدا! مي‌خواهي مرا به ازدواج فرزندم در آوري؟
سوگند به خدا اين فرزند من است و برادرانم مرا با يك مرد فرومايه تزويج كردند، و اين پسر ثمره آن ازدواج بود، و چون او نسبتاً بزرگ شد، برادرانم به من گفتند او را از خود دور كنم و منكر فرزندي وي گردم، به خدا قَسَم اين پسر من است و من هرگز با وي ازدواج نمي‌كنم كه نتيجه اش آتش است.» (1).
امام علي عليه السلام با علم غيب ماجراي آنان را مي‌دانست، امّا براي اثبات حقيقت كه همه حاضران درك كنند از شيوه ياد شده كمك گرفت.
*****
(1) وسائل الشّيعه ج 18 ص 206 حديث 2 از باب 21 (قضايا اميرالمؤمنين)، و فروع كافي ج 7 ص 423 حديث 6.

رهنمودهاي آموزشي، هنري

استفاده از نمایش در آموزش

گروهي از مسيحيان به سرپرستي اُسقُف خود وارد مدينه شدند، و گفتند:
سئوالات مهمّي نسبت به خدا دارند،
خليفه اوّل آنها را خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرستاد.
بر امام وارد شدند و سئوالات خود را مطرح و پاسخ هاي لازم را دريافت داشتند،
يكي از آن سئوالات پيرامون خدا بود،
كه امام علي عليه السلام با استفاده از شيوه نمايش در آموزش، و بيان تجسّمي، مطلب مهمّ عقيدتي را به آنان فهماند كه يكي از طرح هاي زيباي آموزشي است.
آنها مي‌پرسيدند:
«اينكه به هر طرف رو كنيم روبروي خدا هستيم.» يعني چه؟
(اَيْنَما تَوَلّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّه)
مگر خدا كجاست، كه به هر طرف روي بياوريم روبروي او قرار داريم؟
سئوال يك سئوال عقيدتي، كلامي است كه با شناخت درست خدا مي‌توان آن را درك كرد.
امّا آنها تصوّري مادّي داشتند و فكر مي‌كردند چون هر چيزي پشت و رو دارد، چگونه ممكن است درباره خدا اين تصوّر وجود نداشته باشد؟
در اينجا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به جاي هرگونه بحث و گفتگو، نمايشي را ترتيب داد.
آنها رابه حياط بردند، هيزم آورده آتش كردند، وقتي شعله‌ها بالا گرفت، فرمود:
در اطراف شعله حلقه بزنيد.
آنگاه سئوال فرمود:
كدام يك از شما روبروي آتش قرار داريد؟
همه گفتند: ما روبروي آتش هستيم.
امام علي عليه السلام فرمود:
چگونه ممكن است از هر طرف روبروي آتش باشيد؟
گفتند: آتش، شعله و نور است كه پشت و رو ندارد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
خدا وجودي مادّي ندارد كه در جائي قرار بگيرد خدا هم پشت و رو ندارد، هرجا باشيد و به هر طرف روي بياوريد در پيش روي خدائيد.(1).
و فرمود:
انّ اللّهَ اَيَّنَ الأَيْنَ فَلا اَيْنَ لَهُ، جَلَّ اَنْ يَحْوِيهِ مَكانٌ فَهُوَ فيكُلِّ مَكانٍ بِغَيْرِ

مُماسَةٍ، وَ لا مُجاوِرَةٍ يُحيطَ عِلْماَ بِما فيها وَ لايَخْلَو شَيْي ءٌ مِنْ تَدْبيرِهِ
«مكان‌ها را خدا آفريد و مشخص فرمود، پس او مكاني ندارد، خدا برتر از آن است كه مكاني او را فرا گيرد،
در همه جا هست، بي آنكه تماس مادّي با چيزي بگيرد و يا نزديكي با چيزي داشته باشد، او بر همه چيز احاطه علمي دارد، و چيزي از تدبير او بيرون نيست» (2).
*****
(1) كتاب قضاء اميرالمؤمنين ص 96.
(2) ارشاد شيخ مفيد فصل 58 باب 29.

نمايشي كردن محاكمه قضائي

(به كتاب امام علي عليه السلام و امور قضائي جلد هشتم همين مجموعه مراجعه فرمائيد.)

برخي از زنان مدينه خدمت امام علي عليه السلام رسيدند و گفتند:
چرا خداوند اجازه داد تا مردان، همسران متعدد بگيرند؟ و در حاليكه زن دارند با زنان ديگر ازدواج كنند؟ امّا زنان كه داراي همسر هستند، نمي‌توانند مرد يا مردان ديگري را انتخاب كنند؟
چرا خداوند بين زن و مرد تفاوت قائل شده است؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه كانون ادب و اخلاق بود، از نظر گفتاري وارد بحث و برّرسي نشد، بلكه با شيوه هاي نمايشي فلسفه احكام الهي را به زنان فهماند دستور داد:
تا هر يك از بانوان ظرفي پُر از آب آوردند.
فرمود: آب‌ها را در داخل ظرف بزرگي ريختند.
وقتي آب‌ها مخلوط شد فرمان داد تا:
هر زني آب ظرف خود را بردارد!!
زنان با شگفتي گفتند:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام اين كار محالي است، پس از مخلوط شدن آبها نمي‌شود آن را باز شناخت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
به همين دليل نيز زن شوهردار نمي‌تواند مرد ديگري داشته باشد زيرا اصالت فرزند و اصالت خانواده در خطر است.(1).
(در برخي از منابع آمده است كه امام دستور داد تا هر زني تخم مرغي آورده در يك ظرف بزرگي بشكنند و پس از مخلوط شدن زرده‌ها و سفيده‌ها فرمود: تا هر كدام تخم مرغ مخصوص خود را بردارد.)
ارزش اين شيوه رفتاري آن است كه امام علي عليه السلام روش هاي نمايشي (دراماتيك) و هنر تجسّمي را در فلسفه احكام و تبيين حلال و حرام بگونه اي بكار مي‌گيرد كه مباحث ارزشمند علمي فقهي را زنان آن روزگاران به سادگي درك كنند.
*****
(1) بحارالانوار ج 40 ص 266، نقل از روض الجنان ابوالفتوح رازي.

هنرهاي كاربردي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به نويسنده و منشي خود، عبيداللّه بن ابي رافع در طرز استفاده از بيت المال، و در روش نويسندگي، خطّ و خطّاطي دستوراتي مي‌دهند كه امروزه در تمام محافل هنري و خطّ نويسي، و ماشينهاي تايپ و كامپيوتر و چاپ پذيرفته شده است كه فرمود:
أَلْقِ دَواتَكَ، وَ أَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَ فَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وِ قَرْمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ، فَاِنَّ ذلِكَ أَجْدَرُ بِصَباحَةِ الْخَطِّ
«در مركّب دواتت ليقه بگذار «كه نريزد و حرام نشود» و نوك قلم را طولاني نما «كه بتواند ريز بنويسد» و بين سطرها فاصله بگذار «تو در تو و دَرهم ننويس» و فاصله بين حروف را كم كن «كه حدّاكثر استفاده از كاغذ بشود و از دراز نويسي يا كشيدن برخي از حروف خودداري كن» كه عمل به اين دستورات به جلوه و زيبائي خطّ مي‌افزايد.» (1).
*****
(1) حكمت 315 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، و الوزراء و الكُتّاب ص 14، نوشته محمّد بن عبدوس كه قبل از سيّد رضيّ نوشته است.

تشويق و هديه دادن به شاعر

الف- در يكي از روزهاي صفّين، شاعري بنام أبو اسماء العبدي، در ميان لشگريان اشعاري در مدح و ستايش امام علي عليه السلام خواند، و نيكو امام را ستود.
وقتي اشعار او به پايان رسيد، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به او فرمود:
خدا تو را رحمت كند اي ابو اسماء، و بشارت هاي نيكو به تو دهد، زيرا تو از برگزيدگان محبّت و وفاداري مي‌باشي.
سپس دستور فرمود تا:
يكي از خدمت كاران مخصوص، در خدمت شاعر متعهّد قرار گيرد و او را در كارهاي زندگي ياري رساند.(1).
ب- شاعر ديگري به نام كعب بن زهير كه از اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نيز بود، وقتي اشعاري در مدح و ستايش امام علي عليه السلام سرود و در ميان مردم خواند.
امام پول فراواني به او بخشيد، و لباس نيكو، و اسب سواري خوبي به او هديه كرد.(2).
تشويق كردن شاعر متعهّد و هنرمند، ارج نهادن به هنر و علم است كه ديگر امامان شيعه عليهم السلام نيز در تداوم مبارزات سياسي خود با سلاطين بني اميّه و بني العبّاس، شاعران متعهّد و مبارز را مي‌ستودند و به آنها هداياي فراواني مي‌بخشيدند.
*****
(1) مناقب صنعاني ج2 ص85.
(1) مناقب صنعاني ج2 ص85.

تبليغاتي، آموزشي

موفّقيّت امام در سَفَر تبليغي يمن
طبري از براء بن عازب روايت كرده است:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خالد بن وليد را به سوي اهل يمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت كند.
پس من در ميان كساني كه با او روانه شدند بودم.
او شش ماه ميان آنها اقامت نمود، ولي آنها چيزي از دعوت او را اجابت نمي‌كردند.
پس رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم علي بن ابيطالب عليه السلام را فرستاد و به او فرمان داد كه خالد و همه كساني را كه به دنبال او آمده بودند برگرداند، مگر كسي كه بخواهد با علي عليه السلام باقي بماند.
پس علي عليه السلام او را به حال خود گذارد.
بَراء گفته است:
من در ميان كساني كه به دنبال علي عليه السلام ماندند بودم، چون به اوائل يمن رسيديم اين خبر به آنها رسيد.
آنان براي علي عليه السلام گرد آمدند و علي عليه السلام نماز صبح را با آنان به جماعت خواند، پس از نماز ما را در يك صف كرد و خود پيشاپيش ما قرار گرفت.
آنگاه خدا را ستود و ستايش كرد و سپس بر آنها نامه رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم را خواند.
كه همه مردم هَمْدان در يك روز ايمان آوردند.
علي عليه السلام اين امر را به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نوشت.
هنگامي كه پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم نامه را خواند، سجده كرد، آنگاه نشست و فرمود:
السَّلامُ عَلَي هَمْدانَ، السَّلامُ عَلَي هَمْدانَ
«سلام باد بر همدان، سلام باد بر همدان».
اهل يمن از اسلام تبعيّت كردند و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
يا عَلَيّ اَلا اُعْلِمُكَ كَلِماتٍ،اِذا قُلْتَهُنَّ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَعَ اَنَّكَ مَغْفُورٌ لَكَ؟
«اي علي، آيا تُرا آگاه كُنَم از كلماتي كه هرگاه آنها را بگويي خداوند ترا بيامرزد، با اينكه تو آمرزيده شده هستي؟»
گفتم: بلي.
پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: بگو؛

لا اِلهَ الاّ اللّهُ الْحَليمُ الْعَليمُ، لا اِلهَ اِلاّاللّه الْعَلِيُّ الْعَظيمُ، لا الهَ اِلاّ اللّهُ رَبِّ السَّماواتِ و رَبِّ الْعَرشِ الكَريم

استفاده از جاذبه هاي معنوي در تبليغ

سخنراني و ارشاد در لحظه هاي معنوي

يكي از روش هاي اصلاح و بازسازي جامعه، و تغيير دل ها، وعظ و ارشاد و تبليغات حساب شده است،
سخنراني تأثير بسزائي در دل‌ها دارد، و اگر در شرائط مناسب و لحظه هائي صورت پذيرد كه دل‌ها آمادگي لازم را داشته باشند، به صورت اعجاز گونه اي أثر مي‌گذارد.
يكي از شيوه هاي ارزشمند و حساب شده حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در وعظ و خطابه اين بود كه در لحظه هاي معنوي خاصّي به تبليغات گفتاري روي مي‌آورد.
نقل كردند:
امام علي عليه السلام پس از نماز صبح، كه مردم در حالت معنوي و ذكر و ياد خدا بودند، مي‌ايستاد و سخنراني مي‌كرد، و خود با ياد خدا و قيامت مي‌گريست و مردم را نيز مي‌گرياند.
(صَلّي اَميرَالْمُؤْمِنينَ عليه السلام بِالنَّاسِ اَلصُّبْحَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ وَ عَظَهُمْ فَبَكي وَ أبْكاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ)(1).
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 341.

پناهگاه قرار دادن مسجد

مردم هر جامعه اي در جاهاي گوناگوني اجتماع مي‌كنند.
در ميادين شهرها، در سر چهار راهها، در خيابانها، در بازار، در مراكز ورزشي، مقابل حمّام ها، سر دروازه ها، امّا اميرالمؤمنين عليه السلام مسجد را جايگاه اجتماعات قرار داده بود.
در اوقات بيكاري به مسجد مي‌رفت،
در مسجد مدينه مي‌نشست.
برخي از قضاوت‌ها را در مسجد انجام مي‌داد،
و حلّ و فصل امور بسياري از مراجعه كنندگان را در مسجد سامان مي‌داد.
از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام علّت آن را پرسيدند كه چرا همواره در مسجد قرار مي‌گيرند، فرمود:
الْجَلْسَةُ فِي الْجامِعِ خَيْرٌ لي مِنْ الْجَلْسَةِ فِي الْجَنَّةَ فَاِنَّ الْجَنَّةَ فيها رِضي نَفْسي، وَ الْجامِعُ فيها رِضي رَبّي
«نشستن در مسجد در نزد من از نشستن در بهشت، نيكو تر است، زيرا آنگاه كه در بهشت نشسته باشم، نفس من راضي است و هرگاه كه در مسجد بنشينيم خداي من خشنود است و خشنودي خدا برتر است».

امام علي عليه السلام را در عمليّات گسترده و لحظات حسّاس نبرد صفّين مشاهده كردند كه در حالات حسّاس نبرد در ضمن پيشروي و خطّ شكني و فرماندهي، هر چندگاه چشم به آسمان دارد.
علّت آن را پرسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
نگاه به خورشيد دارم كه در وقت اختصاصي نماز، نماز بخوانيم.
ياران حضرت گفتند:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام در چنين شرائط بُحراني شما به نماز اوّل وقت اهتمام مي‌ورزيد؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
عَلَي ما نُقاتِلَهُم؟ اِنَّما نُقاتِلَهُمْ عَلَي الصَّلوةِ
«براي چه با آنان مي‌جنگيم؟ همانا ما با شاميان براي اقامه نماز جهاد مي‌كنيم».(1).
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 321.

حالات رواني امام علي به هنگام نماز

درست است كه شيوه هاي گفتاري تأثير دارد، امّا از گفتار و سخن مهمّ، حالات رواني و شيوه هاي رفتاري انسان است كه مي‌تواند در دوستان و اصحاب و ديگران تأثير به سزائي داشته باشد.
امام زين العابدين عليه السلام فرمود:
هرگاه وقت نماز مي‌رسيد جدّم حضرت علي عليه السلام مضطرب مي‌شد و رنگ چهره مبارك امام دگرگون مي‌شد و به اطرافيان خود مي‌فرمود:
هنگام أمانتي رسيد كه خدا آن را به آسمان‌ها و زمين و كوه‌ها عرضه كرد. (1).
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 320.

فصاحت و بلاغت در سخنوري

اشاره

يكي از جلوه هاي زيباي هنر آموزشي، فصاحت و بلاغت در سخنوري است.
خوب حرف زدن
و حرفِ خوب زدن
و جان و جهان را با سخنان شيوا و حكيمانه تغيير دادن،
از وظائف مهمّ آموزشي مبلّغان و معلّمان جامعه بشري است.
امام علي عليه السلام در هنر آموزشي، و فصاحت در سخنوري بي نظير و الگو بود كه دوست و دشمن به فصاحت بلاغت آن بزرگ امام مظلوم، اعتراف داشتند.
در اينجا توجّه به نمونه‌ها ضروري است.

ابن ابي الحديد

ابن ابي الحديد مي‌گويد:
علي عليه السلام پيشواي فصحاي عالم و سر سلسله خطباي جهان است، مردم فنّ خطابه و اصول كتابت را از او ياد گرفته اند.

ابن نباته

ابن نباته مي‌گويد:
تعدادي از خطابه هاي اميرالمؤمنين عليه السلام را به عنوان گنجينه حفظ نموده ام، هر چه از آن انفاق ميكنم، به جاي كمتر شدن، بيشتر مي‌شود و از مواعظ علي بن ابيطالب عليه السلام صد فصل را حفظ كرده ام.

محقن بن ابي محقن

محقن بن ابي محقن (از مخالفان كينه توز امام) در شام بر معاويه وارد شد، گفت:
از پيش كسي مي‌آيم كه در سخن گفتن عاجز ترين مردم است. (منظورش علي عليه السلام بود).
معاويه در پاسخ وي گفت:
واي بر تو، علي چگونه در سخن گفتن عاجز است؟
به خدا سوگند! علي است كه علم فصاحت را ميان قريش پياده نمود و آنرا بسط داد.(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد مقدّمه ج 1 ص 24.

شهيد مطهّري

شهيد مطهّري مي‌گويد:
اساساً زيبائي، درك كردني است نه وصف كردني، «نهج البلاغه» پس از نزديك به چهارده قرن براي شنونده امروز همان لطف و حلاوت و گيرند گي و جذّابيّت را دارد كه براي مردم آن روز داشته است.(1).
*****
(1) سيري در نهج البلاغه.

حضرت علي عليه السلام در مورد سخن پردازي مي‌گويد:
وَ اِنّا لَاُمَرأ الْكَلامِ وَ فينا تَنْشَبَّتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ
«ما خداوندان سخن مي‌باشيم كه سخن در ما ريشه دو انده و شاخه هاي درخت سخن بر ما سايه گسترانده است».(1).
حجّاج بن يوسف به چهار تن از دانشمندان معروف و معاصر خود «حسن بصري» و «عمربن عبيد» و «واصل بن عطا» و «عامر شعبي» نوشت كه آنچه درباره قضا و قدر به شما رسيده براي من بنويسيد.
حسن بصري در پاسخ نوشت:
بهترين چيزي كه در اين زمينه به من رسيده است كلام اميرالمومنين عليه السلام است كه فرمود:
اَتَظِنُّ اَنَّ الَذي نَهاكَ دَهاكَ اِنَّما دَهاكَ اَسْفَلُكَ وَ اَعْلاكَ وَ اللَّهُ يَري مِنْ ذاكَ
«آيا گمان ميكني آنكه تو را باز داشته گرفتار كرده است؟ چنين نيست بلكه خواسته‌ها و تمايلات شهواني تو را گرفتار كرده است كه ساحت قدس خداوندي از آن منزّه است»
عمر بن عبيد، چنين پاسخ داد:
بهترين چيزي كه در مورد قضا و قدر شنيده ام سخن علي بن ابيطالب عليه السلام است كه فرمود:
لَوْ كانَ الْزُورُ في الْاَصْلِ مَحْتُوماً كانَ الْمُزَوِّرُ فِي القِصاصِ مَظْلُوماً
«هرگاه شرك و باطل از ناحيه خدا حتمي باشد كيفر دادن به مشرك و اهل باطل ستم خواهد بود».
«واصل بن عطا» نوشت:
ارزنده ترين سخن كه در اين خصوص به من رسيده است گفتار اميرالمؤمنين علي عليه السلام است كه فرمود:
اَيَدُلُّكَ عَلَي الطَريقِ وَ يَأخُذُ عَلَيْكَ الْمَضيقَ
«آيا ممكن است كه خداوند تو را راهنمائي كند و سپس راه را به روي تو ببندد؟»
و عامر شعبي در پاسخ چنين نوشت:
عالي ترين بياني كه در قضا و قدر گفته شده سخن حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است كه فرمود:
كُلَّما اَسْتَغْفِرْتَ اللَّهَ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ وَ كُلَّما حَمِدْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ
«هر كاري كه براي آن از خدا طلب آمرزش كني از تو مي‌باشد و هر عملي كه براي آن خدا را ستايش نمائي از اوست كه توفيق آن عمل را به تو

عنايت كرده».
پس از آنكه اين نوشته‌ها به عنوان پاسخ به دست حجّاج رسيد و از مضمون آنها آگاهي يافت گفت:
اين پاسخ‌ها را از چشمه صاف و زلالي كه علم و دانش از آن مي‌جوشيد دريافت كرده اند.(2).
*****
(1) خطبه 233 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، و شرح حديدي ج 13 ص 228،و شرح فيض ج 2 ص 720.
(2) علم كلام تأليف سيّداحمد صفائي ص 326 به نقل مكتب اسلام شماره 11 سال 12 ص 58، و بحار ج 5 ص 58.

جبران خليل جبران

جبران خليل جبران، مرد هنر و ذوق عربي، صاحب افكار نو و بديعي است.
پيرامون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌گويد:
امام علي عليه السلام موجودي است كه بالاترين كمال ممكن را در يافته و به مُنتهاي فضيلت وجودي رسيده، با روح كليّه (يا انسان كامل) يكي شده و از آن جدائي ندارد.
امام علي عليه السلام نخستين كسي از مردم عرب است كه آواز اين روح را به گوش جهانيان رسانيد، چون دلش از اين منبع سيراب گشته و زبانش اين سرودهاي آسماني را پي در پي فرو مي‌خواند.
او با چند تن ديگر بر جائي بلند كه مشرف بر جهان است، ايستاده و مي‌بينند و خبر مي‌دهند، گفتارشان وحي و سخنانشان خبري سماوي است.
بلاغت امام علي عليه السلام روشنائي است كه همه راه‌ها را روشن ساخته، امّا عرب در آن متحيّر ماند و به واقعيّت آن پي نبرد، جماعتي تاريكي ايّام جهالت را بر آن ترجيح دادند و در پيچاپيچ آن راهها سرگردان ماندند و پي سود جويان و مردم فروشان را گرفتند.
دو طايفه شيفته علي بن ابيطالب عليه السلام هستند؛
يكي خردمندان پاكدل، و ديگري نيكو سرشتان با ذوق.
و آنها كه از حضرتش روي برگرداندند نه خوي پاك داشتند و نه فطرت بي آلايش.(1).
معاويه كه مخالف شماره يك آن حضرت به شمار مي‌آمد با اين وصف درباره فصاحت آن حضرت سوگند ياد مي‌كند و مي‌گويد:
جز علي بن ابيطالب كس ديگري فصاحت و بلاغت را در ميان قريش زنده نكرد و بسط نداد.
و ابن ابي الحديد نيز مي‌گويد:
اگر همه فصحاي عرب گرد هم آيند سزاوار است آنها در برابر فصاحت سخنان فرزند ابيطالب به عنوان تعظيم و تقدير سر فرود آورند، چنانكه شعراء به شعر عدي بن رقّاع(2) سجده كردند.(3).
*****
(1) ترجمه صوت العدالة الانسانيّه ص 416.
(2) عديّ بن رقّاع شاعر بزرگ و از مردم شام از مدّاحان بني اميّه و از خواصّ وليد بن عبدالملك بود.لغتنامه دهخدا.
(3) شرح ابن ابي الحديد ج2 ص99 ط بيروت - ط ايران ج11 ص153س.

شيخ محمّد عبده

شيخ محمّد عبده(1) مي‌گويد:
از كلمات علي عليه السلام نه فقط روح بلاغت، فصاحت، حكمت و فضيلت را حِسّاً ميتوان مشاهده كرد، بلكه واقعاً اعجاز را در آن ميتوان ديد، آن بزرگوار گاهي با كلمات خود انسان را به ملكوت اعلي سير مي‌دهد و زماني متوجّه اوضاع مادّي جهان مي‌سازد.
شجاعت و صلابت را به نحوي مجسّم مي‌سازد كه پشت مردان بي باك را به لرزه مي‌آورد، در مقابل، رحم و شفقت را بطوري شرح مي‌دهد كه قلب سخت هر مخلوق سنگدلي را هم متأثّر مي‌كند.(2).
*****
(1) شيخ محمّد عبده بزرگترين روحاني و دانشمند عالم تسنّن؛ معاصر با سيّد جمال الدّين اسد آبادي، از تأليفات او، شرح نهج البلاغه و تفسير المنار است.
(1) چهارده معصوم ج 1 ص 458.

شكيب ارسلان

شكيب ارسلان ملقّب به «اميرالبيان» كه يكي از نويسندگان زبردست عرب در عصر حاضر است، در جلسه اي كه به افتخار او در مصر تشكيل شده بود، يكي از حُضّار پشت تريبون رفته و گفت:
دو نفر در تاريخ اسلام پيدا شده اند كه به حقّ شايسته اند تا امير سخن ناميده شوند:
يكي علي بن ابيطالب عليه السلام و ديگري شكيب.
شكيب ارسلان با ناراحتي بر مي‌خيزد و پشت تريبون قرار مي‌گيرد و از دوستش كه چنين مقايسه اي به عمل آورده گله مي‌كند و مي‌گويد:
«من كجا و علي بن ابيطالب كجا! من بند كفش امام علي عليه السلام هم به حساب نمي‌آيم».(1).
*****
(1) سيري در نهج البلاغه ص 19.

سيّد هبة الدّين شهرستاني

علاّمه فقيد سيّد هبة الدّين شهرستاني در كتاب «مَا هُوَ نَهْجُ الْبَلاَغَه» «نهج البلاغه چيست؟» چنين مي‌نويسد:
شخصي از «امين النّخله» خواست كه چند كلمه از سخنان امام علي عليه السلام را برگزيند تا وي كتاب گرد آورده در آن منتشر كند.
دانشمند مزبور در پاسخ وي چنين نوشت:
از من خواسته اي كه صد كلمه از گفتار بليغ ترين نژاد عرب «ابوالحسن علي عليه السلام» را انتخاب كنم تا تو آنرا در كتابي منتشر سازي، من اكنون دسترسي به كتابهائي كه اين نظر را تأمين كند ندارم، مگر كتاب هاي چندي كه از جمله نهج البلاغه است.
اين كتاب با عظمت را با مسرّت تمام ورق زدم، به خدا نمي‌دانم از ميان سخنان علي عليه السلام چگونه فقط صد كلمه انتخاب كنم، بلكه بايد بگويم سخني را از سخن ديگر جدا سازم؟
اين كار به اين مي‌ماند كه دانه ياقوتي را از كنار دانه ديگر بردارم.
بالاخره من اين كار را كردم در حاليكه دستم ياقوت هاي درخشنده را پس و پيش مي‌كرد، ديدگانم از تابش نور آنها خيره مي‌گشت، باور كردني نيست كه بگويم بواسطه تحيّر و سرگرداني، با چه سختي، كلمه اي را از اين معدن بلاغت بيرون مي‌آوردم، بنابر اين تو اين صد كلمه را از من بگير و بياد داشته باش كه اين صد كلمه پرتو هائي از نور بلاغت و غنچه هائي از شكوفه فصاحت است.
آري نعمت هائي كه خداوند متعال از راه سخنان علي عليه السلام بر جهان عرب و جامعه عرب ارزاني داشته خيلي بيش از اين صد كلمه است.
شهرستاني در كتاب ديگري مي‌نويسد:
از سخنان مِستر گرينكوي انگليسي استاد ادبيّات عرب در دانشكده عليگره هندوستان، كه در محضر استادان سخن و ادبائي كه در مجلس حاضر بودند، از اعجاز قرآن از او پرسيدند، در پاسخ آنان گفت:
قرآن را برادر كوچكي است كه نهج البلاغه نام دارد، آيا براي كسي امكان دارد كه مانند اين، برادر كوچكي را بياموزد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ (قرآن كريم) و امكان آوردن نظير آن باشد؟(1).
*****
(1) علي عليه السلام كيست؟ ص 266.

ابن ابي الحديد در شرح نامه اميرالمؤمنين عليه السلام به عبداللَّه بن عبّاس چنين مي‌گويد:
اُنْظُرْ اِلَي الْفَصاحَةِ كَيْفَ تُعْطي هذا الرَّجُلَ قِيادَها
«فصاحت را ببين كه چگونه افسار خود را به دست اين مرد (علي عليه السلام) داده و مهار خود را به او سپرده است.
بسيار تعجّب آور است، نظم عجيب اين الفاظ را(1) تماشا كن، ببين چگونه در رديف هم قرار گرفته و با نظم و سرعت يكي پس از ديگري به آساني مي‌آيند و در اختيار او قرار مي‌گيرند. درست مانند چشمه اي كه خود بخود و بدون زحمت از زمين مي‌جوشد.»
تا مي‌رسد به آخر فصل (يَوْماً واحِداً) كه هر دو منصوبند و اين نوع بيان در واقع يكنوع معجزه است از انواع اعجاز قرآن، سپس ابن ابي الحديد با تعجّب فراوان به سخن خود چنين ادامه مي‌دهد:
«سبحان اللَّه جواني عرب، در شهري چون مكّه، بدون برخورد با حكيمي، بزرگ مي‌شود و با اين حال سخنانش در حكمت نظري و نكات الهي برتر از سخنان افلاطون و ارسطو قرار مي‌گيرد.
و با اهل حكمت عملي، معاشرت نكرده است، امّا از سقراط بالاتر رفته است.
ميان شجاعان و دلاوران تربيت نشده است «زيرا مردم مكّه اهل جنگ نبوده و تجارت پيشه بودند» امّا شجاعترين بشري از كار در آمد كه بر روي زمين راه رفته است.
اين مرد فصيح تر از سحبان(2) و قُس(3) از كار در آمد و حال اينكه قريش افصح عرب نبودند.(4).
و درباره فصاحت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بعد از نقل سخن جعفر بن يحيي كه گفته بود:
علي عليه السلام فصيح قريش است.
چنين مي‌گويد:
ما هرگز شكّ و ترديد نداريم در اينكه كلام علي عليه السلام به جز كلام خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از كلام همه انسانها از اوّلين و آخرين كه بلاغت عرب سخن مي‌گويند، فصيح تر است.(5).
*****
(1) منظور شارح، اين جملات نامه 35 نهج البلاغه است: فِنْدَ اللَّهَ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً ناصِحاً وَ عامِلاً كادِحاً وَ سَيْفاً قاطِعاً وَ رُكناً دافِعاً ... مَعَ هؤلاءِ يَوْماً

واحِداً.
(2) سَحبان فرزند وائل و يا زفر مي‌باشد از فصحاء معروف عرب به شمار مي‌آيد، وي قسمتي از زمان اسلام را درك كرده بود.(لغت نامه دهخدا).
(3) قُس فرزند ساعده، اسقف نجران خطيب بليغ عرب بوده است و در بلاغت به وي مَثَل زنند، وي را از سالمندان به شمار مي‌آورد كه 380 سال عمر كرده است، گاهي 600 سال نيز مي‌گويند. (لغت نامه دهخدا).
(4) شرح ابن ابي الحديد ج 16 ص 146 -145.
(5) شرح ابن ابي الحديد ج11 ص153 ط بيروت، و سفينه ج2 ص362.

جاحظ

جاحظ، اديب سخندان و سخن شناس معروف كه از نوابغ ادب است، در اوائل قرن سوّم هجري مي‌زيسته و كتاب «البيان و التّبيين» وي يكي از اركان چهارده گانه ادب به شمار مي‌رود، مكرّر در كتاب خويش، ستايش فوق العادّه خود را نسبت به سخنان حضرت علي عليه السلام اظهار مي‌دارد و از گفته هاي او بر مي‌آيد كه در همان وقت سخنان فراواني از اميرالمؤمنين علي عليه السلام در ميان مردم پخش بوده است.(1).

*****

(1) مكتب اسلام ش 3 ص 17 سال 11.

محمّد بن يوسف گنجي شافعي در مناقب و ديگران با اسناد خود از ابي صالح روايت مي‌كنند كه:
عدّه اي از ياران پيامبر به مذاكره نشسته بودند تا سخن به حروف تهجّي كشيده شد به اتّفاق آراء گفتند كه حرف «الف» در اكثر كلمات داخل شده و كمتر كلامي گفته مي‌شود كه از «الف» خالي باشد.
ناگاه اميرالمؤمنين علي عليه السلام برخاست و خطبه «بي الف» را في البداهه و در همان مجلس و بدون آمادگي قبلي چنين فرمود:
حَمِدْتُ وَ عَظِمْتُ مِنَّتَهُ وَ سَبَغَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُهُ وَ نَفَذَتْ وَ بَلَغَتْ قَضِيَّتُهُ، حَمِدْتُهُ حِمْدَ مُقِرٍّ لِرُبُوبِيَّتِهِ ... الخ.(1).
اين خطبه حدود هفت صد كلمه است بدون اينكه در كلمات آن حرف «الف» وجود داشته باشد.
*****
(1) كفايه الطالب ص 394، و مناقب شهر آشوب ج 2 ص 48، و شرح حديدي ج 19 ص 140.

حضرت علي

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خطبه ديگري هم دارد كه در كلمات آن حرفي نقطه دار وجود ندارد.
كه اين خطبه را بدين ترتيب آغاز مي‌كند:
اَلْحَمْدُ لِلّهِ اَلْمَلِكِ الْمحْمُودِ الْمالِكِ، الْوَدُودِ وَ مُصَوَّرُ كُلَّ مُولُودٍ وَ ... الخ.(1).
*****
(1) چهارده معصوم ج 1 ص 467.

ميكائيل نعيمه لبناني

ميكائيل نعيمه لبناني كه يگانه اديب عصر است، مي‌گويد:
حضرت علي عليه السلام پس از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، سرور عرب و بلاغت و حكمت و فهم اسرار دين و تعصّب براي حق و پرهيز از زشتي سرآمد آنان است، من هرچه در اخبار عرب خواندم مردي نيافتم كه مانند علي بن ابيطالب عليه السلام توسن لغت در همه معاني رام او شده باشد.
علي عليه السلام در مواعظ ديني و خطبه هاي رزمي و نامه هاي ترغيبي و سخنان ديگر كه به مناسبت حوادث و وقايع گفته است همه با حرارت ايمان و در كسوت جمال به حدّ اعجاز دلربائي مي‌كند كه گويا لُؤلُؤهاي شاهوارند كه به حدّ كمال رسيده و طبع او، دريائي است كه اين لُؤلُؤهاي آبدار را بي رنج و تكلّف بيرون مي‌ريزد.(1).
*****
(1) ترجمه صوت العدالة الانسانيّه ص 419.

جرج جرداق

در كتاب زيبائي هاي نهج البلاغه، جرج جرداق مي‌گويد:
من مسيحي هستم و هرگاه به سخنان حضرت علي عليه السلام برخورد مي‌كنم، به چشم انصاف مي‌نگرم، مشاهده مي‌كنم، تا روزي كه انسان باقي باشد اين كلمات دُرَرْبار جاويد خواهد بود و ما مسيحيان نسبت به حضرت علي عليه السلام در شگفتيم كه آن سرور را چشمه خروشان مشاهده مي‌كنيم. گفتار زيبا و مواعظ پر محتواي آن حضرت بگونه اي دلنشين و اثر بخش است كه هر خواننده و شنونده اي تحت تأثير آن قرار مي‌گيرد و بي اختيار به آن دلباخته مي‌شود.

قونسول روس

قونسول روس با شنيدن چند جمله از جملات نهج البلاغه چنان منقلب شد و تكان خورد كه بي اختيار گفت:
«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّٰهُ».
مرحوم شيخ جعفر شوشتري داستاني را نقل مي‌كند(1) كه قنسول روس به يكي از علماء شيعه به عنوان اعتراض مي‌گويد:
شما مسلمانان بر همه ادّعاي برتريّت مي‌كنيد و مي‌گوئيد كه ما مسلمان هستيم، در حالي كه شما نيز مانند ما مرتكب گناه و معصيت مي‌شويد، پس در اينصورت مسلمانان را بر ما فخري نيست!!
در پاسخ او گفتم:
آنهائي كه تو ديده اي معصيت كاران ما هستند، شما پيشوايان و رهبران ما مسلمانان را نمي‌شناسيد، آنها از لوث گناه منزّه بوده اصلاً معصيت نمي‌كنند.
اگر مي‌خواهي، كلامي از رئيس و پيشوايمان برايت بخوانم.
گفت: بخوان.
پس به خواندن قسمت هائي از نامه كريمه امام علي عليه السلام كه به «عثمان بن حنيف» فرماندار بصره نوشته بود(2) آغاز كردم:
اَلا وَ اِنَّ لَكُلِّ مَأمُومٍ اِماماً يَقْتَدي بِهِ وَ يَسْتَضيئُ بِنُورِ عِلْمِهِ اَلا وَ اِنَّ اِمامَكُمْ قَدْ اِكْتَفي مِنْ دُنْياهُ بِطِمْرِيْهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ اَلا وَ اِنَّكُمْ لا تَقْدِرُونَ عَلي ذالِكَ وَ لكِنْ اَعينُوني بِوَرَعٍ وَ اَجْتِهادِ وَ عِفَّةٍ وَ سَدادٍ. فَوَاللّٰهِ ما كَنَزْتُ مِنْ دُنْياكُمْ تِبْراً وَ لا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنائِمِها وَفْراً وَ لا اَعْدَدْتُ لِبالِي ثَوْبي طِمْراً وَ لا حِزْتُ مِنْ اَرْضِها شِبْراً وَ لَهِيَ في عَيْني اَهْوِنُ مِنْ عَفْصَةٍ مَقِرَةٍ.
بَلي كانَتْ في اَيْدينا فَدَكُ مِنْ كُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ فَشَحَّتْ عَلَيْها نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ آخَرينَ وَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللّٰهُ. وَ ما اَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ وَ النَّفْسُ مَظانُّها في غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فيظُلْمِتِهِ آثارُها وَ تَغَيبُ اَخْبارُها، وَ حُفْرَةٌ لَوْ زيدَ في فُسْحَتِها وَ اَوْسَعَتْ يَدا حافِرِها، لَأضْغَطَها الْحَجَرُ وَ الْمَدَرُ وَ سَدَّ فُرَجَهَا التُّرابُ الْمُتراكِم، وَ اِنَّما هِيَ نَفْسي اَرُوضُها بِالتَّقْوي لَتَاْتي آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأكْبَرُ وَ تَثْبُتَ عَلَي جَوانِبِ الْمَزْلَقِ وَ ...
«آگاه باش، هر فردي بايد پيشوائي داشته باشد كه از وي پيروي كند و از نور دانش وي بهره مند گردد.
متوجّه باشيد كه رهبر شما از دنياي خود به دو قطعه لباس كهنه و به قرص نان براي خوراك قناعت كرده است و بدانيد كه شما قدرت و تواني نداريد مانند من زندگي نمائيد، ليكن از شما مي‌خواهم با پرهيزكاري، كوشش،

عفّت و راستي مرا ياري كنيد.
به خدا سوگند از دنياي شما طلا نياندوخته و از غنيمت هاي آن ثروتي نياندوخته ام و نه براي تعويض لباس كهنه ام لباس ديگري تهيّه كرده ام و نه يك وجب از زمين دنياي شما را تصرّف نموده ام و نه بيش از غذاي موجود زنده اي كه در اثر فشار و سختي از خور و خواب افتاده باشد براي خود غذا گرفته ام، براستي اين دنيا در نظر من پست تر و بي ارزشتر از دانه تلخ است. آري از تمام آنچه آسمان كبود بر آن سايه افكنده فقط فدك در دست ما بود، كه عدّه اي به آن طمع ورزيده و عدّه اي ديگر با مسامحه و ناچاري از آن چشم پوشيدند، خداوند خودش بهترين داور است.
فدك و غير فدك به چه كار مي‌آيد در حاليكه جايگاه هر كسي فردا، قبر است كه در تاريكي آن اثر هايش بريده و خبر هايش پنهان مي‌گردد، گودالي است كه اگر گوركن آن را وسيع تر حفر كند، باز سنگ و كلوخ آنرا تحت فشار خود قرار مي‌دهد و خاك هاي متراكم سوراخهاي آنرا مسدود مي‌كند.
من نفس خود را با پرهيزكاري تربيت نموده ام تا روز قيامت كه ترس آن بزرگ است، از عذاب الهي در امان باشد و در پرتگاهها، استوار بماند. اگر ميخواستم، مي‌توانستم به شهد عسل و به مغز گندم و به لباس ابريشم دست يابم، امّا دور است كه هواي نفس من بر من چيره شود و حرص و آز مرا به انتخاب خوراكي هاي رنگارنگ سوق دهد، در صورتي كه شايد در حجاز و يمامه كسي پيدا شود كه نه دسترسي به نان داشته باشد و نه سير شدن خودش را بياد آورد. آري محال است كه با شكم سير بخوابم و در اطراف من شكمهاي گرسنه و جگر هاي گرم باشد و يا مثل گوينده آن شعر باشم. اين ننگ برايت بس است كه با شكم سير بخوابي و در اطراف تو جگر سوخته هائي باشند كه قدح پوستي را آرزو كنند.
آيا به همين قناعت كنم كه بگويند: اين اميرالمؤمنين عليه السلام است.
امّا در سختي‌ها با مردم همدردي نكنم و يا در تنگناي زندگي در پيش ايشان نباشم، خدا مرا خلق نكرده مانند حيوان پرواري كه تمام همّش خوراكش باشد و يا من مانند حيوان آزاد و خود سر در سبزه زار نيستم كه شغل او خوردن علفهاي مقابل ديد او باشد تا شكم خود را پُر كند و غفلت دارد از آنچه در انتظار اوست.
قونسول روس با شنيدن كلمات گهربار و سخنان معجزه آساي اميرالمؤمنين عليه السلام فوراً بشرف اسلام مشرّف گرديد!!
*****
(1) كتاب الفوائد المشاهد مجلس 29.
(2) نامه 45 نهج البلاغه معجم المفهرس.

سيّد رضيّ

سيّد رضيّ تدوين كننده نهج البلاغه در رابطه با ارزش‌ها و عظمت سخنان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌گويد:
«سخنان آن حضرت دربردارنده عجايب بلاغت و شگفتي هاي فصاحت و گوهرهاي ادبيّات عرب و مطالب ارزشمندي در رابطه با مسائل ديني و دنيوي است كه دين همه از امتيازات، در هيچ كلامي جمع نشده و اينگونه سخنان جامع در هيچ كتابي گرد نيامده است، زيرا امام علي عليه السلام يگانه سرچشمه فصاحت و منشأ و مأخذ بلاغت است كه رموز بلاغت از آن بزرگوار آشكار شد، و آئين و راه و رسم فصاحت از او گرفته شده است و هر گوينده سخن پروري از روش او پيروي كرده باشد و هر واعظ بليغي از سخنان آن حضرت كمك و ياري طلبيده است، خود در ميدان سخنوري گُوي سبقت را ربوده است».(1).
و همچنين مي‌گويد:
كانَ اميرالمُؤمِنين عليه السلام مَشرَعُ الفَصاحة و مُورِدِها ...
«اميرالمؤمنين علي عليه السلام سرچشمه فصاحت و ريشه و زادگاه بلاغت است، اسرار مستور بلاغت از وجود او ظاهر گشت و قوانين آن از او گرفته شد، هر گوينده سخنوري از او پيروي كرد و هر واعظ سخن شناسي از سخن او مدد گرفت، امّا به او نرسيدند و از او عقب مانده اند، زيرا كه بر كلام امام علي عليه السلام نشانه هاي دانش الهي و بوي عطر آگين سخنان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم موجود است».(2).
*****
(1) مقدمه نهج البلاغه.
(2) مقدمه نهج البلاغه.

حسين نائل مرصفي

حسين نائل مرصفي استاد فنّ بلاغت و بيان در دانشكده دار العلوم مصر، و يكي از مدرّسين دانشگاه الازهر مصر، در شرحي كه بر نهج البلاغه نوشته است به تمام معيارها و جاذبه هاي ياد شده در كلمات ابن ابي الحديد اعتراف كرد و افزود كه:
«نهج البلاغه كتابي است كه خداوند آن را دليل روشني قرار داد تا ثابت كند كه علي عليه السلام بهترين شاهد زنده نورانيّت و پرتو بخش قرآن و حكمت و دانش و هدايت و اعجاز و فصاحت آن كتاب آسماني است، آيات و نشانه هاي حكمت ارزنده و قوانين صحيح سياست و پندهاي روشن و دلنشين برهان گويا و استواري كه علي عليه السلام در اين كتاب آورد، خود دليل فضيلت ما فوق تصوّر و بهترين آثار يك پيشواي بحقّ است كه هيچ يك از حكماي بزرگ و فلاسفه عالي مقام و نوابغ روزگار نظير آنرا نياورده اند».(1).
*****
(1) در پيرامون نهج البلاغه ص 61، علاّمه شوشتري.

نُوسيسيان

دانشمند مسيحي به نام نُوسيسيان مي‌گويد:
«اگر امام علي عليه السلام اين خطيب با عظمت و اين گوينده زبر دست امروز در همين عصر ما بر منبر كوفه مي‌نشست، شما مي‌ديديد كه مسجد كوفه با اين همه وسعت از مردم مغرب زمين و دانشمندان جهان براي استفاده از درياي خروشان علم علي عليه السلام موج مي‌زند».(1).
*****
(1) پيرامون نهج البلاغه ترجمه ما هُوَ نهج البلاغه ص 57 و 60 علاّمه شوشتري.

عبدالحميد بن يحيي

عبدالحميد بن يحيي يكي از سخنوران مشهور، رمز موفّقيّت خود را نهج البلاغه معرّفي مي‌كند و مي‌گويد:
«من 70 خطبه از خطبه هاي نهج البلاغه امام علي عليه السلام را حفظ كردم كه مانند چشمه سار ان هميشه جاري در وجودم همواره حركت آفرين و فيض بخش مي‌باشند».
عبدالحميد كه در فنّ نويسندگي در عرب ضرب المثل بود و درباره او گفته اند، نويسندگي با عبدالحميد آغاز شد و در اوائل قرن دوّم هجري مي‌زيسته است.
از او پرسيدند:
چه چيز تو را به اين پايه از فصاحت و بلاغت رساند؟
جواب داد:
حِفظُ كَلامِ الْاَصلَعْ
«حفظ كردن كلام اميرالمؤمنين علي عليه السلام».
«اصْلَع» يعني كسي كه موهاي جلوي سرش ريخته باشد و علّت اينكه نام امام علي عليه السلام را صراحتاً نمي‌آورد به وابستگي هاي فكري او مربوط مي‌شود كه از كارگزاران دربار مروان بن محمّد، آخرين خليفه اموي است و كاتب دربار نيز بوده است.(1).
*****
(1) سيري در نهج البلاغه، علاّمه شهيد مطهّري به نقل از شرح ابن ابي الحديد.

علي الجندي

علي الجندي (رئيس دانشكده علوم در دانشگاه قاهره) مي‌گويد:
«با مطالعه نهج البلاغه نوعي خاص از آهنگ موسيقي بر اعماق احساس انسان پنجه مي‌افكند، از نظر سَجْع و نظم و ترتيب كلمات و جملات چنان مرتّب است كه مي‌توان آن را شعر منثور ناميد».(1).
*****
(1) مقدّمه كتاب علي بن ابيطالب شعرُهُ وَ حِكَمُهُ.

ابن الجوزي

علاّمه ابن الجوزي (متوفّي 567) هجري مي‌گويد:
«علي عليه السلام كلماتي را به زبان آورد كه سرشار از عصمت است، او با ميزان حكمت سخن مي‌گفت و خدا با اينگونه كلمات مهابت و شكوهي بر او افكنده است، و بگوش هر كسي برسد دچار حيرت و شگفتي مي‌گردد.
خداوند در سخن گفتن نعمتي به علي عليه السلام ارزاني داشته است كه توانسته حلاوت و ملاحت را يكجا گرد آورد. و سحر بيان و زيبائي فصاحت را با هم در آميزد.
نه مي‌توان كلمه اي از آن انداخت و نه با حجّت و دليلي مي‌توان با آن مسابقه داد.
سخنگويان را به ناتواني و عجز مي‌كشاند و گوي سبقت را از همه مسابقه دهندگان مي‌رباید، سخنان امام علي عليه السلام كه نور نبوّت برآن پرتو افكن است، مغزها را به حيرت و شگفتي دچار مي‌كند».(1).
*****
(1) تذكرة الخواص ص 114.

عبّاس محمد عقّاد

عبّاس محمد عقّاد نويسنده و مورّخ معروف مصري مي‌گويد:
«در كتاب نهج البلاغه، نور آيات توحيد و حكمت الهي، چنان درخشان و پرتو افكن است كه بررّسي و تحقيق همه پژوهندگان معارف الهي را شامل مي‌شود ... و مهر شخصيّت علوي از پشت سطرها و از ميان حروف اين كتاب پديدار است و چون خوب دقّت كني و گوش فرا دهي، صداي امام را از آن سوي كلمات مي‌شنوي نه صداي ديگري را».(1).
*****
(1) عبقرية الامام علي عليه السلام ص 132 - 135.

دكتر طه حسين

دكتر طه حسين در رابطه با يكي از كلمات زيباي امام در پيرامون شناخت حقّ و عدم شخصيّت زدگي مي‌گويد:
«من پس از وحي و سخن خدا جوابي باشكوه تر و شيوا تر از اين جواب نديده و نمي‌شناسم».

دكتر زكّي مبارك

دكتر زكّي مبارك مي‌گويد:
«من اعتقاد دارم كه مطالعه كتاب نهج البلاغه روح شهامت و مردانگي انسان را تقويت مي‌كند، زيرا از روح بزرگ و پرتواني صادر شده است كه در برابر تمام دشواريها چون شير ايستاده است».(1).
*****
(1) مصادر نهج البلاغه سيّد عبد الزّهراء حسيني به نقل از كتاب عبقرية الشريف.

هنر سخنوري

خطبه بي الف

گروهي از اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دور هم نشسته و از هر دري سخن مي‌گفتند گفتگو از حروف الفباء به ميان آمد، همگي به اتفاق آراء بر آن شدند كه حرف «الف» بيش از ساير حروف در تركيب كلمات و جمله بنديها به كار مي‌رود
در اين هنگام اميرالمؤمنين عليه السلام بپاخاسته و خطبه اي طولاني بدون «الف» ناگهان ايراد فرمود:
«حمدت و عظمت من عظمت منّته، و سبغت نعمته، و سبقت رحمته غضبه، و تمّت كلمته، و نفذت مشيّته، و بلغت قضيّته، حمدته حمد مقر لربوبيّته، متخضع لعبوديته، متنصّل من خطيئة ... »

خطبه بدون نقطه

و نيز خطبه اي ديگر بدون نقطه ناگهان ايراد كرد كه اوّل آن اين است:
«الحمدللّه اهل الحمد و مأواه، و له اوكد الحمد واحلاه، و اسرع الحمد و اسراه ...» (1).
و نيز خطبه ديگري از آن حضرت عليه السلام بدون نقطه نقل شده كه اوّل آن چنين است:
«الحمدللّه الملك المحمود، المالك الودود، مصوّر كلّ مولود، و موئل كلّ مطرود ...» (2).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص271.
(2) شرح نهج البلاغه، ملا فتح اللّه كاشاني.

نمونه اي از شگفتيهاي سخنان امام علي

اشاره

سخنان اميرالمؤمنين عليه السلام چه در نظم يا نثر، در خطابه و موعظه در جنگ و صلح، برتر و بالاتر از قدرت بشري بوده است.
محمد بن يوسف گنجي شافعي در مناقب از معمر بن علي بن ابي عبداللَّه بغدادي به اسناد خود از هشام كلبي و پدرش ابي صالح روايت مي‌كند كه با جمعي از صحابه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نشسته بوديم مذاكره در حروف شد سخن در اين بود كه حرف «الف» در اكثر كلمات داخل شده و كمتر كلامي گفته مي‌شود كه از «الف» خالي باشد.
در حاليكه ساير حروف چنين نفوذي را ندارند
در اين اثنا اميرالمؤمنين عليه السلام برخاست و اين خطبه را ناگهان ايراد كرد.

حَمِدْتُ وَ عَظِمْتُ مَنْ عَظُمَتْ مِنَّتُهُ وَ سَبَقَتْ نَعْتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُهُ وَ نَفِذَتْ مَشِيَّتُهُ وَ بَلَغَتْ قَضِيَّتُهُ.
حَمِدْتُهُ مُقرٌّ لربوبيّته مِتَخضّع لعبوديّته، متضلّ من خطيئته، معترف بتوحيده مؤَمّلٌ مِن رَبّه مَغفِرَةً تُنجيه يوم يشغل عن فصيلة و بنيه.
و نَستعينه و نَسترشده و نَستهديه و نُؤمن به و نَتوكّل عليه و شهدتُ له تشهيدٌ مخلصٌ و موقنٌ و فردته تفريد مؤمن متيقّن و وحّدته توحيدُ عبدٍ مذعنٍ لَيس بِه شريكٌ في مُلكه و لم يكن له وليٌّ في صُنعه.
جَلَّ عَن مُشِيرٍ و وزيرٍ في عونٍ و معينٍ و نظيرٍ.
عَلِمَ فَستَرَ وَ نَظرَ فَخَبَر و مَلَكَ فقَدرُو عُصِيَ فَغَفَرَ، وَ حَكَمَ فَعَدَل
لَم يزل و لَن يزول، ليس مثله شي ء و هو قبل كلَّ شَي ءٍ و بَعْد كلَّ شَي ء.
ربَّ متفرِّد بِعزّتِهِ متمكِّنٌ بِقُوَّتِهِ، مُتقدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتكبّر بسُموِّهِ ليس يُحِيطُ بِهِ سَمْعٌ و ليس مُحِيطٌ به نَظرٌ.
قَوِيٌّ منيعٌ بَصِيرٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ حَكِيمٌ رؤوفٌ رحيمٌ
عَجَزَ عن وَصفِهِ مَن يَصِفَهُ وَ ضَلَّ عَن نَعْتِهِ مَنْ يَعرِفه.
قَرُبَ فَبَعُدَ و بَعُدَ فَقَرُبَ يُجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ و يَروقه و يُحبُّوه، ذولطفٍ خَفِيٍّ وَ بَطشٍ قويٍّ وَ رَحَمةٍ مُوسعةٍ و عُقوبةٍ مُوجَعَةٍ.
رَحْمُهُ جنّةٌ عريضةٌ مونقةٌ و عُقُوبَتَهُ جَحِيمٌ ممدوةٌ مُوبِقَة.
وَ شَهِدَتْ ببعثة مُحَمَّدٍ عَبْدُهُ و رَسُولَهُ و صفيُّهُ و نبِيَّهُ وَ خَلِيلُهُ و حَبِيبُهُ. صلّي عَلَيهِ وَ بِهِ صَلوةٌ تُخطيه و تُرِيفَه و تَعلِيهِ و تفِرّبه و تُدنِيهِ، بَعْثُهُ فِي خَير عَصْرٍ وَ حِينَ فَترَةٍ وَ كَفَرةٍ.
رَحمةٌ لِعبيده، و مِنّةٌ لمزيده، ما خَتَم له نُبَوَّتُهُ و وَضَعَ بِهِ حُجَتُهُ فَوَعَشَ وَ نَصَحَ و بَلَغَ وَكَدّه.
رؤوف بِكُلِّ مُؤمِنٍ، رحيمٌ، رضيٌّ، وليٌّ، زكيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ وَ بَرَكَةٌ وَ تَكْرِيمٌ، مِنْ رَبٍّ غَفُورٍ رَحِيم، قَرِيبٍ مُجيب.
وَصَيْتُكُم جَميعَ مَنْ حَضرَ بِوَصِيَّة رَبُّكُم و ذكَرتُكُم سُنَّةَ نَبِيِّكُم.
فَعَلَيْكُم بِرَهبَةٍ تسكُنُ قُلُوبُكُم، و حَسَنةٍ تذري دمُوعُكُم وَ تَقِيَّةٌ تُنْجِيكم قَبْلَ يَوْمٍ يُذْهِلُكُم وَ يُبْلِيكُم.
يَنْمُو وَ يَفُوزُ فِيهِ مَنْ ثَقُلَتْ وَزْنَ حَسَنَتِهِ خَفَّت وَزْنُ سَيِّئَة.
وَ لتَكُنْ مَسْئَلَتُكُم وَ مُلقكُمْ مَسْئَلَةَ ذُلٍّ و خُضُوعٍ وَ شُكْرٍ وَ خُشُوعٍ وَ تَوبَةٍ نُزُوعٍ وَ نَدَمٍ وَ رُجُوعٍ.
وَ لَيَغْتَنِمْ كُلُّ مُغْتَنِمٍ مِنْكُمْ صِحَّتَهَ قَبْلَ سُقْمِهِ و شيبَتَهُ قبلَ هِرَمِهِ و كِبَرَهُ وَضِعَتَهُ و سِعَتَهُ و فِرَّغَتُهُ قبلَ شُغلِهِ وَ غُنيَتَهُ قَبْلَ فَقْرِهِ، وَ خَضَرَهُ قَبلَ سَفَرِه، مِن قَبلِ يَهْرُحُ وَ يَكبُرُ، وَ يَمْرُضُ وَ يَسْهُمُ وَ عَلَيهِ طَبِيعَتُهُ و يَعْرِضُ عَنْهُ خَيْبَةٌ وَ يَقْطَعُ عُمْرَهُ وَ يَتَغَيَّرُ عَقْلَهُ، و يَتَغَيَّرُ لَوْنَهُ، وَ يَقِلُّ عَقْلَهُ.

قَبْلَ قَولِهِم هُوَ عُومُوك وَجِسْمَهُ مَنْهُوك.
قَبْلَ جِدَّهُ في نَزْعٍ شَديدٍ وَ حُضُورِ كُلِّ قَريبٍ وَ بَعِيدٍ.
قَبْلَ شُخُوصِ بَصَرِهِ وَ طُمُوعِ نَظَرِهِ وَ رَشْحِ جَبينِهِ، وَ خَطْفِ عُرنِينهِ وَ سُكوُنِ حُنيفَهُ وَ حَديثِ نَفْسَهُ وَ بَكي عُرُسَهُ وَ يَتَمّ مِنهُ وَلَدَهُ و تَفْرِقَ عَنهُ عَدُوَّهُ وَ صَدِيقَهُ، وَ قَسَمَ جَمْعَهُ وَ ذَهَبَ بَصَرَهُ وَ سَمْعَهُ، وَ كَفَنَ وَ مَدَدَ، وَ وُجِّهَ وَ جَرَّدَ و غَرّي وَ غَسَلَ وَ كَشَفَ وَ سَجَي وَ بَسَطَ لَهُ وَ هِيَ وَ نَشَرَ عَلَيْهِ وَ نَقَلَ مَنْ دُورِ مُزَحْزَفِهِ، وَ قُصُورِ مَشَيَّدِهِ، وَ جَحَرَ مُنَجَّدِهِ.
فَجَعَلَ في ضَرِيحِ مَلْحُودٍ، ضَيْقٍ مَرْصُودٍ، بِلَبَنٍ مَنْظُودٍ مُسَقَّفٌ بِجِلْمُودٍ وَ هَيلٌ عَلَيْهِ عَفْرُهُ وَ حَشَّ عَلَيْهِ مَدَرَهُ وَ تَحَقَّقُ حَذَرَهُ وَ نَسَي خَبَرَهُ وَ رَجَعَ عِنْدَ وَلِيِّهِ وَ صَفِيِّهِ، وَ نَدِيمِهِ وَ نَسِيبَةٍ وَ تَبَدَّلَ بِهِ قَرِينُهُ وَ حَسِيبُهُ فَهُوَ حَشْوُ قَبْرٍ، وَ دَهِينِ قَفْرٍ يَسْعي في حَسَنَهُ دُودِ قَبْرِهِ وَ يَسِيلُ صَدَيدِهِ عَلي صَدْرِهِ وَ نَحْرِهِ فَتُشِيرُ مِنْ قَبْرِهِ وَ يَنْفَخُ في صُورِهِ وَ يُدْعي بِحَشْرِهِ وَ نَشُورِهِ.
فَتَمَّ بُعْثِرَتْ قُبُورٌ وَ حُصِّلَتْ سَرِيرَةُ صُدُورٍ وَ جِيئي بِكُلِّ نَبِيٍّ وَ صَدِيقٍ وَ شَهِيدٍ وَ نَطِيقٍ وَ قَعَدَ لِلْفَصْلِ رَبٌّ قَدِيرٌ بِعَبْدِهِ بَصِيرٌ خَبِيرٌ.
فَلَكُم مِنْ ذَفْرَةٍ تُعْنِيهِ وَ حَسْرَةٍ تُقْصِيهِ في مَرْقَفِ سَهِيلٍ وَ مَشْهَدِ جَليلٍ بَيْنَ يَدَي مُلكٍ عَظيمٍ بِكُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ عَلِيمٌ.
حِينَئِذٍ يَلْجُمُ عَرَقُهُ وَ يَحْصُرَهُ قِلَقَهُ، غَيْرَ مَرحُومَةٍ، وَ صَرَخَتْهُ غَيْرَ مَسْمُوعَةٍ وَ حُجَّتَهُ غَيْرَ مَيْبُولَةٍ.
مُنْتَشِرٌ صَحِيفَتَهُ وَ تَبِينَ جَرِيرَتَهُ حَيْثُ نَظَرَ في سُوءِ عَمَلِهِ وَ شَدَّتَ عَيْنَهُ بِنَظْرِهِ وَ يَدِهِ بِبَطْشِهِ وَ رِجْلِهِ بِخَطْوَتِهِ وَ فَرْجُهُ بِلَمْسِهِ وَجِلْدُهُ بِمَسِّهِ وَ تُهَدِّدَهُ مُنْكِرٌ وَ نَكِيرٌ. وَ كَشَفَ عَنْ حَيْثُ يَصِيرُ فَسَلسَلَ جِيْدَهُ وَ غَلْغَلَ مُلْكَهُ يَدَهُ وَسيقَ يَسْحَبُ وَحَشْدَهُ فَوَرَدَجَهَنَّمُ بِكَرْبٍ وَ شِدَّةٍ وَظَلَّ يَعْذُبُ فِي صَحِيحٍ وَ يُسَمّي شَرْبَةً مِنْ حَمِيمٍ - تَشْوِي وَجْهَهُ؛ تُسْلِحَ حَقْدَهُ وَ زَبْتَلَتْهُ بِمَنْمَعٍ مِنْ حَدِيدٍ - يَعُودُ جِلْدَهُ بِعَنْضَجَةٍ كَجِلدِ جَدِيدٍ يَسْتَغِيثُ فَتَعْرِضَ عَنْهُ خَزَنَةَ جَحِيمٍ وَ يَسْتَصْرِخُ فَلَمْ يُجِب نَدَمٍ حَيْثُ لَمْ يَمْنَعَهُ نَدْمُهُ - نَعُوذُ بِرَبِ قَدِيرٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُصِيرٍ وَ نَسْئَلُهُ عَفْوٌ مِنْ رَضِيٍّ عَنْهُ مَغْفِرَةٌ مِنْ قَبْلِ مِنْهُ فَهُوَ وَلِيٌّ مَسْئَلَتِي وَ مَنْجِحُ طَلَبَتِي فَمَنْ زُحْزِحَ عَنْ تَعْذِيبِ رَبِّه.
فِي جَنَّةٍ يُقِرُّ بِهِ وَ خَلَّدَ فِي قُصُورٍ شَيَّدَهُ وَ مُلْكِ جُودٍ عَيَّنَ وَ خَعَّدَهُ، وَطَيَّفَ عَلَيْهِ بِكوسٍ وَسَكَنٍ حَظِيرَةٍ قُدسٍ فِي فِردُوسٍ وَ نَتْعَلَبُ فِي نَعمي وَ يَسْقي مِنْ تَسنِيمٍ وَ شُرْبٍ مِنْ سَلسَبِيلٍ قَدْ مَزَجَ بِزَنْجَبِيلِ - خَتَمَ بِمِسْكٍ - مُسْتَدِيمِ لِلْمُلكِ مَسْتَشْعِرٌ لِلسُّرُورِ وَ يَشْرَبُ مِنْ خَمُودٍ - فِي رَوضٍ مُعْدِقٍ لَيْسَ يَنْزِفُ عَقْلَهُ هذِهِ مَنْزِلَةٌ مَنْ خَشِيَ رَبَّه وَ حَذِرَ نَفْسَهُ وَ تِلْكَ عُقُوبَةٌ مَنْ عَصِيَ مُنْشِئَهُ وَ سَوَّلَتْ لَهُ نَفْسَهُ مَعْصِيَتَهُ فَهُوَ قَولُ فَصْلٍ وَ حُكمُ عَنْهُ قَصَصٌ قَصَّ وَ وَعَظٌ نَصَّ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ نَزَلَ بِهِ رُوحٌ قُدسٌ مُنِيرٌ مُبِينٌ - من عند رب كريم - عَلي قَلبِ نَبِيٍّ مُهتدٍ رَشِيدٍ وَ سَيِّدٌ صَلَّتْ عَلَيْهِ رُسُلٌ سَفَرَةٌ مُكَرَّمُونَ بِرَرَةٌ عَذْبٌ بِرَبٍّ عَلِيم حَكِيم قَدِير رَحِيمٍ مِن شَرِّ عَدُوٍّ لَعِين رَجِيم يَتَضَرَّعُ مُتَضَرِّعُكُمْ

وَ يَبْتَهِلُ مُبْتَهِلَكُمً وَ نَسْتَغْفِرُ رَبَّ كُلّ بِرَبٍّ لِي وَلَكُمْ.(1). ً ً
سپس امام اين آيه را خواندند:
تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لايريدون علواً في الارض و لافساداً و العاقبة للمتّقين.
خطبه «بدون الف» در مجامع علمي مسلمين حركت فكري ايجاد كرد و يك نهضت ادبي به وجود آورد.
*****
(1) قضاء اميرالمؤمنين عليه السلام، ص59 تا ص61؛ شرح نهج البلاغه، ص613.

از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطبه اي «بدون نقطه» را نقل كرد كه بيش از پيش توجّه بلغاي عرب و ادباي نامي اسلامي را به خود جلب كرد.
ابن شهر آشوب در مناقب و كليني و ابن بابويه باسناد خود از حضرت رضا عليه السلام روايت مي‌كنند كه اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم اطراف امام علي عليه السلام را گرفته بودند و از هر دَري سخني مي‌راندند اميرالمؤمنين علي عليه السلام برپا خاست و به صورت ناگهاني خطبه بي نقطه زير را ايراد كرد.
از خطبه بي نقطه يكي كوتاه است مانند:
الحمدللّه اهل الحمد و مأواه و له اؤكد الحمد و اوحده اسرح الحمد و اسراه و اطهر الحمد و اسماه و اكرم و اولاه الخ(1).
و ديگري طولاني است مانند:
خطبه بدون نقطه
اَلْحَمْدُللّهِ الْمَلِكِ الْمحْمُودِ الْمالِكِ الْوَدُودِ، مُصَوِّرُ كُلِّ مُولُودِ وَ مُسَهِّلُ الأَوطارِ عالِمِ الأَسْرارِ وَ مُدْرِكُها وَ مُدَمِّرُ الأَمْلاكَ وَ مُهْلِكُها وَ مُكَوِّرُ الدُّهُورِ وَ مُكَرِّرُها وَ مَوْرِدُ الأُمُورِ وَ مَصْدِرُها، عَمَّ سِماحَهُ وَ كَمُلَ سِنامَهُ وَ هَمُلَ وَ طاوَعَ السُّؤالِ وَ الأَمَلِ وَ أَوْسَعَ الرَّمْلِ وَ اَرْمَلَ،
اَحْمَدُهُ حَمْدُهُ حَمْداً مَمْدُوحاً - مُداه، وَ اَوْحَدَهُ كَما وَحَّدَ الاَوَّلَ وَ هُوَ اللَّهُ لا اِلهَ لِلأُمَمَ سِواهُ وَ لا صارَعَ لِما عَدَلَ وَ سَوَّاهُ، اَرْسَلَ مُحَمَّداً عَلَماً لِلإِسْلامِ وَ اِماماً لِلْحُكّامِ مُسَدِداً لِلرُّعامِ وَ مُعَطِّلُ اَحْكامِ وَ ذُو سِواعٍ اَعْلَمَ وَ عَلِمَ وَ حَكَمَ وَاَحْكَمَ وَاَصْلُ الأُصُولِ وَ مُهَّدَ وَ الدَّالْوَعُودَ وَ اَوعَدَ، اَوْصَلَ اللّهُ لَهُ الإِكْرامَ وَ اَودَعَ دَوحَةَ السَّلامِ وَ رَحِمَ آلَهُ وَ اَهْلَهُ الْكِرامَ مالُمحَمَّدٍ آلٌ وَ مَنَعَ دالٍ وَ طَلْعُ هَلالٍ وَ سَمْعُ اَهْلالٍ، اِعْلَمُوا دَعاكُم اِله اَصْلَحَ الأَعْمالْ وَ اَسْلَكُوا مَسالِكَ الْحَلالِ وَ اَطِيعُوا الْحَرامَ وَ دَعُوهُ وَ اَسْمَعُوا اَمْرَاللّهِ وَعَوهُ وَصَلُوا الأَرْحامِ وَ دَعْواها وَ عاوَلِ الأَهْرامِ وَاَرْدَعُوها وَ صاهَرُوا اَهْلَ الصَّلاحِ وَالْوَرَعِ وَ صارَمُوا رَهْطَ اللَّهْوِ وَالطَّمَعِ وَ مَصاهِرُكُمْ اَطْهَرُ الأَحْرارِ مَوْلِداً وَ اَسْراهُم سُودَداً وَ اَحْلاهُمْ مُورِداً وَ هاهُوا اُمَّكُم وَ هَلَّ حَرَمَكَ مُمْلِكاً عُرُوسَكُمُ الْمُكَرَّمَهُ وَ ماهَرَلَها كَما مَهْرَ رَسُولُ اللّهِ اُمَّ سَلَمَةٍ وَ هُوَ اَكْرَمُ صَهَرٍ اَوْدَعَ الأَوْلادَ وَ مَلِكَ ما اَدادَ وَ ما سَها وَ لاوْكَسَ مُلاحَمَهُ وَلاصَمَ اَسْئَلُ اللّهَ لَكُمْ اَحْمادَ وِصالَهُ وَ دَوامَ اِسْعادَهُ وَالَهَمَ كَلا اِصلاحَ حالَهُ وَ الإِعْدادَ لِمالَهُ وَ مَعادُوا لَهُ الْحَمْدَ السَّرْمَدَ وَ لِمَدَحَ لِرَسُولِهِ اَحْمَدَا.
ترجمه: خطبه بي نقطه
«حمد و ستايش پروردگار پسنديده و داور محبوب مالك هر مولود و راهنماي هر گم شده ستايش هموار كننده صحراها و آرام دهنده كوه‌ها و

روان كننده آب و بار انها و آسان كننده، مشكلات و مراد ها.
ستايش كسي را كه عالم اسرار غيب است كلي و مرور دهنده روزگار و دانش تجديد كننده امور به شب و روز و دارنده زمان و مصادر آن. كسي كه سفره عامش هميشه گسترده است و خوان نعمت و كمالش همواره پهن و آماده است
آن كسي كه به سائل و غير سائل ببخشد و مرادها بر آورد، آنكس كه صحراها را وسعت داد و سنگريزه‌ها را فرش زمين ساخت - ستايش پروردگاري را كه بي نظير و واحد است و پيغمبرش نيز فرمود خدائي نيست جز او و او پروردگاري است كه براي همه امّت‌ها و ملّت‌ها يكسان است. آن كه پيامبران را فرستاد تا آنكه سلسله نبوّت به محمد صلي الله عليه وآله وسلم رسيد او را شاخص اسلام قرار داد و پيشواي دين و ياور احكام تا در راه صلاح بشر بكوشد و استوار و پايدار بماند
آن پيغمبر بود كه مرا معرفي كرد و به علم و حكم و قضاوت او بود كه مي‌دانست و اعلام كرد و قضاوت نمود و محكم ساخت و اساس دين را پايدار نمود و تأكيد كرد در وفاي به عهد -
شما را وعده سروري داد و گرامي بدين داشت و اسلام را در ميان شما به امانت گذاشت -
درود و رحمت بر او و اهل بيت و عترت او باد تا ما دامي كه خورشيد نور دارد و ماه تابش مي‌كند، تا باد مي‌وزد و آب روان است.
رحمت به روح پاك محمّد صلي الله عليه وآله وسلم و دودمانش
اي مردم خداوند شما را رعايت فرمود و اعمال صالح شما را قبول كرد و به شما وعده اجر فراوان داد، اينك به راه و روش حلال برويد و حرام را واگذاريد، امر خدا را بشنويد، و عمل كنيد، و صله رحم نمائيد، و بدانيد كه اعمال شما عكس العملي دارد. تقوي پيشه كنيد و از لهو و لعب و حرص و آز و طمع بهراسيد.
همه با هم به عمل صالح روي بياوريد و پاك سرشت و بي آزار باشيد.
شما با هم آنچنان باشيد كه گويا همه داماد يكديگريد و در خانه هم عروسي داريد و رشته الفت شما پيوسته است
شما دخترها را بكابين و مهر رسول خدا و ام سلمه مهر بنديد (500 درهم) كه بهترين اولاد را آوريد.
من از خداوند مسئلت مي‌كنم كه همه را كردار پسنديده دهد و اصلاح فرمايد و مال شما را زياد كند و اعمال شما را براي آخرت ذخيره فرمايد، ستايش مي‌كنم پروردگار مقتدر را و مدح بي حد بر رسول گرامي اسلام كه دين او جاودانه باد».(2).
*****
(1) قضائ اميرالمؤمنين تأليف محمد تقي شوشتري، ص163.

(2) نقل از اصول الوصول في حصول الوصول نسخه خطي متعلق به آقاي سيد فخرالدين طباطبائي مؤلف: كتاب واژه نامه فارسي.

در چشمه سار نهج البلاغه

حدیث شناسي

خطبه 210 نهج البلاغه

اشاره

وقد سأله سائل عن أحاديث البدع، وعما في أيدي الناس من اختلاف الخبر، فقال عليه السلام:
ترجمه: خطبه 210
(شخصي از احاديث بدعت آور، و گوناگوني كه در ميان مردم رواج داشت پرسيد، امام علي عليه السلام فرمود:)

انواع الأحاديث الرائجة

إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَبَاطِلاً، وَصِدْقاً وَكَذِباً، وَنَاسِخاً وَمَنْسُوخاً، وَعَامّاً وَخَاصّاً، وَمُحْكَماً وَمُتَشَابِهاً، وَحِفْظاً وَوَهْماً. وَلَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم عَلَى عَهْدِهِ، حَتَّي قَامَ خَطِيباً، فَقَالَ:
«مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».
ترجمه: اقسام احاديث رواج يافته
احاديثي كه در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست هم دروغ، هم ناسخ هم منسوخ، هم عام هم خاص، هم محكم هم متشابه، هم احاديثي كه بدرستي ضبط گرديد و هم احاديثي كه با ظن و گمان روايت شد
در روزگار پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آنقدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد كه ايستاد و خطابه ايراد كرد و فرمود:
«هر كس از روي عمد به من دروغ نسبت دهد جايگاه او پر از آتش است.»

اقسام الرّواة

اشاره

وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:
ترجمه: اقسام راويان حديث
افرادي كه حديث نقل مي‌كنند چهار دسته اند، كه پنجمي ندارد.

رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ، مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأَثَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ، يَكْذِبُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم مُتَعَمِّداً، فَلَو عَلِمَ النَّاسُ اَنَّهُ منافقٌ كاذِبٌ لَمْ يَقْبَلوا مِنْهُ ولَمْ يُصَدِّقوا قَوْلَهُ ولكِنَّهُمْ قالُوا: صاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم رَآهُ، وَسَمِعَ مِنْهُ، وَلَقِفَ عَنْهُ، فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ، وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ، ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَي أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ، وَالدُّعَاةِ إِلَي النَّارِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ، وَجَعَلُوهُمْ حُكّاماً عَلَي رِقَابِ النَّاسِ، فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا، إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ، فَهذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ.

ترجمه: منافقان نفوذي

نخست منافقي كه تظاهر به ايمان مي‌كند، و نقاب اسلام بر چهره دارد، نه از گناه مي‌ترسد و نه از آن دوري مي‌جويد و از روي عمد دورغ به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نسبت مي‌دهد. اگر مردم مي‌دانستند كه او منافق دروغگو است، از او نمي‌پذيرفتند و گفتار دروغين او را تصديق نمي‌كردند، امّا با ناآگاهي مي‌گويند او از اصحاب پيامبر است، رسول خدا را ديده و از او حديث شنيده، و از او گرفته است، پس حديث دروغين او را قبول مي‌كنند، در صورتي كه خدا تو را از منافقين آنگونه كه لازم بود آگاهاند، و وصف آنان را براي تو بيان داشت، آنان پس از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم باقي ماندند و به پيشوايان گمراهي و دعوت كنندگان به آتش با دروغ و تهمت نزديك شده پس به آنان ولايت و حكومت بخشيدند، و بر گردن مردم سوار گرديدند، و به وسيله آنان به دنيا رسيدند، همانا مردم هم با سلاطين و دنيا هستند، مگر آن كس كه خدا او را حفظ كند، اين يكي از آن چهار گروه:

وَرَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَي وَجْهِهِ، فَوَهِمَ فِيهِ، وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً، فَهُوَ فِي يَدَيْهِ، وَيَرْوِيهِ وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيَقُولُ:
أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذلِكَ لَرَفَضَهُ!
ترجمه: اشتباه كار
دوم كسي كه از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم چيزي را به اشتباه شنيده، و سخن آن حضرت را درست حفظ نكرده است، و با توهّم چيزي را گرفته، اما از روي عمد دروغ نمي‌گويد، آن چه در اختيار دارد روايت كرده و به آن عمل مي‌كند و مي‌گويد، من از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آن را شنيده ام، اگر مسلمانان بدانند كه او اشتباه كرده، و غيرواقعي پنداشته، از او نمي‌پذيرفتند، خودش هم اگر آگاهي مي‌يافت كه اشتباه كرده آن را رها مي‌كرد.

وَرَجُلٌ ثَالِثٌ، سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم شَيْئاً يَأْمُرُ بِهِ، ثُمَّ إِنَّهُ نَهَي عَنْهُ، وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَي عَنْ شَيْءٍ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ، وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمَعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.

ترجمه: نا آگاهاني كه حديث شناس نيستند

و سومي شخصي كه شنيده پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به چيزي امر فرمود، سپس از آن نهي كرد و او نمي‌داند، يا شنيد كه چيزي را نهي كرد، سپس به آن امر فرمود و او آگاهي ندارد، پس نسخ شده را حفظ كرد ولي ناسخ را نمي‌داند، اگر بداند كه حديث او منسوخ است تركش مي‌كند، و اگر مسلمانان نيز مي‌دانستند روايت او نسخ شده آن را ترك مي‌كردند.

وَآخَرُ رَابِعٌ، لَمْ يَكْذِبْ عَلَي اللَّهِ، وَلَا عَلَي رَسُولِهِ، مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ، وَتَعْظِيماً لِرَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم وَلَمْ يَهِمْ، بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَي وَجْهِهِ، فَجَاءَ بِهَ عَلَي مَا سَمِعَهُ، لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ، فَهُوَ حَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ، وَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ، وَعَرَفَ الْخَاصَّ وَالْعَامَّ، وَالْمحْكَمَ وَالْمُتَشَابِهَ، فَوَضَعَ كُلَّ شَيْ ءٍ مَوْضِعَهُ.

ترجمه: حافظان راست گفتار

دسته چهارم، آن كه نه به خدا دروغ مي‌بندد و نه به پيامبرش دروغ نسبت مي‌دهد، دروغ را از ترس خدا، و حرمت نگهداشتن از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم دشمن دارد، در آن چه از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم شنيده اشتباه نكرده، بلكه آن را با تمام جوانبش حفظ كرده است، و آن چنانكه شنيده بدون كم و كاست نقل مي‌كند، پس او ناسخ را حفظ و به آن عمل كرد، و منسوخ را حفظ و از آن دوري جست، خاص و عام، محكم و متشابه، را شناخته، هر كدام را در جاي خويش قرار داده است.

انواع صحابة رسول اللّه

وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ: فَكَلَامٌ خَاصٌّ، وَكَلَامٌ عَامٌّ، فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنَي اللَّهُ، سُبْحَانَهُ، بِهِ، وَلَا مَا عَنَي رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ، وَيُوَجِّهُهُ عَلَي غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ، وَمَا قُصِدَ بِهِ، وَمَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ.
وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ، حَتَّي إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِي ءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلَهُ(عليه السلام) حَتَّي يَسْمَعُوا، وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِي مِنْ ذلِكَ شَيْ ءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَحَفِظْتُهُ فَهذِهِ وُجُوهُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ، وَعِلَلِهِمْ فِي رِوَايَاتِهِمْ.
ترجمه: اقسام اصحاب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم
گاهي سخني از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم داراي دو معنا بود، سخني عام، و سخني خاص، كسي آن را مي‌شنيد كه مقصود خدا و پيامبرش را از كلام نمي‌فهميد، پس به معناي دلخواه خود تفسير مي‌كرد، و بدون آن كه معناي واقعي آن را بداند، كه براي چه هدفي صادر شد، و چرا چنين گفته شد، حفظ و نقل مي‌كرد. همه ياران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم چنان نبودند كه از او چيزي بپرسند و معناي واقعي آن را درخواست كنند تا آنجا كه عدّه اي دوست داشتند، عربي بياباني يا سؤال كننده اي از آن حضرت چيزي بپرسد و آنها پاسخ آن را بشنوند، امّا من هرچه از خاطرم مي‌گذشت مي‌پرسيدم، و حفظ مي‌كردم، پس اين است علل اختلاف رواياتي كه در ميان مردم وجود دارد، و علل اختلاف روايات در نقل حديث.

زيبايي هاي هستي

عجائب الخلقة
وَكَانَ مِن اقْتِدَارِ جَبَرُوتِهِ، وَبَدِيعِ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ، أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّاخِرِ الْمُتَرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ، يَبَساً جَامِداً، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقاً، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ ارْتِتَاقِهَا، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهِ، وَقَامَتْ عَلَى حَدِّهِ. وَأَرْسَى أَرْضاً يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُثْعَنْجِرُ، وَالْقَمْقَامُ الْمُسَخَّرُ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ، وَأَذْعَنَ لِهَيْبَتِهِ، وَوَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ. وَجَبَلَ جَلَامِيدَهَا، وَنُشُوزَ مُتُونِهَا وَأَطْوَادِهَا، فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا، وَأَلْزَمَهَا قَرَارَاتِهَا، فَمَضَتْ رُؤُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ، وَرَسَتْ أُصُولُهَا فِي الْمَاءِ، فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا، وَ أَسَاخَ قَوَاعِدَهَافِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَمَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا، فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا، وَأَطَالَ أَنْشَازَهَا، وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَاداً، وَأَرَّزَهَا فِيهَا أَوْتَاداً، فَسَكَنَتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا،أَوْتَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا. فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوَجَانِ مِيَاهِهَا، وَأَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةِ أَكْنَافِهَا، فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَاداً، وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشاً! فَوْقَ بَحْرٍ لُجِّيٍّ رَاكِدٍ لَا يَجْرِي، وَقَائِمٍ لَا يَسْرِي، تُكَرْكِرُهُ الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ، وَ تَمْخُضُهُ الْغَمَامُ الذَّوَارِفُ؛ «إِنَّ في ذلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَي».

ترجمه: خطبه 211
شگفتي آفرينش پديده ها
از نشانه هاي توانايي و عظمت خدا، و شگفتي ظرافت هاي صنعت او آن است كه از آب درياي موج زننده، و امواج فراوان شكننده، خشكي آفريد، و به طبقاتي تقسيم كرد، سپس طبقه‌ها را از هم گشود و هفت آسمان را آفريد، كه به فرمان او برقرار ماندند، و در اندازه هاي معيّن استوار شدند
و زمين را آفريد كه دريايي سبز رنگ و روان آن را بر دوش مي‌كشد، زمين در برابر فرمان خدا فروتن، و در برابر شكوه پروردگاري تسليم است، و آب روان از ترس او ايستاد، و سپس صخره ها، تپه ها، و كوههاي بزرگ را آفريد، آنها را در جايگاه خود ثابت نگاه داشت، و در قرارگاهشان استقرار بخشيد، پس كوهها در هوا و ريشه هاي آن در آب رسوخ كرد، كوهها از جاهاي پست و هموار سر بيرون كشيده و كم كم ارتفاع يافتند، و ريشه آن در دل زمين ريشه دوانيد، قلّه‌ها سر به سوي آسمان برافراشت، و نوك آنها را طولاني ساخت، تا تكيه گاه زمين، و ميخهاي نگهدارنده آن باشد، سپس زمين با حركات شديدي كه داشت آرام گرفت، تا ساكنان خود را نلرزاند، و آن چه بر پشت زمين است سقوط نكند، يا از جاي خويش منتقل نگردد. پس پاك و منزّه است خدايي كه زمين را در ميان آنهمه از امواج ناآرام، نگهداشت، و پس از رطوبت آن را خشك ساخت، و آن را جايگاه زندگي مخلوقات خود گردانيد، و چون بستري برايشان بگستراند، برروي

دريايي عظيم و ايستاده اي كه روان نيست و تنها بادهاي تند آن را بر هم مي‌زند، و ابرهاي پر باران آن را مي‌جنباند،
«و توجّه به اين شگفتي‌ها درس عبرتي است براي كسي كه بترسد» (1).
*****
(1) نازعات آيه 26.

خطبه 001 نهج البلاغه

اشاره

ترجمه: خطبه 1

عجز الانسان عن معرفة الله

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَلَا يُحْصِي نَعْمَاءَهُ الْعَادُّونَ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، اَلَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ.
اَلَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَلَا وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ. فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَنَشَرَ الرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ، وَوَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أَرْضِهِ.
ترجمه: عجز انسان از شناخت ذات خدا
سپاس خداوندي را كه سخنوران از ستودن او عاجزند، و حسابگران از شمارش نعمت هاي او ناتوان، و تلاشگران از اداي حق او درمانده اند، خدايي كه افكار ژرف انديش، ذات او را درك نمي‌كنند و دست غوّاصان درياي علوم به او نخواهد رسيد.پروردگاري كه براي صفات او حدّ و مرزي وجود ندارد، و تعريف كاملي نمي‌توان يافت و براي خدا وقتي معيّن، و سر آمدي مشخّص نمي‌توان تعيين كرد. مخلوقات را با قدرت خود آفريد،وبا رحمت خود بادها را به حركت در آورد و به وسيله كوه‌ها اضطراب و لرزش زمين را به آرامش تبديل كرد.

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ: فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ، وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ. وَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ. وَمَنْ قَالَ «فِيمَ؟» فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ «عَلَامَ؟» فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ.
كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ.
مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَي الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ.
ترجمه: دين و شناخت خدا
سرآغاز دين خداشناسي است، و كمال شناخت خدا، باور داشتن او، و كمال باور داشتن خدا، شهادت به يگانگي اوست، و كمال توحيد (شهادت بر يگانگي خدا) اخلاص، و كمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا كردن است، زيرا هر صفتي نشان مي‌دهد كه غير از موصوف،وهرموصوفي گواهي مي‌دهد كه غير از صفت است، پس كسي كه خدا را با صفت مخلوقات تعريف كند او را به چيزي نزديك كرده،(1) و با نزديك كردن خدا به چيزي، دو خدا، مطرح شده، و با مطرح شدن دو خدا، اجزايي براي او تصّور نموده، و با تصّور اجزا براي خدا، او را نشناخته است و كسي كه خدا را نشناسد به سوي او اشاره مي‌كند و هر كس به سوي خدا اشاره كند، او را محدود كرده، به شمارش آوَرَد. و آن كس كه بگويد خدا در چيست؟ او را در چيز ديگري پنداشته است، و كسي كه بپرسد خدا بر روي چه چيزي قرار دارد؟ به تحقيق جايي را خالي از او در نظر گرفته است،
در صورتي كه خدا همواره بوده، و از چيزي به وجود نيامده است. با همه چيز هست، نه اينكه همنشين آنان باشد، و با همه چيز فرق دارد نه اينكه از آنان جدا و بيگانه باشد.
انجام دهنده همه كارهاست، بدون حركت و ابزار و وسيله، بيناست حتّي در آن هنگام كه پديده اي وجود نداشت، يگانه و تنهاست، زيراكسي نبوده تا با او اُنس گيرد، و يا از فقدانش وحشت كند.
*****
(1) يعني همتايي براي خدا تصّور كرد.

خلق العالم

اشاره

ترجمه: آفرینش جهان

أَنْشَأَ الْخَلْقَ إنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً، بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا، وَلَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا، وَلَا حَرَكَةٍ أَحْدَثَهَا، وَلَا هَمَامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا.
أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا، وَلأَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا، وَغَرَّزَ غَرَائِزَهَا، وَأَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا، عَالِماً بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، مُحِيطاً بِحُدُودِهَا وَانْتِهَائِهَا، عَارِفاً بِقَرَائِنِهَا، وَأَحْنَائِهَا.
ثُمَّ أَنْشَأَ - سُبْحَانَهُ - فَتْقَ الْأَجْوَاءِ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ، وَسَكَائِكَ الْهَوَاءِ، فَأَجْرَي فِيهَا مَاءً مُتَلاطِماً تَيَّارُهُ، مُتَرَاكِماً زَخَّارُهُ. حَمَلَهُ عَلَي مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ، وَالزَّعْزَعِ الْقَاصِفَةِ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ، وَسَلَّطَهَا عَلَي شَدِّهِ، وَقَرَنَهَا إلَي حَدِّهِ.
الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِها فَتِيقٌ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقٌ. ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا، وَأَدَامَ مُرَبَّهَا، وَأَعْصَفَ مَجْرَاهَا، وَأَبْعَدَ مَنْشَاهَا، فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ، وَإِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ، فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السَّقَاءِ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ. تَرُدُّ أَوَّلَهُ إلَي آخِرِهِ، وَسَاجِيَهُ إلَي مَائِرِهِ، حَتَّي عَبَّ عُبَابُهُ، وَرَمَي بِالزَّبَدِ رُكَامُهُ، فَرَفَعَهُ فِي هَواءٍ مُنْفَتِقٍ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ، فَسَوَّي مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ.
جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً، وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً، وَسَمْكاً مَرْفُوعاً، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا، وَلَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا. ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَضِيَاءِ الثَّوَاقِبِ، وَأَجْرَي فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيراً، وَقَمَراً مُنِيراً: فِي فَلَكٍ دَائِرٍ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ، وَرَقِيمٍ مَائِرٍ.
ترجمه: راه هاي خدا شناسي
خلقت را آغاز كرد، و موجودات را بيافريد، بدون نياز به فكر و انديشه اي، يا استفاده از تجربه اي، بي آن كه حركتي ايجاد كند، و يا تصميمي مضطرب در او راه داشته باشد جهان را آفريد.
براي پديد آمدن موجودات، وقت مناسبي قرار داد، و موجودات گوناگون را هماهنگ كرد، و در هر كدام، غريزه خاص خودش را قرار داد، و غرائز را همراه آنان گردانيد.
خدا پيش از آن كه موجودات را بيافريند، از تمام جزئيّات و جوانب آنها آگاهي داشت، و حدود و پايان آنها را مي‌دانست، و از اسرار درون و بيرون پديده ها، آشنا بود
سپس خداي سبحان طبقات فضا را شكافت، و اطراف آن را باز كرد، و هواي به آسمان و زمين راه يافته را آفريد، و در آن آبي روان ساخت، آبي كه امواج متلاطم آن شكننده بود، كه يكي بر ديگري مي‌نشست، آب را بر بادي طوفاني و شكننده نهاد، و باد را به بازگرداندن آن فرمان داد، و به نگهداري آب مسلّط ساخت، و حد و مرز آن را به خوبي تعيين فرمود. فضا در زير تند باد و آب بر بالاي آن در حركت بود، سپس خداي سبحان طوفاني برانگيخت كه آب را متلاطم ساخت، و امواج آب را پي در پي

درهم كوبيد، طوفان بشدّت وزيد، و از نقطه اي دور دوباره آغاز شد، سپس به طوفان امر كرد، تا امواج درياها را به هر سو روان كند و بر هم كوبد، و با همان شدّت كه در فضا وزيدن داشت، بر امواج آب‌ها حمله ور گردد، از اوّل آن برمي داشت و به آخرش مي‌ريخت، و آب هاي ساكن را به امواج سركش برگرداند. تا آنجا كه آبها روي هم قرار گرفتند، و چون قلّه هاي بلند كوه‌ها بالا آمدند، امواج تُند كَف هاي برآمده از آب‌ها را در هواي باز، و فضاي گسترده بالا برد، كه از آن هفت آسمان را پديد آورد. آسمان پايين را چون موُج مهار شده، و آسمان هاي بالا را مانند سَقفي استوار و بلند قرار داد، بي آن كه نيازمند به ستوني باشد، يا ميخ هايي كه آنها را استوار كند، آنگاه فضاي آسمان پايين را به وسيله نور ستارگانِ درخشنده، زينت بخشيد،ودر آن چراغي روشنايي بخش، و ماهي درخشان، به حركت در آورد، كه همواره در مدار فلكي گردنده و بر قرار، و سقفي متحرّك، و صفحه اي بي قرار، بگرد ش خود ادامه دهند.

ثُمَّ فَتَقَ مَا بَيْنَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَا، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلائِكَتِهِ، مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ، وَصَافُّونَ لَا يَتَزايَلُونَ، وَمُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ، لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ، وَلَا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلَا فَتْرَةُ الأَبْدَانِ، وَلَا غَفْلَةُ النِّسْيَانِ.
وَمِنْهُمْ أُمَنَاءُ عَلَي وَحْيِهِ، وَأَلْسِنَةٌ إِلَي رُسُلِهِ، وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَأَمْرِهِ. وَمِنْهُمُ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ، وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوابِ جِنَانِهِ.
وَمِنْهُمُ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرَضِينَ السُّفْلَي أَقْدَامُهُمْ، وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ، وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ.
نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ، مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ، وَأَسْتَارُ الْقُدْرَةِ.
لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ، وَلَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ، وَلَا يَحُدُّونَهُ بِالْأَمَاكِنِ، وَلَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ.
ترجمه: شگفتي خلقت فرشتگان
سپس آسمان هاي بالا را از هم گُشود، و از فرشتگان گوناگون پُر نمود، گروهي از فرشتگان همواره در سجده اند و ركوع ندارند، و گروهي در ركوعند و ياراي ايستادن ندارند، و گروهي در صف هايي ايستاده اند كه پراكنده نمي‌شوند، و گروهي همواره تسبيح گويند و خسته نمي‌شوند، و هيچگاه خواب به چشمشان راه نمي‌يابد، و عقل هاي آنان دچار اشتباه نمي‌گردد، بدن هاي آنان دچار سُستي نشده، و آنان دچار بي خبري برخاسته از فراموشي نمي‌شوند.
برخي از فرشتگان، امينان وحي الهي، و زبان گوياي وحي براي پيامبران مي‌باشند، كه پيوسته براي رساندن حكم و فرمان خدا در رفت و آمدند.
جمعي از فرشتگان حافظان بندگان، و جمعي ديگر دَربانان بهشتِ خداوندند، بعضي از آنها پاهايشان در طبقات پايين زمين قرار داشته، و گردن هاشان از آسمان فراتر، و اركان وجودشان از اطراف جهان گذشته، و عرش الهي بر دوشهايشان استوار است، برابر عَرش خدا ديدگان بزير افكنده، و در زير آن، بالها را به خود پيچيده اند، ميان اين دسته از فرشتگان با آنها كه در مراتب پايين تري قرار دارند، حجاب عِزّت، و پرده هاي قدرت، فاصله انداخته است. هرگز خدا را با وَهم و خيال، در شكل و صورتي نمي‌پندارند، و صفات پديده‌ها را بر او روا نمي‌دارند، هرگز خدا را در جايي محدود نمي‌سازند، و نه با همانند آوردن به او اشاره مي‌كنند.

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّي خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّي لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّي اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّي صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ؛ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ إنْساناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا.
وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَ الْأَجْنَاسِ، مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْاَخْلاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ، وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ.
وَاسْتَأَدَي اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلاَئِكَةَ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إلَيْهِمْ، فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ، وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إلَّا إبْلِيسَ»
اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ، وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ، وَتَعَزَّزَ بِخِلْقَةِ النَّارِ، وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ، فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظِرَةَ اسْتِحْقَاقاً لِلسُّخْطَةِ، وَاسْتِتْماماً لِلْبَلِيَّةِ، وَإِنْجَازاً لِلْعِدَةِ، فَقَالَ: «إنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إلَي يَوْمِ الْوَقْتِ االمعْلُومِ».
ترجمه: شگفتي آفرينش آدم عليه السلام و ويژگي هاي انسان كامل
سپس خداوند بزرگ، خاكي از قسمت هاي گوناگون زمين، از قسمت هاي سخت و نرم، شور و شيرين، گِرد آورد، آب بر آن افزود تا گِلي خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناك گرديد، كه از آن، اندامي شايسته، و عضو هايي جدا و به يكديگر پيوسته آفريد. آن را خشكانيد تا محكم شد، خشكاندن را ادامه داد تا سخت شد، و تا زماني معيّن، و سرانجامي مشخّص، اندام انسان كامل گرديد، آنگاه از روحي كه آفريد در آن دميد تا به صورت انساني زنده درآمد، داراي نيروي انديشه، كه وي را به تلاش اندازد، و داراي افكاري كه در ديگر موجودات، تصرّف نمايد.
به انسان اعضاء و جوار حي بخشيد، كه در خدمت او باشند، و ابزاري عطا فرمود، كه آنها را در زندگي بكار گيرد، قدرت تشخيص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشايي، و بويايي، و وسيله تشخيص رنگها، و أجناس مختلف در اختيار او قرار داد. انسان را مخلوطي از رنگهاي گوناگون، و چيزهاي همانند و سازگار، و نيروهاي متضاد، و مزاج هاي گوناگون، گرمي، سردي، تري، و خشكي، قرار داد. سپس از فرشتگان خواست تا آن چه در عُهده دارند انجام دهند، و عَهدي را كه پذيرفته اند وفا كنند، اينگونه كه بر آدم سجده كنند، و او را بزرگ بشمارند، و فرمود: «بر آدم سجده كنيد پس فرشتگان همه سجده كردند جز شيطان» (1) غرور و خود بزرگ بيني او را گرفت، و شقاوت و بدي بر او غلبه كرد، و به آفرينش

خود از آتش افتخار نمود، و آفرينش انسان از خاك را پَست شمرد، خداوند براي سزاوار بودن شيطان به خشم الهي، و براي كامل شدن آزمايش، و تحقّق وعده ها، به او مهلت داد و فرمود: «تا روز رستاخيز مهلت داده شدي» (2).

*****

(1) سوره بقره، آيه 34.

(2) سوره حجر، آيه 37 و 38.

ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَاراً أَرْغَدَ فِيهَا عَيْشَهُ، وَآمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ، وَحَذَّرَهُ إبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ، فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بِدَارِ الْمُقَامِ، وَمُرَافَقَةِ الْأَبْرَارِ. فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ، وَالْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ، وَاسْتَبْدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلاً، وَبِالاِغْتِرَارِ نَدَماً.
ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ، وَلَقَّاهُ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ، وَوَعَدَهُ الْمَرَدَّ إلَي جَنَّتِهِ، وَأَهْبَطَهُ إلَي دَارِ الْبَلِيَّةِ، وَتَنَاسُلِ الذُّرِّيَّةِ.
ترجمه: آدم عليه السلام و داستان بهشت
سپس خداوند آدم را در خانه اي مسكن داد كه زندگي در آن گوارا بود، جايگاه او را اَمن و اَمان بخشيد، و او را از شيطان و دشمني او ترساند، پس شيطان او را فريب داد، بدان علّت كه از زندگي آدم در بهشت و هم نشيني او با نيكان حسادت ورزيد. پس آدم عليه السلام يقين را بهترديد، و عزمِ استوار را به گفته هاي ناپايدار شيطان فروخت، و شادي خود را به ترس تبديل كرد، كه فريب خوردن براي او پشيماني آورد، آنگاه خداي سبحان دَرِ توبه را بر روي آدم گشود، و كلمه رحمت، بر زبان او جاري ساخت، و به او وعده بازگشت به بهشت را داد، و آدم را به زمين، خانه آزمايش‌ها و مشكلات،فرود آورد،تا ازدواج كند،و فرزنداني پديد آورد، و خداي سبحان از فرزندان او پيامبراني برگزيند.

الغاية من ارسال الأنبياء

وَاصْطَفَي سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَي الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَي تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ، فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ.
مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَآجَالٍ تُفْنِيهِمْ، وَأَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَأَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ.
وَلَمْ يُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ: رُسُلٌ لا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ، وَلَاكَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ:
مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ: عَلَي ذلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ، وَمَضَتِ الدُّهُورُ، وَسَلَفَتِ الْآبَاءُ، وَخَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ.
ترجمه: فلسفه بعثت پيامبران (نبوّت عامّه)
خدا پيمان وحي را از پيامبران گرفت، تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه كه در عصر جاهليت ها. بيشتر مردم، پيمان خدا را ناديده انگاشتند، و حق پروردگار را نشاختند، و برابر او به خدايان دروغين روي آوردند، و شيطان مردم را از معرفت خدا باز داشت، و از پرستش او جدا كرد، خداوند پيامبران خود را مبعوث فرمود، و هر چند گاه متناسب با خواسته هاي انسانها رسولان خود را پي در پي اعزام كرد، تا وفاداري به پيمان فطرت(1) را از آنان باز جويند، و نعمت هاي فراموش شده را به ياد آورند، و با ابلاغ احكام الهي، حجّت را بر آنها تمام نمايند، و توانمنديهاي پنهان شده عقل‌ها را آشكار سازند، و نشانه هاي قدرت خدا را معرّفي كنند، مانند: سقفِ بلند پايه آسمانها بر فراز انسانها، گاهواره گسترده زمين در زير پاي آنها، و وسائل و عوامل حيات و زندگي،وراه هاي مرگ و مردن، و مشكلات و رنجهاي پير كننده، و حوادث پي در پي، كه همواره بر سر راه آدميان است. خداوند هرگز انسانها را بدون پيامبر، يا كتابي آسماني، يا برهاني قاطع، يا راهي استوار، رها نساخته است، پيامبراني كه با اندك بودن ياران، و فراواني انكار كنندگان، هرگز در انجام وظيفه خود كوتاهي نكردند، بعضي از پيامبران، بشارت ظهور پيامبر آينده را دادند، و برخي ديگر را پيامبران گذشته معرّفي كردند، بدينگونه قرن‌ها پديد آمد، و روزگاران سپري شد، پدران رفتند و فرزندان جاي آنها را گرفتند.
*****

(1) چون انسان از نظر روان و فطرت خداجوست، و در روانشناسي امروز نيز بُعد مذهبي را يكي از ابعاد وجودي روح آدمي پذيرفته اند، اگر موانعي نباشد، انسان از نظر روان و فطرت به سوي خدا گرايش دارد و خدا را در همه جا مي‌جويد.

فلسفة مبعث النّبي

إِلَي أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ، وَإِتْمَامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَي النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ، مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيماً مِيلادُهُ.
وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَي غَيْرِهِ. فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ. ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمحَمَّدٍ صلي الله عليه وآله وسلم لِقَاءَهُ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبَلْوَي، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.
ترجمه: فلسفه بعثت پيامبر خاتم صلي الله عليه وآله وسلم
تا اينكه خداي سبحان، براي وفاي به وعده خود، و كامل گردانيدن دوران نبوّت، حضرت محمّد (كه درود خدا بر او باد) را مبعوث كرد، پيامبري كه از همه پيامبران پيمان پذيرش نبّوت او را گرفته بود، نشانه هاي او شهرت داشت، و تولّدش بر همه مبارك بود. روزگاري كه مردم روي زمين داراي مذاهب پراكنده، خواسته هاي گوناگون، و روشهاي متفاوت بودند، عدّه اي خدا را به پديده‌ها تشبيه كرده، و گروهي نام هاي ارزشمند خدا را انكار و به بُت‌ها نسبت مي‌دادند، و برخي به غير خدا اشاره مي‌كردند. پس خداي سبحان، مردم را به وسيله محمد صلي الله عليه وآله وسلم از گمراهي نجات داد و هدايت كرد، و از جهالت رهايي بخشيد. سپس ديدار خود را براي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم برگزيد، و آن چه نزد خود داشت براي او پسنديد، و او را با كوچ دادن از دنيا گرامي داشت، و از گرفتاريها و مشكلات رهايي بخشيد و كريمانه قبض روح كرد.

وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلاً، بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ.
ترجمه: ضرورت امامت پس از پيامبران الهي
رسول گرامي اسلام، در ميان شما مردم جانشيناني برگزيد كه تمام پيامبران گذشته براي اُ مّت هاي خود برگزيدند، زيرا آنها هرگز انسانها را سرگردان رها نكردند، و بدون معرّفيِ راهي روشن، و نشانه هاي استوار، از ميان مردم نرفتند.

كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ: مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ، وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْكَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً مُجْمَلَهُ، وَمُبَيِّناً غَوَامِضَهُ، بَيْنَ مَأْخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَمُوَسَّعٍ عَلَي الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ.
وَبَيْنَ مُثْبَتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ، وَمُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَزَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ. وَمُبَايَنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ، مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ، أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ في أَدْنَاهُ، مُوَسَّعٍ فِي أَقْصَاهُ.
ترجمه: ويژگي هاي قرآن و احكام اسلام
كتاب پروردگار ميان شماست، كه بيان كننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و مَنسوخ، مُباح و مَمنوع، خاصّ و عام، پندها و مَثَلها، مُطْلَق و مُقَيَّد، مُحكَمُ و مُتَشابِه مي‌باشد، عبارات مُجْمَل خود را تفسير، و نكات پيچيده خود را روشن مي‌كند، از واجباتي كه پيمان شناسايي آن را گرفت، و مستحبّاتي كه آگاهي از آنها لازم نيست.
قسمتي از احكام ديني در قرآن واجب شمرده شد كه ناسخ آن در سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آمده، و بعضي از آن، در سنّتِ پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم واجب شده كه در كتاب خدا ترك آن مجاز بوده است، بعضي از واجبات، وقتِ محدودي داشته، كه در آينده از بين رفته است، محرّمات الهي از هم جدا مي‌باشند، برخي از آنها، گناهان بزرگ است كه وعده آتش دارد، و بعضي كوچك كه وعده بخشش داده است، و برخي از اعمال كه اندكش مقبول و در انجام بيشتر آن آزادند.

فلسفة الحج

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَام، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ، وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ. يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ في مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ.
جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي لِلإِسْلَامِ عَلَماً، وَلِلْعَائِذِينَ حَرَماً، فَرَضَ حَقَّهُ، وَأَوْجَبَ حَجَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ:
«وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمين».
ترجمه: فلسفه و ره آورد حج
خدا حجِّ خانه محترم خود را بر شما واجب كرد، همان خانه اي كه آن را قبله گاه انسانها قرار داده كه چونان تشنگان به سوي آن روي مي‌آورند، و همانند كبوتران به آن پناه مي‌برند. خداي سبحان، كعبه را مظهر تواضع بندگان برابر عظمت خويش، و نشانه اعتراف آنان به بزرگي و قدرت خود قرار داد، و در ميان انسانها، شنوندگاني را برگزيد، كه دعوت او را براي حج، اجابت كنند، و سخن او را تصديق نمايند، و پاي بر جايگاه پيامبران الهي نهند، همانند فرشتگاني كه بر گِرد عرش الهي طواف مي‌كنند، و سود هاي فراوان، در اين عبادتگاه و محل تجارت زائران، به دست آورند، و به سوي وعده گاه آمرزش الهي بشتابند. خداي سبحان، كعبه را براي اسلام، نشانه گويا، و براي پناهندگان خانه امن و امان قرار داد، اَداي حق آن را واجب كرد، و حج بيت اللّه را واجب شمرد، و بر همه شما انسانها مقرّر داشت، كه به زيارت آن برويد، و فرمود: (آن كس كه توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن كس كه انكار كند، خداوند از همه جهانيان بي نياز است.)(1).
*****
(1) آل عمران آيه 97.

خطبه 234 نهج البلاغه
روي ذعلب اليمانّي عن أحمد بن قتيبة، عن عبد اللَّه بن يزيد، عن مالك بن دحية، قال: كنا عند أمير المؤمنين عليه السلام، وقد ذكر عنده اختلاف الناس فقال:
علل الاختلاف بين الناس
إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ، وَذلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِلْقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَعَذْبِهَا، وَحَزْنِ تُرْبَةٍ وَسَهْلِهَا، فَهُمْ عَلَي حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَقَارَبُونَ، وَعَلَي قَدْرِ اخْتِلَافِهَا يَتَفَاوَتُونَ.
فَتَامُّ الرُّوَاءِ نَاقِصُ الْعَقْلِ، وَمَادُّ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهِمَّةِ، وَزَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ، وَقَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ، وَمَعْرُوفُ الضَّرِيبَةِ مُنْكَرُ الْجَلِيبَةِ، وَتَائِهُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللُّبِّ، وَطَلِيقُ اللِّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ.
ترجمه: خطبه 234
(ذعلب يماني از احمد بن قتيبة، از عبدالله بن يزيد، از مالك بن دحيه نقل كرد كه در حضور امام از تفاوت هاي ميان مردم پرسيدند، امام علي عليه السلام فرمود:)
علل تفاوت‌ها ميان انسان ها
علت تفاوتهاي ميان مردم، گوناگوني سرشت آنان است، زيرا آدميان در آغاز، تركيبي از خاك شور و شيرين، سخت و نرم، مي‌باشند، پس آنان به ميزان نزديك بودن خاكشان با هم نزديك، و به اندازه دوري آن از هم دور و متفاوتند.
يكي زيباروي و كم خرد، ديگري بلند قامت و كم همّت، يكي زشت روي و نيكوكار، ديگري كوتاه قامت و خوش فكر، يكي پاك سرشت و بداخلاق، ديگري خوش قلب و آشفته عقل، و آن ديگر سخنوري دل آگاه است.

حكمت 108 نهج البلاغه
عجائب الرّوح
وَقَالَ عليه السلام: لَقَدْ عُلِّقَ بِنِيَاطِ هذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ: وَذلِكَ الْقَلْبُ.
وَذلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَاداً مِنْ خِلَافِهَا؛ فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ، وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ، وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَ إِنْ اَسْعَدَهُ الرِّضي نَسِيَ التَّحَفُّظَ وَ إِنْ غَالَهُ الخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ وَإِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْغِرَّةُ، وَإِنْ أَفَادَ مَالاً أَطْغَاهُ الْغِنَي، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ، وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ، وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ، وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشِّبَعُ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ. فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.
ترجمه: حكمت 108
شگفتي هاي روح آدمي
و درود خدا بر او فرمود: به رگهاي دروني انسان پاره گوشتي آويخته كه شگرف ترين اعضا دروني اوست، و آن قلب است، چيزهايي از حكمت، و چيزهايي متفاوت با آن، در او وجود دارد.
پس اگر در دل اميدي پديد آيد، طمع آن را خوار گرداند، و اگر طمع بر آن هجوم آورد حرص آن را تباه سازد، و اگر نوميدي بر آن چيره شود، تأسّف خوردن آن را از پاي درآورد، اگر خشمناك شود كينه توزي آن فزوني يابد و آرام نگيرد، اگر به خشنودي دست يابد، خويشتن داري را از ياد برد، و اگر ترس آن فرا گيرد پرهيز كردن آن را مشغول سازد.
و اگر به گشايشي برسد، دچار غفلت زدگي شود، و اگر مالي به دست آورد، بي نيازي آن را به سركشي كشاند، و اگر مصيبت ناگواري به آن رسد، بي صبري رسوايش كند، و اگر به تهيدستي مبتلا گردد، بلاها او را مشغول سازد، و اگر گرسنگي بي تابش كند، ناتواني آن را از پاي درآورد، و اگر زيادي سير شود، سيري آن را زيان رساند، پس هر گونه كند روي براي آن زيانبار، و هرگونه تند روي براي آن فساد آفرين است.

مردم شناسي

فضل الاستغفار
وَقَالَ عليه السلام: عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ.
ترجمه: ارزش استغفار (طلب بخشش از خدا)
و درود خدا بر او فرمود: در شگفتم از كسي كه مي‌تواند استغفار كند و ناامید است.

حکمت 147 نهج البلاغه

اشاره

قال كميل بن زياد: أخذ بيدي أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، فأخرجني إلي الجبّان، فلما أصحر تنفس الصّعَداء، ثم قال: و قال عليه السلام: يَا كُمَيْلُ بْنَ زِيَادٍ، إِنَّ هذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ:
ترجمه: حكمت 147
و درود خدا بر او فرمود: (كميل بن زياد مي‌گويد: امام دست مرا گرفت و به سوي قبرستان كوفه برد، آنگاه آه پردردي كشيد و فرمود:)
اي كميل بن زياد! اين قلب‌ها ظرفهايي هستند، كه بهترين آنها نگاهدارنده ترين آنهاست، پس آن چه را مي‌گويم نگاهدار.

اصناف النّاس

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَي سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَؤُوا إِلَي رُكْنٍ وَثِيقٍ.
ترجمه: اقسام مردم (مردم شناسي)
مردم سه دسته اند، دانشمند الهي و آموزنده اي بر راه رستگاري، و پشّه هاي دست خوش باد و طوفان و هميشه سرگردان، كه بدنبال هر سر و صدايي مي‌روند، و با وزش هر بادي حركت مي‌كنند، نه از روشنايي دانش نور گرفتند، و نه به پناهگاه استواري شتافتند.

فضل العلم

يَا كُمَيْلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ. وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ. يَا كُمَيْلُ بْنَ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ. وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.

ترجمه: ارزش هاي والاي دانش

اي كميل: دانش بهتر از مال است، زيرا علم تو را نگهبان است، و مال را تو بايد نگهبان باشي، مال با بخشش كاستي پذيرد امّا علم با بخشش فزوني گيرد، و مقام و شخصيّتي كه با مال به دست آمده با نابودي مال، نابود مي‌گردد. اي كميل بن زياد! شناخت علم راستين (علم الهي) آييني است كه با آن پاداش داده مي‌شود، و انسان در دوران زندگي با آن خدا را اطاعت مي‌كند، و پس از مرگ، نام نيكو به يادگار گذارد، دانش فرمانروا، و مال فرمانبر است.

فضل العلماء

يَا كُمَيْلُ، هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءٌ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.
ترجمه: ارزش دانشمندان
اي كميل! ثروت اندوزان بي تقوا مرده گرچه به ظاهر زنده اند، امّا دانشمندان! تا دنيا برقرار است زنده اند،
بدن هايشان گرچه در زمين پنهان امّا ياد آنان در دلها هميشه زنده است.

اصناف المتعلّمين

هَا إِنَّها هُنَا لَعِلْماً جَمّاً (وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَي صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً! بَلَي أَصَبْتُ لَقِناً غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلاً آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِراً بِنِعَمِ اللّٰهِ عَلَي عِبَادِهِ، وَبِحُجَجِهِ عَلَي أَوْلِيَائِهِ؛ أَوْ مُنْقَاداً لِحَمَلَةِ الْحَقِّ، لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَائِهِ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ! أَوْ مَنْهُوماً بِاللَّذَّةِ، سَلِسَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُغْرَماً بِالْجَمْعِ وَالْإِدِّخَارِ، لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْ ءٍ، أَقْرَبُ شَيْ ءٍ شَبَهاً بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ! كَذٰلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

ترجمه: اقسام دانش پژوهان

بدان، كه در اينجا (اشاره به سينه مبارك كرد) دانش فراواني انباشته است، اي كاش كساني را مي‌يافتم كه مي‌توانستند آن را بياموزند، آري تيزهوشاني مي‌يابم امّا مورد اعتماد نمي‌باشند، دين را وسيله دنيا قرار داده، و با نعمت هاي خدا بر بندگان، و با برهان هاي الهي بر دوستان خدا فخر مي‌فروشند. يا گروهي كه تسليم حاملان حق مي‌باشند امّا ژرف انديشي لازم را در شناخت حقيقت ندارند، كه با اوّل شبهه اي، شك و ترديد در دلشان ريشه مي‌زند، پس نه آنها، و نه اينها، سزاوار آموختن دانشهاي فراوان من نيستند. يا ديگري كه سخت در پي لذّت بوده، و اختيار خود را به شهوت داده است، يا آن كه در ثروت اندوزي حرص مي‌ورزد، هيچكدام از آنان نمي‌توانند از دين پاسداري كنند، و بيشتر به چهارپايان چرنده شباهت دارند، و چنين است كه دانش با مرگ دارندگان دانش مي‌ميرد.

اللَّهُمَّ بَلَي! لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً، وَإِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَأَيْنَ أُولئِكَ؟ أُولئِكَ - وَاللَّهِ - الْأَقَلُّونَ عَدَداً، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْراً. يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّي يُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ.
هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَي حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتْرَفُونَ، وَأَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ.
وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمحَلِّ الْأَعْلَي. أُولئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاةُ إِلَي دِينِهِ. آهِ آهِ شَوْقاً إِلَي رُؤْيَتِهِمْ! انْصَرِفْ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ.
ترجمه: ويژگي هاي رهبران الهي
آري! خداوندا! زمين هيچگاه از حجّت الهي تهي نيست، كه براي خدا با برهان روشن قيام كند، يا آشكار و شناخته شده، يا بيمناك و پنهان، تا حجّت خدا باطل نشود، و نشانه هايش از ميان نرود. تعدادشان چقدر؟ و در كجا هستند؟ به خدا سوگند! كه تعدادشان اندك ولي نزد خدا بزرگ مقدارند، كه خدا به وسيله آنان حجّت‌ها و نشانه هاي خود را نگاه مي‌دارد، تا به كساني كه همانندشان هستند بسپارند، و در دلهاي آنان بكارند، آنان كه دانش، نور حقيقت بيني را بر قلبشان تابيده،
و روح يقين را دريافته اند، كه آن چه را خوشگذران‌ها دشوار مي‌شمردند، آسان گرفتند، و با آن چه كه ناآگاهان از آن هراس داشتند أنس گرفتند.
در دنيا با بدنهايي زندگي مي‌كنند، كه ارواحشان به جهان بالا پيوند خورده است، آنان جانشينان خدا در زمين، و دعوت كنندگان مردم به دين خدايند.
آه، آه، چه سخت اشتياق ديدار شان را دارم؟ كميل! هرگاه خواستي باز گرد.

علّه تغيير الشيّب
وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قُوْلِ الرَّسُولِ صلي الله عليه وآله وسلم صلي الله عليه وآله وسلم «غَيِّرُوا الشَّيْبَ، وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»
فَقَالَ عليه السلام: إِنَّمَا قَالَ صلي الله عليه وآله وسلم ذلِكَ وَالدِّينُ قُلٌّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقدِ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ، وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَامْرُؤٌ وَمَا اخْتَارَ.
ترجمه: حكمت 17
ضرورت رنگ كردن موها
و درود خدا بر او فرمود: (از امام پرسيدند كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: موها را رنگ كنيد، و خود را شبيه يهود نسازيد يعني چه؟ فرمود:)
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم اين سخن را در روزگاري فرمود كه پيروان اسلام اندك بودند، امّا امروز كه اسلام گسترش يافته، و نظام اسلامي استوار شده، هركس آن چه را دوست دارد انجام دهد.

انسان شناسي

قسمتي از خطبه 001

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّي خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّي لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّي اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّي صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ؛ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثُلَتْ إنْساناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا.
وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْاَخْلاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ، وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ.
وَاسْتَأَدَي اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلاَئِكَةَ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إلَيْهِمْ، فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ، وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إلَّا إبْلِيسَ»
اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ، وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ، وَتَعَزَّزَ بِخِلْقَةِ النَّارِ، وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ، فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظِرَةَ اسْتِحْقَاقاً لِلسُّخْطَةِ، وَاسْتِتْماماً لِلْبَلِيَّةِ، وَإِنْجَازاً لِلْعِدَةِ، فَقَالَ: «إنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إلَي يَوْمِ الْوَقْتِ االمعْلُومِ».
ترجمه: شگفتي آفرينش آدم عليه السلام و ويژگي هاي انسان كامل
سپس خداوند بزرگ، خاكي از قسمت هاي گوناگون زمين، از قسمت هاي سخت و نرم، شور و شيرين، گِرد آورد، آب بر آن افزود تا گِلي خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چبسناك گرديد، كه از آن، اندامي شايسته، و عضو هايي جدا و به يكديگر پيوسته آفريد. آن را خشكانيد تا محكم شد، خشكاندن را ادامه داد تا سخت شد، و تا زماني معيّن، و سرانجامي مشخّص، اندام انسان كامل گرديد، آنگاه از روحي كه آفريد در آن دميد تا به صورت انساني زنده درآمد، داراي نيروي انديشه، كه وي را به تلاش اندازد، و داراي افكاري كه در ديگر موجودات، تصرّف نمايد. به انسان اعضاء و جوار حي بخشيد، كه در خدمت او باشند، و ابزاري عطا فرمود، كه آنها را در زندگي بكار گيرد، قدرت تشخيص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشايي، و بويايي، و وسيله تشخيص رنگها، و أجناس مختلف در اختيار او قرار داد. انسان را مخلوطي از رنگهاي گوناگون، و چيزهاي همانند و سازگار، و نيروهاي متضاد، و مزاج هاي گوناگون، گرمي، سردي، تري، و خشكي، قرار داد. سپس از فرشتگان خواست تا آن چه در عُهده دارند انجام دهند، و عَهدي را كه پذيرفته اند وفا كنند، اينگونه كه بر آدم سجده كنند، و او را بزرگ بشمارند، و فرمود:

«بر آدم سجده كنيد، پس فرشتگان همه سجده كردند جز شيطان» (1).
غرور و خود بزرگ بيني او را گرفت، و شقاوت و بدي بر او غلبه كرد، و به آفرينش خود از آتش افتخار نمود، و آفرينش انسان از خاك را پَست شمرد، خداوند براي سزاوار بودن شيطان به خشم الهي، و براي كامل شدن آزمايش، و تحقّق وعده ها، به او مهلت داد و فرمود:
«تا روز رستاخيز مهلت داده شدي» (2).
*****
(1) سوره بقره، آيه 34.
(2) سوره حجر، آيه 37 و 38.

ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَاراً أَرْغَدَ فِيهَا عَيْشَهُ، وَآمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ، وَحَذَّرَهُ إبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ، فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بِدَارِ الْمُقَامِ، وَمُرَافَقَةِ الْأَبْرَارِ.
فَبَاعَ الْيَقِينَ بِشَكِّهِ، وَالْعَزِيمَةَ بِوَهْنِهِ، وَاسْتَبْدَلَ بِالْجَذَلِ وَجَلاً، وَبِالاِغْتِرَارِ نَدَماً.
ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ، وَلَقَّاهُ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ، وَوَعَدَهُ الْمَرَدَّ إلَي جَنَّتِهِ، وَأَهْبَطَهُ إلَي دَارِ الْبَلِيَّةِ، وَتَنَاسُلِ الذُّرِّيَّةِ.
ترجمه: آدم عليه السلام و داستان بهشت
سپس خداوند آدم را در خانه اي مسكن داد كه زندگي در آن گوارا بود، جايگاه او را اَمن و اَمان بخشيد، و او را از شيطان و دشمني او ترساند، پس شيطان او را فريب داد، بدان علّت كه از زندگي آدم در بهشت و هم نشيني او با نيكان حسادت ورزيد. پس آدم عليه السلام يقين را به ترديد، و عزمِ استوار را به گفته هاي ناپايدار شيطان فروخت، و شادي خود را به ترس تبديل كرد، كه فريب خوردن براي او پشيماني آورد، آنگاه خداي سبحان دَرِ توبه را بر روي آدم گشود، و كلمه رحمت، بر زبان او جاري ساخت، و به او وعده بازگشت به بهشت را داد، و آدم را به زمين، خانه آزمايش‌ها و مشكلات، فرود آورد، تا ازدواج كند، و فرزنداني پديد آورد، و خداي سبحان از فرزندان او پيامبراني برگزيند.

علم نجوم

خطبه 079 نهج البلاغه

اشاره

قاله لبعض أصحابه لما عزم علي المسير إلي الخوارج، وقد قال له: إن سرت يا أميرالمؤمنين، في هذا الوقت، خشيت ألا تظفر بمرادك، من طريق علم النجوم فقال عليه السلام:
ترجمه: خطبه 79
(به هنگام حركت براي نبرد با خوارج، شخصي با پيشگويي از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در اين ساعت حركت كنيد، پيروز نمي‌شويد و من از راه علم ستاره شناسي اين محاسبه را كردم، امام فرمود)

التحذير من الإلتجاء الي غير اللّه تعالي

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَي السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَغْنَي عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ.
وَتَبْتَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُولِيَكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ - بِزَعْمِكَ - أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَي السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!
ترجمه: پرهيز از توجّه به غير خدا
گمان مي‌كني تو از آن ساعتي آگاهي كه اگر كسي حركت كند زيان نخواهد ديد؟ و مي‌ترساني از ساعتي كه اگر كسي حركت كند ضرري دامنگير او خواهد شد؟ كسي كه گفتار تو را تصديق كند، قرآن را تكذيب كرده است، و از ياري طلبيدن خدا در رسيدن به هدفهاي دوست داشتني، و محفوظ ماندن از ناگواريها، بي نياز شده است.
گويا مي‌خواهي به جاي خداوند، تو را ستايش كنند! چون به گمان خود مردم را به ساعتي آشنا كردي كه منافعشان را به دست مي‌آورند و از ضرر و زيان در امان مي‌مانند.

التحذير من علم النّجوم

أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ، إِلَّا مَا يُهْتَدَي بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَي الْكَهَانَةِ، وَالْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكافِرِ! وَالْكافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَي اسْمِ اللَّهِ.

ترجمه: پرهيز دادن مردم از ستاره شناسي

اي مردم، از فرا گرفتن علم ستاره شناسي براي پيشگويي هاي دروغين، بپرهيزيد، جز آن مقدار از علم نجوم كه در دريانوردي و صحرانوردي به آن نياز داريد، چه اينكه ستاره شناسي شما را به غيب گويي و غيب گويي به جادوگري مي‌كشاند، و ستاره شناس چون غيب گو، و غيب گو چون جاودگر و جادوگر چون كافر و كافر در آتش جهنم است.

با نام خدا حركت كنيد.

قسمتي از خطبه 189 نهج البلاغه
أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي،
فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ،
قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا، وَتَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.
علم بي كران امام عليه السلام
ترجمه: قسمتي از خطبه 189
اي مردم پيش از آن كه مرا نيابيد، آن چه مي‌خواهيد از من بپرسيد، كه من راه هاي آسمان را بهتر از راههاي زمين مي‌شناسم، بپرسيد قبل از آن كه فتنه‌ها چونان شتري بي صاحب حركت كند، و مهار خود را پايمال نمايد، و مردم را بكوبد و بيازارد، و عقلها را سرگردان كند.

امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي

مشخصات کتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي ع و مسائل حقوقي مولف محمد دشتي، ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰. با همكاري ستاد اميرالمومنين علي عليهالسلام.. [و ديگران.
مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين عليهالسلام ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۲۶۶ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام ج ۱۰.
شابك: 964-6422-30-6: ۱۰۰۰۰ريال؛ ۱۰۰۰۰ ريال(چاپ دوم)؛ ۲۲۰۰۰ ريال چاپ سوم 978-964-6422-30-8
يادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱.
يادداشت: چاپ سوم: زمستان ۱۳۸۶.
يادداشت: كتابنامه ص [۲۳۵] - ۲۶۶؛ همچنين به صورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضايل
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نظريه درباره حقوق
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع) ستاد اميرالمومنين علي (ع)
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴/د۵الف ۷،۱۰.ج
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م ۷۸۸۶-۷۹

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كار بُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

فلسفه حقوق متقابل

در زندگي اجتماعي، حقوق و مقرّرات و شرائطي بر روابط انساني حاكم است كه بايد دقيقاً مورد شناسائي قرار گرفته و رعايت گردد.
يكي از حقوق اجتماعي «حقوق متقابل» است كه:
فرد بر فرد «در روابط فردي»
و فرد بر جمع «در روابط اجتماعي»
و جمع بر جمع «در روابط اجتماعي»
و جمع بر فرد «در روابط اجتماعي»
حق و حقوقي دارند، كه با رعايت حقوق متقابل، عدالت اجتماعي استقرار يافته و جامعه انساني مراحل كمال را خواهد پيمود،
و نظم اجتماعي بر روابط انسان‌ها حاكم شده و هرگونه بي نظمي و بي بندوباري رخت بر مي‌بندد.
ارزش هاي اخلاقي رشد كرده و روابط اجتماعي سازمان شايسته اي مي‌يابد
پس زندگي كردن در جامعه، و با مردم بودن، حقوق متقابل را به همراه خواهد داشت.
اگر ما از مردم انتظارات و توقّعاتي داريم
مردم نيز از ما انتظاراتي خواهند داشت،
اگر مردم در بسياري از زمينه ها، تخصّص ها، نيازمنديها به ما احتياج دارند،
ما نيز در بسياري از رشته ها، و نيازها به ديگران محتاجيم.
اگر همه اقشار جامعه نسبت به دولت، و دولت نسبت به مردم، حقوق متقابل را محترم بشمارند، و از حد و مرز عدالت تجاوز نكنند،
زمينه هاي رشد و كمال تحقّق خواهد يافت كه:
امام علي عليه السلام فرمود:
وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَي الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَي الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلٍّ عَلَي كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ.
فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَي الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّي الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَي أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.
وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَي، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ

عُطِلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزَّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظَمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ.
فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضي اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغٍ حَقِيقَةَ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ.
وَلكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَي عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَي إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَلَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَي مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَي ذلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.
«و در ميان حقوق الهي بزرگ ترين حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبي كه خداي سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پايداري پيوند ملّت و رهبر، و عزّت دين قرار داد.
پس رعيّت اصلاح نمي‌شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمي‌شوند جز با درستكاري رعيّت.
و آنگاه كه مردم حق رهبري را اداء كنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت يابد، و راه هاي دين پديدار، و نشانه هاي عدالت برقرار، و سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حكومت اميدوار، و دشمن در آرزوهايش مأيوس مي‌شود.
امّا اگر مردم بر حكومت چيره شوند، يا زمامدار بر رعيّت ستم كند، وحدت كلمه از بين مي‌رود، نشانه هاي ستم آشكار، و نيرنگ بازي در دين فراوان مي‌گردد، و راه گسترده سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله متروك، هواپرستي فراوان، احكام دين تعطيل، و بيماري هاي دل فراوان گردد، مردم از اينكه حقّ بزرگي فراموش مي‌شود، يا باطل خطرناكي در جامعه رواج مي‌يابد، احساس نگراني نمي‌كنند، پس در آن زمان نيكان خوار، و بدان قدرتمند مي‌شوند، و كيفر الهي بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود
پس بر شماست كه يكديگر را نصيحت كنيد، و نيكو همكاري نماييد.
درست است كه هيچ كس نمي‌تواند حق اطاعت خداوندي را چنانكه بايد بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضاي خدا حريص باشد، و در كار بندگي تلاش فراوان نمايد، لكن بايد بمقدار توان، حقوق الهي را رعايت كند كه يكي از واجبات الهي، يكديگر را به اندازه توان نصيحت كردن، و بر پا داشتن حق، و ياري دادن به يكديگر است.
هيچ كس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دين بيشتر باشد، بي نياز نيست كه او را در انجام حق ياري رسانند، و هيچ كس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در ديده‌ها بي ارزش باشد، كوچك تر از آن نيست كه

كسي را در انجام حق ياري كند يا ديگري به ياري او برخيزد.» (1).
عناوين مربوط به حقوق متقابل (در خطبه 216)
حقوق متقابل مردم و دولت
حقوق الهي
حقوق اجتماعي مردم
*****
(1) خطبه 216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه مدارك آن به شرح زير است:
1- روضه كافي ج 8 ص 352: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
3- نسخه خطي نهج البلاغه ص 184: نوشته سال 421 هجري
4- دعائم الاسلام ج 2 ص 539: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)
5- بحار الانوار ج 8 ص 707 و ج 27 ص251: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

عناوین مربوط به حقوق متقابل (در خطبه 216)

حقوق متقابل مردم و دولت

1 - حق رهبر بر مردم جعل اللَّه سبحانه لي عليكم حقّا خطبه 1/216
2 - حقوق مردم بر رهبر ولكم عليّ من الحقّ خطبه 1/216
3 - مباني حقوق اجتماعي
الف - حكم الهي جعل اللّه ... مثل الّذي لي عليكم خطبه 1/216
ب - حق و حق گرائي

حقوق الهي

1 - گستردگي جوانب حق فالحقّ أوسع الأشياء خطبه 1/216
2 - مشكلات اجرائي حق وأضيقها في التّناصف خطبه 2/216
3 - مسئوليّت در اجراي حق لايجري لاحد الاّ جري عليه خطبه 2/216
4 - برتري خدا از مسئوليّت‌ها ولو كان لاحد ان يجري خطبه 2/216
5 - حق خدا بر بندگان جعل حقّه علي العباد خطبه 3 - 4/216
6 - حق مردم بر خداوند جزاءهم عليه مضاعفة خطبه 4/216
7 - حق اللّه بودن حقوق اجتماعي من حقوقه حقوقاً خطبه 5/216
8 - انسان و اداي حقوق من حقّ من عظم جلال اللّه خطبه 16 - 18/216

حقوق اجتماعي مردم

1 - نصيحت كردن يكديگر فعليكم بالتّناصح في ذلك خطبه 12/216
2 - كمك كردن به همديگر وحسن التّعاون عليه خطبه 12-13/216
3 - تلاش در خيرخواهي بمبلغ جهدهم خطبه 14/216
4 - كمك در اداي حق التّعاون علي اقامة الحقّ خطبه 14/216

حقوق متقابل در روابط اجتماعي

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پس از آنكه فلسفه حقوق اجتماعي را مطرح فرمود و اين حقيقت را بيان مي‌دارد كه «زندگي اجتماعي» با «حقوق متقابل» به هم آميخته است
و رشد و كمال بدون رعايت حقوق متقابل ممكن نيست،
كه در سخنراني هاي خود به برخي از موارد و انواع آن اشاره مي‌فرمايد، مانند:
حقوق متقابل پدر و فرزند
عناوين حقوق متقابل پدر و فرزند(در حكمت 399)
حقوق متقابل مردم و حكومت
حقوق مردم بر حكومت
حقوق مردم بر رهبر
اخلاق فرماندهي كل
وظايف فرماندهان نظامي
حقوق متقابل مردم و حكومت
حقوق اجتماعي
حقوق متقابل رهبري و مردم
عناوين كلّي خطبه 216 به شرح زير است
حقوق اجتماعي
شناخت حق
ره آورد اجراي حقوق
خطرات رعايت نكردن حقوق
حقوق اجتماعي مردم
فلسفه حقوق اجتماعي
وظايف انسان با خدا
اوصاف زمامداران
صفات نكوهيده
صفات پسنديده
خطبه 34 نهج البلاغه
حقوق متقابل زمامداران و مردم
حقوق مردم بر زمامداران
حقوق زمامداران بر مردم
ويژگي هاي امام علي

رعایت حقوق حیوانات
عناوین حقوق حیوانات (در نامه 25)

يكي از جوانب حقوق متقابل، «حقوق متقابل پدر و فرزند» است،
اگر پدر نسبت به كودك و فرزند خويش حقوقي دارد، فرزند نيز حقوقي خواهد داشت
كه با رعايت آن، محيط خانواده، گرم مي‌شود
كه فرمود:
إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَي الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَي الْوَلَدِ حَقّاً.
فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَي الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْ ءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَي الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.
(همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقّي است، پس حق پدر بر فرزند اين است كه فرزند در همه چيز جز نافرماني خدا، از پدر اطاعت كند، و حق فرزند بر پدر آن كه نام نيكو بر فرزند نهد، خوب تربيتش كند، و او را قرآن بياموزد.)(1).
عناوين حقوق متقابل پدر و فرزند(در حكمت 399)
*****
(1) حكمت 399 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه مدارك آن به شرح زير است:
1- محاضرات الادباء ج1 ص157: راغب اصفهاني (متوفاي 513 هجري)
2- تيسير المطالب ص 307: حسيني (متوفاي 424 هجري)
3- كتاب أمالي: سيد ابوطالب (متوفاي 424 هجري).

عناوين حقوق متقابل پدر و فرزند(در حكمت 399)

1 - اطاعت پدر فحقّ الوالد علي الولد ان يطيعه
2 - اطاعت نكردن در گناه الاَّ في معصية اللّه سبحانه
3 - انتخاب نام نيكو وَ حقّ الولد علي الوالد ان يحسّن اسمه
4 - تربيت صحيح وَ يحسّن ادبه
5 - آموزش قرآن وَ يعلّمه القرآن

حقوق متقابل مردم و حکومت

اشاره

يكي ديگر از اقسام حقوق متقابل، «حقوق متقابل مردم و حكومت» است، اگر حكومت‌ها و حاكمان حقوق مردم را رعايت كنند، و به مردم ظلم و ستم روا ندارند، و مردم نيز حقوق حكومت و دولت و حاكمان را محترم بشمارند. مي‌توانند جامعه متكامل و صالحي داشته باشند
كه اين بحث را در چند بخش بايد به نقد و ارزيابي گذاشت:
حقوق مردم بر حكومت
حقوق مردم بر رهبر
اخلاق فرماندهي كل
وظايف فرماندهان نظامي
حقوق متقابل مردم و حكومت
حقوق اجتماعي
حقوق متقابل رهبري و مردم
عناوين كلّي خطبه 216 به شرح زير است
حقوق اجتماعي
شناخت حق
ره آورد اجراي حقوق
خطرات رعايت نكردن حقوق
حقوق اجتماعي مردم
فلسفه حقوق اجتماعي
وظايف انسان با خدا
اوصاف زمامداران
صفات نكوهيده
صفات پسنديده
خطبه 34 نهج البلاغه
حقوق متقابل زمامداران و مردم
حقوق مردم بر زمامداران
حقوق زمامداران بر مردم
ويژگي هاي امام علي

حقوق مردم بر حکومت

اشاره

امام علي عليه السلام در نامه 50 توضيح داد كه:
فَإِنَّ حَقّاً عَلَي الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَي رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفاً عَلَي إِخْوَانِهِ.
أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِيَ دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِي حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً.
فَإِذَا فَعَلْتُ ذلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النِّعْمَةُ، وَلِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ؛ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَي الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَي ذلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً.
فَخُذُوا هذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ،
«همانا بر زمامدار واجب است كه اگر اموالي به دست آورد، يا نعمتي مخصوص او شد، دچار دگرگوني نشود، و با آن اموال و نعمتها، بيشتر به بندگان خدا نزديك، و به برادرانش مهرباني روا دارد.
آگاه باشيد! حق شما بر من آن است كه جز اسرار جنگي هيچ رازي را از شما پنهان ندارم، و كاري را جز حكم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما كوتاهي نكرده، و در وقت تعيين شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه اي مساوي رفتار كنم.
پس وقتي من مسؤوليّت هاي ياد شده را انجام دهم، بر خداست كه نعمتهاي خود را بر شما ارزاني دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نبايد از فرمان من سرپيچي كنيد، و در انجام آن چه صلاح است سُستي ورزيد، و در سختيها براي رسيدن به حق تلاش كنيد، حال اگر شما پايداري نكنيد، خوارترين افراد نزد من انسان كج رفتار است، كه او را به سختي كيفر خواهم داد، و هيچ راه فراري نخواهد داشت، پس دستورالعملهاي ضروري را از فرماندهانتان دريافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه كه خدا امور شما را اصلاح مي‌كند، اطاعت كنيد.» (1).
حقوق مردم بر رهبر
اخلاق فرماندهي كل
وظايف فرماندهان نظامي
*****
(1) نامه 50 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب صفّين ص 107: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 هجري)
2- كتاب أمالي ج 1 ص 221: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري)

3- بحار الانوار ج 8 ص 628 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

1 - رعايت عدالت اجتماعي الاّ يغيّره علي رعيّته فضل ناله نامه 2/50
2 - پرهيز از غرور زدگي ولا طول خصّ به نامه 2/50
3 - ارتباط تنگاتنگ با مردم من نعمه دنوّا من عباده نامه 2/50
4 - رأفت و مهرباني نسبت بمردم و عطفا علي اخوانه نامه 2/50

اخلاق فرماندهي كل

1 - همدلي با فرماندهان نظامي ألاّ احتجز دونكم سرّا نامه 3/50
2 - پرهيز از افشاي اسرار نظامي الاّ في حرب نامه 3/50
3 - رعايت اصل مشورت با فرماندهان و لا اطوي دونكم امرا نامه 3/50
4 - قاطعيّت در اجراي فرمان الهي الاّ في حكم نامه 3/50
5 - پرهيز از تأخير در پرداخت حقوق و لااؤ خّرلكم حقّا عن محلّه نامه 3/50
6 - رعايت عدالت رفتاري با فرماندهان و ان تكونوا عندي في الحقّ سواء نامه 4/50
7 - برخورد قاطع با متخلفان فان انتم لم تستقيمو الي.. ممّن اعوجّ منكم نامه 5/50
8 - كيفر دادن مجرمان فان انتم لم تستقيمو الي.. ممّن اعوجّ منكم نامه 5/50
9 - شدّت عمل نسبت به منحرفان ثمّ اعظم له العقوبة نامه 6/50

وظايف فرماندهان نظامي

1 - اطاعت از فرمان رهبر ولي عليكم الّطاعة نامه 4/50
2 - پرهيز از سرپيچي نسبت به فرمان رهبر وألاّ تنكصوا عن دعوة نامه 5/50
3 - پرهيز از سستي در راه اصلاح امور نظاميان ولا تفرّطوا في صلاح نامه 5/50
4 - تحمّل مشكلات حق گرائي و ان تخوضوا الغمرات الي الحقّ نامه 5/50
5 - اطاعت از فرماندهان فخذوا هذا من امرائكم نامه 6/50
6 - اصلاح و بازسازي امور نظاميان و اعطوهم من انفسكم ما يصلح اللَّه به امركم نامه 6/50

حقوق متقابل مردم و حکومت

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 216 به «حقوق متقابل مردم و حكومت» پرداخته و جوانب گسترده آن را مشروحاً بيان فرمود
و آن را يكي از بزرگترين حقوق واجب الهي شمرد،
زيرا فرد به تكامل نمي‌رسد جز آنكه جامعه به كمال برسد، و جامعه به كمال نخواهد رسيد جز آنكه حقوق متقابل رعايت گردد.
فلسفة الحقوق الاجتماعيّة
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلاَيَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ،
لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَي عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَي لَهُ.
وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَي عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَي الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.
الحقوق المتبادلة بين القائد و الامّة
ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَي بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.

پس از ستايش پروردگار! خداوند سبحان، براي من، بر شما به جهت سرپرستي حكومت، حقّي قرار داده، و براي شما همانند حق من، حقّي تعيين فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است كه توصيفش كنند، ولي به هنگام عمل تنگنايي بي مانند دارد.
حق اگر به سود كسي اجرا شود، ناگزير به زيان او نيز روزي به كار رود، و چون به زيان كسي اجراء شود روزي به سود او نيز جريان خواهد داشت.
اگر بنا باشد حق به سود كسي اجراء شود و زياني نداشته باشد، اين مخصوص خداي سبحان است نه ديگر آفريده ها، به خاطر قدرت الهي بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتي كه فرمانش بر آنها جاري است، لكن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان كرده است، از روي بخشندگي، و گشايشي كه خواسته به بندگان عطا فرمايد.

حقوق متقابل رهبري و مردم

اشاره

پس خداي سبحان! برخي از حقوق خود را براي بعضي از مردم واجب كرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، كه برخي از حقوق برخي ديگر را واجب گرداند، و حقّي بر كسي واجب نمي‌شود مگر همانند آن را انجام دهد.(1).

*****

(1) برخي از اسناد و مدارك اين خطبه به اين شرح است:

1- روضه كافي ج 8 ص 352: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)

3- دعائم الاسلام ج 2 ص 539: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)

4- بحار الانوار ج 8 ص 707 و ج 27 ص 251: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)

5- بحار الانوار ج 17 ص 93: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

عناوين كلّي خطبه 216 به شرح زير است

1 - حق رهبر بر مردم جعل اللَّه سبحانه لي عليكم حقّا خطبه 1/216
2 - حقوق مردم بر رهبر ولكم عليّ من الحقّ خطبه 1/216
3 - مباني حقوق اجتماعي
الف - حكم الهي جعل اللّه مثل الّذي لي عليكم خطبه 1/216
ب - حق و حق گرائي

1- گستردگي جوانب حق فالحقّ أوسع الأشياء خطبه 1/216
2- مشكلات اجرائي حق وأضيقها في التّناصف خطبه 2/216
3- مسئوليّت همگاني اجراي حق لايجري لاحد الاّ جري عليه خطبه 2/216
4- برتر بودن خدا از مسئوليّت‌ها ولو كان لاحد خطبه 2/216
5- حق خدا بر بندگان جعل حقّه علي العباد خطبه 3 - 4/216
6- حق مردم بر خداوند وجعل جزاءهم عليه مضاعفة خطبه 4/216
7- حق اللّه بودن حقوق اجتماعي من حقوقه حقوقا خطبه 5/216
8- ناتواني از اداي حقوق حقّ من عظم جلال اللّه خطبه 16 - 18/216

1- ايجاد نظم و آرامش فجعلها نظاما لألفتهم خطبه 7/216
2- عزيز و نيرومند شدن دين وعزّا لدينهم خطبه 7/216
3- اصلاح اجتماعي تصلح الرّعيّة الاّ بصلاح الولاة خطبه 7/216
4- اصلاح زمامداران ولاتصلح الولاة الاّ باستقامة الرّعيّة خطبه 7 - 8/216
5- عزيز شدن حق عزّ الحقّ بينهم خطبه 8/216
6- پايدار شدن جاده هاي دين وقامت مناهج الدّين خطبه 8/216
7- استوار شدن نشانه هاي عدالتواعتدلت معالم العدل خطبه 8 - 9/216
8- برقرار شدن عدالت اجتماعي واعتدلت معالم العدل خطبه 8 - 9/216
9- حاكم شدن سنّت هاي نيكو وجرت علي اذلالها السّنن خطبه 9/216
10- اصلاح شدن روزگار فصلح بذالك الزّمان خطبه 9/216
11- اميدواري در بقاء دولت وطمع في بقاء الدّولة خطبه 9/216
12- نااميد شدن دشمنان ويئست مطامع الاعداء خطبه 9/216

1- نابودي وحدت اجتماعي اختلفت هنالك الكلمة خطبه 10/216
2- آشكار شدن ظلم وظهرت معالم الجور خطبه 10/216
3- زياد شدن نيرنگ بازي وكثر الادغال في الدّين خطبه 10/216
4- متروك شدن آداب اسلامي وتركت محاجّ السّنن خطبه 11/216
5- هواپرستي فعمل بالهوي خطبه 11/216
6- تعطيل شدن احكام الهي وعطّلت الاحكام خطبه 11/216
7- زياد شدن بيماري هاي اخلاقي وكثرت علل النّفوس خطبه 11/216
8- تعطيل شدن حقوق فلايستوحش لعظيم حقّ عطّل خطبه 11/216
9- بي تفاوتي در رواج باطل ولا لعظيم باطل فعل خطبه 12/216
10- خوار و ذليل شدن نيكان فهنالك تذلّ الابرار خطبه 12/216
11- عزت يافتن اشرار وتعزّ الاشرار خطبه 12/216
12- بزرگ شدن مجازاتها وتعظم تبعات اللّه خطبه 12/216

1- نصيحت كردن يكديگر فعليكم بالتّناصح خطبه 12/216
2- كمك كردن به همديگر وحسن التّعاون خطبه 12 - 13/216
3- تلاش در خيرخواهي بمبلغ جهدهم خطبه 14/216
4- همكاري در برقراري حق والتّعاون علي اقامة الحقّ خطبه 14/216

1- نيازمندي به تعاون و همكاري والتّعاون علي اقامة الحقّ بينهم خطبه 14/216
2- نياز بزرگان در اجراي حق وليس امرؤ وان عظمت خطبه 14 - 15/216
3- نيازمندي به عموم مردم ولا امرؤ وان صغّرته النّفوس خطبه 15 - 16/216

1- کوچك شمردن غیر خدا ان یصغر عنده خطبه 16/216
2- بزرگ شمردن خدا وجلّ موضعه من قلبه.. کلّ ما سواه خطبه 16 - 17/216
3- بزرگ شمردن نعمتها وان احقّ من کان کذلك خطبه 17/216
4- بزرگ شمردن حقوق نعمتها فانّه لم تعظم نعمة اللّه خطبه 18/216

اوصاف زمامداران

صفات نكوهيده

1- فخرفروشي اسخف حالاة الولاة.. حبّ الفخر خطبه 18/216
2- خود بزرگ بيني ويوضع امرهم علي الكبر خطبه 19/216
3- برتري جوئي ويوضع امرهم علي الكبر خطبه 19/216
4- لذّت از ثنا گوئي فلاتشنو عليّ بجميل ثناء خطبه 19 - 21/216
5- دوست داشتن چاپلوسي احبّ الاطراء خطبه 19/216
6- ظاهرسازي ولاتتحّفظوا منّي خطبه 22/216
7- تظاهر به دوستي ولاتخالطوني بالمصانعة خطبه 22/216
8- گريز از حق ولاتظنّوا بي استثقالا في حقّ خطبه 23/216
9- عدل گريزي ولاتظنّوا بي استثقالا.. او العدل خطبه 23/216
10- نفي آراء عمومي فلاتكفّوا عن مقالة بحقّ خطبه 24/216
11- خود برتر بيني فانّي لست في نفسي بفوق ان اخطئ خطبه 24/216
12- فراموش كردن خداوند الاّ ان يكفي اللّه من نفسي خطبه 25/216

صفات پسنديده

1- پرهيز از فخرفروشي اسخف حالات الولاة.. حبّ الفخر خطبه 18/216
2 - پرهيز از خود بزرگ بيني اعظام لنفسي خطبه 23/216 و 19
3 - كراهت از ثنا گوئي فلاتثنوا عليّ بجميل ثناء خطبه 19 - 21/216
4 - كراهت از چاپلوسي كرهت ... احبّ الاطراء خطبه 19/216
5 - ادا كردن حقوق الهي في حقوق لم افرغ من ادائها خطبه 21/216
6 - ادا كردن حقوق مردم في حقوق لم افرغ من ادائها خطبه 21/216
7 - پايبندي به واجبات وفرائض لابدّ من امضائها خطبه 22/216
8 - پرهيز از خودكامگي بما تكلّم به الجبابرة خطبه 22/216
9 - گوش كردن به حرفهاي مردم بما يتحفّظ به عند اهل البادرة خطبه 22/216
10 - كراهت از كارهاي تصنّعي ولاتخالطوني بالمصانعة خطبه 22/216
11 - شجاعت در بيان حق ولاتظنّوا بي استثقالا في حقّ خطبه 23/216
12 - تسليم حق بودن فانّه من استثقل الحقّ خطبه 23/216
13 - تسليم عدل بودن فانّه من استثقل الحقّ خطبه 23/216
14 - آزاد گذاشتن مردم در بيان حق فلاتكفّوا عن مقالة بحقّ خطبه 24/216
15 - مصون ندانستن خود لست في نفسي بفوق ان اخطئ خطبه 24/216
16 - بنده خدا بودن انا وانتم عبيد مملوكون لربّ خطبه 25/216
17 - توجّه دادن مردم به قدرت خدا يملك منّا مالا نملك من انفسنا خطبه 25 - 26/216
18 - توجّه دادن مردم به هدايتگري خداوند واعطانا البصيرة بعد العمي خطبه 26/216

خطبه 34 نهج البلاغه

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيْحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا.
وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، والنَّصِيْحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِيْنَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِيْنَ آمُرُكُمْ.
«اي مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقّي واجب شده است، حق شما بر من، آن كه از خيرخواهي شما دريغ نورزم و بيت المال را ميان شما عادلانه تقسيم كنم، و شما را آموزش دهم تا بي سواد و نادان نباشيد، و شما را تربيت كنم تا راه و رسم زندگي را بدانيد.
و اما حق من بر شما اين است كه با من وفادار باشيد، و در آشكار و نهان خيرخواهي كنيد، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نماييد و فرمان دادم اطاعت كنيد.» (1).
*****
(1) خطبه 34 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تاريخ طبري ج 6 ص 51 و 3386: طبري (متوفاي 310 هجري)
2- الامامة السياسة ج 1 ص 150: ابن قتيبة (متوفاي 276 هجري)
3- أنساب الاشراف ج 3 ص 380: بلاذري (متوفاي 279 هجري)
4- كتاب المجالس ص 79: شيخ مفيد استادِ سيِّدِ رضيّ (متوفاي 413 ه)
5- كتاب تذكرة ص 106: ابن الجوزي (متوفاي 567 هجري)
6- اختصاص ص 153: شيخ مفيد استاد سيد رضي (متوفاي 413 ه)7 - كتاب سليم بن قيس ص 110: از اصحاب امام سجاد عليه السلام
8- الغارات ج 1 ص 35 تا 38: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 هجري)
9- بحارالانوار ج 8 ص 672 (قديم): مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

حقوق متقابل زمامداران و مردم

1 - خيرخواهي زمامداران فا النصيحة لكم خطبه 9 / 34
2 - تأمين حقوق اجتماعي مردم و توفير فيئكم خطبه 9 / 34
3 - فراهم نمودن آموزش و پرورش عمومي تعليمكم.. تأدبكم كيما تعلموا خطبه 9 / 34

1 - وفاداري به رهبري فالوفاء بالبيعة خطبه 10 / 34
2 - خيرخواهي و النصيحة في المشهد و المغيب خطبه 10 / 34
3 - پاسخ به دعوت رهبري والاجابة حين ادعوكم خطبه 10 / 34
4 - اطاعت از رهبر والطاعة حين آمركم خطبه 10 / 34

1 - گوشزد كردن خطرات اجتماعي اني لا ظن بكم خطبه 5 / 34
2 - فرصت ندادن به دشمن فو الله دون ان اعطي خطبه 8 / 34
3 - قاطعيت در مبارزه ذلك ضرب با المشرفيه خطبه 8 / 34
4 - نهر اسيدن در ميدان جنگ و تطيح السواعد و الاقدام خطبه 8 / 34

رعایت حقوق حیوانات

اشاره

در جامعه صالح توحيدي نه تنها انسان‌ها در روابط اجتماعي داراي حقوق متقابل مي‌باشند بلكه حيوانات نيز از اين اصل ارزشمند جدا نيستند،
اين موجودات بي آزاري كه در خدمت انسان قرار دارند، و بار سنگين اجتماعي را بر دوش خود گرفته اند.
امام علي عليه السلام در خطبه 5/167 به مسئوليّت انسان‌ها نسبت به حيوانات اشاره مي‌فرمايد:
بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ.
تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ.
اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّي عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ.
أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.
«به سوي مرگ كه همگاني است، و فرد فرد شما را از آن گريزي نيست بشتابيد، همانا مردم در پيش روي شما مي‌روند، و قيامت از پشت سر، شما را مي‌خواند. سبكبار شويد تا به قافله برسيد، كه پيش رفتگان در انتظار بازماندگانند، از خدا بترسيد، و تقوا پيشه كنيد زيرا شما در پيشگاه خداوند، مسئول بندگان خدا، و شهرها، و خانه‌ها و حيوانات هستيد(1) خدا را اطاعت كنيد و از فرمان خدا سرباز مداريد، اگر خيري ديديد بر گزينيد، و اگر شر و بدي ديديد از آن دوري كنيد.» (2).
و آنگاه در نامه 25 حقوق حيوانات را مشروحاً به كارگزاران امور مالياتي تذكّر مي‌دهد.
وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ.
أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذلِكَ بِوَلَدِهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً، وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَي اللَّاغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَالظَّالِعِ، وَلْيُوِرِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَي جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ.
حَتَّي تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلي الله عليه وآله فَإِنَّ ذلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
در رساندن حيوانات آن را به دست چوپاني كه خيرخواه و مهربان، امين و

حافظ، كه نه سختگير باشد و نه ستمكار، نه تند براند و نه حيوانات را خسته كند، بسپار، سپس آن چه از بيت المال جمع آوري شد براي ما بفرست، تا در نيازهايي كه خدا اجازه فرمود مصرف كنيم، هرگاه حيوانات را به دست فردي امين سپردي، به او سفارش كن تا:
«بين شتر و نوزادش جدايي نيفكند، و شير آن را ندوشد تا به بچّه اش زياني وارد نشود، در سوار شدن بر شتران عدالت را رعايت كند، و مراعات حال شتر خسته يا زخمي را كه سواري دادن براي او سخت است بنمايد، آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هايي كه دو طرف آن علف زار است به جادّه بي علف نكشاند، و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت كنند، و هرگاه به آب و علفزار رسيد، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند»
تا آنگاه كه به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و كوفته، كه آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله تقسيم نماييم، عمل به دستورات ياد شده مايه بزرگي پاداش و هدايت تو خواهد شد. اگر خداوند بخواهد.
*****
(1) مي‌بينيم كه «حمايت از حيوانات» قرن‌ها قبل از مدعيّان دروغين غرب كه شعار حمايت از حيوانات مي‌دهند امّا ميليون‌ها انسان را آواره مي‌سازند و بخاك و خون مي‌كشند، از طرف حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مطرح و به آن عمل شده است.
اسناد و مدارك خطبه 167 به شرح زير است:
1- عقدالفريد ج 2 ص 414: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
2- عقدالفريد ج 1 ص 44 و 98: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
3- عيون الاخبار ج 2 ص 123: ابن قتيبة (متوفاي 276 هجري)
4- أغاني ج 12 ص 6: ابوالفرج اصفهاني (متوفاي 356 هجري)
5- كتاب أمالي ج 2 ص 91: ابوعلي قالي (متوفاي 356 هجري)
6- جامع العلم ص 77: ابن عبدالبر (متوفاي 338 هجري)
7- تحف العقول ص 138: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)
8- كتاب أمالي ج 2 ص 238: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري).

عناوين حقوق حيوانات (در نامه 25)

1- دور نكردن حيواناتألاّ يحول بين ناقة و بين فصيلها نامه 12/25
2- كم دوشيدن شير و لا يمصر لبنها نامه 12/25
3- خسته نكردن شتران و لايجهدنّها ركوباً نامه 12/25
4- عدالت در سوار شدن وليعدل بين صواحباتها نامه 12/25
5- مراعات حال شتران خسته وليرفّه علي اللاّغب نامه 13/25
6- آهسته راندن شترولیستأن بالنّقب والظّالع نامه 13/25
7- عرضه كردن به آب تمرّ به من الغدر نامه 13/25
8- راه رفتن كنار علفزارها لايعدل بها عن نبت الأرض نامه 14/25
9- مهلت دادن به حيوانات و ليروّحها في السّاعات نامه 14/25
10- استراحت دادن و ليروّحها في السّاعات نامه 14/25

رعایت حقوق انسان ها

اشاره

يكي از مسائل ارزشمند و سرنوشت ساز، مسائل «حقوقي» است،
اگر در يك جامعه انساني حقوق همه افراد رعايت شود،
و هر كسي به حق طبيعي و خدادادي خود برسد،
و حق فردي پايمال نگردد
و انواع اختلافات نژادي، و امتيازات سياسي و اجتماعي مانع استيفاي حقوق انسان‌ها نشود،
عدالت اجتماعي تحقّق مي‌يابد و نعمت آزادي همگان را به كمال نهائي خواهد رساند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به مسائل حقوقي «انسان ها» و حتّي «حيوانات» بسيار حسّاس و دقيق است تا حقوق كسي ضايع نگردد و تا ظلمي به مورچه اي روا ندارد، به بعضي از نمونه‌ها توجّه كنيد.

كمك مساوي به دو زن فقير

دو زن فقير كه يكي عرب و ديگري از عجم بود خدمت امام علي عليه السلام آمدند و تقاضاي كمك كردند.
امام به هر كدام «بيست و پنج درهم» و ظرفي از غذا داد.
زن عرب خطاب به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گفت:
يا اميرالمؤمنين، من زني از زنان عرب و او از عجم مي‌باشد
چرا به هر دو نفر ما مساوي انفاق مي‌كني؟
امام علي عليه السلام فرمود:
به خدا قسم من هيچ فرقي براي فرزندان اسماعيل بر فرزندان اسحاق در انفاق اين مال نمي‌بينم.(1).
و برخي نقل كردند كه:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مشت خاكي بر داشت و به زن عرب فرمود:
بيا تا براي عرب بودن بيشتر برداري.
*****
(1) الغارات، ج1، ص69؛ ابي اسحاق همداني - و وسائل الشيعه، ج2، ص431 - و بحارالانوار، ج41، ص137 - و اصول كافي، ج1، ص406 - و كشف البيان، ص263.

حقوق انساني زندانيان

امام علي عليه السلام در دستور العمل به حاكم اهواز «رُفاعة» نسبت به حقوق انساني زندانيان متذكر شد كه:
- اگر براي زنداني، خوردني و نوشيدني يا لباسي آوردند، مانع نشو تا آنها را به زنداني برسانند.
- به هنگام نماز، دست و پاي زنداني را از زنجيرها آزاد كن.
- زندانيان را هر روز به صحن حياط بياور، تا تفريح و هواخوري داشته باشند.(1).
*****
(1) مستدرك الوسائل، ج3، ص207.

شخصي راپس از محاكمه و اثبات جرم به دست قنبر دادند تا حدّ شرعي را بر او جاري كند.
قنبر شلاّق را گرفت و سرگرم اجراي حد شرعي شد، پس از اتمام حد شرعي، عصباني شده كنترل خود را از دست داد و سه ضربه شلاق، اضافه بر حدّ شرعي بر بدن مجرم نواخت،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه نظارت داشت؛
فَأ عادهُ عَلَي قَنْبَر ثَلاثَةِ أَسْواط
شلاّق را گرفت و سه ضربه بر بدن قنبر زد تا قصاص شود
كه چرا اضافه بر حد شرعي، انساني را آزرده است.(1).
*****
(1) اصول كافي، ج7، ص206 - و وسائل الشّيعه، ج29، ص182.

عزل فرماندار براي چند كيلو گندم

زني به نام «سوده همداني» از شيعيان امام بود، در جنگ صفين براي تشجيع سربازان و فرزندان دلاورش، اشعار حماسي مي‌خواند،
كه سخت بر معاويه گران آمد و نام اورا ثبت كرد،
روزگار گذشت و امام علي عليه السلام به شهادت رسيد، و فرماندار معاويه بُسر بن ارطاة، بر شهر همدان مسلّط گشت،
و هرچه مي‌خواست انجام مي‌داد،
و كسي جرئت اعتراض يا مخالفت را نداشت سرانجام سوده، سوار بر شتر به دربار معاويه در شام رفت، واز قتل و غارت و فساد فرماندار به معاويه شكايت كرد.
معاويه او را شناخت و سرزنش كرد، و گفت:
ياد داري كه در جنگ صفّين چه مي‌كردي؟
حال دستور مي‌دهم تو را سوار بر شتري برهنه تحويل فرماندارم بدهند تا هرگونه دوست دارد، با تو رفتار كند؟
سوده، در حالي كه اشك مي‌ريخت اين اشعار را خواند:
صلّي اِلاله علي جسم تضمّنه
قبر فاصبح فيه العدلُ مدفوناً
قد حالف الحق لايبغي به بدلاً
فصار بالحق والايمان مقروناً
«خدايا درود برپيكر پاكي فرست كه چون دفن شد عدالت هم دفن شد،
و خدا سوگند خورده كه همتائي براي او نياورد، و تنها او با حق و ايمان همراه بود»
معاويه با شگفتي پرسيد:
چه كسي را مي‌گوئي؟
و اين اشعار را پيرامون چه شخصي خواندي؟
سوده گفت:
علي عليه السلام را مي‌گويم كه چون رفت، عدالت هم رفت.
معاويه! فرماندار علي عليه السلام در همدان چند كيلو گندم از من اضافه گرفت، به كوفه رفتم وقتي رسيدم كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي نماز مغرب بپاخاسته بود تا مرا ديد نشست و فرمود:
حاجتي داري؟
ماجرا را شرح دادم، و گفتم
چند كيلو گندم مهم نيست، مي‌ترسم فرماندار تو به سوي تجاوز و رشوه خواري پيش رفته آبروي حكومت اسلامي خدشه دار شود.

امام علي عليه السلام با شنيدن سخنان من گريست و گفت:
خدايا تو گواهي كه من آنها را براي ستم به مردم دعوت نكردم.
سپس قطعه پوستي گرفت و بر روي آن نوشت:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم، قَد جائَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ، وَلا تَبخَسُوا النَّاسَ أَشْيائَهُم، وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها،(1) ذالِكُم خَيرٌ لَكُمْ مَنْ يَقْبِضُهُ. وَالسَّلام
دليل روشني از طرف پروردگارتان براي شما آمده است؛ بنابراين، حقّ پيمانه و وزن را ادا كنيد! و از اموال مردم چيزي نكاهيد! و در روي زمين، بعد از آنكه (در پرتو ايمان و دعوت انبياء) اصلاح شده است، فساد نكنيد!
سپس دستور داد كه:
كارهاي فرمانداري خود را بررّسي و جمع آوري كن، تو را عزل كردم و به زودي فرماندار جديد خواهد آمد، و همه چيز را از تو تحويل خواهد گرفت.
نامه را به من داد، نه آن را بست، و نه لاك و مهر كرد، بلافاصله پس از بازگشت من به «شهر همدان» فرماندار عزل و ديگري به جاي او آمد.
معاويه آن روز شكايت من از چند كيلو گندم اضافي بود، امّا امروز به تو شكايت كردم كه فرماندار تو «بُسر بن ازطاة» شراب مي‌خورد،
تجاوز مي‌كند،
مال مردم را به يغما مي‌برد
خون بي گناهان را مي‌ريزد
و تو به جاي اجراي عدالت و عزل فرماندار فساد گر، مرا تهديد به مرگ مي‌كني؟
و ادّعا داري كه خليفه مسلمين مي‌باشي؟
معاويه در حالي كه از عدالت حضرت علي عليه السلام و عشق و وفاداري پيروان او به شگفت آمده بود گفت:
هر چه سوده مي‌خواهد به او بدهيد، و او را با احترام به شهرش باز گردانيد.(2).
*****
(1) سوره اعراف، آيه 85.
فصول المهمّة، ابن صباغ مالكي، ص 129 - و سفينة البحار، ج1، ص671 - و عقدالفريد، ج2، ص102 - و اعلام النساء ج 2 ص 207، و فصول المائة ج 5 ص 565.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در يكي از سفرها به سوي شهر كوفه مي‌رفت كه در راه با مردي مسيحي همسفر شد و مقداري از راه را باهم رفتند
از مقصد يكديگر پرسيدند.
امام علي عليه السلام فرمود:
به كوفه مي‌روم
و مسيحي گفت:
به شهري غير كوفه مي‌روم
راه مشترك را با دوستي و شادابي طي كرده تا سر دو راهي رسيدند.
مرد مسيحي با شگفتي ديد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بدنبال او مي‌آيد پرسيد:
مگر بكوفه نمي‌روي؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
چرا، مي‌روم.
مسيحي گفت:
پس چرا بدنبال من رواني؟ راه كوفه آن طرف است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
مي دانم، امّا پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم ما فرمود: با شخصي كه همسفر شديد به هنگام جدائي رفيق خود را مقداري بدرقه كنيد.
مرد مسيحي با مشاهده اين اخلاق كريمانه و شنيدن دستورالعمل اخلاقي رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم نسبت به همسفر خود در فكر فرو رفت و گفت:
من هم به دين شما، و پيامبر شما ايمان مي‌آورم، واز هم جدا شدند.
امّا شگفتي مرد مسيحي آنگاه به اوج خود رسيد كه وقتي وارد كوفه شد تازه همسفر خود را شناخت كه آن بزرگ بزرگان، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است،
جذب محفل امام شده و از ياران امام علي عليه السلام قرار گرفت.(1).
*****
(1) اصول كافي، ج2، ص670 (باب حسن الصحابة وحق الصاحب في السفر) - و بحارالانوار، ج41، ص513.

آزادي مردم در بيعت (حقّ انتخاب داشتن)

بيعت گليب

پس از شورش طلحه و زبير كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي سركوبي اصحاب جمل تشريف مي‌بردند، ودر منطقه ذي قار اردو زدند، كليب مي‌گويد: خدمت امام رسيدم، امام علي عليه السلام را عاقل ترين، و هوشيار ترين انسان‌ها يافتم، از من سئوالاتي راجع به بزرگان قبائل كرد ومن پاسخ دادم. فرمود:
نامه اي براي رئيس قبيله «بني راسب» و «بني قدامة» مي‌نويسم آيا براي آنان مي‌بري؟
گفتم: آري
سپس كساني كه همراه بودند با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بيعت كردند، وهمه اطرافيان و ياران امام كه از كثرت سجده پينه بر پيشاني داشتند به من مي‌گفتند:
بيعت كن.
امام علي عليه السلام فرمود: رهايش كنيد تا خود تصميم بگيرد.
سپس بگونه اي حساب شده با من صحبت كرد كه هدايت شدم و بيعت كردم.(1).
اين واقعه در خطبه 170 به شرح زير آمده است:
أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَائِداً تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَيْثِ، فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَإِ وَالْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلَي الْمَعَاطِشِ وَالْمجَادِبِ، مَا كُنْتَ صَانِعاً؟ قَالَ: كُنْتُ تَارِكَهُمْ وَمُخَالِفَهُمْ إِلَي الْكَلَإِ وَالْمَاءِ. فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَامْدُدْ إِذاً يَدَكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَالرَّجُلُ يُعْرَفُ بِكُلَيْبٍ الجَرْمِيّ.
اگر آنها تو را مي‌فرستادند كه محل ريزش باران را بيابي، سپس به سوي آنان باز مي‌گشتي واز گياه و سبزه و آب خبر مي‌دادي، اگر مخالفت مي‌كردند و به سرزمينهاي خشك و بي آب روي مي‌آوردند تو چه مي‌كردي؟ (گفت: آنها را رها مي‌كردم و به سوي آب و گياه مي‌رفتم، امام فرمود)
پس دستت را براي بيعت كردن بگشاي.
(مرد گفت: سوگند بخدا به هنگام روشن شدن حق توانايي مخالفت نداشتم و با امام عليه السلام بيعت كردم)(2).
*****
(1) كتاب جمل شيخ مفيد، ص156 - و تاريخ طبري، ج5، ص192.
اسناد و مدارك خطبه 170 به شرح زير است:

1- عقدالفريد ج4 ص138 خطب اميرالمؤمنين: ابن عبدربه مالكي(متوفاي328ه)
2- النهاية ج 2 ص 128(مادّه دكك): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
3- كتاب الجمل: ابي مخنف (متوفاي 157 ه).

آزادي و شادي مردم در انتخاب رهبري

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آزادي مردم در انتخابات رهبري خويش را در خطبه 229 اينگونه زيبا مطرح مي‌فرمايد:
وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَي حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّي انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ.
(وصف روز بيعت مردم با امام علي عليه السلام)
ويژگي هاي بيعت مردم با امام علي عليه السلام
«دست مرا براي بيعت مي‌گشوديد و من مي‌بستم، شما آن را به سوي خود مي‌كشيديد و من آن را مي‌گرفتم، سپس چونان شتران تشنه كه به طرف آبشخور هجوم مي‌آورند بر من هجوم آورديد، تا آن كه بند كفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پايمال گرديدند، آنچنان مردم در بيعت با من خشنود بودند كه خردسالان شادمان، و پيران براي بيعت كردن لرزان به راه افتادند، بيماران بر دوش خويشان سوار، و دختران جوان بي نقاب به صحنه آمدند.» (1).
*****
(1) خطبه 229 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- استيعاب ج2 ص78 ش777 وص318 ش1289: ابن عبدالبر مالكي (متوفاي 338 ه)
2- اسد الغابة ج 2 ص 61 (ترجمه طلحه): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
3- كتاب الجمل ص267 خطبه علي عليه السلام بذي قار: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب النهاية ج3 ص318/ج 1 ص 171: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
5- الامامة والسياسة ج 1 ص 154: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
6- كشف المحجة: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه)
7- تاريخ طبري ج 6 ص 3143: طبري شافعي (متوفاي 310 ه).

مطرح كردن حقّ انتخاب مردم

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي پاسخ دندان شكن به معاويه و رفع شبهات فكري نسبت به امامت و رهبري، در نامه 6 نهج البلاغه به معاويه نوشت:
إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمانَ عَلَي مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ. وَإِنَّمَا الشُّورَي لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَي رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذلِكَ لِلَّهِ رِضيً، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَي مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَي قَاتَلُوهُ عَلَي اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّي.
وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةُ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّي؛ فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَكَ! وَالسَّلَامُ.
علل مشروعيّت حكومت امام علي عليه السلام
«همانا كساني با من بيعت كرده اند كه با ابابكر و عمر و عثمان، با همان شرايط بيعت نمودند، پس آن كه در بيعت حضور داشت نمي‌تواند خليفه اي ديگر برگزيند،
و آن كه غايب است نمي‌تواند بيعت مردم را نپذيرد،
و همانا شوراي مسلمين از آنِ مهاجرين و انصار است، پس اگر بر امامت كسي گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودي خدا هم در آن است.
حال اگر كسي كار آنان را نكوهش كند يا بدعتي پديد آورد، او را به جايگاه بيعت قانوني باز مي‌گردانند،
اگر سرباز زد با او پيكار مي‌كنند، زيرا كه به راه مسلمانان در نيامده، خدا هم او را در گمراهيش وا مي‌گذارد.
بجانم سوگند! اي معاويه
اگر دور از هواي نفس، به ديده عقل بنگري، خواهي ديد كه من نسبت به خون عثمان پاك ترين افرادم،
و مي‌داني كه من از آن دور بوده ام، جز اينكه از راه خيانت مرا متّهم كني، و حق آشكاري را بپوشاني. با درود.» (1).
*****
(1) نامه 6 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- كتاب صفين ص29 و91: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 ه)
2- الامامة والسياسة ج 1 ص 93: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)

3- عقد الفريد ج5 ص375 و79: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- تاريخ طبري ج 5 ص 235: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
5- اخبار الطوال ص 166: دينوري حنفي (متوفاي 290 ه)
6- عقد الفريد ج 2 ص 284: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
7- بحار الانوار ج33 ص76 ح400: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

حقّ مهمان

حضرت امام عسگري عليه السلام مي‌فرمايد:
پدر و پسري در منزل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مهمان شدند، امام آنها را احترام كرد و مقابل آنها نشست، و هنگام غذا سفره انداختند و با هم غذا خوردند.
پس از صرف غذا، امام علي عليه السلام از جا بلند شد چون ديد قنبر حوله و آفتابه اي آورده تا دست مهمان را بشويد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از دست قنبر گرفت كه خود دست مهمان را بشويد،
آن شخص خود رابه پاي حضرت افكند، و اصرار فراوان كرد كه نمي‌گذارم بر دست من آب بريزي.
امام علي عليه السلام او را سوگند داد و فرمود:
همانگونه كه اگر قنبر بر دست تو آب مي‌ريخت آرام بودي، آرام باش.
وبر دست مهمان آب ريخت تا شسته شد.
سپس حوله و آفتابه را به دست پسرش محمدبن حنفيّه داد و فرمود:
تو هم بر دست پسرش آب بريز تا دستش را بشويد.
امام عسگري عليه السلام فرمود:
هركس در اينگونه رفتارها از علي عليه السلام پيروي نمايد شيعه واقعي او مي‌باشد.(1).
يعني حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تا آنجا حق مهمان را متناسب با سن و سال آنها رعايت مي‌كرد كه خود بر دست پدر، و فرزندش محمّد حنفيّه بر دست پسر مهمان آب ريختند.
*****
(1) بحارالانوار، ج16، ص148.

از منطقه فرمانداري «قرظة بن كعب» گروهي خدمت امام علي عليه السلام رسيدند و گفتند:
در سرزمين ما رودخانه بزرگي بود كه در طول زمان نابود شد، وهم اكنون پر از شن و لايه هاست، اگر بازسازي و لايروبي شود كشاورزي ما رونق مي‌گيرد.
و از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خواستند، دستور دهد كه فرماندار شهر، مردم آن سامان رابه كار اجباري وادار كند تا همه مردم آن سرزمين، رودخانه را بحال اول برگردانند.
امام علي عليه السلام با پيشنهاد لايروبي رودخانه موافقت فرمود،
امّا بيگاري مردم را نپذيرفت
و طيّ نامه اي از فرماندارش خواست تا رودخانه را احياء كند، امّا:
- كسي رابه كار اجباري وادار نسازد.
- از مردم بيگاري نكشد، بلكه هركس علاقه دارد با اختيار خود كمك كند.
- هركس دوست دارد كار كند، و مزد مناسب بگيرد.
و البتّه پس از احياء رودخانه كساني در آن سهم بيشتري دارند كه در احياء آن كار وتلاش بيشتري كردند.(1).
كه در اين دستورالعمل دو اصل أساسي نهفته است:
اوّل - حق آزادي كار
دوّم - اختصاص منافع به آنانكه كار كردند وتلاش نمودند
كه از نظر روانشناسي كار، با اين شيوه انساني مردم بيشتري رامي توان آگاهانه به كار گماشت.
*****
(1) عدالت و قضاء در اسلام، ص77.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در آستانه جنگ صفّين، ارتش خود را به سوي مرزهاي شام حركت داد و به شهر مرزي «انبار» رسيد.
مردم وقتي اطّلاع از حضور امام عليه السلام يافتند براي استقبال به بيرون شهر آمده در صف هاي گوناگون اجتماع كردند
و آنگاه كه امام و ديگر فرماندهان نظامي را مي‌ديدند، جهت احترام (به رسم منطقه خودشان)، پيشاپيش آنحضرت مي‌دويدند و هلهله مي‌كردند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از آنها پرسيد:
وقال عليه السلام وقد لقيه عند مسيره إلي الشام دهاقين الأنبار، فترجلوا له و اشتدوا بين يديه، فقال:
مَا هذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟
فَقَالُوا: خُلُقٌ مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا،
فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهذَا أُمَرَاؤُكُمْ! وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَي أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ. وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ!
چرا چنين مي‌كنيد؟
گفتند: عادتي است كه پادشاهان خود را احترام مي‌كرديم.
امام فرمود:)
«به خدا سوگند! كه اميران شما از اين كار سودي نبردند، و شما در دنيا با آن خود را به زحمت مي‌افكنيد، و در آخرت دچار رنج و زحمت مي‌گرديد، و چه زيانبار است رنجي كه عذاب در پي آن باشد، و چه سودمند است آسايشي كه با آن امان از آتش جهنّم باشد.» (1).
يعني انسان‌ها در ديدگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام داراي شخصيّت والائي بوده، نبايد تحقير گردند، و در برابر امامِ خود با پاي پياده بدوند.
اينگونه آداب و رسوم به حكومت هاي سلطه گر باز مي‌گردد كه مردم را برده خود دانسته و آنها را تحقير مي‌كردند.
روزي ديگر آنگاه كه اميرالمؤمنين عليه السلام در شهر كوفه سوار بر اسب به سوي منزل خويش در حركت بود و جمعي از بزرگان قبائل با آن حضرت ملاقات كردند.
امام علي عليه السلام متوجّه شد كه در پي او آهسته آهسته مي‌آيند.
خطاب به رئيس قبيله شباميّين فرمود:
ارْجَعْ، فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي، وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.
ضرورت تقويت روحيّه مردم پس از جنگ
باز گرد، كه پياده رفتن رييس قبيله اي چون تو پشت سر من، موجب

انحراف زمامدار و زبوني مؤمن است.» (2).
*****
(1) حكمت 37 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صفين ص 144: نصربن مزاحم (متوفاي 212 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 275: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحار الانوار ج 32 ص 397: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
حكمت 322 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صفين ص 351 / 528: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
2- تفسير عياشي ج2 ص104: عياشي (متوفاي 300 ه)
3- كتاب أمالي ج2 ص602 م27 ح2/1245: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
4- مجمع الزوائد ج 9 ص 299: طبراني
5- تاريخ كامل ج3 ص198 سنه37: ابن اثير شافعي (متوفاي 606 ه)
6- تاريخ طبري ج4 ص44 سنه37: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
7- تاريخ الكامل ج 3 ص 164: مبرد (متوفاي 258 ه).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كارگزاران حكومتي، فرمانداران و استانداران خود را همواره به حق گرائي و گزارش واقعيّت‌ها سفارش مي‌كرد تا حقوق اجتماعي مردم استيفا شود و كاستي‌ها از جامعه اسلامي رخت بربندد، كه خطاب به جمع مسئولان نظام فرمود:

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَظُنُّوا بِيَ اسْتِثْقَالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي، وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشْوِرَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ؛ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.

پس با من چنانكه با پادشاهان سركش سخن مي‌گويند، حرف نزنيد، و چنانكه از آدم هاي خشمگين كناره مي‌گيرند دوري نجوييد، و با ظاهر سازي با من رفتار نكنيد، و گمان مبريد اگر حقّي به من پيشنهاد دهيد بر من گران آيد، يا در پي بزرگ نشان دادن خويشم. زيرا كسي كه شنيدن حق، يا عرضه شدن عدالت بر او مشكل باشد، عمل كردن به آن دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، يا مشورت در عدالت خودداري نكنيد، زيرا خود را برتر از آن كه اشتباه كنم و از آن ايمن باشم نمي‌دانم، مگر آن كه خداوند مرا حفظ فرمايد، پس همانا من و شما بندگان و مملوك پروردگاريم كه جز او پروردگاري نيست، او مالك ما، و ما را بر نفس خود اختياري نيست، ما را در آن چه بوديم خارج و بدانچه صلاح ما بود درآورد، به جاي گمراهي هدايت، و به جاي كوري بينايي به ما عطا فرمود.» (1).

*****

(1) خطبه 22/216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- روضه كافي ج 8 ص 352 ح550: كليني (متوفاي 328 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- دعائم الاسلام ج2 ص541 ح1926: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
4- بحارالانوار ج34 ص184 وج27 ص251: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- ربيع الابرار ج5 ص191 ح186: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

سفارش به مردم داري

اشاره

امام علي عليه السلام در تمام نامه ها، فرمانداران و استانداران خود را نسبت به حقوق اجتماعي مردم، و باز پس گرفتن حقّ محرومان از ستمكاري سفارش مي‌كرد.
و از نظر اخلاق اجتماعي، مسئولان نظام را به مردم داري، ابراز محبّت و لطف نسبت به رعيّت و مردم دستور مي‌داد.
به مالك اشتر نوشت:

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَيُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَأِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَي أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.
فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.
«مهرباني با مردم را پوشش دل خويش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش.
مبادا هرگز، چونان حيوان شكاري باشي كه خوردن آنان را غنيمت داني، زيرا مردم دو دسته اند، دسته اي برادر ديني تو، و دسته ديگر همانند تو در آفرينش مي‌باشند، اگر گناهي از آنان سر مي‌زند، يا علّت هايي بر آنان عارض مي‌شود، يا خواسته و ناخواسته، اشتباهي مرتكب مي‌گردند، آنان را ببخشاي و بر آنان آسان گير، آن گونه كه دوست داري خدا تو را ببخشايد و بر تو آسان گيرد.
همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن كس كه تو را فرمانداري مصر داد والاتر است، كه انجام امور مردم مصر را به تو واگذار ده، و آنان را وسيله آزمودن تو قرار داده است.» (1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه 27 به محمّد بن ابي بكر، شيوه هاي مردم داري و رعايت حقوق اجتماعي انسان‌ها را اينگونه تذكّر مي‌دهد؛
*****
(1) نامه 8/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)
5- فهرست ص37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
6- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
7- بحارالانوار ج17 ص68 و ج72 ص96: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّي لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَي يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه هايت، و در نيم نگاه و خيره شدن به مردم به تساوي رفتار كن، تا بزرگان در ستمكاري تو طمع نكنند، و ناتوانها در عدالت تو مأيوس نگردند، زيرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان پرسش مي‌كند، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگواري اوست.» (1).

*****

(1) نامه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- كتاب الغارات ج1 و230 و223 و235 و 249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)

2- تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)

3- كتاب مجالس ص260 م31 ح3: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)

4- كتاب أمالي ص25-24 م اول ح31/31: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)

5- بشارة المصطفي ص44: طبري شافعي (متوفاي 553 ه)

6- مجموعه ورام ص19 و497: شيخ ورام (متوفاي 605 ه)

7- تاريخ طبري ج3 ص556 سنه36: طبري شافعي (متوفاي 310 ه).

حقوق اقليّت هاي مذهبي

صدور حكم به نفع يهودي

در طول تاريخ كمتر حاكمي، پادشاهي، قدرتمندي پيدا شد كه به قوانين و مقررات كشور خود، و مقرّرات بين المللي و ديگر كشورهاي جهان احترام بگذارد،
و اصول گرا باشد،
و محاكم قضائي او، بر ضد او رأي صادر كنند
بلكه هر چه خواستند كردند،
و محاكم قضائي و اجرائي را فداي منافع خود نمودند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تنها الگوي اصول گرائي است كه از نظر حقوقي به قوانين اسلام و ديگر مقرّرات اديان و ملل، احترام مي‌گذاشت، و عدالت در قضاوت را تحقق بخشيد.
امام علي عليه السلام زره گمشده خود را در دست يكي از يهوديان كوفه ديد و فرمود:
اين زره مال من است.
و يهودي انكار كرد و گفت:
زره در دست من است، شما كه ادعا مي‌كنيد بايد دليل بياوريد.
چون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دليل و بيّنه اي نداشت، تا زره خود را تصاحب كند، شريح، قاضي محكمه، به نفع يهودي حكم صادر كرد.
وقتي يهودي، اصول گرائي امام علي عليه السلام را ديد، مسلمان شد و گفت:
اين زره مال امام علي عليه السلام است كه از اسبي خاكستري رنگ پس از جنگ صفين افتاد و من برداشتم.
آنگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
حال كه مسلمان شدي، زره را نيز به شما بخشيدم.(1).
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص 105 - و بحارالانوار، ج41، ص56 - و كامل ابن اثير، ج3، ص401 - و الغارات، ج1، ص114 - و اخبارالقضاة، ج2، ص200 - و عبقرية الامام، ص49؛ عباس عقاد مصري - و حلية الاولياء.

معاويه افسري به نام «سفيان بن عوف غامدي» را دستور داد تا به مرزهاي كشور امام يورش آورد،
و با قتل و غارت ايجاد وحشت كند.
و مرد (غامدي) به شهر (انبار) حمله كرد و با غارت اموال رُعب و وحشت ايجاد كرد.
در اين ميان زنان و مردان غير مسلمان كه در حمايت حكومت اسلامي بودند نيز آسيب ديدند
اين خبر امام علي عليه السلام را بسيار نگران كرد، در حاليكه خشمناك بود و يك طرف عباي آنحضرت بر روي زمين كشيده مي‌شد.
به «نُخيله» كوفه رفت،
ابتداء اين خبر دردناك را بگوش همگان رساند كه:
وَهِذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا. وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَي الْمُعَاهَدَةِ، فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعُثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْاِسْتِرْجَاعِ وَالْاِسْتِرْحَامِ. ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلاً مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هذَا أَسَفاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيراً.(1).
(و اينك، فرمانده معاويه، (مرد غامدي) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسّان بن حسّان بكري» را كشته و سربازان شما را از مواضع مرزي بيرون رانده است.
به من خبر رسيد كه مردي از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زني غير مسلمان كه در پناه حكومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره هاي آنها را بغارت برد، در حالي كه هيچ وسيله اي براي دفاع، جز گريه و التماس كردن، نداشتند
لشگريان شام با غنيمت فراوان رفتند بدون اينكه حتّي يك نفر آنان، زخمي بردارد، و يا قطره خوني از او ريخته شود،
اگر براي اين حادثه تلخ، مسلماني از روي تأسّف بميرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.)
*****
(1) خطبه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- المصنّف ج10 ص154: عبدالرّزاق بن هشام (متوفاي 211ه)
2- حيلة الأبرار ج2 ص390: بحراني (متوفاي 1107ه)

3- تاريخ دمشق ج3 ص322 و359 وج1 ص305: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571 ه)
4- تاريخ بغداد ج12 ص305: خطيب بغدادي شافعي (متوفاي 463 ه)
5- تذكرة الخواص ص160: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه)
6- بحارالانوار ج34 ص19 و 159: مجلسي (متوفاي 1110ه).

استاندار امام علي عليه السلام در فارس ايران مردي به نام «عمر بن ابي سلمه ارحبي» بود، و چون در آنجا زرتشتيان زياد بودند، فرماندار نسبت به كسبه و تجّار و مالكين زرتشتي خوشرفتاري نمي‌كرد.
و با آنان درشت خو بود.
اين خبر به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيد كه فوراً به او نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً.
وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ والرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
(پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مركز فرمانداريت، از خشونت و قساوت و تحقير كردن مردم و سنگدلي تو شكايت كردند، من درباره آنها انديشيدم، نه آنان را شايسته نزديك شدن يافتم،
زيرا كه مشركند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلي و بدرفتاري هستند،
زيرا كه با ما هم پيمانند، پس در رفتار با آنان، نرمي و درشتي را به هم آميز، رفتاري توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و ميانه روي را در نزديك كردن يا دور نمودن، رعايت كن.)(1).
*****
(1) نامه 19 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- أنساب الاشراف ج 2 ص 161: بلاذري (متوفاي 279 ه)
2- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج2 ص203: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
3- بحارالانوار ج33 ص489: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

مردي نصراني كه جواني خود رابه كار و تلاش گذرانده بود، و كور و فقير شده با كمال درماندگي در كنار خيابان گدائي مي‌كرد، ومردم از روي ترحّم چيزي به او مي‌دادند.
روزي اميرالمؤمنين عليه السلام از آنجا عبور مي‌كرد و او را ديد و از حال او پرسيد.
گفتند:
پيرمرد نصراني است كه از روي پيري و كوري، گدائي مي‌كند.
امام علي عليه السلام فرمود:
إِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّي إِذا كَبُرَ و عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟
(در روزگار جواني و سلامت، او را به كار گرفتيد، و اكنون كه پير و كور شده او را از حق خويش محروم ساخته بحال خود رها كرده ايد؟)(1).
بر حكومت است كه تا او زنده است مخارج زندگي او را تأمين كند.
سپس به مسئول بيت المال دستور داد:
أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمالِ
(از بيت المال مسلمين او را اداره كنيد)(2).
*****
(1) نقش ائمّه در احياء دين، ص169 (علاّمه عسگري) - و وسائل الشّيعة، ج11، ص49.
در صورتي كه در سال 1648 قانوني از پارلمان انگلستان گذشت كه بر اساس آن، هر كسي كه عقيده اي مخالف با اصل «تثليث» ابراز كند، محكوم به اعدام مي‌گردد.
و نيز در سال 1688 همين پارلمان، مذهب رسمي كشور را «پروتستان» معرّفي كرد و مقرّر داشت كه هيچ مسيحي «كاتوليك» حق ندارد در قلمرو حكومت انگلستان به مراسم مذهبي خود عمل كند.
در فرانسه تا اواخر قرن هفدهم مسيحي، طبق مقرّرات خاصّي كه از طرف حكومت هاي كاتوليك وضع شده بود، «پروتستان ها» دچار مشكلاتي بودند، آنها حتّي براي دفن مردگان خود آزادي نداشتند و تنها در مواقع مخصوصي، چنين اجازه اي به آنها داده مي‌شد و هنگام تشييع جنازه شان تنها سي نفر اجازه اين كار را داشتند و در مواقع عروسي و غُسل تعميد، نمي‌بايست افراد از دوازده نفر، تجاوز كنند! حوادث و صحنه هاي رقّت باري كه در اين زمينه در كشورهاي مختلف مسيحي تا قرن هفدهم روي داد، سرانجام موجب گرديد كه در بيشتر عهدنامه هاي قرون 17 و 18 و 19 مانند عهدنامه معروف «وستفالي» و «وين» به مسأله آزادي مذهب

توجّه شود. و در عهدنامه پاريس به سال 1856 مقرّر گرديد كه نه فقط از نظر مذهبي بلكه از لحاظ نژادي نيز تبعيض الغاء گردد و در عهدنامه «برلن» به سال 1878 دولت هاي بزرگ آن زمان، دولت هاي متعصّب را مجبور به شناسائي آزادي مذهبي نمودند، ولي نسبت به مسائل نژادي و زباني و مليّت، ابهام فراواني به جاي ماند. (حقوق بين الملل: دكتر صفدري ج 3 ص 234).

حقوق حيوانات

امروزه بسياري از جنگ افروزان بين المللي كه دنيا رابه آتش و خون كشيدند، دَم از حقوق بشر، و حقوق حيوانات مي‌زنند،
و فكر مي‌كنند، دفاع از حقوق حيوانات از ابتكارات آنهاست
در حالي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در 14 قرن قبل فرمود.(1).
اِتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّي عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ.
أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.
خدا را اطاعت كنيد و از فرمان خدا سرباز مداريد، اگر خيري ديديد بر گزينيد، و اگر شر و بدي ديديد از آن دوري كنيد.(2).
يعني «حقوق حيوانات» و عدالت رفتاري نسبت به حيوانات، و مسئوليت الهي در قيامت نسبت به حيوانات را امام علي عليه السلام قبل از اروپائي‌ها تذكر دادند، و به آن عمل كردند.
*****
(1) خطبه 167 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 167 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

رعایت حقوق حیوانات

اشاره

در روزگاران ما كه اروپائي‌ها خواستند تظاهر به طرفداري از حقوق بشر و حقوق حيوانات نمايند و با طرفند هاي تبليغاتي، از حيوانات گوناگوني حمايت و براي بقاء نسل آنها مقرّراتي گذراندند.
گرچه همه متفكّران سياسي جهان مي‌دانند كه آنان دنيا را به آتش و خون كشيده وبراي پرده پوشي برخي از واقعيت ها، اينگونه از مسائل را مطرح مي‌كنند،
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در چهارده قرن قبل نسبت به حقوق حيوانات به مأموران مالياتي خود نوشت:
وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّي يُوَصِّلَهُ إِلَي وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ.
وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ.
أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذلِكَ بِوَلَدِهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً، وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَي اللَّاغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَالظَّالِعِ، وَلْيُوِرِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَي جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ.
حَتَّي تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلي الله عليه وآله فَإِنَّ ذلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
و به فردي كه اطمينان نداري، و نسبت به اموال مسلمين دلسوز نيست، مسپار، تا آن را به پيشواي مسلمين رسانده، در ميان آنها تقسيم گردد.
در رساندن حيوانات آن را به دست چوپاني كه خيرخواه و مهربان، امين و حافظ، كه نه سختگير باشد و نه ستمكار، نه تند براند و نه حيوانات را خسته كند، بسپار،
سپس آن چه از بيت المال جمع آوري شد براي ما بفرست، تا در نيازهايي كه خدا اجازه فرمود مصرف كنيم، هرگاه حيوانات را به دست فردي امين سپردي، به او سفارش كن تا:
«بين شتر و نوزادش جدايي نيفكند، و شير آن را ندوشد تا به بچّه اش زياني وارد نشود،
در سوار شدن بر شتران عدالت را رعايت كند،
و مراعات حال شتر خسته يا زخمي را كه سواري دادن براي او سخت

است بنمايد،
آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هايي كه دو طرف آن علف زار است به جادّه بي علف نكشاند،
و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت كنند، و هرگاه به آب و علفزار رسيد، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند»
تا آنگاه كه به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و كوفته، كه آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله تقسيم نماييم، عمل به دستورات ياد شده مايه بزرگي پاداش و هدايت تو خواهد شد. انشاءاللّه(1).
در اين نامه توجّه به نكات زير ضروري است:
رعايت حال فرزندان حيوانات
عدم جدائي بين مادر و نوزاد
رعايت شير و غذاي نوزاد
رعايت عدالت در سوار شدن بر شتران
رعايت حال شتر خسته
رعايت حال شتر زخمي
رفع تشنگي حيوانات و عبور دادن از رودخانه ها
رفع گرسنگي حيوانات و عبور از جادّه هاي پُر علف
رعايت استراحت حيوانات
عناوين كلّي اين نامه به شرح زير است:
*****
(1) نامه 25 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

امام و حقوق حیوانات

1- فاصله نینداختن بین حیوانات ألاّ یحول بین ناقة وبین فصیلها نامه 12/25
2- کم دوشیدن شیر و لا یمصر لبنها فیضرّ ذالك بولدها نامه 12/25
3- خسته نکردن شتران و لایجهدنّها رکوباً نامه 12/25
4- عدالت در سوار شدن و لیعدل بین صواحباتها نامه 12/25
5- مراعات شتران خسته ولیرفّه علي اللاّغب نامه 13/25
6- آهسته راندن شترِ ناتوان ولیستأن بالنّقب والظّالع نامه 13/25
7- عرضه شتران بر آب و لیوردها تمرّ به من الغدر نامه 13/25
8- حرکت حیوانات در علفزارها و لایعدل بها عن نبت الأرض نامه 14/25
9- مهلت دادن به حیوانات و لیروّحها في السّاعات نامه 14/25
10- استراحت دادن حیوانات و لیروّحها في السّاعات نامه 14/25

امام علي عليه السلام هم چنانكه به حقوق انسان‌ها احترام مي‌گذاشت و از ظلم و تجاوز پرهيز داشت، نسبت به حيوانات نيز با همان عواطف والاي انساني برخورد مي‌كرد كه فرمود:
وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَي أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَي، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَي! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.
(به خدا سوگند! اگر هفت اقليم را با آن چه در زير آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرماني كنم كه پوست جو اي را از مورچه اي ناروا بگيرم، چنين نخواهم كرد،
و همانا اين دنياي آلوده شما نزد من از برگ جويده شده دهان ملخ پَست تر است.
علي را با نعمت هاي فنا پذير، و لذّتهاي ناپايدار چه كار؟!!
به خدا پناه مي‌بريم از خفتن عقل، و زشتي لغزشها، و از او ياري مي‌جوييم.)(1).
*****
(1) خطبه 224 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

دفاع از حقوق زن

اشاره

يكي از ويژگي هاي تفكّرِ واقع بينانه امام آن است كه با شناخت ماهيّت افراد، هر كسي را در جايگاه ارزشي خويش بحساب مي‌آورد
و از نظر كاربردي عدالت را متناسب با روح و روان و شرائط حاكم بر هر موجودي رعايت مي‌كرد،
به زن و مرد، يكسان نمي‌نگريست،
بلكه جايگاه ارزشي هر كدام را به روشني مي‌شناخت و به آن عمل مي‌فرمود،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه اي به فرزندش امام مجتبي عليه السلام نوشت:
وَلَا تُمَلِّكَ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا.
وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَي السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَي الرَّيْبِ.
وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَي أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ.
(كاري كه برتر از توانايي زن است به او وا مگذار، كه زن گل بهاري است، نه پهلواني سخت كوش، مبادا در گرامي داشتن زن زياده روي كني كه او را به طمع ورزي كشانده براي ديگران شفاعت نمايد
بپرهيز از غيرت نشان دادن بيجا كه درستكار را به بيمار دلي، و پاكدامن را به بدگماني رساند.
كار هر كدام از خدمتكارانت را معيّن كن كه او را در برابر آن كار مسئول بداني، كه تقسيم درست كار سبب مي‌شود كارها را به يكديگر وا نگذارند، و در خدمت سُستي نكنند.
خويشاوندانت را گرامي دار، زيرا آنها پر و بال تو مي‌باشند، كه با آن پرواز مي‌كني، و ريشه تواند كه به آنها باز مي‌گردي، و دست نيرومند تواند كه با آن حمله مي‌كني.
دين و دنياي تو را به خدا مي‌سپارم، و بهترين خواسته الهي را در آينده و هم اكنون، در دنيا و آخرت، براي تو مي‌خواهم، با درود.)(1).
در اينجا توجّه به چند نمونه جالب است.
*****
(1) نامه 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف. كه اسناد آن به شرح زير است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)

2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد(متوفاي قرن3 ه)
3- عقد الفريد ج3 ص90 و91 و143 وج3 جديد114: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج3 ص556: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381ه).

دفاع از زن مظلوم

روزي امام علي عليه السلام در خيابانهاي كوفه قدم مي‌زد كه زني با شتاب آمد و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را شناخت و با اضطراب گفت:
يا علي شوهرم به من ظلم كرده و سوگند خورده كه مرا كتك بزند.
امام علي عليه السلام اندكي درنگ كرد و فرمود:
به خدا سوگند بايد حقّ مظلوم را گرفت.
نشاني منزل زن را گرفت و با شتاب راه را طي كرده جلوي درب ورودي خانه آن زن رسيد.
جواني با پيراهن رنگين بيرون آمد، كه شوهر همان زن بود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به آن مرد فرمود:
از خدا بترس، چرا زن خود را ترسانده اي؟
جوان مغرور امام را نشناخت و گفت:
تو با زن من چكار داري؟ حال سوگند مي‌خورم كه او را بسوزانم.
امام علي عليه السلام فرمود:
تو را امر به معروف مي‌كنم، بايد توبه كني، و الاّ بشدّت تنبيه مي‌گردي.
در آن حال جمعي از مردم از راه رسيده، خدمت امام ايستادند، و احترام مي‌گذاشتند كه تازه جوان فهميد با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روبروست
عرض كرد:
مرا ببخش، به خدا سوگند مانند زمين آرام مي‌شوم تا زنم بر روي من قدم بگذارد.
امام علي عليه السلام با خشنودي در حالي كه اين آيه را مي‌خواند بازگشت.(1).
لا خَيْر في كثيرٍ مِنْ نجواهُم الاّ مَن اَمَر بصَدَقةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَو إِصْلاحٍ بَيْنَ النّاس(2).
*****
(1) سفينة البحار، ج2، ص321.
سوره نساء، آيه 114.

تحمّل مشكلات دفاع از مظلوم

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در كوچه هاي كوفه قدم مي‌زد كنيزي را ديد كه گريه مي‌كند.
فرمود: چرا گريه مي‌كني؟
كنيز گفت:
ارباب من پولي داد تا گوشت خريداري كنم، حال كه گوشت را خريده به منزل بردم ارباب مي‌گويد:
گوشت مرغوب نيست پس بده،
و قصّاب نيز قبول نمي‌كند،
نه قصّاب مي‌پذيرد، ونه صاحب من، مرا به منزل راه مي‌دهد.
امام علي عليه السلام همراه آن زن به قصّابي آمد، واز قصّاب خواست كه گوشت را عوض كند، يا پول آن را بدهد.
قصّاب عصباني شد، و چون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را نمي‌شناخت، مُشتي بر سينه امام كوبيد و گفت:
از مغازه خارج شو، اين معامله به شما ربطي ندارد.
امام علي عليه السلام مُشت آن قصّاب را تحمّل كرد و بيرون آمد و كنيز را به خانه اربابش برد.
آنها حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را شناختند و احترام گذاشتند، و آن كنيز را با محبّت پذيرفتند.
امّا همسايگان قصّاب اطراف او جمع شده، گفتند:
مي داني مُشت بر سينه چه كسي نواختي؟
آن شخص حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بود.
مرد قصّاب امام علي عليه السلام را بسيار دوست مي‌داشت، امّا نمي‌شناخت، از جسارت و گناه خود در نزد امام فراوان عذر خواهي كرد.
و برخي نوشتند كه:
با ساطور قصّابي آن دست كه بر سينه امام كوبيد را قطع كرد، كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ضمن دلداري او را شفا داد.(1).
*****
(1) بحارالانوار، ج41، ص48، حديث 1.

رعايت احترامِ زنان دشمن

در روزگاران امام، بسياري از سربازان، و فرماندهان نظامي، زنان خود را در جنگها همراه مي‌بُردند، که پس از شکست از اسيران جنگي بشمار مي‌آمدند،
امام علي عليه السلام نسبت به زنان دشمن شکست خورده، کمال احترام را مي‌گذاشت و حقوق آنها را رعايت مي‌کرد.
که در آغاز جنگ صفّين به لشکريان خود فرمود:
وَلَا تَهيجُوا النِّسَاءَ بِأَذًى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَي وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ؛ إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ؛ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوِ الْهِرَاوَةِ فَيُعَيَّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.
(زنان را با آزار دادن تحريك نكنيد هرچند آبروي شما را بريزند، يا اميران شما را دشنام دهند، كه آنان در نيروي بدني و رواني و انديشه كم توانند،
در روزگاري كه زنان مشرك بودند مأمور بوديم دست از آزارشان برداريم، و در جاهليّت اگر مردي با سنگ يا چوب دستي به زني حمله مي‌كرد، او و فرزندانش را سرزنش مي‌كردند.)(1).
*****
(1) نامه 14 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف. كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- تاريخ ج3 ص82 ج6: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- كتاب صفين ص203: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
3- فروع كافي ج5 ص38و12 و33 و38 و41: كليني (متوفاي 328 ه)
4- مروج الذهب ج2 ص361 و362 و410: مسعودي (متوفاي346ه)
5- كتاب الفتوح ج 3 ص 44: ابن أعثم كوفي (متوفاي 314 ه).

رعایت حقوق دشمن

پرداخت ديه به دشمن شكست خورده

در جنگ جمل، وقتي مردم بصره، شكست خوردند و پا به فرار گذاشتند، سربازان اسلام آنها را تعقيب مي‌كردند،
در اين جنگ و گريز، زني حامله از اهالي بصره، وحشت زده مي‌دويد، كه به سختي بر زمين خورد واو و بچه سقط شده اش مردند.
اين منظره رقّت بار را وقتي به امام علي عليه السلام اطّلاع دادند، بسيار ناراحت شد، دستور داد كه شوهر آن خانم را بياورند.
وقتي مرد حاضر شد، امام عليه السلام از شاهدان واقعه پرسيد:
كداميك زودتر جان سپردند، مادر يا فرزند؟
جواب دادند: فرزند زودتر مرد.
امام اين دستور را صادر فرمود:
دو ثلث ديه فرزند، و نصف ديه زن را به شوهر بدهند و يك ثلث ديه فرزند و نصف ديه زن را به خويشاوندان او بپردازند.(1).
با اينكه مردم بصره شورش كردند،
و 500 تن از ياران امام را قبل از آغاز جنگ كشتند،
و با امام علي عليه السلام جنگيدند،
و هم اكنون شكست خوردند،
در صورتي كه براي ملّت شكست خورده در تمام جنگها حق و حقوق و اختياري قائل نيستند
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه الگوي كامل بشريت است، حقوق دشمن خود را نيز مي‌پردازد، واز حادثه ياد شده، اندوهناك مي‌شود.
*****
(1) تهذيب ج8، و فروع كافي، ص354.

رعايت حقوق دشمن در جنگ

امام علي عليه السلام در آغاز جنگ به سربازان خود رهنمود مي‌داد كه:
إذا كانَتِ الْهَزيمَةُ بِإِذْنِ اللّه
آنگاه كه ما با ياري خدا پيروز شديم و دشمن شكست خورد.
لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّي يَبْدَؤُوكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللّهِ عَلَي حُجَّةٍ، وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّي يَبْدَؤُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَي لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً، وَلَا تُصِيبُوا مُعْوِراً، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَي جَرِيحٍ.
با دشمن جنگ را آغاز نكنيد تا آنها شروع كنند، زيرا سپاس خداوندي را كه حجّت با شماست، و آغازگر جنگ نبودن، تا آن كه دشمن بجنگ روي آورد، حجّت ديگر بر حقّانيت شما خواهد بود، اگر به اذن خدا شكست خوردند و گريختند، آن كس را كه پُشت كرده مكشيد، و آن را كه دفاع نمي‌تواند آسيب نرسانيد، و مجروحان را نكشيد.(1).
كه عناوين نامه 14 به شرح زير است:
آموزش اخلاقي در جنگ
1- آغازگر جنگ نبودن لا تقاتلوهم حتّي يبدؤوكم نامه 1/14
2- پرهيز از كشتن فراريان فلاتقتلوا مدبرا نامه 2/14
3- پرهيز از آزار ناتوان‌ها ولاتصيبوا معورا نامه 2/14
4- پرهيز از كشتن مجروحان ولاتجهزوا علي جريح نامه 2/14
5- پرهيز از آزار رساندن به زنان و لاتهيجو النسّاء بأذيً نامه 2/14
*****
(1) نامه 14 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

عفو دشمن شکست خورده

پس از جنگ جمل و فرار مردم بصره، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عفو عمومي اعلام كرد
در صورتي كه در تمام جنگ ها، سرداران فاتح، جان و مال و ناموس شكست خوردگان را بر خود حلال مي‌دانستند،
و هر چه مي‌خواستند با مردم شكست خورده انجام مي‌دادند،
امّا امام علي عليه السلام مردم بصره را عفو كرد، و زشتي‌ها و خشونت هاي آنان را ناديده انگاشت. البتّه در نامه اي هشدار دهنده انان را از هرگونه قانون شكني دوباره پرهيز داد.
وَقَدْ كَانَ مِن انْتِشَارِ حَبْلِكُمْ وَشِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَغْبَوْا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ.
فَإِنْ خَطَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ الْمُرْدِيَةُ، وَسَفَهُ الْآرَاءِ الْجَائِرَةِ، إِلَي مُنَابَذَتِي وَخِلَافِي، فَهَا أَنَذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلْتُ رِكَابِي،
وَلَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِي إِلَي الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأَوقِعَنَّ بِكُمْ وَقْعَةً لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعْقَةِ لَاعِقٍ؛ مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِذِي الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَلِذِي النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَماً إِلَي بَرِيٍّ، وَلَا نَاكِثاً إِلَي وَفِيٍّ.
(شما از پيمان شكستن، و دشمني آشكارا با من آگاهيد، با اين همه جرم شما را عفو كردم، و شمشير از فراريان برداشتم، و استقبال كنندگان را پذيرفتم، و از گناه شما چشم پوشيدم، اگر هم اكنون كارهاي ناروا، و انديشه هاي نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمني با من بكشاند، سپاه من آماده، و پا در ركابند
و اگر مرا به حركت دوباره مجبور كنيد، حمله اي بر شما روا دارم كه جنگ جمل در برابر آن بسيار كوچك باشد، با اينكه به ارزشهاي فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصيحت كنندگان شما را مي‌شناسم، و هرگز براي شخص متّهمي، به انسان نيكوكاري تجاوز روا نمي‌دارم، و هرگز پيمان وفاداران را نخواهم شكست.)(1).
پس از بازگشت آرامش به شهر بصره، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عبداللّه بن عبّاس را فرماندار آن سامان قرار داد و خود به كوفه بازگشت.
امام علي عليه السلام به آن حضرت گزارش دادند كه ابن عبّاس با مردم شكست خورده بصره به خوبي رفتار نمي‌كند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فوراً نامه 18 نهج البلاغه را اينگونه به ابن عبّاس نوشت:
(إلي عبد اللّه بن عباس وهو عامله علي البصرة)
الاخلاق الاجتماعيّة

وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطَ إِبْلِيسَ، وَمَغْرِسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثْ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَاحْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ.
وَقَدْ بَلَغَنِي تَنَمُّرُكَ لِبَنِي تَمِيمٍ، وَغِلْظَتُكَ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخَرُ، وَإِنَّهُمْ لَمْ يُسْبَقُوا بِوَغْمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ، وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِماً مَاسَّةً، وَقَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَي صِلَتِهَا، وَمَأْزُورُونَ عَلَي قَطِيعَتِهَا.
فَارْبَعْ أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، فِيَما جَرَي عَلَي لِسَانِكَ وَيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذلِكَ،
وَكُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ، وَالسَّلَامُ.
(نامه به فرماندار بصره عبداللّه بن عباس)
روش برخورد با مردم (اخلاق اجتماعي)
«بدان، كه بصره امروز جايگاه شيطان، و كشتزار فتنه هاست، با مردم آن به نيكي رفتار كن، و گره وحشت را از دلهاي آنان بگشاي، بد رفتاري تو را با قبيله «بني تميم» و خشونت با آنها را به من گزارش دادند،
همانا «بني تميم» مرداني نيرومندند كه هرگاه دلاوري از آنها غروب كرد، سلحشور ديگري جاي آن درخشيد، و در نبرد، در جاهليّت و اسلام، كسي از آنها پيشي نگرفت،
و همانا آنها با ما پيوند خويشاوندي، و قرابت و نزديكي دارند، كه صله رحم و پيوند با آنان پاداش، و گسستن پيوند با آنان كيفر الهي دارد، پس مدارا كن اي ابوالعباس! اميد است آن چه از دست و زبان تو از خوب يا بد، جاري مي‌شود، خدا تو را بيامرزد، چرا كه من و تو در اينگونه از رفتارها شريكيم.
سعي كن تا خوش بيني من نسبت به شما استوار باشد، و نظرم دگرگون نشود، با درود.» (2).
*****
(1) نامه 29 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف كه اسناد و مدارك آن بشرح زير است:
1- كتاب الغارات ج 2 ص 373 و412: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 69: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحار الانوار ج33 ص496 ح701: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- انساب الاشراف ج2 ص430 و429: احمد بلاذري (من اعلام القرن 3ه)
5- ربيع الابرار ج3 ص385 ح108 ب51: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
نامه 18 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صناعتين ص 277: ابو هلال عسكري(متوفاي 395 ه)

2- اعجاز القرآن ج 1 ص 103: باقلاني (متوفاي 403 ه)
3- كتاب طراز ج 1 ص 219 و 412: سيد يماني
4- أنساب الاشراف ج2 ص158 ح171: بلاذري (متوفاي 279 ه)
5- كتاب صفين ص105: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 ه)
6- بحار الانوار ج33 ص492 ح699: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- نثرالدّر ج1 ص323: وزير ابي سعد آبي (متوفاي 421ه).

عفو عائشه

وقتي جنگ جمل با پيروزي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پايان يافت، عائشه دستگير و توسّط برادرش در بصره منزل عبداللّه بن خزاعي، اسكان داده شد
بسياري از مردم و شخص عائشه نگران بودند كه امام علي عليه السلام با او چه خواهد كرد؟
امام دستور داد تا زناني لباس رزمي مردان به تن پوشيده و عائشه را با احترام به مدينه برسانند، و از پول بيت المال مقدار قابل توجّهي به عنوان هزينه سفر در اختيار او گذاشت.(1).
*****
(1) مروّج الذهب، ج2، ص371 «براي اطّلاع بيشتر به جلد دوّم، امام و مسائل سياسي مراجعه كنيد».

حقوق متقابل

اشاره

يكي از مسائل مهم حقوقي، حقوق متقابل اجتماعي، سياسي است كه اگر بدرستي شناسائي گردد و در جامعه تحقّق پذيرد، آن جامعه به مدينه فاضله تبديل خواهد شد،
امام علي عليه السلام در يك سخنراني جالب و ارزشمند، ابتدا به حقوق متقابل مي‌پردازد.
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلاَيَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ،
لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَي عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَي لَهُ.
وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَي عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَي الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.
ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَي بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.
(پس از ستايش پروردگار! خداوند سبحان، براي من، بر شما به جهت سرپرستي حكومت، حقّي قرار داده، و براي شما همانند حق من، حقّي تعيين فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است كه توصيفش كنند، ولي به هنگام عمل تنگنايي بي مانند دارد.
حق اگر به سود كسي اجرا شود، ناگزير به زيان او نيز روزي به كار رود، و چون به زيان كسي اجراء شود روزي به سود او نيز جريان خواهد داشت.
اگر بنا باشد حق به سود كسي اجراء شود و زياني نداشته باشد، اين مخصوص خداي سبحان است نه ديگر آفريده ها، به خاطر قدرت الهي بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتي كه فرمانش بر آنها جاري است، لكن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان كرده است، از روي بخشندگي، و گشايشي كه خواسته به بندگان عطا فرمايد.
پس خداي سبحان! برخي از حقوق خود را براي بعضي از مردم واجب كرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، كه برخي از حقوق برخي ديگر را واجب گرداند، و حقّي بر كسي واجب نمي‌شود مگر همانند آن را انجام دهد.)(1).
و آنگاه به جوانب گسترده آن دقيق مي‌شود، مانند:

حقوق رهبر و ملّت
رعايت حقوق مردم
رعايت حقوق فرهنگي، سياسي
گرفتن حقّ مردم از ستمكاران
ره آورد حقوق متقابل
آفات عدم رعايت حقوق متقابل
حقوق متقابل اجتماعي
ياري رساندن به يكديگر
رعايت حقوق محرومان
رعايت عدالت و تساوي نسبت به مردم
ترحم به گناهكاران
حقوق پدر و فرزند
حقوق دوستان
حقوق نظاميان
امور مالي
همدلي و رازداري
حقوق پاكان
حقوق قضات و داوران
حقوق كارمندان دولتي
حقوق تجّار و صاحبان صنايع
حقوق محرومان
حقوق مراجعه كنندگان
حقوق زنان در فصل چهارم (دفاع از حقوق زن)
حقوق مردان و همسران
حفظ اموال شوهر
اجازه گرفتن براي بيرون رفتن
خوب شوهرداري كردن
حقوق اجتماعي مردم
حقوق حاجيان
حقوق خويشاوندان
حقوق يتيمان
حقوق همسايگان
حقوق اجتماعي دشمن
حقوق حيوانات
حقوق اقلّيّت هاي مذهبي
*****

(1) خطبه 216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- دعائم الاسلام ج2 ص541 ح1926: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
2- بحارالانوار ج34 ص184 وج27 ص251: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- بحار الانوار ج74 ص354 ح32 ب14: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- بحار الانوارج41 ص152: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- ربيع الابرار ج5 ص191 ح186: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

حقوق رهبر و ملّت

از نظر سياسي، اجتماعي، هم ملّت بر رهبري حقوقي دارد، و هم رهبر جامعه حقوقي بر عهده ملّت دارد كه فرمود:
وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَي الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَي الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلٍّ عَلَي كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ.
فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ.
(و در ميان حقوق الهي بزرگ ترين حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبي كه خداي سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پايداري پيوند ملّت و رهبر، و عزّت دين قرار داد.
پس رعيّت اصلاح نمي‌شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمي‌شوند جز با درستكاري رعيّت.)(1).
*****
(1) خطبه 216 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 34 به ابعاد فرهنگي، سياسي و اجتماعي «حقوق متقابل رهبر و ملّت» اشاره مي‌فرمايد كه:
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيْحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْما تَعْلَمُوا.
وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، والنَّصِيْحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِيْنَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِيْنَ آمُرُكُمْ.
حقوق متقابل مردم و رهبري
«اي مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقّي واجب شده است، حق شما بر من، آن كه از خيرخواهي شما دريغ نورزم و بيت المال را ميان شما عادلانه تقسيم كنم، و شما را آموزش دهم تا بي سواد و نادان نباشيد، و شما را تربيت كنم تا راه و رسم زندگي را بدانيد.
و امّا حقّ من بر شما اين است كه با من وفادار باشيد، و در آشكار و نهان خيرخواهي كنيد، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نماييد و فرمان دادم اطاعت كنيد.» (1).
*****
(1) خطبه 9/34 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- تاريخ طبري ج6 ص51 وج3 ص124: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- الامامة السياسة ج 1 ص 150: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- أنساب الاشراف ج2 ص380 وص379: بلاذري (متوفاي 279 ه)
4- أنساب الاشراف ج 1 ص 199: بلاذري (متوفاي 279 ه)
5- كتاب مجالس ص146 م18 ح6: شيخ مفيد استاد سيد رضي (متوفاي 413 ه)
6- كتاب تذكرة ص101: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
7- اختصاص ص 153: شيخ مفيد استاد سيد رضي (متوفاي 413 ه).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به يكي ديگر از حقوق اجتماعي، سياسي مردم بر رهبر جامعه در خطبه 37 نهج البلاغه اشاره فرمود
و آن گرفتن حق مردم از ستمكاران است كه فرمود:
الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ.
«خوارترين افراد نزد من عزيز است تا حق او را باز گردانم، و نيرومندها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.» (1).
و آنگاه هشدار داد كه:
«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ».
ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّيقَ وَالْأَنَفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئاً، وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!
(«ملّتي كه حق ناتوانان را از زورمندان، بي اضطراب و بهانه اي باز نستاند، رستگار نخواهد شد»
پس درشتي و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار كن، و تنگ خويي و خود بزرگ بيني را از خود دور ساز تا خدا درهاي رحمت خود را به روي تو بگشايد، و تو را پاداش اطاعت ببخشايد، آن چه به مردم مي‌بخشي بر تو گوارا باشد، و اگر چيزي را از كسي باز مي‌داري با مهرباني و پوزش خواهي همراه باشد.)(2).
*****
(1) خطبه 3/37 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- كتاب أمالي ص200 مجلس 42 ح11: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
2- المحاسن والمساوي ج 1 ص 85: بيهقي شافعي (متوفاي 458 ه)
3- اعجازالقرآن ص 189: باقلاني (متوفاي 372 ه)
4- عقدالفريد ج 1 ص 207: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
5- منهاج البراعة ج 1 ص 244: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
6- بحارالانوار ج 39 ص 351 ح25 ب90: مجلسي (متوفاي 1110ه)
7- اصول كافي ج1 ص454 حديث 4: كليني (متوفاي 328ه).
نامه 111/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)

3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)
5- فهرست ص37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
6- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
7- بحارالانوارج17ص68وج72ص96وج85ص92: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
8- من لايحضره الفقيه ج4 ص409: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).

ره آورد حقوق متقابل

در ادامه سخن، امام علي عليه السلام به ره آورد رعايت حقوق متقابل اشاره مي‌كند كه:
فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَي الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّي الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَي أَذْلاَلِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.
(و آنگاه كه مردم حق رهبري را اداء كنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت يابد، و راههاي دين پديدار، و نشانه هاي عدالت برقرار، و سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حكومت اميدوار، و دشمن در آرزوهايش مأيوس مي‌شود.)(1).
*****
(1) خطبه 216 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

آفات عدم رعايت حقوق متقابل

آنگاه هشدارگونه به ره آورد شوم و «آفات» عدم رعايت حقوق متقابل دقيق مي‌شود و خطرات آن را مورد ارزيابي قرار مي‌دهد كه:
وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَي، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ.
فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَي رِضي اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغٍ حَقِيقَةَ مَا أَلَّلهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ.
(امّا اگر مردم بر حكومت چيره شوند، يا زمامدار بر رعيّت ستم كند، وحدت كلمه از بين مي‌رود، نشانه هاي ستم آشكار، و نيرنگ بازي در دين فراوان مي‌گردد، و راه گسترده سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله متروك، هواپرستي فراوان، احكام دين تعطيل، و بيماري هاي دل فراوان گردد، مردم از اينكه حقّ بزرگي فراموش مي‌شود، يا باطل خطرناكي در جامعه رواج مي‌يابد، احساس نگراني نمي‌كنند، پس در آن زمان نيكان خوار، و بدان قدرتمند مي‌شوند، و كيفر الهي بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود
پس بر شماست كه يكديگر را نصيحت كنيد، و نيكو همكاري نماييد.
درست است كه هيچ كس نمي‌تواند حق اطاعت خداوندي را چنانكه بايد بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضاي خدا حريص باشد، و در كار بندگي تلاش فراوان نمايد.)(1).
*****
(1) خطبه 216 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

حقوق متقابل اجتماعي

پس از طرح «حقوق متقابل رهبر و ملّت» حال به حقوق متقابل اجتماعي اشاره مي‌كند كه مردم در زندگي اجتماعي نسبت به يكديگر چه حقوقي را بايد رعايت كنند؟ كه فرمود:
وَلكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَي عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَي إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ.
وَلَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَي مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ.
وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَي ذلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.
(لكن بايد به مقدار توان، حقوق الهي را رعايت كند كه يكي از واجبات الهي، يكديگر را به اندازه توان نصيحت كردن، و بر پا داشتن حق، و ياري دادن به يكديگر است.
هيچ كس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دين بيشتر باشد، بي نياز نيست كه او را در انجام حق ياري رسانند، و هيچ كس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در ديده‌ها بي ارزش باشد، كوچك تر از آن نيست كه كسي را در انجام حق ياري كند يا ديگري به ياري او برخيزد.)(1).
*****
(1) خطبه 216 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در ميان انواع «حقوق متقابل اجتماعي» در نامه 53 به رعايت حقوق محرومان مي‌پردازد كه:
ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَي مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ. وَفِي اللَّهِ لِكُلٍّ سَعَةٌ، وَلِكُلٍّ عَلَي الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ، وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمامِ وَالْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَي لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيَما خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ.
«قشر ديگر، طبقه پايين از نيازمندان و مستمندانند كه بايد به آنها بخشش و ياري كرد.
براي تمام اقشار گوناگون ياد شده، در پيشگاه خدا گشايشي است، و همه آنان به مقداري كه امورشان اصلاح شود بر زمامدار حقّي مشخصّ دارند، و زمامدار از انجام آن چه خدا بر او واجب كرده است نمي‌تواند موّفق باشد جز آن كه تلاش فراوان نمايد، و از خدا ياري بطلبد، و خود را براي انجام حق آماده سازد، و در همه كارها، آسان باشد يا دشوار، شكيبايي ورزد.» (1).
*****
(1) نامه 53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
2- بحارالانوار ج17 ص68 و ج72 ص96: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج4 ص409: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- كتاب خصال ج1 ص102 باب ثلاثه ح57: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- علل الشرائع ص 178: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- غرر الحكم ج 1 ص 185 و 199 و360: آمدي (متوفاي 588 ه).

امام علي عليه السلام در رهنمودي به فرماندار خود «اسود بن قطبه» در نامه 59 نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِيَ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذلِكَ كَثِيراً مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ، رَاجِياً ثَوَابَهُ، وَمُتَخَوِّفاً عِقَابَهُ.
وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرْغَتُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْ ءٌ أَبَداً.
وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَالْإِحْتِسَابُ عَلَي الرَّعِيَّةِ بِجُهْدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ، وَالسَّلَامُ.
(نامه به أسود بن قطبه فرمانده لشكر حُلوان در جنوب شهر سر پل ذهاب)
مسؤوليّت هاي فرماندهي
«پس از ياد خدا و درود. اگر رأي و انديشه زمامدار دچار دگرگوني شود، او را از اجراي عدالت بسيار باز مي‌دارد، پس كار مردم در آن چه حق است نزد تو يكسان باشد. زيرا در ستمكاري بهايي براي عدالت يافت نمي‌شود، از آن چه كه همانند آن را بر ديگران نمي‌پسندي پرهيز كن، و نفس خود را در آن چه خداوند بر تو واجب كرده است، وادار، در حالي كه اميدوار به پاداش الهي بوده و از كيفر او هراسناك باشي
و بدان كه دنيا سراي آزمايش است، و دنياپرست ساعتي در آن نمي‌آساید جز آن كه در روز قيامت از آن افسوس مي‌خورد، و هرگز چيزي تو را از حق بي نياز نمي‌گرداند.
و از جمله حقّي كه بر توست آن كه، نفس خويش را نگهبان باشي، و به اندازه توان در امور رعيّت تلاش كني، زيرا آن چه در اين راه نصيب تو مي‌شود، برتر از آن است كه از نيروي بدني خود از دست مي‌دهي. با درود.» (1).
*****
(1) نامه 59 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب طراز ج 1 ص 170: سيد يماني
2- كتاب صفين ص 57: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 208: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 1 ص 265: آمدي (متوفاي 588 ه)

5- بحار الانوار ج33 ص511 ح708: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- اعلام الدين ص107 و108: ديلمي (متوفاي قرن8ه).

ارزش هاي والاي اخلاقي، انساني حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تا آنجا جلوه گر است كه نه تنها به دشمنان خود لطف و مدارا دارد، بلكه نسبت به گناهكاران امّت اسلامي نيز با واقع نگري برخورد مي‌كند و با دلسوزي و محبّت پدرانه به فكر مدارا و بازپروري فكري و رواني آنهاست
كه به پاكان و خوبان جامعه سفارش مي‌كند تا آنها را تربيت كنند،
به راه پاكي‌ها دعوت كنند،
از اينكه مشكلات و گناه، دامنگير شان شد، آنها را از خود و جامعه خود نرانند
كه در خطبه 140 فرمود:
وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَعَيَّرَهُ بِبَلْوَاهُ! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ! وَكَيْفَ يَذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَي اللَّهَ فِيَما سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.
وَايْمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ، وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ، لَجَرَاءَتُهُ عَلَي عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ!
يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَي نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ، فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلاً لَهُ عَلَي مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.
پرهيز دادن از غيبت و بدگويي
«به كساني كه گناه ندارند، و از سلامت دين برخوردارند، رواست كه به گناهكاران ترحّم كنند، و شكر اين نعمت گذارند، كه شكر گذاري آنان را از عيب جويي ديگران بازدارد، چرا و چگونه آن عيب جو، عيب برادر خويش گويد؟ و او را به بلايي كه گرفتار است سرزنش مي‌كند؟ آيا به خاطر ندارد كه خدا چگونه او را بخشيد و گناهان او را پرده پوشي فرمود؟ چگونه ديگري را بر گناهي سرزنش مي‌كند كه همانند آن را مرتكب شده! يا گناه ديگري انجام داده كه از آن بزرگتر است؟
به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصيان نكرده و تنها گناه كوچك انجام داد، اما جرأت او بر عيبجويي از مردم، خود گناه بزرگتري است.
اي بنده خدا، در گفتن عيب كسي شتاب مكن، شايد خدايش بخشيده باشد، و بر گناهان كوچك خود ايمن مباش، شايد براي آنها كيفر داده شوي، پس

هر كدام از شما كه به عيب كسي آگاه است، به خاطر آن چه كه از عيب خود مي‌داند بايد از عيب جويي ديگران خودداري كند، و شكر گذاري از عيوبي كه پاك است او را مشغول دارد از اينكه ديگران را بيازارد.» (1).
*****
(1) خطبه 140 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 135 و 359 / ج 3 ص 89: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 58: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- شرح ابن ميثم ج 3 ص 175: بحراني (متوفاي 679 ه)
4- غرر الحكم ج6 ص459وج5ص42و48: مرحوم آمدي (متوفاي 588 ه)
5- بحارالانوار ج72 ص260 ح63: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- غرر الحكم ج 4 ص 475 و 486: آمدي (متوفاي 588 ه).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در تداوم شناساندن حقوق اجتماعي به «حقوق پدر و فرزند» توجّه دارد،
و اينگونه جوانب ارزشمند آن را مورد بررسي قرار مي‌دهد كه:
إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَي الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَي الْوَلَدِ حَقّاً. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَي الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْ ءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَي الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.
(همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقّي است، پس حق پدر بر فرزند اين است كه فرزند در همه چيز جز نافرماني خدا، از پدر اطاعت كند، و حق فرزند بر پدر آن كه نام نيكو بر فرزند نهد، خوب تربيتش كند، و او را قرآن بياموزد.)(1).
*****
(1) حكمت 399 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤّلف.

يكي از جوانب حقوق متقابل، «حقوق دوستان» است، كه در آئين دوست يابي و دوستي بايد به حقوق يكديگر احترام بگذارند تا دوستي‌ها تداوم يابد و آفات دوستي ريشه كن شود.
امام علي عليه السلام در نامه 103/31 خطاب به فرزندش امام مجتبي عليه السلام مي‌نويسد:
وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذلِكَ يَوْماً مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَي مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ.
وَلَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشْقَي الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَي عَلَي قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَي صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَي الْإِسَاءَةِ أَقْوَي مِنْكَ عَلَي الْإِحْسَانِ.
وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَي فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوءَهُ.
«و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستي كه با او داري ضايع نكن، زيرا آن كس كه حقّش را ضايع مي‌كني با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده ات بدبخت ترين مردم نسبت به تو نباشند، و به كسي كه به تو علاقه اي ندارد دل مبند، مبادا برادرت براي قطع پيوند دوستي، دليلي محكم تر از برقراري پيوند با تو داشته باشد، و يا در بدي كردن، بهانه اي قوي تر از نيكي كردن تو بياورد، ستمكاري كسي كه بر تو ستم مي‌كند در ديده ات بزرگ جلوه نكند، چه او به زيان خود، و سود تو كوشش دارد، و سزاي آن كس كه تو را شاد مي‌كند بدي كردن نيست.» (1).
و آنگاه آئين دوستي را اينگونه مطرح فرمود:
يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.
وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَلَا تَكُنْ خَازِناً لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.
معيارهاي روابط اجتماعي
«اي پسرم! نفس خود را ميزان ميان خود و ديگران قرار ده، پس آن چه را كه براي خود دوست داري براي ديگران نيز دوست بدار، و آن چه را كه براي خود نمي‌پسندي، براي ديگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه كه

دوست نداري به تو ستم شود، نيكوكار باش، آنگونه كه دوست داري به تو نيكي كنند، و آن چه را كه براي ديگران زشت مي‌داري براي خود نيز زشت بشمار، و چيزي را براي مردم رضايت بده كه براي خود مي‌پسندي، آن چه نمي‌داني نگو، گرچه آن چه را مي‌داني اندك است، آن چه را دوست نداري به تو نسبت دهند، درباره ديگران مگو،
بدان كه خود بزرگ بيني و غرور، مخالف راستي، و آفت عقل است، نهايت كوشش را در زندگي داشته باش، و در فكر ذخيره سازي براي ديگران مباش، آنگاه كه به راه راست هدايت شدي، در برابر پروردگارت از هر فروتني خاضع تر باش.» (2).
يكي ديگر از حقوق متقابل بين دوستان، «واقع نگري» و «دوراندیشي» است.
ممكن است عيب جويان بخواهند رشته هاي دوستي ما را قطع كنند
و يا در شعله هاي حسادت و جهالت، پيوند دوستي ما را با دوستان بسوزانند.
اگر به سخنان عيب جويان بي اعتنا باشيم، و هر سخني را كه مطرح مي‌كنند بدون مطالعه نپذيريم،
دوستي‌ها دچار تزلزل نخواهد شد، و دشمني‌ها جايگزين دوستي‌ها نخواهد گرديد.
حضرت اميرالمومنين عليه السلام نسبت به اين نكته نوراني در خطبه 141 فرمود:
أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ.
أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَيُحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِكَ يَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.
فسئل،عليه السلام، عن معني قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه وعينه ثم قال:
الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!
پرهيز از شنيدن غيبت
«اي مردم! آن كس كه از برادرش اطمينان و استقامت در دين، و درستي راه و رسم را سراغ دارد، بايد به گفته مردم درباره او گوش ندهد.
آگاه باشيد! گاهي تيرانداز، تير افكند و تيرها به خطا مي‌رود، سخن نيز چنين است، درباره كسي چيزي مي‌گويند كه واقعيّت ندارد و گفتار باطل تباه شدني است، و خدا شنوا و گواه است.
بدانيد كه ميان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نيست.
شناخت حق و باطل
(پرسيدند، معناي آن چيست؟ امام علي عليه السلام انگشتان خود را ميان

چشم و گوش گذاشت و فرمود:)
باطل آن است كه بگويي شنيدم، و حق آن است كه بگويي ديدم.» (3).
آنگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به معرّفي الگوهاي صحيح رفتاري بين دوستان و دوستي‌ها مي‌پردازد و معيارهاي دوستي را اينگونه بيان مي‌دارد كه:
يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيَما بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.
وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَلَا تَكُنْ خَازِناً لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.
معيارهاي روابط اجتماعي
«اي پسرم! نفس خود را ميزان ميان خود و ديگران قرار ده، پس آن چه را كه براي خود دوست داري براي ديگران نيز دوست بدار، و آن چه را كه براي خود نمي‌پسندي، براي ديگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه كه دوست نداري به تو ستم شود، نيكوكار باش، آنگونه كه دوست داري به تو نيكي كنند، و آن چه را كه براي ديگران زشت مي‌داري براي خود نيز زشت بشمار، و چيزي را براي مردم رضايت بده كه براي خود مي‌پسندي، آن چه نمي‌داني نگو، گرچه آن چه را مي‌داني اندك است، آن چه را دوست نداري به تو نسبت دهند، درباره ديگران مگو، بدان كه خود بزرگ بيني و غرور، مخالف راستي، و آفت عقل است، نهايت كوشش را در زندگي داشته باش، و در فكر ذخيره سازي براي ديگران مباش، آنگاه كه به راه راست هدايت شدي، در برابر پروردگارت از هر فروتني خاضع تر باش.» (4).
و در ادامه معرّفي «ملاك ها» و «معيارهاي ارزشي» در دوستي‌ها مي‌فرمايد:
احْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَي الصِّلَةِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَي اللُّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَي الْبَذْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَي التَّنَوُّقِ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَي اللِّينِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَي الْعُذْرِ، حَتَّي كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ.
وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقاً فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ، وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً، وَتَجَرَّعِ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرَ جُرْعَةً أَحْلَي مِنْهَا عَاقِبَةً، وَلَا أَلَذَّ مَغَبَّةً.
وَلِنْ لِمَنْ غَالَظَكَ، فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ، وَخُذْ عَلَي عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَي الظَّفَرَيْنِ. وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذلِكَ يَوْماً مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَي مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ.

وَلَا يَكُنْ أَهْلَكَ أَشْقَي الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَي عَلَي قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَي صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَي الْإِسَاءَةِ أَقْوَي مِنْكَ عَلَي الْإِحْسَانِ. وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَي فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوءَهُ.

حقوق دوستان

چون برادرت از تو جدا گردد، تو پيوند دوستي را بر قرار كن، اگر روي برگرداند تو مهرباني كن، و چون بُخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامي كه دوري مي‌گزيند تو نزديك شو، و چون سخت مي‌گيرد تو آسان گير، و به هنگام گناهش عذر او بپذير، چنانكه گويا بنده او مي‌باشي، و او صاحب نعمت تو مي‌باشد. مبادا دستورات ياد شده را با غير دوستانت انجام دهي، يا با انسان هايي كه سزاوار آن نيستند بجا آوري، دشمن دوست خود را دوست مگير تا با دوست دشمني نكني، در پند دادن دوست بكوش، خوب باشد يا بد، و خشم را فرو خور كه من جرعه اي شيرين تر از آن ننوشيدم، و پاياني گواراتر از آن نديدم

با آن كس كه با تو درشتي كرد، نرم باش كه اميد است به زودي در برابر تو نرم شود، با دشمن خود با بخشش رفتار كن، زيرا سرانجامِ شيرينِ دو پيروزي است (انتقام گرفتن يا بخشيدن) اگر خواستي از برادرت جدا شوي، جايي براي دوستي باقي گذار، تا اگر روزي خواست به سوي تو باز گردد بتواند، كسي به تو گمان نيك برد او را تصديق كن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستي كه با او داري ضايع نكن، زيرا آن كس كه حقّش را ضايع مي‌كني با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده ات بدبخت ترين مردم نسبت به تو نباشند، و به كسي كه به تو علاقه اي ندارد دل مبند، مبادا برادرت براي قطع پيوند دوستي، دليلي محكم تر از برقراري پيوند با تو داشته باشد، و يا در بدي كردن، بهانه اي قوي تر از نيكي كردن تو بياورد، ستمكار ي كسي كه بر تو ستم مي‌كند در ديده ات بزرگ جلوه نكند، چه او به زيان خود، و سود تو كوشش دارد، و سزاي آن كس كه تو را شاد مي‌كند بدي كردن نيست.(5).

*****

(1) نامه 103/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)

2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد(متوفاي قرن3 ه)

3- عقد الفريد ج3 ص90 و91 و143: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)

4- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)

5- تحف العقول ص97/52 و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)

6- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
7- كتاب كشف المحجة (فصل 154(ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
8- فروع كافي ج 5 ص338 و510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه).
نامه 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، (اسناد و مدارك گذشته).
خطبه 141 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- دستور معالم الحكم ص 139: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
2- عين الادب والسياسة ص 215: ابن هذيل (متوفاي 389 ه)
3- كتاب خصال ج1 ص236 ح78 باب الاربعة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- عقدالفريد ج 6 ص 268: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
5- كتاب النهاية (در ماده صبع): اين أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
6- بحارالانوار ج72 ص196 و197: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- شرح نهج البلاغه ج9 ص72: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 655ه)
8- غرر الحكم ج 4 ص 475 و 486: آمدي (متوفاي 588 ه).
نامه 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد(متوفاي قرن3 ه)
3- عقد الفريد ج3 ص90 و91 و143: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تحف العقول ص97/52 و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
7- كتاب كشف المحجة (فصل 154(ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
8- فروع كافي ج 5 ص338 و510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه).
نامه 98/31 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

حقوق نظامیان

يكي ديگر از «حقوق متقابل» حقوق نظاميان و سربازان بر جامعه و دولت اسلامي است،
اگر حقوق نظاميان بدرستي تحقّق پذيرد، و كاستي هاي زندگي فردي و اجتماعي آنان برطرف گردد،
بهتر مي‌توانند در دفاع از كشور اسلامي بكوشند كه اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَي جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيَما يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.
«پس سپاهيان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعيّت، و زينت و وقار زمامداران، شكوه دين، و راه هاي تحقّق امنيّت كشورند، امور مردم جز با سپاهيان استوار نگردد، و پايداري سپاهيان جز به خراج و ماليات رعيّت انجام نمي‌شود كه با آن براي جهاد با دشمن تقويت گردند، و براي اصلاح امور خويش به آن تكيّه كنند، و نيازمندي هاي خود را برطرف سازند.» (1).
و نسبت به امور مادّي در زندگي اجتماعي نظاميان به فرماندهي كلّ قواي ارتش خود، «مالك اشتر» دستور مي‌دهد كه:
وَلْيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ، بِمَا يَسَعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ، حَتَّي يَكُونَ هَمَّهُمْ هَمّاً وَاحِداً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ.
فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ.
«برگزيده ترين فرماندهان سپاه تو، كسي باشد كه از همه بيشتر به سربازان كمك رساند، و از امكانات مالي خود بيشتر در اختيارشان گذارد، به اندازه اي كه خانواده هايشان در پُشت جبهه، و خودشان در آسايش كامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به يك چيز بينديشند.
همانا مهرباني تو نسبت به سربازان، دلهايشان را به تو مي‌كشاند.» (2).
*****
(1) نامه 44/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)

4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)
5- فهرست ص37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
6- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
7- بحارالانوار ج17 ص68 و ج72 ص96: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
نامه 56/53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

همدلي و رازداري

يكي از حقوق اخلاقي و معنوي ميان سربازان و فرماندهي كلّ، همدلي و رازداري است،
يعني فرماندهان كلّ بايد نسبت به فرماندهان رده هاي پائين و سربازان جهادگر، مهربان و با محبّت بوده و همدلي را رعايت كنند و در رعايت همدلي و يك رنگي نيز بايد اسرار نظام اسلامي را حفظ كنند.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه 50 نهج البلاغه فرمود:
التحذير من الاغترار بالنّعم
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي أَصْحَابَ الْمَسَالِحِ:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقّاً عَلَي الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَي رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفاً عَلَي إِخْوَانِهِ.
مسؤوليّات القيادة و القوات
أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِيَ دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِي حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً.
فَإِذَا فَعَلْتُ ذلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النِّعْمَةُ، وَلِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ؛ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَي الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَي ذلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أَعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً.
فَخُذُوا هذَا مِنْ أَمَرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ، وَالسَّلَامُ.
(نامه به فرماندهان سپاه)
پرهيز از غرور زدگي در نعمت ها
«از بنده خدا، علي بن ابيطالب، اميرمؤمنان به نيروهاي مسلّح و مرز داران كشور
پس از ياد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است كه اگر اموالي به دست آورد، يا نعمتي مخصوص او شد، دچار دگرگوني نشود، و با آن اموال و نعمتها، بيشتر به بندگان خدا نزديك، و به برادرانش مهرباني روا دارد.
مسؤوليّت هاي رهبري و نظاميان
آگاه باشيد! حق شما بر من آن است كه جز اسرار جنگي هيچ رازي را از شما پنهان ندارم، و كاري را جز حكم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما كوتاهي نكرده، و در وقت تعيين شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه اي مساوي رفتار كنم.

پس وقتي من مسؤوليّت هاي ياد شده را انجام دهم، بر خداست كه نعمت هاي خود را بر شما ارزاني دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نبايد از فرمان من سرپيچي كنيد، و در انجام آن چه صلاح است سُستي ورزيد، و در سختي‌ها براي رسيدن به حق تلاش كنيد، حال اگر شما پايداري نكنيد، خوارترين افراد نزد من انسان كج رفتار است، كه او را به سختي كيفر خواهم داد، و هيچ راه فراري نخواهد داشت، پس دستورالعمل هاي ضروري را از فرماندهانتان دريافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه كه خدا امور شما را اصلاح مي‌كند، اطاعت كنيد، با درود.» (1).

*****

(1) نامه 50 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- كتاب صفين ص 107: نصر بن مزاحم متوفاي 202 ه)
2- كتاب أمالي ج1 ص217 م8: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
3- كتاب أمالي: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- منهاج البراعة ج 3 ص 158: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- بحار الانوارج 72 ص 354: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- بحارالانوار ج33 ص469 و75 و589: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- تحف العقول ص180: ابن شعبه حراني (متوفاي 380ه).

رهبر و دولت اسلامي و ديگر دست اندركاران امور سياسي، فرهنگي كشور بايد به اين مسئله مهمّ اجتماعي توجّه داشته باشند كه پاكان در جامعه اسلامي بايد جايگاه ارزشي خود را بيابند و مورد تشويق قرار گيرند كه بين پاكان و فاسدان تفاوت باشد.
نظام اسلامي بايد زمينه هاي رشد و گسترش ارزش‌ها را فراهم سازد و ارزش گراها را تأييد كند و عوامل رشد و كمال آنها را تقويت كند، تا پاكان و ارزش گراها تشويق شوند
و الگوهاي كامل انسانيّت به همه ارزش گراها معرّفي شود و فاسدان و بدكاران سرافكنده شده، نتوانند در جامعه اسلامي نفوذ كنند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به حقّ پاكان به مالك اشتر دستور مي‌دهد كه:
وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِي ءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذلِكَ تَزْهِيداً لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَي الْإِسَاءَةِ! وَأَلْزِمْ كُلاًّ مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ.
وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْ ءٌ بِأَدْعَي إِلَي حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ الْمَؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَي مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ. فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَباً طَوِيلاً. وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ.
«هرگز نيكوكار و بد كار در نظرت يكسان نباشند، زيرا نيكوكاران در نيكوكاري بي رغبت، و بدكاران در بدكاري تشويق مي‌گردند، پس هر كدام از آنان را بر أساس كردار شان پاداش ده.
بدان اي مالك! هيچ وسيله اي براي جلب اعتماد والي به رعيّت بهتر از نيكوكاري به مردم، و تخفيف ماليات، و عدم اجبار مردم به كاري كه دوست ندارند، نمي‌باشد، پس در اين راه آنقدر بكوش تا به وفاداري رعيّت، خوشبين شوي، كه اين خوش بيني بار سنگين رنج آور مشكلات را از تو بر مي‌دارد، پس به آنان كه بيشتر احسان كردي بيشتر خوش بين باش، و به آنان كه بدرفتاري نمودي بدگمان تر باش.» (1).
*****
(1) نامه 34/53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

يكي ديگر از حقوق اجتماعي، «حقّ قضات» و «داوران» است كه اگر حقوق مادّي و معنوي آنان تأمين شود، سيستم قضائي كشور با سلامت و صلابت لازم تداوم يافته، مشكلات قضائي كشور به درستي برطرف خواهد شد.
امام علي عليه السلام نسبت به حقوق قضات و داوران فرمود:
ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ، مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ، وَلَا يَتَمادَي فِي الزَّلَّةِ، وَلَا يَحْصَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَي الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَي طَمَعٍ، وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَي فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ؛ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ، وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ، وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَي تَكَشُّفِ الْأُمُورِ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ، وَأُولئِكَ قَلِيلٌ.
ثُمَّ أَكْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ، وَافْسَحْ لَهُ فِي الْبَذْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَي النَّاسِ. وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذلِكَ اغْتِيَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ. فَانْظُرْ فِي ذلِكَ نَظَراً بَلِيغاً.
«سپس از ميان مردم! برترين فرد نزد خود را براي قضاوت انتخاب كن، كساني كه مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نياورد، و برخورد مخالفان با يكديگر او را خشمناك نسازد، در اشتباهاتش پافشاري نكند، و بازگشت به حق پس از آگاهي براي او دشوار نباشد، طمع را از دل ريشه كن كند، و در شناخت مطالب با تحقيقي اندك رضايت ندهد، و در شُبهات از همه با احتياط تر عمل كند، و در يافتن دليل اصرار او از همه بيشتر باشد، و در مراجعه پياپي شاكيان خسته نشود، در كشف امور از همه برنده تر باشد، و پس از آشكار شدن حقيقت در فصل خصومت از همه برنده تر باشد، كسي كه ستايش فراوان او را فريب ندهد، و چرب زباني او را منحرف نسازد و چنين كساني بسيار اندكند!!
پس از انتخاب قاضي، هرچه بيشتر در قضاوتهاي او بينديش، و آنقدر به او ببخش كه نيازهاي او برطرف گردد، و به مردم نيازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامي دار كه نزديكان توبه نفوذ در او طمع نكنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در أمان باشد.
در دستوراتي كه دادم نيك بنگر.» (1).
*****
(1) نامه 65/53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

يكي ديگر از حقوق اجتماعي، حقّ «كارمندان دولتي» است،
اگر حقوق مادّي و معنوي كارمندان دولت به خوبي استيفا شود، و كارمندان دولتي به خوبي اداره گردند،
دل گرم مي‌شوند،
اميدوار مي‌گردند،
به خوبي كار مي‌كنند، و امور سياسي، اجتماعي كشور را به گونه مطلوبي اداره كرده مشكلات جامعه اسلامي را از سَرِ راه ملّت برمي دارند
كه امام علي عليه السلام فرمود:
ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ. وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً، وَأَصَحُّ أَعْرَاضاً، وَأَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً. ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِنًى لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ. ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ. وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، اكْتَفَيْتَ بِذلِكَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَةِ.
«سپس در امور كارمندانت بينديش، و پس از آزمايش به كارشان بگمار، و با ميل شخصي، و بدون مشورت با ديگران آنان را به كارهاي مختلف وادار نكن، زيرا نوعي ستمگري و خيانت است. كارگزاران دولتي را از ميان مردمي با تجربه و با حيا، از خاندانهاي پاكيزه و با تقوي، كه در مسلماني سابقه درخشاني دارند انتخاب كن، زيرا اخلاق آنان گرامي تر، و آبرويشان محفوظتر، و طمع ورزيشان كمتر، و آينده نگري آنان بيشتر است. سپس روزي فراوان برآنان ارزاني دار، كه با گرفتن حقوق كافي در اصلاح خود بيشتر مي‌كوشند، و با بي نيازي، دست به اموال بيت المال نمي‌زنند، واتمام حجّتي است بر آنان اگر فرمانت را نپذيرند يا در امانت تو خيانت كنند سپس رفتار كارگزاران را بررسي كن، و جاسوساني راستگو، و وفا پيشه برآنان بگمار، كه مراقبت و بازرسي پنهاني تو از كار آنان، سبب امانت داري، و مهرباني با رعيّت خواهد بود. و از همكاران نزديكت سخت مراقبت كن، و اگر يكي از آنان دست به خيانت زد، و گزارش جاسوسان تو

هم آن خيانت را تأييد كرد، به همين مقدار گواهي قناعت كرده او را با تازيانه كيفر كن، و آن چه از اموال كه در اختيار دارد از او باز پس گير، سپس او را خوار دار، و خيانتكار بشمار، و طوق بدنامي به گردنش بيافكن.» (1).

*****

(1) نامه 7/53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

يكي ديگر از طبقات اجتماعي، صنف «تجّار» و «صاحبان صنايع» مي‌باشند كه حقوقي بر دولت و امّت اسلامي دارند و بايد حقوق ديگر اقشار اجتماعي را نيز بپردازند.
اگر حقوق تجّار و صاحبان صنايع رعايت گردد
و زمينه هاي رشد و رونق تجارت آنان به خوبي فراهم شود،
هم آنان به منافع دلخواه خود مي‌رسند و هم ديگر طبقات اجتماعي را بهره مند مي‌سازند
كه امام علي عليه السلام فرمود:
ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْراً: الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرِؤُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ.
وَاعْلَمْ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِيقاً فَاحِشاً، وَشُحّاً قَبِيحاً، وَاحْتِكَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَكُّماً فِي الْبِيَاعَاتِ، وَذَلِكَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ.
فَامْنَعْ مِنَ الْإِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله مَنَعَ مِنْهُ. وَلْيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمْحاً: بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ.
فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَنَكِّلْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.
سيماي بازرگانان و صاحبان صنايع
«سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنايع بپذير، و آنها را به نيكوكاري سفارش كن، بازرگاناني كه در شهر ساكنند، يا آنان كه همواره در سير و كوچ كردن مي‌باشند، و بازرگاناني كه با نيروي جسماني كار مي‌كنند، چرا كه آنان منابع اصلي منفعت، و پديد آورندگان وسايل زندگي و آسايش، و آورند گان وسايل زندگي از نقاط دور دست و دشوار مي‌باشند، از بيابانها و درياها، و دشتها و كوهستانها، جاهاي سختي كه مردم در آن اجتماع نمي‌كنند، يا براي رفتن به آنجاها شجاعت ندارند.
بازرگانان مردمي آرامند، و از ستيزه جويي آنان ترسي وجود نخواهد داشت، مردمي آشتي طلبند كه فتنه انگيزي ندارند، در كار آنها بينديش چه در شهري باشند كه تو به سر مي‌بري، يا در شهرهاي ديگر، با توجه به آن چه كه تذكر دادم
اين را هم بدان كه در ميان بازرگانان، هستند كساني كه تنگ نظر و بد معامله و بخيل و احتكار كننده اند، كه تنها با زورگويي به سود خود

مي‌انديشند.
و كالا را به هر قيمتي كه مي‌خواهند مي‌فروشند، كه اين سودجويي و گران فروشي براي همه افراد جامعه زيانبار، و عيب بزرگي بر زمامدار است.
پس از احتكار كالا جلوگيري كن، كه رسول خداصلي الله عليه وآله از آن جلوگيري مي‌كرد، بايد خريد و فروش در جامعه اسلامي، به سادگي و با موازين عدالت انجام گيرد، با نرخهايي كه بر فروشنده و خريدار زياني نرساند، كسي كه پس از منع تو احتكار كند، او را كيفر ده تا عبرت ديگران شود امّا در كيفر او اسراف نكن.» (1).
*****
(1) نامه 95/53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

يكي ديگر از جنبه هاي حقوق اجتماعي، «حقوق مستضعفان» و «محرومان» است كه بايد بيشتر مورد توجه دولت اسلامي و سرمايه داران و همه طبقات اجتماعي كشور اسلامي قرار گيرد
و محروميّت ز دائي جزو اهداف اصلي دولت و ملت باشد كه فرمود:
ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَي مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَي وَالزَّمْنَي، فَإِنَّ فِي هذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَمُعْتَرّاً، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَي مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَي، وَكُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِيتَ حَقَّهُ.
فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهَ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرَ الْمُهِمَّ.
فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ.
فَفَرِّغْ لِأُلئِكَ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضُعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَي اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَي الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَي اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ.
وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيُتْمِ وَذَوِي الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ، وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذلِكَ عَلَي الْوُلَاةِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ؛ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَي أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.
«سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پايين و محروم جامعه كه هيچ چاره اي ندارند، از زمين گيران، نيازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در اين طبقه محروم گروهي خويشتن داري نموده، و گروهي به گدايي دست نياز بر مي‌دارند، پس براي خدا پاسدار حقّي باش كه خداوند براي اين طبقه معّين فرموده است، بخشي از بيت المال، و بخشي از غلّه هاي زمينهاي غنيمتي اسلام را در هر شهري به طبقات پايين اختصاص ده، زيرا براي دورترين مسلمانان همانند نزديكترينشان سهمي مساوي وجود دارد و تو مسئوول رعايت آن مي‌باشي.
مبادا سرمستي حكومت تو را از رسيدگي به آنان باز دارد، كه هرگز انجام كارهاي فراوان و مهم عذري براي ترك مسؤوليّت هاي كوچك تر نخواهد بود، همواره در فكر مشكلات آنان باش، و از آنان روي بر نگردان، به ويژه امور كساني را از آنان بيشتر رسيدگي كن كه از كوچكي به چشم نمي‌آيند و ديگران آنان را كوچك مي‌شمارند و كمتر به تو دسترسي دارند.
براي اين گروه از افراد مورد اطمينان خود كه خدا ترس و فروتنند انتخاب كن، تا پيرامونشان تحقيق و مسائل آنان را به تو گزارش كنند.

سپس در رفع مشكلاتشان بگونه اي عمل كن كه در پيشگاه خدا عذري داشته باشي، زيرا اين گروه در ميان رعيّت بيشتر از ديگران به عدالت نيازمندند، و حق آنان را بگونه اي بپرداز كه در نزد خدا معذور باشي، از يتيمان خردسال، و پيران سالخورده كه راه چاره اي ندارند.
و دست نياز بر نمي‌دارند، پيوسته دلجويي كن كه مسؤوليّتي سنگين بر دوش زمامداران است.
اگر چه حق، تمامش سنگين است امّا خدا آن را بر مردمي آسان مي‌كند كه آخرت مي‌طلبند، نفس را به شكيبايي وا مي‌دارند، و به وعده هاي پروردگار اطمينان دارند.» (1).
*****
(1) نامه 101/53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

بسياري از مردم داراي مشكلات فراواني هستند كه با مراجعه به دولت مردان و ادارات مربوط به آن گرفتاري هاي آنان برطرف خواهد شد.
مراكز اداري و دولتي پناهگاه امت اسلامي براي رفع نيازها و نيازمندي هاست كه به همين علّت، «حقوق مراجعه كنندگان» مطرح مي‌شود
كه امام فرمود:
وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُقْعِدَ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ، حَتَّي يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ:
«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ».
ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّيقَ وَالْأَنَفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ.
وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئاً، وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!
«پس بخشي از وقت خود را به كساني اختصاص ده كه به تو نياز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسيدگي نمايي، و در مجلس عمومي با آنان بنشين و در برابر خدايي كه تو را آفريده فروتن باش، و سربازان و ياران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور كن تا سخنگوي آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو كند، من از رسول خداصلي الله عليه وآله بارها شنيدم كه مي‌فرمود:
«ملّتي كه حق ناتوانان را از زورمندان، بي اضطراب و بهانه اي باز نستاند، رستگار نخواهد شد»
پس درشتي و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار كن، و تنگ خويي و خود بزرگ بيني را از خود دور ساز تا خدا درهاي رحمت خود را به روي تو بگشايد، و تو را پاداش اطاعت ببخشايد، آن چه به مردم مي‌بخشي بر تو گوارا باشد، و اگر چيزي را از كسي باز مي‌داري با مهرباني و پوزش خواهي همراه باشد.» (1).
*****
(1) نامه 109/53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

يكي ديگر از جنبه هاي حقوق متقابل اجتماعي، «حقوق زنان» و «بانوان» است كه با ظرافت خاصّي در نهج البلاغه مطرح شده است، مانند:
1 - فراهم آوردن زمينه هاي حفظ عفاف
2 - فراهم آوردن زمينه هاي حفظ فرهنگ پرهيز و حجاب
3 - واگذاري كارهاي متناسب با روان بانوان
4 - پرهيز از واگذاري كارهاي سنگين به بانوان
5 - پرداخت مخارج خانواده
(كه نامه 24 نهج البلاغه را فقط براي باغات يَنبُع مي‌نويسد كه با درآمد آن زنان و فرزندان امام اداره شوند.)
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَي عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ.
وَلَا تُمَلِّكَ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا.
وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَي السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَي الرَّيْبِ.
وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَي أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ.
وَأَكْرِمْ عَشِرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.
اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ، وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ.
«در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زيرا كه سخت گيري در پوشش، عامل سلامت و استواري آنان است، بيرون رفتن زنان بدتر از آن نيست كه افراد غيرصالح را در ميانشان آوري، و اگر بتواني بگونه اي زندگي كني كه غير تو را نشناسند چنين كُن.
كاري كه برتر از توانايي زن است به او وا مگذار، كه زن گل بهاري است، نه پهلواني سخت كوش، مبادا در گرامي داشتن زن زياده روي كني كه او را به طمع ورزي كشانده براي ديگران شفاعت نمايد.
بپرهيز از غيرت نشان دادن بيجا كه درستكار را به بيمار دلي، و پاكدامن را به بدگماني رساند.
كار هر كدام از خدمتكارانت را معيّن كن كه او را در برابر آن كار مسئول

بداني، كه تقسيم درست كار سبب مي‌شود كارها را به يكديگر وا نگذارند، و در خدمت سُستي نكنند.
خويشاوندانت را گرامي دار، زيرا آنها پر و بال تو مي‌باشند، كه با آن پرواز مي‌كني، و ريشه تواند كه به آنها باز مي‌گردي، و دست نيرومند تواند كه با آن حمله مي‌كني.
دين و دنياي تو را به خدا مي‌سپارم، و بهترين خواسته الهي را در آينده و هم اكنون، در دنيا و آخرت، براي تو مي‌خواهم، با درود.» (1).
*****
(1) نامه 31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد(متوفاي قرن3 ه)
3- عقد الفريد ج3 ص90 و91 و143: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تحف العقول ص97/52 و99/68 و 76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
7- كتاب كشف المحجة (فصل 154(ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664ه)
8- فروع كافي ج 5 ص338 و510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه).

حقوق مردان و همسران

اشاره

از ديدگاه امام علي عليه السلام «حقوق همسران» جزو حقوق متقابل اجتماعي است.
هم زنان بر شوهران خود حقوقي دارند
و هم مردان بر همسران خود حقوق فردي اجتماعي خواهند داشت.

حفظ اموال شوهر

که حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در حكمت فرمود:
خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ يَعْرِضُ لَهَا.
تفاوت اخلاقي مردان و زنان
«برخي از نيكوترين خلق و خوي زنان، زشت ترين اخلاق مردان است، مانند، تكبّر و به خود باليدن، ترس، بخل، هرگاه زني متكبّر باشد، بيگانه را بحريم خود راه ندهد، و اگر بخيل باشد اموال خود و شوهرش را نگهبان است، و چون ترسان باشد از هر چيزي كه به آبروي او زيان رساند فاصله مي‌گيرد.» (1).
*****
(1) حكمت 234 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- قوت القلوب ج2 ص425 فصل45: ابو طالب مكي (متوفاي 382 ه)
2- ربيع الابرار ج5 ص252 ح114: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
3- غرر الحكم ص172 / ج 3 ص 430: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- روضة الواعظين ص 272: ابن فتّال نيشابوري متوفاي 508ه)
5- بحارالانوار ج100 ص238: مجلسي (متوفاي 1110ه).

كه حضرت فرمود:
وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّي لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ.
«در خواسته هاي نيكو، همواره فرمانبردارشان نباشيد تا در انجام منكرات طمع ورزند.» (1).
چون مرد مدير خانه است بايد خود تصميم بگيرد، و در خواست‌ها و پيشنهادات زن و فرزند را مطالعه كند كه فرمود:
«هرچه زن مي‌خواهد مرد نبايد اطاعت كند»
بنابراين چون مرد مدير خانواده است زن بايد براي بيرون رفتن از خانه و ديگر كارهاي فردي اجتماعي با شوهر هماهنگي لازم را پديد آورد و از او اجازه بگيرد.
*****
(1) خطبه 80 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تذكرة الخواص ص79: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
2- قوت القلوب ج 1 ص 282: ابوطالب مكي (متوفاي 382 ه)
3- فروع كافي ج5 ص517 ح5 وج2 ص63: كليني (متوفاي 328 ه)
4- كتاب مسترشد ص418 ط جديد: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
5- شرح قطب رواندي ج 1 ص 310: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
6- كتاب امالي (مجلس 50(ص250 ح8: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
7- تاريخ طبري ج 6 ص 48: طبري شافعي (متوفاي 310 ه).

كه امام علي عليه السلام فرمود:
الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْ ءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ.
فلسفه احكام الهي
«نماز موجب نزديكي هر پارسايي به خداست، و حج جهاد هر ناتوان است، هر چيزي زكاتي دارد، و زكات تن روزه است، و جهاد زن، نيكو شوهرداري است.» (1).
*****
(1) حكمت 136 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص221 و110: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- كتاب خصال ج2 ص620: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- فروع كافي ج5 ص9 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
4- غرر الحكم ج 5 ص 19: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- فروع كافي ج3 ص264 ح6: كليني (متوفاي 328 ه).

يكي از حقوق ارزشمند متقابل، «حقوق اجتماعي مردم» است كه رهبران و كارگزاران بايد نسبت به آن احساس مسئوليّت كنند
و آن را محترم بشمارند
و همواره در خدمت مردم باشند
و به رفاه و سلامت و كمال فرد و جامعه بيانديشند.
امام علي عليه السلام در نامه 27 به استاندار مصر، «محمد بن ابي بكر» نوشت:
فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّي لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَي يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.
«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه هايت، و در نيم نگاه و خيره شدن به مردم به تساوي رفتار كن، تا بزرگان در ستمكاري تو طمع نكنند، و ناتوانها در عدالت تو مأيوس نگردند، زيرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان پرسش مي‌كند، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگواري اوست.» (1).
آنگاه به مسئوليّت هاي ديگر رهبري مي‌پردازد و احساس تعهّد و هم دردي و هماهنگي رهبر با مردم را مطرح كرده مي‌فرمايد:
أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ:
هذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟!
وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ!
فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرَكَ سُدًي، أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ!
«آيا به همين رضايت دهم كه مرا اميرالمؤمنين عليه السلام خوانند؟ و در تلخي هاي روزگار با مردم شريك نباشم؟ و در سختي هاي زندگي الگوي آنان نگردم؟
آفريده نشده ام كه غذاهاي لذيذ و پاكيزه مرا سرگرم سازد، چونان حيوان پرواري كه تمام همّت او علف، و يا چون حيوان رها شده كه شغلش چريدن و پُر كردن شكم بوده، و از آينده خود بي خبر است.
آيا مرا بيهوده آفريدند؟ آيا مرا به بازي گرفته اند؟ آيا ريسمان گمراهي در

دست گيرم؟ و يا در راه سرگرداني قدم بگذارم؟.» (2).
امام در نامه 47 نهج البلاغه به حقوق برخي از اقشار جامعه اشاره مي‌فرمايد، مانند:
الف - حقوق خويشاوندان
ب - حقوق يتيمان
ج - حقوق همسايگان
كه فرمود:
أُوصِيكُمَا بِتَقْوَي اللَّهِ، وَأَلَّا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغَتْكُمَا، وَلَا تَأْسَفَا عَلَي شَيْ ءٍ مِنْهَا زُوِيَ عَنْكُمَا، وَقُولَا بِالْحَقِّ، وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ، وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً.
أُوصِيكُمَا، وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي، بِتَقْوَي اللَّهِ، وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَصَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمَاصلي الله عليه وآله يَقُولُ:
«صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ».
اللَّهَ اللَّهَ فِي الْأَيْتَامِ، فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ وَاللَّهَ اللَّهَ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ. مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّي ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُمْ.
«شما را به ترس از خدا سفارش مي‌كنم، به دنيا پرستي روي نياوريد، گرچه به سراغ شما آيد، و بر آن چه از دنيا از دست مي‌دهيد اندوهناك مباشيد، حق را بگوييد، و براي پاداش الهي عمل كنيد.
دشمن ستمگر و ياور ستمديده باشيد.
شما را، و تمام فرزندان و خاندانم را، و كساني را كه اين وصيّت به آنها مي‌رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگي، و ايجاد صلح و آشتي در ميانتان سفارش مي‌كنم، زيرا من از جدّ شما پيامبرصلي الله عليه وآله شنيدم كه مي‌گفت:
«اصلاح دادن بين مردم از نماز و روزه يكسال برتر است».
خدا را! خدا را! درباره يتيمان، نكند آنان گاهي سير و گاه گرسنه بمانند، و حقوقشان ضايع گردد
خدا را! خدا را! درباره همسايگان، حقوقشان را رعايّت كنيد كه وصيّت پيامبرصلي الله عليه وآله شماست، همواره به خوشرفتاري با همسايگان سفارش مي‌كرد تا آنجا كه گمان برديم براي آنان ارثي معّين خواهد كرد.» (3).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه 51 به:
الف - شيوه هاي مردم داري
ب - حقوق اجتماعي، سياسي
ج - وظائف رهبران و مديران نسبت به مردم
د - وظائف كارگزاران مالياتي
ه- مسئوليّت اداري كارمندان

پرداخته و حقوق اجتماعي مردم را آشكارا و در جوانب گشترده بيان مي‌فرمايد و هشدار مي‌دهد كه تصدّي امور در جامعه اسلامي يك وظيفه الهي، و عبادت به شمار مي‌ايد كه فرمود:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي أَصْحَابِ الْخَرَاجِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يُقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا يُحْرِزُهَا.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كُلِّفْتُمْ بِهِ يَسِيرٌ، وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَي اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ.

فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ.

فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ، وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ، وَسُفَرَاءُ الْأَئِمَّةِ.

وَلَا تُحْشِمُوا أَحَداً عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ، وَلَا تَبِيعُنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ، وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا، وَ لا عَبْداً، و لا تَضْرِبُنَّ أَحَداً سَوْطاً لِمَكَانِ دِرْهَمٍ وَلَا تَمَسُّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، مُصَلٍّ وَلَا مُعَاهَدٍ، إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَساً أَوْ سِلَاحاً يُعْدَي بِهِ عَلَي أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَإِنَّهُ لا يَنْبَغي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذلِكَ في أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ.

وَلَا تَدَّخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً، وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ، وَلَا الرَّعِيَّةَ مَعُونَةً، وَلَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً، وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجُهْدِنَا، وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

(نامه به كارگزاران بيت المال)

اخلاق اجتماعي كارگزاران اقتصادي

(از بنده خدا علي اميرمؤمنان به كارگزاران جمع آوري ماليات.

پس از ياد خدا و درود. همانا كسي از روز قيامت نترسد، زاد و توشه اي از پيش نخواهد فرستاد. بدانيد، مسؤوليّت ي را كه به عهده گرفته ايد اندك امّا پاداش آن فراوان است، اگر براي آن چه كه خدا نهي كرد «مانند ستمكاري و دشمني» كيفري نبود، براي رسيدن به پاداش در ترك آن نيز عذري وجود نداشت، در روابط خود با مردم انصاف داشته باشيد، و در بر آوردن نيازهايشان شكيبا باشيد.

همانا شما خزانه داران مردم، و نمايندگان ملّت، و سفيران پيشوايان هستيد، هرگز كسي را از نيازمندي او باز نداريد، و از خواسته هاي مشروعش محروم نسازيد، و براي گرفتن ماليات از مردم، لباس هاي تابستاني يا زمستاني، و مركب سواري، و برده كاري او را نفروشيد، و براي گرفتن درهمي، كسي را با تازيانه نزنيد، و دست اندازي به مال كسي «نمازگزار باشد، يا غير مسلماني كه در پناه اسلام است» نكنيد، جز اسب يا اسلحه اي كه براي تجاوز به مسلمانها بكار گرفته مي‌شود، زيرا براي مسلمان جايز نيست آنها را در اختيار دشمنان اسلام بگذارد، تا نيرومندتر

از سپاه اسلام گردند.
از پند دادن به نفس خويش هيچ گونه كوتاهي نداشته، و از خوشرفتاري با سپاهيان، و كمك به رعايا، و تقويت دين خدا، غفلت نكنيد، و آن چه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهيد، همانا خداي سبحان از ما و شما خواسته است كه در شكر گذاري كوشا بوده، و با تمام قدرت او را ياري كنيم، «و نيرويي جز از جانب خدا نيست».(4).
و در نامه 53 نسبت به «حقوق اجتماعي مردم» به مالك اشتر رهنمود مي‌دهد كه
بايد در خدمت مردم باشد، و مردم را دوست بدارد و نسبت به آنها كمال مهر و محبّت را داشته و در رفع مشكلات مردم بكوشد كه نوشت:
وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَيُؤْتَي عَلَي أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَأِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَي أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.
فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَآلِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.
«مهرباني با مردم را پوشش دل خويش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش.
مبادا هرگز، چونان حيوان شكاري باشي كه خوردن آنان را غنيمت داني، زيرا مردم دو دسته اند، دسته اي برادر ديني تو، و دسته ديگر همانند تو در آفرينش مي‌باشند، اگر گناهي از آنان سر مي‌زند، يا علّت هايي بر آنان عارض مي‌شود، يا خواسته و ناخواسته، اشتباهي مرتكب مي‌گردند، آنان را ببخشاي و بر آنان آسان گير، آنگونه كه دوست داري خدا تو را ببخشايد و بر تو آسان گيرد.
همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن كس كه تو را فرمانداري مصر داد والاتر است، كه انجام امور مردم مصر را به تو وا گذارده، و آنان را وسيله آزمودن تو قرار داده است.» (5).
و در ادامه رهنمودهاي اخلاقي خود در مبحث حقوق اجتماعي مردم مي‌فرمايد:
أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوَي مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّي يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ.
وَلَيْسَ شَيْ ءٌ أَدْعَي إِلَي تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَي ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.
«با خدا و با مردم، و با خويشاوندان نزديك، و با افرادي از رعيّت خود كه

آنان را دوست داري، انصاف را رعايت كن، كه اگر چنين نكني ستم روا داشتي، و كسي كه به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جاي بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را كه خدا دشمن شود، دليل او را نپذيرد، كه با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه كه باز گردد، يا توبه كند، و چيزي چون ستمكاري نعمت خدا را دگرگون نمي‌كند، و كيفر او را نزديك نمي‌سازد، كه خدا دعاي ستمديدگان را مي‌شنود و در كمين ستمكاران است.» (6).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي آنكه در مانور هاي نظامي به جان و مال مردم ضرر و زياني وارد نشود به فرمانداران مناطق جنگي و مانور نظامي، نامه هايي مي‌نوشت كه از مال مردم مراقبت كنند
و اگر صدمه اي وارد شد آن را به امام گزارش دهند.
امام در نامه 60 نوشت:
(إلي العمال الذين يطأ الجيش عملهم)
التعويض عن الخسائر في المناورات العسكرّية
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَاجِ وَعُمَّالِ الْبِلَادِ.
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُوداً هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَي، وَصَرْفِ الشَّذَي، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَي ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَيْشِ، إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ، لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَي شِبَعِهِ.
فَنَكِّلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ شَيْئاً ظُلْماً عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَكُفُّوا أَيْدِيَ سُفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيَما اسْتَثْنَيْنَاهُ مِنْهُمْ.
وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِ الْجَيْشِ، فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَظَالِمَكُمْ، وَمَا عَرَاكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِي، فَأَنَا أُغَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
(نامه به فرماندارانى كه لشكر از شهرهاي آنان عبور مي‌كند)
جبران خسارت‌ها در مانور هاي نظامي
«از بنده خدا! علي اميرمؤمنان به گرد آوران ماليات و فرمانداران شهرهايي كه لشكريان از سرزمين آنان مي‌گذرند.
پس از ياد خدا و درود! همانا من سپاهياني فرستادم كه به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آن چه خدا بر آنان واجب كرده به ايشان سفارش كردم، و بر آزار نرساندن به ديگران، و پرهيز از هرگونه شرارتي تأكيد كرده ام، و من نزد شما و پيماني كه با شما دارم از آزار رساندن سپاهيان به مردم بيزارم، مگر آن كه گرسنگي سربازي را ناچار گرداند، و براي رفع گرسنگي چاره اي جز آن نداشته باشد، پس كسي را كه دست به ستمكاري زند كيفر كنيد، و دست افراد سبك مغز خود را از زيان رساندن به لشكريان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه استثناء كردم باز داريد.
من پشت سر سپاه در حركتم، شكايت هاي خود را به من رسانيد، و در

اموري كه لشكريان بر شما چيره شده اند كه قدرت دفع آن را جز با كمك خدا و من نداريد، به من مراجعه كنيد، كه با كمك خداوند آن را برطرف خواهم كرد. انشاءاللّه.» (7).
اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه 76 نهج البلاغه خطاب به «ابن عباس» فرماندار شهر بصره، اصول مردم داري و اخلاق صحيح اجتماعي را به او تذكّر مي‌دهد،
در صورتي كه مردم بصره بر ضد آن حضرت شورش كردند
و او را ناخواسته به يك جنگ تحميلي كشاندند.
امّا پس از شكست و فرار و آرامش دوباره در شهر، از نگاه امام علي عليه السلام با ديگر مردم شهرها تفاوتي ندارند
و همه از عدل و محبّت آن حضرت برخوردار مي‌گردند.
امام علي عليه السلام به ابن عبّاس رهنمود داد كه:
اخلاق القائد
سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَمَجْلِسِكَ وَحُكْمِكَ، وَإِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ. وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللَّهِ يُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ يُقَرِّبُكَ مِنَ النَّارِ
(نامه به عبداللّه بن عباس، هنگامي كه او را به فرمانداري بصره نصب فرمود:)
اخلاق فرماندهي
«با مردم، به هنگام ديدار، و در مجالس رسمي، و در مقام داوري، گشاده رو باش، و از خشم بپرهيز، كه سبك مغزي، به تحريك شيطان است، و بدان! آن چه تو را به خدا نزديك مي‌سازد، از آتش جهنّم دور مي‌كند، و آن چه تو را از خدا دور مي‌سازد، به آتش جهنّم نزديك مي‌كند.» (8).
*****
(1) نامه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب الغارات ج1 و230 و223 و235 و 249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
2- تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
3- كتاب مجالس ص260 م31 ح3: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب أمالي ص25-24 م اول ح31/31: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
5- بشارة المصطفي ص44: طبري شافعي (متوفاي 553 ه)
6- مجموعه ورام ص19 و497: شيخ ورام (متوفاي 605 ه)
7- تاريخ طبري ج3 ص556 سنه36: طبري شافعي (متوفاي 310 ه).
نامه 45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- الخرائج و جرائح ج2 ص542 ح2 فصل2: قطب الدين راوندي (متوفاي 573 ه)
2- كتاب مناقب ج 2 ص 101: ابن شهر آشوب (متوفاي 588 ه)
3- ربيع الابرار ج3 ص241 ح215 ب44: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- روضة الواعظين ص 127: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508 ه)
5- استيعاب ج 2 ص 21: عبدالبر مالكي(متوفاي 338 ه)
6- أمالي (مجلس 91(ص500 ح4: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
7- كشف الغمة ج 1 ص 133: اربلي (متوفاي 687 ه)
8- ارشاد القلوب ص 214 و 215: ديلمي (متوفاي 771 ه).
نامه 2/47 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مقاتل الطالبين ص52 ذح3: ابوالفرج اصفهاني زيدي (متوفاي 356 ه)
2- معمّرون و وصايا ص149 و150: ابوحاتم سجستاني (متوفاي 248 ه)
3- تاريخ ج4 ص110 و113: طبري شافعي (متوفاي 310ه)
4- كتاب أمالي ص 112: زجاجي (متوفاي 329 ه)
5- فروع كافي ج 7 ص 52-51: كليني (متوفاي 328 ه)
6- مروج الذهب ج 2 ص 413-425: مسعودي (متوفاي 346 ه)
7- تحف العقول ص198: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
8- من لايحضره الفقيه ج4 ص189 ح9433: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).
نامه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صفين ص 108 و 132: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 ه)
2- بحار الانوار ج33 ص471 ح684: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- فروع كافي ج1/3 ص540 ح8: كليني (متوفاي 328 ه)
4- امالي سيد ابوطالب ص35 ح21 ب3 به نقل نهج السعادة
5- تاريخ دمشق ج3 ص248 ح1264: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571ه).
نامه 53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)
5- فهرست ص37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
6- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي

573 ه)
7- بحارالانوار ج17 ص68 و ج72 ص96: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
نامه 53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (اسناد گذشته).
نامه 60 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صفين ص 125: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
2- شرح ابن ميثم ج 5 ص 198: بحراني(متوفاي 679 ه)
3- بحار الانوار ج33 ص486 ح691: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
نامه 76 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- الامامة والسياسة ج 1 ص 85: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- كتاب جمل ص420: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
3- كتاب طراز ج 2 ص 293: سيد يماني
4- كتاب جمل: واقدي (متوفاي 207 ه)
5- بحارالانوار ج101 ص268: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- تاريخ طبري ج3 ص127/126 سنه 38: طبري شافعي (متوفاي 310ه).

با توجّه به ارزش و اهميّت سفر حج، و ضرورت اكرام و احترام حجّاج بيت اللّه الحرام، امام علي عليه السلام حقوقي را براي حاجيان و مسافران خانه خدا، ضروري و لازم مي‌داند كه توجّه به آنها نيز آثار چشم گيري در رشد ارزش‌ها دارد كه در نامه 67 به فرماندار خود در مكّه نوشت:

(إلي قثم بن العباس، وهو عامله علي مكة)

خدمة الحجّاج في ايّام الحج

أَمَّا بَعْدُ، فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ، وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ، فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِيَ، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ، وَذَاكِرِ الْعَالِمَ. وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَي النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ.

وَلَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدُ عَلَي قَضَائِهَا.

وَانْظُرْ إِلَي مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَي مَنْ قِبَلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ، وَالْمجَاعَةِ، مُصِيباً بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ، وَمَا فَضَلَ عَنْ ذلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قِبَلَنَا.

لوصيّة بقضاء حوائج الحجّاج

وَمُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً،

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ»

فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِي: الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ. وَوَفَّقَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ لِمحَابِّهِ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به قُثم بن عباس، فرماندار شهر مكّه)

رسيدگي به امور حاجيان در مراسم حج

«پس از ياد خدا و درود! براي مردم حج را به پاي دار، و روزهاي خدا را به يادشان آور، در بامداد و شامگاه در يك مجلس عمومي با مردم بنشين، آنان كه پرسش هاي ديني دارند با فتواها آشنايشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو بپرداز، جز زبانت چيز ديگري پيام رسانت با مردم، و جز چهره ات درباني وجود نداشته باشد، و هيچ نيازمندي را از ديدار خود محروم مگردان، زيرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود، ديگر تو را نستايد گرچه در پايان حاجت او برآورده شود.

در مصرف بيت المالي كه در دست تو جمع شده است انديشه كن، و آن را به عيالمندان و گرسنگان پيرامونت ببخش، و به مستمندان و نيازمنداني كه سخت به كمك مالي تو احتياج دارند برسان، و مازاد را نزد ما بفرست، تا در ميان مردم نيازمندي كه در اين سامان هستند تقسيم گردد.

سفارش به رفع نيازهاي حجّاج

به مردم مكّه فرمان ده تا از هيچ زائري در ايّام حج در مكّه اجرت مسكن نگيرند، كه خداي سبحان فرمود:
«عاكف و بادي در مكّه يكسانند» (1).
عاكف، يعني اهل مكّه، و بادي، يعني زائراني كه از ديگر شهرها به حج مي‌آيند، خدا ما و شما را به آن چه دوست دارد توفيق عنايت فرمايد. با درود.» (2).
*****
(1) سوره حج، آيه 25.
نامه 67 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- فقه القرآن ج1 ص327: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
2- مستدرك الوسائل ج9 ص358 ح2/11072: محدث نوري (متوفاي 1320ه)
3- قرب الاسناد ص 52 و 65: ابوالفرج قزويني
4- بحارالانوار ج101 ص268: مجلسي (متوفاي 1110ه)
5- تاريخ دمشق ج3 ص289: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571ه).

يكي ديگر از حقوق متقابل اجتماعي، «حقوق خويشاوندان» است كه در روايات فراواني با عنوان «صله رحم» مطرح است.
رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم و ديگر رهبران معصوم عليهم السلام رهنمود داده اند كه رسيدگي به مشكلات خويشاوندان به خصوص فاميلان دور، عمر انسان را طولاني مي‌كند.
سبب ازدياد رزق و روزي مي‌شود.
و عامل تقويت پيوند دوستي‌ها و سلامت جامعه مي‌گردد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 23 فرمود كه:
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عِتْرَتِهِ، وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ، وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ، وَأَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ، وَأَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ. وَلِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرِثُهُ غَيْرُهُ.
و منها: أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَي بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ؛ وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا تُقْبَضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ، وَتُقْبَضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ؛ وَمَنْ تَلِنْ حَاشِيَتُهُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ.
ضرورت تعاون با خويشاوندان
«اي مردم، انسان هر مقدار كه ثروتمند باشد، باز از خويشاوندان خود بي نياز نيست كه از او با زبان و دست دفاع كنند، خويشاوندان انسان، بزرگ ترين گروهي هستند كه از او حمايت مي‌كنند، و اضطراب و ناراحتي او را مي‌زدايند، و در هنگام مصيبت‌ها نسبت به او، پر عاطفه ترين مردم مي‌باشند، نام نيكي كه خدا از شخصي در ميان مردم رواج دهد بهتر از ميراثي است كه ديگري بردارد.
آگاه باشيد، مبادا از بستگان تهيدست خود رو برگردانيد، و از آنان چيزي را دريغ داريد، كه نگاه داشتن مال دنيا زيادي نياورد و از بين رفتنش كمبودي ايجاد نكند، آن كس كه دست دهنده خود را از بستگانش باز دارد، تنها يك دست را از آنها گرفته امّا دست هاي فراواني را از خويش دور كرده است، و كسي كه پر و بال محبّت را بگستراند، دوستي خويشاوندانش تداوم خواهد داشت.» (1).
و در نامه 31 در رهنمودي ارزشمند به فرزند خود امام مجتبي عليه السلام تذكّر داد:
وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

«خويشاوندانت را گرامي دار، زيرا آنها پر و بال تو مي‌باشند، كه با آن پرواز مي‌كني، و ريشه تواند كه به آنها باز مي‌گردي، و دست نيرومند تواند كه با آن حمله مي‌كني.» (2).
*****
(1) خطبه 23 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اصول كافي ج2 ص294ح5و154 ح19: كليني (متوفاي 328 ه)
2- عقدالفريد ج2 ص183 فضل العشيره: ابن عبد ربه مالكي متوفاي 328 ه)
3- كتاب صفين ص10: نصربن مزاحم (متوفاي 202 ه)
4- تاريخ ج2 ص207: ابن واضح (متوفاي 292 ه)
5- ربيع الابرار ج3 ص146 وج5 ص89: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
6- كنز العمال ج16 ص192 وص207 وص226: متقي هندي حنفي (متوفاي 975ه)
7- تاريخ دمشق ج3 ص271: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
8- غريب الحديث ج 2 ص 183: ابوعبيد ابن سلام (متوفاي 223 ه)
9- النهاية ج 3 ص 468: ابن اثير شافعي (متوفاي 606 ه).
نامه 31 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد(متوفاي قرن3 ه)
3- عقد الفريدج3ص90 و91 و143 وج3 جديد114: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تحف العقول ص97/52 و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
7- كتاب كشف المحجة (فصل 154(ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
8- فروع كافي ج 5 ص338 و510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه).

حقوق یتیمان

رجوع شود به 16 - حقوق اجتماعي مردم

رجوع شود به 16 - حقوق اجتماعي مردم

رجوع شود به فصل پنجم

رجوع شود به فصل سوم

حقوق اقلّيّت هاي مذهبي

رجوع شود به فصل دوم

در چشمه سار نهج البلاغه

حقوق متقابل مردم و دولت

خطبه 216 نهج البلاغه

اشاره

(خَطَبَهَا بِصِفّين)
ترجمه: خطبه 216
(از سخنراني هاي امام علي عليه السلام در صفّين)

الحقوق الاجتماعيّة

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلاَيَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ،
لَايَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَي عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَي لَهُ.
وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَي عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَي الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.
ترجمه: حقوق اجتماعي
پس از ستايش پروردگار! خداوند سبحان، براي من، بر شما به جهت سرپرستي حكومت، حقّي قرار داده، و براي شما همانند حق من، حقّي تعيين فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است كه توصيفش كنند، ولي به هنگام عمل تنگنايي بي مانند دارد. حق اگر به سود كسي اجرا شود، ناگزير به زيان او نيز روزي به كار رود، و چون به زيان كسي اجراء شود روزي به سود او نيز جريان خواهد داشت.
اگر بنا باشد حق به سود كسي اجراء شود و زياني نداشته باشد، اين مخصوص خداي سبحان است نه ديگر آفريده ها، به خاطر قدرت الهي بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتي كه فرمانش بر آنها جاري است، لكن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان كرده است، از روي بخشندگي، و گشايشي كه خواسته به بندگان عطا فرمايد.

ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَي بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.
وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَي الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَي الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلٍّ عَلَي كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ.
فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَي الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّي الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَي أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.
وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَي، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ.
فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ.
فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَي رِضَي اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغٍ حَقِيقَةَ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ.
وَلكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَي عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَي إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ.
وَلَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَي مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ.
وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَي ذلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.
فأجابه عليه السلام رجل من أصحابه بكلام طويل، يكثر فيه الثناء عليه، ويذكر سمعه و طاعته له؛ فقال صلي الله عليه وآله: إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ، وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ، أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ - لِعِظَمِ ذلِكَ - كُلُّ مَا سِوَاهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذلِكَ لَمَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَلَطُفَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَي أَحَدٍ إِلَّا ازْدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عِظَماً.
ترجمه: حقوق متقابل رهبري و مردم
پس خداي سبحان! برخي از حقوق خود را براي بعضي از مردم واجب كرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، كه برخي از حقوق برخي ديگر را

واجب گرداند، و حقّي بر كسي واجب نمي‌شود مگر همانند آن را انجام دهد.
و در ميان حقوق الهي بزرگ ترين حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبي كه خداي سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پايداري پيوند ملّت و رهبر، و عزّت دين قرار داد. پس رعيّت اصلاح نمي‌شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمي‌شوند جز با درستكاري رعيّت. و آنگاه كه مردم حق رهبري را اداء كنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت يابد، و راه هاي دين پديدار، و نشانه هاي عدالت برقرار، و سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حكومت اميدوار، و دشمن در آرزوهايش مأيوس مي‌شود. امّا اگر مردم بر حكومت چيره شوند، يا زمامدار بر رعيّت ستم كند، وحدت كلمه از بين مي‌رود، نشانه هاي ستم آشكار، و نيرنگ بازي در دين فراوان مي‌گردد، و راه گسترده سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله متروك، هواپرستي فراوان، احكام دين تعطيل، و بيماريهاي دل فراوان گردد، مردم از اينكه حقّ بزرگي فراموش مي‌شود، يا باطل خطرناكي در جامعه رواج مي‌يابد، احساس نگراني نمي‌كنند، پس در آن زمان نيكان خوار، و بدان قدرتمند مي‌شوند، و كيفر الهي بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود، پس بر شماست كه يكديگر را نصيحت كنيد، و نيكو همكاري نماييد. درست است كه هيچ كس نمي‌تواند حق اطاعت خداوندي را چنانكه بايد بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضاي خدا حريص باشد، و در كار بندگي تلاش فراوان نمايد،
لكن بايد بمقدار توان، حقوق الهي را رعايت كند كه يكي از واجبات الهي، يكديگر را به اندازه توان نصيحت كردن، و بر پا داشتن حق، و ياري دادن به يكديگر است. هيچ كس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دين بيشتر باشد، بي نياز نيست كه او را در انجام حق ياري رسانند، و هيچ كس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در ديده‌ها بي ارزش باشد، كوچك تر از آن نيست كه كسي را در انجام حق ياري كند يا ديگري به ياري او برخيزد.
(پس يكي از ياران بپا خاست و با سخني طولاني امام را ستود، حرف شنوايي و اطاعت از امام را اعلام داشت آنگاه امام فرمود:) كسي كه عظمت خدا در جانش بزرگ، و منزلت او در قلبش والاست، سزاوار است كه هرچه جز خدا را كوچك شمارد، و از او سزاوارتر كسي كه نعمت هاي خدا را فراوان در اختيار دارد، و بر خان احسان خدا نشسته است، زيرا نعمت خدا بر كسي بسيار نگردد جز آن كه حقوق الهي بر او فراوان باشد.
العلاقات السليمة بين القائد و الأمّة

وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالاَتِ الْوُلاَةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ، أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَي الْكِبْرِ، وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أُحِبُّ الْإِطْرَاءَ، وَاسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ، وَلَسْتُ - بِحَمْدِ اللَّهِ - كَذلِكَ، وَلَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ.
وَرُبَّمَا اسْتَحْلَي النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ، فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَفَرَائِضَ لَابُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا.
فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَظُنُّوا بِيَ اسْتِثْقَالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي، وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ.
فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنُ ذلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ؛ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَي مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَي، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَي.
ترجمه: روابط سالم و متقابل رهبر و مردم
مردم! از پست ترين حالات زمامداران در نزد صالحان اين است كه گمان برند آنها دوستدار ستايش باشند، و كشورداري آنان بر كبر و خودپسندي استوار باشد، و خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد كه من ستايش را دوست دارم، و خواهان شنيدن آن مي‌باشم، سپاس خدا را كه چنين نبودم، و اگر ستايش را دوست مي‌داشتم، آن را رها مي‌كردم به خاطر فروتني در پيشگاه خداي سبحان، و بزرگي و بزرگواري كه تنها خدا سزاوار آن است.
گاهي مردم، ستودن افرادي را براي كار و تلاش روا مي‌دانند.
امّا من از شما مي‌خواهم كه مرا با سخنان زيباي خود مستاييد، تا نفس خود را به وظائفي كه نسبت به خدا و شما دارم خارج سازم، و حقوقي كه مانده است بپردازم، و واجباتي كه برعهده من است و بايد انجام گيرد اداء كنم، پس با من چنانكه با پادشاهان سركش سخن مي‌گويند، حرف نزنيد، و چنانكه از آدم هاي خشمگين كناره مي‌گيرند دوري نجوييد، و با ظاهر سازي با من رفتار نكنيد، و گمان مبريد اگر حقّي به من پيشنهاد دهيد بر من گران آيد، يا در پي بزرگ نشان دادن خويشم. زيرا كسي كه شنيدن حق، يا عرضه شدن عدالت بر او مشكل باشد، عمل كردن به آن دشوارتر خواهد

بود. پس، از گفتن حق، يا مشورت در عدالت خودداري نكنيد، زيرا خود را برتر از آن كه اشتباه كنم و از آن ايمن باشم نمي‌دانم، مگر آن كه خداوند مرا حفظ فرمايد، پس همانا من و شما بندگان و مملوك پروردگاريم كه جز او پروردگاري نيست، او مالك ما، و ما را بر نفس خود اختياري نيست، ما را در آن چه بوديم خارج و بدانچه صلاح ما بود درآورد، به جاي گمراهي هدايت، و به جاي كوري بينايي به ما عطا فرمود.

الحقوق المتبادلة بين الامام و الامّة
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيْحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْما تَعْلَمُوا.
وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، والنَّصِيْحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِيْنَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِيْنَ آمُرُكُمْ.
ترجمه: حقوق متقابل مردم و رهبري
اي مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقّي واجب شده است، حق شما بر من، آن كه از خيرخواهي شما دريغ نورزم و بيت المال را ميان شما عادلانه تقسيم كنم، و شما را آموزش دهم تا بي سواد و نادان نباشيد، و شما را تربيت كنم تا راه و رسم زندگي را بدانيد. و امّا حق من بر شما اين است كه با من وفادار باشيد، و در آشكار و نهان خيرخواهي كنيد، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نماييد و فرمان دادم اطاعت كنيد.

حقوق متقابل پدر و فرزند

حكمت 399 نهج البلاغه
الحقوق المتبادلة بين الوالد و الولد
وَقَالَ عليه السلام:
إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَي الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَي الْوَلَدِ حَقّاً. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَي الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْ ءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَي الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.
ترجمه: حكمت 399
حقوق متقابل پدر و فرزند
و درود خدا بر او فرمود:
همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقّي است، پس حق پدر بر فرزند اين است كه فرزند در همه چيز جز نافرماني خدا، از پدر اطاعت كند، و حق فرزند بر پدر آن كه نام نيكو بر فرزند نهد، خوب تربيتش كند، و او را قرآن بياموزد.

حقوق حيوانات

اشاره

نامه 25 نهج البلاغه
كان يكتبها لمن يستعمله علي الصدقات
و إنَّما ذكرنا هنا جملاً ليعلم بها أنه عليه السلام كان يقيم عماد الحق، و يشرع أمثلة العدل، في صغير الأمور و كبيرها و دقيقها و جليلها.
ترجمه: نامه 25
(دستورالعمل امام به مأموران جمع آوري ماليات)
(ما بخشي از اين وصيت را آورديم تا معلوم شود كه امام اركان حق را به پا مي‌داشت و فرمان به عدل صادر مي‌كرد، در كارهاي كوچك يا بزرگ، با ارزش يا بي مقدار)

انْطَلِقْ عَلَي تَقْوَي اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهاً، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَي الْحَيِّ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّي تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ،
ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللَّهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ، لِآخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّوهُ إِلَي وَلِيِّهِ.
فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ. فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنِيفٍ بِهِ.
وَلَا تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَةً وَلَا تُفْزِعَنَّهَا، وَلَا تَسُوءَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا، وَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ.
ثُمَّ اصْدَعِ الْباقيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَاذا اخْتارَ فلا تَعْرِضَنَّ لِما اخْتارَهُ فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّي يَبْقَي مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ؛ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ.
فَإِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلاً حَتَّي تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ. وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْداً وَلَا هَرِمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ، وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّي يُوَصِّلَهُ إِلَي وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ.

ترجمه: اخلاق اجتماعي كارگزاران اقتصادي

با ترس از خدايي كه يكتاست و همتايي ندارد، حركت كن، در سر راه هيچ مسلماني را نترسان، يا با زور از زمين او نگذر، و افزون تر از حقوق الهي از او مگير، هرگاه به آبادي رسيدي، در كنار آب فرود آي، و وارد خانه كسي مشو، سپس با آرامش و وقار به سوي آنان حركت كن، تا در ميانشان قرار گيري، به آنها سلام كن، و در سلام و تعارف و مهرباني كوتاهي نكن.
سپس مي‌گويي:
«اي بندگان خدا، مرا وليّ خدا و جانشين او به سوي شما فرستاده، تا حق خدا را كه در اموال شماست تحويل گيرم، آيا در اموال شما حقّي است كه به نماينده او بپردازيد؟)
اگر كسي گفت: نه، ديگر به او مراجعه نكن، و اگر كسي پاسخ داد: آري، همراهش برو، بدون آن كه او را بترساني، يا تهديد كني، يا به كار مشكلي وادار سازي، هرچه از طلا و نقره به تو رساند بردار، و اگر داراي گوسفند يا شتر بود، بدون اجازه اش داخل مشو، كه اكثر اموال از آن اوست.
آنگاه كه داخل شدي مانند اشخاص سلطه گر، و سخت گير رفتار نكن،

حيواني را رَم مده، و هراسان مكن، و دامدار را مرنجان، حيوانات را به دو دسته تقسيم كن و صاحبش را اجازه ده كه خود انتخاب كند، پس از انتخاب اعتراض نكن، سپس باقيمانده را به دو دسته تقسيم كن و صاحبش را اجازه ده كه خود انتخاب كند و بر انتخاب او خرده مگير، به همين گونه رفتار كن تا باقيمانده، حقّ خداوند باشد. اگر دامدار ازاين تقسيم و انتخاب پشيمان است، و از تو درخواست گزينش دوباره دارد همراهي كن، پس حيوانات را درهم كن، و به دو دسته تقسيم نما همانند آغاز كار، تا حق خدا را از آن برگيري و در تحويل گرفتن حيوانات، حيوان پير و دست و پا شكسته، بيمار و معيوب را به عنوان زكات نپذير، و به فردي كه اطمينان نداري، و نسبت به اموال مسلمين دلسوز نيست، مسپار، تا آن را به پيشواي مسلمين رسانده، در ميان آنها تقسيم گردد.

وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ.
أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذلِكَ بِوَلَدِهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً،وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَي اللَّاغِبِ،
وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَالظَّالِعِ وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَي جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ.
حَتَّي تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَي كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلي الله عليه وآله فَإِنَّ ذلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
ترجمه: حمايت از حقوق حيوانات
در رساندن حيوانات آن را به دست چوپاني كه خيرخواه و مهربان، امين و حافظ، كه نه سختگير باشد و نه ستمكار، نه تند براند و نه حيوانات را خسته كند، بسپار، سپس آن چه از بيت المال جمع آوري شد براي ما بفرست، تا در نيازهايي كه خدا اجازه فرمود مصرف كنيم، هرگاه حيوانات را به دست فردي امين سپردي،به او سفارش كن تا: «بين شتر و نوزادش جدايي نيفكند، و شير آن را ندوشد تا به بچّه اش زياني وارد نشود، در سوار شدن بر شتران عدالت را رعايت كند،
و مراعات حال شتر خسته يا زخمي را كه سواري دادن براي او سخت است بنمايد، آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هايي كه دو طرف آن علف زار است به جادّه بي علف نكشاند، و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت كنند، و هرگاه به آب و علفزار رسيد، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند»
تا آنگاه كه به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و كوفته، كه آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله تقسيم نماييم، عمل به دستورات ياد شده مايه بزرگي پاداش و هدايت تو خواهد شد. انشاءاللّه

حقوق متقابل اجتماعي

اشاره

خطبه 224 نهج البلاغه
ترجمه: خطبه 224

وَاللَّهِ لَأَنْ أَبِيتَ عَلَي حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً، أَوْ أُجَرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَي اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِباً لِشَيْ ءٍ مِنَ الْحُطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَداً لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَي الْبِلَي قُفُولُهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَي حُلُولُهَا؟!

ترجمه: پرهيز از ستمكاري

سوگند به خدا! اگر بر روي خارهاي سعدان بسر ببرم، و يا با غل و زنجير به اين سو يا آن سو كشيده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پيامبرش را در روز قيامت، در حالي ملاقات كنم كه به بعضي از بندگان ستم، و چيزي از اموال را غصب كرده باشم، چگونه بر كسي ستم كنم براي نفس خويش، كه به سوي كهنگي و پوسيده شدن پيش مي‌رود، و در خاك، زمان طولاني اقامت مي‌كند.

وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلاً وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّي اسْتَماحَنِي مِنْ بُرِّكُمْ صَاعاً، وَرَأَيْتُ صِبْيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ، مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ، وَعَاوَدَنِي مُؤَكِّداً.
وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّداً، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَأَتَّبِعُ قِيَادَهُ مُفَارِقاً طَرِيقَتِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنَفٍ مِنْ أَلَمِهَا، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا،
فَقُلْتُ لَهُ: ثَكِلَتْكَ النَّوَاكِلُ، يَا عَقِيلُ! أَتَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ، وَتَجُرُّنِي إِلَي نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ! أَتَئِنُّ مِنَ الْأَذَي وَلَا أَئِنُّ مِنْ لَظَي؟!
وَأَعْجَبُ مِنْ ذلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!
فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلكِنَّهَا هَدِيَّةٌ.
فَقُلْتُ:
هَبِلَتْكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينِ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟ أَمُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟
وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَي أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا.
مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَي، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَي! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.
ترجمه: پرهيز از امتياز خواهي
به خدا سوگند، برادرم عقيل را ديدم كه به شدّت تهيدست شده و از من درخواست داشت تا يك من از گندمهاي بيت المال را به او به خشم، كودكانش را ديدم كه از گرسنگي داراي موهاي ژوليده، و رنگشان تيره شده بود گويا با نيل رنگ شده بودند. پي در پي مرا ديدار و درخواست خود را تكرار مي‌كرد، چون گفته هاي او را گوش فرا دادم پنداشت كه دين خود را به او واگذار مي‌كنم، و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمي دارم، روزي آهني را در آتش گداخته به جسمش نزديك كردم تا او را بيازمايم، پس چونان بيمار از درد فرياد زد و نزديك بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم، اي عقيل: گريه كنندگان بر تو بگريند، از حرارت آهني مي‌نالي كه انساني به بازيچه آن را گرم ساخته است؟ امّا مرا به آتش دوزخي مي‌خواني كه خداي جبّارش با خشم خود آن را گداخته است، تو از حرارت ناچيز مي‌نالي و من از حرارت آتش الهي ننالم؟

و از اين حادثه شگفت آورتر اينكه شب هنگام كسي به ديدار ما آمد(1) و ظرفي سر پوشيده پر از حلوا داشت، معجوني در آن ظرف بود كه از آن تنفّر داشتم، گويا آن را با آب دهان مار سمّي، يا قي كرده آن مخلوط كردند، به او گفتم: هديه است؟ يا زكات يا صدقه؟ كه اين دو بر ما اهل بيت پيامبرصلي الله عليه وآله حرام است.
گفت: نه، نه زكات است نه صدقه، بلكه هديه است.
گفتم: زنان بچّه مرده بر تو بگريند، آيا از راه دين وارد شدي كه مرا بفريبي؟ يا عقلت آشفته شده يا جن زده شدي؟ يا هذيان مي‌گويي؟
به خدا سوگند! اگر هفت اقليم را با آن چه در زير آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرماني كنم كه پوست جو اي را از مورچه اي ناروا بگيرم، چنين نخواهم كرد، و همانا اين دنياي آلوده شما نزد من از برگ جويده شده دهان ملخ پَست تر است.
علي را با نعمت هاي فنا پذير، و لذّتهاي ناپايدار چه كار؟!!
به خدا پناه مي‌بريم از خفتن عقل، و زشتي لغزشها، و از او ياري مي‌جوييم.
*****
(1) نوشتند كه اشعث بن قيس بود.

امام علي عليه السلام و امور نظامي و دفاعي

مشخصات كتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي ع و امور نظامي و دفاعي مولف محمد دشتي - ۱۳۳۰. با همكاري ستاد اميرالمومنين علي عليهالسلام.. [و ديگران
مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ص ۴۹۶
فروست: (الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلامج ۴)
شابك: 964-6422-24- ۱۲۱۰۰۰ريال 964-6422-24- ۱۲۱۰۰۰ريال 964-6422-24- ۱۲۱۰۰۰ريال 964-6422-24- ۱۲۱۰۰۰ريال
وضعيت فهرست نويسي: فهرستنويسي قبلي
يادداشت: چاپ دوم ۲۱۰۰۰: ۱۳۸۲ ريال
يادداشت: عنوان روي جلد: امام علي ع و امور نظامي
يادداشت: كتابنامه ص [۴۷۲] - ۴۹۶؛ همچنين بهصورت زيرنويس
عنوان روي جلد: امام علي ع و امور نظامي
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- فضايل
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- نظريه درباره علوم نظامي
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع. ستاد اميرالمومنين علي ع
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴/د۵الف۴،۷.ج
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م۷۹-۵۴۱۲

اعتراض به نماز خليفه سوم در مني

خليفه سوم نماز خود در مني را چهار ركعت خواند كه بر خلاف سيره رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و خلفاي پيشين بود و مورد اعتراض شديد امام علي عليه السلام قرار گرفت.
پاسخ خليفه سوم در برابر حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام كه سنّت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را مطرح مي‌كرد اين بود كه گفت:
رَأيٌ رَأيْتُهُ
«اين عقيده اي است كه من دارم.» (1).
*****
(1) تاريخ الطبري ج 4 ص 267.

در چشمه سار نهج البلاغه

ارزش و فضیلت

جهاد
خطبه 027 نهج البلاغه
فضل الجهاد
الدّعوة الي الجهاد
مظلوميّة الامام و أسباب هزيمة الكوفيّين

ترجمه: خطبه 27
(وقتي خبر تهاجم سربازان معاويه به شهر انبار، و سُستي مردم به امام ابلاغ شد فرمود:)
فضل الجهاد
الدّعوة الي الجهاد
مظلوميّة الامام و أسباب هزيمة الكوفيّين

فضل الجهاد

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ.وَهُوَلِبَاسُ التَّقْوي،وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ،وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ. فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُيِّثَ بِالصِّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَي قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَ أُدِيلَ الْحَقّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصَفَ.

ترجمه: ارزش جهاد در راه خدا

پس از ستايش پروردگار، جهاد در راه خدا، دَري از درهاي بهشت است، كه خدا آن را به روي دوستان مخصوص خود گشوده است. جهاد، لباس تقوا، و زره محكم، و سپر مطمئن خداوند است، كسي كه جهاد را ناخوشايند دانسته و ترك كند، خدا لباس ذّلت و خواري بر او مي‌پوشاند، و دچار بلا و مصيبت مي‌شود، و كوچك و ذليل مي‌گردد، دل او در پرده گمراهي مانده، و حق از او روي مي‌گرداند، به جهت ترك جهاد، به خواري محكوم و از عدالت محروم است.

أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَي قِتَالِ هؤُلاَءِ الْقَوْمِ لَيْلاً وَنَهَاراً، وَسِرّاً وَإِعْلَاناً، وَقُلْتُ لَكُمْ: اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا. فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّي شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمُلِكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ. وَهذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا. وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَي الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَي الْمُعَاهَدَةِ، فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعُثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْاِسْتِرْجَاعِ وَالْاِسْتِرْحَامِ. ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلاً مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ؛
فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هذَا أَسَفاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيراً. فَيَا عَجَباً! عَجَباً - وَاللَّهِ - يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ مِن اجْتِمَاعِ هؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَي بَاطِلِهِمْ،وَتَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ! فَقُبْحاً لَكُمْ وَتَرَحاً، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضاً يُرْمي! يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَاتُغِيرُونَ؟وَتُغْزَوْنَ وَلَا تَغْزُونَ؟ وَيُعْصَي اللَّهُ وَتَرْضَوْنَ؟ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هذِهِ حَمَارَّةُ الْقَيْظِ، أَمْهِلْنَا يُسَبَّخْ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هذِهِ صَبَارَّةُ الْقُرِّ، أَمْهِلْنا يَنْسَلِخْ عَنَّا الْبَرْدُ؛ كُلُّ هذَا فِرَاراً مِنَ الحَرِّ والْقُرِّ؛: فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ؛ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ!

ترجمه: دعوت به مبارزه و نكوهش از نافرماني كوفيان

آگاه باشيد! من شب و روز، پنهان و آشكار، شما را به مبارزه با شاميان، دعوت كردم و گفتم پيش از آن كه، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد كنيد، به خدا سوگند، هر ملّتي كه درون خانه خود مورد هجوم قرار گيرد، ذليل خواهد شد، امّا شما سُستي بخرج داديد، و خواري و ذّلت پذيرفتيد، تا آنجا كه دشمن پي در پي به شما حمله كرد و سرزمين هاي شما را تصّرف نمود، و اينك، فرمانده معاويه، (مرد غامدي) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسّان بن حسّان بكري» را كشته و سربازان شما را از مواضع مرزي بيرون رانده است. به من خبر رسيد كه مردي از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زني غير مسلمان كه در پناه حكومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره هاي آنها را بغارت برد، در حالي كه هيچ وسيله اي براي دفاع، جز گريه و التماس كردن، نداشتند. لشگريان شام با غنيمت فراوان رفتند بدون اينكه حتّي يك نفر آنان، زخمي بردارد، و يا قطره خوني از او ريخته شود،
اگر براي اين حادثه تلخ، مسلماني از روي تأسّف بميرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است. شگفتا، شگفتا!! به خدا سوگند، اين واقعيّت قلب انسان را مي‌ميراند و دچار غم و اندوه مي‌كند كه شاميان در

باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرّقيد. زشت باد روي شما و از اندوه رهايي نيابيد كه آماج تير بلا شديد. به شما حمله مي‌كنند، شما حمله نمي‌كنيد؟ با شما مي‌جنگند، شما نمي‌جنگيد؟ اينگونه معصيت خدا مي‌شود و شما رضايت مي‌دهيد؟ وقتي در تابستان فرمان حركت به سوي دشمن مي‌دهم، مي‌گوييد هوا گرم است مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه كه در زمستان فرمان جنگ مي‌دهم، مي‌گوييد هوا خيلي سرد است بگذار سرما برود. همه اين بهانه‌ها براي فرار از سرما و گرما بود؟ وقتي شما از گرما و سرما فرار مي‌كنيد، به خدا سوگند كه از شمشير بيشتر گريزانيد.

يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدَماً، وَأَعْقَبَتْ سَدَماً. قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً،وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً،وَجَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ؛ حَتَّي لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ،وَلكِنْ لَاعِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ. لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهاأَنَذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَي السِّتِّينَ! وَلكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ!

ترجمه: مظلوميّت امام عليه السلام، و علل شكست كوفيان

اي مرد نمايان نامرد! اي كودك صفتان بي خرد، كه عقل هاي شما به عروسان حجله آراي، شباهت دارد، چقدر دوست داشتم كه شما را هرگز نمي‌ديدم و هرگز نمي‌شناختم، شناسايي شما سوگند به خدا كه جز پشيماني حاصلي نداشت، و اندوهي غم بار سرانجام آن شد. خدا شما را بكشد كه دل من از دست شما پر خون، و سينه ام از خشم شما مالامال است، كاسه هاي غم و اندوه را، جُرعه جُرعه به من نوشانديد، و با نافرماني و ذّلت پذيري، رأي و تدبير مرا تباه كرديد، تا آنجا كه قريش در حق من گفت: «بي ترديد پسر ابيطالب مردي دلير است ولي دانش نظامي ندارد». خدا پدرانشان را مزد دهد، آيا يكي از آنها تجربه هاي جنگي سخت و دشوار مرا دارد؟ يا در پيكار توانست از من پيشي گيرد؟ هنوز بيست ساله نشده، كه در ميدان نبرد حاضر بودم، هم اكنون كه از شصت سال گذشته ام. امّا دريغ، آن كس كه فرمانش را اجراء نكنند، رأيي نخواهد داشت.

آموزش نظامي
خطبه 066 نهج البلاغه
تعاليم عسكرية هامة
خطبه 124 نهج البلاغه
التوجيه العسكري
التوجيه المعنوي للجنود
ضرورة مواصلة القتال

خطبه 066 نهج البلاغه

قاله لاصحابه في بعض ايّام صفّين
ترجمه: خطبه 66
(در يكي از روزهاي جنگ صفّين براي لشگريان خود ايراد فرمود:)
تعاليم عسكرية هامة

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ: اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ، وَتَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَي النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَي لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَأَكْمِلُوا اللَّأْمَةَ، وَقَلْقِلُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَالْحَظُوا الْخَزْرَ، وَاطْعُنُوا الشَّزْرَ، وَنَافِحُوا بِالظُّبَا، وَصِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطَا، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ.
فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ.
وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً، وَامْشُوا إِلَي الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً، وَعَلَيْكُمْ بِهذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ في كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً.
فَصَمْداً صَمْداً! حَتَّي يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ».
ترجمه: آموزش تاكتيك هاي نظامي
اي گروه مسلمانان، لباس زيرين را ترس خدا، و لباس رويين را آرامش و خونسردي قرار دهيد، دندان‌ها را بر هم بفشاريد تا مقاومت شما برابر ضربات شمشير دشمن بيشتر گردد، زره نبرد را كامل كنيد، پيش از آن كه شمشير را از غلاف بيرون كشيد چند بار تكان دهيد، با گوشه چشم به دشمن بنگريد و ضربت را از چپ و راست فرود آوريد، و با تيزي شمشير بزنيد، و با گام برداشتن به پيش، شمشير را به دشمن برسانيد،و بدانيد كه در پيش روي خدا و پسر عموي پيغمبر صلي الله عليه وآله قرار داريد. پي در پي حمله كنيد و از فرار شرم داريد، زيرا فرار در جنگ، لكّه ننگي براي نسلهاي آينده و مايه آتش روز قيامت است، از شهادت خرسند باشيد و به آساني از آن استقبال كنيد. به آن گروه فراوان اطراف خيمه پر زرق و برق و طناب در هم افكنده (فرماندهي معاويه) به سختي حمله كنيد، و به قلب آنها هجوم بريد كه شيطان در كنار آن پنهان شده، دستي براي حمله در پيش، و پايي براي فرار آماده دارد.مقاومت كنيد تا ستون حق بر شما آشكار گردد. شما برتريد، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمي‌كاهد. (1).
*****
(1) سوره محمد صلي الله عليه وآله وسلم، آيه 35.

خطبه 124 نهج البلاغه

في حث أصحابه علي القتال
ترجمه: خطبه 124
(در تشويق ياران بر جهاد)
التوجيه العسكري
التوجيه المعنوي للجنود
ضرورة مواصلة القتال

التوجيه العسكري

فَقَدِّمُواالدَّارِعَ، وَأَخِّرُواالْحَاسِرَ، وَعَضُّوا عَلَي الْأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَي لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ؛ وَالْتَوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّةِ؛ وَغُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ، وَأَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ؛ وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ.
وَرَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَلَا تُخِلُّوهَا، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ،وَالْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَي نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِرَايَاتِهِمْ، وَيَكْتَنِفُونَهَا: حَفَافَيْهَا، وَوَرَاءَهَا،وَأَمَامَهَا؛لَايَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا،وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا. أَجْزَأَ امْرُؤٌ قِرْنَهُ، وَآسَي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، وَلَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَي أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَقِرْنُ أَخِيهِ.
ترجمه: آموزش نظامي (تاكتيك هاي رزم انفرادي)
زره پوشيده‌ها را در پيشاپيش لشگر قرار دهيد، و آنها كه كلاه خُود ندارند، در پشت سر قرار گيرند، دندان‌ها را در نبرد روي هم بفشاريد، كه تأثير ضربت شمشير را بر سر كمتر مي‌كند، در برابر نيزه هاي دشمن، پيچ و خم به خود دهيد كه نيزه‌ها را مي‌لغزاند و كمتر به هدف اصابت مي‌كند، چشم‌ها را فرو خوابانيد، كه بر دليري شما مي‌افزايد، و دل را آرام مي‌كند، صداها را آهسته و خاموش سازيد كه سُستي را مي‌زدايد. پرچم لشگر را بالا داريد و پيرامون آن را خالي مگذاريد و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت خود نسپاريد، زيرا آنان كه در حوادث سخت ايستادگي مي‌كنند، از پرچمهاي خود بهتر پاسداري مي‌نمايند و آن را در دل لشگر نگاه مي‌دارند، و از هر سو، از پيش و پس و اطراف، مراقب آن مي‌باشند، نه از آن عقب مي‌مانند كه تسليم دشمن كنند و نه از آن پيشي مي‌گيرند كه تنها رهايش سازند. هر كس بايد برابر حريف خود بايستد و كار او را بسازد و به ياري برادر خود نيز بشتابد، و مبارزه با حريف خود را به برادر مسلمان خود وامگذارد كه او در برابر دو حريف، قرار گيرد، حريف خود، و حريف برادرش.

التوجيه المعنوي للجنود

وَايْمَ اللَّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ، لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ، وَأَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ، وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ. إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ، وَالذُّلَّ اللَّازِمَ، وَالْعَارَ الْبَاقِيَ. وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمُرِهِ، وَلَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ. مَنِ الرَّائِحُ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمْآنِ يَرِدُ الْمَاءَ؟ الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرافِ الْعَوَالِي!
الْيَوْمَ تُبْلَى الْأَخْبَارُ! وَاللَّهُ لَأَنَا أَشْوَقُ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ. اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ، وَشَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ، وَأَبْسِلْهُمْ بِخَطَايَاهُمْ.
ترجمه: آموزش معنوي سربازان
به خدا سوگند! اگر از شمشير دنيا فرار كنيد از شمشير آخرت سالم نمي‌مانيد، شما بزرگان عرب و شرافتمندان برجسته ايد، در فرار از جنگ، خشم و غضب الهي و ذّلت هميشگي و ننگ جاويدان قرار دارد، فرار كننده بر عمر خود نمي‌افزايد و بين خود و روز مرگش مانعي ايجاد نخواهد كرد.
كيست كه شتابان و با نشاط با جهاد خويش به سوي خدا حركت كند؟ چونان تشنه كامي كه به سوي آب مي‌دود؟ بهشت در سايه نيزه هاي دلاوران است،
امروز در هنگامه نبرد آن چه در دلها و سر زبان هاست آشكار مي‌شود.
به خدا سوگند! كه من به ديدار شاميان در ميدان نبرد شيفته ترم تا آنان به بازگشت به خانه هاشان! كه انتظار مي‌كشند.
بار خدايا! اگر شاميان از حق روي گرداندند جمعشان را پراكنده، و در ميانشان اختلاف و تفرقه بيفكن، و آنان را براي خطا كاريشان به هلاكت رسان.

ضرورة مواصلة القتال

إِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِرَاكٍ: يَخْرُجُ مِنْهُمُ النَّسِيمُ؛ وَضَرْبٍ يَفْلِقُ الْهامَ ويُطِيحُ الْعِظامَ وَيُنْدِرُ السَّوَاعِدَ وَالْأَقْدَامَ.
وَحَتَّي يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ تَتْبَعُهَا الْمَنَاسِرُ؛ وَيُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَائِبُ؛ وَحَتَّي يُجَرَّ بِبِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ؛ وَحَتَّي تَدْعَقَ الْخُيُولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ، وَبِأَعْنَانِ مَسَارِبِهِمْ وَمَسَارِحِهِمْ.
أقول: الدعق: الدق، أي تدق الخيول بحوافرها أرضهم. و نواحر أرضهم: متقابلاتها.
و يقال: منازل بني فلان تتناحر، أي تتقابل.
ترجمه: ضرورت جنگ بي امان براي شكست شاميان
همانا شاميان، بدون ضربت نيزه هاي پياپي هرگز از جاي خود خارج نشوند، ضرباتي كه بدنهايشان را سوراخ نمايد، چنانكه وزش باد از اين سو فرو شده بدان سو در آيد، ضربتي كه كاسه سر را بپراكند، و استخوانهاي بدن را خُرد، و بازوها و پاها را قطع و به اطراف پخش كند. آنان دست برنمي دارند تا آنگاه كه دسته هاي لشگر پياپي بر آنان حمله كنند و آنها را تير باران نمايند، و سواران ما هجوم آورند، و صفهايشان را در هم شكنند، و لشگرهاي عظيم، پُشت سر لشگرهاي انبوه،(1) آنها را تا شهرهايشان عقب برانند، و تا اسب‌ها سرزمينشان را كه روي در روي يكديگر قرار دارد، و اطراف چراگاههايشان، و راه هاي آنان را، زير سُم بكوبند.
*****
(1) الخميس: لشگري كه از پنج جهت آراسته باشد. عقب، جلو، راست، چپ، و قلب سپاه.

وظایف مجاهدان در نبرد

خطبه 123 نهج البلاغه
التّوجيه المعنوي في الحرب
تحذير من التقصير في الحرب

خطبه 123 نهج البلاغه

قاله لأصحابه في ساحة الحرب بصفين
ترجمه: خطبه 123
(به هنگام نبرد در جنگ صفيّن با سربازان خويش فرمود:)
التّوجيه المعنوي في الحرب
تحذير من التقصير في الحرب

وَأَيُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رَبَاطَةَ جَأْشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ، وَرَأَي مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلاً فَلْيَذُبَّ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فُضِّلَ بِهَا عَلَيْهِ كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ، فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ.
إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِيثٌ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ، وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ. إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ! وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ!
ترجمه: آموزش رواني در جنگ
هر كدام از شما در صحنه نبرد با دشمن، در خود شجاعت و دلاوري احساس كرد، و برادرش را سُست و ترسو يافت، به شكرانه اين برتري بايد از او دفاع كند، آنگونه كه از خود دفاع مي‌كند، زيرا اگر خدا خواست او را چون شما دلاور و شجاع گرداند.
همانا مرگ به سرعت در جستجوي شماست، آنها كه در نبرد مقاومت دارند، و آنها كه فرار مي‌كنند، هيچكدام را از چنگال مرگ رهايي نيست و همانا گراميترين مرگها كشته شدن در راه خداست، سوگند به آن كس كه جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار ضربت شمشير بر من آسانتر از مرگ در بستر استراحت، در مخالفت با خداست.

تحذير من التقصير في الحرب

و منه: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكِشُّونَ كَشِيشَ الضِّبَابِ: لَا تَأْخُذُونَ حَقّاً، وَلَا تَمْنَعُونَ ضَيْماً، قَدْ خُلِّيتُمْ وَالطَّرِيقَ، فَالنَّجَاةُ لِلْمُقْتَحِمِ، وَالْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ.
ترجمه: هشدار از كوتاهي در نبرد
گويي شما را در برخي از حمله ها، در حال فرار، ناله كنان چون گلّه اي از سوسمار مي‌نگرم كه نه حقّي را باز پس مي‌گيريد، و نه ستمي را باز مي‌داريد، اينك اين شما و اين راه گشوده، نجات براي كسي است كه خود را به ميدان افكنده به مبارزه ادامه دهد، و هلاكت از آن كسي است كه سُستي ورزد.

پيشرفت و عقب نشيني در نبرد

خطبه 107 نهج البلاغه

خطبه 107 نهج البلاغه

في بعض أيام صفين
الشكوي من ضعف اصحابه في صفين
وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ، وَانْحِيَازَكُمْ عَنْ صُفُوفِكُمْ، تَحُوزُكُمُ الْجُفَاةُ الطَّغَامُ، وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ،
وَأَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ، وَيَآفِيخُ الشَّرَفِ، وَالْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ، وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ.
وَلَقَدْ شَفَي وَحَاوِحَ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخَرَةٍ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَازُوكُمْ، وَتُزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَزَالُوكُمْ؛
حَسّاً بِالنِّصَالِ، وَشَجْراً بِالرِّمَاحِ؛ تَرْكَبُ أُولَاهُمْ أُخْرَاهُمْ كَالْإِبِلِ الْهِيمِ الْمَطْرُودَةِ؛ تُرْمَي عَنْ حِيَاضِهَا؛ وَتُذَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا!
ترجمه: خطبه 107
(در برخي از روزهاي نبرد صفّين براي تشكّر و تقويت روحيّه سربازانش ايراد فرمود:)
وصف نبرد ياران در صفّين
از جاي كنده شدن و فرار شما را از صفها ديدم، فرومايگان گمنام، و بيابان نشيناني از شام، شما را پَس مي‌راندند، در حالي كه شما از بزرگان و سرشناسان عرب و از سران شرف مي‌باشيد، برازندگي چشمگيري داريد و قلّه هاي سرفراز و بلند قامتيد،
سرانجام سوزش سينه ام با مقاومت و حملات دلاورانه شما، تسكين يافت، كه ديدم شاميان را هزيمت داديد و صفهاي آنان را در هم شكستيد، و آنان را از لشكرگاه خود رانديد، آنگونه كه آنها شما را كنار زدند، مي‌ديدم با نيزه‌ها آنان را كوفتيد و با تيرها، آنها را هدف قرار داديد، كه فراريان و كشتگان دشمن روي هم ريختند، و بر دوش هم سوار مي‌شدند، چونان شتران تشنه اي كه از آبشخورشان برانند و به هر سو گريزان باشند.

سرآغاز

اشاره

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:
1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كاربردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

ضرورت ارتش

طبقات اجتماعي و ارتش
نياز جامعه به ارتش
توجّه به نظم (سانترااليستي) در ارتش

طبقات اجتماعي و ارتش

وقتي تمام موجودات حياتي از انواع ابزار دفاعي برخوردارند، آيا جامعه انساني بدون ابزار دفاعي دوام مي‌آورد؟ و به تكامل مي‌رسد؟
اينجاست كه ارتش، سپاه، نيروهاي انتظامي و اصل دفاع، به عنوان يك ضرورت حياتي، در جامعه الهي مطرح است كه بدون آن نمي‌توان به تكامل رسيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام امور نظامي را در متن جامعه اسلامي پذيرفته و از نظر جامعه شناسي آن را يكي از طبقات اجتماعي معرّفي مي‌فرمايد كه به فرمانده كلّ نيروهاي مسلّح خود، مالك اشتر در نامه 53 نوشت:
«وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَي بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ:
فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ،
وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ،
وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ،
وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَالرِّفْقِ،
وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ،
وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ
وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَي مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَّي اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَي حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلي الله عليه وآله وسلم عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً.»
(اي مالك بدان! مردم از گروه هاي گوناگوني مي‌باشند كه اصلاح هر يك جز با ديگري امكان ندارد، و هيچ يك از گروه‌ها از گروه ديگر بي نياز نيست، از آن قشر ها، لشگريان خدا، و نويسندگان عمومي و خصوصي،
قضات دادگستر،
كارگزاران عدل و نظم اجتماعي،
جزيه دهندگان،
پرداخت كنندگان ماليات،
تجّار و بازرگانان،
صاحبان صنعت و پيشه وران،
و طبقه پايين جامعه از نيازمندان و مستمندان مي‌باشند، كه براي هريك خداوند سهمي مقرّر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن يا سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تعيين كرده كه پيماني از طرف خداست و نگهداري آن بر ما لازم است.)

امام علي عليه السلام در تبيين طبقات اجتماعي جامعه، و شرح زنجيره طبقات، ابتداء امور نظامي و نظاميان و ارتش را مطرح مي‌كند.
زيرا آن را با توجّه به اصل «ضرورت دفاع»، عامل بقاء و تداوم ارزش هاي اخلاقي و معنوي جامعه توحيدي مي‌داند كه شكل گيري اخلاق نظامي بر همين اساس ممكن مي‌گردد و معنا پيدا مي‌كند.

نياز جامعه به ارتش

امام علي عليه السلام، اخلاق نظامي، و ره آورد ارتش توحيدي را با توجّه به تعريف صحيح انسان و جامعه تفسير مي‌فرمايد،
يعني ارتش اسلامي و جنداللّه را بگونه اي جداگانه نمي‌نگرد،
به نظامي و نظامي گري، اصالت نمي‌دهد،
ارتش را با مردم، و در كنار امّت اسلامي، و براي دفاع از جسم و جان و فكر و عقيده انسان الهي مطرح مي‌كند، كه:
چون امّت اسلامي بايد باشد، ارتش اسلامي هم ضروري است.
چون دين خدا بايد تداوم يابد ارتش اسلامي هم ضرورت دارد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در بخش ديگر از نامه 53 به مالك اشتر به «هدفداري ارتش اسلامي» اشاره مي‌فرمايد:
فَالجُنُودُ، بِإذْنِ اللهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ
وَ زَيْنُ الْوُلاةِ
وَ عِزُّ الدِّينِ
وَ سُبُلُ الأَمَنِ
وَ لَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إلاّ بِهِمْ.
ثُمَّ لا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إلاّ بِمَا يُخْرِجُ اللّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَراجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلي جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَ يَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيَما يُصْلِحُهُمْ، وَ يَكُونُ مِنْ وَراءِ حَاجَتِهِمْ.
ثُمَّ لا قِوامَ لِهذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إلاّ بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَ الْعُمَّالِ وَ الْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعوُنَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَ يُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الأُمُورِ وَ عَوَامِّهَا.
وَلا قِوَامَ لَهُمْ جَميعاً إلاّ بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصِّنَاعَاتِ، فِيَما يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ وَ يُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ ما لا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ.
(امّا «سپاهيان با اذن پروردگار حافظان و پناهگاه رعيّت،
زينت زمامداران،
عزّت و شوكت دين
و راه هاي امنيّت مي‌باشند.
قوام رعيّت جز بوسيله اينان ممكن نيست.
از طرفي برقراري سپاه جز به وسيله خراج «ماليات اسلامي» امكان پذير نمي‌باشد، زيرا با خراج براي جهاد با دشمن تقويت مي‌شوند، و براي اصلاح خود بآن تكيه مي‌نمايند.
و با آن رفع نيازمنديهاي خويش را مي‌كنند. سپس اين دو گروه «سپاهيان و ماليات دهندگان» جز با گروه سوم قوام و پايداري نمي‌پذيرند و آنها عبارتند

از:
«قضات» و «كارگزاران دولت» و منشي‌ها زيرا آنها قراردادها و معاملات را استحكام مي‌بخشند.
و ماليات‌ها را جمع آوري مي‌كنند. و در ضبط امور خصوصي و عمومي مورد اعتماد و اطمينان هستند.
و اين گروه‌ها بدون «تجّار» و «پيشه وران» و «صنعتگران» قوامي ندارند، زيرا آنها وسائل زندگي را جمع آوري مي‌كنند.
و در بازارها عرضه مي‌نمايند.
و وسائل و ابزاري را با دست خود مي‌سازند كه در امكان ديگران نيست». (1).
*****
(1) نامه 44/53 نهج البلاغه المعجم المفهرس.

توجّه به نظم (سانترااليستي) در ارتش

نظم در همه هستي حكم فرماست.
و بدون نظم نمي‌شود به رشد و تكامل رسيد.
خصوصاً ارتش كه بايد با نظم و انضباط تنفّس كند.
امام علي عليه السلام نسبت به نظم در ارتش توجّه فراواني داشت؛
نظم در لشگرها، و تيپ‌ها و گردان ها،
نظم در صف آرائي ها،
نظم در جنگ و اجراي دستورات نظامي.
روزهايي كه ارتش خود را در صفين سامان مي‌داد.
امام علي عليه السلام مي‌فرمود:
فَسَوّوا صُفُوفَكُمْ كَالْبُنْيانُ الْمَرْصُوص
«صف هاي خود را چونان ستون هاي استوار منظّم كنيد.» (1).
*****
(1) كامل ابن أثير، ج3، ص297.

هدفداري نظامي

خودسازي معنوي نظاميان
ضرورت خدا گرايي
توجّه به الگوهاي تربيتي
خدا گرايي فرماندهان نظامي

خودسازي معنوي و خدا گرائي فرماندهان نظامي از تفكّر توحيدي و باورهاي ديني مَنْشأ مي‌گيرد كه با آگاهي و سازندگي، و متخلّق شدن به اخلاق الهي، يك فرمانده لايق و كار آزموده نظامي مي‌تواند
در تمام جوانب زندگي؛
در شرائط صلح يا جنگ؛
و در مشكلات طاقت فرساي ميادين نبرد؛
موفّق باشد، و با روح اميدواري و آينده نگري مثبت، با همه مشكلات به درستي مقابله كند، و نيروهاي تحت امر خود را به پيروزي لازم برساند.
در اينجا از ديدگاه نهج البلاغه به دو اصل ياد شده توجّه مي‌كنيم:
امام علي عليه السلام خودسازي معنوي را شرط اوّل رشد و سعادت مي‌شناساند،
و براي مديران مديريّت هاي گوناگون اجتماعي، و آنها كه به نوعي در آموزش و تعليم و تربيت ديگر انسان‌ها تلاش مي‌كنند يك اصل حياتي و ضروري مي‌داند،
زيرا كسي كه خود را نساخته باشد، و غرائز حيواني خود را تعديل نكرده و غرائز انساني را رشد نداده، به انواع امراض رواني و روحيّات متضاد ويرانگر دچار است،
چنين شخصي در انواع مديريّت هاي علمي، سياسي، نظامي، اقتصادي، شكست خورده و توان اداره كردن، جامعه را ندارد،
كه گفتند:
«خُفته را خُفته كِي كُند بيدار؟»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به معلّمان بشري در مديريّت هاي علمي مي‌فرمايد:
مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاس إمَاماً فَلْيَبْدَأ بِتَعْليمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأدِيبِهِ بِلِسانِهِ؛
وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالإجْلالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.
«كسي كه خود را در مقام پيشوائي و امام مردم قرار مي‌هد بايد پيش از آنكه به تعليم ديگران بپردازد به تعليم خويش بپردازد؛ و بايد تأديب كردن او به عملش، پيش از تأديب كردن به زبانش باشد.
كسي كه معلّم و ادب كننده خويشتن است؛ به احترام، سزاوارتر است از كسي كه معلّم و مربّي مردم است» (1).
*****
(1) حكمت 73 نهج البلاغه معجم المفهرس.

امام علي عليه السلام به فرمانده كلّ نيروهاي مسلّح خود، مالك اشتر، ارزش هاي اخلاقي و ملاك هاي خودسازي را متذكّر مي‌شود و مي‌نويسد:
أَمَرَهُ بِتَقْوَي اللّهِ، وَ إيثَارِ طَاعَتِهِ، وَ اتِّبَاع مَا أَمَر بِهِ فِي كِتَابِهِ:
مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ، الَّتِي لا يَسْعَدُ أَحَدٌ إلاّ بِاتِّبَاعِهَا، وَلا يَشْقَي إلاّ مَعَ جُحُودِهَا وَ إضَاعَتِهَا، وَ أَنْ يَنْصُرَ اللّهَ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَإنَّهُ، جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَ إعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.
وأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَ يَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَأنَّ النَّفسَ أَمَّارَةٌ إلاّ مَا رَحِمَ اللّهُ.(1).
(مالك را بتقوا و ترس از خداوند؛ ايثار و فداكاري در راه اطاعتش و متابعت از آنچه در كتاب خدا قرآن به آن امر شده است فرمان مي‌دهد:
به متابعت او امري كه در كتاب الله آمده، فرائض و واجبات و سنّت ها، همان دستوراتي كه كسي جز با متابعت آنها روي سعادت نمي‌بيند و جز با انكار و ضايع ساختن آنها در شقاوت و بدبختي واقع نمي‌شود
به او فرمان مي‌دهد كه «آئين خدا را با قلب دست و زبان ياري كند چراكه خداوند متكفل ياري كسي شده كه او را ياري نمايد و عزت كسي كه او را عزيز دارد.
و نيز او فرمان مي‌دهد كه خواسته هاي نا به جاي خود را درهم بشكند، و به هنگام وسوسه هاي نفس، خويشتن داري را پيش گيرد زيرا كه «نفس اماره» همواره انسان را به بدي وادار مي‌كند، مگر آنكه رحمت الهي شامل حال او شود).
و به «اسود بن قطبه» فرمانده نظامي ارتش خود در منطقه «حَلوان»، از ايالات فارس ايران، سفارش مي‌فرمايد كه:
به خودسازي معنوي روي آورد
تا بتواند بر مشكلات پيروز گردد،
و هشدار مي‌دهد كه:
بدون خودسازي معنوي،
و رشد اخلاقي،
و يا دچار شدن به هوا و هوس،
نمي تواند عادل باشد و در محدوده مديريّت نظامي خود موفّق گردد.
متن نامه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام چنين است:
إلي الأسود بن قطبة صاحب جند حلوان
أَمّا بَعْدُ، فَإنَّ الْوَالِيَ إذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذلِكَ كَثِيراً مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاء؛ فَإنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ،

فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيَما افْتَرَضَ اللّهُ عَلَيْكَ، رَاجِياً ثَوَابَهُ، وَ مُتَخَوِّفاً عِقَابَهُ.
وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلاّ كَانَتْ فَرْغَتُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ أَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْ أَبَداً، وَ مِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَالاِحْتِسَابُ عَلَي الرَّعِيَّةِ بِجُهْدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ، وَالسَّلامُ.
(امّا بعد از حمد خداوند! زمامدار، اگر دنبال هوا و هوسهاي پي در پي خويش باشد غالباً او را از عدالت باز مي‌دارد؛ بنابراين امور مردم از نظر حقوق بايد نزد تو مساوي باشد، چرا كه هيچگاه جور و ستم جانشين عدالت نخواهد شد، از آنچه براي خود نمي‌پسندي اجتناب كن، و نفس خويش را در برابر آنچه خداوند بر تو واجب ساخته به اميد ثوابش وهمچنين از ترس كيفرش بخضوع و تسليم وادار!
و بدان كه دنيا سراي آزمايش است كه هر كس ساعتي در آن فراغت يابد و دست از كار بكشد، همين ساعت بيكاري موجب حسرت و پشيماني او در قيامت خواهد شد. و بدان كه هيچ چيز تو را از حق بي نياز نخواهد ساخت. از جمله حقوقي كه بر تو فرض و واجب است كنترل هوسهاي خويش، مواظب رعايا، و رسيدگي توأم با تلاش بكار هاي آنهاست. در اين راه آنچه از منافع عايد تو مي‌شود، براي تو از مشكلات و ناراحتي هائي كه متحمل مي‌گردي، به مراتب سودمند تر است والسلام).(2).
*****
(1) نامه 2/53 نهج البلاغه معجم المفهرس.
نامه 59 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

توجّه به الگوهاي تربيتي

امام علي عليه السلام براي رشد اخلاقي فرماندهان نظامي، به يك نكته مهمّ روانشناسي، تربيتي، اشاره مي‌فرمايد كه:
بدون يك الگوي كامل،
خودسازي و سازندگي معنوي غير ممكن است
از اين رو روش هاي زندگي پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم را به خوبي مي‌شناساند، و همه را به پيروي از آن دعوت مي‌كند:
فَتَأَس بِنَبِيِّكَ الاطْهَرِ صلي الله عليه وآله وسلم فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّي، وَعَزَاء لِمَنْ تَعَزَّي.
وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَي اللّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ، وَ الْمُقْتَصُّ لأَثَرِهِ.
قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً.
وَلَمْ يُعِرها طَرْفاً أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحاً. وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً.
عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَي أَنْ يَقْبَلَهَا، وَ عَلِمَ أَنَّ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئاً فَأَبْغَضَهُ، وَ حَقَّرَ شَيْئاً فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئاً فَصَغَّرَهُ.
«از پيامبر پاك و پاكيزه ات صلي الله عليه وآله وسلم پيروي كن! زيرا راه و رسمش سرمشقي است براي آن كس كه بخواهد تأسي جويد و انتسابي است «عالي» براي كسي كه بخواهد منتسب گردد.
و محبوبترين بندگان نزد خداوند كسي است كه از پيامبرش سرمشق گيرد.
و قدم به جاي قدم او گذارد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بيش از حداقل نياز از متاع دنيا استفاده نكرد و به آن تمايلي نشان نداد.
پهلويش از همه لاغرتر و شكمش از همه گرسنه تر بود.
دنيا به وي عرضه شد «تا آنچه مي‌خواهد انتخاب كند» امّا از پذيرفتن آن امتناع ورزيد.
او از آنچه مبغوض خداوند است آگاهي داشت لذا خود نيز آنها را منفور مي‌شمرد.
و آنچه خداوند آن را حقير شمرده بود او نيز حقير مي‌دانست و كوچك‌ها را كوچك و كم اهميّت مي‌شمرد.» (1).
*****
(1) خطبه 23/160 نهج البلاغه معجم المفهرس.

خدا گرايي فرماندهان نظامي

اصل ديگري كه در تمام جوانب اخلاق فرماندهان نظامي بايد مطرح باشد، و همه جا مورد لزوم است،
و از نظر كاربردي در روابط اجتماعي و اجراي عدالت مؤثّر است
و در تمام مراحل جنگ، و تحمّل مصائب و مشكلات پس از جنگ، نقش كليدي دارد،
خدا گرائي فرمانده، و توجّه به خدا در تمام مراحل زندگي است، زيرا:
انسان را از تنهائي و وحشت بيرون مي‌آورد؛
قوّت قلب و نيرومندي رواني مي‌دهد؛
روح اميدواري و آينده نگري مثبت به انسان
مي بخشد؛
ترس و وحشت از هر چيز غير از خدا را از جان
و دل مي‌زدايد؛
هرگونه شك و دودلي و اضطراب و نگراني را
ريشه كن مي‌كند؛
هرگونه وابستگي و خود كم بيني را درمان
مي كند؛
فراواني سپاه و قدرت دشمن را با ياد خدا ناچيز
مي نمايانند؛
عامل پيروزي و سلامت رواني و اطمينان خاطر
مي باشد؛
امام علي عليه السلام در تمام مراحل زندگي، مديران سياسي و نظامي و اقتصادي را به ياد خدا و خدا گرائي در تمام شئون زندگي دعوت مي‌كند.
هم به فرماندهان نظامي در ميادين نبرد، ياد خدا را سفارش مي‌كند،
و هم براي اجراي عدالت اجتماعي، و عدالت اقتصادي به فرمانداران و استانداران خود، خدا گرائي را اساس هر كاري معرّفي مي‌فرمايد.
هم براي موفّقيت كاري و سلامت جسم و جان، ياد خدا را مطرح مي‌كند،
و هم براي مقابله با مشكلات و درمان انواع بيماري هاي روحي و رواني «خدا گرائي» را تنها راه درمان مي‌شناساند تا با ياد خدا:
دچار غرور زدگي و خود محوري نگردند؛
دچار اضطراب و وحشت نشوند؛
دچار خودبيني و قضاوت هاي شخصي و يك جانبه نشوند؛
دچار انحرافات اخلاقي و سياسي نگردند؛
از اين رو به مالك اشتر استاندار مصر و فرمانده كلّ نيروهاي مسلّح خود

در حوزه فرماندهي، و مديريّت سياسي، نظامي، براي مقابله با غرور زدگي و انحرافات رواني، و براي مصون ماندن از قضاوت هاي ظالمانه و خود محوري، ياد خدا را تنها درمان اضطراب هاي روحي يك فرمانده كل، معرّفي مي‌فرمايد، تا با ياد خدا، بين خود و مردم تفاوتي قائل نشود، و همه را بنده خدا بنگرد.
و خود را در حضور خدا مشاهده كند؛
فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.
وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدَ لَكَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غِنَي بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ.
وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَي عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَي بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنْدُوحَةً، وَلَا تَقُولَنَّ:
إِنِّي مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ، فَإِنَّ ذلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِيَرِ.
وَإِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانْظُرْ إِلَي عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَي مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكُفُّ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ، وَيَفِي ءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!
إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ، وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ، وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ.
(همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن كس كه تو را فرمانداري مصر داد والاتر است، كه انجام امور مردم مصر را به تو واگذار ده، و آنان را وسيله آزمودن تو قرار داده است، هرگز با خدا مستيز، كه تو را از كيفر او نجاتي نيست، و از بخشش و رحمت او بي نياز نخواهي بود، بر بخشش ديگران پشيمان مباش، و از كيفر كردن شادي مكن، و از خشمي كه تواني از آن رها گردي شتاب نداشته باش، به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نيز فرمان مي‌دهم، بايد اطاعت شود، كه اين گونه خود بزرگ بيني دل را فاسد، و دين را پژمرده، و موجب زوال نعمت هاست.
و اگر با مقام و قدرتي كه داري، دچار تكبّر يا خود بزرگ بيني شدي به بزرگي حكومت پروردگار كه برتر از تو است بنگر، كه تو را از آن سركشي نجات مي‌دهد، و تند روي تو را فرو مي‌نشاند، و عقل و انديشه ات را به جايگاه اصلي باز مي‌گرداند.
بپرهيز كه در بزرگي خود را همانند خداوند پنداري، و در شكوه خداوندي همانند او داني، زيرا خداوند هر سركشي را خوار مي‌سازد، و هر خودپسندي را بي ارزش مي‌كند.(1).

*****
(1) نامه 10/53 نهج البلاغه معجم المفهرس.

امام علي عليه السلام و مسائل نظامي

اخلاق نظامي

مسئوليّت فرماندهي «در شرايط صلح»
آگاهي از اوضاع سياسي كشور
آگاهي و مظلوميّت امام
هشدارهاي بِجا به ملّت
فراهم آوردن امكانات مقابله با دشمن
حفظ آمادگي و روحيّه رزمي ملّت
آموزش هاي حساب شده براي جهاد و شهادت
تداوم آموزش نظامي
الگو سازي و ارائه سمبل هاي مقاومت
دشمن شناسي
نفوذ دادن نيروهاي اطلاعاتي در خاك دشمن
افشاگري و پاسخ به شبهات دشمن
معرفة طلحة والزّبير
البيعة العديمة النظير
الشكوي من طلحة و الزّبير
انتخاب فرماندهان لايق
تعيين فرماندهي كل
رعايت سلسله مراتب فرماندهي
تعيين فرمانده براي ارتش و نيروهاي نظامي ويژه
مسئوليّت هاي رهبري در آستانه جنگ
آگاهي دادن مردم (نسبت به اخبار جاري كشور)
آگاهي مردم و بسيج نيروها
آگاهي سياسي در جنگ جمل
در جنگ همه جا اسلحه و تهاجم نظامي كاربرد ندارد
آگاهي از علل مقاومت دشمن
احساس مسئوليّت امام در جنگ جمل
دشمن شناسي
شناخت معاويه
شناخت عمروعاص
شناخت مارقين (خوارج)
اعلام مواضع قاطعانه نسبت به جنگ
بسيج عمومي مردم
تعيين مديران لايق براي اداره جامعه

تاكتيكهاي نظامي
روش شكستن حلقه محاصره دشمن
استفاده از أصل غافلگيري
اصل غافل گيري در جنگ ذات السَّلاسل
اصل غافل گيري، در جنگ با يهوديان بني النّضير
واقع نگري در عمليّات نظامي
پاسخ مناسب به دشمن
استفاده از پرچم رسول خدا در جنگ
قدرداني از آسيب ديدگان جنگ
آزادي اسيران در جنگ
نبرد بي أمان با منحرفان
پرهيز از آغاز گري در جنگ
فرمان جنگ
جستجوي جسد سران خوارج و افشاي نفاق آنان
شناساندن منافقان حافظ قرآن
فرمان مداواي مجروحين
آگاهي سياسي امام و آمادگي براي نبرد با معاويه
آمادگي رزمي براي مبارزه نهائي با معاويه
مسئوليّت هاي رهبري
شيوه هاي رزمي، تبليغي امام در جنگ جمل (به نقل الفتوح ابن أعثم كوفي)
مشورت با ياران
اعلام اهداف جهاد اسلامي
واقع بيني در نبرد
ايراد سخنرانيهاي افشاگرانه
ارسال نامه هاي هدايتگر
نامه به طلحه و زبير
پاسخ به ادّعاهاي سران جَمَل
نامه علي به عايشه
تبليغات حساب شده براي نفي شايعات دشمن
فرستادن هيئت هاي صلح
خودداري از آغاز نبرد
افشاء ادّعاهاي دروغين طلحه
آرايش نظامي سپاه
نصيحت فرماندهان كل دشمن
پند و اندرز دادن سپاه دشمن با قرآن

آغاز نبرد سازماندهي شده
خط شكني هاي فرماندهي كل
عفو و گذشت
شيوه هاي مبارزه در جنگ صفين
تلاش براي بدست آوردن موقعيّت برتر
حملات غافلگيرانه
عفو و ايثار
صلح طلبي و فرستادن هيئت هاي مذاكره
اعزام هيئت هاي مذاكره به سوي معاويه
آمدن هيئت مذاكره به اردوي امام
فرستادن هيئت هايي براي مذاكره صلح
فرستادن پياپي هيئت هاي مذاكره
پرهيز از آغاز گري در جنگ
آرايش نظامي سپاه و پاسخ دادن به حملات دشمن
حملات كارساز امام
شيوه هاي رزمي، تبليغي امام در جنگ نهروان
تلاش در هدايت سران خوارج
آزاد گذاشتن خوارج و رعايت حقوق آنها
آغاز شورشگري خوارج و آمادگي رزمي امام
آغاز قتل و غارت
آمادگي رزمي امام علي
پرهيز از توجّه به غير خدا
پرهيز دادن مردم از ستاره شناسي
اعزام هيئت هاي مذاكره صلح
قيس بن سعد
ابوايوب انصاري
صعصعة بن صوحان
ابن عباس
روش مناظره با دشمن مسلمان
بحث و مناظره امام با سران خوارج
سخنراني امام براي هدايت خوارج
بحث و مناظره با ابن الكوّاء
علل پذيرش حكميّت در صفّين
سرزنش كوفيان و خوارج گمراه
اتمام حجّت با خوارج
سياست استعماري قرآن بر سر نيزه كردن

وصف ياران جهادگر پيامبر
هدف مبارزه با شاميان
نقش شعارهاي حماسي «در جنگ»
انتخاب شعارهاي متناسب با شعارهاي دشمن
استفاده از شعارهاي اللّه اكبر
تشويق به خلق شعارهاي كوبنده
شعارهاي متناسب در جنگ اُحُد
اطاعت از فرماندهي «رعايت سلسله مراتب در ارتش»
نكوهش رزمنده پيروز
قاطعيّت در اجراي فرامين رهبري
نكوهش از عدم شركت در جنگ
سرزنش بزرگان كوفه
نهي زنان از گريه بلند پس از جنگ
شيوه هاي كاربردي امام (در جنگ)
استفاده از نيروهاي عاشق
جسارت و بي باكي در مأموريّت ها
اعلام مواضع نسبت به جنگ
برخورد قاطعانه با دشمن
توجّه به امدادهاي الهي
هدفداري در نبرد
مديريّت صحيح نظامي (در جنگ خيبر)
مردانگي و مروّت در جنگ
حفظ اَسرار نظامي
پرهيز از غرور زدگي در نعمت ها
مسئوليّت هاي رهبري و نظاميان
فرستادن فرزندان خويش به ميدان جنگ
ضرورت حفظ امامت
شركت حضرت اميرالمؤمنين در خط مقدّم
روشهاي برخوردي «پس از جنگ»
اصول گرايي پس از جنگ
عفو و هشدار
هشدار به مردم بصره
تشكّر از نيروهاي عمل كننده
روش برخورد با فراريان جنگي

مسئوليّت فرماندهي «در شرايط صلح»

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه امام امّت اسلامي بود و بالاترين مقام حكومتي، سياسي را در اختيار داشت.
نسبت به نيروهاي مسلّح، و سربازان و ارتش اسلامي، فرماندهي كلّ قوا را به عهده داشت.
و مسئوليّت آموزش و اداره نيروهاي رزمنده را شخصاً قبول فرموده و يا در اختيار فرماندهان ارشد مي‌گذاشت.
گرچه بحث «اخلاق فرماندهي»، شامل فرماندهي كلّ قوا نيز مي‌شود، امّا در برخي از موارد با توجّه به ويژگي هائي كه دارد بايد به طور جداگانه شناسائي و ارزيابي گردد، مانند:
آگاهي از اوضاع سياسي كشور
آگاهي و مظلوميّت امام
هشدارهاي بجا به ملّت
فراهم آوردن امكانات مقابله با دشمن
حفظ آمادگي و روحيّه رزمي ملّت
آموزش هاي حساب شده براي جهاد و شهادت
تداوم آموزش نظامي
الگو سازي و ارائه سمبل هاي مقاومت
دشمن شناسي
نفوذ دادن نيروهاي اطلاعاتي در خاك دشمن
افشاگري و پاسخ به شبهات دشمن
معرفة طلحة والزّبير
البيعة العديمة النظير
الشكوي من طلحة و الزّبير
انتخاب فرماندهان لايق
تعيين فرماندهي كل
رعايت سلسله مراتب فرماندهي
تعيين فرمانده براي ارتش و نيروهاي نظامي ويژه

آگاهي از اوضاع سياسي كشور

يكي از مسئوليّت هاي مهمّ فرماندهي كلّ، آگاهي از اوضاع سياسي كشور است، تا برابر نقشه هاي شيطاني دشمن غافلگير نشود و بتواند حساب شده تصميم بگيرد و بر أساس واقعيّت ها، نيروها را متوقّف يا به حركت درآورد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در يك سخنراني رسمي به ويژگي آگاهي خويش اشاره مي‌فرمايد.
آنگاه كه جمعي پس از شنيدن اخبار تحرّكات نظامي شورشيان بصره خدمت امام علي عليه السلام رسيدند و گفتند:
شما در مدينه آرام نشسته ايد و دشمنان با تمام امكانات در حالِ شورشگري مي‌باشند، آن حضرت بپاخاست و اين سخنراني را ايراد كرد:
وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ:
تَنَامُ عَلي طُولِ اللَّدْمِ، حَتَّي يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتِلَهَا رَاصِدُهَا، وَلكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَي الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ، وَبِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَداً، حَتَّي يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي.
فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْثَراً عَلَيَّ، مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّي يَوْمِ النَّاسِ هذا.
(آنگاه كه از امام خواستند طلحه و زبير را تعقيب نكند، فرمود:)
آگاهي و مظلوميّت امام

آگاهي و مظلوميّت امام

به خدا سوگند! از آگاهي لازمي برخوردارم و هرگز غافلگير نمي‌شوم،(1) كه دشمنان ناگهان مرا محاصره كنند و با نيرنگ دستگيرم نمايند، من همواره با ياري انسان حق طلب، بر سر آن مي‌كوبم كه از حق روي گردان است، و با ياري فرمانبر مطيع، نا فرمان اهل ترديد را درهم مي‌كوبم، تا آن روز كه دوران زندگاني من بسر آيد.
پس، سوگند بخدا، من همواره از حق خويش محروم ماندم، و از هنگام وفات پيامبر صلي الله عليه وآله تا امروز حق مرا از من باز داشتند و به ديگري اختصاص دادند.(2).
*****
(1) ضَبُعْ، يعني «كَفتار» كه در اغفال شدن ضرب االمثل بود، با سر و صداهايي كه شكارچيان بوجود مي‌آوردند و سر در لانه فرو برده، از خطرات پيرامون خود غافل مي‌شد و شكار مي‌گرديد و آنگاه ضرب المثل براي انسان بي اطلاع گرديد.
خطبه 6 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

هشدارهاي بجا به ملّت

يكي ديگر از وظائف فرماندهي، طرح هشدارهاي بجا و ضروري است، تا امّت اسلامي و سربازان اسلام همواره بيدار و هشيار بوده، و توان رزمي خود را هميشه حفظ نمايند،
امام در يكي از هشدارهاي ضروري خود، خطاب به مردم مدينه فرمود:
أَلا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَ رَجِلَهُ، وَ إِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتي: مَا لَبَّسْتُ عَلَي نَفْسِي، وَلا لُبِّسَ عَلَيَّ. وَايْمُ اللَّهِ لافْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ! لا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.
«آگاه باشيد! شيطان حزب خويش را گرد آورده، و سواره و پيادگان لشكر خود را فرا خوانده است اما من آگاهي و بينش و بصيرت خود را همچنان همراه دارم، من حقيقت را بر خود مشتبه نساخته ام و بر من مشتبه نيز نشده است.
به خدا سوگند! گردابي براي آنها فراهم سازم كه جز من كسي نتواند آن را چاره كند «و در آن سرانجام غرق شوند» و هرگز از آن بيرون نيايند و آن عده كه از آن بيرون نتوانند آمد.» (1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در يك سخنراني عمومي نسبت به تحرّكات ناكثين فرمود:
أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَي أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلي نِصَابِهِ.
وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفاً.
وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَي أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ. يا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيبَ!
وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.
فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَي بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِراً لِلْحَقِّ!
وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ! وَأَنْ أُصْبِرَ لِلْجِلادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلَي يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.
(آگاه باشيد، كه همانا شيطان حزب و يارانش را بسيج كرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار ديگر ستم را به جاي خود نشاند، و باطل به جايگاه خويش پايدار شود.
سوگند به خدا ناكثين هيچ گناهي از من سراغ ندارند، و انصاف را بين من و خودشان رعايت نكردند، آنها حقّي را مي‌طلبند كه خود ترك كردند، و انتقام

خوني را مي‌خواهند كه خود ريختند، اگر شريك آنها بودم، پس آنها نيز در اين خونريزي سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ريختند پس كيفر مخصوص آنهاست، مهمترين دليل آنها به زيان خودشان است، مي‌خواهند از پستان مادري شير بدوشند كه خشكيده، بدعتي را زنده مي‌كنند كه مدّت هاست مرده، وَه چه دعوت كننده اي!؟(2) و چه اجابت كنندگاني؟!
همانا من به كتاب خدا و فرمانش درباره ناكثين خوشنودم.
اما اگر از آن سرباز زدند با شمشير تيز پاسخ آنها را خواهم داد، كه براي درمان باطل و ياري دادن حق كافي است.
شگفتا! از من خواستند به ميدان نبرد آيم و برابر نيزه هاي آنان قرار گيرم و ضربت هاي شمشير آنها را تحمّل كنم، گريه گنندگان بر آنها بگريند، تاكنون كسي مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشير نهراسانده است، من به پروردگار خويش يقين داشته و در دين خود شك و ترديدي ندارم.)
*****
(1) خطبه 10 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
دعوت كنندگان، طلحه و زبير و عائشه مي‌باشند.

امام علي عليه السلام نسبت به آمادگي رزمي براي پاسخ دادن به تحرّكات دشمن فرمود:
أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجِلَهُ، وَإِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي: مَا لَبَّسْتُ عَلَي نَفْسِي، وَلَا لُبِّسَ عَلَيَّ. وَايْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ! لَا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.
(آگاه باشيد كه شيطان حزب خود را جمع كرده، و سواره و پياده هاي لشگر خود را فراخوانده است، امّا من آگاهي لازم به امور دارم، نه حق را پوشيده داشتم، و نه حق بر من پوشيده ماند، سوگند به خدا، گردابي، براي آنان به وجود آورم كه جز من كسي نتواند آن را چاره سازد، آنها كه در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بيرون آيند، و آنها كه گريختند، خيال بازگشتن نكنند.)(1).
*****
(1) خطبه 10 نهج البلاغه معجم المفهرس.

حفظ آمادگي و روحيّه رزمي ملّت

امام علي عليه السلام در تمام سخنراني‌ها و سفارش هاي مكرّر، امّت اسلامي را به آمادگي همه جانبه براي پاسخ دادن به انواع تهاجمات دشمن دعوت كرده و مي‌فرمود كه:
فخذُوا لِلْحَرْب أهبَتَها وَ اَعِدّوا لَها عُدَّتَها، فَقَدْ شَبّ لَظاها، وَ علا سَناها
«شما آماده پيكار باشيد، و ساز و برگ جنگ را فراهم كنيد كه آتش آن زبانه كشيده، و شعله هاي آن بالا گرفته است».(1).
*****
(1) خطبه 6/26 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام براي آمادگي فكري و روحي مردم و سربازان، همواره ارزش هاي والاي جهاد را به خوبي تفسير و بيان مي‌كرد، مانند: خطبه 27 نهج البلاغه كه فرمود:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوى، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ.
فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُيِّثَ بِالصِّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصَفَ.(1).
«پس از ياد و نام خداوند، همانا جهاد دَري است از درهاي بهشت، خداوند آن را به روي دوستان مخصوص خود گشوده است جهاد لباس تقوا، زره محكم، و سپر مطمئن خداوند است.
مردمي كه از جهاد روي برگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنها مي‌پوشانند و بلا به آنان هجوم مي‌آورد، حقير و ذليل مي‌شوند، عقل و فهم شان تباه مي‌گردد، و به خاطر تضييع جهاد حق آنها پايمال مي‌شود، و نشانه هاي ذلت در آنها آشكار مي‌گردد، و از عدالت محروم مي‌شوند».
*****
(1) خطبه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

آموزش نظامي در آن روزگاراني كه تكيه بر قدرت بازوان و نيروي جسماني داشتند، بسيار مهمّ بود،
و يادگيري جنگ گروهي و تن به تن، و رزم انفرادي، سرنوشت ساز بود،
بنابر اين تداوم آموزش هاي رزمي يك اصل غيرقابل انكار است كه امام علي عليه السلام در يك سخنراني مهمّ نظامي جهت آموزش تاكتيك هاي نظامي و رزمي، خطاب به سربازان خود فرمود:
فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَأَخِّرُوا الْحَاسِرَ،
وَعَضُّوا عَلَي الْأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَي لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ؛
وَالْتَوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّةِ؛ وَغُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ، وَأَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ؛
وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ.
وَرَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَلَا تُخِلُّوهَا، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ، وَالْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَي نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِرَايَاتِهِمْ، وَيَكْتَنِفُونَهَا: حَفَافَيْهَا(1).
«آنها را كه زره به تن دارند پيشاپيش قرار دهيد و آنها كه زره ندارند پشت سر آنها قرار گيرند.
دندانها را روي هم فشار دهيد كه اين كار تأثير ضربه‌ها را بر سر كمتر مي‌كند، و در برابر نيزه‌ها در پيچ و خم باشيد كه در رد كردن نيزه دشمن مؤثر است!
زياد به انبوه دشمن خيره نگاه نكنيد تا قلب شما قويتر و روح شما آرامتر باشد، سخن كمتر بگوئيد و صداها را خاموش كنيد كه سستي را بهتر دور مي‌سازد. از پرچم خود به خوبي نگهباني كنيد و آن را متمايل به اين طرف و آن طرف نسازيد، و آن را تنها نگذاريد و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت نسپاريد، زيرا آنان كه در حوادث سخت و مشكل ايستادگي به خرج مي‌دهند همانها هستند كه از پرچمهايشان پاسداري مي‌كنند و آن را در دل جمعيت خويش نگاه مي‌دارند؛ و از هر سو و از پيش و پس مراقب آن هستند».
امام علي عليه السلام در تداوم آموزش نظامي نسبت به رزم انفرادي و جنگ تن به تن فرمود:
مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ: اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ، وَتَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ،
وَعَضُّوا عَلَي النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَي لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَأَكْمِلُوا اللَّأْمَةَ،
وَقَلْقِلُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا
وَالْحَظُوا الْخَزْرَ، وَاطْعُنُوا الشَّزْرَ،

وَنَافِحُوا بِالظُّبَا، وَصِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطَا،
وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ.
فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ.
وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً، وَامْشُوا إِلَي الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً،
وَعَلَيْكُمْ بِهذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً.
فَصَمْداً صَمْداً! حَتَّي يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ».(2).
(اي گروه مسلمانان، لباس زيرين را ترس خدا، و لباس رويين را آرامش و خونسردي قرار دهيد،
دندانها را بر هم بفشاريد تا مقاومت شما برابر ضربات شمشير دشمن بيشتر گردد،
زرِه نبرد را كامل كنيد، پيش از آن كه شمشير را از غلاف بيرون كشيد و چند بار تكان دهيد،
با گوشه چشم به دشمن بنگريد و ضربت را از چپ و راست فرود آوريد، و با تيزي شمشير بزنيد، و با گام برداشتن به پيش، شمشير را به دشمن برسانيد،
و بدانيد كه در پيش روي خدا و پسر عموي پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم قرار داريد.
پي در پي حمله كنيد و از فرار شرم داريد، زيرا فرار در جنگ، لكّه ننگي براي نسلهاي آينده و مايه آتش روز قيامت است،
از شهادت خُرسند باشيد و به آساني از آن استقبال كنيد.
به آن گروه فراوان اطراف خيمه پر زرق و برق و طناب در هم افكنده (فرماندهي معاويه) به سختي حمله كنيد، و به قلب آنها هجوم بريد كه شيطان در كنار آن پنهان شده، دستي براي حمله در پيش، و پايي براي فرار آماده دارد.مقاومت كنيد تا ستون حق بر شما آشكار گردد. شما برتريد، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمي‌كاهد.)(3).
*****
(1) خطبه 124 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 66 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
سوره محمد صلي الله عليه وآله وسلم، آيه 35.

در تعاليم اجتماعي و آموزش هاي حساب شده رزمي و نظامي، و سوق دادن نيروهاي مسلّح و مردم مبارز و جهادگر به سوي ارزش هاي والاي جهاد و شهادت است، به معرّفي الگوهاي كامل و بي مانند نياز است تا آموزش‌ها و تربيت‌ها هم از نظر تئوري و هم از نظر عملي و تجسّمي تحقّق پذيرد.
از اين رو بايد كارگر نمونه، كارمند نمونه، استاد نمونه، سرباز نمونه و فرمانده نمونه را شناسائي و معرّفي نمود تا جامعه نمونه شكل گيرد.
رعايت اين اصل در آموزش ها، از نظر روانشناسي تربيتي، آثار چشم گيري دارد كه امروزه روانشناسان اجتماعي با تجربه هاي فراوان به آن رسيده اند،
جاي شگفتي است كه به اين واقعيّت‌ها در نهج البلاغه، و در سخنان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در چهارده قرن گذشته اشاره شده است.
امام علي عليه السلام در سفارش به آمادگي براي جهاد و شهادت، و تحمّل مشكلات جنگ، ناگهان به سراغ الگوي كامل مبارزه و جهاد مي‌رود و مي‌فرمايد:
وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا:
مَا يَزِيدُنَا ذلِكَ إِلَّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً، وَمُضِيّاً عَلَي اللَّقَمِ، وَصَبْراً عَلَي مَضَضِ الْأَلَمِ، وَجِدّاً في جِهَادِ الْعَدُوِّ
«در ركاب پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم با پدران و فرزندان و برادران و عموهاي خود مي‌جنگيديم و اين جنگ و پيكار همواره بر ايمان و تسليم ما مي‌افزود،
و ما را در پيمودن راه حق، و صبر بر ناراحتي هاي فراوان، و جهاد و كوشش مداوم عليه دشمن، ثابت قدم تر مي‌ساخت.» (1).
*****
(1) خطبه 56 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

دشمن شناسي

پس از تحرّكات سياسي احزاب منحرف، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام ماهيّت دشمن را افشا مي‌كرد، و آنها را به مردم مي‌شناساند.
نسبت به ناكثين و اصحاب جمل، هشيارانه در يك سخنراني رسمي فرمود:
أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَي أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعُ الْبَاطِلُ إِلي نِصَابِهِ(1).
«آگاه باشيد، شيطان حزب و طرفداران خود را بسيج كرده و سپاه خودرا گرد آورده است تا بار ديگر ستم را به جاي خود برگرداند، و باطل را دوباره حاكم سازد»
*****
(1) خطبه 22 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

امام علي عليه السلام آنگاه كه مطّلع گرديد، عوامل سياسي و اغفالگر معاويه قصد تبليغات مسموم در مراسم حج را دارند، در نامه اي به فرماندار مكّه، «قثم بن عباس»، نوشت:
امّا بَعْد، فَاِنَّ عَيْني بِالْمَغْرِب كَتَبَ إلي يُعْلِمْني اَنَّهُ وُجِّهَ إليَ المَوْسِمِ أناسٌ مِنْ أهلِ الشّام الْعُمْي الْقُلُوبِ الصُّمِ الأسْماعِ الْكُمْهِ الابْصار، الّذينَ يَلْبِسُون الْحَقَّ بِالْباطِل.(1).
«پس از حمد و ثناي الهي، مأمور اطّلاعاتي من در مغرب «شام» به من نوشته و مرا آگاه كرده است كه گروهي از مردم شام در مراسم حج مي‌خواهند شركت كنند، گروهي كوردل، ناشنوا، و كور ديده كه حق را با باطل درهم مي‌آميزند»
*****
(1) نامه 33 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

افشاگري و پاسخ به شبهات دشمن

اشاره

امام علي عليه السلام در خطبه‌ها و نامه هاي گوناگون به ادّعاها و شبهات ناكثين پاسخ مي‌داد،
دستاويزهاي معاويه را در چند نامه حساب شده افشا مي‌كرد،
و بهانه هاي خوارج را در سخنرانيهاي مكرّر ريشه كن مي‌ساخت.
كه مجموعه افشاگري هاي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به ملّت آگاهي و بصيرت مي‌داد و عوامل نفوذي دشمن را منزوي، و تبليغات مسموم آنها را نابود مي‌كرد.
امام علي عليه السلام فريب خوردگان نهروان را اينگونه هشدار داد كه:
فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرْعَي بِأَثْنَاءِ هذَا النَّهَرِ، وَبِأَهْضَامِ هذَا الْغَائِطِ، عَلَي غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ:
قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمُ الدَّارُ، وَاحْتَبَلَكُمُ الْمِقْدَارُ، وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هذِهِ الْحُكُومَةِ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُنَابِذِينَ، حَتَّي صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَي هَوَاكُمْ.
وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخِفَّاءُ الْهَامِ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ؛ وَلَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ بُجْراً، وَلَا أَرَدْتُ لَكُمْ ضُرّاً.(1).
(شما را از اين مي‌ترسانم! مبادا صبح كنيد در حالي كه جنازه هاي شما در اطراف رود نهروان و زمين هاي پَست و بلند آن افتاده باشد، بدون آن كه برهان روشني از پروردگار، و حجّت و دليل قاطعي داشته باشيد، از خانه‌ها آواره گشته و به دام قضا گرفتار شديد.
من شما را از اين حكميّت نهي كردم ولي با سر سختي مخالفت نموديد، تا به دلخواه شما كشانده شدم.
شما اي سبكسران، و بيخردان، اي ناكسان و بي پدران، من كه اين فاجعه را ببار نياوردم و هرگز زيان شما را نخواستم «زيرا امام همواره با حكميّت مخالف بود».)
و نسبت به كينه توزي هاي بني اميّه فرمود:
أَوَ لَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي؟ أَوَ مَا وَزَعَ الْجُهَّالُ سَابِقَتِي عَنْ تُهَمَتِي؟ وَلَمَا وَعَظَهُمُ اللَّهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي؟ أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ، وَخَصِيمُ النَّاكِثِينَ الْمُرْتَابِينَ، وَعَلَي كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ، وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَي الْعِبَادُ!(2).
(آيا شناختي كه بني اميه از روحيّات من دارند آنان را از عيب جويي بر من باز نمي‌دارد؟ و آيا سوابق مبارزات من نادانان را بر سر جاي خود نمي‌نشاند؟ كه به من تهمت نزنند؟
آن چه خدا آنان را بدان پند داد از بيان من رساتر است.
من مارقين «از دين خارج شدگان» را با حجّت و برهان مغلوب مي‌كنم و

دشمن ناكثين «پيمان شكنان» و ترديد دارندگان در اسلام مي‌باشم، شُبهات را بايد در پرتو كتاب خدا قرآن، شناخت و بندگان خدا به آن چه در دل دارند پاداش داده مي‌شوند.)
و نسبت به پيمان شكنان جَمَل افشاگرانه فرمود:
*****
(1) خطبه 36 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 75 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

معرفة طلحة والزّبير

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُو بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفاً. وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ، فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ، فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَإِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا الطِّلِبَةُ إِلَّا قِبَلَهُمْ.
وَإِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَلْحُكْمُ عَلَي أَنْفُسِهِمْ. إِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَلَا لُبِسَ عَلَيَّ.
وَإِنَّهَا لَلْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فِيهَا الْحَمَأُ وَالْحُمَّةُ، وَالشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ؛
وَإِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ؛ وَقَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَغَبِهِ.
وَايْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ، وَلَا يَعُبُّونَ بَعْدَهُ فِي حَسْيٍ!
ترجمه: شناسايي طلحه و زبير
(به خدا سوگند! طلحه و زبير و پيروانشان، نه منكري در كارهاي من سراغ دارند كه برابر آن بايستند، و نه ميان من و خودشان راه انصاف پيمودند،
آنها حقّي را مي‌طلبند كه خود ترك كرده اند، و انتقام خوني را مي‌خواهند كه خود ريخته اند، اگر من در ريختن اين خون شريكشان بودم آنها نيز از آن سهمي دارند، و اگر خودشان تنها اين خون را ريخته اند، بايد از خود انتقام بگيرند.
اولين مرحله عدالت آن كه خود را محكوم كنند، همانا آگاهي و حقيقت بيني، با من همراه است، نه حق را از خود پوشيده داشته ام و نه بر من پوشيده بود، همانا ناكثين «اصحاب جمل» گروهي سركش و ستمگرند،
خشم و كينه، و زهر عقرب، و شبهاتي چون شب ظلماني در دل هايشان وجود دارد، در حالي كه حقيقت پديدار و باطل ريشه كن شده، و زبانش از حركت بر ضد حق فرومانده است.
به خدا سوگند! حوضي برايشان پر از آب نمايم كه تنها خود بتوانم آبش را بيرون كشم، به گونه اي كه از آب آن سيراب بر نگردند، و پس از آن از هيچ گودالي آب ننوشند، «يعني نقشه اي براي آنان طرح كنم كه راه فرار نداشته باشند».)

و منه: فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوْذِ الْمَطَافِيلِ عَلَي أَوْلاَدِهَا، تَقُولُونَ: الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ! قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا، وَنَازَعْتُكُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُمُوهَا.
ترجمه: وصف بيعت بي همانند
(شما مردم! براي بيعت كردن به سوي من يورش آورديد، چونان مادران تازه زاييده كه به طرف بچه هاي خود مي‌شتابند.
و پياپي فرياد كشيديد، بيعت! بيعت! من دستان خويش فرو بستم، اما شما به اصرار آن را گشوديد، من از دست دراز كردن، سرباز زدم، و شما دستم را كشيديد.)

الشكوي من طلحة و الزّبير

اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي، وَنَكَثَا بَيْعَتِي، وَأَلَّبَا النَّاسَ عَلَيَّ؛ فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا، وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا، وَأَرِهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَّلَا وَعَمِلَا. وَلَقَدِ اسْتَثْبَتُّهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ، وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوِقَاعِ، فَغَمَطَا النِّعْمَةَ، وَرَدَّا الْعَافِيَةَ.(1).

ترجمه: شكوه از طلحه و زبير

(خدايا! طلحه و زبير پيوند مرا گسستند، بر من ستم كرده و بيعت مرا شكستند، و مردم را براي جنگ با من شوراندند، خدايا آن چه را بستند تو بگشا، و آن چه را محكم رشته اند پايدار مفرما، آرزوهايي كه براي آن تلاش مي‌كنند بر باد ده، من پيش از جنگ از آنها خواستم تا بازگردند، و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را مي‌كشيدم لكن آنها به نعمت پشت پا زدند و بر سينه عافيت دست رد گذاردند.)

*****

(1) خطبه 137 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

انتخاب فرماندهان لايق

براي سازماندهي نيروهاي رزمي، و موفّقيّت بيشتر در امور نظامي، چند مسئله مورد توجّه امام علي عليه السلام بود:
نظم گرائي در ساختار ارتش
انتخاب فرماندهان بومي براي رزمندگان قبائل عرب.
گرچه هر فرمانده لايقي، مي‌تواند در تمام لشگرها، و قرارگاه هاي نظامي موفّق باشد، و تناسب قومي و نژادي هم نداشته، در چهارچوب ارزش هاي اخلاقي، و دستور العمل هاي صحيح نظامي به پيروزي برسد.
امّا باتوجه به روانشناسي حاكم بر نيروهاي عمل كننده در روزگاران گذشته كه مردم هر قبيله اي به فرمان بزرگان قبيله خود گوش فرا مي‌دادند، و روح تسليم پذيري آنها نسبت به بزرگان قوم خويش تحقّق داشت، براي موفّقيت بيشتر در امور نظامي، رعايت اصل «تناسب» و «سنخيّت» در انتخاب فرماندهان مي‌توانست نقش تعيين كننده اي داشته باشد.
از اين رو حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام سعي داشت تا فرماندهان هر قبيله را از بزرگان و افراد لايق و كاردان همان قبيله انتخاب كند، جز آنجا كه چاره اي نمي‌يافت، و امكان رعايت اين اصل وجود نداشت.
مسئله مهمّ ديگري كه بايد در انتخاب فرماندهان بومي مورد توجّه قرار گيرد، آنكه امام علي عليه السلام تنها به دنبال اصل تناسب نبود، بلكه اصول زير را همواره در نظر داشت:
الف- ارزش هاي والاي اخلاقي
ب- لياقت هاي بالاي نظامي
ج- بومي بودن و آگاهي از روحيّات قومي
در آستانه جنگ صفّين امام علي عليه السلام با رعايت اصلِ «تناسبِ بينِ فرماندهان، لشگرها و نيروهاي عمل كننده» را به شرح زير برگزيد:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نيروهاي رزمي كوفه را به هفت دسته تقسيم و براي هر كدام فرماندهي انتخاب كرد، مانند:
1- سعد بن مسعود ثقفي، فرمانده قبيله قيس و عبدالقيس
2- معقل بن قيس، فرمانده قبيله تميم، ضبّه، رباب، قريش، كنانه و اسد
3- محنف بن سليم، فرمانده قبيله ازد، بجيله، خثعم، انصار و خزاعه
4- حجر بن عدي كندي، فرمانده قبيله كنده، حضر موت و قضاعه
5- زياد بن نضر، فرمانده قبيله مذحج و أشعري
6- سعيدبن مرة همداني، فرمانده قبيله هَمْدان و حمير
7- عدي بن حاتم طائي، فرمانده قبيله طَيّ

در سازماندهي نيروهاي رزمي بصره نيز اصول يادشده رعايت گرديد، مانند:
1- خالدبن معمّر سدوسي، فرمانده قبيله بكربن وائل
2- عمرو بن مرحوم، فرمانده قبيله عبدالقيس
3- احنف بن قيس، فرمانده قبيله تميم، ضبة و رباب
4- شريك بن أعور، فرمانده قبيله عاليه
مي بينيم كه در انتخاب فرماندهان نظامي، هم ارزش هاي اخلاقي، و هم تناسب هاي قومي، مطرح مي‌باشند.(1).
و در جنگ صفّين نيز فرمان داد تا پرچم هائي آماده سازند.
و پرچم هر قبيله را به دست بزرگان و شجاعان همان قبيله سپُرد، مانند:
1- پرچم قبيله قريش را به دست عبداللّه بن عباس
2- پرچم قبيله كنده را به حجربن عدي كندي
3- پرچم قبيله بكر از شهر بصره را به دست حصين بن منذر بصري
4- پرچم قبيله بني تميم از شهر بصره را به دست احنف بن قيس بصري
5- پرچم قبيله خزاعه به دست عمروبن حمق
6- پرچم قبيله بني بكر كوفه به دست نعيم بن هبيره
7- پرچم قبيله بني سعد وبني رباب بصره به دست جاريه بن قدامه
8- پرچم قبيله بحيله را به دست رفاعة بن شداد
9- پرچم قبيله بني ذهل كوفه به دست يزيد بن رويم شيباني
10- پرچم قبيله بني عمر و بني حنظله رابه دست أعين بن ضبيعة
11- پرچم قبيله قضاعه و طَيّ به دست عدي بن حاتم طائي
12- پرچم قبيله بني تيم الله بن ثعلبه به دست عبداللّه بن حجل عجلي
13- پرچم قبيله بني تميم كوفه به دست عميربن عطارد
14- پرچم قبيله حي ازد و گروهي از مردم يمن به دست جندبن زهير
15- پرچم قبيله ذهل بصره به دست خالد بن معمّر سدوسي
16- پرچم قبيله بني عمرو حنظله به دست شبث بن ربعي
17- پرچم قبيله همدان به دست سعيد بن قيس
18- پرچم قبيله هازم بصره به دست حريث بن جابر حنفي
19- پرچم قبيله بني سعد وبني رباب كوفه به دست ابوصريمه «طفيل»
20- پرچم قبيله مدجج به دست مالك بن حارث اشتر
21- پرچم قبيله عبدالقيس به دست صعصعة بن صوحان
22- پرچم قبيله بني كوفه به دست عبداللّه بن طفيل كناني
23- پرچم قبيله عبدالقيس بصره به دست عمرو بن حنظله
24- پرچم قبيله قريش بصره به دست حارث بن نوفل هاشمي
25- پرچم قبيله بني قيس بصره به دست قبيضة بن شداد هلالي
26- پرچم قبيله لفيف قواصي به دست قاسم بن حنظله جهني

توجّه داريد كه پرچمداران همگان از بزرگان قبيله خود مي‌باشند.(2).
مسئوليّت «انتخاب فرماندهان لايق» يكي از مسئوليّت هاي مهمّ فرماندهي كلّ قوا مي‌باشد كه امام علي عليه السلام اين اصل ضروري را در جايگاه هاي متفاوت آن رعايت مي‌كرد، مانند:
تعيين فرماندهي كل
رعايت سلسله مراتب فرماندهي
تعيين فرمانده براي ارتش و نيروهاي نظامي ويژه
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج 3 ص 5.
ناسخ التواريخ ج 2 ص 148 و 149.

تعيين فرماندهي كل

اشاره

در جنگ بايد نيروهاي رزمي را به لشگرها، تيپ ها، دسته ها، و رسته ها، تقسيم كرد، و براي هر كدام فرماندهي تعيين كرد.
امام علي عليه السلام ضمن رعايت همه فنون نظامي، براي فرماندهان لشگر نيز «فرماندهي كلّ» انتخاب مي‌فرمود تا همه فرماندهان مشكلات خود را برطرف سازند و نظم خاصّي در تمام نيروهاي مسلّح با هماهنگي فرماندهي كلّ، استقرار يابد و هرگونه تزلزل و بي نظمي، از سپاه رخت بربندد.
از اين رو طيّ نامه اي كه به دو تن از فرماندهان نظامي خود، «زياد بن نصر و شريح بن هاني» نوشت و «مالك اشتر» را به عنوان «فرمانده كلّ» معرفي مي‌كند:
وَقَدْ أَمَّرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَي مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَ اجْعَلَاهُ دِرْعاً وَمِجَنّاً، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَلَا سَقْطَتُهُ وَلَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَي مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.
(دستور العمل امام به دو تن از اميران لشكر، زيادبن نضر و شريح بن هاني)

من «مالك اشتر پسر حارث» را بر شما و سپاهياني كه تحت امر شما هستند، فرماندهي دادم، گفته او را بشنويد،
و از فرمان او اطاعت كنيد، او را چونان زره و سپر نگهبان خود بر گزينيد، زيرا كه مالك، نه سُستي به خرج داده و نه دچار لغزش مي‌شود، نه در آنجايي كه شتاب لازم است كندي دارد، و نه آنجا كه كندي پسنديده است شتاب مي‌گيرد.(1).
*****
(1) نامه 13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- تاريخ طبري ج3 ص565 سنه36: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- تاريخ طبري ج 6 ص 3361: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
3- كتاب صفين ص154: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
4- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج 2 ص 170: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
5- بحار الانوار ج32 ص414: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- كتاب احتجاج: طبرسي (متوفاي 588 ه)
7- كتاب أمالي ج 2 ص 78: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
8- بحار الانوار ج42 ص176 باب 124 ح35: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
9- بحارالانوار ج68 ص188: مجلسي (متوفاي 1110ه).

تعيين فرمانده براي ارتش و نيروهاي نظامي ويژه

درست است كه در آن روزگاران با اعلام جهاد، مردان تمام قبائل موجود گِردا گِرد امام علي عليه السلام اجتماع مي‌كردند، و گردان هاي رزمي عمل كننده را به وجود مي‌آوردند و جنگ را اداره مي‌كردند.
امّا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام از تشكيل ارتش و نيروهاي ويژه نظامي، غفلت نداشت.
نيروي ويژه اي به نام «شُرطة» را به وجود آورد كه آرم و لباس مخصوصي داشته در حفظ امنيّت شهر دخالت مي‌كردند، و همواره آماده نبرد بودند. (1).
و لشگرهاي مجهّزي، حدود 6 هزار نفر را با سازماندهي خاصّي، در لشگرگاهِ نزديك شهر «پادگان نظامي» گِرد آورده بود كه كليّه نظم و مقرّرات نظامي را رعايت مي‌كردند.
مقدّمة الجيش آنها معلوم بود.
فرمانده جناح چپ (ميسره)
فرمانده جناح راستِ لشگر (ميمنه)
فرمانده قلب لشگر (ستاد فرماندهي)
همه تعيين شده و آماده نبرد بودند.(2).
*****
(1) بحارالانوار جلد 42 ص151 و 150.
بحارالانوار ج 42 ص 151 و 150.

مسئوليّت هاي رهبري در آستانه جنگ

اشاره

با وجود خطّ تهاجم و روح تجاوز كاري و سلطه گري قدرت هاي طاغوتي، اصل دفاع، يك اصل ارزشمند سرنوشت ساز است كه بايد همه گونه آمادگي هاي لازم را فراهم آورد تا اگر دشمن تهاجم كرد، و وارد حريم مقدّس ملّت‌ها شد، با پاسخ مناسب و دفاع شكننده اي مواجه گردد.
همانگونه كه مي‌دانيم، سردمداران قريش، و رفاه طلبان بي تقوا، و غارتگران اموال عمومي و بيت المال مسلمين، و جنايتكاران رها شده از چنگ عدالت، با به حكومت رسيدن حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام توان تحمّل و خودسازي نداشتند،
و با مصادره اموال و زمين هاي آنان به بلاد اطراف مدينه تاختند و سه جنگ ناخواسته را بر امام علي عليه السلام تحميل كردند،
بايد ديد امام مظلوم عليه السلام در آستانه جنگ چگونه با دوست و دشمن برخورد نمود؟
و كدامين ارزش هاي اخلاقي را بيشتر مورد توجّه قرار داد؟
و براي آمادگي رزمي امّت اسلام دست به چه روش‌ها و تاكتيك هائي زد؟

آگاهي دادن مردم (نسبت به اخبار جاري كشور)

در حكومت هاي الهي و مردمي، پشتوانه اصلي حكومت، نيروهاي مردمي هستند،
اگر دقيقاً نسبت به تحرّكات دشمن، و اخبار سياسي، نظامي كشور، توجيه گردند، و آگاهي لازم را داشته باشند،
بجا و به موقع بسيج شده، رهبر و نظام اسلامي را كمك مي‌كنند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به تحرّكات نظامي دشمن در مرزهاي داخلي خطاب به كوفيان فرمود:
أُنْبِئْتُ بُسْراً قَدِ اطَّلَعَ الْيَمَنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَي بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَي صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسادِكُمْ.(1).
(به من خبر رسيده كه بُسربن ارطاة بر يَمَن تسلّط يافت، سوگند به خدا مي‌دانستم كه مردم شام به زودي بر شما غلبه خواهند كرد.
زيرا آنها در ياري كردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرّقيد، شما امام خود را در حق نافرماني كرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.
آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خيانتكاريد، آنها در شهرهاي خود به اصلاح و آباداني مشغولند و شما به فساد و خرابي.)
و نسبت به ادّعاهاي سران ناكثين به مردم آگاهي لازم داد كه:
اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَي لِسانِهِ!(2).
(منحرفان شيطان را، معيار كار خود گرفتند، و شيطان نيز آنها را دام خود قرار داد، و در دلهاي آنان تخم گذارد، و جوجه هاي خود را در دامانشان پرورش داد، پس با چشم هاي آنان مي‌نگريست، و با زبان هاي آنان، سخن مي‌گفت، پس با ياري آنها بر مركب گمراهي سوار شد، و كردارهاي زشت را در نظرشان زيبا جلوه داد، مانند رفتار كسي كه نشان مي‌داد در حكومت شيطان شريك است، و با زبان شيطان، باطل مي‌گويد.)
*****
(1) خطبه 25 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 7 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

اگر مردم نسبت به ارزش جهاد و دفاع اسلامي، و خطرات تهاجم دشمن، آگاه شوند و عمق فاجعه را بشناسند به خوبي بسيج مي‌گردند، و رهبر خود را تنها نمي‌گذارند.
از اين رو امام علي عليه السلام نسبت به كنيه توزي هاي قريش فرمود:
مَا لِي وَلِقُرَيْشٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ، وَلَأُقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ، وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ، كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ الْيَوْمَ!
وَاللَّهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قُرَيْشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ، فَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي حَيِّزِنَا،
(مرا با قريش چه كار، به خدا سوگند، آن روز كه كافر بودند با آنها جنگيدم، و هم اكنون كه فريب خورده اند، با آنها مبارزه مي‌كنم، ديروز با آنها زندگي مي‌كردم و امروز نيز گرفتار آنها مي‌باشم.
به خدا سوگند! قريش از ما انتقام نمي‌گيرد جز به آن علّت كه خداوند ما را از ميان آنان برگزيد و گرامي داشت، ما هم آنان را در زندگي خود پذيرفتيم.)

در جنگ همه جا اسلحه و تهاجم نظامي كاربرد ندارد
آگاهي از علل مقاومت دشمن

در جنگ همه جا اسلحه و تهاجم نظامي كاربرد ندارد

گاهي دشمن با نيرنگ هاي گوناگون سعي در اغفال لشگريان مقابل دارد و اگر حيله‌ها و نقشه هاي شيطاني دشمن كارگر افتد، چه بسا سپاه مقابل را بدون تهاجم نظامي از پاي در آورده نابود كند بنابر اين:
شايعه پردازي‌ها و دروغ پردازي
شيوه هاي گوناگون اغفالگري
پخش اخبار دروغين و تحريف واقعيّت ها
شعارهاي فريبنده
همواره مطرح بوده است، بايد طرفندهاي دشمن را شناخت و متناسب با نوع اغفال و تحريف از طرف دشمن، تصميمات صحيح گرفته شود.
در جنگ جَمَل عائشه اي كه بارها خليفه سوم را لعنت كرده بود و در مسجد مدينه گفت:
اي مردم اين يهودي را بكشيد.
حال شعار مظلوميّت خليفه سوم سر مي‌دهد و مي‌گويد:
اَيُّها النَّاس اِلْعَنُوا قَتَلَةَ عُثْمان
«اي مردم كشندگان عثمان را لعنت كنيد»
با شعار مي‌خواست لشگريان خود و لشگريان امام را اغفال كند كه بلافاصله امام علي عليه السلام فرمان داد كه سپاه او نيز بگويند:
اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ عُثْمان
«خدايا كشندگان عثمان را لعنت كن»
تا شعارها و ادّعاهاي سران جَمَل اثري در دل سپاه خودي نگذارد.(1).
*****
(1) كامل ابن اثير، ج3، ص245.

آگاهي از علل مقاومت دشمن

در تداوم عمليّات شكننده سپاه امام علي عليه السلام بر ضد شورشيان جمل، امام متوجّه شد كه يكي از علل مقاومت مردم بصره، حضور عائشه، سوار بر شتر است كه تا شتر كشته نشود و هودج عائشه سقوط نكند، مردم بصره با انگيزه هاي گوناگوني مقاومت مي‌كنند از اين رو فرمان داد كه:

اِعْقِرُوا الْجَمَلَ فَاِنَّهُ اِنْ عُقِرَ تَفَرَّقُوا

«شتر را پِي كنيد، زيرا اگر شتر كشته شود مردم بصره متفرّق مي‌گردند»

كه امام مجتبي عليه السلام در طي دو حمله بي نظير شتر را پِيْ كرده، هودج سقوط كرد و مردم بصره گريختند.(1).

امام در مسجد جامع بصره پس از فتح و پيروزي خطاب به مردم بصره فرمود:

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرأَةِ وَ أَتْباعَ الْبَهِيمَةِ، رَغا فَأَجَبْتُم، وَ عُقِرَ فَهَرَبْتُم

«شما لشگريان يك زن، و پيروان يك حيوان بوديد كه تا صدا مي‌كرد مقاومت كرديد و تا كشته شد فرار كرديد.» (2).

*****

(1) كامل ابن اثير، ج3، ص251.

خطبه 13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

1- امام علي عليه السلام تلاش فراوان كرد كه حادثه جمل رخ ندهد.
2- و پس از جنگ اظهار تأسّف كرده بود.(1).
3- و بر كشتگان خود و اهل بصره نماز خواند و همه را دفن كرد.(2).
4- عائشه را عفو كرد و مورد محبّت قرار داد.(3).
5- و در طول راه در جواب كساني كه از جنگ و روش برخورد امام با سران جمل مي‌پرسيدند، پاسخ مي‌داد:
وَاللَّهِ ما اُرِيدُ اِلاَّ الصُّلْحَ حَتَّي يَرُدّ عَلَيْنا
«سوگند به خدا كه اراده اي جز صلح ندارم تا آنكه پيشنهادِ صلح من را نپذيرند.» (4).
6- امام عليه السلام ابن جرموز قاتل زبير را از خود دور كرد و به او وعده عذاب الهي داد.(5).
و با ديدن شمشيرِ زبير فرمود:
جَلَّي بِهِ الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ
«اين شمشير غم و اندوه از چهره رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم زدود» (6).
*****
(1) كامل ابن اثير، ج3، ص254.
كامل ابن اثير، ج3، ص355.
كامل ابن اثير، ج3، ص358.
كامل ابن اثير، ج3، ص225.
كامل ابن اثير، ج3، ص244.
كامل ابن اثير، ج3، ص244.

يكي از كارهاي مهمّ تبليغاتي، رواني، در آستانه جنگ، شناسائي و شناساندن دقيق دشمن است تا مردم بدانند كه:
دشمن كيست؟
و چگونه فكر مي‌كند؟
و تا كجا فريب خورده است؟
و چگونه بايد با او برخورد كرد؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در آستانه سه جنگ مهم با ناكثين و قاسطين و مارقين، در سخنراني هاي متعدّد، ماهيّت آنها را افشا كرد، و ماسك هاي دروغين را از چهره شان كنار زد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به سران ناكثين فرمود:
وَقَدْ أَرْعَدُوا وَ أَبْرَقوا، وَ مَعَ هذَيْنِ الاَمْرَيْنِ الْفَشَل؛ وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّي نُوقِع، وَ لا نُسِيلُ حَتَّي نُمْطِرَ.
(طلحه و زبير و پيروان آنها در آغاز، رعد و برقي نشان دادند، امّا پايانش چيزي جز سستي و ناتواني نبود، ولي روش ما به عكس آنها بود، ما تا كاري انجام ندهيم رعد و برقي نداريم، و تا نباريم سيلاب هاي خروشان به راه نمي‌اندازيم، برنامه ما عمل است نه سخن!» (1).
كه روانشناسي ناكثين را به خوبي بيان فرمود، و شعار گرائي آنان را توضيح داد.
و نسبت به شخص زبير، كه يكي از سران ناكثين بود و فكر مي‌كرد مي‌شود بيعت با امام علي عليه السلام را شكست افشاگرانه فرمود:
يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ، وَ ادَّعَي الْوَلِيجَةَ.فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ، وَ إِلاَّ فَلْيَدْخُلْ فِيَما خَرَجَ مِنْهُ.
(زبير خيال مي‌كند كه بيعتش تنها با دست بوده نه با دل!، پس او اقرار به بيعت مي‌كند، ولي مدعي است كه با قلب نبوده است، بنابراين بر او لازم است، بر اين ادعا دليل روشني بياورد وگرنه بايد به بيعت خود باز گردد و به آن وفادار باشد)(2).
و براي آگاهي مردم نسبت به ادّعاهاي پوچ ناكثين، در سخنراني هاي گوناگوني، افشاگرانه علل انحراف آنان را توضيح داد؛
و بهانه هاي دروغين طلحه و زبير را پاسخ فرمود؛
و سوابق تاريخي آنان؛
و شركتشان را در قتل خليفه سوم؛
و تلاش آنها را در روز بيعت؛
يك يك برشمرد،

زيرا ناكثين شهر بصره را در اختيار گرفته بودند و شورش كردند،
بايد امّت اسلامي با بصيرت و آگاهي به جنگ آنان برود كه آغاز نبرد در جبهه داخلي بود،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در يك سخنراني ابتداء مردم را نسبت به اخبار سياسي كشور توجيه كرد و سپس ادّعاهاي باطل ناكثين را جواب داد.
أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَي أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعُ الْبَاطِلُ إِلي نِصَابِهِ.
وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفاً.
وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ:
فَلَئِن كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُوني، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ.
وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَي أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ.
يا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيبَ! وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.
(آگاه باشيد! شيطان حزب و طرفداران خويش را بسيج كرده، و سپاه خود را گرد آورده است تا بار ديگر ستم را به جايش برگرداند، و باطل را به جايگاه نخستينش باز فرستد.
به خدا سوگند! آنها هيچ منكري از من سراغ ندارند، انصاف را بين من و خود حاكم نساختند. آنها حقّي را مطالبه مي‌كنند كه خود آن را ترك گفته اند، انتقام خوني را مي‌خواهند كه خود ريخته اند.
اگر در ريختن اين خون شريكشان بوده ام، پس آنها نيز سهيمند، و اگر تنها خودشان مرتكب شده اند كيفر مخصوص آنها است مهمترين دليل آنان به زيان خودشان تمام مي‌شود، از پستاني شير مي‌خواهند كه مدّتها است خشكيده، بدعتي را زنده مي‌كنند كه زمانها است از بين رفته.
چه دعوت كننده اي!؟ و چه اجابت كنندگاني؟! من به كتاب خدا و فرمانش درباره آنها راضيم).(3).
شناخت معاويه
شناخت عمروعاص
شناخت مارقين (خوارج)
*****
(1) خطبه 9 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 8 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 22 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

شناخت معاويه

امام علي عليه السلام در معرّفي معاويه فرمود:
اَلا و اِنّ مُعاوِيَةَ قَادَ لُمَة مِنَ الْغُواةِ وَ عَمسَّ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّي جَعَلوا نُحُورَهم اَغْراضَ المنيَّة
(آگاه باشيد معاويه گروهي از تبهكاران متجاوز را بسيج كرد، و كانال هاي اطّلاعات و اخبار حق را بر آنان بَست تا آنجا كه حاضرند گردن هاي خويش را زير شمشير قرار دهند)(1).
و در سخنراني ديگر سياست هاي شيطاني و دروغين معاويه را افشا كرد و فرمود:
وَاللّهِ ما مُعاوِيَةُ بِأدْهي مِنّي، وَلكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجر، وَ لَولا كِراهِيَّة الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَيَ النّاس
(سوگند به خدا معاويه از من زيرك تر و سياستمدار تر نيست، امّا او نيرنگ مي‌زند و گناه و جنايت مرتكب مي‌شود، اگر نبود زشتي نيرنگ، من سياستمدار ترين انسانها بودم)(2).
*****
(1) خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 200 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

و در افشاي عمروعاص، (يكي ديگر از سران قاسطين) فرمود:
وَلَمْ يُبايِعْ حَتّي شَرَطَ اَنْ يُؤتِيَهُ علي الْبَيْعَةِ ثمناً
(بيعت نمي‌كند مگر آنكه در يك معامله سياسي، در برابر بيعت سرمايه اي به دست آورد.)(1).
يعني طرفداري او از معاويه بر اساس عقيده و ايمان نيست،
بلكه پول پرستي و قدرت طلبي او را منحرف كرده است،
و در يك سخنراني ديگر ماهيّت او را شناساند:
عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعَمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً.
أَمَا وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيَخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ!
مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.
أَمَا وَاللَّهِ لَيمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّي شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَّةً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلي تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.(2).
(شگفتا! از پسر آن زن بدنام، در ميان مردم شام پخش مي‌كند كه من اهل مزاح هستم، مردي شوخ طبع، كه مردم را سرگرم شوخي مي‌كند. حرفي به باطل گفته! و سخني به گناه انتشار داده است.
آگاه باشيد بدترين گفتار؛ دروغ است او سخن مي‌گويد و دروغ مي‌گويد، وعده مي‌دهد و تخلّف مي‌نمايد، درخواست مي‌كند و اصرار مي‌ورزد، اگر از او چيزي درخواست شود بخل مي‌كند، به پيمان خيانت مي‌نمايد، و پيوند خويشاوندي را قطع مي‌كند، به هنگام نبرد سر و صدا راه مي‌اندازد و تهيج و تحريص مي‌نمايد (امّا اين سر و صدا) تا هنگامي است كه دست به شمشيرها نرفته، در اين هنگام براي رهائي جانش بهترين و بزرگترين نقشه اش آن است كه جامه اش را بالا زند و عورت خود را آشكار سازد «تا از كشتن او چشم پوشي شود»! آگاه باشيد به خدا سوگند، ياد مرگ مرا از شوخي و سرگرمي باز مي‌دارد، ولي او را فراموشي آخرت از گفتن سخن حق بازداشته است او حاضر نشد با معاويه بيعت كند جز اينكه از او مزدي به دست آورد، و در برابر از دست دادن دينش بهائي گرفت).
*****

(1) خطبه 26 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 84 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

ابتداء به مردم آگاهي داد و علل انحراف خوارج را بر شمرد، سپس خوارج فريب خورده را نصيحت كرده از آينده دردناكشان ترساند.
در خطبه 58 نهج البلاغه به علل گمراهي آنان اشاره كرد و هشدارشان داد،
و در خطبه 59 نهج البلاغه مردم را آگاهي لازم داد كه جنگ من با خوارج را رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مطرح فرمود،
من جايگاه نبرد، و تعداد كشتگان آنها را مي‌دانم، و اندازه فراريان آنها را اطّلاع مي‌دهم.
و در خطبه 60 نهج البلاغه از آينده خوارج و تداوم انحراف فكريشان صحبت كرد كه تفكّر انحرافي آنها تداوم مي‌يابد، كه فرمود:
كَلَّا وَاللَّهِ؛ إِنَّهُمْ نُطَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ، حَتَّي يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَّابِينَ.
(نه، سوگند به خدا هرگز!
آنها نطفه هايي هستند در در پشت پدران و رَحِمِ مادران وجود خواهند داشت، هرگاه كه شاخي از آنان سر برآورد قطع مي‌گردد تا اينكه آخرينشان به راهزني و دزدي تن در مي‌دهد.)

در برابر تهديدها و تحرّكات نظامي دشمن، هم بايد هشيار و آماده بود و مردم را آگاهي لازم داد،
و هم بايد اعلام مواضع نظامي داشت،
تا دشمن بداند كه طرف مقابل آگاه و بيدار است و مردم نيز از بلاتكليفي و سرگرداني بيرون آيند.
امام مظلوم عليه السلام در يك سخنراني نسبت به تحرّكات ناكثين قاطعانه فرمود:
فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَى بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِراً لِلْحَقِّ!
وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ!
وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهُبُولُ!
لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ!
وَإِنِّي لَعَلَي يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِيني.
«امّا اگر از آن سرباز زنند لبه شمشير تيز را در اختيار آنها قرار مي‌دهم، و اين كار براي درمان باطل و ياري حق كفايت مي‌كند!
شگفتا! از من خواسته اند كه در برابر نيزه هاشان حاضر گردم، و در مقابل شمشير آنان شكيبائي و رزم!
سوگواران در سوگشان بگريند، من كسي نبودم كه به نبرد تهديد شوم، و يا از ضرب شمشير بهراسم! من به پروردگار خويش يقين دارم و در دين و آئين خود گرفتار شك و ترديد نيستم!» (1).
و نسبت به جنگ با قاسطين و معاويه بارها فرمود:
إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَرِيرٌ عِنْدَهُمْ، إِغْلاقٌ لِلشَّامِ وَ صَرْفٌ لأَهْلِهِ عَنْ خَيْر إِنْ أَرَادُوهُ.
وَلكِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِيرٍ وَقْتاً لا يُقِيم بَعْدَهُ إِلاّ مَخْذُوعاً أَوْ عَاصِياً.
وَ الرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الأَنَاةِ فَأَرِودُوا، وَ لا أَكْرَهُ لَكُمُ الإِعْدَاد
وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هذَا الأَمْرِ وَ عَيْنَهُ، وَ قَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَ بِطْنَهُ، فَلَمْ أَرَ لِي فِيهِ إِلاّ الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّي اللّهُ عَلَيْهِ.
إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَي الأُمَّةِ وَال أَحْدَثَ أَحْدَاثاً، وَ أَوْجَدَ النَّاسَ مَقَالاً. فَقَالُوا، ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّروا.
(مهيّا شدنم براي جنگ با شاميان، با اينكه «جرير» را به رسالت به سوي شان فرستادم به معني اين است كه راه صلح را به روي آنها بسته ام! و اگر بخواهند اقدام به كار نيكي كه آنها را منصرف ساخته ام، من مدت اقامت جرير را در شام معين ساخته ام كه اگر تأخير كند روشن مي‌شود يا فريبش داده اند و يا از اطاعتم سر پيچيده.

عقيده من اين است كه صبر نموده با آنها مدارا نمائيد، در عين حال من مانع از آن نيستم كه شما خود را آماده پيكار كنيد «ولي من شخصاً اين كار را نمي‌كنم».
من بارها اين موضوع «مناسبات خود را با دستگاه جبّار معاويه» را بررّسي كرده ام و پشت و روي آن را مطالعه نموده ام، ديدم راهي جز پيكار، و يا كافر شدن نسبت به آنچه پيامبر اسلام آورده است، ندارم؛ زيرا قبلاً كسي بر مردم حكومت مي‌كرد كه اعمال و حوادثي آفريد و باعث گفتگو و سر و صدا شد، به او شديداً اعتراض كردند و تغييرش دادند)(2).
*****
(1) خطبه 5/22 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 1/43 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

بسيج عمومي مردم

براي آمادگي و حفظ روحيّه رزمي در مردم بايد بسيج عمومي اعلام كرد، و با طرح ارزش جهاد و دفاع، همه را براي دفاع از مملكت و ايمان و عقيده سازماندهي نمود كه امام علي عليه السلام به مردم مصر مي‌نويسد:
انْفِرُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - إِلَي قِتَالِ عَدُوِّكُمْ، وَلَا تَثَّاقَلُوا إِلَي الْأَرْضِ فَتُقِرُّوا بِالْخَسْفِ، وَتَبُوؤوا بِالذُّلِّ، وَيَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخَسَّ، وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ، وَالسَّلَامُ.
(براي جهاد با دشمنان كوچ كنيد، خدا شما را رحمت كند، در خانه هاي خود نمانيد، كه به ستم گرفتار، و به خواري دچار خواهيد شد، و بهره زندگي شما از همه پست تر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بيداري و هوشياري است هرآن كس كه به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابيد. با درود.)(1).
*****
(1) نامه 13/62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

با مطالعه نامه 53 اين حقيقت روشن مي‌گردد كه اگر كشور اسلامي در آستانه جنگ قرار گيرد يكي از كارهاي كليدي و ارزنده، تعيين مديران، فرمانداران، استانداران كاردان و لايق است كه براي اداره جنگ و امنيّت پُشت جبهه اهميّت بسزائي دارد.
امام علي عليه السلام در نامه اي به مالك اشتر جهت تعيين فرماندهان نظامي لايق مي‌نويسد:
فَوَلَّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ، وَأَنْقَاهُمْ جَيْباً، وَأَفْضَلَهُمْ
حِلْماً، مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ، وَيَسْتَرِيحُ إِلَي الْعُذْرِ، وَيَرْأَفُ بِالضُّعَفَاءِ، وَيَنْبُو عَلَي الْأَقْوِيَاءِ، وَمِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ.
(براي فرماندهي سپاه كسي را برگزين كه خيرخواهي او براي خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله و امام تو بيشتر، و دامن او پاك تر، شكيبايي او برتر باشد، از كساني كه دير به خشم آيد، و عذر پذير تر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد نمايد، دُرشتي او را به تجاوز نكشاند، و ناتواني او را از حركت باز ندارد.)(1).
*****
(1) نهج البلاغه، معجم المفهرس نامه 50/53.

تاكتيكهاي نظامي

در يكي از روزهاي نبرد در صفين كه سواره نظام حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با سواره نظام معاويه، درگيري سختي پيدا كردند، سپاه معاويه به دليل پيشروي سپاه امام علي عليه السلام در قلب لشگر شاميان، آنها را محاصره كرده، به تدريج حلقه محاصره تنگ تر مي‌شد و حدود هزار نفر از سواره نظام به گونه اي محاصره شدند كه ديده نمي‌شدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دست به تاكتيك نظامي جالبي زد، با صداي بلند فرمود:
أَلا رَجُلٌ يَشْري نَفْسَهُ للَّهِ وَ يَبيعُ دُنْياهُ بِآخِرَتِهِ؟
(آيا مردي نيست كه جان خود را به خدا بفروشد، و آخرت را با دنيا بخرد؟)
عبداللّه بن حارث جعفي، در حالي كه بر اسبي شبرنگ، سوار بود، و غرق در آهن بود كه تنها ديدگان، او را مي‌ديدند، نزد امام آمد و گفت:
من آمده ام هر فرماني بدهي اجراء كنم.
امام علي عليه السلام او را دعا كرد و تاكتيك نظامي خود را براي شكستن محاصره بيان داشت كه:
تو بر سپاه شام حمله كن و خود رابه ياران ما برسان و به آنها بگو، شما از آن سو تكبير بگوئيد و ما از اين سو، شما از آن سو حمله كنيد، و ما از اين سو، بگونه اي كه يكي از جوانب حلقه محاصره دشمن از دو سو تحت فشار قرار گيرد، تا دَرهم شكسته شود.
عبداللّه بن حارث جُعفي حمله كرد و خود را به ياران رساند و نقشه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام عملي شد.
آنگاه امام علي عليه السلام با ياران خود با فريادهاي اللّه اكبر حمله را آغاز كردند
و حلقه محاصره را شكستند
و لشگريان سواره نظام با پيروزي بازگشتند
و شاميان با دادن 700 كشته عقب نشيني كردند.
سپس امام علي عليه السلام در ميان اصحاب خود فرمود:
امروز چه كسي از همه غني تر است؟
گفتند: شما يا اميرالمؤمنين!
حضرت فرمود:
نه، بلكه عبداللّه بن حارث جُعفي از همه غني تر است.(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 5 ص 342 - و - وقعة صفّين ص 308.

استفاده از أصل غافلگيري

اصل غافل گيري در جنگ ذات السَّلاسل

شورشيان «سلاسل» قلّه‌ها را گرفته و راه‌ها را ناآمن كرده بودند، و به كاروان‌ها يورش مي‌آوردند.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم ابتداء خليفه اوّل را با 700 نفر اعزام كرد، امّا موفّق نبود، و تعدادي كشته داد و فرار‌كرد،
بار ديگر خليفه دوّم با تعدادي از سربازان رفتند و شكست خوردند،
عمرو عاص گفت:
يا رسول اللّه جنگ با حيله و نيرنگ توأم است، مرا بفرست، تا پيروز برگردم.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به او فرماندهي داد، امّا او نيز شكست خورد.
سرانجام پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«تنها علي است كه در برابر دشمن فرار نمي‌كند.»
علي عليه السلام با تاكتيك هاي نظامي حساب شده اي به جنگ شورشيان سلاسل رفت.
شب‌ها راه مي‌رفت، و روزها پنهان مي‌شد، كه خليفه دوم و خالد بن وليد بارها اعتراض كردند و گفتند كه:
اين جوان ما را در ميان مار و عقرب بيابان به كشتن مي‌دهد.
و در طول راه، عمرو عاص و خليفه اوّل نيز اعتراض كردند،
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام توجّهي نكرد، تا آنكه شب هنگام نزديك منطقه شورشيان رسيد، دستور داد؛
با استفاده از تاريكي شب، قلّه اطراف را تصرّف كنند و آنها را در محاصره بگيرند،
صبح كه هوا روشن شد صداي تكبير دلاوران و شيهه اسبان همه را وحشت زده بيدار كرد و شورشيان فهميدند كه محاصره شدند.
در آغاز امام علي عليه السلام به آنها پيشنهاد صلح داد، نپذيرفتند و گفتند:
تو هم مانند آن سه نفر شكست مي‌خوري.
جنگ آغاز شد، امّا شورشيان ديگر راه گريز نداشتند، تپّه‌ها و قلّه‌ها در دست سپاهيان اسلام بود،
وقتي تعدادي از شجاعان آنها به دست علي عليه السلام كشته شدند، و سپاه اسلام تهاجم را آغاز كرد، آنها عقب نشيني را آغاز كردند.
تعدادي فرار كرده، و بسياري تسليم شدند و كليد گنج‌ها را آوردند، و أمان خواستند و به خانه هاي خود رفتند.

و دسته اي اسير گرديدند
و سپاه اسلام پيروزمندانه به مدينه بازگشت.
امّ سلمه مي‌گويد:
رسول خدا در منزل من خوابيده بود كه ناگهان بيدار شد.
گفتم:
يا رسول اللَّه شما را چه مي‌شود؟
فرمود:
جبرئيل نازل شد و خبر پيروزي علي عليه السلام را آورد.
و آنگاه سوره «عاديات» نازل شد.
وَالْعادِياتِ ضَبْحاً(1).
(سوگند به اسب هائي كه نفس هايشان به شماره افتاد.)(2).
*****
(1) سوره عاديات، آيه 1.
بحارالانوار ج 41 ص 93.

اصل غافل گيري، در جنگ با يهوديان بني النّضير

وقتي يهوديان بني النّضير پيمان خود را با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شكستند
و دست به ترور ناموفّق زدند
و عمروبن جحّاش مي‌خواست از پشت بام سنگ بزرگي بر پيامبر فرود آورد كه خدا آن حضرت را نجات داد.
مسلمانان براي جنگ با يهوديان آماده شدند، و قبيله بني النّضير را محاصره كردند.
وقتي خيمه رسول خدا را در منطقه نظامي برپا مي‌كردند، ناگاه تيري به خيمه رسيد، حضرت دستور دادند كه خيمه را پائين تر نصب كنند،
اصحاب متوجّه شدند كه امام علي عليه السلام در ميان آنها نيست، به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم گفتند كه علي غائب است،
فرمود:
مشغول كاري است كه به نفع شماست.
چند لحظه بعد علي عليه السلام با سر بريده يك يهودي مهاجم از راه رسيد.
علّت را پرسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام جواب داد:
وقتي تير به خيمه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم رسيد، فوراً اطراف را بازرسي كردم، اين يهودي تيرانداز را با 9 نفر ديدم كه با شمشيرهاي كشيده، مخفيانه به سوي ما مي‌آمدند، آنها را دور زدم و با شتاب خود را به تيرانداز رسانده او را كشتم، با اين حمله سريع و غافلگير كننده بقيّه افراد گريختند.(1).
*****
(1) ارشاد شيخ مفيد ص44 - و - تاريخ طبري ج3 ص38.

وقتي سپاه امام علي عليه السلام به اطراف شهر بصره رسيد و در آنجا توقّف كرد تا طرفداران امام علي عليه السلام از قبائل گوناگون به لشگريان امام بپيوندند، بسياري از سران قبائل، وبزرگان كوفه و بصره با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ملاقات كردند.
روزي احنف بن قيس با خويشاوندان خود خدمت امام علي عليه السلام رسيد و پس از گفتگوهاي فراوان به امام گفت:
قوم و قبيله من به درستي حقيقت را نمي‌شناسند اگر بخواهم آنها را براي كمك شما در اين جنگ بكشانم دويست سوار به سوي تو خواهند آمد.
امّا اگر من و طرفداران شما به خانه باز گرديم و در جنگ شركت نكنيم شش هزار شمشير را از تو باز خواهم داشت.
حال چه كنم؟ دويست مرد به كمك بياورم؟
يا شش هزار شمشير را از تو دور سازم؟
امام علي عليه السلام فرمود:
شش هزار شمشير را از من باز داري نيكوتر است، به خانه ات باز گرد. (1).
گاهي برخي از موضع گيري ها، حمله هاي بي مورد، جذب نيروهاي بي فايده، مشكلاتي به وجود مي‌آورد كه در پيروزي يا شكست نقش تعيين كننده اي دارد.
درست است كه درصورت جذب نيروهاي قبيله احنف، دويست مرد جنگي به سربازان حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام مي‌پيوستند، امّا ساير افراد قبيله را نمي‌شد از شركت در نبرد باز داشت، و آنان جذب نيروهاي دشمن مي‌گشتند.
كه با واقع بيني امام علي عليه السلام يك قبيله با هزاران مرد جنگي بي طرف باقي ماندند.
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين ج 1 ص 124.

پاسخ مناسب به دشمن

در آغاز نبرد از لشگرگاه معاويه، دلاور جسوري به نام «ابن صباح حميري» به ميدان آمد و مبارز طلبيد،
يكي از دلاوران سپاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به جنگ او رفت كشته شد، دومي و سومي هم كشته شدند، و جنگاور شامي زياد مغرور شد و مي‌رفت تا تزلزل در سپاه امام علي عليه السلام ايجاد كند.
اينجا امام علي عليه السلام شخصاً به ميدان رفت، و دريك چشم برهم زدن ابن صباح را كشت،
فوراً دلاور ديگري از سپاه شام به ميدان آمد كه كشته شد،
و سومي هم كشته شد،
آنگاه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در ميان دو لشگر با صداي بلند فرمود:
اگر شما در قتل و خونريزي پيشدستي نمي‌كرديد، ما به روي شما شمشير نمي‌كشيديم.(1).
*****
(1) مرد نا متناهي ص 24.

استفاده از پرچم رسول خدا در جنگ

صعصعة بن صوحان مي‌گويد:
در جنگ صفّين وقتي اميرمؤمنان عليه السلام پرچم هائي براي فرماندهان برافراشت، پرچم رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را كه در جنگ هاي زمان آن حضرت برافراشته مي‌شد، بيرون آورد و برافراشت، كه پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم تا آن روز برافراشته نشد. وقتي نگاه مهاجر و انصار به پرچم رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم افتاد به ياد جنگ هاي بدر و اُحد و احزاب افتادند، كه شور و شوق فراواني در آنها پديد آمد، و صداي گريه آنان بلند شد.
وقتي امام پرچم رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را به دست قيس بن عباده سپرد.
اصحاب به ياد دوران رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم افتاده، گفتند:
هذا اللّواءُ الَّذي كُنّا نَحُفُّ بِهِ مَعَ النَّبيِّ وَ جَبْرِيلُ لَنَا مَدَدٌ
(اين همان پرچمي است كه پيرامون آن با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم گرد مي‌آمديم و جبرئيل ياور ما بود.)(1).
*****
(1) تاريخ ابن عساكر ج3 ص245 - و - الاستيعاب ج2 ص122 - و - أُسْدُ الْغابَة ج4 ص 216 - و - مناقب خوارزمي ص122.

وقتي سران جَمَل، بصره را محاصره كردند،
فرماندارِ امام عليه السلام، عثمان بن حُنيف را دستگير نموده، موهاي ريش و سر او را كندند و پس از زجر و كتك زدن هاي فراوان، او را به حالِ خود گذاشتند.
فرماندار امام به سوي مدينه حركت كرد كه در سرزمين «ربذه» به اردوگاه امام رسيد.
پس از سلام خطاب به امام گفت:
با ريش از خدمت شما به فرمانداري بصره رفتم، در حالي كه بدون ريش بازگشتم.
امام وقتي عثمان حنيف را با سر و صورت خونين مشاهده فرمود از او قدرداني كرده، و فرمود:
اَصَبْتَ أَجْراً وَ خَيْرَاً
«تو به پاداش عمل خود و نيكي هاي آن رسيده اي» (1).
*****
(1) كامل ابن اثير، ج3، ص226.

آزادي اسيران در جنگ

آزادي اسيران كه در قانون بين الملل نيز آمده است،
يكي از رفتارهاي ارزشمند انساني است، كه سران قدرتمند و حاكمان مستبدّ كمتر به آن توجّه دارند.
امام علي عليه السلام در نبرد صفّين دست به ابتكاراتي زد كه دوست و دشمن را شيفته خود كرد.
يكي از آنها آزاد كردن تعدادي از اسيران شامي بود كه معاويه نيز ناچار شد، تعدادي از اسراي كوفيان را باز گرداند.(1).
*****
(1) كامل ابن اثير، ج3، ص312.

نبرد بي أمان با منحرفان

پرهيز از آغاز گري در جنگ

امام عليه السلام دانست كه باقيمانده خوارج قابل هدايت نيستند و بيش از اين هم تكليف نداشت تا با آنها احتجاج كند.
و از جنگ نيز هراسي نداشت.
زيرا به فتح و پيروزي خود يقين داشت.
بعضي از ياران امام عليه السلام از مداراي بيش از حد او با دشمن راضي نبودند ولي چون نتايج آن ظاهر گشت دوراندیشي آنحضرت را ستودند.
زيرا امام عليه السلام اگر با خوارج مدارا نمي‌كرد و بدون اتمام حجّت، به آنها حمله مي‌نمود، هشت هزار نفري كه قابل هدايت بودند و به اردوي امام پيوستند، از بين مي‌رفتند.
امام درباره خوارج فرموده بود كه:
بيش از ده نفر از آنها زنده نخواهد ماند و از شما كمتر از ده نفر كشته خواهد شد.
امام عليه السلام آيه مباركه:
قُلْ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بِالأَخْسَرِينَ اَعْمالاً
«بگو آيا به شما خبر دهم كه زيانبار ترين اَعمال كدام است؟»
را خواند كه در حق اهل نهروان معني شده بود و به ياران خود فرمود:
شما آغاز به جنگ نكنيد.

فرمان جنگ

امّا منادي خوارج فرياد كشيد،
آيا كسي از شما مشتاق رفتن به بهشت نيست؟
و در پي آن، همه خوارج يكجا فرياد بر آوردند:
پيش به سوي بهشت.
و بر سپاه اميرالمؤمنين عليه السلام حمله ور شدند و مردي را از سپاه امام شهيد كردند.
امام عليه السلام با مشاهده آن يورش كوركورانه، فرمود:
اللّه اكبر، الان ديگر قتال با آنها حلال است.
پس فرمان جنگ داد.
در آن هنگام بسياري از فريب خورد گان با ياري وجدان خودشان چشم باز كرده و به خطاي خود پي بردند و فرياد زدند:
التّوبه، التّوبه يا اميرالمؤمنين
امام عليه السلام فوراً دستور داد، پرچم امان بوسيله ابوايّوب انصاري در جاي مخصوصي نصب گردد تا پشيمان شده‌ها به لشگر امام بپيوندند كه دو هزار نفر مأمور محافظت از آن منطقه گرديدند.
و از جانب آنحضرت ندا دادند كه:
هركسي از خوارج توبه كند و در زير اين پرچم پناه آورد در امان است.
و هر كسي به شهر داخل شود و يا از اين جمع جدا شود و به جانب مداين و يا كوفه حركت كند در امان است.
ما پس از آنكه قاتلان برادران خود را كشتيم، نيازي به ريختن خون شما نداريم.(1).
در اين حال «فروة بن نوفل اشجعي» صدا زد و گفت:
به خدا، سوگند من نمي‌دانم ما براي چه با امام علي عليه السلام در ستيزيم، من صلاح مي‌بينم كه از اين جنگ منصرف شوم تا زمانيكه بر حقيقت كار آگاه گردم و آنگاه يا به جنگ او برخيزم و يا در متابعت او كمر طاعت بندم.
در اينحال او را ديدند كه با پانصد سوار از كارزار كنار رفت.
و عدّه اي ديگر از صف هاي خوارج جدا شده به سوي كوفه شتافتند
و طايفه اي به شهر مدائن داخل شدند.
و پشيمان شده‌ها دسته دسته متفرّق شدند تا از دوازده هزار نفر لشگر خوارج، چهار هزار نفر باقي ماند.(2).
(به روايت طبري تعداد دوهزار و هشتصد نفر با عبداللَّه بن وقب باقي

مانده بودند.)
بدين ترتيب بيش از هشت هزار نفر در حالي كه عَرَق شَرم از پيشاني آنها مي‌چكيد، به زير پرچم ولايت اسلام در آمدند.
امام علي عليه السلام به آنها دستور داد در كنار ميدان قرار گيرند و هيچكدام از آنها حق شركت در جنگ را ندارند.
بقيه افراد خوارج كه چهارهزار نفر يا كمتر بودند در شك و ترديد لغزيدند و تسليم جهل و عناد و لجاجت خود شدند و با «عبداللّه بن وهب راسبي» و «حرقوص بن زهر» بر گمراهي خود اصرار ورزيدند،(3) كه جنگ آغاز شد.
پس از آغاز نبرد، «عبداللّه بن وهب» از روي شقاوت و دشمني امام را به مبارزه فرا خواند.(4).
در آن حال امام عليه السلام قدم به صحنه كارزار گذاشت و با ضربت ذوالفقار او را به جهنّم فرستاد.
و در تداوم نبرد در ظرف مدّتي كمتر از يك ساعت، تمامي خوارج به استثناي نُه نفر (كه فرار كرده بودند) به دست مبارزان اسلام به هلاكت رسيدند.(5).
*****
(1) تاريخ طبري، ج6 ص3380 - و الامامة والسياسة، ج1، ص128 - و نورالابصار، ص113 - و كامل ابن اثير، ج3، ص345.
نورالابصار، ص115 - و شرح نهج البلاغه، ج1، ص111، كلام 36.
تاريخ طبري، ج6، ص2380 و2381 - و مناقب مرتضوي، ص448 - و كامل ابن اثير، ج3، ص346 - و الامامة والسياسه، ص128 - و الامام علي، ج6، ص127 - و سفينه، ج1، ص384.
مناقب مرتضوي.
از نُه نفري كه گريخته بودند، دو تن به طرف خراسان گريخته و در سجستان اقامت گزيدند، و دو تن به يمن پناه بردند، و دو نفر نيز به عمّان و مردي هم به بلاد جزيره، در كنار آب فرات محلي كه آنرا شَنّ «شن به فتح شين و نون مشدّد مكسر، كوه هائي است متّصل به هم ميان تهامه و يمن مي‌ناميدند.» پناه برد و دو نفر نيز به حرّان گريختند كه خوارج بعدي از نسل اين گريختگان بوجود آمدند. (ناسخ كتاب خوارج ص558 - و - نورالابصار ص 113).

جستجوي جسد سران خوارج و افشاي نفاق آنان

چون جنگ پايان يافت، امام عليه السلام دستور داد در ميان كشتگان خوارج بگردند و ببينند كه آيا حرقوص (ذوالثّديه) كشته شده است يا نه؟
عدّه اي به جستجو رفته و بازگشتند و اظهار داشتند كه چنين كسي را نيافتيم.
امام فرمود:
به خدا سوگند دروغ نمي‌گويم و به من دروغ نگفته اند، استر (الاغ) پيامبر خدا را برايم بياوريد.
امام سوار شد و با ياران خود به جستجوي آن پرداختند، تا كناره رودخانه رسيدند كه از آنجا تا ساحل پر از كشته بود،
امام عليه السلام از مركب فرود آمد و از ميان كشتگان انباشته شده، جسد حرقوص را پيدا كرد.
امام عليه السلام سجده شُكر به جا آورد و تكبير گفت و فرمود:
«تا كنون دروغ نگفته ام.»
و ياران امام نيز تكبير گفتند.(1).
بعضي از مردم كه درباره جنگ با خوارج در شكّ و ترديد بودند با مشاهده پيكر ناپاك ذوالخويصره (ذوالثّديه) در ميان كشتگان خوارج به يقين رسيدند و دريافتند كه آنها همه گمراه مي‌باشند.
چون پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از ارتداد خوارج و ذوالثّديه قبلاً به مسلمانان خبر داده بود و فرموده بود كه ذوالثّديه را علي عليه السلام خواهد كشت، از اين رو به ياد آن روزي افتادند كه:
پيامبر خدا مشغول تقسيم اموالي از غنائم «حُنين» بود كه مردي از طايفه بني نميم به نام ذوالخويصره (ذوالثّديه) معترضانه به پيامبر خدا گفت:
عدالت را رعايت كن.
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم خطاب به او فرمود:
وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ اِذا لَمْ اَعْدِلْ
واي بر تو، اگر من عدالت نكنم چه كسي عدالت خواهد كرد؟
خليفه دوّم گفت:
يا رسول اللّه به من اجازه بده تا گردنش را بزنم.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
او را رها كن و به حال خود واگذار، زيرا او را ياراني است كه شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها كم و ناچيز مي‌شماريد ولي با اينحال آنها از دين فرار مي‌كنند همان گونه كه تير از كمان فرار مي‌كند.

در اين هنگام آيه شريفه:
وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الْصَّدَقاتِ فَاِنْ اُعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ اِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْها اِذا هُمْ يَسْخَطُونَ
«در ميان آنها (منافقان) كساني هستند كه در (تقسيم) غنائم به تو ايراد مي‌كنند، اگر از صدق به آنها بدهند راضي مي‌شوند و اگر ندهند خشم مي‌گيرند.(2).
نازل شد و به اينگونه افراد اندرز داد.
در تفسير مجمع البيان پس از نقل جريان ذوالثّديه اضافه مي‌كند كه: پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
ر وقت خروج كردند آنها را بكشيد.(3).
در سفينه البحار، بعد از بيان اين مطلب، در خاتمه مي‌نويسد: پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
خداوند بعد از من به وسيله محبوبترين خلق خود، او را به هلاكت مي‌رساند.(4).
گزارشات پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم از فتنه اين مرد كافر و فتنه جو و پيروانش در ميان اصحاب و مسلمانان چنان مشهور بود كه وقتي خبر كشته شدن ذوالثّديه با دست اميرالمؤمنين عليه السلام به سعد وقاص رسيد از بيعت نكردن با حضرت علي عليه السلام پشيمان شد و دانست كه تخلّف او از بيعت، تخلّف از حق بوده است.(5).
از عايشه روايت شد وقتي شنيد كه خوارج كشته شده اند پرسيد كشنده آنها كيست؟
و چون به او گفتند علي عليه السلام است در فكر فرو رفت و از علّت تفكّرش سؤال كردند و گفتند آيا روايتي از رسول خدا داري؟
گفت: آري از او شنيدم كه فرمود:
اينها (خوارج) بدترين مردم و از دين خارج شدگان هستند، رحمت خدا بر علي باد كه او با حق همراه بود.(6).
در اين رابطه دو روايت از عايشه به شرح زير نقل شده است؛
1- در مسند احمد بن حنبل از مسروق نقل شده كه عايشه به من متوجه شد و گفت تو از همه فرزندانم بر من محبوب تري آيا در نزد تو از مُخْدَج(7) (ذوالثّديه) خبري هست؟
گفتم بلي او را علي بن ابيطالب در بالاي نهر «تامرّا» (8) به هلاكت رسانيد.
عائشه به صدق گفتار من، از من شاهد طلبيد،
من عدّه اي را براي شهادت جمع كردم، و ايشان در حضور او با گواهي خود سخن مرا تأييد كردند.
راوي مي‌گويد:

عائشه را به صاحب قبر (پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم) سوگند دادم كه آيا درباره مُخْدَج از پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم سخني شنيده اي؟
عائشه گفت: آري شنيدم كه آن حضرت فرمود:
ايشان بدترين و شرور ترين مردمند كه به دست تواناي بهترين خلق خدا كشته مي‌شود.(9).
2- ابن ابي الحديد در شرح خود از كتاب صفّين مدائني از مسروق نقل مي‌كند كه:
عايشه به من چنين گفت:
اي مسروق من مي‌دانستم كه ذوالثّديه (مُخْدَج) را علي بن ابيطالب كشته بود، لعنت خداوند بر عمروعاص باد كه به من نوشت ذوالثّديه را در اسكندريّه من به قتل رساندم!.
واقعيّت‌ها را چرا نگويم؟ بايد بگويم من از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه فرمود:
ذوالثّديه را (مُخْدَج) بعد از من بهترين خلق خواهد كشت.(10).
*****
(1) مروج الذهب، ج2، ص106 - و انساب الاشراف، ص376 - 375 - و مناقب بن شهر آشوب، ج3، ص191، - و كامل ابن اثير، ج3، ص348 - و تاريخ طبري، ج6، ص3384 - و مناقب مرتضوي، ص448، - و ناسخ، كتاب خوارج، ص558 - و تاريخ بغداد، ج2، ص452، به نقل احقاق الحق، ج8، ص496، - و مناقب خوارزمي، ص177 - و مسند احمد، ج1، ص88 به نقل ملحقات احقاق الحق، ج8، ص512 - و علي و فرزندانش، ص123 و خصائص، ص30.
سوره اعراف، آيه 56.
تفسير درالمنثور، ج3، ص250 - و تفسير كشاف، ج2، ص281 - و مجمع البيان، ج5، ص4 فصول المهمه، ص111 - و الامام علي، ج6، ص141 - و تفسير تنوير المقياس، ص202 از آن مرد به چاي ذوالخويصره ابوالأخوص نام برده شده كه البته اين كنيه‌ها و القاب، تماماً مربوط به حرقوص است.
سفينه، ج1، ص383.
زندگاني حضرت علي عليه السلام، ص276.
ارجح المطالب، ص559 - و مجمع الزاويه، ج6، ص239 بنا به نقل احقاق الحق، ج8، ص488.
مخدج به ضم ميم و فتح دال بمعني ناقص است، اين همان ذوالثّديه است كه او را مخدج اليد مي‌گفتند چون يك دستش ناقص بود.
تامرا به فتح ميم و تشديد راء نهر بزرگي بوده است.
بحار، ج38، ص15.
بحار، ج38، ص15.

شناساندن منافقان حافظ قرآن

اميرالمؤمنين صلي الله عليه وآله وسلم شبي از مسجد كوفه به سوي خانه خويش حركت مي‌كرد در حالي كه كميل بن زياد از دوستان خاصّ آن حضرت، او را همراهي مي‌كرد، در اثناء راه از كنار خانه مردي گذشتند كه صداي تلاوت قرآنش بلند بود كه آيه:
اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ(1).
را با صداي حزين و آهنگ دلنشين مي‌خواند،
كُميل در دل خود از حال اين مرد بسيار لذّت برد و از حالت معنوي او در تعجّب فرو رفت بي آنكه چيزي بر زبان براند،
امام عليه السلام متوجّه شده، خطاب به كُميل فرمود:
«اي كميل صداي قرائت و ناله حزين اين مرد مايه اعجاب تو نشود، او از اهل دوزخ است و من به زودي خبر آنرا به تو خواهم داد.»
كميل بن زياد از دو جهت در شگفت ماند، نخست از اين جهت كه امام عليه السلام همان لحظه از نيّت باطني او اطلاع يافت
و ديگري آن بود كه آن حضرت از دوزخي بودنِ اين مرد ظاهر الصّلاح خبر داد.
مدّتي گذشت، در روز جنگ جَمَل اميرالمؤمنين عليه السلام در حالي كه شمشيري در دست داشت، با نوكِ شمشير به سري كه به زمين افتاده بود، اشاره كرد و فرمود:
اي كميل،
اَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ
يعني اين همان شخصي است كه در آن شب قرآن تلاوت مي‌نمود و حال او تو را به تعجّب واداشته بود.
كميل به خاك افتاد و قدم هاي آن حضرت را بوسيده و استغفار كرد.(2).
*****
(1) سوره زمر، آيه 12.
سفينه بحار، ج2، ص497 - و تفسير نمونه،ج19، ص398.

پس از خاتمه نبرد نهروان، امام عليه السلام دستور داد مجروحين خوارج را از ميان كشته شدگان جدا كنند و به خانواده شان تحويل دهند، زيرا كشتن مجروح را سزاوار نمي‌دانست پس آنها را به وابستگانشان تحويل دادند.
امام نسبت به دسته ديگري از مجروحان از آنها تعهّد گرفت و فرمود:
آنها را با خود ببريد و طبابت نمائيد بعد از بهبودي در كوفه پيش من برگردانيد.(1).
ياران اميرالمؤمنين عليه السلام از او پرسيدند:
آيا براستي خداوند نسل خوارج را تا آخر دهر قطع نمود؟
امام عليه السلام فرمود:
كَلاّ وَاللّهِ اِنَّهُم نُطَفٌ في اَصلابِ الْرجالِ وَ قَراراتِ النِّساءِ كُلَّما نَجَمَ قَرْنٌ قُطِعَ حَتّي يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلاّبينَ(2).
«سوگند به خدا چنين نيست، آنان نطفه هائي هستند در پشت مردان و رَحِمِ زنان، هر زمان از آنها شاخي بلند گردد شكسته خواهد شد تا اينكه سرانجام دزد و راهزن مي‌شوند.»
فيض الاسلام در شرح خود مي‌نويسد:
آن نه نفري كه از خوارج فرار كردند و به شهرها پراكنده شدند، هر كدام مذهبي اختيار نموده و آنرا ترويج كردند، و سرانجام در راه‌ها به دزدي و راهزني مشغول شدند.(3).
پس از فراغت از امور جنگ، امام عليه السلام دستور داد تا تمام غنائم جنگي را جمع آوري كردند.
كلّيه ادوات جنگي و مركبهاي دشمن را در ميان نظاميان اسلام تقسيم كردند.
ولي زنان و كنيزان و غلامان دستگير شده را با اموال ديگر خوارج به وارثان و صاحبان آنها رساندند.(4).
آنگاه امام عليه السلام خطاب به كشته هاي خوارج فرمود:
بُؤْساً لَكُمْ، لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ.
فقيل له: مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمؤْمنين؟
فقال: الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي، وَوَعَدَتْهُمُ الْإِظْهَارَ، فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.
بدا به حال شما! آن كه شما را فريب داد به شما زيان رساند
(پرسيدند چه كسي آنان را فريفت؟ اي اميرالمؤمنين عليه السلام، فرمود:)
شيطان گمراه كننده، و نفسي كه به بدي فرمان مي‌دهد، آنان را با آرزوها

مغرور ساخت، و راه گناه را بر ايشان آماده كرد، و به آنان وعده پيروزي داد، و سرانجام به آتش جهنّم گرفتارشان نمود.
سئوال كردند يا اميرالمؤمنين چه كسي آنها را فريب داده.
فرمود:
شيطان و نفس بد كردار شان كه آنها را با آرزوهاي باطل فريب داده و به ورطه هلاكت انداخت.(5).
و آنگاه رهنمود داد و فرمود:
لا تَقْتُلُوا الْخَوارِجَ بَعْدي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَاَخْطَاَئَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْباطِلَ فَاَدْرَكَهُ.
«بعد از من با خوارج جنگ نكنيد زيرا كسي كه در پي حق برود و اشتباه كند مانند كسي نيست كه باد را بخواهد و به آن برسد»
يعني خوارج طالب حق بودند ولي اشتباه كردند و روي زمين فساد به راه انداخته و مردان و زنان بي گناه را كشتند.
اگر به چنين خيانت هائي دست نمي‌زدند شايد مستحق چنين هلاكتي نمي‌شدند برخلاف معاويه و پيروانش كه هدف عمده آنها باطل و گمراهي بود و كشتن آنها بر همه مسلمانان واجب بود.(6).
*****
(1) تاريخ طبري، ج6، ص3384 - و الامام علي، ج6، ص146.
مروج الذهب، ج2، ص407.
نهج البلاغه كلام59 - و ناسخ كتاب خوارج، ص558.
تاريخ طبري، ج6، ص3384 - و مروج الذهب، ج2، ص407 - و كامل بن اثير، ج3، ص348 - و الامام علي، ج6، ص146.
كامل بن اثير، ج3 ص348 - و تاريخ طبري، ج6 ص3384.
شرح نهج البلاغه فيض، كلام 60.

وقتي اميرالمؤمنين عليه السلام از جنگ نهروان فراغت يافت، فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ فَإنِّي فَقَأتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَ عَلَيْها اَحَدٌ غَيْري بَعْدَ اَنْ ماجَ غَيْهَبُها وَ اشْتَدَّ كَلَبُها.
«اي مردم من چشم فتنه و فساد را كور كردم و غير از من كسي بر دفع آن فتنه و فساد بعد از اينكه ظلمت و تاريكي آن بالا گرفته و رو به افزايش نهاده و شرّ و سختي آن همه جا را فرا گرفته و هاري آن فزوني يافته بود، جرأت نداشت.» (1).
امام علي عليه السلام مي‌خواهد بفرمايد:
اگر من با نهضت «خارجي گري» در دنياي اسلام مبارزه نمي‌كردم، ديگر كسي پيدا نمي‌شد كه جرأت كند با اين چنين جمعيّتي كه پيشانيشان از كثرت عبادت پينه بسته بود بجنگد.(2).
بنا به نقل ناسخ، غائله خوارج در روز نهم صفر سال چهل هجري مصادف با نوروز ايرانيان پايان يافت.(3).
امام عليه السلام براي اينكه مردم را به سوي دشمن اصلي متوجّه سازد، با جمله كوتاهي فرمود:
اِنَّ اللّهَ قَدْ احْسَنَ بِكُمْ وَ اَعَزَّ نَصْرَكُمْ فَتَوَجَّهوا مِنْ فُورِكُمْ هذا اِلي عَدُوِّكُم.
«همانا خداوند بر شما احسان كرد و پيروزي عزّت بخش را نصيبتان قرار داد اكنون با اين آمادگي به سوي دشمن اصلي خود (يعني معاويه و يارانش) حركت نمائيد.»
جمعي همراه اشعث بن قيس در پاسخ گفتند:
(يا اميرالمؤمنين تيرهاي ما تمام و شمشيرهاي ما كند و سرنيزه هايمان فرسوده گرديده، بهتر است كه ما را به كوفه برگرداني تا تجهيزات جنگي خود را اصلاح نموده، تجديد قوائي بكنيم، شايد در اين مدّت هم بر عدّه ما بيفزائي تا با نيروئي بهتر و تازه نفس تر به سوي دشمن بشتابيم.)
امام عليه السلام آنها را به اردوگاه نخيله سوق داد و به آنها سفارش كرد؛
تا زماني كه به سوي دشمن رهسپار مي‌شوند در اردوگاه خود بمانند و خود را براي جهاد مهيا سازند و كمتر با زن و بچّه خود مراوده و ملاقات داشته باشند.
سپاهيان امام چند روزي را در آنجا ماندند ولي بعداً يكي پس از ديگري جسته و گريخته به شهر مي‌رفتند تا اينكه جز فرماندهان سپاه كسي با علي عليه السلام باقي نماند، حضرت با مشاهده اين وضع، ناگزير وارد شهر كوفه گرديدند.(4).
*****

(1) خطبه 2/93 نهج البلاغه معجم المفهرس.
جاذبه و دافعه علي عليه السلام، ص156.
كتاب خوارج، ص558 - و مسعودي در مروج الذهب، ج2، ص104 - و ابن اثير در كامل - و محدث قمي در تتمة المنتهي، واقعه نهروان را در سال سي و هشت هجري نقل نموده است.
تاريخ طبري، ج6، ص3385 - و الامامة والسياسه، ج1، ص129 - و كامل ابن اثير، ج3 ص349 - و الامام علي عليه السلام، ج6، ص152 - و مروج الذهب، ج2، ص407.

آمادگي رزمي براي مبارزه نهائي با معاويه

اشاره

پس از پيروزي در جنگ نهروان، علل و عوامل گوناگوني، كوفيان را به مرز سكوت و سُستي كشاند و براي جنگ نهائي با معاويه بسيج نمي‌گرديدند، معاويه كه اوضاع سياسي و تحوّلات روز را دقيقاً زير نظر داشت در برابر كوتاهي و ضعف كوفيان دست به تحرّكات نظامي وحشتناكي مي‌زد.
امام علي عليه السلام براي حفظ آمادگي رزمي، و در صحنه نگهداشتن نيروي مردمي، هرگاه كه زمينه را مساعد مي‌يافت، با سركوفت زدن ها، هشدار دادن‌ها و تبليغات افشاگرانه، مردم كوفه را بيدار مي‌كرد كه براي نبرد نهائي با دشمن آماده شوند.
دردمندانه سخن مي‌گفت و افشاگرانه نقشه هاي دشمن را آشكارا بيان مي‌كرد و دلسوزانه مردم را به اصلاح خود و جامعه خود فرا مي‌خواند، كه يكي از آن سخنان درد آلود، خطبه 119 نهج البلاغه است كه خطاب به كوفيان فرمود:
مَا بَالُكُمْ! لَا سُدِّدْتُمْ لِرُشْدٍ! وَلَا هُدِيتُمْ لِقَصْدٍ!
أَفِي مِثْلِ هذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَخْرُجَ؟ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ وَذُوِي بَأْسِكُمْ.
وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجِبَايَةَ الْأَرْضِ، وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَالنَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرُجَ فِي كَتِيبَةٍ أَتْبَعُ أُخْرَي، أَتَقَلْقَلُ تَقَلْقُلَ الْقِدْحِ فِي الْجَفِيرِ الْفَارِغِ.
وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا. هذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ.
وَاللَّهِ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَّانِينَ غَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاغِينَ.
إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ.
لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَي الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَي الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَي النَّارِ!
«شما را چه مي‌شود؟ هرگز ره رستگاري نپوييد! و به راه عدل هدايت نگرديد!
آيا در چنين شرائطي سزاوارست كه من از شهر خارج شوم؟ هم اكنون بايد مردي از شما كه من از شجاعت و دلاوري او راضي و به او اطمينان داشته باشم، به سوي دشمن كوچ كند

و براي من سزاوار نيست كه لشگر و شهر و بيت المال و جمع آوري خراج و قضاوت بين مسلمانان، و گرفتن حقوق در خواست كنندگان را رها سازم، آنگاه با دسته اي بيرون روم، و به دنبال دسته اي به راه افتم، و چونان تير نتراشيده در جعبه اي خالي به اين سو و آن سو سرگردان شوم
من چونان سنگ آسياب، بايد بر محور خود استوار بمانم، و همه امور كشور، پيرامون من و به وسيله من بگردش در آيد، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زيرين آن فرو ريزد
به حق خدا سوگند كه اين پيشنهاد بدي است.
به خدا سوگند! اگر اميدواري به شهادت در راه خدا را نداشتم، پاي در ركاب كرده از ميان شما مي‌رفتم، و شما را نمي‌طلبيدم چندان كه بادِ شمال و جنوب مي‌وزد
زيرا شما بسيار طعنه زن، عيب جو، رويگردان از حق، و پر مكر و حيله ايد
مادام كه افكار شما پراكنده است فراواني تعداد شما سودي ندارد، من شما را به راه روشني بردم كه جز هلاك خواهان، هلاك نگردند، آن كس كه استقامت كرد به سوي بهشت شتافت و آن كس كه لغزيد در آتش سرنگون شد.» (1).
سرانجام با روش هاي گوناگون هدايت، و تبليغ و هشدار، مغزهاي كوفيان از خواب غفلت بيدار شد، و دل‌ها هدايت گرديد، و مردم گروه گروه به فرياد دعوت حقّ امام پاسخ گفتند و براي نبرد آماده گشتند.
و همه در اردوگاه كوفه اجتماع كردند.
طبق نقل ناسخ حدود هشتاد هزار نفر و به روايتي صد هزار نفر در اردوگاه (نخيله) براي جنگ با معاويه آماده شدند.
از نوف بكّالي نقل شده كه:
امام عليه السلام، حضرت امام حسين عليه السلام را بر ده هزار نفر از لشگريان
و قيس بن سعد را بر ده هزار
و ابوايّوب انصاري را بر ده هزار نفر ديگر، فرمانده تعيين فرمود و بدينگونه سرداران ديگري را به فرماندهي واحدهاي نظامي ديگر برگزيد.
تا در اسرع وقت به جنگ شاميان بشتابند و ريشه معاويه را از بيخ بركنند و زمين را از لوث وجود او و حاميانش پاك سازند،
امّا هزاران افسوس كه حادثه خونين ضربت خوردن امام مطرح و اجتماع لشگريان به جدائي و تفرقه انجاميد.(2).

*****
(1) خطبه 119 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- بحارالانوار ج34 ص123: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
2- احتجاج ج 1 ص 190: طبرسي (متوفاي 588 ه)
3- ارشاد القلوب ص 117: ديلمي (متوفاي 771 ه)
4- تحف العقول ص140 وصاياي علي عليه السلام: ابن شعبه حراني (متوفاي 332 ه)
5- دستور معالم الحكم ص59 و ص95: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
6- غرر الحكم ج 1 ص 84: آمدي (متوفاي 588 ه)
7- عيون الحكم والمواعظ: ابن شاكر واسطي (متوفاي 600ه)
8- حلية الاولياء ج1 ص77 و 78: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
9- كتاب النهاية ج 2 ص 287: ابن اثير شافعي (متوفاي 606 ه)
10- تذكرة الخواص ص 124: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
11- الحكمة الخالدة ص 112: ابن مسكويه (متوفاي 421 ه)
12- عقد الفريد ج4 ص139 وج2 ص111: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
13- مجمع الامثال ج 2 ص 29: ميداني (متوفاي 518 ه)
14- كتاب المستقصي ج1 ص240 ح1022: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه).
1- غرر الحكم ج1 ص396 وج4 ص13 و487: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- كتاب طراز ج 1 ص 217: سيد يماني
3- كتاب الغارات (بنقل ابي الحديد ج 1 ص 203(: ابن هلال ثقفي (متوفاي 202 ه)
4- اصول كافي ج 1 ص 207: كليني (متوفاي 328 ه)
5- تفسير عياشي (در تفسير آيه 106 نحل): عياشي (متوفاي 300 ه)
6- قرب الاسناد: حميري (متوفاي 290 ه)
7- أنساب الاشراف ج 2 ص 119: بلاذري (متوفاي 279 ه)
8- مستدرك ج 2 ص 385: حاكم نيشابوري شافعي (متوفاي 258 ه)
9- كتاب الفتن: نعيم بن حماد (متوفاي 228 ه)
10- كتاب أمالي ص 214: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
11- كتاب ارشاد ص 151: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
12- الملاحم والفتن ص 75: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه)
13- كتاب الرجال ص 103: علامه كشي (متوفاي 340 ه)
14- تاريخ دمشق ج 5 ص 47: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
15- كتاب أمالي ص 131: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)

16- روضه كافي ج8 ص19 و31 و ج5 ص21: كليني (متوفاي 328 ه)
17- ربيع الابرار (باب سكوت): زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
18- سراج الملوك ص 484: طرطوشي (متوفاي 520 ه).

شيوه هاي رزمي، تبليغي امام در جنگ جمل (به نقل الفتوح ابن أعثم كوفي)

اشاره

شيوه هاي تبليغي امام در جنگ بصره
چون طلحه و زبير شنيدند كه اميرالمؤمنين علي عليه السلام با لشگري آراسته به نزديكي بصره رسيده است، با لشگري آراسته از بصره بيرون آمدند و مِيمنه و مَيْسره(1) و قلب و جناح سپاه را مرتّب گردانيدند.
طلحه به فرماندهي سواران پرداخت و عبد اللّه بن زبير سرپرستي پيادگان را به عهده خويش گرفت.
سواران مِيمنه به مروان بن حكم سپردند و پيادگان ميمنه به عبدالرّحمان بن عتاب بن اسيد دادند.
سواران ميسره به هلال بن وكيع تسليم نمودند و بر پيادگان ميسره عبدالرّحمان بن حارث بن هاشم را نصب كردند.
در قلب سواران عبداللّه بن عامربن كُرَيز ايستاد
و در قلب پيادگان حاتم بن بُكير الباهلي
جناح سواران را عمر بن طلحه قبول كرد و جناح پيادگان را مجاشع بن مسعود السلمي، به عهده خود گرفت.
بدين صورت در ميدان وارد شدند.
*****
(1) ميمنه يعني، دست راست لشگر و ميسره يعني دست چَپ لشگر.

مشورت با یاران

چون اميرالمؤمنين عليه السلام از آموزش نظامي طلحه و زبير و بيرون آمدن ايشان خبر يافت، خطاب به امراي سپاه و بزرگان حجاز و اعيان كوفه و مصر فرمود:
«طلحه و زبير بيرون آمده اند و سپاه آراسته آماده جنگ گشته اند، شما چه مصلحت مي‌بينيد؟ جنگ كنيم يا تن به حكم ايشان دهيم؟»
اوّل از همه رِفاعد بن شدّاد البجلي گفت:
«اي اميرالمؤمنين! ما همه دانسته ايم و مي‌دانيم كه مخالفان بر باطلند و تو بر حقّي و حق بر جانب تو است، راه راست تو داري و دينداري و دين پروري خوي تو است،
اگر ايشان با تو نرمي كنند، هر آينه تو نيز با ايشان نرمي كن و اگر خيال جنگ دارند با ايشان محاربه كن كه به ياري خدا براي نبرد با آنان آماده ايم.»
اميرالمؤمنين عليه السلام از سخنان او خوشحال شد.
چون دو لشگر به يكديگر رسيدند،
مردي از اصحاب زبير أبُوالحرباء به او زبير گفت:
هيچ انديشه بهتر از آن نيست كه ما بر اين قوم شبيخون بريم كه شبيخون از نتايج شجاعت و مردانگي است و به زودي كارِ ما پيروزي رسد.
زبير گفت:
اي برادر ما در جنگ‌ها تجربه فراوان داريم كه هر كسي از آن اطّلاع ندارد.
هر دو لشگر كه در اين صحرا جمع شده اند مسلمانند و در ايمان مسلمانان رسم شبيخون نبوده است و از حضرت رسول صلي الله عليه وآله وسلم در معني شبيخون كلمه اي نشنيده ام كه شبيخون را اجازه فرموده باشد،
و تازه امام علي عليه السلام نيست كه او را غافل گير كنيم.

در آستانه جنگ أحنف بن قيس با جماعتي از ياران خويش نزديك اميرالمؤمنين علي عليه السلام آمد و گفت:
اي ابوالحسن، در اقوال اهل بصره چنين است كه اگر علي عليه السلام بر ما ظفر يابد، مردان ما را بكشد و عيال و اطفال ما را برده گيرد.
اميرالمؤمنين عليه السلام جواب داد:
هرگز از من اين كار نيايد، اهل بصره مسلمانند جز زن و فرزند كافران كس ديگر را برده نمي‌توان گرفت.
اي احنف، نمي‌دانم تا تو در اين كار چه انديشه داري و با ما موافقت داري يا نه؟
احنف گفت:
سبحان اللّه يا اميرالمؤمنين در دوستي من با شما كسي نمي‌تواند ترديد كند، اكنون از دو كار كه در خدمت تو بدان قيام كنم يكي را اختيار فرماي.
اگر مي‌خواهي با دويست نفر مرد كار ديده در خدمت تو باشم و اگر مي‌خواهي شش هزار مرد شمشير زن از تو دفع كنم.

واقع بيني در نبرد

اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
شش هزار مرد شمشير زن از من دفع كن.
احنف گفت:
چنين كنم.
اين حرف را گفت و بازگشت و به قوم خويش پيوست.
پس طلحه و زبير سپاه خود را ارزيابي كردند كه سي هزار مرد از سوار و پياده گِرد آمده بودند.
آنگاه از آنجا كوچ كرده به موضع «رابوقه» فرود آمدند.

اميرالمؤمنين چون از پيش آمدن آنها خبر يافت برخاست و خطبه اي خواند:
(اي مردمان، مرا با برادران و ياران من سه كار پيش آمده است كه حكم آن هر سه كار در قرآن مجيد است.
بَغي، نَقض عَهد، مكر، ظلم و حسد است كه برادران و دوستان من در اين حقيقت كه خليفه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم من باشم، بر من حَسَد ورزيدند،
مي خواهند لباس خلافت را كه خداي تعالي بر من پوشيده است، دَرآورند.
امّا عهد شكني اين جماعت آن است كه با اختيار با من بيعت كردند و سوگند خورده اند كه بر قول و عهد خويش وفادار باشند، اكنون عهد خويش را شكسته اند.
و مكر بعد از حسد و پيمان شكني آن است كه مي‌خواهند خلافت را بدون لياقت به دست گيرند و به قدرت برسند.
حَيثُ قالَ عَزَّ مِنْ قائل:
اِنَّما بَغْيُكُم عَلي اَنْفُسِكُم، فَمَن نَكَثَ فَاِنَّما يَنْكُثُ عَلي نَفْسِهِ، وَ لا يَحيقُ المَكْرُ السَّيّ ءُ اِلاَّ بِاَهْلِهِ.
«گناه حَسَد و ظلم و پيمان شكني و مكر بدان كس باز گردد كه عهد شكني را آغاز كند.
كه گفته اند:
مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ جُبّاً وَقَعَ فيهِ مُنَكَّساً
«كسي كه براي بادر مؤمن خود جاهي بكند، خود در آن سرنگون خواهد شد.»
حضرت فرمود:
هم اكنون چهار نفر از بزرگان مسلمين با من عهد شكستند كه در جهان اسلام نظير ندارند؛
اوّل- زبير بن عوام است كه در جنگ‌ها بي نظير بود.
دوّم- طلحة بن عبيداللّه است كه در مكر و حيله نظير ندارد.
سوّم- عايشه است.
چهارم- يعلي بن منيّه است كه بزرگترين سرمايه دار است.
به خدا سوگند اگر به او دست يابم اموال او را بين مسلمانان تقسيم خواهم كرد.
چون سخنان اميرالمؤمنين علي عليه السلام به اينجا رسيد، خُزيمة بن ثابت

بپاخاست و گفت:
«هرچه بر اميرالمؤمنين فرمود عَين صدق و محض حق است.
به خدايي كه محمد را به راستي فرستاد آن جماعت در حق تو حسد مي‌كنند، هم عهد شكستند و هم به حيله و نيرنگ روي آوردند.
امّا بحمداللّه شجاعت تو زيادتر از زبير است و علم تو افزونتر از دانش و حزم طلحه، و مردمان تو را مطيع تر از آن باشند كه عايشه را، و مال دنيا را محلي چندان نباشد.
خداي متعال بيشتر از آنچه به يعلي بن منيه داده است تو را مال از راه حلال، روزي گرداند، كه مال او از ظلم جمع شده است، بالتبع در فساد و جهل خرج مي‌كند.»

ارسال نامه هاي هدايتگر

پس اميرالمؤمنين در آنجا نفرات لشگر را ارزيابي كرد كه، بيست هزار مرد بودند.
از آنجا كوچ كرده در برابر شورشيان جَمَل فرود آمد.
قبيله مُضَر در برابر مُضَري، قوم رَبيعه در برابر رَبيعه، و اهل يَمَن در برابر يَمَن فرود آمدند.
امام در آنجا مصلحت چنان ديد كه نامه اي به طلحه و زبير بنويسد و ايشان را از نقض عهد و مكر آگاه كند و خود را در جنگ معذور دارد.
پس، دوات و قلم طلبيد و نامه اي نوشت:
إلي طلحة والزبير (مع عمران بن الحصين الخزاعي) ذكره أبو جعفر الإسكافي في كتاب «المقامات» في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام.
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُما، وَإِنْ كَتَمْتُما، أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّي أَرَادُونِي، وَلَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّي بَايَعُونِي. وَإِنَّكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي،
وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايِعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَلَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ، فَإِنْ كُنْتُما بَايَعْتُمانِي طَائِعِينَ، فَارْجِعَا وَتُوبَا إِلَي اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ؛ وَإِنْ كُنْتُما بَايَعْتُمانِي كَارِهِينِ، فَقَدْ جَعَلْتُما لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ، وَإِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ.
وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُما بِأَحَقِّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمانِ، وَإِنَّ دَفْعَكُمَا هذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ، كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ، بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ.
وَقَدْ زَعَمْتُما أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمانَ، فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلْزِمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ.
فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَجَمَّعَ الْعَارُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامُ.
(نامه به طلحه و زبير كه ابوجعفر اسكافي آن را در كتاب مقامات در بخش فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام آورد).

پس از ياد خدا و درود! شما مي‌دانيد گر چه پنهان مي‌داريد. كه من براي حكومت در پي مردم نرفته، آنان به سوي من آمدند، و من قول بيعت نداده تا آن كه آنان با من بيعت كردند، و شما دو نفر از كساني بوديد كه مرا خواستيد و بيعت كرديد.
همانا بيعت عموم مردم با من نه از روي ترس قدرتي مسلّط بود، و نه براي به دست آوردن متاع دنيا، اگر شما دو نفر از روي ميل و انتخاب بيعت كرديد تا دير نشده باز گرديد، و در پيشگاه خدا توبه كنيد، و اگر در دل با اكراه بيعت كرديد خود دانيد، زيرا اين شما بوديد كه مرا در حكومت بر خويش راه داديد، اطاعت از من را ظاهر، و نافرماني را پنهان داشتيد.
به جان خودم سوگند! شما از ساير مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقيده و پنهان كاري نيستيد، اگر در آغاز بيعت كنار مي‌رفتيد آسان تر بود كه بيعت كنيد و سپس به بهانه سرباز زنيد.
شما پنداشته ايد كه من كشنده عثمان مي‌باشم، بياييد تا مردم مدينه بين من و شما داوري كنند، آنان كه نه به طرفداري من بر خواستند نه شما، سپس هر كدام به اندازه جرمي كه در آن حادثه داشته، مسؤوليّت آن را پذيرا باشد.
اي دو پيرمرد، از آن چه در انديشه داريد باز گرديد، هم اكنون بزرگ ترين مسئله شما عار است، پيش از آن كه عار و آتش خشم پروردگار دامنگير تان گردد. با درود(1).
*****
(1) نامه 54 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- المقامات في مناقب امير المؤمنين عليه السلام: ابو جعفر اسكافي معتزلي (متوفاي 240 ه)
2- الامامة والسياسة ج 1 ص 70: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- تاريخ ص 173: ابن أعثم كوفي (متوفاي 314 ه)
4- تحف العقول ص94: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
5- روضه كافي ج 1 ص 19: كليني (متوفاي 328 ه)
6- مطالب السئوول ص 115: ابن طلحة شافعي (متوفاي 652 ه)
7- كتاب مناقب ص183: خطيب خوارزمي حنفي (متوفاي 993 ه)
8- بحار الانوار ج 8 ص 417 و ج 32ص 135: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
9- كشف الغمةج1 ص324: اربلي (متوفاي 689 ه)
10- بحار الانوار ج32 ص135: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
11- احتجاج ج1 ص 161: طبرسي (متوفاي 588 ه)

12- مناقب ج3 ص152: ابن شهر آشوب (متوفاي 588ه)
13- تذكرة الخواص ص70: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه)
14- الفتوح ج2 ص468: ابن اعثم كوفي (متوفاي 314ه).

نامه علي به عايشه

پس اميرالمؤمنين علي عليه السلام نامه اي ديگر بنوشت به عايشه بر اين مضمون:
بسم اللّه الرحمن الرَّحيم.
امّا بعد، اي عايشه تو بدان سبب كه از خانه بيرون آمدي در خداي تعالي و رسول او عاصي شدي و طلب كاري گرفته اي كه خداي سبحانه تو را از آن كار فراغت داده است و دعوي مي‌كني كه به سبب اصلاح كار مسلمانان از خانه بيرون آمده ام، خود با من بگوي كه زنان را با لشگر كشيدن و ميان مردان صلاح كردن چه كار باشد؟ بر سَر زبان‌ها انداخته اي كه خون عثمان مي‌طلبم.
ميان تو و عثمان چه خويشاوندي و قرابتي است؟ عثمان مردي از بني اميّه و تو از بني تميم بن مرة بن كنانه مي‌باشي.
گناه تو كه از خانه بيرون آمدي و خويش و خلق را در معرض بلا افكنده اي، زيادت از گناه كساني است كه عثمان را كُشتند.
من مي‌دانم كه تو به خويشتن اين كار نمي‌كني، جماعتي تو را بر اين كار مي‌دارند و تو را به سبب خونِ عثمان در خشم آورده اند.
از خدا بترس اي عايشه، به خانه خود بازگرد و در پس پرده بنشين كه صلاح كار زنان در آن است كه ملازم خانه باشند و پاي بيرون ننهند.
چون طلحه و زبير نامه اميرالمؤمنين علي عليه السلام را خواندند، نتوانستند جواب مستدلّي بدهند، لكن پيغامي فرستادند كه:
ما هرگز تو را اطاعت نخواهيم كرد و تسليم شما نخواهيم شد.
پس، عبداللّه بن زبير به پاي خاست و گفت:
اي مردمان، علي عثمان را كه خليفه بر حق بود، كشته است و اين ساعت لشگر جمع كرده بر سر شما آورده تا كار از دست شما برباید و شهر و ولايت شما را فراگيرد.
مردانه باشيد و خون خليفه باز خواهيد.
حريم خويشتن نگاه داريد و از جهت حفظ زن و فرزند و اهل و پيوند خويش جنگ كنيد.

تبليغات حساب شده براي نفي شايعات دشمن

شخصي نزد اميرالمؤمنين علي عليه السلام آمد و كلماتي كه عبداللّه بن زبير در ميان مجلس در حق اميرالمؤمنين علي عليه السلام گفته و او را متهم به كشتن خليفه سوم كرده بود باز گفت.
امام حسن عليه السلام در آن جمع بپاخاست و خدا را سپاس كرد و بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم درود فرستاد و سپس و فرمود:
اي مردمان، به ما چنان رسانيده اند كه عبداللّه بن زبير در نكوهش پدر من سخن گفته و كشتن عثمان را به پدر من نسبت داده است و او را در اين معني متهم گردانيد، شما كه جماعتي از مهاجر و انصار و مردم مسلمان و دين داريد مي‌دانيد كه پدر او زبير بن عوام همه جا در نكوهش عثمان چه سخن‌ها گفته است در حيات عثمان در بيت المال چه تصرّف‌ها كرده است، كه پدر مرا به چنين كاري متّهم كند و به بد گفتن او جرأت نمايد. بحمداللّه كه ما را مجال افشاگري هست اگر بخواهيم در حقّ او سخنان لازم را خواهيم گفت.
امّا آنچه كه گفته است:
علي عليه السلام مي‌خواهد تا كار از دست برباید و شهر و ولايت از تصرف شما بيرون كند، حجّت پدر او زبير آن است كه مي‌گفت من با علي عليه السلام به دست بيعت كرده ام نه به دل.
پس به بيعت اقرار كرده است و انكار بيعت بعد از اقرار فايده اي ندارد و حكم شرع بر ظاهر است واللّه يتولي السَّرايِر.
همه حاضران كه سخنان افشاگرانه امام حسن عليه السلام را شنيدند، او را سپاس گفتند و از او تشكّر كردند.
آنگاه لشگرها به حركت آمدند و نزديك يكديگر رسيدند.
كودكان و غلامان بصره قرار گرفتند در برابر غلامانِ اهل كوفه قرار گرفتند.
كعب بن مسور به نزد عايشه آمد و گفت:
هر دو لشگر نزديك يكديگر رسيدند جنگ خواهند كرد و اگر آتش جنگ ايشان افروخته گردد، بسيار خونها ريخته خواهد شد و فرونشاندن آن دشوار باشد. اي مادر مؤمنان، اين كار را دريابِ كه اين فتنه بالا گرفته تسكين پذيرد.
عايشه در هَودج بنشست و شتر او را به جانب لشگر بكشيدند.
جماعتي از مردم بصره در پيش هَودج او مي‌رفتند تا به لشگر رسيد.

فرستادن هيئت هاي صلح

روز ديگر اميرالمؤمنين علي عليه السلام عبداللَّه بن عباس و يزيد بن صوحان را فراخواند و گفت:
شما نزد عايشه برويد به او بگوئيد كه خداي تعالي تو را فرموده است كه در خانه خود قرارگيري و بيرون نيايي.
امّا، جماعتي تو را فريب دادند كه از خانه بيرون آمدي و به سبب موافقت تو با اين جماعت، مردم در رنج و بلا افتادند،
اكنون بهتر آن است كه باز گردي و دست از مخالفت برداري،
امّا اگر باز نگردي و اين فتنه فرونشاني، عاقبت الأمر اين كار به جنگ كشد و مردم بسياري كشته خواهند شد.
از خدا بترس و توبه كن و به خداي بازگرد كه خداي تعالي توبه بندگان خود را مي‌پذيرد و زنهار تا دوستي عبداللّه بن زبير و خويشاوندي طلحة بن عبيداللّه تو را گرفتار نسازد كه عاقبت آن آتش دوزخ است.
ايشان هر دو نزد عايشه آمدند و پيغام اميرالمؤمنين علي عليه السلام را رساندند،
عايشه جواب داد كه:
من جواب اين سخنان را نمي‌دهم، چون قدرت بحث و مناظره با علي را ندارم.

خودداري از آغاز نبرد

اشاره

امیرالمؤمنین دستور فرمود تا بزرگان لشگر فرا خوانند.
چون حاضر شدند بپاخاست و خطبه 174 نهج البلاغه را ایراد فرمود:
قَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرَهَّبُ بِالضَّرْبِ؛ وَأَنَا عَلَي مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ.
وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّداً لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمانَ إِلَّا خَوْفاً مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ، لَأَنَّهُ مَظِنَّتُهُ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبِسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ.
وَوَاللَّهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ:
لَئِنْ كَانَ ابْنُ عَفَّانَ ظَالِماً - كَمَا كَانَ يَزْعُمُ - لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازِرَ قَاتِلِيهِ، وَأَنْ يُنَابِذَ نَاصِرِيهِ.
وَلَئِنْ كَانَ مَظْلُوماً لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنَهْنِهِينَ عَنْهُ، وَالْمُعَذِّرِينَ فِيهِ.
وَلَئِنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصْلَتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَيَرْكُدَ جَانِباً، وَيَدَعَ النَّاسَ مَعَهُ.
فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ، وَجَاءَ بِأَمْرٍ لَمْ يُعْرَفْ بَابُهُ، وَلَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ.

«تا بوده ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشير نهراسانده اند، من به وعده پيروزي كه پروردگارم داده است استوارم
بخدا سوگند! طلحة بن عبيدالله، براي خونخواهي عثمان شورش نكرد، جز اينكه مي‌ترسيد خون عثمان از او مطالبه شود، زيرا او خود متّهم به قتل عثمان است، كه در ميان مردم از او حريص تر بر قتل عثمان يافت نمي‌شد،(1) براي اينكه مردم را دچار شك و ترديد كند، دست به اينگونه ادّعاهاي دروغين زد
سوگند بخدا! لازم بود طلحه، نسبت به عثمان يكي از سه راه حل را انجام مي‌داد كه نداد.
اگر پسر عفّان ستمكار بود چنانكه طلحه مي‌انديشيد، سزاوار بود با قاتلان عثمان همكاري مي‌كرد، و از ياران عثمان دوري مي‌گزيد، و يا اگر عثمان مظلوم بود مي‌بايست از كشته شدن او جلوگيري مي‌كرد، و نسبت به كارهاي عثمان عذرهاي موجّه و عموم پسندي را طرح كند (تا خشم مردم فرو نشيند)
و اگر نسبت به امور عثمان شك و ترديد داشت خوب بود كه از مردم خشمگين كناره مي‌گرفت و به انزوا پناه برده و مردم را با عثمان وا مي‌گذاشت.
امّا او هيچكدام از سه راه حل را انجام نداد، و بكاري دست زد كه دليل روشني براي انجام آن نداشت، و عذرهايي آورد كه مردم پسند نيست.»
سپس دست به مناجات برداشت و فرمود:
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَي قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَي مُنَازَعَتِي أَمْراً هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.
«بار خدايا، از قريش و از تمامي آنها كه ياريشان كردند به پيشگاه تو شكايت مي‌كنم، زيرا قريش پيوند خويشاوندي مرا قطع كردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا كوچك شمردند، و در غصب حق من، با يكديگر هم داستان شدند، سپس گفتند: برخي از حق را بايد گرفت و برخي را بايد رها كرد.(2).
(يعني خلافت حقّي است كه بايد رهايش كني)
*****
(1) طلحه تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن كنند، افرادي را مأمور كرد تا با سنگ باران كردن خانواده عثمان مانع دفن او شوند، كه سرانجام با دخالت امام او را دفن كردند.
خطبه 4 / 172 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين

خطبه به شرح زیر است:
1- احتجاج ج1 ص268: طبرسي (متوفاي 588 ه)
2- الامامة والسياسة ج1 ص156: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- الغارات ج 1 ص 308: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
4- أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- بحارالانوار ج32ص92 وج38 ص318: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- بحارالانوار ج29 ص629 و44 وص646: مجلسي (متوفاي 1110ه)
7- تاريخ طبري ج3 ص16 سنه36: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
8- تفسير قمي ج2 ص184 و185: علي بن ابراهيم (من أعلام القرن 3ه)
9- رسائل العشر ص125: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
10- عقدالفريد ج 2 ص 227: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
11- غرر الحكم ص 329: آمدي (متوفاي 588 ه)
12- كتاب النهاية (باب الباء): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
13- كتاب جمل ص123 و171: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
14- كتاب رسائل (طبق نقل سيد بن طاووس): كليني (متوفاي 328 ه).

آرايش نظامي سپاه

پس، امام علي عليه السلام بعد از اداي اين خطبه به آرايش نظامي سپاه پرداخت.
فرماندهي جناح راست سواران را به عمّار بن ياسر سپرد.
و فرماندهي جناح راست پيادگان را به شريح بن هاني داد.
بر فرماندهي جناح چپ سواران، سعيد بن قيس الهمناني را نصب فرمود،
و فرماندهي جناح چپ پيادگان به رفاعة بن شداد البجلي داد.
محمد بن ابي بكر را در قلب لشگر سواران قرار داد.
و عدي بن حاتم طايي را در قلب پيادگان فرماندهي داد.
جناح سواران را به زياد بن كعب الأرحبي سپرد
و حجر بن عدي الكندي را بر پيادگان جناح فرماندهي داد.
عمرو بن حمق الخزاعي را بر سواران كمين، سروري داد.
و بر پيادگان كمين، مجندب بن زهير الأزدي را گماشت.
چون اميرالمؤمنين علي عليه السلام با اين روش لشگر خويش را منظّم كرد و سواران و پيادگان را با اين شيوه سازمان داد.
عايشه نيز بيرون آمد كه در هَودَجي نشسته بود.(1).
*****
(1) هُودَج نام شتري «عسگر» بود، شتري كه يَعلي بن منيه او را به دويست دينار خريده بود و آن هُودج هُوَجي بزرگ بود كه از چوب ساخته و ميخ هاي آهني بر او زده و پوست شتري در او كشيده كه عَلَمِ اَهل بصره بر روي آن هودج نصب شده بود.

چون لشگرها در برابر يكديگر ايستادند و مبارزان روي در روي هم قرار گرفتند، اميرالمؤمنين علي عليه السلام بيرون آمد و در ميان هر دو صف ايستاد.
پيراهن حضرت رسول صلي الله عليه وآله وسلم پوشيده و رداي آن حضرت بر دوش انداخته و دستمالي سياه بر سر بسته و بر استر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم(1) نشسته، به آواز بلند گفت:
كجاست زبير بن عوّام تا پيش من آيد؟
جمعي گفتند: يا اميرالمؤمنين، زبير سلاح پوشيده و تو هيچ حربه اي با خود نداري.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: با كي نيست او را بخوانيد.
زبير پيش آمد.
عايشه فرياد زد: بيچاره اسماء (زَنِ زبير) بيوه شد.
به او گفتند: دل فارغ دار كه علي كس را چنين نكشد، بي سلاح آمده و با او سخني دارد.
زبير نزد اميرالمؤمنين آمد.
امام علي عليه السلام به او فرمود:
يا اباعبداللّه، اين چه كاري است كه مي‌كني؟
و جواب داد: طَلَب كردن خونِ عثمان.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
سبحان اللّه! تو و ياران تو او را كشتيد. هنوز خون او از شمشير شما مي‌چكد مگر از خويشتن و ياران خويش قصاص مي‌خواهي؟
تو را سوگند مي‌دهم بدان خدايي كه جز او خدايي نيست و بدان خدايي كه قرآن بر محمّد صلي الله عليه وآله وسلم فرستاد كه حضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم به تو فرمود كه علي عليه السلام را دوست مي‌داري؟ تو گفتي چرا دوست ندارم در حالي كه او پسر خاله من است.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: روزي باشد تو به جنگ او آيي و با او مخالفت كني،
يقين بدان كه تو آن روز ظالم باشي.
زبير گفت: آري چنين است.
امام عليه السلام فرمود:
بار ديگر تو را سوگند مي‌دهم، ياد داري روزي كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از سراي عَمروبن عوف مي‌آمد و تو در خدمت او بودي و

او دست تو را گرفته بود؟
من پيش شما باز آمدم حضرت رسول صلي الله عليه وآله وسلم بر من سلام گفت و من در روي او خنديدم.
تو گفتي: اي پسر ابوطالب چرا نخست بر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم سلام نگفتي؟ هرگز دست از تكبّر بر نخواهي داشت؟
آن حضرت فرمود: آهسته باش اي زبير كه علي متكبّر نيست.
روزي باشد كه تو به جنگ آيي و تو آن روز ظالم باشي؟
زبير گفت:
آري چنين بوده است و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم چنين فرموده،
امّا من اين سخن را فراموش كرده بودم، اكنون كه به ياد من آوردي، دانستم كه تو راست گفتي و اگر پيش از اين به يادم آورده بودي هرگز بر به جنگ تو نمي‌آمدم و اين ساعت كه به يادم آوردي به خدا باز مي‌گردم و هيچ حركتي نمي‌كنم كه بر خاطر تو از آن غباري نشيند.
اين را گفت و بازگشت و به نزد عايشه آمد كه او در هودَج بود.
عايشه گفت:
يا اباعبداللّه، ميان تو و علي عليه السلام چه گذشت؟
زبير كلماتي كه اميرالمؤمنين علي عليه السلام از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به ياد او داده بود تقرير كرد و گفت:
به خداي ذوالجلال كه من در اسلام و جاهليّت در هيچ نبردي نبوده ام و در هيچ جنگي نايستاده ام كه در آن پيروز نگردم.
امّا در برابر علي عليه السلام ايستادن خطاست.
عايشه گفت:
اي زبير، معلوم است كه از شمشير علي عليه السلام ترسيدي. اگر تو از شمشير او بترسي، عيبي و عاري نباشد كه پيش از تو مردان بسياري از آن ترسيده اند.
پسر او عبداللّه او را گفت:
اي پدر صورت مرگ را در شمشير علي عليه السلام ديدي كه از او ترسيدي و پشت گرداندي؟
زبير گفت:
واللّه اي پسرك من، تو همه وقت بر من شوم بوده اي.
عبداللّه گفت:
من شوم نبوده ام، ولي تو مرا در ميان عرب رسوا كردي و خال عاري بر ما نهادي كه به آب هفت دريا شسته نشود.
زبير چون اين سخن شنيد، در خشم شد و بانگ بر اسب زده به سوي اميرالمؤمنين عليه السلام تاخت.

اميرالمؤمنين چون او را به آن حالت ديد، به لشگر خود آواز داد كه راه او باز گذاريد، زبير مي‌خواهد شجاعت خود را نشان دهد.
پس از حملات پي در پي به جايگاه خود بازگشت و آنگاه از لشگر جدا شد، پنجاه سوار از عقب او بتاختند تا او را باز دارند.
امّا زبير عنان بگردانيد و بر ايشان حمله كرد و همه را از يكديگر جدا ساخت و به راه خود ادامه داد، تا به موضعي رسيد كه آن را «وادي السِّباع» مي‌گفتند، و بر قبيله اي از بني تميم فرود آمد،
يكي از آشنايان به او گفت: لشگر را چگونه ديدي؟
زبير گفت:
عزيمت جنگ داشتند و مي‌خواستند كه با يكديگر نبرد كنند كه من تحمّلِ آن را نداشته از آنها جدا شدم.
وقتي زبير غذا خورد، پس از خواندن نماز خوابيد.
عمرو بن جرموز شمشيري بر سر او فرود آورد و سر او را بريد و سلاح و انگشتر او را پيش اميرالمؤمنين علي عليه السلام آورد.
چون سر زبير و اسلحه و اسب او را پيش اميرالمؤمنين آورد، آن حضرت از كشتن او بسيار ناراحت شد و به عمرو اعتراض كرد كه:
چرا او را كشتي؟
عمرو گفت:
مي پنداشتم كه از كشتن او خوشحال مي‌گردي.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
من از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه فرمود:
«كشنده زبير را به آتش دوزخ بشارت دهيد.»
عمرو از اين حرف بسيار ناراحت گشت و برفت. اميرالمؤمنين علي عليه السلام شمشير زبير را گرفت و تكاني به آن داد و گريست و فرمود:
اين شمشيري است كه بسيار رنج و اندوه از روح پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم باز داشته و در راه خدا جهاد كرده است.
آنگاه امام علي عليه السلام رو به لشگر كرد و فرمود:
اين جريان را فراموش كنيد، دل به جنگ دهيد و خدا را ياد كنيد، سخن نگوئيد و نعره نزنيد كه آن نشانِ ترس است.
عايشه نيز لشگر خود را تشويق كرد.
اهل بصره آماده جنگ شده بودند و پياپي بر لشگر اميرالمؤمنين علي عليه السلام تير مي‌انداختند و لشگريان علي عليه السلام را آزار مي‌دادند.
امام علي عليه السلام در آن حال خاموش بود.
ياران گفتند:
اي اميرالمؤمنين! ايشان از حدّ گذرانده و سربازان ما را زخمي و خسته كردند.

يا اميرالمؤمنين چرا اجازه جنگ نمي‌دهيد؟
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
در اين فكر بودم كه خودم را از جنگ معذور دارم.
اكنون مي‌بينم كه نصيحت نمي‌پذيرند. جنگ را آغاز كردند و بسياري از لشگر ما را زخمي و مجروح كردند. ديگر عذري نمانده است.
*****
(1) آن استري خِنگ بود كه او را دُلدُل مي‌گفتند.

پس، زره خويش بپوشيد و شمشير حمايل كرد، عمامه بر سر بست و بر دُلدُل(1) نشست،
قرآن را بر روي دست گرفت و فرمود:
اي مردم، چه كسي از شما اين قرآن را از من مي‌گيرد و پيش اين قوم مي‌رود و آنان را به اوامر و نواهي كه در قرآن نوشته است مي‌خواند؟
غلامي از مجاشع، به نام «مسلم» جلو آمد و گفت:
اي اميرالمؤمنين من براي اين مأموريّت آماده ام.
آن حضرت فرمود:
اي جوان اگر اين قرآن را پيش آنان ببري، تو را مي‌گشند، آيا به اين راضي هستي؟
گفت: آري راضي هستم.
امام علي عليه السلام به خبر داد كه:
اوّل دست هاي تو كه با آن قرآن را گرفته اي، با شمشير قطع مي‌كنند، بعد از آن به تو زخم ديگري مي‌زنند و تو را مي‌كشند.
جوان گفت:
راضي هستم به آنچه فرمودي. چون رضاي خدا در آن است، من راضي هستم.
اميرالمؤمنين دو بار اين كلمات را به او گفت و حجّت بر او تمام كرد.
آن جوان جواب داد:
شهيد شدن در راه خداي تعالي و ثوابي كه وعده كرده اند از درگاه خدا يافتن در كنار اين رنج، پيش من آسان است.
اميرالمؤمنين او را دعاي خير كرد و آن جوان قرآن را از اميرالمؤمنين علي عليه السلام گرفت و پيش آن جماعت آورد و گفت:
اي مردمان، اميرالمؤمنين علي بن ابطالب عليه السلام كه پسر عمّ رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و وصيّ محمّد مصطفي صلي الله عليه وآله وسلم است اين قرآن را به دست من داده كه من با شما به اين كلام خدا صحبت كنم. شما با من مخالفت نكنيد، ار خدا بترسيد و خويشتن را به دست خود به هلاكت ميندازيد.
مردي از خدمتكاران عايشه بيرون آمد و شمشيري بر او زد كه هر دو دست او را بريد.
آن جوان قرآن را با بازو و سينه نگاه داشت. ديگري شمشير ديگري بر سينه او زد كه او را كشت.

*****

(1) الاغِ پیامبر که دُلدُل نام داشت.

آغاز نبرد سازماندهي شده

اميرالمؤمنين علي عليه السلام چون اين حادثه را مشاهده كرد، عَلَم را به دست پسر خويش محمد حنفيّه داد و گفت:
اي پسر من، عَلَم را بگير و به دشمن حمله كن.
محمّد عَلَم را گرفت و در روبروي سپاه دشمن، رَجَز خواند و ايستاد.
اميرالمؤمنين فرياد زد:
حمله كن، چرا توقف مي‌كني؟
محمّد حمله كرد و چند نفر از اصحاب جمل را بر خاك هلاكت انداخت و از اين سو به آن سو مي‌تاخت.
اميرالمؤمنين به او نگريست و شجاعت و مبارزه او را خوش مي‌آمد و مي‌فرمود:
أَطعِن بِها طَعْنَ أَبيكَ تُحْمَد
لا خَيْرَ فِي الْحَربِ اِذا لَمْ تُوقَد
محمّد بن حنفيّه ساعتي جنگ كرد و به صف خويش بازگشت و عَلَم بازگرداند.

پس اميرالمؤمنين شمشير بكشيد و بر آن قوم حمله كرد، ساعتي از دست راست مي‌تاخت و مي‌زد و مي‌كشت و ساعتي از دست چپ، تا شمشير او كج شد، فرود آمد، نشست و شمشير را با زانويش راست كرد.
يكي از ياران او گفت:
شمشير را به من بده تا راست كنم.
امام علي عليه السلام جواب او را نداد و شمشير را با دست خود راست كرد و دوباره بر آنان حمله كرد.
هركس كه پيش او مي‌آمد مي‌زد و مي‌انداخت، تا اينكه دوباره شمشير او كج شد،
دوبار امام به صف خودي‌ها برگشت و شمشير خود را راست كرد و فرمود:
به خداوند سوگند كه در اين جنگ جز رضاي خداي تعالي را نمي‌خواهم.
پس به پسر خويش، محمد بن حنفيّه نگريست و فرمود:
همانطور كه پدر تو جنگ مي‌كند، بجنگ.
در آن زمان جناح راست لشگر اهل بصره بر جناح چپ لشگر اهل كوفه حمله كردند و ايشان را عَقب راندند.
پس اهل كوفه ايستادند و ساعتي جنگ كردند.
مخنف بن سُلَيم الأزدي از ياران اميرالمؤمنين بر دشمن حمله كرد و چند نفر را زخمي كرد و كُشت.
در اين حال او را زخم سختي زدند و بازگشت.
برادر او صقعب بن سُلَيم حمله كرد و شهيد شد.
پس، زيد بن صَوحانِ العَبدي كه از جمله اشراف و بزرگان ياران امام علي عليه السلام بود و عَلَم سپاه در دست او بود، ساعتي جنگيد و شهيد شد.
آنگاه برادرِ ديگرِ صعصعة بن صوحان عَلَم را گرفت و حمله كرد، به او زخمي زدند، و بازگشت.
سپس أبوعُبيدة العبدي كه از خوبان اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام بود، عَلَم را گرفت، حمله كرد و شهيد شد.
سپس عبداللّه بن رقيّه عَلَم را گرفت، حمله كرد و او هم شهيد شد.
رشيد بن سمر عَلَم را گرفت و حمله كرد و شهيد شد.
كه در مدّت كوتاهي، هفت مرد معروف از ياران اميرالمؤمنين علي عليه السلام كشته شدند.
پس مردي از اصحاب جَمَل كه نام او عبداللّه بن بِشر بود به ميدان آمد و رَجَزي خواند و گفت:

كجاست ابوالحسن، آنكه فتنه آفرين است.
اميرالمؤمنين جلو آمد و فرمود:
اينك حاضرم، جلو بيا تا ببينم چه مي‌خواهي.
آن شخص شمشير كشيد و بر اميرالمؤمنين حمله كرد.
اميرالمؤمنين به او شمشيري زد كه دوش و گردن و سر او را جدا كرد.
پس بالاي سر او ايستاد و فرمود:
ابوالحسن را چگونه يافتي؟
پس قبيله «بني ضبّه» دورِ شتر عايشه را گرفتند، هر كسي سخني مي‌گفت و شعري مي‌خواند.
يكي از آنان مهار شتر را گرفته بود و به آن فخر مي‌كرد و شمشيري در دست داشت.
از سپاه امام، زيد بن لقيط الشيباني آمد، شمشيري زد و او را كُشت.
عاسم بن الزُلف از «بني ضبّه» آمد و مهار شتر را گرفت، و شعري خواند كه در دشمني با اميرالمؤمنين عليه السلام بود.
يكي از ياران اميرالمؤمنين (منذر بن حفصة التَميمي) آمد، و به او حمله كرد و او را كُشت.
پس در ميدان جنگ جولان داد و فخر مي‌كرد كه يكي از اصحاب جَمَل به نام ركيع بن الموئل الضّبي آمد و به منذر حمله كرد.
با شمشير به هم حمله كردند، سرانجام منذر به او زخمي زد و او را كُشت.
سپس مالك اشتر نَخَعي به ميدان آمد و غرّيد، مانند شيري خشمناك، مبارز خواست.
عامر بن شدد الأزدي آمد و با نيزه ساعتي جنگ كردند.
سرانجام مالك اشتر او را با نيزه كُشت.
پس با صداي بلند گفت:
كيست كه رغبت مبارزه با من را داشته باشد و رو در روي من آيد؟
هيچ كس بيرون نيامد،
مالك اشتر ساعتي در ميدان جولان داد، فخرها كرد، و شعرها خواند.
سرانجام هيچ كس به جنگ او نيامد و بازگشت.
محمّد بن ابي بكر و عمّار ياسر هر دو آمدند و در ميدان ايستادند.
مردي از اصحاب جَمَل صدا زد: شما كيستيد؟
گفتند:
از نامِ ما چرا مي‌پرسي، اگر دوست داري با ما مبارزه كني، بيا.
عمروِ بن اشرف از فريب خوردگان جَمَل آمد، عمّار ياسر به او حمله كرد و او را كشت.
كعب بن سَوُر الأزدي قصد داشت كه به عمّار حمله كند، غلامي از أزد از او سبقت گرفت و به طرف عمّار آمد.

عمّار خواست كه به او حمله كند، أبو زينب الأزدي بر عمّار سبقت گرفت و به آن غلام حمله كرد و او را با شمشير كشت و خود را به امام رساند.
سپس عَمرو بن يَثربي از اصحاب جَمَل آمد و در ميان دو صف چنانكه به شتر عايشه نزديك بود ايستاد و مبارز طلبيد.
هَيثم بن السدوسي از اصحاب اميرالمؤمنين علي عليه السلام جلو آمد.
عمرو به او حمله كرد و او را كُشت و مبارز طلبيد.
عبداللّه بن صوحان العبدي آمد و به او حمله كرد عمرو او را كشت و دوباره مبارز طلبيد.
چون شجاعت و دليري او را ديدند، ديگر هيچ كسي رغبت مبارزه با او را نداشت.
پس عمرو ساعتي در ميدان جنگ جولان داد و خود را ستود كه:
از او ترسي در دل‌ها افتاده.
سرانجام عمّار ياسر از صف، اسب خويش را بيرون دوانيد و پيش او آمد و گفت:
تا كِي از اين نوع لاف مي‌زني؟ اگر راست مي‌گويي، بمان تا زخم مردان را ببيني.
عمرو شمشير كشيد و بر عمّار حمله كرد.
عمار هم شمشير كشيد و به طرف او رفت.
ميانشان مبارزه طولاني شد تا آنكه عمّار او را با شمشير زد و از اسب او را به زمين انداخت.
پس از اسب فرود آمد و پاي او را گرفت و كشيد تا او را در پيش روي اميرالمؤمنين علي عليه السلام بر زمين افكند.
علي عليه السلام فرمود: گردن او را بزنيد.
عمرو گفت:
مرا نكش و بگذار همچنان كه آن جماعت را ياري مي‌كردم به جهت رضاي تو با آنان بجنگم.
اميرالمؤمنين فرمود:
اي دشمن خدا، چگونه مي‌توانم تو را باقي بگذارم در حالي كه تو دو مبارز از اصحاب من، كه در شجاعت و مردانگي و فرزانگي همتا نداشتند، كشته اي.
عمرو گفت:
اي اميرالمؤمنين، مي‌خواهم به تو رازي را بگويم. نزديكتر آي بيا تا به تو بگويم.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
تو مرد متجاوزي هستي، و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به من فرموده است كه از مردم متجاوز دوري كنم.

عمرو گفت:
به خدا اگر جلو مي‌آمدي و گوش خود را نزديك دهان من مي‌آوردي، گوش يا بيني تو را مي‌كندم.
اميرالمؤمنين از دشمني او متعجّب شد و با دست خويش گَردن او را زد.
پس برادر عمرو، عبداللّه بن يثربي بيرون آمد و مبارز طلبيد.
اميرالمؤمنين بگونه اي كه او را نشناسد، جلوي او رفت. عبداللَّه به حضرت حمله كرد.
اميرالمؤمنين شمشيري به او زد كه يك نيمي از سَر و صورت او را جدا كرد.
امام در حال بازگشت به صفِ سپاه خويش بود، كه صدائي شنيد،
ديد كه عبداللّه بن خلف خزاعي صاحب خانه عايشه در بصره است.
امام علي عليه السلام صدا زد: اي عبداللَّه چه مي‌گويي؟
عبداللَّه گفت:
يا علي، آيا مي‌خواهي در ميدان جنگ بيائي و مبارزه كنيم؟
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اين آسان است، آيا از حمله هاي من خبر داري؟
عبداللَّه گفت:
اي پسر ابوطالب دست از اين تكبّر و نخوت بردار. تا كي خويشتن را مي‌ستايي و مردان را به كس نمي‌داري؟ قدم جلوتر بگذار تا سزاي خويش را ببيني.
اميرالمؤمنين عليه السلام به سوي او تاخت.
عبداللَّه شمشير كشيد و به اميرالمؤمنين حمله كرد.
اميرالمؤمنين عليه السلام ضربت او را رد كرد و چنان شمشيري به او زد كه دست راست و كاسه سر او جدا كرد، آنگاه در كنار جنازه او ايستاد و اين شعر را خواند:
ايّاي تَدْعو في الوَغايا بن الأرب
وَفي يميني صارمٌ تُبدي اللَّهب
يكي دوبار اين شعر را خواند و به صف خويش آمد و جنگ تن به تن ادامه يافت.
پس، بارزبن عوف الضبي به ميدان تاخت و مبارز خواست،
عبداللَّه بن نهشل به جنگ او رفت و هر دو با نيزه جنگ كردند، كه عبداللَّه او را با نيزه زد و كشت.
پس ثور بن عدي به ميدان آمد و مبارز خواست. محمد بن أبي بكر او را با شمشير زد و او را كشت.
عايشه به خشم آمد و گفت:
مُشتي سنگ ريزه به من بدهيد.

به او دادند، آنها را به روي ياران اميرالمومنين علي عليه السلام پاشيد و گفت:
شاهَتِ الوُجُوه
(زشت باد روي شما)
مردي از اصحاب علي عليه السلام گفت: يا عايشه:
ما رَمَيتِ إِذْ رَمَيتِ وَلكِنَّ الشَّيطانَ رَمي
«تو نبودي كه سنگريزه‌ها را پرتاب كردي، اين شيطان بود كه آنها را به سوي ما پاشيد.»
پس طلحة بن عبيداللَّه به آواز بلند گفت:
اي بندگان خداي صبر كنيد كه صبر و ظفر با يكديگر قرين باشند و ثواب صابران بسيار است؛
إِنَّما يُوَفَّي الصابِرُونَ أَجرَهُمْ بِغَيْرِ حِساب.
مروان بن حَكَم به غلام خويش گفت:
اي غلام مي‌داني كه چه چيزي مرا به شگفتي واداشته؟
غلام گفت: نمي‌دانم.
مروان گفت:
از آن تعجب مي‌كنم كه هيچ كس بر كشتن عثمان بيشتر از طلحه سعي نمي‌كرد.
طلحه دشمنان خليفه سوّم را تحريك مي‌كرد و در ريختن خون او تلاش فراوان داشت.
امروز آمده تا تقاص خونِ خليفه سوم را بگيرد و مردم را در معرض هلاكت قرار دهد.
مي ترسم كه همه لشگر را به كشتن دهد، مي‌خواهم كه او را با تير بزنم و مسلمانان را از شرّ و فساد او خلاص كنم، اگر تو در پيش روي من بايستي و مرا بپوشاني، چنانكه مرا كسي نبيند و نداند كه اين تير را من زده ام، تو را از مال خود آزاد خواهم كرد.
غلام در پيش او ايستاد و مروان تيري كه پيكان آن را زهر داده بود در خانه كمان راست كرد و بر طلحه انداخت چنانچه پاي او را به ركاب دوخت.
طلحه از آن زخم بي طاقت شده از اسب بيفتاد و بيهوش شد. چون به هوش آمد، به غلام خويش گفت:
مرا برگير و در سايه اي ببر.
غلام گفت:
اي خواجه، هيچ پناهي و سايه اي نمي‌بينم كه تو را آنجا برم.
طلحه گفت:
سبحان اللَّه! امروز خون هيچ يك از قريش را ضايع تر از خون خويش نمي‌بينم و نمي‌دانم كه اين تير از كجا به من رسيده است؟ آيا اين تير، تير

مرگ بوده است و مي‌دانم كه بي حكم و تقدير باري سبحانه چنين نخواهدَ شد؛
وَكانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدوراً
طلحه اين كلمات مي‌گفت و بر خود مي‌پيچيد تا جان داد.
او را در جائي دفن كردند كه آن را «سبَّخه» مي‌ناميدند.
عايشه از وفات طلحه فراوان دلتنگ شد؛ زيرا كه طلحه پسر عموي او بود و اهل كوفه و بصره از كشته شدن طلحه و تأسّف خوردند.
چون شب در آمد، لشگرها بازگشتند
و روز ديگر هر دو لشگر صف‌ها آراستند.
عايشه در هَودَج نشسته و شتر او را پيش لشگر بازداشته و مرداني چند اطراف او ايستاده بودند.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام لشگر را آماده كرد و مبارزان قدم در ميدان نبرد گذاشته، جنگ دوباره آغاز شد.
در آن روز از لشگر بصره افراد زيادي كشته شدند به طوري كه خاك ميدان سرخ گشت.
ياران علي عليه السلام يك به يك به ميدان مي‌رفتند و بر اصحاب جمل حمله مي‌كردند.
اوّل حجّاج بن عزية الأنصاري با اسب تاخت،
بعد از آن خزيمَة بنِ ثابت به ميدان رفت،
بعد شِرَيح بن هاني حارثي به ميدان رفت،
بعد از آن هاني بن عروة المذحجي بر عقب ايشان حمله كرد،
سپس زياد بن كعب الهمداني حمله كرد،
و عمار ياسر نيز اسب خويش را دواند و حمله كرد،
آنگاه اشتر نخعي حمله كرد،
سپس از آن سعيد بن قيس الهمداني
بعد از آن عدي بن حاتم الطّايي به دنبال آنان اسب تاخت،
سپس رفاعة بن شداد به ميدان رفت.
چنانكه ياران اميرالمؤمنين از دست راست و دست چپ و قلب و جناح لشگر همه حمله‌ها كردند و مبارزه را تداوم دادند كه هيچ وقت كسي مثل آن را در خاطر ندارد.
چنانچه در آن روز از اصحاب جمل بي نهايت كشته شدند
و هَودَجي كه عايشه در آن نشسته بود همانند خار پُشتي شد كه از تيرهاي فراوان بر آن زده بودند.
اصحاب جَمَل بِشكل هاي شتر عايشه را مي‌گرفتند و مي‌بوييدند و با يكديگر مي‌گفتند:
سرگين شتر عايشه، خوشبويتر از مشك است.

و بدان فخر مي‌كردند.
و مهار شتر او را گرفته دلاوري‌ها نشان مي‌دادند و در پيش روي او كشته مي‌شدند.
در آن حالت مالك اشتر نخعي در حال مبارزه بود.
عبداللّه بن زبير فرياد بر سر او زد و گفت:
اي دشمن خدا، زماني بايست و برجاي خود باش كه در همه عالم تو را مي‌طلبيدم تا دست مردان بيني.
اين را گفت و با نيزه به او حمله كرد.
عبداللّه بن زبير حيله‌ها كرد تا خود را از دست او نجات داد.(1).
چون ياران اميرالمؤمنين علي عليه السلام از هر سو حمله كردند و آثار پيروزي بر لشگر اميرالمؤمنين آشكار گشت و اهل بصره بيشتر به قتل مي‌رسيدند، سرانجام فرار را بر قرار ترجيح داده گريختند.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
شتر عائشه را پي كنيد كه آن را شيطان نگاه داشته است.
اصحاب به طرف شتر دويدند،
عبدالرّحمان بن صرة التنوخي شمشيري بر پاي شتر زد كه هر دو پاي پيش او قطع شد و شتر بر زمين افتاد و سينه بر خاك نهاده، ناله اي سخت سرداد.
عمّار ياسر بند هودج شتر را با شمشير بريد، بطوري كه هودج افتاد، آنگاه به نزد اميرالمؤمنين علي عليه السلام رسيدند.
*****
(1) مالك اشتر ان روز، روزه دار بود.

عفو و گذشت

عايشه چون اميرالمؤمنين علي عليه السلام را ديد گفت:
اي علي حال كه پيروز شدي، نيكي كن.
امام علي عليه السلام رو به محمّد بن ابي بكر كرد و فرمود:
كنار خواهر خويش باش و نگذار كه غير از تو كسي به نزديكي هودج او بيايد.
محمد دويد و دست به درون هودج بُرد كه عايشه را از هودج بيرون آورد.
عايشه گفت:
تو كيستي كه دست تو به جامه من رسيده است.
محمد گفت:
من هستم، اي خواهر، چه اشتباه بزرگي كردي و آبروي خويش بردي و خود را در معرض نابودي قرار دادي.
سپس او را در شهر بصره در منزل عبداللّه بن خلف الخزاعي كه عايشه پيش از آن در آنجا سكونت داشت، فرود آورد.
امام علي عليه السلام او را عفو كرد و همراه زناني كه به ظاهر لباس مردانه داشتند به مدينه رساند.
وقتي مقداري از بصره دور شدند، عايشه از اميرالمؤمنين علي عليه السلام شكايت كرد كه:
او مرا با جمعي از مردان به مدينه فرستاد.
زني شتر خويش به نزديك او راند و روي خود باز كرد و گفت:
اي عايشه ما همه زن هستيم كه به لباس مردان در خدمت تو قرار گرفته ايم.
علي عليه السلام به ما دستور داد كه در شكل مردان همراه تو باشيم تا كسي در طول راه به چشم بد بر ما ننگرد.
چون عايشه به مدينه رسيد، به حجره خويش رفت و آن زنان را با وضع خوبي به طرف بصره بازگرداند و از آن همه كاري كه كرده بود، پشيمان شد.
در جنگ جَمَل لشگر عايشه سي هزار مرد از سوار و پياده و لشگر اميرالمؤمنين علي عليه السلام سوار و پياده بيست هزار نفر بودند.
از لشگر علي عليه السلام هزار و هفتصد نفر و از اصحاب جمل نه هزار مرد كشته شد.
از قبيله ازد چهار هزار نفر؛
از قبيله ضبّه دو هزار نفر؛

از بني ناجيه چهارصد نفر؛
از بني بكربن وايل هشتصد نفر؛
از بني حنظلة نهصد نفر؛
و از بني عدي و موالي ايشان نُهصد تَن كشته شدند.

شيوه هاي مبارزه در جنگ صفين

تلاش براي بدست آوردن موقعيّت برتر

در آستانه جنگ صفّين لشگريان معاويه زودتر وارد صحراي صفّين شده و رودخانه «فرات» را در اختيار خود گرفتند و خواستند سپاه امام را در محاصره اقتصادي آب قرار دهند
و چون موقعيّت برتر را بدست آوردند مغرور بودند،
امام گروهي را براي مذاكره فرستاد.
فرستادگان پيام امام عليه السلام را رساندند، و معاويه پس از مشاوره با افراد، نظر نهائي خود را چنين اظهار داشت.
همانگونه كه شما عثمان بن عفّان را از آب منع كرديد، ما نيز به شما اب نخواهيم داد، تا از تشنگي هلاك شويد.(1).
فرستادگان به حضور امام عليه السلام بازگشتند و سخنان معاويه را به امام رساندند.
امام علي عليه السلام ديد كه معاويه از هرگونه مذاكره و حلّ مسئله آب اجتناب مي‌ورزد.
در يك سخنراني آتشين به فرماندهان لشگر خود چنين فرمود:
قَدْ اِسْتَطْعَمُوكُم الْقِتالَ فَاَقِرُّوا عَلي مَذَلَّةٍ وَ تَاْخِيرِ مَلَحَّةِ اَوْ رَوُّوا السُيُوفَ مِنَ الدِّماءِ تَرْوَوْا مِنَ الْماءِ فَالْمَوْتُ فِي حَياتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَياةُ فِي مَوتِكُمْ قاهِرِينَ اَلا وَ اِنَّ مُعاوِيَةَ قادلُمَّةً مِنَ الْغُواةِ وَ عَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّي جَعَلُوا نُحُورَهُمْ اَغْراضَ الْمَنِيَّةِ.(2).
«لشگر معاويه (با تصرف شريعه فرات و منع شما از برداشتن آب) رسماً به شما اعلام جنگ داده است يا بر ذلّت و خواري اقرار كنيد و يا شمشيرهايتان را از خون دشمن سيراب نموده و خود از آب سيراب شويد.
مرگ با عزّت و شرف بهتر است از زندگاني با ذلّت و خواري. آگاه باشيد كه معاويه عده اي از گمراهان و فريب خوردگان را به كارزار آورده؛ كه آنها از روي ناداني سينه و گلوگاه خويش را آماج تيرهاي مرگبار قرار داده اند.»
*****
(1) ناسخ كتاب جمل، ص201 - و كامل بن اثير، ج3، ص284 - و واقعه صفين، ص161 - و مروج الذهب، ج2، ص375.
شرح حديدي، ج3 ص244، كلام 50 - و شرح فيض، كلام 51، ص129 - و ناسخ تاب صفين، ص203.

اين جمله هاي مهيّج، خون‌ها را به جوش و غيرت‌ها را به خروش آورده، در نتيجه دوازده هزار نفر به فرماندهي امام حسن عليه السلام و مالك اشتر به قصد گرفتن رود فرات به حركت درآمدند، و مقابل صفوف لشگر معاويه براي نبرد آماده شدند.
نخست از لشگر معاويه مردي به نام «صالح فيروز» به ميدان كارزار اسب دوانيد و براي مبارزه همرزم خواست، در اين حال اشتر نخعي جلوي او را گرفت، و با هم در آويختند.
مالك اشتر لحظه اي امان نداد و نيزه خود را بر سينه حريف چنان فشرد كه نوك آن از پشت او بيرون آمد سپس مبارز ديگر طلبيد،
مالك بن ادهم كه به شهامت و شجاعت شهرت داشت بيدرنگ به مبارزه مالك اسب دوانيد و با اشتر در آويخت كه او را نيز به ديار عدم فرستاد.
سوّمي زياد بن عبداللّه كناني بيرون آمد و به مالك حمله نمود، سردار رشيد اسلام او را نيز كُشت، بالاخره پهلوان چهارم و پنجم و ششم آمدند و از پا افتادند،
پهلوان هفتم معاويه، بنام محمد بن روضه نيز بدست مالك به هلاكت رسيد كه خواهر محمد نتوانست مصيبت فراق برادر را تحمّل كند و از غصّه جان سپرد.
به هر حال حملات شديد مالك و يورش برق آساي سپاهيان امام موجب هلاكت شاميان گرديد و آنها تاب مقاومت را از دست دادند و فرار كردند.
ابوالأعور كه فرماندهي سپاه معاويه را به عهده داشت وقتي وضع را خطرناك ديد با باقي نفرات شكست خورده پا به فرار گذاشت و رودخانه فرات به تصرّف سپاه اميرالمؤمنين عليه السلام در آمد و سُمّ اسبهاي مبارزان اسلام به اب فرات رسيد.(1).
مالك خبر پيروزي را پيشگاه امام عليه السلام گزارش داد و درخواست نمود كه از نزديك مشاهده فرمائيد و ببينيد تا خداوند متعال چگونه شما را بر دشمنان پيروز ساخت.
در اين هنگام كه معاويه و سربازانش با يك دنيا ننگ شكست خورده بودند، عمروعاص با لبخندي زهر آگين و تمسخرآميز به معاويه گفت:
درباره آنان چه گمان مي‌كني اگر همانطور كه تو ديروز آب را از ايشان منع مي‌كردي، امروز علي مقابله به مثل كند چه مي‌كني؟
معاويه گفت:
رها كن آنچه را كه گذشت، حقيقت اين است كه آنچه ما درباره علي روا

دیدیم او درباره ما روا نخواهد دید زیرا هدف او از آمدن به اینجا آب نیست.(2).

*****

(1) واقعه صفین، ص95-94 - و تاریخ یعقوبي، ج2، ص188.

الامامة و السیاسة، ج1، ص95 - و واقعه صفین، ص95.

عفو و ايثار

پس از تصرّف فرات توسط لشگريان علي عليه السلام، فرماندهان و سپاهيان اسلام عهد بستند كه نگذارند لشگريان معاويه از آن آب قطره اي بردارند، زيرا آنها با دادن خون، آب را به تصرّف خود در آوردند.
در صورتيكه امام ناراحت شد و به سپاهيانش پيغام داد كه:
شما نياز خود را از آب تأمين كنيد و دشمن را نيز آزاد بگذاريد تا مانند شما از آب استفاده كند، زيرا خداوند شما را پيروز كرده و ظلم و تجاوز آنها را آشكار ساخته است.(1).
دوست و دشمن و بسياري از همراهان معاويه با مشاهده بزرگواري و ايثار امام علي عليه السلام تكان خوردند و برخي از بزرگان سپاه معاويه به اردوگاه امام پيوستند، و آنانكه در جستجوي حق بودند آن را شناختند، مشاوران كينه توز معاويه سرخورده شدند، و افرادي چون عمروعاص و ديگر بزرگان سپاه معاويه لب به اعتراض گشودند و حقّ و باطل در همان آغازين لحظه هاي رويا‌روئي شناسانده شدند.
*****
(1) تاريخ طبري، ج6، ص3269 - و تجارب السلف، ص47 - و كامل بن اثير، ج3، ص285 - و الامام علي، ج4، ص304.

صلح طلبي و فرستادن هيئت هاي مذاكره

اشاره

پس از خاتمه يافتن درگيري و آزاد شدن رود فرات و تحقّق آتش بس، امام علي عليه السلام فرصت يافت از صلح سخن بگويد تا شايد معاويه از اين خواب گران بيدار شود و دريابد كه در اين جنگ خانمانسوز چه خون هايي ريخته مي‌شود؟
و چه زندگاني هايي بر باد مي‌رود؟
و چه خانه هايي ويران مي‌گردد.

امام عليه السلام بشير بن عمرو، سعيد بن قيس، شبث بن ربيع را خواست و به آنها فرمود از جانب من پيش اين مرد (معاويه) برويد و او را به طاعت خداوند و اتّحاد دعوت كنيد تا دست از خونريزي بكشد و از حق پيروي كند.
هيئت اعزامي امام عليه السلام با معاويه گفتگو كردند و از پيامدهاي خطرناك جنگ هشدار دادند.
امّا هرچه گفتند و اصرار ورزيدند فايده اي نبخشيد و معاويه آخرين سخن خود را چنين گفت:
اِنْصَرِفُوا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ اِلاَّ الْسَّيْفُ
«از نزد من بيرون برويد كه هيچ پاسخي جز شمشير پيش من نخواهيد داشت.»
به هنگام بازگشت، شبث بن ربيع به معاويه گفت:
آيا ما را با شمشير تهديد مي‌كني؟ بخدا سوگند ما همان شمشير را به سويت حواله خواهيم كرد.
هيئت اعزامي جريان را به اطلاع اميرالمؤمنين عليه السلام رساندند و گفتند اصرار معاويه در اين است كه شمشير در ميان ما و شما حكومت كند.(1).
چون ماه محرم سال شصت و هفت فرا رسيد با موافقت طرفين جنگ تا آخر ماه به تأخير افتاد.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام از اين فرصت مناسب استفاده كرد و از پا ننشست و بارها از جانب خود جهت اصلاح امور مسلمين و ايجاد اتّحاد، بسوي معاويه نمايندگاني فرستاد و نامه‌ها نوشت و در آن از حقانيّت خود سخن گفت و حجّت را بر آنها تمام كرد، امّا معاويه تسليم نشد.
*****
(1) كامل بن اثير، ج3 ص286 - و واقعه صفين، ص188 - و يعقوبي، ج2، ص188 - و تاريخ طبري، ج6، ص3271 - و ناسخ كتاب صفين، ص216 - و فصول المهمه، ص78.

آمدن هيئت مذاكره به اردوي امام

روزي ابودرداء و ابوامامه باهلي به معاويه گفتند:
چرا با علي به ستيز بر خواستي؟
به خدا سوگند اسلام او از تو بهتر و او به خلافت سزاوارتر و به پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم نزديك تر است.
معاويه گفت:
به خونخواهي عثمان با او مي‌جنگم و در حقيقت او كشند گان عثمان را پناه داده است.
به او بگوئيد: اگر قاتلان عثمان را به ما تحويل دهد من نخستين كسي هستم از اهالي شام كه با او بيعت خواهم كرد.
اين دو نفر به اميد سازش به حضور علي عليه السلام شتافتند و تقاضاي معاويه را به آن حضرت رساندند.
امام عليه السلام آن دو نفر را به طرف صفوف لشگريان خود متوجّه ساخت و فرمود:
كشند گان عثمان همان‌ها هستند كه مي‌بينيد.
ناگاه بيش از بيست هزار نفر سلحشور آهن پوشي كه فقط چشمانشان ديده مي‌شد (همچو صداي رعد) خطاب به آن دو نفر فرياد زدند همه ما كشند گان خليفه سوم هستيم.
آن دو نفر به لشگرگاه معاويه بازگشتند.
ابن قتيبه دينوري مي‌نويسد:
ابوهريره و ابوالدرداء كه در جريان صفين در حمص(1) بودند، پيش معاويه آمدند و او را نصيحت نمودند كه چرا با علي عليه السلام به نزاع برخاستي، او به اين امر (خلافت) به تو سزاوارتر است و از خدمات و سوابق درخشان آن حضرت با او سخن گفتند،
تا معاويه گفت:
به اين جهت با او مي‌جنگم كه كشند گان عثمان را به ما تسليم نمايد.
سپس هر دوي آنها از طرف معاويه به حضور علي عليه السلام آمدند و گفتند معاويه مي‌گويد قاتلان خليفه سوم را به وي تحويل دهيد اگر بعد از اين كار باز او با شما بجنگد در اين صورت ما با تو همراه خواهيم بود.
امام عليه السلام فرمود: آيا شما كشند گان عثمان را مي‌شناسيد؟
گفتند: آري
امام علي عليه السلام فرمود: برويد آنها را دستگير كنيد.
آنها آمدند پيش محمد بن ابي بكر و عمّار ياسر و مالك اشتر و گفتند كه شما سه نفر از كشند گان خليفه سوم هستيد و ما مأموريم كه شما را دستگير كنيم.

وقتي مردم از جريان آگاه شدند متجاوز از ده هزار نفر آماده شدند و گفتند:
قاتلان خليفه سوّم ما هستيم.
آن دو نفر چون با آن جمعيّت انبوه مواجه شدند، گفتند:
ما مسئله را مشكل و غير قابل علاج يافتيم، پس به سوي معاويه برگشتند و دوباره عازم «حمص» شدند.(2).
معاويه مي‌دانست كه كشند گان خليفه سوم يكي دو نفر و آنهم شناخته شده نبودند، كه امام عليه السلام هم آنها را دست بسته به معاويه تحويل دهد.
معاويه مي‌دانست كه اين كار غيرممكن است، امّا به عنوان بهانه اي آنرا دستاويز خود قرار داده بود.
كه اينگونه نيرنگ بازي‌ها تنها در مردم ناآگاه شام تأثير مي‌گذاشت.
*****
(1) حمص بكسر حاء و سكون ميم و صاد مهمله شهر بزرگي است ميان شام و حلب. معجم البلدان، ج2، ص334.
الامامة و السياسة، ج1، ص96.

فرستادن هيئت هايي براي مذاكره صلح

در تفكّر امام علي عليه السلام جنگ طلبي و خون ريزي راه نداشت، از اين رو تلاش مي‌كرد تا دشمن را هدايت كند، و جنگي رخ ندهد و خوني ريخته نشود.
بهمين جهت در سه جنگ تحميلي، امام عليه السلام هيئت هاي مذاكره به سوي طلحه و زبير و معاويه و سران خوارج فرستاد تا هدايت شوند.
امام هيئتي را به سرپرستي عدي بن حاتم به طرف معاويه فرستاد، و هيئت اعزامي معاويه را پذيرفت.
و با آنان به مذاكره نشست، امّا چون ادّعاي آنان كناره گيري امام بود خواسته آنها را رد كرد.(1).
پس از در اختيار گرفتن آب فرات، هيئت مذاكره معاويه را پذيرفت و فرمود آب آزاد است از آن استفاده كنيد.(2).
*****
(1) كامل ابن اثير، ج3، ص289 و291.
كامل ابن اثير، ج3، ص284.

فرستادن پياپي هيئت هاي مذاكره

پس از پايان ماه محرّم، كه مي‌رفت تا جنگ آغاز گردد، امام هيئت ديگري براي مذاكره صلح به اردوگاه معاويه فرستاد، تا ضمن بحث و گفتگو با معاويه، با صداي بلند اهداف صلح طلبانه امام را به گوش همه لشگريان شام برسانند.
يكي از اعضاء هيئت اعزامي امام پس از مذاكره با معاويه با صداي بلند خطاب به شاميان فرياد زد:
«اي مردم شام آگاه باشيد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بار ديگر به شما مهلت داده اند تا بسوي حق برگرديد و بر اساس قرآن عمل كنيد تا خون بيگناهان ريخته نشود، امّا شما سرباز زديد و خداوند خيانتكاران را دوست نمي‌دارد» (1).
مسعودي اضافه مي‌كند كه به نماينده امام پاسخ ندادند جز اينكه گفتند:
در ميان ما و شما شمشير بايد حكومت كند تا هر آنكه از ما عاجزتر است نابود گردد.
اين بار ديگر امام عليه السلام و لشگريانش حجّت را بر معاويه تمام كردند و دانستند كه معاويه از تصميم خود بر نمي‌گردد.
*****
(1) تاريخ طبري، ج6، ص3282 - و كامل بن اثير، ج3، ص292 - و مسعودي در مروج الذهب، ج2، - و نصربن مزاحم، در واقعه صفين، ص202، - و سپهر در ناسخ كتاب صفين، ص231.

بدين جهت آنحضرت فرماندهان را به حضور پذيرفت و گروهي از واحدهاي نظامي خود را در اختيار هر يك از آنها قرار داد، و وظيفه هر گروه را معين كرد و فرمود،
تا دشمن حمله نكرده دست به حمله نزنند.
معاويه نيز سپاه خود را براي جنگ آماده ساخت و فرماندهان و پرچمداران را تعيين نمود.
بعضي از مردان شام بر مرگ عهد بستند و سوگند ياد كردند و پاي خود را با پارچه عمّامه خود بستند كه نگريزند و در هر موقعيّتي پايداري كنند.
آنها پنج صف از پا بستگان و سوگند خوردگان تشكيل دادند و در نخستين روز ماه صفر، در ميدان مبارزه حاضر شده و جنگ را مجدّداً آغاز كردند. (1).
*****
(1) كامل بن اثير، ج3، ص294.

آرايش نظامي سپاه و پاسخ دادن به حملات دشمن

نصربن مزاحم نقل مي‌كند كه:
روز چهارشنبه اوّل ماه صفر، جنگ ميان طرفين آغاز گرديد.
در آن روز فرماندهي پياده نظام به عهده مالك اشتر بود و فرماندهي سواران را حبيب بن مسلمه اداره مي‌كرد كه جنگ تا شب ادامه داشت. (1).
بدين ترتيب جنگ هفته‌ها به طول انجاميد.
گاهي دلاوري به ميدان مي‌آمد كه دلاوري از سپاه امام پاسخ او را مي‌داد، و زماني، گروهي 10 يا 20 نفره از سپاه شام به ميدان مي‌آمد كه 20 نفر از ارتش اسلام به مقابله آنان مي‌شتافتند،
و در فرصت هايي گردان به گردان، لشگر به لشگر با يكديگر مقابله مي‌كردند كه تا پايان جنگ اين گونه شيوه هاي دفاعي و تهاجمي ادامه يافت.
*****
(1) كتاب صفّين، نصربن مزاحم، ص214.

يكي از امتيازات مهم ارتش اسلام، وجود ملكوتي و با بركت امام علي عليه السلام بود كه:
تمام بن بست هاي ميدان جنگ را بر طرف مي‌كرد.
حملات سهمگين دشمن را در هم مي‌شكست.
نقشه هاي نظامي دشمن را با طرح هاي نظامي حساب شده نابود مي‌كرد.
و هرگاه دلاوري يا گروهي از ارتش اسلام در محاصره قرار مي‌گرفت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آنها را از محاصره بيرون مي‌كشيد.
و از همه مهمتر آنكه، هرگاه دلاوري بي نظير از سپاه شام به ميدان مي‌آمد و چند تن از دلاوران سپاه امام را به شهادت مي‌رساند و مبارز مي‌طلبيد و كسي جرئت مقابله را نداشت
كه از نظر رواني مي‌رفت تا به شكست روحيّه نظامي بيانجامد، امام عليه السلام شخصاً به ميدان مي‌رفت و آنان را به هلاكت مي‌رساند، و روحيّه سربازان خودي را تقويت مي‌فرمود، مانند:
1- روزي از سپاه معاويه پهلواني قوي هيگل كه او را (محراق بن عبداللَّه) مي‌ناميدند قدم به ميدان رزم گذاشت و از سپاه امام عليه السلام مبارز طلبيد، مردي بنام عبدالمراد از دلاوران اسلام به سوي او شتافت، پهلوان شامي او را شهيد ساخت، رزم آور ديگري از لشگر امام به جنگ او قدم پيش نهاد او نيز با دست پهلوان شامي به درجه شهادت نائل آمد.
ناگاه امام به صورت ناشناس از لشگر اسلام، به ميدان پهلوان شامي اسب تاخت و به او حمله نمود و او را با يك ضربت شمشير به جهنم روانه ساخت و از سپاه معاويه مبارز خواست.
سرباز ديگري از شاميان به مقابله آن حضرت شتافت، او را نيز به هلاكت رسانيد.
سوّمي آمد، او نيز در زير شمشير امام از مركب حيات پياده گرديد.
بدينگونه هفت نفر از دلاوران شام طعمه ذوالفقار گرديدند، و امام منتظر بود تا شكار ديگري قدم به عرصه نبرد بگذارد، ولي ديگر كسي جرئت نكرد قدم به صحنه كارزار بگذارد كه امام علي عليه السلام به جانب سپاه خود بازگشت در حالي كه كسي از سپاه معاويه او را نمي‌شناخت.(1).
2- روزي از روزهاي جنگ صفّين، كه هر دو قشون رو در روي هم ايستاده بودند ناگهان از پهلوانان سپاه معاويه سواره اي به نام «كريت بن صالح» خارج شد و همرزم خواست.
از لشگر اسلام اسب سواري به مبارزه او شتافت و پس از درگيري،

بدست او به شهادت رسيد.
دومي آمد او نيز شربت شهادت نوشيد.
در اين حال امام علي عليه السلام شخصاً به مبارزه او شتافت، راه او را گرفت و فرمود:
اي شامي نام تو چيست؟
گفت: نام من كريب(2) بن صالح حميري است.
امام علي عليه السلام فرمود:
اي كريب از خدا بترس و ترا به كتاب خدا و سنت پيغمبرش محمد صلي الله عليه وآله وسلم دعوت مي‌كنم.
كريب گفت: تو كيستي؟
امام عليه السلام فرمود:
من علي بن ابيطالب هستم، اي كريب من تو را پهلوان رشيد و فارس ميدان مي‌بينم به جان خود رحم كن.
مرد شامي كه شمشير خود را آماده كرده بود گفت، يا علي نزديكم بيا.
امام عليه السلام به او نزديك شد و در حاليكه قبضه شمشير در پنجه توانايش محكم بود، حمله شروع گرديد و ادامه يافت. كه سرانجام با يك ضربت كاري به حيات نا پاكش خاتمه بخشيد.
خوارزمي مي‌نويسد:
امام علي عليه السلام چنان ضربه سهمگين بر سر كريب فرود آورد كه جسد ناپاكش دو شقّه به زمين افتاد.(3).
از سپاه معاويه چندين نفر پشت سرهم آمدند تا بلكه كاري از پيش ببرند، ولي نتوانستند و همه به دست تواناي امام عليه السلام به خاك ذلّت افتادند.
3- امام عليه السلام پس از كشتن بسياري از شجاعان و دلاوران لشگر شام، معاويه را به مبارزه دعوت كرد و گفت:
اي معاويه خودت به مبارزه من بيا و مردان عرب را نابود مساز.
معاويه گفت:
مرا به مبارزه با تو نيازي نيست، همانا براي تو بس است كه چهار نفر از قهرمانان عرب را به هلاكت انداختي.(4).
ابن قتيبه دينوري در اين مورد مي‌نويسد:
چون امام علي عليه السلام مشاهده كرد كه در اين جنگ مردم زياد از بين مي‌روند، روزي از روزها، مقابل لشگر معاويه آمده، و او را با صداي بلند فراخواند،
در آن وقت معاويه بالاي تپّه اي قرار گرفته بود، و گفت:
يا ابا الحسين از من چه مي‌خواهي؟
امام عليه السلام فرمود:

چرا اين مردم كشته شوند و از بين بروند، در حالي كه اگر تو غالب شوي خلافت از آن تست و اگر من پيروز شوم از آن من، بنابراين مردم را كنار بگذار و شخصاً به مبارزه با من بيا تا با هم بجنگيم، تا هر كدام از ما پيروز شود حكومت و خلافت براي او باشد.
عمرو عاص به محض شنيدن پيشنهاد امام عليه السلام به معاويه، گفت:
علي بر در انصاف آمده بدون درنگ پيشنهاد او را بپذير.
معاويه خنديد و گفت:
اي پسر عاص حتماً چشم طمع به خلافت من دوخته اي؟
عمرو گفت: چه زيباست كه الان تو به مبارزه او بشتابي.
معاويه گفت:
تو همواره از طريف مزاح سخن مي‌گوئي.(5).
تو چقدر احمق و سبُك مغز هستي، به خدا قسم تا كنون كسي پيدا نشده كه با فرزند ابيطالب به مبارزه بر خيزد و كشته نشود و زمين را با خون خود رنگين نسازد، عمروعاص، تو جز كشته شدن من منظور ديگري نداري.
سرانجام معاويه به حرف عمروعاص گوش نداد و زندگيش را حفظ كرد.
عمرو عاص با تمسخر گفت:
اي معاويه آرام باش، از دشمنت مي‌ترسي و نصيحت كننده ات را از خود دور مي‌كني؟(6).
4- وقتي كه معاويه از آمدن به كارزار اميرالمؤمنين عليه السلام امتناع ورزيد، از ميان سپاه معاويه پهلواني كه به شجاعت معروف بود، به نام «عروة بن داود دمشقي» به جاي معاويه براي مبارزه با آن حضرت مهيّا شد، تا به اين وسيله بتواند از انفعال معاويه بكاهد.
اين پهلوان با غرور تمام فرياد كشيد يا ابا الحسن اگر معاويه از مبارزه با تو اكراه داشت من به نبرد تو مي‌آيم، براي مبارزه پيش بيا.
حضرت آماده شد كه حركت نمايد، يكي از ياران امام پيش آمد تا او را از مبارزه منصرف نمايد، گفت يا مولا اين سگ را به حال خود واگذار او اهميّتي ندارد.
امام نپذيرفت و تصميم گرفت تا به درخواست آن ماجراجو پاسخ مثبت دهد و فرمود به خدا قسم معاويه براي من از او منفور تر نيست.
سپس فرياد زد اي عروه برو و قبيله ات را خبر كن، سپس ضربت امام پائين آمد و عروه در همان ضربت به زمين غلطيد و فرياد اللّه اكبر امام ميدان را به لرزه درآورد.
پسر عموي عروه از اين خون ريخته شده به هيجان آمد و براي گرفتن انتقام پيش رفت، امّا علي بن ابيطالب به او نيز مهلت نداد و با يك ضربت سهمناك پسر عمومي عروه را نيز كنار عروه نقش زمين ساخت.(7).
5- روزي عمروعاص قدم به عرصه كارزار گذاشت ناگاه متوجّه شد كه در

برابر امام علي عليه السلام قرار دارد.
مرگ را پيش چشم ديد، ناچار از طريق نيرنگ وارد شد، و خود را به زمين انداخته عورتش را آشكارا نمود و با عجز و ناتواني گفت:
مُكْرَهٌ اَخُوكَ لابَطَلَ
«برادرت از روي اجبار به ميدان آمده است نه از راه مردي و دليري.»
علي عليه السلام از كثرت حياء صورت خود را برگردانيد.
عمروعاص از فرصت استفاده كرد و پيش معاويه فرار نمود، معاويه كه وي را با آن وضع خفّت بار مشاهده كرد خنديد و به او گفت:
اِحْمِدِاللّٰهِ وَ عَوْرَتَكَ يا عَمْرُو.
«اي عمرو سپاسگذار خدا و عورتت باش.» (8).
اين واقعه ننگين را امام علي عليه السلام در يك سخنراني افشاگرانه در خطبه 84 نهج البلاغه به تحليل و ارزيابي مي‌گذارد و مي‌فرمايد:
عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً.
مَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.
أَمَا وَاللّٰهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّي شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَّةً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلي تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.
روانشناسي عمروعاص
شگفتا از عمروعاص پسر نابغه!(9) ميان مردم شام گفت كه من اهل شوخي و خوشگذراني بوده، و عمر بيهوده مي‌گذرانم!! حرفي از روي باطل گفت و گناه در ميان شاميان انتشار داد.
مردم آگاه باشيد! بدترين گفتار دروغ است، عمروعاص سخن مي‌گويد، پس دروغ مي‌بندد، وعده مي‌دهد و خلاف آن مرتكب مي‌شود، درخواست مي‌كند و اصرار مي‌ورزد، اما اگر چيزي از او بخواهند، بخل مي‌ورزد، به پيمان خيانت مي‌كند، و پيوند خويشاوندي را قطع مي‌نمايد، پيش از آغاز نبرد در هياهو و امر و نهي بي مانند است تا آنجا كه دست‌ها به سوي قبضه شمشيرها نرود. اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشيرها، بزرگ ترين نيرنگ او اين است كه عورت خويش آشكار كرده، فرار نمايد.(10).
آگاه باشيد! بخدا سوگند كه ياد مرگ مرا از شوخي و كارهاي بيهوده باز مي‌دارد، ولي عمروعاص را فراموشي آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاويه بيعت نكرد مگر بدان شرط كه به او پاداش دهد و در برابر ترك دين خويش، رشوه اي تسليم او كند.(11).

6- بسربن ارطاة به شجاعت شهرت يافته بود، روزي به مبارزه امام علي عليه السلام شتافت امام نيزه اي بر او زد كه با پشت به زمين افتاد و پاهايش را بلند كرد در اينحال به نيرنگ عمروعاص متوصّل شد كه امام بزرگوار روي بر تافت، مردم او را شناختند و فرياد زدند يا علي او بسربن ارطاة است، چرا او را نمي‌كشي؟
امام آن معدن حياء فرمود رهايش كنيد، بُسر بر مركب خود سوار شد و به سوي معاويه شتافت.
معاويه با ديدن آن منظره ننگ آور خنديد و گفت ترا حالتي رخ داد كه به عمروعاص نيز رخ داده بود.(12).
*****
(1) فصول المهمه، ص88.
خوارزمي نام او را كريب نموده كه سرپنجه قوي داشت اگر سكه اي را با انگشت ابهام خود ميماليد، نقش سكه محو مي‌شد. (مناقب خوارزمي، ص147) - و ابن شهر آشوب در ج3، ص174 نام او را كريب بن صباح ثبت كرده است.
مناقب خوارزمي، ص148.
فصول المهمه، ص90.
الامامة والسيسة، ج1، ص95 - و كامل بن اثير، ج3، ص312 - و ناسخ كتاب صفين، ص259.
الامام علي عليه السلام، ج2، ص398.
الامام علي عليه السلام، ج2، ص35.
مروج الذهب، ج2، ص387 - و الامامة و السياسة، ج1، ص95 - و زندگاني اميرالمؤمنين، ص306 - و در سفينه نيز با اندك تفاوتي نقل شده، ج2، ص263.
نابغه: زن معروفه، آلوده دامن، كه وي مادر عمر و عاص بود، زن اسفي بود كه عبداللّه بن جدعان او را خريد چون فاسد و بي پروا بود او را رها كرد و ... عمر و عاص متولّد شد، ابواَب، اميّة بن خلف، هشام بن مغفه، ابوسفيان، عاص بن وائل، هر كدام ادّعا داشتند كه عمرو، فرزند اوست: ربيع الابرار، زتلاي.
عمرو عاص در اين فكر بود كه در ميدان صفّين روزي خودي نشان دهد، تا آن كه سوارِ نقاب داري از سپاه امام علي عليه السلام به ميدان آمد، عمرو فكر كرد كه حريف او مي‌شود، با شجاعت در مقابل نقاب دار ايستاد و گرد و خاك كرد، وقتي حمله آغاز شد دانست كه آن نقاب دار، علي عليه السلام است، درمانده شد چه كند؟ مقاومت كند كشته مي‌شود، فرار كند آبرويش مي‌رود، هنوز انتخاب نكرده بود كه حمله امام به او مهلت نداد از روي اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود ديد، ناگاه زشت ترين حيله

را بكار گرفت، كه عورت خود را آشكار كرد، و امام او را در پستي و رسوائيش واگذارد، عمرو عاص با كمال ذلّت فرار كرد، و در ميان دو لشگر آن روز، و در پيشگاه تاريخ تا روز قيامت خود را آبرو برد.
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- عيون الاخبار ج 3 ص 10: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- عقدالفريد ج 2 ص 287: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
3- امتاع والمؤانسة ج3 ص183: ابوحيان توحيدي (متوفاي 380 ه)
4- محاسن و المساوي ص 54: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
5- أنساب الاشراف ج 2 ص 151 و 145 و127: بلاذري (متوفاي 279 ه)
6- كتاب أمالي ج1 ص131 م5 ح21/208: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
7- كتاب النهاية ج 4 ص 59 و 89: ابن اثير شافعي (متوفاي 606 ه)
8- بحارالانوار ج33 ص221 ح509 وص223: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
9- الغارات ج1 ص302 و317: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
10- جواهر المطالب ص 81: عبداللّه السلمي
11- كتاب مجالس ص63 م7 ذح8 پاورقي: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
12- احتجاج ج1 ص433 ح96 ط جديد: طبرسي (متوفاي 588 ه).
مناقب خوارزمي، ص158 - و مناقب مرتضوي، ص434 - و فصول المهمه، ص91.

شيوه هاي رزمي، تبليغي امام در جنگ نهروان

با برّرسي دقيق تاريخ، اين حقيقت ثابت مي‌شود كه نطفه خوارج در صفين، زماني كه هنوز لشگريان از صحنه نبرد خارج نشده بودند، بسته شد و ريشه هاي پيدايش خوارج را بايد از جنگ صفّين ريشه يابي كرد.
لحظه هائي كه امام عليه السلام را به داوري ابوموسي مجبور ساختند و امام به ناچار حكميّت و صلح نامه را پذيرفت، سپس موضوع صلحنامه را به اطّلاع واحدهاي نظامي رساندند.
وقتي كه آنرا به طايفه بني تعيم خواندند، عروة بن اديّه گفت:
آيا شما در كار خدا، مردان را حَكَم قرار مي‌دهيد و شعار داد:
لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ
«هيچ حكمي جز حكم خدا نيست» (1).
عروة بن اديّه نخستين فردي بود كه در آن روز به حَكَميّت اعتراض كرد و شعار:
لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ
را داد.
اين نخستين شعار خوارج بود كه از گلوي او بيرون آمد و اساس تفكّر خوارج را تشكيل داد.
كه در حقيقت آن شعار و آن اعتراض اوّلين خشت خوارج بود كه با دست آن مرد كج انديش گذاشته شد.
طبق نقل ابن اثير، و طبري، دو نفر به نام هاي «زرعة بن برج طائي» و «حرقوص بن زهر سعدي» (2) به نمايندگي عدّه اي كه بعداً به «خوارج» شهرت يافتند به حضور امام عليه السلام رسيدند هر دو به آن حضرت گفتند:
لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ
«هيچ حكمي جز حكم خدا نيست»
امام نيز فرمود:
لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ
حرقوص اضافه كرد يا علي از گناه و خطايت توبه كن و از اين كار (حَكَميّت) برگرد و با ما به جنگ دشمن بشتاب تا بجنگيم و به لقاي خدا برسيم!
امام عليه السلام فرمود:
«اتفاقاً تنها خواست ما همين بود و با اصرار شما را به ادامه جنگ سفارش مي‌كرديم و با تأكيد مي‌گفتيم كه به حيله فرزند نابغه توجه نكنيد متأسفانه

شما در اين رابطه نه تنها از فرمان من تمرّد كرديد.
بلكه ما را به ترك مبارزه وادار ساختيد، حالا كه كار از كار گذشته و ما در اين باره ميان خود و آن قوم عهدنامه اي نوشته، و شروطي مقرّر كرده، و تعهّد نامه امضاء نموده ايم ديگر نمي‌توانيم پيمانها را ناديده بگيريم كه خداوند متعال هم مي‌فرمايد:
وَاُوفُو بِعَهْدِ اللّهِ اِذ عاهَدْتُمْ(3).
(وقتي پيماني بستيد به عهد خداوند وفا كنيد) پس با اين وصف ديگر نمي‌توان اقدام به جنگ كرد.»
حرقوص گفت:
اين جرم و گناه است و تو بايد از آن توبه كني.
امام عليه السلام فرمود:
اين جرم نيست، لكن عجز است كه در نتيجه رأي غلط شما سرزده است، و من قبلاً شما را از اين تصميم نادرست نهي كردم ولي شما گوش نداديد.
زرعه گفت:
اي علي اگر تو حكميّت مردان را قبول كني من با تو جنگ خواهم كرد و از جنگ خود مقصودي جز رضاي خدا نخواهم داشت.
امام عليه السلام فرمود:
بدا به حال تو چقدر سرسخت و بدبخت هستي، من ترا در جنگ با خودم كشته و گرد باد را بر لاشه بيجانت نشسته مي‌بينم!
زرعه گفت: من هم همين را آرزومندم.
آنگاه هر دو نماينده از حضور امام عليه السلام خارج شدند، در حالي كه مي‌گفتند:
لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ(4).
در مناقب ابن شهر آشوب آمده است كه:
ملاقات اين دو نفر با اميرالمؤمنين عليه السلام بعد از برگشتن از صفّين، در كوفه اتّفاق افتاد.
خوارج(5) معتقد بودند كه:
داوري حَكَمين بر خلاف اسلام است، زيرا قرآن مي‌فرمايد:
لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ
در صورتي كه ابتدا اين كار را خود آنها قبول كرده و امام عليه السلام را نيز به اين كار وادار نمودند،
ولي بعداً خود اميرالمؤمنين عليه السلام را تخطئه كردند و گفتند اين كار كفر بوده است، ما توبه كرده ايم تو هم بايد توبه كني.
حضرت فرمود:
«منشأ اين كار خطاي شما بود نه من، به هر حال كفر هم نبود و من مرتكب خطائي نشده ام تا توبه كنم و همواره توبه خوب است و من از هر

گناهي استغفار مي‌كنم.»
گفتند:
اين كافي نيست بلكه بايد اعتراف كني كه «حكميّت» گناه بوده و از اين گناه توبه نمائي.
امام علي عليه السلام فرمود:
«مسئله حكميّت را من كه به وجود نياورده ام تا توبه نمايم آنرا خودتان به وجود آورده ايد و نتيجه اش را نيز ديديد و از طرفي چيزي كه در اسلام مشروع است چگونه آنرا گناه قلمداد كنيم.»
از آن پس خوارج دست به فعاليت سياسي زدند و در ابتداء يك فرقه ياغي و سركشي بودند كه به همين جهت «خوارج» ناميده شدند.(6).
چنانكه قبلاً گفتيم، هنگام برگشتن از صفّين مخالفان اميرالمؤمنين عليه السلام وارد كوفه نشدند، آنها در بيرون كوفه در محلي موسوم به «حروراء» (7) گرد آمدند كه آنها را «حروريّه» (8) ناميدند.
در آنجا منادي آنها ندا كرد كه اداره جنگ و فرماندهي، بر عهده اشعث بن ربعي تميمي مي‌باشد و هم چنين عبداللّه بن الكوّاء يشكري هم امام جماعت سپاهيان است.
*****
(1) كامل بن اثير، ج3، ص321.
حرقوص، به ضم حاء و سكون راء و ضم قاف، فرزند زهر، و او را «حرقوص» ذوالثديه مي‌گفتند. روزي در حضور پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم از كثرت عبادت حرقوص سخن گفتند، حضرت فرمود: وي را نمي‌شناسم، در اين حال «حرقوص» در آمد، گفتند اين است، رسول خدا فرمود: در ميان دو چشم او نشاني مي‌بينم كه علامت شيطان است، چون نزديك آمد حضرت فرمود:
آيا در اينحال كه بر ما وارد مي‌شدي نفست به تو چنين وانمود نمي‌كرد كه در ميان اين قوم هرگز كسي به رتبه تو نمي‌رسد؟
حرقوص گفت: بلي.
سپس راهي مسجد شد و به نماز ايستاد.
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: آيا مردي نيست كه او را به هلاكت برساند.
ابوبكر برخاست و به سراغ او رفت او را در حال ركوع ديد، به خود گفت: چگونه كسي را گردن بزنم كه ركوع مي‌كند و لا اله الاّ اللّه مي‌گويد و برگشت، حضرت فرمود: بنشين تو با او مصاحب نيستي. آنگاه به علي عليه السلام فرمود: تو قاتل او هستي. علي عليه السلام در پي او رفت ولي او را نيافت، برگشت و به عرض پيامبر رساند كه او را نيافتم، پيامبر خدا فرمود: اگر او كشته مي‌شد، فتنه پايان مي‌يافت.

به روايت ديگر فرمود: اين نخستين كسي است كه از امت من خروج مي‌كند اگر او را مي‌كشتيد دو نفر اختلاف نمي‌كرد. (مناقب ابن شهر آشوب، ج3، ص187(
نقل شده است كه بدين جهت او را ذوالثديه مي‌گفتند كه جاي يكدست او را پاره گوشتي بود مانند پستان زنان و داراي چند تار موي تراز مانند سبيل گربه، وقتي آنرا مي‌كشيدند به اندازه دست ديگرش و چون رها مي‌شد جمع و منقبض گرديده به شانه بر مي‌گشت و كوتاه مي‌شد. (كامل ابن اثير، ج3 - و ناسخ كتاب ج3 از كتاب دوم، ص558 - و مناقب مرتضوي، ص448.
سوره نحل، آيه 93.
كامل ابن اثير، ج3، ص334 - و تاريخ طبري، ج6، ص3360.
خوارج، يعني «شورشيان» اين واژه از خروج به معناي سركشي و طغيان، گرفته شده است، كلمه خروج دو معناي نزديك به هم دارد، يكي در مقام پيكار و جنگ و ديگري تمرّد و عصيان كردن.
جاذبه و دافعه علي عليه السلام، ص122.
حروراء به فتح حاء و راء و سكون واو و راء دوم دهي است در پشت كوفه و يا محلي است در دو ميلي كوفه معجم البلدان.
كشف الغمّه، ج1، ص264 - و علي و فرزندانش، ص107.

آزاد گذاشتن خوارج و رعايت حقوق آنها

امام عليه السلام به فرقه خوارج آزادي كامل داده بود و با نرمش، به ايشان فرمود:
شما سه حق به گردن ما داريد كه آنرا رعايت خواهيم كرد:
1- شما مي‌توانيد نماز خود را در مسجد ما آزادانه به جا آوريد.
2- ما حقوق شما را از بيت المال و غنيمتي كه در كسب آن با ما شركت داشته ايد قطع نمي‌كنيم.
3- مادامي كه به جنگ ما با قيام نكرده ايد با شما نمي‌جنگيم.(1).
امام عليه السلام از آغاز مخالفت آنان تا زماني كه به حركت مسلّحانه دست نزده بودند چنين رفتاري با ايشان داشت و به جرئت مي‌توان گفت كه اعطاء آزادي تا اين حد به مخالفان حكومت، در جهان بي سابقه است، و همين سبب شد كه خوارج از اين آزادي سوء استفاده كرده و دشمني خود را از حدّ گذراندند،
گاهي به ساحت مقدّس امام عليه السلام جسارت مي‌كردند و ناسزا مي‌گفتند كه امام با بزرگواري به آنها پاسخ مي‌داد.
تا آنجا كه خوارج تصميم گرفتند براي جنگ با امام عليه السلام آماده شوند، آنها عبداللّه بن وهب راسبي كه مردي به ظاهر زاهد و متعبّد بود را بر خود گماشتند.
و او مرد بسيار متعصّبي بود، آنها معتقد بودند كه پس از شكست دادن علي عليه السلام كار خلافت را به شورا مي‌گذاريم و بيعت براي كسي جائز نيست،
بيعت مخصوص ذات ذوالجلال است، و شعار ما «امر به معروف و نهي از منكر» است.(2).
*****
(1) تاريخ طبري، ج6، ص3363 - و الامام علي عليه السلام، ج5، ص267.
تاريخ سياسي اسلام، ص322.

آغاز شورشگري خوارج و آمادگي رزمي امام

اشاره

خوارج پس از تهديد كردن امام عليه السلام «حروراء» را به قصد نهروان(1) ترك گفتند،
در طول راه عبور شان بر نخلستاني افتاد در آنجا عبداللَّه بن خبّاب را ديدند كه قرآن را حمايل كرده و بر الاغ خود سوار شده و همسرش نيز همراه او بود،
او از جانب علي عليه السلام حاكم و عامل نهروان بود.
نخست از نام او سؤال كردند گفت:
عبداللَّه فرزند خبّاب از اصحاب پيامبر خدا هستم.
گفتند: آيا از ما ترسيدي؟
عبداللَّه گفت: آري.
گفتند:
از ما نترس، از پدرت كه يار پيامبر بود حديثي براي ما بگو كه آنرا از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم شنيده باشد، شايد به حال ما فايده اي بخشد.
عبداللَّه گفت:
پدرم از پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم روايت مي‌كرد كه آن حضرت فرمود:
بعد از من فتنه اي پديد آيد كه دل مرد در آن مانند بدنش مي‌ميرد، شب مؤمن است.
امّا بامداد كافر مي‌شود، و يا صبح مؤمن است، امّا شامگاه كافر مي‌شود.
گفتند: ما هم همين را مي‌خواستيم.
سپس پرسيدند:
درباره ابوبكر و عمر چه مي‌گوئي؟
عبداللَّه آنها را به خير و نيكي ياد كرد.
سپس درباره خليفه سوم و از ابتداء و انتهاي خلافتش سؤال كردند.
عبداللَّه او را نيز تأييد كرد.
در پايان به او گفتند:
درباره علي و مسئله حكميّت چه عقيده اي داري و بعد از حكميّت نظرت چيست؟
عبداللَّه گفت:
او از شما دانا و ديندار تر است و داراي بينش عميق تري مي‌باشد و رأي او صواب و نظر او نافذ است.
سران خوارج گفتند:
تو مردان را با نام و نشان ستايش مي‌كني نه با افعال و اعمال آنها،
به خدا سوگند ترا به نحوي مي‌كشيم، كه تا كنون كسي به مانند آن كشته

نشده باشد.
*****
(1) نهروان، گويا نام كوره هاي آب ميان بغداد و واسط و داراي آبادي بوده كه از بين رفته و اثار عمارتها نمايان است. (معجم البلدان).

عبداللَّه را گرفته و كتفش را بستند و همراه زن حامله او كه وضع حملش نزديك بود به نخلستاني كشيدند كه ميوه آن رسيده و متعلق به مردي نصراني بود.
خرمائي در نخلستان به زمين افتاده بود، يكي از خوارج آنرا برداشت و به دهن گذاشت،
يكي از همراهان گفت:
آيا خرماي حرام مي‌خوري؟ تو كه بهاي آنرا نپرداخته اي، او ناگزير دانه خرما را از دهان بيرون انداخت.
در آن ميان خوكي را مشاهده كردند كه متعلّق به اهل ذمّه بود، كه يكي از خوارج او را با شمشير كشت، همراهش به وي اعتراض كرد و گفت:
اين عمل تباهكاري در روي زمين است، به ناچار بهاي آنرا به صاحبش پرداختند.
عبداللَّه با مشاهده اين احوال خرسند شد كه از آنها آسيبي به وي نخواهد رسيد، ناگاه بر خلاف انتظار او را به كنار فرات كشيدند تا شهيدش نمايند.
چون ابن خبّاب اين وضع را مشاهده كرد به آنها گفت:
در كار خود صادق باشيد، من مسلمانم و كار خلافي هم نكرده ام، در ضمن شما به من امان داديد (و گفتيد از ما مترس) آنها گوش ندادند و او را بر زمين كشيده مانند گوسفند ذبح كردند و خون او به آب نهر ريخته شد،
سپس به سوي همسرش هجوم آوردند، آن زن مصيبت زده مي‌گفت:
من زني تنها هستم، آيا شما از خدا نمي‌ترسيد؟
به او هم رحم نكردند، شكمش را پاره كرده و جنين را بيرون كشيده و كشتند.
آنها همچنين سه زن مسلمان ديگر را كه از قبيله طيّ بودند نيز به قتل رساندند كه يكي از آن زنان امّ سنان بود و از اصحاب پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم به حساب مي‌آمد.
مرد نصراني كه در آنجا بود، با ديدن اين منظره رقّت بار، با شگفتي به سران خوارج گفت:
من از كارهاي شما در شگفتم زيرا عبداللَّه بن خبّاب را مي‌كشيد، امّا يك دانه خرما را بي اجازه صاحبش نمي‌خوريد.(1).
خوارج در سر راه خود هر جا مسلماني مي‌يافتند از دم تيغ مي‌گذرانيدند و اموال آنان را به يغما مي‌بردند، آنها بدين نحو در نهروان گرد آمدند.
امام عليه السلام وقتي اين اخبار را شنيد، براي تحقيق بيشتر، حارث بن مرّره را نزد خوارج فرستاد، تا در اين رابطه تحقيقات دقيقي انجام دهد و نتيجه را كتباً به اطّلاع آن حضرت برساند.

چون فرستاده امام عليه السلام به گروه خوارج نزديك شد، تا در مورد اين كشتار و غارتگري‌ها سؤال نمايد، بر سر او ريختند و بي رحمانه شهيدش كردند.
*****
(1) كامل ابن اثير ج3، ص342 - و تاريخ طبري، ج6، ص3374 - و ناسخ ج اميرالمؤمنين عليه السلام، ص541 - و تحفة الاحباب، ص181 - و الامامة والسياسة، ج1، ص126 - و سفينه بحار، ج1، ص383.

امام علي عليه السلام از «پادگان نُخيله» قصد عزيمت به شام را داشت، كه اينگونه خبرهاي ناگوار يكي پس از ديگري او را نگران كرد.
و فتنه خوارج در شوراي نظامي امام عليه السلام مطرح گرديد و از طرف فرماندهان سپاه پيشنهاد شد كه:
يا اميرالمؤمنين اين گروه خطرناك را با چه اطمينانى پشت سر بگذاريم و به سوي شام حركت كنيم، آنها پس از ما ممكن است بر خانواده‌ها و اموال و شهرها مسلّط شوند، اگر صلاح است، نخست ما به سوي آنها رفته و كار خوارج را يكسره كنيم و آنگاه با خاطري آسوده به سوي دشمن اصلي، (معاويه) حركت كنيم.
امام علي عليه السلام نيز همين را صلاح مي‌دانست، و بدين ترتيب فرمان داد كه به جاي شام به سوي نهروان حركت نمايند.
در آن وقت منجّمي آمد و عرض كرد:
يا اميرالمؤمنين من از طريق علم نجوم دريافته ام كه اگر در اين ساعت حركت شما آغاز شود نمي‌توانيد به دشمن غلبه يابيد بلكه به آسيب سخت دچار مي‌شويد. بهتر است كه حركت شما به ساعت ديگر موكول گردد.
امام عليه السلام به حرف وي گوش نداد و در آن ساعتي كه منجّم منع كرده بود حركت فرمود و پس از پيروزي بر دشمن، خدا را ستايش كرد و فرمود:
اگر ما به دستور آن منجّم عمل كرده و در وقتي كه او معين كرده بود، لشگر مي‌كشيديم، مردم نادان مي‌گفتند، اين پيروزي نتيجه پيشگوئي منجّم و تعيين وقت حركت او بود.(1).
سپس به منجّم و مردم چنين رهنمود داد:
أَتَزْعَمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَي السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَغْنَي عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفْعِ الْمَكْرُوهِ.
وَتَبْتَغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُولِيَكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ - بِزَعْمِكَ - أَنْتَ هَدَيْتَهُ إِلَي السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!
أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَتَعَلُّمَ النُّجُومِ، إِلَّا مَا يُهْتَدَي بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَي الْكَهَانَةِ، وَالْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ! وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَي اسْمِ اللَّهِ.
(به هنگام حركت براي نبرد با خوارج، شخصي با پيشگويي از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در اين ساعت حركت كنيد، پيروز نمي‌شويد و من از راه علم ستاره شناسي اين محاسبه را كردم، امام فرمود:)
پرهيز از توجّه به غير خدا

پرهيز دادن مردم از ستاره شناسي
*****
(1) نورالابصار، شبلنجي، ص112 - و تاريخ طبري، ج6، ص3376 - و كامل ابن اثير، ج3، ص343 - و الامامة والسياسة، ج1، ص127 - و ناسخ كتاب خوارج، ص542.

«گمان مي‌كني تو از آن ساعتي آگاهي كه اگر كسي حركت كند زيان نخواهد ديد؟ و مي‌ترساني از ساعتي كه اگر كسي حركت كند ضرري دامنگير او خواهد شد؟ كسي كه گفتار تو را تصديق كند، قرآن را تكذيب كرده است، و از ياري طلبيدن خدا در رسيدن به هدفهاي دوست داشتني، و محفوظ ماندن از ناگواريها، بي نياز شده است.
گويا مي‌خواهي بجاي خداوند، تو را ستايش كنند! چون به گمان خود مردم را به ساعتي آشنا كردي كه منافعشان را به دست مي‌آورند و از ضرر و زيان در امان مي‌مانند

اي مردم، از فرا گرفتن علم ستاره شناسي براي پيشگويي هاي دروغين، بپرهيزيد، جز آن مقدار از علم نجوم كه در دريانوردي و صحرا نوردي به آن نياز داريد، چه اينكه ستاره شناسي شما را به غيب گويي و غيب گويي به جادوگري مي‌كشاند، و ستاره شناس چون غيب گو، و غيب گو چون جادوگر و جادوگر چون كافر و كافر(1) در آتش جهنّم است. با نام خدا حركت كنيد.» (2).
امام عليه السلام با سپاه خود كه بالغ بر شصت و هشت هزار و دويست نفر بود(3) بسوي نهروان حركت كرد و در نهروان با خوارج روبرو شدند.
آنها چون امام عليه السلام را ديدند به آواز بلند گفتند:
لا حُكْمَ اِلاّ لِلّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
امام عليه السلام بردباري نمود و نخست پيغام فرستاد كه:
«كشندگان برادران ما را به ما تحويل دهيد تا ما به قصاص، آنها را بكشيم، آنگاه من شما را به حالِ خود مي‌گذارم و براي جنگ بسوي اهل شام حركت مي‌نمايم، شايد خداوند قلب هاي شما را به پاكي تغيير دهد و شما را از اين گمراهي برگرداند.»
در پاسخ، پيام فرستادند كه:
ما گشندگان ياران تو هستيم و در قتل آنها شركت كرده ايم، زيرا كه خون آنها و شما را مباح مي‌دانيم.(4).
*****
(1) منجّم، از طريق ستاره شناي پيشگويي مي‌كند و كاهن (غيب گو) با كمك گرفتن از شيطان و جن خبر مي‌دهد، مي‌گويند شخص مورد نظر عفيف بن قيس برادر اشعث بن قيس بود.
خطبه 79 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب صفين: ابراهيم بن ديزيل المحدث (متوفاي 281ه)
2- كتاب أمالي ص338 مجلس64 حديث16: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- عيون الجواهر (بنقل از فرج المهموم): شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- فرج المهموم ص 57 و 59: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه)
5- أنساب الاشراف ج2 ص368 ح437: بلاذري (متوفاي 279 ه)
6- تذكرة الخواص ص145: ابن جوزي حنفي (متوفاي 567 ه)
7- كتاب احتجاج ج1 ص560 ط جديد: طبرسي (متوفاي 588 ه)
8- زهر الاداب: ابواسحاق قيرواني(حدود 425 ه)
9- كنزالفوائد ص 165: كراجكي (متوفاي 449 ه)
10- بحارالانوار ج 55 ص 258 ح50: مجلسي (متوفاي 1110 ه)

11- انوار النعمانيه ج1 ص195: جزائري (متوفاي 1112ه)
12- بحارالانوار ج33 ص362 ح596: جزائري (متوفاي 1112ه)
13- ربيع الابرار ج1 ص108 ح93 ب2: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
تاريخ طبري، ج6، ص3371 - و كامل ابن اثير، ج3، ص340 (سه هزار و دويست نفر از آن سپاه از اهل بصره بودند.).
تاريخ طبري، ج6، ص3376-3375 - و الامامة والسياسة، ج1، ص127 - و مروج الذهب، ج2، ص405 - و تتمة المنتهي، ج1، ص30 - و الامام علي، ج6، ص109 - و كامل ابن اثير، ج3، ص343.

اعزام هيئت هاي مذاكره صلح

قيس بن سعد از جانب امام عليه السلام پيش آنها رفت و گفت:
«اي بندگان خدا، نخست آنهائي را كه ما از شما مطالبه مي‌كنيم قاتل هستند، آنها را به ما تحويل دهيد، آنگاه با ما در اين كار (جنگ با معاويه) همكاري و همراهي كنيد تا با هم به جنگ دشمن مشترك (معاويه) بشتابيم. شما مرتكب گناه بزرگي شده ايد زيرا به ما تهمت كفر و شرك مي‌زنيد و خون مسلمانان را مي‌ريزيد.»
عبداللّه بن شجره سلمي گفت:
حق براي ما روشن و هويدا شده ما هرگز تابع شما نخواهيم شد.

ابوايوب انصاري نيز به نصيحت خوارج پرداخت ولي آنها گوش ندادند.(1).
*****
(1) كامل ابن اثير، ج3، ص343 - و الاما علي، ج6، ص110 - و تاريخ طبري، ج6، ص3377 - و انساب الاشراف، ص369 - و فصول المهمه، ص109.

صعصعة بن صوحان

امام عليه السلام صعصعة بن صوحان آن خطيب توانا و سخنور برجسته را مأمور ساخت تا با آن قوم سخن گويد و موعظه نمايد شايد از ضلالت خود برگردند.
صعصعه نيز پس از گفتگوي بسيار بي نتيجه به حضور امام برگشت.
امام عليه السلام فرمود: اي پسر صوحان بدان كه با من در حق ايشان عهدي رفته است من بدان عهد وفا خواهم كرد، دروغ نمي‌گويم همانا روزي بر ايشان خواهد رسيد كه آسياب مؤمنين بر ضد آنان (مارقين) مي‌چرخد و ايشان را فرو مي‌گيرد و از رحمت خدا دور مي‌سازد.

ابن عباس

امام عليه السلام به ابن عباس دستور داد كه به نزد خوارج برود و در نصيحت ايشان بكوشد، شايد از طريق ضلالت به جادّه هدايت بازگردند، اگر هم هدايت نشوند لااقل با آنان اتمام حجّت مي‌شود و فرمود:
لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً.
روش مناظره با دشمن مسلمان

به قرآن با خوارج به جَدل مپرداز، زيرا قرآن داراي ديدگاه كلّي بوده، و تفسيرهاي گوناگوني دارد، تو چيزي مي‌گويي، و آنها چيز ديگر، لكن با سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله با آنان به بحث و گفتگو بپرداز، كه در برابر آن راهي جز پذيرش ندارند.(1).
ابن عباس بهترين جامه‌ها و زيباترين لباس هايش را پوشيد و با خوشبوترين عطرها خود را معطّر اخت و بر مركب عالي و اسب رهواري سوار شد و با وقار و عظمت به پيش خوارج حركت نمود.
آن تنگ چشمان وقتي كه ابن عباس را با آن شكوه و جلال مشاهده كردند، زبان به اعتراض گشوده و گفتند:
تو خود را از همه بهتر مي‌داني و لباس جبّاران را پوشيده و بر مركب بزرگان سوار شده، به نزد ما آمده اي؟
ابن عباس گفت:
اين نخستين مخاصمتي است كه در ميان ما مي‌رود.
سپس به دنبال آن اين آيات مباركه را براي آنها خواند:
فَرِيقاً هَدَي وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمْ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ
يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ(2).
(جمعي را هدايت كرده؛ و جمعي «كه شايستگي نداشته اند» گمراهي بر آنها مسلّم شده است.
آنها «كساني هستند كه» شياطين را به جاي خداوند، اولياي خود انتخاب كردند؛ و گمان مي‌كنند هدايت يافته اند!
اي فرزندان آدم! زينت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود برداريد! و «از نعمت هاي الهي» بخوريد و بياشاميد، ولي اسراف نكنيد كه خداوند مسرفان را دوست نمي‌دارد!)
خداوند متعال استفاده بندگان را از لباس‌ها و نعمت هاي رنگارنگ نهي نمي‌كند و در پي آن اين روايت را خواند:
اِلْبِسْ وَ تَجَمَّلْ فَاِنَّ اللَّهَ جَميلٌ يُحُبُّ الْجَمالَ وَليكِن مِنْ حلالٍ(3).
«لباس زيبا بپوش و پاكيزه باش چه اينكه خداوند جميل و زيبا است و حسن و زيبائي را دوست مي‌دارد ولي از راه حلال»
و من لباس هائي زيباتر از اين را ديدم كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آنرا پوشيده بود.
تازه سخن بر سر لاس و پوشش نيست، حالا بگوئيد چرا از فرمان اميرالمؤمنين عليه السلام سرپيچي كرده و با او به دشمني برخاستيد.(4).

عتاب بن اعور ثعلبي از جانب خوارج به عنوان نماينده و سخنگو، تعيين گرديد تا به سؤالات ابن عباس پاسخ گويد.
ابن عباس: آنكه اسلام را بنا نهاد كيست؟
سخنگو: خداي متعال و پيامبر او.
ابن عباس: آيا پيامبر خدا به امورات دين حاكم بود و به حدود اسلام مداخله مي‌كرد يا نه؟
سخنگو: آري حاكم بود و رسيدگي مي‌كرد.
ابن عباس: آيا پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هم اكنون زنده است يا رحلت نموده است؟
سخنگو: رحلت نموده.
ابن عباس: پس آيا امور شرع و دستورات اسلام با رفتن پيامبر عزيز از بين رفته است يا بعد از او باقي مانده و هنوز از بين نرفته؟
سخنگو: بعد از او باقي مانده است.
ابن عباس: آيا بعد از پيغمبر آنچه را كه بنا كرده، كسي به تعمير و نگهداريش قيام كرده است.
سخنگو: آري ذرّيه و اصحاب آنحضرت.
ابن عباس: آيا آنها بنا و عمارت اسلام را آباد كردند و يا اينكه ويرانش ساختند.
سخنگو: آنرا آبادش ساختند.
ابن عباس: الان بناي اسلام معمور است و يا مخروب؟
سخنگو: خراب است.
ابن عباس: ذرّيه آن حضرت ويرانش كرده اند يا امّتش؟
سخنگو: امّتش.
ابن عباس: آيا تو از ذرّيه او هستي و يا از امّت او؟
سخنگو: از امّت او هستم.
ابن عباس: پس تو طبق اقرار خودت از امّت پيغمبر هستي و در نتيجه شمائيد كه بناي اسلام عزيز را خراب كرده ايد و با اين وصف چگونه به بهشت اميدوار هستيد؟(5).
با اينكه ابن عباس بدين ترتيب، حريف خود را در ميدان بحث و مناظره با منطق رساي خود در بن بست قرار داد و در ميان هر دو سپاه او را محكوم و مجاب ساخت.
امّا آنها از لجاجت خود دست برنداشتند.
*****
(1) نامه 77 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
سوره اعراف، آيه 30 و 31.
اين حديث را صاحب وسائل الشيعه از حضرت صادق عليه السلام در ج3،

ص340 نقل نمده است.
ناسخ کتاب خوارج، ص551.
مناقب ابن شهر آشوب، ج3، ص188.

بحث و مناظره امام با سران خوارج

اشاره

خوارج به ابن عباس گفتند:
به امام خود بگوید که خودش به مباحثه با ما بیاید، اگر حجّت را بر ما تمام کرد، به او ملحق خواهیم شد.(1).
*****
(1) ناسخ کتاب خوارج، ص535.

از اين رو امام عليه السلام در مقابل خوارج قرار گرفت و فرمود:
«اي گروهي لجوج و معناد و خودنما، شما را بر ضد ما برانگيخته و از راه راست منحرف نموده و از تشخيص حق محروم ساخته است، اين تندي و بي خردي شما را دچار بلاي عظيمي نموده است من به شما اخطار مي‌كنم كه شما هدف لعن و نفرين ملّت نشويد و اگر فردا همه كشته و بخون آغشته شويد و در كنار اين ديوار با تن بي جان و آلوده به كثافات بيفتيد، هيچ حجّت و برهان و عذري پيش خداوند نداريد و نخواهيد داشت.»

خوارج براي مناظره با اميرالمؤمنين عليه السلام عبداللّه بن الكوّاء را از جانب خود انتخاب كردند.
امام به او فرمود:
«بعد از بيعت با من و راضي بودن به خلافتم و پس از جهاد با دشمنان خدا چه ايرادي را بر من وارد مي‌دانيد و چرا در جنگ جمل ايراد نگرفتيد و از من بيزاري نجستيد؟»
ابن الكوّاء گفت: در واقعه جمل موضوع حكميّت هنوز پيش نيامده بود، تو كه بر حكميّت رضايت دادي، در حقيقت در حقّانيّت خود و در بطلان معاويه شك كردي، زيرا معناي تعيين حكمين اين بود كه حكمين نظر دهند و تعيين نمايند كه كدام يك از شما حق هستيد و آنگاه به نفع حق رأي بدهند، از اين رو از دين خارج شده اي.
امام علي عليه السلام در پاسخ او فرمود:
إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ. هذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلاَبُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ.
وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ. وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَي أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ:
«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَي اللَّهِ وَالرَّسُولِ»
فَرَدُّهُ إِلَي اللَّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ، وَرَدُّهُ إِلَي الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ؛ فَإِذَا حُكِمَ بِالصَّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ، وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهَا.
وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلاً فِي التَّحْكِيمِ؟ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ، وَيَتَثَبَّتَ الْعَالِمُ؛
وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هذِهِ الْهُدْنَةِ أَمْرَ هذِهِ الْأُمَّةِ؛ وَلَا تُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا، فَتَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ، وَتَنْقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ.
إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ - وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرَثَهُ - مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَائِدَةً وَزَادَهُ.
فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ! وَمِنْ أَيْنَ أُتِيتُمْ! اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَي قَوْمٍ حَيَارَي عَنِ الْحَقِّ لَا يُبْصِرُونَهُ، وَمُوزَعِينَ بِالْجَوْرِ لَا يَعْدِلُونَ بِهِ، جُفَاةٍ عَنِ الْكِتَابِ، نُكُبٍ عَنِ الطَّرِيقِ.
مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يُعْلَقُ بِهَا، وَلَا زَوَافِرِ عِزٍّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا. لَبِئْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ! أُفٍّ لَكُمْ! لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرْحاً، يَوْماً أُنَادِيكُمْ وَيَوْماً أُنَاجِيكُمْ، فَلَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدِ النِّدَاءِ، وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ النَّجَاءِ!
علل پذيرش حكميّت در صفّين
سرزنش كوفيان و خوارج گمراه

ما افراد را داور قرار نداديم، تنها قرآن را به حكميّت «داوري» انتخاب كرديم.
(كه آنها بر سر نيزه كرده و داوري آن را مي‌خواستند)
اين قرآن، خطّي نوشته شده كه ميان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گويد، و نيازمند به كسي است كه آن را ترجمه كند، و همانا انسانها مي‌توانند از آن سخن گويند، و هنگامي كه شاميان ما را دعوت كردند تا قرآن را ميان خويش داور گردانيم، ما گروهي نبوديم كه به كتاب خداي سبحان پشت كنيم، در حالي كه خداي بزرگ فرمود:
«اگر در چيزي خصومت كرديد آن را به خدا و رسول بازگردانيد» (1).
بازگرداندن آن به خدا اين است كه كتاب او را به داوري بپذيريم، و بازگرداندن به پيامبر صلي الله عليه وآله اين است كه سنّت او را انتخاب كنيم، پس اگر از روي راستي به كتاب خدا داوري شود، ما از ديگر مردمان به آن سزاوارتريم، و اگر در برابر سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله تسليم باشند ما بدان اولي و برتريم.
امّا سخن شما كه چرا ميان خود و آنان براي حكميّت «داوري» مدّت تعيين كردي؟ من اين كار را كردم تا نادان خطاي خود را بشناسد، و دانا بر عقيده خود استوار بماند، و اينكه شايد در اين مدّت آشتي و صلح، خدا كار امّت را اصلاح كند و راه تحقيق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوي حق شتاب نورزند، و تسليم اوّلين فكر گمراه كننده نگردند.
*****
(1) نساء آيه 59.

همانا برترين مردم در پيشگاه خدا كسي است كه عمل به حق در نزد او دوست داشتني تر از باطل باشد، هر چند از قدر او بكاهد و به او زيان رساند، و باطل به او سود رساند و بر قدر او بيفزايد.
مردم! چرا حيران و سر گردانيد؟ و از كجا به اينجا آورده شديد؟ آماده شويد براي حركت به سوي شاميان كه از حق روي گرداندند و آن را نمي‌بينند، و به ستمگري روي آورده حاضر به پذيرفتن عدالت نيستند، از كتاب خدا فاصله گرفتند، و از راه راست منحرف گشتند.
افسوس اي كوفيان! شما وسيله اي نيستيد كه بشود به آن اعتماد كرد، و نه ياوران عزيزي كه بتوان به دامن آنها چنگ زد، شما بد نيروهايي در افروختن آتش جنگ هستيد، نفرين بر شما. چقدر از دست شما ناراحتي كشيدم، يك روز آشكارا با آواز بلند شما را به جنگ مي‌خوانم و روز ديگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم، نه آزاد مردان راستگويي به هنگام فراخواندن و نه برادران مطمئنّي هستيد كه راز دار باشيد.
سپس امام عليه السلام متوجه ابن الكوّاء شد و فرمود:
واي بر تو اي ابن الكوّاء! آيا من بيشتر مي‌فهمم يا پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم؟
ابن الكوّاء گفت: البته پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم فهميده تر بود.
امام علي عليه السلام فرمود:
«مگر قول خداوند عزّوجل را نشنيده اي كه از زبان پيغمبرش در روز مباهله فرمود:
بيائيد فرزندان ما و شما و زنهاي ما و شما و نفوس ما و شما از خدا بخواهيم هر دسته از ما كه بر حق است دسته ديگر را نابود كند آيا خداوند در بر حق بودن پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم و در باطل بودن مسيحيان نجران شك و ترديد داشت؟»
ابن الكوّاء گفت:
اين آيه در مقام احتجاج با كفّار بود ولي تو در بر حق بودن خودت شك كردي و راضي به حكميّت شدي، بنابراين ما بايد در حق بودن تو مشكوك تر باشيم.
امام علي عليه السلام فرمود:
«من در حقّانيّت خود و ناحق بودن آنها ترديدي نداشتم نهايت امر اينكه براي آنها با انصاف پيش آمدم مانند پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه در مباهله با نصاراي نجران چنين كرد و به فرمان الهي فرمود:
فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَي الْكاذِبِينَ
در حالي كه پيغمبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم در حقّانيت خود و كاذب

و ناحق بودن آنها ترديد نداشت.(1) خداوند مي‌فرمايد:
قُلْ فَأْتُوا بِكِتاب مِنْ عِنْدِاللّهِ هُوَ اَهْدي مِنْهُما اَتَّبِعْهُ اِنْ كُنْتُم صادِقينَ(2).
(شما هم از طرف خداوند كتابي بياوريد كه براي هدايت بشر بهتر ازاين باشد تا از آن پيروي كنيم، اگر از راست گويان هستيد.)
آيا خداوند نعوذباللّه نمي‌دانست كه آنها باطل و كافرند و نمي‌توانند بياورند؟»
ابن الكوّاء گفت:
اين هم احتجاجي است كه خداوند با كفّار كرده است.
پس از گفتگوهاي زياد، ابن الكوّاء به امام عليه السلام گفت:
تو در تمام گفتارت راست مي‌گوئي ولي چون راضي به تحكيم شدي كافر گرديدي.
امام عليه السلام فرمود:
«واي بر تو، اوّلاً ابوموسي را من انتخاب نكردم شما بوديد كه او را انتخاب كرديد و من به حكميّت رضايت نداشتم، شما آنرا بر من تحميل كرديد و معاويه، عمروعاص را حَكَم قرار داد.»
ابن الكوّاء گفت: ابوموسي كافر بود.
امام عليه السلام فرمود:
«چه وقت كافر بود، آيا وقتي كه او را فرستاديم و يا آنگاه كه آن رأي را داد؟»
ابن الكوّاء گفت: آنگاه كه رأي داد.
امام عليه السلام فرمود:
«پس به گفته تو وقتي كه مسلمان بود او را حَكَم قرار داديم و او بعداً كافر شده است، بنابراين اگر پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم يكي از مسلمانان را مي‌فرستاد كه جمعي از كفّار را به راه راست هدايت كند و آن شخص مردم را به گمراهي سوق مي‌داد، آيا پيغمبر در اين حال گناهي كرده بود؟»
ابن الكوّاء گفت:
نه پيامبر مسئوليّتي در آن مورد نداشت.
امام عليه السلام فرمود:
«پس تقصير من چيست؟ اگر ابوموسي گمراه شده باشد آيا گمراهي ابوموسي به شما اجازه مي‌دهد كه شمشيرهاي خود را روي شانه هاي خود بگذاريد و متعرض مردم شويد؟ و گردن آنها را بزنيد، اين جز خسران و تبهكاري نيست، به خدا اگر شما يك پرنده را در اين كار بدون جهت بكشيد نزد خداوند گناهي بزرگ محسوب مي‌شود تا چه رسد به انسانيكه ريختن خون او حرام است.»
وقتي سخن به اينجا رسيد و سران خوارج ديدند كه ابن الكوّاء مردي نيست

تا بتواند در برابر منطق كوبنده امام مقاومت كند و مجادله نمايد، از هر سو سر در آوردند و فرياد زدند كه:
با آنها سخن مگوئيد و مباحثه نكنيد، بلكه براي ملاقات خداوند متعال آماده شويد.
و اينگونه به امام عليه السلام اعلان جنگ كردند.(3).
مثل اينكه خوارج از بيانات روشن امام به نا حقي خود پي برده بودند، ولي جهل و ناداني و عناد كه از لوازم اخلاق مردمان پست و از خود راضي مي‌باشد، مانع درك حقايق و قبول حق توسط آنها گرديد.
ابن اثير در كامل مي‌نويسد:
در آن هنگام خوارج به سوي پل حركت كردند.
برخي از ياران علي عليه السلام گفتند:
كه آنها از رود گذشتند.
علي عليه السلام فرمود:
هرگز از روز نخواهند گذشت.
براي اطّلاع دقيق ديده باني فرستادند، رفت و برگشت و گفت:
آنها از رود عبور كرده و در آن طرف رود خانه قرار گرفته اند.
مجدّداً گروهي را به عنوان مقدّمة الجيش فرستادند تا خبر صحيحي بياورند، طلايه داران لشگر، از بيم برخورد با آنها، نزديك نرفتند و بدين جهت اطّلاع دقيق بدست نياورده و برگشتند و از روي احتمال گفتند كه آنها از رود عبور كرده اند.
امام علي عليه السلام آن خبرها را تكذيب كرد و فرمود:
مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ، وَاللَّهِ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ.
«قتلگاه خوارج اين سوي نهر است، به خدا سوگند از آنها جز ده نفر باقي نمي‌ماند، و از شما نيز ده نفر كشته نخواهد شد.
(منظور امام از «نطفه» آب نهر است كه از فصيح ترين كنايه‌ها در رابطه با آب است.)
به هر حال سپاهيان امام عليه السلام به سوي آنها حركت كرده و نزديك ايشان رسيدند در اين هنگام صدق كلام امام به ايشان روشن شد و ديدند كه خوارج از پل رودخانه نگذشته اند و در اين سوي رودخانه اردو زده اند.
*****
(1) بحار الانوار، ج33، ص397.
سوره قصص، آيه 49.
شخصيّت علي عليه السلام، ص122 - و كامل بان اثير، ج3، ص345 - و ناسخ كتاب خوارج، ص554.

امام عليه السلام از فرصت كمي كه به درگيري مانده بود استفاده كرد و نزديك آنها رفت و فرمود:
«ما خاندان نبوّت و جايگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و عنصر رحمت و معدن علم و حكمت هستيم، ما افق روشن حجاز و عالم بشريّت هستيم، كه عقب افتادگان بسوي ما مي‌آيند و توبه كاران به جانب ما باز مي‌گردند. به شمااخطار مي‌كنم كه بدون دليل و برهاني از خداي خود، در كنار اين رودخانه كشته خواهيد شد.»
آنگاه خطاب به شورشيان نهروان فرمود:
أَكُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صِفِّينَ؟
فَقَالُوا: مِنَّا مَنْ شَهِدَ وَمِنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ.
قَالَ: فَامْتَازُوا فِرْقَتَيْنِ، فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صَفِّينَ فِرْقَةً، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً، حَتَّي أُكَلِّمَ كُلاًّ مِنْكُمْ بِكَلَامِهِ.
وَنَادَي النَّاسَ، فَقَالَ: أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ، وَأَنْصِتُوا لِقَوْلِي، وَأَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا.
ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ، مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَغِيلَةً، وَمَكْراً وَخَدِيعَةً:
إِخْوَانُنَا وَأَهْلُ دَعْوَتِنَا، اسْتَقَالُونَا وَاسْتَرَاحُوا إِلَي كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟
فَقُلْتُ لَكُمْ: هذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ. وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَآخِرُهُ نَدَامَةٌ. فَأَقِيمُوا عَلَي شَأْنِكُمْ، وَالْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَعَضُّوا عَلَي الْجِهَادِ بِنَوَاجِذِكُمْ، وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَي نَاعِقٍ نَعَقَ:
إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ، وَإِنْ تُرِكَ ذَلَّ. وَقَدْ كَانَتْ هذِهِ الْفَعْلَةُ.
وَقَدْ رَأَيْتُكُمْ أَعْطَيْتُمُوهَا. وَاللَّهِ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجَبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا، وَلَا حَمَّلَنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا. وَ وَاللَّهِ إِنْ جِئْتُهَا إِنِّي لَلْمُحِقُّ الَّذِي يُتَّبَعُ؛ وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِي. مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ.
فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله، وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَي الْآبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانِ وَالْقَرَابَاتِ، فَمَا نَزْدَادُ عَلَي كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَاناً، وَمُضِيّاً عَلَي الْحَقِّ، وَتَسْلِيماً لِلْأَمْرِ، وَصَبْراً عَلَي مَضَضِ الْجِرَاحِ.
وَلكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَي مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوِجَاجِ، وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا، وَنَتَدَانَي بِهَا إِلَي الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغِبْنَا فِيهَا، وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.
(پس از پافشاري خوارج در شورشگري، امام عليه السلام به قرارگاهشان رفت و فرمود:)
آيا همه شما در جنگ صفّين بوديد؟

گفتند بعضي بوديم و برخي حضور نداشتيم
فرمود: به دو گروه تقسيم شويد، تا متناسب با هر كدام سخن گويم.
دو دسته شدند، امام ندا در داد كه:
ساكت باشيد، به حرفهايم گوش فرا دهيد و با جان و دل به سوي من توجّه كنيد، و هر كس را براي گواهي سوگند دادم با علم گواهي دهد
آنگاه سخنان طولاني مطرح فرمود كه:
سياست استعماري قرآن بر سر نيزه كردن
وصف ياران جهادگر پيامبر
هدف مبارزه با شاميان

آنگاه كه شاميان در گرما گرم جنگ، و در لحظه هاي پيروزي ما، با حيله و نيرنگ، و مكر و فريبكاري قرآن‌ها را بر سر نيزه بلند كردند شماها نگفتيد كه:
(شاميان، برادران ما و هم آيين ما هستند؟از ما مي‌خواهند از خطاي آنان بگذريم. و راضي به حاكميّت كتاب خدا شده اند، نظر ما اين است كه حرفشان را قبول كنيم و از آنان دست برداريم؟)
امّا من به شما گفتم كه:
اين توطئه ظاهرش ايمان و باطن آن دشمني و كينه توزي است، آغاز آن رحمت و پايان آن پشيماني است، پس در همين حال به مبارزه ادامه دهيد، و از راهي كه در پيش گرفته ايد منحرف نشويد، و در جنگ دندان بر دندان فشاريد، و بهيچ ندايي گوش ندهيد، زيرا اگر پاسخ داده شوند گمراه كننده اند، و اگر رها گردند خوار و ذليل شوند، كه همواره چنين بود.
امّا دريغ! شماها را ديدم كه به خواسته هاي شاميان گردن نهاديد، و حكميّت را پذيرفتيد
سوگند بخدا! اگر از آن سرباز مي‌زدم مسؤول پي آمدهاي آن نبودم، و خدا گناه آن را در پرونده من نمي‌افزود
بخدا سوگند! اگر هم حكميّت را مي‌پذيرفتم به اين كار سزاوار پيروي بودم زيرا قرآن با من است، از آن هنگام كه يار قرآن گشتم از آن جدا نشدم.

ما با پيامبر صلي الله عليه وآله بوديم، و همانا جنگ و كشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خويشاوندان ما دور مي‌زد، امّا از وارد شدن هر مصيبت و شدّتي جز بر ايمان خود نمي‌افزوديم، و بيشتر در پيمودن راه حق، و تسليم بودن برابر اوامر الهي، و شكيبايي بر درد جراحتهاي سوزان، مصمّم مي‌شديم.

امّا امروز با پيدايش زنگارها در دين، كژي‌ها و نفوذ شبهه‌ها در افكار، تفسير و تأويل دروغين در دين، با برادران مسلمان خود به جنگ خونين كشانده شديم، پس هرگاه احساس كنيم چيزي باعث وحدت ماست و به وسيله آن با يكديگر نزديك مي‌شويم، و شكاف‌ها را پُر و باقيمانده پيوندها را محكم مي‌كنيم، به آن تمايل نشان مي‌دهيم، آن را گرفته و ديگر راه را ترك مي‌گوييم.
خوارج گفتند:
درست است امّا چرا در صفّين در برگ قرار دادنامه، سمت اميرالمؤمنين عليه السلام بودنت را از خود سلب كردي و آن را از صلحنامه محو نمودي؟ جائي كه تو خود را اميرالمؤمنين نمي‌داني بر ما لازم است كه تو را بر خود امير واجب الاطاعة ندانيم.
امام علي عليه السلام فرمود:
«من در اين كار از پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم پيروي كردم.
آنگاه كه در صلحنامه حديبيّه نام مبارك پيامبر خدا را اينگونه نوشتيم.
محمد رسول اللّه.
از مشركين، سهيل بن عمرو اعتراض كرد و گفت ما او را رسول اللّه نمي‌شناسيم بايد فقط نامش را بنويسيد.
سرانجام هر چه شد آنها قبول نكردند كه پيامبر محترم به ناچار كلمه رسول اللّه را از صلح نامه خودش محو كرد و فرمود:
(به هر حال چه اين كلمه نوشته شود و يا نوشته نشود، من پيغمبر و رسول خدا هستم.)
من نيز اميرالمؤمنين هستم چه بنويسند و يا ننويسند.» (1).
سخن كه بدينجا رسيد، اكثر افراد خوارج با شنيدن استدلال مستدل و احتجاجات پي در پي امام عليه السلام آگاه شده و به لشگر امام پيوستند.
*****
(1) بحارالانوار، ج33، ص396.

نقش شعارهاي حماسي «در جنگ»

انتخاب شعارهاي متناسب با شعارهاي دشمن

در تمام نبردها براي تقويت روحيّه سربازان خودي، يا تضعيف روحيّه دشمن، انواع شعارها را مطرح مي‌كردند كه متقابلاً مي‌بايست شعارهاي حماسي كوبنده تر، و متناسب با شعارهاي دشمن طرّاحي و رواج مي‌يافت.
در جنگ بصره عائشه فرياد زد:
فانّما يصير الاحرار
(آزادگان چنين مي‌كنند)
علي عليه السلام با صداي بلند فرمود:
«يا منصور امّت»
(اي ياري كننده امّت)
و سپاهيان امام فرياد مي‌زدند:
«يامحمّد» و «يا حم لايبصرون»
(اي پيامبر اي محمّد، اي نازل كننده حم)
آنها فرياد مي‌زدند:
«يالثارات عثمان»
(كجايند خونخواهان خليفه سوم؟)
لشگريان امام با صداي بلند مي‌گفتند:
«اللّهم انصرنا علي القوم الناكثين» (1).
(خدايا ما را بر قوم پيمان شكن پيروز گردان)
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج 1 ص 162.

استفاده از شعارهاي اللَّه اكبر

در بسياري از عمليّات هاي نظامي، يا براي شكستن حلقه محاصره دشمن، امام علي عليه السلام و ياران او دسته جمعي تكبير مي‌گفتند و يورش مي‌آوردند.
كه هم براي تقويت روحيّه سربازان خودي و هم براي ايجاد ترس و وحشت در دل دشمن مؤثّر بود.(1).
و در جنگ احزاب آنگاه كه امام علي عليه السلام به قهرمان بزرگ قريش، عمرو بن عبدود حمله برد، و گرد و غبارها بالا گرفت و دو لشگر نمي‌دانستند پيروزي از آن كدام دلاور است؟
ناگهان با فرياد اللّه اكبر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام، همه دانستند كه علي عليه السلام بر حريف خود پيروز شده است.
با مطالعه سيره نظامي امام علي عليه السلام در جنگها و عمليّات نظامي، اين حقيقت روشن مي‌شود كه استفاده از شعار اللّه اكبر از شيوه هاي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بوده است، كه هم لرزه بر اندام دشمن مي‌افكند و هم نويد بخش دلاوران اسلام بود.
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 5 ص 342 - و - وقعة صفّين ص 308.

علي عليه السلام فرمود:
«اِنَّ رَسُولُ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم اَمَرَ بِالشّعار قَبْلَ الْحَرْبِ، وَ قالَ صلي الله عليه وآله وسلم وَ لْيَكُنْ في شُعارِكُمْ اِسْمٌ مِنْ اَسْماءِ اللّهِ تَعالي»
(همانا رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: كه قبل از آغاز جنگ شعارهائي پديد آوريم و سفارش فرمود كه در شعارها نامي از نام هاي خدا باشد).(1).
*****
(1) مستدرك الوسائل ج 2 ص 265.

شعارهاي متناسب در جنگ اُحُد

در پايان جنگ اُحُد «حدود ظهر» ابوسفيان و عكرمه در حالي كه بت هاي بزرگ خود را در دست داشتند شعار مي‌دادند كه:
اَعْلُ هُبَل
(بزرگ است بُت هُبل)
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به مسلماناني كه اطراف او بودند دستور داد شعار بدهند:
اللّهُ أعلي و اَجَل
(خدا بزرگتر و تواناتر است)
ابوسفيان شعار را عوض كرد كه:
نَحْنُ لَنَا الْعُزّي وَ لاعُزّي لَكُمْ
(ما بُت بزرگ عُزّي داريم شما نداريد)
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دستور داد بگويند:
اَللّهُ مَولانا وَ لامَولي لَكُم
(خداوند مولاي ماست و شما مولائي نداريد)
ابوسفيان داد زد كه:
امروز به عوض روز بدر.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به مسلمانان دستور داد بگويند كه:
(اين دو روز مساوي نيست كشتگان ما در بهشت و كشتگان شما در جهنم مي‌باشند).
ابوسفيان كه از پاسخ هاي كوبنده مسلمانان در شگفت بود، گفت:
وعده ما و شما سال آينده.
و راه مكّه را در پيش گرفت.(1).
و مسلمانان نماز جماعت را در حالي كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از شدّت زخم‌ها نشسته نماز مي‌خواند اقتدا كردند، و پس از نماز وارد ميدان اُحُد شدند تا 70 كشته خود را دفن نمايند.
آفتاب در حال غروب كردن بود كه پيامبر و همراهان به مدينه باز گشتند.
*****
(1) بحارالانوار ج 20 ص 44 و 45.

اطاعت از فرماندهي «رعايت سلسله مراتب در ارتش»

در يكي از روزهاي نبرد صفّين، دلاوري معروف از لشگر شام به نام «غرار بن أدهم» به ميدان آمد و هماورد طلبيد كه كسي به ميدان او نرفت،
چشمش به عبّاس بن ربيعه افتاد كه مسئوليّت يكي از جناح‌ها را برعهده داشت،
او را با نام صدا زد و به مبارزه طلبيد.
عباس بدون اجازه امام علي عليه السلام خودسرانه به ميدان رفت و پس از جنگ سختي غرار را مغلوب ساخت و اورا با ضربت سخت شمشير دو نصف كرد كه تحسين سربازان دوست و دشمن را برانگيخت.
وقتي به صفوف خود بازگشت، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيد:
نامِ او چيست؟
گفتند: عبّاس بن ربيعه،
امام علي عليه السلام او را طلبيد و مورد نكوهش قرار داد و فرمود:
اي عبّاس! مگر من به تو و عبداللّه بن عباس دستور ندادم كه جناح خود و جايگاه خود را حفظ كنيد؟
چرا بدون اجازه به ميدان جنگ تاختي؟
عبّاس در پاسخ امام گفت:
دشمن مرا به نام صدا زد، اگر جواب نمي‌دادم پَست مي‌شدم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
«نيكو تر آن بود كه به فرمان امام خود عمل مي‌كردي.» (1).
*****
(1) ناسخ التواريخ ج 2 ص 380.

وقتي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم تصميم به فتح مكّه گرفت، شخصي به نام «حاطب بن ابي بلتعه» ماجراي لشگر اسلام را به قريش مكّه نوشت، و زني از قبيله «فرينه» آن را در گيسوان خود پنهان كرد و راهي مكّه شد.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به وسيله وحي با خبر شد و مشخّصات آن زن را به امام علي عليه السلام داد.
امام در محلّي به نام «حليفه» آن زن جاسوس را پيدا كرد.
هر چه تلاش كردند، تهديد نمودند، زن اعتراف نكرد.
امام علي عليه السلام با تهديد جدّي و برخورد قاطع فرمود:
پيامبر خدا دروغ نمي‌گويد، اي زن، نامه را تحويل بده و الاّ خود تو را جستجو خواهم كرد.
در اينجا زن تسليم شد و نامه را از درون گيسوان خود درآورد و تحويل داد. (1).
اگر در اين مأموريّت، ايمان و برخورد قاطع وجود نمي‌داشت، تؤطئه يك جاسوس كشف نمي‌شد و يا اگر به
سخنان و سوگندهاي آن زن جاسوس اعتماد مي‌كردند، موفّق نمي‌شدند.
*****
(1) تاريخ يعقوبي ج2 ص23 - و - طبري ج2 ص113 - و - كشفُ الغُمّة ص 62.

نکوهش از عدم شرکت در جنگ

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با آنكه كانون محبّت و ايثار بود و كريمانه با دوست و دشمن برخورد مي‌فرمود،
امّا پس از پايان جنگ جمل، آنان را كه بدون عذر قابل توجّهي در جنگ شركت نداشتند، مورد نكوهش قرار داد.
پس از پايان جنگ جمل امام علي عليه السلام وارد كوفه شد و در منزل جعدة بن هبيرة، (پسرِ خواهر خود) استقرار يافت، كه بزرگان كوفه يك يك به ديدار امام مي‌رفتند.
سليمان بن صُرَد خزاعي چون در جنگ شركت نكرد، وقتي وارد شد، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام او را سرزنش كرد و فرمود:
«اي سليمان دچار شك و شبهه شدي، و از ياري ما سرباز زدي، چرا از ياري كردن اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خودداري نمودي؟»
سليمان عذرهاي فراوان آورد و با نگراني به مسجد جامع خدمت امام مجتبي عليه السلام رفت تا به گونه اي امام علي عليه السلام را از خود خشنود گرداند.
روز ديگر سعيد بن قيس وارد مجلس امام شد، آن حضرت خطاب به او فرمود:
«جواب سلام تو را مي‌دهم، گرچه از آن گروهي هستي كه در جنگ شركت نداشتي تا عاقبت كار مرا بداني.»
سعيد با عذر خواهي هاي فراوان اظهار داشت:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام من از دوستان شما و طرفداران شما هستم.
و روز ديگر جمعي از سران كوفه، «عبداللّه بن معتم عبسي، و حنظلة بن ربيع تميمي، و محمّد بن مخنف» به همراه پدرش مخنف خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيدند كه امام همگان راسرزنش نمود و فرمود:
«ما بَطَأَ بِكُمْ عَنّي وَ أنْتُمْ أشْرافُ قَوْمِكُمْ؟»
«چه چيزي شما را از شركت در جنگ و ياري كردن من باز داشت؟ در حاليكه شما از بزرگان قوم خود مي‌باشيد؟» (1).
پس از سرزنش امام علي عليه السلام، هر يك تلاش كردند تا بگونه اي امام را خشنود سازند.
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج 1 ص 215.

نهي زنان از گريه بلند پس از جنگ

برخي از عادات و رفتار اجتماعي اگر تعديل نشود مي‌تواند در جامعه اسلامي اثرات نامطلوبي داشته باشد.
طبيعي است كه پس از جنگ بسياري از خانه‌ها و خانواده‌ها عزا دارند، وبراي عزيزان خود گريه مي‌كنند،
امّا اگر عزاداران يك محلّه يا يك قبيله، رعايت جامعه را نكنند چه بسا ديگران را دچار ضعف روحيّه نموده و نسبت به جنگ منحرف سازند.
وقتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام از جنگ صفّين باز گشت در شهر كوفه از محلّه «شباميين» عبور كرد، و شنيد كه زنان قبيله، بلند بلند گريه و زاري مي‌كنند.
در اين هنگام يكي از بزرگان قبيله به نام «حرب بن شرحبيل» خدمت آن حضرت رسيد.
امام علي عليه السلام با اعتراض به آن شخص فرمود:
«احساس مي‌كنم زن هاي شما بر مردان شما مسلّط شده اند، چرا آنها را از گريه كردن هاي بلند باز نمي‌داريد؟» (1).
*****
(1) حكمت 322 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

شيوه هاي كاربردي امام (در جنگ)

براي تدارك عمليّات، و تداوم نبرد و رسيدن به پيروزي، بايد به ويژگي هاي اخلاقي و رواني سربازان نيز توجّه داشت كه نقش اساسي در نبرد خواهد داشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به يكي از فرماندهان خود مي‌نويسد:
فانْهَد بِمَن أطاعَكَ الي مَنْ عَصاكَ
«با نيروهاي وفادار و فرمانبردارت با عاصيان نبرد كن.»
وَاسْتَغْن بِمَنْ اِنْقادَ معك عمّنْ تَقاعَسَ عنْكَ
«و از بكارگيري انسان هاي سُست و مخالف پرهيز كن.» (1).
و در طول جنگ گذشته نيز اين اصل اساسي به خوبي روشن شد كه همواره، مشكلات جنگ را نيروهاي وفادار و عاشق از ميان بَرمي داشتند.
*****
(1) نامه 4 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

جسارت و بي باكي در مأموريّت ها

در سرزمين «حُدِيْبِيِّه» (1) تشنگي بر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم غلبه كرد، امّا انواع خطرات و تهاجمات، ياران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را تهديد مي‌كرد و كسي جرئت نداشت به تنهائي مأموريّتي را بپذيرد.
رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
هركس در اين اطراف، چاه آبي بيابد و ما را از تشنگي نجات دهد، من بهشت را براي او تضمين مي‌كنم.
گرچه چاه آبي در دژه اي درون درختان شناسائي شد، امّا كسي جرئت نزديك شدن به آنجا را نداشت.
بعضي‌ها رفتند و هراسان بازگشتند.
وقتي اتمام حجّت شد، امام علي عليه السلام به نداي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پاسخ مثبت داد و به طرف چاه آب حركت كرد، و با شجاعت و بي باكي ترس را ترساند و آب را به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و ياران رساند.(2).
*****
(1) نامِ سرزميني كه در آن صُلح نامه بين پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و سرانَ قريش امضاء شد.
كوكب درّي ج2 ص126 (ماجراي مفصّلي نقل شده، به آنجا مراجعه فرمائيد).

وقتي دشمن قدرت و امكانات فراهم مي‌كند، و هر روز به شورشگري روي مي‌آورد،
يكي از راه هاي آماده سازي مردم، اعلام مواضع قاطعانه در برابر دشمن است، تا ملّت از مواضع نظامي رهبر آگاه باشند، و دشمن هم بفهمد كه گوشمالي سختي خواهد خورد.
لذا وقتي عدّه اي سعي داشتند به نفع معاويه جَوسازي كنند، كه:
«چرا جنگ ميان مسلمانان بايد پديد آيد؟»
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
فَتَدَاكُّوا عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ يَوْمَ وِرْدِهَا، وَقَدْ أَرْسَلَهَا رَاعِيهَا، وَخُلِعَتْ مَثَانِيَهَا، حَتَّي ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِي، أَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَيَّ.
وَقَدْ قَلَّبْتُ هذَا الْأَمْرَ بَطْنَهُ وَظَهْرَهُ حَتَّي مَنَعَنِي النَّوْمَ.
فَمَا وَجَدْتُنِي يَسَعُنِي إِلَّا قِتَالُهُمْ أَوِ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلي الله عليه وآله؛ فَكَانَتْ مُعَالَجَةُ الْقِتَالِ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعَالَجَةِ الْعِقَابِ وَمَوْتَاتُ الدُّنْيَا أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مَوْتَاتِ الْآخِرَةِ.
(مردم همانند شتران تشنه اي كه به آب نزديك شده، و ساربان رهاشان كرده، و عقال «پاي بند» از آنها گرفته، بر من هجوم آوردند و به يكديگر پهلو مي‌زدند، فشار مي‌آوردند، چنان كه گمان كردم مرا خواهند كشت، يا بعضي به وسيله بعض ديگر مي‌ميرند و پايمال مي‌گردند.
پس از بيعت عمومي مردم، مسئله جنگ با معاويه را ارزيابي كردم، همه جهات آن را سنجيدم تا آن كه مانع خواب من شد، ديدم چاره اي جز يكي از اين دو راه ندارم.
يا با آنان مبارزه كنم، و يا آن چه را كه محمد صلي الله عليه وآله وسلم آورده، انكار نمايم، پس به اين نتيجه رسيدم كه، تن به جنگ دادن آسانتر از تن به كيفر پروردگار دادن است، و از دست دادن دنيا آسانتر از رها كردن آخرت است.)(1).
*****
(1) خطبه 54 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

آنگاه كه دشمن وقت گذراني مي‌كند، و دنبال فرصت هاي مناسب است، و با انواع حيله ها، حالت نه جنگ و نه صلح را ادامه مي‌دهد،
بايد با برخورد قاطع و حساب شده، او را به مرز واقعيت‌ها كشاند، و ريشه هاي فتنه را از جاي كند.
پس از بيعت عمومي مردم با امام علي عليه السلام، امام فوراً معاويه را عزل فرمود و دستور داد كه به مركز باز گردد،
امّا او وقت گذراني مي‌كرد، نه پاسخ مخالف مي‌داد و نه اطاعت امر امام علي عليه السلام مي‌كرد، كه امام جرير بن عبداللّه را به سوي او فرستاد و فرمان داد:
فَاحمِل معاوية علي الفصلِ، وَخُذهُ بالامر الجزم ثُمّ خيّرهُ بَيْنَ حربٍ مُجْلَيةٍ اوْ سِلْمٍ مُخْزيةٍ
(معاويه را با قاطعيّتِ تمام فرمان ده، و اجازه وقت گذراني به او نده، تا جنگ آشكار، يا صلح ذّلت بار را بپذيرد.)(1).
*****
(1) نامه 8 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

عبداللَّه عنوي مي‌گويد:
در جنگ جمل امام را ديدم كه جنگ را شروع نمي‌كند، و گويا انتظار چيزي را مي‌كشد،
فرماندهان خدمت امام آمدند و گفتند:
يا اميرالمؤمنين! تعدادي از سربازان ما را با تير زدند، و شهيد شدند، چرا دستور جنگ نمي‌دهيد؟
امام علي عليه السلام فرمود:
(اي مردم من در انتظار نزول فرشتگان آسمان هستم كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مرا بشارت داده است، تا فرشتگان نازل نشوند دستور جنگ نمي‌دهم.)
كمي گذشت و ما در انتظار بوديم كه ناگاه، نسيمي خوشبوتر از عطر عنبر وزيد، با اينكه بر تن زره و بر سر كلاه خود داشتيم، خنكي آن را احساس مي‌كرديم.
اينجا بود كه امام علي عليه السلام برخاست و زره را پوشيد و آماده جنگ شد.
من جنگي را آنچنان به فتح و پيروزي نزديك نديده بودم.(1).
*****
(1) تحفة المجالس ص 148.

زندگاني اميرالمؤمنين عليه السلام سراسر جهاد و پيكار است.
جهاد در مرحله دعوت و پس از برپائي دولت اسلامي و آن هنگام كه جان خويش را سپر بلا ساخت، تا جان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را حفظ كند و خود را در معرض خطرناك ترين تؤطئه جاهلي كه بر ضدّ پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در شب هجرت ترتيب داده شده بود، قرار داد، تا شرّ آن تؤطئه را از آن حضرت دفع كند.
پس از هجرت به مدينه منوّره نيز زندگاني علي عليه السلام حلقه هاي به هم پيوسته اي است از انواع مجاهدات بزرگ.
او پرچم جهاد را در تمام جنگ‌ها همگام با پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم به دوش كشيد، و طلايه دار مجاهدان در صحنه هاي جهاد بود.
و هرگاه كار به پريشاني مي‌كشيد و آتش جنگ بر افروخته مي‌شد، پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم او را مي‌طلبيد تا فتنه دشمنان را از حريم اسلام و مسلمين دفع كند.
موضع گيري هاي آن حضرت در صحنه مجاهدات، سرنوشت ساز بود.
آن حضرت از اهداف رسالت حمايت كرد،
و خطراتي را كه مي‌خواست نهال نوپاي اسلام را از پاي درآورد به جان خريد.
اين روحيّه والاي رزمي امام علي عليه السلام در جنگ بدر، آنگاه كه بسياري از سران بت پرست متّحد شده و صحنه كارزار را پُر كرده بودند، تجلّي كرد.
و در اُحُد آنگاه كه سپاه كفر و ضلالت، بر سپاه ايمان، غلبه كرد، علي عليه السلام طلايه دار جهاد بر عَلَيه كُفَّار و مشركين بود و حَمَلات سپاهيان فرزندان عبدالدّار، سردمداران كُفر در مكّه را يكي پس از ديگري در هم شكست.
و در جنگ احزاب آنگاه كه جان‌ها به گلو رسيده بود و مسلمين در تنگناي شديدي افتاده بودند، آن حضرت بود كه به پا خاست و كارِ جنگ را يكسره كرد و زَهر چشم سختي از دشمن گرفت و با كشتن عمرو بن عبدود اعتماد به نفس را به مسلمانان برگردانيد.
كشتن عمرو، نقطه عطفي در تاريخ مبارزات و پيروزي‌ها بود كه به دنبال آن شكست سختي بر سپاه دشمن كه از نظر سربازان و اسلحه از قدرت بسيار زيادي برخوردار بودند، وارد آمد.
اين امام علي عليه السلام بود كه خود را به قلعه هاي خيبر زد و شتابان و بي پروا به آنها هجوم برد و با دست قلعه گشاي او دژهاي پولادين يهود

سقوط كرد.
تاريخ صفحات درخشاني از حماسه هاي علي عليه السلام و مجاهدات پُر افتخار او را به ثبت رسانده كه جلوه هاي مَجد و عزّت و اخلاص را به نمايش مي‌گذارد.
هر كَس تاريخ صدر اسلام و زمان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را بنگرد، حديث فضل و كرامت امام علي عليه السلام را در خدمت به رسالت و امّت و تاريخ اسلام مشاهده خواهد كرد.
اين روحيّه والا و ارزشمند را بايد در صِدق نيّت و حجم اخلاص و ايماني جستجو كرد كه قلب امام علي عليه السلام از آن مالامال بود و با چنان سرمايه معنوي بود كه در اعماق اين جنگ‌ها با سربلندي و قامت استوار و شجاعت بي نظير و ثبات بي مانند، وارد مي‌شد.
به اين خاطر قرآن كريم چنين روحيّه اي را كه اميرالمؤمنين عليه السلام از آن برخوردار بود و در رهگذر جهاد براي سرافرازي كلمةُ اللّه به نمايش مي‌گذاشت، مورد ستايش و تقديس قرار داده است.
اين قرآن كريم است كه علي عليه السلام را در آنروز (كه خود را سپر بلاي جان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم ساخت) ستوده و مي‌فرمايد:
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْري نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ(1).
(از ميان مردم كسي هست كه جان خويش را به خدا مي‌فروشد و از اينكار تنها رضاي خدا را مي‌طلبد.)
قرآن از اين رو از عمق صدق و اخلاص نيّت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرده برمي دارد.(2).
آري كتاب خدا با قاطعيّت اعلام مي‌دارد كه مجاهدت ها، حماسه‌ها و فداكاري هاي علي عليه السلام تنها براي خدا و اعتلاي كلمه اللّه در جهان بشريّت بود و اين را با هيچ يك از اعمال نيكو كه براي آخرت انجام مي‌شود، نمي‌توان قياس كرد.
به اين جهت پاداشي كه خداوند براي مجاهدان مقرّر ساخته و انگيزه اعتقادي خالص و بي شائبه بود، كه آيات كريمه الهي، نقش والائي را كه علي عليه السلام در حيات مادّي و معنوي پرهيزگاران داشت، ترسيم مي‌كند، و مي‌فرمايد:
اَجَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وِ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وِ الْيَوْمِ الْاخِرِ وِ جاهَدَ في سَبيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ.
(آيا آب دادن به حجّاج و تعمير مسجد الحرام را به عمل آنكس كه ايمان به خدا و روز قيامت آورده و در راه خدا جهاد نموده، مانند كرديد؟ اينها در نزد خدا يكسان نيستند.
و خدا گروه ستمگر را هدايت نمي‌كند.)(3).
در شأن نزول اين آيه نقل كرده اند كه:

طلحة بن شيبه و عبّاس بن عبدالمطلب بر يكديگر مباهات مي‌كردند.
طلحه مي‌گفت:
من به خانه كعبه سزاوارترم زيرا كليد كعبه در دست من است.
و عباس مي‌گفت:
من براي اين كار شايسته ترم زيرا من عهده دار آب مي‌باشم و توليت آنرا دارم.
در اين هنگام كه آندو مباهات مي‌كردند، امام علي عليه السلام بر آنها گذشت و بر آندو تفاخر نمود و فرمود:
«من قبل از همه مردم نماز خواندم و به جهاد پرداختم».
اينجا بود كه آيه كريمه نازل شد:
اَجَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجَ ...
و از منزلت عظيمي كه علي عليه السلام داشت سخن گفت و بزرگي عمل و اخلاص او را در وسعت و جوهره آن مورد تأكيد قرار داد.(4).
*****
(1) سوره بقره، آيه 207.
به تفسير كشاف زمخشري، و اسباب النزول واحدي و اسدالغابه ابن اثير، رجوع شود.
سوره توبه آيه 19.
تفسير طبري از انس، ج10 ص59، و اسباب النّزول واحدي ص182، و تفسير قرطبي ج8 ص91، و تفسير راضي و نسفي و سيوطي و ديگران، نقل از فضائل الخمسه ج1 ص279.

الف- راوي گفته است:
سلمه مي‌گويد:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم علي عليه السلام را در حالي كه چشم درد داشت، خواند و آب دهان به چشمانش زد و فرمود:
اين پرچم را بگير و به ميدان جنگ برو تا پروردگار فتح و ظفر را به ما بدهد.
سوگند به پرورگار، امام علي عليه السلام نعره كشان و شتابان با پرچم اسلام روان شد و ما پشت سر او بوديم و او را دنبال مي‌كرديم تا اينكه او پرچم را در صخره هاي قلعه فرو بُرد.
پس يك فرد يهودي او را بالاي قلعه ديد و گفت:
تو كيستي؟
فرمود:
«من علي بن ابيطالب هستم.»
راوي گفته است:
يهودي در اين هنگام مي‌گويد:
شما بر ما و بر آنچه كه بر موسي نازل شده است برتري يافتيد.
پس علي عليه السلام بر نگشت تا اينكه خداوند به دست او فتح و پيروزي داد.
ب- ابن اسحاق از ابي رافع، غلام رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم نقل كرده است كه گفت:
در آن هنگام كه رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم علي بن ابيطالب عليه السلام را با پرچم خويش به سوي خيبر روانه كرد ما با او بوديم.
هنگامي كه علي عليه السلام به قلعه نزديك شد، اهل قلعه بيرون آمدند، علي عليه السلام با آنها به جنگ پرداخت.
مردي از يهود او را ضربه زد و سپرش را از دستش به زمين انداخت.
علي عليه السلام دري را كه بر قلعه بود، گرفت و آن را سپر خود قرار داد و پيوسته دَر به دست او بود و او مي‌جنگيد تا اينكه پروردگار فتح را بر او عنايت فرمود.
آنگاه كه علي عليه السلام از جنگ فراغت يافت، دَرِ قلعه را به زمين انداخت.
من با هفت تن ديگر هرچه كوشيديم آن دَرِ بزرگ را تكان دهيم نتوانستم.
ج- ابن اسحاق از سَلَمَة بن عمرو بن اكوع روايت كرد كه:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خليفه اوّل را با پرچمش به يكي از

دژهاي خيبر فرستاد تا بجنگد.
خليفه اوّل فرار كرد و پيروزي به دست نياورد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فردا خليفه دوّم را فرستاد، كه او هم سرانجام فرار كرد و پيروزي ميسّر نشد.
آنگاه رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
لَاُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللَّهُ و رسُولَهُ، يفْتَحُ عَلَي يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرّارٍ
(فردا پرچم را به دست مردي خواهم داد كه خدا و رسولش را دوست دارد، كه خدا پيروزي را با دستان او به مسلمانان اهدا مي‌كند، و او هرگز اهل فرار نيست).
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به پيروزي خود در فتح خيبر فرمود:
و اللَّهِ ما اقْتَلَعْتُ بابَ خَيْبَرٍ بِقُوَّةٍ جَسَدانِيّةٍ وَ لا بِحَرَكَةٍ غَذائيّةٍ، لكِنّي أذيِّدْتُ بِقُوَّةٍ مَلَكُوتِيَّةٍ.
وَ أنَا مِنْ أحْمَدَ، كَالصَّنوِ.
واللَّهِ لَوْ تَظاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَي قِتالي ما بالَيْتُ، وَ لَوْ أمْكَنَتْني مِنْ رِقابِها ما بَغَيْتُ:
«وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أيّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».
«سوگند به پروردگار، دَرِ خيبر را به نيروي جسماني از جاي نكندم و به حركت غذايي هم از جاي نكندم.
بلكه به نيروي ملكوتي مؤيّد شدم. و من از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مانند دو ريشه خُرما از يك ريشه ايم.
سوگند به پروردگار اگر عرب يكديگر را براي نبرد با من ياري كنند، من هراسي به دل راه نمي‌دهم و اگر هم مرا به گردن هاي خود مسلّط كنند من ستم ننمايم و به زودي خواهند دانست آنان كه ستم كردند كه به كدام جاي بازگشت، باز مي‌گردند.» (1).
*****
(1) كتاب اشارات و تنبيهات، نمط نُهُم - و - نامه 19/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

لشگريان معاويه خود را زودتر به سرزمين پهناور صفّين رساندند، و رودخانه فرات را دراختيار گرفتند،
و لشگريان معاويه به فرماندهي «ابو الاعور» از فرات حفاظت مي‌كردند كه كسي آب برندارد، (يعني موقعيّت بَرتَر را به دست آوردند).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام صعصعة بن صوحان را به طرف معاويه فرستاد و پيام داد كه:
اين عمل زشتي است، آب بايد دراختيار هر دو لشگر باشد.
دو تن از فرماندهان معاويه به نام «وليد بن عقبه و عبداللَّه بن سعيد»، نظر دادند كه:
آب را بر روي لشگر علي مي‌بنديم تا از تشنگي بميرند.
امّا عمرو عاص گفت:
اين كار اشتباه است، علي كسي نيست كه تشنه بماند، او بود كه گفت اگر چهل تن داشتم در روز نخست حقّ خود را مي‌گرفتم.
امّا معاويه به فرمانده حافظان فرات «ابو الاعور» دستور داد از فرات محافظت كند.
امام علي عليه السلام خط شكن هاي سپاه را به فرماندهي امام مجتبي عليه السلام فرمان داد كه:
فُرات را بگيريد، و لشگر معاويه را كنار زنيد.
و فرمود:
قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَي مَذَلَّةٍ، وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ؛ أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ.
فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ، وَ عَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّي جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ.
(شاميان با بستن آب شما را به پيكار دعوت كردند.
اكنون بر سر دو راهي قرار داريد، يا به ذّلت و خواري بر جاي خود بنشينيد، و يا شمشيرها را از خون آنها سيراب سازيد تا از آب سيراب شويد، پس بدانيد كه مرگ در زندگي توأم با شكست، و زندگي جاويدان در مرگ پيروزمندانه شماست.
آگاه باشيد! معاويه گروهي از گمراهان را همراه آورده و حقيقت را از آنان مي‌پوشاند، تا كوركورانه گلوهاشان را آماج تير و شمشير كنند.)(1).
در همان آغاز عمليّات، رودخانه فُرات به تصرّف حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در آمد.

معاويه به عمروعاص گفت:
به نظرِ تو علي با ما چه مي‌كند؟
عمرو گفت:
علي عليه السلام مثل تو نيست او هدفي غير از آب دارد.
امام علي عليه السلام استفاده از آب را آزاد گذاشت تا هر دو لشگر بنوشند.
با اين موضع گيري حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بسياري از دشمنان امام هدايت شدند و به لشگر آن حضرت مُلحق گرديدند.(2).
*****
(1) خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

يكي از رفتارهاي اخلاقي كه وحدت و همدلي بين رهبر و فرماندهان نظامي ايجاد مي‌كند، يك رنگي و وحدت است،
هم بايد يك رنگي حفظ شود، و هم آسرار نظامي محفوظ باشد.
كه امام علي عليه السلام فرمود:
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي أَصْحَابَ الْمَسَالِحِ:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقّاً عَلَي الْوَالِي أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَي رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفاً عَلَي إِخْوَانِهِ.
أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِيَ دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِي حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً.
فَإِذَا فَعَلْتُ ذلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النِّعْمَةُ، وَلِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ؛ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَي الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَي ذلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً.
فَخُذُوا هذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ، وَالسَّلَامُ.
پرهيز از غرورزدگي در نعمت ها
مسئوليّت هاي رهبري و نظاميان

پرهيز از غرور زدگي در نعمت ها

از بنده خدا، علي بن ابيطالب، اميرمؤمنان به نيروهاي مسلّح و مرز داران كشور
پس از ياد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است كه اگر اموالي به دست آورد، يا نعمتي مخصوص او شد، دچار دگرگوني نشود، و با آن اموال و نعمت ها، بيشتر به بندگان خدا نزديك، و به برادرانش مهرباني روا دارد.

آگاه باشيد! حق شما بر من آن است كه جز اسرار جنگي هيچ رازي را از شما پنهان ندارم، و كاري را جز حكم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما كوتاهي نكرده، و در وقت تعيين شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه اي مساوي رفتار كنم.
پس وقتي من مسؤوليّت هاي ياد شده را انجام دهم، بر خداست كه نعمتهاي خود را بر شما ارزاني دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نبايد از فرمان من سرپيچي كنيد، و در انجام آن چه صلاح است سُستي ورزيد، و در سختيها براي رسيدن به حق تلاش كنيد، حال اگر شما پايداري نكنيد، خوارترين افراد نزد من انسان كج رفتار است، كه او را به سختي كيفر خواهم داد، و هيچ راه فراري نخواهد داشت، پس دستورالعمل هاي ضروري را از فرماندهانتان دريافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه كه خدا امور شما را اصلاح مي‌كند، اطاعت كنيد، با درود(1).
*****
(1) نامه 3 / 50 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- كتاب صفين ص 107: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 ه)
2- كتاب أمالي ج1 ص217 م8: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
3- كتاب أمالي: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- منهاج البراعة ج 3 ص 158: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- بحار الانوار ج 72 ص 354: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- بحارالانوار ج33 ص469 و75 و589: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- تحف العقول ص180: ابن شعبه حراني (متوفاي 380ه).

فرستادن فرزندان خويش به ميدان جنگ

سيره و روش رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم اين بود كه در ميدان جنگ با ايثار گري، خويشاوندان و عزيزان خود را به خطّ مقدّم جنگ مي‌فرستاد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نيز فرزندان خود را به خطّ مقدّم پيكار مي‌فرستاد.
فرماندهي خط شكنها را در جنگ جمل به دست پسرش محمّد حنفيّه داد و چون او نتوانست، امام حسن عليه السلام را فرماندهي داد.
در ميدان صفّين امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام بارها در دل خطرها پيش مي‌رفتند و خطّ مهاجمان را مي‌شكستند، كه اين نوع ايثار گري‌ها در تقويت روحيّه فرماندهان و سربازان نقش بسيار سازنده اي داشت.
روزي از سپاه معاويّه شخصي به نام «زبرقان» به ميدان آمد و هماورد طلبيد،
امام علي عليه السلام امام حسين عليه السلام را به ميدان فرستاد، وقتي رو در روي هم ايستادند، آن شخص امام حسين عليه السلام را شناخت و شمشير را غلاف كرد و گفت:
از پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه:
حُسَيْنٌ مِنّي و أَنَا مِنْ حُسَيْنْ
وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْن سَيِّدا شَبابَ أَهْلِ الْجَنَّة
(حسين از من و من از حسين مي‌باشم،
و حسن و حسين دو بزرگ جوانان بهشت مي‌باشند.)
امام حسين عليه السلام فرمود:
آيا از جدّم نشنيده اي كه فرمود:
الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْن خَيْرُ النّاسِ وَ أبوهُما خَيْرٌ مِنْهُما
(حسن و حسين عليهما السلام بهترين انسان‌ها هستند، و پدرشان علي عليه السلام، از آن دو بهتر است.)
زبرقان، با شنيدن اين حديث تكان خورد و به اردوگاه امام پيوست.(1).
و بارها امام حسن و امام حسين عليهما السلام دست به حملات كوبنده مي‌زدند و در قلب سپاه شام فرو مي‌رفتند و خيمه فرماندهي معاويه را مورد تهديد قرار مي‌دادند كه تنها برق شمشيرشان را مي‌ديدند.
در اين حال امام علي عليه السلام خطاب به فرماندهان سپاه مي‌فرمود:
امْلِكُوا عَنِّي هذَا الْغُلَامَ لَا يَهُدَّنِي، فَإِنَّنِي أَنْفَسُ بِهذَيْنِ - يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - عَلَي الْمَوْتِ لِئَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ

صلي الله عليه وآله.
ضرورت حفظ امامت
*****
(1) مجالس الواعظين ج1 ص142.

اين جوان را نگهداريد، تا پشت مرا نشكند، كه دريغم آيد مرگ، حسن و حسين عليهما السلام را دريابد، نكند با مرگ آنها نسل رسول خدا صلي الله عليه وآله از بين برود.(1).
(جمله اين جوان را نگهداريد، در مرتبه والاي سخن و از فصاحت بالايي برخوردار است.)
*****
(1) خطبه 207 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- تاريخ طبري ج3 ص107 (در حوادث سنه 37(: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 321: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- تذكرة الخواص ص292: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
4- بحارالانوار ج32 ص562 ح467 ب12: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- ربيع الابرار ج4 ص268 ح64: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه)
6- الكامل ج2 ص198: ابن أثير شافعي (متوفاي 606ه).

الف- امام علي عليه السلام پس از اتمام حجّت با شورشيان بصره، و بردباري در آغاز نبرد، وقتي جنگ را آنها آغاز كردند، زره پوشيد و پيشاپيش سپاه، خود رابه قلب سپاه دشمن زد، و حملات شديدي كرد كه دشمنان چون روباه از مقابلش مي‌گريختند.
چند بار شمشير حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خَم شد كه به خيمه برگشت تا شمشير را درست كند،
اصحاب و فرزندان و مالك اشتر به امام علي عليه السلام مي‌گفتند:
حَمَلات را به ما واگذار.
ولي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پاسخ نمي‌داد و دوباره حمله مي‌كرد، و صف‌ها را درهم مي‌شكست.
وقتي اصحاب اصرار كردند كه:
«اِنْ تُصِبْ يَذْهَبُ الدِّين»
(اگر به شما آسيبي برسد دين در خطر است)
در پاسخ فرمود:
وَ اللّه ما اُريدُ بِما تَرَوْنَ اِلاَّ وَجْهُ اللَّهِ وَ الدَّارُ الاخِرَة
(به خدا سوگند آنچه مي‌بينيد بخاطر خدا و آخرت است)(1).
ب- شجاعت و جنگاوري
همه مورّخان اسلامي اتّفاق نظر دارند كه:
علي عليه السلام به سوي هر دو قبله نماز گزارد
و مهاجرت نمود
و در جنگ بدر و ديگر جنگ‌ها و صلح حديبيّه شركت داشت.
او در جنگ بدر و احد و خندق و خيبر از امتحان الهي به خوبي بيرون آمد و در همه آنها بي نيازي از غير خدا به دست آورد و در منزلت و كرامت و والايي قرار گرفت.
پرچم رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم در موارد بسياري به دست علي عليه السلام بود و در روز بدر هم در دست او قرار داشت.
و چون «مصعَب بن عمير» (2) در روز اُحُد كه پرچم
پيامبر را به دست خويش داشت كشته شد، رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم آن را به دست علي عليه السلام داد.
امام علي عليه السلام پيكار گر جنگ بدر بود و در آن شركت مؤثّر داشت، در حالي كه بيست و پنج ساله بود.
(اين قول را ابن اسحاق گفته است).
ابن سرّاج در تاريخ خويش از قول ابن عبّاس گفته است:

رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم پرچم را در روز «بدر» به دست علي عليه السلام سپرد در حالي كه علي عليه السلام بيست ساله بود.
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 1 خطبه 13.
مصعب بن عمير بن هاشم بن عبد مناف مكنّي به ابوعبداللّه از فضلاء و بهترين صحابه و از سبقت گيرندگان به اسلام است. اسلام آورد هنگامي كه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم در دار الارقَم بود. اسلام خويش را از ترس پدر و مادرش پوشيده داشت و چون پدر و مادرش از اين امر آگاه شدند او را زنداني نمودند تا اينكه او به حبشه مهاجرت كرد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم او را با دوازده تن، اهل عقبه دوّم فرستاد تا اهالي مدينه را فقاهت بياموزد و بر آنها قرآن تلاوت كند. او نخستين كسي است كه به گردآوري جماعت در مدينه پرداخت و به دست او سعد بن معاذ اسلام آورد. جنگ بدر را ديد و در جنگ اُحُد در حالي كه 40 ساله بود، به شهادت رسيد و همسر او وحمنة دختر جحش بود. (تهذيب الاسماء - 971).

روشهاي برخوردي «پس از جنگ»

اصول گرايي پس از جنگ

كشور گشايان جهان در هر جنگي كه پيروز مي‌شدند، همه را مي‌كشتند و همه چيز را به آتش مي‌كشيدند و به همه زخمي هاي دشمن تير خلاص مي‌زدند.
امّا در جنگ هاي تدافعي، امام علي عليه السلام اصول انساني و حقوق انساني را حتّي نسبت به دشمنان مهاجم رعايت مي‌فرمود.
بر جنازه هاي كشتگان دشمن نماز ميّت مي‌گزارد.
و آنها را محترمانه دفن مي‌كرد.
فراريان را تعقيب نمي‌كرد و عفو عمومي مي‌داد.
اموال شكست خوردگان و منازل و نواميس شان را حفظ و محترم مي‌شمرد و نمي‌گذاشت كسي متعرّض آنها شود، و با تبليغات حساب شده اي در هدايتشان مي‌كوشيد.
زخمي هاي مانده در معركه جنگ را دستور مي‌داد تا مداوا كنند و امكانات لازم را در اختيارشان قرار دهند.(1).
آيا چنين روش هاي برخوردي در دنيا مشاهده مي‌شود؟
*****
(1) سيره معصومان ج دوّم ص 716، سيّد محسن امين - و - نامه 14 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

عفو و هشدار

پس از جنگ جمل، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به مردم بصره عفو عمومي داد، و جان و مال و ناموس آنان را حفظ كرد، و زندگي عادي در شهر آغاز گرديد.
فراريان را تعقيب نكرد و اسيران را آزاد كرد، گرچه لازم بود به دشمن شكست خورده هشدار هم داده شود، تا دوباره به فكر شورش و تجاوز نيفتد، براي همين جهت، به مردم بصره نوشت:
وَقَدْ كَانَ مِن انْتِشَارِ حَبْلِكُمْ وَشِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَغْبَوْا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ.
فَإِنْ خَطَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ الْمُرْدِيَةُ، وَسَفَهُ الْآرَاءِ الْجَائِرَةِ، إِلَي مُنَابَذَتِي وَخِلَافِي، فَهَا أَنَذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلْتُ رِكَابِي،
وَلَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِي إِلَي الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأَوقِعَنَّ بِكُمْ وَقْعَةً لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعْقَةِ لَاعِقٍ؛
مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِذِي الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَلِذِي النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَماً إِلَي بَرِيٍّ، وَلَا نَاكِثاً إِلَي وَفِيٍّ.
هشدار به مردم بصره

شما از پيمان شكستن، و دشمني آشكارا با من آگاهيد، با اين همه جرم شما را عفو كردم، و شمشير از فراريان برداشتم، و استقبال كنندگان را پذيرفتم، و از گناه شما چشم پوشيدم، اگر هم اكنون كارهاي ناروا، و انديشه هاي نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمني با من بكشاند، سپاه من آماده، و پا در ركابند
و اگر مرا به حركت دوباره مجبور كنيد، حمله اي بر شما روا دارم كه جنگ جمل در برابر آن بسيار كوچك باشد، با اينكه به ارزشهاي فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصيحت كنندگان شما را مي‌شناسم، و هرگز براي شخص متّهمي، به انسان نيكوكاري تجاوز روا نمي‌دارم، و هرگز پيمان وفاداران را نخواهم شكست.» (1).
*****
(1) نامه 29 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب الغارات ج 2 ص 373 و 412: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 69: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحار الانوار ج33 ص496 ح701: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- انساب الاشراف ج2 ص430 و429: احمد بلاذري (از علماي قرن 3 ه)
5- ربيع الابرار ج3 ص385 ح108 ب51: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

تشكّر از نيروهاي عمل كننده

مردم كوفه بيشترين، نيروهاي رزمي امام علي عليه السلام را در جنگ جمل تشكيل مي‌دادند، و تأثير بسزائي در فتح بصره داشتند،
پس از جنگ جَمَل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با نوشتن نامه اي از نيروهاي رزمي كوفه كه در جنگ دخالت داشتند، تشكّر و قدرداني كرد و فرمود:
وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُم، وَدُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ.
(خداوند شما مردم كوفه را از سوي اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله پاداش نيكو دهد، بهترين پاداشي كه به بندگان فرمانبردار، و سپاسگذاران نعمتش عطا مي‌فرمايد، زيرا شما دعوت ما را شنيديد و اطاعت كرديد، به جنگ فرا خوانده شديد و بسيج گرديديد.)(1).
*****
(1) نامه 2 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

يكي از مشكلات فرماندهان نظامي در جنگ ها، سُستي و فرار بعضي از نيروهاي عمل كننده است كه:
هم، سنگر را به دشمن مي‌سپارند،
كه در تضعيف روحيّه سربازان خودي نقش زيادي دارند،
و هم دشمن را اميدوار مي‌كنند تا پيشروي بيشتري داشته باشد.
از اين رو امام علي عليه السلام در موارد گوناگوني در سخنراني‌ها «خطبه هاي نهج البلاغه» پديده فرار را برّرسي و تنفّر خود را اعلام مي‌فرمود، و فراريان را پناه نمي‌داد.
و كساني كه در حال فرار كشته مي‌شدند، آنان را شهيد جهاد اسلامي به حساب نمي‌آورد.
و خود بر پيكر شان نماز نمي‌خواند؛
زيرا از جهاد در راه خدا، يعني يك واجب مهمّ الهي دست كشيده و فرار كرد،
در جنگ جمل و صفّين و نهروان، به هنگام جمع آوري جنازه هاي شهيدان، جنازه هاي فراريان را كه كشته شده بودند، بازرسي مي‌كردند.
اگر همه زخم هاي آنان از پشت بدن بود، بر آنها نماز ميّت نمي‌خواند، و آنان را شهيد به حساب نمي‌آورد.
(قَضي اميرالمؤمنين عليه السلام في قتلي «صفّين و الجمل، وَ النّهروان» من اصحابه، ان ينظر في جراحاتهم، فمن كان جراحته من خَلفه لم يُصَلِّ عليه، و قال فهو الفارّ من الزحف، و من كان جراحته من قُدّامه صلّي عليه و دفنه)(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 42 ص 12 حديث 10.

شيوه هاي دفاعي امام علي

ضرورت دفاع

ضرورت ارتش براي دفاع

امام علي عليه السلام با توجّه به نقش ارتش در دفاع همه جانبه از استقلال و منافع ملّي و حفظ دين و احكام الهي خطاب به مالك اشتر مي‌نويسد:
فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ.
ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَي جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيَما يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.
ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوامِّهَا.
وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ، فِيَما يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ.
(پس سپاهيان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعيّت، و زينت و وقار زمامداران، شكوه دين، و راه هاي تحقّق امنيّت كشورند، امور مردم جز با سپاهيان استوار نگردد، و پايداري سپاهيان جز به خراج و ماليات رعيّت انجام نمي‌شود كه با آن براي جهاد با دشمن تقويت گردند، و براي اصلاح امور خويش به آن تكيّه كنند، و نيازمندي هاي خود را برطرف سازند.
سپس سپاهيان و مردم، جز با گروه سوّم نمي‌توانند پايدار باشند، و آن قضات، و كارگزاران دولت، و نويسندگان حكومتند، كه قراردادها و معاملات را استوار مي‌كنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم مي‌آورند، و در كارهاي عمومي و خصوصي مورد اعتمادند.
و گروه هاي ياد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنايع نمي‌توانند دوام بياورند، زيرا آنان وسائل زندگي را فراهم مي‌آورند، و در بازارها عرضه مي‌كنند، و بسياري از وسايل زندگي را با دست مي‌سازند كه از توان ديگران خارج است.)(1).
*****
(1) نامه 44/53 نهج البلاغه المعجم المفهرس.

ضرورت جهاد براي دفاع

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در يك سخنراني نسبت به ضرورت جهاد در دفاع از ارزش‌ها مي‌فرمايد:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ.
وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوي، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ. فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُيِّثَ بِالصِّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَي قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصَفَ.

(پس از ستايش پروردگار، جهاد در راه خدا، دَري از درهاي بهشت است، كه خدا آن را به روي دوستان مخصوص خود گشوده است.
جهاد، لباس تقوا، و زره محكم، و سپر مطمئن خداوند است، كسي كه جهاد را ناخوشايند دانسته و ترك كند، خدا لباس ذّلت و خواري بر او مي‌پوشاند، و دچار بلا و مصيبت مي‌شود، و كوچك و ذليل مي‌گردد، دل او در پرده گمراهي مانده، و حق از او روي مي‌گرداند، به جهت ترك جهاد، به خواري محكوم و از عدالت محروم است.)(1).

*****

(1) خطبه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

طبيعي است كه دفاع از منافع ملّي و آئين الهي بدون آموزشهاي حساب شده و ياد گيري فنون نظامي و جنگ انفرادي امكان پذير نيست كه امام علي عليه السلام در يك سخنراني حساب شده، جهت آموزش نظامي فرمود:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ: اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ، وَتَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَي النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَي لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ

وَأَكْمِلُوا اللَّأْمَةَ، وَقَلْقِلُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا

وَالْحَظُوا الْخَزْرَ، وَاطْعُنُوا الشَّزْرَ، وَنَافِحُوا بِالظُّبَا، وَصِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطَا،

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ.

فَعَاوِدُوا الْكَرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ.

وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً، وَامْشُوا إِلَي الْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً،

وَعَلَيْكُمْ بِهذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً

فَصَمْداً صَمْداً! حَتَّي يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ».(1).

(اي گروه مسلمانان، لباس زيرين را ترس خدا، و لباس رويين را آرامش و خونسردي قرار دهيد، دندان‌ها را بر هم بفشاريد تا مقاومت شما برابر ضربات شمشير دشمن بيشتر گردد، زرِه نبرد را كامل كنيد، پيش از آن كه شمشير را از غلاف بيرون كشيد چند بار تكان دهيد، با گوشه چشم به دشمن بنگريد و ضربت را از چپ و راست فرود آوريد، و با تيزي شمشير بزنيد، و با گام برداشتن به پيش، شمشير را به دشمن برسانيد، و بدانيد كه در پيش روي خدا و پسر عموي پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم قرار داريد.

پي در پي حمله كنيد و از فرار شرم داريد، زيرا فرار در جنگ، لكّه ننگي براي نسلهاي آينده و مايه آتش روز قيامت است، از شهادت خرسند باشيد و به آساني از آن استقبال كنيد.

به آن گروه فراوان اطراف خيمه پر زرق و برق و طناب در هم افكنده (فرماندهي معاويه) به سختي حمله كنيد، و به قلب آنها هجوم بريد كه شيطان در كنار آن پنهان شده، دستي براي حمله در پيش، و پايي براي فرار آماده دارد.مقاومت كنيد تا ستون حق بر شما آشكار گردد «شما برتر يد، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمي‌كاهد.».)

*****
(1) خطبه 66 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

تقويت روحيّه سربازان براي دفاع

امام عليه السلام در جنگ جمل براي آنكه فرزندش، محمّد حنفيّه در برابر تهاجمات دشمن به خوبي دفاع كند، و سرفراز از ميدان نبرد باز گردد، فرمود:
تزُولُ الْجِبَالُ وَلا تَزُلْ! عَضَّ عَلَي نَاجِذِكَ. أَعِرِ اللّهَ جُمْجُمَتَكَ.
تد في الأَرْضِ قَدَمَكَ. ارْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَي الْقَوْمِ، وَ غُضَّ بَصَرَكَ، واعلمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ سُبْحَانَهُ.
(اگر كوه‌ها متزلزل شوند تو تكان مخور! دندانهايت را بهم بفشار! جمجمه خويش را به خدا عاريت ده!
قدم هايت را بر زمين ميخكوب كن! هميشه نگاهت به پايان لشكر دشمن باشد كه تا آنجا پيشروي كني كاملاً «مراقب آنها باش» و از آنچه باعث ترس مي‌شود چشم بپوش؛ و بدان نصرت و پيروزي از جانب خداي سبحان است)(1).
*****
(1) خطبه 11 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

كساني كه اهل ايمان و تقوا و دعا بوده امّا داراي اخلاق نظامي نبودند، و در برابر دشمن سُستي نشان مي‌دادند، عقب نشيني مي‌كردند و مورد نكوهش حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قرار مي‌گرفتند.
و آنها كه تنها روح نظامي گري داشته، و اهل تقوا نبودند نيز طرد مي‌شدند كه مطالعه نامه امام علي عليه السلام به كميل بن زياد قابل توجّه است.
(از نامه هاي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به «كميل بن زياد نخعي» فرماندار «هيت» از شهرهاي مرزي عراق).
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَ أْيٌ مُتَبَّرٌ. وَ إِنَّ تَعَاطِيَكَ الْغَارَةَ عَلَي أَهْلِ قِرْقِيسِيَا، وَ تعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتي وَلَّيْتَاك لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنِعُهَا، وَلا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأْيٌ شَعَاعٌ. فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أَرادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلي أَوْلِيائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ، وَلا مَهِيبِ الْجَانِبِ،.
«امّا بعد! سستي انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصرار بر انجام آنچه در وظيفه او نيست، يك ناتواني روشن و نظريه باطل و هلاك كننده است؛ توبه اهل «قرقيسا» حمله كرده اي ولي مرزهائي را كه حفظش بر عهده تو گذارده ايم بي دفاع رها ساخته اي اين كار، يك فكر نادرست و بيهوده است. تو در حقيقت پلي شده اي براي دشمناني كه مي‌خواهند بر دوستانت دست غارت بگشايند، نه بازوي توانائي داري، نه هيبت و ترسي در دل دشمن ايجاد مي‌كني! ... » (1).
يعني بايد در كنار نماز و روزه و دعا و ياد خدا و تحقّق ارزش هاي اخلاقي بايد از مديريّت و سياست و دشمن شناسي و اخلاق نظامي در حد اعلائي برخوردار بود تا بتوان انواع تهاجمات دشمن را دفع كرد.
گرچه امام علي عليه السلام دريك سخنراني معنوي به معرّفي انسان كامل مي‌پردازد كه:
فَمِنْ عَلامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَي لَهُ قُوَّةً فِي دِين، وَحَزْماً فِي لِينَ، وَ ايمَاناً فِي يَقِين، وَ حِرْصاً فِي عِلْم، وَ عِلْماً فِي حِلْم، وَقَصْداً في غِني، وَ خُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَة، وَ صَبْراً في شِدَّةٍ، وَ طَلَباً فِي حَلالِ، وَ نشَاطاً فِي هُدي، وَ تَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ.
يَعْمَلُ الأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَي وَجَل.
يُمْسِي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِراً وَ يُصْبِحُ فَرِحاً؛
حَذِراً لَمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ(2).
(از نشانه هاي آنان اين است:
در دين نيرومند، نرم خو و دوراندیش، با ايماني مملو از يقين، حريص در

كسب دانش، و داراي علم توأم با حلم، ميانه رو در حال غنا، در عبادت خاشع، در عين تهيدستي آراسته، در شدائد بردبار، طالب حلال، در راه هدايت با نشاط، از طمع دور، اعمال نيك را انجام مي‌دهد اما باز هم ترسان است،
روز را شام ميسازد و همش سپاسگزاري است، شب را به روز مي‌آورد و تمام فكرش ياد خدا است، مي‌خوابد، امّا ترسان است و برمي خيزد شادمان است ترس او از غفلت و شادماني او به خاطر فضل و رحمتي است كه به او رسيده)
پس حلّ تضادها با رشد و تكامل جوانب گوناگون روح آدمي ميسّر است و مشكلات اجرائي، اخلاق عمومي و نظامي نيز به سادگي بر طرف مي‌گردد.
*****
(1) نامه 61 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 16/193 نهج البلاغه معجم المفهرس.

انتخاب فرماندهان لایق

اشاره

يكي از مهمترين وظائف رهبري و فرماندهي كل در آستانه جنگ، انتخاب فرماندهان لايق و كار آزموده براي مناطق جنگي، استانهاي درگير شونده، و لشگر هاي عمل كننده است كه حضرت علي عليه السلام اين اصل را با ظرافت و دقّت دنبال مي‌كند.

استان مصر، يكي از پُر جمعيّت ترين مناطق كشور اسلامي آن روزگاران بود، كه:
آموزش مردم و سربازان،
بسيج نيروهاي مردمي،
آماده سازي مردم براي جنگ،
دشمن شناسي،
به فرماندهي كار آزموده و لايق و متعهّد نياز داشت، هر فرماندهي نمي‌توانست آن ديار پر جمعيّت و پر آشوب را اداره كند، سامان دهد، و همه را براي جنگ و جهاد آگاهي لازم داده بسيج نمايد.
از اين رو حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مالك اشتر را براي فرماندهي مردم مصر بر مي‌گزيند، و فرمانده قبلي، محمد بن ابي بكر را عزل و به مقرّ فرماندهي فرا مي‌خواند.
آنگاه نامه و دستورالعملي جاودانه، براي مالك اشتر صادر مي‌كند كه راه و رسم كشور داري و جنگ و جهاد و صلح و بازسازي را متذكّر مي‌شود،
و نامه ديگري به مردم مصر مي‌نويسد و در آن لياقت ها، و ويژگي هاي يك فرمانده لايق، را متذكّر مي‌گردد، تا مردم با صفات فرماندهان ارتش توحيدي آشنا گردند، و قدر و منزلت آنها را درك كرده، اطاعت كنند.
در نامه اي به مردم مصر، پس از نصب مالك اشتر نوشت:
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، إِلَي الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ عُصِيَ فِي أَرْضِهِ، وَذُهِبَ بِحَقِّهِ، فَضَرَبَ الْجَوْرُ سُرَادِقَهُ عَلَي الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْمُقِيمِ وَالظَّاعِنِ، فَلَا مَعْرُوفٌ يُسْتَرَاحُ إِلَيْهِ؛ وَلَا مُنْكَرٌ يُتَنَاهَي عَنْهُ.
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ، أَشَدَّ عَلَي الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقَّ، فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، لَا كَلِيلُ الظُّبَةِ، وَلَا نَابِي الصَّرِيبَةِ:
فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا، فَإِنَّهُ لَا يُقْدِمُ وَلَا يُحْجِمُ، وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي؛
وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَي نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ، وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَي عَدُوِّكُمْ.
(از بنده خدا علي اميرمؤمنان، به مردمي كه براي خدا خشمناك شدند، براي اينكه بر روي زمين معصيت او مي‌شد؛ حق او از بين رفته بود؛
در آن هنگام كه جور و ستم خيمه و سرا پرده خود را بر نيك و بد، بر كساني كه حاضر و مسافر بودند، بر سر همگان افراشته بود، در آن هنگام كه نه معروف و نيكي وجود داشت كه انسان در كنار آن احساس آرامش كند، و نه از منكر و زشتي اجتناب مي‌شد.

اما بعد! يكي از بندگان خداوند را به سوي شما فرستادم كه به هنگام خوف و جنگ خواب بچشم راه نمي‌دهد؛ در ساعت ترس و وحشت؛ از دشمن هراس نخواهد داشت، و نسبت به بدكاران از شعله آتش سوزنده تر است، او «مالك بن حارث» از قبيله (مذحج) است، سخنش را بشنويد و فرمانش را در آنجا كه مطابق حق است اطاعت كنيد، چرا كه او شمشيري است از شمشيرهاي خدا كه نه تيزيش بكندي ميگرايد، و نه ضربتش بي اثر مي‌گردد، اگر او فرمان بسيج و حركت داد حركت كنيد، و اگر دستور توقّف داد توقف نمائيد، كه او هيچ اقدام، هجوم، عقب نشيني و پيشروي جز بفرمان من نمي‌كنيد، من شما را بر خودم مقدّم داشتم كه او را به فرمانداريتان فرستادم؛ او نسبت بشما ناصح و خيرخواه است و نسبت به دشمنتان سختگير!)(1).

*****

(1) نامه 38 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

«مقدّمة الجِيْش» «خط شكن»
در آستانه جنگ يكي از تاكتيك هاي ضروري و مهم، انتخاب گروهي از سربازان در گردانها يا لشگرها، با فرماندهي لايق، به عنوان لشگر پيش رونده، و فرستادن آنها در نقاط حسّاس و استراتژيكي مرزهاي كشور اسلامي است، مقدّمة الجيش يا لشگر پيش رونده، بايد از مرزها دفاع كند.
جلوي پيشروي دشمن را بگيرد،
و مانع ورود دشمن به خاك وطن شود
تا ديگر نيروهاي عمل كننده فرا رسند و وارد جنگ شوند.
امام علي عليه السلام معقل بن قيس را با سه هزار سرباز به طرف معاويه به سوي مرزهاي شام فرستاد.
و نامه اي را براي او نوشت:
اِتَّقِ اِاللّهَ الَّذي لابُدَّ مِنْ لِقائِهِ، وَ لا مُنْتَهيي لَكَ دُونَهُ، وَ لا تُقاتِلَنَّ اِلاّ مَنْ قاتَلَكَ. (1).
(از خدا پروا كن كه ناچاري به ملاقات او بروي، و سرانجامي جز حضور يافتن در پيشگاهش نداري، با كسي جز آنكه با تو مي‌جنگد پيكار مكن.)
يعني يك فرمانده لايق، در لشگر پيش رونده بايد شهادت طلب باشد، به اميد ملاقات پروردگار، انواع خطرها را به جان بخرد، و آخرت گرائي و ياد معاد، زواياي وجود او را پُر نمايد، و از هرگونه جنگ و خونريزي بدون دليل پرهيز كند و آغازگر جنگ نباشد.
*****
(1) نامه 12 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

انتخاب فرماندهان لايق براي لشگريان عمل كننده يك ضرورت است، امّا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با توجّه به اينگونه ضرورت ها، بيشتر به ويژگي هاي اخلاقي فرماندهان نظر مي‌دوزد و به مالك اشتر فرمان مي‌دهد كه:

قَوَلّ مِنْ جُنودِكَ اَنْصَحَهُمْ في نَفْسِكَ لِلّه وَ لِرَسُولِهِ وَ لإمامِكَ، وَ أنْقاهُمْ جَيْمَاً وَ أفْضَلَهُمْ حِلْماً مِمَّنْ يُبْطِي عَنِ الْغَضبِ وَ يَسْتَريحُ اِلي الْعُذْرِ وَ يَرْأفُ بِالضُّعَفاء، وَ يَنْبوُ علي الاَقْوِياء، وَ مِمَّنْ لا يُثيرُهُ الْعُنْفُ، وَ لا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ

(فرمانده سپاه را از كساني برگزين كه در پيش تو نسبت به خدا و پيامبر و امام تو، از همه خيرخواه تر باشد، از همه دل پاكتر و عاقل تر و بردبار باشد.

فرمانده سپاه از كساني باشد كه دير خشمناك شود، و عذر پذير تر از ديگران باشد، نسبت به ضعيفان مهربان، و در برابر زورمداران قوي باشد، كسي كه مشكلات او را نمي‌لغزاند، و ضعف و سستي همراهان او را به زانو در نياورد.)(1).

*****

(1) نامه 51/53 نهج البلاغه معجم المفهرس.

در جنگ يكي ديگر از ضرورت ها، پس از انتخاب فرماندهان نظامي براي لشگر ها، و تيپ ها، انتخاب فرمانده كلّ جنگ است كه بر روند نيروهاي نظامي و كار و تلاش فرماندهان نيروهاي مسلّح نظارت كند، همه نيروها را متّحد سازد،
عمليّات گوناگون و گسترده را هماهنگ كند
و بر كلّ حركات نظامي عمل كننده نگهبان باشد،
و ضعف‌ها و كاستي هاي موجود سربازان يا فرماندهان را برطرف سازد.
امام علي عليه السلام به فرماندهان جنگ نوشت:
وَقَدْ أَمَّرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَي مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَاهُ دِرْعاً وَمِجَنّاً، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَلَا سَقْطَتُهُ وَلَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَي مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.
(«مالك اشتر» را بر شما و بر آنان كه زير فرمان شما هستند امير ساختم! گوش به فرمانش دهيد و مطيع او باشيد! او را زره و سپر خويش قرار دهيد، چه اينكه او كسي است كه احتمال نمي‌دهم سستي بخرج دهد، و لغزش پيدا كند، و نيز از اين بيمناك نيستيم كه كُندي كند در جائي كه سرعت لازم است، و يا سرعت بخرج دهد در موردي كه كُندي سزاوارتر است).(1).
يكي از ويژگي هاي مهمّ انتخاب هاي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آن است كه همراه با نصب و انتخاب فرماندهان يا فرمانده كلّ، اوصاف و ارزش هاي اخلاقي آنها را دقيقاً مطرح كرد تا هم نشان دهد كه گزينشي حساب شده است و هم ديگر فرماندهان تحت امر فرماندهي كلّ را آگاهي لازم بخشد، كه توجيه گردند و آگاهانه اطاعت كنند.
*****
(1) نامه 13 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

عزل فرماندهان

وقتي كشور اسلامي در آستانه تحوّلات مهم سياسي، نظامي قرار دارد، و تهاجم دشمن قطعي است،
برخي از افراد در چنين شرائطي ناتوانند، و قادر به انجام مأموريّت هاي مهم و حسّاس نخواهند بود، گرچه در دوران صلح مفيد بودند، و آدم هاي خوب و مذهبي و درستي باشند.
بايد مصالح عامّه مسلمين، و حفظ حدود و ثغور كشور اسلامي را در نظر داشت.
پس:
عزل و نصب هاي حساب شده يك ضرورت است.
امام علي عليه السلام كميل بن زياد نخعي را به فرماندهي يكي از شهرهاي مرزي عراق «هيت» مي‌فرستد،
او در عمل سُستي نشان مي‌دهد، كه امام او را عزل و ديگري را نصب مي‌فرمايد.
و علل عزل او را در نامه اي متذكّر مي‌شود كه:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَأْيٌ مُتَبَّرٌ.
وَ إِنَّ تَعَاطِيَكَ الْغَارَةَ عَلَي أَهْلِ قِرْقِيسِيَا، وَ تعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتي وَلَّيْتَاك لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنعُهَا، وَلا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأْيٌ شَعَاعٌ.
فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أَرادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلي أَوْلِيائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ، وَلا مَهِيبِ الْجَانِبِ.(1).
(امّا بعد! سستي انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصرار بر انجام آنچه در وظيفه او نيست، يك ناتواني روشن و نظريه باطل و هلاك كننده است؛
توبه اهل «قرقيسا» حمله كرده اي ولي مرزهائي را كه حفظش بر عهده تو گذارده ايم بي دفاع رها ساخته اي، اين كار، يك فكر نادرست و بيهوده است، تو در حقيقت پلي شده اي براي دشمناني كه مي‌خواهند بر دوستانت دست غارت بگشايند، نه بازوي توانائي داري، نه هيبت و ترسي در دل دشمن ايجاد مي‌كني! نه مرزي را حفظ مي‌كني و نه شوكت دشمني را در هم مي‌شكني؛
نه اهل شهر و ديارت را كفايت مي‌كني و از آنان به خوبي دفاع مي‌نمائي، و نه امير و پيشوايت را از دخالت در آنجا بي نياز مي‌سازي!)
در اين نامه، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام هم كميل بن زياد را عزل و هم علل بر كناري او را مشروحاً بيان داشته اند تا عدّه اي جو سازي نكنند، و در آستانه جنگ به شايعات دامن نزنند.

*****
(1) نامه 61 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

توجّه به روش عزل و نصب فرماندهان، از ديدگاه امام علي عليه السلام بسيار ارزشمند است، زيرا آن اَبَرمَرد تاريخ دقيقاً به روانشناسي افراد، و روانشناسي اجتماعي در عزل و نصب‌ها توجّه داشت كه:
نصب افراد مسئله ساز نباشد.
و عزل فرمانده يا فرماندهان، باعث تحوّلات ناخواسته نگردد، و شخصيّت يك فرمانده معزول حفظ شود.
و جامعه و افراد تحت امر بدانند كه:
«هر كسي را بهر كاري ساختند،
نه فرمانده منصوب بايد دچار غرور گردد، و نه فرمانده معزول بايد درهم شكسته شود، و به آبرو و حيثيّت او لطمه وارد شود.»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در گذشته، عمر بن أبي سلمه مخزومي را فرمانده نيروهاي بحرين قرار داد.
پس از مدّتي او را عزل و نُعمان بن عجلان زرقي را به جاي او فرستاد.
امّا توسّط نامه اي با دلجوئي حساب شده، وجود او را پر از مهر و محبّت فرمود، و از كار و گذشته اش تعريف كرد كه سرخورده نگردد.
در نامه عمر بن أبي سلمه نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ نُعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِيَّ عَلَي الْبَحْرَيْنِ، وَنَزَعْتُ يَدَكَ بِلَا ذَمٍّ لَكَ، وَلَا تَثْرِيبٍ عَلَيْكَ؛
فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَايَةَ، وَأَدَّيْتَ الْأَمَانَةَ، فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِينٍ، وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مُتَّهَمٍ، وَلَا مَأْثُومٍ، فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَي ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِي، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَي جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَإِقَامَةِ عَمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
(امّا بعد! من «نعمان ابن عجلان زرقي» را فرماندار «بحرين» قرار دادم؛ و اختيار تو را از فرمانداري آنجا برگرفتم؛
بدون اينكه اين كار براي تو مذمّت و يا ملامت در برداشته باشد، چرا كه تو زمامداري را به نيكي انجام دادي و حق امانت را اداء نمودي، بنابراين به سوي ما حركت كن بي آنكه مورد سوء ظنّ يا ملامت؛
يا متّهم و يا گناهكار باشي! زيرا من تصميم گرفته ام به سوي ستمگران اهل شام حركت كنم، و دوست دارم تو با من باشي، چرا كه تو از كساني هستي كه من در جهاد با دشمن و برپا داشتن ستونهاي دين از آنها استعانت مي‌جويم انشاءاللّه).(1).
امام نسبت به كشور پهناور مصر صلاح ديدند كه محمد بن ابي بكر را عزل و مالك اشتر را به جاي او نصب فرمايند،
اين انتخاب در آن شرائط حسّاس بر محمد بن ابي بكر گران آمد، و

ناراحت شد،
إمام علي عليه السلام طيّ نامه اي از او دلجوئي كرد و نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدَتُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَي عَمَلِكَ، وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذلِكَ اسْتِبْبَاءً لَكَ فِي الْجَهْدِ، وَلَا ازْدِيَاداً لَكَ فِي الْجِدِّ؛ وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ، لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَؤُونَةً، وَأَعْجَبُ إِلَيْكَ وِلَايَةً.
إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلَّيْتُهُ أَمْرَ مِصْرَ كَانَ رَجُلاً لَنَا نَاصِحاً، وَعَلَي عَدُوِّنَا شَدِيداً نَاقِماً، فَرَحِمَهُ اللَّهُ! فَلَقَدِ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ
(امّا بعد از ستايش خداوند! به من خبر رسيده كه از فرستادن «اشتر» به سوي فرمانداريت ناراحت شده اي، ولي اين كار را من نه به اين جهت انجام دادم كه تو در تلاش و كوششت كندي ورزيده اي، و يا براي اين باشد كه جدّيت بيشتري بخرج دهي، اگر آنچه در اختيارت قرار دارد از تو گرفتم تو را والي جائي قرار دادم كه هزينه آن بر تو آسانتر و حكومت آن برايت؛ جالب تر است.
آن مردي كه من او را فرماندار «مصر» كرده بودم، مردي بود كه نسبت بما ناصح و خيرخواه، و نسبت به دشمنانمان سختگير و درهم كوبنده بود خداي او را رحمت كند كه ايام زندگي خود را كامل كرد، عمر را به پايان برد)(2).
*****
(1) نامه 42 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 34 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

نه تنها پس از عزل يا همراه با فرمان عزل، دلجوئي و قدرداني مطرح بود بلكه پس از شهادت فرماندهان معزول، همواره از خدمات آنها سخن مي‌گفت و خوبي‌ها و تلاش آنها را متذكّر مي‌شد.
زيرا عزل و جايگزيني فرماندهان نبايد دليل بر بي لياقتي و بي ارزشي افراد باشد.
هر كسي با توانائيهائي كه دارد،
با صفات و شرائطي كه بر او حاكم است،
براي نوعي كار و تلاش مفيد است، كه در ديگر كارها، و پُست ها، ناتوان است،
اگر كار و تلاش را وظيفه الهي بدانيم، و انسان‌ها را مسئول، و به مسئوليّت الهي مشاغل معتقد باشيم، هرگز در عزل و نصب‌ها دچار سرگرداني و انحراف نمي‌شويم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از شهادت محمد بن ابي بكر نيز از خدمات او ياد مي‌كرد، و تلاش هاي او را مي‌ستود،
در نامه اي به عبداللّه بن عبّاس نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتُشْهِدَ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً، وَعَامِلاً كَادِحاً، وَسَيْفاً قَاطِعاً، وَرُكْناً دَافِعاً.
وَقَدْ كُنْتُ حَثَثْتُ النَّاسَ عَلَى لَحَاقِهِ، وَأَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَةِ، وَدَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَجَهْراً، وَعَوْداً وَبَدْءً، فَمِنْهُمْ الْآتِي كَارِهاً، وَمِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ كَاذِباً، وَمِنْهُمُ الْقَاعِدُ خَاذِلاً.
أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجاً عَاجِلاً.(1).
(امّا بعد از ستايش خداوند! «مصر» به دست دشمن گشوده شده، و «محمد بن ابي بكر»، كه خدا رحمتش كند بشهادت رسيده.
اين مصيبت را بحساب خداوند مي‌گذاريم و اجر آن را از خدا مسألت داريم:
(مصيبت فرزندي ناصح، و كار گزاري تلاشگر و كوشا، شمشيري برنده و قاطع، و ستوني بازدارنده، من مردم را به ملحق شدن باو و همكاريش تشويق و تحريص كردم و بآنها فرمان دادم كه پيش از وقوع واقعه بفريادش برسند.
من آنها را آشكارا و پنهاني، از آغاز تا انجام در حركت به سوي او دعوت كردم، عدّه اي هماهنگي خود را با اكراه اعلام، و گروهي بطور دروغين خود را به بيماري زدند؛
و گروه سوم افرادي بودند كه براي تنها ماندن «سپاه حق» دست از ياريش كشيدند.

از خداوند تقاضا مي‌كنم كه براي نجات من از ميان اينگونه افراد فَرَجي عاجل قرار دهد)(2).
*****
(1) نامه 53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
مانند نامه 40 و 41 و 71.

ضرورت مانورهاي نظامي

براي حفظ آمادگي رزمي بايد بگونه اي حساب شده، دست به مانورهاي نظامي زد؛
در مانورهاي نظامي
و جنگ با دشمن فرضي
و پياده روي هاي طاقت فرساي نظامي
هم نيروهاي نظامي با انواع تمرينات براي دفاع و نبرد آماده مي‌شوند،
و هم روش كار بُرد اسلحه‌ها را فرا مي‌گيرند.
در مانورهاي حساب شده نظامي ميزان قوّت و ضعف افراد، درجات ايمان و شهامت و جسارت مبارزان، و نوع آمادگي و لياقت افراد، مشخّص مي‌گردد؛
و سستي و فراموشي از ميان مي‌رود؛
با برّرسي مباحث آموزش نظامي در نهج البلاغه با شگفتي فراوان مي‌نگريم كه:
هم آموزش نظامي مورد توجّه است؛
و هم مانورهاي حساب شده تحقّق مي‌پذيرد.
و جالب آنكه تمام دستورالعمل هاي نظامي، و احتياطهاي رزمي، در مانورها، دقيقاً رعايت مي‌گردد و فرامين وحي گونه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در حركت سپاه، و تثبيت مواضع، و حفظ نيروهاي خودي، و ارزيابي دقيق دشمن بي مانند است.
امروزه در دانشكده هاي نظامي با تيزبيني هاي بايسته و تجربيّات گوناگون، به اُفق بيكرانه نهج البلاغه دارند نزديك مي‌شوند.
امام علي عليه السلام ضمن فرمان حركت سپاه خود به فرماندهي معقل بن قيس، كه بايد تا مرزهاي شام پيش روي كنند، دستور مي‌دهد:
اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لاَ بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلاَ مُنْتَهَي لَكَ دُونَهُ.
وَلاَ تُقَاتِلَنَّ إِلاَّ مَنْ قَاتَلَكَ. وَسِرِ الْبَرْدَيْنِ، وَغَوِّرْ بِالنَّاسِ، وَرَقِّهْ فِي السَّيْرِ، وَلاَتَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَناً، وَقَدَّرَهُ مُقَاماً لاَ ظَعْناً، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرَوِّحْ ظَهْرَكَ.
فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَي بَرَكَةِ اللَّهِ.
فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطاً، وَلاَ تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوَّ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ، وَلاَ تَبَاعَدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ، حَتَّي يَأْتِيَكَ أَمْرَي، وَلاَ يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَآنُهُم عَلَي قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.
(از خدا بترس، همان خدائي كه به ناچار بايد ملاقاتش كني، و سرانجامي

جز حضور در پيشگاهش نداري؛
جز با كسي كه با تو بجنگد پيكار مكن.
صبح و عصر حركت كن و هنگام گرمي روز به لشكر استراحت ده؛
در پيمودن راه آرامش به خرج ده.
در ابتداي شب كوچ مكن كه خداوند شب را وسيله آرامش قرار داده و آن را براي اقامت و توقف تعيين كرده، نه كوچ كردن و مسافرت.
بنابر اين شب هنگام بدنت را آرام كن و مركبها را نيز آسوده بگذار.
پس آنگاه كه توقف نمودي به هنگام سحر يا وقتي كه سپيده دميد، با ياري خدا حركت كن.
هرگاه دشمن را ملاقات كردي در ميان يارانت قرار گير.
نه آن قدر به دشمن نزديك شو كه خيال شود آتش جنگ را تو مي‌خواهي روشن كني و نه آنقدر دور بايست كه گمان برده شود از نبرد مي‌ترسي.
(چنين باش) تا فرمان من به تو برسد (امّا به هوش باش) پيش از آنكه آنها را به صلح و مسالمت و راه خدا دعوت كني و راه عذرشان را درپيشگاه خداوند ببندي؛ به خاطر عداوت خصوصي با آنها پيكار نكني».(1).
در اين دستور العمل، براي يك مانور نظامي حساب شده، تقوا و خدا ترسي، خدا گرائي و شهادت طلبي، همراه با تاكتيك هاي رزمي مطرح است،
و شيوه صحيح برخورد با دشمن، و روش درست حركت سپاه با احتياطهاي فوق العاده آموزش داده مي‌شود، كه؛
هم به سلامت و شادابي نيروهاي رزمي توجّه مي‌شود؛
و هم استراحت و تندرستي اسبان وارد شونده در پيكار فراموش نمي‌گردد.
نسبت به مانور نظامي توجّه به چند نكته ضروري است، مانند:
به دست آوردن موقعيّت برتر
پرهيز از آزار دادن غير نظاميان در مانورها
*****
(1) نامه 12 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

به دست آوردن موقعيّت برتر

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در نامه اي در برخورد حساب شده با دشمن، براي انتخاب مواضع برتر، و داشتن امتيازات فيزيكي در ميدان نبرد دستور صادر مي‌كند:

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِدْءًا، وَدُونَكُمْ مَرَدًّا. وَلْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوِ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهِضَابِ، لِئَلاَّ يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَعُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلاَئِعُهُمْ.

وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعاً، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعاً، وَإِذَا غَشِيَكُمُ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً، وَلاَ تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلاَّ غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَةً. (1).

(هرگاه به دشمن رسيديد و يا او به سراغ شما آمد، لشكرگاه خويش رادر پيش تپه‌ها و يا دامنه كوهها، و يا در كنار نهرها قرار دهيد كه اين وسيله حفاظت و ايمني شما است، و از پيش رو بهتر مي‌توانيد به دفاع پردازيد.

هميشه با دشمن از يك سو و يا دو سو (نه بيشتر) بجنگيد

مراقباتي در قلّه كوهها و روي تپّه‌ها و بلنديها قرار دهيد! مبادا دشمن از جائيكه محل خطر و يا مورد اطمينان است ناگهان به شما حمله كند.

آگاه باشيد! مقدّمه لشكر چشم هاي لشكرند، و چشم هاي مقدّمه، طلايه داران و پيشاهنگ‌ها هستند.

از تفرقه و پراكندگي سخت برحذر باشيد.

هر كجا فرود آمديد همه با هم فرود آئيد، و هرگاه كوچ كرديد همه كوچ كنيد و آنگاه كه شب پرده سياهش را بر شما افكند، نيزه داران با نيزه‌ها دائره اي اطراف لشكر به وجود آورند، و خود در ميان آنها استراحت كنيد خوابتان بالايد بسيار سبك و كوتاه باشد، همچون شخصي كه آب را جرعه جرعه مي‌نوشد، يا مضمضه مي‌كند!)

*****

(1) نامه 11 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

پرهيز از آزار دادن غير نظاميان در مانورها

مانورهاي نظامي در ارتش هاي روزگاران گذشته با امروز فرق هاي فراواني دارد.
همانگونه كه اسلحه هاي نظامي، و ابزار و آلات جنگ تغيير كرده است.
در روزگاران امام علي عليه السلام كه ابزار و ماشين آلات سنگين و ترابري امروزي وجود نداشت مي‌بايست صد هزار نيروي رزمي:
از راه هاي باريك دشت و بيابان يا وسط مزارع مردم عبور كنند.
از كوره راههاي درون روستاها و شهرها بگذرند.
از كنار چاه هاي آب محدود و انگشت شمار رد شوند و سيراب گردند.
از امكانات دامي و غذائي محدود ساكنين مسير مانورها استفاده كنند.
در كنار رودخانه‌ها كه مصرف عمومي داشت اطراق نمايند.
اگر احتياطهاي لازم رعايت نمي‌شد،
و اخلاق اسلامي وجود نمي‌داشت
چه بسا ضرر و زيان هاي فراواني به مردم روستاها و شهرها وارد مي‌شد، و چاههاي آب و رودخانه‌ها و مزارع و باغات ميوه با خطر جدّي روبرو مي‌گشت
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دقيقاً به اين مسائل توجّه دارد و دستورات لازم را ارائه مي‌فرمايد و اين نامه را به فرمانداران خود مي‌نويسد:
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَاجِ وَعُمَّالِ الْبِلَادِ.
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُوداً هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَي، وَصَرْفِ الشَّذَي، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَي ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَيْشِ، إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ، لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَي شِبَعِهِ. فَنَكِّلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ شَيْئاً ظُلْماً عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَكُفُّوا أَيْدِيَ سُفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيَما اسْتَثْنَيْنَاهُ مِنْهُمْ.
وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِ الْجَيْشِ، فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَظَالِمَكُمْ، وَمَا عَرَاكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِي، فَأَنَا أُغَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
(از بنده خدا! علي اميرمؤمنان به گرد آوران ماليات و فرمانداران شهرهايي كه لشگريان از سرزمين آنان مي‌گذرند.
پس از ياد خدا و درود! همانا من سپاهياني
فرستادم كه به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آن چه خدا بر آنان

واجب كرده به ايشان سفارش كردم، و بر آزار نرساندن به ديگران، و پرهيز از هرگونه شرارتي تأكيد كرده ام، و من نزد شما و پيماني كه با شما دارم از آزار رساندن سپاهيان به مردم بيزارم، مگر آن كه گرسنگي سربازي را ناچار گرداند، و براي رفع گرسنگي چاره اي جز آن نداشته باشد، پس كسي را كه دست به ستمكاري زند كيفر كنيد، و دست افراد سبك مغز خود را از زيان رساندن به لشكريان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه استثناء كردم باز داريد.
من پشت سر سپاه در حركتم، شكايت هاي خود را به من رسانيد، و در اموري كه لشگريان بر شما چيره شده اند كه قدرت دفع آن را جز با كمك خدا و من نداريد، به من مراجعه كنيد، كه با كمك خداوند آن را برطرف خواهم كرد. انشاءاللّه.)(1).
*****
(1) نامه 60 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

دفاع در کودکي

علي عليه السلام در شهر مكّه ده سال داشت كه به لقب «قُضَمْ» معروف شد.
هِشام مي‌گويد:
از امام صادق عليه السلام پرسيدم كه چرا اين لقب را به امام دادند؟
فرمود:
در آغاز بعثت مشركان مكّه به كودكان خود دستور مي‌دادند كه پيامبر را آزار دهند وبا سنگ و كُلوخ او را بزنند.
پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم جريان را به علي عليه السلام اطّلاع داد.
علي عليه السلام عرض كرد:
يا رسول اللّه هرگاه از خانه بيرون مي‌روي به من اطّلاع بده تا همراه شما باشم.
روز بعد پيامبر با علي عليه السلام بيرون آمدند،
و كودكان به عادت هر روزه شروع به سنگ پراني كردند،
علي عليه السلام آنها را مي‌گرفت و به صورت و بيني و گوش آنها مي‌زد.
كودكان مكّه گريه كنان نزد پدران خود فرار مي‌كردند و مي‌گفتند:
قُضَمْنا عليّ، قُضَمْنا عليّ
(علي ما را كوبيد، علي ما را كوبيد.)
از آن پس به «قُضَمْ»، يعني: «كوبنده» معروف شد.(1).
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به دوران كودكي خود مي‌فرمايد:
أَنَا وَضَعْتُ فِي الصِّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ.
وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ.
«من بودم كه در دوران نوجواني سر سركشان عرب را در دفاع از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به خاك ماليدم، و شاخ هاي بلند قدرتمندان دو قبيله معروف (ربيعه) و (مضر) را شكستم، و همانا شما قدر و منزلت من را در نزد پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم مي‌دانيد.» (2).
*****
(1) بحارالانوار ج 20 ص 67.
خطبه 115 /192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

خوابيدن به جاي پيامبر

وقتي قبائل قريش تصميم به قتل پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم گرفتند، و جبرئيل آن حضرت را از اين تؤطئه آگاهي داد، چاره اي جز اين وجود نداشت كه پيامبر هجرت كند،
امّا چه كسي بايد بر بستر پيامبر بخوابد و جاسوسان قريش را گمراه سازد؟
چه كسي بايد جان خود را سپر بلاي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم سازد و از زن و فرزندان او دفاع كند؟
چه كسي بايد در برابر چهل نفر از شجاعان قريش بايستد؟
شايد كشته شود؛
شايد در بستر پيامبر سر از تن او جدا كنند؛
شايد براي باز گرداندن خانواده پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم با او بجنگند واو را بكشند؛
كدام مردِ با شهامت و جسور و مؤمني وجود دارد كه اين همه بلا را بجان بخرد، و جان خود را به خدا بفروشد؟(1).
آن مرد بي همانند جز علي نيست، كه پذيرفت همه اين مسئوليّت‌ها را بر دوش كشد.
پيامبر رادر آغوش گرفت و با پيامبر وداع كرد و در بستر او خوابيد كه قرآن مي‌فرمايد:
وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْري نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاةِ اللَّه(2).
(برخي از انسان‌ها كساني مي‌باشند كه جان خود را براي خشنودي خدا معامله مي‌كنند.)
*****
(1) خداوند بزرگ آگاهي نسبت به عواقب آن شب هولناك را در اختيار امام علي عليه السلام نگذاشته بود تا او را بيازمايد و الگوي ديگر مجاهدان گردد، همانگونه كه پيامبران خود را آزمود.
سوره بقره، آيه 207.

پس از هجرت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم وقتي امام علي عليه السلام امانت هاي مردم را باز گرداند و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم محلّه قبا رسيد و منتظر ماند تا علي عليه السلام به ملحق گردد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در سنّ نوجواني، زن و فرزندان پيامبر را در يك كاروان كوچك از مكّه حركت داد،
سران قريش تصميم گرفتند تا از حركت خانواده رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم جلوگيري كنند.
شخصي بنام «جناح» غلام حرب بن اميّه رابه سرپرستي گروهي فرستادند تا در نيمه راه مانع حركت آنان شود،
پس از رهگيري مهاجمان قريش وقتي پند و نصيحت‌ها تأثير نكرد، امام علي عليه السلام كه در سنين نوجواني بود شمشير كشيد و حمله كرد.
مردان قريش از هر سو شمشير كشيدند،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در حمله اي ناگهاني، چنان ضربتي زد كه جناح را به دو نيم كرد و شمشيرش به شانه اسب رسيد،
ديگران چون اين منظره را ديدند فرار كردند،
و كاروان كوچك را علي عليه السلام به محلّه قبا رساند در حاليكه پاهاي او چاك چاك و خونين شد،
وقتي نگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به پاهاي علي عليه السلام افتاد گريست.(1).
*****
(1) الامام علي عليه السلام رجل الاسلام المخلّد ص 53.

هنگامي كه قريش در دارالنّدوه كمي پيش از هجرت درباره رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم تصميم خطرناكي گرفتند و با او اراده مكر و نيرنگ كردند،
ابليس به صورت پير مردي از اهل نجد در جمع آنان حاضر شد و آنها را وسوسه مي‌كرد.
جبرئيل به نزد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آمد و گفت:
امشب بر بستري كه هر شب مي‌خوابيدي مخواب.
هنگامي كه پاسي از شب گذشت بر در خانه او اجتماع كردند و در كمين پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نشستند تا زماني كه پيغمبر به خواب رود، كه بر او يورش برند.
وقتي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم موقعيّت آنها را احساس كرد، به علي بن ابيطالب عليه السلام فرمود:
بر بستر من بخواب و خود را با بُرد سبز رنگ من، كه متعلّق به ناحيه «حضر موت» است بپوشان.
محمّد بن كعب قُرَظي گفته است:
ابوجهل بن هشام در ميان آنها بود، ابوجهل در حالي كه آنها بر در خانه او بودند به مسخره گفت:
محمّد صلي الله عليه وآله وسلم مي‌پندارد كه اگر شما او را در اين كارش پيروي نموديد، پادشاهان عرب و عجم خواهيد شد،
و چون پس از مرگتان برانگيخته شويد، از براي شما باغ هايي چون باغ هاي اردن فراهم شده است،
و اگر چنين كاري نكنيد، قرباني خواهيد شد و چون پس از مرگ برانگيخته شويد، آتشي برايتان فراهم شده است كه در آن خواهيد سوخت.
رسول خدا به سوي آنها بيرون آمد و مشتي از خاك را به دست گرفت و به سوي آنان باشيد و فرمود:
آري من چنان مي‌گويم و تو يكي از آنها هستي.
خداوند متعال بر چشمان آنها پوشش نهاد بطوري كه او را نمي‌ديدند.
پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم خاك را بر روي سر آنها پراكند، در حالي كه اين آيات از سوره يس را مي‌خواند:
يس وَ الْقُرآنِ الْحَكيم انَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلين(1).
(اي سيّد عالَم، سوگند به آن قرآنِ مشتمل بر حكمت، بي گمان تو از پيغمبراني.)

تا اينجا كه:
«وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أيْديهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَيْناكُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرون» (2).
(و گردانيديم در برابر ايشان سدّي و از پس سرشان سدّي، پس فرو انداختيم بر چشم هايشان پرده اي، پس ايشان نمي‌بينند.)
چون رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از خواندن اين آيات فارغ شد، راه مدينه را در پيش گرفت.
شخصي عبور مي‌كرد و گفت:
در اينجا براي چه انتظار مي‌كشيد؟
گفتند:
براي محمّد صلي الله عليه وآله وسلم
گفت:
پروردگار شما را نااميد كند، سوگند به پروردگار، محمّد صلي الله عليه وآله وسلم به سوي شما بيرون آمد و مردي از شما را باقي نگذاشت مگر آنكه بر سر او خاكي نهاد و آنگاه به دنبال كار خود روانه شد.
آيا نمي‌بينيد چه بر سر شما آمده است؟
هر مردي از آنها كه دستش را بر روي سرش قرار مي‌داد، مقداري خاك مي‌يافت.
آنگاه حلقه محاصره را تنگ تر كردند.
شخصي را در بستر ديدند كه در ميان بُرد رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم خوابيده است.
گفتند:
سوگند به خدا، اين محمّد است كه در ميان بُرد خوابيده است.
در آنجا باقي ماندند تا صبحگاهان رسيد، امّا با شگفتي مشاهده كردند كه علي عليه السلام از بستر برخاست.
گفتند:
سوگند به خداوند، آنچه را كه به ما گفته بود راست بود.
و از جمله آياتي كه از قرآن در آن روز از سوي خداوند نازل گرديد و روشنگر نيرنگي است كه براي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم هم داستان شده بودند، اين آيه است؛
«وَ اِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أوْ يَقْتُلُوكَ أوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرونَ وَ يَمْكُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَيْرُ الْماكِرينَ» (3).
(و هنگامي كه مكر مي‌كردند به تو آنانكه كافر شدند براي آنكه حبس كنند تو را يا بيرون كنند تو را، آنها مكر مي‌كردند و خداوند جزاي مكر آنها را مي‌داد و خدا بهترين مكر كنندگان است.)
هنگامي كه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم به مدينه مهاجرت كرد،

علي عليه السلام در مكّه سه شبانه روز اقامت نمود تا حقّ خود را نسبت به رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم ادا كند و امانت هاي مردم را باز گرداند و چون از اين امر فارغ گرديد به رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم پيوست. اين يكي از درس هاي ارزشمند امام علي عليه السلام است كه هرگاه اسلام و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در خطر جدّي قرار مي‌گرفت، خود را فدا مي‌كرد.

*****

(1) سوره يس از آيه 1 تا 3.

سوره يس آيه 8.

سوره انفال آيه 30.

مبارزه در راه هجرت

پس از هجرت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم علي عليه السلام پس از ردّ امانت ها، خانواده رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را در يك كاروان كوچك كوچ داد تا به مدينه برسد.
جاسوسان قريش باخبر شده جمعي كه حدود هشت سوار نقاب دار بودند، به همراهي «جناح» غلام حرب بن اميّه راه را بر امام بستند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فوراً شترها را خواباند، و زنان را فرود آورد، و آماده دفاع شد، به امام علي عليه السلام گفتند:
به مكّه باز گرد وگرنه تو را باز مي‌گردانيم يا سرت را براي قريش مكّه مي‌بريم.
حضرت علي عليه السلام شمشير به دست گرفت و فرمود:
هركه مي‌خواهد بدنش قطعه قطعه گردد پيش بيايد.
«جناح» غلام حرب جلو آمد و شمشيري حواله كرد، كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خود را كنار كشيد، و با شمشير چنان بر كمر جناح زد كه از كَمَر دو نيم شد.
آنگاه به ديگر همراهان او حمله كرد كه با عذر
خواهي و ذلّت فرار كردند.(1).
*****
(1) امالي شيخ طوسي ص 300 - و - فاطمه زهرا عليها السلام ص 115، ترجمه صادقي.

پس از بعثت، و نزول آيه:
وَاَنذِر عَشيرَتَكَ الْأَقْربين
(خويشاوندان نزديك خود را هشدار ده)(1).
رسول گرامي اسلام حدود 40 نفر از خويشاوندان خود را در منزل ابوطالب در يك ميهماني جمع كرد، و رسالت و بعثت و دين الهي خود را بر همگان عرضه داشت، و آنگاه طرحي را پيشنهاد داد كه:
(هركس دعوت مرا در آغازين لحظه دعوت بپذيرد، وصيّ و جانشين من باشد.)
هيچكس پاسخ نداد، جز علي عليه السلام كه برخاست و دعوت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را اجابت كرد.(2) همه نويسندگان شيعه و سنّي اين حقيقت را نوشتند و پذيرفتند كه امام علي عليه السلام، اوّل كسي است كه اسلام آورده است.
*****
(1) سوره شعراء، آيه 214.
خصال ج 2 ص 125 - و - ثمرات الانوار ج 3 ص 189.

دفاع در جنگ ها

در اُحُد، در يورش دو جانبه قريش پس از نافرماني كمانداران، و كشته شدن مسلمانان، و كشته شدن شخصي كه به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم شباهت داشت، و فرار كردن ياران، علي عليه السلام مي‌فرمايد:
«از چپ و راست، مشركين قريش يورش مي‌آوردند، آنها را مي‌كشتم و به فرار وادارشان مي‌كردم، يك وقت متوجّه شدم كه رسول خدا در ميدان نيست، با خود فكركردم كه آيا خدا او را به آسمان برده است؟ پس تصميم گرفتم آنقدر جنگ كنم تا كشته شوم.
در گرما گرم جنگ پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را ديدم كه در ميان كشتگان بي رمق افتاده است، فوراً آن حضرت رابه كناري آوردم.
تا چشم پيامبر به من افتاد،
فرمود: از ياران چه خبر؟.
گفتم: جمعي كشته و بسياري فرار كردند.»
با هم صحبت مي‌كرديم كه ناگهان گروهي به رسول خدا حمله كردند،
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
يا علي شرّ اينها را از من دور كن.
به آنان حمله كردم، برخي را زخمي و برخي ديگر را كشتم كه فرار كردند.
چون خدمت پيامبر رسيدم فرمود:
آيا نمي‌شنوي ستايش فرشتگان را؟ فرشته اي ندا مي‌دهد و مي‌گويد:
لا فَتي اِلاّ عَلِيّ لا سَيْف اِلاّ ذُوالْفَقار
(جوانمردي جز علي و شمشيري جز ذوالفقار نيست)
خوشحال شدم و گريستم و بر اين نعمت، خدا را شكر كردم.» (1).
*****
(1) كشف الغمّه، و حديقة الشيعه ص 146.

برخورد با فراريان

در جنگ اُحُد پس از بُحراني شدن پيكار، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از يك طرف با مشركين مي‌جنگيد و از طرف ديگر فراريان را تعقيب مي‌كرد و به سَرشان فرياد مي‌زد كه به كجا مي‌رويد؟
خليفه دوم مي‌گويد:
در حال فرار بوديم كه علي به ما حمله كرد، در حالي كه چشمان او خونين و از شمشير او مرگ مي‌باريد.
با مهرباني به او گفتم:
اين رسم عرب است گاهي عقب مي‌نشيند و گاهي حمله مي‌كند.(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 6 ص 495.

دفاع با هشتاد زخمِ كاري

در جنگ اُحُد كه با گوش ندادن به دستورات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در حفظ تنگه حسّاس سپاه اسلام از دو سو دچار يورش و تهاجم گرديد.
و حضرت حمزه به شهادت رسيد.
تنها مدافع صف پيكار علي عليه السلام بود كه 80 زخم عميق از شمشير و نيزه و تير بر تن برداشت،
پس از جنگ در بستر بيماري بگونه اي افتاده بود كه جرّاح سرگردان شد، تا زخمي را مي‌دوخت و مي‌خواست زخم كنار آن را بدوزد، زخم دوخته شد پاره مي‌شد.
امّا فردا كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم اعلام ادامه نبرد با قريش را داد علي عليه السلام كه يكپارچه غرق در خون بود سوار بر اسب براي دفاع آماده شده و روانه غزوه «حمراء الاسد» گرديد.(1).
*****
(1) سيره ابن هشام.

شكستن خطّ دفاعي خيبر

وقتي يهوديان پيمان شكستند و خيبر محاصره شد، يهوديان فكر مي‌كردند كه درون قلعه هاي مستحكم خود در امانند،
زيرا چند حلقه ديوار تو در تو، و درب ورودي بزرگ، يهوديان را در خود گرفته بود، و شجاعان و دلاوران آنها بالاي ديوارها به كمين نشسته بودند، و هر چند وقت يكبار بزرگ قهرمان آنان (مرحب خيبري) دروازه را باز مي‌كرد و به مسلمانان يورش مي‌آورد.
روز اوّل خليفه اوّل و روز دوّم خليفه دوم و روز سوّم خالد به خطّ مقدّم رفتند، امّا فرار كردند، كه رسول خدا فرمود:
لَأَعْطيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلاً يُحِبُّ اللّه وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّه وَ رَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللّهُ عَلي يَدَيْهِ
(فردا پرچم اسلام را به دست كسي مي‌سپارم كه خداوند و پيامبر را دوست دارد و خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم او را دوست دارند و خدا با دست او مسلمانان را پيروز مي‌كند.)
چون علي عليه السلام دچار چشم درد بود و حضور نداشت، آن شب رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم علي عليه السلام را طلبيد و آب دهان بر چشم مباركش ماليد و فردا او را به جبهه فرستاد كه مرحب خيبري يهودي را كشت و دروازه خيبر را كند، كه چهل نفر آن را نمي‌توانستند بلند كنند، و پيروزمندانه بازگشت.(1).
*****
(1) تذكره ابن جوزي ص32.

پس از فتح مكّه، قبيله هوازن احساس خطر كردند؛
و با فرماندهي «مالك بن عوف» با تمام نيروهاي رزمي و زنان و فرزندان خود تا سه منزلي مكّه، محلّي به نام «اوطاس» آمده بودند كه درّه عميق و بزرگي بود.
تمام مردان هوازن در دو طرف درّه، پشت سنگ‌ها و شكاف كوه‌ها پنهان شدند تا سپاه اسلام را غافلگير كنند.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم اعلام جهاد فرمود.
دوازده هزار نفر با فرماندهي علي عليه السلام و ده هزار نفر همراه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بودند،
كه بسياري از فراواني لشگر در شگفت ماندند و گفتند:
هرگز شكست نخواهيم خورد.
وقتي سپاه عظيم مسلمين در سرازيري عميق و گسترده درّه قرار گرفتند، مردان هوازن ناگهان از هر طرف حمله كردند، و چون مسلمانان غافلگير شده بودند، نظم سپاه به هم ريخت، و همه فرار كردند كه:
ده نفر با پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم ماندند.
حضرت فرياد زد:
اي انصار كجا فرار مي‌كنيد؟
نسيبه دختر كعب مازنيه بر صورت فراريان خاك مي‌پاشيد و مي‌گفت:
كجا فرار مي‌كنيد؟
خليفه دوم را در حالِ فرار ديد و گفت:
واي بر تو به كجا مي‌گريزي و پيامبر را تنها گذاشتي؟
خليفه دوم جواب داد:
هذا اَمْرُ اللّهِ
«اين فرار را خدا خواسته است.»
9 نفر از بني هاشم و يك نفر ديگر فرزند امّ ايمن بود كه ايستادگي كردند تا شهيد شدند.
و علي عليه السلام روبروي پيامبر با دشمنان مي‌جنگيد.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به عباس، عموي خود كه صداي رسائي داشت دستور داد كه فرياد بزند.
و او فرياد مي‌زد:
اي اصحابِ سوره بقره
اي اصحابِ بيعت شجره

بياد آورید پيماني كه با پيامبر بسته ايد.
و جنگ آوران هوازن از هر طرف حمله مي‌كردند و كار بر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم سخت شد كه دست به دعا برداشت.
تا آنكه امداد الهي فرا رسيد، و با كمك فرشتگان قوم هوازن فرار كردند، و آرام آرام مسلمانان گرد آمدند كه اين آيه نازل شد:
لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ في مَواطِنٍ كَثيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ(1).
«و خدا شما را در موارد زيادي ياري كرد، و در روز حُنين»
در اين لحظه هاي حسّاس همه ديدند كه پايداري و مقاومت امام علي عليه السلام نقش تعيين كننده اي در حفظ جان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم داشت، و عامل گِرد آمدن دوباره سربازان اسلام شد.
*****
(1) تفسير برهان ج 2 ص 114.

پذيرش مأموريت دفاع در شرائط سخت

سه نفر از مشركين به بُت بزرگ «لات» سوگند خوردند كه پيامبر را بكشند، و در جائي كمين كرده منتظر فرصت بودند،
علي عليه السلام مريض بود و نتوانست براي نماز صبح به مسجد بيايد،
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پس از نماز فرمود:
(چه كسي مي‌رود تا اين سه نفر مشرك را ادب كند؟ گرچه دروغ مي‌گويند و قاتل من نيستند.)
هيچكس از حاضران در مسجد پاسخ مثبت نداد.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
گويا علي عليه السلام در ميان شما نيست.
قتاده پاسخ داد:
علي مريض است، اجازه مي‌دهيد او را با خبر سازم؟.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم اجازه داد.
اصحاب به آن حضرت اطّلاع دادند و علي عليه السلام فوراً خود را آماده كرد، و مأموريت را پذيرفت، گويا اصلاً درد و ناراحتي نداشت.
پس از پيمودن راهِ دشوار خود را به آن سه نفر رساند.
آنان تا علي عليه السلام را شناختند، گفتند:
فرقي نمي‌كند، به جاي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پسر عمو و دامادش را مي‌كشيم.
علي عليه السلام فرمود كه:
يكي از آنان كه دلاور بي نظيري بود به من حمله كرد و چند ضربه بين ما رد و بدل شد.
ناگاه بادِ سُرخي وزيد و صداي پيامبر را شنيدم كه فرمود:
«يا علي بند زره او را باز كردم بر شانه اش ضربتي فرود آور»
ضربتي زدم ولي كارگر نيافتاد.
سپس صداي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را شنيدم كه فرمود:
«زِرِه را از روي رانش كنار زدم، حمله كن.»
فوراً ضربتي زدم كه كارش را ساخت، و سرش را جدا كردم، دو نفر ديگر تسليم شدند و گفتند:
ما را نزد پيامبر ببر تا با رحمت خود با ما رفتار كند.
زيرا اين دلاوري را كه بخاك افكندي در نزد ما قدرت جنگ آوري هزار نفر مرد جنگي را داشت، ديگر ما را با تو نزاعي نيست.
پس از آن رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:

«صداي اوّل از جبرئيل بود، و صداي دوّم از ميكائيل.» (1).
*****
(1) امالي شيخ صدوق.

تنها مدافع و مبارز صحنه پيكار

وقتي مسلمانان در اُحُد از دستورات رسول خدا سرپيچي كرده، و تنگه مهمّ نظامي را رها كردند، و خالد بن وليد سپاه اسلام را از پشت سَر مورد حمله قرار داد، و حضرتِ حمزه با جمعي شهيد شدند، و شخصي كه شبيه پيامبر بود، كشته شد و همه جا اعلام كردند كه:
«پيامبر خدا كشته شد.»
همه فرار كردند.
تنها علي عليه السلام بود كه با چند نفر مقاومت مي‌كردند.
زيد بن اسيد، به عبداللّه بن مسعود گفت:
آيا اين خبر درست است كه در هنگام سخت اُحد همه فرار كردند؟
عبداللّه بن مسعود گفت:
آري، علي عليه السلام و ابودجّانه و سهل بن حنيف باقي ماندند.
حدود يك ساعت بعد عاصم بن ثابت، و طلحة بن ثابت هم به آن سه نفر ملحق گرديدند.
و خليفه اوّل و خليفه دوم فرار كردند و بعد از سه روز خدمت پيامبر رسيدند.(1).
در شرح همان لحظه حسّاس و چند ساعتِ سرنوشت ساز نوشتند كه:
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم اشخاصي دنبال فراريان فرستاد كه چرا عهد شكستيد؟.
و علي عليه السلام راه را بر خليفه دوم بست و فرمود:
چرا فرار مي‌كني؟
گفت:
اين عادت عرب است، گاهي مي‌گريزد، و گاهي حمله مي‌كند،
و گريخت.
پيامبر زخمي شده در گوشه اي افتاده بود، علي عليه السلام از فرار عهد شكنان در حالت گريه، خود را به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم رساند.
در آن حال گروه گروه، مشركان به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم حمله مي‌كردند و علي عليه السلام آنها را تار و مار مي‌كرد،
تا مي‌خواست كمي استراحت كند، گروه ديگر يورش مي‌آوردند و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم مي‌فرمود:
(علي، شرّ اينها را از من باز دار)
و حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با آنها مي‌جنگيد كه يا كشته مي‌شدند و يا فرار مي‌كردند.

در آن لحظه هاي حسّاس ناگاه شمشير امام علي عليه السلام شكست.
خدمت رسول خدا آمد، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم ذوالفقار را به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام داد كه در تداوم حملات و جانفشاني امام علي عليه السلام، رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«علي جان " صداي جبرئيل را مي‌شنوي كه بين زمين و آسمان مي‌گويد:
لافَتي اِلاّ عَلِيّ لاَسَيْفَ اِلاّ ذُوالْفَقَار(2).
(جوانمرد دلاوري جز علي عليه السلام و شمشيري چونان ذوالفقار وجود ندارد)
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام مي‌فرمايد:
اشك در چشمان من لغزيد و خدا را شكر كردم، و به دفاع ادامه دادم.
جبرئيل به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اِنّه منّي وَ اَنَا مِنْهُ
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نيز فرمود:
وَ اَنَا مِنْكُما
(من هم از شما هستم)
مشركين، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و امام علي عليه السلام را در محاصره داشتند، و هيچكس به كمك نيامد،
در آن حال چشم پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به ابودجّانه افتاد كه در كنارِ امام علي عليه السلام مي‌جنگيد، خطاب به او فرمود:
«ابودجّانه من بيعت خود را از تو گرفتم، برو»
و او در حالي كه گريه مي‌كرد، گفت:
يا رسول اللّه تو را رها كنم و به طرف زن و دنيا بروم؟ به خدا سوگند چنين نمي‌كنم.
آنقدر ادامه داد تا آنكه از فراواني زخم‌ها بر زمين افتاد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فوراً او را خدمت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آورد و تنها به دفاع از جان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پرداخت تا آنكه 94 زخم كاري بر او زدند، با فراواني زخمها و رفتن خونِ زياد، 16 مرتبه به هنگام حمله كردن بر زمين افتاد كه فوراً بلند مي‌شد،
و چهار مرتبه جبرئيل به صورت مردي نيكو صورت امام علي عليه السلام را بر سر پا نگهداشت.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نگاه به قدم هاي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام كرد كه تعادل ندارد، دست به دعا بلند كرد و فرمود:
(پروردگارا مرا وعده دادي كه دين خود را قوي و پيروز گرداني، اگر بخواهي بر تو دشوار نيست)
نسيبه دختر كعب كه وضع را چنان ديد (قبلاً به سربازان آب مي‌داد) خود را در پيش روي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم قرار داد و هر كس كه حمله

مي‌كرد، او دفاع مي‌كرد كه 13 زخم برداشت.
يكي از زخم‌ها چنان كاري بود كه تا يكسال مشغول معالجه آن بود.
درآن حال يك نفر از مسلمانان در حال فرار بود، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
(حال كه فرار مي‌كني سپر خود را بيانداز)
سِپَر را انداخت و نسيبه سِپَر را گرفت و مردانه ايستاد،
ناگاه مُشركي آمد و ضربتي زد كه نسيبه آن را با سپر دفع كرد و شمشيري به اسبش زد كه از پاي در آمد.
پيامبر عبداللّه فرزند نسيبه را صدا كرد كه به كمك مادر بيايد.
عبداللّه فوراً جلو آمده آن مشرك را با كمك مادر كشتند.
مشرك ديگر آمد ضربتي بر عبداللّه زد، كه نسيبه فوراً آن مشرك را با ضربتي از پاي در آورد.
در اين لحظه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم چنان خنديد كه دندان هاي عقب او پيدا شد و خطاب به نسيبه فرمود:
قصاص كردي.
و آنگاه دعا كرد:
«اَللّهُمَّ اجْعَلْهُمْ رُفَقَائي فِي الْجَنَّةِ»
(خدايا آنها را دوستان من در بهشت قرار ده.)
و فرمود:
بارَكَ اللّه عَلَيْكُمْ مِنْ اَهْلِ بَيْتي لِمَقامِكَ خَيْرٌ مَنْ مَقام فلان و فلان
(براي مقام ارزشمندي كه داري بركات الهي از اهل بيت من بر تو باد كه بر فلاني و فلاني برتري)(3).
امّا آن كس چون پروانه گِرد شمعِ وجود پيامبر مي‌گَشت و دفاع مي‌كرد، امام علي عليه السلام بود.
در اين لحظه هاي حسّاس 5 نفر تصميم گرفتند تا پيامبر را به شهادت برسانند.
اسامي آنها به شرح زير است:
1- عبداللّه بن شهاب كه پيشاني پيامبر را مجروح كرد.
2- عتيبه فرزند ابي وقاص، با سنگ دندان هاي رباعي پيامبر را شكست.
3- ابن قميئه ليثي كه زخمي بر صورت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم وارد ساخت، و چنان ضربه شديد بود كه دنده هاي كلاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در صورت آن حضرت فرو رفت كه ابوعبيده جرّاح آنها را با زحمت و با دندان هاي خود در آورد كه چهار دندان او شكست.
4- عبداللّه بن حميد كه در هنگام حمله به دست ابودجانه كشته شد.
5- اُبيّ بن خلف، كه به دست پيامبر كشته شد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تنها 26 سال داشت كه جانانه از پيامبر

صلي الله عليه وآله وسلم دفاع مي‌كرد.
چون خبر كشته شدن پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پخش شد،
و مهاجماني كه به پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم حمله كردند، به وسيله امام علي عليه السلام كشته شده و تار و مار گشتند، اكثر افراد قريش فكر كردند كار تمام شد.
زيرا مي‌گفتند:
مسلمانان گريختند
و پيامبر هم كشته شد،
آنگاه مشغول ارزيابي كشته‌ها بودند تا جنازه پيامبر را شناسائي كنند،
و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم هم صلاح نديد كه اين شايعه تكذيب شود تا دشمن يورش مجدّد نياورد.
علي عليه السلام و ابودجانه و نسيبه، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را به طرف «شعب» (4) حركت دادند، در درختان خرما پنهان شده به سلامت به شهر آيند و براي عمليات فردا آماده شوند.
نخستين كسي كه پيامبر را شناخت «كعب مالك» بود كه فرياد زد:
«هان مسلمانان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم زنده است».
كه بااشاره رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ساكت شد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به دهانه درّه رسيد.
برخي از مسلمانان كه در آن اطراف بودند، با شرمندگي اطراف پيامبر را گرفتند و حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با سپر آب مي‌آورد و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خون هاي صورت خود را مي‌شُست و مي‌فرمود:
اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلي مَنْ اَدْمي وَجْهُ نَبِيِّهِ
(خشم خدا شدت گرفت بر ملتي كه صورت پيامبر خود را خونين كردند.)
در اين لحظات حسّاس (حدود ظهر) ابوسفيان و عكرمه در حالي كه بت هاي بزرگ خود را در دست داشتند شعار مي‌دادند كه:
اَعْلُ هُبَلْ
(بزرگ است بت هبل)
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به مسلماناني كه اطراف او بودند دستور داد شعار بدهند:
اللّهُ أَعْلي وَ أجَلّ
(خدا بزرگتر و تواناتر است)
ابو سفيان شعار را عوض كرد كه:
نحن لنا العُزّي وَ لاعُزّي لَكُمْ
(ما بُت بزرگ عُزّي داريم و شما نداريد.)
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دستور داد، بگويند:

اللّهُ مولانا وَ لا مُولا لَكُمْ
(خداوند مولاي ماست و شما مولائي نداريد.)
ابوسفيان داد زد كه:
امروز به عوض روز بدر.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به مسلمانان دستور داد بگويند كه:
(اين دو روز مساوي نيست كشتگان ما در بهشت و كشتگان شما در جهنّم مي‌باشند.)
ابوسفيان كه از پاسخ هاي كوبنده مسلمانان در شگفت بود گفت:
(وعده ما و شما سال آينده)
و راه مكّه را در پيش گرفت.(5).
و مسلمانان نماز جماعت را در حالي كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از شدت زخم‌ها نشسته نماز مي‌خواند اقتدا كردند، و پس از نماز وارد ميدان اُحد شدند تا 70 كشته خود را دفن كنند و آفتاب درحال غروب كردن بود كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و همراهان به مدينه باز گشتند.
*****
(1) روضة الصفاء ج 2 ص 111.
علل الشرايع شيخ صدوق.
توضيح دادند كه: يعني: خليفه اوّل و دوّم.
شِعب، درّه اي در كوه هاي اُحُد كه به صورت مخفيگاه بود.
بحارالانوار ج 20 ص 44 - و - روضة الصفاء ج 2 ص 112 - و -سفينة البحار ج1 ص149.

دفاع و بُت شكني

بت شكني در كودكي

علي عليه السلام در حالي كه طفل بود و بازي مي‌كرد، هرگاه به بت هاي قريش مي‌رسيد آنها را بر زمين مي‌كوبيد و مي‌شكست،
روزي حضرت ابوطالب با نگراني به حضرت فاطمه بنت اسد، مادر امام علي عليه السلام گفت:
علي بُت‌ها را مي‌شكند، مي‌ترسم بزرگان قريش او را شناسائي كنند و از بين ببرند.
اينجا بود كه مادر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خاطره اي از ايّام بارداري خود نقل كرد و فرمود:
من در ايّامي كه به علي عليه السلام حامله بودم و براي طواف خانه مشغول مي‌شدم.
هرگاه بطرف بت هاي قريش مي‌رفتم، جنين در شكمم بي تابي مي‌كرد و با پا، سخت بر من مي‌كوبيد و مانع مي‌شد كه به بت‌ها نزديك شوم.(1).
*****
(1) الخرايج - و - خلاصة الأخبار ص275.

شکننده بت بزرگ هُبَل

در روز فتح مكّه، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دستور داد تا بت‌ها را بشكنند،
360 بت از قبائل قريش در آنجا بود كه شكسته شد، نوبت به بت بزرگ «هُبَل» رسيد، چون نگاه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بر آن افتاد فرمود:
علي جان! يا تو پاي بر دوش من بگذار و هُبَل را بشكن، و يا من پاي بردوش تو بگذارم.
علي عليه السلام فرمود:
شما پاي بر دوش من بگذاريد.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم وقتي پاي بر دوش علي عليه السلام گذاشت ديد كه نمي‌تواند تحمّل كند تبسّمي كرد و فرمود:
«علي جان، بيا تو پاي بر دوش من بگذار.»
و علي عليه السلام پاي بر دوش رسول خدا گذاشت و بت بزرگ «هبل» را گرفت و محكم بر زمين كوبيد كه در هم شكسته شد.(1).
*****
(1) حق اليقين ص 132 و اربعين خطيب بغدادي.

بت شكني در طائف

طائف سرزمين حاصل خيز ي است كه در دوازده فرسخي جنوب شرقي مكّه قرار گرفته است،
فراريان دشمن در جنگ حُنين براي رهايي از ضربات خُرد كننده سپاه اسلام، به سوي طائف گريختند.
و داخل قلعه مستحكم طائف شده، آن را سنگر خود قرار دادند و در كمين مسلمين قرار گرفتند.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به سوي طائف حركت كرد و چند روز (همراه سپاه اسلام) قلعه هاي طائف را در محاصره خود در آوردند.
در اين ايّام، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم علي عليه السلام را با جمعي از سواران، به سوي بخشي از طائف فرستاد و دستور داد كه:
به هَر بُت كه دست يافتند، آن را بشكنند.
اميرمؤمنان علي عليه السلام همراه جمعي روانه آن بخش از طائف شدند، در مسير به جمعيّت زيادي از سواران قبيله «خثعم» برخورد كردند.
مردي از آنها به نام «شهاب» در تاريكي آخر شب، از لشگر دشمن بيرون آمد و به ميدان تاخت و مبارز طلبيد.
اميرالمؤمنين عليه السلام به سوي او رفت، در حالي كه چنين رَجَز مي‌خواند:
اِنَّ عَلي كُلِّ رَئيس حَقّاً
اَنْ يَرْوِيَ الصَّعْدَةَ اَوْ تَدَقَّا
«به راستي كه برعهده هر رئيسي، حقّي است، كه نيزه اش را از خون دشمن سيراب كند، يا نيزه هاي دشمن كوبيده گردد.»
سپس به شهاب حمله كرد و با يك ضربت او را كُشت،
پس از آن، با گروه همراه حركت كرده و بُت‌ها را شكستند،
سپس به خدمت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بازگشتند، كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود.
پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم وقتي علي عليه السلام را ديد تكبير فتح گفت و دست علي را گرفت و به كناري كشيد و مدّتي طولاني با همديگر خصوصي صحبت كردند.
روايت شده خليفه دوّم وقتي كه اين منظره را ديد، به حضور پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم آمد و گفت:
«آيا تنها با علي راز مي‌گوئي و از ديگران چشم مي‌پوشي؟»

پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
يا عُمَر ما اَنَا اِنْتَجَيْتُهُ وَ لكِنَّ اللّهَ اِنْتَجاهُ
(اي عُمر، من با او آهسته صحبت نمي‌گويم، بلكه خداوند با او آهسته سخن مي‌گويد.)
يعني راز گوئي من با امام علي عليه السلام به فرمان خداست.
سپس نافع بن غيلان (يكي از دلاوران دشمن) همراه گروهي از قبيله ثقيف از قلعه طائف بيرون آمدند،
اميرالمؤمنين عليه السلام در دامنه «وج» (روستائي نزديك طائف) با آنها برخورد كرد، نافع را كشت و با كشته شدن او، مشركين همراه او گريختند كه با اين پيش آمد ترس و وحشت سختي بر دل دشمنان افكنده شد، به طوري كه جمعي از مشركين از قلعه طائف بيرون آمده و به حضور رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم رسيدند و قبول اسلام كردند، و به دنبال آن قلعه طائف به دست مسلمين فتح گرديد و طائف بيش
از ده روز در محاصره پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و همراهان بود.
چنان كه ملاحظه مي‌كنيد در اين جنگ نيز، خداوند علي عليه السلام را به ويژگي هائي اختصاص داد كه هيچ كس داراي آن نبود و پيروزي به دست آن حضرت انجام گرفت، و در جريان راز گوئي، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم راز گوئي با علي عليه السلام را به خدا نسبت داد و اين خود بيانگر اوج عظمت مقام او در پيشگاه ذات اقدس حقّ است.(1).
*****
(1) نگاهي به زندگاني دوازده امام عليهم السلام، نوشته: علاّمه حلّي، ترجمه: محمّدي اشتهاردي.

دفاع از حق

امام علي عليه السلام براي اينكه در برابر توطئه‌ها و سران كودتائي سقيفه ساكت نباشد،
و وظيفه الهي خود را به انجام رساند،
براي بيداري مردم و اتمام حجّت، دست حسن و حسين عليهما السلام را مي‌گرفت و همراه با فاطمه زهرا عليه السلام به دَرِ خانه مهاجر و انصاري كه در غدير خُم حضور داشتند و بيعت كرده بودند، مي‌رفت و آنان را براي ياري كردن و همراهي فرا مي‌خواند.
برخي پاسخي نمي‌دادند،
و بعضي عذر مي‌آوردند كه كار از كار گذشته است.(1).
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام هم آنان را مي‌شناخت،
امّا در يك آزمايش الهي، آنها را و ادّعاهايشان را به ارزيابي مي‌گذارد، تا نگويند از ما درخواستي نشده است.
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ص 153.

سوگند دادن حاضران براي حقّ خويش

امام علي عليه السلام در مجامع مهاجر و انصار، در مسجد و در خانه هايشان، شركت مي‌كرد و خطاب به جمع حاضران مي‌فرمود:
شما را به رسول اللّه سوگند مي‌دهم، آنها كه در روز غدير حاضر بوديد و بيعت كرديد، بپا خيزيد و شهادت دهيد.
جمعي بپا مي‌خاستند و شهادت مي‌دادند، و مي‌گفتند:
حقّ با شماست، امّا شما بزرگواريد، صرف نظر كنيد.(1).
*****
(1) الغدير ج 3 باب (مناشدة).

استدلال هاي فراوان براي اثبات حق

گاهي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي اثبات حقّانيّت خود در جمع مهاجر و انصار بپا مي‌خاست و از مردم با استدلال اعتراف مي‌گرفت و مي‌فرمود:
آيا همه درب‌ها به طرف مسجد جز درب خانه من بسته نشد؟
پاسخ مي‌دادند: آري
حضرت علي عليه السلام مي‌فرمود:
«آيا در ميان شما كسي نزديكتر از من به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم وجود دارد؟»
مي گفتند: نه.
و احاديث رسول خدا را كه درباره فضائل او بود يك يك مي‌خواند و مردم اعتراف مي‌كردند و آنگاه سركوفت مي‌زد كه چرا حق مرا غصب كرديد؟ (1).
*****
(1) ينابيع الموده ص 87 - و - الصواعق المحرقه ص 93.

بيعت نكردن علي با كودتا گرانِ سقيفه

گرچه در كُتب تاريخي اهل سنّت كه اكثر نويسندگان آن مغرض و قلم به مزد درباريان بني اميّه و بني العباس بودند، چيزهائي نسبت به بيعت امام علي عليه السلام نوشتند و ادّعا كردند كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با سران كودتا گر سقيفه بيعت كرد، در صورتي كه واقعيّت ندارد.
بر أساس مدارك و شواهد موجود، امام علي عليه السلام هرگز بيعت نكرد، و اين حقيقت را خليفه اوّل و ديگر سران كودتا مي‌دانستند.
اگر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سرانجام بيعت مي‌كرد كه لازم نبود آن همه مقاومت كند، فرزندش به شهادت برسد، و از دختر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم سينه و پهلو بشكنند.
امام علي عليه السلام هرگز بيعت نكرد، و تمام مورّخين شيعه و سنّي نوشتند كه تا فاطمه عليها السلام زنده بود ديگر مردان بني هاشم هم بيعت نكردند.(1).
و حضرت علي عليه السلام چند بار با خليفه اوّل با استدلال هاي روشن بگونه اي صحبت كرد كه محكوم شد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به خليفه اوّل فرمود:
چرا مشورت نكردي، و حق ما اهل بيت عليه السلام را ناديده گرفتي؟
تنها جوابي كه داد اين بود كه:
ترسيدم فتنه اي پيدا شود.(2).
*****
(1) مروج الذهب ج 1 ص 301 - و - عبدالله بن سبا ج 1 ص 125.
مروج الذهب ج 1 ص 301.

اعتراض شديد اصحاب بزرگ و طرفداران امام علي عليه السلام باعث شد كه خليفه اوّل بالاي منبر خاموش شده و نتواند پاسخ بگويد و پس از مدّتي سكوت، گفت:
وَلَّيْتُكُمْ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فيكُمْ أقيلُوني
«من زمام رهبري شما را به دست گرفتم، ولي تا علي هست، من بهترين فرد شما نيستم، مرا رها كنيد و به خودم واگذاريد.»
خليفه دوم فرياد زد:
«اي فرومايه از منبر پائين بيا، وقتي كه تو نمي‌تواني به احتجاج و استدلال اصحاب پاسخ بدهي، چرا خود را در چنين مقامي قرار داده اي؟ ... »
خليفه اوّل از منبر پائين آمد و به خانه خود رفت و سه روز از خانه بيرون نيامد.
در اين ميان با تلاش افراد، چهار هزار نفر شمشير به دست اجتماع كرده وارد خانه خليفه اوّل شدند و او را همراه خليفه دوم، به سوي مسجد آوردند.
خليفه دوم سوگند ياد كرد كه اگر هر كدام از اصحاب علي عليه السلام مثل چند روز گذشته سخن بگويد، سرش را از بدنش جدا مي‌سازم.
در چنين جوّ خطرناكي دو نفر از ياران علي عليه السلام، برخاستند و سخن گفتند.
نخست خالد بن سعيد برخاست و مقداري سخن گفت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
«بنشين، خداوند مقام تو را شناخت و از تو قدرداني كرد.»
سپس در اين هنگام سلمان برخاست و فرياد زد:
اَللّٰهُ اكْبَرْ، اَللّٰهُ اكْبَرْ
با اين دو گوشم از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم و اگر دروغ بگويم هر دو گوشم كَر شود، كه فرمود:
«هنگامي فرا رسد كه در مسجد، برادر و پسر عمويم (علي عليه السلام) با چند نفر از اصحاب نشسته باشند، ناگاه جماعتي از سگهاي دوزخ به سوي او بيايند و او و اصحابش را بكشند.»
فَلَسْتُ اَشُكُّ اِلاّ وِ اِنَّكُمْ هُمْ
(شكّي ندارم كه شما قطعاً همان سگ هاي دوزخ هستيد.)
خليفه دوم تا اين سخن را شنيد، به سوي سلمان حمله كرد، ولي هنوز به سلمان نرسيده بود كه، امام علي عليه السلام گريبان خليفه دوم را گرفت

و او را بر زمين كوبيد.
سپس به خليفه دوم فرمود:
«اي فرزند ضحّاك حبشيّه! اگر مقدّرات و دستور الهي، و پيمان با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پيشي نگرفته بود، امروز به تو نشان مي‌دادم كه كدام يك از ما ضعيف تر هستيم، و ياران كمتر داريم.»
سپس حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام اصحاب خود را ساكت كرد، و به آنها فرمود:
«متفرّق گرديد.»
و آنها رفتند.(1).
*****
(1) احتجاج طبرسي ج1 ص104.

دفاع از وصيّت حضرت زهرا

پس از ماجراي دردناك كودتاي سران سقيفه و رُخ نشان دادن دردها و مصيبت ها، و انزواي مظلومانه امامت، يكي از روش هاي مبارزاتي حضرت زهراعليها السلام، مبارزه منفي بود كه وصيّت فرمود:
«قبر آن بزرگ بانوي جهانيان مخفي باشد.»
كه از آن پس تا روز قيامت علامت سئوالي به درازاي تاريخ در برابر ستمگران قرار گرفت كه:
«چرا قبر فاطمه عليها السلام مخفي است؟؟!!»
سران سقيفه پس از دفن مخفيانه حضرت زهراعليها السلام، و پنهان ماندن قبر، به عمق شكست خود پي برده، تلاشِ همه جانبه اي را آغاز كردند تا قبر حضرت زهرا عليها السلام را كشف كنند.
امام علي عليه السلام مسائل امنيّتي را دقيقاً رعايت كرده بود و در چند نقطه، قبر نمائي درست كرد كه يكي از آن مكان‌ها قبرستان بقيع بود.
فرداي آن روز تمام عوامل حكومت خليفه اوّل به سركردگي خليفه دوم، تلاش گسترده اي را آغاز كردند و خواستند قبرهاي تازه قبرستان بقيع را نبش قبر كنند، كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام لباس مخصوص عمليّات رزمي را پوشيد و دستمال مخصوص را بر پيشاني مبارك بست و در بقيع نشست و فرمود:
(اگر سَرِ يك كُلَنگ بر زمين بقيع اصابت كند، فردي از شما را زنده نمي‌گذارم، اگر من در مسئله امامت صبر كردم براي حفظ اسلام بود، امّا مسئله قبر فاطمه عليها السلام، يك مسئله خصوصي و خانوادگي است كه ديگر صبر نخواهم كرد.)(1).
*****
(1) بحارالانوار ج30.

خليفه دوم در زمان خود نقشه خلافت را به گونه اي طرح كرد كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از مرگ او نيز به خلافت نرسد و مخالفان را با سرنيزه ساكت كرد.
و شورائي را طرح كرد كه سرانجام آن شورا، خلافت خليفه سوم باشد، چون خليفه سوم جزو هم پيمان هاي خليفه دوم بود.
خليفه دوم وصيّت كرد:
الف- شش نفر لياقت خلافت دارند، اگر يكي را برگزيدند او خليفه است.
ب- اگر به دو گروهِ 3 نفره تقسيم شدند، معيار، رأيِ عبدالرّحمن بن عوف، دامادِ خليفه سوم است، او با هركس بيعت كرد آن شخص خليفه مسلمين است.
ج- و اگر يك نفر مخالفت كرد، گردن او را بزنيد.
بنابر اين آينده شورا روشن است، زيرا در آن شورا يك نفر (زبير) با امام علي عليه السلام هماهنگ است.
و نظر عبدالرّحمن بن عوف هم با خليفه سوم است كه بقيّه كارها يك صحنه سازي سياسي براي عوام فريبي مردم بود.
عبدالرّحمن بن عوف با خليفه سوم بيعت كرد و به مردم فرمان داد تا با خليفه سوم بيعت كنند و مردمِ ناآگاه نيز اطراف خليفه سوم را گرفتند.
در اين لحظات حسّاس چه بايد كرد؟
آيا بايد سكوت كرد و گذشت؟
يا بايد افشاگري نمود؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دوّمين نظر را برگزيد.
و مردم را مورد خطاب قرار داد و در يك سخنراني افشاگرانه، فضائل خود را به ياد مردم آورد،
و سفارشات رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را مطرح كرد،
و از مردم بارها اعتراف و اقرار گرفت،
و همه اقرار كردند كه پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم در جاهاي گوناگون، امامت امام علي عليه السلام را مطرح فرمود.
بگونه اي سخنراني حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام كارگر افتاد كه سران كودتا به وحشت افتادند و خليفه سوم شتاب زده به عبدالرّحمن گفت:
آخرين وصيّت خليفه دوم چه بود؟
پاسخ داد:

مخالف بايد كشته شود!!
و امام علي عليه السلام با بيدار كردن وجدان هاي خفته مردم، راه منزل را در پيش گرفت.(1).
*****
(1) بحارالانوار ج31 ص315 و 372.

مطالبه فدك از خليفه اوّل

حضرت فاطمه عليها السلام و عبّاس عموي پيامبر نزد خليفه اوّل آمدند و ميراث خود را كه از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم باقي مانده بود خواستند، ايشان در آن موقع زمينشان فدك و سهمشان را از خيبر مطالبه مي‌كردند.
خليفه اوّل گفت:
من از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه فرمود: ما چيزي را به ارث نمي‌گذاريم و آنچه از ما بماند صدقه است.
هنگامي كه حضرت فاطمه عليها السلام اين سخن را شنيد با حالتي خشمگين آن مجلس را ترك كرد و تا آخر عُمْر با خليفه اوّل يك كلمه هم سخن نگفت.(1).
و با حال يأس در خانه نشسته و بحال خود گريه مي‌كرد تا از دنيا رفت.
علي عليه السلام اين تصرّف عدواني و داستان غم انگيز را صريحاً در ضمن نامه اي كه به خليفه سوم بن حنيف نوشته، بيان مي‌كند:
بَلي كانَتْ فِي اَيْدينا فَدَكُ مِنْ كُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرينَ وَ نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ.(2).
«آري از آنچه كه آسمان بر آن سايه انداخته فقط فدك در دست ما بود، پس نفسهاي آن قوم بر آن طمع و حِرص ورزيد و نُفُوس عدّه اي هم از آن صرف نظر كرده و اعراض نمودند، خداوند بهترين داور است.»
*****
(1) صحيح بخاري ج 8 ص 185.
شرح ابن ابي الحديد ص6 نامه45 و شرح فيض ج2 ص958.

همه دلاوران عرب، و شجاعان قبائل گوناگون اعتراف داشتند كه چونان علي عليه السلام در شجاعت و قدرت بازو، نه در گذشته و نه در آينده مي‌توان يافت.
علي عليه السلام در حمله و خط شكني و دلاوري زبانزد دوست و دشمن بود. كسي كه در تمام نبردها خط شكن بود و هرگز سُستي و ضعف نشان نداد.
حضرت رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
عَلِيٌّ اَشْجَعُ النّاسِ قَلْباً
«علي از حيث قلب شجاعترين تمام مردان است.
و فرمود:
عَلِيٌ اَشْجَعَ الْعَرَبِ(1).
علي از تمام عرب شجاعتر است.»
علي عليه السلام در تمام جنگ‌ها «جز تبوك» شركت داشت.
و تمام موانع نظامي را در تمام جبهه‌ها از ميان برمي داشت.
و تمام دلاوراني كه به ميدان آمدند و هماورد طلبيدند را دَر هَم شكست و تمام تهاجمات فرد و دسته جمعي و عمومي را پاسخ داد.
در حملات پياپي كه لشگريان دشمن را چون طوماري گِرد ذوالفقارش مي‌پيچيد.
گاهي اوقات شمشير امام عليه السلام توان تحمّل آن همه فشار را نداشت و خَم مي‌شد كه دوباره آن حضرت آن را راست مي‌كرد و مي‌فرمود:
لا تَلُومُوني وَ لُومُوا هذا
«مرا ملامت نكنيد، بلكه اين شمشير را مورد ملامت قرار دهيد.»
كه تاب و تحمّل شدّت ضربات را نمي‌آورد و كج مي‌شود.(2).
*****
(1) احقاق الحق، ج4ق ص331 -150 و ج5، ص60.
سفينه بحار، ج1، ص691.

ادب کردن دشمن جسور

محدّث قمّي نقل كرد كه:
وقتي خالد بن وليد با لشگريانش، اميرالمؤمنين عليه السلام را كه در اراضي خود به كشاورزي مشغول بود، ديد، سخن به ناسزا گوئي و اهانت آغاز كرد.
اميرالمؤمنين عليه السلام با مشاهده اين بي ادبي، او را بي درنگ از اسب پائين آورد و سپس به كنار آسياي حارث بن كلده كشيد، و ميله آهنين آن آسياب را بيرون آورد و با قدرت بازوي يداللّهي آن را خَم كرد و مانند طُوق بر گردن خالد پيچيد.
سپاهيان او از آن حضرت ترسيدند و دخالت نكردند.
خالد زبان به التماس گشود و سوگند داد كه رهايش كند.
امام آن مغرورِ بي ادب را به همان حال رها كرد، در حالي كه ميله آهني در گردنِ او مثل قلاّده از دور ديده مي‌شد.
خالد با ناراحتي پيش فرمانده خود (خليفه اوّل) برگشت و براي حلّ اين مشكل از او طلب كمك كرد.
خليفه به آهنگران دستور داد تا آن را از گردن خالد باز كنند.
همه آنان گفتند:
اين كار غير ممكن است مگر آهن در كوره حرارت داده شود تا سرخ گردد كه در اين صورت خالد هلاك خواهد شد.
قلاّده در گردن او بود و مردم به او مي‌خنديدند، تا اميرالمؤمنين عليه السلام از مزرعه بازگشت.
عدّه اي از آن حضرت تقاضا كردند كه او را ببخشد.
آن بزرگوار كه همواره اهل عفو و كرامت بود، قبول فرمود، سپس آن طوق آهن را مانند خمير با دست مبارك قطعه قطعه كرد و به زمين ريخت. (1).
*****
(1) منتهي الآمال، ج1، ص69 - و كشف ترمذي - و مناقب ص451 - و در كفاية الموحدين، ج2، ص115.

دفاع از احكام الهي

در دوران 25 ساله حكومت سران سقيفه، بدعت‌ها و تغييرات زيادي در احكام الهي پديد آمد كه تربيت اجتماعي مردم، و بازگرداندن امّت به ارزش هاي اصيل اسلامي يكي از مشكلات اجرائي حكومت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بود.
خليفه دوم دستور داده بود:
نماز مستحبي را مي‌شود به جماعت خواند.
وقتي امام علي عليه السلام دستور داد كه نماز مستحبّي را به جماعت نخوانند، اعتراض‌ها شروع شد، و فريادها بلند شد كه:
علي عليه السلام مي‌خواهد برخلاف دستورات خليفه دوم رفتار نمايد.
و روزي كه علي عليه السلام خواست منبر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را در جاي اصلي خود قرار دهد، (همان جائي كه در زمان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم قرار داشت)، مردم اعتراض كردند، و مانع شدند و فرياد كشيدند،
امّا روزي كه خليفه اوّل و خليفه دوم مي‌خواستند منبر رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را از جاي خود بردارند كسي اعتراض نكرد.
اينها نشان دهنده مشكلات علي عليه السلام در سنّت گرائي و بازگشت به سنّت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم است،
چون 25 سال مردم منحرف شدند،
مسخ گرديدند،
و احكام دين را تغيير دادند.(1).
*****
(1) ثمرات الانوار ج 2 ص 260 - و - شبهاي پيشاور ص 557.

پس از 25 سال حكومت آنان كه به حاكميّت ارزش‌ها و احكام اسلامي توجّهي نداشتند، و بدعت ها، و جعل احكام فراواني را پديد آوردند، كه مردم را از اسلام و احكام ناب منحرف و به دستورالعمل هائي عادت داده بودند كه از احكام اسلام بيگانه بود، وقتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به حكومت رسيد، با هزاران مشكل سياسي، اجتماعي، فرهنگي روبرو بود، و نمي‌توانست افكار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغيير دهد.
حضرت وقتي كه فرمود:
«نماز مستحبّي را به جماعت نخوانيد».
فرياد عموم بلند شد كه:
وا عُمَراه، وا عُمَراه
(كجائي كه بنگري علي نمي‌گذارد نماز مستحبّي را به جماعت بخوانيم.)
اينجاست كه، مشكل فرهنگي و بينشي را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه نمي‌شود به زودي عوض كرد.
امام علي عليه السلام در يك سخنراني عمومي بردباري خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اينگونه بيان فرمود:
اگر حكم الهي را اظهار كنم، و تحريفها را كنار زنم، از گِرد من پراكنده مي‌شوند.
سوگند به خدا به مردم گفتم كه در ماه رمضان جز براي نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، كه خواندن نماز مستحبّي به جماعت بدعت است.
امّا بعضي از لشگريان كه در پيرامون من مي‌جنگيدند، فرياد زدند:
«اي اهل اسلام، سنّت خليفه دوم را تغيير دادند، و علي ما را از نماز خواندن مستحبّي به جماعت باز مي‌دارد.»
ترسيدم در گوشه اي از لشگريانم شورشي برپا شود.(1).
كه حضرت فرمود:
أَرَايْتُمْ لَوْ اِمَرْتَ بِمَقامِ اِبْراهيمْ فَرَدَدْتُهُ اِلي الْمَوْضِعِ الَّذي وَضَعَهُ فيهِ رَسُولُ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم وَرَدَدْتُ فَدَكَ اِلي وَرَثَةِ فاطِمَة وَرَدَدْتُ صاعَ رَسُولُ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم كَما كانَ ...
وَرَدَدْتُ دارُ جَعْفَرِ اِلي وَرَثَتِهِ وَ هُدِمَتْها مِنَ الْمَسْجَدِ، وَرَدَدْتُ قَضايا مِنَ الْجَوْرِ قَضي بِها وَ نَزَعَتُّ نِساءً تَحْتَ رِجالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ وَرَدَدْتُهُنَّ اِلي اَزْواجِهِنَّ ...
وَ مَحَوْتُ دَوَّاوينَ الْعَطايا وَ اعْطَيْتُ كَما كانَ رَسُولُ اللّه صلي اللّه عليه وآله وسلم يُعْطي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ اَجْعَلُها دَوْلَةً بَيْنَ الْاَغْنِياءِ ...

وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولُ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم اِلي ما كانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ ما فَتَحَ فيهِ مِنَ الاَبْوابِ وَ فَتَحْتُ ما سَدَّ مِنْهُ وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَي الْخِفَّيْنِ وَ حَدَدْتُ عَلَي النَّبيذِ وَ اَمَرْتُ بِالاْحَلالِ الْمُتْعِتينِ وَ اَمَرْتُ بِالتَّكْبيرِ عَلَي الْجَنائِزِ خَمْسَ تَكْبيراتٍ وَ الْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَحْمنِ الرَحيمِ ...
وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَي حُكْمِ الْقُرْآنَ وَ عَلَي الطَّلاَقِ عَلَي السُّنَّةِ وَ اَخَذْتُ الصَّدَقاتَ عَلَي اِصْنافِها وَ حُدُودِها ... اِذاً لِتَفَرَّقُوا عَنّي وَ اللَّهِ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اِنْ لا يَجْتَمِعُوا في شَهْرُ رَمَضانِ اِلاَّ في فَريضَةٍ وَ اعْلَمَتْهُمْ اِنَّ اجْتِماعِهِمْ في النَّوافِلِ بِدْعَةَ فَتَنادي بَعْضُ اَهْلِ عَسْكَري مِمَّنْ يُقاتِلُ مَعي:
يا اَهْلَ الاِسْلامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرٍ يَنْهانا عَنِ الصَّلوةِ في شَهْرُ رَمَضانِ تَطَوُّعاً.
وَلَقَدْ خَفَّتْ اَنْ يَثُورُوا في ناحِيَةِ جانِبِ عَسْكَريٍّ ...
«اگر مقام ابراهيم را كه عمر تغيير داد بهمان مكاني مي‌گذاشتم كه پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم قرار داده بود،
و فدك را به صاحب اصليش مي‌دادم،
و پيمانه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را به مقدار تعيين شده پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم باز مي‌گرداندم،
و خانه جعفر را كه در توسعه مسجد به زور خراب كردند، باز پس مي‌گرفتم،
و احكام و قضاوت هاي ظالمانه را طرد مي‌كردم،
و زنان مسلماني را كه بدون حقّي گرفتند و با آنان ازدواج كردند، به خانوادهايشان برمي گرداندم،
و دفتر حقوق را به روش حقوقي پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم تغيير مي‌دادم،
و دفتر بخشش‌ها و امتياز دادنها را نابود مي‌كردم،
و مسجد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آنگونه كه لازم بود درست مي‌كردم،
و درهائي كه بيجا باز كردند مي‌بستم،
و مسح برروي كفش را منع مي‌كردم،
و برخوردن آبجو حدّ شراب مي‌زدم،
و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام مي‌كردم،
و دستور مي‌دادم كه بر جنازه‌ها پنج تكبير بگويند،
و بسم اللّه را در نماز بلند بگويند،
و مردم را به حكم قرآن باز مي‌گرداندم، و طلاق را مطابق اسلام جاري مي‌كردم
و صدقات را از اقشار مردم مي‌گرفتم، هر آينه از اطراف من پراكنده مي‌شدند،
من تا دستور دادم كه نماز مستحبّي را به جماعت نخوانند كه بدعت است،

جمعي از لشگريان من فرياد زدند:
كه اي اهل اسلام، سنّت عمر را تغيير دادند، ترسيدم كه لشگريانم را دچار پراكندگي كنند.»
*****
(1) روضه كافي ص58 و 63 - و - تاريخ الخلفاء سيوطي صلي الله عليه وآله وسلم13.

يكي ديگر از آثار نظارت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در دوران 25 ساله انزوا و سكوت، نظارت بر احكام دين و مقابله با تحريف و بدعت گذاري در دين بود.
رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم حج تمتّع را تشريع و انجام دادند،
امّا خليفه دوم در دوران خلافت خود از آن نهي كرد و گفت:
مُتْعَتان كانَتا عَلَي عَهْدِ رَسُولِ اللّه وَ اَنَا أنْهي عَنْهُمَا وَ اُعَاقِبُ عَلَيْهَا، مُتْعَةُ الْحَجِّ وَ مُتْعَةُ النِّسَاءِ(1).
حج تمتّع و متعه در زمان رسول خدا بود و امروز من آن را نهي مي‌كنم و هر كس انجام دهد او را مجازات مي‌كنم.
و زمينه براي برخورد با خشونت خليفه دوم، وجود نداشت.
در زمان خليفه سوم وقتي اصحاب پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به او فشار آوردند گفت:
من نظر خود را مطرح كردم، هر كس خواست عمل كند يا حج تمتّع انجام دهد.(2).
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با خليفه سوم برخورد شديد كرد و فرمود:
تو از حج تمتّع مردم را نهي مي‌كني؟
و در حالي كه خشمناك بود، براي حجّ تمتّع با ياران خود، «تلبيه» گفتند.(3).
در روايت ديگري آمده است كه:
خليفه سوم اصحاب خود را از حج تمتّع نهي كرد، و امام علي عليه السلام و ياران او اعمال حج تمتّع را آغاز كردند، سپس حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به خليفه سوم فرمود:
تو از حج تمتّع مردم را باز مي‌داري؟
خليفه سوم گفت: آري.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا شما و ما، همراه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم حجّ تمتّع انجام نداده ايم؟ كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم حج تمتّع انجام داد و تلبيه گفت؟
خليفه سوم پاسخ داد:
آري، ولي ما مي‌ترسيديم.(4).
*****

(1) بداية المجتهد ج 1 ص 346 - و - زادالمعاد ج 2 ص 205 - و - شرح ابن ابي الحديد ج 3 ص 167 - و - مُغني ابن قدامه ج 7 ص 527 - و - محلّي ابن حزم ج 7 ص 107.
مسند احمد ج 1 ص 92.
موطأ مالك ص 336 - و - تاريخ ابن كثير ج 129 5.
سنن نسائي ج 2 ص 15 - و - مسند احمد ج 1 ص 57 - و - تاريخ ابن كثير ج 5 ص 126 - و - صحيح مسلم 896 - و - مسند احمد ج 1 ص 97 و 136 - و - سنن بيهقي ج 5 ص 22 - و - صحيح بخاري ج 1 ص 190 - و - مسند طيالسي ج1 ص16.

اعتراض بر بي عدالتي ها

اعتراض به خليفه اوّل و خليفه دوم
حمايت از اعتراضات اباذر
اعتراض به تحريف در احكام حجّ
دفاع از عمّار ياسر
تاثير انتقادهاي امام علي در ديگر صحابه
ضرورت دفاع از اسلام
اعتراض به نماز خليفه سوم در مني

اعتراض به خليفه اوّل و خليفه دوم

يكي از مبارزات منفي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در دوران 25 ساله انزوا، اعتراض به بي عدالتي هاي حاكمان بود،
كه با انتقاد و اعتراض هم مردم را بيدار، و روح شجاعت را در مردم تقويت مي‌كرد و هم حاكمان مغرور را وادار به عقب نشيني و نرمش مي‌ساخت.
در حكومت خليفه اوّل بارها و بارها از كشتار و غصب اموال و جعل و تحريف دستگاه حكومت انتقاد كرد، تا آنكه زير شمشير برهنه قرار گرفت، امّا دست از تبليغ و ارشاد برنداشت.
و در زمان خليفه دوم بارها از خلاف كاريها و خشونتهاي او اعتراض كرد و در برابر خودسري‌ها ايستاد.
روزي خليفه دوم گفت:
اگر من راه انحرافي بروم شما امّت محمّد صلي الله عليه وآله وسلم چه مي‌كنيد؟
امام علي عليه السلام حضور داشت و فرمود:
با اين شمشير بين دو چشمانت را مي‌زنم.
خليفه دوم گفت:
خوشحال هستم كه در امّت اسلام چنين افرادي وجود دارند.

حمايت از اعتراضات اباذر

ابوسعيد خدري نقل مي‌كند كه:
روزي اباذر نزد خليفه سوم آمد و از او انتقاد و عيب جوئي كرد.
آنگاه علي عليه السلام در حالي كه تكيه به عصايي داده بود رسيد.
خليفه سوم پرسيد:
با او چه كنم؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«آن را خداي بزرگ جواب داد كه «اگر دروغ مي‌گويد، دروغ او برباد و اگر به راستي سخن مي‌گويد، بعضي از آنچه كه گفته بر شما اصابت خواهد كرد.» (1).
خليفه سوم به امام علي عليه السلام گفت:
ساكت شو! خاك در دهان تو!
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
خاك در دهان خودت! از ما چيزي پرسيدي به تو پاسخ گفتيم.(2).
به گزارش مسعودي و يعقوبي، وقتي اباذر به تبعيدگاه مي‌رفت خليفه سوم دستور داد تا كسي او را مشايعت نكند.
امّا علي عليه السلام و دو فرزندش براي مشايعت او رفتند و زماني كه مروان از غضب خليفه درباره مشايعت او ياد كرد.
امام علي عليه السلام به بدي از خليفه سوم ياد نمود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به هنگام بدرقه اباذر در كمال بي اعتنائي به بخشنامه خليفه سوم فرمود:
يَا أَبَاذَرٍّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ للَّهِ، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ.
إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ، فَانْزُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَي مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ!
وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً، وَالْأَكْثَرُ حُسَّداً.
وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ كَانَتَا عَلَي عَبْدٍ رَتْقاً، ثُمَّ اتَّقَي اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً! لَا يُؤْنِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَأَحَبُّوكَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ.
«اي اباذر! همانا تو براي خدا به خشم آمدي، پس اميد به كسي داشته باش كه بخاطر او غضبناك شدي.
اين مردم براي دنياي خود از تو ترسيدند، و تو بر دين خويش از آنان ترسيدي، پس دنيا را كه به خاطر آن از تو ترسيدند به خودشان واگذار، و با

دين خود كه براي آن ترسيدي ازاين مردم بگريز، اين دنياپرستان چه محتاجند به آنكه تو آنان را ترساندي، و چه بي نيازي از آنچه آنان تو را منع كردند و به زودي خواهي يافت كه چه كسي فردا سود مي‌برد؟
و چه كسي بر او بيشتر حسد مي‌ورزند؟ اگر آسمان و زمين درهاي خود را بر روي بنده اي ببندند و او از خدا بترسد،
خداوند راه نجاتي از ميان آن دو براي او خواهد گشود، آرامش خود را تنها در حق جستجو كن، و جز باطل چيزي تو را به وحشت نياندازد.
اباذر، اگر تو دنياي اين مردم را مي‌پذيرفتي، تو را دوست داشتند، و اگر سهمي از آن برمي گرفتي دست از تو بر مي‌داشتند.» (3).
به هنگام شب، خليفه سوم درباره برخورد امام علي عليه السلام با مروان، به وي اعتراض كرد و گفت:
مگر نشنيدي كه من دستور داده بودم كسي از اباذر مشايعت نكند؟
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا هر آنچه را كه تو دستور مي‌دهي و ما حكم خدا و حقّ را در مخالفت با آن مي‌بينيم، بايد از فرمان تو پيروي كنيم؟
به خدا سوگند كه چنين نيست.
خليفه سوم از حضرت علي عليه السلام خشمگين شد و به او گفت كه مروان را بر وي ترجيح مي‌دهد.
فرداي آن روز، خليفه سوم نزد مهاجرين و انصار از امام علي عليه السلام گِله كرد.
و گفت:
علي از او عيب جوئي كرده و كساني را نيز كه به اشكال تراشي از من مي‌پردازند حمايت مي‌كند.
(مقصود وي عمّار و اباذر و ديگران بود).
مردم مدينه براي صلح تلاش فراوان كردند.
علي عليه السلام فرمود:
فقط به خاطر خدا سكوت مي‌كنم.(4).
*****
(1) سوره غافر 40، آيه 28.
عبدالرّزّاق مصنّف ج 11 ص 349 - 339.
روضه كافي ص 206، و كتاب السّقيفه: جوهري.
كتاب السّنه ابن ابي عاصم ص 499 - 488.

اعتراض به تحريف در احكام حجّ

مروان بن حكم مي‌گويد:
در ميان راه مكّه و مدينه شاهد برخورد علي عليه السلام و خليفه سوم بودم.
خليفه سوم از انجام عمره در ماه هاي حج نهي مي‌كرد (يا جمع ميان عمره و تمتّع را).
وقتي علي عليه السلام چنين ديد گفت:
من به هر دوي آنها مُحرم مي‌شوم و بعد تلبيه به نيّت هردو گفت.
خليفه سوم به حضرت اعتراض كرده و گفت:
آيا در حالي كه من از چيزي نهي مي‌كنم تو آن را انجام مي‌دهي؟
امام علي عليه السلام فرمود:
من سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را به خاطر هيچ كس رها نمي‌كنم.(1).
خليفه سوم انتظار آن را داشت كه هيچ كس وي را مورد اشكال قرار ندهد.
وي اباذر را از دادن فتوا منع مي‌كرد، و او نيز مي‌گفت:
اگر تيغ را بر گلويش بگذارند، نقل چيزي كه از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيده ترك نخواهد كرد.
بسياري از صحابه و تابعين معترض عراق، به شام تبعيد شدند، مخالفت آنان با سخن «سعيد ابن عاص اموي» (حاكم كوفه) بود كه گفته بود:
باغات عراق، بستان بني اميّه است.(2).
*****
(1) تاريخ المدينة المنوّره ج 2 ص 1044 -1043.
مروج الذهب ج 2 ص 337 - و - انساب الاشراف ج 4 ص 536 -532.

دفاع از عمّار ياسر

عمّار بن ياسر نيز براي رساندن اعتراضات مكتوب صحابه به خانه خليفه سوم رفته بود كه كتك مفصّلي خورد.
خليفه سوم او را متّهم به دروغگوئي كرد و دستور داد تا او را آنقدر زدند كه دو دنده او شكست و بعدها نمي‌توانست بول خود را نگه دارد.(1).
خليفه سوم بر آن بود تا پس از مرگ اباذر، عمّار را نيز تبعيد كند كه علي عليه السلام نگذاشت.(2).
*****
(1) الفتوح ج 2 ص 155 -153 - و - تاريخ المدينة المنوّره ج 2 ص 1100 - 1099 - و - انساب الاشراف ج 4 ص 537 تا 541، يكي از چيزهايي كه اباذر در اعتراضاتش مطرح مي‌كرد همين كتك خوردن عمّار بن ياسر بود. - و - كتاب الفتوح ج 2 ص 155.
الفتوح ج 2 ص 162.

ابن مسعود نيز يكي از مخالفان سرسخت خليفه سوم بود، وي زماني از كساني بود كه مي‌گفت:
حتّي اگر خليفه سوم نماز دو ركعتي در مني را چهار ركعت بخواند بايد از وي اطاعت كرد، چرا كه:
الخلافُ شَرٌ
«مخالفت شرّ است».(1).
و در نقل ديگر گفت:
خليفه سوم امام است، من با او مخالفت نمي‌كنم، زيرا مخالفت شرّ است. (2).
امّا بعدها به شدّت، بر ضدّ خليفه سوم فعّاليّت مي‌كرد.(3).
و صحابه با خليفه سوم متّفق بودند.(4).
«گرچه بعدها اهل سنّت عقيده اين صحابه را در جواز مخالفت با حاكم به عنوان سيره سياسي شرعي نپذيرفتند و اساساً چنين وانمود كردند كه مشتي اراذل و اوباش بر ضدّ خليفه سوم شورش كرده اند.»
آنچه مسلّم است آنكه خليفه سوم بر اين باور بود كه مي‌بايست قدرت خلافت خود را در ابداع و ابتكار (همانند خليفه دوم) نشان دهد.
او خود مي‌گفت:
«اقدامات من را خليفه دوم نيز انجام مي‌داد، امّا چون وي فرد قاطعي بود كسي جرأت مخالفت نداشت.» (5).
*****
(1) تاريخ الطبري ج 4 ص 268 - و - الغدير ج 8 ص 99 به نقل از سنن ابي داوود ج1 ص308، و الاثار قاضي ابو يوسف ص 30 - و - كتاب الامام شافعي ج 1 ص159، ج 7 ص 175 - و - سنن الكبري بيهقي ج 3 ص 144. شرح نهج البلاغه ج 3 ص 42، ابن ابي الحديد.
انساب الاشراف ج 4 ص 524 تا 527 - و - تاريخ المدينة المنوّره ج 2 ص 1049 تا 1054.
تاريخ سياسي اسلام تا سال 40 هجري ص 349 تا 356، بحث مخالفين خليفه سوم (بلاذري مي‌نويسد: درباره انتقادي كه از خليفه سوم دفاع نكند، - و - انساب الاشراف ج 4 ص 549 ش 1411.
طبقات الكبري ج 8 ص 113 - و - البيان و التّبيين ج 1 ص 377 - و - نثر الدر ج 2 ص 12، و ج 4 ص 34.

ضرورت دفاع از اسلام

در دوران خلافت خلفاي سه گانه تحريفات فراواني در اسلام به وجود آمد که افشا و ريشه کن کردن آنها يکي از وظائف حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بود که در نامه اي به آن اشاره مي‌فرمايد:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً - صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيْمِناً عَلَي الْمُرْسَلِينَ. فَلَمَّا مَضَي عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ.
فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَي فِي رُوعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صلي الله عليه وآله وسلم عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ،
وَلَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَي فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّي رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَي مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَي فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ؛
فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّي زَاحَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهْنَهَ.
«پس از ياد خدا و درود! خداوند سبحان محمّد صلي الله عليه وآله وسلم را فرستاد تا بيم دهنده جهانيان، و گواه پيامبران پيش از خود باشد،
آنگاه که پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به سوي خدا رفت، مسلمانان پس از وي در کار حکومت با يکديگر درگير شدند،
سوگند به خدا نه در فکرم مي‌گذشت، و در نه خاطرم مي‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از اهل بيت او بگرداند،
يا مرا پس از وي از عهده دار شدن حکومت باز دارند، تنها چيزي که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوي فلان شخص بود که با او بيعت کردند.
من دست باز کشيدم، تا آنجا که ديدم گروهي از اسلام بازگشته، مي‌خواهند دين محمد صلي الله عليه وآله وسلم را نابود سازند، پس ترسيدم که اگر اسلام و طرفدارانش را ياري نکنم،
رخنه اي در آن بينم يا شاهد نابودي آن باشم، که مصيبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالاي چند روزه دنياست، که به زودي ايّام آن مي‌گذرد چنان که سراب ناپديد شود،
يا چونان پاره هاي ابر که زود پراکنده مي‌گردد، پس در ميان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آنکه باطل از ميان رفت، و دين استقرار يافته، آرام

شد.» (1).
*****
(1) نامه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

امام علي عليه السلام و مسائل سياسي

مشخصات كتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي (ع) و مسائل سياسي / محمد دشتي ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰. براي موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع).
مشخصات نشر: قم اميرالمومنين(ع) ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهري: ۴۰۰ ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي ع)؛ جلد دوم.
شابك: ۳۰۰۰۰ريال978-964-6422-22-3:
يادداشت: چاپ سوم.
يادداشت: كتابنامه ص [۳۷۱] - ۴۰۰؛ همچنين بهصورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضايل
موضوع: عليبن ابيطالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- سياست و حكومت
موضوع: اسلام و سياست
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع)
شناسه افزوده: الگوهاي رفتاري امام علي ع)؛ جلد دوم.
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴ /د۵الف۷ ۲.ج ۱۳۸۸
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: ۱۸۶۱۶۷۰

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كار بُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

سياست از ديدگاه امام علي(ع)

اشاره

مي پرسند:
آيا دين و سياست يكي است؟
آيا اصول و مباني سياست در نهج البلاغه وجود دارد؟
و مباحث سياسي نهج البلاغه كدامند؟
براي پاسخ دادن به پرسش هاي يادشده ابتدا بايد سياست و مسائل سياسي را تعريف كنيم و آنگاه به ارزيابي دين و هدفداري آن پرداخته بدانيم كه؛
دين و سياست يكي مي‌باشند يا از يكديگر جدا هستند.

تعريف سياست

در فرهنگ نامه ها، و كتب و مقالاتي كه به سياست و علوم سياسي اختصاص دارد سياست و مسائل سياسي را اينگونه تعريف و توضيح داده اند كه شامل مسائل پيرامون؛
روابط فرد با فرد
روابط فرد با جمع و جامعه
روابط جمع با جمع و جامعه
روابط متقابل دولت و مردم، مردم و دولت
روابط متقابل دولت با دولت‌ها (برون مرزي)
خواهد شد.
سياست و مسائل سياسي به روابط اجتماعي انسان‌ها وابسته است.
هر كتابي كه به امور اجتماعي انسان‌ها اختصاص داشته باشد كتابي سياسي است.
هر قانوني، هر دستورالعملي كه به روابط اجتماعي انسانها بپردازد سياسي است.
سياست و امور سياسي به كيفيّت اداره زندگي مجتمع هاي انساني در بخش هاي مديريّت نظامي، مديريّت اجتماعي، مديريّت اقتصادي، مديريّت علمي و بهداشتي و ... ارتباط دارد؛
كه همه اديان الهي به امور يادشده مي‌پرداختند و به اداره امور اجتماعي ملّت‌ها توجه داشتند.
حضرت موسي عليه السلام يا حضرت ابراهيم پيامبر عليه السلام و رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم با انواع تلاش‌ها و مجاهدت ها:
با رژيم هاي استبداد گر مبارزه مي‌كردند، كاري سياسي بود.
رژيم طاغوتي را سرنگون كردند، كاري سياسي بود.
رژيم الهي و عادلانه را استقرار مي‌بخشيدند، كاري سياسي بود.
تشكيل دولت مي‌دادند، و اُمَّتي را به وجود مي‌آوردند و تدوين قانون داشتند، كاري سياسي بود.
و پس از پيروزي در اجراي عدالت اقتصادي و عدالت اجتماعي مي‌كوشيدند و با فساد و فساد گر مبارزه مي‌كردند، و به كار و توليد و سازندگي مي‌پرداختند و مشكلات نظامي و اقتصادي و بهداشتي مردم را برطرف مي‌كردند، كاري سياسي بود.
خود در رأس امور اجتماعي قرار داشتند، رهبري مردم را بر عهده مي‌گرفتند جنگ و صلح را مي‌گذراندند، جامعه را به سوي كمال و تكامل هدايت مي‌كردند كاري سياسي بود.

اگر آيات قرآن كريم نسبت به آغاز مبارزات حضرت موسي يا عيسي يا ابراهيم پيامبر عليهم السلام تا پايان مراحل تشكيل دولت و ملّت، استخراج و سازماندهي شود متوجّه خواهيم شد كه كار و مبارزه سياسي پيامبران الهي داراي چه ويژگي هاي ارزشمند سياسي بود كه انواع مديريّت‌ها را سامان بخشيدند، و با انواع ظلم و نابرابري‌ها مبارزه كردند.
كتاب نهج البلاغه گرچه كتاب اخلاق است،
كتاب معنويّت است،
كتاب دل است،
كتاب نيايش و راز و نياز است.
امّا در همين محورهاي يادشده خلاصه نمي‌شود كه نهج البلاغه كتاب سياست است زيرا اكثر خطبه‌ها و تمام نامه‌ها و برخي از حكمت هاي آن در دوران 5 سال حكومت امام علي عليه السلام پديد آمده است.
در اين كتاب نوراني انواع دستورالعمل هاي نظامي، اقتصادي، علمي، اجتماعي، بهداشتي وجود دارد كه تمامي آن سياست است و به امور سياسي اختصاص دارد.
در خطبه ها:
به بازسازي دل ها،
به استقرار نظم اجتماعي، به اصلاح جامعه
به روش هاي دفاع به شيوه هاي جهاد و پيكار،
به كار و توليد و سازندگي
به برقراري عدالت اجتماعي و اقتصادي مي‌پردازد كه سياسي است.
و در نامه ها:
به معيارهاي گزينش كارگزاران فرماندهان، فرمانداران و استانداران
و علل عزل و نصب فرمانداران به روش هاي دفاع و پيكار
به شيوه هاي استقرار عدالت و اجراي حقوق فرد و جامعه، و استقرار نظم و قانون توجّه دارد كه تمامي آن سياسي است.
آيا باز هم مي‌شود گفت: دين از سياست جداست؟
و قرآن كاري به مسائل سياسي ندارد؟
و نهج البلاغه را مي‌شود از مباحث و مسائل سياسي جدا كرد؟
با توجه به واقعيت هاي يادشده بايد كلمات نوراني آيةاللّه مدرّس شهيد را زمزمه كرد كه فرمود:
«سياست ما عين ديانت ما، و سياست ما عين ديانت ماست»

نغمه هاي جدائي

اگر دين و سياست يكي است و ديانت بدون سياست امكان ندارد و سياست بدون ديانت مفهومي نخواهد داشت مي‌پرسند،
چرا برخي نغمه جدائي ساز مي‌كنند،
و با مطرح كردن سكولاريسم(1) «جدائي دين از سياست» مي‌خواهند بگويند كه دين از سياست جداست، و رهبران روحاني نبايد در مسائل سياسي دخالت كنند؟
در پاسخ به اين دسته از سئوالات بايد زمينه هاي پيدايش تفكّر جدائي يا جداسازي دين از سياست را باز شناخت كه چرا و در كجا اينگونه از تفكّرات پديد آمد.
در اروپا و غرب آنگاه كه كليسا و روحانيون كليسا با علم و تئوري هاي علمي به جنگ و ستيز برخاستند،
و در طول 7 قرن هزاران دانشمند نو آور را سوزاندند يا كشتند يا محاكمه كردند،
و دوران تفتيش عقائد و انگيزيسيون را سامان دادند، ضربه هاي جدّي بر دين در اروپا وارد شد و سرانجام با پيروزي محافل علمي بر مذهب و كليسا، همه از دين فاصله گرفتند، مردم لائيك شدند، و ساختار حكومت به سكولاريسم ختم شد.
اين جدائي و فاصله گرفتن به برخوردهاي غير انساني، روحانيون كليسا ارتباط دارد.
هم مسيحيّت يك دين نَسخ شده بود كه توسط مدّعيان آن مسخ و تحريف شد و نتوانست به نيازهاي انسان در غرب و اروپا پاسخ دهد،
و هم يك دين كامل الهي چونان اسلام در اروپا و غرب حضور نداشت تا نغمه هاي جدائي را پاسخ مناسب دهد.
ادّعاي جدائي دين از سياست، به جوامع لائيك و حكومت هاي سكولار اختصاص دارد كه از دين و كليسا فاصله گرفتند، اين شعار دروغين در كشورهاي اسلامي جايگاهي ندارد، زيرا:
اسلام با علم و علوم جنگي ندارد.
اسلام مشوّق علم و علوم و پديد آمدن فرضيّه‌ها و كاوش هاي علمي است و آن را عبادت مي‌شمارد و والاترين ارزش‌ها را براي عالم قائل است.
اسلام زمينه هاي پيدايش علوم و فنون را فراهم مي‌آورد.
اسلام عامل اصلي شكوفائي علمي، اختراعات، اكتشافات و تحولات علمي است، كه مولوي مي‌گويد:
پس طبيبان از سليمان زآن گيا

عالم و دانا شدندي مقتدي
تا كتب هاي طبيبي ساختند
جسم را از رنج مي‌پرداختند
اين نجوم و طبّ وحي انبياست
عقل و حس را سوي بي سوره كجاست
عقل جز وي عقل استخراج نيست
جز پذيراي فن و محتاج نيست
قابل تعليم و فهمست اين خرد
ليك صاحب وحي تعليمش دهد
جمله حرفتها يقين از وحي بود
اوّل او ليك عقل آنرا فزود
هيچ حرفت را ببين كين عقل ما
تاند او آموختن بي اوستا
گرچه اندر مكر موي اشكاف بد
هيچ پيشه رام بي استا نشد
دانش پيشه از ين عقل اربدي
پيشه بي اوستا حاصل شدي(2).
وقتي اسلام عامل پيدايش علوم است،
و در مسائل و مباحث سياسي نيز حرف اوّل و آخر را مي‌زند،
و شيوه‌ها و طرح هاي اجتماعي آن در اجراي عدالت اقتصادي و اجتماعي كاربردي و قابل اجراست،
همه آن را مي‌پذيرند و بكار مي‌گيرند.
نه دين از سياست و مسائل سياسي جداست؛
و نه سياست بدون دين قابل اجراست.
امام علي عليه السلام اين حقيقت روشن را در خطبه 3 نهج البلاغه اينگونه بيان مي‌فرمايد:
أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَي الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَي كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبِهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا، وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ!
«سوگند به خدايي كه دانه را شكافت و جان را آفريد، اگر حضور فراوان بيعت كنندگان نبود، و ياران، حجّت را بر من تمام نمي‌كردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پيمان نگرفته بود كه برابر شكم بارگي ستمگران، و گرسنگي مظلومان، سكوت نكنند، مهار شتر خلافت را بر كوهان آن انداخته، رها مي‌نمودم، و آخر خلافت را به كاسه اوّل آن سيراب مي‌كردم، آنگاه مي‌ديديد كه دنياي شما نزد من از آب بيني گوسفندي بي ارزش

تراست.»
امام علي عليه السلام در خطبه 119 مسئوليّت هاي ديني و سياسي را با بيان هشدار دهنده اي اينگونه مطرح فرمود كه:
وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمَالِ وَجِبَايَةَ الْأَرْضِ، وَالْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَالنَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرُجَ فِي كَتِيبَةٍ أَتْبَعُ أُخْرَي، أَتَقَلْقَلُ تَقَلْقُلَ الْقِدْحِ فِي الْجَفِيرِ الْفَارِغِ.
وَإِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحَا، تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا.
هذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ.
وَاللَّهِ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَّانِينَ غَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاغِينَ.
إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ. لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَي الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَي الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَي النَّارِ!
و براي من سزاوار نيست كه لشگر و شهر و بيت المال و جمع آوري خراج و قضاوت بين مسلمانان، و گرفتن حقوق درخواست كنندگان را رها سازم، آنگاه با دسته اي بيرون روم، و به دنبال دسته اي به راه افتم، و چونان تير نتراشيده در جعبه اي خالي به اين سو و آن سو سرگردان شوم.
من چونان سنگ آسياب، بايد بر محور خود استوار بمانم، و همه امور كشور، پيرامون من و به وسيله من بگردش در آيد، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زيرين آن فرو ريزد.
به حق خدا سوگند كه اين پيشنهاد بدي است.
به خدا سوگند! اگر اميدواري به شهادت در راه خدا را نداشتم، پاي در ركاب كرده از ميان شما مي‌رفتم، و شما را نمي‌طلبيدم چندان كه باد شمال و جنوب مي‌وزد زيرا شما بسيار طعنه زن، عيب جو، رويگردان از حق، و پر مكر و حيله ايد.
مادام كه افكار شما پراكنده است فراواني تعداد شما سودي ندارد، من شما را به راه روشني بردم كه جز هلاك خواهان، هلاك نگردند، آن كس كه استقامت كرد به سوي بهشت شتافت و آن كس كه لغزيد در آتش سرنگون شد.(3).
*****
(1) سكولاريسم Secularism
سكولر (Seculaire، Secular) در زبان هاي انگليسي و فرانسوي بمعني دنيوي (آنچه كه مربوط به اين جهان خاكي است) و مشتق از كلمه لاتن سكولوم (Saeculum) است به معني امور اين دنيا. و سكولاريسم يعني

دنياپرستي يا اعتقاد به اصالت امور دنيوي ورد آنچه كه غير از آن است. بنابراين شامل رد مذهب نيز مي‌شود و غالباً مرادف با سپ تيسم استعمال مي‌گردد. اين اصطلاح در انگلستان زياد بكار مي‌رود زيرا ابتدا در قرن 19 جمعي شكاك و آتئيست منكرين خدا) در حدود يكهزار نفر جمع آمده تشكيلاتي تحت نظر هولي اوك (HolyoakeGeorge Jacob) مؤسس اين فرقه كه شاگرد رابرت اوون (Robert Owen) بود به وجود آوردند. فكر ايشان آن بود كه از خصومت شديد كه هدف آن بحد افراد حمله به كليساها باشد اجتناب نموده و در آن نوع جمعيت‌ها شركت ننمايند بلكه هدف خود را هدفي مثبت معرفي كردند و آن توجه به امور اين جهان خاكي بود. اين فرقه در تحت رهبري برادلا (Brallau) پيشرفت قابل توجهي نمود ولي در حال حاضر چندان پيشرفتي ندارد. اكنون عبارت از مجمعي است از خدا نا پرستان (آتئيست ها) و بيشتر اشخاصي مجذوب آن مي‌شوند كه ميل دارند انتقادي شديدتر و متجاوزانه تر به مذهب و كليساها بعمل آيد. (برگرفته از كتاب مكتب هاي سياسي نوشته پاسارگاد).

مثنوي معنوي، نسخه رمضاني.

اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:

1- كتاب النهاية ج1 ص215 (ماده الثقلة): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 15: راوندي (متوفاي 573 ه)
3- شرح نهج البلاغه ج 7 ص 285: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
4- الغارات ج2 ص625 و626: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
5- انساب الاشراف ج 1 ص 423: بلاذري (متوفاي 279 ه)
6- بحارالانوار ج34 ص96: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- ارشاد ص 145: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
8- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج 2 ص 173: يعقوبي (متوفاي 292 ه).

ويژگي هاي سياست توحيدي

اشاره

پس از آنكه واقعيّتِ «سياسي بودن دين» به اثبات رسيد مي‌پرسند، سياست مذهبي با سياست هاي غربي و شرقي، و ديگر مباحث سياسي روز چه تفاوت هايي دارد؟
و كدامين واقعي و زلال حقيقت است كه بايد به آن عمل كرد و آن را باور داشت؟
اگر پژوهشگران علوم سياسي، مباحث سياسي قرآن و نهج البلاغه را بخوبي ارزيابي كنند متوجّه خواهند شد كه مباني نظري و اصول سياست در اسلام، تمام والائي و جاذبه هاي مسائل سياسي دنيا را دارد با اين فرق كه ويژگي هاي موجود در اصول سياسي اسلام را در ديگر سياست هاي غرب و شرق نمي‌توان يافت كه به برخي از آنها اشاره مي‌شود، مانند:

توحيدي بودن
علل پيدايش فتنه ها
ضرورت خودسازي
فلسفه بعثت پيامبران (نبوّت عامّه)
فلسفه بعثت پيامبر خاتم
زير بنائي بودن ارزش ها
اخلاق رهبري (روش برخورد با مردم)
ضرورت خودسازي رهبران و مديران
تحقّق انواع آزادي
ضمانت اجرائي
ويژگي هاي اهل بيت

توحيدي بودن

اشاره

اصول و مباني سياست در شرق و غرب را انسان‌ها مي‌نويسند، و دستورالعمل هاي سياسي تراوشات مغز انسان است كه:
انسان بر انسان حاكم است.
و مسائل سياسي در اختيار سياستمداران است.
هم انسان اسير سياست است و هم سياست اسير انسان.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 50 به اين حقيقت تلخ اشاره فرمود:
إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، وَيَتَوَلَّي عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً، عَلَي غَيْرِ دِينِ اللَّهِ.
فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَي الْمُرْتَادِينَ؛ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ، انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ.
وَلكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هذَا ضِغْثٌ، وَمِنْ هذَا ضِغْثٌ، فَيُمْزَجَانِ! فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَي أَوْلِيَائِهِ، وَيَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسني».(1).
*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- غرر الحكم ج 5 ص 10 و 11: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- بحارالانوار ج34 ص240 و239 ح999: مجلسي (متوفاي 1110ه)
3- اصول كافي ج 1 ص 135 و 138 و 141: كليني (متوفاي 328 ه)
4- فروع كافي ج 5 ص 373: كليني (متوفاي 328 ه)
5- بحارالانوار ج16 ص381 ح94: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- ربيع الابرار ج 1 ص445 ح2 ب15: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه)
7- توحيد ص31 ح1 ب2: شيخ صدوق (متوفاي 381ه).

«همواره آغاز پديد آمدن فتنه ها، هواپرستي، و بدعت گذاري در احكام آسماني است، نوآوري هايي كه قرآن با آن مخالف است، و گروهي (با دو انحراف ياد شده) بر گروه ديگر سلطه و ولايت يابند، كه بر خلاف دين خداست.
پس اگر باطل با حق مخلوط نمي‌شد، بر طالبان حق پوشيده نمي‌ماند، و اگر حق از باطل جدا و خالص مي‌گشت زبان دشمنان قطع مي‌گرديد.
امّا قسمتي از حق و قسمتي از باطل را مي‌گيرند و به هم مي‌آميزند، آنجاست كه شيطان بر دوستان خود چيره مي‌گردد و تنها آنان كه مشمول لطف و رحمت پروردگارند نجات خواهند يافت.» (1).
در اينگونه از نظام هاي سياسي، انسان بر انسان حاكم است،
و آزادي به معناي واقعي اسير انسان هاي حاكم خواهد بود،
گرچه شعار آزادي و دموكراسي فراوان سر مي‌دهند.
امّا در أديان الهي و اسلام و از ديدگاه نهج البلاغه، مباحث و مسائل سياسي، و دستورالعمل هاي فردي و اجتماعي را خداي انسان آفرين مشخّص مي‌فرمايد كه به وسيله وحي و كُتُب آسماني به انسان‌ها ابلاغ مي‌گردد.
در سياست توحيدي، خدائي كه انسان را آفريد و او را تربيت كرد، با شناخت كامل كيفيّت اداره زندگي او را مشخّص مي‌كند، همه مسائل سياسي با واقعيّت‌ها و ضرورت‌ها انطباق دارد، حقِّ حق، و زلال حقيقت است، همواره راهگشا و جاودانه است و از نظر كاربردي قابل اجرا و تكامل آفرين است؛
بنابر اين هم اروپا و غرب، سياست و مباحث سياسي دارند و هم اسلام با سياست جدا نيست، با اين فرق كه در اسلام «سياست توحيدي» است.
خداي انسان آفرين حكيمانه و با شناخت كامل مسائل سياسي را تعيين مي‌كند.
امّا در غرب انسان‌ها براي انسان‌ها خط و نشان مي‌كشند.
و بدون آنكه انسان را بشناسند يا انسان موجودي قابل شناخت براي انسان‌ها باشد،
بدون علم و آگاهي، مسائل سياسي را مي‌نويسند كه هر روز در معرض زوال و كاستي است،
همه متفكّران غرب و شرق اين حقيقت را باور دارند كه:
تا انسان را نشناسيم.
تا روياي روح آدمي را كشف نكنيم.
نمي توانيم براي انسان دستورالعمل (كاتالوك) زندگي فردي، اجتماعي

تدوين كنيم،
آنها كه از دين و خدا فاصله گرفتند و در حكومت سكولار زندگي مي‌كنند مي‌گويند:
ما چاره اي نداريم و ناچار با عدم شناخت صحيح از انسان، اصول و مباني سياست او را تدوين مي‌كنيم.
كه اين ادّعا در كشورهاي اسلامي و در جوامع توحيدي بي أساس است.
در تفكّر قرآن و نهج البلاغه خداي جهان آفرين، انسان را آفريد و سود و زيان او را مشروحاً بيان داشت و راه هاي كمال و تكامل او را در پرتو وحي روشن فرمود.
إمام در نامه 53 خطاب به مالك اشتر (استاندار مصر) مي‌نويسد:
أَمَرَهُ بِتَقْوَي اللَّهِ، وَإِيثَارِ طَاعَتِهِ، وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ: مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِه، الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَي إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.
وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.
ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ، أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَي بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوَلٌ قَبْلَكَ، مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَي الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَي أَلْسُنِ عِبَادِهِ.
*****
(1) انبياء 101.

او را به ترس از خدا فرمان مي‌دهد، و اينكه اطاعت خدا را بر ديگر كارها مقدّم دارد، و آن چه در كتاب خدا آمده، از واجبات و سنّتها را پيروي كند، دستوراتي كه جز با پيروي آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضايع كردن آن جنايتكار نخواهد گرديد.
به او فرمان مي‌دهد كه خدا را با دل و دست و زبان ياري كند، زيرا خداوند پيروزي كسي را تضمين كند كه او را ياري دهد، و بزرگ دارد آن كس را كه او را بزرگ شمارد.
و به او فرمان مي‌دهد تا نفس خود را از پيروي آرزوها باز دارد، و به هنگام سركشي رامش نمايد، كه:
«همانا نفس همواره به بدي واميدارد جز آن كه خدا رحمت آورد.» (1).
پس اي مالك بدان! من تو را به سوي شهرهايي فرستادم كه پيش از تو دولتهاي عادل يا ستمگري بر آن حكم راندند، و مردم در كارهاي تو چنان مي‌نگرند كه تو در كارهاي حاكمان پيش از خود مي‌نگري، و درباره تو آن مي‌گويند كه تو نسبت به زمامداران گذشته مي‌گويي، و همانا نيكوكاران را به نام نيكي توان شناخت كه خدا از آنان بر زبان بندگانش جاري ساخت.
و آنگاه به فلسفه سياسي، اجتماعي بعثت پيامبران آسماني و رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم مي‌پردازد و مي‌فرمايد:
وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ،
فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ.
مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَآجَالٍ تُفْنِيهِمْ، وَأَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَأَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ.
وَلَمْ يُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ:
رُسُلٌ لا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ، وَلَاكَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ: مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ: عَلَى ذلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ، وَمَضَتِ الدُّهُورُ، وَسَلَفَتِ الْآبَاءُ، وَخَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ.
إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ، وَإِتْمَامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ، مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيماً مِيلادُهُ.
وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ

مُشَبِّهٍ لِلّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إلَى غَيْرِهِ.
فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ.
ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمحَمَّدٍ صلي الله عليه وآله لِقَاءَهُ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبَلْوَي، فَقَبَضَهُ إلَيْهِ كَرِيماً صَلَّي اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.
*****
(1) يوسف آيه 53.

خدا پيمان وحي را از پيامبران گرفت، تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه كه در عصر جاهليت ها.
بيشتر مردم، پيمان خدا را ناديده انگاشتند، و حق پروردگار را نشاختند، و برابر او به خدايان دروغين روي آوردند، و شيطان مردم را از معرفت خدا باز داشت، و از پرستش او جدا كرد، خداوند پيامبران خود را مبعوث فرمود، و هر چند گاه متناسب با خواسته هاي انسان‌ها رسولان خود را پي در پي اعزام كرد، تا وفاداري به پيمان فطرت(1) را از آنان باز جويند، و نعمت هاي فراموش شده را به ياد آورند، و با ابلاغ احكام الهي، حجّت را بر آنها تمام نمايند، و توانمنديهاي پنهان شده عقل‌ها را آشكار سازند، و نشانه هاي قدرت خدا را معرّفي كنند، مانند:
سقفِ بلند پايه آسمانها بر فراز انسانها، گاهواره گسترده زمين در زير پاي آنها، و وسائل و عوامل حيات و زندگي، و راه هاي مرگ و مردن، و مشكلات و رنج هاي پير كننده، و حوادث پي در پي، كه همواره بر سر راه آدميان است.
خداوند هرگز انسانها را بدون پيامبر، يا كتابي آسماني، يا برهاني قاطع، يا راهي استوار، رها نساخته است، پيامبراني كه با آندك بودن ياران، و فراواني انكار كنندگان، هرگز در انجام وظيفه خود كوتاهي نكردند، بعضي از پيامبران، بشارت ظهور پيامبر آينده را دادند، و برخي ديگر را پيامبران گذشته معرّفي كردند، بدينگونه قرن‌ها پديد آمد، و روزگاران سپري شد، پدران رفتند و فرزندان جاي آنها را گرفتند.
*****
(1) چون انسان از نظر روان و فطرت خدا جوست، و در روانشناسي امروز نيز بُعد مذهبي را يكي از ابعاد وجودي روح آدمي پذيرفته اند، اگر موانعي نباشد، انسان از نظر روان و فطرت به سوي خدا گرايش دارد و خدا را در همه جا مي‌جويد.

تا اينكه خداي سبحان، براي وفاي به وعده خود، و كامل گردانيدن دوران نبوّت، حضرت محمّد (كه درود خدا بر او باد) را مبعوث كرد، پيامبري كه از همه پيامبران پيمان پذيرش نبّوت او را گرفته بود، نشانه هاي او شهرت داشت، و تولّدش بر همه مبارك بود
روزگاري كه مردم روي زمين داراي مذاهب پراكنده، خواسته هاي گوناگون، و روشهاي متفاوت بودند، عدّه اي خدا را به پديده‌ها تشبيه كرده، و گروهي نام هاي ارزشمند خدا را انكار و به بُت‌ها نسبت مي‌دادند، و برخي به غير خدا اشاره مي‌كردند
پس خداي سبحان، مردم را به وسيله محمد صلي الله عليه وآله از گمراهي نجات داد و هدايت كرد، و از جهالت رهايي بخشيد.
سپس ديدار خود را براي پيامبر صلي الله عليه وآله برگزيد، و آن چه نزد خود داشت براي او پسنديد، و او را با كوچ دادن از دنيا گرامي داشت، و از گرفتاريها و مشكلات رهايي بخشيد و كريمانه قبض روح كرد.(1).
*****
(1) خطبه 34 / 1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

زير بنائي بودن ارزش ها

اشاره

يكي ديگر از ويژگي هاي سياست اسلامي، زير بنائي بودن ارزش‌ها در سياست توحيدي است
كه اين حقيقت نيز در سياست هاي غربي و شرقي راه ندارد.
سياست اسلامي، سياست عَلَوي در نهج البلاغه، با ارزش هاي اخلاقي پيوند ناگسستني دارد.
اخلاق و ارزش هاي اخلاقي، ايمان و خدا گرائي، تقوا و معاد گرائي، زيربناي سياست توحيدي است،
در اين ديدگاه سياستمداران جامعه اسلامي، پرهيزكاران مي‌باشند و پرهيزكاران و ارزش گراها، سياستمداران دلسوز جامعه اسلامي خواهند بود.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به والاترين مدير سياسي خود در نامه 53 چنين دستور مي‌دهد:
فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمِلِ الصَّالِحِ، فَامْلِكْ هَوَاكَ، وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ.
وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ:
إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَيُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَأِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلِ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.
فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.
پس نيكوترين اندوخته تو بايد اعمال صالح و درست باشد، هواي نفس را در اختيار گير، و از آن چه حلال نيست خويشتن داري كن، زيرا بُخل ورزيدن به نفس خويش، آن است كه در آن چه دوست دارد، يا براي او ناخوشايند است، راه انصاف پيمايي.

مهرباني با مردم را پوشش دل خويش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش.
مبادا هرگز، چونان حيوان شكاري باشي كه خوردن آنان را غنيمت داني، زيرا مردم دو دسته اند، دسته اي برادر ديني تو، و دسته ديگر همانند تو در آفرينش مي‌باشند، اگر گناهي از آنان سر مي‌زند، يا علّت هايي بر آنان عارض مي‌شود، يا خواسته و ناخواسته، اشتباهي مرتكب مي‌گردند، آنان را ببخشاي و بر آنان آسان گير، آن گونه كه دوست داري خدا تو را ببخشايد و بر تو آسان گيرد
همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن كس كه تو را فرمانداري مصر داد والاتر است، كه انجام امور مردم مصر را به تو وا گذارده، و آنان را وسيله آزمودن تو قرار داده است،
چون ارزش‌ها نوع سياست و ساختار حكومت را تعيين مي‌كنند اصول و مباني سياست در چهارچوب دين و ارزش‌ها شكل مي‌گيرد و آنگاه هرگونه گرايش هاي نفساني، و شيوه هاي شيطاني طرد خواهد شد و سياستمدار اسلامي به چپ و راست كشانده نشده و به انواع آفت‌ها دچار نخواهد گرديد.
كه امام علي عليه السلام به مالك اشتر در نامه 53 چنين رهنمود مي‌دهد:
وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ، فَإِنَّ ذلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِيَرِ.
وَإِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانْظُرْ إِلَي عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَي مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكُفُّ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ، وَيَفِي ءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!
به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نيز فرمان مي‌دهم، بايد اطاعت شود، كه اين گونه خود بزرگ بيني دل را فاسد، و دين را پژمرده، و موجب زوال نعمت هاست.
و اگر با مقام و قدرتي كه داري، دچار تكبّر يا خود بزرگ بيني شدي به بزرگي حكومت پروردگار كه برتر از تو است بنگر، كه تو را از آن سركشي نجات مي‌دهد، و تند روي تو را فرو مي‌نشاند، و عقل و انديشه ات را به جايگاه اصلي باز مي‌گرداند.
امام علي عليه السلام به همه كارگزاران كشور اسلامي سفارش به خودسازي و كنترل هواي نفس مي‌فرمايد تا با خودسازي بتوانند سياست توحيدي را تحقّق بخشند
و در جامعه سازي اين حقيقت به اثبات رسيده است كه بدون فرد سازي و

خودسازي، جامعه هرگز ساخته نخواهد شد زيرا جامعه از افراد تشكيل مي‌شود كه امام علي عليه السلام نسبت به ضرورت خودسازي براي داشتن جامعه سالم در حكمت 73 فرمود:
مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.

كسي كه خود را رهبر مردم ساخته، بايد پيش از آن كه به تعليم ديگران پردازد، خود را بسازد، و پيش از آن كه به گفتار تربيت كند، با كردار تعليم دهد، زيرا آن كس كه خود را تعليم دهد و ادب كند سزاوارتر به تعظيم است از آن كه ديگري را تعليم دهد و ادب آموزد.(1).
اگر به مسائل زير بنائي سياست توجّه نشود، و ارزش‌ها در مسائل سياسي ناديده گرفته شود، سياست صحيحي وجود نخواهد داشت و سياستمداران سالمي نخواهيم داشت.
چه سياستمداراني كه اعتقادي به ارزش هاي اخلاقي ندارند و يا با سياست توحيدي آشنا نيستند و چه سياستمداراني كه در جامعه اسلامي زندگي مي‌كنند، امّا در عمل كاري به ارزش‌ها ندارند، هردو گروه به انحراف و كجروي و انواع آفت‌ها و مفاسد اجتماعي دچار خواهند شد و در روش هاي دروغين سياست و شيوه هاي شيطاني آن گرفتار خواهند شد.
آنها ندارند و محرومند و اينها در كنار چشمه هاي موّاج حقيقت تشنه كام مانده اند كه:
«چندين چراغ دارد و بيراهه مي‌رود»
از نظر كاربردي تا مباحث زيربنايي سياست روشن نشود و سياستمداران و كارگزاران حكومت آن ارزش‌ها را بكار نگيرند، نمي‌توانند در اجراي عدالت اقتصادي و اجتماعي موفّق باشند، و اصول و مباني سياست را در عينيّت جامعه پياده كنند.
آنگاه نه جامعه و حكومت سالمي مي‌توان داشت و نه از سياستمداران و كارگزاران دلسوز و ايثار گر، خبري خواهد بود.
*****
(1) اسناد و مدارك حكمت 73 به شرح زير است:
1- كتاب مستطرف ج 1 ص 20: ابشيهي (متوفاي 850 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 281: ابن راوندي (متوفاي 573ه)
3- اصول كافي ج 1 ص 335: كليني (متوفاي 328 ه)
4- اعلام الدين ص92: ديلمي (متوفاي قرن8 ه)
5- بحارالانوار ج2 ص56 ب11 ح33: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- ربيع الابرار ج4 ص21 ح38: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه).

تحقّق انواع آزادي

يكي ديگر از ويژگي هاي سياست توحيدي و عَلَوي، تحقّق انواع آزادي است.
وقتي مسائل سياسي و دستورالعمل هاي آن را خداي جهان آفرين مشخّص مي‌فرمايد
و در سياست توحيدي حاكميّت خدا و قوانين الهي وحي محوري، قرآن محوري، خدا محوري مطرح باشد،
و انسان‌ها در پرتو احكام نوراني قرآن به رشد و كمال برسند،
ديگر سلطه انسان بر انسان، سلطه گري سياستمداران، حاكميّت فرد بر فرد يا جمع پديد نخواهد.
همه بنده خداوند و همه تسليم مقرّرات الهي مي‌باشند.
همه از خدا فرمان مي‌گيرند.
همه رهبران، مديران، از بندگان خدا و در خدمت بندگان خدا قرار دارند.
و همه خدمتگزار مردمند.
همه بايد به احكام و مقرّرات الهي احترام بگذارند.
اينجاست كه انواع آزادي‌ها تحقّق مي‌پذيرد،
فرد آزاد است،
جامعه آزاد است، و فرد و جامعه مي‌تواند با آزادي انتخاب كند به تكامل برسد.
پس ولايت مطلقه فقيه، آزادترين نوع حكومت هاست كه ضامن اجرايي انواع آزادي هاست.
زيرا در سيستم حكومتي ولايت فقيه، ارزش‌ها حاكمند، دين و فقه اسلامي و خدا حاكم است.
شخص فقيه اگر قدرت دارد و ولايت دارد به بركت فقه و ارزش هاست، اگر مرتكب خلاف شود از عدالت ساقط شده ديگر ولايتي نخواهد داشت.
در كدام حاكميّت سياسي و در كدام نظام سياسي دنيا اينگونه از آزادي دفاع مي‌شود.
امام علي عليه السلام در آغاز نامه هاي خود مي‌نويسد:
مِنْ عَبْدِاللّه «از بنده خدا»
وقتي امام و رهبر جامعه اسلامي، بنده خداست، و خدمتگزار ملّت است، ريشه هاي سلطه و استبداد گري خشكانده مي‌شود، و انواع آفت‌ها ريشه كن مي‌شود و آزادي تحقّق مي‌پذيرد.

ضمانت اجرائي

يكي ديگر از ويژگي هاي سياست توحيدي و عَلَوي، داشتن «ضمانت اجرائي» است.
چون ارزش ها، ايمان، اخلاق اسلامي، زيربناي سياست توحيدي است، ضمانت اجرائي سياست و امور سياسي تحقّق مي‌يابد.
اصل نظارت در جامعه اسلامي، سامان مي‌گيرد.
اصل كنترل صحيح، اجرا مي‌شود.
اصل هماهنگي، جامعه را به وحدت مي‌رساند.
اصل پاكسازي، درست اجرا مي‌شود.
و اصل جاذبه و دافعه، نظام اسلامي را از انواع آفت‌ها دور نگه داشته سلامت نظام را تضمين مي‌كند؛
كه امروزه اصول يادشده را در مديريّت‌ها ضروري و حياتي مي‌شمارند.
درست است كه مباحث و مسائل سياسي هم در اسلام و هم در سائر ملل غرب و شرق وجود دارد امّا مسئله مهم آن است كه ديگر سياست هاي دنيا از ضمانت اجرائي صحيحي برخوردار نيستند.
وقتي ايمان و اخلاق فراموش شد؛
و ارزش‌ها در سياست هاي ماكياوليستي از ياد رفت.
و سياستمداران براي رسيدن به اهداف خويش هرگونه عَمَلي را روا و مجاز پنداشتند.
چگونه مي‌شود به سياستمداران اطمينان داشت؟
و آنها چگونه مي‌توانند سياست درست و صحيحي داشته باشند؟
بدون ايمان و حاكميّت ارزش ها، اصل نظارت چگونه شكل مي‌گيرد كه با انواع رشوه‌ها ناظران را تطميع مي‌كنند.
و با انواع تهديدها اصل كنترل نيز تحقّق نمي‌يابد.
و اصل هماهنگي نيز در دروغگوئي‌ها و دوروئي‌ها فراموش مي‌شود و اصل پاكسازي در گرد و خاك حزب گرائي، و جناح بازي، مسخره مي‌شود.
و هركس هر كاري را كه دوست دارد انجام مي‌دهد.
گرچه از انواع چشم هاي الكترونيك استفاده كردند، و با تلويزيونهاي مدار بسته، و انواع ابزار هشدار دهنده خواستند مراقب انسان باشند و براي كنترل كارگزاران از نيروهاي اطّلاعاتي كمك گرفتند.
و آنگاه كه در نيروهاي اطلاعاتي به بن بست رسيدند به نيروهاي ضدّ اطّلاعات اميدوار شدند.
امّا حكايت همچنان باقي است.
از ديدگاه امام علي عليه السلام سياست بايد ضمانت اجرائي داشته باشد

و ضمانت اجرائي با چشم الكترونيك سامان نمي‌يابد.
و انسان نمي‌تواند انسان را كنترل كند،
بايد ايمان و اخلاق را در دل‌ها زنده كرد.
بايد ارزش هاي زيربنايي را تقويت نمود.
اگر سياستمداران جهان، با ارزش هاي اخلاقي تربيت شوند، و از بهترين هاي جامعه اسلامي انتخاب گردند.
و با «وحي محوري» و «قرآن محوري» در مديريّت هاي خود مشغول انجام وظيفه باشند، اصول ياد شده دقيقاً اجرا مي‌گردد.
امام علي عليه السلام در حكومت 5 ساله خود اصول ياد شده را با پشتوانه ارزش‌ها بكار گرفت و موفّق هم شد.
كه در خطبه 4 نهج البلاغه به آن اشاره فرمود:
بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّلْمَاءِ، وَتَسَنَّمْتُمْ ذُرْوَةَ الْعَلْيَاءِ، وبِنَا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ. وُقِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبْأَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رُبِطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ.
مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ، حَتَّي سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ.
أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَي سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلا دَلِيلَ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلاتُمِيهُونَ.
الْيَوْمَ أُنْطِقُ لَكُمُ الْعَجْمَاءَ ذاتَ الْبَيَانِ! عَزَبَ رَأْيُ امْرِي ءٍ تَخَلَّفَ عَنِّي! مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ! لَمْ يُوجِسْ مُوسَي عليه السلام خِيفَةً عَلَي نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِن غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَدُوَلِ الضَّلالِ! الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَي سَبيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ!
ويژگي هاي اهل بيت

شما مردم به وسيله ما، از تاريكي هاي جهالت نجات يافته و هدايت شديد، و به كمك ما، به اوج ترّقي رسيديد، صبح سعادت شما با نور ما درخشيد، كَر است گوشي كه بانگ بلند پندها را نشود، و آن كس را كه فرياد بلند، كَر كند، آواي نرم حقيقت چگونه در او أثر خواهد كرد؟ قلبي كه از ترس خدا لرزان است، همواره پايدار و با اطمينان باد
من همواره منتظر سرانجام حيله گري شما مردم بصره بودم، و نشانه هاي فريب خوردگي را در شما مي‌نگريستم، تظاهر به دينداري شما پرده اي ميان ما كشيد ولي من با صفاي باطن درون شما را مي‌خواندم.
من براي واداشتن شما به راه هاي حق، كه در ميان جادّه هاي گمراه كننده بود به پا خاستم در حالي كه سرگردان بوديد، و راهنمايي نداشتيد، بدنبال رهبر و راهنما بوديد امّا او را نمي‌يافتيد، امروز زبان بسته را به سخن مي‌آورم، دُور باد رأي كسي كه با من مخالفت كند، از روزي كه حق به من نشاند داده شد، هرگز در آن شك و ترديد نكردم، كناره گيري من چونان حضرت موسي عليه السلام برابر ساحران است كه بر خويش بيمناك نبود، ترس او براي اين بود كه مبادا جاهلان پيروز گردند و دولت گمراهان حاكم گردد، امروز ما و شما بر سر دو راهي حق و باطل قرار داريم، آن كس كه به وجود آب اطمينان دارد تشنه نمي‌ماند.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك خطبه 4 به شرح زير است:
1- ارشاد ص135 ج1 ص248: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
2- المسترشد في الامامة ص408 ط جديد: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
3- منهاج البراعة ج 1 ص 135: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
4- كتاب صناعتين ص 257: ابوهلال عسكري (متوفاي 395 ه)
5- بحارالانوار ج 32 ص 237 ح189 ب4: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- غرر الحكم ج 6 ص 55 و 234: آمدي (متوفاي 588 ه)
7- احتجاج ج 1 ص 95: طبرسي (متوفاي 588 ه)
8- ينابيع المودّة ص27 ط قديم وج1 ص83 ب3: قندوزي حنفي (متوفاي 1294 ه)
9- بحار الانوار ج29 ص561 و562 و563: مجلسي (متوفاي 1110ه)
10- الخصائص ص107: سيّد رضي (متوفاي 406 ه).

حکومت از دیدگاه نهج البلاغه

اشاره

واژه حكومت داراي معاني متعددي است.
معناي اساسي آن عبارتست از انقاذ حكم عملي رهبري و حكمراني و از اين منظر حكومت تجسّم دولت و عامل اجراي حاكميت در جامعه است. (1).
و جوهره حكومت سيطره و حكمراني است.
معناي ديگر حكومت اشاره به ارگان هايي دارد كه حاكم بواسطه آن اعمال حاكميت مي‌كند.(2).
درباره حكومت پرسش هاي مهمي مطرح است از جمله اينكه:
حكومت چيست؟
و منشاء پيدايش آن چيست؟
و آيا وجود آن در جامعه ضروري است؟
طبيعي است كه هر دولتي داراي يك حكومتي است و همه اعضاي ملت با قطع نظر از تمايز هاي متنوع خويش، از اوامر حكومتي او تبعيّت مي‌كنند، گرچه حكومت را از زواياي گوناگون مي‌توان مورد كاوش قرار داد ولي در اين فصل صرفاً به ضروريات آن در جامعه اشاره مي‌شود.
*****
(1) عميد، حسن، فرهنگ فارسي عميد، جلد دوم، انتشارات اميركبير تهران، چاپ سوم، 74،ص 953.
طلوعي، محمود، فرهنگ جامع ميامي، چاپ اول، انتشارات سخن، بي جا.

ضرورت حکومت

اشاره

يكي از مسائل اساسي در اداره مملكت، مسأله ضرورت حكومت است و از ديرباز تا كنون وجود حكومت امري ضروري به حساب مي‌آيد،
گرچه افرادي در گذشته و قرن هيجدهم و نوزدهم نظير سن سيمون، و پرودن از سوسياليست هاي خيال پرداز و فيزيوكرات ها، قائل به محو حكومت در جامعه بودند،
به اعتقاد سن سيمون «خود انساني» جامعه را از مهلكه ميرهاند
و ماركسيت‌ها نيز، در ترسيم جامعه آرماني خود، محو حكومت را وعده مي‌دادند
امروزه به مخالفين حكومت، «آنارشيست» اطلاق مي‌شود.
كه گاهي به معناي هرج و مرج طلب هم به كار ميرود.
آنارشيست‌ها معتقدند كه انسان ذاتاً طبيعتي پاك دارد كه او را وادار مي‌كند تا تقاضاي خوب را بپذيرد و آنگاه نتيجه مي‌گرفتند كه پس حكومت ضرورتي ندارد.
همچنين معتقدند:
حكومت با حريّت و آزادي انسان تناقض دارد و حفظ كرامت و آزادي انساني اقتضاء مي‌كند كه حكومت از قاموس زندگي انساني رخت بربندد. (1).
در جهان اسلام، گروهي از خوارج و ابي بكر اصم، از علماي اهل سنت، قائل به عدم ضرورت حكومت شدند. از ديدگاه شيعه، حكومت امري ضروري است و در صورت انحراف آن نبايد منكر اصل ضرورتش شد.(2).
وقتي خوارج شعار مي‌دادند كه:
لا حُكْمَ اِلاَّ لِلّه
(حكومتي جز حكومت خدا نبايد وجود داشته باشد.)
و با اين شعار حكومت عدل امام علي عليه السلام را نفي مي‌كردند،
امام عليه السلام در پاسخ آنان چنين فرمود:
قال عليه السلام: كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ!
نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ. وَلكِنَّ هؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ.
وَإِنَّهُ لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْ ءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ؛ حَتَّي يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ.
و في رواية أخري أنه عليه السلام لما سمع تحكيمهم قال: حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ.

وقال: أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ؛ وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقِيُّ؛ إِلي أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ، وَتُدْرِكَهُ مَنِيَّتُهُ.
(سخن حقّي است، كه از آن اراده باطل شده!
آري درست است، فرماني جز فرمان خدا نيست، ولي اينها مي‌گويند زمامداري جز براي خدا نيست، در حالي كه مردم به زمامداري نيك يا بد، نيازمندند، تا مؤمنان در سايه حكومت، بكار خود مشغول و كافران هم بهرمند شوند، و مردم در استقرار حكومت، زندگي كنند، به وسيله حكومت بيت المال جمع آوري مي‌گردد و به كمك آن با دشمنان مي‌توان مبارزه كرد، جادّه‌ها أمن و امان، و حق ضعيفان از نيرومندان گرفته مي‌شود، نيكوكاران در رفاه و از دست بدكاران، در امان مي‌باشند
منتظر حكم خدا درباره شما هستم.
و نيز فرمود:
اما در حكومت پاكان، پرهيزكار به خوبي انجام وظيفه مي‌كند ولي در حكومت بدكاران، ناپاك از آن بهرمند مي‌شود تا مدّتش سرآيد و مرگ فرا رسد.)(3).
نتيجه اينكه در انديشه سياسي غرب و اسلام، وجود حكومت امري ضروري است، مهمترين ادلّه ضرورت حكومت در اسلام عبارتند از:
*****
(1) موسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني، فلسفه سياست،چاپ سوم، چاپ اعتماد، قم، ص 85.
شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ذيل خطبه 40، ج 2، ص 308.
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب الام: امام شافعي (متوفاي 204 هجري)
2- تاريخ طبري ج 6 ص 41: طبري (متوفاي 310 هجري)
3- قوت القلوب ج 1 ص 530: ابوطالب مكي (متوفاي 382 هجري)
4- تاريخ دمشق: ابن عساكر (متوفاي 573 هجري)
5- مجمع الزوائد ج 6 ص 242: حافظ هيثمي (متوفاي 807 هجري)
6- تاريخ ج 2 ص 136: ابن واضح (متوفاي 292 هجري)7 - أنساب الاشراف ج 2 ص 352 و 114: بلاذري (متوفاي 279 هجري)
8- الكامل ج 2 ص 153: مبرد (متوفاي 285 هجري)
9- تاريخ ج 1 ص 167: يعقوبي (متوفاي 284 هجري)
10- كتاب صفين ص 266: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 هجري)
11- عقدالفريد ج 1 ص 211: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
12- تذكرة الخواص ص 99: ابن الجوزي (متوفاي 567 هجري)
13- ذخائر العقبي ص 110: محب الدين طبري (متوفاي 694 هجري)
14- دعائم الاسلام ج 1 ص 458: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)

15- بحارالانوار ج 8 ص 604 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

دليل عقلي

الف- انسان موجودي اجتماعي است
و اسلام آييني است كه به نيازها و خواسته هاي مشروع اجتماع پاسخ گفته، آنها را به فراموشي نسپرده است.
طبيعي است كه اگر در جامعه حكومت وجود نداشته باشد، جامعه دچار اختلال و هرج و مرج مي‌شود.
ب- و ديگر آنكه:
انسان‌ها طالب برتري به خدمت گرفتن ديگران، در راستاي منافع خود هستند.
و رها بودن انسان و عدم حاكميت قانون بر جامعه موجب اختلاف، تشتت و هرج و مرج مي‌شود.
زيرا محصول تلاش هاي افراد با يكديگر ارتباط و تلاقي دارد و همه خواهان استفاده از آن هستند.
منافع مادّي موجب تزاحم، اختلاف و فزوني كينه‌ها مي‌شود.
و رفع هرج و مرج ناشي از اين امور در گرو قانون است.
ج- ضرورت قانون براي فرد و جامعه جهت استقرار نظم غير قابل انكار است.
امّا قانون نيز هرقدر كامل و منطبق بر نيازهاي جامعه تنظيم شده باشد كافي نيست، بلكه محتاج مجري و حاكم است، يكي از اهداف اساسي حكومت ايجاد نظم و امنيت در جامعه و جلوگيري از تنازع و هرج و مرج است و امنيت و نظم هدفي است كه هر انساني به ضرورت آن واقف است.
خداوند پيامبران الهي را در جهت اجراي قوانين الهي در جامعه ارسال كرده است.
برخي از پيامبران، در اعمال حاكميّت الهي، توفيق يافتند و برخي ديگر با موانع روبرو شدند.(1) (2).
امام علي عليه السلام در خطبه 146 به ضرورتهاي عقلي و اجتماعي حكومت مي‌پردازد و ضرورت حكومت را به وحدت اجتماعي و امنيّت ملّي ارتباط مي‌دهد، كه اگر حكومت نباشد به نظام جامعه در هم فرو ريزد و روح هرج و مرج طلبي حاكم شود، تكامل فرد و جامعه در خطر است و ديگر كسي رنگ سعادت را نخواهد ديد، كه فرمود:
وَ مَكَانُ الْقَيِّمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً.

وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ، وَإِنْ كَانُوا قَلِيلاً، فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ!
(جايگاه رهبر چونان ريسماني محكم است كه مُهره‌ها را متّحد ساخته به هم پيوند مي‌دهد، اگر اين رشته از هم بُگسلد، مهره‌ها پراكنده و هر كدام به سويي خواهند افتاد و سپس هرگز جمع آوري نخواهند شد.
عرب امروز گرچه از نظر تعداد اندك است امّا با نعمت اسلام فراوانند، و با اتّحاد و هماهنگي عزيز و قدرتمندند.)(3).
*****
(1) موسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني ره، فلسفه سياست، چاپ اعتماد، قم، ص 86.
دكتر بهشتي، حكومت در اسلام، قم انتشارات قدس، ص 15 - 18.
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- اخبار الطوال ص 134: دينوري (متوفاي 282 هجري)
2- كتاب الفتوح ج 2 ص 37: ابن اعثم كوفي (متوفاي 314 هجري)
3- تاريخ طبري ج 4ص 237: طبري (متوفاي 310 هجري)
4- ارشاد ص 120 / ج 1 ص 200: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
5- منهاج البراعة ج 2 ص 67: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
6- نسخه خطي سال 499 هجري ص 119: نوشته ابن مؤدب
7- نسخه خطي سال 421 هجري ص 116
8- تجارب الامم ج 1 ص 419: ابن مسكويه (متوفاي 421 هجري)
9- كتاب الفتوح: مدائني (متوفاي 225 هجري)
10- بحارالانوار ج 40 ص 193: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
11- بحارالانوار ج 8 ص 317 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

ماهيّت قوانين اسلام

احكام اسلام منحصر در عبادات نيست.
جامعيّت اسلام به عنوان آييني كه بسياري از مسائل فردي و جزئي را نيز فروگذار نكرده اقتضاء مي‌كند مسأله مهمي چون «حكومت» را كه هدايت بشر و مسائل اساسي زندگي بشر به آن بستگي دارد، بدون پاسخ نگذارد.
احكام و قوانين اسلام به گونه اي است كه اجرا و تحقّق اعمال آنها تنها در سايه ايجاد حكومت ميسّر خواهد بود.
جهاد در راه خدا، دفاع از كيان جامعه اسلامي، تأمين امنيت داخلي، قضاوت و داوري جهت حلّ اختلافات، احقاق حقوق مردم، امر به معروف و نهي از منكر، امور مالي مسلمين و بيت المال، خمس، زكات و جمع آوري سرمايه هاي عمومي «انفاق» از مسائلي هستند كه اعمال آنها مستلزم حكومت است.
آيا ممكن است اسلام نسبت به اين موضوعات كه مرتبط به حيات سياسي و اجتماعي جامعه اسلامي هستند.
قانون داشته باشد.
امّا راجع به مجري و چگونگي اجراي آن سخن نگفته باشد؟
بديهي است كه اجراي هر يك از اين امور مستلزم ايجاد وزارتخانه اي است كه افرادي فهيم و كاردان آن را هدايت كنند.
از سوي ديگر، امروزه در جامعه امور و شئون متعدّدي هست كه متصدّي مشخّصي ندارد.
نظير مديريّت هاي عمومي تعليم و تربيت، مديريت انفال و جنگل ها، احداث جاده و بيمارستان، بدون شك اين امور در تداوم حيات جامعه ضروري اند و تشكيلاتي بنام حكومت لازم است تا تصدي اين امور را بر عهده بگيرد.
امام علي عليه السلام نسبت به ضرورت قوانين اسلام و نقش آن در ايجاد نظم اجتماعي در خطبه 216 مي‌فرمايد:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلاَيَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ،
لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَي عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَي لَهُ.
وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذلِكَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَي عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَي الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ

مُضَاعَفَةَ الثّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلَهُ.
ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَي بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.
وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَي الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَي الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلٍّ عَلَي كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ.
فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ،
(پس از ستايش پروردگار! خداوند سبحان، براي من، بر شما به جهت سرپرستي حكومت، حقّي قرار داده، و براي شما همانند حق من، حقّي تعيين فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است كه توصيفش كنند، ولي به هنگام عمل تنگنايي بي مانند دارد
حق اگر به سود كسي اجرا شود، ناگزير به زيان او نيز روزي به كار رود، و چون به زيان كسي اجراء شود روزي به سود او نيز جريان خواهد داشت
اگر بنا باشد حق به سود كسي اجراء شود و زياني نداشته باشد، اين مخصوص خداي سبحان است نه ديگر آفريده ها، به خاطر قدرت الهي بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتي كه فرمانش بر آنها جاري است، لكن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خويش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان كرده است، از روي بخشندگي، و گشايشي كه خواسته به بندگان عطا فرمايد.
پس خداي سبحان! برخي از حقوق خود را براي بعضي از مردم واجب كرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، كه برخي از حقوق برخي ديگر را واجب گرداند، و حقّي بر كسي واجب نمي‌شود مگر همانند آن را انجام دهد.
و در ميان حقوق الهي بزرگ ترين حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبي كه خداي سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پايداري پيوند ملّت و رهبر، و عزّت دين قرار داد.
پس رعيّت اصلاح نمي‌شود جز آن كه زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمي‌شوند جز با درستكاري رعيّت.)(1).
*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- روضه كافي ج 8 ص 352: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
3- نسخه خطي نهج البلاغه ص 184: نوشته سال 421 هجري
4- دعائم الاسلام ج 2 ص 539: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)
5- بحار الانوار ج 8 ص 707 و ج 27 ص 251: مرحوم مجلسي (متوفاي

1110 هجري)
6- بحار الانوار ج 17 ص 93: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
7- بحار الانوارج 41 ص 360: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

.پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم به عنوان اسوه و الگو، در دوران حيات خود، همزمان با فراهم شدن امكانات تشكيل حكومت اقدام به تشكيل آن كرد،
با توجّه و دقّت در قرآن و در رهنمودهاي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم درمي يابيم كه در زمان حيات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دو نوع سلطه - يكي ديني و ديگري دنيوي - نبوده است، بلكه يك سلطه و اقتدار ديني و دنيوي بوده كه در اختيار شخص پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم قرار داشته، و او مرجع امور مادي و معنوي مسلمانان بوده است.
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم بلافاصله پس از هجرت، حكومت تشكيل دادند و در حالي كه ياران و پيروان آن حضرت نسبت به بسياري از مسائل و مشكلات فردي و اجتماعي ازآن حضرت سؤال مي‌كردند، هيچگاه اصل لزوم حكومت را زير سئوال نبُرد.
پس از رحلت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نيز هيچكس در ضروري بودن حكومت شك نداشت.
آنچه كه مورد اختلاف بود، مي‌گفتند كه:
چه كسي حاكم باشد.
در جريان سقيفه و تعيين جانشين براي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم كسي به اين نكته اشاره نكرد كه وجود خليفه لزومي ندارد و يا دليلي بر لزوم آن نيست، بلكه اختلاف بر سر اين بود كه چه كسي صلاحيت جانشيني پيامبر را دارد.
امام علي عليه السلام در نقد و برّرسي حكومت 3 نفر از خلفاي پيشين كه بر اساس سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و سيره گفتاري و عملي آن بزرگ پيامبر ثابت قدم نماندند، و به انواع جعل و تحريف و رواج نابرابري‌ها دامن زدند، درد آلود چنين فرمود:
أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَإِنَّهُ لِيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلا يَرْقَي إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَي طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّي يَلْقَي رَبَّهُ!
فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَي هَاتَا أَحْجَي، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًي، وَفِي الْحَلْقِ شَجاً، أَرَي تُرَاثِي نَهْباً، حَتَّي مَضَي الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَي بِهَا إِلَي فُلانٍ بَعْدَهُ.
ثم تمثل بقول الأعشي:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَي كُورِهَا
وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ
فَيَا عَجَباً!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ - لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا! -
فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا، وَيَخْشُنُ مَسُّهَا، وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَالْاِعْتِذَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ.
فَمُنِيَ النَّاسُ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِرَاضٍ؛ فَصَبَرْتُ عَلَي طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ؛ حَتَّي إِذَا مَضَي لِسَبِيلِهِ.
جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ، فَيَا لَلَّهِ وَلِلشُّورَي! مَتَي اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّي صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَي هذِهِ النَّظَائِرِ!
لكِنِّي اَسْفَفْتُ إِذْ اَسَفُّوا، وَطِرْتُ إِذْ طَارُوا؛ فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَمَالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وَهَنٍ.
إِلَي أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَيْهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَي أَنِ انْتَكَثَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ!
(آگاه باشيد! به خدا سوگند! ابابكر، جامه خلافت را بر تن كرد، در حالي كه مي‌دانست، جايگاه من در حكومت اسلامي، چون مِحوَر سنگ هاي آسياب است «كه بدون آن آسياب حركت نمي‌كند» او مي‌دانست كه سيل علوم از دامن كوهسار من جاري است، و مرغان دور پرواز انديشه‌ها به بُلَنداي ارزش من نتوانند پرواز كرد، پس من رداي خلافت، رها كرده، و دامن جمع نموده از آن كنار گيري كردم، و در اين انديشه بودم، كه آيا با دست تنها براي گرفتن حق خود بپا خيزم؟
يا در اين محيط خفقان زا و تاريكي كه به وجود آوردند، صبر پيشه سازم؟ كه پيران را فرسوده، جوانان را پير، و مردان با ايمان را تا قيامت و ملاقات پروردگار اندوهگين نگه مي‌دارد.
پس از ارزيابي درست، صبر و بردباري را خِرَدمندانه تر ديدم، پس صبر كردم در حالي كه گويا خار در چشم و استخوان در گلوي من مانده بود، و با ديدگان خود مي‌نگريستم كه ميراث مرا به غارت مي‌برند!
تا اينكه خليفه اوّل، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خَطّاب سپرد.
(سپس امام مَثَلي را با شِعري از أَعشي عنوان كرد.)
مرا با برادر جابر «حيّان» چه شباهتي است؟
من همه روز را در گرماي سوزان كار كردم و او راحت و آسوده در خانه بود!!
شگفتا! ابابكر كه در حيات خود از مردم مي‌خواست عذرش را بپذيرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد ديگري در آورد؟

هر دو از شتر خلافت سخت دوشيدند و از حاصل آن بهرمند گرديدند.
سرانجام اوّلي حكومت را به راهي در آورد، و به دست كسي «عمر» سپرد، كه مجموعه اي از خشونت، سختگيري، اشتباه و پوزش طلبي بود، زمامدار مانند كسي كه بر شتري سركش سوار است، اگر عَنان محكم كشد، پرده هاي بيني حيوان پاره مي‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط مي‌كند
سوگند به خدا مردم در حكومت دوّمي، در ناراحتي و رنج مهّمي گرفتار آمده بودند، و دچار دو رويي‌ها و اعتراض‌ها شدند، و من در اين مدت طولاني محنت زا، و عذاب آور، چاره اي جز شكيبايي نداشتم، تا آن كه روزگار عُمَر هم سپري شد.(2).
سپس عمر خلافت را در گروهي قرار داد كه پنداشت من همسنگ آنان مي‌باشم!!
پناه به خدا از اين شورا!
در كدام زمان من با اعضاءِ شورا برابر بودم؟ كه هم اكنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صَف آنها قرارم دهند؟
ناچار باز هم كوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گرديدم
يكي از آنها با كينه اي كه از من داشت روي بر تافت،(3) و ديگري دامادش(4) را بر حقيقت برتري داد و آن دو نفر ديگر كه زشت است آوردن نامشان(5).
تا آن كه سوّمي به خلافت رسيد، دو پهلويش از پر خوري باد كرده، همواره بين آشپزخانه و دستشويي سرگردان بود، و خويشاوندان پدري او از بني اميّه بپا خاستند، و همراه او بيت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه اي كه بجان گياه بهاري بيافتد، عثمان آنقدر اسراف كرد كه ريسمان بافته او باز شد، و أعمال او مردم را برانگيخت، و شكم بارگي او نابود ش ساخت.)(6).
عملكرد پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در مدينه:
در تبيين مسائل سياسي و حكومتي
و بسنده نكردن به مسائل عبادي، اخلاقي
ارسال سفير نزد پادشاهان و سلاطين
و انجام قضاوت،
همه بيانگر اهميّت مساله حكومت و رهبري سياسي جامعه اسلامي بود.
و اين واقعيّت را نيز مي‌دانيم كه:
نه احكام اسلام اختصاص به عصر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم داشته و نه نياز به حكومت، اختصاص به دوران خاصي دارد.
لذا بايد احكام اسلام تا قيامت اجرا شود.
بنابراين ولايت و حكومت از اموري نيست كه زوال و سستي در آن راه

يابد و پاسخي است به نياز جامعه در جهت امنيّت و حاكميّت قسط و عدالت و ارزش هاي انساني، الهي كه نبايد از آن غفلت كرد.(7).
*****
(1) امام خميني، «ولايت فقيه»، «حكومت اسلامي» تهران، انتشارات اميركبير، 1360، ص 28.
ابابكر در جمادي الاخر سال 13 هجري و عُمَر در ذي الحجّه سال 23 هجري از دنيا رفت.
سعد بن ابي وقاص كه يكي از شوراي شش نفره بود.
عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، كه حق وتو در شورا داشت.
زيرا عمر دستور داد اگر اختلاف در شورا پديد آمد، ملاك، رأي داماد عثمان است.
طلحه و زبير، كه از رذالت و پستي، بر امام شوراندند و جنگ جمل را به وجود آوردند.
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب الجمل ص 62 و 92: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
2- الفهرست ص 92: نجاشي (متوفاي 450 هجري)
3- الفهرست ص 224: ابن نديم (متوفاي 438 هجري)
4- الانصاف في الامامة: ابي جعفر ابن قبه رازي (متوفاي 319 هجري)
5- معاني الاخبار ص 343: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
6- علل الشرايع ص 144: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
7- عقد الفريد ج 4: ابن عبدربه (متوفي 328 هجري)
8- بحارالانوار ج8 ص120 (كمپاني): مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 - 1037 ه)
9- شرح نهج البلاغه: قطب راوندي (متوفاي 573 هجري)
10- المناقب: ابن جوزي (متوفاي 654 هجري).
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب الجمل ص 62 و 92: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
2- الفهرست ص 92: نجاشي (متوفاي 450 هجري)
3- الفهرست ص 224: ابن نديم (متوفاي 438 هجري)
4- الانصاف في الامامة: ابي جعفر ابن قبه رازي (متوفاي 319 هجري)
5- معاني الاخبار ص 343: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
6- علل الشرايع ص 144: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
7- عقد الفريد ج 4: ابن عبدربه (متوفي 328 هجري)
8- بحارالانوار ج8 ص120 (كمپاني): مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 - 1037 ه)

9- شرح نهج البلاغه: قطب راوندي (متوفاي 573 هجري)
10- المناقب: ابن جوزي (متوفاي 654 هجري).

با وجود دليل عقلي و قطعي مبني بر ضرورت حكومت، حال به برّرسي برخي از آيات قرآن مي‌پردازيم و روشن است كه؛
آنچه از كتاب و سنت ذكر خواهد شد در حقيقت بيانات ارشادي است كه مؤيد دليل عقلي قطعي مي‌باشد آياتي كه در زمينه ضرورت حكومت ذكر مي‌شود، بيانگر آنست كه متّصدي امر جامعه، بايد داراي معيارها و صفات خاصي باشد؛
امين باشد،
عادل و با ورع باشد،
به قوانين الهي آگاهي داشته باشد،
و مصالح و مفاسد را شناخته،
نسبت به اوضاع و احوال زمان بصيرت داشته باشد.
مانند:
قال اجعلني علي خزائن الارض انّي حفيظ عليم.(1).
يوسف گفت: مرا سرپرست گنجينه هاي سرزمين (مصر) قرار ده كه نگهدارنده و آگاهم.
اين آيه و ديگر آيات مربوط به ماجراي حضرت يوسف، ضرورت حكومت و صفات رهبري مدير، مدبّر و آگاه بر جوامع انساني را آشكار مي‌كند كه در صورت محروميت از چنين حكومتي چه بسا جامعه ضررهاي جبران ناپذيري را متحمّل گردد.
كه فرمود:
«يا داود انّا جعلناك خليفه في الارض فاحكم بين الناس بالحقّ ... » (2).
«اي داود ما تو را خليفه در زمين قرار داديم پس در ميان مردم به حق داوري كن».
و آنگاه به صفات و ويژگي هاي حاكم اشاره كرد كه:
الف- « ... انّ اللّه اصطفيه عليكم و زاده بسطه في العلم و الجسم ... ». (3).
«پيامبر بني اسرائيل به آنها گفت: خدا او (طالوت) را بر شما برگزيده و او را در علم و (قدرت) جسم وسعت بخشيده.
ب- «فهزموهم باذن الله و قتل داود جالوت و آتاه الله الملك و الحكمه و علمه مما يشاء و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لكنّ اللّه ذوفضل علي العالمين.(4).
«سپس به اذن و فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزيمت واداشتند و

داود جالوت را كشت و خداوند حكومت و دانش او را بخشيد و از آنچه مي‌خواست به او تعليم داد،
و اگر خداوند بعضي از مردم را به وسيله بعضي ديگر دفع نمي‌كرد زمين را فساد فرا مي‌گرفت ولي خداوند نسبت به جهانيان لطف و احسان دارد.»
آيات فوق بيانگر اين است كه اگر حكومت مقتدر و نيرومند نباشد تا جلوي طاغيان و سركشان را بگيرد، زمين پر از فساد مي‌شود و حكومت عادل يكي از عطاياي الهي است كه جلوي مفاسد فرهنگي و اجتماعي را مي‌گيرد.
كه فرمود:
«الذين مكنّاهم في الارض اقاموا الصلاه و آتوا الزكوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر ... » (5).
همان كساني كه هرگاه در زمين به آنها قدرت بخشيديم، نماز را بپا ميدارند و زكات ميدهند و امر بمعروف و نهي از منكر مي‌كنند.
اين آيه به طور ضمني بيانگر اينست كه برپا داشتن نماز و اداي زكات و ساير فرايض ديني تنها در سايه حكومت ميسّر است و انسان هاي الهي هنگامي كه به حكومت دست يابند فرايض را برپا مي‌دارند.
*****
(1) يوسف / 55.
ص / 26.
بقره، 247.
بقره، 251.
حج، 41.

روايات

در زمينه ضرورت حكومت روايات زيادي از معصومين عليه السلام وارد شده است، كه به تنهائي به تدوين كتابهاي مفصّلي نياز دارد، به ناچار در اين قسمت به نهج البلاغه و سخنان امام علي عليه السلام مي‌پردازيم.
امام علي عليه السلام در پاسخ به خوارج مي‌فرمايد:
«لابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ اَميرٍ بَرٍّ اَوْ فاجِر»
رهنمودهاي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گوياي آن است كه حكم دو مرحله دارد:
يكي مرحله تشريع كه منحصر به خداوند است و ديگري مرحله اجراست كه ناگزير بايد به دست انسانها صورت گيرد كه خداوند پيامبران صلي الله عليه وآله وسلم و اشخاصي را با معيارهاي الهي براي اين مهمّ منصوب كرده است؛ بنابر اين خوارج دچار خلط و اشتباه شدند.
آشكار است كه مفهوم حديث اين نيست كه امير نيكوكار و بد كار يكسانند، بلكه منظور اينست كه در درجه اوّل بايد زمامداري عادل و نيكوكار پيدا كرد و اگر نشد، وجود زمامدار ظالم از هرج و مرج بهتر است.(1).
در جاي ديگر حضرت امير عليه السلام چنين مي‌فرمايد:
«وَالٍ ظَلُوم غَشُوم خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تِدُوم».
(زمامدار ظالم و ستمگر بهتر است از فتنه و هرج و مرجي كه پيوسته در جامعه وجود داشته باشد.)
راز اين امر آن است كه اگر دسترسي به حكومت عادل نباشد، حداقل حكومت ظالم براي حفظ و بقاي خود مجبور است امنيت را حفظ كند و كشور را از تجاوز و دشمنان محفوظ نگاه دارد.
در صورتي كه اگر اصل حكومت برداشته شود همه چيز درهم مي‌ريزد و افراد مفسد و ظالم اموال مردم را تاراج مي‌كنند و خون بي گناهان را مي‌ريزند.
امام علي عليه السلام در سخنراني‌ها و نامه هاي گوناگون در سراسر نهج البلاغه به «ضرورت حكومت» و «ضرورت حاكميَّتِ قانون» در جوامع بشري و در امّت اسلامي تذكّرات ارزشمندي ارائه فرمودند.
امام علي عليه السلام در خطبه 169 ضرورت حكومت و قانون را اينگونه توضيح دادند:
إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولاً هَادِياً بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَأَمْرٍ قَائِمٍ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ. وَإِنَّ الْمُبْتَدَعَاتِ الْمُشَبَّهَاتِ هُنَّ الْمُهْلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا. وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ، فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا.

وَاللّهِ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ لَا يَنْقُلَهُ إِلَيْكُمْ أَبَداً حَتَّي يَأْرِزَ الْأَمْرُ إِلَي غَيْرِكُمْ.
إِنَّ هؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَؤُوا عَلَي سَخْطَةِ إِمَارَتِي، وَسَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَي جَمَاعَتِكُمْ: فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَّمُوا عَلَي فَيَالَةِ هذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّمَا طَلَبُوا هذِهِ الدُّنْيَا حَسَداً لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَي أَدْبَارِهَا.
وَلَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَي وَسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم وَالْقِيَامُ بِحَقِّهِ، وَالنَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.
(همانا خداوند پيامبري راهنما را با كتابي گويا، و دستوري استوار برانگيخت، هلاك نشود جز كسي كه تبهكار است و بدانيد كه بدعت‌ها به رنگ حق در آمده و هلاك كننده اند، مگر خداوند ما را از آنها حفظ فرمايد، و همانا حكومت الهي حافظ امور شماست، بنابراين زمام امور خود را بي آن كه نفاق ورزيد يا كراهتي داشته باشيد به دست امام خود سپاريد.
به خدا سوگند! اگر در پيروي از حكومت و امام، اخلاص نداشته باشيد، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت كه هرگز به شما باز نخواهد گردانيد و در دست ديگران قرار خواهد داد.
همانا ناكثين عهد شكن به جهت نارضايتي از حكومت من به يكديگر پيوستند، و من تا آنجا كه براي جامعه احساس خطر نكنم صبر خواهم كرد، زيرا آنان اگر براي اجراي مقاصدشان فرصت پيدا كنند، نظام جامعه اسلامي متزلزل مي‌شود، آنها از روي حسادت بر كسي كه خداوند حكومت را به او بخشيده است به طلب دنيا برخاسته اند.
مي خواهند كار را به گذشته باز گردانند.
حقّي كه شما به گردن ما داريد، عمل كردن به كتاب خدا (قرآن)، و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و قيام به حق و بر پا داشتن سنّت اوست.)(2).
امام صادق عليه السلام مي‌فرمايد:
«لايَسْتَغْني اَهْلَ كُلُّ بَلَدٍ عَنْ ثَلاثَةٍ يُفْزَعُ اِلَيْهِ في اَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ، فَاِنْ عَدَمُوا ذلِكَ كانُوا هَمَجاً،
فَقيهٌ عالِمٌ وَرَعٌ وَ اَميرٌ خَيْرٌ مُطاعٌ وَ طَبيبٌ بَصيرٌ ثِقَةٌ
اهل هر شهري از سه چيز بي نياز نيستند تا در امور دنيا و آخرت به آن پناه برند.
اگر اينها را از دست دهند سقوط مي‌كنند،
فقيه آگاه و با تقوا، امير خوب مورد اطاعت و طبيب بينا و مورد اعتماد. (3).
*****
(1) پيام قرآن، آيه الله مكارم شيرازي: ج.1، ص 27.

اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- تاريخ طبري ج 6 ص 136 و 3091 و 3093: طبري (متوفاي 310 هجري)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 144: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
3- شرح ابي الحديد ج 9 ص 295: ابي الحديد (متوفاي 656 هجري)
4- نسخه خطي نهج البلاغه ص 145: نوشته سال 421 هجري
5- نسخه خطي نهج البلاغه ص 149: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجري
6- كتاب صفين ص 119: نصربن مزاحم (متوفاي 202 هجري)
7- بحارالانوار ج 32 ص 81: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
8- بحارالانوار ج 8 ص 408 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).
پيام قرآن، آيه اللَّه مكارم شيرازي، ج 1، ص 29.

انواع حکومت ها

اشاره

حكومت‌ها در يك نگاه كلّي به دو نوع، حكومت الهي و طاغوتي، تقسيم مي‌شوند.

حكومت الهي

حكومت الهي، حكومت قانون است و حكومت امانتي در دست حاكمان بشمار مي‌آيد.
در اين حكومت منبع قانون، خداوند است كه براساس حكمت، مصالح و شناختي كه از ابعاد وجودي انساني دارد، براي او دستورالعمل زندگي صادر مي‌فرمايد.
حكومت مطلوب الهي در تفكر شيعي، حكومتي است كه در آن حاكم اسلامي داراي يكسري ويژگي هاي ارزشي باشد.
در حكومت ايده آل ديني، حاكم اسلامي بايستي داراي ملكه عصمت باشد، علاوه بر آن از مديريت و علم به قوانين برخوردار باشد تا جامعه را اداره كند.
از آنجا كه در تفكّر اسلامي حكومت از اهميت شاياني برخوردار است، در عصر غيبت كه جامعه از حضور امام معصوم محروم است امر حكومت به اشخاصي واگذار شده كه شباهت بيشتري به امام معصوم داشته باشند.
در عصر غيبت، حكومت به اسلام شناساني كه داراي ملكه تقوا و ورع باشند و توان مديريت اداره جامعه را نيز داشته باشند واگذار شده است، پس حاكميّت ارزش هاست كه مجري قوانين الهي است و انسان هاي كامل با ارزش‌ها و ويژگي هايي كه دارند مي‌توانند مجري احكام خدا باشند و با اجراي قوانين الهي فرد و جامعه را به تكامل رسانند.
امام علي عليه السلام نسبت به ره آورد اجراي قانون در جامعه اسلامي در خطبه 216 چنين توضيح فرمودند:
فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَي الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّي الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَي أَذْلاَلِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.
وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَي، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ.
(و آنگاه كه مردم حق رهبري را اداء كنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت يابد، و راههاي دين پديدار، و نشانه هاي عدالت برقرار، و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حكومت اميدوار، و دشمن در آرزوهايش مأيوس

مي‌شود.
امّا اگر مردم بر حكومت چيره شوند، يا زمامدار بر رعيّت ستم كند، وحدت كلمه از بين مي‌رود، نشانه هاي ستم آشكار، و نيرنگ بازي در دين فراوان مي‌گردد، و راه گسترده سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله متروك، هواپرستي فراوان، احكام دين تعطيل، و بيماريهاي دل فراوان گردد، مردم از اينكه حقّ بزرگي فراموش مي‌شود، يا باطل خطرناكي در جامعه رواج مي‌يابد، احساس نگراني نمي‌كنند، پس در آن زمان نيكان خوار، و بدان قدرتمند مي‌شوند، و كيفر الهي بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود.)(1).
حكومت الهي، يا حفظ شرايط فوق، مي‌تواند در قالب هاي گوناگوني تحقّق يابد، البتّه چون حاكميّت در پرتو قانون الهي است طبيعي است در شكل هايي قابليّت تحقّق دارد كه كرامت انسان‌ها حفظ شود و تعدّي از قانون الهي صورت نگيرد.
همانگونه كه متذكّر شديم، حكومت الهي، استبدادي و يا توتاليتر نيست، زيرا در حكومت استبدادي ملاك قانون خواست حاكم است،
امّا حكومت اسلامي، حاكميّت قانون الهي است،
و حاكميّت در حكومت الهي از آن خداوند است و همه افراد از جمله پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و ائمه عليهم السلام و در عصر غيبت حاكمان اسلامي، تابع خداوند هستند.
قرآن كريم در اين باره مي‌فرمايند:
«و لو تقوّل علينا بعض الاقاويل، لا خدنامنه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين» (2).
«اگر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم چيزي بر ما مي‌بست (مي افزود) او را با قدرت تمام او را از ميان برمي داشتيم، سپس رگ گردن او را قطع مي‌كرديم.
در حكومت الهي كار ويژه حكومت صرفاً ايجاد امنيت و يا رفاه نيست، بلكه حاكم اسلامي نقش هدايت و نجات جامعه از گمراهي و حركت به سوي آرمان هاي الهي را نيز دارد و تلاش مي‌كند تا ضمن ايجاد محيطي مساعد، زمينه رشد فضائل اخلاقي بر اساس ايمان، تقوا، عدالت و فساد زدايي را مهيّا كند.
حكومت اسلامي، با حفظ اصولي كه در منابع اسلامي آمده، قابل اجرا است.
امام علي عليه السلام وظائف حاكم و رهبر در جامعه اسلامي را بگونه اي شايسته و متكامل در خطبه 105 چنين توضيح مي‌دهند:
إِنَّهُ لَيْسَ عَلَي الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَي مُسْتَحِقِّيهَا، وَإِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَي أَهْلِهَا.

فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَثَارِ الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي!
(همانا بر امام واجب نيست جز آن چه را كه خدا امر فرمايد، و آن، كوتاهي نكردن در پند و نصيحت، تلاش در خيرخواهي، زنده نگهداشتن سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، جاري ساختن حدود الهي بر مجرمان، رساندن سهم هاي بيت المال به طبقات مردم، است.
پس در فراگيري علم و دانش پيش از آن كه درختش بخشكد تلاش كنيد، و پيش از آن كه به خود مشغول گرديد از معدن علوم (اهل بيت عليهم السلام) دانش استخراج كنيد، مردم را از حرام و منكرات باز داريد، و خود هم مرتكب نشويد، زيرا دستور داده شديد كه ابتدا خود محرّمات را ترك و سپس مردم را باز داريد.)(3).
در نظام جمهوري اسلامي ايران، شكل جمهوري بگونه خاصّي پذيرفته شده است.
از سوئي حكومت در ايران، جمهوري است،
يعني، اداره كشور بر آراء عمومي متّكي است، انتخاب رهبران عالي جامعه، اعمّ از رهبري، رياست جمهوري و نمايندگان مجلس به صورت مستقيم يا غيرمستقيم با مردم است و رئيس جمهور و نمايندگان مجلس براي مدت معيني انتخاب مي‌شوند.
از سوي ديگر، اسلاميّت، قيدي است كه بيانگر محتواي حكومت اسلامي است.
تفاوت جمهوري در ايران با جمهوري ديگر با قيدِ «اسلامي بودن» آشكار مي‌شود.
با توجه به اين قيد، طبيعي است كه حاكميّت الهي است، در حالي كه در جمهوري سكولار غربي حاكميّت از آن مردم است.
در نظام اسلامي مشروعيت حكومت ناشي از خداوند است و رجوع به آراء مردم نيز در چارچوب احكام اسلامي است.
به هرحال «اسلاميّت» بيانگر محتواي حكومت و «جمهوريّت» بيانگر شكل آن است.
*****
(1) مدارك گذشته.
الحاقه، 44-46.
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- محاسن ج 1 ص 208: علامه برقي (متوفاي 280 هجري)
2- اصول كافي ج 1 ص 54: مرحوم كليني (متوفاي 329 هجري)
3- روضه كافي ص 58 ج 3: مرحوم كليني (متوفاي 329 هجري)

4- تاريخ ج 2 ص 136: ابن واضح (متوفاي 22 هجري)
5- بحارالانوار ج 1 ص 159 و ج 2 ص 290: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
6- بحارالانوار ج 8 ص 705 و 665: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
7- دستور معالم الحكم ص 132: قاضي قضاعي (متوفاي 454 هجري)
8- البصائر و الذخائر ص 32: توحيدي (متوفاي 380 هجري)
9- مشكاة الانوار ص 223: طبرسي (متوفاي 548 هجري)
10- تاريخ ج 2 ص 197: يعقوبي (متوفاي 284 هجري)
11- تيسير المطالب ص 191: يحيي بن الحسين (متوفاي 424 هجري).

حكومت طاغوتي (غير الهي)

اشاره

نظام هاي سياسي مبتني بر اومانيسم، كه حاكميت را از انسان مي‌داند، در هر شكلي كه تجلي بايد طاغوتي است، چرا كه انحراف از قوانين الهي و دستورات دين، طغيان و ظلم محسوب ميشود.(1).
و در قرآن كريم و نهج البلاغه برخي از ويژگي هاي نظام طاغوتي ترسيم شده، كه خلاصه آن چنين است؛
*****
(1) بهشتي، احمد، «حكومت در قرآن» بي جا، بي تا، انتشارات طريق القدس.

در تاريخ، يكي از آفت هاي بزرگ حكومت‌ها و قدرت هاي سياسي، استبداد و خودكامگي حاكمان بوده است.
استبداد، يعني پيروي از آراي آميخته با هوي و هوس شخصي كه نتيجه طبيعي آن عدم رعايت مصالح افراد جامعه است كه شخص مستبد به جاي مصالح جامعه به مصلحت خود مي‌انديشد.
انديشمندان سياسي سعي و تلاش كرده اند تا از تمايل يافتن حكومت به استبداد جلوگيري كنند كه پيشگيري از استبداد با دو راه امكان پذير است:
يكي حاكميّت قانون و ديگري نظارت عمومي مردم.
البتّه در تفكّر ديني، علاوه بر اين دو راه «تقوا» نيز به عنوان عامل دروني كنترل كننده بشمار ميرود.
امروزه، در نظام بين الملل نوعي هرج و مرج حاكم است و قدرت هاي جهاني نوعي استبداد بين المللي را حكمفرما ساخته اند و كشورهاي بزرگ گرچه در ظاهر به آزادي مردمشان احترام ميگذارند.
امّا در سطح جهاني به آراء مردم اعتنايي ندارند و تعريف حقوق بشر را منطبق بر آن نمي‌دانند.
امام علي عليه السلام در رهنمودهاي خود جهت عبرت گرفتن امّت از استبداد و خودكامگي حكومت هاي پيشين و ديكتاتور هاي ستمگر هشدار گونه فرمودند:
فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.
فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ!
تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالَ تَشَتُّتِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ، لَيَالِيَ كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ، يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْآفَاقِ، وَبَحْرِ الْعِرَاقِ، وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا، إِلَي مَنَابِتِ الشِّيحِ، وَمَهَافِي الرِّيحِ، وَنَكَدِ الْمَعَاشِ،فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَوَبَرٍ، أَذَلَّ الْأُمَمِ دَاراً، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَاراً، لَا يَأْوُونَ إِلَي جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَي ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَي عِزِّهَا.
فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ؛ فِي بَلَاءِ أَزْلٍ، وَأَطْبَاقِ جَهْلٍ! مِنْ بَنَاتِ مَوْؤُودَةٍ، وَأَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ، وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ.
(از حالات زندگي فرزندان اسماعيل پيامبر، و فرزندان اسحاق پيامبر، فرزندان اسرايیل «يعقوب» (كه درود بر آنان باد) عبرت گيريد، راستي چقدر حالات ملّتها با هم يكسان، و در صفات و رفتارشان با يكديگر همانند است.
در احوالات آنها روزگاري كه از هم جدا و پراكنده بودند انديشه كنيد، زماني كه پادشاهان كسري و قيصر بر آنان حكومت مي‌كردند، و آنها را از سرزمينهاي آباد، از كناره هاي دجله و فرات، و از محيطهاي سرسبز و خرّم

دور كردند، و به صحراهاي كم گياه، و بي آب و علف، محل وزش بادها، و سرزمين هايي كه زندگي در آنجاها مشكل بود تبعيد كردند، آنان را در مكان هاي نامناسب، مسكين و فقير، هم نشين شتران ساختند، خانه هاشان پست ترين خانه ملّت ها، و سرزمين زندگيشان خشك ترين بيابانها بود، نه دعوت حقّي وجود داشت كه به آن روي آورند و پناهنده شوند، و نه سايه ألفتي وجود داشت كه در عزّت آن زندگي كنند، حالات آنها دگرگون، و قدرت آنها پراكنده، و جمعيّت انبوهشان متفرّق بود، در بلايي سخت، و در جهالتي فراگير فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور، و بت‌ها را پرستش مي‌كردند، و قطع رابطه با خويشاوندان، و غارتگري هاي پياپي در ميانشان رواج يافته بود.)(1).

*****

(1) 1- كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاي 664 هجري)
2- فروع كافي ج 4 ص 198 و 168 / ج 1
ص 219: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
3- من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
4- ربيع الابرار ص 113 ج 1: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
5- اعلام النبوة ص 97: ماوردي (متوفاي 450 هجري)
6- بحار الانوار ج 13 ص 141 و ج 60
ص 214: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
7- منهاج البراعة ج 2 ص 206: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
8- نسخه خطي نهج البلاغه ص 180: نوشته سال 421
9- نسخه خطي نهج البلاغه ص 216: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجري
10- دلائل النبوة: بيهقي (متوفاي 569 هجري)
11- كتاب السيرة والمغازي: ابن يسار
12- كتاب خصال ج 1 ص 163 حديث.

يكي ديگر از ويژگي حكومت طاغوتي و جاهلي انحصار طلبي است، يعني: هر چيزِ خوب را براي خود مي‌خواهند و به مردم توجّهي ندارند.
حضرت علي عليه السلام مي‌فرمايند:
مَنْ مَلِكَ اسْتَأْثَرَ(1).
«هر كس به حكومت و قدرت مي‌رسد استئثار (انحصارطلبي) پيشه مي‌كند.»
انحصار طلبي در مقابل ايثار است كه در نظام اخلاقي اسلام از انفاق برتر است.
ايثار ويژگي تربيت شدگان مكتب اهل بيت است، كه در قرآن كريم نسبت به اهل بيت عليهم السلام آمده است:
«وَ يُؤْثِرُونَ عَلي اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَة» (2).
«آنان ديگران را بر خود مقدّم مي‌دارند (غذاي خود را به ديگران مي‌دهند) هر چند خود به آن نيازمند باشند.»
طبق فرهنگ قرآني نعمت هاي الهي، اعمّ از مادّي و معنوي، براي همه انسان هاست.
«خلق لكم ما في الارض جميعاً» (3).
و هر حركتي در جهت انحصاري كردن آن امري غير اسلامي است.
انحصار طلبي حُكّام؛
اولاً موجب تقدم مصالح شخصي بر مصالح عامه مي‌شود
و ثانياً موجب سرايت اين خصلت ناروا به مردم و شهروندان مي‌گردد.
امام علي عليه السلام در نفي هرگونه انحصار طلبي هشدار گونه خطاب به خليفه سوّم فرمود:
وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً، وَأَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً.
وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله يَقُولُ: «يُؤْتَي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَي فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا».
وَإِنِّي أَنْشُدُكَ اللَّهَ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: يُقْتَلُ فِي هذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَيَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَيَبُثُّ الْفِتَنَ فِيهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجاً، وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجاً.
فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَتَقَضِّي الْعُمُرِ.
(پس بدان كه برترين بندگان خدا در پيشگاه او رهبر عادل است كه خود هدايت شده و ديگران را هدايت مي‌كند، سنّت شناخته شده را برپا دارد، و

بدعت ناشناخته را بميراند، سنّت‌ها روشن و نشانه هايش آشكار است، بدعت‌ها آشكار و نشانه هاي آن برپاست.
و بدترين مردم نزد خدا رهبر ستمگري كه خود گمراه و مايه گمراهي ديگران است، كه سنّت پذيرفته را بميراند، و بدعت ترك شده را زنده گرداند.
من از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله شنيدم كه گفت:
«روز قيامت رهبر ستمگر را بياورند كه نه ياوري دارد و نه كسي از او پوزش خواهي مي‌كند، پس او را در آتش جهنم افكنند، و در آن چنان مي‌چرخد كه سنگ آسياب، تا به قعر دوزخ رسيده به زنجير كشيده شود».
من تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه امام كشته شده اين امّت مباشي، چرا كه پيش از اين گفته مي‌شد،
«در ميان اين امّت، امامي به قتل خواهد رسيد كه درِ كشتار تا روز قيامت گشوده خواهد شد و كارهاي امّت اسلامي با آن مشتبه شود، و فتنه و فساد در ميانشان گسترش يابد، تا آنجا كه حق را از باطل نمي‌شناسند، و به سختي در آن فتنه‌ها غوطه ور مي‌گردند».
براي مروان چونان حيوان به غارت گرفته مباش كه تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالياني كه از عمر تو گذشته و تجربه اي كه به دست آوردي.)(4).
*****
(1) حكمت 160 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
سوره حشر آيه 59.
سوره بقره آيه 29.
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- أنساب الاشراف ج 5 ص 60: بلاذري (متوفاي 279 هجري)
2- تاريخ طبري ج 5 ص 96: طبري (متوفاي 310 هجري)
3- تاريخ طبري ج 6 ص 2938: طبري (متوفاي 310 هجري)
4- عقدالفريد ج 4 ص 308: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
5- عقدالفريد ج 2 ص 273: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
6- كتاب الجمل ص 100: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري).

حُكّام طاغوتي قدرت طلبند سعي مي‌كنند كليّه مناصب و قدرت‌ها به آنها ختم شود.
در صورتي كه اسلام مقام و مسئوليت اجتماعي براي كامجويي نيست و قدرت و سياست ابزاري در جهت احقاق حقّ و به كمال رسيدن انسان است.
هر چه مسئوليت بيشتر و بزرگتر باشد، بار وظيفه سنگينن تر است.
امام علي عليه السلام در پاسخ ابن عباس كه كفش وصله دار حضرت را بي ارزش دانست فرمود:
«و اللّه لهي احبّ اليّ من امرتكم هذه، الاّ ان اقيم حقّاً ام ادفع باطلاً» (1).
«سوگند به خدا اين نعلينِ وصله دار بي ارزش از نظر من از اين حكومتي كه بر شما دارم دوست داشتني تر است، جز آنكه حقّي را برپا دارم يا باطلي را ريشه كَن سازم.»
*****
(1) خطبه 2 / 33.

حكّام طاغوتي مستكبرند و اين امر موجب عدم مشورت با مردم است.
خود بزرگ بيني مانع نزديكي به مردم و ايجاد رابطه صحيح با آنان مي‌شود.
«انَّ فرعون علا في الارض و جعل اهلها شيعاً يستضعف طائفة منهم».(1).
«همانا فرعون در زمين تكبر و گردنكشي كرد و بين اهل آن تفرقه و اختلاف افكند.»
نظام طاغوتي مردم را دسته دسته مي‌كند و اتحاد آنها را به تفرقه مبدل مي‌سازد و آنها را به خود جلب مي‌كند.
«فاستخفّ قومه فاطاعوه» (2).
«فرعون با تبليغات دروغ و باطل قومش را ذليل و زبون ساخت تا همه مطيع فرمان او شدند».
لازمه به اطاعت واداشتن مردم در هم شكستن همه عوامل استقلال است.
در مقابل، نظام اسلامي متكي به مردم است و به جاي دولت مداري، «مردم مداري» است.
دولت اسلامي در خدمت مردم است، چنان كه امام خميني رحمه الله بر دولت جمهوري اسلامي عنوان «دولت خدمتگزار» گذاشت.
بنابراين اگر قدرت هاي استكباري به مردم بي اعتنايي مي‌كنند و از مردم نظرخواهي نمي‌كنند و به افكار مردم اعتنايي ندارند، نظام اسلامي به مردم تكيه دارد.(3).
از اين رو امام علي عليه السلام با نفي هرگونه حكومت استبدادي و فرعوني و طرد روحيّه تكبّر و برتري طلبي در خطبه 192 رهنمود دادند كه:
أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكُبَرَائِكُمْ! الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ، وَتَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَأَلْقُوا الْهَجِينَةَ عَلَي رَبِّهِمْ، وَجَاحَدُوا اللَّهَ عَلَي مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ، وَمُغَالَبَةً لِآلَائِهِ فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ، وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَسُيُوفُ اعْتِزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ.
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا لِنِعَمِهِ عَلَيْكُمْ أَضْدَاداً، وَلَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَّاداً.
وَلَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ، وَخَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَأَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ، وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَأَحْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ، وَجُنْداً بِهِمْ يَصُولُ عَلَي النَّاسِ، وَتَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَي أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتِرَاقاً لِعُقُولِكُمْ وَدُخُولاً فِي عُيُونِكُمْ، وَنَفْثاً فِي أَسْمَاعِكُمْ. فَجَعَلَكُمْ مَرْمَي نَبْلِهِ، وَمَوْطِئَ قَدَمِهِ، وَمَأْخَذَ يَدِهِ.
(آگاه باشيد! زنهار! زنهار! از پيروي و فرمانبري سران و بزرگانتان، آنان كه به اصل و حسب خود مي‌نازند، و خود را بالاتر از آن چه كه هستند مي‌پندارند، و كارهاي نادرست را به خدا نسبت مي‌دهند، و نعمت هاي

گسترده خدا را انكار مي‌كنند، تا با خواسته هاي پروردگاري مبارزه كنند، و نعمت هاي او را ناديده انگارند، آنان شالوده تعصّب جاهلي، و ستونهاي فتنه، و شمشيرهاي تفاخر جاهليّت هستند.
پس، از خدا پروا كنيد، و با نعمت هاي خدادادي درگير نشويد، و به فضل و بخشش او حسادت نورزيد، و از فرومايگان اطاعت نكنيد، آنان كه تيرگي شان را با صفاي خود نوشيديد، و بيماري شان را با سلامت خود در هم آميخته ايد، و باطل آنان را با حق خويش مخلوط كرده ايد، در حالي كه آنان ريشه همه فسق‌ها و انحرافات و همراه انواع گناهانند، شيطان آنها را براي گمراه كردن مردم،مركبهاي رام قرار داد، و از آنان لشگري براي هجوم به مردم ساخت، و براي دزديدن عقلهاي شما آنان را سخنگوي خود برگزيد، كه شما را هدف تيرهاي خويش، و پايمال قدمهاي خود، و دستاويز وسوسه هاي خود قرار داد.)(4).
*****
(1) قصص، 4.
زخرف، 54.
زخرف، 54.
زخرف، 54.

ویژگي هاي حاکم اسلامي

اشاره

يكي ديگر از مباحث سياسي، ويژگي هاي حاكم اسلامي است كه در ديگر سيستم هاي حكومتي جهان، يافت نمي‌شود.
ويژگي هاي حاكم و رهبر در جامعه اسلامي يكي از مباحث ارزشمند و سرنوشت ساز در ساختار سياسي امّت اسلامي است، كه بر أساس ارزش هاي انساني و معنوي و الهي شكل مي‌گيرد،
اگر ويژگي هاي حاكم اسلامي با ديگر حاكمان نظام هاي سياسي دنيا مقايسه شود، و با ارزيابي تطبيقي همه جوانب اين بحث بدقّت بررسي گردد، با اين حقيقت آشنا خواهيم شد كه «ويژگي هاي حاكم اسلامي» از امتيازات ممتاز نظام سياسي اسلام است.

امام علي عليه السلام در خطبه 131 نهج البلاغه به برخي از ويژگي هاي حاكم اسلامي اشاره دارد كه فرمود:
وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَي الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ.
وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ.
«همانا شما دانستيد كه سزاوار نيست بخيل بر ناموس و جان و غنيمت‌ها و احكام مسلمين، ولايت و رهبري يابد، و امامت مسلمين را عهده دار شود، تا در اموال آنها حريص گردد.
و نادان نيز لياقت رهبري ندارد تا با ناداني خود مسلمانان را به گمراهي كشاند، و ستمكار نيز نمي‌تواند رهبر مردم باشد، كه با ستم حق مردم را غصب و عطا هاي آنان را قطع كند، و نه كسي كه در تقسيم بيت المال عدالت ندارد زيرا در اموال و ثروت آنان حيف و ميل داشته و گروهي را بر گروهي مقدّم مي‌دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمي‌تواند امام باشد زيرا كه براي داوري با رشوه گرفتن حقوق مردم را پايمال، و حق را به صاحبان آن نرساند،و آن كس كه سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله را ضايع مي‌كند لياقت رهبري ندارد زيرا كه امّت اسلامي را به هلاكت مي‌كشاند.» (1).
عناوين ويژگي هاي حاكم اسلامي در خطبه 131
عناوين ويژگي هاي حاكم اسلامي در خطبه 136
*****

(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- تذكرة الخواص ص 120: ابن الجوزي (متوفاي 567 هجري)
2- دعائم الاسلام ص 531 ج 2: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)
3- كتاب النهاية ج 3 ص 154: ابن أثير (متوفاي 606 هجري)
4- كتاب النهاية ج 5 ص 270: ابن أثير (متوفاي 606 هجري)
5- كتاب مناقب: ابن الجوزي (متوفاي 567 هجري)
6- بحارالانوار ج 17 ص 111: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
7- بحارالانوار ج 25 ص 167 و ج 8 ص 692 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

1- حفظ نواميس مردم لاينبغي ... علي الفروج خ5/131
2- پاسداري از خون لاينبغي ... و الدّماء خ5/131
3- پاسداري بيت المال لاينبغي ... والمغانم خ5/131
4- اجراي احكام الهي لاينبغي ... والاحكام خ5/131
5- پرهيز از بُخل ... وامامة المسلمين البخيل خ5/131
6- دوري از جهل ... ولا الجاهل خ6/131
7- عدم تعدّي به حقوق ... ولاالجافي خ6/131
8- پرهيز از حيف و ميل ... ولا الحائف للدّول خ6/131
9- پرهيز از تبعيض ... فيتّخذ قوما دون قوم خ6/131
10- پرهيز از رشوه خواري ... ولا المرتشي خ7/131
11- عمل به سنّت ... ولا المعطّل للسّنة خ7/131
كه در بيان ويژگي‌ها به شرائط رهبري نيز اشاره فرمود مانند:
امام علي عليه السلام در خطبه 136 ضمن اعلام روش هاي برخورد با انحرافات و ظلم و ستم ويژگيهاي حاكم اسلامي را اينگونه بيان مي‌دارد.
لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً، وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِداً. إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ.
أَيُّهَا النَّاسُ، أَعِينُونِي عَلَي أَنْفُسِكُمْ، وَايْمُ اللَّهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ، حَتَّي أُورِدَهُ مَنْهَلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهاً.
«بيعت شما مردم با من بي مطالعه و ناگهاني نبود، و كار من و شما يكسان نيست، من شما را براي خدا مي‌خواهم و شما مرا براي خود مي‌خواهيد.
اي مردم براي اصلاح خودتان مرا ياري كنيد،
به خدا سوگند! كه داد ستمديده را از ظالم ستمگر بستانم، و مهار ستمگر را بگيرم و به آبشخور حق وارد سازم گر چه تمايل نداشته باشد.» (1).
*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب ارشاد ص 142: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
2- كتاب النهاية ج 3 ص 467: ابن أثير (متوفاي 606 هجري)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 55: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
4- شرح ابي الحديد ج 8 ص 31: ابي الحديد (متوفاي 656 هجري)
5- شرح ابن ميثم بحراني ج 3 ص 164: بحراني (متوفاي 679 هجري)
6- نسخه خطي نهج البلاغه مربوط به سال 421 هجري ص 110
7- نسخه خطي نهج البلاغه مربوط به سال 499 هجري ص 113 نوشته

ابن مؤدب
8- مجمع البحرين (ماده نوي): طريحي (متوفاي 1085 هجري)
9- مروج الذهب ج 3 ص 15: مسعودي (متوفاي 346 هجري)
10- اخبار الطوال ص 141: دينوري (متوفاي 282 هجري)
11- بحارالانوار ج 32 ص 49: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
12- غرر الحكم ج 5 ص 410: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري).

عناوين ويژگي هاي حاكم اسلامي در خطبه 136

1- خدا گرائي در پذيرش حكومت ... إنّي أريدكم للَّه خ1/136
2- اصلاح مردم ... اعينوني علي انفسكم خ2/136
3- دفاع از مظلوم ... لأنصفنّ المظلوم من ظالمه خ2/136
4- مبارزه با ستمگران ... و لأقودنّ الظّالم بخزامته خ2/136
5- اجراي عدالت بر ستمگران ... أورده مَنْهَلَ الْحَقّ خ 2/136
6- حق گرائي (خدا گرائي) ... انّي أريدكم للّه خ1/136
7- قاطعيّت ... أيمُ اللّه لأنصفنّ المظلوم خ2/136
8- حمايت از مظلوم ... لأنصفنّ المظلوم من ظالمه خ2/136
9- مبارزه با ظلم و ظالم ... لاقودنّ الظّالم بخزامته خ2/136
10- اجراي حق در جامعه ... حتّي أورده منهل الحقّ خ2/136
وليس امري وامركم واحدا خ1/136
ا لف- پذيرش بيعت براي خدا ... انّي أريدكم للَّهِ خ1/136
ب- بيعت براي منافع ... انتم تريدونني لأنفسكم خ1/136
و نسبت به ضرورت ويژگي‌ها براي حاكم اسلامي، آگاهانه اظهار نظر مي‌كند كه:
آنانكه شرائط و ويژگي هاي حاكم اسلامي را ندارند.
هرگز نبايد در پُست رهبري اسلام قرار گيرند و به عنوان رهبران جامعه اسلامي مطرح شوند.
اهمّيت شرائط و ويژگي هاي رهبري از ديدگاه امام عليه السلام چنان والا و ارزشمند و با اهميّت است كه فلسفه حكومت اسلامي و علل پذيرش امامت را در ويژگي‌ها خلاصه مي‌كند.
در نامه 62 مي‌فرمايد:
وَلَكِنَّنِي آسَي أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلاً، وَعِبَادَهُ خَوَلاً، وَالصَّالِحِينَ حَرْباً، وَالْفَاسِقِينَ حِزْباً، فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ، وَجُلِدَ حَدّاً فِي الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّي رُضِخَتْ لَهُ عَلَي الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ.
فَلَوْ لَا ذلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيبَكُمْ وَتَأْنِيبَكُمْ، وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيضَكُمْ، وَلَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَنَيْتُمْ.
«لكن از اين اندوهناكم كه بيخردان، و تبهكاران اين امّت حكومت را به دست آورند،
آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگي كشند،
با نيكوكاران در جنگ،
و با فاسقان همراه باشند،

زيرا از آنان كسي در ميان شماست كه شراب نوشيد و حد بر او جاري شد، و كسي كه اسلام را نپذيرفت امّا بناحق بخشش هايي به او عطا گرديد.
اگر اينگونه حوادث نبود شما را برنمي انگيختم، و سرزنشتان نمي‌كردم، و شما را به گردآوري تشويق نمي‌نمودم، و آنگاه كه سرباز مي‌زديد رهاتان مي‌كردم.» (1).
*****
(1) اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- الامامة والسياسة ج 1 ص 154: ابن قتيبة (متوفاي 276 هجري)
2- الغارات ج 1 ص 302: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 هجري)
3- المسترشد ص 95: طبري (متوفاي 310 هجري)
4- كشف المحجة ص 173: سيد بن طاووس (متوفاي 664 هجري)
5- رسائل: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري) «طبق نقل سيد ابن طاووس»
6- جمهرة رسائل العرب: احمد زكي صفوت
7- عقد الفريد ج 2 ص 135: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
8- مروج الذهب ج 2 ص 35: مسعودي (متوفاي 346 هجري)
9- تاريخ طبري ج 6 ص 48: طبري (متوفاي 310 هجري)
10- كتاب النهاية (باب الباء): ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
11- كتاب محاسن ص 41: بيهقي (متوفاي 569 هجري)
12- كتاب أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
13- غرر الحكم ص 329 / ج 3 ص 84 و 393: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
14- معدن الجواهر ص 226: كراجكي (متوفاي 449 هجري)
15- منهاج البراعة ج 2 ص 152: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
16- كتاب رسائل (طبق نقل سيد بن طاووس): مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
17- بحار الانوار ج 28 ص 310: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

طرد حاکمان دروغین

اشاره

از ديدگاه امام علي عليه السلام هركس شرائط و ويژگي هاي تعيين شده در وحي الهي براي امامت و رهبري را ندارد نمي‌تواند حاكم اسلامي باشد، كه در طرد معاويه در نامه 10 نهج البلاغه به همين مسئله مهمّ اشاره مي‌فرمايد:
وَكَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا، وَخَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا. دَعَتْكَ فَأَجَبْتَهَا، وَقَادَتْكَ فَاتَّبَعْتَهَا، وَأَمَرَتْكَ فَأَطَعْتَهَا.
وَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقِفَكَ وَاقِفٌ عَلَي مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مِجَنٌّ، فَاقْعَسْ عَنْ هذَا الْأَمْرِ، وَخُذْ أُهْبَةَ الْحِسَابِ، وَشَمِّرْ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ، وَلَا تُمَكِّنِ الْغُوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ، وَإِلَّا تَفْعَلْ أُعْلِمْكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَأْخَذَهُ، وَبَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ، وَجَرَي مِنْكَ مَجْرَي الرُّوحِ وَالدَّمِ.
وَمَتَي كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ، وَوُلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ؟
بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ، وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ.
وَأُحَذِّرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِياً فِي غِرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ، مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيرَةِ.
چه خواهي كرد، آنگاه كه جامه هاي رنگين تو كنار رود؟ كه به زيبائي هاي دنيا زينت شده بود، دنيا تو را با خوشي هاي خود فريب داده، و به دعوت آن پاسخ داده اي، فرمانت داد و اطاعت كردي، همانا به زودي تو را وارد ميدان خطرناكي مي‌كند كه هيچ سپر نگهدارنده اي نجاتت نمي‌دهد.
اي معاويه از اين كار دست بكش، و آماده حساب باش، و آماده حوادثي باش كه به سراغ تو مي‌آيد، به گمراهان فرومايه، گوش مسپار، اگر چنين نكني به تو اعلام مي‌دارم كه در غفلت زدگي قرار گرفته اي، همانا تو نازپرورده اي مي‌باشي كه شيطان بر تو حكومت مي‌كند، و با تو به آرزوهايش مي‌رسد، و چون روح و خون در سراسر وجودت جريان دارد.
معاويه! از چه زماني شما زمامداران امّت و فرماندهان ملّت بوديد؟ نه سابقه درخشاني در دين، و نه شرافت والايي در خانواده داريد، پناه به خدا مي‌برم از گرفتار شدن به دشمني هاي ريشه دار، تو را مي‌ترسانم از اينكه به دنبال آرزوها تلاش كني، و آشكار و نهانت يكسان نباشد.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- كتاب صفين جزء دوم ص80: نصر بن مزاحم(متوفاي 202 هجري)
2- تاريخ دمشق ج 56 ص 63 و 976: ابن عساكر (متوفاي 573 هجري)
3- أنساب الاشراف ص 279: بلاذري (متوفاي 279 هجري)
4- عقد الفريد ج 2 ص 33: ابن عبدربه (متوفاي328 هجري)

5- اختصاص ص 132/138: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
6- بحار الانوارج 8 ص 587: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

1- فرو رفته در زينت‌ها ... قد تبهّجت بزينتها نامه 1/10
2- فريب خورده لذّت‌ها ... و خدعت بلذّتها نامه 1/10
3- پاسخ دهنده به دعوت دنيا ... دعتك فاجبتها نامه 1/10
4- مطيع دنيا ... وقادتك فاتّبعتها نامه 2/10
5- غفلت زده ... ما اغفلت من نفسك نامه 3/10
6- رفاه زده ... فانّك مترف نامه 3/10
7 - شيطان زده ... اخذ الشّيطان منك مأخذه نامه 3 - 4/10
8- تحت تسلّط شيطان ... وبلغ فيك امله نامه 4/10
9- عدم لياقت رهبري ... متي كنتم ... ساسة الرّعيّة نامه 5/10
10- عدم سابقه در اسلام ... بغير قدم سابق نامه 5/10
11- دور از شخصيّت ... ولا شرف باسق نامه 5/10
12- اسير آرزوها ... متمادياً في غرّة الأمنيّة نامه 6/10
13- منافق بودن ... مختلف العلانية والسّريرة نامه 6/10
14- جنگ طلب ... وقد دعوت الي الحرب نامه 7/10
15- كوردل ... لتعلم ايّنا المرين علي قلبه نامه 7/10
16- ناآگاه به واقعيّت‌ها ... و المغطّي علي بصره نامه 8/10
17- پذيرش دين با اكراه ... ودخلتم فيه مكرهين نامه 9/10
18- خونخواهي دروغين ... ثائرا بدم عثمان نامه 10/10
19- قاتل واقعي عثمان ... ولقد علمت حيث وقع نامه 10/10

امام علي عليه السلام در طرد و نقد حكومت سه نفر گذشته نيز به ويژگي هاي حاكم اسلامي توجّه دارد و رفتار و شيوه هاي حكومتي آنان را به ويژگي هاي اسلامي بررسي مي‌فرمايد.

نفي ويژگي‌ها در ابابكر

اشاره

امام علي عليه السلام در خطبه 3 نهج البلاغه نسبت به نفي ويژگي هاي حاكم اسلامي در ابابكر فرمود:
أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَإِنَّهُ لِيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا.
يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلا يَرْقَي إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَي طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّي يَلْقَي رَبَّهُ!
فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَي هَاتَا أَحْجَي، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًي، وَفِي الْحَلْقِ شَجاً، أَرَي تُرَاثِي نَهْباً، حَتَّي مَضَي الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَي بِهَا إِلَي فُلانٍ بَعْدَهُ.
ثم تمثل بقول الأعشي:
شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَي كُورِهَا
وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ
فَيَا عَجَباً!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ - لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا! -
آگاه باشيد! به خدا سوگند! ابابكر، جامه خلافت را بر تن كرد، در حالي كه مي‌دانست، جايگاه من در حكومت اسلامي، چون مِحوَر سنگ هاي آسياب است «كه بدون آن آسياب حركت نمي‌كند» او مي‌دانست كه سيل علوم از دامن كوهسار من جاري است، و مرغان دور پرواز انديشه‌ها به بُلَنداي ارزش من نتوانند پرواز كرد، پس من رداي خلافت، رها كرده، و دامن جمع نموده از آن كنار گيري كردم، و در اين انديشه بودم، كه آيا با دست تنها براي گرفتن حق خود بپا خيزم؟ يا در اين محيط خفقان زا و تاريكي كه به وجود آوردند، صبر پيشه سازم؟ كه پيران را فرسوده، جوانان را پير، و مردان با ايمان را تا قيامت و ملاقات پروردگار اندوهگين نگه مي‌دارد.
پس از ارزيابي درست، صبر و بردباري را خِرَدمندانه تر ديدم، پس صبر كردم در حالي كه گويا خار در چشم و استخوان در گلوي من مانده بود، و با ديدگان خود مي‌نگريستم كه ميراث مرا به غارت مي‌برند!.
تا اينكه خليفه اوّل، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خَطّاب سپرد.
(سپس امام مَثَلي را با شِعري از أعشي عنوان كرد)
مرا با برادر جابر «حيّان» چه شباهتي است؟
من همه روز را در گرماي سوزان كار كردم و او راحت و آسوده در خانه بود!!
گفتا! ابابكر كه در حيات خود از مردم مي‌خواست عذرش را بپذيرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد ديگري در آورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشيدند و از حاصل آن بهرمند گرديدند.(1).

*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب الجمل ص 62 و 92: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
2- الفهرست ص 92: نجاشي (متوفاي 450 هجري)
3- الفهرست ص 224: ابن نديم (متوفاي 438 هجري)
4- الانصاف في الامامة: ابي جعفر ابن قبه رازي (متوفاي 319 ه)
5- معاني الاخبار ص 343: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
6- علل الشرايع ص 144: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
7- عقد الفريد ج 4: ابن عبدربه (متوفي 328 هجري)
8- بحارالانوار ج 8 ص 120 (كمپاني): مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 - 1037 ه)
9- شرح نهج البلاغه: قطب راوندي (متوفاي 573 هجري)
10- المناقب: ابن جوزي (متوفاي 654 هجري)
11- الغارات: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 هجري)
12- الفرقة الناجية: قطيفي (متوفاي 945 هجري)
13- ارشاد ص 135 ج 1 ص 284 و 286: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
14- المغني: قاضي عبدالجبار (متوفاي 415 هجري)
15- نثر الدرر: وزير ابوسعيد آبي (متوفاي 422 هجري)
16- نزهة الاديب: وزير ابوسعيد آبي (متوفاي 422 هجري)
17- الشافي ص 203: سيد مرتضي (متوفاي 436 هجري)
18- الامالي: هلال بن محمدبن الحفار (متوفي 417 ه)
19- الامالي: شيخ الطائفة طوسي (متوفاي 460-385 ه)
20- تذكرة الخواص ص 133: سبط ابن الجوزي (متوفاي 654 هجري)
21- تحف العقول ص 313: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)
22- شرح الخطبة الشقشقية: سيد مرتضي (متوفاي 436 هجري)
23- الافصاح في الامامة ص 17: شيخ مفيد؛ (متوفاي 413 هجري)
24- الاحتجاج ص 281 و 191 ج 1: طبرسي (متوفاي 588 هجري)
25- المحاسن و الادب: علامه برقي (متوفاي 280 هجري)
26- المستقصي ج 1 ص 393: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
27- مجمع الامثال ج 1 ص 197: ميداني (متوفاي 518 هجري)
28- المجلي ص 393: ابن ابي جمهور احسائي (متوفاي 909 ه)
29- المواعظوالزواجر (نقل از كتاب الغدير ج 7 ص 82(: ابن سعيد عسكري (متوفاي 291 ه)
30- ابن خشاب مي‌گويد: به خدا قسم من اين خطبه را در كتابهايي ديدم كه 200 سال قبل از تولد سيد رضي نوشته شده اند ... : (ماهو نهج البلاغه

ص 98 شهرستاني)
31- كتاب الانصاف: ابن كعبي بلخي (متوفاي 319 هجري)
32- الاوائل: ابن هلال عسكري (متوفاي 395 هجري)
33- غرر الحكم ج 3 ص 46: مرحوم آمدي (متوفي 588 هجري)
34- غرر الحكم ج 6 ص 232 و 256: مرحوم آمدي (متوفي 588 هجري)
35- رسائل العشر ص 124: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري).

1- آغازگر غصب خلافت ... واللَّه لقد تقمصها خ 1 / 3
2- خيانت آگاهانه ... انه ليعلم ان محلي خ 1 / 3
3- آغازگر انحراف ... لقد تقمَّصها خ 1 / 3
4- زمينه ساز حكومت عُمر ... فادلي ... فلان بعده خ 4 / 3
5- داراي سياست دو گانه ... هو بينا هو يستقيلها خ 5 / 3
6- تلاش در غصب خلافت ... اذ عقدها لاخر بعد وفاته خ5/3
7- سپردن خلافت به نااهل ... فصيرها ... خشناء خ 6 / 3
8- فرصت طلبي ... لشد ما تشطرا ضرعيها خ 6 / 3

نفي ويژگي‌ها در عمر

اشاره

امام در تبيين عدم لياقت عمر براي رهبري اسلامي توضيح داد:
فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا، وَيَخْشُنُ مَسُّهَا، وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَالْاِعْتِذَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ.
فَمُنِيَ النَّاسُ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِرَاضٍ؛ فَصَبَرْتُ عَلَي طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ؛ حَتَّي إِذَا مَضَي لِسَبِيلِهِ.
جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ، فَيَا لَلَّهِ وَلِلشُّورَي! مَتَي اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّي صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَي هذِهِ النَّظَائِرِ! لكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا، وَطِرْتُ إِذْ طَارُوا؛ فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَمَالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وَهَنٍ.
سرانجام اوّلي حكومت را به راهي در آورد، و به دست كسي «عمر» سپرد، كه مجموعه اي از خشونت، سختگيري، اشتباه و پوزش طلبي بود، زمامدار مانند كسي كه بر شتري سركش سوار است، اگر عَنان محكم كشد، پرده هاي بيني حيوان پاره مي‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط مي‌كند.
سوگند به خدا مردم در حكومت دوّمي، در ناراحتي و رنج مهّمي گرفتار آمده بودند، و دچار دوروئي‌ها و اعتراض‌ها شدند، و من در اين مدت طولاني محنت زا، و عذاب آور، چاره اي جز شكيبايي نداشتم، تا آن كه روزگار عُمَر هم سپري شد.(1).
سپس عمر خلافت را در گروهي قرار داد كه پنداشت من همسنگ آنان مي‌باشم!!
پناه به خدا از اين شورا!
در كدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم؟ كه هم اكنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صَف آنها قرارم دهند؟
ناچار باز هم كوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گرديدم
يكي از آنها با كينه اي كه از من داشت روي بر تافت،(2) و ديگري دامادش(3) را بر حقيقت برتري داد و آن دو نفر ديگر كه زشت است آوردن نامشان(4).
*****
(1) ابابكر در جمادي الاخر سال 13 هجري و عُمَر در زي الحجّة سال 23 هجري از دنيا رفت.
سعد بن ابي وقاص كه يكي از شوراي شش نفره بود.
عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، كه حق وتو در شورا داشت.
زيرا عمر دستور داد اگر اختلافي در شورا پديد آمد، ملاك، رأي داماد

عثمان است.
طلحه و زبير، كه از رذالت و پستي، بر امام شوراندند و جنگ جمل را به وجود آوردند.

1- ادامه غصب خلافت ... فادلي ... فلان بعده خ 4 / 3
2- حكومت بر خلاف شرع ... فادلي ... فلان بعده خ 4 / 3
3- داراي خشونت در گفتار ... يغلظ كلمها فلان بعده خ6 /3
4- داراي طبيعت خشن ... فصيرها في حوزة خشناء خ 6 / 3
5- سخت گيري در رفتار ... و يخشن مسها خ 6 / 3
6- داراي لغزش هاي پي در پي ... و يكثر العثار فيها خ 6 / 3
7- پوزش خواهي از خطاهاي پياپي ... والا عتذار منها خ 6 / 3
8- گرفتار كردن مردم ... فمني الناس ... بخبط خ7/3
9- طرّاح شوراي دروغين ... فيالله و للشوري خ 8 / 3
10- يكي قراردادن امام با ديگران ... جعلها في جماعة خ8 /3
11- فرصت طلبي ... لشد ما تشطرا ضرعيها خ 6 / 3

نفي ويژگي‌ها در عثمان

اشاره

امام علي عليه السلام در تشريح عدم كارآيي و عدم لياقت عثمان براي تصدّي رهبري فرمود:
إِلَي أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَيْهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَي أَنِ انْتَكَثَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ!
تا آن كه سوّمي به خلافت رسيد، دو پهلويش از پر خوري باد كرده، همواره بين آشپزخانه و دستشويي سرگردان بود، و خويشاوندان پدري او از بني اميّه بپا خاستند، و همراه او بيت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه اي كه بجان گياه بهاري بيافتد، عثمان آنقدر اسراف كرد كه ريسمان بافته او باز شد، و أعمال او مردم را برانگيخت، و شكم بارگي او نا بودش ساخت.

1- غصب خلافت ... الي ان قام ثالث القوم خ 10 / 3
2- خوش گذراني ... نافجاً حضنيه بين نثيله خ 10 / 3
3- زنده كردن ارزش هاي جاهلي ... قام معه بنو ابيه خ 11 / 3
4- حيف و ميل بيت المال ... يخضمون مال الله خ 11 / 3
5- عامل قتل خويش ... ان انثكت عليه فتله و اجهز خ11/3
6- شكم بارگي ... و كبت به بطنته خ 12 / 3

از اظهارات امام علي عليه السلام در ضرورت ويژگي هاي حاكم، و نقد و طرد ويژگي‌ها در ديگر حاكمان بظاهر اسلامي، آفات رهبري را مشروحاً بيان فرمودند، مانند:
1- جاه طلبي ... لشد ما تشطرا ضرعيها خ 6 / 3
2- تجاوز گري ... لشد ما تشطرا ضرعيها خ 6 / 3
3- خشونت ... فصيرها في حوزة خشناء خ 6 / 3
4- گفتارهاي ناروا ... يغلظ كلمها خ 6 / 3
5- برخوردهاي تند بيجا ... يخشن مسها خ 6 / 3
6- لغزش هاي پي درپي ... يكثر العثار فيها خ 6 / 3
7- پوزش از اشتباهات ... و الاعتذار منها خ 6 / 3
8- خوش گذراني ... نافجا حضنيه بين نثيله خ 10 / 3
9- تبعيض هاي نابجا ... و قام معه بنوابيه خ 11/ 3
10- حيف و ميل بيت المال ... يخضمون مال اللّه خ 11 / 3
آنگاه هشدار گونه در ارزيابي رهبران واقعي و دروغين در نامه 27 اينگونه توضيح داد كه فرمود:
فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ إِمَامُ الْهُدَي وَإِمَامُ الرَّدَي، وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ. وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله:
إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَي أُمَّتِي مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِكاً؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ. وَلكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.
امام هدايتگر، و زمامدار گمراهي هيچگاه مساوي نخواهند بود، چنانكه دوستان پيامبر صلي الله عليه وآله و دشمنانش برابر نيستند، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله به من فرمود:
«بر امّت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرك هراسي ندارم، زيرا مؤمن را ايمانش بازداشته، و مشرك را خداوند به جهت شرك او نابود مي‌سازد، من بر شما از مرد منافقي مي‌ترسم كه دروني دو چهره، و زباني عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است.» (1).
و در پند دادن و هشدارهاي مكرّر به عثمان، آنگاه كه مجاهدين شهر مدينه مرا در اختيار گرفته و منزل او را محاصره كردند، در خطبه 164 فرمود:
وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ. فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدِيَ وَهَدَي، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً.
وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَيِّرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ. وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً، وَأَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً.

وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صلي الله عليه وآله يَقُولُ:
يُؤْتَي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَي فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَي، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا.
وَإِنِّي أَنْشُدُكَ اللّهَ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: يُقْتَلُ فِي هذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَيَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَيَبُثُّ الْفِتَنَ فِيهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجاً، وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجاً.
فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَتَقَضِّي الْعُمُرِ.
«و نشانه هاي دين برپاست، پس بدان كه برترين بندگان خدا در پيشگاه او رهبر عادل است كه خود هدايت شده و ديگران را هدايت مي‌كند، سنّت شناخته شده را برپا دارد، و بدعت ناشناخته را بميراند، سنّتها روشن و نشانه هايش آشكار است، بدعت‌ها آشكار و نشانه هاي آن برپاست.
و بدترين مردم نزد خدا رهبر ستمگري كه خود گمراه و مايه گمراهي ديگران است، كه سنّت پذيرفته را بميراند، و بدعت ترك شده را زنده گرداند.
من از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله شنيدم كه گفت:
روز قيامت رهبر ستمگر را بياورند كه نه ياوري دارد و نه كسي از او پوزش خواهي مي‌كند، پس او را در آتش جهنم افكنند، و در آن چنان مي‌چرخد كه سنگ آسياب، تا به قعر دوزخ رسيده به زنجير كشيده شود.
من تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه امام كشته شده اين امّت مباشي، چرا كه پيش از اين گفته مي‌شد؛
در ميان اين امّت، امامي به قتل خواهد رسيد كه درِ كشتار تا روز قيامت گشوده خواهد شد و كارهاي امّت اسلامي با آن مشتبه شود، و فتنه و فساد در ميانشان گسترش يابد، تا آنجا كه حق را از باطل نمي‌شناسند، و به سختي در آن فتنه‌ها غوطه ور مي‌گردند.
براي مروان چونان حيوان به غارت گرفته مباش كه تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالياني كه از عمر تو گذشته و تجربه اي كه به دست آوردي.» (2).
*****
(1) اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- كتاب الغارات ص 235 و 249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 هجري)
2- تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)
3- كتاب المجالس ص 137: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
4- كتاب أمالي ص 24: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري)
5- بشارة المصطفي ص 52: طبري (متوفاي 553 هجري)
6- مجموعه ورام ص 62 و 489: شيخ ورام (متوفاي 605 هجري)

7- جمهرة رسائل العرب ج 1 ص 487: احمد زكي صفوت
8- تاريخ طبري ج 6 ص 3246: طبري (متوفاي 310 هجري)
9- كتاب أمالي ص 152 و 153: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
10- بحار الانوار ج 2 ص 110: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
11- منية المريد (بنقل بحار): شهيد ثاني (متوفاي 965 هجري)
12- بحار الانوار ج 8 ص 286 و 324 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
13- ارشاد القلوب ص 108: مرحوم ديلمي (متوفاي 771 هجري)
14- بحار الانوار ج 80 ص 23: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
15- غرر الحكم ج 3 ص 47 و 60: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
16- غرر الحكم ج 2 ص 91 و 282 و 283: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري).
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- أنساب الاشراف ج 5 ص 60: بلاذري (متوفاي 279 هجري)
2- تاريخ طبري ج 5 ص 96: طبري (متوفاي 310 هجري)
3- تاريخ طبري ج 6 ص 2938: طبري (متوفاي 310 هجري)
4- عقدالفريد ج 4 ص 308: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
5- عقدالفريد ج 2 ص 273: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
6- كتاب الجمل ص 100: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
7- تجارب الامم ج 1 ص 478: ابن مسكويه (متوفاي 421 هجري)
8- جمل واقدي: واقدي (متوفاي 207 هجري)
9- عقدالفريد ج 3 ص 92: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
10- بحارالانوار ج 8 ص 374 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

ويژگي هاي امام علي(ع)

ويژگي مردمي بودن

اشاره

پس از آنكه ويژگي هاي حاكم اسلامي را مشروحاً بيان فرمود و رهبراني كه ويژگي هاي لازم را نداشته و ندارند را طرد كرد، به ويژگي هاي خود و حكومت برحق خود مي‌پردازد تا مردم حق و باطل را آشكارا بشناسند و زلال حقيقت را به روشني دريابند.

ويژگي هاي حكومت امام

اشاره

در خطبه سوّم مي‌فرمايد:
فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّي لَقَدْ وُطِي ءَ الْحَسَنَانِ، وَشُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ.
فَلَمَّا نَهَضْتُ بالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ، وَمَرَقَتْ أُخْرَي، وَقَسَطَ آخَرُونَ: كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً، وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
بَلَي! وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا، وَلكِنَّهُمْ حَلِيَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَرَاقَهُمْ زِبْرِجُهَا!
«روز بيعت، فراواني مردم چون يال هاي پر پُشت كَفْتار(1) بود، از هر طرف مرا احاطه كردند، تا آن كه نزديك بود حسن و حسين عليه السلام لگد مال گردند، و رداي من از دو طرف پاره شد، مردم چون گلّه هاي انبوه گوسفند مرا در ميان گرفتند.
امّا آنگاه كه بپا خاستم و حكومت را به دست گرفتم، جمعي پيمان شكستند،(2) و گروهي از اطاعت من سرباز زده از دين خارج شدند،(3) و برخي از اطاعت حق سر بر تافتند،(4).
گويا نشنيده بودند سخن خداي سبحان را كه مي‌فرمايد:
(سراي آخرت را براي كساني بر گزيديم كه خواهان سركشي و فساد در زمين نباشند و آينده از آنِ پرهيزكاران است)(5).
آري! به خدا آن را خوب شنيده و حفظ كرده بودند، امّا دنيا در ديده آنها زيبا نمود، و زيور آن چشم هايشان را خيره كرد.»
*****
(1) كَفتار، حيواني كه فراواني پَشم گردن او ضرب المثل بود، و اگر مي‌خواستند فراواني چيزي را بگويند با نام موهاي يال كفتار مطرح مي‌كردند.
ناكثين (اصحاب جمل) مانند: طلحه و زبير.
مارقين (خوارج) به رهبري حرقوص پسر زهير كه به «ذو الثديه» مشهور بود و جنگ نهروان را پديد آورد.
قاسطين، معاويه و ياران او كه جنگ صفيّن را بر امام تحميل كردند.
قصص آيه 83.

ويژگي‌ها در خطبه 003

1- حضور مردم در صحنه ... لولا حضور الحاضر خ 16 / 3
2- اتمام حجّت ... و قيام الحجة به وجود الناصر خ16/3
3- اداي پيمان الهي ... و ما اخذ الله علي العلما خ 16 / 3
4- آگاهي به مسئوليّت‌ها ... اَلاّ يقاروا ... ظالم خ 17 / 3 و 16
5- بيعت عمومي مردم ... مجتمعين حولي خ 12/3 و 13

امام علي عليه السلام در خطبه 229 به ابعاد گسترده و گوناگون حكومت خود مي‌پردازد و نقش اقشار گوناگون مردم را در انتخاب و بيعت بگونه شگفت آوري بيان مي‌دارد كه:
مردم امام عليه السلام را مي‌خواستند
و بدون اجبار و اكراهي به او رأي دادند،
و همه در انتخابات رهبري شركت داشتند كه اين ويژگي مهمّ را ديگر حكومت‌ها نداشتند.
وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَي حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّي انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ.
دست مرا براي بيعت مي‌گشوديد و من مي‌بستم، شما آن را به سوي خود مي‌كشيديد و من آن را مي‌گرفتم، سپس چونان شتران تشنه كه به طرف آبشخور هجوم مي‌آورند بر من هجوم آورديد، تا آن كه بند كفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پايمال گرديدند، آنچنان مردم در بيعت با من خشنود بودند كه خردسالان شادمان، و پيران براي بيعت كردن لرزان به راه افتادند، بيماران بر دوش خويشان سوار، و دختران جوان بي نقاب به صحنه آمدند.(1).
ويژگي هاي بيعت مردم با امام علي
*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- استيعاب ج 2 ص 211: ابن عبدالبر (متوفاي 338 هجري)
2- اسد الغابة ج 2 ص 61: ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
3- كتاب الجمل ص 143: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
4- كتاب الجمل (طبق نقل شيخ مفيد): واقدي (متوفاي 207 هجري)
5- كتاب النهاية ج 3 ص 318/ج 1 ص 171: ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
6- الامامة والسياسة ج 1 ص 154: ابن قتيبة (متوفاي 276 هجري)
7- الغارات ج 1 ص 302: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 هجري)
8- كتاب مسترشد ص 95: طبري امامي (متوفاي 310 هجري)
9- كشف المحجة ص 173: سيدبن طاووس (متوفاي 664 هجري)
10- جمهرة رسائل العرب: احمدزكي صفوت
11- تاريخ طبري ج 6 ص 3143: طبري (متوفاي 310 هجري)
12- كتاب ارشاد ص 118/ج 1 ص 238 و 245 و 255: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)

13- عقد الفريد ج 2 ص 135: ابن عبد ربه (متوفاي 328 هجري)
14- مروج الذهب ج 2 ص 358: مسعودي (متوفاي 346 هجري)
15- الاصابة ج 2 ص 213 و ج 1 ص 177: عسقلاني (متوفاي 852 هجري)
16- بحارالانوار ج 8 ص 416 و ج 32 ص 83 و 462 و 51: مرحوم مجلسي(متوفاي 1110 هجري)
17- كتاب أمالي ج 1 ص 172: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري)
18- كتاب مناقب ص 117: خوارزمي (متوفاي 993 هجري)
19- كتاب وافي 27 (كتاب الجهاد): علامه فيض كاشاني
20- فروع كافي ج 5 ص 53: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
21- كتاب الجمل ص 129: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري)
22- ربيع الابرار باب 17: زمخشري (متوفاي 538 هجري)
23- احتجاج ج 1 ص 161/437: مرحوم طبرسي (متوفاي 588 هجري)
24- رسائل (طبق نقل ابن طاووس): مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
25- كتاب أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
26- معدن الجواهر 266: كراجكي (متوفاي 449 هجري).

ويژگي هاي بيعت مردم با امام علي(ع)

1- آمادگي مردم ... وبسطتم يدي فكففتها خ1/229
2- اصرار مردم ... وبسطتم يدي فكففتها خ1/229
3- واقع نگري امام ... و مددتموها فقبضتها خ1/229
4- هجوم بي نظير مردم ... تداككتم ... الأبل الهيم خ1/229
5- به خطر افتادن سلامت امام
ا لف- پاره شدن بند كفش امام ... انقطعت النّعل خ1/229
ب- افتادن عبا از دوش امام ... وسقط الرّداء خ2/229
ج- پايمال شدن ضعيفان ... وطئ الضّعيف خ2/229
6- شادي مردم ... سرور النّاس ببيعتهم خ2/229
الف- به وجود آمدن كودكان ... ابتهج بها الصّغير خ2/229
ب- آمدن پيران ... هدج إليها الكبير خ2/229
ج- آمدن بيماران ... تحامل نحوها العليل خ2/229
د- حضور دوشيزگان ... حسرت إليها الكعاب خ2/229

ويژگي هاي اخلاقي امام

آگاهي سياسي

اشاره

امام عليه السلام نسبت به آگاهي سياسي و دوراندیشي خود در خطبه 6 فرمود:
وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبُعِ: تَنَامُ عَلي طُولِ اللَّدْمِ، حَتَّي يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتِلَهَا رَاصِدُهَا، وَلكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَي الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ، وَبِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَداً، حَتَّي يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي.
فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي، مُسْتَأْثَراً عَلَيَّ، مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّي يَوْمِ النَّاسِ هذا.
«به خدا سوگند! از آگاهي لازمي برخوردارم و هرگز غافلگير نمي‌شوم،(1) كه دشمنان ناگهان مرا محاصره كنند و با نيرنگ دستگيرم نمايند، من همواره با ياري انسان حق طلب، بر سر آن مي‌كوبم كه از حق روي گردان است، و با ياري فرمانبر مطيع، نا فرمان اهل ترديد را درهم مي‌كوبم، تا آن روز كه دوران زندگاني من بسر آيد.
پس، سوگند به خدا، من همواره از حق خويش محروم ماندم، و از هنگام وفات پيامبر صلي الله عليه وآله تا امروز حق مرا از من باز داشتند و به ديگري اختصاص دادند.»
*****
(1) ضَبُعْ، يعني «كَفتار» كه در اغفال شدن ضرب المثل بود، با سر و صداهايي كه شكارچيان به وجود مي‌آوردند سر در لانه فرو برده، از خطرات پيرامون خود غافل مي‌شد و شكار مي‌گرديد و آنگاه ضرب المثل براي انسان بي اطلاع گرديد.

عناوين كلّي

1- فراست و بيداري ... و الله لا اكون كاالضبع خ 1 / 6
2- قاطعيّت ... لا اكون كاالضبع خ 1 / 6
3- مردمي كردن مبارزه ... اضرب با المقبل خ 2 / 6
4- فرصت ندادن به دشمن ... تنام علي طول اللدم خ 1 / 6
5- سركوبي سر كشان از حق ... العاصي المريب خ 1 / 6
6- مبارزه با دشمن ... ابداً ... يومي خ 2 / 6
7- هوشياري و آمادگي ... واللّه لااكون كالضبع خ 1 / 6
8- قاطعيّت در كار ... واللّه لااكون كالضبع خ 1 / 6
9- آگاهي از نقشه هاي دشمن ... واللّه لااكون كالضَّبع خ 1 / 6
10- به دست گرفتن ابتكار عمل ... (از مجموع جملات خطبه)
11- استفاده از نيروي مردمي ... اضرب بالمقبل خ 1 / 6
12- پيكار با آشوبگران ... و با السامع المطيع خ 2 / 6
13- پايداري و استقامت ... و با السامع المطيع خ 2 / 6
14- در تعقيب دشمن بودن ... واللّه لااكون كالضَّبع خ 1 / 6
15- تداوم مبارزه ... ابداً حتي يأتي عليّ يومي خ 2 / 6

مبارزه با مفاسد اجتماعي

اشاره

و در سخنراني ديگر دشمن ستيزي و عشق و شجاعت خود را نسبت به ريشه كن كردن مفاسد اجتماعي در خطبه 24 اينگونه بيان مي‌دارد.
وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ، وَخَابَطَ الْغَيَّ، مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيهَانٍ.
فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَفِرُّوا إِلَي اللَّهِ مِنَ اللَّهِ، وَامْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ، وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلِيٌّ ضَامِنٌ لِفَلْجِكُمْ آجِلاً، إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلاً.
سوگند بجان خودم، در مبارزه با مخالفان حق، و آنان كه در گمراهي و فساد غوطه ورند، يك لحظه مدارا و سستي نمي‌كنم.
پس اي بندگان خدا! از خدا بترسيد، و از خدا، به سوي خدا فرار كنيد، و از راهي كه براي شما گشوده برويد، و وظائف و مقرّراتي كه براي شما تعيين كرده بپا داريد، اگر چنين باشيد، علي عليه السلام ضامن پيروزي شما در آينده مي‌باشد گرچه هم اكنون به دست نياوريد.(1).
*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- النهاية ج 3 ص 244 (مادّه عصب): ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
2- شرح قطب راوندي ج 1 ص 191: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
3- نسخه خطي ابن مؤدب: سال 499 هجري ص 20
4- نسخه خطي نهج البلاغه: نوشته شده در سال 421 هجري ص 22
5- بحارالانوار ج 8 ص 154 (قديم): مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

عناوين ويژگي هاي امام در خطبه 024

1- قاطعيت در پيكار ... ولعمري ما علي من قتال خ 1 / 24
2- دعوت مردم به حق ... فاتقو الله عباد الله خ 1 / 24
3- هدايت مردم ... امضوا في الذي نهجه لكم خ 2 / 24
4- دعوت مردم به قيام ... و قوموا بما عصبه بكم خ 2 / 24
5- تقويت روحيّه به مردم ... فعلي ضامن لفلجكم خ 2 / 24

امام علي عليه السلام پس از جنگ نهروان و شناساندن معجزه‌ها و كرامت‌ها و شجاعت‌ها در نبرد آگاهانه با دشمن، سجاياي اخلاقي و ويژگي هاي اخلاقي خود را در يك سخنراني در خطبه 37 آشكارا بيان داشت.
فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِيْنَ فَشِلُوا، وَتَطَلَّعْتُ حِيْنَ تَقَبَّعُوا، وَنَطَقْتُ حِيْنَ تَعْتَعُوا، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِيْنَ وَقَفُوا.
وَكُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَأَعْلَاهُمْ فَوْتاً، فَطِرْتُ بِعِنَانِهَا، وَاسْتَبْدَدْتُ بِرِهَانِهَا.
كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ، وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ.
لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ وَلَا لِقَائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ. الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ.
رَضِيْنَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ، وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ. أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله؟ وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ، فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ. فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي، وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي.
«آنگاه كه همه از ترس سُست شده، كنار كشيدند، من قيام كردم، و آن هنگام كه همه خود را پنهان كردند من آشكارا به ميدان آمدم، و آن زمان كه همه لب فرو بستند، من سخن گفتم، و آن وقت كه همه باز ايستادند من با راهنمايي نور خدا به راه افتادم، در مقام حرف و شعار صدايم از همه آهسته تر بود اما در عمل برتر و پيشتاز بودم، زمام امور را به دست گرفتم، و جلوتر از همه پرواز كردم، و پاداش سبقت در فضيلت‌ها را بردم.
همانند كوهي كه تند بادها آن را به حركت در نمي‌آورد، و طوفانها آن را از جاي بر نمي‌كند، كسي نمي‌توانست عيبي در من بيابد، و سخن چيني جاي عيب جويي در من نمي‌يافت.
خوارترين افراد نزد من عزيز است تا حق او را باز گردانم، و نيرومندها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.
در برابر خواسته هاي خدا راضي، و تسليم فرمان او هستم، آيا مي‌پنداريد من به رسول خدا صلي الله عليه وآله دروغي روا دارم؟ به خدا سوگند! من نخستين كسي هستم كه او را تصديق كردم، و هرگز اول كسي نخواهم بود كه او را تكذيب كنم.
در كار خود انديشيدم ديدم پيش از بيعت، پيمان اطاعت و پيروي از سفارش رسول خدا صلي الله عليه وآله را بر عهُده دارم، كه از من براي ديگري پيمان گرفت.» (1).
(پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: اگر در امر حكومت كار به جدال و خونريزي كشانده شود، سكوت كُن)
عناوين ويژگي هاي امام علي در خطبه 037

*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب أمالي ص 134: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
2- المحاسن والمساوي ج 1 ص 85: بيهقي (متوفاي 458 هجري)
3- اعجاز القرآن ص 189: باقلاني (متوفاي 372 هجري)
4- عقدالفريد ج 1 ص 207: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
5- شرح قطب راوندي ج 1 ص 244: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
6- نسخه خطي نهج البلاغه: نوشته ابن مؤدب سال 499 هجري ص 31
7- نسخه خطي نهج البلاغه: نوشته شده سال 421 هجري ص 34
8- بحارالانوار ج 39 ص 351: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

عناوين ويژگي هاي امام علي(ع) در خطبه 037

1- قيام به حق ... فقمت با الامر حين فشلوا خ1 /37
2- حمايت از حق ... و تطلعت حين تقبعوا خ1 / 37
3- حق گويي ... و نطقت حين تعتعوا خ1/37
4- پيمودن راه حق ...ّو مضيت بنور اللّٰه خ 1 / 37
5- پيشگام در دفاع از اسلام ... و اعلاهم فوتاً خ 1 / 37
6 - پرواز در آسمان فضائل ... فطرت بعنانها خ 2 / 37
7 - سبقت در فضائل ... و استبددت برهانها خ 2 / 37
8 - پايداري بي نظير ... كالجبل لاتحرِّكه القواصف خ 2 / 37
9 - تحمّل مشكلات ... ولا تزيله العواصف خ 2 / 37
10- سمبل ارزش‌ها ... لم يكن لا حد في مهمز خ 2 / 37
11- پاك بودن از نقص‌ها ... ولا لقائل في مغمر خ 3 / 37
12- عزّت به ستمديدگان ... الذليل عندي عزيز خ 3 / 37
13- مدافع حقوق مستضعفان ... حتي اخذ الحق له خ 3 / 37
14- تحقير قدرتمندان ... و القوي عندي ضعيف خ 3 / 37
15- مطيع در برابر فرمان خدا ... رضينا عن اللّٰه خ 3 / 37
16- تسليم در برابر خدا ... و سلمنا لله امره خ 4 / 37
17- راستگويي ... اتراني اكذب علي رسول خ 4 / 37
18- اوّل مؤمن به رسول خدا صلي الله عليه وآله ... اوّل من صدَّقه خ 4 / 37
19- پايداري در دين ... فلا اكون ... من كذب خ 4 / 37
20- توجّه به مصالح اسلام ... قد سبقت بيعتي خ 4 / 37
21- پايبندي به عهد الهي ... الميثاق في عنقي خ 4 / 37

اصولگرائي با دشمن

تمام فاتحان و سرداران پيروز، پس از شكست دشمن، به ارزش هاي اخلاقي توجّهي نداشتند، هرچه خواستند كردند، زدند و كشتند و غارت كردند و قتل عام نمودند.
در ميان امّت اسلامي نيز قتل عام هاي معاويه، زياد بن أبيه، حجّاج بن يوسف ثقفي، و غارت و قتل عام يزيد در مدينه معروف است كه تا سه روز فرمانده يزيد (مسلم بن عُقبه) جان و مال و ناموس مردم مدينه را بر سربازان خود حلال كرده بود.
امّا علي عليه السلام در برخورد با دشمن، اصولگرا، خدا گرا و پاي بند به سنّت اسلامي بود،
با عفو عمومي، مردم بصره را امان داد، فراريان را تعقيب نكرد و عفو نمود، جان و مال مردم بصره را حفظ كرد و به هيچ كس اجازه تعرُّض نداد.
در آن روزگاران، بسياري براي گرفتن غنائم جنگي به كمك مي‌آمدند، كه اينگونه از شيوه هاي رفتاري حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را نمي‌توانستند تحمّل كنند و بي صبرانه اجازه غارت اموال و كنيزي گرفتن زنان را مي‌خواستند.
پس از پايان جنگ جَمَل و به هنگام تقسيم غنائم جنگي، عباد بن قيس با همان پيش داوري هاي موجود در جنگ هاي جاهلي بپاخاست و فرياد زد:
وَ اللَّهِ ما قَسَمْتَ بِالسَّوِيَّةِ
«اي اميرالمؤمنين عليه السلام تو به عدالت تقسيم نكردي.»
امام علي عليه السلام فرمود: چرا؟
گفت: مردم بصره برتو شوريدند، و جنگ كردند، هم اكنون شكست خوردند، بايد اجازه دهي كه اموالشان را بگيريم، و زنانشان را اسير كنيم، تا همه با دست پر به قبائل خود باز گرديم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
يا أخا بَكْرٍ أنْتَ اِمْرِؤٌ ضَعيفُ الرَّأيِ
(اي برادر بكر ي، تو مردي هستي كه در انديشه و درك مسائل ناتواني)
من هرگز كودكان را به گناه بزرگان عقوبت نخواهم كرد.
آنچه را كه مردم بصره به ميدان جنگ آوردند، من بين شما تقسيم كردم، امّا آنچه در خانه‌ها گذاشتند مال خودشان يا فرزندانشان مي‌باشد، هركس گناهي مرتكب شود كيفر مي‌بيند، امّا بي گناه چه جرمي دارد؟
من چنان كردم كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پس از فتح مكّه انجام داد،
من قدم برجاي قدم پيامبر گذاردم، اگر سخن مرا قبول نداريد جواب دهيد،

يكي از زناني كه در اين جنگ اسير شد، عايشه است، كداميك مي‌توانيد عايشه را به عنوان سهم خود برداريد؟
أيُّكُمْ يَأخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنينَ في سَهْمِهِ؟
در اينجا مردم از هر طرف برخاستند و گفتند:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام ما جاهل و نادانيم، و تو به احكام خداوند آگاهي داري، آنگونه كه مي‌خواهي عمل كن.(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج1 ص191، و تاريخ طبري ج3 ص524، و وسائل الشّيعه ج11 ص25، و شرح ابن ابي الحديد ج1 ص250.

ردّ پيشنهاد كمك عايشه

(اصول گرائي امام علي عليه السلام)
پس از جنگ جمل، و پشيمان شدن عايشه، امام علي عليه السلام در منزل عبداللّه بن خزاعي به ديدن عايشه رفت، و حقائقي را مطرح فرمود، عايشه شرمنده شده به اشتباه خود اعتراف كرد و پيشنهاد كمك داد و گفت:
اِنِّي اُحِبُّ أنْ اُقيمَ مَعَكَ فَأَسيرَ إلي قِتالِ عَدوِّكَ عَنْدَ سَيْرِكَ
(دوست دارم همراه تو باشم و در جنگ با دشمنان، تو را ياري كنم.)
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نپذيرفت و پاسخ داد:
اِرْجِعي اِلي الْبَيْتِ الَّذي تَرَكَكِ فيهِ رَسُولُ اللّه
(عايشه، بخانه اي برگرد كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تو را در آنجا ترك كرد.)(1).
در صورتي كه همه سياستمداران تلاش مي‌كردند تا از حمايت عايشه برخوردار باشند.
و طلحه و زبير فراوان در اين راه سوء استفاده كردند
و معاويه و عمروعاص مي‌گفتند:
(اي كاش عايشه در جنگ جمل كشته مي‌شد تا بهانه اي بر ضدّ علي به دست مي‌آورديم).(2).
و اگر عايشه در جنگ هاي بعدي همراه امام علي عليه السلام مي‌رفت و حكومت آن حضرت را تأييد مي‌كرد، از ديدگاه برخي از هواداران، آثار سياسي چشم گيري داشت، امّا اصول گرائي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام مانع اينگونه حركت هاي سياسي شد.
*****
(1) مروج الذّهب ج2 ص371.
كامل ابن اثير ج3 ص256.

پس از بيعت مردم با امام علي عليه السلام، اصبغ بن نباته مي‌گويد:
حاكم يمن گروهي را به سرپرستي ابن ملجم خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرستاد، تا از طرف مردم يمن بيعت كنند.
همه بيعت كردند،
وقتي نوبت به ابن ملجم رسيد، با بياناتي رسا و شيوا، امام علي عليه السلام را ستود، و با افتخار تمام با حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بيعت كرد.
امام علي عليه السلام براي بار دوّم از ابن ملجم خواست كه بيعت كند، و او چنين كرد،
تا خواست از مقابل حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام رد شود و سر جاي خود بنشيند براي بار سوّم امام علي عليه السلام او را صدا زد و فرمود:
بيعت كن و دچار حيله و نيرنگ مباش و بيعت خود را نشكن.
ابن ملجم گفت:
«سوگند به خدا اي اميرالمؤمنين عليه السلام نديدم كه با ديگري چنين رفتاري داشته باشي.»
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با اشاره به او فهماند كه تو بيعت مي‌شكني، و قاتل من خواهي بود،
روزها گذشت و ابن ملجم در مدينه مريض شد و چند هفته در منزل امام علي عليه السلام بستري و معالجه گرديد و تا حادثه حكميّت از ياران حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بود، از آن پس منافق شد و در گروه خوارج قرار گرفت.(1).
با اينكه امام علي عليه السلام قاتل خود را مي‌شناخت، امّا هيچ گونه برخوردي با او نمي‌كرد، زيرا كسي را به جرم ناكرده مجازات نخواهند كرد.
إمّا وقتي او را مي‌ديد شعر معروف معديكرب را مي‌خواند كه:
أُريدُ حَياتَهُ وَ يُريدُ قَتْلي
عِديرُكَ مِنْ خَليلك مِنْ مُرادٍ
(من زندگي او را و او كشته شدن مرا مي‌خواهد، و اين نيرنگ بازِ دوست نما، از طايفه مراد است.)(2).
*****
(1) ارشاد شيخ صدوق ص13.
شب هاي پيشاور ص782 - و - ديوان منسوب به اميرالمؤمنين عليه السلام ص170 - و - منتهي الآمال ص207.

عفو اهانت كننده

پس از شكست مردم بصره، عايشه را در منزل بزرگِ قبيله، عبداللَّه بن خلف خزاعي، كه در جنگ جمل كشته شده بود جاي دادند.
عبداللَّه در زمان خليفه دوّم كاتب ديوان بصره بود،
زن او صفيّه، دختر حارث بن طلحه بود.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از ورود به بصره دو ركعت نماز در مسجد جامع بصره خواند و سپس به سوي خانه عبداللَّه، جايگاه عايشه رفت.
وقتي امام علي عليه السلام وارد خانه مي‌شد، صفيّه زن عبداللّه با گريه و زاري به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام اهانت‌ها كرد.
امّا امام علي عليه السلام چيزي نفرمود، و به اطاق عايشه رفته، اهانت هاي صفيّه را به عايشه گوشزد فرمود،
و آنگاه كه از خانه خارج مي‌شد، باز صفيّه به حضرت اهانت كرد، بگونه اي كه ياران حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام تحمّل خود را از دست دادند، و آن زن را تهديد كردند، كه امام علي عليه السلام فرمود:
(هرگز تعرّض به زنان خيري براي ما نخواهد داشت.)(1).
*****
(1) تارخ طبري ج3 ص543، و مستدرك الوسائل ج2 ص251.

تحمّل اهانت هاي خوارج

در گذشته و حال مي‌نگريم كه حاكمان پيروز، و سلاطين و پادشاهان، و سران احزاب سياسي، چگونه با مخالفان خود برخورد مي‌كردند، و با تصفيه هاي خونين، و قتل و غارت، شكنجه و زندان، اجازه ابراز عقيده را به آنها نداده، و هر گونه حركتي را از آنان سَلب مي‌كرده، و مخالف را تحمّل نمي‌كردند.
امّا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در روش برخورد با دشمن، و تحمّل مخالفان الگو و بي نظير بود.
روزي جمعي از خوارج وارد مسجد كوفه شدند تا با شعار ي مداوم سخنراني امام علي عليه السلام را بر هم زنند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام سرگرم سخنراني بود كه شخصي بلند شد و فرياد زد:
«لاحُكْمَ اِلاَّ لِلّه»
و ديگري از سوئي ديگر داد زد:
«لاحُكْمَ اِلاَّ لِلّه»
و سوّمي از گوشه ديگر مسجد همين شعار را داد.
سپس گروهي برخاستند، و اين شعار را دادند.
و امام علي عليه السلام با بزرگواري خاصّي سكوت نموده و مخالفت هاي آنان را تحمّل كرد.
آنگاه خطاب به مردم فرمود:
كَلِمَةُ حَقٍّ يُرادُ بِها الْباطِلْ
(شعار حقّي است كه از آن باطل اراده مي‌كنند.)
سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:
تا وقتي كه دست به شمشير نبرديد، و با ما هستيد، از سه اصل اساسي برخورداريد:
1- لا نَمْنَعُكُمْ مَساجِدَ اللَّهِ أنْ تَذْكُرُوا فيها اِسْمَهُ
(از ورود شما به مسجد براي نماز جلوگيري نمي‌كنيم.)
2- لا نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْفِيْ ءْ ما دامَتْ أيْديكُمْ مَعَ أيدينا
(تا وقتي كه با ما هستيد از حقوق بيت المال، شما را محروم نمي‌كنيم.)
3- لا نُقاتِلُكُمْ حَتّي تَبْدَؤُنا
(با شما نمي‌جنگيم تا شما جنگ را آغاز كنيد.)(1).
*****
(1) تاريخ طبري ج4 ص53.

راستگوئي و انزوا

خليفه دوّم براي خليفه پس از خودش نقشه اي داشت،
آنگونه كه شش نفر را براي خلافت معرّفي كرد و به سربازان دستور داد، در شوراي شش نفره بنشينند و يك نفر را انتخاب كنند، و اگر دو دسته شدند، نظر داماد خليفه سوم، «عبدالرّحمن بن عوف» ملاك انتخاب است.
طلحه، حق خود را به خليفه سوم، و زبير به علي عليه السلام، و سعد وقّاص به عبدالرّحمن داد.
حال عبدالرّحمن با هر كدام بيعت كند، او خليفه مسلمين است،
با اعلام عمومي، همه مردم در مسجد مدينه گِرد آمدند و عبدالرّحمن شرائطي را طرح كرد.
دست در دست علي عليه السلام گذاشت و گفت:
با تو بيعت مي‌كنم كه طبق دستور خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و برنامه زندگي و حكومتيِ خليفه اوّل و خليفه دوّم، حكومت كني.
حضرت اميرالمؤمنين عليِ عليه السلام نپذيرفت، و فرمود:
بر أساس قرآن و اسلام و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و اجتهاد شخصي خويش حكومت مي‌كنم.
سپس عبدالرّحمن دست در دست خليفه سوم گذاشت و شرائط را تكرار كرد.
خليفه سوم پذيرفت و گفت:
آري، (گرچه به قولي كه داد، از همان آغاز خلافت عمل نكرد.)
تا سه بار اين حركت ادامه يافت.
بار سوّم عبدالرّحمن خطاب به علي عليه السلام گفت:
«اكنون كه دست من از دست تو خارج شود، خلافت هم از چنگ تو بيرون مي‌آيد.»
امام علي عليه السلام فرمود:
«بيرون بيايد، من نمي‌توانم دروغ بگويم، يا وعده دروغ بدهم.»
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به دروغ يك كلمه «آري» نفرمود و سال هاي طولاني ديگر در انزوا نشست، يعني در سياست توحيدي، هدف هرچند مقدّس باشد، وسيله را توجيه نمي‌كند.(1).
*****
(1) عبقريّة الامام ص156.

برخورد مسالمت آميز با دشمن

امام علي عليه السلام در اصول گرائي نسبت به دشمن، و تحمّل مخالف ضرب المثل است.
روزي يكي از خوارج (قبل از نهروان) وارد مسجد شد.
در مقابل حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام ايستاد و گفت:
«از تو اطاعت نمي‌كنم، و در نماز به تو اقتداء نمي‌كنم، و تو را دشمن مي‌دارم.»
امام علي عليه السلام حرف هاي او را گوش داد و پاسخ داد:
«با اين روش برخلاف دين عمل مي‌كني، و بخود ضرر مي‌زني.»
آن مرد با تندي از مسجد خارج شد.
ياران حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام گفتند:
«او مي‌رود و فتنه‌ها بپا مي‌كند، تا دست به حركتي نزده او را دستگير كنيم.»
امام علي عليه السلام فرمود:
«تا عمل خلافي از او صادر نگردد، نمي‌توانيم آزادي او را محدود سازيم.» (1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج7 ص38.

حمله به خانه خواهر

پس از اعلام رسمي دين اسلام، تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم حضرت علي عليه السلام بود،
هركس رسول خدا را آزار مي‌داد، علي عليه السلام آنها را ادب مي‌كرد.
روزي به امام علي عليه السلام خبر دادند كه تعدادي از دشمنان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در خانه خواهر آن حضرت «أُمّ هاني» پناهنده شدند.
امام علي عليه السلام زره جنگي پوشيد و كلاه خود بر سر گذاشت، بگونه اي كه كسي او را نمي‌شناخت به منزل خواهر رفت، و دَرِ خانه را كوبيد.
امّ هاني بيرون آمد ولي برادر را نمي‌شناخت.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آنها را كه در خانه شما پناهنده شده اند، بيرون كن.
امّ هاني گفت:
من خواهر علي و دختر عموي پيامبرم، اينگونه با من برخورد نكن.
امام علي عليه السلام فرمود:
اينها درست، امّا بايد آنها را كه در منزل شما پناهنده شدند و از آشوب طلبان و دشمنان پيامبر خدا مي‌باشند، بيرون كني.
سپس كلاه خود را از سر برداشت.
أُمِّ هاني تازه فهميد كه او برادرش علي بن ابيطالب عليه السلام است، و آنگاه آزار دهندگان پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را بيرون كرد.(1).
*****
(1) ارشاد شيخ مفيد ص72.

برخورد مسالمت آميز با طلحه و زبير

طلحه و زبير با اينكه در صف اوّل بيعت كنندگان با حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بودند، و با آن حضرت بيعت كردند، امّا وقتي ديدند كه پُست‌ها تقسيم شد، و آنها به مقاصد شخصي خود نرسيدند، دست به توطئه زدند.
روزي كه شنيدند عايشه در مكّه مردم را بر ضدّ امام علي عليه السلام تحريك مي‌كند، خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام رسيدند و با نفاق و دوروئي گفتند:
اجازه بدهيد تا براي سفر عمره به مكّه برويم.
و سوگندهاي فراوان خوردند كه در بيعت با امام علي عليه السلام وفا دارند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به آنها اجازه داد و رفتند.
ابن عبّاس فوراً بر امام علي عليه السلام وارد شد و گفت:
«اين دو تن قصد توطئه دارند، چرا به آنها اجازه خارج شدن از مدينه را داديِ؟ چرا آنها را زنداني نكردي؟»
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
«ابن عبّاس، من بر أساس عدالت حكومت مي‌كنم، چگونه افرادي را كه هنوز عمل خلافي را مرتكب نشده اند، زنداني يا مورد آزار قرار دهم، من با اينكه از اهداف شوم آنها كاملاً آگاهي داشتم، و مي‌دانستم سفر عمره بهانه است، به آنها اجازه دادم كه بروند.» (1).
*****
(1) منهاج البراعة ج16 ص363.

نگران از کشته شدن دشمن

يكي از شورشگران جمل، زبير بود كه در ميدان جنگ با راهنمائي امام علي عليه السلام كناره گرفت و راهي مدينه شد.
عمر بن جرموز، در بين راه او را در حال خواب مشاهده كرد، شمشيري برسر او زد كه بيدار نشد، و آنگاه سر او را از بدن جدا كرد و خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آورد.
وقتي نگاه امام علي عليه السلام به سر بريده زبير افتاد، ناراحت شد و خطاب به سَرِ بريده زبير فرمود:
چرا از فرمانِ امامِ خود سرپيچي كردي؟
سپس شمشير زبير را گرفت و تكاني داد و فرمود:
با اين شمشير چه اندوه هاي فراواني را از چهره پيامبر زدودي؟
عمر بن جُرموز گفت:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام جايزه مرا بده.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پاسخ داد:
از رسول خدا عليه السلام شنيدم كه فرمود:
كشنده زبير را به آتش دوزخ بشارت ده.
ابن جرموز ناراحت شده، از امام علي عليه السلام فاصله گرفت و در جنگ نهروان به دست حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام كشته شد.(1).
زيرا وقتي زبير به اشتباهات خود اعتراف كرد، و از ميدان جنگ فاصله گرفت، و به راه خود مي‌رفت، نبايد كشته مي‌شد.
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج4 ص489.

تلاش در هدایت دشمن

تلاش در هدايت خليفه اوّل

گرچه پس از وفات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم سران سقيفه قدرت را به دست گرفتند، و مخالفان را سركوب كردند، امّا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دست از هدايت آنان برنداشت، مانند:
الف- روزي با خليفه اوّل به روش صحيحي مناظره فرمود.
از او پرسيد:
ابابكر تو را به خدا قسم مي‌دهم كه درست بيانديشي.
آيا خورشيد براي تو هنگام غروب جهت خواندن نماز عصر بازگشت؟! يا براي من؟
خليفه اوّل گفت:
براي تو.
امام علي عليه السلام فرمود:
اگر تو و مردم گواهي مي‌دهيد كه براي من بازگشت، پس چرا حقائق را ناديده مي‌انگاريد؟(1).
ب- روزي ديگر دست خليفه اوّل را گرفت و به بهانه قَدم زدن، آرام آرام او را به طرف مسجد قبا بُرد،
و بسياري از واقعيّت‌ها را بيان كرد، كه سرانجام خليفه اوّل به حقّانيّت امام علي عليه السلام اعتراف كرد.
(امّا ديگر فايده اي نداشت و حاكمان كودتائي راهي جز تداوم سلطه گري هاي خود نمي‌ديدند).(2).
ج- در يك مناظره ديگر، ادّعاها و شعارهاي خليفه اوّل و همدستان او را به ارزيابي گذاشت و فرمود: راستي ابابكر، حكومت تو چگونه پديد آمد و قانوني است؟
اگر مي‌گوئي به وسيله «شورا» حكومت بر مردم را در دست گرفته اي؟
مي پرسم:
كدام شورا؟ كه اكثر مشاورين حاضر نبودند!
و اگر ادّعاي «خويشاوندي با پيامبر» را داري،
هستند كساني كه خويشاوندي نزديكتر و والاتري با رسول خدا دارند، پس چرا تو بايد از آنها پيشي بگيري؟(3).

وَ اِنْ كُنْتَ بِالشُّوري مَلَكْتَ اُمُورَهُمْ
فَكَيْفَ بِهذا وَ الْمُشيرُونَ غُيَّبُ
وَ اِنْ بِالْقُرْبي حَجَجْتَ خَصيصَهُمْ
فَغَيْرُكَ أوْلي بِالنَّبِيِّ وَ أقْرَبُ(4).

*****

(1) اثبات الهداة ج 4 ص 481.
اثبات الهداة ج 4 ص 500 و 507، (در نقل ديگري دارد كه در مسجد قبا با قدرت اعجاز، رسول خدا را به او نمايانند و از زبان پيامبر حقائق را شنيد.)
نهج البلاغه المعجم المفهرس حكمت 190.
حكمت 190 نهج البلاغه معجم المفهرس.

تلاش در هدايت زبير در ميدان جنگ

طلحه و زبير از سران جنگ جمل بودند، در صورتي كه سوابق درخشاني در جنگ هاي صدر اسلام داشتند و همواره از دوستان حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به شمار مي‌آمدند،
پس از آنكه خليفه سوم كشته شد، با اصرار فراوان طلحه و زبير، امام علي عليه السلام خلافت را پذيرفت.
امّا پس از استقرار حكومت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام، چون درخواست هاي سياسي، اقتصادي فراواني از امام علي عليه السلام داشتند كه به آنها پاسخ مناسبي داده نشد،
سرانجام تسليم هواي نفساني شده، جنگ جمل را تدارك ديدند.
در ميدان جنگ، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام زبير را صدا زد، جلو آمد و گفت: در أمانم؟
امام علي عليه السلام فرمود: آري.
و امام او را به ياد جنگ اُحد و روزگار جهاد و مبارزه در راه اسلام انداخت.
و فرمود:
زبير يادت هست در كنار هم بوديم، پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از جلوي ما رد شد، سلام كرديم، و تو ابراز علاقه فراواني كردي،
و پيامبر فرمود:
(زبير روزي مي‌آيد كه تو با علي مي‌جنگي، و تو ستمكار خواهي بود.)
زبير كمي به فكر فرو رفت، سپس گفت:
آري فراموش كردم، و اگر اين حديث را به ياد مي‌آوردم، هرگز براي جنگ با تو اقدام نمي‌كردم،
حال از ميدان جنگ فاصله مي‌گيرم.
امام علي عليه السلام فرمود:
چه فايده اي دارد، تلاش كن تا اين مردم طرفدار شما دست از جنگ بردارند.
زبير گفت:
اين كار امكان ندارد، آنقدر به دروغ بر ضدّ شما سخن گفتم كه هم اكنون اگر آشكارا از شما حمايت كنم، مرا خواهند كُشت.
آنگاه زبير شرمنده نزد عايشه رفت و گفت:
با علي نمي‌جنگم.
عبداللّه فرزند زبير او را به ترسو بودن متّهم كرد كه؛
مي خواهي از جنگ فرار كني.
زبير از اين اتّهام ناراحت شده، نيزه او را گرفت و به سپاه حضرت

اميرالمؤمنين علي عليه السلام حمله كرد تا شجاعت خود را نشان دهد.
امام علي عليه السلام به لشگريانش فرمود:
زبير با خدا عهد كرد كه با شما نجنگد، راه را براي او باز بگذاريد تا شجاعت خود را نشان دهد.(1).
زبير پس از حمله برق آسا به سپاه امام علي عليه السلام به خيمه خود رفت و اسباب و وسائل خود را برداشته، راه مدينه را در پيش گرفت كه در بين راه كشته شد.
آيا اينگونه فتنه انگيزي و پخش شايعات و تحريك مردم و شُعله وَر كردن آتش جنگ و سپس پشيمان شدن و ادّعاي توبه داشتن، ارزش دارد؟
آيا دو دسته از مسلمانان را به جان هَم انداختن و سپس پاي خود را از ميان كشيدن، سودي خواهد داشت؟
بايد تلاش كرد تا دروغ يا شايعه اي رواج پيدا نكند، آتش فتنه اي شعله نگيرد و خون هاي بي گناهان برزمين نريزد.
*****
(1) تاريخ يعقوبي ج2 ص171، و بحارالانوار ج18، و كامل ابن أثير ج3.

شيوه هاي جذب دشمن

آنها كه در شهرهاي دور مي‌زيستند و امام علي عليه السلام را نديده بودند، و آنانكه فريب دشمن را خورده و اسير تبليغات مسموم و شايعات دروغين گرديدند،
نسبت به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام حالت گُريز داشتند.
امّا وقتي به امام علي عليه السلام نزديك مي‌شدند،
و اخلاق پيامبر گونه او را مشاهده مي‌كردند، در شگفت مانده، جذب خورشيد ولايت شده و براي همه عمر در صف عاشقان ولايت قرار مي‌گرفتند.
در تاريخ اسلام آمده است كه:
بسياري از اهل كتاب كه خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آمدند و مسلمان شدند.
بسياري از مخالفان فريب خورده، در همان برخورد اوّل شيفته امام علي عليه السلام گرديدند.
بسياري از هيئت هاي اعزامي دشمن كه در صف ياران حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام باقي ماندند.
يكي از آنان، نامه رسان معاويه، مردي از قبيله «بني عبس» است.
معاويه مي‌خواست ضمن رساندن نامه اي تهديد آميز، مردي خشن، و بد زبان و بي باك و شروري را به كوفه و درون ياران امام علي عليه السلام اعزام كند كه در حضور اصحاب به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام اهانت كند،
تهمت بزند، فحّاشي نمايد و برگردد.
كه براي اين مانور تبليغي، سياسي، مرد عَبَسي را كه بدزبان و خشن و شرور و بي باك بود برگزيد، نامه را به او داد و سفارشات لازم را كرد.
وقتي نامه رسانِ معاويه وارد كوفه شد و در جمع اصحاب علي عليه السلام قرار گرفت، نقش خود را آغاز كرد
و با درشتي و بد گوئي هرچه خواست گفت،
و شايعاتي از شام عنوان كرد،
و قتل خليفه سوم را به امام علي عليه السلام نسبت داد و گفت:
شاميان از تو انتقام مي‌گيرند.
اصحاب به خشم آمدند و خواستند او را ادب كنند، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با اشاره مانع شد.
صلة بن زفر عَبَسي از جاي برخاست و فرياد بر سر او كشيد، كه در برابر اميرالمؤمنين عليه السلام چه مي‌گوئي.

امام علي عليه السلام فرمود: دست نگهداريد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با او با نرمش و مهرباني برخورد كرد.
حرف هاي او را گوش داد و او را تا آخر تحمّل كرد.
شايعات و تهمت هاي شاميان را از زبان او شنيد و مستدل و گويا پاسخ داد و مانع از تعرّض ياران شد.
آزادي بيان او را تأمين كرد و تندي هاي او را با مهرباني پاسخ گفت.
سرانجام مرد عَبَسي در برابر اخلاق امام علي عليه السلام شرمنده شد، مدّتي در فكر فرو رفت و شايعاتي كه پيرامون حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام شنيده بود را برّرسي نمود و ديد كه واقعيّت ندارد،
مجذوب شد و برخاست و گفت:
يا اميرالمؤمنين با شنيدن تهمت‌ها و شايعات فراوان عليه شما قلب من از دشمني و كينه تو مالامال بود، امّا امروز كه تو را ديدم، و اخلاق تو را مشاهده كردم، اكنون هيچ آفريده اي را مثل شما دوست نمي‌دارم،
من در جمع ياران تو مي‌مانم و هرگز به شام برنمي گردم، تا روزي كه در ركاب تو شربت شهادت نوشم.
وقتي اين خبر به معاويه رسيد، اندوه عظيمي او را فراگرفت، زيرا مرد عبسي اسرار نظامي معاويه را مي‌دانست.(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج1 ص249.

آزاد گذاشتن آب براي دو لشگر[1]

.پيش از آغاز جنگ صفّين لشگريان معاويه زودتر وارد صحراي صفّين شدند، و رودخانه بزرگ فرات را محاصره كردند تا امام علي عليه السلام را در محاصره اقتصادي قرار دهند،
برخي از سياستمداران، معاويه را از محاصره آب نهي كردند و گفتند:
«علي كسي نيست كه تشنه بماند.»
امّا معاويه در غرور خود باقي بود.
وقتي سپاه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام وارد صحراي صفّين شد، آن حضرت خط شكناني را به فرماندهي امام مجتبي عليه السلام آماده ساخت
و اين سخنراني را ايراد فرمود:
قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَي مَذَلَّةٍ، وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ؛ أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ.
فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ، وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّي جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ. (2).
*****
(1) كامل بهائي ص251، و ناسخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج3.
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب صفين ص 201 و 208: نصربن مزاحم (متوفاي 212 ه)
2- شرح نهج البلاغه ج3 ص325: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
3- منهاج البراعة ج 1 ص 264: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- مروج الذهب ج 2 ص 377: مسعودي (متوفاي 346 ه)
5- بحارالانوار ج32 ص442 ح394-387: مجلسي (متوفاي 1110ه).

فرمان خط شكستن و آزاد كردن آب فرات

شاميان با بستن آب شما را به پيكار دعوت كردند.
اكنون بر سر دو راهي قرار داريد، يا به ذّلت و خواري بر جاي خود بنشينيد، و يا شمشيرها را از خون آنها سيراب سازيد تا از آب سيراب شويد، پس بدانيد كه مرگ در زندگي توام با شكست، و زندگي جاويدان در مرگ پيروزمندانه شماست.
آگاه باشيد! معاويه گروهي از گمراهان را همراه آورده و حقيقت را از آنان مي‌پوشاند، تا كوركورانه گلوهاشان را آماج تير و شمشير كنند.» (1).
سربازان امام علي عليه السلام در همان حملات آغازين آب را آزاد كردند، وقتي فرات از محاصره لشگريان معاويه خارج شد، برخي پيشنهاد دادند كه آب را برروي معاويه همانند آنان ببنديم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پاسخ داد:
نه، ما براي آب نمي‌جنگيم، آب را آزاد بگذاريد، تا هر دو سپاه از آن استفاده كنند، كه تنها تيزي شمشيرهاي شما، براي آنان كافي است.
با اين حركت پيامبر گونه امام علي عليه السلام، بسياري هدايت شدند، و از لشگرگاه معاويه فرار كرده به اردوگاه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پيوستند.(2).
*****
(1) خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
كتاب صفّين، ابن مزاحم، و شرح ابن ابي الحديد ج1 ص329.

ترتيب جلسه پرسش و پاسخ

پس از جنگ جمل امام علي عليه السلام بر منبر مسجد جامع بصره و بر منبر مسجد شهر كوفه، نشست و ضمن سخنراني افشاگرانه به مخالفان آزادي بيان داد تا اشكالات و اعتراضات را بيان دارند.
آنگاه با بزرگواري حرف هاي آنان را مي‌شنيد.
تندي و بد گوئي‌ها را تحمّل مي‌كرد، و سپس تك تك سئوالات يا تهمت‌ها و شايعات را پاسخ مي‌داد، كه نقش مؤثّري در هدايت دل‌ها داشت.
يكي از آنها ابوبردة بن عوف ازدي از دوستان خليفه سوم بود، كه در پاي منبر حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بلند شد و اشكالات و شايعات را مطرح كرد و پاسخ شنيد و سرانجام گفت:
(اي اميرالمؤمنين عليه السلام تاكنون دچار شكّ و ترديد بودم، امّا اكنون هدايت گرديدم.)(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج1 ص213.

روش برخورد امام علي عليه السلام با دشمن قبل از آغاز نبرد، پيامبر گونه بود، كه تلاش در هدايت آنها داشت،
و پس از آغاز تجاوز دشمن، قاطعانه ريشه هاي فساد را بَر مي‌كند،
و پس از اِتمام جنگ و تسليم دشمن باز هم پدرانه، و با بزرگواري و محبّت برخورد مي‌كرد.
در جنگ جمل عايشه آن همه از مردم را فريب داد كه هزاران خون بي گناهان ريخته شد، و فتنه‌ها پديد آمد، و شعارهاي دروغين فراواني را مطرح كرد، و مردم را بر ضدّ حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام شوراند.
امّا آنگاه كه امام علي عليه السلام پيروز شد، او را عفو كرد،
و كريمانه از زشتي هاي او چشم پوشيد.
و دوازده هزار درهم به عايشه عطا فرمود تا به مدينه باز گردد،
و چهل زن از قبيله عبدالقيس را فرمان داد تا لباس رزم پوشيده، كلاه برسر گذارند و عايشه را به مدينه برسانند.
چون چهل تن از زنان عبدالقيس لباس رزم برتن و كلاه خود برسر، و نقاب بر چهره داشتند، و عايشه از اين شيوه اطّلاع نداشت، در طول راه نگران بود و مي‌گفت:
«چون به مدينه رسم از علي شكايت خواهم كرد.»
پس از آنكه عايشه را به منزلش در مدينه رساندند، نقاب‌ها و كلاه خودها را از روي و سر باز كردند،
وقتي عايشه فهميد همه آن محافظان زن بودند، بسيار شرمنده شد و از بزرگواري علي عليه السلام در شگفت ماند، گرچه كينه هاي دروني او درمان نيافت.(1).
از اين الگوي رفتاري درس مي‌گيريم كه:
با دشمن شكست خورده بايد كريمانه رفتار كرد.
و متناسب با شئون و آداب دشمن بايد با او رفتار نمود.
و دل‌ها را بايد با محبّت آرام كرد نه با كينه توزي.
و هدف اساسي، هدايت دشمن است، نه خون ريزي.
*****
(1) ناسخ التوارخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج1 ص188 و 189، و مروج الذّهب ج2 ص379، و الجمل شيخ مفيد ص221، و تاريخ طبري ج3 ص547، و تذكرة الخواص ص81.

برخورد متناسب با شئون اسيران

فاتحان و لشگر كشان دنيا آنگاه كه سرزميني را فتح مي‌كردند، يا لشگري را شكست مي‌دادند، به ارزشهاي اخلاقي توجّهي نداشتند،
عزيزان را ذليل و بزرگان قوم را به خاك ذلّت مي‌نشاندند.
امّا اميرالمؤمنين عليه السلام در برخورد با اسيران، رفتاري متناسب با آداب و رسوم و شئون ارزشي آنان مي‌نمود،
و اجازه نمي‌داد با شاهزادگان و فرزندان بزرگان اقوام به گونه اي تحقيرآميز برخورد كنند، مانند:
الف- وقتي فرزندان و دختران و زنان پادشاهان ايران را پس از فتح ايران به مدينه نزد خليفه دوّم بردند و آنها تصميم داشتند كه اسيران را چون ديگر اسراء بفروشند
يا به سربازان اهداء كنند،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دخالت كرد و فرمود چنين رفتاري با فرزندان بزرگان يك قوم ناپسند است،
آنها را در ازدواج و انتخاب همسر آزاد بگذاريد.
ب- چون خليد (يكي از فرماندهان امام علي عليه السلام) به استان خراسان رفت، و در نيشابور، شاهزادگان فراري ايران با ايشان نبرد كردند و شكست خوردند، خليد دختران و شاهزادگان ايران را به كوفه خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرستاد.
امام علي عليه السلام آنان را در ازدواج و انتخاب همسر آزاد گذاشت، و به سرپرست ايراني اسيران «نرسي» دستور خوشرفتاري و مهرباني داد، تا متناسب شئون آنان به آنها لباس و غذا و مسكن دهند.(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج1 ص221.

عفو و بخشش دشمن

روزي ابوهريره (آن منافق دنياپرست كه جعل حديث مي‌كرد تا رضايت خلفاء و معاويه را جلب كند)، خدمت حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام رسيد، و با الفاظي اهانت آميز به امام علي عليه السلام جسارت كرد،
امّا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام سكوت كرد و پاسخي نداد.
امّا روزِ ديگر دوباره خدمت امام علي عليه السلام رسيد و تقاضاي كمك كرد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نيازهاي او را داد.
يكي از ياران امام علي عليه السلام اعتراض كرد، و گفت:
يا اميرالمؤمنين عليه السلام اين مرد منافق است و ديروز به شما اهانت كرد، چرا به او اموالي مي‌بخشي؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اِنّي لَأَسَتَحْيي أنْ يَغْلِبَ جَهْلُهُ عِلْمي، وَ ذَنْبُهُ عَفْوي، وَ مَسْأَلَتُهُ جُودي
(من از خدا شرم مي‌كنم كه ناداني او بر علم عفو من، و درخواست او بر كرم من غلبه كند.)(1).
*****
(1) كوكب درّي ج1 ص139.

روش برخورد با دشمن

آزادي مردم در بيعت با امام علي (ع)

اشاره

الف- پس از آنكه مهاجران و انصار و عموم مجاهدان در يك اجتماع با شكوه، و حضور عمومي با حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بيعت كردند.
كه در نهج البلاغه، شور و عشق و هيجان مردم مدينه را امام علي عليه السلام اينگونه بيان مي‌فرمايد:
وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَي حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّي انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ.(1).
*****
(1) خطبه 229 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدراك اين خطبه به شرح زير است:
1- استيعاب ج2 ص78 ش777 وص318 ش1289: ابن عبدالبر مالكي (متوفاي 338 ه)
2- اسد الغابة ج 2 ص 61 (ترجمه طلحه): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
3- كتاب الجمل ص267 خطبه علي عليه السلام بذي قار: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب الجمل (طبق نقل شيخ مفيد): واقدي (متوفاي 207 ه)
5- كتاب النهاية ج3 ص318/ج 1 ص 171: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
6- الامامة والسياسة ج 1 ص 154: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
7- كشف المحجة: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه)
8- تاريخ طبري ج 6 ص 3143: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
9- كتاب ارشاد ص134 ج1 ص238 و245 و255: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
10- عقد الفريد ج 2 ص 135: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
11- مروج الذهب ج 2 ص 358: مسعودي (متوفاي 346 ه)
12- الاصابة ج 2 ص 213 و ج 1 ص 177: عسقلاني شافعي (متوفاي 852 ه)
13- بحارالانوار ج8 ص416وج32 ص52 وص116: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
14- كتاب أمالي ج 1 ص 172: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)

15- كتاب مناقب ص 117: خوارزمي حنفي (متوفاي 568 ه)
16- كتاب وافي (كتاب الجهاد): علامه فيض كاشاني
17- فروع كافي ج 5 ص 53: كليني (متوفاي 328 ه)
18- كتاب الجمل ص 129: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
19- ربيع الابرار باب 17: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
20- احتجاج ج 1 ص 161/437: طبرسي (متوفاي 588 ه)
21- رسائل (طبق نقل ابن طاووس): كليني (متوفاي 328 ه)
22- كتاب أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
23- معدن الجواهر: كراجكي (متوفاي 449 ه).

دست مرا براي بيعت مي‌گشوديد و من مي‌بستم، شما آن را به سوي خود مي‌كشيديد و من آن را مي‌گرفتم، سپس چونان شتران تشنه كه به طرف آبشخور هجوم مي‌آورند بر من هجوم آورديد، تا آن كه بند كفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پايمال گرديدند، آنچنان مردم در بيعت با من خشنود بودند كه خردسالان شادمان، و پيران براي بيعت كردن لرزان به راه افتادند، بيماران بر دوش خويشان سوار، و دختران جوان بي نقاب به صحنه آمدند.
پس از بيعت عمومي مردم، امام علي عليه السلام به عبداللَّه بن عمر فرمود:
برخيز و بيعت كن.
گفت: بيعت نمي‌كنم تا همه بيعت كنند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
پس عهد كن كه مخالفت نكني.
پاسخ داد: هيچ عهدي نمي‌كنم.
برخي بر آشفتند كه او را آزار دهند،
امام علي عليه السلام فرمود:
او را آزاد بگذاريد، در كودكي بد اخلاق بود، حال كه بزرگ شد بد اخلاق تر شده است.(1).
ب- حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از بيعت عمومي مردم، خطاب به سعد بن ابي وقاص فرمود:
بيعت كن.
سعد گفت: مرا به حال خود واگذار تا همه افراد جامعه بيعت كنند، قول مي‌دهم كه كاري در مخالفت تو انجام ندهم.
امام علي عليه السلام فرمود:
او را به حال خود واگذاريد.
آنگاه محمد بن مسلمه را آوردند، امام خطاب به او فرمود: بيعت كن.
گفت: رسول خدا به من فرمود:
وقتي مردم اختلاف كردند، شمشير خود را بر سنگ اُحد زده بشكنم و از مردم كناره گيرم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
چنان كن كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود.
آنگاه اسامة بن زيد را آوردند كه بيعت نكرده بود و گفت:
من از تو اطاعت مي‌كنم.

وقتي همه افراد مردم بيعت كردند، من هم بيعت مي‌كنم،
امام علي عليه السلام او را نيز آزاد گذاشت.
آنگاه ياران حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نام گروهي را بردند كه بيعت نكرده بودند و گفتند:
يا اميرالمؤمنين آنان هنوز بيعت نكرده اند.
امام علي عليه السلام پاسخ داد كه:
«مرا با كساني كه به من گرايش ندارند حاجتي نيست.» (2).
در صورتي كه براي بيعتِ خليفه اوّل چه خون‌ها ريختند، و چه قتل عام‌ها صورت دادند و مخالفان را چگونه تصفيه كردند.
اينكه ادّعا مي‌كردند تا همه افراد جامعه بيعت كنند، اين ادّعا، دروغين و غير ممكن است.
در تمام جوامع بشري هيچگاه همه افراد يك جامعه بر انتخاب موضوعي كاملاً وحدت ندارند و امام علي عليه السلام نيز اين حقيقت را آشكارا در خطبه 173 بيان فرمود:
أَمِينُ وَحْيِهِ، وَخَاتَمُ رُسُلِهِ، وَبَشِيرُ رَحْمَتِهِ، وَنَذِيرُ نِقْمَتِهِ.
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.
فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ، فَإِنْ أَبَي قُوتِلَ.
وَلَعَمْرِي، لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ لاَ تَنْعَقِدُ حَتَّي يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَي ذلِكَ سَبِيلٌ، وَلكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَي مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ.
أَلَا وَإِنِّي أُقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلاً ادَّعَي مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ.
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله امين وحي پروردگار، و خاتم پيامبران، و بشارت دهنده رحمت، و بيم دهنده كيفر الهي است.
*****
(1) همين عبداللّه بن عمر كه با علي عليه السلام بيعت نكرد، پس از حاكميّت حجّاج به كوفه رفت، و گفت: از پيامبر شنيدم كه هركس بميرد و امام خود را نشناسد، مسلمان نمرده است. حجّاج گفت: اي احمق!پس چرا با علي بيعت نكردي؟ تو را چوبه دار به اينجا آورده است.سفينة البحار ج2 ص136.
ناسخ التواريخ اميرالمؤمنين عليه السلام ج1 ص16 - 15.

اي مردم! سزاوارترين اشخاص به خلافت، آن كه در تحقّق حكومت نيرومندتر، و در آگاهي از فرمان خدا داناتر باشد، تا اگر آشوب گري به فتنه انگيزي برخيزد، به حق باز گردانده شود، و اگر سرباز زد با او مبارزه شود.
به جانم سوگند! اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامي مردم باشد هرگز راهي براي تحقّق آن وجود نخواهد داشت، بلكه آگاهان داراي صلاحيّت و رأي، و اهل حل و عقد (خبرگان ملّت) رهبر و خليفه را انتخاب مي‌كنند، كه عمل آنها نسبت به ديگر مسلمانان نافذ است، آنگاه نه حاضران بيعت كننده، حق تجديد نظر دارند و نه آنان كه در انتخابات حضور نداشتند حق انتخابي ديگر را خواهند داشت.
آگاه باشيد! من با دو كس پيكار مي‌كنم، كسي چيزي را ادّعا كند كه از آن او نباشد، و آن كس كه از اداي حق سرباز زند.

كشتن براي خدا

در جنگ احزاب «خندق» وقتي عمروبن عبدود به ميدان آمد، و هماوَرد طلبيد و فريادها زد.
كسي به جنگ او نرفت،
چون همه او را مي‌شناختند كه دلاوري بي نظير است.
سه بار پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم از اصحاب خود ياري طلبيد، جز علي عليه السلام كسي جواب نداد، سرانجام حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به ميدان رفت.
ابتدا عَمرو ضربتي بر سَر مبارك امام علي عليه السلام زد،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام جا خالي داد و سر را بست و حمله كرد، و پاي او را قطع كرد و بر روي سينه او نشست، تا سر او را از بدن جدا نمايد،
عمرو جسارت كرد و آب دهان به صورت امام علي عليه السلام انداخت.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام از روي سينه عمرو برخاست مقداري قدم زد و بازگشت، تا سر عمرو را جدا كند.
عمرو پرسيد: چرا از روي سينه من بلند شدي؟
فرمود:
چون آب دهان به صورت من انداختي، عصباني شدم، اگر در آن حال تو را مي‌كشتم، براي خدا نبود، صبر كردم تا در حالت عادّي، فقط براي خدا سَرَت را جدا كنم.(1).
*****
(1) بحارالانوار ج41 ص90 و 73.

جوانمردي در برهنه نكردن جسد حريف

در روزگاران گذشته، اگر دلاوري بر حريف پيروز مي‌شد، اسلحه و زره و لباس او را تصاحب مي‌كرد كه اين يك قانون جنگي بود.
امّا پس از كشتن عمروبن عبدود، امام علي عليه السلام لباس او را از بدنش خارج نكرد.
وقتي خواهر عمرو بر سر جنازه اش آمد، گفت:
براي تو گريه نمي‌كنم، زيرا جوانمردي بي نظير بر تو غلبه كرده است،(1)
اگر شخص ديگري تو را كُشته بود، تا زنده بودم براي تو گريه مي‌كردم.

لَوْ كانَ قاتُل عَمرو غَيْرَ قاتِلِه
بَكَيْتُهُ اَبَداً ما دُمْتُ فِي الْأَبَد
لكِنَّ قاتِلُهُ مَنْ لا نَظيرَ لَهُ
وَ كانِ يُدْعي اَبوُه بَيْضَةَ الْبَلَدَ

زِرِه عمرو سه هزار درهم ارزش داشت، براي همين جهت عُمر به حضرت اَميرالمؤمنين علي عليه السلام اعتراض كرد، كه چرا زره او را در نياوردي؟
امام علي عليه السلام فرمود:
شرم كردم بدن او را برهنه بگذارم.(2).
*****
مناقب آل ابيطالب ج3 ص138.
بحارالانوار ج41 ص 90 و 73.

ضرورت پاسخ دادن به ادّعاهاي دشمن

طبيعي است كه دشمن براي فريب دادن افكار عمومي، در آستانه جنگ، يا در تداوم نبرد، و پس از جنگ، به انواع تهمت ها، و شايعات دامن مي‌زند، كه بايد دقيقاً ادّعاي دشمن را پاسخ داد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در نامه هاي گوناگوني، سران جمل را هدايت و به ادّعاهاي آنان پاسخ فرمود.(1).
و معاويه و ديگر سردمداران جنگ صفّين را نيز هدايت كرد و به انواع ادّعاها، و تهمت‌ها و شايعات آنها پاسخ مناسب داد، مانند: نامه 75؛ 73؛ 65؛ 64؛ 55؛ 49؛ 48؛ 39؛ 37؛ 32؛ 28؛ 17؛ 10؛ 9؛ 7؛ 6.
و در چند نامه ارزشمند، منحرفان خوارج «نهروان» را نيز هدايت و به شايعات و ادّعاهاي آنان جواب هاي دندان شكن دادند، مانند: نامه 77.
*****
(1) نامه 54 نهج البلاغه معجم المفهرس.

برخورد متناسب با شئون اسیران

(مراجعه شود به فصل سوّم)

نفرین کردن به دشمن متجاوز

درست است كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و امام علي عليه السلام كانون مهر و محبّت الهي بودند، امّا اگر چونان جرّاح با تجربه غدّه اي چركين را ريشه كن نمي‌كردند، امنيّت اجتماعي و سلامت جامعه مورد تهديد قرار مي‌گرفت، از اين رو با متجاوزين سخت و خشمناك و با بندگان خدا دوست و مهربان بودند.
نقل شده كه در دوران جنگ، و تجاوزات عوامل معاويه به مرزهاي عراق، و حمله و غارت اموال حُجّاج بيت اللّه، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در هر قنوت نماز، معاويه و عمروعاص و ابو اعور سلمي، و حبيب و عبدالرّحمن بن خالد و ضحّاك بن قيس، و وليد را لعنت مي‌كرد.
چنانكه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پس از نماز كفّار و منافقين را نفرين مي‌كرد.(1).
*****
(1) الغدير ج19 ص244.

در آستانه جنگ جمل كه امام علي عليه السلام سعي داشت فريب خورد گان را هدايت كند.
از اصحاب و ياران پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم كه مردم آنها را مي‌شناختند، استفاده مي‌كرد تا دست از فتنه انگيزي بردارند.
روزي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در جمع كساني كه در غدير خُم حضور داشتند، فرمود:
آيا شما مردم در آن روز بوديد و شنيديد كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ؟
(هر كس من پيامبر و امام او هستم، علي هم امام او است؟)
دوازده نفر بلند شدند و شهادت دادند.
أنس بن مالك نيز در صحراي غدير بود، امّا سكوت كرد، و چون فردي سرشناس و معروف بود، امام علي عليه السلام او را براي هدايت ناكثين انتخاب كرد، به او فرمود:
أنَس! تو در آنروز بودي، امروز چرا گواهي نمي‌دهي؟
منافقانه پاسخ داد: امروز پير شدم و فراموش كردم.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
خدايا اگر أنس بن مالك دروغ مي‌گويد، او را به بيماري «برص» مبتلا كن كه هرگز نتواند با عمّامه سفيدي آن را بپوشاند.
و امام علي عليه السلام در حكمت 311 فرمود:
إِنِّي أُنْسِيتُ ذِلِكَ الْأَمْرَ، فَقَالَ عليه السلام:
إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةً لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ.(1).
اگر دروغ مي‌گويي خداوند تو را به بيماري برَصَ (سفيدي روشن) دچار كند كه عمّامه آن را نپوشاند.»
طلحة بن عمير پس از نقل اين خبر گفت:
«به خدا سوگند زنده بودم و أنس بن مالك را ديدم كه پيشاني و صورت او به بيماري برص مبتلا شد و لكّه هاي زشت سفيد گونه چهره او را پُر كرد كه تا آخر عمرش نقاب مي‌زد و در اجتماعات حاضر مي‌گرديد.» (2).
*****
(1) اسناد و مدارك حكمت 311 به شرح زير است:
1- كتاب مسترشد ص674 ح346: طبري امامي (متوفاي 310 ه)
2- كتاب المعارف ص580: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- كتاب خصال ج1 ص219 ح44 باب الاربعه: شيخ صدوق (متوفاي 381

ه)
4- كتاب ارشاد ص165 ص185 قديم: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
5- حلية الاولياء ج5 ص26 ذيل روايت 293: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
6- بحار الانوار ج32 ص96 ح66: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- أمالي ص106 ح1 م26: شيخ صدوق (متوفاي 381ه)
8- ربيع الابرار ج2 ص372 ح144 ب29: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
ارشاد شيخ مفيد ص352 ج1.

حكم قتل براي فاسدان و زنان آوازه خوان

برخي از گناهان با توبه جبران مي‌گردد؛
و برخي ديگر با پرداخت حقّ مردم بخشوده مي‌شود؛
امّا گناهاني وجود دارند كه جز با كشته شدن فاسدان جنايتكار جبران نخواهد شد، مانند كسي كه با زن شوهرداري زنا كند، يا انسان بي گناهي را به قتل برساند.
امام علي عليه السلام حكم قتل زن و مرد جنايتكار ي را كه زنا كردند صادر فرمود، (رجم كردن).
و كسي را كه به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم اهانت كرد كشت.
و دو زن نوازنده و آوازه خواني كه در مكّه بودند و اسلام و رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را با ألفاظ و عبارات زننده اي ناسزا مي‌گفتند را محكوم به قتل كرد،
يكي را كُشت و ديگري فرار كرد، تا آنكه خويشاوندان او از طرف رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم أمان نامه براي او گرفتند.(1).
*****
(1) نگاهي به زندگاني دوازده امام علي عليه السلام ص111: علاّمه حلّي ترجمه محمّدي اشتهاردي.

1- خوارج در نماز جماعت به امام علي عليه السلام اقتدا نمي‌كردند، پس از نماز جماعت در گوشه اي از مسجد گِرد آمده، به يكي از رهبران گمراه خود اقتدا مي‌كردند.
روزي نماز جماعت به امامت امام علي عليه السلام برپا شده، ناگاه يكي از خوارج به نام ابن الكوّاء فرياد ش بلند شد و آيه اي را به عنوان كنايه زدن به علي عليه السلام بلند خواند:
وَ لَقَد اوُحِيَ اِلَيْكَ وَ اِلَي الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِن اَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الخاسِرينَ.(1).
اين آيه خطاب به پيامبر است كه:
(به تو و همچنين پيامبران قبل از تو وحي شد كه اگر مشرك شوي، اعمالت از بين مي‌رود و از زيانكاران خواهي بود.)
ابن الكوّاء با خواندن اين آيه خواست، به علي عليه السلام گوشه بزند كه سوابق تو را در اسلام مي‌دانيم،
اوّل مسلمان هستي،
پيغمبر تو را به برادري انتخاب كرد،
در ليلة المبيت فداكاري درخشاني كردي و در بستر پيغمبر خفتي،
خودت را طعمه شمشيرها قرار دادي، بالاخره خدمات تو به اسلام قابل انكار نيست.
امّا خدا به پيغمبرش هم فرموده:
اگر مشرك بشوي اعمالت به هدر مي‌رود و چون تو اكنون كافر شدي اعمال گذشته را به هدر دادي.
علي عليه السلام در مقابل چه كرد؟!
تا صداي او به قرآن بلند شد، سكوت كرد تا آيه را به آخر رساند.
همين كه به آخر رساند، علي عليه السلام نماز را ادامه داد.
باز ابن الكوّاء آيه را تكرار كرد و بلافاصله علي عليه السلام سكوت نمود.
علي عليه السلام سكوت مي‌كرد چون دستور قرآن است كه:
إذا قُرِي ءَ الْقُرآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ اَنْصِتُوا(2).
«هنگامي كه قرآن خوانده مي‌شود، گوش فرا دهيد و خاموش شويد.»
و به همين دليل است كه وقتي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام جماعت مشغول قرائت است، مأمومين بايد ساكت باشند و گوش فرا دهند.
بعد از چند مرتبه اي كه آيه را تكرار كرد و مي‌خواست وضع نماز را به هم زند، علي عليه السلام به قنوت نماز رسيد و در جواب او اين آيه را خواند:

فَاصْبِر اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الّذينَ لا يُوقِنُونَ(3).
(صبر كن وعده خدا حقّ است و فرا خواهد رسيد. اين مردم بي ايمان و يقين، تو را تكان ندهند و تو را نمي‌توانند سبك بشمارند).
امام علي عليه السلام ديگر اعتنائي نكرد و به نماز خود ادامه داد.(4).
2- روزي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با جمعي از ياران مشغول بحث و گفتگو بودند، ناگاه زن زيبا روئي از مقابلشان رد شد كه چشم برخي آن زن را دنبال مي‌كرد،
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در نصيحت مردم رهنمودهاي ارزشمندي ارائه فرمود.
شخصي از خوارج حضور داشت كه از جواب آن حضرت شگفت ماند و به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اهانت كرد.
فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ
(مردم بر سر او ريختند كه او را بكشند).
در حالي كه امام علي عليه السلام برخاست و فرمود:
رُوَيْداً اِنَّما هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ اَو عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ
(او را رها كنيد، فحش در برابر فحش است يا عفو كردن از گناه).(5).
*****
(1) سوره زمر، آيه 65.
سوره اعراف آيه 204.
سوره روم،آيه 60.
شرح ابن ابي الحديد ج 2، ص 311.
حكمت 420 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين حكمت به شرح زير است:
1- كتاب خصال ص627: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
2- تحف العقول ص125: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 423: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 4 ص 585 و ج 2 ص 604: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- بحار الانوار ج101 ص39 ح42 ب91 ب26: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- بحارالانوار ج33 ص434 ح643: مجلسي (متوفاي 1110ه)
7- نثرالدّر ج1 ص326: وزير ابي سعد آبي (متوفاي 421ه).

بردباري در امور سياسي

ترك سياست هاي شيطاني

اشاره

زاذان از امام علي عليه السلام نقل مي‌كند، كه:
از پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه مكر و فريب و خيانت در آتش جهنّم است، اگر چنين نبود همانا من از همه مردم عرب در سياست بازي قوي تر و سياست بازتر بودم.
وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَي مِنِّي، وَلكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَلَوْلَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَي النَّاسِ، وَلكِنْ كُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ، وَكُلُّ فُجَرَةٌ كُفَرَةٌ. «وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».
وَاللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ.(1).
*****
(1) عقاب الاعمال ص320 - و - خطبه 200 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- اصول كافي ج 2 ص 338 ح8: كليني (متوفاي 328 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 306: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- كتاب ارشاد ص 141: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب صفين ص 204: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
5- أنساب الاشراف ص 174 / 186: بلاذري (متوفاي 279 ه)
6- بحار الانوار ج40 ص193 وج41 ص129: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- بحار الانوار ج 72 ص 290 ح14: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
8- روضه كافي ج 8 ص 24 ح4: كليني (متوفاي 328 ه)
9- سنن ج4 ص122 ب28 ح1581: ترمذي (متوفاي 297ه)
10- كتاب الوافي ج5 ص923: فيض كاشاني (متوفاي 1091ه)
11- بحارالانوار ج33 ص197 و483 ب17: مجلسي (متوفاي 1110ه)
12- ينابيع المودّة ص177 ب51 وج1 ص454: قندوزي حنفي (متوفاي 1294ه).

سوگند به خدا! معاویه از من سیاستمدار تر نیست، امّا معاویه حیله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرکترین افراد بودم،
ولي هر نيرنگي گناه، و هر گناهي نوعي كفر و انكار است، روز رستاخيز در دست هر حيله گري پرچمي است كه با آن شناخته مي‌شود.
به خدا سوگند! من با فريبكار ي غافلگير نمي‌شوم، و با سخت گيري ناتوان نخواهم شد.

صبر و بردباري در امور سياسي

روزي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به طرف مسجد قبا مي‌رفتند و باغات سرسبز و درختان انبوهي كه در آن قسمت از مدينه قرار داشت را تماشا مي‌كردند.
امام علي عليه السلام فرمود:
يا رسول اللّه باغات زيبائي است.
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: باغات تو در بهشت سر سبز تر است.
و آنگاه علي عليه السلام را در آغوش گرفت و گريست و فرمود:
«به ياد كينه توزي هاي مردم نسبت به تو افتادم، كه پس از من بر تو روا مي‌دارند.»
امام علي عليه السلام پرسيد: من چه بايد بكنم؟
پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: بايد صبر كني و بردبار باشي.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در برابر تمام مصيبت ها، اهانت ها، و مظلوميّت‌ها صبر كرد، كه در خطبه 3 فرمود:
صَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذي وَ فِي الْحَلْقِ شَجي
(صبر كردم در حالي كه خار در چشم و استخوان در گلو داشتم.)(1).
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب ج1 ص322.

مي پرسند كه:
اهل بيت عليهم السلام ذلّت پذير نبودند، و سر تسليم فرود نمي‌آوردند، كه علي عليه السلام پس از كودتاي سقيفه تسليم نشد و كار به شهادت فرزند و كتك خوردن همسرش كشيد،
امّا چرا در هفته هاي پس از شهادت حضرت زهرا به مسجد مي‌رفت، و در نماز جماعت ابابكر حاضر شد، و در مشورت هاي نظامي ابابكر و عُمر شركت داشت، و همكاري مي‌كرد؟
پاسخ سئوال يادشده با توجّه به خطراتي كه أساس اسلام را تهديد مي‌كرد، روشن است،
زيرا پس از وفات رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم يورش‌ها و تهاجمات فراواني دامنگير اسلام شد كه ضرورت همكاري را به اثبات مي‌رساند، مانند:
اوّل - مسيلمه كذّاب چهل هزار نيروي نظامي فراهم كرد، و ادّعاي پيامبري داشت، و عباراتي شبيه آيات قران درست كرد و مي‌خواست به مدينه حمله كند، كه اگر موفّق مي‌شد، همه چيز را نابود مي‌كرد و اهل بيت عليهم السلام را به شهادت مي‌رساند، و قبر و روضه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را ويران مي‌ساخت.
دوّم - زني از قبيله بني تميم بنام «سجاح» كه ادّعاي پيامبري كرد، با اشعارها و عبارات زيبائي كه مي‌سرود، عدّه اي را دور خود جمع كرد و باعث شد كه عدّه زيادي مرتد شوند.
سوّم - برخي از سران قبائل سر به مخالفت برداشته، تاجگذاري كردند، و خود را پادشاه آن منطقه ناميدند، مانند:
نعمان بن منذر در بحرين
و لقيط بن مالك در بحرين،
كه او را ذوالتّاج مي‌ناميدند.
و خطر آنقدر جدّي بود كه همه مخالفان ناچار شدند، متّحد گردند كه خليفه سوم نيز خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و گفت:
اي پسر عمو، وضع خطرناك را مي‌بيني، اگر همكاري نكني، همه ما در خطريم.
و تا امام علي عليه السلام اعلام همكاري نكرده بود، و در نماز و اجتماعات آنها شركت نكرد، خليفه اوّل نيز احتياط مي‌كرد، و لشگريان را از مدينه خارج نمي‌ساخت، پس از اعلام همكاري حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام، لشگر فراهم آورده و به خارج مدينه اعزام كرد.

امام علي عليه السلام خود نسبت به اينگونه از واقعيّت‌ها توضيح مي‌فرمايد:
فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّي رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَي مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّياللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرْ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَي فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايَتِكُمُ.(1).
(من دست كشيدم، تا آنجا كه ديدم گروهي از اسلام بازگشته، مي‌خواهند دين محمد صلي الله عليه وآله را نابود سازند، پس ترسيدم كه اگر اسلام و طرفدارانش را ياري نكنم، رخنه اي در آن بينم يا شاهد نابودي آن باشم، كه مصيبت آن بر من سخت تر از رها كردن حكومت بر شماست.)
*****
(1) نامه 62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

پس از 25 سال حكومت آنان كه به حاكميّت ارزش‌ها و احكام اسلامي توجّهي نداشتند،
بدعت‌ها شكل گرفت،
و احكام دروغين فراواني را مطرح كردند،
كه مردم را از اسلام و احكام ناب منحرف و به دستورالعمل هائي عادت داده بودند كه از احكام اسلام بيگانه بود.
آنگاه كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به حكومت رسيد با هزاران مشكل سياسي، اجتماعي، فرهنگي روبرو بود، و نمي‌توانست افكار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغيير دهد.
تا فرمود:
نماز مستحبّي را به جماعت نخوانيد.
(كه خليفه دوّم دستور داده بود بخوانند)
فرياد عموم مردم بلند شد كه:
واعُمَراه، وا عُمَراه
(كجائي عُمر كه بنگري علي نمي‌گذارد نماز مستحبّي را به جماعت بخوانيم.)
اينجاست كه مشكل فرهنگي و بينشي را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌ها نمي‌شود به زودي عوض كرد.
امام علي عليه السلام در يك سخنراني عمومي برداري خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اينگونه بيان فرمود:
(اگر حكم الهي را اظهار كنم، و تحريفها را كنار زنم، از اطراف من پراكنده مي‌شوند.)
سوگند به خدا به مردم گفتم:
(كه در ماه رمضان جز براي نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، كه خواندن نماز مستحبّي به جماعت بدعت است.)
امّا بعضي از لشگريان كه در پيرامون من مي‌جنگيدند، فرياد زدند:
(اي اهل اسلام، سنّت عمر را تغيير دادند، و علي ما را از نماز خواندن مستحبّي به جماعت باز مي‌دارد.)
ترسيديم در گوشه اي از لشگريانم شورشي برپا شود.(1).
أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقامِ اِبْراهيمْ فَرَدَدْتُهُ اِلي الْمَوْضِعِ الَّذي وَضَعَهُ فيهِ رَسُولُ اللّهْ صلي الله عليه وآله وسلم
وَ رَدَدْتُ فَدَكَ اِلي وَرَثَةِ فاطِمَة
وَ رَدَدْتُ صاعَ رَسُولِ اللّه صلي الله عليه وآله وسلم كَما كانَ ... وَرَدَدْتُ دارَ

جَعْفَرٍ اِلي وَرَثَتِهِ وَ هَدَمْتُها مِنَ الْمَسْجَدِ، وَرَدَدْتُ قَضايا مِنَ الْجَوْرِ قَضي بِها وَ نَزَعَتْ نِساءً تَحْتَ رِجالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ رَدَدْتُهُنَّ اِلي اَزْواجِهِنَّ ...
وَ مَحَوْتُ دَواوينَ الْعَطايا وَ اَعْطَيْتُ كَما كانَ رَسُولُ اللّٰه صلي الله عليه وآله وسلم يُعْطي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ اَجْعَلْها دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ ...
وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللّٰه صلي الله عليه وآله وسلم اِلي ما كانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ ما فَتَحَ فيهِ مِنَ الاَبْوابِ وَ فَتَحْتُ ما سَدَّ مِنْهُ
وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَي الْخُفَّيْنِ
وَ حَدَدْتُ عَلَي النَّبيذِ
وَ اَمَرْتُ بِاحَلالِ الْمُتْعَتَيْنِ
وَ اَمَرْتُ بِالتَّكْبيرِ عَلَي الْجَنائِزِ خَمْسَ تَكْبيراتٍ
وَ الْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللّٰهِ الرَحْمنِ الرَحيم ...
وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَي حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ عَلَي الطَّلاقِ عَلَي السُّنَّةِ
وَ اَخَذْتُ الصَّدَقاتِ عَلَي اَصْنافِها وَ حُدُودِها ...
اِذاً لَتَفَرَّقُوا عَنّي وَ اللّٰهِ لَقَدْ اَمَرْتُ النَّاسَ اَنْ لا يَجْتَمِعُوا في شَهْرِ رَمَضانَ اِلاَّ في فَريضَةٍ وَ اَعْلَمَتْهُمْ اَنَّ اجْتِماعَهُمْ في النَّوافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنادي بَعْضُ اهْلِ عَسْكَري مِمَّنْ يُقاتِلُ مَعي:
يا اَهْلَ الْإِسْلامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهانا عَنِ الصَّلوةِ في شَهْرِ رَمَضانِ تَطَوُّعاً. وَلَقَدْ خِفْتُ اَنْ يَثُورُوا في ناحِيَةِ جانِبِ عَسْكَريٍّ ...
(اگر مقام ابراهيم را كه عُمر تغيير داد به همان مكاني مي‌گذاشتم كه پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم قرار داده بود و فدك را به صاحب اصليش مي‌دادم
و پيمانه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را بمقدار تعيين شده پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم باز مي‌گرداندم
و خانه جعفر را كه در توسعه مسجد به زور خراب كردند، باز پس مي‌گرفتم
و احكام و قضاوتهاي ظالمانه را طرد مي‌كردم
و زنان مسلمان را كه بدون حقّي گرفتند و با آنان ازدواج كردند، به خانوادهايشان برمي گرداندم
و دفتر حقوق را به روش حقوق پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم تغيير مي‌دادم
و دفتر بخشش‌ها و امتياز دادنها را نابود مي‌كردم
و مسجد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم آنگونه كه لازم بود درست مي‌كردم
و در هائي كه بيجا باز كردند مي‌بستم
و مسح برروي كفش را منع مي‌كردم
و برخوردن آبجو حدّ شراب مي‌زدم

و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام مي‌كردم
و دستور مي‌دادم كه بر جنازه‌ها پنج تكبير بگويند
و بسم اللّه را در نماز بلند بگويند
و مردم را به حكم قرآن باز مي‌گرداندم
و طلاق را مطابق اسلام جاري مي‌كردم
و صدقات را از اقشار مردم مي‌گرفتم،
به يقين از اطراف من پراكنده مي‌شدند، من تا دستور دادم كه نماز مستحبّي را به جماعت نخوانند كه بدعت است، جمعي از لشگريان من فرياد زدند كه اي اهل اسلام، سنّت عمر را تغيير دادند، ترسيدم كه لشگريانم پراكنده شوند.)
*****
(1) روضه كافي ص58 و 63، و تاريخ الخلفاء سيوطي 136.

سیاست توحیدي

سكوت براي حفظ اسلام

پس از رحلت رسول گرامي اسلام، و ماجراي سقيفه:
جمعي در فكر حكومت خود بودند.
فتنه‌ها از گوشه و كنار كشور اسلامي رخ نشان مي‌داد.
مسيلمه كذّاب، و طلحة بن خويلد، و سجاح، ادّعاي نبوّت كردند.
هر روز طرفدار و امكانات جمع مي‌كردند تا اسلام را نابود كنند.
كسري و قيصر ايران و روم هم آماده تهاجم بودند.
اگر در مركزيّت اسلام تزلزل به وجود مي‌آمد، فتنه‌ها دين را مورد تهاجم جِدّي قرار مي‌داد،
لِذا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَإِنَّهُ لِيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا.
يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ!
فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًى، وَفِي الْحَلْقِ شَجًا، أَرَى تُرَاثِي نَهْباً، حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَى بِهَا إِلَى فُلانٍ بَعْدَهُ.
آگاه باشيد! به خدا سوگند! ابابكر، جامه خلافت را بر تن كرد، در حالي كه مي‌دانست، جايگاه من در حكومت اسلامي، چون مِحوَر سنگ هاي آسياب است «كه بدون آن آسياب حركت نمي‌كند» او مي‌دانست كه سيل علوم از دامن كوهسار من جاري است، و مرغان دور پرواز انديشه‌ها به بُلَنداي ارزش من نتوانند پرواز كرد، پس من رداي خلافت، رها كرده، و دامن جمع نموده از آن كنار گيري كردم، و در اين انديشه بودم، كه آيا با دست تنها براي گرفتن حق خود بپا خيزم؟ يا در اين محيط خفقان زا و تاريكي كه به وجود آوردند، صبر پيشه سازم؟ كه پيران را فرسوده، جوانان را پير، و مردان با ايمان را تا قيامت و ملاقات پروردگار اندوهگين نگه مي‌دارد.
پس از ارزيابي درست، صبر و بردباري را خِرَدمندانه تر ديدم، پس صبر كردم در حالي كه گويا خار در چشم و استخوان در گلوي من مانده بود، و با ديدگان خود مي‌نگريستم كه ميراث مرا به غارت مي‌برند!(1).
*****
(1) خطبه 3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، و الانصاف، نوشته ابن قبّة (كه قبل ار سيّد رضي فوت كرده بود).

حمايت از اباذر مظلوم و بي اعتنائي به ستمگران

از ديدگاه امام علي عليه السلام يكي از اصول مهمّ سياست توحيدي، حمايت از مظلوم و برخورد با ظالم است.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در حكومت خلفاء براي حفظ اسلام، و نظام امّت اسلامي برديگاري هاي زيادي از خود نشان داده بود،
امّا هرگاه كه مي‌توانست از مظلومي دفاع كند، در برابر ستمگري هاي خلفاء مي‌ايستاد و به آنها اعتراض مي‌كرد.
وقتي خليفه سوم، اباذر را به ربذه تبعيد كرد، منادي ندا داد كه هيچكس حق ندارد اباذر را بدرقه كند،
امّا امام علي عليه السلام با فرزندانش به ياري اباذر شتافتند، و به دستورالعمل حكومتي خليفه سوم اعتنايي نكردند، و به فرزندان خود فرمود:
«با عموي خود وداع كنيد.» (1).
و خطاب به اباذر فرمود:
يا اباذَرْ، اِنَّكَ غَضِبْتَ للّهِ فَارْجُ مَنْ غَضَبْتَ لَهُ اِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَ اهْرُبْ مِنْهُمْ بِما خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ، فَمَا أَحْوَجَهُمْ اِلِي مَا مَنَعْتَهُمْ، وَ مَا أَغْنَاكَ عَمَّامَنَعُوكَ!
وَ سَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً وَ الْأَكْثَرُ حُسَّداً.
وَ لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ كَانَتَا عَلَي عَبْدٍ رَتْقاً، ثُمَّ اتَّقَي اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً!
لايُؤْنِسَنَّكَ اِلاَّ الْحَقُّ وَ لا يُوحِشَنَّكَ اِلاَّ الْباطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْياهُمْ لَأَحَبُّوكَ، وَ لَوَ قَرَضْتَ مِنْها لَأَمَّنُوكَ.
(اي اباذر! تو به خاطر خدا خشم گرفتي، پس به همان كس كه برايش غضب نمودي اميدوار باش.
اين مردم از تو بر دنيايشان مي‌ترسند، و تو از آنها بر دينت!
پس آنچه را كه آنها برايش در وحشتند، به خودشان واگذار، و از آنچه مي‌ترسي آنها گرفتارش شوند، (كيفر الهي) فرار كن، چه محتاجند به آنچه از آن منعشان مي‌كردي، و چه بي نيازي، از آنچه تو را منع مي‌كردند، و به زودي خواهي يافت كه پيروزي براي كيست، و چه كسي بيشتر مورد حسد قرار مي‌گيرد؟
اگر درهاي آسمان‌ها و زمين به روي بنده اي بسته شده باشد، امّا او از خداي بترسد، خداوند، راهي براي او خواهد گشود، آرامش خويش را تنها در حق جستجو كن و غير از باطل چيزي تو را به وحشت نيافكند، اگر دنيايشان را مي‌پذيرفتي دوستت داشتند و اگر سهمي از آن را به خود

اختصاص مي‌دادي (و با آنها كنار مي‌آمدي) دست از تو برمي داشتند!)(2).
*****
(1) تاريخ كامل ابن اثير، و نهج البلاغه خطبه 130.
نهج البلاغه خطبه 130، و روضه كافي ص206، و شرح ابن ابي الحديد ج2 ص375، و تاريخ يعقوبي ج2 ص120.

برخورد قاطع با کجروي ها

برخورد قاطع با خليفه دوّم

پس از كودتاي سقيفه و آرام كردن مردم، و تحقّق حكومت خليفه اوّل، زمينه رياست خليفه دوّم نيز فراهم شد، كه انواع خشونت‌ها را هرچه مي‌خواست انجام مي‌داد.
و به اعتراف نويسندگان اهل سنّت حدود 94 حلال را حرام اعلام كرده بود، و مردم در سكوت و سازش، اعتراضي نمي‌كردند.
در آغاز حكومت روزي براي آنكه مطمئن شود اعتراض كننده اي وجود ندارد، در بالاي منبر گفت:
«لَوْ صَرَفْنا عَمَّا نَعْرِفُونَ اِلَي ما تُنْكَرُون ما كُنْتُمْ صانِعينْ؟»
(اگر شما را به خلاف احكام الهي سوق دهم چه مي‌كنيد، معروف را منكر معرّفي كنم چه خواهيد كرد؟)
تا سه بار ادّعا و سئوال خود را تكرار كرد، امّا متأسّفانه كسي پاسخ نداد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام كه اين وضع اسفبار را شاهد بود، برخاست و فرمود:
تو را به توبه كردن وادار مي‌كنيم.
خليفه دوّم گفت: اگر توبه نكنم.
امام علي عليه السلام فرمود:
«اِذَنْ لَنَضْرِبُ فِيهِ عَيْناكَ»
(در آن هنگام بين دو چشم تو را با شمشير مي‌زنم.)
اين جواب قاطع و شجاعانه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خليفه دوّم را به عقب نشيني وادار كرد و گفت:
شكر خدا در امّت اسلام هستند كساني كه اگر بخواهيم كجروي داشته باشيم، ما را به راه راست مي‌كشانند.(1).
*****
(1) مناقب خوارزمي ص52، و حكومت در اسلام ص 324.

امام علي عليه السلام گرچه در دوران 25 ساله سكوت، براي حفظ دين و امّت اسلامي، دست به شمشير نبرد، امّا هرجا كه لازم بود، و مي‌توانست، در برابر كجروي هاي خلفاء مي‌ايستاد و افشاء مي‌كرد.
وقتي خليفه سوم اباذر را به «ربذه» تبعيد كرد، و اعلام نمود كه هيچ كس حق ندارد اباذر را بَدرقه كند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اعتنائي نكرد و با فرزندانش دلجوئي لازم را از اباذر انجام داد، و تذكّرات لازم را به اباذر فرمود:
عثمان از اين حركت سياسي، معنوي امام ناراحت شد.
و خطاب به امام علي عليه السلام گفت:
چرا فرمان مرا ناديده گرفتي؟ و اباذر را بدرقه كردي؟
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
اَوَ كُلَّما اَمَرْتَ بِاَمْرٍ مَعْصِيَةٍ اَطَعْناكَ فيه؟
(مگر ما بايد از هر دستور خلاف شرعي كه صادر كردي، اطاعت كنيم؟)
خليفه سوم گفت:
چرا به مروان ناسزا گفته اي، بايد تو را قصاص كند.
امام علي عليه السلام فرمود:
به خدا سوگند، اگر مروان كوچكترين بي أدبي روا دارد، من به تو هم ناسزا مي‌گويم.
خليفه سوم با خشم گفت: مگر تو از مروان برتري؟
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام پاسخ فرمود:
سوگند به خدا نه تنها از او، بلكه از تو هم بر ترم.(1).
*****
(1) الغدير ج8 ص300، من لايحضره الفقيه ج2 ص256.

پس از وفات رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و پيدايش فتنه ها، بخصوص انحراف در حكومت و رهبري، و تحقّق كودتاي سران سقيفه، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي حفظ قرآن و تداوم اصالت دين چاره اي جز صبر و بردباري نداشت، و خود در خطبه سوّم نهج البلاغه فرمود:

صَبَرْتُ وَ فِي الْعَينِ قَذي وَ فِي الْحَلْقِ شَجَي

(در حالي كه استخوان در گلو گير كرده بود صبر كردم.)

امّا نسبت به برخي از مسائل خانوادگي، يا شخصي، نمي‌توانست صبر كند، و بيش از حدّ و مرزي كه به دشمن فرصت داده بود، بردباري نشان دهد، مانند؛ عمل به وصيّت حضرت زهرا عليها السلام كه آن حضرت چنين وصيّتي را نوشتند:

لاتُصَلِّي عَلَيَّ اُمَّةٌ نَقَضَتْ عَهْدَاللَّهِ وَعَهْدَ أَبي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله في أَميرالْمُؤْمِنينَ عَلِيّ عليه السلام وَ ظَلَمُوا لي حَقّي وَأَخَذُوا اِرْثي وَ حَرَّقُوا صَحيفَتي اَلَّتي كَتَبَهالي أَبي بِمُلْكِ فَدَكٍ وَ كَذَّبُوا شُهُودي، وَهُمْ وَاللَّهِ جِبْرَئيلُ وَ ميكائيلُ وَ اَميرُالْمُؤمِنينَ وَ اُمّ اَيْمَنَ، وُطِّنَتْ عَلَيْهِمْ في بُيُوتِهِمْ وَ اَميرُالْمُؤمِنينَ يَحْمِلُني وَ مَعِيَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ لَيْلاً وَنَهارَاً اِلَي مَنازِلِهِمْ، وَاُذَكِّرُهُمْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ اَلاَّ تَظْلِمُونَا وَلا تَغْصِبُونا حَقَّنَاالَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَنا، فَيُجِيبُونا لَيْلاً وَ يَقْعُدُونَ عَنْ نُصْرَتِنا نَهارَاً فَجَمَعُوا الْحَطَبَ الْجَزَلَ عَلَي بابِنا وَأَتَوْا بِالنَّارِ لِيُحَرِّقُوهُ وَ يُحَرِّقُونا ... فَهذِهِ اُمَّةٌ تُصَلِّي عَلَيَّ؟!!

(امّتي كه عهد و پيمان خدا و پيامبرش را در ولايت و رهبري علي عليه السلام شكستند و ناديده گرفتند، حق ندارند بر پيكر من نماز بگزارند، آنها كه نسبت به حقّ ما ظلم روا داشتند، و ارث مرا غاصبانه تصرّف كردند، و سند مالكيّت فدك را كه پدرم برايم نوشته بود از دست من ربودند و به آتش كشيدند،

آنها كه گواهان و شاهدان مرا تكذيب نمودند،

«سوگند به خدا كه گواهان من حضرت جبرئيل و ميكائيل و اميرالمؤمنين علي عليه السلام و امّ ايمن بودند»

آنها كه در روز ياري و حمايت از ما در خانه هاي خود خزيدند و دست از ياري ما كشيدند امام علي عليه السلام مرا همراه با حسن و حسين شب و روز براي بيداري امّت غفلت زده بخانه هاي مهاجر و انصار مي‌برد و من آنها را نسبت به خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله و حقوق الهي هشدار مي‌دادم و مي‌گفتم:

به ما اهل بيت ظلم روا مداريد،

و حق مسلّمي را كه خدا به ما بخشيده است، غصب نكنيد.
در تاريكي شب جواب مساعد مي‌دادند كه شما را ياري مي‌كنيم، اما در روز روشن دست از ياري ما برمي داشتند!
تا آن كه به خانه ما هجوم آوردند، و با جمع آوري هيزم فراوان و آتش زدن آن خواستند، خانه را و ما را كه در آن بوديم در آتش بسوزانند.
آيا چنين أمّتي سزاوار است كه بر من نماز بگزارد؟!)(1).
و حضرت زهرا عليها السلام در وصيّت ديگر خطاب به اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
أُوصِيكَ اَنْ لايَشْهَدَ أَحَدٌ جِنَازَتِي مِنْ هؤُلاءِ الَّذِينَ ظَلَمُونِي وَ أَخَذُوا حَقِّي فَاِنَّهُمْ عَدُوّي وَ عَدُوُّ رَسُولِ اللَّهِ وَلا تَترُكْ اَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنهُمْ وَلا مِنْ أَتباعِهِمْ وَادْفِنِّي فِي اللَّيلِ اِذَا أَوْهَنَتِ العُيُونُ وَنامَتِ الاَبصَارُ(2).
(تو را وصيّت مي‌كنم كه هيچ كس از آنان كه به من ظلم كرده اند و حق مرا غصب نمودند، نبايد در تشييع جنازه من شركت كنند، زيرا آنها دشمنان من و دشمنان رسول خدا صلي الله عليه وآله مي‌باشند و اجازه نده كه فردي از آنها و پيروانشان بر من نماز بگزارد.
مرا شب دفن كن، آن هنگام كه چشم‌ها آرام گرفته و ديده‌ها به خواب فرو رفته باشند.)(3).
در صورتي كه همه مخالفان و سران كودتا تمام تلاش خود را به كار گرفتند، تا قبر را آشكار كنند.
صبح آن روزي كه شب هنگام حضرت زهرا عليها السلام مخفيانه دفن گرديد، همه دست اندركاران خلافت ديدند كه براي هميشه تاريخ، رسوا شدند، و چاره اي جز آشكار كردن و نبش قبر نمودن، و نماز خواندن بر جنازه دختر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم ندارند.
كه خليفه دوّم گفت:
سوگند به خدا ما نبش قبر مي‌كنيم و جنازه فاطمه را بيرون آورده، بر آن نماز مي‌گذاريم.
حال وظيفه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چيست؟
آيا اينجا بايد سكوت كند و دست به شمشير نبرد؟
وقتي خليفه دوّم با جمعي از مردم به بقيع آمدند تا قبر حضرت زهرا عليها السلام را بشكافند، امام علي عليه السلام در اين مرحله از گستاخي دشمن، دست به شمشير برد، و لباس و زره ميدان هاي جنگ را پوشيد، و دستمال مخصوص عمليّات هاي نظامي را بر پيشاني بست و بر روي يكي از قبر نماهاي بقيع نشست و خطاب به خليفه دوّم فرمود:
وَاللَّهِ لَوْ رُمْتَ يَا بْنَ صَهَّاك لَأَرْجَعْتُ اِلَيْكَ يَمينَكَ، لَئِنْ سَلَلْتُ سَيْفي لَأَعْمَدْتُهُ دوُنَ اِرْهاقِ نَفْسِكْ
(سوگند به خدا اي فرزند زن حَبَشي، اگر چنين كاري بكني، دستت را قطع

كرده به سوي تو مي‌فرستَم، تو مي‌داني هرگاه شمشير برهنه كنم، جز ريخته شدن خون تو حاصلي ندارد.)(4).
*****
(1) اسناد اين وصيّت نوراني به شرح زير است:
1- ارشاد القلوب ديلمي (بنقل كوكب الدرّي ص 263(: ديلمي (متوفاي 771 هجري)
2- مجمع النّورين ص 147: ابولحسن مرندي
3- بيت الاحزان ص 113 (قسمتي از خطبه): شيخ عباس قمي (متوفاي 1359 هجري)
4- بحارالانوار ج 43 ص 204 و 207 (قسمتي از حديث را آورد): علامه مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
5- كشف الغمة ج 1 ص 494: مرحوم اربلي (متوفاي 692 هجري)
6- علل الشرايع ج 1 ص 176: شيخ صدوق (متوفاي 381 هجري).
عن علي بن احمد عن إبي العباس احمدبن بن يحيي عن عمرو ابن ابي المقدام و زياد بن عبيداللّه قالا عن اباعبداللّه عليه السلام.
اسناد اين كلام نوراني به شرح زير است:
1- بحارالانوار ج 43 ص 209 و ج 78 ص253 و 256 و ج 28 ص 304: علامه مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
2- علل الشرائع ج 1 ص 188: شيخ صدوق (متوفاي 381 هجري)
3- اعيان الشيعه ص 321 جلد 1: سيد امين عاملي (متوفاي 1371 هجري)
4- احتجاج ص 59: طبرسي (متوفاي 588 هجري)
5- اعلام الوري ص 149: طبرسي (متوفاي 588 هجري)
6- طبقات ابن سعد ج 7 ص 79: ابن سعد واقدي (متوفاي 230 هجري)
7- مجمع الزوائد ج 9 ص 210: حافظ هيثمي (متوفاي 807 هجري)
8- الاصابة ج 4 ص 367: ابن حجر عسقلاني شافعي (متوفاي 852 هجري)
9- عوالم ج 11 ص 607: علامه بحراني اصفهاني.
شرح نهج البلاغه خوئي ج 13 ص21.

سياستمدار كيست؟

بسياري از مردم حيله و نيرنگ و دروغگوئي و دوروئي و انواع رذائل اخلاقي را، سياست و سياستمداري مي‌پندارند،
در حالي كه يك سياستمدار مسلمان نبايد آلوده به انحرافات اخلاقي باشد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در خطبه 41 از مسخ ارزشها، و انحراف ديدگاه هاي روزگار خود مي‌نالد كه:
اَصْبَحْنا في زَمانٍ قَدِ اتَّخَذَ اَكْثَرُ اَهْلِهِ الْغَدرَ كَيْساً
(در روزگاري قرار گرفته ايم كه بيشتر مردم نيرنگ بازي را سياست مي‌دانند.)
و در خطبه 200 مي‌فرمايد:
وَ لَوْلا كَراهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أدْهَي النَّاس
(اگر زشتي نيرنگ بازي نبود من از تمام انسانها سياستمدار تر بودم.)(1).
*****
(1) اصول كافي ج2 ص336.

ايثار گري براي حفظ اسلام

اشاره

امام علي عليه السلام با توجّه به خطرات برون مرزي، و درون مرزي،با ايثار گري و خدا گرائي سكوت كرد، چون أساس دين در خطر جِدّي بود.
در خطبه 3 مي‌فرمايد:
(با خود انديشيدم كه با نيروي محدود به غاصبان حمله كنم و يا وضع موجود را تحمّل نمايم؟ سرانجام به اين نتيجه رسيدم كه صبر و شكيبائي مناسبتر است،و لذا صبر كردم، امّا مانند آن انساني كه ريگ و غبار در چشم دارد، و استخوان در گلو، كه بسيار دردآور است!)(1).
*****
(1) خطبه 3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

نمونه ها

الف- قالَ علي عليه السلام:
«وَ اَيْمُ اللَّهِ لَوْلا مَخافَةَ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمينَ وَ اَنْ يَعُوْدَ الْكُفْرُ وَ يَبُورَ الدّينُ لَكُنَّا عَلَي غَيْرِ ما كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ ... » (1).
(سوگند به خدا اگر از اختلاف مسلمانان و بازگشت آنان به كفر و الحاد، و از فرسودگي دين نمي‌ترسيدم، ما روش مبارزاتي مان با غاصبان غير از اين راه بود كه موجود است.)
در اين حديث ترس از اختلاف امّت، و ضعف و بي ايماني آنان و خطر نابودي دين را مانع قيام مسلّحانه معرّفي مي‌كند.
ب- قالَ عليّ عليه السلام:
«فَلَمَّا مَضَي صلي الله عليه وآله وسلم تَنازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ... فَخَشيتُ اِنْ لَمْ اَنْصُرِ الْإِسْلامَ وَ اَهْلَهُ اَري فيهِ ثَلْماً اَوْ هَدْماً، الْمُصيبَةُ بِهِ عَلَيَّ اعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلايَتِكُمُ الَّتي اِنَّما هِيَ مَتاعُ اَيَّامٍ قَلائِلَ ... » (2).
(چون رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم از دنيا رفت، مسلمانان ايمانشان ضعيف شد، در مورد خلافت به نزاع برخاستند، سوگند به خدا گمان نمي‌كردم كسي در آن طمع كند، و مرا از حقّم دور نمايد، ديدم گروهي از اسلام (مرتدّ) شده برگشتند!!
و مي‌خواستند دين محمّد صلي الله عليه وآله وسلم را از بين ببرند!!
لذا ترسيدم كه اگر اسلام و مسلمانان موجود را ياري ننمايم، در آن رخنه و خرابي پديد آيد، كه مصيبت آن به مراتب از مصيبت غصب خلافتم بيشتر باشد، و آن زمامداري چند روز دنيا است!!)
ج- قال عليّ عليه السلام:
«بايَعَ النَّاسُ لِاَبي بَكْرٍ وَ اَنَا وَ اللَّهِ اَوْلي بَالْأَمْرِ مِنْهُ وَ اَحَقُ بِهِ مِنْهُ، فَسَمِعْتُ وَ اَطَعْتُ مَخافَةَ اَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ رِقابَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ ... » (3).
مولاي متّقيان در حديث مفصّلي كه بخشي از آن را آورده ايم، در مورد فلسفه عدم قيام مسلّحانه اش مي‌فرمايند:
(مردم وقتي با ابابكر بيعت كردند كه من از او شايسته تر، و براي خلافت سزاوارتر بودم، ولي كنار آمدنم براي اين بود كه ترسيدم مردم از دين برگردند، و با شمشير گردن همديگر را بزنند!!)
در اين فراز نيز ترس از اختلاف و خونريزي و بازگشت به كفر، مانع قيام حاد اميرالمؤمنين عليه السلام گرديده است.
د- قال عليّ عليه السلام:
«اَتَحْسِبينَ اَنْ تَزُولَ هذِهِ الدَّعْوَةِ مِنْ الدُّنْيا؟»

آنگاه كه صورت همسر خود را نيلي ديد، و ستمكاري دشمن از اندازه فزون ديد، دست به شمشير برد و فرمود:
همسرم، مي‌توانم حقّ تو را بگيرم.
كه بانگ اذان بلند شد:
اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خطاب به حضرت زهرا عليها السلام فرمود:
آيا دوست داري كه نام رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بماند؟ يا انتقام تو را بگيرم؟
حضرت زهرا عليها السلام فرمود:
نه، دين اسلام و نام رسول خدا بماند.
امام علي عليه السلام ادامه داد:
فَهُوَ ما اَقُولُ لَكِ(4).
«پس راه همان است كه من توضيح دادم.»
با داشتن قدرت دفاعي در سركوبي دشمن، و تنبيه متجاوزان به حريم عترت، براي حفظ أساس اسلام سكوت مي‌كند، و به انتقام جوئي روي نمي‌آورد.
*****
(1) بحارالانوار ج32 ص61.
نامه 62 نهج البلاغه.
كنز العمّال ج5 ص724 حديث 14243.
شرح ابن ابي الحديد ج20 ص326.

پرهيز از امتياز خواهي

خليفه سوم در بالا گرفتن اعتراض هاي عمومي فكر مي‌كرد كه علي عليه السلام نقش تعيين كننده دارد، از اين رو يك روز به هنگام ظهر، در حاليكه ظرفهاي پُر از طلا و نقره در اطراف تخت او چيده شده بود، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را احضار كرد و گفت:
«هر چه مي‌خواهي از طلا و نقره‌ها بردار و خود را سير كن كه مرا با مخالفت هاي خود به آتش كشيدي.»
امام علي عليه السلام در جواب او فرمود:
(اگر اين اموال از طريق ارث، بخشش، كسب و تجارت، بتو رسيده است اختيار دارم، مي‌توانم از آنها بردارم يا خودداري كنم، و چنانچه از بيت المال باشد، نه تو حقّ داري به كسي ببخشي، و نه من حق دارم از آنها بردارم.)
آنگاه به خانه بازگشت.(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج9 ص16.

5 نفر در زمان رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم هم قَسَم شدند كه پس از رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم از يكديگر حمايت كنند تا خلافت در دست آنان باشد، و به ترتيب خلافت كنند، مانند:
«خليفه اوّل، خليفه دوّم، سالم مولاي ابوحنيفه، ابوعبيده جرّاح و خليفه سوم»،
و نامه اي هم تنظيم كردند و همگي آن را امضا كردند كه به صورت عهد نامه اي مكتوب و سندي تاريخي باقي بماند،
و چون نامه را به ابوعبيده سپردند، بارها خليفه دوّم مي‌گفت:
ابوعبيده امين امّت است.
طبق نقشه از پيش تعيين شده، خليفه اوّل به خلافت رسيد،
و سپس با وصيّت خليفه اوّل، خليفه دوّم خلافت را به دست گرفت.
چون در زمان خليفه دوّم، ابوعبيده و سالم مردند، تنها هم پيمانِ سوگند خورده اش خليفه سوم بود كه مي‌بايست به خلافت برسد،
امّا به اين سادگي‌ها نمي‌شد، كه خليفه دوّم طرح شوراي شش نفره را مطرح مي‌كرد و مي‌گفت:
اگر ابوعبيده يا سالم زنده بودند خلافت را به آنها مي‌سپردم.(1).
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در يك گفتگوي سياسي با عموي پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم عبّاس با هشياري و دوراندیشي تمام نقشه‌ها و اهداف شوم طرّاحان شوراي شش نفره را افشا كرد و خطاب به عبّاس فرمود:
به خدا سوگند كه خلافت را از بني هاشم دور كردند.
عبّاس گفت:
پسر برادر من، از كجا چنين قضاوتي مي‌كني؟
پاسخ داد:
سعد بن ابي وقّاص با عبدالرّحمن بن عوف چون پسرعموي يكديگرند، مخالفت نمي‌كند و هر دو يك رأي دارند،
و عبدالرّحمن نيز داماد عثمان است، پس اين سه نفر يكي هستند (عبدالرّحمن هم داماد عمر بود و هم شوهر خواهر مادري عثمان)،
حال اگر طلحه (گرچه طلحه از قبيله بني تميم بود و به عثمان تمايل داشت) و زبير به من رأي دهند، گر چه سه نفر مي‌شويم، امّا فائده اي ندارد، زيرا عمر دستور داد، اگر مساوي شدند، رأي گروهي ترجيح دارد كه عبدالرّحمن در آن است،
پس سرنوشت شورا روشن است كه عثمان انتخاب خواهد شد.(2).

*****

(1) تاريخ طبري ج2138 /1.
انساب الاشراف ج5 ص19.

مردم و امور سياسي

تلاش در بيداري مردم

امام علي عليه السلام براي اينكه مردم را با آگاهي لازم بسيج نمايد، هم نامه هاي بيدار كننده براي آنان مي‌فرستاد.
و هم شخصيّت هاي خوش نام و معروف را به سوي آنان اعزام مي‌كرد، تا با سخنراني هاي حساب شده، مردم را از فتنه هاي سياسي آگاه سازد.
كه نامه اوّل را براي آگاهي مردم كوفه بدينگونه نوشت:
فَاِنّي اُخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمانَ حَتَّي يَكُونَ سَمْعُهُ كَعَيانِهِ
(همانا من شما را در اين نامه بگونه اي از ماجراي عثمان آگاه مي‌سازم كه شنيدن همانند ديدن باشد.)(1).
و سپس مالك اشتر و عمّار ياسر، و فرزندش امام مجتبي عليه السلام را براي آگاهي و بسيج كوفيان اعزام فرمود.
*****
(1) نامه 1 نهج البلاغه معجم المفهرس.

احترام به آراء عمومي

پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم كه غاصبانه مسير خلافت را تغيير دادند به آراء عمومي مردم توجُّهي نكردند، بدون شورا و انتخابات و رفراندوم آزاد، خليفه اوّل را با چند رأي، و خليفه دوّم را تنها با وصيّتِ خليفه اوّل، و خليفه سوم را با رأي سه نفر كه تنها رأي عبدالرّحمن بن عوف نقش تعيين كننده داشت، به قدرت رساندند، كه نوعي حكومت فرمايشي و اريستوكراسي (اشرافي) بود، و هرگونه اعتراض و مخالفتي را سركوب كردند.
امّا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام نسبت به بيعت، به آراء عمومي توجّه داشت.
وقتي بعد از قتل خليفه سوم هجوم آوردند كه با امام علي عليه السلام بيعت كنند فرمود، بيعت بايد در مسجد و در ميان عموم مردم باشد.
و در برابر اصرار فراوان مهاجر و انصار فرمود:
مهلت بدهيد تا مردم اجتماع كنند و با يكديگر مشورت نمايند، و آزادانه در اجتماع مسلمين بيعت كنند.(1).
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بيعت عمومي مردم و شركت آزاد در انتخاب رهبري را اينگونه بيان فرمود:
وَ بَسَطْتُم يَدي فَكَفَفْتُها، وَ مَدَدْتُمُوها فَقَبَضْتُها ثُمَّ تَداكَكْتُمْ عَلَيَّ تَداكَّ الْاِبِلِ الْهيمِ عَلَي حِياضِها يَوْمَ وِرْدِها حَتَّي، انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَ الرِّداءُ وَوُطِيءَ الضَّعيفُ وَ بَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ اِيَّايَ أَنْ اِبْقَهَجَ بِها الصَّغيرُوَ هَدَجَ اِلَيْهَا الْكَبيرُ وَ تَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَليلُ وَ حَسَرَتْ اِلَيْهَا الْكِعابُ(2).
(شما (براي بيعت) دستم را گشوديد و من بستم، شما آن را به سوي خود كشيديد و من آن را برگرفتم! پس از آن همچون شتران تشنه كه روز وعده آب به آبخور گاه حمله كنند و به يكديگر پهلو زنند، به گِردم ريختيد! آنچنان كه بند كفشم پاره شد، عبا از دوشم افتاد و ضعيفان پايمال گرديدند! سرور و خوشحالي مردم آن روز به خاطر بيعت با من، چنان شدّت داشت كه كودكان به وَجد آمده، و پيران خانه نشين با پاي لرزان خود براي ديدار منظره اين بيعت به راه افتاده بودند، بيماران براي مشاهده بر دوش افراد سوار شده و دوشيزگان نو رسيده (بر اثر عجله و شتاب) بدون نقاب در مجمع حاضر شده بودند!!).
*****
(1) مباني حكومت اسلامي ص 219، آية اللّه سبحاني.
خطبه 1/229 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

آزادي مردم

آزاد گذاشتن مردم در پل سازي

در سرراه صفّين، سپاه امام علي عليه السلام به شهر «رُقّه» در كنار فرات رسيد كه صنعت پُل سازي مي‌دانستند و عبور سپاه از فُرات را مي‌توانستند فراهم كنند،
امّا چون از هواخواهان خليفه سوم بودند، از همكاري سر با امام علي عليه السلام باز مي‌زدند، و قايق هاي خود را هم از آب بيرون كشيدند تا سپاه آن حضرت از آن استفاده نكند.
امام علي عليه السلام هم متعرّض آنان نشد و سپاه را از راه طولاني ديگري به حركت درآورد تا به محلّه «مَنْبِجْ» رسيده از پل آن عبور فرمايند.
امّا مالك اشتر، از سپاه فاصله گرفت و خود را به مردم رُقّه رساند و گفت:
به خدا سوگند اگر پل نسازيد و عبور سپاه را فراهم نكنيد، همه شما را از دم تيغ مي‌گذرانم.
مردان رقّه گرد هم آمدند و مشورت كردند و در برابر قاطعيّت مالك اشتر تصميم گرفتند كه پل را بسازند.
پس از اتمام پل ارتباطي، مالك اشتر به حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خبر داد كه از پل «رُقّه» مي‌توان عبور كرد.
با اينكه كشور در شرائط جنگي بود، و هر كس مخالفت مي‌كرد، دشمن بحساب مي‌آمد، امّا امام علي عليه السلام تا آنجا مردم را آزاد گذاشته بود كه از همكاري در پُل سازي سَر باز زدند و متعرّض آنها نگرديد.(1).
*****
(1) تاريخ طبري ج4 ص565، -و كامل ابن أثير ج3 ص582، -و شرح ابن ابي الحديد ج1 ص291.

ماجراي بيعت و آزادي مردم

پس از قتل خليفه سوم، طلحه گفت:
اي ابوالحسن، تو بدين كار سزاوارتري و خلافت امّت، حق تو است به حكم سوابق زيبا و فضائل بسياري كه تو داري و شرافت خويشاوندي كه با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم داري.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
به آن مي‌انديشم كه اگر اين كار را قبول كنم و حكومتم آغاز شود، از جانب تو مخالفت ظاهر مي‌شود.
طلحه گفت: هرگز! اي ابوالحسن.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
آيا بر عهدي كه كردي و خداي را بر خويش گواه گرفتي، ثابت مي‌ماني؟
طلحه گفت:
عهدي كه با خدا كردم، هرگز از آن عدول نخواهم كرد.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
برخيز و با ما بيا تا به نزد زبير برويم.
طلحه گفت: فرمانبردارم.
با هم نزد زبير آمدند.
اميرالمؤمنين عليه السلام همان كلمات كه با طلحه گفته بود با زبير گفت.
زبير نيز جواب بر اين منوال داد كه طلحه داده بود و با اميرالمؤمنين عهد و پيمان بست كه هرگز برخلاف آن عمل نكند.
آنگاه طلحه و زبير بر اين موضوع با اميرالمؤمنين عهد كردند و مهاجر و انصار و تمامي مردم مدينه در كار خلافت به اميرالمؤمنين علي عليه السلام رضايت دادند.
سپس به مسجد مدينه آمدند،
پس جماعتي از مهاجر و انصار، مثل: ابوالهيثم بن التيهان، رفاعة بن رافع، مالك بن عجلان، أبو أيّوب خالد بن زيد، خزيمة بن ثابت، و سايرين با اشتياق گفتند:
اي مردمان، مي‌دانيد كه عثمان با شما چگونه زندگاني مي‌كرد و اكنون آن گذشت. فضيلت و كرامت و قربت و قرابت عليّ بن ابيطالب عليه السلام از آفتاب ظاهرتر است و انواع علوم و محاسن اخلاق كه ذات شريف او حاوي آن است، از شرح و بيان مستغني است و اگر به صلاح كار خلافت كسي را فاضل تر، و پرهيزگار تر و خدا ترس تر از علي عليه السلام مي‌دانستيم، شما را به او راهنمائي مي‌كرديم و ليكن امروز در همه روي زمين اين خصال خير را هيچ كس جامع تر از او نمي‌بينم. حال چه

مي‌گوئيد؟و چه مي‌انديشيد؟
تمام مردم مدينه گفتند:
ما به خلافت علي عليه السلام راضي هستيم و او را مطيع و فرمان برداريم.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
مردم! آيا بدون اجبار و اكراه با خشنودي كامل اين سخنان را مطرح مي‌كنيد؟
همه گفتند: حقّ تو را بر خويشتن به امر خداي تعالي واجب مي‌دانيم.
علي عليه السلام فرمود:
امروز باز گرديد و در اين كار انديشه كنيد و فردا باز آييد تا بر آن جمله كه رأي شما قرار گرفته باشد تحقّق پذيرد.
فرداي آن روز دوباره مسجد پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم پُر از جمعيّت شد، و همه از هر گوشه و كنار فرياد مي‌زدند كه:
ما تنها با علي عليه السلام بيعت مي‌كنيم،
طلحه از يك سو، و زبير از سوي ديگر بپا خاستند، سخنراني كردند و مردم را براي بيعت با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شوراندند، و در پيشاپيش مردم به سوي امام علي عليه السلام هجوم مي‌آوردند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام تا سه روز براي اتمام حجّت صبر كرد و آنگاه پاسخ مثبت به مردم مدينه داد كه شور و نشاط همه شهر را فرا گرفت و مردم آزادانه با عشق و شور بيعت كردند.(1).
*****
(1) نهج البلاغه المعجم المفهرس، خطبه 2/229.

بيعت آزاد اهل كوفه

چون خبر كشتن خليفه سوم و بيعت مهاجر و انصار با اميرالمؤمنين علي عليه السلام در عالم پراكنده شد، اهل كوفه نيز اين خبر را شنيدند. در آن وقت ابوموسي اشعري فرماندار كوفه بود.
كوفيان به نزد او آمدند و گفتند:
چرا با اميرالمؤمنين علي عليه السلام بيعت نمي‌كني، و مردم را به بيعت او نمي‌خواني؟
ابوموسي گفت:
منتظرم تا بعد از اين چه خبري مي‌رسد؟
در ميان مردم هاشم بن عتبة بن ابي وقّاص گفت:
خبر رسيد كه خليفه سوم را كشتند و مهاجر و انصار و خاصّ و عامّ با اميرالمؤمنين علي عليه السلام بيعت كردند. ابوموسي از آن مي‌ترسي كه اگر با علي بيعت كني، عثمان از آن جهان باز خواهد گشت؟
هاشم اين سخن را گفت و با دست راست، دست چپ خود را گرفت و گفت:
دست چپ از آن من و دست راست من از آنِ اميرالمؤمنين علي عليه السلام است، با او بيعت كردم و به خلافت او راضي شدم.
چون هاشم چنين بيعت كرد، ابوموسي را هيچ عذري نماند، برخاست و بيعت كرد و به دنبال او تمام بزرگان و ريش سفيدها و سَرشناسان كوفه بيعت كردند، بي آنكه كسي اهل كوفه را تحت فشار قرار دهد يا تهديد كند.

بيعت اهل يمن

اهل يمن نيز به شوق و رغبت رو به خدمت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آوردند.
اوّل كسي كه از معارف يمن به مدينه رسيد.
رقاية بن وايل همداني بود.
و بعد از او رويبة بن وبر البَجَلي با مردم خويش كوچ داده، روي به مدينه نهادند.
چون اين خبر به امام علي عليه السلام رسيد، مالك اشتر را خواند و فرمود با جماعتي از مشاهير مدينه به استقبال ايشان رود.
اشتر با كوكبه انبوه و تدارك نيكو بيرون رفت، چون به ايشان رسيد آنها را نيكو ستود و گرامي داشت.
و با ايشان آمد تا به مدينه رسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام دستور دادند كه ايشان را در جايگاهي نيكو فرود آورند.
اهل يمن آن روز استراحت كردند، روز ديگر اميرالمؤمنين علي عليه السلام ايشان را خواند تا با ايشان ملاقات كند و سخن ايشان را شنيد.
چون همه حاضر شدند.
نخست فياض بن جليل الاَزدي
، بعد رقايت بن وايل الهمداني
، بعد كيسوم بن سلمة الجهيني
، بعد رويبة بن وبر البجلّي
، بعد رفاعة بن شدّاد الخولاني
، بعد هشام بن ابرهة بن النخعي
، بعد جميع بن حشم كندي
، بعد أخنف بن قيس الكندي
، بعد عقبة بن النعمان النّحميدي
و بعد عبدالرّحمن بن ملجم مرادي،
بر امام علي عليه السلام سلام كردند، و با سخناني نيكو آن حضرت را ستودند.
اميرالمؤمنين ايشان را به خدمت پذيرفت و اجازه نشستن داد و آنها را نيكو ستود،
آنگاه فرمود:
شما از سرشناسان و معروفان يمن شمرده مي‌شويد. آيا اگر ما را كاري سخت پديد آيد كه احتياج به ياري شما باشد، چقدر مقاومت مي‌كنيد و با ما

همراهي داريد؟
در آن ميان عبدالرّحمن بن ملجم مرادي سخن آغاز كرد و گفت:
يا اميرالمؤمنين، ما را به حرف، ناف بريده اند و با پستانِ پيكان، شير داده اند و در ميدان مردان، پرورانيده اند.
زخم شمشير و نيزه‌ها در چشم ما گلهاي بهارستان است.
اطاعت تو را چون طاعت خداوند واجب مي‌دانيم و به هر جانب فرمان جنگ دهي، نصرت كرده و ظفر ديده، باز آييم.
امام علي عليه السلام آنها را گرامي داشت، و خوشحال و راضي به كشورشان بازگردانيد.

پس از بيعت عموم مردم مدينه با حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام، عمّار ياسر به خدمت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آمد و گفت:
اي اميرالمؤمنين، همه اقشار گوناگون مدينه به خدمت شما آمدند و بيعت كردند. تنها برخي از افراد مشهور هنوز بيعت نكرده اند، مانند: عبداللّه بن عمر، محمّد بن عمر بن مسلمه، اُسامة بن زيد، حسّان بن ثابت و سعد بن مالك.
اگر اميرالمؤمنين مصلحت بداند ايشان را فراخواند تا در يك هماهنگي با مهاجر و انصار بيعت كنند.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام فرمود:
اي عمّار، كسي كه با ما رغبت ندارد، ما را نيز با او حاجتي نيست چه واجب ديدار او؟
مالك اَشتر نخعي گفت:
اي اميرالمؤمنين، فراخواندن اين افراد به مصلحت مي‌باشد تا بيعت كنند تا فردا كار ما با آنها به شمشير و جنگ كشانده نشود.
مردمان از جهت صلاح كار خويش در متابعت تو رغبت مي‌كنند، تو نيز صلاح كار خويش نگاه دار و همگان را بر خدمت و اطاعت خود تشويق كن.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اي مالك، من مردمان را بهتر از تو مي‌شناسم. بگذار تا برحسب رأي خويشتن روند.
زياد بن تميمي بپاخاست و گفت:
هر كس كه در خدمت و بيعت تو رغبت نكند ما را از او منفعتي نباشد و كسي را كه به اكراه در بيعت آورند، بدرد ما نخواهد خورد، آن جماعت اگر رشد خويشتن را باز يابند، به ميل و رغبت به خدمت تو مي‌شتابند و بيعت مي‌كنند، نيكو باشد و الاّ دست از ايشان بردار.
سپس سعد وقّاص پيش آمد و گفت:
اي اميرالمؤمنين، سوگند به خدا كه مرا هيچ شك نيست كه تو به خلافت اين امّت بر حقّي و در دين و دنيا مأمون و ايمني، ولي گروهي از قبيله ما در اين كار با تو مخالفت خواهند كرد، اگر مي‌خواهي كه من با تو بيعت كنم، مرا شمشيري ده كه او را زباني دو دَم باشد و بتواند سخن گويد و حقّ و باطل را درست بشناسد.
اميرالمؤمنين فرمود:
با من به حجّت سخن مي‌گويي اي سعد؟ گويا فكر مي‌كني كسي مي‌تواند برخلاف وَحي الهي سخن بگويد، قرار ميان مهاجر و انصار و كافه

مسلمانان آن است که به کتاب خداي سبحان و سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم عمل کنند. اگر تو موافق هستي، بيعت کن و الاّ برو در خانه خويش بنشين که کسي تو را براي بيعت، کسي مجبور نخواهد کرد.
عمّار ياسر گفت:
اي سعد، بترس از خداي سبحان که بازگشت همه خلق به اوست، اميرالمؤمنين علي عليه السلام خليفه بر حقّ است و مقامات مشهور ارزشهاي والاي او از شرح مستغني است. بعد از آن که مهاجر و انصار به خلافت او راضي شدند، و دست او به بيعت گرفته اند، حال که تو را به بيعت خود مي‌خواند، عذر مي‌آوري و از او شمشيري مي‌خواهي که آن را دو دَم باشد. اين کار که انجام مي‌دهي نيکو نيست، مگر در دل انديشه اي ديگر داري؟
در آغاز اين گفتگو اميرالمؤمنين عليه السلام کسي را فرستاد تا مروان بن حکم، سعيد بن عاص و وليد بن عقبه را که در خانه خويش نشسته بودند و از بيعت تخلّف کرده بودند را فراخواند، وقتي حاضر شدند، خطاب به آنها فرمود:
چه شده است شما را که نزد من نمي‌آييد؟ و از بيعت تخلّف مي‌نماييد؟
وليد بن عقبه سخن آغاز کرد و گفت:
يا اميرالمؤمنين، ما بر چه اميد با تو بيعت کنيم، با کدام چشم بر تو بگرييم؟ پر و بال ما کَندي و سينه ما را پُر از کينه کردي، پدر ما را تو در جنگ بَدر کُشتي.
امّا سعيد بن عاص، پدر او را که سرور بني اميّه بود، تو روز جنگ بدر او را کشتي.
امّا مروان بن حکم، پدر او را عثمان به مدينه آورد، تو رأي عثمان را در آن ضعيف شمردي و به خطا منسوب کردي، حال ما هر سه با تو اين است که شرح داديم.
چگونه با تو بيعت کنيم، امّا به آن شرط با تو بيعت مي‌کنيم که کُشندگان عثمان را بِکُشي و اگر از ما سهوي يا خطايي سَر زَد، عفو کني که آدمي بي سهو و زَلّت نتواند بود و اگر اجازه مي‌خواهيم که به نزد پسر عمّ خويش «يعني، معاويه» به شام برويم. ما را اجازه دهي و ما را از رفتن به نزد او منع نکني.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام جواب داد:
کينه شما بر من به حق نيست.
آن کينه که از من در دل گرفته ايد بايد از خداي سبحان در دل گيريد که جهاد ما در راه خدا بود، حديث کُشتنِ کُشندگان عثمان، اگر امروز بتوانيم، که امروز ايشان را مي‌کُشيم، و به فردا نياندازيم.
امّا ترسيدن شما از آنچه که مي‌ترسيد، شما را ايمن مي‌گردانم.

مروان گفت:
اگر با تو بيعت نكنيم با ما چه كني؟.
اميرالمؤمنين عليه السلام پاسخ داد:
از شما مي‌خواهم كه بيعت كنيد و با عموم مسلمانان در اتّفاقي كه كرده اند موافقت نماييد و اگر بر آن عصيان و طغيان كرديد، شما را به حال خود مي‌گذارم.
چون سخن اميرالمؤمنين عليه السلام را اينگونه شنيدند، همه بيعت كردند و باز گشتند.
بعد از آن به اميرالمؤمنين گزارش رسيد كه ايشان در شك و ترديد هستند و از جان و مال ايمن نيستند.
مروان بن حكم در اين رابطه شعري سرود و آن اشعار را براي اميرالمؤمنين عليه السلام خواند.
اميرالمؤمنين علي عليه السلام چون اشعار را شنيد، شخصي را فرستاد و مروان و وليد و سعيد را فراخواند و به ايشان گفت:
اگر دل شما در مدينه قرار نمي‌گيرد و از من انديشه داريد و مي‌ترسيد و مي‌خواهيد به شام برويد، از جانب من اجازه داريد.
مروان گفت:
حال كه اميرالمؤمنين نسبت به ما لطف دارند، بحمد اللّه ايمنيم و خوفي نداريم، و مدينه را بر جاي ديگر ترجيح مي‌دهيم.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
زمام اختيار به دست شماست، اگر مي‌خواهيد اينجا باشيد و اگر نزد معاويه يا به طرفي ديگر خواهيد رفت چنان كنيد.
آنها خوشحال شدند و باز گشتند.

افشاگري ها

افشاي ماهيّت حسن بصري

حسن بصري از عالم نمايانى بود كه فكر مي‌كرد از ديگران بهتر مي‌فهمد و در ماجراي جنگ جمل نيز مردم را دچار تزلزل مي‌كرد، امّا نمي‌دانست و درك نمي‌كرد كه جاهل است.
پس از جنگ جمل و آزاد شدن شهر بصره، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در مسجد جامع شهر، سخنراني مي‌كرد و حسن بصري در ميان جمعيّت نشسته به ظاهر سخنان امام علي عليه السلام را مي‌نوشت و با تظاهر و ريا، خودي نشان مي‌داد.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام براي افشاي ماهيّت نفوذي او كه در گمراهي مردم نقش داشت، فرمود:
هر قومي همانند قوم موسي «سامري» دارد (آن كس كه گوساله درست كرد و يهوديان را در چند روز غيبتِ پيامبر خدا، گوساله پرست كرد.)
و حسن بصري، سامريّ اين امّت اسلامي است، با اين تفاوت كه سامري زمان موسي عليه السلام مي‌گفت:
لامَساسَ (با من تماس نگيريد.)
و سامري زمان ما مي‌گويد:
لاقِتالَ (جنگ نكنيد)(1).
*****
(1) نورالثّقلين ج3 ص329.

امام علي عليه السلام نسبت به انحرافات فكري و ماهيّت فاسد عمروعاص فرمود:
عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً، وَأَنِّي امْرُؤٌ تِلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً. أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكِذْبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيَبْخَلُ، وَيُسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ.
أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّي شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَّةً، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلي تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.(1).
(شگفتا از عمروعاص پسر نابغه!(2) ميان مردم شام گفت كه من اهل شوخي و خوشگذراني بوده، و عمر بيهوده مي‌گذرانم!! حرفي از روي باطل گفت و گناه در ميان شاميان انتشار داد.
مردم آگاه باشيد! بدترين گفتار دروغ است، عمروعاص سخن مي‌گويد، پس دروغ مي‌بندد، وعده مي‌دهد و خلاف آن مرتكب مي‌شود، درخواست مي‌كند و اصرار مي‌ورزد، اما اگر چيزي از او بخواهند، بخل مي‌ورزد، به پيمان خيانت مي‌كند، و پيوند خويشاوندي را قطع مي‌نمايد، پيش از آغاز نبرد در هياهو و امر و نهي بي مانند است تا آنجا كه دست‌ها به سوي قبضه شمشيرها نرود.
امّا در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشيرها، بزرگ ترين نيرنگ او اين است كه عورت خويش آشكار كرده، فرار نمايد.(3).
آگاه باشيد! به خدا سوگند كه ياد مرگ مرا از شوخي و كارهاي بيهوده باز مي‌دارد، ولي عمروعاص را فراموشي آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاويه بيعت نكرد مگر بدان شرط كه به او پاداش دهد، و در برابر ترك دين خويش، رشوه اي تسليم او كند.)
*****
(1) خطبه 84 نهج البلاغه معجم المفهرس.
نابغه: زن معروفه، آلوده دامن، كه اسم مادر عمر و عاص بود، زن اسيري بود كه عبداللّه بن جدعان او را خريد چون فاسد و بي پروا بود او را رها كرد، وقتي عمر و عاص متولّد شد، ابولهب، اميّة بن خلف، هشام بن مغيره، ابوسفيان، عاص بن وائل، هر كدام ادّعا داشتند كه عمرو، فرزند اوست: ربيع الابرار، زمخشري.
عمرو عاص در اين فكر بود كه در ميدان صفيّن روزي خودي نشان دهد، تا

آن که سوار نقاب داري از سپاه امام علي عليه السلام به ميدان آمد، عمرو فكر كرد حريف اوست، با سرعت در مقابل سرباز نقاب دار ايستاد و گرد و خاك كرد، وقتي حمله آغاز شد دانست كه آن نقاب دار، علي عليه السلام است، درمانده شد چه كند؟ مقاومت كند كشته مي‌شود، فرار كند آبرويش مي‌رود، هنوز انتخاب نكرده بود كه حمله سريع و ناگهاني حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به او مهلت نداد،
از روي اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود ديد، ناگاه زشت ترين حيله را به كار گرفت، كه عورت خود را آشكار كرد، و امام علي عليه السلام او را در پستي و رسواييش واگذارد، عمرو عاص با سرعت فرار كرد و خود را نجات داد، و در ميان دو لشگر آن روز، و در تاريخ بشريّت آبروي خود را بُرد.

افشاي ماهيّت معاويه

امام علي عليه السلام نسبت به معاويه طيّ نامه اي افشاگرانه نوشت:
وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، فَكَذلِكَ نَحْنُ، وَلكِنْ لَيْسَ أُمَيَّةُ كَهَاشِمٍ، وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ، وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ، وَلَا الْمحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ. إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً، عَلَي حِينَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيباً، وَلَا عَلَي نَفْسِكَ سَبِيلاً، وَالسَّلَامُ. (1).

(و اينكه ادّعا كردي ما همه فرزندان «عبدمناف» هستيم، آري چنين است، امّا جدّ شما «اميّه» چونان جدّ ما «هاشم» و «حرب» همانند «عبدالمطلّب» و «ابوسفيان» مانند «ابوطالب» نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسيران آزاد شده نيست، و حلال زاده همانند حرام زاده نمي‌باشد، و آن كه بر حق است را با آن كه بر باطل است نمي‌توان مقايسه كرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان كه پدران گذشته خود را در ورود به آتش پيروي كنند.
از همه كه بگذريم، فضيلت نبوّت در اختيار ماست كه با آن عزيزان را ذليل، و خوار شده گان را بزرگ كرديم، و آنگاه كه خداوند امّت عرب را فوج فوج به دين اسلام در آورد، و اين امّت در برابر دين يا از روي اختيار يا اجبار تسليم شد، شما خاندان ابوسفيان، يا براي دنيا و يا از روي ترس در دين اسلام وارد شديد، و اين هنگامي بود كه نخستين اسلام آورندگان بر همه پيشي گرفتند، و مهاجران نخستين ارزش خود را باز يافتند، پس اي معاويه شيطان را از خويش بهرمند، و او را بر جان خويش راه مده. با درود.)
*****
(1) نامه 3/17 نهج البلاغه معجم المفهرس.

افشاي ماهيّت مغيره

امام علي عليه السلام در يك گفتگوي حضوري پرده از نفاق و دوروئي مغيره برداشت و فرمود:
يَابْنَ اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ، وَالشَّجَرَةِ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ، أَنْتَ تَكْفِينِي؟ فَوَاللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ، وَلَا قَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهِضُهُ. اخْرُجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاكَ، ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ، فَلَا أَبْقَي اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ!(1).
(اي فرزند لعنت شده دم بريده،(2) و درخت بي ريشه و شاخ و برگ، تو مرا كفايت مي‌كني؟
به خدا سوگند! كسي را كه تو ياور او باشي، خداي نيرومند ش نگرداند، و آن كس را كه تو او را دستگيري كني، پا برجا نمي‌ماند، از نزد ما بيرون شو، خدا خير را از تو دور سازد، پس هر چه خواهي تلاش كن خداوند تو را باقي نگذارد، اگر از آن چه مي‌تواني انجام ندهي.)
*****
(1) خطبه 135 نهج البلاغه معجم المفهرس.
أخنس پدر مغيره از مشركين بود كه در روز فتح مكّه بظاهر مسلمان شد، برادر او «ابوالحكم» در جنگ اُحُد به دست حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام كشته شد، كه همواره كينه امام علي عليه السلام را در دل داشت، حال در حكومت عثمان نفوذ كرده و به پول و مقام رسيده و تا آنجا دل گرم شد كه در برابر حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام ايستاد و جسارت كرد.

امام علي عليه السلام در اجتماع عمومي مردم كوفه پس از اعتراض اشعث بن قيس افشاگرانه پرده از سوابق ننگين او برداشت و حركت هاي منافقانه و موذيانه او را براي عموم مردم توضيح داد كه:
مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي، عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ! حَائِكُ ابْنُ حَائِكٍ! مُنَافِقُ ابْنُ كَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أَسَرَكَ الْكُفْرُ مَرَّةً وَالْإِسْلامُ أُخْرِي! فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالُكَ وَلَا حَسَبُكَ! وَإِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلَي قَوْمِهِ السَّيْفَ، وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ، لَحَرِيٌّ أَنْ يَمْقُتَهُ الْأَقْرَبُ، وَلَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ!(1).
(چه كسي تو را آگاهاند كه چه چيزي به سود، يا زيان من است؟ لعنت خدا و لعنتِ لعنت كنندگان، بر تو باد اي متكبّرِ متكبّر زاده،(2) منافِقِ پسرِ كافر، سوگند به خدا، تو يك بار در زمان كُفر و بار ديگر در حكومت اسلام، اسير شدي، و مال و خويشاوندي تو، هر دو بار نتوانست به فريادت برسد، آن كس كه خويشان خود را به دم شمشير سپارد، و مرگ و نابودي را به سوي آنها كشاند، سزاوار است كه بستگان او بر وي خشم گيرند و بيگانگان به او اطمينان نداشته باشند)
*****
(1) خطبه 19 نهج البلاغه معجم المفهرس.
حائِك: يعني پارچه باف، چون دور از مردم در انزواي كامل به پارچه بافي مشغول بودند تبديل به انسان هاي متكبّر و مغرور مي‌شدند كه پيام ضرب المثل در ترجمه آمد.

آگاهي سياسي

اهل عراق به علي عليه السلام گفتند:
اي اميرالمؤمنين، ما كتاب خدا را ميان خود و شاميان حَكَم قرار مي‌دهيم.
علي عليه السلام فرمود:
اين مكر و خدعه از جانب آنهاست، با آنها پيكار و مبارزه كنيد تا به امر الهي و حكم او برگردند.
آنها از اين امر خودداري كردند.
اهل عراق، ابو موسي أشعري را و اهل شام عمرو بن عاص را حَكَم قرار دادند.
در صورتي كه حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به اهل عراق فرمود: عبداللّه بن عبّاس را حكم نماييد.
گفتند:
سوگند به پروردگار دو نفر از قبيله مُضَر در يكجا اجتماع نكنند.
سرانجام چون ابوموسي و عمرو با يكديگر اجتماع نمودند، عمرو، ابوموسي را فريب داد، و كار را بدانجا كشاندند كه اهل كوفه سرافكنده شده و آنگاه اعتراض خوارج بالا گرفت، زيرا به امام علي عليه السلام مي‌گفتند:
مردان را در دين خدا حَكَم قرار دادي و حال آنكه خدا مي‌فرمايد: «حُكم جز از آن خداوند نيست».
آنگاه خوارج اجتماع كردند و وحدت مسلمانان را دَرهم شكستند و پرچم اختلاف را برافراشتند.
خونها ريختند و دست به راهزني‌ها زدند.
خبّاب بن أرَت(1) را سر بريدند و شكم زنش را در حالي كه آبستن بود، دريدند،
در حالي كه با مشاهده قرآن هاي بالاي نيزه شاميان فريب خوردند و اصرار در پذيرش حكميّت داشتند،
امّا آنگاه كه نيرنگ عمروعاص در آنها كارگر افتاد، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را متّهم مي‌كردند و به راه هاي انحرافي كشانده شدند.
*****
(1) خبّاب: پدرش از بهترين صحابه پيامبر بود.
در بدر حضور يافت و از كساني است كه در اوّل اسلام در مكّه به خاطر خدا شكنجه و عذاب ديد. او از بني سعد بن مَناة بن تميم است. اسارت نصيب او گرديد. او را در مكّه به اُمُّ أنمار خُزاعي فروختند.
و اُمّ أنمار مادر ابي نيار سِباع بن عبد عزّاي خُزاعي غُشاني هم پيمان بني زُهره است. اُمُّ أنمار او را آزاد ساخت.

مادر سباع در مكّه، ختنه مي‌كرد و حمزه در روز اَحُد به فرزندش سباع گفت:
اي فرزند ختنه كننده، بيا جلو، چون با يكديگر مصاف نمودند، حمزه او را ضربه زد و كشت.

آگاهي سياسي در نبرد صفّين

اشاره

الف- بعد از «ليلة الهرير» آن شبي كه جنگ عمومي تا صبح تداوم يافت و لشگريان شام تار و مار شدند و بسياري در فُرات غرق گرديدند، با حيله و تزوير عمرو عاص، سپاه شام دست از جنگ كشيدند و قرآن‌ها را بالاي نيزه زدند كه بسياري از لشگريان امام علي عليه السلام فريب خوردند و باور كردند كه:
معاويه و شاميان صُلح طلب هستند.
معاويه و شاميان پشيمان شدند و راه هدايت را مي‌پيمايند.
كه اينگونه شك و ترديدها در لشگر حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام تزلزل ايجاد كرد.
امام علي عليه السلام با هشياري كامل فرمود:
فريب نخوريد، شاميان صلح طلب نيستند، مي‌خواهند در اين چند قدمي پيروزي، جانِ سالم بِدَر ببرند، و خود را نجات دهند و حالت نه جنگ و نه صلح را تداوم دهند.
و رهنمود داد كه:
عِبادَ اللّهِ وَ امْضُوا عَلَي حَقِّكُمْ وَ صِدْقِكُم، اِنَّهُم لَيْسُوا بِاَصْحابِ دِينٍ وِ لا قُرآنٍ
(اي بندگان خدا، در تداوم حق و راستي خود بكوشيد كه شاميان نه اهل دين و نه اهل قرآن مي‌باشند).(1).
ب- پس از قرار دادن قرآنها بالاي نيزه‌ها و ايجاد تزلزل در لشگريان كوفه، عدّه اي از منافقان چند چهره گرد و غبار فتنه را پراكندند و دست به يك كودتاي نظامي در درون ارتش حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام زدند.
به امام علي عليه السلام فشار مي‌آوردند كه جنگ بايد تعطيل شود و به حَكَميَّت بايد رو بياوريم
و مُصِرّانه از حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام مي‌خواستند مالك را از خطّ مقدّم نبرد فراخواند،
در حالي كه لشگر مالك پيشروي كرده و به نزديكي خيمه فرماندهي معاويه رسيده بود و نزديك بود كه كار جنگ با نابودي معاويه يكسره شود.
امّا اشعث بن قيس‌ها و ديگر منافقان نفوذي دست از فشار سياسي برنداشتند و تهديد كردند يا مالك را برگردان و يا با تو مي‌جنگيم.
امام علي عليه السلام با هشياري كامل به مالك پيام داد كه:
اَقْبِلْ اِلَيَّ فَاِنَّ الْفِتْنَةَ قَدْ وَقَعَتْ
(مالك باز گرد كه فتنه در لشگريان تحقّق يافت).(2).
زيرا كودتاي نظامي در درون ارتش حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام

خطراتي مهمّ پديد مي‌آورد، گرچه متاركه جنگ در آن شرائط حسّاس بسيار غمبار بود و پيروزي سپاه امام علي عليه السلام تنها به چند ضربه شمشير بستگي داشت، امّا براي مقابله با فتنه‌ها چاره اي جُز متاركه جنگ نبود.
ج - پس از تحميل حَكَميَّت، و سرپيچي از فرمان حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام، آنگاه كه ابوموسي أشعري فريب خورد، و عمرو عاص نيرنگهاي خود را تحقّق بخشيد و با دوروئي و تزوير همه چيز را به بازي گرفت.
گروهي حزب خوارج را تشكيل دادند و بر ضِدِّ حكومت امام علي عليه السلام شورش كردند كه چرا حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام حكميَّت را پذيرفت؟
و گروهي ديگر پشيمان شدند كه چرا بر امام علي عليه السلام فشار ايجاد كرده و در آستانه پيروزي، تلخي شكست را چشيدند.
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در چند سخنراني حساب شده ماجراي حكميّت را افشا كرد.
*****
(1) كامل ابن أثير جلد 3 ص 316.
كامل ابن أثير جلد 3 ص 317.

فريب خورده:
و قد قام اليه رجل من أصحابه، فقال: نَهَيْتَنا عن الحكومة ثم أمرتنا بها، فلم ندر أيُّ الامرين ارشد؟ فصفق(ع) اءحدي يديه علي الاءُخري، ثُم قال:
هذا جَزاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ!
أمَا وَاللَّهِ لَوْ أنِّي حينَ أمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَي الْمَكْرُوهِ الَّذي يَجْعَلُ اللَّهُ فيهِ خَيْراً، فَإنَ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَ اِنْ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ، وَإِنْ أبَيْتُمْ تَدارَكْتُكُمْ، لَكانَتِ الْوُثْقي وَ لكِنْ بِمَنْ وَ اءلي مَنْ؟
أريدُ أنْ أدَاوِيَ بِكُمْ وَ أنْتُمْ دائي، كَنَاقِشِ الشَّوْكَةِ بِالشَّوْكَةِ، وَ هُوَ يَعْلَمُ أنّ ضَلْعَهَا مَعَهَا!
اَللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أطْباءُ هذا الدَّاءِ الدَّوِيِّ، وَ كَلَّتِ النَّزْعَةُ بِأَشْطانِ الرَّكِيِّ!
«پس از ليلة الهرير يكي از ياران حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام بپاخاست وگفت: تو ما را از مسئله حكميّت نهي كردي سپس به آن امر فرمودي ما نفهميديم كدام يك از اين دو دستور صحيح است؟
امام علي عليه السلام (از اين سخن ناراحت شد و) دست‌ها را بهم زد.
و سپس فرمود:
«اين جزاي كسي است كه بيعت را ترك كند! و پيمان بشكند!
به خدا سوگند هنگامي كه شما را دستور به جهاد (با لشگر معاويه) دادم، شما را وادار به همكاري كردم كه خوشايند تان نبود.
ولي خداوند خيرتان را در آن قرار داده بود، اگر شما در برابر اين دستور تسليم شده بوديد، به هنگامي كه در مسير حق گام برمي داشتيد رهبر تان بودم، و اگر منحرف ميشديد شما را به راه باز مي‌گرداندم و اگر خودداري مي‌كرديد كساني را به جاي شما مي‌گماردم، و به هر حال براي من اطمينان بخش بود امّا (افسوس كه شما هرگز تسليم فرمان من نبوديد) من با كمك چه كسي بجنگم؟ و به كه اعتماد كنم؟
(عجبا!) من ميخواهم به وسيله شما «بيماريها» را مداوا كنم، امّا شما خود «درد» منيد!
من به كسي مي‌مانم كه بخواهد خار را به وسيله خار بيرون آورد، با اينكه مي‌داند خار همانند خار است.
بار خدايا! طبيبان اين درد جانكاه خسته شده اند، بازوي تواناي رادمردان در كشيدن آب همّت از چاه وجود اين مردم كه دائماً فروكش مي‌كند، ناتوان گرديده است.» (1).
*****
(1) خطبه 121 نهج البلاغه معجم المفهرس.

هنگامي كه خوارج در مخالفت خود در مسئله حكميَّت پافشاري داشتند حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام به لشگرگاه آنان آمد و چنين فرمود:
أكُلُّكُم شَهِدَ مَعَنا صِفِّيْنَ؟
فَقالُوا: مِنَّا مَنْ شَهِدَ وَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ، قالَ: فَامْتازُوا فِرْقَتَيْنَ، فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صَفّينَ فِرْقَةً، وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْها فِرْقَةً، حَتّي اُكَلِّمَ كُلاًّ مِنْكُمْ بِكَلامٍ.
وَ نادَي النَّاسَ، فَمَن اَمْسِكوُا عَنِ الْكَلامِ، وَ اَنْصِتُوا لِقَوْلِي، وَ اَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِهِم اِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْناهُ شَهادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فيها. ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلامُ بِكَلامٍ طَويلٍ، مِنْ جُمْلَتِهِ أنْ قالَ عليه السلام:
أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصاحِفَ حيلَةً وَ غيلَةً، وَ مَكْراً وَ خَديعَةً إخْوانُنَا وَ اَهْلُ دَعْوَتُنَا، اِسْتَقالُونَا وَ اِسْتَراحُوا اِلي كِتابِ اللّهِ سُبْحانَه، فَالرَّأيَة الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ التَّنْفيسُ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتَ لَهُم:
هذَا الْاَمْرُ ظاهِرُهُ ايمانٌ، وَ باطِنُهُ عُدْوانٌ، وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَ آخِرُهُ نِدامَةٌ فَاَقيمُوا عَلَي شَأنِكُم، وَ الْزِمُوا طَريقَتَكُمْ، وَ عَضُّوا الْجَهادِ بِنَواجِذِكُم وَ لا تَلْتَفِتُوا اِلي ناعِقٍ نَعَقَ:
إنْ أُجيبَ أضَلَّ، وَ إنْ تُرِكَ ذَلَّ.
وَ قَدْ كانَتْ هذِهِ الْفَعْلَةُ، وَ قَدْ رَاَيْتُكُمْ أعْطَيْتُمُوها. وَ اللّهِ لَئِنْ أبَيْتُها ما وَجَبَتْ عَلَي فَريضَتِها، وَ لا حَمَّلَنِيَ اللّهُ ذَنْبَها وَ وَاللّهِ إنْ جِئْتُها إنّي لَلْمُحِقُّ الَّذي يُتَّبَعُ؛ وَ إنَّ الْكِتابَ لَمَعي، ما فارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ: فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولُ اللّهِ صلي الله عليه وآله وسلم، وَ إنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَي الْآباءِ وَ الْاَبْناءِ وَ الْإخْوانِ وَ الْقَرَباتِ (الْقُرَباء)، فَما نَزْدادُوا عَلَي كُلِّ مُصيبَةٍ وَ شِدَّةٍ اِلاّ ايماناً وَ مُضِيّاً عَلَي الْحَقِّ، وَ تَسْليماً لِلْاَمْرِ، وَ صَبْراً عَلَي مَضَضِ الْجِراحِ وَ لَكُنَّا اِنَّما اَصْبَحْنا نُقاتِلُ إخْوانُنَا في الْاِسْلامِ عَلَي ما دَخَلَ فيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَ الْاِعْوِجاجِ، وَ الشُّبْهَةِ وَ التَّأويلِ.
فَإذا طَمِعْنا في خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللّهُ بِها شَعَثَنَا، وَ نَتَداني بِها اِلي الْبَقِيَّةِ فيما بَيْنَنا، رَغِبْنا فيها، أمْسَكْنا عَمَّا سِواها.
«آيا شما همه در صفّين همراه ما بوديد؟
گفتند: بعضي از ما آري و بعضي خير،
فرمود: پس به دو گروه تقسيم شويد، آنها كه در صفّين بودند يك طرف، و آنها كه نبودند در سوي ديگر، تا با هر كدام با سخني كه شايسته آنهاست گفتگو كنم.
آنگاه مردم را ندا داد و فرمود:
از سخن گفتن خودداري كنيد، به حرفهايم گوش فرا دهيد و با دلهايتان به سوي من آئيد و هر كس را كه سوگند دادم درباره آنچه گواهش ميگيريم، با

علم خود شهادت دهد.
سپس با آنان سخناني طولاني را بازگو كرد (كه قسمتي از آن اين است):
مگر آنوقت كه از روي حيله و مكر و خدعه و فريب قرآنها را بر سر نيزه بلند كردند، نگفتيد:
برادران ما هستند و اهل آئين ما؟ از ما مي‌خواهند كه از آنان بگذريم و راضي به حكومت كتاب خدا شده اند، پس نظر ما اين است كه حرفشان را قبول كنيم و دست از آنان برداريم، امّا من به شما گفتم كه اين امر ظاهرش ايمان است و باطنش دشمني و عدوان، آغازش رحمت است و پايانش ندامت؛ بر همين حال باقي باشيد و از راهي كه پيش گرفته ايد منحرف نشويد، و در جهاد دندان‌ها را روي هم فشار دهيد؛ و به هر صدائي اعتنا نكنيد، چه اينكه اينها صداهائي است كه اگر پاسخش گوئيد، گمراه مي‌كند، و اگر رهايش سازيد خوار و ذليل مي‌گردد، متاسّفانه وضع چنان شد كه شما رأي حكميّت را به آنها داديد.
به خدا سوگند اگر من از اين كار اِبا داشتم، مقرّرات آن بر من واجب نبود، و گناهي از اين رهگذر بر دوش من قرار نداشت و سوگند به خدا اگر آن را مي‌پذيرفتم باز هم حق با من بود، و مي‌بايست از من پيروي شود؟
چه اينكه كتاب خدا با من است (و كتاب خدا حقّ را به من مي‌دهد) من از آن هنگامي كه با آن آشنا شده ام از آن جدا نگشته ام، ما با پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بوديم، و قتل و كشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خويشاوندان دور مي‌زد، از وارد شدن هر مصيبت و شدّتي چيزي جز بر ايمان و گام برداشتن در راه حق و تسليم فرمان خدا و شكيبائي و استقامت بر درد و سوزش جراحت‌ها نمي‌افزوديم، ولي هم اكنون با برادران اسلامي خويش بواسطه تمايلات نابجا و كجي‌ها و انحرافات و شبهات و تأويلات ناروا مي‌جنگيم، پس هرگاه احساس كنيم چيزي باعث جمع پراكنده ما است.
و به وسيله آن به هم نزديك مي‌شويم و باقيمانده پيوندها را محكم مي‌سازيم، ما به آن تمايل نشان مي‌دهيم، و آن را گرفته و غيرش را رها مي‌سازيم.)(1).
*****
(1) خطبه 122 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

علل انتخاب شهر كوفه

پس از جنگ جَمَل و خطر آفريني هاي معاويه در شام، و دوري زياد شهر مدينه از مرزهاي عراق و شام، امام علي عليه السلام را بر آن داشت تا با ملاحظه اين مسائل و با آگاهي كاملي كه آن حضرت داشت، نماينده اي براي اداره شهر بصره بگمارد كه بتواند جلوي قضاياي احتمالي را بگيرد، به همين منظور بهترين و عالم ترين افراد خاندانش، عبداللّه بن عبّاس را كه در آن روز از هر جهت مورد اعتماد بود به فرمانداري بصره تعيين فرمود.(1).

و يكي از زيركترين أعراب «زياد بن أبيه» را نزد او به عنوان مشاور و كاتب معيّن كرد.(2).

و خود آن حضرت نيز تصميم گرفت به جاي مدينه طيّبه، كوفه را مركز خلافت اسلامي قرار دهد.

مدينه اي كه از مهاجرت پيامبر و يارانش با آغوش باز استقبال كرد.

مدينه اي كه براي اسلام و مسلمين مركزيّت داشت و موجب پيشرفت آن گرديد.

مدينه اي كه براي حسن و حسين عليهما السلام بستر ولادت و مهد تربيت بود.

مدينه، آن شهر مقدّسي كه پيكر پاك پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و فاطمه زهرا عليها السلام را در برگرفته بود،

طبعاً ترك گفتنش براي اميرالمؤمنين عليه السلام دشوار بود، ولي در آن روز ناچار روي يك سلسله مصالح اسلامي، كوفه را براي خلافت اسلامي به جاي مدينه برگزيد.

بنابه نقل مسعودي و ديگران، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام در روز دوازدهم رجب سال سي و شش با سپاه ظفرمند خود وارد كوفه شد(3) و در محلّه «رحبه» (4) مسكن گرفت و مردم كوفه از كوچك و بزرگ از آن حضرت به گرمي استقبال كردند.

امام علي عليه السلام از آنجا به مسجد آمد و دو ركعت نماز تحيّت بجا آورده آنگاه بر روي منبر قرار گرفت.(5).

و بعد از ثناي خداوند بزرگ، خطاب به مردم چنين فرمود:

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذي نَصَرَ وَلِيَّهُ وَ خَذَلَ عَدُوَّهُ وَ اَعَزَّ الصّادِقَ الْمحِقَّ وَ اَذَلَّ الْكاذِبَ الْمُبْطِلَ عَلَيْكُمْ.

يا اَهلَ هذَا المِصْرِ اُصيكُمْ بِتَقْوَي اللَّهِ وَ طاعَةِ مَنْ اَطاعَ اللَّهِ مِنْ اَهْلِبَيْتِ نَبِيِّكُم،الَّذينَ هُمْ اَوْلَي بِطاعَتِكُمْ فيما اَطاعُوا اللَّهَ فيهِ مِنَ الْمُنْتَحِلينَ الْمُدَّعينَ الْقائِلينَ اِلَيْنا يَتَفَضَّلُونَ بِفَضْلِنا وَ يُجاهِدُونَنا اَمْرَنا وَ يُنازَعُونَنا حَقَّنا وَيُدافِعُونَنا

عَنْهُ وَقَدْ ذاقُوا وَ بالَ ما اِجْتَرَمُوا فَسَوْفَ يُلْقُونَ غَيّاً اَلا اِنَّهُ قَدْ قَعَدَ مِنْ نُصْرَتي مِنْكُمْ رِجالٌ وَ اَنَا عَلَيْهِمْ عاتِبٌ زارٍ فَاهْجَرُوهُمْ وَ اسَمَعُهُمْ ما يَكْرِهُونَ حَتّي يَعْتَبُونا و نَري مِنهُمْ مانُحُبُّ.
«سپاس خدا را كه بر دوست و وليّ خود نصرت بخشيد و دشمن را خوار و ناتوان ساخت و راستگوي حق را عزّت و شرافت داد و دروغ گوي تبه كار را ذليل نمود.
اي اهل شهر و ساكنان اين ديار، تقوي و ترس از خدا را بشمار سفارش مي‌كنم و نيز سفارش مي‌كنم پيروي كساني را كه از پيروان خدايند.
و از اهل بيت پيامبرتان كه ايشان براي فرمانبرداري سزاوارترند از كساني كه همواره مردم را به سوي خود مي‌خوانند و با ارزش هاي معنوي ما بر ديگران فخر فروشي مي‌كنند و امر ما را انكار مي‌نمايند و حقّ ما را پايمال مي‌سازند و از استفاده آن جلوگيري مي‌نمايند، آري آب تلخ بدرفتاري خود را چشيدند و به زودي نيز به سرانجام بدبختي خود مي‌رسند، و تعدادي از مردان شما از ياري ما دست برداشتند و مرا از خود ناراحت نموده ند، اينك شما پيروان ما هم از ايشان دوري گزينيد و به درشتي با آنها سخن گوئيد تا از كردار خويش شرمنده شوند (بلكه) ما آنچه را كه از آنها انتظار داشتيم ببينيم.» (6).
*****
(1) مروج الذّهب ج 2 ص 372.
انساب الاشراف ج 2 ص 271، و، الامام علي ج 4.
مروج الذّهب ج 3 ص 372، و ناسخ كتاب صفّين ص 92، و وقعه صفّين ص 3.
رِحْبَه (به فتح راء يا بضم آن و سكون حاء و فتح باء) يكي از محلّه هاي كوفه است.(معجم البلدان ج 2 ص 763).
ناسخ كتاب صفّين ص 93.
ارشاد شيخ مفيد ج 1 ص 249، و، ناسخ كتاب صفّين ص 93،و واقعه صفّين ص 4.

سياستمداري امام علي (ع)

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام با استفاده از وحي الهي، و رهنمودهاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و ذهن و انديشه بي نظير خود هم جامعه را و هم مردم را به خوبي مي‌شناخت،
با انواع روش‌ها و شيوه هاي سياستمداري آشنا بود، دشمنان را به خوبي مي‌شناخت و راه هاي مقابله با انواع توطئه‌ها را مي‌دانست،
امّا در بكارگيري آن احتياط مي‌كرد، و در اجراي روش هاي سياسي اصول گرا بود.
به مرزهاي تعيين شده ارزش هاي اخلاقي و شرع مقدّس، احترام مي‌گذاشت.
چون بسياري از سياستمداران آن روز با سياست توحيدي آشنا نبودند و در عمل به ارزشهاي دين بيگانه بودند،
به معاويه و روش هاي سياسي او چشم مي‌دوختند كه از انجام هر عملي باكي ندارد، مي‌گفتند:
معاويه زيرك است يا سياستمدار تر است.
در صورتي كه:
معاويه هرچه در امور سياسي مي‌دانست به كار مي‌گرفت و محدوديّتي نداشت، در صورتي كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آنچه را كه مي‌دانست در محدوده شرع مقدّس به كار مي‌گرفت و خواسته هاي اطرافيان را در مرز دين پاسخ مي‌گفت.
با توجّه به برخي فرازهاي نهج البلاغه علي عليه السلام، اين مطلب ثابت مي‌شود، جامعه اي كه علي عليه السلام در آن مي‌زيست تصوّر صحيحي از سياست و سياستمدار نداشت كه آن حضرت را به بي سياستي متّهم مي‌كرد.
در اينجا برخي از سخنان مطرح مي‌شود كه در آن به اين توهّم مردم پاسخ داده شده و فرق سياست حقيقي و غير حقيقي، بيان شده است و بر ارتباط تنگاتنگ (سياست و دين) كه همان سياست الهي است، تأكيد مي‌شود كه فرمود: (1).
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ، وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقي مِنْهُ، وَمَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ االْمَرْجِعُ.
وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا في زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْساً، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلي حُسْنِ الْحِيلَةِ.
مَا لَهُمْ! قَاتَلَهُمُ اللَّهُ!
قَدْ يَرَي الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِيلَةِ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ، فَيَدَعُهَا

رَأيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقَدْرَةِ عَلَيْهَا، وَيَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيَجةَ لَهُ فِي الدِّينِ.
*****
(1) خطبه 41 نهج البلاغه معجم المفهرس.

(اي مردم! وفا و راستي. همزاد يكديگرند، كه سپري محكمتر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم، آنكس كه از بازگشت خود به قيامت آگاه باشد خيانت و نيرنگ ندارد.
امّا امروز در محيط و زمانه اي زندگي مي‌كنيم كه بيشتر مردم حيله و نيرنگ را، زيركي مي‌پندارند. و افراد جاهل آنان را اهل تدبير مي‌خوانند.
چگونه فكر مي‌كنند؟ خدا بكشد آنها را!
چه بسا شخصي تمام پيش آمدهاي آينده را مي‌داند، و راه هاي مكر و حيله را مي‌شناسد ولي امر و نهي پروردگار مانع اوست و با اينكه قدرت به انجام آن را دارد آن را به روشني رها مي‌سازد، امّا آنكس كه از گناه و مخالفت با دين پروا ندارد از فرصت‌ها براي نيرنگ بازي استفاده مي‌كند.)
جملات فوق نشان مي‌دهد كه سياست دان به معناي رايج آن مرادف با مفهومي غير الهي است و سياست، غير سياست توحيدي بوده است، امّا درد دين، و پايبندي امام علي عليه السلام به اصول شريعت، مانع از هرگونه اقدامات دلخواه است، حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام اين مطلب را در فرازهاي ديگر نهج البلاغه روشنتر بيان مي‌دارد مانند:
وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَلَوْلَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ، وَكُلُّ فُجَرَةٌ كُفَرَةٌ. «وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».
وَاللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْكَيدَةِ، وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ.
(سوگند به خدا! معاويه از من سياستمدار تر نيست، امّا معاويه حيله گر و جنايتكار است، اگر نيرنگ ناپسند نبود من زيركترين افراد بودم، ولي هر نيرنگي گناه، و هر گناهي نوعي كفر و انكار است، روز رستاخيز در دست هر حيله گري پرچمي است كه با آن شناخته مي‌شود، به خدا سوگند من با فريبكاري غافلگير نمي‌شوم، و با سخت گيري ناتوان نخواهم شد.)(1).
ابن ابي الحديد در ادامه خطبه فوق مي‌گويد:
بعضي خيال كرده اند معاويه از علي عليه السلام سياستمدار تر بود ولي اين درست نيست، زيرا سياستمداراني همچون معاويه هرگز به هدف خود نخواهند رسيد مگر اينكه طبق نظريّه خود به مقدّماتي كه لازم مي‌بينند عمل كنند، خواه موافق دين و شريعت باشد يا نباشد.امّا سياست امام علي عليه السلام مقيّد به حقّ و عدالت و دين شريعت بود و در تمام موارد هرجا كه با آئين موافق نبود اقدام نمي‌كرد ولي معاويه مقيّد به اين اصل نبود ... (2).
علي عليه السلام در جنگ هايش جز به آنچه با كتاب و سنّت موافق بود،

اقدام نمي‌كرد، حال آنكه معاويه علاوه بر آن، خلاف كتاب و سنّت را نيز عمل مي‌كرد و تمامي انواع و اقسام حيله‌ها اعمّ از حلال و حرامش را به كار مي‌بست و در جنگ چنان عمل مي‌كرد كه شاه هند در مقابل كسري و شاهان چين در مقابل زمامداران ترك عمل مي‌كردند.
ولي علي عليه السلام به سربازانش دستور مي‌داد: شما شروع به جنگ نكنيد، مجروحان را به قتل نرسانيد، در بسته اي را باز نكنيد؛ اين مسيرشان بود ...
حال آنكه سايرين از استعمال هيچ حربه اي براي پيروزي در جنگ فروگذار نمي‌كردند ...
و حتّي مسموم كردن دشمن، پراكندن شايعات كذب در ميان مردم، آشفته كردن افكار مردم و ترساندن بعضي ديگر نيز دست مي‌زدند.
و البتّه كه گريزگاه هاي كذب بيش از صدق است و اسباب حرام بيش از حلال است، پس آنكه به راه هاي حلال اكتفاء كند باب بسياري «تدابير» را بر خود مي‌بندد ... و علي عليه السلام اين چنين بود و لذا بود كه عوام النّاس با ديدن كثرت مكايد و حيله هاي معاويه دچار اين توهّم شدند كه معاويه از علي عليه السلام سياستمدار تر است ... ولي حقيقت اين است كه امام طريق پيشرفت را خوب مي‌دانست و اين طرفداران وي بودند كه در اثر سرپيچي از فرمان آن حضرت در دام نيرنگ معاويه مي‌افتادند.(3).
آنجا كه كوته بيني، و عدم بصيرت مردم، دست حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را از اجراي تدابير و پيش بيني هاي سياستمدارانه اي كه با اصول بنيادين تفكّر ديني ايشان نيز منافاتي نداشت «مثل رأي امام علي عليه السلام در جريان قرآن بر سر نيزه زدن» مي‌بست، آيا مي‌توان گفت، ديگران سياستمدار تر بودند؟
يكي از سياستمداران معاصر غربي در اين زمينه مي‌نويسد:
هر شخصي كار آمد در زمان مخصوصي و براي زمان مخصوصي زائيده شده. بنابر اين، ميدان عمليّاتي كه در اختيار اوست محدود مي‌باشد،وضعيّت زمان او با وضعيّت زمان اجداد يا نوادگان او يكسان نبوده، از اينرو وظيفه و هدف او هم با آنها يكي نخواهد بود.
علاوه بر اين، وسعت دائره عمليّات هر سياستمدار بسته به فراخور شخصيّت وي و خصلت هاي ملت و وضعيّت محيط و استعداد رجالي است كه با آنها بايستي كار كند).(4).
و خود امام علي عليه السلام همين وضعيّت را به زبان شعر اين چنين بيان مي‌دارد:
رَأَيْتُ الْعَقْلِ عَقْلَيْنِ مَتْبُوُعٌ وَ مَسْمُوعٌ
وَ لَنْ يَنْفَعَ مَسْمُوعٌ اِذا لَمْ يَكُ مَتْبُوعٌ(5).
(عقل را دو نوع يافتم، عقلي كه تبعيّت مي‌شود و آنكه فقط پيامش شنيده

مي‌شود و البتّه كه اين نوع اگر تبعيّت نشود بي فايده خواهد ماند.)
*****
(1) خطبه 200 نهج البلاغه، معجم المفهرس.
شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 10 ص 213.
شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 10 ص 228 9.
فلسفه سياست ص 46.
رضا داوري، مقاله «عقل سياسي، مجلّه مشكوة شماره 11 پائيز 1361 ص 63.

مردي از ياران اميرالمؤمنين عليه السلام در جريان جنگ جمل سخت در ترديد قرار گرفته بود.
او دو طرف را مي‌نگريست، از يك طرف حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را مي‌ديد و شخصيّت هاي بزرگ اسلامي را كه در ركاب امام علي عليه السلام شمشير مي‌زدند.
و از طرفي همسر نبيّ اكرم صلي الله عليه وآله وسلم، عايشه را مي‌ديد كه قرآن درباره زوجات آن حضرت مي‌فرمايد:
وَ اَزْواجُهُ اُمَّهاتهُم(1).
(همسران او مادران امّتند.)
و در ركاب عايشه، طلحه را مي‌ديد از پيشتازان در اسلام، مرد خوش سابقه و تيرانداز ماهر ميدان جنگهاي اسلامي و مردي كه به اسلام خدمتهاي ارزنده اي كرده است.
و باز زبير را مي‌ديد، خوش سابقه تر از طلحه، آنكه حتّي در روز سقيفه از جمله متحصّنين در خانه علي عليه السلام بود.
اين مرد در حيرتي عجيب افتاده بود كه يعني چه!؟
آخر علي عليه السلام و طلحه و زبير از پيشتازان اسلام و فداكاران سخت ترين دژهاي اسلامند، اكنون رو در رو قرار گرفته اند؟ كداميك به حقّ نزديكترند؟ در اين گيرو دار چه بايد كرد؟! سرانجام محضر اميرالمؤمنين عليه السلام شرفياب شد و گفت:
اَيُمكِنُ اَنْ يَجْتَمِعَ زُبيرٌ وَ طَلْحَةٌ و عائِشَةٌ عَلَي باطِلٍ؟
(آيا ممكن است طلحه و زبير و عايشه بر باطل اجتماع كنند؟)
شخصيّت هايي مانند آنان از بزرگان صحابه رسول اللّه چگونه اشتباه مي‌كنند و راه باطل را مي‌پيمايند، آيا ممكن است؟
امام علي عليه السلام در جواب او سخني دارد كه دكتر طه حسين دانشمند و نويسنده مصر مي‌گويد:
«سخني محكمتر و بالاتر از اين يافت نمي‌شود. بعد از آنكه وحي خاموش شد و نداي آسماني منقطع شد، سخني به اين بزرگي شنيده نشده است.» (2).
فرمود:
اِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، اِنَّ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ لا يُعارَفانِ بِاَقْدارِ الرِّجالِ، اِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِف اَهْلَهُ، وَ اعْرِفِ الْباطِلَ تَعْرِفْ اَهْلَهُ.
«حقيقت بر تو مشتبه شده. حق و باطل را با ميزان قدر و شخصيّت افراد نمي‌شود شناخت.

اين صحيح نيست كه تو اوّل شخصيّت هائي را مقياس قرار دهي و بعد حق و باطل را با اين مقياس‌ها بسنجي، اشخاص نبايد مقياس حقّ و باطل قرار گيرند.
اين حقّ و باطل است كه بايد مقياس اشخاص و شخصيّت آنان باشند.»
*****
(1) سوره احزاب آيه 6.
عليٌّ و بنوه ص 40.

در چشمه سار نهج البلاغه

اصول سياست و آئين كشورداري

اشاره

نامه 53
سياسي، اخلاقي، اقتصادي، نظامي، عبادي
كتبه للأشتر النخعي، لما ولاه علي مصر وأعمالها حين اضطرب أمر أميرها محمد بن أبي بكر، وهو أطول عهد كتبه و أجمعه للمحاسن.
بسم اللّه الرحمن الرحيم
هذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، مَالِكَ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ، حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ: جِبَايَةَ خَرَاجِهَا، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا، وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا.
ترجمه: (نامه به مالك اشتر، هنگامي كه او را به فرمانداري مصر برگزيد، آن هنگام كه اوضاع محمد بن ابي بكر متزلزل شد، و از طولاني ترين نامه هاست كه زيباييهاي تمام نامه‌ها را دارد).
بنام خداوند بخشنده و مهربان، اين فرمان بنده خدا علي اميرمؤمنان، به مالك اشتر پسر حارث است، در عهدي كه با او دارد، هنگامي كه او را به فرمانداري مصر بر مي‌گزيند تا خراج آن ديار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد كند، كار مردم را اصلاح، و شهرهاي مصر را آباد سازد.

أَمَرَهُ بِتَقْوَي اللَّهِ، وَإِيثَارِ طَاعَتِهِ، وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ: مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِه، الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَي إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.
وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.
ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ، أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَي بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوَلٌ قَبْلَكَ، مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَي الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَي أَلْسُنِ عِبَادِهِ. فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمِلِ الصَّالِحِ، فَامْلِكْ هَوَاكَ، وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فَيَما أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ.
ترجمه: ضرورت خودسازي
او را به ترس از خدا فرمان مي‌دهد، و اينكه اطاعت خدا را بر ديگر كارها مقدّم دارد، و آن چه در كتاب خدا آمده، از واجبات و سنّتها را پيروي كند، دستوراتي كه جز با پيروي آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضايع كردن آن جنايتكار نخواهد گرديد.
به او فرمان مي‌دهد كه خدا را با دل و دست و زبان ياري كند، زيرا خداوند پيروزي كسي را تضمين كند كه او را ياري دهد، و بزرگ دارد آن كس را كه او را بزرگ شمارد. و به او فرمان مي‌دهد تا نفس خود را از پيروي آرزوها باز دارد، و به هنگام سركشي رامش نمايد، كه:
«همانا نفس همواره به بدي واميدارد جز آن كه خدا رحمت آورد» (1).
پس اي مالك بدان! من تو را به سوي شهرهايي فرستادم كه پيش از تو دولت هاي عادل يا ستمگري بر آن حكم راندند، و مردم در كارهاي تو چنان مي‌نگرند كه تو در كارهاي حاكمان پيش از خود مي‌نگري، و درباره تو آن مي‌گويند كه تو نسبت به زمامداران گذشته مي‌گويي، و همانا نيكوكاران را به نام نيكي توان شناخت كه خدا از آنان بر زبان بندگانش جاري ساخت.
پس نيكوترين اندوخته تو بايد اعمال صالح و درست باشد، هواي نفس را در اختيار گير، و از آن چه حلال نيست خويشتن داري كن، زيرا بُخل ورزيدن به نفس خويش، آن است كه در آن چه دوست دارد، يا براي او ناخوشايند است، راه انصاف پيمايي.
*****
(1) يوسف آيه 53.

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَيُؤْتَي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَأِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَي أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ. فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَآلِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ. وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدَ لَكَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غِنَي بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ.

وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَي عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَي بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنْدُوحَةً، وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ، فَإِنَّ ذلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِيَرِ. وَإِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانْظُرْ إِلَي عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَي مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكُفُّ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ، وَيَفِي ءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!

ترجمه: اخلاق رهبري (روش برخورد با مردم)

مهرباني با مردم را پوشش دل خويش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حيوان شكاري باشي كه خوردن آنان را غنيمت داني، زيرا مردم دو دسته اند، دسته اي برادر ديني تو، و دسته ديگر همانند تو در آفرينش مي‌باشند، اگر گناهي از آنان سر مي‌زند، يا علّت هايي بر آنان عارض مي‌شود، يا خواسته و ناخواسته، اشتباهي مرتكب مي‌گردند، آنان را ببخشاي و بر آنان آسان گير، آنگونه كه دوست داري خدا تو را ببخشايد و بر تو آسان گيرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن كس كه تو را فرمانداري مصر داد والاتر است، كه انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسيله آزمودن تو قرار داده است، هرگز با خدا مستيز، كه تو را از كيفر او نجاتي نيست، و از بخشش و رحمت او بي نياز نخواهي بود،

بر بخشش ديگران پشيمان مباش، و از كيفر كردن شادي مكن، و از خشمي كه تواني از آن رها گردي شتاب نداشته باش، به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نيز فرمان مي‌دهم، بايد اطاعت شود، كه اين گونه خود بزرگ بيني دل را فاسد، و دين را پژمرده، و موجب زوال نعمت هاست. و اگر با مقام و قدرتي كه داري، دچار تكبّر يا خود بزرگ بيني شدي به بزرگي حكومت پروردگار كه برتر از تو است بنگر، كه تو را از آن سركشي نجات مي‌دهد، و تند روي تو را فرو مي‌نشاند، و عقل و انديشه ات را به جايگاه اصلي باز مي‌گرداند.

إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عَظَمَتِهِ، وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ، وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ.
أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ.
وَكَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّي يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ. وَلَيْسَ شَيْ ءٌ أَدْعَي إِلَي تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَي ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.
ترجمه: پرهيز از غرور و خودپسندي
بپرهيز كه در بزرگي خود را همانند خداوند پنداري، و در شكوه خداوندي همانند او داني، زيرا خداوند هر سركشي را خوار مي‌سازد، و هر خودپسندي را بي ارزش مي‌كند. با خدا و با مردم، و با خويشاوندان نزديك، و با افرادي از رعيّت خود كه آنان را دوست داري، انصاف را رعايت كن، كه اگر چنين نكني ستم روا داشتي، و كسي كه به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جاي بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را كه خدا دشمن شود، دليل او را نپذيرد، كه با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه كه باز گردد، يا توبه كند.
و چيزي چون ستمكاري نعمت خدا را دگرگون نمي‌كند، و كيفر او را نزديك نمي‌سازد، كه خدا دعاي ستمديدگان را مي‌شنود و در كمين ستمكاران است.

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا لِرِضَي الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَي الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَي الْعَامَّةِ. وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَي الْوَالِي مَؤُونَةً فِي الرَّخَاءِ، وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ، وَأَقَلَّ شُكْراً عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُذْراً عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْراً عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ. وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ، وَجِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ؛ فَلْيَكُنْ صِغْوُكَ لَهُمْ، وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ.

ترجمه: مردم گرايي، حق گرايي

دوست داشتني ترين چيزها در نزد تو، در حق ميانه ترين، و در عدل فراگيرترين، و در جلب خشنودي مردم گسترده ترين باشد، كه همانا خشم عمومي مردم خشنودي خواص را از بين مي‌برد، امّا خشم خواص را خشنودي همگان بي أثر مي‌كند. خواصّ جامعه همواره بار سنگيني را بر حكومت تحميل مي‌كنند زيرا در روزگار سختي ياريشان كمتر، و در اجراي عدالت از همه ناراضي تر، و در خواسته هايشان پا فشار تر، و در عطا و بخشش‌ها كم سپاس تر، و به هنگام منع خواسته‌ها دير عذر پذير تر، و در برابر مشكلات كم استقامت تر مي‌باشند. در صورتي كه ستون هاي استوار دين، و اجتماعات پرشور مسلمين، و نيروهاي ذخيره دفاعي، عموم مردم مي‌باشند، پس به آنها گرايش داشته و اشتياق تو با آنان باشد.

وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوباً، الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَي مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ.
أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حِقْدٍ، وَاقْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وِتْرٍ، وَتَغَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَضِحُ لَكَ، وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَي تَصْدِيقِ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.
ترجمه: ضرورت راز داري
از رعيّت، آنان كه كه عيب جو ترند از خود دور كن، زيرا مردم عيوبي دارند كه والي در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آن چه بر تو پنهان است آشكار گرداني، و آن چه كه هويداست بپوشاني، كه داوري در آن چه از تو پنهان است با خداي جهان مي‌باشد، پس چندان كه مي‌تواني زشتي‌ها را بپوشان، تا آن را كه دوست داري بر رعيّت پوشيده ماند خدا بر تو بپوشاند، گره هر كينه اي را در مردم بگشاي، و رشته هر نوع دشمني را قطع كن، و از آن چه كه در نظر روشن نيست كناره گير، در تصديق سخن چين شتاب مكن، زيرا سخن چين گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر مي‌شود امّا خيانتكار است.

وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً يَعْدِلُ عَنِ الْفَضْلِ، وَيَعِدُكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَاناً يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصاً يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّي يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ. إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيراً، وَمَنْ شَرِكَهُمْ فِي الْآثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِطَانَةً، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ، وَإِخْوَانُ الظَّلَمَةِ، وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلَفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَنَفَاذِهِمْ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ وَآثَامِهِمْ. مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنْ ظَالِماً عَلَي ظُلْمِهِ، وَلَا آثِماً عَلَي إِثْمِهِ، أُولئِكَ أَخَفُّ عَلَيْكَ مَؤُونَةً، وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً، وَأَحْنَي عَلَيْكَ عَطْفاً، وَأَقَلُّ لِغَيْرِكَ إِلْفاً، فَاتَّخِذْ أُولئِكَ خَاصَّةً لِخَلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ، ثُمَّ لْيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلَهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ، وَأَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَةً فِيَما يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِيَائِهِ، وَاقِعاً ذلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ وَقَعَ.

ترجمه: جايگاه صحيح مشورت

بخيل را در مشورت كردن، دخالت نده، كه تو را از نيكوكاري باز مي‌دارد، و از تنگدستي مي‌ترساند. ترسو را در مشورت كردن دخالت نده، كه در انجام كارها روحيّه تو را سُست مي‌كند. حريص را در مشورت كردن دخالت نده، كه حرص را با ستمكار ي در نظرت زينت مي‌دهد. همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگوني هستند كه ريشه آنها بدگماني به خداي بزرگ است بدترين وزيران تو، كسي است كه پيش از تو وزير بدكاران بوده، و در گناهان آنان شركت داشت، پس مبادا چنين افرادي محرم راز تو باشند، زيرا كه آنان ياوران گناهكاران، و ياري دهندگان ستمكارانند، تو بايد جانشيناني بهتر از آنان داشته باشي كه قدرت فكري امثال آنها را داشته امّا گناهان و كردار زشت آنها را نداشته باشند كساني كه ستمكار ي را بر ستمي ياري نكرده، و گناهكاري را در گناهي كمك نرسانده باشند، هزينه اين گونه از افراد بر تو سبك تر، و ياريشان بهتر، و مهربانيشان بيشتر، و دوستي آنان جز با تو كمتر است، آنان را از خواص، و دوستان نزديك، و رازداران خود قرار ده، سپس از ميان آنان افرادي را كه در حق گويي از همه صريح ترند، و در آن چه را كه خدا براي دوستانش نمي‌پسندد تو را مددكار نباشند، انتخاب كن، چه خوشايند تو باشد يا ناخوشايند.

وَالْصَقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ؛ ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَي أَلَّا يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ، وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ.
وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِي ءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذلِكَ تَزْهِيداً لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَي الْإِسَاءَةِ! وَأَلْزِمْ كُلاًّ مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْ ءٌ بِأَدْعَي إِلَي حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ الْمَؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ.
وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَي مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ. فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَباً طَوِيلاً.
وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ. وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ. وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْ ءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ، فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.
وَأَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ، وَمُنَاقَشَةَ الْحُكَمَاءِ، فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ، وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ.
ترجمه: آصول روابط اجتماعي رهبران
تا مي‌تواني با پرهيزكاران و راستگويان بپيوند، و آنان را چنان پرورش ده كه تو را فراوان نستايند، و تو را براي اعمال زشتي كه انجام نداده اي تشويق نكنند، كه ستايش بي اندازه خودپسندي مي‌آورد، و انسان را به سركشي وا مي‌دارد.
هرگز نيكوكار و بد كار در نظرت يكسان نباشند، زيرا نيكوكاران در نيكوكاري بي رغبت، و بدكاران در بدكاري تشويق مي‌گردند، پس هر كدام از آنان را بر أساس كردار شان پاداش ده. بدان اي مالك! هيچ وسيله اي براي جلب اعتماد والي به رعيّت بهتر از نيكوكاري به مردم، و تخفيف ماليات،
و عدم اجبار مردم به كاري كه دوست ندارند، نمي‌باشد، پس در اين راه آنقدر بكوش تا به وفاداري رعيّت، خوشبين شوي، كه اين خوشبيني بار سنگين رنج آور مشكلات را از تو بر مي‌دارد، پس به آنان كه بيشتر احسان كردي بيشتر خوشبين باش، و به آنان كه بدرفتاري نمودي بدگمان تر باش.
و آداب پسنديده اي را كه بزرگان اين امّت به آن عمل كردند، و ملّت اسلام با آن پيوند خورده، و رعيّت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و آدابي كه به سنّتهاي خوب گذشته زيان وارد مي‌كند، پديد نياور، كه پاداش براي آورنده سنّت، و كيفر آن براي تو باشد كه آنها را در هم شكستي. با دانشمندان، فراوان گفتگو كن، و با حكيمان فراوان بحث كن، كه مايه

آباداني و اصلاح شهرها، و برقراري نظم و قانوني است كه در گذشته نيز وجود داشت.

التعرفة بالطبقات الاجتماعيّة

اشاره

وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَي بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ:
فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَي مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَّي اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَي حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلي الله عليه وآله عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً.
فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَي جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيَما يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.
ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوامِّهَا. وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ، فِيَما يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ.
ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَي مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ. وَفِي اللَّهِ لِكُلٍّ سَعَةٌ، وَلِكُلٍّ عَلَي الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ، وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذلِكَ إِلَّا بِالْإِهْتِمامِ وَالْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَي لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيَما خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ.
ترجمه: شناخت اقشار گوناگون اجتماعي
اي مالك بدان! مردم از گروههاي گوناگوني مي‌باشند كه اصلاح هر يك جز با ديگري امكان ندارد، و هيچ يك از گروه‌ها از گروه ديگر بي نياز نيست؛
از آن قشرها، لشگريان خدا، و نويسندگان عمومي و خصوصي، قضات دادگستر، كارگزاران عدل و نظم اجتماعي، جزيه دهندگان، پرداخت كنندگان ماليات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پيشه وران، و طبقه پايين جامعه از نيازمندان و مستمندان مي‌باشند، كه براي هريك خداوند سهمي مقرّر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن يا سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله تعيين كرده كه پيماني از طرف خداست و نگهداري آن بر ما لازم است. پس سپاهيان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعيّت، و زينت و وقار زمامداران، شكوه دين، و راههاي تحقّق امنيّت كشورند، امور مردم جز با سپاهيان استوار نگردد، و پايداري سپاهيان جز به خراج و ماليات

رعيّت انجام نمي‌شود كه با آن براي جهاد با دشمن تقويت گردند، و براي اصلاح امور خويش به آن تكيّه كنند، و نيازمندي هاي خود را برطرف سازند. سپس سپاهيان و مردم، جز با گروه سوّم نمي‌توانند پايدار باشند، و آن قضات، و كارگزاران دولت، و نويسندگان حكومتند، كه قراردادها و معاملات را استوار مي‌كنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم مي‌آورند،و در كارهاي عمومي و خصوصي مورد اعتمادند.
و گروه هاي ياد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنايع نمي‌توانند دوام بياورند، زيرا آنان وسائل زندگي را فراهم مي‌آورند، و در بازارها عرضه مي‌كنند، و بسياري از وسايل زندگي را با دست مي‌سازند كه از توان ديگران خارج است.
قشر ديگر، طبقه پايين از نيازمندان و مستمندانند كه بايد به آنها بخشش و ياري كرد. براي تمام اقشار گوناگون ياد شده، در پيشگاه خدا گشايشي است، و همه آنان به مقداري كه امورشان اصلاح شود بر زمامدار حقّي مشخصّ دارند، و زمامدار از انجام آن چه خدا بر او واجب كرده است نمي‌تواند موّفق باشد جز آن كه تلاش فراوان نمايد، و از خدا ياري بطلبد، و خود را براي انجام حق آماده سازد، و در همه كارها، آسان باشد يا دشوار، شكيبايي ورزد.

افضل العسكريين

فَوَلَّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ، وَأَنْقَاهُمْ جَيْباً، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْماً، مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ، وَيَسْتَرِيحُ إِلَي الْعُذْرِ، وَيَرْأَفُ بِالضُّعَفَاءِ، وَيَنْبُو عَلَي الْأَقْوِيَاءِ، وَمِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ. ثُمَّ الْصَقْ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ، وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ؛ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ، وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاحَةِ؛ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ، وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ. ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا، وَلَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْ ءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ، وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفاً تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ؛ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَي بَذْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ.
وَلَا تَدَعْ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمُ اتِّكَالاً عَلَي جَسِيمِهَا، فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعاً يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْقِعاً لَا يَسْتَغْنُونَ عَنْهُ. وَلْيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ، بِمَا يَسَعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ، حَتَّي يَكُونَ هَمَّهُمْ هَمّاً وَاحِداً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ.
فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ، وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ، وَلَا تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحِيطَتِهِمْ عَلَي وُلَاةِ الْأُمُورِ، وَقِلَّةِ اسْتِثْقَالِ دُوَلِهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِبْطَاءِ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِمْ. فَافْسَحْ فِي آمَالِهِمْ، وَوَاصِلْ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ، وَتَعْدِيدِ مَا أَبْلَي ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ؛ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَفْعَالِهِمْ تَهُزُّ الشُّجَاعَ، وَتُحَرِّضُ النَّاكِلَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَي، وَلَا تَضُمَّنَّ بَلَاءَ امْرِئٍ إِلَي غَيْرِهِ، وَلَا تُقَصِّرَنَّ بِهُ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ، وَلَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ امْرِئٍ إِلَي أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيراً، وَلَا ضَعَةُ امْرِئٍ إِلَي أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيماً. وَارْدُدْ إِلَي اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ؛ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَي لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَي اللَّهِ وَالرَّسُولِ»
فَالرَّدُّ إِلَي اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرَّدُّ إِلَي الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ.
ترجمه: سيماي نظاميان
براي فرماندهي سپاه كسي را برگزين كه خيرخواهي او براي خدا و پيامبر صلي الله عليه وآله و امام تو بيشتر، و دامن او پاك تر، شكيبايي او برتر باشد، از كساني كه دير به خشم آيد، و عذر پذير تر باشد، و بر ناتوان

رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد نمايد، دُرشتي او را به تجاوز نكشاند، و ناتواني او را از حركت باز ندارد. سپس در نظاميان با خانواده هاي ريشه دار، داراي شخصيّت حساب شده، خانداني پارسا، داراي سوابقي نيكو و درخشان، كه دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزديك بر قرار كن، آنان همه بزرگواري را در خود جمع كرده، و نيكي‌ها را در خود گرد آورده اند، پس در كارهاي آنان بگونه اي بينديش كه پدري مهربان درباره فرزندش مي‌انديشد، و مبادا آن چه را كه آنان را نيرومند مي‌كند در ديده ات بزرگ جلوه كند، و نيكوكاري تو نسبت به آنان هر چند اندك باشد را خوار مپندار، زيرا نيكي آنان را به خيرخواهي تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نيكو گرداند، و رسيدگي به امور كوچك آنان را به اعتماد رسيدگي به كارهاي بزرگشان وا مگذار، زيرا نيكي اندك تو را جايگاهي است كه از آن سود مي‌برند، و نيكي هاي بزرگ تو را جايي است كه از آن بي نياز نيستند. برگزيده ترين فرماندهان سپاه تو، كسي باشد كه از همه بيشتر به سربازان كمك رساند، و از امكانات مالي خود بيشتر در اختيارشان گذارد، به اندازه اي كه خانواده هايشان در پُشت جبهه، و خودشان در آسايش كامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به يك چيز بينديشند همانا مهرباني تو نسبت به سربازان، دلهايشان را به تو مي‌كشاند، و همانا، روشني چشم زمامداران، برقراري عدل در شهرها و آشكار شدن محبّت مردم نسبت به والي است، كه محبّت دلهاي رعيّت جز با پاكي قلبها پديد نمي‌آيد، و خيرخواهي آنان زماني است كه با رغبت و شوق پيرامون والي را گرفته، و حكومت بار سنگيني را بردوش رعيّت نگذاشته باشد، و طولاني شدن مدت زمامداري بر ملّت ناگوار نباشد. پس آرزوهاي سپاهيان را برآور، و همواره از آنان ستايش كن، و كارهاي مهّمي كه انجام داده اند بر شمار، زيرا يادآوري كارهاي ارزشمند آنان، شجاعان را بر مي‌انگيزاند، و ترسوها را به تلاش وامي دارد، ان شاء اللّه. و در يك ارزشيابي دقيق، رنج و زحمات هريك از آنان را شناسايي كن، و هرگز تلاش و رنج كسي را بحساب ديگري مگذار،وارزش خدمت او را ناچيز مشمار،تا شرافت و بزرگي كسي موجب نگردد كه كار كوچكش را بزرگ بشماري، يا گمنامي كسي باعث شود كه كار بزرگ او را ناچيز بداني،مشكلاتي كه در احكام نظاميان براي تو پديد مي‌آيد، و اموري كه براي تو شبهه ناكند،به خدا، و رسول خدا صلي الله عليه وآله بازگردان، زيرا خدا براي مردمي كه علاقه داشت هدايتشان كند فرمود.
«اي كساني كه ايمان آورديد، از خدا و رسول و اماماني كه از شما هستند اطاعت كنيد، و اگر در چيزي نزاع داريد، آن را به خدا و رسولش باز گردانيد» (1).
پس بازگرداندن چيزي به خدا يعني عمل كردن به قرآن، و باز گرداندن به

پيامبر صلي الله عليه وآله يعني عمل كردن به سنّت او كه وحدت بخش است، نه عامل پراكندگي.
*****
(1) نساء آيه 59.

افضل القضاة

ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ، مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ، وَلَا يَتَمادَي فِي الزَّلَّةِ، وَلَا يَحْصَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَي الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَي طَمَعٍ، وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَي فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ؛ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ، وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ، وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَي تَكَشُّفِ الْأُمُورِ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ، وَأُولئِكَ قَلِيلٌ. ثُمَّ أَكْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ، وَافْسَحْ لَهُ فِي الْبَذْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَي النَّاسِ. وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذلِكَ اغْتِيَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ. فَانْظُرْ فِي ذلِكَ نَظَراً بَلِيغاً، فَإِنَّ هذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَي، وَتُطْلَبُ بِهِ الدُّنْيَا.

ترجمه: سيماي قضات و داوران

سپس از ميان مردم! برترين فرد نزد خود را براي قضاوت انتخاب كن، كساني كه مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نياورد، و برخورد مخالفان با يكديگر او را خشمناك نسازد، در اشتباهاتش پافشاري نكند، و بازگشت به حق پس از آگاهي براي او دشوار نباشد، طمع را از دل ريشه كن كند، و در شناخت مطالب با تحقيقي اندك رضايت ندهد، و در شُبهات از همه با احتياط تر عمل كند، و در يافتن دليل اصرار او از همه بيشتر باشد، و در مراجعه پياپي شاكيان خسته نشود، در كشف امور از همه شكيبا تر، و پس از آشكار شدن حقيقت در فصل خصومت از همه برنده تر باشد، كسي كه ستايش فراوان او را فريب ندهد، و چرب زباني او را منحرف نسازد و چنين كساني بسيار اندكند!! پس از انتخاب قاضي، هرچه بيشتر در قضاوتهاي او بينديش، و آنقدر به او ببخش كه نيازهاي او برطرف گردد، و به مردم نيازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامي دار كه نزديكان توبه نفوذ در او طمع نكنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در أمان باشد. در دستوراتي كه دادم نيك بنگر كه همانا اين دين در دست بدكاران گرفتار آمده بود، كه با نام دين به هواپرستي پرداخته، و دنياي خود را به دست مي‌آوردند.

افضل المسؤولين

ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ. وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً، وَأَصَحُّ أَعْرَاضاً، وَأَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً. ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَي اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِنًي لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ.
ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَي اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ. وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَي خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، اكْتَفَيْتَ بِذلِكَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَةِ.
ترجمه: سيماي كارگزاران دولتي
سپس در امور كارمندانت بينديش، و پس از آزمايش به كارشان بگمار، و با ميل شخصي، و بدون مشورت با ديگران آنان را به كارهاي مختلف وادار نكن، زيرا نوعي ستمگري و خيانت است كارگزاران دولتي را از ميان مردمي با تجربه و با حيا، از خاندانهاي پاكيزه و با تقوي، كه در مسلماني سابقه درخشاني دارند انتخاب كن، زيرا اخلاق آنان گرامي تر، و آبرويشان محفوظتر، و طمع ورزيشان كمتر، و آينده نگري آنان بيشتر است. سپس روزي فراوان برآنان ارزاني دار، كه با گرفتن حقوق كافي در اصلاح خود بيشتر مي‌كوشند، و با بي نيازي، دست به اموال بيت المال نمي‌زنند، واتمام حجّتي است بر آنان اگر فرمانت را نپذيرند يا در امانت تو خيانت كنند. سپس رفتار كارگزاران را بررسي كن، و جاسوساني راستگو، و وفا پيشه برآنان بگمار، كه مراقبت و بازرسي پنهاني تو از كار آنان، سبب امانت داري، و مهرباني با رعيّت خواهد بود. و از همكاران نزديكت سخت مراقبت كن، و اگر يكي از آنان دست به خيانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خيانت را تأييد كرد، به همين مقدار گواهي قناعت كرده او را با تازيانه كيفر كن، و آن چه از اموال كه در اختيار دارد از او باز پس گير، سپس او را خوار دار، و خيانتكار بشمار، و طوق بدنامي به گردنش بيافكن.

وَتَفَقَّدْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَي الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ وَلْيَكُنْ نَظَرُكَ فِي عِمارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظَرِكَ في اسْتْجلابِ الْخَراجِ، لِأَنَّ ذلِكَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً.
فَإِنْ شَكَوْا ثِقَلاً أَوْ عِلَّةً، أَوْ انْقِطَاعَ شِرْبٍ أَوْ بَالَّةٍ، أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ، خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلُحَ بِهِ أَمْرُهُمْ؛ وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَؤُونَةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَزْيِينِ وِلَايَتِكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ، وَتَبَجُّحِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ، مُعْتَمِداً فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ، وَالثِّقَةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ، فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدُ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَّلْتَهُ.
وَإِنَّمَا يُؤْتَي خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَي الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.
ترجمه: سيماي ماليات دهندگان
ماليات و بيت المال را بگونه اي وارسي كن كه صلاح ماليات دهندگان باشد، زيرا بهبودي ماليات و ماليات دهندگان، عامل اصلاح امور ديگر اقشار جامعه مي‌باشد، و تا امور ماليات دهندگان اصلاح نشود كار ديگران نيز سامان نخواهد گرفت زيرا همه مردم نان خور ماليات و ماليات دهندگانند، بايد تلاش تو در آباداني زمين بيشتر از جمع آوري خراج باشد كه خراج جز با آباداني فراهم نمي‌گردد، و آن كس كه بخواهد خراج را بدون آباداني مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حكومتش جز اندك مدّتي دوام نياورد. پس اگر مردم شكايت كردند، از سنگيني ماليات، يا آفت زدگي، يا خشك شدن آب چشمه ها، يا كمي باران، يا خراب شدن زمين در سيلاب ها، يا خشكسالي، در گرفتن ماليات به ميزاني تخفيف ده تا امورشان سامان گيرد، و هرگز تخفيف دادن در خراج تو را نگران نسازد زيرا آن، اندوخته اي است كه در آباداني شهرهاي تو، و آراستن ولايتهاي تو نقش دارد، و رعيّت تو را مي‌ستايند، و تو از گسترش عدالت ميان مردم خشنود خواهي شد، و به افزايش قوّت آنان تكيّه خواهي كرد، بدانچه در نزدشان اندوختي و به آنان بخشيدي، و با گسترش عدالت در بين مردم، و مهرباني با رعيّت، به آنان اطمينان خواهي داشت، آنگاه

اگر در آينده كاري پيش آيد و به عهده شان بگذاري، با شادماني خواهند پذيرفت، زيرا عمران و آبادي قدرت تحمّل مردم را زياد مي‌كند. همانا ويراني زمين به جهت تنگدستي كشاورزان است، و تنگدستي كشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامداراني است كه به آينده حكومتشان اعتماد ندارند، و از تاريخ گذشتگان عبرت نمي‌گيرند.

ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ، فَوَلِّ عَلَي أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ، وَاخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ، فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَإٍ وَلَا تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ، وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَي الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطِي مِنْكَ، وَلَا يُضْعِفُ عَقْداً اعْتَقَدَهُ لَكَ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ، وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ. ثُمَّ لَا يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَي فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْ ءٌ.
وَلكِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَراً، وَأَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهاً، فَإِنَّ ذلِكَ دَلِيلٌ عَلَي نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ. وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْساً مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا، وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ.
ترجمه: سيماي نويسندگان و منشيان
سپس در امور نويسندگان و منشيان بدرستي بينديش، و كارهايت را به بهترين آنان واگذار، و نامه هاي محرمانه، كه در بردارنده سياستها و اسرار تو است، از ميان نويسندگان به كسي اختصاص ده كه صالح تر از ديگران باشد، كسي كه گرامي داشتن او را به سركشي و تجاوز نكشاند تا در حضور ديگران با تو مخالفت كند، و در رساندن نامه كارگزارانت به تو، يا رساندن پاسخهاي تو به آنان كوتاهي نكند، و در آن چه براي تو مي‌ستاند يا از طرف تو به آنان تحويل مي‌دهد، فراموشكار نباشد. و در تنظيم هيچ قراردادي سُستي نورزد، و در بر هم زدن قراردادي كه به زيان توست كوتاهي نكند، و منزلت و قدر خويش را بشناسد، همانا آن كه از شناخت قدر خويش عاجز باشد، در شناخت قدر ديگران جاهل تر است. مبادا در گزينش نويسندگان و منشيان، بر تيزهوشي و اطمينان شخصي و خوش باوري خود تكيه نمايي، زيرا افراد زيرك با ظاهرسازي و خوش خدمتي، نظر زمامداران را به خود جلب مي‌نمايند، كه در پس اين ظاهرسازي ها، نه خيرخواهي وجود دارد، و نه از امانت داري نشاني يافت مي‌شود. لكن آنها را با خدماتي كه براي زمامداران شايسته و پيشين انجام داده اند بيازماي، به كاتبان و نويسندگاني اعتماد داشته باش كه در ميان مردم آثاري نيكو گذاشته، و به امانتداري از همه مشهور ترند، كه چنين انتخاب درستي نشان دهنده خيرخواهي تو براي خدا، و مردمي است كه حاكم

آناني. براي هريك از كارهايت سرپرستي برگزين كه بزرگي كار بر او چيرگي نيابد، و فراواني كار او را درمانده نسازد، و بدان كه هرگاه در كار نويسندگان و منشيان تو كمبود ي وجود
داشته باشد كه تو بي خبر باشي خطرات آن دامنگير تو خواهد بود.

التّجار و اصحاب الصّنائع

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْراً: الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرِؤُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ. وَاعْلَمْ - مَعَ ذلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِيقاً فَاحِشاً، وَشُحّاً قَبِيحاً، وَاحْتِكَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَكُّماً فِي الْبِيَاعَاتِ، وَذلِكَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ. فَامْنَعْ مِنَ الْإِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله مَنَعَ مِنْهُ. وَلْيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمْحاً: بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَنَكِّلْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

ترجمه: سيماي بازرگانان و صاحبان صنايع

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنايع بپذير، و آنها را به نيكوكاري سفارش كن، بازرگاناني كه در شهر ساكنند، يا آنان كه همواره در سير و كوچ كردن مي‌باشند، و بازرگاناني كه با نيروي جسماني كار مي‌كنند، چرا كه آنان منابع اصلي منفعت، و پديد آورند گان وسايل زندگي و آسايش، و آورند گان وسايل زندگي از نقاط دور دست و دشوار مي‌باشند، از بيابانها و درياها، و دشتها و كوهستانها، جاهاي سختي كه مردم در آن اجتماع نمي‌كنند، يا براي رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان مردمي آرامند، و از ستيزه جويي آنان ترسي وجود نخواهد داشت، مردمي آشتي طلبند كه فتنه انگيزي ندارند، در كار آنها بينديش چه در شهري باشند كه تو به سر مي‌بري، يا در شهرهاي ديگر، با توجه به آن چه كه تذكر دادم اين را هم بدان كه در ميان بازرگانان، هستند كساني كه تنگ نظر و بد معامله و بخيل و احتكار كننده اند، كه تنها با زورگويي به سود خود مي‌انديشند. و كالا را به هر قيمتي كه مي‌خواهند مي‌فروشند، كه اين سودجويي و گران فروشي براي همه افراد جامعه زيانبار، و عيب بزرگي بر زمامدار است. پس از احتكار كالا جلوگيري كن، كه رسول خدا صلي الله عليه وآله از آن جلوگيري مي‌كرد، بايد خريد و فروش در جامعه اسلامي، به سادگي و با موازين عدالت انجام گيرد، با نرخهايي كه بر فروشنده و خريدار زياني نرساند، كسي كه پس از منع تو احتكار كند، او را كيفر ده تا عبرت ديگران شود امّا در كيفر او اسراف نكن.

المحرومون

ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَي مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَي وَالزَّمْنَي، فَإِنَّ فِي هذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَمُعْتَرّاً، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَي مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَي، وَكُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِيتَ حَقَّهُ. فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهَ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرَ الْمُهِمَّ. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ،وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ. فَفَرِّغْ لِأُلئِكَ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضُعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَي اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَي الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَي اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ. وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيُتْمِ وَذَوِي الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ، وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذلِكَ عَلَي الْوُلَاةِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ؛ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَي أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ. وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُقْعِدَ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ، حَتَّي يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ».
ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّيقَ وَالْأَنَفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئاً، وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ!
ترجمه: سيماي محرومان و مستضعفان
سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پايين و محروم جامعه كه هيچ چاره اي ندارند، از زمين گيران، نيازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در اين طبقه محروم گروهي خويشتن داري نموده، و گروهي به گدايي دست نياز بر مي‌دارند، پس براي خدا پاسدار حقّي باش كه خداوند براي اين طبقه معّين فرموده است، بخشي از بيت المال، و بخشي از غلّه هاي زمينهاي غنيمتي اسلام را در هر شهري به طبقات پايين اختصاص ده، زيرا براي دورترين مسلمانان همانند نزديكترينشان سهمي مساوي وجود دارد و تو مسئوول رعايت آن مي‌باشي مبادا سرمستي حكومت تو را از رسيدگي به آنان باز دارد، كه هرگز انجام كارهاي فراوان و مهم عذري براي ترك مسؤوليّت هاي كوچك تر نخواهد بود، همواره در فكر مشكلات آنان باش، و

از آنان روي بر مگردان، به ويژه امور كساني را از آنان بيشتر رسيدگي كن كه از كوچكي به چشم نمي‌آيند و ديگران آنان را كوچك مي‌شمارند و كمتر به تو دسترسي دارند.
براي اين گروه از افراد مورد اطمينان خود كه خدا ترس و فروتنند انتخاب كن، تا پيرامونشان تحقيق و مسائل آنان را به تو گزارش كنند. سپس در رفع مشكلاتشان بگونه اي عمل كن كه در پيشگاه خدا عذري داشته باشي، زيرا اين گروه در ميان رعيّت بيشتر از ديگران به عدالت نيازمندند، و حق آنان را بگونه اي بپرداز كه در نزد خدا معذور باشي، از يتيمان خردسال، و پيران سالخورده كه راه چاره اي ندارند. و دست نياز بر نمي‌دارند، پيوسته دلجويي كن كه مسؤوليّتي سنگين بر دوش زمامداران است. اگر چه حق، تمامش سنگين است امّا خدا آن را بر مردمي آسان مي‌كند كه آخرت مي‌طلبند، نفس را به شكيبايي وا مي‌دارند، و به وعده هاي پروردگار اطمينان دارند. پس بخشي از وقت خود را به كساني اختصاص ده كه به تو نياز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسيدگي نمايي، و در مجلس عمومي با آنان بنشين و در برابر خدايي كه تو را آفريده فروتن باش، و سربازان و ياران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور كن تا سخنگوي آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو كند، من از رسول خدا صلي الله عليه وآله بارها شنيدم كه مي‌فرمود: «ملّتي كه حق ناتوانان را از زورمندان، بي اضطراب و بهانه اي باز نستاند، رستگار نخواهد شد».
پس درشتي و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار كن، و تنگ خويي و خود بزرگ بيني را از خود دور ساز تا خدا درهاي رحمت خود را به روي تو بگشايد، و تو را پاداش اطاعت ببخشايد، آن چه به مردم مي‌بخشي بر تو گوارا باشد، و اگر چيزي را از كسي باز مي‌داري با مهرباني و پوزش خواهي همراه باشد.

ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا: مِنْهَا إِجَابَةُ عُمَّالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كُتَّابُكَ، وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَحْرَجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ. وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ.
وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ، وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.
وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ: إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً، فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ، وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذلِكَ كَامِلاً غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ، بَالِغاً مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ. وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تَكُونَنَّ مُنَفِّراً وَلَا مُضَيِّعاً، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ.
وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أُصَلِّي بِهِمْ؟ فَقَالَ:
«صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ، وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً».
وَأَمَّا بَعْدُ، فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوُلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ، وَقِلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ؛ وَالْإِحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَيَقْبُحُ الْحَسَنَ، وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ، وَيُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ. وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَيْسَتْ عَلَيالْحَقّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ، وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَذْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ احْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِيهِ، أَوْ فِعْلِ كَرِيمٍ تُسْدِيهِ! أَوْ مُبْتَلًى بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيِسُوا مِنْ بَذْلِكَ! مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَؤُونَةَ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شَكَاةِ مَظْلِمَةٍ، أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

ترجمه: اخلاق اختصاصي رهبري

بخشي از كارها بگونه اي است كه خود بايد انجام دهي، مانند پاسخ دادن به كارگزاران دولتي، در آنجا كه منشيان تو از پاسخ دادن به آنها درمانده اند، و ديگر، بر آوردن نياز مردم در همان روزي كه به تو عرضه مي‌دارند، و يارانت در رفع نياز آنان ناتوانند، كار هر روز را در همان روز انجام ده، زيرا هر روزي، كاري مخصوص به خود دارد. نيكوترين وقت‌ها و بهترين ساعات شب و روزت را براي خود و خداي خود انتخاب كن، اگر چه همه وقت براي خداست، آنگاه كه نيّت درست و رعيّت در آسايش قرار داشته باشد. از كارهايي كه به خدا اختصاص دارد و بايد با اخلاص انجام دهي، انجام واجباتي است كه ويژه پروردگار است، پس در بخشي از شب و روز، تن را به پرستش خدا اختصاص ده، و آن چه تو را به خدا نزديك مي‌كند بي عيب

و نقصاني انجام ده، اگر چه دچار خستگي جسم شوي. هنگامي كه نماز به جماعت مي‌خواني، نه با طولاني كردن نماز مردم را بپراكني و نه آن كه آن را تباه سازي، زيرا در ميان مردم، بيمار يا صاحب حاجتي وجود دارد، آنگاه كه پيامبر صلي الله عليه وآله مرا به يمن مي‌فرستاد از او پرسيدم، با مردم چگونه نماز بخوانم؟فرمود: «در حدّ توان ناتوانان نماز بگذار و بر مؤمنان مهربان باش».

هيچگاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، كه پنهان بودن واليان، نمونه اي از تنگ خويي و كم اطّلاعي در امور جامعه مي‌باشد. نهان شدن از رعيّت، زمامداران را از دانستن آن چه بر آنان پوشيده است باز مي‌دارد، پس كار بزرگ، اندك، و كار اندك بزرگ جلوه مي‌كند، زيبا زشت، و زشت زيبا مي‌نمايد، و باطل به لباس حق در آيد، همانا زمامدار، آن چه را كه مردم از او پوشيده دارند نمي‌داند، و حق را نيز نشانه اي نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود، و تو به هر حال يكي از آن دو نفر مي‌باشي: يا خود را براي جانبازي درراه حق آماده كردي پس نسبت به حقّ واجبي كه بايد بپردازي يا كار نيكي كه بايد انجام دهي ترسي نداري، پس چرا خود را پنهان مي‌داري؟ و يا مردي بخيل و تنگ نظري، پس مردم چون تو را بنگرند مأيوس شده از درخواست كردن باز مانند.

با اينكه بسياري از نيازمندي هاي مردم رنجي براي تو نخواهد داشت، كه شكايت از ستم دارند يا خواستار عدالتند، يا در خريد و فروش خواهان انصافند.

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقِلَّةُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ، فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُولئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ.
وَلَا تُقْطِعَنَّ لِاَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَّتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ، تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ، يَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ،
فَيَكُونَ مَهْنَأُ ذلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذلِكَ صَابِراً مُحْتَسِباً، وَاقِعاً ذلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذلِكَ مَحْمُودَةٌ. وَإِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ، وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقاً بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَاراً تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى اَلْحَقِّ.
ترجمه: اخلاق رهبري با خويشاوندان
همانا زمامداران را خواص و نزديكاني است كه خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ريشه ستمكاريشان را با بريدن اسباب آن بخشكان، و به هيچكدام از اطرافيان و خويشاوندانت زمين را واگذار مكن، و بگونه اي با آنان رفتار كن كه قرار دادي به سود شان منعقد نگردد كه به مردم زيان رساند، مانند آبياري مزارع، يا زراعت مشترك، كه هزينه هاي آن را بر ديگران تحميل كنند،
در آن صورت سودش براي آنان، و عيب و ننگش در دنيا و آخرت براي تو است.حق را مال هر كس كه باشد، نزديك يا دور بپرداز، و در اين كار شكيبا باش، و اين شكيبايي را به حساب خدا بگذار، گر چه اجراي حق مشكلاتي براي نزديكانت فراهم آورد، تحّمل سنگيني آن را به ياد قيامت برخود هموار ساز و هرگاه رعيّت بر تو بدگمان گردد، افشاگري نموده عذر خويش را آشكارا در ميان بگذار، و با اينكار از بدگماني نجاتشان ده، كه اين كار رياضتي براي خودسازي تو، و مهرباني كردن نسبت به رعيّت است، و اين پوزش خواهي تو آنان را به حق وامي دارد.

وَلَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضَي، فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْناً لِبِلَادِكَ، وَلَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهِمْ فِي ذلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ. وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْ ءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِماعاً، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشَتُّتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ.
وَقَدْ لَزِمَ ذلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيَما بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ؛ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ، وَلَا تَخِيسَنَّ بِعَهْدِكَ، وَلَا تَخْتِلَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَي اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْناً أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيماً يَسْكُنُونَ إِلَي مَنَعَتِهِ، وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَي جِوَارِهِ. فَلَا إِدْغَالَ وَلَا مُدَالَسَةَ وَلَا خِدَاعَ فِيهِ، وَلَا تَعْقِدْ عَقْداً تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ، وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَي لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوْثِقَةِ. وَلَا يَدْعُوَنَّكَ ضِيقُ أَمْرٍ، لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَي طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَي ضِيقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخَافُ تَبِعَتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طِلْبَةٌ، لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ.
ترجمه: روش برخورد با دشمن
هرگز پيشنهادِ صلح از طرف دشمن را كه خشنودي خدا در آن است رد مكن، كه آسايش رزمندگان، و آرامش فكري تو، و امنيّت كشور در صلح تأمين مي‌گردد. لكن زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتي كردن، زيرا گاهي دشمن نزديك مي‌شود تا غافلگير كند، پس دوراندیش باش، و خوشبيني خود را متّهم كن. حال اگر پيماني بين تو و دشمن منعقد گرديد، يا در پناه خود او را امان دادي، به عهد خويش وفادار باش، و آن چه بر عهده گرفتي امانت دار باش، و جان خود را سپر پيمان خود گردان، زيرا هيچ يك از واجبات الهي همانند وفاي به عهد نيست كه همه مردم جهان با تمام اختلافاتي كه در افكار و تمايلات دارند، در آن اتّفاق نظر داشته باشند. تا آنجا كه مشركين زمان جاهليّت به عهد و پيماني كه با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زيرا كه آينده ناگوار پيمان شكني را آزمودند، پس هرگز پيمان شكن مباش، و در عهد خود خيانت مكن، و دشمن را فريب مده، زيرا كسي جز نادان بد كار، بر خدا گستاخي روا نمي‌دارد، خداوند عهد و پيماني كه با نام او شكل مي‌گيرد با رحمت خود مايه آسايش بندگان، و پناهگاه امني براي پناه آورند گان قرار داده است، تا همگان به حريم أمن آن روي بياورند. پس فساد، خيانت، فريب، در عهد و پيمان راه ندارد، مبادا

قراردادي را امضاء كني كه در آن براي دغلكاري و فريب راههايي وجود دارد، و پس از محكم كاري و دقّت در قرارداد نامه، دست از بهانه جويي بردار، مبادا مشكلات پيماني كه بر عهده ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پيمان شكني وا دارد، زيرا شكيبايي تو در مشكلات پيمانها كه اميد پيروزي در آينده را به همراه دارد، بهتر از پيمان شكني است كه از كيفر آن مي‌ترسي، و در دنيا و آخرت نمي‌تواني پاسخ گوي پيمان شكني باشي.

تحذيرات

اشاره

ترجمه: هشدارها

التحذيرٌ من الدّم الحرام

إِيَّاكَ وَالدِّمَاءَ وَسَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْ ءٌ أَدْنَي لِنِقْمَةٍ، وَلَا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ، وَلَا أَحْرَي بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ، مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئٌ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فِيَما تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَلَا تُقَوِّيَنَّ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ. فَإِنَّ ذلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ، بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ.
وَلَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ، لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَالْبَدَنِ.وَإِنِ ابْتُلِيتَ بِخَطَأٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ؛ فَإِنَّ فِي الْوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً، فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَةُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَي أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ.
ترجمه: هشدار از خون ناحق
از خونريزي بپرهيز، و از خون ناحق پروا كن، كه هيچ چيز همانند خون ناحق كيفر الهي را نزديك، مجازات را بزرگ، و نابودي نعمت‌ها را سرعت، و زوال حكومت را نزديك نمي‌گرداند، و روز قيامت خداي سبحان قبل از رسيدگي اعمال بندگان، نسبت به خونهاي ناحق ريخته شده داوري خواهد كرد، پس با ريختن خوني حرام، حكومت خود را تقويت مكن.
زيرا خون ناحق حكومت را سُست، و پَست، و بنياد آن را بر كنده به ديگري منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، ونه در پيشگاه خداوند، عذري در خون ناحق نخواهي داشت،
چرا كه كيفر آن قصاص است و از آن گريزي نيست، اگر به خطا خون كسي ريختي، يا تازيانه يا شمشير، يا دستت دچار تند روي شد، كه گاه مشتي سبب كشتن كسي مي‌گردد، چه رسد به بيش از آن، مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول بازدارد!

تحذير من الأُنانيّة

وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ، وَالثِّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ، فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمحسِنِينَ.
ترجمه: هشدار از خودپسندي
مبادا هرگز! دچار خودپسندي گردي! و به خوبيهاي خود اطمينان كني، و ستايش را دوست داشته باشي، كه اينها همه از بهترين فرصتهاي شيطان براي هجوم آوردن به توست، و كردار نيك، نيكوكاران را نابود سازد.

وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَي رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوِ التَّزَيُّدَ فِيَما كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ، فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ، وَالتَّزَيُّدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَي:
«كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».
ترجمه: هشدار از منّت گذاري
مبادا هرگز! با خدمتهايي كه انجام دادي بر مردم منّت گذاري، يا آن چه را انجام داده اي بزرگ بشماري، يا مردم را وعده اي داده، سپس خُلف وعده نمايي، منّت نهادن، پاداش نيكوكاري را از بين مي‌برد، و كاري را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند، و خلاف وعده عمل كردن، خشم خدا و مردم را بر مي‌انگيزاند كه خداي بزرگ فرمود:
«دشمني بزرگ نزد خدا آن كه بگوييد و عمل نكنيد».(1).
*****
(1) صف آيه 3.

التحذير من العجلة

وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوِ التَّسَقُّطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا، أَوِ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ، أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَااسْتَوْضَحَتْ.فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍمَوْضِعَهُ،وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍمَوْقِعَهُ.

ترجمه: هشدار از شتابزدگي

مبادا هرگز! در كاري كه وقت آن فرا نرسيده شتاب كني، يا كاري كه وقت آن رسيده سُستي ورزي، و يا در چيزي كه روشن نيست ستيزه جويي نمايي و يا در كارهاي روشن كوتاهي كني، تلاش كن تا هر كاري را در جاي خود، و در زمان مخصوص به خود، انجام دهي.

التحذير من طلب العناوين

وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِئْثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ، وَالتَّغَابِيَ عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ، فَإِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ. وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَغْطِيَةُ الْأُمُورِ، وَيُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ. امْلِكْ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ، وَسَوْرَةَ حَدِّكَ، وَسَطْوَةَ يَدِكَ، وَ غَرْبَ لِسَانِكَ، وَاحْتَرِسْ مِنْ كُلِّ ذلِكَ بِكَفٍّ الْبَادِرَةِ، وَ تَأْخِيرِ السَّطْوَةِ، حَتَّي يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ: وَلَنْ تَحْكُمَ ذلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّي تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَي رَبِّكَ. وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَي لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ، أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ، أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا صلي الله عليه وآله أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا، وَتَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهِدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هذَا، وَاسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ، لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسَرُّعِ نَفْسِكَ إِلَي هَوَاهَا. وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَي إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ، أَنْ يُوَفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَي الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَي خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ، وَجَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النِّعْمَةِ، وَتَضْعِيفِ الْكَرَامَةِ، وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». وَالسَّلَامُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً، وَالسَّلَامُ.

ترجمه: هشدار از امتياز خواهي

مبادا هرگز! در آن چه كه با مردم مساوي هستي امتيازي خواهي، و از اموري كه بر همه روشن است، غفلت نداشته باش، زيرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولي، و به زودي پرده از كارها يك سو رود، و انتقام ستمديده از تو باز مي‌گيرند، باد غرورت، جوشش خشمت، تجاوز دستت، تندي زبانت، را در اختيار خود گير، و با پرهيز از شتابزدگي، و فرو خوردن خشم، خود را آرامش ده تا خشم فرو نشيند و اختيار نفس در دست تو باشد.

و تو بر نفس مسلّط نخواهي شد مگر با ياد فراوان قيامت، و بازگشت به سوي خدا. آن چه بر تو لازم است آن كه، حكومتهاي دادگستر پيشين، سنّت هاي با ارزش گذشتگان، روش هاي پسنديده رفتگان، و آثار پيامبر صلي الله عليه وآله و واجباتي كه در كتاب خداست، را همواره به ياد آوري، و به آن چه ما عمل كرده ايم پيروي كني، و براي پيروي از فرامين اين عهدنامه اي كه براي تو نوشته ام، و با آن حجّت را بر تو تمام كرده ام، تلاش كن، زيرا اگر نفس سركشي كرد و بر تو چيره شد عذري نزد من نداشته باشي. از خداوند بزرگ با رحمت گسترده، و قدرت برترش در انجام تمام خواسته ها، درخواست مي‌كنيم كه به آن چه موجب خشنودي اوست ما و تو را

موفّق فرمايد، كه نزد او و خلق او، داراي عذري روشن باشيم، برخوردار از ستايش بندگان، يادگار نيك در شهرها، رسيدن به همه نعمت ها، و كرامت‌ها بوده، و اينكه پايان عمر من و تو را به شهادت و رستگاري ختم فرمايد، كه همانا ما به سوي او باز مي‌گرديم، با درود به پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله و اهل بيت پاكيزه و پاك او، درودي فراوان و پيوسته. با درود

رنجنامه غصب خلافت

اشاره

خطبه 3 نهج البلاغه
وَهِيَ اَالمعْرُوفَةُ بالشِّقْشِقِيَّة
ترجمه: خطبه 3
(معروف به خطبه شقشقيّه)
(درد دلها و شكوه هاي امام عليه السلام از ماجراي سقيفه و غصب خلافت در اين خطبه مطرح است)

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَإِنَّهُ لِيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّي يَلْقَي رَبَّهُ! فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَي، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًي، وَفِي الْحَلْقِ شَجاً، أَرَي تُرَاثِي نَهْباً، حَتَّي مَضَي الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَي بِهَا إِلَي فُلانٍ بَعْدَهُ.

ترجمه: غصب خلافت و علل شكيبايي امام عليه السلام

آگاه باشيد! به خدا سوگند! ابابكر، جامه خلافت را بر تن كرد، در حالي كه مي‌دانست، جايگاه من در حكومت اسلامي، چون مِحوَر سنگ هاي آسياب است «كه بدون آن آسياب حركت نمي‌كند» او مي‌دانست كه سيل علوم از دامن كوهسار من جاري است، و مرغان دور پرواز انديشه‌ها به بُلَنداي ارزش من نتوانند پرواز كرد، پس من رداي خلافت، رها كرده، و دامن جمع نموده از آن كنار گيري كردم، و در اين انديشه بودم، كه آيا با دست تنها براي گرفتن حق خود بپا خيزم؟ يا در اين محيط خفقان زا و تاريكي كه به وجود آوردند، صبر پيشه سازم؟ كه پيران را فرسوده، جوانان را پير، و مردان با ايمان را تا قيامت و ملاقات پروردگار اندوهگين نگه مي‌دارد.

پس از ارزيابي درست، صبر و بردباري را خِرَدمندانه تر ديدم، پس صبر كردم در حالي كه گويا خار در چشم و استخوان در گلوي من مانده بود، و با ديدگان خود مي‌نگريستم كه ميراث مرا به غارت مي‌برند!

ثم تمثل بقول الأعشي:
شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَي كُورِهَا
وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ
فَيَا عَجَباً!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ - لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا! -
ترجمه: بازي ابابكر با خلافت
تا اينكه خليفه اوّل، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خَطّاب سپرد.
(سپس امام مَثَلي را با شِعري از أعشي عنوان كرد)
مرا با برادر جابر «حيّان» چه شباهتي است؟ من همه روز را در گرماي سوزان كار كردم و او راحت و آسوده در خانه بود!!
شگفتا! ابابكر كه در حيات خود از مردم مي‌خواست عذرش را بپذيرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد ديگري در آورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشيدند و از حاصل آن بهرمند گرديدند.

الشكوي من عمر

فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا، وَيَخْشُنُ مَسُّهَا، وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَالْاِعْتِذَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ. فَمُنِيَ النَّاسُ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِرَاضٍ؛ فَصَبَرْتُ عَلَي طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ؛ حَتَّي إذَا مَضَي لِسَبِيلِهِ.

ترجمه: عمر و ماجراي خلافت

سرانجام اوّلي حكومت را به راهي در آورد، و به دست كسي «عمر» سپرد، كه مجموعه اي از خشونت، سختگيري، اشتباه و پوزش طلبي بود، زمامدار مانند كسي كه بر شتري سركش سوار است، اگر عَنان محكم كشد، پرده هاي بيني حيوان پاره مي‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط مي‌كند. سوگند به خدا مردم در حكومت دوّمي، در ناراحتي و رنج مهّمي گرفتار آمده بودند، و دچار دورويي‌ها و اعتراض‌ها شدند، و من در اين مدت طولاني محنت زا، و عذاب آور، چاره اي جز شكيبايي نداشتم، تا آن كه روزگار عُمَر هم سپري شد.

جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ، فَيَا لَلَّهِ وَلِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هذِهِ النَّظَائِرِ! لكِنِّي اَسْفَفْتُ إِذْ اَسَفُّوا، وَطِرْتُ إِذْ طَارُوا؛ فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَمَالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وَهَنٍ.

ترجمه: شورا عمر و خلافت عثمان

سپس عمر خلافت را در گروهي قرار داد كه پنداشت من همسنگ آنان مي‌باشم!! پناه به خدا از اين شورا! در كدام زمان من با اعضاءِ شورا برابر بودم؟ كه هم اكنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صَف آنها قرارم دهند؟ ناچار باز هم كوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گرديدم. يكي از آنها با كينه اي كه از من داشت روي بر تافت، و ديگري دامادش(1) را بر حقيقت برتري داد وآن دونفر ديگر كه زشت است آوردن نامشان.

*****

(1) عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر عثمان، كه حق وتو در شورا داشت. زيرا عمر دستور داد اگر اختلاف در شورا پديد آمد، ملاك، رأي داماد عثمان است.

الشكوي من عثمان

إِلَي أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَيْهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَي أَنِ انْتَكَثَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ!

ترجمه: شكوه از خلافت عثمان

تا آن كه سوّمي به خلافت رسيد، دو پهلويش از پر خوري باد كرده، همواره بين آشپزخانه و دستشويي سرگردان بود، و خويشاوندان پدري او از بني اميّه بپا خاستند، و همراه او بيت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه اي كه بجان گياه بهاري بيافتد، عثمان آنقدر اسراف كرد كه ريسمان بافته او باز شد، و أعمال او مردم را برانگيخت، و شكم بارگي او نابودش ساخت.

فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّي لَقَدْ وُطِي ءَ الْحَسَنَانِ، وَشُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ.
فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ، وَمَرَقَتْ أُخْرَي، وَقَسَطَ آخَرُونَ: كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَاداً، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِين»
بَلَي! وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا، وَلكِنَّهُمْ حَلِيَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَرَاقَهُمْ زِبْرِجُهَا!
ترجمه: بيعت عمومي مردم با اميرالمؤمنين عليه السلام
روز بيعت، فراواني مردم چون يالهاي پر پُشت كَفْتار بود، از هر طرف مرا احاطه كردند، تا آن كه نزديك بود حسن و حسين عليه السلام لگد مال گردند، و رداي من از دو طرف پاره شد، مردم چون گلّه هاي انبوه گوسفند مرا در ميان گرفتند
امّا آنگاه كه بپا خاستم و حكومت را به دست گرفتم، جمعي پيمان شكستند، و گروهي از اطاعت من سرباز زده از دين خارج شدند، و برخي از اطاعت حق سر بر تافتند، گويا نشنيده بودند سخن خداي سبحان را كه مي‌فرمايد: (سراي آخرت را براي كساني بر گزيديم كه خواهان سركشي و فساد در زمين نباشند و آينده از آنِ پرهيزكاران است).
آري! به خدا آن را خوب شنيده و حفظ كرده بودند، امّا دنيا در ديده آنها زيبا نمود، و زيور آن چشم هايشان را خيره كرد.

أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَي الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَي كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبِهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا، وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ!

قالوا: وقام إليه رجل من أهل السواد عند بلوغه إلي هذا الموضع من خطبته، فناوله كتاباً (قيل: إن فيه مسائل كان يريد الإجابة عنها)، فأقبل ينظر فيه (فَلَمّا فرغ من قراءته). قال له ابن عباس: يا أميرالمؤمنين، لَوِ اطَّرَدَتْ خُطْبَتُكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيتَ!

فَقَالَ: هَيْهَاتَ يَابْنَ عَبَّاسٍ! تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ!

قال ابن عباس: فو اللّه ما أسفت علي كلام قط كأسفي علي هذا الكلام أَلَّا يكون أميرالمؤمنين عليه السلام بلغ منه حيث أراد.

قوله (ع) «كراكب الصعبة إن أشنق لها خرم، وإن أسلس لها تقحم»

يريد أنه إذا شدد عليها جذب الزمام وهي تنازعه رأسها خرم أنفها، وإن أرخي لها شيئاً مع صعوبتها تقحمت به فلم يملكها؛

يقال: أشنق الناقة، إذا جذب رأسها بالزمام فرفعه، وشنقها.

ترجمه: مسؤوليت هاي اجتماعي

سوگند به خدايي كه دانه را شكافت و جان را آفريد، اگر حضور فراوان بيعت كنندگان نبود، و ياران، حجّت را بر من تمام نمي‌كردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پيمان نگرفته بود كه برابر شكم بارگي ستمگران، و گرسنگي مظلومان، سكوت نكنند، مهار شتر خلافت را بر كوهان آن انداخته، رها مي‌نمودم، و آخر خلافت را به كاسه اوّل آن سيراب مي‌كردم، آنگاه مي‌ديديد كه دنياي شما نزد من از آب بيني گوسفندي بي ارزش تراست.

(گفتند: در اينجا مردي از أهالي عراق بلند شد و نامه اي به دست امام عليه السلام داد و امام عليه السلام آن را مطالعه مي‌فرمود، گفته شد مسائلي در آن بود كه مي‌بايست جواب مي‌داد. وقتي خواندن نامه به پايان رسيد، ابن عباس گفت يا اميرالمؤمنين! چه خوب بود سخن را از همانجا كه قطع شد آغاز مي‌كرديد؟ امام عليه السلام فرمود:)

هرگز! اي پسر عباس، شعله اي از آتش دل بود، زبانه كشيد و فرو نشست،(1).

(ابن عباس مي‌گويد، به خدا سوگند! بر هيچ گفتاري مانند قطع شدن سخن امام عليه السلام اينگونه اندوهناك نشدم، كه امام نتوانست تا آنجا كه دوست دارد به سخن ادامه دهد.)

مي گويم: (معناي سخن امام عليه السلام كه فرمود، كراكب الصّعبة، اين است كه اگر سوار كار مهار شتر سركش را سخت بكشد، و مركب چموش نافرماني كند، بيني او پاره مي‌شود، و اگر مهار ش را رها كند، چموشي كرده در پرتگاه سقوط قرار مي‌گيرد و صاحبش قدرت كنترل او را ندارد. مي‌گويند «اشنق الناقه» يعني به وسيله مهار، سر شتر را بالا بكشد و «شنقها» نيز مي‌گويند كه ابن سكّيت در كتاب اصلاح المنطق گفته است. اينكه فرمود «اشنق لها» و نفرمود «اشنقها» براي آنكه اين كلمه را مقابل «اسلس لها» قرار داد، گويي فرموده باشد كه اگر سر او را بالا كشد. يعني آن را واگذارد تا سر خود را بالا نگاه دارد).

*****

(1) شِقشِقة هَدَرَتْ: ضرب االمثل است. (شقشقه، چيزي شبيه بادكنك كه به هنگام خشم شتر، از زير گلوي او بيرون مي‌زند و پس از آرام گرفتن ناپديد مي‌گردد) پيام اين ضرب االمثل همان است كه در ترجمه آورديم.

ويژگي هاي سياست امام علي (ع)

لما عوتب علي التسوية في العطاء
العدالة الاقتصاديّة
أَتَأْمُرُونِّي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْماً!
لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ، وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ.
وَلَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِغَيْرِهِ وُدُّهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْماً فَاحْتَاجَ إِلَي مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَأَلْأَمُ خَدِينٍ!
ترجمه: خطبه 126 نهج البلاغه
(وقتي گروهي براي تقسيم مساوي بيت المال اعتراض كردند و زياده طلب بودند، فرمود:)
عدالت اقتصادي امام عليه السلام
آيا به من دستور مي‌دهيد براي پيروزي خود، از جور و ستم درباره امّت اسلامي كه بر آنها ولايت دارم، استفاده كنم؟
به خدا سوگند! تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پي هم طلوع و غروب مي‌كنند، هرگز چنين كاري نخواهم كرد!
اگر اين اموال از خودم بود بگونه اي مساوي در ميان مردم تقسيم مي‌كردم تا چه رسد كه جزو اموال خداست، آگاه باشيد! بخشيدن مال به آنها كه استحقاق ندارند، زياده روي و اسراف است، ممكن است در دنيا ارزش دهنده آن را بالا بَرَد امّا در آخرت پَست خواهد كرد، در ميان مردم ممكن است گراميش بدارند امّا در پيشگاه خدا خوار و ذليل است.
هيچ كس مالش را در راهي كه خدا اجازه نفرمود مصرف نكرد و به غير اهل آن نپرداخت جز آن كه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستي آنها را متوّجه ديگري ساخت، پس اگر روزي بلغزد و محتاج كمك آنان گردد، بدترين رفيق و سرزنش كننده ترين دوست خواهند بود.

خطبه 200 نهج البلاغه

سياسة معاوية الماكرة
وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي، وَلكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَلَوْلَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ، وَلكِنْ كُلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٍ، وَكُلُّ فُجَرَةٌ كُفَرَةٌ.
«وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».
وَاللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ.
ترجمه: خطبه 200 نهج البلاغه
سياست دروغين معاويه
سوگند به خدا! معاويه از من سياستمدار تر نيست، امّا معاويه حيله گر و جنايتكار است، اگر نيرنگ ناپسند نبود من زيركترين افراد بودم، ولي هر نيرنگي گناه، و هر گناهي نوعي كفر و انكار است، روز رستاخيز در دست هر حيله گري پرچمي است كه با آن شناخته مي‌شود
به خدا سوگند! من با فريبكار ي غافلگير نمي‌شوم، و با سخت گيري ناتوان نخواهم شد

امام علي عليه السلام و مسائل قضائي

مشخصات کتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي ع و مسائل قضايي مولف محمد دشتي ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰، با همكاري ستاد اميرالمومنين علي عليهالسلام.. [و ديگران.
مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگيتحقيقاتي اميرالمومنين ع ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۴ ۳۰ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام ج.۸.
شابك: ۱۰۰۰۰ريال: 964-6422-28-6؛ ۱۰۰۰۰ ريال(چاپ دوم)؛ چاپ سوم978-964-6422-28-5:
يادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱.
يادداشت: عنوان روي جلد: امام علي ع و امور قضايي
يادداشت: كتابنامه ص [۲۷۱] - ۴ ۳۰؛ همچنين به صورت زيرنويس
عنوان روي جلد: امام علي ع و امور قضايي
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- قضاوتها
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضايل
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع) ستاد اميرالمومنين علي (ع)
شناسه افزوده: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام؛ ج.۸.
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴د۵الف۷ ۸.ج ۱۳۷۹
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م۷۹-۵۴۱۴

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كار بُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

اگر همه انسان‌ها بر أساس فطرت خداجوي خويش، راه كمال و تكامل را تداوم مي‌دادند.
اگر همه انسان‌ها با روح حق گرائي و خويش به حقيقت مي‌پيوستند و همه جا با حق، و براي حق، و در راه حق تلاش مي‌كردند، و به حق خويش قانع مي‌شدند.
اگر همه انسان‌ها با جان عدالت خواه خود براي اجراي عدالت مي‌كوشيدند، عدالت را در همه جوانب آن مي‌شناختند.
و عدالت جو، و عدالت خو، بودند.
اگر همه انسان‌ها به يكديگر احترام مي‌گذاشتند و در احترام متقابل، براي حقوق فردي و اجتماعي يكديگر ارزش قائل شده و به حريم حقوقي ديگران تجاوز نمي‌كردند.
اگر انسان‌ها با ارزش هاي اخلاقي تربيت مي‌شدند و با ارزش‌ها زندگي مي‌كردند، و براي انسان‌ها و انسانيّت ارزش قائل مي‌شدند.
اگر روح تجاوز طلبي، برتري جوئي، امتياز خواهي، در بشريّت ريشه كن مي‌شد.
اگر غرائز حيواني انسان‌ها چونان شهوت و خشم و غضب و قدرت طلبي تعديل مي‌گرديد.
اگر همه انسان‌ها به وظائف خود آشنا بودند.
اگر همه انسان‌ها تنها خدا را مي‌پرستند، خداشناس و خدا ترس بودند و همه جا خدا را مي‌ديدند و از سرانجام زشتي‌ها و اعمال نادرست مي‌ترسيدند.
روح تجاوز طلبي، ستيزه جوئي، برتري طلبي، غارتگري، جنگ طلبي، كينه توزي و انتقام از ميان برداشته مي‌شد و همه فرشته خو مي‌شدند.
ديگر نيازي به مبحث قضا و داوري نبود.
ديگر نيازي به محاكم قضائي نداشتيم كه نيكو سرودند:
بهشت آنجاست آزاري نباشد
كسي را با كسي كاري نباشد
امّا هزاران افسوس كه بسياري در پرتو تعاليم پيامبران آسماني تربيت نشدند خودسازي نكردند.
و نتوانستند غرائز حيواني سركش خود را كنترل و تعديل كنند.
و با انواع روش‌ها و شيوه هاي دروغين و شيطاني در فكر فريب دادن انسان‌ها هستند، به ديگران ستم مي‌كنند، و با انواع حيله‌ها و نيرنگ‌ها به حريم اجتماعي و اقتصادي ديگران تجاوز مي‌كنند.

همه چيز را براي خود مي‌خواهند، و براي رسيدن به مقاصد شوم خود در حق همه كس جَفا مي‌كنند، ارزش‌ها را ناديده مي‌انگارند. اينجاست كه مسئله قضا و داوري مطرح مي‌شود و يك ضرورت اجتماعي است.

ضرورت شناخت انسان ها

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به اين مشكل انساني، اجتماعي در خطبه 32 فرمود:
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كَنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئاً، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوّاً، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّي تَحُلَّ بِنَا. وَالنَّاسُ عَلَي أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةُ نَفْسِهِ، وَكَلَالَةُ حَدِّهِ، وَنَضِيضُ وَفْرِهِ.
وَمِنْهُمْ الْمُصْلِتُ لِسَيْفِهِ، وَالْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ، وَالْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجِلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِينَهُ لِحُطَامٍ يَنْتَهِزُهُ، أَوْ مِقْنَبٍ يَقُودُهُ، أَوْ مِنْبَرٍ يَفْرَعُهُ. وَلَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَي الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَناً، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عِوَضاً! وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَزَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَي الْمَعْصِيَةِ.
وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤُولَةُ نَفْسِهِ، وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَي حَالِهِ، فَتَحَلَّي بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ، وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذلِكَ فِي مَرَاحٍ وَلَا مَغْدًي.
وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍّ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتٍ مَكْعُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَثَكْلَانَ مُوجَعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ التَّقِيَّةُ، وَشَمِلَتْهُمُ الذِّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرٍ أُجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِزَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّي مَلُّوا، وَقُهِرُوا حَتَّي ذَلُّوا، وَقُتِلُوا حَتَّي قَلُّوا.
فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرَظِ، وَقُرَاضَةِ الْجَلَمِ، وَاتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ وَارْفُضُوهَا ذَمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

«اي مردم، در روزگاري كينه توز، و پر از ناسپاسي و كفران نعمت ها، صبح كرده ايم، كه نيكوكار، بد كار به شمار مي‌آيد، و ستمگر بر تجاوز و سركشي خود مي‌افزايد، نه از آن چه مي‌دانيم بهره مي‌گيريم، و نه از آن چه نميدانيم، مي‌پرسيم، و نه از هيچ حادثه مهّمي تا به ما فرود نيايد، مي‌ترسيم.

اقسام مردم

(روانشناسي اجتماعي مسلمين، پس از پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم)
در اين روزگاران، مردم چهار گروه اند گروهي اگر دست به فساد نمي‌زنند، براي اين است كه، روحشان ناتوان، و شمشير شان كُند، و امكانات مالي، در اختيار ندارند.
گروه ديگر، آنان كه شمشير كشيده، و شر و فساد شان را آشكار كرده اند، لشگر هاي پياده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده كشتار ديگرانند، دين را براي به دست آوردن مال دنيا تباه كردند كه يا رييس و فرمانده گروهي شوند، يا به منبري فرا رفته، خطبه بخوانند، چه بد تجارتي، كه دنيا را بهاي جان خود بداني، و با آن چه كه در نزد خداست معاوضه نمايي.
گروهي ديگر، با اعمال آخرت، دنيا مي‌طلبند، و با اعمال دنيا در پي كسب مقام هاي معنوي آخرت نيستند، خود را كوچك و متواضع جلوه مي‌دهند، گام‌ها را رياكارانه كوتاه بر مي‌دارند، دامن خود را جمع كرده، خود را همانند مؤمنان واقعي مي‌آرايند، و پوشش الهي را وسيله نفاق و دورويي و دنيا طلبي خود قرار مي‌دهند.
و برخي ديگر، با پستي و ذّلت و فقدان امكانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده اند، كه خود را به زيور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشيده اند.
اينان هرگز، در هيچ زماني از شب و روز، از زاهدان راستين نبوده اند.

در اين ميان گروه اندكي باقي مانده اند كه ياد قيامت، چشمهايشان را بر همه چيز فرو بسته، و ترس رستاخيز، اشكهايشان را جاري ساخته است، برخي از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگي مي‌كنند، و برخي ديگر ترسان و سركوب شده يا لب فرو بسته و سكوت اختيار كرده اند، بعضي مخلصانه همچنان مردم را به سوي خدا دعوت مي‌كنند، و بعضي ديگر گريان و دردناكند كه تقيّه و خويشتن داري، آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتواني وجودشان را فرا گرفته گويا در درياي نمك فرو رفته اند، دهن هايشان بسته، و قلب هايشان مجروح است، آنقدر نصيحت كردند كه خسته شدند، از بس سركوب شدند، ناتوانند و چندان كه كُشته دادند، انگشت شمارند.

اي مردم بايد دنياي حرام در چشمانتان از پَرِ كاهِ خشكيده، و تُفاله هاي قيچي شده دام داران، بي ارزش تر باشد، از پيشينيان خود پند گيريد، پيش از آن كه آيندگان از شما پند گيرند، اين دنياي فاسدِ نكوهش شده را رها كنيد، زيرا مشتاقان شيفته تر از شما را رها كرد.» (1).

*****

(1) 1- مطالب السؤول ج 1 ص 90: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
2- البيان والتبيين ج 1 ص 175 و 71: جاحظ (متوفاي 255 ه)
3- ميزان الاعتدال ج 2 ص 276: علامه ذهبي شافعي (متوفاي 748 ه)
4- عيون الاخبار ج 2 ص 237: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
5- عقدالفريد ج 2 ص 173: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه).

ضرورت قضا و داوري

وقتي در جامعه انسان‌ها انواع فريب ها، حق كُشي ها، بي عدالتي ها، تجاوزها، و امتياز خواهي‌ها وجود دارد.
يكي از وظائف مهم حكومت اسلامي ايجاد امنيّت اجتماعي است، و امنيّت اجتماعي بدون يك سيستم قضائي مقتدر و كارآمد به وجود نخواهد آمد زيرا:
تشخيص ظلم و ظالم؛
شناخت خط تجاوز و متجاوز؛
شناسائي انواع جرم و بزهكاري و مجرمين؛
و آنگاه اجراي احكام الهي در احقاق حق فرد و جامعه، و تنبيه متجاوزان، و قصاص كردن قاتلان؛
و اجراي حَد شرعي بر اندام كثيف مجرمان؛
و باز پس گرفتن حقوق از دست رفته محرومان و مظلومان
همه و همه به سيستم قضائي و داوري قضات مؤمن و متعهّد وابسته است.
اگر سيستم قضائي مقتدر و كارآمدي موجود نباشد.
يا قضات و داوران كارشناس و عالم و متخصّص و متعهّدي وجود نداشته باشند.
و يا نگذارند كه عدالت و قسط به وسيله سيستم قضائي به اجرا در آيد.
جامعه انساني رنگ سلامت نخواهد ديد و انواع ضد ارزش‌ها رواج پيدا خواهد كرد.
اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 18 نهج البلاغه با اندوه و تأسّف فراوان از قضات و داوران دروغين مي‌نالد كه بدون ايمان و تخصّص و تعهّد بر منصب قضاوت تكيه زدند و با ظنّ و گمان و رأي ناصواب خود احكام دروغين را صادر مي‌كنند كه فرمود:
تَرِدُ عَلَي أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَي غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ، فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً. وَإِلهُهُمْ وَاحِدٌ! وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ، وَاحِدٌ! أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ!
«دعوايي نسبت به يكي از احكام اجتماعي نزد عالمي مي‌برند كه با رأي خود حكمي صادر مي‌كند، پس همان دعوي را نزد ديگري مي‌برند كه او درست بر خلاف رأي اوّلي، حكم مي‌دهد، سپس همه قضُات نزد رييس خود كه آنان را به قضاوت منصوب كرد، جمع مي‌گردند، او رأي همه را بر حق

مي‌شمارد!» (1).
آنگاه در نامه 42/53 و 46 خطاب به مالك اشتر به ضرورت سيستم قضائي و ضرورت وجود قضات و داوران اشاره مي‌فرمايد كه:
وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَي بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَي مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَّي اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَي حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلي الله عليه وآله وسلم عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً.
«اي مالك بدان! مردم از گروههاي گوناگوني مي‌باشند كه اصلاح هر يك جز با ديگري امكان ندارد، و هيچ يك از گروهها از گروه ديگر بي نياز نيست از آن قشرها، لشگريان خدا، و نويسندگان عمومي و خصوصي، قضات دادگستر، كارگزاران عدل و نظم اجتماعي، جزيه دهندگان، پرداخت كنندگان ماليات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پيشه وران، و طبقه پايين جامعه از نيازمندان و مستمندان مي‌باشند، كه براي هريك خداوند سهمي مقررّ داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن يا سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم تعيين كرده كه پيماني از طرف خداست و نگهداري آن بر ما لازم است.»
و در ادامه رهنمود خود به اهميّت و ضرورت كار ارزشمند قضات مي‌پردازد و مي‌فرمايد:
فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَي جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيَما يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.
ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوامِّهَا. وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ، فِيَما يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ.
«پس سپاهيان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعيّت، و زينت و وقار زمامداران، شكوه دين، و راههاي تحقّق امنيّت كشورند، امور مردم جز با سپاهيان استوار نگردد، و پايداري سپاهيان جز به خراج و ماليات رعيّت انجام نمي‌شود كه با آن براي جهاد با دشمن تقويت گردند، و براي اصلاح امور خويش به آن تكيّه كنند، و نيازمنديهاي خود را برطرف سازند.
سپس سپاهيان و مردم، جز با گروه سوّم نمي‌توانند پايدار باشند، و آن

قضات، و كارگزاران دولت، و نويسندگان حكومتند، كه قراردادها و معاملات را استوار مي‌كنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم مي‌آورند، و در كارهاي عمومي و خصوصي مورد اعتمادند.
و گروه هاي ياد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنايع نمي‌توانند دوام بياورند، زيرا آنان وسائل زندگي را فراهم مي‌آورند، و در بازارها عرضه مي‌كنند، و بسياري از وسايل زندگي را با دست مي‌سازند كه از توان ديگران خارج است» (2).
*****
(1)
1- مطالب السؤول ج 1 ص 141: ابن طلحة شافعي (متوفاي 652 ه)
2- احتجاج 139 / ج1 ص620 و 621: طبرسي (متوفاي 558 ه)
3- دعائم الاسلام ج 1 ص 93: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
4- بصائر الدرجات: صفار (متوفاي 290 ه)
5- البصائر والذخائر ج 1 ص 7: ابوحيان توحيدي (متوفاي 380 ه).
(2)
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)
5- فهرست ص 37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه).

ويژگي هاي قضائي امام علي(ع)

اشاره

با توجّه به «اگر هاي داوري» و «ضرورت و اهميّت قضا و داوري» همه ملّت‌ها و دولت‌ها به سازماندهي سيستم قضائي پرداختند تا مقتدرترين و كارآمد ترين سيستم قضائي را داشته باشند كه بتوانند عدالت اجتماعي را تحقّق بخشند. يعني سيستم قضائي از سيستم حكومت‌ها جدا نيست و بايد به مسائل آن به گونه اي جدّي نگريست.
در حكومت پيامبران الهي، و رسول گرامي اسلام نيز سيستم قضائي سالم و كارآمدي وجود داشت و مسئوليّت در اختيار پاكترين و بهترين و كارآمد ترين انسان‌ها بود.
در حكومت 5 ساله اميرالمؤمنين علي عليه السلام نيز سيستم قضائي كارآمدي وجود داشت. و آن حضرت در انتخاب قضات، در نظارت دقيق بر امور قضائي دقّت فراوان داشت كه پس از قرن‌ها هنوز هم چراغ راه آيندگان است كه در اين قسمت به برخي از آنها اشاره مي‌شود.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در مسئوليّت سنگين قضاوت در شناسائي علل و عوامل جُرم، در شناخت مجرم و بزهكار، در گرفتن اعترافات روشن و آشكار از مجرمان، همواره الگو نمونه بود.
هرگاه خليفه اوّل در مشكلات قضائي به بن بست مي‌رسيد از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام الگو مي‌گرفت. و خليفه دوم در ده‌ها مورد قضائي از نوآوري و خلاّقيّت امام علي عليه السلام استفاده كرد.
و بارها اعتراف كرد:
اگر شيوه هاي قضائي آن حضرت نبود، خليفه رسوا مي‌شد.(1).
و خليفه سوم نيز نتوانست از علوم و ابتكارات اميرالمؤمنين عليه السلام استفاده نكند.
*****
(1) نمونه هاي فراوان آن را در همين كتاب مي‌خوانيد.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با رهنمودهاي پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم اوّلين و آخرين قاضي موفّق بود كه در قضاوت و داوري حداكثر استفاده را از قرآن كريم مي‌برد.
از قرآن كمك مي‌گرفت و با رهنمودهاي قرآن مشكلات قضائي را برطرف مي‌كرد. از قرآن مي‌پرسيد و با قرآن به داوري مي‌نشست.(1).
گاهي برداشت هاي قرآني حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام همه اصحاب و ياران رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم را به شگفتي وا مي‌داشت.
و خلفاي پيش از امام علي عليه السلام همواره با شگفتي مي‌گفتند:
حكم اين مشكل در كجاي قرآن آمده است؟
كدام آيه قرآن در اين مسئله داوري مي‌كند؟
كه پس از توضيحات حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قانع شده با شگفتي به عظمت علمي و قضائي آن حضرت اعتراف مي‌كردند.
*****
(1) نمونه هاي فراوان آن را در همين كتاب مي‌خوانيد.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بارها در قضاوت‌ها و حل بن بست هاي قضائي اظهار مي‌داشت كه:
پيامبر گرامي اسلام، روش حل اين مشكل را به من آموخته است.
من اين شيوه قضاوت را از رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم آموختم.
سوگند به خدا نه من دروغ مي‌گويم و نه آن كس كه به من خبر داد دروغ گفته است.

استفاده از علم غيب[1]

.علم غيب و آگاهي از اسرار نهان يكي ديگر از نعمت هايي بود كه در اختيار اميرالمؤمنين علي عليه السلام قرار داشت كه به اذن خدا، با برخورداري از اين نعمت بزرگ در امور قضائي و صدور حُكم، و شناسائي مجرمان موفّق بود و توانست عدالت اجتماعي را تحقّق بخشد، و دست متجاوزان به حقوق اجتماعي را قطع كند و خائنان منكر خيانت را افشا كند، و ماسك هاي دروغين را از چهره ظالمان بدارند.

*****

(1) براي عنوان هاي ياد شده در اين كتاب نمونه هاي فراواني آمده است.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اوّلين و آخرين عالم آگاهي بود كه از انواع علوم در حل بن بست هاي و مشكلات قضائي استفاده فرمود.
بگونه اي كه معاصران آن حضرت در شگفت ماندند و آيندگان با شگفتي از روش‌ها و شيوه هاي حكيمانه آن بزرگ يگانه بهره مند شدند و خواهند شد.
جالب و شنيدني آنكه دشمن سرسخت و در حال جنگ آن حضرت نيز از رهنمودهاي قضائي و علوم سرشار امام استفاده مي‌كرد، يا به صورت نامه، مشكلات قضائي را نوشته و از امام علي عليه السلام راه حل مي‌طلبيد.(1).
*****
(1) براي عنوان هاي ياد شده در اين كتاب نمونه هاي فراواني آمده است.

قاطعيّت در اجراي احكام قضائي

يكي ديگر از ويژگي هاي قضائي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قاطعيّت در اجراي احكام قضائي بود، آنگاه كه جلسه قضاوت برقرار مي‌شد و جرم و مجرم شناسائي مي‌شد.
احكام قضائي را در حدود و ديات و قصاص اجرا مي‌فرمود و هيچگونه تماس و سفارش و موقعيّت اجتماعي مانع اجراي حُكم نمي‌گرديد.
تا يار و همكار وفادارش «قنبر» در اجراي حَد بر تن آلوده يك مجرم، دچار تندروي شده و يك ضربه شلاّق اضافه بر او نواخت، امام علي عليه السلام او را قصاص كرد، و به شلاّق خورده دستور داد تا يك ضربه بر بدن «قنبر» بنوازد.
امروزه در جهان احكام قضائي فراواني صادر مي‌شود كه در مرحله اجرائي معطّل مي‌ماند و عدالت اجرا نمي‌گردد.

توجّه به ارزش و صفات قاضي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام همانگونه كه به اهميّت سيستم قضائي مي‌انديشيد، به بازپروري و تربيت قضات هم توجّه داشت.
يكي از ويژگي هاي مهم قضائي آن حضرت، اصل نظارت در امور قضات بود كه به وسيله نيروهاي اطلاعاتي خود، مسائل آنان را زير نظر داشت.
يكي از قضات خود را كه تنها يك روز مسئوليّت قضائي داشت عزل فرمود، كه وجود «قاضي يك روزه» اصل نظارت در سيستم قضائي آن حضرت را به اثبات مي‌رساند.

استقلال قاضي

اشاره

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به استقلال فكري قاضي مي‌انديشيد و اجازه نمي‌داد.
پرونده اي كه در دست يكي از قضات در حال بررسي است به قاضي ديگري سپرده شود كه در حكومت بني اميّه اين روش غلط با نفوذ قدرتمندان رواج پيدا كرد و سيستم قضائي را به انواع وابستگي‌ها آلوده كرد.(1) و ديگر ويژگي هايي كه از حوصله يك فصل خارج است.
در اينجا توجّه به فهارس مربوط به قضا و قضاوت در نهج البلاغه ضروري است، مانند:
قضا، قضاوت
*****
(1) تهذيب، ج6، ص300، حديث 68.

قضا، قضاوت[1]

آفات قضاوت و داوري حكمت 220.
اصول داوري و قضاوت در اسلام خطبه 3 - 2/125
افشاي قضاوت دروغين خطبه 5/17
اوصاف قضات نالايق خطبه 3/17
تعهّد و احساس مسئوليّت نسبت به قضات نامه 53
جايگاه قضات و كارمندان در حكومت نامه 53
خطر خود محوري در امور قضائي خطبه 1/18
روانشناسي مدّعيان دروغين قضاوت خطبه 17
روش صحيح قضاوت حكمت 271
روش قضاوت حكمت 220
روش قضاوت نسبت به انسان‌ها حكمت 220
ره آورد تأمين نيازهاي قضات نامه 69/53
ره آورد قضاوت هاي ناآگاهانه خطبه 17
سيماي قضات و داوران نامه 53
شرائط گزينش قضاوت نامه 53
ضرورت رسيدگي به امور قضات دادگاه‌ها نامه 46/53
قضاوت عادلانه حكمت 3/289
قضاوت و كارگزاران دولتينامه 53
قضاوت هاي نا آگاهانه خطبه 10/17
مباني قضا و حكومت در اسلام خطبه 18
نظارت بر قضات نامه 53
نكوهش از اختلاف ميان قضات خطبه 1/18
نكوهش اهل رأي (خود محوري در قضاوت) خطبه 18

*****

(1) شماره هاي فهرست‌ها بر اساس نهج البلاغه نسخه معجم المفهرس مؤلّف مي‌باشد.

امام و مسائل قضائي

عدالت رفتاري قاضي

اشاره

قضاوت مسئوليّت بسيار ارزشمند و حسّاسي است، طرفين دعوا در تمام محاكمات مي‌خواهند حاكم شوند و از قاضي انتظار مساوات و عدالت دارند،
اگر قاضي عدالت در رفتار و گفتار و حتّي نگاه كردن را رعايت نكند، زود مي‌رنجند، و نسبت به نظام اسلامي دلسرد مي‌شوند.
از اين رو حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به عدالت رفتاري قاضي دقّت لازم را داشت.

عزل قاضي بد اخلاق

ابوالاسود دوئلي، مردي شاعر، سياستمدار و اديب بود كه علم نحو را با راهنمائي امام علي عليه السلام تدوين كرد، و قرآن را اِعراب گذاري و نقطه گذاري نمود، و در دوران حكومت خليفه دوم به بصره هجرت كرد. (1).
او تنها قاضي حكومت علي عليه السلام بود كه در همان روز اوّل قضاوت عزل شد،
چون فرمان عزل را دريافت كرد خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و گفت:
به خدا قسم نه خيانت كرده ام ونه به خيانت متّهم شدم، چرا مرا عزل كردي؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
درست مي‌گوئي و تو مردي امين و با ايماني،
امّا بازرسان من اطلاع داده اند كه چون طرفين دعوي به محكمه مي‌آيند، تو بلند تر از ايشان سخن مي‌گوئي، و دُرشتي در گفتار داري.(2).
يعني تنها ايمان و سياست كافي نيست، بلكه قاضي بايد اخلاق اجتماعي رادر برخورد با مردم رعايت كند.
و ديگر آنكه چقدر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به امور قضاوت حسّاس بود كه بازرسان آن حضرت دقيقاً همه جا حضور داشته و رفتار قضات را كنترل و گزارش مي‌دادند.
ممكن است فردي لياقت ديگر مديريّت هاي كشور را داشته باشد اما براي قضاوت مناسب نباشد.
*****
(1) و در عصر حكومت عمر بن عبدالعزيز در سن 85 سالگي در گذشت. (اعيان الشيعه ج 7 ص 403).
معالم القربه، ص 203.

رعايت عدالت نسبت به طرفين ادّعا

شيخ طوسي نقل مي‌كند كه:
مردي به عنوان مهمان بر امام علي عليه السلام وارد شد و چند روزي پذيرائي شد، و نگفت كه با شخصي دعوي كرده ودر فلان روز بايد محاكمه شوند
وقتي اميرالمؤمنين عليه السلام آگاه شد چون بايد قضاوت مي‌كرد و عدالت را نسبت به طرفين دعوي رعايت مي‌فرمود به مهمان خود فرمود:
اَخَصْمٌ أَنْتَ؟
آيا براي محاكمه و خصومت آمدي؟
پاسخ داد: آري
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
تَحَوَّلْ عَنَّا، إِنَّ رَسُولَ اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم نَهي أنْ يُضافَ خَصْمٌ إِلاَّ وَ مَعَهُ خَصْمُهُ
(اكنون از مهماني ما خارج شو كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم از پذيرائي يكي از طرفين دعوي نهي فرموده است).(1).
با اينكه امام علي عليه السلام در بزرگواري واكرام به مهمان شهرت داشت، امّا عدالت در قضاوت اصلي است كه بايد رعايت شود، و بر ديگر ارزش هاي رفتاري، برتري دارد.
*****
(1) تهذيب، ج6، ص226، باب آداب الاحكام، حديث 544: شيخ طوسي.

کاربرد علم روانشناسي در قضاوت

اشاره

كشف واقعيّت‌ها آرزوي هر قاضي متعهّدي است،
تا بر أساس «عدالت» و «واقعيّت» قضاوت و حكم صادر كند، يكي از راه هاي كشف واقعيّت ها، استفاده از علوم به خصوص «علم روانشناسي» در قضاوت است كه مي‌تواند ماهيّت افراد را به خوبي آشكار سازد.

استفاده از رفتار شناسي در قضاوت

دو زن بر سر يك پسر بچه دعوي داشتند و هر يك ادعا مي‌كرد كه پسر بچّه از آن اوست.
هرچه آنها را سوگند دادند، تهديد و نصيحت كردند، از خدا و قيامت ترساندند فايده اي نداشت.
وقتي خليفه دوم در حلّ مشكل آنان درمانده شد آنها را نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرستاد.
امام به جاي سوگند و تهديد و فشار، از روانشناسي و رفتار شناسي در قضاوت استفاده كرد و فرمود:
حال كه هردو ادّعا داريد و شاهد و بيّنه مي‌آوريد و حاضر نيستيد دست از دعوا بر داريد، من اين كودك را با شمشير دو نصف كرده، بين شما تقسيم مي‌كنم.
آن زن كه مادر واقعي بود فوراً گفت:
يا علي من از حقّ خود گذشتم كودك سالم باشد، گرچه در دست ديگران قرار بگيرد.
امام علي عليه السلام خطاب به آن زن فرمود:
كودك را بردار و برو كه مادر واقعي آن تو مي‌باشي.
«هذا إِبْنُكِ دُونَها، وَ لَوْ كانَ ابْنُها لَرَقَّتْ عَلَيْهِ وَ اَشْفَقَتْ»
(اين كودك از آن توست بردار و برو، زيرا اگر فرزند آن زن بود، دلش مي‌سوخت و حاضر نمي‌شد تا به بچّه صدمه اي وارد شود.)
وقتي خليفه دوم اين شيوه قضاوت را شنيد گفت:
«لَوْلا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَر» (1).
(اگر علي نبود عمر هلاك شده بود.)
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص367 - و ثمرات الانوار، ص99 - و وسائل الشيعه، ج3، ص443 - و وقايع الايّام، ص214 - و ارشاد مفيد، ص89.

دعواي عبد و مولا

برده اي بر مولا شويد و او را گرفت و ادعا مي‌كرد كه او مولا، و مولا برده اوست.
هرچه كردند تا با نصيحت و سوگند و تهديد دست از ادعا بردارد فايده اي نداشت
هردو ادعا داشتند مولا هستند و برده نمي‌باشند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با استفاده از علم روانشناسي اين مشكل را حلّ كرد،
آنها را روبه ديوار نگهداشت كه سر بر ديوار گذارند،
و ناگهان (با يك صحنه سازي) به قنبر فرمود:
شمشير از نيام بركش.
قنبر گفت: آماده ام.
حضرت فرمود:
گردن غلام را بزن.
در اين هنگام آن كس كه غلام بود بي اختيار خود را كنار كشيد و دعوا برطرف شد.(1).
*****
(1) خصائص الائمة، شريف رضيّ، ص86 - و مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص380 - و وسائل الشيعه، ج3، ص442 - و ثمرات الانوار، ص108 - و فروع كافي.

جدا كردن شاهدان

شخصي با گروهي به مسافرت رفت، همراهان اموال فراوان او را گرفتند و به صورت دسته جمعي آن بيچاره را كشتند،
وقتي به كوفه باز گشتند، گفتند: آن مرد ناپديد شد.
شريح قاضي آنها را سوگند داد،
همه سوگند خوردند و آزاد شدند.
امّا خانواده تاجر مقتول راضي نشدند و به امام علي عليه السلام شكايت كردند.
اميرالمؤمنين عليه السلام به شريح قاضي فرمود:
چرا اينگونه قضاوت كردي؟
سپس فرمود:
من به روش داود پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم حُكم مي‌كنم.
سپس آن گروه تاجر پيشه را در مسجد حاضر كرد، وهر كدام را در كنار ستوني با سر پوشيده نگهداشت كه ديگري را نتواند بنگرد،
سپس به افراد پيرامون خود فرمود:
هرگاه من تكبير گفتم، شما هم بگوئيد.
متّهم اوّل را آوردند، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سئوالاتي از او كردند كه همه را به دروغ جواب داد، و تلاش كرد تا كتمان كند، امام و همراهان تكبير گفتند، سپس او را به ستون خود باز گرداندند،
دوّمي را كه آوردند، امام علي عليه السلام به گونه اي با او برخورد كرد كه باورش شد كه نفر اوّل همه چيز را افشاء كرده است.
ناگهان دومي واقعيّت را گفت، و اعتراف كرد كه ما دسته جمعي پدر اين جوان را كشتيم و اموال او را تقسيم كرديم.
صداي تكبير حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و همراهان بار ديگر بلند شد.
سومي نيز همين اعتراف را كرد.
آنگاه امام علي عليه السلام اموال مقتول را باز پس گرفت، و آنان را مجازات كرد.(1).
يعني با يك صحنه سازي و نمايش هدفدار،
و جدائي انداختن بين شهود،
و استفاده از حالات رواني حساب شده،
راز قتل يك بي گناه آشكار گرديد،
و خيانتكاران مجازات شدند.

*****

(1) حیوة القلوب، ج1، ص334 - و ارشاد شیخ مفید.

جایگاه عفو در قضاوت

اشاره

از ديدگاه امام علي عليه السلام بايد تلاش كرد تا انسان هاي بزهكار بازسازي شوند، توبه كنند، و به سلامت بازگردند كه اجراي حدود الهي نيز براي سالم سازي محيط زندگي است، از اين رو حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تلاش دارد تا افراد مجرم را هدايت كند و به فطرت سالم خويش بازگرداند.

عفو دزدي كه قرآن مي‌دانست

روزي از روزهاي حكومت امام علي عليه السلام شخصي خدمت امام آمد و اعتراف به دزدي كرد،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
حد دزد قطع دست است،
آيا چيزي از آيات قرآن را حفظ داري و قرائت مي‌كني؟
گفت: آري، سوره بقره را حفظ و مدام قرائت مي‌كنم
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
برو، دست تو رابه بركت سوره بقره به تو بخشيدم؛
(قَدْ وَهَبْتُ يَدَكَ لِسُورَةِ البَقَرَة)
اشعث بن قيس كه مردي منافق و ضعيف الايمان بود اعتراض كرد و گفت:
آيا حدود الهي را تعطيل مي‌كني؟
امام علي عليه السلام فرمود:
وَما يُدرِيكَ ماهذَا؟ إِذَا قامَتِ الْبَيِّنَة، فَلَيْسَ لِلْإِمامِ أَنْ يَعْفُوَ، وَ إِذا اَقَرَّ الرَّجُلَ عَلي نَفْسِهِ فَذالِكَ إِلَي الإِمامِ اِنْ شاءَ عَفَي وَ إِنْ شاءَ قَطَعَ
«تو چه مي‌داني حكم اين مسئله را؟ هرگاه براي جرمي شاهد و دليل اقامه شد، امام بايد حد الهي را اجراء كند، امّا اگر مجرمي خود اعتراف كرد، كار او با امام است مي‌تواند عفو كند، و مي‌تواند حدّ الهي را جاري سازد.» (1).
*****
(1) استبصار، ج4، ص252 - و وسائل الشيعه، ج18، ص488، - و اصول كافي ج7، ص260 - و تهذيب، ج10، ص127.

عفو زن زناكار

زني در زمان خليفه دوم اعتراف به زنا كرد و اصرار داشت تا حدّ زنا بر او جاري گردد و از عذاب الهي در أمان باشد.
خليفه دوم نيز براي مجازات زن فرمان داد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
از او بپرسيد چرا و در چه شرائطي مرتكب شد؟
زن گفت:
در بيابان تشنه در راه ماندم، از دور چادري ديدم، وارد شدم تقاضاي آب كردم و آن مرد نداد و قصد تجاوز داشت كه از خيمه بيرون آمدم، امّا بار ديگر تشنگي مرا بي تاب كرد كه چشمانم سياهي مي‌رفت، در اين حالت به گناه تن دادم.
امام علي عليه السلام فرمود:
(اين همان مورد اضطرار است كه در قرآن كريم حدّ آن برداشته شد، او را رها كنيد.)(1).
*****
(1) مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص369، - و ارشاد مفيد، ص99.

جوان آلوده اي عفو گرديد

جواني خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيد و به عمل زشت لواط اعتراف كرد.
امام علي عليه السلام اقرار او را ناديده گرفت و فرمود:
شايد ناراحت، يا عصباني شده اي.
تا سه بار جوان اعتراف كرد.
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به گونه اي او را روانه منزل ساخت.
تا آنكه جوان مصمّم به پاك شدن شد.
امام علي عليه السلام فرمود:
سه نوع مجازات وجود دارد:
1- گردن زدن با شمشير
2- پرت كردن از جاي بلند
3- سوخته شدن در آتش
كداميك را انتخاب مي‌كني؟
جوان گفت:
آتش را تا از آتش قيامت در أمان بمانم.
آنگاه هيزم آورده و آتش افروختند.
وقتي شعله‌ها بالا رفت و جوان آماده شد، تا با ديدگان گريان وارد آتش شود.
امام علي عليه السلام به گريه افتاد و اصحاب نيز گريه كردند.
اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به آن جوان فرمود:
برخيز كه فرشتگان آسمان را به گريه انداختي.(1).
امام هادي عليه السلام فرمود:
چون اين جوان خود اعتراف كرد، اجراي حد يا عفو در اختيار امام بود.
*****
(1) فروع كافي، ج7ص201، - و عين الحياة، ص298، - و ثمرات الانوار، ص421 - و منهاج الدموع، ص175.

شرابخواري كه عفو شد

جواني در زمان خلافت خليفه اوّل شراب خورد،
خليفه اوّل او را محاكمه و به 80 ضربه شلاّق محكوم كرد.
قبل از اجراي حكم، شرابخوار گفت:
من اطّلاع نداشتم كه شراب در اسلام حرام است.
(چون تازه مسلمان شده بود.)
خليفه اوّل نتوانست مشكل قضائي نسبت به آن جوان را حلّ كند، كه به اميرالمؤمنين عليه السلام متوسّل شدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آن جوان اگر بي اطّلاع بود حدّي بر او جاري نمي‌گردد.
و آنگاه براي روشن شدن مطلب، دستور داد كه جوان را در ميان مهاجر و انصار ببرند و اعلام كنند:
آيا كسي آيات تحريم شراب را بر او خوانده است؟
اگر دو نفر گواهي دادند كه او را آگاه كردند، حدّ شرعي را بر او جاري كنيد و گرنه آزاد است.
و چون كسي شهادت نداد، آن جوان آزاد شد.(1).
*****
(1) نگاهي به زندگي دوازده امام عليهم السلام: علاّمه حلّي، ترجمه محمّدي اشتهاردي ص151.

متوقّف كردن حد زناكار

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در محاكمه ديگري زني را از حدّ خوردن نجات داد.
در زمان حكومت خليفه دوم، زن حامله اي را آوردند كه مرتكب زنا شده بود، پس از اعتراف زن، خليفه دوم قصد اجراي حدّ شرعي بر او را داشت كه امام علي عليه السلام مانع اجراي حدّ شرعي شد،
و به خليفه دوم فرمود:
اين زن فاسد است و گناه كرده، امّا كودكي كه در رحم دارد بي گناه است.
گفت: چه بايد كرد؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بايد مهلت دهيد تا فرزند متولّد شود و داراي سرپرستي گردد، آنگاه حدّ الهي را بر اين زن جاري كنيد.(1).
خليفه دوم ناچار شد آشكارا اعتراف كند كه:
«عَجَزَتِ النِّساءُ اَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ اَبِيطالِب».
«زن‌ها عاجزند از اينكه فرزندي مثل علي بن ابي طالب متولّد كنند.»
*****
(1) نگاهي به زندگي دوازده امام عليهم السلام: علاّمه حلّي، ترجمه محمّدي اشتهاردي ص153 و154 - و كشف الغمّه، ج1، ص112.

مردي نزد اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و گفت:
يا اميرالمؤمنين من زنا كرده ام، پس مرا تطهير كن.
امام علي عليه السلام صورت از او گرداند، و آنگاه فرمود:
بنشين و چون آن مرد نشست فرمود:
آيا هرگاه يكي از شما مرتكب چنين گناهي شود، آيا نمي‌تواند آن گناه را پوشيده نگه دارد؟ همانطور كه خدا آن را براي او مخفي نگه داشته است؟
در اين موقع آن مرد از جاي برخاست و گفت:
يا اميرالمؤمنين من زنا كرده ام، مرا تطهير كن.
اما علي عليه السلام فرمود:
كدام علت تو را به اعتراف واداشته است؟
مرد گفت: براي پاك شدن.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
كدام پاكي بهتر از توبه است.
آنگاه رو به ياران كرد و با ايشان به گفتگو پرداخت تا بار ديگر آن مرد از جاي برخاست و حرف پيشين خود را تكرار كرد.
امام علي عليه السلام فرمود:
آيا چيزي از قرآن مي‌خواني؟
مرد گفت: آري.
آنگاه قسمتي از قرآن را درست خواند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آيا حقوقي را كه از جهت نماز و زكات از خدا بر ذمّه داري مي‌شناسي؟
مرد گفت: آري.
آنگاه اميرالمؤمنين عليه السلام درباره اين مسائل از او سئوالاتي كرد و آن مرد جواب صحيح داد.
سپس به او فرمود:
آيا بيماري؟ يا در سر و بدن خود دردي احساس مي‌كني؟
مرد گفت: نه.
امام علي عليه السلام فرمود:
اكنون برو تا درباره تو تحقيق كنم، هرگاه به سوي ما باز نگردي، تو را طلب نخواهيم كرد.(1).
در كتاب «داوري هاي حيرت انگيز علي عليه السلام» تأليف «امين عاملي»، ص155 از علي بن ابراهيم روايت كرده است كه آن مرد رفت و سه دفعه ديگر آمد و به گناه خود اقرار كرد، آنگاه حضرت اميرالمؤمنين

عليه السلام ناچار شد تا حدّ را بر او جاري كند.
پس از آن اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«اي مردم هركس كه از او اين عمل پليد سرزند، بين خود و خداي خود توبه كند،
به خدا سوگند كه توبه در پنهاني افضل و برتر است از اينكه كسي خود را رسوا كند و پرده خويش را بِدَرَد.» (2).
*****
(1) عبارات عدالت و قضاء در اسلام، ص192.
نقل از وافي، ج2، جرء9، ص4 - و پند تاريخ، ج4، ص239، جزء 7و فروع كافي، ص188 به تفضيل.

آفات قضاء

اشاره

آفات قضاوت فراوان است.

بد اخلاقي

يكي از آفات قضاوت، بد اخلاقي و برخورد خشونت آميز با مردم است كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قاضي يك روزه خود «ابوالاسود دوئلي» را جهت بد اخلاقي با مردم عزل كرد.

اشعث بن قيس، پدر زن امام مجتبي عليه السلام و از ياران امام بود كه بعدها فريب معاويه را خورده و در تمام توطئه‌ها دخالت داشت،
دختر او «اسماء» امام مجتبي عليه السلام را به شهادت رساند،
و پسر او محمد اشعث در قتل مسلم و سپس در كربلا دخالت داشت.
در دوران زندگي امام علي عليه السلام، اشعث با مردي دعوا داشت و فردا مي‌بايست در محكمه علي عليه السلام حاضر شده محاكمه گردد.
شب، حلوائي آماده كرده براي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام برد تا از اين راه امتيازي براي محاكمه فردا به دست آورد.
امام علي عليه السلام در را گشود ونگاهي به حلوا كرد و فرمود:
وَأَعْجَبُ مِنْ ذلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا، فَقُلْتُ:
أَصِلَةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!
فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلكِنَّهَا هَدِيَّةٌ.
فَقُلْتُ: هَبِلَتْكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينِ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟ أَمُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا.
مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَي، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَي! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.
(و از اين حادثه شگفت آورتر اينكه شب هنگام كسي به ديدار ما آمد(1) و ظرفي سر پوشيده پر از حلوا داشت، معجوني در آن ظرف بود كه از آن تنفّر داشتم، گويا آن را با آب دهان مار سمّي، يا قي كرده آن مخلوط كردند، به او گفتم: هديه است؟ يا زكات يا صدقه؟ كه اين دو بر ما اهل بيت پيامبرصلي الله عليه وآله حرام است.
گفت: نه، نه زكات است نه صدقه، بلكه هديه است.
گفتم: زنان بچّه مرده بر تو بگريند، آيا از راه دين وارد شدي كه مرا بفريبي؟ يا عقلت آشفته شده يا جن زده شدي؟ يا هذيان مي‌گويي؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقليم را با آن چه در زير آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرماني كنم كه پوست جواي را از مورچه اي ناروا بگيرم، چنين نخواهم كرد، و همانا اين دنياي آلوده شما نزد من از برگ جويده شده دهان ملخ پَست تر است علي را با نعمت هاي فنا پذير، و لذّتهاي ناپايدار چه كار؟!! به خدا پناه مي‌بريم از خفتن عقل، و زشتي لغزشها، و از او ياري مي‌جوييم.)(2).

*****
(1) نوشتند که اشعث بن قیس بود.
خطبه 224 نهج البلاغه، معجم المفهرس مولّف.

امتياز ندادن به يكي از طرفين دعوا

يكي ديگر از آفات قضاء، امتياز دادن به يكي از طرفين دعواست، كه مخالف عدالت است، و قاضي را مي‌لغزاند، و به صدور حكم ظالمانه مي‌كشاند،
همه افراد با هرگونه شغل و مقام و امتيازات سياسي، اجتماعي بايد در برابر محكمه اسلامي و نگاه قاضي مساوي باشند.
در دوران حكومت خليفه دوم، شخصي ادّعائي نسبت به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام داشت و كار به دادگاه قضائي كشيد.
وقتي طرفين دعوا حاضر شدند،
خليفه دوم خطاب به امام علي عليه السلام گفت:
يا اباالحسن در كنار مدّعي قرارگير تا قضاوت كنم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ناراحت شد.
خليفه دوم پرسيد:
از اينكه شما را در كنار مدّعي قرار دادم ناراحت شديد؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
از آن جهت ناراحت شدم كه عدالت را بين ما رعايت نكردي، او را با نام خواندي و مرا با احترام و با كُنيه «ابوالحسن» صدا كردي شايد مدّعي من ناراحت شده باشد.(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد، ج17، ص65.

قاطعيّت در اجراي قانون

اشاره

بسياري از حاكمان و پادشاهان و حتّي مردم معمولي آنگاه كه به قدرت و ثروت رسيدند، «روابط» را بر هر چيزي حاكم كردند،
و هر چه خواستند به دوستان و فاميلان خود امتياز دادند، و ديگران را فدا نمودند.
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اجراي قانون و حدود الهي و تقسيم بيت المال، تنها الگوي كاملي است كه قاطعيّت بي نظير دارد، و روابط و ديگر تعلّقات خويشاوندي را در اجراي حدود الهي دخالت نمي‌داد.

اجراي حدّ نسبت به دوست

نجاشيِ شاعر (قيس بن عمرو) يكي از دوستان امام علي عليه السلام بود كه در جنگ صفّين حضور فعال داشته و براي تقويت روحيّه سربازان امام اشعار حماسي مي‌خواند.
امّا در روز اوّل ماه رمضان از كنار خانه «ابي سمّال» مي‌گذشت.
آن شخص نجاشي را در روز ماه رمضان دعوت به كباب و شراب نمود،
و چون مرد ضعيف الايماني بود، پذيرفت،
و در آن روز با هم كباب و شراب خوردند كه در اواخر روز شراب أثر خود را گذاشت و صدايشان به عربده بلند شد كه همسايه‌ها به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گزارش دادند.
مأموران امنيّتي فوراً خانه ابي سمال را محاصره كردند.
او چون راه هاي فرار را مي‌دانست، فرار كرد، ولي نجاشي دستگير شد.
امام علي عليه السلام دستور داد كه 80 ضربه حدّ شراب بر او زدند،
و سپس 20 ضربه ديگر نيز اضافه شد.
نجاشي گفت:
يا اميرالمؤمنين حدّ شراب را مي‌دانستم، ولي بيست ضربه اضافي براي چيست؟
حضرت فرمود:
براي آنكه جرأت كردي تا حرمت ماه رمضان را بشكني.(1).
مي بينم كه دوستي‌ها و روابط دوستانه در اجراي حدود الهي أثري نداشت.
يعني دوستي هاي نجاشي با امام و شركت او در جنگ صفّين تأثيري در اجراي حدّ الهي نداشت.
*****
(1) الغارات، ج2، ص533 - و بحارالانوار، ج41، ص9 - و شرح ابن ابي الحديد، ج1، ص478.

برخورد با دخترِ خود

وقتي يكي از دختران امام علي عليه السلام، گلوبند بيت المال را آنهم با اجازه كليددار آن، تنها براي روز عيد فطر، به عاريت گرفت،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر سر كليددار بيت المال فرياد كشيد، و گلوبند را به بيت المال بازگرداند و خطاب به دخترش فرمود:
اگر اجازه نمي‌گرفتي، دست تو اوّلين دستي بود كه در بني هاشم قطع مي‌گرديد.(1).
*****
(1) تهذيب، ج10، ص151 - و وسائل الشّيعه، ج18، ص521.

برادر اميرالمؤمنين عليه السلام، عقيل بن ابيطالب چون مقداري اضافه از حقوق ماهيانه از آن حضرت درخواست داشت، و مكرّر خواسته خود را بيان كرد،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آهني را در آتش گرم و به دست برادر نزديك كرد كه از حرارت آن فرياد كشيد.(1).
*****
(1) خطبه 224 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

برخورد با پسر عمو

اشاره

وقتي يكي از فرزندان عبّاس، عموي امام علي عليه السلام به بيت المال خيانت كرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نامه تندي به او نوشت و تهديد كرد:
اگر اموال را به بيت المال باز نگرداند با شمشير أدب خواهد شد.

اسباب ذمّ احد الولاة الخونة

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي، وَجَعَلْتُكَ شِعَارِي وَبِطَانَتِي، وَلَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمُوَاسَاتِي وَمُوَازَرَتِي وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ؛ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلِبَ، وَالْعَدُوَّ قَدْ حَرِبَ، وَأَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزِيَتْ، وَهذِهِ الْأُمَّةَ قَدْ فَنَكَتْ وَشَغَرَتْ، قَلَبْتَ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهْرَ الْمِجَنِّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ، وَخَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ، وَخُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ، فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ، وَلَا الْأَمَانَةَ أَدَّيْتَ.
وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهَ تُرِيدُ بِجِهَادِكَ، وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ، وَكَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ، وَتَنْوِي غِرَّتَهُمْ عَنْ فَيْئِهِمْ،
فَلَمَّا أَمْكَنَتْكَ الشِّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكَرَّةَ، وَعَاجَلْتَ الْوَثْبَةَ، وَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لِأَرَامِلِهِمْ وَأَيْتَامِهِمُ اخْتِطَافَ الذِّئْبِ الْأَزَلِّ دَامِيَةَ الْمِعْزَي الْكَسِيرَةَ، فَحَمَلْتَهُ إِلَي الْحِجَازِ رَحِيبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ، غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ مِنْ أَخْذِهِ،
ترجمه: علل نكوهش يك كارگزار خيانتكار
(پس از ياد خدا و درود! همانا من تو را در امانت خود شركت دادم، و همراز خود گرفتم، و هيچ يك از افراد خاندانم براي ياري و مددكاري، و امانت داري، چون تو مورد اعتمادم نبود، آن هنگام كه ديدي روزگار بر پسر عمويت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گرديده، و امّت اختيار از دست داده، و پراكنده شدند، پيمان خود را با پسر عمويت دگرگون ساختي، و همراه با ديگراني كه از او جدا شدند فاصله گرفتي، تو هماهنگ با ديگران دست از ياريش كشيدي، و با ديگر خيانت كنندگان خيانت كردي، نه پسر عمويت را ياري كردي، و نه امانت‌ها را رساندي.
گويا تو در راه خدا جهاد نكردي! و برهان روشني از پروردگارت نداري، و گويا براي تجاوز به دنياي اين مردم نيرنگ مي‌زدي، و هدف تو آن بود كه آنها را بفريبي! و غنائم و ثروتهاي آنان را در اختيار گيري، پس آنگاه كه فرصت خيانت يافتي شتابان حمله ور شدي، و با تمام توان، اموال بيت المال را كه سهم بيوه زنان و يتيمان بود، چونان گرگ گرسنه اي كه گوسفند زخمي يا استخوان شكسته اي را مي‌رباید، به يغما بردي، و آنها را به سوي حجاز با خاطري آسوده، روانه كردي، بي آن كه در اين كار احساس گناهي داشته باشي

ذمّ الخيانة في بيت المال

كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِغَيْرِكَ! حَدَرْتَ إِلَي أَهْلِكَ تُرَاثَكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمِّكَ.
فَسُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ؟ أَوَ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ؟!
أَيُّهَا الْمَعْدُودُ - كَانَ - عِنْدَنَا مِنْ أُولِي الْأَلْبَابِ، كَيْفَ تُسِيغُ شَرَاباً وَطَعَاماً، وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَاماً، وَتَشْرَبُ حَرَاماً، وَتَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْيَتَامَي وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمجَاهِدِينَ، الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هذِهِ الْأَمْوَالَ، وَأَحْرَزَ بِهِمْ هذِهِ الْبِلَادَ!

ترجمه: نكوهش از سوء استفاده در بيت المال

دشمنت بي پدر باد، گويا ميراث پدر و مادرت را به خانه مي‌بري! سبحان اللّه!! آيا به معاد ايمان نداري؟ و از حسابرسي دقيق قيامت نمي‌ترسي؟ اي كسي كه در نزد ما از خردمندان بشمار مي‌آمدي، چگونه نوشيدن و خوردن را بر خود گوارا نمودي در حالي كه مي‌داني حرام مي‌خوري! و حرام مي‌نوشي! چگونه با اموال يتيمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، كنيزان مي‌خري و با زنان ازدواج مي‌كني؟ كه خدا اين اموال را به آنان وا گذاشته، و اين شهرها را به دست ايشان امن فرموده است!

فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْدُدْ إِلَي هؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَي اللَّهِ فِيكَ، وَلَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَداً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ!
وَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ، مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَلَا ظَفِرَا مِنِّي بِإِرَادَةٍ، حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا، وَأُزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا، وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسُرُّنِي أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي، أَتْرُكُهُ مِيرَاثاً لِمَنْ بَعْدِي؛ فَضَجَّ رُوَيْداً، فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَي، وَدُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَي، وَعُرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ، وَيَتَمَنَّي الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ، «وَلاتَ حينَ مَناصٍ»
ترجمه: برخورد قاطع با خيانتكار
پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنين نكني و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست يابم، تو را كيفر خواهم نمود، كه نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشيري تو را مي‌زنم كه به هر كس زدم وارد دوزخ گرديد.
سوگند به خدا! اگر حسن و حسين چنان مي‌كردند كه تو انجام دادي، از من روي خوش نمي‌ديدند و به آرزو نمي‌رسيدند تا آن كه حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلي را كه به ستم پديد آمده نابود سازم، به پروردگار جهانيان سوگند، آن چه كه تو از اموال مسلمانان به ناحق بردي، بر من حلال بود، خشنود نبودم كه آن را ميراث بازماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و انديشه نما، فكر كن كه به پايان زندگي رسيده اي، و در زير خاك‌ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا كه ستمكار با حسرت فرياد مي‌زند، و تباه كننده عمر و فرصت ها، آرزوي بازگشت دارد امّا راه فرار و چاره مسدود است.)(1).
*****
(1) نامه 41 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

تازيانه زدن بر استاندار خليفه سوم

وليد بن عُقبه، با قبيله «بني المصطلق» در جاهليّت بر سر ريخته شدن خون نزاع داشتند.
پس از اسلام در سال نهم او با همراهانش براي گرفتن زكات به سوي قبيله ياد شده رفتند:
وقتي استقبال مردم را ديد فكر كرد براي انتقام گرفتن مي‌آيند، ناچار فرار كرد و به دروغ نزد رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم اظهار داشت:
قبيله بني المصطلق مي‌خواستند مرا بكشند.
كه ناگاه جبرئيل با آوردن آيه:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا(1).
«اي كساني كه ايمان آورديد اگر فاسقي خبري براي شما آورد، پيرامون آن تحقيق كنيد.»
پدر وليد «عقبه» در مكّه همسايه پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم بود كه پس از بعثت انواع آزارها را به آن حضرت روا مي‌داشت.
او بود كه با گستاخي تمام آب دهان به صورت پيامبر انداخت رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم از آينده شوم او خبر داد و از شدّت آزار و اذيّت او مي‌فرمود:
(من در ميان دو همسايه شرور «ابولهب و عقبة بن ابي معيط» قرار گرفته ام.)
كه در جنگ بدر، عقبه اسير و كشته شد.
ولي پسر او «وليد» برادر مادري خليفه سوم بود كه به ظاهر مسلمان شد، امّا در دربار خليفه سوم نفوذ كرد و استاندار كوفه شد و در كوفه به عيش و نوش و ميگساري و غارت بيت المال پرداخت،
از عبداللّه بن مسعود با اصرار فراوان مبلغ زيادي از بيت المال قرض كرد كه آن را نپرداخت، وقتي عبداللّه به خليفه سوم شكايت كرد به او نوشت:
«تو خزانه دار ما هستي، كاري به وليد نداشته باش.»
اي مسلمانان، صد هزار درهم وليد از بيت المال مسلمين گرفت و تاراج كرد ولي خليفه مسلمين آن را بازخواست نكرد.
سرانجام خليفه سوم عبداللّه را عزل و به مدينه بُرد تا وليد در كوفه آزاد باشد.
استاندار كوفه شراب مي‌خورد و با مستي وارد مسجد كوفه مي‌شد، و نماز صبح را چهار ركعت مي‌خواند،
در يكي از صبح‌ها كه مست و بيهوش در محراب افتاده بود، مالك اشتر و جُندب بن زهير و جمعي از بزرگان، انگشتر خليفه را از دست او گرفتند و

به مدينه رفتند و با شواهد و قرائن به خليفه سوم شكايت كردند،
خليفه سوم به جاي دادرسي، چند ضربه شلاّق بر بدن «جندب» نواخت.
وقتي اعتراضات بالا گرفت، خليفه سوم ناچار شد سعيد بن عاص را به استانداري كوفه نصب و وليد را عزل كند.
وليد به مدينه آمد، و شهادت شاهدان تكميل شد كه مي‌بايست حدّ شراب خواري 80 ضربه شلاّق) بر او جاري گردد،
امّا چون برادر مادري خليفه سوم بود، كسي به خود اين اجازه را نمي‌داد كه حَد شرعي را اجرا كند و خليفه سوم نيز مي‌گفت چه كسي بر بدن برادر من شلاّق مي‌زند؟
در اين هنگام حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شلاّق را گرفت و برخاست و فرمود:
«بني اسرائيل چون اجراي حدود الهي را تعطيل كردند نابود شدند.»
و سپس ضربات پياپي شلاّق «80 ضربه» را بر بدن استاندار خليفه سوم در كوفه نواخت.
خليفه سوم ناراحت شده گفت:
اي علي تو حق نداري با وليد اينگونه رفتار كني.
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
«وليد شراب خورده و حكم خدا بايد در حقّ او اجرا شود.» (2).
*****
(1) سوره حجرات، آيه 6.
حديقة الشيعه، ص288 - و حق اليقين، ص268 - و نقش عايشه در اسلام، ص165 - و مروج الذهب، ج2، ص334 - و منهاج البراعة، ج16، ص219 و در تاريخ ابن أثير - و يعقوبي - و صحيح مسلم - و عقدالفريد - و مسند احمد - و اسدالغابه نيز آمده است.

محكوم كردن خليفه

شيخ مفيد در ارشاد و مجلسي در بحارالانوار نقل كردند كه خليفه دوم زني را احضار كرد.
چون مأموران خليفه دوم نزد آن زن آمدند، زن چنان ترسيد كه در بين راه بچه او سقط شد.
خبر به خليفه دوم دادند، اصحاب خود را جمع كرد و از آنها نظر خواست.
همه گفتند:
بر تو چيزي نيست تو ادب كننده اي و قصدي جز خير نداشتي.
اميرالمؤمنين عليه السلام در ميان آن جمع بود و چيزي نمي‌گفت،
خليفه دوّم متوجّه آن حضرت شده گفت:
يا اباالحسن شما چه مي‌گوئي؟.
حضرت فرمود:
جماعت گفتند و شما هم شنيدي.
خليفه دوم گفت:
حكم شما چيست؟
آن حضرت فرمود:
ديه بر عهده تو است، زيرا كه قتل كودك به صورت خطائي است و جُرم آن به تو باز مي‌گردد.
خليفه دوم گفت:
يا اباالحسن به خداوند سوگند كه تو مرا بين اين قوم نصيحت كردي، به خدا قَسَم از اينجا نرو تا اينكه ديه را به اين خانواده برساني.(1).
*****
(1) قضاوت هاي محيّرالعقول يد محسن عاملي، ص35 - و قضاوت هاي اميرالمؤمنين عليه السلام، ص67.

روش برخورد با قاضي

تنبيه قاضي با عزل چند روزه

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام زره خود را كه در جنگ جَمَل گمشده بود، در دست يك يهودي ديد،
شكايت به محكمه خود برد.
يهودي گفت:
زره در دست من است شما بايد دليل بياوريد.
در آن مجلس چون «شريح قاضي» به اميرالمؤمنين عليه السلام احترام كرد، و با يهودي برخورد مناسبي نداشت.
آن حضرت ناراحت شد و عدالت رفتاري قاضي را به او تذكّر داد.
طبق درخواست قاضي بايد افرادي شهادت مي‌دادند كه امام مجتبي عليه السلام و قنبر شهادت دادند.
اشتباه ديگر قاضي اين بود كه:
وقتي امام حسن عليه السلام و قنبر شهادت دادند كه زره مال امام علي عليه السلام است، شريح خطاب به امام گفت:
امّا شهادت حسن پذيرفته نيست، زيرا پسر شماست و بايد شاهد ديگري بياوري.
اين جسارت و ضعف ايمانِ شريح، قابل عفو نبود، زيرا امام حسن مجتبي عليه السلام كه رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم او را سيّد و بزرگ جوانان بهشتي نام نهاد و معصوم بود.
كه شريح نيز اين حديث را از رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم شنيده بود، پس شهادت آن حضرت هرگز نمي‌بايست زير سئوال برود.
در آن محكمه، يهودي با مشاهده اخلاق و عدالت و رفتار انساني حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مسلمان شد و زره را به اميرالمؤمنين عليه السلام بازگرداند، و در شگفت ماند كه:
رهبر يك امّت چونان افراد معمولي مملكت به دادگاه مي‌آيد و در كنار مدّعي مي‌نشيند كه مسلمان هم نيست، و قاضي دادگاه خود را توبيخ مي‌كند كه چرا به او احترام گذاشته است.
امّا شريح را به مدّت 20 روز از قضاوت عزل و به روستاي خودش فرستاد، و پس از آن مدّت، دوباره به او اجازه داد تا قضاوت را از سَر گيرد.(1).
*****
(1) كشف الغمه، ج1، ص181 و182.

شرایط و صفات قاضي

قضاوت در نوجواني

امام علي عليه السلام با اينكه دوران جواني را مي‌گذراند، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم او را براي قضاوت و تبليغ به يمن اعزام فرمود.
حضرت علي عليه السلام فرمود:
يا رسول اللّه، مرا براي قضاوت مي‌فرستي، در حالي كه جوان هستم؟
رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
نزديك بيا.
سپس دست بر سينه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گذاشت و اين دعا را خواند:
اَللّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسانَهُ
(خدايا قلب علي را هدايت كن، و زبان او را در حقگوئي استوار فرما.)
امام علي عليه السلام فرمود:
پس از دعاي رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم هرگز در قضاوت ميان دو نفر دچار شكّ و ترديد نشدم.(1).
*****
(1) ارشاد شيخ صدوق، ص93 - و شرح ابن ابي الحديد، ج1، ص18.

خليفه دوم مي‌خواست زن ديوانه اي را كه شوهر نداشت و بچّه شش ماهه اي به دنيا آورده بود، سنگسار كند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً
(مدّت حمل و شيرخواري اش سي ماه تمام است.)(1).
و ادامه داد كه:
«اِنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ الْمجْنُونِ»
(پروردگار خودداري از شهوت را از مجنون برداشته است).
خليفه دوم مي‌گفت:
«لَوْلا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَر»
(اگر علي نبود عُمر هلاك شده بود.)
سعد بن جُبَير از ابن عبّاس روايت كرده است كه گفت:
هرگاه خبري از علي عليه السلام به ما مي‌رسيد، آن را با چيزي برابر نمي‌كرديم.
و جوَيْبِر از ضحّاك بن مزاحم و او از عبداللّه بن عبّاس روايت كرده است كه گفت:
«وَ اللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ عليٌّ بن ابيطالِب تِسْعَةَ أعْشارِ الْعِلْمِ وَ أيْمُ اللَّهِ لَقَدْ شارَكَهُمْ فِي الْعُشرِ العاشِرِ»
(سوگند به پروردگار نُه دَهُم علم به علي عليه السلام داده شده است و به بقيه انسان‌ها يك دهم، و علي عليه السلام در آن يك دهم نيز با آنها شريك است).(2).
*****
(1) سوره احقاف، آيه 15.
جوهره، ص72: محمد بن ابي بكر انصاري.

پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم نسبت به ويژگي‌ها و لياقت هاي قضائي امام علي عليه السلام فرمود:
اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ
(بهترين شما در قضاوت علي عليه السلام است.)(1).
و «علقمه از عبداللّه» روايت كرده است كه ما اصحاب رسول خدا هرگاه با هم سخن مي‌گفتيم همه اعتراف مي‌كردند كه بهترين قاضي اهل مدينه، علي بن ابيطالب عليه السلام است.
و سعيد عبداللّه روايت كرده است كه:
اَعْلَمُ اَهْلِ الْمَدينَةِ بِالْفَرائِض اِبْنُ اَبيطالِبْ
(داناترين اهل مدينه به واجبات الهي علي بن ابيطالب است.)
و «احمد بن زُهَير» از عُبيداللّه بن عمر قواريري و او از مُؤَمِّلِ بن اسماعيل، و او از سُفيانِ بن ثوري و او از يحيي بن سعيد و او از سعيد بن مسيّب نقل كرد كه او گفت:
«كانَ عُمَر يَتَعَوَّذُ بِاللّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَها اَبُوحَسَنٍ»
(عُمَر به خدا پناه مي‌بُرد از مشكلي كه ابوالحَسَن در آن نباشد.)
*****
(1) فرائد السمطين، ج1، ص97 - و الغدير، ج3، ص96 - و كامل بهائي، ج1، ص68 - و مناقب خوارزمي، ص49 - و ارشاد مفيد، ص32.

يكي از ابعاد وجودي ارزشمند اميرالمؤمنين علي عليه السلام، علم قضا و قضاوت هاي شگفتي آور آن بزرگ رهبر راستين امّت اسلامي است كه رسول گرامي اسلامي صلي الله عليه وآله وسلم به والائي و برتري آن حضرت در قضاوت اشاراتي فرمودند كه قابل دقّت و ارزيابي است، مانند:
پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
اَقْضاكُمْ عَلِيٌّ(1).
(بهترين شما در قضاوت علي عليه السلام است)
و در حديث ديگر فرمود:
«اَقْضاءُ اُمَّتي عَلِيُّ بنِ ابيطالبٍ» (2).
(بهترين امّت من در قضاوت علي بن ابيطالب است).
و فرمود:
«وَاَعْلَمُ اُمَّتي بِالسُّنَّةِ وَ الْقَضاءِ بَعْدي عَلِيُّ بن ابيطالب» (3).
(دانشمندترين امّت من نسبت به احكام الهي، و بهترين امّت من در قضاوت علي بن ابيطالب است).
در اينجا به اعترافات جمعي از اصحاب رسول خدا توجّه مي‌كنيم؛
ابن عبّاس گويد:
روزي خليفه دوم براي ما سخنراني كرد و در ضمن خطابه گفت:
علي در امر قضاوت از همه ما داناتر است.(4).
و در جاي ديگر گفته است:
پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم علي عليه السلام را پُر و لبريز از علم و دانش ساخت.(5).
به همين دليل دستور داد تا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در مسجد حاضر است، هيچ كس حقّ رأي دادن و فتوا دادن ندارد.(6).
*****
(1) فرائد السّمطين، ج1، ص97 - و نورالابصار، ص88 - و الغدير، ج3، ص 96 - و كامل بهائي، ج1، ص68 - و مناقب خوارزمي، ص49 - و مناقب مرتضوي ص79 - و كنز الحقايق به نقل احقاق الحقّ، ج4، ص320 - و ارشاد مفيد، ص32، - و انوار نعمانيّه، ص11 - و شرح حديدي، ج1، ص18.
ينابيع المودة، ج1، ص65 باب 14 - و اسعاف الراغبين، ص171 - و ذخائر العقبي، ص83، ترجمه مناقب مغازلي.
كفاية الطالب، به نقل احقاق الحق، ج4، ص324.
مناقب خوارزمي، ص55 - و انساب الاشراف، ص97.
علي و قرآن، ص55.

امام علي، ج1، ص384 - و شرح حديدي، ج1، ص18 (لايفتين احدُكم في المسجد و علي حاضرٌ).

قضاوت در مجلس پيامبر

ابن صباغ مالكي در فصول المهمّه، و علاّمه شيخ محمّد الصّبان مصري در اسعاف الرّاغبين مي‌گويد:
پيامبر خداصلي الله عليه وآله وسلم با جمعي از اصحاب خود نشسته بود.
دو نفر وارد شدند، يكي از آنها به حضور پيامبر خداصلي الله عليه وآله وسلم چنين عرض كرد:
يا رسول اللّه؛ من الاغي داشتم كه گاو اين مرد آن را كشت.
مردي از حاضرين جلسه فوراً نظر داد و گفت:
چار پايان را ضمانتي نمي‌باشد.
پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم رو به علي عليه السلام كرد، فرمود:
يا علي ميان آنها داوري كن.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از آنها پرسيد:
آيا اين حيوان‌ها هر دو بسته بودند و يا باز؟
يا يكي باز و ديگري بسته؟
آن مرد گفت:
آري الاغ بسته بود، ولي گاو باز و صاحبش نيز با او بود.
امام علي عليه السلام فرمود:
صاحب گاو ضامن الاغ است.
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم قضاوت آن حضرت را تائيد فرمود. (1).
*****
(1) اسعاف الرّاغبين در حاشيه نور الابصار، ص171 - و فصول المهمه، ص43 - و ينابيع المودّة، ج1، ص66.

قضاوت در یمن

قضاوت در يك قتل دسته جمعي

احمد بن حنبل با دو سند از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت كرد كه آن حضرت فرمود:
پيامبر خدا مرا به يمن فرستاد. در آنجا روزي بقبائلي چند مي‌گذشتم كه با هم ديگر نزاع داشتند.
وقتي از جريان پرسيدم معلوم شد كه چاهي جهت صيد شير، كنده بودند،كه شيري در آن چاه افتاده بود،
شخصي در حال سقوط كردن به درون چاه، دوّمي را گرفت و دوّمي با دست سوّمي و سوّمي هم به چهارمي چنگ زد و او را كشيد و همه به درون چاه سقوط كردند.
شير همه را به سختي مجروح كرد، تا اينكه يكي از آنها پيش قدم شد و شير را كشت.
مردم، مجروحين را از چاه بيرون كشيدند.
چهار نفر پس از مدّتي همگي جان سپردند و ميان چهار قبيله نزاع در گرفت كه خون بهاي هر كدام (اوّلي، دوّمي، سوّمي، چهارمي) با كيست؟
در اين لحظات حسّاس امام علي عليه السلام جلو رفت و فرمود:
با اينكه پيامبر خداصلي الله عليه وآله وسلم در روي زمين است مي‌خواهيد با هم بجنگيد؟
من ميان شما داوري مي‌كنم.
اگر به قضاوت من رضايت داديد كه اختلافات برطرف مي‌شود، يا شما را نزد پيامبر خداصلي الله عليه وآله وسلم برده تا آن حضرت در ميان شما داوري كند.
اهل يمن به قضاوت آن حضرت رضايت دادند و اميرالمؤمنين عليه السلام در مقام قضاوت فرمود:
اكنون برويد و از قبائلي كه اين چاه را كنده اند، ربع ديه، ثلث ديه و نصف ديه و تمام ديه را جمع كنيد.(1).
(يعني دو هزار و هشتاد و سه دينار طلا جمع آوري كنيد.)
پس از آماده شدن پول ها، فرمود:
250 دينار به ورثه اوّلي بدهيد، براي اينكه او باعث كشته شدن دوّمي شد، در نتيجه از خون بهاي خودش كم مي‌شود.
و ثلث ديه 333 دينار) را بايد به ورثه دوّمي بدهيد
و نصف ديه 500 دينار) را بايد به ورثه سوّمي
و يك ديه كامل 1000 دينار) را بايد به ورثه چهارمي بدهيد.

امّا مردم قبائل راضي نشدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ايشان را با مأموراني خدمت رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم فرستاد، مردم يمن وقتي از راه رسيدند كه آن جناب كنار مقام ابراهيم در مسجد الحرام بود.
داستان خود را باز گفتند.
پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
ميان شما داوري مي‌كنم.
يكي از ايشان گفت:
علي بن ابيطالب عليه السلام در ميان ما قضاوت كرده است.
آنگاه داوري او را شرح دادند.
پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم همان را امضاء كرد و فرمود:
داوري علي صحيح بود.(2).
*****
(1) مسند احمد حنبل، ج1، ص77.
ذخائر العقبي، ص84 - و علي در كتب اهل سنّت، ص251.

دعاي پيامبر(ص) براي قضاوت امام علي (ع)

گاهي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در زمان پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم داوري مي‌كرد.
چون خبر آن به پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم مي‌رسيد، مي‌فرمود:
خدا را شكر مي‌كنم كه حكمت را در خاندان ما اهل بيت عليهم السلام قرار داده است.(1).
*****
(1) قضاوتهاي اميرالمؤمنين عليه السلام، تأليف علاّمه جبل عاملي، ص61 - و قضاياي علي عليه السلام، تأليف شيخ محمّد علي شوشتري، ص69.

حلّ مشكلات قضائي

آزمايش كَر بودن

مردي استخواني را به گوش ديگري زد، مضروب ادّعا كرد كه در اثر آن ضربه شنوايي او از بين رفته است.
حضرت امير عليه السلام فرمود:
تا يك سال از او مراقبت نموده و او را غافلگير كنند، پس اگر شنوايي او بر آنان ثابت گرديد و يا دو مرد عادل بر آن گواهي دادند ديه اي طلب ندارد وگرنه او را بر عدم شنوايي سوگند داده ديه گوشش را به او بپردازند.
كساني گفتند:
يا اميرالمؤمنين! اگر پس از گذشت يك سال شنوايي او ثابت گرديد، حكمش چيست؟
حضرت علي عليه السلام فرمود:
اثري ندارد چه بسا خداوند شنواييش را بعد از يك سال مجدداً به او مرحمت نموده باشد.(1).
در ادامه اين خبر حضرت رضا عليه السلام از اميرالمؤمنين عليه السلام چنين نقل فرمود كه:
اگر مورد ادّعا، از دست دادن تمام شنوايي باشد ... صبر مي‌كنند تا به خواب سنگيني فرو رفته بر او فرياد مي‌كشند.(2).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص322، حديث 3.
فروع كافي، ج7، ص324، حديث 9.

آزمايش كردن بويايي و گويايي

از اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به مردي كه ديگري بر سرش ضربه اي وارد كرد و مضروب ادّعا مي‌كرد بويايي و گويايي خود را از دست داده پرسش نمودند.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اگر راست مي‌گويد سه ديه طلب دارد.
پرسيدند: چگونه معلوم مي‌شود؟
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بوياييش بدين وسيله آزمايش مي‌شود كه پارچه نيم سوزي زير بيني او بگيرند، اگر در جاي خود ايستاده و حركت نكرد راست گفته، و اگر بدون اختيار چشمان را بر هم زد دروغ گفته است.
و امّا نسبت به قدرت تكلّم، سوزني در زبان او فرو مي‌برند، پس اگر خون سرخ بيرون آمد دروغ گفته، و اگر خون سياه خارج شد راست گفته است. (1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص323، حديث 7.

ضعف بينايي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به مردي كه ضربه اي بر چشمش خورده و بيناييش كم شده، ولي به ساختمان چشم او آسيبي نرسيده بود، چنين آزمايش كرد:
پارچه اي بر چشم سالمش بست و آنگاه مردي به دستور آن حضرت تخم مرغي در برابر چشم معيوبش گرفته و اندك اندك از او دور شد تا جايي كه مضروب ادّعا كرد كه آن را نمي‌بيند، سپس آن نقطه را نشانه كرد و چشم سالمش را نيز بدانگونه آزمايش نموده و آنگاه تفاوت دو مسافت را مشخص كرده، به همان نسبت به او ارش جنايت داد.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص323، حديث 6.

ضعف بينايي هر دو چشم

مردي كه ضربه اي به سرش كوبيدند خدمت اميرالمؤمنين عليه السلام آمده و ادّعا كرد كه در اثر آن ضربه بينايیش ضعيف شده است.
آن حضرت وي را در محلّي نشانيد و با نشان دادن تخم مرغي، ديدِ چشمش را از چهار جانب آزمايش كرد و چون بينايي از چهار طرف مساوي بود به وي فرمود:
ادّعايت راست و پذيرفته است.
و آنگاه مردي را در همان سنّ و سال پيش خواند و در كنار او نشانيد و ابتداء ديد چشمش را از چهار جانب آزمايش كرد و سپس تفاوت دو مسافت را تعيين نموده، به همان نسبت به مضروب ديه داد. (مثلاً اگر نصف بينايیش كم شده بود نصف ديه چشم و اگر ثلث ثلث و ...)(1).
*****
(1) عجايب القضايا، قمي، ص93، حديث 148.
مورد اين خبر آزمايش هر دو چشم و مورد خبر او يك چشم بوده كه با مقايسه با چشم ديگر آزمايش و تعيين ارش جنايت شده است.

نقص زبان

مردي ضربه اي بر زبان ديگري زد.
به طوري كه قدري از زبان شد و نتوانست بعضي از حروف را ادا كند.
نزاع نزد خليفه دوّم بردند.
خليفه دوّم حكمش را ندانست.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
حروف الفباء بيست و هشت تاست(1) و بايد ديد كه مضروب چند حرف را اداء نمي‌كند، پس به همان نسبت از جاني ديه مي‌گيرد.(2).
*****
(1) در الفباي عرب.
وسائل الشيعه، ج19، ص275، حديث 6 (با اندك تفاوتي).

سوگند دادن ظالم

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اگر خواهيد شخص ستمگري را سوگند دهيد به او بگويد از حول و قوه خدا بيزاري جويد كه اگر سوگندش دروغ باشد زود به عقوبت خواهد رسيد، ولي اگر بگويد سوگند به خداي يگانه در عقوبتش تعجيل نخواهد شد، زيرا به يكانگي خداوند اعتراف كرده است.(1).
*****
(1) نهج البلاغه حكمت 253 معجم المفهرس مؤلّف.

قصاص چشم (كور كردن با آيينه)

غلامي از قبيله قيس با مولاي خود به نزد خليفه سوم رفتند.
غلام اظهار داشت كه مولايش با زدن ضربه شديدي چشم او را كور كرده، ولي ساختمان چشم سالم است، مولا به غلام مي‌گفت:
ديه چشمت را به تو مي‌دهم از قصاص صرف نظر كن.
غلام از گرفتن ديه خودداري كرده و تنها خواسته اش، قصاص بود.
خليفه سوم در حكم قضيّه درماند.
آنان را نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بُرد و از آن حضرت تقاضاي داوري كرد.
مولا يك ديه كامل به غلام تسليم نمود تا از قصاص درگذرد.
غلام نپذيرفت.
مولا حاضر شد دو ديه بپردازد، ولي باز هم غلام امتناع داشت و جز به قصاص راضي نبود.
در اين موقع اميرالمؤمنين عليه السلام به منظور قصاص كردن مولا، آيينه اي طلبيد، آن را داغ كرد و آنگاه مقداري پنبه خواست و آن را خيس كرد و بر اطراف چشم او، روي پلك‌ها گذاشت و چشم را در مقابل آفتاب نگهداشت و به وي فرمود:
در آيينه نگاه كن.
و چون قدري نگاه كرد كور شد، بدون آن كه آسيبي به ساختمان چشمش وارد شود.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص319 حديث 1.

وزن زنجير

غلامي زنجير به پا از كنار دو مرد عبور مي‌كرد، آن دو نفر در مقدار وزن زنجير با هم شرط بندي كردند.
يكي از آنان گفت:
اگر وزن زنجير فلان مقدار نباشد همسر من سه طلاقه است.
ديگري گفت:
اگر حدس تو درست باشد زن من سه طلاقه است.
پس هر دو برخاسته و به همراه غلام نزد مولايش رفته به مولاي غلام گفتند:
زنجير را باز كن تا آن را وزن نمائيم.
مولاي غلام هم گفت:
زنم طلاق است اگر بخواهم زنجير را باز كنم.
همگي نزد خليفه دوّم رفتند و مشكل را نزد او مطرح كرده از او چاره جويي كردند.
خليفه دوّم گفت:
سوگند مولايش بر دو سوگند ديگر مقدّم است.
و آنگاه گفت:
بيائيد با هم به نزد علي بن ابيطالب برويم شايد او براي حلّ اين مشكل تدبيري بينديشد.
پس به نزد آن حضرت رفته جريان را عرضه داشتند.
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
چقدر پاسخش آسان است.
و سپس دستور داد ظرف بزرگي آوردند و زنجير را با نخي به پاي غلام بستند و سپس پاي غلام را با زنجير در ميان ظرف گذاشته بر آن آب ريختند تا اين كه ظرف پر از آب شد.
پس از آن فرمود:
زنجير را بالا ببريد.
زنجير را بالا بردند تا حدي كه از آب بيرون شد، در اين هنگام، آب قدري پائين رفت و آنگاه فرمود:
پاره آهن در آب بريزند تا اندازه آب به جاي سابقش برگردد.
چون دستور انجام گرفت فرمود:
حالا پاره هاي آهن را وزن كنيد، هرچه شد همان وزن زنجير است.(1).
*****
(1) من لا يحضر، كتاب القضاء، باب الحيل في الاحكام، حديث 2.

مردي نزد اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و گفت:
مقداري خرما جلويم بود، ناگهان زنم پيشدستي كرده دانه اي از آنها برداشته در دهانش انداخت،
پس من سوگند ياد كردم كه خرما را چه بخورد و چه بيرون بيندازد، او را طلاق دهم، مرا درياب چه بايد بكنم؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به وي فرمود:
نصفش را بخورد و نصفش را بيندازد، در اين صورت تو از سوگندت خلاصي يافته اي.(1).
*****
(1) ارشاد، مفيد، ص118.

سوگند مشکل

مردي سوگند یاد کرده بود، اگر در روز ماه رمضان با همسرش آمیزش نکند، او را سه طلاقه کند.
نزد امیرالمؤمنین آمدند.
حضرت علي علیه السلام فرمود:
«او را به سفر ببر، و به سوگندت عمل کن.» (1).
*****
(1) اذکیا، ابن جوزي، ص25. الباب الثامن.

مشكل وزن كردن دَرب خانه

گروهي آهنگر يك دَرب آهني را به وزني كه صاحبان آن براي آن تعيين كرده بودند، معامله كردند و دَر را به طرف مقصد مي‌بردند.
در بين راه كساني وزن دَرب را از آنان پرسيده و خريداران جريان را گفتند.
آنان اظهار داشتند:
وزن دَرب هرگز به اين مقدار نمي‌باشد.
خريداران برگشتند و از فروشندگان تقاضاي كَم نمودن قيمتِ دَرب را كردند، كه آنان امتناع كردند و نزاع بينشان دَر گرفت.
سرانجام نزد اميرالمؤمنين عليه السلام رفتند، آن حضرت به آنان فرمود:
دَرب را به طرف رودخانه برده، آن را در ميان قايقي گذارده و اندازه فرو رفتگي قايق را در آب نشانه گذاري كنيد.
سپس دَرب را بيرون كشيده و به جاي آن خرماي وزن شده قرار دهيد تا به همان اندازه در آب فرو رود و بدانيد كه وَزن دَرب به مقدار وزن خرماها است.

تشخيص نقص در تنفّس

مردي كه ضربه اي بر سينه اش وارد شده و مدّعي بود كه بر اثر آن ضربه، عيبي در تنفّس او پديد آمده است.
شكايت نزد اميرالمؤمنين عليه السلام برده از آن حضرت داوري خواست.
امام علي عليه السلام در صدد آزمايش او بر آمد و فرمود:
نفس زماني از سوراخ راست بيني و زماني از سوراخ چپ خارج مي‌شود و بامداد از موقع طلوع سپيده تا طلوع آفتاب غالباً از سوراخ راست بيني خارج مي‌گردد.
پس شماره نفس هاي مدّعي را در همان زمان تعيين نمود.
و روز ديگر مردي را در همان سنّ و سال و در همان زمان مورد آزمايش قرار داد و آنگاه به نسبتي كه نقص وارد شده بود از جاني ارش جنايت گرفت.(1).
*****
(1) مناقب، سروي، ج1، ص509.

حيوان تُخم گذار و بچّه زا

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
هر حيواني كه گوش هايش پنهان باشد تخم گذار است، و هر حيواني كه گوش هايش ظاهر باشد بچه زاست.(1).
*****
(1) عيون ابن قتيبه، ج4، ص88.

زني را نزد خليفه دوّم آوردند، شوهر زن، مرد سالمندي بود كه پس از ازدواج با آن زن از دنيا رفته بود و زن باردار شده و پسر زاييده بود.
پسران پيرمرد (از زنِ ديگر پيرمرد) بر زن به زن تهمت زده، و بر آن گواهي دادند
(و به اين وسيله مي‌خواستند پسرِ آن زن را از ارث پدر محروم كنند).
خليفه دوم دستور داد:
زن را سنگسار كنند.
اتّفاقاً اميرالمؤمنين عليه السلام از كنار زن عبور مي‌كرد.
چون نگاه زن به آن حضرت افتاد، گفت:
اي پسر عم رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم كاغذي دارم.
چون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آن را مطالعه كرد، به همراهان زن فرمود:
اين زن تاريخ ازدواج با شوهر و تاريخ همبستر شدن با او و كيفيّت آن را در اين ورقه يادداشت كرده است، هرچه زودتر او را رها كنيد.
در روز ديگر آن حضرت عليه السلام كودكان هم سنّ و سال آن كودك را جمع كرد و كودكان را با پسرِ آن زن به بازي مشغول ساخت.
و چون سرگرم بازي شدند به آنان فرمود: بنشينيد!.
همه نشستند.
سپس آنان را صدا زد كه برخيزند.
كودكان همه برخاستند،
در اين هنگام كودك آن زن خواست برخيزد، نتوانست، به ناچار بر دو دست خود تكيه زد و برخاست.
اميرالمؤمنين عليه السلام از مشاهده اين حالت فرمود:
او فرزند همان پيرمرد است.
سپس او را پيش خود خوانده، و از ارث پدر سهم او را پرداخت.
آنگاه بر تمام برادرانش حدِّ افتراء جاري كرد!
خليفه دوم حيرت زده گفت:
يا علي چه كردي؟
حضرت فرمود:
از تكيه پسر بر دست ها، ضعف پيرمرد را دريافتم.(1).
پس از قرن‌ها تلاش، امروزه، دانشمندان جهان با تجربيات گوناگون با اين حقيقت آشنا شدند و اعلام كردند كه مادران و پدران در سنين بالا سعي كنند كه بچه دار نشوند.

*****

(1) فروع كافي، ج7، ص426.

امام علي عليه السلام نسبت به عقل و جنون در دوران جواني اظهار داشت كه:
تا دوران هجده سالگي عقل و جنون در مبارزه هستند.
وقتي هجده سال تمام شد، هر كدام كه بيشتر باشد بر ديگري غالب مي‌آيد.(1).
*****
(1) بحارالانوار ج 1 ص 96 ابواب العقل و الجهل حديث 39.

تاثير آفتاب در بدن

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به تأثير تابش خورشيد بر بدن انسان فرمود:
اگر در آفتاب مي‌نشينيد به خورشيد پشت كنيد؛ زيرا كه آن بيماري پنهان را آشكار مي‌كند.(1).
*****
(1) خصال، ج1، ص110.

انتخاب زن شيرده

در انتخاب زني كه فرزند شما را شير مي‌دهد خوب دقّت كنيد؛ زيرا آن شير سبب پرورش و نشو و نمو فرزندتان مي‌شود و اخلاق و روحيات زن شيرده در فرزند اثر مي‌گذارد.(1).

*****

(1) فروع كافي، ج6، ص144، حديث 10.

معيار زيبايي

با زناني ازدواج كنيد كه چشمي درشت، كف دستي بزرگ، رنگي گندمي و ميانه اي بلند داشته باشند.
آنگاه اگر رضايت نداشتيد مهر شما به عهده من.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج5، ص335، حديث 2.

حسين بن خالد مي‌گويد:
از اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيدم روايتي از رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم به ما رسيده كه:
«هركس شراب نوشد تا چهل روز نمازش قبول نمي‌شود».
امام علي عليه السلام فرمود: صحيح است.
عرض كردم:
به چه علت چهل روز، نه كم و نه زياد؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
خداوند آفرينش انسان را اندازه گيري كرده است، چهل روز به حالت نطفه، و آنگاه علقه نيز چهل روز، و پس از آن مُضغه نيز چهل روز ... پس كسي كه شراب نوشد تا چهل روز آن در «مشاش» او (نرمه سر استخوان كه مي‌توان آن را جويد) باقي مي‌ماند به مقدار انتقال حالت هاي جنيني او.
و آنگاه فرمود:
و اين چنين است تمام غذاها و نوشيدنيهايي كه تناول مي‌كنيد.(1).
*****
(1) تهذيب، ج9، ص108، حديث 203.

در زمان خلافت اميرالمؤمنين عليه السلام كودكي كه داراي دو سر و دو سينه بر يك كمر بود، به دنيا آمد.
خانواده آن كودك ميزان ارث او را از آن حضرت پرسيدند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
هنگامي كه خواب است بر او فرياد زنند، اگر هر دو سَر با هم بيدار شدند يك نفر است و يك ارث مي‌بَرَد و اگر يكي بيدار و ديگري همچنان خواب ماند دو ارث مي‌برد.(1).
*****
(1) فروع كافي ج 7 ص 159 حديث 1، در كافي از بزنطي از ابوجميله نقل كرده كه مي‌گويد:
در فارس زني شوهردار را ديدم داراي دو سر و دو سينه بر يك كمر، كه هر كدام نسبت به ديگري رَشك مي‌برد. و نيز از ديگري نقل كرده كه مي‌گويد: مردي به اين كيفيّت ديدم كه هر دو به بافندگي مشغول بودند. (فروع كافي ج 7 ص 159 حديث 2 و 3.

نقش قرآن در قضاوت

در زمان خلافت خليفه سوم، زني در دوران شش ماهگي فرزندي به دنيا آورد كه شوهر آن زن او را متهم كرد.
دعوا نزد خليفه سوم بردند و او نتوانست مشكل را حل كند،
و دستور رجم زن را صادر كرد،
مردم به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مراجعه كردند،
اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
در يك جاي قرآن آمده است كه:
يُرضِعنَ أولادَهُنَّ حَولَين كامِلَين ... (1).
«زنان فرزندان خود را دو سال كامل شير دهند»
و در جاي ديگر فرموده است:
وَ حَمْلُهُ و فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً(2).
«دوران بارداري و باز گرفته شدن از شيرخوارگي 30 ماه است»
وقتي ايام شيرخوارگي بيست و چهار ماه از آن كسر گردد، مدّت حمل شش ماه مي‌شود.
بنابر اين خانمي كه كودك شش ماهه آورده است، گناه نكرده و كودك از آن شوهرش مي‌باشد.
پس از قضاوت امام علي عليه السلام خليفه سوم اقرار كرد كه از اين حكم بي خبر بوده است، بلافاصله دستور داد زن را برگردانند و رجم نكنند. (3).
امّا وقتي مأمورين براي برگرداندن زن به محل اجراي حُكم رفتند كار از كار گذشته و زن رجم شده بود.
زن بي گناه قبل از شروع حكم به خواهرش گفته بود:
خواهرم! ناراحت مباش به خدا قسم! هيچ كس غير از شوهرم به من نزديك نشده است و كودك از آن شوهرم مي‌باشد.
وقتي كودك بزرگ شد و به مرحله جواني رسيد، پدر اعتراف كرد كه جوان از آن اوست زيرا شبيه پدر بود.
راوي مي‌گويد:
آن مرد را ديدم كه بدنش روي رختخواب قطعه قطعه شده بود و به مكافات عمل خود رسيد.(4).
مرحوم علامه اميني مي‌فرمايد:
آيا اين براي مسلمانان عار نيست كه جاي پيغمبر را كسي بگيرد كه مسئله ساده قضائي را نداند؟
آيا اين عدالت است كسي بر جان و مال مردم مسلط شود كه اين مقدار

آگاهي به مسائل ندارد.(5).
*****
(1) سوره احقاف، آيه 15.
سوره بقره، آيه 233.
نظير همين ماجرا در قضاوتهاي حضرت، در حكومت خليفه دوم نيز گذشت.
الموطأ، ج2، ص176؛ البيهقي في السنن الكبري، ج7، ص442؛
الدرالمنثور، سيوطي، ج6، ص40.
الغدير، ج6، ص94 - و سفينة البحار، ج2، ص435.

منصور بن حازم مي‌گويد:
در محضر امام صادق عليه السلام بودم كه مردي نزد آن حضرت عليه السلام آمده پرسيد:
مردي با زني ازدواج كرده و قبل از آن كه با او همبستر شود، زن مرده است، آيا مي‌تواند با مادرش ازدواج نمايد؟
امام علي عليه السلام فرمود:
شخصي از ما چنين كرده و مانعي در آن نيافته است؟
من عرضه داشتم:
فدايت شوم! تنها افتخار شيعه به حكمي از امام علي عليه السلام است.
در اين مسئله ابن مسعود اظهار نظر كرده و آن را اجازه داد است، پس نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمده و حكم مسئله را از آن حضرت جويا شد.
امام علي عليه السلام به او فرمود:
اين حكم را از كجا گرفته اي؟
گفت از آيه قرآن:
وَ رَبائِبُكُمُ اللاتي في حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُم اللاتي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ(1).
«و حرام شد براي شما دختران زن كه در دامن شما تربيت شده اند اگر با زن مباشرت كرده باشيد.»
آنگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود:
حرمت ازدواج با دختران يك زن در آيه مقيّد به دخول است، و ليكن آيه حرمت ازدواج با مادر زن:
«وَ اُمَّهَاتِ نِسَائِكُمْ»
«و حرام شد بر شما مادر زن»
مطلق است و مقيّد به دخول به دختران آنان نمي‌باشد.(2).
*****
(1) سوره نساء، آيه 22.
فروع كافي، كتاب النكاح، (باب الرجل يتزوج ...) ج4.
مقصود امام علي عليه السلام در پاسخ اول از «يكي از بني هاشم» از طالبيين يا عباسيين بوده نه يكي از آياء گرامش كه گفتار و كردار آنان گفتار و كردار اميرالمؤمنين عليه السلام است، و آن هم به علت تقيه بيان شده، و در آخر خبر هم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به طور صريح حق را آشكار نموده است.

رد گواهي يهود و پذيرش گواهي نصاري

هنگامي كه اميرالمؤمنين عليه السلام خطبه «شقشقيه» را مي‌خواند مردي نزد آن حضرت آمده و مسائلي سؤال كرد،
از جمله پرسيد؛
دو نفر يهودي بر اسلام يهودي ديگر گواهي داده اند، آيا گواهي آنان پذيرفته مي‌شود؟
آن حضرت عليه السلام فرمود:
نه؛ زيرا يهوديان كلام خدا را تغيير داده و گواهي دروغ مي‌دهند.(1).
و نيز پرسيدند:
آيا گواهي دو نفر نصراني بر اسلام يك نفر مجوسي پذيرفته مي‌شود؟
آن حضرت فرمود:
آري؛ زيرا خداوند در قرآن مجيد مي‌فرمايد:
«وَلَتَجَدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَصاري»
«و مي‌يابي نزديكترين مردم را از نظر دوستي با اهل ايمان كساني كه گفته اند مائيم ترسايان، براي اين كه بعضي از آنان كشيشان و صومعه نشينانند و آنها از عبادت خدا تكبر نمي‌كنند» (2).
و كسي كه از عبادت خدا تكبّر نمي‌ورزد گواهي دروغ نخواهد داد.(3).
*****
(1) شرح نهج البلاغه، اين ميثم، ج1، ص2698.
سوره مائده آيه 82.
شرح نهج البلاغه، ابن ميثم، ج1، ص269.

قضاوت در مورد حجرالأسود

جلال الدين سيوطي در باب «شهادت الامكنة» از ابوسعيد خدري روايت مي‌كند كه:
من با خليفه دوم به حج رفتم چون طواف كرد آمد حجرالاسود را استلام كند، گفت:
من مي‌دانم كه تو سنگي هستي نه مي‌تواني ضرر برساني و نه منفعتي داري و اگر رسولخدا را نمي‌ديدم كه تو را مي‌بوسيد و استلام مي‌كرد نه ترا مي‌بوسيدم و نه استلام مي‌كردم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در پاسخ او فرمود:
اي عمر اين چنين قضاوت نكن، اين سنگ هم نفع مي‌رساند و هم ضرر.
خليفه دوم گفت:
يا ابالحسن آيا دليلي بر اين هست.
حضرت فرمود:
اينك كتاب خداست كه مي‌فرمايد:
وَ اِذا أخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَني آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ اشْهَدَهُمْ عَلي اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلي
«چون خداوند تعالي آدم ابوالبشر را خلق كرد پشت او را مسح نمود و از ذرّيّه بني آدم عهد و پيمان گرفت به ربوبيّت خود و عبوديّت آنها
و آن عهد و ميثاق را در كتابي نوشت و به اين سنگ خورانيد، سپس به آن سنگ فرمود شهادت بده در روز قيامت به ايمان و وفاء هركس كه در دنيا به زيارت تو آمده است و شهادت بده بر كفر و شرك هركس كه متمكن بوده است كه ترا زيارت كند و نكرده است.»
سپس فرمود:
من شنيدم از رسول خدا كه فرمود:
حجرالاسود در روز قيامت مي‌آيد و با زبان فصيح و بليغ، شهادت دهد براي هر كس كه او را بوسيد و مسح نموده است،
(اقراراً بوحدانية اللّه و اعترافاً بما فرضه اللّه)
و شهادت دهد بر ضرر كساني كه او را زيارت نكردند.
پس بدان اي عمر كه اين سنگ هم نفع مي‌رساند و هم ضرر.
پس خليفه دوم گفت:
أَعُوذُ بِاللّهِ اِنْ اَعيشُ في قَوْمٍ لَسْت فيهِمْ يا اَبَاالْحَسَن.(1).
«به خدا پناه مي‌برم از اينكه در ميان قومي زندگي كنم كه علي بن ابيطالب در آن نباشد.»
*****

(1) و نيز اين روايت را «محمد بن يوسف شافعي» در كتاب «سبيل الهدي» و الرشاد در باب ششم در فضل حجرالاسود آورده و «خجندي» در كتاب «فضائل مكه» و بيهقي در شعب اليمان و «حاكم نيشابوري» در «مستدرك» و «غزالي در احياء العلوم و ابن ابي الحديد» در شرح «نهج البلاغه» بنابر نقل «سيد هاشم» از غاية المرام - و - علاّمه محمد قلي در كتاب تشييد المطاعن ص 556.

معناي «حين» در قرآن

مردي براي حاجتي نذر كرد كه من يك حين روزه بگيرم،
و وقتي را معيّن نكرده بود، سپس دچار ترديد شد كه اين «حين» چند مدّت است؟
داوري به نزد امام علي عليه السلام بردند،
حضرت فرمود:
بايد شش ماه روزه بگيرد،
و آنگاه اين آيه را تلاوت فرمود:
تُؤْتي اُكُلَها كُلَّ حينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا
«و اشجار از روزي كه شكوفه مي‌نمايد تا به ثمر برسد شش ماه طول مي‌كشد.» (1).
كه در اين آيه «حين» براي مدّت 6 ماه به كار رفته است.
*****
(1) سوره ابراهيم آيه 25.

حكم ديه علقه

شيخ مفيد در ارشاد مي‌فرمايد:
مردي زني را كتك زد، آن زن بر اثر آن بچه خود را كه عَلَقه بود سِقط كرد. حُكم آن را از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيدند.
آن حضرت فرمود:
ديه آن چهل دينار است.
و اين آيه را تلاوت فرمود:
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طين ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً في قَرَارٍ مَكين ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ اَحْسَنُ الْخَالِقين(1).
«به تحقيق كه ما خلق كرديم انسان را از صفوت صافي از كل پس قرار داديم او را نطفه در قرارگاهي استوار پس گردانيديم آنرا خون بسته شده، پس پارچه گوشتي پس گردانيديم آن پارچه گوشت را استخوان پس آن پارچه استخوان را به گوشت پوشانيديم پس آفريديم او را آفريدن ديگر پس برتر آمد خداوند كه بهترين آفرينندگان است.»
سپس آن حضرت فرمود:
«ديه سِقط نطفه بيست دينار و عَلَقه چهل دينار و مضغه شصت دينار و در استخوان، پيش از اينكه خلقي كامل گردد هشتاد دينار است و جنين كه صورت گري شده باشد پيش از آنكه روح در او دميده شود و بعد از تمامي خلقت بدن صد دينار است
و هرگاه روح بر او دميده شد هزار دينار است.» (2).
*****
(1) سوره مؤمنون آيه 12.
ارشاد شيخ مفيد.

نوآوري‌ها در قضاوت امام علي (ع)

نمونه اي شگفت انگيز از ابتكار و خلاّقيّت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در امور قضايي نسبت به مجرماني است كه در بيابان هاي دور دست، مرتكب جنايت و قتل شده و هيچ گونه دليل و شاهدي بر جُرم خود به جاي نگذاشته بودند.
حضرت علي عليه السلام آن جنايت را از پرده ابهام بيرون آورد و مجرمين را شناسايي و به كيفر رساند.
از امام باقر عليه السلام آمده است كه:
«ابوعامر خزرجي» (يكي از بازرگانان مدينه) آهنگ سفر شام داشت تا كالايي از مدينه به شام ببرد و كالايي در خور بازار مدينه از شام فراهم سازد تا از اين طريق، سودي ببرد،
در اين سفر با تني چند از بازرگانان مدينه همسفر شد.
مدّتي زياد به طول انجاميد تا يك روز خاندان ابوعامر و پسرش متوجّه شدند كه كاروان برگشته، امّا ابوعامر در ميان آنها نيست،
هرچه جستجو كردند اثري از وي نيافتند، فرزندش عامر با اضطراب و دلهره به خانه همسفران پدر رفت و از علت تأخير پدرش جويا شد، آنها با لحني حزين گفتند كه:
ابوعامر در بين راه درگذشت،
و چون كالاي او در بازار شام مرغوب نبود مالي هم از خود باقي نگذاشت.
عامر نسبت به همسفران پدر سوء ظن پيدا كرده به شريح قاضي شكايت كرد.
شريح قاضي، بازرگانان را به محكمه دعوت كرد، ولي آنها در كتمان حقيقت اصرار ورزيدند و چون عامر گواه و شاهدي بر مدعاي خود نداشت، شريح ايشان را به اداي قسم تكليف كرد،
آن افراد قَسَم دروغ ياد كردند و از چنگال قضاوت نجات يافتند.
عامر خدمت حضرت اميرالمؤمنين شكايت كرد.
اميرالمؤمنين همين كه وارد مسجد شد ديد جواني گريه مي‌كند، و جمعي هم او را ساكت مي‌كنند،
امام علي عليه السلام پرسيد:
«جوان چرا گريه مي‌كني؟»
عامر گفت:
يا اميرالمؤمنين! شريح درباره ام قضاوتي نابجا كرده است.
آنگاه داستان پدر و ياران همسفر را به تفصيل بازگو كرد،
و مبلغ و مقدار كالا و نقدينه پدر را تشريح كرد و با اشاره به جمعي كه در

آنجا بودند گفت: اينها همسفران پدرم هستند.
اميرالمؤمنين عليه السلام جوان را با آن جمع، نزد شريح برد و به او فرمود:
اي شريح! چگونه ميان آنان داوري كردي؟
شريح گفت:
يا اميرالمؤمنين! اين جوان مي‌گويد:
پدرم وقتي با آنها به سَفَر رفت مال زيادي همراه خود داشت نه خود بازگشت و نه اموالش را آورده اند.
آنها را سوگند دادم و بدين گونه پرونده مختومه اعلام شد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به شريح فرمود:
در چنين موارد مهمّي اينگونه حكم مي‌كني؟
شريح گفت: پس چگونه حكم كنم؟
حضرت فرمود:
قطعاً حكمي ميان آنان خواهم كرد كه غير از داوود پيغمبر هيچ كس چنين حكمي نكرده است.
در اين هنگام اميرالمؤمنين عليه السلام قنبر را فراخواند و فرمود:
مأموران را خبر كن تا براي هر كدام از متهمان يك مأمور شود.
سپس به صورت آنها نگاه كرد و فرمود:
چه مي‌گوييد؟ فكر مي‌كنيد من نمي‌دانم كه شما چه بر سر پدر اين جوان آورده ايد؟
خيال مي‌كنيد من به ماجرا آگاهي ندارم؟
آنگاه دستور داد؛ بين آنها جدايي بيندازند تا يكديگر را نبينند،
و هر كدام را كنار ستوني از مسجد نگهدارند و در حالي كه صورت هايشان را با لباس خودشان پوشانده بودند، اميرالمؤمنين عليه السلام دستور داد تا كاتب مخصوص آن حضرت عبيداللّه بن ابي رافع حاضر شود.
امام علي عليه السلام به او فرمود:
كاغذ و قلم حاضر كن.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«هر وقت من تكبير گفتم شما هم تكبير بگوييد! بعد به مردم فرمود:
اِفْرِجُوا
از هم فاصله بگيريد.»)
آنگاه يكي از متهمان را احضار كرد و مقابل خود نشانيد و صورتش را باز كرد و به كاتب فرمود:
هرچه گفت و اقرار كرد ثبت كن.
آنگاه رو كرد به متهم اول و به او فرمود:
كي به شام مسافرت كرديد؟

از كدام خانه خارج شديد كه ابوعامر با شما بود؟
آن مرد جواب داد.
امام علي عليه السلام فرمود:
در كدام ماه، سفر را آغاز كرديد؟
متّهم گفت: ماه فلان،
حضرت فرمود: در كدام سال؟
گفت: سال فلان و فلان.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
در كجاي سفر بوديد كه پدر اين جوان از دنيا رفت؟
گفت: فلان جا،
حضرت فرمود: در خانه چه كسي از دنيا رفت؟
گفت: خانه فلاني.
امام علي عليه السلام پرسيد:
مرض مرد چه بود و بيماري او چند روز طول كشيد،
و آن مرد جوابي داد.
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به پرسيدن‌ها ادامه داد؛
از ساعت مرگ آن مرد،
و كسي كه او را غسل داد و كجا غسل داد؟
و چه كسي او را كفن كرد؟
و با چه چيز كفن كرد؟
و چه كسي بر او نماز خواند؟
و كداميك در قبرش وارد شد؟
و او را در قبر گذشتند؟
و آن مرد هم پاسخ مي‌داد و عبيداللَّه بن ابي رافع مرتب مي‌نوشت.
وقتي همه سؤالاتي كه اميرالمؤمنين عليه السلام در نظر داشت تمام شد، آن حضرت تكبير گفت و همه تماشاچيان نيز تكبير گفتند.
ساير متهمان كه مرتكب جنايت شده بودند و به طور انفرادي نگهداري مي‌شدند از شنيدن بانگ تكبير بر خود لرزيدند و گمان بردند كه همكارشان راز آنها را فاش و به ارتكاب قتل و غارت مال «ابوعامر» بر خود و دوستانش اقرار و اعتراف كرده است.
آنگاه حضرت دستور داد:
صورت اين متهم را بپوشانند و به زندان ببرند.
و مجرم دوم را احضار نمود و مقابل خود نشانيد و صورتش را باز كرد و با او به سختي و درشتي سخن گفت و فرمود:
خير اين طور نيست، تو گمان كردي نمي‌دانم شما چه جنايتي مرتكب شده ايد؟

آن مجرم روحيّه خود را از دست داد و از روي ناچاري گفت:
يا اميرالمؤمنين! به خدا قسم من تنها نبودم بلكه رفقايم هم بودند، حتي من از رفتار ياران خود تنفّر و كراهت داشتم و نمي‌خواستم او كشته شود و اموالش به غارت برود.
به اين نحو اقرار به گناه كرد پرده از راز آن جنايت وحشتناك برداشت.
سپس اميرالمؤمنين علي عليه السلام بقيّه مجرمين را فراخواند و اعتراف رفيقشان را در ميان نهاد و ايشان چون حال را بر اين منوال ديدند ناگزير به جرم خود معترف شدند كه ابوعامر را كشته و اموالش را برده اند،
حضرت مجرم اوّلي را نيز احضار كرد و سخن يارانش را براي او نقل كرد، او هم به جرم خود اعتراف كرد و سرانجام همگي آنها به قتل، اقرار كردند و مجازات شدند.(1).
*****
(1) تهذيب شيخ طوسي، ج6 ص316 - و من لا يحضره الفقيه، ج3 ص24، اين حديث در كافي ج7، ص317 از اصبغ بن نباته است و حديث را به طور اختصار در مطالب السؤول محمد بن طلحة شافعي، ص29، طبع تهران نقل كرده است. عبارات عدالت و قضاء در اسلام ص277 قضاوتهاي محيرالعقول ص121 با تفاوت عبارات مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص378، ج1 - و سرمايه سخن، ص448 باختصار - و كيفر كردار، ج2، ص256 باختصار - و ثمرات الانوار، ج1، ص111 نقل از ج3 - و وسائل الشيعه، ص441، ج14 - و منهاج البراعة، ج7، ص161، - و فروع كافي، ص371 - و حديقةالشيعه، ص471 باختصار - و ارشاد مفيد، ص103 - و وسائل الشيعه، ج18، صحيفه 204، حديث 1.

در عصر حكومت اميرمؤمنان علي عليه السلام چهار نفر شراب خوردند و در نتيجه مستي به روي يكديگر چاقو كشيدند و به هر كدام جراحتي وارد شد.
عمل زشت آنان به محضر علي عليه السلام گزارش داده شد.
حضرت دستور داد:
همه آنها را حبس كردند تا پس از به هوش آمدن به اعمالشان رسيدگي شود.
اتفاقاً دو نفر از آنان در زندان مردند، كسان آنها به نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمده، عرضه داشتند كه خون بهاي كشتگان ما را از آن دو نفري كه زنده اند بگيريد، زيرا اين دو نفر اسباب قتل ايشان را فراهم آورده اند.
امام علي عليه السلام به آنها فرمود:
از كجا دانستيد، دو نفري كه زنده اند قاتل آن دو نفرند كه مرده اند.
ممكن است آن دو نفر كه مرده اند هر كدام قاتل يكديگر بوده باشند.
در پاسخ عرض كردند:
ما از اين ماجرا بي خبريم آنگونه كه خدا به تو آموخته است درباره آنان داوري كن؟
حضرت فرمود:
ديه مقتولين به عهده هر چهار قبيله است كه بايد بپردازند، و ديه زخم آن دو نفر كه مجروح اند از ديه كشته‌ها برداشته مي‌شود.(1).
*****
(1) ارشاد مفيد، ص209 از فصل 62، باب2 - و تهذيب شيخ طوسي، ج10، ص24 - و من لا يحضره الفقيه، ج4، ص118 - و - صاحب جواهر در ج3، ص92.

دو نوزاد به هم چسبيده

جمعي از علماي عامّه و خاصه روايت كرده اند كه در زمان حكومت اميرالمؤمنين عليه السلام زني در خانه شوهرش نوزادي عجيب به دنيا آورد كه از كمر به بالا داراي دو بدن و دو سر بود.
اين خلقت خارق العاده كار را براي مادر و پدر كودك مشكل كرده بود كه آيا اين كودك يك انسان است يا دو انسان؟ (زيرا حكم ارث و عبادات و معاملات در يكي بودن يا دو تا بودن تأثير دارد و آثار مهمي بر آن بار مي‌شود)، پدر و مادر آن كودك ناچار شدند كه علي بن ابي طالب عليه السلام بپرسند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آنگاه كه كودك در خواب است يكي از آن بدن و سر را بيدار كنيد، اگر هر دو با هم در يك لحظه بيدار شدند، آنها هر دو يك انسان هستند و اگر يكي بيدار شد و ديگري در خواب باقي ماند، آنها دو نفرند و دو ارث مي‌برند. (1).
*****
(1) ارشاد شيخ مفيد، ص201، فصل62، باب 2.

در زمان حكومت حضرت علي عليه السلام در يكي از روزها كه مردم در محكمه عدالت حضرتش اجتماع كرده بودند ناگهان ده نفر جوان مسلح، زن جواني را احاطه كرده بودند و به محضر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آوردند،
جوانان كه بر صورت نقابي داشتند، نقاب‌ها را برداشتند و شرط تحيت و احترام را به جا آوردند و جالب توجّه اين كه اين جوانان همه شبيه يكديگر و دختري كه همراهشان بود شباهت كامل به آنان داشت،
در اين ميان كه همه در شگفتي ماندند.
جواني كه از همه بزرگتر بود به سخن آمد و گفت:
يا اميرالمؤمنين! ما همگي فرزندان يك پدر و مادريم.
و به سوي دختر جوان اشاره كرد و گفت:
(واين زن) تنها خواهر ماست كه او را چون جان عزيز مي‌داشتيم و از بيم آن كه مبادا شوهرش دهيم و قدرش را نشناسد او را به همسري ناديديم، و اين راز را با او در ميان نهاديم كه ما همگي در راه تأمين رفاه تو كوشش خواهيم كرد و هرچه خدا به ما دهد در پاي تو مي‌ريزيم به شرط آن كه ازدواج نكني،
خواهر ما به خواهش ما تن داد و شوهر نكرد، اما پس از مدّتي پيمان خود را از ياد برد و راه خيانت را پيشه كرد و امروز كه مي‌بينيد از راه نامشروع آبستن شده است و آبروي ما را در ميان قوم و قبيله مان برده است، كه چند تن از برادران قصد قتل او را داشتند تا لكه ننگي كه به دامنشان آمده با خون گلويش شستشو كنند، ولي من و چند تن از برادران ديگر آنها را از اجراي اين تصميم باز داشتيم و صلاح ديديم ماجراي خود را به محضر شما عرضه داريم و علاج اين مشكل را از رأي حكيم و فكر قوي شما بخواهيم.
امّا آن دختر كه به ظاهر حامله بود هر گناهي را انكار مي‌كرد و از اين اتّفاقي كه برايش پيش آمده بود، اظهار بي اطّلاعي مي‌كرد.
امام علي عليه السلام فرمان داد تا قابله محل را خبر كنند.
قابله آمد، حضرت به او فرمود تا زن جوان را به خلوت ببرد و مقداري لَجَن و خزه تازه در طشتي بزرگ بريزد وآن دختر را بر روي طشت بنشاند، و نتيجه آزمايش خود را به آن حضرت اطّلاع دهد.
قابله، فرمان اميرالمؤمنين عليه السلام را به كار بست و پس از انجام آن آزمايش، عرض كرد:
من اين كار را كردم، پس از چند لحظه خون و خونابه اي در ميان طشت جاري شد و بعد از آن ديدم زالوي بزرگي از رَحِم دختر به درون طشت آمد

و به دنبال آن نيز مقداري خون و خونابه فرو ريخت و برآمدگي شكم دختر به حال طبيعي برگشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
راز كار اين دوشيزه پاكدامن آن است كه نوبتي پس از دوران حيض براي غسل به چشمه اي رفته و براي شستشوي خود در ميان چشمه نشسته بود كه در آنجا زالويي در رَحِم او وارد شده و از خون درونش تغذيه مي‌كرد تا شكم او را به صورت زن حامله در آورده است، و اكنون كه بوي «لَجَن» و «خَزه» تازه به آن زالو رسيد از رَحِم سرازير شده و به درون طشت آمد، و بدانيد كه اين راز از اسرار و علومي است كه پيغمبر خداصلي الله عليه وآله وسلم به من آموخته است.(1).
*****
(1) عدالت و قضا در اسلام، ص263 - و حديقة الشيعه، ص396 - و خلاصة الاخبار، ص287.

اعدام عروس

«عنيزه» از قبيله «اسلم» با جواني به نام «عقيل اسلمي» طرح دوستي و آشنايي ريخت.
و چون كار عاشق هم شدند، بدون آن كه مرتكب گناهي شوند عقيل به خواستگاري معشوقه اش «عنيزه» آمد، ليكن خانواده عنيزه او را به بهانه هايي به دامادي نپذيرفتند و علاقه و محبت او را ناديده گرفتند و سرانجام بر خلاف ميل دختر شان عنيزه او را به عقد عموزاده اش (رماح بن سهم) در آوردند.
اين ازدواج چون سدّي در برابر آروزهاي عقيل و عنيزه قرار گرفت، امّا دل از هم نكندند و گاه و بيگاه در فرصت هاي كوتاه بين راه، محبّت خود را به يكديگر خاطر نشان مي‌ساختند، تا شب زفاف «عنيزه و رماح» فرا رسيد، عقيل از شنيدن اين خبر سخت برآشفت و سوگند ياد كرد كه هر چند به قيمت جانش باشد معشوقه اش را به رقيب تسليم نكند.
عقيل به حجله رماح رفت، امّا با توطئه اي كه قبلاً توسّط عقيل و عروس حجله (عنيزه) ريخته شده بود آن شب را عقيل پشت پرده مخفي شده بود تا در فرصتي مناسب وارد حجله شود و رقيب خود را كه رماح باشد بكشد، اتفاقاً اين طرح شيطاني به مرحله عمل در آمد و عقيل از پشت پرده وارد حجله شد و داماد را به مبارزه خواند، امّا رماح با چشم بر هم زدني شمشير خود را كشيد و در قلب عاشق ناكام (عقيل) فرو بُرد و در همان حال خون از قلبش سرازير شد و جان از لبش پرواز كرد.
او در لحظه آخر گفت:
اي عنيزه! خود را تسليم رماح نكن و حرمت عشق و پاس عهد و وفا را منظور بدار.
اين را گفت و مرد.
عقيل مُرد، امّا عنيزه خائن كه عاشق فداكار را در آن حال ديد تاب نياورد و شمشير را از نيام كشيد و چون شير خشمگيني بر شوهرش «رماح» حمله كرد و با ضربتي به حياتش خاتمه داد و او هم روي زمين افتاد.
بستگان عروس و داماد كه منتظر پايان شب عروسي بودند، براي سركشي و اطلاع از اوضاع حجله، زنان سر در حجله كشيدند تا خبر بگيرند.
ناگهان خود را در برابر چنان منظره اي سهمگين و در كنار دو بدن بي جان و مرده يافتند،
و چون از ماجرا آگاه شدند عروس را از حجله زفاف دستگير و به محضر دادگاه بردند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در مسجد كوفه در ميان مردم نشسته

بودند که ناگهان صداي هياهو بلند شد همه ديدند دوشيزه اي را که لباس عروسي بر تن داشت و انگشتانش به خون داماد آلوده بود، به مسجد کشاندند و تقاضاي قصاص کردند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از ماجرا پرسيد و هرکس چيزي گفت، امّا «عنيزه» پرده از راز برداشت و با صراحت تمام به جنايت خود اعتراف کرد که از آمدن عقيل به پشت پرده حجله آگاه و با اطلاع بوده است که در نتيجه اگر عقيل در آن ماجرا پيروز مي‌شد، با او پيوند زوجيّت برقرار مي‌کرد و اگر کشته مي‌شد به خونخواهي او برخيزد،
بستگان عقيل که در محضر دادگاه حاضر شدند فرياد مي‌زدند که خون بهاي او را از قاتلش رماح بگيرد،
و از طَرَفي خونخواهان «رماح» بانگ بر آوردند که «عنيزه» را قصاص کنند،
هياهو و فرياد خونخواهان وضع دادگاه را آشفته ساخته بود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام همه را فرمان به سکوت داد، و تمام حاضران به لبان امام دوختند.
امام علي عليه السلام چنين قضاوت کرد:
الف- «عنيزه» محکوم است و بايد ديه عقيل را که به شمشير شوهرش از پا در آمده بپردازد، زيرا او عقيل را در معرض قتل قرار داده و جانش را به خطر انداخته است، و علّت اين که او به پرداخت غرامت و ديه سزاوارتر از مباشر قتل است اين است که دست زدن به قتل عقيل براي رماح مجاز و روا بوده است، زيرا در مقام دفاع از جان و نيز دفاع از ناموس خود، عقيل را کشته است، پس اولياي عقيل هيچگونه حقّي بر گردن ورثه رماح ندارند و نيز ورثه رماح هيچ گونه غرامتي بابت قتل عقيل نخواهد پرداخت.
ب- «عنيزه» از نظر ارتکاب جرم قتل شوهر خود، محکوم به قتل است.
همين که حکم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام صادر شد، صداي اللَّه اکبر مردم بلند شد.(1).
*****
(1) عدالت و قضا در اسلام، ص247.

حكم سه نفر مُجرم

سه نفر دست بسته كه توسّط قبيله «مزينه» گرفتار شده بودند به محضر دادگاه وارد كردند تا كيفر اعمال خويش را ببينند.
مردان قبيله «مزينه» در مقام طرح دعوا به جانب يكي از آن سه نفر كه دست بسته بودند اشاره كردند و گفتند:
يا اميرالمؤمنين! مُورِّث ما به نام «ابو يزيد» با اين مرد كه «قُصّي» نام دارد مشاجره اي داشتند،
و اين مرد مدعي است كه «ابويزيد» به او اهانت كرده است،
پس براي جبران اين هتك حرمت شبِ گذشته بين «عسفان» و «ابواء» آهنگ قتل او را كرد،
امّا ابويزيد از چنگال او فرار كرد و چيزي نمانده بود كه جان سالم بدر برد
امّا قصّي مرد دومي را كه «ابوحنظله» نام دارد به ياري طلبيد تا راه فرار را بر او بست و او را دستگير كرد و تحويل قصّي داد و او با شمشير برهنه حمله كرد و كار ابويزيد را ساخت،
و نفر سوم نزديك صحنه جنايت ايستاده و شاهد وقوع قتل بود و قاتل را از ارتكاب جرم باز نداشت و تضرّع مقتول را ناديده انگاشت، او را هم دستگير كرديم.
پس از تحقيقات و ثبوت جرم متهمان، اميرمؤمنان عليه السلام با اولياء مقتول درباره صرف نظر از حقوق شخصي خود و قبول خون بها صحبت كرد.
ولي ورثه مقتول امتناع كردند و اصرار مي‌ورزيدند كه حكم خدا و قصاص بايد درباره اين سه نفر اجرا شود،
حضرت چون از گذشت اولياء مقتول نااميد شد و جرم هم ثابت شده بود حكم را چنين صادر فرمود:
الف- متّهم اوّل «قصّي» قاتل است بايد به وسيله شمشير قصاص شود.
ب- متّهم دوم «ابوحنظله» كه مقتول را دستگير كرده است به جرم شركت در قتل به حبس ابد محكوم است.(1).
*****
(1) عدالت و قضا در اسلام، ص243 - و مستدرك نوري، ج2، ص254 - و مستدرك الوسائل، ج3، ص254.

در روزگار حكومت امام علي عليه السلام در حالي كه مردم در مسجد جمع بودند ناگهان پاسبانان كوفه متهمي كه دستش آلوده به خون بود و خنجري خون آلود در دست داشت دست بسته وارد مسجد كردند و به دنبال آن جمعيتي انبوه با جنازه اي كه آغشته به خون بود و روي دوش مردم قرار داشت وارد شدند و هر لحظه بر جمعيت افزوده مي‌شد،
و همه تقاضاي قصاص داشتند.
متّهم بيچاره كه خود را دست بسته در چنگال عدالت مي‌ديد، چون برگ بيد مي‌لرزيد، وقتي مجلس آرامش يافت و اميرالمؤمنين عليه السلام در مقام قضا قرار گرفت.
يكي از مأموران پليس چنين گزارش كرد:
ما اين مرد را در نزديكي اين جسد خون آلود در حالتي دستگير كرديم كه همين خنجر خون آلود را در دست داشت و اين پيكر بي جان هنوز در ميان خاك و خون دست و پا مي‌زد، و جز اين مجرم كسي در نزديكي آن صحنه نبود. از اين رو ما به خود ترديدي راه نداديم كه اين مجرمِ دست بسته قاتل است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به بازپرسي پرداخت و از متّهم پرسيد:
آيا تو اين مرد را كشته اي؟
مرد گفت: آري.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اگر تو او را كشته باشي، بايد قصاص شوي؟
امّا اجراي حكم را به بعد از نماز عصر موكول كرد و فرمود: متهم را به زندان ببريد.
در اين ميان كه پاسبانان متهم را به طرف زندان مي‌بردند، مردي از ميان جمعيّت به طرف آنها شتافت و بانگ برآورد كه لحظه اي در بردن زنداني توقّف كنيد، آنگاه به محضر امام علي عليه السلام آمد و فرياد زد:
«يا اميرالمؤمنين عليه السلام من مرتكب جرم شدم، من قاتل هستم، اين مردِ قصاب بي گناه است، او مُجرم نيست او را آزاد كنيد.»
مردم كه از اين پيش آمد ناگهاني در شگفت ماندند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بار ديگر از آن مرد پرسيد.
مرد با كمال صراحت با لحني آرام مجدداً اقرار كرد و گفت: آري من او را كشتم.
حضرت متّهم اوّل را خواست و از سبب اعتراف كذب او سؤال كرد.
مرد گفت:

من مردي قصّابم، و در منزل خود گوسفندي را ذبح كردم و كارد آلوده به خون گوسفندم در دستم بود كه ناگهان آواز حزين و جانگاهي از خرابه شنيدم، و با همين كارد كه در دست داشتم با عجله وارد خرابه شدم، كه اين قاتل را ديدم و او تا صداي مرا شنيد، فرار كرد،
ناگاه من خود را در كنار اين كشته كه روي شانه مردم است يافتم تا اين منظره را ديدم سخت ترسيدم بيرون دويدم كه ناگهان در همين حال پاسبانان سر رسيده، مرا گرفتند و فرياد زدند و با هياهو مرا قاتل خواندند، و چون مرا به محضر شما آوردند قرائن و شواهد بر اثبات جرم من چنان مهيّا بود كه فرصت انكار نداشتم، به ناچار اقرار كردم و كار خود را به خداي چاره ساز سپردم.
امام علي عليه السلام فرمود:
به عقيده شما در اين قضيّه چه بايد كرد؟
همه گفتند:
مرد اوّلي كه قصاب است، بايد رها شود و اين دومي را به كيفر برسانيد.
حضرت علي عليه السلام فرمود:
اين حكم خلاف حق است.
آنگاه به حسن بن علي عليهما السلام نگاه كرد و فرمود:
رأي تو در اين قضيه چيست؟
امام حسن مجتبي عليهما السلام فرمود:
به عقيده من هر دو را بايد آزاد كرد،
زيرا متّهم اوّل كه هيچگونه گناهي ندارد، و آن مرد ديگر اگر چه انساني را كشته است، ولي با اعتراف صريح خود انسان ديگري را از مرگ نجات داده است و خداوند متعال مي‌فرمايد:
«وَمَنْ أحْياها فَكَأَنَّما أحيا الناسَ جَميعاً» (1).
«كسي كه يك نفر را زنده كند (زندگي يك نفر را نجات دهد) گويا همه مردم را زنده كرده است.»
بنابر اين رأي من آن است كه هر دو آزاد گردند و خون بهاي مقتول را از بيت المال پرداخت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قضاوت فرزندش شادمان شد و بر ديدگان او را بوسه زد و خداي را در برابر اين نعمت سپاس گفت و حكم حسن بن علي عليهما السلام را اجرا كرد.(2).
*****
(1) سوره مائده، آيه 32.
عدالت و قضا در اسلام، ص263.

قهرمان اين داستان صفيّه هوزان است.
صفيّه دوشيزه اي در كمالِ جمال و زيبائي بود.
و عاشق جواني از انصار شد كه آن جوان به او اعتنائي نداشت.
يك روز صفيّه با گريبان چاك زده و گريان و فرياد كنان به مسجد آمد و ضمن اشاره به جانب جوان انصاري از او شكايت كرد و گفت:
«در آن ميان كه من از خانه عمويم به خانه خود باز مي‌گشتم اين جوان بر سَرِ راه من قرار گرفت و پيش از آنكه فرصت دفاع به من دهد، آبروي مرا بُرد.»
آنگاه صفيّه دامن جامه را به دست گرفت و مادّه اي شبيه به «مَني» را كه به دامنش ريخته بود، نشان داد و گفت:
«و اينك اثر آن تجاوز و پرده دري است كه بر دامن جامه من آشكار است»
سپس صفيّه تقاضاي حكم از خليفه دوّم كرد.
در اين هنگام خليفه دوم رو به او كرد و بر صحّت ادّعايش گواه خواست.
صفيّه گفت:
بهترين گواه بر صحت اين ادّعا، دامن آلوده من است،
و هرگاه كسي در آن رهگذر مي‌بود كه ناظر اين ماجرا باشد پيش از آنكه بخواهم او را به عنوان شاهد جرم بگيرم، به عنوان فريادرس از او استفاده مي‌كردم.
چون سخن صفيّه به اينجا رسيد، خليفه دوّم جوان انصاري را به محضر قضاء فرا خواند و شكايت صفيه را بر او عرضه كرد، ولي جوان با لحني حاكي از عفّت و پاكي ادّعاي صفيّه را انكار كرد.
خليفه دوّم تصميم گرفت تا جوان را در معرض كيفر قرار دهد، و جوان با سوگندهاي پياپي از خود دفاع مي‌كرد.
ناگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وارد شد و خليفه از آن حضرت ياري طلبيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمان داد تا:
جامه صفيّه را دَرآوردند و آنگاه ظرف آبِ جوشي حاضر كردند و جامه را در آن فرو بردند، ديدند مايعي كه بر جامه بود به شكل ماده سفيد رنگي جمع شد.
آنگاه امام علي عليه السلام فرمود:
اگر اين مايع مَني بود بي گمان در آب جوش گداخته مي‌شد، امّا اين مادّه، سفيده تخم مرغ است كه در اثر حرارت تغيير شكل داد و جمع شد.
سپس قسمتي از آنرا بوئيد و بوي تخم مرغ از آن استشمام كرد.

و پرده از نيرنگ آن زن مكّار برداشته شد.
در اين هنگام جوان انصاري كه از بند اتّهام رها شد، در برابر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ايستاد و گفت:
من بدي رفتار صفيّه را به عفو اغماض پاداش مي‌دهم و از مطالبه حدّ قذف و كيفر افترائي كه به من وارد آورده صرف نظر مي‌كنم.(1).
*****
(1) عبارات عدالت و قشاء در اسلام، ص254؛ قضاوتهاي محير العقول، ص47 و 132؛ آملي در ارشاد مفيد، ص105 به اختصار قضاوتهاي اميرالمؤمنين عليه السلام؛ محلاتي، ص88، به اختصار.

راز جنازه اي در محراب

يك روز خليفه دوم براي نماز صبح وارد مسجد شد و چون گام در محراب نهاد شخصي را در برابر خود خفته يافت.
به غلام خود گفت تا او را براي شركت در نماز بيدار كند.
چون غلام نزديك شد او را در جامه زنانه مشاهده كرد و گمان كرد زني از زنان انصار است كه شب را به تهجّد گذرانده و سپس به خواب رفته است، امّا هرچه او را حركت داد از جاي برنخاست و چون پرده از روي او گرفت او را مردي جوان و خوش سيما يافت كه جامه زنانه بر تن و زخمي جانكاه بر گلو داشت كه هنوز خون از رگ هاي او روان بود.
خليفه دوّم چون از اين ماجرا با خبر شد دستور داد تا پيكر خون آلود را در يكي از گوشه هاي مسجد جاي دادند.
بعد از نماز هرچه پيرامون آن جنازه مانده در محراب فكر كردند به جائي نرسيدند، از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كمك خواستند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دستور داد تا بدن مقتول را دفن كنند و منتظر بمانند تا آنكه كودكي را در همين محراب به زودي خواهي ديد كه با يافتن آن كودك به راز قتل و هويّت قاتل آشنا مي‌شوي.
چون نُه ماه از آن ماجرا گذشت، يك روز به هنگام اداء نماز صبح، گريه كودكي از كنار محراب توجّه خليفه را جلب كرد.
به غلام خود دستور داد:
تا كودك را برداردو چون نماز صبح پايان يافت او را نزد اميرالمؤمنين عليه السلام برد.
امام علي عليه السلام فرمود:
تا طفل را به زني شيردِه از انصار سپردند و چون نُه ماه بر اين ماجرا گذشت و عيد فطر فرا رسيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به دايه فرمود:
كودك را درون مسجد ببر، هرگاه زني به درون مسجد مي‌آيد و كودك را مي‌بوسد و مي‌گويد: «اي ستم زده، اي فرزندِ مادرِ ستم زده، اي فرزند پدر ستمكار،
او را دستگير كن و به نزد من بياور.»
دايه فرمان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را به كار بست و چون كودك را به نمازگاه برد زني جوان كه جمالي خيره كننده داشت او را آواز داد و گفت تو را به محمد بن عبداللَّه صلي الله عليه وآله وسلم قسم مي‌دهم كه لحظه اي صبر كن.
چون دايه توقّف كرد، آن زن فرا رسيد و كودك را گرفت و با شوق و شَعَف

فراوان او را بوسيد و گفت:
«اي ستم زده، اي فرزند مادر ستم زده، اي فرزند پدر ستمكار، چقدر به كودك من كه مرگ او را از كنارم در ربود شباهت داري».
پس كودك را به دايه داد و خواست تا بازگردد.
دايه آستينش را گرفت و او خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بُرد.
آن زن داستان خود را اينگونه براي آن حضرت تعريف كرد؛
«من دوشيزه اي از انصارم،
پدرم عامر بن سعد خزرجي در ميدان جنگ در ركاب پيغمبرصلي الله عليه وآله وسلم كشته شد،
و مادرم در دوران خلافت خليفه اوّل بدرود زندگي گفت و مرا تنها به جاي گذاشت تا از شدت غربت و رنج تنهائي با زنان همسايه مأنوس شدم،
يك روز در آن ميان كه با جماعتي از زنان مهاجرين و انصار بودم پيرزني كه تسبيح در دست و تكيه بر عصا داشت آمد و سلام كرد و نام يكايك از بانوان را پرسيد، تا اينكه نوبت به من رسيد.
گفت: نام تو چيست؟
گفتم: نام من جميله است.
گفت: دختر كيستي؟
گفتم: دختر عامر انصاريم.
گفت: پدر نداري؟
گفتم: نه
گفت: شوهر كرده اي؟
گفتم: نه.
در اين موقع نسبت به من اظهار رحم و محبّت كرد و بر حال زارم گريست و گفت:
آيا زني را مي‌خواهي كه با او مأنوس شوي و او تو را خدمت و كمك كند؟
گفتم: آري.
گفت: اينك من حاضرم تا براي تو مادري مهربان باشم.
من از شنيدن سخنان او خوشحال شدم و گفتم:
به خانه من بيا خانه خانه تو و فرمان از آن تو است،
پير زن به خانه آمد و آب طلبيد و وضوء گرفت،
در اين هنگام مقداري نان و خرما و شير پيش او حاضر كردم و او را به صرف طعام فرا خواندم، چون آن غذاها را ديد، سخت گريه كرد،
از علّت گريه اش پرسيدم،
گفت:
دخترم، طعام من مقداري نان جو و اندكي نمك است.
آنگاه بار ديگر گريه آغاز كرد و گفت:

اكنون زمان صرف طعام من نيست، بگذار تا نماز عشاء را بگذارم، سپس به نماز برخاست.
چون نماز عشاء را خواند، مقداري نان جو و اندكي نمك حاضر كردم و چون طبق را در برابر او نهادم مقداري خاكستر طلبيد و با نمك بياميخت و سه لقمه از آن برگرفت و بار ديگر به نماز برخاست و تا طلوع فجر همچنان به نماز و دعا پرداخت.
چون سپيده دميد، نزد او رفتم و سرش را بوسه زدم و گفتم:
از خدا مسئلت كن تا مرا بيامرزد، زيرا دعاي تو رد نخواهد شد.
گفت:
تو دوشيزه اي زيبائي و من چون از خانه بيرون شوم بر تنهائي تو بيم دارم، از اينرو تو به همدمي نيازمندي.
من دختري خردمند و دانا و عابد و پارسا دارم كه از تو بزرگ تر است، هرگاه بخواهي او را نزد تو مي‌آورم تا يار و غمگسار تو باشد؟
گفتم: اين كه سئوال ندارد، اختيار م دست شماست.
زن از خانه بيرون رفت و ساعتي بعد تنها بازگشت.
گفتم: چرا خواهر مرا به همراه نياوردي؟
گفت: دختر من با كسي دمساز نمي‌شود و آمد و رفت زنان مهاجرين و انصار به خانه تو او را از عبادت باز مي‌دارد.
گفتم: من عهد مي‌كنم كه تا او در خانه من باشد هيچكس را به خود راه ندهم.
پير زن بار ديگر از خانه بيرون رفت و چون ساعتي گذشت با زني كه روي خود را سخت پوشيده بود و جز چشمانش چيزي پيدا نبود، بازگشت، ليكن آن زن بر در حجره من ايستاد.
گفتم: چرا وارد نمي‌شوي؟
پير زن گفت: شدّت شادي ديدن تو گام هاي او را از حركت بازداشته است.
گفتم: هم اكنون من مي‌روم و قفل بر در خانه مي‌نهم تا بيگانه اي به درون نيايد.
آنگاه چون دَرِ خانه را بستم، دست به دامن زن جوان زدم و گفتم:
نقاب از رخ بردار.
امّا او جوابي نداد،
وقتي مقنعه را از سَرَش گرفتم، در برابر خود مردي جوان يافتم كه ريشي سياه و دست و پائي خضاب شده و لباسي زنانه بر تن داشت از تماشاي اين منظره سخت ترسيدم و بر سرش فرياد زدم؛ كه از خانه من بيرون برو.
آيا از خشم خليفه دوم نمي‌ترسي.

آنگاه قدمي به عقب گذاردم تا از كنار او دور شوم، ليكن مرا مهلت نداد و آبروي مرا بُرد.
از شدّت مستي بيهوش بر زمين افتاد،
در اين حال كاردي كه در كمر بسته بود، درخشيد و من آنرا برگرفته و بي درنگ گلوگاهش را قطع كردم و گفتم:
«خدايا تو ميداني كه او به من ستم كرد و مرا رسوا ساخت و پرده عفّتم را درید و من كار خود را به تو واگذار كردم،
اي كسي كه چون بنده اي كارش را به او باز گذارد، بي نيازش خواهي ساخت،
اي خداي پرده پوش و اي خالق رازدار.
و چون شب شد، پيكرش را برداشتم و در محراب مسجد افكندم.»
چون زن جوان داستان خود را تعريف كرد، خليفه دوم زبان به مدح و ثناي اميرالمؤمنين عليه السلام گشود و گفت:
من خود گواهم كه پيغمبرصلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«من شهر علم هستم و علي دروازه آن شهر است»
و نيز فرمود:
«برادر من علي به زبان حق سخن مي‌گويد»
سپس رو به اميرالمؤمنين عليه السلام كرد و گفت:
حكم اين قضيّه چيست.
امام علي عليه السلام فرمود:
«امّا مقتول در اين قضيه خون بهائي ندارد، زيرا مرتكب گناهي بزرگ شده است،
و اين زن هم مستوجب كيفري نيست، زيرا در انجام اين عمل زشت مجبور بوده است.»
سپس رو به زن جوان كرد و فرمود:
«وظيفه تو است كه پير زن جنايتكار را به دادگاه عدالت حاضر كن تا به سزاي اعمال خود برسد.»
زن انجام آن وظيفه را برعهده گرفت.
چند روز بعد پيرزن دستگير شد و امام فرمان داد تا آن پيرزن حيله گر و نيرنگ باز را سنگسار كردند.(1).
*****
(1) عدالت و قضاء در اسلام، ص296 - و در قضاوتهاي محير العقول، ص79 مي‌نويسد پسر آن زن بزرگ شد و در ركاب اميرالمؤمنين عليه السلام در صفين شهيد شد. كيفر كردار، ج1، ص241.

ابن شهر آشوب در كتاب «مناقب» از «اصبغ بن نباته» روايت كرده كه:
پنج نفر را نزد خليفه دوم آوردند كه زنا كرده بودند خليفه دوم امر كرد كه:
بر آنها حدّ شرعي زنا را بزنند.
اميرالمؤمنين عليه السلام حاضر بود و فرمود:
اي عمر، حكم خداوند درباره اينها يكسان نيست.
خليفه دوم گفت:
شما درباره اينها حكم كن و حدّ آنان را خود جاري ساز.
پس حضرت؛
يكي را پيش آورد و گردن زد،
و يكي را رَجم كرد،
و به يكي حدّ تمام زد، (صد تازيانه)
و به يكي نصف حدّ جاري كرد، (پنجاه تازيانه)
و يكي را تعزير و تأديب نمود.
خليفه دوم و مردم در شگفت ماندند.
خليفه دوم پرسيد:
يا اباالحسن پنج نفر يك جنايت را انجام دادند، چرا شما پنج حكم مخالف با يكديگر بر آنها اجرا كردي.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آري، امّا اوّلي مردي بود ذمّي و از ذمّه خود بيرون آمد (و به زن مسلماني تجاوز كرد) او را حدي جز شمشير نبود،
و دومي مردي زن دار بود كه زنا كرد، او را رجم كرديم،
سومي زن نداشت و زنا كرد، او را حدّ تمام زديم، (يكصد تازيانه است)
و امّا چهارمي برده بود و زنا كرد، او را نصف حدِّ تمام زديم،
و امّا پنجمي مردي ديوانه بود كه ناچار او را تعزير كرديم. (يعني چند تازيانه براي ادب زديم).(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص265 - و ثمرات الانوار، ج1، ص98 - و داوريهاي حيرت انگيز، ص45 - و قضاوتهاي اميرالمؤمنين عليه السلام، ص64 - و مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص361 - و شبهاي پيشاور، ج2، ص696 - و كيفر كردار، ص255.

قضاوت نسبت به فرزندي سفيد پوست

مردي همسرش را نزد خليفه دوم برده و گفت:
خودم و اين زنم سياه هستيم، امّا او پسري سفيد زاييده است.
خليفه دوم به اطرافيان خود گفت:
نظر شما در اين قضيه چيست؟
همه گفتند:
زن بايد سنگسار شود؛ زيرا او و شوهرش سياهند و فرزندشان سفيد.
خليفه دوّم دستور داد:
زن را سنگسار كنند.
مأموران زن را براي اجراي حكم مي‌بردند، در بين راه اميرالمؤمنين عليه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر او فرمود:
ماجراي شما چيست؟
آنان قصّه خود را بيان داشتند.
آن حضرت فرمود:
آيا زنت را متّهم مي‌سازي؟
گفت: نه.
فرمود: آيا در حال قاعدگي با او همبستر شده اي؟
گفت:
آري، يك شب ادّعا مي‌كرد كه قاعده است و من گمان مي‌كردم به جهت سرما عذر مي‌آورد پس با او همبستر شدم.
آن حضرت فرمود:
آيا شوهرت در آن حال با تو نزديكي كرده است؟
گفت: آري.
پس حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به آنان فرمود:
برگرديد كه اين فرزندِ پسر شماست و علت سفيد شدنش اين است كه خون حيض بر نطفه غلبه كرده است، آنگاه كه اين كودك بزرگ شود رنگ پوست او سياه مي‌گردد.(1).
*****
(1) فروع كافي، كتاب النكاح، باب انوادر، حديث 46.

مردي، مرد ديگر را كشت،
برادر مقتول قاتل را نزد خليفه دوم برد،
خليفه دوم به وي دستور داد تا قاتلِ برادرِ خود را بكشد،
برادر مقتول قاتل را به قدري زد كه يقين كرد او را كشته است.
اولياي قاتل او را برداشته به خانه بردند و چون رمقي در بدن داشت به معالجه اش پرداختند و پس از مدّتي سلامت خود را به دست آورد.
برادرِ مقتول چون قاتل را ديد دوباره او را گرفت و گفت، تو قاتل برادر من هستي بايد تو را بكشم،
مرد فرياد برآورد تو يك بار مرا كشته اي و حقّي بر من نداري.
مجدّداً نزاع را نزد خليفه دوم بردند،
خليفه دوم دستور داد قاتل را بكشند،
ولي نزاع ادامه يافت تا اين كه نزد حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رفته و از او داوري خواستند.
امام علي عليه السلام به قاتل فرمود: شتاب مكن.
به خليفه دوم فرمود:
حكمي كه درباره آنان كرده اي صحيح نيست.
خليفه دوم گفت:
پس حكمشان چيست؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
ابتدا قاتل شكنجه هايي را كه برادرِ مقتول بر او وارد ساخته، بر او قصاص كند، آنگاه برادرِ مقتول مي‌تواند او را بكشد.
برادر مقتول با خود فكري كرد كه در اين صورت جانش در معرض خطر است پس از كشتن او صرف نظر كرد.(1).
خليفه دوم دست به دعا برداشت و گفت:
«سپاس خداي را، يا اباالحسن! شما خاندان رحمت هستيد»
و آنگاه گفت:
«اگر علي نبود، عمر هلاك مي‌شد.»
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص360 - و مناقب سروي، ج1، ص497 - و تهذيب، ج10، ص278 حديث 1 - و من لايحضر، ج4، ص128، حديث 14.

جمعي از زنان مدينه از خليفه دوم پرسيدند:
چرا مردان مي‌توانند همسران متعدّدي داشته باشند، ولي زنان از اين كار منع شده اند؟
خليفه دوم در جواب مبهوت و عاجز گرديد،
و از امام علي عليه السلام كمك خواست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به زن‌ها فرمان داد تا هر كدام يك جام آب بياورند.
چون آوردند فرمود:
همه را در يك ظرف بريزيد.
چون ريختند، فرمود:
اكنون هر كدام آب خود را برداريد.
گفتند: اين محال است.
حضرت فرمود:
به اين علّت زن‌ها يك شوهر بيشتر نبايد داشته باشند وگرنه ميراث و نسب باطل و خانواده نابود مي‌شود.
خليفه دوّم گفت:
(لا ابقاني اللّه بعدك يا علي)(1).
«اي علي، خدا من را پس از تو زنده نگه ندارد.»
*****
(1) تفسير ابوالفتوح رازي.

کاربرد علوم در قضاوت

امام صادق عليه السلام نقل فرمود كه:
در زمان خليفه دوم دختر تيمي را تهمت زدند كه وي زنا كرده است.
جريان او چنين بود كه تاجري در مدينه براي كسب و كارش بيشتر به مسافرت مي‌رفت، و براي اينكه همسرش تنها نماند دختر يتيمي را به خانه اش آورده و در كنار همسرش قرار مي‌داد.
چون آن دختر بزرگ شده و به كمال و جمال رسيد، همسر آن تاجر از عاقبت كار ترسيد، و نگران شد كه شوهرش سرانجام با آن دختر ازدواج خواهد كرد.
براي جلوگيري از اين كار، روزي در غياب شوهرش به آن دختر شراب خورانيد،
و آنگاه كه مست شد و بكارت او را از بين بُرد، وقتي تاجر از سفر بازگشت به او گفت:
دختر زنا داده است!
سرانجام شكايت به خليفه دوم تسليم شد، و زنان همسايه نيز شهادت دادند كه با چشم خود ديده اند كه آن دختر بي چاره زنا داده است!
و او نيز از خودش دفاع كرد و گفت:
من با كسي خلاف نكرده ام.
سرانجام خليفه دوم از قضاوت عاجز ماند و براي حل اين موضوع به علي بن ابيطالب مراجعه كرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از آن زن پرسيد:
آيا شما بيّنه و حجّت داريد كه اين دختر زنا داده است؟
آن زن همسايه هاي خود را معرفي كرد و گفت:
اينها ديده اند كه اين دختر كار خلاف كرده است.
امام علي عليه السلام شمشيرش را از غلاف در آورد و بر روي زانواهايش قرار داد، و سپس فرمود:
زنان همسايه را جداگانه در جاهائي نگهدارند.
و خطاب به زن فرمود:
حقيقت را بگو.
امّا زن بر دروغ خود اصرار مي‌ورزيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سپس يكي از زنان شهود را حاضر كرد و به او گفت:
مرا مي‌شناسي؟ من علي بن ابيطالب هستم و اين هم شمشير من است.
زن قبلي ماجرا را گفته است، و من به او امان داده ام، و تو اگر راست

نگوئي، با شمشيرم تو را أدب خواهم كرد.
زن گفت:
يا اميرالمؤمنين! اين دختر زنا نكرده است، بلكه چون زنِ تاجر نگرانِ جمال و كمال آن دختر بود، و مي‌ترسيد كه شوهرش با وي ازدواج كند، از اين جهت او را مَست كرد و بكارت وي را پاره كرد.
حضرت تكبير گفته و فرمود:
من اوّلين كسي هستم كه در ميان شهود فاصله انداخته و ازاين راه حقيقت را فاش كردم و كسي جز «دانيال» پيامبر چنين كاري نكرده است.
آنگاه زنِ تاجر به سزاي عمل خود رسيد.(1).
*****
(1) فروع كافي ج 7 ص 425.

زني كه بچّه اي شش ماهه به دنيا آورد

روايت كرده اند:
زني در شش ماهگي بچه اي زائيد، و چون به نظر آنها زودتر از وقت معمولي بچّه به دنيا آورد، به او شكّ كردند كه قبل از ازدواج با آن مرد زنا داده باشد.
او را براي اجراي حدّ پيش خليفه دوم آوردند.
شوهرش گفت:
همسر من شش ماه پس از عروسي با من، بچّه آورده است.
زن نيز اين مطالب را پذيرفت.
خليفه دستور داد او را سنگسار كنند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه حضور داشت فرمود:
اگر اين زن با كتاب خدا با تو به خصومت برخيزد، تو را محكوم مي‌كند، زيرا خداوند مي‌فرمايد:
وَحَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً(1).
«مدّتِ بودنِ طِفل در رَحِم و از شير باز گرفتن او سي ماه است».
و هم مي‌فرمايد:
وَالْوالِداتُ يُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَينِ كامِلَيْن لِمَنْ اَرادَ اَنْ يُتِمَّ الرّضاعَةَ(2).
«مادران فرزندان خود را در صورتي كه بخواهند شير كامل دهند بايد مدّت دو سال خصانت كنند.»
و ادامه داد:
از انضمام اين دو آيه چنين استفاده مي‌شود،
چون مادر شير دادن فرزندان خود را در عرض دو سال تكميل مي‌كند، از آنجائي كه به حكم قرآن، مدّت شير دادن و در رحم ماندن كودك سي ماه است، پس مدّت حملش شش ماه خواهد بود.
خليفه دوم با شنيدن سخنان امام علي عليه السلام به اشتباه خود پي برد و آن زن را از سنگسار شدن نجات داد و به داوري حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گردن نهاد.(3).
*****
(1) سوره احقاف، آيه 14.
سوره بقره، آيه 233.
ارشاد شيخ مفيد، ج1، ص193 - و پژوهش عميق، ص420 - و امام علي، ج1، ص185.

امانت دو مرد

دو مرد صد دينار در كيسه اي گذاشته و در نزد زني به امانت سپردند و به او گفتند:
هرگاه ما هر دو با هم نزد تو آمديم امانت ما را بازگردان و اگر يكي از ما بدون ديگري بيايد، حق نداري امانت را باز پس دهي.
چون مدّتي از اين ماجرا گذشت، يكي از آن دو مرد براي دريافت كيسه پيش آن زن آمد و گفت:
رفيق من وفات كرده است، صد دينار ما را پرداخت كن.
زن از دادن امانت خودداري كرد آن مرد نزد اقوام زن رفت و مطلب را به آنان بازگو كرد و در اثر تحميل و توصيه آنان زن امانت را رد كرد،
پس از يك سال رفيق ديگرش آمد و گفت:
صد دينارى را كه در نزد تو به امانت گذاشته ايم، پَس بده.
زن گفت:
مدّتي پيش رفيق تو آمد و اظهار نمود كه تو وفات كرده اي و من به ناچار امانت را به او پس دادم.
آن مرد در گرفتن امانت اصرار ورزيد و كار به نزاع كشيد و هر دو پيش خليفه دوم رفتند و جريان امر را به او گفتند.
خليفه دوم به آن زن گفت:
تو ضامن امانتي و بايد پول را به اين مرد بپردازي.
زن گفت:
تو در ميان ما قضاوت نكن، و ما را خدمت امام علي عليه السلام بفرست، تا او ميان ما حكم فرمايد.
خليفه دوم قبول كرد،
و چون آنها پيش حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حاضر شدند، حضرت دانست كه آن دو مرد با هم تباني كرده و حيله اي به كار برده اند.
از اين جهت به آن مرد فرمود:
در موقع سپردن امانت مگر شرط نكرده بوديد كه براي گرفتن آن بايد هر دو با هم بيائيد و اگر يكي از شما بيايد پول را پس نده.
گفت: بله.
امام علي عليه السلام كه متوجّه حيله آنان شد، فرمود:
پول تو نزد ما حاضر است، اگر مي‌خواهي برو رفيق خود را هم بياور، تا پولتان را بدهم.
آن مرد حيله گر سرافكنده بازگشت.(1).

*****
(1) ذخائرالعقبي، ص79 - و علي كيست؟، ص150.

دو رفيق و هشت قرص نان

دو رفيق با يكديگر به سفر رفتند.
در يكي از منازل، هنگام ظهر، براي صرف غذا سفره اي گستردند،
يكي از آنان پنج قرص نان و ديگري سه قرص نان بر سفره نهادند.
در آن هنگام كه دو رفيق خواستند دست به طعام برند شخصي عبور مي‌كرد، بر آنها سلام كرد.
صاحبان نان پس از جواب سلام، تازه وارد را به سَرِ سفره دعوت كردند، و مهمان بدون تعارف دعوت آنان را پذيرفت و بر سر سفره نشست.
و هر سه نفر به طور مساوي از نان‌ها استفاده كردند وقتي غذا تمام شد، مردِ مهمان از جا برخاست و مبلغ «هشت درهم» در كنار سفره نهاد و گفت:
اين مبلغ مختصر قيمت سهم من از آن سهام شما.
ميهمان رفت، امّا ميان ميزبانان بر سر تقسيم آن مبلغ اختلاف و نزاع در گرفت،
مردي كه صاحب سه قرص نان بود گفت:
نيمي از آن هشت درهم براي من و نيم ديگر براي تو باشد.
امّا آن مرد كه صاحب پنج قرص نان بود گفت:
عدالت چنين اقتضا مي‌كند كه هر درهم را بهاي يك قرص نان به حساب آوريم، در نتيجه پنج درهم براي من و سه درهم باقي را براي تو بگذاريم.
نزاع بالا گرفت و هيچ يك به نظر ديگري تسليم نشد، خصومت به دادگاه بردند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چون مورد اختلاف را خيلي جزيي و بي ارزش دانست آنها را به سازش و صلح توصيه كرد، و به صاحب سه گرده نان فرمود:
قَدْ عَرَضَ عَلَيْكَ صاحِبُكَ ما عَرَضَ، وَ خُبْزُهُ اَكْثَر مِنْ خُبْزِكَ فَاَرضِ بِثَلاثَة
«رفيق تو شرط انصاف را درباره تو رعايت كرده و به نظرِ من بهتر آن است كه پيشنهاد او را بپذيري و به گرفتن سه درهم قانع شوي.»
مرد طمّاع از درِ لجاج و عناد در آمد و گفت:
نه، به خدا سوگند، من جز به امر حق تسليم نخواهم شد و فقط عدالت را مي‌پذيرم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چون سرسختي آن مرد را ديد كه حاضر نمي‌شود حق را بپذيرد، فرمود:
لَيسَ لَكَ في مُرِّ الْحَقِّ إِلاَّ دِرهَمٌ واحِدٌ وَ لَهُ سَبعة
«آگاه باش كه بر أساس حق، نصيب تو بيش از يك درهم از مجموع هشت

درهم نيست و هفت درهم ديگر حق آن ديگري است.»
مرد طمّاع كه به سه درهم راضي نبود وقتي كه ديد حق براي او يك درهم است، سخت برآشفت و گفت:
سبحان اللّه يا اميرالمؤمنين او سه درهم به من مي‌داد من ابا داشتم اكنون چگونه به يك درهم راضي شوم؟
حضرت فرمود:
آن پيشنهاد صلح بود، لكن تو قسم ياد كردي كه جز به حق تسليم نشوي و مقتضاي حق اين است كه تو بيش از يك درهم حق نداري.
مرد گفت:
اكنون كه مقتضاي مرّ حق اين است پس مرا از آن راز آگاه كن و گِرِه اين مشكل را بگشاي تا بپذيرم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آيا نه چنين است كه هشت قرص نان تو و رفيقت به 24 سهم تقسيم مي‌شود،
كه سه گرده نان تو به 9 سهم و پنج گرده نان رفيقت به 15 سهم تقسيم مي‌گردد:
15 و 9 مي‌شود 24
تو هشت ثلث آن را خورده اي و ميهمان و رفيق تو نيز هر يك هشت ثلث از آن را خورده اند و نتيجه چنان است كه از نُه ثلث تو يك ثلث، و از پانزده ثلث رفيقت هفت ثلث بهره ميهمان شده است، از اين رو هفت درهم در برابر هفت ثلث رفيق تو و يك درهم در برابر يك ثلث نصيب تو است.
مرد گفت: الآن راضي شدم.(1).
اينگونه قضاوت كردن و به كار بردن علم رياضي در حلّ اختلافات از شگفتي هاي قضاوت اميرالمؤمنين عليه السلام است.
*****
(1) استيعاب در حاشيه اصابه، ج3، ص41 - و ذخائر العين، ص84 - و نزهة المجالس صفوري، ج2، ص211 - و تاريخ خلفا سيوطي، ص142 - و كنز العمال هندي، ج5، ص835، حديث 14512 - و ثمرات الانوار، ص107 - و وسائل الشيعه، ج3، ص442 - و لطائف الاخبار، ص76 - و ارشاد مفيد، ص105.

سه شريك و هفده شتر

نراقي در كتاب «مشكلات العلوم» نقل كرده است:
در زمان خلافت اميرالمؤمنين عليه السلام سه نفر با هم شريك شدند و هفده شتر مشتركاً خريدند،
12 بهاي آن را يكي از شركاء پرداخت
و 13 آن را دومي
و 19 بهاي آن را سومي پرداخت كرد،
خواستند شتران را بين خود تقسيم كنند، نتوانستند.
نزد حضرت علي عليه السلام آمدند و گفتند:
يا اميرالمؤمنين شركت ما سه نفر به اين صورت است كه نصف شترها (12) از آن اولي است،
ثلث آن (13) از دومي،
و تُسع (19) آن از سومي است،
به گونه اي براي ما شتران تقسيم كنيد كه چيزي باقي نيايد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دستور داد يك شتر از بيت المال آوردند و بر هفده شتر اضافه كرد و هيچده شتر شد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نصفِ هيجده شتر را كه نُه شتر بود به اوّلي،
و ثلثِ هيجده شتر را كه شش شتر بود به دومي،
و تُسع هيجده شتر را كه دو شتر مي‌شود به سومي داد،
كه جمع آن مي‌شود هفده شتر: (9 و 6 و 2 مي‌شود 17)
سپس يك شتر خود را برداشت و به بيت المال برگرداند.(1).
حاضران در شگفت ماندند و عظمت علمي امام علي عليه السلام را باور كردند.
*****
(1) تكامل در اسلام احمد امين، ج4، ص159 (عربي) - و ثمرات الانوار، ج1، ص102.

رهنمودهاي كيفري

زندان و شلاّق

وقتي يكي از مأموران اطّلاعاتي اميرالمؤمنين علي عليه السلام به نام «ابن هرمه» خيانت كرد و رشوه گرفت.
امام علي عليه السلام براي مجازات او به حاكم اهواز «رُفاعه» نوشت:
(وقتي كه نامه ام به دستت رسيد و آنرا خواندي بلافاصله «ابن هرمه» را از مسئوليت بازار عزل كرده و به خاطر حقوق مردم او را زنداني كن و همه را باخبر كن تا اگر شكايتي دارند بگويند.
و اين مسأله را به همه كارمندان زير دستت گزارش كن تا نظر مرا بدانند.
در اين كار نسبت به «ابن هرمه» غفلت و كوتاهي نداشته باش كه هم نزد خدا هلاك خواهي شد و هم به بدترين وجه تو را از كار بركنار مي‌كنم.
به خدا پناهت مي‌دهم كه در اين كار كوتاهي نشود).
سپس حضرت دستور داد كه:
«روزهاي جمعه اورا از زندان خارج كن و سي تازيانه بر او بزن و او را در بازار بگردان.
پس اگر كسي از او شكايتي با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت حق او را از مال ابن هرمه بپرداز، سپس دست بسته و با خواري به زندان باز گردان.
و بر پايش زنجير بگذار و فقط موقع نماز زنجير را از پايش در آور و اگر براي او خوردني و نوشيدني يا لباس آوردند مانع نشو و به كسي هم اجازه نده كه بر او وارد شود تا راه مخاصمه و طريق نجات رابه او بياموزد.
و اگر به تو گزارش رسيد كه كسي در زندان چيزي به او ياد داده كه مسلماني از آن ضرر مي‌بيند آن شخص را مجازات كرده به زندان بيافكن تا توبه كند و از كرده خود پشيمان شود.
اي رفاعه! همه زندانيان را براي تفريح به حياط زندان بياور غير از «ابن هرمه» مگر آن كه براي جانش بترسي كه در اين صورت اورا با زندانيان ديگر به صحن زندان بياور.
اگر قدرت بدني دارد هر سي روز، سي وپنج ضربه شلاق بر بدنش بزن و قضيّه رابه من بنويس و نام جانشين او را هم گزارش كن و حقوق ابن هرمه را هم قطع كن».
مسائل مهمّي از نظر كيفري در دستورالعمل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وجود دارد كه برخي از آنها را مي‌توان در موارد زير بيان داشت:
1- عزل و بركناري از مسئوليّت، و نصب جانشين
2- زندان با اعمال شاقّه
3- جبران خسارتهاي مالي كه بر مردم روا داشته است

4- شلاق، هر ماه 35 ضربه
5- گرداندن در بازار، و بردن آبروي ابن هرمه
6- دست و پا در زنجير كردن
7- ممنوع الملاقات شدن
8- منع از تفريحات و هواخوري در داخل زندان
9- شدّت عمل در شلاق خوردن در صورت قدرت بدني «هفته اي 35 ضربه» (1).
*****
(1) مستدرك الوسائل، ج3، ص207.

زنداني كردن استاندار خائن

يزيد بن حجبه تيمي، استاندار امام علي عليه السلام در شهر ري بود كه با خيانت به اموال مردم، براي خودش اموال و غنائم فراواني ذخيره كرد
وقتي گزارش خيانت او به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيد، او را عزل و در شهر ري زنداني كرد.
زنداني شدن يك استاندار، تأثير زيادي در مردم داشت، و زندان بان او شخصي به نام «سعد» بود.
گرچه توانست زندانبان را اغفال كرده بطرف شام و معاويه فرار كند، و پس از فرار به سوي معاويه، اشعاري در مذمّت امام علي عليه السلام سرود، و مورد احترام معاويه قرار گرفت و معاويه جوايزي به او بخشيد. (1).

*****

(1) امام علي(ع)، ج5، ص278.

يكي ديگر از فرمانداران امام «منذر بن جارود» بود.
پس از آنكه در بيت المال سوء استفاده نمود، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نامه تندي به او نوشت و فرمود:
«إلي المنذر بن الجارود العبدي، وقد خان في بعض ما ولّاه من أعماله»
ذمّ الخيانة الاقتصادّية
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَّنِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدَعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً، وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عَتَاداً.
تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ.
وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقّاً، لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَي لَهُ قَدْرٌ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَي جِبَايَةٍ.
فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
و المنذر بن الجارود هذا هو الذي قال فيه أميرالمؤمنين عليه السلام: إنه لنظّارٌ في عِطفيه مختال في بُرْدَيْه، نَفّالٌ في شِرَاكَيْهِ.
(نامه به منذر بن جارود عبدي، كه در فرمانداري خود خيانتي مرتكب شد)
سرزنش از خيانت اقتصادي
پس از ياد خدا و درود! همانا، شايستگي پدرت مرا نسبت به تو خوشبين، و گمان كردم همانند پدرت مي‌باشي،(1) و راه او را مي‌روي، ناگهان به من خبر دادند، كه در هواپرستي چيزي فروگذار نكرده، و توشه اي براي آخرت خود باقي نگذاشته اي، دنياي خود را با تباه كردن آخرت آبادان مي‌كني، و براي پيوستن با خويشاوندانت از دين خدا بريدي، اگر آن چه به من گزارش رسيده، درست باشد، شتر خانه ات، و بند كفش تو از تو باارزش تر است، و كسي كه همانند تو باشد، نه لياقت پاسداري از مرزهاي كشور را دارد، و نه مي‌تواند كاري را به انجام رساند، يا ارزش او بالا رود، يا شريك در امانت باشد يا از خيانتي دور ماند پس چون اين نامه به دست تو رسد، نزد من بيا. ان شاءالله.
(مُنذر كسي است كه اميرمؤمنان درباره او فرمود: آدم متكبّري است، به دو جانب خود مي‌نگرد، و در دو جامه كه بر تن دارد مي‌خرامد، و پيوسته بر بند كفش خود مي‌دمد كه گرد ننشيند).(2).
و آنگاه او را براي مدّتي زنداني كرد.
*****
(1) جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پيامبر آمد و مسلمان شد،

و فردي صالح و شايسته بود كه در سال 21 در جنگ هاي فارس شهيد شد.
نامه 71 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

شلاق زدن وليد

آنگاه كه ظلم و ستم خليفه سوم و بني اميّه فراگير شد، و كارگزاران خليفه سوم هر چه مي‌خواستند انجام مي‌دادند
وليد فرماندار كوفه آشكارا شراب مي‌خورد، ودر حال مستي نماز صبح را چهار ركعت خواند، كه مالك اشتر، انگشتر از دست او در آورد وبه مدينه رساند، وبا شهودي كه به همراه داشت، اثبات كردند كه وليد شراب خورده است.
وليد با اصرار امام علي عليه السلام و ياران او به مدينه آورده شد، و در حضور خليفه سوم جنايات او ثابت شد.
امّا خليفه سوم به جاي مجازات وليد، با مالك و همراهان او درگير شد و گفت:
اگر هم جرم وليد اثبات شود چه كسي مي‌تواند برادرم را شلّاق بزند؟
در اينجا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بلند شد و پيراهن وليد را كشيد و او را به رو افكند و 80 تازيانه بر بدن او نواخت.
خليفه سوم خطاب به امام گفت:
تو حق نداري كه با وليد چنين معامله اي بكني.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وليد شراب خورده و مرتكب فسق شده است، او شايسته كيفري بيش از اينهاست.(1).
*****
(1) اسد الغابة، تاريخ يعقوبي، صحيح مسلم، عقدالفريد، مسند احمدبن حنبل، حديقة الشيعه ص 288 - و حق اليقين ص 268 - و مروج الذهب ج2، ص 334 - و منهاج البراعة، ج16، ص219.

انواع مجازات

اشاره

اجراي انواع كيفرهاي اسلامي
اميرالمؤمنين علي عليه السلام در اجراي حكم الهي و در كيفر مجرمان هركس كه بود ترديدي به خود را نمي‌داد، به برخي از نمونه‌ها توجّه كنيد.

مجازات نجاشي شاعر

بر نجاشي شاعر، كه دوست حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بود و در صفّين اشعار حماسي مي‌خواند، هشتاد ضربه حد شراب (چون در روز ماه رمضان شراب خورد)، و 20 ضربه شلاّق (براي شكستن حرمت ماه رمضان) زد.(1).

*****

(1) الغارات، ج2، ص533 - و بحارالانوار، ج41، ص9.

جواني را كه دزدي كرده بود و انگشتان دست او را قطع كرد، چند روزي نگهداشت، و فرمود كه از بيت المال به او لباس و غذا و دوا بدهند.

مجازات زن شوهر دار زنا کار

زني شوهر دار، كه سه بار اعتراف به زنا كرد را، رجم نمود.

زراره نقل مي‌كند:
مردي كه با آلت خود بازي مي‌كرد، بر دستهاي او آنقدر شلاّق زد تا قرمز شد و فرمود تا هزينه ازدواج او را از بيت المال بدهند.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص265.

مجازات خوردن گوشت خوك

مرد نصراني تازه مسلمان، كه گوشت خوك تهيّه كرده بود تا بخورد را شديداً مورد نكوهش قرار داد و فرمود:
اگر مي‌خوردي حدّ شرعي برتو جاري مي‌كردم.
سپس چند ضربه شلاق بر او زد.(1).
*****
(1) اصول كافي، ج7، ص265.

امام در حالي كه شلاقي در دست داشت به بازار رفت و آمد مي‌كرد تا اگر تخلّفي انجام گيرد فوراً مجازات كند.(1).
*****
(1) دعائم الاسلام.

شخصي معركه گير و قصّه پرداز در مسجد كوفه گروهي را گرد آورده بود و فريب مي‌داد، كه امام علي عليه السلام او را احضار و چند ضربه شلاق بر او زده و از مسجد بيرون كرد.(1).

*****

(1) اصول كافي، ج7، ص268 - و وسائل الشيعه، ج8، ص582.

مجازات عبداللَّه سبا

عبداللَّه سبا و 70 نفر از قوم «زطّ» كه در عقيده منحرف شدند و گفتند: علي خداست
پس از نصيحت‌ها و توبه دادن، چون از انحراف دست بر نداشتند همه را گردن زد.(1).
*****
(1) وسائل الشيعه، ج18، ص553 - و ذخائر العقبي، طبري ص93.

قطع دست متولي بازار

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي كنترل بازار بصره، شخصي به نام «علي بن اصمع» را مأموريّت داد كه بر بازار آن شهر نظارت كند، امّا پس از چندي دست به خيانت گشود وپس از اثبات، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام انگشتان دست او را قطع كرد.(1).

*****

(1) السوق في ظل الدولة الاسلاميّه، ص52: جعفر مرتضي.

مجازات مرد زناکار

در زمان خلافت اميرالمؤمنين عليه السلام مردي در كوفه به محضر امام علي عليه السلام شرفياب شد و عرض كرد، يا اميرالمؤمنين! من زنا كرده ام، مرا تطهير كن.
حضرت به او فرمود:
از كدام طايفه و قبيله اي؟
عرض كرد: از طايفه مزينه هستم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آيا از قرآن چيزي خوانده اي؟
گفت: آري.
حضرت فرمود: پس بخوان.
مرد مقداري از آيات قرآن را خواند و خوب هم خواند، امام علي عليه السلام به او فرمود:
آيا ديوانه اي؟
گفت: خير، عاقلم.
حضرت فرمود:
برو تا درباره تو محرمانه سؤال كنم.
مرد رفت.
زماني نگذشت كه مجدداً برگشت و عرض كرد:
يا اميرالمؤمنين! من زنا كرده ام، مرا پاك كن.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اين مرتبه از راه ديگر او را سؤال پيچ كرد.
به او فرمود:
آيا همسر هم داري؟
گفت: آري.
حضرت فرمود:
همسرت با تو در محل زندگيت بسر مي‌برد؟
گفت: آري.
حضرت مجدداً فرمود:
برو تا درباره تو مخفيانه تحقيق كنم.
اميرالمؤمنين عليه السلام فردي نزد قوم او فرستاد و از حال آن مرد خبر گرفت.
آنان گفتند:
يا اميرالمؤمنين! او مردي عاقل و داناست.

سپس آن مرد، براي سومين بار حرف خود را تكرار و گناه را بر زبان جاري كرد.
امام علي عليه السلام براي سومين نوبت به او فرمود:
برو تا درباره ات تحقيق كنم.
آن مرد رفت.
براي مرتبه چهارم آمد و اعتراف و اقرار به گناه كرد.(1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دستور داد كه قنبر او را حبس كند، تا مجازات شود.
آنگاه اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«ما أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُم أَنْ يَأتِي بَعضَ هذِهِ الفَواحِشَ فَيفْضَحُ نَفسَهُ عَلي رؤوسِ المَلَأ أفَلا تابَ فِي بَيتِهِ،
فَوَاللَّهِ لَتُوبَتُهُ فِيما بَينَهُ وَبَينَ اللَّهِ أفضَلُ مِن إِقامَتي عَليهِ الحَدَّ؛»
(چه قبيح و نا زيباست كه كسي از شما از اين گناهان مرتكب شود، آنگاه خود را در برابر چشم همه مردم مفتضح و رسوا نمايد، مگر نمي‌شد در خانه اش توبه كند!
سوگند به خدا! هر آينه توبه او بين خود و خدايش بهتر است از اين كه من بر او اقامه حد نمايم.)
آنگاه مرد زناكار را براي اجراي حدّ الهي بيرون آورد و ميان مردم ندا داد:
اي گروه مردم! از خانه خارج شويد تا حد خدا بر اين مرد جاري شود،
امّا همه شما صورت هاي خود را بپوشانيد تا هيچ كس ديگري را نشناسد.
آن مرد را براي اقامه حدّ الهي به صحرا بردند،
مرد عرض كرد:
يا اميرالمؤمنين! به من مهلت دهيد، دو ركعت نماز بخوانم.
وقتي نمازش را خواند، حضرت او را در چاله اي كه براي اين كار مهيا شده بود گذاشت، آنگاه رو به مردم كرد و فرمود:
«يا مَعاشِرَ المُسلِمينَ، إِنَّ هذا حَقٌّ مِنْ حُقوقِ اللَّهِ عَزَّوجل، فَمَنْ كانَ لِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حقٌّ فَلِيَنصَرِف، وَلا يُقيمُ حُدودَاللَّه مَن فِي عُنُقِهِ لِلَّهِ حَدٌّ»
(اي گروه مسلمانان! اين حق از حقوق خداست و هركس حقي از خدا به گردنش هست در اجراي حدّ شركت نكند، زيرا كسي كه حدّي از حقوق خدا به گردنش باشد، اقامه حدّ نبايد بكند.)(2).
*****
(1) زناكار اگر چهار بار اقرار به زنا كند حد زنا بر او جاري مي‌شود كه اين مرد چون متأهل بوده و چهار نوبت اعتراف به زنا كرد حد او رجم است. البته قاضي محكمه بايد براي حفظ عفت عمومي و جلوگيري از اشاعه فحشا در حدّ توان كاري كند كه جرم ثابت نشود و تا مي‌شود شبهات القا كند و انكار گناه را به متهم تلقين نمايد كه اين كار را اميرالمؤمنين عليه

السلام در سه نوبت انجام داد.
فروع كافي، ج7، ص188 و شبيه همين حديث را من لايحضره الفقيه در ج4، ص31 و وسائل الشيعه ج18، ص328 آورده است البته مخفي نماند كه مشهور بين فقهاست كه شخصي كه رجم مي‌شود قبلاً غسل مي‌كند، و اگر نكرده باشد بعداً غسل داده مي‌شود لذا معلوم مي‌شود اين مرد قبلاً غسل كرده بود است.

در عصر حكومت امام علي عليه السلام زني كه حامله بود و نزديك زايمانش مرتكب عمل زنا شد، به محضر اميرالمؤمنين عليه السلام آمد عرض كرد:
من زنا كرده ام، پس مرا پاكيزه كن كه عذاب دنيا آسانتر از عذاب هميشگي آخرت است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: از چه تو را طاهر كنم؟
زن گفت: از زنايي كه كرده ام.
امام علي عليه السلام فرمود: آيا شوهر داري؟
عرض كرد: بله صاحب شوهر هستم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آيا آن زماني كه مرتكب زنا شدي شوهرت حاضر بود يا از تو دور بود؟
زن گفت: بله او در دسترس بود.
امام علي عليه السلام فرمود:
برو هر وقت بچّه ات را به دنيا آوردي، بيا تا تو را طاهر كنم.
وقتي زن مي‌رفت، حضرت خيلي آرام بدون آن كه كلام حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را بشنود، فرمود:
«خدايا! اين يك شهادت و اقرار بود»
طولي نكشيد كه زن مجدّداً به محضر امام علي عليه السلام آمد و عرض كرد:
بچه ام به دنيا آمد مرا پاك كن.
حضرت تجاهل كرد. (مثل اين كه هيچ نمي‌داند)
فرمود: از چه چيز تو را پاك كنم؟
گفت: من زنا كرده ام پاكم كن.
باز حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سؤالات گذشته را تكرار كرد.
زن هم قبل، جواب داد.
امام علي عليه السلام فرمود:
«برو و بچه ات را تا دو سال شير بده همان گونه كه خدا دستور داده(1) تا تو را پاك كنم.»
وقتي زن مي‌رفت، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به آرامي به طوري كه زن نفهمد فرمود:
«خدايا! اين شهادت و دوبار اعتراف»
راوي مي‌گويد، دوسال تمام شد، زن مجدّداً آمد و گفت:
من دو سال بچه ام را شير دادم، پس مرا طاهر كن يا اميرالمؤمنين!

اين نوبت هم امام علي عليه السلام تجاهل كرد و زن مانند گذشته پاسخ داد.
اين بار حضرت به او فرمود:
اي زن! برو بچه ات را كفالت كن تا به حدي كه عقلِ خوردن و آشاميدن را پيدا كند و بتواند خود را حفظ كند.
از بلندي پرت نشود و در چاهي نيفتد، هر وقت فرزندت به اين حد رسيد بيا تا تو را طاهر كنم.
راوي مي‌گويد:
زن مي‌رفت و گريه مي‌كرد.
در همين حال حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آرام مي‌گفت:
«خدايا! اين سه بار شهادت و اقرار.»
بين راه «عمرو بن حريث مخزومي» از اصحاب امام علي عليه السلام ديد كه زني از كنار محكمه قضاي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌رود و گريه مي‌كند.
جلو آمد و سؤال كرد:
اي زن! چرا گريه مي‌كني؟ من مكرّر ديدم كه خدمت اميرالمؤمنين عليه السلام رفتي و باز آمدي.
زن در پاسخ گفت:
آري! نزد اميرالمؤمنين رفتم تا مرا پاك كند، ولي به من فرمود:
برو بچه ات را بزرگ كن وقتي عقل خوردن پيدا كرد بيا تا تو را پاك كنم، اي عمرو! مي‌ترسم مرگ من فرا رسد و پاكم نكرده باشد.
عمرو بن حريث به خيال خود خواست به زن خدمتي كرده باشد گفت:
ناراحت نباش من بچه تو را بزرگ مي‌كنم، برگرد تا امام حكم خدا را درباره ات جاري سازد.
زن برگشت، و پيشنهاد نگهداري فرزندش، توسّط عمروبن حريث را به اميرالمؤمنين عليه السلام عرض كرد.
باز امام علي عليه السلام درباره زن تجاهل كرد و فرمود:
براي چه عمرو كفالت فرزندت را عهده دار شده است؟
زن گفت: زنا كرده ام مرا پاكيزه كن.
حضرت مجدّداً سؤالات را تكرار كرد كه:
آيا شوهر داشتي؟ آيا او در زمان گناه در دسترس تو بود؟
زن هم جواب گذشته را داد.
در اين جا چهار بار، در چهار مجلس، زن اعتراف به گناه زنا كرد.
آنگاه اميرالمؤمنين عليه السلام سر مبارك را به طرف آسمان بلند كرد و فرمود:
«اِنَّهُ قَدْ ثَبتَ لَكَ عَلَيها أَربَعَ شَهادات ... »

(خدايا، براي تو چهار بار شهادت و اقرار او ثابت شد، با ر خدايا تو خود به پيامبرت خبر دادي كه:
اي محمد! هركس حدّي از حدود مرا تعطيل كند با من جنگ و معانده كرده است و با اين ترك با من طلب ضدّيت نموده است،
اي خدا! من حدود تو را تعطيل نمي‌كنم و با تو طلب ضدّيت نخواهم كرد، احكام تو را ضايع نمي‌كنم، بلكه من مطيع تو هستم و سنّت پيامبرت را پيروي مي‌كنم.)
عمروبن حريث كه به نظر خود كار خوبي كرده بود مي‌گويد:
نگاه كردم در صورت حضرت علي عليه السلام مثل آن كه اناري به صورتش ريخته شده، فهميدم كه حضرت از كار من ناراحت است، لذا پيشدستي كرده و گفتم:
يا اميرالمؤمنين! من خواستم كفالت فرزندش كنم، زيرا گمان مي‌كردم اين كارم را دوست داريد، اگر مي‌دانستم از اين كار ناراحت مي‌شويد، اين كار را نمي‌كردم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«أبَعْدَ أربَعَ شَهاداتٍ بِاللّهِ؟ لَتُكَفِّلَنَّهُ وَ أنتَ صاغِرٌ»
(آيا بعد از چهار بار شهادت كه كار تمام شده، تو كفالت كردي در حالي كه سر بزير هستي؟)
سپس حضرت دستور داد تا حدّ شرعي اجرا شود.(2).
*****
(1) وَالْوالِداتُ يُرضِعنَ اَولادَهُنَّ حَولَينِ كاملَينِ» سوره بقره آيه 233، مرحوم شهيد در لمعه دارد: اگر شير دهنده اي داشته باشد بنابر مشهور حد جاري مي‌شود اگر چه آن حد رجم باشد ولي اگر شير دهنده نباشد صبر مي‌كنند تا بچه از شير بي نياز شود بعد حد جاري مي‌شود.
فروع كافي، ج7، ص185 - و كتاب تهذيب شيخ طوسي، ج10، ص9.

قطع دست غلام سياه

«اصبغ بن نباته» نقل مي‌كند كه:
روزي در خدمت اميرالمؤمنين عليه السلام بودم كه بين مردم حكومت مي‌كرد.
ناگهان جماعتي بر آن حضرت وارد شدند و غلام سياهي را دست بسته آوردند
گفتند:
يا اميرالمؤمنين اين غلام دزدي كرده است، مجازاتش كن.
حضرت فرمود:
اي غلام آيا تو دزدي كردي؟
عرض كرد: آري، يا اميرالمؤمنين.
حضرت علي عليه السلام فرمود:
مادرت به عزاي تو بنشيند، اگر براي مرتبه دوم اقرار كني، دست تو را قطع مي‌كنم.
غلام گفت:
دزدي كردم.
حضرت علي عليه السلام فرمود:
حكم خدا را درباره او جاري كنيد.
و آنگاه انگشتان او را قطع كردند.
غلام انگشتان قطع شده خود را به دست چپ گرفت كه خون از او جاري بود.
ابن كوّاي يشكري او را ديد و گفت:
چه كسي دست تو را قطع كرد؟
غلام گفت:
(قَطَعَ يَميني سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ قَائِدُ الْغُرّ الْمحَجَّلين وَ اَوْلَي النَّاسِ بِا الْمُؤْمِنين، عَلِيِّ بْنِ اَبِي طالِب اِمَامُ الْمَهْدِي وَ زَوْجُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتَ مُحِمَّدِ الْمُصْطَفي اَبُوالْحَسَنِ الْمجْتَبي وَ اَبُوالْحَسَنِ الْمُرْتَضي ...)
«دست مرا رهبر مردان و زنان و سزاوارتر از مؤمنان به خودشان، علي بن ابيطالب پيشواي هدايت كننده و شوهر فاطمه زهراعليها السلام دختر محمد مصطفي صلي الله عليه وآله وسلم و پدر حسن و حسين قطع كرد.»
ابن كوّا گفت:
بسيار عجب است او دست ترا قطع كرده و تو او را ستايش مي‌گوئي؟
غلام گفت:

دست مرا به حق قطع كرده چرا او را ثنا نگويم و حال آنكه محبت او در پوست و گوشت و خون من آميخته شده است.
به خدا قسم دست مرا قطع نكرد مگر بحق كه خداوند متعال آنرا بر من روا داشته است.
ابن كوّا بر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وارد شد و آنچه بين او و غلام گذشته بود را شرح داد.
حضرت فرمود:
ما را دوستاني است كه اگر آنها را با شمشير پاره پاره كنيم محبت ما در دل هاي آنها زيادتر مي‌شود،
و ما را دشمناني است كه هرچه بر آنها خدمت كنيم دشمني آنها زيادتر مي‌شود.
سپس به امام حسن عليه السلام فرمود:
برو، اين غلام سياه را بياور.
وقتي حاضر شد، حضرت فرمود:
اي غلام من دست تو را قطع كردم و تو مرا مدح و ثنا مي‌گويي.
غلام عرض كرد:
چرا شما را ثنا نكنم و حال آن كه پوست و گوشت و خون من به محبّت شما آميخته است و شما دست مرا به حق قطع نمودي و مرا از عذاب آخرت نجات دادي.
آن حضرت فرمود:
دست خود را نزديك من آر.
آن حضرت دست بريده را به جاي خود گذارد و رداي خود را به روي او كشيد، پس برخاست و دو ركعت نماز به جاي آورد و دعائي قرائت فرمود.
چون عبا را عقب زد، ديديم دست آن غلام مثل اوّل صحيح و سالم شده است.
غلام از جا برخاست و گفت:
(آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولُهُ وَ لِعَلِيٍّ اَلَّذي رَدَّ الْيَدَ الْمَقْطُوعَةَ بَعْدَ تَخْلِيَتِهَا مِنَ الزّنَدِ)
«ايمان آوردم به خداوند و به رسالت محمدصلي الله عليه وآله وسلم و ايمان آوردم به امامت علي عليه السلام كه انگشتان قطع شده را به جاي خود بازگرداند.»
پس روي قدم هاي آن حضرت افتاد و گفت:
بِاَبي اَنْتَ وَ اُمّي
«پدر و مادرم فداي تو، يا علي» (1).
*****
(1) بحارالانور مرحوم مجلسي.

حكم جَعل مُهر

در زمان خلافت خليفه دوم مردي به نام «معن بن زائده» مُهري شبيه مُهر خليفه جعل كرده و با آن اموالي از ماليات كوفه را تصرّف كرد.
پس از آن كه او را دستگير كردند.
روزي خليفه دوم بعد از نماز صبح خطاب به مردم گفت:
همگي بر جاي خود بنشينيد.
و آنگاه قضيّه «معن» را نقل كرد و در كيفيّت مجازات او با آنان به مشورت پرداخت، از آن ميان مردي گفت:
اي خليفه! دستش را قطع كن!
و ديگري گفت: او را دار بزن!
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آنجا نشسته و سخني نمي‌فرمود.
خليفه دوم به آن حضرت رو كرده و گفت:
يا اباالحسن! نظر شما چيست؟
آن حضرت عليه السلام فرمود:
اين مرد مرتكب دروغي شده كه بايد تأديب گردد.
پس خليفه دوم آن شخص را به شدّت زد و آنگاه وي را به زندان انداخت. (1).
*****
(1) فتوح البلدان، بلاذري، ص647.

مجازات كَفَن دزد

كَفَن دزدي را نزد معاويه آوردند.
معاويه به ياران خود گفت:
به نظر شما كيفر اين مرد چيست؟
گفتند: او را عقوبت ده و آزادش كن.
از آن ميان مردي گفت:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چنين حكم نكرده است.
معاويه پرسيد: پس چگونه حكم كرد؟
گفت:
آن حضرت فرمود، دست كفن دزد بايد قطع شود؛ زيرا او هم دزد است و هم نسبت به مردگان هتّاك.(1).
*****
(1) فروع كافي، ج7، ص229، حديث5.

حبس با شكنجه

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي مردي كه سوگند ياد مي‌كرد با زن خود همبستر نشود و او را هم طلاق ندهد، اتاقي از نِي ساخت و او را در آنجا زنداني كرد و تنها 14 خوراكش را به او داد، تا زنش را طلاق دهد.(1).

*****

(1) فروع كافي، ج6، ص132.

دو رويّه مختلف

هنگامي كه اميرالمؤمنين عليه السلام در جنگ جمل بر دشمن پيروز گرديد به ياران خود فرمود:
«دشمني را كه از جنگ گريخته تعقيب نكنيد، مجروحان را نكشيد و كساني كه در خانه‌ها پناهنده شده اند در امان هستند»
ولي در جنگ صفّين، دشمنان را بدون استثناء مي‌كشت.
ابان بن تغلب به ابن شريك گفت:
چرا اميرالمؤمنين در دو جنگ جَمَل و صفّين، دو رويّه مختلف به كار گرفت؟
ابن شريك گفت:
زيرا در جنگ جَمَل فرماندهان لشگر كه طلحه و زبير بودند، در همان ابتداي جنگ كشته شدند، ولي در جنگ صفّين، فرمانده لشگرِ معاويه، زنده بود و لشگريان را جمع نموده به جنگ وا مي‌داشت.(1).
*****
(1) وسائل الشيعه، ج11، ص55.

برخورد با اسيران شامي

در جنگ جمل هرگاه دشمني از شاميها به دست امام علي عليه السلام اسير مي‌شد، اگر كسي از ياران آن حضرت را نكشته بود او را آزاد مي‌كرد وگرنه او را مي‌كشت،
و اگر پس از آزادي دوباره به جنگ مي‌آمد و اسير مي‌شد، او را به قتل مي‌رساند.(1).
*****
(1) صفين، نصر، ص519.

شيوه هاي صحيح كيفر دادن

امام علي عليه السلام در كيفر دادن افراد مجرم، شيوه هاي اخلاقي، رواني را بگونه اي بكار مي‌گرفت، كه مجرم پس از مجازات نيز از ارادتمندان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قرار مي‌گرفت زيرا:
- در مجازات شتاب نمي‌كرد
- در چند مرحله اعتراف مي‌گرفت
و زشتي گناه انجام شده را تذكّر مي‌داد.
- در مجازات عقده زدائي نداشت و تنها حدّ شرعي را رعايت مي‌كرد.
تا قنبر در شلاّق زدن مُجرمي 3 عدد اضافه زد، امام علي عليه السلام او را قصاص كرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چونان پدري دلسوز با مجازات شده رفتار مي‌نمود،
و مانند طبيبي شفا دهنده بود،
كه پس از اجراي حدّ يا قطع انگشتان دست دزد، از ستايش گران حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌شدند.
به يك نمونه توجّه كنيد:
شخصي به نام «اَفْلح» در مشكلات سخت زندگي سرانجام به دزدي آلوده شد.
پس از دزدي ناراحت و پشيمان شد،
خدمت امام علي عليه السلام رفت و چند بار اعتراف كرد،
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حدّ شرعي را با قطع چهار انگشت او، جاري كرد.
يكي از فرصت طلبان به نام «ابن كوّا» كه از خوارج نهروان بود، تلاش كرد تا او را وسوسه كند و عليه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بشوراند، گفت:
آه چه كسي انگشتان تو را قطع كرد؟ چقدر بي رحم بود؟
ناگهان «افلح» در ميان مردم بازار بپاخاست و شروع به مدح و ستايش امام علي عليه السلام كرد و گفت:
(قَطَعَ يَميني اِمامٌ حَنَفِيٌّ، بَدْرِيٌّ، اُحُدِيٌّ، مَكِيٌّ، مَدَنِيٌّ، اَبْطَحِيٌّ، هاشِمِيٌّ، قُرَشِيٌّ
قَطَعَ يَميني اِمامُ التُّقي،وَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفي، شَقيقُ النَّبِيِّ الْمجْتَبي، لَيْثُ الثَّري، غَيْثُ الْوَري، حَتْفُ الْعِدي وَ مِصْباحُ الْهُدَي)
(دست مرا امامي قطع كرد كه يكتا پرست و مبارز بدر و اُحُد است ودر مكه و مدينه و سرزمين ابطح معروف است، از قبيله بني هاشم و قريش

است.
دست مرا امام پرهيزكاران، پسر عموي پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم ميوه دل رسول خدا، شير بيشه شجاعت، عامل رحمت امّت، و كوبنده دشمن، و چراغ هدايت، قطع كرد.)
همه مردم با شگفتي او را تحسين كردند.
وقتي اين خبر به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رسيد او را طلبيد و مورد محبّت قرار داد.
آنگاه خطاب به ابن كوّا فرمود:
اي فرزند كوّا، ما را دوستاني است كه اگر آنان را قطعه، قطعه كنيم، جز بر دوستي آنان نيفزايد، و ما را دشمناني است كه اگر عسل در گلوي آنان بريزيم، جز بر دشمني و كينه توزي آنها نمي‌افزايد.(1).
*****
(1) بحارالانوار، ج41، ص 204 - و ناسخ اميرالمؤمنين عليه السلام، ج4، ص173.

کیفر و هدایت

رعايت اصول انساني در اجراي حدّ شرعي

شخصي را خدمت اميرالمؤمنين علي عليه السلام آوردند تا حدّ شرعي بر او جاري كند.
امام علي عليه السلام مشاهده فرمود كه بدن آن فرد جاني زخم است، پس از اجراي حدّ خودداري كرد و فرمود:
أَخِّرُوهُ حَتّي تَبْرَأَ
(او را ببريد تا زخمهاي بدنش بهبود يابد.)(1).
*****
(1) النّهاية، ج2، ص134 - و وسائل الشّيعه، ج28، ص30.

مهلت توبه دادن به گناهكار

شخصي در ميان اصحاب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بپاخاست و گفت:
اي اميرالمؤمنين، مرتكب زنا شدم، مرا پاك كن.
امام علي عليه السلام از او روي برگرداند و فرمود: بنشين.
سپس روي به اصحاب كرد و فرمود:
چه مانعي دارد كه خطاكار بين خود و خداي خود پشيمان شود و توبه كند؟ و پرده پوشي كند، چنان كه خدا پرده پوشي فرمود.
آن شخص دوباره برخاست و گفت: مرا پاك كن.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
چرا اين درخواست را داري؟
آن مرد گفت: براي پاك شدن.
امام علي عليه السلام فرمود:
كدام پاك شدن از توبه بالاتر است؟
و سخنان خود با مردم را ادامه داد.
بار سوّم آن شخص بپاخاست و گفت:
مرا پاك كن!!
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مقداري با او گفتگو فرمود و رهنمود داد كه در خلوت بيا تا از تو به صورت خصوصي سئوالاتي داشته باشم.(1).
*****
(1) مَن لايحضره الفقيه، ج4، ص51/21 - و وسائل الشيعه، ج28، ص38.

نماز خواندن و دفن كردن حدّ خورده[1]

.اميرالمؤمنين علي عليه السلام مسلماني را كه مرتكب قتل عمد شد قصاص كرد و سپس بر جنازه او نماز گذارد و در قبرستان مسلمانان او را دفن كرد،
يعني همه ارزش‌ها را حتّي نسبت به يك مجرم حد خورده رعايت مي‌كرد ضرورت تحقيقات كامل براي اثبات جرم(2).
اجراي حدّ بر يهود و نصاري اگر حرمت اسلامي را رعايت نمي‌كردند(3).
*****
(1) اصول كافي، ج7، ص188 - و وسائل الشيعه، ج28، ص100.
اصول كافي، ج7، ص188 - و وسائل الشيعه، ج28، ص100.
اصول كافي، ج7، ص239 - و وسائل الشيعه، ج28، ص228 و 141.

دست جيب بُري كه قطع نشد

شخصي را خدمت امام علي عليه السلام آوردند كه جيب بري كرد. (طرّار بود.)
و منتظر مجازات او بودند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اگر از روي لباس‌ها (كت و شلوار يا پيراهني كه جيب آن پيدا است) دزديده باشد، دست او را قطع نمي‌كنم، (و تنها اداي دين و تعزير دارد)،
امّا اگر از لباس زير چيزي دزديده باشد، دست او را قطع مي‌كنم.(1).
(چون لباس روي لباس‌ها و جيب هاي آن حالت حرز و حفظ و حراست شده ندارد و اگر كسي چيزي را خارج از حرز بدزدد، قطع دست نخواهد داشت، امّا جيب هاي لباس زيرين حالت حرز دارد.)
*****
(1) اصول كافي، ج7، ص226 - و وسائل الشيعه، ج28، ص270.

وقتي جرم دزدي يا زنا كاري يا شراب خواري ثابت مي‌شد، و حدّ شرعي بر او جاري مي‌گشت، اگر انگشتان دست قطع مي‌گشت، يا بدن زخم مي‌گرديد، امام علي عليه السلام دستور مي‌دادند كه او را درمان كنند.
در حكومت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام چند نفر دزدي كردند،
پس از اثبات و اعتراف به جرم، امام علي عليه السلام دستور داد كه انگشتان دست آنها را قطع كردند، سپس امر فرمود تا آنها را درمان كنند، و زخم آنها را جرّاح و طبيب مداوا كند،
و آنها را به عنوان مريض بستري كرده تحت نظر بگيرند،
و از غذاهاي مقوّي مانند روغن حيواني و عسل و كباب به آنها بخورانند، تا دست آنها خوب شود و زخم التيام يابد،
سپس با سخنان حكيمانه آنها را نصيحت مي‌كرد و مي‌فرمود:
يا هؤُلاءِ إِنَّ أَيْدِيَكُمْ سَيَقْتُكُمْ اِلَي النَّارِ فَاِنْ تُبْتُمْ وَ عَلِمَ اللّٰهُ مِنْكُمْ صِدْقَ النِّيَّةِ تابَ عَلَيْكُمْ وَ جَرَرْتُمْ أَيْديكُمْ اِلَي الْجَنَّةِ، فَاِنْ لَمْ تَتُوبُوا عَمَّا اَنْتُمْ عَلَيْهِ جَرَّتْكُمْ أَيْدِيكُمْ اِلَي النَّارِ
(هان اي شما! همانا دست هاي شما پيش از شما وارد جهنّم شدند، اگر توبه كنيد و خداوند بنگرد كه با صداقت توبه كرديد، مي‌پذيرد و دست هاي شما را وارد بهشت مي‌كند، امّا اگر از كردار زشت خود پشيمان نشويد و توبه نكنيد شما و دست هاي بريده شما را وارد جهنّم خواهد كرد.)(1).
*****

(1) اصول كافي، ج7، ص266 - و وسائل الشيعه، ج28، ص301.

فردي كردن مجازات (يك عمل و پنج حكم)

وقتي پنج نفر با زني رابطه نامشروع داشتند و آنها را نزد خليفه دوم آوردند، دستور داد كه:
بر همه حدّ زنا جاري شود،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام او را باز داشت و به شرح زير احكام الهي را اجراء كرد:
- اوّلي را گردن زد، چون كافر ذمّي بود كه با زن مسلمان زنا كرد.
- دوّمي را رجم و سنگسار كرد چون زن داشت و زنا كرد.
- سومي را صد ضربه شلاق زد چون زن نداشت و زنا كرد.
- چهارمي چون بنده بود 50 ضربه شلاق بر او نواخت.
- و پنجمي را 25 ضربه شلاق زد (تعزير كرد) چون اختلالات رواني داشت.
خليفه دوم با صداي بلند گفت:
زنده نباشم در ميان قومي كه علي در آن نباشد.(1).
*****
(1) تهذيب و مناقب ابن شهر آشوب و غاية المرام.

در چشمه سار نهج البلاغه

افشاي قضاوت دروغين

خطبه 018 نهج البلاغه

اشاره

في ذمّ اختلاف العلماء في الفتيا ذم أهل الرأي
ترجمه: خطبه 18
(نكوهش از اختلاف رأي عالمان در احكام قطعي اسلام)

تَرِدُ عَلَي أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَي غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ، فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً. وَإِلهُهُمْ وَاحِدٌ! وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ، وَاحِدٌ! أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ!

ترجمه: نكوهش اهل رأي (خود محوري در قضاوت)

دعوايي نسبت به يكي از احكام اجتماعي نزد عالمي مي‌برند كه با رأي خود حكمي صادر مي‌كند، پس همان دعوي را نزد ديگري مي‌برند كه او درُست بر خلاف رأي اوّلي، حكم مي‌دهد، سپس همه قضُات نزد رييس خود كه آنان را به قضاوت منصوب كرد، جمع مي‌گردند، او رأي همه را بر حق مي‌شمارد!!

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ! أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ، فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا، وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَي؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِيناً تَامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صلي الله عليه وآله عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَّطْنَا في الْكِتَابِ مِنْ شَيْ ءٍ» وَفِيهِ تِبْيَانٌ لِكُلِّ شَي ءٍ. وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً». وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَي عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.

ترجمه: مباني وحدت امّت اسلامي

در صورتي كه خدايشان يكي، پيغمبرشان يكي، و كتابشان يكي است، آيا خداي سبحان، آنها را به اختلاف امر فرمود؟ كه اطاعت كردند؟ يا آنها را از اختلاف پرهيز داد و معصيت خدا نمودند؟ آيا خداي سبحان، دين ناقصي فرستاد و در تكميل آن از آنها استمداد كرده است؟ آيا آنها شركاءِ خدايند كه هر چه مي‌خواهند در احكام دين بگويند، و خدا رضايت دهد؟ آيا خداي سبحان، دين كاملي فرستاد پس پيامبرصلي الله عليه وآله در ابلاغ آن كوتاهي ورزيد؟ در حالي كه خداي سبحان مي‌فرمايد: «ما در قرآن چيزي را فرو گذار نكرد» (1).

و فرمود: «در قرآن بيان هر چيزي است» (2) و يادآور شديم كه:

بعض قرآن گواهِ بعض ديگر است و اختلافي در آن نيست. پس خداي سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غير خدا نازل مي‌شد اختلافات زيادي در آن مي‌يافتند.» (3) همانا قرآن داراي ظاهري زيبا، و باطني ژرف و ناپيداست، مطالب شگفت آور آن تمام نمي‌شود، و اسرار نهفته آن پايان نمي‌پذيرد، و تاريكي‌ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.

*****

(1) انعام آيه 38.

سوره نحل آيه 89.

سوره نساء آيه 82.

شناسائي قاضي جاهل

خطبه 017 نهج البلاغه

اشاره

في صفة من يتصدي للحكم بين الأُمة وليس لذلك بأَهل
ترجمه: خطبه 17
(در اين خطبه مُدّعيان قضاوت را مي‌شناساند)

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَي اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَي نَفْسِهِ؛ فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بِدْعَةٍ، وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ اقْتَدَي بِهِ في حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.
وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلاً، مُوضِعٌ فِي جُهَّالِ الْأُمَّةِ، عَادٍ فِي أَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ؛ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ؛ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّي إِذَا ارْتَوَي مِنْ مَاءٍ آجِنٍ، وَاكْتَثَرَ مِن غَيْرِ طَائِلٍ.
ترجمه: شناخت بَدترين انسان ها
دشمن ترين آفريده ها، نزد خدا دو نَفرند، مردي كه خدا او را بحال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است، دل او شيفته بدعت، و مردم را گمراه كرده، به فتنه انگيزي مي‌كشاند، و راه رستگاري گذشتگان را گُم كرده، و طرفداران خود و آيندگان را گمراه ساخته است، بار گناه ديگران را بر دوش كشيده، و گرفتار زشتي هاي خود نيز مي‌باشد. و مردي كه مجهولاتي به هم بافته، و در ميان انسان هاي نادانِ امّت، جايگاهي پيدا كرده است، در تاريكيهاي فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا كور است، آدم نماها او را عالم ناميدند كه نيست، چيزي را بسيار جمع آوري مي‌كند كه اندك آن به از بسيار است، تا آن كه از آب گنديده سيراب شود، و دانش و اطّلاعات بيهوده فراهم آورد.

جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِياً ضَامِناً لِتَخْلِيصِ مَا الْتَبَسَ عَلَي غَيْرِهِ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَي الْمُبْهَمَاتِ هَيَّأَ لَهَا حَشْواً رَثّاً مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ،فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ.
لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ؛ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ.
جَاهِلٌ خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ، عَاشَ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعَضَّ عَلَي الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ.
يَذْرُو الرِّوَايَاتِ ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ. لَا مَلِيٌّ - وَاللَّهِ - بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ، وَلَا أَهْلٌ لِمَا قُرِّظَ بِهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَي أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لِغَيْرِهِ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اكْتَتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ، وَتَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ.
إِلَي اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَّالاً، وَيَمُوتُونَ ضُلَّالاً، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَلاسِلْعَةٌ أَنْفَقُ، بَيْعاً وَلا أَغْلَي ثَمَناً مِنَ الْكِتَابِ اِذا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ!
ترجمه: روانشناسي مدّعيان دروغين قضاوت
در ميان مردم با نام قاضي به داوري مي‌نشيند، و حل مشكلات ديگري را به عهده مي‌گيرد، پس اگر مشكلي پيش آيد، با حرف هاي پوچ و تو خالي، و رأي و نظر دروغين، آماده رفع آن مي‌شود.
سپس اظهارات پوچ خود را باور مي‌كند، عنكبوتي را مي‌ماند كه در شبهات و بافته هاي تار خود چسبيده، نمي‌داند كه درست حكم كرده يا بر خطاست؟ اگر بر صواب باشد مي‌ترسد كه خطا كرده، و اگر بر خطاست، اميد دارد كه رأي او دُرست باشد.
ناداني است كه راه جهالت مي‌پويد، كوري است كه در تاريكي گمشده خود را مي‌جويد، از روي علم و يقين سخن نمي‌گويد، روايات را بدون آگاهي نقل مي‌كند، چون تند بادي كه گياهان خشك را بر باد دهد، روايات را زير و رو مي‌كند، كه بي حاصل است.
به خدا سوگند نه راه صُدور حكم مشكلات را مي‌داند، و نه براي منصب قضاوت أهليّت دارد، آن چه را كه نپذيرد علم به حساب نمي‌آورد، و جز راه و رسم خويش، مذهبي را حق نمي‌داند، اگر حكمي را نداند آن را مي‌پوشاند تا ناداني او آشكار نشود، خون بي گناهان از حكم ظالمانه او در جوشش، و فرياد ميراث بر باد رفتگان بلند است.

به خدا شكايت مي‌كنم از مردمي كه در جهالت زندگي مي‌كنند، و با گمراهي مي‌ميرند، در ميان آنها، كالايي خوار تر از قرآن نيست، اگر آن را آنگونه كه بايد بخوانند، و متاعي سود آورتر، گرانبهاتر از قرآن نيست اگر آن را تحريف كنند، و در نزد آنان، چيزي زشت تر از معروف، و نيكو تر از مُنكَر نيست.

قسمتي از خطبه 087 نهج البلاغه

وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّي عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ، وَأَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ، وَقَوْلِ زُورٍ؛ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَي آرَائِهِ؛ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَي أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ، وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ.
يَقُولُ: أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَفِيهَا وَقَعَ؛ وَيَقُولُ: أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ، وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ؛ فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَي فَيَتَّبِعَهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَي فَيَصُدَّ عَنْهُ. وَذلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ!
«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»؟ «وَأَنّي تُؤْفَكُونَ»! وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ! وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ! وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ.
ترجمه: قسمتي از خطبه 87
و ديگري كه او را دانشمند نامند امّا از دانش بي بهره است، يك دسته از نادانيها را از جمعي نادان فراگرفته، و مطالب گمراه كننده از گمراهان آموخته، و به هم بافته، و دام هايي از طناب هاي غرور و گفته هاي دروغين بر سر راه مردم افكنده، قرآن را بر اميال و خواسته هاي خود تطبيق مي‌دهد، و حق را به هوسهاي خود تفسير مي‌كند، مردم را از گناهان بزرگ ايمن مي‌سازد، و جرائم بزرگ را سبك جلوه مي‌دهد، ادّعا مي‌كند از ارتكاب شبهات پرهيز دارد اما در آنها غوطه مي‌خورد. مي‌گويد: از بدعت‌ها دورم، ولي در آنها غرق شده است، چهره ظاهر او چهره انسان، و قلبش قلب حيوان درنده است، راه هدايت را نمي‌شناسد كه از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمي‌داند كه از آن بپرهيزد، پس مرده اي است در ميان زندگان. مردم! كجا مي‌رويد؟ چرا از حق منحرف مي‌شويد؟ پرچم هاي حق برپاست و نشانه هاي آن آشكار است، با اينكه چراغهاي هدايت روشنگر راهند، چون گمراهان به كجا مي‌رويد؟ چرا سر گردانيد؟ در حالي كه عترت پيامبر شما در ميان شماست،آنها زمامداران حق و يقينند؛ پيشوايان دين، و زبانهاي راستي و راستگويانند، پس بايد در بهترين منازل قرآن جايشان دهيد و همانند تشنگان كه به سوي آب شتابانند، به سويشان هجوم آوريد.

ضرورت وجود سيستم قضائي

قسمتي از نامه 53 نهج البلاغه
وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَي مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَّي اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَي حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلي الله عليه وآله عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً.
فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَي جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيَما يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.
ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوامِّهَا.
ترجمه: قسمتي از نامه 53
از آن قشرها، لشگريان خدا، و نويسندگان عمومي و خصوصي، قضات دادگستر، كارگزاران عدل و نظم اجتماعي، جزيه دهندگان، پرداخت كنندگان ماليات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پيشه وران، و طبقه پايين جامعه از نيازمندان و مستمندان مي‌باشند، كه براي هريك خداوند سهمي مقررّ داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن يا سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله تعيين كرده كه پيماني از طرف خداست و نگهداري آن بر ما لازم است.
پس سپاهيان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعيّت، و زينت و وقار زمامداران، شكوه دين، و راههاي تحقّق امنيّت كشورند، امور مردم جز با سپاهيان استوار نگردد، و پايداري سپاهيان جز به خراج و ماليات رعيّت انجام نمي‌شود كه با آن براي جهاد با دشمن تقويت گردند، و براي اصلاح امور خويش به آن تكيّه كنند، و نيازمنديهاي خود را برطرف سازند. سپس سپاهيان و مردم، جز با گروه سوّم نمي‌توانند پايدار باشند، و آن قضات، و كارگزاران دولت، و نويسندگان حكومتند، كه قراردادها و معاملات را استوار مي‌كنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم مي‌آورند، و در كارهاي عمومي و خصوصي مورد اعتمادند.

امام علي عليه السلام و مديريت اسلامي

مشخصات کتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي ع و مديريت اسلامي محمد دشتي ۱۳۳۰.
مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۳۰۱ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام ج ۷
شابك: ۱۰۰۰۰ريال 6-27-6422-964؛ ۱۰۰۰۰ ريال (چاپ دوم)؛ ۱۵۰۰۰ ريال (چاپ سوم)
يادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۰.
يادداشت: چاپ سوم: ۱۳۸۵.
يادداشت: عنوان روي جلد: امام علي ع و مديريت
يادداشت: كتابنامه ص [۲۶۷] - ۳۰۱؛ همچنين بهصورت زيرنويس
عنوان روي جلد: امام علي ع و مديريت
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- فضايل
موضوع: عليبن ابيطالب ع، امام اول ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- نظريه درباره مديريت
موضوع: مديريت (اسلام.
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع. ستاد اميرالمومنين علي ع
شناسه افزوده: الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام؛ ج. ۷
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴د۵الف۷،۷.ج
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م ۷۹-۵۴۲۱

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كار بُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

اشاره

زيربناي مديريت ها
علل فروپاشي ها
مديريت تيلوريسم
اصل جانبداري از كارفرما
اصل نگاه ابزاري به نيروي انساني
اصل استبداد و خشونت
اصل از ياد بردن ارزش ها
مديريت هاي سوسياليستي
زيربناي انواع مديريت ها
والاترين مديريت‌ها (مديريت خانواده)
مديريت سياسي
مديريت نظامي
مديريت اقتصادي
مديريت دولتي
مديريت اجتماعي
مديريت خانواده
زيربناي مديريت ها
ويژگي هاي مديريت خانواده
اصل مديريت مرد در خانواده(انتخاب مدير)
اصل هماهنگي در مديريت خانواده
اصل مشورت در خانواده
اصل تقسيم كار در خانواده
اصل رعايت تناسب در انتخاب كارها
اصل حفاظت در خانواده
اصل مسئوليّت پذيري
اصل سعه صدر و تحمّل مشكلات
اصل فرهنگ پرهيز و حجاب
اصل اعتدال گرايي در خانواده (رعايت اصل صداقت)
صفات مديران در نهج البلاغه
مديريت اسلامي
صفات مديران
اخلاق پسنديده مديران اسلامي
خدا محوري و تقوا گرايي

رعايت عدل و انصاف
مردم گرايي (توجّه به جلب رضايت مردم)
تواضع و فروتني
رعايت تساوي و عدالت رفتاري
مديريت صحيح در نهج البلاغه
ضرورت بررسي تطبيقي
انواع مديريت ها
مديريت هايي كه با شكل گيري زندگي اجتماعي تحقّق يافته
مديريت هايي كه تنها به توليد و ماديات توجّه دارند و ارزش هاي انساني را فراموش كردند
مديريت هايي كه در مرز منافع شخصي، طبقات حاكم، احزاب سياسي، اصناف مشخصي پديد آمدند
مديريت هاي غير استبدادي
ويژگي هاي مديريت اسلامي
اهميّت دادن به مباحث بينشي
واقع نگري در مديريت اسلامي

زيربناي مديريت ها

اشاره

در تمام ملّت‌ها و دولت‌ها نوعي مديريت و سياست براي اداره كشور و مردم وجود داشته و دارد.
گرچه مباحث «مديريتي» را بسياري به دوران پديد آمدن كارخانه‌ها و مجتمع هاي كارگري و اقتصادي نسبت مي‌دهند، و نوع روش هاي برخوردي كار فرمايان با كارگران را به نقد و ارزيابي مي‌گذارند.
امّا هم اكنون مبحث، چگونگي اداره انسان‌ها در مراكز گوناگون اقتصادي، نظامي، سياسي، اجتماعي، بهداشتي، نوعي با مباحث مديريت در ارتباط است كه هر يك از دولت‌ها و ملّت هاي كنوني جهان تلاش مي‌كنند تا با راه و رسم و آداب و رسوم و نوآوريهاي خاصّ خودشان «مديريت» را تعريف كنند و فرد و جامعه را اداره نمايند.
از ظهور اوّلين تئوري هاي مديريت (تيلوريسم در غرب) تا كنون كه انواع تئوري هاي مديريت سامان يافت
و پس از دوران هاي خاصّي مورد نقد و ارزيابي قرار گرفته و سپس دچار فروپاشي شد،
همواره كارشناسان امور سياسي، اجتماعي، نظامي بر اين مهم پا مي‌فشارند كه چگونه بايد «فرد» و «جامعه» را اداره كرد كه همگان به حقوق خويش رسيده و جامعه انساني به خوبي اداره گردد، و هر روز فرد و جامعه به سوي رشد و تكامل در حركت باشند.
نه كارگران بر ضد كار فرمايان شورش كنند.
و نه كارفرمايان حقوق كارگران را ناديده انگارند.
و انسان‌ها در كار و تلاش مداوم به حقوق لازم خود رسيده و شخصيّت آنان محفوظ ماند.

علل فروياشي ها

مدیریت تیلوریسم

اشاره

در روزهاي آغازين ظهور تئوري «تيلوريسم» گرچه مراكز كاري سامان يافت، و كارخانه داران، و كارفرمايان بر اوضاع مسلّط شدند و زمان سودآوري فرا رسيده بود و روزگار به كام صاحبان صنايع شد.
امّا به زودي دوران فروپاشي فرا رسيد زيرا اصول و مباني مديريت نوع «تيلوريسم» در دراز مدّت براي كارگران قابل تحمّل نبود، مانند:
اصل جانبداري از كارفرما
اصل نگاه ابزاري به نيروي انساني
اصل استبداد و خشونت
اصل از ياد بردن ارزش ها

اصل جانبداري از كارفرما

درست است كه كارخانه و ابزار كار از آنِ كارفرما و صاحبان صنايع بود، و نيروي كار، در آن دخالت نداشت، امّا ناديده گرفتن حقوق انساني نيروي كار نوعي اهانت به شخصيّت كارگران، و ظلم به حقوق آنان بود.
نيروي كار احساس مي‌كرد كه كسي مدافع حقوق آنان نيست و كاستي‌ها و كمبودها و حق كُشي‌ها را كسي برّرسي نمي‌كند و به فكر جبران آن نيست كه به تدريج اصل جانبداري از كارفرما زير سئوال رفت و زمينه هاي شورش گري را پديد آورد.

در تفكّر و مديريت تيلوريسم مي‌گفتند، سرمايه و ماشين و ابزار كار از آن صاحبان صنايع و كار فرماست، و چون نيروي كار در آن دخالت ندارد، سهم بيشتر از آن «كارفرما» است.
و كارگر تنها ابزار كار است، كه بايد حداكثر توان خويش را بكار گيرد و حقوقي كه صاحبان صنايع و كارفرمايان تعيين مي‌كنند بگيرد،
نه در نوع كار
و نه در نوع دستمزد
مي تواند اظهار نظر كند.
اين نوع برداشت‌ها براي نيروي انساني قابل قبول نبود و به تدريج از ميان رفت و نيروي انساني حاضر نشد كه تنها «نقش ابزاري» داشته و در سرنوشت خود دخالتي نداشته باشد و آرام آرام زير سئوال رفت و در شورشهاي كارگري مردود اعلام شد.
امام علي عليه السلام با توجّه با اين حقيقت در نامه 26 خود به كارگزار مالياتي مي‌نويسد:
أَمَرَهُ بِتَقْوَي اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ. وَأَمَرَهُ أَلَّا يَعْمَلَ بِشَيْ ءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَي غَيْرِهِ فِيمَا أَسَرَّ، وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدَّي الْأَمَانَةَ، وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ. وَأَمَرَهُ أَلَّا يَجْبَهَهُمْ وَلَا يَعْضَهَهُمْ، وَلَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلاً بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمُ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَي اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ. وَإِنَّ لَكَ فِي هذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً مَفْرُوضاً، وَحَقّاً مَعْلُوماً، وَشُرَكَاءَ أَهْلَ مَسْكَنَةٍ، وَضُعَفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ، وَإِنَّا مُوَفُّوكَ حَقَّكَ، فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ، وَإِلَّا تَفْعَلْ فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُوماً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَبُؤْسَي لِمَنْ - خَصْمُهُ عِنْدَ اللَّهِ - الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ، وَالْغَارِمُونَ وَابْنُ السَّبِيلِ! وَمَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ، وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ، وَلَمْ يُنَزِّهَ نَفْسَهُ وَدِينَهُ عَنْهَا، فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذُّلَّ وَالْخِزْيَ فِي الدُّنْيَا، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَخْزَي. وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَأَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّةِ، وَالسَّلَامُ.
1- اخلاق كارگزاران مالياتي
«او را به ترس از خدا در اسرار پنهاني، و اعمال مخفي سفارش مي‌كنم، آنجا كه هيچ گواهي غير ازاو، و نماينده اي جز خدا نيست، و سفارش مي‌كنم كه مبادا در ظاهر خدا را اطاعت، و در خلوت نافرماني كند، و اينكه آشكار و پنهانش، و گفتار و كردارش در تضاد نباشد، امانت الهي را اداء، و عبادت را خالصانه انجام دهد و به او سفارش مي‌كنم با مردم تندخو نباشد، و به آنها دروغ نگويد، و با مردم به جهت اينكه بر آنها حكومت دارد بي اعتنايي نكند، چه اينكه مردم برادران ديني، و ياري دهندگان در استخراج

حقوق الهي اند بدان! براي تو در اين زكاتي كه جمع مي‌كني سهمي معيّن، و حقّي روشن است، و شريكاني از مستمندان و ضعيفان داري، همانگونه كه ما حق تو را مي‌دهيم، تو هم بايد نسبت به حقوق آنان وفادار باشي، اگر چنين نكني در روز رستاخيز بيش از همه دشمن داري، و واي بر كسي كه در پيشگاه خدا، فقرا و مساكين، و درخواست كنندگان و آنان كه از حقّشان محرومند، و بدهكاران و ورشكستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و از او شكايت كنند

2- امانتداري

كسي كه امانت الهي را خوار شمارد، و دست به خيانت آلوده كند، و خود و دين خود را پاك نسازد، درهاي خواري را در دنيا به روي خود گشوده، و در قيامت خوار تر و رسوا تر خواهد بود، و همانا! بزرگ ترين خيانت! خيانت به ملّت، و رسوا ترين دغلكاري، دغلبازي با امامان است، با درود.» (1).

*****

(1) تاريخ دمشق ج3 ص354 ح1405: ابن عساكر شافعي(متوفاي 573ه).

براي اينكه بر اوضاع اقتصادي و مراكز كارگري مسلّط باشند به اين سياست رسيدند كه كارفرمايان را به خوبي اداره كرده و با نيروي انساني «كارگر» با خشونت و روش هاي استبدادي برخورد كنند،
با رعب و وحشت آنها را در تداوم توليد به سكوت و حداكثر توان كار وادار كنند تا جرئت نكنند چون و چرا كنند،
و از فرامين كار فرمايان سرپيچي نمايند.
اين روش غير عادلانه نيز با روح و فطرت آزادي خواه انسان سازگار نبود و محكوم شد و سرانجام مشكلات مراكز اقتصادي را دو چندان كرد و عامل اعتراض ها،
شورشها، و اعتصاب‌ها شد.
امام علي عليه السلام در نامه 53 نسبت به خشونت و ضد ارزشها به مالك اشتر هشدار مي‌دهد كه:
وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَيُؤْتَي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَأِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَي أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ. فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ. وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدَ لَكَ بِنِقْمَتِهِ، وَلَا غِنَي بِكَ عَنْ عَفْوِهِ وَرَحْمَتِهِ. وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَي عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَي بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنْدُوحَةً، وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ، فَإِنَّ ذلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِيَرِ. وَإِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانْظُرْ إِلَي عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَي مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكُفُّ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ، وَيَفِي ءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!
«مهرباني با مردم را پوشش دل خويش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حيوان شكاري باشي كه خوردن آنان را غنيمت داني، زيرا مردم دو دسته اند، دسته اي برادر ديني تو، و دسته ديگر همانند تو در آفرينش مي‌باشند، اگر گناهي از آنان سر مي‌زند، يا علّتهايي بر آنان عارض مي‌شود، يا خواسته و ناخواسته، اشتباهي مرتكب مي‌گردند، آنان را ببخشاي و بر آنان آسان گير، آن گونه كه دوست داري خدا تو را ببخشايد و بر تو آسان گيرد همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن كس كه تو را فرمانداري مصر داد والاتر است، كه انجام امور مردم مصر را به تو واگذار ده، و آنان را وسيله آزمودن تو قرار داده است،

هرگز با خدا مستيز، كه تو را از كيفر او نجاتي نيست، و از بخشش و رحمت او بي نياز نخواهي بود، بر بخشش ديگران پشيمان مباش، و از كيفر كردن شادي مكن، و از خشمي كه تواني از آن رها گردي شتاب نداشته باش، به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نيز فرمان مي‌دهم، بايد اطاعت شود، كه اين گونه خود بزرگ بيني دل را فاسد، و دين را پژمرده، و موجب زوال نعمتهاست و اگر با مقام و قدرتي كه داري، دچار تكبّر يا خود بزرگ بيني شدي به بزرگي حكومت پروردگار كه برتر از تو است بنگر، كه تو را از آن سركشي نجات مي‌دهد، و تند روي تو را فرو مي‌نشاند، و عقل و انديشه ات را به جايگاه اصلي باز مي‌گرداند.» (1).

*****

(1) اسناد و مدارك نامه 53 به شرح زير است:

1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)

2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)

3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)

4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)

5- فهرست ص37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)

6- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه).

در مديريت تيلوريسم، تنها افزايش توليد محور اداره مجتمع هاي كارگري بود كه افزايش توليد را با روشهاي گوناگون و با شيوه هاي مختلف مي‌خواستند تحقّق بخشند حتّي به فدا كردن ارزش هاي اخلاقي، و زير پا گذاشتن واقعيّت‌ها و مسخ و دگرگون جلوه دادن حقيقت ها، كه هم اكنون نيز براي پيروزي در رقابت هاي جهاني و به دست گرفتن كانالهاي توليد و صادرات از همه ابزارهاي موجود استفاده مي‌كنند
تا از كانال هاي تلويزيوني، ماهواره ها، اينترنت، مردم را اغفال و مُدلهاي انتخابي خود را در جهان مطرح كنند
تا الگوي دلخواه خود را رواج داده و بدنبال آن كالاهاي خود را صادر كنند.
اين اصل نيز براي نيروهاي انساني قابل قبول نبوده و نيست و در دراز مدّت مردم را به سرپيچي و شورش واداشت.
امام علي عليه السلام باتوجّه به نقش ارزش‌ها در مديريت صحيح جامعه در نامه 27 به محمدبن ابي بكر مي‌نويسد:
فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّي لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَي يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.
«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاههايت، و در نيم نگاه و خيره شدن به مردم به تساوي رفتار كن، تا بزرگان در ستمكاري تو طمع نكنند، و ناتوانها در عدالت تو مأيوس نگردند، زيرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان پرسش مي‌كند، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگواري اوست.» (1).
*****
(1) اسناد و مدارك نامه 27 به شرح زير است:
51203- كتاب الغارات ج1 و230 و223 و235 و249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
51204- تحف العقول ص176 و177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
51205- كتاب مجالس ص260 م31 ح3: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
51206- كتاب أمالي ص25-24 م اول ح31/31: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
51207- بشارة المصطفي ص44: طبري شافعي (متوفاي 553 ه)
51208- مجموعه ورام ص19 و497: شيخ ورام (متوفاي 605 ه).

مديريت هاي سوسياليستي

در مديريت هاي سوسياليستي، چيزي عوض نشده بود، و اصول غير انساني در مديريت هاي غربي تغيير نكرده بود با اين فرق كه در كشورهاي غربي، كارفرما، و صاحبان صنايع، اشخاص و افراد و سرمايه داران بودند كه در مديريت هاي سوسياليستي، كارفرما و صاحب صنايع، سرمايه دار بزرگي بنام «دولت» بود.
هم در مديريت هاي غربي انسان و نيروي انساني ابزار كار بود، و هم در مديريت هاي سوسياليستي به انسان چونان ابزار كار مي‌نگريستند.
در هر دو مدل مديريت:
الف- اصل جانبداري از كارفرما
ب- اصل نگاه ابزاري به نيروي انساني
ج- اصل استبداد و خشونت
د- اصل از ياد بردن ارزش ها
مطرح بوده و هست با اين فرق كه در كشورهاي سوسياليستي در آغاز با شعارهاي فريبنده مانند:
جهان از آنِ «پرولتاريا» است.
كارگران جهان متّحد خواهند شد.
كارگران جهان به سوي بهشت كمونيسم در حركتند.
مردم را اغفال كردند،
امّا در دراز مدّت نيروي انساني به خود آمد و دانست كه دست رنج او را در غرب، سرمايه داران و در شرق دولت مردان غارت مي‌كنند،
در هر دو نظام كارگر بيچاره غارت زده و غارت شده است كه نه به نيروي كار او بها مي‌دهند و نه شخصيّت او را محترم مي‌شمارند و نه ارزش هاي اخلاقي او را پاس مي‌دارند.
از اين رو در كشورهاي سوسياليستي نيز شورش‌ها پديد آمد و كارگران با ابزار كار بي تفاوت شدند و دانستند كه كسي به منافع آنان فكر نمي‌كند.
آندره ژيد در سال هاي 53 - 54 كه از شوروي ديدن كرده بود وقتي به ملاقات رئيس جمهور شوروي سابق (خروشچف) مي‌رفت به او گفتند منتظر بماند، زيرا رئيس جمهور در استخر شير گوسفند دارد حمّام مي‌كند.
آندره ژيد اموال شخصي خروشچف را وقتي محاسبه كرد، اعلام نمود كه با سرمايه موجود بانك ملّي سوئيس برابري دارد.

آنچه كه در مديريت هاي غربي و شرقي از ياد رفته بود ارزشهاي اخلاقي بود، وقتي ارزش‌ها فراموش شدند، و انسانيّت انسان زير سئوال رفت و تنها مادّيات هدف قرار گرفت، و اخلاق و هدفداري انسان از ياد رفت.
مديريت‌ها بي اعتبار شد، و بنيان هاي آن سُست گرديد.
زيرا با فراموش شدن اخلاق و ارزشها، ايمان، در دلها فرو مرد و در جامعه مادّي گرا، و بدون ايمان اصل نظارت كمرنگ و بي اعتبار شده و انواع دروغ‌ها و ظاهرسازي‌ها رونق گرفت.
اصل وجدان كار تضعيف شد.
اصل هدفداري در كار و توليد زير سئوال رفت و هركس بدنبال منافع شخصي خود سوق داده شد.
اصل مسئوليّت بي اعتبار شد.
اصل احترام متقابل در شعله هاي نفاق يكجا سوخت.
و ديگر اصول مديريت نيز يكي پس از ديگري كمرنگ شد و كار بدانجا رسيد كه:
با انواع دستگاه هاي هشدار دهنده
با انواع چشم هاي الكترونيك
با انواع تلويزيون هاي مدار بسته
با انواع شيوه هاي نظارتي
با انواع جريمه هاي سنگين و سبك
با انواع برخوردهاي تنبيهي، زندان، شلاّق
هنوز هم نتوانستند مجتمع هاي كارگري، و مديريت هاي سياسي، اجتماعي، نظامي را پاكسازي كنند، نظم و سامان بخشند
كه عاليترين مقام نظامي فلان كشور يا والاترين مدير اجرائي كشور ديگر، جاسوس بيگانگان باشند و براي بيگانگان كار كنند كه انواع ضد ارزشها، آفت ها، ابتذال ها، دوروئي ها، انواع مديريت‌ها را تهديد مي‌كند.
در صورتي كه در مديريت اسلامي از منظر نهج البلاغه، اخلاق و ارزش هاي اخلاقي زيربناي مديريت هاست.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هم در گزينش مديران، ارزشهاي اخلاقي را دخالت مي‌دهد و هم در بازسازي و اصلاح مديريت‌ها به ارزشهاي اخلاقي توجه كامل دارد.
و هم در دستورالعمل هاي مديريتي در رأس همه فرمان‌ها تقوا و خودسازي و ارزش هاي اخلاقي را مطرح مي‌كند، مانند:
در نامه به كارگزار مالياتي نوشت:

أَمَرَهُ بِتَقْوَي اللّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ. وَأَمَرَهُ أَلَّا يَعْمَلَ بِشَيْ ءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَي غَيْرِهِ فِيمَا أَسَرَّ، وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدَّي الْأَمَانَةَ، وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ.

«او را به ترس از خدا در اسرار پنهاني، و اعمال مخفي سفارش مي‌كنم، آنجا كه هيچ گواهي غير ازاو، و نماينده اي جز خدا نيست، و سفارش مي‌كنم كه مبادا در ظاهر خدا را اطاعت، و در خلوت نافرماني كند، و اينكه آشكار و پنهانش، و گفتار و كردارش در تضاد نباشد، امانت الهي را اداء، و عبادت را خالصانه انجام دهد» (1).

و در نامه 53 به مالك اشتر نوشت:

أَمَرَهُ بِتَقْوَي اللَّهِ، وَإِيثَارِ طَاعَتِهِ، وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ: مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِه، الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَي إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ. وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ، أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَي بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوَلٌ قَبْلَكَ، مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرٍ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَكَ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَي الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَي أَلْسُنِ عِبَادِهِ.فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ، فَامْلِكْ هَوَاكَ، وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فَيَما أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ.

«او را به ترس از خدا فرمان مي‌دهد، و اينكه اطاعت خدا را بر ديگر كارها مقدّم دارد، و آن چه در كتاب خدا آمده، از واجبات و سنّتها را پيروي كند، دستوراتي كه جز با پيروي آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضايع كردن آن جنايتكار نخواهد گرديد. به او فرمان مي‌دهد كه خدا را با دل و دست و زبان ياري كند، زيرا خداوند پيروزي كسي را تضمين كند كه او را ياري دهد، و بزرگ دارد آن كس را كه او را بزرگ شمارد و به او فرمان مي‌دهد تا نفس خود را از پيروي آرزوها باز دارد، و به هنگام سركشي رامش نمايد. «همانا نفس همواره به بدي وا
ميدارد جز آن كه خدا رحمت آورد».(2).

پس اي مالك بدان! من تو را به سوي شهرهايي فرستادم كه پيش از تو دولتهاي عادل يا ستمگري بر آن حكم راندند، و مردم در كارهاي تو چنان مي‌نگرند كه تو در كارهاي حاكمان پيش از خود مي‌نگري، و درباره تو آن مي‌گويند كه تو نسبت به زمامداران گذشته مي‌گويي، و همانا نيكوكاران را به نام نيكي توان شناخت كه خدا از آنان بر زبان بندگانش جاري ساخت. پس نيكوترين اندوخته تو بايد اعمال صالح و درست باشد، هواي نفس را

در اختيار گير، و از آن چه حلال نيست خويشتن داري كن، زيرا بُخل ورزيدن به نفس خويش، آن است كه در آن چه دوست دارد، يا براي او ناخوشايند است، راه انصاف پيمايي.»
و در نامه 47 به فرزندانش امام حسن و امام حسين مي‌نويسد:
أُوصِيكُمَا بِتَقْوَي اللَّهِ، وَأَلَّا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغَتْكُمَا، وَلَا تَأَسَفَا عَلَي شَيْ ءٍ مِنْهَا زُوِيَ عَنْكُمَا، وَقُولَا بِالْحَقِّ، وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ، وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً. أُوصِيكُمَا، وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي، بِتَقْوَي اللَّهِ، وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَصَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمَاصلي الله عليه وآله وسلم يَقُولُ:
«صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ».
اللَّهَ اللَّهَ فِي الْأَيْتَامِ، فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ وَاللَّهَ اللَّهَ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ. مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّي ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُمْ. وَاللَّهَ اللَّهَ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ. وَاللَّهَ اللَّهَ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ. وَاللَّهَ اللَّهَ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، لَا تُخَلُّوهُ مَا بَقِيتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظَرُوا. وَاللَّهَ اللَّهَ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالتَّبَاذُلِ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَاطُعَ. لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّي عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ.
«شما را به ترس از خدا سفارش مي‌كنم، به دنيا پرستي روي نياوريد، گرچه به سراغ شما آيد، و بر آن چه از دنيا از دست مي‌دهيد اندوهناك مباشيد، حق را بگوييد، و براي پاداش الهي عمل كنيد. دشمن ستمگر و ياور ستمديده باشيد. شما را، و تمام فرزندان و خاندانم را، و كساني را كه اين وصيّت به آنها مي‌رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگي، و ايجاد صلح و آشتي در ميانتان سفارش مي‌كنم، زيرا من از جدّ شما پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه مي‌گفت
«اصلاح دادن بين مردم از نماز و روزه يكسال برتر است».
خدا را! خدا را! درباره يتيمان، نكند آنان گاهي سير و گاه گرسنه بمانند، و حقوقشان ضايع گردد خدا را! خدا را! درباره همسايگان، حقوقشان را رعايّت كنيد كه وصيّت پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم شماست، همواره به خوشرفتاري با همسايگان سفارش مي‌كرد تا آنجا كه گمان برديم براي آنان ارثي معّين خواهد كرد. خدا را! خدا را! درباره قرآن، مبادا ديگران در عمل كردن به دستوراتش از شما پيشي گيرند. خدا را! خدا را! درباره نماز، چرا كه ستون دين شماست. خدا را! خدا را! درباره خانه خدا، تا هستيد آن را خالي مگذاريد، زيرا اگر كعبه خلوت شود مهلت داده نمي‌شويد. خدا را! خدا را! درباره جهاد با اموال و جانها و زبانهاي خويش در راه خدا بر شما باد به پيوستن با يكديگر، و بخشش همديگر، مبادا از هم

روي گردانيد، و پيوند دوستي را از بين ببريد، امر به معروف و نهي از منكر را ترك نكنيد كه بدان شما بر شما مسلّط مي‌گردند، آنگاه هر چه خدا را بخوانيد جواب ندهد» (3).
زيرا اخلاق و ارزش هاي اخلاقي زيربناي مديريت هاست كه اصل نظارت و كنترل، اصل وجدان كاري، اصل هدفداري در كار، اصل پاكسازي همه و همه به آن تكيه دارند و به ايمان و ارزش‌ها وابسته اند.
اگر مدير كارخانه اي دچار ضدّ ارزش‌ها باشد و ايمان در جان او راه نيافته باشد با هيچگونه روش و ابزار كنترلي نمي‌شود او را از انواع بزهكاري‌ها باز داشت.
*****
(1) نامه 26 نهج البلاغه، المعجم المفهرس مؤلف.
سوره يوسف، آيه 53.
اسناد و مدارك نامه 47 به شرح زير است:
1- مقاتل الطالبين ص52 ذح3: ابوالفرج اصفهاني زيدي (متوفاي356 ه)
2- معمّرون و وصايا ص149 و150: ابوحاتم سجستاني (متوفاي 248 ه)
3- تاريخ ج4 ص110 و113: طبري شافعي (متوفاي 310ه)
4- كتاب أمالي ص 112: زجاجي (متوفاي 329 ه)
5- فروع كافي ج 7 ص 52-51: كليني (متوفاي 328 ه)
6- مروج الذهب ج 2 ص 413-425: مسعودي (متوفاي 346 ه).

والاترین مدیریت‌ها (مدیریت خانواده)

اشاره

در تعاليم سياسي اجتماعي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بخصوص آن دسته از رهنمود هائي كه به 5 سال حكومت آن حضرت اختصاص دارد، انواع مديريت‌ها مطرح و جوانب گوناگون و ارزشها و ساختارها و شيوه هاي اجرائي آن دقيقاً ارزيابي و معرّفي شده است.
زيرا امام علي عليه السلام در اداره حكومت و جامعه آن روزگاران كه هم اكنون به ده‌ها كشور اسلامي تقسيم شده است، با بكارگيري انواع مديريت‌ها و شيوه هاي صحيح اداره دولت و ملّت توانست با به وجود آوردن مديريت صحيح اقتصادي، عدالت اقتصادي را در تمام جوانب آن تحقّق بخشد.
و با مديريت دقيق و كاربردي نظامي، ارتش مكتبي خويش را به وجود آوَرَد و از جان و ايمان و مرزهاي عقيدتي و خاكي كشور دفاع كند، و ارزش هاي اخلاقي مديران ارشد نظامي را در عمل با تربيت مجاهدان در راه خدا عينيّت بخشد.
در نامه 53 نهج البلاغه به انواع مديريت‌ها پرداخت و آئين كشورداري را به روشني براي مالك اشتر توضيح داد، و شيوه هاي كاربردي انواع مديريت‌ها را مطرح كرد تا در اداره كشور اسلامي آن را بكار گيرد و فرد و جامعه را براي رسيدن به كمال رهنمون گردد.
انواع مديريت‌ها را مي‌توان در نامه‌ها و خطبه هاي نهج البلاغه به شرح زير مورد مطالعه و ارزيابي قرار داد مانند:

مديريت سياسي
مديريت نظامي
مديريت اقتصادي
مديريت دولتي
مديريت اجتماعي
مديريت خانواده
زيربناي مديريت ها
ويژگي هاي مديريت خانواده
اصل مديريت مرد در خانواده(انتخاب مدير)
اصل هماهنگي در مديريت خانواده
اصل مشورت در خانواده
اصل تقسيم كار در خانواده
اصل رعايت تناسب در انتخاب كارها
اصل حفاظت در خانواده

اصل مسئوليّت پذيري
اصل سعه صدر و تحمّل مشكلات
اصل فرهنگ پرهيز و حجاب
اصل اعتدال گرايي در خانواده (رعايت اصل صداقت)

مديريت سياسي

امام علي عليه السلام در خطبه 1 و2 و3 و4 و5 و6 و22 و27 و29 و30 و32 و34 و35 و36 و39 و40 و50 و54 و69 و73 و92 و108 و118 و121 و126 و127 و131 و139 و156 و200 و216 و224 و239 و241
و در نامه 8 و18 و19 و27 و29 و32 و33 و34 و36 و38 و39 و42 و43 و44 و45 و53 و59 و63 و71 و75 و76 و خطبه 216
به مديريت سياسي و ارزشها و جوانب گوناگون آن مي‌پردازد.
در خطبه 1 (قسمت آخر) به ضرورت حكومت الهي پيامبران خدا و رهبران معصوم اشاره مي‌فرمايد؛
و در خطبه 2 به ضرورت حكومت اسلامي و رهبري امامان معصوم اشاره مي‌كند؛
و در خطبه 3 به روش هاي دروغين حكومت هاي طاغوتي اشاره مي‌فرمايد؛
و در خطبه 4 به نقش تعيين كننده اهل بيت عليهم السلام در حكومت اسلامي مي‌پردازد؛
و در خطبه 5 شيوه هاي برخورد با فتنه‌ها را بيان مي‌دارد؛
و در خطبه 6 آگاهي سياسي خويش را مطرح مي‌كند؛
و در خطبه 22 باطل گرايي سران جنگ جمل را افشا مي‌سازد؛
و در خطبه 27 به شيوه هاي انساني الهي حكومت خويش و سستي هاي كوفيان اشاره مي‌فرمايد؛
و در خطبه 29 كوفيان را در سستي‌ها و ترك جهاد نكوهش مي‌كند؛
و در خطبه 30 به شايعات پيرامون دخالت در قتل خليفه سوم پاسخ مي‌دهد؛
و در خطبه 32 جامعه مسخ شده و رونق ضد ارزش‌ها را افشا مي‌كند؛
و در خطبه 34 به حقوق متقابل مردم و رهبر اشاره دارد؛
و در خطبه 35 مردم را از سرپيچي فرامين رهبري هشدار مي‌دهد؛
و در خطبه 36 شورشگران نهروان را از سرانجام خونين جنگ مي‌ترساند؛
و در خطبه 37 آئين كشورداري و روش هاي كاربردي اجراي عدالت اقتصادي را معرّفي مي‌كند؛
و در خطبه 39 كوفيان را از سرپيچي و شورشگري برحذر مي‌دارد؛
و در خطبه 40 به ضرورت حكومت و كيفيّت اداره جامعه اشاره فرمود.
در نامه 8 امام علي عليه السلام به نماينده خود جريربن عبداللّه بجلي كيفيّت مذاكره قاطع سياسي با معاويه را روشن مي‌كند؛
و در نامه 18 حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شيوه هاي برخورد سياسي

با آشوب گران بصره را به فرماندار خود ابن عباس مي‌آموزد؛
و در نامه 19 فرماندار خود را با شيوه هاي مردم داري آشنا مي‌كند؛
و در نامه 27 آئين كشورداري را به فرماندار مصر محمد بن ابي بكر آموزش مي‌دهد؛
و در نامه 29 مردم بصره را از شورشگري هاي مجدّد مي‌ترساند؛
و در نامه 32 معاويه را از فتنه انگيزي و استفاده از شيوه هاي استحماري و اغفال مردم هشدار مي‌دهد؛
و در نامه 33 فرماندار مكّه قثم بن عبّاس را در مراسم حج از نفوذ عوامل اغفالگر معاويه مي‌ترساند و شيوه برخورد با مشكلات حجّاج را متذكّر مي‌شود؛
و در نامه 34 علل عزل و نصب در مديريت سياسي مصر را بيان مي‌دارد؛
و در نامه 36 پاسخ دادن به تحرّكات نظامي دشمن را به برادرش عقيل اطّلاع مي‌دهد؛
و در نامه 38 مردم مصر را با مسائل سياسي روز و مسئوليّت هاي اجتماعي آشنا مي‌سازد؛
و در نامه 39 علل وابستگي عمرو عاص را به اردوي باطل شام افشا مي‌كند؛
و در خطبه 40 به ضرورت حكومت اشاره مي‌كند؛
و در خطبه 50 به ريشه هاي پيدايش فتنه‌ها مي‌پردازد؛
و در خطبه 54 بيعت عمومي مردم و بهانه جوئي هاي شورشگران را مطرح مي‌كند؛
و در خطبه 69 كوفيان را در سستي و جهاد گريزي نكوهش مي‌كند؛
و در خطبه 73 مردم را از خطر يهوديان تجاوزكار و مروان و فرزندانش مي‌هراسانند؛
و در خطبه 92 مردم را به واقع گرايي و آمادگي براي پذيرش عدالت دعوت مي‌كند؛
و در خطبه 108 مردم را از طرفداري باطل هشدار مي‌دهد؛
و در خطبه 118 ياران همراه را مي‌ستايد؛
و در خطبه 121 كوفيان ذلّت پذير را براي جهاد گريزي در ميدان صفّين نكوهش مي‌كند؛
و در خطبه 126 سياست توحيدي خويش را در كشورداري و عدالت اقتصادي بيان مي‌دارد و اعلام مي‌كند كه هدف وسيله را توجيه نمي‌كند؛
و در خطبه 127 مردم را از تفرقه و جدائي پرهيز مي‌دهد؛
و در خطبه 131 به وظائف مهم رهبري مي‌پردازد؛
و در خطبه 139 به ويژگي هاي خويش اشاره مي‌كند؛
و در خطبه 156 به ضرورت نظارت مردمي و امر به معروف و نهي از

منكر مي‌پردازد؛
و در خطبه 200 سياست هاي شيطاني معاويه را محكوم و سياست توحيدي خويش را توضيح مي‌دهد؛
و در خطبه 216 به حقوق متقابل رهبر و مردم و مردم و دولت مي‌پردازد؛
و در خطبه 224 ضرورت عدالت گرايي و ظلم گريزي و نفي رشوه خواري در سيستم حكومت اسلامي تذكّر مي‌دهد؛
و در خطبه 239 ضرورت رهبري آل محمّد را بيان مي‌دارد؛
و در خطبه 241 به استقامت و پايداري در مبارزه با مشكلات و پاسخ دادن به تهاجمات دشمن مي‌پردازد.
در نامه 42 علل عزل و نصب در منطقه بحرين را توضيح مي‌دهد؛
و در نامه 44 معاون استاندار بصره، زياد بن ابيه را از سياست هاي شيطاني معاويه مي‌ترساند؛
و در نامه 45 فرماندار بصره را در گرايش به سرمايه داران و داشتن روح رفاه زدگي هشدار مي‌دهد؛
و در نامه 53 اصول مديريت و آئين كشورداري را در تمام جوانب گسترده آن به مالك اشتر آموزش مي‌دهد؛
و در نامه 59 استاندار خود در منطقه حلوان را از دنيا زدگي مي‌ترساند؛
و در نامه 63 فرماندار كوفه ابو موساي اشعري را نسبت به سرپيچي از فرمان رهبر و اغفال مردم مي‌ترساند؛
و در نامه 71 منذربن جارود، يكي از فرمانداران خود را در دنيا زدگي و غارت بيت المال نكوهش مي‌كند؛
و در نامه 75 معاويه را از فتنه انگيزي و نافرماني هشدار مي‌دهد؛
و در نامه 76 شيوه هاي مديريت اجتماعي را به ابن عبّاس مي‌آموزد؛
و در خطبه 216 مردم را به رعايت حقوق اجتماعي و دولتي تشويق مي‌فرمايد.

امام علي عليه السلام در خطبه 6 و9 و10 و11 و13 و14 و22 و24 و25 و31 و36 و43 و51 و55 و56 و57 و59 و60 و66 و69 و84 و107 و121 و122 و123 و124 و125 و127 و128 و134 و137 و148 و166 و174 و177 و188 و182 و205 و207 و208 و217 و219 و238
و در نامه 1 و2 و4 و8 و11 و12 و13 و14 و15 و16 و18 و35 و36 و50 و53 و56 و57 و58 و60 و61 و64 و70 و77
به اصول و ارزشهاي مديريت نظامي مي‌پردازد.
در خطبه 6 امام علي عليه السلام به اطّلاع عموم مي‌رساند كه از مسائل جاري كشور و تحرّكات نظامي دشمن آگاهي دارد و هرگز غافلگير نمي‌شود؛
و در خطبه 9 سران جنگ جمل را افشا مي‌كند كه دچار شعار زدگي شده و از حق فاصله گرفتند؛
و در خطبه 10 مردم را از تحرّكات نظامي سران جنگ جمل آگاه مي‌كند؛
و در خطبه 11 عوامل نظامي و رواني و عقيدتي پيروزي در جنگ را به فرزندش محمد بن حنفيّه مي‌آموزد؛
و در خطبه 13 و 14 مردم بصره را در پيروي از يك زن نكوهش مي‌كند.
و در خطبه 22 بهانه هاي سران جنگ جمل را براي شورش گري محكوم مي‌سازد؛
و در خطبه 24 سازش ناپذيري خود در جنگ با دشمن را به اطّلاع عموم مي‌رساند؛
و در خطبه 25 مردم كوفه را از تحرّكات نظامي فرماندهان نظامي معاويه مطّلع مي‌سازد؛
و در خطبه 31 شيوه هاي برخورد با سران جنگ جمل را به ابن عبّاس مي‌شناساند؛
و در خطبه 36 سران شورشگر نهروان را از سرانجام جنگ مي‌ترساند؛
و در خطبه 43 سازش ناپذيري در جنگ با شاميان را آشكارا بيان مي‌دارد؛
و در خطبه 51 خط شكنان سپاه خود را براي آزاد سازي آب فرات بسيج مي‌كند.
و در خطبه 55 قاطعيّت و سازش ناپذيري در جنگ با شاميان باطل گرا را اعلام مي‌دارد؛
و در خطبه 56 انگيزه‌ها و علل پيروزي در نبردهاي صدر اسلام در ركاب پيامبر را به ارزيابي مي‌گذارد؛
و در خطبه 57 كوفيان را از تسلّط طاغوت مي‌هراساند؛

و در خطبه 59 وحي گونه از سرانجام خوارج و قتلگاه آنان سخن مي‌گويد؛
و در خطبه 60 از تداوم فكر شورشگري خوارج خبر مي‌دهد؛
و در خطبه 61 اصحاب را از تداوم نبرد با خوارج نهي مي‌كند؛
و در خطبه 62 تهديدهاي ترور را پاسخ مي‌گويد؛
و در خطبه 66 آموزش نظامي و تاكتيكهاي رزم انفرادي را به سپاه خويش مي‌آموزد؛
و در خطبه 69 سربازان خود را در سستي‌ها در ميدان نبرد سرزنش مي‌كند؛
و در خطبه 84 عمروعاص معاون معاويه در نبرد صفّين را افشا مي‌كند؛
و در خطبه 107 سربازان و فرماندهان نظامي خود را در عقب نشيني‌ها نكوهش و در پيشروي‌ها ستايش مي‌كند؛
و در خطبه 121 سربازان خود را در سرپيچي و سستي و فريب خوردن از قرآن بر سرنيزه كردن معاويه نكوهش مي‌كند؛
و در خطبه 122 لشگريان خوارج را نسبت به ماجراي حكميّت و جنگ صفّين آگاهي مي‌دهد كه بسياري به سپاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پيوستند؛
و در خطبه 123 به سربازان و فرماندهان شيوه هاي نبرد و راه هاي كمك كردن و ياري رساندن به سربازان ضعيف را مي‌شناساند؛
و در خطبه 124 سربازان را با آموزش هاي نظامي گوناگون آشنا مي‌سازد؛
و در خطبه 125 و 127 ماجراي حكميّت و سرانجام تلخ جنگ صفّين را بيان مي‌فرمايد؛
و در خطبه 128 از آينده خونين بصره توسّط سربازاني كه گردو غبار و سرو صدا ندارند خبر مي‌دهد؛
و در خطبه 134 دستورالعمل هاي نظامي در جنگ مسلمانان با مردم روم را به خوبي بيان داشته و مشورت هاي لازم را بيان مي‌دارد؛
و در خطبه 137 ادّعاهاي سران شورشگر جنگ جمل را افشا مي‌كند؛
و در خطبه 148 ادّعاهاي طلحه و زبير را افشا مي‌سازد؛
و در خطبه 166 راه هاي پيروزي و تداوم حكومت اسلامي را بيان مي‌دارد؛
و در خطبه 174 تسليم ناپذيري خود در برابر باطل و شورشگران بصره را اعلام مي‌دارد؛
و در خطبه 177 سرانجام تلخ جنگ صفّين و علل و عوامل حكميّت را به ارزيابي مي‌گذارد؛
و در خطبه 181 به فراريان سپاه خويش كه به خوارج پيوستند نفرين مي‌كند؛
و در خطبه 182 مردم را آگاهانه به جهاد و بسيج عمومي دعوت

مي‌فرمايد؛
و در خطبه 205 سران شورشگر جنگ جمل، طلحه و زبير را با واقعيّت هاي سياسي آشنا مي‌سازد.
و در خطبه 206 سربازان خود را از دشنام دادن به دشمن باز مي‌دارد؛
و در خطبه 207 فرماندهان خويش را فرا مي‌خواند تا امام حسن و امام حسين عليهما السلام را كه در قلب سپاه شاميان فرو رفتند ياري رسانند؛
و در خطبه 208 از سرانجام نبرد و از دست دادن ياران سخن مي‌گويد؛
و در خطبه 217 از قريش جنگ طلب و فتنه انگيز شكايت مي‌كند؛
و در خطبه 218 از شورشگري‌ها و غارت بيت المال و خونريزي سران جنگ جمل سخن مي‌گويد؛
و در خطبه 219 نگراني خود را از سرانجام خونين طلحه و ديگر سران جنگ جمل اعلام مي‌دارد؛
و در خطبه 238 شاميان جنگ طلب و شورشگر را افشا مي‌كند.
در نامه 1 امام علي عليه السلام به هنگام حركت براي سركوب شورشيان بصره مردم كوفه را به بسيج عمومي فرا مي‌خواند؛
و در نامه 2 پس از پيروزي در جنگ جمل از مجاهدان كوفه تشكّر مي‌كند؛
و در نامه 4 به فرماندهان نظامي خود شيوه هاي برخورد با مهاجمان و تسليم شدگان را مي‌آموزد؛
و در نامه 8 به نماينده خود در شام شيوه برخورد با دشمن را مي‌آموزد؛
و در نامه 11 دستورالعمل هاي نظامي را در حركت سپاه، در سنگر گيري ها، مسائل آفندي و پدافندي و حداكثر استفاده از طبيعت را آموزش مي‌دهد؛
و در خطبه 12 شيوه هاي حركت سپاه در شب و روز، و شيوه هاي برخورد با سپاه دشمن را دستور مي‌دهد؛
و در نامه 13 مالك اشتر را به فرماندهي كلّ قوا و نظارت داشتن بر ديگر فرماندهان نظامي منصوب مي‌كند؛
و در نامه 14 شيوه هاي جنگ و گريز و روش هاي برخورد با فراريان و اسيران را آموزش مي‌دهد؛
و در نامه 15 شيوه هاي خدا گرايي در آستانه جنگ را مي‌آموزد؛
و در نامه 16 شيوه هاي رزم انفرادي و راه هاي استفاده از شمشير را آموزش مي‌دهد؛
و در نامه 18 به فرماندار نظامي بصره شيوه هاي برخورد با مردم شكست خورده بصره را تذكّر مي‌دهد؛
و در نامه 35 علل فروپاشي حكومت مصر را بيان مي‌كند؛
و در نامه 36 شيوه هاي سركوب كردن دشمن را بيان مي‌دارد؛
و در نامه 50 فرماندهان نظامي خود را به شيوه هاي صحيح مردم داري

دعوت مي‌كند، و دستورالعمل هاي نظامي، اجتماعي، سياسي را صادر مي‌فرمايد؛
و در نامه 56 فرماندار نظامي خود، شريح بن هاني را به خدا گرايي و تقوا و خودسازي سفارش مي‌كند؛
و در نامه 57 مردم كوفه را به واقع نگري و جهاد در راه خدا دعوت مي‌كند؛
و در نامه 58 علل پيدايش جنگ صفّين و حكميّت را براي مردم مصر توضيح مي‌دهد؛
و در نامه 60 به مشكلات درون مرزي مانورهاي نظامي و لشگر كشي هاي ضروري و وظيفه فرمانداراني كه در بين راه با لشگريان اسلام مواجه هستند مي‌پردازد؛
و در نامه 61 فرماندار نظامي منطقه هيت، كميل بن زياد را در پاسخ ندادن به مهاجمان شام و نداشتن طرح و برنامه نظامي نكوهش مي‌كند؛
و در نامه 64 معاويه را از سربازان مجاهد و پيكار گران بني هاشم و خط شكني هاي خود هشدار مي‌دهد؛
و در نامه 70 فرماندار مدينه سهل بن حنيف انصاري را نسبت به فراريان توجيه مي‌كند.
و در نامه 77 شيوه مناظره با فرماندهان نظامي خوارج را به ابن عبّاس مي‌شناساند.

مديريت اقتصادي

امام علي عليه السلام در خطبه 15 و16 و23 و26 و37 و90 و126 و142 و224 و225
و در نامه 3 و5 و20 و21 و24 و25 و26 و40 و41 و43 و45 و51 و53 مديريت اقتصادي به ارزيابي مي‌گذارد.
در خطبه 15 سياست كلّي اقتصادي را در اجراي عدالت اقتصادي و بريدن دست غارتگران بيت المال توضيح مي‌دهد؛
و در خطبه 16 به عدالت اقتصادي و از بين بردن شكاف طبقاتي اشاره مي‌كند؛
و در خطبه 23 به فرو باريدن روزي انسان‌ها و رفع ستم و نابرابري‌ها مي‌پردازد؛
و در خطبه 26 به وضع اسف بار معيشتي مردان جاهلي اشاره مي‌كند؛
و در خطبه 37 به گرفتن حقوق محرومين از غارتگران بيت المال و از بين بردن شكاف طبقاتي اشاره دارد؛
و در خطبه 90 تقسيم روزي از طرف پروردگار حكيم و ستمكاري از طرف بندگان خدا را مطرح مي‌كند؛
و در خطبه 126 سياست اقتصادي خويش را توضيح داده و هرگونه اسراف و تبذير را نفي مي‌كند؛
و در خطبه 142 روش هاي صحيح مصرف بيت المال و مصرف اموال عمومي و شخصي را توضيح مي‌دهد؛
و در خطبه 224 به عدالت اقتصادي و ستم ستيزي و رعايت حقوق ديگران مي‌پردازد؛
و در خطبه 225 روش دعا و نعمت خواستن از خدا را آموزش مي‌دهد؛
در نامه 3 شريح قاضي را نسبت به اسراف در بيت المال هشدار مي‌دهد؛
و در نامه 5 فرماندار آذربايجان را نسبت به مسئوليّت اموال عمومي تذكّر مي‌دهد؛
و در نامه 20 زياد بن ابيه را از خيانت در اموال عمومي مي‌ترساند؛
و در نامه 21 روش هاي صحيح استفاده از بيت المال را آموزش مي‌دهد؛
و در نامه 24 روش استفاده از اموال شخصي خويش را به فرزندانش مي‌آموزد؛
و در نامه 25 به كارگزاران مالياتي خود شيوه هاي جمع آوري بيت المال، و رعايت ارزش هاي اخلاقي را آموزش مي‌دهد؛
و در نامه 26 كارگزاران اقتصادي بيت المال را از خيانت در امانت برحذر مي‌دارد؛

و در نامه 40 يكي از فرمانداران خويش را از زمين خواري و چنگ اندازي به بيت المال برحذر مي‌دارد؛
و در نامه 41 يكي از خويشاوندان خويش را كه در بيت المال خيانت كرده بود به اداي امانت فرا مي‌خواند؛
و در نامه 43 مسقله، فرماندار اردشير خرّه را نسبت به خيانت در بيت المال سرزنش مي‌كند؛
و در نامه 45 فرماندار بصره عثمان بن حنيف را از گرايش به سرمايه داران هشدار مي‌دهد؛
و در نامه 51 به كارگزاران بيت المال روش هاي برخورد با مردم مسلمان را در جمع آوري بيت المال آموزش مي‌دهد؛
و در نامه 53 سياست اقتصادي در تمام شئونات جامعه اسلامي را به مالك اشتر دستور مي‌دهد.

مديريت دولتي

مديريت سياسي (قسمت خطبه ها)
امام عليه السلام در نامه 25 و26 و38 و41 و42 و43 و45 و51 و53 و59 و70 و71،
مديريت دولتي، ارزشها و جوانب گوناگون آن را مطرح مي‌كند.
در نامه 25 مديران اقتصادي خويش را با روش هاي صحيح جمع آوري بيت المال و برخورد با مردم آشنا مي‌سازد؛
و در نامه 26 كارگزاران دولتي را در مسائل اقتصادي به تقوا و خداترسي فرا مي‌خواند؛
و در نامه 38 مردم مصر را به هماهنگي و وحدت با دولتمردان دعوت مي‌كند؛
و در نامه 41 كارگزاران دولت را به حفظ امانت و رعايت ارزش هاي اخلاقي فرا مي‌خواند؛
و در نامه 42 كارگزاران دولت را به علل عزل و نصب‌ها آشنا مي‌سازد؛
و در نامه 43 فرمانداران دولت را از خيانت در امانت هشدار مي‌دهد؛
و در نامه 45 فرمانداران حكومت اسلامي را از رفاه زدگي و دنيا طلبي هشدار مي‌دهد؛
و در نامه 51 كارگزاران مالياتي دولت را به ارزش هاي اخلاقي فرا مي‌خواند؛
و در نامه 53 كارگزاران دولت را به رعايت حقوق مردم و محرومين و رعايت قوانين و مقرّرات حكومت اسلامي فرا مي‌خواند؛
و در نامه 59 فرماندار دولت اسلامي را به حق گرايي و خدمت به مردم دعوت مي‌كند؛
و در نامه 70 فرماندار دولت اسلامي را به ارزش گرايي دعوت كرده و نسبت به فراريان امر به سكوت مي‌كند؛
و در نامه 71 فرماندار دولت اسلامي را از دوروئي و چنگ اندازي به بيت المال پرهيز مي‌دهد.

مديريت سياسي (قسمت خطبه ها)
امام علي عليه السلام در نامه 6 و19 و26 و27 و29 و31 و33 و35 و42 و46 و47 و48 و53 و60 و62 و67 و70 و76
به مديريت اجتماعي توجه مي‌كند:
در نامه 6 به بيعت عمومي مردم و نقش مردم در انتخاب رهبر اشاره مي‌فرمايد؛
و در نامه 19 فرماندار خويش را به كسب رضايت مردم فرا مي‌خواند؛
و در نامه 26 كارگزاران بيت المال را به روش هاي صحيح برخورد با مردم دعوت مي‌كند؛
و در نامه 27 فرماندار مصر محمدبن ابي بكر را به خوش رفتاري با مردم فرا مي‌خواند؛
و در نامه 29 مردم بصره را به رعايت نظم و قانون دعوت مي‌كند؛
و در نامه 31 شيوه هاي دوست يابي و رعايت حقوق دوستان و روش هاي صحيح زندگي اجتماعي را به فرزندش آموزش مي‌دهد؛
و در نامه 33 فرماندار مكّه را به رعايت حقوق حجّاج بيت اللَّه الحرام و رفع مشكل مسكن آنان سفارش مي‌كند؛
و در نامه 35 كوفيان را در ترك كمك به مردم مصر نكوهش مي‌كند؛
و در نامه 42 از فرماندار عزل شده دلجوئي به عمل مي‌آورد؛
و در نامه 46 فرماندار خويش را به شيوه هاي مردم داري و محبّت به مسلمين و خدمت به محرومان فرا مي‌خواند؛
و در نامه 47 فرزندان خويش را به عدالت و حق گرايي و احسان به همسايگان و محرومان سفارش مي‌كند؛
و در نامه 48 معاويه را از ستم به مردم و ظلم به محرومين برحذر مي‌دارد؛
و در نامه 53 مالك اشتر را به استقرار نظم اجتماعي و پرداختن حقوق اقشار گوناگون جامعه و خوشرفتاري با مردم دستور مي‌دهد؛
و در نامه 60 سربازان شركت داده در مانور نظامي را از تعرّض به اموال ديگران برحذر مي‌دارد؛
و در نامه 62 مردم مصر را به حق گرايي و ستم ستيزي و عبرت گرفتن از تاريخ گذشتگان دعوت مي‌كند؛
و در نامه 67 فرماندار مكّه را به خوشرفتاري با مردم و حجّاج بيت اللَّه الحرام دستور مي‌دهد؛
و در نامه 70 فرماندار مدينه را به عدالت گرايي و واقع بيني فرا

مي‌خواند؛
و در نامه 76 فرماندار بصره را به خوش رفتاري با مردم و عدالت در رفتار و پرهيز از غضب سفارش مي‌كند.
با توجّه به موارد فراوان و گوناگون ياد شده با اين واقعيت آشنا مي‌گرديم كه مباحث ارزشمند مديريت در تمام جوانب گسترده آن در نهج البلاغه مطرح است.
زيرا نهج البلاغه همراه با اداره صحيح كشور اسلامي تحقّق يافته است، و روش‌ها و شيوه هاي صحيح مديريت در آن مطرح شده و واقعيّت هاي زندگي سياسي، اجتماعي، فرد و جامعه از نظر كاربردي معرّفي شده اند با اين تفاوت كه:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از ديدگاه وحي الهي واقعيّت‌ها را مي‌نگريست و مي‌شناساند، امّا ديگر نظريّه پردازان جهان با انواع تجربه ها، تحليل ها، بررّسي ها، پس از سالها تلاش به اُفق روشن مرزهاي دانش عَلَوي راه يافته اند.
و ديگر آنكه «مديريت خانواده» در نگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام والاترين نوع مديريت‌ها است.
زيرا در تمام انواع مديريت‌ها نقش تعيين كننده دارد.

مدیریت خانواده

زيربناي مديريت ها

فرق ديگري كه در مباحث «مديريت» بايد مورد ارزيابي قرار گيرد، مبحث «زير بناي» مديريت هاست صاحب نظران مباحث مديريت در جهان امروز تنها به روش‌ها و شيوه هاي اداره مراكز و مجتمع هاي سياسي تجاري مي‌انديشند و انواع طرح‌ها و مُدل هاي كاربردي را به ارزيابي و آزمايش مي‌گذارند.
امّا كاري به أساسي ترين، و ارزشمند ترين و زير بنائي ترين نوع مديريت ندارند و آن «مديريت خانوادگي» است.
دنياي امروز هم «خانواده» را در تمدّن هاي كنوني از بين برده اند و هم در فكر تقويت بنيان هاي آن نيستند و هم از نقش سرنوشت ساز آن در ديگر مديريت‌ها غافلند.
در صورتي كه از ديدگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تا «مديريت خانواده» با اصالت و سلامت و ارزشهاي اخلاقي، سامان نگيرد،
استحكام و قوام پيدا نكند
و فرزندان و نوجوانان امروز در آغوش گرم پدران و مادران صحيح تربيت نشوند
راه و رسم زندگي را نياموزند،
با ارزش هاي اخلاقي آشنا نگردند،
در فرداي نزديك نخواهند توانست، انواع مديريت‌ها را به خوبي اداره كنند و از آينده سازان كشور باشند.
از ديدگاه نهج البلاغه، «مديريت خانواده» زيربناي مديريت هاست.
اگر كودكي با انواع زشتي ها، بزهكاري ها، ضرب و شتم ها، دروغ گوئي‌ها بزرگ شود محبّت پدر و مادر را ننگرد،
با عواطف و احساسات ارزشمند خانواده نيازهاي رواني او تأمين نگردد،
فردا كه بزرگ شد، و به دانش و تخصّص دست يافت، و از مديران كشور بحساب آمد نمي‌تواند به ارزشها توجه كند،
و در اداره كشور، واقع گرا و ارزش گرا باشد
و با مردم برخوردهاي صحيح و انساني داشته باشد.
زيرا با انواع كمبودها، انحرافات، كجروي‌ها رشد كرده است، و كمبود عاطفه، كمبود محبّت و كمبود ارزش‌ها او را انساني تُند خو، واپس گرا، و غير منطقي تربيت كرده كه در مديريت هاي گوناگون، انسان موفّقي نخواهد بود
و در مديريت چنين افراد تربيت نشده اي انواع برخوردهاي نادرست، رشوه

خواري و درگيري هاي ناروا، وجود خواهد داشت.
با توجّه به اين گونه از واقعيّت هاست كه امام علي عليه السلام در دستورالعمل هاي سياسي، مديريتي، به مديران ارشد خود رهنمود مي‌دهد كه مديران كشور اسلامي را از خانواده هاي پاك و نيكوكار انتخاب كنند.
از اين رو به مالك اشتر مي‌نويسد:
ثُمَّ الصَقْ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ، وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ؛ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ، وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاحَةِ؛ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ، وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ. ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا، وَلَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْ ءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ، وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفاً تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ؛ فَإِنَّهُ دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَذْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ. وَلَا تَدَعْ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمُ اتِّكَالاً عَلَى جَسِيمِهَا، فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعاً يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْقِعاً لَا يَسْتَغْنُونَ عَنْهُ.(1).
«سپس براي انتخاب نظاميان با خانواده هاي ريشه دار، داراي شخصيّت حساب شده، خانداني پارسا، داراي سوابقي نيكو و درخشان، كه دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزديك بر قرار كن، آنان همه بزرگواري را در خود جمع كرده، و نيكي‌ها را در خود گرد آورده اند،
پس در كارهاي آنان بگونه اي بينديش كه پدري مهربان درباره فرزندش مي‌انديشد، و مبادا آن چه را كه آنان را نيرومند مي‌كند در ديده ات بزرگ جلوه كند، و نيكوكاري تو نسبت به آنان هر چند اندك باشد را خوار مپندار، زيرا نيكي آنان را به خيرخواهي تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نيكو گرداند، و رسيدگي به امور كوچك آنان را به اعتماد رسيدگي به كارهاي بزرگشان وا مگذار، زيرا نيكي اندك تو را جايگاهي است كه از آن سود مي‌برند، و نيكي هاي بزرگ تو را جايي است كه از آن بي نياز نيستند.»
يعني تا خانواده سالم نباشد، تا خانواده‌ها اصالت نداشته باشند، و كودكان و نوجوانان امروز در آغوش گرم خانواده‌ها با ارزش‌ها تربيت نشوند، در آينده نزديك مديران لايق و سالمي نيز نخواهيم داشت.
بنابراين «مديريت خانواده» زيربناي ديگر مديريت‌ها است كه نيروي انساني نقش اوّل را در آن خواهد داشت و نيروي انساني تنها در خانواده اي پاك و سالم تربيت خواهند گرديد، كه اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه 53 چنين رهنمود مي‌دهد:
ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ.
وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً، وَأَصَحُّ أَعْرَاضاً، وَأَقَلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً.(2).
«سپس در امور كارمندانت بينديش، و پس از آزمايش به كارشان بگمار، و

با ميل شخصي، و بدون مشورت با ديگران آنان را به كارهاي مختلف وادار نكن، زيرا نوعي ستمگري و خيانت است كارگزاران دولتي را از ميان مردمي با تجربه و با حيا، از خاندانهاي پاكيزه و با تقوي، كه در مسلماني سابقه درخشاني دارند انتخاب كن، زيرا اخلاق آنان گرامي تر، و آبرويشان محفوظتر، و طمع ورزيشان كمتر، و آينده نگري آنان بيشتر است.
سپس روزي فراوان برآنان ارزاني دار، كه با گرفتن حقوق كافي در اصلاح خود بيشتر مي‌كوشند، و با بي نيازي، دست به اموال بيت المال نمي‌زنند، واتمام حجّتي است بر آنان اگر فرمانت را نپذيرند يا در امانت تو خيانت كنند.»
با توجّه به نقش زير بنائي «مديريت خانواده» در انواع ديگر مديريت‌ها در مي‌يابيم كه علل ناكامي‌ها و كاستي هاي موجود در مديريت هاي شرقي و غربي به ناديده گرفتن اصل «خانواده» ارتباط دارد.
كه اصالت و سلامت خانواده را از ياد بردند،
و فرزندان و كودكان ديروز طعم شيرين محبّت مادر را در كانون گرم خانوادها نچشيدند
و لبخند هاي مصنوعي پرستاران در مراكز نگهداري كودكان نتوانست كمبودهاي عاطفي اين كودكان را نسبت به مادران و پدرانشان جبران كند.
كه امروز مديران و مديريت‌ها داراي انواع مشكلات اخلاقي تربيتي مي‌باشند،
در صورتي كه از ديدگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي داشتن مديريت هاي صالح و سالم از خانواده‌ها بايد آغاز كرد،
و بازسازي و كمال انواع مديريت‌ها را بايد در سلامت و اصالت «مديريت خانواده» جستجو كرد.
*****
(1) نامه52/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)
5- فهرست ص37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
6- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
7- بحارالانوار ج17 ص68 و ج72 ص96 و ج85 ص92: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
8- من لايحضره الفقيه ج4 ص409: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)

9- كتاب خصال ج1 ص102 باب ثلاثه ح57: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
10- علل الشرائع ص 178: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).
نامه 72/53 پاورقي قبل.

ويژگي هاي مديريت خانواده

اشاره

پس از شناخت زيربنايي بودن «مديريت خانواده» و درك ارزش و اهميّت نقش خانواده در سلامت و اصالت ديگر انواع مديريت ها، بايد ويژگي هاي ارزشمند «مديريت خانواده» را در نگاه امام علي عليه السلام به بحث و ارزيابي گذاشت.
طبيعي است كه در كشورهاي غربي و اروپائي چون أساس خانواده را ويران كرده اند و اعتقادي به ضرورت تشكيل خانواده ندارند، و همه ارزش هاي خانه و خانواده در شعله هاي هوس هاي سركش دموكراسي و آزادي فردي، سوخته است نمي‌توانند به نقش زيربنايي مديريت خانواده بيانديشند،
صرف نظر از ارزشمندي و زير بنائي بودن «مديريت خانواده» در نگاه و منظر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام داراي ويژگي هاي ارزشمندي است كه در اين قسمت به برخي از آنها اشاره مي‌شود، مانند:
اصل مديريت مرد در خانواده(انتخاب مدير)
اصل هماهنگي در مديريت خانواده
اصل مشورت در خانواده
اصل تقسيم كار در خانواده
اصل رعايت تناسب در انتخاب كارها
اصل حفاظت در خانواده
اصل مسئوليّت پذيري
اصل سعه صدر و تحمّل مشكلات
اصل فرهنگ پرهيز و حجاب
اصل اعتدال گرايي در خانواده (رعايت اصل صداقت)

از نظرگاه نهج البلاغه، مديريت صحيح از خانواده آغاز مي‌شود، و در يك مجتمع كوچك خانوادگي كه زني و مردي و فرزنداني در آن زندگي مي‌كنند ضرورت «مديريت» مطرح است، و چگونگي اداره زندگي در خانواده مهم است و براي سلامت و تداوم اصالت خانواده، خداوند انسان آفرين، مدير و نوع مديريت را در اين مجتمع كوچك تعيين فرموده است كه:
الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَي النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَي بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيّاً كَبِيراً.(1).
«مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، بخاطر برتري هايي كه خداوند (از نظر نظام اجتماع) براي بعضي نسبت به بعضي ديگر قرار داده است، و بخاطر انفاق هايي كه از اموالشان (در مورد زنان) مي‌كنند. و زنانِ صالح، زناني هستند كه متواضعند، و در غياب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقي كه خدا براي آنان قرار داده، حفظ مي‌كنند. و (امّا) آن دسته از زنان را كه از سركشي و مخالفتشان بيم داريد، پند و اندرز دهيد! و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوري نماييد! و (اگر هيچ راهي جز شدّت عمل، براي وادار كردن آنها به انجام وظايفشان نبود) آنها را تنبيه كنيد! و اگر از شما پيروي كردند، راهي براي تعدّي بر آنها نجوييد! (بدانيد) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است.» (و قدرت او، بالاترين قدرت هاست.)
زيرا خداوند هستي، زن را براي مادر شدن انتخاب كرد و براي آنكه مادر لايقي باشد و بتواند دوران قاعدگي و حاملگي و زايمان و مشكلات پس از زايمان، و دوران بچّه داري را به خوبي تحمّل كند، او را كانون عواطف و احساسات قرار داده است
تا با قدرت فزاينده عواطف و احساسات بتواند بار سنگين «شدن انسان» را بردارد.
و چون كانون احساسات است.
و در دوران هاي بحراني و مشكلات طاقت فرساي ياد شده احتياج به پاسداري دارد كه او را حفظ كند و نيازها و نيازمنديهاي او را برآورد نفقه او بر مرد واجب است، و از اين رو مرد مدير خانواده است.
*****
(1) سوره نساء، آيه 33.

اصل هماهنگي در مديريت خانواده

در اداره مجتمع هاي انساني يا دولتي و تجاري، آنگاه موفّق خواهيم بود كه اصل «هماهنگي» در تمام جوانب آن اداره يا مجتمع يا كارخانه رعايت گردد.
همه هماهنگ كار كنند.
كارمندان با كار فرمايان هماهنگ باشند.
همه اعضاء مجتمع با مديران كل و معاونت هاي موجود هماهنگ باشند
كسي از مقرّرات و نظم موجود سرپيچي نكند و با اجازه مسئولان ذيربط كارها آغاز و پايان پذيرد.
از اين رو در مجتمع ارزشمند خانواده، بچّه‌ها بايد با پدر خانواده هماهنگ باشند
و خانم خانه بايد از مرد يعني از مدير خانواده اجازه بگيرد، و با هماهنگي خارج شود، كه اجازه گرفتن زن از مرد براي خارج شدن از خانه يكي از اصول مديريتي براي برقراري نظم در محيط خانه است كه نقش تربيتي مهمي در خانواده دارد.

همانگونه كه در مديريت هاي گوناگون اصل مشورت كارساز است و نقش تعيين كننده دارد، در مديريت خانواده نيز اصل مشورت نقش تعيين كننده اي دارد.
پدر خانواده بايد با بچّه ها، با همسر، مشورت كند
تبادل افكار كند
كه مشورت ارزشمند است،
و شخصيّت را در بچّه‌ها و همسر، شكوفا مي‌كند كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
لَا غِنَي كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ؛ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ. (1).
«هيچ بي نيازي چون عقل، و هيچ فقري چون ناداني نيست، هيچ ارثي چون ادب، و هيچ پشتيباني چون مشورت نيست.»
امّا بايد توجّه داشت كه مدير خانواده بايد تصميم نهائي را بگيرد، و در مشورت‌ها و تضاد خواسته‌ها و انديشه‌ها اوست كه بايد اختلافات را برطرف سازد.
و چون تصميم نهائي با مرد است نبايد به هر خواسته اي از بچّه‌ها و همسر عمل كند.
بايد بگونه اي مشورت كند، تصميم بگيرد كه اعضاء خانواده او را كمك كنند و بدانند كه او تصميم نهائي را مي‌گيرد كه فرمود:
فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَي حَذَرٍ، وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّي لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ.(2).
«پس، از زنان بد، بپرهيزيد و مراقب نيكانشان باشيد، در خواسته هاي نيكو، همواره فرمانبردار شان نباشيد تا در انجام منكرات طمع ورزند.»
*****
(1) حكمت 54 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- تحف العقول ص 201 و 89 و 94: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج1 ص26 ح25: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب أمالي ص 193: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- دستور معالم الحكم ص17 الباب الاوّل: قاضي قضاعي(متوفاي454ه)
5- غرر الحكم ص 289 / ج 4 ص 52: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- غرر الحكم ج 3 ص 438: آمدي (متوفاي 588 ه)
7- كتاب بصائر و ذخائر: ابو حيان توحيدي (متوفاي 380 ه)
8- عقد الفريد ج 2 ص 252: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)

9- كنز العمال ج 8 ص 236: متقي هندي حنفي
10- كتاب أمالي ص146 ح53/240 م5: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه).
خطبه 80 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- تذكرة الخواص ص79: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
2- قوت القلوب ج 1 ص 282: ابوطالب مكي (متوفاي 382 ه)
3- فروع كافي ج5 ص517 ح5 وج2 ص63: كليني (متوفاي 328 ه)
4- كتاب مسترشد ص418 ط جديد: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
5- شرح قطب رواندي ج 1 ص 310: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).

يكي ديگر از ويژگي هاي مديريت خانواده در اسلام، اصل «تقسيم كار» است
بايد جايگاه زن و مرد تعريف شود، روشن گردد كه محيط و مكان فعاليّت زنان كجا و مردان در كجاست؟
اگر به «اصل تقسيم كار» توجّه كارشناسانه صورت گيرد
و مرد و زن در جايگاه يكديگر تزاحم ايجاد نكنند و هر كدام به وظيفه خود عمل كنند
خانواده رو به رشد و كمال رفته و كودكان در چنين كانون گرمي تربيت مي‌شوند.
حضرت زهراعليها السلام در اين رابطه فرمود:
يكي از عوامل شادابي و تكامل خانواده‌ها تعيين حدود مسئوليت افراد در خانوادهاست.
با تقسيم كار، عدالت اجتماعي در محيط كوچك خانواده سعادت مي‌آفريند و زن را از دخالت در اموري كه سزاوار نيست باز مي‌دارد.
امام باقرعليه السلام فرمود:
«حضرت فاطمه عليها السلام كارهاي منزل را با حضرت علي عليه السلام اينگونه تقسيم كرد كه:
خمير كردن آرد، و نان پختن، و تميز كردن خانه و جارو زدن خانه، به عهده فاطمه باشد.
و كارهاي بيرون منزل از قبيل، جمع آوري هيزم و تهيّه موادّ اوّليه غذايي را علي عليه السلام انجام دهد.»
امام صادق عليه السلام فرمود:
اين تقسيم كار با رهنمود رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم انجام گرفت.
آنگاه كه رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
كارهاي داخل منزل را فاطمه عليها السلام و كارهاي بيرون منزل را علي عليه السلام انجام دهد، حضرت زهراعليها السلام با خوشحالي فرمود:
فَلا يَعلَمُ ما داخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ اِلاَّاللَّهُ بِاِكفَائِي رَسُولُ اللَّهِ تَحَمُّلَ رِقابِ الرِّجالِ(1).
«جز خدا كسي نمي‌داند كه از اين تقسيم كار تا چه اندازه خوشحال شدم، زيرا رسول خدا مرا از انجام كارهايي كه مربوط به مردان است، بازداشت.» (2).
امام علي عليه السلام نيز در رهنمودي نوراني به امام حسن مجتبي عليه السلام نسبت به اصل تقسيم كار در خانواده فرمود:

وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَي أَلّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ.
«كار هر كدام از خدمتكارانت را معيّن كن كه او را در برابر آن كار مسئول بداني، كه تقسيم درست كار سبب مي‌شود كارها را به يكديگر وا نگذارند، و در خدمت سُستي نكنند.»
*****
(1) الف: ابوالعباس الحميري، عن سندي بن محمد، عن أبي البختري عن أبي عبداللّه عليه السلام عن أبيه عليه السلام قال:
ب: عن سيف عن نجم عن أبي جعفرعليه السلام قال ...
ج: عن جعفربن محمّد عن أبيه: قال ...
د: عبداللّه بن جعفر في قرب الاسناد عن السندي بن محمدعن أبي البختري عن ابي عبداللّه عن أبيه عليهم السلام قال ...
1- مستدرك الوسائل ج 13 ص 48: محدّث نوري (متوفاي 1320 هجري)
2- بحارالانوار ج43 ص81 و31: علامه مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
3- وسائل الشيعة ج14 ص123: شيخ حر عاملي (متوفاي 1104 هجري)
4- قرب الاسناد ص 25 حديث 170: حميري (متوفاي 290 هجري)
5 - كتاب عوالم ج 11 ص 217: علامه بحراني اصفهاني
6- رياحين الشريعة ج 1 ص 193: علامه محلاّتي
7- تفسير البرهان ج 1 ص 282: علامه بحراني اصفهاني
8 - لئالي الاخبار ج 1 ص 83: سيوطي (متوفاي 911 هجري)
9- كوكب الدرّي ج 1 ص 151: علامه حائري مازندراني.

اصل رعايت تناسب در انتخاب كارها

اصل «تناسب» روحيّه هاي افراد با كار مورد نظر، يكي ديگر از اصول مديريت هاست كه در رشد فرد و جامعه تأثير بسزائي دارد.
امروزه در مبحث «روانشناسي كار» يكي از مباحث جدّي و كاربردي است.
روانشناسان به اين نتيجه رسيده اند كه بسياري از انسان‌ها براي بسياري از كارها مناسب نيستند و نمي‌توانند در انجام آن موفّق باشند
و اين ضرب المثل «هر كسي را بَهر كاري ساختند»
يكي از ضرب المثل هاي شيرين و علمي و كاربردي است. بشر پس از تجربيّات فراوان و زيان هاي تلخ به اين نتيجه رسيد كه:
بايد بين انسان و كار مورد نظر او بررّسي هاي كارشناسانه صورت پذيرد.
انسان كاري را انتخاب كند كه با روح او سازگار است
با توان و انديشه و خلاّقيّت او تناسب دارد.
اين اصل ارزشمند در مديريت خانواده در تفكّر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وجود داشت كه فرمود:
وَلَا تُمَلِّكَ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ(1).
«كاري كه برتر از تواناييِ زن است به او وا مگذار، كه زن گل بهاري است، نه پهلواني سخت كوش.»
بنابراين نبايد كارهاي سخت و خشن را به زن واگذار كرد كه با روح او انطباق ندارد.
*****
(1) نامه 117/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبداللَّه بن سعيد (متوفاي قرن3 ه)
3- عقدالفريد ج3 ص90 و143: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج3 ص556: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- تحف العقول ص52 و 68: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
7- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
8- كتاب كشف المحجة (فصل 154) ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
9- فروع كافي ج5 ص338 و 510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه)
10- بحارالانوار ج90 ص301 و ج54 ص192: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

يكي ديگر از ويژگي هاي مديريت خانواده، «اصل حفاظت» است، مرد كه مدير خانواده است يكي از مسئوليّت هاي مهم او حفاظت و پاسداري از حريم خانواده و سلامت زن و فرزند و عفّت و حجاب و ناموس است.
اگر اصل «حفاظت» درست انجام گيرد، خانواده از انواع آفات مصون خواهد ماند
و با سلامت و اصالت به پيش خواهد رفت.
اصل «حفاظت» در ديگر انواع مديريت‌ها نيز نقش تعيين كننده دارد
كه حضرت امام علي عليه السلام فرمود:
وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَي عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ.(1).
«در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زيرا كه سخت گيري در پوشش، عامل سلامت و استواري آنان است، بيرون رفتن زنان بدتر از آن نيست كه افراد غيرصالح را در ميانشان آوري، و اگر بتواني بگونه اي زندگي كني كه غير تو را نشناسند چنين كُن.»
*****
(1) نامه 117/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبداللَّه بن سعيد (متوفاي قرن3 ه)
3- عقدالفريد ج3 ص90 و143: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج3 ص556: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- تحف العقول ص52 و 68: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
7- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
8- كتاب كشف المحجة (فصل 154) ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
9- فروع كافي ج5 ص338 و 510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه)
10- بحارالانوار ج90 ص301 و ج54 ص192: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

اصل «مسئوليّت پذيري» در تمام مديريت‌ها نيز نقش تعيين كننده دارد و در «مديريت خانواده» نيز ارزشمند است.
اگر زن و مرد هر كدام با مسئوليّت هاي خود آشنا باشند.
اگر فرزندان هر كدام به تناسب دوران زندگي جواني و نوجواني با مسئوليّت هاي خود آشنا شوند،
و هر كدام در انجام مسئوليّت‌ها موفّق باشند.
سلامت و پويايي خانواده حفظ مي‌گردد و همه اعضاء خانواده به كمال خواهند رسيد.
اگر پدران، مسئوليت نان آوري و كار و توليد و تأمين هزينه مناسب خانواده را بدرستي بشناسند و به آن عمل كنند. و اگر همسران و مادران مسئوليّت شوهرداري و تربيت فرزند و خانه داري را درست انجام دهند و محيط خانواده را هدفدار و شاداب نگهدارند
و فرزندان، هر كدام به وظيفه خود عمل كنند، كمك و ياور پدر و مادر باشند، اصالت و سلامت خانواده تحقّق يافته، آينده كشور نيز روشن است كه حضرت اميرالمومنين عليه السلام خطاب به علاء بن زياد كه زن و فرزند خويش را ترك گفته و از كار و توليد دست كشيده بود و در غارها عبادت مي‌كرد فرمود:
يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ! لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ؟! أَتَرَي اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟! أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَي اللَّهِ مِنْ ذلِكَ!(1).
«اي دشمنك جان خويش، شيطان سر گردانت كرده، آيا تو به زن و فرزندانت رحم نمي‌كني؟ تو مي‌پنداري كه خداوند نعمت هاي پاكيزه اش را حلال كرده امّا دوست ندارد تو از آنها استفاده كني؟ تو در برابر خدا كوچك تر از آني كه اينگونه با تو رفتار كند.»
و در ادامه يادآوري مسئوليّت‌ها اين نكته را تذكّر مي‌دهد كه ازدواج و تشكيل خانواده مسئوليّت آور است، كه فرمود:
الْمَرْأَةُ شَرٌّ كُلُّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَابُدَّ مِنْهَا!(2).
«زن و زندگي، همه اش دردسر است و زحمت بارتر اينكه از او چاره اي نيست.» (3).
*****
(1) خطبه 209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- قوت القلوب ج 1 ص 531: ابو طالب مكي (متوفاي 382 ه)
2- عقد الفريد ج2 ص188 وج1 ص329: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328ه)

3- اصول كافي ج1 ص410 و 411 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
4- ربيع الابرار ج 4 (باب اللهو و اللذات): زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- كتاب اختصاص ص 152: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).
حكمت 238 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- آغاني ج 9 ص 5: ابوالفرج اصفهاني زيدي (متوفاي 356 ه)
2- ارشاد ج 1 ص 217: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
3- الامامة و السياسة ج1 ص148: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
4- البداية والنهاية ج7 ص317 سنه37: ابن كثير شافعي (متوفاي 774 ه)
5- أنساب الاشراف ص 365 ج2 ح436: بلاذري (متوفاي 279 ه)
6- بحارالانوار ج33 ص321 ح568 ب21 كمپاني: مجلسي (متوفاي 1110ه)
7- تاريخ طبري ج3 ص116 (حوادث سال 37(: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
8- تذكرة الخواص ص103/99: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
9- غرر الحكم ج 2 ص 569: آمدي (متوفاي 588 ه)
10- غرر الحكم ص 47/ ج 2 ص 72: آمدي (متوفاي 588 ه)
11- كتاب الكامل ج3 ص215 سنه37: ابن الاثير (متوفاي 630 ه)
12- كتاب صفين بنقل ابي الحديد ج2 ص259: نصربن مزاحم (متوفاي 202 ه)
13- مجمع الامثال ج 2 ص 238: ميداني (متوفاي 518 ه)
14- مروج الذهب ج2 ص402: مسعودي (متوفاي 346 ه)
15- منهاج البراعة ج 3 ص 344: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).
ضرب المثل است چنان كه در فارسي مي‌گويند، زن و فرزند دردسر است بي دردسر هم نمي‌شود زندگي كرد.

يكي ديگر از اصولي كه در تمام مديريت‌ها نقش تعيين كننده و كاربردي دارد، اصل «سعه صدر» و قدرت تحمّل يكديگر در خانواده‌ها است.
اگر پدران و مادران بچه را درك كرده و مشكلات آنان را تحمّل كنند.
اگر زن و شوهر ناملايمات زندگي را به خوبي تحمّل كنند؛
كانون گرم خانواده تداوم يافته و فرزندان به خوبي تربيت مي‌شوند كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اين حقيقت ميان همسران اشاره مي‌فرمايد كه:
آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ(1).
«بردباري و تحمّل سختي ها، ابزار رياست است.»
و آنگاه به نكته ظريف ديگري در روابط همسران اشاره مي‌فرمايد كه:
الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةُ اللَّسْبَةِ(2).
«آزار زن شيرين است.»
*****
(1) حكمت 176 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- غرر الحكم ص 27 و ج 1 ص 329: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- كتاب طراز ج1 ص168: سيد يماني
3- منهاج البراعة ج3 ص330: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحارالانوار ج72 ص357: مجلسي (متوفاي 1110ه)
5- عيون الحكم و المواعظ ص18 ش25: واسطي (متوفاي 600ه).
حكمت 61 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- منهاج البراعة ج 3 ص 279: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
2- شرح ابن ميثم ج5 ص272: بحراني (متوفاي 679 ه)
3- بحارالانوار ج100 ص228 ح30: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- غرر الحكم ج1 ص228: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- ربيع الابرار ج5 ص252 ح114: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).

يكي ديگر از ويژگي هاي مديريت خانواده در منظر نهج البلاغه، رعايت اصل «فرهنگ پرهيز» است.
اگر محيط خانواده از تهاجم بيگانه محفوظ باشد.
هر نامحرمي به حريم خانواده راه نيابد. هرگونه روابط صحيح و نا صحيحي شكل نگيرد.
رفت و آمد ديگران و نامحرمان كنترل و با حفظ حجاب انجام پذيرد و محدوده روابط اجتماعي زنان و مردان مشخّص باشد. اصل حجاب رعايت شود.
اصل «پرهيز» در رفت و آمدها در روابط اجتماعي، در مهماني‌ها و پذيرائي‌ها حفظ شود
سلامت خانواده‌ها نيز تضمين است كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَي عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ.(1).
«در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زيرا كه سخت گيري در پوشش، عامل سلامت و استواري آنان است، بيرون رفتن زنان بدتر از آن نيست كه افراد غيرصالح را در ميانشان آوري، و اگر بتواني بگونه اي زندگي كني كه غير تو را نشناسند چنين كُن.»
*****
(1) نامه 117/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبداللَّه بن سعيد (متوفاي قرن3 ه)
3- عقدالفريد ج3 ص90 و143: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج3 ص556: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- تحف العقول ص52 و 68: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
7- كتاب وصايا: سيد بن طاووس متوفاي 664 ه)
8- كتاب كشف المحجة (فصل 154) ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
9- فروع كافي ج 5 ص338 و 510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه)
10- بحارالانوار ج90 ص301 و ج100 ص40: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

يكي ديگر از ويژگي هاي «مديريت خانواده» اصل «اعتدال گرايي» است، همواره ستايش بيجا و تندروي‌ها و كاستي‌ها در ستودن ديگران نكوهيده و مشكل آفرين است.
زن و مرد بايد با صداقت و يكدلي زندگي كنند، تا لباس زيباي يكديگر باشند، و روح و روان يكديگر را به آرامش برسانند.
به يكديگر راست بگويند، ستايش‌ها و نقدها عادلانه باشد. از سوءظن و بدگماني پرهيز كنند.
يكديگر را بيش از آنچه كه هستند، ندانند و از آرزوها و توقّعات افراطي بپرهيزند كه امام علي عليه السلام فرمود:
وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا. وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَي السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَي الرَّيْبِ. وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَي أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ. وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ. اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ، وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ.
«مبادا در گرامي داشتن زن زياده روي كني كه او را به طمع ورزي كشانده براي ديگران شفاعت نمايد بپرهيز از غيرت نشان دادن بيجا كه درستكار را به بيمار دلي، و پاكدامن را به بدگماني رساند كار هر كدام از خدمتكارانت را معيّن كن كه او را در برابر آن كار مسئول بداني، كه تقسيم درست كار سبب مي‌شود كارها را به يكديگر وا نگذارند، و در خدمت سُستي نكنند خويشاوندانت را گرامي دار، زيرا آنها پر و بال تو مي‌باشند، كه با آن پرواز مي‌كني، و ريشه تواند كه به آنها باز مي‌گردي، و دست نيرومند تواند كه با آن حمله مي‌كني. دين و دنياي تو را به خدا مي‌سپارم، و بهترين خواسته الهي را در آينده و هم اكنون، در دنيا و آخرت، براي تو مي‌خواهم، با درود.»
اگر مديريت خانواده با ويژگي هاي يادشده تشكيل و تداوم يابد، مي‌تواند فرزنداني سالم تربيت كند كه اين فرزندان در فرداي جامعه اسلامي انواع مديريت هاي كشور را با سلامت و اصالت اداره كنند.

صفات مدیران در نهج البلاغه

اشاره

بحث مديريت جامعه، و طرح انواع مديريت ها، يك ضرورت غير قابل انكار اجتماعي است.
هرجا گروه و جمع و ملّت و قبيله و اُمَّتي وجود دارد، براي رفع نيازها و نيازمندي هاي جوامع بشري با كيفيّت هاي گوناگون، «مديريت» لازم است.
اداره يك جامعه كه داراي اقشار گوناگون اجتماعي است و بر آنها افكار و آراء متفاوتي حاكم است، بدون دستورالعمل صحيح و متناسب با نيازها و منطبق با واقعيّت‌ها ممكن نيست.
تلاش دانشمندان رشته مديريت آن است كه شيوه‌ها و روش هاي صحيح مديريت جامعه را در هر عصر و زماني متناسب با همان جامعه، كشف و شناسائي نمايند و ديدگاههاي نوين و صحيحي ارائه كنند.
و هر روز كه جامعه انسان‌ها رو به كمال و تكامل مي‌رود، سطح دانش افراد فزوني مي‌يابد و تجربيّات گوناگوني به دست مي‌آورد، اختراعات و اكتشافات شگفت آوري انسان‌ها را به سوي اُفُق هاي نُو و روشني سوق مي‌دهد. مبحث «مديريت» نيز در اشكال گوناگون، ضرورت بيشتري پيدا مي‌كند، و اخلاق مديريت و صفات مديران دقيق تر مورد ارزيابي قرار مي‌گيرد.
طبيعي است كه اداره جامعه، بدون مديريتهاي صحيح و مترقّي و متكامل ممكن نيست،
و مديريت ها، بدون مديران لايق و كار آمد، توانمند و بالنده نخواهند شد، پس همانگونه كه «ضرورت مديريت» در جوامع بشري يك اصل غير قابل انكار است، «صفات والاي مديران» و «اخلاق صحيح مديريت» نيز يك ضرورت است.

مديريت اسلامي
صفات مديران
اخلاق پسنديده مديران اسلامي
خدا محوري و تقوا گرايي
رعايت عدل و انصاف
مردم گرايي (توجّه به جلب رضايت مردم)
تواضع و فروتني
رعايت تساوي و عدالت رفتاري

مديريت و كيفيّت اداره جوامع بشري يك بحث عام و آزادي است كه متفكّران و انديشمندان مذاهب و مكاتب و اقوام و ملل گوناگون جهان به آن پرداخته اند.
و هر كدام شيوه هاي رفتاري خاصّي را مطرح كرده اند.
براي ارزيابي انواع مديريتها و تدوين اخلاق و صفات مديران، بايد به مركز اشتراك ديدگاه هاي مديريتي توجّه داشت، زيرا همه قبول دارند كه:
الف- مجتمع انساني بدون مديريت به كمال نمي‌رسد.
ب- مجتمع انساني نيازمند به انواع مديريت هاست.
پس از درك و اثبات ضرورت مديريت، آنگاه در تعريف انسان و جامعه انسان‌ها و كيفيّت و شيوه مديريت، متفاوت مي‌انديشند.
يكي مانند «تيلور» در «مديريت تيلوريسم» اضافه توليد را ملاك قرار داده به كارگران بگونه ابزار مي‌نگرد تا منافع كار فرماها و صاحبان صنايع تأمين گردد.
و ديگري مانند «استاخونوف» روسي در مديريت نوع شرقي «استاخونوفيسم» به كارگران زياده از حدّ بها داده، كار فرماها و صاحبان كارخانه‌ها را حذف مي‌كند و شعار كُمُون اوّليّه و حذف مالكيّت خصوصي را مطرح مي‌سازد كه سرانجام هر دو ديدگاه ناموفّق بوده و دچار فروپاشي مي‌گردند.
گروهي ديگر در مديريت نوين تلاش كردند تا اعتدال را حفظ نمايند كه نه كارگران سَر به شورش بردارند و نه كارخانه‌ها تعطيل شود و نه حق و حقوق صاحبان صنايع ضايع گردد.
مي بينيم كه، شكل و نوع مديريت‌ها به افكار و آراء انسان‌ها گِرِه خورده است تا انسان را، انسان‌ها را نشناسيم، نمي‌توانيم براي نيازهاي مديريتي او دستورالعملي صادر كنيم.
تا نيازمندي هاي واقعي جوامع بشري را به خوبي درك نكنيم نمي‌توانيم در تدوين اخلاق و صفات مديران موفّق باشيم.
و چون انسان، انسان را نمي‌شناسد و انسان موجودي ناشناخته است و تنها آفريدگار انسان، صلاح و فساد او را تشخيص مي‌دهد، از اين رو بايد از وحي الهي و ره آورد تعاليم پيامبران آسماني كمك گرفت.
تا با استفاده از رهنمودهاي كتب آسماني بهتر بتوانيم راه و رسم اداره جامعه انسان‌ها را شناسائي كنيم.
كه مديريت الهي و مديريت اسلامي، بر أساس ضرورت هاي يادشده مطرح مي‌شود و سامان مي‌گيرد.

زيرا پروردگار هستي انسان را آفريده و از همه جوانب گسترده روح و جسم آدمي با خبر است، و روانشناسي حاكم بر زندگي فردي و اجتماعي او را مي‌داند.
و هزاران پيامبر معصوم و پاك را با كتاب و دستورالعمل كامل آسماني فرو فرستاد تا راه و رسم زندگي را بيان كنند و مجتمع هاي انساني را با بهترين و متكامل ترين قانون آسماني اداره نمايند.
پس در اصل «ضرورت مديريت» اختلافي نيست.
همه اختلاف‌ها و درگيري‌ها بر اين محور تكيه دارد كه نوع مديريت بشري باشد يا الهي؟
دستورالعمل مديران جوامع بشري را انسان‌ها تدوين كنند يا خداي انسان آفرين؟
بايدها و نبايد هاي انواع مديريت‌ها را انسان‌ها تعيين كنند؟ يا پيامبران آسماني؟!
مديريت اسلامي يا انواع مديريت هاي الهي در حكومت پيامبران آسماني، بر ضرورت هاي زندگي اجتماعي انسان و بر واقعيّت هاي حاكم بر جوامع انساني تكيه دارد كه:
مديريت‌ها بر أساس حقّ و واقعيّت سامان مي‌گيرند. و نوع و شكل مديريت را وحي تعيين مي‌كند. و اخلاق مديران را خداي آفريدگار نظام هستي مشخّص مي‌فرمايد.

در مديريت هاي موجود جهان،
از مديريت كلاسيك تا نئوكلاسيك،
از مديريت اقتصادي تا دولتي،
از مديريت نوع غربي يا شرقي،
همه جا بر أساس تفكّرات انساني و تجربه هاي فردي يا جمعي، دستورالعمل‌ها و مقرّراتي را كشف و تهيّه و تدوين نمودند.
كه از نظر كاربردي در گذشت زمان، براي انطباق با واقعيّت هاي موجود جامعه بارها و بارها تغيير كرد و دگرگون شد، و هر روز دستخوش تغييرات أساسي است، گرچه مباني و اصول مشتركي نيز دارد.
در شرح وظائف مديريتهاي بشري هر از چندگاه منافع قشري از ديگر طبقات جامعه، منافع كار فرماها، دولت ها، صاحبان صنايع، يا بعكس كارگران مطرح شده است.
و هر نظريّه پردازي تلاش كرده است تا از ماشين آلات و نيروي انساني حدّاكثر استفاده را بكند.
اگر «اخلاق مديريت» تدوين كرده اند، براي آن بود كه كارگران شورش نكنند، به كار و توليد ادامه دهند، و تا حدودي در منافع صنايع خصوصي يا دولتي سهيم باشند، نه از آن نظر كه انسانند و ارزش هاي انساني مورد توجّه است، و مديريت‌ها در چهارچوب ارزش‌ها شكل مي‌گيرد و براي احياء ارزش‌ها تلاش مي‌كنند.
بلكه بحث آنان براي اضافه توليد، و افزايش سرمايه است كه چگونه كارگران را راضي نگهدارند تا دلسرد نشوند و دست از توليد بر ندارند؟
در صورتي كه در مديريت اسلامي و صفات مديران در نهج البلاغه، انسان در خدمت ماشين نيست.
انسان در خدمت توليد نيست.
انسان در توليد و كار خلاصه نمي‌شود.
و برخورد دولت و صاحبان صنايع با كارگران نبايد برخورد ابزاري باشد، كه انسان هدفدار است و انواع مديريت‌ها نيز براي تحقّق اهداف والاي انساني، الهي بايد تلاش كنند. از ديدگاه نهج البلاغه، انواع مديريتها بايد در خدمت انسان‌ها باشند كه نوعي عبادت به حساب مي‌آيد.
و مديران جامعه اسلامي، خدمتگزاران توده هاي مردم و بندگان خدا هستند، كه فرمودند:
رَئيسُ الْقَوْمِ خادِمُهُم
بزرگ و مدير مردم خدمتگزار مردم است

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه 53 نهج البلاغه به يكي از بزرگترين مديران سياسي،نظامي كشورش، مالك اشتر مي‌نويسد:
وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ
«مهرباني با مردم را پوشش دل خويش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حيوان شكاري باشي كه خوردن آنان را غنيمت داني، زيرا مردم دو دسته اند، دسته اي برادر ديني تو، و دسته ديگر همانند تو در آفرينش مي‌باشند.» (1).
در مديريت اسلامي خدا محوري، و تقوي گرايي اساس كار و سازندگي است و همه چيز با معيار تقوا ارزيابي مي‌گردد.
امام علي عليه السلام شيوه برخورد و اصول مديريت را در نامه خود به مالك اشتر از تقوا و خدا گرايي آغاز مي‌كند و مي‌فرمايد:
أَمَرَهُ بِتَقْوَي اللَّهِ، وَإِيثَارِ طَاعَتِهِ، وَاتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ: مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِه، الَّتِي لَا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا، وَلَا يَشْقَي إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِضَاعَتِهَا، وَأَنْ يَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ؛ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ، قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ، وَإِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ.
وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ، وَيَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ.
«او را به ترس از خدا فرمان مي‌دهد، و اينكه اطاعت خدا را بر ديگر كارها مقدّم دارد، و آنچه در كتاب خدا آمده، از واجبات و سنّتها را پيروي كند، دستوراتي كه جز با پيروي آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضايع كردن آن جنايتكار نخواهد گرديد. به او فرمان مي‌دهد كه خدا را با دل و دست و زبان ياري كند، زيرا خداوند پيروزي كسي را تضمين كند كه او را ياري دهد، و بزرگ دارد و آن كس را كه او را بزرگ شمارد. و به او فرمان مي‌دهد تا نفس خود را از پيروي آرزوها باز دارد، و به هنگام سركشي رامش نمايد، كه:
«همانا نفس همواره به بدي وا
ميدارد جز آنكه خدا رحمت آورد» (يوسف 53(«
در اين ديدگاه امام علي عليه السلام به بزرگترين و لايق ترين مدير كشور اسلامي سفارش مي‌كند كه اداره صحيح جامعه اسلامي را با تقوا گرايي، عبادت، بندگي، خودسازي و توجّه به امدادهاي غيبي خداوند سازمان دهد و باور داشته باشد كه در اداره جامعه و برخورد با مشكلات تنها نيست و انواع هدايتهاي الهي او را ياري خواهند داد.
مديريت صحيح كار گزاران امام علي عليه السلام الگوئي زنده و سمبلي جاودانه براي مديران جوامع اسلامي است كه ارزشهاي والاي مديريت

اسلامي را تحقّق بخشند و در مرز مادّه و مادّيات در جا نزنند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي مقابله با آفات مديريت و انواع غرور زدگي، خود محوري، تندروي هاي شكننده به مالك اشتر نوشت:
وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ، فَإِنَّ ذلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِيَرِ. وَإِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانْظُرْ إِلَي عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَي مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَيَكُفُّ عَنْكَ مِنْ غَرْبِكَ، وَيَفِي ءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ!
«به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نيز فرمان مي‌دهم، بايد اطاعت شود، چه اين گونه خود بزرگ بيني دل را فاسد، و دين را پژمرده، و موجب زوال نعمت هاست.
و اگر با مقام و قدرتي كه داري، دچار تكبر يا خود بزرگ بيني شدي به بزرگي حكومت پروردگار كه برتر از تو است بنگر، كه تو را از آن سركشي نجات مي‌دهد و تند روي تو را فرو مي‌نشاند، و عقل و انديشه ات را به جايگاه اصلي باز مي‌گرداند.»
يعني در محدوده پُست و مقام، براي مقابله با انواع زشتي‌ها و آفات ارزش ها، بايد با توجّه به قدرت لا يزالِ الهي، و مديريت عمومي و جاودانه حضرت حق بر كلّ نظام هستي پيش رفت.
اگر يك مدير آگاه، همه عالم را مَحضر حق بداند و خدا را در رأس همه مديريت‌ها ناظر بر كار مديران بشناسد، مي‌تواند به خوبي بدرخشد و مديريت‌ها را هدف و در مديران عشق و شور ايجاد كند.
در اين قسمت توجّه به برخي از صفات مديران در نهج البلاغه ضروري است:
*****
(1) نامه 8/53 نهج البلاغه - و تحف العقول، ص126 - و تاريخ دمشق، ج38، ص87 - و بحارالانوار، ج17، ص68 - و علل الشّرايع، ص178.

اخلاق پسنديده مديران اسلامي

خدا محوري و تقوا گرايي

(در دستورالعمل امام به مالك اشتر تذكّر داده شد).

رعايت عدل و انصاف

يكي از اصول مديريت اسلامي رعايت عدالت اجتماعي است كه يك مدير اسلامي بايد عدالت را در همه جا رعايت كند،
امام علي عليه السلام به مالك اشتر نوشت:
أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًي مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّي يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ. وَلَيْسَ شَيْ ءٌ أَدْعَي إِلَي تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَي ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.
«با خدا و با مردم، و با خويشاوندان نزديك، و با افرادي از رعيّت خود كه آنان را دوست داري، انصاف را رعايت كن، كه اگر چنين نكني ستم روا داشتي، و كسي كه به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جاي بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را كه خدا دشمن شود، دليل او را نپذيرد، كه با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه كه باز گردد، يا توبه كند، و چيزي چون ستمكاري نعمت خدا را دگرگون نمي‌كند، و كيفر او را نزديك نمي‌سازد، كه خدا دعاي ستمديدگان را مي‌شنود و در كمين ستمكاران است.»

مردم گرايي (توجّه به جلب رضايت مردم)

مديريت تيلوريسم كه موفّق نبود و بسياري از شورش هاي كارگري را پديد آورد، در همين اصل مشكل داشت، زيرا به كارگران به چشم ابزار مي‌نگريست و منافع عموم مطرح نبود.
وقتي حكومتي «مردمي» نباشد، و براي مردم كار نكند، و مردم را ابزار توليد يا ديگر منافع خود به حساب آورد دوام نمي‌آورد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در دستوالعمل استاندار بصره عبداللَّه بن عبّاس نوشت:
سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَمَجْلِسِكَ وَحُكْمِكَ، وَإِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ.
وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللَّهِ يُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ يُقَرِّبُكَ مِنَ النَّارِ.
«با مردم، به هنگام ديدار، و در مجالس رسمي، و در مقام داوري، گشاده رو باش، و از خشم بپرهيز، كه سبك مغزي به تحريك شيطان است، و بدان! آنچه تو را به خدا نزديك مي‌سازد، از آتش جهنّم دور مي‌كند، و آنچه تو را از خدا دور مي‌سازد، به آتش جهنّم نزديك مي‌كند.» (1).
*****
(1) نامه 76 نهج البلاغه، المعجم المفهرس - و بحارالانوار ج8 ص635 - و الامامة و السّياسة، ج1، ص85 - و كتاب جمل، نوشته واقدي، و كتاب طراز، ج2، ص293.

يكي ديگر از اصول مديريت اسلامي رعايت تواضع و فروتني با مردم است كه از مباني اعتقادي پديد مي‌آيد، زيرا احترام به مردم، عشق ورزيدن نسبت به مردم پشتوانه اعتقادي لازم دارد.
امام علي عليه السلام در نامه 19 به يكي از استاندارانش كه در سرزمين غير اسلامي حكومت مي‌كرد و با مردمي آتش پرست در رابطه بود، نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ والرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
«پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مركز فرمانداريت، از خشونت و قساوت و تحقير كردن مردم و سنگدلي تو شكايت كردند، من درباره آنها انديشيدم، نه آنان را شايسته نزديك شدن يافتم، زيرا كه مشركند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلي و بدرفتاري هستند زيرا كه با ما هم پيمانند، پس در رفتار با آنان، نرمي و درشتي را بهم آميز، رفتاري توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و ميانه روي را در نزديك كردن يا دور نمودن، رعايت كن.» (1).
درست است كه مردم آن سامان مسلمان نيستند، امّا در ديدگاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تمام انسان‌ها محترمند و بايد با آنها برخورد صحيح شود.
تا فرماندار امام علي عليه السلام در شهر بصره با برخي از قبائل بدرفتاري مي‌كند، و به امام گزارش مي‌رسد، فوراً عكس العمل نشان مي‌دهد و نامه 18 را به ابن عبّاس مي‌نويسد كه:
وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِيسَ، وَمَغْرِسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثْ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَاحْلُلْ عُقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ.
وَقَدْ بَلَغَنِي تَنَمُّرُكَ لِبَنِي تَمِيمٍ، وَغِلْظَتُكَ عَلَيْهِمْ، وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخَرُ، وَإِنَّهُمْ لَمْ يُسْبَقُوا بِوَغْمٍ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَلَا إِسْلَامٍ، وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِماً مَاسَّةً، وَقَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَي صِلَتِهَا، وَمَأْزُورُونَ عَلَي قَطِيعَتِهَا. فَارْبَعْ أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، فِيَما جَرَي عَلَي لِسَانِكَ وَيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذلِكَ،
وَكُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ، وَالسَّلَامُ.

«پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مركز فرمانداريت، از خشونت و قساوت و تحقير كردن مردم و سنگدلي تو شكايت كردند، من درباره آنها انديشيدم، نه آنان را شايسته نزديك شدن يافتم، زيرا كه مشركند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلي و بدرفتاري هستند زيرا كه با ما هم پيمانند، پس در رفتار با آنان، نرمي و درشتي را بهم آميز، رفتاري توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و ميانه روي را در نزديك كردن يا دور نمودن، رعايت كن.» (2).

*****

(1) انساب الاشراف، ج2، ص161 - و تاريخ يعقوبي، ج2، ص179 - و بحارالانوار، ج8، ص583.

انساب الاشراف، ج2، ص161 - و تاريخ يعقوبي، ج2، ص19 - و بحارالانوار، ج8، ص583.

يكي ديگر از ويژگي هاي مديران اسلامي رعايت «تساوي» و «عدالت رفتاري» با مردم و مراجعه كنندگان است، كه بدون معيارهاي اسلامي، فردي را بر فردي ديگر ترجيح ندهد، با همه مهربان باشد، براي رفع مشكلات همه بكوشد، دوست و فاميل و خويشاوند نشناسد
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه 27 به استاندار مصر، محمّد بن ابي بكر نوشت:
فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّي لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسُ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَي يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.
«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو خندان باش، در نگاه هايت در نيم نگاه و خيره شدن با مردم به تساوي رفتار كن، تا بزرگان در ستمكاري تو طمع نكنند، و ناتوانها در عدالت تو مأيوس نگردند، زيرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان پرسش مي‌كند، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگواري اوست.» (1).
*****
(1) كتاب الغارات، ص235 - و تحف العقول، ص176 - و أمالي صدوق، ص24 - و تاريخ طبري، ج6، ص3246.

مدیریت صحیح در نهج البلاغه

اشاره

شناخت انواع مديريت هاي موجود در جهان معاصر، و ارزيابي و مقايسه آنها با «مديريت اسلامي» يكي از حياتي ترين مباحث كليدي كارگزاران نظام اسلامي و مديران متخصّص و متعهّد كشور الهي است.
تا مديران و كارگزاران نظام اسلامي، مديريت هاي موجود را نشناسند و تا از آخرين ره آورد و تجربيات دانش امروزي بهره مند نگردند و نتوانند ويژگي هاي «مديريت اسلامي» را در مقايسه با مديريت هاي ديگر بلوك شرق و غرب، به درستي شناسائي نمايند.
نمي شود انتظار آگاهي لازم، و مديريت سالم را داشت.
آنچه كه مديريت هاي موجود در نظام اسلامي را از نظر كميّت و كيفيّت بازسازي مي‌كند و روش صحيح مديريت را تحقّق مي‌بخشد و مي‌شود با هرگونه فساد اداري و مديريتي برخورد مناسب نمود.
كه يكي از موفّقيّت‌ها شناخت و آگاهي لازم از انواع مديريت ها، و ضعف و قوت آنها و راه هاي موفقيت يا شكست مديريت هاي موجود دنياست.
در اين رابطه چند گروه را بايد مورد توجّه قرار داد:
1- گروهي با تحصيلات عاليه از كشورهاي غربي و شرقي و گرفتن مدارج علمي در مباحث مديريتي و مطالعه در آثار متفكرّان و صاحب نظران مكاتب مديريت در غرب و شرق، چون آگاهي لازم از اسلام و قرآن و نهج البلاغه نداشتند و فريب تبليغات استعماري غرب را خوردند، باور كردند كه از مذهب بايد فاصله گرفت.
و در كتاب‌ها و جزوه هاي درسي دانشگاهي خود آوردند كه:
الف- مديريت علمي بوده و ساخته و پرداخته متفكران غربي است.
ب- مكاتب مديريت در غرب و شرق پديد آمده و گسترش يافته است.
ج- مديريت علم است و هيچ ارتباطي با مكتب اسلام ندارد.
د- مديريت يك پديده علمي كلاسيك جديد است و اصلا اسلام، مديريت ندارد.
2- گروهي ديگر كه در كشور اسلامي رشد كردند، و در دانشگاه هاي خودمان مدرك تحصيلي گرفتند و هم مذهبي هستند و مراسم مذهبي آنان ترك نمي‌شود اما از نظر فكري و علمي، غرب زده اند و در برابر تهاجم فرهنگي غرب بر ضدّ اسلام، بي دفاع مانده و باور كردند كه اسلام «مباحث مديريتي» ندارد.
و مديريت علم سازمان يافته عصر ماست از اين رو نمي‌توانند حقيقت را تماشا كنند و مباحث مديريت اسلامي را بدرستي كشف نمايند.(1).
ضرورت بررسي تطبيقي

انواع مديريت ها
مديريت هايي كه با شكل گيري زندگي اجتماعي تحقّق يافته
مديريت هايي كه تنها به توليد و ماديات توجّه دارند و ارزش هاي انساني را فراموش كردند
مديريت هايي كه در مرز منافع شخصي، طبقات حاكم، احزاب سياسي، اصناف مشخصي پديد آمدند
مديريت هاي غير استبدادي
ويژگي هاي مديريت اسلامي
اهميّت دادن به مباحث بينشي
واقع نگري در مديريت اسلامي
*****
(1) قرآن كريم اين روش متكامل را مطرح فرموده است كه: فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك هديهم اللّه و اولئك هم اولوا الالباب 17 زمر: (بشارت به رحمت ده آن دسته از بندگان را كه چون سخني بشنوند نيكوترين آن را مي‌پذيرند آنها افرادي هستند كه هدايت الهي شامل حالشان شده و آنان بحقيقت خردمندانند).

ضرورت بررسي تطبيقي

براي شناخت مديريت صحيح، و اصول مديريت متكامل و مترقّي منطبق با نيازمندي هاي يك جامعه ايده آل اسلامي، بايد تئوري هاي مديريتي جهان را شناخت و از ضعف‌ها يا ويژگي هاي آنها اطلاع كافي به دست آورده، آنگاه از ره آورد تجربيات ارزشمند مديريت هاي موجود بهره مند گرديد كه راهي جز بژّرسي تطبيقي وجود ندارد.

الف- بژّرسي تطبيقي مديّريت هاي موجود جهان معاصر

ب- بژّرسي تطبيقي مديريت هاي موجود جهان با مديريت اسلامي

در بژّرسي تطبيقي مديريت‌ها و نقد و ارزيابي ويژگي‌ها و كاستي هاي آنها، با جوانب گسترده و ويژگي هاي ارزشمند تئوري هاي مديريت آشنا مي‌شويم و ضعف‌ها و گرايش هاي منفي و ضد انساني برخي از آنها را كشف نموده و ره آورد شوم آنها را شناسائي مي‌كنيم كه قدم مثبت و سرنوشت ساز، در آشنائي با مباحث نظري مديريت هاست كه ما را از نظر كاربردي و عملي رهنمون خواهند شد.

ولي در بژّرسي تطبيقي مديريت هاي موجود جهان، با مديريت اسلامي به گستردگي جوانب مديريت اسلامي، و ارزش هاي جاويدان آن و هدفداري و سمت گيري صحيح آن، و ارزش عامل انساني و مقرّرات عادلانه و متكامل آن آشنا مي‌شويم.(1).

و به تصحيح و تنظيم اطّلاعات به دست آمده، مي‌پردازيم كه:

كدام نمونه از مديريت‌ها مردود و براساس حقّ و واقعيّت بازسازي نشده اند، مانند:

مديريت هاي استبدادي «ماكياوليستي» (2) و كدام نمونه از مديريت‌ها كه به حقوق انساني كارگران توجّه دارد.

*****

(1) امام علي عليه السلام فرمودند: و اعلموا انّكم لن تعرفوا الرشد حتي تعرفوا الذي نزكه خطبه 14/147 (آگاه باشيد هيچگاه راه حق را نخواهيد شناخت مگر آنكه مخالفان و ترك كنندگان آن را بشناسيد).

Machiavelism.

انواع مدیریت ها

اشاره

با مطالعه و برّرسي تاريخ گذشتگان و دقت در آثار فرهنگي و فيزيكي انسان هاي آغازين تاكنون به اين نتيجه مي‌رسيم كه انواع مديريت‌ها در زندگي انسان‌ها وجود داشته است.
مديريت هايي كه با شكل گيري زندگي اجتماعي تحقّق يافته
مديريت هايي كه تنها به توليد و مايحتاج توجّه دارند و ارزش هاي انساني را فراموش كردند
مديريت هايي كه در مرز منافع شخصي، طبقات حاكم، احزاب سياسي، اصناف مشخصي پديد آمدند
مديريت هاي غير استبدادي

مديريت هايي كه با شكل گيري زندگي اجتماعي تحقّق يافته

و اصولاً مديريت با شكل گيري زندگي اجتماعي تحقّق يافته، و ضرورت پيدا كرده است، مانند:
1- مديريت اجتماعي
الف- مديريت خانواده
ب- مديريت جامعه و كشور
ج- مديريت يك قبيله يا يك روستا
د- مديريت شهرها
2- مديريت اقتصادي (در توليد انواع غذاها و نيازمندي هاي زيستي بشر)
3- مديريت سياسي، حكومتي (براي اداره يك نظام سياسي)
4- مديريت نظامي (كيفيّت صحيح باز پروري ارتش و بكار گيري آن در جنگ و صلح)
5- مديريت قضائي (نظارت بر اجراي حقوق مردم و روش هاي صحيح بازدارندگي)
علوم فراواني هم اكنون اين نظريّه را تقويت مي‌كنند كه:
مديريت، يك ضرورت غير قابل انكار زندگي اجتماعي انسان بوده و همواره در جوامع هر چند ابتدائي وجود داشته و دارد و در ميان جوامع گوناگون بشري، هيچ جا نمي‌شود ضرورت مديريت را ناديده گرفت.
امروزه در قبائل نيمه وحشي و وحشي جنگل هاي آمازون نيز اين حقيقت به اثبات رسيده كه انسان بدون مديريت نمي‌تواند زندگي كند و نتوانسته است حتي قبائل توتميسم (اقوام و قبائل ابتدائي) نيز نوعي مديريت 1ه Totemismeاجتماعي داشتند به همين مناسبت علوم زير را مي‌توان نام برد:
آنتروپولوژي (مردم شناسي)(1).
اتنوگرافي (باستان شناسي، قوم نگاري)(2).
اتنولوژي (قوم شناسي)(3).
با بررّسي دقيق ديدگاه مديريت اسلامي در قرآن و نهج البلاغه به خوبي مي‌نگريم كه در «مديريت اسلامي» از هرگونه تنگ نظري پرهيز شده و تنها به يكي از جوانب نيازمندي انسان توجه نمي‌شود بلكه همه نيازمندي هاي فرد و جامعه مورد توجه دقيق «مديريت اسلامي» است. گرچه مزايا و ويژگي هاي مديريت هاي محدود و يك بعدي را نيز دارد
(مديريت نظامي، مديريت اقتصادي، علمي، اجتماعي همه در اداره انسان و نظام اسلامي مطرح مي‌باشند)

و چون يكي از اهداف مهمّ مديريت اسلامي تكامل و سعادت انسان در تمام كره زمين است
و انسان و انسانيت را مورد توجّه قرار مي‌دهد
و روح وحدت و برادري را تحكيم مي‌بخشد
نمي تواند در جهت منافع شخصي حركت كند باند و گروهي خاص يا حزب و صنف خاصي را در نظر داشته باشد كه در تفكر جهان وطني اسلام و روح انتر ناسيوناليستي آن، هرگونه طبقه، فرقه، قبيله و قوم گرايي مردود است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به بزرگترين مدير فعّال سرزمين مصر، در هدفداري و موضعگيري مديريت اسلامي مي‌نويسد.
ولاتكن عليهم سبعا ضاريا تغتنم اكلهم فانهم صنفان اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق
«مالك، با مردم مصر مانند حيوان درنده برخورد نكن، زيرا مردم دو گروهند «اِمّا اخ لك في الدين» يا برادران ديني تو هستند «و اِمّا نذير لك في الخلق» و يا اگر مسلمان نيستند. همانند تو انسانند.» (4).
*****
.Anthropologie (1)
.Ethnographie
.Ethnologie
نامه9/53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

مديريت هايي كه تنها به توليد و ماديات توجّه دارند و ارزش هاي انساني را فراموش كردند

1- مديريت تيلوريسم(1) روش هاي تيلور در اضافه توليد
2- مديريت استاخانويسم(2) روش هاي استاخونوف، روسي در بالا بردن توليد كارخانجات صنعتي شوروي
3- مديريت مركانتيليسم(3) علاقه شديد به افزايش بهره وري و سود آوري مادي كه بجز سيماي سود گرايانه بچيز ديگري نمي‌انديشد
4- مديريت علمي نئوكلاسيك‌ها (طرفداران التن مييو)(4).
5- و مديريت هاي استبدادي ماكياوليستي، سوسياليستي و كاپيتالستي
با توجّه به هدفداري مديريت اسلامي جهت رشد انسان در تمام ابعاد وجودي، مادي و معنوي، گرچه توليد مناسب يا افزايش توليد در اقتصاد سالم جامعه اسلامي يكي از اهداف ارزنده و سرنوشت ساز است، امّا همه چيز فداي اضافه توليد نمي‌شود،
توليد بايد در خدمت انسان و سعادت و تكامل او باشد نه آنكه انسان در خدمت اضافه توليد يا جهش توليد به عنوان يك ابزار و پيچ و مهره ماشين قرار گيرد و همه استعدادهاي ارزشمند او فدا شوند
چنين طرز تفكري طبيعي است كه صاحبان صنايع و كارخانه داران بزرگ را بخود جذب كرده و حافظ منافع آنان مي‌گردد،
از اين رو بلافاصله پس از عرضه مديريت علمي در غرب، طرفداران فراواني آن را ترويج نموده و در مراكز صنعتي تجاري خود بكار گرفتند كه «تيلوريسم» روز به روز رونق و شهرت فراواني گرفته به صورت يكي از مكاتب نوين مديريت معرفي گرديد،
و حاصل و ره آورد تفكّرات تيليوريست‌ها با همكاري صاحبان صنايع و مراكز كارگري اين شد كه:
الف- حداكثر بهره كشي و استفاده را از انسان‌ها به عنوان ابزار توليد داشته باشند.
ب- از نيروي كار ارزان كارگران به صورت اغراق آميزي استفاده نمايند.
ج- انسان را همانند ماشين بنگرند.
د- نيروي كارگران را در معرض خريد و فروش قرار دهند.
ه- زندگي ماشيني و ماشين را بر انسان و جامعه تحميل نمايند.
در تمام محافل صنعتي و تجاري بحث بر سر كار ارزان و سود فراوان، در حداقل زمان ممكن بود كه براي رسيدن به اين هدف، انواع ماشين هاي صنعتي را اختراع نمودند و با شيوه‌ها و روش هاي استحماري، استثماري فراواني در بهره كشي انسان‌ها بكوشند،

در واقع مديريت علمي، راه فئوداليسم، و أليگارشي، و اريستوكراسي و حكومت هاي استبدادي را ادامه مي‌داد با اين فرق كه، استفاده از ماشين و انسان را بگونه «علمي» تفسير مي‌نمود فئودالها و اليگارش‌ها و اريستوكرات‌ها كه شب و روز در فكر كار ارزان و توليد و سود فراوان بودند، مديريت كلاسيك را بهترين پل پيروزي شناخته و در تحقّق آن كوشيدند گرچه در مقالات گذشته توضيح داديم كه مديريت اسلامي با مديريت علمي تيلور و مديريت علمي، موافق مشروط است در اينجا بايد اضافه كنيم كه:
موافقت مشروط، در رابطه با برخي از «اصول مديريت علمي» تيلوريسم، ممكن است وجود داشته باشد، مانند:
«نظم و انضباط،
نظارت و كنترل،
محاسبه و برنامه ريزي،
پاداش»
كه در آيات سياسي، اجتماعي قرآن كريم، بخصوص سوره حديد و انبياء و نهج البلاغه در نامه 53 و 45 امام علي عليه السلام به عالي ترين و انساني ترين اصول مديريت مي‌پردازند و اصول مديريت را همراه با زير بناهاي اعتقادي و اخلاقي معرّفي مي‌فرمايند.
امّا در هدفداري و سمت گيري و كيفيت اجراي اصول مديريت، اسلام با تفكرات تيلوريسم موافق نيست، زيرا:
1- در تيلوريسم، اساس، اضافه توليد است در صورتيكه در مديريت اسلامي أساس رشد و كمال انسان هاست.(5).
2- در تيلوريسم بالا بردن سطح توليد هدف است و در مديريت اسلامي بالابردن سطح فكر و علم و معنويّت(6).
3- در تيلوريسم انسان براي توليد و در مديريت اسلامي توليد براي انسان ها
4- در تيلوريسم توليد در جهت منافع كار فرما و در مديريت اسلامي توليد در جهت منافع انسان هاست.(7).
5- در تيلوريسم انسان ابزار توليد است و در مديريت اسلامي ابزار در خدمت انسان ها
6- در تيلوريسم حداكثر استفاده از انسان و ماشين در مديريت اسلامي حداكثر استفاده از ماشين براي انسان
7- در تيلوريسم افزايش توليد با حداقل هزينة و مزد امّا در مديريت اسلامي مزد عادلانه براي كارگر مطرح است.(8).
8- در تيلوريسم ماشين حاكم است و در مديريت اسلامي انسان بايد بر ماشين حاكم باشد(9).

9- در تيلوريسم منافع كار فرماها تأمين است و مديريت اسلامي منافع كارگران و كنترل كار فرماها(10).
10- در تيلوريسم تفكر مادي و اقتصاد اصالت دارد و در مديريت اسلامي ارزش‌ها و معنويت(11).
چون ارزش‌ها و معنويّت اساس مديريت اسلامي است و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام يكي از مديران و فرمانداران خود را مورد توبيخ قرار داده مي‌فرمايد:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دِهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً. وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ والرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
«پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مركز فرمانداريت، از خشونت و قساوت و تحقير كردن مردم و سنگدلي تو شكايت كردند، من درباره آنها انديشيدم، نه آنان را شايسته نزديك شدن يافتم، زيرا كه مشركند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلي و بدرفتاري هستند زيرا كه با ما هم پيمانند، پس در رفتار با آنان، نرمي و درشتي را به هم آميز، رفتاري توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و ميانه روي را در نزديك كردن يا دور نمودن، رعايت كن.»
در مديريت اسلامي، مديري كه با مردم برخورد خوب ندارد سرزنش مي‌شود يا عزل مي‌گردد كه در نامه 19 در رابطه با فرمانداري است كه در ميان مردم غير مسلمان مديريت دارد و مردم آن سامان مشركند باز هم ارزش هاي اسلامي تواضع و فروتني ملاك برّرسي هاست.
امّا در تيلوريسم و مديريت كلاسيك، سنگدلي و قساوت و تحقير كردن كارگران براي كار بيشتر و افزايش توليد، يكي از ويژگي هاي مديران به حساب مي‌آيد.
همين نامه توبيخ آميز را امام علي عليه السلام به ابن عباس فرماندار بصره مي‌نويسد و سفارش مي‌كند كه اصول گرايي و ارزش هاي اسلامي را به دقّت رعايت كند.
مردم بصره اي كه در پس از جنگ جَمَل شورش كردند و با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام جنگيدند،
امام هرگز به قصد انتقام جوئي و تصفيه نمي‌رود
به فرماندار بصره نوشت:
فحادث أهلها بالاحسان اليهم و احلل عقدة الخوف عن قلوبهم
«با مردم بصرة با نيكي رفتار كن و گره وحشت و ترس از حكومت را از قلوبشان، بگشاي.» (12).

در مديريت كلاسيك، كارفرما و مديران مجازند تا با تمام روش هاي استحماري، ايجاد رعب و وحشت نموده، كارگران را به كار گيرند.
*****
(1) Taylorism.
Stakhanovisme.
Mercantilisme.
Eltonmayo.
و ما خلقت الجن و الانس الاليعبدون، آيه 56 سوره زاريات.
بالا آوردن توليد خوب است: يا ايها الناس كُلُوا مما في الارض حلالا طيّبا، (168 بقره)، امّا هدف نيست (آيه 56 سوره زاريات).
خلق لكم ما في الارض جميعاً (آيه 29، سوره بقره).
و ان ليس للانسان الاماسعي (آيه 39 سوره نجم) و للرجال نصيب مما اكتسبوا (آيه 32 سوره نساء).
و لقد كرمنا بني آدم ... و فضلنا هم علي كثير ممن خلقنا تفضيلاً (آيه 70 سوره اسراء).
ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل (آيه 188 سوره بقره و آيه 29 سوره نساء).
ان اكرمكم عنداللَّه أتقياكم (آيه 13 سوره حجرات).
نامه 1/18 نهج البلاغه، المعجم الفهرس مؤلف.

مديريت هايي كه در مرز منافع شخصي، طبقات حاكم، احزاب سياسي، اصناف مشخصي پديد آمدند

1- مديريت مالتوزيانيسم (Malthusianisme) كه بر اساس سود جوئي و منافع شخصي كار مي‌كند.
2- مديريت اكسپانسيونيسم (Expansionism) طرفداران توسعه اراضي حتي به وسيله دخالت نظامي يا سياسي، مانند: صهيونيسم بين المللي.
3- مديريت سنديكاليسم (Syndicalisme) كه براي منافع سازمان اصناف در يك كشوري فعّال است.
4- مديريت فيزيوكراسي (Physiocratcy) كه بر اساس سود جوئي و منافع شخصي تبيين مي‌شود كه با كاپيتالسيم و يوتيليتاريانيسم هماهنگ است.
5- مديريت فئودالسيت‌ها (Feudalism) كه منافع خان و ارباب و مالكين بزرگ را مورد توجه قرار مي‌دهد.
6- مديريت پلوتوكراسي (Plutcracy) كه مديريت سياسي، اقتصادي جامعه در دست سرمايه داران بزرگ است.
7- مديريت اريستوكراسي (Aristoctdcy) كه اشراف و طبقه مرفه مديريت را در دست گيرند و براي منافع همين طبقه فعّال باشند.
چنين طرز تفكري در بسياري از حكومت هاي استبدادي مطرح است كه منافع ملّت‌ها و امّت‌ها را فداي يك طبقه خاص، اشراف، سرمايه داران، نخبگان، زورمداران مي‌كنند،
و از انواع آزادي، انتخاب، اصالت‌ها و ارزش هاي انساني خبري نيست،
ملاك برّرسي‌ها در حكومت و مديريت رأي شخص يا اشخاص زور مدار و متموّل است،
حق و حقيقت مطرح نيست و همه انسان‌ها و تمام امكانات سياسي، اقتصادي تنها در خدمت يك گروه ممتاز سلطه گر است
مديريت از نوع اليگارشي يا تيموكراسي يا اريستوكراسي از نظر:
الف- هدفداري و سمت گيري
ب- شكل گيري و گسترش
ج- اخلاق مديريتي و مديران
د- مناسبات انساني و روابط اخلاقي، اجتماعي با مردم نيز وابسته به بينش و آراء و منافع تنها يك طبقه، يك گروه اشراف خواهد بود و در پيدايش و تداوم، وابسته و محدود است.
اين دسته از حكومت‌ها و مديريت‌ها از نظر قرآن و نهج البلاغه مردود

مي‌باشند، زيرا در قرآن و نهج البلاغه حكومت و مديريت تكيه گاهاي ارزشمندي دارند كه نمي‌توان در مديريت اسلامي تئوري مديريت اليگارشي يا اريستوكراسي را پذيرفت، مانند:
1- حكومت و مديريت اسلامي وابسته به طبقه و گروه خاصّي نيست.(1).
2- شرائط حكومت و مديريت به تقوي و پاكيزگي و ارزش هاي اخلاقي تكيه دارد
(ان اكرمكم عندالله اتقياكم) 13 حجرات
پس بي تقواها و انسان هاي بدون ايمان از هر طبقه و گروهي كه باشند نمي‌توانند در حكومت و مديريت اسلامي راه يابند.
3 - اصول و مقررات حكومت و مديريت اسلامي را خداي انسان آفرين مشخص مي‌كند كه اسير فكر و وابستگي هاي قانونگذاران بشري نمي‌باشد.(2).
4- هدفداري مديريت اسلامي جهان شمول است، همه انسان‌ها را شامل مي‌شود و براي منافع بشريت تلاش خواهد كرد.(3).
5- مديريت اسلامي با اينكه بر أساس مقررات الهي است، امّا از نظر اجرائي و كاربردي، شورائي است كه با انواع حكومت هاي مطلقه و استبدادي مخالفت دارد.(4).
امام علي عليه السلام به مالك اشتر رهنمود مي‌دهد كه با يك طبقه ممتاز اجتماعي روابط نداشته باشد، بلكه از آنها در برابر محرومان و ديگر طبقات ضعيف جامعه، چشم پوشد،
يعني: سَمت گيري مديريت اسلامي، محروم پروري و ظالم ستيزي است
و آنگاه هشدار مي‌دهد كه از ثروتمندان و نخبگان ناراضي هرگز نهراسد و در مقابل به جلب رضايت عمومي بپردازد كه امروزه اينگونه نگرش‌ها را (تئوري هاي انساني، و مردم دوستي، و ديگر دوستي و دموكراسي) مي‌نامند.
فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَي الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَي الْعَامَّةِ.
«كه همانا خشم عمومي مردم خشنودي خواص را از بين مي‌برد، امّا خشم خواص را خشنودي همگان بي أثر مي‌كند.» (5).
مي بينيم كه در اين ديدگاه مديريتي هرگونه گرايش به سرمايه داران، طبقات ممتاز اجتماعي نفي مي‌گردد آنگاه به نقد و ارزيابي روانشناسي طبقات ممتاز و زورمداران و رفاه زدگان مي‌پردازد مي‌فرمايد:
وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَي الْوَالِي مَؤُونَةً فِي الرَّخَاءِ، وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ، وَأَقَلَّ شُكْراً عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُذْراً عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْراً عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ.
«خواصّ جامعه همواره بار سنگيني را بر حكومت تحميل مي‌كنند زيرا در

روزگار سختي ياريشان كمتر، و در اجراي عدالت از همه ناراضي تر، و در خواسته هايشان پا فشار تر، و در عطا و بخشش‌ها كم سپاس تر، و به هنگام منع خواسته‌ها دير عذر پذير تر، و در برابر مشكلات كم استقامت تر مي‌باشند» (6).
بنابر اين در حكومت و مديريت اسلامي، اشراف، نخبگان، طبقات ممتاز اجتماعي و خواص نمي‌توانند نقش تعيين كننده اي داشته باشند،
مديريت اسلامي، ضد مديريت اليگارشي و تيموكراسي و اريستوكراسي و هر نوع حكومت و مديريتي است كه خواص در آن نقش دارند و تنها براي يكي از طبقات اجتماعي تلاش مي‌نمايند.(7).
در اينجا لازم است به انواع مديريت هائي كه از نوع نگرش حكومت و دولت منشأ مي‌گيرند اشاره شود، چون دولت‌ها و حكومت هستند كه مديريت‌ها را پديد مي‌آورند و اگر مخالف منافعشان باشد تغيير مي‌دهند و مديريتي به وجود مي‌آورند كه در خدمت منافع استعماري آنان باشد،
حكومت هاي استبدادي ناگزيرند يكي از مواضع متفاوت ياد شده را داشته باشند.
*****
(1) قل انما اعظكم بواحدة ان تقوما للَّه مثني و فرادي (آيه 46 سوره سبأ).
الا يعلم من خلق فهو اللطيف الخبير آيه 14 سوره الملك).
و ان تقوموا لليتامي بالقسط (سوره نساء، آيه 127)
و نريد ان نمنّ علي الّذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلم الوارثين (سوره قصص، آيه 5).
و شاورهم في الامر (آيه 159 سوره آل عمران) و امرهم شوري بينهم (آيه 38 سوره شوري).
نامه 53 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.
نامه 53 نهج البلاغه.
ولا تأكلوااموالكم بينكم بالباطل و تدلوابها الي الحكام (آيه 188 سوره بقره).

مديريت هاي غير استبدادي

صاحب نظران مديريت نئوكلاسيك و طرفداران مديريت بروكراسي مانند: ماكس و بر.
و هم فكران آنها ادعا مي‌كنند كه طرفدار ارزش هاي انساني و مديريت و حكومت غير استبدادي مي‌باشند.
همانگونه كه حكومت هاي استبدادي منشاء پيدايش مديريت هاي محدود و وابسته و مستبدانه بودند، حكومت هاي غير استبدادي، بلكه مردمي و عادلانه، بر أساس آزادي و حقوق اجتماعي مي‌تواند مديريت هاي انساني و سالمي را پديد آورد.
از ديدگاه قرآن كريم و نهج البلاغه، حكومت پيامبران الهي (تئوكراتيك الهي) بر أساس عدل و قسط و جهان وطني و رشد و سعادت انسان‌ها بود كه فرمود:
«ليقوم الناس بالقسط»
«پيامبران آمده اند تا عدالت اجتماعي را در مردم استقرار بخشند.»
در حكومت هاي مذهبي اصول و مقررات حكومت و مديريت را خداي عالم و آفريدگار انسان تعيين مي‌فرمايد كه:
(اين كار با عدم شناخت انسان از انسان، از عهده او خارج است.)
مردم و رهبران مذهبي در چهار چوب قوانين و مقررات الهي به نيازمنديهاي نوين پاسخ متناسب مي‌دهند كه عامل أساسي تحقّق آزادي انسان و حكومت عادلانه و مديريت هاي صالح و سالم است.
زيرا وقتي آفريدگار انسان دخالت نكند، انسان تنها با شعار «دموكراسي» و «حكومت مردم بر مردم»، ياسوسياليستي و حاكميت جمع بر فرد، فوراً به بن بست مي‌رسد و با تكيه به افكار و آراء خويش، به انواع استبدادهاي خانمان سوز كشانده مي‌شود.

ويژگي هاي مديريت اسلامي

اهميّت دادن به مباحث بينشي

تحقّق اصول صحيح «مديريت» بدون مباحث بينشي، ممكن نيست، و بدون عقيده و ايمان و باورهاي متكامل فكري اسلام نمي‌توان انتظار سلامت و سعادت را داشت مديريت‌ها به روش و متد كار مديران بستگي كامل دارند و مديران براي حركت صحيح، و چگونه بودن! و چگونه ساختن، به مباحث بينشي محتاجند.
تا چرائي كار و مديريت را درك نموده با مشكلات آن به درستي مقابله كنند.
انسان الهي با باورهاي ديني، معتقد است كه همه بايدها و نبايدها را خداي انسان آفرين مشخص فرموده و به صورت وحي الهي و قرآن متكامل فرو فرستاده است.
پس انسان هدايت لازم شده است،
و راه و رسم زندگي او تعيين گرديده و روابط اجتماعي و اصول مديريتي او تدوين يافته است،
بنابراين انسان تنها نيست و رهنمودهاي پروردگار نظام هستي رهنمون اوست و پاداش دهنده اعمال او، و جبران كننده ضعف‌ها و دردها و كاستي هاي اوست،
امّا اگر مباحث بينشي را طرد كرديم يا نسبت به آن بي تفاوت باشيم، تفكّر مادّي بر انسان حاكم است و انسان مادّي تنهاست و معتقد است كه:
قبل از او طرح و برنامه اي نبوده و هم اكنون نيز وجود ندارد.
بايدها و نبايدها در اختيار اوست.
كسي نمي‌تواند براي انسان وظيفه اي تعيين نمايد.
اين انسان با چنين گرايشي به مرز «خود پرستي» و «خود مداري» و استبداد فكري كشانده شده كه هيچگونه تضميني در مديريت او وجود ندارد.
در مديريت اسلامي، «مباحث بينشي» نقش كليدي را دارند، زيرا راه و رسم مديريت صحيح، و روش هاي برخورد با ديگران، همه به نوع بينش و گرايش مدير مربوط مي‌شود كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه هاي گوناگون، نهج البلاغه، روش گزينش مديران را توضيح داده و معيارها را بر أساس تقوي، ايمان، عدالت، امانتداري، ترس از معاد، قدرت و توانائي لازم، قاطعيّت، مسئوليت پذيري معرّفي مي‌فرمايد.
حضرت يوسف كه پيشنهاد مديريت اقتصادي خود را به پادشاه مصر مطرح مي‌كند به 2 اصل اساسي اشاره مي‌فرمايد:

قال اجعلني علي خزائن الارض اني حفيظ عليم
«مرا براي خزينه داري مملكت و اداره اقتصادي كشور منصوب كن زيرا من راه هاي حفظ و نگهداري را مي‌دانم.» (1).
الف- تخصّص در مديريت اقتصادي «عليم»
ب- تعهّد و احساس مسئوليت نسبت به مسائل اقتصادي كشور «حفيظ»
يعني تنها علم مديريت اقتصادي و تخصّص كافي نيست و تعهّد بدون تخصّص نيز كار ساز نمي‌باشد.
كه اين دو أصل ارزشمند به مباحث بينشي وابسته است.
*****
(1) سوره يوسف، آيه 54.

با اينكه مباحث بينشي، عقيدتي در مديريت اسلامي از أساسي ترين اصول متكامل است، امّا انحرافات و روش هاي استبدادي طرفداران افراطي را نيز محكوم مي‌كند، زيرا:
الف- در مديريت اسلامي همه انسان‌ها مطرحند گرچه مسلمان هم نباشند.
كه امام علي عليه السلام خطاب به مال اشتر نوشت:
اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق(1).
«با مردم خوشرفتاري كن زيرا مردم يا برادران ديني تو و يا نظير تو انسانند»
ب- جهان شمول است، كه انسان خلق خدا و همه از فرزندان آدم مي‌باشند.
رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ الآدَمَ مَنْ تُراب
«همه شما از فرزندان آدم و آدم نيز از خاك است»
ج- انواع تبعيضات نژادي و گرايش هاي ناسيوناليستي نفي مي‌گردد.
كه:
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَاللَّهِ اَتْقيكُمْ(2).
«همانا گرامي ترين شما نزد خدا با تقواترين شمايند»
د- هر علمي و تخصّصي كه براي بشريّت مفيد باشد ارزشمند است و سفارش كردند كه آن‌ها را فرا گيريد.
كه رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«اُطْلُبُوالْعِلْمَ وَلُو بِالسِّين»
«دانش را فرا گيريد هرچند از دورترين نقاط جهان، كشور چين باشد)
تا اختراعي مطرح مي‌شد، رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم گروهي را براي آموختن آن مي‌فرستاد و از ابزار و وسائل مدرن روز استفاده مي‌كرد.
و ديدند كه به طبيب يهودي اجازه داد تا در مديريت اسلامي آن روز مدينه، رسماً فعاليّت آغاز كند و مسلمانان را معالجه نمايد و دستورالعمل صادر فرمود:
هر كدام از مشركين اسير شده در جنگ، 10 مسلمان را سواد خواندن و نوشتن بياموزد آزاد است.
و در آخرين لحظات شهادت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اجازه دادند

طبيب مسيحي بيايد و تخصّص خود را به كار گيرد كه با توجّه به موارد ياد شده، مديريت اسلامي با مباحث بينشي ياد شده، از يك مديريت آزاد سالم و صالح بي مانندي بر خوردار است.

*****

(1) نامه 53 نهج البلاغه المعجم المفهرس.

سوره حجرات، آيه 13.

رعایت اصل نظارت (اصل کنترل و نظارت)

اشاره

يكي از اصول ارزشمند مديريت اجتماعي، سياسي «اصل نظارت» است، اگر در سيستم حكومتي اصل نظارت رعايت گردد، و امور و تحوّلات سياسي، اجتماعي جاري كشور، هرچه كه هست، به شوراي تصميم گيري و رهبري گزارش شود،
مي توان اميد داشت كه مديريت سالمي بر كشور حاكم شده و عدالت اجتماعي تحقّق مي‌يابد.
نظارت فراگير بر امور كارگزاران
نظارت مداوم بر امور مردم
نظارت دقيق بر امور كارگزاران
برخورد با فرماندار آذربايجان
عزل قاضي

نظارت فراگیر بر امور کارگزاران

شهرها و مناطقي كه در حكومت امام علي عليه السلام توسط هزار نفر از استانداران، و فرمانداران امام اداره مي‌شد، امروزه حدود 50 كشور اسلامي است.
از ليبي و آفريقا تا شوروي و افغانستان،
از يمن تا روم
در همه جا مديران كشور پهناور اسلامي با نظارت مستقيم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حكومت مي‌كردند، و اگر كوچكترين خطائي يا اشتباهي مرتكب مي‌شدند توسط نيروهاي اطّلاعاتي امام گزارش شده و فوراً با عكس العمل امام مواجه مي‌گرديدند.

نظارت مداوم بر امور مردم

اصبغ بن نباته نقل كرد:
«يك روز همراه امام علي عليه السلام بودم، از لحظه هاي آغازين صبح در بازار حاضر شد.
و به همه قسمت‌ها رسيدگي كرد،
سپس به جايگاه قضاوت رفت و به كار مردم پرداخت، و تا پاسي از شب با مردم حشر و نشر داشت، آنگاه با امام به خانه اش رفتيم.
من در حياط خوابيدم و امام وارد اطاق خود شد.
هنوز مقداري نخوابيده بودم كه صداي پاي امام را شنيدم، بيدار شدم و ديدم امام علي عليه السلام به ديوار تكيه داده مي‌خواهد وضوء بگيرد.».
گفتم:
«يا اميرالمؤمنين شما هنوز استراحت كامل نكرده ايد، روز را كه براي كمك به مردم گذرانديد، پس شب را استراحت فرمائيد.»
در پاسخ من فرمود:
اِنْ نُمْتُ النَّهارَ ضَيَّعْتُ رَعْيَتي، وَ اِنْ نُمْتُ اللَّيلَ ضَيَّعْتَ نَفْسي
«اگر روز بخوابم حقّ رعيّت ضايع مي‌شود و اگر همه شب را بخوابم خودم را ضايع كردم.» (1).
*****
(1) زندگاني اميرالمؤمنين عليه السلام، شيرازي.

نظارت دقیق بر امور کارگزاران

برخورد با فرماندار آذربايجان

معقل بن قيس يكي از فرمانداران نظامي اسلام بود كه تعدادي از شورشيان را تعقيب كرد واز آذربايجان (اردشير خرّه) گذشت، و با آنها جنگيد، تعدادي كشته و تعدادي را اسير گرفت.
در آن روزها فرماندار اميرالمؤمنين عليه السلام در آذربايجان (مصقلة بن هبيره) بود، چون در ميان اسيران تعدادي از اهل قبيله او بودند، وساطت كرد، و گفت غرامت اسيران را مي‌دهم تا آزاد شوند.
معقل بن قيس پذيرفت و اسيران آزاد شدند.
امّا مصقله 500 هزار درهم غرامت را نپرداخت.
امام علي عليه السلام طيّ نامه اي از او خواستند تا غرامت را بپردازد، كه مبلغ 200 هزار درهم را پرداخت واز پرداخت بقيّه سر باز زد.
چون با برخورد شديد امام روبرو شد به شام گريخت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«رفتار او رفتار بزرگواران بود كه اسيران را آزاد كرد، اما فرار او فرار بردگان بود، اگر به مركز حكومت مي‌آمد، وعدم توانائي خود راتوضيح مي‌داد از او مي‌پذيرفتم.» (1).
(فَعَلَ فِعلَ السَّادَةِ وَ فَرَّ فِرارَ الْعَبيدِ)
*****
(1) خطبه 44 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

عزل قاضي

اصل «كنترل و نظارت» در حكومت امام علي عليه السلام، در كشور پهناور آن روزگاران كه امروز به 50 كشور اسلامي تبديل شده است، آنقدر دقيق و صحيح اجراء مي‌شد كه در حكومت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام، قاضي يك روزه هم وجود داشت.
امام به ابوالاسود دوئلي سِمَتِ قضاوت داد، امّا در پايان همان روزِ نخست، او را از قضاوت عزل كرد.
شب هنگام وارد مسجد شد و خطاب به امام علي عليه السلام گفت:
(قاضي يك روزه هم داشتيم؟)
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پاسخ داد:
«به من گزارش دادند تو در برخورد با مردم خشن و تُند خُو هستي.» (1).
*****
(1) معالم القربة، ص203 - و احقاق الحق، ج8، ص548.

عزل و نصب مديران (اصل سامان دهي و پاكسازي)

اشاره

يكي ديگر از اصول مديريت، شناسائي و بكارگيري نيروهاي انساني لايق، و تصفيه و پاكسازي مديريت‌ها از عناصر فاسد است،
تا يك نظام قانونمند بر أساس سلامت و دقّت دوام بياورد، كه هم نيروهاي كار آمد را جذب كند و هم با تصفيه عناصر فاسد با انواع آفات و مشكلات مبارزه نمايد.
جابجايي مديران
عزل و نصب بر اساس اولويّت ها
عزل فرماندار نالايق
عزل فرمانداري كه خيانت مالي داشت
تصفيه مديريت هاي سياسي كشور
عزل معاويه
افشاي چهره بني اميّه و فضائل اهل بيت
فضائل عترت پيامبر
علل مشروعيّت حكومت امام علي
عدم بكارگيري عناصر فاسد در مديريت ها
معرفة طلحة والزّبير
البيعة العديمة النظير
الشكوي من طلحة و الزّبير
امام علي و شناساندن ناكثين «اصحاب جمل»
انتخاب فرمانداران

جابجايي مديران

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام همواره بر كار مديران و كارگزاران نظارت مستقيم داشت.
بر هر مديري نيروهاي اطّلاعاتي مي‌گماشت، تا كارهاي آنان را زير نظر داشته، مسائل را به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گزارش دهند.
و كار و تلاش مديران را مرتب برّرسي مي‌كرد، و با واقع نگري، عزل و نصب هاي حساب شده اي داشت.
تا ديد محمدبن ابي بكر در فرمانداري مصر ناتوان است، مالك اشتر را به جاي او مأموريت داد.
و نامه اي براي دلجوئي محمد بن ابي بكر نوشت، و پُست ديگري براي او آماده كرد، تا هم مديران لايق بكار گماشته شوند، و هم مديران معزول از حكومت، ناخشنود نباشند، و كاري متناسب با ظرفيّت‌ها و لياقت هاي خود داشته باشند.(1).
إمام به محمد بن حنفيّه در نامه 34 نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدَتُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَي عَمَلِكَ، وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذلِكَ اسْتِبْطاءً لَكَ فِي الْجَهْدِ، وَلَا ازْدِيَاداً لَكَ فِي الْجِدِّ، وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ، لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَؤُونَةً، وَأَعْجَبُ إِلَيْكَ وِلَايَةً. إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلَّيْتُهُ أَمْرَ مِصْرَ كَانَ رَجُلاً لَنَا نَاصِحاً، وَعَلَي عَدُوِّنَا شَدِيداً نَاقِماً، فَرَحِمَهُ اللَّهُ! فَلَقَدِ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ، وَلَاقَي حِمَامَهُ، وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ؛ أَوْلَاهُ اللَّهُ رِضْوَانَهُ، وَضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ. فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّكَ، وَامْضِ عَلَي بَصِيرَتِكَ، وَشَمِّرْ لِحَرْبِ مَنْ حَارَبَكَ، وَادْعُ إِلَي سَبِيلِ رَبِّكَ، وَأَكْثِرِ الْإِسْتِعَانَةَ بِاللَّهِ يَكْفِكَ مَا أَهَمَّكَ، وَيُعِنْكَ عَلَي مَا يُنْزِلُ بِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
«پس از ياد خدا و درود، به من خبر داده اند كه از فرستادن اشتر به سوي محلّ فرمانداريت، ناراحت شده اي، اين كار را انجام ندادم كه تو در تلاش خود كُند شدي، يا انتظار كوشش بيشتري از تو دارم، اگر تو را از فرمانداري مصر عزل كردم، فرماندار جايي قرار دادم كه اداره آنجا بر تو آسان تر، و حكومت تو در آن سامان خوش تر است همانا مردي را فرماندار مصر قرار دادم، كه نسبت به ما خيرخواه، و به دشمنان ما سخت گير و درهم كوبنده بود، خدا او را رحمت كند، كه ايّام زندگي خود را كامل، و مرگ خود را ملاقات كرد، در حالي كه ما از او خشنود بوديم و خداوند خشنودي خود را نصيب او گرداند، و پاداش او را چند برابر عطا كند. پس براي مقابله با دشمن سپاه را بيرون بياور، و با آگاهي لازم به سوي دشمن حركت كن، و با كسي كه با تو در جنگ است آماده پيكار باش. مردم را به راه پروردگارت بخوان، و از خدا فراوان ياري خواه كه تو را در مشكلات

كفايت مي‌كند، و در سختي هايي كه بر تو فرود مي‌آيد ياريت مي‌دهد. ان شاءاللّه» (2).
*****
(1) نامه 42 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 34 كه اسناد و مدارك آن به شرح زير مي‌باشد:
1- كتاب الفتوح (در حوادث سال 37ه): مدائني (متوفاي 225 ه)
2- كتاب الغارات ج1 ص299 و 269: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
3- تاريخ طبري ج4 ص72 (حوادث سنه38(: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
4- أنساب الاشراف ج2 ص400: بلاذري (متوفاي 279 ه)
5- بحار الانوارج33 ص556 و593 ح739: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- شرح نهج البلاغه ج 6 ص 78: ابن ابي الحديد معتزلي(متوفاي 656 ه).

عزل و نصب بر اساس اولويّت ها[1]

.امام علي عليه السلام در آستانه جنگ صفّين بود كه يكي از افسران فداكار (عمرو بن ابي سلمه) (كه از مهاجرين و فرزند امّ سَلَمه بود) استاندار بحرين و فارس بود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام او را از فرمانداري عزل و به جاي او نُعمان بن عجلان را منصوب كرد.
(چون در جنگ به وجود عمر بن ابي سلمه نياز داشت) به او نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ نُعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِيَّ عَلَى الْبَحْرَيْنِ، وَنَزَعْتُ يَدَكَ بِلَا ذَمٍّ لَكَ، وَلَا تَثْرِيبٍ عَلَيْكَ؛ فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَايَةَ، وَأَدَّيْتَ الْأَمَانَةَ، فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِينٍ، وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مُتَّهَمٍ، وَلَا مَأْثُومٍ.
فَلَقَدَّ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِي، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَإِقَامَةِ عَمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
«پس از ياد خدا و درود! همانا من (نعمان ابن عَجْلان زُرَقيّ) را به فرمانداري بحرين نصب كردم، و بي آن كه سرزنشي و نكوهشي براي تو وجود داشته باشد تو را از فرمانداري آن سامان گرفتم، كه تاكنون زمامداري را به نيكي انجام دادي، و امانت را پرداختي، پس به سوي ما حركت كن، كه تصميم دارم به سوي ستمگران شام حركت كنم، دوست دارم در اين جنگ با من باشي، زيرا تو از دلاوراني هستي كه در جنگ با دشمن، و بر پا داشتن ستون دين از آنان ياري مي‌طلبم. انشاءاللّه.» (2).
*****
(1) براي اطّلاع بيشتر نسبت به عزل و نصب فرماندهان به جلد چهارم همين مجموعه (امام و امور نظامي) مراجعه فرمائيد كه نمونه هاي فراواني در آنجا مورد ارزيابي قرار گرفته است.
نامه 42 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

عزل فرماندار نالايق

مشكل امام علي عليه السلام در كارهاي اجرائي كشور اين بود كه به ميزان نياز از نيروهاي انساني متعهّد و كارآمدي برخوردار نبود.
افرادي با تقوي، مؤمن، خوب و سالم در جمع ياران امام وجود داشتند، امّا مديران لايقي نبودند، آينده نگر و زرنگ و سياستمدار نبوده، در برابر دشمنان اسلام كوتاهي مي‌كردند.
و در مقابل، افراد زرنگ و سياستمداري وجود داشتند كه ايمان و پرهيزكاري آنان ضعيف بود،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به ناچار (زياد بن أبيه) را بر اهواز و بصره با نظارت ابن عبّاس، مأموريت داد،
و در دستورالعمل حكومتي نيز به او هشدار داد و نوشت:
وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَماً صَادِقاً، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْ ءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً صَغِيراً أَوْ كَبِيراً، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَئِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.
همانا من، براستي بخدا سوگند مي‌خورم، اگر به من گزارش كنند كه در بيت المال خيانت كردي، كم يا زياد، چنان بر تو سخت گيرم كه كم بهره شده، و در هزينه عيال، درماني، و خوار و سرگردان شوي. با درود.(1).
امّا باز هم نگرانِ كار او بود كه نامه 21 را پس از شروع ار به او نوشت:
فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً، وَاذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَداً، وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ، وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ. أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ! وَتَطْمَعُ - وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ، تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ - أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؟ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَي مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ.
«اي زياد، از اسراف بپرهيز، و ميانه روي را برگزين، از امروز به فكر فردا باش، و از اموال دنيا به اندازه كفاف خويش نگهدار، و زيادي را براي روز نيازمنديت در آخرت پيش فرست. آيا اميد داري خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالي كه از متكبّران باشي؟ و آيا طمع داري ثواب انفاق كنندگان را در يابي در حالي كه در ناز و نعمت قرار داري؟ و تهيدستان و بيوه زنان را از آن نعمت‌ها محروم مي‌كني؟ همانا انسان به آن چه پيش فرستاده، و نزد خدا ذخيره ساخته، پاداش داده خواهد شد. با درود.» (2).
سرانجام زياد پس از خيانت هاي مالي به سوي معاويه گريخت.
امام گرچه كميل بن زياد علاقه داشت كه دعاي كميل به نام او معروف شد، او فردي با ايمان و مُخلص، امّا در امور مديريت نظامي و سياسي ضعيف بود، و به جاي ايستادگي در برابر دشمن، سُستي بخرج مي‌داد.

كميل فرماندار امام علي عليه السلام در شهر مرزي «هيت» بود و نتوانست جلوي يورش‌ها و تجاوزات سربازان معاويه را بگيرد،
و بدون نقشه اي حساب شده براي جبران يورشهاي معاويه به يكي از شهرهاي مرزي شام «قرقيسا» حمله كرد كه بهانه ديگري به دست معاويه داد.
و مورد نكوهش حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قرار گرفت و عزل گرديد.
امام علي عليه السلام در نامه اي با نگراني تمام به او نوشت كه:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَرَأْيٌ مُتَبَّرٌ.
وَإِنَّ تَعَاطِيَكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قِرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ - لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا - لَرَأْيٌ شَعَاعٌ.
فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ، وَلَا مَهِيبِ الْجَانِبِ، وَلَا سَادٍّ ثُغْرَةً، وَلَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً، وَلَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ، وَلَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ.
«پس از ياد خدا و درود! سُستي انسان در انجام كارهايي كه بر عهده اوست، و پافشاري در كاري كه از مسؤوليّت او خارج است، نشانه ناتواني آشكار، و انديشه ويرانگر است. اقدام تو به تاراج مردم «قرقيسا»، در مقابل رها كردن پاسداري از مرز هايي كه تو را بر آن گمارده بوديم و كسي در آنجا نيست تا آنجا را حفظ كند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد، انديشه اي باطل است.
تو در آنجا پُلي شده اي كه دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند، نه قدرتي داري كه با تو نبرد كنند، و نه هيبتي داري از تو بترسند و بگريزند، نه مرزي را مي‌تواني حفظ كني، و نه شوكت دشمن را مي‌تواني درهم بشكني، نه نيازهاي مردم ديار ت را كفايت مي‌كني، و نه امام خود را راضي نگه مي‌داري.» (3).
*****
(1) نامه 20 كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- أنساب الاشراف ج2 ص162 و163 ح182: بلاذري (متوفاي 279 ه)
2- تاريخ ابن واضح ج2 ص204: ابن واضح (متوفاي 292 ه)
3- كتاب محاسن و مساوي ج2 ص201: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
4- تاريخ طبري ج 4 ص 163: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
5- كتاب فهرست ص 131: ابن نديم (متوفاي 438 ه)
6- كتاب الجمل ص 210: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).
نامه 21 كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- أنساب الاشراف ج 2 ص 169 و 165: بلاذري (متوفاي 279 ه)
2- شرح نهج البلاغه ج15 ص139: ابن ابي الحديد معتزلي(متوفاي656ه)

3- منهاج البراعة ج 3 ص 38: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- غرر الحكم ج 4 ص 536 و 33 و 436: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- غرر الحكم ج3 ص85 و ج 2 ص210: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- بحار الانوار ج33 ص490 ح696: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
نامه 61 نهج البلاغه (كميل بن زياد تا سن 90 سالگي زنده بود كه به دست حجاج بن يوسف ثقفي به شهادت رسيد).

عزل فرمانداري كه خيانت مالي داشت

مُنذر بن جارود يكي از فرمانداران امام بود.
پدرش (جارود) مسيحي بود و در سال دهم هجري به مدينه آمد و مسلمان شد، و در بصره سكونت كرد و در جنگ با ايران به شهادت رسيد،
به سبب خوشنامي او، پسرش منذر را به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام معرّفي كردند، كه يكي از كارگزاران حكومت گرديد،
پس از آنكه به عنوان يكي از فرمانداران امام به كار مشغول شد، دست به خيانت زده و به بيت المال مسلمين تجاوز كرد، كه بلافاصله امام علي عليه السلام او را عزل فرمود و به او نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَّنِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدَعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً، وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عَتَاداً.
تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ.
وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقّاً، لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جِبَايَةٍ.
فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
«پس از ياد خدا و درود! همانا، شايستگي پدرت مرا نسبت به تو خوشبين، و گمان كردم همانند پدرت مي‌باشي، و راه او را مي‌روي، ناگهان به من خبر دادند، كه در هواپرستي چيزي فروگذار نكرده، و توشه اي براي آخرت خود باقي نگذاشته اي، دنياي خود را با تباه كردن آخرت آبادان مي‌كني، و براي پيوستن با خويشاوندانت از دين خدا بريدي، اگر آن چه به من گزارش رسيده، درست باشد، شتر خانه ات، و بند كفش تو از تو با ارزشتر است، و كسي كه همانند تو باشد، نه لياقت پاسداري از مرزهاي كشور را دارد، و نه مي‌تواند كاري را به انجام رساند، يا ارزش او بالا رود، يا شريك در امانت باشد يا از خيانتي دور ماند پس چون اين نامه به دست تو رسد، نزد من بيا. انشاءاللّه.» (1).
مُنذر كسي است كه اميرمؤمنان عليه السلام درباره او فرمود:
«آدم متكبّري است، كه به دو جانب خود مي‌نگرد، و در دو جامه كه بر تن دارد مي‌خرامد، و پيوسته بر بند كفش خود مي‌دمد كه گرد ننشيند.»
*****
(1) نامه 71 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

تصفیه مدیریت هاي سیاسي کشور

عزل معاویه

اشاره

پس از بيعت عمومي مردم و تحقّق حكومت، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر جامعه اسلامي، بلافاصله تمام مديران و كارگزاران حكومتي دورانِ خليفه سوم را عزل و به جاي آنان در محرّم 36 هجري فرمانداران و استانداران و فرماندهان نظامي لايقي منصوب فرمود.
از جمله نامه اي به معاويه نوشت كه پُست فرمانداري شام را به (سهل بن حُنيف) تحويل داده، به مدينه باز گردد.
بسياري از سياستمداران به امام علي عليه السلام گفتند:
«به معاويه مهلت بده، او كسي نيست كه دِل از حكومت و قدرت بر دارد. چون از زمان عُمَر پايه هاي حكومت را استحكام بخشيد، و اموال فراواني گِرد آورد و با سردمداران توطئه گر قريش در ارتباط است.
صبر كن تا پايه هاي حكومت شما محكم گردد، آنگاه معاويه را عزل كن.»
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در برابر تمام اين نظريّه هاي سياسي و پيشنهادهاي غير متعهّدانه تسليم نشد و كار تصفيه مديريت هاي سياسي كشور را حتّي يك لحظه از ياد نبرد و در همان آغاز حكومت به معاويه نوشت:
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِيكُمْ، وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ، حَتَّي كَانَ مَا لَابُدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ؛ وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ، وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ، وَقَدْ أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ، وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ. فَبَايِعْ مَنْ قِبَلَكَ، وَأَقْبِلْ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ. وَالسَّلَامُ.(1).
«از بنده خدا علي اميرمؤمنان، به معاوية بن ابي سفيان پس از ياد خدا و درود! مي‌داني كه من درباره شما معذور، و از آن چه در مدينه گذشت روي گرداندم، تا شد آن چه كه بايد مي‌شد، و بازداشتن آن ممكن نبود، داستان طولاني و سخن فراوان است و گذشته‌ها گذشت، و آينده روي كرده است، تو و همراهانت بيعت كنيد، و با گروهي از يارانت نزد من بيا، با درود.»
امّا معاويه وقت كشي كرد و كار بيعت با امام علي عليه السلام و بازگشت به مركز خلافت را به امروز و فردا واگذاشت،
و آنگاه طيّ نامه اي از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خواست كه فرمانداري شام را به او واگذارد
امام در نامه اي پاسخ قاطع به او داد و نوشت:
وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأُعْطِيَكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسِ.
وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ، أَلَا وَمَنْ

أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَي الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَي النَّارِ.
وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَ الرِّجالِ فَلَسْتَ بِأَمْضَي عَلَي الشَّكِّ مِنِّي عَلَي الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَي الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَي الْآخِرَةِ.
وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، فَكَذلِكَ نَحْنُ، وَلكِنْ لَيْسَ أُمَيَّةُ كَهَاشِمٍ، وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ، وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ، وَلَا الْمحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ. وَلَبِئْسَ الْخَلْفُ خَلْفٌ يَتْبَعُ سَلَفاً هَوَي فِي نَارِ جَهَنَّمَ. وَفِي أَيْدِينَا بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّةِ الَّتِي أَذْلَلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ، وَنَعَشْنَا بِهَا الذَّلِيلَ. وَلَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجاً، وَأَسْلَمَتْ لَهُ هذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعاً وَكَرَهاً، كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً، عَلَي حِينَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيباً، وَلَا عَلَي نَفْسِكَ سَبِيلاً، وَالسَّلَامُ.
(2).

افشاي چهره بني اميّه و فضائل اهل بيت
فضائل عترت پيامبر
علل مشروعيّت حكومت امام علي
*****
(1) نامه 75 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 17 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

«معاويه! اينكه خواستي شام را به تو واگذارم، همانا من چيزي را كه ديروز از تو باز داشتم، امروز به تو نخواهم بخشيد، و امّا سخن تو كه جنگ، عرب را جز اندكي، بكام خويش فرو برده است، آگاه باش، آن كس كه بر حق بود، جايگاهش بهشت، و آن كه بر راه باطل بود در آتش است.
امّا اينكه ادّعاي تساوي در جنگ و نفرات جهادگر كرده اي، بدان، كه رشد تو در شك به درجه كمال من در يقين نرسيده است، و اهل شام بر دنيا حريص تر از اهل عراق به آخرت نيستند.

و اينكه ادّعا كردي ما همه فرزندان «عبدمناف» هستيم، آري چنين است، امّا جدّ شما «اميّه» چونان جدّ ما «هاشم» و «حرب» همانند «عبدالمطلّب» و «ابوسفيان» مانند «ابوطالب» نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسيران آزاد شده نيست، و حلال زاده همانند حرام زاده نمي‌باشد، و آن كه بر حق است با آن كه بر باطل است را نمي‌توان مقايسه كرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان كه پدران گذشته خود را در ورود به آتش پيروي كنند.
از همه كه بگذريم، فضيلت نبوّت در اختيار ماست كه با آن عزيزان را ذليل، و خوار شده گان را بزرگ كرديم، و آنگاه كه خداوند امّت عرب را فوج فوج به دين اسلام در آورد، و اين امّت در برابر دين يا از روي اختيار يا اجبار تسليم شد، شما خاندان ابوسفيان، يا براي دنيا و يا از روي ترس در دين اسلام وارد شديد، و اين هنگامي بود كه نخستين اسلام آورندگان بر همه پيشي گرفتند، و مهاجران نخستين ارزش خود را باز يافتند، پس اي معاويه شيطان را از خويش بهرمند، و او را بر جان خويش راه مده. با درود.»
پس از اتمام حجّت هاي لازم، معاويه چاره اي جز بهانه جوئي و اشكال تراشي نداشت،
نامه اي به امام علي عليه السلام نوشت و در آن قانوني بودن حكومت امام را زير سئوال برد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نامه گويائي پاسخ او را داد و نوشت:
إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمانَ عَلَي مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ.
وَإِنَّمَا الشُّورَي لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَي رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذلِكَ لِلَّهِ رِضيً، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَي مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَي قَاتَلُوهُ عَلَي اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّي.
وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةُ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّي؛ فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَكَ! وَالسَّلَامُ.(1).
*****
(1) نامه 6 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

«همانا كساني با من بيعت كرده اند كه با ابابكر و عمر و عثمان، با همان شرايط بيعت نمودند، پس آن كه در بيعت حضور داشت نمي‌تواند خليفه اي ديگر برگزيند، و آن كه غايب است نمي‌تواند بيعت مردم را نپذيرد، و همانا شوراي مسلمين از آنِ مهاجرين و انصار است، پس اگر بر امامت كسي گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودي خدا هم در آن است. حال اگر كسي كار آنان را نكوهش كند يا بدعتي پديد آورد، او را به جايگاه بيعت قانوني باز مي‌گردانند، اگر سرباز زد با او پيكار مي‌كنند، زيرا كه به راه مسلمانان در نيامده، خدا هم او را در گمراهيش وا مي‌گذارد.
بجانم سوگند! اي معاويه اگر دور از هواي نفس، به ديده عقل بنگري، خواهي ديد كه من نسبت به خون عثمان پاك ترين افراد م، و مي‌داني كه من از آن دور بوده ام، جز اينكه از راه خيانت مرا متّهم كني، و حق آشكاري را بپوشاني. با درود.»
و آنگاه به فرمانده نظامي خود «جرير بن عبداللَّه» كه او را به شام فرستاده بود قاطعانه دستور داد.
أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَي الْفَصْلِ، وَخُذْه بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ، أَوْ سِلْمٍ مُخْزِيَةٍ فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ، وَإِنِ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ، وَالسَّلَامُ.
«پس از نام خدا و درود! هنگامي كه نامه ام به دستت رسيد، معاويه را به يكسره كردن كار وادار، و با او برخوردي قاطع داشته باش، سپس او را آزاد بگذار در پذيرفتن جنگي كه مردم را از خانه بيرون مي‌ريزد، يا تسليم شدني خوار كننده، پس اگر جنگ را برگزيد، امان نامه او را بر زمين كوب، و اگر صلح خواست از او بيعت بگير، با درود.» (1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي تصفيه و پاكسازي مديريت هاي كشور اسلامي تا آنجا پيش رفت كه يك جنگ تمام عيار را براي ريشه كن كردن فساد اداري يك استاندار پذيرفت، امّا، معاويه را براي يك لحظه در پُست فرمانداري كشور اسلامي تحمّل نكرد.
*****
(1) نامه 8 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

عدم بکارگیري عناصر فاسد در مدیریت ها

اشاره

پس از بيعت عمومي مردم با امام علي عليه السلام كه طلحه و زبير در آن اجتماع بي نظير، تلاش و كوششي داشتند و در پيشاپيش مردم، همگان را جهت بيعت با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تشويق، كردند، حال خدمت امام علي عليه السلام رسيده، يكي تقاضاي فرمانداري بصره، و ديگري تقاضاي فرمانداري كوفه را داشت.
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اوّل محرّم 36 هجري، (عثمان بن حنيف) را به فرمانداري بصره و (عمارة بن شهاب) را براي فرمانداري كوفه انتخاب و به محل خدمت خود اعزام كرد.
طلحه و زبير كه براي خود قَدر و منزلتي قائل بودند، و تقاضاهاي گوناگوني داشتند بر آشفتند و با انواع اشكال تراشي‌ها و اعتراض ها، حكومت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را زير سئوال بردند كه امام علي عليه السلام طيّ نامه اي به آنها نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُما، وَإِنْ كَتَمْتُما، أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّي أَرَادُونِي، وَلَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّي بَايَعُونِي. وَإِنَّكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي،
وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايِعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَلَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ، فَإِنْ كُنْتُما بَايَعْتُمانِي طَائِعِينَ، فَارْجِعَا وَتُوبَا إِلَي اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ؛ وَإِنْ كُنْتُما بَايَعْتُمانِي كَارِهِينِ، فَقَدْ جَعَلْتُما لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ، وَإِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ.
وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُما بِأَحَقِّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمانِ، وَإِنَّ دَفْعَكُمَا هذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ، كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ، بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ.
وَقَدْ زَعَمْتُما أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمانَ، فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلْزِمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ.
فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَجَمَّعَ الْعَارُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامُ.(1).
«پس از ياد خدا و درود! شما مي‌دانيد گر چه پنهان مي‌داريد. كه من براي حكومت در پي مردم نرفته، آنان به سوي من آمدند، و من قول بيعت نداده تا آن كه آنان با من بيعت كردند، و شما دو نفر از كساني بوديد كه مرا خواستيد و بيعت كرديد. همانا بيعت عموم مردم با من نه از روي ترس قدرتي مسلّط بود، و نه براي به دست آوردن متاع دنيا، اگر شما دو نفر از روي ميل و انتخاب بيعت كرديد تا دير نشده باز گرديد، و در پيشگاه خدا توبه كنيد، و اگر در دل با اكراه بيعت كرديد خود دانيد، زيرا اين شما بوديد كه مرا در حكومت بر خويش راه داديد، اطاعت از من را ظاهر، و

نافرماني را پنهان داشتيد. به جان خودم سوگند! شما از ساير مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقيده و پنهان كاري نيستيد، اگر در آغاز بيعت كنار مي‌رفتيد آسان تر بود كه بيعت كنيد و سپس به بهانه سرباز زنيد. شما پنداشته ايد كه من كشنده عثمان مي‌باشم، بياييد تا مردم مدينه بين من و شما داوري كنند، آنان كه نه به طرفداري من بر خواستند نه شما، سپس هر كدام به اندازه جرمي كه در آن حادثه داشته، مسؤوليّت آن را پذيرا باشد. اي دو پيرمرد، از آن چه در انديشه داريد باز گرديد، هم اكنون بزرگ ترين مسئله شما عار است، پيش از آن كه عار و آتش خشم پروردگار دامنگيرتان گردد. با درود.»
از آن پس، آنها حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را با تهديد نظامي روبرو كرده و به جمع آوري اسلحه و ديگر امكانات نظامي پرداختند،
امام علي عليه السلام با قاطعيّت در برابر دلسوزيهاي سياست بازان ايستاد و اجازه نداد حتّي يك لحظه عناصر بي لياقت و فاسد در مديريت هاي سياسي كشور نفوذ كنند و در يك سخنراني خطاب به مردم، توطئه هاي آنان را افشا كرد.
معرفة طلحة والزّبير
البيعة العديمة النظير
الشكوي من طلحة و الزّبير
امام علي و شناساندن ناكثين «اصحاب جمل»
*****
(1) نامه 54 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

معرفة طلحة والزّبير

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُو بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفاً. وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ، فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ، فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَإِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا الطَّلِبَةُ إِلَّا قِبَلَهُمْ. وَإِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَلْحُكْمُ عَلَي أَنْفُسِهِمْ. إِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَلَا لُبِسَ عَلَيَّ. وَإِنَّهَا لَلْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فِيهَا الْحَمَأَ وَالْحُمَّةُ، وَالشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ؛ وَإِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ؛ وَقَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَغَبِهِ. وَايْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ، وَلَا يَعُبُّونَ بَعْدَهُ فِي حَسْيٍ!

ترجمه: شناسايي طلحه و زبير

«به خدا سوگند! طلحه و زبير و پيروانشان، نه منكري در كارهاي من سراغ دارند كه برابر آن بايستند، و نه ميان من و خودشان راه انصاف پيمودند، آنها حقّي را مي‌طلبند كه خود ترك كرده اند، و انتقام خوني را مي‌خواهند كه خود ريخته اند، اگر من در ريختن اين خون شريكشان بودم آنها نيز از آن سهمي دارند، و اگر خودشان تنها اين خون را ريخته اند، بايد از خود انتقام بگيرند. اولين مرحله عدالت آن كه خود را محكوم كنند، همانا آگاهي و حقيقت بيني، با من همراه است، نه حق را از خود پوشيده داشته ام و نه بر من پوشيده بود، همانا ناكثين «اصحاب جمل» گروهي سركش و ستمگرند، خشم و كينه، و زهر عقرب، و شبهاتي چون شب ظلماني در دلهايشان وجود دارد، در حالي كه حقيقت پديدار و باطل ريشه كن شده، و زبانش از حركت بر ضدّ حق فرومانده است. به خدا سوگند! حوضي برايشان پر از آب نمايم كه تنها خود بتوانم آبش را بيرون كشم، به گونه اي كه از آب آن سيراب بر نگردند، و پس از آن از هيچ گودالي آب ننوشند.

(يعني نقشه اي براي آنان طرح كنم كه راه فرار نداشته باشند).

و منه: فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوْذِ الْمَطَافِيلِ عَلَي أَوْلاَدِهَا، تَقُولُونَ: الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ! قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا، وَنَازَعْتُكُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُمُوهَا.
ترجمه: وصف بيعت بي همانند
شما مردم! براي بيعت كردن به سوي من يورش آورديد، چونان مادران تازه زاييده كه به طرف بچه هاي خود مي‌شتابند. و پياپي فرياد كشيديد، بيعت! بيعت! من دستان خويش فرو بستم، اما شما به اصرار آن را گشوديد، من از دست دراز كردن، سرباز زدم، و شما دستم را كشيديد.

الشكوي من طلحة و الزّبير

اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي، وَنَكَثَا بَيْعَتِي، وَأَلَّبَا النَّاسَ عَلَيَّ؛ فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا، وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا، وَأَرِهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيَما أَمَّلا وَعَمِلَا. وَلَقَدِ اسْتَثَبْتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ، وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوِقَاعِ، فَغَمَطَا النِّعْمَةَ، وَرَدَّا الْعَافِيَةَ.(1).

ترجمه: شكوه از طلحه و زبير

خدايا! طلحه و زبير پيوند مرا گسستند، بر من ستم كرده و بيعت مرا شكستند، و مردم را براي جنگ با من شوراندند، خدايا آن چه را بستند تو بگشا، و آن چه را محكم رشته اند پايدار مفرما، آرزوهايي كه براي آن تلاش مي‌كنند بر باد ده، من پيش از جنگ از آنها خواستم تا بازگردند، و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را مي‌كشيدم لكن آنها به نعمت پشت پا زدند و بر سينه عافيت دست رد گذاردند.»

*****

(1) خطبه 137 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

و آنگاه كه طلحه و زبير با همراهي عائشه سپاهي گرد آوردند و شورش بصره را مي‌خواستند دامن زنند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در يك سخنراني افشاگرانه، تهديد آنان را با تهديد جدّي نظامي پاسخ داد و فرمود:
أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَي أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلي نِصَابِهِ. وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفاً. وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَي أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحَيُّونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ. يا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أُجِيبَ! وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ. فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَي بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِراً لِلْحَقِّ! وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلَي يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.(1).
ترجمه: «آگاه باشيد، كه همانا شيطان حزب و يارانش را بسيج كرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار ديگر ستم را به جاي خود نشاند، و باطل به جايگاه خويش پايدار شود. سوگند به خدا ناكثين هيچ گناهي از من سراغ ندارند، و انصاف را بين من و خودشان رعايت نكردند، آنها حقّي را مي‌طلبند كه خود ترك كردند، و انتقام خوني را مي‌خواهند كه خود ريختند، اگر شريك آنها بودم، پس آنها نيز در اين خونريزي سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ريختند پس كيفر مخصوص آنهاست، مهمترين دليل آنها به زيان خودشان است، مي‌خواهند از پستان مادري شير بدوشند كه خشكيده، بدعتي را زنده مي‌كنند كه مدّت هاست مرده، وَه چه دعوت كننده اي!؟(2) و چه اجابت كنندگاني؟) همانا من به كتاب خدا و فرمانش درباره ناكثين خوشنودم. اما اگر از آن سرباز زدند با شمشير تيز پاسخ آنها را خواهم داد، كه براي درمان باطل و ياري دادن حق كافي است. شگفتا! از من خواستند به ميدان نبرد آيم و برابر نيزه هاي آنان قرار گيرم و ضربت هاي شمشير آنها را تحمّل كنم، گريه كنندگان بر آنها بگريند، تاكنون كسي مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشير نهراسانده است، من به پروردگار خويش يقين داشته و در دين خود شك و ترديدي ندارم.)
*****

(1) خطبه 22 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.
دعوت كنندگان، طلحه و زبير و عائشه مي‌باشند.

انتخاب فرمانداران[1]

.حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به «مديريت سياسي» جامعه اسلامي احساس مسئوليت شديد مي‌كرد، و بلافاصله پس از بيعت مردم به فكر انتخاب مديران لايق، و عزل فرمانداران و كارگران نا لايق افتاد و در اين راه هيچگونه سياسي كاري، يا مسامحه نشان نمي‌داد.
در آغاز محرم 36 هجري انتصابات مهمّي به شرح زير انجام داد:
1- عثمان بن حنيف براي فرمانداري بصره
2- عمارة بن شهاب براي فرمانداري كوفه
3- عبدالله بن عباس براي فرمانداري يمن
4- قيس بن سعد براي فرمانداري مصر
5- سهل بن حنيف براي فرمانداري شام
تمام فرمانداران برسر پُست خود حاضر و به اداره امور پرداختند، جز فرماندار شام، زيرا وقتي وارد شام شد به او گفتند:
اگر طرفدار خليفه سوم هستي و براي خونخواهي او آمدي، وارد شو و الاّ برگرد.
سهل نيز به خدمت امام علي عليه السلام بازگشت.(2).
*****
(1) براي اطّلاع بيشتر در اين فصل به جلد چهارم همين مجموعه (امام علي و امور نظامي) فصل اوّل، انتخاب مديران لايق براي جامعه مراجعه شود.
تاريخ طبري، ج3، ص450.

جبران و دلجويي (اصل بازسازي نيروهاي انساني)

اشاره

يكي ديگر از اصول مديريت «بازسازي نيروهاي انساني» است، اگر فردي در يكي از مديريت‌ها ناتوان است امّا در بخش ديگري مي‌تواند مؤثّر باشد، نبايد او را ضايع و توان كاري او را تضعيف كرد.

دلجويي از مديران عزل شده

طبيعي است كه در تداوم كارهاي اجتماعي، سياسي، كيفيّت كار افراد، و ميزان كارآئي مديران روشن مي‌گردد، و جابجائي نيروها، يا عزل و نصب كار گزاران يك مسئله طبيعي و مديريتي است كه براي بهتر اداره كردن كشور ضروري است
و در دوران حكومت كوتاه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام افرادي نيز عزل گرديدند:
آنها كه خيانت كردند، مجازات شدند.
آنها كه بي لياقتي نشان دادند، به مركز آورده شدند.
و آنها كه براي جاي ديگري مفيد بودند، امّا از عهده كارهاي بزرگ عاجز بودند از آنها دلجوئي بعمل آمد.
وقتي مالك اشتر را فرماندار مصر قرار داد، و نگراني محمد بن ابي بكر را شنيد از او دلجوئي كرد و نامه 34 را به او نوشت.

بكارگيري صحيح مديران

عمرو بن ابي سلمه در بخش مديريت سياسي، استاندار امام علي عليه السلام در بحرين و قسمتي از فارس بود، چون امام در آستانه حركت به سوي جنگ صفّين بود، با ويژگيهاي رزمي كه در عمروبن ابي سلمه، سراغ داشت، او را فراخواند، و در بخش مديريت نظامي بكار گرفت و به جاي او (نعمان بن عجلان) را فرستاد.(1).

*****

(1) نامه 42، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

مديريت در بيت رهبري (اصل نظم گرايي)

اشاره

يكي از اصول ارزشمند مديريت، «نظم گرايي» است كه بايد در تمام مسئوليّت‌ها و مشاغل و پست هاي سياسي رعايت گردد، و از همه مهم تر مسئولين بيت رهبري بايد «قانونمند» و «نظم گرا» باشند تا در عمل، الگوي ديگر افراد جامعه قرار گيرند.

تقسیم کار

اشاره

افرادي كه در منزل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مشاغل گوناگوني را بر عهده داشتند، با رعايت اصل «تقسيم كار» با نظم خاصّي، مسئوليّت هاي خود را تحقّق بخشيده و در كار يكديگر دخالت نمي‌كردند و «اصل نظم گرايي» رعايت مي‌گرديد. مانند:

نويسندگان امام

مؤذّن امام

دربان منزل امام

خدمتكاران منزل امام

امام علي با توجه به نظم گرايي در سيستم رهبري به مالك اشتر نوشت

نویسندگان امام

نویسندگان امام علي عليه السلام، اوّل عبيداللَّه بن ابي رافع
و پس از او سعيد بن نمران همداني
و بعد از او عبداللَّه بن جعفر و عبداللَّه بن مسعود بودند
كه نامه‌ها و مكاتبات دفاتر مالياتي و سياسي را بر عهده داشتند.

مؤذّن امام

مؤذّن حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام (جويرة بن مسهر عبدي) و بعد از او (ابن نباح) بود كه او را حجّاج شهيد كرد.

دربان منزل امام علي عليه السلام ابتداء سلمان فارسي، و سپس ابو فيروز «ايراني بود كه پس از شهادت امام دربان مخصوص امام مجتبي عليه السلام شد»
و ديگري قنبر و ميثم تمّار بودند.

خدمتكاران منزل امام

خدمتكاران منزل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام، سعد و (نصر) بودند كه پس از امام علي عليه السلام با امام مجتبي عليه السلام و سپس با امام حسين عليه السلام بودند و در كربلا به شهادت رسيدند.
و ديگري «غزوان» و «ميمون» بودند كه برخي از كارها را بعهده داشتند و از زنان خدمتكار حضرت «فضّه» بود كه در آغاز، در خدمت حضرت زهراعليها السلام بود و پس از شهادت آن حضرت به خدمت خود ادامه داد. (1).
*****
(1) زندگاني اميرالمؤمنين عليه السلام، ص406.

ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ، فَوَلِّ عَلَي أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ، وَاخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ، فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَإٍ وَلَا تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ، وَإِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَي الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَيُعْطِي مِنْكَ، وَلَا يُضْعِفُ عَقْداً اعْتَقَدَهُ لَكَ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ، وَلَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ.ثُمَّ لَا يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَي فِرَاسَتِكَ وَاسْتِنَامَتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْ ءٌ.وَلكِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وَلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَراً، وَأَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهاً، فَإِنَّ ذلِكَ دَلِيلٌ عَلَي نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ. وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْساً مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا، وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ.ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا: مِنْهَا إِجَابَةُ عُمَّالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كُتَّابُكَ، وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَحْرَجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ. وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ. وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ، وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ. وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ: إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً، فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ، وَوَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَي اللَّهِ مِنْ ذلِكَ كَامِلاً غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوصٍ، بَالِغاً مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ. وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تَكُونَنَّ مُنَفِّراً وَلَا مُضَيِّعاً، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ. وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم حِينَ وَجَّهَنِي إِلَي الْيَمَنِ كَيْفَ أُصَلِّي بِهِمْ؟ فَقَالَ:
«صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ، وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً».
وَأَمَّا بَعْدُ، فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوُلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ، وَقِلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ؛ وَالِاحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَيَقْبُحُ الْحَسَنَ، وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ، وَيُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ. وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَي عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَيْسَتْ عَلَي الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ، وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَذْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ احْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِيهِ، أَوْ فِعْلٍ كَرِيمٍ تُسْدِيهِ! أَوْ مُبْتَلًي بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيِسُوا مِنْ بَذْلِكَ! مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَؤُونَةَ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شَكَاةِ مَظْلِمَةٍ، أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي

مُعَامَلَةٍ. ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقِلَّةُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ، فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُولئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ. وَلَا تُقْطِعَنَّ لِاَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَّتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ، تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ، يَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَي غَيْرِهِمْ، فَيَكُونَ مَهْنَأُ ذلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذلِكَ صَابِراً مُحْتَسِباً، وَاقِعاً ذلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذلِكَ مَحْمُودَةٌ. وَإِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ، وَاعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقاً بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَاراً تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَي الْحَقِّ.

«بخشي از كارها بگونه اي است كه خود بايد انجام دهي، مانند پاسخ دادن به كارگزاران دولتي، در آنجا كه منشيان تو از پاسخ دادن به آنها درمانده اند، و ديگر، بر آوردن نياز مردم در همان روزي كه به تو عرضه مي‌دارند، و يارانت در رفع نياز آنان ناتوانند، كار هر روز را در همان روز انجام ده، زيرا هر روزي، كاري مخصوص به خود دارد نيكوترين وقت‌ها و بهترين ساعات شب و روزت را براي خود و خداي خود انتخاب كن، اگر چه همه وقت براي خداست، آنگاه كه نيّت درست و رعيّت در آسايش قرار داشته باشد. از كارهايي كه به خدا اختصاص دارد و بايد با اخلاص انجام دهي، انجام واجباتي است كه ويژه پروردگار است، پس در بخشي از شب و روز، تن را به پرستش خدا اختصاص ده، و آن چه تو را به خدا نزديك مي‌كند بي عيب و نقصاني انجام ده، اگر چه دچار خستگي جسم شوي. هنگامي كه نماز به جماعت مي‌خواني، نه با طولاني كردن نماز مردم را بپراكني و نه آن كه آن را تباه سازي، زيرا در ميان مردم، بيمار يا صاحب حاجتي وجود دارد، آنگاه كه پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم مرا به يمن مي‌فرستاد از او پرسيدم، با مردم چگونه نماز بخوانم؟ فرمود:

«در حد توان ناتوانان نماز بگذار و بر مؤمنان مهربان باش»

هيچگاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، كه پنهان بودن واليان، نمونه اي از تنگ خويي و كم اطّلاعي در امور جامعه مي‌باشد. نهان شدن از رعيّت، زمامداران را از دانستن آن چه بر آنان پوشيده است باز مي‌دارد، پس كار بزرگ، اندك، و كار اندك بزرگ جلوه مي‌كند، زيبا زشت، و زشت زيبا مي‌نمايد، و باطل به لباس حق در آيد، همانا زمامدار، آن چه را كه مردم از او پوشيده دارند نمي‌داند، و حق را نيز نشانه اي نباشد تا با آن راست از دروغ شناخته شود، و تو به هر حال يكي از آن دو نفر مي‌باشي: يا خود را براي جانبازي درراه حق آماده كردي پس نسبت به حقّ واجبي كه بايد بپردازي يا كار نيكي كه بايد انجام دهي ترسي نداري، پس چرا خود را پنهان مي‌داري؟ و يا مردي بخيل و تنگ نظري، پس مردم چون تو را بنگرند

مأيوس شده از درخواست كردن باز مانند. با اينكه بسياري از نيازمنديهاي مردم رنجي براي تو نخواهد داشت، كه شكايت از ستم دارند يا خواستار عدالتند، يا در خريد و فروش خواهان انصافند. همانا زمامداران را خواص و نزديكاني است كه خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ريشه ستمكاريشان را با بريدن اسباب آن بخشكان، و به هيچكدام از اطرافيان و خويشاوندانت زمين را واگذار مكن، و بگونه اي با آنان رفتار كن كه قرار دادي به سودشان منعقد نگردد كه به مردم زيان رساند، مانند آبياري مزارع، يا زراعت مشترك، كه هزينه هاي آن را بر ديگران تحميل كنند، در آن صورت سودش براي آنان، و عيب و ننگش در دنيا و آخرت براي تو است. حق را مال هر كس كه باشد، نزديك يا دور بپرداز، و در اين كار شكيبا باش، و اين شكيبايي را به حساب خدا بگذار، گر چه اجراي حق مشكلاتي براي نزديكانت فراهم آورد، تحّمل سنگيني آن را به ياد قيامت برخود هموار ساز و هرگاه رعيّت بر تو بدگمان گردد، افشاگري نموده عذر خويش را آشكارا در ميان بگذار، و با اينكار از بدگماني نجاتشان ده، كه اين كار رياضتي براي خودسازي تو، و مهرباني كردن نسبت به رعيّت است، و اين پوزش خواهي تو آنان را به حق وامي دارد. سپس در امور نويسندگان و منشيان به درستي بينديش، و كارهايت را به بهترين آنان واگذار، و نامه هاي محرمانه، كه در بردارنده سياستها و اسرار تو است، از ميان نويسندگان به كسي اختصاص ده كه صالح تر از ديگران باشد، كسي كه گرامي داشتن او را به سركشي و تجاوز نكشاند تا در حضور ديگران با تو مخالفت كند، و در رساندن نامه كار گزارانت به تو، يا رساندن پاسخهاي تو به آنان كوتاهي نكند، و در آن چه براي تو مي‌ستاند يا از طرف تو به آنان تحويل مي‌دهد، فراموشكار نباشد. و در تنظيم هيچ قراردادي سُستي نورزد، و در بر هم زدن قراردادي كه به زيان توست كوتاهي نكند، و منزلت و قدر خويش را بشناسد، همانا آن كه از شناخت قدر خويش عاجز باشد، در شناخت قدر ديگران جاهل تر است مبادا در گزينش نويسندگان و منشيان، بر تيزهوشي و اطمينان شخصي و خوش باوري خود تكيه نمايي، زيرا افراد زيرك با ظاهرسازي و خوش خدمتي، نظر زمامداران را به خود جلب مي‌نمايند، كه در پس اين ظاهرسازي ها، نه خيرخواهي وجود دارد، و نه از امانت داري نشاني يافت مي‌شود لكن آنها را با خدماتي كه براي زمامداران شايسته و پيشين انجام داده اند بيازماي، به كاتبان و نويسندگاني اعتماد داشته باش كه در ميان مردم آثاري نيكو گذاشته، و به امانتداري از همه مشهور ترند، كه چنين انتخاب درستي نشان دهنده خيرخواهي تو براي خدا، و مردمي است كه حاكم آناني. براي هريك از كارهايت سرپرستي برگزين كه بزرگي كار بر او چيرگي نيابد، و فراواني كار او را درمانده نسازد، و بدان كه هرگاه در كار نويسندگان و منشيان تو

كمبودي وجود داشته باشد كه تو بي خبر باشي خطرات آن دامنگير تو خواهد بود.»

زمانمند بودن كارهاي شخصي و مراجعات مردمي

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نظم در امور را رعايت مي‌كرد.
و كارها و مسئوليّت هاي خود را در زمانهاي تعيين شده انجام مي‌داد، كه رمز موفّقيّت هر انساني است.
زراره از امام صادق عليه السلام نقل مي‌كند كه برنامه روزانه امام علي عليه السلام اينگونه بود:
1- پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب دعا و مستحبّات را ادامه مي‌داد.
2- پس از طلوع خورشيد درب خانه را براي فقراء و نيازمندان مي‌گشود.
3- قبل از ظهر ساعتي را به ياران و اصحاب فقه و احكام مي‌آموخت.
4- ساعتي را در شب شخصاً در خيابان هاي شهر قدم مي‌زد تا رفع ظلم فرمايد.(1).
*****
(1) بهج الصّباغة، ج4، ص132.

تشویق مدیران (اصل رواج ارزش ها)

اشاره

اگر در جامعه اسلامي اصل رواج و رونق ارزش‌ها در مديريت ها، به خوبي رعايت شود، و ويژگيهاي مديران لايق در قلم و بيان بگونه شايسته اي تبليغ گردد مي‌توان نقش الگوئي داشته و ديگر مديران را با ارزشها آشنا ساخت.

تشويق استاندار موفّق

طرح ويژگي هاي مديران لايق

يادآوري اهمّيّت مديريت ها

تشويق استاندار موفّق

حضرت اميرعليه السلام هنگامي كه (سعدبن مسعود) فرماندار مدائن بود، براي او نوشت:
امّا بَعْدُ: فَاِنَّكَ قَدْ أدَّيْتَ خَراجَكَ وَ اَطَعْتَ رَبَّكَ وَ اَرْضَيْتَ اِمامَكَ فِعْلَ الْمُبِرِّ التَّقِي النَّجيبِ، فَغَفَرَ اللّه وَ تَقَبَّلَ سَعْيِكَ وَ حسَّنَ مَآبَكَ.(1).
«تو اي سعد! خراجت را پرداخت كرده اي، از پروردگارت اطاعت نموده اي و رهبر و امامت را خشنود كرده اي، مانند كار مرد ضابط و نيكوكار، پرهيزگار و نجيب.
پس خداوند گناهان تو را بيامرزد، كوشش تو را قبول كند و عاقبت تو را نيكو گرداند!»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اين نامه از «سعد» تجليل مي‌كند و مي‌فرمايد كه:
تو امام و رهبرت را خشنود كرده اي و خراجت را پرداخت نموده اي.
در حالي كه در نامه هاي مختلفي كه به استانداران و فرمانداران خود نوشت، هميشه آنها را به پرداخت خراج تشويق نموده و از كسر پرداخت آن برحذر داشته است.
اين نشانگر ايمان و اعتقاد (سعد) و درستكاري و امانت داري او است، كه حضرت اينگونه از او تمجيد و تجليل مي‌كند، و حسن عاقبت را براي او آرزو دارد، و كسي كه اميرالمؤمنين عليه السلام براي او دعا كند، مسلّماً عاقبت به خير خواهد شد و (سعد) در زمان امام حسن مجتبي عليه السلام آن را به اثبات رساند.
نامه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نشانگر نكته ديگري نيز مي‌باشد، و آن اين كه بايد از افراد درستكار و مسئوليني كه عملكرد آنها صحيح است، تقدير و تشكّر كرد و با اين عمل، آنها را براي فعّاليّتهاي مناسب تشويق و ترغيب نمود، تا اين كه به تعبير خود حضرت، افراد خاطي و نيكوكار مساوي نباشند و برتري نيكوكاران معيّن و مشخّص گردد.
*****
(1) تاريخ يعقوبي، ج2، ص 201 - و انساب الاشراف، ج2، ص158.

طرح ويژگي هاي مديران لايق

براي تشويق ديگر مديران سياسي به ادامه تلاش، و به حركت در آوردن مديران بي تفاوت، بايد ويژگي هاي مديران لايق را تبليغ كرد، و در جامعه، بگونه شايسته اي مطرح نمود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به ويژگي هاي اخلاقي، سياسي، مديريتي و نظامي مالك اشتر اينگونه نوشت كه:
وَقَدْ أَمَّرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَي مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَاهُ دِرْعاً وَمِجَنّاً، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَلَا سَقْطَتُهُ وَلَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَي مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.
«من (مالك اشتر پسر حارث) را بر شما و سپاهياني كه تحت امر شما هستند، فرماندهي دادم، گفته او را بشنويد، و از فرمان او اطاعت كنيد، او را چونان زره و سپر نگهبان خود بر گزينيد، زيرا كه مالك، نه سُستي به خرج داده و نه دچار لغزش مي‌شود، نه در آنجايي كه شتاب لازم است كُندي دارد، و نه آنجا كه كندي پسنديده است شتاب مي‌گيرد.» (1).
*****
(1) نامه 13 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

يكي از روش هاي بازسازي نيروها، و بالابردن ميزان تعهّد و مسئوليّت پذيري آنان، يادآوري اهميّت و عظمت مديريت هاي واگذار شده مي‌باشد كه امام علي عليه السلام پس از آنكه محمد بن ابي بكر را به فرماندهي سپاه مصر برگزيد به او نوشت:

وَاعْلَمْ - يَا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِي بَكْرٍ - أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَي نَفْسِكَ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ، وَلَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرِضَي أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلَفاً مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلَفٌ فِي غَيْرِهِ. صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ. وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْ ءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ.

ومنه: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَي وَإِمَامُ الرَّدَي، وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ. وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم:

«إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَي أُمَّتِي مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِكاً؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ. وَلكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ».

«اي محمد بن ابي بكر! بدان، كه من تو را سرپرست بزرگ ترين لشكرم يعني لشكر مصر، قرار دادم، بر تو سزاوار است كه با خواسته هاي دل مخالفت كني، و از دين خود دفاع نمايي، هرچند ساعتي از عمر تو باقي نمانده باشد، خدا را در راضي نگهداشتن مردم به خشم نياور، زيرا خشنودي خدا جايگزين هر چيزي بوده امّا هيچ چيز جايگزين خشنودي خدا نمي‌شود، نماز را در وقت خودش به جاي آر، نه اينكه در بيكاري زودتر از وقتش بخواني، و به هنگام درگيري و كار آن را تأخير بياندازي، و بدان كه تمام كردار خوبت در گرو نماز است.

(قسمتي از نامه)

امام هدايتگر، و زمامدار گمراهي هيچگاه مساوي نخواهند بود، چنانكه دوستان پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم و دشمنانش برابر نيستند، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم به من فرمود:

(بر امّت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرك هراسي ندارم، زيرا مؤمن را ايمانش بازداشته، و مشرك را خداوند به جهت شرك او نابود مي‌سازد، من بر شما از مرد منافقي مي‌ترسم كه دروني دو چهره، و زباني عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است).» (1).

و به يكي ديگر از مديران سياسي خود در همين رابطه نوشت.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَي إِقَامَةِ الدِّينِ، وَأَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ،

وَأَسُدَّ بِهِ لَهَاةَ الثَّغْرِ الْمخُوفِ. فَاسْتَعِنْ بِاللّهِ عَلَي مَا أَهَمَّكَ، وَاخْلِطِ الشِّدَّةَ بِضِغْثٍ مِنَ اللِّينِ، وَارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ، وَاعْتَزِمْ بِالشِّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشِّدَّةُ. وَاخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ، حَتَّي لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ، وَالسَّلَامُ.
«پس از ياد خدا و درود! همانا تو از كساني هستي كه در ياري دين از آنها كمك مي‌گيرم، و سركشي و غرور گناهكاران را در هم مي‌كوبم، و مرزهاي كشور اسلامي را كه در تهديد دشمن قرار دارند حفظ مي‌كنم، پس در مشكلات از خدا ياري جوي، و درشتخويي را با اندك نرمي بياميز، در آنجا كه مدارا كردن بهتر است مدارا كن، و در جايي كه جز با درشتي كار انجام نگيرد، درشتي كن، پرو بالت را برابر رعيّت بگستران، با مردم گشاده روي و فروتن باش، و در نگاه و اشاره چشم، در سلام كردن و اشاره نمودن با همگان يكسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نكنند، و ناتوانان از عدالت تو مأيوس نگردند. با درود.» (2).
و براي نشان دادن الگوهاي موفّق در مديريت هاي سياسي، و نظامي در نامه اي كه به مردم مصر نوشت، ويژگيهاي مالك اشتر را براي مردم مصر يك به يك بازگو مي‌كند تا انسانهاي الگو پذير از مردان توانا الگو گيرند و انسانهاي ناتوان در خودسازي خود بكوشند.
امام در نامه 38 خطاب به مردم مصر نوشت:
أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ، أَشَدَّ عَلَي الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقَّ، فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، لَا كَلِيلُ الظُّبَةِ، وَلَا نَابِي الضَّرِيبَةِ: فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا، فَإِنَّهُ لَا يُقْدِمُ وَلَا يُحْجِمُ، وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي. وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَي نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ، وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَي عَدُوِّكُمْ.
«پس از ستايش پروردگار! من بنده اي از بندگان خدا را به سوي شما فرستادم، كه در روزهاي وحشت، نمي‌خوابد، و در لحظه هاي ترس از دشمن روي نمي‌گرداند، بر بدكاران از شعله هاي آتش تندتر است، او مالك پسر حارث مَذحجي است، آنجا كه با حق است، سخن او را بشنويد، و از او اطاعت كنيد، او شمشيري از شمشيرهاي خداست، كه نه تيزي آن كُند مي‌شود، و نه ضربت آن بي اثر است، اگر شما را فرمان كوچ كردن داد، كوچ كنيد، و اگر گفت بايستيد، بايستيد، كه او در پيش روي و عقب نشيني و حمله، بدون فرمان من اقدام نمي‌كند. مردم مصر! من شما را بر خود برگزيدم كه او را براي شما فرستادم، زيرا او را خيرخواه شما ديدم، و سرسختي او را در برابر دشمنانتان پسنديدم.» (3).

*****
(1) نامه 27 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 46 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.
نامه 38 كه اسناد و مدارك آن به شرح زير است:
1- تاريخ طبري ج4 ص172 وج3 ص127سنه38: طبري شافعي (متوفاي310ه)
2- كتاب الغارات ج 1 ص 266: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
3- كتاب صفين ص 122: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 ه)
4- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج2 ص194: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
5- البيان والتبيين ج 3 ص 257: جاحظ (متوفاي 255 ه)
6- تاريخ كامل ج 3 ص 177: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه).

مدیریت نظامي

مديريت عالي نظامي

يكي از ويژگي هاي مهم مديريتي امام علي عليه السلام كه دوست و دشمن به آن اعتراف دارند «مديريت نظامي» است.(1).
امام در تمام نبردها با طرح و برنامه عالي نظامي، بر دشمنان خود پيروز شد
و تنها دلاوري است كه در تاريخ بشريّت، همواره پيروز و بي شكست مي‌باشد.
تمام خطوط دفاعي دشمنان را با نقشه هاي نظامي حساب شده اي در هم مي‌شكست و هر جا كه لشگريان اسلام، و فرماندهان نظامي در حلّ مشكلات نظامي به بن بست مي‌رسيدند، حَلاّل مشكل‌ها علي عليه السلام بود.
و در مشاوره هاي نظامي خلفاء حضور جدّي و تعيين كننده داشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در كودكي بر حريفان خود غلبه مي‌كرد كه فرمود:
أَنَا وَضَعْتُ فِي الصِّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ. وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ. وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَي صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيُمِسُّنِي جَسَدَهُ، وَيُشِمُّنِي عَرْفَهُ. وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْ ءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ.(2).
«من در خردسالي، بزرگان عرب را بخاك افكندم، و شجاعان دو قبيله معروف «ربيعه» و «مُضر» را درهم شكستم، شما موقعيّت مرا نسبت به رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم در خويشاوندي نزديك، در مقام و منزلت ويژه مي‌دانيد، پيامبر مرا در اتاق خويش مي‌نشاند، در حالي كه كودك بودم مرا در آغوش خود مي‌گرفت، و در استراحتگاه مخصوص خود مي‌خوابانيد، بدنش را به بدن من مي‌چسباند، و بوي پاكيزه خود را به من مي‌بويانيد، و گاهي غذايي را لقمه لقمه در دهانم مي‌گذارد، هرگز دروغي در گفتار من، و اشتباهي در كر دارم نيافت.»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از هيچ تهديد نظامي نهراسيد و قاطعانه هر تهديدي را پاسخ داد، كه نسبت به تهديد سران جنگ جَمَل (ناكثين) فرمود:
وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلَي يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.
«شگفتا! از من خواستند به ميدان نبرد آيم و برابر نيزه هاي آنان قرار

گيرم و ضربت هاي شمشير آنها را تحمّل كنم، گريه گنندگان بر آنها بگريند، تاكنون كسي مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشير نهراسانده است، من به پروردگار خويش يقين داشته و در دين خود شك و ترديدي ندارم.» (3).

در يك سخنراني ديگر فرمود:

قَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرَهَّبُ بِالضَّرْبِ؛ وَأَنَا عَلَي مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ.

«تا بوده ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشير نهراسانده اند، من به وعده پيروزي كه پروردگارم داده است استوارم.» (4).

و نسبت به شايعات مخالفان كه طرح هاي نظامي امام علي عليه السلام را زير سئوال بردند و افشاگرانه فرمود:

قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً، وَجَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ؛ حَتَّي لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَلكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ. لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهاأَنَذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَي السِّتِّينَ! وَلكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ!

«خدا شما را بكشد كه دل من از دست شما پر خون، و سينه ام از خشم شما مالامال است، كاسه هاي غم و اندوه را، جُرعه جُرعه به من نوشانديد، و با نافرماني و ذّلت پذيري، رأي و تدبير مرا تباه كرديد، تا آنجا كه قريش در حق من گفت:

«بي ترديد پسر ابيطالب مردي دلير است ولي دانش نظامي ندارد»

خدا پدرانشان را مزد دهد، آيا يكي از آنها تجربه هاي جنگي سخت و دشوار مرا دارد؟ يا در پيكار توانست از من پيشي گيرد؟ هنوز بيست ساله نشده، كه در ميدان نبرد حاضر بودم، هم اكنون كه از شصت سال گذشته ام.

امّا دريغ، آن كس كه فرمانش را اجراء نكنند، رأيي نخواهد داشت.» (5).

و آنگاه كه معاويه، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را به جنگ تهديد كرد، در پاسخ او نوشت:

وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَي الْحَرْبِ، فَدَعِ النَّاسَ جَانِباً وَاخْرُجْ إِلَيَّ، وَأَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ، لِتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَي قَلْبِهِ، وَالْمُغَطَّي عَلَي بَصَرِهِ!

فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّكَ وَأَخِيكَ وَخَالِكَ شَدْخاً يَوْمَ بَدْرٍ، وَذلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَبِذلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَي عَدُوِّي، مَا اسْتَبْدَلْتُ دِيناً، وَلَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيّاً. وَإِنِّي لَعَلَي الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَدَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ.

وَزَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ ثَائِراً بِدَمِ عُثْمانَ. وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِباً، فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ تَضِجُّ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْكَ ضَجِيجَ الْجِمَالِ بِالْأَثْقَالِ، وَكَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعاً مِنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ، وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، إِلَي كِتَابِ اللَّهِ، وَهِيَ كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ، أَوْ

مُبَايِعَةٌ حَائِدَةٌ.
(معاويه! مرا به جنگ خوانده اي، اگر راست مي‌گويي مردم را بگذار و به جنگ من بيا، و دو لشكر را از كشتار بازدار، تا بداني پرده تاريك بر دل كدام يك از ما كشيده، و ديده چه كس پوشيده است؟ من ابوالحسن، كشنده جدّ و دايي و برادر تو در روز نبرد بدر،(6) مي‌باشم كه سر آنان را شكافتم، همان شمشير با من است، و با همان قلب با دشمنانم ملاقات مي‌كنم، نه بدعتي در دين گذاشته، و نه پيامبر جديدي برگزيده ام، من بر همان راه راست الهي قرار دارم كه شما با اختيار رهايش كرده، و با اكراه پذيرفته بوديد.
خيال كردي به خونخواهي عثمان آمده اي؟ در حالي كه مي‌داني خون او به دست چه كساني ريخته شده، اگر راست مي‌گويي از آنها مطالبه كن، همانا من تو را در جنگ مي‌نگرم كه چونان شتران زير بار سنگين مانده، فرياد و ناله سر مي‌دهي، و مي‌بينم كه لشكريانت با بي صبري از ضربات پياپي شمشيرها، و بلاهاي سخت، و بر خاك افتادن مداوم تن ها، مرا به كتاب خدا مي‌خوانند در حالي كه لشكريان تو، كافرند و در انكار، از بيعت كنندگانند و پيمان شكن.)(7).
*****
(1) براي اطّلاع بيشتر به جلد چهارم اين مجموعه، امام علي عليه السلام و امور نظامي مراجعه فرمائيد.
خطبه 115/192 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 22 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 174 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.
خطبه 27 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.
جدّ معاويه، عُتْبَةِ بن ربيعه، و دايي او، وليد بن عَتَبه، و برادر او، حنظلة بن ابي سفيان، در آغاز نبرد در بدر به ميدان آمدند، علي عليه السلام در برابر دايي معاويه، «وليد» قرار گرفت و كار او را ساخت سپس به كمك «عبيده» رفت كه با عُتبه جدّ معاويه سخت درگير بود او را نيز از پاي درآورد و در ادامه نبرد برادر معاويه را كشت.
نامه 10 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

رهبري و جانشيني

در آستانه حركت براي جنگ تبوك، به رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم گزارش دادند كه:
احزاب سياسي و گروههاي منافق، قصد دارند در غيبت تو در شهر مدينه، دست به توطئه هائي بزنند و از فرصت به دست آمده سوء استفاده كنند.
رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم براي جانشيني خود در مدينه، و هم براي ريشه كَن شدن توطئه ها، امام علي عليه السلام را انتخاب كرد تا در مدينه بماند.
و هرگونه توطئه اي را سركوب كند.
با توجّه به لياقت‌ها و مديريت عالي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است كه رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم خطاب به آن حضرت فرمود:
أنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسي، الّا اَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي
(تو از براي من به منزله هارون براي موسي هستي، جز اينكه پس از من پيغمبري نيست).
آنچه از اين حديث به اثبات مي‌رسد تنها رهبري و جانشيني در روزهاي غيبت پيامبر از مدينه نيست بلكه ماجراي مانور نظامي به سوي تبوك باعث شد تا امامت و ولايت امام علي عليه السلام را به جهانيان ابلاغ فرمايد.(1).
اين سخن پيغمبرصلي الله عليه وآله وسلم را براي علي عليه السلام (انتَ مِنّي بِمَنزلةِ هارونَ مِنْ موسي) جماعتي از صحابه روايت كرده اند و در نزد ما از ثابت ترين و صحيح ترين احاديث است؛
الف- و سَعْد بن ابي وقّاص نيز روايت كرده است.
ب- ابن ابي خَيْثَمَة(2) و جابر بن عبداللّه و اسماء دختر عميس(3) و ابن عبّاس و ابوسعيد خِدري و اُمُّ سَلَمة هم روايت كرده اند.
ج- تِرمذي گفته است:
ما را حديث كرد قاسم بن دينار كوفي از ابونُعيم و او از عبدالسّلام بن حرب و او از يحيي بن سعد بن مُسيِّب و او از سعد بن ابي وقّاص كه پيغمبرصلي الله عليه وآله وسلم به امام علي عليه السلام فرمود:
أنْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسي
و گفت: اين حديث، حديثي است حَسَن و صحيح.
و گفت:
ما را حديث كرد محمود بن غَيلان از ابواحمد زُبيري و او از شريك و شريك از عبداللّه بن محمّد بن عقيل و او از جابر بن عبداللّه كه پيغمبرصلي الله

عليه وآله وسلم به امام علي عليه السلام فرمود:
انْتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارونَ مِنْ موسي، الاّ اَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي.
د- يحيي بن معين(4) حديث كرد كه به ما گفت: مروان بن معاويه فزاري و او از موساي جُهني و او از فاطمه عليها السلام كه فاطمه عليها السلام فرمود:
از اسماء دختر عُميس شنيدم كه مي‌گفت: از پيغمبرصلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه به علي عليه السلام فرمود:
«انتَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ موسي اءلّا اَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدي».
براي اطّلاع بيشتر از مديريت نظامي امام عليه السلام به كتاب امام علي عليه السلام و امور نظامي و دفاعي جلد چهارم اين مجموعه مراجعه شود.
*****
(1) منظور از جانشيني علي عليه السلام تنها براي اهل و عيال پيغمبرعليه السلام نبود، بلكه چنانچه از خودِ حديث بر مي‌آيد، مراد امامت و ولايت علي عليه السلام پس از پيغمبرعليه السلام است.
نام او احمد بن زهير بن حرب نسايي بغدادي و كنيه اش ابوبكر است. او مورّخ و از حافظان حديث و از راويان ادب مي‌باشد. محلّ تولّد و وفاتش در بغداد بوده است.(279 - 185) (الاعلام -23 -1).
اسماء دختر عميس همسر ابوبكر است، مادر او هند دختر عوف مي‌باشد. نخست جعفر بن ابي طالب بود و با او به سرزمين حبشه مهاجرت كرد. شوهرش جعفر ابن ابي طالب در روز موته كشته شد، سپس ابوبكر او را به ازدواج خود در آورد و چون ابوبكر در گذشت علي عليه السلام با او ازدواج نمود. او براي جعفر، عبداللّه و محمّد و براي علي يحيي را بدنيا آورد. برخي از صحابه مانند خليفه دوم و ابوموسي اشعري و ابن عبّاس از او حديث روايت كرده اند. وي خواهر ميمونه همسر پيغمبر است. وي پيش از آنكه رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم در مكّه به خانه ارقم وارد شود اسلام آورد و با رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم بيعت نمود. او حدود سال 40 هجري در گذشت. (تهذيب الاسماء - 230 - 1).
يحيي بن معين بن عون بن زياد مكنّي به ابو زكريّا از موالي بني مره غطفان است. اصلش از انبار است. از ائمّه حديث در زمان خويش بود. او پيشوايي ربّاني و عالم و حافظ بود و از محدّثان ثقه و استوار بود. ابن حنبل درباره او مي‌گويد: هر حديثي را كه يحيي نشناسد، حديث نيست. در مدينه وفات يافت و بر همان سريري كه پيغمبر را غسل دادند غسل داده شد و در بقيع مدفون گرديد. شعرا او را به سال 233 هجري مرثيه گفته اند. به هنگام وفات هفتاد و هفت ساله بود.(تهذيب الاسماء ج1، ص159).

در چشمه سار نهج البلاغه

مدیریت سیاسي

(و يقال: إنه خطبها بعد قتل طلحة و الزبير)
خصائص اهل البيت
بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّلْمَاءِ، وَتَسَنَّمْتُمْ ذُرْوَةَ الْعَلْيَاءِ، وبِنَا أَفْجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ.
وُقِرَ سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبْأَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ؟ رُبِطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ. مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ، حَتَّي سَتَرَنِي عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ.
أَقَمْتُ لَكُمْ عَلَي سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلا دَلِيلَ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلاتُمِيهُونَ. اَلْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمُ الْعَجْمَاءَ ذاتَ الْبَيَانِ! عَزَبَ رَأْيُ امْرِيءٍ تَخَلَّفَ عَنِّي! مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ! لَمْ يُوجِسْ مُوسَيعليه السلام خِيفَةً عَلَي نَفْسِهِ، بَلْ أَشْفَقَ مِن غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَدُوَلِ الضَّلالِ! الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَي سَبيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ!
ترجمه: خطبه 4
(پس از فتح بصره ايراد فرمود:)
ويژگي هاي اهل بيت عليهم السلام
«شما مردم به وسيله ما، از تاريكيهاي جهالت نجات يافته و هدايت شديد، و به كمك ما، به اوج ترّقي رسيديد، صبح سعادت شما با نور ما درخشيد، كَر است گوشي كه بانگ بلند پندها را نشود، و آن كس را كه فرياد بلند، كَر كند، آواي نرم حقيقت چگونه در او أثر خواهد كرد؟ قلبي كه از ترس خدا لرزان است، همواره پايدار و با اطمينان باد. من همواره منتظر سرانجام حيله گري شما مردم بصره بودم، و نشانه هاي فريب خوردگي را در شما مي‌نگريستم، تظاهر به دينداري شما پرده اي ميان ما كشيد ولي من با صفاي باطن درون شما را مي‌خواندم. من براي واداشتن شما به راه هاي حق، كه در ميان جادّه هاي گمراه كننده بود به پا خاستم در حالي كه سرگردان بوديد، و راهنمايي نداشتيد، بدنبال رهبر و راهنما بوديد امّا او را نمي‌يافتيد، امروز زبان بسته را به سخن مي‌آورم، دور باد رأي كسي كه با من مخالفت كند، از روزي كه حق به من نشاند داده شد، هرگز در آن شك و ترديد نكردم، كناره گيري من چونان حضرت موسي عليه السلام برابر ساحران است كه بر خويش بيمناك نبود، ترس او براي اين بود كه مبادا جاهلان پيروز گردند و دولت گمراهان حاكم گردد، امروز ما و شما بر سر دو راهي حق و باطل قرار داريم، آن كس كه به وجود آب اطمينان دارد تشنه نمي‌ماند.»

خطبه 040 نهج البلاغه

في الخوارج لما سمع قولهم: «لا حكم إلا للَّه»
ضرورة وجود الحكومة
قال عليه السلام: كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ!
نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ. وَلكِنَّ هؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ.
وَإِنَّهُ لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْ ءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ؛ حَتَّي يَسْتَرِيحَ بَرٌّ، وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ.
وفي روايةٍ أُخري أنه عليه السلام لما سمع تحكيمهم قال:
حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ.
و قال: أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ؛ وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقِيُّ؛ إِلي أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ، وَتُدْرِكَهُ مَنِيَّتُهُ.
ترجمه: خطبه 40
(آنگاه كه شعار خوارج را شنيد مي‌گويند، لاحكم الاللّه، فرمود:)
ضرورت حكومت
«سخن حقّي است، كه از آن اراده باطل شده!
آري درست است، فرماني جز فرمان خدا نيست، ولي اينها مي‌گويند زمامداري جز براي خدا نيست، در حالي كه مردم به زمامداري نيك يا بد، نيازمندند، تا مؤمنان در سايه حكومت، بكار خود مشغول و كافران هم بهرمند شوند، و مردم در استقرار حكومت، زندگي كنند، به وسيله حكومت بيت المال جمع آوري مي‌گردد و به كمك آن با دشمنان مي‌توان مبارزه كرد، جادّه‌ها أمن و امان، و حق ضعيفان از نيرومندان گرفته مي‌شود، نيكوكاران در رفاه و از دست بدكاران، در امان مي‌باشند
منتظر حكم خدا درباره شما هستم.
و نيز فرمود:
اما در حكومت پاكان، پرهيزكار به خوبي انجام وظيفه مي‌كند ولي در حكومت بدكاران، ناپاك از آن بهرمند مي‌شود تا مدّتش سرآيد و مرگ فرا رسد.»

إلي بعض عماله
التحذير من سوء المعاملة مع النّاس
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً. وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ والرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمَ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَاللّٰهُ.
ترجمه: نامه 19
(نامه به يكي از فرمانداران)
هشدار از بد رفتاري با مردم
«پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مركز فرمانداريت، از خشونت و قساوت و تحقير كردن مردم و سنگدلي تو شكايت كردند، من درباره آنها انديشيدم، نه آنان را شايسته نزديك شدن يافتم،
زيرا كه مشركند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلي و بدرفتاري هستند، زيرا كه با ما هم پيمانند، پس در رفتار با آنان، نرمي و درشتي را به هم آميز، رفتاري توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و ميانه روي را در نزديك كردن يا دور نمودن، رعايت كن.»

مدیریت اجتماعی

خطبه 016 نهج البلاغه

اشاره

(لما بويع بالمدينة)
ترجمه: خطبه 16
(پس از بيعت مردم مدينه با امام علي عليه السلام فرمود:)

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةٌ. وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ. إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثُلاَتِ، حَجَزَتْهُ التَّقْوي عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ. أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ صلي الله عليه وآله وسلم.
وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً، وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً، وَلَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ، حَتَّي يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصَّرُوا، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا.
ترجمه: اعلام سياست هاي حكومتي
«آن چه مي‌گويم به عهده مي‌گيرم، و خود به آن پاي بَندم، كسي كه عبرت‌ها براي او آشكار شود، و از عذاب آن پند گيرد، تقوي و خويشتن داري او را از سقوط در شبهات نگه مي‌دارد. آگاه باشيد، تيره روزي‌ها و آزمايش ها، همانند زمان بعثت پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم بار ديگر به شما روي آورد. سوگند به خدايي كه پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم را به حق مبعوث كرد، سخت آزمايش مي‌شويد، چون دانه اي كه در غربال ريزند، يا غذايي كه در ديگ گذارند، به هم خواهيد ريخت، زير و رو خواهيد شد، تا آن كه پايين به بالا، و بالا به پايين رود، آنان كه سابقه اي در اسلام داشتند، و تاكنون منزوي بودند، بر سر كار مي‌آيند، و آنها كه به ناحق، پيشي گرفتند، عقب زده خواهند شد.

استقامة الامام و صدقه

وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشْمَةً، وَلَا كَذَبْتُ كِذْبَةً، وَلَقَدْ نُبِّئْتُ بِهذَا الْمَقَامِ وَهذَا الْيَوْمِ.
أَلَا وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَخُلِعَتْ لُجُمُهَا، فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَي مَطَايَا ذُلُلٌ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا، وَأُعْطُوا أَزِمَّتَهَا، فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّةَ.
حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلٍّ أَهْلٌ، فَلَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ لَقَدِيماً فَعَلَ، وَلَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّمَا وَلَعَلَّ، وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْ ءٌ فَأَقْبَلَ!
وأقول: إن في هذا الكلام الأدني من مواقع الإحسان ما لا تبلغه مواقع الاستحسان، وان حظ العجب منه أكثر من حظ العجب به. وفيه - مع الحال التي وصفنا - زوائد من الفصاحة لا يقوم بها لسان، ولا يطلع فَجها إنسان، ولا يعرف ما أقول إلا من ضرب في هذه الصناعة بحق، وجري فيها علي عرق.
«وَما يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ». ومن هذه الخطبة
ترجمه: فضائل اخلاقي امام علي عليه السلام
به خدا سوگند، كلمه اي از حق را نپوشاندم، هيچگاه دروغي نگفته ام، از روز نخست، به اين مقام خلافت، و چنين روزي خبر داده شدم، آگاه باشيد همانا گناهان چون مركب هاي بد رفتارند، كه سواران خود «گناهكاران» را عنان رها شده در آتش دوزخ مي‌اندازند، اما تقوي، چونان مركب هاي فرمانبرداري هستند كه سواران خود را، عنان بر دست، وارد بهشت جاويدان مي‌كنند.
حقّ و باطل هميشه در پيكارند، و براي هر كدام طرفداراني است، اگر باطل پيروز شود، جاي شگفتي نيست، از دير باز چنين بود، و اگر طرفداران حق اند كند، چه بسا روزي فراوان گردند، و پيروز شوند، امّا كمتر اتفاق مي‌افتد كه چيز رفته باز گردد.
«كلمات امام علي عليه السلام پيرامون حق و باطل، از سخنان نيكويي است كه كلام كسي از سخن سرايان به آن نخواهد رسيد، و بيش از آن چه كه ما در شگفت شويم، شگفتي، برابر آن فرومانده است، در اين كلمات امام علي عليه السلام ريزه كاري هايي از فصاحت است كه نه زبان قدرت شرح آن را دارد، و نه انساني مي‌تواند از دَرّه هاي عميق آن بگذرد، اين اعتراف مرا كساني كه در فصاحت پيشگامند و با سابقه، درك مي‌كنند.»

شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَمَامَهُ! سَاعٍ سَرِيعٌ نَجَا، وَطَالِبٌ بَطِي ءٌ رَجَا، وَمُقَصِّرٌ فِي النَّارِ هَوَي.
أَلْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَي هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ النُّبُوَّةِ، وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ.
هَلَكَ مَنِ ادَّعَي، وَخَابَ مَنِ افْتَرَي. مَنْ أَبْدَي صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ. وَكَفَي بِالْمَرْءِ جَهْلاً أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ.
لَا يَهْلِكُ عَلَي التَّقْوَي سِنْخُ أَصْلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ. فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلَا يَحْمَدْ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَلُمْ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ.
ترجمه: سرگرداني مردم، و ضرورت تقوا
آن كس كه بهشت و دوزخ را پيش روي خود دارد، در تلاش است. برخي از مردم به سُرعت به سوي حق پيش مي‌روند، كه اهل نجات اند، و بعضي به كُندي مي‌روند و اميدوارند، و ديگري كوتاهي مي‌كند و در آتش جهنّم گرفتار است. چپ و راست گمراهي، و راه ميانه، جادّه مستقيم الهي است كه قرآن و آثار نبّوت، آن را سفارش مي‌كند، و گذرگاه سنّت پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم است، و سرانجام بازگشت همه بدان سُو است. ادّعا كننده باطل نابود شد، و دروغگو زيان كرد، هر كس با حق در افتاد هلاك گرديد، ناداني انسان همين بس كه قَدر خويش نشناسد. آن چه بر أساس تقوي پايه گذاري شود، نابود نگردد، كشتزاري كه با تقوي آبياري شود، تشنگي ندارد. مردم! به خانه هاي خود روي آوريد، مسائل ميان خود را اصلاح كنيد، توبه و بازگشت پس از زشتي‌ها ميسّر است، جز پروردگار خود، ديگري را ستايش نكنيد، و جز خويشتنِ خويش ديگري را سرزنش ننماييد.»

نامه 27 نهج البلاغه

اشاره

(إلي محمد بن أبي بكررحمه الله حين قلده مصر:)
ترجمه: نامه 27
(نامه به فرماندار مصر، محمد بن ابي بكر، هنگامي كه او را به سوي مصر فرستاد)

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، حَتَّي لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَي يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

ترجمه: اخلاق اجتماعي

با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاههايت، و در نيم نگاه و خيره شدن به مردم به تساوي رفتار كن، تا بزرگان در ستمكار ي تو طمع نكنند، و نا توانها در عدالت تو مأيوس نگردند، زيرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال كوچك و بزرگ، آشكار و پنهان پرسش مي‌كند، اگر كيفر دهد شما استحقاق بيش از آن را داريد، و اگر ببخشد از بزرگواري اوست.

الاعتدال بين الدنيا و الآخرة

وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ؛ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ.
ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ؛ وَالْمَتْجَرِ الرَّابِحِ.
أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَداً فِي آخِرَتِهِمْ.
لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ.
ترجمه: اعتدال گرايي زاهدان
آگاه باشيد، اي بندگان خدا، پرهيزكاران از دنياي زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند، با مردم دنيا در دنيا شان شريك گشتند، امّا مردم دنيا در آخرت آنها شركت نكردند، پرهيزكاران در بهترين خانه هاي دنيا سكونت كردند، و بهترين خوراكهاي دنيا را خوردند، و همان لذّتهايي را چشيدند كه دنيا داران چشيده بودند، و از دنيا بهره گرفتند آنگونه كه سر كشان و متكبّر ان دنيا بهرمند بودند. سپس از اين جهان با زاد و توشه فراوان، و تجارتي پُر سود، به سوي آخرت شتافتند، لذّت پارسايي در ترك حرام دنيا را چشيدند، و يقين داشتند در روز قيامت از همسايگان خدايند، جايگاهي كه هرچه درخواست كنند، داده مي‌شود، و هرگونه لذّتي در اختيارشان قرار دارد.

ضرورة ذكر الموت

فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ، وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ، وَخَطْبٍ جَلِيلٍ، بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَداً، أَوْ شَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَداً.
فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَي الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا؟! وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَي النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا؟! وَأَنْتُمْ طُرَدَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ.
الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ؛ وَالدُّنْيَا تُطْوَي مِنْ خَلْفِكُمْ.
فَاحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَحَرُّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ.
دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ، وَلَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةٌ، وَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ، وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ، فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَي قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنّاً بِاللَّهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلَّهِ.
ترجمه: ضرورت ياد مرگ
اي بندگان خدا! از مرگ و نزديك بودنش بترسيد، و آمادگيهاي لازم را براي مرگ فراهم كنيد، كه مرگ جرياني بزرگ و مشكلي سنگين به همراه خواهد آورد، يا خيري كه پس از آن شرّي وجود نخواهد داشت، و يا شرّي كه هرگز نيكي با آن نخواهد بود، پس چه كسي از عمل كننده براي بهشت، به بهشت نزديك تر؟ و چه كسي از عمل كننده براي آتش، به آتش نزديكتر است؟ شما همه شكار آماده مرگ مي‌باشيد، اگر توقّف كنيد شما را مي‌گيرد، واگر فرار كنيد به شما مي‌رسد، مرگ از سايه شما به شما نزديك تر است، نشانه مرگ بر پيشاني شما زده شد، دنيا پشت سر شما در حال درهم پيچيده شدن است، پس بترسيد از آتشي كه ژرفاي آن زياد، و حرارتش شديد، و عذابش نوبه نو وارد مي‌شود، در جايگاهي كه رحمت در آن وجود ندارد، و سخن كسي را نمي‌شنوند، و ناراحتي‌ها در آن پايان ندارد، اگر مي‌توانيد كه ترس از خدا را فراوان، و خوشبيني خود را به خدا نيكو گردانيد، چنين كنيد، هر دو را جمع كنيد، زيرا بنده خدا خوش بيني او به پروردگار بايد به اندازه ترسيدن او باشد، و آن كس كه به خدا خوش بين است بايد بيشتر از همه از كيفر الهي بترسد.

اخلاق المسؤولين

وَاعْلَمْ - يَا مُحَمَّدُ بْنَ أَبِي بَكْرٍ - أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ، وَلَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلَفاً مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلَفٌ فِي غَيْرِهِ.
صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ. وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْ ءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ.
و منه: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَي وَإِمَامُ الرَّدَي، وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ. وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم:
«إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَي أُمَّتِي مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِكاً؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ. وَلكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ».
ترجمه: اخلاق مديران اجرايي
اي محمد بن ابي بكر! بدان، كه من تو را سرپرست بزرگ ترين لشكرم يعني لشكر مصر، قرار دادم، بر تو سزاوار است كه با خواسته هاي دل مخالفت كني، و از دين خود دفاع نمايي، هرچند ساعتي از عمر تو باقي نمانده باشد، خدا را در راضي نگهداشتن مردم به خشم نياور، زيرا خشنودي خدا جايگزين هر چيزي بوده امّا هيچ چيز جايگزين خشنودي خدا نمي‌شود، نماز را در وقت خودش به جاي آر، نه اينكه در بيكاري زودتر از وقتش بخواني، و به هنگام درگيري و كار آن را تأخير بياندازي، و بدان كه تمام كردار خوبت در گرو نماز است.
(قسمتي از نامه)
امام هدايتگر، و زمامدار گمراهي هيچگاه مساوي نخواهند بود، چنانكه دوستان پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم و دشمنانش برابر نيستند، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم به من فرمود: «بر امّت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرك هراسي ندارم، زيرا مؤمن را ايمانش بازداشته، و مشرك را خداوند به جهت شرك او نابود مي‌سازد، من بر شما از مرد منافقي مي‌ترسم كه دروني دو چهره، و زباني عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است»

إلي بعض عماله
الولاة و الاخلاق الاجتماعيّة
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَي إِقَامَةِ الدِّينِ، وَأَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ، وَأَسُدُّ بِهِ لَهَاةَ الثَّغْرِ الْمَخُوفِ.
فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَي مَا أَهَمَّكَ، وَاخْلِطِ الشِّدَّةَ بِضِغْثٍ مِنَ اللِّينِ، وَارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ، وَاعْتَزِمْ بِالشِّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشِّدَّةُ.
وَاخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ، وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ، حَتَّي لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ، وَالسَّلَامُ.
ترجمه: نامه 46
(نامه به يكي از فرمانداران)
مسؤوليّت فرمانداري و اخلاق اجتماعي
پس از ياد خدا و درود! همانا تو از كساني هستي كه در ياري دين از آنها كمك مي‌گيرم، و سركشي و غرور گناهكاران را در هم مي‌كوبم، و مرزهاي كشور اسلامي را كه در تهديد دشمن قرار دارند حفظ مي‌كنم، پس در مشكلات از خدا ياري جوي، و درشتخويي را با اندك نرمي بياميز، در آنجا كه مدارا كردن بهتر است مدارا كن، و در جايي كه جز با درشتي كار انجام نگيرد، درشتي كن، پرو بالت را برابر رعيّت بگستران، با مردم گشاده روي و فروتن باش، و در نگاه و اشاره چشم، در سلام كردن و اشاره نمودن با همگان يكسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نكنند، و ناتوانان از عدالت تو مأيوس نگردند. با درود

مدیریت نظامي

إلي أخيه عقيل بن أبي طالب، في ذكر جيش أنفذه إلي بعض الأعداء، و هو جواب كتاب كتبه إليه عقيل
ترجمه: نامه 36
(نامه به برادرش عقيل نسبت به كوچ دادن لشكر به سوي دشمن)(1).
الاستعداد العسكري عند الامام
اعلام المواقف الصّارمة في الحرب
*****
(1) عقيل برادر امام در مكّه بود و نسبت به هجوم لشگريان معاويه و ضحاكّ بن قيس نامه اي به امام نوشت تا واقعيّت‌ها را بداند.

فَسَرَّحْتُ إِلَيْهِ جَيْشاً كَثِيفاً مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَلَمَّا بَلَغَهُ ذلِكَ شَمَّرَ هَارِباً، وَنَكَصَ نَادِماً، فَلَحِقُوهُ بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، وَقَدْ طَفَّلَتِ الشَّمْسُ لِلْإِيَابِ، فَاقْتَتَلُوا شَيْئاً كَلَا وَلَا، فَمَا كَانَ إِلَّا كَمَوْقِفِ سَاعَةٍ حَتَّي نَجَا جَرِيضاً بَعْدَمَا أُخِذَ مِنْهُ بِالْمخَنَّقِ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُ غَيْرُ الرَّمَقِ، فَلَأْياً بِلَأْيٍ مَا نَجَا.
فَدَعْ عَنْكَ قُرَيْشاً وَتَرْكَاضَهُمْ فِي الضَّلَالِ، وَتَجْوَالَهُمْ فِي الشِّقَاقِ، وَجِمَاحَهُمْ فِي التِّيهِ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَي حَرْبِي كَإِجْمَاعِهِمْ عَلَي حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم - قَبْلِي - فَجَزَتْ قُرَيْشاً عَنِّي الْجَوَازِي! فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَسَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي.
ترجمه: آمادگي رزمي امام علي عليه السلام
لشكري انبوه از مسلمانان را به سوي بُسربن ارطاة (كه به يمن يورش برد) فرستادم، هنگامي كه اين خبر به او رسيد، دامن برچيد و فرار كرد، و پشيمان بازگشت، امّا در سر راه به او رسيدند و اين به هنگام غروب آفتاب بود، لحظه اي نبرد كردند، گويا ساعتي بيش نبود، كه بي رمق با دشواري جان خويش از ميدان نبرد بيرون بُرد. برادر! قريش را بگذار تا در گمراهي بتازند، و در جدايي سرگردان باشند، و با سركشي و دشمني زندگي كنند، همانا آنان در جنگ با من متّحد شدند آنگونه كه پيش از من در نبرد با رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم هماهنگ بودند، خدا قريش را به كيفر زشتي هايشان عذاب كند، آنها پيوند خويشاوندي مرا بُريدند، و حكومت فرزند مادرم (پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم) را از من ربودند.

وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْيِي فِي الْقِتَالِ، فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ الْمُحِلِّينَ حَتَّي أَلْقَي اللَّهَ؛ لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَلَا تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً، وَلَا تَحْسَبَنَّ ابْنَ أَبِيكَ - وَلَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ - مُتَضَرِّعاً مُتَخَشِّعاً، وَلَا مُقِرّاً لِلضَّيْمِ وَاهِناً، وَلَا سَلِسَ الزِّمَامِ لِلْقَائِدِ، وَلَا وَطِي ءَ الظَّهْرِ لِلرَّاكِبِ الْمُتَقَعِّدِ، وَلكِنَّهُ كَمَا قَالَ أَخُو بَنِي سَلِيمٍ:

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنَّنِي
صَبُورٌ عَلَي رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ
يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَي بِي كَآبَةٌ
فَيَشْمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَبِيبُ

ترجمه: اعلام مواضع قاطعانه در جنگ

امّا آن چه را كه از تداوم جنگ پرسيدي، و رأي مرا خواستي بداني، همانا رأي من پيكار با پيمان شكنان است تا آنگاه كه خدا را ملاقات كنم، نه فراواني مردم مرا توانمند مي‌كند، و نه پراكندگي آنان مرا هراسناك مي‌سازد، هرگز گمان نكني كه فرزند پدرت، اگر مردم او را رها كنند، خود را زار و فروتن خواهد داشت، و يا در برابر ستم سُست مي‌شود، و يا مهار اختيار خود را به دست هر كسي مي‌سپارد، و يا از دستور هر كسي اطاعت مي‌كند، بلكه تصميم من آنگونه است كه آن شاعر قبيله بني سليم سروده:

«اگر از من بپرسي چگونه اي؟
همانا من در برابر مشكلات روزگار شكيبا هستم،
بر من دشوار است كه مرا با چهره اي اندوهناك بنگرند، تا دشمن سرزنش كند و دوست ناراحت شود.

(لعسكره قبل لقاء العدو بصفّين)
الاخلاق الانسانية في الحرب
لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّي يَبْدَؤُوكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَي حُجَّةٍ، وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّي يَبْدَؤُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَي لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً، وَلَا تُصِيبُوا مُعْوِراً، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَي جَرِيحٍ.
وَلَا تَهيجُوا النِّسَاءَ بِأَذًي، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَي وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ؛ إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ؛
وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوِ الْهِرَاوَةِ فَيُعَيَّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.
ترجمه: نامه 14
(دستور العمل امام پيش از رويارويي دشمن در صفّين)
رعايت اصول انساني در جنگ
با دشمن جنگ را آغاز نكنيد تا آنها شروع كنند، زيرا سپاس خداوندي را كه حجّت با شماست، و آغازگر جنگ نبودن، تا آن كه دشمن بجنگ روي آورد، حجّت ديگر بر حقّانيت شما خواهد بود،
اگر به اذن خدا شكست خوردند و گريختند، آن كس را كه پُشت كرده مكشيد، و آن را كه دفاع نمي‌تواند آسيب نرسانيد، و مجروحان را نكشيد.
زنان را با آزار دادن تحريك نكنيد هرچند آبروي شما را بريزند،
يا اميران شما را دشنام دهند، كه آنان در نيروي بدني و رواني و انديشه كم توانند، در روزگاري كه زنان مشرك بودند مأمور بوديم دست از آزارشان برداريم، و در جاهليّت اگر مردي با سنگ يا چوب دستي به زني حمله مي‌كرد، او و فرزندانش را سرزنش مي‌كردند.

(وصي بها جيشاً بعثه إلي العدو)
التعليم العسكري
فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْما يَكُونَ لَكُمْ رِدْءاً، وَدُونَكُمْ مَرَدّاً.
وَلْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ، وَاجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهِضَابِ، لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ.
وَاعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَعُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ.
وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقَ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعاً، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعاً، وَإِذَا غَشِيَكُمُ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً، وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَةً.
ترجمه: نامه 11
(دستور العمل امام به لشكري كه آن را به فرماندهي زياد بن نضرحارثي، و شريح بن هاني به سوي شام و معاويه فرستاد)
آموزش نظامي به لشكريان
هرگاه به دشمن رسيديد، يا او به شما رسيد، لشكرگاه خويش را بر فراز بلنديها، يا دامنه كوهها، يا بين رودخانه‌ها قرار دهيد، تا پناهگاه شما، و مانع هجوم دشمن باشد، جنگ را از يك سو يا دو سو آغاز كنيد، و در بالاي قلّه ها، و فراز تپّه ها، ديده بان هايي بگماريد، مبادا دشمن از جايي كه مي‌ترسيد يا از سويي كه بيم نداريد، ناگهان بر شما يورش آورد، و بدانيد كه پيشاهنگان سپاه ديدبان لشگريانند، و ديدبانان طلايه داران سپاهند، از پراكندگي بپرهيزيد، هرجا فرود مي‌آييد، با هم فرود بياييد، و هرگاه كوچ مي‌كنيد همه با هم كوچ كنيد، و چون تاريكي شب شما را پوشاند، نيزه داران را پيرامون لشكر بگماريد، و نخوابيد مگر اندك، چونان آب در دهان چرخاندن و بيرون ريختن.

إلي كميل بن زياد النخعي، وهو عامله علي هيت، ينكر عليه تركه دفع من يجتاز به من جيش العدو طالباً الغارة.

ذمّ القائد غير اللاّئق

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَرَأْيٌ مُتَبَّرٌ.

وَإِنَّ تَعَاطِيَكَ الْغَارَةَ عَلَي أَهْلِ قِرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ - لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا - لَرَأْيٌ شَعَاعٌ.

فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَي أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ، وَلَا مَهِيبِ الْجَانِبِ، وَلَا سَادٍّ ثُغْرَةً، وَلَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً، وَلَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ، وَلَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ.

ترجمه: نامه 61

(نامه به كميل بن زياد نخعي، فرماندار «هيت» (1) و نكوهش او در ترك مقابله با لشكريان مهاجم شام)

نكوهش از فرمانده شكست خورده

پس از ياد خدا و درود! سُستي انسان در انجام كارهايي كه بر عهده اوست، و پافشاري در كاري كه از مسؤوليّت او خارج است، نشانه ناتواني آشكار، و انديشه ويرانگر است.

اقدام تو به تاراج مردم «قرقيسا»، در مقابل رها كردن پاسداري از مرز هايي كه تو را بر آن گمارده بوديم و كسي در آنجا نيست تا آنجا را حفظ كند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد، انديشه اي باطل است.

تو در آنجا پُلي شده اي كه دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند، نه قدرتي داري كه با تو نبرد كنند، و نه هيبتي داري از تو بترسند و بگريزند، نه مرزي را مي‌تواني حفظ كني، و نه شوكت دشمن را مي‌تواني درهم بشكني، نه نيازهاي مردم ديارت را كفايت مي‌كني، و نه امام خود را راضي نگه مي‌داري.

*****

(1) يكي از شهرهاي مرزي بين عراق و شام در كنار فرات.

مدیریت اقتصادي

(إلي زياد أيضاً)
الوصيّة بالاعتدال في بيت المال
فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً،
وَاذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَداً،
وَأَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ،
وَقَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ.
أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ! وَتَطْمَعُ - وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ، تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ - أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؟ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَي مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ.
ترجمه: نامه 21
(نامه ديگري به زياد)
سفارش به ميانه روي
اي زياد، از اسراف بپرهيز، و ميانه روي را برگزين، از امروز به فكر فردا باش، و از اموال دنيا به اندازه كفاف خويش نگهدار، و زيادي را براي روز نيازمنديت در آخرت پيش فرست.
آيا اميد داري خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالي كه از متكبّران باشي؟ و آيا طمع داري ثواب انفاق كنندگان را در يابي در حالي كه در ناز و نعمت قرار داري؟ و تهيدستان و بيوه زنان را از آن نعمت‌ها محروم مي‌كني؟ همانا انسان به آن چه پيش فرستاده، و نزد خدا ذخيره ساخته، پاداش داده خواهد شد. با درود.

(إلي عماله علي الخراج)
الجباة و الإخلاق الإجتماعية
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي أَصْحَابِ الْخَرَاجِ:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يُقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا يُحْرِزُهَا.
وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كُلِّفْتُمْ بِهِ يَسِيرٌ، وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَي اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ. فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ.
فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ، وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ، وَسُفَرَاءُ الْأَئِمَّةِ. وَلَا تُحْشِمُوا أَحَداً عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ، وَلَا تَبِيعُنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ، وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا، وَ لَا عَبْداً، و لَا تَضْرِبُنَّ أَحَداً سَوْطاً لِمَكَانِ دِرْهَمٍ وَلَا تَمَسُّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، مُصَلٍّ وَلَا مُعَاهَدٍ، إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَساً أَوْ سِلَاحاً يُعْدَي بِهِ عَلَي أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فإِنَّهُ لا يَنْبَغي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذلِكَ في أَيْدِي أَعْدَاءِ الإِسْلامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ.
وَلَا تَدَّخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً، وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ، وَلَا الرَّعِيَّةَ مَعُونَةً، وَلَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً، وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ،
فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجُهْدِنَا، وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
ترجمه: نامه 51
(نامه به كارگزاران بيت المال)
اخلاق اجتماعي كارگزاران اقتصادي
از بنده خدا علي اميرمؤمنان به كارگزاران جمع آوري ماليات.
پس از ياد خدا و درود. همانا كسي از روز قيامت نترسد، زاد و توشه اي از پيش نخواهد فرستاد. بدانيد، مسؤوليّت ي را كه به عهده گرفته ايد اندك امّا پاداش آن فراوان است، اگر براي آن چه كه خدا نهي كرد «مانند ستمكاري و دشمني» كيفري نبود، براي رسيدن به پاداش در ترك آن نيز عذري وجود نداشت، در روابط خود با مردم انصاف داشته باشيد، و در بر آوردن نياز هايشان شكيبا باشيد. همانا شما خزانه داران مردم، و نمايندگان ملّت، و سفيران پيشوايان هستيد، هرگز كسي را از نيازمندي او باز نداريد، و از خواسته هاي مشروعش محروم نسازيد، و براي گرفتن ماليات از مردم، لباس هاي تابستاني يا زمستاني، و مركب سواري، و برده كاري او را نفروشيد، و براي گرفتن درهمي، كسي را با تازيانه نزنيد، و دست اندازي به مال كسي «نمازگزار باشد، يا غير مسلماني كه در پناه اسلام است» نكنيد، جز اسب يا اسلحه اي كه براي تجاوز به مسلمانها بكار

گرفته مي‌شود، زيرا براي مسلمان جايز نيست آنها را در اختيار دشمنان اسلام بگذارد، تا نيرومندتر از سپاه اسلام گردند.
از پند دادن به نفس خويش هيچ گونه كوتاهي نداشته، و از خوشرفتاري با سپاهيان، و كمك به رعايا، و تقويت دين خدا، غفلت نكنيد،
و آن چه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهيد، همانا خداي سبحان از ما و شما خواسته است كه در شكر گذاري كوشا بوده، و با تمام قدرت او را ياري كنيم، «و نيرويي جز از جانب خدا نيست».

امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي

مشخصات کتاب

عنوان و نام پديدآور: امام علي (ع و مباحث معنوي و عبادي / مولف محمد دشتي ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰.
مشخصات نشر: قم موسسه فرهنگيتحقيقاتي اميرالمومنين (ع ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهري: ۲۹۶ ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام ج.۱۲.
شابك: ۱۶۰۰۰ريال 964-6422-32-2
يادداشت: کتابنامه ص [۲۶۵] - ۲۹۶؛ همچنين به صورت زيرنويس
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضايل
موضوع: Ali ibn Abi-talib، Imam I -- Virtues
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کرامتها
موضوع: Ali ibn Abi-talib، Imam I -- Karamat
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- عبادات
موضوع: Ali ibn Abi-talib، Imam I -- Worships
شناسه افزوده: موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين (ع)
شناسه افزوده: الگوهاي رفتاري امام علي عليهالسلام ج.۱۲.
رده بندي کنگره: BP۳۷/۴/د۵الف۷ ۱۲.ج ۱۳۸۵
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسي ملي: ۱۶۸۲۶۲۷

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كار بُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

انسان و ارزش ها
ضرورت شناخت ارزش ها
رشد و تكامل تمايلات و غرائز انساني
رشد و رعايت اعتدال غرائز و تمايلات مشترك بين انسان و ديگر موجودات
مبارزه با تمايلات دروغين و آفات رشد
ارزش ها
اولويّت دادن به تربيت خويشتن
شناخت ارزش ها
همّت و خويشتن داري
علم و ادب
عقل و ادب و مشورت
تقوا و پرهيزگاري
نعمت عقل و تعقّل صحيح
صبر و استقامت
نعمت آگاهي
تربيت صحيح اسلامي
احتياط و تدبير در امور
تفكّر صحيح
شخصيّت و بزرگواري
راه مبارزه با آفت ها
تعريف و اقسام غرائز و تمايلات
راه كنترل غرائز و تمايلات مشترك
غريزه خشم (عصبانيّت)
غريزه جنسي (شهوت)
غريزه عادت
آزادي طلبي
غريزه ترس
غريزه برتري طلبي
روح تقليد از ديگران
هوس و خواهش ها
دوست يابي و علاقه به ديگران
غريزه خوردن و آشاميدن
نماز و تكامل انسان ها

شرايط پيمودن راه تكامل
هدفداري
روح اميدواري
سيستم رابطه و جهت يابي
فلسفه حج از ديدگاه نهج البلاغه
قبله گاه نيايش
ره آورد حج
اهميّت حج
تجلّي گاه وحدت
جايگاه آزمودن ها، سنجش ها

انسان و ارزش ها

ضرورت شناخت ارزش ها

همه مي‌پرسند:
چرا در تربيت و كمال انسان، ارزش هاي اخلاقي را مطرح مي‌كنند؟
و چرا جاذبه هاي معنوي و عبادي نقش تعيين كننده در تربيت انسان دارد، و چرا سنين جواني را دوران بسيار مهم و حساس زندگي انسان مي‌دانند؟
چرا در آيات و روايات اسلامي اين همه تأكيد بر اهميت سنين جواني، و توجّه به شخصيّت جوانان شده است؟
چرا انبياء عظام و امامان معصوم عليهم السلام اين اندازه به جوانان عنايت داشتند، و نسبت به دوران جواني، فراوان توصيه كرده اند؟
چرا انديشمندان در طول تاريخ بشر دوران جواني را بسيار مهمّ معرّفي مي‌كرده اند؟
و نيز مي‌پرسند:
چرا روانشناسان، دوران جواني را دوران اضطراب ها، تزلزل‌ها و احساسات تند ناميده اند؟
چرا سرنوشت انسان به اين دوران پرنشيب و فراز - كه سراسر آميخته است با شادي‌ها و غم ها، سختي‌ها و آساني ها، زيبائي‌ها و زشتي ها، كاميابي‌ها و ناكامي‌ها و پيروزي‌ها و شكست‌ها - بستگي تنگاتنگ دارد؟
و چرا رشد فكري، كمال معنوي و ترقي علمي انسان در بهار جواني شكوفه مي‌زند و درخت وجود انسان را معطّر مي‌سازد؟
راستي چرا؟ آيا شما پاسخي براي اين سؤال‌ها داريد؟
قدري بانديشيد.
آيا تا كنون سؤالاتي از اين قبيل ذهن شما را به خود مشغول داشته است؟
و يا دوستان و آشنايان نظير چنين سؤال هايي را براي شما مطرح كرده اند؟
چه پاسخي به آنها داده ايد؟
قدري بانديشيد.
با توجّهي دقيق به واقعيّت هاي نهفته در وجود انسان و با مطالعه در روانشناسي جوان در كتاب پر ارج نهج البلاغه پاسخ اين پرسش‌ها و پرسش هائي از اين قبيل داده خواهد شد.
حضرت علي عليه السلام به همين مسئله عنايت داشته و فرمود:
فَمَثُلَتْ اِنْساناً ذا اَذْهانٍ يُجيلُها ... مَعْجوُناً بِطينَةِ أَلْوانِ الْمُخْتَلِفَةِ وَالْاَشْباهِ الْمُؤْتَلِفَةِ وَالْاَضْدادِ الْمُتَعادِيَةِ وَالْاَخْلاطِ الْمُتَبايِنَةِ
(با قدرت و نظارت خداوند در آغاز آفرينش، خاك، آرام آرام به صورت انساني در آمد كه داراي نيروي عقل بود تا او را به تكاپو و تلاش و كوشش

وا دارد ... انسان مجموعه اي از رنگ هاي گوناگون و موادّ و عناصري موافق و نيروهائي متضادّ و اخلاط مختلف مي‌باشد، تا بتواند در تمام زمينه هاي رشد و كمال موفّق باشد.)(1).
و مي‌دانيم كه بسياري از غرائز و تمايلات گوناگون انسان در دوران نوجواني و جواني رشد مي‌كنند و آينده و حال انسان را مي‌سازند و شخصيّت انساني انسان را تحقّق مي‌بخشند.
اگر نسبت به غرائز گوناگون كوتاهي كنيم ممكن است غرائز و تمايلات حيواني در انسان بارور شده و هرگونه عواطف و صفات انساني را تحت الشعاع خود قرار دهد و انسان تبديل به موجودي درنده خو و حيوان صفت گردد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اين رابطه مي‌فرمايد:
فَعَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَالْاِجْتِهَادِ، وَالتَّأَهُّبِ، وَالْاِسْتِعْدَادِ، وَالتَّزَوُّدِ فِي مَنْزِلِ الزَّادِ
(پس بر شما باد كه با تلاش و كوشش پي گير و با هوشياري اين مايه هاي هستي را شكوفا ساخته و آمادگي لازم را به دست آوريد تا در آن زندگي جاويد «كه سر منزل حقيقي و محل بهره برداري واقعي است» نتيجه كوشش اين جهاني خود را در يابيد.)(2).
اگر در اين دوران بحراني جان و دل نسل جوان براي جوانه زدن و رشد كردن غرائز و تمايلات و عواطف بشري آبياري لازم نشود و به روشنائي نور ايمان و حقيقت آراسته نگردد، ممكن است ارزش هاي انساني از بين رفته و هرگز قدرت رشد و تكامل را پيدا نكند.
اگر در اين دوران حسّاس روان انسان، بدرستي تربيت و راهنمائي نگردد، ممكن است انواع انحرافات و نادرستي‌ها دامنگير او شود.
بر اين اساس امام علي عليه السلام هشدار مي‌دهد:
وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَي أَمِيرٍ
(چه بسيارند عقل هائي كه اسير و برده هوا و هوس‌ها مي‌باشند و خواهش هاي شيطاني نفس به آنها حكومت مي‌كنند.)(3).
اگر به همه جوانب روح انساني و به متفاوت بودن تمايلات و احساسات بشري توجّه كامل نكنيم، انسان تبديل به موجودي تك بُعدي و ناقص خواهد شد و همه زواياي روح بشري سيراب نشده و جوانه نخواهد زد.
و با توجّه به اينكه غرائز مشترك بين انسان و حيوان خودرو مي‌باشند، احتياج به تربيت و نظارت دارند،
اگر در اين دوران بحراني جواني، از تربيت و كنترل و تكامل آن غفلت كنيم؛ با سير انحرافي غرائز و تمايلات، همه ارزش هاي انساني سقوط مي‌كنند.
از اين رو بايد هرچه بيشتر به خودسازي و مسائل تربيتي توجّه كامل داشته و ارزش هاي متكامل تري را به دست آوريم.

كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ، وَمَنْ خَافَ أَمِنَ، وَمَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ،
(كسي كه به محاسبه نفس خود و بازسازي روح و روان خويش بپردازد سود مي‌برد و كسي كه از خودش غفلت كند زيانكار است و كسي كه عبرت بياموزد و از پايان كار ديگران اندرزهاي لازم را فراگيرد به بصيرت و آگاهي خواهد رسيد.)(4).
اگر در اين دوره حساس و سرنوشت ساز، آفات شخصيّت انساني را نشناسيم و آنها را در آغاز مرحله جواني از سر راه تكاملي ريشه كن نسازيم در برابر آفات و موانع فراوان، انتظار رشد و تكامل مطلوب را نمي‌توان داشت.
اگر رشد غرائز و تمايلات انسان در مراحل اوليّه كمال، «دوران جواني و نوجواني» در كنار سمبل‌ها و الگوهاي كاملي قرار نگيرند، نسل جوان با بحرانهاي زيادي روبرو خواهد شد.
امام علي عليه السلام نسبت به روح سمبل خواهي و ضرورت وجود الگوهاي كامل مي‌فرمايد:
أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِي ءُ بِنُورِ عِلْمِهِ ... أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَي ذلِكَ، وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ.
(آگاه باشيد كه هر پيرو و مأمومي، امام و پيشوائي دارد كه بايد از او پيروي نمايد و از نور دانش او بهره گيرد ... آگاه باشيد كه شما توانائي آن را نداريد كه همانند من عمل كنيد امّا با پرهيزگاري و تلاش فراوان و با عفّت و پاكدامني مرا ياري دهيد.)(5).
بنابر اين سلامت روان آدمي و كمال او در گرو ملاك‌ها و چيزهائي است كه حضرت علي عليه السلام بدان اشاره دارد؛ و هر نوجوان و جواني كه صلاح خويش را بخواهد و به سعادت خود علاقمند باشند بايد آنها را بكار گيرد؛ و استعدادهاي دروني را شكوفا سازد تا هر روز بهتر و بيشتر از روز قبل پيشرفت كند.
مباحثي كه بهداشت رواني نسل جوان ارتباط دارد در سه بخش مورد ارزيابي قرار خواهد گرفت.
رشد و تكامل تمايلات و غرائز انساني
رشد و رعايت اعتدال غرائز و تمايلات مشترك بين انسان و ديگر موجودات
مبارزه با تمايلات دروغين و آفات رشد
ارزش ها
اولويّت دادن به تربيت خويشتن
شناخت ارزش ها
همّت و خويشتن داري

علم و ادب
عقل و ادب و مشورت
تقوا و پرهيزگاري
نعمت عقل و تعقّل صحيح
صبر و استقامت
نعمت آگاهي
تربيت صحيح اسلامي
احتياط و تدبير در امور
تفكّر صحيح
شخصيّت و بزرگواري
راه مبارزه با آفت ها
تعريف و اقسام غرائز و تمايلات
راه كنترل غرائز و تمايلات مشترك
غريزه خشم (عصبانيّت)
غريزه جنسي (شهوت)
غريزه عادت
آزادي طلبي
غريزه ترس
غريزه برتري طلبي
روح تقليد از ديگران
هوس و خواهش ها
دوست يابي و علاقه به ديگران
غريزه خوردن و آشاميدن
*****
(1) خطبه 27/1 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عيون المواعظ والحكم ص350 ح5951: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110ه)
3- ربيع الابرار ج1 ص97 وص312 وج2 ص297: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
5- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- اصول كافي ج 1 ص 138/140: كليني رازي (متوفاي 328 ه).
نهج البلاغه المعجم المفهرس، خطبه 9/230، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اصول كافي ج 1 ص299 و197 ح6: كليني (متوفاي 328 ه)

2- مروج الذهب ج2 ص424: مسعودي (متوفاي 346 ه)
3- اثبات الوصية ص 103: مسعودي (متوفاي 346 ه)
4- تاريخ دمشق ج3 ص369 ح1427: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
5- كتاب وافي ج 2 ص 80: فيض كاشاني (متوفاي 1091 ه)
6- كتاب خرائج ص18: ابن راوندي (متوفاي 573 ه).
حكمت 3/211 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص97: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- روضه كافي ص22 ج8: كليني (متوفاي 328 ه)
3- أدب الدنيا والدين ص 162 و 173 و 275: ماوردي (متوفاي 450 ه)
4- سراج الملوك ص 185: طرطوشي (متوفاي520 ه)
5- غرر الحكم ج1 ص91 و65 و97 و171 و245: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- دستور معالم الحكم ص 15: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه).
نهج البلاغه المعجم المفهرس، حكمت 208، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 266 و 265: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- كنز الفوائد ص 255: كراجكي (متوفاي 449 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 340: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحار الانوار ج 67 ص 73: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- دعائم الاسلام ج1 ص342: قاضي نعمان (متوفاي 363ه)
6- حلية الاولياء ج5 ص10: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402ه).
نامه 5/45 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- الخرائج و جرائح ج2 ص542 ح2 فصل2: قطب الدين راوندي (متوفاي 573 ه)
2- كتاب مناقب ج 2 ص 101: ابن شهر آشوب (متوفاي 588 ه)
3- ربيع الابرار ج3 ص241 ح215 ب44: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- روضة الواعظين ص 127: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508 ه)
5- استيعاب ج 2 ص 21: عبدالبر مالكي(متوفاي 338 ه).

رشد و تكامل تمايلات و غرائز انساني

مانند:
1- وجدان اخلاقي و ديگر ارزشهاي معنوي
2- فطرت خدا جو
3- غرائز و تمايلات ممتاز انساني
4- عزت نفس و خويشتن داري
5- علم گرائي

رشد و رعايت اعتدال غرائز و تمايلات مشترك بين انسان و ديگر موجودات

مانند:
1- عصبانيّت
2- غريزه جنسي
3- تعديل خواهش هاي نفساني
4- ترس
5- تخيلات شاعرانه جواني
6- زيبا پسندي و زينت گرائي

مبارزه با تمایلات دروغین و آفات رشد

اشاره

از قبيل:
1- خودخواهي «غرور»
2- انتقام جوئي
3- عيب جوئي (غيبت)
4- يأس و نوميدي
5- افراط و تفريط
6- تكبّر و خود بزرگ بيني (عُجب)
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به تربيت پذيري نسل جوان و آمادگي رواني او اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد:
وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْ ءٍ قَبِلَتْهُ.
(همانا قلب و جان و روان جوان مانند زمين خالي آماده اي است كه هر بذري در آن پاشيده شود مي‌پذيرد و با او رشد مي‌كند.)(1).
گفتيم كه رشد تمايلات حيواني، غريزي و طبيعي بوده و بدون مراقبت هاي آموزشي، تربيتي رشد مي‌كند، جوانه مي‌زند و همه وجود انسان را فرا مي‌گيرد، مانند:
شهوت، غضب، درنده خوئي و ...
در نتيجه تنها راه صحيح تربيت، ايجاد اعتدال و ميانه روي، است كه:
ابتداء به رشد و تكامل غرائز انساني همّت نمائيم و سپس غرائز و تمايلات مشترك را تعديل و كنترل كرده، و به مبارزه با آفات رشد بپردازيم، كه هرگونه سستي و مسامحه كاري زيان هاي جبران ناپذيري را بهمراه خواهد داشت.
امام علي عليه السلام با اولويّت دادن به مسائل تربيتي نسل جوان، خطاب به فرزندش امام مجتبي عليه السلام مي‌فرمايد:
فَبَدَرْتُكَ بِالأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ، لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ
(پسرم من در تعليم و تربيت تو شتاب كردم پيش از آنكه قلب تو سخت گردد و عقل و فكرت به امور ديگري مشغول گردد تا با تربيت و آموزش هاي ضروري با تصميمي جدّي و استوار به استقبال امور زندگي اجتماعي بشتابي.)(2).
*****
(1) نامه 22/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)

2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد (متوفاي قرن3 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- تحف العقول ص97/52و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
5- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
6- كتاب كشف المحجة (فصل 154(ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
7- فروع كافي ج 5 ص338 و510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه).
نامه 22/31 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

ارزش ها

اولويّت دادن به تربيت خويشتن

قبل از هرچيز ابتدا بايد به اصل «تربيت» و بازسازي نفس خويش توجّه كامل داشت،
و مسائل تربيتي را بدرستي شناخت، و اصلاح و تربيت خويش را در سه مرحله اساسي ياد شده در اولويّت قرار داده و به تكامل آن همّت كرد،
زيرا تا ندانيم كه چرا بايد تربيت شويم به خودسازي و بازسازي روحيّات خويش نمي‌پردازيم.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه مي‌فرمايد:
أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا.
(اي مردم خودتان عهده دار تربيت نفس خويش باشيد و به اصلاح روحيّات خود بپردازيد و آن را از كشش‌ها و عادت هاي دروغين باز داريد.)(1).
*****
(1) حكمت 2/359 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب النهاية ج 3 ص 35 (ماده صرف): ابن اثير شافعي (متوفاي 606 ه)
2- غرر الحكم ص 154 و 359 / ج 3 ص 295: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 399: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحار الانوار ج67 ص73 ذح27 ب45: مجلسي متوفاي 1110 ه)
5- غرر الحكم ج 6 ص 459: آمدي (متوفاي 588 ه).

شناخت ارزش ها

اشاره

پس از روي آوردن به تربيت و اصلاح نفس خويش حال بايد ارزش هاي اخلاقي را شناسائي و آنها را در روان و جان خويش زنده كرد و آبياري نمود،
نهج البلاغه در يك ديدگاه كلي به برخي از آنها اشاره مي‌كند، مانند:

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به ارزش والاي همّت بلند فرمو:
قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَي قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَصِدْقُهُ عَلَي قَدْرِ مُرُوءَتِهِ، وَشَجَاعَتُهُ عَلَي قَدْرِ أَنْفَتِهِ
(ميزان و ارزش هر انساني به اندازه والائي همّت او و راستگوئي و صداقت هركس به ميزان جوانمردي و تعهّد و شخصيّت او و شجاعت هر فردي به اندازه زهد و بي اعتنائي او به دنياست.)(1).
*****
(1) حكمت 47 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مجمع الامثال ج 2 ص 450: ميداني (متوفاي 518 ه)
2- مطالب السؤول ج 1 ص 164: ابن طلحة شافعي (متوفاي 652 ه)
3- غرر الحكم ص 235 / ج 4 ص 8 و 180و 500: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- سراج الملوك ص 377: طرطوشي(متوفاي 520 ه)
5- بحار الانوار ج67 ص4 ح2 ب40: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- غرر الحكم ج 6 ص 203: آمدي (متوفاي 588 ه).

امام علي عليه السلام نسبت به نقش علم و ادب در تكامل انسان فرمود:
اَلْعِلْمُ وِرَاثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَالْآدَابُ حُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ، وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ.
(علم ميراث گران بهائي است و ادب و تربيت درست زينت و آرايش روح آدمي است و فكر و تفكّر صحيح آئينه اي صاف و روشن است كه بديها و خوبيها را به انسان نشان مي‌دهد.)(1).
*****
(1) حكمت 5 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كنز الفوائد ص 288: كراجكي (متوفاي 449 ه)
2- غرر الحكم ص 246 و ج 1 ص 40 و 144: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- امتاع والمؤانسة ج 2 ص 31: ابو حيان توحيدي (متوفاي 380 ه)
4- عدد القوية: ابن مطهر حلي (متوفاي 355 ه)
5- البيان والتبيين ج 2 ص 97: جاحظ (متوفاي 255 ه)
6- بحار الانوار ج74 ص234: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- كتاب أمالي ج 1 ص 113: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).

امام علي عليه السلام ارزش والاي عقل را در بي نيازي انسان اينگونه مطرح فرمود كه:
لَا غِنَي كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ؛ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ.
(هيچ ثروت و بي نيازي چون عقل نيست و هيچ فقري همانند چهل و ناداني نمي‌باشد و هيچ ميراثي مثل ادب نخواهد بود و هيچ پشتيباني مانند مشورت كردن نيست.)(1).
در نتيجه با تربيت صحيح خويش ارزش هاي يادشده را بايد در جان و روان خود بارور كنيم از قبيل:
1- همّت والا داشتن
2- راستگوئي و جوانمردي
3- شجاعت و پرهيز از هرگونه وابستگي
4- زهد و بي اعتنائي به جلوه هاي دروغين دنيا
5- علم و دانش
6- ادب و تربيت نفس
7- پرورش فكر و تفكّر صحيح
8- تعقّل صحيح
9- جمع گرائي و توجّه به ارزش مشورت با مردم
بديهي است كه همه بدبختي‌ها و فرار و انكار از واقعيّت ها، همه به ناداني و جهل ما از ارزش هاي خدادادي مربوط مي‌شود، كه خداوند بزرگ چه نعمت هاي گران بهايي در جان و روان ما نهاده است،
اگر ما درست تربيت شويم، به عنوان اشرف مخلوقات از همه موجودات عالم برتر خواهيم بود.
امام علي عليه السلام نيز به اين واقعيّت اشاره مي‌فرمايد كه:
هلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ
(آن كس كه قدر و ارزش خود را نشناخت هلاك گرديده و سقوط خواهد كرد.)(2).
و از جهل زدگي هشدار داد كه:
وَكَفَي بِالْمَرْءِ جَهْلاً أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ.
(در ناداني و گمراهي انسان همين بس كه قدر و ارزش خويشتن را نشناسد.)(3).
*****
(1) حكمت 54 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 201 و 89 و 94: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)

2- اصول كافي ج1 ص26 ح25: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب أمالي ص 193: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- دستور معالم الحكم ص17 الباب الاوّل: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
5- غرر الحكم ج 3 ص 438: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- كتاب بصائر و ذخائر: ابو حيان توحيدي (متوفاي 380 ه)
7- عقد الفريد ج 2 ص 252: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه).
حكمت 149 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب أمالي ص494 م17 ح51/1082: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
2- كتاب خصال ج1 ص46 وج2 ص488 و420: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- كتاب طراز ج 1 ص 167: سيد يماني
4- كتاب أمالي (مجلس68) ص262 حديث9: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- عيون اخبار الرضا ج2 ص82 ح204 باب31: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).
خطبه 9/16 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- البيان والتبيين ج2 ص52: جاحظ (متوفاي 255 ه)
2- غررالحكم ج 2 ص 333 و 334 و 596: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- النهاية ج 1 ص 132: ابن أثير شافعي(متوفاي 606 ه)
4- الارشاد ص123 و126ج1ص225و233: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ارزش و برتري تقوا را بر ديگر ارزش هاي اخلاقي تذكّر مي‌دهد كه:
التُّقَي رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ.
(پرهيزگاري و نگهداري خويش از زشتي‌ها برترين اخلاق انساني است كه همه ارزشها به آن مربوط مي‌شود.)(1).
و استدلال فرمود كه:
أُوصِيكُمْ بِتَقْوَي اللَّهِ الَّذِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ ... فَإِنَّ تَقَوْي اللَّهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُمْ
(اي مردم من شما را به تقوي و پرهيزگاري و ترس از خدائي دعوت كنم كه آفرينش شما را آغاز كرد ... زيرا تقوي و پرهيزگاري داروي بيماري هاي جان و روان شماست.)(2).
*****
(1) حكمت 410 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مجمع الامثال ج 2 ص 454: ميداني (متوفاي 518 ه)
2- غرر الحكم ج 1 ص 194 و ج 5 ص 384: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 417: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحارالانوار ج67 ص284: مجلسي (متوفاي 1110ه)
5- ربيع الابرار ج2 ص238 ح180 ب25: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
خطبه 4/198 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني(متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص49 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص171: ابو علي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج 1 ص 382: ابوطالب مكي (متوفاي 382 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابو نعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه).

اميرالمؤمنين عليه السلام به ارزش عقل و نقش بكارگيري آن در زندگي اشاره فرمود كه:
الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ.
(حلم و بردباري نيروئي است كه انسان را از ارتكاب زشتي‌ها محافظت و عقل شمشيري است برنده كه شك و ترديد را از ميان بر مي‌دارد،
بنابر اين عيوب و نابساماني هاي اخلاقي را با حلم و بردباري بپوشان و هوس هاي سركش و طغيان گر را با عقلت بميران.)(1).
از ديدگاه نهج البلاغه با حلم و بردباري و با تقويت عقل و تحقّق تعقّل صحيح در زندگي اجتماعي، مي‌توانيم روان خود را سالم و جامعه خود را از آلودگي‌ها پاك سازيم.
*****
(1) حكمت 424 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اصول كافي ج1 ص20 ح13: كليني (متوفاي 328 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 424: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحار الانوار ج1 ص95 ح33 ب1: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- غرر الحكم ج 1 ص 206: آمدي (متوفاي 588 ه)
5- روضة الواعظين ص420: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508ه)
6- بحارالانوار ج68 ص428 ذح76 ب93: مجلسي (متوفاي 1110ه).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به تقويت قدرت تحمّل در برابر مشكلات فرمود:
وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ.
(بر شما باد كه صبر و استقامت را در هركاري پيشه كنيد كه صبر نسبت به ايمان مانند سر است نسبت به تن آدمي، همانگونه كه جسم بدون سر فايده اي ندارد ايمان بدون صبر و استقامت نيز نتيجه اي نخواهد داشت.) (1).
و بديهي است كه بدون صبر و استقامت، در دوران بحران جواني نمي‌شود از يك بهداشت رواني مطلوبي برخوردار بود.
*****
(1) حكمت 3/82 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- صحيفه امام رضا عليه السلام ص 250ح178
2- تاريخ ج2 ص206: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
3- دعائم الاسلام ج 1 ص 80: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
4- كتاب خصال ج1 ص315 ح9695: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- عقد الفريد ج3 ص82: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
6- كتاب محاسن ج1 ص229 و233 و9 و207: علامه برقي (متوفاي 274 ه).

نعمت آگاهي

(به حديث 2 - علم و ادب، مراجعه كنيد)

(به حديث 2 - علم و ادب، مراجعه فرمائيد)

امام علي عليه السلام نسبت به احتياط و بكارگيري تدبير در امور فرمود:
الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ.
(سعادت و پيروزي در پرتو تدبير و احتياط است، و تدبير و احتياط به تفكّر صحيح بستگي دارد و تفكّر صحيح به حفظ ارزش‌ها و اسرار مربوط مي‌گردد.)(1).
*****
(1) حكمت 48 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- نهاية الارب ج 6 ص 62: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 278: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- غرر الحكم ج 1 ص 21 و 269 و 271: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- بحارالانوار ج68 ص341 ح14 ب83: مجلسي (متوفاي 1110ه)
5- نزهة الناظر ص46 ح13: حسين بن محمد (متوفاي قرن5 ه).

تفکّر صحیح

(در رابطه با فکر و تفکّر به احادیث 2 - علم و ادب، مراجعه شود.)

يكي از راه هاي تحقّق بهداشت رواني و بازسازي جان و روان از پليدي ها، شخصيّت و بزرگواري است، كسي كه ارزش هاي وجودي خود را مي‌شناسد و براي آنها ارزش قائل است تن به هرگونه زشتي‌ها و پليدي‌ها نمي‌سپارد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ.
(كسي كه براي خود شخصيّت قائل است، تمايلات پست حيواني و شهوات در پيش روي او خوار و ذليل مي‌باشند.)(1).
يكي ديگر از راه هاي رسيدن به بهداشت رواني، زنده كردن حياء و عفّت و پاكدامني در انسان است، صفت عفّت و حياء، نيروي بازدارنده اي است كه انسان را از ارتكاب زشتي‌ها باز مي‌دارد، كه امام علي عليه السلام فرمود:
مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ، لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ.
(كسي كه لباس حياء و عفّت، او را بپوشاند، مردم عيب او را نمي‌بينند.) (2).
*****
(1) حكمت 449 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مجمع الامثال ج 2 ص 453: ميداني (متوفاي 518 ه)
2- دستور معالم الحكم ص 28: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
3- عقد الفريد ج3 ص108: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- منهاج البراعة ج 3 ص 429: ابن راوندي متوفاي 573 ه)
5- غرر الحكم ج5 ص161و357 و195 و432: آمدي (متوفاي 588 ه).
حكمت 223 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 98: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- روضه كافي ج 8 ص 23/20 ح4: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ربيع الابرار ج2 ص ح3 ب11921: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه)
4- من لايحضره الفقيه ج4 ص391: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- منهاج البراعة ج 3 ص 342: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
6- غرر الحكم ج 5 ص 311: آمدي (متوفاي 588 ه).

راه مبارزه با آفت ها

اشاره

بهداشت رواني و بازسازي روح آدمي به 3 مرحله اساسي تربيتي پرورشي نيازمند است:
اوّل - رشد و باروري ارزش‌ها و غرائز و تمايلات ممتاز انساني
دوم - تربيت و تعديل غرائز مشترك بين انسان و حيوان
سوم - مبارزه با تمايلات دروغين شيطاني «آفت زدائي»
اگر در تربيت خود و جامعه انساني مراحل ياد شده را به دقت رعايت كنيم و ابتداء ارزشهاي انساني را شناخته و بارور سازيم و همزمان با رشد ارزشهاي انساني، تمايلات دروغين شيطاني را سركوب، و از جان و دل خود ريشه كن كنيم،
اگر غرائز و تمايلات را تعديل كنيم، به بهداشت رواني مطلوبي نائل مي‌گرديم، و جان و جهان رنگ ديگري خواهد گرفت و آينده انسان به گونه مطلوب و صحيحي، رقم خواهد خورد و بسياري از مفاسد و انحرافات فكري، اجتماعي، دامنگير انسان، مخصوصاً نسل جوان نخواهد شد.

تعريف و اقسام غرائز و تمايلات

برخي از غرائز و تمايلات انساني، از ويژگي هاي روح آدمي بوده و در ساير حيوانات يافت نمي‌شوند، كه به آنان غرائز ممتاز انساني، الهي نيز مي‌گويند.
مانند:
علم گرائي،
عشق به كشف حقائق،
نعمت عقل و فكر و تفكّر صحيح،
تدبير و احتياط،
آينده نگري،
حياء و عفّت و پاكدامني،
فطرت خدا جو،
وجدان اخلاقي و ...
كه در فصل اوّل به برخي از آنان اشاره گرديد.
بعضي ديگر از غرائز و تمايلات، اختصاص به انسان ندارد، بلكه در حيوانات نيز وجود دارد كه به آنها غرائز مشترك بين انسان و حيوان مي‌گويند.
مانند:
غريزه جنسي،
غريزه خشم و عصبانيت،
غريزه برتري طلبي،
غريزه تقليد و دنباله روي،
غريزه علاقه به فرزند،
غريزه حبّ بقاء و حيات،
غريزه خود دوستي،
غريزه عادت و تربيت پذيري و ...
و دسته اي ديگر، تمايلات و خواهش هاي دروغين شيطاني مي‌باشد كه بايد آنها را سركوب و از جان و روان انسان ريشه كن نمود، مانند:
حسد
كينه ورزي
انتقام گيري
دروغگوئي
نفاق و دوروئي
بُز دِلي
ذلّت پذيري

غرائز و تمايلات مشترك بين انسان و حيوان داراي جنبه هاي گوناگوني بوده و از نظر تربيت و مسائل اخلاقي اهميت فراواني دارند، كه بايد آنها را شناسائي و با رشد و باروري آنها تداوم نسل انسان و نيازمندي هاي مادي و معنوي و اجتماعي را تحقّق بخشيد.
و هم بايد آنها را كنترل و تعديل كرد تا طغيان نكنند و وجود انسان را در اختيار خويش نگيرند.
بنابر اين در صورتي كه اين سلسله غرائز مشترك پس از رشد و تبلور تعديل نگردند و در كنترل عقل و دين و ارزش هاي اخلاقي قرار نگيرند، تبديل به موجودي ناقص و يك بُعدي و شرور و فساد گر و درنده خو خواهد شد.
هم بدون آنها نمي‌شود زندگي كرد،
و هم بدون تعديل و كنترل آنها نمي‌شود رنگ آرامش و تكامل و تمدّن و عدالت و سعادت را ديد.
شهوت و غضب و حب مال و فرزند و خود دوستي مانند آب مواج و سيلاب هاي ارزشمند هستند كه اگر نباشند زندگي و حيات و كشاورزي در خطر جدّي است، و اگر باشند و در پشت سدهاي مستحكم كنترل و تعديل نگردند ويرانگرند و خانمان سوز،
در نتيجه براي تحقّق بهداشت رواني، بايد به تربيت و كنترل و تعديل اين دسته از غرائز و تمايلات توجّه كامل داشته باشيم.

راه کنترل غرائز و تمایلات مشترک

غريزه خشم (عصبانيّت)

در زندگي اجتماعي انسان و در جهان حيوانات طبيعي است كه حمله و هجوم وجود دارد
و بايد هر موجود زنده اي داراي قدرت دفاعي و ابزار و وسائل حفظ و نگهداري خويش، و پاسخگوئي به تهاجم دشمن را داشته باشد، كه خداوند حكيم جهان آفرين به هر موجود زنده اي متناسب با نوع نياز و چگونگي دفاع، آن وسائل دفاعي لازم به همه آنها داده است كه غريزه خشم يكي از آنهاست،
پس غريزه خشم، در رابطه با دفاع از جان و مال و ناموس فرد و جامعه، مقدس و ارزشمند است و به كارگيري آن نوعي جهاد و پيكار بحساب مي‌آيد.
امّا اگر تعديل نشود و در مسير خدائي و دفاع از فرد و جامعه قرار نگيرد ويرانگر و نشانه جنون و ديوانگي است.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ.
(تند خوئي و عصبانيّت بيهوده، نوعي جنون و ديوانگي است چرا كه صاحبش زود پشيمان مي‌گردد، امّا اگر پشيمان نشود جنونش كامل است.)(1).
بنابراين غريزه خشم يكي از نعمت هاي الهي است كه مي‌توان پس از تربيت و كنترل و تعديل در جهت انساني از آن بهره مند گرديد، و دفاع مقدّس را سامان داد.
*****
(1) حكمت 255 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 52 / ج 2 ص 117: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- الحكم المنثورة ص 563: ابن ابي الحديد معتزلي(متوفاي 656 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 347: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحارالانوار ج70 ص266: مجلسي (متوفاي 1110ه).

تداوم و بقاء هر موجود زنده اي به غريزه جنسي بستگي كامل دارد، امّا اگر غريزه شهوت تربيت و كنترل و تعديل نگردد، فرد و جامعه را به سقوط مي‌كشاند.
كه امام علي عليه السلام رهنمود داد:
فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَقَمَعَ هَوَي نَفْسِهِ
(پس رحمت خداوند بر كسي باد كه تسليم شهوت خويش نشود و هوس هاي سركش نفس را ريشه كن سازد.)(1).
*****
(1) خطبه 3/176 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج2 ص257 و 130وج3 ص316: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- اصول كافي ج2 ص443 ح1 وج1 ص139: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب محاسن ص6 ح18 ب1باب الثلاثه: برقي (متوفاي 280 ه)
4- كتاب أمالي ص209 (مجلس 44(ح2: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تفسير عياشي ج 2 ص 262: عياشي (متوفاي300 ه)
6- تحف العقول ص 71 و 293: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).

غريزه عادت

يكي از حكمت هاي شگفتي آفرين پروردگار هستي، خلق غريزه «عادت» در موجودات زنده است، زيرا موجودات با اين غريزه مقدس، تربيت پذير مي‌گردند، و زود بر مشكلات غلبه مي‌كنند، و قادر به انجام كارهاي سخت و توان فرسا مي‌شوند،
اگر غريزه عادت نبود، سيستم زندگي انسان‌ها و ديگر موجودات زميني با نظمي ايده آل تحقّق پيدا نمي‌كرد، امّا اگر تعديل و راهنمايي نگردد، انسان به انواع زشتي‌ها و بدي‌ها خُو مي‌كند و خطرناك ترين و زشت ترين عمل، براي او به صورتي معمولي جلوه مي‌نمايد و انواع اعتياد دامنگير او مي‌شود،
در اين رابطه نقش مذهب، و وجود الگوهاي كامل مانند پيامبران و امامان معصوم عليهم السلام و ارزش هاي اخلاقي در سعادت و تكامل بشر روشن مي‌گردد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اين رابطه هشدار داد كه:
أَيُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا
(اي مردم خود عهده دار تربيت نفس خويش باشيد و نفس را از كشش عادت‌ها باز داريد كه به هرچيز بدي معتاد نگردد.)(1).
*****
(1) حكمت 2/359 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

آزادي طلبي

ميل به آزادي و استقلال، ريشه تمام خوبي ها، و راه صحيح رسيدن به سعادت و تكامل، و مبارزه با ظلم و ستم و استبداد است، امّا نبايد فراموش كنيم كه سوءاستفاده از آزادي نيز محكوم است، نبايد با بهانه ميل به آزادي، از اجراي قوانين الهي و اجتماعي سرپيچي نمود و يا از پدر و مادر و اساتيد و مربّيان دلسوز روي گردان شد، و يا به بهانه آزادي، انواع برده گي‌ها و فساد زدگي‌ها را به جان خريد كه مخالف آزادي واقعي انسان است.
امام علي عليه السلام به مالك اشتر مي‌فرمايد:
يا مالِكُ فَأَمْلِك هَوَاكَ وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لايَحِلُّ لَكَ
(اي مالك عنان هوا و هوس را در دست گير و از آزادي بي بند و بار بپرهيز و از آنچه حلال نيست دوري كن.)(1).
در جاي ديگري به كميل بن زياد دستور مي‌دهد كه خانواده خود را با نظارت و سرپرستي صحيح به سوي خوبي‌ها رهنمون باشد.
كه حضرت فرمود:
يَا كُمَيْلُ، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرُوحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ
(اي كميل! خويشان و بستگان خود را وادار كن كه روزها به دنبال كسب مكارم و فضائل اخلاقي بروند و شب‌ها در پي بر آوردن حاجت كساني كه در خوابند باشند.)(2).
و به فرزندش امام مجتبي عليه السلام فرمود:
وَلا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً
(فرزندم، بنده و برده ديگري مباش چرا كه خداوند تو را آزاد آفريده است.)(3).
*****
(1) نامه 7/53 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه).
حكمت 1/257 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- غرر الحكم ص 314 / ج 3 ص 311: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- كتاب مستطرف ج 1 ص 114: ابشيهي (متوفاي 580 ه)
3- ربيع الابرار ج3 ص194 ح140 ب43: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 3 ص 347: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- غرر الحكم ج 6 ص 108: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- بحارالانوارج1 ص223: مجلسي (متوفاي 1110ه).
نامه 87/31 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبد الله بن سعيد (متوفاي قرن3 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج4 ص392 و386: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- تحف العقول ص97/52 و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).

غريزه ترس

ترس به اندازه اي كه روح احتياط و تدبير را در ما ايجاد كند، و از عواقب گناهان و زشتي‌ها و سقوط شخصيّت و ارزش‌ها بترساند خوب است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْماً فَوَعَي، وَدُعِيَ إِلَي رَشَادٍ فَدَنَا، وَأَخَذَ بِحُجْزَةِ هَادٍ فَنَجَا. رَاقَبَ رَبَّهُ، وَخَافَ ذَنْبَهُ،
(خدا رحمت كند كسي را كه چون سخن حكيمانه اي بشنود فراگيرد ... و از نظارت و مراقبت خدا بر اعمالش غفلت نكند و همواره از گناهانش بترسد.)(1).
امّا اگر غريزه ترس، كنترل و تعديل و راهنمائي نشود انسان را به انزوا طلبي و زبوني و سستي و شك و ترديد و بُز دلي مي‌كشاند، كه بايد با آن مقابله شود.
امام علي عليه السلام در اين رابطه فرمود:
إِذَا هِبْتَ أَمْراً فَقَعْ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقِّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ.
(هنگامي كه نسبت به چيزي دچار ترس موهوم و بيهوده شدي، خود را در آن بيفكن و همان كار را شروع كن زيرا گاهي ترس از آن چيز سخت تر از انجامش مي‌باشد.)(2).
يعني اگر ترس مي‌خواهد ما را به سستي و مسامحه كاري و تنبلي بكشاند راه مبارزه با آن شجاعت و بي باكي در انجام كارهاي مثبت است.
*****
(1) خطبه 1/76 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 151: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- كنز الفوائد ص 162: كراجكي (متوفاي 449 ه)
3- مطالب السؤول ج 1 ص 59: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
4- عيون الحكم والمواعظ ص261 ط جديد: واسطي (متوفاي 600ه)
5- ربيع الابرار ج 1 ص 231: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه).
حكمت 175 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 142 / ج 3 ص 172: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- كتاب طراز ج 1 ص 168: سيديماني
3- منهاج البراعة ج 3 ص 330: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحار الانوار ج68 ص362 ح6 ب89: مجلسي (متوفاي 1110 ه)

5- ربيع الابرار ج5 ص311 ح22: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه)
6- المستطرف ج1 ص219 ب32: ابشيهي (متوفاي 852ه).

غريزه برتري طلبي

اين كه هر موجود زنده اي علاقه دارد از دوستان و هم نوعان خود جلو باشد، و به پيش بتازد، صفت سازنده اي است، امّا اگر اين غريزه تربيت و تعديل نشود و به خودسري و خودخواهي، برتري طلبي و زور گوئي و طرد و محكوم كردن ديگران بيانجامد، فاجعه آميز و ويرانگر خواهد شد، و ريشه هرگونه استبداد و استثمار و استعمار اقتصادي فرهنگي است و بايد با آن مبارزه نمود و در چهارچوب حركت تكاملي نگهداشت تا منشأ مسابقات و سرعت عمل در خوبي‌ها شود و از حدود خود تجاوز نكند.
در اين رابطه، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به مالك اشتر نوشت:
يا مالِكُ، وَايَّاكَ وَالْإِسْتِئَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ ... فَإِنَّهُ مَأْخوذٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ
(اي مالك از امتياز خواهي براي خود در آنچه را كه مردم با تو مساوي هستند بپرهيز ... چرا كه به زودي محاكمه و بازخواست خواهي شد و همه چيز از تو گرفته مي‌شود.)(1).
و تفوّق طلبي را در چهره پسنديده اش چنين توصيف مي‌فرمايد كه:
اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالصَّلَاةِ.
(بار خدايا تو مي‌داني كه من نخستين كسي هستم كه به سوي تو بازگشته و نداي تو را شنيده و اجابت كردم، و هيچ كس جز رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در نماز خواندن بر من سبقت نگرفت.)(2).
*****
(1) نامه 149/53 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
خطبه 4/131 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تذكرة الخواص ص114 ب6: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
2- دعائم الاسلام ص 531 ج2 ح1886: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- كتاب النهاية ج 5 ص 270: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
4- كتاب مناقب: ابن جوزي حنفي (متوفاي 567 ه)
5- بحارالانوار ج 17 ص 111: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

روح تقليد و پيروي از ديگران اگر در مسير سمبل خواهي و انتخاب الگوهاي كامل بوده و در جهت خوبي‌ها و ارزشهاي اخلاقي و مسير تكاملي باشد، پسنديده و مطلوب است، زيرا پيروي جاهل از عالم، غير متخصّص از متخصّص، أساس تكامل فرد و جامعه انساني است،
كه امام علي عليه السلام مي‌فرمايد:
انْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًي، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًي
(به اهل بيت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بنگريد و از آن سمت كه آنها گام بر مي‌دارند برويد و منحرف نشويد و قدم به جاي قدمشان بگذاريد، آنها هرگز شما را از جاده هدايت بيرون نمي‌برند و به پستي و هلاكت باز نمي‌گردانند.)(1).
امّا اگر روح تقليد و اطاعت، تعديل و رهنمون نگردد، ممكن است جاي آن را تقليد كوركورانه گرفته و انحرافات و بدبختي هاي اجتماعي دامنگير جوامع انساني بشود حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَلَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ، وَخَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَأَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ، وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ
(از آن دعوت كنندگاني كه قلب پاكشان را در اختيار آب تيره نفاق و دوروئي قرار داده اند اطاعت نكنيد، آنها كه تندرستي خويش را با بيماري آنها آميخته ايد و باطلشان را در حق خود راه داده ايد، زيرا آنها اساس و ريشه گناهانند.)(2).
مانند غرب زدگي جوامع عقب مانده و فساد گرائي آنان، كه مولوي مي‌گويد:
خلق را تقليد شان بر باد داد
اي دو صد لعنت بر اين تقليد باد
*****
(1) خطبه 12/97 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- البيان و التبيين ج 2 ص 53 خطبه علي عليه السلام: جاحظ (متوفاي 255 ه)
2- عيون الاخبار ج 2 ص 236: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- اخبار الطوال ص 211: دينوري حنفي (متوفاي 290 ه)
4- الغارات ج 2 ص474 و 475 و 476: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)

5- الكامل ج 1 ص 13 و 23: مبرد (متوفاي 285 ه).
خطبه 32/192 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
2- فروع كافي ج4 ص198 الي201 ح2: كليني (متوفاي 328 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- ربيع الابرار ص333 ج1 وج5 ص175: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه).

در هر موجود زنده اي بر اساس رشد و بارور شدن غرائز گوناگون، تمايلات و خواهش هاي متفاوتي نيز وجود دارد، و تا حدودي طبيعي و لازم است.
بايد خواسته هاي طبيعي، شهوت و ميل به آزادي و علاقه به همسر داري و بچّه داري و مال دوستي را در حدود قوانين ديني و ضوابط و مقرّرات صحيح جوامع بشري پاسخ مثبت داد، اما اگر تمايلات و خواهش هاي نفساني كنترل و تعديل نگردند، و بر انسان غلبه كنند، انواع انحرافات و كج روي‌ها را به دنبال خواهند داشت،
كه امام علي عليه السلام فرمود:
وَمَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْ ءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ. فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ
(هيچ گناه و زشتي يافت نمي‌شود جز اينكه از تمايلات و خواهش هاي نفس انسان پديد مي‌آيند، پس خدا رحمت كند كسي را كه از شهوات و خواهش هاي دل دوري كند.)(1).
و در كلام ارزشمند ديگري فرمود:
إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ، وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ
(به درستي كه بهشت سعادت در تحمّل ناراحتي‌ها و مشكلات نهفته است و دوزخ و عذاب الهي در لابلاي تمايلات و خواهشهاي نفس قرار دارد.)(2).
و ادامه داد كه:
فَمَنِ اشْتَاقَ إِلَي الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ
(كسي كه مشتاق بهشت باشد از شهوات و تمايلات سركش دوري مي‌كند و آنكس كه از آتش جهنّم بيمناك باشد از كارهاي حرام پرهيز مي‌نمايد.)(3).
*****
(1) خطبه 3/176 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ربيع الابرار ج2 ص257 و 130وج3 ص316: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
2- اصول كافي ج2 ص443 ح1 وج1 ص139: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب محاسن ص6 ح18 ب1باب الثلاثه: برقي (متوفاي 280 ه)
4- كتاب أمالي ص209 (مجلس 44(ح2: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)

5- تفسير عياشي ج 2 ص 262: عياشي (متوفاي 300 ه)
6- تحف العقول ص 71 و 293: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).
خطبه 176 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 2/31 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عيون الاخبار ج 2 ص 329: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- البيان والتبيين ج2 ص148: ابو عثمان جاحظ (متوفاي 255 ه)
3- كتاب محاسن و اضداد ص 132: ابو عثمان جاحظ (متوفاي 255 ه)
4- مروج الذهب ج2 ص419: مسعودي (متوفاي 346 ه)
5- محاسن و مساوي ص 358: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
6- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج2 ص208: يعقوبي (متوفاي 292 ه).

دوست يابي و علاقه به ديگران

هر موجود زنده اي با همنوعان و كساني كه با آنها در ارتباط است، علاقه و محبت پيدا مي‌كند و با آنان دوست مي‌گردد، مأنوس مي‌شود و آنها را مورد توجّه قرار مي‌دهد.
روح دوست يابي و علاقه به ديگران در انسان، از ديگر انواع موجودات، بيشتر و داراي ويژگي‌ها و امتيازات ارزشمندي است و بايد اين غريزه را رشد داد و بارور ش كرد،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
أَعْجِزُ النَّاسَ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْاءَخَوانِ وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُم
(عاجز ترين مردم كسي است كه از به دست آوردن دوست عاجز باشد و از او عاجزتر كسي است كه دوستان به دست آمده را از دست بدهد.)(1).
امّا اگر اين علاقه و غريزه انساني تعديل نگردد، و بر اساس ضوابط و شرايط عاقلانه اي نباشد، بسياري از دوست يابي ها، دروغين و شيطاني خواهد شد و همه ارزش هاي فردي و خانوادگي انسان را بر باد خواهند داد، خصوصاً دوستي هايي كه بر اساس عشق‌ها و علاقه هاي كاذب و زودگذر بنيان گردد.
كه امام علي عليه السلام هشدار دادند:
وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَي بَصَرَهُ، وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ
(كسي كه به چيزي بيهوده عشق مي‌ورزد آن عشق و علاقه دروغين نابينايش مي‌كند، و قلبش را بيمار مي‌سازد، ديگر او با چشمي معيوب مي‌نگرد و با گوشي غير شنوا مي‌شنود و خواسته هاي دل، عقل او را نابود مي‌سازد.)(2).
و آنگاه راه تعديل دوست يابي را معرّفي فرمود كه:
أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً ما عَسَي أَنْ يَكوُنَ بَغِيضَكَ يَوماً ما
(دوست خود را به عقل و درايت در حد اعتدال دوست بدار چرا كه ممكن است روزي دشمن تو گردد «پس همه اسرارت را به دوستانت منتقل نكن»)(3).
*****
(1) حكمت 12 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- ذيل الامالي ص 110: ابو علي قالي (متوفاي 356 ه)

2- الحكم المنثورة: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 656 ه)
3- كتاب الموشي ج 1 ص 19: وشاء (متوفاي 325 ه
4- عيون الاخبار ج 3 ص 1: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
5- بحار الانوار ج71 ص278 ح12 ب18: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
خطبه 14/109 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عقد الفريد ج4 ص142 كتاب الواسطه: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
2- ربيع الابرار (باب الملائكة): زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
3- غررالحكم فصل شرح حال پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 461: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- بحارالانوار ج 4 ص 317 و ج 6 ص 164: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
حكمت 268 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب الظرف و الظرفاء ص 32: ابن وشاء (متوفاي 325 ه)
2- تحف العقول ص 201: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
3- كتاب الصديق والصداقة: ابو حيان توحيدي (متوفاي 380 ه)
4- قوت القلوب ج2 ص364 فصل44: ابو طالب مكي (متوفاي 382 ه).

غريزه خوردن و آشاميدن

هر موجود زنده اي براي تداوم حيات وبقاء خود بايد بخورد و بياشامد و طبيعي است كه در خوردن و آشاميدن از انواع خوراكي‌ها و نوشيدني‌ها لذّت مي‌برد، استراحت مي‌كند و انسان نيز از اين قانون حياتي جدا نمي‌تواند باشد،
امّا بايد توجّه داشت، كه خوردن و آشاميدن هم از نظر بهداشت تن بايد مورد دقّت و توجّه باشد تا به انواع آلودگي‌ها مبتلا نشد و هم از نظر بهداشت رواني بايد كنترل و تعديل شود كه هر غذائي را مصرف نكرد و به حريم جان و مال مردم تجاوزي صورت نگيرد، خوردن و آشاميدن نبايد براي انسان اصل باشد و هدف قرار گيرد تا در اين راه همه ارزش هاي انساني خود را فدا كند،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هشدار داد كه:
وَلَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لُعَقَ الْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بِعَيْنِ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَعْصِيَةَ، وَسَهَّلَ لَكُمْ سُبُلَ الطَّاعَةِ.
(لقمه هاي حرام را وارد شكم خويش نسازيد زيرا شما در پيشگاه خداوندي هستيد كه گناهان را بر شما حرام كرده است و راه هاي اطاعت و سعادت را براي شما آسان ساخته است.)(1).
و آنگاه در يك مقايسه اساسي فرمود:
إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بُطُونُهَا؛ وَإِنَّ السِّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَي غَيْرِهَا
(به درستي كه حيوانات تمام همّتشان براي شكم آنهاست و درندگان تمام تلاش و همتشان تجاوز و خشم به ديگران است.)(2).
بنابر اين انسان كه اشرف مخلوقات و خليفه خدا در زمين است، بايد اينگونه تمايلات مادّي را نيز كنترل و تعديل كرده و به ارزش هاي اخلاقي خود بيشتر توجّه كند تا بتواند بر مشكلات غلبه كند و به سعادت واقعي رسيده و چهره زيباي حقيقت را نظاره گر باشد.
*****
(1) خطبه 16/151 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب طراز ج 1 ص 334: سيد يماني
2- بحارالانوار ج34 ص226 ح996: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 79: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- شرح نهج البلاغه ج 9 ص 137: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 656 ه)

5- فروع كافي ج 5 ص 369: كليني (متوفاي 328 ه).
خطبه 12/153 نهج البلاغه المعجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اصول كافي ج1 ص139 ح4 وص81 ح5: كليني (متوفاي 328 ه)
2- غرر الحكم ص 232 / ج 4 ص 482: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- منهاج البراعة ج2 ص87 و ج 3 ص 378: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- كتاب توحيد ص41 ح3 وص57 ح14: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تحف العقول ص 154/108 و156: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- فروع كافي ج 5 ص 82: كليني (متوفاي 328 ه).

نماز و تکامل انسان ها

اشاره

اگر انسان بايد به تكامل برسد و همه ارزش انسان در پيمودن راه كمال است، پس به نماز نيازمند است،
زيرا يكي از عوامل پُر جاذبه پيمودن راه تكامل، نماز است،
نماز در ميان ديگر جاذبه هاي معنوي و عبادي، نقش مهمّ و ارزشمندي را دارد.
هم جان را صفا و شادابي مي‌بخشد و هم زمينه پرواز در ملكوت را فراهم مي‌كند و انسان را تا سَر منزل مقصود رهنمون مي‌گردد،
با بال هاي نيرومندِ نماز، هرگز انسان سقوط نخواهد كرد و از راه تكامل باز نخواهد ايستاد، البتّه اگر به شرائط آن توجّه داشته باشد.

نيازمنديها و شرائط پيمودن راه تكامل را مي‌شود در موارد زير به ارزيابي گذاشت، مانند:
از ديدگاه نهج البلاغه همه در راهند،
همه در حال پيمودن راه تكامل مي‌باشند،
و همه انسان‌ها بايد براي پيمودن راه تكامل تلاش كنند،
تا دچار سير ارتجاعي و سقوط در مسيرهاي انحرافي نگردند.
كه امام علي عليه السلام فرمود:
وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ، عَلَي سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَقَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِرْتِحَالِ، وَأُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ.
وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَي النَّارِ، فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ، فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا.
(مردم! شما چونان مسافران در راهيد، كه در اين دنيا فرمان كوچ داده شديد، كه دنيا خانه اصلي شما نيست و به جمع آوري زاد و توشه فرمان داده شديد.
آگاه باشيد! اين پوست نازك تن، طاقت آتش دوزخ را ندارد پس به خود رحم كنيد، شما مصيبت هاي دنيا را آزموديد.)(1).
و همه مي‌دانيم كه:
پيمودن راه تكامل بدون جهت يابي و هدفداري مداوم امكان پذير نيست،
اگر روند گاه راه تكامل، راه مستقيم هدايت را نشناسند، به سرمنزل مقصود نخواهند رسيد،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
أَلْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَي هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ النُّبُوَّةِ، وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ.
هَلَكَ مَنِ ادَّعَي، وَخَابَ مَنِ افْتَرَي. مَنْ أَبْدَي صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ. وَكَفَي بِالْمَرْءِ جَهْلاً أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ.
لَا يَهْلِكُ عَلَي التَّقْوَي سِنْخُ أَصْلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ. فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ، وَلَا يَحْمَدْ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَلُمْ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ.
«چپ و راست گمراهي، و راه ميانه، جادّه مستقيم الهي است كه قرآن و آثار نبّوت، آن را سفارش مي‌كند، و گذرگاه سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله است، و سرانجام بازگشت همه بدان سُو است.
ادّعا كننده باطل نابود شد، و دروغگو زيان كرد، هر كس با حق در افتاد هلاك گرديد، ناداني انسان همين بس كه قَدر خويش نشناسد.

آن چه بر أساس تقوي پايه گذاري شود، نابود نگردد، كشتزاري كه با تقوي آبياري شود، تشنگي ندارد.
مردم! به خانه هاي خود روي آوريد، مسائل ميان خود را اصلاح كنيد، توبه و بازگشت پس از زشتي‌ها ميسّر است، جز پروردگار خود، ديگري را ستايش نكنيد، و جز خويشتنِ خويش ديگري را سرزنش ننماييد.» (2).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با توجّه به ضرورت پيمودن راه تكامل و ويژگي «عمومي بودن» آن، به روندگاني كه با آگاهي و شناخت و اصالت و سلامت راه هدايت و كمال را پيمودند، بشارت گونه فرمود:
فَطُوبَى لِذِي قَلْبٍ سَلِيمٍ، أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ، وَتَجَنَّبَ مَنْ يُرْدِيهِ، وَأَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ بِبَصَرٍ مَنْ بَصَّرَهُ، وَطَاعَةِ هَادٍ أَمَرَهُ، وَبَادَرَ الْهُدَى قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُهُ، وَتُقْطَعَ أَسْبَابُهُ، وَاسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ، وَأَمَاطَ الْحَوْبَةَ، فَقَدْ أُقِيمَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَهُدِيَ نَهْجَ السَّبِيلِ.
«خوشا به حال كسي كه قلبي سالم دارد، خداي هدايتگر را اطاعت مي‌كند، از شيطان گمراه كننده دوري مي‌گزيند، با راهنمايي مردان الهي با آگاهي به راه سلامت رسيده، و به اطاعت هدايتگرش بپردازد، و به راه رستگاري پيش از آن كه درها بسته شود، و وسائلش قطع گردد بشتابد، دَرِ توبه را بگشايد، و گناهان را از بين ببرد.
پس به راه راست ايستاده، و به راه حق هدايت شده است.» (3).
زيرا سلامت و تداوم حركت تكاملي فرد و جامعه، و سير از خاك تا هستي جاويدان، و كسب ارزش هاي الهي، انساني، بدون شرائط و امكانات لازم تحقّق نخواهد يافت، مانند:
الف - هدفداري
ب - روح اميدواري
ج - سيستم رابطه و ارتباط با مبدأ هستي و جهت يابي
هدفداري
روح اميدواري
سيستم رابطه و جهت يابي
*****
(1) خطبه 14/183 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك خطبه 183 به شرح زير است:
1- ربيع الابرار ج1 ص53 (باب النّار): زمخشري (متوفاي 538 هجري)
2- كتاب النهاية ج5 ص299 (مادّه يفن): ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
3- تفسير برهان ج1 ص9 ح15: علامه بحراني (متوفاي 1107 هجري)
4- منهاج البراعة ج 2 ص 193: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
5- بحار الانوار ج89 ص20 و21 ح20 ب1: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)

6- غرر الحكم ج 4 ص 151 و ج 3 ص 217: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري).
خطبه 7/16 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك خطبه 16 به شرح زير است:
1- البيان والتبيين ج2 ص52: جاحظ (متوفاي 255 هجري)
2- غرر الحكم ج 2 ص 333 و 334 و 596: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
3- النهاية ج 1 ص 132: ابن أثير (متوفاي 606 هجري)
4- كنز العمال ج16 ص197 ذش44220: متقي هندي
5- مسند احمد ج 2 ص 191: احمد بن حنبل (متوفاي 241 هجري)
6- احتجاج ج 1 ص 39 و 162: مرحوم طبرسي (متوفاي 588 هجري).
خطبه 8/214 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك خطبه 214 به شرح زير است:
1- غرر الحكم: مرحوم آمدي (متوفاي هجري)
2- شرح ابي الحديد ج 3 ص 23: ابي الحديد (متوفاي 656 هجري)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 340: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
4- بحارالانوار ج30 ص42 و41 ح2 ب16: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110ه)
5- كشف المحجّة ص276 فصل 156: سيد بن طاووس (متوفاي 664ه).

هدفداري

اگر رهروان راه تكامل بدون اهداف ارزشمند حركت نمايند،
و اهداف صحيح و تكاملي را نشناسند،
نمي توانند در اين حركت فردي، اجتماعي موفق باشند و با موانع و مشكلات راه، مبارزه كنند.
هدفداري، توان لازم و شايسته اي به انسان مي‌دهد تا هم ابزار و وسائل پيمودن راه را فراهم كنند و هم در برابر مشكلات فراوان، دچار يأس و نا اميدي و اضطراب نگردند،
و مي‌دانيم كه اصولاً هر حركت و تلاشي بدون هدفداري ارزشمند نبوده و تحقّق خارجي نخواهد يافت.
از نظر اسلام، انسان، تنها در پرتو معيارها و ارزش هاي معنوي نماز به هدفداري صحيحي نائل مي‌گردد،
زيرا روزي چند بار با «نيايش» و «دعا» با پروردگار خود به راز و نياز پرداخته و خود را در رابطه با نظام آفرينش و آفريدگار اين نظام هماهنگ مي‌نگرد،
و باور مي‌كند كه:
«تنها نيست»
و در برابر مشكلات و سختي‌ها كمك كننده مهربان و آگاهي، همه جا با اوست،
و دست او را خواهد گرفت.
اينجاست كه با تفكّر و ارزيابي لازم در عبارات نماز، هدفداري انسان شكل واقعي مي‌گيرد.
و هر انساني در نيايش و نماز و ارتباط با پروردگار جهانيان در مي‌يابد كه:
1- تمام موجودات و سراسر نظام احسن الهي تسليم اراده خداوند بزرگ مي‌باشند و همه از پروردگار هميشه ناظر و آگاه، اطاعت مي‌كنند.
پس ما هم فقط بايد خدا را بپرستيم و بنده فرمانبردار او باشيم. (ايّاك نعبد)
2 - چون همه نظام آفرينش با نظارت خداي بزرگ به حركت منظم خود ادامه مي‌دهند،
ما هم بايد فقط از خدا ياري بخواهيم. (ايّاك نستعين)
3 - اگر همه موجودات جهان هستي با اراده خداي بزرگ به وجود آمدند و همه تسليم فرمان خدا هستند و براي تكامل و سعادت ديگران تلاش مي‌كنند،
ما هم بايد به فكر ديگران باشيم و همه كارهاي خود را براي رضاي

پروردگار جهانيان انجام دهيم.
كه سعدي فرمود:
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
شرط انصاف نباشد كه تو فرمان نبري
از اين رو قبل از هر چيز بايد «هدفداري انسان» مشخّص گردد كه:
به كجا مي‌رود؟
و چرا حركت مي‌كند؟
و براي چه چيزي تلاش مي‌نمايد؟
و مي‌خواهد بكجا برسد؟
پس از روشن شدن اهداف ارزنده تكاملي، آنگاه بايد به حركت و تلاش و انجام كارهاي ضروري همّت گماشت،
زيرا عمل بدون هدف، يا اعمال و كردار بدون اهداف ارزشمند، فايده اي ندارد،
و چون نماز و نيايش با پروردگار جهان نقش اساسي در هدفداري انسان دارد مي‌تواند در ساير رفتار و كردار انسان اثر بسزائي داشته باشد،
كه امام علي عليه السلام فرمود:
صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ.
وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْ ءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ.
نماز را در وقت خودش به جاي آر، نه اينكه در بيكاري زودتر از وقتش بخواني، و به هنگام درگيري و كار آن را تأخير بياندازي، و بدان كه تمام كردار خوبت در گرو نماز است.(1).
يعني نماز معيار ارزش گذاري ديگر اعمال انسان است، كه «هدفداري انسان» را تحقّق مي‌بخشد،
و چون در جهت يابي و هدفداري انسان نقش تعيين كننده دارد،
حقيقت ديگر آن است كه تنها خودت نماز بخواني كافي نيست،
بايد زن و فرزندان خود را به نماز وادار كني،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سرنوشت خطرناك و عبرت آموز انسان هاي از كمال دور مانده را اينگونه بيان مي‌دارد كه:
تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا.
فَإِنَّهَا «كَانَتْ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً».
أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَي جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا:
«مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ؟ قالوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ».
وَإِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ، وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَي بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْم وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَي أَنْ يَبْقَي عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَن؟ وَقَدْ عَرَفَ

حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ:
«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ».
وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله نَصِباً بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبْشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ:
«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»،
فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَيَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.(2).
(مردم! نماز را بر عهده گيريد، و آن را حفظ كنيد، زياد نماز بخوانيد، و با نماز خود را به خدا نزديك كنيد.
«نماز فريضه واجبي است كه در وقت هاي خاصّ بر مؤمنان واجب گرديده است» (3).
آيا به پاسخ دوزخيان گوش فرا نمي‌دهيد، آن هنگام كه از آنها پرسيدند:
چه چيز شما را بدوزخ كشانده است؟
گفتند: «ما از نماز گذاران نبوديم» (4).
همانا نماز! گناهان را چونان برگهاي پاييزي فرو مي‌ريزد، و غُل و زنجير گناهان را از گردن‌ها مي‌گشايد، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله نماز را به چشمه آب گرمي كه بر در سراي مردي جريان داشته باشد، تشبيه كرد، اگر روزي پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرك و آلودگي در بدن او نماند.
همانا كساني از مؤمنان حق نماز را شناختند كه زيور دنيا از نماز باز شان ندارد، و روشنايي چشمشان يعني اموال و فرزندان مانع نمازشان نشود.
خداي سبحان مي‌فرمايد:
«مرداني هستند كه تجارت و خريد و فروش، آنان را از ياد خدا، و بر پا داشتن نماز، و پرداخت زكات باز نمي‌دارد» (5).
رسول خدا صلي الله عليه وآله پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت مي‌انداخت، زيرا خداوند به او فرمود:
«خانواده خويش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شكيبا باش» (6).
پس پيامبر صلي الله عليه وآله پي در پي خانواده خود را به نماز فرمان مي‌داد، و خود نيز در انجام نماز شكيبا بود.)
*****
(1) نامه 15/27 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك نامه 27 به شرح زير است:
1- كتاب الغارات ج1 و230 و223 و235 و 249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 هجري)
2- تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)
3- كتاب المجالس ص260 م31 ح3: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)

4- كتاب أمالي ص25 - 24 م اول ح31/31: شيخ طوسي (متوفاي 460 هجري)
5- منية المريد (به نقل بحار): شهيد ثاني (متوفاي 965 هجري).
خطبه 199 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- بحار الانوار ج 72 ص 116 ح16 ب50: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
2- فروع كافي ج 5 ص 36 ح1 و 38 (كتاب الجهاد): مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 305: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
4- تفسير برهان ج4 ص404 ح5: مرحوم بحراني (متوفاي 1107ه)
5- مرآة العقول ج18 ص366: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110ه).
سوره نساء آيه 103.
سوره مدّثر آيه 43.
سوره نور آيه 37.
سوره طه آيه 132.

پيمودن يك راه طولاني تكاملي با آن همه مشكلات و گرفتاري هاي موجود، به «روح اميدواري» و «آينده نگري» صحيحي بستگي دارد زيرا قبل از حركت، انسان از خود مي‌پرسد كه:
الف - آيا حركت و رفتن من به نتيجه خواهد رسيد؟
ب - آيا مشكلات فراوان، حركت مرا متوقف نخواهد كرد؟
ج - آيا انواع مشكلات و خطرات را از راه تكامل مي‌توان برداشت؟
د - آيا توان و استعداد پيمودن راه تكامل را خواهيم داشت؟
و ده‌ها پرسش و آيا، آياهاي ديگر، در آغاز حركت، در برابر ديدگان ما سبز خواهند شد كه براي پاسخگوئي درست و پيداكردن روحيه قوي و اراده مستحكم و خلل ناپذير، به «روح اميدواري» نيازمنديم،
اميدواري، همه سياهي هاي دل را مي‌زدايد،
و اُفق نوراني آينده را به درستي در جان انسان آشكار خواهد ساخت،
و هر گونه يأس و شك و دودلي و اضطراب را از روان آدمي خارج مي‌سازد،
و بديهي است كه بدون «اميدواري» نمي‌توانيم حتّي يك قدم مثبت و سازنده اي برداريم.
همه مي‌پرسند:
حال كه روح اميدواري نقش بسيار مهمّ و سازنده اي در حركت هاي تكاملي دارد،
راستي چگونه بايد آن را به دست آورد؟
و همواره اميدوار و شاداب و مصمّم به زندگي تداوم بخشيد؟
پاسخ سئوال ياد شده را بايد در فلسفه «نماز» و «راز نيايش» انسان با خداي هستي آفرين، جستجو نمود،
زيرا در فرهنگ نماز باورهاي گوناگون و سازنده اي مطرح است، كه حضرت فرمود:
الصَّلاةُ قُربَانُ كُلِّ تَقِيٍّ(1).
(نماز عامل تقرّب و نزديك شدن پرهيزكاران با خداست.)
كه چگونگي پيدايش «روح اميدواري» با توجّه به فلسفه نماز به شرح زير امكان پذير است:
الف - جهان و انسان آفريده خداي بزرگند و با نظارت دائمي پروردگار نظام آفرينش به حركت منظم خود تداوم مي‌بخشند. (الحمد للّه ربّ العالمين)
ب - امدادهاي الهي و نظارت دائمي و عمومي خدا همواره در جهان

آفرينش تحقق مي‌پذيرد و هر گاه كه انسان دعا كند و كمك بخواهد دست او را خواهند گرفت، كه مي‌گويد: (و ايّاك نستعين).
ج - انسان در نظام آفرينش و در برابر مشكلات و خطرات فراوان تنها نيست كه با نماز و نيايش به قدرت مطلقه و بي نظير پروردگار جهان متّصل است و با او در ارتباط خواهد بود.
در نتيجه با خواندن نماز در اوقات مشخّص شبانه روز، و تكرار كلمه «ايّاك نعبد» و «ايّاك نستعين» (فقط تو را عبادت مي‌كنم و فقط از تو ياري مي‌طلبم) روح اميدواري، سراسر وجود ما را در بر مي‌گيرد و همه زواياي جان آدمي را روشن مي‌كند و انسان سراسر حركت و تلاش مي‌گردد كه:
برخيز،
حركت كن،
تلاش و كوشش نما،
و پيروزي از آن تو است كه امدادهاي الهي همواره دست گير تو در مشكلات خواهد بود.
از اين رو در «فرهنگ نماز» انسان تنها نيست كه در رابطه با خدا و نظام هستي تفسير مي‌گردد.
امام علي عليه السلام با توجّه به نقش نماز در ايجاد «روح اميدواري» رهنمود مي‌دهد كه:
اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم بِالصَّلَاةِ.
(خدايا من نخستين كسي هستم كه به تو روي آورد، و دعوت تو را شنيد و اجابت كرد، در نماز، كسي از من جز رسول خدا صلي الله عليه وآله پيشي نگرفت.)(2).
ابن سينا، آن دانشمند بزرگ اسلامي نيز با استفاده از فرهنگ نماز و در خط حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌گويد:
هرگاه در يكي از مسائل مشكل علمي كسي نبود مرا ياري كند وضوء گرفته و به مسجد مي‌رفتم و پس از خواندن دو ركعت نماز حل آن مشكل علمي را از خداوند بزرگ مي‌طلبيدم در نتيجه مشكل علمي من بر طرف مي‌گرديد.
*****
(1) حكمت 136 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك حكمت 136 به شرح زير است:
1- تحف العقول ص221 و110: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري)
2- كتاب خصال ج2 ص620: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 309: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
4- غرر الحكم ج 5 ص 19: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)

5- فروع كافي ج 5 ص 9: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
6- وسائل الشيعه ج8 ص15: مرحوم شيخ حر عاملي (متوفاي 1104ه)
7- ربيع الابرار ج5 ص252 ح114: زمخشري (متوفاي 538ه)
8- تيسير المطالب ص285 ب26: سيد ابوطالب (متوفاي 424ه)
9- بحارالانوار ج100 ص245: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110ه).
خطبه 4/131 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك خطبه 131 به شرح زير است:
1- تذكرة الخواص ص114 ب6: ابن الجوزي (متوفاي 567 هجري)
2- دعائم الاسلام ص 531 ج2 ح1886: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)
3- كتاب النهاية ج 5 ص 270: ابن أثير (متوفاي 606 هجري)
4- كتاب مناقب: ابن الجوزي (متوفاي 567 هجري)
5- بحارالانوار ج34 ص110 و111 ح949: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- مروج الذهب ج3 ص224: مسعودي (متوفاي 346ه).

سيستم رابطه و جهت يابي

مي دانيم كه پيمودن يك راه طولاني و حركت مداوم تكاملي، به «سيستم رابطه» و «جهت يابي» دقيقي نيازمند است كه بدون آن، انحراف و گمراهي دامنگير انسان خواهد شد،
يك اتومبيل بدون شناختن مسير به مقصد نمي‌رسد،
يك هواپيما بدون «جهت يابي» نمي‌تواند به راه خود ادامه دهد.
انسان نيز بدون جهت يابي صحيح گمراه مي‌شود، منحرف مي‌گردد.
نماز از آن جهت اهميّت پيدا مي‌كند و مورد توجّه دقيق رهروان راه تكامل قرار مي‌گيرد كه:
سيستم رابطه را تأمين نموده و رونده راه تكاملي را از هر گونه تزلزل و انحراف و اضطرابي باز مي‌دارد، كه:
ره آورد جهت يابي (ايّاك نعبد)
و شناخت مسير اصلي حركت (اهدنا الصّراط المستقيم)
انسان را به اهداف عالي انساني، اسلامي، خواهد رساند،
تا سعادتمند گردد،
و شاهد پيروزي را در آغوش گيرد،
و حركت تكاملي را تداوم بخشد.
امام علي عليه السلام نسبت به نقش تعيين كننده نماز مي‌فرمايد:
وَاللَّهَ اللَّهَ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ.
(خدا را! خدا را! درباره نماز، چرا كه ستون دين شماست.)(1).
امام علي عليه السلام با توجّه به نقش اساسي نماز در تداوم حركت هاي تكاملي و تأمين «سيستم رابطه» با خداي جهانيان مي‌فرمايد:
تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا.
فَإِنَّهَا «كَانَتْ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً».(2).
مردم! نماز را بر عهده گيريد، و آن را حفظ كنيد، زياد نماز بخوانيد، و با نماز خود را به خدا نزديك كنيد. «نماز فريضه واجبي است كه در وقت هاي خاص بر مؤمنان واجب گرديده است.» (3).
و آنگاه با توجّه به «حركت تكاملي» و ويژگي «عمومي بودن» حركت انسان‌ها به سوي كمال و تكامل، و نقش نماز در تداوم حركت هاي فردي و اجتماعي مسلمين، نماز را نشانه «ملّيّت اسلامي» معرّفي مي‌كند،
كه در ديگر مكتب‌ها و حركت هاي اجتماعي انسان ها، اين ويژگي ارزشمند با اين شرائط و آثار ارزنده، كمتر به چشم مي‌خورد،
كه نماز مي‌تواند حركت هاي عمومي را سامان بخشيده به سر منزل كمال برساند،

هم عامل وحدت جامعه اسلامي باشد،
و هم حركت هاي دسته جمعي را هدايت كند،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ
(بر پاداشتن نماز آيين ملّت اسلام است.)
*****
(1) نهج البلاغه المعجم المفهرس، نامه 5/47، اسناد و مدارك نامه 47 به شرح زير است:
1- مقاتل الطالبين ص52 ذح3: ابو الفرج اصفهاني (متوفاي 356 هجري)
2- معمرون و وصايا ص149 و150: ابوحاتم سجستاني (متوفاي 248 هجري)
3- تاريخ ج4 ص110 و 113: طبري (متوفاي 310هجري)
4- كتاب أمالي ص 112: زجاجي (متوفاي 329 هجري)
5- فروع كافي ج 7 ص 52 - 51: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري).
سوره نساء آيه 103.
خطبه 1/199 نهج البلاغه المعجم المفهرس (مدارك گذشته).

فلسفه حج از دیدگاه نهج البلاغه

اشاره

آنان كه پيرامون انسان به بحث و برّرسي هاي حساب شده پرداختند مي‌دانند كه:
انسان موجودي مطلق گرا، خدا گرا و خدا جوست.
در روانشناسي امروز نيز به اين حقيقت رسيده اند كه:
انسان داراي «فطرت مذهبي» و «روح خدا جوئي» است.
و نتيجه مي‌گيرند كه:
انسان از مذهب و گرايشات معنوي و متافيزيكي جدا نيست و پيوند ميان انسان و خدا ناگسستني است.
و اعلام داشته اند كه:
«روح مذهبي و خدا گرائي بُعد چهارم روح آدمي است.» (1).
پس انسان موجودي مطلق گرا، خدا گرا و مذهبي است كه اگر آفات معرفتي نباشد، و موانع اجتماعي و سياسي و تربيتي، راه حقيقت جويي را بر انسان مسدود نكند، انسان بگونه اي طبيعي خدا گرا و مطلق جو است،
كه يكي از ضرورت هاي روح خدا جو، راز و نياز كردن است،
نيايش داشتن است،
دعا كردن و با خدا حرف زدن است،
كه اين روح تشنه را چيزي جز رابطه با خدا داشتن و دعا خواندن، سيراب نخواهد كرد،
كه خداي انسان آفرين فرمود:
اَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوب(2).
(همانا تنها با ياد خدا دل‌ها آرام خواهند گرفت.)
*****
(1) كتاب فطرت مذهبي بُعد چهارم روح آدمي: مهندس بياني.
سوره رعد، آيه 28.

قبله گاه نیایش

اشاره

اگر انسان داراي فطرت خدا جوست،
و اگر انسان‌ها «خدا گرا» و «مطلق گرا» مي‌باشند،
و نيايش و راز و نياز كردن، از نيازمندي هاي طبيعي روح آدمي است،
و همه انسان‌ها بايد به «دعا» و «نيايش» و «راز و نياز» روي بياورند،
همه دعا بخوانند،
همه خدا را عبادت كنند، اوّلين سئوالي كه مطرح مي‌شود آن است كه:
نيايش‌ها به كدام سمت و سو، سامان گيرند؟
و همه نيايش ها، راز و نيازها چگونه هماهنگ و يكسان شكل گيرند؟
و آيا نيايش و پرستش، عبادت و راز و نياز بدون محور وحدت، بدون قبله گاه مشخّص، امكان پذير است؟
در پاسخ به اينگونه از سئوالات است كه خداوند هستي، كعبه را مطرح فرمود،
تا همه راز و نيازها، عبادت ها، پرستش و نيايش‌ها به سوي كعبه انجام پذيرد، و نيايش بر محور قبله، كعبه سامان يابد،
چونان كه هر كاري، محوري، مركزي، جايگاه خاصّي مي‌طلبد،
از اين رو بايد همه انسان‌ها به سوي يك جايگاه، يك قبله گاه، خدا را عبادت كنند،
تا قبله گاه نيايش دل‌ها را به وحدت و هماهنگي سوق داده و نيايش را هدفدار سازد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ، وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ،
وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ.
يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ.
جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي لِلْإِسْلَامِ عَلَماً، وَلِلْعَائِذِينَ حَرَماً، فَرَضَ حَقَّهُ، وَأَوْجَبَ حَجَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ:
«وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمين».(1).
«خدا حجِّ خانه محترم خود را بر شما واجب كرد، همان خانه اي كه آن را قبله گاه انسان‌ها قرار داده كه چونان تشنگان به سوي آن روي مي‌آورند، و همانند كبوتران به آن پناه مي‌برند.
خداي سبحان، كعبه را مظهر تواضع بندگان برابر عظمت خويش، و نشانه

اعتراف آنان به بزرگي و قدرت خود قرار داد، و در ميان انسان ها، شنوندگاني را برگزيد، كه دعوت او را براي حج، اجابت كنند، و سخن او را تصديق نمايند، و پاي بر جايگاه پيامبران الهي نهند، همانند فرشتگاني كه بر گِرد عرش الهي طواف مي‌كنند، و سود هاي فراوان، در اين عبادتگاه و محل تجارت زائران، به دست آورند، و به سوي وعده گاه آمرزش الهي بشتابند.
خداي سبحان، كعبه را براي اسلام، نشانه گويا، و براي پناهندگان خانه امن و اَمان قرار داد، اَداي حق آن را واجب كرد، و حج بيت اللّه را واجب شمرد، و بر همه شما انسان‌ها مقرّر داشت، كه به زيارت آن برويد، و فرمود:
(آن كس كه توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن كس كه انكار كند، خداوند از همه جهانيان بي نياز است)(2).
كه عناوين كلّي فلسفه و ره آورد حجّ در خطبه 1 نهج البلاغه به شرح زير مي‌باشد، مانند:
ره آورد حج
اهميّت حج
*****
(1) خطبه 50 / 1 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- عيون المواعظ و الحكم ص350 ح5951: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110ه)
3- منهاج البراعة ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
4- تحف العقول ص 67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
5- اصول كافي ج 1 ص 138/140: كليني رازي (متوفاي 328 ه).
آل عمران آيه 97.

1- تحقّق قبله گاه انسان الذي جعله قبلة للانام خ 50 / 1
2- جایگاه روابط اجتماعي يردونه ورود الانعام خ 51 / 1
3- جایگاه عشقو يألهون اليه ولوه الحمام خ 51 / 1
4- علامت تواضع انسان هاعلامة لتواضعهم خ 51 / 1
5- اعتراف به عزّت خداوند و اذعانهم لعزته خ 51 / 1
6- آزمایش در لبيك گفتن و اختار من خلقه سماعاً خ 51 / 1
الف- در جواب دادن به دعوت اجابوا اليه دعوته خ 52 / 1
ب- در تصدیق سخنان خدا و صدقوا كلمته خ 52 / 1
7- قرار گرفتن در جایگاه انبياء وقفوا مواقف انبيائه خ 52 / 1
8- همانند فرشتگان شدنتشبهوا بملائكته المطيفين خ52/1
9- تحصيل سود هاي فراوان يحرزون الارباح خ 52 / 1
10- بدست آوردن مغفرت يتبادرون عنده موعد مغفرته خ 53/1
11- بلندي پرچم اسلام جَعله سبحانه و تعالي للاسلام عَلماً خ 53/1
12- رسيدن به حَرَم امن الهي و للعائذين حرماً خ 53 / 1

اهميّت حج

1- وجوب اداء حقّ خداوند فرض حقه خ 53 / 1
2- حج واجب الهي و اوجب حجه خ 53 / 1
3- واجب همگاني كتب عليكم وفادته خ 53 / 1
4- جايگاه انجام فرمان خدا ولله علي الناس حِج ... خ 54 / 1
5- وعده عذاب براي ترك كنندگان حج وَمَن كَفر خ 54 /1

با توجّه به ضرورت «قبله گاه» كه متناسب با روح خداجوي انسان است كه به هنگام هبوط، حضرت آدم عليه السلام همراه با 70 هزار فرشته، اوّلين خانه اي، جايگاهي كه در زمين مي‌سازد، خانه خداست، كه خداوند بزرگ فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

نخستين خانه اي كه براي مردم (و نيايش خداوند) قرار داده شد، همان است كه در سرزمين مكّه است؛ كه پر بركت، و مايه هدايت جهانيان است.

در آن، نشانه هاي روشن، (از جمله) مقام ابراهيم است؛ و هر كس داخل آن (خانه خدا) شود، در امان خواهد بود؛ و براي خدا بر مردم است كه آهنگ خانه (او) كنند، آنها كه توانايي رفتن به سوي آن دارند و هر كس كفر ورزد (و حج را ترك كند، به خود زيان رسانده)، خداوند از همه جهانيان، بي نياز است.

زيرا انسان بدون «رابطه با خدا» به كمال نخواهد رسيد و سرگردان و مضطرب خواهد بود،

و رابطه با خدا، بدون «نماز» و «نيايش» و عبادت و پرستش، امكان نخواهد داشت،

و پرستش و عبادت نيز بدون جايگاه روشن، قبله گاه مقدّس، تحقّق نخواهد يافت.

پس پيش از ساخته شدن هر خانه اي، كعبه بايد ساخته شود،

تا محور و مركز و جايگاه مطمئن براي عبادت و نيايش عموم انسان‌ها باشد،

كه اوّلين ساخت و ساز در زمين، ساختن و پرداختن به خانه خدا و معماري «كعبه» است.

بنا نهادن پايه‌ها و بنيان هاي أساسي «قبله گاه» عمومي موحّدان است،

وقتي كعبه ساخته شد،

و محور اصلي وحدت دل‌ها سامان يافت،
و مركز اصلي تجمّع خدا گرايان شكل گرفت،
آنگاه آدم و حوّا به سازندگي پرداخته و ديگر نيازمندي‌ها را پاسخ دادند.

تجلّي گاه وحدت

مي پرسند:
درست است كه انسان خدا جوست،
و نيايش و عبادت يكي از ضرورت هاي روح آدمي است،
امّا انسان‌ها آزاد و داراي انديشه هاي گوناگون مي‌باشند،
و افكار و عقائد و آراء متفاوتي دارند،
چگونه مي‌توان همه انسان‌ها را به وحدت، به همدلي، به هماهنگي فراخواند؟
آيا راهي براي وحدت دل‌ها يافت مي‌شود؟ تا همه انسان‌ها از تفرقه ها، جدائي ها، تضادّها، رهايي يابند و به وحدت برسند؟
به راه روشن الهي باز گردند،
و حركت عمومي نوراني را تداوم بخشند؟
پاسخ قرآن و نهج البلاغه روشن است كه:
رمز و راز وحدت دل ها، به هم پيوستن ها، هماهنگ شدن ها، در تجلّي گاه نور و سرور، خانه خدا نهفته است.
اين قبله گاه مسلمين است كه دل‌ها را به هم پيوند مي‌دهد،
همه را به يك جايگاه، به يك پايگاه، به يك مركز تجمّع فرا مي‌خواند،
تا انسان‌ها با تمام اختلافاتي كه دارند در همه رنگ ها، در همه شكل ها، با همه انسان ها، اختلاف نژادها، زبان ها، فرهنگ ها،
همه در يك مراسم هماهنگ خدا را بخوانند،
و همه به گِرد يك پايگاه طواف كنند، خدا را بجويند،
و بين دو كوه به سَعي و تلاش بپردازند،
و شور و نشور را در عرفات،
و شعار و شعور را در مشعر،
و عشق و ايثار و شور را در مِني،
و رمز و راز با هم بودن را،
به وحدت رسيدن را در كوچ كردن ها،
در طواف كردن ها،
در يك رنگي و يك شكلي لباس إحرام يكجا بيابند،
خدا گونه شوند
و چونان قطرات پراكنده به اقيانوس عظيم انسان‌ها بپيوندند،
خود را و حقيقت انسان بودن خود را بيابند،
به خدا برسند و خدائي زندگي كنند.
چه نيكو سرودند كه:

قطره درياست اگر با درياست
ورنه او قطره دريا درياست
مراسم حج آنچنان مهمّ و سرنوشت ساز است،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَاللَّهَ اللَّهَ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ، لَا تُخَلُّوهُ مَا بَقِيتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظَرُوا.(1).
خدا را! خدا را! درباره خانه خدا، تا هستيد آن را خالي مگذاريد، زيرا اگر كعبه خلوت شود مهلت داده نمي‌شويد.
*****
(1) نامه 5 / 47 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك اين نامه به شرح زير است:
1- مقاتل الطالبين ص52 ذح3: ابوالفرج اصفهاني زيدي (متوفاي 356 ه)
2- معمّرون و وصايا ص149 و150: ابوحاتم سجستاني (متوفاي 248 ه)
3- تاريخ ج4 ص110 و 113: طبري شافعي (متوفاي 310ه)
4- كتاب أمالي ص 112: زجاجي (متوفاي 329 ه)
5- فروع كافي ج 7 ص 52 - 51: كليني (متوفاي 328 ه)
6- مروج الذهب ج 2 ص 413 - 425: مسعودي (متوفاي 346 ه)
7- تحف العقول ص 198: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه).

جايگاه آزمودن ها، سنجش ها

يكي ديگر از ضرورت هاي راه «رهائي» و پيوستن به نور و كاروان آشنائي خداپرستان، پاك شدن، خالص شدن، از خود و تعلّقات مادّي فاصله گرفتن است،
كه پاك شدن و خالص ماندن نيز راه و رسمي دارد،
شيوه هاي روشن و دستورالعمل هاي مشخّص دارد،
و سنجش ها، آزمون ها، يكي از روش هاي پاك شدن هاست، كه يكي از ره آوردهاي آن خودشناسي و پند پذيري است.
خدا انسان را مي‌آزمايد، تا او را پاك كند، روح او را پالايش دهد،
از نا خالصي‌ها رهايي بخشد،
سبُك بار و سبُك بال كند،
تا بتواند با ديگر سبُك بالان به پرواز درآيد.
آزمودن ها، سنجش ها، مَحَك زدن ها، براي آن است كه:
انسان پاك شود،
به ميزان خلوص ايمان خود آگاه گردد،
تا قدر و منزلت خود را دريابد،
توانمندي روح و ايمان خود را باز شناسد،
درجات و مراتب يقين را بداند،
مراتب تواضع و فروتني خود را بشناسد،
و قدرت و مقاومت و استقامت خود را به ارزيابي گذارد.
وگرنه آفريدگار هستي كه انسان‌ها را مي‌شناسد، و از درجات ايمان و مراتب يقين آنان آگاه است، نيازي به آزمودن ندارد، ديگران مي‌آزمايند تا بدانند، امّا خداوند آگاه مي‌آزمايد تا انسان‌ها خود را بشناسند و عبرت گيرند.
آزمودن‌ها براي خودسازي يك ضرورت است،
براي تداوم راه يك اصل است،
تا آزمايش نگرديم از ضعف‌ها و توانمندي هاي خود آگاهي نداريم،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، إِلَي الْآخِرِينَ مِنْ هذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ «الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَاماً».
ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَراً، وَأَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدَراً، وَأَضْيَقِ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْراً.
بَيْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ، وَرِمَالٍ دَمِثَةٍ، وَعُيُونٍ وَشِلَةٍ، وَقُرًي مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزْكُو بِهَا

خُفٌّ، وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظِلْفٌ.
ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عليه السلام وَوَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ. فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ، وَغَايَةً لِمُلْقَي رِحَالِهِمْ.
تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ، وَجَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّي يَهُزُّوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلُلاً يُهَلِّلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ، وَيَرْمُلُونَ عَلَي أَقْدَامِهِمْ شُعْثاً غُبْراً لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمُ، ابْتِلَاءً عَظِيماً، وَامْتِحَاناً شَدِيداً، وَاخْتِبَاراً مُبِيناً، وَتَمْحِيصاً بَلِيغاً، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ، وَوُصْلَةً إِلَي جَنَّتِهِ.
وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ، وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ، بَيْنَ جَنَّاتٍ وَأَنْهَارٍ، وَسَهْلٍ وَقَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ دَانِيَ الثِّمَارِ، مُلْتَفَّ الْبُنَي، مُتَّصِلَ الْقُرَي، بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ، وَرَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، وَأَرْيَافٍ مُحْدِقَةٍ، وَعِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ، وَرِيَاضٍ نَاضِرَةٍ، وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَي حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ.
وَلَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمحْمُولُ عَلَيْهَا، وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا، بَيْنَ زُمُرُّدَةٍ خَضْرَاءَ، وَيَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، وَنُورٍ وَضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَلَوَضَعَ مُجَاهَدَةَ إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَلَنَفَي مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ، وَلكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمجَاهِدِ، وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَإِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ، وَلِيَجْعَلْ ذلِكَ أَبْوَاباً فُتُحاً إِلَي فَضْلِهِ، وَأَسْبَاباً ذُلُلاً لِعَفْوِهِ.(1).
(آيا مشاهده نمي‌كنيد كه همانا خداوند سبحان، انسان هاي پيشين از آدم عليه السلام تا آيندگان اين جهان را با سنگ هايي در مكّه آزمايش كرد كه نه زيان مي‌رسانند، و نه نفعي دارند، نه مي‌بينند، و نه مي‌شنوند، اين سنگها را خانه محترم خود قرار داده و آن را عامل پايداري مردم گردانيد.
سپس كعبه را در سنگلاخ ترين مكان ها، بي گياه ترين زمين ها، و كم فاصله ترين درّه ها، در ميان كوههاي خشن، سنگريزه هاي فراوان، و چشمه هاي كم آب، و آباديهاي از هم دور قرار داد، كه نه شتر، نه اسب و گاو و گوسفند، هيچكدام در آن سرزمين در آسايش نيستند.
سپس آدم عليه السلام و فرزندانش را فرمان داد كه به سوي كعبه برگردند، و آن را مركز اجتماع و سر منزل مقصود و بار انداز شان گردانند، تا مردم با عشق قلبها، به سرعت از ميان فلات و دشت هاي دور، و از درون شهرها، روستاها، درّه هاي عميق، و جزاير از هم پراكنده درياها به مكّه روي آورند، شانه هاي خود را بجنبانند، و گرداگرد كعبه لااله الا اللّه بر زبان جاري سازند، و در اطراف خانه طواف كنند، و با موهاي آشفته، و بدنهاي پر گرد و غبار در حركت باشند، لباسهاي خود را كه نشانه شخصيّت هر فرد است درآورند، و با اصلاح نكردن موهاي سر، قيافه خود را تغيير دهند، كه آزموني بزرگ، و امتحاني سخت، و آزمايشي آشكار است براي پاكسازي و خالص شدن، كه خداوند آن را سبب رحمت و رسيدن به بهشت

قرار داد.
اگر خداوند خانه محترمش، و مكانهاي انجام مراسم حج را، در ميان باغ‌ها و نهرها، و سرزمينهاي سبز و هموار، و پر درخت و ميوه، مناطقي آباد و داراي خانه‌ها و كاخ هاي بسيار، و آباديهاي به هم پيوسته، در ميان گندم زارها و باغات خرّم و پر از گُل و گياه، داراي مناظري زيبا و پرآب، در وسط باغستاني شادي آفرين، و جاده هاي آباد قرار مي‌داد، به همان اندازه كه آزمايش ساده بود، پاداش نيز سبك تر مي‌شد. اگر پايه‌ها و بنيان كعبه، و سنگهايي كه در ساختمان آن بكار رفت از زمرّد سبز، و ياقوت سرخ، و داراي نور و روشنايي بود، دلها ديرتر به شك و ترديد مي‌رسيدند، و تلاش شيطان بر قلبها كمتر اثر مي‌گذاشت و وسوسه هاي پنهاني او در مردم كارگر نبود، در صورتي كه خداوند بندگان خود را با انواع سختي‌ها مي‌آزمايد، و با مشكلات زياد به عبادت مي‌خواند، و به اقسام گرفتاريها مبتلا مي‌سازد، تا كبر و خودپسندي را از دلهايشان خارج كند، و به جاي آن فروتني آورد، و درهاي فضل و رحمتش را بروي شان بگشايد، و وسائل عفو و بخشش را به آساني در اختيارشان گذارد.)
و در جاي ديگري به فلسفه آزمايش‌ها اشاره فرمود كه:
فلسفه عبادات اسلامي
وَعَنْ ذلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَالزَّكَوَاتِ، وَمُجَاهَدَةِ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ، تَسْكِيناً لِأَطْرَافِهِمْ، وَتَخْشِيعاً لِأَبْصَارِهِمْ، وَتَذْلِيلاً لِنُفُوسِهِمْ، وَتَخْفِيضاً لِقُلُوبِهِمْ، وَإِذْهَاباً لِلْخُيَلَاءِ عَنْهُمْ، وَلِمَا فِي ذلِكَ مِنْ تَعْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضُعاً، وَالْتِصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُراً، وَلُحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلاً؛ مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالْفَقْرِ.
انْظُرُوا إِلَي مَا فِي هذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ، وَقَدْعِ طَوَالِعِ الْكِبْرِ! (2).
(خداوند بندگانش را، با نماز و زكات و تلاش در روزه داري، حفظ كرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام، و ديدگانشان خاشع، و جان و روانشان فروتن، و دل هايشان متواضع باشد، كبر و خودپسندي از آنان رخت بربندد، و براي آن كه در سجده، بهترين جاي صورت را بخاك ماليدن فروتني آورد، و گذاردن اعضاء پرارزش بدن بر زمين، اظهار كوچكي كردن است.
و روزه گرفتن، و چسبيدن شكم به پشت، مايه تواضع كردن است، و پرداخت زكات، براي مصرف شدن ميوجات زمين و غير آن، در جهت نيازمنديهاي فقرا و مستمندان است.
به آثار عبادات بنگريد كه چگونه شاخه هاي درخت تكبّر را در هم مي‌شكند، و از روييدن كبر و خودپرستي جلوگيري مي‌كند.)
بنابر اين حجّ، رمز و راز هستي است،

تجلّي گاه وحدت، و راز به هم پيوستن هاست،
كعبه محور اصلي وحدت و به هم رسيدن هاست،
خانه خدا مركز وحدت دل ها، وحدت انديشه ها، وحدت انسان هاست.
بايد انسان‌ها به مراسم حجّ روي بياورند و در اقيانوس عظيم انسان‌ها غرق شوند،
تا خود را بيابند،
همراهان همراه را باز شناسند،
همراهان كاروان نور و صفا را پيدا كنند،
دل‌ها را شستشو دهند،
پاك گردند،
غبار از چهره دل كنار زنند و زنگار از روح بزدايند،
و آنگاه در دلِ نوراني و روح شاداب، خدا را، جلوه حق را، نور زلال حقيقت را نظاره باشند.
*****
(1) خطبه 53 / 192 نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير مي‌باشد:
1- كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
2- فروع كافي ج4 ص198 الي201 ح2: كليني (متوفاي 328 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- ربيع الابرار ص333 ج1 وج5 ص175: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- اعلام النبوة ص 97: ماوردي (متوفاي 450 ه)
6- غرر الحكم ج 1 ص 294 و ج 2 ص110: آمدي (متوفاي 588 ه).
خطبه 192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (اسناد گذشته).

دعا و نیایش

دعا و نيايش در ميدان جنگ

خدا گرائي و نيايش در تمام حالات زندگي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حتّي در ميدان هاي نبرد جاي توجّه و الگو گيري دارد كه با نام و ياد خدا زندگي مي‌كرد، دوست مي‌شد يا خشم مي‌گرفت يا جهاد مي‌كرد.
امام علي عليه السلام همواره قبل از آغاز نبرد، دست به دعا و نيايش بر مي‌داشت و به ياران خويش و حتّي به دشمنان نيز دعا مي‌كرد و مي‌فرمود:
اَللّهُ اَكْبَرُ، اَللّهُ اَكْبَر، لااِله الاّ اللّه، وَ اللّهُ اكْبَر، يا اللّهُ، يا احدُ، ياصَمَدُ يارَبّ محمّدٍ، بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، لاحول ولاقوة الاّ باللّه العَلِيّ العظيمِ، اِيّاكَ نَعْبُد و ايّاك نستعينُ، اللّهم كُفّ عنّا بأس الظّالِمينَ.
و يا در آغاز نبرد حروف رمز آغازين سوره مريم «كهيعص» را با صداي بلند مي‌خواند.(1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 206 نهج البلاغه در آغاز نبرد صفّين آنگاه كه شنيد ياران او مردم شام را ناسزا مي‌گويند، فرمود:
إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَلكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ:
اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنِهِمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّي يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ، وَيَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ.
اخلاق در جنگ
«من خوش ندارم كه شما دشنام دهنده باشيد، امّا اگر كردار شان را تعريف، و حالات آنان را بازگو مي‌كرديد به سخن راست نزديك تر، و عذر پذير تر بوديد، خوب بود به جاي دشنام آنان مي‌گفتيد.
خدايا! خون ما و آنها را حفظ كن، بين ما و آنان اصلاح فرما، و آنان را از گمراهي به راه راست هدايت كن، تا آنان كه جاهلند، حق را بشناسند، و آنان كه با حق مي‌ستيزند پشيمان شده به حق بازگردند.» (2).
*****
(1) ناسخ التواريخ ج 2 ص 178.
خطبه 206 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اخبار الطوال ص 155: دينوري حنفي (متوفاي 282 ه)
2- كتاب صفين ص102: نصر بن مزاحم (متوفاي 212 ه)
3- تذكرة الخواص ص142: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
4- بحار الانوار ج 32 ص 561: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- الفتوح ج 2 ص 448: ابن اعثم كوفي (متوفاي 314 ه)

6- صحيفه علوية الأولي ص180: السماهيجي
7- غرر الحكم ج 2 ص 150: آمدي متوفاي 588 ه).

طرح شِكوه ها

امام علي عليه السلام در نهج البلاغه قسمت حكمت‌ها رهنمود مي‌دهد كه مشكلات خود را در هرجا و پيش هر كس مطرح نكنيد، گرچه مي‌توانيد نزد مؤمن درد دل كنيد؛
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام درد دل‌ها را با خداي خود مي‌گفت.
سر در چاه كرده، اسرار نهان را مطرح مي‌فرمود، وهر مشكل و دردي را با خداي خود در ميان مي‌گذاشت.
خدا گرائي در همه حال، در غم و شادي، و در مشكلات و سختي ها، و در همه حالات زندگي، از ويژگي هاي امام علي عليه السلام بود،
كه در مشكلات مبارزه با سران بني اميّه و تحمّل سختي‌ها مي‌فرمود:
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْراً هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.
معاتبة علي الناكثين
فَخَرَجُوا يَجُرُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله كَمَا تُجَرُّ الْأَمَةُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَي الْبَصْرَةِ، فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا، وَأَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله لَهُمَا وَلِغَيْرِهِمَا.
فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَةَ، وَسَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ، طَائِعاً غَيْرَ مُكْرَهٍ، فَقَدِمُوا عَلَي عَامِلِي بِهَا وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا، فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْراً، وَطَائِفَةً غَدْراً.
فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلاً وَاحِداً مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ، بِلَا جُرْمٍ جَرَّهُ، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ، إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا، وَلَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَلَا بِيَدٍ.
دَعْ مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ!
«بار خدايا، از قريش و از تمامي آنها كه ياريشان كردند به پيشگاه تو شكايت مي‌كنم، زيرا قريش پيوند خويشاوندي مرا قطع كردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا كوچك شمردند، و در غصب حق من، با يكديگر هم داستان شدند، سپس گفتند:
برخي از حق را بايد گرفت و برخي را بايد رها كرد.
(يعني خلافت حقّي است كه بايد رها كني)
شكوه از ناكثين
طلحه و زبير و يارانشان بر من خروج كردند، و ناموس رسول خدا صلي الله عليه وآله را به همراه خود مي‌كشيدند چونان كنيزي را كه به بازار برده فروشان مي‌كشانند، به بصره روي آوردند، در حالي كه همسران خود

را پشت پرده نگه داشتند. پرده نشين حَرَم پيامبر صلي الله عليه وآله را در برابر ديدگان خود و ديگران قرار دادند.
لشكري را گرد آوردند كه همه آنها به اطاعت من گردن نهاده، و بدون اكراه، و با رضايت كامل با من بيعت كرده بودند،
پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه داران بيت المال مسلمين، و به مردم بصره حمله كردند، گروهي از آنان را شكنجه و گروه ديگر را با حيله كشتند.
به خدا سوگند! اگر جز به يك نفر دست نمي‌يافتند و او را عمداً بدون گناه مي‌كشتند كشتار همه آنها براي من حلال بود، زيرا همگان حضور داشتند و انكار نكردند، و از مظلوم با دست و زبان دفاع ننمودند، چه رسد به اينكه ناكثين به تعداد لشكريان خود از مردم بي دفاع بصره قتل عام كردند.» (1).
*****
(1) خطبه 4/172 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- الغارات ج 1 ص 308: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
2- الغارات ج2 ص570 و767: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
3- كتاب رسائل (طبق نقل سيدبن طاووس): كليني (متوفاي 328 ه)
4- كشف المحجةص248 فصل 155: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه)
5- الامامة والسياسة ج1 ص156: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
6- كتاب مسترشد ص416 ص80: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
7- كتاب جمل ص123 و171: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
8- عقدالفريد ج 2 ص 227: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه).

به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در گرفتن وحي بدون واسطه حالتي دست مي‌داد كه از خود، و جهان پيرامون خود، به گونه اي بي توجّه بود كه ديگران فكر مي‌كردند، پيامبر بيهوش است،
در حالي كه مدهوش بود.
(مدهوش بودن يعني توجه كامل و شديد به چيزي داشتن، آنچنان كه به چيز ديگري نپردازد.)
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نيز در سجده نماز شب، با توجّه به عظمت خدا، مدهوش مي‌شد كه ديگران فكر مي‌كردند، حضرت بيهوش شده است.
در جنگ صفّين كه پيكانِ تيري در پاي حضرت فرو رفته و مانده بود و جرّاح نمي‌توانست آن را بيرون بياورد، و شكافتن پوست و گوشت پا، نيز عميق بود تا پيكان تير بيرون آيد،
و اين گونه جرّاحي بسيار مشكل و داراي درد شديد و غير قابل تحمّل بود.
امام مجتبي عليه السلام به طبيب جرّاح فرمود:
«صبر كن تا پدرم به نماز مشغول شود كه در عبادت نيمه شب و در راز و نياز عارفانه، حالتي به پدرم دست مي‌دهد كه به چيزي جز خدا توجّه ندارد و مدهوش بر زمين مي‌افتد تو سعي كن در آن حالت، پيكان تير شكسته را از پاي پدرم بيرون بكشي.»
طبيب صبر كرد تا نيمه شب فرا رسيد،
و آنگاه كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گرم عبادت شد، و مدهوش بر زمين افتاد،
طبيب با عمليّات جرّاحي لازم، تير را از پاي حضرت بيرون كشيد،
وقتي امام علي عليه السلام به حال عادّي بازگشت پرسيد:
اين خون‌ها در اطراف سجّاده براي چيست؟
پاسخ دادند:
در حالِ نماز تير را از پاي شما بيرون كشيديم.(1).
*****
(1) انوارالنعمانيّه ص 342.

مدهوش در عبادت

ابودرداء نقل مي‌كند:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را در سحرگاهان در حالِ عبادت ديدم، به او نگاه مي‌كردم كه در سجده طولاني از خود بي خود شده، و خاموش بر زمين افتاده است،
بالاي سرش رفتم، او را حركت دادم، ديدم تكان نمي‌خورد.
فوراً به خانه فاطمه زهرا عليها السلام رفتم،
دَر زدم،
فرمود: كيستي؟
گفتم: ابودرداء خادم درگاه شما.
فرمود: چه شده است؟
گفتم:
اي بانوي اسلام، علي درحال عبادت وفات كرده است.
حضرت زهرا عليها السلام فرمود:
«او وفات نكرده است، بلكه از خوف خدا مدهوش است.» (1).
*****
(1) امالي شيخ طوسي مجلس 18.

عبادت در كودكي

در آغاز بعثت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم در آن روزهائي كه مسلماني وجود نداشت، همه مردم مي‌ديدند كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم، خديجه عليها السلام و كودكي به نامِ علي عليه السلام وارد خانه خدا مي‌شوند،
و نماز مي‌گزارند.
امام علي عليه السلام خود فرمود:
وَ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم قبْلَ النَّاسِ بِسَبْعَ سِنينْ وَ أنَا أوَّلُ مَنْ صَلَّي مَعَهُ
(و همانا من با پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم پيش از همه انسان‌ها نماز خواندم، در حالي كه 7 ساله بودم، من اوّل كسي هستم كه با پيامبر نماز گزاردم.)(1).
و رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم هم فرمود:
يَا عَلي أنْتَ أوَّلُ هذِهِ الْأُمَّةِ اِيْماناً بِاللَّهِ و رَسُولِهِ
(اي علي، تو اوّل فرد از اين امّت اسلام هستي، كه به خدا و پيامبرش ايمان آوردي.)(2).
*****
(1) الغدير ج3 ص222.
بحارالانوار ج19 ص67.

ذكر هميشگي حضرت اميرالمؤمنين

يكي از ويژگي هاي امام علي عليه السلام آن بود كه همواره به ياد خدا بود،
و در هر حال ذكر مي‌گفت،
و ذكر هميشگي حضرت «اَلْحَمْدُ لِلَّه» بود،
كه مدام از زبان مباركش جاري مي‌شد.
وقتي لباس نو مي‌پوشيد،
آنگاه كه سوار اسب مي‌شد،
الحمدللّه مي‌گفت،
و مي‌فرمود:
اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذي اَكْرَمَنا وَ حَمَلَنا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقَنا مَنَ الطَّيِّباتِ وِفَضَّلَنا عَلي كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضيلاً
(حمد خدا را كه ما را كرامت بخشيد و در صحرا و دريا وسيله سواري عطا كرد، و از روزيِ پاكيزه روزي داد و بر بسياري از آفريده‌ها ما را برتري بخشيد.)(1).
و يا آيه 13 سوره زخرف را مي‌خواند كه:
«سُبْحانَ الَّذي سَخَّرَلَنا هذا وَ ماكُنَّا لَهُ مُقْرِنينَ وَ إِنَّا اِلي رَبِّنا لَمُنْقَلِبُون» رَبِّ اِغْفِرْلي ذُنُوبي اِنَّهُ لايَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اَنْتْ
(پاك و برتر است خدائي كه اين سواري را تسليم من نمود كه هرگز بر آن قدرت نداشتيم، و بازگشت ما به سوي خداست.)
و بعد مي‌فرمود:
خدايا مرا ببخش كه همانا بخشاينده گناهان، كسي جز تو نيست.
و وقتي از خانه بيرون مي‌آمد، مي‌فرمود:
بسم اللّه(2).
و بر سفره به هنگام صرف غذا مي‌فرمود:
(بسم اللَّهِ الرَّحمن الرَّحيم)(3).
*****
(1) صفّين ابن مزاحم ص 132 - و - جواهر المطالب ج 1 ص 269.
صحيح ترمذي، و سنن نسائي، و الموافقات حافظ، و كتاب صفّين ابن مزاحم ص132،. جواهر المطالب ج1 ص269.
امالي شيخ صدوق ص246.

سجده براي موفقيّت ها

يكي ديگر از حالات معنوي و عبادي ارزشمند اميرالمؤمنين عليه السلام آن بود كه:
پس از شنيدن يك خبر شادي آفرين،
يا به دست آوردن يك موفّقيّت سياسي، اجتماعي، به سجده مي‌رفت و خدا را سپاس مي‌گفت.
روزي در جمع ياران سجده شكري انجام داد.
پرسيدند:
چرا هم اكنون سجده شكر گذاردي؟
پاسخ فرمود:
براي اينكه با ياري خداوند يكي از دستورات رسول خدا را انجام دادم و يك موفّقيّت مطلوب به دست آوردم.(1).
*****
(1) بحارالانوار ج35 ص29، و جلاءالعيون مجلسي.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نمازهاي روزانه را در وقت خود مي‌خواند.
و براي نوافل و مستحبّات اهميّت فراوان قائل بود،
و نماز شب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هرگز ترك نمي‌شد،
زيرا كه از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيد:
صَلوة اللَّيْلِ نُورٌ
(نماز شب نور است)
ابن الكَوّاء نقل مي‌كند:
حتّي در «ليلة الهرير» كه كوفيان و شاميان از آغاز شب تا صبح مي‌جنگيدند،
در آن شب نيز نمازِ شبِ امام علي عليه السلام ترك نگرديد.(1).
نوف بكّالي، نسبت به حالات شبانه و نماز شب آن حضرت نقل مي‌كند:
يَا نَوْفُ، طُوبَي لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاغِبِينَ فِي الْآخِرَةِ، أُولئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطاً، وَتُرَابَهَا فِرَاشاً، وَمَاءَهَا طِيباً، وَالْقُرْآنَ شِعَاراً، وَالدُّعَاءَ دِثَاراً، ثُمَ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضاً عَلَي مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ.
يَا نَوْفُ، إِنَّ دَاوُودَ عليه السلام قَامَ فِي مِثْلِ هذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّاراً أَوْ عَرِيفاً أَوْ شُرْطِيّاً، أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ (وهي الطنبور) أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ.
(در يكي از شب‌ها حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را ديدم كه براي عبادت از بستر بر خواست، و نگاهي به ستارگان افكند، و به من فرمود: خوابي! يا بيدار؟ گفتم بيدارم، امام علي عليه السلام فرمود:)
(اي نوف! خوشا به حال آنان كه از دنياي حرام چشم پوشيدند، و دل به آخرت بستند،
آنان مردمي هستند كه زمين را تخت، خاك را بستر، آب را عطر، و قرآن را پوشش زيرين، و دعا را لباس رويين خود قرار دادند، سپس دنيا را همانند عيسي مسيح عليه السلام وا نهادند.
اي نوف! همانا داوود پيامبر (كه درود خدا بر او باد) در چنين ساعتي از شب برمي خواست، و مي‌گفت:
«اين ساعتي است كه دعاي هر بنده اي به اجابت مي‌رسد، جز باجگيران، جاسوسان، شب گردان و نيروهاي انتظامي حكومت ستمگر، يا نوازنده طنبور و طبل».)(2).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در وصفِ شبِ پرهيزكاران، و نمازِ شب آنان فرمود:

أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافّونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرَتِّلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ.
فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ.
وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكُفِّهِمْ وَرُكَبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.
«پرهيزكاران در شب برپا ايستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفكّر و انديشه مي‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروي درد خود را مي‌يابند، وقتي به آيه اي برسند كه تشويقي در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روي آورند، و با جان پر شوق در آن خيره شوند، و گمان مي‌برند كه نعمت هاي بهشت در برابر ديدگانشان قرار دارد،
و هرگاه به آيه اي مي‌رسند كه ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن مي‌سپارند، و گويا صداي برهم خوردن شعله هاي آتش، در گوششان طنين افكن است، پس قامت به شكل ركوع خم كرده، پيشاني و دست و پا بر خاك ماليده، و از خدا آزادي خود از آتش جهنّم را مي‌طلبند.» (3).
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 320.
حكمت 104 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب خصال ج1 ص337 ح40 باب الستّه: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
2- اكمال الدين: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
3- مروج الذهب ج4 ص106: مسعودي (متوفاي 346 ه)
4- حلية الاولياء ج 6 ص 53: ابونعيم اصفهاني(متوفاي 402 ه)
5- تاريخ بغداد ج 7 ص162 ح3608: خطيب بغدادي شافعي (متوفاي 463 ه)
6- دستور معالم الحكم ص 35 و92: قاضي قضاعي(متوفاي 454 ه)
7- غرر الحكم ص 209 / ج 4 ص 268: آمدي (متوفاي 588 ه).
خطبه 8/193 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است.

نماز، صحبت كردن با خداست،
و كسي كه عاشق خداست و دوست دارد با خدا صحبت كند نماز مي‌خواند و وقت و لحظات عمرش را بي حساب نمي‌گذراند.
امام صادق عليه السلام نقل كرد كه:
امام علي عليه السلام در امّت اسلام تنها فردي بود كه بعد از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌خواند و از نماز سيري نداشت.
عَنْ ابي عبداللّه عليه السلام قال: فَاِنَّ عَلِيّاً كانَ يُصَلّي في الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةَ أَلْفَ رَكْعَةٍ
«از ابي عبداللّه عليه السلام نقل شده كه فرمود:
علي عليه السلام نماز مي‌خواند در شبانه روز 1000 ركعت نماز» (1).
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 317.

پياده به سفر حج رفتن

سفر حج يكي از بزرگترين سفرهاي معنوي است،
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بارها به سفر حج تشريف بردند، امّا در بين راه، نعلين يا كفش خود را در مي‌آورد و با پاي برهنه سفر مي‌كرد كه بيشتر خدا را خشنود سازد و اجر فراوان به دست آورد.(1).
امام علي عليه السلام در وصف حجّاج بيت اللّه فرمود:
وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ، وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ.
يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ في مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ.
جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي لِلإِسْلَامِ عَلَماً، وَلِلْعَائِذِينَ حَرَماً، فَرَضَ حَقَّهُ، وَأَوْجَبَ حَجَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ:
«وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمين».
فلسفه و ره آورد حج
«خدا حجِّ خانه محترم خود را بر شما واجب كرد، همان خانه اي كه آن را قبله گاه انسان‌ها قرار داده كه چونان تشنگان به سوي آن روي مي‌آورند، و همانند كبوتران به آن پناه مي‌برند.
خداي سبحان، كعبه را مظهر تواضع بندگان برابر عظمت خويش، و نشانه اعتراف آنان به بزرگي و قدرت خود قرار داد، و در ميان انسان ها، شنوندگاني را برگزيد، كه دعوت او را براي حج، اجابت كنند، و سخن او را تصديق نمايند، و پاي بر جايگاه پيامبران الهي نهند، همانند فرشتگاني كه بر گِرد عرش الهي طواف مي‌كنند، و سودهاي فراوان، در اين عبادتگاه و محل تجارت زائران، به دست آورند، و به سوي وعده گاه آمرزش الهي بشتابند.
خداي سبحان، كعبه را براي اسلام، نشانه گويا، و براي پناهندگان خانه امن و اَمان قرار داد، اَداي حق آن را واجب كرد، و حج بيت اللّه را واجب شمرد، و بر همه شما انسان‌ها مقرّر داشت، كه به زيارت آن برويد، و فرمود:
(آن كس كه توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن كس كه انكار كند، خداوند از همه جهانيان بي نياز است).(2) (3).
*****
(1) حلية الابرار ج 1 ص 346.

آل عمران آيه 97.
خطبه 5/1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عيون المواعظ والحكم ص350 ح5951: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110ه)
3- ربيع الابرار ج1 ص97 وص312 وج2 ص297: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
5- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- اصول كافي ج 1 ص 138/140: كليني رازي (متوفاي 328 ه)
7- احتجاج ج 1 ص 473 و 475 و 209: طبرسي (متوفاي 588 ه).

آنان كه با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام زندگي مي‌كردند و فراوان با او بودند،
و در سَفَر و حَضَر حالات گوناگون حضرت را مشاهده مي‌كردند نقل كردند كه:
«امام علي عليه السلام فراوان در فكر فرو مي‌رفت و بسيار اشك مي‌ريخت.» (1).
زيرا خود در وصف مردان خدا فرمود:
فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ.
غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَي الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ.
وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَي الثَّوَابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.
قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً.
تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ.
أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.
«امّا پرهيزكاران! در دنيا داراي فضيلت هاي برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان ميانه روي، و راه رفتنشان با تواضع و فروتني است، چشمان خود را بر آن چه خدا حرام كرده مي‌پوشانند، و گوش هاي خود را وقف دانش سودمند كرده اند، و در روزگار سختي و گشايش حالشان يكسان است.
و اگر نبود مرگي كه خدا بر آنان مقدّر فرمود، روح آنان حتي به اندازه برهم زدن چشم، در بدنها قرار نمي‌گرفت، از شوق ديدار بهشت، و از ترس عذاب جهنّم خدا در جانشان بزرگ و ديگران كوچك مقدارند، بهشت براي آنان چنان است كه گويي آن را ديده و در نعمت هاي آن بسر مي‌برند، و جهنّم را چنان باور دارند كه گويي آن را ديده و در عذابش گرفتارند.
دل هاي پرهيزكاران اندوهگين، و مردم از آزارشان در أمان، تن هايشان فربه نبوده، و درخواست هايشان اندك، و عفيف و پاكدامنند. در روزگار كوتاه دنيا صبر كرده تا آسايش جاودانه قيامت را به دست آورند، تجارتي پر

سود كه پروردگارشان فراهم فرمود، دنيا مي‌خواست آنها را بفريبد امّا عزم دنيا نكردند، مي‌خواست آنها را اسير خود گرداند كه با فدا كردن جان، خود را آزاد ساختند.» (2).

*****

(1) حلية الابرار ج 1 ص 339.

خطبه 2/193 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- كتاب سليم بن قيس ص849 حديث43: از اصحاب امام سجاد عليه السلام(متوفاي 90 ه)

2- كتاب أمالي ص457 مجلس84 ح2: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)

3- كتاب النهاية ج 1 ص 132: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)

4- كتاب ارشاد ص 139/ج1 ص301: شيخ مفيد متوفاي 413 ه)

5- عيون الاخبار ج 2 ص 60: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)

6- عقد الفريد ج 2 ص 162: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)

7- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج 2 ص 187: يعقوبي (متوفاي 292 ه)

8- روضه كافي ج 8 ص 67: كليني (متوفاي 328 ه).

ترویج فرهنگ اذان

اذان گفتن امام

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مرتّب اذان مي‌گفت.
در كوفه بالاي بام مسجد مي‌رفت و اذان مي‌گفت.
حتّي در شب ضربت خوردن (شب نوزدهم ماه مبارك رمضان) نيز اذان گفتن را ترك نفرمود.
امام علي عليه السلام پس از خواندن نماز شب، به بالاي بام مسجد كوفه مي‌رفت و انگشتان مبارك بر گوش مي‌نهاد و با صداي بلند، به گونه اي اذان مي‌گفت كه، صداي اذان آن حضرت به گوش تمام مردم كوفه مي‌رسيد.(1).
*****
(1) ناسخ التواريخ ج 4 ص 279.

تشويق به اذان رايگان

شخصي خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمد كه اذان مي‌گفت، و به مردم قرآن مي‌آموخت،
و از اين راه حقوق دريافت مي‌كرد و زندگي خود را اداره مي‌نمود.
به امام علي عليه السلام گفت:
سوگند به خدا! اي اميرالمومنين، من تو را براي خدا دوست دارم.
حضرت در پاسخ او فرمود:
امّا من تو را در راه خدا دوست نمي‌دارم.
آن شخص شگفت زده پرسيد:
چرا؟ مگر من چه عمل نا روائي را مرتكب شدم؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
براي اينكه اذان گفتن را راه كسب خود قرار دادي.
و براي آموزش دادن قرآن از مردم حقوق دريافت مي‌كني.
در حالي كه از رسول خدا شنيدم كه مي‌فرمود:
«هركس در تعليم قرآن از مردم اُجرتي بگيرد، بهره او همان است و در قيامت اجري نخواهد داشت.» (1).
*****
(1) وسائل الشيعه ج17 ص157،و من لايحضرالفقيه ج3 ص 461 /109.

ترویج فرهنگ نماز

اشاره

نماز و نيايش، جان و روح شيداي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را تشكيل مي‌دادند.
نماز عشقِ امام علي عليه السلام بود،
شور و نشاط حضرت در نماز شكل مي‌گرفت،
در نماز به پرواز در مي‌آمد و تا آنجا پَر مي‌كشيد كه جز او، هيچ فرشته اي توان پرواز نداشت.
در نماز مدهوش مي‌شد و بر زمين مي‌افتاد، و از غير خدا مي‌بريد و به جان جانان وصل مي‌گشت.
به نمونه‌ها توجّه كنيد:

اوّلين نمازگذار

تمام دانشمندان اهل سنّت و محقّقان شيعه، به اين حقيقت اعتراف دارند كه از مردان، اوّل كسي كه ايمان آورد، علي عليه السلام بود،
و سنّ او به هنگام ايمان آوردن به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم 7 سال بود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خود مي‌فرمايد:
وَلَقَدْ صَلَّيْتُ مع رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنينٍ وَ اَنَا اَوَّلُ مَنْ صَلّي مَعَهُ
«و من در حالي كه هفت ساله بودم قبل از همه مردم با پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نماز خواندم.» (1).
اين حديث به گونه ديگري نيز نقل شد:
كه امام علي عليه السلام فرمود:
عَبَدْتُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم سَبْعَ سِنِينَ قَبْلَ اَنْ يَعْبُدَهُ اَحَد مِنْ هذِهِ الْأُمَّةِ(2).
(خدا را همراه با پيامبر عبادت كردم در حاليكه هفت ساله بودم پيش از آنكه كسي از اين امّت خدا را بپرستد)
*****
(1) الغدير ج 3 ص 222، و سنن نسائي «اوَّلُ مَنْ صَلّي مَعَ رَسُول اللَّه عليّ بن ابيطالِبْ».
الغدير ج 3 ص 221.

اهميّت دادن به نماز اول وقت

هرگاه وقت نماز پنجگانه مي‌رسيد،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حالت اضطراب و ناراحتي داشت، به گونه اي كه رخسار حضرت سرخ مي‌گرديد.
از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌پرسيدند:
شما را چه مي‌شود، كه اينقدر ناراحت و نگرانيد؟
مي فرمود:
(وقت امانتي كه خداوند آن را بر آسمان و زمين عرضه كرد و آنها نپذيرفتند، رسيد.)(1).
در اينجا به برخي از نمونه‌ها توجّه كنيد:
*****
(1) انوار نعمانيّه ص 238، -و بحارالانوار ج41 ص24 - 17.

نماز امانتي بزرگ

ابودرداء نقل مي‌كند:
كانَ أميرَالْمُؤمِنينْ عليه السلام اِذا حَضَرَ وَقْتَ الصَّلوةِ تَلَوَّنَ وَ تَزَلْزَلَ فقيل لهُ مالك؟
فيقول:
جاءَ وَقْتُ أمانَةً عَرَضَها اللَّهُ تَعالي عَلَي السَّمواتِ وَ الْأرْض وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أنْ يَحْمِلْنَها وَ حَمَلَها الانْسانُ في صَنْعِفِه فَلا أدْري أَحْسِنُ اِذا ما حَمَلْتُ أم لا؟ (1).
(آنگاه كه وقت نماز مي‌رسيد، اميرالمؤمنين رنگ چهره اش دگرگون شده و مضطرب مي‌شد، به حضرت مي‌گفتند: چه شده است شما را؟
پاسخ مي‌داد:
وقت انجام امانتي رسيده است كه خداي بزرگ آن را به آسمان‌ها و زمين و كوه‌ها عرضه كرد و آنها نتوانستند آن را بپذيرند، و انسان آن را پذيرفت در حالي كه از همه ناتوان تر بود، پس من نمي‌دانم آيا اين امانت سنگين را نيكو برداشتم يا نه؟
*****
(1) انوار نعمانيّه ص238، -و بحارالانوار ج41 ص24 - 17.

بخشنامه براي نماز اوّل وقت

امام علي عليه السلام پس از آنكه محمد بن ابي بكر را براي فرمانداري مصر انتخاب كرد، دستور العملي نسبت به نماز اوّل وقت به او نوشت:
صَلّ الصّلاةَ لِوقْتِها المُؤَقّت لها، ولاتُعجِّل وقتها لِفَراغ، ولاتُؤخِّرها لاشْتِغالٍ وَ اعْلَمْ أنّ كُلّ شي ءٍ مِنْ عملك تَبَعٌ لِصلاتِكَ
(نماز را در وقت اختصاصي خودش بخوان «اوّل وقت»، و چون بيكار شدي در انجام نماز شتاب نكن، يا چون به كاري مشغول هستي آن را تأخير ميانداز، و بدان كه:
تمام اعمال تو، در گرو قبولي نماز تو مي‌باشد)(1).
و نامه 52 نهج البلاغه را براي همه استانداران و فرمانداران جهت تعيين «اوقات نماز» به صورت بخشنامه مي‌فرستد؛
(إلي أمراء البلاد في معني الصلاة)
اوقات الصلوات اليوميّة
أَمَّا بَعْدُ، فَصَلِّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّي تَفِي ءَ الشَّمْسُ مِنْ مَرْبِضِ الْعَنْزِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ بَيْضَاءُ حَيَّةٌ فِي عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرْسَخَانِ.
وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ، وَيَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَي مِنًي.
وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَي الشَّفَقُ إِلَي ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَالرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ، وَصَلُّوا بِهِمْ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ، وَلَا تَكُونُوا فَتَّانِينَ.
(نامه به فرمانداران شهرها درباره وقت نماز)
وقت هاي نماز پنچگانه
«پس از ياد خدا و درود! نماز ظهر را با مردم وقتي بخوانيد كه آفتاب به طرف مغرب رفته، سايه آن به اندازه ديوار خوابگاه بُز گردد، و نماز عصر را با مردم هنگامي بخوانيد كه خورشيد سفيد و جلوه دارد، در پاره اي از روز كه تا غروب مي‌شود دو فرسخ راه پيمود.
و نماز مغرب را با مردم زماني بخوانيد كه روزه دار افطار، و حاجي از عرفات به سوي مِني كوچ مي‌كند.
و نماز عشاء را با مردم وقتي بخوانيد كه شَفَق پنهان مي‌گردد تا يك سوّم از شب بگذرد، و نماز صبح را با مردم هنگامي بخوانيد كه شخص چهره همراه خويش را بشناسد، و در نماز جماعت در حد ناتوان آنان نماز بگذاريد، و فتنه گر مباشيد.» (2).
*****
(1) نامه 15 / 27 نهج البلاغه معجم المفهرس.
نامه 52 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين

شرح است:
1- كتاب اعجاز و ايجاز ص32-33: ابو منصور ثعالبي (متوفاي 429 ه)
2- بحار الانوار ج33 ص472 ح685: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
3- منهاج البراعة ج 3 ص 159: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحارالانوار ج79 ص365: مجلسي (متوفاي 1110ه).

عبادت بي همانند

امام باقر عليه السلام مي‌فرمايد:
پدرم حضرت سجّاد عليه السلام شب و روز در نماز و عبادت و گريه و مناجات بود تا آنجا كه صورتش از شب زنده داري زرد، و چشم هايش از شدّت گريه سرخ شد،
و بر پيشاني حضرت از سجده هاي طولاني پينه بسته بود، و پاهاي پدرم را ديدم كه وَرَم كرده است،
نتوانستم تحمّل كنم، دلم سوخت و گريه كردم.
پدرم صداي گريه مرا شنيد و فرمود:
«پسرم يكي از جزوه هاي عبادت علي بن ابيطالب عليه السلام را بياور.»
وقتي آن كتاب را آوردم، مقداري از آن را خواند و فرمود:
مَنْ يَقْوَي عَلي عِبادَةِ عَلِيِّ بن ابيطالب عليه السلام
(چه كسي قدرت دارد كه مانند علي عليه السلام عبادت كند؟)(1).
*****
(1) بحار قديم ج 11 ص 23.

امام صادق عليه السلام فرمود:
اِنَّ عَلِيّاً عليه السلام في آخَرِ عُمْرِهِ يُصَلّي في كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ اَلْفَ رَكْعَةٍ
(همانا علي عليه السلام در پايان عمر خود در شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌خواند.)(1).
اميرالمؤمنين عليه السلام در فضيلت نماز و جايگاه بلند آن فرمود:
تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا.
فَإِنَّهَا «كَانَتْ عَلَي الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً».
أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَي جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا:
«مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ؟ قالوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ».
وَإِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ، وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَي بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَي أَنْ يَبْقَي عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ.
يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ».
وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله نَصِباً بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبْشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ:
«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»،
فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا اَهْلَهُ وَيَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.
ره آورد نماز
(مردم! نماز را بر عهده گيريد، و آن را حفظ كنيد، زياد نماز بخوانيد، و با نماز خود را به خدا نزديك كنيد.
«نماز فريضه واجبي است كه در وقتهاي خاص بر مؤمنان واجب گرديده است» (2).
آيا به پاسخ دوزخيان گوش فرا نمي‌دهيد، آن هنگام كه از آنها پرسيدند:
چه چيز شما را بدوزخ كشانده است؟
گفتند:
«ما از نمازگذاران نبوديم» (3).
همانا نماز! گناهان را چونان برگهاي پاييزي فرو مي‌ريزد، و غُل و زنجير گناهان را از گردنها مي‌گشايد، پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله نماز را به چشمه آب گرمي كه بر درِ سراي مردي جريان داشته باشد، تشبيه كرد، اگر روزي پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرك و آلودگي در بدن

او نماند.
همانا كساني از مؤمنان حق نماز را شناختند كه زيور دنيا از نماز بازشان ندارد، و روشنايي چشمشان يعني اموال و فرزندان مانع نمازشان نشود.
خداي سبحان مي‌فرمايد:
«مرداني هستند كه تجارت و خريد و فروش، آنان را از ياد خدا، و بر پا داشتن نماز، و پرداخت زكات باز نمي‌دارد» (4).
رسول خدا صلي الله عليه وآله پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت مي‌انداخت، زيرا خداوند به او فرمود:
«خانواده خويش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شكيبا باش» (5).
پس پيامبر صلي الله عليه وآله پي در پي خانواده خود را به نماز فرمان مي‌داد، و خود نيز در انجام نماز شكيبا بود.»)(6).
*****
(1) بحارالانوار ج 41 ص 24 - 17، «اينكه مشهور است آن حضرت در يك شب هزار ركعت نماز مي‌خواندند و برخي هم به زحمت افتادند تا آن را اثبات كنند، و در ساعات و دقائق شب هاي طولاني سرانجام موفّق شدند تا هزار ركعت نماز بخوانند، مبنائي ندارد، و فقط امام علي عليه السلام در اواخر زندگي با بركت خود آن هم در يك شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌خواند».
نساء آيه 103.
مدّثر آيه 43.
نور آيه 37.
طه آيه 132.
خطبه 1/199 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- بحار الانوار ج 72 ص 116 ح16 ب50: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
2- فروع كافي ج5 ص36 و38: كليني (متوفاي 328 ه)
3- منهاج البراعةج 2 ص 305: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- بحارالانوار ج79 ص224 وج82 ص224: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- تفسير برهان ج4 ص404 ح5: بحراني (متوفاي 1107ه)
6- تفسير نورالثقلين ج5 ص459 وج3 ص609: عبد علي حويزي (متوفاي 1112ه)
7- ربيع الابرار ج2 ص277 ح189 ب26: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه)
8- فروع كافي ج 5 ص41 ح4: كليني (متوفاي 328 ه).

داشتن نمازخانه در منزل

انسان بايد در جائي نماز بخواند كه حال و هواي معنوي داشته و از زَرق و بَرق دنيائي به دور باشد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
در خانه خود اطاقي را براي نماز خواندن اختصاص دهيد.
و حضرت در اطاقي كه در آن جز فرشي و قرآن و شمشيري وجود نداشت، نماز مي‌خواند.
و به يكي از دوستان خود به نام «مَسْمَع» فرمود:
«دوست دارم در خانه خود اطاقي را نمازخانه قرار دهي و با لباس مخصوص در آن مكان كه اختصاص به نماز دارد، نماز بخواني، و از خدا بخواهي كه تو را از آتش جهنّم نجات دهد و وارد بهشت فرمايد.
از خدا بترس و دعاي نامشروع نداشته باش، و كسي را نفرين نكن.» (1).
*****
(1) حلية المتّقين باب دوازدهم فصل پنجم.

نماز پس از پيروزي در جنگ

پس از پيروزي در جنگ جمل، وقتي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وارد شهر بصره شد، به مسجد جامع شهر بصره تشريف برده و دو ركعت نماز در آنجا خواند، سپس به سراغ كارهاي مهمّ ديگر رفت.(1).

*****

(1) تاريخ طبري ج 3 ص 543.

نماز قبل از آغاز نبرد

امام علي عليه السلام قبل از آغاز نبرد با خوارج، از اردوگاه «حروراء» گذشت،
و در برابر خيمه «يزيد بن قيس» يكي از رهبران صاحب نفوذ خوارج قرار گرفت،
پياده شد و دو ركعت نماز در آن صحرا خواند و سپس به نصيحت آنان پرداخت.(1).
*****
(1) شرح ابن ابي الحديد ج 2 ص277.

نماز با اشاره در ميدان جنگ

فرهنگ ارزشمند «نماز» آنقدر والا و برتر است كه در هيچ شرائطي نمي‌توان از آن چشم پوشيد.
در شب آخر نبرد سرنوشت ساز صفّين به نام (ليلة الهرير) كه از آغاز شب تا نيمه روز فردا مبارزه ادامه داشت،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و اصحاب او در حالي كه جنگ مي‌كردند و غَرق در اسلحه بودند، نماز مغرب و عشاء و صبح را در حالت سواره و پياده خواندند،
و ركوع و سجود را به صورت اشاره انجام مي‌دادند.(1).
*****
(1) تاريخ طبري ج 4 ص 32.

نماز در ميدان جنگ

امام علي عليه السلام همواره به نماز اوّل وقت توجّه فراوان داشت و اين اصل ارزشمند را از ياد نمي‌برد.
در يكي از روزهاي نبرد صفين، در گرما گرم جنگ و كشتار، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به خورشيد نگريست و فرمود:
وقت نماز است.
آنگاه دست از جنگ كشيد، و در گوشه اي به نماز ايستاد،
در حالي كه انواع خطرات او را تهديد مي‌كرد، و تيرهاي فراواني به سوي او پَر مي‌كشيد،
امّا امام علي عليه السلام سرگرم نماز بود، گويا در خانه خود نماز مي‌خواند.
نماز اوّل كه تمام شد تيري به سوي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و سخت بر ران پايش فرو رفت، ياران حضرت با اضطراب پيرامون او را گرفتند، امّا امام علي عليه السلام با همان حالت نماز دوم را خواند.(1).
*****
(1) انوار نعمانيه ص 342،و نفايس الاخبار ص 463.

جنگ بخاطر نماز

ابن عباس مي‌گويد:
در يكي از روزهاي جنگ صفّين، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را ديدم كه به آسمان نگاه مي‌كند.
پرسيدم:
يا اميرالمؤمنين به آسمان زياد نگاه دوخته ايد؟
امام علي عليه السلام فرمود:
نگاه مي‌كنم كه آيا ظهر شده و وقت نماز رسيده يا نه؟، كه نماز بخوانم.
گفتم: هم اكنون در جنگ قرار داريم.
حضرت فرمود:
ما با شاميان بر سر اقامه نماز مي‌جنگيم، چرا خود در اوّل وقت نماز نخوانيم؟(1).
*****
(1) خصال ج 1 ص 311.

نماز باران (استسقاء)

در يكي از سال‌ها كه خشكسالي آمده بود، و آسمان نباريد و همه از بي آبي به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شكايت كردند.
امام علي عليه السلام دستور داد كه:
همه مردم از شهر خارج شوند،
فرزندان را از مادران جدا كنند،
و در آفتاب سوزان با گريه و انابه و توبه، نماز باران بخوانند.
وقتي صف‌ها منظّم شد،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه «نماز باران» ابتداء فرمود:
أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تُقِلُّكُمْ، وَالسَّمَاءَ الَّتِي تُظِلُّكُمْ، مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُمْ، وَمَا أَصْبَحَتَا تَجُودَانِ لَكُمْ بِبَرَكَتِهِمَا تَوَجُّعاً لَكُمْ، وَلَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ، وَلَا لِخَيْرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ، وَلكِنْ أُمِرَتَا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعَتَا، وَأُقِيمَتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا.
إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَإِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَيُقْلِعَ مُقْلِعٌ، وَيَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَيَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَباً لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةِ الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ:
«اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً. وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً».
فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَاسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ، وَبَادَرَ مَنِيَّتَهُ!
(آگاه باشيد، زميني كه شما را بر پشت خود مي‌برد، و آسماني كه بر شما سايه مي‌گستراند، فرمانبردار پرودگارند، و بركت آن دو به شما نه از روي دلسوزي يا براي نزديك شدن به شما، و نه به اميد خيري است كه از شما دارند، بلكه آن دو، مأمور رساندن منافع شما مي‌باشند، و اوامر خدا را اطاعت كردند، به آنها دستور داده شد كه براي مصالح شما قيام كنند و چنين كردند.
خداوند بندگان خود را كه گناهكارند، با كمبود ميوه ها، و جلوگيري از نزول بركات، و بستن دَر گنجهاي خيرات، آزمايش مي‌كند، براي آن كه توبه كننده اي بازگردد، و گناهكار، دل از معصيت بكند، و پند گيرنده، پند گيرد، و بازدارنده، راه نافرماني را بر بندگان خدا ببندد، و همانا خدا استغفار و آمرزش خواستن را وسيله دائمي فروريختن روزي، و موجب رحمت مخلوقات قرار داد و فرمود:
«از پرودگار خود آمرزش بخواهيد، كه آمرزنده است، بركات خود را از آسمان بر شما فرو مي‌بارد، و با بخشش اموال فراوان و فرزندان، شما را ياري مي‌دهد، و باغستانها و نهرهاي پرآب در اختيار شما مي‌گذارد» (1).

پس رحمت خدا بر آن كس كه به استقبال توبه رود، و از گناهان خود پوزش طلبد، و پيش از آن كه مرگ او فرا رسد، اصلاح مي‌گردد.)(2).
و سپس با حالت معنوي خاصّي با خداي خود چنين گفت:
اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَسْتَارِ وَالْأَكْنَانِ، وَبَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ، رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ.
اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا غَيْثَكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلَا تُهْلِكْنَا بِالسِّنِينَ، «وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا»؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.
اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، حِينَ أَلْجَأَتْنَا الْمَضَايِقُ الْوَعْرَةُ، وَأَجَاءَتْنَا الْمَقَاحِطُ الْمُجْدِبَةُ، وَأَعْيَتْنَا الْمَطَالِبُ الْمُتَعَسِّرَةُ، وَتَلَاحَمَتْ عَلَيْنَا الْفِتَنُ الْمُسْتَصْعِبَةُ.
اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَلَّا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ، وَلَا تَقْلِبَنَا وَاجِمِينَ. وَلَا تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا، وَلَا تُقَايِسَنَا بِأَعْمَالِنَا.
اللَّهُمَّ انْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَبَرَكَتَكَ، وَرِزْقَكَ وَرَحْمَتَكَ؛ وَاسْقِنَا سُقْيَا نَاقِعَةً مَرْوِيَةً مُعْشِبَةً، تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ، وَتُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ، نَافِعَةَ الْحَيَا، كَثِيرَةَ الْمُجْتَنَي، تُرْوِي بِهَا الْقِيعَانَ، وَتُسِيلُ الْبُطْنَانَ، وَتَسْتَوْرِقُ الْأَشْجَارَ، وَتُرْخِصُ الْأَسْعَارَ؛ «إِنَّكَ عَلَي مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ».
(بار خداوندا! ما از خانه ها، و زير چادرها پس از شنيدن ناله حيوانات تشنه، و گريه دلخراش كودكان گرسنه، به سوي تو بيرون آمديم، و رحمت تو را مشتاق، و فضل و نعمت تو را اميدواريم، و از عذاب و انتقام تو ترسناكيم.
بار خداوندا! بارانت را بر ما ببار، و ما را مأيوس بر مگردان! و با خشكسالي و قحطي ما را نابود مفرما، و با اعمال زشتي كه بي خردان ما انجام داده اند ما را به عذاب خويش مبتلا مگردان، اي مهربانترين مهربان ها!
بار خداوندا! به سوي تو آمديم از چيزهايي شكايت كنيم كه بر تو پنهان نيست و اين هنگامي است كه سختي هاي طاقت فرسا ما را بيچاره كرده و خشكسالي و قحطي ما را به ستوه آورده، و پيش آمدهاي سخت ما را ناتوان ساخته، و فتنه هاي دشوار كارد به استخوان ما رسانده است.
بار خداوندا! از تو مي‌خواهيم ما را نوميد بر مگرداني، و با اندوه و نگراني به خانه هايمان باز نفرستي، و گناهانمان را به رخمان نكشي، و اعمال زشت ما را مقياس كيفر ما قرار ندهي.
خداوندا! باران رحمت خود را بر ما ببار، و بركت خويش را بر ما بگستران، و روزي و رحمتت را به ما برسان، و ما را از باراني سيراب فرما كه سودمند و سيراب كننده و رويانده گياهان باشد، كه آن چه را كه خشك شده دوباره برويانند، و آن چه مرده است زنده گرداند، باراني كه بسيار پر منفعت، رويانده گياهان فراوان، كه تپه‌ها و كوهها را سيراب، و در درّه‌ها و رودخانه ها، چونان سيل جاري شود، درختان را پربرگ نمايد.

نرخ گراني را پايين آورد، همانا تو بر هر چيز كه بخواهي توانايي.)
پس از نماز باران و دعاي امام علي عليه السلام ابرها آمدند و باريدند و مردم و حيوانات و زمين سيراب شدند.
نقل كردند؛
آن چنان باران باريد كه آب‌ها در جويبارها چونان سيلاب روان شد.(3).
*****
(1) سوره نوح آيه 10 و 11.
خطبه 143 نهج البلاغه معجم المفهرس مولّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- اعلام النبوة: ديلمي (متوفاي 771 ه)
2- مستدرك الوسائل ج6 ص179وج6 ص189: محدّث نوري (متوفاي1320ه)
3- كتاب النهاية ج 1 ص 137 (ماده بطن): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
4- منهاج البراعة ج 2 ص 63: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- شرح نهج البلاغه ج 9 ص 76: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 656 ه)
6- شرح ابن ميثم ج 3 ص 182: بحراني (متوفاي 679 ه)
7- خصال ج 2 ص615 ح10 باب اربع مائه: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).
اعلام النّبوّه، ديلمي - و - كامل ابن اثير ج 1 ص 137.

روانشناسي نيايش

در «نيايش» و «دعا» چون ارتباط رواني انسان با مركز ومبدأ آفرينش است، بايد روح داراي «شادابي» و «پذيرش» باشد.
يعني اگر بين روان آدمي و نيايش، تناسب وجود داشته باشد، نيايش جايگاه شايسته خود را خواهد داشت.
آنگاه در جان آدمي أثر مي‌گذارد،
درمان مي‌بخشد،
روح را دگرگون مي‌سازد.
شگفت آور آنكه در چهارده قرن قبل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به ارتباط عميق روانشناسي و نيايش توجّه داشته و به روانشناسي نيايش، اشاره فرمود كه:
إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالاً وَإِدْبَاراً؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَي النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَي الْفَرَائِضِ.
(دل‌ها را روي آوردن و نشاط، و پُشت كردن و فراري است، پس آنگاه كه نشاط دارند آن را بر انجام مستحبّات وا داريد، و آنگاه كه پُشت كرده بي نشاط است، به انجام واجبات قناعت كنيد.)(1).
*****
(1) حكمت 312 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد آن به اين شرح است:
1- عقد الفريد ج 6 ص 279: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328ه)
2- اصول كافي ج1 ص48 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- دستور معالم الحكم ص 23: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
4- ربيع الابرار ج1 ص23 ب1: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- نهاية الارب ج 8 ص 181: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
6- روضة الواعظين ص 414: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508ه)
7- غرر الحكم ص 113 / ج 2 ص 544: آمدي (متوفاي 588 ه)
8- الحكمة الخالدة ص 112: ابن مسكويه (متوفاي 421 ه).

احترام به کعبه و قبله

اوّل خانه اي که پس از هبوط آدم عليه السلام در زمين ساخته شد، کعبه، خانه خداست،
که قبله گاه مسلمين جهان است.
و نمازها همه بايد رو به قبله باشد،
و مستحب است انسان رو به قبله بخوابد،
و به حالت رو يا پشت به قبله در دستشوئي ننشيند.
و از همه اينها مهمتر اوج ادب و عرفان امام علي عليه السلام است که فرمود:
«مؤمن حتّي آبِ دهان را رو به قبله نيندازد، و اگر از روي بي توجّهي آب دهان رو به قبله انداخت استغفار کند.»
و ياران آن حضرت نقل کرده اند که:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آن چنان به قبله گاه مسلمين احترام مي‌گذاشت که آبِ دهان رو به قبله نينداخت.

ترویج فرهنگ قرآن

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اوّل حافظ قرآن بود.
اوّلين كسي بود كه قرآن را حفظ كرد،
و آنچه پيامبر عليه السلام از جبرئيل گرفت، او نيز فرا گرفت.
امام علي عليه السلام در كنار رسول خدا صلي الله عليه وآله شاهد نزول وحي بود كه فرمود:
وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صلي الله عليه وآله
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّةُ؟
فَقَالَ:
«هذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَي مَا أَرَي، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَي خَيْرٍ».
(من هنگامي كه وحي بر پيامبر صلي الله عليه وآله فرود مي‌آمد، ناله شيطان را شنيدم، گفتم اي رسول خدا، اين ناله كيست؟
گفت: شيطان است كه از پرستش خويش مأيوس گرديد و فرمود:
«علي! تو آن چه را من مي‌شنوم مي‌شنوي، و آن چه را كه من مي‌بينم، مي‌بيني، جز اينكه تو پيامبر نيستي، بلكه وزير من بوده و به راه خير مي‌روي».)(1).
امامِ اوّل كسي بود كه قرآن را جمع آوري كرد و نوشت و آنگاه كه به حضرت زهرا عليها السلام برخي از مهاجرين و انصار گفتند:
چرا امام علي عليه السلام در خانه بود و به سقيفه نيامد تا به عنوان كانديد رهبري مطرح شود.
پاسخ داد:
ما صَنَعَ اَبُوالْحَسَنَ اِلاَّ ما كانَ يَنْبَغي لَهُ
(علي عليه السلام كاري انجام نداد جز آنكه سزاوار بود «مانند: مراسم كفن و دفن پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و جمع آوري قرآن»)(2).
اباذر غفاري نقل كرد:
پس از وفات رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم امام علي عليه السلام تمام آيات قرآن را در يك جلد قرآن جمع آوري كرده و آن را به مهاجرين و انصار عرضه كرد،
و چون تمام رويدادهاي مربوط به نزول آيات را در پاورقي همان آيه نوشته بود، خليفه اوّل آن را نپذيرفت.
و گفت:
با اين قرآن و ثبت تمام وقايع آن، چيزي براي ديگران باقي نگذاشته اي.
(3).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اوّل مفسّر قرآن پس از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بود، كه ابن عباس مي‌گويد:
شبي تا صبح از علي عليه السلام از سوره حمد مي‌پرسيديم.
حضرت تفسير مي‌فرمود.
امام علي عليه السلام همواره قرآن مي‌خواند،
و پاسخ مردم را در مشكلات و سئوالات اجتماعي، با آيات قرآن مي‌داد.
و در قضاوت هاي سياسي، مالي، نظامي، همه جا از آيات قرآن كمك مي‌گرفت.(4).
و در افشاگري چهره منافقان و ناكثين و مارقين نيز از قرآن دليل و شاهد مي‌آورد، و همواره با قرآن محشور بود و خود در معرّفي جامعيّت قرآن فرمود:
كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ: مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ، وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْكَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً مُجْمَلَهُ، وَمُبَيِّناً غَوَامِضَهُ، بَيْنَ مَأْخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَمُوَسَّعٍ عَلَي الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ.
وَبَيْنَ مُثْبَتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ، وَمُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَزَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ.
وَمُبَايَنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ، مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ، أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَدْنَاهُ، مُوَسَّعٍ فِي أَقْصَاهُ.
ويژگي هاي قرآن و احكام اسلام
«كتاب پروردگار ميان شماست، كه بيان كننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و مَنسوخ، مُباح و مَمنوع، خاصّ و عام، پندها و مَثَلها، مُطْلَق و مُقَيَّد، مُحكَمُ و مُتَشابِه مي‌باشد، عبارات مُجْمَل خود را تفسير، و نكات پيچيده خود را روشن مي‌كند، از واجباتي كه پيمان شناسايي آن را گرفت، و مستحبّاتي كه آگاهي از آنها لازم نيست.
قسمتي از احكام ديني در قرآن واجب شمرده شد كه ناسخ آن در سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله آمده، و بعضي از آن، در سنّتِ پيامبر صلي الله عليه وآله واجب شده كه در كتاب خدا ترك آن مجاز بوده است، بعضي از واجبات، وقتِ محدودي داشته، كه در آينده از بين رفته است، محرّمات الهي از هم جدا مي‌باشند، برخي از آنها، گناهان بزرگ است كه وعده آتش دارد، و بعضي كوچك كه وعده بخشش داده است، و برخي از اعمال كه اندكش مقبول و در انجام بيشتر آن آزادند.» (5).
*****
(1) خطبه 121 /192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب اليقين ص 196: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)

2- فروع كافي ج4 ص198 الي201 ح2: كليني (متوفاي 328 ه)
3- من لايحضره الفقيه ج 1 ص 152: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- ربيع الابرار ص333 ج1 وج5 ص175: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
5- اعلام النبوة ص 97: ماوردي (متوفاي 450 ه)
6- بحارالانوار ج13 ص141وج60ص214و264: مجلسي (متوفاي 1110 ه).
بحارالانوار ج28 ص352، و غاية المرام ص569،. الامامة و السّياسة ابن قتيبة ص12.
احتجاج طبرسي و شرح نهج البلاغه خوئي ج2 ص208.
به كتاب امام علي عليه السلام و امور قضائي، فصل «استفاده از قرآن»، از اين مجموعه مراجعه شود.
خطبه 46/1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عيون المواعظ والحكم ص350 ح5951: واسطي (متوفاي 600ه)
2- بحارالانوار ج 74 ص 300 و 423: مجلسي (متوفاي 1110ه)
3- ربيع الابرار ج1 ص97 وص312 وج2 ص297: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 22: قطب راوندي (متوفاي 573 ه)
5- تحف العقول ص67: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- اصول كافي ج 1 ص 138/140: كليني رازي (متوفاي 328 ه)
7- احتجاج ج 1 ص 473 و 475 و 209: طبرسي (متوفاي 588 ه).

جايزه مالي به قاريان قرآن

براي رونق گرفتن «فرهنگ قرآن» يكي از روش هاي تبليغ و تشويق، احترام كردن به حافظان و قاريان است،
و روش ديگر اقتصادي و پرداخت جوايز نقدي است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هر دو روش را بكار مي‌گرفت.
هم به ارزش هاي معنوي قاريان قرآن احترام مي‌گذاشت،
و هم جوايز نقدي و حقوق ماهانه براي آنها تعيين مي‌فرمود.
از اين رو، امام علي عليه السلام دستور فرمود تا به هر قاري قرآن ماهانه دويست دينار پرداخت كنند.(1).
*****
(1) خصال شيخ صدوق ج2 ص389، ترجمه كمره اي.

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
«خانه اي كه در آن قرآن خوانده مي‌شود، و ياد خدا در آن وجود دارد، بركت آن خانه بسيار مي‌شود، و در آنجا فرشتگان حضور مي‌يابند، و شياطين دور مي‌شوند و براي اهل آسمان روشنائي بخش است، چونان كه ستارگان براي اهل زمين روشني دارند.
در خانه اي كه ياد خدا در آن نباشد و قرآن خوانده نشود، فرشتگان در آن راه ندارند و مركز اجتماع شياطين است.» (1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 198 به ارزش‌ها و علوم گسترده موجود در قرآن اشاره فرمود كه:
ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَسِرَاجاً لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَبَحْراً لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ، وَمِنْهَاجاً لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَشُعَاعاً لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَفُرْقَاناً لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ، وَتِبْيَاناً لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَي أَسْقَامُهُ، وَعِزّاً لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَحَقّاً لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ.
فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ، وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ، وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ، وَأَثَافِيُّ الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ، وَأَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ. وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَعُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ، وَمَنَاهِلُ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ، وَمَنَازِلُ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَي عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.
جَعَلَهُ اللَّهُ رِيّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِيعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءَ، وَمَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُوراً لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَحَبْلاً وَثِيقاً عُرْوَتُهُ، وَمَعْقِلاً مَنِيعاً ذِرْوَتُهُ، وَعِزّاً لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ، وَهُدًي لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ، وَعُذْراً لِمَنِ انْتَحَلَهُ، وَبُرْهَاناً لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَفَلْجاً لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَحَامِلاً لِمَنْ حَمَلَهُ، وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَجُنَّةً لِمَنِ اسْتَلْأَمَ، وَعِلْماً لِمَنْ وَعَي، وَحَدِيثاً لِمَنْ رَوَي، وَحُكْماً لِمَنْ قَضَي.
ارزش‌ها و ويژگي هاي قرآن
«سپس قرآن را بر او نازل فرمود. نوري است كه خاموشي ندارد، چراغي است كه درخشندگي آن زوال نپذيرد، دريايي است كه ژرفاي آن درك نشود، راهي است كه رونده آن گمراه نگردد، شعله اي است كه نور آن تاريك نشود، جدا كننده حق و باطلي است كه درخشش برهانش خاموش نگردد، بنايي است كه ستونهاي آن خراب نشود، شفا دهنده اي است كه بيماريهاي وحشت انگيز را بزدايد، قدرتي است كه ياورانش شكست ندارند، و حقّي است كه ياري كنندگانش مغلوب نشوند.
قرآن، معدن ايمان و اصل آن است، چشمه هاي دانش و درياهاي علوم

است، سرچشمه هاي عدالت، و نهرهاي جاري عدل است، پايه هاي اسلام و ستون هاي محكم آن است، نهرهاي جاري زلال حقيقت، و سرزمينهاي آن است، دريايي است كه تشنگان آن، آبش را تمام نتوانند كشيد، و چشمه هايي است كه آبش كمي ندارد، محل برداشت آبي است كه هرچه از آن برگيرند كاهش نمي‌يابد، منزلهايي است كه مسافران راه آن را فراموش نخواهند كرد، و نشانه هايي است كه روندگان از آن غفلت نمي‌كنند، كوهسار زيبايي است كه از آن نمي‌گذرند.
خدا قرآن را فرو نشاننده عطش علمي دانشمندان، و باران بهاري براي قلب فقيهان، و راه گسترده و وسيع براي صالحان قرار داده است، قرآن دارويي است كه با آن بيماري وجود ندارد، نوري است كه با آن تاريكي يافت نمي‌شود، ريسماني است كه رشته هاي آن محكم، پناهگاهي است كه قلّه آن بلند، و توان و قدرتي است براي آن كه قرآن را برگزيند، محل امني است براي هركس كه آنجا وارد شود، راهنمايي است براي آن كه از او پيروي كند، وسيله انجام وظيفه است براي آن كه قرآن را راه و رسم خود قرار دهد، برهاني است بر آن كس كه با آن سخن بگويد، عامل پيروزي است براي آن كس كه با آن استدلال كند، نجات دهنده است براي آن كس كه حافظ آن باشد و به آن عمل كند، و راهبر آن كه آن را بكار گيرد، و نشانه هدايت است براي آن كس كه در او بنگرد، سپر نگهدارنده است براي آن كس كه با آن خود را بپوشاند، و دانش كسي است كه آن را به خاطر بسپارد، و حديث كسي است كه از آن روايت كند، و فرمان كسي است كه با آن قضاوت كند.» (2).
*****
(1) حلية المتّقين باب دوازدهم، فصل پنجم.
خطبه 25/198 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني(متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص49 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص171: ابو علي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج 1 ص 382: ابوطالب مكي (متوفاي 382 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابو نعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
6- كتاب خصال ج 1 ص 108: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
7- منهاج البراعة ج 2 ص 294: ابن راوندي (متوفاي 571 ه)
8- كتاب صفين ص 223: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 ه).

هدفداري

شهادت طلبي

اشاره

هدفداري حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را در شهادت طلبي او بايد جستجو كرد،
ايمان و يقين بي همانند امام علي عليه السلام، او را شيداي شهادت در راه خدا كرده در تمام نبردها با ياد و نام خدا مبارزه مي‌كرد،
و از فراواني دشمن نمي‌هراسيد.
در اينجا به برخي از نمونه‌ها توجّه كنيد.

درخواست شهادت

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام همواره در دعاهاي خود، از پروردگار جهان شهادت درخواست مي‌فرمود و مي‌گفت:
أَللّٰهُمَّ فَارْزُقْنا الشَّهادَةَ وَ اعْصِمْنا مِنَ الْفِتْنَةِ
«پروردگارا به ما شهادت در راه خودت را عطا فرما، و ما را از فتنه‌ها حفظ كن.» (1).
*****
(1) خطبه 4/171 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صفين ص232: نصربن مزاحم (متوفاي 212 ه)
2- كتاب دعا و ذكر: حسين بن سعيد (اهوازي از اصحاب امام سجاد عليه السلام)
3- مهج الدعوات ص102: سيدبن طاووس (متوفاي 664 ه)
4- تاريخ طبري ج3 ص84: طبري شافعي (متوفاي 36 ه)
5- اصول كافي ج 1 ص 86 و 142: كليني (متوفاي 328 ه)
6- منهاج البراعة ج 2 ص 151: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
7- بحارالانوار ج91 ص241 وج32 ص462 و607: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

امام علي عليه السلام تلاش مي‌كرد تا فرهنگ شهادت طلبي رواج شايسته اي پيدا كند،
تا آزادي خواهان جهان از هرگونه مشكل و ترور و وحشتي نهراسند،
و تن به ذلّت نسپارند،
كه در پايان نامه‌ها از شهادت طلبي مي‌نوشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در پايان نامه به مالك اشتر نوشت:
وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعادَةِ وَالشَّهادَةِ
(و از خدا مي‌خواهم كه پايان عمر من و تو را با سعادت و شهادت پايان دهد.)(1).
*****
(1) نامه 157/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

در تمام ارتش هاي جهان سربازي وجود ندارد كه براي شركت در خط مقدّم بي تابي كند،
يا براي شهيد شدن اشك بريزد و لحظه شماري كند،
جز در ارتش اسلام كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام براي شهادت اشك شوق مي‌ريخت،
و چون در جنگ اُحُد به شهادت نرسيد ناراحت بود،
و از رسول خدا صلي الله عليه وآله علّت آن را پرسيد و خطاب به پيامبر فرمود:
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟»
فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذلِكَ لَكَذلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟»
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَي وَالشُّكْرِ.
«گفتم: اي رسول خدا مگر جز اين است كه در روز «اُحُد» كه گروهي از مسلمانان به شهادت رسيدند، و شهادت نصيب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودي، اي علي! مژده باد تو را كه شهادت در پي تو خواهد آمد.
پيامبر صلي الله عليه وآله به من فرمود:
(همانا اين بشارت تحقّق مي‌پذيرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟)
گفتم: اي رسول خدا چنين موردي جاي صبر و شكيبايي نيست بلكه جاي مژده شنيدن و شكر گذاري است.» (1).
*****
(1) خطبه 156 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 162: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص50 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص 171: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج1 ص92 و91 فصل16: ابوطالب مكي (متوفاي 386 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402ه)
6- كتاب زهد ص8: حسين بن سعيد اهوازي از اصحاب امام سجاد عليه السلام

7- كتاب خصال ج1 ص329 ح25 باب السّتّة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
8- مناقب ص 268: خطيب خوارزمي حنفي (متوفاي 993 ه).

چه كسي جز امام علي عليه السلام در تمام نبردها و مبارزات دوران زندگي، چونان تشنه اي كه همواره به دنبال آب زلال باشد، در جستجوي شهادت است؟
و براي شهادت در راه خدا لحظه شماري مي‌كند؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در يك سخنراني فرمود:
وَاللَّهِ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَّانِينَ عَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاغِينَ.
إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ.
لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَي الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَي الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَي النَّارِ!
(به خدا سوگند! اگر اميدواري به شهادت در راه خدا را نداشتم، پاي در ركاب كرده از ميان شما مي‌رفتم، و شما را نمي‌طلبيدم چندان كه باد شمال و جنوب مي‌وزد زيرا شما بسيار طعنه زن، عيب جو، رويگردان از حق، و پر مكر و حيله ايد.
مادام كه افكار شما پراكنده است فراواني تعداد شما سودي ندارد، من شما را به راه روشني بردم كه جز هلاك خواهان، هلاك نگردند، آن كس كه استقامت كرد به سوي بهشت شتافت و آن كس كه لغزيد در آتش سرنگون شد.)(1).
*****
(1) خطبه 119 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب النهاية ج1 ص215(ماده الثقلة): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 15: راوندي (متوفاي 573 ه)
3- شرح نهج البلاغه ج 7 ص 285: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
4- الغارات ج2 ص625 و626: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
5- انساب الاشراف ج 1 ص 423: بلاذري (متوفاي 279 ه)
6- بحارالانوار ج34 ص96: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- ارشاد ص 145: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه).

يكي از غربيان براي نشان دادن عظمت و هدفداري امام علي عليه السلام مقايسه اي را مطرح كرده و نوشته است كه:
«خليفه دوم، خليفه مسلمين بود، امّا وقتي ترور شد، در آخرين لحظات عُمرش داد زد:
قَتَلَني المجوسي
(اين گبر آتش پرست مرا كشت)
كه در كلمات آخرين او هم تأسف و اندوه وجود دارد، و هم دشنام دادن به ديگران.»
حضرت علي عليه السلام هم خليفه بود،
وقتي در محراب عبادت مورد سوء قصد قرار گرفت فرمود:
فُزتُ وَ رَبِّ الْكعبة
(به خداي كعبه رستگار شدم)
در اين كلمات ارزشمند هدفداري، خدا گرائي، شهادت طلبي وجود دارد، كه نشانه يقين به مرگ و قيامت است.(1).
*****
(1) سرمايه سخن ص426.

معجزات و کرامات

اشاره

معجزات و كرامات امام علي عليه السلام فراوان است و خود احتياج به كتابي مستقل دارد،
زيرا حضرت شاهد اَزَل و اَبَد است،
و نسبت به كرامت نفس خويش در يك سخنراني فرمود:
وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلي الله عليه وآله مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ.
وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ فَأَرَاهُ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَي نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ، وَأَشُمُّ رِيحَ النُّبُوَّةِ.
وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صلي الله عليه وآله فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّةُ؟
فَقَالَ:
«هذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَي مَا أَرَي، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَي خَيْرٍ».
(از همان لحظه اي كه پيامبر صلي الله عليه وآله را از شير گرفتند، خداوند بزرگ ترين فرشته خود را مأمور تربيت پيامبر صلي الله عليه وآله كرد تا شب و روز، او را به راه هاي بزرگواري و راستي و اخلاق نيكو راهنمايي كند، و من همواره با پيامبر بودم چونان فرزند كه همواره با مادر است،(1) پيامبر صلي الله عليه وآله هر روز نشانه تازه اي از اخلاق نيكو را برايم آشكار مي‌فرمود، و به من فرمان مي‌داد كه به او اقتداء نمايم، پيامبر صلي الله عليه وآله چند ماه از سال را در غار حراء مي‌گذراند، تنها من او را مشاهده مي‌كردم، و كسي جز من او را نمي‌ديد، در آن روزها، در هيچ خانه مسلماني راه نيافت جز خانه رسول خدا صلي الله عليه وآله كه خديجه هم در آن بود و من سوّمين آنان بودم، من نور وحي و رسالت را مي‌ديدم، و بوي نبوّت را مي‌بوييدم.
من هنگامي كه وحي بر پيامبر صلي الله عليه وآله فرود مي‌آمد، ناله شيطان را شنيدم، گفتم اي رسول خدا، اين ناله كيست؟
گفت: شيطان است كه از پرستش خويش مأيوس گرديد و فرمود:
«علي! تو آن چه را من مي‌شنوم، مي‌شنوي، و آن چه را كه من مي‌بينم، مي‌بيني، جز اينكه تو پيامبر نيستي، بلكه وزير من بوده و به راه خير مي‌روي».)(2).
امامي كه نور وحي را مي‌نگرد،

و بوي رسالت را استشمام مي‌كند،
و ضجّه شيطان را مي‌شنود و سراسر آفرينش و همه پديده‌ها و موجودات تسليم اراده او هستند.
داراي معجزات و كرامات فراواني است كه بشر مادّي با قلمي شكسته و در تاريكي جهالت مانده نمي‌تواند جلوه هاي آن را در كتابي گرد آورد،
در اي قسمت تنها به برخي از نمونه‌ها بسنده مي‌كنيم، مانند:
پيمودن راه هاي طولاني «طَيُّ الارض»
بازگشت خورشيد براي نماز عصر امام علي
درمان چشم نابينا
خبر از چگونگي قبر و دفن خويش
اعتراف حيوانات
اعتراف اژدها
*****
(1) اِتّباعَ الفصيلَ اَثَرَامّه (شتر بچّه همواره با شتر است) وقتي مي‌خواستند بگويند كه آن دو نفر هميشه با هم بودند از اين ضرب المثل استفاده مي‌كردند.
خطبه 192 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

پيمودن راه هاي طولاني «طَيُّ الارض»

«طيُّ الارض» و پيمودن راه هاي طولاني در چند لحظه، كه فردي با جسم 60 يا 70 كيلوئي مسافت هاي طولاني را در چند لحظه درنوردد، و از جائي به جاي ديگر با سرعت فوق العادّه اي برود و برگردد، مبحثي فوق درك علم و فراسوي علم و عقل است،
و جزو معجزه و مسائل مربوط به آن است كه دانشمندان علم هنوز به مرزهاي ناشناخته آن نرسيدند،
در زندگي فردي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام يكي از واقعيّت هايي كه به چشم مي‌خورد «طَيُّ الارض» است، كه امام علي عليه السلام براي بر گذاري مراسم پس از فوت سلمان فارسي، از «طيّ الارض» استفاده فرمود.
قنبر مي‌گويد:
در مدينه با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نشسته بودم كه ناگهان گويا آن حضرت جواب كسي را مي‌دهد، بلند شد و فرمود:
سلمان فارسي در شهر مدائن كه در حال احتضار است مي‌آيي تا برويم؟
گفتم:
ما هم اكنون در شهر مدينه قرار داريم، و سلمان فارسي در شهر مدائن يكي از شهرهاي غربي ايران است، چگونه مي‌توانيم در كنار او باشيم؟
حضرت فرمود:
به اين چيزها فكر نكن، هر جا كه من قدم مي‌گذارم قَدَم بگذار.
قنبر مي‌گويد:
پس از برداشتن چند قدم خود را در شهر مدائن كنار بستر سلمان ديدم.(1).
رهبران معصوم عليهم السلام همه از قدرت معجزه و «طيُّ الارض» برخوردار بودند.
از امام موسي بن جعفر عليه السلام نيز نقل شد كه:
هرگاه مي‌خواست از زندان بغداد به مدينه مي‌رفت.
از امام سجّاد عليه السلام نقل شد كه يكي از ياران زنداني خود را به زيارت مدينه و مكّه و زن و فرزندانش بُرد.
و امام تقي عليه السلام براي شركت در مراسم تدفين امام رضا عليه السلام از همين معجزه استفاده كرد،
و فاصله مدينه تا خراسان را در چند لحظه پيمود.
نه تنها رهبران معصوم عليهم السلام بلكه بسياري از دانشمندان و علماي اهل كرامت نيز از اين قدرت اعجاز گونه برخوردار بوده و هستند.(2).

*****
(1) اثبات الهداة ج 5 ص 60، حرّ عاملي.
نشان از بي نشان ها، ص60 الي 97.

بازگشت خورشيد براي نماز عصر امام علي

آنچه كه شاگردان و اصحاب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كردند، و خود شاهد بودند،
همه اين حقيقت را باور داشتند و مي‌ديدند كه:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به نماز اوّل وقت اهميّت فراوان مي‌دهد،
حتّي امام علي عليه السلام در گرما گرم جنگ صفّين، نگاه خود را به خورشيد مي‌دوخت كه نماز ظهر را در اوّل وقت بخواند،
و كسي ياد ندارد و نقل نكرده است كه يكي از نمازهاي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در وقت مخصوص خودش اجرا نشده باشد.
و خود، اين دستورالعمل عبادي را به فرمانداران و كارگزاران حكومتي خود نوشت كه:
نمازهاي پنجگانه را در وقت اختصاصي خود بخوانيد؛
صَلِّ الصَّلوةِ لِوَقْتِها الْمُوَقَّتِ لَها
(نماز را در وقت مخصوص خودش بخوانيد).(1).
امّا در يكي از جنگ‌ها چون رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مأموريّت مهمّي را به امام علي عليه السلام واگذار كرد، و مي‌بايست در همان لحظه حسّاس انجام گيرد،
پس از انجام مأموريّت، وقتي خدمت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم رسيد متوجّه شد كه نماز عصر در حال قضا شدن است،
با نگراني رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را متوجّه ساخت و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم دعا كرد كه خورشيد در لحظه غروب بازگشت تا علي عليه السلام نماز عصر خود را خواند و پس از نماز عصرِ آن حضرت ناپديد شد.(2).
روزي امام علي عليه السلام براي محاكمه خليفه اوّل و بيدار كردن وجدان هاي خفته، خطاب به او فرمود:
تو رابه خدا سوگند مي‌دهم كه آيا خورشيد براي تو بازگشت يا براي من؟
اگر براي خواندن نماز من بازگشت، پس چرا فضائل و كرامات مرا ناديده مي‌انگاريد؟ و همه چيز را فراموش كرديد؟(3).
*****
(1) نامه 15 /27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
اثبات الهداة ج 4 ص 446.
اثبات الهداة ج 4 ص 481.

درمان چشم نابينا

شخصي از كوري، فراوان رنج مي‌كشيد، و بسيار مداوا كرد، امّا بي حاصل بود،
و يأس و نا اميدي چون خوره، جان او را به نابودي مي‌كشاند.
روزي به ياد معجزات و كرامات حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام افتاد، تصميم گرفت خود را به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رسانده، بينائي خود را از امام علي عليه السلام بگيرد.
خدمت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مشرّف شد و سفره دل باز كرد و فراوان التماس دعا نمود،
و بسيار در تقاضاي خود كوشيد تا آنجا كه محبّت اميرالمؤمنين عليه السلام جلوه كرد، بلند شد و دست مبارك را بر سر و روي آن فرد كشيد كه لحظه اي بعد چشمان آن كور بينا شد،
ياران آن حضرت از اين اعجاز آشكار شاد گشته و به يقين نائل آمدند.(1).
*****
(1) اثبات الهداة ج 5 ص 5.

خبر از چگونگي قبر و دفن خويش

مي دانيم كه قبر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نجف اشرف يك قبر معمولي نيست، بلكه امام علي عليه السلام در كنار حضرت آدم عليه السلام و نوح پيامبر عليه السلام آرميده است.
و در زيارت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ابتداء به حضرت آدم عليه السلام و سپس حضرت نوح عليه السلام سلام عرض مي‌كنيم:
السَّلامُ عَلَيْكَ وَ عَلَي ضَجيعَيْكَ آدَمَ وَ نُوحٍ عليهما السلام(1).
(سلام بر تو اي امير و رهبر مؤمنان و سلام بر آدم و نوح عليهما السلام كه در دو طرف قبر شريفت آرميده اند).
آنگاه كه امام علي عليه السلام در بستر شهادت بود، چگونگي دفن و مدفن خود را اينگونه توضيح داد.
خطاب به فرزندانش امام حسن و امام حسين عليهما السلام فرمود:
وقتي مرا غسل داديد و كفن كرديد و در تابوت نهاديد، به قسمت جلوي تابوت كاري نداشته باشيد،
شما قسمت عقب تابوت را برداريد كه جلوي تابوت خود بلند شده، حركت مي‌كند،
هرجا كه سَرِ تابوت فرود آمد، توقّف كنيد كه آنجا قبري آماده براي من وجود دارد،
در كنار قبر حضرت آدم عليه السلام و نوح عليه السلام مرا به خاك بسپاريد.
امام حسن و امام حسين عليهما السلام پس از غسل و كفن، بدن خورشيد ولايت را در تابوت گذاشتند، ناگاه ديدند كه قسمت جلوي تابوت بلند شد، فوراً عقب تابوت را به دوش گرفتند و رفتند تا در سرزمين نجف كه منطقه نيزاري بود، تابوت فرود آمد،
مقداري خاك‌ها را كه كنار زدند، قبري آماده ديدند و پدر را در آن قبر دفن كردند.
محلّ دفن حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بر همه پنهان بود و كسي نمي‌دانست كه امام در كجا دفن شده است، جز اهل بيت عليهم السلام و جمعي از ياران نزديك كه به زيارت حضرت مي‌رفتند.(2).
تا دوران خلافت هارون، قبر امام علي عليه السلام مخفي بود.
روزي «هارون» در اطراف كوفه به شكار رفت و واقعه شگفت آوري را مشاهده كرد.
ديد كه شير و پلنگ و آهو و گَوَزن و ديگر حيواناتِ ضِدُّ و نقيض به يك نيزاري پناه برده، در آنجا همه در كنار يكديگر مي‌آرمند،

در حالي كه خارج از آن منطقه أمن، يگديگر را مي‌خورند و مي‌درند،
و هر شكاري را كه تعقيب مي‌كنند، فوراً به همان نيزار پناه مي‌برد تا در امان باشد.
هارون شگفت زده شد،
و بزرگان و پيرمردان كوفه را پنهاني احضار كرد و علّت آن را پرسيد.
پاسخ دادند كه:
در اين منطقه «نجف» و در داخل نيزارها قبر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قرار دارد،
و چون ما اجازه نداشتيم آن را افشاء كنيم، اكثر مردم از اين حقيقت با خبر نيستند.
از آن پس «قبر پنهان» حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آشكار شد،
و شيعيان توانستند ساختمان زيبا و گنبد و بارگاهي بر آن بنا كنند كه زيارتگاه عموم شيعيان گردد.(3).
*****
(1) بحارالانوار ج53 ص271 وج100 ص286 و376.
اثبات الهداة ج 4 ص 582 و ج 5 ص 2.
اثبات الهداة ج 4 ص 583، حُرّ عاملي.

در دوران زعامت مولاي متّقيان علي عليه السلام گروهي از يهوديان لجوج و كينه توز به حضور آن حضرت رسيده و به بحث و مناظره پرداختند.
و امام علي عليه السلام در تمام زمينه‌ها آنان را مجاب و محكوم كرد،
لكن با تمام عناد و پُر روئي زير بار احتجاجات و دلائل محكم آن حضرت نمي‌رفتند!
حضرت فرمود:
«اي قوم يهود دست از لجاجت برداريد و دلائل و معجزات روشن و مستدلّ ما را بپذيريد.»
چون آنان زير بار نرفتند، حضرت خطاب به شتران و مركب هاي آنان فرمود:
«اي شترها! در مورد نبوّت پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم و وصايت من شهادت دهيد!»
ناگهان ديدند كه شتران يهود به سخن آمده و گفتند:
صَدَقْتَ صَدَقْتَ يا وَصِيَّ محَمَّدٍ وَ كَذِبَ هؤلاءِ الْيَهُودُ
«اي وصيّ پيامبر تو راست مي‌گوئي و اين يهوديان لجوج دروغ مي‌گويند.»
سپس علي عليه السلام خطاب كرد به لباس هاي آنان كه پوشيده بودند و فرمود:
«شما نيز شهادت دهيد تا اينان معجزات ما را ببينند.»
لباس هاي آنان به سخن آمده و چنين شهادت دادند:
صَدَقْتَ يا عليّ عليه السلام! نَشْهَدُ اَنَّ محمّداً صلي الله عليه وآله وسلم رسولُ اللّهِ حَقّاً وَ اَنَّكَ يا عَلَيّ وَصِيُّهُ حَقّاً
«حق با تو است يا علي عليه السلام! و تو راست مي‌گوئي و ما شهادت ميدهيم كه محمّد صلي الله عليه وآله وسلم پيامبر خدا و تو وصيِّ بر حقّ او هستي.» (1).
*****
(1) مدينة المعاجز ص 43، و اثبات الهداة ج 2 ص 410 حديث 27.

اعتراف اژدها

الف - جابر از حضرت صادق عليه السلام نقل مي‌كند كه آن حضرت مي‌فرمود:
روزي اميرالمؤمنين عليه السلام در مسجد كوفه سرگرم سخنراني بود، كه ناگاه ملاحظه كرد، اژدهاي بزرگي از دَرِ فيل وارد شد!
مردم از ديدن آن به وحشت افتاده، و مي‌خواستند آن را بكشند،
ولي مولاي متّقيان از بالاي منبر دستور داد:
با او كاري نداشته باشيد و راه را باز كنيد تا او پيش من بيايد.
مردم مشاهده كردند كه اژدها مستقيم به حضور علي عليه السلام رفته و بر او سلام كرد.(1).
حضرت به او اشاره كرد كه آرام باشد تا سخنراني خود را به پايان رساند.
چون علي عليه السلام از صحبت خود فارغ شد، از اژدها پرسيد:
تو كيستي و چه كار داري؟
او گفت:
من «عمرو» خليفه شما در ميان جنّ‌ها هستم، و چون پدرم چندي پيش از دنيا رفت، به من وصيّت كرد كه به حضور شما مشرّف شده و كسب تكليف كنم، و اينك در حضور شما هستم و هر دستور و سفارشي داريد، بيان فرمائيد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
فَقالَ لَهُ اَميرالمُؤمِنين عليه السلام: اَوْصيكَ بِتَقْوي اللَّهِ وَ اَنْ تَنْصَرِفَ فَتَقُومَ مَقامَ اَبيكَ فِي الجِنِّ، فَاِنَّكَ خَليفَتي عَلَيْهِمْ
امام علي عليه السلام به عمرو بن عثمان كه به صورت اژدها بود، فرمود:
«سفارش مي‌كنم كه پيوسته پرهيزگار بوده و در جاي پدرت در ميان جن‌ها به نمايندگي از سوي من انجام وظيفه كني».
چون امام باقر عليه السلام اين حديث و داستان را نقل فرمود، جابر جعفي مي‌گويد:
من از آن حضرت پرسيدم:
فدايت شوم! آيا عمرو در زمان شما نيز به حضور شما مي‌رسد؟ و آيا آمدن او و كسب تكليف براي او واجب است؟
آن حضرت در جواب من فرمود: بلي.(2).
ب - و در نقل ديگري آمده است كه اژدهاي بسيار بزرگي از دَرِ فيل(3) وارد مسجد كوفه شد كه مردم به وحشت افتاده و اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
نگران نباشيد، او پيك جنّ‌ها است.

مردم همچنان به اژدها خيره شده بودند. ناگاه ديدند دهان خود را به نزديك گوشهاي علي عليه السلام برده و با وي تكلّم كرد! و سپس از بالاي منبر پائين آمده و به راه خود رفت.
مردم از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيدند:
او كه بود و چه حرفي داشت؟
امام علي عليه السلام فرمود:
(او رسول جنّ‌ها بود و از اختلاف و كشتار دو قبيله «بني عامر و بني عنزه» خبر مي‌داد، و مرا براي آشتي آنان دعوت مي‌كرد، من هم قول دادم كه امشب به ميان آنها رفته، و آنان را آشتي دهم.)
حاضرين در مسجد در خواست كردند:
يا اميرالمؤمنين! ما را نيز با خود ببريد.
حضرت درخواست آنها را پذيرفت و شبِ همان روز، بعد از خواندن نماز عشاء، به ميان جنّ‌ها رفتند.
همراهان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام او را مشاهده مي‌كردند و سخنان وي را مي‌شنيدند، لكن مفهوم آن را درك نمي‌كردند.
امام علي عليه السلام پس از سخنراني به زبان جنّ ها، آنان را آرام ساخت و صلح و آشتي را در ميان آنان جايگزين نمود.(4).
اگر سير كوتاهي در اين مجموعه پانزده جلدي داشته باشيم، ده‌ها نمونه از كرامات و معجزات حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وجود دارد كه تنها بجهت پرهيز از تكرار، از آوردن دوباره آن نمونه‌ها خودداري گرديد.
*****
(1) در زيارت هفتم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه سيّد بن طاووس آن را در مصباح الزّائر نقل كرده آمده است:
اَلسَّلامُ عَلَي مُخَاطَبِ الثّعبان عَلي مِنبَر الْكُوفَةِ بِلِسَانِ الْفُصَحَآءِ
(سلام بر امامي كه اژدها با زبان فصيح عربي در حالي كه بر منبر مسجد كوفه نشسته بود با او سخن گفت).
اصول كافي ج 1 ص 396 حديث 6 (طبق نقل بزرگان، جنّ و طايفه اجنّه، عُمر طولاني «دو هزار يا سه هزار سال» دارند).
نام يكي از دَرهاي ورودي مسجد كوفه است.
خرائج راوندي ج 1 ص 189.

در چشمه سار نهج البلاغه

دعا در میدان جنگ

خطبه 206 نهج البلاغه
(وقد سمع قوماً من أصحابه يسبون أهل الشام أيام حربهم بصفين)
الاخلاق في الحرب
إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَلكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ:
اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنِهِمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّي يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ، وَيَرْعَوِيَ عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ.
ترجمه: خطبه 206
(در جنگ صفّين شنيد كه ياران او شاميان را دشنام مي‌دهند فرمود:)
اخلاق در جنگ
من خوش ندارم كه شما دشنام دهنده باشيد، اما اگر كردار شان را تعريف، و حالات آنان را بازگو مي‌كرديد به سخن راست نزديك تر، و عذر پذير تر بوديد، خوب بود به جاي دشنام آنان مي‌گفتيد:
خدايا! خون ما و آنها را حفظ كن، بين ما و آنان اصلاح فرما، و آنان را از گمراهي به راه راست هدايت كن، تا آنان كه جاهلند، حق را بشناسند، و آنان كه با حق مي‌ستيزند پشيمان شده به حق بازگردند.

دعايي كه حضرت همواره مي‌خواند

خطبه 215 نهج البلاغه
(كان يدعو به كثيراً)
ثناء و دعاء
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِي مَيِّتاً وَلَا سَقِيماً، وَلَا مَضْرُوباً عَلَي عُرُوقِي بِسُوءٍ، وَلَا مَأْخُوذاً بِأَسْوَإِ عَمَلِي، وَلَا مَقْطُوعاً دَابِرِي، وَلَا مُرْتَدّاً عَنْ دِينِي، وَلَا مُنْكِراً لِرَبِّي، وَلَا مُسْتَوْحِشاً مِنْ إِيمَانِي، وَلَا مُلْتَبِساً عَقْلِي، وَلَا مُعَذَّباً بِعَذَابِ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِي. أَصْبَحْتُ عَبْداً مَمْلُوكاً ظَالِماً لِنَفْسِي.
لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَلَا حُجَّةَ لِي، وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ آخُذَ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَنِي، وَلَا أَتَّقِيَ إِلَّا مَا وَقَيْتَنِي.
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقِرَ فِي غِنَاكَ، أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ، أَوْ أُضَامَ فِي سُلْطَانِكَ، أَوْ أُضْطَهَدَ وَالْأَمْرُ لَكَ!
اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَائِمِي، وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِي! اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ، أَوْ أَنْ نُفْتَتَنَ عَنْ دِينِكَ، أَوْ تَتَابَعَ بِنَا أَهْوَاؤُنَا دُونَ الْهُدَي الَّذِي جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ!
ترجمه: دعا 215
(همواره با اين كلمات خدا را مي‌خواند)
ستايش و نيايش
ستايش خداوندي را سزاست كه شبم را به صبح آورد بي آن كه مرده يا بيمار باشم، نه دردي بر رگهاي تنم باقي، و نه به كيفر بدترين كردارم گرفتار كرد، نه بي فرزند و خاندان، و نه از دين روي گردان، و نه منكر پروردگارم، نه ايمانم دگرگون، و نه عقلم آشفته، و نه به عذاب امّتهاي گذشته گرفتارم، در حالي صبح كردم كه بنده اي بي اختيار و بر نفس خود ستمكارم. خدايا تو راست كه مرا محكوم فرمايي در حالي كه عذري ندارم، و توان فراهم آوردن چيزي جز آن چه كه تو مي‌بخشايي ندارم، و قدرت حفظ خويش ندارم جز آن كه تو مرا حفظ فرمايي. خدايا به تو پناه مي‌برم از آن كه در سايه بي نيازي تو، تهيدست باشم، يا در پرتو روشنايي هدايت تو گمراه گردم، يا در پناه قدرت تو بر من ستم روا دارند، يا خوار و ذليل باشم در حالي كه كار در دست تو باشد. خدايا جانم را نخستين نعمت گرانبهايي قرار ده كه مي‌ستاني، و نخستين سپرده اي قرار ده كه از من باز پس مي‌گيري. خدايا ما به تو پناه مي‌بريم از آن كه از فرموده تو بيرون شويم، يا از دين تو خارج گرديم، يا هواهاي نفساني پياپي بر ما فرود آيد، كه از هدايت ارزاني شده از جانب تو سرباز زنيم.

شکوه‌ها با خدا از ظلم قریش

اشاره

خطبه 172 نهج البلاغه
الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِي لَا تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً، وَلَا أَرْضٌ أَرْضاً.
ترجمه: خطبه 172
ستايش خداوندي را سزاست كه نه آسماني مانع آگاهي او از آسمان ديگر، و نه زميني مانع او از زمين ديگر مي‌شود.

منها: وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَي هِذَا الْأَمْرِ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحَرِيصٌ.
فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ، وَأَنَا أَخَصُّ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَّعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَإِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِبُنِي بِهِ!
ترجمه: گفتگو در روز شورا
شخصي در روز شورا به من گفت: «اي فرزند ابوطالب نسبت به خلافت حريص مي‌باشي». در پاسخ او گفتم، به خدا سوگند! شما با اينكه از پيامبر اسلام دور تريد، حريص تر مي‌باشيد، امّا من شايسته و نزديكتر به پيامبر اسلامم، همانا من تنها حق خود را مطالبه مي‌كنم كه شما بين من و آن حائل شديد، و دست رد بر سينه ام زديد، پس چون در جمع حاضران، با برهان قاطع او را مغلوب كردم، درمانده و سرگردان شد و نمي‌دانست در پاسخم چه بگويد؟

معاتبة علي قريش

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَي قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَي مُنَازَعَتِي أَمْراً هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.

ترجمه: شكوه از قريش

بار خدايا، از قريش و از تمامي آنها كه ياريشان كردند به پيشگاه تو شكايت مي‌كنم، زيرا قريش پيوند خويشاوندي مرا قطع كردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا كوچك شمردند، و در غصب حق من، با يكديگر هم داستان شدند، سپس گفتند: برخي از حق را بايد گرفت و برخي را بايد رها كرد.

(يعني خلافت حقّي است كه بايد رهايش كني)

فَخَرَجُوا يَجُرُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله كَمَا تُجَرُّ الْأَمَةُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَي الْبَصْرَةِ، فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا، وَأَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله لَهُمَا وَلِغَيْرِهِمَا.
فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَةَ، وَسَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ، طَائِعاً غَيْرَ مُكْرَهٍ، فَقَدِمُوا عَلَي عَامِلِي بِهَا وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا، فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْراً، وَطَائِفَةً غَدْراً.
فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلاً وَاحِداً مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ، بِلَا جُرْمٍ جَرَّهُ، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ، إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا، وَلَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَلَا بِيَدٍ. دَعْ مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ!
ترجمه: شكوه از ناكثين
طلحه و زبير و يارانشان بر من خروج كردند، و ناموس رسول خدا صلي الله عليه وآله را به همراه خود مي‌كشيدند چونان كنيزي را كه به بازار برده فروشان مي‌كشانند، به بصره روي آوردند،
در حالي كه همسران خود را پشت پرده نگهداشتند. پرده نشين حَرَم پيامبر صلي الله عليه وآله را در برابر ديدگان خود و ديگران قرار دادند.
لشكري را گرد آوردند كه همه آنها به اطاعت من گردن نهاده، و بدون اكراه، و با رضايت كامل با من بيعت كرده بودند، پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه داران بيت المال مسلمين، و به مردم بصره حمله كردند، گروهي از آنان را شكنجه و گروه ديگر را با حيله كشتند.
به خدا سوگند! اگر جز به يك نفر دست نمي‌يافتند و او را عمداً بدون گناه مي‌كشتند كشتار همه آنها براي من حلال بود، زيرا همگان حضور داشتند و انكار نكردند، و از مظلوم با دست و زبان دفاع ننمودند، چه رسد به اينكه ناكثين به تعداد لشكريان خود از مردم بي دفاع بصره قتل عام كردند.

سيماي پرهيزكاران

اشاره

خطبه 193 نهج البلاغه
(يصف فيها المتقين)
روي أن صاحباً لأمير المؤمنين عليه السلام يقال له همام كان رجلاً عابداً، فقال له: يا أمير المؤمنين، صف لي المتقين كأني أنظر اليهم. فتثاقل عليه السلام عن جوابه ثم قال: يا همام، اتق اللّه و أحسن فَ: «انّ اللّه مع الذين اتقوا و الذين هم مُحسِنون». فلم يقنع همام بهذا القول حتي عزم عليه، فحمد اللّه وأثني عليه، وصلي علي النبي صلي الله عليه وآله ثم قال عليه السلام:
ترجمه: خطبه 193
(يكي از ياران پرهيزكار حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به نام همّام گفت: اي اميرمؤمنان پرهيزكاران را براي من آنچنان توصيف كن گويا آنان را با چشم مي‌نگرم.
امام علي عليه السلام در پاسخ او درنگي كرد و فرمود «اي همّام! از خدا بترس و نيكوكار باش كه خداوند با پرهيزكاران و نيكوكاران است» امّا همّام دست بردار نبود و اصرار ورزيد، تا آن كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تصميم گرفت صفات پرهيزكاران را بيان فرمايد. پس خدا را سپاس و ثنا گفت، و بر پيامبرش درود فرستاد، و فرمود

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيّاً عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِناً مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ. فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ.
فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ:
مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَي الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَي الثَّوَابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ.
عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.
قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ.
صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.
ترجمه: سيماي پرهيزكاران
پس از ستايش پروردگار! همانا خداوند سبحان پديده‌ها را در حالي آفريد كه از اطاعتشان بي نياز، و از نافرماني آنان در امان بود، زيرا نه معصيت گناهكاران به خدا زياني مي‌رسانند و نه اطاعت مؤمنان براي او سودي دارد، روزي بندگان را تقسيم، و هر كدام را در جايگاه خويش قرار داد. امّا پرهيزكاران! در دنيا داراي فضيلت هاي برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان ميانه روي، و راه رفتنشان با تواضع و فروتني است، چشمان خود را بر آن چه خدا حرام كرده مي‌پوشانند، و گوشهاي خود را وقف دانش سودمند كرده اند، و در روزگار سختي و گشايش حالشان يكسان است.
و اگر نبود مرگي كه خدا بر آنان مقدّر فرمود، روح آنان حتي به اندازه برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمي‌گرفت، از شوق ديدار بهشت،
و از ترس عذاب جهنّم خدا در جانشان بزرگ و ديگران كوچك مقدارند، بهشت براي آنان چنان است كه گويي آن را ديده و در نعمت هاي آن بسر مي‌برند، و جهنّم را چنان باور دارند كه گويي آن را ديده و در عذابش گرفتارند. دل هاي پرهيزكاران اندوهگين، و مردم از آزارشان در أمان، تن هايشان فربه نبوده، و در خواستهايشان اندك، و عفيف و پاكدامنند. در روزگار كوتاه دنيا صبر كرده تا آسايش جاودانه قيامت را به دست آورند، تجارتي پر سود كه پروردگارشان فراهم فرمود، دنيا مي‌خواست آنها را

بفريبد امّا عزم دنيا نكردند، مي‌خواست آنها را اسير خود گرداند كه با فدا كردن جان، خود را آزاد ساختند.

أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرَتِّلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ.
فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ.
وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكُفِّهِمْ وَرُكَبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

ترجمه: شب پرهيزكاران

پرهيزكاران در شب برپا ايستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفكّر و انديشه مي‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروي درد خود را مي‌يابند، وقتي به آيه اي برسند كه تشويقي در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روي آورند، و با جان پر شوق در آن خيره شوند، و گمان مي‌برند كه نعمت هاي بهشت در برابر ديدگانشان قرار دارد و هرگاه به آيه اي مي‌رسند كه ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن مي‌سپارند، و گويا صداي برهم خوردن شعله هاي آتش، در گوششان طنين افكن است، پس قامت به شكل ركوع خم كرده، پيشاني و دست و پا بر خاك ماليده، و از خدا آزادي خود از آتش جهنّم را مي‌طلبند.

وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرْيَ الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَي، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَض؛ وَيَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا! وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.

ترجمه: روز پرهيزكاران

پرهيزكاران در روز، دانشمنداني بردبار، و نيكو كاراني باتقوا هستند كه ترس الهي آنان را چونان تير تراشيده لاغر كرده است، كسي كه به آنها مي‌نگرد مي‌پندارد كه بيمارند امّا آنان را بيماري نيست، و مي‌گويد، مردم در اشتباهند! در صورتي كه آشفتگي ظاهرشان از امري بزرگ است. از اعمال اندك خود خشنود نيستند، و اعمال زياد خود را بسيار نمي‌شمارند، نفس خود را متّهم مي‌كنند، و از كردار خود ترسناكند، هرگاه يكي از آنان را بستايند، از آن چه در تعريف او گفته شد در هراس افتاده مي‌گويد: «من خود را از ديگران بهتر مي‌شناسم و خداي من، مرا بهتر از من مي‌شناسد، بار خدايا، مرا بر آن چه مي‌گويند محاكمه نفرما، و بهتر از آن قرارم ده كه مي‌گويند، و گناهاني كه نمي‌دانند بيامرز»

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْماً فِي لِينٍ، وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ، وَقَصْداً فِي غِنًى، وَخُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطاً فِي هُدًى، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ.
يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِراً وَيُصْبِحُ فَرِحاً؛ حَذِراً لِمَّا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.
إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ. قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.
تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ، قَلِيلاً زَلَلُهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَكْلُهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ، حَرِيزاً دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُوماً غَيْظُهُ.
الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ.
يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيِّناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ.
فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْثَمُ فِيمَنْ يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضِيعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ، وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ.
نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتْعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَأَرَاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوُّهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبْرٍ وَعَظَمَةٍ، وَلَا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.
قال: فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها. فقال أمير المؤمنين عليه السلام:
أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا؟
فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه السلام:
وَيْحَكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتاً لَا يَعْدُوهُ، وَسَبَباً لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلاً، لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!
ترجمه: نشانه هاي پرهيزكاران
و از نشانه هاي يكي از پرهيزكاران اين است كه او را اينگونه مي‌بيني، در دينداري نيرومند، نرمخو و دوراندیش، داراي ايماني پر از يقين، حريص در

كسب دانش، و با داشتن علم بردبار، و در توانگري ميانه رو، در عبادت فروتن، و آراسته در تهيدستي، در سختي‌ها بردبار، در جستجوي كسب حلال، در راه هدايت شادمان، پرهيز كننده از طمع ورزي، مي‌باشد. اعمال نيكو انجام مي‌دهد و ترسان است، روز را به شب مي‌رساند با سپاسگذاري، و شب را به روز مي‌آورد با ياد خدا، شب مي‌خوابد اما ترسان، و بر مي‌خيزد شادمان، ترس براي اينكه دچار غفلت نشود، و شادماني براي فضل و رحمتي كه به او رسيده است.
اگر نفس او در آن چه دشوار است فرمان نبرد، از آن چه دوست دارد محرومش مي‌كند، روشني چشم پرهيزكار در چيزي قرار دارد كه جاودانه است، و آن چه را ترك مي‌كند كه پايدار نيست، بردباري را با علم، و سخن را با عمل، در مي‌آميزد. پرهيزگار را مي‌بيني كه: آرزويش نزديك، لغزش هايش اندك، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراكش كم، كارش آسان، دينش حفظ شده، شهوتش مرده، خشمش فرو خورده است. مردم به خيرش اميدوار، و از آزارش در أمانند، اگر در بي خبران باشد نامش در گروه يادآوران خدا ثبت مي‌گردد، و اگر در يادآوران باشد نامش در گروه بيخبران نوشته نمي‌شود، ستمكار خود را عفو مي‌كند، به آن كه محرومش ساخته مي‌بخشد، آن كس كه با او بريده مي‌پيوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بديهاي او پنهان، و كار نيكش آشكار است. نيكي هاي او به همه رسيده، و آزار او بكسي نمي‌رسد. در سختي‌ها آرام، و در ناگواريها بردبار و در خوشي‌ها سپاسگذار است، به آن كه دشمن دارد ستم نكند، و نسبت به آن كه دوست دارد به گناه آلوده نشود، پيش از آن كه بر ضد او گواهي دهند به حق اعتراف مي‌كند، و آن چه را به او سپرده اند ضايع نمي‌سازد، و آن چه را به او تذكر دادند فراموش نمي‌كند. مردم را با لقب هاي زشت نمي‌خواند، همسايگان را آزار نمي‌رساند، در مصيبت هاي ديگران شاد نمي‌شود، و در كار ناروا دخالت نمي‌كند، و از محدوده حق خارج نمي‌شود، اگر خاموش است سكوت او اندوهگينش نمي‌كند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمي‌شود، و اگر به او ستمي روا دارند صبر مي‌كند تا خدا انتقام او را بگيرد.
نفس او از دستش در زحمت، ولي مردم در آسايشند، براي قيامت خود را به زحمت مي‌افكند، ولي مردم را به رفاه و آسايش مي‌رساند، دوري او از برخي مردم، از روي زهد و پارسايي، و نزديك شدنش با بعضي ديگر از روي مهرباني و نرمي است، دوري او از تكبّر و خودپسندي، و نزديكي او از روي حيله و نيرنگ نيست.
(سخن امام علي عليه السلام كه به اينجا رسيد، ناگهان همّام ناله اي زد و جان داد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:)

سوگند به خدا من از اين پيش آمد بر همّام مي‌ترسيدم. سپس گفت: آيا پندهاي رسا با آنان كه پذيرنده آنند چنين مي‌كند؟
شخصي رسيد و گفت: چرا با تو چنين نكرد؟ امام علي عليه السلام پاسخ داد:
واي بر تو، هر أجلي وقت معيّني دارد كه از آن پيش نيافتد و سبب مشخّصي دارد كه از آن تجاوز نكند، آرام باش و ديگر چنين سخناني مگو، كه شيطان آن را بر زبانت رانده است.

اوقات نماز پنجگانه

نامه 52 نهج البلاغه
(إلي أمراء البلاد في معني الصلاة)
اوقات الصلوات اليوميّة
أَمَّا بَعْدُ، فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّي تَفِي ءَ الشَّمْسُ مِنْ مَرْبِضِ الْعَنْزِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ بَيْضَاءُ حَيَّةٌ فِي عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرْسَخَانِ.
وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ، وَيَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَي مِنًي.
وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَي الشَّفَقُ إِلَي ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَالرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ، وَصَلُّوا بِهِمْ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ، وَلَا تَكُونُوا فَتَّانِينَ.
ترجمه: نامه 52
(نامه به فرمانداران شهرها درباره وقت نماز)
وقت هاي نماز پنچگانه
پس از ياد خدا و درود! نماز ظهر را با مردم وقتي بخوانيد كه آفتاب به طرف مغرب رفته، سايه آن به اندازه ديوار خوابگاه بُز گردد، و نماز عصر را با مردم هنگامي بخوانيد كه خورشيد سفيد و جلوه دارد، در پاره اي از روز كه تا غروب مي‌شود دو فرسخ راه پيمود،
و نماز مغرب را با مردم زماني بخوانيد كه روزه دار افطار، و حاجي از عرفات به سوي مِني كوچ مي‌كند،
و نماز عشاء را با مردم وقتي بخوانيد كه شَفَق پنهان مي‌گردد تا يك سوّم از شب بگذرد، و نماز صبح را با مردم هنگامي بخوانيد كه شخص چهره همراه خويش را بشناسد، و در نماز جماعت در حد ناتوان آنان نماز بگذاريد، و فتنه گر مباشيد.

فضیلت و جایگاه نماز

اشاره

خطبه 99 نهج البلاغه
طلب المعافاة في الدين
نَحْمَدُهُ عَلَي مَا كَانَ، وَنَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَي مَا يَكُونُ، وَنَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ، كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ.
ترجمه: خطبه 99
خدا را بر نعمت هايي كه عطا فرمود ستايش مي‌كنيم و در كارهاي خود از او ياري مي‌جوييم، از او سلامت در دين را خواهانيم آنگونه كه تندرستي بدن را از او در خواست داريم.

عِبَادَ اللَّهِ، أُوصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْكَهَا، وَالْمُبْلِيَةِ لِأَجْسَامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَهَا، فَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُهَا كَسَفْرٍ سَلَكُوا سَبِيلاً فَكَأَنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ، وَأَمُّوا عَلَماً فَكَأَنَّهُمْ قَدْ بَلَغُوهُ. وَكَمْ عَسَي الْمُجْرِي إِلَي الْغَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّي يَبْلُغَهَا! وَمَا عَسَي أَنْ يَكُونَ بَقَاءُ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ، وَطَالِبٌ حَثِيثٌ مِنَ الْمَوْتِ يَحْدُوهُ وَمُزْعِجٌ فِي الدُّنْيَا حَتَّي يُفَارِقَهَا رَغْماً!

ترجمه: پرهيز از دنياپرستي

اي بندگان خدا، شما را به ترك دنيايي سفارش مي‌كنم كه شما را رها مي‌سازد، گر چه شما جدايي از آن را دوست نداريد، دنيايي كه بدن هاي شما را كهنه و فرسوده مي‌كند با اينكه دوست داريد همواره تازه و پاكيزه بمانيد

شما و دنيا به مسافراني مانيد كه تا گام در آن نهاده، احساس دارند به پايان راه رسيدند، و تا قصد رسيدن به نشاني كرده اند، گويا بدان دست يافتند، در حالي كه تا رسيدن به هدف نهايي هنوز فاصله هاي زيادي است

چگونه مي‌تواند به مقصد رسد كسي كه روز معيّني در پيش دارد؟ و از آن تجاوز نخواهد كرد! مرگ به سرعت او را مي‌راند، و عوامل مختلف او را بر خلاف خواسته خود از دنيا جدا مي‌سازند.

فَلَا تَنَافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرِهَا، وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَنَعِيمِهَا، وَلَا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرَّائِهَا وَبُؤْسِهَا، فَإِنَّ عِزَّهَا وَ فَخْرَهَا إِلَي انْقِطَاعٍ، وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَي زَوَالٍ، وَ ضَرَّاءَهَا وَبُؤْسَهَا إِلَي نَفَادٍ،
وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَي انْتِهَاءٍ، وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَي فَنَاءٍ. أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجَرٌ، وَفِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبْصِرَةٌ وَمُعْتَبَرٌ.
إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ! أَوَلَمْ تَرَوْا إِلَي الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ، وَإِلَي الْخَلَفِ الْبَاقِينَ لَا يَبْقَوْنَ! أَوَ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصْبِحُونَ وَيُمْسُونَ عَلَي أَحْوَالٍ شَتَّي: فَمَيِّتٌ يُبْكَي. وَآخَرُ يُعَزَّي، وَصَرِيعٌ مُبْتَلَيً، وَعَائِدٌ يَعُودُ، وَآخَرُ بِنَفْسِهِ يَجُودُ، وَطَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ، وَغَافِلٌ وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ؛ وَعَلَي أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي!
أَلَا فَاذْكُرُوا هَاذِمَ الَّذَّاتِ، وَمُنَغِّصَ الشَّهَوَاتِ، وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَاتِ، عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ؛ وَاسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَي أَدَاءِ وَاجِبِ حَقِّهِ، وَمَا لَا يُحْصَي مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَإِحْسَانِهِ.

ترجمه: روش برخورد با دنيا

پس در عزّت و ناز دنيا بر يكديگر پيشي نگيريد، و فريب زينت‌ها و نعمت‌ها را نخوريد و مغرور نشويد، و از رنج و سختي آن ناليد، و ناشكيبا نباشيد، زيرا عزّت و افتخارات دنيا پايان مي‌پذيرد، و زينت و نعمت هايش نابود مي‌گردد، و رنج و سختي آن تمام مي‌شود، و هر مدّت و مهلتي در آن به پايان مي‌رسد، و هر موجود زنده اي به سوي مرگ مي‌رود. آيا نشانه هايي از زندگي گذشتگان كه بر جا مانده شما را از دنيا پرستي باز نمي‌دارد؟ اگر خردمند يد!! آيا در زندگاني پدران شما آگاهي و عبرت آموزي نيست؟ مگر نمي‌بينيد كه گذشتگان شما باز نمي‌گردند؟ و فرزندان شما باقي نمي‌مانند؟ مگر مردم دنيا را نمي‌نگريد كه در گذشت شب و روز حالات گوناگوني دارند؟ يكي مي‌ميرد و بر او مي‌گريند، و ديگري باقيمانده به او تسليت مي‌گويند، يكي ديگر بر بستر بيماري افتاده ديگري به عيادت او مي‌آيد، و ديگري در حال جان كندن است، و دنيا طلبي در جستجوي دنياست كه مرگ او را در مي‌يابد، و غفلت زده اي كه مرگ او را فراموش نكرده است، و آيندگان نيز راه گذشتگان را مي‌پويند. بهوش باشيد، مرگ را كه نابود كننده لذّت‌ها و شكننده شهوت‌ها و قطع كننده آرزو هاست، به هنگام تصميم بر كارهاي زشت، بياد آوريد، و براي انجام واجبات، و شكر در برابر نعمت‌ها و احسان بي شمار الهي، از خدا ياري خواهيد.

نماز باران

اشاره

خطبه 143 نهج البلاغه
(في الاستسقاء)
ترجمه: خطبه 143
(سخنراني در مراسم دعاي باران)

أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تُقِلُّكُمْ، وَالسَّمَاءَ الَّتِي تُظِلُّكُمْ، مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُمْ، وَمَا أَصْبَحَتَا تَجُودَانِ لَكُمْ بِبَرَكَتِهِمَا تَوَجُّعاً لَكُمْ، وَلَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ، وَلَا لِخَيْرٍ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ، وَلكِنْ أُمِرَتَا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعَتَا، وَأُقِيمَتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا.

ترجمه: نظام آفرينش براي انسان

آگاه باشيد، زميني كه شما را بر پشت خود مي‌برد، و آسماني كه بر شما سايه مي‌گستراند، فرمانبردار پرودگارند، و بركت آن دو به شما نه از روي دلسوزي يا براي نزديك شدن به شما، و نه به اميد خيري است كه از شما دارند، بلكه آن دو، مأمور رساندن منافع شما مي‌باشند، و اوامر خدا را اطاعت كردند، به آنها دستور داده شد كه براي مصالح شما قيام كنند و چنين كردند.

إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَإِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَيُقْلِعَ مُقْلِعٌ، وَيَتَذَكَّرُ مُتَذَكِّرٌ، وَيَزْدَجِرَ مُزْدَجِرٌ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبَباً لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةِ الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً. وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً».
فَرَحِمَ اللَّهُ امْرَأً اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَاسْتَقَالَ خَطِيئَتَهُ، وَبَادَرَ مَنِيَّتَهُ!
ترجمه: فلسفه آزمايش ها
خداوند بندگان خود را كه گناهكارند، با كمبود ميوه ها، و جلوگيري از نزول بركات، و بستن دَر گنج هاي خيرات، آزمايش مي‌كند، براي آن كه توبه كننده اي بازگردد، و گناهكار، دل از معصيت بكند، و پند گيرنده، پند گيرد، و بازدارنده، راه نافرماني را بر بندگان خدا ببندد، و همانا خدا استغفار و آمرزش خواستن را وسيله دائمي فروريختن روزي، و موجب رحمت آفريدگان قرار داد و فرمود:
«از پرودگار خود آمرزش بخواهيد، كه آمرزنده است، بركات خود را از آسمان بر شما فرو مي‌بارد، و با بخشش اموال فراوان و فرزندان، شما را ياري مي‌دهد، و باغستان‌ها و نهرهاي پرآب در اختيار شما مي‌گذارد» (1).
پس رحمت خدا بر آن كس كه به استقبال توبه رود، و از گناهان خود پوزش طلبد، و پيش از آن كه مرگ او فرا رسد، اصلاح گردد.
*****
(1) نوح آيه 10 و 11.

الدعاء لنزول الغيث

اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَسْتَارِ وَالْأَكْنَانِ، وَبَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ، رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ.
اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا غَيْثَكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلَا تُهْلِكْنَا بِالسِّنِينَ، «وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا»؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، حِينَ أَلْجَأَتْنَا الْمَضَايِقُ الْوَعْرَةُ، وَأَجَاءَتْنَا الْمَقَاحِطُ الْمُجْدِبَةُ، وَأَعْيَتْنَا الْمَطَالِبُ الْمُتَعَسِّرَةُ، وَتَلَاحَمَتْ عَلَيْنَا الْفِتَنُ الْمُسْتَصْعِبَةُ.
اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَلَّا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ، وَلَا تَقْلِبَنَا وَاجِمِينَ. وَلَا تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا، وَلَا تُقَايِسَنَا بِأَعْمَالِنَا.
اللَّهُمَّ انْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَبَرَكَتَكَ، وَرِزْقَكَ وَرَحْمَتَكَ؛ وَاسْقِنَا سُقْيَا نَاقِعَةً مَرْوِيَةً مُعْشِبَةً، تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ، وَتُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ، نَافِعَةَ الْحَيَا، كَثِيرَةَ الْمُجْتَنَى، تُرْوِي بِهَا الْقِيعَانَ، وَتُسِيلُ الْبُطْنَانَ، وَتَسْتَوْرِقُ الْأَشْجَارَ، وَتُرْخِصُ الْأَسْعَارَ؛ «إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ».

ترجمه: نيايش طلب باران

بار خداوندا! ما از خانه ها، و زير چادرها پس از شنيدن ناله حيوانات تشنه، و گريه دلخراش كودكان گرسنه، به سوي تو بيرون آمديم، و رحمت تو را مشتاق، و فضل و نعمت تو را اميدواريم، و از عذاب و انتقام تو ترسناكيم.
بار خداوندا! بارانت را بر ما ببار، و ما را مأيوس بر مگردان! و با خشكسالي و قحطي ما را نابود مفرما، و با اعمال زشتي كه بي خردان ما انجام داده اند ما را به عذاب خويش مبتلا مگردان، اي مهربانترين مهربانها!
بار خداوندا! به سوي تو آمديم از چيزهايي شكايت كنيم كه بر تو پنهان نيست و اين هنگامي است كه سختي هاي طاقت فرسا ما را بيچاره كرده و خشكسالي و قحطي ما را به ستوه آورده، و پيش آمدهاي سخت ما را ناتوان ساخته، و فتنه هاي دشوار كارد به استخوان ما رسانده است. بار خداوندا! از تو مي‌خواهيم ما را نوميد برمگرداني، و با اندوه و نگراني به خانه هايمان باز نفرستي، و گناهانمان را به رخمان نكشي، و اعمال زشت ما را مقياس كيفر ما قرار ندهي. خداوندا! باران رحمت خود را بر ما ببار، و بركت خويش را بر ما بگستران، و روزي و رحمتت را به ما برسان، و ما را از باراني سيراب فرما كه سودمند و سيراب كننده و رويانده گياهان باشد، كه آن چه خشك شده دوباره برويانده، و آن چه مرده است زنده گرداند، باراني كه بسيار پر منفعت، رويانده گياهان فراوان، كه تپه‌ها و كوهها را سيراب، و در درّه‌ها و رودخانه ها، چونان سيل جاري شود، درختان را پربرگ نمايد. نرخ گراني را پايين آورد، همانا تو بر هر چيز كه خواهي توانايي.

روانشناسي نيايش

حكمت 312 نهج البلاغه
التعامل مع الفرائض و النوافل
وَقَالَ عليه السلام:
إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالاً وَإِدْبَاراً؛ فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَي النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَي الْفَرَائِضِ.
ترجمه: حكمت 312
روانشناسي عبادات
و درود خدا بر او فرمود:
دل‌ها را روي آوردن و نشاط، و پُشت كردن و فراري است، پس آنگاه كه نشاط دارند آن را بر انجام مستحبّات وا داريد، و آنگاه كه پُشت كرده بي نشاط است، به انجام واجبات قناعت كنيد.

ارزش قرآن

قسمتي از خطبه 198 نهج البلاغه

القيّم الاخلاقيّة و خصائص القرآن
ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَسِرَاجاً لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَبَحْراً لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ، وَمِنْهَاجاً لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَشُعَاعاً لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَفُرْقَاناً لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ، وَتِبْيَاناً لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَي أَسْقَامُهُ، وَعِزّاً لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَحَقّاً لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ.
فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ، وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ، وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ، وَأَثَافِيُّ الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ، وَأَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ.
وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَعُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ، وَمَنَاهِلُ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ، وَمَنَازِلُ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَي عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.
جَعَلَهُ اللَّهُ رِيّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِيعاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءَ، وَمَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُوراً لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَحَبْلاً وَثِيقاً عُرْوَتُهُ، وَمَعْقِلاً مَنِيعاً ذِرْوَتُهُ، وَعِزّاً لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ، وَهُدًي لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ، وَعُذْراً لِمَنِ انْتَحَلَهُ، وَبُرْهَاناً لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَفَلْجاً لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَحَامِلاً لِمَنْ حَمَلَهُ، وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَجُنَّةً لِمَنِ اسْتَلْأَمَ، وَعِلْماً لِمَنْ وَعَي، وَحَدِيثاً لِمَنْ رَوَي، وَحُكْماً لِمَنْ قَضَي.
ترجمه: قسمتي از خطبه 198
ارزش‌ها و ويژگي هاي قرآن
سپس قرآن را بر او نازل فرمود. نوري است كه خاموشي ندارد، چراغي است كه درخشندگي آن زوال نپذيرد، دريايي است كه ژرفاي آن درك نشود، راهي است كه رونده آن گمراه نگردد، شعله اي است كه نور آن تاريك نشود، جدا كننده حق و باطلي است كه درخشش برهانش خاموش نگردد، بنايي است كه ستونهاي آن خراب نشود، شفا دهنده اي است كه بيماريهاي وحشت انگيز را بزدايد، قدرتي است كه ياورانش شكست ندارند، و حقّي است كه ياري كنندگانش مغلوب نشوند. قرآن، معدن ايمان و اصل آن است، چشمه هاي دانش و درياهاي علوم است، سرچشمه هاي عدالت، و نهرهاي جاري عدل است، پايه هاي اسلام و ستون هاي محكم آن است، نهرهاي جاري زلال حقيقت، و سرزمين هاي آن است، دريايي است كه تشنگان آن، آبش را تمام نتوانند كشيد، و چشمه هايي است كه آبش كمي ندارد، محل برداشت آبي است كه هرچه از آن برگيرند كاهش نمي‌يابد، منزلهايي است كه مسافران راه آن را فراموش نخواهند كرد، و نشانه هايي است كه روندگان از آن غفلت نمي‌كنند، كوهسار زيبايي است كه از آن نمي‌گذرند. خدا قرآن را فرو نشاننده عطش علمي دانشمندان، و

باران بهاري براي قلب فقيهان، و راه گسترده و وسيع براي صالحان قرار داده است،
قرآن دارويي است كه با آن بيماري وجود ندارد، نوري است كه با آن تاريكي يافت نمي‌شود، ريسماني است كه رشته هاي آن محكم، پناهگاهي است كه قلّه آن بلند، و توان و قدرتي است براي آن كه قرآن را برگزيند، محل امني است براي هركس كه آنجا وارد شود، راهنمايي است براي آن كه از او پيروي كند، وسيله انجام وظيفه است براي آن كه قرآن را راه و رسم خود قرار دهد، برهاني است بر آن كس كه با آن سخن بگويد، عامل پيروزي است براي آن كس كه با آن استدلال كند، نجات دهنده است براي آن كس كه حافظ آن باشد و به آن عمل كند، و راهبر آن كه آن را بكار گيرد، و نشانه هدايت است براي آن كس كه در او بنگرد، سپر نگهدارنده است براي آن كس كه با آن خود را بپوشاند، و دانش كسي است كه آن را به خاطر بسپارد، و حديث كسي است كه از آن روايت كند، و فرمان كسي است كه با آن قضاوت كند.

قسمتي از خطبه 001 نهج البلاغه

القرآن والاحكام الشرعيّة
كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ: مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ، وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْكَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً مُجْمَلَهُ، وَمُبَيِّناً غَوَامِضَهُ، بَيْنَ مَأْخُوذٍ مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَمُوَسَّعٍ عَلَي الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ.
وَبَيْنَ مُثْبَتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضُهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ، وَمُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَزَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ.
وَمُبَايَنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ، مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ، أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ في أَدْنَاهُ، مُوَسَّعٍ فِي أَقْصَاهُ.
فلسفة الحج
وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ، وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ.
يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ في مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ.
جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَي لِلإِسْلَامِ عَلَماً، وَلِلْعَائِذِينَ حَرَماً، فَرَضَ حَقَّهُ، وَأَوْجَبَ حَجَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ:
«وَلِلَّهِ عَلَي النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمين».
ترجمه: قسمتي از خطبه 1
ويژگي هاي قرآن و احكام اسلام
كتاب پروردگار ميان شماست، كه بيان كننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و مَنسوخ، مُباح و مَمنوع، خاصّ و عام، پندها و مَثَلها، مُطْلَق و مُقَيَّد، مُحكَمُ و مُتَشابِه مي‌باشد، عبارات مُجْمَل خود را تفسير، و نكات پيچيده خود را روشن مي‌كند، از واجباتي كه پيمان شناسايي آن را گرفت، و مستحبّاتي كه آگاهي از آنها لازم نيست.
قسمتي از احكام ديني در قرآن واجب شمرده شد كه ناسخ آن در سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله آمده، و بعضي از آن، در سنّتِ پيامبر صلي الله عليه وآله واجب شده كه در كتاب خدا ترك آن مجاز بوده است، بعضي از واجبات، وقتِ محدودي داشته، كه در آينده از بين رفته است، محرّمات الهي از هم جدا مي‌باشند، برخي از آنها، گناهان بزرگ است كه وعده آتش دارد، و بعضي كوچك كه وعده بخشش داده است، و برخي از اعمال كه اندكش مقبول و در انجام بيشتر آن آزادند.

فلسفه و ره آورد حج
خدا حجِّ خانه محترم خود را بر شما واجب كرد، همان خانه اي كه آن را قبله گاه انسان‌ها قرار داده كه چونان تشنگان به سوي آن روي مي‌آورند، و همانند كبوتران به آن پناه مي‌برند. خداي سبحان، كعبه را مظهر تواضع بندگان برابر عظمت خويش، و نشانه اعتراف آنان به بزرگي و قدرت خود قرار داد، و در ميان انسان ها، شنوندگاني را برگزيد، كه دعوت او را براي حج، اجابت كنند، و سخن او را تصديق نمايند، و پاي بر جايگاه پيامبران الهي نهند، همانند فرشتگاني كه بر گِرد عرش الهي طواف مي‌كنند،
و سود هاي فراوان، در اين عبادتگاه و محل تجارت زائران، به دست آورند، و به سوي وعده گاه آمرزش الهي بشتابند.
خداي سبحان، كعبه را براي اسلام، نشانه گويا، و براي پناهندگان خانه امن و اَمان قرار داد، اَداي حق آن را واجب كرد، و حج بيت اللّه را واجب شمرد، و بر همه شما انسان‌ها مقررّ داشت، كه به زيارت آن برويد، و فرمود:
(آن كس كه توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن كس كه انكار كند، خداوند از همه جهانيان بي نياز است)(1).
*****
آل عمران آيه 97.

امام علي عليه السلام و نظارت مردمي

مشخصات کتاب

سرشناسه: دشتي محمد، ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰.
عنوان و نام پديدآور: امام علي ع و نظارت مردمي محمد دشتي
مشخصات نشر: قم موسسه فرهنگي تحقيقاتي اميرالمومنين ع) ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهري: ۳۳۶ ص.
فروست: الگوهاي رفتاري امام علي(ع)؛ ج. ۱۱.
شابك: ۱۰۰۰۰ ريال 4-31-6422-964؛ ۱۰۰۰۰ ريال(چاپ دوم)؛ چاپ سوم
5-31-6422-964-978
يادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱.
يادداشت: چاپ سوم: پاييز ۱۳۸۸.
يادداشت: عنوان ديگر: امام علي عليهالسلام و نظارت مردمي امر به معروف و نهي از منكر).
يادداشت: كتابنامه ص [۳۰۳] - ۳۳۶؛ همچنين به صورت زيرنويس
عنوان ديگر: امام علي عليهالسلام و نظارت مردمي امر به معروف و نهي از منكر).
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- فضايل
موضوع: عليبن ابيطالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- نظريه درباره امر به معروف و نهي از منكر
موضوع: امر به معروف و نهي از منكر
رده بندي كنگره: BP۳۷/۴/د۵الف۷،۱۱.ج
رده بندي ديويي: ۲۹۷/۹۵۱
شماره كتابشناسي ملي: م۹۴ ۸۰-۷۹

سرآغاز

نوشتار نوراني و مبارك و ارزشمندي كه در پيش روي داريد، تنها برخي از «الگوهاي رفتاري» آن يگانه بشريّت،
باب علم نبيّ،
پدر بزرگوار امامان معصوم عليهم السلام،
تنها مدافع پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرساي هجرت، و جنگ‌ها و يورش هاي پياپي قريش،
و نابود كننده خط كفر و شرك و نفاق پنهان،
اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است. كه همواره با قرآن بود،
و با قرآن زيست
و از قرآن گفت، و تا بهشت جاويدان، در كنار چشمه كوثر و پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تكامل و گسترش است،
نوراني است،
نور نور است،
عطر آگين از جذبه هاي عرفاني وشناخت و حضور است،
كه با نام هاي مبارك زير، در آسمان پُر ستاره انديشه‌ها خواهد درخشيد مانند:

1- امام علي عليه السلام و اخلاق اسلامي
الف- اخلاق فردي
ب- اخلاق اجتماعي
ج- آئين همسر داري
2- امام علي عليه السلام و مسائل سياسي
3- امام علي عليه السلام و اقتصاد
الف- كار و توليد
ب- انفاق و ايثار گري
ج- عمران و آبادي
د- كشاورزي و باغداري
4- امام علي عليه السلام و امور نظامي
الف- اخلاق نظامي
ب- امور دفاعي و مبارزاتي
5- امام علي عليه السلام و مباحث اطّلاعاتي و امنيتّي
6- امام علي عليه السلام و علم و هنر

الف- مسائل آموزشي و هنري
ب- مسائل علمي و فرهنگي
7- امام علي عليه السلام و مديريّت
8- امام علي عليه السلام و امور قضائي
الف- امور قضائي
ب- مسائل جزائي و كيفري
9- امام علي عليه السلام و مباحث اعتقادي
10- امام علي عليه السلام و مسائل حقوقي
11- امام علي عليه السلام و نظارت مردمي (امر به معروف ونهي از منكر)
12- امام علي عليه السلام و مباحث معنوي و عبادي
13- امام علي عليه السلام و مباحث تربيتي
14- امام علي عليه السلام و مسائل بهداشت و درمان
15- امام علي عليه السلام و تفريحات سالم
الف- تفريحات سالم
ب- تجمّل و زيبائي
مطالب و مباحث هميشه نوراني مباحث ياد شده، از نظر كاربردي مهّم و سرنوشت سازند، زيرا تنها جنبه نظري ندارند، بلكه از رفتار و سيره و روشهاي الگوئي امام علي عليه السلام نيز خبر مي‌دهند،
تنها داراي جذبه «قال» نيست كه دربردارنده جلوه هاي «حال» نيز مي‌باشد.
دانه هاي انگشت شماري از صدف‌ها و مروارید هاي هميشه درخشنده درياي علوم نَبَوي است
از رهنمودها و راهنمائي هاي جاودانه عَلَوي است
از محضر حقّ و حقيقت است
و از زلال و جوشش هميشه جاري واقعيّت هاست
كه تنها نمونه هائي اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در اين جزوات مي‌يابيد و با مطالعه مطالب نوراني آن،
از چشمه زلال ولايت مي‌نوشيد
كه هر روز با شناسائي منابع جديد در حال گسترش و ازدياد و كمال و قوام يافتن است.(1).
و در آينده به عنوان يك كتاب مرجع و تحقيقاتي مطرح خواهد بود تا:
چراغ روشنگر راه قصّه پردازان
و سناريو نويسان فيلم نامه‌ها و طرّاحان نمايشنامه ها
و حجّت و برهان جدال احسن گويندگان و نويسندگان متعهّد اسلامي باشد،
تا مجالس و محافل خود را با ياد و نام آن اوّل مظلوم اسلام نوراني كنيم.

كه رسول گرامي اسلام فرمود:
نَوِّرُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكرِ عَلِيّ بْنِ اَبي طالِب
(جلسات خود را با نام و ياد علي عليه السلام نوراني كنيد)
با كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» حقيقتِ «چگونه بودن؟!» براي ما روشن مي‌شود
و آنگاه چگونه زندگي كردن؟! نيز مشخص خواهد شد.
پيروي از امام علي عليه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگي آن بزرگ معصوم الهي،بر اين حقيقت تكيه دارد كه با مطالعه همه كتب و منابع و مآخذ روائي و تاريخي و سياسي موجود كشف كنيم كه:
«امام عليه السلام چگونه بود؟»
آنگاه بدانيم كه:
«چگونه بايد باشيم»
زيرا خود فرمود:
اَيُّهَا النّاسُ اِنّي وَاللّهِ ما أَحُثُّكُم عَلي طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُكُم اِلَيْهَا، وَ لا أَنْهاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهي قبلَكُمْ عَنها(2).
(اي مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسنديده اي تشويق نمي‌كنم جز آنكه در عمل كردن به آن از شما پيشي مي‌گيرم، و شما را از گناهي باز نمي‌دارم جز آنكه پيش از نهي كردن، خود آن را ترك كرده ام)
پس توجه به الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام براي مبارزان و دلاوراني كه با نام او جنگيدند، و با نام او خروشيدند، و هم اكنون در جاي جاي زندگي، در صلح و سازندگي، در جنگ و ستيز با دشمن، در خودسازي و جامعه سازي و در همه جا بدنبال الگوهاي كامل روانند، بسيار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئي با امير بيان بكوشند، كه بارها پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«آنانكه از علي پيروي كنند اهل نجات و بهشتند»
و به علي عليه السلام اشاره كرد و فرمود:
«اين علي و پيروان او در بهشت جاي دارند» (3).
و اميدواريم كه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري امام علي عليه السلام» آغاز مباركي باشد تا اين راه تداوم يابد، وبه كشف و شناسائي «الگوهاي رفتاري» ديگر معصومين عليهم السلام بيانجامد.
در اينجا توجّه به چند تذكّر أساسي لازم است.
الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان
اقسام الگوهاي رفتاري
*****
(1) تاكنون هزاران فيش تحقيقاتي از حدود 700 عنوان در يك هزار جلد،

كتاب پيرامون حضرت امام علي عليه السلام فراهم آمده است.
خطبه 6 /175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
ينابيع المودّة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلي عَلِيٍّ(ع) و قال: هذا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّة.

الگوهاي رفتاري و عنصر زمان و مكان

رفتارهاي امام علي عليه السلام برخي اختصاصي و بعضي عمومي است، كه بايد در ارزيابي الگوهاي رفتاري دقّت شود.
گاهي عملي يا رفتاري را امام علي عليه السلام در شرائط زماني و مكاني خاصّي انجام داده است كه متناسب با همان دوران و شرائط خاصّ قابل ارزيابي است، و الزامي ندارد كه ديگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل كنند، كه در اخلاق فردي امام علي عليه السلام نمونه هاي روشني را جمع آوري كرده ايم، و ديگر امامان معصوم عليه السلام نيز توضيح داده اند كه:
شكل و جنس لباس امام علي عليه السلام تنها در روزگار خودش قابل پياده شدن بود، امّا هم اكنون اگر آن لباس‌ها را بپوشيم، مورد اعتراض مردم قرار خواهيم گرفت.
يعني عُنصر زمان و مكان، در كيفيّت‌ها تأثير بسزائي دارد.
پس اگر الگوهاي رفتاري، درست تبيين نگردد، ضمانت اجرائي ندارد و از نظر كاربُردي قابل الگو گيري يا الگو پذيري نيست، مانند:
- غذاهاي ساده اي كه امام علي عليه السلام ميل مي‌فرمود، در صورتي كه فرزندان و همسران او از غذاهاي بهتري استفاده مي‌كردند.
- لباس هاي پشمي و ساده اي كه امام علي عليه السلام مي‌پوشيد، امّا ضرورتي نداشت كه ديگر امامان معصوم عليهم السلام بپوشند.
- در برخي از مواقع، امام علي عليه السلام با پاي برهنه راه مي‌رفت، كه در زمان هاي ديگر قابل پياده شدن نبود.
امام علي عليه السلام خود نيز تذكّر داد كه:
لَنْ تَقْدِرُوُنَ عَلي ذلِك وَلكِن اَعينوُني بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد
(شما نمي‌توانيد همانند من زندگي كنيد، لكن در پرهيزكاري و تلاش براي خوبي‌ها مرا ياري دهيد(1).
وقتي عاصم بن زياد، لباس پشمي پوشيد و به كوه‌ها مي‌رفت و دست از زندگي شُست و تنها عبادت مي‌كرد، امام علي عليه السلام او را مورد نكوهش قرار داد، كه چرا اينگونه زندگي مي‌كني؟
عاصم بن زياد در جواب گفت:
قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ!
(عاصم گفت، اي اميرمؤمنان، پس چرا تو با اين لباس خشن، و آن غذاي ناگوار بسر مي‌بري؟)
امام علي عليه السلام فرمود:
قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَي فَرَضَ عَلَي أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ

يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!(2).
واي بر تو، من همانند تو نيستم، خداوند بر پيشوايان حق واجب كرده كه خود را با مردم ناتوان همسو كنند، تا فقر و نداري، تنگدست را به هيجان نياورد، و به طغيان نكشاند.
*****
(1) نامه 5/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.
خطبه 3/209 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهاي رفتاري

بعضي از رفتارهاي امام علي عليه السلام زمان و مكان نمي‌شناسد، و همواره براي الگو پذيري ارزشمند است مانند:
1- ترويج فرهنگ نماز
2- اهميّت دادن به نماز اوّل وقت
3- ترويج فرهنگ اذان
4- توجّه فراوان به باز سازي، عمران و آبادي و كشاورزي و كار و توليد
5- شهادت طلبي و توجّه به جهاد و پيكار در راه خدا
6- حمايت از مظلوم و ...
زيرا طبيعي است كه كيفيّت‌ها متناسب با زمان و مكان و شرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعي در حال دگرگوني است.
گرچه اصول منطقي همان كيفيّت ها، جاودانه اند، يعني همواره ساده زيستي، خودكفائي، ساده پوشي ارزشمند است، امّا در هر جامعه اي چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس كميّت‌ها و اصول منطقي الگوهاي رفتاري ثابت، و كيفيّت ها، و چگونگي الگوهاي رفتاري متغيّر و در حال دگرگوني است.

ضرورت ها

نقش نظارت مردمي در اجراي قانون

ضرورت قانون

جوامع انساني، و زندگي اجتماعي همواره بر سر دو راهي «نظم گرايي» يا هرج و مرج طلبي «آنارشيسم» قرار دارد.
براي اينكه انسان‌ها به رشد و كمال برسند.
براي اينكه كسي به مرز حقوق و ارزش‌ها و امنيّت ديگران تجاوز نكند.
براي اينكه همه افراد جامعه به حقوق واقعي خود برسند.
براي اينكه جان و مال و ناموس افراد حفظ شود.
براي اينكه عدالت اجتماعي در تمام جوانب خود پياده گردد.
براي اينكه هم حقوق فرد و هم حقوق جامعه تحقّق يابد، و زمين، بهشت موعود و جامعه و حكومت رنگ و روي مدينه فاضله پيدا كند.
و ريشه ظلم و تجاوز و بزهكاري خشكانده شود.
و دست خائن و متجاوز قطع گردد و زمين بر اساس عدل و داد اداره شود؛
همه مي‌گويند؛
و همه دانشمندان معتقدند كه «حاكميّت قانون» ضروري است.
و آنگاه هر ملت و جمعيّتي به تدوين قانون و تنظيم قانون اساسي و تشكيل مجالس قانونگذاري روي آوردند تا جامعه بشري را از هرج و مرج طلبي، بي نظمي، توحّش و قانونگريزي نجات داده به سوي نظم و عدل و قانونمندي و قانون گرائي سوق دهند،
تا در سايه قوانين متكامل، فرد و جامعه به حقوق عادلانه خود برسند كه منتسكيو مي‌گويد:
قانون يك ضرورت است قانون دهنه اي است كه انسان آن را با دست خود بر دهان خود مي‌زند تا آزادي هاي فردي كنترل و زندگي اجتماعي سامان گيرد.
از اين رو از زندگي آغازين انسان در زمين تا كنون هر روز انسان‌ها به سوي تدوين قانون سوق داده شدند.
و در اصل «ضرورت قانون» و «قانون مداري» كسي دچار شك و ترديد نشده است.
همه تلاش مي‌كنند تا:
بهترين قانون نامه را داشته باشند.
متكامل ترين قانون را شناسائي و تدوين كنند.
عالي ترين سيستم قانونگذاري را در كشور خويش سامان دهند.
و مجرّب ترين و آگاه ترين قانون شناسان را جذب مراگز تدوين قانون نمايند.
پيامبران الهي نيز از آدم عليه السلام تا خاتم پيامبران صلي الله عليه وآله

وسلم، تمام تلاش فرهنگي، علمي، سياسي آن بزرگ پاكان، قانونمند كردن جامعه بود.
اجراي قانون عادلانه در ميان انسان‌ها بود كه قرآن كريم فرمود:
لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ
«ما رسولان خود را با دلايل روشن فرستاديم، و با آنها كتاب (آسماني) و ميزان (شناسايي حق از باطل و قوانين عادلانه) نازل كرديم تا مردم قيام به عدالت كنند؛ و آهن را نازل كرديم كه در آن نيروي شديد و منافعي براي مردم است، تا خداوند بداند چه كسي او و رسولانش را ياري مي‌كند بي آنكه او را ببينند؛ خداوند قوي و شكست ناپذير است!» (1).
كه قسط و عدل، هدف نهائي و ارزشمند همه پيامبران الهي بود.
با اين فرق كه در حكومت هاي بشري انسان براي انسان، قانون مي‌نويسد، امّا در حكومت هاي الهي، قانون را خدا تعيين مي‌كند.
چون انسان را آفريده است؛
و او را مي‌شناسد؛
و راه هاي صلاح و فساد فرد و جامعه را مي‌داند،
كه فرمود:
أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
«آيا آن كسي كه موجودات را آفريده از حال آنها آگاه نيست؟! در حالي كه او (از اسرار دقيق) با خبر و آگاه است!» (2).
در نظام هاي ديني، الهي، انسان نمي‌تواند قانونگذار باشد.
و انسان براي انسان تكليف و وظيفه تعيين نمي‌كند.
زيرا:
تدوين قانون به شناخت كامل تكيه دارد.
در صورتي كه انسان انسان را بدرستي نمي‌شناسد.
انسان خود را نمي‌شناسد.
انسان‌ها انسان را نمي‌شناسند.
و با پيشرفت هاي شگفت آوري كه در بيولوژي، فيزيولوژي، و در روانشناسي و روانكاوي كرده اند، هنوز هم از درك زواياي روح آدمي عاجزند.
هنوز هم روان و روحيّات انسان را به خوبي نشناخته اند،
و در يك كلمه به قول «كارل»:
«انسان موجودي ناشناخته است»
وقتي شناخت كامل نباشد، از قانون كامل نيز خبري نيست.
به همين دليل، قانون اساسي آمريكا ده‌ها بار اصلاح شد.

قانون اساسي شوروي ده‌ها بار دستخوش تغييرات مي‌گردد.
و هر روز انسان‌ها در تدوين قانون كامل، دچار انواع مشكلات مي‌باشند.
*****
(1) سوره حديد آيه 25.
سوره ملك آيه 14.

صرف نظر از مشكلات تدوين قانون، يكي ديگر از بُن بَست هاي اجتماعي، فرهنگي، سياسي جوامع بشري، مسئله «اجراي قانون» است.
گاهي بي نظمي ها، هرج و مرج طلبي‌ها به نداشتن قوانين جامع و كامل ارتباط دارد.
و زماني بهترين قانون و دستورالعمل وجود دارد،
امّا اجرا نمي‌شود،
بهترين قانون متكامل را دارند و بيراهه مي‌روند.
و در اجراي قوانين عادلانه ضعف و سستي نشان مي‌دهند.
يا عدالت را نمي‌خواهند،
و يا انواع وابستگي‌ها مانع اجراي قانون مي‌گردد،
و گاهي اغراض شخصي، هواهاي نفساني روح امتياز خواهي و زياده طلبي تا آنجا مشكل ساز است كه قانونگذاران در شرائط خاصي خود قانون شكن مي‌شوند.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، وَيَتَوَلَّي عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً، عَلَي غَيْرِ دِينِ اللَّهِ.
فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَي الْمُرْتَادِينَ؛ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ، انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ.
وَلكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هذَا ضِغْثٌ، وَمِنْ هذَا ضِغْثٌ، فَيُمْزَجَانِ! فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَي أَوْلِيَائِهِ، وَيَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسني».
علل پيدايش فتنه ها
«همواره آغاز پديد آمدن فتنه ها، هواپرستي، و بدعت گذاري در احكام آسماني است، نوآوري هايي كه قرآن با آن مخالف است، و گروهي «با دو انحراف ياد شده» بر گروه ديگر سلطه و ولايت يابند، كه بر خلاف دين خداست.
پس اگر باطل با حق مخلوط نمي‌شد، بر طالبان حق پوشيده نمي‌ماند، و اگر حق از باطل جدا و خالص مي‌گشت زبان دشمنان قطع مي‌گرديد.
امّا قسمتي از حق و قسمتي از باطل را مي‌گيرند و به هم مي‌آميزند، آنجاست كه شيطان بر دوستان خود چيره مي‌گردد و تنها آنان كه مشمول لطف و رحمت پروردگارند نجات خواهند يافت».(1) (2).
آنچه كه حكومت‌ها را ساقط كرد.
و دولت‌ها را به انحراف و سقوط كشاند.
و رهبران و شخصيت هاي به نام دنيا را بي اعتبار ساخت.

عدم اجراي قانون عادلانه و يا جلوگيري از اجراي قوانين عادلانه بود.
طاغوت هاي روزگار كه به قانون توجّهي نداشتند و اجراي قانون را براي ديگران مي‌خواستند و همواره قانون شكن بودند.
امام علي عليه السلام نسبت به اينگونه از انسان هاي قانون گريز فرمود:
العدّ التنّازلي للامّة الإسلامية
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كَنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئاً، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوّاً، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّي تَحُلَّ بِنَا.
طبقات الناس بعد رحلة النّبيّ صلي الله عليه وآله
وَالنَّاسُ عَلَي أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةُ نَفْسِهِ، وَكَلَالَةُ حَدِّهِ، وَنَضِيضُ وَفْرِهِ.
وَمِنْهُمْ الْمُصْلِتُ لِسَيْفِهِ، وَالْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ، وَالْمجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجِلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِينَهُ لِحُطَامٍ يَنْتَهِزُهُ، أَوْ مِقْنَبٍ يَقُودُهُ، أَوْ مِنْبَرٍ يَفْرَعُهُ. وَلَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَي الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَناً، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عِوَضاً!
وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَزَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَي الْمَعْصِيَةِ.
وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤُولَةُ نَفْسِهِ، وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَي حَالِهِ، فَتَحَلَّي بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ، وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذلِكَ فِي مَرَاحٍ وَلَا مَغْدًي.
حالة الاتقياء في مجتمع ممسوخ
وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْمحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍّ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتٍ مَكْعُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَثَكْلَانَ مُوجَعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ التَّقِيَّةُ، وَشَمِلَتْهُمُ الذِّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرٍ أُجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِزَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّي مَلُّوا، وَقُهِرُوا حَتَّي ذَلُّوا، وَقُتِلُوا حَتَّي قَلُّوا.
أسلوب المواجهة مع الدنيا
فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرَظِ، وَقُرَاضَةِ الْجَلَمِ، وَاتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ وَارْفُضُوهَا ذَمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ.
سير ارتجاعي امّت اسلامي
«اي مردم، در روزگاري كينه توز، و پر از ناسپاسي و كفران نعمت ها، صبح كرده ايم، كه نيكوكار، بد كار به شمار مي‌آيد، و ستمگر بر تجاوز و سركشي خود مي‌افزايد، نه از آن چه مي‌دانيم بهره مي‌گيريم، و نه از آن چه نميدانيم، مي‌پرسيم، و نه از هيچ حادثه مهّمي تا به ما فرود نيايد، مي‌ترسيم.
اقسام مردم

(روانشناسي اجتماعي مسلمين، پس از پيامبر صلي الله عليه وآله)
در اين روزگاران، مردم چهار گروه اند
گروهي اگر دست به فساد نمي‌زنند، براي اين است كه، روحشان ناتوان، و شمشير شان كُند، و امكانات مالي، در اختيار ندارند.
گروه ديگر، آنان كه شمشير كشيده، و شر و فسادشان را آشكار كرده اند، لشگرهاي پياده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده كشتار ديگرانند، دين را براي به دست آوردن مال دنيا تباه كردند كه يا رييس و فرمانده گروهي شوند، يا به منبري فرا رفته، خطبه بخوانند، چه بد تجارتي، كه دنيا را بهاي جان خود بداني، و با آن چه كه در نزد خداست معاوضه نمايي.
گروهي ديگر، با اعمال آخرت، دنيا مي‌طلبند، و با اعمال دنيا در پي كسب مقام هاي معنوي آخرت نيستند، خود را كوچك و متواضع جلوه مي‌دهند، گام‌ها را رياكارانه كوتاه بر مي‌دارند، دامن خود را جمع كرده، خود را همانند مؤمنان واقعي مي‌آرايند، و پوشش الهي را وسيله نفاق و دورويي و دنيا طلبي خود قرار مي‌دهند.
و برخي ديگر، با پستي و ذّلت و فقدان امكانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده اند، كه خود را به زيور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشيده اند. اينان هرگز، در هيچ زماني از شب و روز، از زاهدان راستين نبوده اند.
وصف پاكان در جامعه مسخ شده
در اين ميان گروه اندكي باقي مانده اند كه ياد قيامت، چشم هايشان را بر همه چيز فرو بسته، و ترس رستاخيز، اشك هايشان را جاري ساخته است، برخي از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگي مي‌كنند، و برخي ديگر ترسان و سركوب شده يا لب فرو بسته و سكوت اختيار كرده اند، بعضي مخلصانه همچنان مردم را به سوي خدا دعوت مي‌كنند، و بعضي ديگر گريان و دردناكند كه تقيّه و خويشتن داري، آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتواني وجودشان را فرا گرفته گويا در درياي نمك فرو رفته اند، دهن هايشان بسته، و قلب هايشان مجروح است، آنقدر نصيحت كردند كه خسته شدند، از بس سركوب شدند، ناتوانند و چندان كه كْشته دادند، انگشت شمارند.
روش برخورد با دنيا
اي مردم بايد دنياي حرام در چشمانتان از پَرِ كاهِ خشكيده، و تُفاله هاي قيچي شده دام داران، بي ارزش تر باشد، از پيشينيان خود پند گيريد، پيش از آن كه آيندگان از شما پند گيرند، اين دنيايِ فاسدِ نكوهش شده را رها كنيد، زيرا مشتاقان شيفته تر از شما را رها كرد.» (3).
و گاهي انسان هاي شرافتمند و عدالت خواه نيز وقتي به قدرت رسيدند انواع وابستگي‌ها آنها را به مرز مسكوت گذاشتن قانون، يا قانون شكني

كشانده است.
اينكه مي‌گوئيم:
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تنها بود.
مظلوم واقع شد.
چون مي‌خواست با تمام قدرت و توان، قانون عادلانه را پياده كند،
جامعه را به قانون گرائي سوق دهد،
و قانون الهي را درباره هركس و هرچيز پياده كند،
كه سرانجام شهيد راه عدالت شد.
زيرا بسياري از مردم، قانون را و اجراي قانون را مخالف منافع و اغراض شخصي خود مي‌نگرند و همواره دوست دارند كه قانون درباره ديگران اجرا گردد.
و خود از قانون بگريزند،
كه امام علي عليه السلام دردآلود نسبت به روحيّات اينگونه از افراد مي‌فرمايد:
إِلَي اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَّالاً، وَيَمُوتُونَ ضُلَّالاً، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَلاسِلْعَةٌ أَنْفَقُ، بَيْعاً وَلا اَغْلَي ثَمَناً مِنَ الْكِتابِ اِذا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلَا أَعْرَفُ مِنَ المُنْكَرِ!
«به خدا شكايت مي‌كنم از مردمي كه در جهالت زندگي مي‌كنند، و با گمراهي مي‌ميرند، در ميان آنها، كالايي خوار تر از قرآن نيست، اگر آن را آنگونه كه بايد بخوانند، و متاعي سودآور تر، گرانبهاتر از قرآن نيست اگر آن را تحريف كنند، و در نزد آنان، چيزي زشت تر از معروف، و نيكو تر از مُنكَر نيست.» (4).
و بسياري ديگر اگر زمينه هاي مناسب پيدا كنند به قانون شكني روي مي‌آورند و برخي اجراي قانون را مشكل و سخت مي‌پندارند.
و برخي ديگر فكر مي‌كنند اگر قوانين اجرا شود، دچار ضرر و زيان مي‌شوند، در حاليكه اجراي قانون براي تحقّق منافع فرد و جامعه است و تنها زياده طلبان، امتياز خواهان، ستمكاران، طرفداران آزادي هاي بي حدّ و مرز را كنترل مي‌كند، تعديل مي‌كند.
طبيعي است كسي كه آزادي شخصي خود را به نام (اومانيسم) يا (دموكراسي) مطلق مي‌پندارد،
و همه چيز را در راه منافع خود تفسير مي‌كند،
از اجراي قانون نگران است.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به اين دسته از افراد كه همواره بحران ساز و مشكل آفرين مي‌باشند و به قانون اعتنايي ندارند فرمود:
لَا مَرْحَباً بِوُجُوهٍ لَا تُرَي إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوْأَةٍ.

(روزي جنَايتكاَري را حضَور امام آوردندَ، كه جمعي اوباش همراه او بودند.) «خوش مباد، چهره هايي كه جز به هنگام زشتي‌ها ديده نمي‌شوند.» (5).
بنابر اين همه دلسوزان و متفكران بشري معتقدند كه قانون و اجراي قانون براي تكامل فرد و جامعه، براي ايجاد امنيّت اجتماعي، براي اجراي عدالت، يك ضرورت غير قابل انكار است،
امّا چگونه؟
*****
(1) سوره انبياء آيه 101.
خطبه 50 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ج4 ص211 و260و476: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- اصول كافي ج 1 ص 135 و 138 و 141: كليني (متوفاي 328 ه)
3- فروع كافي ج 5 ص 373: كليني (متوفاي 328 ه)
4- بحارالانوار ج16 ص381 ح94: مجلسي (متوفاي 1110ه)
5- ربيع الابرار ج 1 ص445 ح2 ب15: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
خطبه 32 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مطالب السؤول ج 1 ص 90: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
2- البيان والتبيين ج 1 ص 175 و 71: جاحظ (متوفاي 255 ه)
3- ميزان الاعتدال ج 2 ص 276: علامه ذهبي شافعي (متوفاي 748 ه)
4- عيون الاخبار ج 2 ص 237: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
5- عقدالفريد ج 2 ص 173: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
6- اعجاز القرآن ج 1 ص 195: باقلاني (متوفاي 372 ه)
7- غرر الحكم ج 4 ص 488: آمدي (متوفاي 588 ه).
خطبه 17 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مطالب السؤول ج 1 ص 90: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
2- البيان والتبيين ج 1 ص 175 و 71: جاحظ (متوفاي 255 ه)
3- ميزان الاعتدال ج 2 ص 276: علامه ذهبي شافعي (متوفاي 748 ه)
4- عيون الاخبار ج 2 ص 237: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
5- عقدالفريد ج 2 ص 173: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
6- اعجاز القرآن ج 1 ص 195: باقلاني (متوفاي 372 ه)
7- غرر الحكم ج 4 ص 488: آمدي (متوفاي 588 ه).
حكمت 200 نهج البلاغه معجم المفهرس، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- أنساب الاشراف ج2 ص115 ح61: بلاذري (متوفاي 279 ه)

2- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج 2 ص 15: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
3- غرر الحكم ص 354 / ج 6 ص 430: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- محاضرات ج 1 ص 306: راغب اصفهاني (متوفاي 513 ه)
5- منهاج البراعة ج 3 ص 333: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
6- بحارالانوار ج67 ص12 ح13 ب42: مجلسي (متوفاي 1110ه).

شيوه هاي اجراي قانون

اشاره

متفكّران بشري در «شيوه هاي اجراي قانون»، فراوان مطالعه كرده اند، به بحث و گفتگو نشسته اند و كنفرانس‌ها و كنگره هاي بين المللي گرفته اند و به اين موضوع فراوان فكر كرده اند كه:
چه بايد كرد تا همه افراد جامعه، قانون را محترم شمرده و به اجرا در آورند؟
و روش‌ها و شيوه هاي اجرايي قانون، كدام است؟
از ساليان گذشته تا هم اكنون، روش‌ها و شيوه هاي گوناگوني را به كار گرفته اند،
امّا همچنان در آغاز راهند، مانند:

تنبيه بدني و زندان

برخي به شلاّق و تنبيه بدني اعتقاد داشتند،
امّا نتيجه مطلوبي به دست نياوردند،
و بعضي به زندان و بازداشت هاي موقّت و طولاني روي آوردند امّا هرچه بازداشت كردند و زندان هاي طولاني براي بزهكاران در نظر گرفتند نتيجه مطلوبي نداشت، گرچه به عنوان يك عامل بازدارنده، آثار خوبي داشت و دارد،
امّا نتيجه دلخواهي نداشت و مشكلات اجرايي قانون هم چنان نگران كننده است.

جرائم نقدي

برخي ديگر از متفكران بشري به جرائم نقدي مي‌انديشيدند و انواع جرائم نقدي و سنگين را براي اجراي قانون تصويب و به كار گرفتند،
كه اين طرح نيز مانند ديگر شيوه هاي ياد شده در مرز بازدارندگي از بزهكاري و مخالفت با قانون، متوقّف شده است.

کنترل و مراقبت هاي شديد

با فراواني جرائم و بزهكاري و رشد قانونگريزي در جوامع بشري ناچار به اختراع ابزارهاي الكترونيكي روي آوردند.
اتوبان ها، چهارراه ها، ميادين شهرها، خيابان‌ها را با سيستم هاي كنترل كننده، هشدار دهنده و تلويزيونهاي مدار بسته مجهّز و كنترل مي‌كنند.
ساختمان‌ها و بانگ‌ها و مراكز مهم تجاري و اطّلاعاتي را با انواع وسائل كنترل كننده مجهّز كرده اند. و بر كنترل و نظارت و مراقبت، به شدّت افزوده اند.
و پليس زن و مرد را به گونه اي انبوه و فراگير در همه جا و همه مراكز اقتصادي به خدمت گرفته اند،
و انواع شيوه هاي بازدارنده را به كار مي‌گيرند،
امّا حكايت هم چنان باقي است.

به دنبال چاره جوئي، و خلق طرح هاي نوين، جهت حاكميّت قانون، سرانجام به مسائل فرهنگي روي آوردند و باور كردند كه:
بايد انسان‌ها را تربيت كرد،
جان آدمي را بايد متحوّل ساخت،
كه با رشد فرهنگي و باورهاي صحيح اجتماعي مي‌توان «قانون گريزي» را از دل‌ها زدود.
برخي از كشورهاي پيشرفته توانستند در كنار ابزار و وسائل و شيوه هاي بازدارنده، با كارهاي حساب شده فرهنگي و آموزش هاي لازم، زنان و مردان و جوانان و حتّي كودكان جامعه را به گونه اي تربيت كنند كه قانون را رعايت كنند،
محترم بشمارند،
مقرّرات اجتماعي را دقيقاً به اجرا درآورند.
حتّي به صورت سمبوليك، سگ‌ها و حيوانات را نيز بگونه اي تربيت كرده اند كه مقرّرات ترافيك را رعايت مي‌كنند.
اين شيوه نوين، كه از نظر كاربردي بسيار مهمّ است، در بسياري از كشورها به بار نشست،
و نتائج فراواني داشت،
زيرا شيوه صحيح اجراي قانون است،
و همه پذيرفته اند كه تنها راه صحيح اجراء قانون «دخالت مردم» و «نظارت مردمي» است،
گرچه پليس و ديگر نيروها و ارگان هاي مسئول نيز بايد نقش خود را درست انجام دهند.
امّا حرف اوّل و آخر را «نظارت مردمي» مي‌زند.
اگر همه مردم، همه افراد جامعه، ضرورت قانون را بشناسند، و به آن عمل كنند و قانون گريزها را معرّفي نمايند.
امر به معروف كنند؛
و نهي از منكر نمايند؛
جامعه به سوي سلامت و امنيّت پيش رفته و به كمال مي‌رسد.
تمام روش هاي اجرايي قانون، چونان «نظارت مردمي» نمي‌تواند مؤثّر باشد،
زيرا پليس كه در همه جا حضور ندارد،
و اگر هم حاضر باشد به تمام جوانب رويدادها و حوادث ناگوار آگاه نيست،

اگر همه مردم با تربيت هاي صحيح و آموزش هاي لازم فرهنگي، و با پشتوانه بسيار قوي «باورهاي اعتقادي» امر به معروف و نهي از منكر كنند،
زشتي ها، كاستي ها، بزهكاري‌ها در جامعه راه نمي‌يابد،
رشد نمي‌كند،
و سلامت همگان را مورد تهديد قرار نمي‌گيرد.
يكي از مسئولين بالاي سيستم قضائي آمريكا در يكي از كنفرانس‌ها اعتراف كرد كه:
«ما بايد كار پيامبر اسلام را تحقّق بخشيم كه آن بزرگ پيامبر در دل هاي هر انساني يك سيستم بازدارنده قرار داد،
و آن ايمان به خداست،
بايد ايمان را در دل‌ها تقويت كرد.»
اينكه مسئولان بزرگ سيستم هاي قضائي كشورهاي بزرگ، در مقابله با بزهكاري نسل جوان، به بن بست رسيدند،
و همه ابزارها و شيوه‌ها و طرح هاي به كار گرفته شده بي أثر ماند،
و سرانجام به روش هاي فرهنگي، به باورهاي عقيدتي، به «نظارت مردمي» روي آوردند،
اين حقيقت را به اثبات مي‌رساند كه دين اسلام دين كامل است و روش‌ها و راه حل هاي آن در اداره زندگي فرد و جامعه، واقعي و متكامل و نهايي است،
كه جهان دانش و متفكّران بشري با تجربيّات مداوم، سرانجام به افق روشن آن رسيده اند،
گرچه در اسلام نيز شلاّق و زندان و حدود و قصاص و ديات و جرائم نقدي هم وجود دارد، امّا به اين روش‌ها اصالت داده نشد كه مهم كار فرهنگي و دخالت مردمي است.
با توجه به اينگونه والائي هاست كه امام علي عليه السلام امر به معروف و نهي از منكر را از جهاد در راه خدا مهم تر و با ارزش تر معرّفي مي‌كند، كه فرمود:
وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ.
وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.
«و تمام كارهاي نيكو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهي از منكر، چونان قطره اي بر درياي موّاج و پهناور است، و همانا امر به معروف و نهي از منكر، نه اجلي را نزديك مي‌كنند، و نه از مقدار روزي مي‌كاهند، و از همه اينها برتر، سخن حق در پيش روي حاكمي ستمكار

است.» (1).
*****
(1) حكمت 374 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 162: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص50 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص 171: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج1 ص92 و91 فصل16: ابوطالب مكي (متوفاي 386 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
6- كتاب زهد ص8: حسين بن سعيد اهوازي از اصحاب امام سجاد عليه السلام
7- كتاب خصال ج1 ص329 ح25 باب السّتّة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تمام ارزش‌ها و خوبي‌ها و جهاد در راه خدا را با نظارت مردمي ارزيابي كرده و آنگاه امر به معروف را از همه آنها برتر مي‌داند كه پشتوانه همه خوبي‌ها اجراي قانون است و اجراي قانون به «نظارت مردمي» وابسته است.
امام علي عليه السلام به اين حقيقت اشاره مي‌كند كه اگر «امر به معروف» و «نهي از منكر» در جامعه نباشد انواع زشتي‌ها در جامعه رواج پيدا مي‌كند و آنگاه در مسخ فرهنگي، ديگر دعاي پاكان نيز بي اثر است.
كه فرمود:
وَاللَّهَ اللَّهَ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.
وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالتَّبَاذُلِ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَاطُعَ.
لَاتَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّي عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ.
«خدا را! خدا را! درباره جهاد با اموال و جانها و زبان هاي خويش در راه خدا.
بر شما باد به پيوستن با يكديگر، و بخشش همديگر، مبادا از هم روي گردانيد، و پيوند دوستي را از بين ببريد، امر به معروف و نهي از منكر را ترك نكنيد كه بدان شما بر شما مسلّط مي‌گردند، آنگاه هر چه خدا را بخوانيد جواب ندهد.» (1).
در رهنمود ارزشمند ديگر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به مراحل نظارت مردمي و امر به معروف اشاره مي‌فرمايد:
أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَي عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَراً يُدْعَي إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرِئَ؛ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَي، فَذلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَي، وَقَامَ عَلَي الطَّرِيقِ، وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ.
«اي مؤمنان! هركس تجاوزي را بنگرد، و شاهد دعوت به منكري باشد، و در دل آن را انكار كند خود را از آلودگي سالم داشته است، و هركس با زبان آن را انكار كند پاداش داده خواهد شد، و از اوّلي برتر است، و آن كس كه با شمشير به انكار برخيزد تا كلام خدا بلند و گفتار ستمگران پَست گردد، او راه رستگاري را يافت و نور يقين در دلش تابيد.» (2).
سپس در حكمت 374 به شيوه‌ها و روش هاي امر به معروف و نهي از منكر مي‌پردازد، مانند:
الف - برخورد زباني
ب - برخورد غير زباني

ج - برخورد اخلاق و قلبي
مي فرمايد:
فَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛
وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً؛
وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ، وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ،
وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ، فَذلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.
«گروهي، مُنكر را با دست و زبان و قلب انكار مي‌كنند، پس آنان تمامي خصلت هاي نيكو را در خود گرد آورده اند.
گروهي ديگر، مُنكر را با زبان و قلب انكار كرده، امّا دست به كاري نمي‌بَرند، پس چنين كسي دو خصلت از خصلت هاي نيكو را گرفته و ديگري را تباه كرده است.
و بعضي مُنكر را تنها با قلب انكار كرده، و با دست و زبان خويش اقدامي ندارند، پس دو خصلت را كه شريف تر است تباه ساخته و يك خصلت را به دست آورده اند.
و بعضي ديگر مُنكر را با زبان و قلب و دست رها ساخته اند كه چنين كسي از آنان، مرده اي ميان زندگان است.» (3).
سپس به علل ترك امر به معروف اشاره مي‌كند و ريشه هاي سُستي‌ها و كاستي‌ها را بيان مي‌فرمايد كه چرا و چگونه افراد يك جامعه از احساس مسئوليّت فاصله مي‌گيرند؟
و احساس تعهّد نمي‌كنند؟
و بي تفاوت مي‌گردند؟
كه فرمود:
أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ، ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ؛ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً، وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَراً، قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ، وَأَسْفَلَهُ أَعْلَاهُ.
«اوّلين مرحله از جهاد كه در آن باز مي‌مانيد، جهاد با دست هاي شما، سپس در جهاد با زبان، و آنگاه در جهاد با قلب هايتان مي‌باشد، پس كسي كه با قلب معروفي را نشناسد، و مُنكري را اِنكار نكند، قلبش واژگون گشته، بالاي آن پايين، و پايين قلب او بالا قرار خواهد گرفت.» (4).
امام علي عليه السلام در حكمت 252 به آثار اجتماعي امر به معروف اشاره مي‌كنند كه هم عامل بازدارنده و هم عامل رشد فرهنگي و هم عامل سلامت جامعه است،
كه فرمود:
فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ، وَالزَّكَاةَ

تَسْبِيباً لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَالْحَجَّ تَقْرِبَةً لِلدِّينِ، وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلسُّفَهَاءِ، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنْماةً لِلْعَدَدِ، وَالْقِصَاصَ حَقْناً لِلدِّمَاءِ، وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ، وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيناً لِلْعَقْلِ، وَمُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِيجَاباً لِلْعِفَّةِ، وَتَرْكَ الزِّنَي تَحْصِيناً لِلنَّسَبِ، وَتَرْكَ اللِّوَاطِ تَكْثِيراً لِلنَّسْلِ، وَالشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَاراً عَلَي الْمجَاحَدَاتِ، وَتَرْكَ الْكَذِبِ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ، وَالسَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمخَاوِفِ، وَالْاِمَامَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ، وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ.
فلسفه احكام الهي
خدا «ايمان» را براي پاكسازي دل از شرك، و «نماز» را براي پاك بودن از كبر و خودپسندي، و «زكات» را عامل فزوني روزي، و «روزه» را براي آزمودن اخلاص بندگان، و «حج» را براي نزديكي و همبستگي مسلمانان، و «جهاد» را براي عزّت اسلام، و «امر به معروف» را براي اصلاح توده هاي ناآگاه، و «نهي از منكر» را براي بازداشتن بيخردان از زشتي ها، «صله رحم» را براي فراواني خويشاوندان، و «قصاص» را براي پاسداري از خون ها، و اجراي «حدود» را براي بزرگداشت محرّمات الهي، و ترك «ميگساري» را براي سلامت عقل، و دوري از «دزدي» را براي تحقّق عفّت، و ترك «زنا» را براي سلامت نسل آدمي، و ترك «لواط» را براي فزوني فرزندان، و «گواهي دادن» را براي به دست آوردن حقوق انكار شده، و ترك «دروغ» را براي حرمت نگهداشتن راستي، و «سلام» كردن را براي امنيّت از ترس ها، و «امامت» را براي سازمان يافتن امور امّت، و «فرمانبرداري از امام» را براي بزرگداشت مقام رهبري، واجب كرد.» (5).
*****
(1) نامه 47 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- مقاتل الطالبين ص52 ذح3: ابوالفرج اصفهاني زيدي (متوفاي 356 ه)
2- معمّرون و وصايا ص149 و150: ابوحاتم سجستاني (متوفاي 248 ه)
3- تاريخ ج4 ص110 و113: طبري شافعي (متوفاي 310ه)
4- كتاب أمالي ص 112: زجاجي (متوفاي 329 ه)
5- فروع كافي ج 7 ص 52-51: كليني (متوفاي 328 ه)
6- مروج الذهب ج 2 ص 413-425: مسعودي (متوفاي 346 ه)
7- تحف العقول ص198: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
8- من لايحضره الفقيه ج4 ص189 ح9433: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).
حكمت 373 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تاريخ طبري ج5 ص163: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)

2- منهاج البراعة ج 3 ص 411: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- بحار الانوار ج32 ص609 ح480: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
4- مشكاة الانوار ص100 و48 فصل13: طبرسي (متوفاي 548 ه)
5- غرر الحكم ج 3 ص 183: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- روضة الواعظين ص364: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508ه).
حكمت 374 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
حكمت 375 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تفسير قرآن ج1 ص220: علي بن ابراهيم قمي (متوفاي 307 ه)
2- دستور معالم الحكم ص 152: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
3- كتاب أمالي ص 159/295: ابو طالب حسني (متوفاي 424 ه)
4- احياء العلوم ج 2 ص 311: غزالي (متوفاي 505 ه)
5- غرر الحكم ص 11/ج 2 ص 585: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- كتاب الفتن ص 14: نعيم بن حماد (متوفاي 228 ه)
7- بحارالانوار ج97 ص89 ح71 و72 ح6: مجلسي (متوفاي 1110ه)
8- وسائل الشيعه ج16 ص134: حر حاملي (متوفاي 1104ه).
حكمت 252 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- نهاية الارب ج 8 ص 182: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
2- مطالب السؤول ج 1 ص 176: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
3- غرر الحكم ص 77 و 230 / ج1 ص274 و 275: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- كشف الغمة ج 2 ص 43-108: اربلي (متوفاي 693 ه)
5- كتاب سقيفه (به نقل اربلي): جوهري (متوفاي 262 ه)
6- علل الشرائع (باب اصول اسلام) ص248: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
7- دلائل الامامة ص32 ط جديد ص113: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
8- كتاب احتجاج ص133 ص258 ط جديد: طبرسي (متوفاي 588 ه).

در كشورهاي پيشرفته جهان كه اصل «نظارت» و «مراقبت» را بر عهده نيروهاي خاصّي قرار داده اند،
امّا كمتر به شرائط و ويژگي هاي اخلاقي و باورهاي مكتبي آنان توجّه شده است.
و به همين دليل هم تذكّرات زباني تأثير مطلوبي نداشته و نخواهد داشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام مي‌فرمايد:
نظارت مردمي بايد با زبان و قلم و دخالت افراد و اشخاصي انجام گيرد كه خود را ساخته اند، و خود قانون گريز و قانون شكن نباشند.
حدود شرعي و الهي را كسي مي‌تواند اجرا كند كه خود مرتكب همان جنايت نشده باشد.
امام علي عليه السلام در حكمت 73 نهج البلاغه فرمود:
مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.
ضرورت خودسازي رهبران و مديران
«كسي كه خود را رهبر مردم ساخته، بايد پيش از آن كه به تعليم ديگران پردازد، خود را بسازد، و پيش از آن كه به گفتار تربيت كند، با كردار تعليم دهد، زيرا آن كس كه خود را تعليم دهد و ادب كند، سزاوارتر به تعظيم است از آن كه ديگري را تعليم دهد و ادب آموزد.» (1).
امر به معروف و نهي از منكر را كساني بايد بر عهده گيرند كه داراي شرائط اخلاقي و معنوي لازمي باشند، پاكان و خوبان بايد نظارت كنند، دخالت كنند، تذكّر بدهند تا حرفي كه از جان بر مي‌آيد بر جان نشيند.
كه در خطبه 8/129 فرمود:
لَعَنَ اللَّهَ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ، وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ!
«نفرين بر آنان كه امر به معروف مي‌كنند و خود ترك مي‌نمايند، و نهي از منكر دارند و خود مرتكب آن مي‌شوند.» (2).
*****
(1) حكمت 73 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب مستطرف ج 1 ص 20: ابشيهي (متوفاي 850 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 281: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- اصول كافي ج 1 ص 335: كليني (متوفاي 328 ه)
4- اعلام الدين ص92: ديلمي (متوفاي قرن8ه)

5- بحارالانوار ج2 ص56 ب11 ح33: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- ربيع الابرار ج4 ص21 ح38: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
خطبه 8/129 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- غرر الحكم ص 320 / ج 4 ص 57: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- ربيع الابرار ج1 ص465 ح84 ب15: زمخشري معتزلي (متوفاي 528 ه)
3- منهاج البراعة ج 2 ص 47: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
4- شرح نهج البلاغه ج 8 ص 244: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
5- غرر الحكم ج6 ص204 و206: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- بحارالانوار ج34 ص89: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

دموكراسي از ديدگاه امام علي (ع)

اشاره

برخي نظارت مردمي و امر به معروف و نهي از منكر مزاحم آزادي و دموكراسي مي‌دانند.
و باور دارند كه اصول دموكراسي و آزادي فردي با امر به معروف سازگار نيست، امر به معروف، آزادي هاي فردي را كنترل مي‌كند.
بنابراين بايد واژه دموكراسي دقيقاً بررّسي و ارزيابي گردد تا روشن شود كه دستورات حكيمانه الهي تا كجا آزادي را مي‌پذيرد؟
و تا چه مرز هايي آن را تعديل مي‌كند؟
و كدام جنبه از جوانب آن را به نقد و ردّ مي‌گذارد؟
و آزادي هاي فردي تا چه حدودي مقدّس است و مزاحم آزادي جامعه نمي‌باشد؟

نام مقدّس آزادي

آزادي بزرگترين هديه الهي به انسان است،
و واژه «آزادي» همواره ارزشمند و مقدّس است.
آزادي نعمتي است كه تمام آزادگان جهان براي تحقّق آن، زجرها كشيدند، سر بر دار شدند،
و با خون خود نورانيّت اين واژه همواره زيبا را رنگ جاودانه زدند.
تمام پيامبران آسماني براي «آزادي انسان» تلاش كردند، و انواع مبارزات رهائي بخش را سامان دادند.

نعمت آزادي چنان والا و ارزشمند است كه پيامبران الهي نيز در پذيرفتن يا عدم پذيرش دين نمي‌توانستند به شيوه هاي زور و فشار متوسّل شوند.
كه خداوند بزرگ فرمود:
«لااِكراهَ فِي الدّين»
(اجباري در پذيرش دين نيست)(1).
و تنها به راهنمائي و هشدار انسان‌ها همّت مي‌كردند.
كه وحي الهي خطابه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم فرمود:
«اِنّما عَليكَ البَلاغ»
(همانا بر تو تنها رساندن وحي واجب است)(2).
آزادي انسان آنچنان محترم است كه رهبران معصوم عليهم السلام و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با اينكه دشمن خود را مي‌شناختند امّا پيش از ارتكاب جُرم، دست به هيچگونه اقدامي نمي‌زدند.
دشمن مخالف را فرصت مي‌دادند، نصيحت مي‌كردند، و حقوق آنان را كه با اختيار و انتخاب، اديان ديگر را باور داشتند رعايت مي‌كردند،
به آنها آزادي عمل مي‌دادند و حق انتخاب آنان را محترم مي‌شمردند.
تا آنجا كه:
طبيب يهودي در مدينه به اجازه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مطب باز كرده بود،
و امام علي عليه السلام به طبيب يهودي اجازه طبابت كردن داد.
و دانشمندان مكاتب و اديانی كه اسلام را انتخاب نكرده بودند، آزاد بودند و با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به بحث و مناظره مي‌پرداختند.
و كارهاي توليدي در دست گرفته، و در بازار مسلمين فعاليّت هاي تعيين كننده اي داشتند.
*****
(1) سوره بقره آيه 256.
آيه 20 سوره آل عمران.

نه تنها دوستان و ياران حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در حكومت اسلامي آزاد بوده و حقوق فردي و اجتماعي آنان رعايت مي‌گرديد، بلكه مخالفان امام علي عليه السلام و گروه «خوارج» (1) را از تمام حقوق اجتماعي، انساني برخوردار بودند.
گاهي «خوارج» در مسجد كوفه، در گوشه اي جمع مي‌شدند، و به هنگام نماز جماعت به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اقتداء نمي‌كردند و پس از نماز جماعت امام علي عليه السلام، با رئيس فرقه خود نماز مي‌خواندند،
و كسي مزاحم آنان نمي‌شد.
با همه رفت و آمد داشتند، انتقادها و اعتراضات خود را طرح مي‌كردند.
با حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به بحث و مناظره هاي طولاني مي‌پرداختند.
در مسجد شعارهاي مخالف مي‌دادند،
و امام علي عليه السلام به نقد و ارزيابي شعار آنان مي‌پرداخت.(2).
روزي جمعي از خوارج وارد مسجد كوفه شدند تا با شعارهاي مداوم، سخنراني حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را بر هم زنند،
امام علي عليه السلام سرگرم سخنراني بود كه يكي بلند شد و فرياد زد:
«لا حُكْمَ إِلاَّ لِلَّه»
(حكومتي قانوني نيست جز حكومت خدا)
و ديگري از سوئي ديگر داد زد:
«لا حُكْمَ إِلاَّ لِلَّه»
و سوّمي از گوشه ديگر مسجد همين شعار را داد،
سپس گروهي برخاستند، و اين شعار را دادند.
و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با بزرگواري خاصّي مخالفتهاي آنان را تحمّل كرد.
آنگاه خطاب به مردم فرمود:
كَلِمَةُ حَقٍّ يُرادُ بِها الْباطِلْ
«شعار حقّي است كه از آن باطل اراده مي‌كنند»
سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:
تا وقتي كه دست به شمشير نبرديد، و با ما هستيد از سه اصل اساسي برخورداريد:
1- لا نَمْنَعَكُمْ مَساجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فيها إِسْمُهُ
«از ورود شما به مسجد براي نمازِ جلوگيري نمي‌كنيم»

2- لا نَمْنَعَكُمْ مِنَ الْفِيْ ءْ ما دامَتْ أيْدِيكُمْ مَعَ أيْدِينا
«تا وقتي كه با ما هستيد از حقوق بيت المال شما را محروم نمي‌كنيم»
3- لا نُقَاتِلُكُمْ حَتَّي تَبْدَؤُنا
«با شما نمي‌جنگيم تا شما جنگ را آغاز كنيد» (3).
پس آنچه ديگران نسبت به دموكراسي و آزادي فرد و جامعه (براي احقاق حقوق) شعار مي‌دهند و ادّعاي آن را دارند، در قرآن و نهج البلاغه، و در حكومت الهي موجود است،
و انواع آزادي هاي فردي و اجتماعي تنها در مكتب الهي اسلام مطرح و در جامعه رسول خدا و امام علي عليه السلام در تمام اشكال زيباي آن موجود بود كه دنياي امروز آرزوي آن را دارد.
برخي مي‌پرسند:
اگر چنين است چرا هم اكنون شعار «دموكراسي» و «آزادي انسان» در همه جا، بار ديگر بر سر زبان هاست؟
و چرا برخي مي‌گويند:
«ما دموكراسي نوع غربي آن را مي‌خواهيم؟»
مگر آزادي و دموكراسي، غربي و شرقي دارد؟
*****
(1) خوارج، شورشياني بودند كه از ارتش امام علي عليه السلام جدا شده و گروه خاصّي تشكيل داده و سرانجام با آن حضرت در نهروان جنگيدند.
خطبه 40 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف - آنها شعار دادند، لاحكم اِلاّ للّه «حكومت از آن خداست» امام پاسخ داد: كلمة حَقّ يُراد بها الباطل (سخن حقّي است امّا از آن اراده باطل كردند).
منابع خطبه 40 به شرح زير است:
1- كتاب الام: امام شافعي (متوفاي 204 هجري)
2- تاريخ طبري ج 6 ص 41: طبري (متوفاي 310 هجري)
3- قوت القلوب ج 1 ص 530: ابوطالب مكي (متوفاي 382 هجري)
4- تاريخ دمشق: ابن عساكر (متوفاي 573 هجري)
5- مجمع الزوائد ج 6 ص 242: حافظ هيثمي (متوفاي 807 هجري)
6- تاريخ ج 2 ص 136: ابن واضح (متوفاي 292 هجري)
7- أنساب الاشراف ج 2 ص 352 و 114: بلاذري (متوفاي 279 هجري).
تاريخ طبري ج 4 ص 53.

براي پاسخ دادن به پرسش هاي ياد شده بايد واژه «دموكراسي» را به نقد و ارزيابي گذاشت.
و تفاوت برداشت‌ها را شناخت،
و آنگاه از ديدگاه نهج البلاغه به برّرسي «دموكراسي» پرداخت.
در فرهنگ نامه هاي روز در تعريف دموكراسي نوشته اند:
اصطلاح دموكراسي از اصطلاحات موضوعه تمدن يونان قديم است و حكومت مردم را بر مردم «دموكراسي» مي‌ناميدند.
امّا بعداً ارسطو در تقسيماتي كه در كتاب سياست براي انواع حكومتها قائل شد حكومت دموكراسي را به نوع فاسد و انحطاط يافته حكومت «پوليتي» تعريف كرده و آن را عبارت مي‌داند از حكومت طبقه پست و افراطي.
در قرون جديده كه اين اصطلاح و اين فلسفه در كشورهاي باختري احيا شد به همان مفهوم نيكوي خود به كار رفت و مورد ستايش و بحث و تحليل فلاسفه آزاديخواه (ليبرال) قرار گرفت و در جامعه آمريكائي بواسطه كثرت استعمال آن از طرف پيش قد مان تشكيل و استقلال دولت كشورهاي متحده آمريكا بر اهميت آن افزوده گشت.
در اصطلاح قرون جديده عبارت است از حكومت مردم كه معمولاً به وسيله توجه به آراء اكثريت مردم از طريق انتخاب نمايندگان تشكيل مجلس ملي اجرا مي‌گردد و اداره امور حكومت در اختيار اكثريت آراء مردمي است كه طبق قانون حق رأي دادن دارند. در بعضي موارد بسيار مهم و فوق العاده مراجعه به آراء عمومي مي‌شود يعني به طريق مستقيم، آراء اكثريت به دست مي‌آيد كه آنرا «رفراندوم» يا مراجعه به آراء عمومي گويند.
ولي در موارد ديگر نمايندگاني به اكثريت آراء انتخاب شده، مجلس مقننه را تشكيل مي‌دهند و وضع قوانين مي‌كنند و مجلس ملي در نوبت خود رؤساي قوه مجريه را يا از ميان خود يا از افراد نخبه خارج از مجلس انتخاب مي‌نمايند.
دموكراسي در طي تاريخ اقسامي داشته و به چند نوع عمل شده.
از جمله «دموكراسي مستقيم» يا «دموكراسي خالص» كه رأي دهندگان مستقيماً در كليه مسائل سياسي و اجتماعي و كشوري رأي مي‌دهند مانند شهرهاي ايالت «نيوانگلند» آمريكاي امروز و كانتون‌ها سويس و دولت شهر يونان قديم، اما اجراي اين نوع دموكراسي در شهرهاي بزرگ و كشورهاي بزرگ غيرممكن است و تنها در شهرهاي خيلي كوچك تا درجه اي

مقدور مي‌باشد و در شهرهاي بزرگ نوع «دموكراسي نمايندگي» معمول است.
ديگر از اصول مهمّ و اساسي دموكراسي علاوه بر حكومت اكثريت آن است كه براي اقليت‌ها نيز حقوقي قائل اند. اكثريت حقوق اقليت را زير پا نمي‌گذارد. البته افراد اقليت و اكثريت عموماً از لحاظ حقوق كشوري مانند حق رأي و آزادي نطق و قلم و فرهنگ و اجتماعات و استخدام در مؤسسات دولتي و هم از لحاظ حقوق قضائي مانند استفاده از محاكم عرفي متساوي اند
ولي مقصود از حفظ حقوق اقليت كه در بالا اشاره شد آن است كه اكثريت پارلماني وجود اقليت را لازم شمرده و احترام مي‌كند و به انتقاد ايشان گوش مي‌دهد و آنها را محروم از ابراز عقيده و مخالفت با نظر اكثريت نمي‌كند.
اما در قرن بيستم و زمان معاصر ما اصطلاح دموكراسي به دو مفهوم متضاد و متباين استعمال شده و مي‌شود و در مكاتبي كه كليه عقايد آنها در تضاد با يكديگر قرار گرفته است هر دو اين اصطلاح را به كار برده و هر يك مدعي است كه دموكراسي حقيقي آن است كه او دارد و طرف ديگر فاقد آن است:
يكي روسيه كمونيستي شوروي كه با فلسفه «توتاليته» «اصالت جمع» اداره مي‌شود و مي‌دانيم كه اين فلسفه در نقطه مقابل اصالت فرد و آزادي فردي قرار گرفته و ديگر دموكراسيهاي غربي كه در قرون جديده احيا كننده اين اصطلاح و اين مكتب كهن و پرورش دهنده آن بوده اند.
توجيهي كه روسيه شوروي از دعوي خود مي‌نمايد اين است كه دموكراسي را تجزيه مي‌كند به دو جزء يكي «دموكراسي سياسي» كه عبارت باشد از سيستم حكومت پارلماني و رعايت آزاديهاي فردي و كشوري و ديگري «دموكراسي اقتصادي» كه آنرا به تساوي اموال و تساوي استفاده عموم توده‌ها و مردم از آنچه كه از طبيعت به دست مي‌آيد معني كرده.
و چون طبق فلسفه ماركس و لنين فرماندهي كليه مظاهر حيات انساني با اقتصاديات است و كليه آثار و حوادث و تحولات، تابع مسئله اموال مي‌باشد لذا دموكراسي سياسي بدون دموكراسي اقتصادي معني و مفهومي نداشته و جز نامي و عنواني براي فريب مردم نيست.
و دموكراسي اقتصادي به مراتب مقدم بر دموكراسي سياسي است، بلكه دموكراسي سياسي را غالب از نويسندگان كمونيسم بدون دموكراسي اقتصادي مضر دانسته و مي‌گويند چون دموكراسي اقتصادي اجرا شود دموكراسي سياسي را بخودي خود متضمن خواهد بود ولي دموكراسي سياسي چنانچه مي‌بينيم دموكراسي اقتصادي را در برندارد.
البته اين اظهار محتاج به پاسخ است كه دموكراسي اقتصادي ادعائي

كشورهاي كمونيسم هم تاكنون ديده نشده كه دموكراسي سياسي را در بر داشته باشد مگر آنكه طبق وعده اي كه داده اند بعدها ظاهر شود و آن محتاج به مرور زمان و آزمايش است.
در هر حال قدر مسلم آن است كه دموكراسي اقتصادي با توجهي كه كمونيسم امروزي از آن مي‌نمايد داراي عناصري است كه با عناصر اصليه دموكراسي غربي كه آنرا كمونيست‌ها «دموكراسي سياسي» خوانده اند تضاد ذاتي دارد.
معهذا جريان امور اجتماعي جهان امروز كه شرح آن در اين مختصر نمي‌گنجد فلاسفه باختري را ناگزير كرده است كه در جستجوي يافتن راه حلي باشند كه بين اين دو شعبه دموكراسي مفروض يا دو نوع دموكراسي را آشتي دهد و حد وسطي بين اين دو ايدئولوژي پيدا كنند كه شايد موجب حفظ صلح عالم و تأمين آرامش و امنيت جهاني گردد.
براي تكميل مطلب در باب طرق مختلف استعمال اين اصطلاح بايد اضافه كنيم كه لنين در هنگاميكه از طرف دولت تزاري به يكي از شهرهاي قطبي سيبري تبعيد شده بود كتاب طرز عمل «تريديونيونيسم» را كه از آثار فابيانهاي سوسياليسم انگليس بود در سال 1867 به زبان روسي ترجمه كرده و آنرا «دموكراسي صنعتي» نام نهاد. (رجوع شود به ليبراليسم و كمونيسم).(1).
و در فرهنگ اصطلاحات اجتماعي دموكراسي را اينگونه تعريف كرده اند:
دموكراسي از دو واژه ي يوناني DEMOS (مردم) و KRATOS(قدرت، حكومت، حاكميّت) مشتق و از كلمه DEMOKRATIA(حاكميّت مردم) آمده است.
دموكراسي بر «حكومت مردم بر مردم» و نيز در نگرشي ديگر «حكومت مردم بر مردم و براي مردم» اطلاق مي‌شود.
در دموكراسي به مفهوم واقعي آن، جنبه ي اعتقاد به ارزش و قابليت هاي ناشي از آن، احترام و توجه به شرف انسان، به عنوان موجودي كه داراي هدف و غايتي است، پايگاهي ويژه دارد.
افلاطون (428 - 348 ق.م)(2) دموكراسي را قيام مردم بر ضد ظلم متنفذين پولدار (اليگارشي)(3) ناميد.
در قرون 17 -16 -15 ميلادي نسبت به حكومت فائق متمركز تأكيد شد؛ در قرن 18 بحث اعمال نظارت و قدرت مردم و تفويض آن، به ميان آمد.
ژان ژاك روسو (1712 - 1778 م)(4) معتقد بود كه: چون افراد به تنهايي قادر به رفع مشكلات زندگي خود نيستند، لذا با ميل و رغبت اختيارات خود را به هيأتي مي‌سپرند تا طبق قانون كه نماينده ي اراده ي جميع مردم و تأمين كننده ي مصلحت عامه است، عمل كند.
به نظر او حكومت هاي حقه، بايد مبتني بر دموكراسي واقعي باشند تا

حاكميت استقرار و تحقق يابد.
او به شكل خاصي از حكومت اصرار نداشت، فقط به حاكميت مردم عشق مي‌ورزيد. مي‌گفت:
شكل حكومت و قانون اساسي امري مطلق و ابدي نيست، بلكه ناشي از حاكميت جامعه و در تأثير و تأثر با شرايط اقتصادي - اجتماعي و سياسي است. قدرت حكومت، در جامعه، از قدرت كساني كه بر آنان حكم روائي مي‌شود
منفك نيست. حاكمان و حكومت كنندگان امنائي بشمار مي‌آيند كه معزول شدني هستند. آنان مأمورين مردم مي‌باشند نه ارباب مردم
هرگاه مردم اراده كنند، آنان منصوب يا معزول مي‌گردند.
روبسپير (1758 - 1794.م)(5) پيشرو انقلاب كبير فرانسه مي‌گفت:
دموكراسي حكومتي است كه در آن ملت، از طريق قوانيني كه خود وضع كرده است رهبري مي‌شود و آنچه را كه مستقيماً قادر است انجام دهد، مي‌دهد و آنچه را كه نتواند معمول دارد به وسيله ي نمايندگان خود عمل مي‌كند.
در انقلاب كبير فرانسه (1789.م) شعار دموكراسي عبارت بود از:
آزادي، برابري و برادري.
نيچه (1844 - 1900.م)(6) دموكراسي را روي كار آمدن خصائص بردگي و اخلاق رذيله مي‌دانست و آنرا سبب ناديده شدن و ناپديد شدن مردان بزرگ و خصال قهرماني مي‌ناميد.
از نظر او دموكراسي ستايش فرومايگي و نكوهش بلندپايگي است.
ماركس (1818 - 1883.م)(7) معتقد بود: تا زمانيكه مالكيت ابزار توليد در دست عدّه ي قليلي از ملت يعني طبقه ي مالك و فئودال است، سخن از دموكراسي عبث است و صورتي نامناسب و شكلي بي محتوا خواهد بود و قطعاً از آن، ديكتاتوري بورژوازي (لطفاً به اصطلاح بورژوازي نگاه كنيد) پديد خواهد آمد. به نظر او دموكراسي واقعي، فقط دموكراسي توده اي است كه در آن مالكيت از ميان رفته است.
لنين (1870 - 1924.م)(8) نيز، دموكراسي كامل را متكي بر ديكتاتوري «پرولتاريا» (9) (كارگران شاغل و بيكار و محرومين از مالكيت ابزار توليد) دانست و معتقد بود كه چنانچه مصلحت انقلاب ايجاب كند مي‌توان انضباط سخت را معمول داشت.
به نظر او، دموكراسي پيروي اقليت از اكثريت است.
(در كنگره بيست و دوم حزب كمونيست فرانسه، مسأله ديكتاتوري پرولتاريا، غيرقابل انطباق با شرايط زمان تلقي شد).
برتراند راسل(10) (متولد 1872.م) رياضي دان، فيلسوف و جامعه شناس انگليسي و برنده جايزه نوبل (1950) عقيده داشت: دموكراسي، نظامي

حكومتي است كه در آن اداره ي امور مردم به دست خود مردم انجام مي‌گيرد و آزادي فكر و بيان تأمين مي‌گردد.
موريس دو ورژه(11) استاد دانشگاه پاريس، در كتابش(12) درباره ي دموكراسي سياسي مي‌گويد:
در دموكراسي سياسي، رهبران و فرمانروايان از طريق انتخابات آزاد و عاري از اعمال نفوذ انتخاب مي‌شوند و براي اين انتخابات آزاد، لازم است قبلاً مطبوعات، احزاب، اجتماعات و مذاهب آزاد باشند.
به نظر او، در دموكراسي اجتماعي، برابري برتر از آزادي است و بايد تبعيضات اقتصادي و نابرابريهاي اجتماعي در كار نباشد و استثمار در هر شكل و محتوا از ميان برود.
مي گفت:
دموكراسي اجتماعي و دموكراسي سياسي مكمل يكديگرند و به تنهايي وافي به مقصود نمي‌شوند.
به عقيده هارولد لسكي(13) (متولد 1893.م) فيلسوف انگليسي، امريكا و انگليس از مظاهر دموكراسي سياسي و شوروي نماينده ي دموكراسي اقتصادي است و اگر بتوان اين دو دموكراسي را در يكجا گرد آورد و تأليف داد، آنگاه دموكراسي واقعي تحقق يافته است.
بعضي بر «لسكي» انتقاد وارد نموده اند و گفته اند كه حتي در انگليس و امريكا نيز دموكراسي سياسي واقعيت ندارد زيرا، در شرايط نفوذ و قدرت سرمايه داران و زد و بندهاي سياسي در سطوح بالاي جامعه، سخن از دموكراسي واقعي جاهلانه است.
در شوروي نيز دموكراسي اقتصادي تحقّق نيافته است، زيرا حاكميت و مالكيّت بلامنازع حكومتي، در كار بوده است.
پس در هر دو شاخه، سيماي بيمارگون دموكراسي ديده مي‌شود. جدائي اقتصاد از سياست و برعكس به زيان هر دو آنهاست.
برخي دموكراسي را از ديدگاه حقوقي مطالعه كرده اند كه در آن تفوّق اراده ي اكثريت و ضرورت آزادي عقيده و بيان و قلم مورد تأييد واقع شده است.
بطور كلي مفاهيم دموكراسي واقعي وسيع و پيچيده است و بسياري از امور و پديده هاي اجتماعي را در بر مي‌گيرد.
دموكراسي هم «شكل و شيوه ي زندگاني جمعي» است و هم شكل و «نحوه حكومت در جامعه».
دموكراسي هاي اجتماعي، اقتصادي و سياسي در رابطه اي تنگاتنگ قرار دارند. چگونه مي‌توان به دموكراسي انديشيد، ولي از ارزش ها، اعتقادات و بسترهاي فرهنگي و تعليم و تربيت غافل بود؟
بي شك، كارآئي دموكراسي، با مراتب و مدارج دانائي و آگاهي هاي همه

جانبه مرتبط است. هر قدر دانش اجتماعي، سياسي و فرهنگي فزوني يابد، به همان نسبت ضريب اشتباه افكار عمومي و آراء و عقايد اجتماعي - سياسي، كاستي مي‌گيرد.
دموكراسي واقعي بر دو ركن «آزادي و برابري» نسبي استوار مي‌شود: (برابري در مقابل فرصت‌ها و شرايط و امكانات).
(فراموش نكنيم، آزادي مطلق در طبيعت، در توارث و اجتماعيات وجود ندارد.)
دموكراسي واقعي، شرايط مقتضي براي نشو و نماي استعدادها بهره گيري معقول و مطلوب از توان مردم فراهم مي‌آورد. در دموكراسي از مقتضيات جامعه‌ها نيز نبايد غفلت كرد، زيرا ممكن است الگوهاي دموكراتيك جامعه اي با شرايط فرهنگي و بسترهاي اجتماعي جامعه ي ديگر، مناسبت و وفاق نسبي نداشته باشند.
در دموكراسي، «افراد» به «اشخاص» و «من» به «ما» بدل مي‌شود و انسان منزلت و پايگاه اجتماعي و معنوي برتر كسب مي‌كند.
بعضي در انتقاد بر دموكراسي، آنرا مبتني بر سرشماري دانسته اند نه رأي شماري. زيرا معتقدند كه برابر داشتن آراء افراد، خود نابرابري است. زيرا افراد داراي رأي و انديشه و افكار درست، با افراد بدور از رأي و افكار درست، برابر و هم سطح مي‌گردند.
دموكراسي در شكل حكومت، ممكن است مستقيم باشد مانند: دموكراسي آتن و دموكراسي كانتون(14) هايي سويس.
اما غالباً، دموكراسي در جهان حاضر، غيرمستقيم است و از طريق نمايندگان ملت (پارلمان)، هدف هاي عمومي تعقيب و تحقق مي‌پذيرد (دموكراسي معمولي).
شايد دموكراسي يكي از كهن ترين مفاهيم سياسي - اجتماعي باشد كه ذهن بشر را مشغول داشته است.
دموكراسي منوط و منحصر به غرب (اروپا و امريكا) نيست.
در بسياري از نقاط جهان، حداقل، تفكر دموكراتيك وجود داشته است.
بستر فرهنگهاي جامعه هاي مختلف از فكر دموكراسي و ارج نهادن به مردم تهي نبوده است.
در ايران، آزاد انديشي و تحمل آراء و رعايت ادب، عدالت و احترام به حيثيت انسان، همواره مورد توجه غالب نويسندگان و متفكران ادبي، شعري و اجتماعي بوده است. گرچه گهگاه از سوي حاكمان و فرمانروايان با زمينه هاي فكري و معنوي متناسب با دموكراسي واقعي برخورد خصمانه صورت گرفته است.
كتب و شواهد علمي، فلسفي، اخلاقي و ادبي ثابت مي‌كنند كه گرچه اين آثار، ظاهراً توسط اشخاص و بطور شخصي اظهار و نوشته شده است

ولي آنان بدور از جامعه و بيگانه از جامعه نبوده اند و منشاء تكويني افكارشان از جامعه اخذ شده و با معتقدات و اوضاع و احوال جامعه به درجاتي در تأثير و تأثر بوده اند.
در نوشته‌ها و دواوين شعرا و نويسندگان، نمونه هاي فراواني از احترام گزاردن به شيوه ي تحرّي و آزادگي ديده مي‌شود.(15).
مثلاً ابوالفضل بيهقي (385 - 470 هجري)(16) گفته است:
«مردم از مردم كمال مي‌يابند»
و سعدي (1184-1290.م)(17) نوشته است:
«بني آدم اعضاي يكديگرند
كه در آفرينش زيك گوهرند»
و نمونه هاي بسيار كه نياز به پژوهشي مستقل دارد و مؤلف اين كتاب در اين زمينه گامهايي پيموده است.
پس شركت آزادانه ي مردم در حكومت، محدود ترين مفهوم دموكراسي واقعي است. طرفداران دفاع از حقوق طبيعي و ذاتي انسان ها، به حقانيت مشاركت اعضاء جامعه در امور زندگاني اقتصادي، سياسي، فرهنگي، تربيتي، بهداشتي و ... بسيار تأكيد نموده اند.
موانع و آسيب هاي متعددي را كه در كمين تحقق دموكراسي واقعي كشورهاي در حال رشد است، با اندكي مسامحه، مي‌توان به دو دسته ي بزرگ تقسيم كرد:
1- ريشه كهن استبداد (الجبر يحتمل علي الصدق و الكذب).
2- تهاجم قرون اخير استعمار، و نابرابري هاي اقتصادي و فقدان پويايي فرهنگي كه امكان جوانه زدن دموكراسي را به درجاتي زايل نموده است و به نظر مي‌رسد كه هر دو مورد فوق، بر بستر جهل مي‌نشينند و تغذيه مي‌شوند. گرچه در عصر حاضر حركاتي صورت گرفته است.
معذلك هنوز بشريت با دموكراسي واقعي فاصله دارد و دموكراسي هاي موجود جهان با محتواي تيموكراسي دست اندر كارند. (لطفاً به اصطلاح تيموكراسي رجوع فرمائيد).
(به كسي كه خواستار برابري مدني، حقوقي، سياسي و اجتماعي مردمان باشد، اِگاليتاريست(18) گويند).(19).
*****
(1) مكتب هاي سياسي ص 84 نوشته: دكتر بهاءالدّين پازارگاد.
.PLATON
.OLIGARCHIE
.J.JROUSSEAU
.M.ROBESPIERRE
.FRIEDRICH NIETZSCHE

.KARL MARX
.V.I.O.LENINE
.PROLETARIAT
.B.RUSSELL
.MAURICE DUVERGER
.INTRODUCTION A LA POLITIQUE
.H.J.LASKI
.CANTONS
پیشداد ملقب به کیومرث، نخستین قانون گذار عالم بشریت نامیده شده است (داد يعني عدل و نيز به معني قانون).
بیهق، نام قدیم ناحیه اي در خراسان است. سبزوار از شهرهاي مهم آن بود.
.SAADI
.EGALITARISTE
کتاب نقد و نگرش بر فرهنگ اصطلاحات علمي، اجتماعي نوشته محمّد آراسته خو.

نقد و ارزيابي دموكراسي از ديدگاه نهج البلاغه

اشاره

آنچه از تعاريف فرهنگ نامه‌ها و تفكّرات انديشمندان غربي و شرقي نسبت به «دموكراسي» مطرح شده است در موارد زير خلاصه مي‌شود:
الف - حكومت مردم بر مردم
ب - حكومت محرومان بر ضد سرمايه داران
ج - حاكميّت افراد پست و افراطي
د - دخالت عموم مردم در امور كشور
ه - آزادي فكر و بيان
و - تعيين مديران اجرائي با انتخابات آزاد
ز - مبارزه با تبعيض و نابرابري هاي اجتماعي
در ميان امامان معصوم عليهم السلام شيعه چون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرصتي به دست آورد كه حكومت و قدرت سياسي جامعه اسلامي را هر چند كوتاه مدّت اداره كند،
و در حكومت پنج ساله با مشكلات و سختي هاي حكومت و با آفات و خطرات آن ارتباط مستقيم داشت،
توانست رهنمودهاي وحي گونه و ارزشمندي را از نظر كاربُردي ارائه فرمايد كه چون زلال حقيقت هميشه جاودانه است.
از اين رو براي نقد و ارزيابي، «آزادي و دموكراسي» به گلستان هميشه سرسبز نهج البلاغه مي‌رويم و به رهنمودهاي روح بخش مولي الموحّدين، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گوش جان مي‌سپاريم.

حکومت مردم بر مردم

اگر حکومت مردم بر مردم آن است که مردم در سرنوشت خود دخالت کنند، و به اکثريّت آراء مردم احترام شود، رهبر را خود انتخاب کنند، ديگر مسئولان نظام، قانونگذاران کشور را مردم با رفراندوم و رأي آزادانه خويش برگزينند.
اينگونه دموکراسي و آزادي مردم مورد قبول امام علي عليه السلام است و به آن سفارش مي‌فرمايد.
که حماسه غدير، عاليترين تجلّي آزادي و دموکراسي در امّت اسلامي بود.
درست است که حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به حق را خدا مي‌شناخت و به پيامبر خود نيز معرّفي فرمود امّا مهم رأي مردم بود،
انتخاب عمومي بود،
تحقّق بيعت مردم با ولايت بود،
از اين رو فرشته وحي نازل شد و دستور داد که در صحراي غدير در آن اجتماع بزرگ، همه مردم با امام علي عليه السلام بيعت کنند.
و اين نمونه روشني از دخالت مردم در سرنوشت خويش است، و تضادّ و مخالفتي با نظارت مردمي و امر به معروف و نهي از منکر ندارد.
وقتي معاويه از دستورات حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام سرباز زد، و به جاي بازگشت به مرکز خلافت، و پذيرش جابجائي در استانداري شام، به حرکت آنارشيستي روي آورد، و شورشگري آغاز کرد، و مشروعيّت خلافت امام را زير سئوال برد و گفت:
«شما چگونه امام و رهبر امّت اسلامي هستيد»
امام علي عليه السلام در نامه 6 نهج البلاغه، آراء اکثريّت مردم و رفراندوم عمومي را ملاك ارزيابي قرار داد و نوشت:
إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمانَ عَلَي مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ.
وَإِنَّمَا الشُّورَي لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَي رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذلِكَ لِلَّهِ رِضيً، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَي مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَي قَاتَلُوهُ عَلَي اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّي.
وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةُ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّي؛ فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَكَ! وَالسَّلَامُ.
«همانا کساني با من بيعت کرده اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان

شرايط بيعت نمودند، پس آن كه در بيعت حضور داشت نمي‌تواند خليفه اي ديگر برگزيند، و آن كه غايب است نمي‌تواند بيعت مردم را نپذيرد، و همانا شوراي مسلمين از آنِ مهاجرين و انصار است، پس اگر بر امامت كسي گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودي خدا هم در آن است. حال اگر كسي كار آنان را نكوهش كند يا بدعتي پديد آورد، او را به جايگاه بيعت قانوني باز مي‌گردانند، اگر سرباز زد با او پيكار مي‌كنند، زيرا كه به راه مسلمانان در نيامده، خدا هم او را در گمراهيش وا مي‌گذارد.
به جانم سوگند! اي معاويه اگر دور از هواي نفس، به ديده عقل بنگري، خواهي ديد كه من نسبت به خون عثمان پاك ترين افراد م، و مي‌داني كه من از آن دور بوده ام، جز اينكه از راه خيانت مرا متّهم كني، و حق آشكاري را بپوشاني. با درود.» (1).
يعني خلافت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با ملاك هاي زير تحقّق يافت:
الف - رأي اكثريّت مردم با يعني القوم
ب - انتخاب مهاجروانصار الشّوري للمهاجرين و الانصار
ج - حقّ اعتراض نداشتن غائبين درانتخابات ولاللغائب أن يَرُدّ
د - عدم اعتبار مخالفت فلم يكن للشّاهد أن يختار
ه - برخورد با مخالفان ردّوه الي ما خرج منه
و - جنگ با شورش گران فان أبي قاتلوه
از ديدگاه نهج البلاغه، مردم بايد در سرنوشت خود دخالت كنند، رهبر دلخواه خود را برگزينند، و ديگر مديران اجتماعي را با انتخابات آزاد تعيين كنند.
امام علي عليه السلام همواره در سخنراني‌ها و نامه هاي خود، رأي اكثريّت و بيعت آزاد و عمومي مردم را مطرح مي‌كرد،
بسياري در تعريف دموكراسي نوشتند كه:
«دموكراسي يعني دخالت آزاد مردم در انتخابات»
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نيز در نامه اوّل نهج البلاغه نوشت كه:
بايَعَني النّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرِهينَ وَلا مُجْبِرينَ
(مردم با من بيعت كردند در حالي كه نه زور و فشاري بر آنها حاكم بود و نه اجباري داشتند، بلكه آزادي و اختيار به من رأي دادند.)(2).
و در نامه 54 نهج البلاغه اين حقيقت را مطرح مي‌فرمايد كه:
من علاقه اي به انتخاب شدن نداشتم، امّا اكثريّت مردم با شور و هيجان و علاقه اي كه داشتند به من رأي دادند.
وَلَم أُبايعهُم حَتّي بايَعُوني
(من رضايت به بيعت ندادم تا آنكه مردم خود با من بيعت كردند.)(3).
برخي از صاحب نظران نسبت به تعريف دموكراسي اظهار داشتند كه:

دموكراسي و آزادي مردم آن است كه مردم بدون زور و فشار، و هر گونه دخالت قدرتمندان، افراد مورد علاقه خود را براي اداره جامعه انتخاب كنند.
امام علي عليه السلام در نامه 54 به اين حقيقت اشاره دارد كه نوشت:
وَاِنّ العامَّة لَم تُبايِعْني لِسلطانِ غالب
(اكثريّت مردم بدون زور و فشار و دخالت قدرت حاكمي با من بيعت كردند.)(4).
بنابراين اگر دموكراسي به دخالت مردم در سرنوشت خويش مي‌گردد، با اصل امر به معروف و نهي از منكر هماهنگ است.
*****
(1) نامه 6 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صفين ص 29: نصر بن مزاحم (متوفاي 202 هجري)
2- الامامة و السياسة ج 1 ص 93: ابن قتيبة (متوفاي 276 هجري)
3- عقد الفريد ج 4 ص 322: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
4- تاريخ طبري ج 5 ص 235: طبري (متوفاي 310 هجري)
5- تاريخ دمشق (در شرح حال معاويه): ابن عساكر (متوفاي 573 هجري)
6- اخبار الطوال ص 166: دينوري (متوفاي 290 هجري)
7- عقد الفريد ج 2 ص 284: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
8- بحار الانوار (كتب الفتن والمحن): مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري)
9- تذكرة الخواص ص 82: ابن جوزي (متوفاي 654 هجري)
10- ارشد ج 1 ص 237: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري).
نامه 4/1 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- الامامة والسياسة ج 1 ص 67: ابن قتيبة(متوفاي 276 ه)
2- كتاب جمل ص395-398- 131: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
3- ربيع الابرار ج 4 (باب العداوة والبغضاء): زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- كتاب أمالي ج 2 ص 718-359 م43: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
5- الامامة والسياسة ص 77-66: دينوري حنفي (متوفاي 282 ه)
6- كتاب أمالي ص 87: ابن الشيخ (متوفاي قرن 5 ه).
نامه 1/54 و 2 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- المقامات في مناقب امير المؤمنين عليه السلام: ابو جعفر اسكافي معتزلي (متوفاي 240 ه)

2- الامامة والسياسة ج 1 ص 70: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- تاريخ ص 173: ابن أعثم كوفي (متوفاي 314 ه)
4- تحف العقول ص94: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
5- روضه كافي ج 1 ص19: كليني (متوفاي 328 ه)
6- مطالب السئوول ص 115: ابن طلحة شافعي(متوفاي 652 ه)
7- كتاب مناقب ص183: خطيب خوارزمي حنفي (متوفاي 993 ه).
نامه 1/54 و 2 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (اسناد گذشته).

برخي «دموكراسي» را به قيام محرومان بر ضد سرمايه داران تفسير كرده اند،
و نوشتند كه دموكراسي يعني عموم مردم و اقشار جامعه بتوانند با قيام بر ضد سرمايه داران و سلطه گران، آنها را كنار زده و خود در سرنوشت خود دخالت كنند،
اگر تعريف دموكراسي اين است، پس جايگاه ارزشي آن را تنها در نهج البلاغه بايد يافت.
وقتي عموم مردم به حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام رأي دادند و حضرت قدرت را به دست گرفت مواضع فكري، سياسي خود را در خطبه 15 به نفع محرومان اين چنين اعلام فرمود:
وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ، وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ؛ لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً.
وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ!
«به خدا سوگند، بيت المال تاراج شده را هر كجا كه بيابم به صاحبان اصلي آن باز مي‌گردانم، گرچه با آن ازدواج كرده، يا كنيزاني خريده باشند،
زيرا در عدالت گشايش براي عموم است، و آن كس كه عدالت بر او گران آيد، تحّمل ستم براي او سخت تر است.» (1).
كه سرمايه داران طّماع قريش را خوش نيامد و در همان آغاز به شورش گري و جنگ طلبي روي آوردند.
و امام علي عليه السلام در عمل نيز سرمايه هاي آنان را بين فقراء تقسيم كرد،
زمين هاي غصب شده را بازگرداند،
و حقوق همگان را مساوي پرداخت،
و آنگاه در يك سخنراني ارزشمند، شركت عموم محرومان را اينگونه به تصوير كشيد:
وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّي انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسَرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ.
«دست مرا براي بيعت مي‌گشوديد و من مي‌بستم، شما آن را به سوي خود مي‌كشيديد و من آن را مي‌گرفتم، سپس چونان شتران تشنه كه به طرف آبشخور هجوم مي‌آورند بر من هجوم آورديد، تا آن كه بند كفشم

پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پايمال گرديدند، آنچنان مردم در بيعت با من خشنود بودند كه خردسالان شادمان، و پيران براي بيعت كردن لرزان به راه افتادند، بيماران بر دوش خويشان سوار، و دختران جوان بي نقاب به صحنه آمدند.» (2).
براي تحقّق تعريف يادشده يكي از محورهاي مهمّ امر به معروف و نهي از منكر است.
*****
(1) خطبه 15 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب الاوائل: ابوهلال عسكري (متوفاي 395 هجري)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 396: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)
3- اثبات الوصية ص 120: مسعودي (متوفاي 346 هجري)
4- شرح قطب راوندي ج 1 ص 163: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
5- جمهرة الانساب (از ابن عباس نقل كرد): كلبي (متوفاي 204 هجري).
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب رسائل: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
2- كتاب احتجاج ج 1 ص 235: مرحوم طبرسي (متوفاي 558 هجري).

حاكميّت افراد پَست و افراطي

ارسطو و نيچه، دموكراسي را بگونه ديگري تفسير كردند و گفتند:
دموكراسي يعني به قدرت رسيدن افراد پَست و فاسد، كه فرو مايگان قدرت را به دست گيرند و انسان هاي بزرگ و شريف را از صحنه قدرت سياسي كنار زنند.
اگر تعريف دموكراسي همان باشد كه اين دو دانشمند بر شمردند، مورد نكوهش نهج البلاغه نيز هست و اصولاً هيچ متفكّر ارزش گرائي به قدرت رسيدن فرو مايگان را نخواهد پذيرفت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام آنگاه كه مشاهده فرمود، مشتي فاسدان فرومايه، حد خورده هاي فراري، آدم كش هاي بي پروا به شام گريختند، و پيرامون معاويه گرد آمدند تا دست به شورش بزنند و قدرت سياسي را به دست گيرند.
خطاب به سربازان فرمود:
تَحُوزُكُمْ الْجُفاة الطَّغام وَاَعرابُ اَهْلِ الشّام
(شما را ستمكاران و فرومايگان و عرب هاي روستانشين شام در يك عمليّات رزمي كنار زدند و وادار به عقب نشيني كردند.)(1).
و در خطبه 51 نهج البلاغه فرمود:
أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ، وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّي جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ.
آگاه باشيد! معاويه گروهي از گمراهان را همراه آورده و حقيقت را از آنان مي‌پوشاند، تا كوركورانه گلوهاشان را آماج تير و شمشير كنند.(2).
و فلسفه پذيرش حكومت اسلامي را در اين حقيقت معرّفي مي‌فرمايد كه مبادا انسان هاي فاسد و فرومايه زمام امور مسلمين را در دست گيرند:
وَلَكِنَّنِي آسَي أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلاً، وَعِبَادَهُ خَوَلاً، وَالصَّالِحِينَ حَرْباً، وَالْفَاسِقِينَ حِزْباً، فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ، وَجُلِدَ حَدّاً فِي الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّي رُضِخَتْ لَهُ عَلَي الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ.
«لكن از اين اندوهناكم كه بيخردان، و تبهكاران اين امّت حكومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگي كشند، با نيكوكاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند، زيرا از آنان كسي در ميان شماست كه شراب نوشيد و حد بر او جاري شد، و كسي كه اسلام را نپذيرفت، امّا بناحق بخشش هايي به او عطا گرديد.» (3).
*****

(1) خطبه 107 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تاريخ طبري ج3 ص89 (حوادث سنة37(: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- فروع كافي ج5 ص40 (كتاب الجهاد) ح4: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب صفين: ابراهيم بن ديزيل (متوفاي 281 ه)
4- بحارالانوار ج 32 ص 472 و 495: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- غرر الحكم ج 3 ص 444: آمدي (متوفاي 588 ه).
خطبه 51 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب صفين ص 201 و 208: نصربن مزاحم (متوفاي 202 هجري)
2- شرح ابي الحديد ج 3 ص 330/329: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 هجري)
3- شرح قطب راوندي ج 1 ص 264: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
4- مروج الذهب ج 2 ص 377: مسعودي (متوفاي 346 هجري)
5- بحارالانوار ج 8 ص 484 كمپاني: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).
1- غرر الحكم ج 3 ص 393: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
2- ارشاد ج 1 ص 243: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري).

بسياري از تفسير كنندگان واژه دموكراسي، آن را به آزادي فكر و بيان اختصاص دادند،
و گفتند كه:
دموكراسي يعني انسان‌ها آزاد باشند تا درست فكر كنند، و تفكّرات خود را آزادانه بيان دارند، و قدرتي نتواند مردم را به خط سكوت بكشاند.
اين حقيقت نيز در سراسر زندگي پيامبران الهي و در حكومت امام علي عليه السلام به روشني ديده مي‌شود.
نه تنها دوستان آزادي فكر و بيان داشتند بلكه كافران و دانشمندان ديگر اديان و مخالفان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام، آزاد بودند تا با پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله وسلم بحث و مناظره كنند، آزادانه انتخاب نمايند، و عقائد و افكار خود را آشكارا بيان دارند.
آنگاه كه امام علي عليه السلام سرگرم سخنراني بود، برخي از خوارج به پا مي‌خواستند اعتراض مي‌كردند، دليل و برهان خود را به رُخ مي‌كشيدند، و آشكارا مخالفت خود را بيان مي‌داشتند و كسي مزاحم آنان نمي‌شد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمود:
يا بُنيَّ لاتَكُن عَبْدَ غَيْرِك وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً
(پسرم برده ديگران مباش در حالي كه خداوند تو را آزاد آفريده است.) (1).
و به استانداران و فرمانداران و كارگزاران حكومتي بارها و بارها تذكّر داد كه مردم را بحال خود بگذاريد تا اظهارات و معتقدات خود را بي هيچ ترس و واهمه اي بگويند.
و فرمود، با آزادي و صداقت مسائل جاري كشور را به من بگوئيد.
در خطبه 216 رهنمود داد كه:
فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَفَرَائِضَ لَابُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا. فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَظُنُّوا بِيَ اسْتِثْقَالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي، وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشْوِرَةٍ بِعَدْلٍ،
«مرا با سخنان زيباي خود مستاييد، تا نفس خود را به وظائفي كه نسبت به خدا و شما دارم خارج سازم، و حقوقي كه مانده است بپردازم، و واجباتي

که برعهده من است و بايد انجام گيرد اداء كنم، پس با من چنان كه با پادشاهان سركش سخن مي‌گويند، حرف نزنيد، و چنانكه از آدم هاي خشمگين كناره مي‌گيرند دوري نجوييد، و با ظاهر سازي با من رفتار نكنيد، و گمان مبريد اگر حقّي به من پيشنهاد دهيد بر من گران آيد، يا در پي بزرگ نشان دادن خويشم.
زيرا كسي كه شنيدن حق، يا عرضه شدن عدالت بر او مشكل باشد، عمل كردن به آن دشوارتر خواهد بود پس، از گفتن حق، يا مشورت در عدالت خودداري نكنيد.» (2).
*****
(1) نامه 87/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.
اسناد و مدارك اين خطبه به اين شرح است:
1- روضه كافي ج 8 ص 352: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
3- دعائم الاسلام ج 2 ص 539: قاضي نعمان (متوفاي 363 هجري)
4- بحار الانوار ج 8 ص 707: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

برخي ديگر از صاحب نظران مانند موريس دو ورژه، دموكراسي را به آزادي مردم در مبارزه با تبعيض و نابرابريهاي اجتماعي، تفسير كردند، كه مردم بتوانند به حقوق خود دست يافته انواع موانع و سلطه گري‌ها را از سر راه بردارند اين تعريف نيز در سراسر نهج البلاغه مطرح است.
امام علي عليه السلام فلسفه حكومت خود را دفاع از محرومان و ريشه كن كردن انواع تبعيضات معرّفي مي‌كند.
در يك سخنراني فرمود:
أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَي الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَي كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَي غَارِبِهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا، وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ!
«سوگند به خدايي كه دانه را شكافت و جان را آفريد، اگر حضور فراوان بيعت كنندگان نبود، و ياران، حجّت را بر من تمام نمي‌كردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پيمان نگرفته بود كه برابر شكم بارگي ستمگران، و گرسنگي مظلومان، سكوت نكنند، مهار شتر خلافت را بر كوهان آن انداخته، رها مي‌نمودم، و آخر خلافت را به كاسه اوّل آن سيراب مي‌كردم، آنگاه مي‌ديديد كه دنياي شما نزد من از آب بيني گوسفندي بي ارزش تر است.» (1).
يعني پس از پذيرش حكومت، ستمگران را مي‌خواهد سركوب كند و از محرومان گرسنه دفاع نمايد.
در سخن راني ديگري هشدار داد كه در حكومت من با انواع تبعيضات و نابرابريها برخورد مي‌شود.
همه در يك مرز و در يك صف قرار خواهند گرفت.
همه غربال مي‌شوند، آنان كه با رشوه و ديگر امتيازات دروغين، بي حساب قدرتي يا اموالي يا مقامي كسب كرده اند محاكمه شده و سقوط خواهند كرد و آنان كه به ستم عقب ماندند يا گرسنه شدند، عقب مانده نگهداشته شدند، حمايت خواهند شد فرمود:
وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً، وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً، وَلَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ، حَتَّي يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ، وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ، وَلَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصَّرُوا، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَقُوا.
«سوگند به خدايي كه پيامبر صلي الله عليه وآله را به حق مبعوث كرد، سخت آزمايش مي‌شويد، چون دانه اي كه در غربال ريزند، يا غذايي كه در

ديگ گذارند، به هم خواهيد ريخت، زير و رو خواهيد شد، تا آن كه پايين به بالا، و بالا به پايين رود، آنان كه سابقه اي در اسلام داشتند، و تاكنون منزوي بودند، بر سر كار مي‌آيند، و آنها كه به ناحق، پيشي گرفتند، عقب زده خواهند شد.» (2).
و مبارزه بي امان خود با تبعيض و نابرابري را اينگونه توضيح مي‌دهد:
الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّي آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ.
«خوارترين افراد نزد من عزيز است تا حق او را باز گردانم، و نيرومندها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.» (3).
بنابراين، دموكراسي با تمام تعاريف آن در نهج البلاغه به نقد و ارزيابي گذاشته شده است و غربي‌ها مطلب تازه اي ندارند كه در سيره حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و در گفتار نورانيش وجود نداشته باشد.
آنچه از خوبي‌ها كه طرح مي‌كنند در نهج البلاغه موجود است.
امّا بسياري از ارزش‌ها در نهج البلاغه وجود دارد كه هنوز مغزهاي تلاش گر اروپائيان و غربي‌ها به آن نرسيده است،
بسيار بايد تلاش كنند، و فراوان بايد بينديشند تا به اُفق نوراني كلام امام علي عليه السلام نزديك گردند.
*****
(1) اسناد و مدارك اين خطبه به اين شرح است:
1- كتاب الجمل ص 62 و 92: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
2- الانصاف في الامامة: ابي جعفر ابن قبه رازي (متوفاي 319 ه)
3- معاني الاخبار ص 343: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
4- علل الشرايع ص 144: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
5- عقد الفريد ج 4: ابن عبدربه (متوفي 328 هجري).
اسناد و مدارك اين خطبه به اين شرح است:
1- البيان والتبيين ج 2 ص 65: جاحظ (متوفاي 255 هجري)
2- غرر الحكم ج 4 ص 143 و 186: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
3- غرر الحكم ج3 ص407: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)
4- النهاية ج 1 ص 132: ابن أثير (متوفاي 606 هجري)
5- الارشاد ص 139/ج 1 ص 225 و 233: شيخ مفيد (متوفاي 413 هجري)
6- عيون الاخبار ج 2 ص 263: ابن قتيبة (متوفاي 276 هجري).
اسناد و مدارك اين رهنمود نوراني به اين شرح است:
1- كتاب أمالي ص 134: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
2- المحاسن و المساوي ج 1 ص 85: بيهقي (متوفاي 458 هجري)
3- اعجاز القرآن ص 189: باقلاني (متوفاي 372 هجري)

4- عقدالفريد ج 1 ص 207: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
5- شرح قطب راوندي ج 1 ص 244: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
6- بحارالانوار ج 39 ص 351: مرحوم مجلسي (متوفاي 1110 هجري).

آزادي فحشاء و بي بندوباري

برخي از واژه دموكراسي سوء استفاده كرده و مي‌گويند:
آزادي و دموكراسي يعني انسان در فحشاء و ارتكاب انواع شهوات و لذّت جوئي‌ها آزاد باشد، و مرز و مانعي در برابر خود ننگرد.
در واقع در مسائل جنسي به تفكّر فرويديسم(1) و هتاريسم جنسي كمونيسم گرايش دارند كه زني تعلّق به مردي نداشته باشد و فرزندي نيز به پدر و مادري نسبت داده نشود.
و انسان چونان حيوانات، در هر كاري و در هر شهوت و هوسي در، هر مكان و زماني، رها و آزاد باشد.
آزادي و دموكراسي را بدون حد و مرز عقلائي و چهارچوب منطقي طرح مي‌كنند.
اگر معني آزادي و دموكراسي اين باشد، مزاحم امر به معروف و نهي از منكر است و نظارت عمومي مزاحم خواسته هاي آنان مي‌باشد.
در صورتي كه در تمام كشورها چنين نيست.
هر كشوري براي خود حد و مرز و قانون و مقرّراتي دارد، و انسان بدون قانون و مقرّرات حساب شده به رشد و كمال نخواهد رسيد،
و آزادي فرد اگر بدون چهارچوب باشد مزاحم آزادي و سلامت جامعه است.
از ديدگاه نهج البلاغه، جهان هستي بر اساس نظم و عدل و قانون و ميزان و محاسبه اداره مي‌شود.
انسان نيز بايد در چهارچوب حساب شده اي اداره گردد.
و نعمت هاي الهي نيز بايد در پرتو شرائط و مقرّراتي مورد استفاده قرار گيرد،
شهوت، نعمت الهي است امّا قانون و مقرّراتي دارد.
خشم، نعمت الهي است امّا جايگاه ارزشي خاصّي در مبارزه و دفاع دارد.
لذّت جوئي، و بهره مندي از لذّت‌ها حد و مرز شناخته شده اي دارد.
اگر مقرّرات و قوانين حساب شده را در روابط اجتماعي ناديده بگيريم نه تنها انسان‌ها آزاد نيستند و دموكراسي تحقّق نمي‌پذيرد بلكه انواع «زدگي ها» و «وابستگي ها» و «بردگي ها» انسان را به سقوط مي‌كشاند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به شهوت هاي بي حدّ و مرز مي‌فرمايد:
وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَي بَصَرَهُ، وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ،

وَوَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا، وَلِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْ ءٌ مِنْهَا، حَيْثُما زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا، وَحَيْثُما أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا؛
لَايَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَهُوَ يَرَي الْمَأْخُوذِينَ عَلَي الْغِرَّةِ، حَيْثُ لَا إِقَالَةَ وَلَا رَجْعَةَ.
كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ، وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَي مَا كَانُوا يُوعَدُونَ. فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ.
«هر كس به چيزي عشق ناروا ورزد، نابينايش مي‌كند، و قلبش را بيمار كرده، با چشمي بيمار مي‌نگرد، و با گوشي بيمار مي‌شنود، خواهشهاي نفس پرده عقلش را دريده، دوستي دنيا دلش را ميرانده است، شيفته بي اختيار دنيا و برده آن است و برده كساني است كه چيزي از دنيا در دست دارند، دنيا به هر طرف برگردد او نيز برمي گردد، و هر چه هشدارش دهند از خدا نمي‌ترسد، از هيچ پند دهنده اي شنوايي ندارد، با اينكه گرفتار آمدگان دنيا را مي‌نگرد كه راه پس و پيش ندارند و در چنگال مرگ اسيرند. مي بيند كه آنها بلاهايي را كه انتظار آن را نداشتند بر سرشان فرود آمد و دنيايي را كه جاويدان مي‌پنداشتند از آنها جدا شده و به آن چه در آخرت وعده داده شده بودند خواهند رسيد، آن چه بر آنان فرود آمد وصف ناشدني است.» (2).
و آنگاه انسان آزاد و آزاده را اينگونه معرفي مي‌كند كه از هواپرستي‌ها و بي بند و باري‌ها فاصله بگيرد.
وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْ ءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهٍ، وَمَا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْ ءٌ إِلَّا يَأتِي فِي شَهْوَةٍ.
فَرَحِمَ اَللَّهُ اِمْرَأً نَزَعَ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَقَمَعَ هَوَي نَفْسِهِ، فَإِنَّ هذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْ ءٍ مَنْزِعاً، وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَي مَعْصِيَةٍ فِي هَوًي.
«آگاه باشيد! چيزي از طاعت خدا نيست جز آن كه با كراهت انجام مي‌گيرد، و چيزي از معصيت خدا نيست جز اينكه با ميل و رغبت عمل مي‌شود، پس رحمت خداوند بر كسي كه شهوت خود را مغلوب و هواي نفس را سركوب كند، زيرا كار مشكل، بازداشتن نفس از شهوت بوده كه پيوسته خواهان نافرماني و معصيت است.» (3).
و از نظر كاربردي پس از سال‌ها تجربه هم اكنون نسل كشورهاي اروپائي و آمريكائي با اين حقيقت تلخ آشنا شدند كه در بي بند و باريها و آزادي بي حد و مرز و دموكراسي بدون چهارچوب حساب شده، همه سرمايه هاي خود را از دست داده و باقيمانده ارزشهاي انساني خود را دارند از دست مي‌دهند.
اصالت خانواده را متزلزل كردند،
و اصالت نسل نيز ضربه پذير شد
و فساد و فحشا همه ارزشها را مسخ كرد

و تا آنجا سقوط كردند كه به سوي مكاتب پوچي پناهنده شدند و در پوچ گرائي و اوتوپيسم آمار خودكشي بالا رفت
و انسان بي هويّت شده و به دنبال گمشده خود روان است امّا آن را هرگز نخواهد يافت.
چون با نام آزادي به بي بندوباري روي آوردند،
اسير انواع ذلّت‌ها و بردگي‌ها و وابسته گي‌ها شدند.
از ديدگاه نهج البلاغه، زشتي‌ها و گناهان، انسان را به بردگي و ذلّت و سقوط مي‌كشاند.
و انسان با گناه، هرگز به آزادي نخواهد رسيد كه فرمود:
اعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَي دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لاَ يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ.
أَلَا وَبِالتَّقْوَي تُقْطَعُ حُمَةُ الْخَطَايَا، وَبالْيَقِينِ تُدْرَكُ الْغَايَةُ الْقُصْوَي.
«اي بندگان خدا! بدانيد كه تقوا، دژي محكم و شكست ناپذير است، اما هرزگي و گناه، خانه اي در حال فروريختن و خوار كننده است كه از ساكنان خود دفاع نخواهد كرد، و كسي كه بدان پناه برد در امان نيست، آگاه باشيد با پرهيزكاري، ريشه هاي گناهان رامي توان بريد، و با يقين مي‌توان به برترين جايگاه معنوي، دسترسي پيدا كرد.» (4).
*****
(1) كه به آزادي بي قيد و شرط جنسي اعتقاد داشت.
اسناد و مدارك اين خطبه به اين شرح است:
1- عقد الفريد ج 4 ص 76: ابن عبدربه (متوفاي 328 هجري)
2- ربيع الابرار (باب الملائكة): زمخشري (متوفاي 538 هجري)
3- غرر الحكم فصل شرح حال پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم: آمدي (متوفاي 588 هجري)
4- شرح قطب راوندي ج 1 ص 461: ابن راوندي (متوفاي 573 هجري)
5- فروع كافي ج 5 ص 369: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري).
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- ربيع الابرار ج 1 ص 210 (خطي): زمخشري (متوفاي 538 هجري)
2- اصول كافي ج 2 ص 443: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
3- كتاب محاسن ص 6: مرحوم برقي (متوفاي 280 هجري)
4- كتاب أمالي ص 153 (مجلس 44(: شيخ صدوق (متوفاي 380 هجري)
5- تفسير عياشي ج 2 ص 262: عياشي (متوفاي 300 هجري)
6- تحف العقول ص 71 و 293: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 هجري).
اسناد و مدارك اين خطبه به شرح زير است:
1- كتاب النهاية ج 2 ص 510: ابن أثير (متوفاي 630 هجري)
2- غرر الحكم ص 97 / ج 1 ص 129: مرحوم آمدي (متوفاي 588 هجري)

3- اصول كافي ج 1 ص 60: مرحوم كليني (متوفاي 328 هجري)
4- شرح ابي الحديد ج 9 ص 209: ابي الحديد (متوفاي 656 هجري).

تبليغات گفتاري

(نظارت بر بازار)
حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام خود در حالي كه تازيانه اي در دست داشت در بازار راه مي‌رفت و كم فروشان و خلافكاران اقتصادي را مجازات مي‌كرد، و بخشنامه اي براي استانداران خود فرستاد كه بازار را كنترل و محتكرين را مجازات كنند.(1).
مرحوم كليني از امام باقر عليه السلام نقل مي‌كند، كه:
هر روز صبح حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام از منزل بيرون آمده، در حالي كه شلاّقي در دست داشت در بازار كوفه قدم مي‌زد و مردم را نصيحت مي‌كرد،
و با صداي بلند رهنمودهائي مي‌داد،
مردم تا صداي حضرت اميرالمؤمنين علي عليه السلام را مي‌شنيدند هر چه در دست داشتند بر زمين مي‌نهادند و گوش مي‌كردند.
سپس به جايگاه خود باز مي‌گشت تا به مشكلات مردم رسيدگي فرمايد.(2).
امروز اگر از اين الگوي رفتاري در بازار شهرها، تيمچه ها، پاساژها، استفاده كنيم، همه جا دفتري براي تبليغات داشته باشيم، و با سيستم صوتي درست و مناسب در اوقات حساب شده، بازاريان را نسبت به كار و توليد و پرهيز از خلافكاري‌ها تشويق و هشدار بدهيم، اثر بسيار چشم گيري خواهد داشت.
*****
(1) دعائم الاسلام ج 2ص 36.
فروع كافي ج5ص151 - و - وسائل الشيعه ج12 ص283 - و - امالي صدوق مجلس 75.

روش هاي تبليغي امام علي (ع)

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بگونه هاي مختلفي تبليغ و امر به معروف مي‌فرمود.
گاهي بالاي منبر مي‌رفت و خطابه ايراد مي‌كرد،
و زماني بر روي تپّه اي مي‌ايستاد و مردم را نصيحت مي‌فرمود،
يا بر روي سنگ بزرگي مي‌ايستاد و سخنراني مي‌كرد.
و برخي از روزها سوار بر اسب در ميان بازار مي‌رفت و تبليغ مي‌كرد.
و براي ميهمانانش مي‌ايستاد و صحبت مي‌كرد،
يا پس از اتمام غذا، تكيه بر بالش مي‌داد و صحبت مي‌فرمود،
كه ده‌ها سخنراني و خطبه از آن حضرت باقي مانده است،
گرچه سيّد رضيّ قدس سره توانسته است 241 سخنراني آن حضرت را جمع آوري كند،
امّا مسعودي مورّخ معروف كه صد سال قبل از سيّد رضيّ مي‌زيست، نوشته است:
«مردم زمان ما بيش از چهارصد و هشتاد و اندي از خطبه هاي امام را حفظ دارند و از آن استفاده مي‌كنند.» (1).
و گاهي به امام حسن عليه السلام يا امام حسين عليه السلام دستور مي‌داد كه تبليغ كنند.
و يا دستور مي‌داد كه سخنان و اندرزهاي حضرت را بنويسند و در ميان مردم بخوانند.(2).
انگيزه امام علي عليه السلام در اكثر سخنراني‌ها «امر به معروف» و «نهي از منكر» بود كه مردم را به سوي نظارت و وحدت و همدلي فرا مي‌خواند.
روش هاي تبليغي حضرت اميرالمؤمنين را در موارد زير مي‌شود شناسائي كرد
در زمان خليفه اوّل
در زمان خليفه دوّم
در زمان خليفه سوم
*****
(1) مروج الذّهب ج 2.
جمهرة الخطب نوشته احمد زكي، و الغارات، و الامامة و السياسة ج 1 ص 154، ومسترشد ص 95.

روش هاي تبليغي حضرت اميرالمؤمنين(ع) را در موارد زير مي‌شود شناسائي كرد

در زمان خليفه اوّل

1- نظارت بر امور جاري كشور
2- درخواست دخالت و نظارت از مردم
3- نظارت و دخالت در مشكلات قضائي
4- تبليغ ويژگي هاي عترت
5- نظارت و دخالت در امور ديني
6- مناظره نسبت به حادثه بزرگ غدير
7- اعتراض بر كاستي‌ها و ستم ها
8- درخواست از مهاجر و انصار براي دفاع از ولايت
9- ايراد سخنراني براي آگاهي مردم
10- تشويق مردم به قيام و فرياد
11- پاسخ دادن به ايرادات و شبهات ديگر ملل اسلامي

در زمان خليفه دوّم

1- نظارت بر امور جاري كشور
2- شركت در جلسات مشورتي
3- نظارت و دخالت در مسائل قضائي (و حلّ بن بست ها)
4- اعتراض بر كاستي‌ها و بي عدالتي ها
5- دخالت و جلوگيري از احكام ظالمانه
6- اعتراض از تبعيضات اقتصادي
7- اعتراض از تغيير حلال و حرام
8- پاسخ به علماي مسيحي و يهودي

در زمان خليفه سوم

1- نظارت بر امور جاري كشور
2- اعتراض بر بي عدالتي ها
3- اعتراض از مسخ ارزش ها
4- اعتراض از احكام ظالمانه قضائي
5- اعتراض از سنّت گرائي خليفه
6- سخنراني هاي افشاگرانه
7- پند و اندرز دادن به خليفه
8- هشدار دادن به گروه هاي تندرو
9- سخنراني حساب شده براي معرّفي ارزش ها
10- بي اعتنائي به حرف خليفه در بدرقه اباذر
11- نظارت بر اسلام و پاسداري دين
12- نظارت و مناظره با دانشمندان اديان

پس از كودتاي سقيفه و آرام كردن مردم، و تحقّق حكومت خليفه اوّل، زمينه رياست خليفه دوّم نيز فراهم شد كه با انواع خشونت‌ها هر چه مي‌خواست انجام مي‌داد، و به اعتراف نويسندگان اهل سنت حدود 94 حلال را حرام كرده بود، و مردم در سكوت و سازش، اعتراض نمي‌كردند.
در آغاز خلافت براي آنكه مطمئن شود ديگر اعتراض كننده اي وجود ندارد، در بالاي منبر گفت:
لَوْ صَرَفْنا عَمَّا تَعْرِفُونَ اِلي ما تُنْكَرُونْ، ما كُنْتُمْ صانِعين؟
«اگر از احكام الهي كه مي‌شناسيد دست برداريم و مسائلي را مطرح كنيم كه در اسلام نباشد، چه خواهيد كرد؟»
خليفه دوم تا سه بار سئوال خود را تكرار كرد، امّا متأسّفانه كسي پاسخ نداد.
امام علي عليه السلام كه آن وضع اسف بار را شاهد بود برخاست و فرمود:
تو را به توبه كردن وادار مي‌كنيم.
خليفه گفت: اگر توبه نكنم؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
اِذَنْ لَنَضْرِبُ فِيهِ عَيْناكَ
«درآن هنگام بين دو چشم تو را با شمشير مي‌زنيم»
اين جواب قاطع و شجاعانه امام علي عليه السلام، خليفه را به عقب نشيني وادار كرد و گفت:
شكر خدا را در امّت اسلام هستند كساني كه اگر بخواهيم كجروي داشته باشيم ما رابه راه راست مي‌كشانند.(1).
اين الگوي رفتاري در پاسخ دادن به خليفه دوّم، يكي از مصاديق روشن نظارت مردمي است.
اگر مردم مسائل جاري كشور اسلامي را به درستي بشناسند و ريشه‌ها و علل و عوامل كاستي‌ها و انحرافات را بدانند و با عوامل آن بر خوردِ بجا و شايسته اي داشته باشند، جامعه راهِ سلامت را مي‌پيمايد و انواع انحرافات در آن راه پيدا نمي‌كند.
بنابراين مردم بايد به دولت مردان تذكّر دهند،
آنها را نصيحت كنند،
و در امور جاري كشور اسلامي دخالت كرده، نظارت دقيق داشته باشند،
كه اگر نظارت مردمي تحقّق يابد، بسياري از بزهكاري‌ها مطرح نمي‌شود.
چون امّت اسلامي پس از رسول خدا عليه السلام امر به معروف و نهي از

منكر را از ياد بردند، و نظارت دقيق نكردند و بي تفاوت شدند، حاكمان ستمكار بر آنها مسلّط شده و ارزش هاي اسلامي را به دست فراموشي سپردند، كه حضرت اباعبداللّه عليه السلام نيز در همين رابطه فرمود:
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ عَلي الْاِسْلامِ اَلسَّلامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلَ يَزيدَ.
ثم أقبل الحسين عليه السلام علي مروان و قال:
وَيْحَكَ! أَتَأْمُرُني بِبَيْعَةِ يَزيدَ وَهُوَ رَجُلٌ فاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطاً مِنَ الْقَولِ يا عَظِيمَ الزُّلَلِ!
لا أَلُومُكَ عَلَي قَوْلِكَ لِأَنَّكَ الْلَعينُ اِلَّذيّ لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وَ أَنْتَ في صُلْبِ أَبيكَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّه صلي الله عليه وآله لايُمْكِنُ لَهُ وَلا مِنْهُ إِلاَّ أَنْ يَدْعُوَ اِلي بَيْعَةِ يَزيدَ.
ثم قال عليه السلام:
إِلَيْكَ عَنّي يا عَدُوَّ اللَّهِ؟ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وَالْحَقُّ فينا وَ بِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنا، وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله يَقُولُ:
الخلافة محرمة علي آل أبي سفيان، و علي الطلقاء أبناء الطّلقاء، فاذا رأيتم معاوية علي منبري فابقروا بطنه.
فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَآهُ أَهْلُ المَدينَةِ عَلي مِنْبَرِ جَدّي فَلَمْ يَفْعَلُوا ما أُمِرُوا بِهِ، فَابْتَلاهُمُ اللَّهُ بِاِبْنِهِ يَزيدَ! زادَهُ اللَّهُ في النَّارِ عَذاباً.(2).
(ما همه از خدائيم و به سوي او بازمي گرديم، و بايد بر اسلام سلام فرستاد كه دارد از بين ما مي‌رود، زيرا امّت اسلامي دچار حاكمي چون يزيد شد، واي بر تو اي مروان! تو مرا دستور مي‌دهي كه با يزيد بيعت كنم؟ در حاليكه او مردي فاسق است.
«به تحقيق سخن ناروائي گفتي اي كسي كه لغزش هاي تو فراوان و بزرگ است»
تو را بر اين سخن زشت سرزنش نمي‌كنم زيرا تو لعنت شده اي هستي كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم تو را در حالي لعنت كرد كه بر پُشت پدرت «حَكَم» بن عاص بودي.
و همانا كسي را كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم لعنت كند، چاره اي جز اين ندارد كه مردم را به بيعت يزيد بخواند.
از من دور شو اي دشمن خدا!
ما اهل بيت رسول خدائيم، و حق در ميان ماست، و زبان ما به حق سخن مي‌گويد و بتحقيق خودم از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه مي‌فرمود:
«خلافت اسلامي بر فرزندان ابوسفيان حرام است، و بر آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان حرام است، پس هرگاه معاويه را بر روي منبر من

ديديد شكم او را پاره كنيد».
پس سوگند به خدا! مردم مدينه معاويه را بر منبر جدّ من رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم ديدند و دستور پيامبر را اجرا نكردند كه خداوند آنها را به پسرش يزيد دچار كرد، خدا عذاب او را در آتش زياد كند).(3).
*****
(1) مناقب خوارزمي ص 52،و حكومت در اسلام ص 324.
اسناد اين كلام نوراني به اين شرح است:
1- فتوح ابن اعثم كوفي ج5 ص17
2- مقتل الحسين عليه السلام خوارزمي ج1 ص184
3- لهوف ابن طاووس ص20
4- مثير الاحزان ص10.
فرهنگ سخنان امام حسين عليه السلام، نوشته: مؤلّف، حديث 251.

روش هاي امر به معروف و نهي از منكر

اشاره

مي دانيم كه تكامل و رشد جامعه اسلامي به احياء «امر به معروف» و «نهي از منكر» بستگي دارد.
و مي‌دانيم كه امر به معروف و نهي از منكر مراحلي دارد،(1) و اگر تمام مراحل آن با دقت و هوشياري لازم انجام نشود تأثيري نخواهد گذاشت.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هم به تبليغ و نصيحت و اندرز و هشدار دادن توجّه دارد، و هم در صحنه بازار و جامعه حضور پيدا مي‌كرد، و شخصاً از گناه و تخلّف و احتكار و خيانت اقتصادي هشدار مي‌داد،
تهديد مي‌كرد و از عذاب الهي مي‌ترساند.
آيا تنها شيوه تبليغي و گفتاري كافي است؟
نه، هرگز!
امام علي عليه السلام ديگر مراحل امر به معروف و نهي از منكر را نيز اجراء مي‌كرد.
*****
(1) براي اطلاع بيشتر از مراحل امر به معروف و نهي از منكر از ديدگاه امام خميني قدس سره به رساله عمليّه ايشان مسئله 2804 تا 2807 مراجعه نمائيد.

تذكّر و مجازات در بازار

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به مراكز تجاري و اقتصادي توجّه خاصّي داشت، در بازار كوفه راه مي‌رفت؛
بازاريان را نصيحت مي‌كرد، و اگر كسي خلافي مرتكب مي‌شد، با شلاّق او را مجازات مي‌فرمود.
در كتاب دعائم الاسلام نقل شد كه:
امام علي عليه السلام در حالي كه تازيانه اي در دست داشت در بازار شهر راه مي‌رفت، و كساني را كه كم فروشي و تقلّب مي‌كردند، شخصاً تنبيه مي‌فرمود.(1).
و براي استانداران خود نيز بخشنامه اي فرستاده بود كه بر بازار نظارت كنند و متخلّفان را مجازات نمايند.
اينگونه از روش ّهاي برخوردي، جايگاه بسيار روشن و والائي در جامعه دارد كه به جاي پرونده سازي‌ها و سرگردان شدن در مشكلات بروكراسي، با شيوه هاي صحيح و آسان، جرم و مجرم شناسائي و براساس احكام اسلام مجازات مي‌شدند.
*****
(1) دعائم الاسلام ج 2 ص 36.

زدن جواني كه به ناموس مردم نگاه مي‌كرد

در ايّام مراسم حجّ جواني وارد خانه خدا شد كه صورتش سرخ بود، وقتي علّت را از او پرسيدند.
گفت:
علي بر صورتم سيلي زده است.
خليفه دوم آن جوان را به حضور خود طلبيد و ماجرا را پرسيد.
جوان پاسخ داد: علي به صورتم سيلي زد.
منتظر ماندند تا آنكه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وارد خانه خدا شد، خليفه پرسيد:
اي علي بن ابيطالب، آيا شما اين جوان را سيلي زديد، كه صورتش سرخ شد؟
حضرت فرمود: آري.
خليفه پرسيد: چرا؟
امام علي عليه السلام پاسخ داد:
رَأَيْتُهُ يَنْظُرُ حُرُمَ الْمُسْلِمينَ
«او را ديدم كه به نواميس مسلمانان با چشم گناه آلود نگاه مي‌كرد.»
وقتي خليفه پاسخ حضرت را شنيد، به آن جوان گفت:
از پيش من دور شو.
فَقَدْ رَاكَ عَيْنُ اللَّهِ وَ ضَرَبَكَ يَدُ اللَّهِ
«همانا چشم خدا تو را ديد و دست خدا تو را زد.» (1).
اگر ناظرين خود ساخته و پاكان دلسوز در همه جا حاضر باشند و زشتي‌ها و گناه را اينگونه شناسائي و پاسخ دهند، فساد و منكرات در جامعه اسلامي رشد نخواهد كرد و سلامت فرد و جامعه را تهديد نمي‌كند.
*****
(1) شهرستاني در ملل و نحل در باب غلوّ، و طبري در رياض النّضرة، و ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه، و چرا شيعه شدم ص218.

نهي از شنيدن غيبت

شخصي وارد منزل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شد و در كنار امام مجتبي عليه السلام نشست و درد دل مي‌كرد، تا اينكه در لابلاي كلماتش از كسي سخن گفت.
اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به فرزندش فرمود:
«فرزندم گوش خود را از اينگونه عيب جوئي‌ها پاك نگهدار، زيرا غيبت كننده پليدترين چيزهائي كه دارد در ظرف گوش تو مي‌ريزد.»
يعني همچنان كه بايد مواظب بود تا بدن و لباس انسان آلوده نشود، بايد مراقبت كرد تا ظرف گوش و دل انسان نيز پاك بماند، و به هر سخني نبايد گوش فرا داد.(1).
عمل به سخن وحي گونه امام علي عليه السلام نظارت دقيق بر امور اجتماعي و خانواده را مي‌طلبد كه نگذاريم در مجلس ما، در منزل ما از كسي عيب جوئي كنند،
بايد عنان سخن را به دست گيريم و محور گفتگوهاي دوستانه را به سَمت و سوئي ببريم كه آلوده به غيبت نگرديم.(2).
كه حضرت در خطبه 141 نهج البلاغه اينگونه رهنمود داد كه:
أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ.
أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَيُحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِكَ يَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.
فسئل عليه السلام، عن معني قوله هذا، فجمع أصابعه و وضعها بين أذنه و عينه ثم قال:
الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!
«اي مردم! آن كس كه از برادرش اطمينان و استقامت در دين، و درستي راه و رسم را سراغ دارد، بايد به گفته مردم درباره او گوش ندهد.
آگاه باشيد! گاهي تيرانداز، تير افكند و تيرها به خطا مي‌رود، سخن نيز چنين است، درباره كسي چيزي مي‌گويند كه واقعيّت ندارد و گفتار باطل تباه شدني است، و خدا شنوا و گواه است.
بدانيد كه ميان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نيست.
(پرسيدند: معناي آن چيست؟ امام علي عليه السلام انگشتان خود را ميان چشم و گوش گذاشت و فرمود:)
باطل آن است كه بگويي شنيدم، و حق آن است كه بگويي ديدم.» (3).
*****

(1) اختصاص شيخ مفيد ص 225، و بحارالانوار ج 75 ص 259.

ياران و شاگردان حضرت امام خميني قدس سره نقل مي‌كنند:
وقتي در اطاق پذيرائي امام خميني قدس سره، شاگردان او جمع مي‌شدند و صحبت مي‌كردند. امام قدس سره از اطاق شخصي خود بيروت آمده با صراحت تذكّر دادند كه: من راضي نيستم در منزل من از كسي غيبت كنيد.
خطبه 141 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- دستور معالم الحكم ص 139: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه)
2- عين الادب والسياسة ص 215: ابن هذيل (متوفاي 389 ه)
3- كتاب خصال ج1 ص236 ح78 باب الاربعة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
4- عقدالفريد ج 6 ص 268: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
5- كتاب النهاية (در ماده صبع): اين أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
6- بحارالانوار ج72 ص196 و197: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- شرح نهج البلاغه ج9 ص72: ابن ابي الحديد معتزلي (متوفاي 655ه)
8- غرر الحكم ج 4 ص 475 و 486: آمدي (متوفاي 588 ه).

روش هدايت مردم يمن

هدايت مردم و جوامع جاهلي داراي ظرافت‌ها و ويژگي هاي خاصّي است
كه در فصل روش هاي امر به معروف و نهي از منكر، بايد ارزيابي شود.
راه نفوذ در دل ها، دقّت هاي اخلاقي لازم دارد، تا مردم هدايت گردند و بر
سر دو راهي هدايت يا گمراهي، هدايت را انتخاب كنند.
اگر كسي خود تربيت نشده باشد؛
و روش هاي امر به معروف را نداند؛
و با روش هاي نادرستي مردم را به راهي يا مكتبي فرا خواند؛
تأثيري نخواهد داشت؛
رسول خدا عليه السلام براي هدايت مردم يَمَن ابتداء، (خالد بن وليد) را با
جمعي از سپاهيان به آن سامان فرستاد، كه شش ماه در ميان مردم يَمَن
اقامت كردند، و هرچه مردم را دعوت به اسلام كردند كسي از آنها
نمي‌پذيرفت.
تا آنكه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم حضرت اميرالمؤمنين عليه
السلام را به سوي يمن فرستاد كه مردم يمن به تدريج مسلمان شدند.
زيرا (خالد بن وليد) تازه مسلماني بود كه تظاهر به ايمان مي‌كرد،
كسي كه خود مؤمن واقعي نباشد،
و راه هاي نفوذ در دل‌ها را نداند،
و براي هدايت مردم احساس مسئوليّت نكند، نمي‌تواند دل هاي مردم را
دگرگون سازد، در صورتي كه امام علي عليه السلام اوّلين مسلمان است
و در هجرت و جهاد، گوي سبقت را برده و شيوه هاي تبليغ را مي‌داند و
مي‌تواند در رفتار و كردار، حق و حقيقت را بشناساند.
طبري روايت كرده است:
از براء بن عازب كه او گفت:
رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خالدبن وليد را به سوي اهل يمن
فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت كند. پس من در ميان كساني كه با او
روانه شدند بودم.
او شش ماه ميان آنها اقامت كرد، ولي آنها چيزي از دعوت او را اجابت
نمي‌كردند
پس پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم علي بن ابيطالب عليه السلام را
فرستاد و به او فرمان داد كه خالد و همه كساني را كه بدنبال او آمده
بودند برگرداند، مگر كسي كه بخواهد با علي عليه السلام باقي بماند.
پس علي عليه السلام او را به حال خود گذارد.
من در ميان كساني كه بدنبال علي عليه السلام آمده بودند قرار داشتم،

چون به نزديكي شهر يمن رسيديم اين خبر به آنها رسيد.
مردم يمن براي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام گرد آمدند و علي نماز صبح را با آنان به جماعت خواند، پس از نماز ما را در يك صف منظّم نمود و خود پيشاپيش ما قرار گرفت.
آنگاه خداي را ستايش كرد، سپس بر آنها نامه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را خواند، و با شيوه هاي صحيح تبليغ، مردم را با سخنان حكيمانه پند داد و اسلام را و ويژگي هاي دين كامل الهي را معرّفي كرد.
پس همه مردم همدان در يك روز ايمان آوردند. علي عليه السلام اين خبر را براي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم نوشت.
هنگامي كه پيامبر، نامه او را خواند، سجده كرد، آنگاه نشست و فرمود:
«السَّلامُ عَلَي هَمْدانَ»
«سلام بر همدان».

تلاش در نابودي فتنه ها

اشاره

در فتنه سياسي مربوط به خليفه سوم هر كسي به منافع خود مي‌انديشيد.
برخي سكوت كردند؛
و بعضي در نهان علاقه داشتند كه خليفه سوم از بين برود و همانند عائشه مي‌گفتند:
عثمان را بكشيد.
و بعضي ديگر چون معاويه به حكومت خود فكر مي‌كردند،
كمتر كسي براي رفع فتنه‌ها تلاش مي‌كرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شب و روز مي‌كوشيد تا فتنه‌ها از بين برود و امنيّت اجتماعي حاكم گردد.
در آن روزها كه انقلابيّون در بيرون منزل خليفه سوم اجتماع كرده و با راه انداختن سر و صدا از او انتقاد مي‌كردند.
و مردم مدينه از خليفه سوم چندان دلِ خوشي نداشتند،
و نامه پنهاني خليفه سوم به فرماندار مصر، بيشتر موجب اظهار تنفّر و انزجار مصري‌ها گرديد.
مجاهداني همچون ابن مسعود و عمّار ياسر و اباذر كه از خليفه خاطره بدي داشتند با اتّفاق انقلابيُّون مصر و بصره بر ضدّ خليفه سوم هم صدا شدند.
كم كم بر شور و هيجان مردم افزوده شد و خانه خليفه كاملاً به محاصره انقلابيّون درآمد.
محاصره كنندگان از خليفه سوم مي‌خواستند كه:
هم از رفتار خود توبه كند،
و هم مروان را به آنها تحويل دهد،
و هم حقوق ضايع شده ايشان را به آنها برگرداند.
شورشيان درباره خواسته هاي خود اصرار و تأكيد مي‌ورزيدند.
در اين حال خليفه سوم احساس خطر نمود، بناچار از فرماندهان لشگر و عاملان خود كمك خواست و نوشت كه در اين كار عجله كنند.
خليفه سوم با اطرافيان خود به مشاوره پرداخت و آنها صلاح ديدند كه از امام علي عليه السلام استمداد جويند.9

پيشنهاد امام علي(ع) به انقلابيّون

خليفه سوم حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام را به حضور طلبيد به او پيشنهاد كرد كه از جانب وي به محاصره كنندگان بگويد كه:
خليفه سوم به خواسته هاي ايشان جواب مثبت خواهد داد، ولي لازم است براي اين كار سه روز به خليفه مهلت بدهند، زيرا خليفه سوم سوگند ياد كرد كه خواسته هايشان را بجا آورد.
اميرالمؤمنين عليه السلام پيام خليفه سوم را به شورشيان رسانيد و فرمود كه:
خليفه سوگند اكيد مي‌خورد كه در عرض سه روز تمام خواسته هاي شما را بجا آورد.
انقلابيّون فرمايش آن حضرت را قبول كردند و خوشحال شدند و تعهّد نامه اي هم ميان انقلابيّون و خليفه در اين رابطه به امضاء رسيد.
امّا مروان بن حكم، خليفه سوم را از اين اقدام منع كرد و نگذاشت به وعده هاي خود عمل كند و به خليفه چنين گفت:
وَاللَّهِ لِإِقامَةُ عَلي خَطيئَةٍ يُسْتَغْفَرَ مِنْها اَجْمَلُ مِنْ تَوْبَةٍ يُخَوَّفُ عَلَيْها(1).
«به خدا سوگند، باقي بودن و استقامت ورزيدن بر گناهي كه از آن استغفار مي‌كني بهتر و زيباتر از توبه است كه از ترس آن را بجا مي‌آوري.»
بالاخره مهلت تعيين شده پايان يافت،
نه اصلاحي صورت گرفت،
و نه فرمانداري بر كنار شد،
و نه حقّ پايمال شده اي به صاحب آن حق بازگشت.
انقلابيّون كه در اين سه روز دست از محاصره برداشته و در كنار مدينه به انتظار نشسته بودند، مشاهده كردند كه خليفه به هيچ يك از وعده هايش عمل نكرد، لذا با جدّيّت تمام و با دادن شعارهاي تند وارد شهر شدند و كاخ خلافت را به محاصره خود در آوردند.(2).
اين بار مدّت محاصره به طول انجاميد و هر روز كه مي‌گذشت حلقه محاصره تنگ تر مي‌شد و كار به جائي رسيد كه نگذاشتند آب و غذا به خانه خليفه سوم برسد.
خليفه سوم جريان را به اميرالمؤمنين عليه السلام اطّلاع داد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام ناراحت شده، به فكر رسانيدن آب به خليفه افتاد.
*****
(1) كامل ابن اثير ج 3 ص 165.

كامل ابن اثير ج 3 ص 171، و الامام علي ج 2 ص 168، و شرح ابن ابي الحديد ج 2 ص 152، زندگاني اميرالمؤمنين ص 198 - 197.

كمك رساني به خليفه سوم

پس از مدّتي انقلابيّون ديدند كه علي عليه السلام به همراه سه نفر با مشك آب به طرف خانه خليفه سوم مي‌آيد،
محاصره كنندگان تصميم داشتند كه نگذارند مشك هاي آب به خليفه سوم برسد، ولي از علي عليه السلام شرم نمودند و جرأت نكردند كه جلوي او را بگيرند.
آنها اميدوار بودند كه ابتداء طلحه پيش برود و مانع شود و سپس آنها جرأت يابند و مانع آن شوند.
طلحه به جانب علي عليه السلام حركت كرد، ولي نمي‌توانست حرف بزند، مردم به اميد اينكه طلحه فرمان جلوگيري از حاملان آب را خواهد داد، و آنها جلوي حاملان آب را سدّ خواهند كرد.
در اين حال علي عليه السلام طلحه را مورد عتاب قرار داد و فرمود:
مردم بگذاريد آب‌ها به خليفه برسد.
مردم ناچار تسليم شدند و با اكراه راه مشك داران را باز كردند و مشك هاي آب به خانه خليفه وارد گرديد.
طلحه از اين منظره عصباني شد، ولي خشم خود را فرو خورد.(1).
پس از آن انقلابيّون محاصره را تنگ تر از پيش ساخته و نگذاشتند كه كسي آب و نان به داخل خانه برساند و براي كشتن خليفه سوم آماده شدند.
*****
(1) الامام علي ج 2 ص 277، و نور الابصار ص 83.

دفاع از خليفه

امام علي عليه السلام چون مردم را در كشتن خليفه سوم مصمّم ديد، دستور داد كه فرزندانش حسن و حسين عليهما السلام با عدّه اي از خدمت گذاران اسلحه بردارند و در كنار درب خانه خليفه در مقابل شورشيان آماده دفاع شوند و نگذارند كه كسي از مهاجمين به داخل خانه راه يابد.
ايشان با چند نفر ديگر درب خانه خليفه را در اختيار خود گرفتند و همانگونه كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دستور داده بود، نگذاشتند از مهاجمين به آنها نزديك شوند.
طلحه و زبير هم كه چنين ديدند براي حفظ ظاهر فرزندان خود را به ياري آنها فرستادند.(1).
عبدالفتّاح عبدالمقصود مي‌نويسد كه:
پيرمرد (خليفه سوم) در تيره ترين لحظات بيچارگي هم حاضر نبود شك را از قلبش ريشه كن كند و هميشه نسبت به علي عليه السلام شك در دل داشت و خود كوچكترين قدرتي براي زدودن آن نداشت،
به همين ترتيب ذهن ناتوان و زبونش او را به تضادّهاي مداوم مي‌كشانيد، همينكه كارها عليه او دست به دست هم مي‌دادند واز مردم نسبت به جان خويش مي‌ترسيد، به دنبال علي عليه السلام مي‌فرستاد و او را به خود نزديك مي‌كرد.
وقتي مي‌ديد مردم تا حدّي نرم گرديده و خاموش شده اند، اين را بر اثر سلطه و نفوذ حريف مي‌دانست و در نتيجه از او مي‌ترسيد و او را تبعيد مي‌كرد.
امام علي عليه السلام پيوسته در معرض اين تقرّب و تبعيد قرار گرفته بود.
در قبال اين وضع خليفه پير، هيچ تفسيري بهتر از اين ندارد كه بگوئيم:
اين يك حالت نفساني و ذاتي بود كه پيرمرد تسلّطي بر آن نداشت.
امّا حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با آن كرامت نفس و سعه صدري كه داشت، نه دلتنگ مي‌شد و نه از خليفه سوم كينه اي به دل مي‌گرفت، هرچند خليفه سوم در باطن از علي عليه السلام دل خوشي نداشت، و ابن عبّاس را به سراغ امام علي عليه السلام فرستاد و اظهار داشت كه:
يا اباالحسن، خليفه سوم مي‌خواهد كه مدينه را به سوي يَنْبُع (باغ هايي در اطراف مدينه) ترك كني.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام تبسّمي كرد و آماده شد كه از مدينه بيرون رود و فقط فرمود:
يَا بْنَ عَبَّاسٍ، مَا يُرِيدُ عُثْمانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلاً نَاضِحاً بِالْغَرْبِ: أَقْبِلْ وَأَدْبِرْ! بَعَثَ إِلَيَّ أَنِ اخْرُجَ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَ أَنْ أَقْدُمَ، ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ!

وَاللّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّي خَشِيتُ أنْ أكُونَ آثِماَ.
(اي پسر عبّاس! عثمان جز اين نمي‌خواهد كه مرا سرگردان نگهدارد، گاهي بروم، و زماني برگردم،(2) يك بار پيغام فرستاد از مدينه خارج شوم، دوباره خبر داد كه باز گردم، هم اكنون تو را فرستاده كه از شهر خارج شوم.
به خدا سوگند! آنقدر ازاو دفاع كردم كه ترسيدم گناهكار باشم.)(3).
طبري نيز در تاريخ خود جمله اي قريب به همين مضمون را از امام علي عليه السلام در جواب (سعد بن ابي وقّاص) نقل كرد:
وَاللّهِ ما زِلْتُ اَذُبُّ عَنْهُ حَتّي اِنّي لَأَسْتَحْيي.(4).
«به خدا سوگند پيوسته از عثمان دفاع كرده ام كه من از مردم خجالت مي‌كشم.»
در اينجا ابن ابي الحديد مي‌گويد:
به خدا سوگند علي بن ابيطالب عليه السلام در ياري عثمان آنچنان تلاش مي‌كرد كه اگر برادرش جعفر به جاي عثمان در محاصره قرار گرفته بود، در ياري او بيشتر از اين تلاش نمي‌كرد.(5).
و ادامه مي‌دهد كه:
عَلِيٌّ اَبَرُّ النّاسِ مِنْ دَمِهِ وَ قَدْ صَرَّحَ بِذالِكَ في كَثيرٍ مِنْ كَلامِهِ مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ
وَ اللّهِ ما قَتَلْتُ عُثْمانَ وَ لا مالأْتُ عَلَي قَتْلِهِ وَ صَدَقَ صَلَواتُ اللّهِ عَلَيْهِ.(6).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به خون خليفه سوم از همه پاك تر بود، كه در اكثر سخنراني هاي خود به اين حقيقت اشاره فرمود:
مانند سخن آن حضرت المؤمنين عليه السلام كه:
(سوگند به خدا من در كشتن عثمان دخالت نداشتم، و به قتل او نيز علاقه اي نشان ندادم.)
و امام علي عليه السلام راست گفت كه درود خدا بر او باد.
امام علي عليه السلام براي ريشه كن شدن فتنه ها، هم مجاهديني كه در مسجد گِرد آمده بودند را نصيحت مي‌كرد و از هرگونه اقدام نابجا پرهيز مي‌داد و هم خليفه سوم را پند مي‌داد كه از خدا بترسد و به خواسته هاي مردم مسلمان احترام بگذارد تا آتش فتنه‌ها بالا نگيرد.
اينگونه از دخالت‌ها و نظارت‌ها و پند دادن‌ها و هشدارها از مصاديق روشن «امر به معروف» و «نهي از منكر» است.
اگر همه مردم مدينه، و سران و دست اندركاران امور جاري آن روزگاران چونان حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عمل مي‌كردند، حوادث و فتنه هاي ناگواري پديد نمي‌آمد.
*****
(1) نورالابصار ص 83.

يجعلني جَمَلاً ناضحاً (مرا چون شتر آبکش قرارداد) ضرب المثل است و پیامش همان است که در ترجمه آمد.
خطبه 240 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که اسناد آن به این شرح است:
1- عقد الفريد ج 4 ص 309: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
2- كتاب كامل ج 1 ص 11: مبرد (متوفاي 258 ه)
3- الامامة والسياسة ج 1 ص 34: ابن قتيبة(متوفاي 276 ه)
4- غرر الحكم ص 318: آمدي (متوفاي 588 ه).
تاريخ طبري ج 6 ص 2998.
شرح ابن ابي الحديد بنا به نقل كتاب ابوطالب مؤمن قريش ص 38.
شرح ابن ابي الحديد ج 1 ص 200.

تلاش در اصلاح نابساماني ها

اشاره

يكي از راه هاي تحقّق نظارت مردمي، و مطرح شدن صحيح «امر به معروف» و «نهي از منكر»، و اصلاح نابساماني ها، مبارزه با بدعت هاست.

مبارزه با بدعت ها

اشاره

مهمّ ترين چيزي كه علي عليه السلام را در كنار غصب خلافت، در ايّام حكمراني سه خليفه، از همه بيشتر رنج مي‌داد، بدعت و نوآوري هاي دروغين در دين بود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نگران بود كه سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و به دنبال آن دين اسلام دست خوش تحريف و دگرگوني گردد.(1).
آن حضرت قبل از رسيدن به خلافت بارها از بدعت‌ها شكوه مي‌كرد.
كه خطاب به خليفه سوم نسبت به زنده كردن سنّت‌ها و ميراندن بدعت‌ها فرمود:
إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدِ اسْتَشْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَي أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ.
إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاكَ إِلَي شَيْ ءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْ ءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ.
وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - كَما صَحِبْنا وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ولاابْنُ اَلْخَطَّابِ بِاَوْلَي بِعَمَلِ الحَقِّ مِنْكَ وَاَنْتَ اَقْرَبُ إلي اَبِي رُسُول اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم وَشِيجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا؛ وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا.
فَاللَّهَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ! فَإِنَّكَ - وَاللَّهِ - مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمًي، وَلَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ.
فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدِيَ وَهَدَي، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً.
وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَيِّرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ.
وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً، وَأَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً. وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم يَقُولُ:
«يُؤْتَي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَي فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَي، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا».
وَإِنِّي أَنْشُدُكَ اللَّهَ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ:
يُقْتَلُ فِي هذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَيَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَيَبُثُّ الْفِتَنَ فِيهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجاً، وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجاً.
فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَ تَقَضِّي الْعُمُرِ.
فَقَالَ لَهُ عُثْمانُ: «كَلِّمِ النَّاسَ فِي أَنْ يُؤَجِّلُونِي، حَتَّي أَخْرُجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ»

فَقَالَ عليه السلام: مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ، وَمَا غَابَ فَأَجَلَهُ وُصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ.(2).
«همانا مردم پشت سر من هستند، مرا ميان تو و خودشان ميانجي قرار دادند، به خدا نمي‌دانم با تو چه بگويم؟ چيزي را نمي‌دانم كه تو نداني، تو را به چيزي راهنمايي نمي‌كنم كه نشناسي، تو مي‌داني آنچه ما مي‌دانيم،
ما به چيزي پيشي نگرفته ايم كه تو را آگاه سازيم، و چيزي را در پنهاني نيافته ايم كه آن را به تو ابلاغ كنيم،
ديدي چنان كه ما ديديم،
شنيدي چنان كه ما شنيديم،
با رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بودي چنان كه ما بوديم،
پسر ابوقحافه (ابابكر) و پسر خطّاب، در عمل حق، از تو بهتر نبودند، تو به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم در خويشاوندي از آن دو نزديك تري، و داماد او شدي كه آنان نشدند،
پس خدا را! خدا را! پروا كن،
سوگند به خدا! تو كور نيستي تا بينايت كنند، نادان نيستي تا تو را تعليم دهند،
راه‌ها روشن است، و نشانه هاي دين برپاست،
پس بدان كه برترين بندگان خدا در پيشگاه او رهبر عادل است كه خود هدايت شده و ديگران را هدايت مي‌كند،
سنّت شناخته شده را بر پا مي‌دارد،
و بدعت ناشناخته را بميراند، سنّت‌ها روشن و نشانه هايش آشكار است، بدعت‌ها آشكار و نشانه هاي آن برپاست.
و بدترين مردم نزد خدا رهبر ستمگري كه خود گمراه و مايه گمراهي ديگران است،
كه سنّت پذيرفته را بميراند، و بدعت ترك شده را زنده گرداند.
من از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه گفت:
«روز قيامت رهبر ستمگر را بياورند كه نه ياوري دارد و نه كسي از او پوزش خواهي مي‌كند،
پس او را در آتش جهنم افكنند، و در آن چنان مي‌چرخد كه سنگ آسياب، تا به قعر دوزخ رسيده به زنجير كشيده شود»،
من تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه امام كشته شده اين امت مباشي،
چرا كه پيش از اين گفته مي‌شد «در ميان اين امّت، امامي به قتل خواهد رسيد كه درِ كشتار تا روز قيامت گشوده خواهد شد و كارهاي امت اسلامي با آن مشتبه شود، و فتنه و فساد در ميانشان گسترش يابد، تا آنجا كه حق را از باطل نمي‌شناسند، و به سختي در آن فتنه‌ها غوطه ور مي‌گردند».

براي «مروان» (3) چونان حيوان به غارت گرفته مباش كه تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالياني كه از عمر تو گذشته و تجربه اي كه به دست آوردي.
(عثمان گفت: «با مردم صحبت كن كه مرا مهلت دهند تا از عهده ستمي كه به آنان رفته برآيم»)
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آنچه در مدينه است به مهلت نياز ندارد، و آنچه مربوط به بيرون مدينه باشد تا رسيدن فرمانت مهلت دارند.»
*****
(1) معالم المدرّستين علاّمه سيّد مرتضي عسكري ج 2 ص 88 - 280.
خطبه 164 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه اسناد آن به اين شرح است:
1- أنساب الاشراف ج 5 ص 60: بلاذري (متوفاي 279 ه)
2- تاريخ طبري ج2 ص645 (حوادث سنه 34(: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
3- عقدالفريد ج 2 ص 273: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- كتاب الجمل ص178: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
5- تجارب الامم ج 1 ص 478: ابن مسكويه (متوفاي 421 ه)
6- بحارالانوار ج 8 ص 374 كمپاني: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
7- ربيع الابرار ج5 ص173 حِ74: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
مروان يهودي زاده پسر حَكَم يهودي بود كه با سياست نفوذ و ضربه در دربار عثمان نفوذ كرد و داماد او شد و ريشه همه فتنه‌ها او بود كه سياست هاي يهوديان را با تظاهر به اسلام با نام خليفه انجام مي‌داد.

امام علي عليه السلام در اوّلين سخنراني هايي كه پس از بيعت با ايشان به عنوان خليفه، ايراد فرمود، علّت عمده پذيرش حكومت و خلافت را ميراندن بدعت‌ها و زنده كردن سنّت‌ها و از ميان بردن مفاسد اجتماعي اعلام فرمود:
أَيَّتُهَا النُّفُوسُ الْمخْتَلِفَةُ، وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، أَظْأَرُكُمْ عَلَي الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَي مِنْ وَعْوَعَةِ الْأَسَدِ! هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ، أَوْ أُقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ.
اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا الْتِمَاسَ شَيْ ءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِكَ.
اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالصَّلَاةِ.
وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَي الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ،
وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ،
وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ،
وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ،
وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ،
وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ،
وَلَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ.(1).
«اي مردم رنگارنگ، و دل هاي پريشان و پراكنده، كه بدن هايشان حاضر و عقل هايشان از آنها غايب و دور است،
من شما را به سوي حق مي‌كشانم، امّا چونان گوسفنداني كه از غرّش شير فرار كنند مي‌گريزيد،
هيهات كه با شما بتوانم تاريكي را از چهره عدالت بزدايم، و كجي‌ها را كه در حق راه يافته راست نمايم.
خدايا تو ميداني كه جنگ و درگيري ما براي به دست آوردن قدرت و حكومت، و دنيا و ثروت نبود،
بلكه مي‌خواستيم نشانه هاي حق و دين تو را در جايگاه خويش باز گردانيم، و در سرزمين هاي تو اصلاح را ظاهر كنيم، تا بندگان ستمديده ات در أمن و أمان زندگي كنند، و قوانين و مقررات فراموش شده تو بار ديگر اجراء گردد.
خدايا من نخستين كسي هستم كه بتو روي آورده، و دعوت تو را شنيده و

اجابت كرد،
در نماز كسي از من جز رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم پيشي نگرفت،
و همانا شما دانستيد كه سزاوار نيست بخيل بر ناموس و جان و غنيمت‌ها و احكام مسلمين، ولايت و رهبري يابد، و امامت مسلمين را عهده دار شود، تا در اموال آنها حريص گردد،
و نادان نيز لياقت رهبري ندارد تا با ناداني خود مسلمانان را به گمراهي كشاند،
و ستمكار نيز نمي‌تواند رهبر مردم باشد، كه با ستم حق مردم را غصب و عطاياي آنان را قطع كند،
و نه كسي كه در تقسيم بيت المال عدالت ندارد زيرا در اموال و ثروت آنان حيف و ميل داشته و گروهي را بر گروهي مقدّم مي‌دارد،
و رشوه خوار در قضاوت نمي‌تواند امام باشد زيرا كه براي حكم كردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پايمال مي‌كند، و حق را به صاحبان آن نرساند،
و آن كس كه سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را ضايع مي‌كند لياقت رهبري ندارد، زيرا كه امّت اسلامي را به هلاكت مي‌كشاند.»
*****
(1) خطبه 131 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تذكرة الخواص ص114 ب6: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
2- دعائم الاسلام ص 531 ج2 ح1886: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- كتاب النهاية ج 5 ص 270: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
4- كتاب مناقب: ابن جوزي حنفي (متوفاي 567 ه)
5- بحارالانوار ج34 ص110 و111 ح949: مجلسي (متوفاي 1110ه)
6- مروج الذهب ج3 ص224: مسعودي (متوفاي 346ه).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روزي در ايّام خلافت خود، در يك سخنراني از تغيير و تبديل يافتن سنّت هاي رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم به وسيله حُكّام و خلفاي قبلي شكوه كرده و از انحراف فكري مردم شكايت كرد و فرمود:
فَعِنْدَ ذلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ، وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاكِبَهُ، وَعَظُمَتِ الطَّاغِيَةُ، وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ، وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالَ السَّبُعِ الْعَقُورِ، وَهَدَرَ فَنِيقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ، وَتَوَاخَي النَّاسُ عَلَي الْفُجُورِ، وَتَهَاجَرُوا عَلَي الدِّينِ، وَتَحَابُّوا عَلَي الْكَذِبِ، وَتَبَاغَضُوا عَلَي الصِّدْقِ.
فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظاً وَالْمَطَرُ قَيْظاً وَتفِيضُ اللِّئَامُ فَيَضاً وَتغِيضُ الْكِرَامُ غَيْضاً، وَكَانَ أَهْلُ ذلِكَ الزَّمَانِ ذِئَاباً، وَسَلَاطِينُهُ سِبَاعاً، وَأَوْسَاطُهُ أَكَّالاً، وَفُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتاً؛ وَغَارَ الصِّدْقُ، وَفَاضَ الْكَذِبُ، وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَتَشَاجَرَ النَّاسِ بِالْقُلُوبِ، وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَباً، وَالْعَفَافُ عَجَباً، وَلُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوباً.(1).
«پس در آن هنگام كه امويان بر شما تسلّط يابند، باطل بر جاي خود استوار شود، و جهل و ناداني بر مركب‌ها سوار، و طاغوت زمان عظمت يافته، و دعوت كنندگان به حق اندك و بي مشتري خواهند شد.
روزگار چونان درنده خطرناك حمله ور شده، و باطل پس از مدّت‌ها سكوت، نعره مي‌كشد،
مردم در شكستن قوانين خدا دست در دست هم مي‌گذارند، و در جدا شدن از دين متّحد مي‌گردند،
و در دروغ پردازي با هم دوست و در راستگويي دشمن يكديگرند،
و چون چنين روزگاري مي‌رسد، فرزند با پدر دشمني ورزد، و باران خنك كننده، گرمي و سوزش آورد،
پست فطر تان همه جا را پُر مي‌كنند،
نيكان و بزرگواران كمياب مي‌شوند،
مردم آن روزگار چون گرگان، و پادشاهان چون درندگان، تهيدستان طعمه آنان، و مستمندان چونان مردگان، خواهند بود،
راستي از ميانشان رخت بر مي‌بندد، و دروغ فراوان مي‌شود،
با زبان تظاهر به دوستي دارند، امّا در دل دشمن هستند،
به گناه افتخار مي‌كنند، و از پاكدامني به شگفت مي‌آيند، و اسلام را چون پوستيني واژگونه مي‌پوشند.»
*****
(1) خطبه 13 / 108 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد

آن به این شرح است:
1- غرر الحکم ج4 ص211 و260و476: آمدي (متوفاي 588 ه)
2- اصول کافي ج 1 ص 135 و 138 و 141: کليني (متوفاي 328 ه)
3- فروع کافي ج 5 ص 373: کليني (متوفاي 328 ه)
4- بحارالانوار ج16 ص381 ح94: مجلسي (متوفاي 1110ه)
5- ربيع الابرار ج 1 ص445 ح2 ب15: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه)
6- توحيد ص31 ح1 ب2: شيخ صدوق (متوفاي 381ه).

فاصله زماني نسبتاً طولاني» 25 سال» بين وفات پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم و به خلافت رسيدن علي عليه السلام، و خو گرفتن مردم با بدعت‌ها و رواج فساد در روابط اجتماعي، تلاش هاي اصلاحي امام علي عليه السلام را دچار مشكل كرده بود.
و تحميل سه جنگ داخلي در خلال بيش از چهار سال خلافت آن حضرت، مجال هرگونه كار فرهنگي لازم را از آن حضرت سلب كرده بود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در يكي از سخنراني هاي خود فرمود: (1).
«همانا خودم از رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم شنيدم كه فرمود:
چگونه ايد شما زماني كه فتنه اي شما را فرا گيرد كه خردسال در آن رشد كند و بزرگسال در آن پير شود.
مردم طبق آن رفتار كنند و وضع جديد را به عنوان سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم بپذيرند، پس اگر فردي آنرا تغيير داد گفته مي‌شود:
واي كه سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم تغيير يافت ... مردمي مي‌آيند كه براي غير خدا علم به دست آورند كنند و براي عمل نكردن بياموزند و با كارهايي كه ظاهري اخروي دارد، دنيا را طلب مي‌كنند.»
و ادامه مي‌دهد:
«از واليان قبلي اعمالي ديدم كه برخلاف سنّت رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم انجام گرفت و در اين مخالفت متعهّد بودند و عمداً عهد او را شكستند و سنّتش را تغيير دادند.
حال اگر من مردم را به ترك اين بدعت‌ها وا دارم و اين امور را به روز اوّل و شكلي كه پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم قرار داده بود برگردانم، يقيناً سپاهيانم از اطرافم پراكنده خواهند شد و خودم تنها يا با عده اي كم از شيعيانم كه فضل مرا و وجوب اطاعت از دستوارات مرا قبول دارند خواهند ماند.»
سپس حدود 30 مورد را ذكر مي‌كند كه بر خلاف سنّت رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم رواج يافته است،
كه حضرت از ترس پراكنده شدن مردم و تنها ماندن خود، نمي‌توانست در همه امور، امر به تغيير آن دهد.
چرا كه اين مردم يك ربع قرن از پيامبرشان فاصله گرفته اند و به روشي غير از سيره پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم خو كرده و به آساني نمي‌توانستند تغيير مسير دهند.
امام علي عليه السلام در خطبه 156 هشدارهاي رسول خدا صلي الله

عليه وآله وسلم را به ياد مي‌آورد كه فرمود:
«يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»
قُلْتُ:
يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذلِكَ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟
فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».
(اي علي! همانا اين مردم به زودي با اموالشان دچار فتنه و آزمايش مي‌شوند، و در دينداري بر خدا منّت مي‌گذارند، با اين حال انتظار رحمت او را دارند، و از قدرت و خشم خدا، خود را ايمن مي‌پندارند،
حرام خدا را با شبهات دروغين، و هوس هاي غفلت زا، حلال مي‌كنند،
«شراب» را به بهانه اينكه «آب انگور» است،
و رشوه را كه «هديه» است،
و ربا را كه «نوعي معامله» است حلال مي‌شمارند).
گفتم: اي رسول خدا، در آن زمان مردم را در چه پايه اي بدانم؟
آيا در پايه ارتداد؟ يا فتنه و آزمايش؟
پاسخ فرمود: در پايه اي از فتنه و آزمايش.» (2).
*****
(1) روضه كافي ج 8 ص 59 - 63.
خطبه 14/156 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 162: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص50 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص 171: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج1 ص92 و91 فصل16: ابوطالب مكي (متوفاي 386 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402ه)
6- كتاب زهد ص8: حسين بن سعيد اهوازي از اصحاب امام سجاد عليه السلام
7- كتاب خصال ج1 ص329 ح25 باب السّتّة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
8- مناقب ص 268: خطيب خوارزمي حنفي (متوفاي 993 ه).

مصادره اموال

اشاره

يكي ديگر از روش هاي «امر به معروف و «نهي از منكر»، برخورد علمي و قاطع با غارت گران بيت المال است، كه در اين برخورد عملي، انواع سوء استفاده ها، امتياز خواهي ها، غارت اموال عمومي، محكوم و ريشه كن مي‌گردد،
و راه براي سلامت جامعه و اجراي عدالت اجتماعي باز مي‌شود كه به برخي از نمونه هاي آن اشاره مي‌شود؛

مصادره قطائع خليفه سوم

يكي از مشكلات حكومتي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام بازگرداندن زمين هاي فراواني بو كه در حكومت خليفه سوم به سرمايه داران بني اميّه تعلّق گرفت، كه مصادره اينگونه از زمين‌ها كار آساني نبود و مشكلات فراواني براي امام علي عليه السلام پديد آورد كه فرمود:
اَرَأَيْتُمْ لَوْ ... اَمْضَيْتُ قَطائِعَ اَقْطَعَها رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم لِأقوامٍ لَمْ تَمْضَ لَهُمْ وَ لَمْ تَنْفَد.
«مي دانستيد اگر ... قطائع و عطايا را با ملاك و معياري كه رسول اللَّه صلي الله عليه وآله وسلم قرار داده است به مردم مي‌دادم چه مي‌شد ...»
قطايع، زمين هايي هستند از اراضي بيت المال كه خراج بر آنها مقرّر است كه رهبر مسلمين به بعضي از مجاهدان مي‌بخشيد، يا خراج از آنها مي‌گرفت،
و يا به جاي خراج، مالياتي اندك بر آن مقرّر مي‌فرمود.
كه خليفه سوم بسياري از اينگونه زمين‌ها را به سران بني اميّه بخشيده بود بدون آنكه در جنگي شركت كرده، و يا كار خاصّي براي حكومت انجام داده باشند.(1).
*****
(1) شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 1 ص 269.

برخورد با غارتگران بيت المال

در روزهاي آغازين حكومت، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام هشدار گونه اعلام كرد كه با تمام غارتگري‌ها نسبت به بيت المال برخورد قاطع مي‌شود و اموال عمومي مردم به بيت المال بازگردانده خواهد شد.
كه فرمود:
وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ، وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ؛ لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً. وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ!
(به خدا سوگند، بيت المال تاراج شده را هر كجا كه بيابم به صاحبان اصلي آن باز مي‌گردانم، گرچه با آن ازدواج كرده، يا كنيزاني خريده باشند، زيرا در عدالت گشايش براي عموم است، و آن كس كه عدالت بر او گران آيد، تحّمل ستم براي او سخت تر است.)(1).
*****
(1) خطبه 15 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب الاوائل ص146 ح129: ابوهلال عسكري (متوفاي 395 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 396: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- اثبات الوصية ص 126: مسعودي (متوفاي 346 ه)
4- منهاج البراعة ج 1 ص 163: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
5- جمهرةالانساب (از ابن عباس نقل كرد): كلبي (متوفاي 204 ه)
6- بحارالانوار ج97 ص59 ح7 ب9: مجلسي (متوفاي 1110ه).

اَرَيْتُمْ لَوْ ... مَحَوْتُ دَواوِينَ الْعَطايا وَ اَعْطَيْتُ كَمَا كانَ رَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وسلم يُعْطي بِالسِّوِيَّةِ وَ لَمْ اَجْعَلْها دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِياءِ.
«مي دانستيد اگر ... دفاتر و ديوانهاي عطايا را نابود مي‌كردم و چنانچه رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم به مساوات، بيت المال را قسمت مي‌كرد،
من نيز عمل مي‌كردم و عطايا را در گردش در دست اغنياء نمي‌گذاشتم چه مي‌شد؟»
اشاره امام علي عليه السلام به محو ديوان عطايائي است كه توسّط خليفه دوّم وضع شد و با در نظر گرفتن ملاكهايي چون:
بَدري و غير بَدري بودن،
سبقت در اسلام،
و مهاجر يا انصار بودن،
عطاياي متفاوتي داده مي‌شد.(1).
مردمي كه سال‌ها به اين شيوه خو كرده بودند، همين كه در دوّمين روز خلافت علي عليه السلام تقسيم مساوي بيت المال را ديدند، ناراحت شده به آن حضرت اعتراض كردند.
امام علي عليه السلام به ايشان تذكّر داد كه:
«اي كساني كه مزارع وسيع و مركب هاي راهوار و لباسهاي لطيف را سال‌ها براي خود بر گزيديد، فردا كه من اينها را از شما منع كردم، فرياد تان بالا نرود، كه علي بن ابيطالب به ما ظلم كرد و حقّمان را از ما منع كرد.
من بر هر مسلماني حكم اسلام را جاري مي‌كنم، كسي را بر ديگري فضل و برتري نيست مگر به تقوي، كه جزاي متّقين نيز نزد خداست و خداوند دنيا را جزاي ايشان قرار نداده است.» (2).
امّا مردم مدينه، و به خصوص اشراف و بزرگان، تحمّل اين شيوه را نداشتند چرا كه پايين آمدن شأن اجتماعي شان به اين ترتيب كه در عطايا با بنده اي سياه، در يك سطح قرار گيرند بر ايشان غير قابل تحمّل بود،
تا جائي كه در همان اوّلين روز تقسيم بيت المال طلحه و زبير(3) و برخي از سران و بزرگان مدينه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام دلخور شدند.(4).
سهل بن حنيف خطاب به امام علي عليه السلام گفت:
اين مرد را كه مي‌بينيد تا ديروز غلام من بوده كه امروز آزادش كرده ام، با ما چه مي‌كني؟

حضرت پاسخ داد:
همان را كه به تو مي‌دهم به او هم مي‌دهم.
و دستور داد به همه حاضرين، انسان هاي مشهور و غير مشهور طلحه و زبير و ديگر بزرگان مدينه هر يك سه دينار بدهند.(5).
طلحه و زبير چون به منافع خود نرسيدند، و فرمانداري كوفه و بصره به آنها داده نشد.(6).
از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كناره گرفتند و بسياري از بزرگان نيز سر به مخالفت برداشتند،
برخي از دوستان امام علي عليه السلام به آن حضرت پيشنهاد عطاياي بيشتر را دادند تا مردم جذب شوند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خطبه اي خواند و فرمود:
أَتَأْمُرُونِّي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْماً!
لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ، وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ.
وَلَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِغَيْرِهِ وُدَّهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْماً فَاحْتَاجَ إِلَي مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَأَلْأَمُ خَدِينٍ!
(آيا به من دستور مي‌دهيد براي پيروزي خود، از جور و ستم درباره امّت اسلامي كه بر آنها ولايت دارم، استفاده كنم؟
به خدا سوگند! تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پي هم طلوع و غروب مي‌كنند، هرگز چنين كاري نخواهم كرد!
اگر اين اموال از خودم بود بگونه اي مساوي در ميان مردم تقسيم مي‌كردم تا چه رسد كه جزو اموال خداست،
آگاه باشيد! بخشيدن مال به آنها كه استحقاق ندارند، زياده روي و اسراف است، ممكن است در دنيا ارزش دهنده آن را بالا بَرَد، امّا در آخرت پَست خواهد كرد،
در ميان مردم ممكن است گراميش بدارند، امّا در پيشگاه خدا خوار و ذليل است.
هيچ كس مالش را در راهي كه خدا اجازه نفرمود مصرف نكرد و به غير اهل آن نپرداخت جز آن كه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستي آنها را متوّجه ديگري ساخت،
پس اگر روزي بلغزد و محتاج كمك آنان گردد، بدترين رفيق و سرزنش كننده ترين دوست خواهند بود.)(7).
امّا بسياري از مردم كه عبداللّه بن عبّاس سال‌ها بعد، طي نامه اي ِبه امام

حسن عليه السلام نوشت،(8) تحمّل اين مساوات را نداشتند و قلباً و عملاً جذب دستگاه معاويه شده و علي عليه السلام را تنها گذاشتند.
*****
(1) كامل ابن أثير ج 2 ص 455.
روضه كافي ج 8 ص 360 حديث 551 و شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 7 ص 37.
شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 7 ص 38.
مي گويند: وقتي از عبدالرّحمن بن سلمي سئوال شد كه تو را به خدا چرا از علي عليه السلام روي گرداندي، تو را به خدا بگو آيا از موقعي كه علي در تقسيم اموال در كوفه سهمي به تو نداد تو از او جدا نشدي؟ او گفت: حال كه قسم دادي، آري. بهج الصّباغه شرح نهج البلاغه (تهران صدر بي تا ج2 ص 197 علاّمه شوشتري.
شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 7 ص 38.
شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 7 ص 40.
خطبه 126 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- كتاب صفين ص 235: نصربن مزاحم (متوفاي 212 ه)
2- تاريخ طبري ج 6 ص 9: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
3- فروع كافي ج 5 ص 39: كليني (متوفاي 328 ه)
4- كتاب الفتوح ج 3 ص 73: ابن اعثم كوفي (متوفاي 314 ه)
5- الغارات ج1 ص74 و76 و77: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
6- تحف العقول ص158: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
7- كتاب أمالي ج 1 ص194 م7 ح33/331: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه).
شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 16 ص 23.

مبارزه با تبعيضات طبقاتي در ازدواج

اشاره

در حكومت هاي پيش از امام، كه بسياري از ارزش‌ها دگرگون شد،
و بدعت‌ها رواج پيدا كرد،
و تبعيضات نژادي و طبقاتي حاكم شد،
در ازدواج‌ها نيز، آداب و سنّت هاي اسلامي كمرنگ شد و تبعيضات نژادي نفوذ كرد، كه مبارزه با آن كار ساده اي نبود،
امام علي عليه السلام به اين مشكل نيز اشاره مي‌كند كه فرمود:
اَرَأَيْتُم لَوْ ... سَوَّيْتُ بَيْنَ المَناكَحَ ...
«مي دانيد اگر ... حائل شدن فاصله طبقاتي را در امر ازدواج لغو مي‌كردم چه مي‌شد؟»
اين جمله حضرت، اشاره به يك مشكل اجتماعي است كه در جامعه سال 35 هجري پديد آمد كه با معيارها و ملاك هايي چون «ثروت» و «موقعيّت اجتماعي» و «برتري نژادي» ازدواج مي‌كردند.
در صورتي كه در زمان رسول اكرم صلي الله عليه وآله وسلم، ازدواج بدون در نظر گرفتن ثروت، مقام اجتماعي و نژاد، صورت مي‌گرفت،
ولي بعدها در حكومت آن سه نفر، ازدواج شريف با وضيع، عرب با عجم و حتّي قريشي با غير قريشي منع شد(1) كه بر خلاف صريح سنّت پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم و نشانگر خالي شدن جامعه اسلامي از ارزش هاي قرآني و آلوده شدن به ارزش هايي غير الهي بود.
با تأسّف بايد گفت كه در حكومت آن سه نفر، مسئله «نژادي» و «نژاد گرائي» بيش از ساير موارد، به عنوان يك ارزش اجتماعي مطرح شده بود، كه مشكلات فراواني براي حكومت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پديد آورده و مبارزه با آن كار آساني نبود،
در اينجا به برخي از نمونه‌ها توجّه فرمائيد:
*****
(1) روضة كافي ص 61، تعليق شماره 2 استاد علي اكبر غفّاري، و تاريخ تمدّن اسلام ج 4 ص 700.

امتياز خواهي يك زن عرب

دو زن نزد امام علي عليه السلام آمدند و ادّعاي فقر و تهيدستي كردند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
بر ما واجب است به شما كمك كنيم.
آنگاه دستور خريد پيراهن و طعام براي آنان داد.
يكي از زن‌ها اعتراض كرد و گفت:
من عرب هستم و ديگري غير عرب،
چگونه است كه با ما يكسان برخورد مي‌شود؟
امام علي عليه السلام فرمود:
من قرآن را خوانده و در آن خوب نگريستم، امّا براي فرزندان اسماعيل برتري بر فرزندان اسحاق، حتّي به اندازه بال پشّه اي نديدم.(1).
يعني آنقدر روحِ «نژاد پرستي» رواج يافت كه زن فقير عرب در گرفتن كمك هاي مردمي داراي روح نژاد گرائي بود.
*****
(1) تاريخ يعقوبي ج 2 ص 183،و ابراهيم بن محمّد ثقفي كوفي الغارات ج 1 ص 70.

از امّ هاني «خواهر امام» نقل مي‌شود كه نزد برادرش آمده و درخواست كمك كرد، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام 20 درهم به او داد.
وقتي كه خواست از حضور امام علي عليه السلام اجازه رفتن بگيرد، كنيز غير عرب او «عجمي» نيز وارد شد و از امام درخواست كمك كرد.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به او نيز 20 درهم داد.
وقتي امّ هاني خواهر امام متوجّه شد با عصبانيّت نزد امام علي عليه السلام رفت و گفت كه بايد به او پول بيشتري داده شود.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پاسخ داد كه:
در قرآن برتري عرب بر عجم را نيافته ام.(1).
بنابر اين،
تغيير يافتن ارزش هاي اجتماعي
محو ارزش هاي عصر پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم
و جايگزيني ارزش هايي چون «مقام» و «موقعيّت اجتماعي» و «ثروت» و «نژاد»، يكي ديگر از اموري بود كه امام علي عليه السلام سعي در اصلاح آن داشت و در اين راه به شهادت رسيد.
*****
(1) محمّد باقر محمودي نهج السّعادة فِي المستدرك نهج البلاغه، الطّبعة الاولي (نجف: نعمان 1968(المجلّد الاولي ص 212.

مشكل ديگري كه علي عليه السلام در آغاز خلافت خويش در پيش رو داشت، مشكل فساد اداري بود،
كارگزاران با رفتارهاي غير اسلامي خود سهم بسزائي در شورش مردم بر ضدّ خليفه سوم را داشتند.
خليفه سوم كساني را كه پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله وسلم طرد و حتّي تبعيد كرده بود، در دستگاه خود دخالت داد.
او عموي خود، حكم بن اميّه را كه رسول اكرم صلي الله عليه وآله وسلم او را تبعيد كرده بود و رانده رسول اللّه صلي الله عليه وآله وسلم ناميده مي‌شد، به مدينه بازگرداند.(1).
و عبداللّه بن سعد بن ابي سرح، كه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم خونش را مباح كرده بود، والي مصر گردانيد.(2).
و عبداللّه بن عامر را والي بصره كرد(3).
و برادر خوانده خود (وليد) را كه در شرابخواري و فساد شهرت داشت فرماندار كوفه كرد،
كه همه آنان در نواحي حكومتي خود حوادثي برپا كردند و مردم را در عمل، بر ضدّ خليفه سوم شوراندند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه اي در وصف اين گروه چنين فرمود:
وَلَكِنَّنِي آسَي أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلاً، وَعِبَادَهُ خَوَلاً، وَالصَّالِحِينَ حَرْباً، وَالْفَاسِقِينَ حِزْباً، فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ، وَجُلِدَ حَدّاً فِي الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّي رُضِخَتْ لَهُ عَلَي الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ.
فَلَوْ لَا ذلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيبَكُمْ وَتَأْنِيبَكُمْ، وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيضَكُمْ، وَلَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَنَيْتُمْ.
أَلَا تَرَوْنَ إِلَي أَطْرَافِكُمْ قَدِ انْتَقَصَتْ، وَإِلَي أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتُتِحَتْ، وَإِلَي مَمَالِكِكُمْ تُزْوَي، وَإِلَي بِلَادِكُمْ تُغْزَي!
(لكن از اين اندوهناكم كه بيخردان، و تبهكاران اين امّت حكومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگي كشند، با نيكوكاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند، زيرا از آنان كسي در ميان شماست كه شراب نوشيد و حد بر او جاري شد، و كسي كه اسلام را نپذيرفت امّا بناحق بخشش هايي به او عطا گرديد
اگر اينگونه حوادث نبود شما را برنمي انگيختم، و سرزنشتان نمي‌كردم، و شما را به گردآوري تشويق نمي‌نمودم، و آنگاه كه سرباز مي‌شديد رهاتان

مي‌كردم.
آيا نمي‌بينيد كه مرزهاي شما را تصرّف كردند؟ و شهرها را گشودند؟ و دستاوردهاي شما را غارت كردند؟ و در ميان شهرهاي شما آتش جنگ را برافروختند؟.)(4).
از اين رو امام علي عليه السلام نمي‌توانست واليان فاسدي را ابقاء كند كه ناگزير از عزل آنان بود،
اين كار به نوبه خود مشكلات فراواني براي آن حضرت به بار آورد و آنان را كه تمايلي به خليفه سوم داشتند در مقابل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام قرار داد.(5).
بناچار براي اصلاح مديريّت اداري، به اصلاحات زير رو آورد:
1- عزل تمام استانداران و فرمانداران حكومت هاي گذشته
2- تعيين كارگزاران مؤمن و متعهّد
3- عزل معاويه
4- عزل قضات بجز برخي از آنان كه عزل و جابجائي آنان از نظر اجتماعي امكان نداشت.
(شريح قاضي و ابوموسي اشعري را بناچار پذيرفت تا ادامه كار دهند.)
5- مصادره اموال مسئولين گذشته كه اموال عمومي را غارت كردند.
6- اجراي حدود الهي بر فاسدان
*****
(1) شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 3 ص 29.
شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 3 ص 29.
شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 3 ص 29.
نامه 9/62 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- الامامة والسياسة ج1 ص154 و155: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- الغارات ج 1 ص 302: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
3- المسترشد ص401 و409: طبري شافعي متوفاي 310 ه)
4- كشف المحجة ص249-241-236: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
5- رسائل: كليني (متوفاي 328 ه) «طبق نقل سيد ابن طاووس»
6- عقد الفريد ج 2 ص 135: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
7- مروج الذهب ج 2 ص 35: مسعودي (متوفاي 346 ه)
8- تاريخ طبري ج4 ص48 سنه38: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
9- كتاب النهاية(باب الباء): ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه).
الكامل في التّاريخ ج 3 ص 92.

اعتراض بر بي عدالتي ها

اشاره

اعتراض بر عدالتي‌ها يكي از روش هاي صحيح تحقّق «امر به معروف» و «نهي از منكر» است.
اگر همه مردم بر كاستي ها، زشتي ها، بي عدالتي ها، اعتراض كنند و آنها را تذكّر دهند و تا اصلاح نشود، سكوت نكنند، رهبران و كارگزاران حكومتي ناچار مي‌شوند راه صلاح و سازندگي را بروند.
يكي از مبارزات منفي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در دوران 25 ساله انزوا، اعتراض بر بي عدالتي هاي حاكمان بود كه:
هم مردم را بيدار و روح شجاعت را در مردم تقويت كرد،
و هم حاكمان مغرور را وادار به عقب نشيني و نرمش ساخت.
در حكومت خليفه اوّل بارها و بارها از كشتار و غصب اموال و جعل و تحريف دستگاه حكومت انتقاد كرد، و مردم را به نظارت و دخالت فراخواند.
تا آنكه زير شمشير برهنه قرار گرفت، امّا دست از تبليغ و ارشاد برنداشت.
و در خطبه 3 كاستي‌ها و ستمكار ي خلافت او را اينگونه توضيح داد:
أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلانٌ وَإِنَّهُ لِيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَي طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ، يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّي يَلْقَي رَبَّهُ!
فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَي هَاتَا أَحْجَي، فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذًي، وَفِي الْحَلْقِ شَجاً، أَرَي تُرَاثِي نَهْباً، حَتَّي مَضَي الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَي بِهَا إِلَي فُلانٍ بَعْدَهُ.
ابوبكر و التلاعب بالخلافة
ثم تمثل بقول الأعشي:
شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَي كُورِهَا
وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ
فَيَا عَجَباً!! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ - لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا! -
«آگاه باشيد! به خدا سوگند! ابابكر، جامه خلافت را بر تن كرد، در حالي كه مي‌دانست، جايگاه من در حكومت اسلامي، چون مِحوَر سنگ هاي آسياب است «كه بدون آن آسياب حركت نمي‌كند» او مي‌دانست كه سيل علوم از دامن كوهسار من جاري است، و مرغان دور پرواز انديشه‌ها به بُلَنداي ارزش من نتوانند پرواز كرد، پس من رداي خلافت، رها كرده، و دامن جمع

نموده از آن كنار گيري كردم، و در اين انديشه بودم، كه آيا با دست تنها براي گرفتن حق خود بپا خيزم؟
يا در اين محيط خفقان زا و تاريكي كه به وجود آوردند، صبر پيشه سازم؟
كه پيران را فرسوده، جوانان را پير، و مردان با ايمان را تا قيامت و ملاقات پروردگار اندوهگين نگه مي‌دارد.
پس از ارزيابي درست، صبر و بردباري را خِرَدمندانه تر ديدم، پس صبر كردم در حالي كه گويا خار در چشم و استخوان در گلوي من مانده بود، و با ديدگان خود مي‌نگريستم كه ميراث مرا به غارت مي‌برند!
تا اينكه خليفه اوّل، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خَطّاب سپرد.» (1).
و در زمان خليفه دوم بارها از خلافكار ي‌ها و خشونت هاي او اعتراض كرد و در برابر خودسري‌ها ايستاد.
و در خطبه 3 حكومت خشن و توأم با اشتباهات خليفه دوّم اينگونه افشاء كردند:
فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ يَغْلُظُ كَلْمُهَا، وَيَخْشُنُ مَسُّهَا، وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا، وَالِاعْتِذَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ.
فَمُنِيَ النَّاسُ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِرَاضٍ؛ فَصَبَرْتُ عَلَي طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ؛ حَتَّي إِذَا مَضَي لِسَبِيلِهِ.
جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ،
فَيَا لَلَّهِ وَلِلشُّورَي!
مَتَي اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّي صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَي هذِهِ النَّظَائِرِ!
لكِنِّي اَسْفَفْتُ إِذْ اَسَفُّوا، وَطِرْتُ إِذْ طَارُوا؛ فَصَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَمَالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وَهَنٍ.
«سرانجام اوّلي حكومت را به راهي در آورد، و به دست كسي «عمر» سپرد، كه مجموعه اي از خشونت، سختگيري، اشتباه و پوزش طلبي بود، زمامدار مانند كسي كه بر شتري سركش سوار است، اگر عَنان محكم كشد، پرده هاي بيني حيوان پاره مي‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط مي‌كند.
سوگند به خدا مردم در حكومت دوّمي، در ناراحتي و رنج مهّمي گرفتار آمده بودند، و دچار دو رويي‌ها و اعتراض‌ها شدند، و من در اين مدت طولاني محنت زا، و عذاب آور، چاره اي جز شكيبايي نداشتم، تا آن كه روزگار عُمَر هم سپري شد.(2).
سپس عمر خلافت را در گروهي قرار داد كه پنداشت من همسنگ آنان مي‌باشم!!
پناه به خدا از اين شورا!

در كدام زمان من با اعضاءِ شورا برابر بودم؟ كه هم اكنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صَف آنها قرارم دهند؟
ناچار باز هم كوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گرديدم.
يكي از آنها با كينه اي كه از من داشت روي بر تافت،(3) و ديگري دامادش(4) را بر حقيقت برتري داد و آن دو نفر ديگر كه زشت است آوردن نامشان».(5) (6).
و حكومت سراسر تبعيض و ستم خليفه سوم را نيز به خوبي براي مردم افشاء كرد و فرمود:
إِلَي أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجاً حِضْنَيْهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَي أَنِ انْتَكَثَ عَلَيْهِ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ!
«تا آن كه سوّمي به خلافت رسيد، دو پهلويش از پر خوري باد كرده، همواره بين آشپزخانه و دستشويي سرگردان بود،
و خويشاوندان پدري او از بني اميّه بپا خاستند، و همراه او بيت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه اي كه بجان گياه بهاري بيافتد،
عثمان آنقدر اسراف كرد كه ريسمان بافته او باز شد، و أعمال او مردم را برانگيخت، و شكم بارگي او نابودش ساخت.» (7).
*****
(1) خطبه 1/3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب الجمل ص 126 و 171: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
2- الفهرست ص 92: نجاشي (متوفاي 450 ه)
3- الفهرست ص 224: ابن نديم (متوفاي 438 ه)
4- الانصاف في الامامة: ابي جعفر ابن قبه رازي (متوفاي 319 ه)
5- معاني الاخبار ص360 و361 و362: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- علل الشرايع ص181 ح12 ب122: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
7- عقد الفريد ج 4: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
8- منهاج البراعة ج1 ص118: قطب راوندي (متوفاي 573 ه).
خليفه اوّل در جمادي الاخر سال 13 هجري و خليفه دوم در ذي الحجّه سال 23 هجري از دنيا رفت.
سعد بن ابي وقاص كه يكي از شوراي شش نفره بود.
عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر خليفه سوم، كه حق وتو در شورا داشت. زيرا خليفه دوم دستور داد اگر اختلاف در شورا پديد آمد، ملاك، رأي داماد خليفه سوم است.
طلحه و زبير، كه از رذالت و پستي، بر امام شورادند و جنگ جمل را به وجود آوردند.

خطبه 6/3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
خطبه 10/3 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

حمايت از اعتراضات اباذر

ابوسعيد خِدري نقل مي‌كند كه روزي اباذر نزد خليفه سوم آمد و از او انتقاد و عيب جوئي كرد.
آنگاه علي عليه السلام در حالي كه تكيه به عصايي داده بود رسيد.
خليفه سوم پرسيد: با او چه كنم؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
آن را خداي بزرگ جواب داد كه «اگر دروغ مي‌گويد، دروغ او بر باد و اگر به راستي سخن مي‌گويد، بعضي از آنچه كه گفته بر شما اصابت خواهد كرد.» (1).
خليفه سوم به علي عليه السلام گفت:
ساكت شو! خاك در دهان تو!
امام علي عليه السلام فرمود:
خاك در دهان خودت! از ما چيزي پرسيدي به تو پاسخ گفتيم.(2).
به نقل مسعودي و يعقوبي، وقتي اباذر به تبعيدگاه مي‌رفت خليفه سوم دستور داد تا كسي او را مشايعت نكند.
امّا علي عليه السلام و دو فرزندش براي مشايعت او رفتند و به هنگام بدرقه خطاب به اباذر فرمود:
يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ.
إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَي مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ!
وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً، وَالْأَكْثَرُ حُسَّداً.
وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ كَانَتَا عَلَي عَبْدٍ رَتْقاً، ثُمَّ اتَّقَي اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً!
لَا يُؤْنِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَأَحَبُّوكَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ.
«اي اباذر! همانا تو براي خدا به خشم آمدي، پس اميد به كسي داشته باش كه به خاطر او غضبناك شدي،
اين مردم براي دنياي خود از تو ترسيدند، و تو بر دين خويش از آنان ترسيدي، پس دنيا را كه به خاطر آن از تو ترسيدند به خودشان واگذار، و با دين خود كه براي آن ترسيدي از اين مردم بگريز، اين دنياپرستان چه محتاجند به آن كه تو آنان را ترساندي، و چه بي نيازي از آن چه آنان تو را منع كردند.
و به زودي خواهي يافت كه چه كسي فردا سود مي‌برد؟

و چه كسي بر او بيشتر حسد مي‌ورزند؟
اگر آسمان و زمين درهاي خود را بر روي بنده اي ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتي از ميان آن دو براي او خواهد گشود، آرامش خود را تنها در حق جستجو كن، و جز باطل چيزي تو را به وحشت نيندازد، اگر تو دنياي اين مردم را مي‌پذيرفتي، تو را دوست داشتند، و اگر سهمي از آن برمي گرفتي دست از تو بر مي‌داشتند.» (3).
مروان خود را به حضرت رساند و از غضب خليفه سوم درباره مشايعت اباذر ياد كرد،
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نيز اعتنائي به هشدار حكومتي نداشت و به بدي از خليفه سوم ياد نمود.
به هنگام شب، خليفه سوم درباره برخورد امام علي عليه السلام با مروان به وي اعتراض كرد و گفت:
مگر نشنيدي كه من دستور داده بودم كسي از اباذر مشايعت نكند؟
آن حضرت فرمود:
آيا هر آنچه را كه تو دستور مي‌دهي و ما حكم خدا و حقّ را در مخالفت با آن مي‌بينيم، بايد از فرمان تو پيروي كنيم؟
به خدا سوگند كه چنين نيست.
خليفه سوم از حضرت علي عليه السلام خشمگين شد و به او گفت كه مروان را بر وي ترجيح مي‌دهد.
فرداي آن روز، خليفه سوم نزد مهاجرين و انصار از علي عليه السلام گله كرد و گفت:
علي از من عيب جوئي مي‌كند و كساني را نيز كه به اشكال تراشي از من مي‌پردازند حمايت مي‌كند.
(مقصود وي عمّار و اباذر و ديگران بود)
بزرگان مهاجر و انصار ميان علي عليه السلام و خليفه سوم صلح دادند كه امام علي عليه السلام فرمود:
(فقط به خاطر خدا سكوت مي‌كنم.)(4).
*****
(1) سوره غافر آيه 28.
عبدالرّزّاق مصنّف ج 11 ص 349 - 339.
خطبه 1/130 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- روضه كافي ج8 ص206 و207 ح251: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب سقيفه بنقل ابي الحديد ج 2 ص 375: جوهري (متوفاي 395 ه)
3- شرح نهج البلاغه ج 2 ص 375: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
4- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج 2 ص 120: يعقوبي (متوفاي 284 ه)

5- تذكرة الخواص ص134: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
6- منهاج البراعة ج 2 ص 47: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
7- كتاب محاسن ص353 ب12 ح45: علامه برقي (متوفاي 274 ه)
8- أنساب الاشراف ج 5 ص 54: بلاذري (متوفاي 279 ه)
9- كتاب الفتوح ج1 ص30: ابن اعثم كوفي (متوفاي 314 ه).
كتاب السّنه ابن ابي عاصم ص 499 - 488.

اعتراض به تحريف در احكام حجّ

مروان بن حكم مي‌گويد:
در ميان راه مكّه و مدينه شاهد برخورد علي عليه السلام و خليفه سوم بودم.
خليفه سوم از انجام عمره در ماه هاي حج نهي مي‌كرد.
(يا جمع ميان عمره و تمتّع).
وقتي علي عليه السلام چنين ديد فرمود:
من به هر دوي آنها مُحرم مي‌شوم.(1).
و آنگاه تلبيه به نيّت هردو گفت.
خليفه سوم به وي اعتراض كرده و گفت:
آيا در حالي كه من از چيزي نهي مي‌كنم تو آن را انجام مي‌دهي؟
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
من سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم را به خاطر هيچ كس رها نمي‌كنم.(2).
خليفه سوم انتظار آن را داشت كه هيچ كس وي را مورد اشكال قرار ندهد.
اباذر را از نقل سنّت پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم منع مي‌كرد، در صورتي كه اباذر مي‌گفت:
اگر تيغ را بر گلوي من بگذارند، نقل چيزي را كه از رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم شنيده ام ترك نخواهم كرد.
بسياري از صحابه ديگر و يا تابعين معترض عراق، به شام تبعيد شدند، مخالفت آنان با سخن سعيد ابن عاص اموي (حاكم كوفه) بود كه گفته بود:
شهرهاي عراق، باغات بني اميّه است.(3).
*****
(1) براي حج يا عمره، ابتدا لباس إحرام مي‌پوشند.
تاريخ المدينه المنوّره ج 2 ص 1044 - 1043.
مروج الذهب ج 2 ص 337: انساب الاشراف ج 4 ص 536 - 532.

دفاع از عمّار ياسر

عمّار بن ياسر روزي براي رساندن اعتراضات مكتوب صحابه، به خانه خليفه سوم رفته بود.
خليفه سوم او را متّهم به دروغگوئي كرد و دستور داد تا او را آنقدر زدند كه دو دنده او شكست و بعدها نمي‌توانست ادرار خود را نگه دارد.(1).
خليفه سوم بر آن بود تا پس از مرگ اباذر، عمّار را نيز تبعيد كند كه امام علي عليه السلام نگذاشت.(2).
*****
(1) الفتوح ج 2 ص 155 - 153، تاريخ المدينة المنوّره ج 2 ص 1100 - 1099: انساب الاشراف ج 4 ص 541 - 537، يكي از چيزهايي كه اباذر در اعتراضاتش مطرح مي‌كرد كتك خوردن عمّار بن ياسر بود، كتاب الفتوح ج 2 ص 155.
الفتوح ج 2 ص 162.

وقتي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در نظارت بر سلامت اسلام به خليفه سوم بارها و بارها اعتراض كرد، در ديگر اصحاب پيامبر صلي الله عليه وآله وسلم نيز أثر گذاشت، كه آنها نيز برابر خلاف كاري هاي خليفه سوم اعتراض مي‌كردند.
ابن مسعود نيز يكي از مخالفان سرسخت خليفه سوم بود، وي ابتداء از مريدان خليفه سوم و از كساني بود كه مي‌گفت:
حتّي اگر خليفه سوم نماز دو ركعتي در مني را چهار ركعت بخواند بايد از وي اطاعت كرد، چرا كه:
الخلاف شرٌ «مخالفت شرّ است».(1).
و در نقل ديگر گفت:
عثمان امام است، من با او مخالفت نمي‌كنم زيرا مخالفت شرّ است.(2).
امّا بعدها به شدّت، بر ضدّ خليفه سوم فعّاليّت مي‌كرد.(3) در صورتي كه برخي از صحابه با خليفه سوم متّفق بودند.(4).
«گرچه بعدها دانشمندان اهل سنّت عقيده اين صحابه را در جواز مخالفت با حاكم به عنوان سيره سياسي شرعي نپذيرفتند.»
آنچه مسلّم است آنكه خليفه سوم بر اين باور بود كه مي‌بايست قدرت خلافت خود را در ابداع و ابتكار (همانند خليفه دوم) نشان دهد.
او خود مي‌گفت:
«اقدامات من را عمر نيز انجام مي‌داد، امّا چون او فرد قاطعي بود كسي جرأت مخالفت نداشت.» (5).
*****
(1) تاريخ الطبري ج 4 ص 268، و الغدير ج 8 ص 99 بنقل از سنن ابي داوود ج 1 ص 308، و الاثار قاضي ابو يوسف ص 30، و كتاب الامام شافعي ج 1 ص 159، ج 7 ص 175، و سنن الكبري بيهقي ج 3 ص 144.
شرح نهج البلاغه ج 3 ص 42، ابن ابي الحديد.
انساب الاشراف ج 4 ص 527 - 524، و تاريخ المدينة المنوّره ج 2 ص 1054 - 1049.
تاريخ سياسي اسلام تا سال 40 هجري ص 356 - 349، بحث مخالفين خليفه سوم (بلاذري مي‌نويسد: درباره انتقاداتي كه از خليفه سوم دفاع نكند، انساب الاشراف ج 4 ص 549 ش 1411.
طبقات الكبري ج 8 ص 113، و البيان و التّبيين ج 1 ص 377، و نثر الدر ج 2 ص 12، ج 4 ص 34.

اعتراض به نماز خليفه سوم در مني

خليفه سوم نماز خود در مني را چهار ركعت خواند كه بر خلاف سيره رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و خلفاي پيشين بود و مورد اعتراض شديد امام علي عليه السلام قرار گرفت.
پاسخ خليفه سوم در برابر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام كه سنّت رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم را مطرح مي‌كرد اين بود كه گفت:
رَأيٌ رَأَيْتُهُ
«اين عقيده اي است كه من دارم.» (1).
*****
(1) تاريخ طبري ج 4 ص 267.

رواج فرهنگ نظارت مردمي

اشاره

همه مي‌دانند كه يك سيستم حياتي براي تداوم و بقاء نيازمند به ابزار و وسائل زندگي و شناسائي دشمن، و قدرت پاسخ دادن به انواع ويروس‌ها و ميكروب هاست.
كه از يك طرف مواد غذائي لازم را جذب و از طرفي ديگر با آفات و موانع حيات مقابله كند، جامعه انسان‌ها نيز براي تداوم سلامت نيازمند به سيستم هاي صحيح جاذبه و دافعه مي‌باشد.
اگر نظارت مردمي در جامع انساني تحقّق يابد.
كه همه به خوبي‌ها سفارش كنند، و ارزش‌ها را پاسدار باشند.
و همه از بدي‌ها و زشتي‌ها نهي كنند، از فساد و تباهي جلوگيري كنند،
هرجا خوبي‌ها و ارزش‌ها را ديدند بستايند و ياري دهند.
و هرجا كه بدي‌ها و زشتي‌ها را مشاهده كردند براي نابودي آن بسيج شوند و جامعه را از وجود زشتي‌ها پاك سازند،
فرد و جامعه به كمال واقعي خود خواهند رسيد كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 8/166 فرمود:
أَيُّهَا النَّاسُ، لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ، وَلَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ، وَلَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُم. لكِنَّكُمْ تِهْتُمْ مَتَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ.
وَلَعَمْرِي، لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافاً بِمَا خَلَّفْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَقَطَعْتُمُ الْأَدْنى، وَوَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ. وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ، سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ، وَكُفِيتُمْ مَؤُونَةَ الْإِعْتِسَافِ، وَنَبَذْتُمُ الثِّقْلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ.
علل پيروزي و شكست ملّت ها
«اي مردم!اگر دست از ياري حق بر نمي‌داشتيد، و در خوار ساختن باطل سُستي نمي‌كرديد، هيچگاه آنان كه به پايه شما نيستند در نابودي شما طمع نمي‌كردند، و هيچ قدرتمندي بر شما پيروز نمي‌گشت،
امّا چونان امّت بني اسراييل در حيرت و سرگرداني فرو رفتيد.
بجانم سوگند! سرگرداني شما پس از من بيشتر خواهد شد.
چرا كه به حق پشت كرديد، و با نزديكان پيامبر صلي الله عليه وآله بريده به بيگانه‌ها نزديك شديد،
آگاه باشيد! اگر از امام خود پيروي مي‌كرديد، شما را به راهي هدايت مي‌كرد كه رسول خدا صلي الله عليه وآله رفته بود، و از اندوه بيراهه رفتن در امان بوديد، و بار سنگين مشكلات را از دوش خود بر مي‌داشتيد.» (1).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با شيوه هاي گوناگون، در تمام سخنراني‌ها و رهنمودها و نامه هايي كه براي استانداران و فرمانداران خود مي‌نوشت تلاش مي‌كرد تا مردم و مسئولان نظام اسلامي را به نظارت و دخالت صحيح و امر به معروف و نهي از منكر سوق دهد،
تا فرهنگ «نظارت مردمي» رواج يابد و با رواج و تحقّق «امر به معروف» و «نهي از منكر» جامعه اسلامي همواره به سوي سلامت و بالندگي به پيش رود.
در اين قسمت از بحث، به برخي از شيوه هاي رونق نظارت مردمي از سيره عملي حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام اشاره مي‌شود:
*****
(1) خطبه 8/166 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- كتاب سليم بن قيس ص 89: از اصحاب امام سجاد عليه السلام (متوفاي 90 ه)
2- روضه كافي ج 8 ص 62 و 64 الي 66: كليني (متوفاي 328 ه)
3- كتاب ارشاد ص373/154: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب النهاية ج 1 ص 46: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
5- منهاج البراعة ج 2 ص 142: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
6- غرر الحكم ج 5 ص 117: آمدي (متوفاي 588 ه)
7- بحارالانوار ج 8 ص 692 كمپاني: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
8- غرر الحكم ج 5 ص 328: آمدي (متوفاي 588 ه)
9- كتاب النهاية ج 2 ص 210: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه).

مطرح كردن آثار نظارت مردمي

اشاره

يكي از شيوه هاي رواج فرهنگ «امر به معروف» و «نهي از منكر» مطرح كردن پاداش معنوي «نظارت مردمي» است مانند:

امام علي عليه السلام در خطبه 156 «امر به معروف» و «نهي از منكر» را دو صفت از صفات الهي معرفي كرده مي‌فرمايد:
وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ.
(همانا «امر به معروف» و «نهي از منكر» دو صفت از اوصاف پروردگارند كه نه اجل را نزديك مي‌كنند و نه روزي را كاهش مي‌دهند.)(1).
يعني اگر بندگان خدا و انسان هاي وارسته مي‌خواهند به «اخلاق الهي» روي آورند و با «اخلاق الهي» دمساز بوده و الهي گردند بايد نظارت مردمي را از ياد نبرند.
هرجا ارزش‌ها و خوبي‌ها را مشاهده كردند تشويق كرده ياري دهند، و هرجا بدي و زشتي ديدند با آن درگير شده، آن را ريشه كن سازند.
*****
(1) خطبه 7/156 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- تحف العقول ص 162: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص50 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص 171: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج1 ص92 و91 فصل16: ابوطالب مكي (متوفاي 386 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابونعيم اصفهاني متوفاي 402ه)
6- كتاب زهد ص8: حسين بن سعيد اهوازي از اصحاب امام سجاد عليه السلام
7- كتاب خصال ج1 ص329 ح25 باب السّتّة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
8- مناقب ص 268: خطيب خوارزمي حنفي (متوفاي 993 ه)
9- دستور معالم الحكم: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در حكمت 252 آثار ارزشمند اجتماعي «نظارت مردمي» و «امر به معروف» را مطرح مي‌فرمايد كه يكي از آثار اجتماعي آن به راه آوردن توده هاي مردم است، كه فرمود:
وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلسُّفَهَاءِ،
(و «جهاد» را براي عزّت اسلام، و «امر به معروف» را براي اصلاح توده هاي ناآگاه، و «نهي از منكر» را براي بازداشتن بيخردان از زشتي ها.)(1).
زيرا:
برخي توجّه ندارند.
و برخي ديگر دچار غفلت و فراموشي مي‌شوند.
و بعضي از آگاهي لازم برخوردار نيستند، كه دچار زشتي‌ها مي‌گردند.
امّا وقتي پاكان و صالحان تذكّر مي‌دهند،
امر به خوبي‌ها مي‌كنند و از زشتي‌ها باز مي‌دارند،
عموم مردم از باسواد و بي سواد، آگاه و غير آگاه، همه بهره مند مي‌شوند،
به ياد ارزش‌ها مي‌افتند و بدكاران و فاسدان سرافكنده شده ناچار از زشتي‌ها دست بر مي‌دارند.
از اين رو اميرالمؤمنين عليه السلام ابتداء انواع روش هاي بازدارندگي از مفاسد اجتماعي را مطرح، و سپس به ارزش بسيار والاي امر به معروف اشاره مي‌فرمايد:
فَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛
وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً؛
وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ، وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ،
وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ، فَذلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.
وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ.
وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.
مراحل امر به معروف و نهي از منكر
«گروهي، مُنكر را با دست و زبان و قلب انكار مي‌كنند، پس آنان تمامي خصلت هاي نيكو را در خود گرد آورده اند.
گروهي ديگر، مُنكر را با زبان و قلب انكار كرده، امّا دست به كاري

نمي‌بَرند، پس چنين كسي دو خصلت از خصلتهاي نيكو را گرفته و ديگري را تباه كرده است.
و بعضي مُنكر را تنها با قلب انكار كرده، و با دست و زبان خويش اقدامي ندارند، پس دو خصلت را كه شريف تر است تباه ساخته و يك خصلت را به دست آورده اند.
و بعضي ديگر مُنكر را با زبان و قلب و دست رها ساخته اند كه چنين كسي از آنان، مرده اي ميان زندگان است.
و تمام كارهاي نيكو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهي از منكر، چونان قطره اي بر درياي موّاج و پهناور است، و همانا امر به معروف و نهي از منكر، نه اجلي را نزديك مي‌كنند، و نه از مقدار روزي مي‌كاهند، و از همه اينها برتر، سخن حق در پيش روي حاكمي ستمكار است.» (2).
*****
(1) حكمت 252 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- نهاية الارب ج 8 ص 182: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
2- مطالب السؤول ج 1 ص 176: ابن طلحه شافعي (متوفاي 652 ه)
3- غرر الحكم ص 77 و 230 / ج1 ص274 و 275: آمدي (متوفاي 588 ه)
4- كشف الغمة ج 2 ص 43-108: اربلي (متوفاي 693 ه)
5- كتاب سقيفه (به نقل اربلي): جوهري (متوفاي 262 ه)
6- علل الشرائع (باب اصول اسلام) ص248: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
7- دلائل الامامة ص32 ط جديد ص113: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
8- كتاب احتجاج ص133 ص258 ط جديد: طبرسي (متوفاي 588 ه).
حكمت 374 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- تحف العقول ص 162: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص50 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص 171: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج1 ص92 و91 فصل16: ابوطالب مكي (متوفاي 386 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
6- كتاب زهد ص8: حسين بن سعيد اهوازي از اصحاب امام سجاد عليه السلام
7- كتاب خصال ج1 ص329 ح25 باب السّتّة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
8- مناقب ص 268: خطيب خوارزمي حنفي (متوفاي 568 ه).

پيكره جامعه انسان‌ها چونان جسم آدمي است اگر اصل دافعه نباشد و حالت بازدارندگي وجود نداشته باشد هر نوع آفت و بلايي دامنگير آن مي‌شود.
بسياري ناآگاهانه به زشتي‌ها روي مي‌آورند.
و برخي آگاهانه به رواج فساد مي‌پردازند.
اگر همه مردم نظارت كنند مي‌توانند بدان و فاسدان را بر سر جاي خويش بنشانند و از هرگونه زشتي و انحرافي جلوگيري به عمل آورند،
كه در فلسفه و چرائي «نظارت مردمي» امام علي عليه السلام فرمود:
وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعَاً لِلسُّفَهاء
«نهي از منكر از آن جهت ضروري است كه بي خردان را از بدي‌ها باز دارند.»
و آنگاه در يك رهنمود ارزشمند ديگري مردم را به «نظارت عمومي» و مراحل اجرائي امر به معروف و نهي از منكر سوق داده، مي‌فرمايد:
أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَي عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَراً يُدْعَي إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرِئَ؛ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛
وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَي، فَذلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَي، وَقَامَ عَلَي الطَّرِيقِ، وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ.
«اي مؤمنان! هركس تجاوزي را بنگرد، و شاهد دعوت به منكري باشد، و در دل آن را انكار كند خود را از آلودگي سالم داشته است،
و هركس با زبان آن را انكار كند پاداش داده خواهد شد، و از اوّلي برتر است،
و آن كس كه با شمشير به انكار برخيزد تا كلام خدا بلند و گفتار ستمگران پَست گردد، او راه رستگاري را يافت و نور يقين در دلش تابيد.» (1).
*****
(1) حكمت 373 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- تاريخ طبري ج5 ص163: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
2- منهاج البراعة ج 3 ص 411: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- مشكاة الانوار ص100 و48 فصل13: طبرسي (متوفاي 548 ه)
4- بحار الانوار ج 97 ص89 ح69 وص91 ح77: مجلسي (متوفاي 1110 ه)

5- غرر الحكم ج 3 ص 183: آمدي (متوفاي 588 ه)
6- روضة الواعظين ص364: ابن فتّال نيشابوري (متوفاي 508ه).

در جهاد اسلامي انواع مبارزه‌ها مطرح است،
دست و سر دادن مطرح است،
تحمّل انواع مشكلات و مصيبت‌ها و غم از دست دادن عزيزان وجود دارد،
و جهاد دَري از دَرهاي بهشت است،
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه 27 فرمود:
أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ.
وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوي، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ.
فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُيِّثَ بِالصِّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَي قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصَفَ.
ارزش جهاد در راه خدا
«پس از ستايش پروردگار، جهاد در راه خدا، دَري از درهاي بهشت است، كه خدا آن را به روي دوستان مخصوص خود گشوده است.
جهاد، لباس تقوا، و زره محكم، و سپر مطمئن خداوند است،
كسي كه جهاد را ناخوشايند دانسته و ترك كند، خدا لباس ذّلت و خواري بر او مي‌پوشاند، و دچار بلا و مصيبت مي‌شود، و كوچك و ذليل مي‌گردد، دل او در پرده گمراهي مانده، و حق از او روي مي‌گرداند، به جهت ترك جهاد، به خواري محكوم و از عدالت محروم است.» (1).
و انواع پاداش و هداياي بهشتي در جهاد اسلامي مطرح شده است،
امّا در مقايسه با پاداش «نظارت مردمي» و «امر به معروف» ناچيز است،
كه امام علي عليه السلام در حكمت 374 فرمود:
وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ.
«و تمام كارهاي نيكو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهي از منكر، چونان قطره اي بر درياي موّاج و پهناور است.» (2).
زيرا در جهاد اسلامي، معيارها و ملاك ها، و تلاش‌ها و مبارزات مداوم «امر به معروف» وجود ندارد.
در جنگ و جهاد، تلاش و مبارزه تنها، در مدّت زمان خاصّي و در ميدان هاي نبرد به گونه اي محدود وجود دارد،
و بر زنان نيز جهاد واجب نيست.
امّا امر به معروف و «نظارت مردمي» زمان و مكان نمي‌شناسد،
مرد و زن مطرح نيست،

همه بايد در اين مبارزه بي امان شركت كنند،
و در همه عمر هرجا كه لازم باشد بايد تذكّر دهند،
دخالت كنند،
و ياور حق و دشمن باطل باشند،
و پاداش و ارزش آن نيز بي همانند است.
از اين رو برخي از مردان شيردلي كه در تمام ميدان هاي نبرد حضور داشتند و خط شكن ميدان‌ها بودند،
امّا در كوچه و خيابان، در زندگي اجتماعي، در رويا‌روئي با شهروندان، جرئت امر به معروف ندارند و از مبارزه مداوم خسته شده بي تفاوت مي‌گردند.
*****
(1) خطبه 27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- المصنّف ج10 ص154: عبدالرّزاق بن هشام (متوفاي 211ه)
2- حيلة الأبرار ج2 ص390: بحراني (متوفاي 1107ه)
3- تاريخ دمشق ج3 ص322 و359: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571 ه)
4- تاريخ دمشق، ترجمه امام حسين عليه السلام 146: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571ه)
5- تاريخ بغداد ج12 ص305: خطيب بغدادي شافعي (متوفاي 463 ه)
6- تذكرة الخواص ص160: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه)
7- بحارالانوار ج34 ص19 و 159: مجلسي (متوفاي 1110ه)
8- احتجاج ج1 ص174 قديم و ج1 ص412: علامه طبرسي (متوفاي 588 ه).
حكمت 374 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

بررسي علل ترك نظارت

اشاره

يكي ديگر از شيوه هاي رواج فرهنگ «نظارت مردمي» بررّسي علل و عوامل ترك آن است كه چرا برخي بي تفاوت مي‌گردند؟
و چرا دست از نظارت بر مي‌دارند؟
چرا مردان جنگاور ميدان هاي نبرد، در امر بمعروف و نهي از منكر كوتاهي مي‌كنند؟
در اين قسمت از بحث به برخي از عوامل آن اشاره مي‌گردد، مانند:

عامل رواني

اين مشكل سياسي، اجتماعي، علل گوناگوني مي‌تواند داشته باشد.
برخي فكر مي‌كنند اگر نظارت كنند؛
اگر امر به معروف و نهي از منكر كنند ممكن است جان خود را از دست بدهند،
و در تداوم مبارزه و تبليغات گفتاري، و بازداشتن فاسدان از زشتي‌ها كشته شوند.
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اين عامل رواني در حكمت 374 اشاره كرده مي‌فرمايد:
وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.
«و همانا امر به معروف و نهي از منكر، نه اجلي را نزديك مي‌كنند، و نه از مقدار روزي مي‌كاهند، و از همه اينها برتر، سخن حق در پيش روي حاكمي ستمكار است.» (1).
يعني وقتي مرگ و زمانبندي آن براي انسان مشخّص است،
و اجل زمان تعيين شده اي دارد،
پس امر به معروف يا نهي از منكر، مرگ زودرسي نخواهد داشت و نبايد از آن هراسناك بود.
بايد انجام وظيفه كرد،
بايد خوبي‌ها را ياور و زشتي‌ها را دشمن بود و از نزديك شدن اجل، يا مرگ زودرس نبايد ترسيد.
*****
(1) حكمت 374 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

برخي ديگر با توجّه به عامل اقتصادي، بي تفاوت مي‌شوند و دست از «نظارت مردمي» و «امر به معروف» و «نهي از منكر» مي‌كشند،
فكر مي‌كنند اگر دخالت و نظارت داشته باشند،
اگر زشتي‌ها را تذكّر دهند،
صاحبان پول و قدرت، از آنها مي‌رنجند و رزق و روزي آنان در خطر جدّي قرار مي‌گيرد، و پُست هاي لازم به آنها داده نمي‌شود، و مراكز قدرت، آنها را طرد مي‌كنند كه با اطمينان فرمود:
وَ لا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ
«و از روزي شما نمي‌كاهد.» (1).
*****
(1) حكمت 374 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

بررسي علل و عوامل شكست ها

يكي ديگر از راه‌ها و شيوه هاي رواج فرهنگ «نظارت مردمي» بررسي علل و عوامل سقوط و شكست و انحطاط جامعه است.
اگر مردم به ره آورد شوم ترك «امر به معروف» توجّه كنند و بدانند كه بي تفاوتي‌ها و ترك نظارت صحيح جامعه را به سقوط مي‌كشاند و ارزش‌ها را به مسخ و دگرگوني سوق مي‌دهد.
دست از بي تفاوتي برداشته و در امور كشور خود در سرنوشت جامعه خود دخالت مي‌كنند،
كه امام علي عليه السلام در خطبه 27 فرمود:
أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَي قِتَالِ هؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلاً وَنَهَاراً، وَسِرّاً وَإِعْلَاناً، وَقُلْتُ لَكُمْ: اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا.
فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّي شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمُلِكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ.
وَهذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا.
وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَي الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَي الْمُعَاهَدَةِ، فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعُثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْاِسْتِرْجَاعِ وَالْاِسْتِرْحَام.
ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلاً مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هذَا أَسَفاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيراً.
«آگاه باشيد! من شب و روز، پنهان و آشكار، شما را به مبارزه با شاميان، دعوت كردم و گفتم پيش از آن كه، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد كنيد،
به خدا سوگند! هر ملّتي كه درون خانه خود مورد هجوم قرار گيرد، ذليل خواهد شد،
امّا شما سُستي بخرج داديد، و خواري و ذّلت پذيرفتيد، تا آنجا كه دشمن پي در پي به شما حمله كرد و سرزمين هاي شما را تصّرف نمود،
و اينك، فرمانده معاويه، (مرد غامدي) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسّان بن حسّان بكري» را كشته و سربازان شما را از مواضع مرزي بيرون رانده است.
به من خبر رسيد كه مردي از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زني غير مسلمان كه در پناه حكومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره هاي آنها را بغارت برد، در حالي كه هيچ وسيله اي براي دفاع، جز گريه و التماس كردن، نداشتند.
لشگريان شام با غنيمت فراوان رفتند بدون اينكه حتّي يك نفر آنان، زخمي

بردارد، و يا قطره خوني از او ريخته شود، اگر براي اين حادثه تلخ، مسلماني از روي تأسّف بميرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.» (1).
و ادامه داد كه:
فَيَا عَجَباً! عَجَباً - وَاللَّهِ - يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ مِن اجْتِماعِ هؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَي بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ!
فَقُبْحاً لَكُمْ وَتَرَحاً، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضاً يُرْمي!
يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغِيرُونَ؟ وَتُغْزَوْنَ وَلَا تَغْزُونَ؟ وَيُعْصَي اللَّهُ وَتَرْضَوْنَ؟
فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هذِهِ حَمَارَّةُ الْقَيْظِ، أَمْهِلْنَا يُسَبَّخْ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هذِهِ صَبَارَّةُ الْقُرِّ، أَمْهِلْنا يَنْسَلِخْ عَنَّا الْبَرْدُ؛ كُلُّ هذَا فِرَاراً مِنَ الحَرِّ والْقُرِّ؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ؛ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ!
يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدَماً، وَأَعْقَبَتْ سَدَماً.
قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً، وَجَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ؛ حَتَّي لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ:
إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَلكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ.
لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهاأَنَذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَي السِّتِّينَ!
وَلكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ!
«شگفتا، شگفتا!! به خدا سوگند، اين واقعيّت قلب انسان را مي‌ميراند و دچار غم و اندوه مي‌كند كه شاميان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرّقيد.
زشت باد روي شما و از اندوه رهايي نيابيد كه آماج تير بلا شديد.
به شما حمله مي‌كنند، شما حمله نمي‌كنيد؟
با شما مي‌جنگند، شما نمي‌جنگيد؟ اينگونه معصيت خدا مي‌شود و شما رضايت مي‌دهيد؟
وقتي در تابستان فرمان حركت به سوي دشمن مي‌دهم، مي‌گوييد هوا گرم است مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه كه در زمستان فرمان جنگ مي‌دهم، مي‌گوييد هوا خيلي سرد است بگذار سرما برود.
همه اين بهانه‌ها براي فرار از سرما و گرما بود؟ وقتي شما از گرما و سرما فرار مي‌كنيد، به خدا سوگند كه از شمشير بيشتر گريزانيد
اي مرد نمايان نامرد! اي كودك صفتان بي خرد، كه عقل هاي شما به عروسان حجله آراي، شباهت دارد، چقدر دوست داشتم كه شما را هرگز نمي‌ديدم و هرگز نمي‌شناختم، شناسايي شما سوگند به خدا كه جز

پشيماني حاصلي نداشت، و اندوهي غم بار سرانجام آن شد.
خدا شما را بكشد كه دل من از دست شما پر خون، و سينه ام از خشم شما مالامال است، كاسه هاي غم و اندوه را، جُرعه جُرعه به من نوشانديد، و با نافرماني و ذّلت پذيري، رأي و تدبير مرا تباه كرديد، تا آنجا كه قريش در حق من گفت:
«بي ترديد پسر ابيطالب مردي دلير است ولي دانش نظامي ندارد»
خدا پدرانشان را مزد دهد، آيا يكي از آنها تجربه هاي جنگي سخت و دشوار مرا دارد؟ يا در پيكار توانست از من پيشي گيرد؟ هنوز بيست ساله نشده، كه در ميدان نبرد حاضر بودم، هم اكنون كه از شصت سال گذشته ام.
امّا دريغ، آن كس كه فرمانش را اجراء نكنند، رأيي نخواهد داشت.(2).
و در خطبه 25 با تأسّف فراوان خطاب به كوفيان، علل شكست كوفيان و عوامل پيروزي شاميان را به گونه اي روشن بيان فرمود:
أُنْبِئْتُ بُسْراً قَدِ اطَّلَعَ الْيمَنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هؤُلاءِ الْقَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِماعِهِمْ عَلَي بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَي صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسادِكُمْ. فَلَوِ ائْتَمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَي قَعْبٍ لَخَشِيْتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعَلَاقَتِهِ.
اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَمَلُّونِي، وَسَئِمْتُهُمْ وَسَئِمُونِي، فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْراً مِنْهُمْ، وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي.
اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يُمَاثَ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.
أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسِ بْنِ غَنْمٍ.
هُنَالِكَ، لَوْ دَعَوْتَ، أَتَاكَ مِنْهُمْ
فَوَارِسُ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الحَميم
«به من خبر رسيده كه (بُسر بن ارطاة) بر يَمَن تسلّط يافت، سوگند به خدا مي‌دانستم كه مردم شام به زودي بر شما غلبه خواهند كرد.
زيرا آنها در ياري كردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرّقيد، شما امام خود را در حق نافرماني كرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.
آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خيانتكاريد، آنها در شهرهاي خود به اصلاح و آباداني مشغولند و شما به فساد و خرابي (آنقدر فرومايه ايد) اگر من كاسه چوبي آب را به يكي از شماها امانت دهم مي‌ترسم كه بند آن را بدزديد.
خدايا، من اين مردم را با پند و تذكّرهاي مداوم خسته كردم و آنها نيز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستوه آمده، و من از آنان به ستوه آمده، دل شكسته ام، به جاي آنان افرادي بهتر به من مرحمت فرما، و به جاي من بدتر از من بر آنها مسلّط كن.

خدايا، دلهاي آنان را، آنچنان كه نمك در آب حل مي‌شود، آب كن.
به خدا سوگند، دوست داشتم، به جاي شما كوفيان، هزار سوار از بني فَراس بن غَنَمَ مي‌داشتم كه:
«اگر آنان را مي‌خواندي، سواراني از ايشان نزد تو مي‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستاني» (3).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در تداوم تحليل و بررسي عوامل شكست كوفيان و وادار كردن مردم به «نظارت عمومي» و دخالت مسئولانه در امور اجتماعي و احساس تعهّد و مسئوليّت، در خطبه 106 فرمود:
وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَغْضَبُونَ! وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ تَأْنَفُونَ! وَكَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ، وَعَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ.
فَمَكَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَأَلْقَيْتُمْ إِلَيْهِمْ أَزِمَّتَكُمْ، وَأَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، وَ ايْمُ اللَّهِ، لَوْ فَرَّقُوكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ، لَجَمَعَكُمُ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ!
علل سقوط و سير ارتجاعي امّت
«با آن همه بزرگواري و كرامت، هم اكنون مي‌نگريد كه قوانين و پيمانهاي الهي شكسته شده اما خشم نمي‌گيريد، در حالي كه اگر پيمان پدرانتان نقض مي‌شد ناراحت مي‌شديد،
شما مردمي بوديد كه دستورات الهي ابتدا به دست شما مي‌رسيد و از شما به ديگران ابلاغ مي‌شد و آثار آن باز به شما برمي گشت.
امّا امروز جايگاه خود را به ستمگران وا گذارديد، و زمام امور خود را به دست بيگانگان سپرديد، و امور الهي را به آنان تسليم كرديد! آنهايي كه به شبهات عمل مي‌كنند، و در شهوات غوطه ورند (بني اميه).
به خدا سوگند! اگر دشمنان شما را در زير ستارگان آسمان بپراكنند، باز خداوند شما را براي انتقام گرفتن از ستمگران گرد مي‌آورد.» (4).
اينگونه هشدارها و بررسي‌ها وجدان هاي خفته را بيدار مي‌سازد تا به چاره جوئي بيانديشند و از بي تفاوتي‌ها دست برداشته در سرنوشت خود و كشور خود دخالت كنند.
اگر كوفيان اصل نظارت مردمي را فراموش نمي‌كردند ارزش‌ها را پاسداري كرده و از فساد و زشتي‌ها پرهيز مي‌دادند، بي تفاوت نمي‌شدند و در سُستي و رفاه زدگي همه عزّت و شرافت خود را از ياد نمي‌بردند.
*****
(1) خطبه 4/27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- المصنّف ج10 ص154: عبدالرّزاق بن هشام (متوفاي 211ه)
2- حيلة الأبرار ج2 ص390: بحراني (متوفاي 1107ه)

3- تاريخ دمشق ج3 ص322 و359: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571 ه)
4- تاريخ بغداد ج12 ص305: خطيب بغدادي شافعي (متوفاي 463 ه)
5- تذكرة الخواص ص160: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه)
6- احتجاج ج1 ص174 قديم و ج1 ص412: علامه طبرسي (متوفاي 588 ه).
خطبه 8/27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).
خطبه 2/25 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- المصنّف ج10 ص154: عبدالرّزاق بن همّام (متوفاي 211ه)
2- تاريخ دمشق ج3 ص322 و359: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571 ه)
3- تاريخ دمشق، ترجمه امام حسين عليه السلام 146: ابن عساكر شافعي (متوفاي 571ه)
4- تاريخ بغداد ج12 ص305: خطيب بغدادي شافعي (متوفاي 463 ه)
5- تذكرة الخواص ص160: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه)
6- احتجاج ج1 ص174 قديم و ج1 ص412: علامه طبرسي (متوفاي 588 ه)
7- وقعة الصّفين ص314 و 315: منقري (متوفاي 212ه)
8- البداية و النّهايه ح340/7 سنه 40: ابن كثير شافعي (متوفاي 774ه).
خطبه 11/106 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به شرح زير است:
1- احياء العلوم: غزالي (متوفاي 505 ه)
2- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني متوفاي 380 ه)
3- اصول كافي ج2 ص49 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
4- ذيل الامالي ص 171: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
5- قوت القلوب ج 1 ص 382 و 407: ابوطالب مكي (متوفاي 382 ه)
6- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)
7- خصال ج 1 ص 108: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
8- دستور معالم الحكم ص 121: قاضي قضاعي (متوفاي 454 ه).

نظارت مردمي

ضرورت زندگي اجتماعي

همه محقّقان و پژوهشگران جهان اعتراف دارند كه زندگي بايد به گونه اي اجتماعي همراه با روح تعاون و همكاري اداره شود.
و در تعريف انسان نيز گفته اند:
«انسان موجودي اجتماعي است.»
جامعه شناسان با بررسي آثار تمدن انسان هاي گذشته اين حقيقت را به اثبات رسانده اند كه «زندگي اجتماعي» يك ضرورت غير قابل انكار است و علم روانشناسي نيز معتقد است:
«انسان فطرتاً اجتماعي و داراي روح جمع گرايي است»
از ديدگاه قرآن و نهج البلاغه نيز اجتماعي بودن انسان و ضرورت زندگي اجتماعي به اثبات رسيده و همگان را به تعاون و همكاري فرا مي‌خوانند؛ زيرا به تنهايي نمي‌توان راه رشد و تكامل را پيمود و به همه نيازمنديها پاسخ مثبت داد.
كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نسبت به اين واقعيّت سياسي، اجتماعي فرمود:
وَالْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمِ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ.
وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ.
(همواره با جمعيّت و اجتماع باشيد كه دست خدا همراه آن است، از جدايي و پراكندگي بپرهيزيد كه انسان تنها اسير شيطان است، همانگونه كه گوسفند دور از گله، طعمه گرگ)(1).
كدام جامعه؟ و كدام زندگي اجتماعي؟
راه هاي اصلاح و سلامت جامعه
*****
(1) خطبه 7/127 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تاريخ طبري ج3 ص121 سنه37: طبري شافعي متوفاي 310 ه)
2- النهاية «ماده بجر» و «ماده يد»: ابن أثير شافعي (متوفاي 606 ه)
3- كتاب الحيوان ج 2 ص 90: جاحظ (متوفاي 255 ه)
4- كتاب محاسن ص 41: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
5- كتاب أمالي: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
6- كشف الغمة ج 1 ص 42: اربلي (متوفاي 687 ه)
7- غرر الحكم ص 329: آمدي (متوفاي 588 ه).

كدام جامعه؟ و كدام زندگي اجتماعي؟

پس از طرح ضرورت زندگي اجتماعي، اوّلين سؤالي كه توجّه و انديشه هر پژوهنده اي را به خود جلب مي‌كند اين است كه:
در كدام جامعه بايد زيست؟
و كدامين زندگي اجتماعي را بايد انتخاب نمود؟
طبيعي است كه جوامع فاسد و آلوده مورد توجّه طرفداران رشد و كمال انسان‌ها نيست،
بايد به جوامع سالم و متكامل مترقّي روي آورد؟ يا جوامع آلوده را اصلاح كرد؟
همان گونه كه پيكر بيمار و فرسوده انسان در به دست آوردن سلامت كامل، دچار تزلزل است، پيكر جوامع آلوده نيز نمي‌تواند راه ترقّي را بپيمايد و انسان‌ها را به تكامل برساند.
از ديدگاه نهج البلاغه، هم ضرورت زندگي اجتماعي و هم روي آوردن به جوامع سالم و متكامل ارزشمند است و اصلاح جوامع فاسد نيز از اهداف ارزنده پيامبران الهي بشمار مي‌رود، كه فرمود:
الصِقْ بِذَوِي الْمُرُوءَاتِ وَالْاءَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوُ تاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّماحُ فَاِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ
(روابط خود را با افراد خوب و سرشناس و اصيل، برخاسته از خاندان هاي صالح و خوش سابقه و مردم شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار برقرار ساز، چرا كه آنها كانون بخشش و كَرَم و مركز اصيل نيكوكاري مي‌باشند.) (1).
آنگاه از جامعه آلوده و افراد فاسد و منحرف شكوه‌ها داشته و نشانه هاي آن را به اصحاب و يارانش مي‌شناساند.
وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنَّكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ.
أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَي الْعِصْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَي الْإِدْهَانِ
(خدا شما را رحمت كند بدانيد در زمان و جامعه اَي قرار گرفته ايد كه گوينده حق اندك است و زبان از گفتار راست عاجز و گنگ و حق جويان خوار و ذليلند.
مردم همدم معصيت و گناه و همگام با سستي و تنبلي‌ها مي‌باشند.)(2).
*****
(1) نامه 52/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نويري شافعي (متوفاي 732 ه)
4- فهرست نجاشي ص 7: نجاشي (متوفاي 450 ه)
5- فهرست ص37: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
6- تاريخ دمشق ج3 ص289 ح1311و1314: ابن عساكر شافعي (متوفاي 573 ه)
7- من لايحضره الفقيه ج4 ص409: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه).
خطبه 2/233 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- روضه كافي ص 396: كليني (متوفاي 328 ه)
2- غرر الحكم ص 82/ ج 3 ص 69: آمدي (متوفاي 588 ه)
3- ربيع الابرارج1 ص80 ح227: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- محاضرات ج 1 ص 89: راغب اصفهاني (متوفاي 513 ه)
5- غرر و عرر ص 108: وطواط (متوفاي 553 ه)
6- منهاج البراعة ج 2 ص 407: راوندي (متوفاي 573 ه)
7- تنبيه الخواطر ص78: شيخ ورام (متوفاي 605 ه)
8- بحار الانوار ج 70 ص123: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

از آنجا كه جامعه و زندگي اجتماعي يكي از عوامل مهمّ تربيتي محسوب مي‌شود و سلامت و اصالت و رشد و كمال انسان‌ها به سلامت و اصلاح جامعه نيز بستگي دارد،
بايد به جامعه روي آورد و راه هاي اصلاح و سلامت آن را شناخت،
و علل فساد زدگي و عقب ماندگي جوامع آلوده را شناسايي كرد،
و موانع رشد و ترقّي را از سر راه انسان‌ها برداشت.
از نظر نهج البلاغه سلامت و اصلاح جامعه را بايد در نظم و اجراي قانون و مقرّرات كامل الهي و رعايت قوانين فردي و اجتماعي جستجو كرد كه بي نظمي و هرج و مرج طلبي (آنارشيسم) و تجاوز به حقوق ديگران، فساد و تباهي و سقوط را در پي خواهد داشت.
امام علي عليه السلام در كلام ارزشمندي به ره آورد برقراري نظم اجتماعي و رعايت صحيح حقوق فرد و جامعه اشاره مي‌فرمايد:
فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَي الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّي الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَي أَذْلاَلِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ
(پس هرگاه كه مردم حقوق حكومت را ادا كنند و حكومت نيز حقوق مردم را رعايت كند، حق و عدالت در ميان آنها قوي و نيرومند مي‌گردد و راه دين و ديندارى استوار و جاودانه مي‌شود و علائم تحقّق عدالت اجتماعي رخ مي‌نمايد. امور زندگي فرد و جامعه در مجراي اصلي خود قرار مي‌گيرد و آنگاه جامعه و زمانه اصلاح مي‌شود.)(1).
حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با توجّه به ره آورد نظم اجتماعي، از بي نظمي‌ها هشدار مي‌دهد كه:
وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيَها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ
(امّا آن گاه كه رعيت بر حكومت خويش چيره گردد و يا حكومت و رهبر بر مردم ظلم روا دارد، نظم اجتماعي فرو مي‌پاشد و نشانه هاي جور و ستم آشكار مي‌گردد و اعمال ناروا در امور دين فراوان مي‌شود.)(2).
چه نيكو سرودند كه:
خدا آن ملّتي را سروري داد
كه تقدير ش به دست خويش بنوشت
*****
(1) خطبه 8/216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:

1- روضه كافي ج 8 ص 352 ح550: كليني (متوفاي 328 ه)
2- منهاج البراعة ج 2 ص 348: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
3- دعائم الاسلام ج2 ص541 ح1926: قاضي نعمان (متوفاي 363 ه)
4- بحارالانوار ج34 ص184 وج27 ص251: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
5- ربيع الابرار ج5 ص191 ح186: زمخشري معتزلي (متوفاي 538ه).
خطبه 9/216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

راه هاي اجراي نظم و قانون

اشاره

دانستيم كه زندگي اجتماعي ضروري است،
و سلامت و كمال آن در رشد و سلامت انسان نقش تعيين كننده اي دارد.
و راه اصلاح جوامع بشري را در اجراي نظم و قانون و رعايت حقوق فرد و جامعه نيز شناختيم،
بنابر اين ممكن است سؤال شود:
1- چه بايد كرد تا نظم و قانون حكم فرما شود؟
2- مقررات اجتماعي را چگونه بايد پياده كرد؟
3- حقوق فرد و جامعه را چگونه بايد رعايت كرد؟
در پاسخ سئوالات ياد شده بايد گفت كه:
بايد راه هاي اجراي قانون و نظم اجتماعي را شناخت و در تحقّق آنها تلاش كرد!
اگر راه هاي صحيح اجراي نظم و قانون را بشناسيم و در جوامع بشري بكار گيريم، جامعه ما اصلاح شده و راه سلامت و كمال را خواهيم پيمود.
در اينجا به برخي از آن راه‌ها اشاره مي‌گردد:

امام علي عليه السلام نسبت به ضرورت حكومت فرمود:
وَإِنَّهُ لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْ ءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ
(همانا مردم به حكومت و رهبري نياز مُبرم دارند، خواه نيكوكار باشد يا بد كار، تا مؤمنان در سايه حكومت و برقراري نظم اجتماعي به كار مفيد خويش سرگرم شوند و كافران نيز از زندگي بهرمند گردند. بايد حكومت وجود داشته باشد تا مردم زندگي عادي خود را تداوم بخشند. تا ماليات هاي كشور جمع آوري گردد و با دشمنان مهاجم پيكار شود و امنيّت در جادّه هاي كشور حكم فرما باشد.)(1).
*****
(1) خطبه 2/40 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

عمل به برخي از آداب و رسوم ارزشمند اجتماعي مايه برقراري نظم و قانون در جوامع بشري است.
وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ
(اي مالك! آداب و رسوم پسنديده اي را كه پيشوايان اين امّت به آن عمل كرده اند و ملّت اسلام با آن انس و الفت گرفته است و امور مردم به وسيله آنها اصلاح مي‌گردد، به نابودي نكشان.)(1).
*****
(1) نامه 39/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

امام علي عليه السلام در معرّفي حقوق فرمود:
وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَي الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَي الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلٍّ عَلَي كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ.
(از ميان حقوق الهي، بزرگترين حقّي كه واجب شده است، حق حكومت و رهبر اسلامي بر مردم و حق مردم بر حكومت و رهبر است، اين فريضه ارزشمند را بر هر كدام از زمامداران و رعايا قرار داده است، زيرا رعايت حقوق حكومت و مردم مايه الفت و پيوستگي آنان با يكديگر و عزّت و نيرومندي دينشان مي‌باشد.)(1).
*****
(1) خطبه 7/216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ.
(ارتش اسلام به اذن پروردگار حافظ و پناهگاه مردم و زينت زمامداران و عزّت و شوكت دين و راه هاي برقراري امنيّت جامعه اند كه حيات و بقاء مردم يك كشور به آنها بستگي كامل دارد.)(1).
*****
(1) نامه 44/53 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

درست است كه حكومت و آداب و رسوم پسنديده و حقوق كامل الهي و ارتش اسلامي از عوامل اجراي قانون و نظم اجتماعي به شمار مي‌آيند، امّا همه آنها به نوعي با عامل مردمي و اصل «دخالت و نظارت مردم» ارتباط دارند.
اگر مردم دخالت و نظارت لازم را نداشته باشند عوامل ياد شده نمي‌توانند در اجراي قانون و برقراري نظم موفّق شوند؛
بنابر اين بازسازي حكومت و اصلاح زمامداران با دخالت و حضور و مراقبت مردم تحقّق مي‌پذيرد، كه فرمود:
فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ
(پس مردم بدون اصلاح زمامداران اصلاح نمي‌گردند و زمامداران نيز اصلاح نمي‌شوند جز با درستي و استقامت مردم يك جامعه.)(1).
با يك بررّسي دقيق در افكار و آراء مكاتب و انديشمندان معاصر به اين نتيجه مي‌رسيم كه نهج البلاغه در مورد شيوه هاي اصلاح فرد و جامعه و حكومت دولت مردان، اختلاف اساسي با صاحب نظران سياسي دارد؛ زيرا در راه اجراي نظم و مقرّرات اجتماعي به هيچ كدام از عوامل موجود تكيه نمي‌كند.
گرچه معتقد است كه حكومت و قانون و آداب و رسوم و ارتش اسلامي ضرورت دارند؛ امّا تنها عاملي را كه به عنوان يك راه حلّ سياسي و عامل حياتي معرّفي مي‌كند:
«اصل دخالت» و «نظارت مردمي» يا «نظارت ملّي» است كه در فروع مباني اعتقادي با نام «امر به معروف و نهي از منكر» مطرح شده است.
از ديدگاه نهج البلاغه اگر عامل مردمي يا نظارت عمومي در صحنه سياسي يك كشور حضور فعّال داشته باشد، نظم و قانون اجرا و عدالت اجتماعي در آن جامعه تحقّق مي‌يابد،
چون نظارت ملّي با حضور مردم ارتباط دارد و مردم در همه جا مي‌توانند عامل اجراي درست قوانين باشند.
دنياي امروز براي اجراي قوانين و مقرّرات اجتماعي از اصلِ «امر به معروف و نهي از منكر» غفلت نموده و با طرح راه حل هاي غير منطقي همواره با ناكامي و شكست مواجه گرديده است، مانند:
روي آوردن به سرنيزه و فشار
دل بستن به زندان و شكنجه
استفاده از جريمه هاي سنگين
استفاده از تنبيه بدني و پيشروي تا حدّ اعدام

امّا هرچه بيشتر تلاش كردند كمتر به نتيجه رسيدند.
از آدم هاي ماشيني گرفته تا نصب چشم هاي الكترونيك در بانك ها،
از قفل هاي ضد گلوله و انواع ادوات پليسي و جاسوسي، استفاده كردند؛
امّا نتوانستند انسان را به رعايت نظم و قانون وادارند و سرگردان و حيران مي‌پرسند:
«راه هاي اجراي نظم و قانون كدام است؟»
و پاسخ نهج البلاغه رعايت «نظارت مردمي» و «امر به معروف و نهي از منكر» است.
اگر ملّتي خود پشتوانه اجراي مقرّرات اجتماعي شود،
همه امر به كارهاي نيك كنند و از منكرات بپرهيزند و ديگران را به آن تذكّر دهند، قانون اجرا مي‌گردد و نظم و عدالت اجتماعي نيز تحقّق مي‌پذيرد.
*****
(1) خطبه 7/216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

راه هاي تحقّق نظارت مردمي

اشاره

پس از آنكه راه حل اساسي اجراي قانون و برقراري نظم را شناسائي كرديم و دانستيم كه با «نظارت مردمي» مي‌توان جامعه اي سالم و رو به رشد داشت، راه هاي تحقّق «نظارت ملّي» و به صحنه كشاندن «عامل مردمي» را مورد بررسي قرار مي‌دهيم.
بايد مردم را شناخت و راههاي نفوذ در دلها را پيدا كرد كه چگونه و با چه روش هائي مي‌شود فرد و جامعه را متوجّه نظارت عمومي ساخت تا در اجراي نظم و قانون مشاركت كنند؟
در اين قسمت به برخي از آنها از ديدگاه نهج البلاغه اشاره مي‌شود:

در اين رابطه امام علي عليه السلام فرمود:
اِتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّي عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ. أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.
(اي مردم، از خدا بترسيد و پرهيزكار باشيد، زيرا از همه شما در روز قيامت سؤال خواهد شد شما مسئول امور آفريده هاي خدا حتي از شهرها و حيوانات خواهيد بود. خدا را اطاعت كنيد و از فرمانش سرپيچي نكنيد.
هرگاه نيكي و خوبي‌ها را مشاهده كرديد، انتخاب نماييد و اگر شرّ و بدي يافتيد، از آن اعراض كنيد.)(1).
روشن است كه تنها با مأموران نظامي و انتظامي يا ديگر دست اندركاران قانون و نظم اجتماعي نمي‌شود در برقراري نظم و عدل اجتماعي موفّق بود.
نمي شود براي فرد فرد جامعه مأموران مخفي استخدام كرد.
امكان ندارد كه در همه جا نيروهاي نظامي بتوانند حضور فعّال داشته باشند
و در يك كلمه، انسان نمي‌تواند انسان را كنترل كند و به اجراي قانون در همه زمان‌ها و مكان‌ها مجبور سازد.
بايد روش قرآن كريم و نهج البلاغه و شيوه هاي پيامبران الهي را به كار بست و در هر دلي نيروي ايمان را تقويت كرد.
بايد عقيده به معاد و پرسش هاي قيامت را در دل هر انساني جايگزين كرد.
اگر انسان باور كند
«جهان را خالقي باشد خدا نام»
و بپذيرد در برابر قانون و نظم اجتماعي، روزي از او سؤال مي‌شود.
هم خود در اجراي قانون مي‌كوشد و هم در اجراي قانون، نظارت و دخالت مي‌كند و جامعه انسان‌ها با احساس تعهّد افراد جامعه و اصل نظارت مردمي، راه نظم و قانون و سلامت و ترقّي را خواهند پيمود.
*****
(1) خطبه 5/167 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عقدالفريد ج 1 ص 44 و 98: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
2- عيون الاخبار ج 2 ص 123: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
3- أغاني ج 12 ص 6: ابوالفرج اصفهاني زيدي (متوفاي 356 ه)

4- كتاب أمالي ج 2 ص 91: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
5- جامع العلم ص 77: ابن عبدالبر مالكي (متوفاي 338 ه)
6- تحف العقول ص 138: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
7- كتاب أمالي ج 2 ص 238: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه).

امام علي عليه السلام نسبت به اين شيوه كاربردي فرمود:
فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَي يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.
(همانا خداوند بزرگ از شما بندگان درباره همه اعمال و رفتار كوچك و بزرگ و آشكار و پنهان سؤال خواهد كرد.
اگر عذاب كند شما را خود به خويشتن ظلم روا داشته ايد و اگر شما را عفو نمايد، خداوند كريم و بزرگوار است.)(1).
*****
(1) نامه 3/27 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب الغارات ج1 و230 و223 و235 و 249: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه)
2- تحف العقول ص 176 و 177: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
3- كتاب مجالس ص260 م31 ح3: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
4- كتاب أمالي ص25-24 م اول ح31/31: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه)
5- بشارة المصطفي ص44: طبري شافعي (متوفاي 553 ه)
6- مجموعه ورام ص19 و497: شيخ ورام (متوفاي 605 ه)
7- تاريخ طبري ج3 ص556 سنه36: طبري شافعي (متوفاي 310 ه)
8- كتاب أمالي ص 152 و 153: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
9- بحار الانوار ج74 ص335: مجلسي (متوفاي 1110 ه).

اگر همه افراد يك جامعه داراي روح تعهّد و مسئوليّت باشند، در برابر نا روايي‌ها و زشتي‌ها بي تفاوت نمي‌مانند و اصلِ «نظارت مردمي» را به كار مي‌گيرند.
امام علي عليه السلام در خطبه 5/167 تذكّر داده اند كه در تفكّر اسلامي و در محاكمه عمومي رستاخيز، نه تنها در برابر اعمال و رفتار خويش و در برابر ديگران مسؤوليم، بلكه در مورد امور خانه ها، شهرها و حيوانات نيز محاكمه خواهيم شد و آنگاه فرمود:
«اگر همه عالم را به من بدهند كه در حقّ مورچه اي ستم كنم، هرگز نمي‌پذيرم.!»
وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَي أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ
(سوگند به خدا اگر همه عالم هفتگانه هستي را به من بدهند كه خدا را با گرفتن پوست جوي از دهان مورچه اي نافرماني كنم، هرگز انجام نخواهم داد!)(1).
سپس به احساس تكليف خود در برابر افراد جامعه اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد:
وَلكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَي تَخَيُّرِ الْأَطْعِمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْيمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ
(امّا هيهات! از اينكه هوا و هوس بر من غلبه كند و حرص و طمع مرا وادارد تا از غذاهاي لذيذ استفاده كنم، در حالي كه ممكن است در حجاز يا يمامه كساني از به دست آوردن قرص ناني نا اميد باشند.)(2).
*****
(1) خطبه 11/224 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب أمالي ص496 و497 مجلس90 ح70: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
2- تذكرة الخواص ص143: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654 ه)
3- ربيع الابرار ص230 وج3 ص319 ح61 ب48: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- كتاب مناقب ج 2 ص 109: ابن شهر آشوب (متوفاي 588 ه)
5- كتاب اربعين ص377 تا380: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
6- منهاج البراعة ج 2 ص 390: ابن راوندي (متوفاي 573 ه)
7- بحار الانوار ج 41 ص 162 و ج 93ص 76: مجلسي (متوفاي 1110 ه)

8- غرر الحكم ج 6 ص 249: آمدي (متوفاي 588 ه).
نامه 12/45 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- الخرائج و جرائح ج2 ص542 ح2 فصل2: قطب الدين راوندي (متوفاي 573 ه)
2- كتاب مناقب ج 2 ص 101: ابن شهر آشوب (متوفاي 588 ه)
3- ربيع الابرار ج3 ص241 ح215 ب44: زمخشري معتزلي (متوفاي 538 ه)
4- روضة الواعظين ص 127: ابن فتّال نيشابوري متوفاي 508 ه)
5- استيعاب ج 2 ص 21: عبدالبر مالكي(متوفاي 338 ه)
6- أمالي (مجلس 91(ص500 ح4: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
7- كشف الغمة ج 1 ص 133: اربلي (متوفاي 687 ه)
8- ارشاد القلوب ص 214 و 215: ديلمي (متوفاي 771 ه).

تقويت روح تعاون و همكاري

اگر در دل انسان هاي يك جامعه، روح تعاون و همكاري تقويت شود و مردم احساس كنند كه اعضاي يك پيكرند، به مرز «نظارت مردمي» نزديك شده، خود پاسداري از نظم و قانون را به عهده خواهند گرفت، كه گفت:
وَلكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللّٰهِ عَلَي عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَي إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ.
(از حقوق واجب الهي بر بندگان اين است كه: به اندازه توانايي خود در خيرخواهي و نصيحت به ديگران بكوشند و براي برقراري حق و عدل همكاري و هماهنگي داشته باشند.)(1).
*****
(1) خطبه 14/216 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (مدارك گذشته).

الف - امر به معروف بالاتر از تمام خوبي هاست، كه اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:
وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ
(تمام اعمال نيك، حتّي جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهي از منكر، همانند قطره اي است در برابر دريا.)(1).
ب - نظارت مردمي نوعي جهاد است، كه فرمود:
وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَي أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ
(جهاد در راه خدا چهار قسم است كه دو قسم آن بر امر به معروف و نهي از منكر تكيه دارد.)(2).
ج - نظارت مردمي، كاري پيغمبر گونه است.
يكي از وظايف دائمي پيامبران الهي و رسول گرامي اسلام صلي الله عليه وآله وسلم، نظارت بر امور مردم و اجراي قانون و نظم اجتماعي است، كه فرمود:
فَبَالَغَ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّصِيحَةِ، وَمَضَي عَلَي الطَّرِيقَةِ، وَدَعَا إِلي الْحِكْمَةِ، وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.
(پيامبر گرامي اسلام - كه درود خدا بر او و خاندانش باد - در نصيحت و اندرز به مردم كوشش فراوان كرد و همگان را به راه راست رهنمون گرديد و به سوي حكمت و دانش و پندهاي حكيمانه و ارزشمند دعوت فرمود.)(3).
د - امر به معروف و نهي از منكر دو صفت الهي هستند، كه فرمود:
وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ.
(همانا امر به معروف و نهي از منكر دو صفت از صفات خداوند هستند كه نه اجل و مرگ را نزديك مي‌كنند و نه از روزي كسي مي‌كاهند.)(4).
*****
(1) حكمت 4/374 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 162: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص50 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص 171: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج1 ص92 و91 فصل16: ابوطالب مكي (متوفاي 386 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402 ه)

6- كتاب زهد ص8: حسين بن سعيد اهوازي از اصحاب امام سجاد عليه السلام
7- كتاب خصال ج1 ص329 ح25 باب السّتّة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
8- مناقب ص 268: خطيب خوارزمي حنفي (متوفاي 568 ه).
حكمت 7/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- عيون الاخبار ج 2 ص 329: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
2- البيان والتبيين ج2 ص148: ابو عثمان جاحظ (متوفاي 255 ه)
3- كتاب محاسن و اضداد ص 132: ابو عثمان جاحظ (متوفاي 255 ه)
4- مروج الذهب ج2 ص419: مسعودي (متوفاي 346 ه)
5- محاسن و مساوي ص 358: بيهقي شافعي (متوفاي 569 ه)
6- تاريخ يعقوبي (ابن واضح) ج2 ص208: يعقوبي (متوفاي 292 ه)
7- كتاب ارشاد ص157 ج1 ص294 و 295: شيخ مفيد (متوفاي 413 ه)
8- تذكرة الخواص ص141: ابن جوزي حنفي (متوفاي 654ه)
9- كتاب أمالي ج2 ص594 م26 ح5/1231: شيخ طوسي (متوفاي 460 ه).
خطبه 2/95 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- بحارالانوار ج 18 ص 219 ح51 ب1: مجلسي (متوفاي 1110 ه)
2- شرح نهج البلاغه ج 7 ص 66: ابن ابي الحديد (متوفاي 656 ه)
3- منهاج البراعة ص 421 ج 1: راوندي (متوفاي 573 ه)
4- عيون الاخبار ج2 ص301: ابن قتيبه حنفي (متوفاي 276ه)
5- حلية الاولياء ج1 ص76: ابو نعيم اصفهاني (متوفاي 402ه)
6- البيان و التبيين ج 1 ص 170: جاحظ (متوفاي 255 ه)
7- عيون الاخبار ج 2 ص 236: ابن قتيبة (متوفاي 276 ه)
8- اخبار الطوال ص 211: دينوري حنفي (متوفاي 290 ه)
9- الغارات ج 2 ص474 و 475 و 476: ابن هلال ثقفي (متوفاي 283 ه).
خطبه 7/156 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- تحف العقول ص 162: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
2- اصول كافي ج2 ص50 ح1: كليني (متوفاي 328 ه)
3- ذيل الامالي ص 171: ابوعلي قالي (متوفاي 356 ه)
4- قوت القلوب ج1 ص92 و91 فصل16: ابوطالب مكي (متوفاي 386 ه)
5- حلية الاولياء ج 1 ص 74 و 75: ابونعيم اصفهاني (متوفاي 402ه)
6- كتاب زهد ص8: حسين بن سعيد اهوازي از اصحاب امام سجاد عليه السلام

7- كتاب خصال ج1 ص329 ح25 باب السّتّة: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
8- مناقب ص 268: خطيب خوارزمي حنفي (متوفاي 993 ه).

شناخت ره آورد امر به معروف و نهي از منكر

ره آورد نظارت ملّي در فرازهاي گوناگوني از نهج البلاغه مورد ارزشيابي و شناسايي قرار گرفته است و همواره حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به آن اشاره فرمود و تذكّر داد كه بدون اين اصل، اوامر و مقرّرات الهي اجرا نخواهد گرديد و زشتي‌ها و پليدي‌ها ريشه كن نخواهد شد.
امام علي عليه السلام در نامه 31 نهج البلاغه به فرزندش امام مجتبي عليه السلام تأكيد مي‌فرمايد.
وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَايِنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ،
(فرزندم! همواره به معروف و خوبي‌ها امر و سفارش كن تا خود نيز اهل آن باشي، و با دست و زبانت، مُنكرات و زشتي‌ها را انكار نما و از كسي كه عمل زشت انجام مي‌دهد، به سختي دوري گزين.)(1).
*****
(1) نامه 15/31 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، كه برخي از اسناد آن به اين شرح است:
1- كتاب رسائل: كليني (متوفاي 328 ه)
2- كتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعيد(متوفاي قرن3 ه)
3- عقد الفريدج3ص90 و91 و143 وج3 جديد114: ابن عبد ربه مالكي (متوفاي 328 ه)
4- من لايحضره الفقيه ج3 ص556: شيخ صدوق (متوفاي 381 ه)
5- تحف العقول ص97/52 و99/68 و76: ابن شعبه حراني (متوفاي 380 ه)
6- كتاب وصايا: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
7- كتاب كشف المحجة (فصل 154(ص220: سيد بن طاووس (متوفاي 664 ه)
8- فروع كافي ج 5 ص338 و510 ح3: كليني (متوفاي 328 ه).

در چشمه سار نهج البلاغه

روش هاي گفتاري

هشدار پیامبر (ص) از مسخ ارزش‌ّها

اشاره

خطبه 156 نهج البلاغه
(خاطب به أهل البصرة)
ترجمه: خطبه 156
(براي مردم بصره پس از پيروزي در جنگ جمل ايراد فرمود)

فَمَن اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَي اللَّهِ، عَزَّوَجَلَّ، فَلْيَفْعَلْ. فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَي سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَمَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ.
وَأَمَّا فُلَانَةُ فَأَدْرَكَهَا رَأْيُ النِّسَاءِ، وَضِغْنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ الْقَيْنِ، وَلَوْ دُعِيَتْ لِتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَلَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَي، وَالْحِسَابُ عَلَي اللَّهِ تَعَالَي.
ترجمه: ضرورت اطاعت از رهبري (و نكوهش از نافرماني عايشه)
مردم بصره! در پيدايش فتنه‌ها هر كس كه مي‌تواند خود را به اطاعت پروردگار عزيز و برتر، مشغول دارد چنان كند، اگر از من پيروي كنيد، به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد، هر چند سخت و دشوار و پر از تلخي‌ها باشد.
امّا عائشه! پس افكار و خيالات زنانه بر او چيره شد، و كينه‌ها در سينه اش چون كوره آهنگري شعله ور گرديد، اگر از او مي‌خواستند آن چه را كه بر ضد من انجام داد نسبت به ديگري روا دارد سرباز مي‌زد، به هر حال احترام نخست او برقرار است و حسابرسي اعمال او با خداي بزرگ است.

ثمرات الايمان

منه: سَبِيلٌ أَبْلَجُ الْمِنْهَاجِ، أَنْوَرُ السِّرَاجِ.
فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَي الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَي الْإِيمَانِ، وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا، وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ، وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ، «وَتُبَرَّزُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ».
وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مُرْقِلِينَ فِي مِضْمَارِهَا إِلَي الْغَايَةِ الْقُصْوَي.
ترجمه: ره آورد ايمان
ايمان روشنترين راه‌ها و نوراني ترين چراغ هاست، با ايمان به اعمال صالح مي‌توان راه برد، و با اعمال نيكو به ايمان مي‌توان دسترسي پيدا كرد، با ايمان، علم و دانش آبادان است، و با آگاهي لازم، انسان از مرگ مي‌هراسد، و با مرگ دنيا پايان مي‌پذيرد،
و با دنيا، توشه آخرت فراهم مي‌شود، و با قيامت بهشت نزديك مي‌شود، و جهنّم براي بدكاران آشكار مي‌گردد، و مردم جز قيامت قرار گاهي ندارند، و شتابان به سوي ميدان مسابقه مي‌روند تا به منزلگاه آخرين رسند.

منه: قَدْ شَخَصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ، وَصَارُوا إِلَي مَصَائِرِ الْغَايَاتِ. لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا.
وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ.
وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، «فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ»، وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرِّيُّ النَّاقِعُ، وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ.
لَا يَعْوَجُّ فَيُقَامَ، وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ، «وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ»، وَوُلُوجُ السَّمْعِ.
«مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ».
وقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الفتنة، وهل سألت رسول اللّه صلي الله عليه وآله عنها؟ فقال عليه السلام:
ترجمه: يادآوري برخي از ارزش هاي اخلاقي و ويژگي هاي قرآن
گويا مي‌نگرم، همه از قبرها خارج شده به سوي منزلگاه هاي آخرين در حركتند، هر خانه اي در بهشت به شخصي تعلق دارد، كه نه ديگري را مي‌پذيرند و نه از آنجا به جاي ديگري انتقال مي‌يابند. همانا «امر به معروف» و «نهي از منكر» دو صفت از اوصاف پروردگارند كه نه اجل را نزديك مي‌كنند و نه روزي را كاهش مي‌دهند.
بر شما باد عمل كردن به قرآن، كه ريسمان محكم الهي، و نور آشكار و درماني سودمند است، كه تشنگي را فرو نشاند، نگهدارنده كسي است كه به آن تمسّك جويد و نجات دهنده آن كس است كه به آن چنگ آويزد، كجي ندارد تا راست شود، و گرايش به باطل ندارد تا از آن بازگردانده شود، و تكرار و شنيدن پياپي آيات، كهنه اش نمي‌سازد، و گوش از شنيدن آن خسته نمي‌شود.
كسي كه با قرآن سخن بگويد راست گفته و هر كس بدان عمل كند پيشتاز است:
(در اينجا مردي بلند شد و گفت: اي اميرالمؤمنين ما را از فتنه آگاه كن، آيا نسبت به فتنه، از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله سؤالي نفرموده اي؟ پاسخ داد:)

إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلَهُ:
«الم. أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»
عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولُ اللَّهِ صلي الله عليه وآله بَيْنَ أَظْهُرِنَا.
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَي بِهَا؟ فَقَالَ:
«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي:
«أَبْشِرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟»
فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذلِكَ لَكَذلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟»
فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَي وَالشُّكْرِ. وَقَالَ:
«يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَي رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»
قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذلِكَ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟ فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».
ترجمه: خبر از فتنه‌ها و شهادت خويش
آنگاه كه خداوند آيه 1 و 2 سوره عنكبوت را نازل كرد كه:
(آيا مردم خيال مي‌كنند چونكه گفتند ايمان آورديم، بدون آزمايش رها مي‌شوند؟)
دانستم كه تا پيامبر صلي الله عليه وآله در ميان ماست آزمايش نمي‌گرديم. پرسيدم: اي رسول خدا! اين فتنه و آزمايش كدام است كه خدا شما را بدان آگاهي داده است؟ فرمود، اي علي! پس از من امّت اسلامي به فتنه و آزمون دچار مي‌گردند. گفتم: اي رسول خدا مگر جز اين است كه در روز «اُحُد» كه گروهي از مسلمانان به شهادت رسيدند، و شهادت نصيب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودي، اي علي! مژده باد تو را كه شهادت در پي تو خواهد آمد. پيامبر صلي الله عليه وآله به من فرمود: (همانا اين بشارت تحقّق مي‌پذيرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟). گفتم: اي رسول خدا صلي الله عليه وآله چنين موردي جاي صبر و شكيبايي نيست بلكه جاي مژده شنيدن و شكر گذاري است. و پيامبر خدا صلي الله عليه وآله فرمود: (اي علي! همانا اين مردم به زودي با اموالشان دچار فتنه و آزمايش مي‌شوند، و در دينداري بر خدا منّت

مي‌گذارند، با اين حال انتظار رحمت او را دارند، و از قدرت و خشم خدا، خود را ايمن مي‌پندارند، حرام خدا را با شبهات دروغين، و هوسهاي غفلت زا، حلال مي‌كنند، «شراب» را به بهانه اينكه «آب انگور» است و رشوه را كه «هديه» است و ربا را كه «نوعي معامله» است حلال مي‌شمارند). گفتم: اي رسول خدا، در آن زمان مردم را در چه پايه اي بدانم؟ آيا در پايه ارتداد؟ يا فتنه و آزمايش؟. پاسخ فرمود: (در پايه اي از فتنه و آزمايش)

پرهيز از غيبت و عيب جوئي

اشاره

خطبه 141 نهج البلاغه
ترجمه: خطبه 141

التحذير من سماع الغيبة

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ.
أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَيُحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِكَ يَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.
ترجمه: پرهيز از شنيدن غيبت
اي مردم! آن كس كه از برادرش اطمينان و استقامت در دين، و درستي راه و رسم را سراغ دارد، بايد به گفته مردم درباره او گوش ندهد.
آگاه باشيد! گاهي تيرانداز، تير افكند و تيرها به خطا مي‌رود، سخن نيز چنين است، درباره كسي چيزي مي‌گويند كه واقعيّت ندارد و گفتار باطل تباه شدني است، و خدا شنوا و گواه است.
بدانيد كه ميان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نيست.

فسئل عليه السلام، عن معني قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه و عينه ثم قال:
الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!
ترجمه: شناخت حق و باطل
(پرسيدند: معناي آن چيست؟
امام عليه السلام انگشتان خود را ميان چشم و گوش گذاشت و فرمود:)
باطل آن است كه بگويي شنيدم، و حق آن است كه بگويي ديدم.

اعتراض به خليفه سوم

خطبه 164 نهج البلاغه
لما اجتمع الناس إليه وشكوا ما نقموه علي عثمان وسألوه مخاطبته لهم و استعتابه لهم، فدخل عليه فقال:
تحذير عثمان
إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدِ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَي أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاكَ إِلَي شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ.
وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - كَما صَحِبْنا وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ولاابْنُ اَلْخَطَّابِ بِاَوْلَي بِعَمَلِ الحَقِّ مِنْكَ وَاَنْتَ اَقْرَبُ اِلي اَبِي رُسُولِ اللَّهِ صلي الله عليه وآله وَشِيجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا؛ وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا.
فَاللَّهَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ! فَإِنَّكَ - وَاللَّهِ - مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمًي، وَلَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ.
فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدِيَ وَهَدَي، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً.
وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَيِّرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ. وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً، وَأَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً.
وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلي الله عليه وآله يَقُولُ:
«يُؤْتَي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَي فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَي، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا».
وَإِنِّي أَنْشُدُكَ اللَّهَ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: يُقْتَلُ فِي هذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَيَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَيَبُثُّ الْفِتَنَ فِيهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجاً، وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجاً. فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السِّنِّ وَتَقَضِّي الْعُمُرِ.
فَقَالَ لَهُ عُثْمانُ: «كَلِّمِ النَّاسَ فِي أَنْ يُؤَجِّلُونِي، حَتَّي أَخْرُجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ»
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ، وَمَا غَابَ فَأَجَلُهُ وُصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ.
ترجمه: خطبه 164
(مردم در اطراف امام جمع شده و از خليفه سوم شكايت كردند و از او خواستند كه با خليفه سوم صحبت كند تا از اشتباهات خود دست بردارد)
هشدار دادن به خليفه سوم

همانا مردم پشت سر من هستند، مرا ميان تو و خودشان ميانجي قرار دادند، به خدا نمي‌دانم با تو چه بگويم؟ چيزي را نمي‌دانم كه تو نداني، تو را به چيزي راهنمايي نمي‌كنم كه نشناسي، تو مي‌داني آن چه ما مي‌دانيم، ما به چيزي پيشي نگرفته ايم كه تو را آگاه سازيم، و چيزي را در پنهاني نيافته ايم كه آن را به تو ابلاغ كنيم.
ديدي چنان كه ما ديديم، شنيدي چنانكه ما شنيديم، با رسول خدا صلي الله عليه وآله بودي چنان كه ما بوديم، پس ابوقحافه (ابابكر) و پسر خطّاب، در عمل به حق، از تو بهتر نبودند، تو به رسول خدا صلي الله عليه وآله در خويشاوندي از آن دو نزديكتري، و داماد او شدي كه آنان نشدند. پس خدا را خدا را پروا كن، سوگند به خدا! تو كور نيستي تا بينايت كنند، نادان نيستي تا تو را تعليم دهند، راه‌ها روشن است، و نشانه هاي دين برپاست، پس بدان كه برترين بندگان خدا در پيشگاه او رهبر عادل است كه خود هدايت شده و ديگران را هدايت مي‌كند، سنّت شناخته شده را برپا دارد، و بدعت ناشناخته را بميراند،
سنّت‌ها روشن و نشانه هايش آشكار است، بدعت‌ها آشكار و نشانه هاي آن برپاست. و بدترين مردم نزد خدا رهبر ستمگري كه خود گمراه و مايه گمراهي ديگران است، كه سنّت پذيرفته را بميراند، و بدعت ترك شده را زنده گرداند.
من از پيامبر خدا صلي الله عليه وآله شنيدم كه گفت:
«روز قيامت رهبر ستمگر را بياورند كه نه ياوري دارد و نه كسي از او پوزش خواهي مي‌كند، پس او را در آتش جهنم افكنند، و در آن چنان مي‌چرخد كه سنگ آسياب، تا به قعر دوزخ رسيده به زنجير كشيده شود»
من تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه امام كشته شده اين امّت مباشي، چرا كه پيش از اين گفته مي‌شد:
«در ميان اين امّت، امامي به قتل خواهد رسيد كه درِ كشتار تا روز قيامت گشوده خواهد شد و كارهاي امّت اسلامي با آن مشتبه شود، و فتنه و فساد در ميانشان گسترش يابد، تا آنجا كه حق را از باطل نمي‌شناسند، و به سختي در آن فتنه‌ها غوطه ور مي‌گردند».
براي مروان چونان حيوان به غارت گرفته مباش كه تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالياني كه از عمر تو گذشته و تجربه اي كه به دست آوردي.
(خليفه سوم گفت «با مردم صحبت كن كه مرا مهلت دهند تا از عهده ستمي كه به آنان رفته برآيم»)
امام عليه السلام فرمود: آن چه در مدينه است به مهلت نياز ندارد، و آن چه مربوط به بيرون مدينه باشد تا رسيدن فرمانت مهلت دارند.

شکوه از مسخ ارزش ها

اشاره

خطبه 108 نهج البلاغه
(وهي من خطب الملاحم)
ترجمه خطبه 108

معرفة اللَّه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ، وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ. خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ، إِذْ كَانَتِ الرَّوِيَّاتُ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِذَوِي الضَّمَائِرِ وَلَيْسَ بِذِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ. خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّتُرَاتِ، وَأَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ.
و منها في ذكر النبي صلي الله عليه وآله:
ترجمه: خداشناسي
ستايش خداي را سزاست كه با آفرينش مخلوقات، بر انسان‌ها تجلّي كرد، و با برهان و دليل خود را بر قلبهايشان آشكار نمود، مخلوقات را بدون نياز به فكر و انديشه آفريد، كه فكر و انديشه مخصوص كساني است كه دلي درون سينه داشته باشند،و او چنين نيست كه علم خداوندي ژرفاي پرده هاي غيب را شكافته، و به افكار و عقايد پنهان احاطه دارد.

اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِشْكَاةِ الضِّيَاءِ، وَذُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ، وَسُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَمَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ، وَيَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ.
و منها: طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبٍ عُمْيٍ، وَآذَانٍ صُمٍّ، وَأَلْسِنَةٍ بُكْمٍ؛ مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.
ترجمه: وصف پيامبر اسلام صلي الله عليه وآله
پيامبر صلي الله عليه وآله را از درخت تنومند پيامبران، از سرچشمه نور هدايت، از جايگاه بلند بي همانند، از سرزمين بطحاء، از چراغ هاي برافروخته در تاريكيها، و از سرچشمه هاي حكمت برگزيد. پيامبر صلي الله عليه وآله طبيبي است كه براي درمان بيماران سيّار است، مرهم هاي شفابخش او آماده، و ابزار داغ كردن زخم‌ها را گداخته، براي شفاي قلب هاي كور، و گوش هاي ناشنوا، و زبان هاي لال، آماده است و با داروي خود در پي يافتن بيماران فراموش شده و سرگردان است.

علل انحراف بني اميّة

لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ؛ وَلَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ؛ فَهُمْ فِي ذلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، وَالصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ.
قَدِ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ، وَوَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَابِطِهَا، وَأَسْفَرَتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا، وَظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمُتَوَسِّمِهَا.
ترجمه: علل انحراف فرزندان اميّه
بني اميّه، با نور حكمت، جان و دل خود را روشن نساخته، و با شعله هاي فروزان دانش، قلب خود را نوراني نكرده اند، چونان چهارپايان صحرايي و سنگهاي سخت و نفوذ ناپذيرند،
به تحقيق رازهاي درون براي صاحبان آگاهي آشكار، و راه حق براي گمراهان نيز روشن است، و رستاخيز نقاب از چهره برانداخت، و نشانه هاي خود را براي زيركان و آنان كه طالب حقّند نمايانند.

توبيخ اهل الكوفة

مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحاً بِلَا أَرْوَاحٍ، وَأَرْوَاحاً بِلَا أَشْبَاحٍ، وَنُسَّاكاً بِلَا صَلَاحٍ، وَتُجَّاراً بِلَا أَرْبَاحٍ، وَأَيْقَاظاً نُوَّماً، وَشُهُوداً غُيَّباً، وَنَاظِرَةً عَمْيَاءَ، وَسَامِعَةً صَمَّاءَ، وَنَاطِقَةً بَكْمَاءَ!
رَايَةُ ضَلَالٍ قَدْ قَامَتْ عَلَي قُطْبِهَا، وَتَفَرَّقَتْ بِشُعَبِهَا، تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا، وَتَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا. قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قَائِمٌ عَلَي الضِّلَّةِ.
ترجمه: نكوهش كوفيان
مردم كوفه! چرا شما را پيكر هاي بي روح، و روح هاي بدون جسد مي‌نگرم؟ چرا شما را عبادت كنندگاني بدون صلاحيّت، و بازرگاناني بدون سود و تجارت، و بيداراني خفته، و حاضراني غايب از صحنه، بينندگاني نابينا، شنوندگاني كر، و سخن گوياني لال، مشاهده مي‌كنم؟ پرچم گمراهي در جاي خود برافراشته شده، و طرفداران آن پراكنده شده اند، شما را با پيمانه خود مي‌سنجند و سركوب مي‌كنند، پرچمدار شان (معاويه)، از ملت اسلام خارج و بر راه گمراهي ايستاده است.

فَلَا يَبْقَي يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا ثُفَالَةٌ كَثُفَالَةِ الْقِدْرِ، أَوْ نُفَاضَةٌ كَنُفَاضَةِ الْعِكْمِ، تَعْرُكُكُمْ عَرْكَ الْأَدِيمِ، وَتَدُوسُكُمْ دَوْسَ الْحَصِيدِ، وَتَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمُ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ.

ترجمه: خبر از كشتار و فساد بني اميَّه

پس آن روز كه بر شما دست يابند جز تعداد كمي از شما باقي نگذارند، چونان باقيمانده غذايي اندك در ته ديگ، يا دانه هاي غذاي چسبيده در اطراف ظرف، مانند پوستهاي چرمي شما را به هم پيچانده مي‌فشارند، و همانند خرمن شما را به شدّت مي‌كوبند، و چونان پرنده اي كه دانه هاي درشت را از لاغر جدا كند، اين گمراهان، مؤمنان را از ميان شما جدا ساخته نابود مي‌كنند.

التاكيد علي طاعة اهل البيت

أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ، وَتَتِيهُ بِكُمُ الْغَيَاهِبُ وَتَخْدَعُكُمُ الْكَوَاذِبُ؟ وَمِنْ أَيْنَ تُؤْتَوْنَ، وَأَنَّي تُؤْفَكُونَ؟
فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، وَلِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ.
فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيِّكُمْ، وَأَحْضِرُوهُ قُلُوبَكُمْ، وَاسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ. وَلْيَصْدُقْ رَائِدٌ أَهْلَهُ، وَلْيَجْمَعْ شَمْلَهُ، وَلْيُحْضِرْ ذِهْنَهُ، فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمُ الْأَمْرَ فَلْقَ الْخَرَزَةِ، وَقَرَفَهُ قَرْفَ الصَّمْغَةِ.
ترجمه: هشدار و سفارش به اطاعت از اهل بيت عليهم السلام
با توجه به اين همه خطرات، روش هاي گمراه كننده شما را به كجا مي‌كشاند؟ تاريكي‌ها و ظلمتها، تا كي شما را متحيّر مي‌سازد؟ دروغ پردازيها تا چه زماني شما را مي‌فريبد؟ از كجا دشمن در شما نفوذ كرده به اينجا آورده و به كجا باز مي‌گرداند؟ آگاه باشيد كه هر سر آمدي را پرونده اي، و هر غيبتي را بازگشت دوباره ايست.
مردم! به سخن عالم خداشناس خود گوش فرا دهيد، دل هاي خود را در پيشگاه او حاضر كنيد، و با فريادهاي او بيدار شويد، رهبر جامعه بايد با مردم به راستي سخن گويد، و پراكندگي مردم را به وحدت تبديل، و انديشه خود را براي پذيرفتن حق آماده گرداند، پيشواي شما چنان واقعيّت‌ها را براي شما شكافت چونان شكافتن مهره هاي ظريف، و حقيقت را از باطل چون شيره درختي كه از بدنه آن خارج شود، بيرون كشيد.

الاخبار عن مسخ القيّم في حكومة بني اميّة

فَعِنْدَ ذلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ، وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاكِبَهُ، وَعَظُمَتِ الطَّاغِيَةُ، وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ، وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالَ السَّبُعِ الْعَقُورِ، وَهَدَرَ فَنِيقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومٍ،
وَتَوَاخَي النَّاسُ عَلَي الْفُجُورِ، وَتَهَاجَرُوا عَلَي الدِّينِ، وَتَحَابُّوا عَلَي الْكَذِبِ، وَتَبَاغَضُوا عَلَي الصَّدْقِ.
فَإِذَا كَانَ ذلِكَ كَانَ اَلْوَلَدُ غَيْظاً وَالْمَطَرُ قَيْظاً وَتفِيضُ اللِّئَامُ فَيْضَاً وَتَغِيضُ الْكِرَامُ غَيْضاً، وَكَانَ أَهْلُ ذلِكَ الزَّمَانِ ذِئَاباً، وَسَلَاطِينُهُ سِبَاعاً، وَأَوْسَاطُهُ أُكَّالاً، وَفُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتاً؛ وَغَارَ الصِّدْقُ، وَفَاضَ الْكَذِبُ، وَاسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَتَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَباً، وَالْعَفَافُ عَجَباً، وَلُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوباً.
ترجمه: خبر از مسخ ارزش‌ها در حكومت بني اميّه
پس در آن هنگام كه امويان بر شما تسلط يابند، باطل بر جاي خود استوار شود، و جهل و ناداني بر مركبها سوار، و طاغوت زمان عظمت يافته، و دعوت كنندگان به حق اندك و بي مشتري خواهند شد. روزگار چونان درنده خطرناكي حمله ور شده، و باطل پس از مدّتها سكوت، نعره مي‌كشد، مردم در شكستن قوانين خدا دست در دست هم مي‌گذارند، و در جدا شدن از دين متّحد مي‌گردند، و در دروغ پردازي با هم دوست و در راستگويي دشمن يكديگرند و چون چنين روزگاري مي‌رسد، فرزند با پدر دشمني ورزد، و باران خنك كننده، گرمي و سوزش آورد، پست فطرتان همه جا را پر مي‌كنند، نيكان و بزرگواران كمياب مي‌شوند، مردم آن روزگار چون گرگان، و پادشاهان چون درندگان، تهيدستان طعمه آنان، و مستمندان چونان مردگان خواهند بود، راستي از ميانشان رخت بر مي‌بندد، و دروغ فراوان مي‌شود، با زبان تظاهر به دوستي دارند اما در دل دشمن هستند، به گناه افتخار مي‌كنند، و از پاكدامني به شگفت مي‌آيند، و اسلام را چون پوستيني واژگونه مي‌پوشند.

برخورد عملي

خطبه 15 نهج البلاغه
(فيما رده علي المسلمين من قطائع عثمان)
المنهج الاقتصادي للامام عليه السلام
وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ، وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ؛ لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً.
وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ!
ترجمه خطبه 15
(درباره اموال فراوان بيت المال كه خليفه سوم به بعضي از خويشاوندان خود بخشيده بود، ابن عباس مي‌گويد روز دوّم خلافت اين سخنراني را ايراد فرمود:)
سياست اقتصادي امام عليه السلام
به خدا سوگند، بيت المال تاراج شده را هر كجا كه بيابم به صاحبان اصلي آن باز مي‌گردانم، گرچه با آن ازدواج كرده، يا كنيزاني خريده باشند، زيرا در عدالت گشايش براي عموم است، و آن كس كه عدالت بر او گران آيد، تحّمل ستم براي او سخت تر است.

بدرقه يك امر به معروف

خطبه 130 نهج البلاغه
(لأبي ذر رحمه اللّه لما أخرج إلي الربذة)
التوجّه إلي اللّه في الجهاد
يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ.
إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَي مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ!
وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً، وَالْأَكْثَرُ حُسَّداً.
وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ كَانَتَا عَلَي عَبْدٍ رَتْقاً، ثُمَّ اتَّقَي اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً! لَا يُؤْنِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَأَحَبُّوكَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوكَ.
ترجمه: خطبه 130
(وقتي كه خليفه سوم، حضرت اباذر را به بيابان خشك ربزه تبعيد كرد، به هنگام بدرقه او فرمود:)
خدا گرايي در مبارزه با ستمگران
اي اباذر! همانا تو براي خدا به خشم آمدي، پس اميد به كسي داشته باش كه به خاطر او غضبناك شدي، اين مردم براي دنياي خود از تو ترسيدند، و تو بر دين خويش از آنان ترسيدي، پس دنيا را كه به خاطر آن از تو ترسيدند به خودشان واگذار، و با دين خود كه براي آن ترسيدي از اين مردم بگريز، اين دنياپرستان چه محتاجند به آن كه تو آنان را ترساندي، و چه بي نيازي از آن چه آنان تو را منع كردند
و به زودي خواهي يافت كه چه كسي فردا سود مي‌برد؟ و چه كسي بر او بيشتر حسد مي‌ورزند؟
اگر آسمان و زمين درهاي خود را بر روي بنده اي ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتي از ميان آن دو براي او خواهد گشود، آرامش خود را تنها در حق جستجو كن، و جز باطل چيزي تو را به وحشت نيندازد، اگر تو دنياي اين مردم را مي‌پذيرفتي، تو را دوست داشتند، و اگر سهمي از آن برمي گرفتي دست از تو بر مي‌داشتند.

ارزش و اهميّت امر به معروف و نهي از منكر

مراتب الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر
وفي كلام آخر له يجري هذا المجري: فَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛
وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً؛
وَمِنْهُمُ الْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ، وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ،
وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ، فَذلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.
وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ. وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.
ترجمه: مراحل امر به معروف و نهي از منكر
و درود خدا بر او فرمود: (و همانند حكمت گذشته، سخن ديگري از امام نقل شد)
گروهي، مُنكر را با دست و زبان و قلب انكار مي‌كنند، پس آنان تمامي خصلت هاي نيكو را در خود گرد آورده اند.
گروهي ديگر، مُنكر را با زبان و قلب انكار كرده، امّا دست به كاري نمي‌بَرند، پس چنين كسي دو خصلت از خصلتهاي نيكو را گرفته و ديگري را تباه كرده است.
و بعضي مُنكر را تنها با قلب انكار كرده، و با دست و زبان خويش اقدامي ندارند، پس دو خصلت را كه شريف تر است تباه ساخته و يك خصلت را به دست آورده اند.
و بعضي ديگر مُنكر را با زبان و قلب و دست رها ساخته اند كه چنين كسي از آنان، مرده اي ميان زندگان است.
و تمام كارهاي نيكو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهي از منكر، چونان قطره اي بر درياي موّاج و پهناور است، و همانا امر به معروف و نهي از منكر، نه اجلي را نزديك مي‌كنند، و نه از مقدار روزي مي‌كاهند، و از همه اينها برتر، سخن حق در پيش روي حاكمي ستمكار است.

ره آورد شوم ترك نظارت مردمي

اشاره

خطبه 27 نهج البلاغه
ترجمه: خطبه 27
(وقتي خبر تهاجم سربازان معاويه به شهر انبار،و سُستي مردم به امام ابلاغ شد فرمود:)

فضل الجهاد

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ.
وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوي، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ.
فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُيِّثَ بِالصِّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَي قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخَسْفَ، وَمُنِعَ النَّصَفَ.
ترجمه: ارزش جهاد در راه خدا
پس از ستايش پروردگار، جهاد در راه خدا، دَري از درهاي بهشت است،كه خدا آن را به روي دوستان مخصوص خود گشوده است. جهاد، لباس تقوا، و زره محكم، و سپر مطمئن خداوند است، كسي كه جهاد را ناخوشايند دانسته و ترك كند، خدا لباس ذّلت و خواري بر او مي‌پوشاند، و دچار بلا و مصيبت مي‌شود، و كوچك و ذليل مي‌گردد، دل او در پرده گمراهي مانده، و حق از او روي مي‌گرداند، به جهت ترك جهاد، به خواري محكوم و از عدالت محروم است.

الدّعوة الي الجهاد

أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَي قِتَالِ هؤُلاَءِ الْقَوْمِ لَيْلاً وَنَهَاراً، وَسِرَّاً وَإِعْلَاناً، وَقُلْتُ لَكُمْ:
اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا.
فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّي شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمُلِكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ.
وَهذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا.
وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَي الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَي الْمُعَاهَدَةِ، فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعُثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْاِسْتِرْجَاعِ وَالْاِسْتِرْحَامِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلاً مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هذَا أَسَفاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيراً.
فَيَا عَجَباً! عَجَباً - وَاللَّهِ - يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ مِن اجْتِمَاعِ هؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَي بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَن حَقِّكُمْ!
فَقُبْحاً لَكُمْ وَتَرَحاً، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضاً يُرْمي!
يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغِيرُونَ؟ وَتُغْزَوْنَ وَلَا تَغْزُونَ؟ وَيُعْصَي اللَّهُ وَتَرْضَوْنَ؟ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هذِهِ حَمَارَّةُ الْقَيْظِ، أَمْهِلْنَا يُسَبَّخْ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هذِهِ صَبَارَّةُ الْقُرِّ، أَمْهِلْنا يَنْسَلِخْ عَنَّا الْبَرْدُ؛ كُلُّ هذَا فِرَاراً مِنَ الحَرِّ والْقُرِّ؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ؛ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ!
ترجمه: دعوت به مبارزه و نكوهش از نافرماني كوفيان
آگاه باشيد! من شب و روز، پنهان و آشكار، شما را به مبارزه با شاميان، دعوت كردم و گفتم پيش از آن كه، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد كنيد، به خدا سوگند، هر ملّتي كه درون خانه خود مورد هجوم قرار گيرد، ذليل خواهد شد، امّا شما سُستي بخرج داديد، و خواري و ذّلت پذيرفتيد، تا آنجا كه دشمن پي در پي به شما حمله كرد و سرزمين هاي شما را تصّرف نمود، و اينك، فرمانده معاويه، (مرد غامدي) با لشگر ش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسّان بن حسّان بكري» را كشته و سربازان شما را از مواضع مرزي بيرون رانده است.
به من خبر رسيد كه مردي از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زني غير مسلمان كه در پناه حكومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره هاي آنها را بغارت برد، در حالي كه هيچ وسيله اي براي دفاع، جز گريه و التماس كردن، نداشتند. لشگريان شام با غنيمت فراوان

رفتند بدون اينكه حتّي يك نفر آنان، زخمي بردارد، و يا قطره خوني از او ريخته شود، اگر براي اين حادثه تلخ، مسلماني از روي تأسّف بميرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است. شگفتا، شگفتا!! به خدا سوگند، اين واقعيّت قلب انسان را مي‌ميراند و دچار غم و اندوه مي‌كند كه شاميان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرّقيد. زشت باد روي شما و از اندوه رهايي نيابيد كه آماج تير بلا شديد. به شما حمله مي‌كنند، شما حمله نمي‌كنيد؟ با شما مي‌جنگند، شما نمي‌جنگيد؟ اينگونه معصيت خدا مي‌شود و شما رضايت مي‌دهيد؟. وقتي در تابستان فرمان حركت به سوي دشمن مي‌دهم، مي‌گوييد هوا گرم است مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه كه در زمستان فرمان جنگ مي‌دهم، مي‌گوييد هوا خيلي سرد است بگذار سرما برود. همه اين بهانه‌ها براي فرار از سرما و گرما بود؟ وقتي شما از گرما و سرما فرار مي‌كنيد، به خدا سوگند كه از شمشير بيشتر گريزانيد.

مظلوميّة الامام و أسباب هزيمة الكوفيّين

يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدَماً، وَأَعْقَبَتْ سَدَماً.
قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً، وَجَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ؛ حَتَّي لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ:
إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَلكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ.
لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهاأَنَذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَي السِّتِّينَ!
وَلكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ!
ترجمه: مظلوميّت امام عليه السلام، و علل شكست كوفيان
اي مرد نمايان نامرد! اي كودك صفتان بي خرد، كه عقل هاي شما به عروسان حجله آراي، شباهت دارد، چقدر دوست داشتم كه شما را هرگز نمي‌ديدم و هرگز نمي‌شناختم، شناسايي شما سوگند به خدا كه جز پشيماني حاصلي نداشت، و اندوهي غم بار سرانجام آن شد.
خدا شما را بكشد كه دل من از دست شما پر خون، و سينه ام از خشم شما مالامال است، كاسه هاي غم و اندوه را، جُرعه جُرعه به من نوشانديد، و با نافرماني و ذّلت پذيري، رأي و تدبير مرا تباه كرديد، تا آنجا كه قريش در حق من گفت: «بي ترديد پسر ابيطالب مردي دلير است ولي دانش نظامي ندارد»
خدا پدرانشان را مزد دهد، آيا يكي از آنها تجربه هاي جنگي سخت و دشوار مرا دارد؟ يا در پيكار توانست از من پيشي گيرد؟ هنوز بيست ساله نشده، كه در ميدان نبرد حاضر بودم، هم اكنون كه از شصت سال گذشته ام.
امّا دريغ، آن كس كه فرمانش را اجراء نكنند، رأيي نخواهد داشت.

امام علي عليه السلام و وحدت اسلامي

مشخصات كتاب

نام كتاب: امام علي و وحدت اسلامي
نويسنده: محمد واعظ زاده خراساني
زبان اصلي: فارسي

مقدمه

با تشكر بسيار از مقام معظم رهبري كه امسال را سال امام علي (ع) اعلان فرموده اند و با سپاس فراوان از كوشش چشم گير ستاد معظم بزرگداشت امام علي (ع).
در آغاز، لازم است از سه مساله كه در روشن شدن بحث دخالت دارد به اختصار سخن بگوييم:
1. مقصود از وحدت اسلامي، همان وحدت امت اسلام است كه خداوند فرموده است:
«ان هذه امتكم امه واحده و انا ربكم فاعبدون» (1) همانا اين امت شما امت واحده است).
پس اساس اين وحدت را قرآن نهاده است و بارها مسلمانان را به عنوان يك امت مخاطب ساخته است، مانند: «كنتم خير امه اخرجت للناس ... » (2) و «كذلك جعلناكم امه

وسطا».(3).
رسول اكرم (ص)، به طور رسمي پس از هجرت، در قرارداد و عهدي بين مهاجرين و انصار، وحدت امت اسلام را اعلان فرمود: «انهم امه واحده من دون الناس» (4) (مسلمانان جداي از مردم يك امت هستند). اين اعلان رسمي كه همزمان با هجرت رسول اكرم (ص) و تاسيس حكومت اسلامي صورت گرفته است، علاوه بر مفهوم وحدت دين و عقيده، وحدت سياسي و اجتماعي آنان را نيز در بر دارد.
مسلمانان، موظف هستند با اختلافات قومي و زباني و احيانا اختلاف راي در فروع فقهي و در روش هاي عملي و يا در فهم كتاب و سنت و نيز در گرايش هاي سياسي، اين وحدت را حفظ كنند. هيچ گاه اين قبيل اختلاف‌ها كه وجود دارد و امري طبيعي است، آنان را فرقه فرقه نكند و به نزاع و درگيري و جنگ و عداوت با هم وادار ننمايد. لهذا در آياتي كه مسلمانان را به وحدت دعوت و از اختلاف باز مي‌دارد، جمله ي «و لا تفرقوا» قيد گرديده است، مانند: «و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا.» (5) (به ريسمان الهي چنگ بزنيد و از تفرقه بپرهيزيد)، «و ان اقيموا الدين و لا تنفرقوا.» (6) (دين را به پاي داريد و متفرق نشويد)، «و لا تكونوا كاالذين تفرقوا و اختلفوا.» (7) (مانند كساني كه به تفرقه گراييدند و با هم اختلاف كردند نباشيد).
باري، مراد از وحدت اسلامي وحدت امت اسلام است، به عنوان يك امت به هم پيوسته، در عين برخورداري از آزادي محدود در بسياري از زمينه

هاي علمي و عملي به شرط اينكه اين آزادي و اختلاف ناشي از آن، كه يك امر طبيعي است، به فرقه فرقه شدن و دسته بندي و رقابت نامطلوب و بالاخره به نزاع و جنگ داخلي نينجامد.
2. سخن گفتن از وحدت، همواره توام با ياد كردن از اختلاف است. قرآن نيز غالبا
(صفحه 3)
در آيات بسيار، اين دو مفهوم- يعني وحدت و اختلاف- را با هم آورده است، مانند همان آيه ي سوره ي آل عمران كه تقريبا همه ي داعيان و مناديان وحدت و مصلحان جهان اسلام، آن را شعار خود قرار داده و مي‌دهند: «و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا و اذكروا نعمه الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا ... »
علت تقارن و تلازم وحدت و اختلاف در كتاب و سنت و در سخنان مولي علي (ع) آن است كه اگر اختلاف نباشد نياز به سفارش به وحدت نيست. توصيه به وحدت، همواره جهت پرهيز از اختلافات و تفرقه ي موجود يا متوقع است و به عبارت ديگر مراد از آن رفع اختلاف موجود و يا جلوگيري و دفع اختلافي است كه خطر بروز آن احساس مي‌شود.
3. هنگام به خلافت رسيدن علي (ع)، زمينه ي اختلافات تشديد گرديده بود و پس از آن در دوران خلافت وي بر اثر جنگ‌ها و حوادث ناخواسته، شدت بيش تري پيدا كرد و به همين خاطر، مبارزه ي با اختلاف و دعوت به وحدت، در راس برنامه هاي آن حضرت قرار داشت. اختلافات و عداوت هاي قبيله اي كه در تاريخ عرب ثبت گرديده، قرآن مكررا به آنها اشاره و از آنها منع كرده است. اين قبيل آيات را كه اين جانب گرد آورده و با مطالعه ي آنها معتقد شده ام بسياري از آنها به اختلاف قومي و قبيله اي در بين عرب پيش از اسلام بر مي‌گردد، در سوره هاي آل عمران (105 -103)، انفال: (43) و حجرات (بيش تر آيات آن) آمده است. البته آيات بيش تري هم از قرآن در زمينه ي اختلافات ديني و عقيدتي است كه علي (ع) در آن باره نيز سخن گفته است.
علي (ع) به اين گونه اختلافات ريشه دار عرب، در خطبه هاي خود پرداخته است كه بعدا ذكر خواهد شد. اين اختلافات هر چند به طور موقت، با آمدن اسلام، فرو كش كرد اما به كلي از ميان نرفت و رسوبات آنها باقي بود و در تحولات و حوادث مهم در طول تاريخ اسلام نقش داشت.
اختلاف عرب قحطاين و عدناني، اختلاف انصار و مهاجر كه پس از اسلام پيدا شد،
(صفحه 4)
اختلاف خاندان هاشم و بني اميه و اختلافات قبايل ديگر با هم كه در هنگام خلافت علي (ع) بروز كرد، پيش از آن هم در زمان روي كار آمدن خلفاي

پيش از علي (ع) تاثير داشت كه شواهد آن در تاريخ به چشم مي‌خورد.
علي (ع) وارث اين رقابت هاي قبيله اي و دسته بندي هاي سياسي بود كه گاهي چنان اوج مي‌گرفت كه حضرت مي‌فرمايد:
الا و ان بليتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيه صلي الله عليه و و سلم. (8).
(آگاه باشيد كه همانا بلاي (اختلاف شما) مانند روزي كه خداوند پيغمبر خود را مبعوث كرد برگشته است.)
ال، علاوه بر همه ي اختلافات گذشته، پيش از روي كار آمدن علي (ع) حادثه ي قيام مردم عليه عثمان پيش آمد كه از آن به «الفتنه الكبري» نام برده اند، فتنه اي كه مردم را به جان هم انداخت و معاويه حداكثر استفاده را از آن برد و علي (ع) را متهم مي‌كرد كه او محرك قتل خليفه است. اين شبهه و فتنه آن قدر بزرگ و گسترده بود كه نه تنها توده ي مردم كه خواص را هم فراگرفت و شخصيت هاي از صحابه به خاطر آن از بيعت با علي (ع) سر باز زدند. بخشي از نامه‌ها و خطبه هاي حضرت در رفع اين شبهه و در دفاع از خودش مي‌باشد كه نه تنها دخالت در وقوع اين حادثه نداشته بلكه تا توانسته است از جان خليفه دفاع كرده است، چنان كه گاهي مي‌فرمود:
و الله لقد دفعت عنه حتي خشيت ان اكون آثما.(9).
(به خدا قسم تا آن حد، از عثمان دفاع كردم كه خوف آن را دارم كه مرتكب گناه شده باشم.)
بنابراين، علي (ع) در يك چنين جو ناآرام و متلاطمي به خلافت رسيد و هر چه در برابر خود مي‌ديد، اختلاف، دسته بندي، دورويي، نفاق و توطئه بود. بنابراين حق داشت
(صفحه 5)
كه تا اين حد درباره ي اختلاف و وحدت امت سخن بگويد.
كما اينكه درباره ي فتنه هم بسيار سخن گفته است(10) كه خود جايگاه وسيعي در نهج البلاغه دارد. گويا نخستين گفتار وي درباره ي فتنه سخني است كه در پاسخ عباس و ابوسفيان بر زبان جاري ساخته است. بنا به نقل سيد رضي در نهج البلاغه(11) هنگامي رسول خدا (ص) از دنيا رفت، عباس و ابوسفيان بن حرب به او پيشنهاد كردند كه با او بيعت كنند و اين پس از آن بود كه بيعت با ابوبكر در سقيفه انجام گرفته بود. فرمود:
ايها الناس، شقوا امواج الفتن بسفن النجاه و عرجوا عن طريق المنافره ...
(اي مردم موج هاي فته را با كشتي هاي نجات بشكافيد و از راه تك روي و اختلاف، دوري گزينيد.)
البته درباره ي عباس، عموي پيغمبر (ص) و علي (ع) احتمال فتنه نمي‌رود، چه او پيش از بيعت مردم با ابوبكر هم به آن حضرت پيشنهاد بيعت كرد و گفت مردم خواهند گفت عموي پيغمبر با پسر عمويش بيعت كرده است و

با تو بيعت مي‌كردند، اما احتمال فتنه گري ابوسفيان قوي است. در نقل ديگري آمده است كه پس از بيعت مردم با ابوبكر، ابوسفيان نزد علي (ع) آمد و گفت: مي‌خواهم با تو بيعت كنم و من قادرم بين دو كوه مدينه را به حمايت تو پر از لشكر كنم!! علي به او فرمود: تو هنوز به نفاق خود باقي هستي!! اين قبيل قطعه هاي تاريخي بسيار پرمعني است و اوضاع و احوال جامعه ي اسلامي را هنگام رحلت رسول اكرم (ص) نشان مي‌دهد.
باري، شايد علي نخواسته بود صريحا به عباس و ابوسفيان بگويد: شما نفاق به خرج مي‌دهيد، لهذا مخاطب خود را مردم قرار داده است.
مسلما فتنه، مهم ترين عامل اختلاف است و همين جهت علي (ع) ضمن نكوهش مكرر از فتنه ماهيت و اثر و منشا آن را هم بارها به صور ذيل بيان كرده است:
(صفحه 6)
1. انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و احكام تبتدع(12).
2. ان الفتن اذا اقبلت شبهت و اذا ادبرت نبهت ... (13).
3. فتن كقطع اليل المظلم، لا تقوم لها قائمه و لا ترد لها رايه ... (14).
4. تمام خطبه ي 151(15).
5. بخش مهمي از خطبه ي 15 ... (16) و جز اينها.
******
(1) سوره ي انبياء: 92، آيه ي ديگري به همين معني آمده است: «و ان هذه امتكم امه واحده و انا ربكم فاتقون» (سوره ي مومنون: 52). البته برخي از مفسرين اين دو آيه را به لحاظ اينكه پيش از آنها راجع به همه ي پيروان انبيا سخن رفته است، خطاب به همه دانسته و آنها را اختصاص به امت اسلام نداده اند.
(2) سوره ي آل عمران: 11.
(3) سوره ي بقره: 143.
(4) سيره ابن هشام، درالحياء التراث العربي، ج 2، ص 115.
(5) سوره ي آل عمران: 103.
(6) سوره ي نساء: 163.
(7) سوره ي آل عمران: 105.
(8) صبحي صالح، ص 57، خطبه ي 16.
(9) صبحي صالح، ص 358، خطبه ي 240.
(10) صبحي صالح، ص 756.
(11) صبحي صالح، ص 52، خطبه ي 5.
(12) صبحي صالح ص 88، خطبه ي 50.
(13) صبحي صالح ص 137، خطبه ي 93.
(14) صبحي صالح ص 148، خطبه ي 102.

(15) صبحي صالح ص 210.
(16) صبحي صالح ص 220.

آغاز بحث

پس از اين مقدمه، ديدگاه علي (ع) در وحدت اسلامي در دو بخش قابل بحث است: يكي سخنان آن حضرت كه عمدتا در نهج البلاغه آمده و بيش تر در دوران خلافت از او سر زده است و ديگري روش عملي وي كه از هنگام رحلت رسول اكرم (ص)، آغاز مي‌شود و تا هنگام خلافت و شهادت او ادامه دارد و از نهج البلاغه و تاريخ سياسي آن دوران به دست مي‌آيد.

سخنان امام علي درباره وحدت

تفرقه عرب و تاثير اسلام در تبديل آن تفرقه به وحدت و الفت

عوامل رواني و اخلاقي وحدت و اختلاف

دعوت به وحدت و پرهيز از اختلاف

سخنان امام علي (ع) درباره وحدت

گفتار علي راجع به وحدت را بايد به چند دسته تقسيم كرد:
تفرقه عرب و تاثير اسلام در تبديل آن تفرقه به وحدت و الفت
عوامل رواني و اخلاقي وحدت و اختلاف
دعوت به وحدت و پرهيز از اختلاف

توصيف وي از نقش رسول اكرم (ص) در ايجاد الفت و وحدت و اخوت بين مومنين و توصيف اختلافات قومي و قبيله اي و عقيدتي دوران جاهليت كه مسلما از شيوه ي قرآن درباره ي وحدت و اختلاف كه قبلا بدان اشاره شد، تبعيت فرموده است. علي (ع) درباره ي جاهليت و تفرقه ي عرب و تاثير اسلام در تبديل آن تفرقه به وحدت و الفت، بسيار سخن گفته است كه شمه اي از آنها نقل مي‌شود:
(صفحه 7)
1. قد صرفت محوه افئده الابرار و ثنيت اليه ازمه الابصار. دفن الله به الضغائن و اطفا به النوائر. الف به اخوانا و فرق به اقرانا. اعز به الذله، و اذل به العزه ... (1) يعني دل هاي نيكوكاران شيفته ي او گشت و نگاه چشم‌ها خيره به او دوخته شد، خداوند به وسيله ي او كينه هاي ديرينه را دفن كرد، شعله هاي فروزان دشمني و عداوت ار خاموش نمود، دل‌ها را با هم الفت داد و مردم را با هم برادر ساخت و دوستان (در كفر و جهالت) را از هم جدا كرد، ذلت‌ها را به عزت و عزت‌ها را به ذلت تبديل كرد.
2 ... فلم الله به الصدع، ورتق به الفتق و الف به الشمل بين ذوي الارحام بعد العداوه الواغره في الصدور و الضغائن القادحه في القلوب ... (2) خداوند به وسيله ي پيغمبر (ص) جدايي‌ها را وصل و فاصله‌ها را پيوسته كرد، ميان خويشان الفت داد و يگانگي بر قرار ساخت، پس از آنكه دشمني ريشه دار در سينه‌ها و كينه هاي برافروخته، در دل‌ها جاي داشت.
در اين جمله‌ها باز هم علي (ع) مانند جمله هاي پيش از اين، بر الفت دل‌ها و آشتي بين خويشان و ازله ي كينه‌ها و تبديل دشمني‌ها به دوستي ها، به بركت بعثت رسول اكرم (ص) تاكيد مي‌كند.
3. و اهل الارض يومئذ ملل متفرقه و اهواء منتشره و طرائق متشتته، بين مشبه لله بخلقه، او ملحد في اسمه، او مشير الي غيره. فهذا هم به من الضلاله و انقذهم بمكانه من الجهاله.(3) مردم روي زمين هنگام بعثت رسول اكرم (ص)، داراي اديان گوناگون و گرايش هاي پريشان و دسته هاي متفرق بودند. دسته اي خدا را به مخلوقاتش تشبيه مي‌نمودند يا خدا را انكار مي‌كردند، يا به خدايان ديگري جز او توجه داشتند. پس خداوند به بركت پيغمبر (ص)، آنها را از اختلاف و ضلالت رهانيد و از جهالت نجات داد.
در اين خطبه، علي (ع) به اختلاف و تشتت ديني مردم، بيش از بعثت، اشاره و بر
(صفحه 8)

هدايت و نجات آنان از ضلالت و نيز بر الفت دلهاي آنان به وسيله ي پيغمبرش تاكيد فرموده است.
به طور كلي علي (ع) درباره ي بعثت رسول اكرم (ص) و بركات آن بسيار سخن گفته است تا مسلمانان از دوران جاهليت و آثار بعثت و بركات رسولش غفلت نكنند.
گويا امام، اوضاع و احوال مسلمانان و گرايش هايشان را به دنيا و مظاهر آن و سرگرم شدن مردم را به مسائل اختلاف برانگيز و دسته بندي هاي سياسي و مذهبي كه ناشي از حوادث پيش از او بود خطري جدي براي اسلام و مسلمين مي‌دانست و راه رفع و دفع اين خطر را بازگشت به عصر رسول اكرم (ص) و به خاطر آوردن بركات وجود آن حضرت، با مقايسه ي اوضاع قبل وبعد از بعثت مي‌دانست، كه احتمال مي‌رفت تا از خاطره‌ها محو گردد و نسل هاي پس از آن دوران كه شاهد و ناظر آن تحولات زود گذر نبوده اند، از بركات بعثت محروم شوند و به كلي از آنها فاصله گيرند. به خصوص كه دست هاي پنهاني از منافقان و يا نو پيدا در صدد بودند تا جوان‌ها را از گذشته ي اسلام دور نگه دارند.
ما اينك همين مشكل را راجع به نسل هاي پس از انقلاب داريم و خطر بيگانگي و جدايي اين نسل‌ها را از جاذبه هاي دوران انقلاب، احساس مي‌كنيم. بخشي از اين ناآگاهي نسل جديد طبيعي است،ذ اما بخش ديگر عمدي است و دشمنان انقلاب و اسلام با توطئه و نيرنگ هاي گوناگون، جدا در صدد جدا كردن اني نسل از انقلاب هستند و مي‌خواهند جوانان، چيزي از جاذبه‌ها و آثار انقلاب ندانند و به جاي آن به جاذبه هاي غربي ما جلب شوند.
ما حالا خوب مي‌فهميم كه علي (ع) چه خطر بزرگي را براي آينده اسلام احساس و يا پيش بيني مي‌كرده و چاره را منحصر به آگاهي دادن به نسل جوان و نيز تذكر و ياد آوري و هشدار به نسل دوران رسول اكرم (ص) كه هنوز باقي اما در شرف انقراض بودند و دنيا پرستي و چالش هاي سياسي و دسته بندي هاي فرقه اي و مسلكي، آنان را از

گذشته ي اسلام باز داشته بود مي‌ديد.
*****
(1) صبحي صالح، ص 141، خطبه ي 96.
(2) صبحي صالح، ص 353، خطبه ي 231.
(3) صبحي صالح ص 44، خطبه ي 1.

مسلما برخوردها و روحيات اخلاقي سالم، در ايجاد وحدت و برادري ميان مسلمانان و به عكس روحيات ناسالم و دل هاي مريض و برخوردهاي نامطلوب، در ايجاد اختلاف موثر است. در اين زمينه سخناني از علي مي‌آوريم:

- قلوب الرجال وحشيه، فمن تالفها اقبلت عليه.(1) (دل هاي مردم طبعا بيگانه و وحشي است، هر كس با آنها الفت پيدا كند به او روي مي‌آورند.)

در اين جمله به يك نكته ي رواني جهت نزديكي و دوستي مردم با هم اشاره نموده است. مردم، خود به خود تحت تاثير هوا و هوس و جهالت و طمع و حرص و عوامل ديگر محيط و خانواده و از همه بيش تر خامي، راه بيگانگي و فرار از ديگران از انتخاب مي‌كنند. راه جلوگيري از زيان اين خصلت رواني، همانا دوستي و الفت و محبت با مردم است. و آگاهي از اين خاصيت رواني براي مصلحان جامعه و رهبر اين و داعيان وحدت امت، در اولويت قرار دارد.

- اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان و اعجز منه من ضيع من ظفر به منهم.(2) (ناتوان ترين مردم، كسي است كه از به دست آوردن برادران و دوستان عاجز باشد. و ناتوان ترين از او كسي است كه چنين دوستان بازيافته را از دست بدهد.)

در اين سخن امام (ع) به يكي از نقاط ضعف مردم در راه معاشرت و دوست يابي اشاره مي‌كند، در حالي كه شايد به تصور ما عاجز ترين مردم كسي است كه از لحاظ ناتواني جسمي يا اقتصادي يا فرهنگي و مانند آنها عاجز است. امام (ع)، كسي را كه در دوست يابي و مردم داري ناتوان باشد و بالاتر از آن، انسان ناتوان در حفظ دوستان و ادامه ي دوستي با آنان را عاجز ترين مردم مي‌داند.

(صفحه 10)

- خالطوا الناس مخالطه ان متم معها بكوا عليكم و ان عشتم حنوا اليكم.(3) (با مردم به گونه اي آميزش كنيد كه اگر مرديد بر شما بگريند و اگر ماندید، قلبا به شما بگروند.)

شكي نيست كه حسن معاشرت با مردم تا حدي كه در حيات و ممات، دلشان با انسان پيوند داشته باشد، پيوند مستحكم و عاطفه انگيز كه در حال حيات همواره دل‌ها متمايل به او باشند و در حال ممات از فرط محبت بر او بگريند، اين پيوندهاي محبت آميز در بين مردم سنگ بناي يك جامعه ي سالم و متعهد و امت واحده ي اسلامي است.

- الغريب من لم يكن له حبيب.(4) (غريب كسي است كه دوستي ندارد.)

- فقد الاحبه غربه.(5) (از دست دادن دوستان، يك نوع غربت و تنهايي است.)
- الموده قرابه مستفاده.(6) (دوستي با مردم، يك نوع خويشاوند گزيني است.)
- التودد نصف العقل.(7) (دوستي با مردم نيمي از عقل است.)
- لا تتخذن عدو صديقك صديقا فتعادي صديقك.(8) (دشمن دوست خود را به دوستي اتخاذ نكن كه بدين وسيله با دوست خود دشمني كرده اي.)
- من اطاع الواشي ضيع الصديق.(9) (هر كس از سخن چين پيروي كند دوست خود را از دست مي‌دهد.)
- ايها الناس! من عرف من اخيه وثيقه دين و سداد طريق، فلا يسمعن فيه اقاويل الرجال.(10) (اي مردم، هر كس از برادر ديني خود ايمان محكم و راه استوار نشان دارد به عيب جويي مردم در باره اش گوش ندهد.)
اين ده سخن از علي (ع) است درباره ي آيين دوست يابي و دوست داري كه به پيوند مستحكم ميان افراد جامعه مي‌انجامد. سخنان آن حضرت در اين باره فراوان است و
(صفحه 11)
حاكي از روح سرشار او از محبت و صداقت و نيز حاكي از علاقه ي شديد او به ايجاد وحدت و اخوت ميان مسلمانان است. بيش تر از اين گونه از سخنان مودت آميز آن حضرت، در كتاب المعجم الموضوعي لنهج البلاغه(11) و تحت عنوان «الصداقه و الاصدقاء» گرد آمده است.
*****
(1) صبحي صالح، ص 477، حكمت شماره ي 50.
(2) صبحي صالح، ص 470، حكمت شماره ي 12.
(3) صبحي صالح، ص 470، حكمت شماره ي 10.
(4) صبحي صالح، ص 404، نامه ي 31.
(5) صبحي صالح، ص 479، حكمت شماره ي 65.
(6) صبحي صالح، ص 506، حكمت شماره ي 211.
(7) صبحي صالح، ص 495، حكمت شماره ي 142.
(8) صبحي صالح، نامه ي 31.
(9) صبحي صالح، ص 239، حكمت شماره ي 239.
(10) صبحي صالح، حكمت شماره ي 141.
(11) تاليف اويس كريم محمد، از انتشارات بنياد پژوهشهاي اسلامي، ص ص 372 -370.

- الخلاف يهدم الراي.(1) (اختلاف، راي صحيح را ويران مي‌سازد.)
اين جمله به يك نكته ي مهم اجتماعي و اخلاقي و رواني اشاره دارد و آن اينكه انسان در حالت عادي و آرامش مي‌تواند راي و نظر درست اختيار نمايد، اما در شرايط غير عادي و در جوي پر از اختلاف و برخورد، طبعا تحت شرايط غير عادي، از جاده ي صواب منحرف مي‌گردد و نظر ناصحيح را بر مي‌گزيند.
- ما اختلفت دعوتان الا كانت احداهما ضلاله.(2) (هيچگاه دو دعوت و دو نظريه در قبال هم قرار نمي‌گيرد، مگر اينكه يكي از آن دو ضلالت و باطل است.)
اين جمله ي حكيمانه اشاره به اين است كه حق و باطل با هم جمع نمي‌شوند و همواره حق در برابر باطل است و تبليغات، دعوت‌ها و احزاب هم همين طور هستند، از بين آنها، يكي حق و بقيه باطل و ضلالت اند.
- قال له بعض اليهود: ما دفنتم نبيكم حتي اختلفتم فيه! فقال عليه السلام له: انما اختلفنا عنه لا فيه و لكنكم ما جفت ارجلكم من البحر حتي قلتم لنبيكم: «اجعل لنا الها كما لهم آلهه فقال انكم قوم تجهلون.(3) (كسي از قوم يهود به آن حضرت- در مقام شماتت مسلمانان بر اختلافشان- گفت: هنوز پيغمبر تان را به خاك نسپرده بوديد- و به اصطلاح هنوز آب غسلش خشك نشده شده بود- كه درباره ي او اختلاف كرديد!! امام به او
(صفحه 12)
فرمود: ما تنها در آنچه از او شنيده ايم اختلاف كرديم، نه درباره ي خود او. اما شما هنوز پاهاتان از آب دريا- كه از آن عبور كرديد- خشك نشده بود كه به پيغمبر تان گفتيد: خداي براي ما قرار بده، همان طور اين بت پرستان خداياني دارند. آن گاه فرمود: شما مردمي نادان هستيد.)
با دقت در اين گفتگو، به چند نكته پي مي‌بريم:
1. اينكه يهوديان در عصر آن حضرت (ع) در صدد عيب جويي از مسلمانان بودند و يكي از عيب هايي كه به مسلمان‌ها مي‌گرفتند همانا اختلاف آنها پس از رحلت رسول اكرم (ص) در مساله مهم و سر نوست ساز خلافت و امامت بود. اين خود قابل بررسي است كه يهوديان در آن هنگام، در امور مسلمان‌ها دقت و اظهار نظر و عيب جويي و چه بسا عملا دخالت مي‌كردند و دست كم، در صدد بودند ميان مسلمان‌ها اختلاف بيندازند ويا اختلاف آنها را بزرگ جلوه دهند و اين امر برنده ترين حربه ي آنان عليه السلام و جامعه ي اسلامي بود،
2. يهوديان تا آن اندازه از آزادي برخوردار بودند كه با خليفه ي مسلمان‌ها

تماس بگيرند و با لحني شماتت آميز با او سخن بگويند و علي (ع) چنين اجازه اي را به آنان مي‌داد،
3. امام به نيرنگ آنان كه مي‌خواستند ميان مسلمانان اختلاف اندازند پي برد و به سخن مغالطه آميز يهودي پاسخ فرمود. يهودي مي‌خواست وانمود كند كه مسلمان‌ها تا آن حد سست عقيده و ناآگاه بودند كه به مجرد درگذشت پيغمبر شان، درباره ي او اختلاف كردند. ولي امام، اولا از روي مغالطه ي يهودي پرده برداشت كه ما درباره ي پيغمبرمان اختلاف نكرديم و او در نظر همه ي مسلمان‌ها پيغمبر بود. كسي در پيغمبري او شك نكرد، بلكه اختلاف مسلمان‌ها در گفتار پيغمبر (ص) راجع به جانشين او بود كه اكثريت راه انتخاب را برگزيدند و امام و هواخواهانش بر نص تاكيد داشتند. ثانيا، به جواب نقضي و مقابله به مثل پرداخت كه با آن همه تاكيد موسي و هارون بر يكتا پرستي، شما هنوز از دريا به خشكي قدم ننهاده بوديد، همين كه چشمتان به
(صفحه 13)
بت پرستان افتاد به پيغمبر تان گفتيد: براي ما بتي مانند بت هاي آنان قرار بده تا آن بت را بپرستيم!! يعني شما در اصل دين كه توحيد پروردگار است، آن هم در حيات پيغمبر تان و نه پس از مرگش، دستخوش ظلالت و انحراف شديد.
ثالثا پيداست كه علي (ع) از اظهار نظر و بزرگ كردن اختلاف مردم درباره ي امامت او پرهيز دارد و اين همان چيزي است كه در موضع گيري آن حضرت در برابر خلفا، چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آن، در هنگام خلافت خودش- كه بعدا خواهيم گفت- كاملا نمايان است،
4. نكته ي چهارمي كه از اين گفتگو شايسته ي بررسي است، آن است كه آيا يهوديان در تحريف و بزرگ كردن داستان هاي مربوط به خلافت و در نشر شايعات ضد و نقيض درباره ي حوادث دوران خلافت خلفاي پيش از علي (ع) به خصوص در تشديد شايعات مربوط به اختلاف و جبهه بندي ميان صحابه و از جمله علي (ع)، با خلفا و نيز در پخش اخبار دوران خلافت عثمان كه به قتل او منتهي گرديد و همچنين كوشش در نشر روايات جعلي در مورد تحريف قرآن و در اختلاف احاديث و در سير حوادث تاريخ سياسي اسلام و مسائلي از اين قبيل، دخالت نداشته اند؟ اين جانب در خصوص شواهد و نشانه هاي دخالت يهود و ديگر فرقه هاي منحرف، بررسي هايي نموده ام كه اگر زمينه براي بازگو كردن آنها پيدا شود آنها را منتشر خواهم كرد.
ديگر از سخنان علي درباره ي وحدت و اختلافات:
- و عليكم بالتواصل والتباذل و اياكم و التدابر و التقاطع.(4) (بر شما باد به وصل كردن و همبستگي با هم و بذل و بخشش به هم و بپرهيزيد از پشت

كردن به هم و قطع رابطه با يكديگر.)
اين جمله در وصيبت آن حضرت به فرزندانش امام حسن و امام حسين (عليهماالسلام)
آمده است.
- فاياكم و التلون في دين الله، فان جماعه فيما تكرهون من الحق خير من فرقه فيما تحبون من الباطل ... (5) (مبادا در دين خدا ترديد و تلون و اختلاف از خود نشان دهيد، كه همانا اجتماعي و همبستگي در آنچه از حق مورد كراهت شما است، از تفرقه در آنچه از باطل مورد محبت شما است بهتر است.)
در اين جمله علي (ع) مردم را به اجتماع بر حق ولو از آن خوششان نيايد و پرهيز از تفرقه در باطل هر چند از آن خوشش بيايد، توصيه مي‌فرمايد.
- و جعلوا اللسان واحدا ... (6) (سخنانتان را يكي قرار دهيد و وحدت كلمه داشته باشيد.)
در اين خطبه، علي (ع) از اختلاف و وحدت، بسيار سخن گفته است و از جمله درباره ي حفظ زبان و وحدت گفتار.
- و الظاهر ان ربنا واحد و نبينا واحد و دعوتنا في الاسلام واحده ... (7) (بديهي است كه پروردگار ما يكي است و پيغمبر ما يكي است و دعوت ما در اسلام يكي است.)
اين جمله را علي (ع) در نامه اي كه براي مردم بلاد اسلام فرستاد، نوشته و در آن از سرپيچي مردم شام شكايت كرده است كه ما و آنها داراي يك دين و يك پيغمبر و رسالت و دعوت واحد هستيم. پس از آن، در توضيح اين جمله فرموده است: ما چيزي بيش زا شاميان درباره ي ايمان به خدا و تصديق رسولش نداريم، آنها نيز در اين خصوص فزوني بر ما ندارند. ما و آنها در همه ي امور شريك و متحد هستيم، مگر در مورد قتل عثمان كه ما از آن بري هستيم و آنان در حمايت از عثمان كوتاهي كردند ...
علي بارها در پرهيز از اختلاف بر وحدت امت در دين كتاب و پيغمبر و دعوت تاكيد فرموده است از جمله در سخن ذيل:
- ... و الههم واحد! و نبيهم واحد! كتابهم واحد! افامرهم الله- سبحانه بالاختلاف فاطاعوه!
(صفحه 15)
ام نهاهم عنه فعصوه؟(8) (... در حالي كه خداي آنان يكي است، پيغمبر شان يكي است، كتابشان يكي است، آيا خدا آنان را به اختلاف امر كرده و آنان او را اطاعت كرده اند، يا اينكه خداوند آنان را از اختلاف نهي كرده و آنان خدا را نافرماني كرده اند؟)
اين جمله را امام (ع) در نكوهش و مذمت قاضيان كه در قضاوت‌ها و فتاواهايشان، با هم اختلاف دارند و چون آن داوري هاي متناقض را بر امام

و خليفه ي وقت كه آنان را به قضاوت برگزيده، عرضه مي‌كنند همه را صواب مي‌داند و مي‌پذيرد، در حالي كه آنانرا به قضاوت برگزيده، عرضه مي‌كنند همه را صواب مي‌داند و مي‌پذيرد، در حالي كه مسلما يكي از آنها حق است و بقيه ناحق و خليفه چطور مهر قبول بر همه ي آنها مي‌گذارد.
بديهي است مساله اختلاف فتاوي از سوي مجتهدان و قاضيان امري است طبيعي و تا به امروز در همه ي مذاهب اسلامي و از جمله در بين علماي شيعه، شايع است و نمي‌توان جلوي اين قبيل اختلافات را گرفت. و الا نبايد در مسائل مبهم و غير منصوص، اجازه ي اجتهاد مي‌دادند كه داده اند و گفته اند: «للمصيب اجران و للمخطي ء اجر واحد.»
اما آنچه مورد انكار امام (ع) است، همان موافقت خليفه با همه ي آنهاست كه اين عمل با عقيده ي برخي از اهل سنت در مساله كلامي «تصويب» سازگار است. تصويب، يعني اينكه خداوند در اين قبيل مسائل حكمي ندارد و حكم آنها را به مجتهدين واگذار كرده است و بنابراين هر فتاوايي از آنان، خود حكم الله است و در اين قبيل مسائل مانعي ندارد كه چند حكم وجود داشته باشد. تصويب، به اتفاق علماي اماميه باطل است و همچنين نزد برخي از مذاهب ديگر.
- و الزموا السواد الاعظم فان يد الله علي مع الجماعه. و اياكم و الفرقه. (9) (همواره با سياهي و انبوه مردم مسلمان ملازم باشيد كه همانا دست خدا با جماعت است و از تفرقه بپرهيزيد.)
در اين سخن و جمله هاي پيش از آن، امام (ع) مردم را از تندروي درباره ي خود و

اينكه بر خلاف نظر عمومي، مقام و منزلتي براي او قايل شوند، جز آنچه مردم مي‌پندارند، به شدت منع فرموده است.
پيش از آن فرموده است: «سيهلك في صنفان ... » (دو صنف از مردم درباره ي من هلاك خواهند شد: دوستي كه به ناحق فضيلتي براي من قايل باشد و دشمني كه به ناحق فضيلتي را از من انكار نمايد ...)
به نظر مي‌رسد در زمان آن حضرت، غاليان چيزهايي از فضايل درباره ي او مي‌گفتند كما اينكه خوارج و دشمنان او، ابتدايي ترين فضايل وي را انكار مي‌كردند، لذا علي (ع) به هر دو هشدار مي‌داده است. اين احتمال هم هست كه برخي از شيعيان خاص اسرار را فاش مي‌كردند كه علي (ع) را ابراز آنها ناراضي بود و در هر حال، مايل نبود به خاطر او مسلمان‌ها فرقه فرقه شوند كه متاسفانه شدند. و عده اي از دوستان كم ظرفيت ايشان در آن هنگام و در طول تاريخ تاكنون بر اين تفرقه اصرار دارند. در حالي كه بزرگان دين، از جمله چند عالم معروف در عصر ما، از قبيل آيه الله بروجردي، آيه الله كاشف الغطاء، آيه الله سيد محسن جبل عاملي و

آيه الله سيد شرف الدين و مانند آنان، در موضع گيري هاي سياسي و اجتماعي و علمي خود، بر وحدت صفوف مسلمين تاكيد داشتند كه شرح آنها نياز به چند كتاب دارد و در آثاري كه از سوي ما در «مجمع جهاني تقريب» انتشار يافته، آمده است.
- فاجتمع القوم علي الفرقه و افترقوا عن الجماعه.(10) (مردم بر تفرقه، اجتماع كردند و در وحدت و اجتماع، متفرق شدند.)
اين جمله ي علي (ع) انسان را به ياد نابغه ي اسلام سيد جمال الدين اسد آبادي، معروف به افغاني، مي‌اندازد كه مي‌گفت: «المسلمون اتفقوا علي ان لا يتفقوا.» (مسلمانان اتفاق كرده اند كه متفق نشوند.) و اين بهترين تعبير است از اختلاف و تفرقه ي مسلمانان كه از
(صفحه 17)
زمان علي (ع) تا كنون مصداق داشته و دارد.
- فيا عجبا عجبا- و الله- يميت القلب و يجلب الهم اجتماع هولاء القوم علي باطلهم و تفرقكم عن حقكم ... (11) (اي عحب و چه عجبي كه دل را مي‌ميراند و انبوه غم را به دل راه مي‌دهد، از اجتماع و هماهنگي اين قوم (اهل شام) بر باطل خودشان و از پراكندگي شما از حق خودتان.)
اين سخن را علي (ع) در خطبه ي جهاديه كه با جمله ي «فان الجهاد باب من ابواب الجنه» آغاز مي‌شود بر زبان آورده است. به نوشته ي سيد رضي اين خطبه را علي (ع) در هنگامي ايراد فرمود كه خبر دست برد لشكر معاويه به شهر انبار، به اطلاع آن حضرت رسيد. كلمات علي (ع) در اين خطبه حاكي از نهايت حزن و اندوه او از دو امر است، يكي از اين حادثه ي ناگوار كه آنان زر و زيور از دست و پاي زن مسلمان و يك زن از اهل ذمه بيرون آورده اند و اين حادثه تا آن حد در نظر علي (ع) ناگوار است كه مي‌فرمايد: اگر مرد مسلماني از شدت تاسف بميرد شايسته ي تقدير است و نه ملامت.
و ديگري از تفرقه و پراكندگي لشكر خود او كه شديدترين كلمات را درباره ي آنان به كار بسته است. از اين قبيل ملامت‌ها و شماتت‌ها در سخنان علي (ع) نسبت به پراكندگي مردم كوفه و لشكريانش، فراوان است كه به همين اندازه اكتفا مي‌شود.
*****

(1) صبحي صالح، ص 507، حكمت شماره ي 215.
(2) صبحي صالح، ص 502، حكمت شماره ي 183.
(3) صبحي صالح، ص 531، حكمت شماره ي 317.
(4) صبحي صالح، نامه ي 47.
(5) صبحي صالح، ص 255، خطبه ي 176.
(6) صبحي صالح، ص 253، خطبه ي 176.

(7) صبحي صالح، نامه ي 58.
(8) صبحي صالح، ص 60، كلام 18.
(9) صبحي صالح، ص 184، كلام 127.
(10) صبحي صالح، ص 205، خطبه ي 147.
(11) صبحي صالح، 70، خطبه ي 27.

بحث وافي و كافي در اين خصوص مستلزم شرح حوادث و تحولات سياسي و اجتماعي دوران خلفا، از هنگام رحلت رسول اكرم (ص) تا دوران خلافت خود آن حضرت (ع) است و در يك مقاله نمي‌گنجد، اما مي‌توان نمونه هاي بارزي از آن را بيان كرد. ما پيش از اينكه به استنباط و برداشت خود از آن حوادث بپردازيم ترجيح مي‌دهيم
(صفحه 18)
اين بحث را با گفتار يكي از استادان جامع ازهر و از طرفداران تقريب مذاهب، در حدود نيم قرن پيش از اين، آغاز كنيم.
يكي از حاميان صديق و تقريب مذاهب و از نويسندگان مقاله در مجله ي رساله الاسلام، ارگان «دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه» كه مقالات او در اين زمينه مكررا در آن مجله ي گرامي منتشر مي‌گرديد، استاد جليل شيخ عبدالمتعال صعيدي است. يكي از مقالات ايشان با عنوان «علي بن ابي طالب و التقريب بين المذاهب» (1) است كه گزيده اي از آن ذيلا ترجمه مي‌شود.
اين فضيلت بزرگي است براي علي بن ابي طالب- رضي الله عنه و كرم الله وجهه- كه براي اولين بار در اسلام، اساس تقريب بين مذاهب را بنا نهاده است، تا اينكه اختلاف در راي، به تفريق كلمه ي امت و برافروختن آتش عداوت ميان طوايف مختلف نينجامد. بلكه در عين اختلاف راي، وحدت امت محفوظ بماند و طرف هاي متخالف در راي، همچنان برادران و دوستان باقي بمانند و باز هم با يكديگر با دوستي به سر ببرند، بدين گونه كه هر كدام از آنها برادر خود را با راي و نظرش باز گذارد. زيرا او از دو حال خارج نيست: يا مصيب است و ماخور و يا مخطي ء است و معذور. و اگر هم بخواهد، با او به گونه ي جدال به احسن برخورد كند و در بحث و جدال بين آنان تعصب راي نباشد، بلكه منحصرا هدف از بحث، رسيدن به حقيقت باشد و نه غلبه و پيروزي بر خصم.
بلي اين فضيلت، وجه فضيلتي است براي پسر عموي رسول خدا كه از فضيلت او در شرف نسبت و قرابت به صاحب رسالت، كمتر نيست و نه از فضيلت سبقت وي در ايمان به پيغمبر، در حالي كه او پسر نابالغي بود، اما از هر صغير و كبيري بيش تر و بهتر به دست رسول اكرم (ص) هدايت يافت.
همچنين، اين فضيلت كه گفته شد، دست كمي از فضيلت وي در جمع ميان جهاد به
(صفحه 19)

راي، جهاد به مال و جهاد با شمشير ندارد.
اختلاف در جانشيني پيغمبر (ص)، نخستين خلاف بين مسلمانان بود. زيرا پس از رحلت پيغمبر (ص) انصار، دور سعد بن عباده، بزرگ خزرج، گرد آمدند و مي‌خواستند با او به خلافت بيعت كنند. ابوبكر با عده اي از مهاجرين به نزد آنان آمدند و در ميان دو گروه، درباره ي خلافت، جدال درگرفت، جدالي سخت كه نزديك بود به جنگ انجامد. در اينجا نويسنده داستان حباب بن منذر و سعد بن عباده و موضوع مخالفت آنان را با ابوبكر و گفتگو ميان آنان، همچنين مخالفت بني هاشم و عده اي از صحابه را با ابوبكر به حمايت از علي (ع)، به تفصيل آورده است تا اينكه مي‌گويد: علي پس از مدتي به منزل ابوبكر آمد و با او بيعت كرد و گفت: ما فضل تو را انكار نمي‌كنيم ولي براي خود حقي قايل هستيم و نتيجه مي‌گيرد كه علي هنگام بيعت با ابي بكر به احقيت خود تاكيد داشت، اما به خاطر جمع كلمه ي مسلمانان، با او بيعت كرد تا راي و نظر او مايه ي تفرقه ي بين مسلمين نگردد و تا با اين عمل خود، عالي ترين نمونه ي تسامح و گذشت در مسائل اختلافي و در ترجيح مصالح عمومي بر مصلحت شخصي را ارائه دهد. در حالي كه علي، معتقد بود كه او و خاندانش به لحاظ قرابت به رسول خدا(2) به حفظ مصالح مردم، توان بيش تري دارند، زيرا اين خويشاوندي، خود يك عامل دروني بر رعايت عدل و انصاف است.
پس علي (ع) با ابوبكر بيعت كرد، در حالي كه عقيده ي به حقانيت خود را در دل حبس نمود و در پنهان و آشكار، اخلاص خود را نسبت به ابوبكر نشان داد. كينه اي از او در دل نداشت و مايل نبود كه نسبت به او حيله و نيرنگي به كار برد، بلكه در جنگ با اهل رده، موضع علي (ع) دليل بر نهايت اخلاص و داد او است. هنگامي كه مسلمانان با
(صفحه 20)
ابوبكر در جنگ با مرتدين و مانعين زكاء مخالفت كردند، ابوبكر به تنهايي با شمشير به دست به «ذي القصه» رفت و پس از آن علي (ع) به وي پيوست و زمام ناقه اش را گرفت و گفت: كجا مي‌روي اي خليفه ي رسول خدا؟ ما را به مصيبت خود مبتلا نكن. به خدا قسم اگر به مصيبت تو گرفتار شويم براي اسلام نظامي باقي نمي‌ماند. ابوبكر سخن علي (ع) را شنيد و به مدينه برگشت، سخن مخلصانه اي كه گواه بر نهايت علاقه ي علي (ع) به زنده ماندن خليفه است، در حالي كه هنوز معتقد بود ابوبكر خلافت را از او غضب كرده است.
اگر علي (ع) مي‌گذاشت ابوبكر به تنهايي به جنگ برود، اين امر آن حضرت رابه آرزويش نزديك مي‌كرد. ولي روح امام، بزرگ تر از آن بود كه چنين مخاطره اي به دلش راه يابد، چه اينكه او با ابوبكر بيعت كرده و نظر و خواست خود را در دل پنهان نموده است، پس بايد در راه بيعت و

خيرخواهي خود اخلاص داشته باشد، هر چند برخلاف مصلحت شخصي او باشد.
همين گونه بود روش علي (ع) با عمر بن خطاب كه ابوبكر خلافت را به او سپرد. زيرا امام (ع) باز هم عقيده ي خود را در دل حبس كرد و به همان گونه كه با ابوبكر رفتار كرده بود با عمر هم رفتار كرد و در راه عقيده ي تن به تفرقه و جدايي نداد ...
رفتار علي (ع) با عثمان نيز چنين بود، هنگامي كه بر اثر شوراي معروف (كه به نظر علي (ع)، توطئه اي عليه او بود) به خلافت رسيد. ولي علي (ع) باز هم راي و عقيده ي خود را مبني بر محق بودن خود به خلافت، در سينه حبس كرد و به تفرقه و جدايي از عثمان رضايت نداد. هنگامي كه در پايان خلافت عثمان، شورشيان و طاغيان بر او شوريدند، علي (ع) از اين فرصت به سود خود استفاده نكرد، بلكه با ابداي نظر درست خود، مي‌خواست آن فتنه را به سود عثمان و در راه مصلحت مسلمانان بخواباند. و همين كه آشوب به جايي رسيد كه بر جان عثمان خايف گرديد، دو فرزندش حسن و حسين- عليهماالسلام- را
(صفحه 21)
فرستاد تا از عثمان دفاع كنند و با اينكه خواباندن آشوب، خلاف حق او بود كه اقتضا مي‌كرد خليفه را با آشوب گران رها كند، ولي او تصميم گرفت تا پايان، به سنت و روشي كه به عنوان مثل اعلا و كار نمونه در مورد اختلاف راي، اتخاذ كرده بود ادامه دهيد.
هنگامي كه مردم پس از عثمان مي‌خواستند با او بيعت كنند، در قبول بيعت عجله براي رسيدن به آرمان و عقيده اش مغتنم نشمرد، زيرا خلافت را نه براي مصلحت شخصي، بلكه براي مصلحت مسلمانان مي‌خواست. لهذا از بيعت امتناع كرد و به طالبان بيعت پاسخ موافق نداد، مگر پس از اصرار آنان كه ملاحظه كرد ناچار از اجابت آنهاست تا تفرقه ي پيش آمده ي بين مسلمين را بر اثر قتل عثمان، بر طرف نمايد. لهذا زبير و طلحه را دعوت كرد و گفت: اگر ميل داريد با من بيعت كنيد، و اگر نه من با يكي از شما بيعت مي‌كنم.
آنان گفتند: نه ما با تو بيعت مي‌كنيم (بعدا نويسنده امتناع سعد بن ابي وقاص، عبدالله عمر و ديگران را به تفصيل ذكر كرده) نتيجه مي‌گيرد: كه علي مايل نبود خلافت خود را بر كسي تحميل نمايد، بلكه مي‌خواست مردم به اختيار خود با او بيعت كنند و هر كس از بيعت با او ابا مي‌كرد او را آزاد مي‌گذارد. (آن گاه راجع به رفتار علي (ع) با معاويه مي‌گويد): معاويه از فرمان علي (ع) هنگام عزل او از استانداري شام سرپيچي كرد و اين يكي از حقوق خليفه است درباره ي معاويه و ديگران كه از او اطاعت كنند و اگر اطاعت نكردند اين امر از عنوان اختلاف راي، به عصيان و طغيان

تبديل مي‌شود. عصيان حكمي دارد غير از حكم اختلاف در راي، زيرا عصيان و نافرماني، موجب تفرقه ي بين مسلمين و لازم است با آن رفتاري اتخاذ شود كه باعث جمع كلمه ي مسلمين گردد هر چند به خشونت منتهي شود.
همين بود رفتار علي (ع) با كساني كه در قضيه ي تحكيم ميان او و معاويه، با او مخالف شدند و از وي عزلت گزيدند و به لحاظ قبول تحكيم، او را محكوم نمودند. با اينكه از لحاظ ديني ايرادي نداشت، اما آنان عده اي تندرو و افراطيان مذهبي بودند ولي علي (ع)
(صفحه 22)
به آن گونه كه آنان نسبت به وي حكم كردند كه او را كافر دانستند بر آنها حكم نكرد، بلكه به آنان گفت: مادامي كه با ما مصاحبت و همراهي داريد، سه چيز را از شما دريغ نمي‌داريم: از حضور در مساجد خدا منع نمي‌كنيم، مادامي كه با ما همراه هستيد شما را از سهم بيت المال محروم نمي‌كنيم و با شما نمي‌جنگيم مگر شما پيش قدم در جنگ با ما شويد.
ديگر بالاتر از اين روش تسامح و گذشت در مورد اختلاف راي متصور نيست، بلكه اين خود مثل اعلا در تسامح است، اما علي سر و كارش با مردمي تندرو و مذهبياني خشك بود كه به تسامح و ناسازگاري در موارد اختلاف راي، عقيده نداشتند، بلكه صرفا آن را وسيله ي پراكندگي و نافرماني دانسته و بر آن اصرار داشتند و به سر پيچي خود ادامه دادند.
نتيجتا عبدالرحمن بن ملجم را بر جان علي (ع) مسلط نمودند تا او را ترور كرد. اما علي (ع) پيش از اينكه روح از بدنش پرواز كند فرزندان خود را جمع كرد و به آنها درباره ي خوبي خوراك و نرمي رخت خواب قاتلش توصيه كرد و گفت اگر زنده بماند كه او خود اختيار خويش را دارد، يا او را عفو مي‌كند و يا قصاص. و اگر مرد، او را (با قصاص) به علي (ع) ملحق كنند تا در پيشگاه پروردگارش با او به داوري برود. آن گاه آنان را از تعدي بر او و مثله كردنش منع كرد.
علي (ع) با چنين انصافي با كسي كه بر او ضربه اي وارد آورده است رفتار مي‌كند و درباره ي خوبي طعام و نرمي فراش او توصيه و از مثله كردن وي، پس از كشتنش منع مي‌كند، تا علي (ع) براي ما مسلمانان- در حال حيات و مماتش- مثل اعلا و نمونه ي كامل در كيفيت جمع بين پايبندي به راي و عقيده ي خود و انصاف دادن به مخالفانش باشد.
فرحمه الله من امام للمنصفين في الخلاف و قدوه للمتسامحين في الدين.
حال كه از سخن يك فرزانه ي محقق، استاد جامع ازهر از اهل سنت، از روش علي (ع) در پايبندي به عقيده و شجاعت در ابراز راي، همراه با تسامح و گذشت از منافع خود در
(صفحه 23)
راه مصالح اسلام مطلع شديم، به شرح آن از سخنان خود آن حضرت

مي‌پردازيم، اما در ابتدا به سخن محقق مشهور و استاد حوزه و دانشگاه در ايران و از شيعيان مخلص علي (ع) دل مي‌سپاريم.
مرحوم علامه ي شهيد مطهري، زير عنوان «اتحاد الاسلام» (3) مي‌گويد: «طبعا هر كس مي‌خواهد بداند آنچه علي درباره ي آن مي‌انديشيد، آنچه علي نمي‌خواست آسيب ببيند، آنچه علي آن اندازه برايش اهميت قايل بود كه چنان رنج جانكاه را تحمل كرد چه بود: حدسا بايد گفت: آن چيز وحدت صفوف مسلمين و راه نيافتن تفرقه در آن است. مسلمين، قوت و قدرت خود را كه تازه داشتند به جهانيان نشان مي‌دادند مديون وحدت صفوف و اتفاق كلمه ي خود بودند، موفقيت هاي محيرالعقول خود را در سال هاي بعد نيز از بركت همين وحدت كلمه كسب كردند، علي القاعده علي به خاطر همين مصلحت، سكوت و مدارا كرد ... مخصوصا در دوران خلافت خودش، آن گاه كه طلحه و زبير نقض بيعت كردند و فتنه ي داخلي ايجاد نمودند، علي مكررا وضع خود را بعد از پيغمبر با اينها مقايسه مي‌كند و مي‌گويد: من به خاطر پرهيز از تفرق كلمه ي مسلمين، از حق مسلم خودم چشم پوشيدم و اينان با اينكه به طوع و رغبت بيعت كردند، بيعت خويش را نقض كردند و پرواي ايجاد اختلاف در ميان مسلمين را نداشتند.»
و اينك سخنان علي در نهج البلاغه در اين خصوص:
1. لقد علمتم اني احق الناس بها من غيري. و و الله لا سلمن ما سلمت امور المسلمين و لم يكن فيها جور الا علي خاصه، التماسا لاجر ذلك و فضله و زهدا فيما تنافستموه من زخرفه و زبرجه.(4).
«قطعا شما خود مي‌دانيد كه من از ديگران شايسته تر و احق به خلافت هستم، ولي به خدا سوگند من تسليم هستم و مخالفتي ندارم، مادامي كه امور مسلمانان روبراه باشد و
(صفحه 24)
تنها به من ستم شود. و در اين كار اجر و فضل خدا و هم پرهيز از آنچه از زر و زيور دنيا در آن اختلاف داريد را مسئلت دارم.»
اين سخن را علي (ع) در شوراي شش نفره ي منتخب از جانب خليفه ي دوم، ايراد فرمود، هنگامي كه ديد مي‌خواهند با عثمان بيعت كنند و او را به خلافت برگزينند. علي (ع) با تاكيد بر حق خود و اينكه با انتخاب ديگري به جاي وي به حق او تعدي و ستم نموده و درباره اش جفا و جور روا داشته اند. اما اگر با اين وصف، وحدت و مصالح جامعه ي اسلامي محفوظ باشد او با اين بيعت موافق است. و از حق غصب شده ي خود در راه مصالح عمومي سكوت مي‌كند.
2. فامسكت يدي حتي رايت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام، يدعون الي محق دين محمد- صلي الله عليه و آله و سلم- فخشيت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اري فيه ثلما او هدما، تكون المصيبه به علي اعظم من

فوت ولايتكم ... فنهضت في تلك الاحداث حتي زاح الباطل و زهق و اطمان الدين و تنهنه.(5).
«من دست خود را (از بيعت با ابوبكر) نگه داشتم تا اينكه مشاهده كردم مردمي را كه از اسلام برگشتند و به نابودي دين محمد (ص) دعوت مي‌كنند، پس ترسيدم اگر اسلام و اهلش را ياري نكنم رخنه و يا خرابي در بناي اسلام ببينم كه مصيبت آن براي من عظيم تر است از اينكه حكومت و ولايت شما را از دست بدهم، پس در آن حوادث ناگوار، قيام كردم تا اينكه باطل از ميان رفت و دين اسلام ثبات و قوام يافت.)
اين عبارت بخشي از نامه اي است كه علي (ع) براي اهالي مصر، همراه مالك اشتر فرستاد- آن گاه كه او را به استانداري مصر برگزيد. البته اين نامه كوتاه است و غير از فرمان طولاني آن حضرت است براي مالك اشتر كه در آن آيين حكمراني را به بهترين وجه بيان كرده است. در آغاز اين نامه، علي (ع) جهت اطلاع مردم مصر از اوضاع و
(صفحه 25)
احوال پس از رحلت رسول اكرم (ص)، شمه اي از اختلافات مردم در جانشيني پيغمبر و بيعتشان را با ديگري به جاي او در حالي كه فكر نمي‌كرد مردم كسي غير از او را انتخاب كنند، مي‌گويد: من ابتدائا از بيعت خودداري كردم، تا اينكه ارتداد جماعتي را از اسلام و كوشش شان را عليه دين مشاهده كردم و در اين هنگام براي حفظ اسلام با خليفه همراهي كردم تا خطر از اسلام مرتفع گرديد.
در اين سخن اشاره مي‌كند كه اختلاف مردم درباره ي خلافت، كار نادرستي بود و حق خاندان پيغمبر (ص) را از ميان بردند و طبعا براي احقاق حق خود بايد مقاومت مي‌كردم، اما حفظ اسلام براي من مهم تر از خلافت بود.
علي (ع) در جاهاي ديگر هم به مساله سكوت از حق خود به لحاظ پرهيز از تفرقه و به خاطر حفظ اسلام پرداخته است. ابن ابي الحديد در شرح خطبه ي 119، از عبدالله بن جناده نقل مي‌كند كه علي (ع) در روزهاي اول خلافتش در مسجد مدينه طي خطبه اي از انحراف امت پس از رحلت رسول اكرم (ص) و غضب كردن حق خاندان پيغمبر فرمود: به خدا قسم اگر از تفرقه ي مسلمانان و برگشت كفر و نابود شدن دين اسلام نمي‌ترسيدم، هر آينه رفتار ما با آنان به جز آن بود كه انجام داديم.(6).
همچنين ابن ابي الحديد از كلبي نقل مي‌كند كه علي (ع) پيش از حركت به سوي بصره، در خطبه ي خود فرمود: قريش پس از رسول خدا (ص) حق ما را از ما گرفت و به خود اختصاص داد. پس من ديدم صبر بر اين امر، از تفرقه ي كلمه ي مسلمين و ريختن خون هايشان بهتر است در حالي كه مردم همه مسلمان اند و دين همچون مشكي متلاطم است كه كم ترين

سستي، آن را نابود و كوچك ترين فردي آن را وارونه مي‌كند.(7).
همين ابن ابي الحديد در ذيل خطبه ي 65 نقل مي‌كند كه يكي از فرزندان ابولهب اشعاري در فضيلت علي و ذم مخالفانش و در اثبات حق حضرت سرود، علي (ع) فرمود:
(صفحه 26)
سلامت و بقاي دين (اسلام) از هر چيز ديگري نزد ما محبوب تر است.(8).
در بحث از فتنه گفتيم كه پس از بيعت مردم با ابوبكر، عباس و ابوسفيان آمدند تا با علي (ع) بيعت كنند و وي، آنان را از فتنه گري و ايجاد تفرقه منع فرمود.(9).
پرسش
در اينجا سوالي مطرح مي‌شود و شبهه اي پيرامون عكس العمل علي (ع) در قبال غضب خلافت، به ذهن خطور مي‌كند 6 از يك سو آن حضرت اصرار دارد كه خلافت حق او است و ديگران آن را غضب كردند و بارها در اين باره به شكايت از مردم و بي وفايي شان و از گله كردن از خلفا و اطرافيانشان، دم نمي‌زد.
مگر همين سخنان علي (ع) منشا اختلاف و انشقاق مسلمين به دو دسته ي شيعه و اهل سنت و سبب نزاع و مشاجره و جدال لفظي و عملي و جنگ و خون ريزي نگرديده است؟ و باعث نشده است در طول تاريخ دسته جاتي و احزابي بنام پيروان علي (ع) پيدا شوند و راه تفرقه را پيش گيرند؟ و نيز حكومت هايي به نام تشيع در جاي جاي جهان اسلام و در راه دفاع از حق وي و خاندانش به سر كار آيند؟ و در قبال خلفاي سنتي كه در خط خلفاي راشدين بوده اند قيام كنند؟ آيا اين جريان اختلاف برانگيز، از روش و منش و از سخنان و خطبه هاي آن حضرت سرچشمه نگرفته است؟
(صفحه 27)
مگر ايشان وحدت مسلمين را براي زمان خود مي‌خواست و به فكر آينده ي اسلام و مسلمين نبود؟ و توجه نداشت كه سخنان بليغ و جاندار ش در خصوص خلافت، در آينده اختلاف برانگيز خواهد بود؟
پيرامون اين سوال و شرح و بسط آن و نيز در پاسخ آن مي‌توان كتاب‌ها نوشت و تجزيه و تحليل هاي تاريخي و سياسي و اجتماعي و كلامي عرضه كرد، اما در اين مقاله فرصت اين كار نيست و تنها براي رفع شبهه كه حتي براي روشنفكران و جوانان شيعه سوال برانگيز گرديده و هم دست مايه ي بسياري از تحليل گران اهل سنت قرار گرفته است، چنان كه مي‌گويند: سبب اختلاف مسلمان ها، شيعيان هستند كه همواره در مشروعيت خلافت خلفاي اسلام، شايعه پراكني و فتنه گري كرده و مي‌كنند و بدين وسيله صفوف به هم فشرده ي مسلمين را از هم جدا مي‌سازند!!
پاسخ

در پاسخ به اين شبهه كه بسيار گسترده و شامل جهات مختلف است بايد آن جهات را از هم جدا كرد و مانند كلاف سردرگمي آن را با سر انگشتان دانش، با آرامش و با كنترل عواطف و احساسات ناشي از علاقه ي به اهل بيت- عليهم السلام- باز كرد. بايد دانست كه در اين خصوص، بررسي چند مطلب ضروري است:
اول، علي (ع) تنها از حس شخصي خود كه غالبا در نهج البلاغه به عنوان احقيت او به خلافت به لحاظ قرابت با پيغمبر (ص) آمده است شكايت نمي‌كرد تا گفته شود تا حالا كار از كار گذشته، مانند اينكه دو نفر در رسيدن به رياست جمهوري با هم رقابت نموده و يكي از آن دو پيروز شده است، ديگر نبايد تا قيامت از رقيب خود شكايت كند و اين كار از افراد كم ظرفيت و رياست طلب سر مي‌زند نه از شخصيتي مانند علي (ع). خير، علي (ع) از يك حق الهي كه بايد در خاندان پيغمبر (ص) و در افراد مشخص با امتيازات خاص باقي بماند دفاع مي‌كرد.
(صفحه 28)
امامت ركني از اركان اسلام است و حفظ اسلام در همه ي ابعاد سياسي و اجتماعي و فرهنگي وابسته ي به آن لازم است، انصراف خلافت از علي (ع) به خلفاي پيش از او، تنها انتقال رياست از شخصي به شخص ديگر نبود، بلكه از ديدگاه حضرت انحراف از ركني به اركان اسلام بود كه حق الهي ولايت خاندان پيغمبر (ص) را به انتخاب و راي مردم تبديل كرد.
آيا از علي (ع) در حالي كه از مطالبه ي حق شخصي خود به خاطر وحدت مسلمين و حفظ اسلام صرف نظر كرد، انتظار در ايد از بيان اين ركن عظيم اسلام كه ضامن كيان اسلام است سكوت مي‌كرد؟ اين خود كتمان يكي از حقايق اسلام است كه گناهي است بزرگ.
البته در دوران خلفا چند نوبت در شوراها و در ميان صحابه ي خاص به عنوان احتجاج آن را مطرح فرمود و نه در بين عامه ي مسلمين كه خوف فتنه و تحريك عليه دستگاه خلافت مي‌رفت و به همين خاطر به تشخيص من و به اعتراف برخي از محققين، در داستان غدير خم، حق الهي ولايت اهل بيت در بين عامه ي مردم به سكوت برگزار شد و جز معدودي از افراد آگاه، بقيه ي مردم از آن بي خبر بودند و احتمال مي‌رفت كه با فوت آن افراد، به كلي فراموش شود.
لهذا علي (ع)، از آغاز خلافتش، همت گماشت كه مردم را از اين حق آگاه نمايد. ما قبلا خطبه ي علي (ع) را در آغاز خلافت در مسجد مدينه، از قول ابن ابي الحديد به نقل از عبدالله بن جناده و نيز نامه ي علي (ع) را به اهل مصر كه در آن مساله حق اهل بيت را مطرح كرده بود و نيز خطبه ي آن حضرت را پيش از حركت به بصره راجع به قريش كه پس از رحلت پيغمبر (ص) حق خاندان او را به خودشان اختصاص دادند، نقل كرديم. اين سخنان

را نبايد بر دفاع از حق شخصي و نقل يك اتفاق تاريخي حمل كرد. خير، بايد آنها را حامل يك پيام الهي و افشاي يك حق ضايع شده دانست، تا در تاريخ باقي بماند.
(صفحه 29)
دوم، مساله فقط حكومت و رياست سياسي اهل بيت نبود، بلكه در كنار آن امامت و هدايت و مرجعيت علمي اهل بيت هم بود كه مايه ي اصلي حكومت است. يعني به عقيده ي علي (ع) و پيروانش، سرپرستي مسلمين صرفا در حكومت و رياست بر آنها خلاصه نمي‌شود، بلكه امامت ادامه ي رسالت و حامل همان پيام‌ها و وظايف است كه لازمه اش علم و تقوي و عصمت و اموري از اين قبيل است.
اين حقيقت مكتوم را علي (ع) در دوران خلافت خود بارها بيان داشته است. سخنان آن حضرت در نهج البلاغه كه قطعا گزيده اي از كل سخنان او است فراوان است. كساني اين سخنان را گردآوري و شرح كرده اند. (10) دكتر صبحي صالح رد «فهرست موضوعات نهج البلاغه»، زير عنوان «آل البيت المطهرون» (11) شمه اي از آنها را گرد آورده است كه هر كدام دنباله يا ماقبل دارد و بايد به نهج البلاغه رجوع شود:
1. آل النبي (ص) هم موضع سره و لجا امره ...، خطبه ي 2، ص 47.
2. هم اساس الدين و عماد اليقين. اليهم يفي ء الغالي و بهم يلحق التالي ...، خطبه ي 2، ص 47.
3. ازمه الحق و اعلام الدين و السنه الصدق، خطبه ي 87، ص 120.
4. نخن اهل البيت منها بمنجاه و لسنا فيها بدعاه، خطبه ي 94، ص 139.
6. الا ان مثل آل محمد، صلي الله عليه و آله، كمثل نجوم السماء: اذا خوي نجم طلع نجم ...، خطبه ي 100، ص 146.
7. نحن شجره النبوه و محط الرساله و المختلف الملائكه و معادن العلم و ينابيع الحكم، خطبه ي 109، ص 162.
8. و عندنا- اهل البيت- ابواب الحكم و ضياء الامر، خطبه ي 120، ص 176.
(صفحه 30)
9. فيهم كرائم القرآن و هم كنوز الرحمن. ان نطقوا صدقوا و ان صمتوا لم يسبقوا، خطبه ي 154، ص 215.
10. هم عيش العلم و موت الجهل. يخبركم حلمهم عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم، و صمتهم عن حكم منطقهم. لا يخالفون الحق و لا يختلفون فيه. و هم دعائم الاسلام و ولائج الاعتصام. بهم عاد الحق الي نصابه و انزح الباطل عن مقامه، خطبه ي 239، ص 357. اين بود ده سخن از علي (ع) درباره ي اهل بيت پيغمبر (ص) كه همان طور گفتم هر كدام قبل و بعد دارد و بايد همه ي اين خطبه‌ها و مانند آنها مورد بررسي قرار گيرد تا مشخص شود علي (ع) وظيفه ي خود مي‌داند، در دوران خلافت كه فرصتي

به دست آورده، مقامات معنوي اهل بيت را كه قهرا خاص امامان آنان است پي در پي در خلال خطبه ها، حتي بدون ارتباط با اول و آخر خطبه، گوشزد فرمايد.
نكته ي قابل دقت در اين قبيل سخنان آن است كه امام، به جاي تاكيد بر خلافت اهل بيت، بر علم و دانش و محوريت علمي و معنوي آنان تاكيد دارد. شايد به همين سبب با عكس العمل مردم مواجه نمي‌شد، زيرا سخن از رياست سياسي نبود. تا عامه ي مردم كه به خلافت خلفاي پيش از علي (ع) عادت كرده و براي آنان احترام قايل بودند، از شنيدن و پذيرش سخنان وي ابا كنند. در حقيقت علي (ع) به خاطر حفظ وحدت مسلمين از لحاظ سياسي، بيش تر بر جنبه ي مرجعيت علمي اهل بيت تكيه مي‌كرده است و اين همان راه حلي است كه براي وحدت اسلامي و تقريب مذاهب، استاد بزرگ ما آيه الله- بروجردي رضوان الله تعالي عليه- پيشنهاد مي‌فرمود و بعدا آن را شرح خواهيم داد.
اينكه گفتم علي (ع) در زمان خلافت خود بيش تر بر مرجعيت علمي و مقام معنوي خاندان پيغمبر (ص) تاكيد داشت، در حالي كه در دوران خلفا براي خواص و در آغاز خلافت خود مساله انحراف خلافت را براي عموم مطرح مي‌كرد نه مقام معنوي آنان را، اين يك نوع مصلحت سنجي و رعايت وحدت و اتفاق مسلمين بوده است كه مسلما واقعيت دارد.
(صفحه 31)
در عين حال، اين امر مي‌تواند حائز نكته ي ديگري هم باشد و آن اينكه پذيرش مقامات معنوي امامان، نياز به طول زمان و طي مراحلي از معرفت و شناخت دارد. علي (ع) قبل و بعد از خلافت خود در آغاز، مساله خلافت را مطرح مي‌كرد ولي هنوز در مردم، آن آمادگي و رشد لازم را براي افشاي سر ولايت نمي‌ديد، لذا تدريجا كه در كوفه مستقر گرديد و عده اي از اصحاب خاص و صاحبان سر دور او جمع شدند به افشا و كشف اين سر مكتوم براي آنان پرداخت. اين قبيل سخنان غالبا در كوفه و براي خود شيعيان ايراد گرديده است و در گذشته، جز همان افراد انگشت شمار از قبيل سلمان و ابوذر و عمار و مقداد، ديگران از اين سر آگاه نبودند. هر چند از دوستان علي (ع) و از هواخواهان سياسي او به شمار مي‌آمدند و عده ي آنان هم كم نبود.
ولي عده ي صاحبان سر قبل از خلافت انگشت شمار و مامور به كتمان آن بودند و اين بيت مولانا زبان حال آنان است:
هر كه را اسرار حق آموختند
مهر كردند و زبانش دوختند
حتي اين قبيل اصحاب معدود قديمي علي (ع) و صاحبان سر جديد كه تعدادشان بيش تر بود، همه از لحاظ معرفت در يك رتبه نبودند و در آينده

هم نخواهند بود و روايات هم گواه همين امر است و حتي به نظر مي‌رسد ديدگاه بزرگان نيز درباره ي مقامات اهل بيت متفاوت است. من يك نمونه از دو استاد بزرگ عصر كه افتخار شاگردي هر دو را داشته ام نقل مي‌كنم: مرحوم آيه الله العظمي بروجردي كه بعدا نظريه ي ايشان را در حل مشكل اختلاف شيعه و اهل سنت در مساله خلافت نقل خواهم كرد، همواره بر مقام علمي ائمه ي اهل بيت- عليهماالسلام- در بعد احكام تاكيد مي‌فرمود و حديث ثقلين را بر مرجعيت علمي آنان حمل مي‌كرد. بدون اينكه از ابعاد ديگر سخن بگويد يا آنها را انكار كند. در حالي كه امام راحل- بنيان گذار جمهوري اسلامي- دائما در سخنراني‌ها و نوشته هايشان از بعد عرفاني اهل بيت دم مي‌زدند و حرمان اصلي را در عدم شناخت آن مقامات
(صفحه 32)
مي دانستند.
سوم، درباره ي مسائل مربوط به خلافت از قول علي (ع) در كتاب‌ها و تواريخ و در احاديث، مطالب زيادي ديده مي‌شود كه هيچ گاه با يك ميزان و معيار علمي همساز و همخوان با شيوه آن حضرت و با هدف او از طرح اين مساله، ارزيابي نگرديده است و اگر چنين ارزيابي شوند بسياري از آن مطالب با منش و روش و رفتار علي (ع) با خلفا سازگار نيست.
ما از بيانات گذشته به اين نتيجه رسيديم كه حضرت (ع) با اين مساله، مانند همه ي مسائل ديگر، حكيمانه و مصلحانه برخورد مي‌كرد و نه عوامانه و دشمن شانه و با روحيه اي پر از حسرت و عقده و با لساني و هدفي انتقام جويانه و بي مسئوليت. علي (ع) بنا به وظيفه ي الهي، مي‌خواست ركني از اركان اسلام را كه براي اسلام و مسلمين سرنوشت ساز است و حقي از حقوق الهي را كه ضايع و فراموش شده بود، بر ملا كند و از مسئوليت و گناه كتمان آن حق بزرگ بيرون آيد، بدون رساندن زياني از اين راه به مصالح اسلام و بدون ايجاد تفرقه در صفوف مسلمين.
اگر همين را معيار براي تشخيص صحت و سقم منقولات از آن حضرت در مورد خلافت قرار دهيم، خواهيم ديد بخش مهمي از آنها از جمله فقراتي از كتاب معروف «سلم بن قيس» با اين معيار همخواني ندارد. من اكنون در صدد رد يا قبول اين كتاب نيستم، بزرگان رجال از قبيل شيخ نجاشي و علامه ي حلي در اين باره اختلاف نظر دارند و مي‌گويند در آن دست برده شده و كم و زياد گرديده است. مسلما در اواخر قرن سوم هجري، اين كتاب در دست علما بوده و كساني از قبيل نعماني در كتاب غيبت و كليني در كافي از آن نقل كرده اند.
اگر اين جانب يادداشت‌ها و معلومات خود را درباره ي آن كتاب بنويسم، خود كتابي به حجم آن خواهد شد. به هر حال، خواننده ي اين كتاب، خود را

در برابر كسي مي‌يابد كه نه تنها مصالح سياسي و اجتماعي اسلام و مسلمين را رعايت نمي‌كند، بلكه در صدد است
(صفحه 33)
سنگ تفرقه و تير نابودي را به سوي آن پرتاب نمايد. در برابر گوينده اي عاري از حس مسئوليت و حكمت و خيرخواهي و ناآگاه از وقايع و حوادث تاريخي، كسي كه جز تحريك عواطف و كوبيدن طرف و انتقام گرفتن از خصم، هدفي ندارد. حال اگر همان طور كه مي‌گويند، اينها «اسرار آل محمد» است پس بايد آنها را مكتوم نگه داشت و فاش نكرد. متاسفانه به جاي انتخاب مطالب معقول آن كتاب، همان طور كه سيد رضي در نهج البلاغه(12) سبب اختلاف احاديث پيغمبر (ص) را كه ظاهرا از همين كتاب گرفته است، گاهي به منظور تفرقه افكني در لحظات حساس بين شيعه و سني از آن استفاده مي‌شود كه در اينجا چند نمونه را ذكر مي‌كنم: در سال 1352 كه من طي يك ماموريت علمي از سوي دانشگاه مشهد قريب 50 روز در لبنان به سر مي‌بردم و آن روزها جنگ ميان فلسطيني‌ها بر اثر شبيخون اسرائيل به هتل محل سكونت سه نفر از سران آنان و بين دولت لبنان در گرفت اين جنگم تا چند سال طول كشيد و به كشور لبنان خسارت بسياري رسانيد. در آن هنگام طبعا مسلمانان به حمايت از آن مظلومان، بايد وحدت خود را حفظ مي‌كردند و موضع مسيحي‌ها هم مشكوك بود، يك روز در نزديك ساحه الشهداء، جلوي كليساي بزرگ شهر، ديدم مردي يك گاري دستي از كتاب «سليم بن قيس» كه با كاغذهاي كاهي چاپ شده بود پر كرده و به قيمت بخسي مي‌فروشد و من يك جلد از آن را خريدم، آيا پخش چنين كتابي در آن لحظات حساس و با سابقه ي درگيري هاي پراكنده و دشمني ديرينه ي ميان شيعيان و سني هاي لبنان، چه معني دارد؟ مسلما هر فرد سني و يا شيعه كه آن را بخواند محال است با هم دوست شوند و در قبال دشمنان در يك صف بايستند. عين همين كار را در يكي از راه پيمايي هايي مهم تهران، در يكي از مواقع حساس كه نياز به وحدت بيش تر احساس مي‌شد، مشاهده كردم. بچه ي نابالغي اين كتاب را كه با شرح
(صفحه 34)
و بسط و به صورت مطلوبي چاپ شده بود، در بين صفوف راه پيمايان به قيمت ناچيزي مي‌فروخت.
بلي خواننده، خواهد گفت درباره ي «خطبه ي شقشقيه» چه مي‌گويي كه در نهج البلاغه آمده و «ابن ابي الحديد» در منبعي دويست سال پيش از سيد رضي، مولف نهج البلاغه، آن را ديده است؟ پاسخ آن است، صرف نظر از ماخذ و سند آن، از كتاب غارات ثقفي(13) بر مي‌آيد كه اين كلمات را علي (ع) در يك خطبه براي عموم ايراد نكرده است، بلكه روزي آن حضرت در جائي نشسته بوده و به طور خصوصي صحبت مي‌كرده است و

كسي نامه اي به دست او داده و او به خواندن نامه مشغول شده و ديگر سخنش را ادامه نداده است. ابن عباس در آن جلسه حاضر بوده و تقاضا كرده است، علي (ع) به سخنان خود ادامه دهد. چند شاهد بر خصوصي بودن اين سخنان مي‌توان اقامه كرد: يكي همين نقل كتاب غارات ديگر اينكه رسم نبوده كه در بين خطبه ي عمومي، نامه به دست علي بدهند و او در حال خطبه ي عمومي، نامه به دست علي بدهند و او در حال خطبه، به مطالعه ي آن بپردازند.
شاهد ديگر، ابن عباس، پسرعموي علي (ع) و از نزديك ترين كسان به او و از مطلع ترين افراد به حوادث و وقايع خلافت بوده است. چطور تا آن هنگام، از مطالبي كه در اين باره در آن جلسه از علي شنيده بي خبر بوده است و افسوس مي‌خورد كه علي (ع) به سخن خود ادامه نداد. حال، اگر اين امر گواه ضعف اين نقل نباشد لا اقل شاهد بر اين است كه علي اين قبيل خاطرات و ذهنيات خود را حتي از ياران خاص خود، مانند ابن عباس پنهان مي‌داشته و اينك براي اولين بار، به طور خصوصي، شمه اي را بر زبان آورده است. ابن عباس هم از آن سخنان به «كلام» تعبير مي‌كند و نه به خطبه.
آخرين شاهد بر محرمانه بودن آن سخنان، تعبير خود علي (ع) است كه در پاسخ ابن
(صفحه 35)
عباس مي‌گويد: «هيهات يابن عباس! تلك شقشقه هدرت ثم قرت.» (هيهات اي ابن عباس اين مانند نعره اي بود كه از دهان شتر هنگام طغيان و سركشي بر مي‌آيد و سپس آرام مي‌گيرد). يعني حرفي بود بر اثر هجوم عواطف گفته شد و قابل ادامه نيست.
باري، من انكار نمي‌كنم كه در دل راز دار علي (ع) اسراري بوده كه مصلحت نمي‌ديده است آنها را اظهار كند، حال اگر گاهي به طور خصوصي آن اسرار را فاش مي‌كرده، ما نيز بايد به پيروي مولي (ع)، راز دار آن حضرت باشيم و اسرار او را فاش نكنيم. و آنچه را او از نزديك ترين خويشان و يارانش پنهان مي‌داشته، آن را سر هر كوچه و بازار و نزد خودي و بيگانه افشا نكنيم.
از همين جا، بايد گفت: در اين قبيل مطالب تحريك آميز و احساس برانگيز كه در كتاب‌ها آمده، بايد ميان موضع علي (ع) و مواضع پيروان او فرق گذاشت، آن حضرت راز دار و مسلط بر عواطف خود بود اما شيعيان، او گاهي چنين نبودند. متاسفانه نه تنها شيعيان معمولي كه بسياري از اوقات گويندگان و نويسندگان ما نيز زمام قلم و عنان زبان را به دست احساسات مي‌سپارند و زا مرز حكمت و مصلحت تجاوز مي‌كنند.
صحابه و ياران خاص علي (ع)، در اين خصوص در رفتار و گفتار از مولاي

خود پيروي مي‌كردند و مانند او با خلفاي پيش از وي چه در هنگام خلافت آنان و چه پس از آن، رفتار مي‌نمودند. سلمان فارسي، از سوي خليفه ي دوم به استانداري مداين و عمار ياسر به حكومت كوفه و ديگران، به فرمان خليفه به ميدان هاي جنگ مي‌روند. علي (ع) خود براي حفظ اسلام خليفه را از حضورش در جنگ فارس(14) و روم(15)، و بيش از آن خليفه ي اول را از حضور در جنگ هاي رده، باز مي‌دارد و در اين زمينه مي‌توان يك كتاب نوشت.
علاوه بر همه ي آنچه گفته شد، ما غالبا از يك نكته ي تاريخي در مورد صحابه ي علي (ع)
(صفحه 36)
و خلافت او غفلت مي‌كنيم. تصور عموم آن است كه حضرت به عنوان امام منصوص، از قبل رسول خدا (ص) به خلافت رسيده و حضور او در صحنه ي خلافت، احراز منصب الهي است كه در غدير خم به او تفويض گرديد. در حالي كه با سيري در تاريخ و در نهج البلاغه، جاي ترديد باقي نمي‌ماند كه آن حضرت، پس از قتل عثمان و به اصرار مردم و با انتخاب ايشان، به عنوان خليفه ي چهارم، بر كرسي متزلزل و پر از غوغاي خلافت نشست. بيعت كنندگان با وي (صرف نظر از افراد انگشت شمار، ياران خاص عارف به حق الهي او) كساني بودند كه با خلفاي پيش از او و با همان ديدگاه بيعت كرده بودند.
بنابراين، علي (ع) از ديدگاه عامه ي مردم، خليفه اي از قماش خلفاي پيش از وي بود و نه امامي واجب لاطاعه منصوب از قبل خدا. مردم، در قبال دسته جات مخالف او به خصوص اهل شام و حاميان آل ابوسفيان، شيعه ي او شمرده مي‌شدند، اما نه به معني شيعه ي عارف به حق او. آنان به حساب امروز، سني بودند. و براي خلفاي پيش از او حتي گاهي بيش تر از علي (ع) احترام و مقام قايل بودند. علي (ع) خود بارها به اين مطالب اشاره كرده و احساسات مردم را رعايت فرموده است كه اكنون فرصت تفصيل مطلبي نيست.
اين موضوع هم نياز به يك مقاله يا كتاب دارد تا معلوم شود كه هواخواهان علي (ع) دو دسته بودند:
اكثريت قريب به تمام و اقليت انگشت شمار كه تدريجا در حال گسترش بودند و در اواخر حيات علي (ع) و در عصر ائمه ي اهل بيت- عليهماالسلام- تعداد آنها زياد بود.
بنابراين، اظهار آن قبيل سخنان نيش دار و اهانت آميز به خلفا و صحابه، در جمع مردم، هم خلاف مصلحت اسلام بود و هم خلاف سياست علي و باعث تفرق مردم از گرد ايشان مي‌گرديد. به خصوص راجع به خليفه ي دوم كه با حساب هاي معمولي، وي باعث گسترش و قدرت و عظمت اسلام گرديده

و چهره اي حق به جانب و زاهد و عادل
(صفحه 37)
از خود نزد مردم به جاي گذارده بود(16) بلي، خليفه ي سوم پس از آشوب و فتنه ي كبري كه به قتل وي منتهي گرديد، چنان وجهه ي همگاني نداشت و داوري‌ها درباره ي او بسيار مختلف و متضاد بود كه قبلا از آن بحث كرديم.
چهارم، علي (ع) نه تنها نسبت به خلفاي پيش از خود، بي پروا، در اجتماعات عمومي اينچنين اهانت آميز و خشن سخن نمي‌گفت، حتي نسبت به صحابه كه آن خلفا را روي كار آورده بودند با ملايمت و احتياط سخن مي‌فرمود.
در خطبه اي كه در آغاز خلافتش(17) پس از قتل عثمان، ايراد فرموده است چنين گفت:
و قد كانت امور مضت ملتم فيها ميله، كنتم فيها عندي غير محمودين و لئن رد عليكم امركم انكم لسعداء. و ما علي الا الجهد و لو اشاء ان اقول لقلت: عفا الله عما سلف!(18).
(همانا جريان هايي اتفاق افتاد كه شما در آنها انحرافي پيدا كرديد كه نزد من قابل ستايش نبوديد، حال اگر امور تان به شما بر گردد حتما شما سعادتمند خواهيد بود و بر عهده ي من چيزي جز كوشش نيست و اگر بخواهم بگويم خواهم گفت: خدا از گذشته عفو كند.)
به نظر مي‌رسد علي (ع) مي‌خواهد از رفتار مردم درگذشته گله كند، اما از گفتن مطلبي خودداري مي‌كند و مي‌گويد: «عفا الله عما سلف.» گويا هنگام ايراد اين خطبه هنوز امر خلافت بر وي مستقر نگرديده بوده ولي در شرف استقرار بوده است و لهذا مي‌گويد:
«لئن رد عليكم امركم ... »
پنجم، با توجه به امور سوم و چهارم، از محققان، نويسندگان و گويندگان تقاضا دارم:
(صفحه 38)
اولا، در برابر سخنان خشن منقول از علي (ع) و ديگر ائمه اهل بيت- عليهما السلام- كه در كتابها آمده، احتياط به خرج دهند و آنها را با معياري كه بيان داشتم بسنجند و بر فرض اگر آنها را قطعي مي‌دانند، مصالح اسلام و وحدت مسلمين را در نقل آنها در نظر بگيرند و به مسئوليت خويش در برابر خدا عمل كنند.
ثانيا، تاريخ اسلام و وقايع دوران پس از رحلت رسول اكرم (ص) تا دوران خلافت علي (ع) را با دقت و كنجكاوي و هم زندگي صحابه ي معروف و خدمات آنان را در اين قطعه از تاريخ اسلام، در كتاب هاي معتبر تاريخ و تراجم و شرح حال، ببينيد تنها به روايات و كتاب هاي خودمان اكتفا نكنند.

در اين خصوص بايد همه ي مدارك با هم سنجيد.
ثالثا، آنچه از ائمه اهل بيت- عليهماالسلام- به خصوص از حضرت صادق (ع) در كتاب هاي اهل سنت درباره ي خلفا آمده است توجه كنند، اگر اين روايات گرد آيد حقايق بسياري را آشكار مي‌كند. اين جانب بيش تر آنها را گرد آوردم و در قم زير نظر آيه الله احمدي ميانجي و آيه الله روحاني رحمه الله عليهما به چاپ رسيده است و يا مي‌رسد.
رابعا، روابط و معاشرت ائمه را با فرزندان صحابه و تابعين معروف و هم با پيشوايان مذاهب معاصر خود، مانند ابوحنيفه و يا مالك بن انس كه در منابع معتبر اهل سنت آمده است و نيز ازدواج هاي بين خاندان هاي پيغمبر و صحابه را مدنظر قرار دهند. از مجموع اينها خواهيم فهميد كه كدورت و دشمني بين آنان تا آن حد كه در سال‌ها و قرون بعد تدريجا در روايات اوج گرفته و مانند آتشي شعله ور مي‌گردد، نبوده است.
سزاوار است در اين خصوص هم كتابي تاليف گردد.
خامسا، روايات تقيه را به دقت مطالعه كنند، هدف عمده از تقيه حفظ وحدت بوده است نه ترس از ديگران.
سادسا، از سوي مصلحان و علماي بزرگ، در قرن اخير در تقريب مذهب شيعه و اهل سنت، گام هايي برداشته شده كه آنها را در مجله ي رساله الاسلام، ارگان «دارالتقريب
(صفحه 39)
بين المذاهب الاسلاميه» در قاهره و مجله رساله التقريب ارگان «مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي» در تهران و كتاب هايي كه از سوي اين دو موسسه انتشار يافته است مي‌توان ديد. اين جانب آن نظرات را در كتاب نداي وحدت(19) - شامل مجموعه سخنراني هاي من در دانشگاه تهران پيش از نماز جمعه- گرد آورده ام. اينك ديدگاه دو تن از بزرگان را كه مربوط به نزديك كردن دو ديدگاه در خلافت علي (ع) است ذكر مي‌كنم:
1. مرحوم آيه الله عظمي بروجردي استاد بزرگ ما كه از حاميان جدي انديشه ي تقريب و از ياران صديق «دارالتقريب» بود، مي‌فرمايد(20): ما شيعيان با اهل سنت، عمدتا در دو اصل مربوط به اهل بيت اختلاف داريم، يكي درباره ي خلافت علي و خاندانش، ديگر درباره ي مرجعيت علمي اهل بيت. در حال حاضر مساله خلافت، مورد نياز مسلمين نيست زيرا خلافتي وجود ندارد كه سر آن با هم دعوا كنيم، خلافت مساله اي است تاريخي كه مربوط به گذشته بوده است. و حتي گاهي مي‌فرمود: حالا لازم نيست مردم بدانند چه كسي خليفه بوده و چه كسي نبوده است، آنچه امروز محل حاجت و مورد نياز مسلمين است اين است كه بدانند از چه ماخذي بايد احكام را گرفت، قرآن مورد اتفاق همه است، در مورد سنت هم د ر اصل حجيت سنت رسول اكرم اختلافي نيست، اختلاف در اين است كه اهل

سنت، سنت را از طريق صحابه مي‌گيرند و شيعه از طريق اهل بيت، كه استناد مي‌كنند به حديث معروف ثقلين كه پيغمبر فرمود:
«اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ... »
اين روايت به طرق بسيار از اهل سنت و شيعه آمده است، به اشاره ي آيه الله بروجردي، مرحوم شيخ قوام الدين قمي و شنوي در رساله اي آنها را گرد آورده و در قاهره از سوي «دارالتقريب» و در تهران همراه ذيلي از من، از سوي «مجمع جهاني
(صفحه 40)
تقريب» چاپ شده است. اين مرحوم آيه الله بروجردي در مقدمه ي كتاب مهم جامع الاحاديث كه زير نظر ايشان تاليف گرديده، اين موضوع را با شرح و بسط مرقوم داشته است.
خلاصه ي نظر آيه الله بروجردي در اين خصوص، تفكيك خلافت از مرجعيت علمي است كه شيعيان بايد بر امر دوم يعني مرجعيت علمي اهل بيت، تاكيد و بر امر اول سكوت كنند.
2. آيه الله علامه ي سمناني كه از محققان و علماي بزرگ در عصر ما بود، در نامه ي مفصلي كه براي مجله ي رساله الاسلام فرستاده و در شماره ي دوازدهم آن مجله و هم در كتاب الواحده الاسلاميه او التقريب بين المذاهب، جمع آوري دكتر بي آزار شيرازي،(21) تحت عنوان «منهاج علمي للتقريب الي اخواننا المسلمين»
به چاپ رسيده است وي ميان خلافت و امامت(22) فرق مي‌گذارد، به اين بيان كه امامت منصبي است الهي كه خاص علي و ائمه- عليهماالسلام- بود و خلافت، رياست و اداره ي امور مسلمين است كه خلفا قائم به آن بودند و اين دو با هم تضاد ندارد. خلفا هيچ گاه ادعاي آن منصب الهي و اصراري بر انكار آن را هم نداشتند. علي (ع) هم خلافت خلفا را انكار نمي‌كرد بلكه با آنان همكاري مي‌نمود و اصولا شرط امامت امام، تصدي مقام خلافت نيست و از صحت خلافت ديگران هم منع نمي‌كند. سخنان علامه ي سمناني در اين خصوص طولاني است و اين جانب در كتاب نداي وحدت(23) اين نظريه را با نظريه ي آيه الله بروجردي مقايسه كرده ام و در عين حال، مسلما هر دو نظريه از اين شخصيت عالي قدر، يك نوع ابتكار به شمار مي‌آيد و كم تر سابقه دارد.
و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمين و السلام علي المرسلين.
*****
(1) رساله الاسلام، طبع مجمع جهاني تقريب، ج 3، ص 434، شماره ي 12.
(2) در اين جا نويسنده تنها قرابت علي (ع) را سبب سزاوار بودن او به خلافت دانسته است و از مساله نص رسول خدا (ص) چيزي نمي‌گويد و

اين است تفاوت ديدگاه او با ديدگاه شيعيان. وي ماخذ خود را هم ذكر نكرده است، شايد در برخي از مطالب ديگر هم با ذهنيات شيعيان موافق نباشد.
(3) سيري در نهج البلاغه، ص 178.
(4) صبحي صالح، ص 102، خطبه ي 74.
(5) صبحي صالح، ص 451، نامه ي 62.
(6) سيري در نهج البلاغه، ص 179. در اين سه نقل، ترجمه از من است.
(7) سيري در نهج البلاغه، ص 180.
(8) سيري در نهج البلاغه، ص 181.
(9) صبحي صالح، ص 52.
(10) از جمله استاد محمد تقي شريعتي در كتابي به نام اهل بيت در نهج البلاغه.
(11) صبحي صالح، ص 733.
(12) صبحي صالح، ص 325، كلام 310.
(13) اين كتاب تاليف ابو اسحاق ابراهيم بن محمد ثقفي كوفي اصفهاني (متوفاي 282 ه). است، از انتشارات انجمن آثار ملي، با تصحيح و تعليقات مير جلال الدين حسيني معروف به «محدث». اين كتاب از منابع مهم خطبه‌ها و كلمات و سرگذشت علي عليه السلام است.
(14) صبحي صالح، ص 302، كلام 146.
(15) صبحي صالح، ص 192، كلام 134.
(16) ابراهيم بن محمد ثقفي در كتاب الغارات (ص 307) از قول علي درباره ي عمر نقل مي‌كند كه فرمود: «فسمعنا و اطعنا و ناصحنا و تولي الامر و كان مرضي السيره، ميمون التقيه».
(17) صبحي صالح، ص 251، خطبه ي 178.
(18) صبحي صالح، ص 257.
(19) نداي وحدت، ص 251.
(20) نداي وحدت، ص ص 275 و 280.
(21) از انتشارات مجمع جهاني تقريب، ص 216.
(22) صبحي صالح، سخنان علي راجع به خلافت، ص 332 و راجع به امامت، ص 736.
(23) صبحي صالح، سخنان علي راجع به خلافت، ص 275 و 280.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹